جلد چهارم

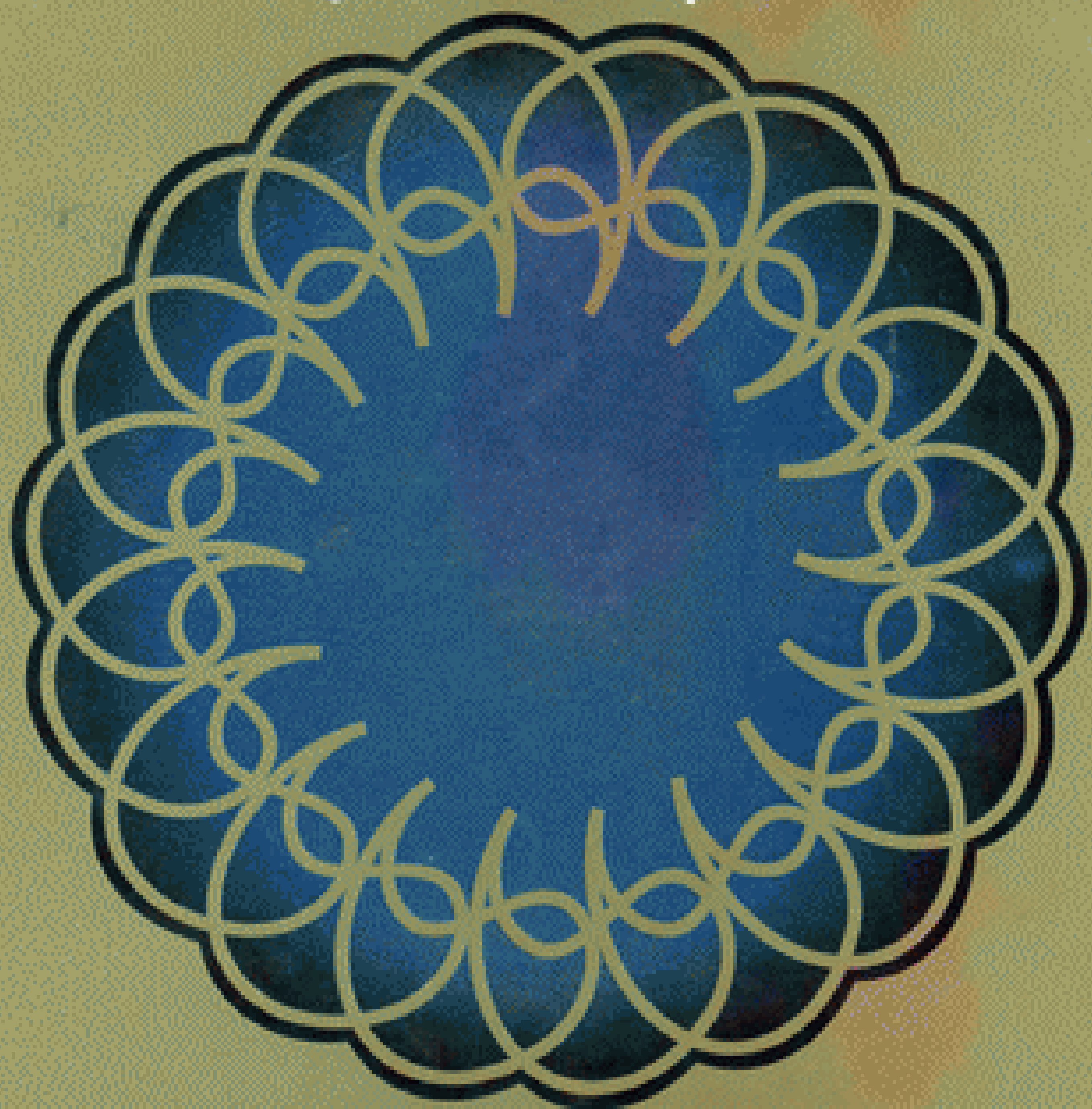
دانشنامهٔ ادب فارسی

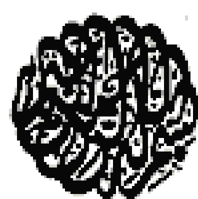
ادب فارسی در شبه قاره

(هند، پاکستان، بنگلادش)

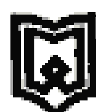
بخش یکم: آ – چ

به سرپرستی حسن انوشه









سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ادبیات



انوشه، حسن، ۱۳۲۴ـ ، ویراستار.
دانشنامهٔ ادب فارسی / به سرپرستی حسن انوشه ـ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۵ ـ
ج
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ISBN 964 - 422 - 048 - X (ج ۴)
ISBN 964 - 422 - 142 - 7 (دوره)
ص.ع. به انگلیسی: An Encyclopedia of Persian Literature, Persian Literature in Subcontinent (India, Pakistan, Bangladesh)
جلد اوّل این کتاب در سال ۱۳۷۵ توسط مؤسسه فرهنگی انتشاراتی دانشنامه و با همکاری معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.
مندرجات: ج. ۱. آسیای مرکزی ـ ج. ۲. فرهنگنامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی) ـ ج. ۳. ادب فارسی در افغانستان ـ ج. ۴. ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش).
۱ـ ادبیات فارسی، دایرةالمعارف‌ها. الف. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ب. عنوان.
۲ د ۸ الف / PIR ۳۲۲۱ ۸ فا ۰/۳
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۳۸۶۱ ـ ۷۵ م

دانشنامهٔ ادب فارسی




مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)

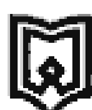
جلد چهارم

بخش یکم: آ ـ چ

به سرپرستی حسن انوشه



تهران ۱۳۸۰



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)

جلد چهارم

بخش یکم: آ - ج

به سرپرستی: حسن انوشه
صفحه‌آرا: فرشته حاتمیان
طراح جلد: پارسوا باشی
چاپ اوّل: تابستان ۱۳۸۰
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

◆ چاپخانه: کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج ـ تهران ۱۳۹۷۸
◆ تلفن: ۵ ـ ۴۵۱۲۰۰۲ ◆ نمابر: ۴۵۱۴۴۲۵ ◆ انتشارات: ۴۵۲۵۴۹۵
◆ توزیع: خیابان فردوسی ـ خیابان شهید تقوی (کوشک) ـ شماره ۹۱ ◆ تلفن: ۶۷۱۲۲۶۱ ◆ نمابر: ۶۷۲۱۳۷۴

◆ فروشگاه شماره یک: خیابان امام خمینی ـ نبش خیابان شهید میرزامادی (استخر) ◆ تلفن: ۶۷۰۲۶۰۶
◆ فروشگاه شماره دو: نشر زلال ـ خیابان انقلاب ـ خیابان ۱۶ آذر ◆ تلفن: ۶۴۱۹۷۷۸
◆ فروشگاه شماره سه: خیابان فردوسی ـ خیابان شهید تقوی (کوشک) ـ شماره ۹۱ ◆ تلفن: ۶۷۱۲۲۶۱

شابک (ج ۴) X ـ ۰۴۸ ـ ۴۲۲ ـ ۹۶۴
ISBN (Vol. 4) 964 - 422 - 048 - X
شابک (دوره) ۷ ـ ۱۴۲ ـ ۴۲۲ ـ ۹۶۴
ISBN (Vol. Set) 964 - 422 - 142 - 7

پیشگفتار

به‌نام ایزد دانا

پیوندهای میان ایران و سرزمین پهناور هند که امروز به سه کشور هند، پاکستان و بنگلادش تقسیم شده است، به روزگار پیش از تاریخ می‌رسد. مردم این دو سرزمین که سازندهٔ دو تمدن و فرهنگ ریشه‌دار در جنوب آسیا هستند از دشت‌های جنوب روسیه به ایران و هند کوچیدند و پس از درآمیختن با بوم‌نشینان این دو سرزمین، دو ملت جداگانه پدید آوردند. آن‌ها در روزگاری که تاریخ آن به درستی دانسته نیست در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و دارای زبان و فرهنگی مشترک بودند. سنسکریت که زبان مردم شبه‌قاره در روزگار باستان بود از زبان‌های هند و اروپایی و از دستهٔ زبان‌های هند و ایرانی است. این زبان که کهن‌ترین شکل آن زبان ودایی است و سرودهای ودا به آن نوشته شده، پیوندهای نزدیک با زبان‌های ایران کهن، اوستایی و فارسی باستان داشت. ایرانیان و مردم شبه‌قاره در بسیاری از اساطیر که به اساطیر هند و ایرانی آوازه دارند با یکدیگر شریک‌اند. میان اساطیر اوستایی و اساطیر ودایی همانندی‌هایی شگفتی‌آور پیدا می‌شود و هر دو آن‌ها انباشته از باورهای بسیار کهن هند و ایرانی است. اقوام هند و ایرانی پیش از آنکه در اواخر هزارهٔ دوم قبل از میلاد مسیح از یکدیگر جدا و در نواحی گوناگون فلات ایران و سرزمین پهناور شبه‌قاره پراگنده گردند، زبان، باورهای دینی و اسطوره‌های مشترک داشتند. جم و مهر / میتره از کهن‌ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی است. اسوره (‑asura) در ریگ ودا و اهوره (ahura) در ایران باستان از یک ریشه‌اند. یزته (yazata) در اوستا و یجته (yajata) در سنسکریت واژه‌ای واحد با دو لفظ متفاوت هستند. خدایان ریگ‌ودایی و ایزدان اوستایی ویژگی‌های مشترک دارند و از آسمان، زمین و گه‌گاه از خدایان دیگر زاده می‌شوند. خدایان هر دو ملت منش‌های یکسان دارند؛ راستگو، نافریفتار، پرهیزکار و درست‌کردارند. هر دو ملت کهن‌سال دوست‌دار شادی‌اند و اندوه را دشمن می‌دارند و بسیاری از روزهای سال را به مناسبت‌هایی جشن می‌گیرند و شادمانی می‌کنند. در روزگار هخامنشیان سرزمین سند بخشی از امپراتوری هخامنشی بود و داریوش یکم هخامنشی (۵۲۱ ــ ۴۸۶ق‌م) در کتیبهٔ بیستون این سرزمین را بخشی از امپراتوری خود برمی‌شمارد. در این دوره سند شهربان یا ساتراپی ایرانی داشت و کرسی این شهربان‌نشین شهر تکسیلا بود. در لشکرکشی خشایارشاه (۴۸۵ ــ ۴۶۵ق‌م) به یونان، هندیان نیز شرکت داشتند و به گفتهٔ هرودوت سربازان هندی جامه‌های پنبه‌ای بر تن و تیر و کمانی از نی در دست داشتند و تیرهای آن‌ها به پیکان آهنی نوک‌تیز مجهز بود. در روزگار هخامنشیان آیین زردشتی تا نواحی شمال باختری هند نفوذ کرده بود و موبدان زردشتی در تکسیلا نیز حضور داشتند. ایرانیان از دو راه خشکی و آبی با هندیان داد و ستد می‌کردند و کشتی‌های ایرانی پس از چهل روز راه‌پیمایی به دریابارهای هند می‌رسیدند. در روزگار اشکانیان کوشان‌ها و نیز شهرهای تکسیلا و متورا حلقه‌های ارتباط میان ایرانیان و هندیان بودند. کوشان‌ها که از اقوام ایرانی بودند پس از تأسیس امپراتوری خود در دو سوی کوه‌های هندوکش به جلگهٔ شمالی هند دست یافتند و حتی تا حوضهٔ رودگنگ پیش رفتند. با برآمدن دولت ساسانی مناسبات فرهنگی میان ایران و هند افزایش یافت و برخی علوم هندی، مانند پزشکی، اخترشناسی و تاریخ طبیعی، در ایران رواج گرفت. در روزگار ساسانیان پزشکان هندی در گندی‌شاپور که شهری دانشگاهی بود در کنار پزشکان ایرانی و یونانی فعالیت می‌کردند. در این دوره کتاب‌هایی از زبان سنسکریت به پهلوی ترجمه شد و با طلوع تمدن اسلام بسیاری از کتاب‌ها و سنت‌های علمی هندیان که در ایران تکامل یافته بود به دست مسلمانان رسید. ارتباط میان ایرانیان و مردم شبه‌قاره در دورهٔ اسلامی نیز ادامه یافت.

برخی از پژوهشگران سابقهٔ نفوذ زبان فارسی در شبه‌قاره را به روزگار محمد بن قاسم ثقفی (ــ ۹۳ق)، داماد و پسر عم جوان حجاج بن یوسف (۴۵ ــ ۹۵ق) ولایت‌دار عراق در خلافت عبدالملک بن مروان اموی (۶۵ ــ ۸۶ق) و پسرش ولید (۸۶ ــ ۹۶ق) می‌رسانند. این دسته از پژوهشگران می‌گویند زبان فارسی را ایرانیانی که در سپاه محمد بن قاسم، که سرزمین سند را برای مسلمانان گشود، حضور داشتند به هند بردند. برخی نیز بر این باورند که لشکرکشی‌های هفدهگانهٔ محمود غزنوی (۳۸۷ ــ ۴۲۱ق) به هند سبب رواج زبان فارسی در این سرزمین شده است. جای سخن نیست که فاتحان هر جا که رفتند زبانشان را نیز با خود بردند و آن را به ملت‌های مغلوب تحمیل کردند. اما زبان فارسی با شمشیر جهان‌خواران به هند نرفت و به زور آن‌ها در این سرزمین پهناور گسترش نیافت، چنان که حملهٔ نادر افشار ((۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) به هند در ۱۱۵۱ق و کشتار بیش از صدهزار تن از مردم دهلی سبب براندازی زبان فارسی از هند نشد و، با وجود بیزاری مردم هند از نادر، زبان فارسی تا ۱۲۴۶ق / ۱۸۳۰م که به فرمان فرماندار انگلیسی هند از رسمیت بیفتاد، همچنان زبان علمی و فرهنگی و اداری سراسر هند بود و از سند و کشمیر تا دوردست‌های بنگال به این زبان می‌نوشتند و شعر می‌گفتند. زبان فارسی را نه مهاجمان به هند بردند، نه مهاجران و نه بازرگانان، بلکه ذوق و روحیهٔ مشترک ایرانیان و مردم شبه‌قاره و ظرفیت زبان فارسی برای

بیان احساسات شاعرانه بود که این زبان را در هند رواج داد. پس از آن‌که بخش‌هایی از سرزمین هند و ایران حاکمیت سیاسی واحدی یافتند و پای شاعران و دانشمندان هر دو سو به سرزمین‌های یکدیگر گشوده شد، زبان فارسی که زبان فرهنگی جهان ایرانی بود به سرعت در نواحی شمال غربی هند رخنه کرد و رفته‌رفته تا دوردست‌های این سرزمین پیش رفت. روزگار رخنهٔ زبان فارسی در هند دورهٔ شکوفایی تمدن باشکوه اسلامی و روزگار آشفتگی و پریشانی اوضاع هند و تقسیم این سرزمین به راجه‌نشین‌های گوناگون بوده است. اندکی پس از تشکیل دولت‌های اسلامی در هند، دولتمردان، دانشمندان، شاعران، صوفیان و بازرگانان به این سرزمین سرازیر شدند و هر یک در حوزهٔ تخصصی خود در آن‌جا به کار سرگرم شدند. در سال‌های نخست سدهٔ هفتم هجری که ورارود و ایران عرصهٔ تاخت و تاز سپاهیان مغول شد، بسیاری از دانشمندان و هنرمندان ایران و توران که هند را پناهگاه امنی یافته بودند به این سرزمین کوچیدند و هر یک در پناه یکی از دولت‌های اسلامی هند فعالیت خود را از سر گرفتند. شاهان گورکانی هند چندان دلبسته و وابستهٔ فرهنگ ایرانی بودند که گذشته از ترویج شعر و ادب فارسی و تشویق شاعران، مترجمان، پزشکان و تاریخ‌نگاران فارسی‌گو و فارسی‌نویس حتی نام خود را از میان نام‌های ایرانی برمی‌گزیدند، چنان که در میان نام شاهان و شاهزادگان این دودمان به‌نام‌هایی چون همایون، جهانگیر، شاه‌جهان، داراشکوه و روشن‌اختر فراوان برمی‌خوریم. در یک دورهٔ نه‌صد ساله که با برافتادن دولت گورکانی هند در شعبان ۱۲۷۴ق به پایان می‌رسد سی‌ودو دودمان شاهی که همه فارسی‌زبان بودند، در هند به روی کار آمدند. این دودمان‌ها همه مروج زبان فارسی و مشوق کسانی بودند که آثار خود را به این زبان می‌نوشتند. در این دورهٔ نه‌صد ساله هزاران شاعر فارسی‌گو از سراسر هند برخاستند و زبان فارسی را غنی‌تر کردند، چنان‌که میرعلی شیر قانع تتوی (ــ ۱۲۰۳ق) شمار شاعرانی را که تا پایان سدهٔ سیزدهم هجری تنها از سرزمین سند برخاسته بودند تا هزار تن بر می‌شمارد. زبان فارسی بر بسیاری از زبان‌های بومی هند از سندی، براهویی، پنجابی، بنگالی و اردو تأثیر گذاشت و در برخی از آن‌ها، مانند اردو، تا چهل و پنج درصد واژگان فارسی است. وجود ده‌ها هزار کتاب فارسی در خزاین کتابخانه‌های شبه‌قاره و نیز سریلانکا و برمه گواه نفوذ و رسوخ زبان فارسی در شبه‌قاره است.

در سده‌های رواج زبان فارسی در هند، بسیاری از کتب هندی به فارسی ترجمه شد و از راه همین ترجمه‌ها بسیاری علوم هندی، مانند داروشناسی، گیاه‌شناسی، پزشکی، اخترشناسی، ریاضی و مانند آن‌ها در دسترس فارسی‌زبانان قرار گرفت و شماری از واژگان هندی نیز، به‌ویژه در فرهنگ‌هایی که در هند نوشته شده‌اند و در کتب پزشکی و داروشناسی، وارد زبان فارسی شده است.

زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش هنوز زنده است و مردم این کشورها به زبان‌هایی سخن می‌گویند که در هر یک از آن‌ها هزاران واژه‌ها و اصطلاح فارسی حضور دارند. بی‌سبب نیست که هیچ جای دنیا به اندازهٔ کشورهای شبه‌قاره به زبان فارسی اهمیت نمی‌دهند. اگر در هر جای جهان آموزش زبان فارسی از مقولهٔ شرق‌شناسی باشد، در شبه‌قاره به قصد خودشناسی است، زیرا دانشوران این کشورها برای شناخت تاریخ، زبان و فرهنگ خود ناگزیرند که زبان فارسی بیاموزند و از راه نوشته‌های فارسی خود را باز شناسند. بخش عظیمی از میراث مکتوب این کشورها به‌زبان فارسی است و بسیاری از بزرگانی که به داشتن آن‌ها می‌بالند و آن‌ها را در شمار شخصیت‌های ملی خود می‌دانند، مانند رابیندرانات تاگور، میردرد دهلوی، غالب دهلوی، اقبال لاهوری، قاضی نذرالاسلام و بسیار کسان دیگر یا آثار خود را به فارسی نوشته‌اند یا متأثر از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بوده‌اند. زبان فارسی در شبه‌قاره تنها زبان مسلمانان نبود، بلکه شماری از پیروان ادیان دیگر، به‌ویژه، هندوان و سیک‌ها، نیز آثار خود را به‌زبان فارسی نوشتند و نام خود را در میان مردم خود و در زبان فارسی جاودانه کردند. شاعران و نویسندگان شبه‌قاره شاخه‌های ادبی و تفنن‌های تازه‌ای، مانند ملفوظات، انشانویسی و شش جهت آفریدند و می‌توان گفت که نقد ادبی در زبان فارسی به معنایی که امروز از آن برداشت می‌کنند، در شبه‌قاره و در بگومگوهایی که بر سر برهان قاطع محمدحسین خلف تبریزی و اشعار حزین لاهیجی درگرفت پیدا شده است.

کتاب حاضر که قطره‌ای از اقیانوس هند است، تنها به ادب فارسی در شبه‌قاره بسنده نکرده، بلکه شعر و ادب مهاجرت را نیز در نظر داشته است. از این روی، به نام شاعران، نویسندگان، فقیهان، متکلمان و دولتمردانی برمی‌خوریم که در جایی بیرون هند، به ویژه ایران و توران زاده شدند و در آن‌جا برآمدند، اما تولید ادبی آنها در شبه‌قاره بوده است. بی‌گمان شرح حال و نمونهٔ آثار بسیاری از کسانی که در ادب فارسی صاحب اثری بوده‌اند از دست افتاده است. اما این از سر غفلت یا تغافل نبوده است، بلکه بیشتر از آن جهت بوده که منابعی که در دسترس ما بوده بیش از این وفای به مقصود نمی‌کردند. بنابراین، در این جا نیز ناگزیریم کاستن از دامنهٔ کاستی‌ها را به چاپ‌های آینده حواله کنیم و باری دیگر از استادان فن که خوش‌بختانه شمار آن‌ها اندک نیست، در خواهیم که ما را در رسیدن به تدوین دانشنامه‌ای کم‌عیب یاری کنند. ادب فارسی در شبه‌قاره چنان ژرفایی دارد که با کتاب ناقص ما نمی‌توان آن را نشان داد. ای بسا بسیاری کتاب‌هایی که تصور می‌رود از دست رفته باشند در کتابخانه‌های کشورهای شبه‌قاره، که بسیاری از آن‌ها هنوز فهرست نشده‌اند، پیدا شوند و بسیاری از

کسانی که چیزی از احوال آن‌ها نمی‌دانیم در دیدرس تاریخ بیایند.

در پایان جا دارد که یک بار دیگر از یاری‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ جناب آقای احمد مسجدجامعی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی که در واقع مبتکر تدوین این دانشنامه بوده‌اند سپاسگزاری کنیم و از خداوند بخواهیم که ایشان را که از خادمان دلسوز فرهنگ ایرانی و از دوست‌داران صدیق زبان و ادب فارسی هستند توفیق بیشتری عنایت فرمایند. از برادرمان آقای سهراب حمیدی نیز که همواره در کنار و پشتیبان کارکنان دانشنامه بوده‌اند و از همت بلند خویش کار طاقت‌فرسای تدوین دانشنامه را برای ایشان آسان کرده‌اند سپاسگزاریم.
همچنین تقدیم سپاس داریم به جناب سید مهدی قدیم‌زاده، مدیرعامل محترم سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که با درایتی شایسته و حسن سلیقه‌ای در خور دانشنامه را به چاپ می‌رسانند و آن را در دسترس دوست‌داران زبان و ادب فارسی می‌گذارند.



مؤلفان

۱- بابک آتشین‌جان
۲ - مهبیز اسماعیل‌پور
۳ - محمد اقبال شاهد (از پاکستان)
۴ - شیوا امیرهدایی
۵ - مزدک انوشه
۶ - حسین برزگر کشتلی
۷ - سامیهٔ بصیر مژدهی
۸ - افسانهٔ جهان‌تاب
۹ - حمیدهٔ حجتی
۱۰ - محمدرضا ربیعیان
۱۱ - اختر رسولی
۱۲ - غلام شاه سپاهی
۱۳ - محمد سلیم مظهر (از پاکستان)
۱۴ - جواد شریفی
۱۵ - میرزا شکورزاده (از تاجیکستان)
۱۶ - مهرداد ضیایی
۱۷ - مژگان فتح‌نیا طبری
۱۸ - یوشع مرتضوی
۱۹ - نجم‌الرشید (از پاکستان)
۲۰ - تاج‌الدین نوش‌آبادی
۲۱ - عارف نوشاهی (از پاکستان)
۲۲ - عبدالقادر هاشمی (از هند)
۲۳ - حسن یوسفی اشکوری



همکاران دیگر که ما را در پدید آوردن این کتاب یاری دادند:

تبسم آتشین‌جان، ابوالقاسم اسماعیل‌پور، لنا اسماعیل‌زادهٔ جورابچی، حجت‌الله اصیل، محمد ابراهیم اقلیدی، حجت‌الله تبیانیان، پرویز جاهد، محمود جوادیان کوتنایی، ولی‌الله درودیان، محمدعلی سپانلو، حسن سید عرب، فهیمهٔ علی‌بیگی، جمشید علیزاده، غلام حسین فرنود، فاطمهٔ فنا، محمد قاسم‌زاده، ابوالقاسم گلستانی، علی‌اصغر محمدخانی، حسین مطیعی امین، هدیهٔ ملکیان، سیارهٔ مهین‌فر، مریم ناطق‌شریف.

راهنمای آوانگاری

مصوتها

a	اَ، عَ	ارغوان (ar.qa.vān)، عکس (aks)
e	اِ، عِ	ارتجال (er.te.jāl)، عتاب (e.tāb)
o	اُ، عُ	ارجوزه (or.ju.ze)، عبید (o.beyd)
ā	آ، عا	آبتین (āb.tin)، عارف (ā.ref)
u	او، عو	اورمزد (ur.mazd)، عود (ud)
i	ای، عی	ایجاز (i.jāz)، عیسی (i.sā)
yi	یی	عطایی (a.tā.yi)



صامتها

b	ب	بهرام (bah.rām)
p	پ	پرویز (par.viz)
t	ت، ط	ترانه (ta.rā.ne)، طنز (tanz)
s	ث، س، ص	ثرم (sarm)، سبک (sabk)، صالح (sā.leh)
j	ج	جغد (joqd)
č	چ	چشم (češm)
h	ح، ه	حافظ (hā.fez)، هجیر (ho.jir)
x	خ	خزانیه (xa.zā.ni.ye)
d	د	دریا (dar.yā)
z	ذ، ز، ض، ظ	ذوبحرین (zu.bah.reyn)، زاب (zāb)، ضحاک (zah.hāk)، ظفرنامه (za.far.nā.me)
r	ر	رستم (ros.tam)
ǰ	ژ	ژنده رزم (ǰen.de.razm)
š	ش	شاهنامه (šāh.nā.me)
ɛ	ع، ء	تعزیه (taɛ.zi.ye)، تأسیس (taɛ.sis)
q	غ، ق	غزل (qa.zal)، قافیه (qā.fi.ye)
f	ف	فردوسی (fer.dow.si)

k	ک	کشکول (kaš.kul)
g	گ	گرگین (gor.gin)
l	ل	لهراسب (loh.rāsb)
m	م	مزدک (maz.dak)
n	ن	نرسه (ner.se)
v	و	ونون (ve.non)
y	ی	یزدگرد (yazd.gerd)

دو بانگه / واکهٔ مرکب / دیفتونگ

ow	اُوْ، عُوْ	اوج (owj)، عوفی (ow.fi)



توضیحاتی دربارهٔ آوانگاری

۱ـ در آوانگاری هرگاه ع یاء ساکن بوده آن را با ε (اپسیلون، از حروف یونانی) نشان داده‌ایم ،اما اگر متحرک بوده از مصوت‌ها در شمار آورده‌ایم. ← راهنمای آوانگاری

۲ـ اگر حرف مشددی در پایان کلمه بیاید حرف دوم آن را در میان دو قلاب آورده‌ایم: (šāz[z]).

۳ـ در آوانگاری e را نشانهٔ میان مضاف و مضاف‌الیه یا صفت و موصوف برگزیده‌ایم، اما برای اینکه نشان دهیم این نشانه بخشی از کلمهٔ پیش از خود نیست پیش از آن یک خط تیره آمده است، مانند ابوریحان بیرونی (a.bu.rey.hān-e.bi.ru.ni).

۴ـ برای این‌که خوانندگان بتوانند سرشناسه‌ها را به آسانی و درستی بر زبان آورند هر هجای سرشناسه را با نقطه‌ای جدا کرده‌ایم، مانند ادیب صابر ترمذی (a.dib.sā.ber-e.ter.me.zi).

۵ـ با این‌که هنوز هم در برخی نواحی خراسان، افغانستان، تاجیکستان و افغانستان میان یای معروف و مجهول فرق می‌گذارند در دانشنامه این تمایز نادیده گرفته شده و تلفظ رایج در ایران ترجیح داده شده و همهٔ یاها معروف تلفظ گردیده است. به سخن دیگر همان شش مصوت کوتاه و بلند را برگزیده و مصوت‌های دیگر را نادیده گرفته‌ایم.

۶ـ در آوانگاری حروف اصالت را به تلفظ‌های ایرانی داده‌ایم نه عربی و در واقع همهٔ تلفظ‌ها را «ایرانی» کرده‌ایم، زیرا در تلفظ ایرانی میان «ث»، «س» و «ص» فرقی نمی‌گذارند، یا «ت» و «ط» را مانند هم تلفظ می‌کنند و میان «ز»، «ذ»، «ض»، و «ظ» تمایزی نمی‌گذارند.

نشانه‌ها

دانشنامه برای این‌که بسامد برخی واژه‌ها و ترکیبات جای زیادی را در کتاب نگیرد و بر حجم کتاب نیفزاید برای آن‌ها نشانه‌هایی برگزیده و آن نشانه‌ها را در سراسر کتاب به کار برده است. برای این‌که خوانندگان این نشانه‌ها را بشناسند در این‌جا آن‌ها را می‌شناسانیم:

ق م = قبل از میلاد، ۲۷۶ ـ ۲۳۵ ق م

م = میلادی، ۱۹۹۶ م

ز = زنده، ز ۷۲۵ ق، ز ۱۳۲۵ ش، ز ۱۹۲۵ م

ق = هجری قمری، ۱۴۱۶ ق

ش = هجری شمسی، ۱۳۷۴ ش

/ = یا، ۱۲۶۰ ق / ۱۸۴۴ م

... ـ = تاریخ تولد، ۲۵۴ ـ

ـ ... = تاریخ درگذشت، ـ ۲۵۴ ق، ـ ۱۲۵۰ م، ـ ۱۳۵۰ ش

ـ = تمایز میان دو مصرع

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند ـ فرزند و عیال و خانمان را چه کند

/ = تمایز میان دو بیت

آن‌کس که تو را شناخت جان را چه کند ـ فرزند و عیال و خانمان را چه کند / دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ـ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند.

□ = تمایز میان دو شعر

«چون نیست مقام ما در این دهر مقیم ـ پس بی می و معشوق خطایی است عظیم / تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم ـ چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم.» (خیام) □ «بازآ، بازآ، هر آن‌چه هستی بازآ ـ گر کافر و گبر و بت‌پرستی بازآ / این درگه ما درگه نومیدی نیست ـ صد بار اگر توبه شکستی بازآ.» (ابوسعید ابوالخیر)

ح = حدود، ح ۵۹۵ ق

* = هرگاه پس از کلمه‌ای بیاید، آن کلمه در دانشنامه مدخل شده است.

← = نشانهٔ ارجاعی، ابن‌سینا، حسین بن عبدالله ← ابوعلی سینا

ص = صفحه، ص ۵۴۵

صص = صفحات، صص ۵۴۵ ـ ۵۸۹

\ = تمایز میان دو سطر در شعر نو

ال

در دانشنامه اگر نامی با «ال» که در عربی نشانهٔ حرف تعریف است، آغاز شود، «ال» به حساب نیامده و حرف پس از آن در نظر گرفته شده است، مثلاً *التوسل الی الترسل* را باید در ردیف «ت» و *المعجم فی معاییر اشعار العجم* را باید در ردیف «م» جست. اما اگر «ال» در میانهٔ نامی مرکب بیاید، مانند *تذکرة‌الشعراء* و *حدودالعالم*، بخشی از آن در شمار آمده و در نظر گرفته شده است.

شیوهٔ آوردن تاریخ‌ها

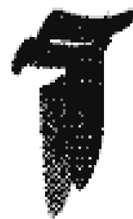
در فرهنگنامهٔ ادب فارسی همهٔ رویدادهای پیش از هجرت پیامبر (ص) به تاریخ میلادی آمده است، اما اگر از تاریخی یاد شود که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه باشد، با سالشمار هجری قمری آمده و آن را با نشانهٔ «ق» مشخص کرده‌ایم. رویدادهای پس از استقرار حکومت مشروطه در ایران غالباً با تاریخ هجری شمسی مشخص شده و «ش» را نشانهٔ آن برگزیده‌ایم. تاریخ‌های کشورهای دیگر را در صورتی که در میان کشورهای اسلامی باشد تا اواخر سدهٔ سیزدهم هجری قمری / نوزدهم میلادی با سالشمار هجری قمری و پس از آن را با سالشمار میلادی آورده‌ایم. همهٔ تاریخ‌های کشورهای غیرمسلمان را با سالشمار مسیحی مشخص کرده‌ایم.

توضیح دربارهٔ واژه‌نامه

در واژه‌نامهٔ انتهای کتاب هر واژه‌ای که درون دو کمان به واژه‌ای دیگر ارجاع شده نشانهٔ آن است که از واژهٔ درون دو کمان مدخل ساخته شده و برای یافتن تعریف آن باید به متن کتاب و ردیفی که آن واژه در آن‌جا آمده مراجعه کرد.

بخش: ج 4

از صفحه 1 تا صفحه 921 (معادل 921 صفحه)



آبروی تونکی (āb.ru-ye.tu.na.ki)، سید اصغرعلی فرزند حکیم سیدمحمد انور علی، ز ۱۳۲۹ق، ادیب و تاریخ‌نگار شبه‌قاره. شاگرد افتخار حسین مضطر خیرآبادی و محمدسلیمان‌خان اسد لکنویی بود. در دیوان انشای والیان تونک در راجستان (هند) کار می‌کرد. محمدیوسف‌خان آزردهٔ تونکی و حکیم میرمحمد سجاد دهلوی، متخلص به سجاد، شاگرد وی بودند. از آثارش: خلاصة‌الاخبار فی ذکرالاخیار به فارسی در شرح ساختمان‌های شهرهای هند، مانند فتحپور و جیپور (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۶۲۹۱/۲)؛ تاریخ تونک به اردو؛ خلاصة‌البیان فی ذکرالاعیان به فارسی در تاریخ خاندان والیان تونک (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۶۲۸۲)؛ نظم ونثر به فارسی در کلیات ادبی (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۲۲۶)؛ مثلث ادراک به فارسی در عروض و صنایع شعری که در ۱۲۹۶ق نوشته شده است (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۶۲۹۳/۱)؛ باغ افکار به فارسی در صرف و نحو زبان فارسی (که در ۱۳۰۵ق نوشته (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۶۲۹۳/۵)؛ معوذات در علوم غریبه؛ آتش پارسی در اصطلاحات فارسی و سروده‌ها.

منابع: تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۸-۱۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۵۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۳/۵؛ ۱۳۶۴/۸؛ ۳۷/۱۰، ۶۰۳؛ ۲۴۴۴/۱۳، ۲۵۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۰۶/۳؛ ۴۶۵۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۶/۱؛ ۱۲۵۸/۲؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۵۷.

برزگر

آبروی گوالیاری (āb.ru-ye.go.vā.li.yā.ri)، میان نجم‌الدین، معروف به شاه‌مبارک، ـ دهلی ۱۱۴۶ق، عارف و شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شهر گوالیار در ایالت مدهیاپرادش کنونی و از شاگردان سراج‌الدین علی‌خان آرزو(ـ ۱۱۶۹ق) بود. نسبش به شیخ غلام غوث گوالیاری می‌رسد. در شعر ریخته که آمیزه‌ای از فارسی و هندی است استادی داشت واو را در ریخته‌سرایی صائب وقت می‌گفتند. در شعر فارسی نیز ماهر بود ودر ایهام گویی مهارت داشت. دیوان او انواع شعر از غزل، قصیده، مثنوی، ترجیع بند،مستزاد و رباعی را در بر می‌گیرد. نسخه‌ای از دیوان او با عنوان جواهر آبرو به شمارهٔ ۶۲۷۱/۲ در شمار نسخه‌های خطی شیرانی دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. دراین مجموعه تنها غزل‌های فارسی وی گرد آمده است. دیوان اردوی آبرو در ۱۹۹۰م به‌اهتمام دکتر محمدحسن جداگانه در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: آب حیات، ۸۴-۸۸؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۸؛ تذکرهٔ فارسی گو شعرای اردو، ۱۲؛ تذکرهٔ هندی، ۱۵-۱۶؛ نین تذکری، ۲۱۰؛ جائزهٔ مخطوطات اردو، ۲۹۹-۳۱۷؛ جونل، (گزیدهٔ صحف ابراهیم)، ۱۷؛

چمنستان شعرا، ۸؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۱۳۲-۱۳۴؛ دهلوی مرثیه‌گو، ۱۳۲-۱۴۲؛ دیوان آبرو، مقدمه؛ ریاض‌الفردوس، ۲۹-۳۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۰۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۴۹/۴؛ گل رعنا، ۹۴-۹۶؛ گلستان بی‌خزان، ۶؛ گلشن بی‌خار، ۱۰۱۶؛ گلشن هند، ۲۵-۲۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۵۰-۵۱؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۵۹/۱-۶۰؛ مجموعهٔ نغز، ۲۰/۱-۲۳؛ مخزن نکات، ۳۴-۴۲؛ نکات‌الشعرا، ۱۴-۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 310.

دانشنامه

آتش لکنویی (ā.taš-e.lak.nu.i)، خواجه حیدرعلی / علی حیدر فرزند خواجه علی‌بخش، فیض‌آباد ح ۱۱۹۲ - لکنو ۱۲۶۳ق، شاعر اردو و فارسی‌سرای شبه‌قاره. در خانواده‌ای صوفی‌منش که تبار آن‌ها به خواجه عبیدالله احرار نقشبندی (۸۰۶-۸۹۶ق) می‌رسد، برآمد. پدرش در دورهٔ شجاع‌الدوله نواب اوده(۱۱۶۷ - ۱۱۸۹ق) به فیض‌آباد کوچید و در محلهٔ مغل پوره نشیمن گزید. آتش در زادگاهش به تحصیل پرداخت، اما درکودکی پدرش را از دست داد و از تحصیل بازماند. وی که جوانی خوش اندام و خوش‌سیما بود، چندی را به همنشینی با عیاران و لشکریان گذراند، تا آن‌که به درگاه رئیس (فرماندار) فیض آباد محمد تقی خان ترقی راه یافت و در شمار ملازمان او درآمد و در آن‌جا با شاعر پر آوازهٔ اردو امام بخش ناسخ (- ۱۲۶۵ق) آشنا شد. پس از آن‌که محمدتقی‌خان در دورهٔ حکمرانی غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹-۱۲۴۳ق) به لکنو رفت آتش نیز بدان شهر کوچید. وی که از اوایل جوانی شعر می‌سرود در لکنو به دستهٔ شاگردان غلام همدانی مصحفی(- ۱۲۴۰ق) پیوست و هرچند در آغاز برابر سنت رایج آن روزگار به‌فارسی شعر می‌سرود، ولی در اندک زمانی در شعر اردو نیز آوازه یافت. در لکنو از کارهای درباری کناره گرفت و ظاهراً از آن پس با قناعت و آزادمنشی می‌زیست و ثروت و حامیان دارا راکوچک می‌شمرد. گویند همچون سپاهیان لباس می‌پوشید و حتی در انجمن‌های شاعران شمشیر به خود می‌بست. شاگردان بسیار تربیت کرد که برخی از آن‌ها به مراتب بالای شاعری رسیدند و از پرآوازه‌ترین‌شان می‌توان از نواب میرزا شوق، پندت دیا شنکرنسیم، واجد علی‌شاه اختر، میردوست‌علی خلیل، نواب محمد خان رند و وزیر علی صبا نام برد. پسرش محمد علی جوش نیز شاعر اما شاعری میانمایه بود. آتش شاعری غزل‌سرا بود و از برجسته‌ترین غزل‌سرایان اردو به شمار می‌آید. غزل‌های او را محکم،بدیع، با حرارت و گه‌گاه سرشار از مایه‌های غنایی گفته‌اند. بزرگ‌ترین ویژگی اشعارش آن است که با عباراتی زیبا و جذاب تصویری روشن از احساسات به‌دست می‌دهد. از وی دو دیوان اردو و یک دیوان فارسی به‌جا مانده است. دیوان آتش نخستین بار به تصحیح خود وی منتشر شده است (۱۲۶۱ق/ ۱۸۴۵م). پس از مرگ آتش، شاگردش میردوست‌علی خلیل کلیات اشعار او را گردآورد و این کلیات در دو جلد در ۱۲۶۸ق و ۱۸۵۲م در لکنو و در ۱۸۷۱ و ۱۸۸۴م در کانپور به چاپ رسیده است.

منابع: آب حیات، ۳۷۲؛ اردو دایرهٔ معارف اسلامیه، ۱۰/۱-۱۴؛ اعیان‌الشیعه، مستدرک یکم، ۵؛ بوستان اوده، ۱۱۸ - ۱۱۹؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲۸۳- ۲۸۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۰-۱۴۱؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۱/۲- ۹؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۰۰/۱؛ الذریعه، ۵۳۹/۷-۱/۹؛ ریاض‌الفردوس، ۳۰-۳۱؛ ریاض‌الفصحا ۲-۱۰؛ سخن شعرا، ۱۱-۱۵؛ طبقات شعرای هند، ۳۵۳-۳۵۴؛ گل رعنا، ۲۹۰-۲۹۶؛ گلستان بی‌خزان، ۳۰-۳۵؛ گلستان سخن، ۱۱۷؛ گلشن بی‌خار، ۱۱-۱۶؛ گلشن همیشه بهار، ۵۰؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۶۱-۶۲؛ مکارم‌الآثار، ۱۷۲۰/۵؛ نوادرات سخن، ۱۵-۱۹؛

A History of Urdu Literature , 187-193; *Iranica*,3/6.

برزگر

آتشی (ā.ta.ši)،محمدحکیم امین / امینا، ۱۰۶۷ق -، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال او آگاهی چندانی در دست نیست. گویا از ایرانیانی بوده که به دکن کوچیدند. به‌نوشتهٔ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، نیاکانش از مردم شیراز بودند. آتشی در دربار عادل‌شاهیان پایگاهی بلند یافت و پزشک دربار محمد عادل‌شاه (۱۰۳۵ - ۱۰۶۸ق) بود. از آثارش:دیوان اشعار در ۳۵۰۰۰ بیت، که مجموعهٔ قصیده، قطعه، غزل، رباعی و مطایبات است. وی برخی از قصاید و قطعات را در مدح نواب مصطفی‌خان سروده است. وی از دوستان فزونی استرابادی و ابراهیم زبیری بود و آن‌ها شعر او را می‌ستودند.نسخه‌هایی از دیوان وی همراه با چند مثنوی در کتابخانهٔ دیوان هند، کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود؛ عادلنامه که منظومه‌ای بر وزن اسکندرنامهٔ نظامی در شرح فتوحات سلطان محمد عادل‌شاه بن ابراهیم است (سروده

در ۱۰۴۲ق/ ۱۶۳۳م)؛ مثنوی معدن الافکار در ۲۳۰۰ بیت بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی (سروده در ۱۰۴۳ق/ ۱۶۳۴م)؛ نه سپهر بر وزن هفت پیکر نظامی (سروده در ۱۰۴۳ق/ ۱۶۳۴م)؛ هدایت‌نامه که مثنوی عرفانی بر وزن مثنوی مولوی است؛ محبت‌نامه که مثنوی عرفانی بر وزن خسرو و شیرین نظامی است؛ مجمرانوار که مثنوی عرفانی بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی است. آتشی در مثنوی‌سرایی از شیوهٔ نظامی پیروی کرده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵۷۹/۵؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلام، ۱۰۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۰۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۱۰،۳۲۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۷/۲؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۶۴؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/838-839; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 31; *Persian Literature*, C.A.Storey, 743; *The Catalogue of the persian Manuscripts the salarjung Museum and library*, 5/159-160.

رسولی

آتشی لاهوری ← آتشی قندهاری

آثار شاه‌جهانی ← اخبار جهانگیری

آثم اکبرآبادی (ā.sem-e.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ حفیظ‌الله، ـ اکبرآباد ۱۱۵۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از خویشان سراج‌الدین علی‌خان آرزو و ملازم محمداعظم‌شاه (ـ ۱۱۱۹ق) بود. وی پس از کشته شدن محمداعظم‌شاه، به سبب آشنایی با صمصام‌الدوله بهادرخان دوران، سردار محمد فرخ‌سیر (ـ ۱۱۳۱ق) در دربار دهلی راه یافت و از جایگاهی بلند برخوردار بود. شعر نیکو می‌سرود. دیوان آثم از میان رفته و تنها اشعاری از وی در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۱۶؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱؛ تین تذکری، ۲۰۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۳؛ شمع انجمن، ۶۳؛ صحف ابراهیم، ۷؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۶۷/۱-۶۸؛ مجمع‌النفایس، ۱۸-۱۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۷/۱؛ نتایج‌الافکار، ۵۹؛ نشتر عشق، ۱۱۹/۱-۱۲۰.

رسولی

آثم مجددی (ā.sem-e.mo.jad.de.di)، مولانا میر عبدالخالق، مشهور به صاحبی صاحب، فرزند ملا عیسی فرزند سید محمد، مشهور به خواجهٔ بزرگ، فرزند میر محمد فرزند عبدالخالق ثانی، ـ پس از ۱۲۷۲ق، عارف نقشبندی مجددی و شاعر فارسی‌گوی. از آثارش: دیوان شعر که مجموعه‌ای از غزلیات به ترتیب حروف الفبا، قصایدی در ستایش برخی عارفان بزرگ، مانند عبدالقادر گیلانی، خواجه مودود چشتی و شیخ احمد سرهندی و رباعیات است. نسخه‌ای از این دیوان به شمارهٔ ۹۴۹۰ در کتابخانهٔ گنج بخش نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی عرفانی عشق‌نامه که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۰۸۹۴ در کتابخانهٔ گنج بخش یافت می‌شود؛ مثنوی عرفانی گلشن‌العارفین که سه نسخه از آن به شماره‌های ۱۰۸۸۵، ۸۷۲۴و ۱۰۸۹۵ در کتابخانهٔ گنج بخش نگه‌داری می‌شود؛ نصیحت نامه که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۶۴۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ الهی نامه؛ محبت نامه؛ حرزنامه؛ صد موعظه؛ مجموع‌الدوایر؛ مجموع الاسرار؛ مطلع الانوار؛ دودیوانچه.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ۱۲۹۶/۸-۱۲۹۷؛ ۱۹۶۷/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۸۹.

دانشنامه

آخون (ā.xun)، پندت تیکارام جیو، سرینگر ۱۷۷۴ ـ ۱۸۷۴م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شعرای کشمیر بود و عربی و فارسی تدریس می‌کرد. یک مثنوی به‌نام کبک‌نامه از وی مانده که در صد و ده بیت است. نمونه‌ای از ابیات این مثنوی در تذکرهٔ شعرای کشمیر آمده است. پسر آخون، به‌نام پندت لسه‌کول نیز شاعر بود و بهار تخلص می‌کرد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۷/۱؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۴۱.

امیرهدائی

آخوند پنجو (ā.xund.pan.ju)، سیدعبدالوهاب، معروف به آخوند پنجو، فرزند نوسلجای سید حسینی، معروف به سید غازی، یوسفزایی (در شمال پیشاور) ۹۴۳ـ اکبرپور ۲۷ رمضان ۱۰۴۰ق، فقیه، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش با فروپاشی دولت لودیان از هند کوچید و در بودباش یارحسین از قبایل یوسفزایی در حمایت کجوخان که سرکردهٔ این قبیله بود زندگی می‌کرد. حدود ۹۵۸ق که عبدالوهاب چهارده ساله بود سید غازی در چوهاگجر از توابع بلگرام نشیمن گزید و تا پایان

آداب عالمگیری

زندگی (۹۸۹ق) در همان‌جا ماند. در ۹۹۰ق که عبدالوهاب ۴۸ ساله بود به اکبرپور در ۱۳ مایلی شرق پیشاور کوچید و در ۹۹۳ق در آن‌جا به ابوالفتح قنباچی از مشایخ سلسلهٔ چشتیهٔ صابریه که از مریدان شیخ جلال‌الدین تهانیسری بود دست ارادت داد و با او بیعت کرد. دیری نگذشت که در طریقت و شریعت بلندآوازه شد و پیروان فراوانی یافت که از اکبرپور تا کابل پراگنده بودند. وی در میان افغانان به ولی‌الله و آخوند پنجو (چون همواره به اقامهٔ نمازهای پنجگانه تأکید می‌ورزید) آوازه یافت و پیروانش او را صاحب کرامت می‌دانستند. به گفتهٔ برخی منابع در ۹۹۳ق که جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) از اکبرپور دیدن کرد اخلاص و عقیدهٔ فراوان به آخوند نشان داد. آخوند سراسر زندگی خود را صرف تدریس و تربیت شاگردان کرد. زبان اصلی وی پشتو بود، اما به فارسی نیز شعر می‌گفت و زبان هندی را خوب می‌دانست. وی کنزالدقایق ابوالبرکات عبدالله بن احمدنسفی (ـ۷۱۰ق) را که از کتب معروف در فقه حنفی است به نظم پشتو برگرداند. شیخ عبدالرحیم بن میان علی از شاگردان آخوند پنجو کتابی به فارسی در مناقب وی نوشت که در ۱۱۹۸ق خاکی اکبرپوری آن را به‌نظم درآورد. بعدها میان پادشاه نامی از مردم کندی شیخان اکبرپور این منظومه را به نظم پشتو برگرداند. شیخ عبدالغفور عباسی پیشاوری نیز کتابی در مناقب آخوند پنجو نوشته است. از دیگر مریدان وی آخوند چالاک و آخوند سباک بسیار مشهورند.

منابع: اردو دایرهٔ معارف اسلامیه، ۲/۲۱۰ـ ۲۱۱؛ تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۱۷۱ـ ۱۷۲؛ تحفة‌الاولیاء، ۳۴؛ خزینة‌الاصفیاء، ۴۷۹ـ ۴۸۰.

دانشنامه

آداب عالمگیری (ā.dāb-e.ā.lam.gi.ri)، مجموعهٔ نامه‌هایی است که اورنگ‌زیب* گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) آن‌ها را برای شاه‌جهان، بزرگان و امرا می‌نوشت. آن دسته از نامه‌هایی که اورنگ‌زیب به شاه‌جهان می‌نوشته، به خط خودش بوده، زیرا بنا به رسم آن روزگار نامه‌های میان پادشاه و شاهزادگان رد و بدل می‌شد می‌بایست به خط خودشان باشد. آن دسته از نامه‌هایی که اورنگ‌زیب به دیگران می‌نوشته، به خط میرمنشی‌اش، ابوالفتح قابل*خان بوده است. اورنگ‌زیب که انشانویس صاحب سبکی بود و هنر نامه‌نگاری را می‌دانست، پس از آن که به لیاقت و استعداد ابوالفتح در این هنر پی برد، او را میرمنشی خود برگزید و لقب قابل‌خان داد. محمدصادق انبالوی، میرمنشی شاهزاده اکبر، کوچک‌ترین پسر اورنگ‌زیب، این نامه‌ها را که دستور فرزانگی و دستورالعمل کاردانی می‌دانست، در ۱۱۱۵ق به منظور فراهم‌آوردن نمونه‌های سرمشق و آموزش نگارش انشا برای پسرش گردآوری کرد. آداب عالمگیری به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش نخست که بیش از پانصد نامهٔ اورنگ‌زیب است، همگی پیش از برآمدن وی به تخت شاهی نوشته شده‌اند؛ بخش دوم و سوم آن مطالبی است که محمدصادق بر آن بیفزوده و به ترتیب در شرح وقایع جنگ دو سالهٔ اورنگ‌زیب با برادران بر سر جانشینی شاه‌جهان و نامه‌هایی است که محمدصادق از سوی شاهزاده اکبر برای اورنگ‌زیب و دیگر ارکان پادشاهی نوشته است. محمدصادق می‌نویسد که بر حسب اتفاق دفترچهٔ یادداشت شخصی اورنگ‌زیب به نام آداب عالمگیرشاهی یا تحفة‌السلاطین به دستش افتاد و او این مجموعه را با استفاده از آن گرد آورده است. نامه‌های اورنگ‌زیب بهترین منبع برای دانستن رویدادهای روزگار شاهزادگی وی است، به‌ویژه وقایع سال‌های ۱۰۵۸ تا ۱۰۷۰ق که به نظامت دکن منصوب بود. روابط اورنگ‌زیب با شاه‌جهان و برادرانش، تدابیری که وی مخفیانه برای کسب حمایت و مخالفت اشخاص مقتدر و امرا می‌اندیشید، روش‌هایی برای شکست مخالفان و چگونگی برقراری روابط سیاسی با والیان کشورهای خارجی، مسائلی هستند که اهمیت این نامه‌ها را آشکار می‌کنند. بخش دوم آن از عمل صالح و عالمگیرنامه گرفته شده است. بخش سوم که در بردارندهٔ وقایع روزگار شاهزاده اکبر تا یک ماه پیش از شورش او، یعنی ۱۰۹۱ق است، از جنگ‌های میوار و ماروار دانستنی‌های فراوان به‌دست می‌دهد. در این مجموعه، گذشته از نامه‌ها، خواب قاچولی بهادر، از نیاکان فرمانروایان مغول و نیز عهدنامهٔ شاهزاده مرادبخش نیز آمده است. محمدصادق در یک فصل اهمیت انشا و آداب نگارش القاب را یادآورد شده و القابی را که در مکاتبات از آن‌ها استفاده می‌شد، به‌صورت فهرستی ضمیمهٔ کتاب کرده است. از آن‌جایی که این نامه‌ها از بهترین نمونه‌های انشا در ادبیات آن روزگار هستند، اهمیت ادبی آن دانسته می‌شود. آداب عالمگیری به تصحیح عبدالغفور چودهری و به‌همت ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب در دو جلد به چاپ رسیده است (۱۹۷۱م).

منابع: آداب عالمگیری؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۸۳۶ـ۸۳۹.

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۱/۲، ۸۳۱ـ۸۳۳؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۶۸ـ۳۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۳/۵ـ۲۳۴.

حجتی

آداب مریدی (ā.dāb-e.mo.ri.di)، رساله‌ای به‌فارسی در آداب تصوف از محمدرضا* شطاری قادری لاهوری (ـ ۱۱۱۸ق / ۱۷۰۷م). این اثر در یک دیباچه، چهار باب و ده فصل تدوین شده است. نویسنده در دیباچه از شیخ الهداد قادری اکبرآبادی یاد می‌کند. باب‌ها بدین قرار است: باب یکم چهار دل و چهار نفس و خطره و تلقین، باب دوم در اذکار و مراقبات، باب سوم در بیان شغل‌های جوکیان (کارهای ریاضتی) و باب چهارم در بیان دست بیعت. سپس ده فصل در پی آن می‌آید: ۱ـ دست بیعت، ۲ـ کمال و اعتقاد ثبات بر بیعت، ۳ـ شناختن پیر و مرشد، ۴ـ احوال پیر و مریدی و آداب مرید، ۵ـ تأکید بر آن که بی‌پیر نمانید، ۶ـ احوال خرقه، ۷ـ در آن‌چه صاحب خلافت بر آن اختیار دارد، ۸ـ عرس و سماع و احوال هر یک، ۹ـ ایام عرس برخی از مشایخ و ۱۰ـ گوشه‌نشستن و سپس چند فصل در شجرهٔ پیران. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۳۱۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۸/۳ـ۱۲۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۷۹/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۹۹.

فتح‌نبا طبری

آدم بَنّوری (ā.dam-e.ban.nu.ri)، سید آدم فرزند اسماعیل فرزند بهوه فرزند یوسف فرزند یعقوب دولت فرزند حسین حسینی کاظمی، مدینه ۱۰۵۳ق، دانشمند دینی و عارف نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. به‌نوشتهٔ حضرات‌القدس، «وطن اصلی شیخ [آدم] رَوَهْ است. وی از جانب آبا سید بوده است و جدهٔ وی از قوم افغان.» یکی از نیاکانش به بنور، قصبه‌ای از مضافات سرهند (در پنجاب) کوچید و در آن‌جا نشیمن گزید. شیخ آدم در بنور به‌دنیا آمد. در آغاز «به کسب سپاه‌گری اشتغال داشت. چون جاذب عشق حقیقی او را به خود کشید ترک سپاه کرد.» به حاجی خضر روغانی افغان (ـ۱۰۵۲ق)، که از خلفای برجستهٔ مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی بود و در بهلولپور نشیمن داشت، دست ارادت داد. سپس به خدمت خود احمد سرهندی پیوست و پس از چندماه از او اجازهٔ ارشاد و خلافت گرفت و به بنور بازگشت و مریدان بسیاری بر او گرد آمدند. شیخ آدم «به اتباع سنت و رفع بدعت موصوف بود و به کمال استقامت در شریعت و طریقت متصف... امر به معروف و نهی از منکر طریقهٔ انیقهٔ شیخ بود، خصوصاً به اهل دنیا بر وجهی به تسلط و غلبه حرف می‌زد که کسی احدالناس چنان سخن نگوید و با این‌همه شدت و عنف عجب‌تر آن‌که سخن گیرا داشت... کلام او غالباً در امر به معروف بود و یا در بیان حقایق و معارف.» بسیاری از افغان‌ها مرید او شدند، تا بدان‌جا که گویند شمار مریدانش به صد هزار و شمار خلفایش به صد رسید. در ۱۰۵۲ق با نزدیک ده‌هزار تن از مریدان خود، از افغانان و دیگران، به لاهور رفت. ورود شیخ به لاهور با این گروه بزرگ از پیروانش، که به فوجی عظیم مانند بود، ترس مقامات گورکانی آن شهر را برانگیخت و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) که در این هنگام در لاهور بود وزیر خود سعدالله‌خان را با ملا عبدالحکیم سیالکوتی برای تحقیق نزد شیخ آدم فرستاد؛ سعدالله‌خان نیز نگرانی مقامات شهر را تأیید کرد و به شاه‌جهان اظهار داشت که «درین ایام لشکرشاهی هم به مهم راجه جگته... به کوه‌ها رفته‌اند و همراه این شخص [شیخ آدم] مردمان افغان و غیره کم از ده‌هزار نیستند. پس مناسب آن است که به‌نوعی من‌الانواع این را از این‌جا به جای دیگر باید فرستاد.» بنابراین، شاه‌جهان شیخ آدم را با چند تن از مریدانش به مکه تبعید کرد. شیخ آدم به حجاز رفت و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا به تبلیغ دیدگاه‌های شیخ احمد سرهندی در میان علمای مکه و مدینه، که گاه با مجادلاتی با مخالفان شیخ احمد همراه بود، گذرانید. از خلفایش می‌توان از سید علم‌الله رای بریلوی، حافظ سید عبدالله اکبرآبادی، شیخ محمد سلیمان بلیاوی، شیخ سعدی لاهوری، حافظ سعدالله وزیرآبادی، شیخ عثمان شاه‌جهان پوری و محمدامین بدخشی، یاد کرد. از آثارش: ۱ـ وضوع‌المذاهب (نسخه‌های انجمن ادبی سندی حیدرآباد به شمارهٔ ۲۳۱ و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۷۵۷) دربارهٔ ۷۳ گروه مسلمان، که یکی از آنان رستگار و دیگران جهنمی هستند، با دید اهل سنت و جماعت؛ ۲ـ خلاصة‌المعارف فی اسرارالعقاید (نسخه‌های گنج‌بخش به شمارهٔ ۶۹۷۲ و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۳۴۱۲/۴۰۷) که آدم تألیف آن را در مکه در ۱۰۳۵ق آغاز کرده و در ۱۰۳۷ق به انجام رسانده است. این اثر در دو جلد و جلد یکم خود در سه فصل

است: (یک) سلوک ظاهری و باطنی، یا سلوک شریعت و طریقت، (دو) در بیان معارف مصطلحه (گزیده از چند کتاب)، (سه) در بعضی معارف اقصی، که نصیب خواجه بهاءالدین نقشبند شده است؛ ۳ـ مکتوبات سید آدم شامل ۱۰۵ نامه که از مکه به مریدان و پیران نوشته است؛ ۴ـ نکات‌الاسرار (نسخه‌های گنج‌بخش به شماره‌های ۲۸۴۲و ۸۸۱۳ و گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به شماره‌های T.۸۲۵/۸۱ و T. ۸۲۰۹/۳۹) که گردآوری یکی از خلفای شیخ آدم به نام محمدامین بدخشی است. وی این اثر را در چهار فصل (۱ـ حسن عزم و عرفان و مقاصد اصلی، ۲ـ نکات وجدانی به اسرار حقانی، ۳ـ تحقیق حقایق‌الاشیا، ۴ـ توحید و کلمهٔ شهادت و بعضی از اسرار غریبه) تدوین کرده است. بدخشی در خاتمهٔ یکی از دستنویس‌های این اثر می‌گوید که «این فقیر محمدامین، که در خدمت ایشان [شیخ آدم] رسیده و استماع ملهمات ایشان نموده، به زیارت حرمین مشرف شده، ملهمات عدیده که به تدریج فایض می‌شد، گرد می‌آوردم. به حضور آن حضرت صفای صحت می‌دادم. روزی فرمودند این مسودات کلمات ملهمات را جمع نموده داخل فصل ملهمات نکات‌الاسرار بساز. پس از مرگ ایشان در سلک تحریر درآورده به ملهمات رساله منضم ساختم.» گفتنی است، محمدامین بدخشی همچنین مؤلف نتایج‌الحرمین (نسخه‌های کالج اسلامیهٔ دانشگاه پیشاور به شمارهٔ ۹۹۰ب و گنج‌بخش اسلام‌آباد به‌شمارهٔ ۱۲۵۲۲) در سه جلد یا قسم (۱ـ در تفسیر سورهٔ فاتحه، از شیخ آدم و مکتوبات ایشان، ۲ـ در کرامات شیخ آدم، ۳ـ در احوال و مناقب وی) است. کرامات آدمیه/ مناقب‌الحضرات محمدامین بدخشی نیز زندگی‌نامه و احوال شیخ آدم بنوری است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱/۲۷ـ۲۹؛ ۴/۹۹۲ـ۹۹۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۵۰۵ـ۵۰۶؛ تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند، ۲/۲۱۷، ۲۲۹، ۴۲۳؛ تصوف برّ صغیر مین، ۴۰۶؛ حضرات‌القدس، ۳۸۳ـ۳۸۵؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۶۳۰ـ۶۳۵؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۹۲؛ ۲/۱۰۱۳؛ ۳/۱۴۳۵، ۱۹۸۸، ۲۰۷۸؛ ۱۱/۹۰۵ـ۹۰۶؛ مآخذات احوال شعرا، ۱/۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۲۰۱.

Dictionary of Indo - Persian Literature ,38; *A History of Sufism in India*, Vol:II/ 15,222,338,342,372.

برزگر

آذر (ā.zar)، جوالا پرشاد، ح سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرانش از برهمنان کوچیده از کشمیر بودند. آذر در لکنو به‌دنیا آمد و چندی نزد برادرش، مشفقی گنکاپرشاد، متخلص به رند، در بریلی، کول و اکبرآباد زندگی کرد. وی از کارگزاران کمپانی هند شرقی انگلیسی بود و در دورهٔ خدمات رسمی‌اش چندی تهانه‌دار شاه‌دره و امیرعسس /کوتوال میروت و چندی نیز ناظم و فوج‌دار ماتهورا بود. آذر به فارسی و اردو شعر می‌سرود. نبی هادی از دیوان اشعار او یاد کرده است، اما شعری از او در دست نیست، مگر ابیاتی که میرزا اصلح کشمیری در تذکرهٔ شعرای کشمیر از شاعری به‌نام آذر نقل کرده و گمان می‌رود از او است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳؛ تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,103.

م.اسماعیل‌پور

آذر کشمیری (ā.zar-e.kaš.mi.ri)/ آزر، دیوان‌شاه، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی از خانوادهٔ برهمنان کشمیر بود. آذر از صوفیان کشمیر بود و پیشهٔ بقالی داشت. وی نخستین شاعر هندوی کشمیر است که آثار فارسی او باقی‌مانده است. ملاجویای تبریزی، از شاعران بنام آن روزگارِ کشمیر (ـ ۱۱۱۸ق) اشعار آذر را اصلاح می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان اشعار آذر در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر درکشمیر نگه‌داری می‌شود، اما بخش نخست آن تا حرف ت در دست نیست. شماری از غزل‌های او نیز در برگزیدهٔ از پارسی‌سرایان کشمیر نقل شده است.

منابع: برگزیدهٔ از پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۰۲ـ۱۱۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۵۷۲؛ تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱/۷ـ۸.

م.اسماعیل‌پور

آذرکیوان (ā.zar.kay.vān)، معروف به ذوالعلوم، ۹۴۲ـ۱۰۲۷ق، بنیادگذار فرقهٔ آذرکیوانی. از زرتشتیان ایران و از مردم شیراز یا حوالی آن (گویا استخر فارس) بود و در اوایل سدهٔ یازدهم هجری با چند تن از شاگردانش به هند رفت و در پتنا / عظیم‌آباد در استان بهار نشیمن گزید. آگاهی از زندگی وی بسیار اندک و آمیخته به افسانه است. مؤلف دبستان مذاهب که خود از پیروان فرقهٔ آذرکیوانی بوده است نام پدر آذرکیوان را آذرگشسب یاد می‌کند و می‌گوید که تبارش به ساسان و از او به شاهان کیانی و

پیشدادی تا کیومرث (نخستین انسان در سنن زرتشتی و ایرانی قدیم) می‌رسد. به گفتهٔ هم‌او، مادر او نیز شیرین نام داشته و دختر همایون نامی از نوادگان انوشیروان ساسانی بوده است. آذرکیوان به واسطهٔ سختگیری‌هایی که در ایران در حق پیروان دیگر ادیان می‌کردند و نیز جاذبهٔ دربار آزاد و خالی از تعصب جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۳۷۱۰۱۴) به هند رفت. وی زبان‌های اوستایی، پهلوی، فارسی، ترکی، هندی و تازی را نیکو می‌دانست و در اقسام حکمت و دانش مهارت داشت. گوشه‌گیر و کم‌سخن بود و زندگی را به ریاضت و قناعت می‌گذراند و از خوردن گوشت پرهیز داشت. با باورهای دینی و فلسفی روزگار خود آشنایی داشت و ظاهراً از توانایی القای عقاید خود و جلب مرید نیز بهره‌مند بود. وی نحله‌ای یا فرقه‌ای دینی پدید آورد که به نام او به اسم فرقهٔ آذرکیوانی آوازه یافت و آموزه‌های آن آمیزه‌ای از عقاید زرتشتی، اسلام (به‌ویژه تشیع)، هندویی و مسیحیت بوده است. کراماتی نیز به او نسبت داده‌اند و از جمله گویند هر گاه می‌خواست روح خویش را از بدن بیرون می‌کرد و سپس باز می‌گرداند. وی تا پایان عمر در پتنا زیست و در حدود هشتاد و پنج سالگی درگذشت. آذر کیوان با دربار جلال‌الدین اکبر و جهانگیر هیچ‌گونه پیوندی نداشت و شاید از همین‌رو است که در هیچ یک از تواریخ و تذکره‌های کهن اشاره‌ای به نام او نرفته و شرح احوال او و افکارش تنها در نوشته‌های وابسته به فرقهٔ او آمده است که البته غالباً بسیار گزاف و افسانه‌آمیز است. کیخسرو اسفندیار، جانشین آذرکیوان، را برخی پسر او دانسته‌اند که ظاهراً درست نیست. آذرکیوان صاحب آثاری نیز بوده که از آن میان منظومهٔ مکاشفات او در دست است. از جمله دیگر آثارش از آیینهٔ اسکندر، تخت‌طاقدیس و پرتو فرهنگ نام برده‌اند. کتاب پرآوازهٔ دساتیر و شرح و برگردان آن نیز به احتمال فراوان ساخته و پرداختهٔ او است. گذشته از آذرکیوان، پیروان او نیز آثار کمابیش فراوانی در شرح و بسط آموزه‌های او نوشته‌اند که البته همهٔ آن‌ها امروزه در دست نیست. این آثار، روی‌هم‌رفته، به نام ادبیات یا نوشته‌های آذرکیوانی آوازه دارند. برخی پژوهشگران فرقهٔ آذرکیوانی را مکتبی اشراقی در چارچوب دین زرتشتی دانسته‌اند، اما از ادبیات آذرکیوانی پیدا است که آموزه‌های آذرکیوانی آمیزه‌ای است ناهمگون از عناصر گوناگون و گرچه در کل رنگ اشراقی شدید دارد، اما در بسیاری موارد از حکمت اشراق جدا است و اساس فکری این فرقه آشکارا با اصول دیانت اسلام و حتی دین زرتشت مخالفت کلی دارد و از این لحاظ آن را باید گونه‌ای دین‌سازی به شمار آورد. افکار و ادبیات آذرکیوانی از اوایل سدهٔ دوازدهم هجری در میان پارسیان هند هوادارانی یافت و به‌عنوان یکی از مکاتب اصیل و باستانی اندیشهٔ ایرانی در کانون توجه قرار گرفت و آثار آن به زبان گجراتی برگردانیده شد. ادبیات آذرکیوانی برای بررسی اوضاع فکری و اجتماعی هند در سدهٔ یازدهم هجری و نیز مطالعهٔ تاریخ الحاد و دین‌سازی در سرزمین‌های اسلامی سودمند است. نویسندگان این آثار عقاید خود را در قالب تعبیرات کلامی و فلسفی بیان کرده و اغلب سعی داشته‌اند که زبانی ساده و قابل فهم برای عوام به کار برند. از ویژگی‌های مهم و برجستهٔ این نوشته‌ها که عمدتاً به فارسی است، آوردن واژه‌های نوساخته به‌جای واژه‌ها و اصطلاحات تازی است. بسیاری از این واژه‌ها برساخته و بی‌بنیاد است و هیچ‌گونه توجیه زبان‌شناختی برای آن‌ها نمی‌توان یافت، ولی بسیاری دیگر واژگان و ترکیباتی‌اند که در ساختن آن‌ها قواعد اشتقاق رعایت شده و با ذوق سلیم سازگارند و آن‌ها را می‌توان به کار برد یا سرمشقی برای ساختن واژگان و ترکیب‌های تازه قرار داد. از نوشته‌های آذرکیوانی که امروزه در دست است: ۱ـ دساتیر*؛ ۲ـ دبستان مذاهب*؛ ۳ـ شارستان چهارچمن* / شارستان دانش و گلستان بینش از فرزانه بهرام بن فرهاد اسفندیار فارسی؛ ۴ـ جام کیخسرو* از موبد خواجوی بن نامدار؛ ۵ـ زردست افشار* از دادپویه بن هوش آیین؛ ۶ـ زنده‌رود / زاینده‌رود از موبد خوشی؛ ۷ـ خویشتاب از موبد هوش از پیروان آذرکیوان که رساله‌ای است در شرح سخنانِ پیشینیان این گروه در حکمت و مسائل فلسفی. به گفتهٔ موبد هوش، اصل این رساله به‌فارسی قدیم بوده و گرزنِ دانش نام داشته و حکیم پیشتاب، شاگرد ساسان پنجم، به فرمان خسروپرویز ساسانی (۵۹۰ــ۶۲۸م) نوشته و موبدهوش به خواهش کیخسرو بن اسفندیار به فارسی دری برگردانیده است. خویشتاب بار نخست در مجموعه‌ای با دو رسالهٔ دیگر (زنده‌رود و زردست افشار، و با ترجمهٔ گجراتی آن‌ها) در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م در بمبئی، و بار دوم در مجموعهٔ آیین هوشنگ در ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹م در تهران به چاپ رسیده است؛ ۸ـ زورهٔ باستانی از آذرپژوه شاگرد بوذرجمهر حکیم که در شرح سخنان منسوب به زرتشت است. مطالب کتاب کلاً در حکمت و جهان‌شناسی به روش اشراقی است و الفاظ دساتیری و مصطلحات اشراقی در سراسر آن در هم آمیخته است. زورهٔ باستانی در مجموعهٔ آیین

هوشنگ به‌چاپ رسیده است؛ ۹ـ رساله‌ای بی‌نام در خودشناسی، از نویسنده‌ای ناشناس. این رساله جزو مجموعه‌ای است که در ۱۲۲۸ یزدگردی برای کتابخانهٔ مانکجی لیمجی هاتریا یزدانی، نمایندهٔ زرتشتیان هند در ایران، نوشته شده و در ۱۲۴۰ یزدگردی / ۱۲۸۷ق به انجمن زرتشتیان اهدا شده است؛ ۱۰ـ فرازستان (تهران، ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۳م) از میرزا اسماعیل تویسرکانی در تاریخ ایران باستان و شاهان و بزرگان آن؛ ۱۱ـ گلشن فرهنگ (بمبئی، ۱۲۷۴ق / ۱۸۵۸م، ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م) از کیخسرو بن کاوس پارسی، در سه چمن: چمن یکم در بیان ظهور زرتشت و احوال نبوت او، چمن دوم دربارهٔ دساتیر و گزارش بعضی از عقاید و احکام دین پارسیان، و چمن سوم در ذکر مواعظ و اندرزهای بزرگان پارسی؛ ۱۲ـ گلچین از نامه‌های دساتیر از کیخسرو بن کاوس، که نمازهای روزانهٔ دساتیری است؛ ۱۳ـ رساله‌ای بی‌نام دربارهٔ هویت نویسندهٔ دبستان مذاهب از کیخسروبن‌کاوس که در این رساله کوشیده است تا اثبات کند کیخسرو اسفندیار مؤلف دبستان مذاهب است و در حدود ۱۲۷۲ق نوشته شده است؛ ۱۴ـ مقولات بهمنی از دستور ملاکاوس بن رستم. این کتاب که به زبان گجراتی است در ۱۱۵۷ یزدگردی / ۱۲۰۴ق به دستور وادیا بهمن جی نوروجی نوشته شده و گفت‌وگویی است در موضوعات عرفانی میان گرشاسپ، نیای رستم، و مردی به نام بهمن، و در آن از آذرکیوان و پیروان او و کتاب‌های آذرکیوانی نیز سخن رفته است.

منابع: تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ۲۴۰، ۳۸۰؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۳/۲۵۶-۳۵۷؛ تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۱۴۰-۱۵۰؛ تاریخ زرتشتیان کرمان، ۱۵۴-۱۵۸، ۱۶۰؛ تحقیقی دربارهٔ پارسیان هند، ۲۳-۲۴؛ دبستان مذاهب، ۱/۳۰-۴۶؛ فرهنگ ایران باستان، ۱۷-۵۱؛ فرهنگ نظام، مقدمه؛ هرمزدنامه، ۳۱۰-۳۱۹؛ سید علی محمد نقوی، تحقیقی دربارهٔ پارسیان هند، اسفند ۱۳۷۵ش، صص ۱۹-۲۰؛

Iranica, 3/183-187; 7/85.

رسولی

آذرو سمندر، از زلالی خوانساری ← آشوب‌نامه

آذری اسفراینی، فخرالدین حمزه ← آذری طوسی

آذری طوسی (â.za.ri-ye.tu.si)، فخرالدین حمزهٔ فرزند علی ملک آذری طوسی بیهقی اسفراینی مروزی، اسفراین ۷۸۴ـ همان‌جا ۸۶۶ق، شاعر، عارف و نویسندهٔ ایرانی. پدرش علی ملک/عبدالملک از امیران سربداران بیهق بود. وی از جوانی شاعری آغاز کرد. از همان نخست مداح شاهرخ (۸۰۷ـ۸۵۰ق) فرزند تیمور بود و ملک الشعرای دربار وی شد. گویند در میانهٔ زندگی به عرفان روی آورد و دست ارادت به شیخ محی‌الدین طوسی غزالی(ـ ۸۳۰ق) داد. پنج سال در خدمت شیخ حدیث و تفسیر آموخت. سپس همراه او حج گزارد. پس از درگذشت شیخ، از مریدان شاه نعمت‌الله ولی(ـ ۸۳۴ق) شد و از او اجازه و خرقهٔ ارشاد گرفت. سپس به سیاحت پرداخت و به خدمت بسیاری از اولیاءالله رسید. دو نوبت پیاده حج گزارد. مدتی که در مکه بود، کتاب سعی‌الصفا را نوشت. در بازگشت از سفر دوم راهی هند شد و در ۸۳۲ق به دربار سلطان احمد شاه بهمنی (۸۲۵ـ۸۳۸ق) پادشاه گلبرکه و دکن پیوست و ملک‌الشعرای دربار وی شد. به فرمان سلطان احمد به سرودن منظومه‌ای به نام بهمن‌نامه در تاریخ آن خاندان پرداخت. آذری قصد بازگشت به زادگاهش کرد که با مخالفت احمد شاه مواجه شد. سپس با وساطت شاهزاده علاءالدین (۸۳۸ـ۸۶۲ق) پسر احمد شاه به خراسان بازگشت و نظم بهمن‌نامه را در آن‌جا پی گرفت و هر آن‌چه می‌سرود به دکن می‌فرستاد. سی سال آخر عمر را در آن‌جا به عبادت و عزلت و تألیف کتب و تصنیف اشعار گذراند. در این مدت امیران و بزرگان به خدمتش می‌رسیدند و از او طلب ارشاد و هدایت می‌کردند. وی ارتباطش را با مریدش علاءالدین حفظ کرد و از راه مکاتبه او را ارشاد می‌کرد. آذری غزل‌های سعدی، امیرخسرو، حافظ و حسن دهلوی را جواب گفته و مضامین، تشبیهات و تعبیراتش تابع گویندگان سدهٔ هشتم و نهم است. قصاید وی بیشتر در مدح خاندان رسول اکرم(ص) است و غزلیاتش رنگ عرفانی دارد. کلام وی ساده و بی‌تکلف است. چون درگذشت پیکرش را در اسفراین به خاک سپردند و آرامگاهش زیارتگاه مردم است. از آثارش: بهمن‌نامهٔ آذری / دکنی که در بحر متقارب سروده شده از جمله منظومه‌های حماسی تاریخی از آغاز تاریخ سلاطین بهمنی دکن تا عهد سلطان همایون‌شاه بهمنی است؛ جواهر الاسرار[؟]؛ طغرای همایون؛ مرآت / عجایب‌الغرایب در چهار باب (باب نخست، الطامة الکبری در مراتب عالم علوی و سفلی و مراتب موجودات، حکمت وجود آدمی و ...، باب دوم، غرایب‌الدنیا در شگفتی‌های جهان، باب سوم، عجایب‌الاعلی در عجایبی که در عوالم علوی و

آسمان است، باب چهارم، سعی‌الصفا در تاریخ مکه و آداب و مناسک حج) عنوان این کتاب در فهرست نسخه‌ها با نام‌های عجایب، غرایب، عجایب‌الدنیا و غرایب‌الدنیا و عجایب‌الاعلی نیز آمده است. آذری در مقدمه، نام کتاب را مرآت گفته است. مؤلف در نظم آن از کتاب‌های عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات زکریای قزوینی، ربیع‌الابرار زمخشری، سراج‌القلوب، تحفة‌الغرایب، تحفة‌العشاق و جواهرالبرکات بهره برده است. در فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۱۱۲۴ از عجایب الدنیا به عنوان اثر مستقلی از آثار آذری نام رفته است. نسخهٔ کاملی از این مجموعه در دست نیست؛ طغرای همایون؛ دیوان اشعار در ۵۰۰۰بیت که مجموعه‌ای از قصاید، غزلیات، ترجیع بند، ترکیب بند، قطعه، رباعی و چند مثنوی، یک مغنی‌نامه و یک ساقی‌نامه است. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های ملی ملک (به شمارهٔ ۵۳۰۷/۱۶)، موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add25821) و کینهاک (به‌شمارهٔ 836) نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ ناصری،۴۵۷-۴۴۳/۲؛ تاریخ ادبی ایران، براون، ۷۲۲،۴۷۱/۳؛ ایضاح‌المکنون، ۸۶/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۳۳-۳۲۳/۴؛ تاریخ فرشته، ۳۲۶/۱، ۶۲۹-۶۲۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۹۴-۲۹۳؛ تذکرة‌الشعراء ۶۹/۱- ۷۰؛ حبیب‌السیر، ۶۱/۴؛ حماسه سرایی در ایران، ۳۶۰-۳۵۹؛ خزانهٔ عامره،۲۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۸-۲۶۶/۱؛ دایرة‌المعارف تشیع، ۳۳/۱؛ الذریعة، ۳/۹؛ ۱۷۲/۱۵؛ رجال حبیب‌السیر،۱۳۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۸-۶/۱؛ ریحانة‌الادب، ۴۷-۴۶/۱؛ شام غریبان، ۱۹؛ شعر فارسی در عهد شاهرخ، ۱۶۸؛ شمع انجمن، ۳۰-۲۹؛ طرایق‌الحقایق، ۶۰-۵۷/۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۳۷۵-۳۷۲/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۱۱/۲؛فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک،۲۵۴/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۴-۸۱۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی،۱۱۱۶-۱۱۱۵/۲؛ ۲۶۷۴-۲۶۷۳/۴، ۳۰۰۲-۳۰۰۱، ۳۱۹۳؛ ۳۶۳۰/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۸۸، ۲۳۸، ۲۴۶؛ کشف‌الظنون، ۱۱۲۶/۲؛ الکنی والالقاب، ۶-۵/۲؛ مآثرالکرام، ۱۶؛مجالس‌المؤمنین، ۱۳۲-۱۲۵/۲؛ مجالس‌النفائس، ۱۸۵ - ۱۸۶؛ مجمع‌الفصحا، ۲۹۹-۲۹۸/۱؛۸/۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۳۱-۱۲۵/۱؛ مرآت‌الخیال، ۶۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۶۲-۹۶۱/۲؛ نتایج الافکار، ۳۲-۳۰؛ نشتر عشق، ۶۰-۵۶/۱؛ نگاهی به‌تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۰-۴۲؛ یوسف و زلیخا، خیامپور، ۶۶؛ وحید، جلد یکم، شمارهٔ۱۱،صص ۴۱-۴۴؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/368-369; *Irancia* ,3/2, 189.

حجتی

آرام (ā.rām)، دل‌آرام‌بیگم، سدهٔ یازدهم هجری، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از همسران جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) بود. بسیار خوش‌فکر و خوش‌طبع بود و در بازی شطرنج مهارت داشت. تذکره‌ها دربارهٔ این که او همسر کدام جهانگیرشاه بوده اختلاف کرده‌اند. ولی همهٔ تذکره‌ها این مطلب را به‌اتفاق یاد کرده‌اند که روزی جهانگیر با یکی از شاهزادگان شطرنج بازی می‌کرد و با حریف قرار نهاد که هر که باخت یکی از زنان خود را به دیگری بدهد. جهانگیر که نزدیک بود بازی را ببازد، خواست تا با زنان خود مشورت کند. او چهار زن به نام‌هان جهان، حیات، فنا و دل‌آرام داشت. جهان در جواب پادشاه این شعر را خواند: «تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده ـ که پادشاه جهان را جهان به کار آید.» حیات‌النسا گفت: «جهان خوش است و لیکن حیات می‌باید ـ اگر حیات نباشد جهان چه کار آید.» فنا زن دیگر جهانگیر گفت: «جهان و حیات این همه بی‌وفاست ـ فنا را نگه‌دار آخر فناست.» دل‌آرام که تا آن وقت خاموش بود، پس از مشاهدهٔ بازی این بیت را گفت: «شاها دو رُخ بده و دلارام را مده ـ پیل و پیاده پیش‌کن از اسپ گشت مات.» با این راهنمایی، جهانگیر بازیِ باخته را برد. اشعار دیگری از دل‌آرام در تذکره‌های بهارستان ناز و زنان سخنور آمده است.

منابع: بهارستان ناز، ۱۰۱؛ زنان سخنور، ۱ و ۲؛ حدیقهٔ عشرت، ۹-۱۰؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخن‌گوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۴، ص ۵۰.

امیرهدائی

آرام (ā.rām)، رای پریم‌نات فرزند رای‌کشن نات، ز ۱۲۱۵ق، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شهرت وی بیشتر به خوش‌نویسی است. در خط نستعلیق، تعلیق و به‌ویژه شکسته استادی بی‌نظیر بود، چنان‌که «هیچ‌کس در عهدش بر پختگی و خوبی قلمش نمی‌رسید و عالمی از او استفاده می‌کرد.» (مجموعهٔ نغز، ۲۷) ابتدا در خط شکسته از مریدخان تعلیم گرفت و بعدها از خط میرعلی‌نقی تقلید کرد. افزون بر این، دستی در تیراندازی داشت و در این فن شهرهٔ عصر خود بود. به گفتهٔ مؤلف مخزن نکات، آرام «خطاط بی‌نظیر و کماندار عدیم‌المثال» بود و

«غزل فارسی به‌کمال تازگی و پرکاری» می‌گفت و گه‌گاه یک دو بیت ریخته نیز می‌سرود. در اواخر زندگی از دربار دهلی کناره گرفت و در مؤمن‌آباد در یکی از معابد هندوان ساکن شد و همان‌جا درگذشت. دیوانی به اردو و فارسی سروده است. وی در ریخته‌گویی نیز مهارت داشت و دوهزار بیت در این سبک از او به‌جا مانده است.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۳و۴/۱۲۵۸؛ ادبیات فارسی میں هندوون کاحصه، ۲۹۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۳۵؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲؛ سخن شعرا، ۲۰؛ طبقات شعرای هند، ۲۳۰؛ گلستان بی‌خزان، ۷؛ گلشن بی‌خار، ۵۶-۵۷؛ مجموعهٔ نغز، ۲۷؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۷۸؛ مخزن نکات، ۱۸۳؛

Catalogue of The Arabic-Persian Hindustany Manuscripts, 1/203.

سپاهی

آرام پنجابی (ā.rām-e.pan.jā.bi)، سندرداس، ــ پس از ۱۱۷۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی جز این دانسته نیست که ازمردم پنجاب بود و در لاهور زندگی می‌کرد. از آثارش: ۱ـ دیوان آرام از غزلیات، رباعیات و قطعات تاریخی مربوط به سال‌های ۱۱۴۴ تا ۱۱۷۴ق؛ ۲ـ مثنوی هیرو رانجها/ گلشن راز عشق و وفا (۱۱۷۱ق). آرام دربارهٔ سرودن آن می‌گوید هنگامی که همراه «عمدةالخواتین بلندمکان بخشنده بیگ» در قصبهٔ جهنگ سیال (که گویند داستان هیرورانجها در آن‌جا روی داده) بود، شبی در خواب هیرورانجها را دیده که از وی نظم داستان عاشقانهٔ خود را خواسته‌اند. پس از بازگشت به لاهور، روزگاری که منشی نواب سید جمال‌الدین خان بهادر بوده است، به اشارت و تشویق «قدوةالشعرا سید امیر بخش» به‌سرودن این مثنوی پرداخته و آن‌را پس از گذشتِ شش‌ماه در جمادی‌الاولی ۱۱۷۱ق به انجام رسانیده است؛ ۳ـ مثنوی گلشن آرام (۱۱۶۴ق)؛ ۴ـ مثنوی سسی پنون به پنجابی (۱۱۷۳ق).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۹؛ ادبیات فارسی میں هندوون کاحصه، ۲۱۰؛ پاکستان میں فارسی ادب، ۳/۲۸۷-۲۸۸؛ پنجابی قصی فارسی‌زبان میں، ۱/۱۶۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۲۲-۱۱۲۳؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۲/۳۹۰-۴۴۵.

برزگر

آرایش‌نگار (ā.rā.yeš-e.ne.gār)، عنوان بخشی از شعرهای صائب تبریزی (۱۰۱۶ــ۱۰۸۱ق). صائب این اشعار را که در آن‌ها از شانه و آینه یادکرده، از دیوان خویش جدا ساخته و آرایش نگار نام نهاده است. دست‌نویسی از این بخش که گمان می‌رود به خط صائب باشد درکتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی نگه‌داری می‌شود و ۲۱۶ بیت است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۲۷۷؛ دیوان اشعار صائب، به کوشش امیری فیروزکوهی، ۶۹؛ الذریعه، ۹/۵۶۹-۵۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای اسلامی، ۳/۲۵۵-۲۵۶؛ فهرست کتب چاپی فارسی، ۲/۲۳۲۷.

مرادی

آرزو (ā.re.zu)، سراج‌الدین علی‌خان، ملقب به استعدادخان و معروف به خان آرزو، پسر حسام‌الدین گوالیاری اکبرآبادی، اکبرآباد (آگره) یا گوالیار ۱۰۹۹/۱۱۰۰ــ لکنو ۱۱۶۹ق، عارف،عالم،منتقد ادبی، فرهنگ‌نویس، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گو و اردوسرای شبه‌قاره. تبارش از پدر به شیخ کمال‌الدین خواهرزادهٔ نصیرالدین محمود (ــ۷۵۷ق) و از مادر به شیخ محمد غوث گوالیاری (ــ۹۷۰ق) می‌رسد. پدرش حسام‌الدین (ــ۱۱۱۵ق) از امرای دربار اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود و گاهی شعر می‌سرود و حسام یا حسامی تخلص می‌کرد. آرزو از کودکی به تحصیل علوم رسمی و ادبیات فارسی و عربی پرداخت و از چهارده سالگی سرودن شعر آغاز کرد و چندی در گوالیار از میر عبدالصمد سخن اکبرآبادی (ــ۱۱۴۱ق) که مأمور مالیات آن‌جا بود و پس از وی از میر غلامعلی احسنی گوالیاری اصلاح سخن می‌گرفت. پس از رفتن لشکر اعزامی اورنگ زیب به دکن، آرزو رهسپار آن‌جا شد، ولی چون نه ماه سفر گذشت و به این لشکر نرسید، پس از مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸ق) همراه شاهزاده محمد اعظم شاه که مدعی پادشاهی بود دکن را به قصد اکبرآباد ترک گفت و به گوالیار رفت و به خواهش مادرش چندی در آن شهر به سر برد. پس از آن‌که در جنگ‌های پسران اورنگ زیب بر سر تاج و تخت، محمد اعظم شاه کشته شد (۱۱۱۹ق) و محمد معظم بهادرشاه به شاهی نشست، آرزو به اکبرآباد رفت و در آن شهر به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و کتاب‌های متداول درسی را نزد مولانا عمادالدین، معروف به درویش محمد، خواند. در این

دورهٔ اقامتش در اکبرآباد با شاعرانی مانند میرزا حاتم بیگ حاتم و میان عظمت‌الله کامل و محمدمقیم آزاد کشمیری و میان علی عظیم پسر ناصرعلی سرهندی دوستی و معاشرت داشت. پس از پنج سال به گوالیار بازگشت و مدت کوتاهی در آن‌جا ماند. آرزو بعد از مرگ بهادر شاه (۱۱۲۴ق) و روی کار آمدن جهاندار شاه (۱۱۲۴ق)، به اکبرآباد رفت. در اوایل پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴–۱۱۳۱ق) رهسپار دهلی شد و به خدمتی در گوالیار مأمور گردید و شش سال در آن مقام باقی ماند. هنگام تسلط سادات بارهه، یعنی امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان و برادرش قطب‌الملک بر دهلی (۱۳۳۱ ـ ۱۱۳۲ق)، آرزو از شغلش برکنار گردید و به اردوی محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) در اکبرآباد پیوست و به خدمت تواریخ‌نگاری گوالیار منصوب شد و ده ماه را در این شغل گذراند. پس از کشته شدن سادات بارهه به دهلی رفت (۱۱۳۲ق) و به پایمردی آنندرام مخلص (ـ ۱۱۶۴ق) منصب دولتی و جاگیری یافت و در شمار ملازمان مؤتمن‌الدوله اسحاق شوشتری، خان سامان (پیشکار) محمد شاه، درآمد و پس از مرگ مؤتمن‌الدوله (۱۱۵۲ق) به دستگاه پسرش میرزامحمد، ملقب به نجم‌الدوله، وارد شد. بعد از کشته شدن نجم‌الدوله (۱۱۶۳ق) به خدمت برادرش رشیدخان سالار جنگ پیوست. در محرم ۱۱۶۸ق همراه سالار جنگ به اوده رفت و به پایمردی سالار جنگ به نواب شجاع‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۶۷–۱۱۸۹ق) معرفی شد و شجاع‌الدوله برایش مقرری ماهانه‌ای برابر با ۳۰۰ روپیه تعیین کرد. پس از مرگ آرزو پیکرش را از لکنو به دهلی بردند و در خانه‌اش در وکیل‌پوره، در نزدیکی رود جمنا، به خاک سپردند. آرزو از استادان بزرگ ادب فارسی در هند است. وی با نوشتن چند فرهنگ مهم و آثاری در نقد ادبی و بدیع و بیان و شروحی بر آثاری مانند گلستان سعدی و اسکندرنامهٔ نظامی و قصاید خاقانی و عرفی خدمت شایانی به ادب فارسی و گسترش واعتلای آن در شبه قاره به انجام رسانید. آرزو در قالب‌های گوناگون شعر فارسی از غزل و قصیده و مثنوی تا ترکیب بند و ترجیع‌بند شعر می‌سرود. شعرش روان و ساده و به‌دور از پیچیدگی است ودر آن، به‌رغم نزدیکی با سبک هندی، نازک خیالی‌ها و تشبیهات و استعارات خاص آن سبک کمتر به چشم می‌خورد. آرزو گرچه به اردو، در سنجش با فارسی، کمتر شعر می‌سرود، ولی با این‌همه، تأثیر فراوانی بر شاعران اردوسرای همروزگار خود داشته است و شاعران برجستهٔ اردوزبان مکتب دهلی، مانند میرزا مظهرجان جانان، محمد رفیع سودا،محمد تقی میر و میردرد شاگردش بودند. آرزو سراینده و نویسنده‌ای بسیار پرکار بوده و آثارش که عمدتاً به فارسی است، زمینه‌های گوناگون، مانند شعر، لغت، معانی و بیان و صرف و نحو، زبان‌شناسی، نقد ادبی، شروح، رسایل و مکاتیب را دربرمی‌گیرد. از آثارش: ۱ـ کلیات فارسی، از قصاید و غزلیات و مثنویات و مخمسات و ترکیب‌بند و ترجیع‌بند و مقطعات و مادهٔ تاریخ و رباعیات، که شمار ابیات آن را بیش از سی‌هزار بیت گفته‌اند و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ عمومی خدابخش پتنا (بانکیپور) نگه‌داری می‌شود. بسیاری از غزلیات آرزو در جواب سروده‌های شفیعای اثر شیرازی، سلیم تهرانی، بابافغانی شیرازی و کمال خجندی است و این اشعار استادی وی را در شعر فارسی نشان می‌دهد. کلیات آرزو از جمله دربرگیرندهٔ این مثنویات است: (یک) جوش و خروش در جواب سوز و گداز ملا نوعی، (دو) شور عشق/ سوز و ساز/ حسن و عشق در جواب محمود و ایاز زلالی، (سه) عالم‌آب، که ساقی‌نامه‌ای در جواب ساقی‌نامهٔ ظهوری است، (چهار) مهر و ماه/ مهر و وفا در بحری نامتعارف، (پنج) عبرت‌نامه (ناتمام) در جواب (قضا و قدر) علی‌قلی سلیم به بحر حدیقهٔ سنایی؛ ۲ـ سراج‌اللغات (نوشته در ۱۱۴۷ق) که دارای چهل‌هزار واژهٔ فارسی، به ترتیب الفبایی است و در آن به‌ویژه فرهنگ رشیدی و برهان قاطع را نقد و غلط‌های آن‌ها را اصلاح کرده است. این اثر گرچه یک فرهنگ فارسی است از جهت واژه‌شناسی یا «دانش نقد و بررسی واژگان» نیز ارزش و اهمیت دارد. به‌علاوه، آرزو در آن به مباحث زبان شناختی نیز پرداخته و توافق و اشتراک زبان‌های فارسی و هندی را نشان داده است؛ ۳ـ فرهنگ فارسی چراغ هدایت (نوشته در ۱۱۴۷ق)، در بیان الفاظ و اصطلاحات شعراء متأخرین، که دفتر دوم سراج‌اللغات به شمار می‌آید و حاوی مطالب بحث‌انگیزی دربارهٔ کاربرد کاربرد فارسی درهند است؛ ۴ـ نوادرالالفاظ نوشته در ۱۱۶۵ق (کراچی، ۱۹۵۱م) که اصلاح و تکمیل فرهنگ اردو ـ فارسی غرایب‌اللغات عبدالواسع هانسوی است؛ ۵ـ زایدالفواید که فرهنگ افعال و مصادر غیر معروف فارسی، به پیروی از زوایدالفواید عبدالواسع هانسوی، است؛ ۶ـ عطیهٔ کبری در علم بیان، که مباحث مفصلی دربارهٔ تشبیه، استعاره، مجاز مرسل و کنایه دارد (کلکته، ۱۸۳۲ و کانپور، ۱۸۹۷م)؛ ۷ـ موهبت عظمی (لکنو، ۱۸۹۸م و دهلی ۱۲۶۸ق)، به پیروی از تلخیص‌المفتاح فی‌المعانی والبیان

جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمان قزوینی معروف به خطیب دمشق (ـ۷۳۹ق)، در معانی و بیان فارسی با مقدمه‌ای در توضیح اصطلاحات بلاغی و هشت باب (اسناد خبری، مسندالیه، مسند، متعلقات فعل، قصر، انشاء، فصل و وصول، ایجاز و اطناب)؛ ۸ـ معیارالافکار در علم هجا و نحو فارسی، که گویا امروزه نسخه‌ای از آن در دست نیست؛ ۹ـ مثمر (کراچی، ۱۹۹۱م به کوشش دکتر ریحانه خاتون)، به پیروی از المزهر جلال‌الدین سیوطی ولی گسترده‌تر از آن، در مباحث واژه‌شناسی و دستور زبان و مقایسه زبان فارسی با زبان هندی (سنسکریت). مثمر، علاوه بر مباحث دستوری و لغت‌شناختی، حاوی اطلاعات گسترده دربارهٔ مشترکات زبان‌های فارسی و هندی است و در این اثر برای نخستین بار توافق این دو زبان مطرح می‌گردد، چنان‌که خود آرزو می‌گوید «حق تحقیق آن است که تا الیوم هیچ‌کس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی با آن‌همه کثرت اهل لغت، چه فارسی و چه هندی و دیگر محققان این فن متوجه نشده‌اند الا... فقیر آرزو.» بنابراین آرزو را می‌توان از پیشگامان (یا پیشگام) زبان‌شناسی فارسی به‌شمار آورد؛ ۱۰ـ داد سخن (چاپ اسلام‌آباد، به کوشش دکتر سید محمد اکرم‌شاه). چون ملا شیدای فتحپوری (ـ۱۰۵۴ق) از شعر محمدجان قدسی (ـ۱۰۵۶ق) انتقاد منظوم کرده است ابوالبرکات منیر لاهوری (ـ۱۰۵۹ق) در قصیده‌ای این نقد را محاکمه کرد. آرزو در داد سخن اشعار قدسی و نقد شیدا و محاکمهٔ منیر را بررسی کرده و محاسن و نارسایی‌های هر سه سراینده را بیان کرده است؛ ۱۱ـ تنبیه‌الغافلین فی‌الاعتراض علی اشعارالحزین (چاپ لاهور به کوشش دکتر سید محمد اکرم شاه) که نمونهٔ برجسته‌ای است از نقد هوشیارانه و سنجیدهٔ شعرهای حزین لاهیجی و از بهترین نمونه‌های نقد ادبی در تاریخ زبان فارسی به شمار می‌آید. در رد تنبیه‌الغافلین و دفاع از علی حزین نیز رسالاتی به نگارش درآمده است که از جمله می‌توان از قول فیصل از امام بخش صهبایی، رجم‌الشیاطین وارستهٔ سیالکوتی، و ابطال‌الباطل فتحعلی‌خان گردیزی نام برد. ملک‌الشعرا قاری عبدالله کابلی (۱۲۸۸ـ۱۳۶۲ق) نیز رساله‌ای در محاکمهٔ میان آرزو و صهبایی نوشته است که همراه با تنبیه‌الغافلین و قول فیصل و نقد محمد عظیم ثبات (که در آن کوشیده بخشی مهم از شعرهای حزین را جزء سرقات شعری معرفی کند) در کتاب محمدرضا شفیعی کدکنی پیرامون شعر حزین به نام شاعری در هجوم منتقدان به چاپ رسیده است؛ ۱۲ـ احقاق‌الحق در نقد اشعار حزین که انتساب آن به آرزو مورد شک و تردید است. اعلاءالحق امام بخش صهبایی در رد همین اثر می‌باشد؛ ۱۳ـ سراج‌منیر در رد برخی اعتراضات منیر لاهوری که در اثرش کارنامه بر بعضی اشعار عرفی شیرازی، طالب آملی، زلالی خوانساری، و ظهوری ترشیزی اعتراض کرده است؛ ۱۴ـ سراج وهاج که رسالهٔ مختصری است در نقد شرح‌های مفسران بر بیت «کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز ـ باشد که باز بینیم آن یار آشنا را» از حافظ و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های بانکیپور، بوهار کلکته و علیگر نگه‌داری می‌شود؛ ۱۵ـ تذکرهٔ مجمع‌النفائس* (نوشته در ح ۱۱۲۹ـ۱۱۶۴ق) در شرح احوال و نمونه‌های اشعار ۱۷۳۵ تن از شاعران فارسی‌گوی؛ ۱۶ـ خیابان گلستان (چاپ اسلام‌آباد ۱۳۷۵ش به تصحیح مهرنور محمدخان) در لغات و ابیات مشکل گلستان سعدی، که در ضمن آن آرزو به تصحیح برخی شروح قدیم گلستان نیز پرداخته و اغلاط و نارسایی‌های آن‌ها را با ذکر شواهد و استناد از فرهنگ‌ها نشان داده است؛ ۱۷ـ شرح قصاید عرفی در شرح لغات و اصطلاحات مشکل قصاید عرفی، که نسخه‌هایی از آن در دست است؛ ۱۸ـ شکوفه‌زار/ بهار باران/ شرح شرفنامه (بمبئی، ۱۲۷۷ق) در شرح لغات و اصطلاحات دشوار نیمهٔ اول اسکندرنامهٔ نظامی؛ ۱۹ـ شرح گل کشتی (نوشته در ۱۱۶۴ق) در شرح مثنوی گل‌کشتی میرنجات؛ ۲۰ـ آبروی سخن در وصف حوض و فوراه و تاک؛ ۲۱ـ گلزار خیال در تعریف بهار و جشن هولی؛ ۲۲ـ رسالهٔ آداب عشق؛ ۲۳ـ پیام شوق که مجموعه‌ای از نامه‌های او به دوستان و خویشان است.

منابع: احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو؛ ادبیات اسلامی هند، ۶۷؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، زیر «آرزو»؛ باغ معانی، ۱۴ـ۱۶؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۵۹ـ ۱۶۲؛ پیمانه، ۲۷ـ۲۹؛ تاریخ ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۲۵ـ۱۲۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۸۸/۵ـ۳۸۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۹/(۳)۵ـ۱۹۲، ۳۸۵ـ۳۹۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۵۸/۲ـ۱۶۶؛ تاریخ تفکر اسلامی درهند، ۱۳۷؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۷ـ۲۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۸ـ۴۹؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۱؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۳۲۲ـ۳۴۱؛ تین تذکری، ۲۱۲ـ۲۱۴؛ جونل، ۱۶ـ۱۷؛ چراغ هدایت، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، نشر معرفت، ۱۳۳۷ش؛ چمنستان شعرا، ۶؛ خزانهٔ عامره، ۱۱۶ـ۱۲۱؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۲۹/۱؛ خیابان گلستان؛ داد سخن؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۷۶/۱ـ۷۷؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۵/۱ـ۲۹۶؛ الذریعه، ۴۷/۹؛ ریاض‌الفصحا، ۲۴؛ ریاض‌الفردوس، ۳۲؛

ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۹-۸؛ ریحانة‌الادب، ۴۷/۱؛ ۸-۷/۳؛ سخن شعرا، ۲۰؛ سرو آزاد، ۲۳۱-۲۲۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۳۱-۳۱۲؛ سفینهٔ هندی، ۶-۵؛ شاعری در هجوم منتقدان، تهران؛ شمع انجمن، ۴۳-۴۲؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۶۷-۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۰/۷، ۷۱۶، ۱۱۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۹، ۲۰۴۵، ۲۱۳۷، ۲۱۴۲، ۲۱۵۱، ۲۲۰۷، ۲۸۵۷، ۳۴۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۲۹، ۵۹۴، ۸۰۳؛ گلشن بی‌خار، ۵۶؛ گلشن همیشه بهار، ۵۳؛ گل عجائب، ۱؛ مآخذات احوال شعرا، ۸۸-۸۶/۱؛ مثمر؛ مجمع‌النفائس، به کوشش عابد رضا بیدار، دهلی، ۱۹۹۲م؛ مجموعهٔ نغز، ۲۶-۲۴/۱؛ مخزن نکات، ۱۴؛ مقدمهٔ لغت‌نامه، ۱۸۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۲/۴؛ نتایج‌الافکار، ۸۲-۷۹؛ نزهة‌الخواطر، ۹۷-۹۶؛ نشتر عشق، ۱۶۹-۱۶۱/۱؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۶۶؛ نوادرات سخن، ۱۳؛ همیشه بهار، ۱۵-۱۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Lirerature*, 87-88; *Mughals in India* ,81-83.

برزگر

آرش (ā.raš)، نشریهٔ گروهی به نام جوانان و دانشجویان دمکرات ایران در هند که در ۱۳۵۶-۷ش / ۱۹۷۷-۸م در هند منتشر می‌شد. آرش از نشریات مخالف حکومت ایران بود. دو مجلهٔ دیگر به همین نام و به‌زبان فارسی در فرانسه و تهران منتشر شده‌اند.

منابع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۳/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات هند، ۱۰.

مرتضوی

آزاد (ā.zād)، ابوالکلام محی‌الدین احمد، متخلص به آزاد، فرزند مولانا خیرالدین فرزند مولانا محمد هادی، مکه ۱۳۰۵ - دهلی ۱۳۷۹ق / ۱۸۸۸-۱۹۵۹م، دانشمند دینی، ادیب، نویسنده، سیاستمدار و دولتمرد هندی. پدرش خیرالدین (- ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م) دانشمند و عارفی برجسته بود و از حدود ۱۲۷۳ق / ۱۸۵۷م در مکه نشیمن داشت و در ۱۳۰۷ق / ۱۸۹۰م یا ۱۳۱۶ق / ۱۸۹۸م به هند بازگشت. آزاد نیز هنگامی که ده ساله بود همراه پدر و مادرش به کلکته کوچید. یک سال بعد از اقامت در کلکته، مادرش وفات یافت و پدرش به تعلیم و تربیت وی همت گمارد. در آن زمان آزاد زبان اردو را نیز دست و پا شکسته می‌دانست. پدرش در تعلیم و تربیت او شیوهٔ شاه ولی‌الله محدث دهلوی را پیش گرفته بود. آزاد در سال ۱۹۰۰م تحصیلات فارسی خود را به کمال رساند و در سال ۱۹۰۳م کتب درسی مطول، هدایه و دیگر کتب را خواند. دانش‌های رایج روزگار، مانند فارسی و عربی و حساب و هندسه و فلسفه و طب را در خانه نزد پدرش و استادانی دیگر آموخت. پس از آشنایی با نوشته‌های سرسید احمدخان دربارهٔ فرهنگ نوین، برای آشنایی با فرهنگ وعلوم و ادبیات نوین زبان انگلیسی را پیش خود فراگرفت و بدین‌سان، گذشته از زبان اصلی خود اردو، در زبان‌های فارسی و عربی و انگلیسی نیز مهارت یافت. از یازده سالگی به سرودن شعر پرداخت. اولین مجموعهٔ غزلیاتش ارمغان فرخ در بمبئی و خدنگ نظر در لکنو چاپ شده است و گلچینی به نام نیرنگ عالم منتشر ساخت. در شعبان ۱۳۲۱ق / نوامبر ۱۹۰۳م مجلهٔ ماهانه لسان‌الصدق را منتشر کرد که به مدت یک سال انتشار یافت. از سوی شبلی نعمانی به سردبیری الندوه لکنو (شعبان ۱۳۲۳ - صفر ۱۳۲۴ق) و دوهفته‌نامهٔ وکیل امرتسر (از ۱۳۲۴ق) منصوب شد. در همین اوان تخلص آزاد را برگزید. در ۱۳۲۳ق / ۱۹۰۵م به مبارزان سیاسی با انگلیسی‌ها پیوست و پس از تشکیل مجمع مسلمانان هند، معروف به مسلم لیگ، به آن مجمع پیوست و در نخستین اجلاس آن (۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م) شرکت جست. در ۱۳۲۶ق / ۱۹۰۵م به عراق و مصر و شام و ترکیه سفر کرد و با برخی اندیشمندان مسلمان و اندیشه‌های آنان آشنا شد. پس از بازگشت به هند در جهت مسائل عمدهٔ سیاسی دینی آن روز جهان اسلام، یعنی مسألهٔ خلافت، وحدت اسلامی، احیای اسلام و تجدد فکر دینی سخت کوشید و برای نشر عقاید خود به نشر مجلاتی مانند هفته‌نامهٔ اردو زبان الهلال (۱۳۳۰-۱۳۳۳ق / ۱۹۱۲-۱۹۱۵م) و البلاغ و تأسیس مدرسهٔ دارالارشاد در کلکته (۱۹۱۴م) پرداخت. پس از توقیف الهلال (۱۳۳۳ق) و البلاغ (۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶م) و بسته شدن مدرسهٔ دارالارشاد به‌دستور دولت بنگال، آزاد از آن ایالت تبعید شد و به رانچی در ایالت بیهار رفت. در ۱۳۳۷ق در رانچی بازداشت شد و شش ماه در زندان به‌سر برد، در این مدت در نتیجهٔ بازرسی اقامتگاه‌های وی در رانچی و کلکته پیش‌نویس‌های چندین کتاب و مقاله‌اش، مانند تاریخ معتزله، سیرت شاه‌ولی‌الله، خصایص مسلم، امثال‌القرآن، ترجمان‌القرآن (تا سورهٔ هود)، تفسیرالبیان (تا اوایل سورهٔ نساء)، وحدت قوانین کاینات، قانون انتخاب طبیعی، معنویت

کاینات، نقدی بر دیوان اسدالله غالب دهلوی، نقدی بر دیوان شرف جهان قزوینی، شرح حال شیخ احمدسرهندی، سیرت امام احمدبن حنبل و شرح حدیث غریب ازمیان رفت. پس از تشکیل کنفرانس‌های خلافت سراسر هند در ۱۳۳۸ق / ۱۹۱۹م در شمار رهبران کمیتهٔ خلافت برگزیده شد. در ۱۳۳۸ق / ۱۹۲۰م با گاندی دیدار کرد و از آن پس به صورت یکی از یاران بسیار نزدیک او در کنگره درآمد. پس از برقراری جمهوری در ترکیه (۱۳۴۱ق / ۱۹۲۲م) از اندیشهٔ خلافت و وحدت اسلامی دست کشید و فعالیت‌هایش را در راستای ملیت‌گرایی هندی و تشکیل هندی متحد و مستقل متمرکز کرد. وی در طول فعالیت سیاسی برای استقلال هند بارها به زندان افتاد و روی‌هم‌رفته ده سال و هفت ماه از عمرش را در زندان گذراند. بارها به ریاست کمیته‌ها و کنفراس‌های گوناگون کنگره رسید و به‌نمایندگی کنگره در مذاکرات مختلف با دولت استعماری بریتانیا شرکت ورزید. مخالف سرسخت تجزیهٔ هند و تشکیل کشور پاکستان بود و آن را برای مسلمانان هند زیان‌آور می‌دانست. پس از استقلال هند به خواهش گاندی وزیر آموزش و پرورش در دولت نهرو شد (۱۳۶۶ق / ۱۹۴۷م) و تا مرگش در این مقام باقی ماند. همچنین عضو مجلس مؤسسان (۱۹۴۶ــ ۱۹۵۰م)، عضو پارلمان هند (۱۹۵۰ــ ۱۹۵۲م) و معاون پارلمانی رهبر حزب کنگره و مشاور عالی نهرو بود. گرچه آثار آزاد به اردو و عربی و انگلیسی است، اما او که زبان فارسی را به خوبی می‌دانست در شناساندن ادب و فرهنگ ایران در هندوستان می‌کوشید و ازاین‌رو در ۱۳۳۰ش/ ۱۹۵۱م به ایران سفر و با دکتر مصدق دیدار کرد. دانشگاه تهران به پاس خدمات فرهنگی و علمی و تلاش‌های او در جهت شناساندن ادب و فرهنگ ایرانی در شبه قاره بدو درجهٔ دکترای افتخاری در رشتهٔ زبان و ادب فارسی اعطا کرد. آزاد نامه‌ای را که پس از استقلال هند در ۱۹۴۷م نهرو به احمد قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران فرستاد و پیش‌نویس آن در موزهٔ نهرو در دهلی‌نو باقی است، به فارسی نوشته است. از دیگر آثارش: تذکره (۱۹۱۹م)؛ مسألهٔ خلافت (۱۹۲۱م)؛ تحریم (۱۹۲۱م)؛ دعوت عمل (۱۹۲۱م)؛ اتحاد اسلامی (۱۹۲۱م)؛ مضامین تازه (۱۹۲۱م)؛ قول فیصل (۱۹۲۲م)؛ ترجمان‌القرآن در دو جلد (۱۹۳۱ و ۱۹۳۶م) که یکی از بهترین و عالمانه‌ترین تفسیر و ترجمه‌های قرآن به‌اردو به‌شمار می‌آید و بخشی از آنکه دربارهٔ ذوالقرنین یا کورش کبیر است به‌قلم محمدابراهیم باستانی پاریزی به فارسی برگردانیده شده و در ۱۳۴۲ش در تهران به چاپ رسیده است؛ مضامین ابوالکلام آزاد در دو جلد (۱۹۴۴م)؛ مکالمات ابوالکلام (۱۹۴۴م)؛ غبار خاطر (۱۹۴۵م)؛ شهید اعظم (۱۹۴۵م) دربارهٔ امام حسین(ع)؛ مسلمان عورت (۱۹۴۶م) به معنی زن مسلمان که ترجمهٔ متن عربی کتاب فرید وجدی افندی است؛ تشریحات آزاد (۱۹۴۶م)؛ خطبهٔ احیای ملت (۱۹۴۹م)؛ سخنرانی‌های مولانا آزاد، (۱۹۴۷ـ۱۹۵۵م / ۱۹۵۶م)؛ هند آزادی گرفت (۱۹۵۹م) که شرح حال سیاسی وی به اردو است.آزاد این اثر را به همایون کبیر املا کرده و وی آن را به انگلیسی برگردانیده است. این کتاب به کوشش امیر فریدون گرگانی به فارسی برگردانیده شده و در ۱۳۴۲ش در تهران به چاپ رسیده است؛ باقیات ترجمان‌القرآن (۱۹۶۲م) که جلد سوم تفسیر او به‌شمار می‌آید؛ ام‌الکتاب (۱۹۶۲م) در تفسیر سورهٔ فاتحه؛ اصحاب کهف (۱۹۶۳م)؛ صدای حق (۱۹۶۳م)؛ عزیمت و دعوت (۱۹۶۴م)؛ مسألهٔ عیسویت (۱۹۶۴م)؛ خدا در قرآن (۱۹۶۴م)؛ اسلام و مسیحیت (۱۹۶۵م)؛ جنگ از نظر اسلام (۱۹۶۵م)؛ حقیقت فنا و بقا (۱۹۶۶م)؛ قرآن بشریت را به راه پیشرفت هدایت می‌کند (۱۹۷۰م)؛ عدل الهی در قرآن (۱۹۷۳م)؛ احرار اسلام (قانون اساسی دولت اسلامی)؛ دو قطره خون شهادت در شرح حال سرمد و حلاج؛ مسلمان و کنگره؛ کاروان خیال؛ مقالهٔ «ابوریحان‌البیرونی و جغرافیة‌العالم»، که در مجلهٔ ثقافة‌الهند به‌چاپ رسیده است (۱۹۵۲م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱/۹۹ـ ۱۰۴؛ اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر، ۱۰۹ـ ۱۱۰؛ پاکستانی ادب، ۴۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۹۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۱۲۱؛ ۳/۵۹۱،۶۶۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۷ـ۱۸؛ تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۳۳۴ـ۳۳۷؛ تفسیر و تفاسیر جدید، ۲۴ـ۲۵؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱/۳۰۶ـ ۳۱۶؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱/۹۶ـ ۹۹؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۲/۲۴۰۷؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۹۶۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۳۹؛ نزهة‌الخواطر، ۸/۱۵ـ ۲۲؛ کیهان فرهنگی، سال پنجم، شمارهٔ ۵، ص ۱۹.

برزگر

آزاد (ā.zād)، رام‌سنگه، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم دهلی بود و در همان شهر نیز روزگار به‌سر می‌برد. در جوانی و پس از فراگرفتن درس‌های ادبی بینایی خود را از دست داد. رام‌سنگه به‌فارسی و اردو شعر می‌گفت و در شعر آزاد تخلص می‌کرد. او

آزاد

پیوسته در مجالس مشاعرهٔ مهدی‌علی‌خان، متخلص به عاشق، شرکت می‌کرد و از او اصلاح سخن می‌گرفت. سرانجام در راه سفر به لاهور جان سپرد.

منابع: سخن شعرا، ۲۲؛ طبقات‌الشعرا، ۲۲۱؛ گلستان بی‌خزان، ۸؛ گلشن بی‌خار، ۲۲-۲۳؛ مآخذات احوال شعرا، ۱/۱۰۱؛ مجموعهٔ نغز، ۲۹؛

A Catalogue of the Arabic, persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/210.

نوش‌آبادی

آزاد (ā.zād)، محمدامجدعلی فرزند شیخ امدادعلی، گوپامو ۱۲۶۴ق ـ ؟، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از چودهریان کوپاری (بهوپال) بود، در مدرسهٔ انگلیسی‌ها تحصیلات هیئت، هندسه و حساب کرده بود. مدتی از ملازمان شاه‌جهان‌بیگم حکمران بهوپال بود. وی در شعر شاگرد مولوی محمداحسن بلگرامی بود و با مؤلف تذکرهٔ روز روشن، یعنی مولوی محمدمظفرحسین صبا، خویشاوندی داشت.

منابع: حدیقةالشعرا، ۱/۳۰؛ روز روشن، ۷-۸؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۹۹.

دانشنامه

آزاد (ā.zād)، مولانا محمدحسین، مشهور به شمس‌العلما، فرزند آقامحمدباقر فرزند آخوند محمداکبر فرزند محمداشرف فرزند آخوند محمد شکوه، دهلی ۱۲۴۵ـ لاهور ۱۳۲۸ق/۱۸۳۰ـ ۱۹۱۰م، شاعر، داستان‌نویس، منتقد، و روزنامه‌نگار شبه‌قاره. در خانواده‌ای روحانی و بافرهنگ شیعی که تبارشان به سلمان فارسی می‌رسید زاده شد. نیاکانش گویا از ایرانیانی بودند که از همدان به کشمیر کوچیدند. نیای بزرگ او آخوند محمدشکوه در دورهٔ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ـ ۱۲۲۱ق) به دهلی رفت. آزاد از مادری ایرانی به‌دنیا آمد. پدرش محمدباقر دانشور و خطیبی برجسته و از پیشگامان روزنامه‌نگاری در شمال هند و بنیادگذار هفته‌نامهٔ اردوزبان دهلی اردو اخبار (۱۸۳۶م) بود. آزاد نخست نزد پدر درس خواند و دانش آموخت. در ۱۸۴۸م به کالج دهلی راه یافت و در ۱۸۵۲م درسش را در آن‌جا به‌پایان برد. چون در کالج دهلی فقه شیعه را مولانا جعفرعلی، رقیب آقامحمدباقر، درس می‌داد، آزاد به سفارش پدرش در کالج فقه حنفی خواند. فن سخنوری و شعر را از دوست پدر خود محمدابراهیم ذوق (۱۲۰۴ ـ ۱۲۷۱ق/۱۷۸۹ ـ ۱۸۵۴م) و سپس از آقاجان عیش آموخت. نخستین نوشته‌های منظوم و منثور خود را در دهلی اردو اخبار منتشر می‌کرد و در ۱۸۵۴م به سردبیری آن روزنامه گماشته شد. در انقلاب بزرگ مردم هند برضد انگلیسیان (۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م)، کارگزاران انگلیسی آقا محمدباقر را به اتهام شورشگری کشتند و همهٔ دارایی او را مصادره کردند. آزاد، پس از مرگ پدر، از دهلی گریخت و چند سالی را به سرگردانی و آوارگی در جاهایی مانند بمبئی، لکنو، سیالکوت و جنید گذراند. در ۱۸۶۰م به دعوت رجب‌علی‌شاه، از شاگردان آقامحمدباقر، به لودیانه رفت و سردبیری روزنامهٔ او مجمع‌البحرین را برعهده گرفت. در ۱۸۶۱م به لاهور رفت و کار کوچکی در ادارهٔ کل پست آن شهر به‌دست آورد. در ۱۸۶۴م به خدمت آموزش و پرورش پنجاب درآمد و به کار تدوین کتاب‌های درسی برای آموزش و پرورش پنجاب پرداخت. در ۱۸۶۵ـ ۱۸۶۶م به همراه پاندت من پهول، در مأموریتی سری به آسیای میانه (بخارا، خیوه، خوقند، سمرقند و تاشکند) و ایران سفر کرد و اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع سیاسی آسیای میانه برای انگلیسیان گرد آورد. در بازگشت به لاهور، به تدریس در مراکز آموزش عالی این شهر پرداخت و به ترتیب استاد عربی و ریاضیات در یونیورسیتی کالج (۲۸ مارس ۱۸۶۶م ـ ۲۲ ژوئن ۱۸۶۸م)، مترجم انبار مرکزی کتاب دولتی (۲۳ ژوئن ۱۸۶۸م۴ ژوئیهٔ ۱۸۶۹م)، استادیار عربی کالج دولتی لاهور (۵ ژوئیهٔ ۱۸۶۹ـ ۱۴ مه ۱۸۷۰م)، استاد عربی کالج دولتی (۱۵ مه ۱۸۷۰م ـ ۳۰ سپتامبر ۱۸۸۴م)، استاد عربی کالج خاورشناسی لاهور (۱ اکتبر ۱۸۸۴م ـ ۱۹ اکتبر ۱۸۸۵م)، رئیس بخش عربی کالج خاورشناسی (۱۸۸۷م) و استاد عربی کالج دولتی لاهور (یک ژوئیهٔ ۱۸۸۶م ـ ۱۵ اکتبر ۱۸۸۹م) بود و در ۱۸۸۹م بازنشسته شد. وی که هوادار نوآوری در شعر و نثر اردو بود، در ۱۸۶۷م به سمت منشی و مدیر انجمن پنجاب برگزیده شد. این انجمن را دکتر لیتنر (Leitner) رئیس کالج دولتی، در ۱۸۶۵م پایه‌گذارد و هدف آن نوآوری و اصلاحات بنیادی در شعر اردو بود و با تشکیل مجالس سخنرانی و مشاعرهٔ ماهانه این هدف را دنبال می‌کرد. بیشتر این جلسات با سخنرانی آزاد دربارهٔ مسائل و موضوعات مربوط به شعر و هنر و قواعد نویسندگی آغاز می‌شد. آزاد توجه به شعر و شاعری غربی و مطالعهٔ آثار ادبی اروپایی را برای کسب توانایی در بیان و وسعت دید و دریافت، ضروری می‌دانست. اشعار و نقدها و اظهار نظرهای او و الطاف

حسین‌حالی در جلسات انجمن پنجاب، آن دو را پیشگام شعر و ادبیات جدید اردو ساخت و وی نه‌تنها در شعر، بلکه در نثر اردو نیز تحولی بزرگ پدید آورد. آزاد در ۱۸۸۵م در لاهور کتابخانه‌ای بزرگ و ارزشمند، به‌ویژه در زمینهٔ کتاب‌های شیعی، بنیاد کرد و با سفر به ایران و خرید کتاب‌هایی آن را غنی‌تر ساخت. در ۱۸۸۷م به پاس خدمات فرهنگی‌اش لقب شمس‌العلما گرفت. در ۱۸۸۹م دچار اختلال حواس شد و سال‌های پایانی زندگی او به بیماری روانی و پریشانی گذشت. آزاد مصلح اجتماعی، منتقد ادبی، آموزشگر و زبان‌شناسی بزرگ و از شاعران و نویسندگان برجستهٔ اردو است. وی از پایه‌گذاران شیوهٔ نوین در آموزش فارسی و اردو در شبه قاره به‌شمار می‌آید و کتاب‌هایش نزدیک پنجاه سال درشمار کتاب‌های درسی دانش‌آموزان اردو و فارسی در شبه قاره بوده است. او به همراه حالی شعر اردو را از چهارچوب سنتی و قدیمی آن بیرون آورد و به‌جای پرداختن به تکرار مضامین عاشقانهٔ پیشین، مضامین اجتماعی را در آن وارد ساخت. البته شهرت وی بیشتر در نثر اردو است، زیرا ذوق و استعداد او در نثرنویسی چندان نیرومند است که عالی‌ترین تخیلات و دقیق‌ترین احساسات خود را به نثر در غایت زیبایی بیان می‌کند و همین مهارت در نثرنویسی، شاعری او را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. آثارش زمینه‌های گوناگون، مانند تاریخ، زندگی‌نامه‌نویسی، روزنامه‌نگاری، نقد ادبی و داستان‌نویسی را دربرمی‌گیرد. هر چند همهٔ آثارش به اردو است، ولی همین آثار نشان‌دهندهٔ آشنایی ژرف او با فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی و تأثیرش از آن است. از آثارش: ۱ـ قصص هند (لاهور، ۱۸۷۲م) که داستان‌هایی از تاریخ هند در سده‌های میانه برای دانش‌آموزان است. آزاد در این اثر تاریخ گذشتهٔ مسلمانان هند و مجد و عظمت آنان و رونق و جلال روزگار پادشاهان تیموری هند به‌ویژه جلال‌الدین اکبر گورکانی را توصیف می‌کند. این اثر هر چند برای دانش‌آموزان نوشته شده، امروزه از آثار برجستهٔ ادب اردو به‌شمار می‌آید؛ ۲ـ آب حیات (لاهور، ۱۸۸۱م) در تاریخ زبان اردو و شعر و ادب آن، به نثری زیبا و شسته و فصیح. این اثر اسلوبی کاملاً نو دارد و از شیوهٔ تذکره‌نویسی سنتی ادب اردو به کلی جدا است و، به‌رغم برخی کاستی‌ها در روش تحقیق و دقت در روایات، یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نثر اردو و نمودار قدرت قلم و قوت قریحهٔ آزاد است؛ ۳ـ سخندان فارس (لاهور، ۱۹۰۷م) که مجموعهٔ سخنرانی‌های آزاد در ۱۸۷۲ ـ ۱۸۷۴م در دو بخش است: بخش یکم دو سخن‌رانی در لغت‌شناسی همراه با شواهد و مثال‌هایی از فارسی و سنسکریت است. بخش دوم یازده سخن‌رانی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی است. این اثر را قاری عبدالله‌خان ملک‌الشعرا به فارسی برگردانیده است (کابل، ۱۳۱۵ق)؛ ۴ـ نیرنگ خیال (چاپ ۱۸۸۰م) که برگردانی است از سی داستان تمثیلی ـ اخلاقی، برگرفته از مقالات سمیوئل جانسن و جوزف ادیسن؛ ۵ـ دربار اکبری (لاهور، ۱۸۹۸م) که در آن آزاد دربار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و شکوه و جلال آن را توصیف و با حسرت تجدید مجد و عظمت گذشتهٔ آن را آرزو می‌کند؛ ۶ـ نگارستان فارس (لاهور، ۱۹۲۲م) در ذکر حدود سی‌وشش شاعر فارسی‌گوی ایرانی و هندی از رودکی تا نورالعین واقف بتالوی؛ ۷ـ دیوان اشعار با عنوان نظم آزاد (لاهور، ۱۸۹۷م)؛ ۸ـ درامهٔ اکبر (لاهور، ۱۹۲۲م)؛ ۹ـ خمکدهٔ آزاد (دهلی، ۱۹۳۰م) که مجموعه‌ای از قطعات، غزلیات و دیگر اشعار است؛ ۱۰ـ شهزاده ابراهیم (چاپ، ۱۹۶۱م)؛ ۱۱ـ مکتوبات آزاد (چاپ ۱۹۰۷م) که مجموعهٔ نامه‌های او است؛ ۱۲ـ لغت آزاد (چاپ ۱۹۲۴م) که واژه‌نامهٔ اردو ـ فارسی است؛ ۱۳ـ مقالات مولانا محمدحسین آزاد که به کوشش آغامحمدباقر نوادهٔ آزاد گردآوری شده و در ۱۹۶۶م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۱۴ـ تصحیح دیوان ذوق دهلوی (چاپ ۱۸۹۰م)؛ ۱۵ـ جامع‌القواعد (لاهور، ۱۸۸۵م) در دستورزبان فارسی که از مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین کتاب‌های دستورزبان فارسی در شبه قاره بوده است؛ ۱۶ـ آموزگار فارسی (چاپ ۱۸۸۷م)؛ ۱۷ـ قند پارسی، در محاورهٔ روزمرهٔ فارسی، که گویند آن را آزاد در ۱۸۸۵م به ایران برد و پس از اصلاحاتی که به‌دست دانشمندی به‌نام حاجی محمد شیرازی انجام گرفت نخستین بار در ۱۹۰۷م به‌چاپ رساند؛ ۱۸ـ سنین اسلام که خلاصهٔ تاریخ اسلام است؛ ۱۹ـ سفرنامهٔ سیر ایران (چاپ لاهور)؛ ۲۰ـ آموزش ابتدایی زبان اردو، در شش جلد، که حدود پنجاه سال در مدارس شبه قاره تدریس می‌شده است؛ ۲۱ـ آموزش ابتدایی زبان فارسی که حدود بیست‌وپنج سال کتاب درسی بوده است؛ ۲۲ـ تذکرهٔ علما (لاهور، ۱۹۲۳م) در شرح احوال چهل تن از علمای هند؛ ۲۳ـ نصیحت کاکرن پهول (چاپ ۱۹۶۸م) برای دختران؛ ۲۳ـ کائنات عرب (لاهور، ۱۹۲۶م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱/۱۱۰ـ۱۱۴؛ اردو شعراکی تذکره اور تذکره‌نگاری، ۲۷۶، ۶۰۸ـ۶۱۵؛ اردو شعراکی تذکری، ۳۰، ۱۵۰، ۲۱۵، ۲۷۶، ۳۲۷ـ۳۲۸، ۶۰۸ـ۶۲۵؛ پاکستانی ادب، ۴۱، ۴۲، ۴۴؛

پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷- ۵۶؛ تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۳۱/۱، ۵۸۷، ۶۲۱، ۶۳۲؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۴۶/۲- ۵۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۰/۲، ۳۳۲؛ ۳۸۹/۳، ۴۹۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۵۴؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۳۵/۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۱۸۷/۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۱-۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند، ۴۶۳؛ جدید شعرایی اردو، ۱؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۰۶؛ داستان تاریخ اردو، ۴۱۲- ۴۷۷؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۸۱/۱- ۸۲؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۱۶/۱- ۳۱۷؛ دایرةالمعارف تشیع، ۵۱/۱-۵۲؛ دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۸۷؛ الذریعه، ۱/۱-۲؛ ۶/۹؛ فرهنگ خاورشناسان، ۶۹- ۷۱؛ گنج شایگان، ۱-۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۴۲/۱؛ محققین و منتقدین زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۸۰- ۱۸۴؛ مصنفی‌المقال، ۱۵۳؛ مطلع انوار، ۳۴- ۳۸؛ مقالات محمدشفیع، ۱۱۱/۲- ۱۱۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴۲۳/۸- ۴۲۵؛ نقباءالبشر، ۵۰۰/۲؛ غضنفرعلی‌اف، «سخنی چند دربارهٔ سخنگویان پارسی‌زبان هندوستان در سدهٔ بیستم»، سخن، دورهٔ هفدهم، شمارهٔ ۱۰ (دی ۱۳۴۶ش)، ص ۹۶۰؛ *Iranica*, 3/171; *Encyclopaedia of Islam*, 1/806; *A History of Urdu Literature*, 375-391; *A Socio-Intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India*, 1/272-275.

برزگر

آزاد، وحیدالدین ← حر عظیم‌آبادی

آزاد (ā.zād)، هفته‌نامه‌ای سیاسی به زبان فارسی که شمارهٔ یکم آن در ۸ ربیع‌الاول ۱۳۱۷ق / ۱۸۹۹م با چاپ سنگی در کلکته منتشر شد. قطع آن وزیری و شمار صفحاتش هشت بود. در شمارهٔ یکم سال یکم این هفته‌نامه، اسم میرزا حسن کاشانی، مدیر کل و اسم سید جلال‌الدین الحسینی، ملقب به مؤیدالاسلام (۱۲۸۰- ۱۳۴۹ق)، برادر میرزا حسن و مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین، سرپرست یاد شده و نوشته شده که آزاد، ضمیمهٔ هفته‌نامهٔ مفتاح‌الظفر و برای مشترکان مفتاح‌الظفر رایگان است. ولی از شمارهٔ دوم، اسم مؤیدالاسلام و بخش «این روزنامه برای مشترکان مجانی است» از عنوان روزنامه برداشته شده است. قیمت اشتراک سالیانهٔ آزاد برای غیر مشترکان بدین قرار بود: هندوستان، برمه و خلیج فارس ده روپیه؛ ممالک محروسهٔ ایران و افغانستان ۳۵ قران؛ چین، ژاپن، روسیه و اروپا ۲۵ فرانک؛ ممالک عثمانی، عراق و مصر ۵ مجیدی. مفتاح‌الظفر ویژهٔ درج مطالب علمی، مقاله‌های ریاضی و حکمی و آزاد، ویژهٔ نشر اخبار و مقاله‌های سیاسی، حوادث داخلی و خارجی و نامه‌های رسیده از شهرهای مختلف بود. آزاد از مطبوعاتی بود که همواره دربارهٔ مسائل مهم ایران بحث می‌کرد و مردم را برضد حکومت مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳ ــ ۱۳۲۴ق) و صدراعظم وی، علی‌اصغرخان اتابک (ــ ۱۳۳۵ق) برمی‌انگیخت و از روزنامه‌هایی بود که مقدمات انقلاب مشروطه را فراهم آورد. از همین‌رو اتابک در ۱۹۰۰م، ورود تمام روزنامه‌های فارسی چاپ خارج، به‌ویژه چند روزنامهٔ انقلابی و سیاسی را به ایران ممنوع اعلام کرد که هفته‌نامهٔ آزاد نیز درشمار این روزنامه‌ها بود. تقریباً همهٔ منابع، مؤیدالاسلام و میرزا حسن کاشانی و روزنامه‌های این دو برادر را ستوده و نقش مهم آن‌ها را در پیشبرد هدف‌های انقلاب مشروطه تأیید کرده‌اند. ولی کسانی مانند احمد کسروی، خلاف نظر اکثریت را داشته و این دو برادر را سودجو و ستایشگر فرمانروایان ستمگر وقت دانسته‌اند و ایشان را کسانی «ناپاکدل» که «به هر چیزی رنگ دیگر دهند» و «خود را پاک‌درون و نیک‌خواه مردم نشان دهند»، معرفی کرده‌اند. دوره‌ای میکروفیلم‌های مفتاح‌الظفر و آزاد در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۳۹/۱- ۱۴۰؛ تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ۲۰۵/۱- ۲۲۰؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، ۶۳-۶۴؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، ۱۰۷/۲؛ روزنامه‌های ایران، ۳۷؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۲؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۶۲/۳، ۵۵-۵۶، ۱۱۲؛ مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ۴۶- ۴۷؛ محمود نفیسی «روزنامه‌های فارسی منتشر شده در خارج ایران»، سخن، دورهٔ بیست‌وپنجم، شمارهٔ ۵، ص ۵۳۳؛ دکتر منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۷ش، ص ۲۷.

مرتضوی

آزاد بلگرامی (ā.zād-e.bel.ge.rā.mi)، میر غلام علی بن نوح حسینی واسطی، بخش میدان پوره از شهرستان بلگرام ۱۱۱۶ ــ اورنگ آباد ۱۲۰۰ق، تاریخ‌نگار، عارف و شاعر فارسی‌گوی

شبه‌قاره. مقدمات علوم را در زادگاهش نزد میر طفیل محمد بلگرامی گذراند.لغت، حدیث، سیره‌شناسی و ادب عربی را از نیای مادری‌اش میر عبدالجلیل بلگرامی آموخت و عروض، قافیه و فنون ادب را نزد دایی خود، میر محمد بلگرامی خواند. وی که به مذهب حنفی عشق می‌ورزید در ۱۱۳۷ق به دست میر سید لطف‌الله بلگرامی، به حلقهٔ صوفیان چشتی درآمد. در ۱۱۴۲ق برای دیدار دایی خود به سیوستان رفت. میر محمد که در آن هنگام میر بخشی و وقایع‌نگار آن‌جا بود، آزاد را برای مدت چهار سال به نیابت خود وقایع نگار سیوستان کرد. سرانجام آزاد در ۱۱۴۷ق به دهلی و سپس به بلگرام بازگشت. در این سفر با حزین لاهیجی (ـ۱۱۸۱ق) در شهر بهکر و با والهٔ داغستانی (ـ۱۱۷۰ق) در لاهور آشنا شد. در ۱۱۵۰ / ۱۱۵۱ق به حج رفت. در مدینه نزد محمد حیات سندهی به قرائت صحاح سته و در مکه نزد عبدالوهاب طنطاوی به تحصیل حدیث پرداخت. در بازگشت از حجاز در ۱۱۵۲ق به دکن رفت. در ۱۱۵۸ق همراه نظام‌الدوله ناصر جنگ پسر آصف‌جاه، صوبه‌دار اورنگ آباد، رهسپار اورنگ‌آباد شد ودر شمار نزدیکان نظام‌الدوله درآمد. هنگامی که نظام‌الدوله پس از مرگ پدر، به فرمانروایی دکن رسید (۱۱۶۱ق) آزاد را نیز همراه خود به حیدرآباد برد. پس از کشته شدن نظام‌الدوله (۱۱۶۴ق)، چندی در خدمت صمصام الدوله شاهنوازخان وزیر حیدرآباد بود. پس از قتل وزیر (۱۱۷۱ق) آزاد، بخش عمدهٔ اثر او،مآثر الامراء را که پراگنده بود، گردآورد و با افزودن خطبه و مقدمه و شرح حال مؤلف و برخی مطالب دیگر آن را در احوال دویست و نود تن منتشر ساخت. چند سال بعد صمصام‌الملک میر عبدالحی فرزند صمصام‌الدوله آن را تکمیل کرد و تعداد شرح احوال آن را به هفت‌صد و سی تن رساند. آزاد در ۱۱۷۸ق از حیدرآباد رهسپار اورنگ آباد شد و تا پایان زندگی در آن‌جا ماند. چون درگذشت پیکر او را در گورستان روضه/ خلدآباد به خاک سپردند. وی از شعرای بزرگ سبک هندی است. در ساختن مادهٔ تاریخ ماهر بود. در زمینه‌های حدیث،ادب، تاریخ،تذکره و شعر به زبان‌های فارسی، عربی و اردو آثار فراوانی به نظم ونثر دارد. او را به خاطر قصایدی که در ستایش پیامبر سروده، در سنجش با حسان بن ثابت، حسان هند لقب داده‌اند. از آثارش: تذکرهٔ خزانهٔ عامره* در احوال صد و سی و پنج تن از شعرای متقدم و متأخر که مؤلف آن را در ۱۱۷۶ق به پایان رسانده است (کانپور، ۱۲۸۸ق)؛ مآثرالکرام*/تاریخ بلگرام دراحوال فضلای بلگرام که در ۱۱۶۶ق تألیف شده است (حیدرآباد، ۱۳۲۸ق)؛ سروآزاد* یا دفتر دوم مآثرالکرام در احوال شعرای فارسی وهندی‌گو که آن را در ۱۱۶۶ق به پایان رسانده است (لاهور، ۱۳۳۱ق)؛ تذکرهٔ ید بیضا* در احوال ۵۳۲ تن از شاعران متقدم ومتأخر فارسی‌گو.وی آن را در ۱۱۴۵ق در سیوستان تدوین کرد و پس از آن، یک‌بار در الله‌آباد و بار دیگر پس از بازگشت از سفر حجاز،مطالبی بر آن افزود. در برخی از نسخه‌ها برای این کتاب، عنوان صبح خندان آورده شده است؛ روضة‌الاولیا در احوال ده تن از مشایخی که در خلدآباد به خاک سپرده شده‌اند. دهمین شرح احوال این کتاب زندگینامهٔ خود آزاد است. مؤلف آن را در ۱۱۶۱ق تألیف کرد(اورنگ آباد ۱۳۱۰ق)؛ شجرهٔ طیبه در احوال مشایخ بلگرام؛ سندالسعادات فی حسن خاتمة‌السادات در تجلیل از سادات و بیان خوبی عاقبت آنان (بمبئی،۱۲۸۲ق)؛ غزلان‌الهند که ترجمهٔ دو فصل سوم و چهارم سبحة‌المرجان او است در استعاره، مجاز، حالات عشق و صفات معشوق که آن را به خواهش دوستانش عبدالقادر مهربان اورنگ‌آبادی و لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی در ۱۱۷۸ق به فارسی نوشت؛ مثنوی سراپای معشوق؛ که در جواب مثنوی میر عبدالجلیل بلگرامی است؛حظیرة‌الجنان؛ شرح قطعهٔ نعمت‌خان عالی (لکنو، ۱۲۵۹ق)؛ لامیة‌الهند؛ نفحة‌القدسیه؛ دیوان فارسی در غزلیات،رباعی و قطعه؛ دیوان عربی در ۳۰۰۰ بیت (حیدرآباد، ۱۳۰۰ق)؛ ضوءالدراری در شرح صحیح بخاری به عربی؛ السبعة‌السیاره مشتمل بر هفت دیوان شعر که آن را در ۱۱۷۹ق شروع کرد و در ۱۱۹۴ق به پایان رساند. گزیده‌هایی از این اشعار به نام مختار دیوان آزاد در ۱۳۲۸ق در لکنو به چاپ رسیده است. در کتابخانهٔ دانشگاه علیگره دو مجموعه به نام‌های دیوان تاسع و دیوان عاشر به نام آزاد نگه‌داری می‌شود؛ مظهرالبرکات که منظومه‌ای عرفانی در هفت دفتر است و آن‌ها را پس از ۱۱۹۴ق سروده است؛ شفاءالغلیل فی اصلاح کلام ابی‌الطیب‌المتنبی؛ کشکول که نسخه‌ای از آن به خط آزاد در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود؛دلگشانامه که منظومه‌ای است دربارهٔ مختار و خونخواهی حسین بن علی(ع) و در ۱۱۳۱ق سروده شده است. در درستی انتساب این اثر به آزاد جای تردید است؛ سبحة‌المرجان فی آثار هندوستان که در ۱۱۷۷ق در چهار فصل تألیف شد: فصل اول در اشاراتی که قرآن و احادیث به هندوستان کرده‌اند. در ۱۱۶۳ق آن را به نام شمامة‌العنبر فی ماورد فی‌الهند من سیدالبشر نوشته بود. نسخه‌هایی از آن به صورت

کتاب مستقل نگه‌داری می‌شود، فصل دوم دربارهٔ علمای هند که به ظاهر بخشی از کتابی است به نام تسلیةالفواد که این را نیز پیش‌تر نوشته بود، فصل سوم در محسنات کلام و صنایع بدیعی است و فصل چهارم در حالات عشق و صفات معشوق (بمبئی، ۱۳۰۳ق).

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۶۴-۶۶؛ باغ معانی، ۱۸-۲۱؛ بلگرام کی فارسی شعرا، ۹۲-۱۰۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۶/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۱۸۵/۳، ۱۹۳، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۲۷-۲۲۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۱۳/۱-۵۱۷، ۷۰۶-۷۰۷؛ ۴۱۸/۲-۴۲۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۴-۱۵۵؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۳۴-۳۷؛ تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، ۲۵۵-۲۷۳؛ خزانهٔ عامره، ۱۲۳-۱۴۵؛ دانشنامهٔ ایران واسلام، ۸۲/۱-۸۳؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۱۷/۱-۳۱۹؛ دایرةالمعارف تشیع، ۵۲/۱؛ الذریعه، ۵/۹؛ ریاض‌العارفین، ۱۰؛ ریحانةالادب، ۴۷/۱-۴۸؛ سبحةالمرجان فی آثار هندوستان؛ سفینهٔ هندی، ۱۵؛ شام غریبان، ۲۸۹-۲۹۵؛ شمع انجمن، ۴۵-۵۱؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۵۴-۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۳/۸؛ فهرست مقالات فارسی، افشار، ۲۳۵/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۰۸/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۶۱، ۴۷۰، ۸۰۱؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۱۶۴۸، ۱۶۹۱، ۱۹۷۰، ۲۰۲۷، ۲۰۸۵، ۲۱۵۱، ۲۲۵۹؛ الکنی والالقاب، ۵/۲؛ الکواکب‌المنتشره، ۵۷۱-۵۷۲؛ مآثر الکرام، ۲۹۱-۳۰۷؛ مجمع‌النفایس، ۱۵؛ مرآت‌العلوم، ۹۰/۱؛ مقالات‌الشعرا، ۵۱ - ۶۱؛ مکارم‌الآثار، ۱و۱۱۳/۲-۱۱۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۱۴/۴؛ منتخب‌اللطایف، ۷۵-۷۶؛ نتایج‌الافکار، ۸۷؛ نزهةالخواطر، ۲۰۳/۶-۲۰۸؛ نشتر عشق، ۱۷۳/۱-۱۸۹؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۱۹-۱۲۰؛ علی‌رضا ذکاوتی قراگوزلو، «نمونه‌ای از نقد ادبی گذشتگان»، نشر دانش، سال دهم، شمارهٔ ۶، صص ۴۰-۴۲؛ سید حسن عباس «غزلان‌الهند میر غلامعلی آزاد بلگرامی»، تحقیقات اسلامی، سال نهم، شمارهٔ ۱و ۲، ۱۳۷۳، صص ۱۸۹- ۱۹۵؛ سید حسن عباس «میر غلام علی آزد بلگرامی و آثار عربی او»، آینهٔ پژوهش سال پنجم، شمارهٔ ۴، آذر - دی ۱۳۷۳، صص ۱۰۰-۱۰۴؛ سید حسن عباس «آزاد بلگرامی، شاعر آزاده» دانش، شمارهٔ ۵۱، ۱۳۷۶ش، صص ۱۶۳-۱۷۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 1013; *Iranica*, 3/171-173.

حجتی

آزاد پنجابی (a.zād-e.pan.jā.bi)، جگن‌نات فرزند لال‌تکوک چند، متخلص به محروم، میان والی نزدیک راولپندی ۱۹۱۸ق — ، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از شاعران معروف زمان خود بود. وی دبستان را در کالرکوت و دبیرستان را در راولپندی به پایان رساند. آشنایی با محفل‌های شعر و ادب و دوستان اهل ادب پدرش، او را به سوی شعر کشاند. برای تحصیل در رشتهٔ ادب فارسی به لاهور رفت و در آن‌جا از اقبال لاهوری، سید عبید علی، صوفی تبسم و سید محمد عبدالله افتخار ادبیات فارسی آموخت. در ۱۹۳۹م از دانشکدهٔ گاردن در راولپندی لیسانس گرفت. سه سال پس از آن موفق به گرفتن فوق‌لیسانس از دانشکدهٔ دیال سنگه در لاهور شد. وی پیش از جدایی هند و پاکستان در روزنامهٔ جی هند که از نشریات حزب کنگرهٔ ملی بود، کار می‌کرد. پس از جدایی، از لاهور به دهلی رفت و در آن‌جا به عضویت شورای نویسندگان ماهنامهٔ آج کل (امروز و فردا) که از سوی ادارهٔ اطلاعات دولت هند به‌چاپ می‌رسید، درآمد. سبک شعر آزاد بیشتر زیر نفوذ اقبال لاهوری است. محور اصلی شعرش پس از جدایی هند و پاکستان، جنبش آزادی‌خواهی مردم بود. از میان قالب‌های شعری، بیشتر به غزل و رباعی می‌پرداخت. دو مجموعه از شعرهایش به نام‌های بیکران و از ستارگان تا ذره‌ها منتشر شده است. از دیگر تصانیف او می‌توان به ابوالمکارم آزاد و ماتم نهرو اشاره کرد.

منابع: جدید شعرای اردو، ۹۵۹؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۰۰/۱؛ هیمالیا،برگزیدهٔ شعر پانزده تن از شاعران اردو زبان، ۱۰۳-۱۰۸؛ آینهٔ هند، سال دوم، شمارهٔ ۱۲، مرداد ۱۳۴۳، ص۲؛ یغما، سال دهم، شمارهٔ ۶، مرداد ۱۳۳۶، صص ۲۷۳-۲۷۴.

دانشنامه

آزاد جهانگیرنگری (ā.zād-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، سیدمحمود آزاد پسر سید اسدالدین حیدر پسر میراشرف علی مهدی‌خان بهادر، جهانگیرنگر (داکا) ۱۸۴۳ — همان‌جا ۱۹۰۷م/ ۱۲۵۹ — ۱۳۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از یکی از خانواده‌های اعیان داکا است و برادر سیدمحمد. آزاد، از فکاهی‌نویسان معروف و خبرنگار اوده پنج بود. در شاعری نخست شاگرد آقا احمد علی احمد اصفهانی بود و سپس از حافظ اکرام احمد ضیغم رامپوری (— ۱۲۸۶ق) اصلاح سخن می‌گرفت. با میرزا غالب دهلوی نیز

بارها ملاقات کرده و در شاعری از او بهره گرفته و با او مکاتبه داشته است. به فارسی و اردو شعر می‌سرود و نخست شیدا تخلص می‌کرد و سپس تخلص آزاد را برگزید. گویند «چنان بر فارسی تسلط داشت که اهل زبان رشک می‌بردند» و در قصیده‌گویی کمتر مانند داشت و در اردو نیز کسی بهتر از او به سبک مؤمن شعر نمی‌گفت. دیوان آزاد که با پیش‌گفتار عبدالغفور شهباز و به کوشش مهدی‌حسن‌خان شاداب به‌چاپ رسیده است (عظیم‌آباد، ۱۳۰۷ق / ۱۸۸۹م) در دو بخش است. بخش اول مشتمل بر نه قصیده و سیزده غزل و برخی مقطعات، رباعیات و قطعات تاریخی و یک مثنوی به فارسی، و بخش دوم شامل سیزده غزل و پنج رباعی به اردو است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹/۳؛ ثلاثهٔ غساله، ۳۲-۳۳؛ ۱۶۴-۱۶۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۹۷-۹۹؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۳؛ گلزار جاویدان، ۱۳/۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۹۵؛ نگارستان سخن، ۳-۴؛ امّ سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸ش)، صص ۱۴۱-۱۴۳؛ محمد اکرام، «ادبیات فارسی در پاکستان خاوری»، هلال، سال ۱، شمارهٔ ۵، (آبان، ۱۳۳۲ش)، ص ۱۰.

برزگر

آزاد سندی (**ā.zād-e.sen.di**)، منشی صاحب‌رأی موهن‌داس ملکانی ۱۱۷۵ــ ۱۲۴۰ق / ۱۷۶۱ــ ۱۸۲۴م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برجسته‌ترین شاعر هندوی دورهٔ تالپوران سند است. وی پیش از افتادن سرزمین سند به دست انگلیسی‌ها (۱۲۵۹ق) درگذشت. آزاده‌مردی دین‌دار بود و روزگار را به‌سختی می‌گذراند. در غزل‌سرایی استادی داشت و از حافظ شیرازی پیروی می‌کرد. دیوانی از او که مجموعه‌ای از قصاید و غزلیات است به یادگار مانده است. وی آئینه حسن احمد یارخان یکتا را نیز تتبع کرده است. مثنوی هیرورانجها نیز به وی منسوب است. تاریخ تصنیف این مثنوی ۱۲۱۶ق است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۴۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۷۶/۳؛ پنجابی قصی فارسی زبان مین، ۲۶۴؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۹۲؛ مثنویات هیرورانجها، ۱۲۸؛ مقالات‌الشعراء، ۸۸۲؛ بیاض، ۱(۱۹۷۷)، شمارهٔ ۲و۳، صص ۳-۱۰.

دانشنامه

آزاد کشمیری (**ā.zād-e.kaš.mi.ri**)، آزادخان پسر حاجی کریم‌دادخان پسر محمد کهن‌دل‌خان پسر محمد کشمیرخان، ۱۱۹۹ق، حاکم کشمیر. پسر کهتر حاجی کریم‌دادخان فوفلزایی عرض‌بیگی بود که از سوی تیمورشاه درانی (۱۱۸۷ــ ۱۲۰۷ق) حکومت کشمیر داشت (۱۱۹۱ــ ۱۱۹۷ق). وی، همچون پدرش، بسیار خونریز، ولی بهادر و دلیر، بود و شاید از همین‌رو، پس از مرگ حاجی کریم‌دادخان (۱۱۹۷ق)، تیمورشاه وی را با وجود برادران بزرگ‌ترش مرتضی‌خان و زمان‌خان، به صوبه‌داری (استان‌داری) کشمیر برگزید. آزادخان برادرانش را از کشمیر راند و آن‌ها به کابل نزد تیمورشاه رفتند. وی «در جور و بیداد از کردهٔ پدر صد چند سفاک و بی‌باک بود. روزمره یک دوکس را حق و ناحق به قتل می‌رسانید و از روی جلادت با شیر و پلنگ عمداً جنگ می‌ساخت و خود را لباس حقیر می‌پوشید، لیکن غلامان و استادگان درگاه را کمربندهای زرین مرصع به یواقیت و نگین و کاردهای مطلا و تیغ‌های مرصع و مجلا می‌داشت و به کمال شوکت و شأن و سامان فراوان اکثر اوقات به شکار می‌رفت که از مهابت و جهالت او دام و دد می‌لرزیدند.» وی پس از استقرار در حکومت کشمیر به سرکوبی مخالفان داخلی و «ضبط و ربط اطراف مملکت» پرداخت و پس از چندی از ارسال خراج کشمیر به خزانهٔ تیمورشاه سرباز زد و پرچم استقلال برافراشت و خود را «نادرثانی» نام نهاد. تیمورشاه نخست میرمحمد علی‌خان موسوی، مخاطب‌به کفایت‌خان، را «به دلالت و هدایت او از کابل مأمور نمود که او را به زبان استمالت نماید». کفایت‌خان پس از دیدار با آزادخان و گرفتن «سه لک [= سی‌صد هزار] روپیهٔ نقد و جنس عوض مالیات کشمیر که نداده و خود تصرف کرده بود» از کشمیر به‌ظاهر رهسپار کابل گردید، ولی پنهانی در نامه‌ای تیمورشاه را از گردن‌کشی آزادخان آگاه گردانید و ازاین‌رو تیمورشاه مرتضی‌خان و زمان‌خان برادران بزرگ آزادخان را که از وی رنجیده بودند با چند تن سردار دیگر در رأس سی‌هزار سپاهی به کشمیر گسیل داشت. سپاه تیمورشاه از آزادخان شکست خورد و مرتضی‌خان و زمان‌خان بگریختند و به پیشاور رفتند. در پی آن، تیمورشاه سپاه دیگری را به فرماندهی دلاورخان اسحاق‌زایی، ملقب به مددخان، به کشمیر فرستاد. این بار آزادخان شکست خورد و از پایتخت کشمیر گریخت و به پدر زن خود راجه رستم‌خان که «در محل دشوارگذر دامنه‌های کهسار کشمیر» نشیمن داشت پناه برد

و اندکی بعد چون دریافت که راجه رستم وی را در اتاقی که در آن استراحت می‌کرد محبوس کرده تا به سپاهیان تیمورشاه بسپارد خود را با تیر تفنگ بکشت. آزادخان در هنگام مرگ حدود بیست و هفت سال داشت. وی را به جود و سخا ستوده‌اند و گویند که «با این‌همه جود و سخا مزاج نادری داشت ... که اهل دربار که به حضور حاضر می‌شدند به خوف قهر و غضب او از مردم خانه و خویشان رخصت شده می‌رفتند که باز از سیاست او زنده در خانه خواهیم آمد یا نه.» وی احتمالاً همان آزادمحمدخان کشمیری است که به گفتهٔ مؤلف روز روشن، حاکم کشمیر بود و در ۱۱۹۷ق درگذشت و این سه بیت از اوست: «بتی به لوح مزارم خطی نوشته به خونم ـ که این شهید نگاه من است و محضرش است این/ ز ماه پرسش اوصاف حسن یار نمودم ـ به آفتاب نظر کرد و گفت چاکرش است این/ بگفتم از غمت آزاد خون دل خورد اکنون ـ بگفت خنده زنان روزی مقدرش است این.» نسخه‌ای از دیوان محمدآزادخان به شمارهٔ ۵۷۰ در بایگانی اسناد دولتی جمون و کشمیر در سری‌نگر نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ حسن، ۶۸۱/۲ـ ۶۹۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۷۴/۱، ۱۸۷۸/۴؛ تیمورشاه درانی، ۲۵۴/۱ـ ۲۶۱؛ حدیقة‌الشعراء، ۳۲/۱؛ روز روشن، ۷؛ سراج‌التواریخ، ۵۷/۱، ۵۹؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۱۸/۱؛ دکتر محمدکلیم سهسرامی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، هلال، جلد هجدهم، شمارهٔ ۳، (شمارهٔ مسلسل ۱۰۲)، تیر ۱۳۴۹ش، صص ۲۱ـ ۲۲.

برزگر

آزاد کشمیری (ā.zād-e.kaš.mi.ri) غلام رسول / میر غضنفر علی، مشهور به محمد علی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی گوی شبه‌قاره. ادیبی فاضل بود، در خوش‌نویسی استادی داشت و پزشکی نیز می‌دانست. درهند، ایران وعراق به گردش پرداخت و سرانجام در نهاوند سکونت گزید و در شمار ندیمان محمود میرزای قاجار درآمد. در تویسرکان زن ایرانی گرفت و گویا سرانجام هم در این شهر درگذشت. وی، گذشته از دیوان شعر که به گفتهٔ محمود میرزا شمار ابیات آن به بیست هزار می‌رسید، دو مثنوی به نام‌های می‌خانه و خم‌خانه داشته است.

منابع: تذکرهٔ دلگشا، ۴۲۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶/۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۷/۱ـ۲۸؛ الذریعه، ۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۸/۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۲۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۰۸.

۴۰۹؛ سفینة‌المحمود، ۵۶۸/۲ـ۵۷۰؛ صبح گلشن، ۶؛ صحف ابراهیم، ۲۰؛ طرائق‌الحقائق، ۲۵۲/۳؛ لغت‌نامه، زیر «آزاد»؛ مجمع‌الفصحا، ۱۴۱/۴؛ مصطبهٔ خراب، ۹؛ نشتر عشق، ۱۷۲/۱ـ۱۷۳؛ نگارستان دارا، ۱۵۲ـ ۱۵۳.

دانشنامه

آزاد کشمیری (ā.zād-e.kaš.mi.ri)، محمد/ احمدمقیم، ـ اکبرآباد ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی در شعر شاگرد حاجی محمد اسلم سالم کشمیری (ـ۱۱۱۹ق) بود. پس از چندی از کشمیر به اکبرآباد کوچید و در آن‌جا از حمایت امیرخان انجام (ـ۱۱۵۹ق) که خود از درباریان نزدیک به محمدشاه گورکانی (۱۰۳۱ ـ۱۰۶۱ق) بود، برخوردار شد. آزاد در اکبرآباد با راه یافتن به حلقهٔ ادبی خان آرزو (ـ۱۱۶۹ق) در شعرسرایی پیش‌تر رفت. گفته‌اند یک مثنوی و دیوانی از غزل و اشعار دیگر داشته است که به چندین هزار بیت می‌رسیده و نیز گفته‌اند آزاد بلگرامی دیوان او را در کتابخانهٔ آنندرام مخلص (ـ۱۱۶۴ق) دیده است. ابیاتی از او در تذکره‌ها نقل شده است. آزاد در پایان زندگی نابینا شد.

منابع: باغ معانی، ۱۸؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳؛ تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱/۱ـ ۲؛ الذریعه، (۱)۹/ ۶؛ ریحانة‌الادب، ۴۷/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۸؛ صبح گلشن، ۶؛ صحف ابراهیم، ۲۰؛ لغت‌نامه، زیر «آزاد»؛ مجمع‌النفایس، ۲۱؛ نشتر عشق، ۱۷۴/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 101.

م.اسماعیل‌پور

آزاد کشمیری، میرزا ارجمند ← جنون کشمیری

آزاد گجراتی (ā.zād-e.go.ja.rā.ti)، محمدفاضل، ـ بهرونچ از توابع احمدآباد گجرات ۱۱۴۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سادات احمدآباد گجرات بود و در همان‌جا برآمد. آزاد از سخنوران همروزگار ناصرعلی سرهندی و بیدل دهلوی بود و با این دو شاعر بلندآوازه دیدار کرده بود. از سروده‌های وی ابیاتی چند به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «وصف موی میان او آزاد ـ چه نویسد قلم که مو دارد.»

منابع: باغ معانی، ۱۸؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲؛ تذکرهٔ

ریخته‌گویان، ۱۷؛ چمنستان شعرا، ۳۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۶؛ طبقات‌الشعرا، ۴۷۵؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۱۳/۱.

نوش‌آبادی

آزاد لاهوری (ā.zād-e.lā.hu.ri)، حافظ غلام محمد، ــ ۱۲۰۹ق، شاعر فارسی گوی شبه‌قاره. در شاه جهان آباد(دهلی نو) درس خواند. پس از آن در دهلی سکونت گزید. نظم ونثر فارسی را درخدمت میر شمس‌الدین و خط نسخ ونستعلیق را نزد محمد عارف فراگرفت. آزاد دیوانی به فارسی دارد.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۹؛ الذریعه، ۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۸/۱؛ صبح گلشن، ۵؛ مکارم‌الآثار، ۳۵۷؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۰۸.

دانشنامه

آزاد لاهوری (ā.zād-e.lā.hu.ri)، فقیر عزیزالدین فرزند فقیر غلام محی‌الدین، لاهور ۱۱۹۱ ــ همان‌جا ۱۲۶۲ق، دولتمرد، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. علوم پزشکی را نزد لاله حاکم رای لاهوری، و حکیم محمد یاد خیر پوری و دکتر مارتن فراگرفت. در ۱۲۱۴ق چشم مهاراجه رنجیت سنگه (۱۷۹۹ ــ ۱۸۳۹م) فرمانروای پنجاب را درمان کرد. مهاراجه بهبود یافت واو را وزیر مشاور خود کرد. وی همچنین از ۱۲۲۴ تا ۱۲۲۶ق حاکم گجرات(پنجاب) بوده است. سوهن لال سوری در عمدة‌التواریخ و مفتی علی‌الدین لاهوری در عبرت نامه کارنامهٔ سیاسی او را به تفصیل آورده‌اند. وی رضا نیز تخلص می‌کرد. آثارش عبارتند از دیوان آزاد شامل غزلیات، رباعیات و مثنویات که نسخهٔ خطی آن درموزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود و روزنامچه که در چند جلد نوشته شده،اما اکنون فقط دو جلد آن یکی در موزهٔ لاهور و دیگری در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. این روزنامچه برای آگاهی از تاریخ اجتماعی و سیاسی روزگار مؤلف ارزش زیادی دارد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۱۶/۴ـ۱۲۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۸؛ شریف‌التواریخ، ۳(۶)/۸۱ ـ ۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۸۱/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۷۰؛ عبرت‌نامه، ۷۰، ۲۵۹، ۴۱۷ـ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۶۴، ۴۹۴، ۵۴۱؛ نزهة‌الخواطر ۳۲۶/۷ـ۳۲۷.

نوشاهی

آزاد وزیری، حافظ غلام‌محمد ← آزاد لاهوری

آزردهٔ دهلوی (ā.zar.de-ye.deh.la.vi)، مولوی‌خان بهادر محمد مفتی صدرالدین فرزند لطف‌الله، ۱۲۰۴ ــ ۱۲۸۵ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. علوم منقول را نزد شاه عزیزالله و شاه عبدالقادر پسران شاه ولی‌الله دهلوی و معقول را نزد فضل امام خیرآبادی فراگرفت. شرکت هند شرقی انگلیس وی را در ۱۲۴۳ق به منصب صدرالصدوری و مفتی دهلی برگزید. آزرده در مدرسه‌های دهلی صرف و نحو، ریاضیات، منطق و ادبیات فارسی و عربی تدریس می‌کرد. وی در انقلاب ۱۸۵۷م به اتهام داشتن رابطه با انقلابگران زندانی، دارایی وی مصادره شد. بعد از رهایی به لاهور رفت و از نواخت و التفات لرد کارنوالس ــ رئیس هیأت عالی‌رتبهٔ پنجاب ــ بهره‌مند شد. اما پس از فرو نشستن آتش انقلاب از او رفع اتهام شد و دارایی وی را، مگر کتابخانهٔ عظیمش، باز گرداندند. وی دوباره به دهلی بازگشت. یوسف‌علی‌خان نواب رامپور، نواب صدیق حسن‌خان امیر بهوپال، فقیر محمد لاهوری مؤلف حدایق‌الحنیفه و ابوالخیر پدر ابوالکلام آزاد از شاگردان او بودند. نمونه‌هایی از شعر و نثر فارسی، اردو و عربی او را سیداحمدخان در آثارالصنادید آورده است. صاحب طور کلیم دربارهٔ وی می‌گوید: «آزرده از شاه عبدالعزیز و شاه رفیع‌الدین کسب فیوض روحانی داشت. در علوم متداول سرآمد عصر خود بود به طوری که کسی را یارای مقابله با وی نبود. در هر سه زبان [فارسی، عربی، اردو] سادگی و استواری کلامش زبانزد بود.» از آثارش: منتهی‌المقال فی شرح حدیث لاتشدالرجال، الدرالمنضود فی حکم امرءة‌المفقود و تذکرهٔ مختصر ریخته گویان هند.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۱۷/۱ـ۱۲۰؛ اردو شعراکی تذکرهٔ اور تذکره‌نگاری، ۲۴۷، ۲۵۱، ۵۶۳ـ۵۶۴؛ تاریخ ادب اردو، ۳۴۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۱/۳، ۲۵۳، ۴۳۱؛ تذکرهٔ آزرده، به کوشش احمد مختارالدین، کراچی، انجمن ترقی، ۱۹۷۴م، مقدمه؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۸/۱ـ ۱۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۹۳ـ ۹۴؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۶۸ـ۱۷۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۲۷/۱؛ دود چراغ محفل، ۲۱۰ـ۲۱۲؛ شمع انجمن، ۷۰ـ۷۳؛ ذوق و گفتگو، ۱۳۱ـ۱۴۸؛ ریاض‌الفردوس، ۳۲ـ۳۳؛ سخن شعرا، ۲۳ـ۲۴؛ طبقات شعرای هند، ۴۴۶ـ۴۴۸؛ گلستان سخن، ۲۰۹/۱ـ۲۱۸؛ گلشن بی‌خار، ۱۷ـ۲۱؛ گلشن همیشه‌بهار، ۵۳ـ۵۴؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۱۹/۱ـ۱۲۱؛ مؤلفین کتب چاپی،

۵۳۳/۳.

مرادی

آزردهٔ کشمیری، مولوی‌خان بهادر محمد مفتی صدرالدین ← آزردهٔ دهلوی

آزر کشمیری (ā.za.r-e.kaš.mi.ri)، جوالا پرشاد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبت وی جوالا پرشاد، نام قومی در کشمیر بوده است. نیاکان او از مردم لکنو بودند. آزر به‌سبب وابستگی به برادرش، مشفقی گنکاپرشاد، متخلص به رند، مدتی در بریلی، کول و اکبرآباد زندگی کرد. آزر مدت‌ها در منصب تهانه‌داری شاه‌دره و کوتوالی کرانه خدمت می‌کرد. پس از آن به‌منصب نظامت و فوج‌داری متهرا سرافراز شد. وی در سرودن اشعار فارسی و هندی دست داشت و در فن انشا بی‌نظیر بود. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱/۶؛ گلشن همیشه‌بهار، ۵۴-۵۶.

فتح‌نیا طبری

آسمان سخن (ās.mān-e.so.xan)، خلاصهٔ منظوم تذکرهٔ دولت‌شاه از لطف‌الله مهندس لاهوری*. بنابر دیباچهٔ دوازده بیتی این اثر، فایضی کرمانی در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) تذکرهٔ دولتشاه را به نظم فارسی درآورد و منظومهٔ خود را، به جای هفت طبقهٔ کتاب اصلی، در ده طبقه به انجام رسانید. لطف‌الله مهندس که هم‌روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) بوده، منظومهٔ فایضی را بازسازی کرده و با افزودن دو«برج»،در ذکر سرایندگان دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان، شمار طبقات یا بروج را به دوازده رسانده و کتاب حاصل را به مناسبت دوازده برج، آسمان سخن نامیده است. آسمان سخن در حدود ۲۵۰ بیت، هر بیت در ذکر شاعری است. برج یا طبقهٔ دوازدهم آن‌که ۱۳ بیت است. در فهرست اشپرنگر از کتابخانهٔ شاهان اوده نقل شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۳/۲-۱۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۲۲/۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۶۵/۱؛ الذریعه، ۲۰۱/۲۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۱/۳؛

A Catalogue of The Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of The King of Oudh, 1/116; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 324-325; *Mughals in India*, 346.

برزگر

آسمان هشتم (ās.mān-e.haš.tom)، یکی از مثنوی‌های پنجگانهٔ روح‌الامین شهرستانی (۹۸۱-۱۰۴۷ق). این مثنوی که در ۱۰۲۱ق به‌پایان رسیده با نام‌های فلک‌البروج، بهرام‌نامه و هفت گنبد بهرام نیز خوانده شده است و در ۳۵۳۰ بیت به‌تقلید از هفت پیکر نظامی داستان بهرام‌گور ساسانی را باز می‌گوید. در ۱۰۲۱ق به پایان رسیده است. روح‌الامین سرودن آسمان هشتم را به نام سلطان محمد قلی قطب‌شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ق) فرمانروای گلکنده در جنوب هند آغاز کرد و مقدمهٔ مبسوطی نیز به نثر در ستایش وی نوشت، اما چون سلطان محمدقلی پیش از اتمام منظومه درگذشت (۱۰۲۰ق) آن را به جانشین وی سلطان محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰-۱۰۳۵ق) پیشکش کرد. نسخه‌هایی از این مثنوی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۴۱۵۱ و کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۸۹۹۰/۴ نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۲۳/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۱/۷-۷۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۱۹/۴؛ «کتابخانهٔ میرزا عبدالعظیم‌خان قریب گرگانی»، نشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ش، ۶۱۹/۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/676; *Dictionary of Indo-Persian Literatur*, 518; *Mughals in India*, 418-419.

برزگر

آشفته (ā.šof.te)، حاجی ناظر محمد عبدالله فرزند ناظر عبدالحمید، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی بنگالی. از مردم سلهت بود. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و به‌ویژه در سرودن اشعار هجو و همچنین در فن تاریخ‌گویی مهارت داشت، چنان‌که قطعه‌ای تاریخی بر تذکرهٔ سخن شعرای نساخ به‌فارسی سروده است. همچنین دو قطعهٔ تاریخی فارسی دربارهٔ رسالهٔ ترکیب‌الصلوة و هیضه و طاعون تألیف حکیم اشرف‌علی مست سروده است. وی از دوستان و معاصران عبدالغفور نساخ* بود. در شعر شاگرد حافظ اکرام احمد ضیغم رامپوری بود و از

شاگردان خودش می‌توان به عبدالرحیم آشوب اشاره کرد. نمونه‌هایی از انواع شعر فارسی آشفته در تذکرهٔ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری، ۵۰-۵۱، ۶۱، ۶۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۸۸-۱۹۳؛ سخن شعرا، ۳۰.

امیرهدائی

آشفته (ā.šof.te)، خواجه ابوطالب‌خان فرزند اشرف خواجه اشرف‌خان بهادر، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش به دیوانی پادشاهی بلدهٔ حیدرآباد مأمور بود و جدّش نواب عمادالملک بود. آشفته نیز مدتی به داروغگی فیلخانهٔ نواب نظام‌الدوله بهادر مأمور بود. در شعر از اسدالله‌خان تمنای اورنگ‌آبادی اصلاح سخن می‌گرفت. تمنا در تذکرهٔ گل عجائب آشفته را از شاگردان و دوستان خود یاد کرده و یک بیت شعر فارسی و چندین بیت شعر اردو از او آورده است. ولی در تذکره‌های دیگر هیچ آگاهی از این شاعر نیامده است. تنها همین‌قدر می‌دانیم که او در زمان تألیف تذکرهٔ گل عجائب یعنی حدود ۱۱۹۲ق زنده بوده است.

منابع: گل عجائب، ۲۴-۲۷؛ داستان ادب حیدرآباد، ۸۳؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۲۷.

امیرهدائی

آشفته (ā.šof.te)، ملک‌الشعرا پندت امرنات‌هالو، ـ ۱۳۰۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی زاده شد و روزهای کودکی خود را در آن‌جا سپری کرد. یک‌چند در پنجاب پیشهٔ قضاوت داشت. در شعر و سخن شاگرد خدابخش‌خان، متخلص به تنویر، بود. وی در اواخر عمر، یعنی حدود ۱۳۰۰ق در مولتان به‌سر می‌برد. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و دیوان فارسی دارد که چاپ نشده است. نمونهٔ اشعار فارسی وی در تذکرهٔ شعرای پنجاب و نمونه‌هایی از اشعار اردوی او در تذکرهٔ گلستان سخن آمده است.

منابع: بزم سخن، ۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳؛ سخن شعرا، ۲۹؛ گلستان سخن، ۲۳۳-۲۳۵؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۲۷-۱۲۸.

امیرهدائی

آشفتهٔ اکبرآبادی (ā.šof.te-ye.ak.bar.ā.bā.di)، حکیم میرزا رضاقلی‌بیگ فرزند حکیم محمد شفیع، ز ۱۲۱۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در اردو و فارسی شعر سروده، ولی دیوانی تدوین نکرده است. در شعر از میرسوز اصلاح‌سخن می‌گرفت. اجدادش پزشک شاهان و امرا بودند. او نیز در پزشکی مهارت داشت، چنان‌که در ۱۲۰۸ق برای درمان نواب مبارک‌الدوله به مرشدآباد بنگال رفت، ولی چون نواب درگذشت، آشفته به مدت هفت سال در آن‌جا در خدمت نواب عضدالدوله ناصرالملک پسر مبارک‌الدوله ماند. سپس به کلکته رفت و در ۱۲۱۵ق در کلکته بود. سپس به لکنو رفت و همان‌جا نیز درگذشت. از تاریخ درگذشت وی آگاهی نداریم. از او اشعاری پراگنده در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری، ۱۴-۲۲ و صفحات دیگر؛ تذکرهٔ آزرده، ۲۳؛ تذکرهٔ هندی، ۲۶-۲۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۰۶؛ ریاض‌الفردوسی، ۳۴؛ سخن شعرا، ۲۸؛ طبقات شعرای هند، ۲۳۲-۲۳۳؛ گلستان بی‌خزان، ۹؛ گلشن بی‌خار ۲۵؛ گلشن هند، ۵۰-۵۳؛ گلشن همیشه‌بهار، ۵۸-۵۹؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۲۸-۱۲۹؛ مجموعهٔ نغز، ۳۴-۳۵.

امیرهدائی

آشفتهٔ سنبهلی (ā.šof.te-ye.san.bah.li)، محمدسلیم گیسو، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در سنبهل از توابع مرادآباد زندگی می‌کرد و در همان‌جا به کسب دانش پرداخت. چندی از ملازمان خیراندیش‌خان عالم‌گیری بود. پس از آن گوشه‌نشینی اختیار کرد. اشعاری از وی در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۳۵-۳۶؛ روز روشن، ۹؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۳۵.

رسولی

آشفتهٔ مرادآبادی، محمد سعدالله ← محمد سعدالله مرادآبادی

آشکار سندی (āš.kār-e.sen.di)، عبدالوهاب، مشهور به سچّل سرمست، فرزند صلاح‌الدین فاروقی فرزند خواجه محمد حافظ، روستای درازا در نزدیکی رانیپور (استان کنونی سند پاکستان) ۱۱۵۲/ ۱۱۵۷ ـ همان‌جا ۱۲۴۲ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان شیخ شهاب‌الدین بن عبدالعزیز بن عبدالله بن عمر فاروق (ـ ۹۵ق) بود که همراه سردار اسلام و فاتح سند محمد بن قاسم به این سرزمین آمد و حکومت بخش

سیوستان به او واگذار شد. خانوادۀ شهاب‌الدین تا زمان سلطان‌محمود غزنوی (۳۸۹ـ۴۲۱ق) بر سیوستان حکومت کردند. بعدها خواجه محمدحافظ، معروف به صاحبدنه (۱۱۱۱ـ ۱۱۹۲ق)، نیای عبدالوهاب، که دانشمند و عارف و شاعر برجستۀ سندی و پنجابی بود در روستای درازا نشیمن گزید. عبدالوهاب در شش سالگی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی عمویش عبدالخالق که از بزرگان سلسلۀ قادریه بود و به فارسی و سندی شعر می‌گفت بزرگ شد. بدین‌سان در محیطی عرفانی پرورش یافت و از همان کودکی برای راست‌گویی و راست‌کرداری خود القاب «سچو»، «سچل» و «سچیدنه» یافت و چون بعدها بیشتر اشعارش را در حالت شور و سرمستی می‌گفت به سچل سرمست معروف شد. وی رموز تصوف را از عبدالخالق آموخت و در چهل سالگی از وی خرقۀ خلافت گرفت. از بزرگ‌ترین عارفان روزگار خود به‌شمار می‌آمد و بسیار ساده و درویشانه می‌زیست، روی تخته چوبی می‌نشست و همان‌جا به خواب می‌رفت، عصا به دست به ویرانه‌ها می‌رفت و دشت و صحرا را زیر پا می‌گذاشت. در غایت جذبه و مستی شعر می‌سرود و مریدانش اشعارش را می‌نوشتند. شوریدگی وی آن‌چنان بود که منصور ثانی و عطار سند لقب یافت. با این‌همه، برخی ظاهربینان بر او شوریدند، اما پشتیبانی حاکمان خیرپور او را از سختگیری و شکنجۀ آنان مصون داشت. امروزه آرامگاه وی در درازا زیارتگاه همگان است. عبدالوهاب به عربی و فارسی و اردو و هندی و پنجابی و سرائیکی و سندی شعر می‌گفت. در فارسی بیشتر آشکار و گاه خدایی، در پنجابی و اردو سچل سرمست و در سندی سچو و سچیدنه تخلص می‌کرد. آثارش به سندی شامل مرغ‌نامه، وحدت‌نامه، قتل‌نامه و مرثیه‌ها و کافی‌ها و دوهه‌ها، و به اردو حاوی غزلیات و کافی‌ها است. وی در شعر عرفانی سندی همطراز شاعران عارف فارسی و ترکی است. اشعار فارسی وی ساده و کمتر آراسته به فنون و بدایع شعری است و دارای غزلیات، مستزاد، قطعه و مثنوی است. از آثار فارسی وی دیوان آشکار که به‌کوشش منشی بشن لال به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۵۷م)، غزل بحر طویل، دیوان خدایی و مثنوی‌های تارنامه (خیرپور، ۱۹۶۳م)، دردنامه (خیرپور، ۱۹۶۳م)، رازنامه، رهبرنامه، عشق‌نامه، گدازنامه و وصلت‌نامه که قاضی علی‌اکبر درازی آن را به اردو ترجمه کرده است، رخصت‌نامه، وصیت‌نامه، سامی‌نامه و نازنامه و حقیقت‌نامه می‌توان نام برد. مثنوی رهبرنامه که آشکار اندکی پیش از مرگش برای تنی چند از مریدانش سروده در مراحل سلوک از ناسوت تا لاهوت و پیمودن مسیر طریقت با دو بال ذکر و فکر است. دو مثنوی عشق‌نامه و گدازنامه را یکی از مریدانش به انگلیسی برگردانیده و این ترجمه در ۱۹۶۴ و ۱۹۶۷م در حیدرآباد سند به چاپ رسیده‌اند.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۴۳ـ۲۴۶؛ پاکستان میں فارسی ادب، ۷۴۲/۳ـ ۷۵۱؛ پاکستانی ادب، ۲۱۹؛ تاریخ سند، ۷۶۲، ۷۸۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۳۲، ۲۹۱؛ شعرای بزرگ عرفانی پاکستان، ۲۳۶ـ۲۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶۰/۸ـ ۱۱۶۱؛ میراث جاویدان، ۴۹۷/۲ـ ۴۹۸؛ کلثوم فاطمه سید، «صوفی وارسته سچل سرمست»، دانش، زمستان ۱۳۷۲ش، شمارۀ ۳۶، صص ۴۵ـ ۵۴؛ محبوب علی چنا، «سرمست درازی»، مهران، جلد ۱۵، شمارۀ ۱و۲، ۱۹۶۶؛
Iranica ,1/171.

برزگر

آشنای شاه‌جهانی (ā.še.nā-ye.šāh.ja.hā.ni)، میرزا محمدطاهر، معروف به عنایت‌خان، فرزند ظفرخان احسن تربتی، ۱۰۳۶ـ کشمیر ۱۰۸۱ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدر و نیایش خواجه ابوالحسن تربتی از بزرگان دستگاه گورکانیان هند و از نشردهندگان شعر و ادب فارسی در شبه قاره به‌شمار می‌آمدند، به گونه‌ای که درگاه ظفرخان احسن انجمن شاعران آن سامان بود. آشنا در روزگار پادشاهی شاه‌جهان منصب هزار و پانصدی گرفت و عنایت‌خان لقب یافت و در پایان پادشاهی وی یک چند نیز داروغگی کتابخانۀ شاهی را عهده‌دار شد. آشنا شیعی‌مذهب و سرای او پناهگاه شعرای شیعه بود که از ایران به هند می‌رفتند. وی سرانجام در روزگار اورنگ زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) در کشمیر گوشۀ عزلت گزید. دیوان شعری به زبان فارسی بالغ بر ۱۰۰۰ بیت از قصیده، غزل، ترجیع‌بند، رباعی و مثنوی که دو نسخۀ خطی آن در کتابخانۀ دیوان هند (به‌شماره‌های ۱۵۸۴، ۱۵۸۵) و یک نسخۀ دیگر در کتابخانۀ رضارامپور (هند) محفوظ است. دو مثنوی نیز، از وی به یادگار مانده که یکی از آن‌ها در وصف شش محل است که داراشکوه آن را ساخته بود. وی در نثر نیز دست داشت و پادشاهنامۀ عبدالحمید لاهوری که شامل احوال سی سالۀ شاه‌جهان است، را با نثری شیوا خلاصه کرده و ملخص نام داده است. بخش اول آن به نام قرینۀ شاه‌جهان پادشاه، معروف است و گزارش آخرین دهۀ

پادشاهی شاه‌جهان است. همچنین وی در ۱۰۶۵ق اشعار میرمحمد یحیی کاشی را در دیوانی فراهم آورد.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۲۳/۱-۱۲۴؛ بهارستان سخن، ۵۳۴-۵۳۵؛ پاکستانی ادب، ۳۲۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۴۱/۲-۴۴۸؛ پیمانه، ۳۱-۳۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۵/۵، ۴۸۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۵/۲، ۲۳۷، ۵۹۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۳، ۳۸۶، ۴۲۷، ۴۲۹؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۲/۱، ۲۱، ۲۳، ۳۹، ۱۴۳؛ ۱۷۷۳/۴-۱۷۷۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۸؛ دیوان یحیی کاشی، مقدمه؛ الذریعه، ۷/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۰/۱؛ شام غریبان، ۳۹؛ شمع انجمن، ۵۵-۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶۱/۷؛ ۴۳۶/۱۰؛فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۷/۳-۱۳۴۸؛ کاروان هند، ۵۴۱-۵۴۲؛ کلمات‌الشعرا، ۵؛ مآثرالامرا، ۷۳۷/۱؛ ۷۵۸/۲؛ ۷۶۲؛ مآثرالکرام، ۹۶-۹۸؛ مرآة‌العالم، ۵۴۱/۲؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۴۱/۱-۱۴۲؛ منتخب‌اللطایف، ۶۶-۶۷؛ نتایج‌الافکار، ۵۰-۵۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۱/۵-۳۹۲؛ نشتر عشق، ۱۱۸/۱-۱۱۹؛ همیشه بهار، ۲۵؛ امیرحسن عابدی، «عنایت‌خان آشنا»، آئینهٔ هند، سال چهارم، شمارهٔ ۱۰، شهریور - مهر ۱۳۴۶، صص ۱۱-۱۳، ۱۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/261-262; *Dictionary of Indo-Persian Literature*.92; *Mughals in India*,83-84.

مرادی

آشنای کشمیری ← آشنای شاه‌جهانی

آشوب شاه‌جهان آبادی (ā.šub-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میرزا محمدبخش، - لکنو ۱۱۹۹ق، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قبیلهٔ ترک برلاس بود. نیاکان وی در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به هند کوچیدند. محمد بخش در دهلی به دنیا آمد. در خدمت اعتمادالدوله قمرالدین خان با احمد شاه ابدالی (۱۱۶۰-۱۱۸۷ق) جنگید. سپس در پیکار خان‌خانان انتظام‌الدوله وزیر احمد شاه گورکانی (۱۱۶۱-۱۱۶۷) با صفدر جنگ، به صف هواداران خان‌خانان پیوست و ازاو منصب دوهزاری و لقب قسورخان یافت. سرانجام پس از آنکه مدتی با سمت منشی در خدمت امیرالامرا عمادالملک غازی‌الدین خان به‌سر برد، در لکنو نشیمن گزید و اواخر عمر خود را درآن شهر به کارهای ادبی سپری کرد. شمار اشعارش را نزدیک ۵۰۰۰۰ بیت گفته‌اند. از آثارش: تاریخ محمد شاه پادشاه /تاریخ شهادت فرخ سیر و جلوس محمد شاه (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ 1832) که زندگینامهٔ محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) و شرح رویدادهای دورهٔ پادشاهی او است و آشوب آن را در ۱۱۹۶ق به خواهش جانثن اسکات انگلیسی نوشته است؛ منظومهٔ صولت فاروقی در کشورگشایی‌های ابوبکر وبه ویژه عمر که در برابر صولت صفدری محب‌علی‌خان حکمت سروده شده واز فتوح‌الشام ابو عبدالله محمد بن عمرواقدی (-۲۰۷ق) برگرفته شده است. این کتاب در ۱۱۶۰ق سروده شده و در ۱۲۵۲ق به‌چاپ رسیده است. دیوان آشوب که شامل اشعاری در مدح آصف‌الدوله است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور، نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی کارنامه که آن‌را در ۱۱۶۲ق سروده (نسخهٔ مجموعهٔ کرزن در انجمن آسیایی بنگال به شمارهٔ 302) دربارهٔ جنگ قمرالدین خان با احمد شاه ابدالی؛ فلک آشوب که خلاصهٔ تاریخ در ۷۰۰ بیت است و با مرگ حافظ رحمت‌خان (۱۱۸۸ق) پایان می‌یابد. آشوب این اثر را بین سال‌های ۱۱۸۸ و ۱۱۹۶ق هنگام اقامتش در بهاراتپور سروده است. نسخه‌ای از فلک آشوب در کتابخانهٔ کالج اتون نگه‌داری می‌شود؛ سوانح احوال آشوب که سرگذشت کوتاه آشوب به قلم خود او است و نسخه‌ای از آن در دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۵۷؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس، ۳۱۹/۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۴/۷و ۱۸۸۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۹۱،۴۶۱۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۶، ۱۳۱۱، ۱۳۱۶، ۱۷۱۳، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۹۲۰، ۲۱۸۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/943-945; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 215-216; *Dictionary of Indo-Persian Literature*. 92; *Mugals in India* ,313.

برزگر

آشوب مازندرانی (ā.šub-e.mā.zan.da.rā.ni)، محمدحسین، فرزند مولانا افضل ۱۰۹۹ق، خوش‌نویس و ادیب ایرانی. از دهکدهٔ

سورک مازندران به شبه قاره رفت و درخدمت ظفرخان احسن تربتی (ــ۱۰۷۳ق) روزگار می‌گذراند. یک‌بار به ایران آمد و چون از آن دیار خوشش نیامد دوباره به هند بازگشت. به گفتهٔ صاحب نتایج‌الافکار کلامش خوب و اشعارش مرغوب است. از آثارش: اعجازالبیان که در چهار بحر (۱ـ مخزن‌الاسرار نظامی، ۲ـ مثنوی معنوی مولانا، ۳ـ مجمع‌البحرین، ۴ـ سحر حلال اهلی) سروده شده است. چون مؤلف، شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۷ق) و داراشکوه (۱۰۲۴ــ ۱۰۶۹ق) را در آن ستایش کرده، پس باید پیش از ۱۰۶۷ق نوشته شده باشد. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، ۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۷۸/۴ـ ۱۷۷۹؛ تذکرهٔ طلعت، ۲۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۹؛ الذریعه، ۸ـ۷/۹؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای، ۱۰/۱؛ شام غریبان، ۳۷؛ صبح گلشن، ۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۱، شمارهٔ ۲۲۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۱/۷ـ ۹۴۲؛ کاروان هند، ۳/۱ـ۴؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۴۵/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲۳/۱؛ نتایج‌الافکار، ۵۳؛ نشتر عشق، ۱۱۳/۱؛ طاهری شهاب، «آشوب مازندرانی»، ارمغان، س ۳۳، ص ۲۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 92.

حجتی

آشوب‌نامه (ā.šub.nā.me)، کتابی از طغرای* مشهدی. این اثر که به‌نام‌های هفت آشوب و شهرآشوب نیز آوازه دارد مجموعهٔ هفت دیباچه است که طغرا بر مثنوی سبعهٔ سیارهٔ زلالی خوانساری نوشته است. نثر آن فنی و آمیخته به نظم است. این اثر در ۱۸۷۱م در مجموعهٔ رسایل طغرا (رقعات طغرا) درکانپور به چاپ رسید. نسخه‌هایی دست‌نویس از آشوب نامه به همراه کلیات طغرا در کتابخانه‌های مجلس و دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۷۲/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۷۹/۳، ۳۵۱۸/۵؛ ملا طغرای تبریزی، «آشوب‌نامه»، دانش، شمارهٔ ۴۸ـ۴۹، بهار ـ تابستان ۱۳۷۶ش، صص ۱۳ـ۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/742-744.

برزگر

آشوب هندوستان (ā.šub-e.hen.dus.tā.ni) / آشوب‌نامهٔ هندوستان، منظومه‌ای تاریخی از بهشتی شیرازی. این مثنوی دربارهٔ جنگ‌های پسران شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) بر سر جانشینی او از اعلام پادشاهی شاهزاده مرادبخش در احمدآباد (۱۰۶۷ق) تا مرگ داراشکوه (۱۰۶۹ق) است و چون سراینده‌اش از مداحان و وابستگان دربار مرادبخش بوده و خود در این درگیری‌ها شرکت داشته و شاهد رویدادها بوده است، برای آگاهی از جنگ جانشینی میان پسران شاه‌جهان ارزش فراوان دارد. این منظومه پیش از مرگ مرادبخش (۱۰۷۱ق) سروده شده و در ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۳م در لکنو به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵۸۲/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۱/۲، ۱۱/۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۰۵ـ ۵۰۷؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۲۵/۱۲ـ ۱۸۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۶۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/689-690; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/862; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,138; *Mughals in India*, 116.

برزگر

آشوبی نطنزی (ā.šu.bi-ye.na.tan.zi)، ــ پیش از ۱۰۰۲ق، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. در نوشتن نستعلیق استادی داشت. در اوایل پادشاهی شاه عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ۱۰۳۸ق) می‌زیست. اگر نسبت نطنزی او درست باشد، باید از شاعرانی باشد که از ایران به هند کوچیدند، چه برخی منابع از او با نسبت هندوستانی نیز یاد کرده‌اند. از آشوبی با تخلص آشوب نیز نام رفته است.

منابع: احوال وآثار خوشنویسان، ۱/۱؛ الذریعه، ۷/۹؛ شمع انجمن، ۶؛ صبح گلشن، ۶؛ صحف ابراهیم، شمارهٔ ۲۰۳۹؛ لغت‌نامه، زیر«آشوبی»؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۴۵؛ هفت اقلیم، ۴۴۱/۲.

دانشنامه

آصف‌الدوله (ā.se.fod.dow.le)، محمد یحیی علی‌خان بهادر فرزند شجاع‌الدوله فرزند صفدر جنگ، ۱۱۱۸ــ ۱۲۱۲ق، از فرمانروایان و ادبای هند. چهارمین نواب از فرمانروایان شیعی

اوده/ بنی میرزا ناصر بود و پس از مرگ پدرش در ۱۱۸۸ق به حکومت رسید. وی در ۱۱۸۶ق از متحدان شرکت هند شرقی انگلیس شد و در آغاز حکومت تختگاه خود و مرکز استان اوده را از فیض آباد به لکنو برد و بر آبادانی شهر بیفزود. حسینیه‌ای به نام امام حسین(ع) در لکنو برآورد و عمارتی ناتمام برمقام وخیمه‌گاه حضرت زین‌العابدین(ع) و نیز نهر بزرگ آصفیه/هندیه را در حلهٔ عراق بساخت. آصف‌الدوله به اهل علم و فعالیت‌های فرهنگی توجه‌ای ویژه داشت و لکنو در روزگار وی از مراکز مهم فعالیت‌های فرهنگی شد. ادبیات محلی و زبان اردو رو به گسترش نهاد و در دربارش بزرگانی چون تفضل حسین‌خان کشمیری ریاضی‌دان، میرزا ابو طالب اصفهانی، علی ابراهیم‌خان، متخلص به خلیل، و میرزا فخرالدین احمدخان/میرزا جعفر هندی، نویسندهٔ رحلهٔ آصفیه آمد و شد داشتند و ابو طالب اصفهانی تفضیح‌الغافلین را در ۱۲۱۱ق،در شرح روزگار آصف‌الدوله نوشت. وی را پس از مرگ در حسینیهٔ امام بارهٔ لکنو به خاک سپردند. پس از وی برادرش نواب یمین الدوله سعادت علی‌خان به حکومت رسید. شمار کتاب‌های کتابخانهٔ آصف‌الدوله را ۱۲۰۰۰۰ جلد نوشته‌اند. وی شعر نیز می‌گفت ودر سرودن اشعار فارسی و اردو مهارت داشت و آصف تخلص می‌کرد.

منابع: اعیان‌الشیعه،مستدرک یک،۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان،۴۵۸، ۴۷۷، ۴۸۸؛ تشیع در هند،۱۷۷-۱۸۰؛ حدیقةالشعراء، ۵۶؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۱۶/۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۲۶/۱-۴۲۷؛ الذریعه، ۱۵/۲۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵/۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۶۸، ۳۸۹؛ ۲۰۹/۲؛ سخن شعرا، ۳۴؛ صبح گلشن، ۶؛ گلشن بی‌خار، ۲۸؛ گلشن همیشه بهار، ۵۹؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۵۱-۱۵۲؛ مجموعهٔ نغز، ۳۵؛ مرآت‌الاحوال جهان نما، ۵۲۱-۵۳۸؛ مسیر طالبی، ۴۰۰،۴۰۸؛ مکارم‌الآثار،۷۱۵/۳؛ دکتر غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، مهر و آبان ۱۳۷۴، ص ۷۸.

دانشنامه

آصف‌اللغات (ā.se.fol.lo.qāt)، کتابی در لغت فارسی و اردو، از نواب عزیز جنگ خان بهادر شمس العلما احمد عزیز نائطی. مؤلف بر آن بوده تا همهٔ واژگان و ترکیبات و امثال فارسی را در این کتاب بیاورد، ولی پیش از پایان بردن این کار سترگ درگذشت. ازاین‌رو آصف‌اللغات که در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۴۰ق / ۱۹۰۶-۱۹۲۱م در حیدرآباد دکن به نام نظام‌الدوله نظام‌الملک آصف‌جاه، تا جلد هفدهم در ۱۰۲۰۰ صفحه، چاپ شده است، واژگان فارسی را از آغاز الف ممدود تا پایان شرح واژهٔ «جرار» دربر دارد. ترتیب واژگان در این فرهنگ الفبایی است و شامل لغات مفرد و مرکب است و در برابر هر واژه معانی لغوی، اصطلاحی و محاوره‌ای آن با ذکر شواهدی از شاعران معروف و نیز معادل اردوی کلمه و شواهدی از شعر اردو آمده است. در این فرهنگ، آرای گوناگون پژوهشگران دربارهٔ معنی یک کلمه یا اصطلاح آورده شده و سپس مؤلف داوری خود را بیان می‌دارد.

منابع: آصف‌اللغات،نواب جنگ بهادرخان،حیدرآباد،عزیز المطابع،۱۳۲۵-۱۳۴۰؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۰۱/۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۳۱/۱؛ فرهنگ نویسی در هند و پاکستان، ۲۴۸-۲۵۳؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۹۴، ۱۹۵؛ فرهنگ نظام، دیباچهٔ جلد پنجم؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۷/۱-۷۸؛ لغت‌نامه، ۱۸۰/۱؛

Iranica, 2-7/700.

برزگر



آصف بنارسی (ā.sef-e.ba.nā.ra.si)، عبدالرحمان، بنارس ۱۹۰۱ ـ پس از ۱۹۵۰م، شاعر بنگالی. وی به‌همراه پدر و برادر کوچکش، محمدسلیمان، متخلص به واصف، از زادگاهش به کلکته کوچید و در همان‌جا اقامت گزید. تحصیلات مقدماتی و فنون شاعری را نزد واقف بهاری آموخت. پس از درگذشت واقف بهاری نزد رضاعلی وحشت به‌تحصیل پرداخت. در ۱۹۵۰م از کلکته به داکا کوچید و پس از چندی درگذشت. آصف به اردو و گه‌گاه به‌فارسی شعر می‌سرود. از سروده‌های آصف تنها دو قطعه در مادهٔ تاریخ در تذکرهٔ سبل‌السلام باقی‌مانده است.

منابع: بنگال مین اردو، ۱۴۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۶۴-۳۶۵؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۴۷/۱.

فتح‌نبا طبری

آصف تهانیسری (ā.sef-e.ta.hā.ni.sa.ri)، ـ پس از ۱۲۱۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در تهانیسر زاده شد و از سادات فاروقی و معاصر شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳-۱۲۰۲ق) بود. منظومه‌ای حماسی دینی به نام فتوح عمر/ فتوحات عمر دربارهٔ تاریخ صدر اسلام دارد، که در آن به ازدواج محمد(ص) با

خدیجه،اعلان دعوت پیامبر(ص)، چگونگی معراج، معجزات و فتوحات و به‌ویژه تاریخ خلیفهٔ دوم عمر و جز این‌ها می‌پردازد. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۴۰۳-ه-۷۶۱۷ در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود.

منبع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۴۶، ۹۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸۹/۸، ۱۱۹۰؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۱۷۲۷- ۱۷۲۸؛ دکتر رحیم‌بخش شاهین، کتاب‌شناسی فارسی سیرةالنبی در شبه قاره»، دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷ش: ص ۷۵.

برزگر

آصف‌جاه (ā.sef.jāh)، میر قمرالدین، ملقب به نظام‌الملک، فرزند شهاب‌الدین بن عابد بن عالم سمرقندی،۱۰۸۲ــ برهان‌پور ۱۱۶۱ق. دولتمرد و پایه‌گذار حکومت نظام دکن و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از عرفای بزرگ سمرقند بودند و خود را از نوادگان شیخ شهاب‌الدین سهروردی (ــ۶۳۲ق) می‌دانستند. جدش عابدخان (ــ۱۰۹۷ق) در ۱۰۷۷ق و در روزگار اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) به فرمانداری اجمیر، در ۱۰۸۱ق به حکومت مولتان و در ۱۰۹۰ق، به صدارت کل هند رسید و لقب قلیج‌خان گرفت و سرانجام در جنگ با فرمانروای بیجاپور که دژ گُلکُنْده را در محاصره داشت کشته شد. پدرش شهاب‌الدین (ــ۱۱۲۲ق) نیز لقب غازی‌الدین‌خان بهادر فیروز جنگ یافت و در زمان شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۸ــ۱۱۲۴ق) نخست به فرمانداری بهار و سپس به حکومت گجرات رسید. آصف‌جاه از جوانی مورد عنایت اورنگ زیب بود و از او منصب چهارهزاری و لقب چین قلیچ‌خان گرفت. پس از تسخیر دژ واکنکیره به منصب پنج‌هزاری و در اواخر روزگار وی، به استانداری بیجاپور نیز رسید. آصف‌جاه، پس از درگذشت اورنگ‌زیب جانب احتیاط را مراعات کرد و خود را از کشمکش‌های شاهزادگان برکنار داشت، تا این‌که در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه صوبه‌داری اوده و فوجداری لکنو را به دست آورد و لقب خان بهادر گرفت. در روزگار فرمانروایی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) لقب نظام‌الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت‌هزاری یافت و به صوبه‌داری دکن اعزام شد. هنگامی که امیرالامرا سید حسین علی‌خان، یکی از سادات بارهه، حکومت دکن را برای خود گرفت، حکومت مرادآباد نیز به عهدهٔ نظام‌الملک گذارده شد. در زمان فرمانروایی رفیع‌الدرجات (۱۱۳۱ق)، نظام‌الملک به حکومت مالوه رسید و سال بعد (۱۱۳۲ق) در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) به قصد تسخیر دکن از مالوه به آن جانب حرکت کرد، و دژ آسیر را از طالب‌خان و برهان‌پور را از محمد انورخان گرفت. در موضع حسن‌پور بر سید دلاورخان و در نواحی بالاپور، بر سید عالم علی‌خان برادرزادهٔ امیرالامرا پیروز شد. پس از درگذشت اعتمادالدوله محمد امین‌خان (ــ۱۱۳۴ق) مقام وزارت به نظام‌الملک رسید. نواب، شورشی را که در ۱۱۳۵ق به دست معزالدین حیدر قلی‌خان اسفراینی حاکم گجرات برپا شده بود، فرونشاند و در نتیجه حکومت گجرات و دکن نیز ضمیمهٔ وزارت او شد، ولی در نتیجهٔ توطئه‌های امیران و درباریان و بدگمان شدن شاه به وی، در ۱۱۳۶ق حکومت دکن از نظام‌الملک گرفته شد و به مبارزخان که پیش‌تر ناظم حیدرآباد بود، سپرده شد. صوبهٔ گجرات نیز به مبارزالملک سربلندخان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر بهادر داده شد. نظام‌الملک نیز به این بهانه که برای استراحت قصد مرادآباد را دارد، به دکن حمله کرد و در شکرکهیره در نزدیکی اورنگ‌آباد با مبارزخان درگیر شد که در نتیجهٔ آن، نظام‌الملک بار دیگر بر دکن مسلط شد(۱۱۳۷ق). محمدشاه به‌سبب آن‌که اختیارات او را کم کرده بود، با اعطای انعامات و لقب آصف‌جاه از وی دلجویی کرد. در ۱۱۵۰ق محمدشاه نظام‌الملک را به دربار خواند. وی نیز امور دکن را به فرزندش نظام‌الدوله ناصر جنگ بهادر سپرد و خود راهی دهلی شد. محمدشاه وی را برای سرکوبی اقوام مرهتهی(مراتی) به مالوه فرستاد. در نزدیکی بهوپال از توابع مالوه، با باجی‌رائو، پیشوای قوم مرهته‌ها، درگیر شد، ولی در این احوال خبر رسیدن نادرشاه به حدود دهلی رسید و او مجبور شد که با شورشیان صلح کند و به دهلی بازگردد. نظام‌الملک در جنگ کرنال، گفت‌وگوی صلح با نادرشاه و عقد معاهدهٔ شالیمار تدابیر بسیار از خود نشان داد. پس از درگذشت امیرالامرا صمصام‌الدوله در جنگ با نادر، منصب امیرالامرایی به نظام‌الملک داده شد. نادر در قتل عام مردم دهلی به وساطت نظام‌الملک، از ادامهٔ کشتار دست کشید. وی با نظام‌الملک بیش از دیگر امرا مدارا می‌کرد. پس از بازگشت نادر به ایران، آصف‌جاه در ۱۱۵۳ق به جانب دکن رفت و نظام‌الدوله ناصر جنگ را که سربه طغیان آورده بود، مجازات و دستگیر کرد. نظام‌الملک در ۱۱۵۶ق کرناتک و پس از آن دژ ترچناپلی را از قوم مرهته و سرزمین ارکات را از قوم نوایت گرفت. در ۱۱۵۷ق

دژ بسالکنده از توابع حیدرآباد را فتح کرد. در ۱۱۶۱ق که احمدخان ابدالی برای گرفتن شاه‌جهان‌آباد از کابل حرکت کرد، نواب نیز از اورنگ‌آباد به جانب برهانپور رفت اما، در برهانپور خبر پیروزی احمد شاه بر احمدخان ابدالی رسید و قصد بازگشت داشت، ولی به سبب بیماری در چهارم جمادی‌الثانی ۱۱۶۱ق در همان‌جا درگذشت. پیکرش را در خلدآباد نزدیک دولت‌آباد به خاک سپردند. نظام‌الملک مردی با تدبیر و شجاع بود. وی نزدیک سی‌سال بر شش صوبهٔ دکن فرمان راند. استقلال او در دکن مقدمه‌ای برای تشکیل سلسلهٔ آصف‌جاهی شد. چون مؤسس آن نظام‌الملک بود، پادشاهان این سلسله، نظام نامیده شدند. پس از وی تا ۱۳۶۸ق، شش تن از فرزندان و نوادگانش بردکن حاکمیت داشتند. وی در آبادی نواحی دکن کوشش فراوان کرد؛ از جمله نظام‌آباد را که خرابه‌ای بیش نبود، آباد کرد. برای برهانپور و حیدرآباد حصار ساخت. ساختن مسجد، کاروانسرا، دولتخانه، پل و نهر هرسول نیز از دیگر کارهای او بود. با تشویق او بسیاری از سادات، علما، مشایخ، شعرا و ادبا از نواحی مختلف، به دکن رو آوردند. بدین ترتیب، حیدرآباد در آن دوره از مراکز مهم فرهنگ و تمدن اسلامی در شبه قاره شد. میرغلام علی آزاد بلگرامی و میر عبدالجلیل بلگرامی با وی نشست و برخاست داشتند و قصایدی در ستایش او سروده‌اند. آصف‌جاه دیوان اشعاری هم‌داشت. در شعر نخست شاکر و سپس آصف تخلص می‌کرد. اشعارش را برای اصلاح، به نظر عبدالقادر بیدل (–۱۱۳۳ق) می‌رساند. بیشتر به غزلسرایی مایل بود اما قصیده و رباعی نیز دارد. دیوان آصف نخستین بار در دو جلد در ۱۳۰۱ق و بار دوم در ۱۳۵۴ق در حیدرآباد به چاپ رسید. وی در نثرنویسی نیز دست داشت. منظومه‌ای با عنوان خسرو وشیرین به او منسوب است که در ۱۸۷۷م در لکنو به چاپ رسید، ولی درتذکره‌ها به چنین منظومه‌ای اشاره نشده است. وی وصیت نامه‌ای به پسرش ناصرجنگ نظام دوم (۱۱۶۱–۱۱۶۴ق) نوشته که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M 1957-1052/12 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: بیان واقع، در صفحات فراوان؛ بلگرام کی فارسی شعرا، ۲۰۵–۲۰۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۳۴–۳۶، ۱۳۱–۱۳۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۶–۲۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۶؛ تذکرهٔ خوش‌نویسان، ۷۶؛ تذکرهٔ روز روشن، ۳۸۹؛ خزانهٔ عامره، ۳۵–۳۸؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلام، ۳/۳۲۰؛ دایرةالمعارف تشیع، ۱/۱۱۸؛ الذریعه، ۹/۱۲۰۶؛ سرو آزاد، ۱۷۳–۱۸۴؛ سفینهٔ هندی، ۷؛ شمع انجمن، ۳۵–۳۶؛ صحف ابراهیم،برگ ۳۲، شمارهٔ ۲۴۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۳۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۰۹؛ ۹/۱۹۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۴۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۴؛ مأخذات احوال شعراء و مشاهیر، ۱۴۷–۱۴۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴/۹۳۱–۹۳۳؛ منتخب‌اللطایف، ۷۲–۷۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۹–۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۲۳۷–۲۳۹؛ نشتر عشق، ۱/۹۱–۹۴؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۰۱–۱۰۲.

Persian Literature C.A.Storey, 1/1332.

حجتی

آصف حیدرآبادی، میرمحبوب‌علی‌خان ← محبوب‌علی‌خان آصف‌جاهی

آصف‌خان، میرزا قوام‌الدین جعفر فرزند بدیع‌الزمان ← جعفر قزوینی

آصف‌خان تهرانی (ā.sef.xān-e.teh.rā.ni)، میرزا ابوالحسن یمین‌الدوله، مشهور به آصف‌جاهی، فرزند خواجه غیاث‌الدین محمد اعتمادالدوله، –لاهور ۱۰۵۱ق، دولتمرد، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. در خانواده‌ای دولتمند و پرنفوذ برآمد. آصف‌خان از خاندان امیدی تهرانی (–۹۲۵ق) بود. نیای وی خواجه محمدشریف هجری (–۹۸۴ق) نیز از وزیران باکفایت تهماسب یکم صفوی (۹۳۰–۹۸۴ق) بود. آصف‌خان پس از درگذشت نیای خود با پدر و دیگر افراد خانواده‌اش به هندوستان کوچید. در آن‌جا جهانگیر (۱۰۱۴–۱۰۳۷ق) پدر آصف‌خان را به اعتمادالدوله ملقب ساخت و دخترش نورجهان‌بیگم را نیز در ۱۰۲۰ق به همسری خود درآورد. بدین‌گونه قدرت و نفوذ خانوادهٔ وی فزونی گرفت. پس از چندی ارجمند بانو، مشهور به ممتازمحل، دختر آصف‌خان نیز به همسری شاه‌جهان (۱۰۳۷–۱۰۶۸ق) فرزند جهانگیر درآمد. جهانگیر آصف‌خان را به اعتقادخان ملقب ساخت و به او مقام خان‌سامانی داد. در ۱۰۳۳ق عنوان آصف‌خان و منصب شش‌هزاری نیز به او داده شد. آصف‌خان در دورهٔ پادشاهی جهانگیر و نیز شاه‌جهان در ادارهٔ قلمرو گورکانیان دخالتی تمام داشت، چنان‌که در دورهٔ

پادشاهی جهانگیر قدرت واقعی میان آصف‌خان و خواهرش نورجهان تقسیم شده بود، اما بر سر جانشینی جهانگیر میان ایشان اختلاف نظر پیدا شد و سعایت اطرافیان نیز به بالاگرفتن این اختلاف دامن زد. در این منازعه آصف‌خان جانب شاه‌جهان را گرفت، اما خواهرش بر آن بود تا شهریار فرزند کهتر جهانگیر را که دختر او از شوهر اولش را به زنی داشت، جانشین پدر کند. در ۱۰۲۵ق آصف‌خان به سرپرستی شاهزاده خسرو، بزرگ‌ترین پسر و فرزند مغضوب جهانگیر که در همان‌سال از زندان پدر آزاد شده بود، گمارده شد. آصف‌خان در ۱۰۳۱ق به استانداری بنگاله رسید و در ۱۰۳۵ق نیز به فرماندهی سپاه جهانگیر، در نبرد با مهابت‌خان، برکران رود بهت برگزیده شد. اما بی‌تدبیری و فتنه‌انگیزی آصف‌خان به شکست لشکریانش و اسارت جهانگیر انجامید. در پی این شکست، نورجهان از اردوگاه گریخت و به آصف‌خان پیوست و به‌رغم توصیهٔ شاه اسیر همراه برادر از رود بهت گذشت و برای آزاد کردن جهانگیر به مقابله با مهابت‌خان پرداخت. اما این لشکرکشی نیز با شکست روبه‌رو شد. در بیست و نهم جمادی‌الثانی ۱۰۳۶ق آصف‌خان با فرزند خود ابوطالب و دویست و پنجاه سوار به دژ اَتَک گریخت اما بهروز فرزند مهابت‌خان به تعقیب وی پرداخت و پس از محاصرهٔ دژ، او و همراهانش را دربند کشید. چندی بعد لشکریان جهانگیر با چاره‌اندیشی نورجهان، راجپوت‌هایی را که مهابت‌خان در اطراف جایگاه جهانگیر گماشته بود، غافلگیر کرد و با درهم‌شکستن پایداری آنان، شاه را از اسارت رهایی بخشید. جهانگیر و نورجهان برای رهایی آصف‌خان از بند و نجات جان وی به ناچار با مهابت‌خان از در آشتی درآمدند و بدین‌گونه او آزاد شد، اما فرزندش ابوطالب چندی در اسارت ماند تا این‌که جهانگیر مهابت‌خان را آسوده‌خاطر کرد و او نیز ابوطالب را از بند رهانید. پس از این رخداد، آصف‌خان به حکمرانی پنجاب و منصب والای وکالت و منصب هفت‌هزاری رسید. وی پس از درگذشت جهانگیر، با زیرکی بر اوضاع مسلط شد و برای آن‌که تا رسیدن شاه‌جهان از دکن تخت شاهی خالی نماند، شاهزاده داوربخش نوهٔ جهانگیر و فرزند خسرو را بر تخت شاهی بنشاند. به‌نوشتهٔ مآثرالامرا، این شاهزادهٔ نگون‌بخت که خود می‌دانست سرنوشتی چون گوسفند قربانی در انتظار او است، از پذیرش این مقام سرباز زد، اما آصف‌خان او را با سوگند آسوده‌خاطر کرد و با درایت و زیرکی توانست ارتباط نورجهان را با امیران قطع و دست او را از توطئه و دخالت در امور دربار کوتاه کند. پس از آن نیز سپاهی را برای رویارویی با شاهزاده شهریار که از مدعیان پادشاهی بود، فراهم آورد و در اطراف لاهور سپاهیانش را درهم شکست. شهریار به دژ ارک گریخت، اما آصف‌خان با محاصرهٔ دژ او را به اسارت گرفت و پیش از رسیدن شهریار به پایتخت به فرمان شاه‌جهان شاهزاده را کور کرد. وی در بیست و دوم ربیع‌الثانی ۱۰۳۷ق شاهزاده داوربخش را هم دستگیر کرد و به‌نام شاه‌جهان خطبه خواند. پس از چندی به فرمان آصف‌خان در جمادی‌الاولی همین سال هر دو شاهزاده را فروگرفتند. شاه‌جهان به پاس خدمات ارزشمند آصف‌خان او را به یمین‌الدوله آصف‌خان ملقب ساخت و در محاورات او را عمو خطاب می‌کرد. وی همچنین در دوم رجب ۱۰۳۷ق منصب هشت‌هزاری و مقام وکالت و مهر اوزک (مهر انگشتری شاه) را بدو تفویض کرد و در همین سال حکومت پنجاب و مولتان به فرمان شاه‌جهان به‌نام منصوبان او مسلم گردید. در دورهٔ پادشاهی شاه‌جهان، آصف‌خان به اقتداری بیش از پیش دست یافت، گرچه گه‌گاه سعایت‌های اطرافیان کدورت‌هایی نیز در روابط آن دو پیش می‌آورد. در ۱۰۴۰ق آصف‌خان به فرمان شاه برای مقابله با محمدعادل‌شاه به دژ بیجاپور لشکر کشید. عادل‌شاهیهٔ بیجاپور و قطب‌شاهیهٔ گلگنده هر دو دولت‌هایی شیعی بودند که خود را وابسته به شاهان دربار صفوی ایران می‌دانستند و این امر از موجبات تعارض آنان با حکومت دهلی شده بود. در جنگی که درگرفت محمد عادل‌شاه شکست خورد و در دژ بیجاپور به محاصره درآمد. او برای فرسوده‌کردن قوای آصف‌خان، پیام‌های آشتی‌جویانه می‌فرستاد و کسانی را مأمور می‌کرد که با او از در سازش درآیند و اظهار همدستی کنند. سرانجام در ۱۰۴۱ق سپاه آصف‌خان چنان به تنگی آذوقه گرفتار آمد که ناگزیر دست از محاصره برداشت و در راه بازگشت به دهلی به‌رغم قحطی شدید آن نواحی به چپاول و غارت فراوان و تخریب مزارع و آبادی‌ها پرداخت. با مرگ مهابت‌خان در ۱۰۴۴ق، یعنی در هشتمین سال پادشاهی شاه‌جهان، سلطان لقب خان‌خانی و سپه‌سالاری نیز به آصف‌خان داد. آصف‌خان در هفتاد سالگی به بیماری استسقا در لاهور درگذشت و پیکرش را نزدیک مقبرهٔ خواهرش نورجهان به خاک سپردند. در شعری مادهٔ تاریخ مرگ آصف‌خان چنین آمده است: «زهی افسوس آصف‌خان». به‌نوشتهٔ عبدالرزاق خوافی اورنگ‌آبادی اندکی پیش از مرگ او «روزی اعلی‌حضرت به عیادت او رفتند، سوای حویلی لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده بود و دیگر

منازل و بساتین دهلی و آگره و کشمیر، دو کرور و پنجاه لک روپیه [هر کرور هند ده میلیون و هر لک صد هزار] از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی‌حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود. پادشاه بیست لک روپیه به سه پسر و پنج دختر او، و حویلی لاهور به داراشکوه مرحمت نمود. تتمه را ضبط فرمود.» آصف‌خان سیاستمداری توانمند و کاردان بود و از دارایی‌های سرشاری که اندوخته بود، برای بالا بردن قدرت و نفوذ سیاسی خود سود می‌جست. او در زمینه‌های گوناگون علوم از دانشی گسترده برخوردار بود و علوم عقلی، حکمت اشراق و مشاء را نیک می‌دانست، چنان‌که در دفاتر پادشاهی در کنار دیگر لقب‌هایش چنین می‌نوشتند: «شعله‌افروز فطرت اشراقیان، دانش‌آموز طبیعت مشاییان.» وی با وجود مشاغل دیوانی و حکومتی فراوان، در ادارهٔ املاک خود نیازمند پیشکار و محاسبی نبود و خود به بررسی و تنظیم امور می‌پرداخت. آصف‌خان سخت دلبستهٔ هنر معماری بود، ذوق هنری و دانش وی در این زمینه، به‌روشنی در طراحی بسیاری از بناهای آن دوره دیده می‌شود. وی به فراگیری اصول خوش‌نویسی نیز پرداخته بود و خط را خوش می‌نوشت. آصف‌خان شعر نیز می‌سرود و این بیت از وی بسیار بر زبان‌ها رفته است: «یک سبزهٔ بی‌نمک نبود در تمام هند ــ گویی که هند را به نمک آب داده‌اند.»

منابع: احوال و آثار خوش‌نویسان، ۴-۳/ ۱۲۵۹؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۰/۱۲۵-۱۲۸؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۳۸۷؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۶؛ جهانگیرنامه، ۴۸۵، ۵۱۵؛ خزانهٔ عامره، ۳۵؛ داستان ترکتازان هند، ۱/۴۳۰، ۴۴۷، ۴۶۰، ۴۸۲-۴۸۳؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱/۴۱۸-۴۲۰؛ روز روشن، ۱۰؛ شمع انجمن، ۳۵؛ عمل صالح، ۱/۱۹۷-۲۱۳؛ کاروان هند، ۱/۴-۵؛ گل عجائب، ۲۱؛ مآثرالامرا، ۱۵۱-۱۶۰؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۴۷-۱۴۸؛ میخانه، ۱۴۱-۱۵۰، ۵۳۵، ۵۴۴؛ نتایج‌الافکار، ۴۷؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۱۵-۱۷؛ همیشه بهار، ۱۳۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 89;

جهان‌تاب

آصف سمرقندی، میرقمرالدین ← آصف‌جاه

آصف شیرازی (ā.sef-e.ši.rā.zi)، میرزا محمدباقر، سدهٔ سیزدهم / چهاردهم هجری، شاعر و دولتمرد ایرانی شبه‌قاره. از مردم شیراز بود. برای تجارت به هند رفت و آمد می‌کرد. پس از چندی در اکبرآباد هند اقامت کرد. نخست در ملازمت میرحسین‌علی‌خان (ــ ۱۲۹۵ق) فرزند نورمحمدخان (ــ ۱۲۵۶ق) فرزند میرمرادعلی‌خان تالپور (ــ ۱۲۴۹ق) به‌سر می‌برد. پس از روزگاری ملازمت میرعلی مرادخان تالپر والی خیرپور (۱۳۱۱ق) یافت و در درگاه وی به پایهٔ وزارت رسید. پس از چندی به سبب ناسازگاری برخی دولتیان به‌شیراز بازگشت. ابیاتی از وی در تکملهٔ مقالات‌الشعراء یاد شده است. قصیده‌ای عیدیه نیز از وی در ۳۸ بیت به‌نام میرحسین‌علی‌خان تالپور در جریدهٔ مفرح‌القلوب به چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ بشیر، ۳۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۸-۴۰؛ گلستان سخن، ۱/۲۳۹؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۵۰.

حجتی

آصف قمی (ā.sef-e.qo.mi)، محمدقلی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از ترک‌نژادان ایل بهارلو بود، اما چون در قم بسیار بماند، به قمی آوازه یافت. مدتی هم در اصفهان نویسندهٔ میرزا حبیب‌الله صدر بوده است. آصف در دورهٔ پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) به هند و پس از چندی از آن‌جا به سفر حج رفت. بار دیگر به هند بازگشت و همان‌جا نیز درگذشت. گویند وی شعرهایی دل‌پسند می‌سرود. از سروده‌های آصف ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۴؛ تذکرهٔ سخنوران قم، ۱۱-۱۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۲۵؛ الذریعه، ۹/۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۱۱؛ شام‌غریبان، ۳۶-۳۷؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۴۹؛ شمع انجمن، ۶۹؛ کاروان هند، ۱/۵-۶؛ کلمات‌الشعرا، ۶؛ گلزار جاویدان، ۱۹-۲۰؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱/۱۵۰-۱۵۱؛ مرآت‌العالم، ۲/۵۴۴؛ نتایج‌الافکار، ۴۹؛ نشتر عشق، ۱/۹۰-۹۱.

جهان‌تاب

آصف، محبوب‌علی‌خان ← محبوب‌علی‌خان آصف‌جاهی

آصفهٔ زمانی (ā.se.fe-ye.za.mā.ni)، فرزند سید ودودالحی ندوی، لکنو (ایالت اوتارپرادش هند) ۲۲ مارس ۱۹۴۵م ــ ، بانوی فارسی‌پژوه هندی. پس از پایان دورهٔ دبیرستان در دانشگاه لکنو به تحصیل پرداخت. لیسانس حقوق و فوق‌لیسانس زبان‌های اردو و عربی و در ۱۹۷۳م دانشنامهٔ دکترای ادبیات

فارسی گرفت. سپس در همان دانشگاه به تدریس زبان وادبیات فارسی پرداخت. به زبان‌های هندی و انگلیسی آشنایی دارد. به کشورهای عربی و پاکستان سفر کرد و مقاله‌های گوناگونی از وی دربارهٔ زبان وادبیات فارسی درنشریه‌های هند به چاپ رسیده است. در ۱۹۹۲م در کنگرهٔ خواجوی کرمانی که درکرمان برگزار شد، شرکت داشت. از آثارش: شرح شعر باستان جلد یکم(لکنو)؛ شخصیت وهنر طالب آملی در شعر به اردو (لکنو)؛ خودآموز فارسی (لکنو)؛ پرتو تحقیق به اردو که مجموعهٔ مقالاتی دربارهٔ زبان و ادب فارسی است؛ جدید ادبی جایزی که دربارهٔ نثرنویسان مشهور اردو است؛ شرح نثر باستان به اردو؛ اردو ساهتیه کا اتهاس؛ مختصر تاریخ فارسی به اردو؛ اردو سیکهو؛ فارسی سیکهو؛ هندوستان کی بیسوین صدی عیسوی کی مشهور فارسی محققین و ناقدین؛ مقالات زمانی (لکنو، ۱۹۸۹م). از مقاله‌های زمانی از «طالب آملی و تصوف» (مجلهٔ قومی آواز، لکنو، ۱۹۷۵م)؛ «امیر خسرو دهلوی» (مجلهٔ مشیر، لکنو، ۱۹۷۵م)؛ «قائم مقام فراهانی و دقیقی» (مجلهٔ تهذیب و تربیت، لکنو، ۱۹۷۷م)؛ «استفادهٔ حافظ از لغات عربی» (مجلهٔ آواز لکنو، ۱۹۷۷م) و «غالب و طالب» (مجلهٔ غالبنامه، دهلی ۱۹۸۱م) را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان وادبیات فارسی درهند، ۱/۱؛ حافظ پژوهان، ۸۳؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگی ایران و شبه قاره هند، ۳۷۶/۱-۳۷۷؛ مقالات زمانی، مقدمه؛ هندوستان کی اردو مصنفین اور شعر، ۵۸-۵۹.

رسولی

آصفی رامپوری (ā.se.fi-ye.rām.pu.ri)، مولوی عبدالجبار خان، فرزند عبدالرزاق‌خان، ۱۲۷۷ ـ حیدرآباد ۱۳۳۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. حامی تخلص می‌کرد. آگاهی چندانی از زندگانی وی در دست نیست. قصیده‌ای در مدح نواب عمادالملک بهادر سروده که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای از قصیده درمدح محبوب یارجنگ نیز به شمارهٔ 2232 درکتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ یافت می‌شود که در ۱۳۱۲ق به نستعلیق خوش نوشته شده است. اشعار وی در دیوانی گرد آمده که در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. از آثارش: محبوب‌الوطن در شرح حال پادشاهان دکن؛ محبوب‌الزمن در شرح حال شعرای دکن؛ محبوب ذی‌المنن در ذکر احوال اولیای آن دیار؛ جلاءالبصایر؛ سلک گوهر؛ سه نثر آصفی؛ آثارالاقبال؛ شواهدالنجوم؛ شمائل‌الرسول که ترجمهٔ اردوی وسائل‌الوصول الی شمائل‌الرسول است؛ کلیات نظم آصفی؛ مرآت‌العروس؛ معجزات نبی‌الوری در دو جلد که ترجمهٔ خصائص اکبری است؛ مواهب لدنیه؛ نظام سروری.

منابع: سخنوران چشم دیده، ۴-۶؛ صبح گلشن، ۵۵۵؛ فهرست کتابخانهٔ آصفیه، ۵۱۶،۲۸۴/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷۰/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۰۹/۳؛ ماحذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۵۸؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/366-367.

ت.آتشین

آغرالدوله هژبر جنگ زکریاخان ← زکریاخان

آغرخان بهادر ترک جنگ ← دیدهٔ مغول

آفتاب اختر (āf.tāb.ax.tar)، فرزند سیداختر علی رضوی، اله‌آباد ۱۹۳۸م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از پایان دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه به تحصیل پرداخت. آفتاب اختر با نوشتن پایان‌نامه‌ای به‌نام ملک‌الشعرای بهار از دانشگاه لکنو دانشنامهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفت. به زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. مقالات وی در زبان و ادبیات فارسی از این شمارند: ۱ـ مقاله‌ای دربارهٔ فردوسی؛ ۲ـ منتخباتی از دیوان بهار؛ ۳ـ مقاله‌ای دربارهٔ تأثیر سیاست در شعر امروز فارسی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲/۱؛ زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۱۳؛ گنج شایگان، ۳.

رسولی

آفتاب اصغر (āf.tāb.as.qar)، فرزند محمد اصغرخان، گجرات (پنجاب) یکم مارس ۱۹۴۰م ـ ، نویسنده پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از دانشگاه پنجاب فوق لیسانس و از دانشگاه تهران دکترای ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۵م به مدت شش سال به‌کار تحقیق در ادب فارسی در ایران سرگرم بود. در ۱۹۶۷م به تدریس در بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب سرگرم شد. به زبان‌های پنجابی، اردو، انگلیسی، عربی و فارسی آشنایی دارد. از آثارش: تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان عصر تیموریان بزرگ از بابر تا

اورنگ زیب (۹۳۲ـ۱۱۱۸ق) که رسالهٔ دکترای وی است و خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور آن را به چاپ رسانده است؛ منظرهٔ مرگ که ترجمهٔ فارسی موت کا منظر نوشتهٔ خواجه محمد اسلام از اردو است (پاکستان و ایران)؛ ترجمهٔ دستور اساسی جماعت اسلامی پاکستان؛ ترجمهٔ خطبات اسلامی مودودی به فارسی(لاهور)؛ قانون اساسی (چاپ لاهور)؛ لمحات، که مجموعهٔ مقالات اردوـ فارسی است؛ ارمغان کشمیر (کشمیرشناسی)؛ ترجمهٔ تاریخ مبارک شاهی به اردو (لاهور)؛ مرثیهٔ گم‌شدهٔ امیرخسرو در مرگ خواجه نظام‌الدین اولیا؛ نگاهی به تاریخ رشیدی؛ مرثیهٔ خان شهید؛ زیجات مرسوم در شبه‌قاره و تصحیح زیج مظفرشاهی؛ سالهای گذشته و حال و استقبال؛ مجلهٔ تحقیق (دانشگاه پنجاب)؛ هشت گفتار در مثنوی معنوی؛ خطبه‌های جمعه که ترجمهٔ خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران است. آفتاب اصغر علاوه بر آثار یاد شده دربارهٔ ایران‌شناسی نیز مقالاتی نوشته و کتاب‌های درسی فارسی هم تدوین کرده است. آفتاب اصغر جوایزی از دانشگاه پنجاب و اتحادیهٔ نویسندگان پاکستان و جایزه‌ای از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران گرفته است.

منابع: تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان،خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران،لاهور، ۱۳۶۴ش؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۹؛ فارسی‌آموختگان، ۲۳۹ـ۲۴۱؛ گنج شایگان، ۳ـ۴؛ گنجینهٔ دانش،۹۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قاره هند، ۱/۳۵۸ـ۳۵۹.

رسولی

آفتاب دهلوی (āf.tāb-e.deh.la.vi)، ابوالمظفر مروج‌الدین و جلال‌الدین عالی گوهر عبدالله، ملقب به شاه عالم دوم، ۱۱۴۰ـ۱۲۲۱ق، آخرین امپراتور از دودمان گورکانیان هند (۱۱۷۳ـ ۱۲۱۸ق). پس از کشته شدن پدرش عزالدین عالمگیر دوم، وی که در پتنا به‌سر می‌برد در چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۱۷۳ق خود را شاه خواند. بیشتر سال‌های پیش از پادشاهی را با پدرش در زندان و تبعید به سرآورد. چون به پادشاهی رسید شجاع‌الدوله فرمانروای اوده را به وزارت خویش برگزید و آن دو محمد قاسم‌خان، صاحب بنگاله را که از نیروهای انگلیسی شکسته شده به آن‌ها پناه جسته بود، یاری دادند،اما در جنگی که میان آن سه از یک سو و انگلیسی‌ها از سوی دیگر درگرفت هر سه شکست خوردند و ناگزیر به مصالحه گردیدند (۱۱۷۸ق). در ۱۱۷۹ق شاه عالم به نیرنگ انگلیسی‌ها محمد قاسم‌خان را به آن‌ها تسلیم کرد. در ۱۲۰۴ق غلام قادرخان از خویشان فرمانروای بنگاله به کین‌خواهی او به دهلی تاخت و چون بر شهر دست یافت به چشمان شاه عالم میل کشید. در ۱۲۱۸ق انگلیسی‌ها دهلی راگرفته شاه عالم را از تخت شاهی برداشتند و از آن پس تا ۱۲۲۱ق که شاه عالم درگذشت در دژ دهلی زندانی بود. شاه عالم به فارسی وهندی شعر می‌گفت و در هندی بهاشا و در فارسی آفتاب تخلص می‌کرد. از میرزا فاخر مکین که اشعار او راگردآوری کرده اصلاح سخن می‌گرفت. نسخه‌هایی از دیوان آفتاب در موزهٔ ملی پاکستان (به شمارهٔ N.M.1970-254)، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی لندن، موزهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ انجمن تحقیقات بهار در پتنا نگه‌داری می‌شود. معروف است که آفتاب چهار دیوان به زبان اردو داشته، اما از آن‌ها تنها یک دیوان از دستبرد ایام در امان مانده است. یک مثنوی به اردو به نام منظومهٔ اقدس و کتابی به نام قصهٔ شاه شجاع‌الشمس نیز به او نسبت داده‌اند. مجموعهٔ اشعار فارسی، اردو، هندی و پنجابی آفتاب در ۱۲۱۲ق گردآوری شده و او خود نام نادرات شاهی به آن‌ها داده است. نادرات شاهی در ۱۹۴۴م به کوشش امتیازعلی‌خان عرشی به چاپ رسیده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، زیر «شاه عالم ثانی»؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲۰۶؛ تاریخ ادبیات فارسی، ۱۹۶ـ۱۹۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷/۳؛ تذکرهٔ هندی، ۴؛ حدیقة‌الشعرا، ۵۷/۱ـ۵۸؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۴۸۶/۲؛ داستان ترکتازان هند، ۳۷۷/۴ـ۴۶۴؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۴۸/۱ـ۴۴۹؛ الذریعه، ۱۰/۹؛ ریاض‌الفردوس، ۳۵، ۳۶؛ سخن شعرا، ۳۸؛ سفینهٔ هندی، ۲ـ۳؛ فهرست طبقات‌الشعرا، ۱۴۱؛ مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۰۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۴۷۱، ۴۷۲؛ گلشن بی‌خار، ۶۷، ۶۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۶۰؛ گلشن هندی، ۶ـ۱۲؛ مجموعهٔ نغز، ۱۷ـ۲۰؛ مکارم‌الآثار، ۷۲۶/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۹/۷.

Catalogue of the Persian Manuscrips in the British Museum, 2/720; *Dictionary of Indo-Persian Litrature*, 40; *Reign of Shah Aulum*, W.Francklin.

دانشنامه

آفتاب عالمتاب (āf.tāb-e.ā.lam.tāb)، تذکره‌ای به فارسی نوشتهٔ قاضی محمد صادق خان اختر هوگلوی (ـ پس از ۱۲۷۳ق). این

تذکره زندگینامهٔ ۴۲۶۴ شاعر فارسی‌گوی است. اختر نوشتن آن را در ۱۲۳۸ق آغاز کرده و در ۱۲۶۹ق به پایان برده است. این تذکره اکنون در دست نیست، اما مؤلفان تذکره‌های اختر تابان، صبح گلشن و روز روشن از مطالب آن فراوان بهره برده‌اند.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۸۰-۶۷۹/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی ۱۹-۱۷/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۱۹، ۷۰۵، ۷۱۰؛ روز روشن، ۳۷، ۴۰-۴۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی، ۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۸/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۴۱/۲؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص۸۱.

دانشنامه

آفتاب هندوستانی ← ناصرجنگ

آفریدی (ā.fa.ri.di)، محمد قاسم علی‌خان فرزند برهان، ۱۱۸۳-۱۲۴۱ق، شاعر و نویسندهٔ افغانی تبار شبه‌قاره. از تیرهٔ سلطان خیل افغان بود و خاندان او در دورهٔ اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) به هند کوچیدند. پدرش برهان (-۱۱۹۴ق) و نیای او نیک‌نام‌خان (-۱۱۴۵ق) در رویدادهای دورهٔ اورنگ زیب و جانشینان وی شرکت مؤثر داشتند. خود آفریدی از فرخ‌آباد، مرکز افغانان بنگش، برآمد و به عنوان یک سرباز حرفه‌ای به کسانی مانند جسونت رائو هولکر، نواب امیرخان فرمانروای تونک و میرجعفر فرمانروای بنگال (۱۱۷۰-۱۱۷۴ق، ۱۱۷۷-۱۱۷۸ق) خدمت کرد و سپس به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد. از آثارش: ۱- رسالهٔ آفریدی /توزک آفریدی (نسخهٔ مشرقیهٔ دارالعلوم‌الاسلامیه در پیشاور به شمارهٔ ۱۹۱۰/۱ الف، به خط خود مؤلف، با تاریخ ۱۲۳۰ق) به فارسی، که در آن آفریدی، گذشته از ذکر شجرهٔ افغانان و خاندان خود، به تفصیل به سوانح زندگی خود و رویدادهای روزگارش پرداخته است. این اثر که در ۱۲۲۲ق نوشته شده در بیست و یک باب تدوین شده است. آفریدی در ۱۲۲۵ق، یک باب دیگر در مرگ برادرش اعظم‌علی‌خان و در ۱۲۳۹ق، باب بیست‌وسومی نیز به کتاب افزوده است؛ ۲- شفاعت آفریدی (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۵۰۰۴/۲/۱۹۹۴) به فارسی که گونه‌ای شجره‌نامهٔ منظوم است. این اثر که در ۱۲۱۰ق ساخته شده، مجموعه‌ای از قصیده و غزل است در احوال و فضیلت پیامبر(ص)، امامان و پیران؛ ۳- دیوان هندی (نسخهٔ کتابخانهٔ بانکیپور) حاوی غزلیات به اردوی کهن، به ترتیب الفبایی، آمیخته با برخی غزلیات فارسی؛ ۴- دیوان آفریدی (نسخهٔ مشرقیه دارالعلوم‌الاسلامیه در پیشاور به شمارهٔ ۱۹۱۰/۴ الف) شامل قصاید فارسی و پشتو؛ ۵- دیوان پشتو (نسخهٔ مشرقیه دارالعلوم‌الاسلامیه در پیشاور به شمارهٔ ۱۹۱۰/۲ الف)؛ ۶- آفریدی‌نامه / فرهنگ آفریدی که فرهنگ واژگان فارسی معادل‌های پشتو، کشمیری، انگلیسی و اردوی آن‌ها است؛ ۷- منظومهٔ خوابنامه به پشتو؛ ۸- مثنوی تاریخی محاربهٔ کابل و قندهار/ ظفرنامهٔ کابل/ حالات شاه شجاع و جنگ افغانستان و تباهی لشکر انگریزی (آگره، ۱۲۷۲ق / ۱۸۵۶م).

منابع: راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۲۰؛ رشدزبان و ادب دری در گسترهٔ فرهنگی پشتوزبانان، ۱۲۱-۱۲۳؛ فرهنگ زبان و ادبیات پشتو، ۳۸۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۳/۸؛ ۶۳۳/۱۰-۶۳۵؛ ۹۸۹/۱۱؛ ۲۲۸۹/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۶۷/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۳۵/۲؛ ۹۵۰، ۱۰۷۲، ۱۳۱۸؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ص ۱۷۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1038; *Dictionary of Indo - Persian Literature*, 487; *Mughals in India*, 395.

برزگر

آفرین لاهوری (ā.fa.rin-e.lā.hu.ri)، شاه فقیرالله، لاهور ۱۰۷۰-۱۱۵۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از قبیلهٔ جویه از قوم گجر است. تمام عمر در لاهور بود و در محلهٔ بخارایی‌ها زندگی می‌کرد. صوبه‌داران لاهور، خصوصاً سیف‌الدوله عبدالصمد خان بهادر و زکریا خان بهادر پسر او، بسیار تکریمش می‌کردند. از بیست‌سالگی شعر می‌سرود و آن‌ها را بر حفیظ‌الله‌خان پسر سعدالله خان علامی که در آن هنگام ناظم لاهور بود می‌خواند و پسند او می‌افتاد. غلامعلی آزاد بلگرامی (-۱۲۰۰ق) آفرین را در ۱۱۴۳ق در لاهور هنگامی که سرگرم نظم قصهٔ هیررانجها بود دید. بار دیگر او را در ۱۱۴۷ق دیدار کرد،شعری از او خواست و او نیز مثنوی ابنان معرفت را که به خط خود نوشته بود، به او داد. آفرین در همین سال نیز دیداری با والهٔ داغستانی کرد. با سراج‌الدین آرزو مکاتبه و با میر احمد فایق، خواجه عبدالله سامی و میر محمد علی رایج دوستی

داشت. در لاهور عقاید و کلام و مثنوی معنوی درس می‌داد. به علم رمل نیز علاقه‌مند بود. شاگردان بسیاری از جمله حکیم بیگ خان حاکم داشت. با مأموران محلی مغول که بر هندوستان فرمان می‌راندند آشنایی داشت و بدین ترتیب از امکان زندگی مرفه برخوردار بود. اما از آن پرهیز می‌کرد. مدح دولتمردان را می‌گفت. بیشتر به طرز صائب و گاهی نیز به‌شیوهٔ ناصر علی سرهندی شعر می‌سرود. از شاعران توانای هند است که در خیال‌بندی و مضمون آفرینی دست قوی داشت. به زبان فارسی علاقهٔ فراوان داشت و بسیاری از سروده‌های شاعران بزرگ این زبان را از بر بود. شعرهایش سرشار از احساسات عارفانه و احترام به پیامبر(ص) و فرزندان او است و از اشکالات عروضی نیز خالی نیست. از آثارش: دیوان اشعار که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ or.274 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این دیوان در بیش از ۴ هزار بیت غزل، مخمس، قصیده و ترجیع‌بند است. جلد یکم کلیات آفرین که دیوان او است در آکادمی ادبی پنجاب و جلد دوم در ۳۸ قصیده و سه مثنوی ناز و نیاز، انبان معرفت و ابجد فکر به چاپ رسیده است؛ مثنوی عرفانی ابجد فکر که در آغاز آن اورنگ زیب (ـ۱۱۱۸ق) را ستایش کرده است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۷۶۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ مهتاب و کتان / جان ودل در داستان عشق شاهزاده‌ای به نام دل و دختر وزیر به نام جان است. دل را با دختر شاهزاده‌ای دیگر نامزد می‌کنند تا میان او و جان جدایی بیفتد. کشتی شاهزاده در مسیر خانهٔ عروس غرق می‌شود و او نیز به دریا می‌افتد. این خبر که به جان می‌رسد، خود را به دریا می‌افکند. ماهی بزرگی او را می‌بلعد. ماهی شکار پادشاهی می‌شود. دختر نیز از شکم ماهی رها شده سرنوشت خود را برای شاه بازگو می‌کند. دل نیز پس از رهایی از امواج دریاها، به همان شهری که جان در آن بود، می‌رسد. دل با پادشاه می‌جنگد. سرانجام پادشاه جان را به همسری او در می‌آورد و به شهر خود باز می‌گردند. در میان راه یک‌بار دیگر از هم جدا می‌شوند. عروس تنها به شهر می‌رسد... گویا داستان ناتمام مانده است. این داستان به‌اهتمام مولوی نیازعلی‌خان به‌چاپ رسیده (امرتسر، ۱۳۱۹ق) و دست‌نویس نسخهٔ خطی ناتمامی از آن به شمارهٔ ۰۷۳۰۹ در دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی فکر عبث؛ مثنوی انبان معرفت که در عهد بهادرشاه سروده شده است؛ هیر و رانجها/ رازونیاز/ نیاز و راز/ ناز و نیاز که مثنوی بزمی در داستان هیر و رانجها از افسانه‌های هند است که در ۱۱۴۳ق به نام فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق) در ۲۱۳۲ بیت سروده شده است. نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۷۴۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، زیر «آفرین»؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۵۶-۱۵۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۰۶/۳-۱۳۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۰۳/۵-۱۴۰۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰/۳-۵۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۴-۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۵-۴۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۰-۴۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳-۴؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۲۱۹-۲۲۰؛ تذکره نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۹۸، ۴۱۶؛ جزنل، ۱۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۸-۳۵؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۸۹-۱۹۰؛ الذریعه، ۱۰/۱؛ روز روشن، ۱۰؛ ریاض‌العارفین، ۱۴؛ ریحانة‌الادب، ۵۰/۱-۵۱؛ سروآزاد، ۲۰۵-۲۰۷؛ سفینهٔ هندی، ۱۱؛ شمع انجمن، ۳۴-۳۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۲/۸-۱۰۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۷۲؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۳۸۲-۳۹۲؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۸۰؛ مجمع‌النفایس، ۱۵؛ مستدرک اعیان‌الشیعه، ۱۵۴/۴؛ مطلع‌الشمس، ۴۲۴؛ منتخب‌اللطایف، ۷۶؛ نتایج الافکار، ۵۹-۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۸/۶؛ نشتر عشق، ۱۴۵-۱۴۷؛ همیشه بهار، ۲۲-۲۳؛ هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۰، ۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/710; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 39; *Iranica*,1/480; *Mughals in India*, 43.

حجتی

آفی هندوستانی (ā.fi-ye.hen.dus.tā.ni)، الهیار خان، فرزند نواب امیرالدوله، ۱۲۳۳ـ ۱۲۷۸ق، شاعرفارسی گوی شبه‌قاره. پدرش پایه‌گذار دولت تونک بود. گویا الهیار خان پس از این‌که درسش را به پایان برد و زن گرفت دیگر در کار حکومت شرکت نکرد چنان‌که در تاریخ تونک هیچ اشاره‌ای به دخالت او در حکومت نرفته است. وی گوشه‌گیری و مراقبه را ترجیح می‌داد و غالباً برای دیدار مشایخ صوفیه به سفر می‌رفت. دو دختر و یک پسر به نام محمد داشت که با تخلص وافی شعر می‌گفت. آفی برای دل خود شعر می‌گفت و از ناطق مکرانی (ـ ۱۲۶۴ق) اصلاح سخن می‌گرفت. به‌گفتهٔ مؤلف گلشن همیشه بهار عاشق تخلص می‌کرد. معتقد شاه‌اللهنور و شافعی مذهب بود. از دیوان او تنها دو غزل باقی مانده است که در هر دو از شیوهٔ سخن

حافظ پیروی می‌کند. در ۱۲۸۵ق یک مثنوی به نام گلزار خیال سروده که داستان شاهزاده و گدا است و در ۱۸۵۹م در اجمیر به چاپ رسیده است. برخی تذکره‌ها نام آفی را احمدیار آورده و الهیار را پدر او دانسته‌اند. به آفی مثنوی دیگری به نام هیر و رانجها نیز نسبت داده‌اند که در ۱۳۲۷ق در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۲۵۸ـ۲۶۰؛ الذریعه، ۱۰/۹، ۲۱۶/۱۸؛ ریحانة الادب، زیر «آفی»؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۷۶/۴؛ مآثرالکرام، ۱۹۹/۲؛ گلستان سخن، ۲۳۷ـ۲۳۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۳۴؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۸۲؛ مقالات‌الشعرا، ۸۷۹؛ مکارم الآثار، ۱۷۹۲/۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۱۳/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۹۵؛ Iranica .1-6/599.

دانشنامه

آقااحمدعلی فرزند شجاعت‌علی ← احمدعلی جهانگیرنگری

آقاخان یکم (ā.qā.xān-e.ye.kom)، سید محمد حسن حسینی محلاتی، معروف به حسن‌علی‌شاه، پسر شاه خلیل‌الله پسر ابوالحسن‌خان، روستای کهک در نزدیکی محلات ۱۲۱۹ـ بمبئی ۱۲۹۸ق دولتمرد، نویسندهٔ ایرانی و چهل و ششمین امام اسماعیلیان نزاری قاسم‌شاهی. نیای او میرزا ابوالحسن‌خان، معروف به سید کهکی، حاکم کرمان در دورهٔ پرآشوب اواخر فرمانروایی زندیان و اوایل پادشاهی قاجاریان بود و لطف‌علی‌خان زند را که می‌خواست به کرمان درآید به شهر راه نداد. ابوالحسن‌خان در کرمان درگذشت و پس از مرگ وی پسر و جانشینش شاه‌خلیل‌الله مقر امامت اسماعیلیان را از شهر بابک کرمان به کهک انتقال داد و بعدها برای نزدیک‌تر شدن به پیروان خود درکرمان و شبه قاره به یزد رفت (۱۲۳۰ق) و همسر و پسر خود سید محمد حسن را در کهک یا به روایتی در دولت‌آباد از آبادی‌های محلات که در اقطاع وی بود به‌جا گذاشت، ولی آن‌ها پس از مدتی به قم کوچیدند. شاه خلیل‌الله در پی نزاعی که در بازار یزد میان برخی اسماعیلیان و تنی چند از بازاریان پیش‌آمد کشته شد (۱۲۳۲ق) و همسر او برای دادخواهی از فتح‌علی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ـ ۱۲۵۰ق) به تهران رفت. فتح‌علی‌شاه مسببان قتل شاه خلیل‌الله، یعنی میرزا جعفر صدرالممالک و ملاحسین یزدی، را کیفر داد و دختر بیست و سوم خود سرو جهان خانم را به همسری محمد حسن درآورد و بدو لقب آقاخان بخشید و به پاس خدمات نیایش ابوالحسن‌خان به قاجاریان حکومت قم و محلات را به وی واگذاشت. آقاخان که ضمناً جانشین پدرش در مقام امامت اسماعیلیان بود، پس از مرگ فتح‌علی‌شاه و روی کار آمدن محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ـ ۱۲۶۴ق) به پایمردی قائم‌مقام فراهانی به حکومت کرمان منصوب گشت (۱۲۵۱ق). وی سرکشان داخلی در کرمان را فرومالید و امور آن‌جا را انتظام بخشید ولی حکومتش دیری نپایید و با قتل قائم‌مقام و روی کار آمدن حاج میرزا آقاسی از مقامش برکنار شد (۱۲۵۲ق). اما وی فرمان عزل خود را نپذیرفت و با سپاهیانش در ارگ بم پناه گرفت و به محاصرهٔ نیروهای دولتی درآمد. پس از چهارده ماه محاصره ناگزیر به تسلیم شد و هشت ماه در کرمان در بازداشت به‌سر برد. پس از تحصنی در شاه عبدالعظیم از عفو شاه برخوردار شد و به املاک خانوادگی خود در محلات رفت و دو سالی در آن نواحی به‌سر برد و در این ضمن در پی شورشی دیگر برآمد و سپاهی از اسماعیلیان و مزدوران غیر اسماعیلی فراهم آورد. برای پنهان نگه‌داشتن هدف خود از محمدشاه اجازه خواست که به زیارت مکه برود و شاه پذیرفت. در رجب ۱۲۵۶ق محلات را ترک گفت و به جای حجاز رهسپار کرمان شد و با جعل فرمانی به نام محمدشاه خود را حاکم کرمان فرانمود، ولی این بار نیز پس از جنگ و گریزهای فراوان و به‌رغم کمک انگلیسی‌ها کاری از پیش نبرد و به خراسان گریخت و از راه قاین و لاش به قندهار در افغانستان نزد انگلیسی‌ها رفت (ذوالقعدهٔ ۱۲۵۸ق) و چندی بعد همراه آنان رهسپار سند شد و در آن‌جا خدمت شایانی به انگلیسی‌ها در فرونشاندن مخالفت‌های محلی کرد. وی برای آن‌که جای پایی در ایران به‌دست آورد برادران خود محمدباقرخان و ابوالحسن‌خان را به تسخیر بمپور در بلوچستان ایران گسیل داشت. اما اینان، به‌رغم برخی کامیابی‌های نخستین، کاری از پیش نبردند و از سرداران ایرانی شکست خوردند (۱۲۶۲ق). آقاخان از مسیر کچه و کاتهیاوار، جونگر، سورت و دمن رهسپار بمبئی گردید و در محرم ۱۲۶۲ق وارد آن شهر شد. در ۱۲۶۳ق در پی اعتراض حاج میرزا آقاسی، دولت انگلیس وی را به کلکته فرستاد. در ۱۲۶۴ق به بمبئی بازگشت و از آن پس این شهر مقر وی و جانشینانش که همچون او لقب آقاخان دارند، گردید. از مهم‌ترین رویدادهای دورهٔ اقامت آقاخان در بمبئی مخالفت برخی خوجه‌ها (هندوانی که به کیش اسماعیلی

گرویده بودند) با امامت او و خودداری‌شان از پرداخت مالیات بدو بود، ولی وی پس از کوشش‌های فراوان، به‌ویژه بعد از رأی دادگاهی که به ریاست سرجوزف آرنولد برای رسیدگی به دعاوی خوجه‌ها تشکیل شده بود به سود او (۱۲۸۲ق / ۱۸۶۶م)، بر آن‌ها فایق آمد. چون درگذشت پیکرش را در باغ حسن‌آباد محلهٔ مذکائون بمبئی به خاک سپردند. بعد از وی به ترتیب پسرش آقاخان دوم علی‌شاه (۱۲۴۶ـ ۱۳۰۲ق)، آقاخان سوم محمدشاه (۱۲۹۴ـ ۱۳۷۶ق) پسر آقاخان دوم، و آقاخان چهارم کریم‌آقاخان نوهٔ آقاخان سوم به امامت اسماعیلیان رسیدند. آقاخان خاطرات خود را به نثری شیوا در کتاب کوچکی به نام تاریخ عبرت‌افزا نوشته که در ۱۲۷۸ق در بمبئی و به کوشش حسین کوهی کرمانی در ۱۳۲۵ش در تهران به چاپ رسیده است. گفتنی است برخی پژوهشگران مانند ایوانوف معتقدند میرزا احمد وقار شیرازی که در ۱۲۶۶ق سفری به بمبئی کرده و یک مثنوی نیز در ستایش آقاخان سروده درواقع مؤلف اصلی تاریخ عبرت‌افزا است و آن‌را به نام او نوشته است. آقاخان ظاهراً طبع شعر هم داشته و به گفتهٔ مؤلف حدیقة‌الشعرا «غالباً بر طبع‌آزمایی و طرح از برای گفتن شعرا شعری می‌گفته است.» در ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری از کتاب شعری به نام کنزالمصائب در مراثی از آقاخان یادرفته که در ۱۲۷۴ق در بمبئی چاپ سنگی شده است؛ اما با توجه به فهرست کتابهای چاپی فارسی چنین می‌نماید که سرایندهٔ این اثر شاعری با تخلص ساغر و ناشر آن آقاخان بوده مگر این‌که خود آقاخان ساغر تخلص می‌کرده است.

منابع: آقاخان‌ها، ۱۹ـ ۱۲۰؛ ادبیات اسماعیلی، ۱۴۸-۱۴۹؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۸۷/۲؛ امیر کبیر و ایران، ۲۵۵ـ ۲۶۱؛ تاریخ عضدی، ۲۱-۲۲، ۲۷، ۱۹۶ـ ۱۹۷، ۳۱۹؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۵۷۴-۵۹۱؛ تاریخ کرمان، وزیری، ۷۷۱ـ ۷۷۲، ۷۸۲ـ ۷۸۸؛ تاریخ منتظم ناصری، ۱۵۳۷/۳، ۱۶۲۶، ۱۶۳۴، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۳، ۱۸۹۸؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۲۹، ۳۱، ۵۷۴-۵۹۱، ۵۹۴، ۶۱۰-۶۱۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۲۰۸ـ ۱۲۱۴؛ حقایق‌الاخبار ناصری، ۲۵، ۷۶؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۱۱/۱ـ ۱۱۳؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۶۰/۱ـ ۴۶۳؛ ۳۳۹/۵ـ ۳۴۰؛ شرح حال رجال ایران، ۳۵۴/۱ـ ۳۵۸؛ صدرالتواریخ، ۸۴، ۱۶۷ـ ۱۶۹؛ طرایق‌الحقایق، ۲۶۳/۳، ۳۲۷؛ فرماندهان کرمان، ۱۹۰ـ ۱۹۲، ۶۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۱۵۳/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۴۵؛ مجمع‌الفصحا، ۱۱۳۶/۶؛ مکارم‌الآثار، ۶۶۲/۳ـ ۶۷۰؛ ناسخ‌التواریخ، ۳۳۴/۲، ۳۳۵؛

Encyclopaedia of Islam,1/246; *Iranica* ,2/170-172; *Isma'ili Literature*, 148-149; *Persian Literatur* C.A.Storey. 1-2/1266.

برزگر

آقا صادق ← صادق بهکری

آقه‌باش قاجار ← عبدالقادرخان

آگاه (ā.gāh)، نظام‌الدین احمد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی او هیچ آگاهی در دست نیست. در ۱۱۳۵ق سه مثنوی سروده است: ۱ـ نشئهٔ رساکه شاعر در مقدمهٔ آن به‌شرح عشق و فراق خود پرداخته و سپس در ادامهٔ آن داستانی دیگر بدین مضمون سروده که جوانی دختری را در خواب دیده عاشق وی شد و در بیداری به‌ناگاه او را دید؛ ۲ـ منصور مجنون که در آن به‌شرح عشق جوانی پرداخته که دختری را در خواب دید و عاشق او شد؛ ۳ـ ساقی‌نامه. نسخهٔ دست‌نویسی از این سه اثر به‌شمارهٔ ۱۱۷۳ در کتابخانهٔ بادلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۶۹؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/713-714.

فتح‌نبا طبری

آگاه بلگرامی (ā.gāh-e.bel.ge.rā.mi)، سیدعلی‌رضا فرزند میر عبدالواحد ذوقی، ـ بلگرام ۱۱۸۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. شایستگی او در سخن‌سنجی و فهم نکته‌های دقیق بود. در فارسی استعداد فراوان داشت. در برخی تذکره‌ها، ابیات و رباعی‌هایی از او آمده است. از دوستان نزدیک غلام‌علی آزاد بود.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۵۹؛ سرو آزاد، ۳۴۶؛ شمع انجمن، ۵۳ـ ۵۴؛ صحف ابراهیم، ۱۸؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۸۷/۱؛ نتایج‌الافکار، ۸۴؛ نشتر عشق، ۱۵۴/۱؛

Persian Studies in Bengal the Nawabs (1717-1756), 27-328.

سپاهی

آگاه پیشاوری (ā.gāh-e.pi.šā.va.ri)، شیخ محمدصلاح، معروف به محمد کاظم، فرزند شیخ صدرالدین، ــ ۱۱۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در فرمانروایی محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) در دهلی زندگی می‌کرد و نیابت غلام محی‌الدین علی خان رئیس بیوتات پادشاه با او بود. با گل محمد معنی یاب خان پنجابی، متخلص به شاعر (ــ ۱۱۵۷ق)، دوستی داشت. به هر دو زبان فارسی واردو شعر می‌سرود. برخی منابع از او با نسبت نیشابوری یاد کرده‌اند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۶۲-۸۶۱/۳؛ باغ معانی، ۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۴؛ تذکرهٔ خوشگو، ۲۶۵؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۱۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۹؛ چمنستان شعرا، ۳۲؛ سخن شعرا، ۴۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۱-۱۲؛ شام غریبان، ۱۱-۱۲؛ شمع انجمن، ۳۸؛ صحف ابراهیم، ۱۱؛ فارسی ادب کی تاریخ، ۸۶۱/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۲۳.

دانشنامه

آگاه مدراسی (ā.gāh-e.mad.rā.si)، محمد باقر/باقر فرزند مرتضی نایطی، ویلور (از توابع مدراس) ۱۱۵۸ــ ذیحجهٔ ۱۲۲۰ق، عالم دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم بیجاپور بودند. محمدباقر در زادگاهش برآمد و مقدمات علوم را در همان‌جا در خدمت عمش و سید ابوالحسن قرنی ویلوری فرا گرفت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به ترچناپلی کوچید. هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که در فقه و کلام و حدیث و تفسیر مهارت فراوان یافت و به تدریس و صدور فتوا پرداخت . در بیست سالگی سرپرستی دیوان انشای محمد علی گوپاموی در مدراس را به‌دست گرفت و پس از چندی معلم و ادب آموز فرزند محمد علی شد. دیری نگذشت که مایهٔ فضلش شناخته شد و آوازه‌اش بالاگرفت. امیر روستایی را درناحیهٔ تور به اقطاع او داد و در شمار ندیمان خود درآوردش. آگاه مؤلفی پرکار بود و به هر سه زبان فارسی، عربی و اردو کتاب نوشته است. از آثارش: الرسائل فیما یتعلق بالامامة من المسائل به فارسی درکلام؛ چهار صد ایراد برکلام آزاد که آن را در ۱۱۱۹ق به دستور غلام محمد غوث خان در نقد و خرده‌گیری بر سروده‌های آزاد بلگرامی نوشته است(نسخه‌ای از این اثر فارسی به شمارهٔ N.M.1957-980/6-4 در موزهٔ ملی پاکستان درکراچی و نسخه‌ای دیگر به شمارهٔ ۴ق ف ۱۷۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود). این اثر به نام عثرات آزادیه نیز آوازه دارد؛ السعادة‌السرمدیه فی وجوب‌المحبة‌المحمدیه به فارسی؛ کشف‌الغطاء عن اشراط یوم‌الجزاء به فارسی؛ شرح دیباچه مثنوی معنوی به فارسی؛ افغان نی در شرح غزل اول دیوان حافظ به فارسی؛ دو رساله در شرح دو بیت نخست مثنوی معنوی به فارسی؛ اتحاف‌السالک فی شرح کلما خطر بالک به فارسی؛ بیان دل نهاده در شرح رباعی مستزاد به فارسی؛ ایقاظ‌الغافلین به فارسی؛ ارشادالجاهلین به فارسی؛نغمهٔ بیدل نواز به فارسی؛ السحرالحلال فی ذکرالهلال / قصاید هلالیه که مجموعه‌ای از قصاید فارسی در توصیف هلال ماه است؛ جلاء‌البصائر فی نقص دلائل‌المناظر به فارسی؛ الاعلان بالاذان عند تغول‌الغیلان به فارسی؛ الاستعاذة بالله‌الواحدالقهار عند سماع نهیق‌الحمار به فارسی؛ تبیین‌الانصاف و توهین‌الاعتساف فیما ثبت من اخبارالشیعة من الاختلاف به فارسی؛ ردالکذب علی‌الکاذب‌المنکر به فارسی؛ کمال‌العدل و الانصاف‌الدال علی‌العدول عن‌الاعتساف به فارسی؛ النقول‌البدیعه فی اقسام‌الشیعه به فارسی؛ دلائل‌الاثنی عشریه فی رد بعضی هفوات الامامیه به فارسی؛ الحجة‌المنیعة فی الزام‌الشیعه به فارسی؛ الرباعیات‌البدیعه فی مناقب‌الشیعه؛ رساله‌ای به‌فارسی در برخی اخبار شیعه؛ رساله‌ای به فارسی در شرح حدیث «انتم اعلم»؛ عین‌الانصاف به فارسی؛ کمال‌الانصاف به فارسی؛ دیوان شعر فارسی که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳ ق ف ۱۹۷ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مندرت نامه به فارسی؛ هشت بهشت به اردو؛ ریاض‌الجنان به اردو؛ تحفة‌الاحباب فی مناقب‌الاصحاب به اردو؛ فرائد به اردو؛ محبوب‌القلوب به اردو؛ تحفة‌النساء به اردو؛ روضة‌السلام به اردو؛ گلزار عشق به اردو؛ افسانهٔ رضوان شاه به اردو؛ فسانهٔ روح افزا به اردو؛ صبح نو بهار عشق به اردو؛ ندرت عشق به اردو؛ عرفات عشق به اردو؛ حیرت عشق به اردو؛ حسرت عشق به اردو؛ روپ سنگار به اردو؛ دیوان شعر به هندی؛تنویرالبصر فی‌الصلاة علی‌النبی‌البشیرالنذیر به عربی؛ نفائس‌النکات فی رسالة علیه‌السلام الی جمیع‌المکنونات به عربی؛ القول‌المبین فی ذراری‌المشرکین به عربی؛ الدرالنفیس فی شرح قول محمد بن ادریس به عربی؛ النفحة‌العنبریه فی مدح خیرالبریه به عربی؛ دیوان شعر به عربی درمدح پیامبر(ص)؛ العشرة‌الکامله که ده قصیده به شیوهٔ معلقات سبعه است؛ دیوان شعر که مجموعهٔ غزلیات و تشبیه‌های عربی او است؛ مقامات که آن را به شیوهٔ مقامات حریری نوشته است؛ شمائم‌الشمائل فی نظام‌الرسائل که مجموعهٔ رسایل اوست؛ احسن‌التبیین فی آداب‌المتعلمین .

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۹۲-۹۴؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۳۵۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۸۸؛ الذریعه، ۹۹۳/۹؛ شمع انجمن، ۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۱۱/۴، ۲۴۲۶؛ ۱۲۰۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۱۷،۶۳، ۱۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۹۱، ۴۲۸؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۲۰۲۶؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۷۸/۱-۱۸۸؛ مکارم الآثار ۷۰۱/۳؛ نتایج الافکار، ۹۳-۹۶؛ نزهة الخواطر، ۹۳/۷-۹۷.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 40; *Mughasl in India* ,314-315.

دانشنامه

آگره‌اخبار ← زبدةالاخبار

آل حسن امروهوی (āl-e.ha.san-e.am.ru.ha.vi)، سیدمحمد فرزند نذیراحمد فرزند امام‌الدین حسینی مودودی، - ۱۳۰۶ق، فقیه و زندگینامه‌نویس شبه قاره. وی نخست چندی نزد عمویش کریم‌بخش در امروهه سپس در دیوبند نزد مولانا محمود دیوبندی و شیخ یعقوب فرزند مملوک‌العلی نانوتوی دانش آموخت. پس از آن در علیگر فنون ادبی را نزد مولانا فیض‌الحسن سهارنپوری و منطق و حکمت را نزد مفتی لطف‌الله فراگرفت. وی در کانپور ملازم شیخ عبدالحق فرزند غلام رسول حسینی کانپوری شد و درس‌هایی دیگر در فقه و اصول و کلام و حکمت آموخت. پس از ۱۲۸۸ق در مرادآباد نزد سید عالم علی نگینوی محدث، سپس در دهلی نزد سید نذیرحسین دهلوی محدث دانش آموخت. وی سرانجام به حیدرآباد سفر کرد و به خدمت شیخ محمدزمان شاه‌جهانپوری، مدرس مدرسهٔ حیدرآباد، درآمد. آل حسن در ۱۲۹۶ق کتابی به‌نام نخبةالتواریخ در سیرت و انساب مشایخ، دانشمندان و بزرگان زادگاهش، در یک مقدمه، چهار باب و یک خاتمه نوشته است. این اثر در ۱۸۸۰م/ ۱۲۹۸ق در امروهه به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۹/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۶؛ نزهةالخواطر، ۲/۸-۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 63.

م.اسماعیل‌پور

آل‌محمد (āl-e.mo.ham.mad)، حاجی فرزند حاجی اصغرحسین، ۱۲۳۴ - ۱۳۲۵ق / ۱۸۱۹ - ۱۹۰۷م، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از بزرگان و زمین‌داران امروهه بود. نزد بزرگان امروهه به‌کسب دانش پرداخت. پس از آن به لکنو، نجف و کربلا رفت و به فراگیری علوم دینی سرگرم شد. چندی نمایندهٔ مردم در شهرداری بود. در ۱۲۹۸، ۱۳۰۰ و ۱۳۲۴ق حج گزارد. در زبان‌های عربی، فارسی و اردو مهارت داشت. تقریظی به‌زبان‌های عربی و فارسی (ترجیع) بر عبقات‌الانوار نوشت. نامه‌ای بدون نقطه و نیز خطبه‌ای بدون الف برای شیخ محمد مازندرانی نوشت و وی را تشویق کرد. از آثارش: سبحةالجواهر در احوال علما به اردو؛ طعن‌النصول (واقعهٔ عثمان)؛ دافع‌الشکوک والدوها دربارهٔ امامت؛ مثنوی نان خشک به‌فارسی و عربی، حلیةالاولیا دربارهٔ متعهٔ زنان؛ القام‌الاحجاز فی افواه‌الاشرار در رد اعتراض بر عزای امام؛ زاویهٔ هاویه در مطاعن معاویه؛ گلزار جنت در تصویر کربلا؛ سرمدالهموم فی جوازالبکاء علی‌الحسین‌المظلوم؛ در شهوار در احوال نور رسول مختار؛ مثنوی سبعهٔ سیاره در معجزات امیرالمؤمنین علی (ع)؛ دستورالخیول در علاج اسبان؛ غضب‌البتول؛ درةالبیضا فی اثبات حق فاطمةالزهرا بهاردو؛ تفسیر بعضی آیات قرآن؛ نتایج فکریه در ابطال خلافت؛ دوغازه شاهد در نفی عروسی قاسم؛ الدرالمضئی در اصول دین به عربی (۱۳۲۴ق)؛ بیان حاسم در نفی عروسی قاسم.

منابع: کی امامیه مصنفین، ۴۱۳؛ الذریعه، ۷۲/۸؛ مطلع انوار، ۴۷.

رسولی

آنکلساریا (ān.kel.sā.ri.yā)، بهرام گور تهمورث، ۱۸۷۳م - بمبئی ۱۹۴۴م، فرزند هیربد تهمورث دینشاه. خاورشناس و زبان‌شناس پارسی‌تبار هندی. اجدادش از دانشمندان نامور فارسی بودند. بهرام‌گور دانشنامهٔ کارشناسی ارشد خود را در زبان‌های اوستایی و پهلوی در بمبئی گرفت و به‌تدریس زبان‌های اوستایی، پهلوی و زبان‌های شرقی پرداخت. وی به اخترشناسی نیز علاقه داشت و خواهان اصلاح تقویم فارسی بود. چاپخانه‌ای به نام فورت پرینتینگ پرس تأسیس کرد که کتب اوستایی، پهلوی، فارسی و سنسکریت را در آن‌جا چاپ می‌کرد. از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۹م فصلنامهٔ زرتشتی را منتشر کرد و مقالاتی چند در احیای آیین زرتشتی نگاشت. وی از اعضای پرکار مؤسسهٔ شرق‌شناسی کاما در بمبئی و نیز دبیر افتخاری و ویراستار نشریات آن مؤسسه بود. بهرام‌گور در زمینهٔ تصوف در

دوران باستان و تأثیر آیین زرتشت در دیگر نهضت‌های جهانی و فراماسونی چندین سخنرانی ایراد کرد. در ۱۳۰۹ش از سوی جامعهٔ زرتشتیان به ایران آمد و در ۱۳۱۳ش نیز برای شرکت در جشن هزارهٔ فردوسی به ایران دعوت شد و مقاله‌ای به‌نام «فردوسی جاودان» در این مراسم خواند. در ۱۹۳۵م در میسور ریاست بخش ایرانی هشتمین کنفرانس شرق‌شناسی سراسری هند را عهده‌دار بود و به تصحیح، ترجمه و انتشار متون پهلوی می‌پرداخت. از آثارش: سعد و نحس ستارگان در ادب فارسی (۱۹۰۰م)؛ مهر یشت (۱۹۰۰م)؛ بندهش (۱۹۰۸م)؛ پاسخی در رد بعضی عقاید سری عرفانی (۱۹۱۱م)؛ افسانه‌های سه زن زرتشت (۱۹۱۲م)؛ زند و هومن یسن و دو اثر به زبان پهلوی (۱۹۱۹م)؛ متن کامل اوستایی یشتها (۱۹۲۵م)؛ زرتشت‌نامهٔ موبد رستم پشوتن‌هاماجی یار (۱۹۳۲م)؛ متن گاتاها به زبان گجراتی (۱۹۳۳م)؛ سفری در ایران عصر پهلوی (۱۹۳۳م)؛ واژه‌های فارسی دخیل در زبان عربی و واژه‌های عربی دخیل در زبان سانسکریت (۱۹۳۵م)؛ ترجمهٔ کارنامهٔ اردشیر بابکان (۱۹۳۵م)؛ نام‌های هخامنشیان در آثار بیرونی (۱۹۴۴م)؛ فردوسی جاودان (۱۹۴۴م)؛ یادداشت‌های دستوری و واژه‌شناختی (۱۹۵۳م)؛ حرف‌نویسی و ترجمه به انگلیسی گاتاهای مقدس زرتشت (۱۹۵۳م)؛ توصیف و خلاصهٔ درخت آسوریک (۱۹۵۶م)؛ ترجمه و آوانگاری زند ـ آگاهی (۱۹۵۶م)؛ کتیبهٔ پهلوی بر گذرگاه‌های هند جنوبی (۱۹۵۸م)؛ گزیده‌های زادسپرم (۱۹۶۴م) که به‌همت محمدتقی راشد محصل ترجمه و منتشر شده است (تهران، ۱۳۶۶ش)؛ متنهای پهلوی با دیباچه‌ای از ماهیار نوابی (تهران، ۱۳۵۰ش)؛ تاریخ زرتشت؛ علم اخلاق در ایران باستان؛ حرف‌نویسی و ترجمهٔ وندیداد پهلوی.

منابع: تاریخ زبان وادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۹۳؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱۶۹ـ ۱۷۰؛ پورداود، «بهرام‌گور انکلساریا»، سخن، سال ۱۳۲۴ش، شمارهٔ ۶، ص ۴۱۷ـ ۴۱۹؛ هوخت، سال ۱۳۳۱ش، شمارهٔ ۲، ص ۲۰ـ۲۱، سال ۱۳۴۲ش، شمارهٔ ۲، ص ۲۲.

مرادی

آنند (ā.nand)، ملک راج، پیشاور ۱۹۰۵م ـ   ، نویسندهٔ پاکستانی. در لاهور، لندن و کیمبریج درس خواند و سپس در دانشگاه‌های لندن، کلکته و سیملا به تدریس پرداخت. وی عضو فرهنگستان علوم ادبی سهیتیا و سرپرست فرهنگستان هنری لالیت کالا بود. از آثارش: نقاشی ایرانی (۱۹۳۰م)؛ اشعار علامه محمد اقبال (۱۹۳۱م)؛ هنر از دیدگاه هندوان (لندن، ۱۹۳۳م)؛ تاریخ بهارات‌پور (۱۸۳۶م).

منابع: جهان ایرانشناسی، ۷۵۸/۲؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱۷۲؛ فرهنگ خاورشناسان، زندگینامه و کتاب‌شناسی ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان، ۱۴۲؛

Dictionary of Indo persian Literature, 81.

مرادی

آنندراج (ā.nand.râj)، فرهنگ فارسی به فارسی، گرد آوردهٔ محمد پادشاه، متخلص به شاد، فرزند غلام محیی‌الدین. کتاب به اشاره و سرمایهٔ مهاراجه میرزا آنند گجپتی راج منه سلطان بهادر فرمانروای ویجی نگر در ایالات دکن هند، تألیف شد و عنوان آنندراج را از نام او گرفت. برادران مؤلف، منشی شیخ محمد داود متخلص به عزیز و شیخ محمد امام، در کار تهیه و تدوین کتاب دست‌یار او بودند. تألیف کتاب در ۱۳۰۶ق پایان یافت. این فرهنگ با استفاده از تجربه‌ها و شیوه‌های فرهنگ نویسان پیشین و به‌ترتیب الفبایی تدوین شده و به مؤلف، اختلاف تلفظ واژه‌ها را از کتب معتبر تحقیق کرده و برای شناسایی واژه‌ها از یکدیگر از نشانه‌های «ع» برای عربی، «ف» برای فارسی «ت» برای ترکی، «ی» برای یونانی، «ه» برای هندی، «ر» برای رومی و «س» برای سنسکریت استفاده کرده است. همچنین از آن‌جا که این کتاب جامع منابع و فرهنگ‌های دیگر است، مؤلف نشانه‌هایی برای شناسایی منابع به شرح زیر به کار برده است: ب: بهار عجم؛ غ: غیاث اللغات؛ ن: انجمن آرای ناصری؛ ر: برهان قاطع؛ ه خ: هفت قلزم؛ ا: منتهی‌الارب؛ ک: کشف‌اللغات؛ م: منتخب‌اللغات؛ مظ: مظهرالعجایب؛ فر: فرهنگ فرنگ (ظاهراً یک منبع فارسی و عربی و انگلیسی) و... آنندراج در شرح معانی واژه‌ها، شاهدهای گوناگون شعر ونثر از گویندگان و نویسندگان فارسی آورده، اصطلاحات علم عروض و صنایع بدیعی و همچنین واژه‌های عامیانه را در این فرهنگ گنجانده است. این کتاب نخست در سه مجلد و سه‌هزار و نود و سه صفحه به قطع رحلی در لکنو به چاپ رسیده و بار دیگر در ۱۳۳۵ش به کوشش محمد دبیر سیاقی در هفت جلد در تهران منتشر شده است.

منابع: آنندراج: دانشنامهٔ ایران اسلام، ۲۵۳/۱ـ۲۵۴؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۳۵/۲؛ دایرة‌المعارف فارسی، ۲۸۵/۱؛ زبان فارسی و فرهنگ نویسی، ۱۷؛ لغت‌نامه، ۲۲۰/۱؛ فرهنگ نظام، مقدمه؛

فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۷؛ فرهنگهای فارسی، ۱۹۴-۱۹۲؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۷؛ ابراهیم صفایی، «فرهنگ ایران در هند»، ارمغان، سال بیست‌ونهم، ص ۱۵۲؛ محمود عرفان، «فرهنگ پارسی»، آینده، سال یکم، شمارهٔ ۷، صص ۴۱۹-۴۲۳.

اقلیدی

آنندرام لاهوری ← مخلص لاهوری

آنندرام مخلص ← مخلص لاهوری

آنندروپ (ā.nand-rup)، ـــــ پس از ۱۱۸۲ق، تاریخنگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در چانگو لناته از بخش نارنول زاده شد. از برهمنان بود و چند سالی را درخدمت خالوجی بهونسالا و سیتارام گذراند. پس از آن به خدمت ناصرالملک جنگ درآمد وهمراه او از ناگپور به الله آباد رفت. وی در ۱۱۸۲ق در این شهر کتابی به فارسی به نام میزان دانش نوشت که تاریخ مختصر هند است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ or.1689 در موزهٔ بریتانیایی و نسخه‌ای دیگر به شمارهٔ ۴۳۹ تاریخ در موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۹۷؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۳۸؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۱۳۵۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/910; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/381; *Dictionary of Indo - Persian Literature*, 81; *Persian Litrature* C.A.Storey, 1/473; *Mughals in India*, 77.

دانشنامه

آنندکهن خوش ← خوش

آنی کشمیری (ā.ni-ye.kaš.mi.ri)، ملاآنی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر هروی. از مردم هرات بود، اما چون شصت سال درکشمیر زندگی کرد، به کشمیری نیز آوازه یافت. به‌نوشتهٔ صحف ابراهیم «ملا آنی کشمیری در زمان جلال‌الدین اکبر بود، از وطن برنیامد و اشعارش شهرت نگرفته.» این شعر از او است: «عرق نشسته ز پندم رخ نکوی ترا ــ ز من مرنج که می‌خواهم آبروی ترا.» فخری هروی در لطایف‌نامه مطلع بالا را به صدقی هروی (ز ۹۲۸ق) نسبت داده و تقی اوحدی این بیت را هم از آن غزل آورده و مطلع جداگانه‌ای به‌نام آنی هروی نوشته است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۶/۱؛ سفینهٔ خوشگو، برگ ۸۳ ب؛ شام غریبان، ۲۹؛ شمع انجمن، ۶۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۶۵؛ کاروان هند، ۶/۱؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۹۷/۱؛ مجالس‌النفایس، ۱۵۱؛ نشتر عشق، ۱۴۶/۱-۱۴۷؛ هفت اقلیم، ۱۶۲/۲.

رسولی

آنی هروی، ملا آنی ← آنی کشمیری

آه بجنوری (ā.he.boj.nu.ri)، محمد فریدالزمان فرزند محمد وحیدالزمان‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. محمد فریدالزمان در بجنور (روستایی در اطراف لکنو) زاده شد. در شعر فارسی از قاضی احقر و در شعر اردو از محمد هادی اشک (ــ ۱۲۸۱ق) اصلاح سخن می‌گرفت. وی در خدمت حاکمان رامپور به سر می‌برد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: حدیقةالشعرا، ۶۲/۱-۶۳؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۰۰/۱-۲۰۱.

فتح‌نیا طبری

آهنگ (ā.hang)، فصلنامهٔ علمی، ادبی، فرهنگی و تبلیغاتی به دو زبان انگلیسی و فارسی که از ۱۳۲۳ش / ۱۹۴۴م تا ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م در دهلی / دهلی‌نو منتشر شد و مدیر آن سید عظمت‌علی رضوی بود. بهای تک‌شماره آن ده ریال، اشتراک سالانه در ایران چهل ریال و در هندوستان چهار روپیه بود. آهنگ از انتشارات یونایتد پبلیکیشنز (مؤسسهٔ نشریات متحد) متعلق به انگلیس در دورهٔ جنگ جهانی دوم در هند است. این مؤسسه، مجله‌ای دیگر به‌نام شیپور* برای ایران و در هند چاپ و منتشر کرده است. مجموعه‌ای از آهنگ، در کتابخانهٔ آستان قدس، و همچنین شماره‌های دوم و سوم سال نخست (اردیبهشت و مرداد ۱۳۲۳ش)، شماره‌های یکم و دوم سال دوم (دی و بهمن ۱۳۲۳ش) و شمارهٔ یکم سال سوم (خرداد ۱۳۲۵ش) در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۴/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۳؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۱-۱۲؛ فهرست نشریات ادواری در کتابخانهٔ مرکزی فارس، ۳۳-۳۴.

مرتضوی

آهنگ شیرازی (ā.hang-e.ši.rā.zi)، میرزا محمد پسر میرزاابوالقاسم فرهنگ، شیراز ۱۲۵۵ــ بمبئی ۱۲۹۸ش، شاعر ایرانی. از خاندان هنرمند وصال بود. خط نسخ و فنون سخن‌سرایی را از عم خویش یزدانی فرا گرفت. در چهل و یک سالگی پدرش را از دست داد و برادر مهترش اورنگ سرپرست او گردید. آهنگ گذشته از خوش‌نویسی و علوم ادبی، پزشکی نوین را نیز می‌دانست. دو پسرش جلال‌الدین و جمال‌الدین را برای تحصیل به بمبئی برد و خود نیز به بازرگانی روی آورد، اما دیری نگذشت که در همان‌جا درگذشت. آهنگ از شعرای توانای دورهٔ بازگشت بود واز سروده‌هایش پیدا است که اندیشه‌های آزادی‌خواهی درسر داشته است.

منابع: آثارعجم، ۳۶۴؛ تذکرهٔ شعاعیه، ۱۷-۱۸؛ ریحانة‌الادب، ۳۱/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ۴۵/۱-۴۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۶۶۵-۶۶۶؛ طرائق‌الحقائق، ۳۸۱/۱-۳۸۲؛ گلشن وصال، ۵۱۸-۵۱۹؛ مرآت‌الفصاحه، ۲۹-۳۰.

دانشنامه

آهنگ یزدی (ā.hang-e.yaz.di)، ز ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی، همروزگار تقی اوحدی (ــ۱۰۴۲ق) بود. وی به هند کوچید. به‌گفتهٔ اوحدی «نغمهٔ قانون کمالات عقل و فرهنگ، مولانا آهنگ، از نیکان جهان است، به‌غایت خوش‌صحبت، بهاج، آدمی فطرت واقع شده و به حسن صوت و مصاحبت‌گوی از اقران ربوده، بالفعل در هند است. مولدش دارالعبادهٔ یزد، او را پسری رسیده در غایت حالت و جامعیت، در این ازمنه فوت شده، و وی بدین سبب به غایت پریشان گشته.» اوحدی، آهنگ را در ۱۰۲۵ق در اجمیر دیدار کرد. اشعاری از وی در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵؛ شام غریبان، ۳۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۴۴، ص ۳۷۸؛ عرفات‌العاشقین، برگ ۱۲۵؛ کاروان هند، ۷؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۰۲/۱.

رسولی

آیین اکبری (ā.in-e.ak.ba.ri)، کتابی به‌فارسی در شرح رسوم و آیین‌ها و مقررات درباری هند از ابوالفضل* علامی. این اثر، که تألیف آن در ۱۰۰۶ق به انجام رسیده، دایرةالمعارف گونه‌ای دربارهٔ دانش‌ها، باورها و سنت‌های ساکنان شبه قارهٔ هند است و در آن دربارهٔ تشکیلات اداری، نظامی، اقتصادی و دینی روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) سخن رفته است. آیین اکبری در سه جلد و روی‌هم‌رفته در پنج دفتر تدوین شده است: دفتر یکم **منزل‌آبادی**، دربارهٔ رسوم درباری، روابط افراد و اعضا، چگونگی معیشت، نرخ اجناس و مانند آن‌ها است؛ دفتر دوم، **سپاه آبادی**، که در آن، افزون بر گفت‌وگو دربارهٔ تشکیلات نظامی و آوردن نام سرکردگان سپاه و درجات آن‌ها، زندگینامه دانشمندان و سرایندگان روزگار جلال‌الدین اکبر نیز آمده است؛ دفتر سوم، **ملک‌آبادی**، دربارهٔ تشکیلات اداری و کشوری روزگار جلال‌الدین اکبر است؛ دفتر چهارم دربارهٔ جغرافیای هند و اقلیم‌های دیگر و نیز شرح ادیان و آداب و رسوم شبه قاره و کتب دینی آن‌ها و یادکسانی است که تا آن هنگام به هند لشکر کشیده و یا به قصد سیاحت به آن سرزمین آمده‌اند، و زندگینامه گروهی از عارفان مسلمان است؛ دفتر پنجم در سخنان جلال‌الدین اکبر و زندگینامهٔ مؤلف است. جلد یکم دفتر اول و دوم را دربرمی‌گیرد. جلد دوم تنها شامل دفتر سوم است. دفترهای چهارم و پنجم در جلد سوم جای گرفته‌اند. این کتاب در موضوع و شیوهٔ نگارش از کتاب‌های بسیار ارزشمند فارسی است و از منابع مهم پژوهش‌های تاریخی و جامعه‌شناختی مردم شبه قاره و برخی کشورهای همسایه در سدهٔ دهم هجری به‌شمار می‌رود. نثر آن استوار و استادانه است و مؤلف کوشیده تا به‌جای بسیاری از واژگان عربی، واژه‌های فارسی سره به‌کار برد. مأخذ عمدهٔ نویسنده در این اثر، دیده‌های خودش و گزارش‌های موجود در سازمان‌های اداری جلال‌الدین اکبر بوده است. آیین اکبری تاکنون چندبار، از جمله در ۱۲۷۱ق در دهلی (جلدهای اول و سوم) در ۱۲۸۶ق در لکنو، در ۱۲۸۴-۱۲۹۴ق در کلکته، و در ۱۳۰۰ق در کانپور به‌چاپ رسیده است. جلد اول این اثر را بلوخمان و جلدهای دوم و سوم آن را جارت به انگلیسی برگردانیده‌اند که ترجمهٔ بلوخمان در ۱۲۹۰ق در کلکته و ترجمهٔ جارت در ۱۳۰۹-۱۳۱۲ق / ۱۸۹۲-۱۸۹۴م چاپ شده است. متن کامل ترجمهٔ انگلیسی در ۱۹۹۳م در کلکته تجدید چاپ شده است.

منابع: آیین اکبری؛ اکبرنامه، مقدمه، صص سی‌ودو تا سی‌وپنج؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۹۹/۵-۱۷۰۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی،

۴۳۶/۲ـ ۴۳۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۷۱ـ ۱۸۷؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۲۶۵/۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۷۸/۲ـ ۲۸۰؛ سبک‌شناسی، ۲۸۹/۳ـ ۲۹۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۰/۶ـ ۴۵۷۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۳؛

Ain-i-Akbari: *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/291-294; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/928; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/107; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,33; *Mughals in India* ,33; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/549.

برزگر

آیین عالم‌شاهی (ā.in-e.ā.lam.šā.hi)، کتابی به فارسی در تاریخ از غلام‌علی‌خان پسر روشن‌الدوله بهکهاری‌خان بهادر رستم‌جنگ. نام اصلی کتاب شاه‌عالم‌نامه است و به‌نام‌های تاریخ عالم‌شاهی، تاریخ عالمنامه و شرفنامه نیز خوانده شده است. نویسنده منشی شاهزاده میرزا جوان‌بخت جهاندارشاه (ـ۱۲۰۳ق/۱۷۸۹م) بود. غلام‌علی‌خان (ـ۱۲۲۱ق/۱۸۰۶م) پس از درگذشت وی از بنارس به لکنو رفت. این کتاب به نثری متکلف و آمیخته به نظم نوشته شده است و وقایع سال‌های ۱۱۶۷ـ ۱۲۰۳ق، از برکناری احمدشاه تا میانهٔ فرمانروایی شاه‌عالم را دربرمی‌گیرد. کتاب در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست با سلطنت عالمگیر دوم (۱۱۶۷ـ۱۱۷۳ق / ۱۷۵۴ـ۱۷۶۰م) آغاز می‌شود و با برآمدن شاه‌عالم به تخت شاهی (۱۱۷۳ق/ ۱۷۶۰م) در دهلی پایان می‌یابد. بخش دوم از شورش ضابطه‌خان و لشکرکشی او به دهلی آغاز می‌شود و با گرفتار شدن شاه‌عالم به‌دست غلام‌قادرخان و کور شدن وی به‌پایان می‌رسد (۱۲۰۳ق / ۱۷۸۹م). در نسخه‌های خطی کتاب تفاوت‌هایی دیده می‌شود و کامل‌ترین آن‌ها یکی از دو نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی است. افزون بر مطالب گفته شده، در انتهای بخش نخست، فصلی در باب زنان و فرزندان شاه‌عالم و در آغاز بخش دوم اشعاری در ستایش او و در پایان همین بخش، پیوستی در باب شقاوت‌های غلام‌قادرخان، دستگیری وی و استقرار مجدد سلطنت شاه‌عالم (در ربیع‌الاول ۱۲۰۳ق/ دسامبر ۱۷۸۸م) و نیز کشته شدن غلام‌قادر آمده است. از ویژگی‌های مهم کتاب نقل نامه‌ای است که نویسنده از سوی شاهزاده جوان‌بخت خطاب به جورج سوم پادشاه انگلستان نوشته است. این اثر با نام شاه‌عالم‌نامه در دو بخش در کلکته به‌چاپ رسیده است (۱۹۱۲ـ ۱۹۱۴م). اما نسخهٔ چاپی تنها به ذکر وقایع تا سال‌های ۱۱۷۵ق / ۱۷۶۱م می‌پردازد. چند سال پس از پایان آیین عالم‌شاهی، نویسنده کتابی مستقل به‌عنوان مقدمهٔ شاه‌عالم‌نامه نوشت که وقایع دورهٔ جانشینان اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) را تا پایان سلطنت عالمگیر دوم (۱۱۶۸ـ ۱۱۷۳ق / ۱۶۵۸ـ ۱۷۶۰م) دربرمی‌گیرد. بیشتر مطالب آیین عالم‌شاهی در تاریخ سلطنت شاه‌عالم اثر کلنکل فرانکلین که همروزگار غلام‌علی‌خان بوده به انگلیسی نقل شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۴/۱ـ ۶۴۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۵/۴؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۴۰ـ۱۴۲؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۸۸/۲ـ ۲۸۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۳۶۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۱۶۶/۳؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۹/۱۰ـ ۵۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۳؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۱۲۸۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1.278-279; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*. 160. 268; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*. 1/141-142; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 196; *Mughals in India*, 154.

م. انوشه

آیینهٔ حق‌نما (ā.i.ne-ye.haq.no.mā)، تذکرهٔ ادبا و دانشمندان شیعهٔ اوده به قلم نویسنده‌ای ناشناس. این نویسنده که از شاگردان سید دلدار علی نقوی/ غفران‌مآب (ـ۱۲۳۵ق) بود، در این اثر بیشتر به زندگی همروزگارانش ـ آن‌ها که در زمان آصف‌الدوله (۱۱۸۹ـ ۱۲۱۲ق)، فرزند شجاع‌الدوله و چهارمین حاکم اوده از دودمان بنی میرزا ناصر، و فرزندانش در اوده می‌زیستند پرداخته و به‌ویژه دربارهٔ سید دلدار علی، استاد و شاگردانش آگاهی‌هایی با جزئیات بیشتر به‌دست داده است. نویسنده آیینهٔ حق‌نما را در ۱۲۳۱ق تألیف و آن را به غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹ـ ۱۲۴۳ق)، هفتمین حاکم اوده و نخستین آن‌ها که خود را شاه نامید

(۱۲۳۵ق)، پیشکش کرده است. زندگینامه‌نویسانی دیگر، مانند نویسندگان نجوم‌السماء و ورثةالانبیاء، شرح حال برخی علمای هند را از این اثر نقل کرده‌اند. دست‌نویس‌هایی از آیینهٔ حق‌نما در کتابخانهٔ آصفیه، به‌شمارهٔ D.P.259 در کتابخانهٔ دیوان هند و به شمارهٔ ۲۰۶۲ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۴؛ الذریعه، ۵۲/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۷۵/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 56; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-2/1132.

م.اسماعیل‌پور

آیینهٔ حیرت (ā.i.ni-ye.hey.rat)، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار زنان شاعر فارسی‌گوی از احمد حسین سحر کاکوروی. این کتاب که در ۱۲۸۹ق تألیف شده، شرح احوال سی و چهار زن شاعر از بی‌بی آرزوی سمرقندی تا نورجهان بیگم است. مؤلف در مقدمه می‌گوید: «در کتب تذکرهٔ شعرا اکثری از حال زنان شاعره ذکر نمی‌یافت و دو سه تذکره هم که آغاز و انجامش چون ابتدا و منتها عشق خانه برانداز پیدا نبود، به‌نظر آمد. می‌خواستم که تذکرهٔ مختصر در بیان حال رنگین‌بیانان لطافت‌زا و نزاکت‌بندان جادو ادا ترتیب داده...» منابعی که سحر در آیینهٔ حیرت از آن‌ها استفاده کرد، جواهرالعجایب، تذکرةالشعرای دولتشاه، ریاض‌الشعرا، مفرح‌القلوب، مرأت‌الخیال و نشتر عشق است. این تذکره بیست و دو صفحه است و رئیس نعمانی آن را تصحیح نموده و تعلیقات مفیدی بدان افزوده است. این اثر به‌اهتمام کتابخانهٔ عمومی شرقی و خدابخش پتنا منتشر شده است (۱۹۹۶م).

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلما، ۷۰۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۱/۳؛ اکبر حیدری کاشمیری، «فارسی شعراء کی دو نایاب اور غیر مطبوعه تذکری»، دانش، شماره ۳، پاییز ۱۳۶۴، صص ۱۶۰-۱۶۵؛ «کتابهای تازه»، دانش، شمارهٔ ۴۸-۴۹، بهار و تابستان ۱۳۷۶، صص ۲۳۹-۲۴۰.

مطیعی

آیینهٔ سکندر (ā.i.ne-ye.se.kan.dar)، هفته‌نامه‌ای خبری به فارسی که در ۱۸۳۱م به همت مسلمانی به‌نام مولوی سراج‌احمد لکنویی در کلکته انتشار یافت (به‌گفتهٔ نریمانی‌زاده، در هیچ‌یک از شماره‌های آن نامی از سردبیر یا ناشر برده نشده است، ولی اغلب منابع نام مدیر یا ناشر را مولوی سراج‌احمد یا مولوی سراج‌الدین دانسته‌اند). این هفته‌نامه روزهای دوشنبه منتشر می‌شد و دارای گرایش مذهبی بود. آیینهٔ سکندر در قطع ۲۱×۲۸/۵ سانتی‌متر و با نثری زیبا به‌چاپ می‌رسید. شمار صفحات این هفته‌نامه، چهار (و به‌نوشتهٔ خواجه‌پیری، ۱۶صفحه) بود. دو ستون متن، با خطی از هم جدا می‌شد و تیتر با دو دسته‌گل تزیین می‌یافت. آیینهٔ سکندر دارای چاپخانهٔ مستقلی به‌نام مطبع آیینهٔ سکندر بود و در همان‌جا به‌چاپ می‌رسید. شیوهٔ آیینهٔ سکندر برای آغاز خبر، استثنایی و مخصوص آن هفته‌نامه است. بدین ترتیب که پس از عنوان خبر، محل خبر یا پادشاه کشوری که خبر دربارهٔ آن بود، با بیتی که به احتمال فراوان، اثر طبع مدیر آن است، معرفی می‌شد. مثال: «خبر دارالسلطنهٔ لکنو» اولیای شه مظفر، مملکت معمور باد ــ رایت کشورگشایش تا ابد منصورباد.» اخبار مربوط به سلاطین و شاهزادگان، به‌جای یک بیت، با چند بیت شروع و متن خبر با جملات ادبی بیان شده است: «قبله عالم و عالمیان خدیو کیهان بر سریر خلافت جلوس فرموده و اعیان دولت و ارکان سلطنت در حضور ایستاده...» شعار روزنامه، بیتی دست‌کاری شده از حافظ است: «آیینهٔ سکندر جام جم[می] است بنگر...» این نخستین باری است که ارتباط دادن نام روزنامه به شعری از گذشتگان و ساختن بیتی که با آن نام پیوند داشته باشد در روزنامه‌ای فارسی دیده می‌شود و این تفننی است که بعدها در ایران نیز رواج گرفت. در صفحهٔ آخر نیز بیت زیر ــ که باز احتمالاً اثر طبع ناشر روزنامه است ــ به‌چاپ می‌رسید: «آیینهٔ سکندر قلب صفادلان است ــ عکس وقایع از وی روشن جهان جان است.» با این حال آیینهٔ سکندر جنبهٔ خبری داشت و مطالب ادبی در آن کمتر به‌چشم می‌خورد. از مواردی که آیینهٔ سکندر به‌ادبیات پرداخته، چاپ اشعاری از میرزا اسدالله غالب، به‌مناسبت‌های مختلف است. چاپ این اشعار شاید به‌واسطهٔ دوستی میرزا اسدالله و مدیر هفته‌نامه بوده باشد. سند این دوستی، نامه‌ای است که در آن، مولوی سراج‌احمد، دربارهٔ فروش آیینهٔ سکندر به میرزا اسدالله سفارش کرده است و میرزا اسدالله در جواب نوشته: «امروز یکشنبه، چهارم سپتمبر است، نامهٔ نامی به‌اوراق اخبار به من رسیده است. مبارزالدوله حسام‌الدین... و فخرالدوله... دیدند و خریداری این را نپسندیدند. زین پس هر که از اعیان هر چه بر من خواهد فرمود به شما عرض خواهم کرد.» غالب در جایی دیگر، خطاب به

مدیر آن و در ستایش نثر زیبای آیینهٔ سکندر می‌گوید: «صاحب من، دیده به مشاهدهٔ آیینهٔ سکندر فرّ و غالی گردید و صفای عبارتش گهر به رشتهٔ نظارا کشید. بیان‌های خوش و خبرهای مختصر و نکته‌های دلپسند و رقم‌هایی نظرفریب دارد.» در برخی شماره‌ها نیز، اشعاری با نام هندی و به‌زبان اردو چاپ شده است. این هفته‌نامه اسلام را می‌ستود و بر مبلغان مذهبی که پایگاه آنان شهر سرامپور بود می‌تاخت. در نخستین صفحهٔ شمارهٔ ۴۶۲، برای نخستین‌بار مطالب هفته‌نامه با شکر و حمد خدا و جملهٔ «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آغاز، و زیر آن نوشته شده: «جواب ناصح مشفق[:] آنکه شیران را کند روبه‌مزاج / احتیاج است احتیاج است احتیاج.» آخرین شمارهٔ این هفته‌نامه در ۲۷ دسامبر ۱۸۴۱م انتشار یافت و ظاهراً در این سال از انتشار باز ایستاد. ناصرالدین پروین، هفته‌نامهٔ سکندر را همان آیینهٔ سکندر می‌داند و معتقد است که اطلاعات دربارهٔ آیینهٔ سکندر، در کتاب‌های صدر هاشمی، براون و دیگران، به اشتباه راه یافته است. دوره‌هایی از آیینهٔ سکندر در موزهٔ اسناد ملی هند، آرشیو ملی هند (دهلی) و کتابخانهٔ ملی هند (کلکته) نگه‌داری می‌شود (به‌گفتهٔ نریمانی، تمام شماره‌های آن به صورت چهار مجموعهٔ بزرگ مجلد در آرشیو ملی هند نگه‌داری می‌شود).

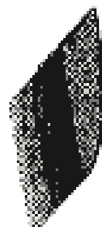
منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۶۱۵-۶۱۶؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴؛ مهدی خواجه پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهش‌نامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۳۵-۴۳۶؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه قاره»، دانش، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، شمارهٔ ۱۷-۱۸، ص ۱۴۱؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، س۱۹۹۲، صص ۷۱-۷۵؛ دکتر شاهپور نریمانی‌زاده، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۳، خرداد ۱۳۵۳، صص ۲۴۰-۲۴۴.

مرتضوی

آیینهٔ هند (a.i.ne-ye.hend) ، ماهنامهٔ فرهنگی و خبری فارسی سفارت هند در تهران، که شمارهٔ یکم آن در ۱۳۴۱ش / ۱۹۶۲م، منتشر شد و تا آغاز انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ش)، به‌ترتیب با سردبیری مسعود برزین، دکتر مهتاب نارایـن ماتور و شمیم‌احمد قریشی (از ۱۳۵۵ش)، و با هیئت تحریریهٔ مهتاب نارایـن ماتور، ریاض احمدخان شروانی، جوگیندر سینگ‌بل، آذرمیدخت شاملو به انتشار خود ادامه داد. بعد از ۱۳۵۷ش نیز انتشار آن کماکان به‌همان ترتیبِ پیش از انقلاب و با همان سبک قبلی پی گرفته شد و هم‌اکنون (۱۳۷۹ش) نیز در سفارت هند، چاپ و منتشر می‌شود. از سردبیران سال‌های اخیرِ این مجله، می‌توان به عزیزالدین عثمانی، دکتر محمد نورالحسن و... اشاره کرد. موضوعاتی که این ماهنامه بدان‌ها پرداخته و می‌پردازد عبارتند از پیشرفت‌های صنعتی هند، معرفی شخصیت‌های سیاسی، مذهبی، علمی، هنری و فرهنگی هند، صنعت جهانگردی، گزارش از کنگره‌ها و جلسات فرهنگی و سمینارهای هند و ایران، معرفی قوانین مختلف هند مانند نحوهٔ انتخاب رئیس جمهوری و... نخستین شمارهٔ دست‌یابِ آئینهٔ هند، تاریخِ ۱۳۴۱ش را دارد. این ماهنامه در مراکز فرهنگی، به‌رایگان پخش می‌شود. در کتابخانهٔ ملی ایران، و در دیگر کتابخانه‌های بزرگ ایران مجموعه‌هایی از این ماهنامه یافت می‌شود.

منابع: آئینهٔ هند؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳؛ فهرست نشریات ادواری در کتابخانهٔ مرکزی فارس، ۴۲-۴۳.

مرتضوی



أبجدی (ab.ja.di)، میر محمد اسماعیل‌خان فرزند سید شاه میر، ـ مدرس ۱۲۰۳ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی هندی. پدرش سید شاه میر از مردم بیجاپور و داماد محمد قاسم فرشته مؤلف کتاب معروف تاریخ فرشته بوده است. ابجدی در چینگلپوت فارسی وعربی خواند. زمانی که فرانسویان در جنوب هند قدرتی یافتند و بریتانیایی‌ها به سرزمین‌های زیر فرمانروایی اورنگ‌زیب دست‌اندازی کردند، ابجدی به دستگاه محمدعلی فرمانروای ارکات (ـ ۱۲۱۰ق) پیوست. در ۱۱۸۹ق از محمدعلی لقب ملک‌الشعرایی گرفت. چون درگذشت، پیکرش را در مسجد میلاپور محلهٔ مدرس به خاک سپردند. از آثارش: دیوان فارسی که مجموعهٔ قصاید،غزلیات، اشعار غنایی و رباعیات او است؛ شرح تحفة‌العراقین خاقانی که تنها اثر منثور ابجدی است و آن را در ۱۱۲۰ق نوشته؛ حقیقت‌نامه که رساله‌ای کوتاه و منظوم به اردو است و در آن به شرح عارفانهٔ پاره‌ای ابیات مثنوی مولوی پرداخته است؛ دیوان ریخته / دیوان اردو که مجموعهٔ غزلیات، رباعیات و قطعات او به زبان اردو است؛ تحفة‌الصبیان؛ معظم‌نامه که دربارهٔ جنگ‌هایی است که میان شاهزادگان معظم و اعظم، پسران اورنگ‌زیب، رفته بود. این جنگ‌ها در ۱۱۱۹ق پس از مرگ اورنگ زیب بر سر جانشینی او میان این دو برادر در شمال آگره درگرفت و به کشته‌شدن اعظم انجامید و شاهزاده معظم با نام بهادر شاه یکم/ عالم‌شاه یکم (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق) به جای پدر نشست. نسخه‌ای از این منظومه به شمارهٔ ۲۸۹ PivI ۱۴۷۷ در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ خمسه که به تقلید از خمسهٔ نظامی سروده (شامل مثنوی زبدة‌الافکار که به تقلید از مخزن‌الاسرار نظامی و اشعار آن عرفانی و اخلاقی است و ۱۳۰۰ بیت دارد؛ انورنامه در ۷۰۰۰ بیت به بحر متقارب که دربارهٔ جنگ‌های انورالدین، ـ ۱۱۶۲ق، از بزرگان دربار اورنگ‌زیب نوشته شده است. سرودن این مثنوی پنج سال طول کشید؛ راغب و مرغوب که دربارهٔ عشق راغب شاهزادهٔ یمن و مرغوب شاهدخت چین در ۳۰۰۰ بیت است؛ هفت جوهر که دربارهٔ بهرام گور و به تقلید از هفت پیکر است؛ مودت‌نامه که دربارهٔ عشق همایون پادشاه خوزستان با لعل‌پرور دختر پادشاه بدخشان نوشته شده و در ۳۵۰۰ بیت است و همراه انورنامه در ۱۹۵۰م در مدراس به چاپ رسید)؛ مجموعهٔ قصاید؛ کلیات ابجدی به‌کوشش محمد حسین محوی در چهار جلد به‌چاپ رسیده است (مدرس، ۱۹۴۴ ـ ۱۹۵۴م).

منابع: دایرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۴۳/۱؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۶۲/۲؛ الذریعة، ۱۹/۱۲، ۱۸۵/۱۹؛ ۳۱۱/۱۹؛ ۲۶۶/۲۱؛ صبح وطن، ۳۱ـ۳۲؛ طبقات‌الشعرا، ۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۱۷/۸؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۴۹۶/۳ـ ۴۹۸؛ فهرست مخطوطات عربی، فارسی، هندوستانی در کتابخانهٔ شاهان اوده، ۱۹۶/۱؛ فهرست

نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۵۱/۴، ۲۸۲۳، ۲۸۵۲، ۳۲۴۶، ۳۳۲۳؛ ماخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۰۸ـ۲۰۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۷۱/۱؛ پیام نو، سال چهارم، شمارهٔ ۱۱، اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۹ش، ص ۱۵۰؛ همان‌جا، سال پنجم، شمارهٔ ۶، اسفند ۱۳۳۰ش، ص ۸۰؛ عصمت نسرین، «ارزش تاریخی شاهنامه»، دانش، بهار ۱۳۷۲ش، شمارهٔ ۳۳، صص ۱۰۹ـ۱۱۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,30-31; *Iranica*, 1/222; *Mughals in India*,29-30.

دانشنامه

ابدالی (ab.dā.li)، محمد طبیب فرزند محمد ایوب، نالنده ۱۹۳۷م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از به پایان رسانیدن تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشگاه مگده شد و به‌دریافت لیسانس و فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی، عربی و اردو نایل آمد. سپس وارد دانشگاه اسلامی علیگر شد و دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی را در آن دانشگاه به‌پایان رسانید. در ۱۹۶۳م در دانشگاه مگده به‌تدریس زبان فارسی و اردو پرداخت. وی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و عربی نیز آشنایی دارد. ابدالی تألیفات و مقالات متعددی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی به‌اردو نوشته است. از آثارش: وسیلهٔ شرف (نالنده، ۱۹۷۸م)؛ راحت روح (نالنده، ۱۹۷۸م)؛ آثار منثور حضرت صوفی منیری (پتنا، ۱۹۷۷م)؛ جادهٔ عرفان (نالند، ۱۹۷۸م)؛ الشرف (نالنده، ۱۹۸۰م)؛ بررسی شعر عرفانی در بیهار (نالنده، ۱۹۷۷م)؛ «سهم سلسلهٔ فردوسیه در ادبیات فارسی»، مجلهٔ بی ـ ان ـ کالج (پتنا، ۱۹۸۳م)؛ «شرح آداب‌المریدین»، مجلهٔ دانشگاه پتنا (پتنا، ۱۹۸۳م)؛ «منیر: حیات کلیم» (گیا، ۱۹۷۷م)؛ «ملفوظات حضرت مخدوم جهان شیخ شرف‌الدین یحیی منیری»، هند و ایرانیکا (کلکته، ۱۹۸۳م)؛ «کلام صوفی و کلام غالب، نقش‌های رنگ» (پتنا، ۱۹۷۰م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۳/۲ـ۱۰۴؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱۵۳/۱؛ گنج شایگان، ۱۲۹.

فتح‌نیا طبری

ابراهیم اردوبادی (ab.rā.him-e.or.du.bā.di)، میرزا ابراهیم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. داماد مولانا محمدباقر یزدی، از ریاضی‌دانان و منجمان روزگار شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) بود. خود نیز از فضل و کمال بهره داشت. برای کسب مال به هند رفت و به استادی فرزند جعفرخان میربخشی گماشته شد. جعفرخان، شوهر فرزانه‌بیگم، خواهر ممتازمحل و خالهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود که پس از چندی حکمرانی بر پنجاب، شاه‌جهان‌آباد، تته و بهار، سرانجام به وزارت اعظمی شاه جهان (۱۰۳۵ ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب رسید. ابراهیم در هند «اسباب بسیار به هم رسانیده شوق فنا و بی‌تعلقی برش افتاده جمیع اسباب خود را به تاراج داده در لباس فقر به ایران آمده در اصفهان بود تا فوت شد.» از او سه رباعی در تذکره‌ها نقل شده است. یکی از رباعی‌های او است: «گه در دل خشک و گاه در چشم ترست ــ آری مه من مسافر بحر و برست / از دیده گـر آید به دلم، دوری نیست / راه دریا به کعبه نزدیک‌ترست.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۹۷؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۶؛ الذریعه، ۱۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰/۱؛ شام غریبان، ۳۶؛ صبح گلشن، ۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۰، شمارهٔ ۱۲۱؛ کاروان هند، ۸/۱ـ۹؛ لغت‌نامه، ۲۶۷/۲.

شریفی

ابراهیم بخشی (ab.rā.him.bax.ši)، خواجه ابراهیم حسین، مخاطب به عقیدت‌خان، ز ۱۰۲۷ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست. از این جملهٔ تقی اوحدی که «مدتی است در هند است» برمی‌آید که اصلاً هندی نبوده و به احتمال فراوان از ایران به هند کوچیده است. ابراهیم پس از ورود به هند، به دربار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۵ق) راه یافت و در ۱۰۲۶ق به خدمت بخشیگری دکن مأمور شد. پس از آن در ۱۰۲۷ق «حسب‌الالتماس خان‌خانان سپه‌سالار به منصب هزاری ذات و دویست‌سوار سرافرازی یافت» (جهانگیرنامه، ۲۷۸) و چندی بعد، در همین سال، خطاب عقیدت‌خان یافت. تقی اوحدی او را «به‌غایت خوش‌فهم، روشن‌ضمیر، صافی‌طبیعت... و مربی هنرمندان و یاران اهل دل» معرفی کرده است. در شام غریبان و مخزن‌الغرائب نام وی به نادرست نخشبی آمده است. نمونه‌ای از شعر او است: «همیشه عاشق بی‌خانمان گدا باشد ــ در آن دیار که معشوق، پادشا باشد.»

منابع: جهانگیرنامه، ۲۲۹، ۲۷۸، ۲۹۲؛ شام غریبان، ۳۲؛ کاروان هند، ۹/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۶/۱.

شریفی

ابراهیم بدخشانی (eb.rā.him-e.ba.dax.šā.ni)، خلیفه محمد ابراهیم خلیل‌الله دهلوی بدخشانی فرزند محمد علی، دهلی ۱۰۸۷ ـ لکنو ۱۱۶۰ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از بدخشان به هند کوچید. ابراهیم نخست در خدمت اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹ ـ ۱۱۱۸ق) بود. وی مرید میر جلال‌الدین حسین بدخشانی، از مشایخ نقشبندیه شد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. در لکنو مسجد و خانقاهی ساخت. گفته‌اند که دانش چندانی نیاموخت، با این حال تألیفاتی داشت، چنان‌که شرحی بر نکات شاه نعمت‌الله ولی نوشته و ۶۰۰۰ بیت مثنوی سروده است. نیز، داستان یوسف و زلیخا را با نام احسن‌القصص به نظم کشیده است. گفته‌ها دربارهٔ تاریخ درگذشت وی متفاوت است. آقا بزرگ طهرانی و رضا قلی‌خان هدایت سال مرگ او را ۱۱۶۰ق نوشته‌اند، اما به گفتهٔ اته و خیامپور او در این سال زنده بوده است. اسماعیل پاشا بغدادی درگذشت او را در ۱۱۶۵ق یاد کرده و امیربیگ حبیبوف در دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ابراهیم بدخشانی را از شاعران سدهٔ شانزدهم میلادی (دهم هجری) شمرده است. چند بیت از مثنوی او در مجمع الفصحا آمده است. رساله‌ای از وی در کتابخانهٔ آصفیه و رسالهٔ حقیقت نوری او در کتابخانهٔ حبیب علیگر نگه‌داری می‌شود.

منابع: پرطاووس، ۵۹۳، ۵۹۴؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۵۳؛ تصوف بر صغیر مین، ۶۵۹، ۶۹۵؛ دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۴۹۲/۱؛ الذریعه، ۱۴/۹؛ روز روشن، ۱۶؛ ریاض‌العارفین، ۵۳-۵۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۱۶/۱-۱۱۷؛ هدیة‌العارفین، ۳۸/۱؛ یوسف و زلیخا، خیامپور، ۷۴؛ احمد ساجدی، «خلیفه ابراهیم» ارمغان، سال دوازدهم، شمارهٔ ۸، صص ۵۵۰-۵۶۷.

م. انوشه

ابراهیم بروچی (eb.rā.him-e.ba.ru.či)، شیخ ابراهیم بروچی جنت‌آبادی گجراتی، ـ ۹۹۹ق، صوفی شطاری شبه‌قاره. از مردم بروچ / بهروچ در گجرات هند بود و در تصوف به شیخ محمد غوث گوالیاری (ـ ۹۷۰ق)، نویسندهٔ جواهر خمسه و مشایخ دیگر ارادت داشت. از گجرات به برهانپور کوچید و میران محمدشاه فاروقی، فرمانروای برهانپور (۹۷۴ ـ ۹۸۴ق)، و وزیرش زین‌الدین حسینی در شمار مریدان او درآمدند. وی گویا همان ابراهیم شطاری است که کتابی به نام آینهٔ حق‌نما / آینهٔ حقایق‌نما به فارسی در شرح جام جهان‌نمای محمدشیرین مغربی (۷۴۹ ـ ۸۰۹ق) نوشت. از این شرح دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند سالارجنگ، آصفیهٔ حیدرآباد دکن و رضای رامپور، نگه‌داری می‌شود. آینهٔ حق‌نما در ۱۳۱۳ق در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۵/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷۸/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۴.

برزگر

ابراهیم بن جریر (eb.rā.hi.m.ebn-e.ja.rir)، سدهٔ دهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در ح ۹۵۷ق/۱۵۵۰م کتابی به‌نام تاریخ ابراهیمی / تاریخ همایونی / تحفةالتواریخ نوشت. این اثر در تاریخ عمومی از آدم ابوالبشر تا رویدادهای سال ۹۵۶ق / ۱۵۴۹م است و چون تألیف آن در زمان همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) و ذکر سوانح روزگار پادشاهی وی به‌پایان رسیده به تاریخ همایونی نیز آوازه یافته است. این کتاب دربردارندهٔ تاریخ قوم بنی‌اسرائیل از آدم تا مسیح، پادشاهان ایران باستان تا یزدگرد سوم، پیامبر(ص) و خاندان او، تاریخ ایران از طاهریان تا پادشاهان کرت و تاریخ هند از قطب‌الدین ایبک تا همایون گورکانی است. نسخه‌های دست‌نویس آن به شماره‌های N.M.1963-246 در موزهٔ ملی کراچی و 2049/3 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۷۷/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹۴/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۱۸؛ فهرست نسخه‌های فارسی، ۴۱۲۱/۶؛

Catalouge of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1046; *Dictionary of Indo-Persian Literature*.247; *Mughals in India*, 196.

فتح‌نبا طبری

ابراهیم تتوی (eb.rā.him-e.ta.ta.vi)، قاضی ابراهیم فرزند اسماعیل، ـ ۱۰۷۳ق/ ۱۶۶۳م، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در دورهٔ پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) قاضی تته بود. در ۱۰۳۷ق/ ۱۶۲۷م کتابی به‌نام شرح مخزن‌الاسرار نوشت و در آن از آثاری چون صراح، قاموس، فرهنگ ابراهیمی، شرف‌نامه تحفهٔ سعادت و جز آن بهره برد و آن را به یوسف‌خان حاکم سند (۱۰۴۱ ـ ۱۰۴۹ق) اهدا کرد (نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ N.M.1959-1221 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری

می‌شود). قاضی ابراهیم رسالهٔ غنیة‌الطالبین نوشتهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی (ــ ۵۶۱ق/ ۱۱۶۶م) را از عربی به فارسی ترجمه کرد. این اثر از مجازات، استعارات، عقاید و آرای فقهی خالی است و در نوزده باب تدوین شده است. ابراهیم این ترجمه را به شاهزاده داراشکوه (۱۰۲۴ ــ ۱۰۶۹ق) اهدا کرد. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ حسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۶۰/۳، ۱۷۱۷، ۱۹۳۴؛ ۸۲/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۵۷/۲، ۳۴۹۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۸۰۵/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۶۸؛

Dictionary of Indo-persian Literature ,249

فتح‌نبا طبری

ابراهیم‌خان (eb.rā.him.xān)، مخاطب به علی‌مردان‌خان، پسر امیرالامرا علی‌مردان‌خان پسر گنج‌علی‌خان زیک، ــ تته ۱۱۲۱ق، دولتمرد ایرانی‌تبار و ادب‌دوست شبه قاره. پدرش علی‌مردان‌خان (ــ ۱۰۶۷ق) از امرای بلندپایهٔ ایرانی و ادب‌دوست شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بود و شعرای مهاجر ایرانی را در شبه قاره می‌نواخت. از جمله شعرایی که به درگاه علی مردان‌خان راه یافتند، ملا علی‌رضا تجلی اردکانی و ملا محمد سعید اشرف مازندرانی (ــ ۱۱۱۶ق) بودند که وی آن دو را به تعلیم فرزندش ابراهیم‌خان گماشت و این دو بعدها در زمرهٔ ملازمان ابراهیم‌خان درآمدند. ابراهیم‌خان در سال ۲۶ پادشاهی شاه‌جهان (ح ۱۰۶۳ق) خطاب خانی و پس از مرگ پدر خود (۱۰۶۷ق) منصب چهارهزاری سه هزار سوار یافت. در جنگ‌های پسران شاه‌جهان بر سر تاج و تخت، نخست جانب شاهزاده داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) را گرفت و بعد از شکست داراشکوه از اورنگ‌زیب در جنگ سموگره (رمضان ۱۰۶۸ق) به شاهزاده مرادبخش پیوست و بعد از دستگیری مرادبخش به دست اورنگ زیب (۴ شوال ۱۰۶۸ق)، به خدمت اورنگ زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) درآمد. مدتی از «منصب معزول [گشت]... و به سالیانه موظف» شد تا این‌که در ۲۳ شوال ۱۰۶۹ق اورنگ زیب با او به سر لطف آمد و وی «به منصب پنج‌هزاری پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر با ساز میناکار و یک زنجیر فیل مزین با ساز نقره، با ماده فیل کامروای عاطفت شد.» (مرآة‌العالم، ۱۶۵) به گفتهٔ مؤلف مرآة‌العالم، وی در ربیع‌الاول ۱۰۷۱ق از حکومت کشمیر برکنار و اسلام‌خان جانشین وی شد. اما به نوشتهٔ تاریخ حسن و منابع دیگر، ابراهیم‌خان نخستین بار در ۱۰۷۲ق یا ۱۰۷۳ق به حکومت کشمیر گماشته شد و پس از یک سال و شش ماه حکومت، چون شیعه بود و پشتیبانی او از شیعیان نزدیک بود که به بروز آشوب و درگیری میان شیعیان و سنیان بینجامد، در ۱۰۷۴ق از سمت خود برکنار و اسلام‌خان به جای او به حکومت کشمیر منصوب شد. وی ظاهراً بعدها حاکم لاهور شد چراکه در برخی منابع از برکناری او از این مقام در ۱۰۷۷ق و گماشته شدن محمد امین‌خان به جای او سخن رفته است (مرآة‌العالم، ص۳۷۷). به هرحال، در ۱۰۸۹ق برای بار دوم و به جای قوام‌الدین‌خان، حکومت کشمیر یافت و تا ۱۰۹۶ق در این مقام باقی ماند. در دورهٔ حکومت او درکشمیر حوادث و بلایای طبیعی بزرگی مانند طغیان رودها و سیل و زمین لرزه روی داد و مردم بسیاری کشته شدند. افزون بر آن، در این دوره جنگ‌هایی رخ داد؛ از جمله یورش قزاقان کوهستان کاشغر به تبت کلان و استیلای آنان بر این سرزمین که ابراهیم‌خان، پسر خود فدایی‌خان را با سپاهی گران به جنگ با قزاقان روانه کرد و وی آنان را بشکست و از تبت بیرون راند. مهم‌ترین رویداد این دوره بالا گرفتن آتش اختلاف میان شیعیان و سنیان کشمیر در ۱۰۹۶ق است که به جنگ و خونریزی کشید. این بار نیز ظاهراً «ابراهیم‌خان در جانبداری و سرپرستی اهل شیعه به جان و دل کوشید و اهل سنت و جماعت را مضرّت و آسیب کلی رسانید. بنابر آن، نایرهٔ فساد بیشتر اشتغال یافته از جانبین مردم بسیاری به قتل رسیدند، آشوب قیامت برپا شد.» (تاریخ حسن، ۵۴۵/۲) اورنگ زیب، ابراهیم‌خان را برکنار کرد و حفظ‌الله‌خان را به جای وی به حکومت کشمیر فرستاد (۱۰۹۷ق). وی در ۱۱۱۳ق برای بار سوم، این‌بار به‌جای فاضل‌خان، حکومت کشمیر یافت. در بار سوم، «برخلاف سابقه، به تدارک قصورات گذشته و رعایت رعیت و رفاه خلایق و امنیت همت برگماشته به صلح کل هر کس را دل خوش ساخت. شیعه و سنی یکسان پنداشت... اعلام عدل و احسان افراخته، نیک نامی ابدی حاصل کرد. پنج سال و چند به حکومت این‌جا گذارنیده، به نظامت [حکومت] احمدآباد تعیین شد.» (تاریخ حسن، ۵۵۰/۲ ــ ۵۵۱) بنابراین، دورهٔ سوم حکومت ابراهیم‌خان در کشمیر از ۱۱۱۳ق تا ۱۱۱۷/ ۱۱۱۸ق بوده است. در دورهٔ شاه عالم بهادر شاه یکم گورکانی

(۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق)، وی در ۱۱۲۱ق به حکومت کابل منصوب و به لقب علی‌مردان‌خان مخاطب گشت، اما هنگامی که رهسپار کابل بود، چون به پیشاور رسید از مقامش برکنار شد و به ابراهیم‌آباد سودهره (در پنجاب غربی کنونی) رفت و چند ماهی در آن‌جا به‌سر برد و همان‌جا درگذشت. گذشته از علی‌رضای تجلی و اشرف مازندرانی که پیش‌تراز آن دو یاد شد و هر دو، به نوبت همراه ابراهیم‌خان، به کشمیر رفته‌اند، سرایندگان دیگری، به‌ویژه از مردم کشمیر، مانند ملا عبدالرحیم منجم کشمیری و داراب‌بیگ جویای تبریزی نیز ملازم و ستایندهٔ ابراهیم‌خان بوده‌اند.

منابع: تاریخ حسن، ۱/۴۸۳ـ ۴۸۴؛ ۲/۵۳۶، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۰؛ تحفة‌الکرام، ۳۷۳ـ ۳۷۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۴۷۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۳۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۵۹۴، ۱۴۲۶، ۱۴۶۲، ۱۷۵۴؛ دیوان اشعار اشرف مازندرانی، ۲۶؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۱۰۹؛ کلیات جویا تبریزی، ۲۴۲، ۲۴۴؛ مآثرالامرا، ۱/۲۹۵؛ مرآة‌العالم، ۴۲، ۶۶، ۸۹، ۹۵، ۱۶۵، ۲۳۰، ۳۷۷، ۵۵۹.

برزگر

ابراهیم‌خان فتح‌جنگ تهرانی (eb.rā.him.xān-e.fath.jang-e.teh.rā.ni)، پسر اعتمادالدوله غیاث‌بیگ، ـ ۱۰۳۳ق، سردار و دولتمرد ایرانی شبه‌قاره. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) خانواده‌ای قدرتمند و پرنفوذ زاده شد. پدرش غیاث‌بیگ تهرانی در ۱۰۱۴ق از جهانگیر لقب اعتمادالدوله گرفت و ازدواج دختر او نورجهان، خواهر ابراهیم‌خان، با جهانگیر در ۱۰۲۰ق قدرت و نفوذ خانواده‌اش را فزونی بخشید. برادر بزرگش آصف‌خان ابوالحسن، نیز از امرای بلندپایهٔ دورهٔ جهانگیر و پسر و جانشین وی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) بود. ابراهیم‌خان در ابتدا به‌فرمان جهانگیر به بخشیگری و واقعه‌نویسی احمدآباد گجرات، که شیخ فرید مرتضی‌خان صوبه‌دار آن استان بود، مأمور گردید. وی در ۱۰۲۳ق، در حالی‌که تا بدین هنگام به «منصب هفت‌صدی ذات و سی‌صد سوار» رسیده بود، به منصب «هزاروپانصدی ذات و شش‌صدسوار سرافرازی یافته، به منصب جلیل‌القدر بخشیگری در خانه... مقرر گشت.» (جهانگیرنامه، ۱۴۸) در اوایل ۱۰۲۴ق منصبش به دوهزاری ذات و هزار سوار ارتقا یافت و در اواخر این سال (یا اوایل ۱۰۲۵ق) به صوبه‌داری استان بهار و پتنا منصوب شد. پس از گشودن ولایت کهوکهرهه، از توابع صوبهٔ بهار و پتنا، جهانگیرشاه او را منصب چهارهزاری ذات و سوار و خطاب فتح‌جنگ بخشید. در ۱۰۲۶ق، به‌جای قاسم‌خان، به صوبه‌داری بنگاله گماشته شد. به تدریج به منصب پنج‌هزاری رسید. در ۱۰۳۳ق که شاه‌جهان بر پدر خود جهانگیر بشورید و از راه تلنگانه به بنگاله و اودیسه/ اوریسه تاخت، به ابراهیم‌خان پیغام فرستاد که تسلیم شود، اما ابراهیم‌خان که از دهاکه/ داکا، مرکز صوبهٔ بنگاله، به اکبرنگر رفته بود، پاسخ داد: «فرمودهٔ حضرت [یعنی شاه‌جهان] ترجمان احکام الهی است و جان و مال بنده‌ها به حضرت تعلق دارد، اما آیین نمک‌شناسی و حقوق تربیت پادشاهی سد راه من شده، نه به ملازمت می‌توانم رسید و نه قرار فرار به خود داده، روی خجلت به امثال و اقران توانم نمود و چون پادشاه این دیار به پیرغلام سپرده‌اند برای زندگی مستعار مجهول‌الکمیت، که معلوم نیست چه مانده، نمی‌توان در کار ولی‌نعمت تهاون ورزید. ناچار سر خود را پا انداز سم ستوران موکب اقبال ساخته، می‌خواهم بعد از قتل من این ملک به بنده‌های درگاه ارزانی باد.» (مآثرالامرا، ۱/۱۳۷ ـ ۱۳۸) در نبردی که میان سپاهیان ابراهیم‌خان و شاه‌جهان در نزدیکی قلعهٔ اکبرنگر در کنار رود گنگ درگرفت ابراهیم‌خان در صف کارزار دلیرانه جنگید تا کشته شد و غیر از غنایم جنسی، چهار لک روپیهٔ نقد از اموال او به تصرف شاه‌جهان درآمد. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ امیری با فرهنگ و ادب‌دوست بود و سرایندگانی مانند ابراهیم فارسی، خواجه‌محمد شریف شوشتری، متخلص به محققی و ملکی قزوینی از نواخت او بهره برده یا مداح و ملازم او بوده‌اند.

منابع: جهانگیرنامه، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۹، ۲۱۳، ۴۳۷ـ۴۳۸، ۴۶۲ـ ۴۶۳؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲/۲۳۰ـ ۲۳۸؛ کاروان هند، ۱۰، ۱۲۳۲، ۱۳۵۶؛ مآثرالامرا، ۱/۱۳۵؛ میخانه، ۶۸۸، ۸۹۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۰۴.

برزگر

ابراهیم دوم عادل‌شاه (eb.rā.him-e.do.vom-e.ā.dil.šāh)، ابراهیم فرزند تهماسب فرزند ابراهیم یکم فرزند اسماعیل فرزند یوسف، ح ۹۸۱ ـ ۱۰۳۷ق، پادشاه بیجاپور در دکن (جنوب هند) از خاندان عادل‌شاهیان (۹۸۸ ـ ۱۰۳۷ق). برادرزادهٔ علی یکم عادل‌شاه بود. به‌روایتی، علی عادل‌شاه که فرزندی نداشت، در اواخر پادشاهی‌اش وی را به ولایت‌عهدی خود برگزید. پس

ابراهیم دوم عادل‌شاه

از کشته شدن علی عادل‌شاه (۲۳ صفر ۹۸۸ق)، بزرگان دربار بیجاپور، ابراهیم را به شاهی برداشتند و چون ابراهیم کودکی نه‌ساله بود، سرپرستی او را به چاندبی‌بی، همسر علی عادل‌شاه، سپردند. اما اختیار کارهای کشوری و لشکری به‌دست کامل‌خان دکنی، از امرای بلندپایهٔ عادل‌شاهی، افتاد. کامل‌خان که نخست در خدمت نظام‌شاهیان احمدنگر بوده و سپس به دربار عادل‌شاهیان پیوسته بود، اینک در مقام نایب‌السلطنه/ وکیل‌السلطنه بر مهمات امور ملکی و مالی استیلا یافت. با این همه، استیلای کامل‌خان بر کارها چندان نپایید و پس از دو ماه بسیاری از امرا برضد او همداستان شدند و سرانجام، به تحریک چاندبی‌بی، (حاجی) کشورخان فرزند کمال کشورخان، بر کامل‌خان بیرون آمد و وی را بشکست و به قتل آورد و خود با همکاری چاندبی‌بی/ چاند سلطان، سررشتهٔ کارها را به دست گرفت (ربیع‌الاخر / جمادی‌الاولی ۹۸۸ق)، وی سپس استاد خود غیاث‌الدین شیرازی، ملقب به افضل‌خان، وکیل‌السلطنه یا صدراعظم بیجاپور در دورهٔ علی عادل‌شاه، را که از صحنهٔ سیاست کنار کشیده و انزوا گزیده بود، به دربار دعوت کرد و کوشید تا با یاری او صلح و آرامش را به بیجاپور بازگرداند. در این هنگام امرای دکنی و حبشی بیجاپور، که شماری از امرای آفاقی یا غریب (یعنی کوچندگان ایرانی و فرارودی و دیگران به دکن) نیز بدان‌ها پیوسته بودند، به دشمنی با کشورخان برخاستند و خواسته‌هایی ناروا، چون فرستادن ابراهیم عادل‌شاه و مادرش به مکه، کور کردن یا کشتن افضل‌خان، زندانی کردن شاه فتح‌الله شیرازی (عالم نامدار شیعی که در اواخر دورهٔ علی عادل‌شاه به بیجاپور کوچیده بود و در دربار و نزد امرای آفاقی نفوذ فراوان داشت) و مؤاخذهٔ رفیع‌الدین شیرازی (خویشاوند افضل‌خان و خان سالار یا چاشنی‌گیرعلی عادل‌شاه) را به میان کشیدند. افضل‌خان، به دستور کشورخان، به سرکوبی امرای شورشی پرداخت و آن‌ها را در مرزهای دولت قطب‌شاهی بشکست. در این میان، مرتضی نظام‌شاه، پادشاه احمدنگر (۹۷۲ـ۹۹۶ق) از اوضاع آشفتهٔ بیجاپور بهره جست و، با یاری ابراهیم قطب‌شاه، پادشاه گلکنده، سپاهی به فرماندهی بهزادالملک تُرکِ سرنوبت به شولاپور/ شُلاپور، از متصرفات عادل‌شاهیان، فرستاد. اما سپاهی که کشورخان به فرماندهی افضل‌خان و امرای دیگر، مانند مغل‌خان و میان‌بدو و اخلاص‌خان حبشی و دلاورخان حبشی، به رویارویی با سپاه عادل‌شاه فرستاد، نخست سپاه اعزامی قطب‌شاه و سپس بهزادالملک را، در جایی به‌نام داراسن در میان نلدرگ و شولاپور، بشکست و گریزاند. این پیروزی‌ها کشورخان را برانگیخت تا به تنهایی سررشتهٔ کارها را به‌دست گیرد و چاندبی‌بی و امرای دیگر را کنار بگذارد. اقدامات او امرای دیگر را خشمگین و ناخرسند ساخت و آن‌ها در پی چاره‌جویی برآمدند و در این اندیشه افتادند که مصطفی‌خان اردستانی، حاکم بیکاپور/بنکاپور را به‌جای او بنشانند. کشورخان چون از نیت امرا آگاهی یافت، باکمک میرزا نورالدین محمد نیشابوری، از دست‌پروردگان مصطفی‌خان، مصطفی‌خان را به قتل آورد؛ سپس چاندبی‌بی/ چاندسلطان را در دژ ستاره زندانی کرد. خشونت و بیدادگری کشورخان به ناخرسندی مردم بیجاپور و فرماندهان سپاه انجامید و وی نیز در برابر شورش امرایی چون اخلاص‌خان و دلاورخان و حمیدخان حبشی چاره‌ای جز گریختن از بیجاپور ندید (حدود رمضان ۹۸۸ق). وی از بیجاپور به احمدنگر و از آن‌جا به گلکنده گریخت و در آن‌جا یکی از مردم اردستان او را به انتقام خون مصطفی‌خان به قتل آورد. پس از آن اخلاص‌خان حبشی زمام امور بیجاپور را به‌دست گرفت و چاندبی‌بی را از دژ ستاره به بیجاپور آورد و باری دیگر سرپرستی ابراهیم عادل‌شاه را به دست او سپرد. اما چون چاندبی‌بی منصب پیشوایی را به افضل‌خان شیرازی و منصب استیفا را به پندت‌بهمن هندو، از یاران افضل‌خان، داد. اخلاص‌خان که از قدرت‌یابی دوبارهٔ آفاقیان/ غریبان بیمناک بود، همچون کشورخان، خودکامگی پیشه کرد و افضل‌خان و پندت‌بهمن را بکشت (۹۸۸ق) و شاه فتح‌الله شیرازی را با گروهی از امرا و بزرگان آفاقی از بیجاپور بیرون کرد و به همراه دو سردار دیگر حبشی، دلاورخان و حمیدخان، به گردانیدن کارهای کشور پرداخت. در این اثنا، مرتضی نظام‌شاه و محمدقلی قطب‌شاه باز از اوضاع آشفته بیجاپور بهره جسته بدان سو لشکر فرستادند و بیجاپور به محاصرهٔ سپاهیان قطب‌شاهی و نظام‌شاهی درآمد (۹۸۹ق). اخلاص‌خان که می‌دانست مردم و بزرگان بیجاپور از استیلای امرای حبشی بر امور ناخرسندند، به صوابدید چاندبی‌بی، شاه ابوالحسن پسر شاه طاهر دکنی را از زندان بیرون آورد و منصب میر جملگی بخشید و شاه ابوالحسن با درایت و کاردانی در میان نیروهای دشمن شکاف انداخت و آن‌ها را ناگزیر کرد از محاصرهٔ بیجاپور دست بردارند. سپاه نظام‌شاه به سوی احمدنگر بازگشت و سپاه قطب‌شاه را نیز دلاورخان حبشی تا سرحدات گلکنده عقب راند.

ابراهیم دوم عادل‌شاه

دلاورخان حبشی پس از پیروزی‌هایش بر سپاه قطب‌شاه در فکر کسب قدرت کامل در دربار بیجاپور، و به تبع آن گرفتن منصب وکالت و میرجملگی، افتاد و از حسن‌آباد/گلبرگه رو به بیجاپور نهاد و اخلاص‌خان را غافلگیر ساخت و به شهر درآمد و پس از چند ماه ستیز و آویز با اخلاص‌خان بر او فایق آمد و وی را بگرفت و بند برنهاد و کور ساخت. وی شاه ابوالحسن را نیز که پیش‌تر به دست اخلاص‌خان زندانی شده بود بکشت. همدست خود حمیدخان حبشی را هم بگرفت و بند برنهاد. دلاورخان حبشی سپس دست چاندبی‌بی را از کارها کوتاه کرد و خود سرپرستی پادشاه خردسال، ابراهیم عادل‌شاه، را به دست گرفت و در مقام وکیل‌السلطنه، در حالی‌که هر یک از پسران خود و امرای هوادارانش را برکشید و مناصب بلند داد، فرمانروای مطلق‌العنان و صاحب‌اختیار مملکت بیجاپور گردید (۹۹۰ق) و بیش از هشت سال «زمام مهام پادشاهی [بیجاپور] در تصرف داشته در کمال فراغت می‌گذرانید.» (تاریخ فرشته، ۵۶/۲) وی مذهب تسنن را مذهب رسمی دولت اعلان کرد و بفرمود تا نام خلفای راشدین را، به‌جای دوازده امام، در خطبه بیاورند. بسیاری از آفاقیان/ غریبان را از بیجاپور بیرون راند. با این همه، شماری از آفاقیان در خدمت او ماندند که از آن میان می‌توان از کمال‌الدین بن فخرالدین جهرمی، از شاگردان شاه فتح‌الله شیرازی، نام برد که در ۹۹۴ق، کتاب جدلی الصواعق المحرقة ابن‌حجر هیثمی (ــ ۹۷۴ق) را به سفارش دلاورخان با عنوان برهان قاطعه از عربی به فارسی برگردانید و این ترجمه عمدتاً در اثبات برتری و فضیلت سه خلیفهٔ نخست، به‌ویژه ابوبکر، است. دلاورخان حتی کوشید ابراهیم عادل‌شاه را سنّی متعصبی بار آورد. ازدواج ابراهیم عادل‌شاه با چاند سلطان، مشهور به ملکهٔ جهان، دختر ابراهیم قطب‌شاه، پادشاه شیعی گلکنده، در ۹۹۶ق بیشتر برای رسیدن به اتحاد و اتفاق سیاسی بود. باگذشت زمان، ابراهیم عادل‌شاه که روابط نزدیکی با چهار پسر دلاورخان به‌هم زده بود، بیش از پیش به مداخله در کارها و شرکت در لشکرکشی‌ها و در دست گرفتن فرماندهی سپاه پرداخت و از جمله در دوره‌ای که پادشاهی نظام‌شاهیان در احمدنگر دستخوش آشوب و ناآرامی گردید و در اثنای آن مرتضی نظام‌شاه و پسرش میران حسین به قتل رسیدند (به ترتیب در ۹۹۶ و ۹۹۷ق) و اسماعیل‌بن برهان دوم بر تخت شاهی نشست و جمال‌خان مهدوی زمام کارها را در احمدنگر به‌دست گرفت، ابراهیم دوبار به سوی احمدنگر لشکر برد و پس از مصالحه به بیجاپور بازگشت. در ۹۹۸/۹۹۹ق نیز برهان دوم نظام‌شاه، که برضد پسر خود اسماعیل به دعوی تاج و تخت برخاسته بود، از دلاورخان و ابراهیم عادل‌شاه یاری خواست و آن دو به درخواست او پاسخ مثبت دادند و به قصد برانداختن جمال‌خان حبشی و اسماعیل نظام‌شاه، رو به مملکت احمدنگر نهادند (ربیع‌الآخر ۹۹۸/۹۹۹ق). در اثنای این لشکرکشی، دلاورخان یک‌بار، بی‌همراهی ابراهیم عادل‌شاه، به مصاف جمال‌خان رفت، اما شکست خورد و دشمنانش از این شکست برای سست کردن موقع او در دستگاه ابراهیم عادل‌شاه و برانگیختن عادل‌شاه برضد او بهره بردند. عادل‌شاه نیز که از استیلای دلاورخان بر کارها به تنگ آمده و از چندی پیش پیوسته در اندیشهٔ کنار زدن و برانداختن او بود، این فرصت را غنیمت شمرد و خود را از نظارت او رهانید و با کمک امرای بلندپایه‌ای چون عین‌الملک کنعانی، در پی دستگیری یا کشتن او برآمد. در ستیز و آویزی که در پی آن درگرفت یکی از پسران دلاورخان، به‌نام کمال‌خان، کشته شد و خود وی با پسران دیگر خود به احمدآباد/ بیدر گریخت (رجب ۹۹۸/۹۹۹ق). بدین‌سان ابراهیم عادل‌شاه که تا این هنگام تنها به‌نام پادشاه بیجاپور بود و اختیار چندانی نداشت صاحب اختیار اصلی و مطلق پادشاهی گردید. در این هنگام، چون او پروردهٔ دلاورخان بود، برخی وی را حنفی می‌دانستند، اما بسیاری می‌اندیشیدند که وی همچون پدرش تهماسب و عم خود علی عادل‌شاه شیعه است، چنان‌که بسیاری از سنّیان به پیروی وی خود را شیعه فرانمودند و اذانگویان را واداشتند تا اذان به شیوهٔ شیعیان گویند. ابراهیم که به‌واقع حنفی مذهب بود «از شنیدن آن در خشم شد، حکم کرد که کسانی که باعث این امرند اهانت نموده، مؤاخذه سازند، اما در آخر چون برحقیقت حال مطلع گشت تبسم فرموده، از سر جرایم ایشان درگذشت و مدت‌ها ایشان را شیعیان مصلحتی می‌خواند.» (تاریخ فرشته، ۶۶/۲) با این‌همه، در مذهب چندان متعصب نبود و فرمود تا در خطبه، افزون بر نام خلفای راشدین، نام امامان را نیز بیاورند. وی، چون از کار دلاورخان بپرداخت، و نیز در این گیرودار شنید که برهان دوم نظام‌شاه بر جمال‌خان پیروز گشته و او را به قتل آورده است، به بیجاپور بازگشت. در ۱۰۰۰ق دلاورخان را، که بر برهان نظام‌شاه پناه برده و وی را به لشکرکشی به بیجاپور برانگیخته و همراه او به حوالی بیجاپور آمده بود، بفریفت و به جان و مال امان داد و به درون بیجاپور کشاند و او را بگرفت و کور ساخت و در دژ ستاره زندانی کرد و

ابراهیم دوم عادل‌شاه

دلاورخان تا مرگش در ۱۰۱۶ق در آن دژ زندانی بود. ابراهیم عادل‌شاه سپس به کار رویارویی با یورش برهان نظام‌شاه پرداخت. وی پس از ستیز و آویزی چند با برهان نظام‌شاه، او را به عقب‌نشینی از مملکت بیجاپور و بازگشت به احمدنگر واداشت (محرم ۱۰۰۱ق). در ۱۰۰۰ق همچنین میرخان حبشی را لقب اخلاص‌خان و منصب پیشوایی بخشید. در ۱۰۰۳ق شورش برادر خود، شاهزاده اسماعیل و امرای همدستش، مانند عین‌الملک کنعانی، را درهم شکست و عین‌الملک را در میدان نبرد و شاهزاده اسماعیل را پس از دستگیری به قتل آورد. در همان سال ۱۰۰۳ق خواجه سعدالدین عنایت‌الله شیرازی، ملقب به شاه‌نوازخان (ــ ۱۰۲۰ق)، را به منصب جملة‌الملکی یا سرپرستی امور دیوانی گماشت. گویند تا این هنگام عادل‌شاه فارسی را به‌خوبی نمی‌دانست. اما چون زبان رسمی دربارش و در نتیجه مکاتبات و گزارش‌های دولتی به فارسی بود شاه‌نوازخان به آموختن فارسی بدو پرداخت و برای این کار گزارش‌های کارگزاران و خبرچینان دولتی را هر روز پیش پادشاه می‌برد و وی را وامی‌داشت تا یکی دو سطر از آن را بخواند و پادشاه تا بدان‌جا رسید که خطهای مغشوش و پیچیده را به‌آسانی می‌خواند. آنگاه شاه‌نوازخان کتاب‌های نظم و نثر فارسی را در اختیارش گذاشت تا بخواند و عادل‌شاه در یادگیری فارسی چندان پیش رفت که «یکباره فارسی‌خوان گردید و به نوعی فارسی را خوب می‌گفت که تا به [زبان] هندوستانی متکلم نمی‌شد هیچ‌کس نمی‌توانست فهمید که غیر از فارسی به زبان دیگر آشنایی دارد.» (تاریخ فرشته، ۲/۸۰) ابراهیم عادل‌شاه در اواخر ۱۰۰۳ق به رویارویی با شاهزاده ابراهیم، پسر برهان دوم نظام‌شاه، که قلمرو بیجاپور را دستخوش تاخت و تاز قرار داده بود، رفت و در نبردی که میان دو طرف درگرفت، شاهزاده ابراهیم کشته شد (ذوالحجهٔ ۱۰۰۳ق). گرچه پس از آن ابراهیم عادل‌شاه به بیجاپور بازگشت، اما مملکت احمدنگر، در پی کشته شدن شاهزاده ابراهیم و مرگ برهان نظام‌شاه (۱۰۰۴ق) به‌سرعت در سراشیب فروپاشی افتاد تا آنکه سرانجام در ۱۰۱۲ق به تصرف سپاهیان اکبرشاه گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) درآمد. پادشاهی درازمدت ابراهیم عادل‌شاه با تحکیم موقع پادشاهی گورکانی هند (دهلی) و حرکت آن به گسترش متصرفات خود، به زیان پادشاهی‌های کوچک‌تر، از آن میان پادشاهی‌های دکن، همراه بود. ابراهیم سیاستمداری زیرک بود و در برابر توسعه‌طلبی گورکانیان، از جمله تصرف احمدنگر به‌دست آن‌ها، نمی‌توانست تنها ناظری خاموش باشد. اما چون توانایی جنگ با اکبرشاه را نیز نداشت، کوشید تا با روش‌های سیاسی جلوی مطامع وی در بیجاپور را بگیرد. در برابر سفرای اعزامی دربار گورکانی به بیجاپور، مانند فیضی (در ۹۹۹ ــ ۱۰۰۱ق)، خواجه محمد شریف سرمدی اصفهانی (در ۱۰۰۹ق)، میر جمال‌الدین حسین اینجو (در ۱۰۰۹ ــ ۱۰۱۳ق از سوی اکبرشاه و در ۱۰۱۹ ــ ۱۰۲۴ق از سوی جهانگیر) و اسدبیگ رفتاری نرم و دوستانه پیش گرفت. دختر خود را به زنی شاهزاده دانیال، پسر اکبرشاه، داد و حتی در برابر یکی از سفرای اکبر خود را مرید اکبر خواند. پس از مرگ اکبر نیز تاریخ‌نگار نامی فرشته را نزد جهانگیرشاه، پسر و جانشین اکبرشاه، برای عرض تسلیت مرگ پدرش و تهنیت جلوس وی فرستاد. نگرش ستیزه‌جویانه و قصد آشکار جهانگیر برای دست‌زدن به یورش‌های تازه به پادشاهی‌های دکن، فرمانروایان آن‌ها را سخت ترساند و آنان را واداشت تا دست به دامن شاه عباس یکم صفوی، پادشاه ایران (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) بزنند و از او بخواهند تا با دخالت خود مانع از نابودی آن‌ها شود. ابراهیم به‌دست میر خلیل‌الله باخرزی، از خوش‌نویسان پیشین دربار شاه عباس که به دکن رفته بود، نامه‌ای برای شاه‌عباس فرستاد (۱۰۱۸ق) و در آن، ضمن آنکه دکن را بخشی از پادشاهی صفوی و استانی همچون عراق و فارس و آذربایجان خواند و اعلام داشت که پیوسته نام شاهان صفوی در مجالس وعظ و خطابه بر فراز منبرها خوانده شده و در آینده نیز خواهد شد، از پادشاه صفوی خواست تا او و دیگر پادشاهان دکن را در برابر یورش پادشاه گورکانی (جهانگیرشاه) یاری دهد و آن‌ها را تنها نگذارد. وی حتی از شاه عباس خواست تا با یورش به قندهار، توجه جهانگیر را از دکن بدان سوی منحرف سازد. شاه‌عباس که می‌دانست کمک نظامی به شاهان دکن ممکن نیست یا، با توجه به بعد مسافت میان ایران و دکن، سودی ندارد و حتی می‌تواند مخرّب و زیان‌بار باشد، کوشید تا با وساطت و میانجی‌گری جهانگیر را از حمله به دکن منصرف سازد و با فرستادن نامه‌هایی به جهانگیر از وی درخواست تا، به نشانهٔ مراتب دوستی و مودّت میان دو پادشاهی صفوی ایران و گورکانی هند، از سر تقصیرات شاهان دکن بگذرد و آنان را ببخشد. البته فرمانروایان دکن نیز تا اندازه‌ای روش عاقلانه پیش گرفتند و روابط خود با دربار گورکانی را یک‌سره قطع نکردند. به هرحال، جهانگیر، چه به‌خاطر ناتوانی در تاختن به دکن در آن برهه چه برای خوشنود

ساختن شاه عباس یا به دلایل دیگر، یورش به دکن را به تعویق انداخت. اظهارات ابراهیم عادل‌شاه در نامه‌اش به شاه‌عباس، دایر بر این‌که او از مذهب پادشاه صفوی پیروی کرده و خطبه را به‌نام او می‌خوانده، بی‌گمان و آشکارا نادرست است و وی مذهب تشیع نمی‌ورزید، اما سنی متعصبی هم نبود. او به «جَگَت گُرو» (=پیر یا استاد جهان) معروف بود و سخت به موسیقی، به‌ویژه موسیقی هندی، دل‌بستگی داشت و در این فن اختراعاتی کرد. وی «گیت‌ها» (= ترانه‌ها)یی را که مطابق با «راگ» (=آهنگ)ها و «راگنی» (=پرده)های موسیقی هندی سروده بود در حدود ۱۰۰۴/۱۰۰۶ق در کتابی به‌نام نَورَس (= نُه احساس) که زبان آن آمیزه‌ای از زبان‌های هندی و دکنی است گردآورد. بنابراین، جای شگفتی نیست که کارهای موسیقیایی او با ستایش سَرَسوتی (saraswati) ایزد بانوی هندویی دانش و موسیقی، آغاز می‌شد. درواقع، همروزگاران عادل‌شاه می‌گفتند که او به آیین هندو گرویده است. در ۱۰۰۰ق شاه صبغت‌الله حسینی، مرید شیخ وجیه‌الدین گجراتی، که در مدینه نشیمن گزیده بود، به بیجاپور رفت. وی از بازبودن میخانه‌ها در آن شهر سخت تکان خورد و از برپاداشتن نماز جماعت در آن‌جا، به بهانهٔ آن‌که برپایی‌اش در شهر ملاحده و کفار لازم نیست، خودداری کرد. او مصرّانه از ابراهیم خواست تا از عقاید کفرآمیز خود توبه کند، ولی ابراهیم پاسخ داد که مهم‌ترین انگیزهٔ کارهایش، حفظ آواز خوش خود است. صبغت‌الله از این پاسخ قانع نگشت و خواستار بستن میخانه‌ها، اجبار روسپیان به ازدواج، و دور نگه‌داشتن شیعیان از مناصب و مقامات بلند حکومتی گردید. ابراهیم از اجابت درخواست‌های شیخ سرباز زد و او را ترغیب کرد که به مدینه بازگردد و برای هزینهٔ سفرش مبلغ کلانی بدو داد. ابراهیم عادل‌شاه سیاست دلاورخان برای تبدیل بیجاپور به یک شهر کاملاً سنّی را کنار گذاشت و بسیاری از شیعیان و آفاقیان/ غریبان را به مناصب بلند گماشت که از جملهٔ آنان می‌توان از وزیر ادب‌دوست او شاه‌نوازخان شیرازی نام برد. ابراهیم عادل‌شاه همچنین سازنده‌ای بزرگ بود. به فرمان او، شاه‌نوازخان، در ۱۰۰۸ق برجسته‌ترین مهندسان و معماران و طراحان و سنگ‌تراشان و درودگران را گرد آورد و با کمک آن‌ها شهر نورس‌پور، در سه کیلومتری غرب بیجاپور، را ساخت که نمایانگر ذوق زیبایی دوستی و موسیقیایی ابراهیم بوده و محل ویژه‌ای در آن به نوازندگان اختصاص داشته است. ابراهیم به‌رغم برخی تنش‌های سنی ــ شیعی، توانست صلح و آرامش را در پادشاهی خود پایدار نگه‌دارد. با این همه، وی نمی‌خواست که پس از مرگش بیجاپور، با اکثریت سنی، به یک مملکت شیعی مبدل شود. ازاین‌رو، مخالف جانشینی پسر بزرگ خود درویش پادشاه بود که همچون مادرش ملکه جهان چاندسلطان، دختر ابراهیم قطب‌شاه و خواهر محمد قطب‌شاه، مذهب تشیع می‌ورزید و امرای آفاقی از او حمایت می‌کردند. پس، ابراهیم از امرای دکنی، مانند محمدامین و دولت‌خان، خواست تا از پادشاهی پسر کوچک و پانزده ساله‌اش محمد که سنی بود، پشتیبانی کنند. پس از درگذشت ابراهیم عادل‌شاه، محمد با پشتیبانی ملکه خدیجه سلطانه شهریار بانوبیگم، مشهور به برهی صاحبه، دختر سلطان‌محمد قطب‌شاه، بر تخت شاهی بیجاپور نشست. ابراهیم عادل‌شاه، چنان‌که گفته‌آمد، حامی هنرها و ادبیات بود. وی در جذب اهل ادب و هنر، نه تنها از هندشمالی و ایران، بلکه از هند جنوبی هم، بسیار می‌کوشید. هزاران تن از نقاشان، نوازندگان، رقاصان، بافندگان و بنایان هندو که پیش‌تر وابستهٔ دربار پادشاهی (برافتادهٔ) هندوی ویجیانگر بودند از نواخت او بهره‌مند شدند. وی آن‌ها را در دربار خود و برای ساختن کاخ‌ها و بناهای باشکوه دیگر به‌کار گرفت. سلایق زیبایی‌شناختی و هنردوستی او با گونه‌ای نگرش آزادمنشانهٔ فرهنگی و سیاسی همراه بود. وی پرستشگاه‌های هندوان را در حمایت خود گرفت، به هیأت تبلیغی مسیحی اجازه داد تا در قلمرو او فعالیت کنند و مانع بروز تنش و درگیری شیعی ــ سنی میان امرای خود شد. بنابراین، جای شگفتی نیست که دورهٔ او شاهد رشد و اعتلای فرهنگی چشمگیری در بیجاپور است که آمیزش سبک ایرانی با سبک‌های بومی نقاشی، موسیقی و ادبیات بازتاب یافته است. ابراهیم عادل‌شاه خود در موسیقی و علم ادوار مهارت داشت و آهنگ‌سازی زبردست بود و انواع سازها را خوش می‌نواخت. هرچند گویند ابراهیم عادل‌شاه زبان دکنی یا، دقیق‌تر، اردوی دکنی را به‌جای فارسی زبان رسمی ودولتی کرد و کتاب نورس خود را نیز به زبان دکنی نوشت، باز دردورهٔ پادشاهی او است که شعر فارسی در دکن به اوج رونق خود رسید. در این دوره، دانشوران و شاعران ونویسندگان فارسی‌گوی بسیاری در دربار عادل‌شاه گرد آمدند و اشعار بسیاری درمدح او سرودند یا کتاب‌های بسیاری به‌نام وی نوشتند. از جملهٔ اینان می‌توان از باقر خردهٔ کاشانی، میرحیدرذهنی کاشانی، ظهوری ترشیزی که گذشته از دیباچهٔ نورس، با همکاری ملک قمی دو کتاب گلزار ابراهیم (شامل نه

هزار بیت از اقسام سخن) و خوان خلیل را در ستایش ابراهیم عادل‌شاه فراهم آورد، ملک قمی، میر سعید زکی اردستانی، میر سنجر کاشانی، شمس ددهٔ عراقی، عسکری کاشانی، هاشم‌بیگ فزونی استرابادی مؤلف فتوحات عادلشاهی، کامی شیرازی، رفیع‌الدین ابراهیم شیرازی مؤلف تذکرة‌الملوک، نظیر/نظیری مشهدی، نورس قزوینی، وجودی شیرازی و محمدقاسم فرشته مؤلف گلشن ابراهیمی/ تاریخ فرشته را نام برد. ابراهیم عادل‌شاه خود نیز گه‌گاه به فارسی شعر می‌گفت و ابیاتی از او نقل کرده‌اند.

منابع: برهان مآثر، ۵۰۹، ۵۲۷، ۵۳۶-۵۳۵، ۵۴۳، ۵۵۱، ۵۶۸، ۵۸۴-۵۸۳، ۵۸۹-۵۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۷۸/۵، ۹۷۹، ۱۷۱۷؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۰۴- ۲۰۵؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۸۶۶، ۹۵۱، ۱۰۶۹؛ تاریخ فرشته، ۴۷/۲- ۹۲؛ حدائق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین، ۹۱-۹۲؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۵/۷، ۵۴۳؛ قند پارسی، نذیراحمد، ۱۷۹- ۱۹۳؛ کاروان هند، هفت، سی‌ونه - چهل، ۱۴۵، ۱۴۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۷۴، ۴۹۶، ۵۴۹، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۳، ۶۳۹، ۶۵۳، ۸۲۷- ۸۲۹، ۸۹۸، ۱۰۰۵، ۱۰۱۲، ۱۰۷۵، ۱۱۵۹، ۱۱۷۷، ۱۳۴۴، ۱۴۶۶، ۱۵۰۶؛

Iranica. 1/453-454; *The Oxford History of India*, 297-8, 301, 308, 319; *A Socio -intellectual history of the Isnā'Ashari shi'is in India*,2/274-280.

برزگر

ابراهیم سرهندی (eb.rā.him-e.ser.hen.di)، حاجی ابراهیم، -۹۹۴ق، فقیه حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نزد مفتی ابوالفتح بن عبدالغفور تهانیسری و استادانی دیگر درس خواند. به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از شیخ شهاب‌الدین احمد بن حجر هیثمی حدیث آموخت و به هند بازگشت و نزد امرا و شاهان تقرب جست. بسیار حاضر جواب و نکته‌پرداز بود و در مباحثات جدلی که در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) دربارهٔ موضوعات دینی و سیاسی جریان داشت سخت فعال و مخالف صریح دیدگاه‌های آزاداندیشانهٔ اکبرشاه بود. مدتی صدارت گجرات را برعهده داشت و چون به ارتشا متهم گردید اکبرشاه او را برکنار ساخت و به پایتخت فراخواند (۹۹۰ق). اکبرشاه، به‌رغم ناخرسندی آشکارش از حاجی ابراهیم، وی را در مجالس مباحثه‌ای که در حضورش تشکیل می‌شد شرکت می‌داد. مخالفت وی با دین الهی اکبرشاه و دیگر برنامه‌هایش برای نزدیک ساختن هواداران ادیان مختلف به یکدیگر تا بدان اندازه بود که وقتی اکبرشاه به وزیرش ابوالفضل فرمود تا به منظور دادن امتیازی به هندوان و در نظر گرفتن احساسات دینی آنان، فرمانی در منع کشتار گاو صادر نماید، حاجی ابراهیم به زادگاهش سرهند رفت و در آن‌جا حرکتی را در نافرمانی از حُکْم پادشاه شروع کرد. سرانجام اکبرشاه او را به دژ رنتنبور فرستاد و در آن‌جا زندانی کرد. وی را روزی، در حالی‌که درون کیسه‌ای قرار داشت، در پای دژ مرده یافتند. به روایتی وی خود را درون کیسه جای داد و کیسه را به طنابی بسته بود و می‌خواست از دژ بگریزد، ولی پیش از رسیدن به زمین طناب پاره شد و او بر اثر سقوط به زمین درگذشت. بعید نیست که مأموران اکبرشاه او را درون کیسه گذاشته و از بالای دژ به پایین انداخته باشند. ابراهیم سرهندی زبان سانسکریت را به‌خوبی می‌دانست و به گفتهٔ بدایونی، زمانی اکبرشاه وی را به ترجمهٔ فارسی [بیداتهربن / اتهربن وید]... که کتاب چهارم از چهار کتب مشهور اهل هند» است حکم فرمود، ولی حاجی ابراهیم ظاهراً موفق به انجام آن نگردید (منتخب‌التواریخ، ۲۱۲). وی از مؤلفان تاریخ الفی است و به همراه دیگران تاریخ سی و پنج سال نخست اسلام را در این کتاب نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۹۷/۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۸۶/۱؛ سرهندمین فارسی ادب، ۱۸۳- ۱۸۴؛ شعرالعجم، ۵۶/۳؛ منتخب‌التواریخ، ۱۸۷/۲- ۱۸۸؛ ۲۱۲- ۲۱۳، ۳۱۸؛ نزهة‌الخواطر، ۵-۴/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,248.

برزگر

ابراهیم‌شاه شرقی (eb.rā.him.šāh-e.šar.qi)، شمس‌الدین، - جونپور ۸۴۴ق، سومین شاه شرقی جونپور (۸۰۳-۸۴۴ق). وی برادر مبارک‌شاه، دومین شاه شرقی در جونپور است. مبارک‌شاه (۸۰۲-۸۰۳ق) و شمس‌الدین، پسرخواندگان نخستین شاه شرقی، یعنی ملک سرور خواجه خصی (۷۹۶-۸۰۲ق) بودند. ابراهیم‌شاه پس از درگذشت برادرش مبارک‌شاه، در جونپور (نزدیک بنارس، واقع در ایالت اوتارپرادش کنونی) به تخت شاهی برآمد و خود را سلطان ابراهیم خواند. در اوایل پادشاهی وی، اقبال‌خان از امرای سلطان ناصرالدین محمود دوم تغلقی، حاکم دهلی (۷۹۵-۷۹۷ق) شاه را برانگیخته، به قصد گرفتن جونپور به قنوج حمله برد. سلطان

ابراهیم نیز برای رویارویی با آنان، با لشکری آراسته تا کنار رود گنگ پیش رفت. چندگاه هر دو لشکر در آن‌جا صف‌آرایی کردند. سلطان محمود که می‌دانست، اقبال‌خان پس از فتح جونپور، چیزی از ملک و مال بدو نخواهد داد، به بهانهٔ شکار از اردوی خود بیرون آمد و به سپاه سلطان ابراهیم پیوست تا وی او را در دفع اقبال‌خان و نیز در به‌دست آوردن ممالکی یاری رساند. ابراهیم شاه نه تنها وی را یاری نرساند، چندان بی‌مهری و بی‌اعتنایی کرد که وی ناگزیر و پشیمان از نزد او رفت. سپس به قنوج تاخت و آن دیار را از حاکمش به‌نام امیرزادهٔ هروی که دست‌نشاندهٔ سلطان ابراهیم بود، گرفت. سلطان ابراهیم و اقبال‌خان که دیدند وی به آن مملکت قانع است، آن دیار را بدو واگذاشتند و سلطان‌ابراهیم به جونپور و اقبال‌خان به دهلی بازگشت. در برخی کتب تاریخ آمده که سلطان محمود نزد مبارک‌شاه شرقی رفته بود و در همان چندگاه، مبارک‌شاه درگذشت و سلطان ابراهیم به شاهی نشست، اما این سخن درست نمی‌نماید. در ۸۰۷ق اقبال‌خان قنوج را محاصره کرد، اما در برابر لشکر سلطان‌محمود تاب مقاومت نیاورد و به دهلی گریخت. در ۸۰۸ق چون اقبال‌خان در نواحی اجودهن به‌دست خضرخان کشته شد، سلطان‌محمود به دهلی بازگشت و بر تخت آبایی خود نشست. ابراهیم‌شاه نیز در ۸۰۹ق راهی تسخیر قنوج شد. سلطان‌محمود با لشکری گران به جنگ ابراهیم‌شاه شرقی روان شد، اما پس از چند روز اقامت در کنار رود گنگ، دو سپاه جنگ ناکرده بازگشتند. سلطان‌ابراهیم دیگربار قنوج را محاصره کرد و چون پس از چهار ماه محاصره، از دهلی برای قنوجیان یاری نرسید، ناگزیر ملک‌محمود ترمنی، حاکم قنوج، امان خواست و دژ قنوج را تسلیم سلطان‌ابراهیم کرد. در ۸۱۰ق ابراهیم به قصد فتح دهلی راهی شد و چون امرای دهلی، مانند تاتارخان فرزند سارنگ‌خان و ملک مرحباخان غلام اقبال‌خان، وی را مردی با رأی و تدبیر و با قدرت‌تر از اقبال‌خان یافتند، به سلطان‌ابراهیم پیوستند و ابراهیم‌شاه نیز با پشتگرمی تمام متوجه سنبهل شد. اسدخان لودی، حاکم سنبهل، آن دیار را گذاشته، گریخت. ابراهیم‌شاه نیز سنبهل را به تاتارخان سپرد. در راه، حصار برن را گشود و آن را به ملک مرحبا داد. چون به کنار رود جون رسید، جاسوسان خبر آوردند که مظفرشاه فرمانروای گجرات (۷۹۳ـ۸۱۴ق) سلطان هوشنگ غوری، حاکم مالوه (۸۰۸ـ۸۳۸ق) را اسیر کرده و آن دیار را نیز گشوده است و به یاری محمودشاه عزم گرفتن جونپور دارد. سلطان‌ابراهیم با شنیدن این خبر به جونپور بازگشت. محمودشاه نیز از دهلی بیرون آمده نخست قنوج، سپس سنبهل و برن را گشود. ابراهیم‌شاه برای توسعهٔ قلمرو خود، در ۸۱۶ق به کالپی لشکر کشید، اما موفق به گشودن آن نشد. در این سال بار دیگر راهی فتح دهلی شد، اما پس از گذر از چند منزل از تصمیم خود بازگشت و به جونپور درآمد. پس از آن به تشویق و حمایت نور قطب‌العالم، رهبر مسلمانان بنگال و قاضی شهاب‌الدین جونپوری (ـ ۸۴۹ق) که از سخت‌گیری راجه گانس‌شاه، فرمانروای هندوی بنگال (۸۱۲ـ۸۱۷ق) بر مسلمانان به خشم آمده بود، به بنگال لشکر کشید. راجه‌گانس که چنین دید، از قدرت کناره گرفت و پسر دوازده سالهٔ خود را به حکومت بنگال نشاند (۸۱۷ـ۸۳۵ق) و به اصرار نورقطب به مسلمان شدن پسرش نیز رضایت داد. آنگاه از ابراهیم‌شاه خواست که به جونپور بازگردد. ابراهیم‌شاه پس از آن در حدود ۱۳ سال از کشورگشایی و فتح ممالک کناره گرفت و به صحبت علما، مشایخ، آبادانی ولایت و توسعهٔ کشاورزی پرداخت. در این مدت، مشایخ، علما، نویسندگان، سادات و دسته‌هایی از هر گروه مردم از اطراف و اکناف هندوستان که دستخوش آشوب و نابسامانی بود روی به جونپور آورده، فراخور مرتبت و قدر خود نواخت می‌یافتند، چنان‌که جونپور را دهلی ثانی می‌گفتند. همهٔ مردم در آسایش و رفاه روزگار می‌گذراندند و وجود ابراهیم‌شاه شرقی را از مغتنمات روزگار می‌شمردند. ابراهیم‌شاه در ۸۳۰ق بار دیگر به کالپی یورش برد. در این لشکرکشی قادرخان، حاکم کالپی از معزالدین مبارک‌شاه دوم، فرمانروای دهلی (۸۲۴ـ۸۳۸ق) یاری خواست. مبارک‌شاه، سردارِ خود ملک‌محمود حسن را به رویارویی با سپاه ابراهیم‌شاه که به سرداری برادرش مخلص‌خان راهی جنگ شده بود، فرستاد. سرانجام پس از جنگی طولانی، مخلص‌خان شکست خورد. در ۸۳۱ق محمدخان، حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفت و او را به فتح بیانه ترغیب کرد. در این هنگام مبارک‌شاه دوم به‌قصد ممانعت وی روان شد. آن دو در نواحی بیانه به یکدیگر رسیدند و پس از یک روز جنگ، به گرگ آشتی از هم جدا شده، هر یک به دیار خود بازگشتند. در ۸۳۶ق ابراهیم‌شاه بار دیگر به بنگال یورش برد. در این هنگام سلطان بنگال از شاهرخ گورکانی (ـ ۸۵۰ق) یاری خواست. ابراهیم سلطان نیز از ترس شاهرخ به ولایت خود بازگشت. سلطان ابراهیم بار سوم در ۸۳۷ق راهی فتح کالپی شد. در راه شنید که سلطان هوشنگ غوری نیز قصد

گرفتن کالپی را دارد. هر دو تقریباً در یک هنگام بدان‌جا رسیدند. هنوز نجنگیده بودند که جاسوسان خبر آوردند که مبارک‌شاه به قصد فتح جونپور حرکت کرده است. ابراهیم‌شاه ناگزیر راهی جونپور شد و سلطان هوشنگ به‌آسانی کالپی را از دست قادرشاه، از دست‌نشاندگان مبارک‌شاه، درآورد. ابراهیم‌شاه پس از ۴۰ سال و چند ماه پادشاهی درگذشت و فرزندش سلطان محمود شرقی (۸۴۴ــ ۸۶۱ق) جانشین وی شد. ابراهیم در مدت پادشاهی خود که از کُوئِل (که بعدها علیگر خوانده شد) و اِتاوا در مغرب تا بِهار و تیرهُت در مشرق فرمان می‌راند، دولتی مسلمان، پرنفوذ، با ثباتِ کامل سیاسی و نظامی و با رونق فرهنگی به‌وجود آورد. وی با آن‌که نتوانست به ولایت جونپور متصرفات تازه‌ای بیفزاید، به عنوان مقتدرترین فرمانروای هند شمالی مورد احترام بود. سلطنت او، به‌ویژه به‌سبب حمایت فراوان او از ادب و هنر، ممتاز و شناخته شده است. همین حمایت جونپور را پناهگاه شاعران، عالمان و بزرگان علم و ادب کرده و به دارالعلم شرق و شیراز هند ملقب ساخته بود. در آن هنگام زبان و ادب فارسی و عربی و نیز فن موسیقی و معماری بسیار ترقی کرد. در روزگار سلاطین شرقی، به‌ویژه ابراهیم‌شاه شرقی، فن معماریِ هندو اسلامی رواج بسیار یافت و این سبک در بسیاری از عمارات مساجد و قصرهای سلاطین به‌ظهور آمد. گرچه بسیاری از آن بناها، در حملات لودی‌ها ویران شد، برخی از آن آثار، مانند مسجد اتلا که به جای معبدی هندی بنا شده بود، برجا مانده است. ادیبان و دانشمندانی چون قاضی احمد جونپوری (ــ ۸۷۵ق)، شیخ محمدعیسی جونپوری (ــ ۸۷۰ق) و نام‌آورترین آنان قاضی شهاب‌الدین جونپوری از نواخت و اکرام او برخوردار شدند. ابراهیم‌شاه از آن همه، به قاضی شهاب‌الدین ارادت فراوان داشت؛ بدان سبب قاضی نیز چند تصنیف خود را مانند حاشیهٔ کافیه، مشهور به حاشیهٔ هندی، مصباح، ارشاد در نحو که به صلح‌المثال مشهور است، بدیع‌البیان، فتاوی ابراهیم شاهی، بحرالمواج که تفسیر فارسی است، رسالهٔ مناقب سادات و رسالهٔ عقاید شهابیه به نام او کرد.

منابع: تاریخ مبارکشاهی، ۱۷۶، ۲۰۸ـ ۲۰۹، ۲۳۴ـ ۲۳۵؛ تاریخ فرشته، ۱۶۰/۱، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱؛ ۳۰۵/۲ـ ۳۰۶؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۳۶۱/۲ـ ۳۶۲؛ دایرةالمعارف آریانا، ۷۰۵/۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۱۸/۲ـ ۵۱۹؛ سرزمین هند، ۵۳، ۱۱۷، ۲۴۷؛ مآثر رحیمی، ۹۹/۱ـ ۱۰۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱/۳ـ ۲؛

Encyclopaedia of Islam ,3/1003; *The Oxford History of India*, 262.

حجتی

ابراهیم شاهی (eb.rā.him.šā.hi)، کتابی در لغت فارسی که مؤلف آن ناشناخته مانده است. این فرهنگ حاوی واژگان فارسی و همچنین لغات عربی است که جزو زبان فارسی شده‌اند. ترتیب الفبایی واژه‌ها بر اساس حرف اول و آخر کلمات است. مؤلف در سراسر کتاب نامی از خود نبرده، اما کتاب را به نام ابراهیم شاه دوم فرمانروای دهلی از دودمان لودی (۹۲۳ــ ۹۳۲ق) تألیف کرده است. نسخه‌ای از این فرهنگ در کتابخانهٔ تیپو سلطان در میسور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۹؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۶۹.

گلستانی

ابراهیم فارسی (eb.rā.him-e.fār.si)، ــ پس از ۱۰۳۳ق، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. از مردم شیراز بود. به هندوستان کوچید و در بنگاله سکنی گزید. پس از آن منشی ابراهیم‌خان فتح‌جنگ فرزند میرزا غیاث‌بیگ تهرانی، صوبه‌دار بنگاله و اوریسه شد. در قضاوت، خوش‌نویسی و شعر مهارت داشت. وی نسخ، نستعلیق و شکسته را با استادی می‌نوشت. عبداللطیف فخرالزمانی قزوینی، مؤلف تذکرهٔ میخانه در ۱۰۲۸ق در بنگاله با وی دیدار کرد. اشعاری از ابراهیم فارسی در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: جهانگیرنامه، ۴۳۸، ۴۶۸؛ کاروان هند، ۱۰/۱؛ مآثرالامرا، ۱۳۵/۱؛ میخانه، ۸۹۸ـ ۸۹۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature .247.

م.انوشه

ابراهیم قانونی (eb.rā.him-e.qā.nu.ni)، میر ابراهیم، ز ۹۳۵ق، شاعر، نوازنده و خوش‌نویس افغانی‌تبار شبه‌قاره. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست. تنها می‌دانیم که در ۹۳۴ق به‌همراه حقیری هروی و خواندمیر هروی از هرات که در محاصرهٔ ازبکان بود، به هند رفت و در ۹۳۵ق، با همسفران خود، در آگره، به حضور ظهیرالدین بابر گورکانی (ــ ۹۳۷ق) رسید و در ملازمت او نواخت‌ها یافت. ابراهیم از مقربان ظهیرالدین بابر بود. به نوشتهٔ سام میرزای صفوی از بیشتر

ابراهیم قطب‌شاه

فضایل و علوم روزگار خود بهره داشت و خط را خوب می‌نوشت و در نواختن قانون، به روش خواجه عبدالله مروارید، دستی داشت. این رباعی او در تحفهٔ سامی از او نقل شده است: «تا لعل تو دلفروز خواهد بودن ــ کارم همه آه و سوز خواهد بودن / گفتی که به خانهٔ تو آیم روزی ــ آن روز کدام روز خواهد بودن؟»

منابع: تاریخ فرشته، ۲۱۰؛ تحفهٔ سامی، ۷۳؛ کاروان هند، ۱۰-۱۱.

شریفی

ابراهیم قطب‌شاه (eb.rā.him-e.qotb.šāh)، ابوالمظفر ابراهیم قلی، فرزند قطب‌الملک سلطان‌قلی، گلکنده ۹۳۷ ــ همان‌جا ۲۱ ربیع‌الثانی ۹۸۸ق، پادشاه سرزمین تلنگ / تلنگانه در دکن (جنوب هند) (۹۵۷ ــ ۹۸۸ق). پسر کهتر سلطان‌قلی قطب‌شاه (ــ ۹۵۷ق)، بنیادگذار خاندان قطب‌شاهی بود. در زمان پدرش دژدار دیورکنده بود. پس از مرگ سلطان‌قلی و برآمدن پسر بزرگش جمشید به تخت شاهی در ۹۵۰ق در گلکنده / محمدنگر، تختگاه قطب‌شاهیان، ابراهیم (به‌روایتی به همراه برادر دیگر خود حیدرخان، که بنابر روایات موثق‌تر، پسر بزرگ سلطان‌قلی بود و در حیات پدر درگذشت) به بیدر گریخت و به فرمانروای بیدر، امیر برید (۹۱۰ ــ ۹۵۰ق) یا پسرش علی برید (۹۵۰ ــ ۹۸۷ق)، پناهید. اما چون بریدشاه و برادرش خان‌جهان پس از یورش ناموفق به گلکنده، در پی دستگیری ابراهیم و گرفتن اموال ارزشمندی که به همراه داشت برآمدند، وی این‌بار به مملکت هندوی بیجانگر / ویجیانگر گریخت و به فرمانروای این سرزمین، رام راج / رامارایا، پناه برد و تا مرگ جمشید قطب‌شاه (۹۵۷ق) در بیجانگر می‌زیست. پس از مرگ جمشید، پسر خردسال (هفت ساله؟) او سبحان‌قلی به تخت شاهی گلکنده برآمد و عین‌الملک سیف‌خان بر منصب وکالت و پیشوایی (= نخست‌وزیری) قرار گرفت و اختیار امور ملک در دست او افتاد. اما این وضع با مخالفت بیشتر بزرگان و سرداران کشور، مانند جگدیوراتو و مصطفی‌خان اردستانی (ــ ۹۸۸ق) روبه‌رو شد و آنان ابراهیم را که در این هنگام در بیجانگر به سر می‌برد به گلکنده فراخواندند. ابراهیم رهسپار گلکنده گردید و به آسانی بر عین‌الملک که اکثر سپاهیان و امرا از او و سبحان‌قلی گسسته بودند، فایق آمد و بر تخت شاهی قطب‌شاهیان نشست (۱۲ رجب ۹۵۷ق). ابراهیم‌شاه، پس از جلوس، امرای هوادار خود را بنواخت و برکشید و از آن میان مصطفی‌خان اردستانی را منصب پیشوایی و میرجملگی بخشید و خواهر خود را به همسری او درآورد. وی سال‌های نخست حکومتش را به تأمین امنیت داخلی و اصلاح دستگاه دیوانی گذرانید و کم‌تر به لشکرکشی و گسترش قلمرو خود پرداخت. در ۹۶۵ق یا پیش از آن، مصطفی‌خان اردستانی را به سفارت نزد حسین نظام‌شاه، فرمانروای احمدنگر (۹۶۱ ــ ۹۷۲ق)، گسیل داشت. با کوشش و درایت مصطفی‌خان و حکیم قاسم‌بیگ (ــ ۹۷۷ق، از وزرای نظام‌شاه) پیمان اتحادی میان ابراهیم شاه و حسین شاه برای تسخیر گلبرگه و بیدر بسته شد و قرار گردید پس از گشودن این مناطق، گلبرگه متعلق به دولت نظام‌شاهی باشد و بیدر نیز به تصرف قطب‌شاهیان درآید. ابراهیم‌شاه پس از دیدار با حسین‌شاه در نزدیکی گلبرگه، به‌اتفاق او آن شهر و دژ را به محاصره درآورد. ابراهیم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۴۱ ــ ۹۶۵ق) که گلبرگه در قلمرو وی بود، از رام‌راج یاری جست و به‌همراه او رو به گلبرگه نهاد. در پی آن، ابراهیم‌شاه، گویا پس از دریافت نامه‌ای از حامی پیشین خود رام‌راج که در آن وی را به گسستن از نظام‌شاه فراخوانده بود و یا از بیم آن که افتادن گلبرگه به دست نظام‌شاه وی را توانی بیش از اندازه و خطرناک ببخشد، از اردوی متحد گسست و پس از دیدار با عادل‌شاه و رام‌راج، به گلکنده بازگشت. ابراهیم‌شاه پسان‌تر، پس از سرکوبی شورش جگدیور راتو، با علی عادل‌شاه (۹۶۵ ــ ۹۸۸ق) که سیاستی تهاجمی در پیش گرفته و مدعی دژهای سولاپور / شولاپور و کلیان در قلمرو نظام شاهیان بود، و بریدشاه و رام‌راج بر ضد حسین‌نظام‌شاه دست اتحاد داد و به همراه آنان احمدنگر را به محاصره درآورد (گویا در ۹۶۶ق). ولی این بار نیز سستی وی در کار محاصره و حتی همدلی‌اش با محاصره‌شدگان موجب شد تا نیروهای متحد در هدف خود ناکام بمانند و ناچار به ترک محاصرهٔ احمدنگر گردند. وی در ۹۷۰ / ۹۷۱ق بار دیگر با حسین‌نظام‌شاه پیمان اتحاد بست. بنابراین پیمان، بی‌بی جمال دختر نظام‌شاه به زنی ابراهیم داده شد و ابراهیم به یاری نظام‌شاه در بازستانی دژ کلیان از دست عادل‌شاه رفت. عادل‌شاه نیز با رام‌راج و بریدشاه هم‌پیمان گردید و به رویارویی آن‌دو برخاست و برخی سرداران خود را به تاخت‌وتاز در تلنگانه فرستاد. ابراهیم و نظام‌شاه در برابر آنان تاب نیاورند و ناگزیر به تختگاه‌های خود پس نشستند. پس از آن رام‌راج و عادل‌شاه به تاخت‌وتاز در تلنگانه پرداختند و خرابی‌های بسیار به بار آوردند. سرانجام ابراهیم‌شاه، با کاردانی و

ابراهیم قطب‌شاه

تلاش مصطفی‌خان، پیمان صلحی با رام‌راج و عادل‌شاه بست و دژهای استواری مانند گهنپوره و پانگل (یا کُندَپالی و مصطفی‌نگر) را به رام‌راج داد. پس از آن چندی برخی نواحی قلمرو قطب‌شاهیان و حتی گلکنده دستخوش آشوب و شورش گردید، اما به سعی مصطفی‌خان اردستانی فرونشانده شد. در این اوان بسیاری از دژها و شهرهای راجمندری به دست سرداران ابراهیم گشوده شد. در ۹۷۲ق با تلاش دولتمردان برجسته‌ای همچون مصطفی‌خان اردستانی و حکیم قاسم‌بیگ، میان پادشاهی‌های مسلمان دکن (گلکنده، بیجاپور، احمدنگر و بیدر) پیمانی برضد بیجانگر بسته شد. در جمادی‌الآخری ۹۷۲ق، نیروی متحد مسلمانان دکن که فرماندهی جناح چپ آن با ابراهیم قطب‌شاه و علی برید بود سپاه بیجانگر / ویجیانگر را در تالیکوته (بانی‌هتّی / bani hatti) بشکست. رام‌راج کشته شد و شهر بیجانگر و مضافات آن تسخیر و با عمارات و بتخانه‌های باشکوه خود به آتش کشیده شد و ویران گردید. پس از این پیروزی، مصطفی‌خان اردستانی و مولانا عنایت‌الله نایینی و کشورخان لاری، به ترتیب از سوی قطب‌شاه و نظام‌شاه و عادل‌شاه، به سوی دژهای رایچور و مدگل (در میسور) فرستاده شدند، تا آن دژها و نواحی دیگر را از دست هندوان بیرون آورند. نیکتادری، برادر رام راج، که این دژها را در دست داشت پس از کشته‌شدن برادرش، حاضر شد دژهای یاد شده را تسلیم کند. ظاهراً قرار بود که این دژها به نظام‌شاه واگذار گردد یا پس از رایزنی میان شاهان وضعشان روشن شود. اما مصطفی‌خان، پس از بیرون آوردن دژها از دست هندوان، کلید آن‌ها را، بی‌رایزنی با سرور خود قطب‌شاه و نیز نظام‌شاه، به کشورخان، نماینده عادل‌شاه، سپرد. ابراهیم قطب‌شاه از این کار مصطفی‌خان به خشم آمد و ظاهراً چون از مدتی پیش از قدرت بسیار وی بیمناک شده و دنبال بهانه‌ای برای برکناری‌اش می‌گشت، وی را از مقامش برکنار کرد. با این وجود، از جان وی درگذشت و بدو اجازه داد تا با ثروت کلانی که گردآورده بود به حج رود. اما مصطفی‌خان، پس از ترک گلکنده، به بیجاپور نزد علی عادل‌شاه رفت و در دستگاه او مقام پیشوایی یا میرجملگی (نخست‌وزیری) یافت. ابراهیم، پس از برکناری مصطفی‌خان، دانشمند ایرانی برجستهٔ دیگری به‌نام امیرتقی‌الدین محمد اصفهانی، معروف به شاه‌میر طباطبایی (– ۹۹۱ق)، را به منصب میرجملگی گماشت. چون پس از درگذشت حسین‌نظام‌شاه (ذوالقعدهٔ ۹۷۲ق) و تخت‌نشینی پسرش مرتضی، معروف به دیوانه، اوضاع احمدنگر مدتی آشفته گردید، علی‌عادل شاه از این وضع بهره برد و در پی دست‌اندازی به قلمرو نظام‌شاهیان برآمد. مرتضی نظام‌شاه از ابراهیم‌شاه و تفال‌خان، فرمانروای برار، یاری جست و به اتفاق آن‌ها رو به بیجاپور نهاد و آن‌جا را به محاصره گرفت. عادل‌شاه که وضع را دگرگونه دید، ناگزیر با ارسال سفیر و پیام درخواست صلح کرد. سرانجام نظام‌شاه و قطب‌شاه به مصالحه راضی شدند و به ممالک خود بازگشتند. چندی بعد، قطب‌شاه و نظام‌شاه باری دیگر قصد مملکت بیجاپور کردند و در جایی به نام واکدری اردو زدند. اما در این اثنا به تحریک شاه‌ابوالحسن (پسر شاه‌طاهر) فرستادهٔ عادل‌شاه، و خان‌خانان ملا حسن / حسین تبریزی که وزارت نظام‌شاه را داشت، نظام‌شاه به ابراهیم قطب‌شاه بدگمان گردید و سپاهیانش را برای حمله به اردوی قطب‌شاه فرستاد. ابراهیم غافل‌گیر شد و گریزان به گلکنده بازگشت و در آن‌جا پسر بزرگ خود عبدالقادر را، که پیشنهادی برای رویارویی با نظام‌شاه داده و همین امر پدرش را از او بیمناک کرده بود، بگرفت و در دژی بند برنهاد و پس از چندی به زهر بکشت. ملک نایب، سردار قطب‌شاه، در ۹۷۹ق دژ راجمندری / راجبندری را گشود. چون مرتضی نظام‌شاه، با سعی و دلاوری وزیرش چنگیزخان اصفهانی، دژهای نرناله و کاویل و دیگر دژهای ولایت برار را گشود (۹۸۲ق) و تفال‌خان را بگرفت و بند بر نهاد و پس از آن در پی تسخیر بیدر برآمد، ابراهیم قطب‌شاه که کمکش به تفال‌خان نتیجه‌ای به بار نیاورده بود و اینک کشور خود تلنگ را در خطر می‌دید، شاه میر را نزد نظام‌شاه فرستاد. شاه‌میر به زر و وعده، گروهی از درباریان نظام‌شاه را با خود همدست ساخت و با یاری آن‌ها نظر نظام‌شاه را از چنگیزخان بگردانید. چنگیزخان چون پادشاه را به خود بدبین و ستارهٔ بخت خود را در افول دید از اندوه بیمار شد و در اندک زمانی درگذشت. ابراهیم در اواخر پادشاهی خود میرعمادالدین شیرازی، ملقب به حیدرالملک را به تسخیر دژ کوندبیر / کوندویدو که در دست تمراج، داماد رام‌راج، بود فرستاد و چون حیدرالملک با این که دژهایی در آن نواحی گشود، ولی موفق به فتح کوندبیر نشد، شاه‌میر را بدان سو گسیل داشت. شاه‌میر در صفر ۹۸۷ق کوندبیر را گشود و تمراج را اسیر کرد. در ۹۸۷ / ۹۸۸ق مرتضی نظام‌شاه قصد تسخیر بیدر کرد و با فرستادن میرابوالقاسم به دربار قطب‌شاه وی را به همدستی با خود فراخواند. بریدشاه، فرمانروای بیدر، از علی‌عادل‌شاه یاری

ابراهیم قطب‌شاه

جست و عادل‌شاه سپاهی بزرگ به کمک او گسیل داشت. اندکی بعد علی‌عادل‌شاه به دست یکی از خواجگانی که برید شاه برایش فرستاده بود به قتل رسید (صفر ۹۸۸ق) و ابراهیم دوم عادل‌شاه بر تخت شاهی بیجاپور نشست. مرتضی نظام‌شاه از آشفتگی اوضاع بیجاپور استفاده کرد و سپاهی را به فرماندهی بهزادالملک برای گرفتن دژهایی مانند سولاپور فرستاد. بهزادالملک در جایی میان دژهای نلدرگ و سولاپور از سپاه بیجاپور شکست خورد. سپاه بیجاپور پس از این پیروزی رو به بیدر نهاد تا آن‌جا را از محاصرهٔ سپاه نظام‌شاه برهاند. اما لشکریان نظام‌شاه با آگاهی از شکست بهزادالملک از محاصرهٔ بیدر دست کشیدند و به امیرالامرا سید مرتضی، سپه‌سالار نظام‌شاه که فرماندهی جنگ با لشکر بیجاپور بدو واگذار شده بود، پیوستند. سپاه بیجاپور نیز در دژ نلدرگ مستقر شد و در آن‌جا موضع گرفت. ابراهیم قطب‌شاه، شاه‌میر را با ده‌هزار سوار به یاری سپاه نظام‌شاه فرستاد. شاه‌میر پس از پیوستن به سید مرتضی به اتفاق او دژ نلدرگ و سپس بیجاپور را به محاصره درآورد. میر زینل استرابادی، دیگر سردار قطب‌شاه نیز در این هنگام برخی دژها و نواحی مرزی، مانند کاکن و کلکور، را که پیش‌تر به گلکنده تعلق داشت از دست لشکریان عادل‌شاه بیرون آورد. چون موقع بیجاپور در خطر افتاد، سرداران عادل‌شاه با فرستادن نمایندگانی نزد سید مرتضی با او از در گفت‌وگو درآمدند و برای آن‌که میان لشکریان نظامی‌شاهی و قطب‌شاهی شکاف اندازند، بدو پیام دادند که اگر وی سپاه قطب‌شاه را از میان برگیرد آن‌ها آماده‌اند شاه‌ابوالحسن (پسر شاه طاهر و پیر و استاد سیدمرتضی) را که در یکی از دژها زندانی بود به مقام پیشوایی و وکالت پادشاهی بیجاپور بردارند. شاه‌میر از این دسیسه آگاه شد و با سیاستی مدبرانه آن را خنثی کرد و سید مرتضی را از شرکت در آن بازداشت. اندکی بعد، به‌سبب بسته‌شدن راه آذوقه به اردوی متحدان، در آن تنگی و قحطی پدید آمد. ازاین رو، سیدمرتضی و شاه‌میر ناگزیر ظاهر بیجاپور را ترک گفتند (به‌نوشتهٔ برهان مآثر در محرم ۹۸۸ق، که درست نمی‌نماید) و پس از تاخت و تاز و تاراج برخی نواحی مملکت عادل‌شاهی، تصمیم به تسخیر دژ نلدرگ گرفتند. در این هنگام سید مرتضی و امرای نظام‌شاهی صلاح در آن دیدند که میر شاه به گلکنده بازگردد و از سلطان ابراهیم بخواهد که رو به نلدرگ نهد و خود سپاه را در گشودن آن‌جا فرماندهی کند. اما پیش از به اجرا درآمدن این تصمیم، سلطان ابراهیم درگذشت و پسرش محمدقلی بر جایش نشست. تاریخ مرگ ابراهیم را سال ۹۸۹ق و ۲۱ رجب ۹۸۸ق نیز نوشته‌اند. پیکر وی را در باغ لنگرحوض در گلکنده به خاک سپردند. قطب‌الملک سلطان‌قلی، پادشاهی قطب‌شاهیان در تلنگانه را بنیاد نهاد، اما این ابراهیم قطب‌شاه بود که بنیادهای این پادشاهی تازه را، به رغم آشفتگی و ناآرامی سیاسی موجود در دکن در دوره‌اش، استوار ساخت. وی مدیری توانا بود. در دورهٔ پدرش فنون کشورداری را آموخته و آزموده و در زمان اقامتش در بیجانگر بر تجارب خود افزوده بود. ابراهیم به جای کارمندان و دیوانیان قدیمی، کارکنان تازه‌ای در دستگاه دولتی گماشت و برای آگاهی از وضع و حال اتباع خود در پایتخت و ولایات دور و نزدیک کشور، شبکهٔ خبرچینی و جاسوسی مؤثری سازمان داد که «اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخن گفتی، همان لحظه به سمع شریف او رسانیدی.» (حدیقة العالم، ۱۹۹) دستگاه قضایی و نیروی انتظامی و امنیتی کارآمدی نیز برای مبارزه با مجرمان و جنایتکاران سازمان داد. گویند «با وجود آن‌که مردم تلنگانه در فن سرقت از دزدان زمانه ممتازند - مشهور است چنان‌چه از میان دو چشم بینی را می‌برند - از بیم سیاستش نام دزد بر زبان دیار نمی‌گذشت و در تمام ولایتش به هیچ طریق از کسی چیزی فوت نمی‌گشت... اما [ابراهیم] اکثر اوقات در سیاست شیوهٔ افراط مرعی داشته، اندک جریمه‌ای را آزار بسیار می‌فرمود، چنان‌چه کم‌ترین سیاستش انداختن ناخن دست و پا و بریدن گوش و بینی و سایر اعضاء بود.» (برهان مآثر، ۵۲۸) ابراهیم سپاه را نیز، به‌ویژه برای رویارویی با قدرت‌های رقیب در دکن، دوباره سازمان‌دهی کرد. سربازان جدیدی را به خدمت گرفت و دژهای تازه‌ای ساخت. دژ گلکنده را به دست مصطفی‌خان بازسازی کرد و حصار تازه و بزرگ‌تری برای آن ساخت. امنیت نسبی کشور در دورهٔ او به رشد و شکوفایی بازرگانی در تلنگ یاری داد. به نوشتهٔ فرشته «در روزگار سلطان عادل ابراهیم قطب‌شاه، تلنگانه مانند مصر بازار عالم بود. تجار ترکستان و عربستان و ایران بدان جا روی می‌آوردند و چنان مساعدت و موافقتی می‌یافتند که دگربار به بازگشت ترغیب می‌شدند. هر روز از کشورهای غریبه به وفور عالی‌ترین تجملات و تکلفات را به دربار مهمان‌نواز شاه می‌آوردند.» گرچه در روزگار او تشیع مذهب رسمی کشور بود و دانشوران و سرداران شیعه بالاترین مقام‌ها را در دستگاه لشکری و کشوری گلکنده داشتند، ابراهیم، همچون پدر خود، سیاستی تساهل‌آمیز و روادارانه در حق اهل سنت و

هندوان تعقیب می‌کرد و آنان را در بالاترین مناصب به کار می‌گرفت. وی با مشایخ صوفیه نیز پیوندهای نزدیک داشت و دو دختر خود، کلثوم بیگم و خیرالنسا، را به ترتیب به همسری میران حسینی حموی بغدادی (از مشایخ قادری) و سیدابوعبدالله نصیرالدین حسین، معروف به حسین‌شاه ولی (از مشایخ چشتی و از خاندان خواجه بنده‌نواز)، درآورد. نامه‌هایی از ابراهیم شاه به نعمت‌الدین نعمت‌الله ثانی، از نسل ششم نوادگان شاه‌نعمت‌الله ولی، مبین ارادتمندی قطب‌شاه به آن صوفی بزرگ و سلسلهٔ طریقت او است. سیاست روادارانهٔ ابراهیم شاه در حق هندوان و توجه و علاقهٔ او به آیین‌ها و آداب و اساطیر هندویی موجب شد تا شماری از سرایندگان تلگو وی را بستایند و آثاری را بدو پیشکش نمایند. اما زبان رسمی دربار و دیوان ابراهیم، فارسی بود و نامه‌ها و فرمان‌های رسمی و حتی نامه‌های شخصی پادشاه به فارسی نوشته می‌شد. قاسم طبسی از دبیران ابراهیم شاه بود و انشاء او (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ A.N/31) که مجموعهٔ چهل و شش نامه خصوصی و رسمی و اسناد دولتی، به نثر مصنوع است. انشاء قاسمی طبسی که در ۹۵۸ق تدوین گردیده عمدتاً نامه‌هایی را در بر می‌گیرد که به ابراهیم‌شاه یا خطاب به او نوشته شده است. از جملهٔ این نامه‌ها، نامه‌هایی به شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق)، عادل‌شاه، نظام‌شاه، مصطفی‌خان، محرم‌خان و نعمت‌الدین نعمت‌الله ثانی است. ادب‌نوازی و فرهنگ‌پروری ابراهیم دانشوران، صوفیان، نویسندگان، سرایندگان و هنرمندان فارسی‌گوی بسیاری را از نقاط گوناگون، به‌ویژه ایران، به گلکنده کشاند. سید حسین بن روح‌الله حسینی طبسی، مخاطب به صدرجهان (ز ۹۷۲ق) که مدتی ملازم رکاب قطب‌شاه بود کتابی به نام صیدنامه / شکارنامه در احکام شکار و کشتار جانوران، بر طبق فقه شیعی و با اشاره‌ای به دیدگاه چهار مذهب اهل سنت، نوشت. طبسی همچنین صاحب اثری به نام مرغوب‌القلوب بوده است. محمد شریف خادم تیز الخرائج و الجرائح قطب‌الدین ابوالحسن سعید بن هبة‌الله راوندی (ــ ۵۷۳ق) در معجزات حضرت محمد (ص) و ائمهٔ اطهار، را با نام کفایة‌المؤمنین فی معجزات الائمة‌المعصومین به‌فارسی برگردانید و به ابراهیم قطب‌شاه پیشکش کرد. خورشاه بن قباد حسینی مؤلف تاریخ قطبی / تاریخ ایلچی نظام‌شاه اواخر عمرش را در گلکنده به سر برد و کتابش تاریخ قطبی را به ابراهیم‌شاه اتحاف کرد و در ذوالقعدهٔ ۹۷۲ق در گلکنده درگذشت. رفیع‌الدین ابراهیم شیرازی مؤلف تذکرة‌الملوک / تحفة‌الملوک در تاریخ بیجاپور در زمان ابراهیم شاه دوبار به گلکنده سفر کرد. وی دربارهٔ ابراهیم‌شاه می‌گوید که «هروقت که از باغ‌ها برایش میوه آوردند، بخشی از آن به شاعران و دانشمندان می‌فرستاد و می‌گویند بخشی از محل خود [را] برای شاعران و علما وقف نموده بود.» از میان دیگر دانشوران و سرایندگان فارسی‌گویی که در دربار ابراهیم‌شاه به سر برده یا از او نواخت یافته‌اند می‌توان از حاجی ابرقویی، رونقی مشهدی (ــ ۹۷۹ق)، صرفی ساوجی، صفی شیرازی (ــ ۹۷۴ق)، احمد تتوی و تقی شاه‌میر اصفهانی نام برد. محمداصفهانی، اسماعیل بن عرب شیرازی و تقی‌الدین محمد صالح بحرینی از خوش‌نویسان نامداری بودند که در زمان ابراهیم‌شاه از ایران به گلکنده کوچیدند.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۷۳؛ برهان مآثر، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۷-۴۵۲، ۴۶۹-۴۷۰، ۴۷۵-۴۷۶، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۰۷-۵۲۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۰۲/۵، ۱۶۲۹، ۱۶۵۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۲/۳، ۱۰۳، ۵۵۱؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۱۱ ـ ۱۸؛ تاریخ فرشته، ۱۶۹/۲-۱۷۲؛ تشیع در هند، ۱۳۷-۱۳۹؛ حدیقة‌العالم، ۸۵-۸۷، ۱۱۲-۲۰۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۰/۱، ۲۵۹/۱۰؛ کاروان هند، ۲۴۸، ۳۱۱، ۴۸۶، ۷۱۷، ۷۳۶، ۱۳۷۳، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۶۶؛ منتخب‌اللباب، ۲۷۶/۳-۲۸۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، ۱۶-۱۸؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۴۷-۴۸، ۷۷-۷۸؛ هفت اقلیم، ۷۸/۱-۸۰؛

A Socio-Intellectual History of Isna 'Ashari shi'is in India, 1/272, 301, 297-301,303, 304, 306,307; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 107, 108, 118, 321; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/74-75; *Muslim Religious Institutions and their Role under the Qutb Shahs*, 18-23, 45, 46, 51-55, 114-115, 136-137, 146-147; *The Oxford History of india*, 294, 297-299, 316, 318; H.K. Sherwani, "Golkonda and Iran Linguistic Contacts", *Indo-Iranica Studies*, pp.159 - 161.

برزگر - رسولی

ابراهیم قوام‌فاروقی (eb.rā.him-e.qa.vām-e.fā.ru.qi)، نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم و نیمهٔ یکم سدهٔ نهم هجری، عارف، فرهنگ‌نویس و

شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم منیر (men.yar) در مشرق هند بود. از زندگی او آگاهی اندکی در دست است وهمین اندازه نیز برگرفته از فرهنگ او است. در روزگار فرمانروایی ابوالمظفر باربک شاه، از امرای بنگال (۸۶۳ـ ۸۷۹ق) می‌زیست. تنها اثر شناختهٔ او لغتنامهٔ فارسی شرفنامهٔ منیری* است که در ۸۷۸ق آن را به پایان برده وبه نام مراد خود شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری از مشایخ چشتیه (ــ ۷۸۲ق) کرده است. چون درگذشت پیکرش را در لکنو به خاک سپردند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۲۸۷/۳؛ ۱۱۲/۴-۱۱۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۳-۲۵؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۲۳/۲-۵۲۴؛ الذریعه، ۸۰۱/۱؛ فرهنگ نظام، جلد ۵، مقدمه ؛فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۲-۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۲/۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Birtish Museum*, 2/492-493; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,248.

دانشنامه

ابراهیم لودی (eb.rā.him-e.lu.di)، پسر سکندرشاه پسر بهلول، ــ ۸ رجب ۹۳۲ق / ۲۰ آوریل ۱۵۲۶م، سومین و آخرین سلطان دهلی از خاندان لودیان (۹۲۳ ــ ۹۳۲ق). پسر بزرگ سکندر لودی بود و چون سکندر در آگره درگذشت برجای وی به تخت برآمد. وی «برخلاف جد و پدر قواعد و آداب سلوک با خویشان و افغانان را تغییر داده، گفت پادشاهان را قوم و خویش نباشد، همه نوکرند باید که شرط خدمت به جای آرند.» (تاریخ فرشته، ۱۸۸/۱) اما امرای بزرگ افغان که قدرت واقعی مملکت در دست آن‌ها بود و وجود پادشاهی مستقل و نیرومند بر تخت شاهی را با منافع خود در تضاد می‌دیدند از همان آغاز رأی بر آن نهادند که «سلطان ابراهیم بر تخت دهلی نشسته تا سرحد ولایت جونپور فرمانگزار باشد و بر مسند سلطنت جونپور [برادرش] شاهزاده جلال‌خان جلوس نموده بر ممالک آن طرف فرمانروایی نماید. اما ندانستند که پادشاهی به شرکت برنیاید و در یک نیام دو شمشیر نگنجد.» (طبقات اکبری، ۱۷۳) بر این قرار، جلال‌خان از کالپی به جونپور رفت و فتح‌خان بن اعظم همایونی سروانی/ شروانی را به وزارت خود برگزید. با این‌همه، چندی بعد خان‌جهان نوحانی/ لوحانی، فرمانروای راپری، به درگاه ابراهیم آمد و امرا و بزرگان دربار را برای کارشان دربارهٔ اشتراک (یا، دقیق‌تر) تقسیم ملک و سلطنت سخت نکوهید و این تصمیم را خطایی عظیم و بس نابخردانه خواند. بزرگان کشور نظر او را پسندیدند و بر آن شدند تا پیش از آنکه جلال‌خان قدرت و استقلالی در جونپور به‌هم زند وی را به دهلی فراخوانند. ازاین‌رو، هیبت‌خان گرگ‌انداز را به جونپور فرستادند تا وی را به دربار آورد. جلال‌خان که می‌دانست در بازگشت به دهلی به احتمال فراوان زندانی یا حتی کشته خواهد شد، در پاسخ هیبت‌خان که با نیرنگ و چاپلوسی و نرمش می‌کوشید وی را به بازگشت به دهلی راضی کند، به نرمی و لطایف‌الحیل بهانه آورد و از رفتن به دهلی سرباز زد. پس از آن، سلطان‌ابراهیم کسانی مانند شیخ‌زاده محمد پسر شیخ‌سعید فرملی/ قرملی و ملک اسماعیل پسر علاءالدین حلوانی/ جلوانی، قاضی مجدالدین حجاب و دیگران را به طلب جلال‌خان گسیل داشت، اما این‌ها نیز کاری از پیش نبردند. ابراهیم آنگاه با فرستادن نامه و خلعت برای امرایی مانند شیخ‌زاده محمد فرملی حاکم اوده، نصیرخان حاکم غازی‌پور، و دریاخان لوحانی/ نوحانی حاکم بهار که ولایاتشان در حدود قلمرو جلال‌خان قرار داشت از آن‌ها دل‌جویی و از جلال‌خان دورشان کرد. وی در همین اثنا در ۱۵ ذوالحجهٔ ۹۲۳ق رسماً بر تخت شاهی نشست. جلال‌خان، با مشاهدهٔ اوضاع و مخالفت امرای برجستهٔ حدود جونپور با خود، جونپور را ترک گفت و به مقر پیشین خود کالپی رفت و در آن‌جا آشکارا لوای استقلال برافراشت و سکه و خطبه به‌نام خود کرد و خود را پادشاه/ سلطان جلال‌الدین خواند. پس کسانی را نزد اعظم‌همایون سروانی، که از سوی ابراهیم دژ کالنجر، متعلق به جلال‌الدین، را در محاصره داشت، فرستاد و از او خواست تا بدو بپیوندد. اعظم‌همایون، که در اصل از ابراهیم رنجشی به‌دل داشت به جلال‌خان پیوست و آن دو بر آن شدند تا نخست جونپور و حدود آن را به تصرف درآورند و بنابراین بر سر «[اشیخ‌زاده محمدپسر] سعیدخان پسر مبارک‌خان لودهی که ضابط اوده بود» لشکر بردند و او تاب نیاورد و در لکنو (لکنوتی؟) پناه گرفت و ابراهیم را از چگونگی رویدادها بیاگاهانید. ابراهیم، پس از آنکه برادران زندانی خود اسماعیل‌خان و حسین‌خان و محمدخان را به دولت‌خان سپرد تا در دژ هانسی زیرنظر نگه‌دارد، در ۲۴ ذوالحجهٔ ۹۲۳ق رو به جونپور نهاد. در میان راه اعظم همایون سروانی و پسرش فتح‌خان، که در این هنگام از جلال‌خان گسسته بودند بدو پیوستند. وی در قنوج،

ابراهیم لودی

اعظم‌همایون سروانی و اعظم‌خان لودی و نصیرخان لوحانی/ نوحانی و برخی امرای دیگر را با سپاهی گران به رویارویی جلال‌الدین فرستاد، اما پیش از رسیدن آنان، جلال‌خان حرم خود را در کالپی گذاشت و با سی‌هزار سوار به آگره روان شد. سپاه ابراهیم، کالپی را محاصره و پس از چند روز تسخیر و غارت کردند. جلال‌خان، به تلافی تاراج کالپی، در پی حمله به آگره و چپاول آن شهر برآمد. ملک آدم که ابراهیم او را به نگهبانی آگره فرستاده بود، جلال‌خان را «به حرف و حکایات شیرین از آن اراده بازداشت» تا ملک‌اسماعیل پسر علاءالدین جلوانی و کبیرخان لودی و بهادرخان لوحانی/ نوحانی و چند تن دیگر از امرای ابراهیم با لشکر بسیار رسیدند. جلال‌الدین را دیگر توان گشودن آگره نبود و ملک آدم و امرای دیگر بدو پیام دادند که «اگر از هوا و هوس باطل بازآمده چتر و آفتاب‌گیر و نوبت و نقاره و دیگر علامات و امارات پادشاهی برطرف سازد و به طریق امرا سلوک نماید، [عفو] تقصیر او را از سلطان درخواست نمایند و سرکار کالپی به دستور در جاگیر او باشد.» (مآثر رحیمی، ۴۸۲/۱) جلال‌خان به ناگزیر این پیشنهاد را پذیرفت و ملک‌آدم «چتر و آفتاب‌گیر و نقاره‌خانهٔ» او را گرفت و به نشانهٔ تسلیم نزد ابراهیم در اتاوه برد. ابراهیم که اینک کالپی را گشوده بود و خود را در وضع نیرومندتری می‌دید حاضر به مصالحه نگردید و جلال‌خان به‌ناچار گریخت و به راجهٔ گوالیار پناهید. ابراهیم به آگره درآمد و در آن‌جا مستقر گردید و به تحکیم سلطنت و سامان‌دهی کارهای شاهی پرداخت. «امرای مخالف توبه و بازگشت نموده [ظاهراً] از راه اخلاص درآمدند.» وی هیبت‌خان گرگ‌انداز را به حکومت دوآب، کریمداد (توغ) قندهاری را به حکومت سرهند، دولت‌خان لودی را به نگهبانی دهلی و عیسی‌خان اودل را، به‌جای معرفت‌خان اودل که درگذشته بود، به حکومت مولتان گماشت. پس از چندی، میاه‌بهوه/ میان‌بهوره/ بهاو، وزیر اعظم سلطان سکندر را که «ارسطوی زمان و افلاطون دوران بود» بگرفت و زندانی کرد (و او در ۹۲۵ق در زندان درگذشت یا کشته شد) و پسرش را جای و منصب وی بداد. ابراهیم سپس در پی گشودن گوالیار، که پدرش سکندر همیشه اندیشهٔ آن را در سر داشت، برآمد و امیرالامرا اعظم همایون سروانی، حاکم کره، را با سی‌هزار سوار و سیصد زنجیر فیل بدان سوی روانه کرد. چون اعظم‌همایون به نواحی گوالیار رسید جلال‌خان ترسید و گریخت و نزد سلطان محمود دوم خلجی، فرمانروای مالوه، رفت. ابراهیم در این هنگام هشت تن دیگر از امرا را هم به یاری اعظم همایون فرستاد و دژ گوالیار به محاصرهٔ نیروهای شاهی درآمد. اتفاقاً در آن هنگام راجه‌مان سنگه، فرمانروای گوالیار که «به شجاعت و سخاوت از امثال و اقران ممتاز بود و سال‌ها با سلاطین دهلی مقاومت نموده [بود] فوت کرده» پسرش رای بکرماجیت برجای وی نشسته بود. به هر تقدیر سرداران ابراهیم دژ گوالیار را گشودند و در آن‌جا تندیس رویین گاوی را یافتند که هندوان آن را می‌پرستیدند. این تندیس را به فرمان ابراهیم به دهلی بردند و بر دروازهٔ بغدادِ دهلی برپا داشتند که تا روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) باقی بود. ظاهراً در همین روزهای دژبندان گوالیار بود که شاهزاده جلال‌الدین‌خان رفتار سلطان‌محمود خلجی را تاب نیاورد و از پیش وی بگریخت و به کهره‌کنتهت (یا، به‌روایت فرشته، نزد راجهٔ گدهه) گریخت و «آن‌جا به‌دست جماعت گوندان گرفتار شد و او را مقید ساخته، به سلطان‌ابراهیم فرستادند.» جلال‌خان را ابراهیم ظاهراً به دژ هانسی فرستاد، ولی او را درمیان راه، به‌دستور ابراهیم، کشتند. همچنین ابراهیم که به سرداران بزرگ دورهٔ سلطان سکندر بدگمان و بی‌اعتماد بود، پیش از گشوده شدن دژ گوالیار، اعظم‌همایون سروانی و پسرش فتح‌خان را از پای دژ گوالیار به آگره فراخواند و به زندان انداخت. در پی آن، اسلام‌خان، پسر دیگر اعظم‌همایون، در کره بشورید و احمدخان را که «به شقداری آن‌جا تعیین شده بود» بشکست و اعظم‌همایون لودی و سعیدخان لودی (پسر میانی مبارک‌خان لودی)، دو تن از امرای بلندپایهٔ ابراهیم، نیز، پس از فتح گوالیار، از اردوی ابراهیم به‌جاگیر خود لکنو (لکنوتی؟) بگریختند و با اسلام‌خان همدست شدند. ابراهیم، احمدخان برادر اعظم‌همایون لودی را بنواخت و وی را با شماری دیگر از امرا بر سر شورشیان فرستاد. اما سپاه شاهی در قصبهٔ بانگرمو در نزدیکی قنوج از اقبال‌خان، غلام اعظم‌همایون لودی، شکست خورد (۹۲۵ق/ ۱۵۱۹م). ابراهیم، برآشفته و خشمگین از شکست سپاهش، گروهی دیگر از امرا را با لشکری گران به یاری امرای اعزامی پیشین فرستاد. امرای شورشی نیز که نیرویی برابر با حدود چهل هزار سوار و پانصد زنجیر فیل گردآورده بودند به رویارویی ایستادند، اما زاهدی به‌نام شیخ راجوی بخاری پادرمیان گذاشت و شورشیان پذیرفتند که اگر ابراهیم، اعظم‌همایون سروانی را آزاد سازد آن‌ها نیز «دست از ولایت سلطان و مخالفت برداشته به ملک پادشاه دیگر» روند. ابراهیم درخواست شورشیان را نپذیرفت و

ابراهیم لودی

دریاخان نوحانی/ لوحانی حاکم بهار، نصیرخان نوحانی، و شیخ‌زاده محمد فرملی/ قرملی را فرمان داد که ایشان نیز بر سر شورشیان روند. سرانجام، جنگ درگرفت و شورشیان شکست خوردند؛ اسلام‌خان کشته شد و سعیدخان لودی نیز به‌دست لشکریان دریاخان نوحانی افتاد. ابراهیم، پس از این پیروزی، بیش از پیش در پی محدود ساختن قدرت امرا و درباریان بلندپایه و سرکوبی و حتی قتل آنانی که از نظر او خطری برای قدرت مطلقهٔ پادشاه به‌شمار می‌آمدند، برآمد. از این‌رو، بسیاری از وزرا و ملوک، مثل میان‌بهوه و اعظم‌همایون سروانی که امیرالامرا بود «در قید و حبس سلطانی وفات یافتند [یا، دقیق‌تر، کشته شدند].» (طبقات اکبری، ۱۷۸) در ادامهٔ همین سیاست، سلطان‌محمود سربنی و حسام‌خان شاهدخیل هم به قتل آمدند. خشونت و خونریزی ابراهیم، بسیاری از امرا، مانند دریاخان نوحانی حاکم بهار، خان‌جهان لودی، میان‌حسن/ حسین فرملی و میاه‌معروف‌خان را بر جان خود بیمناک کرد و آن‌ها را به مخالفت و شورش برانگیخت. اتفاقاً در همین هنگام میان حسن فرملی، به فرمان سلطان‌ابراهیم، در چندیری به‌دست «شیخ‌زادگان اوباش» کشته شد و کشندگانش از سلطان خلعت و پاداش گرفتند. این رویداد به ناخرسندی و بیزاری امرا از سلطان بیش از پیش دامن زد. در این اثنا دریاخان لودی، حاکم بهار، درگذشت و پسرش بهادرخان به‌جای او برآمد. بهادرخان با امرای مخالف همدست گردید، نزدیک یک‌صد هزار سوار در بهار گرد آورد و تا ولایت سنبهل را به تصرف درآورد. وی به ادعای شاهی برخاست و خود را سلطان‌محمد خواند و سکه و خطبه به‌نام خود کرد. نصیرخان نوحانی حاکم غازی‌پور نیز بدو پیوست و تا چندماه در بهار خطبه به‌نام سلطان‌محمد (بهادرخان) می‌خواندند و وی بارها با سپاه شاهی جنگید و مقاومت کرد. ابراهیم، در ادامهٔ سیاست سرکوبی امرای نیرومند، به سراغ دولت خان‌لودی، پسر تاتارخان، که بیست سال بود حکومت پنجاب را برعهده داشت، رفت و او را به دربار فراخواند. دولت‌خان پسرش دلاورخان را به نزد ابراهیم فرستاد. ابراهیم، دلاورخان را به سیاه‌چال انداخت، اما او توانست از زندان بگریزد و خود را به پدرش برساند و وی را از قتل و شکنجهٔ بسیاری از بزرگان و سرنوشتی که با بودن ابراهیم بر تخت شاهی هند در انتظار خود دولت‌خان نیز بود، آگاه کرد. دولت‌خان، بیمناک از جان خود، چاره‌ای جز آن ندید که از بابر گورکانی درکابل یاری جوید و برای این‌کار، دلاورخان را نزد وی فرستاد. بابر که اندیشهٔ گشودن هند را در سر داشت از فرصت بهره جست و در ۹۳۰ق برای چهارمین بار به خاک هند تاخت و، پس از بشکستن امرای مأمور پنجاب، مانند مبارک‌خان لودی و بهکن‌خان لوحانی/ نوحانی، به لاهور درآمد و دژ دیبالپور را هم بگرفت و در آن‌جا دولت خان‌لودی با پسرانش علی‌خان و غازی‌خان و دلاورخان به خدمت او رسید و «جالندر و سلطان‌پور و دیگر پرگنات اقطاع یافت.» با این‌همه، اندکی بعد بابر به دولت‌خان وپسرش غازی‌خان بدگمان گردید و آن دو را زندانی کرد، اما پس از چندی هر دو را آزاد کرد و قصبهٔ سلطان‌پور را به اقطاع آن‌ها داد. ولی دولت‌خان و غازی‌خان چون به سلطان‌پور رسیدند فرزندان و زنان خود را گرفتند و به کوهستان لاهور گریختند و بابر اقطاع هر دوی آن‌ها را به دلاورخان، پسر دیگر دولت‌خان، بخشید و وی را خطاب خان‌خانان بخشید و دیبالپور را نیز به عالم‌خان، مخاطب به علاءالدین، عموی سلطان‌ابراهیم، که به نزد وی آمده بود واگذارد و به کابل بازگشت. پس از بازگشت بابر به کابل، دولت‌خان و غازی‌خان از پناهگاهشان بیرون آمدند و دلاورخان را به‌دست آوردند و بند برنهادند و علاءالدین عالم‌خان را نیز بشکستند و دیبالپور راگرفتند و عالم‌خان به کابل نزد بابر رفت. در اواخر ۹۳۱ یا اوایل ۹۳۲ق علاءالدین عالم‌خان به لاهور آمد، همراه با فرمانی از بابر خطاب به امرای گورکانی آن شهر که آن‌ها را به کمک به عالم‌خان ملزم می‌ساخت. عالم‌خان سپس نزد غازی‌خان رفت و غازی‌خان، برادران خود و برخی امرای دیگر افغان را همراهش کرد. وی آن‌گاه به دهلی لشکر کشید. در این میان امرایی مانند اسماعیل‌خان حلوانی / جلوانی نیز بدو پیوستند و نیرویی در حدود چهل هزار سوار بر او فراز آمدند. عالم‌خان دهلی را به محاصره گرفت و خود را «علاءالدین پادشاه» خواند و در جنگ با ابراهیم، که به سرعت خود را از آگره به حوالی دهلی رسانیده بود نخست، در شب، پیروز شد، ولی چون سپاهیانش به تاراج و چپاول سرگرم شدند و از توجه بدو بازماندند و با او جز اندکی سپاه نماند، ابراهیم در سپیده‌دم از فرصت بهره برد و بر سر عالم‌خان تاخت و وی و امرای همراهش را بشکست و گریزاند و عالم‌خان به پنجاب بازگشت. بابر در یکم صفر ۹۳۲ق برای پنجمین بار به خاک هند تاخت و در ماه ربیع‌الاول از رود سند گذشت و علاءالدین عالم‌خان لودی در سیالکوت به حضورش رسید. دولت‌خان لودی پس از مدتی مقاومت در دژ ملوت/ بلوت با پسر بزرگش علی‌خان

تسلیم گردید و نزد بابر آمد و سپس هنگامی که وی را، به فرمان بابر، به همان دژ می‌بردند تا زندانی کنند در میان راه درگذشت (یا به احتمال فراوان، به‌دستور بابر، او را کشتند)، اما غازی‌خان توانست بگریزد و نزد سلطان‌ابراهیم برود. بابر به پیشروی خود به سوی دهلی ادامه داد و ابراهیم نیز با سپاهی بزرگ از پنجاه تا صدهزار سوار و یک تا دو هزار زنجیر فیل پیش آمد. در نبرد سرنوشت‌سازی که در ۸ رجب ۹۳۲ق / ۲۰ آوریل ۱۵۲۶م میان افغانان و گورکانیان در پانی‌پت در شمال دهلی درگرفت، شکست در سپاه افغانان افتاد و سلطان ابراهیم با هزاران تن از سپاهیانش و بسیاری از سرداران خود مانند رای بکرماجیت، حاکم گوالیار و غازی‌خان کشته شد. بدین‌سان، حکومت افغانان لودی بر دهلی به‌پایان رسید و دودمانی تازه یعنی گورکانیان هند، بر تخت شاهی دهلی نشستند. ابراهیم لودی را پادشاهی خوش‌صورت و سیرت و سخاوتمند و شجاع و در عین‌حال متفرعن، مستبد و ستمکار گفته‌اند. وی درکارهای نظامی و جنگی مهارت داشت، ولی از کاردانی و نرمی درگردانیدن کارها بی‌بهره بود. نگرش وی دربارهٔ پادشاهی، که در آن بستگی‌های خویش را جایی نبود، با نگرش سنتی و مرسوم هندی دربارهٔ پادشاهی سازگاری داشت، ولی سرکوبی امرای نیرومند قبایل نوحانی، فرمُلی و لودی به دست او، برافتادن و مرگ وی را در پی‌آورد. وی برای برقراری سلطه و سروری خود به اقدامات شدید و تندی دست زد، ولی در درهم شکستن قدرت اشراف، که مقام پادشاه دهلی را از زمان محمد بن تغلق تا اندازهٔ یک سرکرده پایین آورده بودند، به طرز اسف‌باری ناکام ماند؛ این اشراف را بهلول، نیای ابراهیم، امتیازات فراوان بخشیده بود، اما اسکندر، پدر ابراهیم، توانسته بود با تدبیرهایی سنجید و آمیخته با گشاده‌دستی ــ تدبیرهایی که ابراهیم از آن‌ها بهره‌ای نداشت ــ آنان را تا اندازهٔ زیادی زیر فرمان خود درآورد. بهلول و حتی اسکندر خواستار نوعی فرماندهی توأم با مشارکت اشراف / امرا در قدرت بودند، نه سلطنتی با قدرت مطلق و متمرکز. سرکردگان خانواده‌های اشراف افغان، سلطان را امیر یا سرکرده‌ای همچون خود می‌دیدند که کمی بالاتر از ایشان، همچون فرماندهٔ شورایی از اشراف، عمل می‌کند و این با تصور ابراهیم لودی از نقش خود کاملاً مغایر بود و همین شکاف ژرف، اشرافی را که، به‌رغم کمی نفرات، اختیار جاگیرها یا استان‌های هند و فرماندهی دسته‌های سپاهیان را برعهده داشتند به واکنش واداشت. سرانجام نیز همین شکاف میان ابراهیم و امرای افغانی پادشاهی دهلی و کشمکش‌های درونی حاصل از آن و ناتوانی ابراهیم در دل‌جویی از امرای ناراضی و آشتی با آنان، در زمانی که خطری بزرگ همچون یورش بابر سلطنت او را تهدید می‌کرد، بیشتر در شکست ابراهیم از بابر و برافتادن و مرگ او تأثیر داشت تا خودِ توانایی جنگی بابر. جمالی دهلوی همروزگار او بود و شیخ گدایی، پسر جمالی، منصب صدرالصدوری دربار او را برعهده داشت. از آثار فارسی نوشته شده در روزگار ابراهیم لودی، می‌توان از واژه‌نامهٔ فرهنگ ابراهیم‌شاهی یاد کرد که به سلطان‌ابراهیم پیشکش شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ تیپوسلطان میسور نگه‌داری می‌شود. احمد بن محمد بن حمید بن (شهاب) ملقب به نظام نیز کتاب خود به‌نام فقه ابراهیم‌شاهی، به فارسی، را به‌نام ابوالمظفر ابراهیم‌شاه، که بایستی همان ابراهیم لودی باشد، نوشته است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱/۳۷۵-۳۷۶؛ تاریخ خان‌جهانی، ۸۵-۱۰۷؛ تاریخ داودی، ۸۵- ۱۰۷؛ تاریخ شاهی، ۶۵-۱۱۲؛ تاریخ فرشته، ۱/۱۸۸- ۱۹۱، ۲۰۲- ۲۰۵؛ تواریخ خورشیدخان، ۸۹- ۹۵؛ داستان ترکتازان هند، ۱/۵۰۹- ۵۱۸؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۳۶۲-۳۶۳؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱/۵۳۲- ۵۳۴؛ طبقات اکبری، ۱۷۳- ۱۷۹، ۱۸۱- ۱۸۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴/۱۹۹، ۶۴۱؛ مآثر رحیمی، ۱/۴۷۸-۴۸۸، ۴۹۶- ۴۹۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۶۸، ۲۶۸؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۳۲۶-۳۳۶؛

A Critical Study of Indo-Persian Literature during sayyid and Lodi Period,5.45,52,53,57,111: *Encyclopaedia of Islam*,5/784;*The Oxford History of India*, 263,269,321, 338.

برزگر

ابراهیم یکم عادل‌شاه (**eh.rā.him-e.ye.kom-e.ā.del.šāh**)، فرزند اسماعیل فرزند یوسف، حـ ۹۳۶ــ۹۶۵ق، پادشاه بیجاپور در دکن از خاندان عادل‌شاهیان (۹۴۱ــ۹۶۵ق). پسر کهتر اسماعیل عادل‌شاه بود و امرای عادل‌شاهی، به‌ویژه اسدخان لاری، چون ملو، پسر بزرگ اسماعیل عادل‌شاه، را پس از چند ماه پادشاهی برکنار و کور ساختند ابراهیم را به شاهی برداشتند. ابراهیم در طول پادشاهی خود دست‌کم ده‌بار با نظام‌شاه و شاهان دیگر دکن جنگید و با وجود برخورداری از روح دلیری و حضور خود

در میدان نبرد، برخلاف پدر و نیایش، در بیشتر این نبردها شکست خورد. از کیش پدر و نیای خود، یعنی مذهب تشیع، دوری گزید و گویا پس از آنکه برهان نظام‌شاه (۹۱۴ـ ۹۶۱ق) به سعی شاه طاهر دکنی (ـ ۹۵۳ق) به مذهب تشیع گروید، اسامی دوازده امام را از خطبه بینداخت و مذهب تسنن را مذهب رسمی دولت بیجاپور کرد و به ترویج شریعت حنفی پرداخت و «شعائر طائفه امامیه را برطرف ساخته، تاج سرخ دوازده ترک را که در آن عصر از شعار سپاه شیعه بود فرمود که کسی بر سر ننهد.» همچنین همهٔ امرای غریب یا آفاقی (یعنی کسانی که از ایران و فرارود و ... به دکن کوچیده بودند، در برابر دکنیان و حبشیان) مگر اسدخان لاری، خوش‌گلدی آقای رومی و شجاعت‌خان، را برکنار کرد و جای آن‌ها را به دکنیان و حبشیان داد، و از میان سه‌هزار تن نوکر خاصهٔ خاندان شاهی که از غریبان بودند تنها چهارصد تن را نگه‌داشت و بقیه را مرخص کرد و آنان به گجرات و ممالک دیگر دکن رفتند. زبان رسمی دیوانی و دولتی را نیز از فارسی به هِندَوی (آمیزه‌ای از زبان‌های دکنی و مراتی بگردانید (تاریخ فرشته، ۲/۲۶ ـ ۲۷). ابراهیم عادل‌شاه در اوایل پادشاهی خود، با بهره‌گیری از اوضاع آشفتهٔ مملکت بیجانگر، مملکت اصلی هندوان در دکن، سپه‌سالار خود اسدخان لاری را به تاخت و تاز در سرزمین بیجانگر فرستاد. اسدخان پس از دو بار جنگ با سپاهی که رامراج، وکیل‌السلطنه و مدارالمهام حکومت بیجانگر، به فرماندهی برادرش به رویارویی او فرستاد، و موفقیت نسبی در این جنگ‌ها، با بیجانگریان صلح کرد و به بیجاپور بازگشت و ابراهیم وی را بنواخت و برکشید. اماااندکی بعد، به سعایت یوسف ترک، شحنهٔ دیوان که اسدخان را متهم کرد که به سبب اتحاد مذهب (تشیع) با برهان نظام‌شاه دست در کار دسیسه‌چینی برضد عادل‌شاه است، ابراهیم در پی دستگیری و نابودی اسدخان، که به جاگیر خود دژ تلکوان رفته بود، برآمد. تلاش‌های ابراهیم برای از میان برداشتن اسدخان به‌جایی نرسید و اسدخان، ظاهراً به‌رغم میل خود، برای دور کردن خطر از سر خود چاره‌ای جز آن ندید که با رامراج و برهان نظام‌شاه نوشت و خواند کند و آن‌ها را برضد عادل‌شاه برانگیزاند. برهان نظام‌شاه در ۹۴۷ق، به همراه امیر برید (ـ ۹۵۰ق) فرمانروای بیدر (۹۱۰ ـ ۹۵۰ق) به‌قصد استرداد برخی مواضع در ولایت پرنده که به‌دست عادل‌شاهیان افتاده بود به مملکت عادل‌شاه تاخت. پس از تاخت و تازی چند، که در آن میان اسدخان که به نظام‌شاه پیوسته بود از او گسست و بار دیگر به خدمت عادل‌شاه درآمد، به‌وساطت شاه‌طاهر دکنی یا عمادشاه، فرمانروای برار، میان دو طرف مصالحه شد و نظام‌شاه به پایتخت خود احمدنگر بازگشت. ظاهراً در اثنای همین لشکرکشی نظام‌شاه بود که امیر برید درگذشت و پسرش علی‌برید بر تخت فرمانروایی بیدر نشست. ابراهیم عادل‌شاه در ۹۵۰ق رابعه‌سلطان، دختر علاءالدین عمادشاه را به زنی گرفت. در همان سال برهان نظام‌شاه بار دیگر، این‌بار به اتفاق علی برید و برادرش خان‌جهان بر مملکت عادل‌شاهی تاخت و جمشید قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۹۴۰ـ ۹۵۰ق) و رامراج نیز به تحریک او و به تاخت‌وتاز در قلمرو بیجاپور پرداختند و برخی قلاع را به محاصره درآوردند. ابراهیم عادل‌شاه که خود را در تنگنایی سخت گرفتار می‌دید، به صواب‌دید اسدخان، با دادن دژ سولاپور / شولاپور، که همیشه مورد نزاع نظام‌شاهیان و عادل‌شاهیان بود، به برهان نظام‌شاه، وی را دست‌کم برای مدتی خرسند و آرام ساخت و با رامراج نیز مصالحه کرد. آنگاه سپاه عادل‌شاهی به فرماندهی اسدخان، جمشید قطب‌شاه را به‌آسانی بشکست و به هزیمت واداشت. گفتنی است، به‌نوشتهٔ سیدعلی طباطبا، نظام‌شاه پس از آنکه عادل‌شاه را در جایی به‌نام ارجان بشکست و به بیجاپور هزیمت داد به سولاپور روی نهاد و آن‌جا را پس از مدتی محاصره بگشود. به هر تقدیر، در ۹۵۱ق باز میان نظام‌شاه و عادل‌شاه ستیز و درگیری پیش آمد و نظام‌شاه، گویا به تحریک رامراج، آهنگ گشودن گلبرگه کرد و آن‌جا را به محاصره گرفت. عادل‌شاه رهسپار دفع وی گردید و این بار، برخلاف جنگ‌های پیشین و پسین، موفق به شکست و گریزاندن نظام‌شاه شد. در ۹۵۲ق برهان نظام‌شاه به قلمرو علی برید، فرمانروای بیدر تاخت و به تسخیر قلاع اوسه و قندهار و اودگیر پرداخت. علی‌برید ناگزیر دژ کلیان را به ابراهیم عادل‌شاه داد و از او یاری جست. عادل‌شاه به یاری علی‌برید شتافت و در شش‌ماه دوبار با نظام‌شاه جنگید، اما هر دو بار سخت شکست خورد. وی که شکست‌هایش را از خیانت امرا و نزدیکان خود دانست، دست به کشتار آن‌ها گشود و بسیاری از امرای مسلمان و هندو را به قتل آورد، چندانکه بیشتر مردم از او بیزار گشتند و در پی برانداختن او و به تخت نشاندن برادرش شهزاده عبدالله برآمدند، اما ابراهیم از قصد آن‌ها آگاهی یافت، مردم بیشتری را به قتل رساند و عبدالله نیز بگریخت و به پرتغالیان در بندر گوا پناه برد. در این هنگام ابراهیم عادل‌شاه باز به اسدخان لاری بدگمان شد. اسدخان،

برای درامان ماندن از خشم و درنده‌خویی او، باز به تلکوان (بلگاون/ بلگام) رفت. وی با این‌که می‌دانست ابراهیم عادل‌شاه دیگر بدو اعتماد ندارد، تا دم مرگش (اواخر ۹۵۵ق یا محرم ۹۵۶ق) بدو وفادار ماند و حاضر نشد دژ بلگاون را به برهان نظام‌شاه بسپارد و در زمان مرگ به خط خود به عادل‌شاه نامه نوشت و او را به آمدن به دژ خود فراخواند. عادل‌شاه نیز در محرم ۹۵۶ق به شتاب از بیجاپور رهسپار بلگاون شد. در میان راه از مرگ اسدخان باخبر شد و اندکی بعد به بلگاون رسید و آن‌جا را گرفت. چندی بعد، ابراهیم عادل‌شاه دخترش بانی بی‌بی را به زنی علی‌برید داد و با وی هم‌پیمان شد، اما برهان نظام‌شاه نیز توانست رامراج را با خود هم‌پیمان سازد. نظام‌شاه پس از آن قصد گشودن دژ کلیان کرد و در پای آن دژ اردو زد. عادل‌شاه برای رویارویی با او رو به آن دژ نهاد و در مقابل اردوی نظام‌شاه لشکرگاه ساخت. برهان نظام‌شاه، به‌رغم پدید آمدن سختی و قحطی در اردویش، در اول شوال ۹۵۶ق / ۲۳ اکتبر ۱۵۴۹م، ناگهان به اردوی عادل‌شاه تاخت و شکست سختی بر آن وارد آورد. عادل‌شاه سراسیمه و دستپاچه بگریخت و دژ کلیان به‌دست نظام‌شاه افتاد. ابراهیم عادل‌شاه، در هنگام گریز و بازگشت به بیجاپور، قلمرو نظام‌شاه را دستخوش تاخت‌وتاز و غارت کرد و دژ پرنده را از دست گماشتگان خواجه جهان دکنی بیرون آورد و به تختگاه خود بازگشت. اندکی بعد نظام‌شاه و خواجه جهان رو به دژ پرنده نهادند و آن را بگرفتند. در ۹۵۹ق برهان نظام‌شاه باز با رامراج دست اتحاد داد و آن دو بر متصرفات عادل‌شاه تاختند و دژهای رایچور و سولاپور را گشودند. برهان نظام‌شاه سپس در پی وارد آوردن ضربه‌ای مهلک بر حکومت عادل‌شاهیان و گشودن بیجاپور برآمد و به همراه رامراج، بیجاپور را شهربندان کرد، ولی در گیرودار محاصره، بیمار شد و پس از بازگشت به احمدنگر درگذشت (۲۴ محرم ۹۶۱ق/ ۳۰ دسامبر ۱۵۵۳م) و بیجاپور از خطر سقوط نجات یافت. ابراهیم عادل‌شاه، پس از مرگ برهان نظام‌شاه، با پسر بزرگ و جانشین او حسین نظام‌شاه صلح کرد و مدتی میان دو طرف صلح برقرار بود تا این‌که باری دیگر مناسبات آن‌ها، به‌ویژه بر اثر تحریکات خواجه‌جهان دکنی، که از حسین‌نظام‌شاه ترسیده و به عادل‌شاه پناهیده بود، به‌هم خورد و ابراهیم عادل‌شاه در پی بازستانی دژ شولاپور برآمد. وی با رامراج طرح دوستی افکند و سیف عین‌الملک، سپه‌سالار نظام‌شاه را که از احمدنگر گریخته و نزد عمادشاه فرمانروای برار پناهیده بود به درگاه خود دعوت کرد و بنواخت و جاگیر و مقام و منصب داد. عادل‌شاه سپس، به صوابدید خواجه‌جهان و سیف عین‌الملک، به پشتیبانی از ادعای شاهی خواهرزادهٔ خود شاهزاده علی، از پسران دیگر برهان نظام‌شاه، که مدعی تاج و تخت احمدنگر بودند، برخاست و وی را «به چتر و آفتابگیر [یعنی علامات شاهی] سرافراز نمود.» (برهان مآثر، ۳۸۰) و دو هزار سپاهی به سوی مرزهای مملکت نظام‌شاه روانه کرد و خود با سیف عین‌الملک رو به شولاپور نهاد و حسین‌نظام‌شاه از احمدنگر رهسپار مصاف با وی گردید. در این جنگ نیز ابراهیم عادل‌شاه به‌رغم برخی پیروزی‌های اولیه، شکست خورد و منهزم گردید. پس از آن میان عادل‌شاه و سیف عین‌الملک اختلاف پیش آمد و کارشان به جنگ کشید و سیف عین‌الملک سه‌بار لشکر عادل‌شاه را شکست داد و عادل‌شاه از ناچاری از رامراج یاری جست و سپاه اعزامی رامراج، به فرماندهی برادرش، سیف عین‌الملک را بشکست و به هزیمت واداشت. در این اثنا ابراهیم عادل‌شاه بیمار شد و «به امراض متضاده چون ناسور مقعد و بواسیر و زلق‌الامعاء و تب مطبقه و دوران سر گرفتار» شد. پزشکان در معالجهٔ وی درماندند و بیماری او دو سال به درازا کشید تا سرانجام درگذشت و در قصبهٔ کوکی در کنار آرامگاه پدر و نیای خود به خاک سپرده شد. پس از او پسرش علی یکم بر تخت شاهی عادل‌شاهیان در بیجاپور نشست.

منابع: برهان مآثر، ۲۷۰، ۲۹۷-۲۹۷، ۳۴۹، ۳۷۹، ۳۸۷-۳۹۸، ۴۰۲؛ تاریخ فرشته، ۲/۲۶-۳۴؛ تشیع در هند، ۱۲۹-۱۳۰؛ طبقات اکبری، ۴۴۲؛ *The Oxford History of India*, 297-8, 301, 308, 319; *A Socio-intellectual history of the Isnā'Asharī Shī'is in India* .2/268-269.

برزگر

ابر گهربار (ab.re.go.har.bār)، منظومه‌ای است در بحر متقارب از غالب دهلوی (۱۲۱۲-۱۲۸۵ق). غالب این منظومه را که ناتمام ماند، در شرح غزوه‌های پیامبر اسلام به تقلید از شاهنامهٔ فردوسی سروده است. ظاهراً شاعر تا پایان زندگی همچنان کار نظم آن را پی می‌گرفته، اما سرانجام بر اثر سالخوردگی و ناتوانی وی به پایان نرسید و تنها تمهیداتی از آن را سرود، تعداد ابیات آن را بین ۹۲۸ تا ۱۱۰۰ بیت نوشته‌اند. ابرگهربار با سربندهای: سپاس، مناجات، حکایت، نعت، معراج، منقبت، مغنی‌نامه و ساقی‌نامه آغاز می‌شود. این منظومه نخستین بار در ۱۲۸۱ق، در

حیات شاعر، در دهلی و دو بار نیز در کلیات غالب و کلیات فارسی او به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۸۳؛ آثارالصنادید، ۷۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۳۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۲۲/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۳۳؛ کلیات فارسی غالب دهلوی، ۳۱۸-۴۱۲.

قاسم‌زاده

ابری سیوستانی (ab.ri-ye.si.ves.tā.ni)، ابراهیم فرزند نصرالله فرزند عبدالکریم احمدانی سیوستانی، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، ادیب و دیوانی شبه‌قاره. وی از کارمندان ادارهٔ مالیات بود. ازاین‌رو برای آموزش کسانی که در آینده به خدمت دولت درمی‌آمدند، رساله‌هایی در نامه‌نگاری تدوین کرد. منهاج‌الشعور یکی از این رساله‌ها است و گویا در ۱۱۹۹ق، در چند طبقه و چند فصل نوشته شده است. وی در هر طبقه عبارت‌هایی مناسب برای نامه‌نگاری به مخاطبان خاص آورده است. شماری از عناوین آن از این قرارند: طبقهٔ نخست در عبارت عظام (شاهان)؛ طبقهٔ دوم در عبارات امرای عظیم‌الشأن؛ طبقهٔ پنجم در عبارت‌هایی که برای دوستان به‌کار می‌رود؛ فصل در استحصال و دستک؛ فصل در نوشتن عرایض. انشای ابری اثری دیگر از او است که آن را در دو دفتر، نخستین دفتر را در پنج فصل در ۱۲۰۴ق، دومین را در دو بخش و در ۱۲۰۷ق، نوشته است. عنوان‌های فصل‌های دفتر نخست از این قرارند: ۱ـ نامه به عزیزان و خویشان؛ ۲ـ به یاران دوستی نشان؛ ۳ـ پروانجات و پرزجات؛ ۴ـ استحصال دستکات کار و دستکات طلب سرکار (دولتی)؛ ۵ـ عرایض به خوانین و بزرگان. دفتر دوم هم در بخش‌هایی با عنوان‌های زیر تدوین شده است: ۱ـ در تحریر اخلاص‌نامه‌های شوق‌انگیز آتش‌ریز؛ ۲ـ در نامه‌های معاملت‌آمیز خود فرمان. دست‌نویسی از دفتر نخست این اثر به شمارهٔ N.M.1979-60/B در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و هر سهٔ این رساله‌ها هم در دست‌نویسی به‌شمارهٔ ۵۹۲۳، زیر نام رسایل ابری، در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۵۵/۵-۳۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۴۵/۳-۱۱۴۶، ۱۱۷۹-۱۱۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 31.

م.اسماعیل‌پور

ابکم کشمیری (ab.kam-e.kaš.mi.ri)، ملا ابکم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاعری با زبان فصیح و بیان بلیغ بود. ابکم سه برادر داشت که دو تن از آنها شاعر بودند. یکی ملا ناطق کشمیری و دیگری متخلص به لکنتی که شعری از او در دسترس نیست. در تذکرهٔ شعرای کشمیر به یک بیت شعر از ابکم کشمیری اشاره شده است: «محبت را پس از قطع محبت لذتی باشد ـ که شاخ نخل پیوندی به از اول ثمر گیرد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۱؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۴۰/۱؛

دانشنامه

ابن حسن بلگرامی (ebn-e.ha.san-e.bel.ge.rā.mi)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. زادگاهش بلگرام بود و در لکنو اقامت داشت. در ۱۲۸۵ق/ ۱۸۴۶م کتابی به‌نام برهان اوده تألیف کرد. در این کتاب رویدادهای مهم روزگار فرمانروایی برهان‌الملک (۱۱۳۳ـ۱۱۵۲ق) تا زمان زندگی نویسنده آمده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به شمارهٔ ۹۵۴ در کتابخانهٔ علیگر سبحان نگه‌داری می‌شود. ابن حسن از دوستان میرزا غالب بود و میرزا غالب کتاب تاریخ خود به‌نام مهر نیمروز را به او اهدا کرده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۴/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,246; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/713; *Mughals in India* , 195.

فتح‌نیا طبری

ابن حسین بن جمال‌الدین (ebn-e.ho.seyn.ebn-e.ja.mā.lod.din)، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از ایران به هند کوچید و در پادشاهی عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) می‌زیست. وی کتابی به‌نام لمعات قطب‌شاهی در هواشناسی نوشت. وی در این اثر به فصول و تغییرات جوی پرداخته است. نسخهٔ دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۶ در کتابخانهٔ ملافیروز بمبئی نگه‌داری می‌شود.

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature,246; *Mughals inIndia* , 195.

فتح‌نیاطبری

ابن خاتون (ebn-e.xā.tun)، ابوالمعالی شمس‌الدین محمد بن سدیدالدین علی بن احمد بن نعمت‌الله ابن خاتون، ــ یمن ۱۰۵۹ق، شاعر، دانشمند و ادیب ایرانی. ابن خاتون عنوان خاندانی مشهور از شیعیان لبنان و شناخته‌ترین این خاندان، ابوالمعالی شمس‌الدین محمد است. وی دوران کودکی را در مشهد گذراند و از شاگردان شیخ بهایی عاملی (ــ ۹۳۰ق) و همچنین خواهرزادهٔ او نیز بود. در فن معانی و بیان و علوم ریاضی تبحر داشت. در دوران تسلط ازبکان بر خراسان، از مشهد به حیدرآباد دکن رفت (۱۰۰۹ق) و در سلک خواص ملازمان دودمان قطب‌شاهی درآمد. در ۱۰۲۴ق به عنوان سفیر سلطان محمد قطبشاهی به ایران آمد و نزد شاه عباس رسید، مدتی نیز در ایران بود تا این‌که به همراه قاسم‌بیک سفیر شاه عباس به حیدرآباد بازگشت (۱۰۲۹ق). پس از بازگشت در سلطنت عبدالله قطب‌شاه، به جای محمد پیرزاد به سمت پیشوایی و دبیری و نیابت سلطان برگزیده شد و ۲۰ سال این سمت را برعهده داشت. در این دوره علاوه بر کارهای حکومتی، کلاس درس نیز برگزار می‌کرد و شاگردان بسیاری در زمینه‌های مختلف علمی نزد او درس می‌خواندند. «جمعی کثیر از طلبه هر روز و هر شب به مجلس درس او می‌رسیدند.» (حدایق‌السلاطین، ۲۲۳) که از جملهٔ آن‌ها می‌توان علی بن طیفور بسطامی و محمد بن شرف حسینی جزایری را برشمرد. در دوران تصدی نیابت و پیشوایی در حیدرآباد مدرسه، بیمارستان و مساجد زیادی تاسیس یا مرمت کرد. مؤلفان و نویسندگان نزد او محترم بودند و تشویق می‌شدند و آثاری چون ترجمهٔ عیون اخبارالرضا از ابن طیفور، تاریخ حدیقةالسلاطین از ملا حسین آملی به حمایت وی نوشته شد. ابن خاتون خود نیز آثار زیادی دارد، از جمله ترجمهٔ قطب‌شاهی / شرح اربعین (تهران، ۱۲۷۵، ۱۳۰۸ق، بمبئی ۱۳۰۹ق). این کتاب ترجمهٔ فارسی اربعین شیخ بهایی است که به دستور محمد قطب‌شاه نوشته است؛ توضیح‌الاخلاق عبداللهٔ شاهی که شرح فارسی اخلاق ناصری است و به‌دستور عبدالله قطب‌شاه تألیف شده است، نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های آستان قدس به شمارهٔ ۴۰۳/۶ مسجد اعظم قم به شماره ۹۵، سلطان القرایی ۴۴۲؛ نگه‌داری می‌شود؛ حاشیه‌ای بر قسمتی از اصول کافی، دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۲۹۳/۱ در کتابخانهٔ سپهسالار نگه‌داری می‌شود؛ دیوان که شامل غزل و رباعی است و دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۱۵ــ۲۰۷ــ۲۰۸ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است؛ شرح جامع عباسی کتابی در فقه به زبان فارسی، نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۸۶۹/۲ در کتابخانهٔ ملی تبریز نگه‌داری می‌شود؛ حاشیهٔ جامع عباسی که به وی منسوب است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۳۷/۱۲ــ۱۳۸ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود؛ کتابی در امامت به زبان فارسی که نسخه‌ای از آن به شماره ۶۷/۶ در کتابخانهٔ مجلس شورا نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۲۱/۱ـ ۳۲۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۵۹ـ ۱۶۰؛ حدایق‌السلاطین، ۲۲۲ـ ۲۳۵؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی،۳۹۴/۳ـ۳۹۵؛ الذریعه، ۱۶۸/۱ـ ۱۶۹؛ ریحانةالادب، ۳۱۹/۵ـ ۳۲۰؛ ۴۹۰/۷؛ طبقات اعلام‌الشیعه، قرن ۱۲/۱۱ـ ۱۳؛ عالم‌آرای عباسی، ۹۴۱/۲ـ ۹۵۱؛ فهرست کتابخانهٔ سپهسالار تهران، ۲۹۳/۱؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۰۷/۱۵ـ ۲۰۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۰۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۷۷/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۸۷/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی آستان قدس رضوی، ۴۰۳/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷/۱۲ـ ۱۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۵؛ فوائد رضویه، ۵۶۷؛ کاروان هند، صفحات متعدد؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۱۷۷ـ ۱۸۰.

دانشنامه

ابوالبرکات‌خان، پسر قاضی محمد کاظم پسر قاضی‌محمد رفیع ← صوفی کشمیری

ابوالبرکات لاهوری (a.bol.ba.ra.kāt-e.lā.hu.ri)، متخلص به منیر، فرزند ملاعبدالحمید مولتانی، لاهور ۱۰۱۹ ــ اکبرآباد ۱۰۵۴ق، دیوانی، ادیب و شاعر شبه‌قاره. در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پدرش خوش‌نویسی توانا و از کاتبان بزرگ دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و هنرمندی دانشور و سخن‌سنج بود. ابوالبرکات از همان خردسالی دوست‌دار شعر و سخنوری بود و همواره به همراه پدر در محافل شاعران آن دوره شرکت و با آنان گفت‌وگو می‌کرد. ابوالبرکات از چهارده‌سالگی به سرایش شعر روی آورد و در سروده‌هایش منیر

تخلص می‌کرد. او در شعر نخست از شاعران دربار عبدالرحیم‌خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق)، مانند عرفی شیرازی، ثنایی مشهدی، شکیبی فراهانی و انیسی شاملو پیروی می‌کرد، چنان که خود در مکتوب آخرالمنشآت گوید: «سر گروه نکته‌دانان عبدالرحیم‌خان‌خانان با ارباب سخن چگونه می‌پرداخت و بساط فیض‌گستری بر چه نمط می‌انداخت. سخنوران تازه‌گفتار، چون عرفی و ثنایی و نظیری و شکیبی و انیسی و خیالی و نوعی و کفری، رونق‌افزای مجلس وی بودند و به دستیاری الطافش در دستگاه معنی ید بیضا می‌نمودند.» از میان شاعران پیشین، ابوالبرکات بیشتر از انوری و خاقانی پیروی می‌کرد. او در ۱۰۴۵ق از زادگاهش به اکبرآباد کوچید و به ملازمان سیف‌خان قزوینی، شوهرخواهر ملکه ممتازمحل پیوست. پس از مدتی چون سیف‌خان استاندار بنگاله شد، ابوالبرکات نیز به همراه وی به بنگاله رفت. با مرگ سیف‌خان در ۱۰۴۹ق، ابوالبرکات به ملازمت اعتقادخان برادر سیف‌خان، حکمران جونپور، درآمد، اما پس از چندی به اکبرآباد بازگشت و همان‌جا نیز درگذشت. پیکرش را به زادگاهش بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. به نوشتهٔ آزاد بلگرامی در سرو آزاد، «هفت رجب سنهٔ اربع و خمسین و الف [۱۰۵۴ق] در مستقرالخلافهٔ اکبرآباد رخت حیات بربست. نعش او را به لاهور نقل کرده، زیر خاک سپردند.»

ابوالبرکات نویسنده و شاعری پرکار و از شاعران برجستهٔ روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) بود و با این که در جوانی از دست بشد، اما نازک‌خیالی‌های شاعرانه‌اش به‌ویژه در زمینهٔ سرودن مثنوی و نیز نوشته‌های به جا مانده از وی که سرمشق دیوانیان و مترسلان بوده، او را سرآمد دیگر همگنانش کرده بود، چندان که می‌توان وی را بهترین نمایندهٔ نظم و نثر فارسی در شبه‌قاره به روزگار شاه‌جهان دانست. از آثارش ۱ــ انشای منیر / رقعات منیر در دو مجموعه. مجموعهٔ یکم دربردارندهٔ شصت‌نامه است که از جانب سیف‌خان، فرمانروای بنگال به برخی از خوانین نوشته شده است. او در دیباچه‌ای کوتاه بر این مجموعه، تاریخ گردآوری آن را ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۰۵۰ق نوشته است. مجموعهٔ دوم دربردارندهٔ چهل نامه از منیر و منشآتی از دیباچه‌هایی است که وی بر کتاب‌های گوناگون نوشته است. انشای منیر بارها در پتنا، کانپور، لکنو و دهلی، به چاپ رسید و چندین نسخهٔ دست‌نویس نیز از این اثر در کتابخانه‌های هند و پاکستان، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد، گنجینهٔ شیرانی در دانشگاه لاهور، کتابخانهٔ وحید قریشی در لاهور، موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و کتابخانهٔ دانشگاه پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ مناظرات منیر که در برخی از نسخه‌ها یک یا چند تا از این مناظره‌ها به دلخواهِ گردآورنده گردآوری شده است. این مناظرات عبارتند از مناظرهٔ چهار عنصر (مناظره‌ای میان عناصر اربعه، یعنی آب و باد و خاک و آتش)، مناظرهٔ تیغ و قلم، مناظرهٔ روز و شب (نثر آمیخته به نظم) و مناظرهٔ قلم و سخن که این مناظرات همگی به نثر بوده و برای آموزش نامه‌نگاری به کار رفته است. نسخه‌هایی دست‌نویس از این مناظرات در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد و گنجینهٔ شیرانی در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ نوباوه که مجموعه منشآت، مناظرات و نامه‌هایی به نثر مسجع و آمیخته به‌نظم است. برخی از آن‌ها به نام و پاره‌ای نیز بدون نام کسان یا سربندهایی در رقعه، با مایهٔ عرفانی و تعبیرهای ادبی است. این مجموعه نخستین‌بار در ۱۸۸۲م در لکنو چاپ سنگی شد و چندین نسخهٔ خطی از آن نیز در کتابخانه‌های هند و پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ کارستان که سرگذشت والااختر فرمانروای خیالی هرموز و نبردهای وی است. این اثر در ۱۰۵۰ق در جونپور نوشته شده و به شاه‌جهان اتحاف شده است. چندین نسخهٔ خطی از کارستان در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد، موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، گنجینهٔ شیرانی در پنجاب لاهور و دیگر کتابخانه‌های هند و پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ کارنامه که ابوالبرکات در این رساله به نقد و بررسی سروده‌های شاعرانی مانند عرفی شیرازی، طالب آملی و زلالی خوانساری پرداخته است. او در این رساله از مجلسی یاد می‌کند که در آن گفته شده است شاعران متقدم قدر و منزلتی در برابر شاعران متأخر ندارند و شاعران یاد شده جانی تازه به شعر فارسی بخشیده‌اند. منیر که با شنیدن چنین سخنانی سخت رنجیده‌خاطر شده بود، با نگارش کارنامه، پس از آوردن پنجاه شعر از این شاعران، به نقد سروده‌های آنان و بررسی ایرادهای لفظی و معنوی هر یک از این شعرها پرداخت و آن‌ها را کم‌مایه خواند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در سراج منیر به انتقادات ابوالبرکات پاسخ گفت. این دو کتاب در یک مجموعه در ۱۹۷۷م به کوشش سیدمحمداکرم‌شاه، به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شد؛ ۶ــ شرح دیوان عرفی شیرازی. به نوشتهٔ محمدصالح کنبوه در دیباچهٔ نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب که به شمارهٔ ۴۰۹۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود «در مجلسی به اصرار، منیر لاهوری را به شرح

دیوان عرفی واداشتند، اما او پیش از به پایان بردن شرح این دیوان درگذشت. می‌رفت تا از میان برود، تا این که در ماه رمضان ۱۰۷۵ق، یکی از خادمان آن مخدوم، پس از ۲۲ سال از برهان‌پور آمد و آن اوراق را به من رسانید»؛ ۷ـ کلیات منیر که در آن چند مثنوی از وی گردآوری شده است. هفت مثنوی کوتاه با نام هفت‌اختر که بدین شرح است: آب و رنگ در ستایش مرز و بوم اکبرآباد و وصف آب جویی که در پای این شهر روان است و نیز ستایش خدیوسلیمان‌شکوه، بخت بلند در ستایش صاحبقران و صفت صیدگاه او و ظفر یافتن وی بر خصم، مرات‌الخیال در صورت حال آیینه و صفت قصر آیینه نگار نواب سیف‌خان و ستایش او که از آیینهٔ تیغش صورت ظفر نمودار است، ساز و برگ در اوصاف تیل و پان و تنباکو که هر یک ساز و برگ حریفان و ظریفان است، میخانه / ساقی‌نامه در صفت شراب و بیان حالت مستی و حسن ساقی، درد الم در بیان سوز دل و گزارش جان و نشئه حسن و ذوق محبت و چاشنی عشق و بیت‌المعمور در ستایش مسجدی که خان‌فیض‌رسان وزیرخان تعمیر کرده بود. در این مجموعه افزون بر مثنوی‌های هفت‌اختر چند مثنوی دیگر نیز گردآوری شده است که عبارتند از: الف ـ مناظرهٔ بنگ و کوکنار که مثنوی انتقادی در ۵۷ بیت است؛ ب ـ مظهر گل / مثنوی در صفت بنگاله که آن را در ۱۰۴۹ق برای سیف‌خان نواب بنگاله سروده و در آن از آب و هوا، زمین، گل‌ها، میوه‌ها، جانوران و حالات سفر خود بدان سرزمین سخن گفته است. مثنوی مظهر گل با نام مثنوی در صفت بنگاله در ۱۹۵۳م، در ۹۵۵ بیت در کراچی چاپ و منتشر شده است. ج ـ رمز و ایما / اشارت‌نامه که مثنوی ادبی و عرفانی است و ابوالبرکات آن را در ۱۰۵۱ق سروده است. او در این مثنوی که با مناجات آغاز می‌گردد، از خداوند می‌خواهد که به وی توانایی تدریس رمز و ایما بدهد. چنین برمی‌آید که نام این مثنوی هم از این‌جا گرفته شده است. مثنوی رمز و ایما در حدود چهارصد بیت است و در فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو در کراچی با استناد به این بیت، نام آن اشارت‌نامه آمده است: «چو کلکم این اشارت‌نامه بنوشت ـ به باغ صفحه تخم شعله را کشت»؛ د ـ بهار جاوید / جاوید بهار که در وصف بهار کشمیر است و شاعر در آن شاهپور میرزااعتقادخان (ـ ۱۰۶۰ق) فرزند میرزا غیاث‌بیگ‌اعتمادالدوله را ستوده است. ابوالبرکات دربارهٔ انگیزهٔ سرایش این مثنوی گوید «روزی بهاری دلتنگ در خانه نشسته بودم، که یکی سبزه‌روی پریزاد به خانه آمد و از من خواست که بهاران خاموش نمانم: بیفکن در زمین شعر طرحی ـ پی گلشن تو هم بنویس شرحی.../ چو سرو قامتش موزون شدم باز ـ به باغ فکر گشتم نغمه‌پرداز.» در کلیات منیر افزون بر مثنوی‌های وی گزیده‌هایی از سروده‌های ابوالبرکات با نام‌های دستنبو و ساقی‌نامه نیز آمده است. دستنبو گزیده‌ای از سروده‌های او است که در ۱۰۵۴ق سروده شده و دارای دیباچه‌ای به نثر است. گلدسته گزیده‌ای دیگر از سروده‌های ابوالبرکات است که آن هم دارای دیباچه‌ای به نثر است. هم او گوید: در ۴ ذیقعدهٔ ۱۰۴۹ق در جهانگیرنگر، این انتخاب را کرده است «چون دست به دست می‌برندش احباب ـ از اهل سخن یافته گلدسته خطاب.» این کتاب دارای چند قصیده، یکی با ردیف شمشیر و یکی با التزام مو، است. سپس قطعه‌ها، دوبیتی‌ها، مثنوی‌ها، وصف آیینه، وصف فوج شاهی، وصف دولتخانه، وصف بنگاله، وصف حمام، وصف باغ، فواره، هوا و کشتی نیز در پی می‌آید. نسخه‌ای از کلیات منیر به‌شمارهٔ ۱۱۲۳ در کتابخانه گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. در برخی منابع اشاره شده که ابوالبرکات صاحب تذکره‌ای با نام تذکرهٔ منیر لاهوری بوده است و حتی نگارندهٔ صحف ابراهیم آن را نیز در شمار منابع خود آورده است. اما محمدصالح کنبوی لاهوری که از دورهٔ کودکی تا مرگ ابوالبرکات با وی دوستی داشته است، در بررسی آثار او به چنین تذکره‌ای اشاره‌ای نمی‌کند. بنابراین می‌توان گفت که انتساب چنین تذکره‌ای به ابوالبرکات بی‌اساس است.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۴۶-۴۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۵۵-۹۳؛ پیمانه، ۵۲۳-۵۳۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۴۷/۵ - ۱۷۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۲/۲ - ۳۶۷، ۴۲۰، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷؛ ۷۸/۳، ۵۶۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷۷/۱؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۰۹؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۳۱۰-۳۲۰؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۲۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۶۴-۱۴۷۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۰۰؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۵-۴۸؛ دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۳۱۶/۲، ۵۰۷؛ دایرةالمعارف شوروی تاجیک، ۵۴۹/۴؛ در دری، ۶۶، ۶۷؛ الذریعه، ۱۶۲/۱۲-۱۶۳؛ روز روشن، ۷۷۴-۷۷۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۵/۲؛ سرو آزاد، ۶۰؛ شمع انجمن، ۴۴۷؛ عمل صالح، ۴۰۸/۳-۴۱۴، ۴۴۱-۴۴۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۷/۱؛ ۴۵۰۹/۴؛ ۵۳۲۶/۵؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۸۸/۱، ۴۲۹/۳-۴۳۰، ۴۴۹، ۵۳۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱/۵-۱۲۹؛ ۱۰۲۵/۶-۱۰۲۶، ۱۰۳۳؛

۷۱۴/۷ـ۸۴۰ـ۸۴۶؛ ۱۵۰۶/۸؛ ۱۳/۲۴۰۸ـ۲۴۰۹، ۲۴۲۰ـ۲۴۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۸۴ـ۳۸۵، ۴۳۷، ۴۴۹، ۶۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۴۶۳/۳، ۱۵۵۲، ۱۶۱۸، ۱۷۳۷، ۱۸۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۹، ۱۹۲۲؛ مجمع‌النفایس، ۷۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۳؛ مرآةالخیال، ۱۱۹؛ مرآةالعالم: تاریخ اورنگزیب، ۶۶۸/۲؛ مقالات شیرانی، ۶ (۱۹۷۲) ۴۴۴ـ۴۵۰؛ مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۷۲/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۲/۱ـ۱۱۳؛ منتخب‌اللطایف، ۳۸۲؛ میخانه، ۴۹۸؛ ۵۲۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۷ـ۶۴۰؛ نزهة‌الخواطر، ۹/۵؛ نشتر عشق، ۱۳۹۳/۴ـ۱۳۹۶؛ هدیة‌العارفین، ۶۲۰/۱؛ همیشه‌بهار، ۲۳۲؛ پروفسور ع.و.اظهر دهلوی، «معرفی مثنوی در صفت بنگاله از منیر لاهوری»، قند پارسی، شمارهٔ ۱، پاییز ۱۳۶۹ش / ۱۹۹۰م، صص ۴۰ـ۴۶؛ هلال، سال یکم، شمارهٔ ۵، آبان ۱۳۳۲ش، ص ۵۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 436-437; *Mughals in India*, 353- 354; *Iranica*, 1/268.

م.انوشه

ابوالبقای ابرکوهی (a.bol.ba.qā-ye.a.bar.ku.hi)، فرزند شاه‌ابوالولی فرزند ابوالفتح، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی از سادات ابرکوه / ابرقو بود. گذشته از شاعری، در خوش‌نویسی نیز دست داشت. در روزگار پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) به هند کوچید و با تقرب‌خان (ـ ۱۰۳۷ق) و محمدعلی‌خان (ـ ۱۰۹۸ق) آشنایی یافت. در ۱۰۸۳ق به اصفهان رفت و در مسجدی به تحصیل سرگرم شد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۱۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۴۳/۱؛ شام غریبان، ۳۹؛ کاروان هند، ۱۱/۱.

فتح‌نیا طبری

ابوالبقای کوهپایه‌ای (a.bol.ba.qā-ye.kuh.pā.ye.i)، فرزند میرمحمود، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی از سادات کوهپایه (روستایی در نزدیکی اصفهان) بود. ابوالبقا با میرزا محمدطاهر نصرآبادی دوستی داشت. در روزگار پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) به‌هند کوچید و در دربار شاه‌جهان با عزت و احترام روزگار می‌گذراند. پس از چندی به کشمیر رفت و در همان‌جا درگذشت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۷۲۹/۴ـ۱۷۳۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۱۶؛ شام غریبان، ۴۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۵۰.

فتح‌نیا طبری

ابوالحسن سندی (a.bol.ha.san-e.sen.di)، مخدوم ابوالحسن داهری نقشبندی قریشی، ح ۱۱۱۶ـ ۱۱۸۱ق، عالم دینی، عارف،نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مدتی در مدرسهٔ مدینهٔ منوره تدریس فقه و حدیث می‌کرد و حافظ محمد صدیق از شاگردان وی بوده است. از آثارش: منظومهٔ کچکول نامه در مسائل کلامی و اصطلاحات صوفیان نقشبندی که در۱۹۶۵م به کوشش غلام مصطفی قاسمی در حیدرآباد به چاپ رسیده؛ ینابیع الحیاة الابدیة فی طریق طلاب النقشبندیه در دو جلد در سلوک و عرفان که آن را در ۱۱۵۰ق نوشته؛ منظومهٔ سراج‌المصلی در فقه حنفی نزدیک ۵۵۰۰ بیت که آن را در ۱۱۶۳ق سروده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۵۷/۳؛ تصوف بر صغیر مین، ۱۰۷، ۱۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌ای خطی فارسی پاکستان،۲۱۳۱/۳؛ ۱۱۱۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی،۱۴۸۹/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی،۶۱۶.

دانشنامه

ابوالحسن شکارپوری، مولوی سید ابوالحسن ← گنجینهٔ مصادر و سرچشمهٔ نوادر

ابوالحسن کشمیری (a.bol.ha.san-e.kaš.mi.ri)، سیدابوالحسن علی فرزند نقی‌شاه کشمیری، لکنو ۱۲۶۲ ـ ۱۳۴۲ق / ۱۸۴۶ ـ ۱۹۲۴م، خطیب، فقیه، محدث و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در زادگاهش برآمد. دروس معقول را نزد مولوی سیدحسن ساکن محلهٔ احاطهٔ کمال جمال و مولوی محمد نعیم فرنگی محلی، فقه و اصول را نزد تاج‌العلما علی‌محمد و مفتی محمدعباس شوشتری آموخت و از تاج‌العلما اجازهٔ اجتهاد گرفت. بزرگان روزگار ابوالحسن با خواندن اسعاف‌المأمول ابوالحسن فضل و کمال وی را ستودند. در ۱۲۶۶ق همراه پدرش به عراق کوچید و پس از دو یا سه سال حج گزارد. در جده با شیخ یحیی امام جمعهٔ شیراز دربارهٔ پاره‌ای

مسائل معالم اصول به مباحثه پرداخت. پس از آن به هند بازگشت و به تدریس روی آورد. از وی کتاب‌هایی به‌عربی، اردو و فارسی به جا مانده است. از آثارش: اسعاف‌المأمول در شرح زبدة‌الاصول شیخ بهایی به عربی (لکنو، ۱۳۱۲ق)؛ سواءالسبیل، شرح زاد قلیل در کلام به عربی (چاپ شده)؛ نهاریه شرح رسالهٔ ساعتیهٔ تاج‌العلما در علم صرف؛ حل‌المعلقات در شرح سبع‌المعلقات؛ اقامة‌البرهان علی حلة‌القهوة والقلیان؛ ارشادالمسزکین در زکات و فطره (چاپ شده)؛ اذانیه؛ احسن‌المواعظ (جلد اول در مواعظ، جلد دوم در فضایل، جلد سوم در مصایب به اردو، چاپ شده)؛ ازالة‌الشبهات در رد طبیعت باوران؛ معراجیه در اثبات معراج؛ علل‌الصیام در سبب خلقت و وجه تکلیف (چاپ شده)؛ رساله در عقد ام کلثوم (چاپ شده)؛ رسالهٔ مواعظ در اثبات معاد جسمانی به اردو؛ مواعظ حسنه (چاپ شده)؛ حجج قاطعه در بحث عروسی قاسم به‌اردو (چاپ‌شده)؛ افادة‌المبتدین در آداب تعلیم؛ دفع‌الخیشوم در جواب سفک المهج؛ رساله در رد تناسخ به‌اردو؛ رساله در استعمال صدف مروارید؛ رساله در بحث دف و طبل بلاغنا در مجلس عزا؛ رساله در وکالت شخص واحد در نکاح از طرفین؛ رساله در بطلان نماز با انگشتری طلا؛ رساله در صید سگ شکاری؛ مسأله در این که در نماز اجاره ترتیب شرط نیست؛ مسأله در جواز و عدم جواز ربا؛ مسأله در خمس؛ مسأله در نماز قصر؛ مضارب موبقه در جواب ردالمغالطه؛ رساله در اثبات نبوت.

منابع: امامیه مصنفین، ۱۷۶/۱، ۴۰۹؛ الذریعه، ۲۶۴/۶؛ فهرست کتابهای چاپی عربی، ۵۳؛ مطلع انوار، ۶۴-۶۷؛ نزهة‌الخواطر، ۸/۸
رسولی

ابوالحسن مولتانی (a.bol.ha.san-e.mul.tā.ni)، میرزا ابوالحسن فرزند شیخ میرحسین، سدهٔ سیزدهم هجری، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در آگره می‌زیست و چون از میرزایان بود، دوستانش از او خواستند تا دستوری در نامه‌نگاری بنویسد. ابوالحسن این اثر را در حـ ۱۲۵۲ق در هفت باب نوشت و آن را مرغوب‌القلوب منفعت اسلوب نامید. گفته‌اند ابواب مرغوب‌القلوب به همان ترتیب انشای هرکرن/ ارشادالطالبین (۱۰۳۱-۱۰۳۲ق) اثر هرکرن مولتانی، از منشیان روزگار جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق)، و درست همانند آن است. پیروی او از هر کرن، در نگارش این اثر، چنان بوده که برخی آن را دزدی اثر هرکرن دانسته‌اند. عناوین باب‌های این دو اثر از این قرارند: ۱ـ نامه‌هاکه سلاطین به سلاطین نویسند، ۲ـ در اصدار فرامین، ۳ـ در اصدار پراونجات، ۴ـ نوشتن عرایض، ۵ـ مکتوبات که ابنای روزگار به یکدیگر نویسند، ۶ـ خط و قبالهٔ شرعی و ۷ـ دستک و سرنامه. دست‌نویسی از دیباچه و فهرست باب‌های مرغوب‌القلوب به شمارهٔ ۶۵۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. از سویی ابوالحسن را همان مرید حسن، فرزند غلام‌حسن سهام قریشی قادری، که نویسندهٔ اثری به همین نام و با همان تاریخ بود، دانسته‌اند. در منابع دربارهٔ اثری که به مرید حسن منسوب است ــ مرغوب‌القلوب / انشای مرغوب ـ آمده، سی‌نامهٔ واقعی را دربردارد، به چند باب تقسیم نشده و سربندهای آن هر نامه راکه با نام دریافت کنندهٔ آن مشخص شده، از دیگری جداکرده است. دست‌نویس این اثر به شمارهٔ ۳۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۳/۵، ۴۱۹، ۴۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش ۱۲۰۰/۳، ۱۲۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیه ـ دهلی نو، ۲۷۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 34.
م.اسماعیل‌پور

ابوالحسن ویلوری، فرزند عبداللطیف ← قربی بیجاپوری

ابوالحیات قادری پهلواروی (a.bol.ha.yāt-e.qā.de.ri-ye.pa.hol.vā.ra.vi)، / بهاری، مولانا محمد فرزند نعمت‌الله فرزند مجیب‌الله هاشمی جعفری، ذوالقعدهٔ ۱۱۹۵- ۱۲۷۶ق، صوفی و تذکره‌نویس شبه‌قاره. در پهلواری، روستایی در نزدیکی پتنا می‌زیست و فقه هم می‌دانست. نزد مولانا احمدی فرزند وحیدالحق پهلواروی دانش آموخت. مدت‌های دراز ملازم پدر خود بود و به هدایت او به سلک صوفیه وارد شد. ابوالحیات در ۱۲۴۹ق کتابی به‌نام تذکرة‌الکرام در شرح احوال چهل و پنج تن از مشایخ بهار نوشته است. بیشتر مشایخی که زندگی‌نامهٔ آن‌ها در این تذکره آمده، از همروزگاران نویسنده بودند و در سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری می‌زیستند. تذکرة‌الکرام در ۱۸۸۰م در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۵/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۸۵؛ فهرست کتابهای چاپی

فارسی، ۱۲۵۱/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,34; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1014; *Mughals in India*, 37.

م.اسماعیل‌پور

ابوالخیر (a.bol.xeyr)، ز ۱۰۷۶ق، شاعر فارسی‌گوی. از زندگی وی ظاهراً به‌جز آگاهی‌هایی که از دیوان او به‌دست می‌آید اطلاعی در دست نیست، بیشتر به‌نظر می‌رسد که در نام شاعر سهوی رخ داده است، در دورهٔ حکمرانی اورنگ زیب گورکانی عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) می‌زیست و در دیوان او قطعات تاریخ تعمیر یا بنای ساختمان‌های آن زمان‌دیده می‌شود که از جملهٔ آن‌ها می‌توان از تاریخ بنای مدرسهٔ عالمگیر در ۱۰۷۳ق و تاریخ بنای باغ روشن‌آرابیگم، دختر شاه‌جهان (- ۱۰۸۱ق) در ۱۰۷۶ق نام برد. نسخه‌ای از دیوان او در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1968-87/2) نگه‌داری می‌شود که مجموعه‌ای از غزلیات و مقطعات و قطعات تاریخ، هجو میرنسیم و قاضی، رباعیات، تعریف گلبهار و مسجد جامع و باغ روشن آرا بیگم و مطالب دیگر است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌ای خطی فارسی پاکستان، ۹۳۵/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۷۲-۴۷۳؛ گلزار جاویدان، ۴۲/۱.

سیدعرب

ابوالعیاش لکنویی، عبدالعلی ← عبدالعلی لکنویی

ابوالفتح کشمیری (a.bol.fath-e.kaš.mi.ri)، خواجه ابوالفتح معروف به‌کلو، - ۱۱۰۰ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس کشمیری. در کشمیر به‌دنیا آمد و نزد مولوی حیدر بن فیروز چرخی کشمیری درس خواند و در فقه و اصول و عربی استادی یافت. مدتی دراز به تدریس اشتغال داشت و شاگردان بسیار تربیت کرد. در اواخر عمر مفتی کشمیر شد. درکشمیر درگذشت و در مقبرهٔ سلطان زین‌العابدین کشمیری به خاک سپرده شد. از آثارش: سیف‌السائلین به فارسی بسیار روان در رد عقاید شیعه.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۶۳/۲؛ تحایف‌الابرار، ۲۹۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۱۰/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶/۶؛

صابر آفاقی، «نثرنویسی فارسی درکشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷ (مهر و آبان ۱۳۴۹ش)، ۲۷.

برزگر

ابوالفتح گیلانی (a.bol.fath-e.gi.lā.ni)، حکیم مسیح الدین ابوالفتح فرزند عبدالرزاق صدر لاهیجی، لاهیجان ۹۵۵ق - حسن ابدال (هند) ۹۹۷ق، پزشک، ادیب، شاعر و دولتمرد ایرانی. پدرش عبدالرزاق (- ۹۸۳ق) وزیر خان احمد خان گیلانی بود. اما در ۹۷۴ق که شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) دولت خان احمد خان را در گیلان برانداخت و خان و وزیرش را به زندان بیفکند، پسران وزیر مسیح‌الدین ابوالفتح، همام‌الدین،نورالدین قراری و لطف‌الله از گیلان به خراسان گریختند وبه وساطت ثنایی مشهدی به خدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی (- ۹۸۶ق) در آمدند. در ۹۸۳ق سه برادر نخست از خراسان به هند کوچیدند و در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی(۹۶۳-۱۰۱۴ق) به گرمی پذیرفته شدند. ابوالفتح در ۹۸۷ق به صدارت و صوبه‌داری بنگاله رسید. یک‌چند در بنگال به اسارت افتاد اما توانست از بند بگریزد و خود را به دربار دهلی برساند. با این‌که پایهٔ ابوالفتح از سمت هزاری بالاتر نرفت، چندان نزد اکبر تقرب داشت که رتبه‌اش از وزیر نیز درمی‌گذشت، چنان گفته‌اند پایگاه وی در دربار دهلی همچون پایهٔ جعفر برمکی در دربار هارون‌الرشید بوده است. وی به زبان و ادب فارسی علاقهٔ فراوان می‌ورزید واز مروّجان بزرگ زبان فارسی در هند بود و شاعران ایرانی را که از میهن خود به هند می‌رفتند، حمایت می‌کرد. از این گذشته وی خود شاعری توانا بود و دو مثنوی به نام‌های مظهرالاسرار و ضیاءالنیرین به تقلید از نظامی گنجوی سروده بود، کتابی به‌نام قیاسیه در شرح اخلاق ناصری خواجه نصیر طوسی داشت و رقعات فصیحی از گونهٔ اخوانیات نوشته بود که بخشی از آن را «چهار باغ» می‌گفتند و مجموعه‌ای از آن در ۱۹۶۸م با دیباچهٔ محمد بشیر حسین در لاهور به چاپ رسیده است. دیگر اثرش فتاحی نام دارد که شرح قانونچه است. چون درگذشت، پیکرش را در حسن ابدال در آرامگاهی که خواجه شمس‌الدین خوافی ساخته بود، به خاک سپردند. عرفی شیرازی از مداحان ابوالفتح گیلانی بوده و در چندین قصیده وی را ستوده است.

منابع: اکبرنامه، ۱۴۴/۳، ۵۵۸-۵۶۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۶/۵-۴۶۹، ۸۲۴-۸۲۷، ۱۵۶۹؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در

لاهور، ۲۰۶-۲۱۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۱-۵۴۲، ۸۳۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۳۷-۴۱؛ تذکرهٔ بی‌بها، ۳۰۷ - ۳۰۸؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۱۵-۱۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۳-۱۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۷۶؛ دربار ملی، ۲۳۷-۲۳۸؛ دیوان عرفی، چاپ محمد ولی‌الحق انصاری، جلد دوم، در صفحات فراوان؛ دیوان فیضی، چاپ ای.دی. ارشد، ۶۶-۷۳؛ ذخیرة‌الخوانین، ۱۹۵/۱؛ الذریعه، ۲۴/۹؛ رقعات ابوالفتح گیلانی، مقدمه؛ ریاض‌العارفین ،۲۵/۱؛ شام غریبان، ۲۷؛ شعرالعجم، ۹/۳ و بعد؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۸،۹؛ صبح گلشن، ۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۹۰؛ کاروان هند، ۱۳/۱-۱۵؛ گیلان‌نامه ۲۸۵/۲ - ۲۹۳؛ ۳۲۱/۳ - ۳۲۳؛ مآثرالامرا، ۵۵۸/۱-۵۶۲؛ مآثر رحیمی، ۸۴۸/۳-۸۴۹؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۲۱۹-۲۲۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۴۱/۱؛ مطلع انوار، ۶۹- ۷۱؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۷/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۵۵ - ۵۶؛ نتایج‌الافکار، ۴۲-۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۹/۴؛ نشتر عشق، ۱۵۲/۱-۱۵۳؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۶۳-۶۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۰۸-۴۰۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 32-33.

دانشنامه

ابوالفرج محمد فاضل‌الدین بتالوی ← محمدفاضل بتالوی

ابوالفضل دکنی ← ابوالفضل علامی

ابوالفضل عبدالکریم (a.bol.fazl.ab.dol.ka.rim)، مولوی خوندگار فرزند خوندگار ثابت‌علی فرزند سیدشاه برهان‌الدین بغدادی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خانواده‌ای برآمد که نزد مردم بخش تنگائل به دانشوری آوازه داشتند. او نیز چون اسلافش در فراگیری دانش کوشید. ابوالفضل عبدالکریم سال‌ها در دبیرستان انگلیسی بی‌بی‌تنگائل، بخش میمن‌سنگه به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. او همچنین با نوشتن کتابی با نام گلشن فضل کوشید تا کودکان و نوآموزان به بهترین روش زبان فارسی را بیاموزند. دیگر کار ارزشمند ابوالفضل عبدالکریم برگردان ناتمام وی از قرآن مجید به‌زبان بنگالی بوده است. به‌نوشتهٔ حکیم عبدالرحمان در ثلاثهٔ غساله به‌پایان بردن این برگردان برای مسلمانان بس سودمند می‌آمد.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۹۷-۹۸؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۶۸.

نوش‌آبادی

ابوالفضل علامی (a.bol.fazl-e.al.lā.mi)، پسر شیخ مبارک ناگوری، اکبرآباد (آگره) ۹۵۸ـ گوالیار ۱۰۱۱ق، دولتمرد و ادیب و نویسنده و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش یمنی بودند. یکی از اجدادش به نام شیخ موسی از یمن به سند کوچید و شیخ خضر، نیای ابوالفضل، از سند به ناگور در راجستان رفت و شیخ مبارک (۹۱۱ـ۹۹۵ق) پدر ابوالفضل در این شهر به دنیا آمد. شیخ مبارک در ۹۵۰ق به اکبرآباد رفت ودر آن شهر رحل اقامت افکند. ابوالفضل در زادگاهش به تحصیل پرداخت.در ۱۵ سالگی به زبان عربی، علوم عقلی، فلسفهٔ یونانی و عقاید صوفیه تسلط داشت. چون شیخ مبارک آشکارا از اندیشه‌های مهدویه که شیخ محمد جونپوری بنیادگذار آن بود پیروی می‌کرد علمای متعصب وی را به تشیع متهم کردند و او و پسرانش ابوالفضل و فیضی را تحت فشار و تعقیب قرار دادند. شیخ مبارک و پسرانش ناگزیر مدتی پنهان و فراری بودند تا سرانجام به پایمردی میرزا عزیز کوکه، از امرای بلندپایهٔ دربار گورکانی، به درگاه اکبر شاه‌گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) راه یافتند. ابوالفضل در ۹۸۱/ ۹۸۲ق به کوشش برادر خویش فیضی که ملک‌الشعرای دربار اکبر بود، به نزد پادشاه گورکانی تقرب جست و به سرعت مراتب ترقی را پیمود و دوست نزدیک، رایزن و دبیر اصلی او شد و در انجام بسیاری از برنامه‌های اکبر نقش برجسته‌ای ایفا کرد. اکبر که می‌خواست از راه به هم‌آمیختن ادیان گوناگون دین جدیدی که بعدها آن را دین الهی نامید به وجود آورد از ۹۸۲ق جلسات هفتگی در «عبادت‌خانه» برپا می‌داشت که در آن علمای ادیان و مذاهب مختلف به بحث و مناظره با یکدیگر می‌پرداختند. ابوالفضل که از سویی همچون اکبر از «صلح کل» یعنی یکسان نگری به ادیان و پیروان آن‌ها پیروی می‌کرد و همهٔ ادیان از جمله هندو را متکی بر یگانه‌پرستی می‌دانست و از سوی دیگر می‌کوشید اندیشهٔ وفاداری به شخص پادشاه را ورای هر مذهب خاصی رواج دهد و بدین‌سان پای علما را از مداخله در امور سیاسی کوتاه کند، دراین مناظرات بر علمای برجستهٔ اهل تسنن چیرگی یافت. در ۹۸۷ق به کوشش شیخ مبارک و ابوالفضل شرحی به امضای عالمان بزرگ رسید که در آن تصمیم نهایی دربارهٔ نکات مورد اختلاف علمای دین به عهدهٔ شاه واگذار شد و بدو اختیار داده شد تا در مسائل مهم به اجتهاد خود عمل کند. ابوالفضل همچنین به سرپرستی «مکتب‌خانه» یا

ابوالفضل علامی

دارالترجمه‌ای که اکبر برای برگردانیدن آثار مهم هندوان به فارسی بنیاد نهاده بود منصوب گشت و لقب «علامی» یافت. نفوذ او در اکبر تا بدان پایه رسید که برخی او را مغز متفکر اکبر و بزرگ‌ترین شخصیت روزگار خویش پس از پادشاه گفته‌اند. به ترتیب به مناصب هزاری (۹۹۳ق)،دو هزاری (۱۰۰۰ق) و دو هزار و پانصدی (۱۰۰۶ق) رسید. در۱۰۰۷ق به اصرار مخالفانش، که به محبوبیت او نزد پادشاه رشک می‌بردند و می‌خواستند وی را از دربار دور سازند، به حکومت دکن گماشته شد و در این مقام خود را مدیر و فرماندهی لایق شناساند و به پاس قدرشناسی از خدماتش در ۱۰۰۸ق به منصب چهارهزاری و پس از دو سال به منصب پنج‌هزاری ارتقا یافت. هنگامی که شاهزاده سلیم (جهانگیر)، پسراکبرشاه، بر پدر بشورید، اکبر ابوالفضل را به دربار فراخواند. سلیم که ابوالفضل را مخالف و مانع مقاصد خود می‌پنداشت نرسنگ دیو،از قبایل راجپوت و راجهٔ بندیله، را به کشتن ابوالفضل برانگیخت. ابوالفضل در حدود گوالیار به دست راجه به قتل آمد و سرش را برای سلیم فرستادند و تنش را در قصبهٔ انتری نزدیک گوالیار به خاک سپردند. از وی پسری به نام عبدالرحمان افضل‌خان (ـ۱۰۲۲ق) به‌جا ماند که به حکومت بهار رسید. ابوالفضل نویسنده‌ای چیره‌دست بود و نوشته‌هایش که دارای سبک ادبی مشخصی بود سرمشقی برای بسیاری از نویسندگان نسل‌های بعدی بود، اما هیچ‌یک نتوانستند در پیروی از سبک او توفیق یابند. وی را در نویسندگی بی‌رقیب و دارای سبکی عالی و بدون تکلفات منشیانه دانسته‌اند و گفته‌اند قوهٔ بیان، ساختمان جملات و تناسب ترکیبات نوشته‌های او به حدی است که تقلید سبک او را دشوار ساخته است. وی در نگارش، خود را مسلزم می‌کرد که از واژگان فارسی استفاده کند. از آثارش:اکبرنامه* در تاریخ جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ آئین اکبری*؛انشای ابوالفضل/مکاتبات علامی (لکنو، ۱۲۷۸، ۱۲۸۰، ۱۲۸۶ق) شامل منشآت ابوالفضل که خواهرزاده‌اش عبدالصمد بن افضل محمد افضل در سه دفتر گرد آورده است (۱ـ نامه‌هایی که ابوالفضل از سوی اکبر به شاهان وامیران نوشته است،۲ـ نامه‌های شخصی ابوالفضل، ۳ـ تقریظ‌ها و دیباچه‌های او بر برخی کتاب‌ها). منشآت‌ابوالفضل را کسانی مانند محمد حفیظ، شارح نودس خیال در ۱۲۹۶ق، ابوالفیض محمد ملاحت که در گوجران والا می‌زیسته و مرآت الحساب را در ۱۲۵۶ق نوشته، و خیرات علی پسر حامد علی پسر غلام محمد معروفی شرح کرده‌اند. کل یا بخشی از این اثر را قمرالدین‌خان اکبرآبادی (اله‌آباد، ۱۲۷۷ق)، محمد فاروقی(لاهور)، شیخ وجاهت حسین عندلیب شاداتی (لاهور) و نسیم امرهی (لاهور) به اردو برگردانیده‌اند؛ عیار دانش (کانپور، ۱۸۷۹و ۱۸۹۴م) شامل داستان‌هایی از زبان جانوران که از انوار سهیلی کاشفی گرفته شده است. به گفتهٔ ابوالفضل در دیباچهٔ این اثر، وی به دستور اکبر شاه به نگارش آن پرداخت و چون کاشفی دو باب از اصل کتاب راکه کلیله و دمنه باشد، انداخته بود آن دو را آورد و اثر خود را در ۱۶ باب در ۹۹۶ق به انجام رسانید. حفیظ‌الدین احمد منشی دانشکدهٔ فورت ویلیام کلکته پنج باب از این اثر را در ۱۲۱۸ق با عنوان خردافروز به‌اردو برگردانید که در ۱۳۸۳ق در لاهور به چاپ رسیده است؛ ترجمهٔ انجیل به فارسی در ۹۸۶ق؛ رقعات ابوالفضل (کانپور، ۱۸۶۷م) شامل نامه‌های خصوصی ابوالفضل که برادرزاده‌اش نورالدین محمد گردآورده است؛ مناجات منظوم که در ۹۹۳ق سروده شده ودر فصلنامهٔ مدیوال ایندیا(*Medieval India*)در علیگر به‌چاپ رسیده است؛ کشکول ابوالفضل که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ استراسبورگ نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ گیتا یا بهگوت گیتا از کتاب مهابهارت (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Add.7676). این ترجمه به ابوالفضل منسوب است؛تفسیر آیة‌الکرسی ؛ دیباچهٔ ترجمهٔ مهابهارت (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Add.5638) در ۹۹۵ق؛ تلخیص طوطی‌نامهٔ نخشبی (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Add.10589)

منابع: اردودایرة‌المعارف اسلامیه، زیر «ابوالفضل»؛اکبرنامه،به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۹۷/۵ـ ۱۷۰۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۳۶/۲ـ۴۳۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۴۴، ۴۵، ۱۵۴؛ تاریخ سند، ۲۴۵/۲؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۳۶۴/۱ـ۳۶۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۷۱ـ۱۸۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴ـ۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۶۳؛۱۶۴، ۲۳۷ـ۲۳۸، ۲۶۹؛ جهانگیرنامه،۱۵؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۹۷۹/۷ـ۹۸۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۷/۶ـ۱۵۰؛ دربار ملی، ۱۵۵ـ۱۶۹؛ ذخیرة‌الخوانین، ۶۳/۱ـ۷۷؛ رود کوثر، ۱۳۵ـ۱۴۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۸۳/۴ـ۳۸۴؛ سبک شناسی، ۲۸۹/۳ـ۲۹۵؛ شمع انجمن، ۵۹ـ۶۰؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۱۵۵/۱؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۲۵۳/۱ـ ۲۵۵؛ فهرست مشترک

نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۱/۱، ۴۸۹؛ ۱۰۰۵/۲؛ ۱۰۲۲؛ ۱۵۴۰/۳؛ ۲۱۶۴/۴، ۲۱۸۹؛ ۶۷-۴۷/۵؛ ۹۹۰-۹۸۶/۶؛ ۷۲۹/۷؛ ۴۰۹-۴۰۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۱۱، ۳۴۹۹، ۳۵۶۹، ۳۷۳۲، ۴۵۸۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۴/۱، ۲۹۶، ۴۱۲، ۴۳۸، ۴۴۳-۴۴۲، ۴۶۰، ۴۸۲؛ مآثرالامراء ۶۲۲-۶۰۸/۲؛ مقالات محمد شفیع، ۱۰۴/۴- ۱۰۵؛ منتخب‌التواریخ، ۲۹۹/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. ۲۱۰-۲۰۸/۱؛ میخانه، ۲۵۴-۲۵۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۵/۵- ۲۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۱۶-۳۱۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/57, 59, 247, 252; 2/755, 757; 3/930, 1068; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,33; *Iranica*, 1/287; *Mughals in India*, 31-36; *The Dhakirattul Khawanin of Shaikh Farid Bhakkari*, 48-55.

برزگر

ابوالفضل معموری یزدی، محمدصادق ← صادق‌خان یزدی

ابوالفیض کمال‌الدین سرهندی (a.bol.feyz.ka.mā.lod.din-e ser.hen.di) محمداحسان معصومی مخدومی فرزند حسن احمد، سرهند ۱۱۲۱ق ــ، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس هندی. نبیرهٔ شیخ احمد سرهندی و مرید شیخ محمد زبیر، چهارمین قیوم از فرقهٔ نقشبندیه ــ مجددیهٔ هندوستان بود. زبیر در ۱۱۴۵ق او را به عنوان خلیفه، از شاه جهان آباد به مناطق شرقی هند فرستاد. اثر او روضة‌القیومیه، تذکره‌ای انفرادی در شرح احوال احمد سرهندی * و اخلاف وی است که نوشتن آن را در ۱۱۴۸ق آغاز کرد. به سبب اندوه مرگ زبیر (ــ ۱۱۵۲ق) دو سال از نوشتن آن دست کشید، درنتیجه دانسته نیست که چه سالی آن را به پایان رسانده است. اما به یقین پس از ۱۱۶۴ق که سال تولد پسر مؤلف است آن را به‌پایان برده است. روضة‌القیومیه از چهار رکن تشکیل شده و زندگی‌نامهٔ مفصلی از احمد فاروقی سرهندی (ــ ۱۰۳۴ق)، پسرش محمد معصوم (ــ ۱۰۷۹ق)، محمد نقشبند پسر معصوم (ــ ۱۱۱۴ق) و محمد زبیر نوهٔ محمد نقشبند(ــ ۱۱۵۲ق) است که هرکدام را به‌نام قیوم معرفی کرده است. در هر رکن شرحی از زندگانی علما، شیوخ، شاعران و سلاطین معاصر آورده است. این اثر، به‌ویژه به خاطر شرح دقیقی که از لشکرکشی‌های نادرشاه در ۱۱۵۱ ــ ۱۱۵۲ق به دست می‌دهد که اهمیت تاریخی دارد. دربارهٔ سنت‌های فرقهٔ نقشبندیه ــ مجددیه و مبانی فکری قیوم به تفصیل در آن سخن به میان آمده است. آموزش‌های احمد سرهندی و محمد معصوم زیربنای این عقاید را تشکیل می‌دهد که قیوم جانشین مطلق خدا است و تمام نظم هستی به او بستگی دارد و بدون آگاهی و ارادهٔ او چیزی اتفاق نمی‌افتد. گرچه فیض دربارهٔ درستی اعتقاد به قیوم تردید کرد، اما معتقد است که این چهار قیوم بر سیاست‌های مذهبی امپراتوران مغول و گسترش فرقهٔ نقشبندیه ــ مجددیه تأثیر فراوانی داشته‌اند. تنها نسخهٔ خطی آن درمجموعهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. این کتاب به اردو نیز ترجمه شده و در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۱۲؛ تصوف بر صغیر مین، ۵۵؛ سرهند مین فارسی ادب ۲۹۵-۲۹۳، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ۹۶۱/۱۱، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۳۳۴/۶؛

History of Sufism in India, 2/52; *Iranica*, 1/287.

دانشنامه

ابوالفیض محمد ملاحت (a.bol.feyz.mo.ham.mad-e.ma.lā.hat)، محمد فیض، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. ابوالفیض در گجرانواله، در پنجاب، می‌زیست و با تدریس روزگار می‌گذراند. وی به لاهور نیز سفر کرد. ابوالفیض برای کمک به دانش‌آموزان جوان، بر پاره‌ای متون درسی شرح نوشت. گویا تا ۱۲۹۲ق زنده بود. از آثارش: شرح قصهٔ سوداگر بچه که شرحی منثور بر قضا و قدر اشرف مازندرانی (ــ ۱۱۱۶ق) است و ابوالفیض محمد آن‌را در ۱۲۴۷ق نوشته است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۸۱۳۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ مرآت‌الحساب که اثری منظوم در حساب و سیاق است و در ۱۲۵۶ق نوشته شده است. این اثر در سه مقدمهٔ منثور، چهار باب و یک خاتمه مرتب شده است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۱۹۴/۱۸۹/۲ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شرح مکاتبات علامی که آن را به خواهش برخی، به‌ویژه مولوی سلطان‌احمد، گویا در ۱۲۶۶ق بر منشآت ابوالفضل علامی نوشت. نسخه‌هایی از این اثر به شماره‌های ۳۹۴۴/۸۹۲ و ۳۲۵۰/۲۴۵ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و به شمارهٔ ۱۱۹۹۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ شرح نل و دمن که شرح اثر فیضی

است و نسخه‌هایی از آن به شماره‌های ۳۱۱۳/۱۰۸ و ۳۴۰۶/۴۰۱/۱ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شرح گل‌کشتی که نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۸۹۷۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان در هند، ۳۵۴/۳؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۴۳۳-۴۳۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۵۴/۳، ۴۵۵، ۴۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۶/۱-۲۱۷؛ ۶۳/۵-۶۴؛ ۱۰۶۴/۶؛ ۷۳۶/۷؛ ۱۰۶۲/۸؛ ۲۵۷/۱۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 32.

م.اسماعیل‌پور

ابوالقاسم ابراهیم سلطان‌میرزا ← شوکتی هندوستانی

ابوالقاسم سلطان (a.bol.qā.sem-e.sol.tān)، فرزند خان زمان شاه قاسم بیگلار فرزند امیر شاه قاسم بیگ، نصرپور(در سند) ۹۶۹-۱۰۳۹ق، شاعر فارسی گوی و امیر ادب دوست سندی. نیاکان وی از سادات ترمذ بودند و یکی از آنان به نام سید نظام الدین علی در سدهٔ ششم هجری در سمرقند نشیمن گزید. نیای ابوالقاسم سلطان، یعنی امیر شاه قاسم بیگ (- ۹۵۴ق)، از سمرقند به سند کوچید و از نواخت و التفات شاه‌حسن ارغون فرمانروای سند (۹۳۰-۹۶۲ق) بهره‌مند شد و از او زمین‌هایی در موضع جهیجه به سیورغال گرفت. وی با خواهر زادهٔ راناورسه صاحب عمرکوت ازدواج کرد و از او، خان‌زمان‌شاه قاسم، پدر ابوالقاسم سلطان به دنیا آمد. خان زمان شاه قاسم بیگلار (۹۴۷-۱۰۱۹ق) نیز در خدمت فرمانروایان و امرای سند، مانند شاه حسن ارغون، میرزا عیسی ترخان (۹۶۲-۹۷۳ق)، میرزا جان باباترخان (-۹۷۸ق)، میرزا محمد باقی (۹۷۳-۹۹۳ق) و میرزا جانی بیگ (-۱۰۰۸ق) به سر می‌برد و در ۱۰۰۱ق که عبدالرحیم خان خانان (-۱۰۳۶ق) و میرزا جانی‌بیگ را به حضور جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) برد، وی نیز همراه جانی بیگ به حضور اکبر شاه رسید و از او نواخت یافت. بیگلار نامهٔ ادراکی بیگلاری در شرح حال و رویدادهای زندگانی او است. ابوالقاسم سلطان نیز همان پایگاه و امتیازات پدر را داشت و سال‌ها حاکم صوبهٔ نصرپور بود. پس از آن‌که میرزا غازی بیگ ترخان (-۱۰۲۱ق) به فرمان اکبر گورکانی به صوبه‌داری (استانداری) تته گماشته شد(۱۰۰۸ق)، ابوالقاسم سلطان بر میرزا غازی بیگ بشورید، اما پدرش خان زمان شاه قاسم پاپیش گذاشت و میان آن دو صلح برقرار کرد. چندی پس از آن میرزا غازی بیگ با نادیده گرفتن پیمان صلح ابوالقاسم سلطان را بازداشت و کور کرد. ابوالقاسم سلطان پس از مدتی با یاری خواهرش شاه بیگم همسر میرزا جانی بیگ از زندان گریخت، ولی دستگیر و سپس به پایمردی خسروخان چرکس آزاد شد و بخشی از نصرآباد به جاگیر وی داده شد. وی اندکی پس از آن به آگره گریخت و از جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) نواخت یافت و از او منصب و جاگیر گرفت. با این همه، در آگره نیز نتوانست مدت درازی به‌سر برد و به سند بازگشت و سال‌های پایانی زندگی‌اش را در میان زمین‌داران تته گذراند. سال‌مرگ وی را ۱۰۳۰ و ۱۰۳۳ق نیز نوشته‌اند. ابوالقاسم سلطان امیری ادب‌دوست بود و شعرا را می‌نواخت. خود نیز شعر می‌سرود و بیگلر/بیگلار تخلص می‌کرد. برخی منابع سرایش مثنوی چنیسرنامه را بدو نسبت داده‌اند، اما این سخن درست نیست و این مثنوی از آن ادارکی بیگلاری تتوی است و به ابوالقاسم سلطان پیشکش شده است. وی همچنین امیری گشاده دست و بخشنده بود و گویند یک‌بار هزار اسب و پنج هزار گاو و گاومیش و بز را در جنگل رها کرد تا نیازمندان آن‌ها را بگیرند.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۴۸۱/۲-۴۸۴؛ تاریخ سند، ۲۰۶/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۴/۲-۴۳۵؛ تاریخ طاهری، ۲۲۵-۲۳۹، ۲۴۳-۲۵۰، ۲۹۷-۲۹۸؛ تحفة‌الکرام، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۹۹-۲۰۴؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۶/۲-۲۸؛ مقالات‌الشعرا، ۱۱۶، ۱۱۹، ۵۲۳-۵۲۹؛

Iranica, 1/365-366.

برزگر

ابوالقاسم سمنانی ساسانی (a.bol.qā.sem-e.sem.nāni-ye.sā.sā.ni)، فرزند محمد علی، ۱۲۲۲ق -، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از دوستان فرانسیس گلدوین، محقق انگلیسی در کمپانی هند شرقی انگلیس، بود. ابوالقاسم سمنانی به درخواست و کارمزد گلدوین ترجمهٔ تاریخ طبری را اصلاح و آماده کرد. از آثارش: ۱-سلالة‌السیر* که تاریخ عمومی در دو مقاله است: (یک) دودمان‌های غیرهندی، (دو) پادشاهان مسلمان هند؛ ۲-جام جهان نمای ساسانی که دایرة‌المعارفی جیبی است.

منابع: ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری، ۶۶۷؛ تاریخ ادبیات

مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان،۱۵۵۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۷۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۳۱؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/67; A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 1/96; Dictionary of Indo- Persian Literature, 35-36; Mughals in India , 38.

برزگر

ابوالقاسم شوشتری (a.bol.qā.sem-e.šuš.ta.ri)، ملقب به میرعالم بهادر فرزند رضی‌الدین فرزند نورالدین موسوی جزایری، حیدرآباد دکن ۱۱۶۶ـ همان‌جا ۱۲۲۳ق، دولتمرد و ادیب و تاریخ‌نگار ایرانی تبار و فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از خاندان جزایری شوشتر بودند. پدرش (ـ ۱۱۹۴ق) متخلص به اقدس، ازنوادگان سید نعمت‌الله جزایری شوشتری بود. اقدس به هند کوچید و در حیدرآباد نشیمن گزید و نزد نظام‌الملک آصف‌جاه تقرب یافت. سید ابوالقاسم در زادگاهش برآمد و فقه و حدیث و تفسیر و عربی را نزد پدر و پسر عمش سیدجواد فرا گرفت. پس از آن به خدمت نظام علی‌خان (۱۱۷۵ ـ ۱۲۱۷ق) فرمانروای حیدرآباد، فرزند نظام‌الملک آصف جاه راه یافت و از ملازمان بسیار نزدیک وی شد. در ۱۲۰۵ق از سوی نظام‌علی‌خان برای مذاکره با لرد کورنوالیس فرماندار کل انگلیسی هند دربارهٔ اتحاد عمل دولت نظام حیدرآباد با انگلیسی‌ها برضد تیپو سلطان، به کلکته اعزام شد و در بازگشت به حیدرآباد خطاب میر عالم بهادر یافت. در عقد قرارداد صلح با تیپو سلطان در ۱۲۰۶ق نقش برجسته‌ای داشت. در ۱۲۰۷ق بار دیگر به کلکته سفر کرد. در ۱۲۱۳ق که سپاهیان انگلیسی، سرینگپتن تختگاه تیپو سلطان را محاصره کردند و وی را بکشتند، سید ابوالقاسم فرماندهٔ سپاهیان نظام حیدرآباد بود و در یاری کردن آن‌ها برای محاصرهٔ سرینگپتن شرکت داشت. پس از چندی به سعایت کسانی که به او رشک می‌ورزیدند گرفتار بند گردید. پسر عمش میر عبداللطیف شوشتری برای رهایی او بسیار کوشید و سرانجام در ۴ ربیع الثانی ۱۲۱۹ق به فرمان اسکندرجاه بهادر (۱۲۱۷ـ ۱۲۴۴ق) پسر و جانشین نظام علی‌خان از بند رها گردید و به حیدرآباد بازگشت و اسکندر جاه وی را به وزارت خود برگزید. اما پس از چندی از مقامش کناره گرفت و رهسپار عتبات شد و در آن‌جا به خاطر کارهای خیریهٔ بسیار به نواب هندی آوازه یافت. میرعالم از حامیان بزرگ شعر و ادب فارسی در هند بود. میر عبداللطیف شوشتری (ـ ۱۲۲۰ق) سفرنامهٔ خود را به نام تحفة‌العالم* به نام او کرده است. از آثارش: حدیقة‌العالم * در دو مقاله (۱ـ تاریخ قطب شاهیان، ۲ـ تاریخ آصف جاهیان یا دولت نظام حیدرآباد دکن) که آن را در ۱۲۱۴ ق تألیف کرد (حیدرآباد، ۱۳۰۹ق)؛ بیان جنگ آصف جاه که در برار واقع شده است ؛ منشآت میرعالم که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۰۵/۲؛ تحفة‌العالم، ۱۴۱ـ۱۵۳؛ الذریعه، ۳۸۸/۶؛ طبقات اعلام‌الشیعه، الکرام‌البررة، ۵۶/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی،۱۷۳۴/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی،۴۶۴۷/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان،۷۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۴؛ مرآت‌الاحوال جهان نما، ۳۶۱/۱ـ۳۶۳، ۳۶۹؛ معجم‌المؤلفین،۱۰۰/۸؛ مکارم‌الآثار، ۷۶۶/۳ـ۷۶۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۲۹۵/۱ـ۲۹۶؛ نزهة‌الخواطر،۱۹/۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/323-324; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/179-181; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,352; *Mughals in India*, 291; *Persian Literature* C.A.Storey, 1/748.

دانشنامه

ابوالقاسم لاهوری (a.bol.qā.sem-e.lā.hu.ri)، سید ابوالقاسم بن حسین بن نقی بن حسین بن محمد قمی کشمیری لاهوری حائری، فرخ‌آباد ۱۲۴۹ ـ لاهور ۱۳۲۴ق، عالم دینی و نویسندهٔ شیعی شبه‌قاره. جد چهارم وی سید حسین قمی از قم به کشمیر کوچید و در آن‌جا به تجارت پرداخت و فرزندانش شغل وی را ادامه دادند. پدر سید ابوالقاسم نیز برای تجارت از کشمیر به لکنو رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. وی علاقه‌مند بود که پسرش به تجارت روی آورد، ولی ابوالقاسم به تحصیل علوم دینی علاقه داشت و در لکنو نزد استادانی مانند سلطان العلما سید محمد بن دلدار علی نصیرآبادی و سیدالعلما سید حسین فقه و اصول و کلام و حدیث خواند و از سلطان‌العلما اجازهٔ حدیث گرفت. سپس به مکه سفر کرد وحج گزارد و در بازگشت در لاهور نشیمن گزید و نواب علی‌رضاخان قزلباش لاهوری

برایش مسجد و مدرسه‌ای بنا کرد که وی در آن به وعظ و تدریس می‌پرداخت. پس از مدتی بار دیگر آهنگ سفر حج کرد و همراه نواب نوازش علی‌خان و نواب ناصرعلی‌خان رهسپار حج شد. پس از گزاردن حج، به عتبات رفت و از محضر شیخ مرتضی انصاری و فاضل/ علامهٔ اردکانی بهره برد و علامهٔ اردکانی به او لقب فاضل هندی اجازهٔ اجتهاد داد. سپس به شیراز، قم،کرمان، اصفهان و مشهد سفر کرد و از محضر علمای آن شهرها استفاده نمود و به لاهور بازگشت و بقیهٔ عمر خود را در آن شهر به تدریس و تألیف و تبلیغ گذراند. وی مؤلف کتاب‌های بسیار در موضوعات گوناگون دانش دینی به فارسی و عربی و اردو است. از آثارش: الابانة عن سبب مصاهرة بعض الصحابة به فارسی؛ ابطال‌التناسخ /بطلان‌النسخ والمسخ به فارسی (لاهور، ۱۳۱۴ق)؛ ارض العتاق لاهل النفاق به فارسی در اباحت زمین کربلا (چاپ لاهور)؛ ازالة‌الغین فی رؤیة‌العین به فارسی (چاپ لاهور) ؛ انوار خمسه به فارسی در فقه (لاهور، ۱۸۸۷م)؛ ارکان خمسه به اردو در فقه؛ الاجوبة‌الزائرة در مناظره؛ برهان‌البیان به عربی در تفسیر آیهٔ ۱۴ سورهٔ نور (لاهور، ۱۳۱۷ق)؛ برهان شق‌القمر و رد النیرالاکبر به عربی (لاهور ۱۳۰۰ق)؛ برهان‌المتعه به فارسی (لاهور، ۱۲۹۵ق)؛ الاصابة فی‌التحقیق حال بعض‌الصحابة ؛ البشری بالحسنی فی شرح رسالة‌مودة‌القربی به فارسی (لاهور، ۱۲۹۵ق)؛ رسالة‌الابرار؛ تجریدالمعبود فی جواب شبهة‌النصاری والیهود به فارسی (لاهور، ۱۳۱۵ق)؛ تذکرة‌الملأالاعلی به فارسی در علم کلام؛ تخریج الآیات و الاحادیث فی اثبات الامامة الائمة الاثنی عشر به فارسی؛ تکلیف المکلفین فی اصول و فروع الدین به فارسی (چاپ لاهور)؛ جنة واقیه و خنة باقیه به فارسی در زیارت امامان (چاپ لاهور)؛ الجواب بالصواب فی طعام اهل‌الکتاب به عربی (لاهور، ۱۳۱۶ق) که پسرش سید ابوتراب علی (۱۲۸۸ـ ۱۳۶۰ق) آن را با عنوان لب‌اللباب به فارسی برگرداند؛ جواب لاجواب در اثبات عزاداری؛ جواب‌العین در وجه کسوفین به فارسی ؛ حجة‌البالغة علی‌الخاصة والعامة به فارسی (لاهور، ۱۸۷۲م)؛ حجج العروج علی اهل اللجوج به عربی (لاهور، ۱۲۹۶ق)؛ الحقایق‌المدنیه ؛ خیر خیرپوری به اردو در مناظره؛ حقایق لدنی به فارسی در شرح خصائص امام نسائی (لاهور، ۱۳۱۱ق و ۱۸۹۸م)؛ حاشیهٔ کشف‌المراد علامه؛ حاشیه فصول نصیریهٔ معربهٔ فاضل مقداد؛ رسالهٔ نور به فارسی، در رد شبهات مسیحیان (لاهور، ۱۳۱۴ق)؛ زبدة‌العقائد و عمدة‌المقاصد به فارسی در برخی مسایل کلامی؛ زبدة‌المعارف ؛ سیادة‌السادة به فارسی در انساب (لاهور، ۱۳۰۷ق)؛ صراط‌المستقیم ؛ لوامع‌التنزیل و سواطع‌التأویل به فارسی در تفسیر قرآن در ۱۸ جلد که ۱۲ جلد آن و آغاز جلد ۱۳ تألیف سید ابوالقاسم و بقیهٔ جلدها نوشتهٔ پسرش سید ابوتراب علی است (لاهور، ۱۳۰۱، ۱۳۰۳، ۱۳۱۲، ۱۳۱۸، ۱۳۲۵ق)؛ معارف الفرقة‌الناجیة والناریة به فارسی (لاهور، ۱۲۹۶ق)؛ ناصرالعترة الطاهرة به فارسی (لاهور، ۱۲۹۵ق)؛نفی الاجبار عن الفاعل المختار به فارسی (لاهور، ۱۳۰۲ق)؛ نفی الرؤیة الله / لاتدرکه‌الابصار فی رؤیة‌الانتضار به فارسی (لاهور، ۱۲۹۵ق)؛ نماز پنجگانه به اردو؛ وقایة‌الانسان عن تلبیس شیاطین الانس و الجان به فارسی، در اثبات نبوت خاصه؛ هدایة‌الاطفال به فارسی (لاهور، ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ق)؛ رسالهٔ ابراز و اعجاز علی به وقت خلافت ؛ رسالهٔ غروب الشمس ؛ خلاصة‌الاصول به عربی؛ براهین اللغه به عربی؛ رسالهٔ نوروز؛ صیانة‌الانسان .

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۳۵؛ اعیان الشیعه، ۴۰۴/۲؛ امامیه مصنفین، ۳/۱، ۱۵۲؛ ۸/۲، ۱۸، ۲۲، ۵۰، ۶۵، ۲۴۵، ۴۱۵، ۵۱۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹۸/۵ـ۲۰۴؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۱۶ـ۱۹؛الذریعه،زیر عناوین کتاب‌ها؛ ریحانة‌الادب، ۱۲۱/۵ـ۱۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۲۰؛ مطلع انوار، ۷۸ـ ۸۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۵۲/۱ـ۲۵۵؛ نزهة‌الخواطر، ۹/۸ـ۱۰؛نقباء‌البشر، ۶۶/۱.

برزگر

ابوالمعالی لاهوری (a.bol.ma.ā.li-e.lā.hu.ri)، سید خیرالدین ابوالمعالی فرزند رحمت‌الله فرزند فتح‌الله فرزند سید محمد مبارک فرزند فیض‌الله باقی فرزند صفی‌الدین آدم فرزند تقی‌الدین احمد کرمانی، شیرگره (پنجاب) ۹۶۰ـ لاهور ۱۰۲۴ق، عارف قادری و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیاکانش از مردم کرمان بودند، اما در اوایل سدهٔ دهم هجری به هند کوچیدند و در پنجاب نشیمن گزیدند. ابوالمعالی در کودکی قرآن را آموخت و سپس نزد عموی خود شیخ داود کرمانی که از عارفان نامدار قادری به‌شمار می‌آمد، پرورش یافت و درس خواند و دخترش را به زنی گرفت. در طریقت نیز به شیخ داود دست ارادت داد و خلیفهٔ او شد و در ۱۰۱۱ق به‌خواست وی برای ارشاد طالبان به لاهور رفت و در آن‌جا بسیاری به حلقهٔ ارادتمندان او پیوستند. نامدارانی مانند شیخ عبدالحق محدث دهلوی و عبدالقادر بدایونی و فیضی وی را بزرگ و گرامی می‌داشتند و با او مکاتبه می‌کردند و شیخ عبدالحق که برای

دیدار او به لاهور رفت به فرمان وی کتابی در شرح فتوح‌الغیب عبدالقادر گیلانی نوشت. خاک‌جای ابوالمعالی در لاهور زیارتگاه مردم است. ابوالمعالی به فارسی و عربی شعر می‌گفت و در فارسی غربتی و در عربی معالی تخلص می‌کرد. وی در غزل‌سرایی از حافظ و سعدی و جامی پیروی می‌نمود و غزلیاتش اغلب کوتاه و در ۵ یا ۶ بیت ساده و روان است. پس از تشبیهی لاهوری، ابوالمعالی نخستین کسی است که شطحیات را در شعر فارسی در لاهور رواج داد. از آثارش: تحفهٔ قادریه در سرگذشت و احوال و شمایل شیخ عبدالقادر گیلانی (سیالکوت، ۱۳۱۰ق)؛ فواید غریب که گزیدهٔ تحفهٔ قادریه است (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۴۸۸۲)؛ حلیهٔ سید عالم؛ شوقیه در بیان کیفیات مناجات و احوال شوق و بی‌قراری صوفیانه (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ شیرانی ۴۰۷۹/۱۰۲۷/۱)؛ نفحات داودی؛ مونس جان در حکایات و لطایف پندآمیز و زندگی‌نامهٔ برخی از شاعران فارسی‌گو در چهار مقاله (۱ـ حقایق، ۲ـ احادیث و کلمات مشایخ، ۳ـ محبت، ۴ـ ذکر شعرا)؛ زعفران زار در روایات مربوط به اخلاق و اقوال و مطایبات پیامبر(ص) که ترجمهٔ اردوی آن به چاپ رسیده است؛ گلدستهٔ باغ ارم در چهار طراز (۱ـ در بیان اخبار خواجهٔ کائنات، ۲ـ در لطایف اولیا، ۳ـ در اقوال حکما به زبان بی‌زبانان، ۴ـ در نصایح) که ترجمهٔ اردوی آن در لاهور به چاپ رسیده است؛ هشت محفل شامل ملفوظات وی که به‌دست پسرش سیدمحمدباقر گردآوری شده و در ۱۴۰۰ق در لاهور با ترجمهٔ اردوی آن به کوشش ظهورالدین احمد به‌چاپ رسیده است؛ دیوان غربتی از غزل و قصیده و قطعه و رباعی و معما که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۳/۲ـ ۵۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۲/۲، ۲۰۱ـ ۲۰۳؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۸۳ـ ۲۹۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۵۹ـ ۲۶۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۶۲، ۶۴، ۸۳، ۱۳۴، ۲۰۶، ۳۸۵؛ خزینة‌الاصفیا، ۱۴۹/۱ـ ۱۵۰؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۳۴؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۷۰/۶ـ ۲۷۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۱۹؛ سفینة‌الاولیا، ۱۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۷۲/۲؛ ۷۹۱/۳؛ ۸۸۲/۱۱ـ ۸۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۷۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۵۱، ۲۲۳۶؛ مقالات محمد شفیع، ۱۴۴/۲ـ ۱۴۶؛ منتخب‌التواریخ، ۱۰۲/۳ـ ۱۰۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴/۵ـ ۳۵.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 35; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/977.

برزگر

ابوالمعالی مرعشی شوشتری (a.bol.ma.ā.li-ye.mar.a.ši-ye.šuš.ta.ri)، فرزند قاضی نورالله شوشتری، آگره ۱۰۰۴ــ بنگاله ۱۰۴۶ق، شاعر، عالم، متکلم و مترجم ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست. گویا نزد پدرش به تحصیل علوم پرداخت و در علوم دینی از علمای روزگار خود شد. صاحب کتاب نجوم‌السماء فی تراجم‌العلماء از وی با القاب تجلیلی «فاضل عالم حکیم متکلم صاحب‌تألیف» یاد کرده و نیز گفته است که نوشته‌ای به‌تاریخ ۱۰۲۶ق از او دیده است. برادرش علاءالملک مرعشی شوشتری نیز در کتاب خود فردوس در تاریخ شوشتر اشارهٔ چندانی به احوال وی ندارد. سید اطهر عباس رضوی می‌آورد که ابوالمعالی مدتی در دربار سلطان‌محمد قطب‌شاه (۹۸۹ـ ۱۰۲۰ق) زیست و به درخواست وی مصائب‌النواصب را به فارسی برگرداند. پس از درگذشت سلطان‌محمد به بنگال رفت و در آن‌جا با میرزا محمدصادق، صاحب صبح صادق آشنا شد. وی مذهب شیعه می‌ورزید و به ترویج عقاید شیعه و مخالفت با عقاید سنی‌ها می‌پرداخت، چنان‌که در مخالفت با عقیدهٔ سنی‌ها در رؤیت خدا، رساله‌ای در نفی آن نوشت. ازدیگر آثارش: دیوان اشعار فارسی؛ رساله‌ای در شرح شهادت قاضی نورالله شوشتری (ــ ۱۰۱۹ق)؛ شرح الفیه؛ رساله‌ای در عدالت؛ رساله‌ای مشتمل بر چند بحث از فنون گوناگون؛ تفسیر سورة‌الاخلاص؛ انموذج‌العلوم. برخی دو اثر اخیر را به پدرش نیز نسبت داده‌اند. هیچ‌کدام از آثار ابوالمعالی به‌جا نمانده و تنها پاره‌ای از غزلیات و رباعیات او در فردوس در تاریخ شوشتر آورده شده است.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۳۳/۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۲؛ صبح گلشن، ۱۳؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۵۷۰/۵؛ فردوس در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن، ۴۰ـ ۴۴؛ کاروان هند، ۱۴۶۹/۲؛ نجوم‌السماء، ۹۲/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵/۵؛

A Socio-Intellectuall History of the Isna 'Ashari shi 'is in India ,1/3-4.

حجتی

ابوالمؤید محمد بن خطیرالدین گجراتی ← الجواهرالخمس

ابوالنغم (a.bon.na.qam)، کتابی در موسیقی از عبدالرئوف. نویسنده این کتاب را به‌نام فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق) در ۱۱۳۰ق (= ابوالنغم) و در بیست‌وهفت باب نگاشته است: «به‌عهد خسرو فرخ‌سیر همایون‌بخت ــ که مفتخر ز جلوسش شدند تاج و تخت / سطور چند ز موسیقی انتظام گرفت ــ اصول نغمه درو یک‌به‌یک نظام گرفت / خرد چو رقم اندر حساب تاریخش ــ ابوالنغم شده سال تألیفش.» باب‌های بیست‌وهفت‌گانهٔ این کتاب چنین است: ۱ــ در بیان ابتدای پیدا شدن علم موسیقی، ۲ــ در حقیقت سرود و اقسام شعر که در سرود به‌کار می‌رود، ۳ــ هفت سر که معمولاً به سبت «سُر» مشهورند، ۴ــ رنگ‌های هفت«سُر»، ۵ــ در دانستن صورت راگ، اصول، بیان سرها، سنکسیر و...، ۶ــ سُرتال و برن‌تان و دیگر اصول سرود، ۷ــ در بیست و یک مورچنهان، ۸ــ در بیست و دو سرت، ۹ــ در چهار پرسد که چهار بانی مراد باشد، ۱۰ــ در چهار رنگ، ۱۱ــ در شانزده کلاهمه قسم، ۱۲ــ در چهارده بدهیا، ۱۳ــ در سه کریم؟، ۱۴ــ دریادی، سکیمیادی، پیادی، انبادی، ۱۵ــ حقیقت تال و قواعد آن، ۱۶ــ نورس واستهان آن، ۱۷ــ راگ، راگنی و توابع و پیوند آن، ۱۸ــ در سی (۳۰) حروفی نام‌ها، راگ، راگنی و پیوند آن، ۱۹ــ در اوقات راگ و برخی راگ‌های سندی و پنجابی، ۲۰ــ در شش موسم، ۲۱ــ در مقامات فرس و کیفیت خواندن آن، ۲۲ــ در استادکامل، شروط قوالان، علامت گوینده و حروف کن واکن، ۲۳ــ در گوینده و علامات آن، ۲۴ــ در حنجره‌ها و عیب گوینده‌ها، ۲۵ــ اقسام تایک، تایکه و...، ۲۶ــ حقیقت سازها و نواختن آن‌ها، ۲۷ــ در داشتن پرندها و فایدهٔ آن. در آغاز ابوالنغم آمده است: «الحان‌السنهٔ اناس و نغمهٔ طیور نزاکت اساس سپاس بی‌قیاس رب‌العالمین، و درود نامعدود امام‌المرسلین (ص)...» نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب در کتابخانهٔ سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ شریف نگه‌داری می‌شود.

منبع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۱/۱۴.

نوش‌آبادی

ابوالیمین سورتی (a.bol.ya.min-e.su.ra.ti)، عبدالرزاق حسینی فرزند محمداسحاق، ز ۱۲۱۲ق، نویسنده و شاعر شبه قاره. وی که کارش معلمی بود، آثار ظهوری ترشیزی (ــ ۱۰۲۵/ ۱۰۲۶ق) ــ سه نثر (شامل نورس خیال در موسیقی، گلزار ابراهیم و خوان خلیل)، پنج رقعه و مینابازار ــ را که از کتاب‌های درسی بودند، اما نثری مصنوع و منشیانه داشتند، تصحیح و شرح کرد و در یک مجلد گرد آورد. وی همچنین مقدمه‌ای بر آن نوشت و آن را مقدمات ثلاثهٔ ظهوری نامید. وی این اثر را که با اصطلاح‌های شعر و موسیقی همراه کرده بود، در ۱۲۱۲ق به پایان رساند. این اثر بارها در لکنو و کانپور و از آن شمار، با عنوان مقدمات سه نثر ظهوری ترشیزی نورالدین محمد، در ۱۲۸۱ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. در نزهةالخواطر از عبدالرزاق نامی یاد رفته که نام پدر و روزگارش با عبدالرزاق سورتی یکی است. نویسندهٔ نزهةالخواطر زادگاه او را شاه‌آباد گفته، از سفر او به لکنو برای کسب دانش یاد کرده و آثار او را چنین برشمرده است: دیوان شعر؛ شرح گل‌کشتی؛ شرح دیوان آصفی؛ شرح دیوان غنی کشمیری؛ مظاهر الاسرار؛ مظاهرالانوار.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۲۷/۳، ۳۲۸؛ تصوف بر صغیر مین، ۸۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۸۸۴/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶/۵، ۲۸۶، ۲۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۰۵۹؛ مرآت‌العلوم، ۱۴۸/۳؛ نزهةالخواطر، ۲۶۷/۷؛

Dictinary of Indo-Persian Literature ,27.

م.اسماعیل‌پور

ابوبکر بهاروچی (a.bu.bakr-e.be.hā.ru.či)/ بهروچی/ بهروجی، فرزند محمد، سدهٔ دهم هجری، مترجم شبه قاره. وی به دربار ابوالفتح محمودشاه بیگره، از شاهان گجرات (۸۶۳ـ ۹۱۷ق) راه داشت. ابوبکر به فرمان همین پادشاه آثاری را از عربی به فارسی برگرداند. الشفاء بتعریف حقوق‌المصطفی/ الشفاء فی تعریف حقوق‌المصطفی اثر قاضی عیاض یحصُبی سَبتی سماکی (۴۷۶/۴۷۹ـ ۵۴۴ق) از جمله آثاری بود که ابوبکر ترجمهٔ فارسی آن را در ۹۱۰ق به‌پایان رساند. این اثر در چهار قسم و هر قسم آن در چند باب و چند فصل، دربارهٔ صفات پیامبر و وظایف مؤمنان نسبت به او است. گویا ابوبکر برگردان فارسی آن را عین‌الوفا نامیده است. دست‌نویس نیمهٔ نخست ترجمهٔ ابوبکر به شمارهٔ ۴۸۷ در کتابخانهٔ آصفیه و دست‌نویس‌هایی دیگر از آن در کتابخانهٔ دیوان هند و کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. فتح مبین اثر دیگر بهاروچی و ترجمهٔ فارسی و شرح حصن‌الحصین اثر شمس‌الدین محمد جزری

(ـ گویا۸۲۳ق)، در اوراد، مناجات و سیرت و خلق و سخنان حضرت محمد(ص) است که ابوبکر آن را در ۹۱۵ق یا به روایتی در ۹۱۰ق به انجام رسانید. در دیباچهٔ فتح مبین شرحی کوتاه دربارهٔ زندگی جزری آمده و در آن یاد شده که وی نگارش حصن‌الحصین را در دمشق (گویا در ۷۹۱ق) به‌پایان برده، در شیراز مطالبی به آن افزوده و کاسته و آن را با نام عدة‌الحصن، همراه مولانا نجیب‌الدین شافعی، نزد احمدشاه، نیای محمودشاه، فرستاد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به شماره‌های ۸۰۰ و ۶۸۲۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد، ۳۸۰ در کتابخانهٔ کالج اسلامیهٔ پیشاور، ۳ ق ف ۳۱۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی، ۱۰۱۲ در کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی و نیز دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ کابل نگه‌داری می‌شود. در نسخهٔ کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، نام مؤلف فتح مبین ابوبکر بن محمد هروی، جای نگارش آن محمدآباد و زمان پایان نگارش ۹۱۰ق یاد شده است. در این نسخه دعاها در متن و ترجمهٔ آن‌ها در حاشیه آمده و گاه با تفسیر واژگان دشوار همراه شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۶۸/۲-۷۶۹؛ دستنویس‌های افغانستان، ۱۱۹؛ فهرست کتب عربی - فارسی و اردو مخزونهٔ کتابخانهٔ آصفیه...، ۶۸۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۹۱/۳-۱۵۹۲؛ ۲۰۵/۱۰-۲۰۶؛ ۸۴۶/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۹۱۹/۲-۹۲۰؛ ۴۴۹۸/۶-۴۴۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیة‌الله مرعشی نجفی، ۲۰۵/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۳۷۸/۴-۲۳۷۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۸۹/۳؛ کشف‌الظنون، ۶۶۹/۱، ۱۰۵۲/۲؛ دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۶ش، ص ۷۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 31.

م.اسماعیل‌پور

ابوبکر جامجی (a.bu.bakr-e.jā.ma.ji)، علاءالملک ضیاءالدین ابوبکر احمدجامجی، نیمه دوم سدهٔ ششم و نیمه یکم سدهٔ هفتم هجری، دولتمرد و شاعر ایرانی. از زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست. عوفی گوید که در اسفزار با ابوبکر دیدار کرد و از حمایت وی برخوردار شد. در ۶۰۲ق که قطب‌الدین ایبک (۶۰۷ق) دهلی را به جای لاهور به پایتختی خود برگزید و آن شهر برای نخستین بار مرکز حکومت اسلامی در شبه‌قاره شد، ابوبکر چندی امارت دهلی را در دست داشت.

وی چندی نیز عهده‌دار وزارت سیستان، سرخس، غور و فیروزکوه بود. عوفی از وی با لقب‌های «صاحب‌الکبیر علاءالملک ملک‌الامرا ضیاءالدولة و الدین والوزراء» یاد کرده در وصف او می‌گوید: «صاحب صدری که تیغ امارت و قلم وزارت کف و بنان او بود و سیرابی کشتزار از قطرات باران احسان او... الحق حضرتی بود که شجرهٔ فضل را در آن‌جا خضرتی بود، ارباب علم و اصحاب هنر در آن دولت آسوده بودند.» ابوبکر جامجی از ادیبان و شاعران حمایت می‌کرد، به عرفان گرایش داشت و برای دیدار عارفان به ختا و بلاساغون سفر کرد و از محضر آنان بهره‌ها جست. از وی چهار رباعی و چهار بیت و یک قصیده به جا مانده است. دو رباعی در عشق و عاشقی است که شاعر در آن‌ها افزون بر این که درد دوست را بر درمان ترجیح داده، بر لحظه‌ای دیدار او، صدجان را نیز نثار می‌کند. دو رباعی دیگر در وصف ممدوح است.

منابع: صحف ابراهیم، برگ ۹۳، شمارهٔ ۵؛ لباب‌الالباب، ۱۱۱-۱۱۳؛ لغت‌نامه، ذیل «ضیاءالدین»، ۷۷-۷۸؛ محمدسلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص ۱۳۱-۱۳۳.

رسولی

ابوبکرشاه تغلقی (a.bu.bakr.šāh-e.toq.lo.qi)، پسر ظفرخان پسر سلطان فیروزشاه تغلقی، ـ پس از محرم ۷۹۳ق، سلطان‌دهلی از دودمان تغلقیان (۲۱ صفر ۷۹۱-۱۶ رمضان ۷۹۲ق). پس از کشته شدن غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم (۲۱ صفر ۷۹۱ق)، امرا و بزرگان دهلی ابوبکرشاه را به شاهی برداشتند و رکن‌الدین نایب/ رکن چنده که سرکردهٔ شورشیان برضد تغلق شاه دوم بود به وزارت او رسید. پس از مدتی رکن‌چنده با برخی امرا و غلامان فیروزشاهی همدست گردید و بر آن شد تا ابوبکرشاه را از میان بردارد و خود برجای او نشیند، ولی ابوبکرشاه که از نقشهٔ وی آگاهی یافته بود پیش‌دستی کرده او و همدستانش را بکشت و «دهلی را قابض شد، پیلان و خزانهٔ پادشاهان بر دست او آمد، روزبه‌روز قوت می‌گرفت.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۴۵) در این هنگام امیران صدهٔ سامانه/ سمانه بر سلطان‌شه خوشدل، حاکم سامانه که از هواخواهان ابوبکرشاه بود، بشوریدند و وی را بکشتند و سرش را پیش شاهزاده محمدخان/ ناصرالدین محمدشاه، پسر خرد فیروزشاه که در نگرکوت پناه گرفته بود فرستادند و او را به سامانه فراخواندند. ناصرالدین محمدشاه از

راه جالندهر به سمانه رفت و در آن‌جا در ۶ ربیع‌الاول ۷۹۱ق برای بار دوم بر تخت شاهی نشست (بار نخست در دورهٔ پدرش فیروزشاه، در ۶ شعبان ۷۸۹ق بر تخت شاهی نشسته بود) و امرای سامانه و اطراف با او بیعت کردند و برخی امرای دهلی نیز از ابوبکرشاه روی برتافتند و بدو پیوستند و بیست هزار سوار و پیاده بر او فراز آمدند. پس ناصرالدین محمدشاه آهنگ دهلی کرد و در میان راه نیز بسیاری بدو پیوستند و چون به حوالی دهلی رسید حدود پنجاه هزار سوار بر او گردآمده بودند. وی در ۲۵ ربیع‌الآخر ۷۹۱ق وارد دهلی شد و در کوشک جهان‌نما فرود آمد، و ابوبکرشاه نیز در فیروزآباد بسیج جنگ می‌دید. در دوم جمادی‌الاولی ۷۹۱ق زدوخوردهایی میان دو طرف درگرفت و در همان روز بهادر ناهر به پشتیبانی ابوبکرشاه با سپاه خویش به شهر درآمد و با آمدن او جبههٔ ابوبکرشاه تقویت گردید و وی توانست ناصرالدین محمدشاه را بشکند و به گریز از دهلی وادارد. محمدشاه با دو هزار سوار از رودجون/ جمنا بگذشت و به میان دوآب (یعنی ناحیهٔ میان دو رود جمنا و گنگ) رفت و از آن‌جا پسر میانی خود شاهزاده همایون را برای گردآوری سپاه به سامانه فرستاد و خود در جلیسر/ جالیسر/ جتیسر در کنار رود گنگ رحل اقامت افکند و امرایی مانند ملک‌سرور/ مسرور شحنهٔ شهر (دهلی؟)، ملک‌الشرق نصیرالملک حاکم مولتان، خواص‌الملک حاکم بهار، پسران ملک حسام‌الدین نوا امیر اوده و پسران ملک دولت‌یار کنبد حاکم قنوج و امرا و راجگان دیگر به دور وی گرد آمدند. سلطان‌محمدشاه ملک سرور را به لقب خواجهٔ جهان مخاطب ساخت و شغل وزارت داد و ملک نصیرالملک را خضرخان، خواص‌الملک را خواص‌خان و ملک سیف‌الدین را سیف‌خان خطاب بخشید و در شعبان ۷۹۱ق بار دیگر رو به دهلی آورد و در موضع کندلی با سپاه ابوبکر شاه برخورد، ولی این بار نیز شکست خورد و «شکسته باز در موضع جتیسر قرار گرفت و ابوبکرشه سمت دهلی مراجعت فرمود.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ص۱۴۷) در ۱۹ رمضان ۷۹۱ق از سلطان ناصرالدین محمدشاه «به اهل ملتان و لاهور و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر شد که در هر محله و کوچه که بندگان فیروزشاهی را [که هوادار ابوبکرشاه بودند] به بند بکشند و در اکثر جاها که این حکم به امضا رسید قتل‌عام و غارت عظیم در یک روز واقع شد و هرج و مرج طرفه در میان خلایق راه یافت. راه‌ها مسدود شد و خانه‌ها خراب گشت.» (طبقات اکبری، ۱۲۳) در محرم ۷۹۲ق شاهزاده همایون‌خان و امرای همراه او، مانند غالب‌خان امیر سامانه و ملک ضیاءالملک ابورجا، در پانی‌پت اردو زدند و به تاخت و تاز در حوالی دهلی پرداختند. ابوبکرشاه، عمادالملک ملک شاهین را به رویارویی آن‌ها فرستاد و ملک شاهین، همایون‌خان را در پانی‌پت بشکست و به سامانه هزیمت داد. «لشکر دهلی اگرچه هر بار فتح و نصرت روی می‌نمود، اما از آن سبب که امرا و ملوک فتنه‌طلب خفیه با ناصرالدین محمدشاه موافق بودند، ابوبکرشاه در این مدت دهلی را گذاشته تعاقب ناصرالدین محمدشاه نمی‌نمود، اما در این کرت از شکست همایون‌خان دلیر شد به تجویز امرا جهت دفع ناصرالدین محمدشاه از دهلی برآمد [جمادی‌الاولی ۷۹۲ق] و در بیست کروهی مقام کرد و به فکر رفتن [به] جالیسر شد.» (تاریخ فرشته، ۱۵۲/۱) ناصرالدین محمدشاه چون دهلی را خالی از ابوبکرشاه دید لشکر خود را در جتیسر گذاشت و با چهارهزار سوار زبده به شتاب خود را به دهلی رساند و پس از جنگی مختصر با برخی بندگان فیروزشاهی در دروازهٔ بدایون و آتش زدن این دروازه، به شهر درآمد و در کوشک همایون فرود آمد و «خلق شهر از وضیع و شریف و بازاری به تمام بر سلطان پیوستند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۴۸ــ ۱۴۹) ابوبکرشاه پس از آگاهی از این رویداد، در همان روز رو به دهلی نهاد و ملک بهاءالدین جنگی/ جگی را که سلطان برای نگهبانی از دروازهٔ شهر گماشته بود بکشت و وارد دهلی گردید و به نزدیک کوشک همایون رسید. ناصرالدین محمدشاه که سپاهیانش در شهر پراگنده شده بودند در خود توان درایستادن ندید و از دهلی بگریخت و بار دیگر به جتیسر رفت. برخی امرای او که فرصت گریختن نیافتند، مانند خلیل‌خان باربک و ملک آدم اسماعیل خواهرزادهٔ فیروزشاه، اسیر و کشته شدند. در رمضان ۷۹۲ق مبشر حاجب مخاطب به اسلام‌خان و بیشتر بندگان فیروزشاهی به سببی از ابوبکر شاه رنجیده، پنهانی به سلطان ناصرالدین نامه نوشتند و او را به دهلی فراخواندند. ابوبکرشاه چون بیشتر سپاهیان را با خود مخالف دید ناگزیر با تنی چند از هواداران بسیار نزدیک خود، مانند ملک شاهین عمادالملک و صفدرخان و ملک بحری دهلی را ترک گفت (۱۶ رمضان ۷۹۲ق) و نزد بهادر ناهر در میوات رفت و در آن‌جا بود تا سرانجام در محرم ۷۹۳ق وی و بهادر ناهر و غلامان فیروزشاهی که با آن دو بودند از سپاهی که سلطان ناصرالدین محمدشاه برای سرکوبی‌شان فرستاده بود شکست خوردند و ابوبکرشاه ناگزیر از در تسلیم درآمد و به فرمان سلطان در دژ مُیرت زندانی شد. وی سرانجام

در زندان درگذشت یا، به احتمال فراوان به قتل رسید. مدت پادشاهی او یک‌ونیم سال بود.

منابع: تاریخ صدر جهان، ۷۶- ۷۹؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۴۴-۱۵۱؛ تاریخ فرشته، ۱۵۲- ۱۵۳؛ داستان ترکتازان هند، ۴۵۸/۱- ۴۶۰؛ طبقات اکبری، ۱۲۲- ۱۲۴؛ مآثر رحیمی، ۳۸۲/۱- ۳۸۵؛ منتخب‌التواریخ، ۲۵۸/۱- ۲۶۲.

برزگر

ابوبکر صدیق ناگوری ← طب صدیقی

ابوبکر مستونگی (a.bu.bakr-e.mas.tun.gi)، ابوبکر کهنگی فرزند علیم‌الله فرزند فقیرمحمد، مستونگ (نزدیک کویته) ۱۸۴۰- همان‌جا ۱۹۳۷م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش (۱۲۲۹- ۱۳۰۶ق) شاعر بود و علیم تخلص می‌کرد. نیای وی که از تهل چوتهای به شهر مستونگ کوچیده، در آن‌جا به تدریس علوم دینی می‌پرداخت، نیز شاعری بلندآوازه بود. بیشتر اشعار ابوبکر در حمد خدا و نعت پیامبر است. از وی غزل‌های عرفانی نیز در دست است. موضوعات میهنی و آزادی درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. برخی از اشعار ابوبکر را نوه‌اش سیدعبدالرحمان به یاد دارد و ابیاتی از آن‌ها در مجلهٔ بلوچی اولس در کویته چاپ شده است. ابوبکر در میان بلوچ‌ها به بیورَغ / بیبرک آوازه دارد.

منابع: پاکستانی ادب، ۸۴- ۸۷؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۲۹- ۱۳۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۵۳- ۱۵۵؛ گنج شایگان، ۵.

رسولی

ابوتراب رضوی (a.bu.to.rāb-e.ra.za.vi)، سیدمحمد ابوتراب فرزند سیداحمد تتوی، ز ۱۲۲۶ق، تاریخ‌نگار، دستوردان و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ آصف‌جاه سوم سکندرجاه، نظام یا فرمانروای حیدرآباد دکن (۱۲۱۸- ۱۲۴۴ق) در حیدرآباد می‌زیست و در خدمت میرعالم ابوالقاسم شوشتری وزیر نامدار نظام، به‌سر می‌برد. از آثارش: ۱- فرحت‌العالم (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآبادبه شمارهٔ ۳۳۹ تاریخ) در تاریخ عمومی جهان تا روزگار مؤلف، در یک مقدمه، چهل باب، و یک خاتمه. این اثر در ۱۲۲۰ق به دستور میرعالم نوشته شده است؛ ۲- قطب‌نمای عالم (نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند) در تاریخ قطب‌شاهیان گلکنده. این اثر نیز در ۱۲۲۰ق نوشته شده و ظاهراً همان متن ویراستهٔ مقالهٔ اول حدیقةالعالم میر عالم است. ابو تراب در ۱۲۲۳ق مقالهٔ دوم حدیقةالعالم را، که در تاریخ دکن پس از برافتادن قطب‌شاهیان است، ویراست و مقدمه‌ای مفصل بر آن نوشت؛ ۳- حل شافیه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی) در شرح شافیهٔ جمال‌الدین ابوعمر عثمان بن نحوی مالکی در صرف عربی؛ ۴- منظومهٔ فیوض‌الصرف (نسخهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف ۱۴۴) که در ۱۲۲۶ق در گزارش منظومه‌ای از قاضی سراج‌الدین رکن در صرف عربی سروده شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۴۵/۱۳، ۲۶۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۷۴/۳؛ ۴۱۸۴/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۶۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۵/۲؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 1/95-96, 449; *Dictionary of Indo-Persian Litrature*, 57; *Mughals in India* ,42.

برزگر

ابوتراب ولی گجراتی (a.bu.to.rāb.va.li-ye.go.ja.rāt.i)، فرزند شاه قطب‌الدین شکرالله فرزند میر غیاث‌الدین، - احمدآباد ۱۰۰۳ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او میر غیاث‌الدین، معروف به سید شاه میر، که دانشمندی مشهور و از خاندان سادات سلامی شیراز بود، در ۸۹۹ق، در دورهٔ سلطان محمود یکم بیگره پادشاه گجرات (۸۶۳- ۹۱۷ق) بدان سامان کوچید و در چانپانیر نشیمن گزید. پدر ابوتراب در گجرات قدرت و نفوذ فراوان داشت و فرمانروایان آن‌جا وی را بسیار گرامی می‌داشتند. ابوتراب در چانپانیر به دنیا آمد و پرورش یافت و با شایستگی و کاردانی توانست به نفوذ و احترام فراوان در گجرات بیابد، چندان‌که «عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار» شد. در ۹۷۴ق به سمت نمایندهٔ یکی از بزرگان گجرات به نام چنگیزخان (- ۹۷۵ق) نزد اعتمادخان اعزام شد. هنگامی که اوضاع گجرات دستخوش نابسامانی و آشفتگی بود به توصیهٔ وی اعتمادخان نایب‌السلطنهٔ گجرات به جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) نامه نوشت و او را به گرفتن این سرزمین برانگیخت و چون اکبرشاه به نزدیکی گجرات رسید (۹۸۰ق) «اعتمادخان و شاه ابوتراب و سید حامد

بخاری و اختیارالملک حبشی و ملک‌الشرق و وجیه‌الملک و الغ‌خان حبشی و هجهارخان خبشی و سایر امرای گجرات کلهم جلهم آمده، دیدند و اعتمادخان کلید شهر احمدآباد را آورد.» (منتخب‌التواریخ، ۱۴۱/۲) پادشاه گورکانی پس از فتح گجرات وی را مأمور کرد تا به عنوان مشاور مخصوص و بازرس مخفی مراقب اقدامات میرزا عزیز، نخستین استاندار گجرات، باشد و اوضاع را بدو گزارش نماید. در ۹۸۵ق به سمت امیر حج‌گزاران به مکه اعزام شد و در بازگشت (۹۸۷ق) سنگی همراه آورد که می‌گفتند نشان جا پای پیامبر را بر خود دارد. سنگ را به احمدآباد گجرات برد و در آن‌جا گنبدی برایش ساخت که در ۹۹۴ق به انجام رسید. در ۹۹۲ق که اعتمادخان به جای شهاب‌الدین احمدخان صوبه‌دار (استاندار) گجرات شد، ابوتراب نیز مقام ارزشمند «امینی صوبه» را به دست آورد. وی در احمدآباد درگذشت و در اساول به خاک سپرده شد. از وی تاریخ گجرات/ تاریخ سلطان بهادرشاه گجرات به جا مانده که از تاریخ‌های محلی معتبر و موثق گجرات است ودر حدود ۹۹۴ق در دو بخش به انجام رسیده است: ۱ـ تاریخ بهادرشاه گجراتی (۹۳۲ـ۹۴۳ق) و جنگ‌های وی با همایون شاه گورکانی و تاریخ جانشینان بهادرشاه؛ ۲ـ فتح گجرات به‌دست اکبرشاه و رویدادهای پیامد آن تا استیلای زودگذر مظفرشاه سوم گجراتی بر احمدآباد (۹۹۲ق). تاریخ گجرات به نثری ساده و روان و گاه مشتمل بر اشعار و امثال فارسی است و از منابع مهم دربارهٔ روابط پادشاهان گورکانی هند (همایون و اکبر) با پادشاهان گجرات (بهادرشاه و اخلافش) است، به‌ویژه آنکه مؤلف خود شاهد بسیاری از رویدادهایی که شرح می‌دهد، بوده است. این اثر به کوشش دنیسن راس به چاپ رسید (کلکته، ۱۹۰۹م).

منابع: اکبرنامه، ۲۱۷/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۶/۲ـ ۵۴۷؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۳۶ـ ۱۳۹؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۰۱۴ـ ۱۰۱۵؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۹/۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۲۴/۱؛ مآثرالامرا، ۲۸۰/۳ـ۲۸۱؛ مآثر رحیمی، ۷۷۵/۱ـ ۷۷۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱۳۹/۲ـ ۱۴۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳/۵ـ ۱۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/967-968; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,38; *Iranica*, 1/392; *Mughals in India* ,42-43.

برزگر

ابوتوامه، شیخ شرف‌الدین بخاری ← شرف‌الدین بخاری

ابوجعفر لاهوری (a.bu.ja&.far-e.lā.hu.ri)، عمر فرزند اسحاق واشی، سدهٔ هفتم هجری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی آگاهی چندانی نداریم. چون عوفی در لباب‌الالباب، شرح احوال ابوعمراسحاق را پس از منهاج سراج جوزجانی (ـ ۵۸۹ق) آورده، می‌توان حدس زد که وی همروزگار منهاج سراج، مؤلف طبقات ناصری و از شاعران روزگار شمس‌الدین التتمش (۶۰۲ ـ ۶۸۶ق) از سلاطین دهلی بوده است. عوفی دربارهٔ ذوق شاعری وی می‌گوید «وقتی نجیب‌الملک شرف‌الخواص ابوطاهر از وزیران آن دوره، از وی خواست قصیده‌ای بگوید که در آن چهار جنس متفاوت را ذکر کند، وی قصیده‌ای سیزده‌بیتی سرود که در هر بیت آن به سبکی بسیار جالب چهار جنس گوناگون را آورد.» ابوجعفر بیشتر دانش‌های روزگارش را فراگرفته بود. به نوشتهٔ امین احمد رازی در هفت‌اقلیم او «نظمی داشته چون در شاهوار و نثری مانند یاقوت آبدار.» اما نثری از وی به دست نیامده است. از وی سه شعر در قالب مثنوی و یک قصیدهٔ سیزده‌بیتی به جا مانده است. سروده‌هایش ساده و روان و دارای صنعت‌های گوناگون شعری فراوان است، پیچیدگی و تصنع در آن دیده نمی‌شود و تشبیهات و استعاره‌هایی که وی در شعرهایش به کار برده از سلاست و روانی برخوردار است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۷ـ۴۸؛ الذریعه، ۱۲۴۸/۹؛ لباب‌الالباب، ۲۸۴/۱ـ۲۸۶؛ نزهة‌الخواطر، ۸۲/۱ـ۸۳؛ هفت اقلیم، ۳۳۸ـ۳۳۹؛ محمد سلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ دوم، بهار ۱۳۷۸ش، صص۱۲۲ـ۱۲۳.

رسولی

ابوسعید اکبرآبادی (a.bu.sa.id-e.ak.bar.ā.bā.di)، فرزند میرمحمدرضا شیرازی، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و ستاره‌شناس ایرانی. وی از شیراز به آگره کوچیده بود. ابوسعید در دورهٔ اورنگ‌زیب، ششمین امپراتور دودمان تیموریان هند (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق)، در اکبرآباد به‌سر می‌برد و در همان‌جا رساله‌ای منظوم، با هزار و دویست بیت، در پنج باب، در احکام ستاره‌شناسی سرود. وی مطالب این پنج باب را این‌گونه برشمرده است: باب یکم در بیان حال

مزاج، باب دوم در استخراج، باب سوم در قواعد ارقام، باب چهارم در بیان احکام، باب پنجم در اختیارات. وی این مثنوی را تحفة‌النجم نامید و کار تصنیف آن را در ۱۱۱۰ق به‌پایان برد. در پاره‌ای منابع این تاریخ را ۱۰۱۵ و ۱۱۵۶ق گفته‌اند که با پذیرفتن این‌که ابوسعید این اثر را در دورهٔ اورنگ زیب سروده است، تنها نخستین تاریخ یاد شده درست به‌نظر می‌رسد. دست‌نویس‌هایی از تحفة‌النجم، به شماره‌های ۳۴۵۱ در کتابخانهٔ ملک و ۸۴۱۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد، و دست‌نویسی از آن نیز در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود. خوابنامهٔ منظوم اثری دیگر از ابوسعید است که دست‌نویسی از آن هم در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۱۴۰/۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۳/۱؛ ۹۸۳/۸-۹۸۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۵/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 36.

م.اسماعیل‌پور

ابوسعید پورانی (a.bu.sa.id-e.pu.rā.ni)/ بورانی، محمد فرزند بایزید، ز ۹۷۶ق، تاریخ‌نگار شبه قاره. از علمای سند بود و از حمایت میرزا عیسی‌ترخان (۹۶۱-۹۷۵ق) و پسرش میرزا صالح ترخان بهادر برخوردار بود. می‌خواست کتابی در تاریخ دودمان حامیانش (ارغونیان) بنویسد و بخش‌هایی از نوشتار خود را به میرزا صالح بهادر نشان داد. این شاهزاده بسیار خشنود شد و وی را ترغیب کرد تا کار را جدی‌تر بگیرد. پورانی اثر خود، نصرت‌نامهٔ ترخان را به یک مقدمه و چهار بخش تقسیم کرد و آن را در ۹۷۶ق به پایان برد. مقدمه شرحی کوتاه دربارهٔ مغولان، نیاکان ارغون و فرمانروایان ترخان تا تیمور است و چهار بخش کتاب نیز بدین قرار است: ۱- امیرذوالنون بیگ، بنیادگذار دودمان؛ ۲- شجاع‌بیگ و میرزا محمدمقیم؛ ۳- میرزا شاه‌حسن؛ ۴- میرزا عیسی. بخش اخیر در نخستین مرحله از فرمانروایی میرزا عیسی، یعنی زمانی‌که وی با خویشاوندش میرمحمد باقی درگیری داشت، به پایان می‌رسد.

منبع: تاریخ معصومی، ۱۱۱، ۱۹۶-۱۹۷؛ سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، ۳۰۳؛

Dictinary of Indo-Persian Literature, 143.

ربیعیان

ابوسعید علی قریشی (a.bu.sa.id.a.li-ye.qo.ray.ši)/ ابوسعید علا/ ابوسعید معین، سدهٔ نهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در جونپور می‌زیست و گویا سلطان‌حسین‌شاه شرقی (۸۶۳-۸۸۱ق) حامی او بود. تحفهٔ حسین‌شاهی که به تحفهٔ معین شاهی نیز شناخته است، اثر ابوسعید است که آن را به حامی‌اش هدیه کرده است. دست‌نویس‌های گوناگون این اثر نام چند پادشاه- جلال‌الدین ابوالمظفر حسین‌شاه فرزند سلطان محمود شاه فرزند ابراهیم‌شاه (۸۰۳-۸۴۴ق)، محمودشاه فرزند ابراهیم‌شاه که در ۸۴۴ق به حکومت جونپور رسید و محمدشاه فرزند محمودشاه فرزند ابراهیم‌شاه- را بر خود دارد. بنابراین، این اثر را به‌نام آن خاندان دانسته‌اند که با تغییر فرمانروایان، دیباچه‌های نسخه‌های گوناگون آن تغییر می‌کرد. این رساله دربارهٔ مسائل فقهی- فقه اهل سنت- است و به شیوهٔ پرسش و پاسخ نوشته شده است. عناوین بخش‌های آن از این قرارند: کتاب طهارت، کتاب صلات، کتاب روزه و کتاب در بیان مسائل متفرقه. ابوسعید در دیباچهٔ تحفهٔ حسین‌شاهی یادآور شده که آن را به زبان فارسی رایج در شبه قاره نوشته تا همهٔ مسلمانان از آن بهره گیرند. دست‌نویس‌های بسیاری از این اثر در کتابخانه‌های گوناگون نگه‌داری می‌شود که شماری از آن‌ها به شماره‌های ۱۹۹۶، ۱۹۸، ۵۴۷، ۹۱۸۶، ۸۹۵۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش و به شماره‌های N.M.528/143 و N.M.1957-915/5 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود. دست‌نویس‌هایی نیز با نام حیرت‌الفقیه از همین نویسنده در کتابخانه‌ها هست که موضوع، سرآغاز و دیباچهٔ آن برابر تحفهٔ حسین‌شاهی است. گویا این اثر همان تحفهٔ حسین‌شاهی اما کمی کوتاه‌تر از آن است. دست‌نویس‌های شماره‌های ۳۵۶۱، ۳۰۰۹ و ۱۰۶۸۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش و شمارهٔ ۴۵۸/۴۵۱ در کتابخانهٔ مولوی محمد شفیع در لاهور به این نام شناخته‌اند. مجمع‌الحکم/ مجمع‌الاحکام اثری دیگر است که به ابوسعید نسبت داده‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر که به روش پرسش و پاسخ و در اسرار احکام الهی است، به شماره‌های ۸۰۳۲ و ۲۵۹۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و به شمارهٔ ۱۰۰ در کتابخانهٔ دانشگاه پیشاور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۶۹/۳-۱۸۷۰؛ ۴۳۵/۱۴-۴۳۷، ۴۹۷-۴۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۱۶؛ فهرست نسخه‌های

خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۸۲/۱ـ ۷۸۳؛ ۲۱۹۲/۴ـ ۲۱۹۳، ۲۱۹۳، ۲۲۱۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature , 36.

م.اسماعیل‌پور

ابوسعید کالپی (a.bo.sa.id-e.kāl.pi)، فرزند فضل‌الله، ـ ۱۱۴۷ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به ابوسعید حسینی ترمذی می‌رسد. نزد پدر به فراگیری فقه پرداخت و از مشایخ مشهور روزگارش بود. نواب غضنفرجنگ از امرای فرخ‌آباد با او بیعت کرد. ابوسعید شعر کم می‌سرود و گه‌گاه اشعاری به‌فارسی می‌گفت. مضامین اشعارش عارفانه است. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۷۴؛ گلزار جاویدان، ۵۷/۱؛ نزهةالخواطر، ۱۲/۶.

فتح‌نیا طبری

ابوسعید مجددی دهلوی (a.bo.sa.id-e.mi.jad.de.di-e.deh.la.vi)، شاه ابوسعید فرزند شاه صفی‌القدر فرزند عزیزالقدر فرزند محمدعیسی فرزند سیف‌الدین فرزند خواجه معصوم فرزند احمد سرهندی، رامپور دوم ذوالقعدهٔ ۱۱۹۵ـ تونک (در راجستان هند) یکم شوال ۱۲۵۰ق، عارف نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در کودکی قرآن را از بر کرد و دانش تجوید را نیز آموخت. سپس کتاب‌های درسی را نزد مفتی شرف‌الدین رامپوری و رفیع‌الدین دهلوی فرزند شاه‌ولی‌الله خواند. در حدیث و اسناد آن از دایی خود سراج احمد بن شیخ محمد و شاه عبدالعزیز دهلوی اجازه گرفت. در تصوف نخست به پدر خود دست ارادت داد و سپس مرید شیخ درگاهی رامپوری، از مشایخ نقشبندی، شد و از او خرقهٔ خلافت یافت. پس از آن به دهلی رفت و به حضور شاه‌غلام‌علی دهلوی رسید (۱۲۲۵ق) و به او دست ارادت داد و از او نیز خرقهٔ خلافت گرفت. ابوسعید برجسته‌ترین خلیفهٔ شاه‌غلام‌علی بود و پس از مرگ او (صفر ۱۲۴۰ق) سجاده‌نشین خانقاه او شد. در ۱۲۴۹ق پسر بزرگ خود شیخ احمد سعید را به جانشینی خود برگزید و با پسر دیگرش عبدالغنی برای گزاردن حج رهسپار حجاز شد. در راه بازگشت بیمار شد و در تونک درگذشت. پیکرش را به دهلی بردند و در آرامگاه شاه‌غلام‌علی به‌خاک سپردند. کرامات زیادی به او نسبت می‌دهند. از آثارش: ۱ـ هدایت‌الطالبین در سیر و سلوک نقشبندیان در هشت فصل در تکالیف/لطایف عشره، سیر و سلوک در دایرهٔ ولایت صغری، ولایت کبری و فنا، ولایت علیا و سیر عناصر صوری و فنا و بقای آن‌ها، کمالات نبوت و اولوالعزم، حقایق الهیه، بعضی مقامات و حقایق انبیا. ابوسعید این اثر را در لکنو، به خواهش برخی یاران، نوشت. از این اثر دو ترجمه به اردو نگه‌داری می‌شود که هر دو با متن فارسی به‌چاپ رسیده‌اند: یکی از غلام مصطفی‌خان با عنوان سلوک نقشبندی (کراچی، ۱۳۷۵ق)، و دیگری از نوراحمد امرتسری (امرتسر، ۱۳۴۴ق)؛ ۲ـ مقامات تصوف به نثر همراه با سلسلهٔ نقشبندیان به نظم؛ ۳ـ مرقات‌السالکین؛ ۴ـ رفیق‌الطلاب؛ ۵ـ لطائف خمسه (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه)؛ ۶ـ معرفت صفات رحمانی / کشف‌الحقایق (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه).

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۳۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴؛ تصوف بر صغیر میں، ۳۰/۲، ۸۰، ۹۰؛ خزینةالاصفیا، ۷۰۱/۱ـ ۷۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۶۷/۳، ۲۱۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۸۷/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۸۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۵۹/۲؛ نزهةالخواطر، ۱۳/۷ـ ۱۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,36; *A History of sufism in India* ,2/249.

برزگر

ابوطالب تبریزی، معروف به ابوطالب لندنی ← ابوطالب‌خان اصفهانی

ابوطالب حسینی تربتی (a.bu.tā.leb-e.ho.sey.ni-ye.tor.ba.ti)، معروف به عریضی، ز ۱۰۴۷ق، نویسندهٔ ایرانی. دربارهٔ وی آگاهی چندانی در دست نیست جز این‌که کتابی منسوب به امیرتیمور گورکانی به نام ملفوظات تیمور / واقعات تیموری را از ترکی چغتایی به‌فارسی برگردانید و در ۱۰۴۷ق به شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) پیشکش کرد. به گفتهٔ خود ابوطالب، وی در سفری به مکه و مدینه متن اصلی چغتایی کتاب را که یادداشت‌های امیرتیمور دربارهٔ رویدادهای زندگی‌اش از هفت تا هفتاد سالگی بود در کتابخانهٔ جعفر پاشا حاکم یمن یافت و آن‌را به فارسی برگردانید. اما این متن اصلی تاکنون در هیچ کتابخانه‌ای پیدا نشده است و از این‌رو برخی خاورشناسان در وجود متن اصلی آن تردید کرده‌اند و گفته‌اند که وی آن را با استفاده از ظفرنامه‌های شامی و علی یزدی نوشته و به امیر

تیمور نسبت داده است. شاه‌جهان نیز پس از دریافت ملفوظات تیمور آن‌را به محمدافضل بخاری* سپرد تا آن‌را با توجه به ظفرنامهٔ یزدی بازبینی و اصلاح کند و حاصل این کار ملفوظات صاحب‌قران محمد افضل بخاری است. ملفوظات تیمور گذشته از زندگینامهٔ تیمور، دارای بخشی به نام تزوک / تزوکات (به‌معنی بنیادها و تدابیر) شامل دیدگاه‌ها و سیاست‌های تیمور دربارهٔ کشورگشایی و کشورداری است و از این‌رو برخی به‌اشتباه همهٔ کتاب‌را تزوکات تیموری نامیده‌اند. این کتاب بر خلاف بیشتر کتاب‌های دورهٔ تیموری سبکی ساده و روان و بدون پیچیدگی و تصنع دارد و از جهت اشتمال بر رویدادهای روزگار تیمور و جهان‌بینی وی و نیز دارا بودن برخی اصطلاحات دیوانی و لشکری آن‌دوره کتابی ارزشمند به‌شمار می‌آید. از ملفوظات تیموری نسخه‌های فراوانی در چند کتابخانه، مانند دیوان هند (به‌شمارهٔ ۷۲۲)، مجلس (به‌شمارهٔ ۵۵۹۴) و ملک (به‌شماره‌های ۴۳۴۱/۱ و ۴۰۶۳ و ۳۷۸۳) نگه‌داری می‌شود. بخش تزوکات آن همراه با ترجمهٔ انگلیسی از ویلیام دیوی، (ــ۱۱۹۸ق / ۱۷۸۴م) در ۱۷۸۳م در آکسفورد به اهتمام جوزف وایت و در ۱۲۸۵ق در تهران به‌همراه قابوس‌نامه به‌کوشش رضاقلی‌خان هدایت به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۳۹؛ تاریخ ادبیات ایران، براون، ۲۴/۳-۲۴۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷۹-۳۸۰؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۲۲/۵-۶۲۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۴۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۸۵/۴؛ ۱۵۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۸۰/۲-۱۵۸۲؛ ۴۲۹۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۱-۶۰۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/177, 179; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/86; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 37; *Iranica*, 1/389; *Mughals in India*, 41.

برزگر

ابوطالب‌خان اصفهانی (a.bu.tā.leb.xān-e.es.fa.hā.ni)، پسر حاجی محمد بیگ پسر شفیع تبریزی، معروف به ابوطالب لندنی، لکنو ۱۱۶۶ــ همان‌جا ۱۲۲۰ق، سیاستمدار، ادیب، نویسنده و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پدرش از مردم آذربایجان و بزرگ شدهٔ اصفهان بود، اما در دورهٔ نادر شاه افشار (۱۱۴۸ــ۱۱۶۱ق) به هند گریخته و در لکنو اقامت گزیده بود. ابوطالب در ۱۴ سالگی (۱۱۸۰ق) همراه خانواده‌اش به مرشدآباد بنگاله کوچید و به دستگاه نواب بهادر مظفر جنگ راه یافت. در ۱۱۸۹ق به دعوت مختارالدوله وزیر نواب آصف‌الدوله محمد یحیی علی‌خان بهادر حکمران اوده به لکنو رفت و منصب عمل‌داری (مأمور دیوانی) شهر اتاوه و چند ناحیهٔ دیگر را یافت. در ۱۱۹۰ق از کار برکنار شد، ولی مدتی بعد به خدمت شماری از انگلیسی‌های مقیم هند درآمد و مأموریت‌هایی برای آن‌ها انجام داد و از جمله به فرمان میدلتن از کارگزاران شرکت هند شرقی و نمایندهٔ سیاسی انگلستان در ایالت اوده، شورش راجه بالبهد راسنگه را فرونشاند. در ۱۲۰۲ق به کلکته کوچید. در ۱۲۰۶ق با وساطت لُرد کورنوالیس نزد آصف‌الدوله حکمران اوده (۱۱۸۸ــ۱۲۱۲ق) به لکنو رفت و آصف‌الدوله او را نواخت، ولی در ۱۲۱۰ق در پی بروز اختلاف میان آصف‌الدوله و مأموران انگلیسی بار دیگر به کلکته کوچید. پس از آن یک چند روزگاری پریشان داشت، تا آن‌که به دعوت دوستی اسکاتلندی به نام سروان دیوید ریچاردسن رهسپار انگلستان شد (رمضان ۱۲۱۳ق) و دوسالی در لندن بود. سپس به فرانسه و ایتالیا رفت و در راه بازگشت از جزیرهٔ مالت، ازمیر، استانبول و بغداد (شوال ۱۲۱۷ق) دیدار کرد و پس از سیر بصره و بمبئی به کلکته بازگشت (ربیع‌الاخر ۱۲۱۸ق). در دوسال پایان عمرش مأمور مالیاتی بخش‌هایی از بوندلکهند بود. ابوطالب‌خان گذشته از فعالیت‌های سیاسی در ادبیات نیز کوشا بود و آثار قابل ملاحظه‌ای پدید آورد. او به‌فارسی شعر هم می‌سرود، اما زبان شعر او فارسی ناب ایرانی نیست و تأثیر فارسی هندوستانی و پاره‌ای انحرافات از دستور زبان فارسی در آن پدیدار است. از آثارش: تذکرهٔ خلاصة‌الافکار؛ رساله‌ای در علم اخلاق؛ رساله‌ای در مصطلحات موسیقی؛ رساله‌ای در علم عروض؛ رساله‌ای در فنون طب؛ لبّ‌السّیر و جهان نما که تاریخچهٔ عمومی جهان و زندگی‌نامهٔ گروهی از شخصیت‌های تاریخی است و ابوطالب آن را در ۱۲۰۸ق به نام آصف‌الدوله تألیف کرده است؛ تفضیح‌الغافلین در تاریخ اوده در روزگار آصف الدوله که در ۱۲۱۱ق به سفارش سرگرد ریچاردسن انگلیسی به تحریر در آمد؛ دیوان از قصاید و غزلیات و رباعیات؛ معراج‌التوحید که رساله‌ای منظوم در علم نجوم است و ابوطالب آن را در ۱۲۰۹ق سرود و به ابوالفتح سلطان محمد صفوی هدیه کرد؛ مسیر طالبی فی بلاد افرنجی که معروف‌ترین اثر

ابوطالب و گزارش سفرهای او به اروپا و افریقا است و در ۱۲۱۹ق تألیف آن به پایان رسیده است. گفتنی است که ابوطالب در ۱۲۰۶ق دیوان حافظ را از روی دوازده نسخهٔ خطی تصحیح کرد و درکلکته به چاپ رساند و این چاپ یکی از نخستین چاپ‌های دیوان حافظ به شمار می‌آید.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۶۲-۶۶۰/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۱۴۱/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۷۵-۵۶۴/۱، ۷۳۳/۲؛ تحفة العالم، ۳۶۹-۳۶۸؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۸-۴۸۵؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۴۲؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۰۶۰-۱۰۵۹/۸؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۲۸-۶۲۵/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۸۰/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۱، ۱۵۲-۱۶۱، ۶۴۳؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۳۰-۱۲۹/۲؛ مسیر طالبی، به کوشش حسین خدیو جم، ۶۷، ۶۸؛ مطلع انوار، ۶۸-۶۷؛ مکارم‌الآثار، ۷۲۱-۷۲۰/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۷۵/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/895; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/357; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/302; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 37; *Iranica*,1/389 - 390; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/145, 1173; *Mughals in India*, 41.

دانشنامه

ابوعلی‌خان حسینی، سیدجعفر ← جعفر بنارسی

ابوعلی قلندر پانی‌پتی (a.bu.a.li-ye.qa.lan.dar-e.pā.ni.pa.ti)/ شاه‌بوعلی شرف‌الدین فرزند سالار فخرالدین فرزند سالارحسن فرزند سالار عزیز، پانی‌پت (شهری در شمال دهلی) ۶۵۲ - بوده کهترهٔ کرنال ۱۳ رمضان ۷۲۴ق، شاعر، نویسنده و صوفیِ چشتیِ شبه‌قاره. نسب او را به ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پایه‌گذار فقه حنفی (- ۱۵۰ق)، می‌رسانند. پدرش، سالار فخرالدین در زمرهٔ صوفیان بود و در ۶۰۰ ق از کرمان به هند کوچید و با دختر شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی ازدواج کرد. اما این دختر به‌زودی درگذشت و سالار فخرالدین با بی‌بی‌حافظه جمال، خواهر سید نعمت‌الله صاحب همدانی کرمانی ازدواج کرد و ابوعلی قلندر از همین مادر زاده شد. برخی، تاریخ تولد او را ۶۰۲ یا ۶۰۵ق هم یاد کرده‌اند که در درستی آن تردید است. ابوعلی در پانی‌پت / هریانه بزرگ شد و ظاهراً اقامتگاه دایمی وی نیز همین‌جا بود. دانش‌های مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت و در محضر مولانا سراج‌الدین مکی تعلیم قرآن دید. سپس برای تکمیلِ تحصیلاتِ خود، به دهلی رفت و گفته‌اند که ظاهراً نزد صوفیانی چون نجم‌الدین دمشقی، شیخ شهاب‌الدین عاشق خدا و مولانا رکن‌الدین سامانوی دانش‌اندوزی کرد. حدود دوازده سال (به‌روایتی دیگر، بیست سال) در جوار قطب‌منار / منارقطب به تدریس و ارشاد پرداخت و گفته‌اند که از برکت وجود او، مردم هندویِ پانی‌پت همگی مسلمان شدند. معلوم نیست که بوعلی قلندر پیرو طریقهٔ کدام‌یک از مشایخ چشتی بود. برخی او را به طریقهٔ قطب‌الدین بختیار اوشی کاکی مربوط دانسته‌اند و برخی دیگر پیرو نظام‌الدین اولیا یا شیخ شهاب‌الدین عاشق خدا؛ گروهی دیگر نیز گفته‌اند به سید خضررومی قلندر یا سید بحری‌قلندر ارادت رسمی داشت. علاوه بر این، بوعلی سرسلسلهٔ شاخهٔ قلندرشاهیِ طریقهٔ چشتیه بود. وی بسیار به ریاضت می‌پرداخت و گفته‌اند که در حال جذبه، همهٔ کتاب‌های خود را به آب انداخت. ابوعلی به‌سبب گرایش به عرفان، کارِ وعظ و تدریس را رها کرد و به سیاحت پرداخت. برخی از منابع به ملاقات او با شمس تبریزی و مولوی اشاره کرده‌اند. برخی کرامت‌های او و حکایت‌هایی از زندگی او در تذکره‌ها نقل شده است. وی همروزگار با شاهان خلجی دهلی بود و سلطان جلال‌الدین و سلطان علاءالدین خلجی به وی ارادت فراوان داشتند. امیر خسرو دهلوی، شیخ جلال‌الدین کبیرالاولیای پانی‌پتی و شیخ عثمان مروندی، معروف به لعل شهبازقلندر، نیز با وی معاصر بوده‌اند و از محضرش استفاده می‌بردند. مادهٔ تاریخ وفات او «یا شرف‌الدین ابدال» است. درکرنال به‌خاک سپرده شد. نوشته‌اند که خویشان او جنازه‌اش را پنهانی به پانی‌پت بردند و در آن‌جا دفن کردند. در کنارِ این دوجا، دو آرامگاه دیگر نیز در بدهاکهیره و باگهوتی منسوب به او است. ظاهراً قدیم‌ترین منبعی که از او یاد کرده، تاریخ فیروزشاهی (۸۰۰ق) است. ابوعلی‌قلندر در نظم و نثر دست داشت و نوشته‌ها و سروده‌های صوفیانه دارد. از آثارش: مکتوبات / مکتوبات شرف که آن‌را به‌نام اختیارالدین، مرید خود، نوشته است و آن، مجموعه نامه‌هایی است دربارهٔ علوم توحیدی؛ اسرارالعارفین و برهان‌العاشقین دربارهٔ صفات خداوند، خلافت آدم و جز آن، به شیوهٔ پرسش و پاسخ؛ مثنوی کنزالاسرار

دربارهٔ رموز توحید و معارف، به تقلید از مثنوی معنوی مولوی؛ مثنوی اخلاقی ـ عرفانیِ گل و بلبل / رسالهٔ عشقیه، بـه تـقلید از مثنوی معنوی مولوی، که در ۱۸۹۱م در لکنو چاپ شده؛ دیوان غزلیات در شش‌صد بیت با تخلص شرف؛ مجموعهٔ رباعیات. از میان آثار منسوب به او هم می‌توان به رسائل حقائق کلمهٔ طیبه و حکم‌نامه اشاره کرد که به‌نوشتهٔ مؤلف اخبارالاخیار، از نوشته‌های ابوعلی قلندر نیست و «از مخترعات عوام» است. نسخه‌ای از حکم‌نامه در فهرست نسخه‌های خطی انجمن آسیایی بنگال (به شمارهٔ ۱۱۹۶) نگه‌داری می‌شود و خود رساله نیز در شـمارهٔ بیست‌وسوم مجلهٔ دانش چاپ شده است. دیوان اشعار ابوعلی قلندر، متخلص به شرف را مـولوی مـحمدشاه‌الدیـن صـاحب قریشی قادری سروری به زبان اردو ترجمه کرد و این تـرجـمه ۱۹۶۱م در لاهور چاپ شده است. ترجمهٔ دیگری از دیوان او در ۱۹۱۵م به زبان پنجابی منتشر شده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۳۵ـ ۱۳۷؛ بزم صـوفیه، ۲۳۴ـ ۲۵۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۸/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۷/۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۶۲ـ ۱۶۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۰۳ـ ۲۰۵؛ خـــزینة‌الاصـــفیاء، ۳۲۶/۱ـ ۳۲۸؛ دانشـنامهٔ ایـران و اسـلام، ۱۰۷۸/۸؛الذریعه، ۵۱۶/۹؛ سیرالمتأخرین، ۲۳۳/۱؛ شـمع انـجمن، ۲۳۷؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پـاکستان، ۱۸۵؛ فـهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۷/۳؛ ۳۸۴/۷ـ ۳۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۵۲؛ مـخزن‌الغـرائب، ۷۵۹ـ۷۶۵؛ مـؤلفین کـتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۸/۲ـ ۱۱۱۹؛ نتایج‌الافکار، ۳۵۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۳/۲؛ نگاهی بـه تـاریخ ادب فـارسی در هـند، ۸۳، ۲۳۶ـ ۲۳۸؛ هـفت اقـلیم، ۳۵۱/۱ـ ۳۵۲؛ ساجدالله تفهیمی، «نقد بر رسالهٔ حکمنامه»، دانش، شـمارهٔ ۲۳، ۱۳۶۸ش، صص ۱۲۷ـ ۱۴۸؛ساجد الله تفهیمی، «نثر مـتصوفانهٔ فارسی در شبه قاره از آغاز تا ربع قرن هشتم هجری و سهم شیخ شرف‌الدین ابوعلی‌قلندر پانی‌پتی در پیشرفت آن»، وحید، شمارهٔ ۲۶۰ـ ۲۶۱، مـــرداد ۱۳۵۸ش، صـــص ۹۱ـ ۹۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 140; *A History of Sufism in India*, 1/305; *Iranica*, 1(3)/258.

ربیعیان

ابوقوامه، شیخ شرف‌الدین بخاری ← شرف‌الدین بخاری

ابـومحمد دستغیب شـیرازی (a.bu.mo.ham.mad-e.dast.qayb-e ši.râ.zi)، میرابومحمد، ـ ۱۰۲۹ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این که در ۱۰۲۴ق به هند کـوچید، هـیچ آگـاهی در دست نیست. ابومحمد پسرعموی میرنظام دستغیب شیرازی بود. تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین دربارهٔ او می‌نویسد: «سیدزادهٔ پرهنر کم‌عیب، میرابومحمد دستغیب، جوانی است در این ازمنه بر سر شاعری آمده، و سادات دستغیب در شیراز بسیار بزرگند. در اوایل حال میان قایل این مقالات و ایشان مناظرات و مهاجات عظیمه واقع شده و غریب صحبت‌ها گذشته، و وی این قطعه را در هجو یکی از خواجگان شیراز گفته... در سنهٔ هزار و بیست و چهار به هند آمد.» ابومحمد پس از مدتی به وطن بازگشت و در شیراز درگذشت. میرنظام مادهٔ تاریخی در مرگ او سروده که چنین است: «ای بوده به زندگی پناه شعرا ـ خاک تو شده است قبله‌گاه شعرا / پرسیدم از ارباب خرد تاریخت ـ گفتند: نماند پادشاه شعرا.» نمونه‌ای از شعرهای او است: «لاله هر داغ که زیب تن صحرا می‌کرد ـ انتخاب از جگر سوختهٔ ما می‌کرد.»

منابع: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۲۶/۲ـ۵۲۸؛ کاروان هند، ۱۸/۱ـ۱۹.

شریفی

اپورواکریشنادیو ← کنور

اتکینسن (at.kin.sen)، جیمز (james Atkinson)، دارم (Durham) ۹ مـــارس ۱۷۸۰م / ۱۱۹۵ق ـــ ۷ اوت ۱۸۵۲م، پـزشک، خاورشناس، ادیب و شاعر انگلیسی. در لندن و ادنبورگ پزشکی خواند. سپس بـه دسـتگاه خـدمات پـزشکی بـنگال پـیوست (۱۸۰۵م) و تا ۱۸۱۳م جراح غیرنظامی در Backerganj (باقر گنج؟) بود. سفرش به هند و کار و اقامتش در آن‌جـا، شـوق و عـلاقهٔ وی را بـه فـرهنگ ایـرانـی و زبـان و ادبـیات فـارسی برانگیخت و به فراگیری زبان فارسی اهـتمام ورزیـد. مسـئول عیارسنجی ضرابخانه (۱۸۱۳ـ۱۸۲۸م)، دانشیار زبان فـارسی کالج فورت ویلیام (۱۸۱۸م)، سرپرست مجلهٔ رسمی دولـتی (۱۸۱۷م) و سـرپرست چـاپخانهٔ دولـتـی (۱۸۲۳م) بـود. در ۱۸۲۳م بـه نشـر سـالنامهٔ کـلکته (*Calcutte Annual Register*) پـــرداخت. در ۱۸۳۳م جـراح «پـیاده‌نظام بـومی» شـد. در ۱۸۳۸ـ ۱۸۴۱م با سمت سرپرست گروه جراحـان بـه هـمراه ارتش هند بـه کـابل رفت. در ۱۸۴۱م بـه بـنگال بـازگشت. در ۱۸۴۵م به عضویت سازمان نـظام‌پزشکی درآمـد. در ۱۸۴۷م

بازنشسته شد. اتکینسن، گذشته از ترجمهٔ آثار فردوسی و نظامی، آثار فراوانی دربارهٔ افغانستان، موضوعات پزشکی، ترجمه‌هایی از زبان ایتالیایی، و مجموعهٔ بزرگی از اشعار دارد. وی در نقاشی نیز استادی داشت و طرح‌های افغانستان *(Sketches in Afghanistan)* وی منتشر شده است. آوازهٔ اتکینسن در میان فارسی‌دوستان بیش از هر چیز برای ترجمهٔ چکیدهٔ کل شاهنامهٔ فردوسی به‌انگلیسی، به‌نثر آمیخته به نظم، است که نخستین‌بار در ۱۸۳۲م با عنوان *The Shah Nameh of the persian Poet Firdousi* در لندن انتشار یافت. کار وی از دو جهت اهمیت دارد. یکی آن که وی از همهٔ شاهنامه، چکیده‌ای به‌نثر و نظم ساخته است و در نتیجه مردم انگلیسی‌زبان از روی برگردان وی توانسته‌اند به ارج مقام شاعری که ویلیام‌جونز* وی را همتا و شاید حتی بالاتر از هومر، حماسه‌سرای نامدار یونانی، شمرده است پی برند. دیگر آن‌که، گذشته از برگردان برخی ابیات پراگندهٔ شاهنامه به‌همت جوزف چم‌پین، هیچ‌کس نتوانسته است مانند اتکینسن قدرت، روانی و زیبایی سخن فردوسی را به‌زبان انگلیسی منتقل سازد. از دیگر آثارش: ۱ـ سهراب *(Soohrab)*، کلکته، ۱۸۱۴، ۱۸۲۸م) که ترجمهٔ آزادی است از داستان رستم و سهراب شاهنامه؛ ۲ـ حاتم طایی (کلکته، ۱۸۱۸م). تصحیح و ترجمهٔ متن فارسی این داستان معروف، به‌دست دیانت‌الله و با نظارت اتکینسن است؛ ۳ـ کلثوم‌ننه. عادات و رسوم زنان ایران و خرافات خانگی آنان *(Kulsum Nani. Customs and manners of the Women of Persian, and Their Superstitions)* که در ۱۸۳۲م در لندن انتشار یافت و ترجمه‌ای است از کتاب معروف کلثوم ننه / عقایدالنساء آقاجمال خوانساری (ـ ۱۱۲۵ق)؛ ۴ـ لیلی و مجنون *(Laili and Majnun, A Poem Translated in Verse form the Original Persian of Nezami)* که در ۱۸۳۶م در لندن به‌چاپ رسید و ترجمهٔ منظوم لیلی و مجنون نظامی است و گویا نخستین ترجمهٔ منظوم از نظامی به‌انگلیسی به‌شمار می‌آید؛ ۵ـ سفر به افغانستان *(The Expedition in to Arghanistan)* که در ۱۸۴۲م در لندن چاپ شد و مجموعه‌ای از یادداشت‌ها و طرح‌های نقاشی اتکینسن دربارهٔ افغانستان، همراه با گزارش سفر او در خلال لشکرکشی سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰م انگلیسی‌ها به افغانستان تا تسلیم دوست‌محمدخان محمدزایی است؛ ۶ـ ویژگی‌ها و پوشاک مردم افغانستان *(Character and Consumes of Afghanistan)* که در ۱۸۴۳م در لندن به‌چاپ رسیده است. اتکینسن این اثر را با همکاری لاکیر ولس هارت (Lackyer Willis Hart) نوشت.

منابع: دایرةالمعارف فارسی، ۱۴۴۶؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۵۱؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۳۸۹ـ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۳۹؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱۶۸ـ۱۶۹؛ کتابشناسی فردوسی، ۹۶، ۹۷، ۹۸؛ *Dictionary of Indian Biography*, 19.

برزگر

اتگه‌خان، شمس‌الدین محمدخان غزنوی ← خان‌اعظم

اثر، امداد امام ← حر عظیم‌آبادی

اثر دهلوی (a.sar-e.deh.la.vi)، خواجه ظهور الناصر سید محمد میر فرزند محمدناصر عندلیب دهلوی، ۱۱۴۸ـ صفر ۱۲۰۹ق، عارف و شاعر اردوسرای و فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی به دنیا آمد و کتاب‌های درسی رایج علوم معقول و منقول را نزد خواجه احمدخان دهلوی آموخت. در فراگیری دانش از محضر برادر خود میردرد (ـ ۱۱۹۹ق) نیز بهره برد. در علم تصوف، موسیقی، تاریخ‌گویی و ریاضیات مهارت یافت. در تصوف مرید پدرش بود. سخت شیفتهٔ برادر بزرگ خود میردرد بود و میردرد نیز به او بسیار علاقه می‌ورزید و برخی آثار مهم خود را به خواهش او نوشت و حتی می‌توان گفت میراثر در خلق آن آثار به‌گونه‌ای شریک بوده است، چنان‌که میردرد، به خواهش میراثر، واردات خود را در ۱۱۷۲ق گرد آورد و خود در ۱۱۸۰ق علم‌الکتاب را در شرح آن نوشت. نالهٔ درد میردرد هم که ملفوظات او است گردآوردهٔ میراثر است. اثر، خلیفهٔ میردرد در طریقت بود و پس از مرگ وی بر مسند ارشاد نشست. گویند در بیست‌وچهارم هر ماه در اقامتگاه خود به یاد میردرد مجلس سماع برپا می‌کرد. چون درگذشت پیکرش را در کنار آرامگاه میردرد به‌خاک سپردند. میراثر مردی درویش بود و بیشتر اوقاتش را به ریاضت و عبادت می‌گذراند. شاعری درواقع برای او کاری فرعی و بیشتر در خدمت سیروسلوک عارفانهٔ وی بوده است. مهم‌ترین و معروف‌ترین سرودهٔ اردوی او مثنوی خواب‌وخیال (چاپ هند) است که اثری برجسته و حتی از برخی جهات، یکتا در ادبیات اردو به‌شمار می‌آید. این مثنوی، برخلاف بیشتر مثنوی‌ها که جنبهٔ روایی دارند و داستانی را بازگو می‌کنند، درون‌مایهٔ غنایی دارد و اهمیت روان‌شناختی آن کمتر از ارزش ادبی آن نیست. این مثنوی داستان نیست، بلکه شکوه و

نالهٔ بلند یا تک‌گویی سراینده خطاب به دلبر سست و دم‌دمی مزاج خود است که از سراینده مهر بریده است. دیوان اردوی اثر در ۱۹۳۰م در هند و به کوشش کامل قریشی در ۱۹۷۸م در دهلی به‌چاپ رسیده است. از سروده‌های فارسی اثر، مثنوی بیان واقع است که درواقع شجره‌نامهٔ وی و در ذکر شهادت نیای مادری‌اش سیدمحمد قادری و در احوال پدر خود خواجه محمدناصر عندلیب است. نسخه‌ای از دیوان فارسی اثر به شمارهٔ ۸۷۱،۹۹ در کتابخانهٔ عمومی لاهور نگه‌داری می‌شود که دربرگیرندهٔ غزلیات و مفردات و دو مخمس و بیش از دویست رباعی است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۸۱۱ـ۷۹۹/۲؛ تذکرهٔ آزرده، ۲۲؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۱۸ـ۲۰؛ تذکرهٔ فارسی گو شعرای اردو، ۸۳ـ۸۴؛ تذکرهٔ هندی، ۹؛ جائزهٔ مخطوطات اردو، ۳۱۶/۱ـ۳۲۰؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۸۷/۱؛ سخن شعرا، ۱۰۰؛ طبقات شعرای هند، ۲۲۰ـ۲۲۱؛ فارسی‌گو شعرای اردو، ۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۵۴/۳، ۲۰۹۲؛ ۱۱۸۰/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۱۶/۳ـ۲۲۱۷؛ گلشن بی‌خار، ۳۲ـ۳۶؛ گلشن همیشه بهار، ۶۲؛ گلشن هند، ۳۰ـ۳۳؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۵۶/۲ـ۱۵۷؛ مجموعهٔ نغز، ۴۳/۱ـ۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۴۷۶/۷ـ۴۷۷.

A History of Urdu Literature ,147-150.

برزگر

اثیمهٔ مدراسی (a.si.ma-ye.mad.rā.si)، دختر نجف‌علی‌خان بهادر، ــ ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۴م، بانوی شاعر شبه‌قاره. پدرش نجف‌علی‌خان (ــ ۱۲۷۹ق) امیری ادب‌دوست و شاعر بوده و سرایندهٔ دو مثنوی به‌نام‌های بهاریه و خزانیه است. اثیمه زنِ سکندرجنگ دوم (ــ ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م)، از نوادگان برادرِ نواب محمدعلی والاجاه (ــ ۱۲۱۰ق)، بود. پسرانش مولوی عبدالغنی امیر (۱۸۴۳ ــ ۱۸۸۸م) و مولوی عبدالصمدخان ماهر (ــ ۱۹۰۹م) شاعران معروف فارسی و اردوی روزگار خود بودند. اثیمه به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و مثنویاتی مانند گلشن شاهدان، گلشن مه‌رخان، جهان فریب و نسب‌نامه از خود به‌جا نهاده است.

منابع: مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۶۶/۲؛

Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Number 3-4, p.50.

برزگر

اجمل اله‌آبادی (aj.mal-e.e.lāh.ā.bā.di)، ناصرالدین ابوالفضل محمد اجمل، فرزند شاه محمد ناصر افضلی فرزند شاه خوب‌الله اله‌آبادی، اله‌آباد ۱۱۶۱ ــ همان‌جا ۱۲۳۶ق، دانشمند دینی، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در کودکی پدرش را از دست داد و در ده سالگی مادرش نیز وفات یافت و تربیت محمداجمل با پسرعمویش شاه غلام قطب‌الدین مصیب اله‌آبادی (ــ ۱۱۸۷ق) افتاد. در همان سال‌ها وی شعر می‌سرود و از همگان احترام می‌دید. تا بیست و شش سالگی نزد شاه غلام‌مصیب کلیهٔ علوم عربی، فارسی، معانی بیان، عروض و منطق، فلسفه، تفسیر، حدیث و فقه را آموخت و در تصوف به پسرعمویش مصیب دست ارادت داد و هنگامی که مصیب رهسپار سفر حج شد (۱۱۸۶ق) به جای او بر مسند ارشاد نشست. شاه اجمل افزون بر شاه مصیب، از استادان دیگری چون مولانا محمد فصیح جونپوری، نحو و صرف و برخی کتاب‌های منطق را آموخت. وی همچنین از مجلس درس مولانا محمد اسلم اله‌آبادی (مرید خاص جد وی شاه خوب‌الله)، شیخ محمد یاسین (خلیفهٔ شاه خوب‌الله)، محمد ناصح، شاه محمد فاخر، قاضی مستعدخان و نواب سعیدالله‌خان عاشق بهره جست. مقبولیت او نزد مردم چندان بود که از اطراف و اکناف شاه و گدا و خاص و عام نزد او گرد می‌آمدند، حتی شاه عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) در حلقهٔ ارادتمندان وی بود. دیوان او از غزل، قصیده، مثنوی و رباعی است که مضامین همهٔ آن‌ها عرفانی است. در دیوانش سه مثنوی است که عبارتند از عاشق و معشوق در ۷۶ بیت، که در آن به کامیابی عشق اشاره می‌کند، نالهٔ عشاق (سرودهٔ ۱۱۸۳ق) در ۳۴۷ بیت که از درد عشق داستانی گفته است و جگرخراش (سرودهٔ ۱۱۸۷ق) در ۱۹۹۶ بیت که مفصل‌ترین مثنوی عاشقانهٔ او است. افزون بر این مجموعه‌ای از حکایات اخلاقی و فیلسوفانه دارد که از آن به نام مثنوی دیگر یاد می‌شود. در دیوان اجمل پانصد رباعی آمده که اجمل آن را دستهٔ گل می‌نامد. مهم‌ترین موضوع رباعیاتش شکایت از روزگار و اهل آن است و در سرایش آن‌ها از عمر خیام پیروی کرده است. اجمل از تعصب مذهبی به‌دور بود و هندوهایی چون بهگوان داس صاحب تذکرهٔ سفینهٔ هندی در حلقهٔ ارادتمندانش بودند. خدمات شاه اجمل به زبان و ادبیات فارسی آنگاه اهمیت

بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم با زوال دولت مغول و چیرگی دولت انگلیس که زبان فارسی از شبه قاره رخت بربسته بود، او با سرودن شعر فارسی به آن حیاتی دوباره داد. وی به زبان اردو نیز اشعاری سروده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکره اور تذکره‌نگاری، ۴۰۰؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۱۲ـ۱۱۳؛ حدیقة‌الشعرا، ۸۰/۱؛ روز روشن، ۳۱؛ سخن شعرا، ۱۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۸؛ سرو آزاد، ۲۱۱؛ شاه محمداجمل اله‌آبادی و ادب فارسی، اختر مهدی، دهلی نو؛ طبقات‌الشعرا، ۶۴؛ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۱۲؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۶۷/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳۴/۷؛ نگارستان سخن، ۵

Dictionary of Indo-persian Literature,57.

دانشنامه

اجملی اله‌آبادی (aj.ma.li-ye.e.lāh.ā.bā.di)، سید علی کبیر فرزند علی جعفر فرزند علی رضا فرزند فقیرالله حسینی، معروف به محمد میرانجان، اله‌آباد ۲۸ محرم ۱۲۱۲ـ۴ محرم ۱۲۸۵ق، فقیه، تاریخ‌نگار، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نزد عم پدرش نورالحسن و نیز رضی‌الدین اله آبادی و پسرش نصیرالدین،برهان‌الدین دیوی و روح الفیاض المؤی درس خواند و طریقهٔ صوفیهٔ نقشبندی را درخدمت پدر خود فرا گرفت. سید علی در بسیاری از علوم روزگار خویش دست داشت وبه فارسی شعر می‌گفت. از آثارش : تحفة الکبیر فی مناقب الخلفاء و اصحاب التطهیر ؛ اتحاف ارباب الحیاة لارواح الاموات ؛ وظیفة القبول فی ذکر تعیین مولد الرسول ؛ غایة‌التوضیح فی مشروعیة التسبیح ؛ هدیة الاحباب فی کشف عما شجرین الاصحاب ؛ خلاصة المناقب فی فضائل آل بیت سید آل غالب ؛ غایة‌المطالب فی بحث ایمان ابی طالب ؛ اظهارالسعاده شرح اسرارالشهادة که ترجمهٔ فارسی سرالشهادتین عبدالعزیز دهلوی است و مؤلف آن در ۱۲۵۱ق در غازی‌پور انجام داده است؛ الاربعین فی مناقب‌الخلفاء الراشدین ؛ غایة‌البیان فی ذم مروان ؛ ضیاءالقلوب فی سیرالمحبوب ؛ تقویة‌الایمان فی فضائل شهر رمضان ؛ غرة‌الکمال فی ذکر شهر شوال ؛ بسط‌الکلام فی فضائل ذی‌الحجة‌الحرام ؛ العشرة‌المبشرة فی مناقب‌العشره ؛ الفوائدالجعفریه؛ انتخاب‌العقیدة ؛ صحیفة‌العوائد فی ذکر وفاة‌الوالد ؛ ترجمهٔ رجال‌الشمائل ترمذی ؛ خزینة الشعرا* ؛

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۶۶/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۲/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶۵/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۹/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۲۸، ۱۹۰۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۲/۷ـ۳۴۳.

Persian Literature, C.A.Storey, 1/223, 902-903.

دانشنامه

اجیچندنامه (a.ji.čand.nā.me)، نصاب عربی ـ فارسی با ترجمهٔ اردو، به نظم در قالب مثنوی، از اجیچند بهتناگر فرزند دیب چند ساکن سکندرآباد (دکن). این کتاب در ۵۷۶ بیت به تقلید خالق‌باری امیر خسرو به سال ۹۶۰ق نوشته شده است. مؤلف زیر عناوین مختلف برای توضیح هر کدام ابیاتی سروده است و سعی وی استفاده از الفاظ فارسی و ترویج آن‌ها در میان نوآموزان و مبتدیان است. دست‌نویسی از این نصاب در هجده صفحه در کتابخانهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۱ـ۲۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ بهوپال، ۱۷۷.

گلستانی

احراری دهلوی (ah.rā.ri-ye.deh.la.vi)، شاه میرمحمد نورالله، ـ ۱۰۷۳ق، دولتمرد، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس هندی. گویند در آرکات (از بخش‌های ایالت مدراس در جنوب هند) نشیمن داشت و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) صدر (= سرپرست اوقاف) صوبهٔ شاه‌جهان‌آباد بود. از آثارش: شرح مثنوی معنوی (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Add.16771 و گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۳۶۰) که در دیباچهٔ آن می‌گوید از جوانی به مطالعهٔ مثنوی سرگرم بوده و یادداشت‌هایی در حاشیهٔ نسخه‌ها می‌نوشته و سپس به خواهش شاگردان آن یادداشت‌ها را یک‌جا گرد آورده است. شرح یوسف و زلیخای جامی؛ شرح گلستان سعدی (نسخه‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌های ۵۲۵۰/۱ و ۵۳۲۹)؛ فرهنگ واژه‌های مکاتبات علامی به ترتیب تهجی آغاز واژه‌ها، هر حرف در یک باب. در گنجینهٔ ضیاءالعلوم سرمیدانی گنجپوره (پاکستان) دو نسخه به خط خود مؤلف با تاریخ ۱۰۷۸ق وجود دارد که در آن‌ها نام مؤلف نورالله فرزند عبدالرحمان و تاریخ تألیف نیز سال دهم پادشاهی اورنگ‌زیب، ۱۰۷۸ق، یاد شده است که در این صورت تاریخ مرگ احراری، ۱۰۷۳ق، درست نیست مگر آنکه نورالله فرزند عبدالرحمان کسی دیگر به جز احراری دهلوی باشد؛ حاشیهٔ شریفه که حاشیه‌ای است بر شرح حکمة‌العین.

منابع: تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیهٔ پنجاب پبلک لائبریری لاهور، ۵۵۸/۱-۵۵۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۴۰/۳؛ ۲۴۸/۷، ۵۷۷؛ ۹۲/۱۴، ۹۸-۲۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۸۹، ۳۴۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی پتیالا، ۱۵۹؛
A Catalogue of The Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of The Libraries of The King of Oudh, 496,550; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/592; *Dictionary of Indo - Persian Literature*, 406; *Mughals in India*, 332-333.

برزگر

احسان (eh.sān)، حافظ عبدالرحمان فرزند حافظ غلام رسول، ــ ۱۲۶۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. ابتدا رحمان تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلص احسان را برگزید. نیاکانش بیشتر حافظ قرآن و از فقهای عصر خود بودند. حافظ عبدالرحمان در شعر و سخن شاگرد خان آرزو بود و خود مقام استادی سه تن از شاهان مغولی هند، یعنی شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق)، اکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ــ۱۲۵۳ق) و بهادرشاه دوم (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) را داشت. وی غزل‌های عاشقانه به‌فارسی و اردو می‌سرود و در اشعار خود صنایع لفظی بسیار به کار می‌برد. دیوانی به‌اردو داشته که در دسترس نیست.

منابع: تذکرهٔ آزرده، ۲۲-۲۳؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۳۶؛ سخن شعرا، ۱۱؛ طبقات‌الشعرا، ۱۱؛ گلشن بی‌خار، ۳۶-۴۲؛ گلشن همیشه‌بهار، ۶۲؛ گلستان سخن، ۲۴۷/۱-۲۵۶؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۷۷/۱-۱۷۸؛ مجموعهٔ نغز، ۵۴/۱-۵۶.

امیرهدائی

احسن (ah.san)، عبدالشکور فرزند میان مظفرالدین، دهولن وال از توابع لاهور ۱۹۱۶م ــ   ، روزنامه‌نگار، اقبال‌شناس و ایران‌شناس پاکستانی. در ۱۹۳۸م از دانشگاه اسلامی علیگر لیسانس حقوق و فوق‌لیسانس فارسی گرفت و از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷م در دانشکدهٔ اینگلو عربیک (انگلیسی ــ عربی) دهلی به تدریس زبان فارسی پرداخت. پس از تجزیهٔ هند در ۱۹۴۷م به پاکستان کوچید و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱م معاون مدیر روزنامهٔ امروز لاهور بود. از ۱۹۵۱م در مقام استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشکدهٔ شرق‌شناسی و علوم اسلامی دانشگاه پنجاب به تدریس پرداخت. در ۱۹۵۴م در دانشگاه تهران دورهٔ پیش دکتری گذراند و در ۱۹۵۵م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پایان‌نامهٔ وی با نام گرایش‌های تازه در زبان فارسی به زبان (انگلیسی) در ۱۹۶۷م در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد به چاپ رسیده است. احسن از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵م رئیس گروه فارسی و از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵م رئیس دانشکدهٔ شرق‌شناسی و علوم اسلامی بود و در ۱۹۷۷م به سمت استاد ممتاز نایل گشت. وی از ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹م به سمت استاد میهمان در دانشگاه فردوسی مشهد به تدریس ادبیات فارسی پرداخت و از ۱۹۸۰م مدیر کل انجمن تحقیقی دانشگاه پنجاب و مدیر مجلهٔ تحقیقی این انجمن شد. احسن عضو هیأت مدیرهٔ مجلهٔ اقبال، مدیر مجلهٔ اورینتل کالج میگزین بوده است. به پاس خدمات علمی، ادبی و تحقیقی در ۱۹۶۶م از سوی دولت ایران به وی نشان سپاس اهدا شد. از آثارش استحسان هنر و اندیشهٔ اقبال به انگلیسی (۱۹۸۳م)؛ مطالعات زبان و ادب فارسی به انگلیسی (لاهور، ۱۹۹۳م)؛ نسخ خطی کتابخانهٔ شاهی تیموریان به انگلیسی (لاهور، ۱۹۷۰م)؛ زندگینامه به اردو؛ پاکستانی ادب به اردو؛ نقد و بررسی شعر فارسی علامه محمد اقبال به اردو (لاهور، ۱۹۷۷م)؛ ادب جدید اردو به اردو (لاهور، ۱۹۷۵م)؛ منتخبات مقالات مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی (لاهور، ۱۹۷۲م)؛ تصحیح دستنبوی غالب دهلوی (۱۹۶۹م)؛ تصحیح مهر نیمروز غالب دهلوی (۱۹۶۹م)؛ منتخبات خاطرات و تأثرات غالب (لاهور، ۱۹۶۹م). احسن همچنین مقالات فراوانی در مجلات ادبی و فرهنگی آلمان، افغانستان، هند، ایران و پاکستان و نیز کتاب‌های درسی دبیرستانی و دانشگاهی در پاکستان نوشته است. وی برای شرکت در کنفرانس‌های علمی و تحقیقی چندین بار به ایران، افغانستان و یک بار به ترکیه مسافرت کرد. دکتر احسن در حال حاضر با سمت مدیر کل انجمن تحقیقی پاکستان در دانشگاه پنجاب لاهور خدمت می‌کند و همچنین مدیر فصلنامهٔ این انجمن است که به زبان‌های انگلیسی، فارسی و اردو منتشر می‌شود.

منابع: بیاض سفر، ۱۸۴؛ پاکستانی ادب، ۲۹۲؛ پروفسور عبدالشکور احسن، حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۲۰۸؛ حیات، علمی و ادبی خدمات، روزینه یاسمین، پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس، لاهور، ۱۹۹۱م؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۴/۳؛ گنج شایگان، ۵-۷؛ زبان فارسی در پاکستان، ۳۴؛ زندگی‌نامه، عبدالشکور احسن، اسلام‌آباد، ۱۳۶۹ش؛ گنجینهٔ دانش، ۱۴۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای

نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۵۴/۱-۳۵۵؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۱۰۹؛ گفتگو با استادان فارسی، ضمیمهٔ دانش، شمارهٔ ۲۴-۲۵، ۱۳۶۹ش، صص ۴۴-۷۹؛ شهریار نقوی، «دانشجویان پاکستانی در دانشگاه تهران»، هلال، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۹ (مسلسل ۸۶)، ص ۲۶.

سلیم مظهر

احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخیار (ah.sa.nol.ax.bār.va.toh.fa. tol.ax.yār) نخستین هفته‌نامهٔ فارسی در بمبئی و نخستین نشریه‌ای که ایرانی‌تبارهای شبه قاره به‌چاپ رسانده‌اند. شمارهٔ یکم این هفته‌نامهٔ مجله مانند، در نهم نوامبر ۱۸۴۴م/ ۲۷ شوال ۱۲۶۰ق چاپ و منتشر شد و اولین شمارهٔ آن در رمضان ۱۲۶۷ق به ایران رسید. انتشار این هفته‌نامه به اهتمام میرزا محمود خراسانی و پس از او میرزا محمدعلی شیرازی بود و بیشتر در ایالات جنوبی پخش می‌شد و آن را برای مقام‌های دولتی هم می‌فرستادند. احسن‌الاخبار ابتدا در قطع ۳۲×۲۱ سانتی‌متر و سپس در اندازهٔ ۱۲/۵×۱۴/۵ سانتی‌متر، در ۸ صفحه چاپ می‌شد. اشتراک سالانهٔ این هفته‌نامه ۱۵ روپیه و قیمت چهار شمارهٔ آن در ماه، ۱/۵ روپیه بود و از روزنامه‌های ارزان به‌شمار می‌رفت. در میانهٔ سرلوحهٔ احسن‌الاخبار، تصویر شیر و خورشید (نشان ملی ایران برای اولین بار در روزنامه‌ای در هند بدون این‌که به ایران وابسته باشد) نقش بسته و در طرف راست و چپ تصویر به ترتیب، احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخیار نوشته شده است و در زیر آن، در یک ستون دو سطری، تاریخ و نام ناشر و بهای روزنامه و زیر آن بیتی در وصف روزنامه می‌آمد که این بیت در هر شماره تغییر می‌کرد. با کوچک‌تر شدن قطع روزنامه، تصویر سرلوحه نیز تغییر کرد و منحصر به شیری نشسته شد که در زیر آن نام هفته‌نامه می‌آمد و گاهی سرلوحه، تمام صفحهٔ اول را پر کرده است. در اکثر شماره‌ها، در صفحهٔ یکم، اخبار دارالخلافهٔ تهران، و در دیگر صفحه‌های آن، اخبار دیگر شهرهای ایران چاپ می‌شد. در بسیاری از شماره‌ها، از انگلستان و رفتار مردمش انتقادهای تند شده است. این انتقادها موجب نگرانی مقامات انگلیسی و در نهایت، باعث شد که از رسیدن آن به ایران جلوگیری کنند. احسن‌الاخبار به مدت ده‌سال تا سیزدهم ژانویهٔ ۱۸۵۴م و شاید اندکی پس از آن، منتشر می‌شده است. مسعود برزین، این هفته‌نامه را به‌خطا، احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخبار یاد کرده است. دوره‌ای از این هفته‌نامه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: امیرکبیر و ایران، ۳۶۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۲/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۴/۱-۸۹، ۹۷؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۱؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۱۶/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۰۵؛ مهدی خواجه پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۴۰-۴۴۱؛ حسن سلطانی، «روزنامه‌های فارسی»، راهنمای کتاب، سال هفدهم، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۵۳ش، ص۱۵۵؛ دکتر مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۲م، صص۸۸-۸۹.

مرتضوی

احسن‌الشمایل (ah.sa.noš.ša.mā.yel)، کتابی در ملفوظات و حالات شاه‌نظام‌الدین اورنگ‌آبادی (- ۱۱۴۲ق) از خواجه کامگارخان. مؤلف این کتاب از مریدان شاه‌نظام‌الدین اورنگ‌آبادی از مشایخ بنام چشتیه بوده و گویا دو اثر دیگر نیز در احوال و ملفوظات پیر خود با نام‌های مجالس کلیمی و ملفوظات نظام‌الدین نوشته است. احسن‌الشمایل چنین آغاز می‌شود: «در ذکر مظهر درد و عرفان، منبع شوق و ذوق، پادشاه دردمندان، دستگیر مستمندان... نظام‌الدین مدظله... که از زبان کرامت ترجمان آن‌حضرت فواید را استماع نموده در تحریر آورده.» نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب به‌شمارهٔ چک114.10R در کتابخانهٔ اللـه‌بخش اسدنظامی در جهانیان مولتان نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۷۷-۱۹۷۸؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۶۱۵/۶.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 467-468.

جهان‌تاب

احسن‌الظفر (ah.sa.noz.za.far)، فرزند سیداحسن‌التوحید، مونگیر در ایالت بیهار ۱۹۴۲م -   ، ادیب، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از تحصیلات دبیرستانی به دانشگاه رفت و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ دکتری گرفت. سپس در دانشگاه لکنو به تدریس در همین رشته پرداخت. وی به زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و عربی آشنایی دارد. از آثارش: شرح گهرهای

پریشان تألیف رغیب حسین (لکنو، ۱۹۶۹م)؛ شرح شعر باستان تألیف انوارالحسن (لکنو، ۱۹۷۱م)؛ شرح گلهای ادب تألیف دکتر خلیل (لکنو، ۱۹۷۱م)؛ ترجمهٔ مقالات «سعدی و عشق‌بازی» تألیف محمدعلی جمال‌زاده (۱۹۷۳م)؛ ترجمهٔ خاطرات مولانا ابوالحسن ندوی، دربارهٔ ایران، از اردو به فارسی (لکنو، ۱۹۷۷م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۳ ـ ۲۱۴؛ گنج شایگان، ۸.

حجتی

احسن‌القصص و دافع‌القصص ← تاریخ الفی

احسن‌الله (ah.sa.nol.lāh)، سدهٔ یازدهم هجری، داستان‌پرداز فارسی‌نویس شبه قاره. وی که در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر یکم (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) در دهلی می‌زیست، داستانی رمانتیک به‌نام انیس احسن نوشت، اما در پایان آن یادآور شد که آن را در شاه‌جهان‌آباد نوشته است. این اثر داستان عاقل، درودگر خردمند و دو شاهزادهٔ جوان به‌نام‌های گیتی‌افروز و قیص است. نگارش انیس احسن در حدود ۱۰۹۲ق به‌پایان رسیده است. دست‌نویسی از آن، همراه با چند قصهٔ دیگر، به‌شمارهٔ Add.25,835 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum ,2/856; *Dictionary of Indo-Persian Literature* , 55.

م.اسماعیل‌پور

احسن‌الله احسن، ظفرخان ← احسن تربتی

احسن‌الله‌خان کشمیری، فصاحت‌خان ← راضی کشمیری

احسن بتالوی، فرزند میرابوالفتح ← احسنی بتالوی

احسن بلگرامی (ah.san-e.bel.ge.rā.mi)، مولوی محمد حسن بلگرامی، معروف به احسن، ۱۲۴۴ ـ پس از ۱۲۹۵ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. دربارهٔ وی جز این دانسته نیست که نسبش به ابوبکر صدیق می‌رسید و از ادیبان و شاعران بنام روزگار خود بود. گویند که احسن بلگرامی برای آموزش فن سخنوری به نوآموزان قواعدی تدوین کرد که فراگیری آن برای دوستداران آیین سخنوری، رهنمودهایی ارزشمند دربرداشت. وی همچنین به پرورش شاگردانی چند همت گماشت که برخی از ایشان، مانند سیدمحمد اسحق حاذق موهانی و سید محبوب شیر صولت عظیم‌آبادی در سخنوری از جایگاهی والا برخوردار شدند. از بلگرامی فرهنگی با نام لغات شاهجهانی به یادگار مانده که دربردارندهٔ برخی نام‌ها و اصطلاحات فارسی است که به اردو معنی شده است. نسخهٔ خطی این کتاب در ۵۰ صفحه در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود. این اثر در ۱۲۹۵ق در دورهٔ نواب شاه‌جهان بیگم والی ولایت بهوپال و نیز مؤلف فرهنگ خزانة‌اللغات تألیف گردیده است. بلگرامی دربارهٔ چگونگی نگارش این کتاب چنین نوشته است: «کتاب لغت مختصر درسیه، مثل نصاب‌الصبیان و لغات سعید و لغات واحدیه و غیره از سودبخشی بهره ندارند و از درس آن‌ها جز اضاعت بضاعت اوقات خوانندگان امر دگر صورت نبندد برین معنی دلیلی است نمایان که کتب مذکوره محتوی بر دو قسم لغات را؛ یکی آنکه مبتدی را به درس ورقی چند از گلستان و بوستان خود به ادراک می‌پیوندد و مثل آتش و آب و سنگ و گربه و قسم دومش لغات عربیهٔ مشکلهٔ نامانوسه است که زینهار در تحریر فارسی مستعمل نشود. و طرفه‌تر آنکه کتب متذکره سرتاسر معراست از آن لغات که به کارآمدی و نامه‌نگار را دانستن آن ناگزیر است و از این‌جاست که اکثر مردم هند از آن نابلد و بی‌خبر مانده‌اند و هم خودشان را در نگارش دشواری رو داده و می‌دهد و هم به‌جای آن‌ها الفاظ غلط و خلاف محاوره تراشیده حرف تحریر کننده بالجمله نظیر برین معنی بنده احسن بلگرامی مر لغات ضروریهٔ مستعملهٔ فارسی نگاران به‌سلک فراهمی کشیده...» در این اثر واژگان به زبانی ساده معنی شده و ازاین‌رو برای دانش‌آموزان و دیگر نوآموزان فن سخنوری بسیار سودمند بوده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این فرهنگ که در ۵۰ صفحه است در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثارش: آیینهٔ احسن؛ ارتنگ فرهنگ؛ تحفهٔ صدیقیه؛ صحیفهٔ شاهجهانی؛ کارنامهٔ فرهنگ؛ لغت شاهجهانی؛ مصطلاحات شاهجهانی.

منابع: الذریعه، ۵۵/۹؛ روز روشن، ۳۲؛ صبح گلشن، ۱۵-۱۶؛ فارسی بلگرامی، ۵۶؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۲ ـ ۲۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۲/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی، اردو، کراچی، ۷۵-۷۶؛

مأخذات احوال شعراو مشاهیر، ۱۸۶/۲-۱۸۷؛ نگارستان سخن، ۱۰۷.
Dictionary of Indo-Persian Literature, 365.

جهان‌تاب

احسن تربتی (ah.san-e.tor.ba.ti)، احسن‌الله،ملقب به ظفرخان، فرزند خواجه ابوالحسن تربتی، مخاطب به آصف‌خان، هندوستان ۱۰۱۴ــ لاهور ۱۰۷۳ق، شاعر و دولتمرد ایرانی‌تبار هندی. پدرش (۹۷۲ــ۱۰۴۲ق) در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) از خراسان به هند کوچید. اکبر وی را به پیشکاری پسرش، شاهزاده دانیال و صدارت دکن منصوب کرد. در دورهٔ پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) از دکن به پایتخت خوانده شد و عنوان و منصب میربخشی (که از منصب‌های بلند آن دوره بود) گرفت. پس از درگذشت اعتمادالدولهٔ تهرانی به پایهٔ وزارت اعلی (دیوانی کل) و پنج هزاری ذات پنج هزارسوار رسید. وی در سال نوزدهم جهانگیری، یعنی ۱۰۳۳ق، پس از برکناری مهابت‌خان از صوبه‌داری کابل، بدان منصب دست یافت. سپس در عهد شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) نیز منصب شش هزاری و شش‌هزار سوار گرفت و در ۱۰۴۱ق به صوبه‌داری کشمیر منصوب شد و سال بعد در همین مقام درگذشت. ظفرخان تحصیلات مقدماتی خود را نزد حکیم رکن‌الدین مسعود، طالب آملی و نقی احمد نادم گیلانی گذراند. از دایی خود میرزا سلطان محمود نیز مشق خط گرفت. وی دربارهٔ دایی خود می‌گوید که از ابتدای سن شعور تا ورود او به دکن همراه او بوده و از صحبت وی بهره می‌برده است. ظفرخان در ۱۰۳۴ق به سبب اشتغال پدرش به وظایف درباری و مملکتی، به فرمان جهانگیر به جانشینی پدر مأمور کابل شد و منصب هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار و نیز لقب ظفرخان گرفت. گویند صائب تبریزی (ــ۱۰۸۸ق) چون از شعردوستی و شاعرنوازی ظفرخان آگاه شد، به شوق دیدار وی از ایران به کابل کوچید و چند سال در خدمتش بود. هنگامی که ظفرخان از کابل به هند رفت، صائب نیز همراه وی بود. وی در برخی جنگ‌های پدرش در دفع آشوبگران یا فتح برخی ممالک شرکت داشت، از جمله در ۱۰۳۸ق در دفع ججهار سنگه بندیله و در ۱۰۳۹ق در دستگیری خان‌جهان لودی که از آگره گریخته بود و نیز در همین سال در فتح ولایات ناسک، تربنگ/ ترنبک و سنگمنیر. وی در ۱۰۴۱ق به سبب سالخوردگی پدر و نیز مقام بلند وی نزد شاه‌جهان، به فرمان پادشاه به نیابت پدر حاکم کشمیر شد و به منصب سه‌هزاری و دوهزار سواری رسید. شاه‌جهان بزرگ خانم، خواهر همسرش ممتازمحل را به عقد ازدواج ظفرخان درآورد. به هنگام رهسپاری‌اش بدان دیار، صائب نیز دربار شاه‌جهان را ترک کرد و به او پیوست. خانهٔ وی در کشمیر انجمن شاعران و شعردوستان بود و در آن انجمن به شعرخوانی و مشاعره می‌پرداختند. ظفرخان شعری را به اقتراح می‌گذاشت و شعرا در آن طبع‌آزمایی می‌کردند و در سخن‌سرایی از یکدیگر گوی سبقت می‌بردند؛ چنان‌که از دیوان محسن فانی برمی‌آید: «ظفرخان احسن محفل‌های مشاعرهٔ غزل فارسی را مانند مشاعره‌هایی که در دربار دهلی رواج داشت در کشمیر هم آغاز کرد، بعد از او امرا و حکمرانان کشمیر این سنت را حفظ کردند و ذوق شعر فارسی در کشمیر از محفل‌ها رواج و رونق گرفت.» ظفرخان در ۱۰۴۸ق از فرمانروایی کشمیر برکنار شد. با برکناری وی، مجلس شعر و ادب کشمیر نیز برهم خورد. کلیم کاشانی (ــ۱۰۶۱ق) در این باب چنین سروده است: «از ظفرخان بود آن جمعیت و طرح غزل ــ با که دیگر زلف معنی را پریشان می‌کنم.» او در ۱۰۵۱ق بار دیگر به حکومت کشمیر منصوب شد. در ۱۰۶۳ق صوبه‌دار تته شد. چهار سال در این مقام بود تا این‌که در ۱۰۶۷ق حکومت تته به سپهر شکوه پسر داراشکوه واگذار شد. پس از آن برای مدت نامعلومی مأمور پتنه و پس از آن برای حدود شش سال نیز ولایت‌دار سند شد. در آخر عمر در لاهور گوشه گرفت و سالیانه ۴۰ هزار روپیه مقرری دریافت می‌کرد. ظفرخان به گفتهٔ خودش، از هجده‌سالگی به سرودن شعر آغاز کرد. به فارسی شعر می‌سرود و احسن تخلص می‌کرد. وی در شاعری از صائب تبریزی پیروی می‌کرد، چنان‌که مؤلف بزم تیموریه یاد کرده، ظفرخان به مدح صائب و صائب به شاگردی ظفرخان افتخار می‌کردند. گویند او کلام شعرای متقدم را خوب مطالعه کرده بود و اشعار حکیم سنایی را می‌پسندید. از روزگار جوانی به همه‌گونه خوش‌گذرانی می‌پرداخت، حتی به امر و نهی شرع هم بی‌توجه بود، تا این‌که در ۱۰۶۳ق حضرت رسول اکرم (ص) را در خواب دید و بر دست او توبه کرد. پس از آن به مذهب شیعه روی آورد و به انجام وظایف دینی و خواندن دعا و مدح ائمهٔ اطهار (ع) پرداخت. وی امیری شعردوست و بخشنده بود. صاحب مآثرالامرا گوید: وی «زرها به مردم ایران می‌داد، خصوصاً در حق شعرای طرفه بذل و کرم می‌فرمود.» همچنین احسن از مربیان، حامیان و قدرشناسان شعر و ادب فارسی بود.

صاحب سفینهٔ خوشگو یادکرده که «در قدردانی هنر و هنرمندان و صاحب سخنان و طبع بلندان بعد از عبدالرحیم خان‌خانان [ـ ۱۰۳۶ق]مثل وی در هند پیدا نشده... در شعر فهمی و شاعرنوازی دست عظیم داشت.» گویند سبب رفتن برخی شعرای ایران، به‌ویژه صائب به هند، همین توجه و عنایت احسن به شعرا و فضلا بوده است. از دیگر شاعرانی که در درگاه او بودند، می‌توان از کلیم، قدسی، غنی، دانش و میرصیدی نام برد. وی در تته، باغی به‌نام مشکین باغ ساخت که در ۱۱۷۵ق ویران شد و اکنون تنها نامی از آن مانده است. ملا عبدالحکیم تتوی از شاگردان وی بود. فرزندش میرزا محمد طاهر، مخاطب به عنایت‌خان و متخلص به آشنا،* نیز از شاعران است. احسن قصیده، غزل، رباعی و مثنوی می‌سرود. در غزل بیشتر طبع‌آزمایی کرده و مضامین آن‌ها بیشتر عرفانی و عشقی است.
از آثارش: مثنوی هفت منزل در وصف کشمیر که نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به شمارهٔ Supp.1760 در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی جلوهٔ ناز؛ مثنوی میخانهٔ راز. در مثنوی‌هایش به وصف کابل، کشمیر، اکبرآباد، لاهور و پنجاب پرداخته است. این دو مثنوی در کلیات احسن موجود است. نسخه‌ای از آن کلیات به شمارهٔ ۳۲۹ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود؛ دیوان اشعار که در ۱۳۵۵ش به همت محمداسلم‌خان در دهلی به‌چاپ رسید؛ تذکرهٔ مصور در منتخب اشعار شعرای مقیم کابل که با آن‌ها آشنایی داشته است. وی آن اشعار را با خط صاحبانشان و به همراه تصویری از آن‌ها در آن دفتر گردآورده است؛ احسن‌الدعوات در ادعیه و اذکار ائمه (ع) که به حکم او دانشمندان روزگارش آن اذکار را گرد آوردند و توضیحات سودمندی به فارسی بر آن‌ها نوشتند و او آن دعاها را بدون ترتیبی خاص در کتابی با این عنوان مرتب کرد. نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۸۲۴ در کتابخانهٔ مجلس شورا نگه‌داری می‌شود.

منابع: بهارستان سخن، ۵۳۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۳۴/۲ـ۴۴۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۱/۵ـ۱۲۴۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۲۴/۳ـ۴۲۵؛ تاریخ حسن، ۱۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۴۷/۱ـ۳۴۹؛ تذکرةالشعرای غنی، ۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲ـ۲۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۶/۱ـ ۷۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۷ـ ۵۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۱،۱۹۲؛ تحفةالکرام، ۳۲۸ـ۳۲۹، ۴۰۷ـ۴۰۸؛ ذخیرةالخوانین، ۲۹۰/۲ـ ۲۹۱؛ الذریعه، ۵۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۳۸/۱؛ سرو آزاد، ۹۵ـ ۹۶؛ سفینهٔ هندی، ۸ـ۹؛ شام غریبان، ۳۸؛ شعرالعجم، ۱۶۰/۳؛ شمع انجمن، ۵۴؛ عمل صالح، ۷۳۷/۱ـ ۷۳۹؛ ۲۴۶/۲ـ ۲۴۷؛ ۷۵۶ـ۷۶۱؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۴۴/۳ـ۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۸۸/۷ـ۸۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۱۹/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۷؛ کلمات‌الشعرا، ۴؛ کلیات طالب کلیم کاشانی، ۵۱۴/۱؛ مآثرالکرام، ۹۵ـ۹۶؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۸۳/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۳۸۰ـ۳۸۱؛ منتخب‌اللطایف، ۶۳؛ میخانه، ۸۵۴ـ۸۵۶؛ نتایج‌الافکار، ۴۹ـ۵۰؛ نزهةالخواطر، ۳۷/۵ـ۳۸؛ نشتر عشق، ۱۴۲/۱ـ۱۴۴؛ نقد ادبی، زرین‌کوب، ۴۷۹/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۰۱ـ۵۰۳؛ همیشه بهار، ۱۳۹ـ۱۴۱؛ محمد اسلم‌خان، «ظفرخان احسن»، آئینهٔ هند، سال چهارم، شمارهٔ پنجم، فروردین ۱۳۴۶، صص ۱۶ـ۱۷، ۲۳؛ دکتر امیر حسین عابدی، «ظفرخان احسن» یغما، سال نهم، شمارهٔ ۲، فروردین ۱۳۳۵ش، صص ۸۰ـ۸۲؛ نسرین اختر ارشاد، «ظفرخان احسن، طبع رنگین و تازه‌گویی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۱، صص ۱۱۲ـ ۱۲۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 54; *Mughals in India* ,51.

حجتی

احسن تلوندی، ممتاز حسن ← ممتاز حسن

احسن کشمیری، احسن‌الله ← راضی کشمیری

احسنی بتالوی (ah.sa.ni-ye.be.tā.la.vi)، فرزند میرابوالفتح، ــ ۱۰۱۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در بتاله از توابع لاهور زاده شد. در سرودن شعر مهارت داشت و در علم تاریخ استاد بود. از آثارش مثنوی دلبر و شیدا و ماه و شاه، را می‌توان نام برد.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۸/۱ـ۳۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲۸/۱؛ نشتر عشق، ۱۴۴/۱ـ۱۴۵؛ همیشه‌بهار، ۲۵ـ۲۶.

رسولی

احسنی گوالیاری (ah.sa.ni-ye.go.vā.li.yā.ri)، سیدغلام‌علی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی که از شاعران دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) بود، بیش از شعرهایش، به خاطر شاگردش شناخته است. احسنی در آغاز

شاعری سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۱۰۱ـ ۱۱۶۹ق)، استاد و مصحح اشعار وی بود. آقا بزرگ تهرانی، احسنی را صاحب‌دیوان دانسته و حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی نیز در نشتر عشق از دیوان غزلیات و دیگر گونه‌های شعر او یاد کرده است، اما از اشعار او جز دوبیتی که در سفینهٔ خوشگو آمده، چیزی به‌دست نیامده است.

منابع: باغ معانی، ۱۲؛ الذریعه، ۵۵/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۹۰/۳، ۳۱۳؛ سفینهٔ هندی، ۸-۹؛ صبح گلشن، ۱۷؛ صحف ابراهیم، ۷؛ نشتر عشق، ۱۴۵/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature .54.

م.اسماعیل‌پور

احقاق‌الحق (eh.qā.qol.haq[q])، رساله‌ای کوتاه به‌فارسی در نقد شعر حزین لاهیجی که مؤلف آن شناخته نیست. منشی دین دیال دهلوی، مصحح اعلاءالحق ــ نوشتهٔ امام‌بخش صهبایی و در رد نقدهای نویسندهٔ احقاق‌الحق بر اشعار حزین ــ سراج‌الدین علی‌خان آرزو را نویسندهٔ این اثر معرفی کرده است. اما سید محمد اکرم اکرام با توجه به این که صهبایی در رساله‌اش هرگز نام آرزو را نیاورده و با واژه‌های «مؤلف» و «معترض» از نویسندهٔ احقاق‌الحق یاد کرده است، نتیجه گرفته که او نیز مؤلف را نمی‌شناخته است. سید محمداکرم اکرام شباهت سبک احقاق‌الحق را با تنبیه‌الغافلین سبب این اشتباه منشی دین‌دیال دانسته است. سال نگارش این اثر نیز به‌درستی دانسته نیست. از آن‌رو که فتح‌علی‌خان گردیزی در ابطال‌الباطل، در کنار رد برخی اعتراض‌های آرزو، در تنبیه‌الغافلین، از احقاق‌الحق نیز یاد و انتقاد کرده است، منوهر سهای انور زمان تألیف آن راکمی پیش یا پس از تنبیه‌الغافلین تخمین زده است. مؤلف در این اثر یازده بیت از اشعار حزین را نقد کرده است. دست‌نویسی از احقاق‌الحق بر جا نمانده است، اما رسالهٔ اعلاءالحق که در پاسخ به نکات آن است، در جلد نخست کلیات صهبایی به‌چاپ رسیده است (کانپور، ۱۲۹۶ق).

منابع: احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ۱۴۵؛ تنبیه‌الغافلین، مقدمهٔ سید محمد اکرم اکرام، پنجاه و یک تا پنجاه و هفت؛ دو رساله در نقد ادبی، هفت؛ شاعری در هجوم منتقدان، ۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۴۱/۱۳؛ کلیات صهبایی، ۷۶۱-۷۶۹؛ منوهر سهای انور، «معارضهٔ حزین و آرزو»، مجلهٔ معاصر، ص۴۳.

نجم‌الرشید

احقر بنگلوری (ah.qar-e.bang.lo.ri)، مولوی عبدالحی، ـ ۱۳۰۰ق، دانشمند علوم دینی، شاعر و عارف فارسی‌گوی شبه قاره. وی در تصوف از مریدان شاه عبداللطیف، معروف به قطب ولور بود. احقر کتابی به‌نام کلید معرفت در خداشناسی و عرفان نوشته است گفتنی است اثری به همین نام از نویسنده‌ای ناشناس در کتابخانهٔ مدرسهٔ علوم‌المرتضی در بهلوال، در سرگودها نگه‌داری می‌شود که سروده‌های عرفانی به‌زبان هندی است و با شرحی به‌زبان فارسی همراه است. این اثر در ۱۹۲۴ق نوشته شده است. اثر دیگر او فیض‌الباری فی شرح بخاری، شرحی است بر مجموعهٔ حدیث‌های امام بخاری. در منابع از دیوان اشعار او هم یاد رفته است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۱۳/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature .54

م.اسماعیل‌پور

احقر جونپوری (ah.qar-e.jun.pu.ri)، شیخ ظهور محمد، ز۱۲۰۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در روزگار میرمحمد قاسم، نواب بنگال، چندی با علی‌ابراهیم‌خان خلیل، نویسندهٔ صحف ابراهیم، زندگی می‌کرد. احقر خطوط نسخ و نستعلیق را نیکو می‌نوشت و گویا دیوانی از اشعار داشته که بر جا نمانده است.

منابع: صحف ابراهیم، صحیفهٔ الف، شمارهٔ ۴۰۹؛

Pesian Studies in Bengal under the Nawabs (1717-1765), 325.

م.اسماعیل‌پور

احقر لکنویی (ah.qar-e.lak.nu.i)، میرزا جواد علی قزلباش، ح۱۷۷۲م ـ، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. اجدادش خراسانی بودند و از دو نسل پیش در هندوستان سکونت داشتند. احقر در لکنو زاده شد و در همان‌جا به تحصیل پرداخت. وی از شاگردان میرحسن دهلوی بود. در دوازده‌سالگی حج گزارد و به زیارت عتبات عراق رفت و سپس به لکنو بازگشت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ هندی، ۲۹؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۴۶؛ طبقات شعرای هند،

۳۲۲۳؛ گلشن بی‌خار، ۷۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۶۴؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۹۳؛ مجموعهٔ نغز، ۵۶؛
Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 199.

فتح‌نیا طبری

احکام عالمگیری ← حمیدالدین‌خان عالمگیرشاهی

احمد اصفهانی (ah.mad-e.es.fa.hā.ni)، احمدبیگ، ـ ۱۰۴۲ق، شاعر ایرانی. در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، از اصفهان به هند رفت و در پتنا و بنگال روزگار گذراند. پس از مدتی به دربار شاه جهان راه یافت و به دیوانی پتنا گمارده شد. این بیت از او است: «گل شکفت و گل‌عذاران روز و شب در کشف باغ ــ روز روز بلبل است و بخت بخت باغبان.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶؛ شام غریبان، ۴۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۵۰؛ صبح گلشن، ۱۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۶، شمارهٔ ۸؛ کاروان هند، ۲۰/۱؛ مآخذات احوال و مشاهیر و شعرا، ۲۰۶/۲؛ نتایج‌الافکار، ۴۹.

فتح‌نیا طبری

احمد اکبرآبادی (ah.mad-e.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ‌احمد فرزند محمد، سدهٔ دوازدهم هجری، تذکره‌نویس شبه قاره. در روزگار شاه‌عالم بهادرخان (ـ۱۱۲۴ق) می‌زیست و از حمایت او برخوردار بود. وی به درخواست شاه‌عالم در ۱۱۲۴ق/ ۱۷۱۲م تذکره‌ای به‌نام تذکرة‌السادات در چهارده‌باب تألیف کرده است. باب‌ها دربردارندهٔ اسامی، کنیه‌ها، القاب، تاریخ تولد و مرگ و شرح احوال حضرت محمد(ص)، فاطمه (س) و امامان و نیز آگاهی‌هایی از فرزندان و نوادگان آنان است و از میان نوادگان، بیشتر به آن‌هایی پرداخته که به هند کوچیده‌اند. این اثر در الله‌آباد به‌چاپ رسیده است (۱۸۸۰م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۳۳/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۵/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۶۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,44.

فتح‌نیا طبری

احمدالله امام‌بخش (ah.ma.dol.lāh-e.e.mām.baxš)، حکیم مسیح‌الزمان‌خان، ز ۱۱۷۷ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در لکنو می‌زیست و از حاذق‌الملک محمد اسحاق‌خان بهرهٔ علمی برد. احمدالله از حمایت راجه تیکت‌رای دیوان آصف‌الدوله، فرمانروای اوده، برخوردار بود و به دستور وی در ۱۱۷۷ق/۱۷۶۱م کتابی به نام خلاصة‌الطب در یک مقدمه، دو باب، چند فصل و یک ضمیمه تدوین کرد. مقدمهٔ آن در حفظ صحت بدن، باب نخست در ستهٔ ضروریه در هفت فصل، باب دوم در حفظ صحت اعضای رئیس و مرئوسه از سر تا پای در هفده فصل و پیوست آن در آشپزی در هفت فصل است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به شمارهٔ N.M.1965-15 در موزهٔ ملی پاکستان، کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۸۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,52.

فتح‌نیا طبری

احمدالله بلگرامی (ah.ma.dol.lāh-e.bel.ge.rā.mi)، محمدعثمان فرزند قاضی محمد احسان، ز ۱۱۹۶ق، قاضی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در روزگار شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) و آصف‌الدوله (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) نوابان اوده می‌زیست و در فقه و حدیث بلندآوازه بود. شغل قضاوت در خانوادهٔ او موروثی بود. احمدالله در ح۱۱۹۶ق / ۱۷۸۲م کتابی به‌نام مسجلات فی تاریخ‌القضات به‌فارسی نوشت. وی در این اثر به شرح تاریخ نیاکان دانشمند خود پرداخته و در آن جزئیاتی مهم در وظایف و امتیازهای قضاوت نیز آورده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 3913b در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 52; *Mughals in India*, 46, *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-2/1115.

فتح‌نیا طبری

احمدالله مدراسی (ah.ma.dol.lāh-e.mad.rā.si)، ـ ۱۲۱۷ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم دهلی بود و در پزشکی آوازه داشت. به حیدرآباددکن کوچید و مدتی در دربار نظام دوم (گویا نظام‌علی بن نظام‌الملک که در ۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق

فرمانروای حیدرآباد بود) به‌سر برد. بعدها به دعوت محمدعلی والاجاه، حاکم آرکات/ کرناتک (۱۱۶۴ــ ۱۲۱۰ق) به مدراس رفت و بقیهٔ عمرش را در آن شهر در خدمت نوابان آرکات گذراند. شفایی‌خان سید فضل‌علی شاگردش بود. از آثارش: ۱ــ سلم‌الدرجات/ منتخب عمده (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی خیرپور به شمارهٔ ۶۱۰/۴ــ اح م) در داروسازی، که در ۱۲۱۱ق نوشته شده و در یک مقدمه در درجات و مراتب قوای ادویه، و سه فصل (۱ــ بیان حاجت به سوی ترکیب ادویه، ۲ــ کیفیت ترکیب، ۳ــ در دانستن مرکب) است؛ ۲ــ تفریح‌القلوب که ترجمهٔ ادویهٔ قلبیهٔ ابن سینا است؛ ۳ــ تحقیق‌البرهان در نشانه‌ها و درمان بیماری سرسام؛ ۴ــ تحقیق‌النبض؛ ۵ــ رسالهٔ چوب چینی؛ ۶ــ شفاءالمجدور؛ ۷ــ مجموعهٔ نسخ که مجموعه‌ای است از نسخه‌های مؤثر در درمان بیماری‌ها.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۹۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۵۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,53.

برزگر

احمدالهندی (ah.mad.al.hen.di)، شیخ، سدهٔ یازدهم هجری، ادیب، مترجم و دولتمرد عرب‌تبار شبه‌قاره. از مردم جبل‌عامل لبنان بود. در روزگار سلطان عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ ۱۰۸۳ق) به دکن رفت و به دربار وی در حیدرآباد پیوست و پایگاهی بلند یافت. سپس به خواهش وی، کشکولِ بهاءالدین عاملی (ــ۱۰۳۰ق)، از همشهری‌های خود را با همان عنوان و پنج بخش، از عربی به فارسی برگرداند. این ترجمه همراه با مطارح‌الانظار در یک جلد به‌چاپ رسیده است (بمبئی، ۱۲۸۷ق). نسخهٔ خطی این ترجمه به‌نام کحلول در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن و نسخهٔ دیگری به شمارهٔ N.M.1961-1962/2 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. صاحب این ترجمه در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان به‌نام شیخ احمد عاملی آمده و در جای دیگر از همین فهرست به نصیحت‌نامه‌ای از شیخ احمد هندی اشاره شده که ممکن است از هماو باشد. نصیحت‌نامه در ۲۸ باب است و نسخهٔ خطی آن در گجرات در کتابخانهٔ شخصی پیرزاده خلیل احمد ناصر نگه‌داری می‌شود. شیخ‌احمد در ۱۰۵۴ق که محمد حبله‌رودی جامع‌التمثیل را به‌نام عبدالله قطب‌شاه می‌نوشت، زنده بوده است و آورده‌اند که وی فرزند یا برادر یا همروزگار شمس‌الدین محمد خاتونی، مترجم اربعین‌البهائی بوده است.

منابع: الذریعه، ۱۳۰/۴؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۲۷/۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۸۵/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۲۷/۱؛ ۱۵۳۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶۷۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۴۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۲۰۵؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۸۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,42.

حجتی

احمد امیتهوی (ah.mad-e.a.mit.ha.vi)، شیخ احمد، معروف به ملا جیون (واژهٔ هندی به معنی زندگی)، فرزند ابو سعید بن عبیدالله بن عبدالرزاق، ۱۰۴۷ ــ ۱۱۳۰ق، دانشمند دینی حنفی، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در امیتهی در استان اوده به‌دنیا آمد و پس از فراگیری و از برکردن قرآن، از هفت سالگی به کسب دانش پرداخت. در سیزده‌سالگی پدرش درگذشت. بیشتر کتاب‌های درسی را نزد شیخ محمد صادق سترکهی و برخی کتب را نزد لطف‌الله کوروی خواند. در ۲۲ سالگی تحصیلاتش را به‌پایان برد و آنگاه در زادگاهش به تدریس پرداخت. در چهل سالگی به اجمیر و سپس دهلی سفر کرد و مدتی را در دهلی به تدریس گذراند و شاگردان بسیاری از محضرش بهره بردند. در ۵۵ سالگی به حجاز سفر کرد و حج گزارد. مدتی در مکه و مدینه ماند و سپس به هند بازگشت و شش سال در دکن در لشکرگاه اورنگ زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ۱۱۱۸ق) به‌سر برد. در ۱۱۱۲ق بار دیگر به حجاز سفر کرد و حج گزارد. در بازگشت به هند و زادگاهش امیتهی (۱۱۱۶ق)، خرقهٔ خلافت شیخ یاسین بن عبدالرزاق امیتهوی، به دست سید قادری بن ضیاءالله بلگرامی (ــ۱۱۴۵ق) بدو رسید. دو سال در امیتهی ماند و آنگاه به دهلی رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. چون اورنگ زیب از دکن بازگشت در اجمیر به دیدارش شتافت و همراه او به لاهور رفت. پس از مرگ اورنگ‌زیب به دهلی بازگشت و تا پایان عمرش در آن شهر ماند و جانشینان اورنگ زیب، از بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) تا فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق)، وی را گرامی و بزرگ می‌داشتند، همچنان که اورنگ زیب در حیاتش خود را شاگرد وی می‌دانست و در حل مشکلات خود از کتاب‌های فقه و حکمت بدو رجوع

می‌کرد.شیخ احمد در دهلی درگذشت، اما پیکرش را به امیتهی بردند و در آن‌جا به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ تفسیر احمدی در تفسیر آیات احکامی قرآن؛ ۲ـ نورالانوار في شرح‌المنار در اصول که در ۱۱۰۵ق در مدینه نوشته است؛ ۳ـ سوانح، به تقلید از لوایح جامی، که در ۱۱۱۲ق در حجاز نوشته است؛ ۴ـ مناقب‌الاولیا (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو) به فارسی که آن را ملاجیون در پیری، در امیتهی، در شرح احوال مشایخ صوفیه نوشته و پسرش عبدالقادر به انجام رسانیده است؛ ۵ـ آداب احمدی در سیر و سلوک؛ ۶ـ یک مثنوی به پیروی از مثنوی معنوی مولوی، در بیست‌وپنج هزار بیت؛ ۷ـ دیوان اشعار، به پیروی از دیوان حافظ، در پنج هزار بیت؛ ۸ـ قصیده‌ای به پیروی از برده، و نیز قصاید دیگر به عربی.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکنو، ۲۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۹۹/۳؛ نزهةالخواطر، ۱۹/۶ـ ۲۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۱۵، ۵۲۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 285.

برزگر

احمد انصاری (ah.mad-e.an.sā.ri)، فرزند عبدالقدیر، بمبئی ۱۹۳۶م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در دانشگاه بمبئی به‌تحصیل پرداخت و در ۱۹۶۰م موفق به گرفتن دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی از آن دانشگاه شد. سپس به سمت استادیاری همان دانشگاه رسید. به‌زبان‌های اردو، مراتی، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش انتخاب نظم و نثر فارسی برای دانشجویان زبان فارسی (بمبئی، ۱۹۶۴م) و مقاله‌ای با نام «شرح احوال و آثار ابوالفضل» تاریخ‌نویس روزگار اکبرشاه گورکانی را می‌توان نام برد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی، ۴؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۴؛ فرهنگ خاورشناسان، ۴۴۴ـ۴۴۵؛

رسولی

احمد اویسی (ah.mad-e.o.vey.si)، درویش‌احمد فرزند محمود، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار حکمرانی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. وی از مشایخ اویسیه بود. اویسی روایات و حکایات نوشته در احوال اویس قرنی (ـ ۳۷ق) را گرد آورد. در ۱۱۵۶ق/ ۱۱۷۳ق کتابی به نام لطایف نفیسه در فضائل اویسیه تدوین کرد. این اثر دربردارندهٔ سی‌ویک فصل با عنوان لطیفه است: ۱ـ در اسم شریف و والدین و اجداد ایشان و تحقیق در لفظ قرآنی و مسکن وی، ۲ـ حلیه و شمایل مبارک، ۳ـ معاش ایشان از خورش و پوشش، ۴ـ فضیلت و خیریت آن حضرت، ۵ـ تحقیق در صحابت آن حضرت، ۶ـ در سبب جدا ماندن ایشان از پیامبر،... ۱۰ـ در دیدار عمر و علی(ع) با ایشان، ... ۳۰ـ تحقیق در قبور مزارات آن حضرت و ۳۱ـ ختم کتاب. این اثر در ۱۳۱۴ق/ ۱۸۹۶م در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۸۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۲۲/۳؛ ۹۶۲/۱۱؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۸/۳، ۲۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۱۳۵/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵۶؛ محمد اختر چیمه، «لطایف اویسیه تألیف احمد بن محمود»، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۹، شمارهٔ ۱۲۲، تابستان ۱۳۵۶ش، صص۱۹۷ـ۲۰۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 45; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/1032.

فتح‌نیا طبری

احمدبخش یکدل چشتی ← یکدل چشتی

احمد بردوانی (ah.mad-e.bar.da.vā.ni)، حفیظ الدین/ حافظ الدین احمد فرزند هلال الدین محمد صدیقی بردوانی، ز ۱۲۵۱ق، ادیب و نویسندهٔ شبه‌قاره. از مردم بردوان بنگال و از محصلان Native college کلکته بود و پس از پایان تحصیلات به سمت منشی فارسی به کالج فورت ویلیام راه یافت و سپس به استخدام سر چارلز تئوفیلس متکاف (۱۷۸۵ ـ ۱۸۴۶م) درآمد و ۱۵ سال در خدمت او به سر برد. با متکاف به دهلی رفت و تا ۱۸۱۵م/ ۱۲۳۰ق در آن شهر بود و چون از کارش بازنشسته شد (گویا پیش از ۱۲۴۶ق) در کلکته به کارهای شخصی خود پرداخت. از آثارش: مخزن‌الفوائد به‌فارسی (نوشته در ۱۲۴۶ـ۱۲۵۱ق در کلکته) در شانزده بخش یا فایده شامل اطلاعات فراوان دربارهٔ موضوعات گوناگون، مانند نامه‌نگاری، اشکال اسناد رسمی، نمادها یا علایم حساب، اختر شناسی، جغرافیا، زندگینامهٔ فیلسوفان و پیران و سرایندگان، اشعار برگزیده، تاریخ و پزشکی. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر

به‌شمارۀ or.1762 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ خردافروز (کلکته، ۱۸۱۵ و لاهور، ۱۳۸۳ق) که ترجمۀ اردوی عیار دانش ابوالفضل علامی است و در ۱۲۱۷ق به‌انجام رسیده است. سیرالمنازل (فارسی) که کتیبه‌های ساختمان‌های اصلی شاه‌جهان آباد و دهلی کهنه است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۶۱/۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۶۹؛ ثلاثۀ غساله، ۶۶، ۶۷، ۱۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۸۶/۶، ۱۳۳۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/1025; *Mughals in India* .168.

برزگر

احمد برکاتی (ah.mad-e.ba.ra.kā.ti)، وحید فرزند سید ظهیر احمد، ۱۹۴۷م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. وی در تونک (ایالت راجستان هند) به دنیا آمد. در خانواده‌ای پزشک‌پیشه پرورش یافت. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی و متوسطه، در ۱۹۶۲م به دانشکدۀ پزشکی راجپوتانه راه یافت. وی پس از چندی رشتۀ تحصیلی‌اش را به‌زبان و ادبیات فارسی تغییر داد. در ۱۹۷۴م دانشنامۀ فوق لیسانس زبان و ادب فارسی از آن دانشگاه دریافت کرد. احمد برکاتی در ۱۹۸۹م استادیار ادبیات فارسی دانشکدۀ دولتی تونک شد. وی به‌زبان‌های هندی، اردو و انگلیسی نیز آشنایی دارد و مقالاتی در زمینه‌های گوناگون نوشته که در نشریه‌های ادواری تونک به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۵؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱۹۰.

فتح‌نیا طبری

احمد بلخی (ah.mad-e.bal.xi)، برهان‌الدین ابوالقاسم شیخ احمد بن حسن بن حسین بن معزالدین بلخی بهاری، ۲۷ رمضان ۸۲۶ ــ ۱۹ رمضان ۸۹۱ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خاندانی از مشایخ بزرگ سلسلۀ فردوسیه که سجاده‌نشین خانقاه شیخ شرف‌الدین احمد منیری در بهار (هند) بوده‌اند زاده شد. نزد نیای خود شیخ حسین و نیز پدر خویش شیخ حسن درس خواند و مراحل تصوف و عرفان را پیمود و از پدر خود خرقۀ خلافت گرفت. پس از آن به حجاز سفر کرد و حج گزارد و به هند بازگشت. بعد از مرگ پدرش (۸۵۵ق) بر مسند ارشاد نشست. خلیفۀ او در سلسلۀ فردوسیه پسرش شیخ ابراهیم سلطان (ــ ۱۹ رمضان ۹۱۴ق) است. ملفوظات وی را قاضی سید ابن خطاب بهاری گردآورده و بر آن مونس‌القلوب نام نهاده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانۀ بلخیه (پتنا) نگه‌داری می‌شود. دیوان احمد بلخی که به‌چاپ رسیده است مجموعۀ نود و هشت غزل و شماری قصاید، قطعات، مثنویات و رباعیات است.

منابع: شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانۀ فارسی، ۱۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴/۳-۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 44.

برزگر

احمد بوهاری (ah.ma.d-e.bu.hā.ri)، صدرالدین احمد فرزند کریم‌الدین احمد علوی موسوی حنفی قادری بوهاری بردوانی، بوهار ۱۲۵۹ ــ ۱۳۲۳ق، نویسنده و شرق‌شناس هندی. همچنان‌که خود می‌گوید: «پدرش کریم‌الدین با خیرالنساء دختر محمد سجاد صدیقی ازدواج کرد و سه پسر و یک دختر ثمرۀ این ازدواج بود و صدرالدین فرزند ارشد آن‌ها. وی تحصیلات مقدماتی را نزد سید غوث بخش به پایان رسانید و همچنان تمام عمر را در کسب علم و دانش گذراند و بیشترین توجه‌اش به آثار تاریخی بود. کتابخانه و مدرسه‌ای را که میراث پدر نیای وی بود در ۱۹۰۴م به دولت هند واگذارد. دربارۀ مدرسه و کتابخانه می‌گوید: «سید صدرالدین [پدر نیای مؤلف] به تدریج مورد توجه وارن هاستینگ قرار گرفت و وی را در فرونشاندن آشوب بنگال، بیهار و اریسا یاری کرد. همچنین مدرسه‌ای بنیاد گذاشت (۱۱۸۹ق) و مدیریت آن را به عبدالعلی بهارالعلما سپرد. عبدالعلی کتابخانه‌ای را به مدرسه اهدا نمود.» این کتابخانه که به نام کتابخانۀ بوهار (کتابخانۀ سلطنتی کلکته)/Imperial Library/ Buhar Library بود، ۹۶۰ نسخۀ خطی عربی و فارسی و ۱۵۰۰ کتاب چاپی و افست داشت و بعد از واگذاری به دولت هند کتابخانۀ ملی کلکته/ National Library , Calcutta نامیده شد. احمد بوهاری کمتر از یک سال بعد از واگذاری این کتابخانه درگذشت. از آثارش: روایح‌المصطفی من ازهارالمرتضی (بمبئی، ۱۳۰۷ و کانپور، ۱۳۰۵ق) در دو جلد، دربارۀ امامان شیعه، علما صوفیان متقدم و متأخر. در مقدمۀ کتاب سال آغاز آن را ۱۳۰۲ق و سال اختتامش را ۱۳۰۳ق ذکر می‌کند؛ ضرب‌المثال/ *Darbul Masālib*؛ تصحیح تاریخ نساعی/*Nasa'i*. مؤلف آثار خود را بیش از یک صد عنوان برمی‌شمرد که از آن‌ها اثری

بدست نیامد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/ ۹۹۸-۹۹۹؛ ثلاثهٔ غساله، ۴۷-۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/ ۲۶۶۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/ ۴۲۸؛

Catalouge of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental Public Library, 8/167-170.

مژدهی

احمدبیگ‌خان اصفهانی (ah.mad.beyg.xān-e.es.fa.hā.ni)، نجم‌الدین احمد فرزند فضل‌الله خوزانی، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ ایرانی. از نوادگان امیر نجم‌ثانی (ـ ۹۱۸ق) وزیر شاه اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶ـ ۹۳۰ق) بود. احمدبیگ در سفرش به هند به دکن رسید و در همان‌جا ماند. وی در ۱۰۵۲ق/ ۱۶۴۲م کتابی به‌نام طرازالاخبار، در جهان‌شناسی، تاریخ عمومی و جغرافیا نوشت. این اثر رویدادهایی از آغاز تا روزگار تألیف را دربردارد و به‌نام اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، در یک افتتاح، دو کتاب / باب و یک اختتام نوشته شده است. افتتاح در معرفت علم و بیان معنی وجود و واجب‌الوجود و اولین مخلوق در سلسلهٔ ممکن‌الوجود و تحقیق موجودات روحانی و جسمانی و تفصیل مراتب مخلوقات از جواهر و اعراض در چند طراز، باب‌های آن در اخبار انبیای کبار و اوصیای اطهار و ملوک ذی‌الاقتدار و اختتام در بیان کیفیت معاد روحانی و جسمانی است. نسخهٔ دست‌نویس آن به شماره‌های 2060/9 در موزهٔ بریتانیایی، PEI/15 /452 در دانشگاه پنجاب لاهور و H-93 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/ ۶۱۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/ ۵۲۴؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/ ۱۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/ ۴۱۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۴۰۹-۴۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۳۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1056; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/46-47; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,44; *Mughals in India* ,366; *Persian Literture*, C.A.Storey, 1/126.

فتح‌نیا طبری

احمدبیگ لاهوری (ah.ma.d-e.beyg-e.lā.hu.ri)، میرزا، ـ ۱۱۰۸ق، زندگینامه‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سیالکوت زاده شد و در همان‌جا دانش‌های مقدماتی را نزد حاجی مکتب‌دار فراگرفت. سپس به دهلی رفت و به داروغگی اسبان خاصهٔ شاهی منصوب گشت. در طریقت نوشاهیه* مرید شیخ نورمحمد شد و به فرمان وی از سیالکوت به لاهور رفت و گویا در همان‌جا درگذشت. از آثارش رسالهٔ احمدبیگ در شرح حال و کرامات نوشه گنج‌بخش (ـ۱۰۶۴ق) و فرزندان و مریدان وی که در ۱۱۰۷ق نوشته است. این کتاب نخستین منبع تاریخ طریقت نوشاهیه و نثر آن ساده و روان است. نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های نوشاهیه، ساهن‌پال و گجرات نگه‌داری می‌شود. محمدماه صداقت کنجاهی* در ۱۱۲۶ق این رساله را به نثر مصنوع فارسی برگرداند و برخی مطالب بر آن افزود و آن را ثواقب‌المناقب نامید. پس از آن محمدحیات نوشاهی در ۱۱۴۶ق در رسالهٔ احمدبیگ تجدید نظر کرد و دیباچه، تکمله و خاتمه‌ای بر آن افزود و آن را تذکرهٔ نوشاهی نامید؛ دیوان احمدبیگ که در برگیرندهٔ غزلیات و مناقب بزرگان نوشاهیه است به کوشش عارف نوشاهی تدوین گردید و دست‌نویس آن در کتابخانهٔ نوشاهیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/ ۳۰۸؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/ ۱۹۷-۱۹۸؛ شریف‌التواریخ، ۳(۶)/ ۱۰-۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/ ۹۳۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۱۳؛ کتابشناسی، ۳/ ۹۰-۹۱، ۹۴.

نوشاهی

احمد پسروری (ah.mad-e.pas.ru.ri)، شیخ‌احمد فرزندمیان شمس‌الدین، ۱۲۳۸ ـ ۱۲۹۲ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از زندگی وی جز این دانسته نیست که در پسرور (در پنجاب پاکستان) می‌زیست و گویا به تدریس اشتغال داشت و در ۵۴ سالگی در ۲۰ اوت ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۲ق درگذشت. از آثارش: ۱ـ تجزیه و ترکیب کریما/ حل ترکیب کریما در شرح کریما/ پندنامهٔ منسوب به سعدی، که پسروری آن را برای فارسی آموزان نوشته و در آن ابیات کریما را از جهات معنی، دستورزبان، صنایع بدیعی و معنوی و جز آن‌ها گزارش کرده است. از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۸۷۱۵۳ کر ـ احمد) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ

گنج‌بخش (به شمارهٔ ۵۰۶۱) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ جامع‌النصایح / جامع‌الصنایع در دستور زبان فارسی.

منابع: تفصیلی فهرستی مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلک لائبریری لاهور، ۴۳۱/۱؛ دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۶۹، ۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۷/۷، ۲۵۰۵/۱۳، ۲۸۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۷۲۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۴۶/۵.

برزگر

احمد تتوی (ah.mad-e.ta.ta.vi)، ابوالجواد احمد، معروف به قاضی‌زاده، فرزند قاضی نصرالله، ـ ۹۹۶ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس هندی. از نوادگان خلیفهٔ دوم، عمر بن خطاب، بود. در زادگاهش تته در میان خانواده‌ای که مذهب سنت می‌ورزیدند، برآمد. اما خود مذهب شیعه را برگزید و در ۲۲ سالگی رهسپار ایران گردید. در مشهد و یزد و شیراز و قزوین به فراگیری پزشکی و دانش‌های دینی پرداخت و چندی نیز در قزوین در دربار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) به سر برد. چون شاه تهماسب درگذشت به زیارت عتبات عراق و کعبه رفت. در بازگشت از سفر حج چندی در گلکنده در دربار قطب‌شاهیان به سر آورد. در ۹۸۹ق به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) پیوست و شاه اتمام کتاب تاریخ الفی* را به او سپرد. اما چون در مذهب تشیع تعصب می‌ورزید در لاهور به دست یکی از سنیان قشری به نام میرزا فولادخان برلاس کشته شد. پیکرش را در لاهور به خاک سپردند، اما همین‌که سپاهیان اکبر شاه از لاهور روانهٔ کشمیر گردیدند سنیان پیکر احمد را از گور بیرون آورده به آتش کشیدند. از دیگر آثارش: خلاصة‌الحیاة است که آن را به دستور ابوالفتح گیلانی نوشته و زندگینامهٔ فلاسفهٔ پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی است؛ چندین نسخهٔ دست‌نویس از خلاصة‌الحیاة و از جمله نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۵۶۹۲ در کتابخانهٔ ملی ملک نگه‌داری می‌شود. رساله در اخلاق؛ رساله در تحقیق تریاق فاروقی / فاروق؛ رساله در اسرارالحروف و رموز اعداد به ترتیب کتاب المفاحص.

منابع: احیاءالداثر، ۱۳؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، زیر «احمد تتوی»؛ اعیان الشیعه، ۱۹۵/۳ـ۱۹۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۸۴/۱ـ۳۸۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۵/۵ـ۱۵۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۵/۲؛ تاریخ الفی، به‌کوشش سیدعلی آل‌داود، مقدمه؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۶ـ۳۵۷؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۰؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۲۶ـ۲۸؛ الذریعه، ۲۹۴/۲ـ۲۹۵؛ ۲۲۶/۷؛ شهیدان راه فضیلت، ۲۸۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۲۲۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۴/۲ـ۱۰۰۵؛ مآثرالامراء، ۲۶۰/۳ـ۲۶۲؛ مجالس‌المؤمنین، ۵۹۰/۱ـ۵۹۲؛ مصفی المقال، ۷۳ـ۷۴؛ مطلع انوار، ۸۲ـ۸۴؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۸/۳، ۳۱۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴/۴ـ۲۵؛ سعید نفیسی، «دربارهٔ امام عمر خیام»، پیام نوین، سال یکم، شمارهٔ ۱، مهر ۱۳۲۷ش، ص ۱۰؛ عصمت نسرین، «کتاب خلاصة‌الحیات»، دانش، شمارهٔ ۲۰ـ۲۱، زمستان ۱۳۶۸ و بهار ۱۳۶۹ش، صص ۱۶۵ـ۱۹۲.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1034-1035; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection*, 353; *Mughals in India*, 50-51.

دانشنامه

احمدجان دهلوی (ah.mad.jān-e.deh.la.vi)، منشی لودهیانوی، ز ۱۲۹۵ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در لودهیانه با عرفا می‌زیست و در دین‌داری و پزشکی بلندآوازه بود. وی در ۱۲۹۵ق/ ۱۸۷۸م کتابی به‌نام جامع علوم عرفانی / روحانی در سه دفتر مستقل تألیف کرد. دفتر نخست که طب روحانی نام دارد در هشت ارشاد و چهل و سه هدایت است. نویسنده در این دفتر از پزشکی تن سخن گفته و به روش‌های روان‌شناختی، تلقین و توجه نیز پرداخته است. دفتر دوم نجات جاودانی، دفتر سوم کمالات انسانی نام دارد. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۳۱۵۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۵/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۶۴/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 48.

فتح‌نیا طبری

احمد جبل‌عاملی ← احمدالهندی

احمد جهانگیرنگری، احمدعلی فرزند شجاعت‌علی ← احمدعلی جهانگیرنگری

احمد چرمپوش (ah.mad-e.čarm.puš) / چرامپوش، فرزند سیدموسی همدانی، ــ بهار شریف هند ۷۵۵ق، صوفی و شاعر ایرانی. او را از اخلاف امام تاج‌فقیه دانسته‌اند که نسب وی با یازده پشت به صحابی معروف ابودرداء ــ (ح ۳۲ق) می‌رسد. مادر وی بی‌بی‌حبیبه نوهٔ شهاب‌الدین پیر جگجوت از مردم جتهولی بود. وی در خانهٔ پدر دانش‌های دینی و ادبی را فراگرفت؛ سپس خانهٔ پدری را رها کرد و به جهانگردی پرداخت و دیری نگذشت که شهرهٔ عام شد. با آنکه احمد بسیار مورد توجه عامه بود تحت تأثیر پسر عموی جوان‌تر خود شرف‌الدین بن یحیی منیری قرار گرفت که مشهورترین پیر بهار در قرون وسطی شده بود. احمد هم شاعری با قریحه و هم سخت به تصوف پای‌بند بود. در تصوف بیش از آنکه مظهر صفات «جمالی» خدا باشد مظهر صفات «جلالی» او بود. غالباً می‌گفت: «من پرتوی از قدرت خدایم. راه و رسم من عجیب است.» هنگامی که بر بال‌های جذبهٔ صوفیانه اوج می‌گرفت در بیانات وحدت وجودی از حد می‌گذشت. مثلاً می‌گفت: «توقع آن مدار که احمد را در لباس خودش ببینی. این نور الهی است که از میان خرقهٔ پشمین من می‌درخشد.» با آنکه در ادای این‌گونه کلمات به کفرگویی متهم می‌شد، در عین حال مسلمان سنی راست‌اعتقاد و در ضرورت جلوگیری از هوای نفس حساس بود. وی دربارهٔ اختلاف میان زاهد (خلوت‌نشین) و پارسا (خوددار) بحث‌های زیادی کرده بود و می‌گفت این اختلاف می‌باید در میان حکیمان هندو پیدا شده باشد، چه در زبان تازی میان این دو مفهوم تمایزی نیست. همچنین اطلاعات بسیار مهمی دربارهٔ دین هندویی ارائه می‌دهد. احمد با آنکه در نظر بعضی از مردم مجذوب و دیوانه می‌نمود در حقیقت روشن ذهن بود، اما التقاطی می‌اندیشید و نیز بسیار آسان‌گیر بود. وی می‌گفت وقتی عشق در میان باشد اسلام و کفر برای کسانی که در اقیانوس الهی شنا می‌کنند، یکرنگ بیشتر ندارد. گویند چون احمد و مصاحب دایمی وی حسین (نوهٔ احمد) لباس درستی بر تن نداشتند، سلیمان کاکوی به آن‌ها پولی داد. احمد برای خود پوست و حسین نیز لنگ‌هندی خرید. از این روی بود که احمد لقب چرمپوش گرفت، ولی به‌گفتهٔ مؤلف رفیق‌العارفین احمد لقب چرمپوش را به نشانهٔ احترام به پیر خود علاءالدین چرمپوش از پیروان سلسلهٔ سهروردی مولتان، بر خود نهاد و احمد خود نیز می‌گفت که: «من سگک چرمپوشم و به پیوستگی با او افتخار می‌کنم.» آرامگاه وی در ناحیهٔ آمبرشریف با کمی فاصله در شمال شرقی باری درگاه بهارشریف، آرامگاه پسرعموی مشهورش شرف‌الدین، نهاده است و اکنون تنی چند از خویشان و مریدان وی در آن‌جا به خاک سپرده شده‌اند و پارسایان محلی، مخصوصاً درمراسم عرس، به زیارت آن می‌روند. از آثارش: ۱ــ دیوان وی است و شهرت احمد نیز به دیوان او است. این دیوان ۲۸۹ پاره شعر دارد که ۳ قصیده در میان آن‌ها الحاقی است و شعرهای متعددی بر اساس نظریات احمد، اندیشه‌ها و احوال صوفیانهٔ وی را مجسم می‌سازد. آشنایی او با سنت ادبی قدیم فارسی از این‌جا معلوم می‌شود که بسیاری از قصاید غنایی و تعلیمی او به سبک شاعرانی همچون مولوی، احمدجامی، عراقی، امیرخسرو، نظامی گنجوی، مغربی و انوری سروده شده است. همچنین اشعار احمد با اشعار دیگر صوفیان، چون احمد جام ژنده‌پیل، آمیخته است. دست‌نویسی از دیوان احمد چرمپوش در کتابخانهٔ علامی شرقی خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ ضیاءالقلوب که مجموعهٔ ملفوظات احمد است. معانی آن‌ها همچون معانی اشعار دیوان وی است و اندیشه‌های وحدت وجودی احمد به‌خوبی در آن‌ها دیده می‌شود. فصول کوتاه نه‌گانهٔ آن به‌دست مرید بلاواسطه‌اش علاءالدین علی‌بن ابراهیم صوفی، بر پایهٔ مشهودات وی از پیر و مضمون نامه‌هایی که پیر به او نوشته بود و اکنون از میان رفته فراهم آمده است. در یکی از آن‌ها وی از میهن‌دوستی سخن گفته و حدیث مشهور «حب‌الوطن من‌الایمان» را نقل کرده است. او حتی نخستین بانگ «ونگ، ونگ» کودک را به صورت رمزی تفسیر و آن را نشانهٔ شوق‌آدمی به جایگاه اصلی خود دانسته و برای هریک از حروف آن معنای عارفانه بیان کرده است. ضیاءالقلوب به دور از هرگونه اشارات شخصی و دغل‌بازی‌های زاهدانه و کرامات بی‌معنی است. این کتاب در ۱۳۲۰ق در کلکته چاپ سنگی شده است؛ ۳ــ مختصر رساله که در تصوف بر صغیرمین به آن اشاره شده است و در کتابخانهٔ بلخیه نگه‌داری می‌شود. اطلاعات دیگری از این رساله به‌دست نیامده است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۸۵، ۱۵۲؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۰/۱۲۶۹-۱۲۷۰؛ ضیاءالقلوب، صفحات متعدد؛ مرآةالعلوم، ۳/۳۰-۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹/۱۹۸۲؛ طلح رضوی برق، «احمد چرم‌پوش نخستین شاعر فارسی‌گوی بهار»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۱۵۰-۱۶۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,46,47; *Iranica*, 1(6)/646 - 648.

محمدی

احمدحسین جعفری (ah.mad.ho.seyn-e.jaɛ.fa.ri)، فرزند مولانا سید اصغر حسین، روستای چندی پتی‌بخش درینگه ایالت بیهار ۱۴ اکتبر ۱۹۴۰م‍ـ   ، فارسی‌پژوه هندی. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در زادگاهش به‌پایان برد. پس از آن در دانشگاه لکنو به تحصیل زبان فارسی پرداخت. در ۱۹۵۲م دانشنامهٔ فاضل ادب و در ۱۹۷۲م از همان دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی ۲۵ سال در دبیرستان راجاپرتوی چند در شهر پورنیا در ایالت بیهار به‌تدریس سرگرم بود. دانشنامهٔ دکتری خود را از دانشگاه پتنا دریافت کرد و پایان‌نامهٔ دکتری او بررسی انتقادی احوال و آثار میرمحمد افضل (ثابت) نام دارد. وی به زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. آئینهٔ فارسی (کتاب درسی برای دبیرستان‌های بیهار) اثر وی است.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۲/۱۸؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۴.

رسولی

احمدحسین قریشی قلعه‌داری (ah.mad.ho.seyn-e.qo.ray.ši-ye. qal.e.dā.ri)، فرزند محمد عبدالکریم قریشی، احمدآباد (مرکز گجرات) ۱۹۲۶م ـ   ، محقق و ادب‌پژوه هندی. پدرش (ـ ۱۳۷۷ق) نیز از علمای روزگار بود و با تخلص قریشی به‌فارسی شعر می‌گفت. نیای او سید احمد ناظم، ملقب به نعمان ثانی، و عموی او محمدعالم (ـ ۱۳۷۴ق / ۱۹۵۵م) نیز به‌فارسی شعر می‌سرودند. وی پس از پایان تحصیلات مقدماتی به دانشگاه گجرات و دانشگاه پنجاب لاهور رفت و از آن دانشگاه‌ها موفق به گرفتن دانشنامهٔ لیسانس، فوق‌لیسانس و سپس دکتری شد. پس از آن در بخش ادبیات اردوی دانشگاه گجرات به‌تدریس پرداخت. چندین سال نیز ریاست گروه زبان فارسی دانشگاه گجرات را به‌عهده داشت. وی به زبان‌های اردو، انگلیسی، گجراتی و هندی نیز آشنایی دارد و با تخلص احمد به چهار زبان فارسی، عربی، اردو و پنجابی شعر می‌گوید. احمد به فردوسی، سعدی، حافظ، اقبال و گرامی علاقه می‌ورزد و در فارسی غزل، قطعه، مرثیه، رباعی و مثنوی می‌سراید. به سبب خدمات ارزنده‌ای که به زبان فارسی کرد، برندهٔ جوایز انجمن نویسندگان پاکستان و مرکز تحقیقات فارسی ایران ـ پاکستان شد. در ۱۳۶۳ش نیز به سبب خدمات فرهنگی‌اش ریاست جمهوری هند از وی ستایش و تقدیر کرد. از آثارش: مثنوی فرهنگ عشق در جواب نیرنگ عشق غنیمت کنجاهی؛ حیات جاودان؛ جنگ‌نامهٔ پاک و هند؛ دیوان غزلیات و قصاید و مراثی به‌نام قند پارسی؛ تهیهٔ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ اتونیه در گجرات؛ تصحیح دیوان خواجه ثناءالله قادری پیر خرابات؛ ترجمهٔ خلاصة‌الاسرار؛ تصحیح دیوان مولوی سلام‌الله شائق؛ تصحیح دیوان اله جویا شوق؛ تصحیح دیوان مولوی عالم؛ چند جلد دستور زبان فارسی به زبان گجراتی برای دانش‌آموزان و دانشجویان گجراتی (چاپ احمدآباد)؛ یاد سلف (گجرات، ۱۹۵۷م)؛ شعرالعرب فی‌الگجرات (گجرات، ۱۹۶۴م). احمد حسین قریشی به گردآوری چند جنگ ادبی نیز همت گمارده است، مانند خزاین‌العلوم که تذکرهٔ بزرگان قلعه‌داری، به اردو، دیوان احمد حسین قریشی، دیوان نجم‌الدین فایز قلعه‌داری و دیوان عبدالکریم قلعه‌داری است، ارمغان ادب که جنگ ادبی در سروده‌ها و نامه‌ها به فارسی و اردو است و اوراق پریشان که در سروده‌ها و مطالبی در نظم و نثر به فارسی، اردو و پنجابی در سه جلد است. نسخه‌ای از این کتاب‌ها در کتابخانه‌اش در گجرات نگه‌داری می‌شود. احمد حسین نوشته‌های پدرش را نیز با نام بیاض عبدالکریم قلعه‌داری گردآوری کرده است. وی مقالاتی نیز به‌نام‌های «احوال و آثار ملا غنیمت کنجاهی»، «شیرمحمد گولریالوی»، «عبدالهی بن عبدالرحمان‌جان»، «ملا سامع بلخی و شاهنامهٔ احدی»، «محمدصالح کنجاهی»، «مثنوی محور عشق»، «کنجاه کادبستان فارسی»، «گجرات کادبستان فارسی» و «شیخ سعدی شیرازی» نوشته است.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۵؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۲۹؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۴ـ ۲۱۵؛ شاعران فارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۵۸۱ـ۵۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۷/۱؛ ۲۷/۱۴، ۲۹، ۳۷؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۶۱/۲ـ۶۳؛ گنج شایگان، ۹؛ گنجینهٔ دانش، ۹۷ـ ۹۸.

حجتی

احمد حسینی (ah.mad-e.ho.sey.ni)، احمد فرزند رکن‌الدین، ز ۱۰۸۳ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی ادیبی روحانی بود و در زمان ابوالحسن قطب‌شاه (۱۰۸۳ ـ ۱۰۹۸ق) می‌زیست. احمد به‌دستور قطب‌شاه در ۱۰۸۳ـ ۱۰۹۵ق رساله‌ای به‌نام حلیة‌القاری در تجوید و علوم قرآنی تألیف کرد.

نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۱۵۷-۱۵۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 46; *Mughals in India* . 48.

فتح‌نیا طبری

احمدخان انصاری (ah.mad.xān-e.an.sā.ri)، اعظم‌الملک حافظ احمدخان فرزند محمد، ـ ۱۲۴۰ق، ریاضی‌دان و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش دانشمندی روحانی بود و در دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) از تلمسان در شمال غرب الجزایر، به دهلی کوچید. سپس به کرناتک رفت و در آن‌جا با محمدعلی والاجاه (ـ ۱۲۱۰ق / ۱۷۹۵م) دوستی نزدیک به هم رساند. نواب محمدعلی والاجاه شیخ محمد را قاضی ارکت کرد. جانشین والاجاه به پسر شیخ محمد، حافظ احمدخان، لقب اعظم‌الملک داد و او نیز نزد نواب به مشاغل مهم رسید. از آثارش: ۱ـ زبدةالحساب که رساله‌ای مختصر در جبر و هندسه در یک مقدمه، چهار باب و هر باب در هفت فصل است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۹۴ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ اعظم‌الحساب که در ستاره‌شناسی، معماری و معیارهای اوزان و مقادیر است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۳۹ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ مرآت‌العالم که رساله‌ای در ستاره‌شناسی و جغرافیا و دارای تصاویر هندسی منظم از خورشید، ماه و زمین است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۸۱ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ۴ـ ربع مجیب که شرحی مختصر در ربع‌های دایره در یک مقدمه و بیست و پنج باب است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۵۴، ۳۵۵، ۶۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱/۱۷۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۰۵-۲۶۹۵؛ نزهةالخواطر، ۷/۳۴؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۴/۳۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 49; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/21.

فتح‌نیا طبری

احمدخان دهلوی (ah.mad.xān-e.deh.la.vi)، سر سیداحمدخان فرزندمیرمتقی فرزند هادی فرزند عماد فرزند برهان حسینی تقوی دهلوی، دهلی ۱۲۳۲ـ علیگر ۱۳۱۵ق/ ۱۸۱۷ ـ۱۸۹۸م، مصلح فرهنگی، سیاستمدار، تاریخ‌نگار و نویسندهٔ شبه‌قاره. در خانواده‌ای سرشناس از مردم دهلی زاده شد. نیاکانش از ایران و افغانستان کوچیده و در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) در هند نشیمن گزیده بودند. پدرش میرمحمد متقی (ـ ۱۲۵۴ق) مردی درویش‌خوی و از یاران شاه‌غلام علی دهلوی بود. عزیزالنساء، مادر احمدخان، نیز دختر فریدالدین کشمیری، وزیر محمد اکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ـ ۱۲۵۳ق) بود. احمدخان به سرپرستی مادر و نیای مادری خود پرورش یافت و صرف و نحو و برخی رساله‌های منطق را نزد علمای زادگاهش و کتاب‌های ریاضی و اخترشناسی را در محضر دایی خود زین‌العابدین و کتاب‌های پزشکی متداول را نزد حکیم غلام‌حیدرخان دهلوی آموخت. پس از درگذشت پدرش (۱۲۵۴ق) برای گذران زندگی به خدمت شرکت هندشرقی انگلیس درآمد و با سمت منشی در دادگاه آگره به کار پرداخت. پس از مدتی قاضی دادگاه در فتحپور سیکری شد و چهار سال در این شهر سرگرم کار بود. در این دوره از بهادرشاه دوم (۱۲۵۳ ـ ۱۲۷۵ق) آخرین پادشاه گورکانی هند لقب جوادالدوله عارف جنگ گرفت. در ۱۲۶۳ق به درخواست خود به دهلی انتقال یافت. در دهلی، گذشته از کار در دادگاه، به تکمیل تحصیلات خود و تألیف برخی آثار پرداخت و از محضر علمایی مانند نوازش علی دهلوی و فیض‌حسن سهارنپوری و مخصوص الله بن رفیع‌الدین عمری دهلوی بهره گرفت. در ۱۲۷۲ق کارفرمایانش او را به سمت قاضی دادگاه مدنی به شهر بجنور منتقل کردند. در هنگام اقامت وی در این شهر بود که قیام معروف مردم هند برضد انگلیسی‌ها به‌نام جنگ آزادی پیش‌آمد (۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م). پس از سرکوبی قیام به‌دست انگلیسی‌ها، سیداحمد که در هنگام جنگ آزادی با میانجیگری شخصی خویش اروپاییان ساکن بجنور را نجات داده بود با تمام وجود به‌کار برقراری تفاهم میان انگلیسی‌ها و هندیان، به‌ویژه مسلمانان آن سرزمین، روی آورد. در ۱۲۷۵ق به مرادآباد و در ۱۲۷۹ق به غازی‌پور و در ۱۲۸۱ق به علیگر و در ۱۲۸۴ق به بنارس انتقال یافت. در ۱۲۸۱ق در مرادآباد انجمنی به‌نام انجمن علمی بنیاد نهاد که مرکز آن بعدها به علیگر منتقل شد و هدف آن ترجمهٔ کتاب‌های انگلیسی به اردو بود. در ۱۸۶۹م/ ۱۲۸۶ ـ ۱۲۸۷ق از انگلستان دیدن کرد و در کیمبریج به مطالعهٔ نظام‌های آموزشی پرداخت و در بازگشت به هند مجله‌ای به‌نام

احمدخان دهلوی

تهذیب‌الاخلاق با هدف بالا بردن فرهنگ مردم از راه از میان بردن تعصبات منتشر ساخت. در ۱۲۹۲ق دانشگاه اسلامی علیگر را بنیاد نهاد. در ۱۲۹۵ق به عضویت مجلس قانونگذاری هند درآمد و اندکی بیش از چهار سال در این منصب باقی ماند. در ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م دربار انگلستان بدو لقب سر داد. چون درگذشت پیکرش را در کنار مسجدی که در میان دانشگاه اسلامی علیگر بنا کرده بود به‌خاک سپردند. سیداحمدخان از برجسته‌ترین رهبران جنبش نوگرایی در شبه‌قاره و به‌ویژه در میان مسلمانان آن سرزمین به‌شمار می‌آید. وی که معتقد بود یگانه راه اعادهٔ حیثیت مسلمانان تجهیز آنان به سلاح دانش غرب از راه آموزش و پرورش نوین است، سرسختانه در این راه می‌کوشید. او اطمینان یافته بود که انگلیسی‌ها در شبه قاره ماندگارند و ازاین‌رو معتقد بود نمی‌توان برتری آن‌ها را به مبارزه طلبید و باید در راه آشنایی مسیحیان و مسلمانان با یکدیگر و زدودن دشمنی‌ها کوشید. احمدخان اسلام و طبیعت را یکی می‌دانست و بر این باور بود که دین حقیقی عبارت است از ایمان به خدای یکتا؛ همهٔ کسانی که این اصل یکتایی خدا را قبول دارند مسلمان هستند هر چند در کرده‌های دینی و دیگر آیین‌های خود با یکدیگر اختلاف داشته باشند. به‌گفتهٔ وی، عقل تنها ابزاری است که می‌تواند حکم قطعی بدهد و اعتقاد لازم را به‌وجود آورد و عقل اگرچه خطاپذیر است، از آن گریزی نیست؛ زیرا عقل یک انسان می‌تواند با عقل انسان دیگر و عقل یک عصر می‌تواند با عقل عصر دیگر تصحیح شود. به باور او، هیچ اختلاف کیفی میان عقل و وحی وجود ندارد و همهٔ حشرات و حیوانات قوه‌ای غریزی دارند که قرآن آن را وحی می‌خواند. بنابراین، غریزه و عقل و وحی از یک مقوله به‌شمار می‌روند، منتها با تفاوت درجه هر یک از مراتب وجود. وی امکان‌پذیری معجزه و مؤثر بودن دعا را منکر بود و معتقد بود تأثیر دعا روانی است نه واقعی، یعنی به انسان آرامش خیال می‌بخشد نه این‌که بر مشیت الهی تأثیر داشته باشد. او اعتقاد داشت کلمهٔ فرشته نمایندهٔ قدرت نامتناهی خدا و امکانیات اشیاء است و از سوی دیگر شیطان نیز بیرون از ماوجود ندارد و این کلمه نمایندهٔ نیروهای شریر عالم است. احمدخان از میان چهار منبع شرعی قرآن و سنت و حدیث و اجماع کمابیش تنها بر قرآن، که وی آن را تفسیر به رأی می‌کرد، تکیه داشت و اعتبار بیشتر احادیث حتی احادیث کهن را محل تردید می‌دانست. احمدخان در زمینهٔ آزاد فکری و آموزش و پرورش و سیاست نوین اسلامی پیشگام بود. برنامه‌های آموزشی که به ابتکار او به‌اجرا در آمد سرنوشت فکری ـ سیاسی و اقتصادی مسلمانان هند را دگرگون ساخت و پل اصلی انتقال فکری از عقاید قرون وسطایی به تفکر عصر جدید گردید. برخی وی را موجد نثر زبان اردو و نخستین نثرنویس واقعی این زبان دانسته‌اند. سبک ساده و روان و طبیعی سرسیداحمدخان که در همهٔ آثارش پدیدار است امکانات نثر اردو را گسترش داده و آن را به ابزاری مؤثر برای بیداری و آموزش مبدل کرده است. بیشتر، یا نزدیک به همهٔ آثار سرسیداحمدخان به اردو است، اما وی زبان و ادب فارسی را به‌خوبی می‌شناخت و به‌ویژه در آثار نخستین خود تحت تأثیر دانشوران و سرایندگان و نویسندگان فارسی‌گو یا ایرانی بوده و یکی از نخستین آثارش به فارسی است. چندی هم به فارسی شعر می‌سرود و «آهی» تخلص می‌کرد. آثار نخستین او همچنین نشان‌دهندهٔ اثرپذیری او از افکار کسانی مانند سیداحمدشهید بریلوی و سیداسماعیل شهید بریلوی و دیگر همفکرانشان در آن روزگار است که سخت ضدانگلیسی بودند، ولی با اندیشه‌های نوین علمی، که بعدها احمدخان مبلغ سرسخت و پیگیر آن‌ها شد، برخوردی محافظه‌کارانه و گاه واپس‌گرایانه داشتند. از آثارش: ۱ـ جام‌جم به‌فارسی نوشته در ۱۲۵۵ق/ ۱۸۳۹م، (آگره/ اکبرآباد، ۱۸۴۱م) در تاریخ کوتاه سی‌وچهار تن از پادشاهان گورکانی از امیرتیمور (ـ ۸۰۷ق) تا بهادرشاه دوم. این اثر شامل آگاهی‌هایی، به صورت جدول، دربارهٔ نام و القاب، نام پدر و مادر، قبیله یا خاندان، تاریخ زایش، جای و سن جلوس، تاریخ و مادهٔ تاریخ جلوس، مدت فرمانروایی، نوشتهٔ روی سکه، تاریخ و مادهٔ تاریخ مرگ، و جای خاک هر پادشاه و نیز برخی نکات تاریخی دیگر دربارهٔ او است؛ ۲ـ جلاءالقلوب بذکرالمحبوب (۱۲۵۵ق) که در سیرت پیامبر(ص) است؛ ۳ـ راه سنت و بدعت؛ ۴ـ تحفهٔ حسن (۱۲۶۰ق/ ۱۸۴۴م) که برگردان باب‌های دهم و دوازدهم تحفهٔ اثناعشریهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی است؛ ۵ـ کلمة‌الحق (۱۸۴۹م) که برضد رابطهٔ پیری ـ مریدی است؛ ۶ـ نمیقه (۱۸۵۲م)؛ ۷ـ ترجمهٔ برخی ابواب کیمیای سعادت غزالی به اردو (۱۸۵۳م)؛ ۸ـ تسهیل فی جرالثقیل (چاپ ۱۸۴۴م) که ترجمهٔ معیارالعقول ابوعلی‌سینا است؛ ۹ـ ترجمهٔ رساله‌ای فارسی از نیایش فریدالدین احمد به‌نام فوایدالافکار فی اعمال‌الفرجار در ریاضیات؛ ۱۰ـ قول متین در ابطال حرکت زمین (۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۶م)؛ ۱۱ـ آثارالصنادید در شرح بناهای باستانی و تاریخی دهلی و آب و هوای آن شهر، همراه با زندگینامهٔ کوتاه

نسامداران دهلی. احمدخان این اثر را، تحت تأثیر برخی فارسی‌نویسان پرآوازه، مانند بیدل و ظهوری، به نثری مصنوع و متکلف نوشت (چاپ یکم ۱۲۶۳ق/ ۱۸۴۷م). چنین می‌نماید که مطالب این تحریر یا چاپ را احمدخان گردآورد و سپس امام بخش صهبایی تحریر آن‌ها را مرتب کرد. به هرحال، وی بعدها نثر کتاب را ساده و عامه‌فهم کرد (چاپ دوم، ۱۸۵۴م)؛ ۱۲ــ تاریخ ضلع بجنور که پس از ۱۸۵۵م نوشته شده و همچون برخی آثار دیگر احمدخان در انقلاب هند در ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م گم شده است؛ ۱۳ــ تاریخ سرکشی بجنور (آگره، ۱۸۵۸م) در گزارش رویدادهای بجنور از مه ۱۸۵۷م تا آوریل ۱۸۵۸م است؛ ۱۴ــ تصحیح و چاپ آیین اکبری (دهلی، ۱۲۷۲ق)؛ ۱۵ــ اسباب بغاوت هند (۱۸۵۹م) که در آن انقلاب مردم هند در ۱۲۷۳ق را یک جهاد دینی (ضد مسیحی) ندانسته، و آن را بیشتر ناشی از رفتار خودکامانهٔ حکومت بریتانیا در هند و گسترش فعالیت تبشیری مبلغان مسیحی، که در میان مردم هند این گمان را برمی‌انگیخت که حکومت بریتانیا در پی تحمیل مسیحیت بر هندوان و مسلمانان است، دانسته است؛ ۱۶ــ *Loyal Muhammadans of India* / مسلمانان وفادار هند (۱۸۶۰م)؛ ۱۷ــ تصحیح تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی که به‌همت انجمن آسیایی بنگال در ۱۸۶۲م به‌چاپ رسید؛ ۱۸ــ تبیین الکلام (چاپ: جلد یکم ۱۸۶۲م، جلد دوم ۱۸۶۵م) که تفسیر ناتمام کتاب مقدس است و نخستین تفسیر کتاب مقدس به یک زبان آسیایی (اردو) به‌شمار می‌آید. سرسیداحمدخان در این اثر کوشیده است تا نشان دهد که اسلام و مسیحیت هر دو از یک سرچشمهٔ معنوی سیراب شده‌اند؛ ۱۹ــ احکام طعام مسلمانان (۱۸۶۸م) که در آن می‌گوید شریعت اسلام مسلمانان را از غذا خوردن با یهودیان و مسیحیان منع نکرده است، به شرطی که خوردنی و نوشیدنی از محرمات نباشد؛ ۲۰ــ خطبات احمدیه (چاپ ۱۸۷۶م) در رد *Life of Mohomet* / زندگانی محمد (لندن، ۱۸۷۰م) از سرویلیام مویر. سیداحمدخان در این اثر، اوضاع عربستان در پیش از اسلام و اصلاحات پیامبر(ص) را شرح می‌دهد و می‌کوشد تا تعبیری خردپذیر و منطقی از اسلام به‌دست دهد؛ ۲۱ــ تفسیرالقرآن (جلد یکم، ۱۲۹۷ق)؛ ۲۲ــ تصحیح و چاپ توزک جهانگیری (غازی‌پور، ۱۸۶۳م، علیگر، ۱۸۶۴م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۱۶/۲، ۱۲۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۹/۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۲۱-۲۲، ۸۷-۸۹، ۱۵۲-۱۵۳؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۱۷۷/۲-۲۱۹؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۲۷۰-۱۲۷۲؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۴۰/۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۱/۱؛ ۵۷۴/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۹/۳-۱۲۴۰؛ گلستان سخن، ۲۳۸/۱-۲۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰/۸-۳۷؛

Britannica, 1/164-165; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/284-285; *A History of Urdu Literature*, 303-306,330-345; *Mughals in India*, 49; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/487,1310.

برزگر

احمدرای بریلوی (ah.mad.ba.ri.la.vi)، سید احمد شهید فرزند محمد عرفان فرزند نورالشریف فرزند شاه علم‌الله، رای بریلی ۱۲۰۱-۱۲۴۶ق، عالم دینی، عارف، جهادگر و نویسندهٔ هندی. از سادات حسنی و از اخلاف سید قطب محمد (ــ ۶۲۷ق) است. سید محمد قطب در دورهٔ شمس‌الدین ایلتتمش (۶۰۷ــ ۶۳۳ق) به هند رفت و شیخ‌الاسلام شهر بدایون شد. از میان فرزندان و نوادگان او شخصیت‌های برجستهٔ درباری و نیز مشایخ نامی برخاستند که از جمله آن‌ها شاه‌علم‌الله نقشبندی (ــ ۱۰۹۶ق)، از مشایخ بزرگ دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) را می‌توان یاد کرد. سید احمد در شهر رای بریلی از توابع اله‌آباد، که در آن هنگام بخشی از قلمرو نوابان شیعی اوده بود در زاویهٔ نیای خود شاه علم‌الله به‌دنیا آمد. گویند احمد در کودکی به کسب علم چندان توجه نداشت، به ورزش و پرورش بدنی علاقهٔ فراوان نشان می‌داد و لشکرگونه‌ای از همسالان خود ترتیب می‌داد که، همچون هنگام جهاد، تکبیرگویان بر لشکری فرضی حمله می‌برد. در هفده‌سالگی به لکنو و از آن‌جا به دهلی رفت و به حلقهٔ مریدان شاه عبدالعزیز دهلوی، فرزند بزرگ شاه ولی‌الله، از مشایخ بزرگ نقشبندی، پیوست. شاه عبدالعزیز او را در مسجد اکبرآبادی نزد برادر کهتر خویش عبدالقادر دهلوی جای داد و شاه عبدالقادر را به تعلیم و تربیت او سفارش کرد. در اوایل ۱۲۲۳ق به رای بریلی بازگشت و زن گرفت و به تشویق همکیشان خود به زندگی بر اساس سنت و طریقت اصیل نبوی، و به‌دور از هر گونه ناخالصی، روی آورد. وی که شوق جهاد (با کفار، به‌ویژه انگلیسی‌ها) و روحیهٔ جنگاوری داشت در ۱۲۲۴ق/ ۱۸۰۹م به راجپوتانه رفت و به سپاه نواب امیرخان، که به حکومت تونک

احمدرای بریلوی

رسیده بود، پیوست. امیرخان در آن هنگام متحد اصلی سرکردهٔ مراته‌ها جسونت رائو هولکر بود. وی در ۱۸۰۹م به دسته‌های پندری (Pindari، دسته‌هایی از سواران نامنظم که به سرکردگان مسلمان یا هندو، در برابر دریافت اجازهٔ غارت نواحی، کمک می‌کردند و به‌ویژه به نواحی تحت سلطهٔ انگلیسی‌ها می‌تاختند) کمک کرد، اما در ۱۸۱۷م با نیروهای بریتانیا پیمان صلح بست. در پی تسلیم امیرخان، سیداحمدخان که با او همنشین بود، وی را ترک کرد و در اواسط ۱۸۱۸م بار دیگر به دهلی نزد شاه عبدالعزیز رفت. سیداحمد از آن پس پیروی از «سنت محض» و «طریقت سلف» را پیش گرفت و کوشید تا اسلام را، که از نظر او همان مذهب اهل سنت بود، از هر نوع زواید گناه‌آمیزی که در نتیجهٔ پیوستگی سنیان با شیعیان و هندوان بدان بسته شده بود، بپیراید. وی درواقع خواستار صورتی ساده و بی‌آلایش و فارغ از بدعت‌های خرافی و تقدیس بیش از اندازهٔ پیامبر و اولیا بود، و از این جهت عقایدش به باورهای وهابیان می‌مانست. وی «طریقت محمدیه» به‌راه انداخت و بسیاری از اطرافیان شاه عبدالعزیز از جمله برادرزاده‌اش اسماعیل بن عبدالغنی دهلوی و عبدالحی بن هبة‌الله برهانوی، داماد شاه عبدالعزیز، که هر دو از جهت احاطه بر علوم متداول بر سید احمد برتری داشتند، تحت تأثیر کلام پرشور وی قرار گرفتند و پیرامون او گرد آمدند. سیداحمد و یارانش برای تبلیغ دیدگاه‌های خودبه غازی‌آباد، مظفرنگر، سهارنپور، میروت و جاهای دیگر هند سفر کردند. آنان با ایراد سخنرانی‌هایی مردم را از زیارت و افروختن شمع و چراغ در مزارات باز می‌داشتند و پیروان خویش را به برهم زدن و سوزاندن مراسم تعزیهٔ شیعیان برمی‌انگیختند.ازاین‌رو، مقامات دولتی شهر سهارنپور، از بیم بروز آشوب و درگیری میان سنیان و شیعیان، سیداحمد و یارانش را از شهر بیرون راندند و مقامات میروت نیز بدان‌ها اجازهٔ ماندن در این شهر ندادند. آنان ناگزیر به دهلی بازگشتند و در جمادی‌الثانی ۱۲۳۴ق/ آوریل ۱۸۱۹م از دهلی، از راه غازی‌آباد، مرادآباد و بانس بریلی، رهسپار رای بریلی شدند و در شهرها و قصبات میان راه همچنان به تبلیغ اندیشه‌های خود می‌پرداختند، که گاه از جمله در رامپور و بانس بریلی با مخالفت مقامات و مردم مواجه می‌شدند، تا سرانجام در شعبان ۱۲۳۴ق/ ژوئن ۱۸۱۹م به رای‌بریلی رسیدند. در ۱۲۳۶ق که، به دلیل سلطهٔ فرنگیان بر راه‌های دریایی و ناامن شدن سفر دریایی، برخی علما به واجب نبودن حج (و حتی حرمت آن) در این شرایط فتوا دادند، سیداحمد این فتوا را مردود شمرد و برای نشان دادن بطلان آن خود با چهار صد تن از یارانش از رای‌بریلی عازم سفر حجاز گردید (شوال ۱۲۳۶ق/ ژوئیهٔ ۱۸۲۱م) و پس از تبلیغات گسترده در منازل میان راه و اقامتی سه ماهه در کلکته، در ۱۲۳۷ق به مکه رسید و حج گزارد. برخی گویند که سیداحمد در حجاز زیر نفوذ وهابیان درآمد و حتی موفقیت جنبش اصلاح دینی محمد بن عبدالوهاب (ـ۱۲۰۶ق) در عربستان مرکزی در برانگیختن سیداحمد به اعلان جهاد برای تأسیس حکومت دینی در هندوستان تأثیر فراوان داشته است. او در ۱۲۳۹ق به هند بازگشت و در پی مقدمات جهادی برآمد که نخستین هدف آن بیرون راندن سیک‌ها از پنجاب و هدف نهایی‌اش برافکندن سلطهٔ انگلیسی‌ها از هند بود. پس از تدارکات اولیه، در جمادی‌الاخری ۱۲۴۱ق/ ژانویهٔ ۱۸۲۶م سیداحمد با یارانش دهلی را ترک گفت و از راه کالپی، گوالیار، تونک، اجمیر، پالی و امرکوت به حیدرآباد سند رسید و در اثنای راه شماری از داوطلبان جهاد (مجاهدان) بدو پیوستند. با این‌همه، وی در سند در جلب موافقت مردم، از بزرگان و مردم عادی، به همراهی خود چندان توفیقی نیافت، چنان‌که مؤلف نوای معارک می‌نویسد «لیکن احدی و فردی از ملک سند، اعلی و ادنی، به سبب دون همتی و شهوت‌پرستی، دل نهاد سعادت جهاد نشدند، بلکه معاینهٔ یک مشت جماعهٔ مجاهدینِ بی‌سروسامان، حمل بر فریب بازی جناب ممدوح نموده، گاهی از قانونِ زبان اعتراض، نغمهٔ وهابی نسبت جناب ممدوح می‌نواختند. گاهی نوای جاسوسی صاحبان انگلیسی بهادر از ارغنون دل برمی‌آوردند و اصلاً بر اقامت جهاد جناب موصوف، اعتماد و اعتبار نمی‌کردند که از این یک مشت مجاهدین چه بندد و چه گشاید؟ و چگونه نظام مهام جهاد خواهند داد؟ و محض فریب بازی و خدعه طرازی می‌دانستند.» سیداحمد سپس از راه شکارپور و کویته به قندهار و کابل سفر کرد و در قندهار با مخالفت علمای آن شهر مواجه گردید که «به استمداد عساکر علومات منطق و معانی و اصول و فروع و صرف و نحو و فقه و تفاسیر و احادیث و غیره علوم، در پی شکست لشکر عزیمت جهاد سید ممدوح [یعنی سید احمد] شدند.» در کابل نیز با منازعه و جنگ و جدال میان سرداران افغان روبه‌رو گردید و برای رفع اختلافات آن‌ها بسیار کوشید، لیکن مؤثر نشد. سرانجام به پیشاور رفت و در آن‌جا بسیاری از جنگجویان قبایل افغان، به‌ویژه قبیلهٔ یوسف‌زایی، و برخی سران و سرداران افغانی از جهاد او پشتیبانی کردند.

احمدرای بریلوی

سیداحمد با سپاه مجاهدین که بدین‌سان پیرامون او گرد آمده بودند به جنگ با سیک‌ها برآمد و لشکر حکمران پنجاب رنجیت‌سنگه را، که فرماندهی آن در دست لوده / بوده‌سنگه بود در ناحیهٔ اکوره (مرکز قدیم قبیلهٔ افغان ختک، واقع در کنار رود کابل در غرب نوشهره) به سختی بشکست (جمادی‌الاولی ۱۲۴۲ق/ دسامبر ۱۸۲۶م). پس از این پیروزی، در ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۲۴۲ق، خود را امام و امیرالمؤمنین خواند در جایی به نام هوند، مراسم بیعت جهاد با وی برگزار شد و حتی یارمحمدخان بارکزایی، ناظم پیشاور که از برادران وزیر فتح‌خان و فرزند سردار پاینده‌خان بود، با وی بیعت کرد. با این‌همه، اقدام سیداحمد بیم و نگرانی سرداران افغانی را که بر سرزمین‌های پیشاور تا هرات فرمان می‌راندند و اینک او را رقیبی برای قدرت خود می‌دیدند برانگیخت و دیری نگذشت که یارمحمدخان برای جنگ با سید، از پیشاور عازم مرکز قدرت او، یعنی ناحیهٔ قبیلهٔ یوسفزایی، گردید. در جنگی که پیش آمد یارمحمدخان شکست خورد و کشته شد (اوایل ۱۲۴۴ق) و سلطان محمدخان و پیرمحمدخان، برادران یارمحمدخان، نیز از پیشاور گریختند وَ سید بدان شهر درآمد. سرانجام برادران یارمحمدخان تن به فرمانبرداری دادند و سیداحمد «باز ملک پیشاور را به دستور اصلی، به‌دست عالی‌جاهان مذکور تفویض نموده، و ما بینِ خود همین انجام نمودند که امورات شرعیه که اعظم رکن رکین قصر اسلام است به اولیای دولت دین تعلق دارد و معاملات ملکی از مالیه‌ستانی و حکمرانی به عالی‌جاهان مذکوره تعلق گرفت.» سیداحمد، مولوی احمدعلی (یا ملامظهر علی) را به نیابت خود در پیشاور گذاشت و خود به مقر اصلی‌اش در میان قبیلهٔ یوسفزایی بازگشت. تلاش سیداحمد برای برپایی حکومت اسلامی در پیشاور و پیرامون آن و گرفتن عشر و خراج و اجرای قوانینی که بعضاً با سنت‌ها و منافع افراد و سرکردگان قبایل مغایر بود، رفته‌رفته به تضعیف پایگاه او در میان قبایل افغان، که عمدهٔ پیروان او را تشکیل می‌دادند، انجامید و خیانت سرداران افغانی، به‌ویژه سلطان محمد که مولوی احمدعلی را در پیشاور بکشت، از قدرت او بیش از پیش بکاست. سیداحمد در جست‌وجوی پناهگاهی و به آهنگ تبلیغ جهاد بر آن شد تا به مظفرآباد کشمیر برود، اما در ناحیهٔ بالاکوت، از ضلع هزاره، به همراه شماری از یاران خود، مانند مولوی محمد اسماعیل شهید در نبرد با سیک‌ها به فرماندهی شیرسنگه پسر رنجیت‌سنگه کشته شد. برخی پیروان سیداحمد مدعی مهدویت اویند و زنده و غایبش می‌پندارند. سیداحمد عقیده داشت که مسلمانان باید بدعت‌ها و عناصری را که از آمیزش با هندوان در اعتقادات دینی آنان راه یافته است، ترک گویند و به احکام کتاب و سنت عمل کنند و از طریق جهاد به سلطهٔ بریتانیا بر هند پایان بخشند. سیداحمد مخالف تفضیل علی(ع) و بزرگداشت امام حسین(ع) بود. پیروان او معتقد بودند که متشبهان به صوفیه بدعت‌هایی چون انتشار سخنان مخالف شرع و مجادلهٔ بی‌جا در مسألهٔ تقدیر را در دین وارد کرده‌اند. به‌عقیدهٔ آنان، صوفیه خود عامل ورود بدعت‌هایی در اسلام ــ مانند مبالغه و افراط در تعظیم مرشد، سجده بر قبور و طلب حاجت از آن‌ها و نذر و نیاز به اولیا ــ شده‌اند. از نامدارترین یاران و همفکران او، گذشته از مولوی محمداسماعیل شهید و مولوی عبدالحی، کرامت علی جونپوری، اولاد حسن قنوجی، ولایت‌علی عظیم‌آبادی، و محمدعلی رامپوری را می‌توان نام برد. دربارهٔ حالات و مقامات سیداحمد کتاب‌های فراوانی به دست هوادارانش نوشته شده است که از جمله می‌توان از مخزن احمدی به‌فارسی (آگره، ۱۲۹۹ق) از سید محمد علی طوکی خواهرزادهٔ سیداحمد، منظورة‌السعدا فی احوال‌الغزاة والشهداء معروف به تاریخ احمدی به‌فارسی، که در ۱۲۷۹ق نوشته شده (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۱۳۰۷ / ۴۳۵۹) از سیدجعفر علی نقوی، وقایع احمدی به اردو از شیخ محمد علی صدرپوری، تواریخ عجیبه/ سوانح احمدی (به‌اردو (دهلی، ۱۸۹۱م) از مولوی محمد جعفر تهانیسری، الملهمات‌الاحمدیه فی الطریق المحمدیه به‌فارسی (آگره، ۱۲۹۹ق) از مفتی الهی بخش کاندیلوی، و سیرت سید احمد شهید به‌اردو (لکنو، ۱۹۳۹م) از سید ابوالحسن علی ندوی نام برد. چند کتاب فارسی نیز نوشتهٔ سیداحمد یا منسوب بدو است. از آثارش: ۱ــ صراط مستقیم (میرته، ۱۲۸۵م) که مجموعه‌ای از خطابه‌ها و تعلیمات سیداحمد و گردآوردهٔ مولوی محمداسماعیل و مولوی عبدالحی است؛ ۲ــ تنبیه‌الغافلین (دهلی، ۱۲۸۵ق/ ۱۸۶۸م)؛ ۳ــ رسالهٔ نماز؛ ۴ــ رسالهٔ اشغال (نوشته در ۱۲۴۲ق) در اذکار و اشغال و شجره‌های قادریه و چشتیه و نقشبندیه. ترجمهٔ اردوی این اثر از نفیس‌الحسینی، در ۱۳۹۸ق در لاهور به چاپ رسیده است؛ ۵ــ رساله در نکاح بیوگان؛ ۶ــ مکاتیب/ مکتوبات سیداحمد شهید که نسخه‌های آن یکی نیستند و از نظر مطالب با هم تفاوت‌هایی دارند. نسخه‌ای از مکاتیب، به قلم مولانا

احمدرضاخان بریلوی

عبیدالله غلام‌حسن با تاریخ ۱۳۰۱ق، که در ۱۳۹۵ق/ ۱۹۷۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲/۱۳۷-۱۴۳؛ پاکستان کاپس منظر اور پیش منظر، ۶۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۴/۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۷؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۱۷۱/۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۹۰، ۱۲۴؛ تصوف بر صغیر مین، ۲۱؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۲۲۵-۱۲۲۶؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۱/۷-۴۳؛ سراج‌التواریخ، ۱۵۰/۱- ۱۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۴/۲، ۱۰۹۴، ۱۱۴۵، ۱۱۸۸؛ ۱۰۲۸/۱۱-۱۰۲۹؛ میراث جاویدان، ۴۶۵/۲-۴۶۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۲۴/۱؛ نزهة الخواطر، ۲۸/۳-۳۲؛ نوای معارک، ۸۷۷-۸۷۹؛ *A History of Sufism in India*, 2/261-263; *A Socio-Intellectual History of The Isnā Ashari Shi'is*, 1/305-306.

برزگر

احمدرضاخان بریلوی (ah.mad.re.zā.xān-e.ba.ri.la.vi)، احمدرضاخان، ملقب به عبدالمصطفی، فرزند مولوی نقی‌علی‌خان پسر مولوی رضاعلی‌خان، ۱۲۷۲- ۱۳۴۰ق/ ۱۸۵۶-۱۹۲۱م، دانشمند دینی حنفی، صوفی قادری، شاعر و نویسندهٔ شبه قاره. تبار افغانی داشت و در (بانس) بریلی در روهیلکند، در ایالت کنونی اوتارپرادش در شمال هند، به‌دنیا آمد. پدر و نیای او از علمای برجستهٔ روزگار خود بودند. در چهارسالگی خواندن قرآن را به‌انجام رسانید. تمامی علوم رایج را نزد پدر خود آموخت. در ۱۲۸۶ق که چهارده‌سال داشت از تحصیل علوم متداول فراغت یافت و پدرش کار فتاوی‌نویسی را نیز بدو سپرد. در همان‌سال ۱۲۸۶ق با پدرش به حجاز سفر کرد و حج گزارد و به هند بازگشت. در ۱۲۹۴ق در طریقت به سید آل رسول مارهوی (-۱۲۹۶ق) که اسناد حدیث از شاه عبدالعزیز دهلوی داشت، دست ارادت داد و از او «مثال خلافت و اجازت جمیع سلاسل و سند حدیث» یافت. در ۱۲۹۵ق باری دیگر با پدرش به سفر حج رفت و از سید احمد زینی دحلان، مفتی شافعیان در مکه که مخالف وهابیان بود، و عبدالرحمان سراج، مفتی حنفیان در مکه، اجازهٔ اسناد حدیث و فقه و اصول و تفسیر و دیگر علوم، و از شیخ حسین بن صالح، امام شافعیان در حجاز، اجازهٔ اسناد صحاح سته و نیز سلسلهٔ قادریه گرفت. پس از بازگشت به هند به تدریس و تألیف روی آورد و به زودی برای دیدگاه‌های ویژه‌اش در مسائل فقهی و کلامی و اجتماعی نامی بلند یافت. بارها به حجاز سفر کرد و با علمای آن‌جا دربارهٔ مسائل فقهی و کلامی به گفت‌وگو پرداخت. در سراسر عمرش به تربیت شاگردان و اشاعهٔ نظرات خود، از راه تدریس، مجادله و مناظره و تألیف کتب، سرگرم بود. از شاگردان او می‌توان از سیدمحمد محدث کچهوچهوی نام برد. خلفایش، در شبه قاره و بیرون آن (مکه و مدینه و جز آن‌ها) را بیش از صد تن شمرده‌اند.

احمدرضاخان بریلوی از یک سو با کسانی مانند سر سیداحمدخان و پیروانش، که می‌کوشیدند در تفسیر مبانی دینی، آیه‌های قرآن را با یافته‌های علمی تطبیق دهند، و از سوی دیگر با وهابیان و کسانی مانند علمای دیوبند و بنیادگذاران ندوةالعلما که دیدگاه‌هایی نزدیک وهابیان داشتند سخت مخالف بود. وی همچنین سازش و اتحاد با هندوان را برای مبارزه با انگلیس رد می‌کرد و تحریمات ضدانگلیسی را در بسیار موارد خلاف شرع می‌دانست. از سویی با انگلیسیان رفتاری خصومت‌آمیز داشت و از سوی دیگر رهبران مبارزه با انگلیس را تخطئه میکرد. احمدرضاخان برای رویارویی با آرای ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب و مروّجان هندی نظرات او، مانند شاه اسماعیل شهید دهلوی، مکتبی را بنیاد نهاد که به‌نام مکتب بریلوی آوازه دارد و تا اندازه‌ای زیاد بر آرای شیخ عبدالحق محدث دهلوی متکی است و مبادی سه‌گانهٔ آن را چنین شمرده‌اند: (یک) وحدت وجود. (دو) توحید رسالت که وجود عالم را موقوف بر وجود ختمی مرتبت می‌داند. (سه) وجود دایمی چهل تن به عنوان ابدال و شماری از اولیاءالله درمیان امت اسلام که به برکت آنان بلاها دفع و رحمت‌ها و نعمت‌های الهی نازل می‌شود. بنابر نظریهٔ «ضرورت وجود غوث» بریلوی، پس از پیامبر و سه خلیفهٔ نخستین، امامان تا امام حسن عسکری غوث بوده‌اند و غوث‌های بعد نایبان امامان بوده‌اند تا نوبت به عبدالقادر گیلانی رسید که غوث‌های بعدی نایب وی هستند تا سرانجام امام مهدی به مقام «غوثیت کبری» نایل شود. در مکتب بریلوی عناصر بسیاری از تشیع به‌چشم می‌خورد. بریلویان یا هواداران مکتب بریلوی که احمدرضاخان را مجدد (تازه‌کنندهٔ) دین در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری می‌خوانند و از او با لقب تجلیلی اعلی حضرت یاد می‌کنند، به شفاعت معتقدند، وقوع کرامات را برای اولیا ممکن می‌دانند، به مشروعیت نذر برای اولیا و استمداد از ایشان قایلند، معتقد به برگزاری مراسم به مناسبت سال‌روز تولد و وفات پیشوایان دین و طریقت و

زیارت خاک‌جای آنان، بنا کردن بارگاه بر آرامگاه‌شان و احترام به مقابر و توسل جستن به آن‌ها هستند؛ سه خلیفهٔ نخستین و کلاً همهٔ کسانی که اهل سنت آن‌ها را از صحابه می‌شمارند و از جمله معاویه را بسیار تجلیل می‌کنند و مقدس می‌شمارند، باب اجتهاد را مسدود می‌دانند و معتقدند همهٔ مسلمانان باید از یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت پیروی کنند. بریلویان مدارس دینی بسیاری در هند و پاکستان دارند و دارالافتای مرکزی آنان در بریلی است. سازمان‌هایی مانند جمعیت‌العلمای پاکستان و منهاج‌القرآن از سازمان‌های بریلوی در پاکستان است. احمدرضاخان در (بانس) بریلی به خاک سپرده شد و خاک‌جایش زیارتگاه مردم، به‌ویژه بریلویان است. وی در تشریح و ترویج نظراتش، به‌روایتی، بیش از هزار کتاب و رسالهٔ کوچک نوشته که موضوعاتی مانند تفسیر قرآن، حدیث، فقه، کلام، تصوف، حکمت و ریاضیات را دربرمی‌گیرد. اگرچه بیشتر آثارش به عربی و اردو است، در اکثر آن‌ها فرهنگ ایرانی جلوه‌ای آشکار دارد و برخی از آن‌ها نیز به فارسی است. او به فارسی شعر نیز می‌سرود و رضا تخلص می‌کرد و در غزل پیرو حافظ و عراقی در مثنوی پیرو مولوی بود. از میان آثار فارسی احمدرضاخان، می‌توان از المحیط‌الرضوی، عمل‌الوفاق، جعفر رضوی، توزوک مرتضوی و یک مثنوی به پیروی از مثنوی مولوی نام برد. از دیگر آثارش: العطایاالنبویه فی‌الفتاوی‌الرضویه در دوازده جلد که مجموعهٔ فتاوی اوست؛ منظومهٔ شجرهٔ طیبة اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء در ستایش امامان شیعه؛ المستندالمعتمد بناء نجاة‌الابد در رد وهابیان و دیگران؛ حدائق بخشش؛ الدولة‌المکیة بالمادة‌الغیبیة، حسام‌الحرمین؛ الامن والعلی؛ سبحان‌السبوح؛ حیات‌الموات؛ سلطنة‌المصطفی فی کلّ‌الوری.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴/‏۲۸۵ـ ۴۸۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/‏۵۹۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵ـ۱۸؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳/‏۳۴۱ـ ۳۴۴؛ نزهة‌الخواطر، ۸/‏۴۲ـ ۴۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 3/341-344.

برزگر

احمد سجاد (ha.mad.saj.jād) ، فرزند محمدنذیرالدین، تالنده (از شهرهای ایالت بیهار) ۱۹۳۹م ـ   ، فارسی‌پژوه هندی. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاهش فراگرفت. در ۱۹۵۶م از دانشگاه پتنا، دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۶۵م در دانشکدهٔ رانچی به تدریس پرداخت. در ۱۹۷۲م موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بیهار شد. به کشورهای عربستان، بحرین، امارات متحد عربی، کویت، پاکستان و ایران (۱۹۸۳م) سفر کرد. احمدسجاد در زبان‌های انگلیسی، هندی و عربی نیز مهارت دارد. از آثارش: مسایل اساسی مسلمانان هند و حل و فصل آن‌ها؛ احوال عشرت بریلوی؛ انتقاد و نهضت؛ ادبیات انقلابی اسلام در قرن‌های گذشته، قرن پانزدهم هجری: تقاضاها و خواسته‌ها؛ سرگذشت نهضت کنفرانس مؤمن؛ تاریخچهٔ غزل اردو در پاکستان.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۴ـ۲۲۵.

رسولی

احمد سرهندی (ah.ma.d-e.ser.hen.di)، شیخ بدرالدین احمد فاروقی، معروف به مجدد الف ثانی، فرزند عبدالاحد فرزند زین العابدین، سرهند (در پنجاب شرقی) ۹۷۱ ـ همان‌جا ۱۰۳۴ق، دانشمند دینی و صوفی نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش شیخ عبدالاحد (ـ ۱۰۰۷ق) از صوفیان نامدار چشتی بود و تبار خود را به خلیفهٔ دوم عمر می‌رساند. شیخ احمد نخست در زادگاهش نزد پدر خود درس خواند. سپس برای ادامهٔ تحصیل به سیالکوت رفت و در آن‌جا علوم عقلی را از مولانا کمال کشمیری (ـ۱۰۱۷ق) و فقه و حدیث را از شیخ یعقوب صرفی کشمیری و دیگران فراگرفت و از قاضی بهلول بدخشی، شاگرد شیخ عبدالرحمان بن فهد، اجازهٔ روایت گرفت. گویند در هفده سالگی از تحصیل علوم ظاهر و باطن فراغت یافت و به تدریس و تألیف روی آورد. مدتی در آگره (اکبرآباد)، تختگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) گذراند و در آن‌جا در مجالسی که به همت ابوالفضل علامی (ـ ۱۰۱۱ق) برای انجام مباحث و گفت‌وگوهای مذهبی تشکیل می‌شد، شرکت می‌جست. ظاهراً در همین دوره دیدگاه‌های تعصب‌آمیز خود را، که مخالف دیدگاه‌های کمابیش آزاداندیشانهٔ ابوالفضل و برادرش فیضی بود، آشکارا ابراز کرد و نخستین آثارش را که در رد فلاسفه و شیعه است نوشته است. پس از چند سال اقامت در آگره، همراه پدرش که بدان شهر آمده بود (به روایتی، برای بردن وی به زادگاهش) به سرهند بازگشت. شیخ احمد که از مشایخ چشتیه، خرقهٔ ارشاد گرفته بود، رفته‌رفته به طریقهٔ نقشبندیه، که با دیدگاه‌های تعصب‌آمیز او نزدیک‌تر بود، متمایل گردید. پس از

مرگ پدرش (۱۷ رجب ۱۰۰۷ق) سرهند را به قصد گزاردن حج ترک گفت (اوایل ۱۰۰۸ق)، اما چون به دهلی رسید با خواجه محمد باقی بالله (ـ۱۰۱۲ق)، از مشایخ بزرگ نقشبندی، دیدار کرد و از همان نخستین دیدار چنان شیفتهٔ او شد که از ادامهٔ سفر منصرف گردید و در خانقاه خواجه محمد اقامت گزید و نزد وی به ذکر و ریاضت به روش خواجگان نقشبندی مشغول شد. پس از سه ماه از خواجه اجازهٔ ارشاد گرفت و به سرهند بازگشت و از آن پس همهٔ تلاش خود را وقف تبلیغ سلسلهٔ نقشبندیه کرد و در شمار مشایخ برجستهٔ این سلسله درآمد. گسترهٔ دانش شیخ احمد در فقه، کلام و عرفان و اعتراضات بی‌باکانهٔ او به بدعت‌گذاری‌ها و اعمال خلاف شرع جلال‌الدین اکبر گورکانی و پیرامونیان او و نیز مکتوبات (یا نامه‌هایی) که او برای توضیح دیدگاه‌های خود در موضوعات علمی، دینی، و سیاسی برای اشخاص معروف هند می‌فرستاد موجب گردید، تا در میان مسلمانان هند به عنوان شخصیتی برجسته و «مجدد الف ثانی» (احیاگر هزارهٔ دوم) آوازه یابد. دربارهٔ موضوع «تجدید الف» باید گفت که برابر بسیاری از احادیث، بهترین دورهٔ تاریخ اسلام همان دورهٔ پیامبر(ص) بوده و پس از آن یک روند افت پایدار آغاز گشته است که تا ظهور مهدی و پیروزی او بر دجال و وقوع «روز داوری» ادامه دارد. شیخ احمد در حالی‌که می‌پذیرفت که دورهٔ آرمانی تاریخ همان دورهٔ پیامبر است و نیز این دوره، یک دورهٔ افت شدید را پی داشته است، اما این روند نزولی را اجتناب ناپذیر نمی‌دانست. به باور او، نازل‌ترین سطح در تاریخ اسلام، که برابر دیدگاه سنتی درست پیش از «روز داوری» تحقق می‌یابد عملاً در روزگار وی و همزمان با پایان هزارهٔ اول تاریخ اسلام تحقق یافته است. نبود راهنمایی پیامبرانه در این دورهٔ دیرپا این تزول شدید را سرعت بخشیده است. با این همه، پس از این عصر غم‌انگیز که در آن اسلام ناتوان و شمار مسلمانان راستین اندک است نه «روز داوری» بلکه احیای اسلام به دست احیاگر (مجدد) هزارهٔ دوم در پی خواهد آمد. وی مردی با دانش کامل است و برخی وظایف پیامبران گذشته را انجام می‌دهد و می‌تواند دورهٔ هزار ساله را به چنان سطحی ارتقا دهد که نتوان آن را بـه آسانی از دورهٔ پیامبر بازشناخت. شیخ احمد در نوشته‌هایش هیچ‌گاه به تصریح خود را چنین مجددی معرفی نکرد، ولی شواهد نیرومندی در مکتوبات وی وجود دارد کـه نشان می‌دهد برای خود در شکل دادن تصویر معنوی تازه‌ای از دوره‌اش نقشی بسیار حیاتی قایل بود. کردار نقشبندیان هند که وی را مجدد الف ثانی خوانده‌اند و گروه خود را نقشبندی مجددی نامیده‌اند نمی‌تواند از نوشته‌های پیرشان اصلاً الهام نیافته باشد. شیخ احمد نه تنها با سیاست‌های به ظاهر غیر (یا ضد) دینی دربار و حکومت گورکانی هند و نفوذ هندوان و شیعیان در میان مردم و حکومت مبارزه می‌کرد، بلکه می‌کوشید تا تصوف اسلامی رایج در هند را، به‌زعم خود، از کلیهٔ عوامل و عناصر منافی احکام شرع پاک سازد و آرا و نظریات مخالف با مبادی و مبانی دین را از آن بزداید و شاید از همین رو بوده که از میان سلسله‌های تصوف طریقهٔ نقشبندی را برگزیده که بنیاد آن بر التزام شریعت و پیروی سنت بوده است. او، برخلاف چشتیان و صوفیان طرایق دیگر، با سماع مخالف بود؛ تحصیل علوم دینی را بر سلوک طریقت مقدم می‌دانست و مریدان خود را به تحصیل فقه و حدیث و تفسیر ترغیب می‌کرد و علومی چون ریاضیات، نجوم، منطق و فلسفه را از «لاطائلات» می‌شمرد. وی با همهٔ احترامی که برای ابن عربی قایل بود از آن‌جا که در نظرات او گونه‌ای تسامح نسبت به تفاوت‌ها و دگرگونگی‌های ادیان ـ و نیز همانندی‌هایی میان این نظرات (به‌ویژه نظریهٔ وحدت وجود) با برخی دیدگاه‌های هندوان می‌دید به مخالفت با برخی از نظرات ابن‌عربی برخاست یا کوشید آن‌ها را چنان تعبیر کند که با اصول و مبانی اسلام سازگار باشد و از جمله به ترویج نظریهٔ «وحدت شهود» که آن را قبلاً عرفایی مانند علاءالدولهٔ سمنانی مطرح کرده بودند، پرداخت. بنابراین نظریه، تصور یا ادراک عینیت حق و خلق امری است شهودی، نه وجودی، یعنی سالک در مقام شهود و فنا و در غلبهٔ سکر و استغراق، چون ماسوی بکلی از نظرش محو شد، جز حق هیچ نبیند و تعبیر «همه اوست» که درمیان صوفیه رواج دارد ناظر به این حال است، نه بدان معنی که واجب تا حد ممکن تنزل کرده و یا ممکن به درجهٔ وجوب اعتلا یافته است. «همه اوست» در حقیقت یعنی «همه از اوست» و جز او هر چه هست، همه ظلال و ظهورات است، نه خود او و عین او. پس از درگذشت جلال‌الدین اکبر و جلوس پسرش جهانگیر بر جای او (۱۰۱۴ق)، شیخ احمد با سیاست‌های جهانگیر نیز که متضمن تساهل و تسامح دربارهٔ هندوان و نیز نفوذ گستردهٔ ایرانیان شیعی در دستگاه حکومتی بود، به مخالفت برخاست. سرانجام در ۱۰۲۸ق جهانگیر او را به دربار خود در آگره فراخواند و چون با سرسختی شیخ روبه‌رو گردید (به‌ویژه آن‌که شیخ احمد از انجام رسم سجده و زمین‌بوسی در برابر پادشاه، که در آن روزگار در

احمد سرهندی

دربار رایج بود، خودداری کرد) فرمان داد تا وی را در دژ گوالیار زندانی کنند. با این‌همه، جهانگیر پس از یک سال وی را آزاد ساخت و خلعت بخشید، اما مدتی (دو یا سه سال)، ظاهراً برای تحت نظر داشتن شیخ، وی را در ملازمت خود نگه‌داشت. سال‌های پایانی زندگی شیخ احمد در سرهند گذشت. شیخ احمد چند پسر داشت (خواجه محمد صادق، خواجه محمد سعید، خواجه محمد معصوم و دیگران)، که از میان آنان پسر سومش، خواجه محمد معصوم (ـ۱۰۷۹ق)، پس از وی با لقب «قیوم ثانی» بر مسند ارشاد نشست. از خلفای نامدار شیخ احمد می‌توان از میر محمد نعمان (ـ۱۰۵۲ق)، شیخ آدم بنوری (ـ۱۰۷۳ق)، شیخ نورمحمد پتنی، شیخ حمید بنگالی، خواجه محمد صادق بدخشانی، خواجه عبدالحی بن خواجه چاکر حصاری، شیخ بدیع‌الدین سهارنپوری، شیخ محمدطاهر بدخشی، حاجی خضرخان کابلی، و شیخ محمد طاهر لاهوری، خواجه محمد هاشم کشمی (ـ۱۰۵۳ق) و بدرالدین سرهندی نام برد. شرح احوال و مناقب و مقامات شیخ احمد و خاندان و فرزندان و خلفای او در کتاب‌های فارسی زبدةالمقامات محمد هاشم کشمی، حضرات‌القدس بدرالدین سرهندی، مقامات احمدیه (نوشته در ۱۰۶۸ق) از محمد امین نقشبندی، روضة‌القیومیه / روضات‌القیومیه از محمد احسان مجددی، عمدةالمقامات (نوشته در ۱۲۲۳ق) از خواجه محمد فضل‌الله سرهندی، هدیهٔ احمدیه (نوشته در ۱۳۰۷ق) از شیخ احمد ابوالخیر مکی و جز آن آمده است. مهم‌ترین اثر خود شیخ احمد مکتوبات یا نامه‌های او است که روی‌هم‌رفته ۵۳۶ نامه می‌باشد و در سه دفتر مرتب گشته است. دفتر یکم، ۳۱۳ نامه است که آن را یارمحمد بدخشی در ۱۰۲۵ق گرد آورده و از روی حساب ابجد درّالمعرفت نامیده است؛ دفتر دوم، ۹۹ نامه است که آن را خواجه عبدالحی بن خواجه چاکر حصاری در ۱۰۲۸ق گرد آورده و بنابر حساب ابجد (یا مادهٔ تاریخ انجام گردآوری) نورالخلایق نامیده است؛ دفتر سوم، ۱۲۴ نامه است، که آن را میر محمد نعمان و سپس خواجه محمد هاشم کشمی گرد آوردی کرده‌اند. این دفتر که گردآوری آن در ۱۰۳۱ق (با ۱۱۴ نامه) به انجام رسید و بعد از آن چند نامهٔ دیگر بدان افزوده شد معرفت‌الحقایق نام دارد، در موضوعات دینی و عرفانی، در جواب به پرسش‌های مریدان، خلفا و فرزندان و یا خطاب به شخصیت‌های درباری و دینی و در ترغیب آنان به مراعات احکام و اصلاح امور دینی و تحکیم مبانی شریعت نوشته شده

و مبین ژرفا و گسترهٔ دانش شیخ احمد در فقه و اصول و حدیث تا کلام و فلسفه و عرفان است. مکتوبات شیخ احمد سرهندی، از مهم‌ترین آثار دینی است که در میان مسلمانان هند انتشار یافته است، این مکتوبات با عنوان مکتوبات امام ربانی در ۱۲۹۰ق در دهلی، ۱۸۸۹م در لکنو، به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثارش: ۱ـ اثبات‌النبوة / تحقیق‌النبوة به عربی دربارهٔ معنی نبوت، معجزه، حقیقت نبوت و بعثت و ضرورت آن، اثبات پیامبری محمد(ص)، و در پایان در مذمت فیلسوفان و نظریات آنان. این اثر را شیخ احمد در هنگام اقامت در آگره، و تحت تأثیر المنقذ من‌الضلال غزالی نوشته و در آن به تلویح و تصریح بر عقاید و اعمال جلال‌الدین اکبر و ابوالفضل علامی تاخته است. (حیدرآباد، سند، ۱۳۸۳ق؛ استانبول، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م) اثبات‌النبوة به فارسی برگردانیده شده و نسخه‌ای از این ترجمه در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1957-1056/4) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ رسالهٔ در رد روافض / رد اهل تشیع به فارسی در رد نامه‌ای که مولانا محمد بن فخرالدین رستمداری، معروف به مشکک از علمای مشهد، در جواب فتوای علمای ماوراءالنهر (که در فتوای خود، به اشارهٔ عبدالله‌خان ازبک، مشهد و حوالی آن را دارالحرب و مردم شیعی مذهب آن‌جا را کفار و قتل آنان را جهاد و جان و مالشان را حلال دانسته بودند) نوشته بود. این رساله را نیز شیخ در اوایل کار خود در هنگام اقامت در آگره نوشته است (لکنو، ۱۸۸۹ و ۱۹۰۳م)؛ ۳ـ مبدأ و معاد به‌فارسی در برخی مطالب عرفانی، در ۵۴ فصل، که خواجه محمد صدیق بدخشی، از خلفای شیخ احمد، از روی نوشته‌های او گردآوری و مرتب کرده است (دهلی، ۱۳۰۷ و ۱۳۱۱ق)؛ ۴ـ معارف لدنیه به‌فارسی، در ۴۱ «معرفت» یا فصل کوتاه در مسائل عرفانی، مانند ذات، اسماء و صفات، ولایت خاصهٔ محمدیه، سالک مجذوب و مجذوب سالک، صورت ایمان و حقیقت ایمان، طریقت و حقیقت و شریعت، مراتب فنا و جز آن (رامپور، ۱۳۱۶ق)؛ ۵ـ رسالهٔ تهلیلیه به عربی دربارهٔ کلمهٔ «لااله الاالله»؛ ۶ـ طریقهٔ خواجگان نقشبند / حالات خواجگان نقشبند به‌فارسی (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۴۷۴۳)؛ ۷ـ تعلیقات العوارف؛ ۸ـ آداب‌المریدین؛ ۹ـ مکاشفات عینیه؛ ۱۰ـ رساله در تحقیق مراتب وجود.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۵۶-۵۵؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۲۶/۲ـ ۱۳۰؛ ایضاح‌المکنون، ۲۹۸،۲۳/۱؛ ۲۵۷/۲، ۴۲۴، ۵۰۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۶/۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۸؛ تاریخ ادبیات

مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۲۱۲-۲۲۷؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۰-۱۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۳۵، ۴۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۳۶۸؛ تصوف بر صغیر مین، ۱۶۳؛ جهانگیرنامه، ۳۰۹، ۳۵۰؛ حضرات‌القدس، به‌کوشش مولانا محبوب الهی، لاهور ۱۹۷۱م؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۰/۱۲۷۵-۱۲۷۷؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۸/۷؛ سبحةالمرجان، ۱۲۳-۱۳۷؛ سرهند مین فارسی ادب، ۲۱۰-۲۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۲/۲، ۱۰۸۴، ۱۱۰۳؛ ۱۳۶۹/۳، ۱۴۴۰، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۵۸۵، ۱۶۰۵، ۱۶۸۷، ۱۷۰۱، ۱۸۶۳، ۱۹۴۰، ۱۹۷۴، ۲۰۰۱-۱۰۰۸، ۲۱۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۸۳۹، ۹۷۳، ۱۰۳۱، ۱۳۹۴، ۱۴۱۵، ۱۴۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۱۷۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۳؛ کشف‌الظنون، ۱۷۲۴/۲؛ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای ایران و شبه قاره، ۳۲/۲؛ معجم‌المؤلفین، ۲۵۹/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۵۶/۱-۴۵۷؛ نزهةالخواطر، ۴۳/۵-۵۵؛ هدیة‌العارفین، ۱۵۶/۱-۱۵۷؛ محمد اسلم‌خان، «مکتوبات مجددالدین ثانی احمد»، آئینهٔ هند، سال چهارم، شمارهٔ چهارم، بهمن ۱۳۴۵. صص ۱۰-۱۱؛ همو، «حضرت مجددالدین الف ثانی احمد سرهندی»، همان، سال دوم، شمارهٔ سوم، شهریور ۱۳۴۵، صص ۱۲-۱۳.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 51-52; *Encyclopaedia of Islam*, 297; *Iranica*, 1/654-657; *A History of Sufism in India*, 2/196-241.

برزگر

احمدسعید مجددی دهلوی (ah.mad.sa.id-e.mo.jad.de.di-ye.deh.la.vi)، فرزند شاه ابوسعید فرزند صفی‌القدر فرزند عزیزالقدر فرزند محمدعیسی فرزند سیف‌الدین فرزند محمدمعصوم فرزند مجدد الف ثانی احمد سرهندی، رامپور ۱۲۱۷ – ۱۲۷۷ق، دانشمند دینی، صوفی و نویسندهٔ هندی. در رامپور و لکنو نزد پدرش و استادانی دیگر درس خواند. سپس به دهلی رفت و نزد شیخ فضل امام خیرآبادی و شیخ رشیدالدین دهلوی به شاگردی پرداخت. از محضر فرزندان شاه ولی‌الله دهلوی، یعنی عبدالقادر و رفیع‌الدین و عبدالعزیز، نیز در کسب دانش بهره جست. در طریقت مرید و خلیفهٔ پدرش بود و پس از مرگ وی (۱۲۵۰ق) بر مسند ارشاد نشست. وی همچنین مرید شاه‌غلام‌علی مجددی بود و از او خرقهٔ خلافت و اجازهٔ ارشاد داشت. در انقلاب مردم هند برضد انگلیسیان در ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م، پس از تسخیر دوبارهٔ شهر به‌دست انگلیسیان، مقامات انگلیسی احمدسعید را به دادن فتوای قیام برضد انگلیسیان متهم کردند و می‌خواستند وی و خانواده‌اش را بیازارند، ولی به پایمردی یکی از امرای پرنفوذ افغان، از این کار درگذشتند و تنها به بیرون راندن او از دهلی بسنده کردند. در پی آن، احمدسعید به لاهور و از آن‌جا به حجاز رفت. در مدینه نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت. شاه‌محمد مظهری مجددی (ـ۱۳۰۱ق) کتابی به عربی به‌نام رشحات عنبریه در احوال و مقامات وی نوشته که به کوشش محمد اقبال مجددی به‌چاپ رسیده است (۱۹۷۹م) از آثارش: ۱ــ اثبات مولد و قیام به فارسی که نسخه‌هایی از آن در دست است؛ ۲ــ سعیدالبیان في مولد سیدالانس والجان به اردو؛ ۳ــ حق‌المبین في اجوبة‌المسائل‌الاربعین / تحقیق مسائل اربعین به فارسی در پاسخ به چهل پرسش در زمینه‌هایی مانند اذان گفتن در گوش نوزاد، اجرت دادن به اذان‌گو، طبل و دهل زدن در عروسی‌ها، رسم فاتحه‌خوانی، مراسم عُرس (روز مرگ پیران)، اطعام پس از مرگ عزیزان، بلند گفتن کلمهٔ تشهد همراه جنازه، نهادن گل بر خاک مردگان، روزهٔ پی‌درپی، حلیهٔ رسول، و جز آن‌ها. این اثر به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ انهار اربعه / اربعة انهار به فارسی در مراقبات و اشغال و اذکار معمول خاندان مجددی و چهار سلسلهٔ مشهور (مجددیه، جیلانیه، چشتیه، نقشبندیه)، در چهار نهر. این اثر که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شماره‌های ۱۴۶۳، ۳۹۹۳، ۱۰۷۵)، نگه‌داری می‌شود، ظاهراً به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ رابطهٔ معمولهٔ حضرات صوفیهٔ صافیه به فارسی که در آن از سخنان احمد سرهندی بسیار گواه آورده شده است؛ ۶ــ فواید ضابطه / الفوایدالضابطه في اثبات‌الرابطه به فارسی دربارهٔ شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت، رابطهٔ پیر و مرید و سلوک، با استناد به مکتوبات احمد سرهندی و شاه‌غلام‌علی دهلوی و سخنان پیران طریقت؛ ۷ــ مراقبات به فارسی (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب)؛ ۸ــ مکتوبات احمدسعید مجددی که مجموعهٔ ۱۷۷ نامهٔ او به مرید و خلیفه‌اش حاجی دوست‌محمد قندهاری است که به‌دست خود قندهاری گردآوری و به‌کوشش دکتر غلام مصطفی در لاهور، با عنوان تحفهٔ زاویه، چاپ شده است (۱۲۷۳ق)؛ ۹ــ فتاوی؛ ۱۰ــ الذکرالشریف في اثبات المولدالمنیف به فارسی که شاید با اثبات مولد و قیام یکی باشد؛ ۱۱ــ حق‌المبین في ردالوهابین؛ ۱۲ــ تصحیح‌المسائل في‌الرد علی

مائة‌المسائل.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۳/۳؛ تصوف بر صغیرمین، ۹۵؛ خزینة‌الاصفیاء، ۷۰۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۱/۲، ۱۰۹۲؛ ۱۲۳۳/۳، ۱۲۹۴، ۱۴۶۹، ۱۷۶۸، ۱۹۰۶، ۱۹۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۵۴/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۱۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۵۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۱/۷-۴۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* . 51.

برزگر

احمدشاه بتالوی (ah.mad.šāh-e.ba.tā.la.vi)، فرزند ابواحمد محمدشاه (ـ ۱۲۲۴ق / ۱۸۰۹م) فرزند سید غلام‌غوث، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت. احمدشاه ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م کتابی به‌نام احوال هند و ملوک آن در تاریخ هند نوشت. وی در این اثر نخست به جغرافیای هند و سپس به مذاهب هند، حدود چهارگانه، بخش‌های هند، آمدن محمدبن‌قاسم اموی (ـ ۹۸ق) به‌سند، احوال پتنا، صوبهٔ اودهٔ گجرات،... کشمیر، لاهور، پتاله دوآبهٔ باری، دوآبهٔ جالندهر، حکمرانان لاهور، سلطان ناصرالدین سبکتگین (۳۸۹-۳۹۰ق)، محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱ق)، مسعود پسر محمود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ق)، ابراهیم پسر محمود غزنوی (۴۲۴-۴۲۹ق)، بهرام‌شاه غزنوی (۵۱۱-۵۴۸ق)، خسروشاه غزنوی (۵۱۵-۵۵۵ق)، نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق) و پادشاهان پس از نادرشاه پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۳۰ در کتابخانهٔ دیال‌سنگه ترست در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۹۸/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۴.

فتح‌نیا طبری

احمد شاه‌جهان‌آبادی (ah.mad-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، مولوی احمدعلی، سدهٔ دوازدهم / سیزدهم هجری، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست، جز آنکه ساکن لکی از توابع شکارپور و از مریدان بزرگان لواری (قصبه‌ای از توابع حیدرآباد دکن) بود. وی مدرس مدرسهٔ فارسی شاه‌جهان‌آباد بود. در بسیاری از علوم، از جمله در پزشکی دست داشت. به خوش‌خلقی و داشتن اوصاف پسندیده مشهور بود. یک بیاض خطی از اشعار احمدعلی در کتابخانهٔ شخصی سیدحسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شده است. وی ابیاتی از آن بیاض را در تکملهٔ مقالات‌الشعراء آورده است.

منابع: تکملهٔ مقالات‌الشعراء، ۳۱-۳۴؛ سخن شعراء، ۱۵؛ گلستان سخن، ۲۵۶/۱-۲۵۷.

حجتی

احمدشاه دوم بهمنی (ah.mad.šāh-e.do.vom-e.bah.ma.ni)، علاءالدین ابوالمظفر احمدشاه دوم فرزند احمدشاه یکم بهمنی، ـ ۱۸ جمادی‌الاول ۸۶۲ق/ ۱۴۵۸م، پادشاه دکن (جنوب هند) از خاندان بهمنیان (۸۳۸- ۸۶۲ق). در دورهٔ شاهزادگی به لقب ظفرخان مخاطب بود. پس از مرگ پدرش احمدشاه یکم (رجب ۸۳۸ق)، در محمدآباد / بیدر بر تخت شاهی بهمنیان نشست (۲۲ رجب ۸۳۸ق) و به خود لقب علاءالدین احمدشاه داد. وی دلاورخان افغان را به وکالت شاهی، خواجهٔ جهان استرابادی را به سمت وزیر کل و عمادالملک غوری را به امیرالامرایی / سپه‌سالاری گماشت. چون دیورای، فرمانروای بیجانگر، پنج سال بود که از پرداخت باج و خراج به دولت بهمنی سرباز می‌زد، علاءالدین احمدشاه در ۸۳۸ق برادر کهتر خود محمدخان را به همراه عمادالملک و خواجهٔ جهان به آن سوی گسیل داشت و سپاه بهمنی به تاخت‌وتاز در ولایت بیجانگر پرداخت. دیورای که تاب درایستادن نداشت، ناگزیر باج سنگینی به شاهزاده محمدخان پرداخت و شاهزاده راه بازگشت پیش گرفت. محمدخان در راه بازگشت در مُدگل، بر احمدشاه بیرون آمد و به دعوی شاهی برخاست و چون نتوانست عمادالملک غوری و خواجهٔ جهان را با خود همدست کند آن دو را بکشت و، گویا با یاری دیورای، برخی قلاع، مانند مدگل، رایچور، شولاپور و نلدرگ را بگرفت. احمدشاه بر سر محمدخان لشکر برد و وی را بشکست و گریزاند، ولی سپس وی را بخشود و رائجل / راجَچَلْ در تلنگانه را به جاگیری او داد و محمدخان از آن پس دیگر پیرامون فتنه و شورش نگردید. احمدشاه در ۸۴۰ق دلاورخان را بر سر راجگان سنگمیشور (sangameshwar) و رانیل (Ranel) در ناحیهٔ کونکن / کوکن فرستاد و رایان کونکن از در تسلیم درآمدند و دلاورخان از آن‌ها باج و خراج ستاند و به همراه دختر رایِ سنگمیشور / سنگیشر / سنگیر که «به خوش شکلی و حسن صورت و موسیقی بی‌نظیر» بود به‌درگاه شاهی بازگشت و احمدشاه آن

دختر را به عقد خود درآورد و او را زیباچهره نامید و سوگلی زنان حرم کرد. چون دلاورخان از رایان کونکن چنان‌که باید باج و خراج نستانده بود، احمدشاه بدو بدگمان شد و دلاورخان با آگاهی از آن بی‌درنگ از کار کناره گرفت و منصب وکالت یا نخست‌وزیری به خواجه‌سرایی حبشی به‌نام دستورالملک / دستورالممالک سپرده شد، ولی دستورالملک در این مقام دیری نپایید و به‌زودی ناخرسندی گستردهٔ مردم و درباریان را برانگیخت و سرانجام به تحریک شاهزاده همایون، پسر بزرگ احمدشاه، کشته شد و میان من‌الله دکنی که مردی دانشمند بود، جای وی را گرفت. در ۸۴۱ق/ ۱۴۳۸م آغازینب، مخاطب به ملکهٔ جهان، همسر بزرگ احمدشاه و دختر نصیرخان فاروقی، فرمانروای خاندیش (۸۰۱– ۸۴۱ق)، به پدر خود از کم‌مهری شویش و استیلای زیباچهره بر او شکایت برد. نصیرخان که ظاهراً بهانه‌ای برای یورش به قلمرو بهمنیان می‌جست همین را بهانه کرد و با حمایت احمدشاه یکم گجراتی (۸۱۴– ۸۴۶ق) و با یاری راجهٔ گوندواره / گوندوانه به ولایت برار در قلمرو بهمنیان تاخت و آن‌جا را بگرفت و خان‌جهان عبدالقادر، فرماندار بهمنی برار، را در دژ نرناله به محاصره گرفت. علاءالدین احمدشاه، پس از تشکیل شورایی برای بحث در این باره، که در آن شکاف میان آفاقیان/ غریبان (کوچندگان ایرانی و عرب و ترک و فراورودی به دکن) از یک سو و دکنیان (کوچندگانی عمدتاً از شمال هند به دکن) و حبشیان کاملاً آشکار گردید، ملک‌التجار خلف حسن بصری را در رأس سپاهی، عمدتاً از آفاقیان، به رویارویی نصیرخان فرستاد. خلف حسن در ناحیهٔ روهنکهیرگهات، نصیرخان را بشکست و وی را تا تختگاهش برهانپور دنبال کرد. نصیرخان در آن‌جا نیز تاب نیاورد و به للنگ بگریخت و خلف حسن برهانپور را غارت کرد و عمارات شاهی را بسوخت و چون در این اثنا شنید که قوای مالوه برای یاری به نصیرخان به قوای گجرات در نَنْدُرْبار و شولاپور پیوسته‌اند، به شتاب روانهٔ للنگ گردید و نصیرخان را در نزدیکی آن دژ به‌کلی درهم شکست و با غنایم بسیار به دکن بازگشت. نصیرخان اندکی پس از آن از شدت اندوه درگذشت و پسر و جانشینش میران عادل‌خان یکم ناگزیر درخواست صلح کرد و حسن‌خان نیز درخواست او را پذیرفت. علاءالدین احمدشاه ازاین پیروزی بی‌اندازه شادمان گردید و غریبان را بسیار بنواخت و «مقرر کرد که در مجلس و سواری، به‌دست راست غریبان باشند و به دست چپ دکنیان و حبشیان، و به این التفات از آن تاریخ... در دکن فتنه‌خیز میان دکنیان و غریبان عداوت قائم شد. پس هر گاه دکنیان فرصت یافته‌اند غریب کشی کرده‌اند.» (تاریخ فرشته، ۳۲۲/۱) در ۸۴۷ق/ ۱۴۴۳م، دیورای دوم، فرمانروای بیجانگر، به قلمرو بهمنیان تاخت و پس از گذر از رود تُنگبهدره/ تمهندره، دژ مُدْگل راگشود و پسران خود را به محاصرهٔ دژهای رایچور و بنکاپور فرستاد و خود تا کنار رود کریشنا پیش رفت. علاءالدین احمدشاه سپاهی بزرگ بسیج کرد و به رویارویی دیورای شتافت. دیورای به دژ مدگل عقب نشست و در آن‌جا پناه گرفت. احمدشاه، خلف حسن بصری را بر سر فرزندان دیورای فرستاد و خود با سرداران دیگر به جنگ دیورای رفت. جنگ و زدوخورد میان دو طرف چند ماه به درازا کشید و پیروزی گاه با بهمنیان و گاه با هندوان بیجانگر بود. پسر بزرگ دیورای در جنگ با خلف حسن در رایچور زخمی گردید و به مدگل گریخت و در آن‌جا به‌دست سپاهیان احمدشاه به‌قتل آمد. سرانجام دیورای از در صلح درآمد و بنابر پیمانی که میان دو طرف بسته شد قرار نهادند که احمدشاه دیگر به کشور بیجانگر نتازد و در برابر، دیورای هر سال پیشکشی درخور به‌درگاه وی بفرستد. دیورای دوم در ۲۴ مارس ۱۴۴۶م/ ذوالحجهٔ ۸۴۹ق درگذشت و پسرش مالیکارجونه (Mallikarjuna) جای وی را گرفت. به نظر می‌رسد که پس از مرگ دیورای، احمدشاه به اتفاق کپیلندره دیو (kapilendra Deva)/ کپلشوار (Kapileshwar)، فرمانروای نیرومند اوریسه از خاندان گاجه‌پتی (Gajapati) به خاک بیجانگر تاخت و پایتخت آن کشور را در محاصره گرفت. ولی مالیکارجونه از پس آن‌ها برآمد و احمدشاه و متحدش را به عقب‌نشینی واداشت. احمدشاه پس از صلح با دیورای و بازگشت به دکن (۸۴۷ق)، به شادخواری گسترده پرداخت و سررشتهٔ کارها راکمابیش فرونهاد و به‌دست میان من‌الله دکنی و دیگر دکنیان سپرد. در ۸۵۰ق/ ۱۴۴۷م خلف حسن بصری را برای سرکوبی راجگان سرکش کونکن/ کوکن (ناحیهٔ ساحلی دکن)، از جمله راجهٔ سنگمیشور / سنگیر، فرستاد. خلف حسن در روستای چاکنه لشکرگاه زد و دژی استوار در آن‌جا برآورد و از آن‌جا به فرستادن نیرو به کونکن و سرکوبی راجگان پرداخت. از راجگانی که شکست خورد و به اسارت او درآمد راجه شنکر رائو شرکه/ سرکه بود. شرکه، پس از دستگیری، ظاهراً به اسلام گروید و حاضر به پرداخت خراج شد و پیشنهاد کرد که سپاه بهمنی را از میان جنگلی انبوه و ترسناک به مقر راجهٔ سنگیر راهنمایی کند. خلف حسن فریب وی را

احمدشاه دوم بهمنی

خورد و با سپاهش به جنگلی انبوه که سه سوی آن را کوه و سوی دیگر را خلیج فراگرفته بود درآمد. شرکه پنهانی راجهٔ سنگیر را از اوضاع آگاه گردانید. راجهٔ سنگیر، خلف حسن را که در این هنگام به اسهال خونی نیز دچار شده بود، غافلگیر ساخت و وی و بسیاری از سپاهیانش را به قتل آورد و بقیهٔ لشکر او را به چاکنه گریختند. پس از این شکست هولناک، امرای دکنی احمدشاه از فرصت بهره جسته، غریبان را نزد پادشاه مقصر و فتنه‌انگیز فرانمودند و از او اجازهٔ قتل سپاهیان آفاقی/ غریب را که اینک در دژ چاکنه بودند گرفتند. دو تن از امرای دکنی به‌نام‌های مشیرالملک سالارحمزه و نظام‌الملک راجارستم (فرزند عمادالملک غوری) به چاکنه تاختند و آن‌جا را در محاصره گرفتند. چون محاصره به درازا کشید از در نیرنگ و فریب درآمدند و غریبان را امان دادند و آن‌ها را از پناهگاهشان بیرون کشیدند و سپس شمشیر در آن‌ها نهادند و بدین‌سان چند هزارتن از غریبان، از آن میان صدها تن از سادات، را با زن و فرزند به قتل آوردند. با این‌همه، شماری از غریبان از مهلکه جان به‌در بردند و توانستند حقیقت رویدادها را به‌گوش احمدشاه برسانند. پس از آن، احمدشاه بر دکنیان خشم گرفت و بسیاری از امرای دکنی را بکشت یا بند برنهاد و باری دیگر امرای غریب را برکشید و از جمله قاسم‌بیگ صف‌شکن را به‌جای خلف حسن بصری، سرلشکر دولت‌آباد کرد. احمدشاه از دورهٔ شاهزادگی به شیخ آذری اسفراینی/ طوسی (ـ ۸۶۶ق) ارادت می‌ورزید. گویند در ۸۵۵ق/ ۱۴۵۱م شیخ آذری نامه‌ای بلند، در انواع سخنان و نصایح از جمله منع شراب‌خواری، به علاءالدین احمدشاه نوشت. علاءالدین به‌دست خود نامه‌ای در پاسخ شیخ نوشت و از باده‌نوشی استغفار و توبه کرد. وی همچنین، تحت تأثیر نامهٔ شیخ، گروهی از دکنیان را که به جرم غریب‌کشی در زندان بودند بکشت و دست دکنیان را، از جمله میان من‌الله، را از کارهای مهم دیوانی کوتاه کرد و از آن پس هر روز خود به مهمات شاهی می‌رسید. در ۸۵۷ق ساق پای احمدشاه زخم برداشت و هر چه درمان کردند خوب نشد و وی ناگزیر گردید کمتر از خانه بیرون رود و ازاین‌رو شایعهٔ مرگ وی در افواه پیچید. در پی آن، جلال‌خان، جاگیردار نلگنده در ولایت تلنگ /تلنگانه (از ۸۵۹ق/ ۱۴۵۵م)، که از نوادگان سیدجلال بخاری بود و دختر احمدشاه یکم بهمنی را به زنی داشت، به همراه پسر خود سکندرخان بشورید و دعوی استقلال (یا شاهی) کرد. علاءالدین، به‌رغم بیماری، سپاهیانش را بسیج و آهنگ سرکوبی آن دو کرد. جلال‌خان در نلگنده ماند و سکندرخان به دژ ماهور رفت و از آن‌جا به محمودشاه خلجی، فرمانروای مالوه (۸۴۰ـ ۸۷۳ق)، نامه نوشت و وی را، به بهانهٔ آن‌که احمدشاه مرده و کشورش دست‌خوش آشوب و آشفتگی شده است، به تصرف تلنگ و برار برانگیخت. محمودشاه به اتفاق میران مبارک‌شاه دوم فاروقی، فرمانروای خاندیش (۹۴۲ـ ۹۷۴ق)، رو به تلنگ نهاد و در ماهور به سکندرخان پیوست (۸۶۰ق/ ۱۴۵۶م). احمدشاه، خواجه محمود گاوان گیلانی را به نبرد با جلال‌خان فرستاد و خود با سپاهی بزرگ به رویارویی با محمودشاه شتافت. محمودشاه، پس از آگاهی از زنده بودن احمدشاه و نیرومندی سپاه او، عنان بگردانید و به مالوه بازگشت. سکندرخان نیز به پدر خود در نلگنده پیوست و پس از چندی آن دو، که به محاصرهٔ خواجه محمود گاوان درآمده بودند، امان خواستند و به اتفاق خواجه به خدمت احمدشاه رسیدند و احمدشاه آن دو را بخشود و نلگنده را باز به جاگیر آنان داد. احمدشاه سرانجام به همان درد پا درگذشت و جای خود را به پسر بزرگش همایون داد. علاءالدین احمدشاه به برخی صفات پسندیده آراسته بود. چنان‌که از رفتارش با برادران خود برمی‌آید، کمابیش نرم‌خو و بامدارا بود. «در اوایل ایام سلطنت و خلافت هرکس به‌خلاف شریعت غرّا مقیّد و محبوس بود، همه را آزاد ساخت و در ترویج و رونق دین اسلام کوشش و اهتمام تمام فرموده کنایس و بتخانه‌های قدیم را برانداخت و در عوض آن مساجد و مدارس و بقاع‌الخیر ساخت» و از جمله بیمارستانی در بیدر بنیاد نهاد و املاکی را وقف آن کرد. گویند در منع شراب‌خواری سخت کوشا بود، چندان که اگر کسی شراب یا مسکری دیگر می‌نوشید سرب در گلوی او می‌ریختند. مخنثان و روسپیان را نیز از قلمرو خود بیرون راند (برهان مآثر، ۸۷). با این‌همه، پس از لشکرکشی دومش به بیجانگر (۸۴۷ق) خود به شادخواری و باده‌نوشی پرداخت و در «حرمش چند هزار کنیز ماه‌پیکر و زهره منظر بود و خلاصه اوقات صرف اختلاط و آمیزش ایشان می‌نمود.» اما در ۸۵۵ق، ظاهراً پس از دریافت نامهٔ شیخ آذری، از باده‌نوشی به‌کلی دست کشید. وی همچنین «بسی فصیح و بلیغ بوده، فارسی نیکو می‌دانست و فی‌الجمله تحصیل علوم نیز کرده بود و گاه‌گاه روز جمعه و عیدین به مسجد جامع می‌رفت و بالای منبر شده خود خطبه می‌خواند.»(تاریخ فرشته، ۳۳۸/۱) شاه خلیل‌الله، پسر شاه نعمت‌الله ولی، که در دورهٔ احمدشاه یکم بهمنی به دکن کوچیده

بود در دورهٔ احمدشاه دوم درگذشت، و چون پسر بزرگش شاه حبیب‌الله، داماد احمدشاه یکم، بیشتر به سپاهی‌گری مایل بود، پسر کوچک وی شاه محب‌الله، داماد احمدشاه دوم، به‌جای او بر مسند ارشاد نشست. از دیگر صوفیان نامدار دورهٔ احمدشاه دوم، سید حنیف گیلانی بود. گذشته از آذری، که از دورهٔ شاهزادگی علاءالدین احمد با وی پیوند می‌کرد و پس از بازگشت به ایران نیز پیوسته با پادشاه بهمنی نوشت‌وخواند می‌کرد و از او نواخت می‌یافت، سرایندگان فارسی‌گوی دیگری نیز در دربار احمدشاه دوم به‌سر می‌بردند یا از او نواخت می‌یافتند که از آن میان می‌توان از نظیری طوسی و حکیم ازرقی نام برد. عبدالعزیز بن شیر ملک بن محمد واعظی کتابی به فارسی در مناقب شاه نعمت‌الله ولی نوشت و به احمدشاه پیشکش کرد. شیخ ابراهیم مولتانی (ـ ۹۰۰ق) نیز کتاب چند دانشی خود معارف‌العلوم را در دورهٔ احمدشاه تألیف کرد.

منابع: برهان مآثر، ۷۴-۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۲۶/۴؛ تاریخ فرشته، ۳۳۰/۱-۳۳۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۰، ۲۵۹، ۷۷۶؛ طبقات اکبری، ۴۱۸-۴۲۲؛ مآثر رحیمی، ۳۹۱/۲-۳۹۴؛

The Bahmanids of Deccan, 223-256; *A Socio-Intellectual History of the Isnā 'Ashari Shi'is in india*, 2/153-156; *Iranica*, 3/496,497.

برزگر

احمدشاه دوم گجراتی (ah.mad.šāh-e.do.vom-e.go.ja.rā.ti)، سلطان قطب‌الدین احمدشاه، معروف به جلال‌خان، فرزند محمدشاه فرزند احمدشاه یکم گجراتی، ۸ جمادی‌الثانی ۸۳۵ ــ ۲۳ رجب ۸۶۳ق، پادشاه گجرات (۸۵۵ـ ۸۶۳ق). پس از مرگ پدرش محمدشاه، در احمدآباد بر تخت شاهی گجرات نشست (۸۵۵ق). در آغاز پادشاهی با محمودشاه خلجی، فرمانروای مالوه (۸۴۰ـ ۸۷۳ق)، که به خاک گجرات تاخته و بسیاری از نواحی گجرات را گرفته بود، در آویخت و وی را در نبردی سنگین در قصبهٔ کَپَدْوَنْج/ کبیرپنج، در بیست کروهی احمدآباد، بشکست (اول صفر ۸۵۵ق) و محمودشاه به مندو/ شادی‌آباد، پایتخت مالوه، گریخت. گویند محمودشاه خلجی هنگامی که رهسپار مصاف با احمدشاه شده بود، چون به نزدیک اردوی گجرات رسید این بیت را نوشت و برای احمدشاه فرستاد: «شنیدم گوی می بازی درون خانه بی‌چوگان ــ اگر داری سر دعوی بیار این گوی در میدان.» احمدشاه نیز این بیت را در پاسخ او گفت: «اگر چوگان به دست آرم سرت چون گوی بردارم ــ ولی ننگ است ازین کارم اسیر خود برنجانم.» احمدشاه پس از این پیروزی مدتی را به شادخواری و برآوردن بناهای باشکوه گذراند تا این‌که، در پی رویدادهای ناگور، با کونبها، رانای هندوی چیتور/ چتور درآویخت. دربارهٔ رویدادهای ناگور باید گفت که چون فیروزخان بن شمس‌خان دندانی (برادر مظفرشاه یکم گجراتی)، فرمانروای ناگور، درگذشت برادرش مجاهدخان به‌جای وی نشست و شمس‌خان، پسر فیروزخان، که دعوی حکومت ناگور داشت نزد رانای چیتور گریخت و از او یاری خواست و به همراه او به ناگور بازگشت و مجاهدخان در خود تاب در ایستادن ندید و بگریخت و به مالوه نزد سلطان‌محمود خلجی رفت. پس از آن چون رانا می‌خواست که بخشی از حصار ناگور را ویران کند، میان وی و شمس‌خان اختلاف و ستیز پیش آمد و شمس‌خان دژ ناگور را به معتمدان خود سپرد و به گجرات رفت و از احمدشاه یاری خواست و دختر خود را به زنی پادشاه گجرات داد. احمدشاه، شمس‌خان را در ملازمت خود نگه‌داشت و سپاهی را به فرماندهی چند تن از سرداران گجرات به ناگور گسیل کرد. اما این سپاه از رانا شکست خورد و بسیاری از گجراتیان به قتل آمدند. پس از آن احمدشاه به تن خود رهسپار مصاف با رانا گردید (۸۶۰ق). او رانا را بشکست و ولایت او را به تاراج داد. رانا ناگزیر درخواست مصالحه کرد و احمدشاه پس از گرفتن پیشکشی گران از او به احمدآباد گجرات بازگشت. با این همه، احمدشاه در ۸۶۱ق با دشمن پیشین خود محمودشاه خلجی اتحادی اسلامی برضد رانا تشکیل داد و به چتور لشکر کشید و این بار هم، پس از شکستن رانا، باج سنگینی از او گرفت و به گجرات بازگشت. در ۸۶۲ و ۸۶۳ق نیز به بهانهٔ غزا یا درواقع برای غارت و چپاول، تاخت و تازهایی به چتور و بسیاری نواحی دیگر هندوان کرد و خرابی‌ها و کشتارهای بسیار به‌بار آورد. چون درگذشت، همسرش راکه دختر شمس‌خان (بن فیروزخان) ناگوری بود، متهم کردند که شوی خود را به زهر کشته است و از این‌رو وی و پدرش را به قتل آوردند. احمدشاه را در احمدآباد در کنار آرامگاه پدرش، محمدشاه، به‌خاک سپردند. احمدشاه پادشاهی شادخوار، شراب‌خواره و سخت و بسیارکش بود. «وجودش به زهر قهر سرشته، خصوص وقت نشئهٔ شراب مجرمان را به‌جز شمشیر آبدار نپرسیدی و عاصیان را به‌جز خنجر جان‌گداز ننواختی و طایر عفو و اغماض پیرامون او کمتر پرواز می‌نمود... و ایام سلطنت... به عربده و مستی

احمدشاه سوم بهمنی

گذشت و پیاله از لبش دور نگشت.» (تاریخ فرشته، ۱۹۳/۲) سید برهان‌الدین بخاری ملقب به قطب عالم (ــ۸۵۷ق)، صوفی نامی گجرات که خاک‌جایش در قصبهٔ بتوه در یک فرسنگی احمدآباد است، و پسرش سیدمحمد بخاری ملقب به شاه‌عالم ومنجهن (۸۱۷ــ ۸۸۰ق) در دورهٔ احمدشاه می‌زیستند و گویند به سعی و حمایت شاه عالم بود که فتح‌خان، برادر کهتر و ناتنی احمدشاه، از پیگرد برادر بزرگ خود جان به‌در برد و توانست پس از مرگ او با لقب محمودشاه بر تخت شاهی گجرات بنشیند. البته، پس از مرگ احمدشاه دوم، امرای گجرات نخست داودخان، پسر احمدشاه یکم، را به شاهی برداشتند، اما وی امیری بی‌کفایت بود و به اعمالی مغایر نظام کشورداری و شاهی دست زد. ازاین‌رو، او را پس از هفت روز پادشاهی برکنار کردند و محمودشاه را بر تخت شاهی گجرات نشاندند.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۹۱/۲ـ ۱۹۳؛ طبقات اکبری، ۴۶۲ـ ۴۶۵؛ مآثر رحیمی، ۱۳۸/۲؛ مآثر سکندری، ۵۰ـ ۶۹؛ مآثر محمودشاهی، ۶۹ـ ۷۲، ۷۵، ۷۶؛

Encyclopaedia of Islam, 2/1125.

برزگر

احمدشاه سوم بهمنی (ah.mad.šāh-e.se.vom-e.bah.ma.ni)، نظام‌الدین احمدشاه / نظام‌شاه فرزند همایون‌شاه، ــ ۱۳ ذوالقعدهٔ ۸۶۷ق / ۳۰ اوت ۱۴۶۳م، پادشاه دکن (جنوب هند) از خاندان بهمنیان. پس از مرگ همایون‌شاه (۲۸ ذوالقعدهٔ ۸۶۵ق) بزرگان کشور، از آن میان ملک‌التجار خواجهٔ جهان محمود گاوان گیلانی، پسر بزرگ وی، نظام‌الدین احمد، را که در آن هنگام تنها هشت سال از عمرش می‌گذشت، به شاهی برداشتند و شاه محب‌الله (پسر شاه خلیل‌الله پسر شاه نعمت‌الله) و سید شریف (پسر سید حنیف) «دست راست و دست چپ سلطان را گرفته بر سریر خلافتش نشاندند.» (برهان مآثر، ۹۶ــ ۹۷). چون احمدشاه سوم/ نظام‌شاه هنوز خردسال بود مادرش، مخدومه/ ملکهٔ جهان نرگس بیگم که دختر مبارک‌خان پسر فیروزشاه بهمنی بود، در مقام نایب‌السلطنه اختیار کارها را به دست گرفت و با همکاری ملک‌التجار خواجه محمود گاوان و خواجهٔ جهان، ملک‌شاه ترک، به ادارهٔ کارها پرداخت و «ملک‌التجار محمود گاوان را جملة‌الملک و وزیر کل و طرفدار [یعنی ناظر یا مسئول بخش] بیجاپور گردانیده، خواجهٔ جهان ترک را به منصب وکالت و طرفداری تلنگ [تلنگانه] سرفراز ساخت.» (تاریخ فرشته، ۳۴۳/۱) بنابراین، درواقع، در دورهٔ نظام‌شاه شورایی سه‌نفره متشکل از مادروی و محمودگاوان و خواجهٔ جهان‌ترک در رأس امور قرار داشت. در ابتدای پادشاهی او، عمدتاً با رأی و کوشش محمودگاوان، همهٔ زندانیان دورهٔ همایون‌شاه را از بند بیرون آوردند و امرا و دیوانیان به مناصب و مشاغل پیشین خود بازگردانده شدند. بودن پادشاهی خردسال همچون احمدشاه سوم/ نظام‌شاه بر تخت فرمانروایی، به‌رغم وجود شورایی نیرومند و کارا در رأس امور، برخی فرمانروایان همسایه را به دوختن چشم طمع به خاک کشور بهمنیان و تاخت‌وتاز در قلمرو آنان برانگیخت. ابتدا کپلیشوار (Kapileshwar)، رای اوریسه به اتفاق راجگان تلنگ رو به دکن نهاد و تا ولایت کولاس تاخت و همهٔ نواحی سرراهش را به باد غارت و تاراج داد. وی تا چند فرسنگی بیدر/ محمدآباد، تختگاه بهمنیان، پیش رفت و در پی گرفتن باج و خراج از پادشاه بهمنی برآمد. نظام‌شاه به اتفاق محمود گاوان و خواجهٔ جهان ترک به رویارویی رای اوریسه شتافت و با دلاوری شاه محب‌الله، «که به قصد جهاد همراه شده بود»، شکست در سپاه اوریسه افتاد و کپلیشوار تن به گریز داد و چون سپاه دکن به تعقیبش پرداختند، ناگزیر از در گفت‌وگو و خواهش و تضرع درآمد و غرامتی سنگین بداد و به اوریسه بازگشت. اندکی بعد محمودشاه خلجی، فرمانروای مالوه (۸۴۰ــ ۸۷۳ق)، گویا به تحریک خویشان و نزدیکان نظام‌الملک غوری (یا خود نظام‌الملک) که در دورهٔ همایون‌شاه بهمنی به خاک مالوه گریخته بودند، به دکن لشکر کشید (محرم ۸۶۶ق). رای اوریسه و راجگان تلنگ نیز از فرصت بهره بردند و باز به دکن تاختند. نظام‌شاه با سپاهی بزرگ به همراه ارکان دولت، مانند خواجه محمودگاوان و خواجهٔ جهان‌ترک و سکندرخان ترک اتابگ، به جنگ محمودشاه خلجی روانه شد. دو سپاه در نزدیکی دژ قندهار با هم روبه‌رو گشتند و درآویختند (جمادی‌الاولی ۸۶۶ق). در سپاه دکن، نظام‌شاه با خواجهٔ جهان ترک و سکندرخان ترک در قلب سپاه جای گرفت و خواجه محمود گاوان و نظام‌الملک ترک را با لشکرهایشان به ترتیب در میمنه و میسره جای داد. محمودگاوان جناح مقابل خود از سپاه مالوه را بشکست و فرماندهان آن، مهابت‌خان چندیری و ظهیرالملک، را به قتل آورد. نظام‌الملک ترک نیز میسرهٔ سپاه مالوه را درهم شکست و فرماندهٔ آن، شاهزاده غیاث‌الدین پسر محمودشاه خلجی، را زخمی کرد و به‌گریز واداشت. اما در قلب سپاه دکن،

چون تیری به پیشانی فیل سکندرخان ترک رسید وی سخت بترسید و سراسیمه نظام‌شاه را برداشت و از میدان نبرد بیرون برد. اکثر سپاهیان و امرا نیز چون پادشاه را درمیان خود ندیدند از جنگ روی برتافتند و نظام‌شاه را همراه گرفتند و به سوی بیدر گریختند. در پی آن، سامان سپاه دکن به کلی درهم ریخت و محمود گاوان و نظام‌الملک ترک و دیگر امرا هم، به‌رغم پیروزی‌های نخستین، ناگزیر تن به گریز دادند و رو به بیدر نهادند. بدین‌سان، جنگ مغلوبه شد و محمودشاه خلجی پس از این پیروزی نابیوسیده و غارت اردوی دکن، سه‌روز در رزمگاه توقف کرد و سپس رهسپار بیدر شد. پس از بازگشت سپاهیان دکن به بیدر، خواجهٔ جهان ترک، سکندرخان ترک را به سبب گریزش از رزمگاه بگرفت و بند برنهاد، ولی غلامان ترک شاهی به اعتراض شدید برخاستند و به مخدومهٔ جهان شکایت بردند و خواجهٔ جهان ناچار شد سکندرخان را آزاد سازد و نزد مخدومهٔ جهان بفرستد. مخدومهٔ جهان آنگاه بیدر را به ملوخان دکنی سپرد و نظام‌الملک ترک را به معاونت او گماشت و خود با نظام‌شاه و دیگر امرا به فیروزآباد گلبرگه رفت. محمودشاه خلجی به‌زودی به بیدر رسید و آن‌جا را در مدت کوتاهی بگشود و کهندز شهر را که ملوخان در آن‌جا پناه گرفته بود به محاصره درآورد و بخش اعظم ولایات برار و بیر و دولت‌آباد را بگرفت. مخدومهٔ جهان، با صلاح‌دید محمود گاوان، از محمودشاه بیگره، فرمانروای گجرات (۸۶۳ـ ۹۱۷ق) یاری خواست. محمودشاه گجراتی با سپاهی نیرومند رو به دکن نهاد و به سلطانپور، در حوالی مرز میان گجرات و دکن، رسید. مخدومهٔ جهان از سویی خواجهٔ جهان ترک را با لشکری انبوه از فیروزآباد به بیدر گسیل داشت و از سوی دیگر محمودگاوان را از راه بیر نزد محمودشاه گجراتی فرستاد. محمودشاه گجراتی شماری از امرای برجستهٔ خود را با بیست‌هزار سوار به یاری محمود گاوان گماشت و محمود گاوان با این نیروی کمکی و قوای دکنی همراه خود عازم بیدر شد. محمودشاه خلجی که هنوز موفق به فتح دژ بیدر نشده بود و هر روز با ملوخان جنگ می‌کرد، پس از شنیدن خبر آمدن محمودشاه گجراتی به سوی دکن و اعزام لشکریان دکن به فرماندهی محمود گاوان به‌سوی بیدر، سخت بترسید و بیدر را با شتاب ترک گفت و راه پایتخت خود ماندو/شادی‌آباد را پیش گرفت. وی چون نمی‌خواست با سپاه گجرات روبه‌رو شود و، از آن‌جا که برخی راه‌ها را هم سپاه دکن که پیوسته و سرسختانه سپاه مالوه را تعقیب می‌کرد، بسته بود، ناگزیر از راه دشوار گوندوانه، ایلچپور و انکوت/اکل کوت، با از دست دادن پنج ـ شش هزار تن از مردانش به سبب گرما و نبود آب و غارت اردویش به‌دست گوندان، مانده و شکسته به مالوه بازگشت. پس از آن، نظام‌شاه نامه‌ای تشکر آمیز برای محمودشاه گجراتی نوشت و هدایای بسیاری برایش فرستاد و پادشاه گجرات به سرزمین خود بازگشت. نظام‌شاه نیز به بیدر درآمد و به بازسازی شهر، که محمودشاه خلجی بسیاری از عمارات آن را بسوخته و ویران ساخته بود، کوشید. در ۸۶۷ق/ ۱۴۶۳م محمودشاه خلجی باز با نود هزار سوار به خاک دکن تاخت و تا فتح‌آباد پیش رفت. این بار نیز نظام‌شاه از محمودشاه گجراتی یاری خواست و او نیز بی‌درنگ لشکر آراست و به سلطانپور رفت و محمودشاه خلجی چون از آن آگاه گردید به‌شتاب خاک دکن را ترک گفت (رجب ۸۶۳ق) و به ماندو بازگشت. مدتی کوتاه پس از این رویداد، نظام‌شاه در شب عروسی خود ناگاه درگذشت و جایش را به برادر کهتر خود محمدشاه سپرد.

منابع: برهان مآثر، ۹۶ـ۱۰۷؛ تاریخ فرشته، ۲/۳۴۳ـ ۳۴۷؛ طبقات اکبری، ۴۲۵ـ ۴۲۸؛ مآثر رحیمی، ۲/۲۹۷ـ ۳۹۸؛ مآثر محمودشاهی، ۹۲ـ۱۰۰؛ مرآت سکندری، ۸۴ـ ۸۵؛

The Bahmanids of Deccan,276-290.

بروزگر

احمدشاه سوم گجراتی (ah.mad.šāh-e.se.vom-e.goj.rā.ti)، ـ شعبان ۹۶۸ق/ ۱۵۶۱م، پادشاه گجرات (۹۶۱ـ ۹۶۸ق). چون محمودشاه گجراتی در محمودآباد کشته شد (ربیع‌الاول ۹۶۱ق)، و از خود هیچ فرزندی به‌جا ننهاد، اعتمادخان، از بندگان هندوی نومسلمان محمودشاه که نزد او قرب و اعتبار فراوان به‌هم رسانیده بود، پسر خردسالی به‌نام احمدخان، از نوادگان احمدشاه دوم گجراتی، را با لقب احمدشاه در محمودآباد، بر تخت شاهی گجرات نشاند. برخی منابع، مانند مرآت سکندری، احمدشاه را فرزند «لطیف‌خان [و] نبیرهٔ لشکرخان بن سلطان احمد، بانی شهر معظم احمدآباد» گفته‌اند. احمدشاه سوم از پادشاهی تنها نام آن را داشت و پادشاهی گجرات و خزانهٔ آن در عمل میان امرای نیرومند آن سرزمین، مانند اعتمادخان و میران سید مبارک بخاری، عمادالملک رومی، الفخان حبشی و اختیارالملک ملک شرق گجراتی تقسیم گردید. در این میان اعتمادخان، با در دست داشتن مقام وزارت و نیابت سلطنت، احمدشاه را زیر نظر گرفت و درواقع

حبس می‌داشت و به‌نام او فرمان می‌راند. تاریخ پادشاهی گجرات در دورهٔ احمدشاه سوم، تاریخ ستیزها و کشاکش‌های بی‌پایان امیران بر سر قدرت است. در ابتدای پادشاهی احمدشاه، میران مبارک‌شاه فاروقی، فرمانروای خاندیش (۹۴۲ـ ۹۷۴ق) که خواهرزادهٔ بهادرشاه گجراتی و مدعی پادشاهی گجرات بود، به گجرات لشکر کشید و امرای گجرات نیز به رویارویی وی رفتند. اما پیش از درگرفتن جنگ، به کوشش سید مبارک بخاری، کار به مصالحه کشید و مبارک‌شاه به ولایت خود بازگشت. پس از آن، میان امرای گجرات اختلاف و دو دستگی پیش آمد و گروهی به ناصرالملک پیوستند و دسته‌ای نیز سروری اعتمادخان را پذیرفتند و سیدمبارک بخاری که سپه‌سالار گجرات بود با اعتمادخان همدست شد. اعتمادخان و سیدمبارک شکست خوردند و به روستای کبیرپنج گریختند و ناصرالملک، احمدشاه را به‌دست آورد و بر احمدآباد استیلا یافت و به حکومت پرداخت. اما سلطهٔ ناصرالملک دیری (شاید کمابیش دوـ سه‌ماه) نپایید و در جنگ با سید مبارک بخاری شکسته شد و بگریخت و اندکی پس از آن بیمار شد و درگذشت. پس از شکست ناصرالملک، چند تن از امرا، یعنی اختیارالملک و حسن‌خان دکنی و فتح‌خان بلوچ، عموی احمدشاه به‌نام شاهوجیو را به شاهی برداشتند و به مصاف سید مبارک بخاری رفتند، اما اینان نیز کاری از پیش نبردند و شکست خوردند. پس از آن، اعتمادخان و سید مبارک بخاری و امرای دیگر، مانند عمادالملک رومی و الف‌خان حبشی، باری دیگر گجرات را میان خود بخش کردند و وزارت و نیابت سلطنت احمدشاه نیز دوباره بر اعتمادخان قرار یافت. عالم‌خان لودی نیز که پیش‌تر به دهلی گریخته بود در این گیرودار به گجرات بازگشت و بخشی از گجرات به او داده شد. اما این سازش‌ها و تقسیم‌ها زودگذر بود و هر از گاهی میان امرای گجرات، که به آسانی دسته‌بندی‌های خود را تغییر می‌دادند، جنگ درمی‌گرفت. در یکی از این جنگ‌ها، عالم‌خان که خود از فتنه‌انگیزان اصلی به‌شمار می‌آمد، کشته شد. سپس میان عمادالملک و اعتمادخان که بر احمدآباد استیلا و احمدشاه را در چنگ خود داشتند نیز اختلاف شدیدی پیش آمد و اعتمادخان به خاندیش رفت و به اتفاق مبارک‌شاه فاروقی به سوی احمدآباد (گجرات) لشکر آورد. عمادالملک و سید مبارک بخاری و دیگر امرای گجرات که چنین دیدند از در مصالحه پیش آمدند و با دادن امتیازاتی، مبارک‌شاه را راضی به بازگشت کردند. اعتمادخان بار دیگر به احمدآباد درآمد و اختیار امور پایتخت گجرات و احمدشاه را به‌دست گرفت. چون پنج سال از پادشاهی احمدشاه گذشت، وی که از بی‌اختیاری و از بودن دربند امرایی چون اعتمادخان به تنگ آمده بود، از احمدآباد گریخت و به سیدپوره نزد سیدمبارک بخاری رفت. در پی آن، اعتمادخان به همراه عمادالملک بر سر سیدمبارک لشکر برد و سید مبارک در جنگ کشته شد و احمدشاه باز به‌دست اعتمادخان افتاد. پس از آن، برای چندمین بار، میان عمادالملک و اعتمادخان اختلاف پیش آمد و هر یکی لشکر فراهم آوردند و نزدیک بود میان آن‌ها جنگ درگیرد که عمادالملک، با توجه به نیروی خود، صلاح در مقاومت و جنگ ندید و احمدآباد را ترک گفت و به بهروچ رفت و نیابت سلطنت همچون گذشته بر اعتمادخان قرار گرفت. عمادالملک پس از چند ماه اقامت در بهروچ، به بندر سورت لشکر کشید و آن‌جا را در محاصره گرفت. خداوندخان، حاکم سورت، که در خود تاب در ایستادن نمی‌دید از در نیرنگ درآمد و با عمادالملک طرح آشتی انداخت و ظاهراً حاضر به واگذاری دژ سورت شد. وی بدین منظور عمادالملک را به درون دژ دعوت کرد و چون عمادالملک شرط احتیاط را فروگذاشت و درون دژ رفت، خداوندخان او را بگرفت و بکشت. چنگیزخان، پسر عمادالملک، به قصد انتقام، از بهروچ رهسپار سورت شد و آن‌جا را به محاصرهٔ خود درآورد و چون کار محاصره به درازا کشید ولایت دون و سمان را به فرنگیان (= پرتغالی‌ها؟) داد تا آن‌ها در مقابل با کشتی‌هایشان راه دریا راکه از آن طریق آذوقه به بندر سورت می‌رسید ببندند. خداوندخان مقاومت را بیهوده دید و به دیدار چنگیزخان رفت و چنگیزخان وی را به قصاص خون پدر بکشت و دژ سورت را بگرفت. به‌گفتهٔ برخی منابع، چون حاکم بندر دمان، که از امرای حبشی گجرات بود، نه مالیات می‌پرداخت و نه حکومت مرکزی گجرات در احمدآباد را به رسمیت می‌شناخت، حکومت گجرات این بندر را به پرتغالی‌ها واگذارد، به شرط آنکه خود حاکم آن‌جا را بیرون برانند. پرتغالی‌ها نیز در ربیع‌الثانی ۹۶۶ق/ فوریهٔ ۱۵۵۹م به بسیج سپاه برای حمله به دمان پرداختند، ولی پیش از درگرفتن آتش نبرد، پادگان حبشی دژ دمان آن‌جا را ترک گفت. در این دوره شماری از امرای حبشی در گجرات موقعیت‌های برجسته و نیرومندی یافتند و همچون دیگر امرا در فروپاشی پادشاهی گجرات نقش داشتند. اما احمدشاه با این‌که چند بار تلاشش برای رهانیدن خود از قید اعتمادخان به ناکامی انجامیده بود

همچنان در اندیشهٔ آن بود. وی چون جوانی خام و ناپخته بود، نمی‌توانست قصد و غرض خود را پنهان نگه‌دارد و ازاین‌رو، به‌گونه‌ای نیمه‌آشکار، با همدمان خود و حتی کسانی مانند وجیه‌الملک و رضی‌الملک، «که هر دو وزیر صاحب مشورت اعتمادخان بودند»، دربارهٔ برانداختن و کشتن اعتمادخان سخن می‌گفت و رأی می‌زد. اعتمادخان، پس از آگاهی از ارادهٔ احمدشاه، پیش‌دستی کرده، وی را به قتل رسانید و کودکی مجهول‌النسب به‌نام تنورا فرزند محمودشاه (سوم) گجراتی خواند و با لقب مظفرشاه (سوم) به‌شاهی برداشت.

منابع: تاریخ فرشته، ۲۲۸/۲ـ ۲۲۹؛ طبقات اکبری، ۵۱۴ـ ۵۱۵؛ مآثر رحیمی، ۱۹۴/۲ـ ۱۹۶؛ مرآت سکندری، ۳۱۳ـ ۳۴۷؛

Encyclopaedia of Islam ,2/1129.

برزگر

احمدشاه هندی (ah.mad.šāh-e.hen.di)، احمد بن حسین، معروف به حکیم احمد شاه، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس هندی. از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست. با توجه به رساله‌های وی که در موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1961-1108 و با تاریخ سدهٔ دوازدهم هجری نگه‌داری می‌شود، شاید در سدهٔ دوازدهم یا پیش از آن می‌زیسته است. رساله‌های او عبارتند از: کنوز همایون (نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شمارهٔ ۳۳۹۰/۱۱) که در علم اوزان و معیار و ترکیب‌های آن است؛ کنوز خورشید هدایت / کنوز برهان (نسخه‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شمارهٔ ۳۳۹۰/۷؛ و آصفیه، به شماره‌های ۹۵ کیمیا و ۸۳ کیمیا) که در سه برهان و یک خاتمه در تدابیر است. کنوز مفاتیح اسرار حکمت؛ کنوز مصابیح انوار؛ کیمیا (نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۸۷۶/۱۵).

منابع: الذریعه، ۱۷۲/۱۸، ۱۷۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۹/۱، ۷۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۷.

برزگر

احمدشاه یکم بهمنی (ah.mad.šāh-e.ye.kom-e.bah.ma.ni)، شهاب‌الدین احمدشاه ولی فرزند احمدخان فرزند علاءالدین حسن شاه‌گنگو، ـ ۲۹ ذوالحجهٔ ۸۳۹ق، پادشاه بهمنی دکن (۸۲۵ ـ۸۳۹ق). برخی منابع به خطا وی را فرزند داودشاه بهمنی (ـ۷۸۰ق) گفته‌اند. احمدشاه، همچون برادر خود فیروزشاه، در دورهٔ محمدشاه دوم بهمنی (۷۸۰ـ ۷۹۹ق)، نزد فضل‌الله اینجو شیرازی تربیت و تعلیم یافت. در دورهٔ فرمانروایی فیروزشاه بهمنی (۸۰۰ـ ۸۲۵ق) به مقام سپه‌سالاری/ امیرالامرایی رسید و لقب خان‌خانان گرفت و در بیشتر جنگ‌ها و فتوحات فیروزشاه شرکت کرد و نقش برجسته‌ای داشت و «به جهت عقل و حلم و علم و سخاوت و شجاعت...» در میان مردم و بلندپایگان کشوری و لشکری بسیار محبوب بود و بیشتر سپاهیان «به جانب او مایل و به سلطنت او راغب» بودند (برهان مآثر،۴۷). از این رو، فیروزشاه چون پسر بزرگ خود، حسن‌خان، را به ولایت‌عهدی برگزید (۸۱۸ق) با مخالفان بسیاری، از آن میان سید محمد گیسو دراز (ـ ذوالقعدهٔ ۸۲۵ق)، عارف نامی هند که به احسن‌آباد/ گلبرگه رفته و پیرو مرادخان خانان احمد بود، روبه‌رو گردید. پس، گویا فیروزشاه، به تحریک دو تن از بندگان خود به‌نام‌های عین‌الملک هوشیار و نظام‌الملک بیدار، در پی دستگیر و کورکردن احمد برآمد. ولی احمد با پشتیبانی سیدمحمد گیسو دراز و یاری بازرگانی به‌نام خلف حسن بصری و دیگر غریبان / آفاقیان (کوچندگان ایرانی و عرب و ترک در دکن) بر او چیره گردید و بر تخت شاهی بهمنیان در گلبرگه نشست (۵ شوال ۸۲۵ق/ ۲۲ سپتامبر ۱۴۲۲م). فیروزشاه چند روز پس از جلوس احمدشاه به مرگی مشکوک درگذشت. به‌روایتی احمدشاه به تحریک خواهرزادهٔ خود شیرخان، بفرمود تا فیروزشاه را خفه کردند. احمدشاه در آغاز پادشاهی خود، خلف حسن بصری را لقب ملک‌التجار بخشید و به منصب وکیل‌السلطنگی (صدراعظمی) گماشت. از مخالفان خود نیز دلجویی کرد و از آن میان عین‌الملک هشیار را مقام امیرالامرایی یا سپه‌سالاری کشور و نظام‌الملک بیدار را مقام سرلشکری دولت‌آباد داد. برادرزاده و رقیب بالقوهٔ خود حسن‌خان را نیز جاگیری در فیروزآباد بخشید با این‌شرط که از محدودهٔ چهار کروهی آن فراتر نرود. حسن‌خان در سراسر پادشاهی عم خود در آن‌جا به آسودگی و شادخواری به‌سر برد و در پی کسب تاج و تخت برنیامد و پس از مرگ احمدشاه، به فرمان جانشین او علاءالدین احمدشاه دوم کور و در دژ فیروزآباد زندانی شد و سرانجام در همان‌جا جان سپرد. احمدشاه پس از مرگ پیر خود، گیسودراز (۱۶ ذوالقعدهٔ ۸۲۵ق)، بارگاهی باشکوه بر سر گور او در گلبرگه ساخت و از آن‌جا که خود «در فنون علوم ظاهری مرتبهٔ کمال یافته بود و به

مشایخ دکن اعتقاد و ارادت نمی‌نمود» و آوازهٔ شاه نعمت‌الله ولی (-۸۳۴ق) به گوش او رسیده بود شیخ خوجن (از مریدان شاه نعمت‌الله که در گلبرگه، پایتخت بهمنیان، به‌سر می‌برد) و قاضی موسی نولکهی (معلم شاهزاده محمودخان پسر دوم احمدشاه) و ملک‌الشرق قلندرخان را نزد شاه نعمت‌الله در ماهانِ کرمان فرستاد تا به نیابت احمدشاه بدو دست ارادت دهند و آن سه، پس از دیدار با شاه نعمت‌الله، از او برای احمدشاه «کلاه اراده و جامهٔ اجازه گرفته معاودت نمودند.» (برهان مآثر، ۵۴) احمدشاه در میان سال‌های ۸۲۷ و ۸۳۰ق، به احتمال فراوان در رجب ۸۲۷ق/ ژوئن ۱۴۲۴م، تختگاه خود را از گلبرگه به بیدر، که از جهت موقع راهبردی و آب و هوا و خاک و مانند آن‌ها وضع بسیار بهتری داشت انتقال داد و این شهر را، با کوشش پسر سوم خود شاهزاده محمدخان که بیدر به نام او محمدآباد نامیده شد، بر پایهٔ معماری ایرانی، بازسازی کرد. وی در دورهٔ پادشاهی‌اش جنگ‌های فراوانی با همسایگان خود، به‌ویژه شاهان هندو، مانندِ فرمانروایان بیجانگر/ ویجینگر و تلنگانه، کرد. در ابتدای پادشاهی، با سپاهی بزرگ به بیجانگر لشکر کشید (۱۴۲۲م). بُکّا (Bukka)ی سوم، که پس از مرگ دیورای (Deva Raya) یکم (۸۲۵ق/ ۱۴۲۲م) به فرمانروایی بیجانگر رسیده بود از آناپوتا ویلاما (Anapota Velama)، فرمانروای تلنگانه یاری خواست و ویلاما سپاهی به یاری او فرستاد. احمدشاه در کنار رود تمهندره/ تونگابهادرا (Tungabhadra)، با نیروهای بیجانگر و تلنگانه روبه‌رو گردید. سپاه تلنگانه، جنگ ناکرده، عقب‌نشینی کرد و به ولایت خود بازگشت. سپاه احمدشاه از رود گذشت و بُکّا نیز ترسیده، بی‌درگیری سختی به بیجانگر عقب نشست. احمدشاه آنگاه به تاخت و تاز و چپاول و کشتار در ولایت بیجانگر دست زد. گویند در این اثنا روزی از سپاهش جدا افتاد و نیروهای دشمن از آن آگاه گردیدند و وی را غافلگیر کردند و نزدیک بود او را به چنگ آورند یا بکشند، اما وی با دلاوری و جان‌فشانی شماری از سپاهیانش، به‌ویژه از آفاقیان، از دستگیری یا مرگ حتمی نجات یافت. احمدشاه سپاهیانی را که در این معرکه دلاوری و جان‌فشانی کردند، برکشید و به القاب و مناصب بلند مفتخر ساخت و به ملک‌التجار خلف حسن بصری فرمود «که از عراقی و خراسانی و ماوراءالنهری و رومی و عرب سه‌هزار تیرانداز نگاه دارند.» (تاریخ فرشته، ۳۲۲/۱) آنگاه رو به بیجانگر نهاد و رای بیجانگر از در تسلیم درآمد و باج و خراج چند ساله را به همراه پسر خود به اردوی احمدشاه فرستاد و درخواست صلح کرد. احمدشاه نیز درخواست وی را پذیرفت و به گلبرگه بازگشت. بُکّای سوم پس از چند ماه فرمانروایی در ۱۴۲۳م درگذشت و جای خود را به دیورای دوم داد. احمدشاه در ۸۲۸ق/ ۱۴۲۵م به تلنگانه لشکر کشید و چون به گلکنده رسید سردارش خان‌اعظم‌عبداللطیف را به سوی دژ ورنگل فرستاد و خان‌اعظم در نبردی آناپوتای دوم، فرمانروای تلنگانه، را بشکست و بکشت و ورنگل را بگشود. دیگر نواحی تلنگانه نیز در سه ـ چهار ماه به‌دست خان اعظم و دیگر سرداران احمدشاه گشوده شد و احمدشاه پس از این پیروزی بزرگ به پایتخت بازگشت در ۸۲۹ ـ ۸۳۰ق دژهای ماهور (پس از سه لشکرکشی) و کُلَم را از دست هندوان بیرون آورد و در این نواحی بسیاری بت‌خانه‌ها را شکست و شمار زیادی از هندوان را به اسارت گرفت یا بکشت. چون هوشنگ‌شاه، فرمانروای مالوه، به تهدید دژ کهرله پرداخت و آهنگ آن‌جا کرد، نرسنگه، فرمانروای هندوی کهرله، به احمدشاه نامه نوشت و اظهار فرمانبرداری و خراجگزاری کرد و از او یاری خواست. پس احمدشاه در ۸۳۲ق به ایلچپور شتافت و از آن‌جا به سوی کهرله تاخت. اما چون در این اثنا خبر یافت که نرسنگه عهد شکسته، به هوشنگ‌شاه روی آورده، به قلمرو خود عقب‌نشینی کرد. هوشنگ‌شاه سپاه بهمنی را تعقیب کرد و احمدشاه ناگزیر ایستاد و صف‌آراست و با هوشنگ‌شاه درآویخت و وی را بشکست و به مالو گریزاند و آنگاه نرسنگه را که اظهار پشیمانی می‌کرد بخشود و به کهرله رفت و آن‌جا را تحت‌الحمایهٔ پادشاهی بهمنی اعلان کرد. وی برای جلب همکاری نصیرخان فاروقی، حاکم خاندیش/ خاندیس، در پی ایجاد پیوند خانوادگی با او برآمد و دختر او، آغازینب، را برای پسر بزرگ و ولی‌عهد خود، ظفرخان (علاءالدین احمدشاه آینده) خواستگاری کرد. نصیرخان پذیرفت و دخترش را به بیدر فرستاد و آغازینب در یک عروسی بسیار باشکوه به عقد ظفرخان درآمد. احمدشاه در اواخر ۸۳۹ق خلف حسن بصری را منصب دوهزاری داد و به سپه‌سالاری دولت‌آباد گماشت و وی را مأمور پاک‌سازی ناحیهٔ ساحلی کونکن/ کوکن از سرکشان و متمرّدان، به‌ویژه راجگان هندو، کرد و وی نیز این مأموریت را به‌خوبی به‌انجام رسانید. در ۸۳۳ق/ ۱۴۳۰م، در پی پشتیبانی دولت بهمنی از راجه کنکا (kanka)، فرمانروای جهالاوار (Jahalawar)، که به جنگ با احمدشاه یکم گجراتی برخاسته بود و تاخت و تاز سپاهیان بهمنی به همراهی راجه در نواحی نندربار و سلطانپور در

گجرات، میان بهمنیان و پادشاهی گجرات جنگ درگرفت و در دو نبرد سپاهیان بهمنی شکسته و ناچار به عقب‌نشینی شدند. اندکی بعد خلف حسن بصری، جزیرهٔ مهایم در قلمرو گجرات را بگرفت. احمدشاه گجراتی سپاهی نیرومند، به فرماندهی پسر بزرگ خود ظفرخان (محمدشاه) را برای بازستانی مهایم فرستاد و سپاه گجرات شکست سنگینی بر سپاه بهمنی وارد آورد و مهایم را باز ستاند (۸۳۴ق). پس از آن، احمدشاه بهمنی سپاهی بزرگ بسیج کرد و رو به گجرات نهاد و دژ بهول/ بیسول را به محاصره گرفت. احمدشاه گجراتی نیز رهسپار آن‌جا شد و دو سپاه در کنار رود تاپی یا کنار دژ بیسول رو به روی هم قرار گرفتند، اما پیش از درگرفتن جنگ یا پس از زد و خوردهایی کوچک، به سعی علما و فضلا، میان دو طرف مصالحه‌ای، بر اساس حفظ وضع موجود و عدم تجاوز به قلمرو یک دیگر، به‌انجام رسید و احمدشاه گجراتی به بیدر/ محمدآباد بازگشت (۸۳۵ق). در همین سال، احمدشاه خواهرزادهٔ خود شیرخان را به بهانه‌ای بکشت. در ۸۳۷ق هوشنگ‌شاه مالوه‌ای بار دیگر به دژ کهوله تاخت و این‌بار حاکم آن‌جا نرسنگه را بکشت و دژ را گشود. احمدشاه رهسپار رویارویی با هوشنگ‌شاه شد، اما نصیرخان فاروقی پادرمیانی کرد و پیمانی میان دو طرف بسته شد که بنابر آن بیدر به احمدشاه و کهرله به هوشنگ‌شاه تعلق گرفت. چون راجگان تلنگانه با بهره‌گیری از درگیری‌های احمدشاه با شاهان گجرات و مالوه لوای سرکشی برافراشته بودند، احمدشاه بار دیگر به آن سرزمین تاخت و پس از سرکوبی و واداشتن راجگانی مانند سنگه سوم، فرمانروای ورنگل، را به فرمانبرداری و خراجگزاری، به بیدر بازگشت. وی در اواخر عمر از کارهای عمومی کناره گرفت و زمام امور دستگاه دیوانی را به میان محمود نظام‌الملک سپرد و ملک‌التجار خلف بصری را به حکومت دابول و دیگر بنادر کشور گماشت. در سال آخر پادشاهی‌اش، پسر بزرگ خود ظفرخان را به ولی‌عهدی برگزید و مسئولیت کامل پادشاهی را به او داد و پسر سوم خود محمدخان را شریک وی در ادارهٔ کشور کرد. سپس قلمرو خود را میان پسرانش بخش نمود و از آن میان ماهور و کَلَم و رام‌گیری و بخشی از برار را به شاهزاده محمودخان و تلنگانه را به شاهزاده داودخان سپرد. پس از مرگ وی، ظفرخان با لقب علاءالدین احمدشاه (دوم) بر تخت شاهی بیدر نشست. تاریخ مرگ احمدشاه را برخی منابع، رجب ۸۳۸ق نوشته‌اند. شهاب‌الدین احمدشاه را پادشاهی پارسا و درویش‌منش گفته‌اند که به علوم و فنون ظاهری و باطنی آراسته بود و «پیوسته به صحبت اکابر سادات و مشایخ و صلحا و زهاد بزک جستی و رغبت تمام داشتی و در مجلس همایونش همیشه ندمای حکمت شعار و حکمای فضیلت دثار حاضر بودندی و محفل رابه لطایف کلمات و تعریف مکارم صفات بیاراستندی.» (برهان مآثر، ۷۳) در دورهٔ او دانشوران، عارفان، ادیبان، هنرمندان و جنگاوران بسیاری از ایران و فرارود و عراق، به دکن کوچیدند و به‌گونه‌ای مؤثر و چشمگیر بر نقاشی، معماری، سیاست،مذهب و دیگر وجوه زندگی مردم این سرزمین اثر نهادند. از جملهٔ این کوچندگان، پسر و نوادگان شاه نعمت‌الله ولی بودند. به‌نوشتهٔ فرشته، احمدشاه پس از مرگ پیر خود سیدمحمدگیسودراز، شیخ حبیب‌الله جنیدی و میرشمس‌الدین قمی را نزد شاه نعمت‌الله در کرمان فرستاد و «تا به وکالت سلطان دست ارادت به دامن آن قطب زمان زده استدعای همت نمایند.» شاه نعمت‌الله فرستادگان وی را به گرمی پذیرفت و ملاقطب‌الدین کرمانی را با تاج دوازده ترک و نامه‌ای به خط خود نزد احمدشاه گسیل داشت. گویند چون شاه نعمت‌الله در آن نامه سلطان را «شهاب‌الدین احمدشاه ولی» خواند، وی به همین لقب آوازه یافت. احمدشاه چندی بعدخواجه عمادالدین سمنانی و سیف‌الله حسن‌آبادی را پیش شاه نعمت‌الله فرستاد و از او خواست تا یکی از پسرانش را به دکن بفرستد. شاه نعمت‌الله، به‌جای تنها پسر خود شاه خلیل‌الله، نوهٔ خود نورالله را به دکن فرستاد و احمدشاه با همهٔ شاهزادگان و امرا به پیشباز او رفت و وی را به بیدر برد و در جای ملاقات قریه و مسجدی ساخته موسوم به نعمت‌آباد گردانید. میرنورالله را ملک‌المشایخ لقب داد و دختر خود را به همسری او درآورد. شاه نعمت‌الله ولی دو رسالهٔ فارسی به نام‌های نصیحت‌نامهٔ خلیفةالله فی ارضه و نسبت خرقهٔ سلطان احمدشاه ابوالمغازی‌البهمنی نوشت و برای احمدشاه فرستاد. پس از مرگ شاه نعمت‌الله (۸۳۴ق)، پسرش شاه خلیل‌الله با دو پسر دیگر خود، شاه حبیب‌الله و شاه محب‌الله، به دکن کوچید و احمدشاه آن‌ها را به گرمی پذیرفت و یکی دیگر از دختران خود را به زنی شاه حبیب‌الله و دختر شاهزاده ظفرخان (علاءالدین احمد) را به زنی شاه محب‌الله داد. شاه حبیب‌الله همچنین درشمار امرای بهمنی درآمد و در چندین جنگ با هندوان شرکت جست و به لقب غازی مخاطب گردید. احمدشاه مشوّق پرشور علوم عقلی و سرایندگان و نویسندگان فارسی‌گو بود. آذری اسفراینی/ طوسی (۷۸۴ـ ۸۶۶ق) در دورهٔ

احمدشاه به دکن رفت و به دربار او پیوست و ملک‌الشعرای دربارش شد و به فرمان او منظومه‌ای به‌نام بهمن‌نامه در تاریخ بهمنیان سرود. هنگامی که احمدشاه بنای شهر بیدر را به‌پایان رسانید، آذری در مدح شاه و وصف شهر قصیده‌ای ساخت و نیز دو بیت شعر گفت که آن دو بیت را ملاشرف‌الدین مازندرانی، که به خوش‌نویسی آوازه داشت و مرید شاه‌نعمت‌الله بود، به خط خوش نوشت و سنگ‌تراشان تلنگی در سنگ بزرگی کنده، بر بالای کاخ احمدشاه در بیدر نشاندند.

منابع: برهان مآثر، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷ـ ۷۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۲۸، ۱۱۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایرانی در خارج از ایران، ۱۸ـ ۲۰؛ تاریخ فرشته، ۱/۳۱۹ـ ۳۲۲؛ تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، ۲۳۳ـ ۲۳۵؛ تشیع در هند، ۱۱۹ـ ۱۲۲؛ حدایق‌السلاطین، ۸۱ـ ۸۳؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱/۲۶۶ـ ۲۶۷، ۴۴۳؛ دکن کی بهمنی سلاطین، ۱۴۲ـ ۱۷۲؛ طبقات اکبری، ۴۱۴ـ ۴۱۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۶۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۰، ۱۶۹، ۲۵۶ـ ۲۵۷؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۳ـ۱۴، ۲۸، ۳۳ـ ۳۴؛ آزرمیدخت مشایخ فریدنی، «خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، جلد یکم، صص ۲۳۱، ۲۳۳ـ ۲۳۴؛ محمد سلیم مظهر، «ورود زبان فارسی به شبه قاره و گسترش آن»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۷ش، ص ۱۱؛ *The Bahmanis of Deccan*, 166-169, 179-223; *Encyclopaedia of Islam*, 2/924; *A History of Sufism in India*, 1/252; 2/56-57; *A Socio-Intellectual History of The Isnā 'Asharī Shī'is in India*, 2/250-256;

برزگر

احمدشاه یکم گجراتی (ah.mad.šāh-e.ye.kom-e.go.ja.rā.ti)، سلطان شهاب‌الدین احمدشاه فرزند تاتارخان فرزند مظفرشاه یکم، ۷۹۳ ـ ۴ ربیع‌الثانی ۸۴۶ق، پادشاه گجرات (۸۱۳/ ۸۱۴ ـ ۸۴۶ق). پس از مرگ نیای خود مظفرشاه (۸۱۳/ ۸۱۴ق)، در پتن بر تخت شاهی گجرات نشست. دورهٔ او را می‌توان دورهٔ تحکیم پایه‌ها و تثبیت قلمرو پادشاهی نوبنیاد گجرات دانست و بخش اعظم پادشاهی سی‌وسه سالهٔ او در جنگ با شاهک‌های راجپوت هندوی همسایه و فرمانروایان مسلمان کشورهای همجوار، مانند مالوه، خاندیش و دکن گذشت. در اوایل حکومتش (گویا در ۸۱۵ق) شورش عم خود فیروزخان، پسر مظفرشاه، را فرونشاند و فیروزخان و برادرانش (یعنی عموهای دیگر احمدشاه)، هیبت‌خان و سعادت‌خان و شیرخان، که در دژ بهروج پناه گرفته بودند، ناگزیر از در تسلیم درآمدند و به ملازمت پادشاه شتافتند. هوشنگ‌شاه، فرمانروای مالوه (۸۰۸ـ ۸۳۸ق) نیز که در پاسخ به درخواست کمک فیروزخان، رو به گجرات نهاده بود، بی‌آنکه با سپاه احمدشاه که به رویارویی او فرستاده شده بود درگیر شود، به مالوه بازگشت. احمدشاه در ۸۱۳/۸۱۴/ ۸۱۵ق/ ۸۳۰ق، به اشارهٔ پیر خود، شیخ احمد کهتّو (ـ۸۴۹ق)، برجای شهر هندویی اساول، شهری به‌نام احمدآباد بر کران رود سابرمتی/ سانبهر برآورد که به‌زودی، با بازارها و مساجد و بناهای باشکوه دیگر خود، به‌جای پتن/ نهرواله، پایتخت احمدشاه و جانشینان او گردید. «منقول است که بنای احمدآباد به دست چهارتن احمد نام آغاز یافته، یکی قطب‌المشایخ والاولیا شیخ احمد کهتو و دویم سلطان احمد والی شهر مذکور که یک سرطناب به‌دست خود ایشان بوده و سر دیگر به‌دست شیخ بوده است، سیوم شیخ احمد، چهارم ملااحمد.» (مرآت سکندری، ۲۵) در اواخر ۸۱۴/ ۸۱۵ق، فیروزخان و برادرانش باز بر احمدشاه بشوریدند و رای‌نمل/ رنمل، راجهٔ ایدر، نیز با آنان همدست گردید. این بار نیز فیروزخان، کاری از پیش نبرد و از احمدشاه شکست خورد و پس از آنکه راجهٔ ایدر نیز عهد بگسست و اسبان و فیلان و کلاً بنگاه او را بگرفت و با پیشکشی خود نزد احمدشاه فرستاد، به ناگور گریخت و به دست حاکم آن‌جا به قتل آمد. در ۸۱۶ق، هوشنگ‌شاه مالوه‌ای از غیبت احمدشاه که بر سر راجهٔ جالاوار لشکر کشیده بود، بهره برد و به تاخت و تاز در گجرات پرداخت، اما چون احمدشاه سردار خود عمادالملک سمرقندی را به مقابله‌اش فرستاد از درگیری مستقیم تن زد و به مالوه بازگشت. احمدشاه در ۸۱۷ق، به دژ جوناگره/ چونه‌گره لشکر کشید و راجهٔ آن‌جا را به خراجگزاری واداشت و بدین‌سان قلمرو پادشاهی گجرات را که تا این هنگام به شهرهای ساحلی محدود بود، به نواحی مرکزی سورت گسترش داد. در راه بازگشت از این فتح هم، بتخانهٔ سیدپور، با بت‌های زرین و سیمین آن‌را «از بیخ و بن کنده، اموال بسیار متصرف شد.» در ۸۱۹ق تا ناگور تاخت و اتحادیه‌ای از شاهک‌های راجپوت را، که از پشتیبانی هوشنگ‌شاه مالوه‌ای برخوردار بود، درهم شکست. در ۸۲۰ق برای رویارویی با نصیرخان، فرمانروای خاندیش/ خاندیس (۸۰۱ـ ۸۴۱ق) که با پشتیبانی هوشنگ‌شاه مالوه‌ای به سلطانپور و ندربار در غرب گجرات تاخته بود، روی بدان‌سوی

نهاد، اما نصیرخان بگریخت و در دژ اسیر/ اسیرگره پناه گرفت. احمد شاه چون به ندربار رسید، دریافت که هوشنگ‌شاه نیز به تحریک برخی زمین‌داران هندوی گجرات، مانند راجهٔ ایدروراجهٔ جانپانیر به خاک گجرات تاخته است. پس به رویارویی هوشنگ‌شاه شتافت و وی را به بازگشت به مالوه واداشت و راجگان همدست او را نیز به خراجگزاری ناگزیر کرد و با فرستادن لشکری بزرگ، راجهٔ سورت را که از فرصت بهره برده، از فرمانبرداری سرباز زده بود، به دادن خراج مقرر واداشت. پس سپاهی نیز بر سر نصیرخان که در دژ تهانیسر پناه جسته بود، فرستاد و چون نصیرخان در خود تاب درایستادن ندید، به ناچار از در تسلیم و وفاداری درآمد و احمدشاه هم حکومت وی برخاندیش را به رسمیت شناخت. در ۸۲۲ق به مالوه لشکر کشید و پس از برخوردی با هوشنگ‌شاه، در نزدیکی مندو/ شادی‌آباد، پایتخت مالوه را غارت کرد و به احمدآباد بازگشت. در ۸۲۳/ ۸۲۴ق به‌سوی ولایت چنپانیر روی نهاد و پس از گرفتن پیشکش از راجهٔ آن‌جا و تعیین مالیات سالیانه برای او، راه بازگشت به احمدآباد را پیش گرفت. در ۸۲۵ق از غیبت هوشنگ‌شاه، که برای گرفتن فیل به‌جاجنگر رفته بود، بهره برد و به مالوه تاخت و مندو را چند ماه بی‌نتیجه شهربندان کرد و در همان‌حال سپاهیانی را برای تاخت و تاز و غارت به نواحی اطراف فرستاد. سپس چون از بازگشت هوشنگ‌شاه خبر یافت، از شهربندان مندو دست برداشت و به سارنگ‌پور رفت و در آن‌جا اردو زد. پس از چند نبرد سهمگین میان احمدشاه و هوشنگ‌شاه در سارنگ‌پور که در اوایل ۸۲۶ق درگرفت و هیچ‌یک از دو طرف در آن به پیروزی قطعی نرسید، احمدشاه به احمدآباد بازگشت (جمادی‌الاخری ۸۲۶ق) و تا مدتی به عملیات نظامی تازه‌ای برضد مالوه اقدام نکرد. در ۸۲۹–۸۳۲ق به عملیات نظامی گسترده‌ای برضد پونچه/ پونجا، راجهٔ ایدر، دست زد و برای تسهیل عملیات خود و داشتن پایگاهی برای این عملیات، دژی به‌نام احمدنگر در حدود سی‌کیلومتر ایدر برآورد. پس از کشته شدن پونجا بر اثر فرو افتادن از اسب در گرماگرم نبردی با سپاهیان احمدشاه (۹۳۱ق)، هررای / پیراو، پسر و جانشین او، درخواست صلح کرد و حاضر به خراجگزاری شد و احمدشاه به احمدآباد بازگشت. احمدشاه در ۸۳۲ق باز به ولایت ایدر تاخت و یکی از دژهای معروف آن‌جا را گرفت. در ۸۳۳ق راجه کانهاو، راجهٔ جالواره که از جنگ‌های احمدشاه با راجهٔ ایدر و دیگر راجگان هندو بیمناک شده بود، از جالواره گریخت و به نصیرخان، فرمانروای خاندیش (آسیر و برهانپور)، پناهید و سپس با سفارش‌نامه‌ای از او نزد احمدشاه یکم بهمنی (–۸۳۸ق) رفت و با سپاهی که احمدشاه بهمنی به یاری او گماشت، بر نواحی ندربار و سلطان‌پور در گجرات تاخت. اما سپاه گجرات، به فرماندهی شاهزاده محمدخان پسر بزرگ احمدشاه، راجهٔ جالواره و سپاه بهمنی، به فرماندهی شاهزاده علاءالدین احمد، پسر بزرگ احمدشاه یکم بهمنی، و نیز نصیرخان را که پس از آن به کمک راجهٔ جالواره آمده بود شکست و شاهزاده علاءالدین احمد به دولت‌آباد گریخت و راجهٔ جالواره و نصیرخان نیز به کوهستان کلند در خاندیش رفتند. چندی بعد (حدود ۸۳۴ق)، احمدشاه بهمنی از مرگ حاکم نیمه مستقل جزیرهٔ مهایم (امروزه بخشی از بمبئی) به‌نام قطب، که خراجگزار شاهان گجرات بود، بهره برد و آن جزیره را به تصرف در آورد. در پی آن سرداران گجراتی، نخست از دریا و خشکی به تهانه، مهم‌ترین شهر در بخش شمالی ساحل کُنْکن، که از قلمرو بهمنیان به‌شمار می‌آمد، تاختند و پس از گرفتن آن‌جا، مهاجمان بهمنی را از مهایم بیرون راندند. در ۸۳۵ق احمدشاه بهمنی باز به گجرات تاخت و میان وی و احمدشاه گجراتی در نزدیکی دژ تنبول، جنگی سخت درگرفت که ظاهراً به پیروزی قطعی هیچ‌یک از دو طرف نینجامید. با این همه، احمدشاه بهمنی، به سبب دادن تلفات بسیار، ماندن در گجرات را به سود خود ندید و به قلمرو خود بازگشت. احمدشاه گجراتی در ۸۳۶ق به آخرین لشکرکشی مهم خود برضد راجگان هندو دست زد و به سوی میوات و ناگور تاخت. چون به قصبهٔ سبزپور رسید «افواج به تاخت و تاراج مواضع و قصبات فرستاد و هر جا بتکده به نظر درآمد، به خاک برابر کردند، و بعد از چند به روز آن‌جا [احمدشاه] قصبهٔ دونگرپور نزول کرد» و کنیسا راجهٔ که گریخته بود «به خدمت رسید و در سلک مطیعان منسلک گردید و پیشکش لایق گذرانید، سلطان احمدشاه ولایت کیلواره را... به خاک تیره یکسان کرده بتکده‌ها و بتان را برانداخت.» بسیاری را بکشت و سپس رو به ولایت راتهور نهاد و پس از گرفتن پیشکش از بزرگان آن‌جا و دیداری با پسرعم خود فیروزخان بن شمس‌الدین دندانی، که حکومت ناگور را داشت و به خدمت احمدشاه رسیده، پیشکشی گران تقدیم نموده، به احمدآباد بازگشت (طبقات اکبری، ۴۶۱). در ۸۳۹ق محمودشاه خلجی که از سرداران هوشنگ‌شاه مالوه‌ای بود محمدشاه غزنین‌خان، پسر هوشنگ‌شاه، را به زهر بکشت و بر تخت شاهی

مالوه نشست. مسعودخان، پسر محمدشاه، به احمدشاه گجراتی پناهید و از او یاری خواست. احمدشاه که در پی بهانه‌ای برای یورش به مالوه می‌گشت، با سپاهی انبوه رو بـه مـالوه نـهاد و مندو/ شادی‌آباد را به محاصره گرفت و بسیاری از نواحی مالوه از جمله سارنگ‌پور را به تصرف خود درآورد (۸۴۲ق). امـا در نتیجهٔ مقاومت دلیرانه و هوشمندانهٔ محمودشاه، کاری از پیش نبرد و پس از آنکه در اردویش قحطی و وبا افتاد، نـاگـزیر بـه گجرات بـازگشت. احـمدشاه سرانـجام پس از یک پـادشاهی بلندمدت، که بخش عمدهٔ آن به تخریب بت‌ها و بت‌خانه‌ها و سرکوبی بی‌امان هندوان گذشت، دیده بـر جـهان فـرو بست و جای خود را به پسر بـزرگش مـحمدشاه داد. احـمدشاه یکـم گجراتی را پادشاهی دین‌دار، پرهیزکار، دادگر و سختگیر گفته‌اند. وی مرید شیخ احمد کهتو و برهان‌الدین قطب عالم بتالوی بود. گویند طبع نظم هم داشت و بیتی از او نـقل کـرده‌انـد. تاریخ احمدشاهی حُلوی شیرازی در تاریخ دورهٔ او (گویا به نظم) است.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۸۲/۲ـ ۱۹۰؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۸۶؛ طبقات اکبری، ۴۴۹ ـ ۴۶۲؛ مآثر رحیمی، ۱۳۴/۲ـ ۱۳۷؛ مآثر محمودشاهی، ۱۹، ۳۲، ۳۳ ـ۳۶، ۴۹، ۵۲؛ مرآت سکندری، ۲۲ـ ۴۶؛
A Critical Sutudy of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi Period, 158-159; *Encyclopaedia of Islam* , 2/1125; *A History of Sufism in India*, 1/406-407.

بروزگر

احمد شروانی (ah.ma.d-e.šer.vā.ni)، فرزند محمدتقی فرزند میرزا محمدعلی فرزند میرزا ابراهیم‌خان انصاری هـمدانـی، حـدیدهٔ یمن ۱۲۰۰ــ پوناهند ۱۲۵۶ق، عالم، ادیب، شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه قاره. نیای بزرگش ابـراهـیم‌خان و جـدش مـیرزا محمدعلی در دستگاه نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ ۱۱۶۰ق) صاحب مقام بودند. پدرش پس از آنکه در شروان نشیمن گزید به شیخ محمد شروانی آوازه یافت. شیخ محمد پس از چندی به یمن کوچید و در آنجا ازدواج کرد و از این وصلت احـمدشروانـی بدنیا آمد. شیخ احمد فنون ادبی را نزد شیخ محسن بن عـیسی نجفی و بهاءالدین بن محسن‌الجبل‌العاملی فراگرفت. فقه مذهب شافعی را نـزد شـیخ عـلی بـن یـحیی العـفیف یـمانی و سـید زین‌العابدین ابن‌العلوی المدنی و فقه مذهب شیعه را نزد پدرش آموخت. در ۱۲۲۰ق رهسپار هند شد و در کلکته نشیمن گزید و در مدرسهٔ فورت ویلیام به تدریس عربی پرداخت. پس از چند سال تألیف و تصحیح چندین کتاب به زبان عربی از جمله دیوان متنبی، قاموس فیروزآبـادی، الف لیلة و لیـل، عـجایب‌المـقدور و رسایل اخوان صفا مدرسه را ترک گفت و در ملازمت غازی‌الدین حیدر، ملقب بـه شـاه‌زمان، حکـمران اوده (۱۲۲۹ــ ۱۲۴۳ق) درآمد. پس از درگذشت وی، به بنارس و حیدرآباد و بهوپال و بمبئی سفر کرد. اگرچه شمار زیادی از آثار شروانی به زبان عربی است، اما اشعاری چند به زبان فـارسی از او بـه یـادگار است. اشعاری از وی در آفتاب عالمتاب محمد صادق‌خان اختر نـقل شده است. از آثارش: حدیقةالافراح لازالةالاتراح در احوال ادبای عصر خود؛ نفحةالیمن فی ما یزول به ذکره الشجن، کـه بـه‌همت فیلوت به زبان انگلیسی ترجمه شـده و در ۱۲۲۶ق در کـلکته چاپ شده است؛ العجب‌العاجب؛ المکاتیب؛ المناقب‌الحیدریه که مجموعهٔ اشعاری است که در مـدح شـاه زمـان سـروده است؛ منهاج‌البیان صافی در عروض و قافیه؛ شمس‌الاقبال در مـناقب ملک بهوپال؛ بحرالنفایس و حوارس‌التفریح؛ تاج‌الاقبال؛ الشافی در عروض و قافیه

منابع: الاعلام، ۲۴۶؛ اعیان‌الشیعه، ۱۳۰/۳؛ ایضاح‌المکنون، ۳۸۵/۱؛ تـذکرهٔ شـعرای آذربـایجان، ۲۰/۵ـ ۲۱؛ تـذکرهٔ عـلمای هـند، ۱۹؛ دانشـمندان آذربـایجان، ۳۱؛ الذریـعه، ۲۹۱/۵؛ ۳۷۰/۶؛ ریحانةالادب، ۳۳۶/۳؛ روز روشن، ۳۶ـ ۳۷؛ سرایندگان شعر فارسی در قفقاز، ۸۲ـ ۸۳؛ صبح گلشن، ۱۸۰ـ ۱۸۱؛ فهرست کتابهای چـاپی عربی، ۲۲۶، ۹۶۲؛ الکرام‌البررة، ۱۱۲/۱؛ معجم‌المـطبوعات‌العـربیه، ۱۱۲۰ـ ۱۱۲۱؛ معجم‌المؤلفین، ۱۲۹/۲؛ مکـارم‌الآثـار، ۱ و ۱۰۸/۲ـ ۱۰۹؛ نزهةالخواطر، ۳۴/۷ـ ۳۵؛ هدیةالعارفین، ۱۸۴/۱؛ یادگار، سال ۵، شمارهٔ ۴ و ۵، صفحهٔ ۱۴۲ـ ۱۴۵.

بروزگر

احمد صفیپوری (ah.mad-e.sa.fi.pu.ri) ، فرزند عبدالرحیم فـرزند عبدالکریم، ز ۱۲۶۰ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از پدرش عبدالرحیم که دانشوری برجسته بود دانش آموخت و خود در علوم ادبی استادی یافت. از آثار او شـرح دیـوان عـرفی به‌فارسی است که گزارشی است کمابیش مختصر دربارهٔ چهل و هشت قصیدهٔ دیوان عرفی (ــ ۹۹۹ق). وی در این شرح پس از آوردن یک یا چند بیت، نخست واژگان دشـوار آن را مـعنی و سپس بیت را گزارش می‌کند. این گزارش در اول رجب ۱۲۵۴ق به انجام رسیده است. دست‌نویس‌هایی از ایـن اثـر در بـرخـی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ آیت‌الله مـرعشی در قـم (بـه‌شمارهٔ

۱۹۴۰) و مـوزهٔ مـلی پـاکسـتان کـراچـی (بـه‌شمارهٔ N.M.1961-1354) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۵۸-۱۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۱۶/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۳۰۶/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷/۷.

برزگر

احمد عظیم‌الدین (ah.mad.a.zi.mod.din)، پتنا ۱۸۸۲م ـ ، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پس از دریافت دانشنامهٔ لیسانس علوم انسانی، فهرست‌نگار بخش عربی کتابخانهٔ ملی شرقی پتنا شد. پس از چندی با هزینهٔ دولتی برای ادامهٔ تحصیل به آلمان رفت و از یکی از دانشگاه‌های آن کشور، موفق بـه دریافت درجهٔ دکتری زبان‌شناسی شـد. در ۱۹۱۴م بـه هـند بازگشت و استاد زبان عربی در اورینتل کالج دانشگاه پنجاب لاهور شد. در ۱۹۱۹م به زادگاهش رفت و در بخش زبان عربی و فارسی کـالج پـتنا بـه تـدریس پـرداخت. احـمد عـظیم‌الدین *Sometische Sprashwissen schaften* نـوشتهٔ بـروکلمان را از آلمانی به انگلیسی برگرداند. احـمد عـظیم‌الدیـن مـدیر مـجلهٔ علمی‌تحقیقاتی معاصر دانشکدهٔ پتنا بود. وی افزون بر تدریس و تحقیق، اشعاری نیز سرود که مجموعهٔ آن با نام گل نغمه به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ یونیورسیتی اورینتل کالج لاهور، ۱۵۴-۱۵۵؛ زندگی‌نامه، ۱۱۸؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱۸۹؛ یونیورسیتی اورینتل کالج کی اساتذه کا تحقیقی ادبی اور درسی سرمایه، ۸۹؛

Catalogue of the Oriental Institute Library University of Chicago, 1/319, 2/571.

فتح‌نیا طبری

احمد عـلامه (ah.mad-e.al.lā.me)، سـدهٔ نـهم هـجری، نـویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار سلطان زین‌العـابدین (۸۲۳ـ ۸۷۴ق) در کشمیر می‌زیست و در طریقت از شیخ نورالدین ولی که پیروانش را به‌زبان محلی کشمیر تعلیم می‌داد، پیروی می‌کرد. احمد علامه کتابی به‌نام مرآت‌الاولیا به‌فارسی نوشت. این اثر ترجمهٔ کتابی به‌نام نورنامه به‌زبان کشمیری در سخنان نورالدین ولی است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۷/۱۱؛

فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 43.

فتح‌نیا طبری

احمدعلی احمد هندی ← احمدعلی جهانگیرنگری

احمدعلی امرتسری (ah.mad.a.li-ye.a.ma.rat.sa.ri)، فرزند میرزا مـحمدمهدی، امـرتسر ۱۳۰۲ / ۱۸۸۴ ـ لاهـور ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م، خطیب، محدث و نویسندهٔ فارسی‌نویس پاکستانی. پیش از آن‌که دورهٔ دبیرستان را به‌پایان برساند، پدرش درگذشت. عربی و فارسی را نزد استادانی، چـون عـبدالرحـمان مـدرس مـدرسهٔ تأئیدالاسـلام امـرتسر، مـولانا عـبدالبـاقی و مـولانا عبدالصمد فرا گرفت. از مـحضر بـزرگان شـیعه، چـون مـولانا ابوالقـاسم (ـ ۱۹۰۶م) و سـیدعلی‌حایری (ـ ۱۹۴۰م) بـهره جست. دروس عربی را از ثناءالله امرتسری که امام جماعت اهل حدیث بود، فراگرفت و به‌وی زبان انگلیسی آموخت. پس از آن به کار سرگرم شد. با مدارس نوبنیاد پاکستان همکاری داشت و مـردم را بـا هـفته‌نامهٔ شیعه آشـنا کـرد. از وی یک مـجموعه یادداشت‌های روزانـه بـاقی مـانده است. پـیروان خـادم‌حسین میرزایی که پیرو طریقهٔ قادیانی بودند، به وی پیشنهاد مـاهانه پانصد روپیه دادند که مبلغ قادیانی بشود، اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت. پسرش عسکری در سوانح حیات مـولانا نـوشته است «او، با محمد بن عبدالوهاب نجدی مـناظره داشـته است»، در حالی که وفات محمد بن عبدالوهـاب در ۱۱۱۵ق بـوده، امـا مولانا در ۱۳۰۲ق زاده شده است. سید غـلام عـباس نـقوی از مردم بهکر می‌گوید که شاگرد احمدعلی بوده است. از آثارش: لوامع‌القرآن (تـرجـمه و تـفسیر قـرآن)؛ کـتاب راهـنمای شیعه (مناظره)؛ سیرالاولین که تاریخ امویان است و در جواب تهذیب و تمدن اسلامی اختر ندوی نوشته شده است (لاهور)؛ اثرالولا بـه جواب اسرار روایـات کـربلا در جـواب خـادم‌حسین مـیرزایـی؛ مرآة‌القادیانیه و دلیل‌العرفان در رد قادیانی؛ پرواز قیاس در ردگروه پرویزی؛ لوح باب و بها؛ سلک‌الجواهر که درس‌های هدایت برای فرقهٔ آقاخانی (فرقهٔ اسماعیلیه) است؛ فـتح حـیدری در مـناظرهٔ مونتگمری؛ ظفرالمـبین در مـناظرهٔ مـعین‌الدیـن؛ فـتح‌المـبین در جواب ملاکرم‌دین. این مناظره میان مولانا و کرم‌دین بـهین در کندیان از توابع میانوالی (پنجاب) اتفاق افتاد؛ میزان‌المـقال در مـناظرهٔ چـکـوال؛ مـفاتیح‌البرکات در جـواب شـوائط‌البرقات

سیدقطب‌علی‌شاه (ـ ۱۳۲۷ق)؛ ماهیه / ماهیت معاویه؛ الانصاف فی استخلاف در جواب رساله‌ای به نام استخلاف‌الانصاف از قاضی اکمل مرید میرزا غلام احمد قادیانی که در طرفداری از خلفای ثلاثه نوشته بود؛ بهائیت؛ دستورالعمل اسلام؛ قرآن مجید مترجم مع تفسیر لوامع‌التنزیل به‌اردو؛ معارف‌القرآن به‌اردو، وراثت شیعه بیوگان کا قرآنی اور ایمانی فیصله به‌اردو؛ اصلاح‌الاعتقاد فی عصمة‌الانبیاء عن‌الاجتهاد به‌اردو؛ شان مجاهد جرّار اور نشان حیدر کرار به‌اردو؛ مختصرالاشتقاق به‌اردو؛ مذهب اورسائنس به‌اردو؛ رکعات نماز (لاهور، ۱۹۶۶م)، الشهادة (لاهور، ۱۳۳۳ق).

منابع: امامیه مصنفین، ۲۱، ۵۸-۵۹، ۱۲۵، ۳۷۳، ۴۲۸، ۴۵۳، ۵۰۰، ۵۳۲؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۲۲-۲۴؛ فهرست آثار چاپی شیعه در شبه‌قاره، ۳۰؛ مطلع انوار، ۱۰۶-۱۰۷.

رسولی

احمد علی جهانگیرنگری (ah.ma.d-a.li-ye.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، آقا احمدعلی / مظهرعلی فرزند شجاعت‌علی فرزند عبدالعلی، داکا، شوال ۱۲۵۵ ـ کلکته ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ق، ادیب، شاعر و فرهنگ‌نویس ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیاکانش از مردم اصفهان بودند، اما در روزگار نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ـ ۱۱۶۰ق) به هند کوچیدند. احمدعلی تحصیلات عربی و فارسی و فن عروض و بلاغت را نزد اسدالله کوکب فراگرفت. به‌سبب تسلط فراوانش بر ادب در هند آوازه یافت. در ۱۲۷۹ق از داکا به کلکته کوچید و مدرسه‌ای به نام احمدیه در آن‌جا به راه انداخت و تا پایان زندگی ریاست آن‌را بر عهده داشت. در ۱۲۸۰ق به‌توصیهٔ ادوارد بیلس کوول (ـ ۱۹۰۳م) به استادی زبان فارسی آن مدرسه برگزیده شد. احمدعلی در آغاز به‌فارسی و سپس به ریخته شعر می‌سرود. با نساخ معاصر و معاشر بود و بر دیوان اول اشعار نساخ به‌نام دفتر بی‌مثال تقریظی سرود. از شاگردانش آزاد جهانگیرنگری، معراج‌الدین واصف، محمداشرف، متخلص به اشرف، ابوالعاصم عبدالحلیم، متخلص به عاصم و فدای سیلهتی را می‌توان یاد کرد. از آثارش: مؤید برهان (کلکته، ۱۲۸۲ق) در رد قاطع‌برهان اسدالله غالب که غالب نیز در رد آن شمشیر تیز را نوشت؛ شمشیر تیزتر (۱۸۶۸م) که در رد شمشیر تیز غالب است؛ رسالهٔ ترانه دربارهٔ رباعی فارسی. این رساله را بلاخمان با مقدمه و حواشی کامل در ۱۸۶۷م در کلکته به‌چاپ رسانید؛ رسالهٔ اشتقاق در دستورزبان فارسی (کلکته، ۱۲۸۹ق / ۱۸۷۲م)؛ هفت آسمان که آخرین اثر احمدعلی است. او قصد داشت که کتاب جامعی دربارهٔ مثنوی و مثنوی‌سرایان در ادب فارسی تألیف کند، و آن‌را بر حسب اوزان و بحور هفت‌گانهٔ معمول در مثنوی، به‌هفت بخش (هفت آسمان) تقسیم نماید، اما پس از نوشتن مقدمه و بخش اول آن (آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف)، درگذشت و این کار ناتمام ماند. احمدعلی در مقدمهٔ این کتاب شرح حال پانزده تن از مثنوی‌سرایان را آورده و در متن کتاب هفتاد و هشت مثنوی فارسی در بحر سریع و نیز سرایندگان آن‌را معرفی کرده است. تذکرهٔ هفت آسمان در ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م در کلکته در سلسله انتشارات انجمن آسیایی بنگال، با مقدمه‌ای به‌زبان انگلیسی چاپ شده است؛ تصحیح مثنوی ویس و رامین؛ تصحیح اسکندرنامهٔ نظامی؛ تصحیح اقبال‌نامهٔ جهانگیری؛ تصحیح منتخب‌التواریخ بدایونی؛ تصحیح مآثر عالمگیری؛ تصحیح دو جزء اول اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۴/۳، ۵۶۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۰۸/۲-۴۱۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۸۵-۵۹۲؛ ثلاثهٔ غساله، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۹۵-۱۹۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۲۷-۱۳۲؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۵۰/۱-۴۵۱؛ الذریعه، ۲۸۵/۲۳؛ ۲۲۸/۲۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۸/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۷/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۰۶/۱؛ هفت آسمان، مقدمهٔ فارسی و مؤخرهٔ انگلیسی؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 42-43; *Parsian Literature*, C.A.Storey, 1/906.

رسولی

احمدعلی‌خان مرادآبادی (ah.mad.a.li.xān-e.mo.rād.ā.bā.di)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در ح‍۱۲۱۹ق / ۱۸۰۴م کتابی به‌نام نزهة‌الضمایر نوشت. این اثر دربارهٔ تاریخ افغان‌های روهیله در بریلی، رامپور و فرخ‌آباد است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲۰ در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۴/۲؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 43; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/698.

فتح‌نیا طبری

احمدعلی خیرآبادی (ah.mad.al.li-ye.xayr.ā.bā.di)، مولوی شیخ‌احمدعلی فرزند مخدوم‌بخش فرزند حسن‌علی فرزند شیخ‌محمد، معروف به روشن‌میان، ز ۱۲۹۱ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در لاهرپور درس خواند. پدرش وی را به دهلی برد، اما روزگاری برنیامد که پدرش درگذشت. در تصوف مرید شاه‌محمد سلیمان تونسوی (-۱۲۶۷ق) بود. از او کتابی به‌نام قصر عارفان/مخدوم‌زادگان فتحپور در چهار باب، به‌جا مانده که در ۱۲۹۱ق نوشته شده و زندگینامه و حالات پیران قادری، سهروردی، چشتی و نقشبندیان و نیز تاریخ شبه قاره از راه یافتن مسلمانان بدین سرزمین تا روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) است. این کتاب در ۱۸۹۰م در رامپور و در ۱۳۱۲ق در لاهور و نیز دو باب آن در یک مجلد به‌کوشش دکتر محمدباقر و پیش‌گفتاری به اردو از او در ۱۹۶۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳، ۶۰۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۲/۱۱،۵۹۸/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۳۵/۳-۲۲۳۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 43; *Mughals in India* , 46.

برزگر

احمدعلی سهارنپوری (ah.mad.a.li-ye.sa.hā.ran.pu.ri)، شیخ احمدعلی محدث بن لطف‌الله، - جمادی‌الاولی ۱۲۹۷ق، دانشمند دینی حنفی ماتریدی و محدث و نویسندهٔ شبه‌قاره. در سهارنپور به‌دنیا آمد و پرورش یافت و نزد استادان زادگاهش درس خواند. سپس به دهلی رفت و نزد شیخ مملوک علی نانوتوی دانش آموخت و از شیخ وجیه‌الدین سهارنپوری، و به‌واسطهٔ او از عبدالحی برهانوی (-۱۲۴۳ق)، اسناد حدیث حاصل کرد. پس از آنکه به مکه سفر کرد و حج گزارد و کتاب‌های مهم حدیث را نزد شیخ اسحاق بن محمد افضل دهلوی خواند از او، در نقل حدیث، اجازه گرفت. پس از سفری به مدینه و زیارت بارگاه پیامبر(ص) به هند بازگشت و به تدریس سرگرم شد، در حالی که چرخ زندگی‌اش را با بازرگانی می‌گذراند. عمرش در تدریس و تصحیح صحاح سته (شش مجموعهٔ حدیث مهم اهل سنت) گذشت و از آن میان ده سال در تصحیح صحیح بخاری صرف و تعلیقات مبسوطی بر آن نوشت. از آثار فارسی وی رسالهٔ دلیل‌القوی علی ترک‌القرائت للمقتدی، در اثبات لزوم ترک قرائت سورهٔ فاتحه در نماز جمعه برای مقتدی است که در ۱۲۷۰ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. برگردان اردوی آن، از خود احمدعلی، نیز در ۱۲۹۵ق در دهلی منتشر شده است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستان، ۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۸۰؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳/۷-۴۴.

برزگر

احمدعلی فتح‌آبادی (ah.mad.a.li-ye.fath.ā.bā.di)، خدانواز فرزند سلطان، ز ۱۲۰۱ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در مدرسهٔ نواب معلا عمادالدوله گورنر بهادر، در خدمت سیدمحمد مجدالدین به تحصیل پرداخت. احمدعلی در ۱۲۰۰ق کتابی به‌نام شرح فصول اکبری/ خلیص فصول اکبری نوشت. این کتاب در دو فن است: فن نخست در تصریف در یک مقدمه، سه مقاله و جز آن و فن دوم در رسم‌الخط است. این اثر در ۱۲۸۹ق در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۴۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۱۸/۱۳-۲۶۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۲۱/۳.

فتح‌نیا طبری

احمدعلی فیض‌آبادی (ah.mad.a.li-ye.feyz.ā.bā.di)، فرزند یوسف‌علی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی به خواهش مهاراجه کیرت چند در ۱۲۴۵ق / ۱۸۲۹م کتابی به نام مختصر در احوال تیموریه نوشت. این اثر در تاریخ تیموریان شبه‌قاره تا ۱۲۲۸ق / ۱۸۱۲م، به‌ویژه روزگار فرمانروایی شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳-۱۲۲۱ق) است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۴۴۲۹ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۲۲/۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۳۳۸/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 43; *Mughals in India*, 45; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/523.

فتح‌نیا طبری

احمد قصوری (ah.mad-e.qa.su.ri)، شیخ‌احمد فرزند محمدقریشی عباسی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۶م کتابی به‌نام سراج‌الطالبین برای فیض‌پیران و مطالعهٔ شاگردان مکتب تدوین کرد. این کتاب دربردارندهٔ نمونه نامه‌هایی است به پدر، پسر، برادر کلان، برادر خرد، مادر، خواهر، خالو، عمو، چاچی/ زن‌عمو، خوشدامن/ مادرزن، خسر/ پدرزن و پدرشوهر، زمین‌دار، سید، خان، حاکم...، اسناد خرید و فروش، طلاق، فروخت باغ، خانه و کنیزک. نسخهٔ دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی، ۴۱۱/۵، ۵۰۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۹۰/۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 50.

فتح‌نیا طبری

احمدقلی صفوی (ah.mad.qo.li-ye.sa.fa.vi)، سده دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که در روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) کتابی به نام تاریخ عالمگیری نوشت. مؤلف در این اثر به شرح تاریخ و رویدادهای زمان اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و کاست‌ها (طبقات موروثی هند) پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۸ در کتابخانه علیگر نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۳۲/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۸/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 50; *Mughals in India*, 49; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/599.

فتح‌نیا طبری

احمد کالپوی (ah.mad-e.kal.pa.vi)، شیخ احمد بن محمد بن ابی سعید حسینی ترمذی کالپوی، ــ ۱۹ صفر ۱۰۸۴ق، دانشمند دینی و صوفی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در کالپی به‌دنیا آمد و نزد پدرش شیخ محمد (ــ۱۰۷۱ق) که صوفی و دانشمندی برجسته بود و شیخ محمد افضل بن عبدالرحمان عباسی اله‌آبادی درس خواند. در حیات پدرش مراتب کمال را پیمود و بدو دست ارادت داد و در ۲۴ سالگی، در دورهٔ اورنگ زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق)، بر مسند ارشاد نشست. به سماع میل تمام داشت و «صاحب کشف و کرامات بوده به جانب هر کس که توجه می‌فرمود، بی‌اختیار در وجد و سماع می‌آمد. بسا منکران که به دعوی سنگدلی خود، در مجلس شریفش حاضر شده‌اند، چون موم گداخته‌اند و از انوار کرامتش شمع اعتقاد برافروخته‌اند.» (تذکرهٔ حسینی، ۲۷۹) احمد در کالپی درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد. از آثارش: ۱ــ مشاهدات صوفیه (نسخهٔ کتابخانهٔ علیگر) به فارسی با نثر آمیخته به رباعیات، که در دیباچهٔ آن می‌گوید: «این چند کلمه‌ای است در ترجمهٔ معانی که ارباب شهود آن را مشاهده نمود و بر زبان فصاحت بیان عنایت فرموده، از جابه‌جا چیده در این مختصر میان گنجانیده... مسمی به مشاهدات صوفیه می‌گردد.»؛ ۲ــ جوامع‌الهدایت به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ علیگر)؛ ۳ــ شرح عقاید نسفی، که شاید همان اثر قبلی باشد. گفتنی است در تذکرهٔ علمای هند و خزینة‌الاصفیا از صوفی‌ای به نام میر سید احمد گیسو دراز کالپوی یاد شده که «پسر و مرید سید محمد [کالپوی؟ درگذشتهٔ ۱۰۳۱ق] است، جامع علوم ظاهر و او را جذبه و حقایق و معارف و عشق و محبت و سماع و وجد بود و اشعار هندی و فارسی گفتی و با منکران و مدعیان، مذاکره و مناظره کردی و مسائل توحید و مقدمات شیخ محی‌الدین عربی را علانیه دفاع کردی... و چون او را با خواجگان چشت خصوصیت خاص بود و در متابعت ایشان حتی الوسع کوشیدی، علی‌الخصوص میر سید محمدگیسو دراز را بسیار دوست داشتی و گیسو دراز کردن ایشان نیز به متابعت ایشان بود و کتابی به عبارت عربی در شرح اسمای حسنی موسوم به جوامع‌الکلم و مختصری به عبارت فارسی در حقایق و معارف فرموده که مسمی به مشاهدات است. وفات او در سال یک هزار و پنجاه و هشت هجریست.» (خزینة‌الاصفیا، ۴۷۴/۱) باید دید که این دو احمد که هر دو اهل کالپی، شهری میان کانپور و اله‌آباد و دارای اثری به نام مشاهدات (صوفیه) هستند، ولی سالمرگ آن دو را به‌اختلاف (یعنی ۱۰۸۴ و ۱۰۵۸ق) نوشته‌اند، یکی هستند یا دو کس جداگانه‌اند. احمد کالپوی به فارسی شعر هم می‌سرود و کاشفی تخلص می‌کرد و نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 2052Pi/VI278) نگه‌داری می‌شود که انواع شعر از غزل، رباعی، ترجیع‌بند و قصیده را در بر می‌گیرد. در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نسخه‌ای از منظومه‌ای به نام گلشن معانی، در داستان «مدهومالت

و منوهر» از داستان‌های کهن هندی، به شمارهٔ ۳۹۵۱/۸۹۹ وجود دارد که در ۱۰۷۸ق به دست سراینده‌ای به نام سید احمد بن فیض‌الله کالپوی سروده شده است. برخی منابع وی را با سید احمد کاشفی کالپوی (یحتمل به‌نادرست) یکی دانسته‌اند.

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۲۷۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۱؛ تصوف بر صغیر مین، ۲۳/۲۰، ۸۸؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۵۸/۱، ۴۷۴؛ صبح گلشن، ۴۰۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۸۴، ۲۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۲۳/۳؛ ۸۹۵/۷، ۹۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۹۰/۳؛ ۳۰۸۱/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۶۱/۵-۶۳؛
Dictionary of Indo-persian Literature , 534.

برزگر

احمد کرمانشاهی (ah.mad-e.ker.man.šā.hi)، آقااحمد فرزند آقا محمد علی کرمانشاهی / بهبهانی فرزند وحید بهبهانی، کرمانشاه ۱۱۹۱ــ همان‌جا ۱۲۳۵ق، دانشمند دینی ایرانی. علوم معقول و منقول، ادبیات، فقه، کلام، اصول و جز آن را نزد پدرش آموخت. در پانزده سالگی بر صمدیهٔ شیخ بهایی حاشیه نوشت. در ۱۲۱۰ق به عراق رفت و در نجف و کربلا نزد آخوند ملا محمد اسماعیل یزدی، سید بحرالعلوم و شیخ محمدجعفر نجفی کاشف‌الغطاء درس خواند. در ۱۲۱۲ق به کرمانشاه بازگشت و پس از یک ماه به نجف رفت. اما در ۱۲۱۶ق پس از حملهٔ وهابیان دیگر بار به کرمانشاه بازگشت. وی به بسیاری از شهرهای ایران سفر کرد و در قم از میرزای قمی درس آموخت و از وی اجازه گرفت. در ۱۲۱۹ق به هندوستان رفت و در حیدرآباد دکن میرزا ابوالقاسم شوشتری، معروف به میرعالم، وی را به گرمی پذیرفت. پس از آن به شهرهای لکنو، کلکته، فیض‌آباد، عظیم‌آباد، بنگاله و مرشدآباد سفر کرد و با فقیهان و علمای آن‌جا دیدار نمود. وی بیشتر آثارش را در هندوستان نوشت و در ۱۲۲۴ق به کرمانشاه بازگشت. چون درگذشت پیکرش را در کنار آرامگاه پدرش به خاک سپردند. از آثارش مرآت‌الاحوال جهان‌نما شامل خاطرات، سفرنامه و زندگینامهٔ خاندان وحید بهبهانی، مشهور به آقا، به‌فارسی که آن را در ۱۱۱۹ق به نام محمدعلی میرزا دولتشاه فرزند فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ــ ۱۲۵۰ق) نوشته است (تهران، ۱۳۷۲ش)؛ تاریخ‌الائمه به فارسی، تنبیه‌الغافلین به فارسی؛ کشف‌الشبهه عن حکم‌المتعه به فارسی؛ نورالانوار در اصول احکام؛ محمودیه در شرح صمدیه؛ کشف‌الریب والمین عن حکم صلوة‌الجمعه و العیدین به عربی؛ شرح مختصر نافع؛ قوت لایموت؛ ربیع‌الازهار در فقه و اصول؛ تحفة‌المحبین در اثبات خلافت علی(ع)؛ جواب مسایل مرشدآباد؛ جواب مسایل فیض‌آباد؛ تاریخ نیک و بد ایام؛ تحفة‌الاخوان در تاریخ انبیا، خلفا و امامان شیعه که به تاریخ بغلی معروف است؛ الدرالغرویه در اصول احکام؛ مخزن‌القوت؛ مناهج‌الاحکام در قضا و شهادات در فقه به عربی؛ غزوات امیرالمؤمنین(ع)؛ تفسیر قرآن مجید؛ عقدالجواهرالحسان؛ رسالهٔ فیضیه.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۹۳/۳، ۱۳۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۶، ۷۸۰؛ الذریعه، ۳۰۰/۵؛ ۲۶۱/۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیة‌الله نجفی مرعشی، ۱۱۹/۱۱-۱۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۴۸/۱-۱۴۹؛ الکرام‌البرره، ۱۰۰/۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قارهٔ هند، ۱۹۳/۱؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، مقدمه و در صفحات فراوان؛ مکارم‌الآثار، ۹۹۴/۳-۹۹۹؛ وحید بهبهانی، در صفحات فراوان؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 385, *Supplement*, 96, 131; *Mughals in India*, 47; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1130.

نیبانیان

احمد کشمیری (ah.mad-e.kaš.mi.ri)، ملااحمد، سدهٔ نهم هجری، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از نوادگان ملا احمد علامه، شیخ‌الاسلام کشمیر و مولف فتاوی شهابی، بود و ملک‌الشعرایی دربار پادشاه کشمیر، سلطان زین‌العابدین (۸۲۶ــ ۸۷۷ق)، را داشت و شاعری حاضرجواب و بدیهه‌گو بود. به فرمان سلطان زین‌العابدین، مهابهارت را به فارسی برگردانید. همچنین کتابی در تاریخ کشمیر به نام تاریخ وقایع کشمیر یا وقایع ملک کشمیر داشته که گویا ترجمهٔ راج ترنگینی بوده و امروزه در دست نیست. بدو ترجمهٔ کتاب سنسکریت کتهاسرت ساگره به فارسی با عنوان بحرالاسمار نیز منسوب است که ظاهراً ناتمام ماند و در ۱۰۰۳ق عبدالقادر بدایونی به تکمیل آن مأمور گشت.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۹۷/۱، ۴۳۲-۴۳۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۱/۳؛ تاریخ حسن، ۸/۱، ۵۳، ۳۶۷، ۳۷۱؛ تاریخ کشمیر اعظمی، ۵۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۹۱/۲؛ تحایف‌الابرار، ۲۹۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۷۵/۱-۷۷، ۲۱۹؛ راج ترنگینی، ۲۴؛ صابرآفاقی، «نثرنویسی فارسی در کشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷، مهر و آبان ۱۳۴۹ش، ص۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 41; *Iranica*,3/365; *Mughals in India* ,20.

برزگر

احمد کشمیری تاره‌بلی (ah.mad-e.keš.mi.ri-ye.tâ.re.be.li)، فرزند محمد نعیم، ـ ۱۲۷۸ق، صوفی قادری کبروی سهروردی نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در سرینگر به دنیا آمد و پرورش یافت و نزد قاضی جمال‌الدین کشمیری درس خواند. قرائت و تجوید را از قاری عباداللّه فراگرفت. سپس به شیخ محمد اکبر هادی دست ارادت داد و مدتی دراز ملازم او بود و آنگاه برمسند ارشاد نشست و در میان مردم کشمیر هواداران بسیار یافت. از آثارش :۱ــ افضل‌الطریق که در ۱۲۶۱ق نوشته شده و دربارهٔ آموزش‌های عرفانی شیخ بابا اشرف، معروف به اشه بابا محمد، فرزند خواجه بابا محمدرضا است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1958-955)؛ ۲ــ تحفهٔ احمدیه دربارهٔ مراقبت، کسب وحدت و کسب نظر(نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان به شمارهٔ N.M.1958-955)؛ ۳ــ مکتوبات شیخ احمد تاره بلی که مجموعهٔ نامه‌های او است و به دست ابومحمد حسن شعری کشمیری (۱۲۲۳ــ۱۲۹۸ق) گردآوری شده است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1958-955) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۳۲۶-۳۲۵/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۸۳/۳، ۱۳۳۳، ۱۹۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۲۱-۲۲۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 48-49.

برزگر

احمد کلاتی (ah.mad-e.ka.lâ.ti)، میرزا احمدعلی فرزند محمدحسین‌خان کلاتی، ــ کویته ۱۳۱۲ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار خدادادخان، حاکم کلات / قلات (۱۸۵۷ ــ ۱۸۹۴م) به‌سر می‌برد. احمد در ۱۸۷۳م به‌سبب درگیری با والی کلات به جیکب‌آباد سند کوچید. پس از آن یک‌سال و نیم در دربار میرعلی مرادخان، والی خیرپور، زندگی کرد و نزد او از احترام فراوان برخوردار بود. در حکومت انگلیسی‌ها، دوازده سال در تته، نظامت ادارهٔ نمک را به‌عهده داشت. در ۱۸۹۳م که خدادادخان از حکومت کلات برکنار شد و میر محمودخان (ــ ۱۹۳۱م) به جای او حکومت یافت، وی میرزا احمدعلی را به کلات فراخواند. چندی وی همه‌کارهٔ کلات بود. محمدزیب مگسی دربارهٔ او می‌نویسد: «میرزا صاحب نهایت خلیق و ذی‌علم و سخنور و قدردان سخن بود. در ایام مدارالمهامی خود با پدرم، نواب قیصرخان مگسی، رابطهٔ الفت و صداقت محکم و مستحکم داشتند تا مدت‌العمر وفادار بودند. میرزا احمدعلی صاحب اولاد هم بوده و اولاد آن سخنور نامدار هنوز در بلوچستان سرمی‌کشد.» احمد از راه بزرگانی چون بایزید پیروی می‌کرد، اما روش زندگی او مانند عارفان نبود. در مفرح‌القلوب (۱۶ نوامبر ۱۸۷۳م / ۲۵ رمضان ۱۲۹۰ق) آمده: «میرزا احمد در قلات بود» و وی را از اهالی قلات نام برده و غزلی از وی نیز در آن به‌چاپ رسیده است. در شمارهٔ ۱۳ اوت ۱۸۷۶م / ۲۲ رجب ۱۲۹۳ق آمده که میرزا احمد در خدمت میرخیرپور بوده است. در شمارهٔ ۱۸ مارس ۱۸۷۷م / ۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۴ق) دربارهٔ او «حال وارد شکارپور شد» نوشته شده است. در شماره‌های یکم سپتامبر ۱۸۷۸م و ۵ ژانویهٔ ۱۸۷۹م آمده که در آن روزها در نوشهره ناظر ادارهٔ نمک بود. محمد ابراهیم خلیل می‌نویسد که احمد «شاعری فصیح و ناثری بلیغ است، نظمش دل‌پسند و نثرش ارجمند.» به‌گفتهٔ وی برخی از نمونه‌های نثر احمد با امضای علیم‌اللّه علیم آمده است. در ۱۳۰۸ق که میرزا احمد در تته رئیس ادارهٔ نمک بود، میر سید غلام مرتضی مثنوی یوسف و زلیخا را به زبان سندی برگرداند. به این سبب احمد نیز قطعه‌ای سرود که تاریخ سرایش آن مثنوی را نشان می‌دهد. وی به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. اما از وی قصاید و مراثی و هجو هم به‌جا مانده است. برخی اشعار میرزا احمد که در نعت است تخلص علیم دارد.

منابع: پاکستانی ادب، ۳۳۰ ـ ۳۳۱؛ تکمله مقالات‌الشعرا، ۲۴ ـ ۳۰؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۷۴ ـ ۸۰؛ شعرای فارسی‌گوی بلوچستان، ۲۳-۲۷؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگویی در کلات و کوئته»، هلال، جلد دوازدهم، شمارهٔ ۱ (شمارهٔ مسلسل ۴۷)، تیر ۱۳۴۷ش. صص۴۲ ـ ۴۴؛

Perssian Poets of Sind, 282-285.

رسولی

احمد کنبو (ah.mad-e.kan.bu)، احمد بن بهبل بن جمال، ز۱۰۲۳ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس هندی. دربارهٔ وی جز این نمی‌دانیم که نویسندهٔ کتابی در تاریخ عمومی به نام معدن اخبار

احمدی / معدن اخبار جهانگیری است که حدود ۱۰۲۳ق نوشته شده است. این کتاب در دو جلد است: ۱ـ پادشاهان باستان ایران، امویان، عباسیان و خاندان‌های همروزگار آنان، شاهان چین و اروپا، چنگیزخان و جانشینانش تا ۷۵۴ق، امپراتوران روم شرقی، صفویان، ازبکان، غزنویان، غوریان، سلاطین دهلی تا ابراهیم لودی، و فرمانروایان مسلمان بنگال، ۲ـ تیموریان که از تیمور و جانشینانش آغاز می‌گردد و به فرمانروایان تیموری هند از بابر تاجهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) به تفصیل می‌پردازد و در ضمن آن رویدادهای دورهٔ شاهان سوری هند را نیز شرح می‌دهد. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی، دیوان هند (به شمارهٔ ۱۰۷۱) و دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ آذر H-105) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۱۰/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۰۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب، ۴۱۹ـ۴۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 888, 1034; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,48;*Iranica* , 1/639; *Mughals in India*, 46; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/124.

برزگر

احمد کهتو، شهاب‌الدین احمدبن‌عبدالله کهتوی ← احمد مغربی

احمد گیسودراز کالپوی ← احمدکالپوی

احمد لکنویی (ah.mad-e.lak.nu.i)، سیداحمد، مشهور به علامهٔ هندی، فرزند محمدابراهیم فرزند محمدتقی فرزند حسین فرزند دلدار علی نقوی نصیرآبادی لکنویی، لکنو ۱۲۹۵ـ همان‌جا ۱۳۶۶ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه قاره. در زادگاهش برآمد و نزد پدرش شمس‌العلما محمد ابراهیم (۱۲۵۹ـ ۱۳۰۷ق)، و علمایی مانند میرزا محمد حسن کشمیری، مولوی سید محمد مدرس مدرسهٔ ناظمیه، مولوی سید فراز حسین، مولوی شیخ فداحسین، مولوی سید علی اصغر، مولوی مظفر علی‌خان مرادآبادی و تاج‌العلما درس خواند. چندین بار به عراق سفر کرد و در ضمن این سفرها نزد علمای بزرگ آن‌جا به ادامهٔ تحصیل پرداخت و از علمایی مانند آیة‌الله میرزا فتح‌الله شیرازی، مشهور به شیخ‌الشریعه، آیة‌الله سید محمدکاظم طباطبایی، آقا محمدباقر طباطبایی و حاج شیخ حسین مازندرانی اجازهٔ اجتهاد گرفت. نخستین سفرش به عراق در ۱۲۹۸ق همراه پدرش بود. در ۱۳۰۵ق برای بار دوم بدان‌جا سفر کرد و در ۱۳۲۵ق با خانوادهٔ خود به آن‌جا رفت. در سفر ۱۳۲۶ق مسألهٔ تقسیم وقف غازی‌الدین حیدر، پادشاه اوده را حل و فصل کرد. در ۱۳۲۸ق در لکنو انجمنی به نام یادگار علما بنیاد نهاد. در ۱۳۳۱ق برای تقسیم وثیقهٔ موقوفهٔ نواب ممتاز محل به کربلا سفر کرد و در همان سال مدرسهٔ جعفریه را پایه گذاشت که در آن ۱۰۰ تا ۱۲۵تن در رشته‌های جغرافیا، هندسه، حساب، زبان ترکی، عربی و علوم دینی درس می‌خواندند. در ۱۳۳۵ق انجمن دارالتبلیغ را تأسیس کرد. در بازگشت به هند نیز به انجام برنامه‌های دینی، علمی، سیاسی و تبلیغ دین اسلام پرداخت و زمان زیادی را در کلکته به‌سر برد و جزوه‌های تبلیغی به چاپ رسانید. چون درگذشت، پیکرش را در حسینیهٔ دلدار علی نقوی در لکنو، مشهور به حسینیهٔ غفران مآب، به خاک سپردند. وی مؤلف آثار فراوانی به فارسی و عربی و اردو است. از آثارش: ۱ـ ورثة‌الانبیاء (که در ۱۳۳۲ق نوشته و در شرح احوال سید دلدار علی نقوی و فرزندانش است و از جهت دربرداشتن مطالب تاریخی و رجالی، اثری سودمند است و نام آن از حدیث «العلماء ورثة‌الانبیاء» گرفته شده است (هند، ۱۳۳۶ق)؛ ۲ـ حمایة‌الاسلام به اردو که مجموعهٔ مقالات سیاسی و مطالبی دربارهٔ مصالح احکام دینی است (هند، ۱۳۳۰ق)؛ ۳ـ فلسفة‌الاسلام؛ ۴ـ تحریم‌الخمر فی‌الاسلام به اردو؛ ۵ـ قول فیصل به اردو در مسائل کلامی؛ ۶ـ ریاض‌العباد در فقه؛ ۷ـ فتاوی احمدیه؛ ۸ـ احکام‌المسافرین؛ ۹ـ ازهارالهدی در رد اسرارالهدی؛ ۱۰ـ اثبات حق در رد نصاری؛ ۱۱ـ عشرهٔ مبشره در مقاتل؛ ۱۲ـ المسیحیة والاسلام؛ ۱۳ـ الدلیل والبرهان؛ ۱۴ـ نظر فلسفیانه بر معراج؛ ۱۵ـ اختیارات در ادعیه؛ ۱۶ـ کشکول؛ ۱۷ـ التشفیع والصرف؛ ۱۸ـ دارالابرار؛ ۱۹ـ رسالة‌الصحف؛ ۲۰ـ ساعتیه در صرف؛ ۲۱ـ زبدة‌الکلام؛ ۲۲ـ اشارات فی‌الکلام؛ ۲۳ـ الیاقوت؛ ۲۴ـ قاسمیة؛ ۲۵ـ کفایة‌السائلین؛ ۲۶ـ مدارج‌الموصول در شرح معارج‌الاصول؛ ۲۷ـ هموع دموع‌العینین در مقتل؛ ۲۸ـ بسط مقال فی اسماء‌الرجال؛ ۲۹ـ درایة‌الحدیث؛ ۳۰ـ عمادالدین در فقه به فارسی و عربی؛ ۳۱ـ انشای صد برگ؛ ۳۲ـ انشای عجب‌العجاب.

منابع: اسامیهٔ مصنفین، ۴۴؛ الذریعه، ۳۹۵/۳؛ ۹۰/۷؛ ۳۰۶/۱۶؛ ۲۱۳/۱۷؛ ۶۴/۲۵؛ شمع انجمن، ۳۱؛ مطلع انوار، ۸۶ـ۸۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۲۶/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵/۸؛ نقباءالبشر، ۸۸/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 534; *A Socio-Intellectual History of The Isnā'Ashari Shi'is in India*,1/151-152.

برزگر

احمد مدراسی (ah.mad-e.mad.rā.si)، قاضی نظام‌الدین احمد صغیر پسر عبدالله نائطی، ۱۱۱۳ــ ۱۱۸۹ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه قاره. فقه، حدیث، ادبیات عربی و فارسی را نزد استادان روزگارش آموخت و در دورهٔ نواب سعادت‌الله‌خان، حاکم آرکات/ کرناتک (۱۱۲۴ــ ۱۱۴۵ق) به کار قضا پرداخت. در خوش‌نویسی نیز ماهر بوده است. وی مؤلف یا مترجم آثاری به فارسی و عربی است. از آثارش: ۱ــ کنوزالسعادت (نوشته در ۱۱۴۲ق) در سرگذشت دوازده امام است؛ ۲ــ سرورالصدور بترجمةالزبور که ترجمهٔ ۱۵۰ مزمار از مزامیر داود از عربی به فارسی است؛ ۳ــ فیض‌الجلیل بترجمةالانجیل که ترجمهٔ انجیل به فارسی است؛ ۴ــ فیض‌الوهاب که ترجمه و شرح خلاصةالحساب شیخ بهایی به فارسی است و به‌خواهش عبدالوهاب، برادر نواب محمد علی والاجاه، حاکم آرکات (۱۱۶۴ــ ۱۲۱۰ق)، نوشته شده است؛ ۵ــ فتح‌الوهاب‌المجید که ترجمهٔ قول‌السدید شیخ عبدالعظیم مکی به فارسی است و در ۱۱۷۸ق به خواهش همان عبدالوهاب به انجام رسیده است؛ ۶ــ رساله فی مقدارالکعبه؛ ۷ــ انباءالاذکیاء بتحبیب‌الطیب والنساءالی سیدالانبیاء به عربی؛ ۸ــ وقائع نهفته در شرح جنگ ناصر جنگ، پسر نظام‌الملک آصف‌جاه (ــ۱۱۶۱ق)، با خواهرزادهٔ خود مظفرجنگ.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۲۳/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,465-466.

برزگر

احمد معمار لاهوری (ah.mad-e.meɛ.mār-e.lā.hu.ri)، فرزند حمید صدیق، ــ۱۰۵۹ق/ ۱۶۴۰م، معمار و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش از خجند به لاهور کوچید و در آن دیار سامان گرفت. احمد معمار از محضر علمایی چون عبدالسلام لاهوری و ملا عبدالسلام دیوایی کسب فیض کرد. وی که در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) از برجسته‌ترین طراحان و معماران بود، در ۱۰۶۴ق/ ۱۶۵۳م بنای معروف تاج‌محل را که آرامگاه همسر شاه‌جهان، ممتازمحل، است، در آگره بنا کرد. معمار در قدردانی شاه‌جهان از این کار با عظمتش از وی لقب نادرالعصر گرفت. رساله‌ای در حساب و هندسه به‌نام رسالهٔ احمد معمار از آثار او است که نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۱۲۵۷الف در آکادمی پشتو در پیشاور نگه‌داری می‌شود. فرزندان او عطاءالله رشیدی، لطف‌الله مهندس و نورالله معمار نیز از سرآمدان هنر معماری در روزگار مغولان بودند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۹/۲، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۹۶؛ ۳۳۶/۳؛ عمل صالح، ۲۱/۳؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۱۹، ۲۲۰، ۵۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۶/۱، ۱۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۷۵/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۵۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,48; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/14; *A Socio-Intellectual History of the Isna'Ashari Shi'is in India*,1/211.

فتح‌نیا طبری

احمد مغربی (ah.mad-e.maq.re.bi)، شیخ احمد کهتو فرزند عبدالله، ۷۳۸ ــ سرکهیج ۸۴۹ق، عارف هندی. در روایات موجود دربارهٔ زندگی وی همانند شرح حال‌های بسیاری از مشایخ بزرگ دیگر حقیقت با افسانه درآمیخته است. گویند در دهلی در خانواده‌ای اشرافی پا به دنیا گذاشت و درکودکی هنگامی که بیرون خانه‌اش بازی می‌کرد، ناگهان گردبادی وزید و وی را از خانه دور ساخت. وی راهش را گم کرد و پس از مدتی سرگردانی، به دست کاروانی از بازرگانان پنبه افتاد که او را به بابا اسحاق مغربی، از مشایخ بزرگ صوفیه در کهتو نزدیک ناگور، سپردند. بابا اسحاق وی را بزرگ کرد ودر سلسلهٔ خود وارد ساخت. احمد در ۱۲ سالگی همراه بابا اسحاق به دهلی رفت ودر ۲۵ سالگی از او خرقهٔ خلافت گرفت. پس از مرگ بابا اسحاق (۷۷۶ق) مدت ۱۲ سال به ریاضت پرداخت و سپس به مکه رفته حج گزارد و پیش از یورش تیمور به هند (۸۰۰ق) به دهلی بازگشت. به اسارت سپاهیان تیمور افتاد، اما چون وی را شناختند، آزادش کردند. همراه تیمور به سمرقند رفت و از آنجا رهسپار خراسان و سپس مکه شد و در بازگشت به دعوت

مظفرشاه گجراتی (-۸۱۴ق) در سرکهیچ در نزدیکی شهر آیندهٔ احمدآباد در گجرات نشیمن گزید (۸۰۲ق) و در آن‌جا خانقاهی بنیاد کرد و به ارشاد مردم پرداخت و مریدان بسیار یافت. فرمانروایان گجرات مظفرشاه و شهاب‌الدین احمد شاه (۸۱۴-۸۴۶ق) و محمدکریم شاه(۸۴۶-۸۵۵ق) وی را بسیار گرامی می‌داشتند و وجوهات بزرگی بدو می‌دادند. برابر برخی روایات در نتیجهٔ پافشاری وی بود که احمدشاه گجراتی شهر احمد آباد را بنیاد نهاد و به پایتختی خود برگزید. کهتوی در دانش‌های متداول روزگار خود ماهر بود و به فارسی شعر می‌سرود. برخی اشعارش در ملفوظات وی آورده شده است. در موسیقی نیز صاحب ذوق بود. از وی گذشته از اشعارش، رساله‌ای به‌جا مانده که به احمد شاه گجراتی پیشکش شده و ابوحامد اسماعیل بن ابراهیم، آن را شرح کرده است و عبدالله محمد بن عمر آصفی گجراتی در تاریخ گجرات به نقل از این شرح، زادگاه شیخ را روستای کهتو یاد کرده است. از ملفوظات شیخ احمد چند مجموعه به فارسی گردآوری شده است که از آن‌شمارند: تحفة‌المجالس محمود بن سعید بن صدر صوفی ایرچی (نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند به شمارهٔ D.P.977) و ملفوظات مغربی یا مرآت‌الوصول (نسخه‌های انجمن آسیایی بنگال به شمارهٔ E195 و دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ شیرانی ۶۱۸۴) که گردآوردهٔ محمد بن قاسم است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۵۶-۱۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۹/۱؛ ۳۱۸/۳؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۸۶۶-۸۹۱؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۱۴/۲-۳۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۹۷/۳؛ ۲۲۳۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۹۶؛ نزهة الخواطر، ۱۳/۳-۱۴؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 91; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 47,48; *Iranica*, 1/649; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/953.

برزگر

احمد مولتانی (ah.mad-e.mul.tā.ni)، احمد فرزند محمد/ محمود، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) در گجرات می‌زیست. در ۱۰۴۶ق/ ۱۶۳۶م کتابی به‌نام مجرب‌الشفاء تدوین کرد. این اثر در چهل‌و‌یک باب در شناختن نبض، قاروره و علامات بیماری‌ها و درمان آن‌ها است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر، در داروخانهٔ نظامی کراچی نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ دست‌نویس دیگری از آن به شمارهٔ ۲۹۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲۶/۲؛ ۳۴۷/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۰۶، ۱۱۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۱۵/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۹۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی گنج‌بخش، ۳۴۳/۱-۳۴۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 45; *Mughals in India*, 48.

فتح‌نیا طبری

احمد نظام‌شاه (ah.mad-e.ne.zām.šāh)، تیماهت فرزند ملک نائب نظام‌الملک بحری، -احمدنگر ۹۱۴ق، بنیادگذار دودمان شاهی نظام‌شاهیه در احمدنگر دکن. پدرش که بهر نام داشت، از برهمنان بیجانگر بود و در روزگار احمدشاه سوم بهمنی (۸۶۵-۸۶۷ق) در ولایت بیجانگر اسیر مسلمانان شد. سپس در سلک غلامان احمدشاه درآمد و ملک‌حسن نام گرفت. چون سلطان احمدشاه او را مردی قابل و صاحب خط و سواد هندی یافت، به پسر بزرگ خود، محمدشاه، سپرد تا به همراه وی به مکتب رود. وی در اندک مدتی سواد و خط فارسی نیز آموخت و به ملک‌حسن بهرلو مشهور شد. چون شاهزاده محمدشاه سوم در کودکی لفظ بهرلو را بحری تلفظ می‌کرد، وی از آن هنگام در میان عام و خاص به ملک حسن بحری ملقب شد. پس از چندی از معتمدان و محرمان محمدشاه شد و به فرمان او به منصب هزاری و ریاست قوش‌بیگی رسید. رفته‌رفته عزت و شوکت وی بالا گرفت و به خطاب و القاب اشرف همایون نظام‌الملک بحری اختصاص یافت. خواجهٔ جهان محمود گاوان گیلانی، وزیر سلطان‌محمد سوم (۸۶۷-۸۸۷ق)، او را به حکومت ولایات تلنگ، راجمندری، کندبیل و مضافات آن‌ها فرستاد. وی پس از کشته شدن خواجهٔ جهان (۸۸۶ق)، قائم مقام او شد و خطاب ملک نائب و منصب سرلشکری یافت. پس از درگذشت سلطان‌محمدشاه، بنا به وصیت او، وکیل‌السلطنهٔ پسرش سلطان‌محمود شد. وی اقطاع بیر و دیگر نواحی را که از توابع دولت‌آباد بود، جزو جنیر درآورد و سپس جنیر و جاکنه و نواحی آن را به اقطاع به فرزند خود ملک‌احمد داد. صاحب منتخب‌اللباب دربارهٔ اصل و نسب احمد آورده است که وی از دختر یکی از پادشاهان هند که در جنگی به اسارت محمدشاه

سوم بهمنی (۸۶۷ــ ۸۸۷ق) درآمده و به حرم او پیوسته بود، زاده شد. سپس ملک‌نائب نظام‌الملک به فرمان محمدشاه به اتابگی او گمارده شد و مادر و کودک را به ماهور و رامگیر برد و بدین ترتیب مردم، او را پدرِ احمد شناختند. این روایت را که سخت تردیدآمیز می‌نماید، گویا بدان‌سبب برساخته‌اند که برای خاندان نظام‌شاهیه که سال‌ها بر بخشی پهناور از قلمرو حکام بهمنی فرمان می‌راندند، نسبی عالی بسازند. پس از آن ملک نائب، خواجهٔ‌جهان دکنی را به همراه ملک احمد به جنیر روانه کرد تا در کار ملک، وی را یاری دهد، اما خواجهٔ جهان تا سلطان‌محمود به سن رشد برسد، خود ملک‌داری آن ولایت را برعهده گرفت و به پیغام‌های ملک نائب نیز در واگذاری ملک به ملک‌احمد اهمیت نداد. ملک‌احمد که صاحب داعیه بود، بر تسخیر قلاع همت گماشت. نخست دژ سیر را گرفت و محصول پنج‌سالهٔ مرهت و کوه‌کن را که در آن دژ نگه‌داری می‌شد، غارت کرد (۸۹۱ق) و از آن رهگذر رونقی در ملک او پدید آمد. سپس به تسخیر دژهای جوند، لهاکر، تنکی، ترونی، کندها، پورند، لورپ، جیودن، گهردرک، مرنجن، ماهولی و پالی پرداخت. آورده‌اند که در آغاز جوانی، آنگاه که برخی از اعضای خانوادهٔ سلطان‌محمود در جنگی به اسارت کفار درآمدند، به یاری آن‌ها شتافت و اسیران را از بند رهانید و نیز هنگامی که امرای دکن در بیدَر، پایتخت بهمنیان سر به شورش برداشته بودند، وی با رشادتی که از خود نشان داد، مخالفان را سرکوب کرد. پس از آن کوهکن را گرفت و در کار تسخیر دژ وندراج‌پوری بود که خبر قتل پدرش را شنید. از این‌روی به‌ولایت جنیر بازگشت و لقب پدر را بر خود نهاد و به احمد نظام‌الملک بحری مشهور شد. گرچه او لقب شاه به خود نداد، اما در دکن به احمدنظام‌شاه معروف شد. پس از آن تا حوالی قصبهٔ بیر، سیلوکانو و پتن را نیز گرفت. سلطان‌محمود چندین بار امیران و منصب‌داران را برای لشکرکشی به جنیر و دفع ملک‌احمد برگزید، اما هر بار آنان به سبب ضعف قدرت و توان یا به‌سبب عاقبت‌اندیشی از پذیرش آن سرباز زدند. چندبار نیز به تحریک قاسم‌برید که پس از ملک‌نائب در مقام وزارت، بر محمودشاه چیرگی یافته بود و بزرگ‌ترین رقیب احمد به‌شمار می‌رفت، یوسف عادل‌خان را به اتفاق خواجهٔ جهان‌دکنی و زین‌الدین علی طالش، حاکم جاکنه برای این امر برگزید. اما وی نه‌تنها آن را نپذیرفت، با ملک‌احمد نیز از در دوستی درآمد و به بهانهٔ تعزیت‌گویی حاجبی (ایلچی) نزد وی فرستاد و اظهار حمایت و دوستی کرد و دژ انداپور را هم

در ملک او درآورد. زین‌الدین علی طالش نیز در ضبط برخی نواحی، به نظام‌شاه قول اطاعت و همکاری داد، اما چون دانست شیخ مودی عرب (از امرای سلطان محمود که به بهادرالزمان مخاطب بود و از دیگر امرا به دلاوری و شجاعت امتیاز داشت) با دوازده هزار سپاهی رو به جنیر نهاده و تا دژ پرنده پیش رفته، از تصمیم خود بازگشت و بر آن شد تا به شیخ مودی عرب بپیوندند. نظام‌شاه تا حدود اردوی شیخ مودی پیش رفت، اما به سبب کمی سپاه و نیرو با وی نجنگید و چون از اندیشهٔ زین‌الدین علی، در پیوستن به شیخ مودی آگاه شد، لشکر را به نصیرالملک و زین‌الملک سپرد و شبانه به بهانهٔ شکار با جمعی از منصب‌داران از اردو بیرون آمد و به قصبهٔ جاکنه تاخت و آن‌جا را گشود. سپس بر شیخ مودی حمله برد و او را کشت و غنایم فراوان ربه‌دست آورد. در این هنگام چون سلطان‌محمود سپاه خود را به فرماندهی عظمت‌الله‌دبیر و دیگر امرا راهی جنیرکرد، نظام‌شاه نیز با لشکری گران، راهی احمدآباد بیدر شد و با تبانی با یکی از دروازه‌بانان شهر، شب هنگام به شهر درآمد. وی نخست اهل و عیال و متعلقان پدر را آزاد و روانهٔ جنیر کرد، سپس زن و فرزند امرایی راکه به جنگ با او دست بازیده بودند، اسیر کرد و راهی دژ پرنده شد. اما در نزدیکی قصبهٔ بیر با دریافت پیکی از سوی آن امرا که متعرض شجاعت و مردانگی او شده بودند، مجبور به آزادی اسرا شد. وی بار دیگر در ۸۹۵ق بر لشکر سلطان‌محمود با فرماندهی جهانگیرخان تاخت و آنان را در قصبهٔ بتکاپور تارومار کرد و جهانگیرخان و بسیاری از امرا را کشت. چون نظام‌شاه در نزدیکی قصبهٔ بتکاپور باغی ساخته بود، موسوم به باغ نظام، از آن‌رو این نبرد نیز به نبرد باغ مشهور شد. به شکرانهٔ این فتح قصبهٔ جیور را وقف مشایخ و علما کرد؛ سپس مظفر و منصور به جنیر رفته، بر مسند جهانبانی تکیه زد. در همان سال به صلاح‌دید یوسف عادل‌خان، نام سلطان‌محمود را از خطبه بینداخت و خطبه به‌نام خود کرد و چتر سفیدی که در آن هنگام نشان پادشاه دهلی، گجرات و مندو بود، بر سرگرفت. اما با اعتراض خواجهٔ جهان دکنی و برخی امرای دکن، خطبه را به‌نام سلطان‌محمود کرد و چتر را به بهانهٔ دفع گزند آفتاب، مرسوم ساخت و به صلاح‌دید امرا، بقیهٔ مردم نیز چتر سفید بر سر گرفتند. رفته‌رفته در دستگاه عادل‌شاهیان، عمادشاهیان، قطب‌شاهیان و بریدشاهیان و نیز در میان مردم دکن چتر بر سرگرفتن مرسوم شد. وی پس از چند ماه خطبه به‌نام خود کرد و یوسف عادل‌خان در بیجاپور (۸۹۵ــ۹۱۶ق)، عمادالملک

دربرار (۸۹۰ـ۹۱۰ق) و قطب‌الملک در تلنگانه (۹۱۸ـ ۹۴۰ق) را به شورش برضد محمودشاه دوم بهمنی (۸۸۷ـ ۹۲۴ق) فراخواند. سپس دژ دنداراجپوری را که از دژهای استوار کوهکن در نزدیکی بندرچیول بود، به صلح گرفت. پس از آن در اندیشهٔ فتح دژ دولت‌آباد برآمد و چون فتح آن دژ به‌زور ممکن نبود، با تبانی با والیان دولت‌آباد به‌نام‌های ملک‌وجیه و ملک‌اشرف که از سوی ملک نائب نظام‌الملک به ترتیب به دژداری و ولایت آن‌جا رسیده بودند، آن دیار را گشود. چون ملک وجیه داماد نظام‌شاه شد و ارج و قرب او نزد وی بالا گرفت، ملک اشرف بر او حسد ورزید و برادر و برادرزاده‌اش را کشت و خود به استقلال به حکومت دولت‌آباد پرداخت. احمد نظام‌شاه با شنیدن این خبر راهی فتح دولت‌آباد شد (۸۹۹ق)، اما چون قاسم‌برید و تاج‌الدین دکنی برای دفع تعرض یوسف عادل‌شاه (۸۹۵ـ ۹۱۶ق) به محمدآباد بیدر، از او یاری خواستند، وی نخست بدان دیار لشکر برد و پس از شکستن یوسف عادل‌شاه به دولت‌آباد تاخت. چون گرفتن آن‌جا دشوار بود، میان دولت‌آباد و جنیر در قصبهٔ نیکار، شهری به‌نام احمدنگر ساخت تا هر سال به‌هنگام دروی غلهٔ پاییز و بهار بدان‌جا لشکر کشد بدان امید که مردم دولت‌آباد را از کم‌توشگی به تسلیم وادارد (۹۰۰ق). در ۹۰۳ و ۹۰۴ق چندین‌بار به دولت‌آباد یورش برد و غله و زمین‌های زراعی و منازل مردم را به آتش کشید، اما نتوانست آن‌جا را فتح کند. در ۹۰۵ق عادل‌خان بن مبارک‌خان فاروقی، والی برهان‌پور (۸۶۱ـ ۹۰۶ق) که خراجگزار سلطان‌محمود گجراتی بود، با سرباز زدن از گزاردن خراج هر ساله‌اش به وی، از در مخالفت با او درآمد و با احمدنظام‌شاه طرح دوستی ریخت و به یاری فتح‌الله عمادالملک، سر سلسلهٔ عمادشاهیان در برار (۸۹۰ـ ۹۱۰ق) راهی فتح دولت‌آباد شد. در این هنگام ملک اشرف، حاکم دولت‌آباد از غارت‌های پیاپی نظام‌شاه از سلطان‌محمود گجراتی یاری خواست و خواستار درآمدن وی به دولت‌آباد شد. اما سلطان‌محمود که از عادل‌خان فاروقی، بسیار آزرده خاطر بود، برای تأدیب وی راهی برهان‌پور شد. عادل‌خان که چنین دید، از احمد نظام‌شاه و عمادالملک یاری خواست و آنان به یاری وی رفتند. نظام‌شاه به واسطهٔ یکی از مردم گجرات که نزد سلطان محمود گجراتی تقرب فراوان داشت، به حیله به سلطان نامه کرد که از این جنگ درگذرد، زیرا در صورت پیروزی خواهند گفت که سلطان‌محمود با لشکر فراوان بر لشکر اندک برهان‌پور فاتح شده است و این برای حسن‌شهرت سلطان خوب نیست. اما خود با لشکری آماده و نیز فیل بحری سال، در کمین نشسته بود تا در موقع مناسب بر لشکر گجراتیان بتازد. سلطان‌محمود که در صلح و جنگ مردد شد، نظام‌شاه فیل بحری سال را به سوی خیمه و اردوی سلطان روانه کرد. سلطان‌محمود که از پیش از نظام‌شاه شنیده بود که وی با چهار هزار سوار دکنی به اردوی سلطان‌محمود حمله خواهد کرد، از غریو و هیاهوی فیل که بر اردوی وی حمله آورده بود، بر آن ظن صحه گذاشت و پیش‌تر از آنکه احمدنظام‌شاه رسد، باگروهی از آن معرکه گریخت. در آن هنگام دکنیان به راحتی بر آنان تاختند، اما در برابر مقاومت گجراتیان به اردوی خود بازگشتند. پس از چندی بار دیگر ملک اشرف برای حمایت خواستن از سلطان‌محمود، دولت‌آباد را به همراه خراج هر ساله، به وی ارزانی کرد. سلطان‌محمود نیز برای تأدیب نظام‌شاه، این درخواست را پذیرفت و بدان‌جا لشکر برد. اما مردم دولت‌آباد که موافق سپردن دیار خود به سلطان‌محمود نبودند، پنهانی به نظام‌شاه نامه کردند و نوشتند که بندگان او هستند و دولت‌آباد را به وی ارزانی خواهند کرد. ملک اشرف که از این درخواست مردم آگاه شد، پس از چند روز از شدت اندوه درگذشت و نظام‌شاه نیز دولت‌آباد را گشود. در ۹۱۳ق پس از درگذشت داودخان فاروقی در برهان‌پور بر سر جانشینی وی اختلاف شد. ملک حسام‌الدین مغول که از امرای بزرگ برهان‌پور بود، کس نزد احمد نظام‌شاه فرستاد و عالم‌خان را که در احمدنگر اسیر بود، از وی خواست تا به پادشاهی بنشاند. اما محمودشاه در نظر داشت، عادل‌خان بن حسن‌خان فاروقی را که دخترزاده‌اش بود، به پادشاهی برهان‌پور بنشاند. ازاین‌رو با لشکری متوجه خاندیس شد. ملک حسام‌الدین مغول از نظام‌شاه و عمادالملک یاری خواست. آنان با لشکرهای خود به برهان‌پور شتافتند، اما موفق نشدند عالم‌خان را به حکومت بنشانند. در این هنگام که فرمانروایان ولایات مهم قلمرو دودمان بهمنی با محمودشاه و نیز با یکدیگر کشمکش داشتند، پرتغالی‌ها در سواحل غربی دکن پیاده شدند تا نیروی دریایی حاکم گجرات را درهم شکنند و هم به نفوذ متحد او، یعنی نیروی دریایی مصر در دریای عرب پایان دهند. در این میان احمد نظام‌شاه که موافق نبود، هیچ‌یک از بنادر ساحل غربی به پرتغالی‌ها واگذار شود، به ناوگان دریایی مصر و گجرات اجازه داد تا به قوای پرتغالی که در بندر چول در بیست مایلی جنوب شرقی بمبئی مستقر بودند، بتازد. آنان در ۹۱۴ق پرتغالی‌ها را شکست دادند، اما در همان سال پرتغالی‌ها

شکست خود را جبران کردند و پس از درهم شکستن ناوگان مصری، فرماندهٔ ناوگان گجراتی را نیز به صلح واداشتند. فرانسیشکودِآلمیدا، نایب‌السلطنهٔ پرتغال در هند (ـ۱۵۱۹م) احمد نظام‌شاه را هم به پرداخت مبلغی گزاف به‌عنوان غرامت جنگی واداشت، ولی او با پرداخت اندکی از آن با پرتغالی‌ها صلح کرد. مدتی بعد نظام‌شاه بیمار شد و پس از آن‌که پسر هفت‌سالهٔ خود، شیخ برهان را ولی‌عهد خود کرد، پس از چند ماه درگذشت. تاریخ درگذشت احمد نظام‌شاه را ۹۱۴ق یاد کرده‌اند، اما از متن یکی از نامه‌های آلفونسو آلبوکرک، نایب‌السلطنهٔ پرتغال در هند (ـ۱۵۱۵م) به پادشاه پرتغال چنین برمی‌آید که احمد نظام‌شاه تا اکتبر ۱۵۱۰م یعنی رجب ۹۱۶ق زنده بوده است. استقلال‌خواهی و شورش احمد نظام‌شاه حرکتی شد برای تجزیهٔ قلمرو دودمان بهمنی به نظام‌شاهیه در احمدنگر، عمادشاهیه در برار و عادل‌شاهیه در بیجاپور. وی گرچه نخست به کین‌خواهی پدر شکست‌های سختی به بهمنیان وارد آورد، ولی در طول حکومت خود بارها در کنار سپاه پادشاه بهمنی، برضد دشمنانش جنگید. مورخان دلیری و جنگاوری احمد نظام‌شاه را بسیار ستوده‌اند. وی به شمشیربازی علاقهٔ فراوان داشت و آن را در سراسر دکن رواج داد. نظام‌شاه در مذهب تسنن تعصب شدید داشت. از همین‌رو در ۹۱۱ق آن‌گاه که یوسف عادل‌خان در بیجاپور به‌جای خلفای راشدین به‌نام امامان شیعه خطبه کرد، احمد نظام‌شاه برضد او با پادشاه بهمنی متحد شد. اما پسرش شیخ برهان به ترویج مذهب امامیه همت گمارد و از آن پس دودمان نظام‌شاهیه به دودمان شیعی شهرت یافت.

منابع: برهان‌مآثر، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳ـ ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۷ـ ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۹۰ـ۱۹۲، ۲۰۴ـ ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۵ـ ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۴ـ ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۷۴؛ تاریخ فرشته، ۹۳/۲ـ۱۰۲؛ مآثرالامرا، ۹۰۶/۳؛ مآثر رحیمی، ۴۱۳/۲، ۴۲۹؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۹۶/۷ـ ۹۸؛ دکن کی بهمنی سلاطین، ۲۵۲ـ ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۷۶ـ ۲۸۵؛

A Socio-Intellectual History of the Isna'Ashari Shi'is In India , 2/260,261,263,265,282.

حجتی

احمدی ← عبدالقدوس کنگوهی

احمدی، عبدالقدوس ← عبدالقدوس کنگوهی

احمد یادگار ← تاریخ شاهی

احمدیارخان / محمدیارخان آفی / آنی / عافی ← گلزار خیال

احـمدیار مـرالوی (ah.mad.yār-e.ma.rā.la.vi)، ۱۱۸۲ ـ پس از ۱۲۵۶ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای سوهدره از روستاهای وزیرآباد به‌دنیا آمد. در جوانی در قلعهٔ اسلام‌گره ساکن بود. پس از چندی به گهنیان و از آن‌جا به مراله کوچید. پس از به‌پایان رساندن تحصیلات رایج، از راه طبابت و امامت مسجد روزگار می‌گذرانید. در همین زمان در شعر و شاعری نیز آوازه یافت. بیشتر تألیف‌های او به‌زبان پنجابی است. از آثار فارسی او می‌توان از شاهنامهٔ رنجیت سنگه*، ترجمهٔ منظوم بخشی از گرنته، نامه‌ای منظوم به‌نام پیر روشن‌ضمیر فقیرالله‌الدین برقندازی لاهوری و مناقب شریفه / مناقب سلیمانیه در ملفوظات و زندگینامهٔ خواجه سلیمان تونسوی (ـ ۱۲۶۷ق / ۱۸۵۰م) نام برد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۷/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۵/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۸۶، ۱۲۳۰۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 53; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1045.

فتح‌نیا طبری

احمدی بلگرامی (ah.ma.di-ye.bel.ge.rā.mi)، میر سید لطف‌الله بلگرامی، متخلص به احمدی و معروف به شاه لوها، ـ بلگرام ۱۱۴۳ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. «در سن بیست و دو سالگی به تصوف روی آورد و از طلب و تمنای دنیوی وارستگی یافته»، مدتی در برهان‌پور به خدمت شاه برهان شکاری رسید و روزگاری را از میر عبدالجلیل بلگرامی کسب سعادت نمود و سرانجام نزد میرسید احمد کالپوی رسید و مدت شصت سال انزوا گزید. بیشتر عالمان و صوفیان و شاعران روزگارش با وی بیعت کردند و از جملهٔ مریدان وی سید الله فرد بلگرامی و عظیم‌الدین بلگرامی بودند. میر نوازش علی بلگرامی که بیدل دهلوی وی را ستوده، نوهٔ او است. مؤلف شمع انجمن، شرح حال سید احمد بلگرامی* را به جای شرح حال سید

لطف‌الله گزارش کرده است، منتهی شعر را که شاهد آورده، از سروده‌های سید لطف‌الله است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۶۷؛ تذکرةالشعرای غنی، ۱۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۵؛ جونل، ۱؛ شمع انجمن، ۵۳؛ مآخذات احوال مشاهیر و شعرا، ۲۴۱/۲؛ نتایج‌الافکار، ۸۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 54.

سپاهی

احمدی بلگرامی (ah.ma.di-ye.bel.ge.rā.mi)، سید احمد فرزند سید عبدالله، متخلص به احمدی، ـ سهرند ۱۱۶۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره، وی برادر سید غلام علی مصطفی و برادرزادهٔ سید لطف‌الله بلگرامی بود. آزاد بلگرامی دربارهٔ وی می‌گوید: «احمدی بلگرامی سیدی پاک‌نژاد، دست به دامن صلاح و تقوی زده... مرید عم مکرم خود، سیدالعارفین، قدس سره... و مثل برادر خود میل به رباعی بیشتر داشت، عدد رباعیاتش زیاده از چهارصد باشد.» سید در فن تیراندازی و نبردآزمایی نیز متبحر بود. هنگامی که احمدشاه ابدالی در سال ۱۱۶۱ق به قندهار هجوم آورد، محمدشاه پسرش احمدشاه و نواب صفدر جنگ را برای مقابله با احمدشاه ابدالی از دهلی روانه کرد. سید احمدنیز همراه صفدرجنگ بود، اما بر اثر بیماری جگر ناگزیر در سهرند ماند و شاهزاده احمد از سهرند به ماچهی‌واره در کنار رود ستلج رسید. گمان می‌رود، احمدشاه ابدالی با سی‌هزار لشکر از راه لدهیانه برای تاراج به سهرند وارد شد و هر کس که در مقابلش می‌ایستاد، به قتل می‌رساند. سید احمد که در سهرند مانده بود، به طرفداری سادات و شیوخ شهر برخاست و لشکریان احمد ابدالی، وی را با تفنگ مجروح کردند و یک روز بعد از این واقعه، سید احمد وفات یافت. یک ماه بعد از فرو نشستن فتنهٔ احمد ابدالی، به‌دست محمدشاه، قبر سید احمد را شکافتند و جسدش را در مقبرهٔ شیخ احمد نامدار نزدیک دروازهٔ لاهور به خاک سپردند.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۴۱ـ۱۴۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۸؛ روز روشن، ۳۵؛ سرو آزاد، ۳۳۲، ۳۳۶؛ صحف ابراهیم، ۱۸.

سپاهی

احمدی پهلواروی (ah.ma.di-ye.pah.o.la.vā.ra.vi)، سیدالعلما و سندالعرفا شیخ احمدی فرزند (محمد)وحیدالحق فرزند وجیه‌الحق فرزند امان‌الله هاشمی جعفری، صفر ۱۱۷۶ ـ شعبان ۱۲۵۲ق، صوفی قادری، دانشمند و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای اهل علم و تصوف در پهلواری شریف، روستایی در ۱۵ کیلومتری عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار هند، زاده شد. پدرش وحیدالحق (ـ صفر ۱۲۰۰ / ۱۲۰۱ق) مردی دانشمند و استادی برجسته بود و تعلیقاتی بر هدایةالفقه، شمائل‌النبی ترمذی و تفسیر بیضاوی داشته است. احمدی علوم متداول را نزد پدرش فراگرفت و سپس به تدریس پرداخت. پس از درگذشت پدرش، جای وی را در مقام مدرسی مدرسهٔ مجیبیهٔ پهلواری شریف گرفت و شاگردان بسیار پرورد. در تصوف مرید و نیز از خلفای شاه نعمت‌الله پهلواروی (ـ ۱۲۴۷ق) بود. ابوالحسن فرد پهلواروی (۱۱۹۱ ـ ۱۲۶۵ق) و وصی احمد وصی پهلواروی (۱۲۳۶ ـ ۱۲۹۳ق) از شاگردان احمدی بودند. احمدی ظاهراً دیوان اشعاری داشته، ولی امروزه بیشتر سروده‌هایش از میان رفته و تنها ابیاتی از آن به جا مانده است، از آن‌میان این دو بیت: «کار ما از دست رفت و دست ما از کار رفت - کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد / بس که سرگردان شدم چون گرد با دامان هنوز ـ مشتِ خاک ما غبارکوچهٔ یاری نشد.» از آثار منثور او حاشیه‌هایی بر شرح مواقف میر زاهد، شمس البازغه و شرح هدایت‌الحکمهٔ شیرازی و نیز رساله‌ای در مبحث‌المثناة بالتکریر است که استادی او را در حکمت و ریاضیات نشان می‌دهد.

منابع: تذکرةالکرام، ۲۴۹، ۲۶۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۰۴؛ دیوان فائز پهلواروی، ۳۹؛ نزهةالخواطر، ۴۹/۷ـ۵۰؛ محمدسعید احمد شمسی، «خدمات دانشوران و صوفیان پهلواری شریف به ادبیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، ص۳۳؛ محمد سعید احمد شمسی، «احوال و آثار ابوالحسن فرد پهلواروی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۲ش، ص ۲۵۰.

برزگر

احمدی خویشگی (ah.mad-ye.xiš.gi)، عبدالعلیم نصرالله‌خان خویشگی خورجوی، متخلص به قمر، فرزند حکیم عمرخان فرزند ملک‌دادخان، خورجه ح۱۲۲۷ ـ همان‌جا، ۱۲۹۹ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قبیلهٔ افغانی خویشگی بود. نیاکان وی به روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) از غزنه به قصور کوچیدند، اما پس از چندی در خورجه سکونت گزیدند. پدر نصرالله‌خان از بزرگان خورجه بود و نقشی ارزشمند در پیشرفت دانش پزشکی در آن‌جا داشت. نصرالله‌خان در ده

سالگی پدرش را از دست داد و سرپرستی او به دایی وی فتح‌خان که تحصیل‌دار نظام‌آباد اعظمگر بوده، سپرده شد. نصرالله‌خان به همراه دایی خود به نظام‌آباد رفت و مدت هشت سال در آن‌جا به یادگیری فنون سپاهیگری و آیین جوانمردی پرداخت تا این که در فنون پهلوانی، کشتی، شمشیربازی، سواری و تیراندازی ورزیده شد. روزی فتح‌خان نامه‌ای به حاکم بخش نوشت و از نصرالله‌خان خواست تا آن را به حاکم دهد. حاکم نیز از نصرالله‌خان خواست تا نامه را بر وی بخواند. اما او برخی واژه‌ها را به دشواری خواند، که بر او سخت گران آمد. در پی این ماجرا، نصرالله‌خان پیگیرانه به‌فراگیری نوشت و خواند روی آورد. چندی نگذشت که فتح‌خان او را به شاگردی نزد مولانا چراغ‌علی برد. نصرالله‌خان در تذکرهٔ گلشن همیشه بهار* از زندگانی خود تا این هنگام چنین یاد کرده است: «تا عمر بیست‌سالگی از گرم و سرد زمانه نشناخته، اوقات عمر گرانمایهٔ خود مفت بر باد داده، به حکم‌المقدور کاین درین وقت شوق کسب علوم متعارفه پیدا شده...» او در مدتی کوتاه، قواعد زبان فارسی، عروض، قافیه و صرف نحو عربی را بیاموخت، اما چون به علوم دینی گرایش پیدا کرد، مبادی آن را نزد مولانا احمدعلی چریاکوتی از عالمان بزرگ اعظگر فراگرفت. در ۱۲۴۶ق که چریاکوتی به‌بنارس رفت. نصرالله‌خان را نیز با خود بدان‌جا برد. در دورهٔ اقامت سه‌سالهٔ آنان در بنارس، چریاکوتی در کنار آموزش مبادی علم‌پژوهی به نصرالله‌خان، با زنده کردن شور و شوق دانش‌پژوهی وی، نقشی ماندگار از خود در زندگانی شاگردش بر جای گذارد. نصرالله‌خان پس از یادگیری درس‌های حکمت، هیئت، تفسیر، پزشکی، دانش‌های ادبی، فقه و اصول به‌بنارس نزد دایی خود بازگشت و با طی کردن دورهٔ کارآموزی در زمینهٔ تحصیل‌داری در ۱۲۴۹ق جانشین وی شد. او پس از چندی کار در سلیم‌پور، تحصیل‌دار گورکهپور شد. در ۱۲۵۴ق نایب تحصیل‌دار مین‌پور گردید، اما در ۱۲۵۵ق به بجنور رفت و همان‌جا به نگارش تذکرهٔ گلشن همیشه‌بهار پرداخت. نصرالله‌خان در ۱۲۵۸ق از بجنور به مظفرنگر رفت و نزدیک به هفت سال همان‌جا بماند. وی سپس نایب تحصیل‌دار گورگانده شد و در جنگ ۱۸۵۷م در آن‌جا به سر می‌برد. نصرالله‌خان پس از پایان جنگ از کارهای دولتی کناره گرفت و در زادگاهش خانه‌نشین شد. اما پس از چندی دوباره به کارهای دولتی روی آورد. وی نخست در آگره و پس از آن در کپور تهله به‌کار پرداخت، اما چون کار در این ایالت را نپسندید در ۱۸۶۵م به حیدرآباد رفت و قاضی‌القضات (ناظم) دادگاه کیفری (فوج‌داری عدالت) شد. او بعدها صدر تعلقه‌دار شد که منصبی مانند کمیسر مالی در هند بریتانیا بود. نصرالله‌خان در دورهٔ اقامتش در حیدرآباد، به‌نگارش کتاب تاریخ دکن پرداخت. او در ۱۲۹۲ق از حیدرآباد به حج رفت. وی سرانجام پس از سال‌ها کار دولتی با تعیین مقرری از سوی سالارجنگ بازنشسته شد. نصرالله‌خان صاحب منصبی شرافتمند با منزلتی بالا بود، چندان که سرریچارد تمپل حاکم انگلیسی حیدرآباد نیز به درستی او در کار قضا گواهی داد. نصرالله‌خان پس از بازنشستگی به زادگاهش بازگشت و به تدریس روی آورد. او پس از چند سال تدریس در هفتاد و دو سالگی درگذشت. مزار وی در خورجه زیارتگاه مردم است. نصرالله‌خان از بزرگان سلسلهٔ قادریهٔ نقشبندیه بود و مریدان بسیار داشت. او خود از مریدان عبدالعظیم غازی‌پوری و جانشین وی بود و از شاه صاحب خرقهٔ خلافت گرفته بود. مؤلف نزهة‌الخواطر می‌نویسد: نصرالله‌خان اصول طریقت را نزد عبدالعظیم لوهاوری فراگرفته و بدو دست ارادت داده بود. نصرالله‌خان زبان‌های فارسی، عربی، اردو، ترکی و پشتو را نیک می‌دانست. او شعر نیز می‌سرود و در سروده‌هایش قمر تخلص می‌کرد، اما شاعری متفنن بود و هر از گاهی در بیان آرزوهای جوانی یا ذوق‌آزمایی در محافل شاعران، چنان که خود نیز در گلشن همیشه‌بهار بدان اشاره کرده، شعرهایی سروده است. نصرالله‌خان نویسنده‌ای پرکار بود و چندین کتاب به‌زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و اردو از وی به‌جا مانده است. جز در تذکرهٔ گلشن همیشه‌بهار، که در آن نصرالله‌خان از زندگانی خویش سخن گفته، یکی از مریدان وی نیز با نام فرید احمد غازی‌پوری در بیاض جانفزا زندگینامهٔ استاد خود را آورده است. از آثار فارسی نصرالله‌خان: ۱ــ گلشن همیشه‌بهار که تذکره‌ای در شرح زندگانی چهارصد و بیست شاعر فارسی و اردوسرا است (هند، ۱۲۷۰ق)؛ ۲ــ تاریخ دکن به‌همراه سفرنامهٔ حیدرآباد در یک جلد (لکنو، ۱۸۷۹م)؛ ۳ــ جامع فتح‌خانی / جامع فتح‌خان که شرح زندگانی دایی وی فتح‌خان است (دهلی، ۱۹۴۸م)؛ ۴ــ شرح رباعیات طب یوسفی / المعالجات‌الموذبة بالنسخ‌المجربة (لکنو، ۱۲۸۶ق)؛ ۵ــ ضوابط مدرسهٔ دارالعلوم سرکاری که نسخهٔ دست‌نویس آن به‌شمارهٔ N.M.1958-257/7 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ تریاک خورجه / رسم‌الحیوة فی ازالة سم‌الحیات دربارهٔ پادزهرهایی که برای درمان مارگزیدگی به‌کار می‌آیند (میروت، ۱۸۶۲م)؛ ۷ــ بیاض دلگشا که کتابی در شرح

زندگانی مرشد وی شاه عبدالحلیم لوهاوری است (علیگر، ۱۸۵۳م)؛ ۸ـ نخبة حسان‌النحو در دستور زبان عربی؛ ۹ـ تحفة‌المصلین که روایت فارسی منیة‌المصلین سدیدالدین کاشغری است؛ ۱۰ـ ارشادالبلید فی اثبات‌التقلید؛ ۱۱ـ شرح خلاصهٔ کیدانی در فقه؛ از دیگر آثارش: یمن اظفری (به‌ترکی)؛ قسمقام‌النحو (به‌عربی)؛ تنویر تدابیر (به‌عربی)؛ حکمت بالغه (به‌اردو)؛ گنگه‌پهری (به‌اردو)؛ جامع‌الصرف؛ منبع‌الصرف؛ مجمع‌الصرف؛ نحوالصباغین. افزون بر این آثار، تذکرة‌الهند رضا علی‌خان حیدرآبادی نیز به‌تصحیح نصرالله‌خان در ۱۲۹۰ق چاپ و منتشر شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۷،۵۳۶/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۷۶/۱، ۱۳۳۲؛ ۱۵۰۱/۲؛ ۴۸۰۶-۴۸۰۵/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۰۳-۱۰۰۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۶/۱، ۶۵۰؛ ۲۹۵۵/۱۳؛ ۷۶۵/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۰۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۶/۲، ۱۲۴۰؛ ۱۹۳۷/۳؛ گلشن همیشه‌بهار (تذکرهٔ شعراء)، مقدمه، ۲۶۱-۲۶۵؛ نزهة‌الخواطر، ۵۱۵/۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 2/229, 385, 520; *Iranica*, 1/96; *Persian Literature*, C.A.Storey.1/756-757, 904.1103, 1332; 3/168.

نوش‌آبادی

احمدی گنگوهی، عبدالقدوس ← عبدالقدوس گنگوهی

احمدی هالایی (ah.ma.di-ye.hā.lā.i)، آخوند احمد بن آخوند عبدالعلیم بن رحمت‌الله، ـ ۱۳۱۷ق، شاعر فارسی‌گوی سندی. از صوفیان سلسلهٔ قادری و مرید سیدعلی گوهر اصغر بن سید صبغت‌الله بن پیر محمد راشد بود، زندگی خود را در تدریس گذراند و میرمحمد حسن علی‌خان (۱۲۴۰ـ ۱۳۲۴ق) پسر میرمحمد نصیرخان تالپور(۱۲۱۹ـ ۱۲۶۱ق) والی سند شاگرد وی بود. احمدی به‌عربی و فارسی و سندی شعر می‌سرود و در تاریخ‌گویی استادی داشت. وی پس از عمری طولانی در صد سالگی درگذشت و در هالا به خاک سپرده شد. از او یک اثر فارسی به نام تحفة‌السلاطین به جا مانده که در ربیع‌الاول ۱۲۷۰ق به انجام رسیده و در تاریخ پیامبران است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ایالتی داود پوتای سند در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود.

منبع: پاکستان میں فارسی ادب، ۴۵۱/۵؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۵، ۴۶۵-۴۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۳/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۷۸/۳.

برزگر

احوال سلاطین بیجاپور (ah.vāl-e.sa.lā.tin-e.bi.jā.pur)، کتابی به فارسی در تاریخ پادشاهی عادل‌شاهیان در بیجاپور (دکن) از غلام محی‌الدین پیرزاده. این اثر در تاریخ عادل‌شاهیان که بر بیجاپور، ولایتی در دکن (جنوب هند)، فرمان می‌راندند، از آغاز تا فتح بیجاپور به‌دست اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) در ۱۰۹۷ق است و مؤلف آن را با بهره‌گیری از دو کتاب متقدم‌تر در این زمینه، یکی از میرابراهیم بن میر حسین‌لور، مشهور به خانجی‌ملک، و دیگری از شیخ‌ابوالحسن، تألیف کرده است. آخرین رویدادی که در کتاب از آن یاد شده، مرگ اسکندر عادل‌شاه در اسارت در ۱۱۱۱ق است. این کتاب به‌ویژه از جهت اشتمال بر تاریخ‌ها و مادهٔ تاریخ‌های منظوم رویدادها ارزشمند است. نسخه‌ای از احوال سلاطین بیجاپور در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.26270) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۵/۲، ۵۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۰/۲-۱۱۲۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/318; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 203; *Mughals in India*, 161; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/744.

برزگر

احوال مادهوجی سندهی (ah.vāl-e.mād.hu.ji.send.hi)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال مادهوجی سندی (۱۷۶۹ـ ۱۷۹۴م) از نویسنده‌ای ناشناس در سدهٔ سیزدهم هجری. این اثر به‌درخواست نیل بنجمین ادمند استون (ـ ۱۸۴۱م) که در شرکت هند شرقی انگلیس خدمت می‌کرد، در شرح احوال مادهوجی سندهی بنیادگذار دودمان گوالیار تدوین شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۱۵ در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۲؛
Dictionary of Indo-persian Literature, 327; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/737.

فتح‌نبا طبری

احولی سیستانی (ah.va.li-ye.sis.tā.ni)، فرزند جلال سیستانی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم سیستان بود و در همان‌جا برآمد. «جد او کلانتر بازار بلدهٔ سیستان» و پدرش نیز شاعر بود. احولی بعدها از زادگاهش به‌هندوستان کوچید. تقی اوحدی نیز که یک‌بار با او در زادگاهش دیدار کرده بود، می‌گوید «احولی در سنهٔ هزار و بیست و چهار به هند آمده بود، او را باز در اجمیر دیدیم.» فخرالزمان قزوینی نیز در تذکرهٔ میخانه از دیدار خود با احولی سخن می‌گوید و می‌نویسد در ۱۰۲۶ق «مؤلف این تألیف را با احولی در بلدهٔ دلپذیر کشمیر ملاقات واقع شد، در ملازمت خلف ارشد میرزا یوسف‌خان و صفدرخان به‌سر می‌برد و در آن ایام سال عمرش به پنجاه رسیده بود.» اما ملک شاه‌حسین سیستانی، مؤلف تذکرهٔ خیرالبیان که از یاران نزدیک احولی بود، در تذکرهٔ خود به شرحی مبسوط از زندگانی وی پرداخته است، چنان که گوید «احولی که بنابر نقصان دیدهٔ ظاهر بدین نام تخلص می‌کرد، پس از آنکه از زادگاهش به هندوستان شتافت، مدتی در کشمیر می‌بود و تمامی ممالک هند را سیر نموده، به‌دیار دکن رفته با اکثر اکابر آنجا آشنا شد و سیادت‌پناه خواجه‌بیگ میرزای صفوی [–۱۰۲۷ق] او را بسمل تخلص داد و امیرمحمد مؤمن پیشوای دکن به او شفقت عظیم داشت و در مقام تربیت او می‌بود و مولانا محمد لاری که در آن دیار مرتبهٔ عالی داشت، مولانا بسمل را رعایت بسیار نموده به‌جانب مکهٔ معظمه فرستاد و در کشتی اکثر اموال مولانای مذکور تلف شد و خود به‌محنت تمام از آن غرقاب بلا نجات یافته، به شرف زیارت حرمین‌الشریفین مشرف شد و از آنجا به عراق آمده، تمامی ممالک عراق و آذربایجان را سیر نموده، متوجه وطن مألوف گردید. دو سال در سیستان بود. به تاریخی که دارالسلطنهٔ هرات مضرب خیام نصرت فرجام نواب همایون بود، به‌عزیمت ملاقات راقم این نسخه به‌هرات آمد و از آن تاریخ با بنده به‌سر می‌نماید. والحق در شیوهٔ شاعری و سخن‌گستری صاحب رتبه است و با آنکه سواد ندارد، در اصطلاحات سخن و ربط کلام از غلطی واقع نمی‌شود.» سروده‌های احولی چنان که فخرالدین قزوینی می‌گوید «همه در نعت سیدالمرسلین (ص) و در منقبت امیرالمؤمنین (ع) است. به‌سخن تذکره‌نویسان احولی شاعری صاحب دیوان بود، اما از دیوان او جز ابیاتی چند که در تذکره‌ها آمده و یک ساقی‌نامه که فخرالزمانی در تذکرهٔ میخانه آورده، هیچ نشانی به‌جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نشنوم از کس به‌جز تکلیف می پند دگر ــ تازه کردم شب به‌دست جام سوگند دگر / زلف را هر دم به تقریبی دهد در دست باد ــ تا به زنجیر جنون بندد خردمند دگر.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۷۷/۱؛ روز روشن، ۳۸-۳۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۴/۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۵، شمارهٔ ۱۶۶؛ کاروان هند، ۲۲/۱-۲۷؛ مخزن‌الغرائب، ۱۶۰/۱؛ منتخب‌اللطایف، ۶۲؛ میخانه، ۹۰۹-۹۱۲.

هدیهٔ ملکیان

اخبارالاخیار (ax.bā.rol.ax.yār) / اخبارالاخیار فی اسرارالابرار من اهل هذه‌الدیار، کتابی به‌فارسی در شرح احوال مشایخ تصوف هند نوشتهٔ حقی دهلوی* (۹۵۸–۱۰۵۲ق). این زندگینامه‌ها با شرح احوال معین الدین چشتی(–۶۳۳ق) آغاز می‌شود و با زندگینامهٔ صوفیان اواخر سدهٔ دهم هجری پایان می‌گیرد. حقی این کتاب را در ۹۹۶ق پیش از آنکه به قصد گزاردن حج از هند بیرون رود، آغاز کرد و حدود ۱۰۲۸ق در آن بازنگری کرده، به پایانش رسانید و به جهانگیر گورکانی، امپراتور مغولی هند(۱۰۱۴–۱۰۳۷ق) پیشکش کرد. این کتاب که زندگینامهٔ ۲۳۰تن از مشایخ را دربر می‌گیرد با نثری ساده نوشته شده است و برای شناخت تاریخ تصوف در هند، ارزش فراوان دارد. اخبار الاخیار در ۱۳۰۹ق درهند چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۴/۵؛ تاریخ تصوف در هند، ۱۱/۱-۱۲؛ تاریخ نظم ونثر، ۸۰۵/۲؛ دانشنامهٔ ایران واسلام، ۱۳۱۴/۱۰-۱۳۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۸۴/۱؛ فهرست نسخه‌های فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۷۶۴؛ نزهة الخواطر ۲۱۰/۵؛ علیم‌اشرف‌خان، «ارزیابی انتقادی اخبارالاخیار فی اسرارالابرار»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۲۳۳-۲۴۰؛ «اخبار اهل قلم»، کلک، شمارهٔ ۵۸ - ۵۹، دی و بهمن ۱۳۷۳ش، ص۳۵۷؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/265.

دانشنامه

اخبارالاصفیا (ax.bā.rol.as.fi.yā)، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال دویست و پنجاه تن از صوفیان هند از شیخ عبدالصمد بن افضل محمد انصاری اکبرآبادی. او این تذکره را در ۱۰۱۴ق نوشته است. مؤلف در دیباچه می‌نویسد که از ابتدای جوانی علاقه به نوشتن تذکرهٔ بزرگان هندوستان داشته، ولی با وجود تشویق یکی از بزرگان صاحب‌دل، این کار را به‌تعویق انداخته، تا این که در ۱۰۱۴ق که زمان به تخت نشستن جهانگیرشاه (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بوده، تألیف تذکره را شروع کرده و در مدت کوتاهی به‌پایان برده است. وی شرح احوال بزرگان را به‌ترتیب زمانی آورده است. مؤلف در آغاز کتاب برای احترام ابتدا شرح احوال عبدالقادر گیلانی را آورده، سپس شرح حال خواجه معین‌الدین چشتی (ـ ۶۳۳ق) و در پایان شرح حال سید احمد بهاری (ـ ۱۰۱۵ق) را نوشته است. در پایان به‌شرح احوال چند تن از بزرگان هم‌روزگار خود پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ دارالعلوم اسلامی مشرقیهٔ پیشاور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۱۷/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۳۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۳؛ تصوف برّ صغیر مین، ۲۵۹ـ۲۶۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۷۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۰؛
Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 1/266; *Mughals in India*, 25; *Persian Literature*, C.A.Storey 1/983.

امیرهدائی

اخبارالاولیا من لسان‌الاصفیا (ax.bā.rol.aw.li.yā.men.le.sā.nel.as.fi.yā) تذکره‌ای به‌فارسی در احوال عارفان و مشایخ افغان خویشگی و قصوری، از معین‌الدین عبدالله خویشگی قصوری، متخلص به عبدی (۱۰۴۳ـ ۱۱۰۶ق)، مؤلف، این اثر را به توصیهٔ فرزند و دوستانش در اورنگ‌آباد به سال ۱۰۷۷ق در شش باب تألیف کرده است: ۱ـ احوال مشایخ خویشگان (۷۲ تن)، ۲ـ مشایخ افغان (۵۰ شیخ)، ۳ـ زنان عارف خویشگی (۱۱تن) که خود می‌گوید: «چون کثرت زنان عارف زیاد بودند به صورت تیمن و تبرک نام چند تن از آنان را ذکر کردم»، ۴ـ انساب افغانان و سبب آمدن ایشان از بیت‌المقدس به کوهستان و از آن‌جا به هندوستان، ۵ـ در مشایخ قصور و نواحی آن از ورای افغانان و ۶ـ شمه‌ای از احوال فقیر (نگارنده). مؤلف در دیباچهٔ کتاب نوشته که در ذکر احوال متقدمان از کتاب‌های معتبری چون سیرالاولیا، نفحات‌الانس، سیرالعارفین و دیگر کتاب‌ها استفاده کرده و در احوال متأخران از خوانده‌ها و شنیده‌های خود گزارش داده است. مولوی محمد شفیع گزیده‌ای از آن را به اردو برگردانده و فرزندش احمد ربانی حاشیه‌هایی بر آن نوشته و در ۱۹۷۲م چاپ کرده است. قدیم‌ترین دست‌نویس این کتاب که در ۱۱۱۴ق کتابت شده در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ ۲۷۳ و ۱۲۹۵) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۳۳/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۱/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۹۹/۳؛ ۹۲۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۰؛
Dictionary of Indo-Persian Literature.315; *Mughals in India* .13; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1011.

سیاهی

اخبار جهانگیری (ax.bār-e.ja.hān.gi.ri)/ آثار شاه‌جهانی، کتابی به‌فارسی در تاریخ شاه‌جهان گورکانی، پادشاه هند (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق)، از محمدصادق همدانی دهلوی (۱۰۰۰ـ پس از ۱۰۴۶ق). این اثر که در تاریخ سیاسی دورهٔ شاه‌جهان تا ۱۰۴۶ق، همراه با خلاصه‌ای از تاریخ عمومی جهان اسلام و تاریخ مختصر نیاکان شاه‌جهان، است دارای این بخش‌ها است: **مقدمه** در توضیح کلمهٔ «پادشاه» و وظایف پادشاه در برابر خدا و مردم، **مطلع** در بیان مجملی از احوال نیاکان پادشاه در روزگار پادشاه، **مقصد** در بیان حکایات و نقلیات انبیا و خلفای راشدین و پادشاهان اهل دین و **خاتمه** در تاریخ عهد شاه‌جهان از سال یکم (۱۰۳۷ق) تا سال دهم جلوس (۱۰۴۶ق). انشای این اثر در مقدمه مصنوع و متکلف، ولی در متن ساده و به دور از صنایع لفظی است. نسخه‌ای از اخبار جهانگیری که ظاهراً تنها نسخهٔ شناختهٔ کتاب و فاقد خاتمه است، در کتابخانهٔ عمومی شرقی خدابخش در پتنا (بانکی‌پور) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۴۵/۵ـ ۱۷۴۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۲/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۹ـ ۳۲۰؛ کلمات‌الصادقین، مقدمهٔ انگلیسی محمدسلیم اختر، ص۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۶۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۷۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,413; *Mughals in India* , 336; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/568.

برزگر

اخبار سی‌رامپور (ax.bār-e.si.rām.pur)، هفته‌نامه‌ای فارسی که در ۷ آوریل ۱۸۲۶م، در سیرام‌پور از شهرهای بنگال انتشار یافت. اجازهٔ نشر اخبار سیرام‌پور را حکام انگلیس به این شرط صادر کردند که در آن مطالبی نیاورند که «باعث زیان به منافع ملی باشد» و در برابر این خواسته، تعهد کردند که دولت هر ماه ۱۶۰ نسخه از آن را بخرد تا از این راه به گردش کار هفته‌نامه، یاری برساند. همچنین موافقت گردید که شماره‌هایی از این هفته‌نامه برای شهرهای دهلی، آگره و برای هر یک از دانشگاه‌های کلکته و بنارس نیز شش نسخه فرستاده شود. این هفته‌نامه به‌دست مبلغان مسیحی منتشر می‌شد و انتشار آن دو سال ادامه یافت: اخبار سیرام‌پور درواقع نسخهٔ فارسی روزنامه‌ای بنگالی به‌نام سماچادراپن بود. در انتشار اخبار سیرام‌پور، هوری هوردات، مدیر جام‌جهان‌نما مشارکت داشته است. اخبار سیرام‌پور تا ۱۸۲۸م منتشر می‌شد، اما در این سال، به دلیل قطع یارانه‌های دولتی، مدیر هفته‌نامه ناگزیر شد، آن را تعطیل کند. از اخبار سیرام‌پور هیچ نسخه‌ای در دست نیست.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۵/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۵/۱؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۳۴-۴۳۵؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه قاره»، دانش، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، شمارهٔ ۱۷-۱۸، ص ۱۴۱؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، س۱۹۹۲م، صص ۷۰-۷۱.

مرتضوی

اخبار لودیانه ← لودیانه اخبار

اخبار محبت (ax.bār-e.mo.hab.bat)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی هند از آغاز تا ۱۱۸۶ق نوشتهٔ محبت‌خان فرزند فیض عطاخان فرزند صالح محمدخان بهادر فرزند مرتضی‌خان فرزند فتح معمورخان فرزند دلیرخان (ـ ۱۰۹۴ق). وی از طایفهٔ افغان روهیله بود و تبارش را به رسم افغان‌ها به شاؤول و از وی به آدم می‌رساند. نیای او دلیرخان داودزایی که از سرکردگان روهیله بود، به همراه برادرش بهادرخان در جنگ‌های روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) شرکت داشت. محبت‌خان تألیف اثرش را در ۱۱۸۶ق / ۱۷۷۲م به پایان برده است. وی در این اثر شرح رویدادها از روزگار سلاطین غزنوی تا برآمدن محمداکبر دوم (۱۲۲۱ ـ ۱۲۵۳ق) به تخت شاهی را آورده است. در وصف شهر شاه‌جهانپور، که به دست دلیرخان و برادرش بنیاد شد، به جزئیات پرداخته است. توجه ویژه او به تاریخ بنگال نشان می‌دهد که بیشتر زندگی خود را در این ناحیه گذرانده است. وی برای نوشتن این تاریخ، افزون بر منابع فراوانی که در مقدمهٔ کتاب فهرست کرده، از مطالب شفاهی که خود شنیده و نیز از شنیده‌های پدر، عمو و برادرهایش بهره‌برده است. مطالب این کتاب از این قرارند: شرح احوال رؤسای امت، نوح، سه پسر و فرزندان آن‌ها، یافِث (که در این بخش به نسب‌شناسی ترک‌ها و مغولان نیز پرداخته)، حام (که در مطالب مربوط به این بخش یک نگاه عمومی به تاریخ بنگال از ابتدا تا برکناری محمدرضاخان از نیابتش در ۱۱۸۶ق داشته است)، شاهان دهلی (از راجه پاندو تا ابراهیم لودی)، شاهان گجرات، تیمور و تیموریان با مطالعه دربارهٔ بابر (۹۳۲ ـ ۹۳۷ق)، همایون (۹۳۷ ـ ۹۴۷ و ۹۶۲ ـ ۹۶۳ق)، اکبر (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق)...، گزارشی درباره شاه‌جهانپور و روهیله‌ها، کرناتک، جنگ‌های سامری‌ها با اروپاییان، جنگ مظفرجنگ (۱۱۶۴ق) پسر آصف‌جاه (۱۱۲۲ ـ ۱۱۶۱ق) با نورالدین‌خان گوپاموی بر سر آرکات، نظامت سرافرازخان و علی‌وردی‌خان در بنگال، عالمگیر دوم (۱۱۶۷ ـ ۱۱۷۳ق) و عالی گوهر شاه عالم (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق) از به سلطنت رسیدن او تا درگیری نیروهای امپراتوری با صادق‌علی‌خان در همان سال. در پایان این اثر ضمیمه‌ای در شرح جلوس شاه‌عالم و برآمدن اکبر دوم (۱۲۲۱ ـ ۱۲۵۳ق) آمده که باید از افزوده‌های پس از زمان نگارش اثر باشد. محبت‌خان دربارهٔ بنگال مطالبی را تا ۱۱۸۶ق و دربارهٔ تاریخچهٔ شاه‌عالم تا ۱۱۸۵ق نقل کرده است. چنین می‌نماید که محبت‌خان در گردآوری این تاریخ از تاریخ ابراهیم‌خان و نگارنامهٔ هند بهره برده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1714 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌المورخین، ۱۱۴۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/911; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 328; *Mughals in India*, 276; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/473.

فتح‌نیا طبری

اخبار هندوستانی (ax.bār-e.hen.dus.tā.ni) / منتخب اخبار هندوستانی | هندوستانی نخستین (؟) روزنامهٔ دست‌نویس فارسی در هند که در ۱۸۱۰م/ ۱۲۲۵ق در کلکته منتشر می‌شد. ناشر این روزنامه مولوی اکرام‌علی بوده است. از مشخصات اخبار هندوستانی می‌توان به این موارد اشاره کرد: خبرهای کلکته که مقر انگلیسی‌ها بود در آن دیده نمی‌شود؛ تاریخ خبر، میلادی است و از این رو احتمال می‌رود در وهلهٔ نخست، برای انگلیسی‌ها تدوین شده باشد؛ در هر صفحه از منتخب اخبار هندوستانی به‌طور متوسط ده سطر دیده می‌شود و قطع آن ۱۶/۵ × ۲۶/۶۵ سانتی‌متر است و... از آغاز روزنامه‌نگاری در شبه قاره تا ۱۸۳۱م که روزنامهٔ سماچار سوراج اندرو انتشار یافت، مسلمانان نقشی در روزنامه‌نگاری نداشتند و نشریهٔ مولوی اکرام نخستین مورد است و نیز به‌جهت این‌که این روزنامه نخستین روزنامهٔ مستقل و یک زبانهٔ هند به زبانی جز انگلیسی است، اهمیت دارد. نمونه‌ای از منتخب اخبار هندوستانی چنین است: «اخبار دربار آصف‌جاه مرقومهٔ هجدهم ماه می سنهٔ ۱۸۱۰ــ به‌عرض رسید که مزاج فریدون‌جاه و جهاندارجاه ناسازگار است. خبر خیریت دریافته که ادویه به‌استعمال می‌آید. طلبیدند. بعد [از] آن عرض شد که سلطان‌بیگم و کریم‌النسابیگم برای عادت [به] فریدون[پور] رفتند و بازآمدند.»

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۴۴-۴۳/۱، ۵۳، ۶۲؛ دکتر سید شهریار نقوی، «تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان»، هنر و مردم، سال دوازدهم، شمارهٔ ۱۳۸، فروردین ۱۳۵۸ش، ص ۸۰.

مرتضوی

اخباری نیشابوری (ax.bā.ri-ye.ney.šā.bu.ri)، جمال‌الدین ابو احمد میرزا محمد فرزند میرزا عبدالنبی فرزند میرزا عبدالصانع استرابادی، معروف به میرزا محمد اخباری، اکبرآباد هند ۱۱۷۸ــ کاظمین ۱۲۳۲ق، عالم، ادیب، شاعر و مروج فقه مکتب اخباری. وی از احفاد ابواحمد موسی المبرقع پسر امام محمد تقی(ع) است. پدرش در نیشابور ساکن بوده و از آن‌جا به هند رفته است. وی تحصیلات مقدماتی را درهند آموخت و در بیست سالگی (۱۱۹۸ق) با زن و فرزند از هند به مکه، سپس به عتبات رفت و در آن‌جا در محضر آقا محمد علی بهبهانی، میرزا مهدی شهرستانی و شیخ موسی آل کاشف‌الغطا تحصیلات خود را ادامه داد. در علوم متداول تبحر یافت و درعلوم غریبه چون طلسمات، نیرنجات، جفر و اعداد مطالعاتی کرد. وی در بحث و مجادله بی‌نظیر بود. از مجتهدان معروف اصولی، مانند میرزا ابوالقاسم قمی، شیخ جعفر عرب نجفی، محمد ابراهیم کلباسی و میر سید علی طباطبایی به زشتی یاد می‌کرد. مخالفت شدید او با علمای اصولی موجب اخراج او از عراق شد. وی به ایران آمد و چندی در شهرهای ری، اصفهان،خراسان،گیلان، فارس و چهار سال در تهران سکونت داشت. اقامت او در تهران مصادف با شروع جنگهای دورهٔ اول ایران و روسیه (۱۲۱۸ــ ۱۲۲۸ق) بود. به‌واسطهٔ وحشت زمامداران ایران از پیشروی قوای روس،میرزا محمد وعده داد که اگر شاه از اخباری‌ها حمایت کند، او چله بنشیند و سرچهل روز، سرسیسیانوف، ژنرال روسی را به حضور شاه برساند. فتحعلی‌شاه پیشنهاد میرزا محمد را پذیرفت و درست در تاریخی که وعده کرده بود، سر سردار روس رسید (۱۲۲۰ق). این عمل موجب ترس درباریان قاجاری و در نتیجه تبعید وی به عتبات شد. میرزا محمد در کاظمین هم به مبارزه با مجتهدان اصولی ادامه داد و تنها آقا سید علی طباطبایی در بحث و مجادله توانست بر وی غلبه کند. او برخلاف دیگر علمای اخباری، حجیت عقل را در تمیز دادن احکام شریعت قبول نداشت و اجتهاد را بدعت در دین می‌دانست. سید محمد پسر سید علی طباطبایی و مجتهدان کاظمین، فتوای قتل میرزا محمد را از شیخ موسی پسر شیخ جعفر عرب گرفتند. پس از کشتن وی، جسدش را در بیرون دروازهٔ کاظمین به خاک سپردند. میرزا محمد به فارسی و عربی شعر می‌سرود و سیل تخلص می‌کرد. گفته‌اند که در فنون عقلیه و نقلیه هشتاد تألیف دارد. از آثار او: آیینهٔ عباسی درنمایش حق شناسی به فارسی در اعتقادات (مرعشی، شمارهٔ ۳۹۱۴)؛ رسالهٔ اعتذار؛ امالیة‌العباسی فی‌الرد علی النصاری؛ انساب‌العین؛ انموذج‌المرتاضین؛ ایقاظ‌النبیه؛ رسالة البرهان در تکلیف و بیان به عربی دراعتقادات (مرعشی، شمارهٔ ۶۶۲۳)؛ امکان حصول‌العلم من خبرالثقةالعامی؛ پاسخ نامهٔ یزدی به فارسی در پاسخ به برخی پرسش‌ها (مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ تحفةالامین و الدرالثمین به

فارسی در پاسخ به برخی پرسش‌ها (مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ التحفة در باب فقه؛ تسلیة‌القلوب‌الخزینة‌الجاری مجری الکشکول والسفینة به عربی در موضوعات متفرقه (مرعشی، شمارهٔ ۶۷۲۹)؛ تحفهٔ لاریه به فارسی در فقه(مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ الحجر الملقم به فارسی در اصول (مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ حرز الحواس من وساوس الخناس به عربی در اعتقادات(مرعشی، شمارهٔ ۶۶۲۳)؛ حرمة التنباک و القهوه به عربی درحدیث (مرعشی، شمارهٔ ۵۶۶۳)؛ حسن‌الاتفاق در تحقیق صداق؛ حقیقة‌الاعیان فی معرفة‌الانسان ؛ حقیقة‌الشهود در معرفت معبود؛ الدمدمة‌الکبری؛ دیوان شعر عربی؛ دیوان شعر فارسی؛ ذخیرة‌الالباب و بغیة‌الاصحاب؛ ذخیرة‌الالباب الی کل علم فیه باب؛ دوایرالعلوم و جداول‌الرسوم؛ رجل جراد به فارسی در دعا (مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ رساله‌ای در رد آقا سید علی طباطبایی؛ الشعرة‌الناریه در جواب مسائل لاریه؛ شمس الحقیقة؛ الشهاب‌الثاقب؛ الصارم‌البتار لقط‌الفجار و قدالاشرار؛ صحیفة‌الصفا؛ الصیحة بالحق علی من الحد وتزندق؛ ضیاءالمتقین؛ سلطان‌المبین لمعرفة دعاة الدین به عربی درموضوعات متفرقه(مرعشی، شمارهٔ ۶۶۲۳)؛ غمزة‌البرهان؛ فتح‌الباب الی‌الحق والصواب به عربی در اصول (مرعشی، شمارهٔ ۳۶۸۲)؛ فصل الخطاب در نقض مقاله ابن عبدالوهاب؛ فلاح المؤمن و صلاح الامین؛ قبسة العجول و منیة الفحول به فارسی در اصول (مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ القسورة؛ قلع‌الاساس در نقض اساس اصول؛ الکتاب‌المبین والنهج‌المستبین به عربی در حدیث (مرعشی، شمارهٔ ۱۸۷۵)؛ کشف القناع من عود الاجماع؛ کلیات‌الرجال؛ کوثرالاسرار؛ مجالی‌المجالی؛ محاکمة بین البرهان والوجدان به عربی در فلسفه (مرعشی، شمارهٔ ۳۶۸۲)؛ مصادر الانوار در اجتهاد و اخبار به عربی در اصول (مرعشی، شمارهٔ ۳۶۸۲)؛ معراج‌التوحید والدرالفرید به عربی در اعتقادات (مرعشی، شمارهٔ ۳۱۱۱)؛ المطمرالفاصل بین‌الحق والباطل به عربی در موضوعات متفرقه (مرعشی، شمارهٔ ۷۱۵۶)؛ منیة‌المرتاد؛ مواردالرشاد؛ النبأالعظیم؛ نبراس‌العقول؛ نخبة‌الأجوبة؛ نشرالاخوان فی مسألة‌الغلیان؛ نفثة المصدور فی رد الصوفیه؛ النورالمقذوف فی‌القلب‌المشغوف؛ مضة‌النور من شاهدالطور؛ الزلفی؛ تقویم‌الرجال؛ میزان التمیز فی العلم العزیز به فارسی در عرفان (مرعشی، شمارهٔ ۷۲۷۹)؛ نجم الولایة.

منابع: اعلام زرکلی، ۲۵۱/۶؛ اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر، ۲۷۲ـ ۲۸۹؛ بستان‌السیاحة، ۵۸۰ـ۵۸۳؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، ۳۰۱/۱، ۳۰۲، ۳۰۳؛ ۶۰/۲ـ۶۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۱۶/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹۵/۱ـ۴۹۶؛ تاریخ عضدی، ۲۶۶ـ۲۶۷؛ دانشنامهٔ ایران واسلام، ۱۳۱۷/۱۰ـ۱۳۱۸؛ الذریعه، زیر عناوین کتاب‌ها؛ روضات‌الجنات، ۱۲۱/۷ـ۱۳۸؛ ریحانة‌الادب، ۸۵/۱ـ۸۶؛ طرائق‌الحقائق، ۱۸۳/۱ـ۱۸۴، ۱۸۵؛ فارسنامهٔ ناصری، ۵۵/۱، ۶۹۰، ۶۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۲۵۴/۵؛ ۳۳۴/۸؛ ۷۸/۱۰، ۲۹۳؛ ۶۳/۱۵؛ ۱۹۳/۱۷، ۲۸۳؛ ۲۹۷/۱۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰؛ ۶۵/۱۹؛ قصص‌العلماء، ۱۷۵ـ۱۸۰؛ مصفی‌المقال، ۴۲۷ـ۴۲۸؛ مطلع‌الشمس، ۹۵۵/۳ـ۹۵۶؛ معجم‌المؤلفین، ۳۱/۹؛ مکارم‌الآثار، ۹۲۵/۳ـ۹۴۴؛ ناسخ‌التواریخ بخش قاجاریه، ۱۰۳/۱ـ۱۴۵؛ هدیة‌العارفین، ۳۶۲/۲؛

Iranica . 1/716.

حجتی

اختر (ax.tar)، ثمیرالدین احمد، متخلص به اختر، ۱۲۳۵ـ۱۳۳۰ق، شاعر فارسی‌گوی بنگالی. از مردم روستای باقرآباد بخش کملا بود. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که به‌فارسی علاقهٔ بسیار داشت و اشعاری ساده و دلنشین به این زبان می‌سرود. وی یک مثنوی به‌فارسی به‌نام گلبن اختر سرود که داستانی عاشقانه است. از نام همین مثنوی گمان می‌رود که وی اختر تخلص می‌کرده است. گلبن اختر در ۱۳۱۴ق در چاپخانهٔ مجتبایی لکنو چاپ شده است. نمونه‌هایی از اشعار فارسی اختر در خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۹ـ۲۵۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۶۲/۴.

امیرهدائی

اختر اجمیری (ax.ta.r-e.ej.mi.ri)، شیخ سعدالله فرزند عبدالله، ـ ۱۱۵۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اجمیر بود و نخست عالی تخلص می‌کرد و سپس تخلص اختر را برگزید. مدتی به خدمت نواب برهان الملک سعادت‌خان نیشابوری حاکم اوده (۱۱۳۳ ــ ۱۱۵۲ق) و زمانی نیز در ملازمت علی‌اصغرخان، متخلص به شجاع، به‌سر می‌برد. از آثارش مثنوی گلشن محمود، شعلهٔ عشق، گیتی آشوب، عجب نامه، سرمهٔ حیات و طلسم وحدت را نام برده‌اند. نسخه‌ای از مثنوی گلشن محمود و دیوان وی با تخلص عالی شامل قصاید و قطعات در کتابخانهٔ سلطنتی (به‌شمارهٔ ۱۱۱۱۴) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷؛ جرنل، ۷؛ الذریعه،

۶۱/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۲۸ـ۲۳۱؛ صبح گلشن، ۲۰ـ۲۱؛ صحف ابراهیم، ۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۲۹ـ۲۴۳۰؛ لغت نامه، زیر «اختر»؛ مأخذات احوال‌الشعرا و مشاهیر، ۲۵۱/۲؛ نشتر عشق، ۱۶۰/۱ـ۱۶۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 59.

برزگر

اختر امام (ax.tar-e.mām)، پتنا (مرکز ایالت بیهار هند) ۱۳۲۸ق/ ۱۹۱۰م ــ ، ایران‌شناس پاکستانی. از دانشگاه علیگر دانشنامهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس، در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، عربی و اردو گرفت. پس از آن در دانشگاه بن آلمان در رشتهٔ فلسفه و ادبیات کلاسیک عربی به تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ دکتری دریافت کرد. پایان‌نامهٔ وی نقد و تصحیح دیوان صنوبری بود و مقدمه‌ای نیز بر دیوان نوشت. در آلمان با استادانی مانند گلدزیهر، نولدکه و بروکلمان دوستی داشت. از ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۹ق در دانشگاه سیلان (پردینا) به تدریس زبان و ادبیات عرب سرگرم بود. پس از استقلال پاکستان، اخترامام به همراه خانواده‌اش در پاکستان سکونت کرد. از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۹ش سفیر پاکستان در کشورهای عراق، کنیا، بلژیک و اندونزی بود. در بغداد با دکتر عبدالوهاب عزام، نشست‌وخاست داشت. از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ش در دانشگاه سیلان به تدریس پرداخت. در زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، آلمانی، سنسکریت، سینهالی، آرامی و تامیل مهارت دارد. از نوشته‌های اخترامام مقالات «زبان و ادبیات فارسی»، «زبان و ادبیات عرب»، «فلسفه، تاریخ و سیاست جهان معاصر»، «روابط فرهنگی ایران و سریلانکا»، «روابط سیلان و اعراب»، «نقش مسلمانان در فرهنگ سریلانکا»، «مسلمانان تحت سلطهٔ استعمارگران هلندی در سریلانکا»، «سراندیب از نگاه اعراب» و «تأثیرنوگرایی در ساختار اجتماعی جامعهٔ مسلمانان سریلانکا» به‌چاپ رسیده است.

منبع: «زندگی و آثار استاد سید اختر امام»، نامهٔ پارسی، سال یکم، شمارهٔ ۱، تابستان ۱۳۷۵ش، صص ۲۰۷ـ ۲۰۹.

رسولی

اختر تابان (ax.tar-e.tā.bān)، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال هشتاد و دو تن از زنان سخنور نوشتهٔ محتشم شروانی بهوپالی. محتشم در سوم شعبان ۱۲۶۸ق تألیف این تذکره را به پایان برده و آن را به نام شاه جهان بیگم، فرمانروای بهوپال کرده است. وی در دیباچه‌ای که به نثر مصنوع در آغاز کتاب نوشته، از چهل و سه کتاب یاد می‌کند که در نوشتن تذکرهٔ خود از آن‌ها بهره جسته است. اختر تابان با شرح احوال آرزوی سمرقندی آغاز می‌شود و با زندگینامهٔ یاسمن‌بو پایان می‌گیرد. این اثر نخستین بار در ۱۲۹۹ق در چاپخانهٔ شاه‌جهانی بهوپال در ۶۳ صفحه چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته،۱۷۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۵۴۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۹/۱ـ۲۲؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۱۷ـ۶۲۱؛ روز روشن، ۷۱۹؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۱۵۳ـ۱۵۴؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/916, 1163.

دانشنامه

اختر جهانگیرنگری (ax.tar-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، خواجه عبدالغفار فرزند خواجه عبدالغفور، ــ ۱۲۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از اعضای ممتاز خانوادهٔ خواجگان داکا و برادر نواب بهادر سرعبدالغنی بود. به‌نوشتهٔ نساخ در سخن شعرا، عبدالغفار در کشمیر زاده شد، اما در داکا روزگار به‌سر می‌برد. عبدالغفار به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. او در شعرهای اردوی خود اختر، در ریختی (گونه‌ای شعر که دربارهٔ زنان می‌سرایند) نزاکت و در شعر فارسی وفا تخلص می‌کرد. عبدالغفار در شعر اردو از شاگردان حافظ اکرام احمد ضیغم رامپوری و در شعر فارسی از شاگردان غالب دهلوی بود. او همچنین با حیدرجان شایق و عبدالغفور نساخ همروزگار بود و این یکی در سخن شعرا از دوستی خود با عبدالغفار سخن گفته است. به‌نوشتهٔ منشی رحمان علی طیش در تواریخ داکا، با این که بیشتر شعرهای عبدالغفار از میان رفته بود، اما وی به‌پیشنهاد سراحسن‌الله بهادر بار دیگر کلیات شعر خود را تدوین کرد، که نسخه‌ای از آن نزد خواجه محمدافضل، از دوستان منشی رحمان‌علی، نگه‌داری می‌شده است. به‌نوشتهٔ هم‌او، عبدالغفار در سال‌های پایانی زندگانی خود، بیشتر به نعت‌گویی و سلام‌نگاری (غزل‌هایی در ماجرای صحرای کربلا) روی آورد. گزینه‌ای از این‌گونه سروده‌های عبدالغفار در مقاله‌ای از محمدکلیم سهسرامی با نام «خواجه عبدالغفار» در مجلهٔ غالب‌نامه آمده است (دهلی، ژوئیهٔ ۱۹۸۳م). عبدالغفار پس از سال‌ها زندگی در داکا، گویا در همان‌جا درگذشت. مادهٔ تاریخ مرگ او را نواب سیدمحمود آزاد جهانگیرنگری چنین گفته است: «دردا، از دهر بی‌وفا، رفته وفا»

(۱۲۹۷ق).

منابع: بنگال مین اردو، ۶۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۸۲-۸۰؛ سخن شعرا، ۱۶؛ شمع انجمن، ۵۲۷؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۴۳۵/۳-۴۳۶؛ کلثوم ابوالبشر، «سهم نوابان داکا در ادبیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۲۴-۲۵، زمستان ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰، صص۳۲-۳۴.

نوش‌آبادی

اختر جهانگیرنگری (ax.tar-e.ja.hān.gīr.ne.ga.rī)، مولوی ابوجعفر اخترالدین فرزند مولوی عبدالواحد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم داکا بود، در محلهٔ خواجه نهال داکا سکونت داشت و مدرس مدرسهٔ نواب احسن‌الله‌خان بهادر، در داکا بود. همچنین مدتی در پتهوالی باریسال سردفتر ازدواج و دادرس افتخاری بود. اختر یکی از شاعران نغزگوی اردو و شاگرد عندلیب* شادانی بود. او به‌فارسی نیز شعر می‌گفت. یک قطعهٔ تاریخی فارسی به‌مناسبت درگذشت حکیم مظفرحسین عرف‌الهی‌بخش سروده که در خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است. وی به‌تقاضای رئیس مدرسه‌ای که در آن‌جا تدریس می‌کرد، کتابی به نام هدایة‌التلمیذ الی مدارج‌الترجمه در آموزش اصول ترجمه به‌زبان اردو نوشته است. این کتاب در ۱۹۲۴م برای پنجمین‌بار در داکا چاپ شده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۳۴-۱۳۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۱۷.

امیرعدائی

اختر سیلهتی (ax.tar.sil.ha.tī)، اخترالنبی، - ۱۳۴۰ / ۱۳۴۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم بنیاچونگ سیلهت بود و در همان‌جا نیز بر آمد. او در ۱۳۹۵ق درس‌هایش را در مدرسهٔ عالی داکا به‌پایان برد و پس از آن در دبیرستان سیلچهر سیلهت صدر مدرس بود. اخترالنبی در ۱۳۲۸ق از کارهای دولتی کناره گرفت و بازنشسته شد. او شعر نیز می‌سرود و در سروده‌هایش اختر تخلص می‌کرد، اما بیشتر شعرهایش از میان رفته است. از شعرهای اختر تنها مادهٔ تاریخی که در مرگ عنبر علی سروده، به‌جای مانده که بیتی از آن چنین است: «چون ز هاتف سال فوتش خواستم ـ گفت گشت اندر ارم ملجای او [۱۳۰۷ق]».

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۱-۲۴۲.

اختر شیرانی (ax.tar-e.šī.rā.nī)؛ محمد داودخان فرزند حافظ محمود شیرانی، تونک ۱۹۰۵ـ لاهور ۱۹۴۸م، شاعر فارسی گوی پاکستانی. پدرش در علوم شرقی و ادبیات فارسی دستی توانا داشت و از فردوسی شناسان زمانش به‌شمار می‌آمد. اختر تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان آورد. در ۱۹۲۰م به درخواست پدرش که استاد ادبیات فارسی دانشکدهٔ اسلامی لاهور بود، به آن‌جا رفت و با راهنمایی وی به تحصیلات عالی پرداخت. در ۱۹۲۱م به گرفتن دانشنامهٔ منشی فاضل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی که برابر فوق لیسانس است نایل آمد. وی از همین زمان به سرودن شعر پرداخت و علوم عروض و قوافی و بدیع را نزد علامه تاجور نجیب‌آبادی فراگرفت. چندی نیز مدیریت مجله‌های همایون، سهیلی، شاهکار و شیرازه را برعهده داشت و سپس مجلات دیگری چون انتخاب، بهارستان، خیالستان و رومان را به ابتکار خود منتشر کرد. پیش از تأسیس پاکستان مجبور گردید تا به همراه خانواده‌اش به تونک بازگردد، اما در ۱۹۴۸م دوباره به لاهور بازگشت و تا پایان عمر در آن‌جا به‌سر برد. اختر در شعر فارسی پیرو حافظ بود و دیوان او را قرآن جهان شعر می‌گفتند. شعر اختر زبان گویای مردم روزگار او است و در آن به بیان خواسته‌ها و آرزوهای آنان پرداخته است. وی در اقسام شعر فارسی به‌ویژه در سرودن غزل، مهارت داشت و در سبک عراقی به زبانی ساده و روان شعر می‌سرود. از آثار منظوم و منثورش: پهولون کی گیت (سرودهای گلها) برای کودکان؛ نغمهٔ خرم برای زنان؛ صبح بهار (که نخستین مجموعه از منظومه‌های او است)؛ اخترستان (دومین مجموعهٔ منظومه‌ها)؛ لالهٔ طور (سومین مجموعهٔ منظومه‌ها)؛ طیور آواره (مجموعهٔ غزلیات و ترانه‌ها)؛ شهناز (مجموعهٔ غزلیات و منظومه‌ها)؛ شعرستان شهرود که مجموعهٔ باقیات اختر است و به همت همسرش پس از مرگ وی منتشر شده است؛ دهرکتی دل (دل‌های تپان) که مجموعهٔ مضامین اردو است؛ ضحاک به نثر اردو؛ آئینهٔ خانه مین (در آئینهٔ خانه) نثر اردو؛ ترجمهٔ جوامع‌الحکایات عوفی به زبان اردو. نیز واسطی کتابی به‌نام اختر و سلمی دربارهٔ زندگی و عشق اختر شیرانی نوشته است.

منابع: پاکستانی ادب، ۴۶-۴۸، ۳۴۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۱۳؛ جدید غزل‌گو، ۶۵-۶۹؛ خفتگان خاک لاهور، ۱۴۶؛ فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۶۶/۲؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۳۰/۱-۲۳۴؛ گنج شایگان، ۱۰؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۸؛ مأخذات احوال شعرا

و مشاهیر، ۲/۲۴۹-۲۵۰؛ سبط حسن رضوی، «اختر شیرانی»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۰ش، صص ۱۹-۲۱.

دانشنامه

اختر صدیقی (ax.ta.re.sed.di.qi)، محمد عبدالحی فرزند شیخ عبدالرحمان صدیقی، روستای بولایی، ۱۸۴۱ ــ همان‌جا ۱۹۲۰م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش به‌روزگار همایون گورکانی (۹۳۷-۹۶۳ق) از عربستان به‌هند (دهلی) کوچیدند. آنان چون نسب خود را به ابوبکر صدیق (خلیفهٔ اول) می‌رساندند، برخود نام صدیقی گذاردند. یکی از اعضای این خاندان با نام شیخ عبدالکریم به‌روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) با سمت امیرالبحری به بنگاله فرستاده شد و بنا بر کارگزاری خود به او جاگیر شاهی داده شد. او بعدها به روستای بولایی کوچید. عبدالحی صدیقی از عالمان و فقیهان بنام سرزمین خود بود و سال‌ها نزد مولانا کرامت‌علی جونپوری به‌تکمیل علوم دینی پرداخت. به‌اردو و فارسی شعر می‌سرود و در سروده‌هایش اختر تخلص می‌کرد. او با این که در سرزمین بنگاله برآمد، زبان و ادبیات فارسی را نیکو می‌دانست. در شمال هند که در آن روزگار مرکز زبان‌های فارسی و اردو بود، عبدالحی و نیز پسرش محمود / عبدالرب صدیقی، معروف به خالد بنگالی، آوازه‌ای بلند یافتند. پس از درگذشت عبدالحی اختر، پسرش به‌یاد پدر مجله‌ای به نام اختر وطن خود (روستای بولایی) منتشر کرد، اما تنها یک شماره از آن منتشر شد. از اختر چندین کتاب به‌یادگار مانده که همهٔ آن‌ها به‌فارسی است: ۱ــ تبصرة الاطفال که آن‌را برای درس‌های مقدماتی پسر خود نوشته است؛ ۲ــ مسلک‌الاحناف فی مسائل‌الاعتکاف که در شرح مسائل اعتکاف برابر فقه حنفی است (کانپور، ۱۸۸۴م)؛ ۳ــ براهین جهاد فی سد باب‌الالحاد که در رد آرای جماعتی در سلهت که بر ضد عقیده و شریعت اسلام آوازه یافته بودند، است؛ ۴ــ نسیم سحر / هدیة لاولی‌الالباب یعنی رقعات اختر و اصحاب که مجموعهٔ رقعات عبدالحی اختر و پسرش عبدالرب است (کلکته، ۱۹۰۶م). نویسندهٔ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش با استناد به‌همین چاپ، این رقعات را از اختر و پدرش دانسته است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۱۵-۱۱۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۷۳-۱۷۶.

جهان‌تاب

اختر کلکته‌ای، قاضی محمدصادق‌خان اختر هوگلی ← اختر هوگلوی

اختر لکنویی، واجدعلی‌شاه ← واجدعلی‌شاه

اختر مهدی رضوی (ax.tar.mah.di-ye.ra.za.vi)، فرزند سید ناظم حسین، روستای کراری (اله‌آباد) از ایالت اترپرادش (هند) ۱۹۵۱م ــ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از پایان دوره‌های دبستانی و دبیرستانی وارد دانشگاه اله‌آباد شد. در ۱۹۷۷م از آن دانشگاه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس مترجم یکی از سازمان‌های دولتی هند شد. وی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: سهم شاه‌اجمل اله‌آبادی در تحول ادب فارسی به زبان فارسی؛ تاریخ اجمالی قصاید فارسی (اله‌آباد، ۱۹۷۷م)؛ ترجمهٔ جلد یکم داستان راستان از مرتضی مطهری به زبان اردو؛ ترجمهٔ کتاب ما چه می‌گوییم از سید محمد قطب به زبان اردو؛ مقاله‌های «مطالعه انتقادی قصیده فتح سومنات» در نامهٔ پارسی و «نظری به شعر جدید فارسی» به زبان اردو که در ۱۹۷۷م در مجلهٔ جامعه به‌چاپ رسید.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۷/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۵-۲۱۶.

حجتی

اختر واسطی (ax.tar-e.vā.se.ti)، ذاکر حسین فرزند سید علی واسطی، بریلی از بلوک انباله ۱۳۱۵ ــ گوجره از بلوک توبه‌تیک سنگه ۱۳۷۲ق، شاعر، فقیه و نویسندهٔ پاکستانی. پس از آموزش مذهبی و پزشکی، مدیریت مجلهٔ هفتگی اثنی‌عشری را به‌عهده گرفت. چندی بعد ماهنامه‌ای به‌نام العرفان منتشر کرد که انتشار آن تا جدایی پاکستان و هند ادامه یافت. به ادب و شعر علاقهٔ فراوان می‌ورزید. از ذوقی شاعرانه برخوردار بود و اختر تخلص می‌کرد. در مجالس عزاداری به تبلیغ مذهب شیعه می‌پرداخت و به شهرهای حیدرآباد دکن، انباله، مدراس، بنگلور، گجرات، لاهور و گوجره سفر کرد. وی با نواب شهید یارجنگ معاصر و معاشر بود و نواب برای وی مقرری تعیین کرده بود. از آثارش: شرح نهج‌البلاغه به اردو با نام نیرنگ فصاحت، سیرت فاطمه(س)؛ شأن مرتضی؛ داستان گل عباسی؛ صافی شرح اصول کافی به‌اردو، (بریلی، ۱۹۲۹م).

منابع: امامیه مصنفین، ۷۴؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۹۷ ــ ۹۸؛

گردش افغانستان و پاکستان، ۲۵۴؛ مطلع انوار، ۲۵۴؛ نقباءالبشر، ۷۱۴/۲.

رسولی

اختر هوگلوی (ax.tar-e.hug.la.vi)، قاضی محمد صادق خان پسر قاضی محمد لعل، هوگلی ۱۲۰۱ــ لکنو ۱۲۷۴ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قاضی زادگان هوگلی، شهری نزدیک کلکته بود. اجدادش از ترکستان به هندوستان آمدند و پس از آن به هوگلی رفتند. اختر پس از تحصیل علوم، در حلقهٔ شاگردان میرزا قتیل وارد شد. از بچگی نزد غازی‌الدین حیدر، حکمران اوده (۱۲۲۹ــ۱۲۴۴ق)، می‌زیست و از وی لقب ملک‌الشعرایی گرفت. نوزده سال در کانپور تحصیلدار بود. چندی نیز در فرخ‌آباد و اتاوه سکونت داشت. در ۱۲۷۳ق پس از پایان یافتن فتنهٔ انگلیسی‌ها به لکنو آمد و به خدمت واجد علی‌شاه رسید. اختر در ادب عرب و فارسی و فنون کیمیا، سیمیا و هیمیا ماهر بود و به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود. از آثار او: مثنوی سراپاسوز به اردو(۱۲۳۱ق)؛ صبح صادق (۱۲۹۲ق)؛ محامد حیدریه، مدحیه‌ای به نظم و نثر که در ستایش غازی‌الدین حیدر است (لکنو، ۱۲۳۸ق)؛ تذکرهٔ آفتاب عالمتاب * در شرح احوال و نمونهٔ آثار سرایندگان فارسی‌گوی است؛ مخزن‌الجواهر که تألیف کوتاه و کم ارزشی در تاریخ شرق است؛ لوامع‌النور فی وجوه‌المنثور؛ هفت اختر؛ نور الانشا؛ نقود الحکم؛ حدیقة الارشاد؛ بهار اقبال؛ مفید المستفید؛ گلدستهٔ محبت؛ بهار بی‌خزان؛ دیوان شعر فارسی؛ دیوان شعر ریخته (اردو)؛ تذکرة المطلب.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۷۹/۲ـ۶۸۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۷/۱ـ۱۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۵۸؛ ثلاثهٔ غساله، ۱۰۱ـ۱۰۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۹۵/۱ـ۹۶؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۰۱/۱؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۶۳/۷؛ روز روشن، ۴۰ـ۴۱؛ سخن شعرا، ۱۶؛ شمع انجمن، ۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۸۳/۹؛ ۱۳۸/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲۱، ۱۳۳۷؛ گلستان سخن، ۱۳۶؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۵۷/۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای ایران و شبه قاره، ۱۹۶/۱؛ نزهة الخواطر، ۲۲۳/۷ـ۲۲۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 59; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/707.

حجتی

اختری یزدی (ax.ta.ri-ye.yaz.di)، یزد ۹۷۷ ــ ۱۰۲۳ق، شاعر، پزشک و اخترشناش ایرانی. وی علم ستاره‌شناسی را به‌خوبی می‌دانست و تخلص اختری را نیز به همین منظور برگزید. در ۱۰۲۱ق و ۱۰۲۷ق به همراه میرزا محمد امین شهرستانی (ــ ۱۰۴۷ق)، مشهور به میرجمله، به هند رفت. اختری مدت سی و هفت سال در هند در خدمت میرجملهٔ شهرستانی و سادات آن‌جا روزگار گذراند و پس از درگذشت میرجمله به یزد بازگشت. در یزد به کدخدایی رسید و ازدواج کرد. تنها نصرآبادی می‌گوید که او دوباره به هند بازگشت و در همان‌جا درگذشت و در لنگرحوض حیدرآباد دکن به‌خاک سپرده شد. غزلیات او مشهور بوده، اما اکنون تنها ابیاتی چند از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌یادگار مانده است. از سروده‌های او است: «زاندم که چشیدم نمک خوان محبت ــ هر چیز که خوردم مزهٔ خون جگر داشت.»

منابع: آتشکدهٔ یزدان، ۲۰؛ آئینهٔ دانشوران، ۵۸۵ـ۵۸۶؛ تذکرهٔ پزمان، ۲۶؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۷/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۱۰؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۵۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۵؛ جامع مفیدی، ۹۳/۳، ۴۵۰ـ۴۵۱؛ الذریعه، ۶۱/۹ـ۶۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۵؛ شام غریبان، ۳۷؛ شمع انجمن، ۵۲؛ کاروان هند، ۲۷/۱ـ۳۰؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۶۳/۲؛ مجمع‌النفایس، ۸۴ـ۸۵؛ منتخب‌الاشعار، ۳۳؛ نتایج‌الافکار، ۵۲ـ۵۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۹۱ـ۱۹۲.

ضیایی

اختسان (ex.te.sān)، تاج‌الدین محمد بن صدر بن علایی عبدوسی، ۷۰۰ق ــ، ادیب فارسی‌نویس شبه قاره. وی در بیست سالگی به دیوان انشای غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ــ ۷۲۵ق) راه یافت و هنگام سلطنت محمد بن تغلق (۷۲۵ــ ۷۵۲ق) به ریاست دیوان انشا گمارده شد. در لشکرکشی غیاث‌الدین به بنگال همراه وی بود.در این سفر بیمار شد و ده سال دچار آن بیماری بود، تا در دهلی طبیب مشهوری، به نام محمود خجندی او را مداوا کرد. در هنگام بیماری به توصیهٔ دوستانش، ترجمهٔ داستان شاه کشورگیر و شاهزاده ملک آرای را آغاز و در سال ۷۳۶ق تکمیل کرد و آن را بساتین‌الانس* نام نهاد. به گفتهٔ مؤلف سرپرستی این ترجمه را پادشاه به عهده داشت. این کتاب افزون بر بیان داستان عشقی، اطلاعات خوبی دربارهٔ موسیقی، شطرنج، مراسم رایج

روزگارش، از جمله محرم، عاشورا، عبادات مسلمانان و وقایع روزگار غیاث‌الدین تغلق ارائه می‌دهد. یک بار تغلق را در قصیده‌ای ستود و هزار دینار انعام گرفت. گویند که وی یک‌بار نیز به‌سفارت از تغلق به ایران فرستاده شد، اما هیچ آگاهی دربارهٔ سفر وی به ایران به‌دست نیامده است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۱۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۷/۳؛ تاریخ فرشته، ۱۳۰/۱؛ سیرالاولیا، ۲۷۲-۲۷۳؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۲۸- ۱۲۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۹/۱؛ مجمل فصیحی، ۷۸/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/752-753; *Iranica*, VIII/290.

مژدهی

اخلاص‌خان اخلاص‌کیش ← وامق کلانوری

اخلاص شاه جهان‌آبادی (ex.lās-e.šāh-ja.hān.a.bā.di)، کشن چند فرزند چل داس کهتری، ـ۱۱۶۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شاه جهان آباد و از شاگردان عبدالغنی بیگ قبول بود. به گفتهٔ تذکره‌نویسان اخلاص، آیین هندو می‌ورزید، اما پس از نشست با صوفیان مسلمان هند، وسعت مشرب یافته تعصب دینی نداشت. پیش‌تر از آنکه به شاعری روی آورد، پیشهٔ کاردبازی داشت. وی گذشته از سرودن شعر، تذکره‌ای به نام همیشه بهار* نیز نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۰۳، ۱۵۱، ۲۱۱؛ باغ معانی، ۲۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۲/۳-۱۸۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۸۸/۱؛ ۴۱۴/۲-۴۱۶؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۹؛ تذکره نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۲۹-۲۳۱؛ سفینهٔ هندی، ۲۱؛ صبح گلشن، ۲۱؛ صحف ابراهیم، ۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۸/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۹؛ گل رعنا، ۲-۳؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۷۰/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۱۹/۱؛ گلشن همیشه بهار، ۷۸؛ نتایج‌الافکار، ۶۷؛ همیشه بهار، دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳؛ دکتر وحید قریشی، «تذکرهٔ همیشه بهار اورکشن چند اخلاص»، اورینتل کالج میگزین، شمارهٔ ۱۸۸-۱۸۹، مارچ - جون ۱۹۷۲، صص ۱۷۳-۲۱۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 251; *Mughals in India*, 198; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/826.

دانشنامه

اخلاق عالم آرا (ax.lāq-e.ā.lam.ā.rā)/ اخلاق محسنی، کتابی در فلسفهٔ عملی با بحث‌هایی نظری، نوشتهٔ فانی کشمیری* (ـ۱۰۸۱/ ۱۰۸۲ق). این کتاب در یک مقدمه، سه فن و یک خاتمه تدوین گردیده است: فن اول در تهذیب اخلاق در سه باب است: (۱ـ در بیان فضایل و متعلقات آن، در شش فصل، ۲ـ در ترتیب اکتساب فضایل و حفظ صحت نفس در دو فصل، ۳ـ معالجهٔ امراض نفسانی و مدافعهٔ علل روحانی، در چهار فصل)؛ فن دوم در تدبیر منزل، در دو باب است: (۱ـ سبب احتیاج به منزل و معرفت ارکان آن، ۲ـ تدبیر بعضی از این ارکان و احکام آن، در پنج فصل)؛ فن سوم در سیاست مدن در دو باب است: (۱ـ در سبب احتیاج به تمدن و بیان اصناف اجتماعات، در سه فصل، ۲ـ در تدبیر ملک و آداب معاشرت اصناف مردم با پادشاه، در سه فصل). در خاتمهٔ کتاب نصیحتی چند از صحف حضرت ابراهیم، افلاطون، ارسطو به اسکندر، لقمان و حضرت آدم برای شیث آورده است و چنان‌که از آن برمی‌آید، نگارنده به کتاب‌های پیش از آن، به‌ویژه اخلاق ناصری و لوامع‌الاشراق نظر داشته و نیز از آیات و احادیث بهره برده است. شاید دو اشکال عمدهٔ کتاب گزارش‌ها و احادیث نادرست و نیز ستایش نابه‌جا از برخی کسان است. اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) هنگام سفر به کشمیر در ۱۰۷۵ق فانی برکنار از صدارت را به حضور خواند و خلعتی با ۲۰۰۰ روپیه به وی بخشیده، روزینه‌ای نیز برای او تعیین کرد؛ از این رو فانی اخلاق عالم‌آرا را که در ۱۰۷۶ق به پایان رسانده بود به نام وی کرد. کتاب نثری روان و آمیخته با نظم دارد و در ۱۳۶۱ش به همت خ. جاویدی تصحیح شده و به چاپ رسیده است.

منابع: اخلاق عالم‌آرا | اخلاق محسنی، تصحیح خ. جاویدی، لاهور، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،اسلام‌آباد، ۱۳۶۱ش؛ پیمانه، ۳۲۵، ۳۶۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۸۵/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۲۰/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۸۴/۲ - ۸۸۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۱.

م.انوشه

اخی سراج‌الدین ← سراج‌الدین عثمان اودی

اداتالفضلا (a.dā.tol.po.za.lā)، فرهنگی فارسی به فارسی (منظوم) از قاضی بدرالدین محمد دهلوی، معروف‌به دهاروالی. مؤلف در مقدمهٔ کتاب، فرهنگ قواس، فواید برهانی، لسان‌الشعرا، رسالة‌النصیر و فرهنگ عاشق‌زاده را مآخذ خود نام می‌برد. الفاظ این فرهنگ به‌ترتیب حروف الفبایی (غیر کامل)، یعنی به ترتیب حرف اول و دوم و آخر ثبت شده است و شامل کلمات و جملاتی است که در اشعار شاعرانی چون فردوسی، خاقانی، انوری، سعدی، ظهیر فاریابی و دیگران به‌کار رفته است. اداتالفضلا در دو بخش تدوین یافته است: بخش نخست واژگان مفرد به ترتیب حروف الفبا که در بالا ذکر آن رفت، بخش دوم شامل واژگان مرکب و عبارات شعری با همان ترتیب قسمت اول. اعراب کلمات و استشهاد معانی ملحوظ نیست و مآخذ و منابع در هیچ‌جا یاد نشده و تشریح معانی در نهایت اختصار آمده است. با لغاتی که شاعران فارسی زبان به‌کار نبرده‌اند، سروکار ندارد و اغلب لغات معمولی در آن یافته نمی‌شود. مؤلف به‌جای معنی برخی لغات عمومی به لفظ «معروف است» اکتفاکرده و اسامی برخی پادشاهان و کشورها و تعدادی لغات دیگر را افزوده است. ازاین‌رو اداتالفضلا اهمیت خاصی در تاریخ فرهنگ‌نویسی هند دارد. مؤلف در دیباچهٔ فرهنگ خود می‌گوید که پیش قاضی برهان‌الدین و شیخ‌زاده عاشق، آثار شاعران فارسی را مطالعه کرده و بعد از دریافت لزوم این‌کار، جهت یاری به دیگران، لغت فرهنگ را گردآوری کرده است. به گفتهٔ ریو، قاضی بدرالدین در سال ۸۱۲ق و طبق نظر بلوخمان ۸۲۲ق از جونپور (شمال هند) خدمت قدرخان پسر دلاورخان، بنیادگذار خاندان شاهی غوری در مالوه رسید و اداتالفضلا را به وی تقدیم کرد، سپس در شهر دهار سکونت گزید و به همین سبب به دهار والی معروف شد. بلوخمان این کتاب را در مجلهٔانجمن آسیایی بنگال در مقاله‌ای به عنوان «سهم فرهنگ‌نویسی فارسی» به تفصیل معرفی کرده است. دست‌نویسی از این کتاب درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1262) و دست‌نویسی دیگر نزد صادق‌کیا (استاد دانشگاه تهران) و دست‌نویسی دیگر در موزهٔ ملی پاکستان (به‌شمارهٔ N.M.1967-107) کتابت سدهٔ دهم هجری نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۲/۴؛ تاریخ فرشته، ۴۶۲/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۹۴/۱، ۲۵۷؛ الذریعه، ۳۸۶/۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۹-۶۰؛ فرهنگ‌های فارسی، ۵۳؛ فهرستِ مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱/۱۴؛ فهرست نسخه‌های فارسی، ۱۹۱۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۲۷؛ کشف‌الظنون، ۴۴/۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/491-492; Dictionary of Indo-Persian Literature*,112.

گلستانی

ادای جعفری (a.dā-ye.jaʿ.fa.ri)، عزیز جهان‌بیگم جعفری، بدایون نزدیک دهلی ۱۹۲۴م ــ ، بانوی شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی پاکستانی. در ۱۹۴۰م دورهٔ دبیرستان را در زادگاهش به پایان برد. به‌سبب دلبستگی فراوان به‌زبان‌های فارسی، هندی و اردو، به‌پژوهش در ادبیات این زبان‌ها پرداخت. از نوجوانی به سرودن شعر روی آورد و اشعارش در مجلهٔ آج‌کل (امروز و فردا) هند به‌چاپ رسیده است. پس از تقسیم شبه‌قاره به دو کشور هند و پاکستان، ادا به پاکستان رفت و تا ۱۹۴۹م درکراچی سکونت داشت. پس از آن به راولپندی کوچید. اشعارش با وجود برخورداری از تمام ویژگی‌های شعر کهن اردو، از نوآوری نیز برخوردار است و احساسات و اندیشه‌های دورهٔ زندگی وی را نشان می‌دهد. برخی از شعرهای ادا در قالب‌های عروضی کهن و برخی دیگر در قالب‌های آزاد سروده شده است. از ادا چهار مجموعهٔ شعر منتشر شده است. سوای آن‌ها آثار دیگری نیز دارد. نخستین مجموعهٔ شعر ادا من در جستجوی ساز بوده‌ام نام دارد. (۱۹۵۲م). از دیگر آثارش شهر درد و آهوان که تو می‌شناسی را می‌توان نام برد.

منابع: ادبیات پاکستان، ۱۵۳-۱۵۴؛ صبح آفرینش، ۱۰۸-۱۱۰؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۷۴/۲؛ هیمالیا، ۱۲۹-۱۳۳.

رسولی

ادایی یزدی (a.dā.i-ye.yaz.di)، امیر محمد مؤمن ادایی بفرویی یزدی، ــ سورت ۱۰۶۲ق، قاضی و واعظ و شاعر ایرانی. از قاضیان اردکان و میبد بوده و در جامع یزد خطبه ایراد می‌کرده است. او با قاضیان و فقیهان یزد رابطهٔ نزدیک داشته است. چون به او نسبت‌های دهری، زندقه و ارتداد داده بودند در ۱۰۵۳ق به هند کوچید. نخست به بندر سورت و پس از مدتی به دکن رفت. در آن‌جا به کمک محمد مؤمن استرابادی به دربار محمد قلی قطب‌شاه راه یافت و گویا به وزارت او هم رسید. از او ابیات پراگنده‌ای درتذکره‌ها باقی مانده است و گویا بیشتر رباعی

می‌سرود. با توجه به آخرین رباعی او که در تذکرهٔ نصرآبادی آمده می‌توان گمان داشت، تشیعی که ادابی می‌ورزیده، جز تشیع دوازده امامی بوده است.

منابع: آئینهٔ دانشوران، ۷۵۳؛ آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۶۶؛ تذکرةالشعرای غنی، ۱۱؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۰-۱۱؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۶۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۹۱-۲۹۳؛ الذریعه، ۶۳/۹؛ ریاض‌العارفین، ۲۷۶؛ شمع انجمن، ۲۸؛ کاروان هند، ۳۰/۱؛ مآثرالکرام، ۵۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۶۸/۱-۱۶۹؛ منتخب‌اللطایف، ۵۶؛ نتایج‌الافکار، ۴۴-۴۵؛ نشتر عشق، ۱۱۱/۱-۱۱۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۲۶-۱۲۹؛

Dictionary of Indo - Persian Literature , 38.

ضیایی

ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ← استوری

ادبیات فارسی در میان هندوان (a.da.bi.yāt-e.fār.si.dar. mi.yān-e.hen.du.vān)، ترجمهٔ فارسی کتابی به اردو، به‌قلم محمد#اسلم‌خان (ــ ۱۹۳۹م). نام اصلی کتاب، ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه و نویسندهٔ آن سید عبدالله (ــ ۱۹۰۶م) استاد ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب لاهور است. مترجم در مؤخره‌ای که بر کتاب افزوده، پس از یادکرد زندگانی و خدمات علمی سید عبدالله، هدف اصلی خود را از ترجمهٔ این کتاب «معرفی پژوهش... سید عبدالله دانشمند محترم شبه‌قارهٔ هند و پاکستان... که زندگی خود را صرف تحقیق کرده است» مطرح می‌کند. این کتاب که از معدود کتاب‌ها در زمینهٔ سهم و نقش هندوان در ادب فارسی است، رسالهٔ دکتری نویسنده، به‌زبان انگلیسی، بود. نویسنده در دیباچهٔ کتاب می‌گوید: «تاریخ ادبیات فارسی در هند موجود تا به حال نوشته نشده است.» این گفتهٔ سید عبدالله، با توجه به تاریخ نگارش و به‌چاپ رسیدن این کتاب به زبان اردو، کاملاً درست است. کتاب‌هایی مانند پاکستان مین فارسی ادب و تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند سال‌ها بعد از انتشار این کتاب، یعنی ۱۹۴۳م، به‌رشتهٔ تحریر درآمدند. بنابراین، باید سید عبدالله را از پیشگامان تحقیق در ادب فارسی در هند دانست. مؤلف در این کتاب کوشیده است سهم شاعران و دانشمندان هندو را در گسترش ادب فارسی در هند بررسی کند. هدف اصلی او، جز اهداف پژوهشی، نشان‌دادن حوزه و گسترهٔ فرهنگ و زبان فارسی در هند است. مؤلف از روزگار تیموریان به‌نیکی یاد می‌کند؛ چراکه، در سایهٔ «حکومت مترقی» آنان بود که «هندوان فرصت یافتند به‌ابراز و اظهار کارهای نمایان برجستهٔ علمی و ادبی بپردازند، و نیروهای خوابیده‌شان بیدار و روح تازه‌ای در زندگی‌شان دمیده شود.» از این رهگذر، مؤلف می‌کوشد نشان دهد که چگونه، در مدت سی‌صد سال حکومت تیموریان، هندوان همراه با طالب علمان مسلمان در مساجد و مکاتب، در سایهٔ ارتباطی برادرانه به کسب دانش مشغول شدند. این همبستگی و برابری برای مؤلف «داستانی مطبوع و دلپذیر» است و او در تدوین این کتاب کوشیده است با نشان دادن ساز و کار این ارتباط عمیق و گسترده، آیینه‌ای پیش روی مردم روزگار خود بگیرد، تا مگر مسلمانان و هندوان پی ببرند که چگونه می‌توان در پرتو نوعی ارتباط برادرانه، روابطی به دور از تعصب و خشک‌اندیشی برقرار کرد. چنان‌که مؤلف در دیباچه می‌نویسد، تا هنگام ترتیب این کتاب، تحقیقی جامع و تک‌نگارانه در این موضوع انجام نشده بود. با این وجود، مقاله‌ها و کتاب‌هایی، جسته و گریخته، در دست بودند. وی به پیشنهاد محمد شفیع و اقبال لاهوری دست به کار نوشتن این کتاب شد. این کتاب، ابتدا، جزءجزء، و به‌صورت مقالاتی چند در برخی مجله‌ها، مانند اورینتل کالج میگزین به‌چاپ رسید و سپس در یک کتاب مدون شد. ادبیات فارسی در میان هندوان در شش فصل تدوین شده است: **فصل اول**: نگاه تاریخی. در این فصل مؤلف به تاریخچهٔ نفوذ زبان فارسی در هند می‌پردازد. **فصل دوم**: عهد اکبرشاه. این فصل به گزارش موقع هندوان در عصر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) اختصاص دارد. **فصل سوم**: از عهد جهانگیر تا جلوس فرخ‌سیر را در بر می‌گیرد. **فصل چهارم**: دربارهٔ انحطاط گورکانیان است. **فصل پنجم**: دربارهٔ دم واپسین فرهنگ مغل است. در این فصل وضع و حال ادب فارسی و سهم هندوان در واپسین سال‌های حکمرانی گورکانیان بررسی شده است. **فصل ششم**: نظر به بازگشت نام دارد. در این فصل مؤلف نگاهی دوباره به عصر زرین ادب فارسی در هند می‌اندازد. چنان که مؤلف در دیباچه نیز اشاره کرده، در این کتاب، همهٔ کتاب‌ها به تفصیل معرفی و نقد نشده‌اند و تنها به آثار مهم‌تر توجه شده است. از آن‌جا که در زمان تألیف این کتاب کار چندانی در این زمینه صورت نگرفته بوده، مؤلف ناگزیر بوده با رجوع به کتابخانه‌ها و دیدن نسخه‌های دست‌نویس به‌جا مانده از ادب هندوان، مواد تحقیق خود را به شکلی مستند گردآوری کند. فهرستی که سید عبدالله از آثار فارسی هندوان

به‌دست داده، با وجود کاستی‌هایی که دارد، بسیار کارگشا است. چاپ یکم متن اردوی ادبیات فارسی در میان هندوان در ۱۹۴۳م منتشر شد و پس از آن بارها به‌چاپ رسیده است. آخرین چاپ متن اردوی آن به سرمایهٔ انجمن ترقی اردو (هند)، در ۱۹۹۲م انجام گرفته است. ترجمهٔ فارسی آن نیز در ۱۳۷۱ش، در تهران به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان؛ هندوون کاحصه.

شریفی

ادراکی بیگلاری (ed.rā.ki-ye.beyg.lā.ri)، قاسم‌خان ارغون، ـ پس از ۱۰۳۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در تته پایتخت قدیم سند بالا زاده شد و به طایفهٔ ترکمان ارغون تعلق داشت. وی ادارکی تخلص می‌کرد و درخدمت شاه ابوالقاسم سلطان از بزرگ‌زادگان ناحیهٔ سند (ـ۱۰۳۹ق) به سر می‌برد و خود را در شاعری شاگرد شاه ابوالقاسم می‌دانست. وی خود می‌گوید که ستایشگر حرفه‌ای امیر و از ملازمان او بوده است. ادراکی خود را به خانوادهٔ بیگلارها که از تبار قبیلهٔ بیگلار سمرقند هستند مربوط ساخت و چون بیگلارها در نصرپور به سر می‌بردند، احتمالاً زندگی وی نیز در همان‌جا گذشت. آوازهٔ وی بیشتر به‌واسطهٔ سرودن دو اثر به نام‌های چنیسرنامه و بیگلارنامه است. چنیسرنامه که در ۱۰۱۰ق سروده شده داستانی از سرزمین سند است که در آن لیلا همسر چنیسر از شاهان دودمان سومرا به رقیب خود که دختر دوشیزهٔ یکی از زمین‌داران محلی است، اجازه می‌دهد که شبی را با همسر وی به سر آورد و سرانجام شوهرش وی را به بی‌وفائی متهم کرده از خانهٔ خود می‌راند. بیگلارنامه که در ۱۰۳۴ق تألیف شده شرح زندگی و کامرانی‌های خان زمان امیر قاسم‌خان پسر سید قاسم بیگلار و گوشه‌هایی از حوادث تاریخی سند است. چنیسر نامه در ۱۹۵۶م در کراچی و بیگلارنامه در حیدرآباد پاکستان به چاپ رسیده است و هر دو را حسام‌الدین راشدی تصحیح کرده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۷۳ـ۱۷۵؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۱۵/۲ـ ۵۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۵/۲؛ ۶۷۸/۳؛ تحفة‌الکرام، ۷۶ـ۷۹، ۱۴۰، ۲۴۰، ۴۸۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۶/۱؛ چنیسرنامه؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۳۸۹/۱۱ـ۱۳۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۱/۷ـ۷۷۲؛ ۱۸۴۸/۱۲ـ۱۸۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۵۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۰؛ مقالات الشعراء، ۱۱ـ۱۲؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان اوراس کی بزم ادب، ۴۵۴، ۴۶۱.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/949; *Dictionary of Indo Persian Literature*, 250; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/654; *Mughals in India*, 197.

دانشنامه

ادریس احمد (ed.ris.ah.mad)، فرزند محمدزکریا، دهلی ۱۹۳۸م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان در دانشگاه دهلی به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۵م دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد و در همان سال در دانشگاه دهلی به تدریس پرداخت. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی آشنایی دارد. از آثارش چند مقاله و کتابی به نام سرهند مین فارسی ادب / ادب فارسی در سرهند (دهلی، ۱۹۸۸م) را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۸/۱؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۶۱.

رسولی

ادریس حسین (ed.ris.ho.seyn)، فرزند الیاس حسین، دهلی دسامبر ۱۹۲۷م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی وارد دانشگاه لاهور شد و در ۱۹۴۲م از آن دانشگاه دیپلم زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن به‌تحصیلات خود ادامه داد و از مؤسسهٔ زبان‌های خارجی وزارت هند مدرک تخصصی در زمینهٔ ترجمهٔ زبان فارسی نوین دریافت کرد. پس از پایان تحصیلات، در ۱۹۵۸م در بخش فارسی رادیو سراسری هند در سمت مترجم و گویندهٔ فارسی سرگرم کار شد و مدتی نیز ریاست بخش فارسی رادیو هند را به‌عهده داشت. وی پس از بازنشستگی با مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند همکاری می‌کند. ادریس‌حسین به‌زبان‌های فارسی، اردو، هندی و انگلیسی تسلط دارد. مقاله‌ها و نوشته‌های وی که حدود صد مقاله است از بخش فارسی رادیو دهلی پخش شده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۵؛ گنج شایگان، ۱۱.

امیرهدائی

ادهم آرتیمانی (ad.ham-e.ār.ti.mā.ni)، میرزا ابراهیم، ـ ۱۰۶۰ق، شاعر ایرانی. پسر رضی آرتیمانی (ـ۱۰۳۷ق) و خواهرزادهٔ میرزا

حبیب‌الله صدر بود و از سوی مادر با خاندان صفوی خویشی داشت. نزد میر محمد باقر داماد استرابادی، متخلص به اشراق (ــ ۱۰۴۱ق)، درس خواند و ساقی‌نامه اش را که در تذکرهٔ پیمانه نقل شده به نام او سروده است. در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به هند رفت و به پایمردی حکیم داود تقرب‌خان به دربار شاه‌جهان راه یافت. شاعری رند و تندخوی و بی‌باک و در انجام مناهی مانند استعمال بنگ و غلامبارگی بی‌پروا بود. گویند به سبب شوخی زشتی که در دربار با یکی از امرای افغان شاه‌جهان کرد افغانان در پی کشتن او برآمدند و مسکن وی درخانهٔ حکیم داود را محاصره کردند و سرانجام با آگاهی پادشاهی قرار شد حکیم داود برای فرو نشاندن فتنه تازیانه‌ای چند به ادهم زند، ولی شاعر تاب این کیفر را نیز نیاورد و از اندوه بیمار گشت و درگذشت. نیز، به‌روایتی، وی «جنون ساخته داشت و حکیم داود در کمال التفات علاجش می‌کرد، اما از بی‌ادبی‌های او عاجز آمده محبوسش نموده» و وی در حبس درگذشت یا به قولی اعدام شد. ادهم گرچه آشکارا ستایشگر صائب، شاعر بزرگ سبک هندی بود، اما دیوانی که از خود به جا گذاشت بیشتر به شیوهٔ کهن سروده شده است. در غالب اشعار او ایهام مطبوعی یافت می‌شود. ادهم یک مثنوی در پیروی از مخزن‌الاسرار و مثنوی دیگری به نام رفیق‌السالکین دارد. نسخه‌هایی از دیوان وی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 1163Pi/IV157A) نگه‌داری می‌شود که شامل غزل، رباعی، مثنوی‌های کوتاه، قطعه و مخمس است. مثنوی ازهار گلشن / درة‌التاج نیز به وی منسوب است، اما برخی، این اثر را که به پیروی از گلشن راز با پرسش و پاسخ‌های عرفانی سروده شده، به ابراهیم بردعی گلشنی منسوب می‌دانند. دست‌نویس‌هایی از این اثر درکتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۳۶/۱-۲۳۷؛ بهارستان سخن، ۵۰۵-۵۰۷؛ پیمانه، ۷۷-۹۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۷۱/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۴۰/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸؛ تذکرهٔ حسنی، ۴۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۵۹-۳۶۰؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۴۲۴/۱۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۶۶/۷؛ الذریعه، ۶۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۴۸/۱-۴۹؛ سرو آزاد، ۸۴؛ شام غریبان، ۳۲؛ شمع انجمن، ۴۱؛ شوریدگان، تذکرهٔ بزرگان و سخن‌سرایان تویسرکان، ۱۱۸-۱۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶۹/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۲۰، ۲۶۲۶، ۲۸۵۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۷۲؛ کاروان هند، ۳۱/۱-۳۷؛ کلمات الشعراء، ۱۴۷؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۷۷/۲؛ نشتر عشق، ۸۱/۱-۸۵؛ هفت آسمان، ۱۴۷؛ همیشه بهار، ۱۲؛ عبدالرحمان پارسای تویسرکانی، «میر رضی آرتیمانی و پسرش ادهم»، ارمغان، سال نوزدهم، صص ۶۴۵-۶۴۷؛ *Iranica* ,1/456.

برزگر

ادهم همدانی، میرزا ابراهیم پسر میرزا رضی ← ادهم آرتیمانی

ادیب پیشاوری (a.dib-e.pi.šā.va.ri)، سید احمد فرزند شهاب‌الدین عبدالرزاق رضوی، کونر (مرز پاکستان و افغانستان) ۱۲۶۰ ــ تهران ۱۳۴۹ق، شاعر و اندیشمند فارسی‌گوی پاکستانی. از سلسلهٔ سادات اجاق بود که نسبشان در سیر و سلوک به سلسلهٔ سهروردیه می‌رسد. علوم ابتدایی را در پیشاور فراگرفت و سپس به فراگیری مقدمات علوم و ادبیات پرداخت. پس از کشته شدن خویشانش در آشوب‌های پیشاور (۱۲۶۵ ــ ۱۲۶۸ق) رهسپار کابل شد و نزد آخوند ملا محمد، مشهور به آل ناصر، دانش آموخت. سپس به غزنین رفت و در باغ فیروزه در جوار آرامگاه حکیم سنایی منزل گزید و از ملا سعدالدین کسب علم کرد. پس از آن راهی هرات و تربت جام شد. در ۲۲ سالگی به مشهد رفت و ریاضی و حکمت را نزد میرزا عبدالرحمان و فلسفه و علوم عقلیه را نزد ملا غلامحسین شیخ الاسلام فرا گرفت. پس از چندی راهی سبزوار شد واز محضر ملا هادی سبزواری بهره گرفت. پس از درگذشت وی (۱۲۹۰ق) به مشهد بازگشت و ادیب هندی لقب یافت. در ۱۳۰۰ق به تهران کوچید و در جمع ادیبان آن دیار پر آوازه شد. ادیب پیشاوری در ۱۳۴۹ق در منزل یحیی‌خان قراگوزلو بهاءالملک وزیر معارف وقت در اثر سکتهٔ قلبی درگذشت و پیکرش را در امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپردند. وی در ادبیات فارسی و عربی، منطق، معانی، کلام، حکمت الهی، تاریخ، لغت و ریاضیات استاد بود و آثاری نیز در این علوم تألیف کرده که هیچ یک به چاپ نرسیده است. در قصیده پیرو سنایی، ناصر خسرو، خاقانی وانوری بود. آگاهی از علوم گوناگون سبب بهره‌گیری ادیب از مضامین متنوع در اشعارش گردید. نمونه‌هایی از سبک‌های خراسانی، عراقی، هندی و بازگشت در دیوان او به چشم می‌خورد. وی به عربی نیز شعر می‌سرود و در اشعارش از

الفاظ پیچیده بهره می‌جست. از آثارش: دیوان قصاید و غزلیات فارسی و عربی (تهران ۱۳۱۲ش) در چهارهزار و دویست بیت به فارسی و سی‌صد و هفتاد بیت به عربی که به کوشش شاگرد وی، علی عبدالرسولی گردآوری شده است؛ رساله در بیان قضایای بدیهیات اولیه (ضمیمهٔ دیوان)؛ نقد حاضر در تصحیح دیوان ناصر خسرو؛ ترجمهٔ اشارات شیخ‌الرئیس؛ حاشیه بر تاریخ بیهقی؛ منظومهٔ حماسی قیصر نامه در چهارده‌هزار بیت بر وزن شاهنامه.

منابع: ادبیات معاصر، ۱۰-۱۳؛ از پنجره‌های زندگانی، ۱۷۹؛ از صبا تا نیما، ۳۱۷/۲-۳۲۲؛ اشعار ملی و میهنی، ۲۶-۲۸؛ پاکستانی ادب، ۳۲۷؛ پژوهشهایی در تاریخ ادبیات ایران، ۱۵۸/۲-۱۵۹؛ چهار صد شاعر برگزیدهٔ پارسی گوی، ۹۳-۹۴؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۵؛ دیوان ادیب پیشاوری، مقدمه؛ زندگینامهٔ رجال و مشاهیر ایران، ۱۰۳/۱-۱۰۵؛ سخنوران نامی ایران، ۳-۹؛ شرح حال رجال ایران، ۷۷/۱-۷۸؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ۳۰۵-۳۱۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۰۰/۱-۱۱۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۶۲/۲؛ گنج سخن، ۲۷۳/۳؛ مکارم الآثار، ۱۶۲۳/۵-۱۶۲۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۳۵۱/۱-۳۵۲؛ یادداشتهای قزوینی، ۱۴۹/۸؛ نشر دانش، سال چهارم، شمارهٔ ۵، ص ۸۳؛ شیخ‌الملک اورنگ، «ادیب پیشاوری»، ارمغان، سال سی‌ویکم، ص ۱۳؛ سید مرتضی جعفری، «ادیب پیشاوری»، هلال، آذر ۱۳۵۰، شمارهٔ ۸، ص۱۵؛ یادگار، سال سوم، شمارهٔ ۳، ص ۳۳؛ سید برهان‌الدین میر منصوری، «یاد ادیب پیشاوری»، آینده، سال ۱۳، شمارهٔ ۱-۳، صص ۲۰۳-۲۰۴؛

Iranica , 1/460.

آتشین

ادیب فیروزشاهی (a.dib-e.fi.ruz.šā.hi)، مولانا دین محمد فرزند پاندهی، لارکانه ۱۳۱۴ ــ حیدرآباد ۱۳۹۳ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. تحصیلات دبستانی را در زادگاهش به پایان رساند. سپس از مولانا حاجی الهی بخش که به زبان سندی و فارسی شعر می‌سرود، ادبیات فارسی آموخت و نزد وی گلستان سعدی و تحفة‌الابرار جامی خواند و پس از آن به یادگیری زبان وادبیات عربی پرداخت. ادیب پس از چیرگی بر زبان و ادبیات فارسی و عربی در دبیرستان‌های گوناگون به تدریس آن‌ها پرداخت. در آخر به حیدر آباد رفت و امامت مسجد مدرسهٔ نور محمد را به عهده گرفت و همچنین به تدریس ادبیات فارسی وعربی ادامه داد. پس از سال‌ها به سبب پیری از تدریس کناره گرفت و تنها به امامت مسجد یاد شده بسنده کرد. ادیب به سندی و فارسی شعر می‌سرود. غلام مصطفی قاسمی رئیس آکادمی ادبیات حیدرآباد او را سعدی سند نامید. از آثارش: کلیات ادیب که مجموعه‌ای از قصیده، قطعه، مثنوی وغزل و در ستایش عالمان دین و بزرگان و چند مادهٔ تاریخ در مرگ آنان است؛ مجموعة‌الاشعار فارسی شامل هشت‌صد شعر از شاعران گوناگون؛ اشرف‌العلوم منظوم سندی که برگردان مثنوی مولوی در شش دفتر است؛ چهره گشای مثنوی که برگردان منظوم شرح چهل بیت از دیباچهٔ مثنوی است؛ نور علی نور که برگردان سندی خاتم‌الانبیاء در فن سیرت است؛ علم الاخلاق، معروف‌به اسلامی اخلاق، که برگردان سندی سی فصل آخر اربعین امام غزالی (ــ ۵۰۵ق) است؛ کشف‌المحجوب که برگردان سندی کشف المحجوب هجویری است؛ برگردان کلید بهشت مولانا تهانوی به سندی؛ برگردان بهشتی کوثر مولانا تهانوی به سندی؛ برگردان بهشتی زیور مولانا تهانوی به سندی؛ علاج‌القحط والوباء که برگردان سندی رساله‌ای از مولانا تهانوی است؛ زادالادیب که برگردان کتابی از مولانا تهانوی به سندی است؛ اسلامی زندگی که برگردان سندی حیات‌المسلمین مولانا تهانوی است؛ خداشناسی که برگردان معرفت الهی مولانا شاه عبدالغنی بهولپوری به سندی است؛ معیت الهی که برگردان کتاب مولانا تهانوی به سندی است؛ مکتوبات که برگردان دویست و بیست مکتوب از دفتر اول مکتوبات امام ربانی است؛ معلم‌الاسلام (چارپاگا)؛ اصلاح‌الاحوال که ترجمهٔ جزاءالاعمال به سندی است؛ ترجمهٔ چهل حدیث به سندی؛ اخلاق‌النبی که ترجمهٔ آداب‌النبی به سندی است؛ ضع‌الانام عن وضع‌الایدی علی‌الاقدام؛ بهشت جی کنجی؛ راز ترقی و تنزل (سندی)؛ ترجمهٔ چهل دعا به سندی؛ عالمان و فاضلان به سندی؛ دین قویم که ترجمهٔ صراط مستقیم مولانا شاه عبدالغنی است؛ بهجت‌البساتین که ترجمهٔ روض‌الریاحین است؛ وعظ حقوق‌البیت؛ خلفاءالراشدین؛ کفر و ایمان که ترجمهٔ مطالبی از قرآن و حدیث به‌زبان سندی است؛ کلیات ادیب (سندی)؛ صبح و شام.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۸/۳، ۶۶۲، ۶۸۱؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۷۸-۳۸۳؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ۳۵۷/۱؛ ۱۷۱/۲-۱۷۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۹۹؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۳؛ کلیات ادیب،ادیب فیروز شاهی، حیدرآباد، دانشگاه حیدرآباد، ۱۳۸۴ق؛

گنج شایگان، ۱۲؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲/۲۷۹-۲۸۰؛ اقدس رضوانی، «ادیب فیروز شاهی سندی»، وحید، شمارهٔ ۱۱۰، بهمن ۱۳۵۱ش، صص ۱۲۸۶-۱۲۹۰.

رسولی

ادیب هندی، سید احمد رضوی ← ادیب پیشاوری

اذکارالاحرار (az.kā.rol.ah.rār)، زندگینامهٔ میرابوالعلای اکبرآبادی، از مشایخ طریقهٔ نقشبندیه (۹۹۰ ــ ۱۰۶۱ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس. نویسنده خود از مریدان میرابوالعلا بود و تا پایان زندگی مرادش در خدمت او به‌سر برد. زمان نگارش این اثر را ۱۰۶۱ق و ۱۰۹۳ق گفته‌اند. ریو در ادبیات فارسی از این اثر یاد کرده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 106; *Mughals in India*, 555; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1012.

م.اسماعیل‌پور

اذکار قلندری (az.kār-e.qa.lan.da.ri)، تذکره‌ای به‌فارسی از فرحت* لاهوری. فرحت که در سدهٔ سیزدهم هجری می‌زیست، در این تذکره به شرح احوال نیاکان و برادر و مرشد خود قلندرشاه (ــ ۱۲۸۴ق) پرداخته است. وی در این اثر پس از حمد و نعت و ستایش خلفای راشدین، سبب تألیف کتاب را بیان کرده و یادآور شده که شرح حال بزرگان خاندان خود را از کتب معتبر گردآورده است. اثر در پنج باب و هر باب در هفت فصل است. در باب نخست به احوال قلندرشاه از ولادت تا وفاتش پرداخته و وقایع را در شش فصل شرح داده است. در فصل هفتم توضیحاتی دربارهٔ شرایط سلوک و طریقت آورده است. در باب پنجم به‌ذکر موقعیت قلندرشاه در شجرهٔ سلسله‌های قادریه، چشتیه، سهروردیه، مداریه و نقشبندیه و همچنین از میان سادات به ذکر مریدانی مانند امیرشاه، میان‌نبی‌بخش، میان محجوب‌شاه، میان‌قطب‌شاه، مکهن‌شاه، میان‌احمدشاه، سیدحمزه‌شاه، سید کرم‌شاه، الحمدالله‌شاه، سید فضل‌شاه، سید رحیم‌شاه و سید محمدشاه و از میان علما به ذکر مریدانی مانند میان‌محمد یاسین، میان‌امام‌بخش، شیخ‌فتح‌لکنویی، امام‌بخش لکنویی، قاضی‌نتهو، میان‌حسام‌الدین، غلام‌حسین، ملال‌احمد، میان‌شاه کمال درویش، میرزا انوربیگ، حافظ‌اله دین و شرف‌الدین گوهر پرداخته است. با این توضیحات، اثرش دربردارندهٔ تاریخ یکی از سلسله‌های صوفیه است. همچنین در این اثر غزلیات و دیگر اشعار فرحت و قلندرشاه آمده و شجره‌های طریقت نیز به‌نظم آورده شده است. اذکار قلندری به کوشش غلام دستگیر نامی (ــ ۱۳۸۱ق) در ۱۳۷۷ق / ۱۹۵۷م در لاهور به‌چاپ رسیده است. غلام‌دستگیر در این اثر به نسب‌نامهٔ مؤلف و در ضمیمه‌ای به روابط خاندان او با دیگر قبایل پرداخته است. این ضمیمه و حواشی آن، اثر را به‌شکل یک سند معتبر و قابل استفاده درآورده است. در این اثر همچنین فرمان‌های حکومتی در ارتباط با دادن زمین یا روستا به علما و اولیای مسلمان در عهد سیک‌ها نیز آورده شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴/۱۱۳-۱۱۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۲۵۷-۱۲۵۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۱.

فتح‌نبا طبری

ارادت‌خان عالمگیری، مبارک‌الله ← واضح ساوجی

ارادت‌خان، میرمحمدباقر ساوجی ← اعظم‌خان ساوجی

اربع عناصر (ar.ba'-e.a.nā.ser)، فرهنگی سه زبانه برای کودکان در پنجاه و دو صفحه، از محمد ناصرعلی غیاث‌پوری. وی این فرهنگ را به درخواست پسرش در چهار خانه تألیف کرده است: خانهٔ اول به زبان اردو، خانهٔ دوم به فارسی، خانهٔ سوم و چهارم به انگلیسی. نگارنده واژگان فارسی را زیر عنوان‌های مختلف نوشته و در ستون‌های مقابل آن مترادف هر کدام را به زبان‌های دیگر آورده و به شکل فهرستی از کلمات فراهم کرده است. این کتاب دوبار به سال‌های ۱۲۹۸ق/ ۱۸۸۱م و ۱۳۴۶ق/ ۱۹۲۹م در لکنو چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۵۷۸-۵۸۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۳؛ فهرست کتابهای چاپی، ۱/۲۱۵.

گلستانی

اردشیر کرمانی (ar.de.šir-e.ker.mā.ni)، پورنوشیروان، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، پژوهشگر زرتشتی. از

اردشیر کرمانی

زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از فرزانگان زرتشتی کرمان بود و در دورهٔ پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به‌دعوت هم‌او به هندوستان رفت. در سفر اردشیر به هند تردیدی نیست، زیرا به‌نوشتهٔ دبستان مذاهب «[جلال‌الدین اکبر] و هم اردشیر نام زرتشتی دانا را زر فرستاد، از ایران آوردند و آتش را به‌اهتمام تمام به نواب علامی شیخ ابوالفضل سپردند.» اما به انگیزهٔ اردشیر از این سفر یا مراد جلال‌الدین اکبر از فراخواندن وی به هند، می‌توان از دو چشم‌انداز نگریست. نخست این که از نوشتهٔ دبستان مذاهب چنین بر می‌آید که «جلال‌الدین اکبر، برای وقوف کامل به آداب و آیین زرتشتیان، اردشیر زرتشتی را از ایران به هند خواسته است.» به‌نوشتهٔ بلوخمان نیز در مجلهٔ انجمن آسیایی بنگال «هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیهٔ از خود نشان دهد.» دوم این که می‌توان گفت که سفر اردشیر به هند برای شرکت در تدوین فرهنگ واژه‌های فارسی سره، زند و پهلوی بوده است. باکاوش در فرهنگ جهانگیری بهتر می‌توان به شناختی روشن در این‌باره رسید. چنان که از مندرجات دیباچهٔ این فرهنگ برمی‌آید، در ورود موکب اکبرشاه به کشمیر در ۱۰۰۵ق نویسنده لزوم تألیف واژگان فرس، پازند، پهلوی و دری را به جلال‌الدین اکبر یادآور شد و چون پادشاه به دانستن واژه‌های مزدیسنایی و پهلوی دلبستگی بسیار داشت، بی‌درنگ با استقبال از نگارش چنین فرهنگی فرمان داد تا همهٔ وسایل کار و کتاب‌های مورد نیاز گردآوری و هزینهٔ آن نیز از خزانهٔ شاهی پرداخت شود. وی همچنین فرمان داد تا «به اردشیر دانای زرتشتی، زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال‌الدین با کمک او فرهنگ نام برده را تمام کنند.» با توضیحاتی که در فرهنگ جهانگیری در برابر واژهٔ «برسم» آمده است نیز می‌توان به‌درستی این داوری پی برد؛ زیرا پس از بیان معنی این واژهٔ چنین آمده است: «شرح این لغت از مجوسی که در دین خود به‌غایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد می‌دانستند و حضرت عرش‌آشیانی محض [جلال‌الدین اکبر] به‌جهت تحقیق لغات فرس مبلغ‌ها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت.» در برهان قاطع نیز وجود چنین شخصی در بررسی واژهٔ «برسم» تأیید شده است. همچنین در برابر واژهٔ «آذر» آمده «فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند و وستا داشت. چون مرا رغبت و شعف تمام به جمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست، به‌جهت تحقیق لغات با او صحبت می‌داشتم و اکثر لغاتی که در خاتمهٔ این کتاب از زند و وستا نقل شده تقریر آن زردشتی است و او هر گاه قرائت زند می‌نمود به این لغت که می‌رسید آدر بضم دال غیر منقوطه می‌خواند و می‌گفت که در کتاب زند [پازند] و وستا این لغت به دال منقوطه نیامده.» از توضیحات انجوی شیرازی به‌روشنی می‌توان پی برد که جلال‌الدین اکبر دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ جهانگیری از کرمان فراخوانده و بی‌گمان مراد او نیز از بیان «پیری از پارسیان» همان اردشیر است که «اکثر لغات زند و وستا از تقریر آن زردشتی است.» به‌نوشتهٔ آنکتیل دوپرون فرانسوی «چون اکبر در هندوستان شخص با کفایتی را نیافت که در تألیف فرهنگ به میرجمال‌الدین کمک نماید، لذا به مشورت دستور مهرجی رانا، از شاهنشاه ایران، شاه‌عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان به هند گسیل دارد. تألیف فرهنگ نام برده در طی حیات اکبر آغاز و در اوایل پادشاهی جهانگیر خاتمه یافت.» منابع دیگر نیز، رفتن اردشیر زرتشتی به هند را به‌منظور تألیف لغات و اصطلاحات فرس تأیید می‌کنند. گواه دیگر بر درستی آن‌چه گفته آمد نامه‌ای است که دستور مرزبان پور دستور هوشنگ، دستور اردشیر پوردستور باونداد، کدخدا ملابهرام پور اردشیر و بهدین اردشیرپور بهدین بهرام از ساکنان یزد، در بیست و پنجم محرم سال ۱۱۸۷ق / ۱۱۴۲ یزدگردی در پاسخ به پرسش‌های پارسیان هند در زمینهٔ تقویم و گاهنبارها به منوهرجی‌پور خورشید جی ساکن بندر سورت نوشته‌اند، در این نامه آمده است: «فردوس مکان دستور اردشیر کرمانی به دربار آسمان مدور مستغرق رحمت حضرت پروردگار شاه جنت‌آرامگاه جلال‌الدین اکبر درخصوص تحقیق بعضی از لغات فرهنگ‌های زند و پازند پرسیده بود، در کتاب فرهنگ جهانگیری در باب گهنبار، آن‌چه مردمان اهل اسلام اختلاف نموده بودند، آن اختلاف برطرف کرده، موجب دین بهی بوده است...» رونوشتی از این نامه در صفحه‌های ۸۸ـ۱۲۱، مجموعهٔ دست‌نوشت شمارهٔ H.P(m.s)295 در مؤسسه شرق‌شناسی کاما (k.R.CAMA oriental institute) در بمبئی نگه‌داری می‌شود. اسامی نویسندگان و آورندگان نامه در صفحه‌های ۹۱ و ۹۳ این مجموعه و تاریخ‌نامه در صفحهٔ ۱۲۰ و مطلبی که دربارهٔ دستور اردشیر کرمانی نقل شد در صفحه‌های ۱۱۰ـ۱۱۱ همان مجموعه آمده است. بنابراین می‌توان گفت که دستور اردشیر

زردشتی در پادشاهی جلال‌الدین اکبر از کرمان به هند رفت، اما تاریخ دقیق این سفر دانسته نیست. اما چون مرگ جلال‌الدین اکبر در ۱۰۱۴ق بوده است، پس روشن است که دستور اردشیر زردشتی پیش از ۱۰۱۴ق به‌هند رفته است. از نامه‌ای که همین دستور اردشیر در «روز دین [بیست و چهارم] ماه فروردین قدیم در ۹۶۷ یزدگردی برابر با پنجشنبه دهم ربیع‌الثانی ۱۰۰۶ق از ایران [کرمان؟] به‌دستور قیامدین پدم ساکن بروچ [هندوستان]»، که دستور اردشیر را به گجرات دعوت کرده بود، نوشته است چنین برمی‌آید که دستور اردشیر پیش از ۱۰۰۶ق از سفر هند به ایران بازگشت. از یادداشتی که کسی دیگر در پایان رونوشت این نامهٔ اردشیر زرتشتی نوشته و در صفحهٔ ۱۶۷ از جلد دوم روایات داراب هرمزدیار آمده است «وقتی که دستور نوشیروان کرمانی، از ایران‌زمین، در ملک هندوستان پیش شاه‌اکبر آمده بود، آنگاه این مکتوب به‌دستور قیامدین پدم نوشته بود»، چنین به نظر می‌رسد که نام کامل وی دستور اردشیر نوشیروان کرمانی بوده است.

منابع: برهان قاطع، ۲۵۷/۱؛ تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۳۵۹-۳۵۲؛ تاریخ زرتشتیان کرمان، ۱۶؛ دبستان مذاهب، ۳۰۰/۱؛ ۲۴۸-۲۴۴/۲؛ فرهنگ جهانگیری، ۹۶، ۸۵۵-۸۵۴.

جهان‌تاب

اردو، زبان (za.bān-e.ur.du)، یکی از زبان‌های هند و آریایی جدید که از آغاز تأسیس حکومت اسلامی پاکستان در ۱۹۴۷م زبان رسمی و دولتی آن کشور شد. اما حوزهٔ گسترش آن از مرزهای جنوب شرقی ایران آغاز شده و از طریق افغانستان، تاجیکستان، پاکستان، هند، نپال، بنگلادش، تبت، آسام، سری‌لانکا، مالزی، و حتی اندونزی از یک سو و تمام کشورهای خلیج فارس، مانند کویت، بحرین، دوبی، شارجه، عمان، و دیگر امارات و همچنین کشورهای عربستان سعودی، اردن، یمن و در برخی کشورهای افریقایی نیز کشیده شده است. گذشته از آن، این زبان در انگلستان، امریکا، کانادا و دیگر کشورهای اروپایی نیز گویندگان بسیار دارد. زبان اردو از لحاظ شمار کسانی که بدان زبان سخن می‌گویند، در میان زبان‌های ملل مسلمان جهان در رتبهٔ نخست و اکنون برابر آمار یونسکو سومین زبان دنیا است. شمار اردوزبانان را دویست تا سیصد میلیون نفر گفته‌اند و به گفتهٔ بسیاری از پژوهشگران نزدیک به هشت‌صد میلیون نفر در جهان زبان اردو را می‌فهمند. اردو / اوردا / اورده / اوردو واژه‌ای ترکی و در لغت به معنی مجموع سپاهیان با تمام لوازم آن‌چه در سفر و چه در حضر است و گاه به لشکرگاه یا جماعتی بسیار نیز اردو گویند. برخی آن را از ریشهٔ مغولی آن، یعنی «ارده» مشتق دانسته و گروهی دیگر آن‌را برگرفته از لغت Hord لاتین گفته‌اند.
برخی از اردوپژوهان برای قدیمی کردن سابقهٔ زبان اردو، تاریخ ورود زبان فارسی به شبه‌قارهٔ هند را مبنا قرار داده‌اند؛ از این رو پیشینهٔ زبان اردو را به روزگار حضرت علی(ع) می‌رسانند که بلوچستان و مکران نیز به قلمرو اسلام پیوستند؛ زیرا در آن روزگار بیشتر بازرگانان مسلمانی که از این راه وارد شبه‌قاره شدند، ایرانی بودند. یا روزگار امویان را خاستگاه اصلی این زبان دانسته‌اند. در ۹۳ق که سند یا منطقهٔ جنوبی پاکستان کنونی به دست محمد بن قاسم ثقفی (ـ ۹۸۶ق)، از سرداران سپاه حجاج بن یوسف ثقفی، والی عراق (ـ ۹۵ق) گشوده شد بیشتر لشکریان او ایرانی و ترک بودند. اما بیشتر محققان و پژوهشگران زمینهٔ رشد زبان اردو را از هنگام ورود غزنویان به شمار هند دانسته و بررسی کرده‌اند و معتقدند که این زبان پس از ورود غزنویان در پنجاب و ایجاد حکومت‌های اسلامی از ترکیب و اختلاط زبان‌های رایج در مناطق شمالی هند، به‌ویژه زبان‌های اطراف دهلی با فارسی، به‌وجود آمده است.
حکومت‌های اسلامی در هند از روزگار غزنویان، یعنی از نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری در آن سرزمین سر بر آوردند و تا سدهٔ دوازدهم هجری ادامه داشتند و سرانجام به دست استعمارگران انگلیسی برچیده شدند. در این مدت هشت‌صد سال زبان فارسی که زبان دربار، سیاست، فرهنگ و علم و دانش بود نقشی اساسی داشت. سبکتگین غزنوی از ۳۶۹ق یورش‌های خود را به هند آغاز کرد و پس از او، پسرش محمود از ۳۹۱ تا ۴۱۷ق به این لشکرکشی‌ها ادامه داد و نواحی شمال باختری شبه‌قاره را گشود. از این‌رو برخی از خانواده‌های ایرانی رخت سفر بسته، به این نواحی شبه‌قاره آمدند، چنان‌که در نتیجهٔ آن روابط تمدنی میان مردم این دو سرزمین در شمال باختری شبه‌قاره رواج گرفت. غزنویان میلیون‌ها هندو را به اسلام درآوردند. در ۵۵۸ق که غوریان به غزنین تاختند، غزنویان از پایتخت قدیم‌شان گریخته به لاهور رفتند و لاهور پایتخت دوم غزنویان شد. سپس رفته‌رفته این شهر به مرکز علم و ادب و هنر و مجمع علما و ادبا و شعرا و هنرمندان تبدیل شد و لقب غزنین ثانی گرفت. پس از آن که غوریان غزنین را به قلمرو پادشاهی خود ملحق ساختند، به لاهور تاختند و در ۵۸۲ق بر حکومت غزنویان پایان دادند و

با تسلط معزالدین بن سام، معروف به محمد غوری بر لاهور، جانشین آنان شدند. در ۶۰۲ق پس از درگذشت محمد غوری، پادشاهی غوریان نیز در شبه‌قاره پایان گرفت و جانشین آنان، یعنی سلاطین دهلی، روی کار آمدند. قطب‌الدین ایبک، نخستین پادشاه از سلاطین اسلامی دهلی، فرمانروای مناطق فتح شده در هندوستان شد. هنگامی که مسلمانان به سرزمین هند پا گذاشتند، آن سرزمین میان راجه‌های مختلف تقسیم شده بود؛ هر منطقه حکومت و زبانی جداگانه داشت. در هند پس از چند سده تطور و تحول لغوی لهجه‌هایی از زبان سنسکریت منشعب شدند که در نواحی مختلف کشور هند متداول بود. کل زبان‌های مردم شبه‌قاره را در آن دوره زبان هندی می‌گفتند که از پراکرت و آن هم از سنسکریت مشتق شده بود. از آن‌جا که زبان سنسکریت در قید برهمن‌ها و اصول و ضوابط نحوی‌ها درآمد و نتوانست زبان عمومی بماند، زبان پراکرت‌ها (گروه زبان‌های مناطق بنگال تا سند) که گویش‌های عموم مردم بودند، بسیار بالیدند و از آن‌ها زبان‌های دیگر سربرآوردند و شکوفا شدند. هنگامی که این زبان‌های جدید نیز، همچون سنسکریت در قید ضوابط و قواعد گرفتار شد، دیگر زبان محاوره و مکالمه نماند و جای خود را به زبان اپ‌بهرنشا که زبان محاورهٔ پراکرت بود، داد. در سدهٔ دوازدهم میلادی، اپ‌بهرنشاهای مختلفی وجود داشت؛ یکی از آن‌ها اپ‌بهرنشای شورسینی نام دارد. این زبان میان دو رود جمنا و گنگا رواج داشت و متهرا مرکز این زبان بود. این زبان در زمان‌های بعدی، برج بهاشا نام گرفت و به هنگام ورود مسلمانان به شبه‌قاره همین زبان و با همین نام رایج بود. از همان نخست، یعنی ورود غزنویان زبان فرقهٔ حکمران بر عموم مردم تأثیر گذاشت. گروه‌های مهاجر فارسی‌زبان با مردمان بومی مناطق شمالی هند، به‌ویژه اطراف دهلی در هم آمیختند و زبان فارسی مهاجمان سیر تحول لهجه‌های مختلف سراسر هند را در آن هنگام که به‌قوت تمام در حال رشد و نمو بودند، به کلی تغییر داد، یعنی زبان فارسی در محاورات روزانه با زبان‌های محلی ترکیب شد و از این ترکیب سرانجام زبانی نو که زبان مشترک هندوها و مسلمانان بود با ویژگی‌های زبان‌شناختی خاص خود به وجود آمد. این زبان گرچه در آغاز وسیلهٔ ارتباط کارگزاران دولتی و مهاجران بیگانه با مردم بومی بود، اما در طول زمان زبان رایج و متداول این نواحی شد و در سرپرستی و ترقی این زبان هندوها و مسلمانان سعی و کوشش مشترک داشتند. این زبان نو که در سده‌های هفتم و هشتم هجری در مناطق شمالی هند مراحل مقدماتی رشدش را می‌گذراند، نام هندی یا هندوی داشت و هنوز نام اردو بر این زبان اطلاق نشده بود. در اشعار و نوشته‌های امیرخسرو دهلوی (۶۵۳ــ ۷۲۵ق) به‌زبان نوپای آن روزگار، یعنی هندی و هندوی اشاره شده است. اساس این زبان در حقیقت زبان کهری‌بولی متداول در دهلی و اطراف آن است. منظومهٔ پریتهیوی راج راسو اثر بردای چند، شاعر دربار پریتهیوی راج، پادشاه دهلی (اواسط سدهٔ هفتم هجری) را نخستین کتاب به زبان هندی (یا هندوی) آمیخته به الفاظ فارسی دانسته‌اند، اما بسیار واژه‌های فارسی آن، تعلق آن را به سدهٔ هفتم هجری دور از احتمال ساخته است. در برخی کتب صوفیه نیز لغات و تعبیرات فارسی دیده می‌شود، مانند سیرالاولیای سید مبارک، معروف به میر خرد. از شواهد این کتاب دانسته می‌شود که اردوی قدیم را زبان هندی می‌گفته‌اند. در دوهه (تصنیف‌های قدیمی به‌زبان پنجابی)های کبیرداس (سدهٔ نهم هجری) عارف طریقهٔ بهکتی هند، گرونانک، تلسی داس و سورداس آمیختگی نه‌چندان اندکی از واژه‌ها و تعبیرات فارسی و عربی دیده می‌شود؛ غالباً این واژگان از حدود الفاظ و اصطلاحات دینی و احیاناً حکومتی فراتر نمی‌روند. گرچه تکوین این زبان و نیز نخستین نمونه‌های ابتدایی صورت منظوم و مکتوب آن در نواحی شمالی هند بود، اما مقدمات شکل‌گیری آن به صورت زبانی خاص برای مسلمانان در دکن رواج یافت. در ۶۹۵ق علاءالدین خلجی به دکن لشکر کشید و تا دیوگری (دولت‌آباد) پیشروی کرد. وی در ۶۹۸ق گجرات را نیز گشود و استانداری برای آن‌جا برگزید. از آن پس استانداران این منطقه را پادشاهان دهلی تعیین می‌کردند. همراه آنان، خانواده‌شان و نیز شماری بسیار از کارگزاران دولتی به آن‌جا کوچیدند. تا ۷۱۲ق همهٔ مناطق مهاراشترا، یعنی سرزمین دکن، در قلمرو پادشاهی دهلی درآمد و حکومت مسلمانان تا راسکوماری رسید. این لشکر اسلامی زبانی را که در پنجاب و دهلی و کل شمال هند رواج یافته بود، به دکن آوردند و ساکنان دکن نیز آن زبان را به کار بردند. گجرات نیز پس از خلجیان به دست تغلقیان اداره می‌شد. در ۷۲۷ق محمد جونا بن تغلق (۷۲۵ــ ۷۵۲ق) دویست هزار تن از ساکنان دهلی را به دولت‌آباد کوچاند. این گروه مهاجر نیز زبان دهلی را با خود به آن دیار بردند. گروه دیگری که در گسترش زبانی که بعدها اردو نام گرفت و رسیدن آن به مناطق دوردست مؤثر بودند، صوفیان و درویشانی، چون ابوالحسن علی هجویری، معروف به داتا

گنج‌بخش (ــ پس از ۴۸۱ق)، معین‌الدین چشتی اجمیری (ــ ۶۳۳ق)، فریدالدین مسعود شکرگنج (ــ ۶۶۴ق)، شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی (ــ ۶۶۱ق)، سید عبدالرحمان بلبل‌شاه ترکستانی (ــ ۷۲۷ق)، سیدعلی همدانی (ــ ۷۸۶ق) و شیخ نور قطب‌العالم بنگالی (ــ ۸۳۱ق) بودند. این علمای صوفی‌مشرب با گشت‌وگذار خود به نواحی دکن، مانند دولت‌آباد، گلبرگه، احمدآباد، بیجاپور، پتن، گجرات و دیگر جاها و تأسیس خانقاه‌های صوفیه در آن سرزمین‌ها، سبب رواج زبان دهلی در آن دیارها شدند. اینان برای مردم این شهرها به زبانی که خود از دهلی ارمغان آورده بودند، وعظ می‌کردند و چون لازم بود پیغام خود را به گوش عوام که بیشترین شنوندگانشان مجالس آنان بودند، برسانند، باید زبان هر منطقه را که به آنجا وارد می‌شدند، فرا می‌گرفتند. از این رو، در هر یک از این نواحی طبعاً زبان محلی با زبان فارسی آمیخته شد و از واژگان و خصوصیات نحوی آن تأثیر پذیرفت. برخی از این صوفیان، مانند سید محمد گیسودراز، میراجی مشهور به شمس‌العشاق (ــ ۹۰۲ق) از زهاد بیجاپور و جانشین وی شاه برهان جانم (ــ ۹۹۰ق) و پسر او امین‌الدین اعلی (ــ ۱۰۷۶ق) تألیفاتی به نظم و نثر به زبان اردوی دکنی از خود باقی گذاشته‌اند. پس از این زمان، آمد و شد و مناسبات سیاسی، تجاری و فرهنگی میان مرکز حکومت اسلامی در دهلی و نواحی مرکزی شبه‌قاره برقرار شد. ارتباط میان خانقاه‌ها در پنجاب، سند، گجرات، دهلی و دیگر نواحی و سیر و سفر اهل تصوف در شهرها و روستاها از یک طرف، و آمیزش کارگزاران و مأموران حکومتی در نقاط مختلف با مردمان بومی از طرف دیگر، سبب یکسان‌شدن این زبان ترکیبی جدید و گسترش آن در میان طبقات گوناگون شد. این زبان کم و بیش با زبان گجراتی نیز درآمیخت و به زبان گجری یا گوجری معروف شد. شیخ بهاءالدین باجن چشتی از صوفیان گجرات، اشعار و مناجات‌هایی به همین زبان سروده است؛ قاضی محمود دریایی (اواخر سدهٔ نهم هجری) سرایندهٔ «جگری»های معروف و شاه علی‌محمد جیوگام دهنی (ــ ۹۷۳ق) سرایندهٔ جواهر اسرارالله و میان‌خوب محمد چشتی (ــ ۱۰۲۳ق) مصنف خوب‌ترنگ به زبان هندوی یا گجری منظومه‌های دینی و صوفیان ساخته‌اند. گرچه کلمات فارسی در این زبان، اندک و منحصر به اصطلاحات دینی و عرفانی بود، اما از دو نظر جنبه‌ای خاص و ممتاز داشت؛ نخست آنکه از همان ابتدا به حروف و رسم‌الخط فارسی نوشته می‌شد و دوم آنکه پس از

مدتی کوتاه عروض و قواعد نظم رایج در زبان فارسی را پذیرفت. از آغاز پادشاهی بهمنیان (۷۴۸ ــ ۹۳۳ق) این زبان که نخست در دربار و در میان امیران و لشکریان و مأموران دولتی متداول بود، به تدریج به بیرون از این دایره نیز گسترش یافت و در کنار زبان مراتهی و زبان‌های دراویدی، چون قمیل و تلگو، در شهرها و مراکز کسب و کار رایج شد. دورهٔ رشد و تکامل این زبان به صورت نظم و نثر در روزگار بهمنیان آغاز شد. زبانی که از دهلی به جنوب رفت، دو شاخه شد؛ در دکن به خاطر داخل شدن الفاظ و لهجهٔ دکنی، دکنی نامیده شد و چون به گجرات رسید، به دلیل ویژگی‌های محلی آن‌جا گجری / گجراتی نام گرفت. زبان در اصل یکی است و تنها به دلیل وجود برخی الفاظ و محاوره‌های محلی جدا به نظر می‌رسد. سرانجام این تفریق از میان رفت و به زبان هر دو منطقه دکنی گفته شد. هر چند که در این ناحیه نیز همچون دهلی و آگره زبان علم و ادب و زبان دربار و دیوان، زبان فارسی بود، اما سلاطین بهمنی و سپس عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان به ترویج و تقویت این زبان که به دکنی معروف شده بود، کوشا بودند. دومین مرکز بزرگ زبان دکنی بیجاپور بود که این زبان در آن‌جا با سرپرستی پادشاهان عادل‌شاهی شکوفا شد. علی عادل‌شاه (۹۶۵ ــ ۹۸۸ق) چندین رساله در نظم و نثر به این زبان دارد. در روزگار سلطان ابراهیم عادل‌شاه دوم (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) اردوی دکنی قدیم بسیار رواج داشت، حتی به دفاتر دولتی نیز رسیده بود، یعنی زبان دکنی به جای فارسی، زبان رسمی درباری و دولتی شده بود. این پادشاه شاعر و موسیقی‌دان بود. کتاب معروف نورس او دربارهٔ هنر موسیقی است که ظهوری بر آن دیباچه نوشت و به نام سه نثر ظهوری معروف شد. زبان این کتاب هندی است و در برخی جاهای آن الفاظ دکنی به چشم می‌خورد. پس از درگذشت ابراهیم عادل‌شاه دوم، در روزگار محمد عادل‌شاه (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۷ق) نیز رواج اردو همچنان ادامه یافت. میرزا مقیم‌خان، متخلص به مقیمی، مصنف چندربدن مهیار (در ۱۰۵۰ق) و ملک‌خشنود مصنف جنت‌سنگهار و مترجم هشت بهشت امیرخسرو (در ۱۰۵۵ق) از شاعران این روزگارند. در روزگار علی عادل‌شاه دوم (۱۰۶۷ ــ ۱۰۸۳ق) نیز اردوی دکنی فروغ بسیار یافت. این پادشاه به اردو توجه فراوان داشت. کلیات اشعار او که مجموعهٔ کلام اردو و هندی او است، به دست مانده است. بزرگ‌ترین شاعر این روزگار، نصرتی ملک‌الشعرای دربار همین پادشاه بود. سه مثنوی از او به جا مانده است: گلشن عشق

اردو، زبان

(۱۰۶۷ق) در داستان عشق منوهر و مدهومالت، تاریخ اسکندری (۱۰۶۸ق) در حکایت نبرد سکندر عادل‌شاه (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۷ق) با شیواجی بهونسله و علی‌نامه (۱۰۷۲ق) در جنگ‌های علی عادل‌شاه با مغول‌ها و مرهت‌ها. این مثنوی نه تنها در اردوی دکنی قدیم بلکه در تمام ادبیات اردو بی‌نظیر است. سومین مرکز اردوی دکنی، گلکنده، یعنی پایتخت قطب‌شاهیان بود. سلطان محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۲۰ق)، محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) و عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) هر سه شاعر بودند. ملاوجهی مصنف قطب مشتری (۱۰۱۸ق) و سب‌رس، غواصی مصنف دو مثنوی سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال و طوطی‌نامه و ابن نشاطی مصنف پهول بن که ترجمهٔ قصه‌ای فارسی به نام بساتین است. از شعرای روزگار قطب‌شاهیان هستند. هنگامی که زبان اردو در دکن در دورهٔ بهمنیان بالیده و تکامل یافته بود، در هند شمالی آموزش زبان فارسی و نیز رواج لغات فارسی و عربی در زبان هندی در حال گسترش بود و هنگامی که در دورهٔ عال‌شاهیان و قطب‌شاهیان نمونه‌های بسیار خوبی از نظم و نثر به بان اردوی دکنی نوشته می‌شد، در دورهٔ اکبر، جهانگیر و شاه‌جهان گورکانی تازه این زبان در حال تکمیل شدن بود. زبان فارسی در دورهٔ طولانی حکومت پادشاهان دهلی در شبه‌قاره پیشرفت کرد، اما پیشرفت آن، در آن روزگار به دورهٔ پس از آن، یعنی گورکانیان هند (۹۳۲ ــ ۱۲۷۴ق) کم‌تر بوده است. در آن دوره زبان فارسی اگرچه زبان رسمی و دولتی شبه‌قاره بود و مسلمانان شبه‌قاره بدین‌زبان دلبستگی تمام داشتند و خدمات آنان بدین زبان از آثار گران‌بهایی که از خود به یادگار گذاشته‌اند، پیدا است، اما پیروان ادیان دیگر شبه‌قاره بنابر تعصب دینی خود از آموختن این زبان خودداری می‌کردند، تا این که در دورهٔ سلطان سکندر لودی (۸۹۴ ــ ۹۲۳ق) و با کوشش‌های وی در راه گسترش زبان فارسی، هندوان نیز تنها راه رسیدن به مناصب بلند حکومت را در آموختن زبان فارسی یافتند، چنان‌که از آن پس آنان هم به تحصیل زبان فارسی روی آوردند. فرشته در گلشن ابراهیمی، معروف به تاریخ فرشته می‌گوید: «و کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود، پرداختند.» سلطان زین‌العابدین کشمیری (۸۲۰ ــ ۸۷۲ق) نیز در کشمیر مروج زبان فارسی در میان هندوان آن دیار بود و هندوان کشمیر چندان به آموزش فارسی مایل شدند که مقام‌شان برابر کایست‌ها شد و در زمان مغول، مردم کشمیر نیز به فارسی‌دانی و داشتن فرهنگ عالی و متمدن شهرت بسزایی داشتند. از آن دوره به بعد کلمات زبان فارسی در زبان هندی که زبان محلی بود، افزایش بیشتر یافت. به هنگامی که بابر اسکندر لودی را شکست داد، زبان رسمی و دولتی شمال هند، زبان فارسی بود و این زبان در تمام شبه‌قاره رواج یافته بود. فارسی‌گویان زبان هندی را هم یاد گرفته بودند. در این هنگام در هند شمالی زبان اردو تحت تأثیر زبان فارسی شکل گرفته، ولی ترویج نیافته بود و در مرحلهٔ امتزاج الفاظ ترکی، فارسی و هندی بود. ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق) به‌زبان هندی آشنا بود. در توزک بابری اسامی اشیا را به هندوستانی / هندوی (اردوی قدیم) یاد کرده است. بابر اشعاری به زبان هندوستانی در مرحلهٔ امتزاج الفاظ سروده است. دیوان سی و هشت صفحه‌ای ترکی وی گواه این مدعا است و به نظر دکتر دنیسن راس دیوانی ترکی بابر پیوند اردو و ترکی را نشان می‌دهد. در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) نماینده‌ای از هر ایالت هندوستان گردآمده بود. اقوام مغول، ایرانی، تورانی، عرب افغان و هندی در دستگاه او شغل داشتند و از مذاهب گوناگون پیروی می‌کردند. فارسی که زبان رسمی دربار بود، نتوانست پیوندی برای همهٔ گروه‌های زبانی دربار باشد، از این رو زمینهٔ شکل‌گیری زبانی ایجاد شد تا اهل هر ایالت، مثل راجپوت، پتان، گجرات، سند، بنگال، دکن، هندوستان و پنجاب بتوانند با هم صحبت کنند. ابوالفضل علامی دربارهٔ این زبان کلمهٔ هندی را به کار برده است. در طبقات اکبری دربارهٔ سید مبارک گوالیاری آمده است: «روزی شخصی در حالت غلیان حال، ازو پرسید که چه حال دارید، به زبان هندی گفت که پیچھے سے لاگی ھے.» باز در جای دیگر از همین کتاب آمده است که حسن‌خان، حاکم لاهور را از آن‌جهت حسن‌خان تکریه داد، گویند که به هندوان حکم کرده بود تا بر جامهٔ خود نزدیک دوش تکریه (غبار) بدوزند؛ و غیار به زبان هندی تکریه می‌گفتند. منظور از زبان هندی در آن روزگار، زبان اردوی قدیم بوده است. جهانگیر در توزک جهانگیری فراوان از واژگان هندی که باز منظور زبان اردوی قدیم است، بهره برده است. این واژگان هنوز در زبان اردو به کار می‌روند. این امر نشان می‌دهد که اردو در آن دوره در حال شکل‌گیری بوده است و این واژگان در دستگاه دولتی و لشکر شاهی صحبت می‌شد. در روزگار شاه‌جهان به زبان اردوی آن روزگار، هندوستانی می‌گفتند و شواهد آن در شاه‌جهان‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری و سب‌رس ملا وجهی دکنی بسیار است. از مطالبی که تا این‌جا یاد شد می‌توان

اردو، زبان

نتیجه گرفت که در شمال هندوستان در برابر دکن به زبان اردو کمتر اعتنا شده است و سرایندگان اردوی کم‌تری وجود دارند. باید در این‌جا این نکته را یادآوری کرد که از تصانیف امیرخسرو گرفته تا نوشته‌های روزگار اکبر و جهانگیر هر جا نامی از زبان هندوستانی رفته، بدین قرار بوده است که زبان پنجابی را پنجابی یا مولتانی، زبان گجرات را گجراتی، زبان دکن را دکنی گفته‌اند و به همهٔ این زبان‌ها، زبان هندی نیز اطلاق کرده‌اند، اما زبان ساکنان دهلی و اطراف آن را تنها زبان هندی می‌گفته‌اند. باز این مطلب قابل فهم است که برج بهاشا که اصل سرچشمهٔ آن متهرا و مضافات آن بود، از زمان‌های قدیم در ایالت‌های مختلف به شکل‌های گوناگون درآمد که برای امتیاز یافتن از یکدیگر به اسم محلی هم معروف بودند. قالب اساسی زبان اردو، همان زبان دهلی و متهرا است، زیرا زبان‌های ایالت‌های دیگر هنوز هم به‌طور جداگانه رواج دارند. ولی زبان کلی ایالت‌های دیگر همان زبان هندی است که حالا در صورت اردو به وجود آمده است. دربارهٔ اصل و منشأ زبان اردو نظریه‌های مختلف وجود دارد. محمدحسین آزاد آن را منشعب از برج بهاشا، یکی از لهجه‌های هندی غربی که در نواحی آگره و متهرا متداول است، می‌داند. گریرسن آن‌را از لهجه‌های هندی غربی کـه خـود بـرخـاسته از اَپه‌برانشه / اپ‌بهرنشا یا گویش عامیانهٔ پراکرت شورسینی (از گروه مرکزی زبان‌های هندی و آریایی) است، در شمار آورده است. محمود شیرانی نیز معتقد است که این زبان در پنجاب با آمیزش مسلمانان و هندوان در روزگار حکومت غزنویان تکوین یافت؛ سپس با انتقال مرکز حکومت مسلمانان از لاهور به دهلی در آغاز سدهٔ هفتم هجری و مهاجرت لشکریان و کـارگزاران و پیشه‌وران از پنجاب به آن ناحیه، زبان متداول در میان این گروه نیز به آن‌جا برده شد و به تدریج با زبان کهری بولی کـه مـردم دهلی و اطراف آن بدان سخن می‌گفتند، در آمیخت. برخی نیز گویند اردو از آمیزش فارسی با زبان هریانی پدید آمـده است. دکتر محمد باقر بر این عقیده است که زبان اردو در حقیقت شکل جدید یکی از زبان‌های باستانی آریایی است، یعنی زبان مردم بومی شمال غربی شبه‌قاره، پیش از ورود آریـایی‌ها است کـه بـعدها بـا واژه‌هـایی از زبـان‌های آریایی، مـانند فـارسی و سنسکریت آمیزش یافته و به تدریج به شکل زبان‌های پنجابی، خیرپوری، بهاولپوری و سرائیکی درآمده است. بسیاری بر این باور بـودند کـه زبـان اردو از زبـان‌های سـنسکریت و فـارسی به‌وجود آمده است، در حالی‌که چـنین نـیست، زیـرا از لحـاظ

تأثیرگذاری واژگانی ممکن است زبان اردو از زبان سـنسکریت اثر گـرفته بـاشد، امـا ایـن زبـان در بـحث پـیوند دسـتوری بـا سنسکریت بسیار متفاوت است. گریرسن در ایـن بـاره گـوید: «هندوستانی (اردو) از زبان دیگـر آریـایی مشـابه سـنسکریت به‌وجود آمده است، نـه از سـنسکریت. زیـرا هـیچ نشـانه‌ای از سنسکریت در اردو نیست. اگر بـخواهـیم قـرابتی مـیان زبـان هندوستانی و سنسکریت نشان دهیم باید بگوییم جد اعلای سنسکریت و هندوستانی خواهر بوده‌اند. پراکرت که مادر زبان هندوستانی است دختر خواهر سنسکریت است. باز در جایی دیگر می‌گوید سنسکریت از قرن‌ها پیش زبـان هـندوستانی را تحت تأثیر قرار داده است. ولی نتیجهٔ آن چندان کم است که به راحـتی مـی‌توان از آن چشـم پـوشید. بـه اعـتقاد چـترجی، زبـان‌شناس بـزرگ هـند، گـویش‌های مـناطق شـمالی هـند از اپ‌بهرنشاهای هندی غربی منشعب شده‌اند که خود از تـحول پراکرت شورسینی متداول در آن سرزمین‌ها پدید آمده بود. در فاصلهٔ سده‌های هفتم تا نهم هجری، دهـلی مـرکز گـردهمایی مردمانی از این مناطق مختلف بود که در کنار هم زندگی و با هم داد و ستد می‌کردند و در این فاصله از آمیزش گویش‌های ایـن مردم، زبانی شکل گرفت که در سدهٔ نهم هجری زبانی مسـتقل شد که از لحاظ مبانی زبان‌شناختی با گویش‌های میان نواحـی پنجاب و نواحی اطراف دهـلی و آگـره مـطابقت داشت. نـظر دیگری هم هست که پیش از استقرار حکومت اسلامی در دهلی در سدهٔ هفتم هجری، در آن ناحیه زبانی ترکیبی از کهری بولی، برج بهاشا، راجستانی و هریانی تکوین یـافته بـود و بـا آمـدن مسلمانان از پنجاب به این منطقه فارسی و پنجابی نـیز بـا آن آمیخته شدند و صد سال بعد، زبان مشترک مردم دهلی شد که امیرخسرو دهلوی آن را هندوی و دهلوی نامیده است. بعدها در بررسی صرف و نحو پنجابی و برج بهاشا به این نتیجه رسیدند که اردو با پنجابی پیوندی عمیق و با برج‌بهاشا اختلاف بسیار دارد. البته اردو از برج بهاشا واژگان را به عاریت گرفته است، اما در نحو تأثیری نگرفته است. مثلاً در مصدرساختن افعال اردو و پنجابی حرف «نا» را به آخر کلمه اضافه مـی‌کنند، مـثل مـارنا، به‌معنی زدن، درحالی‌که در برج‌بهاشا حرف «بو»، «دو» یا «نو» را اضافه می‌کنند، مانند ماربو، ماردو و گاه مارنو. یـا ایـن کـه در زبان‌های اردو و پنجابی به آخر صفت «الف» می‌افزایـند. مـثل کالا، به معنی مشکی، در حالی که در زبان برج صفت با «واو» مجهول ساخته می‌شود، مثل کالو. رفته‌رفته آن واژگـانی کـه از

قدیم میان اردو و پنجابی مشترک بود، از زبان اردو خارج شد. واژهٔ اردو در ادبیات فارسی نخست در جهانگشای جوینی (تألیف در ۶۵۰/ ۶۵۱ تا ۶۵۸ق) اثر عطاملک جوینی (ـ ۶۸۱ق) فراوان به کار رفته است، مثلاً مؤلف در شرح حال چنگیزخان، برای لشکرگاه او واژهٔ اردو را به کار برده است. از آن پس این واژه عمومیت یافت؛ در کتب تاریخ جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، روضة اولی‌الالباب فخرالدین ابو سلیمان داود بناکتی، تجزیة‌الامصار وصاف شیرازی، روضة‌الصفا و حبیب‌السیر و جز آن نیز به کار رفت. این واژه از روزگار مغولان نیز کاربرد داشت، چنانکه لشکرگاه بادوخان بن جوجی بن چنگیزخان، اردوی مطلا نامیده می‌شد. واژهٔ اردو در هندوستان در طبقات ناصری منهاج سراج (نوشته در ۶۵۸ق) و در تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عفیف که پس از یورش تیمور در حدود ۸۰۱ق نوشته شد نیز به همین معنی به کار رفته است: «ملک شیرخان از آنجا عزیمت ترکستان کرد و به طرف اردوی مغل رفت.» (طبقات ناصری، چاپ ایشیاتک سوسایتی، بنگال، ص۲۷۷) «به آوازهٔ بذل و عطا از هر چهار جانب خلق متوجه اردوی او گردید.» (تاریخ فیروزشاهی، چاپ ایشیاتک سوسایتی، ص۵۳) شاید بتوان رواج این واژه را در هندوستان از دورهٔ ظهیرالدین بابر، به همین معنی، یعنی لشکرگاه، دانست و گواه آن توزک ترکی همین پادشاه است. اردو، گذشته از لشکرگاه، به معنی لشکر و بخشی از آن و نیز در معانی خیمه، بازار لشکر، حرمسرا، کاخ شاهی، سرای شاهی و ارگ (قلعه) هم به کار می‌رفته است. در روزگار دولت بابریان، اقامتگاه و سراپردهٔ پادشاهان و تأسیسات مربوط به آن، سپاه و تجهیزات سپاهی، انبارها و دکان‌ها و بازار و مسجد و حمام اطراف این مجموعه را در کل اردو می‌گفتند. در فرمان‌ها و سکه‌های بابر، اکبر و جهانگیر واژهٔ اردو به همین معنی آمده است. بابر لشکر خود را اردوی نصرت‌شعار می‌گفت. از روزگار اکبر نویسندگانی این واژه را به فراوانی در شکل‌های ترکیبی اردوی علیا، اردوی معلی، اردوی حضرت، اردوی ظفر قرین، اردوی عالی و اردوی بزرگ که مقصود و معنای این همه، لشکر و لشکرگاه شاهی بوده است و مثال آن‌ها در طبقات اکبری و منتب‌التواریخ بدایونی فراوان دیده می‌شود، به کار برده‌اند. اکبر نام لشکر خود را اردوی ظفرقرین می‌نامید. جهانگیر در سفر خود به کشمیر سکه‌ای ضرب کرد که این بیت بر آن کنده شده بود: «باد روان تا که بود مهر و ماه ــ سکهٔ اردوی جهانگیرشاه.» هر لشکرگاهی بازاری بزرگ داشت که به اردو بازار مشهور بود.

در این بازار، مانند یک کوچه با دو ردیف طویل، چادرهای خرید و فروش برپا بود. برخی گویند که به سبب ارزش و مقام اردو بازار، آن را اردوی معلی می‌نامیده‌اند. البته نام اردوی معلی برای لشکر از روزگار اکبر رواج داشت. امیر میرامّن از اردوبازار با نام اردوی معلی چنین یاد می‌کند: هنگامی که حضرت شاه‌جهان ارگ و مسجد جامع و شهری ساخت و این شهر را پایتخت قرار داد و سپس به شاه‌جهان‌آباد مشهور گشت. گرچه آن دهلی است و آن را شهر قدیم و این را شهر جدید می‌گویند و بازار آن‌را اردوی معلی.» شاه‌جهان قلعهٔ لال را در دهلی ساخت و نام دهلی را شاه‌جهان‌آباد نهاد. قلعه و لشکرگاه شاه‌جهان را اردوی معلی می‌گفتند. رفته‌رفته زبانی را که بر اثر آمیزش فارسی‌گویان و هندیان در آن قلعهٔ معلی به کار می‌رفت، اردوی معلی نامیدند. در نامگذاری لشکرگاه شاه‌جهان به اردوی معلی شواهد زیادی موجود است. به گفتهٔ قدرت‌الله، مصنف تذکرةالشعرا هنگامی که ولی دکنی با شاه سعدالله گلشن دیدار کرد و غزل‌های به لهجهٔ دکنی خود را به شاه سعدالله پیشکش کرد، وی به ولی گفت که «شما زبان دکنی را گذاشته، موافق اردوی معلی شاه‌جهان‌آباد موزون بکنید تا موجب شهرت و رواج قبول خاطر صاحب‌طبعان عالی‌مزاج گردد.» چون در زبان فارسی و ترکی لشکر و بازار لشکر را اردو می‌گویند، زبان رایج در این لشکرگاه‌ها و اردوبازارها را نیز که از اختلاط و آمیزش اشخاص و گروه‌های مختلف فارسی‌زبان، ترک و هندی به وجود آمده بود، اردو نامیدند. گویند نام گرفتن اردو بر این زبان، از روزگار شاه‌جهان و از لشکرگاه و اردوبازار لشکرگاهش آغاز شد. البته باز نمی‌توان گفت که زمان دقیق به‌کارگیری این واژه از چه هنگام بوده است. زیرا از برخی نوشته‌های شاه‌جهان و اورنگ‌زیب دانسته می‌شود که در آن هنگام برای این زبان، یا لفظ اردو کاربرد نداشت یا کاربردش بسیار محدود بوده است، چنانکه شاه‌جهان تحریری به این زبان به خط خود نوشت که عالمگیر دربارهٔ آن به شاه‌جهان نوشت: «آن فرمان عالی که در زبان هندی از دستخط خاص رقمی فرموده شاهد این معانی است.» اورنگ‌زیب نیز در یک تحریرش برای این زبان، واژهٔ «زبان هندی» را به کار برده و لفظ اردو را به کار نبرده است. این زبان در سدهٔ دوازدهم هجری نام ریخته* گرفت و شاید سبب تسمیهٔ آن به ریخته، این باشد که چون در سده‌های هفتم و هشتم هجری اشعار آمیخته به الفاظ فارسی و هندی را ریخته می‌گفتند، زبان آن لشکرگاه‌ها را نیز که از آمیزش زبان افراد آن لشکرگاه‌ها با ملیت‌های گوناگون به وجود

آمده بود، ریخته گفتند. در این هنگام زبان اردو روزبه روز هم در واژگان و هم در طرز بیان به زبان فارسی نزدیک‌تر می‌شد. لشکرکشی اورنگ‌زیب به دکن و ضمیمه شدن آن سرزمین به قلمرو وی نیز سبب شد که اردوی دکنی از کیفیات اردوی شمال تأثیر گیرد و دوگانگی شمالی و جنوبی این زبان از میان برود. شعر و ادب فارسی در دورهٔ اورنگ‌زیب رکود یافت و زبان و ادب اردو رونق گرفت و در تمامی نقاط شمالی و مرکزی هند گسترش یافت. هنگامی که انگلیسی‌ها بر نواحی شرقی و شمالی هند مسلط شدند، زبان اردو را زبان رسمی مراجع عمومی قرار دادند و در تقویت و تثبیت این زبان کوشیدند. یکی از این اقدامات تأسیس کالج فورت‌ویلیام در ۱۸۰۰م در کلکته به دست لرد ولزلی، حکمران کل هند بود تا افسران انگلیسی در آن‌جا با زبان‌ها و معارف هند آشنا شوند و زبان اردو را بیاموزند؛ در بخش اردوی آن به تقاضای جان گلکریست، رئیس مدرسهٔ زبان‌های شرقی آن کالج، به تألیف کتب اردو دست زدند. در طول چند سدهٔ گذشته روزبه‌روز لغات و تعبیرات فارسی در زبان اردو بیشتر می‌شد و در نتیجهٔ آن زبان جامعهٔ هندو از زبان مسلمانان بیشتر فاصله می‌گرفت. با این‌که اردو و هندی در اصل هر دو یک زبان و از یک منشأ بودند، با گذشت زمان و رشد ادبیات هر دو زبان و نیز دوگونگی خط آنان، یعنی خط فارسی که خاص اردوزبانان و خط دوناگری که خاص هندوان هندی‌زبان بود، فاصلهٔ میان آنان بیشتر می‌شد. گلکریست در این کالج سعی داشت با کاهش واژه‌های فارسی، زبان مسلمانان و هندوان را به هم نزدیک سازد و هر دو را تحت یک‌نام مشترک، نه هندی و نه اردو، بلکه هندوستانی ترویج و تقویت نماید. پس از آن باید از کالج دهلی نام برد که با تألیف و ترجمهٔ کتب علمی و تدریس مقدمات برخی از علوم جدید به زبان اردو در ترقی زبان و ادب اردو بسیار مؤثر بود. انقلاب ۱۲۷۳ق / ۱۸۵۷م و شروع نهضت علیگر مقدمهٔ تحولی بزرگ در زبان اردو بود. اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی این دوره و ورود افکار و دیدگاه‌های جدید، سبب بیداری مسلمانان و هندوان شده بود؛ زبان نیز می‌بایست به تناسب نیازهای اجتماعی و فرهنگی و همچنین برای بیان مقاصد و معانی جدید تغییر یابد و برای نشر و انتقال علوم و معارف غربی توانایی یابد. در این هنگام سرسید احمدخان مرکزی به نام انجمن علمی در علیگر تأسیس کرد که مقصود از آن ترجمهٔ کتاب‌های علمی از انگلیسی به اردو و آشنا کردن مسلمانان هند با شیوه‌های تفکر علمی بود. ترجمهٔ آثار اروپایی در زمینه‌های مختلف، از تاریخ و فلسفه و علوم تا رمان و شعر و نمایشنامه، رواج گرفت و به این ترتیب راه ورود لغات انگلیسی در زبان مردم و در نوشته‌ها باز شد، چنان‌که امروز الفاظ و تعبیرات انگلیسی یکی از عناصر مهم زبان اردو شده است. دانشکدهٔ دهلی در شورش ۱۸۵۷م بسته شد، اما دو دانشکدهٔ مرادآباد و غازی‌خان که از تأسیسات فرهنگی لکنو و بمبئی و لاهور و رامپور و کلکته و حیدرآباد و جز آن به ترویج اردو ادامه دادند. حکومت حیدرآباد دکن اردو را زبان رسمی کشوری اعلام کرد، اما در برابر نفوذ و قدرت زبان انگلیسی دوام نیاورد. در ۱۲۸۷ق مسألهٔ خط و زبانی که بایستی در دادگاه‌ها و مراجع عمومی رسمیت داشته باشد، مطرح شد. روشن بود که طرح چنین مسأله‌ای میان هندوان و مسلمانان به منازعات و کشاکش‌های دشمنانه انجامید. حکومت انگلیسی‌ها از زبان و خط هندی طرفداری می‌کرد. هندوان انجمنی به نام هندی پرچارسبها (مجمع ترویج هندی) برای حمایت از زبان هندی و خط دوناگری تأسیس کردند و سید احمدخان (ــ ۱۳۱۵ق) مجدانه به مبارزه با این کار هندوان پرداخت و انجمنی به نام انجمن حمایت اردو برای ابقای زبان و خط اردوی و حفظ حقوق مسلمانان در پنجاب بنیاد نهاد. از سوی دیگر، حکومت انگلیسی‌ها که از انقلاب ۱۲۷۳ق همواره از قدرت گرفتن مسلمانان می‌ترسید، می‌کوشید تا با ایجاد مسأله‌ای، همچون مسألهٔ خط و زبان، میان مسلمانان و هندوان درگیری ایجاد کند. در ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۲م در مدارس ابتدایی و متوسطه مسألهٔ رسمی شدن خط و زبان هندی مطرح شد و هندوان در اعلامیه‌هایی که منتشر می‌کردند به تدریس زبان اردو در مدارس اعتراض می‌کردند. سرانجام پس از کشمکش‌های دراز بر آن شدند که زبان و خط هندی و اردو هر دو یکسان در محاکم و مراجع عمومی رسمیت داشته باشد. این حکم که از دیدگاه مسلمانان مقدمهٔ بیرون راندن زبان و خط اردو از صحنه بود، سبب اعتراض شدید این گروه شد. سید احمدخان درگذشته بود و رهبری اقدامات و اعتراضات را نخست نواب محسن‌الملک بر عهده داشت. در همین هنگام جامعه‌ای به‌نام جامعهٔ دفاع از اردو تشکیل یافت و جامعهٔ دیگری به همین منظور در لکنو پایه‌گذاری شد و در پنجاب نیز نواب فتح‌علی‌خان قزلباش گروهی از هندوان طرفدار اردو را با خود هم‌آواز کرد و در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، دفاع از خط و زبان اردو به صورت نهضتی دامنه‌دار سراسر مناطق شمالی هند را فرا گرفت. این اقدامات

خشم مقامات انگلیسی را برانگیخت و این منازعه تا پایان حکومت انگلیسی‌ها همچنان میان مسلمانان و هندوان در میان بود. اما، از سوی دیگر، انعکاس مناقشات در جراید اردوزبان و در مقالات و کتاب‌هایی که در این احوال نوشته می‌شد، سبب توانمندی این زبان در بیان مسائل سیاسی و اجتماعی گردید و مسلمانان هند به اهمیت آن در حیات فرهنگی و ارتباط آن با هویت قومی و دینی خود آگاهی یافتند. انجمن حیات اردو باقی ماند و به فعالیت خود ادامه داد و در ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م انجمن ترقی اردو به‌ریاست قامس آرنلد، اسلام‌شناس معروف و دبیری شبلی نعمانی تشکیل یافت. پس از جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸م) با توسعهٔ صنعت چاپ و نشر جراید و مجلات در اردو و پیشرفت صنعت سینما و رواج صفحات موسیقی و جز آن‌ها، نه‌تنها فارسی‌گویی و فارسی‌نویسی در اغلب سرزمین‌های شبه‌قاره از رواج افتاد و به صورت زبان کهنه و کلاسیک درآمد، بلکه اردو نیز صبغهٔ انگلیسی گرفت و گذشته از واژه‌ها و تعبیرات انگلیسی در شاخه‌های نوشتن زندگینامه و رمان و داستان کوتاه و نمایشنامه و سناریو و تحریرات روزنامه‌ای، روح انگلیسی بر آن حاکم شد، اما از آغاز سدهٔ بیستم میلادی رشد این زبان در شیوه‌های نظم و نثر سنتی و نیز اشکال و اسلوب‌های جدید از شعر و نمایشنامه و داستان‌نویسی تا نقد ادبی و تاریخ‌نگاری و همچنین از لحاظ قوت و رسایی در بیان مطالب علمی و اجتماعی بسیار سریع و نمایان بوده است. با این‌همه، زبان اردو از حدود ادبیات و نظم و نثر محاوره و مطبوعات بالاتر نرفت و زبان انگلیسی در سراسر شبه‌قاره، زبان رسمی و زبان حاکم قانونی و زبان تألیف در علوم و زبان تعلیم و تربیت است. در زبان اردو کلمات فارسی و موضوعات ایرانی و اسلامی که از نظر هندوان بیگانه و غیرهندی بود، همچنان آزادانه به کار می‌رفت و زبان هندی نیز به‌حذف لغات و عناصر و جذب الفاظ بومی و واژه‌های سنسکریت روی آورده بود. این جدایی خط و زبان در عمل مسلمانان و هندوان را در شبه‌قاره از هم جدا کرد. پس از تقسیم شبه‌قاره و استقلال هند و پاکستان (۱۹۴۷م)، زبان اردو در این دو کشور دو وضعیت متفاوت از هم داشت. در کشور هند در مرتبهٔ زبان چهارم (پس از زبان هندی، زبان انگلیسی و زبان‌های ایالتی) درآمد و متعصبان هندو کمر به نابودی آن بستند، ولی در پاکستان در مقام زبان مسلمانان و شعار مسلمانی و حافظ مواریث ملی به گرمی از آن استقبال شد. گرچه زبان اردو پس از استقلال زبان رسمی و دولتی اعلام شد، اما امکان نیافتند زبان انگلیسی را رها سازند، از این رو، با یاری دولت و شرکت ادبا و ارباب قلم ادارات و مؤسساتی برای ترقی و توسعهٔ اردو تشکیل دادند که مهم‌ترین آن‌ها نُه انجمن زیر است: ۱ـ انجمن ترقی اردو پاکستان، ۲ـ مجلس ترقی ادب، ۳ـ بزم اقبال، ۴ـ اقبال آکادمی، ۵ـ ادارهٔ مطبوعات فرانکلین، ۶ـ اردو فاوندیشن (Urdu Foundation)، ۷ـ حلقهٔ ارباب ذوق، ۸ـ ادارهٔ ثقافت اسلامیه و ۹ـ اردو آکادمی. در ۱۳۳۵ش / ۱۹۵۶م مجلس عالی پاکستان تصویب کرد که زبان انگلیسی به مدت بیست سال، زبان رسمی دولتی و دانشگاهی کشور باشد و پس از آن اردو جایگزین آن شود، اما در ۱۳۴۴ش / ۱۹۶۵م این زمان برای مدتی نامحدود تمدید شد. در چند سدهٔ اخیر الفاظ و تعبیرات انگلیسی فراوان در این زبان راه یافت. رشد و تکامل این زبان در جهت وام‌گیری و ترکیب بوده و رسایی و توانمندی امروزی آن نیز نتیجهٔ همین ترکیب‌بندی و جذب و حل عناصر بیگانه بوده است. اینک زبان اردو به کلی از اصل هندی خود بریده است و پیوندش با زبان فارسی نیز تنها جنبهٔ تاریخی و ادبی دارد و روزگاری دراز است که از زبان زنده و جاری به دور افتاده و تدریس و تعلیم آن در مدارس و دانشگاه‌ها جنبهٔ فرعی و تفننی یافته است. تأثیر زبان هندی بر فارسی و تأثیر فارسی بر اردو: در اثر آمیزش زبان فارسی با زبان‌های هندی، واژه‌های هندی وارد زبان فارسی هند شد و گواه آن زبان شعر و نثر فارسی هند است. واژه‌هایی که در آثار منظوم و منثور فارسی در هند به کار رفته است، بیشتر از لهجه‌های شمال هند گرفته شده است و شمار فراوانی از آن‌ها امروز هم در اردو به کار می‌رود. نخست باید از واژه‌های مفرد هندی در زبان فارسی هند با گواه از زبان شعر و نثر فارسی هند یاد کرد. مثلاً در شعرهای ابوالفرج رونی این سه کلمهٔ هندی جت (یکی از اقوام هند)، دند (به‌معنی دندان و فارسی‌شدهٔ کلمهٔ هندی دنت) و جوهر (کشتن یا سوزاندن زن و فرزند هنود به دست ایشان، آن هنگام که جمعی بر سر هنود ریزند و آنان تاب مقاومت در برابر آن جمع را نداشته باشند) به کار رفته است. در آثار فارسی، چون دیوان فارسی مسعود سعد سلمان (۴۳۸ ـ ۵۱۵ق)، طبقات ناصری منهاج سراج، مثنوی‌های قران‌السعدین و خزائن‌الفتوح امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق)، تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی، تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عفیف، اشعار محسن فانی کشمیری و دیوان کلیم کاشانی نیز واژه‌های هندی به کار رفته است. گذشته از واژه‌های هندی ترجمهٔ شماری از اصطلاحات هندی نیز در زبان

اردو، زبان

فارسی هند وارد شده است، مانند این بیت امیر خسرو دهلوی: «خالی به رخش دیدم و گفتم که تل است ــ گفتا که برونی‌ست درین تل تیلی.» کلمهٔ تل هم معنی خال دارد و هم معنی کنجد، و تیل نیز به معنی روغن است. عبارت «در این تل تیل نیست»، ترجمهٔ اصطلاح هندی «ان تلون مین تیل نهین» است به معنی این کنجدها روغن ندارد، پس رنج بیهوده مبر. تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی نیز از اصطلاحات هندی خالی نیست. مثلاً اصطلاح «چراغ بر کرده طلب کردن» در عبارت «مغل را چراغ بر کرده طلب کردی» ترجمهٔ لفظی یک اصطلاح هندی است به معنی جست‌وجوی بسیار کردن. پس از آن باید در تأثیر زبان‌های هندی بر فارسی هند از اشعار ملمع فارسی و اردو (هندی) یاد کرد (← ریخته). زبان‌های هند در جمله‌بندی فارسی هند نیز تأثیر گذاشته است. مثلاً در زبان‌های هندی فعل متعدی زیاد به کار می‌رود و این از مختصات زبان اردو هم هست؛ مانند این جملات در تاریخ فیروزشاهی ضیای برنی: «خلقی را کشانید» و «نام ایشان را از خطبه دور کنانید و ایشان را متغلب گویانید.» در زبان‌های هندی تکرار کلمه زیاد است و معانی مختلف دارد، مثلاً این جمله از طبقات ناصری: «بخشش او لک لک و کشتن او لک لک»، یعنی هر بخشش او معادل لک و هر کشتن او هم معال یک لک نفر است. این آمیزش لغات و اصطلاحات هندی در زبان فارسی هند سبب تکامل بخشیدن زبان اردو شد. در آغاز سدهٔ هفتم هجری یورش مغولان به ایران و آسیای مرکزی مردم این نواحی را مجبور به فرار کرد. شماری فراوان از این مهاجران رو به هند آوردند. شاهان و امرای هند در بزرگداشت و رفاه این گریختگان به جان کوشیدند. این تازه‌واردان با خود فرهنگ، عادات و رسوم و تشکیلاتی آوردند که پیش از آن در هند وجود نداشت. بنابراین، در تبع این فرهنگ و تشکیلات نام‌های فارسی در هند رایج شد. با این‌که مهاجران از نقاط مختلف کشورهای اسلامی و ایران وارد هند شدند و موجب ترویج و تقویت زبان فارسی در این سامان گشتند، اما در آغاز لهجهٔ ورارود در فارسی هند غلبه داشت و برای این لهجه اصطلاح فارسی تورانی و در برابر آن برای فارسی خراسان و نواحی مرکزی و جنوبی اصطلاح فارسی ایرانی به کار می‌برند. شماری فراوان از لغات فارسیِ مخصوص لهجهٔ ورارود وارد زبان فارسی هند شد و بعدها این لغات به زبان اردو انتقال یافت، چنان‌که در اردو واژه‌هایی فارسی می‌بینیم که کاربرد آن‌ها در فارسی ایرانی سابقهٔ زیاد ندارد، اما این واژه‌ها در لهجهٔ ورارود از قدیم رایج بوده

است و اینک در لهجهٔ بخارایی که بازماندهٔ لهجهٔ ورارود است، به کار می‌رود. لغاتی در بابرنامه و توزک جهانگیری هست که بر غلبهٔ لهجهٔ ورارود در هند دلالت دارد. تأثیر لهجهٔ ورارودی / تورانی بر اردو عبارت است از ۱) در فارسی ایرانی واژه‌هایی وجود دارد که مختوم به «گ» است، اما همین واژه‌ها در فارسی تورانی مختوم به «ک» است، مثل لغات اشگ، سرشگ و مشگ در فارسی ایرانی و لغات اشک، سرشک و مشک در فارسی تورانی. این واژه‌ها در اردو هم مثل فارسی تورانی مختوم به «ک» به کار می‌رود، ۲) واژه‌هایی در فارسی ایرانی هست که حرف نخست آن‌ها «گ» است، اما حرف نخست همین واژه‌ها در فارسی تورانی «ک» است، مانند لغات گشادن، گشایش و گشنیز در فارسی ایرانی و لغات کشادن، کشایش و کشنیز در فارسی تورانی. این واژه‌ها در اردو نیز با «ک» به کار می‌رود، ۳) در فارسی ایرانی رفته‌رفته فرق میان واو و یای مجهول و معروف از میان رفت و امروز واو و یای مجهول را مانند معروف می‌خوانند، اما این فرق در فارسی هند و لهجهٔ بخارایی تا امروز باقی است و در این باب اردو نیز پیرو لهجهٔ ورارودی است، چنان که واژه‌های فارسی آشوب، افسوس، امروز، توپ، کور و هوش در اردو با واو مجهول و واژه‌های فارسی بیدار، پرهیز، پریشان، دیو، سیراب، میوه و نیک در اردو با یای مجهول تلفظ می‌شود، ۴) در فارسی تورانی و هندی اخفای نون، به‌ویژه آنگاه که پیش از آن الف، واو، و یا باشد، رواج داشت؛ در این صورت نون می‌افتد و غنگی خود را به واک‌های پیشین می‌دهد و این در اردو نیز چنین است، مانند آشیان، ارزان، جهان، شایان، افزون، افسون، فزون، آهنین، این، خشمگین، ۵) تلفظ «که» در فارسی تورانی به صورت «کے»، یعنی به یای مجهول است، ۶) تلفظ کسرهٔ اضافه هم در فارسی تورانی با فارسی ایرانی فرق می‌کند، چنان که خانه من در فارسی ایرانی خانه‌ی من است و در فارسی تورانی خانه من، ۷) در فارسی تورانی کوتاه شدن مد روا است، مانند اچار به جای آچار و ال‌تمغا به‌جای آل‌تمغا، ۸) در برخی واژه‌های فارسی ایرانی به‌سبب تنافر حروف، در فارسی تورانی ابدال صورت گرفته است. مانند واژه‌های فارسی ایرانی پادشاه، شکوفه، شکافتن، افکندن، اسب، تب و خرج که در زبان فارسی تورانی به بادشاه، شگوفه، شگافتن، افگندن، اسپ، تپ و خرچ تبدیل شده‌اند، ۹) حاصل مصدرهای مخصوص فارسی تورانی و هندی که با اضافه‌شدن پسوند «گی» ساخته می‌شوند و در فارسی ایرانی چنین حاصل مصدرهایی سابقه ندارد، مانند

ادائیگی، حیرانگی، سختگی و مهربانگی، ۱۰) ابدال فتحه به «آ» در لهجهٔ بخارایی چنان است که در لغات مختوم به هـای غیرملفوظ اردو، به‌صورت «آ» درمی‌آید، مانند فاطمه که فاطما تلفظ می‌شود، ۱۱) ابدال فتحه به سکون در لهجهٔ بخارایی چنان است که مثلاً در فعل ماضی مطلق از مصدر آمدن در همهٔ اشخاص به جز سوم شخص مفرد، حرف میم در لهجهٔ بخارایی ساکن است، مثلاً آمدم به سکون میم اول تلفظ می‌شود، حال آنکه در فارسی ایرانی با فتحه خوانده می‌شود. در فارسی هند و سپس در اردو نیز این میم ساکن است، مثلاً خوش‌آمدید به سکون میم و برامده نیز به سکون میم است، ۱۲) ابدال کسره به یای مجهول، مثلاً به جای سلامتِ مسلمانان می‌گویند سلامتی مسلمانان و در اردو نیز چنین به کار می‌رود، ۱۳) ابدال ضمه به واو اشباعی، مانند خروd به جای خرد یا خورسند به جای خرسند، ۱۴) ابدال «ر» به «ل»، مانند دارچین که دالچین و سیر که سیل تلفظ می‌شود. در زبان پنجابی نیز که به نظر برخی دانشمندان با زبان اردو رابطه دارد، همین تلفظ رایج است. این ابدال در اردو نیز راه یافته است. گویند فارسی در ساختمان زبان اردو تأثیر چندانی نکرده است، البته مقدار زیادی از واژه‌های فارسی وارد زبان اردو شد و این سرمایهٔ الفاظ زبان اردو را قوتی بخشید که با آن راه تکامل را پیمود. اردو از فارسی تنها اسم‌ها، افعال، حروف و قیود را گرفته است و تذکیر و تأنیث و تعریف افعال در اردو همه هندی است. نظر به فراوانی واژه‌های فارسی در اردو، زبان اردو را شعبه‌ای از زبان فارسی و برخی دختر زیبای فارسی دانسته‌اند. رابطهٔ میان اردو و فارسی مثل رابطهٔ پهلوی و فارسی نیست، یعنی اردو از فارسی سرچشمه نگرفته، بلکه فراوان در تأثیر آن بوده است. تأثیر فارسی در اردو تقریباً مثل تأثیر عربی در فارسی است که با ورود واژه‌های بسیاری از عربی به فارسی تغییری در ساختمان زبان فارسی رخ نداد. شمس‌العلما مولانا محمدحسین آزاد، زبان‌شناس معروف، دربارهٔ زبان اردو نوشته است که نهال اردو از زمین سنسکریت روییده و در آب و هوای فارسی رشد کرده است. به نوشتهٔ دایرةالمعارف بریتانیکا اردو زبانی است هندوستانی، اما بسیار در تأثیر فارسی. پس از آنکه زبان اردو تشکیل شد و شعر اردو پا گرفت، شاعران در شعر اردو از قوافی استادان شعر فارسی استفاده کردند که این خود سبب ورود هر چه بیشتر لغات فارسی به زبان اُردو شد. از دیگر موارد راه‌یابی لغات فارسی در اردو تقلید شاعران اردوسرا از قوافی یکدیگر و تقلید از اوزان و عروض شعر فارسی بود. در زبان اردو شصت درصد کلمات فارسی است. این واژه‌ها قرن‌های متمادی در هند به‌کار می‌رفتند و در نتیجهٔ این استعمال و تطور زبان، برخی از واژه‌ها معانی حقیقی خود را از دست داده و معانی تازه‌ای به خود گرفته‌اند. در برخی واژه‌ها تغییر تلفظ رخ داده است، اما واژه‌های بسیاری هستند که بی‌هیچ گونه تصرف معنوی و لفظی به حالت خود باقی مانده‌اند. واژه‌های فارسی را که در اردو راه یافته‌اند، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دستهٔ بزرگ آن‌ها اسم‌ها، دستهٔ دوم صفت‌ها و دستهٔ سوم حروف و قیود است. در زبان اردو اسم‌ها و صفت‌های فارسی به صورت بسیط و مرکب آمده‌اند. شماری از کلمات فارسی در اردو هست که در فارسی امروز از رواج افتاده، اما هنوز در برخی از لهجه‌ها، همچون لهجهٔ بخارایی، لهجهٔ فارسی کرمان، زبان کولی‌های ایران و فارسی عامیانهٔ ایران و افغانستان وجود دارد: در لهجهٔ بخارایی، مانند واژهٔ آنه به معنی مادر که در اردو به شکل انا و به معنی پرستار بچه‌ها، واژهٔ تماشابین به‌معنی تماشاچی که در اردو به شکل تماشبین و به‌معنی تماشاچی و مصدر تیارکردن به معنی آماده‌کردن که در اردو به صورت تیارکرنا به کار می‌رود، در لهجهٔ فارسی کرمان، مانند واژهٔ چوغاکه در اردو چغه تلفظ می‌شود و به معنی پیراهن بلند است، و فصل مرکب آب از سرگذشتن که در اردو به صورت پانی سر سِے گذرنا و به معنی کار از کار گذشتن است. در فارسی عامیانهٔ ایران، مانند واژهٔ مصالح که در اردو مساله تلفظ می‌شود و به معنی لوازم ساختمانی و غذایی و فعل تخته شدن که در اردو به‌صورت تخته هونا و به معنی از رونق افتادن است. در فارسی عامیانهٔ افغانستان، مانند واژهٔ باریکی به معنی باریک بودن که در اردو با همین تلفظ به معنی دقت است. زبان اردو از مادرخواندهٔ خود فارسی نه تنها واژه‌های خالص فارسی را گرفته، بلکه شماری از لغات دخیل زبان‌های مختلف در فارسی را هم به ارث برده است. بیشترین بخش کلمات دخیل در فارسی واژه‌های عربی است. گذشته از عربی، واژه‌هایی از زبان‌های ترکی و مغولی و نیز از زبان‌های دیگر، مانند یونانی، رومی، حبشی و آرامی که این زبان‌های اخیر از عربی به‌فارسی وارد شده بود، از فارسی به اردو نیز منتقل شد. اما شمار واژه‌های عربی و سپس واژه‌های ترکی و مغولی که از راه فارسی وارد اردو شده است از دیگر واژه‌های دخیل در اردو بیشتر است. اردو هر چه از کلمات عربی دارد از زبان فارسی گرفته است. اگر چه همهٔ واژه‌های عربی که در فارسی به کار می‌رود به اردو انتقال نیافته،

اما باز هم شمار آن‌ها فراوان است. اردو همهٔ واژه‌های دخیل در فارسی را نگرفته است، اما تقریباً همهٔ واژه‌هایی که در اردو به کار می‌رود در فارسی هم به کار رفته است. لغاتی بسیار کم از عربی در اردو پیدا می‌شود که کاربرد آن‌ها در فارسی سابقه ندارد و این کلمه‌ها در چند سال اخیر در اثر ترجمهٔ اصطلاحات از زبان‌های دیگر وارد زبان اردو شد، مانند معاشیات (علم اقتصاد)، میزانیه (بودجه) و نفسیات (روانشناسی). اردو مطابق نیازهای خود از لغات دخیل عربی در فارسی انتخاب کرده است. اگر از یک مادهٔ عربی ده کلمه در فارسی به کار رفته است، ممکن است در اردو همهٔ آن‌ها کاربرد نداشته باشند، مثلاً در اردو کلمات فقدان، مفقود و فقید وجود دارد، اما تفقد به کار نرفته است. از یک مادهٔ عربی کلمات مختلفی را در یک معنی در اردو و فارسی به کار می‌برند، مانند: تنقید در اردو و انتقاد در فارسی و صارفین در اردو و مصرف‌کنندگان در فارسی. در اردو و فارسی کلماتی از ماده‌های مختلف عربی را برای یک معنی به کار می‌برند، مثل اقوام متحده در اردو و ملل متحد در فارسی و ذرایع در اردو و منابع در فارسی. واژه‌های عربی که از زبان فارسی وارد زبان اردو شد، نخست به دست فارسی‌زبانان دستکاری شده بود و اردو آن‌ها را پس از تصرفات فارسی پذیرفت و در این زمینه خود نیز مثل فارسی در واژه‌های عربی تقریباً همان تصرف را کرده است که در فارسی نیست. مثلاً در تبدیل حروف: کلمهٔ قمیص عربی، در اردو به قمیض و کلمهٔ غماری در عربی به انباری در اردو تبدیل شده است. در اضافه کردن حروف: اردو در اضافه کردن یای مصدری به مصادر عربی تصرف کرده است، مثل کلمات تقرری و تنزلی. استعمال وندهای فارسی یکی از عوامل مؤثر زبان فارسی در واژه‌سازی اردو است. این وندها در آغاز یا پایان کلمه و در برخی موارد در میان کلمه افزوده می‌شود و کلمه‌ای تازه به دست می‌آید که بر حسب کاربرد وند آن را پیشاوند، پساوند یا میانوند می‌گویند. به کار بردن وندها را در اردو به چند دسته می‌توان بخش کرد: نخست مقداری فراوان از واژه‌های مرکب فارسی که با وندها درست شده، وارد زبان اردو شد، مانند نیازمند، همدرس، برهم، بی‌آبرو، برباد، ناپیدا، ناچار، آزادانه، اسلام‌آباد، ریگزار و مهربان. دوم واژه‌های نوینی که با وندها و کلمات فارسی در اردو ساخته شده، اما در فارسی سابقهٔ کاربرد نداشته است، مانند همدرد (دلسوز)، جرمانه (جریمه)، طلبانه (معاوضه طلبی) و دایه‌گری (مامایی). سوم وندهای فارسی که با کلمات اردو اضافه شده، مانند بےبس (مجبور)، پساندان (پان: برگ تنبول)، بےسر (بی‌آهنگ)، بےکل (بیتاب)، ناسمجه (ابله)، پهلکاری (گلکاریی) و ساهوکار (وام‌دهنده). چهارم واژه‌های نوینی که با ترکیب کلمات فارسی و وندهای خالص اردو ساخته شده است، مانند پرشهر (شهر غیر)، پن سوره (پنجسوره)، مسخراپن (مسخرگی) و شرماهٹ (شرمندگی). پنجم از ریشه‌های فعلی فارسی که در ترکیبات اسمی به کار می‌روند، در اردو در ردیف پساوند قرار گرفته است، مانند شمشیرباز، تن‌پرور، روزنامه‌نویس و دکاندار. این کلمات در فارسی وند نیستند، ولی در اردو وند به حساب می‌آیند، مانند دهوکےباز (حقه‌باز)، تلواربند (مسلح به شمشیر)، روئی‌دار (پنبه‌ای) و رنگ‌ساز (رنگ‌کننده). در این مثال‌ها «باز»، «بند»، «دار» و «ساز» در فارسی صفت‌های فاعلی مرخم هستند، اما در اردو وند محسوب می‌شوند. پیشاوندها و کلمات فارسی که در اردو پیشاوند هستند، عبارتند از با: با اثر، باخبر، بر: برداشت، بر محل، بے: بے‌آبرو، بےاصول، پر: پرآشوب، پرزور، در: درآمدات (واردات)، دراندازی (دخالت)، نا: ناآشنا، هم: همپیاله، پا: پابندی، پس: پسپایی (عقب‌نشینی)، ته: ته‌بازاری (یک نوع مالیات)، خود: خودپرست، خوش: خوشامد، زود: زودرنج، سر: سراپا، نو: نوآبادی (مستعمره)، نیم: نیم‌باز، هر: هر دل عزیز (مقبول) و یک: یک قلم (فوری). پساوندهای فارسی در اردو: آباد: فیض‌آباد، اک: تپاک (گرم‌جوشی)، انه: آزادانه، انهٔ (مصدری): دوستانه، آنه (معاوضه): شکرانه، بان: باغبان، ٹانگه‌بان (درشکه‌بان)، چه: دیگچه، چی: باورچی، دان: روشندان (روزن)، زار: ریگزار، سار (اتصاف): شرمسار، سار (ظرفیت): چشمه‌سار، ستان: بلوچستان، سرای: مغل‌سرای (اسم شهری)، ش: بندش، رهایش (منزل داشتن)، فام: سیاه‌فام، ک (تصغیر): زنبورک (یک نوع توپ)، کار: ساهوکار (وام‌دهنده)، کده: ماتمکده، گار: سازگار، گاه: آرامگاه، گر: جلدگر (صحاف)، گی: آزردگی، گین: خشمگین، مند: ارجمند، ور: دانشور و ی (نسبت): بخشی. کلمات فارسی که در اردو پساوند خوانده می‌شود: آرا: بزم‌آرا، آزار: مردم‌آزار، آفرین: معنی‌آفرین، افروز: بزم‌افروز، افزا: حوصله‌افزا، افشان: زرافشان، آگاه: حق‌آگاه، آلود / آلوده: خشم‌آلود، گردآلوده، آموز: نصیحت‌آموز، آمیز: حرارت‌آمیز، انداز: نظرانداز، اندوز: عبرت‌اندوز، اندیش: کوتاه‌اندیش، انگیز: ولوله‌انگیز، بار / باری: اشک‌بار، ژاله‌بار، باز: هواباز (خلبان)، باش: شب‌باش، بخشی: تسلی‌بخش (قابل اطمینان)، بردار: کفش‌بردار، بسته: کمربسته، بوس: آستان‌بوس،

بند: چهری‌بند (قصاب)، پاش: رنگ‌پاش، پذیر: ترقی‌پذیر، پرداز: افتراپرداز، پرست: قدامت‌پرست، پرور: احباب‌پرور، پسند: دل‌پسند، پیما: حرارت‌پیما (حرارت‌سنج)، جو: حیله‌جو، چین: ریزه‌چین خانه: باورچی‌خانه (آشپزخانه)، خوار: سودخوار (رباخوار)، خوان: مثل‌خوان (پرونده‌خوان)، خواه: عذرخواه، خیز: تعجب‌خیز، دار: بیلدار (باغبان)، ربا: هوش‌ربا، رسان: ایذارسان، ساز: زمانه‌ساز، شکن: طیاره‌شکن، شناس: آثارشناس، طلب: آرام‌طلب، فروش: اسلام‌فروش، کش: کدوکش، گیر: آتش‌گیر، نگار: جادنگار، نما: جزیرانما (شبه‌جزیره)، نواز: بین‌نواز (بین: گونه‌ای ساز)، نویس: پرچه‌نویس (خبرنگار)، یاب: سزایاب و یافته: سند یافته. برخی پساوندهای اردو با کلمات فارسی ترکیب شده‌اند: الف اتصاف: دو منزلا (دو طبقه)، انی (تأنیث): سیدانی (سید)، چڑ: بلاچڑ (پرخور)، ن تأنیث: درزن (خیاط)، نا (علامت مصدر): گردانـنا (گردانیدن)، نـی (علامت تأنیث: فقیر نی، و (اتصاف): بیگارو، ون جمع: کتابون، ہ (ظرفیت): صرافـه (صرافی)، ی (تأنیث): بـچی (بـچه)، ی (تصغیر): دیگچی (دیگچه)، یـا (نسبت و اتصاف): تـقریریا (سخن‌ران)، یلا (اتصاف): چربیلا (چرب) و ین (جمع): برکتین. اردو نیز در واژه‌های فارسی و واژه‌هایی از زبان‌های دیگر که از راه فارسی وارد اردو شده است، تصرفاتی کرده است، مانند تصرف اردو در تلفظ کلمات فارسی و جز آن، تصرف اردو در شکل کلمات فارسی و جز آن و تصرف اردو در معنی کلمات فارسی و جز آن. برای توضیح تصرفات اردو در تلفظ واژه‌های فارسی و جز آن باید ویژگی‌های واجی زبان اردو را بدانیم. چون اردو زبانی مخلوط از زبان‌های مختلفی چون فارسی، عربی، ترکی و زبان‌های هندی است، تا اندازه‌ای ویژگی‌های واجی همهٔ این زبان‌ها در آن جمع است. از این رو، از نظر واج‌شناسی به بررسی حرکات (اعراب) و حروف هجای اردو می‌پردازیم: حرکات ــ فتحه: در اردو دو نوع فتح وجود دارد، یکی همچون فتحهٔ عربی و فارسی است و دیگری مابین فتحه و کسره، و این فتحه تقریباً مثل آن حرت زیر است که تهرانیان در تلفظ کلمهٔ یک به کار می‌برند. در اردو این فتحه همیشه ماقبل «ح» یا «ہ» می‌آید و صدای آن «e» است، مانند احرام، اهل، برهمن، پهن، تحریف، جهل، دهشت، رحمت، شهزاده، فهم، لحن، محبوب، مهتاب، نحو و وحشت. کسره: کسرهٔ اردو از کسرهٔ فارسی صریح‌تر لفظ می‌شود و نزدیک به i است، مانند کلمات انکار که در فارسی Enkār و در اردو Inkār و روش که در فارسی Ravesh و در اردو Ravish تلفظ می‌شوند. ضمه: ضمه را در اردو نیز پیش می‌گویند و ضمهٔ اردو هم از ضمهٔ فارسی معیاری فرق دارد. ضمهٔ اردو از ضمهٔ فارسی کشیده‌تر است. ضمهٔ اردو بیشتر نزدیک به «u» است نه «o»، مانند کلمات بلبل که در فارسی Boldol و در اردو Buldul و خشک که در فارسی xošk و در اردو xušk تلفظ می‌شوند. مد: در اردو نیز مانند فارسی مخصوص الف است. مد تنها برای واژه‌های فارسی و عربی به کار نرفته است، بلکه در واژه‌های هندی اصیل نیز آمده است، مانند آپ (خود)، آج (امروز) و آگ (آتش). تشدید: تشدید در اردو تنها برای کلمات فارسی به کار نرفته، بلکه برای واژه‌های هندی اصیل نیز به کار رفته است، مانند بھیا (برادر)، جتھا (گروه) و لتھا (نوعی پارچه). حروف هجا: تمام حروف الفبای فارسی در اردو هست، اما این همه برای واژه‌های اردو که واژه‌های زبان هندی هم با آن در آمیخته است، کافی نبود، بنابراین، اهل اردو برای رفع نیازمندی‌های خویش در این الفبا حروفی اضافه کردند، مانند «ٹ»، «ڈ» و «ڑ» که این صداها ثقیل حروف «ت»، «د» و «ر» هستند و همچون «T»، «D» و «R» انگلیسی خوانده می‌شوند. برای صداهای مخصوص زبان‌های هندی حروفی مخلوط‌التلفظ از حرف و «ھ» هم درست کردند. وقتی این «ھ» به حرفی می‌پیوندد، تلفظ آن حرف را سنگین می‌کند. حروف مخلوط‌التلفظ اردو بدین قرارند: بھ ، پھ ، تھ ، ٹھ ، جھ ، چھ ، دھ ، ڈھ ، رھ ، ڑھ ، کھ ، گھ ، لھ ، مھ و نھ . با اضافه شدن این حروف الفبای اردو کامل شد. در الفبای اردو هشت حرف «ث»، «ح»، «ص»، «ض»، «ط»، «ظ»، «ع» و «ق»، مخصوص زبان عربی و چهار حرف «پ»، «چ»، «ژ» و «گ»، مخصوص زبان فارسی و سه حرف «ٹ»، «ڈ» و «ڑ» مخصوص زبان سنسکریت است. در اردو همزه به جای حرف، حرکت محسوب می‌شود. در این زبان فرق میان همزه و الف را رعایت نمی‌کنند، بلکه آن را حذف یا مانند الف تلفظ می‌کنند، مانند تأکید، تأویل، ابتدا و وفا. اهل اردو قادر به تلفظ دقیق حروف ث و ص نیستند و آن دو حرف را مانند حرف س و همچنین حروف ذ، ص و ظ را نیز مانند حرف «ز» تلفظ می‌کنند. اهل زبان اردو حرف «ژ» را میان حروف ز و ی و بیشتر نزدیک به «ی» تلفظ می‌کنند. حای حطی را در اردو مانند های هوز تلفظ می‌کنند. البته صدای های غیرملفوظ در آخر کلمه مثل صدای الف است، مانند کلمات آهسته و برآمده که آهستا و برآمدا تلفظ می‌شود. هرگاه حروف «ح» و «ع» پس از حروف «ا» و «ی» بیایند، چون تلفظ «ح» و «ع»

اردو، زبان

برای اهل اردو دشوار است، این حروف در تلفظ حذف می‌شوند، مانند کلمات صحیح، ارواح، شفیع و اتباع که به‌ترتیب صحی، اروا، شفی و اتبا تلفظ می‌شوند. حرف «ط» را مثل «ت» می‌گویند. تلفظ حرف «ق» در اردو مانند زبان عربی از حلقوم برمی‌آید. چون این حرف در برخی لهجه‌های محلی اصلاً وجود ندارد، پس مردمی که به آن لهجه‌ها و به اردو صحبت می‌کنند، بر تلفظ «ق» قادر نیستند و آنان میان «ک» و «ق» فرق نمی‌گذارند. اهل دکن «ق» را «خ» تلفظ می‌کنند. البته مردم تحصیل‌کرده قادر به تلفظ صحیح حروف یاد شده هستند. واو در اردو به صورت مجهول تلفظ می‌شود؛ مثلاً آشوب، آشُب گفته می‌شود. واو معدوله که نوشته می‌شود، اما خوانده نمی‌شود، در اردو مخصوص چند واژهٔ فارسی است، مثل خواب، خواجه و دسترخوان. در اردو واژه‌های مرکبی هست که با «ال» معرفه ترکیب شده‌اند و یک جزو آن مضاف و جزو دیگر مضاف‌الیه است. در این ترکیبات همهٔ قواعد دستوری عربی رعایت می‌شود، مثلاً مضاف را مرفوع می‌خوانند و در خواندن یا نخواندن «ال» حروف شمسی و قمری را در نظر دارند. حرف «ن» در اردو به دو گروه جلی و خفی تقسیم می‌شود. «ن» جلی آن است که صدای آن واضح باشد و با حروف دیگر مخلوط نشده باشد. «ن» خفی یا غنه آن است که صدای آن با حروفی دیگر مخلوط باشد و خود نیز دو نوع دارد: یک «نون» که در آخر کلمه می‌آید و بی‌نقطه نوشته می‌شود. زبان فارسی قدیم این نون را داشته اما در فارسی جدید این نون از میان رفته است. این نون در اردو باقی مانده است، به‌ویژه آن که ماقبل آن یکی از حروف عله (الف، و، ی) باشد، مانند افتاں و خیزاں، فزوں و خشمگیں. دوم آن‌که هرگاه این نون در وسط کلمه بیاید، آنگاه «ن» خوانده می‌شود و غنگی خود را به واکهٔ پس از خود می‌دهد، مانند جنگ، انگشت، رنجیده، انبار، عنبر، بنده و زنده. یای مجهول در فارسی کنونی از میان رفته است، اما این «ی» همچنان در اردو وجود دارد، مانند کلمهٔ بیدار که در اردو بِدار تلفظ می‌شود. دیگر تصرفات اردو در کلمات فارسی بدین قرار است: اجتماع دو متحرک ــ اگر در کلمه‌ای دو متحرک پشت سر هم بیاید، چون تلفظ چنین کلمه‌ای برای اهل اردو مشکل است، متحرک دوم را ساکن می‌کنند، مانند کلمات شفْقت، عظْمت، آدْمیت، قابْلیت و مدْنیت. مصادرِ بر وزن مفاعلهٔ در اردو به سکون عین‌الفعل تلفظ می‌شوند، مانند موافْقت، معالْجه و مشارْکت. مصادرِ بر وزن فَعلان در اردو به سکون عین‌الفعل تلفظ می‌شوند، جرْیان و خفْقان. اجتماع دو ساکن ــ وقتی دو حرف ساکن در کلمه‌ای جمع شوند، تلفظ آن برای اهل اردو مشکل است، آنگاه نخستین حرف ساکن را متحرک می‌کنند، مانند شرم، علم و صبر که به ترتیب حروف «ر»، «ل» و «ب» متحرک می‌شوند. تصرف در شکل کلمه: الف ــ تشدید: پاره‌ای از کلمات که در عربی و فارسی مشدد نبودند، در اردو مشدد شدند، مانند تربیت و کدّو. ب ــ تقصیر مد: در فارسی کلماتی است که با الف ممدوده نوشته می‌شود، اما در اردو مد از میان رفته است، مانند کلمات آچار و آرمان که اچار و ارمان نوشته می‌شوند. ج ــ تخفیف: برخی واژه‌ها در عربی و فارسی مشدد بودند که در اردو بی‌تشدید خوانده می‌شوند، مانند بطّ، شقّی، مضرّ و اهمّ که در اردو بط، شقی، مضر و اهم نوشته می‌شوند. د ــ ابدال حروف: «ق» به «غ»، «پ» به «ب»، «ت» به «ٹ»، «د» به «ت»، «ب» به «و»، «ی» به «و»، «ط» به «ٹ»، «ر» به «ڑ»، «د» به «ڈ»، «ر» به «ل»، «ص» به «س» و «ہ» به «ا»، مانند کلمات قالیچه، پادشاه، پتو، بارود، تاب، سقایه، طلا، توبره، دف، بارگیر، مصالح و تیغه که به‌ترتیب ابدال‌های یاد شده به کلمات غالیچه، بادشاه، پٹّو، باروت، تاو / تاؤ، سقاوا، ٹلا، توبڑہ، ڈف، بالگیر، مسالح و تیغا تبدیل شده‌اند. برخی کلمات هست که برای ابدال از قاعده‌ای خاص پیروی نمی‌کنند، مانند عماری، گنبد، افعی، پانه و قمیص که به ترتیب به انباری، گمٹ، هفئی، فانه و قمیص ابدال می‌شوند. برخی کلمه‌ها در اردو با «ھ» مخلوط‌التلفظ خوانده می‌شود، مانند کلمات بار، قند، دهل، خنجری و چله که به صورت بهار، کهنڈ، ڈھول، کهنجری و چهلا تلفظ می‌شوند. هـ ــ اضافه کردن حروف، مثل اضافه کردن حرف «الف» در آخر کلمات اب (ابا)، بستر (بسترا) و گردن (گردنا)، اضافه کردن حرف «ڑ» در آخر کلمات لب (لبڑ) و لنگ (لنگڑا)، اضافه کردن «ی» در آخر کلمات اضطراب (اضطرابی) و لازم (لازمی). و ــ اماله: در تبدیل «الف» به «ی»، مانند کلمات پازار، حوالی، دوات، و متوفی که به‌ترتیب به پیزار، حویلی، دویت و متوفی (به کسر «ف») تبدیل شده‌اند. ز ــ ترخیم که آن حذف حرف یا همزهٔ آخر کلمات است، مانند کلمات خورجین، آخوند، گونی، آباء، ابتداء و املاء که به‌ترتیب خرجی، آخون، گون، آبا، ابتدا و املا نوشته می‌شود. ح ــ قلب که جابه‌جایی دو حرف از کلمه است، مانند کلمات پارچه، فصیل، فتیله و نیام که به‌ترتیب در اردو پراچه، صفیل، فلیته و میان تلفظ می‌شود. تصرفات اردو در معانی کلمات فارسی فراوان است، مانند

کلمه	معنی فارسی	معنی اردو
اجاره	کرایه و اجرت	انحصار
اخبار	جمع خبر	در اردو مفرد است به‌معنی روزنامه
برخوردار	بهره‌مند و کامیاب	خردسالان رابرخوردار خطاب می‌کردند
بو	رایحه	بوی بد
پاداش	جزا و مکافات نیکی	مکافات بد
تار	نقیض پود	تلگراف
تقریب	نزدیک	جشن
جلوس	برآمدن به شاهی	اجتماع، حرکت دسته جمعی
چمن	سبزه	باغ، گلستان
حظ	بهره	مزه
خدایی	مربوط به خدا	جهان
دریا	بحر	رود
رجحان	زیادتی و برتری	تمایل
ساقی	آب یا شراب‌دهنده	در دهلی آن کس که به مردم غلیان می‌داد
شادی	نشاط و خرمی	ازدواج
طائفه	گروه مردم	گروه رقاصان
عادی	معمولی	معتاد
فرد	تنها و یگانه	لحاف
قاعده	پایه و بنیاد	کتب الفبا
کثیف	چرک و پلید	غلیظ
گلابی	یک نوع میوه	شیشهٔ می
لطف	نرمی، مهربانی	لذت
مذاق	ذوق، طعم، مزه	مزاح، شوخی
مشعلچی	مشعل‌بردار	آنکه در آشپزخانه ظروف را تمیز می‌کند
نالش	اسم مصدر نالیدن	مرافعه کردن
واردات	جمع وارده	حادثه، پیش‌آمد
هوا	فضا	باد
یکایک	یکی‌یکی	یکباره

زبان‌های فارسی و سنسکریت ویژگی‌های مشترک دارند و از یک اصل و ریشه هستند. اردو نیز این ویژگی‌ها را به ارث برده است. گاه زبان اردو با زبان فارسی تا آن حد شباهت دستوری دارد که در برخی موارد به دشواری می‌توان تشخیص داد که آیا این امر نتیجهٔ اشتراک فارسی و سنسکریت است یا از تأثیر و نفوذ فارسی سرچشمه گرفته است. بسیاری از واژه‌ها که در اردو به‌کار می‌رود، در فارسی و سنسکریت مشترک است، مانند جنجال، رنگ، سوگند و شگون. ویژگی‌هایی دستوری، چه صرفی و چه نحوی در اردو و فارسی مشترک است یا در اردو نتیجهٔ تأثیر فارسی است، مانند نکات صرفی: ۱ــ تذکیر و تأنیث: زبان اردو از لحاظ تذکیر و تأنیث یکی از دشوارترین زبان‌ها است؛ اصول تذکیر و تأنیث را حتی دربارهٔ اشیاء بی‌جان

اردو، زبان

هم رعایت می‌کنند، اما اخیراً در اردو در برخی موارد کلمهٔ مذکر به جای مؤنث هم به کار می‌رود. در اردو شاعره، عالمه، فاضله و مصنفه می‌گفتند، اما امروزه برای هم مؤنث و هم مذکر شاعر، عالم، فاضل و مصنف می‌گویند. گفته‌اند که بی‌شک این امر به تأثیر از زبان فارسی رخ داده است. ۲ــ گاهی برای احترام و تجلیل ضمیر جمع را به جای مفرد به کار می‌برند، چنان‌که در خطاب به بزرگی گویند: شما فرمودید و در غیبت گویند: ایشان فرمودند. در ضمیر متکلم نیز در برخی موارد جایز است که ما به جای من آورده شود. این موارد نیز در تأثیر فارسی در اردو رعایت می‌شود. ۳ــ به کار بردن کلماتی چون راس، زنجیر و جلد برای شمردن اشیا، مانند دو رأس گاو، سه زنجیر فیل و چهار جلد کتاب در اردو به تأثیر از زبان فارسی به کار می‌رود. ۴ــ به خلاف بیشتر زبان‌های هند و اروپایی، در اردو تحت تأثیر زبان فارسی برای ساختن زمان‌های ماضی نقلی، بعید و التزامی از فعل کمکی بودن استفاده می‌کنند، نه از داشتن، مانند آیاهے به‌معنی آمده است، آیاتها به معنی آمده بود و آیاهوگا به‌معنی آمده باشد که هے، تها و هوگا، هر سه از مصدر هونا به‌معنی بودن هستند. ۵ــ در اردو نیز به تأثیر از زبان فارسی، ماضی به‌معنی حال به کار می‌رود، چنان‌که گویند: حضرات خداحافظ میں چلا (آقایان خداحافظ من رفتم). ۶ــ فعل مرکب در زبان سنسکریت به کار نرفته است، اما در زبان‌ها و لهجه‌هایی که از سنسکریت منشعب شده‌اند، به تأثیر زبان فارسی افعال مرکب فراوان به کار می‌رود. بیشتر افعال مرکبی که در اردو به کار می‌روند، ترجمهٔ واژه‌به‌واژهٔ افعال مرکب فارسی است، مانند آبادهونا (آبادشدن)، خون‌کردن (خون کرنا)، لشکرکشیدن (لشکرکش کرنا) و نام بردن (نام لینا). نکات نحوی: در جملهٔ اردو فاعل بر فعل تقدم دارد. به نظر گریرسن، این اصول جمله‌بندی از قدیم در زبان هندی رعایت شده است، اما دکتر شوکت سبزواری تقدم فاعل بر فعل را نتیجهٔ تأثیر زبان فارسی می‌داند. وی در تأیید عقیدهٔ خود از نخستین کتاب دستور اردو، دریای لطافت که به‌همت شاعر و زبان‌شناس اردو، انشاءالله‌خان انشا به زبان فارسی نوشته شده، چنین شاهد می‌آورد: انشاءالله در نمونه‌های افعال گاه فاعل و گاه فعل را مقدم داشته است، مانند «تم آؤگی» (شما خواهید آمد) و «آؤگی تم» (خواهید آمد شما). شوکت سبزواری سپس چنین نتیجه می‌گیرد که تا روزگار انشا قواعد تقدم فاعل بر فعل تثبیت نشده بود، اما بعد به تأثیر زبان فارسی این اصول رعایت شده است. ساختمان و اصول

جملهٔ اردو بیشتر تحت تأثیر جمله در زبان فارسی است، زیرا در جملات اردو نیز، همچون جملات فارسی، نخست فاعل، دوم مفعول و سوم فعل می‌آید، مانند جملهٔ «مسعود نے احمد کو مارا» (مسعود احمد را زد) که مسعود فاعل، نے علامت فاعلی، احمد مفعول، کو علامت مفعول بی‌واسطه و مارا فعل است. در جملهٔ اسمی اردو نیز به پیروی جملهٔ اسمی فارسی نخست مسندالیه، دوم مسند و سوم رابطه می‌آید، مانند جملهٔ «سلیم بیمار هے» (سلیم بیمار است) که سلیم مسندالیه، بیمار مسند و هے رابطه است. قید زمان نیز در اردو، مانند جملات فارسی گاه اول جمله و گاه پس از فاعل می‌آید، مانند جملات «آج میں شیراز جاؤنگا» (امروز من به شیراز خواهم رفت) و «خسرو کل تبریز سے آیا» (خسرو دیروز از تبریز آمد). در این جملات آج و کل قید زمان هستند. در فارسی هر قدر قیدهای وصف، حالت و چگونگی را نزدیک‌تر به فعل بیاورند، جمله شیواتر و رساتر می‌شود. در اردو نیز چنین است، مانند جملات «وه شعر خوب پڑهتاهے» (او شعر خوب می‌خواند)، «وه روتا هوا آرهاتها» (او گریان آمد) و «اس نے مرتے هوئے کها» (او در حالت مرگ گفت). در این جملات قیود خوب (چگونگی)، روتاهوا (وصفی) و مرتے هوئے (حالت) نزدیک فعل آمده‌اند. در اردو نیز، همچون فارسی، هرگاه چند مفعول بی‌واسطه به‌دنبال یکدیگر درآیند، علامت مفعول بی‌واسطه، یعنی حرف «را» پس از مفعول آخر می‌آید، مانند «بهرام نے مشکان، ایرج اور خسرو کو سلام کیا» (بهرام مشکان، ایرج و خسرو را سلام کرد). از دیگر تأثیرهای فارسی در جملهٔ اردو این است که اردو اصول قدیم مطابقهٔ صفت و موصوف را ترک و به جای آن مطابقهٔ صفت با موصوف فارسی را اختیار کرد. در قدیم اگر موصوف جمع می‌بود، صفت نیز با آن مطابقت می‌کرد، مانند جملهٔ «باتین بهلیاں» (سخنان خوب). در این ترکیب صفت و موصوف هر دو جمع است، اما اکنون به تقلید از زبان فارسی موصوف اگر جمع هم باشد، صفت‌ها را مفرد می‌آورند، مانند جملهٔ «بهلی باتیں.» در جملهٔ اسمی نیز مسند (صفت) نیز با مسندالیه (موصوف) خود مطابقت داشت، مانند جملهٔ «راتیں کالیاں هیں» (شب‌ها سیاه است). اما اکنون چنین مسندی را مفرد می‌آورند، مانند جملهٔ «راتیں کالی هیں.» در اردو، برعکس فارسی، اگر عدد جمع باشد، معدود هم به صورت جمع می‌آید، اما دربارهٔ برخی کلمات فارسی معدود مفرد هم می‌آید، مانند جملهٔ «وه دس روز کے لئے لاهور گیاهے» (او برای ده روز به لاهور رفته است). اگر به جای کلمهٔ روز، کلمهٔ

اردوی «دن» به کار رود، در آن صورت کلمهٔ «دن» جمع می‌آید: «دس دنوں کے لیے لاهور گیاهے» برخی از ساخت‌های ویژهٔ فارسی در اردو اثر گذاشته، مانند ساختِ: چه... چه: «چه امیر و چه غریب سب وهاں موجود تهے» (چه توانگر و چه فقیر همه آن‌جا حضور داشتند.) اغلب این «چه» را به «کیا» ترجمه می‌کنند و می‌گویند: «کیا امیر اور کیا غریب سب وهاں موجود تهے» ساختِ کجا... کجا: در اردو می‌گویند «کجا مین اور کجا وه» (کجا من و کجا او). در اردو بیشتر «کجا» را به «کهاں» ترجمه می‌کنند: «کهاں میخانے کا دروازه اور کهاں واعظ» (در میکده کجا و واعظ کجا). ساختِ نه... نه: «نه تم آئے نه نیند آئی شب وعده» (شب وعده نه شما آمدید و نه خواب).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۵ـ۳۰؛ اردو ادب کی مختصرترین تاریخ؛ ؛ اردو دایرة‌المعارف اسلامیه، ۲/۳۳۱ـ۳۶۹؛ اردوزبان کا ارتقا، ۸۴ـ۹۴؛ اردو زبان کی قدیم تاریخ؛ اردو کی ابتدائی نشو و نما میں صوفیاء کرام کا کام؛ اردوی قدیم؛ پاکستان، گلچینی از مقاله‌های مجلهٔ هلال، ۲۱۵ـ۲۲۴؛ پنجاب مین اردو؛ پیوندهای فرهنگی ایران و هند، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۹۸ـ۱۰۴؛ تاریخ ادب اردو، جالبی؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۲۹ـ۱۳۳؛ تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو؛ تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های هندی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳ـ۱۷؛ تحفة‌الهند، بیست و هفت؛ حافظ محمود شیرانی تحقیقی مطالعی، ۱۷۷ـ۱۹۲؛ داستان تاریخ اردو؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۷/۵۴۱ـ۵۴۸؛ دکن میں اردو، ۵ـ۱۸؛ دکنی ادب کی تاریخ؛ روابط فرهنگی ایران و هند، ۴۱ـ۵۳، ۵۷ـ۸۰؛ صبح آفرینش، ۳ـ۲۸؛ طبقات اکبری، ۳۸۶ـ۳۹۴؛ قدیم اردو پنجاب اور دکن میں؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۶۹ـ۹۵، ۱۷۸ـ۱۸۴؛ مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۲۲ـ۶۰؛ مسئلهٔ آغاز اردو، جلد یکم؛ نگاهی به تاریخ زبان و ادبیات هند، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۲ـ۹؛ هیمالیا، مقدمه؛ «اردوزبان اور اس کے مختلف نام»، مقالات حافظ محمود شیرانی، ۱/۱۱۰ـ۱۴۴؛ «شمالی هند میں اردو دسوین اور گیارهوین صدی هجری میں»، همان‌جا، ۲/۱ـ۷۱؛ خان‌محمد عاس، «همانندی‌های زبان‌های اردو و فارسی»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۷۲ـ۹۱؛ حمیدهٔ یادگاری، «تأثیر فارسی بر زبان و ادبیات اردو»، همان‌جا، صص ۹۲ـ۱۰۰؛ م.مشایخ فریدنی، «صفحه‌ای از تاریخ روابط فرهنگی ایران و پاکستان، نقش زبان و ادبیات فارسی در تشکیل اردو»، هلال، جلد یکم، شمارهٔ ۲، دی ۱۳۳۱ش، صص ۴ـ۹؛ ابوالیث صدیقی، «نفوذ زبان فارسی در شعر و ادب اردو»، همان‌جا، جلد دوم، شمارهٔ ۱، صص ۲۱ـ۲۵؛ محمدصدیق‌خان، «تأثیر فارسی در تشکیل زبان اردو»، همان‌جا، جلد نوزدهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ مسلسل ۱۱۱، اردیبهشت ۱۳۵۰ش، صص ۲۱ـ۲۶؛

Britannica, 12/203.

حجتی

ارزانی دهلوی (ar.zā.ni-ye.deh.la.vi)/ شاه‌ارزانی، میرمحمد، معروف به شاه‌محمداکبر، فرزند حاجی مقیم، ـ ۱۱۳۰ق، پزشک و نویسنده و صوفی قادری شبه قاره. از مردم دهلی بود. در دورهٔ فرمانروایی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و جانشینانش می‌زیست و نوشته‌هایش در سرتاسر شبه‌قاره، برای تعلیم طب اسلامی حکم کتاب‌های درسی داشتند. آثار وی در زمینهٔ پزشکی بدین قرارند: ۱ــ طب اکبر/ طب اکبری به فارسی که ترجمهٔ شرح‌الاسباب والعلامات نفیس بن عوض کرمانی است، با کاستن مباحث فلسفی و افزوده‌هایی از کتاب‌های دیگر. این کتاب در ۱۱۱۲ق در بیست‌وهفت باب به‌نام اورنگ‌زیب نوشته شده است و دست‌کم یازده بار چاپ شده است. نخستین چاپ آن در ۱۲۶۴ق بوده است؛ ۲ــ مفرح‌القلوب به فارسی که شرح قانونچهٔ محمود بن محمد چغمینی (ــ۷۴۵ق) است و خود قانونچه نیز برگزیدهٔ قانون ابن‌سینا بوده. مفرح‌القلوب در پنج مقاله، هر مقاله در چند فصل و یک خاتمه است؛ ۳ــ فصول‌الاعراض به عربی؛ ۴ــ میزان‌الطب به فارسی که برای آموزش به کودکان خود و دیگر کودکان مبتدی نوشت. این اثر که در ۱۱۱۲ق نوشته شده، در سه مقاله و هر مقاله در چند فصل و چند باب تدوین شده است. میزان‌الطب دست‌کم هجده بار چاپ شده و نخستین چاپ آن نیز در ۱۲۶۴ق در هند بوده است. محمدهاشم نوشاهی قادری (ــ۱۲۵۹ق) این اثر را با نام مفتاح‌العلاج منظوم کرده است؛ ۵ــ مجربات اکبری به فارسی، در یک مقدمه و بیست‌وپنج باب و هر باب در چند فصل و مانند میزان‌الطب رساله‌ای آموزشی است. این کتاب دست‌کم چهار بار چاپ شده است؛ ۶ــ ترجمهٔ طب‌النبی جلال‌الدین سیوطی (ــ۹۱۱ق) در سه فن: قواعد طب، ادویه و اغذیه، و علاج امراض؛ ۷ــ قرابادین قادری به فارسی (نوشته در ۱۱۲۶ق) به‌نام شیخ عبدالقادر گیلانی، صوفی قادری، که چهار بار، در لکنو، بمبئی (۱۲۷۷ و

۱۳۷۷ق) و دهلی (۱۲۸۶ق) به چاپ سنگی رسیده است. ارزانی دهلوی، علاوه بر تألیف و ترجمهٔ کتاب‌های پزشکی، موسیقی کلاسیک هند را نیز می‌شناخت و کتاب بوده پرکاش میرزا تان‌سین، موسیقی‌دان دربار جلال‌الدین اکبر، را با نام تشریح‌الموسیقی از هندی به فارسی ترجمه کرد. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ پنجاب لاهور به شمارهٔ ۴۵۷۰/۱۵۲۰ (مربوط به سدهٔ دوازدهم هجری) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۶۰/۵ـ ۳۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۳۱/۲ـ ۷۳۲؛ ۳۴۳/۳ـ ۳۴۴؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱؛ الذریعه، ۱۲/۲؛ ۱۴۱/۱۵، ۱۴۳، ۱۴۴؛ ۲۰/۱۷، ۶۲؛ ۴/۲۰؛ ۳۱۴/۲۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۹۶/۲ـ ۶۵۵/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۳۲/۳، ۳۸۹۲؛ ۴۵۲۶/۴، ۵۰۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۸۵/۱ـ ۵۸۶، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۳۳ـ ۶۳۴، ۶۶۱ـ ۶۶۲، ۶۷۲ـ ۶۷۵، ۶۸۵ـ ۶۸۹، ۷۱۸ـ ۷۲۰، ۷۵۳ـ ۷۵۸؛ ۳۲۳/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۵۸/۱، ۵۸۱، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۵؛ ۳۸۹۱/۵؛ کشف‌الظنون، ۷۷/۱؛ ۱۳۱۱/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۴۶/۱ـ ۶۴۷؛ نزهة‌الخواطر، ۲۸۱/۶ـ ۲۸۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum , 2/478,479,480; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 87,590.

ربیعیان

ارزانی شهاب (ar.zā.ni-ye.ša.hāb)/ رزانی، سدهٔ نهم هجری، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مریدان شیخ حسام‌الدین مانکپوری، از صوفیان سلسلهٔ چشتیه (ـ۸۵۲ق) و خلیفهٔ او بود. ارزانی در زمان حیات مرادش نامه‌های او را در اثری به‌نام مکتوبات مانکپوری گرد آورد. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ شخصی قدرت‌الله صاحب در سرگودها نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۰۱/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,87.

م.اسماعیل‌پور

ارژنگ عشق (ar.žang-e.ešq)، برگردانی منظوم از داستان عشقی سوهنی مهینوال، تألیف در ۱۱۷۶ق، از شیخ عطا محمد زیرک. شاعر این داستان را به سفارش دوستانش از پنجابی به نظم فارسی برگردانده است. می‌گوید چون این داستان تا آن زمان به فارسی برگردان نشده بود، وی بر این کار مشغول شد، اما ظاهراً وی از ترجمهٔ صالح محمد صفوری (۱۲۴۷ق ـ) که پیش از وی این داستان را ترجمه کرده بود، بی‌خبر بوده است. ارژنگ عشق با حمد و نعت، معراج نبوی، مدح چهار یار، منقبت شیخ عبدالقادر گیلانی و مدح پادشاه آغاز می‌شود. شیخ عطامحمد زیرک، به‌تقلید از نظامی میان پایان و آغاز هر موضوع، اشعاری خطاب به ساقی سروده است. تمام عناوین به شعر آمده و اگر آن‌ها یک‌جا گرد آیند، خلاصهٔ داستان به‌دست می‌آید. زیرک در ضمن بیان داستان، غزل‌هایی جدا از وزن مثنوی آورده و شعرهایی نیز در وصف و ستایش کلانور، گجرات و پنجاب سروده است و غزلی به اردو نیز در میان این مثنوی است. برگردان داستان با اصل آن فرق چندانی ندارد، فقط نام پدر سوهنی را عزت‌الله و نام مهینوال را عزت‌بیگ نوشته است. در داستان سبک هندی، تشبیهات، استعارات نادر، صنایع لفظی، صنایع معنوی، ضرب‌الامثال و مراعات نظیر به‌کار رفته است. این کتاب در سال ۱۲۸۶ق در پیشاور چاپ شده است.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۱۵۸/۵ـ ۱۶۱؛ پاکستانی ادب، ۱۵۱، ۱۶۸؛ پنجابی قصی فارسی زبان میں، ۲۲۹ـ ۲۵۹؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴۶/۸؛ مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۳۳/۲.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 639.

سپاهی

ارسطوجاه، سیدرجب‌علی‌خان ← رجب‌علی‌خان

ارسطوجاهی ← شاعر ارسطوجاهی

ارسطوجاهی، سید آقا حسین ← شاعر ارسطوجاهی

ارسکین (ers.kin)، ویلیام (William Erskine)، ۸ نوامبر ۱۷۷۳ ـ ادنبورگ ۲۰ مه ۱۸۵۲م، خاورشناس و تاریخ‌نگار انگلیسی. در دبیرستان شاهی و دانشگاه ادنبورگ درس خواند. در ۱۷۹۲ ـ ۱۷۹۹م دورهٔ کارآموزی حقوقی را گذراند. در ۱۸۰۳ـ۱۸۰۴م

همراه سرجیمز مکنتاش (Mackintosh، ۱۷۶۵ــ۱۸۳۲م) به‌هند رفت. در هند، در سمت‌های کارمند دادگاه ویژهٔ دعاوی کوچک، رئیس دادگاه بخش، دبیر و سرانجام معاون انجمن ادبی بمبئی، که سرمکنتاش آن‌را در ۱۸۱۱م بنیاد کرده بود، به‌کار پرداخت. مقاله‌هایی در زمینهٔ زبان، دین و ادبیات پارسیان و نیز دربارهٔ بوداییان و جز آن‌ها نوشت. در ۱۸۲۰م مسئول بخش انصاف (Master in Equity) در دادگـاه شـهری (Recorder's Court) بمبئی شد. عضو هیأتی بود که سرمونستورات الفنستون (Mounstuart Elphinstone ۱۷۷۹ــ۱۸۵۹م) مأمـور تـدوین قوانین و مقررات لازم برای بمبئی کرده بود. پس از چندی متهم به اختلاس شد و از قضاوت برکنار گردید. در ۱۹۲۳م به انگلیس بازگشت. در ۱۸۳۶ــ۱۸۳۹م متصدی کلیسای سنت آندرو بود. ارسکین پژوهشگری سخت‌کوش در زمینهٔ دین و زبان و ادبیات ایران باستان و نیز تاریخ هند در دورهٔ اسلامی بوده است. کتاب او به‌نام دساتیر یا نوشته‌های مقدس پیامبران ایران باستان (The Dasatir or Sacred Writings of the Ancient Persian Phrophets) در ۱۸۱۸م در بمبئی به‌چاپ رسید. در همین زمینه مقالاتی با عناوینی چون «مطالعاتی دربارهٔ دو ظرف به‌دست آمده از گورهای بوشهر در ایران»، «دربارهٔ اعتبار دساتیر، با نکاتی دربارهٔ آیین مهابادی، یادکرده در دبستان»، و «دربارهٔ کتب مقدس و آیین پارسیان» نوشت که در نشریات انجمن ادبی بمبئی به‌چاپ رسید. ارسکین ترجمهٔ بابرنامه را (از روی برگردان فارسی آن از عبدالرحیم خان‌خانان) به‌انگلیسی، که دکترجان لیدن (Leyden، ۱۷۷۶ــ۱۸۱۱م) بدان آغاز کرده ولی به‌سبب مرگ زودهنگامش ناتمام مانده بود، به انجام رسانید و با یادداشت‌ها و دیباچه‌ای عالمانه تکمیل و غنی ساخت. این ترجمه با عنوان Memoirs of Zehir-ed Din Muhammad Baber, Emperor of Hindustan منتشر شد (لندن، ۱۸۲۶م). دیگر اثر مهم ارسکین در این زمینه تاریخ هند در عصر حکومت دو پادشاه نخست خاندان تیموری، بابر و همایون (A History of India Under the two First Sovereigns of the House of Taimur, Baber and Humayun) است که در ۱۸۴۵م در لندن به‌چاپ رسید. وی همچنین، گویا به‌قصد فراهم آوردن مطالب برای تاریخ بابر و همایون خود، چکیده یا گزیده‌هایی از برخی تواریخ فارسی را به‌انگلیسی برگردانید که دست‌نویس‌های این ترجمه‌ها در دست است، از آن میان: ترجمهٔ چکیدهٔ تاریخ رشیدی میرزا حیدر دوغلات در ۱۸۴۰ــ۱۸۴۱م (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26612)؛ ترجمهٔ گزیده‌هایی از منتخب‌اللباب خوافی‌خان در ۱۸۱۱م (دست‌نویس‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26614، Add.26614، Add.26615، Add.26616)؛ ترجمهٔ چکیدهٔ اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی (دست‌نویس‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شماره‌های Add.26607، Add.26620، Add.26621)؛ ترجمهٔ بخش‌های نخست جهانگیرنامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26611)؛ ترجمهٔ چکیدهٔ اقبال‌نامهٔ جهانگیری معتمدخان (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add26612)؛ و ویرایش ترجمهٔ تذکرةالواقعات جوهر آفتاب‌چی از چارلز استوارت (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26608). این تصحیح درواقع گونه‌ای ترجمهٔ دوباره است.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۶؛ فرهنگ خاورشناسان، ۲۴۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 165, 166, 233, 244, 246, 248, 248, 254, 255;
Dictionary of Indian Biography, 139.

برزگر

ارسلان مشهدی (ar.sa.lān-e.maš.ha.di)، ملا نورالله قاسم ارسلان، ــ ۹۹۵ق، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. چون پدرش خود را از تبار ارسلان جاذب، از سرداران درگاه محمود غزنوی (۳۸۹ ــ ۴۲۱ق)، می‌شمرد وی نیز با تخلص ارسلان شعر می‌گفت. ارسلان اصلش از مشهد / توس بود، ولی در ورارود پرورش یافت. در اوایل تحصیل از دوستان و همدرسان نثاری بخارایی، مؤلف مذکر احباب، بود. نثاری وی را از «بی‌قیدان» می‌خواند که «مصاحبت درویش روغنگر نموده و می‌گویند که این رباعی را در هجو مشهدیان گفته: «پیری عارف که مشهدش بود وطن ــ بگریخت ز بی‌یمنی آن تا به یمن / عکس رخ خود در آب و آیینه ندید ــ تا صورت مشهدی نباید دیدن.» (مذکر احباب، ۴۵۶). ارسلان از پدرش زر بسیار به ارث برد، اما همه را در قمار باخت. وی ظاهراً پس از آن بود که به هند کوچید و چون، گذشته از سخن‌سرایی، در خوش‌نویسی، به‌ویژه در خط نستعلیق، هم استادی داشت. به زودی به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت و سال‌ها در خدمت وی گذرانید. گویا در هند بیشتر در لاهور نشیمن داشت. استاد خط خان‌اعظم میرزا عزیزکوکه و برادرش محمدخان بود. مدت‌ها با غزالی مشهدی هم‌صحبت و یار و رفیق بود و گویا مانند او در

سرکیج احمدآباد (گجرات) درگذشت. ارسلان مشهدی را شاعری «به‌غایت فهیم، علیم، خوش‌صحبت، همزبان، خط‌شناس، سخن‌سنج، بذله‌گوی، ندیم و حاضرجواب» گفته‌اند (عرفات) که خط نستعلیق خوب می‌نوشت و بیعت مشرب داشت» (طبقات اکبری، ۴۹۲/۲) و «به حسن خط و لطافت طبع مقبول خاص و عام، به شیوهٔ بسط و انبساط آراسته و به صفت حسن اختلاط و ارتباط پیراسته بود، دریافتن [مادهٔ] تاریخ عدیل نداشت.» (منتخب‌التواریخ، چاپ توفیق هـ. سبحانی، ۱۲۴) در نستعلیق‌نویسی او را میرعلی ثانی می‌گفتند. دست‌نویسی از دیوان ارسلان در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود که ظاهراً در اواخر سدهٔ دهم هجری، در زمان زندگی ارسلان و گویا به خط خود وی، کتابت شده و دارای حدود هزار بیت از غزلیات، به ترتیب حروف تهجی، قطعات (بیشتر در مادهٔ تاریخ زایش شاهزادگان و فتح‌ها و مسافرت‌های جلال‌الدین اکبر گورکانی)، رباعیات (از آن میان، رباعیاتی در پاسخ شهرانگیز لسانی) و مفردات است و از فحوای برخی سروده‌های آن پیدا است که ارسلان مذهب تشیع داشته و مرید شیخ احمد جام بوده است. دست‌نویس دیگری از دیوان ارسلان در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۶۷۸ وجود دارد که دارای قصاید (۱۵۰ بیت، در ستایش امامان شیعه، جلال‌الدین اکبر و کسانی دیگر)، پنج مثنوی (در ستایش اکبر و کسانی دیگر)، غزلیات (حدود دو هزار بیت، به ترتیب الفبایی)، مفردات، قطعات و رباعیات است. از سروده‌های ارسلان پیدا است که وی بیشتر از شیوه و درون‌مایه‌های سرایندگان متقدم (سبک عراقی و خراسانی) پیروی می‌کرده و به سادگی و روانی صوری و معنایی در شعر گرایش داشته و از پیچیده‌گویی و نازک‌خیالی‌های شعرای سبک هندی دوری می‌گزیده است. از سروده‌هایش: «بر دهانت تهمت هستی گمانی بیش نیست ـ آب خضر از لعل جان‌بخشت نشانی بیش نیست / یک دم ای آرام جان بنشین که پیشت جان دهم ـ زان که باقی‌ماندهٔ عمرم زمانی بیش نیست / قصهٔ جان کندن فرهاد و کوه بیستون ـ از غم و اندوه محرومی، بیانی بیش نیست.» □ «امشب دلم ز تاب غمت کان آتشست ـ آهم چو شعله دست و گریبان آتشست / گر آتش خلیل پرستم، عجب مدار ـ کآن روی دلفروز، گلستان آتشست / امشب ز سینه آتش دل شعله می‌زند ـ ای ارسلان کناره، که طغیان آتشست.» □ «جز غم نگشاید در کاشانهٔ ما را ـ یا رب که نشان داد به او خانهٔ ما را / دیوانهٔ زنجیر سر زلف بتانیم ـ زنجیر چه حاجت دل دیوانهٔ ما را / افسانهٔ ما باعث صدگونه ملالست ـ آن به که کسی نشنود افسانهٔ ما را / فریاد که پیمان‌شکنی چند، شکستند ـ از سنگ ستم ساغر و پیمانهٔ ما را / شمع رخ آن زهره‌جبین قاسم طوسی ـ شب سوخته بال و پر پروانهٔ ما را.» □ «گریان چو به سرمنزل احباب، گذشتیم ـ صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم.»

منابع: آیین اکبری، ۱۳۰/۱، ۳۲۰؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۵۷۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۵۸/۵، ۷۸۸-۷۹۱؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۲۵-۲۲۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۹/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱؛ الذریعه، ۶۷/۹، ۸۶۳؛ شام غریبان، ۲۶-۲۷؛ شمع انجمن، ۶۲-۶۳؛ طبقات اکبری، ۴۹۲/۲؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۸۲/۳-۱۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۲۱، ۲۸۲۶؛ کاروان هند، ۳۸-۴۴، ۴۸۴، ۸۰۷، ۹۳۶، ۹۸۲، ۱۱۶۱؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۱۱۰، ۲۲۷، ۳۰۸، ۳۳۵؛ مخزن‌الغرائب، ۱۸۰/۱-۱۸۲؛ مذکر احباب، ۴۵۶-۴۵۸؛ منتخب‌التواریخ، چاپ توفیق سبحانی، ۱۲۴-۱۲۵؛ نشتر عشق، ۱۰۱/۱-۱۰۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۲؛ هفت‌اقلیم، ۲۱۷/۲؛

A in-i Akbari, 109, 678; *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of King of Oudh*, 336-337; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 301; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 487-488; *Mughals in India*, 81.

برزگر

ارشادالطالبین (er.šā.dot.tā.le.bin)، رساله‌ای به‌فارسی در اذکار و اعمال و اخلاق صوفیان از جلال‌الدین محمود تهانیسری (۸۹۴-۹۸۹ق). این کتاب که در اصل بیانگر شرح احوال و کرامات عبدالقدوس گنگوهی (ـ ۹۴۵ق) از مشایخ بنام چشتیه و استاد و مرشد مؤلف است، در ۳۵ باب به‌نثر آمیخته به‌نظم نوشته شده است. نویسنده در بیشتر بخش‌های کتاب به شرح اصول تصوف، اهمیت ذکر و روش‌های مختلف آن و عبادت‌ها و ریاضت‌های خاص برای تقرب جستن به معبود پرداخته است. او در مباحثی نیز از معرفت حق، اهمیت مرشد، پیروی از شریعت و وظایف صوفی در برابر آن‌ها، اهمیت تعلیمات قرآن، طبقات مختلف علما، صوفیان و مردم عادی سخن گفته است.

تهانیسری بحث دربارهٔ معرفت حق را هدف اصلی آفرینش همهٔ انسان‌ها دانسته و در این زمینه به تفسیر آیه‌ای از قرآن پرداخته است. وی همچنین بر ضرورت پیروی سالکان از یک مرشد روحانی تأکید کرده و بر آن است که یک طالب حق بدون پیروی از کسی که از اصول شریعت و طریقت آگاهی کامل داشته باشد، نمی‌تواند به‌هدف خود دست یابد. نویسنده به‌جا آوردن اعمالی چون نماز، زکات، روزه، حج و... را که انسان را از گناه و آلودگی می‌پیراید، از دیگر وظایف شریعت می‌داند. از دیگر اعمال مهمی که مؤلف برای سالک لازم می‌داند، دور داشتن دل از عادت‌های ناپسند و احساسات منفی، مانند حسد، غرور، دشمنی، مال‌اندوزی، جاه و مقام است. به باور شیخ جلال، هدف اصلی پای‌بندی به شریعت پاکیزه کردن نفس و آراستن درون به محاسن و خوبی‌ها است. راهی که وی برای درمان بیماری باطنی پیشنهاد می‌کند، توجه به آیه‌های قرآنی است. او انسان را از این چشم‌انداز به بیماری تشبیه می‌کند که پیامبران پزشکان و آیات قرآن داروهای او هستند. همچنان که برای تجویز دارو به طبیب نیازمندیم، بعد از حضرت محمد (ص) چون پیامبری ظهور نمی‌کند، به یک مرشد روحانی نیاز است تا این مسئولیت را بر دوش گیرد. تهانیسری علما را جانشینان پیامبران دانسته و آنان را به دو طبقه تقسیم کرده است: علمای آخرت و علمای دنیا. بحثی که وی دربارهٔ علما کرده به روشنی موضع وی را در برابر حکمرانان سیاسی نشان می‌دهد. وی علمایی را که با پادشاهان هم‌صحبت و همنشین می‌شوند، علمای دنیایی نامیده است. با بررسی این کتاب روشن می‌شود شیخ تهانیسری معرفت، محبت الهی، غور و فکر، تقرب الهی و عبادت را تنها راه کسب رضای خداوند می‌دانسته و بر این مسئله تأکید می‌کرده است. او ذکرها و اوراد مختلفی برای حصول به این اصول پیشنهاد می‌کند. از نظر او کسی که از تمامی این اصول پیروی می‌کند یک صوفی واقعی است. او با مثال‌های مختلف کوشیده است تا ثابت کند که صوفیان از همه برتر و بالاترند و محبوب و مقرب خداوند هستند. ارشادالطالبین از نظر بحث‌های مفصل در جنبه‌های مختلف تصوف رساله‌ای مهم است. مؤلف بارها به قرآن و احادیث استناد کرده و نظریه‌های خود را بر اساس منابع بنیادین شریعت اسلامی ارائه داده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ N.M.1971-35/3 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۲۲۵/۵؛ تصوف بر صغیر مین، ۱۳۷-۱۴۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۹۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۱/۳-۱۲۴۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۲۲/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۵۰/۲.

جهان‌تاب

ارشادالوزرا (er.šā.dol.vo.za.rā)، کتابی به‌فارسی در شرح زندگی وزرای ایران و هند، از صدرالدین محمد دهلوی متخلص به فایز (ز ۱۱۵۱ق). این کتاب در جواب دستورالوزرای خواندمیر در دوازده بخش در عهد سلطنت محمدشاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) تألیف شده است: ۱ــ در شرح حال وزیران باستانی، مانند فیثاغورث، جاماسب، افلاطون، ارسطو و وزیران گشتاسب، بهمن، همای، دارا و دیگر پادشاهان ایران، ۲ــ بنی‌امیه، ۳ــ بنی عباس، ۴ــ آل سامان، ۵ــ غزنویان، ۶ــ آل بویه، ۷ــ سلجوقیان، ۸ــ خوارزمشاهیان، ۹ــ چنگیزخان و اعقابش، ۱۰ــ آل مظفر و غوریان، ۱۱ــ تیمور و جانشینانش، ۱۲ــ تیموریان هند. آخرین وزیری که شرح احوالش آمده ذوالفقارخان بن اسدخان وزیر محمدشاه است. دست‌نویسی از این کتاب، در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Or.233) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۳۷/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۷/۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۴۰/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/338; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,161; *Mughals in India* , 425; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1093.

گلستانی

ارشاد مستقیم ← امان‌الحق ریواری

ارشد اشرف شاه‌جهان‌آبادی ← خیال شاه‌جهان‌آبادی

ارشد اورنگ‌آبادی (ar.šad-e.aw.rang.ā.bā.di)، میر غلام‌علی فرزند میر سعید بن میرمحمد شاکر، ۱۱۳۰ــ۱۱۷۵/ ۱۱۸۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی آگاهی چندانی در

دست نیست، جز آن‌که وی از سرایندگان نامی روزگار آصف‌جاه یکم (۱۱۳۲ـــ ۱۱۶۱ق) و از ارادتمندان شاه فخرالدین اورنگ‌آبادی (ـ۱۱۹۹ق) بود. تخلص دیگر وی ممتاز است. در محبوب الزمن / تذکرهٔ شعرای دکن آمده که نسب وی با هفده واسطه به سید شجاع کرمانی می‌رسد. ارشد از پیروان سلسلهٔ قادریه بود. از آثارش: رسالهٔ نادرالوجود؛ تنبیه‌الشاکین فی جلائل محی‌الدین در فضایل شیخ عبدالقادر گیلانی؛ دیوان اشعار به‌نام مناقب مرتضوی که مجموعهٔ قصیده‌های وی در ستایش حضرت علی(ع) است. دست‌نویسی از این دیوان به‌شمارهٔ N.M.1961-1238 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۲۲۰ـ ۲۲۴؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۵۳؛ روز روشن، ۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۴۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۹۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۹۶؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/282-283.

حجتی

ارمغان آصفی (ar.ma.qān-e.ā.se.fi)، فرهنگی از واژه‌ها و الفاظ به‌کار رفته در کلام شعرا از محمد عبدالغنی‌خان موفرخ‌آبادی، متخلص به غنی*، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره (ـ ۱۳۳۴ق). این کتاب در ۱۲۹۰ق به‌نام میر محبوب علی‌شاه آصف‌جاه ششم پادشاه دکن (۱۲۸۵ـ ۱۳۲۹ق) نوشته شد. غنی که در تدوین این فرهنگ از فرهنگ بهار عجم نیز بهره گرفته است، کاربردهای گوناگون افعال فارسی مثل آب خوردن، آب نوشیدن، آب ریختن و آب گرفتن را با شواهد شعری از شعرای دوره‌های مغول، صفویه و دیگر سخنوران پیشین آورده که اشعار آن نزدیک به چهل‌هزار بیت است. ازاین‌رو این کتاب را جنگ اشعار برگزیدهٔ شعرای فارسی‌گو دانسته‌اند. مؤلف در ترتیب واژه‌ها شیوهٔ تازه‌ای در پیش گرفته، چنان‌که حرف اول لغت باب و حرف دوم فصل را تشکیل می‌دهد. جزء نهم ارمغان آصفی، تذکرةالشعرا است که جدولی با شش ستون را دربرمی‌گیرد و در آن تخلص، نام، سال وفات، وطن و عهد شاعر آمده است. غنی نام و نشان شعرایی را نیز که شعرشان در ارمغان آصفی یاد شده به ترتیب الفبا در این تذکره آورده است. ارمغان آصفی نخستین‌بار در هشت جلد و هزار و سی‌صد و هفده صفحه بین سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۶ق در آگره به چاپ رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۸۴/۱ـ ۲۸۶؛ فرهنگ نظام، ۴۹/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۱ـ ۲۳۲؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۹۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۲/۱ـ۲۳۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۳/۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,6.

م.انوشه

ارمغان احباب (ar.ma.qān-e.ah.bāb)، کتابی به‌فارسی در شرح حال شاعران، شاهان، حکمای ایرانی و هندی به ترتیب حروف الفبا، از شمس‌العلما محمدحسین فرزند محمد سراج‌الدین، استاد میسون کالج لاهور. این تذکره در شرح حال چهل و چهار تن از شاعران، پادشاهان، بزرگان و دیگر شخصیت‌های مشهور با اطلاعات جانبی دیگر است و به زبانی بسیار ساده و روان در ۱۳۰۸ق / ۱۸۹۰م نوشته شده است. این کتاب صدوهفده صفحه دارد که تا صفحهٔ پنجاه‌وشش آن دربارهٔ شعرا و از صفحهٔ پنجاه‌وهشت تا صدوهفت دربارهٔ مشاهیر و از صدوهشت تا صدوهفده دربارهٔ تلمیحات و دیگر اطلاعات جانبی ادبی است. این تذکره در ۱۸۹۰، ۱۸۹۳، ۱۹۱۷م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۷/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۴۸/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۴؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی کیاب، ۹۹۵/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۳/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۵/۳.

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1180.

مطیعی

ارمغان حجاز (ar.ma.qān-e.he.jāz)، مجموعه‌ای از دوبیتی‌ها و قطعه‌ها به فارسی و اردو از محمد اقبال لاهوری* (۱۲۵۴ـ ۱۳۱۷ش). اقبال سالیان درازی آرزو داشت که به سفر حج و زیارت حرم پیامبر برود، اما به سبب بیماری نتوانست به این آرزوی خود برسد. وی در این اثر به سفری خیالی در سرزمین حجاز می‌پردازد و ره‌آورد این سفر دوبیتی‌هایی است که گویای آرای سیاسی، اجتماعی، تربیتی، دینی و روحانی او است. دوبیتی‌های ارمغان حجاز بر وزن فهلویات/ پهلویات

باباطاهر همدانی است. برخی از مطالب به شیوهٔ پیوسته می‌آید که دوبیتی‌ها را به صورت قطعه می‌نمایاند. در برخی موارد مصرع اول دوبیتی یا رباعی بی‌قافیه و ردیف سروده و در موارد گوناگون دیگر چهار مصرع را با ردیف و قافیه آورده است. عنوان ده دوبیتی وی رومی است و نشان می‌دهد که اقبال خود را عارفی مانند سنایی، عطار و مولوی می‌دانست و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرفت. همچنین در این اثر تضمین‌های فراوانی از شاعران پیش از اقبال همچون منوچهری دامغانی، مسعود سعد سلمان، شیخ عبدالعزیز عزت بخاری (ـ۱۰۸۹ق)، میرزا جان‌جانان مظهر دهلوی (ـ۱۱۹۵ق) و دیگران به‌چشم می‌خورد. عناوین اصلی ارمغان حجاز عبارتند از حضور حق، حضور رسالت، حضور ملت، حضور عالم انسانی و به یاران طریق. ارمغان حجاز اندکی پس از درگذشت شاعر در ۱۹۳۸م در لاهور به چاپ رسید. بخش فارسی آن در کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری و بخش اردوی آن در کلیات اشعار اردوی اقبال آمده است. ابوالحسن ندوی ارمغان حجاز را با عنوان علامه اقبال در مدینه شرح کرده است. قسمتی از این کتاب را علی اکبر مهدی‌پور به فارسی برگرداند و در ۱۳۵۳ش در قم به چاپ رساند. بخش فارسی ارمغان حجاز به قلم عبدالرحمان طارق به نظم اردو برگردانیده شده و مترجم آن‌را رموز فطرت نام نهاد.

منابع: اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گو، ۹، ۱۲، ۱۴، ۲۵، ۲۹، ۵۲، ۸۷، ۱۱۶، ۱۲۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۹۴/۵-۱۰۹؛ پاکستانی ادب، ۳۳۸، ۳۴۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۷۰/۳-۴۷۲؛ جاویدان اقبال؛ علامه اقبال در مدینه؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۷۶/۱-۱۷۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۵/۱؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری؛ محمداقبال سیرته و فلسفته و شعره؛ نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری (کتاب‌شناسی).

یوسفی اشکوری

ازهارالادویه ← غلام‌علی کشمیری

اساس‌الفضل (a.sā.sol.fazl)، کتابی به‌فارسی در معانی و بیان از نویسنده‌ای ناشناس. نام نویسندهٔ این کتاب در دیباچه نیامده، اما کتاب در روزگار محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) نوشته شده است. در دیباچهٔ کتاب آمده است که «سخنی چند در بیان محاسن و معایب سخن به وجه اختصار نبشته آمد»، هم ازاین‌رو برخی نسخه‌های خطی این کتاب به نام محاسن و معایب سخن ثبت شده است. کتاب در دو باب نوشته شده است: ۱ـ محاسن سخن؛ ۲ـ معایب سخن. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ـ گنجینهٔ آذر (شمارهٔ B-7/8431) و مخطوطات شیرانی (شمارهٔ 5195/2184/1) و نیز در ایران در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (شمارهٔ ۹۳۵۱۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۲۶/۳-۶۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۱۲/۱۳-۲۴۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۲۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب آذر، ۱۶۷.

ضیابی

اساس‌المصلی ← بدرالدین سندی

استرابادی (es.tar.ā.bā.di)، میرمحمد مؤمن فرزند سیدعلی اشرف‌الدین ـ ۱۰۳۴ق معمار، حکیم، عالم، نویسنده و شاعر ایرانی. از دانشمندان مشهور صفوی و خواهرزادهٔ میر فخرالدین سماکی (ـ۹۸۴ق) وزیر شاه تهماسب یکم صفوی (ـ۹۸۴ق) است. شاه تهماسب او را به آموزگاری شاهزاده حیدر میرزا برگزید. پس از درگذشت تهماسب و کشته شدن حیدر میرزا در زمان اسماعیل دوم، از بیم جان به هند گریخت (۹۸۹ق) و در دکن به خدمت ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷ـ۹۸۵ق) و پس از چندی به ملازمت جانشین او محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ـ۱۰۲۰ق) درآمد و از احترام ویژه‌ای برخوردار شد و منصب صدارت گرفت و اشعار بسیاری در مدح وی سرود. میر مؤمن در ادارهٔ گلکنده منشأ خدمات بزرگ، ازجمله بنا کردن شهر حیدرآباد شد، همچنین وی دایرهٔ خود را در شهر حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کرد که به دایرهٔ میرمؤمن مشهور است و عده‌ای از مشاهیر و علما و خود وی نیز در آن‌جا مدفونند. آثار وی که مربوط به ۴۴ سال وزارت و مدیریت او است و از قلم سحرانگیز و توانای او برآمده، بسیار مهم و نادر است. از جمله: رسالهٔ مقداریه در طب و شرح اوزان و پیمانه‌ها بر اساس فقه جعفری که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ او.ام.ال.آصفیهٔ حیدرآباد و کتابخانهٔ سالار جنگ نگه‌داری می‌شود؛ اختیارات قطب‌شاهی که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ سالار جنگ دکن است؛ کتاب حجت، در نثر فارسی؛ رسالهٔ مغربیه، در فن عروض که نسخهٔ نادری از آن در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ عروض محمد مؤمن (نوشته در ۱۰۰۷ق) در عروض که نصیرای

همدانی تعلیقی بر این کتاب به‌نام لعل قطبی نوشته است. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ سپهسالار (به‌شمارهٔ ۲۸۷) نگه‌داری می‌شود؛ الرجعت به عربی؛ دیوان اشعار شامل غزلیات و رباعیات و مراثی و قصاید وی که خود او به فرمان محمدقلی قطب‌شاه گردآورده است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ سلطنتی (به‌شمارهٔ ۴۸۴) و دست‌نویس دیگری در کتابخانهٔ دیوان هند لندن محفوظ است که به دست خوش‌نویس‌خان در ۱۱۴۲ق کتابت شده است.

منابع: آتشکدهٔ آذر، ۷۹۸ـ ۷۹۹؛ استرآبادنامه، ۱۶۵؛ اعیان‌الشیعه، ۴۶/۱۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۰۲/۵ـ ۴۰۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۶۲؛ تاریخ زبان وادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۰۴؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۴۶/۱؛ تاریخ فرشته، ۱۷۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۰۲/۱؛ ۸۰۳/۲؛ تحفهٔ سامی، ۱۵۴؛ حدایق‌السلاطین، ۲۰۷ـ ۲۰۹؛ الذریعه، ۲۵۷/۱۵؛ ۱۱۸/۲۰؛ ۳۲۵/۲۳ـ۳۲۶؛ روز روشن، ۷۷۹؛ روضة‌الصفا، ۵۷۴۸؛ ریاض‌العلماء، ۱۵۴/۵؛ ریحانة‌الادب، ۳۴/۶؛ شام غریبان، ۲۳۲، ۲۳۳؛ شمع انجمن، ۴۴۶، ۴۴۷؛ فرهنگ ایران‌زمین، ۴۰۸/۱۰ـ ۴۳۶؛ فهرست دیوانهای خطی کتابخانهٔ سلطنتی، ۱۲۱۴/۲ـ ۱۲۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۸/۱؛ ۲۷۰۵/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۵۵/۳؛ طبقات اعلام شیعه، ۵۹۱/۵ـ۵۹۲؛ مجمع‌الخواص، ۷۸؛ نشتر عشق، ۱۳۷۴/۴، ۱۳۷۵؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۹۰ـ۹۷؛ هفت‌اقلیم، ۱۱۳/۳؛ دکتر زیب حیدر، «پشتیبانی پادشاهان قطب‌شاهی از دانشمندان، سخنوران و سرایندگان فارسی»، دانش، شمارهٔ ۴۶، پائیز ۱۳۷۵، صص ۱۳۰ـ ۱۳۱؛ هنر و مردم، (ویژه‌نامهٔ ایران و پاکستان)، شمارهٔ ۱، ص ۱۸.

ضیایی

استغنای کشمیری (es.teq.nā-ye.kaš.mi.ri)، میرزا عبدالرسول، کشمیر ۱۰۲۲ق ـ دهلی ۱۰۸۲ق شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی در زادگاهش حدود چهل سال از زندگی خود را به قناعت و درویشی گذراند و پس از آن برای کسب معاش به ملازمت شاه شجاع فرزند سوم شاه‌جهان درآمد و مورد توجه او قرار گرفت و از منصب‌داران دربار وی شد. به سال ۱۰۶۷ق پس از درگذشت شاه‌جهان، وقتی شاه شجاع در بنگال اعلام استقلال کرد و به نام خود سکه زد و خطبه خواند، استغنا داروغهٔ توپخانهٔ وی بود. پس از شکست شاه شجاع و کشته شدن وی به دست لشکریان اورنگ‌زیب در ۱۰۷۰ق، استغنا به اوده رفت و مدتی در ملازمت برخی امیران آن‌جا بود و سپس به وسیلهٔ آن‌ها به دربار اورنگ‌زیب پیوست و پس از آن به منصب بخشیگری شاهزاده محمداکبر فرزند اورنگ‌زیب نایل آمد و سرانجام در دهلی درگذشت. از او دیوانی به جا مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۶۵/۲ـ ۳۷۲؛ تاریخ حسن، ۲۳/۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰ـ ۱۳؛ الذریعه، ۷۰/۹؛ ریاض‌العارفین، ۵۲/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۱؛ شمع انجمن، ۲۸؛ صحف ابراهیم، ۶۷/۱؛ کلمات‌الشعرا، ۱۷۰۱؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲۹۹/۲ـ۳۰۰؛ مرآة‌العالم، ۵۴۳/۲؛ نشتر عشق، ۱۱۷/۱؛ همیشه بهار، ۲۸؛ محمد ظفرخان، «کشمیر در عهد شاه‌جهان»، هلال، جلد۱۲، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۳ش، ص ۴۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,266; *Mughals in India* ,211.

سلیم مظهر

استوارت (est.vārt)، چارلز (Charles Stewart)، فرزند کپتن پوینتز (Poyntz) استوارت، ۱۷۶۴ــ۱۹ آوریل ۱۸۳۷م، ادیب، تاریخ‌نگار و خاورشناس انگلیسی. در انگلستان به‌دنیا آمد. در ۱۷۸۲ به‌ارتش شرکت هند شرقی انگلیس در بنگال پیوست. در ۱۸۰۸م با درجهٔ سرگردی از ارتش بازنشسته شد. محل خدمت وی در دورهٔ بازنشستگی، هند بالا و روهیکهند بود. در ۱۸۰۲ ــ ۱۸۰۳م، معاونت هیأت اعزامی به‌فرماندهی سرهنگ سیمز (Symes) به امرپوره (پایتخت پادشاهی برمه) را برعهده داشت. در ۱۸۰۰ــ۱۸۰۶م استادیار فارسی در کالج فورت ویلیام کلکته، و در ۱۸۰۷ــ۱۸۲۷م استاد فارسی، عربی و هندوستانی در کالج هیلی بری بود. از آثارش: ۱ــ فهرست توصیفی کتابخانهٔ شرقی تیپوسلطان فرمانروای میسور که در ۱۸۰۹م در کیمبریج به‌چاپ رسیده و دیباچه‌ای در شرح احوال حیدرعلی و پسرش تیپوسلطان، فرمانروایان میسور، دارد؛ ۲ــ سفرهای میرزاابوطالب‌خان در آسیا، افریقا و اروپا در سال‌های ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۰۱، ۱۸۰۲ و ۱۸۰۳ که ترجمهٔ مسیر طالبی فی بلاد افرنجی ابوطالب‌خان اصفهانی است و در ۱۸۱۰م در دو جلد در لندن به‌چاپ رسیده است؛ ترجمهٔ استوارت را هندریک (Hendrik) به‌فرانسه برگردانیده است (پاریس، ۱۸۱۱م)؛ ۳ــ تصحیح و چاپ انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی (کلکته، ۱۸۰۴م / ۱۲۱۹ق) که ظاهراً نخستین چاپ این اثر به‌شمار می‌آید و استوارت بر این چاپ مقدمه‌ای نوشته است؛

۴ـ تاریخ بنگال از نخستین یورش مسلمانان تا تصرف این سرزمین به‌دست انگلیسیان در ۱۷۵۷م که در ۱۸۱۳م در لندن به‌چاپ رسیده است؛ ۵ـ ملفوظات تیموری یا خاطرات تیمور امپراتور مغول (لندن، ۱۲۴۶ق / ۱۸۳۰م) که ترجمهٔ بخشی از ملفوظات تیمور / واقعات تیموری ابوطالب حسینی تربتی، از کودکی تیمور تا چهل و یک سالگی او (۷۷۷ق) است و در ۱۸۳۰م / ۱۲۴۶ق در لندن به‌چاپ رسیده است؛ ۶ـ تذکرة‌الواقعات یا خاطرات شخصی همایون امپراتور مغول که ترجمهٔ تذکرة‌الواقعات جوهر آفتابه‌چی است و در ۱۸۳۲ و ۱۸۵۲م در لندن چاپ شده است. ویلیام ارسکین که این ترجمهٔ استوارت را ترجمه‌ای سخت نامعتبر و غیرقابل اعتماد و پر از افزوده‌ها، کاستی‌ها و دگرگونی‌های نابایسته و آکنده از خطا می‌شمرد، دست‌نویسی از آن را تصحیح و درواقع بازترجمه کرد. این دست‌نویس به‌شمارهٔ Add.16711 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۷ـ استوارت هم‌چنین مجموعه‌ای از نامه‌ها و اسناد فارسی گردآورد که متن این نامه‌ها با رونوشت و ترجمهٔ انگلیسی آن‌ها در مجموعه‌ای با عنوان Original Persian Letters and Other Documents, With Facimiles در لندن چاپ شده است (۱۸۲۵م).

منابع: دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۲۵/۵، ۶۲۸؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۴۳۹؛ فرهنگ خاورشناسان، ۲۶۵-۲۶۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۸۲/۱، ۱۸۰۸/۲؛ المستشرقون، ۴۷۶/۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 24, 384; *Dictionary of Indian Biography*, 403.

برزگر

استوری (es.tori)، چارلز امبروز، دورهام ۱۸۸۸ ـ هوو ۱۹۶۷م، خاورشناس انگلیسی. در ۱۹۱۳م زبان‌های یونانی، لاتین و چند زبان خاوری را در دانشگاه کیمبریج فراگرفت. در ۱۹۱۴م به هند کوچید و به تدریس زبان عربی در مدرسهٔ علیگر پرداخت. در ۱۹۱۹م به معاونت و در ۱۹۲۷م به ریاست کتابخانهٔ دیوان هند در لندن منصوب شد. در ۱۹۳۳ـ۱۹۴۷م به‌تدریس زبان عربی در دانشگاه کیمبریج پرداخت و در همین سال بازنشسته شد. استوری از اعضای انجمن شاهی آسیایی بود و به‌خاطر دل‌بستگی به آن انجمن کلیهٔ دارایی خود را که حدود بیست‌هزار لیره از خانهٔ مسکونی، کتابخانه و یادداشت‌هایش بود به انجمن اهدا کرد. وی نخستین کسی است که تدوین علمی فهرست تألیفات فارسی را بر عهده گرفت. از آثارش: ادبیات [= نوشته‌ها] فارسی که فهرست عمومی نوشته‌های فارسی، همراه با زندگینامهٔ نویسندگان و سرایندگان، در دو مجلد و هر مجلد در دو بخش و هر بخش در چند باب است: باب نخست، بخش نخست، جلد نخست در ادبیات قرآن، فصل نخست باب دوم در تاریخ عمومی، تاریخ پیامبران و صدر اسلام، فصل دوم دربارهٔ تاریخ ایران و سرزمین‌های دیگر جز هندوستان، فصل سوم در تاریخ هندوستان، بخش دوم در شرح حال، افزودگی‌ها، اصطلاحات و فهرست‌های راهنما است. بخش نخست جلد دوم در ریاضیات، اوزان و مقادیر، ستاره‌بینی (طالع‌شناسی) و جغرافیا است و در ۱۹۲۷م منتشر شده است، بخش دوم در پزشکی است و در ۱۹۷۱م منتشر شد. بخش سوم در معرفی دایرة‌المعارف‌ها، هنر، صنایع و علوم خفیه است و در ۱۹۷۷م انتشار یافت. برگل خاورشناس روسی این اثر را کامل کرد و آن را در سه مجلد به‌چاپ رساند (مسکو، ۱۹۷۲م). پس از چندی در ۱۹۸۴م یادداشت‌های استوری با عنوان بخش نخست از جلد سوم، در معرفی فرهنگ‌ها، کتاب‌های دستورزبان، عروض و علم شعر انتشار یافت. بخش دوم از جلد سوم که در معرفی کتاب‌های علم بلاغت، چیستان‌ها، مادهٔ تاریخ‌ها و کتاب‌هایی است که به‌نثر مصنوع نوشته شده است در ۱۹۹۰م به‌چاپ رسید. جلد چهارم تاکنون انتشار نیافته است. جلد پنجم در پنج بخش است که بر عهدهٔ فرانسوا دوبلوا گذاشته شده است. وی تاکنون دو بخش آن‌را به‌چاپ رسانده است. بخش نخست دربارهٔ اشعار فارسی از آغاز تا ۴۹۳ق و بخش دوم از همان تاریخ تا ۶۲۲ق است که به‌ترتیب در ۱۹۹۲م و ۱۹۹۶م انتشار یافت؛ تصحیح فاخر اثر معضل بن سلمه (۱۹۱۵م) و فهرست نسخه‌های خطی و عربی در کتابخانهٔ دولتی هند (جلد دوم، بخش یکم، ۱۹۳۰م). مقاله‌های استوری در مجله‌های شرق‌شناسی انگلیسی و چند مقاله فارسی در مجلهٔ روزگار نو به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۱۰۸/۱؛ بیاض سفر، ۱۶۰-۱۶۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۱۶-۲۱۷؛ فرهنگ خاورشناسان، سحاب، ۳۳۲؛ فرهنگ خاورشناسان، گروه مؤلفان و مترجمان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲۶۷؛ المستشرقون، ۵۳، ۵۴۲-۵۴۳؛ راهنمای کتاب، سال دهم، شمارهٔ ۳، ۱۳۴۶ش، صص ۳۲۰-۳۲۲؛ نوش‌آفرین انصاری (محقق)، «منابع اسلامی در زبان فارسی»، نشر دانش، سال چهارم، شمارهٔ ۴، ۱۳۶۲ش، صص ۳۸-۴۳.

رسولی

اسحاق (es.hāq)، مؤتمن‌الدوله محمداسحاق‌خان بهادر، ـ ۱۱۵۳ق، شاعر شبه‌قاره. پدرش از مردم شوشتر بود، اما به‌هندوستان کوچید و در شاه‌جهان‌آباد نشیمن گزید. اسحاق نیز همان‌جا بزاد و برآمد. او سال‌ها در یادگیری زبان و ادب فارسی و عربی بکوشید، چندان که گفته‌اند در نظم و نثر فارسی و عربی دستی توانا داشت. پس به دربار پادشاهان تیموری هند رفت و نزد هر یک از ایشان، به‌ویژه در دربار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق)، به‌اعتبار تمام بزیست. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در مجالس‌النفائس می‌نویسد «فقیر را در خدمت ایشان از مدت بیست و چند سال اخلاص و بندگی متحقق بود.» به‌نوشتهٔ هم‌او پس از لشکرکشی نادرشاه افشار (۱۱۴۸ـ۱۱۶۰ق) به هند و کشتار مردم شاه‌جهان‌آباد، عبدالباقی‌خان از وزیران نادرشاه بر سبیل شکایت به‌اسحاق گفت که مردم دهلی قتل عامی دیگر خواهند. اسحاق نیز در پاسخ این بیت بر وی بخواند: «کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی ـ مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی.» از سروده‌های اسحاق ابیاتی چند در تذکره‌ها آمده است.

منابع: خزانهٔ عامره، ۱۲۲ـ۱۲۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۳۱ـ۲۳۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۰ـ۱۱؛ شمع انجمن، ۵۶؛ صحف ابراهیم، ۸ـ۹؛ مجمع‌النفایس، ۱۹ـ۲۰؛ نشتر عشق، ۱۲۲ـ۱۲۳.

نوش‌آبادی

اسحاق دهلوی (es.hāq-e.deh.la.vi)، ابوسلیمان شاه محمد اسحاق فرزند محمد افضل فرزند احمد فرزند اسماعیل فرزند منصور فرزند احمد فرزند محمد فرزند قوام‌الدین عمری، دهلی ۸ ذوالحجهٔ ۱۱۹۶ / ۱۱۹۷ ـ مکه ۲ / ۳ رجب ۱۲۶۲ق، صوفی، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نوادهٔ دختری شاه عبدالعزیز دهلوی (۱۱۵۹ ـ ۱۲۳۹ق) بود و به تربیت وی پرورش یافت. صرف و نحو تا کافیهٔ ابن حاجب را نزد شیخ عبدالحی بن هبةالله برهانوی و سایر کتاب‌های درسی را نزد شیخ عبدالقادر بن ولی‌الله دهلوی خواند. حدیث را از شاه عبدالعزیز آموخت و از او نیز اسناد حدیث گرفت. شاه عبدالعزیز وی را هم‌چون فرزند خود می‌شمرد و به خلافت یا جانشینی خود در طریقت برگزید و همهٔ کتاب‌هایش را بدو بخشید. شاه محمداسحاق پس از مرگ شاه عبدالعزیز، جای وی را در ارشاد طالبان و وعظ و تذکیر گرفت. در ۱۲۴۰ق به عربستان سفر کرد و حج گزارد و از شیخ عمر بن عبدالکریم بن عبدالرسول مکی (ـ ۱۲۴۷ق) اسناد حدیث گرفت. چون به هند بازگشت شانزده سال در دهلی تدریس کرد. وی که، همچون نیای خود شاه‌عبدالعزیز، شیعه‌ستیز بود کوشید تا با همکاری سلاطین عثمانی، مذهب تسنن را در هند مسلط سازد. سرانجام نیز در ۱۲۵۸ق با برادرش شیخ یعقوب (۱۲۰۰ ـ ۱۲۸۲ق) به مکه کوچید و به سلاطین عثمانی، که صاحب عربستان بودند، پناه جست. در مکه رحل اقامت افکند و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا به سر برد. وی شاگردان برجستهٔ بسیاری پرورد که از آن میان می‌توان از عبدالغنی بن ابی سعید عمری دهلوی، سید نذیر حسین بن جواد علی‌حسینی دهلوی، شیخ عبدالرحمان بن محمد انصاری پانی‌پتی، سید عالم‌علی مرادآبادی، شیخ عبدالقیوم بن عبدالحی صدیقی برهانوی، شیخ قطب‌الدین بن محی‌الدین دهلوی، شیخ احمدعلی بن لطف‌الله سهارنپوری، شیخ عبدالجلیل شهید کوئلی، مفتی عنایت احمد کاکوروی و شیخ احمدالله بن دلیل‌الله انامی نام برد. شاه محمد اسحاق در مکه به بیماری وبا درگذشت و در جوار قبر حضرت خدیجه به خاک سپرده شد. از آثارش: ۱ـ مائة مسایل فی تحصیل الفضایل به‌فارسی که مجموعهٔ پاسخ‌های وی به صد استفسار دربارهٔ شرک و بدعت و اثبات توحید است و تاکنون چندین‌بار، ازجمله در ۱۲۸۳ق در دهلی، به‌چاپ رسیده است. احمدالله بن دلیل‌الله صدیقی در ۱۲۴۵ق آن را به اردو برگردانیده است و دست‌نویسی از این ترجمه در کتابخانهٔ دیوان هند در لندن نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ مسایل اربعین فی بیان سنت سیدالمرسلین به‌فارسی در احکام شرع دربارهٔ مراسم تولد و عروسی و مرگ و تنقید برخی مراسم رایج در میان مسلمانان شبه‌قاره. ظاهراً پاسخ سی‌وپنج استفتای محمدخان زمان پسر محمدیارخان از مردم بهیکمپور (علیگر) است که پاسخ آن‌ها را شاه محمداسحاق به سید ابومحمد جالیسری واگذارد و سید ابومحمد خود نیز با افزودن پنج پرسش شمار پرسش‌ها را به چهل رساند و بدان‌ها پاسخ داد. این اثر در ۱۲۵۵ق نوشته شده و بارها، از آن میان در ۱۲۶۰ق در دهلی به چاپ رسیده است. برگردان‌های اردوی آن عبارت است از (یک) رفاه‌المسلمین فی شرح مسایل اربعین که در ۱۲۵۶ق نوشته شده (دهلی، ۱۳۰۸ق و کانپور، ۱۳۳۲ق) از سعدالدین عثمانی بدایونی (ـ ۱۲۸۳ق)، (دو) تحفة‌المسلمین (لکنو، ۱۲۶۶ق) از ملا محمد نظام شاه‌جهانپوری (ـ ۱۳۰۸ق)، (سه) خصائل‌المسلمین (راولپندی، ۱۳۸۱ق) از سید ابو احمد سجاد بخاری از فضلای دیوبند، (چهار) مسایل اربعین

از مولوی عبدالله بن میر بهادرعلی حسینی؛ ۳ـ افتای هندی.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستان، ۲۲، ۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستانی، ۱۱۷۴/۲، ۱۱۷۹؛ ۴۸۱/۱۴، ۷۰۳؛ مرآت‌العلوم، ۱۹۶/۱؛ ۱۹۵/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵۱/۷-۵۳؛

History of Sufism in India, 2/263.

برزگر

اسحاق‌رای بریلوی (es.hāq-e.rāy.ba.ri.la.vi)، شیخ اسحاق بن محمد عرفان بن محمد نورالشریف حسنی، ـ جمادی‌الاخری ۱۲۳۴ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای اهل علم و تصوف بر آمد. برادرِ احمد شهید رای بریلوی است. در زادگاهش پرورش یافت و درس خواند. برای ادامهٔ تحصیل به لکنو سفر کرد و نزد استادان آن‌جا به‌کسب دانش پرداخت. آن‌گاه به دهلی رفت و کتاب‌های درسی را نزد شیخ عبدالقادر بن ولی‌الله دهلوی فراگرفت و از او فقه و حدیث آموخت. پس از آن از شاه عبدالعزیز دهلوی اسناد حدیث گرفت و در تصوف نیز بدو دست ارادت داد. سپس به رای بریلی بازگشت و به تدریس پرداخت. وی دانشور و واعظ و خطیبی برجسته بود و به عربی و فارسی شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ـ منظومة المأتان فی‌الفرائض (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو به‌شمارهٔ ردیف ۶۵۳) به‌عربی در صد بیت در ارث و حساب؛ ۲ـ شرح‌المأتان فی‌الفرائض که گزارش مفصل منظومهٔ پیش گفته است؛ ۳ـ تخمیس علی منظومة فی مدح‌النبی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوةالعلماء به‌شمارهٔ ردیف ۱۴۲۵) به‌عربی؛ ۴ـ منظومه‌ای به‌فارسی در ذکر غازیان غزوهٔ بدر.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو، ۲۷۵، ۶۲۲؛ نزهة‌الخواطر، ۵۳/۷-۵۴.

برزگر

اسحاق قاری کشمیری (es.haq-e.qā.ri-ye.kaš.mi.ri)، ـ اواخر سدهٔ دهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس کشمیری. از مردم محلهٔ بلدیمر کشمیر بود. خود و پدر و مادر و برادرش خواجه حسن قاری از مریدان شیخ حمزهٔ کشمیری (ـ۹۸۴ق) از عارفان نامی کشمیر بودند. در علوم ظاهری شاگرد محمد علی رینه بود و عوارف‌المعارف را از شیخ داود خاکی کشمیری (ـ۹۹۴ق) و عین‌العلم را از خواجه حسن قاری آموخت. وی و برادرش به‌خاطر استادی‌شان در علم قرائت به قاری آوازه یافتند. اسحاق در اواخر عمر به حرمین شریفین رفت و یک سال و نیم در آن‌جا به‌سر برد و همان‌جا درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. وی شعر نیز می‌سرود و نمونه‌هایی از اشعارش در آثار وی آمده است. از آثار وی چل چلّةالعارفین یا چهل چله در احوال، اقوال و کرامات شیخ حمزهٔ کشمیری است که در ۹۸۲ق در هفت باب بدین ترتیب نوشته شده است: ۱ـ در ارادت خود به شیخ حمزه، ۲ـ در سلوک طریقت و ریاضت و عبادت و طاعت، ۳ـ در طریق چهل چلّه و آداب آن، ۴ـ در تبدیل اخلاق و در خلاف نفس و رضای حق که عبادت عاشقان است، ۵ـ در اقوال معرفت که احوال و عبادت و طاعت عارفان است، ۶ـ در محویات و استغراق رحمانی، ۷ـ در مقامات و کرامات و مراتب شیخ حمزه و از بعضی اصحاب با کمال ایشان به اختصار. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Or.1868) که در آن نام کتاب به اشتباه حلیةالعارفین یاد شده، و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور به شمارهٔ ۱۲۹۳/۲/۴۳۴۶ نگه‌داری می‌شود. به‌گفتهٔ صابر آفاقی، کتابی به نام حسینیه در نجوم که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۷۸۸ نگه‌داری می‌شود و مؤلفش در مقدمه خود را محمد اسحاق کشمیری نامیده، نوشتهٔ اسحاق قاری کشمیری است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۰/۲-۴۵۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۶/۲؛ تحایف‌الابرار، ۱۵۹-۱۶۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵۳/۱۱-۸۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۰۴/۳؛ صابر آفاقی، «نثرنویسی فارسی در کشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷ (مهر و آبان ۱۳۴۹ش)، ۲۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/972-973; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,263; *Mughals in India* ,208.

برزگر

اسدالله تکرایی سندی (a.sa.dol.lāh-e.tak.rā.i-ye.sen.di)، شیخ اسدالله فرزند سیدالله بخش، قریهٔ تکهر از توابع حیدرآباد سند ۱۲۸۵ـ ۱۳۵۶ق/۱۸۶۸ـ ۱۹۳۷م، دانشمند دینی و پزشک و شاعر و نویسندهٔ سندی. مقدمات علوم را نزد حافظ محمد یوسف آموخت. قرآن را از بر کرد، مکتوبات مجدد الف ثانی و

مکتوبات محمد معصومی را نیز خواند و سپس به دیوبند سفر کرد و در آن‌جا حدیث را از مولانا محمود حسن دیوبندی و علوم پزشکی را نزد میران محمدشاه یکم فرا گرفت. از هواداران جنبش خلافت در هند بود و برای بیداری مسلمانان برضد انگلیس تقریرات مؤثری داشت. هنگامی که یکی از مخالفان این جنبش به نام مولوی فیض الکریم رساله‌ای به نام تحقیق‌الخلافت نوشت، در جواب آن اثبات‌الخلافت‌الدولة‌العثمانیه را تألیف کرد. از راه طبابت روزگار می‌گذراند. به سندی و فارسی شعر می‌سرود و اسد تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ـ جنة‌النعیم فی استخراج لغات‌القرآن‌الکریم؛ ۲ـ تحفة‌الحذاق فی ترجمة‌التریاق؛ ۳ـ بهار اخلاق؛ ۴ـ بدیهٔ اسدیه؛ ۵ـ الانتصار فی جواب‌الاشتهار؛ ۶ـ فتح الهادی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۳/۵؛ تاریخ سند، ۲۶۵-۲۶۳/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵۳/۸.

برزگر

اسدالله جهانگیرنگری (a.sa.dol.lāh-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، فرزند ارادت‌الله فرزند عبدالطیف، ز ۱۳۵۱ق، فرهنگ‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم جهانگیرنگر / داکا بود، اما بعدها به عظیم‌آباد رفت و پس از سال‌ها زندگی در این سرزمین همان‌جا نیز درگذشت. اسدالله نویسنده‌ای صوفی‌منش و پیرو روشن‌علی از صوفیان دایرهٔ عظیم‌پور بود. از آثار فارسی اسدالله دو کتاب به‌جا مانده که هر دوی آن‌ها در زمینهٔ فرهنگ‌نویسی است. در یکی از این دو که فرهنگ القاب نام دارد به گردآوری آداب و القاب پیشینیان پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب با تاریخ کتابت ۱۳۵۱ق که به‌خط مؤلف است در کتابخانهٔ عظیم‌پور داکا نگه‌داری می‌شد. اسدالله کتاب دیگر خود را با نام فرهنگ منتخب اسد در ۱۳۳۸ق نوشته بوده است. به‌سخن اسدالله، او این نصیحت‌نامه را برای راهنمایی دخترانش ترتیب داده است. به‌نوشتهٔ حکیم عبدالرحمان در ثلاثهٔ غساله فارسی‌نویسی اسدالله در این کتاب بسیار سطحی است. او بارها واژه‌های اردو به‌کار برده و در برخی موارد ضرب‌المثل‌های بنگالی را هم به‌رسم‌الخط فارسی نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از فرهنگ منتخب اسد در کتابخانهٔ عظیم‌پور داکا نگه‌داری می‌شود.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۷۲-۷۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۵۵.

نرش‌آبادی

اسدبنارسی، غلام‌اسدالله ← مخلص بنارسی

اسدبیگ قزوینی (a.sad.beyg-e.gaz.vi.ni)، فرزند خواجه محمد مراد، ـ ۱۰۳۰ق، شاعر ایرانی. از بزرگ‌زادگان قزوین بود و در جوانی از آن شهر به هرات رفت و دوات‌دار خواجه افضل، وزیر علی‌قلی‌خان شاملو (ـ۹۹۶ق) حاکم هرات شد. در هرات، در نتیجهٔ همنشینی با اهل ادب و شعر، به گفتن شعر روی آورد، اما دیری نگذشت که این شهر را نیز ترک گفت و در حدود ۹۹۴ق رهسپار هندوستان شد و به خدمت شیخ ابوالفضل علامی (ـ۱۰۱۱ق)، دولتمرد و نویسندهٔ نامدار دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق)، پیوست و نزد ابوالفضل علامی از چنان پایگاه بلندی برخوردار شد که به اسد شیخ ابوالفضلی آوازه یافت. هفده‌سال در خدمت شیخ ابوالفضل به‌سر برد و از وفادارترین نوکران ابوالفضل به‌شمار می‌آمد و هم‌او بود که خبر قتل ابوالفضل به دست برسنگه دیو را، که به تحریک شاهزاده خرم (جهانگیر بعدی) پسر جلال‌الدین اکبر انجام پذیرفت، به آگاهی جلال‌الدین اکبر رسانید. پس از مرگ ابوالفضل (۱۰۱۱ق) به خدمت جلال‌الدین اکبر درآمد و نخست برای تهیهٔ مقدمات ازدواج شاهزاده دانیال، پسر جلال‌الدین اکبر، با دختر ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور، بدان سرزمین اعزام گردید و در بازگشت به منصب حجابت گمارده شد و پس از یک سال به سفارت دکن (هند جنوبی) رفت. پس از مرگ جلال‌الدین اکبر و روی کارآمدن جهانگیر (۱۰۱۴ق) مدتی مغضوب درگاه جهانگیر بود، تا آن‌که جهانگیر با او بر سر لطف آمد و وی را در شمار ملازمان خود درآورد. در دورهٔ جهانگیر، چندی بخشی کابل بود و در ۱۰۲۶ق که ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی با اسدبیگ در مندو دیدار کرد جهانگیر او را در «خدمت... زمانه بیگ مهابت‌خان به بنگش رخصت فرمود.» به‌گفتهٔ برخی منابع، وی در اواخر دورهٔ جهانگیر به لقب پیشروخان مخاطب گشت و در ۱۰۴۱ق در دورهٔ شاه‌جهان درگذشت. به‌نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ میخانه، اسدبیگ که بعضی منابع تخلص او را اشک نوشته‌اند، دیوانی نزدیک به هشت هزار بیت داشته و یک مثنوی در بحر خسرو و شیرین گفته است. برخی اشعارش در تذکره‌ها و ساقی‌نامهٔ او، در مدح جهانگیر، در میخانه آمده است. وی همچنین رسالهٔ منثوری به نام حالات اسدبیگ*/ وقایع اسدبیگ/ احوال اسدبیگ (نسخهٔ

موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ Or.1996) دارد که خاطرات او، از حادثهٔ قتل ابوالفضل (۱۰۱۱ق) تا حوادث سال نخست پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۵ق) را در بر دارد.

منابع: آتشکده، ۲۱۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۱/۲؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۸۰-۲۸۲؛ تذکرهٔ شعرای قزوین، ۳۳-۳۴؛ الذریعه، ۷۱/۹؛ روز روشن، ۵۰؛ شام غریبان، ۳۰-۳۱؛ شمع انجمن، ۶۷-۶۸؛ کاروان هند، ۴۵/۱-۵۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۸۳-۱۸۵؛ میخانه، ۷۴۸-۷۵۷؛ میخانه، ۷۴۸-۷۵۷؛ میتودر، ۳۸۸-۳۸۹؛ نشتر عشق، ۱۱۰/۱؛ هفت اقلیم، ۱۸۱/۳-۱۸۳؛ همیشه بهار، ۲۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/979; *Dictionary of Indo- Persian Literature*,88-89; *Mughals in India*, 83.

برزگر

اسد قزوینی، اسدبیگ فرزند محمدمراد ← اسدبیگ قزوینی

اسد قصه‌خوان (a.sad-e.qes.se.xān)، فرزند حیدر قصه‌خوان، ز ۱۰۲۶ق، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود. پدرش از اصول تصوف و آیین سخنوری نیک آگاهی داشت و عمویش فتحی‌بیگ شهنامه‌خوان از دانشوران بنام روزگار خود بود. اسد بعدها به هندوستان رفت. وقتی که به تته رسید، میرزا غازی‌ترخان که به‌نوشتهٔ تقی اوحدی «هنوز در مرحلهٔ طفولیت بود» او را به گرمی پذیرفت و با مهربانی با وی رفتار کرد. با مرگ ترخان در ۱۰۲۱ق اسد همچنان در تته بماند، تا این‌که در ۱۰۲۶ق به نزد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) رفت و به ملازمان او پیوست. جهانگیر نیز او را که شاعری شیرین‌سخن بود به محفوظ خانی ملقب ساخت و صله‌هایی گران بدو داد. از سروده‌های اسد ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: جهانگیرنامه، ۲۱۵؛ الذریعه، ۷۱/۹؛ صبح گلشن، ۲۳؛ صحف ابراهیم، صحیفهٔ الف، شمارهٔ ۱۰۴؛ کاروان هند، ۵۱/۱-۵۲؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان اوراس کی بزم ادب، ۱۸۹-۱۹۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۵۵.

جهان‌تاب

اسد مولتانی (a.sde-e.mul.tā.ni)، محمداسد پسر غلام‌قادرخان مولتانی، ۱۹۰۲- راولپندی ۱۹۵۹م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. تحصیلات دبیرستانی را در زادگاه خود به‌پایان برد. از دانشکدهٔ لاهور لیسانس گرفت و به پیشه‌های گوناگون در مراکز دولتی پرداخت. در ۱۹۵۸م که پایتخت پاکستان از کراچی به اسلام‌آباد منتقل شد وی در پایتخت تازه به‌کار پرداخت. اشعار اسد شامل منظومه‌های ملی و میهنی و اسلامی و دارای مضامین اخلاقی و عرفانی است. سبک اشعار اسد، پاکستانی است و از روش اقبال پیروی می‌کرد. کمتر به غزل‌سرایی و بیشتر به منظومه‌سرایی روی نمود. اسد از بازماندهای سبک بازگشت در پاکستان و یکی از اقبال‌شناسان معروف این کشور است. قطعه‌ای به زبان اردو به نام مرثیهٔ اقبال سرود. از دیگر آثارش تحفهٔ حرم نام دارد که پس از زیارت خانهٔ خدا سروده است و منظومه‌ای به نام قطرهٔ شبنم دارد. دیوان وی هنوز چاپ نشده است، اما اشعارش بطور پراگنده در مطبوعات پاکستان و هند به چاپ رسیده است.

منابع: فارسی‌گویان پاکستان، ۳۰۲/۱-۳۰۴؛ گنج شایگان، ۱۲؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۳۰۴/۲؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۲۰.

رسولی

اسرارالابرار ← مشکاتی

اسرارالاخیار ← تاریخ حسن

اسرارالاولیاء (as.rā.rol.awl.yāɛ)، کتابی عرفانی به فارسی دربارهٔ گفتارها و کراماتِ منسوب به شیخ فریدالدین مسعود، مشهور به شکرگنج/گنج شکر/ بابا فرید اجودهنی دهلوی (-۶۶۴/ ۶۶۵/ ۶۶۶ق) تألیف بدرالدین اسحاق دهلوی* (-۶۹۰ق). بدرالدین اسحاق داماد و مرید شیخ فریدالدین - از صوفیان چشتی - بود و اسرارالاولیاء نیز گفتارهایی است که شیخ فریدالدین در مجالس خود برای ارشاد دیگران بیان کرده است. بدرالدین سخنان شیخ خود را (به‌نوشتهٔ میرخورد در سیرالاولیاء، به مدت دوازده سال) به صورت روزنامه یادداشت کرد و بعدها، همهٔ این یادداشت‌ها را در بیست و دو فصل گردآوری و تنظیم کرد. فصل‌های این کتاب بدین قرارند: ۱- سخن در اسرار عشق اولیا، ۲- سخن در احوال متعبدان و درویشان؛ ۳- سخن در رزق و روزی، ۴- در توبه، ۵- خدمت بزرگان، ۶- خرقه و تلاوت قرآن، ۷- فضیلت سورهٔ اخلاص، ۸- خرقه و فقر، ۹- گلیم و فقر، ۱۰- محبت، ۱۱- خوف و توکل، ۱۲- طاقیه، ۱۳- درویشی، ۱۴- محبت و عدوت، ۱۵- حسن عقیدت مریدان، ۱۶- ...، ۱۷- دین حق،

۱۸ـ سخن از علما و مشایخ، ۱۹ـ امساک باران، ۲۰ـ کشف و کرامات، ۲۱ـ تعظیم پیر و ۲۲ـ رنج و محنت و مشقت. اسرارالاولیاء در لکنو (۱۸۷۶م) و کانپور (۱۹۱۷م) در نودوچهار صفحه به‌چاپ سنگی رسیده است و ترجمهٔ اردوی آن (از سید محمد عبدالاحد) همراه با مجموعهٔ ملفوظات خواجگان چشت در ۱۳۳۴ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان نشانی شانزده نسخهٔ خطی از این اثر آمده است.

منابع: ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۲۳۰؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴۸۸/۲؛ سیرالاولیاء، ۱۷۹ـ ۱۸۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۹/۱ـ ۲۸۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۱/۳ـ ۱۲۵۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۷ـ۲۰۰۸؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts, in the Bodleian Library*, 1/509; *Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/973; *Dictionary of Indo- Persian Literature*, 112; *A History of Sufism in India*, 1/4.

ربیعیان

اسرارالنساء ← رستم‌جرجانی

اسرار حقیقت (as.rār-e.ha.qi.qat)، مثنوی به‌فارسی در تصوف از قمرالدین خاکی چوندوی سیالکوتی که در ۱۳۲۰ق / ۱۹۰۲-۳م سروده است. این مثنوی در این موضوعات نوشته شده است: حمد رب‌العالمین، مناجات اول، مناجات دوم، نعت اول، نعت دوم، نعت سوم، نعت چهارم، در علو درجات انسان، در معرفت پیران این زمان، در منقبت پیر روشن‌ضمیر، ترجمهٔ ما خلقت‌الجن والانس الا لیعبدون، در معنی الایمان بین‌الرجا والخوف، در تعریف علم، در بیان ریا که یکی از اعمال شیطانی و بد است، در بیان حسرت‌خوردن، زاری کردن از گناه، در بیان نخوت و تکبر و خودبینی، در بیان جفا (ترجمهٔ فانّ مع‌العسر یسرا و انّ مع‌العسر یسرا)، در بیان توکل علی‌الله، در بیان جهد در کسب، در بیان شریعت و تشریح پنج بنای اسلام، در بیان نماز، زکات، حج، در بیان مذمت دنیای دون، در خلوت‌نشینی و ترک کثرت، در تعریف قناعت و صبر و مذمت حرص، در بیان کفران نعمت و چند نصیحت به پسر خود. با توجه به موضوعات کتاب می‌توان دریافت که نویسنده علاوه بر مطرح کردن مسایل بنیادی اسلام از قبیل نماز، روزه، حج و زکات، به موضوع حرام بودن ربا نیز پرداخته و در مسایل اخلاقی تصوف در باب توکل، قناعت و صبر گفت‌وگو کرده، حرص و طمع را نکوهیده و مردم را به ترک دنیا، خلوت‌گزینی، عبادت و تلاش و کوشش دعوت کرده است. در حقیقت، نویسنده به‌تمام اصول و ضوابطی که یک صوفی باید در زندگی خود به آن‌ها توجه کند اشاره کرده است. مثنوی اسرار حقیقت در بحر سریع است. نسخه‌ای دست‌نویس از این مثنوی به‌شمارهٔ ۰۲۷۶-۷۴۹۸ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (مجموعهٔ آذر) نگه‌داری می‌شود که به‌نظر می‌رسد به قلم خود مؤلف کتابت شده است.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۱۳۴/۵ـ۱۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۱/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۲۳۳ـ۲۳۴.

امیرهدائی

اسرار خودی (as.rār-e.xo.di)، منظومه‌ای در قالب مثنوی از محمد اقبال لاهوری*. این اثر که نخستین کتاب شعر اقبال است از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۵م سروده شده است و با این کتاب دورهٔ ویژهٔ بیست‌وپنج سالهٔ فارسی‌سرایی اقبال آغاز می‌شود. اقبال واژهٔ «خودی» را به معنی خودشناسی و عرفان امکانات ذات به‌کار برده است و «بی‌خودی» هم به اصطلاح اقبال از حالت «خودی» برآمدن و به خدمت جامعه پرداختن است. «خودی» بنیاد و محور اصلی فلسفهٔ اقبال، به‌ویژه فلسفهٔ دین، و مبنای شناخت مجموعهٔ هستی (خدا، جهان، انسان، جامعه و تاریخ) است. به تعبیر اقبال جهان «یک من هستمِ بزرگ» است که فردیت مطلق یا «من نهایی»، «الله» نام دارد و پدیده‌های دیگر این جهان نیز کم و بیش از این من و یا به تعبیری «خودی» برخوردار هستند. پیوستگی خود نهایی با دیگر خودها در پهنهٔ حیات و هستی همواره برقرار است و این ارتباط مانند رابطهٔ بدن و روح است که روح نه در درون تن است و نه در بیرون آن و در عین‌حال در تمامی اجزای تن جریان دارد. اقبال بر این عقیده بود که، آدمیان برای برکشیدن خود و تعالی انسانی و نیز برای خروج از انحطاط و ناتوانی تاریخی و اجتماعی، باید چراغ «خودی» را که همان روح الهی است، برافروزند. به‌گمان او اسلام تنها راه احیای «خودی» است. اسرار خودی و دیگر اشعار فارسی و اردوی او، بیشتر برای دمیدن روح «خودی» در انسان و به‌ویژه در مسلمانان بود. از آن‌جا که در این مثنوی از وحدت وجود و تصوف انتقاد

شده بود و از شاعرانی چون حافظ خرده گرفته شده بود، جنجال فراوانی علیه اقبال، افکار او و اسرار خودی برانگیخت که تا ۱۹۱۸م ادامه داشت. اقبال نیز گاه به این انتقادات پاسخ می‌داد، اما در چاپ دوم و چاپ‌های بعدی، انتقادش از حافظ را حذف کرده و به جای آن بخش «در حقیقت شعر و اصلاح ادبیات اسلامیه» را آورده است. اسرار خودی نخستین بار در ۱۹۱۵م در لاهور به چاپ رسید. در ۱۹۲۵م به‌قلم نیکلسن به انگلیسی ترجمه و به همراه مقدمهٔ اقبال منتشر شد. این اثر به چندین زبان دیگر، مانند اندونزیایی، سندی و جز آن ترجمه شده است. پس از انتشار اسرار خودی، رموز بیخودی در تکمیل آن سروده شد که اولین‌بار در ۱۹۱۸م و سپس تا سال ۱۹۶۴م هشت بار به چاپ رسید. در ۱۹۲۵م این دو اثر با هم و با نام اسرار و رموز چاپ شدند و پس از آن نیز به همین‌گونه بارها به چاپ رسیدند.

منابع: احیای فکر دینی در اسلام، اقبال لاهوری، ترجمهٔ احمد آرام،تهران ۱۳۴۶ش؛ اردو دایرةالمعارف اسلامیه، ۱۴/۳؛ اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، در صفحات فراوان؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۹۵/۵؛ پاکستانی ادب، ۲۸۸، ۳۳۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۴۵۶/۳ـ ۴۵۷؛ جاویدان اقبال، ۱/ مقدمه؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۷۱؛ کتاب‌شناسی اقبال، ۱۵۱، ۲۲۷؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، مقدمهٔ احمد سروش، انتشارات سنایی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ش؛ گفتار اول، ۸۳، ۲۴۲، ۲۴۶ ـ ۲۵۰؛ محمد اقبال ـ سیرتة و فلسفته و شعر، عبدالوهاب العزام، آکادمی اقبال پاکستان، چاپ سوم، ۱۹۸۵م؛ نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری (کتاب‌شناسی)، ابراهیم پورروالی، تهران ۱۳۷۰ش؛ شعر، شمارهٔ۸، ص۳۳؛ نشر دانش، سال دوم، شمارهٔ ۵، ص ۲۲؛ نشر دانش، سال دوم، ص ۷۴؛ هنر و مردم، سال پنجم، شمارهٔ ۵۶ و ۵۷، ص ۸؛

یوسفی اشکوری

اسرار صمدی (as.rār-e.sa.ma.di)، کتابی به‌فارسی در رویدادهای دورهٔ عبدالصمدخان دلیرجنگ، ناظم پنجاب (۱۷۱۳ ـ ۱۷۳۷م) نوشتهٔ رام سهای کلانوری (سدهٔ دوازدهم هجری). کلانوری متخلص به عاصی که منشی دربار نواب عبدالصمدخان بود، این اثر را در هفت فصل دربارهٔ جنگ‌های عبدالصمد و شورش‌های فرونشانده به‌دست وی نوشته است. فصل‌ها از این قرارند: ۱ـ در سرکوبی بیراگی، ۲ـ احوال عیسی‌خان معین زمین‌دار تهاره (ضلع سرهند) و کشته شدن پدر و پسر، ۳ـ سرکوبی حسین‌خان افغان قصور، ۴ـ فرونشاندن شورش شرف‌الدین کشمیری و احوال کشمیر، ۵ـ تشریف آوردن نواب دلیرجنگ به صوبه‌داری مولتان و فرونشاندن شورش دهرپ دیو زمین‌دار جمون، ۶ـ بغی ورزیدن کوهیان جمون و جنگ کردن دلیرجنگ و زکریاخان با ایشان، ۷ـ محاسن منعمی و قبایح درویشی و تتمهٔ کتاب. این اثر در ۱۹۶۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۱۶/۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۸۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۵/۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۱۲۷.

Dictionary of Indo-Persian Literature ,97.

فتح‌نیا طبری

اسکات (es.kāt)، جانتن (Jonathan Scott) فرزند جانتن، ۱۷۵۴ ـ ۱۱ فوریهٔ ۱۸۲۹م، خاورشناس انگلیسی. برادر بزرگش جان‌اسکات (۱۷۴۹ـ۱۸۱۹م) از کارگزاران بلندپایهٔ بریتانیا در هند بود. جانتن در شروزبری درس خواند. سپس به‌خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد و به هند رفت و به هنگ بیست‌ونهم پیاده‌نظام بومی پیوست (۱۷۷۲م). در ۱۷۷۸م به درجهٔ سروانی رسید. منشی وارن هیستینگز (۱۷۳۲ـ۱۸۱۸م)، فرماندار بنگال و سپس فرماندار کل هند، بود و وی (و سرویلیام جونز) را در بنیادگذاری انجمن آسیایی بنگال (۱۷۸۴م) یاری کرد. در ۱۷۸۵م به انگلستان بازگشت. استاد زبان‌های شرقی در کالج نظامی شاهی بود (۱۸۰۲ـ۱۸۰۵م) و نیز نخستین استادی است که این سمت را در کالج هیلی بوری، وابسته به شرکت هند شرقی انگلیسی، داشت. در ۱۸۰۵م موفق به دریافت دانشنامهٔ دکتری در حقوق مدنی گردید. اسکات شماری از آثار شرقی را به انگلیسی برگرداند. وی مقالهٔ سوم از تاریخ فرشته، در تاریخ پادشاهان دکن، را به‌انگلیسی برگرداند و آن‌را با استفاده از دیگر تواریخ فارسی (به‌ویژه ارادت‌خان) تکمیل کرد و رشتهٔ رویدادها را تا تسلیم آخرین شاهان دکن به‌دست اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) کشاند و نیز رویدادهای دکن در دورهٔ جانشینان اورنگ تا روزگار تألیف کتاب را بدان افزود و همچنین رویدادهای بنگال را (بیشتر با بهره‌گیری از سیرالمتأخرین غلام‌حسین‌خان طباطبایی) از به‌قدرت رسیدن مهابت‌جنگ تا ۱۷۸۰م آورد. این کتاب در ۱۷۹۴م با عنوان *A Translation of Ferishta's History of the Dekkan, With a History of Bengal*

from The Aliverdi Khan to the year 1780 در دو جلد در شروزبری به چاپ رسید و در ۱۸۰۰م در لندن تجدید چاپ شد. اسکات ترجمهٔ فرانسوی الف لیلة و لیله از آنتوان گالان (۱۶۴۶ــ۱۷۱۵م) را با مقدمه و افزوده‌هایی به‌چاپ رسانید (۱۸۱۱م). مرتضی حسین، ملقب به الله‌یار عثمانی بلگرامی، از منشیان اسکات بود و به‌تشویق او کتابی به‌نام حدیقةالاقالیم (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1619) نوشت (ح۱۱۹۲ــ۱۱۹۶ق). محمدبخش آشوب (ــ ۱۱۹۹ق) نیز از دوستان جانتن اسکات بود و به‌خواهش او در ۱۱۹۶ق در اله‌آباد تاریخ شهادت فرخ‌سیر و جلوس محمدشاه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1832) را به تحریر درآورد.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹/۱۰، ۶۶۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 132, 944, 993; *Dictionary of Indian Biography*, 379; *Mughals in India*, 46.

برزگر

اسکندر آملی (es.kan.dar-e.ā.mo.li)، نجم‌الدین اسکندر حسینی، متخلص به سکندر، ــ ز۱۰۶۹ق، دانشمند و شاعر و مؤلف ایرانی. وی که ظاهراً از احوالش آگاهی‌های چندان دقیقی در دست نیست در هند می‌زیست و یا بدان سرزمین سفر کرده و مدتی را در آن‌جا گذرانده بود. از آثارش: ۱ــ مرآت المذاهب فی کشف المناقب به فارسی که به گفتهٔ خودش آن را در محرم ۱۰۵۰ق که در گشت و گذار در هند به صوبه «برارهم»(برار؟) رسید و به نزد حاکم آن‌جا رکن‌الدوله سپهدارخان راه یافت، در اثبات حق و در مناقب اهل بیت نوشت؛ ۲ــ مرآت الکرامه به فارسی در ذکر برخی کرامات منسوب به اولیا که در اواخر آن شرح حال بسیاری از عارفان و اولیا را آورده است؛ ۳ــ مرآة الامثال که آن را در سفری به کشمیر نوشت؛ ۴ــ مرآة التقی به فارسی که آن را در ۱۰۵۲ق که در بنگاله نزد علیقلی‌بیگ اصفهانی به سر می‌برد، به خواهش وی به نام پسرش محمد تقی نوشت. این کتاب گزیدهٔ آیینهٔ اسکندری است (نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۷۷/۴)؛ ۵ــ معرفت تقویم به فارسی؛ ۶ــ مرآةالآیات؛ ۷ــ مرآةالازواج؛۸ــ مرآت الشروط در آداب دعا؛ ۹ــ گوهرشناسی به فارسی شامل یک مقدمه و سه جلوه در مقادیر و اوزان و چهار آیینه در جواهرات نه‌گانه، سنگ‌ها و فلزات (نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۷۷/۱)؛ ۱۰ــ مرآت صحت (نوشته در ۱۰۵۷ق) به‌فارسی در طب نظری و عملی؛ ۱۱ــ هشت بهشت (نوشته در در ۱۰۶۹ق)؛ ۱۲ــ منتخب هشت بهشت؛ ۱۳ــ دیوان سکندر شامل قصاید و غزلیات که در اشعار فارسی آن تخلص سکندر و در اشعار عربی تخلص اسکندر دارد.

منابع: الذریعه، ۲۰/۲۶۰،۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳،۲۸۵؛ ۲۱/۲۵۰؛ ۲۵/۲۲۴؛ شام غریبان، ۱۳۴؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۲۴۴/۵ــ ۲۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۴/۱ــ ۷۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۷، ۴۵۰، ۳۶۲۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۴۹/۴؛ کاروان هند، ۵۶۱؛ مخزن‌الغرائب، ۶۵۳/۳.

برزگر

اسکندر شاه‌میری (es.kan.dar-e.šāh.mi.ri)، سلطان سکندر / اسکندر، ملقب به‌بت شکن، فرزند سلطان قطب‌الدین هندال، ــ ۸۱۶/ ۸۲۰ق، پادشاه کشمیر (۷۹۶ــ ۸۱۶ــ ۸۲۰ق). پسر بزرگ سلطان قطب‌الدین، از همسر هندوتبارش شُبْهَتا/ سوره (نام اصلی اورا سکار/ سیکار/ سنکار نیز گفته‌اند) بود. در هنگام جلوس چون هنوز به سن رشد نرسیده بود، مادرش، ملکه سوره/ حورا، در مقام نایب‌السلطنه رشتهٔ کارها را به دست گرفت. سوره بانویی توانا و کاردان بود و تا رسیدن سکندر به سن رشد، کارهای کشور را با شایستگی و نیکویی گردانید و مخالفان پسرش را از میان برداشت. از آن میان، دختر و داماد خود را به جرم توطئه برضد سکندر به‌پای مرگ فرستاد. سلطان سکندر، پس از آن‌که بالید و ادارهٔ کشور را خود به‌دست گرفت، با توطئهٔ وزیر نیرومندش رای مادری /ماگرای (گویا همان لدی مگرای است که از مریدان سرسخت سیدعلی همدانی بود) روبه‌رو گردید. ماگرای، هیبت‌خان برادر سلطان سکندر را به زهر بکشت. سکندر در پی از میان برداشتن ماگرای برآمد و در پی فرصتی بود تا این تصمیم را به اجرا درآورد. ماگرای همین‌که از نیت سلطان آگاهی یافت به قصد دور شدن از دربار شاهی، از سلطان اجازه خواست تا به تبت کوچک لشکر کشد. سلطان نیز به امید آن‌که شاید ماگرای در جنگ کشته شود درخواست او را پذیرفت. ماگرای به تبت کوچک لشکر برد و آن‌جا را گشود و سپس سر به شورش برداشت. سکندر آهنگ سرکوبی او کرد. ماگرای شکست خورد و بگریخت و سپس به دست سپاهیان

اسکندر شاه‌میری

شاهی گرفتار شد و در زندان خود را به زهر بکشت. در ۸۰۰ق که امیرتیمور گورکان به هند تاخت و دهلی را بگشود، سلطان سکندر که مقاومت در برابر تیمور را بیهوده می‌دید، برای جلوگیری از یورش تیمور به کشمیر، پیکی نزد او فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و حاضر شد تا سکه و خطبه به نام تیمور کند. ایلچی سکندر در محرم ۸۰۱ق درکنار رود سند به حضور تیمور رسید و نواخت یافت و تیمور دو زنجیر فیل برای سکندر هدیه فرستاد. تیمور سپس به سکندر پیغام داد که با لشکر خود در شهر دیبالپور به او بپیوندد. از سویی، برخی از امرای تیمور خودسرانه مال و هدایایی گزاف از سکندر خواستند. اما امیرتیمور همین که از خواستهٔ امرایش آگاهی یافت بسیار برآشفت و در ۱۸ جمادی‌الاخری ۸۰۱ ق دوباره ایلچیانی نزد اسکندر گسیل کرد و بدو پیام فرستاد که برای فراهم آوردن آن مال و هدایا درکشمیر نماند و به شتاب خود را به کنار رود سند برساند. هنگامی که اسکندر برای دیدار تیمور به بارموله رسید دریافت که تیمور از آب سند گذشته و روانهٔ سمرقند شده است. پس ایلچیان خود را به همراه پسرش شاهی‌خان (سلطان زین‌العابدین آینده) با هدایا نزد تیمور فرستاد و خود به کشمیر بازگشت و بدین‌سان قلمروش از تاخت‌وتاز تیمور در امان ماند. شاهی‌خان در سمرقند به‌حضور تیمور رسید، اما تا هفت سال اجازهٔ بازگشت نیافت و تنها پس از مرگ تیمور (۸۰۷ق) به کشمیر بازگشت (۸۰۸ق). در دورهٔ سکندر، همچون دورهٔ پدرش، مشایخ و سادات بسیاری، به‌ویژه از ایران و فرارود، به کشمیر کوچیدند. آنان درگسترش اسلام و نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در کشمیر نقش بسزایی داشتند. گرچه میرسیدعلی همدانی، عارف نامدار کبروی ایرانی در ۷۸۶ق که روزگار شهریاری سلطان قطب‌الدین است، کشمیر را ترک گفته بود، اما بسیاری از سادات ایرانی همراهش درکشمیر باقی ماندند و در ۷۹۲ق نیز سید محمد حصاری، از صوفیان نامدار کبروی که نیاکانش از مردم بلخ بودند، از حصار به کشمیر کوچید. وی عارفی آزاداندیش بود و دیری نگذشت که نزد سلطان سکندر تقرب یافت و در سری‌نگر رحل اقامت افکند. برجسته‌ترین عارف و مبلغ مذهبی که در دورهٔ پادشاهی سکندر به کشمیر درآمد میرسیدمحمد همدانی (۷۷۴ـ۸۵۴ق)، پسر سیدعلی همدانی بود. وی پس از ورود به کشمیر رهبری سادات همدانی و پیروان و یاران پدرش درکشمیر را به دست گرفت و به زودی مریدان بسیار یافت. سلطان سکندر نیز بدو دست ارادت داد و

برای او، در جایی که پدرش سیدعلی در سری‌نگر فرود آمده بود، یعنی در علاءالدین‌پور برکنار رود ابهت/ جهلم، خانقاه باشکوهی ساخت که امروزه به‌نام خانقاه معلی یا مسجدشاه همدان آوازه دارد و از اماکن مقدس کشمیر به‌شمار می‌آید. سُهَه بهتّه/سوها بهت، وزیر و سردار سکندر، نیز به‌دست محمد همدانی اسلام آورد و از او لقب سیف‌الدین گرفت. سیف‌الدین دختر خود بی‌بی بارعه، ملقب به موجی را به زنی سید محمد داد. سلطان سکندر، زیر نفوذ و تأثیر سیدمحمد همدانی و سیف‌الدین، رفتار تند و متعصبانه‌ای در برابر پیروان ادیان دیگر، به‌ویژه هندوان پیش گرفت تا آن‌جا که برخی از آن‌ها ترجیح دادند به‌جای گرویدن به اسلام از کشمیر بگریزند. سکندر بت‌های بسیاری را شکست و بت‌خانه‌های فراوانی را ویران کرد و از همین‌رو به بت‌شکن آوازه یافت. وی برای نخستین بار در کشمیر، هندوان را مکلف به پرداخت جزیه کرد. شراب فروشی، قماربازی، رقص و سماع و رسم ساتی/ ستی (خودسوزی زنان هند و همراه پیکرشوی مردهٔشان) را برانداخت و محاسبان و محتسبان شرع را برای بازرسی کارها و نظارت بر امور گماشت. فرشته می‌نویسد که سکندر، زیر نفوذ محمد همدانی و سیف‌الدین، فرمود تا «تمام برهمنان و دانایان هندو مسلمان شوند و هر کس مسلمان نشود از کشمیر به‌در رود و قشقه [= نشانی که کفار بر پیشانی کنند] بر پیشانی نکشد و زنان را همراه شوهر خود نسوزانند و بتان طلا و نقره را در دارالضرب گداخته مسکوک سازند. ازین جهت محنت بسیار به هندویان آن ولایت که اکثر برهمنان بودند رسید. بسیاری از برهمنان که مسلمانی دشوار می‌دانستند و ترک وطن از آن شهر دشوار بود خود را بکشتند و بعضی دیگر جلای وطن کرده به ولایت دیگر رفتند و بعضی دیگر از ترس و وهم سلطان و وزیر اظهار مسلمانی به طریق رفضه تقیه کرده درکشمیر ماندند.» (تاریخ فرشته، ۳۴۱/۲) گویند ارادت سلطان سکندر به میر سید محمد همدانی چندان بود که سلطان همچون نوکری بر درگاه میرمنتظر می‌ماند و مانند شاگردی از او درس می‌آموخت. اما این وضع بسیار به درازا نکشید. سیدمحمد حصاری که صوفی میانه‌روتر و آزاداندیش‌تر از محمد همدانی بود و پیش از آمدن او به کشمیر بر سلطان نفوذ فراوان داشت رقیب محمدهمدانی بود و می‌کوشید نفوذ از دست رفته‌اش را بازیابد. محمد همدانی با این‌که پسر میرسیدعلی همدانی بود، در مراتب تصوف پایین‌تر از محمد حصاری بود و حتی، به روایتی، خلافت‌نامه‌ای از او داشت. وی

برای نشان دادن برتری خود بر محمد حصاری در مسائل علمی و منطقی، کتابی به‌نام شرح شمسیه در منطق به‌نام سلطان نوشت که از کتاب‌های درسی کشمیر بوده است. وی همچنین رساله‌ای در تصوف نوشت. به هرحال، سرانجام سلطان رفته‌رفته از توجه خود به محمد همدانی کاست و باز محمد حصاری را مورد توجه و عنایت بیشتر قرار داد و کارهای تند و تعصب‌آمیز خود را تعدیل کرد و ازجمله جزیه را برداشت. ظاهراً همین تغییر رفتار نسبی سلطان سکندر، میرمحمد همدانی را چنان ناامید و مأیوس کرد که وی سرانجام پس از دوازده سال اقامت در کشمیر، این سرزمین را ترک گفت. با این وجود، بسیاری از مریدان میرمحمد در کشمیر ماندند و همراه با مهاجران ایرانی پیشین به‌گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در کشمیر و تقویت روند ایرانی کردن دستگاه دیوانی این کشور یاری رساندند. چنین می‌نماید که این مهاجران رفته‌رفته در سازمانی خانقاهی مشابه انجمن‌های فتوت در آسیای صغیر و ایران که هدف عمدهٔ آن ریشه‌کنی کفر در کشمیر بوده است گردآمدند. حضور و فعالیت آن‌ها در کشمیر، به نزول نفوذ زبان سنسکریت و برهمنان انجامید. خانقاه‌های ایرانی همچنین به حلقهٔ اتصال مهمی میان اصناف کشمیر و ایران مبدل گردیدند. دستهٔ مهم دیگری از صوفیان کبروی ایرانی که در زمان سکندر به کشمیر کوچیدند و در دستگاه دیوانی و لشکری جا و مقام بلند گرفتند سادات بیهقی بودند. سلطان سکندر حامی بزرگ صوفیان و دانشوران بود. ازاین‌رو، گذشته از صوفیان کبروی و سادات ایرانی، دانشوران بسیاری از ایران و آسیای میانه به امید بهره‌وری از نواخت‌های او به کشمیر سفر یا مهاجرت کردند. از جملهٔ اینان، میرسیداحمد بن محمد اصفهانی است که اثرش تنویر در شرح فرائض سراجی بوده است. وی همچنین دارای رسالاتی بوده که مهارت و استادی او را در فنون بلاغی نشان می‌داده است. یکی دیگر از مهاجران سیدمحمد خاوری، صاحب خاورنامه و شرحی بر لمعات است. سیداحمد اصفهانی و خاوری هر دو مرید سیدمحمد همدانی بودند. قاضی سیدحسن شیرازی نیز که در شیراز مقام قضاوت داشت در دورهٔ سکندر به کشمیر کوچید و در آن‌جا هم به کار قضاوت گماشته شد. مولانا افضل بخارایی هم از بخارا به کشمیر نزد اسکندر رفت و به ریاست مدرسه‌ای که در کنار مسجد جامع قرار داشت گماشته شد. از مشایخ نامی کوچنده به کشمیر در این دوره می‌توان از سید احمد/ محمد مدنی، شیخ جلال بخاری، باباحاجی ادهم بلخی و ملا (محمدامین) پارسا نام برد. سلطان سکندر برای مدد معاش علما، زاهدان، عارفان، سادات و قاضیان، شماری از روستاها و اماکن را وقف آن‌ها کرد. وی منصب شیخ‌الاسلامی را در کشمیر احیا و شماری از قصبات و روستاها را وقف این مقام کرد که شیخ‌الاسلام از درآمد آن‌ها مقرری علما، قاضیان و سادات را بپردازد و به گدایان، نیازمندان، زایران و مسافران کمک نماید. وی همچنین سازنده‌ای بزرگ بود. دارالشفا یا بیمارستانی ساخت که در آن غذا، دارو و دیگر نیازمندی‌ها را به رایگان در اختیار مردم می‌گذاشتند. شهرک اسکندرپوره (نَوَتو یا نوهَتّهٔ کنونی) را بنیاد نهاد و در آن‌کاخی باشکوه و مسجد جامعی بزرگ که عیدگاه نیز بود بساخت. خواجه صدرالدین خراسانی معمار مسجدجامع بود. مزار سلاطین در کنار رود جهلم در سری‌نگر، که گورستانی بوده برای خاک‌سپاری شاهان کشمیر ساختهٔ سلطان سکندر است. سلطان سکندر پس از حدود بیست یا بیست‌وپنج سال پادشاهی درگذشت و جایش را به پسر بزرگ خود علی‌شاه میرخان داد.

منابع: احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی، ۶۱؛ ۷۸، ۷۹، ۸۰؛ تاریخ حسن، ۱۷۸/۱ـ ۱۸۵؛ تاریخ فرشته، ۳۴۰/۲ـ ۳۴۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۵۹/۸ـ ۳۶۰؛ طبقات اکبری، ۵۹۹ـ ۶۰۰؛ ظفرنامهٔ شامی، ۱۷۷، ۲۰۳ـ۲۰۴؛ ظفرنامهٔ یزدی، ۶۲۹ـ ۶۳۰، ۶۹۵ـ ۶۹۶؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۴۶ـ ۴۹؛
Baharistan- i- Shahi , 37-48; *A History of Sufism in India*,1/296-298.

برزگر

اسکندر قصه‌خوان (es.kan.dar-e.qes.se.xān)، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم عراق عجم بود و به اسکندر عراقی هم‌آوازه داشت. از ایران به‌هندوستان رفت و به دربار جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) راه یافت. از قصه‌خوانی و افسانه‌گویی اسکندر بسیار گفته‌اند. گویند وی قصه‌های خیالی را چنان باز می‌گفت که همگان آن را می‌پذیرفتند و تحسین شنوندگان را برمی‌انگیخت. اسکندر شعر نیز می‌سرود و در خلق معانی استاد بود. او شعرهایی دل‌انگیز به‌ویژه در ستایش عبدالرحیم‌خان خانان (ـ ۱۰۳۶ق)، سروده است. از شعرهایش، ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۴/۱؛ کاروان هند، ۵۲/۱ـ ۵۳؛ مآثر رحیمی،

۱۲۴۲/۳-۱۲۴۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۱۵.

جهان‌تاب

اسکینر (es.ki.ner)، جیمز، ۱۷۷۸- هانسی در هند ۱۸۴۱م، تاریخ‌نگار و هندشناس فارسی‌نویس انگلیسی در شبه قاره. پدرش از صاحب‌منصبان شرکت هند شرقی و مادرش از راجپوتان بود. در شبه قاره به‌دنیا آمد و از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۳م در ارتش‌های مراته‌ها زیر فرماندهی ژنرال دوبونی (General de Boigne) و سپس ژنرال پرون (Perron) خدمت کرد. در ۱۸۰۳م به خدمت لرد لیک، فرمانده کل سپاهیان بریتانیا در شبه قاره درآمد و در مقام فرماندهٔ سواره نظام چریک در جنگ‌های آن دوره در هند نقش برجسته‌ای ایفا کرد. در ۱۸۲۷م به درجهٔ سرهنگ دومی در ارتش بریتانیا نایل آمد و خطاب شهسواری یافت. شرح زندگی پرماجرای او را دوستش جی.بیلی فریزر در گزارشی جالب و کامل آورده که در ۱۸۵۱م در لندن به چاپ رسیده است. از آثارش: ۱- تشریح‌الاقوام دربارهٔ منشأ و پیشهٔ کاست‌ها و اقوام گوناگون هند در سه فصل: (یک) پادشاهان تیموری از تیمور تا جلال‌الدین اکبر دوم (۱۲۲۱- ۱۲۵۳ق)، (دو) کاست‌های هندوان که بخش اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد، و (سه) خاندان‌های شاهی و اقوام مسلمان هند. اسکینر تألیف این اثر را در اوت ۱۸۲۵م به پایان برد و آن را به سرجان ملکم پیشکش کرد. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ 27255 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۲- تذکرة‌الامرا در ذکر خاندان‌های شاهی سرزمین سیک‌ها در چهار طبقه: (یک) راجپوتان مشتمل بر راناهای ادیپور، راجگان جودهپور، راجگان جیپور و رائوهای ریواری، (دو) خاندان‌های سیک، (سه) خان‌های مسلمان مشتمل بر نوابان فرخ‌نگر، جاگیرداران دوجانه، نوابان رانیه، نوابان بهاولپور و (چهار) وصف بخش هریانه با گزارشی دربارهٔ شهرهای هانسی، حصار و کنوند. دو نسخه از تذکرة‌الامرا به‌شماره‌های Add.27524 و Add.24051 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی خطی پاکستان، ۱۸۹۸/۱۲؛ فهرست نسخه‌های فارسی، ۴۶۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۴/۲-۱۲۲۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 65-67, 302-303; *Dictionary of India Biography*,

392.

برزگر

اسلام‌خان بدخشی (es.lam.xān-e.ba.dax.šī)، میر ضیاءالدین حسین، - اکبرآباد ۱۰۷۴ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از نوکران اورنگ زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) در دورهٔ شاهزادگی‌اش بود و «در ایام شاهزادگی [اورنگ زیب] به دیوانی سرکار شاهی چهرهٔ اعتبار می‌افروخت.» هنگامی که اورنگ زیب برای تصرف تاج و تخت بر پدر خود شاه‌جهان (۱۰۳۷- ۱۰۶۸ق) بشورید و به جنگ با وی و ولی‌عهدش داراشکوه (- ۱۰۶۹ق) برخاست، اسلام‌خان از جمله امرایی بود که به صف هواداران اورنگ زیب پیوست و در جمادی‌الاولی ۱۰۶۸ق از او لقب همت‌خان و اندکی بعد، پس از جنگ با راجه جسونت سنگه و پیروزی بر او، لقب اسلام‌خان یافت. مدتی به اتالیقی (سرپرستی) شاهزاده محمدسلطان، مأمور نظم اکبرآباد بود و به منصب پنج‌هزاری سه‌هزار سوار ارتقا یافت. در جنگ با شجاع، پسر دیگر شاه‌جهان که او نیز مدعی تاج و تخت بود، شرکت داشت و سپس با معظم‌خان میر جمله و امرایی دیگر مأمور تعقیب شجاع گردید و چون شجاع اکبرنگر را واگذاشت و راه تانده پیش گرفت معظم‌خان، فرماندهٔ سپاه اورنگ زیب، اسلام‌خان را با ده‌هزار سوار به پاسداری اکبرنگر گذاشت. اما در شعبان ۱۰۷۰ق اسلام‌خان، که به سببی از معظم‌خان آزرده و رنجیده بود، بی‌اجازه اکبرنگر را ترک گفت و به درگاه اورنگ زیب رفت و ازاین‌رو گرفتار خشم اورنگ‌زیب گردید و از منصبی که داشت عزل شد. اندکی بعد، در جمادی‌الاولی ۱۰۷۱ق، بار دیگر از لطف پادشاه گورکانی برخوردار شد و «به منصب چهارهزاری دو هزار سوار دگرباره کامیاب دولت شد.» در ربیع‌الاول ۱۰۷۲ق به صوبه‌داری (استان‌داری) کشمیر گماشته شد. در ۱۰۷۴ق از صوبه‌داری کشمیر برکنار و به صوبه‌داری اکبرآباد گماشته شد، اما از رسیدنش به اکبرآباد بیش از یک ماه نگذشته بود که در آن‌جا درگذشت و پیکرش را در مقبرهٔ میرمحمد نعمان به خاک سپردند. وی پدر میرعیسی مخاطب به همت‌خان بدخشی (-۱۰۹۲ق) و نیای میرمحمد افضل ثابت (برادرزادهٔ همت‌خان) است. مسجد عیدگاه کشمیر ساختهٔ او است. محمودبیگ فارغ کشمیری و غنی کشمیری اشعاری دربارهٔ او دارند. اسلام‌خان خود نیز شعر می‌سرود و والا/ واله تخلص می‌کرد و این دو بیت

را از او نقل کرده‌اند: «بی‌تو شام غم به روز ما شبیخون می‌زند ــ مردم چشمم زگریه غوطه در خون می‌زند/ وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش ــ لشکر آه از دل من، خیمه بیرون می‌زند.»

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۳۲۰/۲؛ تاریخ حسن، ۵۳۷/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۱۱۶، ۲۷۸ـ ۲۸۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۴۲۰، ۴۲۱، ۱۶۶۵ـ ۱۶۷۱؛ خزانهٔ عامره، ۱۷۷؛ مآثرالامراء، ۲۱۷/۱ـ ۲۲۰؛ مرآةالعالم، ۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۹۷، ۳۰۰، ۶۸۰.

برزگر

اسلام‌خان رومی (es.lām.xān-e.ru.mi)، حسین‌پاشا فرزند علی‌پاشا، ــ ۱۰۸۷ق، سردار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی حاکم بصره و فرمانگزار دولت عثمانی در استانبول بود. عمویش محمد از وی رنجید و برای شکایت از او به استانبول رفت، اما چون عنایتی ندید، نزد ابشیرپاشا حاکم حلب که عزل و نصب حکام بصره در اختیار او بود، رفت و به حیله از برادرزادهٔ خود بدگویی‌ها کرد. اما بدگویی‌های وی مؤثر نیفتاد و محمد از ابشیرپاشا درخواست ملکی اقطاعی کرد. ابشیر به حسین‌پاشا نوشت که بخشی از ملحقات بصره را به محمد بسپارد. حسین‌پاشا نیز بعد از آمدن عمویش به بصره دستور پاشا را اجابت و از وی دل‌جویی کرد. چون محمد و برادرش سرکشی و طغیان کردند، حسین‌پاشا هر دو را به هندوستان فرستاد. اما آن‌دو بر سر راهشان به هندوستان در لحسا نزد مرتضی‌پاشا رفتند و با نیرنگ، حسین‌پاشا را به همدستی با نیروهای قزلباش صفوی متهم کردند و از وی خواستند تا با حسین‌پاشا بجنگد، حکومت بصره را به محمد واگذارد و خزانهٔ آن‌جا را از آن خود کند. چون به نزدیکی بصره رسیدند، حسین‌پاشا پسرعموی خود یحیی را به جنگ آن‌ها فرستاد. یحیی چون تاب مقاومت نداشت به محمد پیوست. حسین‌پاشا پس از آگاهی از این واقعه، خانواده و اموال خود را به بهبهان فرستاد و به سپاهیان ایران پناه برد. مرتضی‌پاشا به بصره درآمد، اما هر چه جست‌وجو کرد، خزانه‌ای که محمد به او وعده داده بود نیافت. بدین‌سبب محمد و برادرش را با گروهی دیگر به قتل رساند. پس از مدتی اعراب از ناهنجاری و بدکرداری مرتضی‌پاشا به‌تنگ آمده با او جنگیدند. مرتضی‌پاشا شکست خورد و به بغداد رفت. مردمی که از کشتارهای مرتضی‌پاشا به‌تنگ آمده بودند، پیکی نزد حسین‌پاشا فرستادند و از او درخواستند که به‌بصره رفته دوباره حکومت آن شهر را به دست گیرد. حسین‌پاشا، اموال و خانوادهٔ خود را در بهبهان گذاشته به بصره رفت و حدود دوازده سال بر آن دیار حکومت کرد. وی همواره با شاهان گورکانی هند در ارتباط بود و هدایا و عرایض برای آن‌ها گسیل می‌کرد. پس از مدتی، سلطان عثمانی به‌سبب خلاف‌هایی که از حسین‌پاشا سر زد، مانند به دارآویختن تاجرانی که در غیاب او زمام حکومت را به دست گرفته بودند و گرفتن جریمه‌های سنگین از تاجرانی دیگر، او را از کار برکنار و یحیی‌پاشا را جانشین وی کرد. حسین‌پاشا که تاب اقامت در آن دیار را نداشت و نزد سلطان هم نمی‌توانست برود به ناچار با اهل و عیال و شماری از ملازمانش به ایران کوچید. اما چون از شاه‌سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق) نیز عنایتی ندید، تصمیم گرفت به هندوستان برود و در ۱۰۸۰ق به شاه‌جهان‌آباد رسید. در آن‌جا، بخشی‌الملوک اسدخان و صدرالصدور عابدخان وی را پذیرفتند و دانشمندخان میربخشی به استقبال وی آمد. حسین‌پاشا در دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) پذیرفته شد. هدایای بسیار به او پیشکش کردند و به‌منصب پنج‌هزاری سوار و خطاب اسلام‌خان سرافراز شد. خانوادهٔ او نیز از عنایت و توجه پادشاه برخوردار شدند. پسر بزرگش افراسیاب منصب دوهزاری هزار سوار و پسر دیگرش علی‌بیگ منصب هزار و پانصدی داشتند. از آن‌جا که اسلام‌خان مردی شجاع و بافراست بود، پادشاه وی را در دولت هندوستان مقامی والا داد. بعد از مدتی اسلام‌خان به‌سبب کوتاهی در کار از منصب خود برکنار شد و در اوجین اقامت گزید. در ۱۰۸۳ق به درخواست عمدةالملک‌خان‌جهان بهادر، ناظم دکن، به سرداری فوج هراول منصوب شد. وی چندین‌بار با سپاهیان عادل‌شاه فرمانروای بیجاپور جنگید. اسلام‌خان و پسرش علی‌بیگ‌خان در یکی از جنگ‌ها کشته‌شدند. اسلام‌خان به فارسی شعر می‌گفت و از او یک رباعی در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: تاریخ امپراتوری عثمانی، ۲۲۷۰/۴ـ ۲۲۷۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۹؛ عمل صالح، ۱۵۷/۳ـ۱۵۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۸۱/۱۰؛ مآثرالامراء، ۲۴۱/۱ـ۲۴۷؛ منتخب‌اللباب، ۱۲۴/۲.

فتح‌نیا طبری

اسلام‌خان مشهدی (es.lam.xān-e.maš.ha.di)، میرعبدالسلام، ــ ۱۰۵۷ق، دولتمرد ایرانی‌تبار و ادب‌دوست شبه قاره. از امرای

بلندپایهٔ درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) است. در دورهٔ شاهزادگی شاه‌جهان وی صاحبِ منصب بود و لقب اختصاص‌خان داشت و سپس ظاهراً در همان دوره لقب اسلام‌خان یافت، چنان‌که میرزا محمد صادق مینای اصفهانی در صبح صادق می‌گوید که «چون خبر رسید که ابراهیم دوم عادل‌شاه صاحب بیجاپور درگذشت و پسرش محمد به‌جای او نشست (۱۰۳۵ق)، خداوند جهان [شاه‌جهان که در آن ایام در جنیر اقامت داشت] اسلام‌خان را به تعزیت و تهنیت به آن دیار فرستاد و من [یعنی میرزا محمد صادق] همراهش بودم.» پس از جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ق)، اسلام‌خان بخشی دوم شد. پس از آن ناظم(استاندار) گجرات گردید (۱۰۴۱ق) و سپس در ۱۰۴۵ق ناظم بنگاله شد و در سال‌های ۱۰۴۵ و ۱۰۴۷ق نواحی همجوار بنگال، یعنی آسام و کوچ بهار را زیر فرمان دولت گورکانی درآورد و به شورش‌های مستمر قبایل و زمین‌داران آن‌جا پایان بخشید. تا ۱۰۴۹ق حاکم بنگاله بود و در ششم رجب این سال از بنگاله به دربار شاه‌جهان آمد و به‌نوشتهٔ مؤلف عمل صالح، «از سر نو منظور نظر عاطفت گشته به خدمت دیوانی کل هندوستان و به عنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و قلمدان مرصع و اقطاع صوبهٔ اوده سرافرازی یافت و رقم عنایت تام بر صفحهٔ احوال او کشیده صدرنشین ایوان وزارت ساختند و حکم شد که سیادت‌خان برادر او به ضبط حکومت صوبهٔ مذکور [یعنی صوبهٔ اوده] بپردازد.» پس از چند سال وزارت، در ۱۰۵۵ق به صوبه‌داری (استانداری) هر چهار صوبهٔ دکن منصوب گشت. سرانجام در حالی‌که حاکم دکن بود و منصب هفت‌هزاری داشت، درگذشت و پیکرش را در اورنگ آباد به خاک سپردند. اسلام‌خان امیری ادب‌دوست بود و خود، به‌گفتهٔ مؤلف مآثرالامرا، «از معقولات و منقولات و انشا و خط بهرهٔ وافر داشت.» شاعرانی چون میرزا سعدالدین محمد راقم مشهدی، علی آصفی سالک، چراغ‌بیگ سمندر شاملو، ملا محمد شریف طالقانی و محمد صادق مینای اصفهانی ملازم وی بودند و از نواخت‌های او بهره‌ور می‌شدند. اما برجسته‌ترین سرایندهٔ که در خدمت او به‌سر می‌برد، سلیم تهرانی (ـ۱۰۵۷ق) است که گذشته از قصاید و مقطعات متعدد در ستایش وی، مثنوی جنگ اسلام‌خان/ مثنوی در فتح بنگاله را در ستایش فتح نواحی کوچ بهار و آسام به‌دست اسلام‌خان سروده است. در کتابخانهٔ آصفیه نسخه‌ای از کتابی به نام تاریخ احوال اسلام‌خان مشهدی (به‌شمارهٔ ۱۱۳۵ تاریخ) نگه‌داری می‌شود که آن را سید حیدر حسین‌خان فرزند محمد حسین‌خان مشهدی در ۱۲۶۴ق نوشته است و گویا در شرح احوال همین اسلام‌خان باشد.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۸۷، ۳۳۳، ۳۶۱؛ دیوان سلیم تهرانی، مقدمه، و صص ۴۵۸ـ ۴۹۱، ۵۰۹ـ ۵۱۳، ۵۶۰ـ ۵۷۹؛ سرو آزاد، ۵۶۸؛ عمل صالح، ۲۸۶/۲، ۲۸۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۳۳، ۴۴۴؛ ۹/۳، ۴۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۷/۲؛ کاروان هند، ۱۴۵، ۳۵۵، ۴۳۱، ۴۷۳، ۵۱۶، ۵۶۸، ۵۶۹ـ۵۷۲، ۵۸۲، ۶۲۵؛ مآثرالامرا، ۱۶۲/۱ـ ۱۶۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 776-1032; *Indo-irannica studies*, 152; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1103.

برزگر

اسلام‌شاه‌سور ← سلیم‌شاه سور

اسلامی‌مجلس مذاکرهٔ علمیه (es.lā.mi.maj.les-e.mo.zā.ke.re-ye.el.miy.ye)، ماهنامه‌ای فارسی که در ۳۰ می ۱۸۶۴م / ۲۳ ذیحجهٔ ۱۲۸۰ق به‌همت «مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ اسلامی» (Mohamedan Literary Society) در کلکته منتشر شد. این مجله نخستین نشریهٔ فارسی (پس از بخش فارسی ایندیا گازت*) است که با حروف سربی چاپ می‌شد، نیز نخستین نشریهٔ فارسیِ صحافی شده، به‌صورت مجله یا کتاب است. شمار صفحات آن ۱۸ و یک ستونی بود. با داشتن اندازه‌ای حدود ۱۳×۲۰/۵ سانتی‌متر (به‌همراه مدرس فارسی*)، یکی از کوچکترین نشریات فارسی هند به‌شمار می‌رفت. شمارهٔ نخست این مجله، مطالبی به‌زبان اردو نیز داشت، ولی از شمارهٔ دوم، تمام مطالب به‌زبان فارسی منتشر شده است. این مجله اختصاص به گفت‌وگوهای «مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته» و خبرهای مربوط به این مجلس به‌طور اخص و مسلمانان به‌طور اعم داشت. در شمارهٔ نخست، منظور از تشکیل مجلس اسلامی و در نتیجه، انتشار مجله چنین ذکر شده است: «غرض و مقصود از بنا و برقرار داشتن این مجلس افادهٔ اهل اسلام به مذاکرهٔ علمیه چه از علوم دینیه و چه از علوم دنیویه و چه از علوم قدیمهٔ متداوله... خواهد بود.» در فهرست کتابخانهٔ دیوان هند نام این مجله، رویداد ثبت شده، زیرا در بعضی شماره‌ها، این واژه و در پی آن شمارهٔ جلسهٔ مجلس یاد شده آمده است. کتابخانهٔ مرکزی

دانشگاه تهران دورهٔ کاملی از مجلهٔ اسلامی مجلس مذاکرهٔ علمیه را در اختیار دارد که در ردیف کتاب‌ها ثبت شده است. آخرین شمارهٔ این مجله که تاکنون دیده شده، تاریخ ژوئن ۱۸۶۵م / محرم ۱۲۸۲ق را دارد.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۶/۱، ۹۴، ۹۵، ۳۴۱، ۳۴۳؛

Catalogue of Persian Manuscrips in the Library of the India Office, vol.II, part VI, p.453.

مرتضوی

اسلم کشمیری، محمد اسلم ← سالم بلگرامی

اسلمی مدراسی، مولوی محمدسعید /غلام‌محمد مدراسی ← محمدسعید مدراسی

اسماعیل پهل‌آبادی (es.mā.il-e.pahl.ā.bā.di)، فرزند ملا اللہ‌بخش فرزند غلام‌محمد فرزند سعد فرزند ملا اسماعیل فرزند سیف‌الدین، پهل‌آباد (مکران) ۱۳۰۳ ــ ۱۳۷۸ق / ۱۸۸۵ ــ ۱۹۵۸م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. خانواده‌اش از قبیلهٔ زند بلوچ است. ذوق شعر و سخن را از پدر خود به ارث برده به هر دو زبان فارسی و بلوچی شعر می‌سروده است. مقدمات علوم را نزد قاضی دادمحمد نظرآبادی فراگرفت. بیشتر زندگی پهل‌آبادی درکشورش گذشت. به دو زبان بلوچی و فارسی شعر گفته است. در اشعارش به طنز از احوال زمانه انتقاد می‌کرد. نعت نیز می‌سرود. مجموعهٔ مختصری از اشعار فارسی او را کامل القادری گردآوری کرده است. قطعاتی از اشعار اسماعیل در مجلات به چاپ رسیده است. از آثارش: دیوان اشعار بلوچی؛ دیوان اشعار فارسی.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۵۱-۵۲؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۷۶-۱۸۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۹۷/۱-۲۹۹.

رسولی

اسماعیل تبریزی (es.mā.il-e.tab.ri.zi)، فرزند ابراهیم، سده یازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ ایرانی. از ایران به هند کوچید و از پزشکان روزگار ابوالحسن قطب‌شاه (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۸ق)، از حاکمان گلکنده بود. اسماعیل در ح۱۰۶۳ق / ۱۶۵۲م کتابی به نام تذکرةالحکما در زندگینامهٔ پزشکان نوشت. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۹۷/۱۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 265.

فتح‌نیا طبری

اسماعیل شهید دهلوی، شاه‌اسماعیل ← محمداسماعیل دهلوی

اسماعیل عادل‌شاه (es.mā.il-e.ā.del.šāh)، فرزند یوسف عادل‌شاه، ــ ۱۶ صفر ۹۴۱ق، دومین فرمانروای بیجاپور در دکن از خاندان عادل‌شاهیان (۹۱۶ــ ۹۴۱ق). پس از مرگ پدرش یوسف عادل‌شاه (۹۱۶ق)، بر تخت فرمانروایی بیجاپور نشست و چون هنوز خردسال بود کمال‌خان دکنی، وزیر اعظم و سپه‌سالار یوسف عادل‌شاه، به عنوان وکیل یا نایب‌السلطنه ادارهٔ کارها را به‌دست گرفت. کمال‌خان که مذهب تسنّن می‌ورزید، خطبه را، که یوسف عادل‌شاه به‌نام دوازده امام کرده بود، به‌نام خلفای راشدین کرد یا به‌واقع مذهب رسمی کشور را از تشیع به تسنن بگردانید، با پادشاهی‌های همجوار نظام‌شاهی و قطب‌شاهی و عمادشاهی و بریدشاهی روابط دوستانه برقرار ساخت و با فرنگیان (پرتغالی‌ها) نیز صلح کرد. وی با دادن امتیازاتی مانند جاگیر، به‌ویژه جاگیرهای متعلق به آفاقیان/غریبان (مهاجران عرب، ماوراءالنهری و به‌ویژه ایرانی به دکن) درگذشته یا مغضوب، به بستگان و نزدیکان خود، به تقویت گروه‌های هوادار خود، یعنی دکنیان و حبشیان، در دربار و دستگاه حکومتی پرداخت و کمابیش همهٔ گروه‌های سپاهی آفاقی را منحل و پراگنده ساخت و تا بدان‌جا پیش رفت که در پی برانداختن حکومت عادل‌شاهیان و انتقال حکومت بیجاپور به خاندان خود برآمد. بدین منظور با امیر برید، که مدارالمهام و همه‌کارهٔ پادشاهی بهمنی به‌شمار می‌آمد و محمودشاه سوم بهمنی (ــ۹۲۴ق) را در برابر او اختیاری نبود، بر سر تقسیم کشور عادل‌شاهیان همدست گردید. اما پونجی‌خاتون، مادر اسماعیل عادل‌شاه، یوسف ترک، کاکا (= عمو؟)ی اسماعیل، را برانگیخت تا کمال‌خان را به قتل برساند (اوایل ۹۱۷ق). صفدرخان، پسر کمال‌خان، به خونخواهی پدر برخاست، ولی پونجی‌خاتون و دلشادآغا، عمهٔ اسماعیل عادل‌شاه، که در اواخر دورهٔ یوسف عادل‌شاه از ایران به بیجاپور آمده بود، توانستند

نیروهای هوادار عادل‌شاهیان را گرد آورند و آمادهٔ مصاف سازند و حتی خود، برای تهییج سپاهیان، جامهٔ مردانه پوشیدند و تیر و کمان به‌دست گرفتند. در نبرد سختی که میان دو طرف درگرفت، صفدرخان کشته شد و هوادارانش که بیشتر از دکنیان بودند تن به گریز دادند. بدین‌سان سلطهٔ دکنیان و حبشیان بر دربار عادل‌شاهی، دست‌کم برای مدتی پایان پذیرفت و امرای آفاقی که در زمان کمال‌خان دربار را ترک کرده بودند بازگشتند. اسماعیل عادل‌شاه و مادر و عمه‌اش، با از میان برداشتن کمال‌خان و هوادارانش، به سامان‌دهی کارهای کشوری و لشکری پرداختند و در ابتدا سربازان و سرداران هوادار خود را که در جنگ داخلی وفاداری و فداکاری از خود نمایانده بودند، مانند سکندرآقای رومی و مظفرخان رودباری و خواجه عنایت‌الله کاشی و محمدحسین تهرانی، با دادن جاگیر و منصب بنواختند. در این میان خسرو ترک لاری، از سرداران دلیر آفاقی، به خطاب اسدخان و منصب امارت سرفراز گردید. برای جلوگیری از فتنه‌های احتمالی آینده، حکم شد که غیر از «مغل» (= مهاجران ایرانی و ماوراءالنهری) کسی را به خدمت (سپاهی) نگیرند و این حکم دوازده سال پابرجا بود و پس از آن، بنابر حکم تازه‌ای، قرار شد که «راجپوت و افغان [را] نیز نوکر گیرند، اما دکنی و حبشی را هیچ‌گونه نگاه ندارند و آن قاعدهٔ پسندیده تا سلطنت ابراهیم عادل‌شاه جاری و مستمر بود و احدی را یارای آن نبود که دکنی و حبشی را میان لشکریان آورد.» (تاریخ فرشته، ۱۸/۲) خطبه و شعایر و آداب و رسوم شیعی نیز بار دیگر در دربار بیجاپور برقرار گردید. اسماعیل عادل‌شاه، پس از تصفیهٔ سپاه و تقویت موقع خود، بیشتر راجگان و زمین‌داران اطراف بیجاپور را سرکوب کرد و فرمانبردار خود ساخت، نواحی احسن‌آباد/ گلبرگه را نیز که امیر برید در زمان اتحادش با کمال‌خان گرفته بود، از دست امیر برید بیرون آورد. در ۹۲۰ق امیربرید، به‌نام پادشاه دست‌نشاندهٔ خود محمودشاه سوم بهمنی، از سلطان‌قلی قطب‌شاه (۹۱۸ـ ۹۴۰ق) و برهان نظام‌شاه (۹۱۴ـ ۹۶۱ق) و علاءالدین عمادشاه (۹۱۰ـ ۹۳۶ق) برای یورش به بیجاپور یاری خواست و پس از آمدن نیروهای کمکی آن‌ها، به همراه محمودشاه به سوی بیجاپور تاخت و تا دروازه‌های شهر پیش رفت، اما از اسدخان سپه‌سالار عادل‌شاه شکست خورد و با سپاه کمکی رو به هزیمت نهاد و محمودشاه بهمنی و پسرش شاهزاده احمد به اسارت عادل‌شاه درآمدند. اسماعیل عادل‌شاه با محمودشاه و پسرش به احترام رفتار کرد و به درخواست محمودشاه، مراسم عروسی خواهر خود بی‌بی ستی با شاهزاده احمد را، که از زمان یوسف عادل‌شاه نامزد شده بودند، با شکوه فراوان در گلبرگه به‌جا آورد و آن‌گاه محمودشاه و عروس و داماد را به بیدر فرستاد و در آن‌جا محمودشاه باز زیر سلطهٔ امیر برید قرار گرفت. در این اثنا فرستادهٔ شاه اسماعیل صفوی، پادشاه ایران (۹۰۷ـ ۹۳۰ق)، به دکن، که نزدیک دو سال بود در بیدر اقامت داشت و امیر برید، به سبب مخالفت مذهبی، از بازگشت وی جلو می‌گرفت و نمی‌گذاشت تا محمودشاه بدو رخصت بازگشت دهد، از فرصت بهره جست و به اسماعیل عادل‌شاه از این موضوع شکایت برد. پس عادل‌شاه به محمودشاه و امیر برید پیامی در این‌باره فرستاد و از آن‌ها خواست تا فرستادهٔ شاه صفوی را با احترام روانهٔ کشورش سازند. امیر برید ناگزیر سفیر را رخصت بازگشت داد و سفیر، بیدر را به قصد بیجاپور ترک گفت. اسماعیل عادل‌شاه پس از پیشوازی گرم و شایان از سفیر، وی را از بندر دابول / مصطفی‌آباد روانهٔ ایران گردانید. گویند شاه‌اسماعیل صفوی عمیقاً تحت تأثیر این اقدام اسماعیل عادل‌شاه قرارگرفت و یکی از مقربان درگاه خود به‌نام ابراهیم‌بیگ ترکمان را با تحف و هدایای گران‌بها به سفارت نزد اسماعیل عادل‌شاه فرستاد و در نامه‌ای که همراه سفیر خود برای عادل‌شاه ارسال داشت وی را با القاب بزرگ شاهانه، مانند «مجدالسلطنه و الحشمة والشوکة والاقبال» خطاب کرد و عادل‌شاه از این خطاب شاهی چنان به وجد آمد که سفیر پادشاه صفوی را «به نوعی که زبان و بیان از وصف آن عاجز باشد به بیجاپور درآورده، نقارهٔ شادیانه بنواخت و به سبب موافقت لباس حکم فرمود که جملهٔ سپاه مغل‌زاده [یعنی سپاهیان شیعی ارتش عادل‌شاه] تاج دوازده ترک بر سر نهند و هر که تاج‌پوش نباشد او را به سلام نگذارند و دوازده گوسفند جرمانه از وی بگیرند... و نیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرک بر منابر فاتحهٔ سلامتی شاه اسماعیل می‌خوانده باشند.» (تاریخ فرشته، ۱۹/۲) اسماعیل عادل‌شاه در ۹۲۹ق برای بازستانی قلعهٔ رایچور و مدکل که به‌دست رای‌بیجانگر / ویجینگر، مملکت عمدهٔ هندوان در دکن، افتاده بود دست به لشکرکشی زد، اما گویا به سبب افراط در باده‌نوشی و زوال نسبی عقل و هوش بر اثر آن و در نتیجه دست زدن به یورشی ناگهانی و پیش‌بینی نشده، شکست سنگینی خورد و به بیجاپور بازگشت. در پی آن، به صوابدید سپه‌سالار خود اسدخان لاری، بر آن شد تا برضد رای بیجانگر و نیز امیر

اسماعیل عادل‌شاه

برید، با برهان یکم نظام‌شاه فرمانروای احمدنگر طرح دوستی و اتحاد انداخت. بدین منظور سیداحمد هروی صدر را که پیش‌تر به رسالت به ایران فرستاده شده بود، به احمدنگر فرستاد (۹۳۰ق). به کوشش سیداحمد هروی و شاه طاهر دکنی* و پس از چند بار رفت‌وآمد سفرا و مبادلهٔ نامه‌ها، سرانجام عادل‌شاه و نظام‌شاه در قصبهٔ سولاپور به دیدار هم شتافتند (رجب ۹۳۰ق) و پیمان دوستی بستند و برای تحکیم پیمان، مریم سلطان، دختر یوسف عادل‌شاه، به زنی نظام‌شاه داده شد. اما این دوستی دیری نپایید و سال بعد میان دو طرف، بر سر دژ سولاپور/ شولاپور، که قرار بود عادل‌شاه به جاگیر مریم‌سلطان بدهد ولی از دادن آن خودداری کرده بود، اختلاف افتاد و کار به جنگ کشید و نظام‌شاه به همراه علاءالدین عمادشاه فرمانروای برار به سولاپور لشکر کشید و آن دژ را به محاصره گرفت و امیر برید نیز به یاری او آمد. عادل‌شاه از بیجاپور به سولاپور تاخت و نظام‌شاه و همپیمانانش را بشکست و به هزیمت واداشت و به بیجاپور بازگشت. در ۹۳۴ق نظام‌شاه، که سال پیش با علاءالدین عمادشاه به‌هم زده و وی را بشکسته بود، به همراه امیر برید به بیجاپور تاخت، اما این بار هم جز شکست بهره‌ای نبرد و تن به بازگشت داد. اسماعیل عادل‌شاه در همان سال به صوابدید اسدخان لاری، با علاءالدین عمادشاه دیدار کرد و با وی پیمان دوستی بست و برای تحکیم این پیمان خواهر خرد خود خدیجه‌سلطان را به وی نامزد کرد. در ۹۳۵ق سپاهی را به یاری برهان نظام‌شاه، که مملکتش را بهادرشاه گجراتی گرفته بود، فرستاد. در ۹۳۶ق به سوی احمدآباد/ بیدر، که خزاین شاهان بهمنی در آن‌جا بود، تاخت و امیر برید را بشکست و به اسارت درآورد و بیدر را بگشود و خزاین شاهان بهمنی را به‌دست آورد و بخش بزرگی از این خزاین را به نجف و کربلا و مشهد فرستاد تا به زایران و مستحقان داده شود و بخشی را نیز به سید احمد هروی داد تا میان اهل فضل و علم و سپاهیان بیجاپور تقسیم کند. سپس امیر برید را آزاد کرد و بخشی از متصرفات پیشینش را بدو بازگرداند. وی، پس از گماشتن مصطفی‌خان شیرازی به حکومت بیدر، به بیجاپور بازگشت و آنگاه بیدر را به امیر برید داد؛ بدین‌شرط که قلعه‌های کلیان و قندهار را به دیوانیان عادل‌شاهی بسپارد. از آن‌جا که امیر برید به قول خود برای واگذاری برخی قلاع به گماشتگان عادل‌شاهی عمل نکرد، اسماعیل عادل‌شاه در ۹۳۸ق در پی گرفتن کلیان و قندهار برآمد. اما امیر برید از برهان نظام‌شاه یاری خواست و در پی حمایت نظام‌شاه از او، باز میان عادل‌شاه و نظام‌شاه (در کنار رود نلدرک؟) جنگ درگرفت و نظام‌شاه شکست خورد و به تختگاه خود احمدنگر گریخت. با این همه، اندکی پس از آن با پادرمیانی برخی بزرگان، دو طرف آشتی کردند و پس از دیداری با هم برضد قطب‌شاهیان گلکنده و عمادشاهیان برار متحد شدند. اقدام عادل‌شاه در رها کردن عمادشاه، که مدت‌ها متحد او بود و بازگذاشتن دست نظام‌شاه در یورش به قلمرو عمادشاه را بسیاری حرکتی ناجوانمردانه دانسته‌اند، گرچه در آن هنگام که سرزمین دکن (جنوب هند) به چند مملکت کوچک تقسیم شده بود اتحادها و پیمان‌های دوستی اغلب ناپایدار و زودگذر بود و با کوچک‌ترین رویدادی صف‌بندی‌ها تغییر می‌کرد. به هرحال، عادل‌شاه در ۹۴۰ق به سرزمین قطب‌شاهیان، یعنی تلنگ/ تلنگانه تاخت و قلعهٔ نلکنده را به محاصره گرفت، اما در اثنای محاصره بیمار گردید و درگذشت و پیکرش را به قصبهٔ کوکی بردند و در کنار آرامگاه پدرش به‌خاک سپردند. پس از اسماعیل، بنابر وصیتش، پسر بزرگ وی ملو بر تخت شاهی بیجاپور نشست، اما ملو به‌زودی در شادخواری فرو رفت و کار ملک را واگذارد و بیشتر امرا و مردم، حتی مادربزرگ خود پونجی‌خاتون، را از خود ناخرسند کرد و سرانجام نیز به سعی امرا، به‌ویژه اسدخان لاری، برکنار و کور گردید و جایش را به برادر کهتر خود ابراهیم داد. «اسماعیل عادل‌شاه حلیم و کریم و سخی بوده، از علو همت هرگز به دخل و خرج مملکت وانرسیدی و طریقهٔ عفو و اغماض را دوست داشتی... پیوسته با علما و فضلا و شعرا صحبت داشتی و مراعات ایشان واجب شناختی، و در علم موسیقی و شعر مهارت برافراشتی، و وفایی تخلص نمودی، و هیچ‌یک از سلاطین دکن به متانت و لطافت او سخن نگفته.» (تاریخ فرشته، ۲/۲۵ــ ۲۶) از دانشمندان و سرایندگان درگاه اسماعیل عادل‌شاه می‌توان از میرسید احمد هروی و شهیدی قمی نام برد.

منابع: برهان مآثر، ۱۶۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۴۹؛ تاریخ فرشته، ۲/۱۴ـ ۲۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۴۷؛ تتبع در هند، ۱۲۸ـ ۱۲۹؛ حدائق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین، ۸۹ـ ۹۱؛ الذریعه، ۹/۱۲۷۴؛ روز روشن، ۹۰۶ـ ۹۰۷؛ شمع انجمن، ۵۱۸؛ طبقات اکبری، ۴۴۲؛ کاروان هند، هفت، سی و هشت، سی ونه، ۶۶۳، ۷۹۴؛ مجمع‌الفصحا، ۱/۱۲۶ـ ۱۲۷؛ نشتر عشق، ۵/۱۶۶۰ـ ۱۶۶۱؛ نگاهی به ادب فارسی در هند، ۱۵۱؛

Iranica, 1/453; *A Socio-intellectual history of The*

Isnā'Ashari shi'is In India , 2/266-268,283,295.

برزگر

اسماعیل عبدالله (es.ma.il-e.ab.dol.lāh)، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی از مریدان شیخ ابوالفتح خلیفهٔ شیخ نظام‌الدین تهانیسری (ــ۱۰۲۴ق/ ۱۶۱۵م) بود. اسماعیل عبدالله به درخواست و با حمایت شیخ خود در حـ۱۰۶۳ق/۱۶۵۲م کتابی بانام معادن‌الحقایق در پرسش و پاسخ‌های کمیل و علی(ع) دربارهٔ حقیقت و توحید نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۱۷۷۳ در کتابخانهٔ مشرقیهٔ دارالعلوم‌الاسلامیه در پیشاور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۴۴/۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,265.

فتح‌نیا طبری

اسماعیل کوفی (es.mā.il-e.ku.fi)، سدهٔ هفتم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی به‌خواست یکی از دوستان خود، که از مریدان بهاءالدین زکریای مولتانی (ــ۶۶۶ق/ ۱۲۶۷م) بود، به مولتان سفر کرد و به خدمت بهاءالدین رسید و از محضر او بهره برد. اسماعیل کوفی سال‌های چندی را صرف آزمایش در کیمیا کرد و به مطالعهٔ آثار دانشمندان مسلمان پیشین، مانند جابربن حیان (ــ۱۶۰ق/ ۷۷۶م) و زکریای رازی (ــ۳۱۳ق/ ۹۲۵م) پرداخت. کوفی در ۶۹۹ق/ ۱۲۹۹م کتابی به‌نام مخزن حکمت در کیمیاگری نوشت. این اثر در نه باب است: ۱ــ بیان انواع کانی، ۲ــ آلاتی که در این صنعت به‌کار آید، ۳ــ اندر ارواح صنعت، ۴ــ تکلیس اجساد و احجار، ۵ــ تشمیع اجساد و احجار، ۶ــ حل و محلول و تدابیر آن، ۷ــ عقد و حل، ۸ــ تصعید اجساد و احجار، ۹ــ در انواع آب‌ها. دست‌نویس‌هایی از آن به شماره‌های ۴۲۰۹ و ۱۱۱۲۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و ۱۱۱۹/ ۴۱۷۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۲۸۹/۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۹۴/۱؛ ۳۵۰/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶۴۰/۱؛ ۳۱۹۱/۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,265.

فتح‌نیا طبری

اسماعیل میرتهی (es.mā.il-e.mir.te.hi)، محمد اسماعیل فرزند پیربخش، میرتهه ۱۲۵۰ـ ۱۳۳۶ق/۱۸۳۴ـ۱۹۱۷م، ادیب و شاعر شبه‌قاره. تبارش به قاضی حمیدالدین خجندی که همراه بابر، بنیادگذار دولت گورکانیان هند، به هند آمد و در سیکری نشیمن گزید، می‌رسید. محمد اسماعیل در زادگاه خود درس خواند. پس از آن در دفتر سرپرست مدرسه‌های میرتهه به کار پرداخت. در ۱۸۶۷م در مقام «صدر مدرسی فارسی» به سهارنپور رفت و سه سال در آن شهر ماند. در پی آن به مدرسهٔ معلمان اکبرآباد رفته برای آموزشگاه‌های ابتدایی کتاب‌های درسی فارسی و اردو نوشت و از حکومت هند لقب خان‌صاحب یافت. در ۱۸۹۹م بازنشسته شد. در ۱۹۱۴م به تشویق نواب عمادالملک شمس‌العلما مولوی سید حسین بلگرامی دیوان امیر خسرو دهلوی (ــ۷۲۵ق) را مرتب و مدون ساخت. وی در طریقت مرید غوث علی شاه پانی‌پتی بود. در نظم و نثر فارسی و اردو مهارت داشت و از او افزون بر کتاب‌های درسی بسیار، کلیاتی از غزلیات، قصاید و مثنویات به جای مانده است.

منبع: تاریخ ادب اردو، ۱۴۰؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۲۰۰-۲۰۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۵۹/۱؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۳۱۹/۲-۳۲۰؛ ذبیح لیلای سخن، «محمداسماعیل میرتهی»، هلال، جلد پانزدهم، شمارهٔ ۲ (مسلسل ۶۸)، خرداد ۱۳۴۶ش، صص۳۲-۳۵؛ همان‌جا، جلد پانزدهم، شمارهٔ ۳ (مسلسل ۶۹)، تیر ۱۳۴۶ش، صص۲۶-۳۳.

برزگر

اسماعیل نصرآبادی (es.mā.il-e.nasr.ā.bā.di)، میرزا اسماعیل فرزند میرزامحمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. پسرعمهٔ محمدطاهر نصرآبادی، مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی، است. چون عمویش میرزا غیاث به هند رفته و ملازم شاه جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، در دورهٔ شاهزادگی وی شده بود، وی نیز به هند رفت و در شمار ملازمان مهابت‌خان کابلی زمانه‌بیگ درآمد. در اوایل جوانی در هند درگذشت. از سروده‌هایش: «به فارسان طبیعت چو تنگ شد میدان ــ چگونه ابلق اندیشه را دهم جولان / سحرگهی نشکفتم درین چمن چون گل ــ که همچو غنچه گریبان من نشد دامان / به تازه هر نفسم غنچه‌ای شکفته شود ــ ز پاره‌های دل از دیده بر سر مژگان / به دهر مادر ایام از آن

سترون شد ــ که در زمانه ز مردی کسی نداد نشان.» □ «صبح، دلم چون ز قید خواب برآمد ــ طلعت یارم چو آفتاب برآمد / تیر کمانچه ز تاب گرمی مجلس ــ بهر شیاطین غم، شهاب برآمد.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۶۲ـ۶۶۳؛ الذریعه، ۷۳/۹؛ شام غریبان، ۳۶؛ کاروان هند، ۵۳ـ۵۴.

برزگر

اسیر قاینی، میرمحمدقاسم ← حیران قاینی

اسیر لکنویی (a.sir-e.lak.nu.i)، سیدمظفرعلی پسر میر مددعلی، ــ لکنو ۱۲۹۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان ابوالفضل عباس پسر امیرالمؤمنین علی(ع) است. اجداد وی به هندوستان رفته سرانجام در قصبهٔ امیتهی از توابع ملک اوده ساکن شدند. سید مظفرعلی در ده سالگی به همراه پدر به لکنو رفت و علوم عربی را در مدرسهٔ عم خود آموخت. در زمان نصیرالدین حیدر به محکمهٔ صدر امانت به مقام امینی رسید و پس از هشت سال درحکومت امجد علی‌شاه در محکمهٔ عالیهٔ وزارت، عهده‌دار وظیفهٔ میر منشی بود. در زمان واجد علی شاه ریاست دفتر یافت وبه خطاب تدبیرالدوله مدبرالملک میر نظام خان بهادر جنگ سرفراز شد. پس از زوال دولت اوده به صوبه‌داری کلکته رسید ودر زمان کلب علی خان، والی رامپور ملتزم وی شد. میر حیدر علی آتش از استادان اسیر و امیر احمد مینایی نیز از شاگردان وی بود. شش دیوان به زبان اردو داشت که یکی از آن‌ها در معجزات ائمهٔ طاهرین است. وی تصنیفات عربی،فارسی و هندی دارد. از آثارش: دیوان فارسی موسوم به گلشن تعشق (لکنو، ۱۸۹۵م)؛ شجرةالعروض (لکنو، ۱۹۱۵م)؛ کربلا نامه / ریاض‌المسلمین / کربلای معلا در رویداد کربلا و سوگواری امام‌حسین(ع) که آن‌را به نواب واجدعلی‌شاه، پادشاه اوده و نواب کلب‌علی‌خان رامپوری پیشکش کرده است (کانپور، ۱۳۱۴ق)؛ گلستان سخن؛ ریاض مصنف؛ گلدستهٔ امامت؛ دیوان منقبت؛ مثنوی درةالتاج؛ مثنوی معارج الفضایل؛ زرکامل عیار من شرح معیار الاشعار؛ رسالهٔ در بیان اضافات؛ رسالهٔ نشرح‌المعروف؛ فواید مظفریه؛ رسالهٔ عروض؛ مجموعهٔ سلام و مراثی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۳۲/۲؛ تاریخ اد اردو، سکسینه، ۲۶۰؛ تذکرهٔ فارسی گو شعرای اردو، ۱۷۸؛ حدیقة الشعراء، ۱۳۲/۱ـ۱۳۳؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۵۳۱/۱؛ الذریعه، ۷۵/۹؛ ۲۹۰/۱۷؛ ۲۲۴/۱۸؛ سخن شعرا، ۲۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۰۵۶/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۷۰، ۱۷۴۲؛ گل رعنا، ۳۹۳؛ مآخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۳۲۴/۲ـ۳۲۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۲۵۱/۶؛ نگارستان سخن، ۶ـ۷؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/230.

حجتی

اسیر ورامینی (a.sir-e.va.rā.mi.ni)،میر محمد قاسم رازی، ــ جناپور (دکن) ۱۰۰۹ق، شاعر ایرانی. در ریاضی، اخترشناسی و دیگر دانش‌های روزگارش مهارت داشت. در اواخر زندگی رهسپار هند گردید و سالی چند در نواحی گوناگون این سرزمین به‌سر برد، تا این‌که سرانجام به عبدالرحیم خان خانان از بزرگ‌ترین حامیان شاعران فارسی‌گوی در هند(ــ۱۰۳۶ق) پیوست و نزد او منصب میر عرضی یافت. از دیوان او تنها اشعار پراگنده‌ای مانده است.

منابع: شام غریبان، ۲۷؛ صبح گلشن، ۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۲۶/۳؛ کاروان هند، ۵۴ـ۵۵؛ مآثر رحیمی، ۸۵۵/۳ـ۸۶۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۰.

دانشنامه

اسیری رازی (a.si.ri-ye.rā.zi)، ابوالقاسم، معروف‌به میرقاضی، فرزند قاضی مسعود حسینی، ــ ۹۸۲ق، شاعر ایرانی. وی از سادات سیفی بود که از قزوین به ری و تهران آمده بودند. پدر وی قاضی مسعود جز آنکه مانند نیای او حرفهٔ قضاوت داشت، اهل نظم و نثر نیز بود و کتابی در انشا داشت. اسیری نخست در زادگاه خویش دانش‌اندوزی کرد. در جوانی به هندوستان رفت. در هند چند سال در ملازمت و نیز شاگردی حکیم شمس‌الدین محمد گیلانی، معروف به حکیم‌الملک، که از پزشکان و فلاسفهٔ دربار اکبری بود، سپری کرد و چندی نیز در ملازمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) زیست. گویا یکنواختی زندگی درباری او را بر آن‌داشت تا تغییری در زندگی خود بدهد؛ پس به دکن نزد برادر ناتنی خود قاضی بیگ که از بزرگان دکن و وکیل‌السلطنهٔ مرتضی نظام‌شاه دیوانه (ــ ۹۹۶ق) در احمدنگر بود، رفت. اما در آن‌جا نیز زندگی به میل او پیش نرفت. اسیری از دکن به ایران بازگشت و در زادگاهش درگذشت. اسیری شاعری غزل‌سرا بود. برخی از گذشتگان مانند اوحدی او را پیرو شیوهٔ اهلی شیرازی می‌دانستند. گلچین معانی او را از شاعران سبک وقوع می‌داند. از اسیری دیوانی در دست نیست و ابیات

پراگنده‌ای از او در تذکره‌ها برجای مانده است. گفتنی است در بسیاری از تذکره‌ها نام وی گوناگون و گاه اشتباه و به جای شاعران دیگر ضبط شده است. تذکره‌ها کتابی به نام دستورالانشا به او نسبت داده‌اند.

منابع: آتشکده، ۲۲۸؛ آیین اکبری، ۳۱۶/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۱۳؛ روز روشن، ۵۰-۵۱؛ شمع انجمن، ۵۲، ۵۳؛ کاروان هند، ۵۵، ۵۹؛ مجمع‌الخواص، ۸۲، ۸۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۰/۱-۱۷۱؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۹-۱۴؛ منتخب‌التواریخ، ۱۸۲/۳؛ نتایج‌الافکار، ۳۱؛ هفت اقلیم، ۵۸/۳، ۶۲؛ ۷۱؛ همیشه‌بهار، ۲۳.

ضبابی

اسیری شیرازی (a.si.ri-ye.ši.rā.zi)، بوعلی فرزند صحیفی شیرازی ذوالقدر، ـ پیش از ۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. پدرش شاعر و خوش‌نویس روزگار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) بود. اسیری به هند کوچید و گویا به دستگاه سلطنت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) راه یافت و درهمان‌جا در جوانی درگذشت.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۱۳؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ۲۷۷/۱؛ الذریعه، ۷۵/۱.۹؛ شمع انجمن، ۲۵۷؛ کاروان هند، ۵۹/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۲/۱؛ نتایج‌الافکار، ۵۱؛ هفت اقلیم، ۲۵۲/۱.

رسولی

اشارات بینش (e.šā.rāt-e.bi.neš)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار هفتاد و هفت شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره، نوشتهٔ سید مرتضی بینش حسینی مدراسی. نام کتاب به حروف ابجد بیانگر زمان پایان آن است. این تذکره در ۱۲۶۵ق نوشته شده و به نواب محمد غوث‌خان، متخلص به اعظم، حکمران کرناتک در هند پیشکش شده است. اشارات بینش در شرح حال شاعران هم‌روزگار مؤلف است و شمار زیادی از آنان در مجالس مشاعره‌ای که اعظم برپا می‌کرد، حضور می‌یافتند. مؤلف برای تألیف این تذکره کتاب‌های کلمات‌الشعرا، گلدستهٔ کرناتک، معدن‌الجواهر، صبح وطن و نتایج‌الافکار را منابع کار خود قرار داده است. بینش گه‌گاه به مقایسه و نقد اشعار هر شاعر نیز می‌پردازد. از اشعار منتخب در این تذکره پی می‌بریم که شاعران این عصر لغات هندی را خیلی آزادانه در زبان فارسی گنجانده‌اند و نیز می‌توانیم دربارهٔ زبان فارسی و روش شعری آن دوره اطلاعات کافی بدست آوریم. اشارات بینش نثری ساده و روان دارد، مگر در دیباچه که گاهی نثر مصنوع نیز وارد کرده است. این اثر در ۱۲۶۸ق در مدراس به چاپ رسیده است.

منابع: اشارات بینش، تحشیهٔ شریف حسین قاسمی، دهلی، ۱۹۷۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۵/۱-۳۴؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۶۴-۵۶۹؛ صبح گلشن، ۷۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۲۰/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۵؛ گلزار اعظم، ۱۱۹-۱۲۷؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Asiatic Society of Bengal, 68; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/900, 904.

حجتی

اشپرنگر (eš.pe.ren.ger)، الویس، تیرول اتریش ۱۸۱۳ـ۱۸۹۴م، خاورشناس اتریشی. از ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۶م در وین به فراگیری پزشکی و زبان‌های شرقی می‌پرداخت. در ۱۸۳۶م از کشورش به انگلستان کوچید و در ۱۸۳۸م به تابعیت دولت بریتانیا درآمد. در ۱۸۴۱م از دانشگاه لیدن در هلند در رشتهٔ پزشکی دانشنامهٔ دکتری گرفت. عنوان رسالهٔ دکتری او مبادی طب عرب در دورهٔ خلافت بوده است. اشپرنگر در ۱۸۴۳م از سوی شرکت هند شرقی انگلیس در سمت پزشک به هندوستان رفت و در ۱۸۴۴م رئیس دانشکدهٔ اسلامی دهلی شد. او در آن‌جا به انتشار هفته‌نامه‌ای به‌اردو پرداخت. در ۱۸۴۸م دبیر انجمن آسیایی بنگال شد و با همکاری تنی چند از علمای هند در سلسلهٔ آثار India bibliotheca شماری از کتاب‌های عربی، مانند فهرست کتب شیعهٔ شیخ طوسی، الاتقان فی علوم‌القرآن سیوطی، الاصابه فی تمییزالصحابهٔ ابن‌حجر عسقلانی، کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی و... را با تعدادی از کتاب‌های فارسی که موضوع آن‌ها در تاریخ عهد اسلامی هندوستان بود به‌چاپ رسانید. اشپرنگر مدت هیجده ماه در لکنو به سر برد و در آن‌جا فهرستی برای کتابخانهٔ شاهان اوده تدوین کرد، اما تنها یک‌جلد آن در ۱۸۵۴م در کلکته منتشر شد. وی از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۴م ریاست مدرسهٔ کلکته را بر عهده داشت. در ۱۸۵۴م به‌عراق، شام، مصر، مسقط و دیگر سرزمین‌های عربی سفر کرد و در این کشورها به خریداری کتاب‌های عربی پرداخت، چنان‌که در ۱۸۵۷م که از سمت خود در هندوستان کناره گرفت و به‌اروپا بازگشت، نزدیک به دو هزار نسخهٔ خطی به‌دست آورده بود که یک‌هزار و صد و

چهل جلد از آن‌ها به‌عربی بود. او بعدها همهٔ این کتاب‌ها را به کتابخانهٔ سلطنتی برلن داد. اشپرنگر از ۱۸۵۸ تا ۱۸۸۸م استاد زبان‌های شرقی دانشگاه برن سوئیس بود. در ۱۸۸۸م به هایدلبرگ رفت و در آن‌جا مدتی به‌تدریس پرداخت و سپس تا پسینگاه زندگانی خود به تألیف و ترجمه سرگرم بود. او با بیست‌وپنج زبان آشنا بود. از آثارش: زندگی و تعالیم محمد (۱۸۶۱ــ۱۸۶۵م) که در تألیف آن از تفاسیر قرآن و کتاب‌های ابن‌عبدالبر، ابن اثیر و ابن حجر عسقلانی بهره گرفت؛ تاریخ بسط سامی‌گری مبتنی بر جغرافیای باستانی عربستان (۱۸۷۵م)؛ بابل (۱۸۸۰م)، محمد و قرآن (۱۸۸۹م)؛ برگردان بخشی از مروج‌الذهب مسعودی به‌انگلیسی؛ راه‌های مراسلاتی و مسافرتی مشرق‌زمین (۱۸۷۵م)؛ ترجمهٔ بلعمی از تاریخ طبری و تاریخ پیامبران غزالی. از وی مقالاتی گوناگون نیز منتشر شده است که عبارتند از: «آیا سعدی شیرازی اشعار ریخته سروده است؟»؛ «دربارهٔ منشأ و تحول نگارش حقایق تاریخی در میان مسلمانان»؛ «شرحی بر برخی از رونوشت‌های اثر عربی با عنوان رسایل اخوان‌الصفا»؛ «شرحی بر رونوشت‌های جلد چهارم متن اصلی تاریخ طبری»؛ «نخستین جلد متن اصلی تاریخ طبری»؛ «نکاتی دربارهٔ چاپ اثر ابن خرداد به‌توسط باربیه دو منار و دربارهٔ مالیات زمین در عهد امپراتوری خلفا»؛ «واژه‌های بیگانه در قرآن»؛ «هند بیرونی» (۱۸۸۹م)؛ «هند بیرونی به‌روایت زاخاو» (۱۸۹۶م). همچنین برخی آثار به‌اهتمام او تصحیح و چاپ شدند: تاریخ یمینی از عتبی (دهلی، ۱۸۴۸م)؛ ارشادالقاصد الی‌اسنی‌المقاصد از ابن ساعد انصاری اکفانی (کلکته، ۱۸۴۹م)؛ فهرست کتب‌الشیعه و اسماءالمصنفین از محمدبن‌حسن طوسی با همکاری مولانا عبدالحق (کلکته، ۱۸۵۳ــ۱۸۵۵م)؛ آداب‌السمرقندی از شمس‌الدین سمرقندی (کلکته، ۱۸۵۴م)؛ الحسبة والاحتساب از محمدعلی تهانوی (کلکته، ۱۸۵۴م)؛ معجم‌المصطلحات‌العلمیة لدی‌المسلمین با همکاری محمدعلا (بنگال، ۱۸۵۴م)؛ الاصابة فی تمییزالصحابة از ابن حجر عسقلانی (کلکته، ۱۸۵۶ــ۱۸۸۸م)؛ الاتقان فی علوم‌القرآن از عبدالرحمان سیوطی؛ الاستبصار فیما اختلف من‌الاخبار از شیخ طوسی؛ تاریخ‌الخلفا از عبدالرحمان سیوطی؛ حدودالنحو از عبدالله فاکهی؛ الرسالة‌الشمسیه از نجم‌الدین کاتبی؛ القاموس‌المحیط از مجدالدین محمد فیروزآبادی؛ قسطاس‌المیزان از شمس‌الدین سمرقندی؛ کتاب‌الرجال از شیخ طوسی؛ الکشاف فی تفسیرالقرآن از ابوالقاسم زمخشری؛ مقالات حریری از قاسم حریری؛ نخبة‌الفکر از ابن‌حجر عسقلانی؛ نخبة‌الیمن از شیروانی؛ نوادر از قلیوبی؛ اصطلاحات‌الصوفیه از عبدالرزاق کاشانی؛ ...دو اثر دربارهٔ کتاب‌شناسی عربی؛ اسکندرنامه از نظامی گنجوی؛ کشاف اصطلاحات‌الفنون والعلوم از محمدعلی تهانوی؛ گلستان سعدی (چاپ و اعراب‌گذاری متن فارسی).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۶۵۸ـ۶۵۷/۱۱؛ الاعلام، ۸/۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۳؛ دایرة‌المعارف فارسی، ۱۴۵۳/۲؛ فرهنگ خاورشناسان، سحاب، ۳۲۹ـ۳۳۰؛ فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه، ۳۲۲ـ۳۲۰/۱؛ المستشرقون، ج۲ـ۱، ۶۳۲ـ۶۳۱/۱؛ معجم‌المطبوعات‌العربیه والمعربة، ۱۰۰۰ـ۹۹۹/۱؛

Dictionary of Indian Biography, 398.

جهان‌تاب

اشتیاق سرهندی (eš.ti.yāq-e.ser.hen.di)، شاه ولی‌الله، ــ ۱۱۵۰/۱۱۵۵ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نوادهٔ دختری شیخ عبدالاحد بن محمد سعید سرهندی بود و در کوتلهٔ فیروزشاه در دهلی می‌زیست. «از پیرزاده‌های سهرند... و بسیار متوکل و مشغول به حق بود.» در تفسیر قرآن نیز مهارت داشت. به اردو و فارسی شعر می‌سرود. در ۱۱۳۶ق که محمدفقیه دردمند به دهلی آمد اشتیاق به حضورش رسید و از او دانش آموخت. اشتیاق در شعر فارسی از میرزا عبدالغنی قبول کشمیری (ــ۱۱۳۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت و همچون او به ایهام‌گویی گرایش داشت.

منابع: باغ معانی، ۲۲ـ۲۳؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۲۶۶/۲ـ۲۶۷؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۴؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۱۶؛ تذکرهٔ فارسی گوی شعرای اردو، ۱۳ـ۱۴؛ جوئل، ۹ـ۱۰؛ الذریعه، ۷۶/۹؛ روز روشن، ۸۳ـ۸۵؛ سخن شعرا، ۲۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۱؛ صبح گلشن ، ۲۴ـ۲۵؛ صحف ابراهیم، ۹ـ۱۰؛ طبقات شعرای هند، ۱۵۴؛ گلشن هند، ۳۳ـ ۳۵؛ مخزن نکات، ۴۵؛ مجموعهٔ نغز، ۶۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۷/۶ـ ۳۹۸؛ نشتر عشق، ۱۵۱/۱ـ ۱۵۲؛ همیشه بهار، ۱۸؛

Dictionary of Indo - Persian Literature , 264.

برزگر

اشراق اصفهانی (eš.rāq-e.es.fa.hā.ni)، میرعبدالرزاق فرزند سید محمد فریدنی، ــ ۱۲۶۴ق، شاعر ایرانی. همروزگار ناصرالدین‌شاه قاجار بود. یک‌چند در اصفهان و تهران زیست. سپس راهی هندوستان شد و در بین راه چندی در شیراز، در

خانهٔ رضاقلی‌خان هدایت ماند. سرانجام به هند رفت و هندو شد. از اشعارش مگر دو سه بیت چیزی در دست نیست.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۳۶/۱؛ الذریعه، ۷۷/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۲۸/۱؛ مجمع‌الفصحا، ۱۳۴/۴؛ مکارم‌الآثار، ۱۷۵۶/۵.

مرادی

اشرف، وحید ← وحید اشرف

اشرف الٰه‌آبادی (aš.raf-e.e.lāh.ā.bā.di)، شاه محمد حسن فرزند شاه محمد زمان فرزند شاه رفیع‌الدین، ــ ۱۲۶۵ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پیرو طریقهٔ قادری بود. خلیفهٔ پدرش بود و پس از درگذشت وی بر مسند ارشاد نشست. وی به اردو نیز شعر می‌سرود و در گفتن مادهٔ تاریخ بسیار ماهر بود. از آثارش: مثنوی عرفانی معدن فیض که آن را در ۱۲۵۵ق سروده است؛ (لکنو، ۱۲۶۶ق)؛ نظم کیدانی که سرودهٔ ۱۲۵۲ق است (هند، ۱۲۶۷ق)؛ ترجمهٔ منظوم خلاصة الصلاة لطف‌الله نسفی، مشهور به فاضل کیدانی (ــ ح ۹۰۰ق)،که در نماز است و شاید همان اثر پیشین باشد.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۱/۷؛ ۱۲۶۴/۸-۱۲۶۵؛ گلشن همیشه بهار، ۷۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۶۴؛ نگارستان سخن، ۸.

برزگر

اشرف پنجابی، محمداشرف فاروقی منچری ← محمداشرف فاروقی

اشرف تتوی (aš.raf-e.ta.ta.vi)، میرمحمدحسینی، فرزند میر عبدالکریم سندی، ملقب به امیرخان و متخلص به ملتفت، (ــ ۱۱۳۱ق)، فرزند میرابوالبقا فرزند میرابوالکاظم، معروف به کاظم‌خان نمکین، ز ۱۱۳۱ق، نویسنده و منشی شبه قاره. اشرف از نسل سادات حسینی هرات بود و از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) در هند می‌زیستند. پدرانش در سند لقب امیرخانی داشتند و ازاین‌رو ایشان و نوادگانشان را سادات امیرخانی نیز نامیده‌اند. پدرش در دستگاه اورنگ زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) برآمد و در بیست‌وپنجمین سال پادشاهی وی منصب داروغهٔ جانمازخانه یافته رفته‌رفته عنوان‌هایی مانند ملتفت‌خان، خانه‌زادخان، میرخانه‌زادخان، میرخان و امیرخان یافت. وی به فرمان اورنگ‌زیب به حکومت کابل نیز منصوب شد. از نامه‌های اورنگ‌زیب به عبدالکریم پیدا است که وی از معتمدان نزدیک پادشاه بود. عبدالکریم بسیاری از نامه‌های اورنگ‌زیب را رونویسی کرده نزد خود نگه‌می‌داشت. سادات در ۱۱۳۱ق به‌تازگی وی را به دیوان صدر نشانده بودند که چشم برجهان فروبست. پسرش، اشرف که پس از پدر لقب امیرخانی یافت، پس از گذشت زمانی اندک از مرگ پدرش، در همین سال، نامه‌های اورنگ‌زیب به وی راگرد آورده با دیباچه‌ای و نامه‌هایی از هم‌او به شایسته‌خان، اسدخان، شاهزاده محمداعظم و دیگر کسان همراه‌کرد و به‌نام پدرش ــ عبدالکریم ــ رقایم کرایم نامید. اشرف هر یک از نامه‌ها را زیر عنوان ارشاد آورده است. این اثر، در نامه‌هایش، حاوی راهنمایی‌هایی برای نوشتن نامه‌های رسمی‌تر، برای منشیان و نیز راهنمایی‌های مهم سیاسی و نظامی است. دست‌نویس‌هایی از این اثر در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور (به شمارهٔ 57PPeii3)، در گنجینهٔ شیرانیِ همین کتابخانه (به شماره‌های ۳۳۹۶/۳۹۲/۳، ۳۱۷۴/۱۶۹/۲، ۳۸۰۷/۷۷۴ و ۶۶۱/۲)، در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به شماره‌های N.M.1958-262/9 و N.M.1958-260/19) درکتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به شماره‌های ۹، ۸۷۶ عا (۲) اش ــ ۹، ۸۷۰ سرخوش و ۹، ۱۸۷۶اش)، در کتابخانهٔ مولوی محمدشفیع در لاهور (به شماره‌های ۱۰۷/۴۸ و ۱۱۲/۴۹)، درکتابخانهٔ آرشیو ملی در اسلام‌آباد (به شمارهٔ ۵۴)، در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به شماره‌های Add,26,239، Or.1643 [با کمی تغییر به شمارهٔ Add.8912])، در کتابخانهٔ بارذنگ در دهلی (به شمارهٔ ۲۰۷) و نیز درکتابخانه‌های بودلیان، انجمن آسیایی بنگال و دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: آداب عالمگیری، ۱۲/۱-۱۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۳۵/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۱/۲، ۸۳۳؛ ۵۵۹/۳؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۶۷، ۳۷۰-۳۷۱، ۵۶۰؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۴۶-۴۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۱/۱-۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۲/۵، ۲۳۶-۲۳۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۹۵-۳۹۶؛ مقالات‌الشعرا، ۷۷۸-۷۷۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/400-401; 3/974; *A concise Descriptive Catalogue of the Persian Muanuscripts in the salarjung Museum and Library*, 3/129; *Dictionary of Indo-Persian*

Literature, 94; *Mughals in India* ,84,88-89.

م.اسماعیل‌پور

اشـــــــرف جـــــــهانگیری (aš.raf-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، محمداشرف‌خان، متخلص به اشرف، فرزند منشی بشارت‌خان، نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، ادب‌پژوه و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای مکندیه از بخش‌های مانک‌گنج زاده شد. چون مانک‌گنج و مضافات آن پیش از این از بخش‌های جهانگیرنگر یا داکای کنونی بوده است، از این رو اشرف‌خان خود را جهانگیرنگری می‌خواند. از تاریخ تولد و مرگ وی آگاهی نداریم. اما تاریخ چاپ کتاب‌های اشرف‌خان و هم‌روزگار بودن او با عبدالغفور نساخ* شاعر و تذکره‌نویس بنام فارسی و اردوزبان نشان می‌دهد که اشرف‌خان در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری زندگی می‌کرده است. وی همواره در کلکته روزگار به سر برد. آموزگاری پیشه کرد و در مدرسهٔ عالی کلکته به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. همچنین از بررسی آثار اشرف‌خان می‌توان پی برد که وی زبان‌های فارسی، عربی و اردو را نیک می‌دانسته است. او به‌ویژه در دستورزبان فارسی، از دانش گسترده برخوردار بود. او در سخنوری از شاگردان مولوی احمدعلی احمد مؤلف تذکرهٔ هفت آسمان بود. مولوی احمدعلی در تذکرهٔ خود در ذکر «چند مصرع‌گویان بسمله» مطلع‌های دو مثنوی از سروده‌های اشرف‌خان را آورده است. اشرف‌خان مادهٔ تاریخ را هم نیکو می‌سرود. از سروده‌های وی مثنوی از نجم بختیاری در کلکته چاپ و منتشر شده است (۱۸۸۹م). از دیگر آثارش: ۱ــ نجم‌السعادت که رساله‌ای در آموزش زبان فارسی به کودکان است. حکیم عبدالرحمان در ثلاثهٔ غساله از چاپ این رساله در کلکته سخن گفته است (۱۸۹۰م). اما به نوشتهٔ محمدکلیم سهسرامی در خدمتگزاران فارسی در بنگلادش گمان می‌رود که حکیم عبدالرحمان تنها بخش‌های یکم و دوم این رساله را دیده است، زیرا بخش سوم آن نیز با نام نجم‌السعادت (حصهٔ سوم) مسمی به اسلوب شگرف در کلکته چاپ و منتشر شده است. بخش سوم این رساله برای مکالمهٔ دانشجویان زبان فارسی است و در قالب پرسش و پاسخ تدوین گردیده است؛ ۲ــ ترکیب عبارت که دستور زبان فارسی برای دانشجویان است (کلکته، ۱۳۰۹ق)؛ ۳ــ رسالهٔ حروف تهجی که در آموزش زبان فارسی به کودکان است. در این رساله، تفصیلات حروف الفبای فارسی و اردو، اسم‌های مفرد و مرکب و معانی آن‌ها بیان شده است. رسالهٔ حروف تهجی تا پیش از افول زبان فارسی در بنگاله، سال‌ها در مدرسه‌های این سرزمین تدریس می‌شده است (کلکته، ۱۳۱۸ق). در ثلاثهٔ غساله از این رساله با نام مفتاح‌التهجی یاد شده است؛ ۴ــ نگار اشرف که در آموزش زبان فارسی به کودکان است (کلکته، ۱۹۰۰م)؛ ۵ــ تعلیم اشرف (حصهٔ سوم سلسلهٔ اشرف) که در آموزش زبان فارسی به کودکان است. در این کتاب کلمه‌های دو حرفی و سه حرفی به ترتیب حروف ابجد و مصادر فارسی با معنی آن‌ها به اردو، همراه با مثال‌ها به فارسی گردآوری شده است. قاعدهٔ ساختن فعل مضارع و دیگر افعال را نیز نویسنده از رسالهٔ مختصر اشتقاق نوشتهٔ احمدعلی احمد برگرفته است. از آمدن «حصهٔ سوم سلسلهٔ اشرفیه» در برابر نام این کتاب، چنین بر می‌آید که اشرف‌خان میان این اثر و نگار اشرف بخش دومی هم در آموزش زبان فارسی به کودکان نوشته، که نشانی از آن به‌جا نمانده است (کلکته، ۱۹۰۰م).

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۲۲،۱۱۱،۱۱۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۶۲-۱۶۷؛ هفت آسمان، ۱۷۳.

نوش‌آبادی

اشرف‌خان میرمنشی ← اشرف مشهدی

اشرف دهلوی (aš.raf-e.deh.la.vi)، اشرف‌الدوله اشرف‌علی‌خان، ح ۱۲۴۲ق ــ   ، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی‌تبار شبه قاره. تبارش به میرجمال‌الدین عطاءالله دشتکی شیرازی، مؤلف روضة‌الاحباب، می‌رسید. پدرش اشرف‌علی‌خان از امرای بلندپایهٔ دربار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) بود و در دستگاه او مقام داروغگی خلعت‌خانه را داشت. اشرف نخست در دهلی نشیمن داشت اما در پی آشفتگی اوضاع آن شهر، پس از کشته شدن احمدشاه گورکانی (۱۱۶۷ق) و یورش احمدشاه ابدالی پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ــ ۱۱۸۶ق) به آن‌جا، دهلی را ترک گفت و در لکنو نشیمن گزید. نقش‌علی، مؤلف باغ معانی که اشرف را از نزدیک می‌شناخت، درباره‌اش می‌نویسد که وی «از اوایل سن شباب الی یومنا [یعنی ۱۱۹۲ق، زمان تألیف باغ معانی] که سال حیاتش از پنجاه تجاوز کرده بود، به فن شعر و کلام موزون کمال شوق و شعف بلکه فریفتهٔ سخن است و همواره اوقات حیات را مصروف به نوشتن و خواندن اشعار و

انتخاب سفینه‌ها و دواوین اساتذه داشته.» (باغ معانی، ۲۵) اشرف پس از سال‌ها کوشش و گردآوری شرح احوال و گزیدهٔ سروده‌های سرایندگان فارسی‌گوی، در لکنو تذکرةالشعرایی به‌نام نواب آصف‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق)، تألیف کرد و توسط سلام‌الله خان از نظر آصف‌الدوله گذرانید، «لکن این کوشش او به‌جایی نرسید و نرسانید و [اشرف] به عمر هشتاد و پنج سال ازین سرای سپنج رخت بیرون کشید.» (روز روشن، ۵۲) چنان‌که از نوشتهٔ سودای دهلوی (ــ ۱۱۹۵ق) در عبرت‌الغافلین دریافت می‌شود، اشرف پس از پانزده سال کوشش تذکره‌ای در شرح احوال شعرای قدیم و جدید فارسی‌گوی مشتمل بر صدهزار بیت از گزیدهٔ اشعار سرایندگان ترتیب داد و آن را بـرای اصلاح نـزد محمد فاخر مکین بـرد. مکین بـر سروده‌های بسیاری از شاعران نامدار که در این تذکره آمده بود خط کشید. اشرف آنگاه تذکره را برای داوری نزد دوست خود سودا برد و سودا چون از کار مکین آگاه گردید عبرت‌الغافلین را به فارسی در هجو مکین و ردکار او نوشت. امروزه دانسته نیست که از تذکرهٔ اشرف نسخه‌ای به‌جا مانده است یا نه. اشرف خود نیز گه‌گاه شعر می‌سرود و به‌نام خود تخلص می‌کرد.

منابع: باغ معانی، ۲۵-۲۶؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۶۶۵/۲-۶۶۶؛ تـاریخ تـذکره‌های فـارسی، ۱۸۳/۱-۱۸۴؛ روز روشن، ۵۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۷.

برزگر

اشـــرف ظـــفر (aš.raf.za.far) ، سیده اشرف ظفر فرزند سید محمدعلی‌شاه بخاری، لاهور ۱۹۳۹م ــ ، بـــــانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس و سپس دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. بعدها به ریاست دانشکدهٔ دولتی دخترانه در فیصل‌آباد گمارده شد. گذشته از اردو و فارسی، به زبان‌های پنجابی و انگلیسی نیز تسلط دارد. به سید علی همدانی ارادت می‌ورزد. از آثارش: امیرکبیر سیدعلی همدانی، معروف به شاه همدان؛ تصحیح چهل اسرار سیدعلی همدانی؛ تصحیح اوراد فتحیهٔ سیدعلی همدانی؛ تصحیح مناجات‌نامهٔ سیدعلی همدانی؛ تصحیح خلاصة‌المناقب تألیف نورالدین جعفر بدخشی در مناقب میر سیدعلی همدانی (اسلام‌آباد، ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۵م)؛ الفاطمه که شرح زندگی حضرت فاطمه(س) است؛ سید علی همدانی و امام خمینی.

منابع: خلاصة‌المناقب، مقدمه؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۵؛ گنج شایگان، ۷۹؛ گنجینهٔ دانش، ۱۳۱.

دانشنامه

اشرف‌علی تهانوی (aš.raf.a.li-ye.ta.hā.na.vi) ، محمد اشرف‌علی فرزند عبدالحق، روستای تهانه از توابع مظفرنگر (هند) ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۸۰ ــ ۶ رجب ۱۳۶۲ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ شبه‌قاره. مقدمات علوم را نزد مولانا فتح محمد تهانوی و مولوی منفعت‌علی دیوبندی آموخت. در مدرسهٔ دیوبند، بیشتر کتاب‌های منطق و حکمت و برخی کتاب‌های فقه و اصول را از محمودحسن محدث دیوبندی، بیشتر کتاب‌های فقه و اصول و برخی کتاب‌های حدیث را از مولانا محمود، فنون ریاضی و مواریث را از سید احمد دهلوی، حدیث و تفسیر را از یعقوب بن مملوک علی نانوتوی فراگرفت. در ۱۳۰۱ق از تحصیل در مدرسهٔ دیوبند فارغ گردید. آنگاه به عربستان سفر کرد و حج گزارد و در طریقت به شیخ امدادالله تهانوی دست ارادت داد و مدتی در ملازمتش در مکه به سر برد. به هند بازگشت و مدتی دراز در مدرسهٔ جامع‌العلوم کانپور به تدریس پرداخت و در عین حال از اذکار و اشغال صوفیانه نیز غافل نبود. سرانجام حالات صوفیانه چندان بر او غلبه کرد که تدریس را ترک گفت و به گشت‌وگذار در اطراف و اکناف هند پرداخت. بار دیگر به عربستان سفر کرد و مدتی در کنار پیرش به سر برد. در بازگشت به هند (۱۳۱۵ق) مدتی را در کانپور و خیرآباد گذراند و در اواخر عمرش در زادگاه خود رحل اقامت افکند. اشرف‌علی دانشمند دینی، صوفی، واعظ و نویسنده‌ای برجسته بود و آثار فراوانی در موضوعات گوناگون، مانند تفسیر، حدیث، منطق، کلام، عقاید و تصوف از خود به یادگار گذاشته است. وی از شیفتگان مولوی بود و در مجالس وعظ خود از ابیات مثنوی معنوی فراوان بهره می‌برد. بیشتر آثارش به اردو است. از آثارش: ۱ــ رونمای مثنوی (دهلی، ۱۳۱۹ق) که برگردان و گزارش اردوی برخی اشعار مقدمهٔ مثنوی مولوی است؛ ۲ــ کلید مثنوی که گزارش اردوی دفترهای شش‌گانهٔ مثنوی مولوی است. شرح دفترهای اول و ششم را خود اشرف‌علی نوشت، اما بقیهٔ چهار دفتر را او تقریر کرده و برادرزاده‌اش شبیر احمد و حبیب‌احمد کیرانوی تحریر کرده‌اند و تحریر آن دو به ترتیب شرح شبیری و شرح حبیبی نام دارد. کلید مثنوی در کانپور و نیز در ۱۳۶۰ق در دیوبند به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ عرفان حافظ که در ۱۳۲۷ق نوشته و گزارش عرفانی غزل‌های حافظ، به‌زبان

اردو، تا ردیف «د» است (کراچی، ۱۳۹۶ق)؛ ۴ــ انوارالوجود فی اطوارالشهود به‌عربی؛ ۵ــ التجلی‌العظیم فی احسن تقویم به‌عربی؛ ۶ــ سبق‌الغایات فی نسق‌الآیات به‌عربی؛ ۷ــ بیان‌القرآن که ترجمه و تفسیر قرآن به اردو است (دهلی، ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶م)؛ ۸ــ بهشتی زیور به اردو که چکیدهٔ تعلیمات اسلامی است و برای زنان نوشته شده است؛ ۹ــ فتاوی؛ ۱۰ــ الاکسیر فی ترجمة‌التنویر؛ ۱۱ــ تحذیرالاخوان عن تذویرالشیطان؛ ۱۲ــ القول‌البدیع فی اشتراط‌المصر للتجمیع؛ ۱۳ــ القول‌الفاصل بین‌الحق والباطل؛ ۱۴ــ تنشیط‌الطبع در قرائت سبعه؛ ۱۵ــ التکشف عن مهمات‌التصوف؛ ۱۶ــ تربیة‌السالک و تنجیة‌الهالک؛ ۱۷ــ التأدیب لمن له فی‌العلم والادب نصیب؛ ۱۸ــ البوادر والنوادر؛ ۱۹ــ معارف‌العوارف (چاپ هند) که برگردان اردوی عوارف‌المعارف شهاب‌الدین سهروردی (ــ ۶۳۲ق) است؛ ۲۰ــ مسائل‌السلوک من کلام ملک‌الملوک فی‌العربیه مع رفع‌الشکوک در دو جلد در تصوف (چاپ: جلد یکم در تهانه بهون، ۱۹۱۹م، جلد دوم در دهلی)؛ ۲۱ــ التنبیه‌القربی فی تنزیه ابن‌العربی (تهانه بهون، ۱۳۴۶ق) به‌اردو؛ ۲۲ــ التشریف لمعرفة‌الاحادیث‌التصوف فی ترجمتها‌الموسومه به تکمیل‌التصوف فی تسهیل‌التشرف به اردو (دهلی، ۱۳۴۲ق / ۱۹۲۴م)؛ ۲۳ــ آئینهٔ تربیت خلاصهٔ تربیت‌السالکین به‌اردو (دهلی، ۱۹۲۷م)؛ ۲۴ــ لب مثنوی معنوی که برگردان اردوی گزیده‌ای از مثنوی معنوی است (دیوبند، ۱۹۱۵م)؛ ۲۴ــ امدادالمشتاق که در ۱۹۸۰م به‌کوشش نثار احمد فاروقی در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۲۵ــ مرقومات امدادیه که به‌کوشش نثارعلی فاروقی در دهلی چاپ شده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۷۹۳/۲؛ بر صغیر پاک و هند مین تصوف کی مطبوعات، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۷۵، ۷۶، ۱۳۸، ۱۶۸، ۳۰۸، ۳۳۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۹۴، ۳۱۴؛ دانشنامهٔ قرآنی، ۵۴۱/۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۹۱-۶۹۳، ۱۲۸۰؛ نزهة‌الخواطر، ۵۶/۸-۵۹.

برزگر

اشرف‌علی گلشن‌آبادی ← عبدالفتاح گلشن‌آبادی

اشرف مازندرانی (aš.raf-e.mā.zan.da.rā.ni)، محمد سعید فرزند محمد صالح، اصفهان حـ ۱۰۳۵ــ مونگیر از توابع پتنا ۱۱۱۶ق، شاعر،نقاش و خوش‌نویس ایرانی. پدرش از علمای عصر و مادرش دختر محمد تقی مجلسی(ــ ۱۰۷۰ق) بود. وی در اصفهان بالید. علوم فقهی را نزد پدر و میرزا قاضی شیخ الاسلام و آقا حسین خوانساری خواند و در شعر شاگرد صائب تبریزی بود و خط را از عبدالرشید دیلمی (ــ۱۰۸۱ق)،خواهرزادهٔ میرعماد، آموخت ودر هنر نقاشی نیز مهارت داشت. در ۱۰۷۰ق به هند رفت و به ملازمان اورنگ زیب پیوست و پادشاه او را به تعلیم دخترش، زیب النساء بیگم (ــ ۱۱۱۳ق)، گماشت. در ۱۰۸۳ق به اصفهان بازگشت، ولی در اواخر عمر باز رهسپار هند شد و در عظیم آباد پتنا به دستگاه عظیم‌الشأن، نوهٔ اورنگ‌زیب، پیوست. مؤتمن الدوله بهادر (ــ۱۱۵۳ق)، ابراهیم‌خان علی‌مرادخان و میرمعزالدین محمد موسوی (۱۰۵۰) از شاگردان او هستند. پس از مرگ، پیکرش را در مونگیر به خاک سپرند. اشرف در انواع شعر از قصیده، غزل و رباعی دست داشت. دیوان شعری از وی نزدیک هفت‌هزار بیت از قصاید،ترکیبات، مراثی، مقطعات، معمیات، مثنویات، غزلیات، رباعیات و مفردات به جا مانده است. دیوان او در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۷۳ق). اثر دیگر او مثنوی قضا و قدر، نزدیک به هفت‌صد بیت است. شعر اشرف ساده و روان و برکنار از پیچیدگی‌های لفظی و معنوی است. از ممدوحان او پدرش محمدصالح مازندرانی، نیای مادری‌اش محمدتقی مجلسی، صائب تبریزی، سید حسین خلیفه‌سلطان و فرزندان او، آقا حسین خوانساری و زیب‌النساءبیگم را می‌توان یاد کرد. تنها فرزندش محمد امین نیز شاعر بود و دانا تخلص می‌کرد.

منابع: آتشکده، ۸۶۵/۲-۸۶۸؛ بهارستان سخن، ۵۸۷-۵۸۸؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۵-۱۶؛ پیمانه، ۹۱-۱۱۲؛ تذکرهٔ حزین، ۶۹؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۷۳۰/۴-۱۷۴۸؛ تذکرهٔ نصر آبادی، ۱۸۱-۱۸۲؛ جونل، ۹؛ دیوان اشعار اشرف مازندرانی، مقدمه؛ الذریعه، ۷۸/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۴۲/۲؛ سرو آزاد، ۱۱۶-۱۱۹؛ شام غریبان، ۴۱؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۸۱-۸۴؛ شمع انجمن، ۳۲؛ شهر آشوب در شعر فارسی، ۶۹-۷۵؛ صحف ابراهیم، ۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۶۱۴؛ قصص العلماء، ۲۲۸-۲۳۰؛ کاروان هند، ۷۰-۷۱؛ کلمات‌الشعراء، ۷؛ مآثرالکرام، ۱۱۶-۱۱۸؛ مجمع‌النفایس، ۲۲-۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۹۷-۲۰۳؛ منتخب‌اللطایف، ۷۰-۷۱؛ نتایج‌الافکار، ۵۴-۵۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۲/۶-۳۱۳؛ نشتر عشق، ۱۰۳/۱-۱۰۷؛ هفت آسمان، ۱۵۸-۱۵۹؛ همیشه بهار، ۳۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 94.

دانشنامه

اشرف مشهدی (aš.raf-e.maš.ha.di)، میرمحمد اصغر، معروف به اشرف‌خان میرمنشی، ـ ۹۸۳ق، دبیر، خوش‌نویس، شاعر و دولتمرد ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از سادات حسینی مشهد (یا هرات) بود. برخی منابع او را از سادات عربشاهی سبزوار گفته‌اند. وی که «به حسن خط و انشا ممتاز بود» (طبقات اکبری، ۱۵۳/۲) و «در خطاطی و خوش‌نویسی به هفت‌قلم استاد، خصوص در تعلیق و نسخۀ تعلیق [/ نستعلیق] سرآمد روزگار و یگانۀ دهر بود» و علم جفر را به خوبی می‌دانست (مآثرالامرا، ۷۳/۱)، به خدمت همایون شاه گورکانی پیوست (دست‌کم از ۹۵۴ق) و در دستگاه او ترقی کرد و به منصب و شغل میرمنشی رسید و هنگامی که همایون، پس از بازگشت از ایران، در افغانستان به سر می‌برد و برای بازیابی تاج و تخت از دست رفتۀ خود می‌کوشید به او خدمات شایانی کرد و در رکاب او به هند رفت. همایون پس از بازگرفتن تاج و تخت شاهی (۹۶۲ق)، وی را شغل میرعرضی و میرمالی داد. هنگامی که همایون درگذشت (۹۶۳ق) و تردی‌بیگ حاکم دهلی در برابر هیموی بقال تاب نیاورد و تن به گریز داد میرمحمداصغر نیز از امرایی بود که همراه تردی‌بیگ گریخت. ازاین‌رو، بیرم‌خان، سپه‌سالار جلال‌الدین اکبر گورکانی، چون تردی‌بیگ را به جرم سستی و عدم مقاومت در برابر دشمن به قتل آورد میرمحمداصغر را هم به زندان انداخت. وی پس از آزادی از زندان به سفر حج رفت (به روایتی نیز وی پس از کشته شدن تردی‌بیگ، از بیم آن‌که به سرنوشت او گرفتار آید بگریخت و به قصد حج به عربستان سفر کرد). در بازگشت به هند، در سال پنجم پادشاهی اکبر (۹۶۸ق)، هنگامی که اکبر رهسپار سرکوبی بیرام‌خان بود، به خدمت او رسید. اکبرشاه وی را بنواخت و بر منصبش بیفزود و در سال ششم پادشاهی‌اش (۹۶۹ق)، در بازگشت از مالوه، وی را به لقب اشرف‌خان مخاطب ساخت. اشرف‌خان از آن پس پیوسته در خدمت جلال‌الدین اکبر به سر می‌برد و در مواقع مهمی چون شورش خان‌زمان علی‌قلی‌خان، متخلص به سلطان، و برادرش بهادر در ۹۷۳ق مأموریت‌هایی خطیر بدو واگذار می‌شد. سرانجام هنگامی که همراه خان‌خانان منعم‌خان در بنگاله به سر می‌برد در شهر گور / لکهنوتی درگذشت. در زمان مرگ منصب دوهزاری داشت. اشرف‌خان از برجسته‌ترین خوش‌نویسان روزگار خود بود. شاگردش ملا قاطعی هروی (ـ ۱۰۲۴ق) در این باره می‌نویسد که «میر [اشرف‌خان] منشی بی‌بدل بودند و خوش‌نویس زمان خود، و نسخ ایشان چنانست که خط‌های یاقوت کمی ندارند، و ثلث ایشان به خط ملا عبدالله طباخ موافق و شبیه است و ریحان ایشان پیش اهل تحقیق گردیده که بهتر از یاقوت مستعصمی نوشته‌اند... و تمام فرامین که در هندوستان نوشته شده اکثر خط شریف ایشانست... و سامان از حد و نهایت بیرون داشتند و در ولایت هند منزل‌ها و عمارت‌های لطیف دلگشای فرح‌افزای ساخته‌اند.» (مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۵۳) وی گاهی شعر هم می‌سرود و ابیاتی از او در تذکره‌ها نقل شده است. از سروده‌هایش: «تا رسیده ز کف ساقی دوران جامی ـ می‌رسد سنگ ملامت به سبویم چه کنم.» □ «ماییم به عالم که دل شاد نداریم ـ ناشاد دلی چون دل خود یاد نداریم.» □ «بی‌غش نمود چون زر خالص عیار عشق ـ آن به که نقد عمر کنم صرف کار عشق / تا صفحۀ جمال تو گل‌گل شکفته است ـ بلبل صفت مراست به دل خار خار عشق.»

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۶۸/۱؛ اکبرنامه، ۵۰۳/۱؛ تاریخ الفی، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۸۹، ۷۴۵، ۷۴۶؛ تذکرۀ خوشنویسان، ۲۴، ۸۶، ۱۲۵؛ تذکرۀ همایون و اکبر، ۷۸، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۸؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۲۱/۱، ۲۲۳؛ شام غریبان، ۲۹؛ شمع انجمن، ۶۲؛ طبقات اکبری، ۱۵۳/۲؛ کاروان هند، ۶۰-۶۱؛ مآثرالامرا، ۷۳/۱-۷۵؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۵۳، ۲۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۵/۱؛ مرآة‌العالم، ۴۷۹-۴۸۰؛ منتخب‌التواریخ، چاپ توفیق سبحانی، ۱۲۶؛ نشتر عشق، ۱۰۳/۱؛ هفت اقلیم، ۲۰۸/۲؛

A' in-i-Akbari, 1/107, 423; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,94; *Tarikh-i-Akbari*, 117,120,122,123,225,239.

برزگر

اشک (ašk)، محمدخلیل علی‌خان، ز ۱۲۱۵ق، نویسنده و مترجم شبه‌قاره. از زندگی وی ظاهراً هیچ‌گونه آگاهی در دست نیست، مگر آن‌که از منشیان دانشکده یا کالج فورت ویلیام در کلکته بوده است. از آثارش: داستان امیرحمزه (کلکته، ۱۲۱۵ق، کراچی، ۱۳۹۵ق) که برگردان اردوی حمزه‌نامه است و اشک آن‌را به‌خواهش جان گلکریست (۱۷۵۱ ـ ۱۸۴۱م)، سرپرست کالج فورت‌ویلیام در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۱م ساخته است (کلکته، ۱۲۱۵ق، کراچی ۱۳۹۵ق)؛ ۲ـ واقعات اکبر که برگردان اردوی

اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی است و در ۱۸۰۹م به‌خواهش ویلیام تیلر به‌انجام رسیده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۱۵/۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۶۴، ۲۶۲؛ داستان تاریخ اردو، ۱۲۸ـ۱۳۰؛ طبقات شعرای اردو، ۳۰۹.

برزگر

اشک قزوینی، اسدبیگ فرزند محمدمراد ← اسدبیگ قزوینی

اشک لکنویی (ašk-e.lak.nu.i)، مولوی محمد هادی علی فرزند حسین علی فرزند مجیب‌الدین فرزند غلام قادر بجنوری، ــ ۱۲۸۱ق، ادیب، شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. در روستای بجنور از توابع لکنو به دنیا آمد و پرورش یافت. نزد مفتی سعدالله مرادآبادی و استادانی دیگر درس آموخت و در علوم عقلی و نقلی، ادب فارسی و عربی ماهر گشت. حاشیه‌هایی بسیار بر کتاب‌های درسی فارسی و عربی نوشت. در لکنو درگذشت و در بجنور به خاک سپرده شد. از آثارش: منظومة فی خواص‌الابواب، منظومة فی شرح‌الاربعین شیخ ولی‌الله، گهر منظوم به‌فارسی (دهلی، ۱۳۲۱ق).

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۳۹؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۶۲۱/۲ـ۶۲۲؛ الذریعه، ۷۹/۹؛ سخن شعرا، ۳۰ـ۳۱؛ صبح گلشن، ۲۵ـ۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۶/۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۴۳/۶؛ نزهة الخواطر، ۵۴۶/۷.

برزگر

اشکی قمی (aš.ki-ye.qo.mi)، میر، ــ۹۷۲ق، شاعر ایرانی. از سادات طباطبایی و احتمالاً برادر مهتر حضوری* قمی (ــ ۱۰۰۰ق) بود. در زادگاهش برآمد و بیشتر سال‌های زندگی‌اش را در همان‌جا به‌سر برد. با شنیدن آوازهٔ کامیابی‌های غزالی مشهدی در هند در اواخر زندگی به هند کوچید، اما پیش از آنکه بتواند غزالی را دیدار کند در آگره یا دهلی درگذشت. گویند در واپسین لحظات زندگی دفتر شعرش را به جدایی مصور ترمذی سپرد تا وی آن را منظم کند. اما میر جدایی آن‌چه به کار می‌آمد به نام خود کرد و باقی را در آب انداخت. با این‌همه امروزه از او چند دیوان، یکی دیوان قصاید و دو دیوان در غزل و رباعی و قطعه و مفردات در نه هزار بیت و دیوان هزلی در دوازده‌هزار بیت در دست است.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۶/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۶۹۱/۵ـ۶۹۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۶۹/۲؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی، ۱۹۹؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۳۱، ۸۲۳؛ تذکرهٔ شعرای قم، ۳۴ـ۳۵؛ الذریعه، ۷۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۶۰/۱؛ شام غریبان، ۲۴؛ شمع انجمن، ۵۸؛ کاروان هند، ۷۴/۱ـ۷۸؛ منتخب‌التواریخ، ۱۸۳/۳ـ۱۸۹؛ مجمع‌الخواص، ۷۷ـ۷۸؛ نتایج‌الافکار، ۴۰ـ۴۱؛ نشتر عشق، ۱۰۲/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۴؛ هفت اقلیم، ۵۱۰/۲؛ همیشه بهار، ۲۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 91.

دانشنامه

اشکی کشمیری (aš.ki-ye.kaš.mi.ri)، جگت‌نرائن، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از اعیان کشمیر بود. حدود سی سال تحصیل‌داری حکام وقت کرد و به کارگزاری، هوشیاری و امانت و دین‌داری شناخته بود. ابیاتی از وی در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: گلستان سخن، ۲۷۰/۱ـ۲۷۱؛ نگارستان سخن، ۸.

حجتی

اشکی لکنویی (aš.ki-ye.lak.nu.i)، راجه کندن لال پسر منولال فلسفی پسر رای موهن سنگه عاصی، ح ۱۲۱۳ـ لکنو، ۱۲۶۷ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش منولال فلسفی (ــ۱۸۳۲م/ ۱۲۴۷ــ ۱۲۴۸ق) در دربار شاهان اوده کار می‌کرد و مؤلف چندین کتاب از جمله تنقیح‌الاخبار در تاریخ عمومی است که پس از مرگش، اشکی آن را گزید و ویراست. اشکی در بریلی به‌دنیا آمد. در دستگاه شاهان اوده در لکنو منشی‌الممالک بود و بیشتر عمرش را در آن شهر به‌سر برد. در علوم حکمی از مولانا شاه رفیع‌الدین بهره برد و همچون پدر خود از نام‌آورترین دبیران و نویسندگان روزگارش به‌شمار می‌آمد. از آثارش: ۱ــ تاریخ کندن لال/ منتخب تنقیح‌الاخبار/ انتخاب تنقیح‌الاخبار (لکنو، ۱۲۶۷ق) که گزیدهٔ تنقیح‌الاخبار فلسفی است و دارای جدول تاریخی است در هفت قسم: (یک) بیان سلاطین که بیش از سنهٔ نهصد هجری بر تمام هند یا اقطاع آن حکمران بودند، (دو) احوال تیموریه از عهد بابر پادشاه تا زمان حضرت شاه‌عالم، (سه) تاریخ مغولستان و ماوراءالنهر، (چهار) تاریخ فرس، (پنج) تاریخ بابل، (شش) تاریخ شام و مصر و عراق، (هفت) تاریخ فرهنگستان؛ ۲ــ دایرة‌المعارف

نزهت‌الناظرین به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو به شمارهٔ ردیف ۹۵۳/۳)؛ ۳ــ زیج اشکی (نوشته در ۱۲۳۱ق) به فارسی در هیأت و نجوم؛ ۴ــ القسطاس به عربی؛ ۵ــ رسالهٔ اشکی/ بهارستان سعادت به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد به شمارهٔ ردیف ۹۵۳/۵).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۸۲ـ ۶۸۳؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۲۰؛ بوستان اوده، ۱۳۶؛ روز روشن، ۵۴ـ۵۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱۳۶ـ ۱۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۷/۶ـ ۴۶۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۸۶ـ۱۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۳۰۲، ۶۱۰ـ ۶۱۲، ۶۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,91.

برزگر

اشهراللغات (aš.ho.rol.lo.qāt)، کتابی در لغت فارسی و عربی، از غلام الله بهکن صدیقی هانسوی غزنوی. وی کتاب را به سال ۱۰۸۱ق به پایان رسانید و آن را به اورنگ زیب تقدیم کرد. در این فرهنگ، واژگان فارسی و عربی با هم مرتب و به زبان فارسی معنا شده است. مؤلف، واژگان را اعراب‌گذاری کرده، اما شواهدی برای آن‌ها نیاورده است. در مقدمهٔ کتاب مآخذ و منابع آن‌را ذکر کرده و می‌گوید از فرهنگ‌های رشیدی، برهان قاطع و غیره بهره گرفته است. دست‌نویسی از این کتاب که به خط پسر مؤلف بود در اختیار داعی‌الاسلام مؤلف فرهنگ نظام بوده است. نسخه‌ای دیگر از اشهراللغات در کتابخانهٔ بانکیپور هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۵۴/۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,206; *Mughals in India* ,153.

گلستانی

اصطلاحات‌الشعرا (es.te.lā.hā.toš.šo.a.rā)، فرهنگی فارسی از رحیم‌الدین بن کریم‌الدین، نوشته در ۱۲۹۰ق. از نویسندهٔ اثر هیچ آگاهی در دست نیست و نسخهٔ دست‌نویس کتاب نیز در کتابخانه‌های بزرگ یافت نشده است. تنها آگاهی ما از این فرهنگ توضیحی است که داعی‌الاسلام در دیباچهٔ جلد پنجم فرهنگ نظام آورده است. به‌نوشتهٔ وی، رحیم‌الدین در اثر خود اصطلاحات به‌کار رفته در شعر شاعران فارسی‌گو را به ترتیب الفبا گرد آورده و معانی آن‌ها را با شواهدی بسیار، بیان کرده است. به نظر داعی‌الاسلام، مؤلف اصطلاحات‌الشعراء در تدوین فرهنگ خود، از فرهنگ‌هایی چون برهان قاطع و بهار عجم استفادهٔ فراوان برده است. نسخه‌ای که در اختیار مؤلف فرهنگ نظام بود، تاریخ تألیف و کتابت نداشت، اما نبی‌هادی تاریخ تکمیل اثر را ۱۲۹۰ق یاد کرده است.

منابع: فرهنگ نظام، ۴۶/۵(دیباچه)؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۷۷ـ ۱۷۸؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۹۱؛

Dictionary of Indo - Persian Literatrue ,499.

ربیعیان

اصطلاحات‌نامه ← عبدالکریم، شیخ‌محمد

اصغر حسین فرخ‌آبادی (as.qar.ho.seyn-e.far.rox.ā.bā.di)، فرزند غلام غوث، ز۱۲۷۲ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از پزشکان ماهر و نامدار روزگار خود بود و در دربار نوابان فرخ‌آباد (هند) خدمت می‌کرد. وی مؤلف چندین اثر، بیشتر در پزشکی است. از آثارش: ۱ــ حساب که رساله‌ای است در حساب صحاح و جز آن؛ ۲ــ رسالهٔ جنین (کانپور، ۱۲۷۱ق) در دو مقدمه (۱ــ تشریح رحم و کیفیت استقرار نطفه، ۲ــ علامات حمل) و چهار باب (۱ــ تبدیر حبالی، زایمان، ۲ــ در تدبیر وضع حمل، ۳ــ در تدبیر آن بعد ولادت و بستن افاده و عصا، ۴ــ در تدبیر مولود پس از وضع‌حمل)؛ ۳ــ علاج‌الصبیان در درمان بیماری‌های کودکان که با تصحیح و تحشیهٔ حکیم خواجه محمدحسن به‌چاپ رسیده است (کانپور، ۱۲۷۲ق)؛ ۴ــ منتهی‌البیان فی تحقیق‌البحران (لکنو، ۱۲۶۳ق)؛ ۵ــ رساله در هیضه (هند، ۱۲۶۸ق) در دو مقدمه (۱ــ تشریح معده، ۲ــ در کیفیت هضم غذا) و چند باب (هیضه، تغییر و فساد طعام، بیان حقنه، بیان سکنجبین، رب انار، سبب هیضه، صفت پودینه، بیان حمام، صفت جوارش، علاج ماءالعسل)؛ ۶ــ سؤال و جواب طبیه/ رسالهٔ مابال (کانپور، ۱۸۹۷م) که ترجمه‌ای است از رساله‌ای منسوب به ارسطو به نام مابال. مابال درواقع مجموعه‌ای از نوشته‌های ارسطو و بقراط و تئوفراستوس و پرسش و پاسخ‌هایی است در مسائل ریاضی، طبیعی یا خلقی.

اصل آن به یونانی است و به زبان‌های گوناگون برگردانیده شده است. اصغر حسین آن را از روی ترجمهٔ عربی‌اش به فارسی برگردانیده است. این ترجمه، همچون متن اصلی، به روش پرسش و پاسخ است با پرسش‌هایی مانند چرا بیشتر بچگان جانوران از روز پیدایش راه می‌روند و بچگان آدمی راه نمی‌روند؟... چرا برخی نباتات در گرما و برخی در سرما و جملگی در بهار می‌رویند؟؛ ۷ـ تریاق اکبر (هند، ۱۲۷۲ق)؛ ۸ـ قوانین‌الشفائیه بعلاج حمی‌الوبائیه (چاپ هند)؛ ۹ـ معادن‌الرضا (چاپ لکنو) در شرح هفت بند کاشی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۸/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۱۴، ۴۳۰، ۱۱۵۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۶/۱، ۵۴۲، ۶۵۱، ۷۵۰، ۷۶۶، ۸۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۲۶/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 89-90.

برزگر

اصغر حیدرآبادی (as.qar-e.hey.dar.ā.bā.di)، راجه راجیسور رائو ورما فرزند راجه اماپت رائو مهابلونت بهادر والی سمستهان مکنده، ز ۱۳۴۱ق، ادیب و شاعر شبه‌قاره. از مردم حیدرآباد دکن بود و به اردو و فارسی شعر می‌سرود. صاحب حدود سی‌ودو اثر در ادب و انشاء و نظم و نثر و اخلاق و تاریخ است که ظاهراً بسیاری از آن‌ها برگردان از روی برخی آثار فارسی است. از آثارش: ۱ـ فرهنگ فارسی جدید که در آن بیش از ده هزار واژهٔ جدید فارسی، که از کتب و روزنامه‌ها و مجلات گوناگون گردآوری شده، با معادل اردوی آن‌ها آمده است. در این اثر «علاوه بر کلمات مفرده، لغات مرکبه هم دیده می‌شود. ترتیب لغات به طرز جدید به لحاظ حروف تهجی صورت گرفته و روی لغات حرکات لازم گذاشته شده است. از ذکر شواهد صرف نظر به عمل آمده و در شرح معانی ایجاز و اختصار به‌کار رفته است، به‌طوری که در مقابل کلمات معنی مختصر آن نوشته شده ولی در برخی از موارد در توضیح معانی، به علت عدم آشنایی کامل مؤلف با زبان فارسی امروزی اشتباهاتی نیز رخ داده است. از حیث کیفیت و کمیت مطالب و تحقیق در معانی کلمات، فرهنگ فارسی جدید که در دیباچهٔ آصف‌اللغات [از آن] به اسم افسراللغات یاد شده کتابی نیست که شایستهٔ اتکای ارباب فضل باشد و مورد استفادهٔ فضلا و محققین قرار گیرد. اما با در نظر گرفتن نیازمندی‌های محصلین که در هند و پاکستان جویای به‌دست آوردن اطلاعات مقدماتی دربارهٔ زبان کنونی ایران می‌باشند فرهنگ فارسی جدید دارای ارزش و اهمیتی بسزا به‌شمار است.» (فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۴) گفتنی است افسراللغات که با این اثر یکی شمرده شده، به‌نوشتهٔ برخی منابع، اثر مستقل دیگری از اصغر، و حاوی واژگان فارسی و عربی است؛ ۲ـ فرهنگ نجم‌اللغات (اردو، فارسی، عربی)؛ ۳ـ فرهنگ مفتاح‌اللغات (اردو، فارسی، عربی، انگلیسی)؛ ۴ـ فرهنگ راجیسوری (فارسی، عربی)؛ ۵ـ انتخاب انوار سهیلی و بهار دانش؛ ۶ـ گنجینهٔ امثال (اردو، فارسی)؛ ۷ـ مجمع‌الالفاظ (فارسی، اردو، عربی) که در ۱۳۴۱ق در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است؛ ۸ـ کشکول اصغر/ بیاض اصغر (چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۵۳ق) که مجموعه‌ای از مصرع‌ها، ابیات، مفردات، قطعات و رباعیات به فارسی و اردو است؛ ۹ـ نغمه عنادل؛ ۱۰ـ محبوب‌الاخلاق (لکنو، ۱۳۲۷ق) که برگردان اردوی جواهرالاسرار / اخلاق محسنی ملاحسین واعظ کاشفی (ـ ۹۱۰ق) است؛ ۱۱ـ حدیقة‌الاخلاق؛ ۱۲ـ گلبن دانش؛ ۱۳ـ گلزار دانش (حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹ق) که برگردان اردوی نگار دانش است؛ ۱۴ـ ریاض دانش؛ ۱۵ـ کشف‌الاسرار؛ ۱۶ـ هدیة‌الملوک؛ ۱۷ـ تاریخ جهانگیری؛ ۱۸ـ معالجات‌الکلب؛ ۱۹ـ تشریح‌الفرس؛ ۲۰ـ کارنامه؛ ۲۱ـ فرحت‌کدهٔ آفاق؛ ۲۲ـ قران‌السعدین؛ ۲۳ـ مجمع‌البحرین؛ ۲۴ـ تاریخ هند؛ ۲۵ـ طبقات اکبری؛ ۲۶ـ گلدستهٔ مصوری؛ ۲۷ـ راماین؛ ۲۸ـ مهابهارت؛ ۲۹ـ القاموس؛ ۳۰ـ القاموس‌الجدید‌بالخط‌العثمان.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۵۵؛ ۲۷۷؛ دکن مین اردو، ۶۰۳ـ۶۰۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۱۲/۱، ۶۶۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 89.

برزگر

اصلاح (es.lāh)، هفته‌نامه‌ای خبری ـ ادبی به زبان فارسی که به مدیریت محمدرضا بوشهری نخست در بمبئی و سپس در تهران منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ این هفته‌نامه که به خط نسخ و با چاپ سنگی بیرون می‌آمد در محرم ۱۳۲۷ق انتشار یافت. شمار صفحات اصلاح هشت و قطع آن ۸/۵ در ۹/۵ اینچ بود. بهای اشتراک سالانهٔ اصلاح در ایران ده قران، در هندوستان

پنج روپیه و در دیگر کشورها شش‌ونیم روپیه بوده است. دربارهٔ هدف روزنامه گفته شده که «ابداً قصدی جز خدمت به وطن و نوع خود نداریم... امیدواریم مشترکین عظام... عرایض ما را درست گوش کنند تا بلکه از توجهات الهی این سحاب مظلم از افق وطن مرتفع گردد.» آخرین شماره‌ای که از این هفته‌نامه دیده شده تاریخ ۲۰ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۹ق را دارد. احتمالاً از این پس بود که انتشار اصلاح به تهران انتقال یافت (پس از انتشار هشت شماره). مدتی پس از انتقال هفته‌نامهٔ اصلاح به تهران و انتشار چند شماره، وزارت معارف از ادامهٔ نشر آن جلوگیری کرد و دلیل این اقدام را مسافرت مدیر مسئول هفته‌نامه و نشر آن به‌دست کسی دیگر به‌نام فلسفی یاد کرده است.

منابع: اسناد مطبوعات، ۱۲۲/۱ـ۱۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۷/۳؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۸۳/۱ـ۱۸۴؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات، ۲۱۷/۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۸۴/۱؛ روزنامه‌های ایران، ۶۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۴۴؛ منصور قسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۷ش، ص ۲۸.

مرتضوی

اصول‌النغمات (o.su.lon.na.qa.mât)، کتابی به‌فارسی در موسیقی هندی از نویسنده‌ای با نام صبرشاه. دربارهٔ نویسندهٔ آن هیچ آگاهی در دست نیست. مؤلف فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دیوان هند نویسندهٔ آن را ناشناس گفته و افزوده است که مؤلف آن را به درخواست ریچارد جانسن نوشته است. در نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نام مؤلف صابرشاه یاد شده است. مادهٔ تاریخ سال نگارش اصول النغمات بر اساس نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی چنین است: «نهام خوش به تعمیر مقامات ـ رضای نغمه پیرانیک بنیاد / چو تاریخش بجستم گفت هاتف ـ اصول آصفی نیک بنیاد.» این مادهٔ تاریخ سال ۴۵۵ق را نشان می‌دهد، اما نمی‌تواند درست باشد. اصول‌النغمات در شش اصل ترتیب یافته است: **اصل یکم** در بیان شرادهیا؛ **اصل دوم** در بیان راگ‌ادهیا؛ **اصل سوم** در بیان پرشیرن‌ادهیا / پرکیرنک‌ادهیا؛ **اصل چهارم** در بیان تارادهیا؛ **اصل پنجم** در بیان نادادهیا؛ **اصل ششم**، بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند ناقص است. این اصل در شانزده فصل ترتیب یافته، اما تنها سطر آخر آن باقی مانده است. بشیرحسین اصل‌های اصول‌النغمات را برشمرده است تا بدانیم نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی و نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند یکی است یا نه. تاریخ کتابت نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی (به‌شمارهٔ ۹۴۷ / ۳۹۹۹) ربیع‌الثانی ۱۲۱۲ق است، اما تاریخ کتابت نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ 2023) دانسته نیست. نویسندهٔ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، در دورهٔ تیموریان متأخر نویسندهٔ اصول‌النغمات را ناشناس دانسته و تاریخ نگارش آن را اواخر دورهٔ تیموریان گفته است.

منابع: تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، در دورهٔ تیموریان متأخر، ۲۵۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۵۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۱/۱۴ـ۳۲۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1123.

شریفی

اصول غنا ← رای‌چند احمدآبادی

اصول فارسی (o.sul-e.fâr.si)، کتابی در دستور زبان فارسی از عبدالصمد زنده (فرزند؟) طاهر مولتانی. از احوال مؤلف جز این دانسته نیست (و آن هم با استفاده از کتاب حاضر) که شعر هم می‌سرود و عبدالصمد تخلص می‌کرد و شاگرد مولوی محمد مسعود مؤلف نغزک (شرحی است بر عثمانیهٔ فخرالدین زرادی و در ۱۰۷۷ق به انجام رسیده است) بود. وی اصول فارسی را با استفاده از مقدمه یا مؤخره و واژه‌های فرهنگ‌هایی مانند مؤیدالفضلا، فرهنگ رشیدی، شرفنامهٔ ابراهیمی، تحفة‌السعادهٔ اسکندری، مجمع‌الفرس سروری و مانند آن‌ها، بر اساس صرف و نحو عربی، نوشته و در آن مطالبی از شروح کافیهٔ ابن‌حاجب و دیگر کتب ادبیات عرب نیز آورده است. وی در جای‌جای کتاب ابیاتی از سروده‌های شاعران بزرگ فارسی‌گوی، مانند فردوسی، حافظ، سعدی، امیرخسرو و جامی را شاهد آورده است. گاهی نیز ابیاتی از سروده‌های خود آورده است که قدرت و استحکام شعری چندانی ندارند. اصول فارسی که در ۱۱۱۱ق به‌انجام رسیده و ظاهراً نخستین کتاب مستقلی است که در شبه قاره دربارهٔ دستور فارسی نوشته شده است در یک مقدمه و هشت باب است. مقدمه در سبب تألیف کتاب و به نثری بسیار مغلق نوشته شده و شامل قصیده‌ای از سروده‌های مؤلف با تخلص عبدالصمد است. باب‌های هشت‌گانهٔ کتاب به نثری ساده‌تر در این موضوعات است: باب یکم در بیان اسامی حروف هجا؛ باب

دوم در ابدال؛ باب سوم در بیان وضع حروف تهجی؛ باب چهارم در تعریف کلمات؛ باب پنجم، در افعال و مشتقات آن‌ها در هفت فصل: ۱ــ ماضی معروف، ۲ــ ماضی مجهول، ۳ــ مضارع، ۴ــ مصدر، ۵ــ اسم فاعل و اسم مفعول، ۶ــ امر و نهی، ۷ــ در بیان افعال عامه و واقع کردن غیر واقع؛ باب ششم، در اسما، در هفت فصل: ۱ــ ضمایر، ۲ــ اسمای اشارات، ۳ــ اسم ظرف، ۴ــ اسم تفضیل و مبالغه، ۵ــ اسم مصغّر، ۶ــ اسم منسوب، ۷ــ در جمع؛ باب هفتم، در انواع لغات، در دو فصل: ۱ــ حقیقت، ۲ــ مجاز؛ باب هشتم، در مسائل متفرقه، در چهار فصل: ۱ــ اضافه، ۲ــ لف و نشر، ۳ــ جملهٔ معترضه، ۴ــ در اختصار کلمه. متن کامل اصول فارسی، از روی نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۲۸۳۹)، در کتاب دستورنویسی فارسی در شبه قاره، صص ۱۰۲ــ ۱۷۲، به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۹، ۱۰، ۱۰۲ـ ۱۷۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، پاکستان، ۲۴۶۱/۱۳ـ ۲۴۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۸۸/۳.

برزگر

اطهرشیر (at.har.šir)، فرزند سیداصغرشیر، پتنا، در ایالت بیهار ۱۹۳۴م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه پتنا به تحصیل سرگرم شد و دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی، عربی و اردو گرفت. سپس از آن دانشگاه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات عرب گرفت. چندی مدیریت کتابخانهٔ بانکیپور پتنا را به‌عهده داشت. در ۱۹۶۷م به ایران سفر کرد و یک سال در دانشگاه تهران به پژوهش در ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۹۶۸م پس از بازگشت به کشورش کتاب لاله‌زار (سفرنامه‌اش دربارهٔ ایران و عراق) را به‌اردو به چاپ رسانید. وی به کشور پاکستان نیز سفر کرد. سال‌ها در ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا به کار پرداخت. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: جلد سوم فهرست مخطوطات فارسی کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور به فارسی (پتنا، ۱۹۶۵م)؛ جلد سوم فهرست مخطوطات عربی کتابخانهٔ خدابخش به‌فارسی (پتنا، ۱۹۶۶م)؛ فهرست مخطوطات عربی، کتابخانهٔ خدابخش در تفسیر قرآن به‌انگلیسی (۱۹۶۹م)؛ فهرست مخطوطات عربی کتابخانهٔ خدابخش در حدیث به‌انگلیسی (۱۹۷۰م)؛ فهرست مخطوطات عربی کتابخانهٔ خدابخش در فقه به‌انگلیسی (۱۹۷۰م)؛ معرفی‌نامهٔ کتابخانه خدابخش به‌انگلیسی (۱۹۶۵م)؛ معرفی‌نامهٔ موسسهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا به انگلیسی (۱۹۸۲م)؛ المغنیات فی‌القرآن به عربی و انگلیسی؛ تدوین مقالات سمینار امیرخسرو دهلوی که در ۱۹۸۴م بر پا شد (چاپ شده)؛ تدوین مقالات بیدل‌شناسی سمینار مؤسسهٔ عربی و فارسی پتنا (۱۹۸۲م)؛ تدوین مقالات عربی و فارسی و علوم اسلامی سمینار مؤسسهٔ عربی و فارسی پتنا (۱۹۸۳م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۶ـ۲۱۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۷/۱.

رسولی

اظفری (az.fa.ri)، محمد ظهیرالدین میرزا علی‌بخت بهادر گورکانی، معروف به میرزا کلان، فرزند سلطان محمدولی، معروف به منجهلی صاحب، فرزند سلطان محمدعیسی، دهلی ۱۱۷۲ــ بنارس ۱۲۳۴ق، دانشمند، ادیب، فرهنگ‌نویس و شاعر ترکی، اردو و فارسی‌گوی شبه قاره. از نوادگان اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) و نوهٔ دختری جهان‌دار شاه فرزند شاه عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) بود. در لال قلعه (دژ سرخ، دهلی) به‌دنیا آمد و همان‌جا به تحصیل پرداخت. در آشوب غلام روهیله رشادت و خدمات زیادی کرد، اما پاداش خدمات خود را نگرفت. پس در سوم ربیع‌الاول ۱۲۰۳ق به جیپور و از آن‌جا به جودهپور و اوده رفت. سپس به جیپور بازگشت. در جیپور و اوده راجگان وی را محترم داشتند و راجهٔ جودهپور وعده داد که فوجی چهل هزار نفری برای شکستن مراته‌ها در اختیار وی گذارد، اما اظفری این پیشکش را رد کرد و از آن‌جا به لکنو رفت. آصف‌الدوله حکمران آن‌جا وی را با آغوش باز پذیرفت. اظفری حدود هفت سال در آن‌جا با اعزاز و احترام کامل زیست و تمام اقوامش را به لکنو آورد و شرکت هند شرقی انگلیس مقرری قابل توجهی به وی می‌پرداخت. پس از آن، از لکنو به قصد مقصودآباد (مرشدآباد) روانه شد و اواخر ۱۲۱۱ق به آن‌جا رسید و چهار ماه در آن‌جا اقامت کرد؛ سپس در بیست و سوم ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ق به مدراس رفت. نواب عمدة‌الامرا و مقامات بلندپایهٔ مدراس او را بسیار تکریم می‌کردند. در آن‌جا با دختری از قوم پتان ازدواج کرد و با سید اسرارالله قادری، واعظ مسجد جامع بیعت کرد و خلافت شاه صاحب به وی اعطا شد. اظفری در فارسی، ترکی و اردو به فصاحت سخن می‌گفت و به هر سه زبان شعر می‌سرود. در ترکی شاگرد میر علی و در اشعار ریخته شاگرد

میرمحمد تقی‌میر بود و از میرزا مغل اصلاح سخن می‌گرفت. عروض را نزد معین‌الدین، مخاطب به منور رقم‌خان منور، خواند. در موسیقی نیز مهارت داشت. از معاصران اظفری می‌توان به ذوالفقار علی‌خان صفای بریلوی، میرزا احسن لکنویی، علامه باقر آگاه مدراسی و ناظم مدراسی نام برد. از آثارش: واقعات اظفری در سرگذشت زندگی خود و گزارشی از فروپاشی امپراتوری گورکانی هند. وی تألیف این اثر را در ۱۲۱۱ق در مقصودآباد آغاز کرد و در ۱۲۲۱ق در مدراس به‌پایان برد (مدراس، ۱۹۵۸م)؛ لغت ترکی و چغتایی که لغتنامه‌ای است ترکی ـ فارسی و فارسی ـ ترکی و در لکنو ترتیب داده است؛ نسخهٔ سانحات در صد و نوزده سانحه در پند و نصایح که در ۱۲۲۱ق تألیف کرد؛ مرغوب‌الفؤاد که ترجمه‌ای فارسی از محبوب‌القلوب است؛ میزان ترکی در دستور زبان ترکی که در مدراس نوشت؛ تنگری تاری که فرهنگی ترکی ـ هندی به شیوهٔ خالق باری است؛ فوایدالمبتدی به شیوهٔ آمدنامه در صرف افعال؛ نصاب ترکی چغتایی شامل دویست و پنجاه و دو شعر که در عظیم‌آباد به فرمان رای تیکارام کشمیری مرتب کرده است؛ فوایدالاطفال / رسالهٔ کبریا و علامت‌القضایا در علم طب که در قلعهٔ معلی نوشته است؛ رسالهٔ قربه در بیان علامات مرگ که ترجمه‌ای است از عربی به فارسی؛ عروض‌زاده در اصول شعر به نظم که در ۱۱۹۸ق سروده است. دیوان اردو شامل غزلیات اردو که در قلعهٔ معلی سروده است. دیوان اردو که انتخابی از صد غزل اردو است با مقدمه و حاشیه‌هایی که خود بر آن نوشت. این دیوان در دانشگاه مدراس به چاپ رسیده است؛ دیوان فارسی، ترکی، ریخته که در قلعهٔ دهلی سروده است؛ فرهنگ اظفری که در لکنو به شیوهٔ میزان ترکی ترتیب داده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۸۷۰/۲ـ ۸۷۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴/۳ـ ۱۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۰؛ فارسی زبان و ادب، مجموعهٔ مقالات دکتر سید عبدالله، ۲۸۸ـ ۲۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۷۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۹؛ تذکره فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۲۱ـ ۱۲۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1051; *Dictionary of Indo-persian Literature*,103-104; *Mughals in India* ,95; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1643.

محمدی

اظهر دهلوی، عبدالودود اظهر ← عبدالودود اظهر دهلوی

اظهر دهلوی (az.har-e.deh.la.vi)، میر غلام‌علی، ـ مرشدآباد ۱۱۸۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاگردان شمس‌الدین فقیر بود. در ۱۱۷۰ق به عظیم‌آباد کوچید. از سروده‌های او تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها، بیاض‌ها و جنگ‌ها باقی‌مانده است.

منابع: الذریعه، ۸۰/۹؛ دایرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۱۱۴/۱؛ ریحانة الادب، ۱۴۸/۱؛ صبح گلشن، ۲۶ـ۲۷؛ گلزار جاویدان، ۱۱۰/۱؛ لغت نامه،زیر«اظهر»؛ نشتر عشق،۱۰۹/۱ـ۱۱۰.

دانشنامه

اظهری کشمیری (az.ha.ri-ye.kaš.mi.ri)/ موصلی دهلوی، سراج‌الدین، ـ ۱۰۴۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. برخی منابع نام وی را حیدرعلی گفته‌اند. آگاهی‌هایی که تذکره‌ها دربارهٔ زادگاه اظهری به‌دست می‌دهند، یکسان نیست. برخی وی را کشمیری و برخی ایرانی‌تبار دانسته‌اند. پاره‌ای منابع نیز آورده‌اند که پدرش از موصل به هند کوچیده بود و اظهری خود در دهلی به‌دنیا آمد. اظهری روزگار سه پادشاه هند، جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق)، جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) را درک کرد. وی در دورهٔ جهانگیر و شاه‌جهان چندسالی را در آگره زیست. بیشتر منابع به نابینایی وی اشاره کرده‌اند، اما برخی گفته‌اند که او در سال‌های پایانی زندگی نابینا شده بود. اظهری از همروزگاران تقی اوحدی و از خویشان مظهری کشمیری بود. افزون بر این او با مظهری و شیدای فتحپوری، شاعر طنزپرداز ایرانی‌تبار شبه قاره، مشاعره، مباحثه و مطایبه داشت. گفته‌اند اظهری همواره می‌کوشید تا در مجلسی که شیدا در آن حاضر است، شعر نخواند تا از سخنان نیش‌دارش درامان باشد. برخی مطایبه‌های ایشان در تذکره‌ها نقل شده است. اشعار اظهری را به‌سبب تقلیدناپذیر بودن آن‌ها ستوده‌اند. ابیاتی از وی که پاره‌ای را در ستایش اکبر سروده، در تذکره‌ها آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۶۱/۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۱ـ ۴۲؛ تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۸۱/۱ـ ۸۴؛ الذریعه، ۸۱/۱۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۴۸/۱؛ صبح گلشن، ۲۷؛ صحف ابراهیم، ۱۰ـ ۱۱؛ مجمع‌النفایس، ۲۱ـ۲۲؛ هفت اقلیم، ۳۷۱/۱ـ ۳۷۲؛

Dictionary of Indo-Persain Literature ,104.

م.اسماعیل‌پور

اظهری موصلیِ دهلوی، حیدرعلی ← اظهری کشمیری

اعجازاحمد ندیم (eɛ.jāz.ah.mad-e.na.dim)، ۱۹۶۰م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۹۸۹م از دانشگاه پنجاب لاهور فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۹۷م / ۱۳۷۶ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام پارسی‌گویان ایرانی در شبه‌قاره (۱۱۳۱ تا ۱۳۴۴ق) از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. وی در دانشکدهٔ دولتی شکرگرهٔ پاکستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. اعجازاحمد در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی نیز مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۰؛ فارسی‌آموختگان، ۳۶۳،۳۶۲.

رسولی

اعجازحسین کنتوری (eɛ.jāz.ho.seyn-e.ken.tu.ri)، فرزند محمدعلی کنتوری، میرته ۲ رجب ۱۲۴۰ ــ لکنو ۱۷ شوال ۱۲۸۶ق، عالم شیعی هندی. تفسیر، حدیث، فقه، کلام، منطق و فلسفه را نزد پدر و دیگر استادان لکنو آموخت و از سیدالعلما مولانا سیدحسین و سلطان‌العلما سید محمد اجازهٔ اجتهاد گرفت. وی نخست منشی همیلتن، فرماندار دهلی، بود. پس از آن همهٔ وقت خود را صرف خدمت به علم کرد. در ۱۲۸۲ق با برادر خود حامدحسین، صاحب عبقات‌الانوار به‌عراق سفر کرد و به‌زیارت عتبات رفت و از علمای آن‌جا کسب فیض کرد و با حاج میرزا حسین نوری طبرسی (ــ ۱۳۲۰ق) نشست و خاست داشت. اعجاز حسین کتاب‌های کمیاب گردآوری می‌کرد و به تحقیق در مسائل علمی می‌پرداخت. وی با پدر و برادرانش مروج مذهب شیعه در هند بود و گفته‌اند مگر بر کاغذی که ساختهٔ دست شیعیان هند و کشمیر باشد، بر چیزی نمی‌نوشت. وی در چهل و شش سالگی درگذشت و در کنار آرامگاه پدرش در مقبرهٔ سید دلدارعلی لکنویی به‌خاک سپرده شد. علمای بسیاری در قصاید عربی، فارسی و اردو او را رثا گفته‌اند. از آثارش: ۱ــ استقصاءالافحام و استیفاءالانتقام در رد منتهی‌الکلام در ده جلد؛ ۲ــ شذورالعقیان فی ترجمة‌الاعیان؛ ۳ــ کشف‌الحجب والاستار فی اسامی‌الکتب والاسفار به‌عربی در اسمای کتب شیعهٔ امامیه که در آن نام برخی کتاب‌های فارسی را نیز آورده است. این اثر در ۱۳۳۰ق در کلکته و در ۱۴۰۹ق در قم به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ القول‌السدید فی ردالرشید که در آن برای علمای روزگار القاب خاصی به‌کار برده است؛ ۵ــ مفاتیح‌المطالب در خلافت علی(ع)؛ ۶ــ رساله‌ای در احوال میرزا محمد کامل کشمیری (ــ ۱۲۳۵ق)؛ ۷ــ رسالهٔ مناظره با مولوی جان محمد لاهوری مؤلف النزهةالاثنی عشریه.

منابع: الاعلام، ۳۳۴/۱؛ اعیان‌الشیعه، ۴۶۷/۳؛ الذریعه، ۱۵۹/۴؛ ۲۷/۱۸؛ ریحانة‌الادب، ذیل «مفتی»؛ فوائد رضویه، ۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۷۸-۱۷۷/۶؛ الکرام‌البرره، ۱۵۰-۱۴۸/۱؛ کشف‌الحجب والاستار؛ مطلع انوار، ۱۱۹؛ مکارم‌الآثار، ۱۱۰۳-۱۱۰۲/۴؛ نجوم‌السما، ۲۹۲-۲۹۰/۱؛ نزهةالخواطر، ۶۸/۷.

فتح‌نیا طبری

اعتصام‌الدین بنگالی (eɛ.te.sā.mod.din-e.ban.gā.li)، ملقب به سیاح، فرزند شیخ تاج‌الدین، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از مردم تاجپور بود. نزد سلی ملا و میرزا قاسم سرمنشی میر جعفرعلی‌خان، ناظم بنگال (۱۱۷۱ ــ ۱۱۷۴ق / ۱۷۵۷ ــ ۱۷۶۰م، ۱۱۷۷ ــ ۱۱۸۰ق / ۱۷۶۳ ــ ۱۷۶۶م) درس‌های گوناگون، از جمله خوش‌نویسی را فراگرفت. نخست در ۱۱۷۱ ــ ۱۱۷۴ق منشی میرجعفرعلی‌خان شد. پس از آن، در دستگاه شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۰۲ق) خدمت کرد و با نامه‌ای از پادشاه گورکانی به‌خدمت جورج سوم (۱۷۶۵ ــ ۱۸۲۵م) به انگلستان رفت. در ۱۱۷۷ ق / ۱۷۶۳م به بنگال بازگشت. در ۱۱۸۹ق / ۱۷۷۵م برای کمک به شرکت هند شرقی انگلیس و گفت‌وگو با رؤسای حکومت مرهته به پونا فرستاده شد. از او اثری به‌نام شگرف‌نامهٔ ولایت در دست است که گزارش سفر او به انگلستان (۱۱۸۰ ــ ۱۱۸۳ق) است. وی این اثر را در ۱۱۹۹ق / ۱۷۸۵م نوشت. نسخه‌های دست‌نویسی از آن به‌شماره‌های or.1774 و or.200 در موزهٔ بریتانیایی و Ta317 در موزهٔ سالار جنگ نگه‌داری می‌شود. خلاصه‌ای از این اثر به زبان هندوستانی و انگلیسی ترجمه شده که در ۱۲۴۳ق / ۱۸۲۷م در لندن به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ بنگاله، یازده؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۹۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۷/۱۰؛ ۲۹۸/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۴۳/۶؛ مؤلفین کتب چاپی،

۶۲۹/۱؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۷۳/۴؛
Catalogue of the Persian Manuscripts, in the British Museum, 1/392; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Society of Bengal*, 96; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 267.

فتح‌نیا طبری

اعجازالسیر ← پورن‌چند

اعجازحسن بدایونی (e٤.jāz.ha.san-e.ba.dā.yu.ni)/ اعجازحسین فرزند جعفرحسن فرزند علی‌حسین بدایونی، سرسی بلوک از توابع مرادآباد، ۱۲۹۸ ـ ۱۳۵۰ق، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان محمدبن ابوبکر (ـ ۳۸ق) بود و خاندانش اهل علم و فضیلت بودند. نیای او علی‌حسین از شاگردان سیدالعلما سیدحسن فرزند دلدارعلی لکنویی (ـ ۱۲۷۳ق) بود و به‌خاطر داشتن حافظهٔ قوی و تبحر در مسائل فقهی به او لقب کتاب گویا داده بودند. اعجازحسن نخست نزد سیدبشیر حسین موسوی، مولوی مظفرعلی‌خان، ملاباقر مرادآبادی، سیدکرارحسین و پدرش و پس از آن در مدارس امروهه و ناظمیه دانش آموخت. در ۱۳۲۲ق امتحانات سلطان‌المدارس را با موفقیت پشت سرگذاشت. در ۱۳۲۳ق مدرک درجهٔ قابل و سپس مدرک ممتازالافاضل گرفت. وی از سید محمدهادی و بحرالعلوم سید علن اجازاتی گرفت. در ۱۳۲۸ق مولانا نجم‌الحسن او را برای تدریس در مدرسهٔ عالی رامپور برگزید. اعجازحسن عالمی متدین و مبلغ اسلام بود. تعلیم مبلغان، بنیاد کردن مدرسة‌الواعظین و کتابخانهٔ بزرگ مدرسه را از کارهای مهم او دانسته‌اند. وی به هنگام ایراد سخنرانی در دیرهٔ اسماعیل‌خان بر اثر بیماری قلبی درگذشت. از آثارش: ۱ـ هدیهٔ جعفریه که ترجمهٔ اعتقادیهٔ شیخ‌صدوق است و آن را به پدرش اهدا کرد. این کتاب چندین‌بار به چاپ رسیده است؛ ۲ـ ایضاح‌الفرائض که تحلیلی دربارهٔ قانون ارث است؛ ۳ـ معراج‌النحو که به‌چاپ رسیده؛ ۴ـ وجیزة‌الصرف به عربی؛ ۵ـ حل لغات نهج‌البلاغه که به‌چاپ رسیده؛ ۶ـ حاشیه بر سیوطی به‌عربی؛ ۷ـ شرح‌الفیهٔ ابن مالک به‌عربی؛ ۸ـ ترجمهٔ جلد اول ناسخ‌التواریخ، ۹ـ مصایب اهل بیت به اردو؛ ۱۰ـ نجم‌الهدایة که به‌چاپ رسیده؛ ۱۱ـ تذکرهٔ محمدیه در حالات محمدبن‌ابوبکر که به‌چاپ رسیده؛ ۱۲ـ شمس‌الاعتقاد که به‌چاپ رسیده؛ ۱۳ـ افضلیة‌النبی (ع) علی‌سائرالعباد که چاپ شده؛ ۱۴ـ تجویدالقرآن در دو بخش به‌اردو که چاپ شده؛ ۱۵ـ شجرة‌الانبیاء والائمه (ع) به‌اردو که به چاپ رسیده؛ ۱۶ـ ایضاح‌الاشکال در منطق که به‌چاپ رسیده؛ ۱۷ـ برهان مجادله فی تفسیر آیة‌المباهله به اردو که به چاپ رسیده؛ ۱۸ـ وظایف اعجازیه به اردو که چاپ شده؛ ۱۹ـ احکام جماعت در فضائل نماز (لکنو، ۱۳۴۴ق)؛ ۲۰ـ خزینهٔ هدایات در عقاید که چاپ شده؛ ۲۱ـ نجم‌العقاید که به چاپ رسیده؛ ۲۲ـ تنبیه‌الناصبین؛ ۲۳ـ ترجمهٔ اصول کافی؛ ۲۴ـ ترجمهٔ کتاب‌العقل؛ ۲۵ـ ترجمهٔ کتاب‌الادعیه؛ ۲۶ـ ترجمهٔ کتاب فضل‌القرآن؛ ۲۷ـ ترجمهٔ کتاب‌العشرة؛ ۲۸ـ تحفة‌المقبول که به‌چاپ رسیده؛ ۲۹ـ مقدمات‌القرآن که به‌چاپ رسیده؛ ۳۰ـ لغات قرآن از کتاب‌های درسی مقبول در پنج بخش که به خواهش مولانا مقبول‌احمد و هم به نام او نوشته شده و به‌چاپ رسیده است؛ ۳۱ـ دلیل‌الخلافه به عربی؛ ۳۲ـ ترجمهٔ ارشادالمفید؛ ۳۳ـ ترجمهٔ منارالهدی؛ ۳۴ـ مشهوله جامع حامدیه؛ ۳۵ـ ترجمهٔ فصول‌المهمهٔ ابن صباغ؛ ۳۶ـ ترجمهٔ احتجاج طبرسی؛ ۳۷ـ ترجمهٔ خلاصهٔ جامع عباسی؛ ۳۸ـ اعجازالخلافة؛ ۳۹ـ ترجمهٔ نماز؛ ۴۰ـ نجم‌الاعتقاد در رد فرقهٔ مساواتیهٔ غالیه؛ ۴۱ـ الوعید لیزید؛ ۴۲ـ جواب‌التردید در رد غلاة؛ ۴۳ـ اعجازالمضامین؛ ۴۴ـ الرجم در جواب عبدالشکور کاکوروی (ـ ۱۳۸۱ق) در دو جلد؛ ۴۵ـ رد کو اذب شکوریه ارتدادالشیعه؛ ۴۶ـ ازالهٔ خرافات شکوریه؛ ۴۷ـ جواب رسالهٔ تحریف‌القرآن؛ ۴۸ـ اعجازالمناسک؛ ۴۹ـ معیارالانتقاد؛ ۵۰ـ رسالهٔ خیرالاعتقاد.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۶۷/۳؛ امامیهٔ مصنفین، ۴۸۵،۸/۲؛ الذریعه، ۷۴/۲۱؛ ۲۳۷؛ مطلع انوار، ۵۰۸ـ۵۱۱؛ نقباءالبشر، ۱۶۶ـ۱۶۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 251; *A socio-Intellectual History of the Isna' Ashari shi' is in India*, 101,169,171.

فتح‌نیا طبری

اعجاز حسین امروهوی (e٤.jāz.ho.seyn-e.am.ru.ha.vi)، معروف به حاجی امروهوی، پسر محمدعلی حسن، امروهه ۹ جمادی‌الاولی ۱۲۶۶ ـ همان‌جا ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۴۰ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ شبه‌قاره. وی که برخی منابع آثارش را با آثار سید اعجاز حسین کنتوری (۱۲۴۰ـ ۱۲۸۶ق) مؤلف کشف‌الحجب والاستار خلط کرده‌اند، پس از به انجام

رسانیدن تحصیلات ابتدایی، نزد مولانا سید احمد حسین (ـ۱۳۲۸ق) در امروهه و مفتی محمد عباس شوشتری در لکنو به ادامهٔ تحصیل پرداخت و سپس داماد مفتی محمد عباس شد. از محضر مولانا سید حامد حسین (۱۲۴۶ـ ۱۳۰۶ق) نیز بهره برد. مدت‌ها در امروهه به سمت قاضی افتخاری کار می‌کرد و در محرم ۱۳۲۰ق، به هنگام جنگ و اختلافات قومی، به شیعیان کمک فراوان کرد، ولی بر اثر دشمنی کسان خود به مشکلات مالی گرفتار شد. در ۱۲۹۷ق برای زیارت به ایران و عراق سفر کرد. از کارهایش تأسیس کالج شیعه بوده است. اعجازحسین نویسنده‌ای پرکار بود و آثار کمابیش زیادی به فارسی و عربی و اردو نوشته است. از آثارش ۱ـ مفاتیح‌المطالب فی خلافة علي بن ابی‌طالب به‌فارسی، (امروهه، ۱۳۱۹ق)؛ ۲ـ مرقع کربلا به‌فارسی، (امروهه، ۱۹۰۴م)؛ ۳ـ تفسیرالآیات به‌اردو (چاپ هند)؛ ۴ـ معارج‌العرفان فی علوم‌القرآن به‌اردو (چاپ هند، ۱۳۲۰ق)؛ ۵ـ الاثابة فی رد فضائل‌الصحابه به‌اردو (چاپ هند)؛ ۶ـ تشقیق‌الاخبار در رد طاغیین بر احادیث ائمهٔ اطهار به‌اردو (چاپ هند)؛ ۷ـ تاریخ اصحاب به‌اردو (چاپ شده)؛ ۸ـ الشهابه فی معرفة‌الصحابه به‌اردو (چاپ شده)؛ ۹ـ دنبالهٔ اهل بطاله در ردّ عقیده مفوضه به‌اردو (چاپ شده)؛ ۱۰ـ احکام‌الطعام من‌الطیور والانعام به‌اردو (چاپ شده)؛ ۱۱ـ القام الحجر فی فمّ ابن‌الحجر به‌اردو (چاپ شده)؛ ۱۲ـ باد سموم بر ضماخ‌الخصوم بجواب تعین قاتلان حسین به‌اردو (چاپ شده) در رد تعین قاتلان خادم حسین قادیانی؛ ۱۳ـ نظارة‌البضارة در رویة باریتعالی به‌اردو (چاپ شده)؛ ۱۴ـ کشف‌الخلافه (چاپی)؛ ۱۵ـ تنقید‌الاخبار و تعدیل‌الاخیار (چاپی)؛ ۱۶ـ تثبیت‌القرآن فی حلیف‌القرآن در وجود صاحب‌الزمان؛ ۱۷ـ کلمة‌الله‌العلیا فی رد وحدة‌الوجود؛ ۱۸ـ معیار‌الفضائل که بخش اول آن به عربی و بخش دوم به فارسی است؛ ۱۹ـ ترجمهٔ من لایحضره‌الفقیه؛ ۲۰ـ اسئلة‌المعترضین و اَجْوِبة‌الراشدین به عربی؛ ۲۱ـ سبیل‌المسترشدین؛ ۲۲ـ اعجاز موسوی در ابطال قانون نیچری؛ ۲۳ـ مواهب‌المکاسب للطائف‌الکاسب؛ ۲۴ـ جواهر مضیئه؛ ۲۵ـ القراءة والکتابة؛ ۲۶ـ احسن تقویم.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۶۷/۳؛ امامیه مصنفین، ۵/۱، ۵۶، ۶۷، ۸۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۲؛ ۴۶/۲، ۳۵۱، ۳۸۹، ۴۱۳؛ تکملهٔ نجوم‌السماء، ۲۵۷/۲-۲۵۸؛ الذریعه، ۲۳۲/۳؛ ۴۶۸/۴؛ ۳۰۷/۲۱؛ مطلع‌انوار، ۱۱۶-۱۱۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۳۱/۱؛ نقباءالبشر، ۱۶۶/۱.

برزگر

اعجاز حیدرآبادی ← اصغر حیدرآبادی

اعجاز خسروی ← امیرخسرو دهلوی

اعجاز شاه‌جهان‌آبادی (eɛ.jāz-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، ملا محمد سعید، ـ ۱۱۱۷ق، شاعر فارسی گوی شبه‌قاره. از خویشان شیخ محمد صوفی بود و در آگره (اکبر آباد) به دنیا آمد. بیشتر عمرش را در فراگیری علوم معقول و منقول گذراند و از شاگردان برجستهٔ شیخ عبدالعزیز عزت اکبر آبادی به شمار می‌آمد. با میرزا عبدالقادر بیدل (ـ۱۱۳۳ق) و ناصر علی سرهندی (ـ ۱۱۰۸ق) و سرخوش لاهوری (ـ۱۱۲۶ق) همنشین و همصحبت بود. به مولتان شتافت و اواخر عمرش در ملازمت نواب مکرم‌خان استاندار آن‌جا گذشت. وی را شاعری نجیب و خوش لفظ و معنی یاب و صاحب دیوان و مثنوی گفته‌اند. نسخه‌ای از دیوان اعجاز شامل غزلیات وی به شمارهٔ ۱۱۴۱ در کتابخانهٔ بادلیان نگهداری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۲۸/۲، ۴۲۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۷-۴۰؛ الذریعه، ۸۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای ۶۲،؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۶؛ شمع انجمن، ۶۰-۶۱؛ صحف ابراهیم، ۱۱؛ کلمات‌الشعرا، ۶-۷؛ مقالات محمد شفیع، ۲۱۲/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۷۰؛ نتایج‌الافکار، ۵۶-۵۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۴/۶؛ نشتر عشق، ۱۵۰/۱-۱۵۱؛ همیشه بهار، ۱۶؛

Dictionary of Indo- Persian Literature, 250; *Mughals in India*, 337.

برزگر

اعجاز عشق (eɛ.jāz-e.ešq)، مثنوی عرفانی از احمدبخش پسروری، متخلص به نشاط (سدهٔ سیزدهم هجری). سراینده این مثنوی را در ۱۲۴۴ق / ۱۸۲۹م در حدود هزار و چهارده بیت سروده است. نشاط منظومهٔ خود را با این بیت: «به نام آن که حسنش ترجمان است ـ شکست دل ز عشق او نشان است» و حمد و ستایش و بیان معراج پیامبر آغاز می‌کند. پس از آن به ذکر سبب نظم و اوصاف عشق می‌پردازد. سپس سرزمین جیپور را وصف کرده و ماجرای سوزاندن پیکر دختری را در شهر جیپور چنین نقل می‌کند: در شهر جیپور دختری زیبا بود که هرکس او را می‌دید فریفتهٔ او می‌شد. پس از چندی دختر بیمار شد و بر اثر

آن درگذشت. هنگامی که برابر آیین هندوان پیکر دختر را به شعله‌های آتش سپردند، یکی از عاشقان او بی‌درنگ و تأمل خود را در آتش افکند. در این هنگام معجزه‌ای اتفاق افتاد و آتش به گلزار تبدیل شد و آن دو تن بی‌هیچ آسیبی از آتش بیرون آمدند. از آن پس، از دنیا و اهل دنیا روی برگردانده، راه صحرا در پیش گرفتند. در این مثنوی مهارت وصف، تشبیهات نغز و استعارات روح‌نواز به‌چشم می‌خورد. شاعر به‌شرح منظرهٔ بی‌تابی و بی‌قراری عاشقان پرداخته و مردم را به خوش‌بینی تشویق کرده است. همچنین مراسم تجهیز و تکفین هندوان را با اشعاری مؤثر و دلگداز بیان کرده است. سپس عقیدهٔ خود را دربارهٔ هستی و نیستی بازگفته است. نسخه‌ای دست‌نویس از اعجاز عشق به‌شمارهٔ 3114spi/VI78 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۲۷۳/۳؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۴۴-۲۴۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۸۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۹/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۴۳/۴.

فتح‌نیا طبری

اعجازنامه ← غنایی لاری

اعراس بزرگان (aɛ.rās-e.bo.zor.gān)، کتابی به‌فارسی در تعیین سالروز پیران و رهبران دینی، از مولوی کبیرالدین احمد. این کتاب تاریخ وفات دویست و پنجاه تن از علمای بزرگ و صلحا را بر حسب ماه قمری از آغاز اسلام تا سدهٔ دوازدهم هجری آورده است. چون مؤلف ولادت حضرت محمد(ص) را مبدأ این تاریخ قرار داده، بنابراین تاریخ آن از روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول آغاز می‌شود و آخرین شخصی که نام می‌برد عارف بالله‌الحسینی بن عبدالرحمن بن العیدروس است که در سال ۱۱۵۶ق در رازپور وفات یافت. چون مؤلف با علمای شبه‌قاره بیشتر آشنا بود، علاوه بر تاریخ وفات، تاریخ ولادت و محل سکنا و دفن آن‌ها را نیز آورده است و همچنین اشاراتی به شخصیت و دیگر حالات آن‌ها دارد. برای مثال، دربارهٔ خواجه فریدالدین گنج‌شکر چنین می‌گوید: «وفات یافت ــ القطب الاکبرالشیخ فریدالدین مسعود شکرگنج رحمه‌الله روز شنبه پنجم محرم سنهٔ شش صد و شصت و هشت و به‌روایتی سنهٔ شش صد و شصت و نه... وی در ریاضات و مجاهدات و کشف و کرامات نظیر خود نداشت... و صاحب سیرالاولیاء از سید محمد کرمانی نقل می‌کند که سلسلهٔ نسب او با فرخ‌شاه سلطان کابل می‌رسد...»، وی همچنین منابع را در کنار مطالب ذکر نموده و به حدود سیزده کتاب اشاره کرده است. این کتاب نخستین بار در ۱۸۵۵م در کلکته به چاپ رسید و نسخهٔ خطی آن در دانشکدهٔ فورت ویلیام کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۸/۳-۵۶۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۱۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۰۷/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۲۰۱۳/۳.

سپاهی

اعظم‌الصناعه (aɛ.za.mos.sa.nā.e)، کتابی در فن بلاغت از حاج سید محمد حسین قادری صیفی صفوی حیدرآبادی، معروف به راقم قادری*. او این کتاب را در ۱۲۶۰ق، به سفارش استاد خود مولوی قاضی ارتضاعلی‌خان بهادرگوپاموی متخلص به خوشنود نوشت. در این کتاب معماهای حدایق‌البلاغه* گشوده شده است. نویسنده نخست بیتی از حدایق‌البلاغه را می‌آورد و سپس به گزارش و تفسیر آن می‌پردازد. نام کتاب مادهٔ تاریخ تألیف آن است و در پایان کتاب باز هم مادهٔ تاریخ‌هایی از شاعران گوناگون آورده شده است که در آن میان چند مادهٔ تاریخ از مولوی ارتضاعلی‌خان خوشنود نیز آمده است. این کتاب در ۱۲۶۰ق در هند چاپ سنگی شد. برخی منابع از آن به نام اعظم‌الصنایع یاد می‌کنند.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۱۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۳۹/۱۳-۲۴۴۰، ۲۷۷۹.

ضیایی

اعظم‌خان ساوجی (aɛ.zam.xān-e.sā.va.ji)، ارادت‌خان میرمحمدباقر ساوجی، ــ۱۰۵۹ق، دولتمرد ایرانی شبه قاره. از بزرگان سادات ساوه بود و گویا در زمان جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به هند کوچید و در آغاز مدتی، به فرمان آصف‌خان میرزا جعفر (۹۵۸-۱۰۲۱ق) از امرای بلندپایهٔ درگاه جلال‌الدین اکبر و پسرش جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) به فوج‌داری سیالکوت و گجرات و پنجاب اشتغال داشت. پس از آنکه داماد آصف‌خان میرزا جعفر شد در دربار گورکانی شناخته‌تر گردید و توجه جهانگیرشاه به او بیشتر شد و با برخورداری از پشتیبانی یمین‌الدوله آصف‌خان ابوالحسن

اعظم‌خان ساوجی

(ـ۱۰۵۱ق) کارش در دستگاه گورکانی بالا گرفت و به پایگاه بلند و مقام خان‌سامانی رسید و خطاب ارادت‌خان یافت. در ۱۰۲۹ق، پس از مرگ دلاورخان کاکر حاکم کشمیر، به صوبه‌داری کشمیر گماشته شد. در ۱۰۳۱ق، در پی شکایت مردم کشمیر از رفتار ارادت‌خان، جهانگیر وی را از حکومت کشمیر برداشت و به خدمت در لشکر قندهار گماشت (جهانگیرنامه، ۳۹۶). ارادت‌خان در ۱۰۳۲ق منصب میربخشیگری یافت. در رویدادهای پس از مرگ جهانگیر و کشمکش بر سر تاج و تخت میان پسران وی شاه‌جهان و شهریار، ارادت‌خان با یمین‌الدوله آصف‌خان که برای به تخت نشاندن داماد خود شاه‌جهان می‌کوشید، همداستان و یکدل بود و چون آصف‌خان در لاهور بر شهریار پیروز شد و وی را بند برنهاد، ارادت‌خان از لاهور به آگره/ اکبرآباد رفت و به خدمت شاه‌جهان رسید و «به منصب پنج‌هزاری ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و به مقام میربخشیگری سربرافراشت.» (مآثرالامرا، ۱۷۵/۱) وی در سال نخست پادشاهی شاه‌جهان، در پنجم رجب ۱۰۳۷ق، «به دیوان کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت.» (عمل صالح، ۲۸۱/۱) در آغاز سال دوم پادشاهی شاه‌جهان، در بیست و چهارم رجب ۱۰۳۸ق، به‌جای مهابت‌خان، «به صوبه‌داری دکن و انعام خلعت با چارقب طلادوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز گشته منصبش از اصل و اضافه پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار دواسپه سه‌اسپه قرار یافت.» (عمل صالح، ۳۳۱/۱) وی به دکن رفت و در برهانپور، مرکز متصرفات گورکانیان در دکن استقرار یافت و شاه‌جهان، چون برای سرکوبی خان‌جهان لودی که در دکن سر به شورش برداشته بود، به برهانپور رفت (۱۰۳۹ق) سپاهی از سه فوج، روی‌هم‌رفته پنجاه هزار سوار، را برای سرکوبی خان‌جهان تعیین کرد و ارادت‌خان را به فرماندهی یکی از این سه فوج و نیز سرکردگی کل سپاه اعزامی گماشت و لقب او را به اعظم‌خان تغییر داد و برای فرومالیدن خان‌جهان به بالاگهات دکن فرستاد (۲۰ رجب ۱۰۳۹ق). اعظم‌خان گرچه بعدها، به دلیل ناسازگاری فرماندهان دو فوج دیگر که در مراتب و مناصب همپایهٔ او بودند، از مقام فرماندهی کل سپاه اعزامی برکنار شد و جای خود را در این مقام به آصف‌خان داد (اوایل ۱۰۴۰ق)، ولی با فوجی که مستقیماً زیر فرماندهی او بود در نبردی خان‌جهان را بشکست و به گریز واداشت و پس از آن، دژ استوار دهارور در دکن را گشود (۲۳ جمادی‌الاخری ۱۰۴۰ق) و شاه‌جهان به پاداش این فتح، وی را به منصب شش‌هزاری شش هزار سوار ارتقا داد. با این وجود، بعدها، به دلیل برخی خطاها و اشتباهات اعظم‌خان در لشکرکشی، وی را به حضور فراخواند و در ۱۰۴۱ق از صوبه‌داری دکن برکنار کرد. اعظم‌خان در ۱۰۴۲ق، پس از مرگ قاسم‌خان جوینی، صوبه‌دار بنگاله، به صوبه‌داری بنگاله گماشته شد و در شوال ۱۰۴۴ق از این مقام برکنار گردید و در پانزدهم صفر ۱۰۴۵ق به صوبه‌داری اله‌آباد منصوب گشت، اما اندکی بعد دستور یافت تا از اله‌آباد به اکبرآباد برود و به صوبه‌داری آن‌جا بپردازد (ربیع‌الثانی ۱۰۴۵ق). در چهارم ذوالحجهٔ ۱۰۴۵ق صوبه‌دار گجرات شد. در ۱۰۴۸ق دخترش به همسری شاهزاده محمدشجاع، پسر شاه‌جهان، درآمد و سلطان زین‌العابدین از او زاده شد. اعظم‌خان در اوایل ۱۰۵۱ق از احمدآباد گجرات بر سر زمین‌داری هندو به نام جام، که به فرمانبرداری از دولت گورکانی تن درنمی‌داد، لشکر برد و وی را به دادن پیشکش و اظهار فرمانبرداری واداشت و به احمدآباد بازگشت. از آن‌جا که «با وجود تنبیه متمردان، از قرار واقع به حال رعایای گجرات نپرداخته بود» (عمل صالح، ۳۶۴/۲)، در هشتم محرم ۱۰۵۲ق از حکومت گجرات برکنار شد. در جمادی‌الثانی ۱۰۵۲ق جاگیر الله‌وردی‌خان، که به‌سببی خشم و سرزنش پادشاه را برانگیخته بود، در متهرا و مهابن به اعظم‌خان واگذار گردید و وی در آن نواحی به تیول‌داری پرداخت. در دوازدهم جمادی‌الثانی ۱۰۵۵ق، چون وی و پسرانش چنان‌که باید به سرکوبی سرکشان متهرا و مهابن نکوشیده بودند، فوج‌داری و تیول‌داری آن نواحی از او گرفته و به مکرمت‌خان، صوبه‌دار دهلی، واگذار گردید و اعظم‌خان و پسرانش فرمان یافتند تا دردرگاه شاهی حضور یابند. اعظم‌خان تابستان ۱۰۵۶ق را در کشمیر گذراند و در بازگشت به درگاه شاهی، در هجدهم رمضان ۱۰۵۶ق، به صوبه‌داری بهار مأمور گردید. در سال بیست‌ویکم پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۵۷ق)، به حضور فراخوانده و از او خواسته شد تا به صوبه‌داری کشمیر رود، اما او بهانه آورد که «مرا تحمل سرمای آن دیار نیست» (مآثرالامرا، ۱۷۹/۱) و در نتیجه شاه‌جهان وی را به فوج‌داری جونپور گماشت. سرانجام در محرم ۱۰۵۹ق، پس از هفتاد و شش سال زندگی، در جونپور درگذشت و در باغی که در ۱۰۵۸ق در کنار رود جونپور بناکرده بود به خاکش سپردند. پسرانش ملتفت‌خان و میر خلیل و ارادت‌خان میر اسحاق (پدر ارادت‌خان میرزا

مبارک‌الله واضح مؤلف تاریخ (ارادت‌خان) در دستگاه گورکانیان به مناصب بزرگ رسیدند. اعظم‌خان، همانند بیشتر امرای درگاه گورکانیان هند، امیری ادب‌دوست بود و ادبا و فضلا را می‌نواخت و شعرایی مانند معصوم کاشانی ملازم و مداح او بوده‌اند.

منابع: تاریخ حسن، ۴۸۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۲۷۹، ۱۲۸۶، ۱۷۹۸؛ جهانگیرنامه، ۳۰۷، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۱۲، ۵۱۰ـ ۵۱۱؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲/۲۰۰؛ سرو آزاد، ۱۴۶؛ صبح صادق، ۷۴؛ عمل صالح، ۲۷۳/۱، ۲۸۱، ۳۳۱، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۳ـ ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۸۴ـ ۴۸۵، ۵۰۸؛ ۳۳۹/۲ـ ۳۴۰، ۳۶۳؛ ۶۹/۳، ۴۵۰؛ کاروان هند، ۴۸۲، ۶۷۹، ۷۵۲، ۱۳۲۰ـ ۱۳۲۱؛ مآثرالامرا، ۱۷۴/۱ـ ۱۸۰.

برزگر

اعظم دیده‌مری کشمیری ← محمداعظم‌دیده‌مری

اعظم مدراسی (a'zam-e.mad.rā.si)، والاجاه امیرالهند اعظم‌الامرا مختارالملک سراج‌الدوله غلام غوث‌خان بهادر، ۱۲۳۹ـ ۱۲۷۲ق، آخرین نواب منطقهٔ آرکات (صوبهٔ کرناتک) در جنوب هند و شاعر و تذکره‌نویس شبه قاره. در پانزده ماهگی پس از درگذشت پدرش اعظم‌جاه روشن‌الدوله نواب‌محمد منورخان بهادر (۱۲۴۱ق) به حکومت کرناتک رسید و از آن پس مدتی عمویش نواب عظیم‌جاه بهادر به نیابت وی کارها را می‌گرداند تا او به سن بلوغ رسید و با عنوان والاجاه پنجم اسماً نواب آرکات شد (۱۲۵۸ق). از پنج سالگی به درس خواندن پرداخت و قرآن را از حافظ محمد مکی و پسرش حافظ عبدالولی، مختصرات فارسی تا اخلاق محسنی را از غلام محی‌الدین خوش‌نویس و پسرش مولوی جلال‌الدین حسین‌خان، بوستان و دیگر کتاب‌های مهم فارسی را نزد سید ابوسعید ابوطیب‌خان والا، عربی تا فواید ضیائیه مشهور به شرح ملای جامی را نزد مولوی جمال‌الدین احمد و عقاید و فقه و حدیث را نزد مولوی محمد ارتضاعلی‌خان خوشنود فراگرفت. در ۱۲۶۴ق با خیرالنساء بیگم دختر امیر ضیاءالدوله بهادر، از مردم حیدرآباد دکن، ازدواج کرد. وی زندگی را بیشتر به خوشباشی و شادخواری می‌گذراند و چون فرمانروایی دانش‌پرور و حامی بزرگ شاعران و هنرمندان بود، اما اختیارات امور قلمروش بیشتر در دست انگلیسی‌ها بود، همیشه به پول احتیاج داشت. در ۱۲۶۲ق مجلس مشاعره‌ای بنیاد نهاد که هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شد و ریاست جلسات با مولوی محمدحسین‌خان قادری، متخلص به راقم و مخاطب به شیرین‌سخن خان بهادر، و داوری مشاعره با دو تن یعنی قدرت گوپاموی، مؤلف نتایج‌الافکار، و مولوی میران محی‌الدین واقف بود. خود نیز شاعری شیوابیان و نویسنده‌ای چیره‌دست بود و به فارسی و اردو شعر می‌سرود و در شعر از ناصر*علی سرهندی پیروی می‌کرد. بیش از دیگر نوابان آرکات برای پیشرفت علوم و معارف منطقه می‌کوشید. در ۱۲۶۰ق یک کتابخانهٔ عمومی بزرگ (کتب‌خانهٔ عام مفید اهل اسلام) و یک مدرسهٔ جدید به نام مدرسهٔ‌اعظم تأسیس کرد. در دورهٔ او چند چاپخانه (مانند کش راج و مظهرالعجایب) تأسیس شد و چندین روزنامهٔ فارسی و اردو، مانند صبح صادق، جامع‌اخبار، مظهرالعجایب، جریدهٔ روزگار، اعظم‌الاخبار، شمس‌الاخبار، مخزن‌الاخبار در کرناتک منتشر شد. چون درگذشت، پیکرش را در مقبرهٔ نیای خود، نواب عظیم‌الدوله (ـ۱۳۳۴ق) در محوطهٔ مسجد والاجاهی به خاک سپردند. با مرگ او عنوان نوابی از میان رفت و انگلیسی‌ها عمویش نواب عظیم‌جاه را امیر آرکات کردند. از آثارش: تذکرهٔ صبح وطن (مدراس، ۱۲۵۸ق)؛ تذکرهٔ گلزار اعظم (مدراس، ۱۲۶۹ق)؛ بهارستان اعظم که گزیده‌ای از آثار منظوم فارسی و اردوی او است و پس از مرگش به چاپ رسیده است؛ دیوان اعظم که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند انجمن ترقی اردو کراچی، به‌شمارهٔ س‌ق‌ف۲۰۶ و سالار جنگ به‌شمارهٔ ۲۲۰۰ فهرست نگه‌داری می‌شود؛ سفینة‌النجات فی احوال‌الجهازات در فنون کشتیرانی که به‌نوشتهٔ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی در ۱۹۵۰م در مدراس به چاپ رسیده، اما با توجه به این‌که اعظم در این سال یازده ساله بوده، ممکن است کس دیگری آن را به نام او نوشته باشد.

منابع: اشارات بینش، ۲۱ـ۲۲، ۲۸ـ۳۱، ۴۲، ۴۶، ۱۲۹ـ ۱۳۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۰/۳، ۲۱۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۷/۱ـ۷۵۸؛ ۵۱/۲ـ ۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۴۵ـ ۵۵۲؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱ـ ۲۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۸/۸، ۱۹۹۰/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۲۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Library, 5/344.

برزگر

اعظمی، شعیب ← شعیب اعظمی

افتخار (ef.te.xār)، زاهده فرزند عبدالوحید، دهرساله (هند) ۱۹۴۲ / ۱۹۴۳م، ـ فارسی‌پژوه پاکستانی. پس از به‌پایان بردن دورهٔ دبیرستان، از دانشگاه پنجاب لاهور در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. رسالهٔ فوق لیسانس وی تصحیح شرفنامهٔ منیری بوده است. افتخار، پس از آن، چندین سال در دانشکده‌های دخترانهٔ لاهور، شیخوپوره و سیالکوت به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. او در ۱۹۶۹م برای گذراندن دورهٔ دکتری به ایران رفت و در ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش از دانشگاه تهران در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ دکتری گرفت. نام رسالهٔ دکتری او عنصری و مقام او در ادبیات فارسی بود که به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد چاپ و منتشر شده است (۱۳۷۸ش/۲۰۰۰م). افتخار پس از به‌پایان بردن دورهٔ دکتری به کشورش بازگشت و بار دیگر به تدریس روی آورد. او در کنار تدریس زبان و ادبیات فارسی، در ۲۰۰۰م رئیس دانشکدهٔ دولتی سیالکوت برای بانوان نیز بوده است. افتخار زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و پنجابی را نیک می‌داند. او، جز ایران، به کشورهای عربستان، افغانستان و اردن نیز سفر کرده است. از افتخار جز رساله‌های دانشگاهی وی، چند مقاله نیز به‌زبان فارسی بدین شرح چاپ و منتشر شده است: «ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظام» در مجلهٔ اقبالیات (۱۹۸۷م)؛ «ارزیابی قصاید عنصری» در مجلهٔ دانش (۱۳۶۸ش)؛ «تأثیر شعر عرب در شعر عنصری» در اورینتل کالج میگزین (۱۹۸۹م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۰۷؛ عنصری و مقام او در ادبیات فارسی؛ گنجینهٔ دانش: معرفی استادان فارسی پاکستان، صص ۱۱۴-۱۱۶؛ زاهدهٔ افتخار، «ارزیابی قصاید عنصری»، دانش، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۶۸ش، صص ۶۷-۱۱۰.

نوش‌آبادی

افتخاراحمد چشتی (ef.te.xār.ah.mad-e.češ.ti)، فرزند مولوی محمدحسین قیس چشتی، گورداسپور ۱۹۱۷م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادب فارسی و علوم اسلامی گرفت. درزبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: ترجمهٔ نسخهٔ خطی فارسی قدیم مناقب‌المحبوبین اثر حاجی نجم‌الدین سلیمانی به اردو؛ ترجمهٔ نسخهٔ خطی فارسی قدیم مخزن چشت امام‌بخش مهاروی به اردو. از افتخار احمد مقالاتی دربارهٔ خاورشناسی ـ ایران‌شناسی به‌چاپ رسیده است. وی سال‌ها استادی زبان فارسی و رئیس گروه علوم اسلامی دانشکدهٔ دولتی فیصل‌آباد را عهده‌دار بود.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۲۳-۲۲۴؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۴۰؛ گنج شایگان، ۱۴؛ گنجینهٔ دانش، ۹۸-۹۹.

رسولی

افتخار حسین نقوی (ef.te.xār.ho.seyn-e.na.qa.vi)، فرزند سید منظور حسین نقوی، جنگل بیره مظفرآباد (از نواحی مولتان) ۱۹۵۱م ـ ، مترجم، خطیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس پاکستانی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در مدرسهٔ مخزن‌العلوم‌الجعفریهٔ مولتان به تحصیل سرگرم شد. پس از شش ماه به عراق سفر کرد. مقدمات علوم دینی را نزد ساجدعلی نقوی نجفی (مدرس مدرسهٔ حکیم) و شیخ منظور حسین فراگرفت. علم نحو، بلاغت و علم لغات را در محضر محمدعلی افغانی، عقاید را نزد حافظ بشیر حسین پاکستانی، اصول فقه را نزد سید ساجد علی نقوی و محمداسحاق فیاض افغانی، فلسفه و منطق را نزد شیخ عباس کوجانی و ساجد علی نقوی و تفسیر را نزد مرتضوی، علامه حافظ بشیر حسین و اشرفی فراگرفت. در ۱۳۹۶ق به دستور حکومت عراق در بند شد. پس از رهایی به مولتان کوچید و در مدرسهٔ مخزن‌العلوم‌الجعفریه به تدریس سرگرم شد. هم‌زمان با تدریس امام جماعت مسجد شیعهٔ محلهٔ جهک را عهده‌دار بود. پس از آن انجمنی به نام انجمن سپاه مهدی دایر کرد و این انجمن کتاب اعمال ماه رجب او را به چاپ رسانید. در ژانویهٔ ۱۹۷۸م به جامعهٔ اهل‌البیت اسلام‌آباد رفت. به سعی او ماهنامه‌ای علمی به نام الزهرا (شوال ۱۳۹۸ق) انتشار یافت. از آثارش: احکام صیام؛ گناهان کبیره؛ تصور مهدی به اردو (اسلام‌آباد)؛ اعمال لیلةالقدر به‌اردو (لاهور)؛ امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب کوپه‌چانثی به‌اردو (اسلام‌آباد)؛ اعمال محرم؛ تحریک حسینی؛ اعمال ماه رجب؛ آداب مجالس و محافل؛ اعمال ذی‌الحجه؛ احکام‌الهیه به‌اردو (مولتان)؛ ترجمهٔ صفات شیعه و فضائل شیعه از شیخ صدوق؛ ترجمهٔ مشکلات جنسی نوجوانان از ناصر مکارم شیرازی؛ ترجمهٔ علل عقب‌ماندگی شرق از مکارم شیرازی؛ ترجمهٔ شهید از مرتضی مطهری؛ ترجمهٔ حیات

جاویدان / حیات اخروی از مرتضی مطهری؛ ترجمهٔ نظریهٔ مهدویت از باقرصدر؛ مقام زن در اسلام از مرتضی مطهری؛ ترجمهٔ داستان راستان از مرتضی مطهری؛ ترجمهٔ قوهٔ محرکهٔ تاریخ از جعفر سبحانی.

منابع: امامیهٔ مصنفین، ۹، ۱۴۲، ۴۴۵، ۴۸۵، ۵۲۵؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۳۸ ـ ۳۹؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۴۱.

رسولی

افتخار دولت آبادی (ef.te.xār-e.daw.lat.ā.bā.di)، سید عبدالوهاب، ـ دولت‌آباد دکن ۱۱۹۰ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکانش از سادات بخارا بودند و جدش در زمان اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) به احمدنگر پایتخت نظام‌شاهیان دکن کوچیده و آن‌جا نشیمن گزیده بود. افتخار در احمدنگر زاده شد و در همان‌جا برآمد، ولی پس از ازدواج با دختر مرتضی‌خان بخاری قلعه دار دولت‌آباد، در آن شهرنشیمن گزید. با مقدمات عربی و فقه و ادبیات فارسی و طب آشنایی داشت. به‌نسبت نیکو شعر می‌گفت و در فارسی افتخار، در اردو بیگل و در مراثی ماتمی تخلص می‌کرد. شاگرد و دوست آزاد بلگرامی (۱۱۱۶ــ ۱۲۰۰ق) بود و در ۱۱۶۳ق به وساطت او به خدمت نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ (ـ۱۱۶۴ق) فرمانروای حیدرآباد دکن، راه یافت. در دورهٔ سراج‌الدوله نواب بنگاله (۱۱۶۹ــ ۱۱۷۰ق) ظاهراً در آن‌جا به‌سر می‌برد. به روایتی در ۱۱۸۲ق به خدمت نواب اشجع‌الدوله غیور جنگ، از امرای آصف‌جاه نظام‌علی فرمانروای حیدرآباد، درآمد. پیکرش را در جوار آرامگاه برهان‌الدین غریب در دولت‌آباد به خاک سپردند. اثر مهم وی تذکرهٔ بینظیر* (اله‌آباد، ۱۹۴۰م) است. وی همچنین جنگی به نام دقایق‌الاشعار دارد که درواقع تقلیدی از مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار محمد بن بدر جاجرمی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۱۹۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۹۹/۱ـ ۲۰۰؛ تحفة‌الشعراء، ۱۳۴ـ ۱۳۶؛ تذکرهٔ بینظیر؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۴۰ـ۴۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۹۳ـ ۳۹۴؛سخن شعرا، ۷۶؛ سرو آزاد، ۲۴۱ـ ۲۴۳؛ شمع انجمن، ۳۹ـ ۴۰؛ طبقات شعرای هند، ۲۸۴؛ گل عجایب، ۲۳؛ منتخب‌اللطایف، ۸۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,25; *Mughals in India* ,28.

برزگر

افسانهٔ شاهان ← محمدکبیر

افسانهٔ محبت (af.sā.ne-ye.ma.hab.bat)، مثنوی به‌فارسی سرودهٔ شکری لکنویی*، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره (۱۲۱۸ ــ ز۱۲۵۱ق). سرایندهٔ این اثر را در ۱۲۵۰ق در هزار و شصت و یک بیت برای تحفه به اهل ایران، به‌ویژه محمدصادق‌خان اصفهانی، متخلص به صادق، سروده است. شکری در این اثر تقریظی از محمدصادق‌خان اصفهانی آورده که هم این سبب شده است برخی فهرست‌نویسان افسانهٔ محبت را اثر محمدصادق‌خان اصفهانی معرفی کنند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۲۲۴ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد در لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۳۴۵؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۶۴.

فتح‌نیا طبری

افسر اصفهانی (af.sar-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمدعلی‌بیگ، ملقب به معزز‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی ایرانی. وی از غلام‌زادگان سلاطین صفویه بود. در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) به شبه‌قاره رفت و در آن‌جا اقتداری به‌هم رساند و در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) مخاطب به معززخان شد. وی در بنگاله درگذشت. در بیشتر تذکره‌ها به چند بیت شعر فارسی او اشاره شده است. این بیت در تمامی تذکره‌هایی که شرح حال افسر را نوشته‌اند آمده است: «نمی‌خواهم که گردد ناخن من بند در جایی ـ مگر خاری برآرم گاه‌گاهی از کف پایی.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶؛ تذکرهٔ بی‌نظیر، ۲۰ـ۲۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷؛ تذکرة‌المعاصرین، ۲۱۸؛ روز روشن، ۶۳؛ سفینهٔ هندی، ۹؛ شام غریبان، ۴۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۸۴؛ صبح گلشن، ۲۹؛ کاروان هند، ۸۰/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۶/۱؛ همیشه‌بهار، ۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 39-40.

امیرهدائی

افسرالدوله فیاض‌الدین حیدر (af.sa.rod.daw.le. fay.yā.zod.din-e.hey.dar)، فرزند خان بهادر شمس‌الدوله نصیرالدین حیدر، پتنا ۱۹۲۴م ـ ، نویسندهٔ هندی. در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پس از به‌پایان بردن دوره‌های دبستان و دبیرستان به‌دانشگاه پتنا راه یافت و در ۱۹۴۵م در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۴۸م از همین دانشگاه در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. سپس به استخدام دانشکدهٔ پتنا وابسته به دانشگاه پتنا درآمد و به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. فیاض‌الدین حیدر در ۱۹۵۴م برای ادامهٔ تحصیلاتش به ایران سفر کرد و مدت یک سال در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. سفر دیگر وی به عراق بوده است. پس از بازگشت از ایران، همزمان با تدریس ادبیات فارسی، ریاست مرکز تحقیقات عربی و فارسی پتنا را نیز برعهده گرفت و پس از سال‌ها تدریس بازنشسته شد. وی پس از بازنشستگی، از پای ننشست و در شهر پتنا چندین حوزهٔ تدریس زبان فارسی دایر کرد و خود نیز سرپرستی آن‌ها را برعهده گرفت. فیاض‌الدین حیدر به زبان‌های اردو، انگلیسی و عربی آشنا است. وی از تأثیر انقلاب اسلامی ایران در ادبیات فارسی استقبال کرده و در این باره نوشته است: «این انقلاب حاکی از احساسات پرشور و نهضت‌پرور ملت ایران است که روی شالودهٔ ایمان و ایقان محکم و عزم راسخ ریخته شده است.» از وی چندین مقاله در زمینهٔ ادبیات فارسی منتشر شده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴-۱۵؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۹-۲۴۰.

جهان‌تاب

افسر کاشانی (af.sar-e.kā.šā.ni)، سندالعارفین میرمحمدعلی فرزند میرمحمدهاشم سنجر کاشانی* (ـ ۱۰۲۱ق) فرزند حیدر رفیعی*، معروف به حیدر معمایی (ـ۱۰۲۵ق)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از احوالش بیش از این آگاهی نداریم که در هند می‌زیست و پدر و نیای او نیز شاعر بودند. این بیت از او است: «تا بریزیم خون دشمن خویش ــ همچو شمشیر بر جلا زده‌ایم.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۱؛ شام غریبان، ۳۳؛ صبح گلشن، ۲۹؛ کاروان هند، ۸۰/۱؛ منتخب‌اللطایف، ۵۳.

امیرهدائی

افسری دهلوی (af.sa.ri-ye.deh.la.vi)، شیخ کمال‌الدین فرزندمحمد ادیب‌العارف، سدهٔ دوازدهم هجری، عارف و شاعر شبه قاره. وی علم و دانش و فقر و تصوف هر دو را فراگرفت. کمال‌الدین خلیفهٔ میرسیدمحمد کالپوی، از مشایخ بزرگ کالپی، بود. وی در دهلی و در دورهٔ اورنگ زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و در ادبیات آوازه یافت. شیخ کمال‌الدین ده‌هزار بیت در ستایش محمد بختاورخان، سردار اورنگ‌زیب، و خود او سروده و از پیروزی‌ها و رویدادهای دورهٔ این پادشاه تیموری یاد کرده است. در پاره‌ای منابع به دیوان او اشاره شده، اما نشانی از آن به‌دست نیامده است. شماری از ابیات افسری و بخش‌هایی از قصاید و رباعیات او در ستایش ممدوحش، در تذکره‌ها و مرآة‌العالم آمده است. وی شعر تعلیمی بلندی در قالب مثنوی به‌نام راح وریحان نیز سروده است.

منابع: الذریعه، ۸۴/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۴۸/۳؛ صبح گلشن، ۲۹-۳۰؛ صحف ابراهیم، صحیفةالالف، زیر «افسری دهلوی»؛ مرآة‌العالم : تاریخ اورنگزیب، ۵۴۵-۵۴۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 40.

م.اسماعیل‌پور

افسوس (af.sus)، میر شیرعلی، ـ کلکته ۱۲۲۱/۱۲۲۴ق، مترجم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش که از مردم خواف بودند از خراسان به هند کوچیدند و در نارنول شهری نزدیک آگره نشیمن گزیدند. نیا و نیز پدرش سید مظفرعلی خان در دورهٔ محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) به دهلی رفتند. پدرش وی را در بیست‌ودو سالگی به بنگال برد. در ۱۷۶۳م (برابر ۱۱۷۶ یا ۱۱۷۷ق) در لکنو رحل اقامت افکند. در سخنوری چندی از میر سوز و سپس از میر حیدعلی حیران اصلاح سخن می‌گرفت. میرزا جهاندار شاه (جوانبخت) پسر بزرگ شاه عالم دوم وی را در زمرهٔ شاعران دربار گورکانی درآورد. افسوس به اردو و فارسی شعر می‌سرود، اما پس از مرگ میرزا جهاندار شاه (۱۲۰۲ق) از شاعری دست کشید و به تدریس پرداخت. در ۱۲۱۵ق سرهنگ و.اسکات نمایندهٔ مقیم بریتانیا در لکنو وی را برای کار در کالج فورت ویلیام استخدام کرد و با سمت مترجم به کلکته فرستاد. افسوس در ۱۲۱۶ق در کلکته گلستان را به اردو برگرداند و آن را باغ اردو (لاهور، ۱۳۸۳ق) نام نهاد. در ۱۲۱۹ـ۱۲۲۰ق نیز بخش نخست (کمتر از یک سوم) خلاصة‌التواریخ سجان رای

بتالوی را به اردو برگردانید و آن را آرایش محفل نامید (لاهور، ۱۳۸۲ق). آرایش محفل بیشتر دربارهٔ جغرافیای هند و راجه‌های هندوی دهلی است. نسخه‌ای از دیوان اردوی افسوس، با دیباچهٔ فارسی، که در سال‌های ۱۱۸۹ـ ۱۱۹۹م گردآوری شده است، در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۶۷۰/۲، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۳؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۸/۲-۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۷۸، ۲۴۷؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۹۹؛ تذکرهٔ هندی، ۲۸-۲۹؛ ثلاثهٔ غساله، ۸۹-۱۸۷؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۴۹/۱؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۴۱-۲۴۳؛ روز روشن، ۶۴؛ سخن شعرا، ۳۹-۴۰؛ طبقات شعرای هند، ۲۳۴-۲۳۵؛ گلستان بی‌خزان، ۲۰؛ گلشن بی‌خار، ۴۹-۵۰؛ گلشن هند، ۴۷-۵۰؛ مجموعهٔ نغز، ۷۳۰/۳؛ مکارم‌الآثار، ۷۳۰/۳؛ *Iranica*,1/591-592; *Mughals in India*, 44.

برزگر

افصح (af.sah)، شاه فصیح، ـ لکنو ۱۱۹۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم ورارود بود، اما در هندوستان بر آمد. به‌نوشتهٔ تذکرهٔ باغ معانی، افصح نخست در زمرهٔ سپاهیان بود، اما از همان نخستین سال‌های جوانی از پیشه‌اش دست شست و به سلک درویشان درآمد. او نخست در شاه‌جهان‌آباد به سر می‌برد، اما بعدها به لکنو رفت و تا پایان زندگانی خود همان‌جا ماند. افصح سخنوری بلندآوازه و خوش نام در میان لکنوییان بود و با بسیاری از سخنوران بزرگ شبه‌قاره نشست و خاست داشت. گویند افصح شاعری صاحب دیوان بوده، اما هیچ نشانی از دیوان وی به جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است:

«نمی‌دانم که این میخانهٔ دل ـ خراب گردش پیمانهٔ کیست.»

منابع: باغ معانی، ۲۳-۲۴؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷؛ *A Catalogue of the Arabic, Persian And Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 1/197.

نوش‌آبادی

افصح (af.sah)، محمدباقر بن عنایت‌الله بن صدرالدین محمد تبریزی، ـ پس از ۱۰۷۰ق، تاریخ‌نگار ایرانی. وی در روزگار سلطان مراد پسر چهارم شاه‌جهان به احمدآباد گجرات رفت، از پشتیبانی وی برخوردار شد و در شمار منشیان وی درآمد. در همان هنگام کتابی به‌نام افصح‌الاخبار* در تاریخ عمومی از آغاز تا جلوس شاه جهان (۱۰۳۷ق) تألیف کرد. در پایان بخشی بدان افزود که در آن حوادث معاصر خود را گزارش می‌کند. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Or.138) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۲/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۳/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۴/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۴۹-۳۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۹۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۴، ۱۱۲۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/121; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,39; *Mughals in India*, 44.

مرادی

افصح (af.sah)، میرمحمدعلی فرزند شاه‌میرزای رضوی مشهدی، ـ ۱۱۵۰ / ۱۱۵۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از سادات رضوی مشهد بودند. امیر تیمور گورکانی (ـ ۷۰۸ق) پس از تسخیر خراسان نیای بزرگ او را که سید اخیار / اختیار نام داشت با خود به شهر سبز / سمرقند برد و دخترش را نیز بدو داد. بازماندگان سید اخیار رفته‌رفته آوازه و اعتباری بسیار یافتند، چندان که سال‌ها منصب قضای این سرزمین در دست ایشان بود. در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) که پدر افصح به‌هندوستان کوچید، سربلندخان میربخشی دختر خود را به‌همسری وی درآورد. او بعدها از ملازمان و یاران نواب آصف‌جاه شد. از تاریخ تولد و چگونگی برآمدن افصح آگاهی نداریم، اما چنان که در تذکره‌ها آمده است، او در سال‌های پایانی زندگانی خود، در رفاقت با همت‌یارخان، دایی نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ، به‌سر می‌برد و به‌همراه وی در پیکار با همت‌خان صاحب کرنول در دکن کشته آمد. عبدالحکیم حاکم مؤلف تذکرهٔ مردم دیده در ۱۱۱۵ق افصح را در سفر وی به لاهور چند بار دیدار کرده بود. به‌نوشتهٔ هم‌او افصح در سخنوری «بر خود گمان زیاده از آن‌چه بود، داشت.» به‌نوشتهٔ عبدالوهاب افتخار در تذکرهٔ بینظیر افصح شاعری صاحب دیوان بود، چنان که گوید «دیوان افصح به‌خط خودش به‌نظر درآمد.» وی سپس ابیاتی چند از سروده‌های افصح را که «انتخاب افتاد» در تذکرهٔ خود آورده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «در فصل بهاران می احمر نکشیدیم ـ افسوس که عطر از گل ساغر نکشیدیم.»

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۲۱-۲۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۸؛ الذریعه، ۸۴/۹؛ صبح گلشن، ۳۰؛ مطلع‌الشمس، ۷۱۲-۷۱۳.

نوش‌آبادی

افصح‌الاخبار (af.sa.hul.ax.bār)، کتابی در تاریخ عمومی از محمدباقر، معروف به افصح، فرزند عنایت‌الله تبریزی. مؤلف در روزگار صوبه‌داری مرادبخش، پسر شاه‌جهان گورکانی، در گجرات (۱۰۶۴-۱۰۶۷ق) از ملازمان او بود و در همان زمان این اثر را، دربارهٔ رویدادهای تاریخی، از کهن‌ترین ایام تا تخت‌نشینی شاه‌جهان (۱۰۳۷ق)، نوشت. کتاب در هفت‌باب تدوین یافته است: ۱- آفرینش، ۲- پیامبر و خلفا وامامان، ۳- چنگیز و جانشینانش تا ابوسعید بهادرخان، ۴- تیمور و اخلافش در ایران، ۵- غزنویان و سلاطین دهلی پیش از تیموریان، ۶- تیموریان هند و ۷- صفویان تا ۱۲۰۶ق. افصح‌الاخبار نثری ساده و روان دارد و از منابع موثق دربارهٔ روابط تیموریان هند و صفویان ایران به‌شمار می‌آید. از این اثر نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.138) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۲/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۷/۵، ۱۷۷۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۵۷/۳، ۱۷۳۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۴۹، ۳۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۹۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۴/۱، ۱۱۲۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۶۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 39; *Mughals in India* , 44.

برزگر

افضل امام (af.zal.e.mām)، فرزند خواجه فضل امام، پتنا (مرکز ایالت بیهار) ۱۹۲۸م- ، فارسی‌پژوه هندی. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی راکه به پایان رساند، به دانشگاه پتنا رفت و از آن دانشگاه دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۴م به تدریس در دانشگاه پرداخت. به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی آشنایی دارد. از آثارش: تصحیح دیوان نذیرالحق فائز پهلواروی؛ آئینه شعرای فارسی و اردو؛ شرح احوال سلیم تهرانی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۰/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۷-۲۱۸.

حجتی

افضل‌بیگ اورنگ‌آبادی (af.zal.beyg-e.ow.rang.ā.bā.di)، قاقشال‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، سپاهی، ادیب و تذکره‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش ترک بودند. افضل‌خان در اورنگ آباد دکن سکونت داشت و درخدمت سپاه آصف‌جاه نظام‌الملک (-۱۱۶۱ق) پایه‌گذار کشور شاهزاده نشین حیدرآباد در دورهٔ استیلای انگلیس بود. وی سمت فرماندهی سپاه داشت ودر امارت ناصر جنگ، پسر و جانشین آصف‌جاه نیز این سمت را نگه‌داشت. در جنگی که میان نیروهای مشترک مدعی رقیب، مظفرجنگ و فرانسوی‌ها درگرفت و طی آن ناصر جنگ کشته شد، افضل بیگ شرکت داشت (محرم ۱۱۶۴ق). یک‌بار نیز به سفارت از ناصر جنگ نزد شاه غلام مصطفی قادری، از مشایخ صوفیه رفت و شیخ وی را از مرگ قریب الوقوع ناصرجنگ خبرداد. تذکرهٔ معروف وی تحفة‌الشعرا* نام دارد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۵۷/۱-۱۶۰؛ تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، ۳۷۸-۳۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۹۸؛ *Dictionary of Indo - Persian Literature*, 40; *Iranica*, 1/598,599; *Mughals in India* , 45.

دانشنامه

افضل جهانگیرنگری (af.zal-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، خواجه محمدافضل فرزند خواجه محمد یوسف ۱۲۹۱ق-، شاعر فارسی‌گوی بنگالی. سال ولادت افضل از مادهٔ تاریخ «خواجه محمدافضل آمد بدهر» به‌دست آمده، ولی از تاریخ فوت او آگاهی نداریم. او از طرف دولت انگلیس مخاطب به‌خان‌بهادر شده بود. به‌فارسی تسلط کامل داشت و در تاریخ‌گویی چندان مهارت داشت که در زمان خود به افضل‌المورخین معروف شده بود. زبان انگلیسی را نیز خوب می‌دانست. در شعرگویی شاگرد سیدمحمود آزاد جهانگیرنگری بود و استادش او را نساخ ثانی می‌نامید، زیرا او پس از نساخ اولین کسی بود که مادهٔ تاریخ بسیار می‌گفت. گویند که او حتی تاریخ فوت را پیش از وفات و تاریخ تولد را قبل از ولادت می‌گفت. بیشتر اشعار او به‌فارسی است. مجموعهٔ قطعات تاریخی او در سه جلد حجیم گردآوری شده بود، اما اکنون این مجموعه در دسترس نیست. او مهارت فراوان در علم عروض داشت. مجموعهٔ مرثیه‌ها و قطعات تاریخی فارسی که در فوت قمرالنساخانم همسر احسن‌الله

شاهین (۱۳۱۹ق ــ) سروده است در کتابی با عنوان غم ماه‌پیکر در ۱۳۱۵ق در مطبع یوسفی داکا چاپ شده است. او همچنین هفتاد و یک مادهٔ تاریخ در رحلت شاعر معروف شبه‌قاره، داغ* دهلوی و هشتاد و دو مادهٔ تاریخ برای وفات خواجه احسن‌الله شاهین گفته است. افضل در تألیف فصل آخر تواریخ داکاکه در بر دارندهٔ احوال شاعران داکا است به مولوی رحمان علی طیش یاری رسانده است. او قطعهٔ تاریخی به‌زبان فارسی بر دیوان رضاعلی وحشت کلکتوی نوشته است که این قطعه و چند بیت از اشعار فارسی او در تذکرهٔ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۶۷-۶۸؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۹۰-۹۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۲۶/۳.

امیرهدائی

افضل دکنی، میرزا علی فرزند محمد ← فسونی قمی

افضل لاهوری (af.zal-e.lā.hu.ri)، محمد افضل، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان شاه ابوالمعالی از بزرگان لاهور بوده است. افضل نیز از شاعران به نام روزگار خود بود و گویند ناصر* علی‌سرهندی از وی به شاعری معنی‌آفرین یاد می‌کرد و مضامین تازهٔ سروده‌هایش را می‌ستود. به‌نوشتهٔ صحف ابراهیم «ناصرعلی با همهٔ بی‌باکی از وی هراسان بوده است.» از شعرهایش بیتی در تذکره‌ها آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای اردو، ۱۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۹؛ الذریعه، ۱۸۶/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۴؛ صبح گلشن، ۳۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۸، شمارهٔ ۳۴؛ مخزن نکات، ۸؛

جهان‌تاب

افضل لاهیجی (af.zal-e.lā.hi.ji)، افضل بیگ ترک، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. گویا از ترکان باشندهٔ لاهیجان بود. در دورهٔ همایون‌شاه گورکانی (۹۳۷ ــ ۹۶۳ق) به هند رفت و به خدمت بیرام‌خان (ــ ۹۶۸ق) پیوست و بیرام خان وی را بسیار گرامی داشت. افضل در هند فریفتهٔ جوانی شد و کسی دیگر نیز به آن جوان دل داد، «هر سه [افضل و معشوقش و دیگر عاشق وی] به اتفاق به لباس تجرد آمده به سفر حجاز و سیر ایران و توران رفته باز مراجعت به هندوستان کردند.» (مخزن‌الغرائب، ۱۵۷/۱). بیرام‌خان کوشید تا افضل را از جامهٔ فقر و درویشی بیرون آورد، اما او نپذیرفت و «دست بیعت به سلسلهٔ حضرت قطب‌الدین بختیار کاکی [ــ ۶۳۳ق)] داد.» از سروده‌هایش: «دلبران جان من فدای شما ــ سر من باد خاک پای شما / همه دعوی به خون من دارید ــ به جز این نیست مدعای شما / هست رای شما چو کشتن من ــ جان فدا می‌کنم برای شما.»

منابع: روز روشن، ۶۴-۶۵؛ کاروان هند، ۸۱/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۱/۷-۱۵۸.

برزگر

افضلی اله‌آبادی (af.za.li-ye.e.lāh.ā.bā.di)، شاه محمد ناصر فرزند محمد یحیی، معروف به خوب‌الله، فرزند امین عباسی اله‌آبادی، اله‌آباد ۱۱۲۲ــ همان‌جا ۱۱۶۳ق، عالم دینی، عارف، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. فرزند دوم شاه خوب‌الله و برادر شیخ محمد فاخر زایر بود. مقدمات علوم را نزد برادر بزرگ خود شیخ محمد طاهر فراگرفت؛ سپس نزد پدر و دایی خود کمال‌الدین بن محمد افضل اله‌آبادی به شاگردی پرداخت. در خردسالی به نیای مادری‌اش محمد افضل اله‌آبادی و، پس از آن، به پدر خود دست ارادت داد. پس از مرگ پدر (۱۱۴۴ق) بر مسند ارشاد نشست. شاه محمد اجمل اله‌آبادی* فرزند او است. افضلی در نظم و نثر فارسی بسیار چیره‌دست بود. در انواع شعر فارسی، مانند قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی وبه ویژه غزل دست داشت و وی را ناصر علی ثانی می‌گفتند. غزلیات وی را به سادگی، شیوایی، داشتن ترکیبات نادر و استعارات بدیع ستوده‌اند. در غزلیاتش از سعدی و حافظ پیروی می‌کرد. می‌کوشید تا با گنجاندن مسائل فلسفی و حکمی، همزمان با حفظ تغزل اشعارش، برگسترهٔ مضامین غزل بیفزاید. از سه دیوان شعر افضلی، امروزه تنها یکی به جا مانده است که نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ اجملیهٔ اله‌آباد نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثارش: ۱ــ منتخب‌الاعمال؛ ۲ــ جواهر نفیسه در اشغال و اعمال صوفیان که در دست است؛ ۳ــ تنبیه‌الاعزّه؛ ۴ــ اذکار عشرة که در دست است؛ ۵ــ تذکرة‌الخلفا؛ ۶ــ تفسیر آیات الاحکام؛ ۷ــ رساله در اثبات مذهب حق؛ ۸ــ انوارالحقائق.

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۴۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۷-۲۱۸؛ جرنل، ۵؛ سرو آزاد، ۲۱۹-۲۲۰؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۶؛ شاه محمد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی، ۱۵۴-۱۶۸؛ شمع انجمن، ۳۷-۳۸؛ صبح گلشن، ۳۱؛ منتخب‌اللطایف، ۸۰؛ نتایج‌الافکار، ۷۳-۷۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۷/۶-۳۵۸؛

Dictilnary of Indo - Persian Literature , 40.

برزگر

افغانستان (af.qā.nes.tān)، هفته‌نامه‌ای به‌فارسی و اردو، که در ۱۹۲۲ــ۱۹۵۵م(؟)، در لاهور منتشر می‌شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن، مرتضی احمدخان میکش درانی (ــ ۱۳۱۷ق / ۱۸۹۹م)، از توانا‌ترین روزنامه‌نگاران و نویسندگان پاکستان بود. مرتضی احمدخان، روزنامه‌های دیگری به‌نام‌های زمیندار، احسان، شهباز، مغربی پاکستان و نوای پاکستان به‌اردو در لاهور منتشر کرده است.

منبع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۲/۷۶۵؛ سید سبط حسن رضوی، «مرتضی احمدخان میکش»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۱۱۴، مرداد ۱۳۵۰ش، ص۴۴.

مرتضوی

اقبال‌احمد فاروقی (eq.bāl.ah.mad-e.fā.ru.qi)، فرزند انور پیر فاروقی، گجرات، ۱۹۲۸م ــ   ، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی مترجمی مکتب بنویهٔ لاهور و دارالعلوم نعمانیهٔ لاهور را به عهده داشت. در زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی و عربی مهارت دارد. از آثارش: تصحیح زبدة‌الآثار عبدالحق محدث دهلوی، ترجمهٔ خزینة‌الاصفیای غلام سرور لاهوری (لاهور، ۱۳۹۲ق)؛ ترجمهٔ معارج‌النبوت معین‌هروی فراهی، ترجمهٔ اسرار توحید فی مقامات ابوسعید؛ ترجمهٔ شرف‌النبی ابوسعید خرگوشوی؛ ترجمهٔ قصر عارفان احمدعلی چشتی؛ ترجمهٔ رسائل نقشبندیه ــ مشایخ نقشبندیه؛ ترجمهٔ روضة‌القیومه احسان احمد سرهندی؛ ترجمه و تلخیص کشف‌المحجوب هجویری؛ ترجمهٔ الارثمین فی مبشرعت نبی‌الکریم؛ دیباچهٔ شواهدالنبوت جامی و ترجمهٔ مرج‌البحرین محدث دهلوی به اردو؛ ترجمهٔ وصال‌السعدین به اردو (چاپ لاهور)؛ ترجمهٔ انفاس نفسیهٔ خواجه عبیدالله احرار به اردو (چاپ لاهور)؛ ترجمهٔ تکمیل‌الایمان احمدرضاخان بریلوی به‌اردو (لاهور، ۱۳۹۰ق)؛ ترجمهٔ رسالهٔ عزیزان / رسالهٔ شریفه اثر خواجه عزیزان رامتینی (ــ ۷۱۵ق) به اردو (حیدرآباد، ۱۳۷۸ق)؛ ترجمهٔ ملفوظات شریفهٔ غلام‌محی‌الدین قصوری (ــ ۱۲۷۰ق) به اردو (لاهور، ۱۳۹۸ق).

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۱، ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۱۱، ۳۷۸ــ۳۷۹، ۳۹۷ــ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۱۴؛ زبان فارسی در پاکستان، ۲۶؛ گنج شایگان، ۱۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۰ــ۱۰۱.

رسولی

اقبال‌الدوله، محسن‌علی‌خان ← محسن علی‌خان

اقبال جالندهری (eq.bāl-e.jā.land.ha.ri)، شیخ‌محمد، جالندهر (پنجاب) ۱۸ اکتبر ۱۸۹۴ ــ ۲۱مه ۱۹۴۸م، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. پدربزرگ وی مولوی غلام قادر استاد زبان و ادب فارسی و پدرش بخشدار بود. پدرش پس از بازنشستگی به فیروزپور کوچید. محمد اقبال در مکتب مسجد، قرآن آموخت. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی در دبیرستان فیروزپور به تحصیل سرگرم شد. از دانشگاه علیگر دانشنامهٔ لیسانس، از دانشگاه اله‌آباد دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان عربی و از دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشنامهٔ لیسانس علوم تربیتی گرفت. در ۱۹۱۸م به انگلستان سفر کرد و از دانشگاه کیمبریج دانشنامهٔ دکتری دریافت کرد. در ۱۹۲۲م به هند بازگشت. در ۱۹۲۳م سمت استاد فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور و معاونت مدیر آن را به عهده گرفت. در ۱۹۴۲م سردبیری مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی و از ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸م ریاست دانشکده را عهده‌دار بود. به اشعار الطاف‌حسین حالی و اکبر اله‌آبادی توجه فراوان داشت. وی دربارهٔ ایران قدیم، شاهنامه، خیام و خواجه عماد فقیه پژوهش‌هایی کرده است. به زبان‌های اردو، عربی، عبری، فرانسه، آلمانی، انگلیسی و سریانی آشنایی داشته است. از آثارش: تصحیح و مقدمهٔ راحة‌الصدور و آیة‌السرور راوندی (لیدن، ۱۹۲۱م)؛ ترجمهٔ ایران به عهد ساسانیان اثر آرتور کریستین‌سن از فرانسه به فارسی؛ ویرایش اخبارالدولة‌السلجوقیهٔ صدرالدین علی‌حسینی (لاهور، ۱۹۳۳م). مقالات: «خواجه عمادا‌ورخواجه حافظ متحدالبحر غزلین»؛ «رباعیات خیام کاایک اور قدیم نسخه»؛ «فردوسی کامذهب»؛ «نوروزنامهٔ خیام»؛ «امام موفق نیشابوری»؛ «علامه ابن‌الفوطی»؛ «فرهنگ فارسی معین بعضی اضافات»؛ «بحرالفوایـد»؛ «وصایای نظام‌الملک»؛ «رباعیات خیام کی تعیین»؛ «شاهنامی کی مآخذ» (ترجمه از کتاب نولدکه). مقالات اقبال در مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، مجلهٔ انجمن عربی و فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی و مجلهٔ یونیورسیتی اوریتنل کالج مگزین لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۸۶-۸۷؛ زندگینامه، ۱۳۷-۱۳۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۳؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۷۰ - ۱۷۲.

رسولی

اقبال حسین (eq.bāl.ho.seyn)، فرزند خان‌صاحب احمدحسین، پتنا (مرکز ایالت بیهار هند) ۱۹۰۵م ـ ، ادب‌پژوه و منتقد فارسی‌نویس هندی. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی، در ۱۹۲۶م از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۲۸م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و در ۱۹۳۵م با نوشتن پایان‌نامه‌ای به‌نام اولین شاعران فارسی‌زبان در هند (بررسی اشعار ابوعبدالله روزبه نکتی، ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، تاج‌الدین ریزه، شهاب مهمره و عمید سنامی) که آن را به زبان انگلیسی نوشته از همین دانشگاه دانشنامهٔ دکتری گرفت. پس از آن در دانشگاه به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰م ریاست بخش فارسی دانشگاه پتنا و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱م ریاست عمومی پتنا کالج را عهده‌دار بود. در ۱۹۶۷ـ ۱۹۷۲م بر اساس قوانین استادان بازنشسته، دوباره بر سر کار آمد. از ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹م با سمت استاد میهمان در دانشگاه تدریس کرد. از ۱۹۴۲ تا ۱۹۶۱م عضو هیئت تحریریهٔ مجلهٔ دانشگاه پتنا بود. از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵م عضویت بیهار سرویس کمیشن و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷م مدیریت کتابخانهٔ خدابخش پتنا و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴م ریاست افتخاری هیئت امتحانات مدارس بیهار را به‌عهده داشت. در ۱۹۷۶م از دست رئیس جمهوری هند سند اعزاز گرفت. اقبال حسین به زبان‌های انگلیسی و اردو نیز آشنایی دارد. از آثارش: تصحیح تذکرهٔ تحفهٔ سامی اثر سام‌میرزای صفوی (دانشگاه اسلامی علیگر، ۱۹۷۳م)؛ اولین شاعران فارسی‌زبان در هند (دانشگاه پتنا، ۱۹۳۸م)؛ جمع‌آوری دیوان چندرابهان برهمن شاعر و نویسندهٔ روزگار شاه‌جهان گورکانی؛ تصحیح و تحشیهٔ مثنوی هفت بحر اثر اقبال؛ ترجمهٔ اردو شعرای قدیم فارسی هندوستان (بیهار، ۱۹۸۵م)؛ تصحیح و چاپ قصاید.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۷؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۳۱۷-۳۲۱؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۹۸.

رسولی

اقبال فرنگ ← محسن‌علی‌خان

اقبال لاهوری (eq.bāl-e.lā.hu.ri)، محمد فرزند شیخ‌نورمحمد، سیالکوت ۲۰ ذوالحجهٔ ۱۲۸۹ق/ ۲۲ فوریهٔ ۱۸۷۳م ـ لاهور ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م، پژوهشگر، متفکر، نویسنده، سیاستمدار، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکان وی در کشمیر برهمن بودند و یکی از آنان به نام بابالول یا لول‌حاجی در سدهٔ نهم هجری به اسلام گروید و درشمار صوفیان درآمد. گویا نیاکان وی در اواخر سدهٔ هجدهم یا اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی ازکشمیر به سیالکوت کوچیدند. اقبال در آغاز در مسجد محل آموزش قرآن دید. سپس نزد سید میرحسن (۱۸۴۴ـ ۱۹۲۹م) اردو، عربی و فارسی آموخت. در ۱۸۹۱م در آزمون ورودی دبیرستان پذیرفته شد و پس از به‌پایان بردن دورهٔ دبیرستان در ۱۸۹۵م به لاهور رفت و در دانشکدهٔ دولتی نام‌نویسی کرد. در ۱۸۹۸م موفق به دریافت دانشنامهٔ لیسانس با درجهٔ ممتاز شد و در ۱۸۹۹م در رشتهٔ فلسفه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت و چون دانشجویی ممتاز بود به او مدال دادند. در همان هنگام که در رشتهٔ فلسفه تحصیل می‌کرد، در ۱۸۹۸م در آزمون رشتهٔ حقوق شرکت کرد، ولی در آزمون مقدماتی حقوق پذیرفته نشد. پس از دریافت فوق‌لیسانس در دانشکدهٔ زبان‌های شرقی پنجاب به سمت دانشیاری زبان و ادبیات عربی استخدام شد. در ۱۹۰۱م در دانشکدهٔ دولتی لاهور با سمت دستیار پروفسور در زبان انگلیسی به‌کار پرداخت. وی به‌عنوان مربی زبان در دانشکدهٔ لاهور، تاریخ، اقتصاد و فلسفه درس می‌داد. اقبال در این دوره به پژوهش و تألیف در مسائل گوناگون و بیشتر در فلسفه و اقتصاد دست زد و نخستین نوشته‌هایش را به‌چاپ رساند. در ۱۹۰۵م برای ادامهٔ تحصیلات به لندن رفت و سه سال در آن‌جا ماند و موفق به دریافت دانشنامهٔ دکتری فلسفه از دانشگاه کیمبریج شد. اقبال همچنین سفری به آلمان کرد و کتاب سیر تطور ومابعدالطبیعه در ایران را به‌عنوان پایان‌نامهٔ دکتری خود، به زبان انگلیسی، به دانشگاه مونیخ ارائه داد و از آن دانشگاه دکتری فلسفه گرفت. در سال‌های تحصیل در لندن، در رشتهٔ حقوق نیز درس خواند و در ۱۹۰۸م آن را به‌پایان برد و پروانهٔ وکالت گرفت و در همان سال به وطن بازگشت. اقبال در لاهور به وکالت روی آورد. اما در دانشکدهٔ دولتی لاهور فلسفه، ادب عربی و انگلیسی نیز تدریس می‌کرد. پس از یک سال‌ونیم از

تدریس کناره گرفت و برای گذران زندگی تا ۱۹۳۴م تنها به وکالت می‌پرداخت. پس از ورود به لاهور تا ۱۹۲۶م بیشترین فعالیت اقبال، ادبی و علمی بود و آثاری چند در شعر، فلسفه و تاریخ نوشت و پیوسته سخنرانی‌های ادبی و علمی داشت، اما پس از آن فعالانه وارد سیاست و مبارزات شدید اجتماعی شد. ورود اقبال به سیاست با شرکت وی در انتخابات شورای قانون‌گذاری پنجاب در ۱۹۲۶م همراه بود. وی به عضویت این شورا برگزیده شد و از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰م عضو آن بود. در ۱۹۳۰م به ریاست اجلاس مسلم‌لیگ در اله‌آباد برگزیده شد. وی همچنین ریاست کنفرانس احزاب اسلامی لاهور را به عهده داشت. از آغاز ورود اقبال به سیاست، طرح استقلال مسلمانان شبه قاره و بنیادگذاری یک دولت مستقل اسلامی در شمال هند در ذهن وی شکل گرفت و به همین سبب با همکاری‌های سیاسی مسلمانان و مسلم‌لیگ با کنگرهٔ هند مخالف بود. در ۱۹۳۰ـ۱۹۳۲م در دومین و سومین کنفرانس میزگرد لندن که دربارهٔ حل مسائل داخلی هندوستان تشکیل شده بود، شرکت کرد. در این سفرها از پاریس و ایتالیا دیدار کرد و با نویسندگان به گفت‌وگو پرداخت. در پاریس با لوئی ماسینیون (۱۸۸۳ـ۱۹۶۲م) و هانری برگسون (۱۸۵۹ـ ۱۹۴۱م) دیدار و گفت‌وگو کرد. اقبال در سفری به اسپانیا از بناهای تاریخی اسلامی این کشور دیدن کرد و در مسجد مشهور قرطبه نماز گزارد. در ۱۹۲۱م به مصر رفت و با جمعیت‌ها و شخصیت‌های دینی و سیاسی، مانند شیخ مصطفی‌الراغی شیخ‌الازهر، علی عبدالرزاق و نحاس پاشا دیدار کرد. از آن‌جا به بیت‌المقدس رفت و در کنفرانس اسلامی قدس شرکت و سخنرانی کرد. در ۱۹۳۳م به دعوت نادرشاه، پادشاه افغانستان، همراه گروهی به کابل سفر کرد تا در ایجاد یک دانشگاه در کابل و اصلاح نظام آموزش و پرورش به آن کشور یاری رساند. در همان سال دانشگاه پنجاب به اقبال دکتری افتخاری داد. در سال‌های پایانی زندگی به‌سبب گرفتگی گلو، نمی‌توانست سخنرانی کند؛ ازاین‌رو یکسره به نوشتن روی آورد. در ۱۹۳۶م که حزب مسلم‌لیگ پنجاب فعالیت تازه آغاز کرد، اقبال دیگر بار به‌سمت رئیس ایالتی آن برگزیده شد. در ۱۹۳۸م در لاهور و دیگر شهرهای بزرگ شبه قاره جشن «روز اقبال» برگزار شد و در آن از کارهای اقبال قدردانی گردید. چون درگذشت پیکرش را در مسجد پادشاهی لاهور به‌خاک سپردند. زندگی اقبال دارای جنبه‌های گوناگونی بود. وی مرد علم، پژوهش، اندیشه، سیاست و ادب بود و در شبه قاره سرآغاز حرکت و جنبش علمی، سیاسی و ادبی به‌شمار می‌آید. یکی از جنبه‌های برجستهٔ اقبال، جنبهٔ ادبی و شعری او است. وی با زبان‌های مختلف، مانند آلمانی، اردو و انگلیسی آشنا بود. سخنرانی‌ها و نوشته‌های علمی، به‌ویژه آثار فلسفی او، به انگلیسی بود. وی با متون و آثار ادبی نویسندگان و اندیشمندان انگلیسی زبان آشنایی داشت و از کسانی چون شکسپیر، میلتن، شلی، بایرون،امرسن و دیگران متأثر بود. اقبال در زبان و ادب اردو که زبان معمول اهل ادب شبه قاره بود، از سرآمدان به‌شمار می‌رفت. وی به اردو نوشت‌وخواند می‌کرد و برخی از آثارش نیز به این زبان است. به‌گفتهٔ برخی از پژوهشگران اشعار اقبال اوج توانایی زبان اردو است و نبوغ اقبال آن را توانا کرد. این گفتهٔ تاگور (۱۸۶۱ـ ۱۹۴۱م)، شاعر بلندآوازهٔ هند که «درگذشت اقبال شکافی پدید آورد که تا مدت زیادی پرنخواهد شد»، موقع اقبال را در فکر و ادب اردو به‌خوبی آشکار می‌کند. اقبال در شعر و ادب فارسی نیز توانمند بود. هرچند وی هرگز نتوانست در سخن گفتن و نوشتن به زبان فارسی توانایی و چیرگی لازم را به‌دست آورد، اما در شعر جایگاه بلندی یافت، تا آن‌جا که از سرآمدان شعر فارسی در شبه قاره و حتی در روزگار ما به‌شمار می‌آید. اقبال سرودن شعر به فارسی را در لندن آغاز کرد. پس از بازگشت، گرچه گه‌گاه به اردو شعر می‌گفت، اما در فارسی‌گویی چیرگی یافت. نخستین شعری که از وی به فارسی منتشر شد، شعری با نام «سپاس جناب امیر» در مناقب علی (ع) بود که در ۱۹۰۵م در مجلهٔ مخزن لاهور به‌چاپ رسید. نخستین کتاب شعر اقبال اسرار خودی* بود که در ۱۹۱۵م به‌چاپ رسید و پس از آن رموز بیخودی در ۱۹۱۸م منتشر شد. این اشعار اقبال را در سراسر شبه قاره و حتی در بیرون از آن، به‌ویژه در انگلستان، بلندآوازه گردانید. ازاین‌رو در ۱۹۲۲م حاکم انگلیسی پنجاب به او لقب سر داد و از مقام ادبی وی ستایش کرد. شاید سبب اصلی گرایش اقبال به شعر و ادب فارسی آن بود که وی از یک‌سو عارف بودو به ادب عرفانی و صوفیانهٔ ایرانی و عارفان بزرگ ایرانی بسیار علاقه‌مند و شیفتهٔ عرفان ایرانی بود و از دیگر سوی، زبان فارسی را بیش از زبان اردو برای بیان افکار، آرا و عواطف اجتماعی نیرومند خود مناسب و توانا می‌دید: «گرچه هندی در عذوبت شکر است ــ طرز گفتار دری شیرین‌تر است.» اقبال دلبستگی فراوانی به ایران داشت و علاقهٔ خود را در نامه‌ای به سعید نفیسی (۱۲۷۵ـ ۱۳۴۵ش) که در ۱۹۳۲م نوشته است، چنین بازگو می‌کند:

«سال‌های دراز است که میل و آرزوی ایران شما را در صمیم می‌پرورم. یگانه محصول ذره‌نمای وجد را سخن فارسی می‌دانم. غبن دارم که جز از زبور عجم مرا به خدمت شما راه نبوده است.» اقبال تقریباً با بیشتر عارفان، فیلسوفان، ادیبان و شاعران ایرانی و آثار و افکارشان آشنا بود و از تمامی آن‌ها کم‌وبیش اثر پذیرفت. وی در فکر و اندیشه و یا زبان و تعبیر و معانی و مضامین و یا هر دو تحت تأثیر شاعرانی چون سنایی غزنوی، سعدی، حافظ و مولوی بود. وی از زبان و مضامین سنایی و سعدی بهرهٔ فراوان برده و در اشعارش برخی ابیات آن‌ها را مستقیم یا غیرمستقیم آورده یا تضمین و اقتفا کرده و در همان اوزان و قوافی شعر سروده است. اقبال نه‌تنها در شعرهای فارسی بلکه در شعرهای اردوی خود نیز از حافظ تأثیر پذیرفته و برخی از ابیات حافظ را تضمین کرده است. وی دربارهٔ حافظ می‌گوید: «وقتی من دربارهٔ حافظ فکر می‌کنم، روح حافظ در من حلول می‌کند و به‌راستی خود حافظ می‌شوم.» با این‌همه اقبال یک‌بار در اسرارخودی بر حافظ و برخی اشعارش خرده گرفت و با مخالفت و انتقاد شدید حافظ‌دوستان روبه‌رو شد، اما در چاپ دوم بیت‌های مربوط به حافظ را حذف کرد. مولانا جلال‌الدین رومی بیش از هر شاعر دیگر بر اقبال تأثیر گذاشت و می‌توان گفت که مولوی به‌معنای کامل کلمه مرشد اقبال بود و در همهٔ آثار اقبال حضوری مستقیم و فعال دارد. هرچند که اقبال خوشه‌چین شعر و ادب کهن فارسی بود، خود نیز از راه شعر و ادب و افکار و آرای دینی و اجتماعی‌اش در ایرانیان همروزگار خود اثر نهاد و دو نسل اخیر این کشور را مجذوب فکر، فرهنگ و نهضت خود کرد. خود اقبال نیز به این اثرگذاری و تأثیر کلامش در ایران آگاه بود و به آن اشاره کرده است: «نوای من به عجم آتش کهن افروخت ـ عرب ز نغمهٔ شوقم هنوز بی‌خبر است.» اقبال در نیمهٔ دوم زندگی خود در ایران کاملاً شناخته و بلندآوازه بود، اما پس از چاپ کلیات اشعار فارسی او و ترجمهٔ برخی از کتاب‌هایش، در سطح گسترده‌ای مطرح شد و با استقبال فراوان مواجه شد. در ایران اندیشمندان، شاعران، سیاستمداران و ادیبان بسیاری زیر نفوذ فکر و ادب اقبال قرار گرفتند و به گسترش و انتشار آرای وی پرداختند و کتاب‌ها و مقالات فراوانی دربارهٔ وی نوشتند که اقبال لاهوری شاعر پارسی‌گوی پاکستان از مجتبی مینوی، دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز از محمدعلی اسلامی ندوشن و نوای شاعر فردا نوشتهٔ محمدحسین مشایخ فریدنی از آن شمارند. شاعرانی چون ملک‌الشعرای بهار، صادق سرمد، قاسم رسا، رهی معیری، امیری فیروزکوهی، گلچین معانی و دیگران از اقبال یاد کرده و از جایگاه ادبی وی سخن گفته‌اند. بهار در ۱۳۲۳ش قصیده‌ای بلند دربارهٔ اقبال سرود و گفت: «عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت ـ واحدی کز صد هزاران برگذشت / شاعران گشتند جیشی تار و مار ـ وین مبارز کرد کار صد هزار.» برخی اقبال را پس از جامی و شیخ بهایی تواناترین شاعر فارسی‌گو در چند سدهٔ اخیر دانسته‌اند. دو تن از دانشمندان ایرانی بیش از همه در ترویج اندیشه، ادب و شعر اقبال در ایران نقش داشته‌اند، یکی سید غلامرضا سعیدی (۱۲۷۴ ـ ۱۳۶۷ش) و دیگری علی شریعتی (۱۳۱۲ـ ۱۳۵۶ش). سعیدی از راه ترجمه و نوشتن مقالات فراوان دربارهٔ اقبال، او را بیش از پیش شناساند. شریعتی نیز که سخت متأثر از اندیشه‌های نوگرایانهٔ دینی و آرای اجتماعی و سیاسی اقبال بود، او را معمار اندیشهٔ اسلامی خواند و با الهام از فلسفهٔ «خودی» اقبال و جهان‌بینی دینی و فلسفی او، به تبلیغ و تعلیم آموزه‌های خاص خود پرداخت و یا با گفته‌ها و نوشته‌های جداگانه، اندیشه و نقش اقبال در شبه قاره و جهان اسلام را بیان کرد. یکی از عوامل مقبولیت عام اشعار اقبال در ایران، گرایش شیعی و علاقهٔ فراوان وی به اهل بیت و شخصیت‌های برجستهٔ شیعه است و این در حالی است که اقبال خود حنفی مذهب بود. وی اشعار فراوانی دربارهٔ فضایل و مناقب علی(ع) بر پایهٔ روایت‌های شیعی دارد که علاقهٔ وی را به این امام نشان می‌دهد. از دیگر سو، انقلابی‌گری اقبال نیز با وجدان تاریخی شیعی ایرانیان هماهنگ است. دربارهٔ اهمیت ادبی و ویژگی‌های فنی شعر اقبال سخنان گوناگونی گفته شده است. برخی گفته‌اند که اشعار اقبال با زبان شعر معاصر فارسی هماهنگ و سازگار نیست و گاه از تعبیرات قدیمی استفاده کرده و فارسی‌زبانان کنونی با آن آشنایی ندارند و یا ترکیب‌هایی ساخته که پیشینه نداشته است. برخی از پژوهشگران در پاسخ گفته‌اند که فارسی‌زبان اصلی اقبال نبوده و وی از راه آشنایی با دیوان‌های شاعران قدیم فارسی‌گوی ایران و شبه قاره با زبان و ادب فارسی آشنا شده است و ازاین‌رو از واژگان و تعبیرات به کار رفته در این دیوان‌ها استفاده کرده است. از آن‌جا که اقبال شاعری نوآور بود، ترکیبات تازه و نو نیز ساخته است. فارسی‌گویی اقبال به شیوهٔ دری خراسانی است که در آسیای مرکزی، شبه قاره و افغانستان زبان مشترک دینی و ادبی مسلمانان است. وی در اوزان و اسلوب‌های مختلف شعر فارسی ذوق‌آزمایی کرده است. زندگی ادبی اقبال را می‌توان به

سه دوره تقسیم کرد. دورهٔ یکم از نوجوانی تا انتشار بانگ درا است که بیشتر اشعار آن پیش از ۱۹۱۵م سروده شده و به اردو است. اشعار اقبال در این دوره منظومه‌هایی است که برخی از آن‌ها عیناً از اشعار انگلیسی ترجمه شده و در سبک زیبا اما خام و ناپخته است. دورهٔ دوم از میان سالی (حدود ۱۹۱۵م) آغاز می‌شود و تا اواخر زندگی (حدود ۱۹۳۳م) ادامه پیدا می‌کند. در این دوره پختگی و تعالی کاملی در اشعار وی دیده می‌شود. شاعر لحن ویژه‌ای پدید آورده است، پیروی از شاعران دیگر را دوست ندارد و همواره می‌کوشد تا شعر تازه بگوید و اسلوب نوینی در پیش گیرد. در این دوره سبک ویژهٔ وی آشکارتر می‌شود و شیوهٔ مولوی بر کلامش پرتو می‌افکند. در دورهٔ سوم احساسات اقبال به کلی زوال یافت و به‌جای سرخوشی و سرجوشی جوانی، پیری روی نمود. هنگامی که ضرب کلیم به‌چاپ رسید، اقبال خود نیز از این شیوهٔ بی‌مزه آگاهی داشت و از آن در اقبال‌نامه سخن گفته است. اقبال هرگز خود را شاعر نمی‌دانست و حتی از این که شاعر شناخته شود بیم داشت. شعر و ادب برای اقبال، راهی به سوی جنبش اسلامی و اجتماعی و به گفتهٔ او احیای خودی و دادن هویت به مسلمانان بود. به همین سبب اقبال توجه چندانی به دقایق و صنایع و قواعد و لوازم شعر نداشت. آنچه اهمیت داشت این بود که او بتواند به‌گونه‌ای سخن گوید که دیگران بفهمند و پیام او را دریافت کنند و برای اصلاح و احیای خود برخیزند. شعر برای اقبال سرگرمی، هنرنمایی، صنعتگری و امری شخصی نبود، بلکه رسالت اجتماعی، انسانی و دینی بود. اقبال در سراسر زندگی به پژوهش و تألیف و سرایش شعر به فارسی و اردو همت گماشت و آثار فراوانی در موضوعات گوناگون پدید آورد. این آثار به‌صورت کتاب، نامه‌ها، مقالات و سخنرانی‌ها به‌چاپ رسیده‌اند. از آثارش: توسعه و تکامل مابعدالطبیعه در ایران که عنوان پایان‌نامهٔ دکتری اقبال است و به قلم امیرحسین آریانپور با نام سیر فلسفه در ایران ترجمه شده است (تهران، ۱۳۴۷ش)؛ مثنوی اسرار خودی به فارسی (لاهور، ۱۹۱۵م)؛ مثنوی رموز بیخودی به فارسی (لاهور، ۱۹۱۸م)؛ اسرار و رموز که مجموعهٔ دو مثنوی اسرار خودی و رموز بیخودی است (لاهور، ۱۹۴۰م)؛ پیام مشرق که شعر فارسی است و در پاسخ به گوته شاعر آلمانی سروده شده است (لاهور، ۱۹۲۳م)؛ زبور عجم که شعر فارسی است و در آن دو مثنوی گلشن راز جدید در پاسخ و استقبال گلشن راز شیخ محمود شبستری و بندگی‌نامه در نکوهش مذهب غلامان و هنرهای زیبای آن‌ها، به‌ویژه موسیقی، نقاشی و معماری نیز آمده است (لاهور، ۱۹۳۷م)؛ جاویدنامه، شعر فارسی (لاهور، ۱۹۳۲م)؛ مثنوی مسافر به فارسی که گزارش مسافرت اقبال به افغانستان است (لاهور، ۱۹۳۳م)؛ مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ به فارسی (لاهور، ۱۹۳۶م)؛ ارمغان حجاز که مجموعهٔ شعر به فارسی و اردو است (لاهور، ۱۹۳۸م)؛ سرود رفته که شعر فارسی و اردو است (لاهور، ۱۹۵۹م)؛ بانگ درا که شعر اردو است (لاهور، ۱۹۲۴م)؛ بال جبریل، که شعر اردو است (لاهور، ۱۹۳۵م)؛ ضرب کلیم که شعر اردو است (لاهور، ۱۹۳۶م)؛ منظومهٔ رخت سفر که گفته‌های تدوین نشدهٔ اقبال است و محمدانور حارث آن‌ها را گرد آورده است (لاهور، ۱۹۵۳م)؛ تبرکات اقبال که مجموعهٔ برخی از شعرهای پراگندهٔ اقبال است؛ باقیات اقبال که مجموعهٔ شعرهای پراگنده و تدوین نشدهٔ اقبال است (کراچی، ۱۹۵۲م)؛ احیای فکر دینی در اسلام به انگلیسی که به قلم احمد آرام به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۴۶ش)؛ خاطرات پراگنده (لاهور، ۱۹۶۱م)؛ علم اقتصاد به اردو (لاهور، ۱۹۰۳م)؛ مضامین اقبال که شامل مقاله‌هایی به اردو و انگلیسی است (حیدرآباد، ۱۹۴۵م)؛ خطابهٔ ریاستی اقبال (۱۹۳۰م)؛ پرشاد و اقبال که مجموعهٔ نامه‌هایی است که میان اقبال و مهاراجه کشن پرشاد مبادله شده است (حیدرآباد، ۱۹۴۲م)؛ نامه‌های اقبال به محمدعلی جناح که مجموعهٔ ۱۳ نامه است (لاهور، ۱۹۴۳م))؛ سخنرانی‌ها و گفته‌های اقبال به انگلیسی (لاهور، ۱۹۴۵م)؛ اقبال‌نامه که مجموعه‌ای از نامه‌ها در دو جلد به اردو است (لاهور، ۱۹۴۵ و ۱۹۵۱م)؛ اقبال که شماری از نامه‌های مهم او است (بمبئی، ۱۹۴۷م)؛ مکاتیب اقبال که مجموعهٔ هفتاد و نه نامه به خان نیازالدین رئیس جالندر است (لاهور، ۱۹۴۵م)؛ مکتوبات اقبال که مجموعهٔ صد و هشتاد و نه نامه است (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ اقبال و سیاست ملی که شماری نامه و شعر است (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ مقالات اقبال (حیدرآباد، ۱۹۴۵م)؛ افکار و عقاید اقبال که مجموعهٔ پنجاه مقاله، سخنرانی و نامه است (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ انوار اقبال که دربرگیرندهٔ برخی نامه‌ها و مقالات اقبال است (کراچی، ۱۹۶۷م)؛ نامه‌ها و نوشته‌های اقبال که شماری نامه و نوشته به انگلیسی است (کراچی، ۱۹۶۷م)؛ گفتار اقبال که دربردارندهٔ آرای سیاسی، سخنرانی‌ها و نامه‌های مهم اقبال است و از روزنامه‌های اردوزبان زمیندار و انقلاب برگرفته شده‌اند (لاهور، ۱۹۶۹م)؛ مکاتیب اقبال که دربرگیرندهٔ نود نامهٔ اقبال به

مولانا غلام‌قادر گرامی است (کراچی، ۱۹۶۹م)؛ سخنرانی‌ها و خطابه‌های اقبال که مجموعهٔ چهل‌ونه خطابه، سخنرانی، مقاله و نامه به انگلیسی است (لاهور، ۱۹۷۳م)؛ خطوط اقبال که مجموعهٔ صدویازده نامه به زبان‌های اردو و انگلیسی است (لاهور، ۱۹۶۷م)؛ اوراق گم‌گشته که نوشته‌ها و شعرهای تدوین‌نشدهٔ اقبال و نوشته‌های دیگران دربارهٔ وی است (لاهور، ۱۹۷۵م)؛ خاطرات اقبال که در بردارندهٔ مقاله‌ها، نامه‌ها و گفته‌های اقبال به انگلیسی است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۷/۳-۱۶؛ از بهار تا شهریار، ۱۹۶/۱-۲۰۵؛ اسرار خودی، به کوشش شایسته‌خان، دهلی، مکتبهٔ جامعهٔ لمیتد، ۱۹۹۳م؛ اقبال شاعر پارسی‌گوی پاکستان، مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۲۷ش؛ اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، دکترمحمدریاض، اسلام‌آباد پاکستان، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۶ش/۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م؛ اندیشه‌های اقبال، سید غلام‌رضا سعیدی، تهران، ۱۳۷۰ش؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۴۷/۳-۴۸۸؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۴۹-۱۵۴؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۲۲۳/۴-۲۴۶؛ جاویدان اقبال، جاوید اقبال، آکادمی اقبال پاکستان، ۱۹۸۴م؛ چشمهٔ روشن، ۴۰۵-۴۱۲؛ حافظ‌پژوهان، ۸۶-۸۷؛ حیات اقبال‌کی چند مخفی گوشی، محمدحمزه‌فاروقی، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور، مارس ۱۹۸۸م؛ خطبات یاد اقبال، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه لاهور، ژوئن، ۱۹۹۴م؛ علامه اقبال در مدینه، ابوالحسن ندوی، قم، ۱۳۵۳ش؛ کتاب‌شناسی اقبال، محمدریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۹۸۶م؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به‌کوشش احمد سروش، تهران، انتشارات کتابخانهٔ سنائی، ۱۳۷۰ش (چاپ پنجم)؛ گفتار اقبال، محمدرفیق افضل، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ژانویهٔ ۱۹۶۹م؛ ما و اقبال، علی شریعتی، ۱۳۵۷ش؛ محمد اقبال، سیرته و فلسفة و شعره، عبدالوهاب عزام آکادمی اقبال پاکستان، ۱۹۸۴م؛ می باقی (شرح و بررسی تطبیقی غزل‌های اقبال)، ۱۴۹-۱۵۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۲۵/۵-۳۲۹؛ نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری، (کتاب‌شناسی)، ابراهیم پوروالی، تهران، ۱۳۷۱ش؛ سید علی‌خامنه‌ای، «اقبال در میان ما»، آشنا، سال دوم، شمارهٔ ۷، ۱۳۷۱ش، صص ۶-۱۴؛ مهر نور محمدخان، «سیری در آثار و افکار علامه محمداقبال شاعر فیلسوف و اندیشمند پاکستان»، همان‌جا، سال دوم، شمارهٔ ۷، ۱۳۷۱ش، صص ۳۱-۳۵؛ محمدحسین مشایخ فریدنی، «جاذبه‌های کلام اقبال برای ایرانیان»، اقبالیات، شمارهٔ ۱، ۱۳۶۴ش/ ۱۹۸۶م؛ نسرین اختر، «سعدی و اقبال»، همان‌جا، شمارهٔ ۱، ۱۳۶۴ش/ ۱۹۸۴م؛ محمدریاض، «انعکاسات بیدل در اشعار اقبال»، همان‌جا، شمارهٔ ۴، ۱۹۸۹م؛ وحید قریشی، «شعر اقبال»، همان‌جا، شمارهٔ ۴، ۱۹۸۹م؛ پرویز ناتل خانلری، «شعر فارسی در هندوستان»، سخن، سال یکم، شمارهٔ ۳، ۱۳۲۲ش، صص ۱۷۰-۱۷۴؛ «کنگرهٔ جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری»، کیهان فرهنگی، سال سوم، شمارهٔ ۱، ۱۳۶۵ش، صص ۳۷-۴۱؛ کیومرث صابری، «نظر استاد شهید مرتضی مطهری دربارهٔ اقبال لاهوری»، نشر دانش، سال دوم، شمارهٔ ۶، ۱۳۶۱ش، صص ۸۸-۸۹؛ «به یاد علامه اقبال»، یغما، سال پنجم، شمارهٔ ۲، ۱۳۳۱ش، صص ۷۹-۸۱؛ راشدالحیدری، «محمداقبال و فرهنگ آلمانی»، همان‌جا، سال سی‌ودوم، یادنامهٔ حبیب یغمایی، ۱۳۷۰ش، صص ۲۰۱-۲۱۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 60.

یوسفی اشکوری

اقبال‌نامهٔ جهانگیری ← معتمدخان

اقبالیات (eq.bā.li.yāt)، دوفصلنامه / سالنامهٔ ادبی، اجتماعی، فلسفی و دینیِ آکادمیِ اقبال پاکستان، به‌فارسی. این نشریه، با صاحب‌امتیازی و مدیریت آکادمی اقبال پاکستان در لاهور منتشر شده و شمارهٔ نخست آن در بهمن ۱۳۶۴ش / ۱۹۸۶م و شمارهٔ پنجم و ششم آن در ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱م / ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ش بیرون آمده و احتمالاً هم‌اکنون نیز منتشر می‌شود. شمارهٔ نخست اقبالیات در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مجلات موجود در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۹-۲۰؛ فهرست مقالات فارسی، ۵/ پنجاه و پنج.

مرتضوی

اقدس بیجاپوری احمدآبادی، پیرمحمدشاه ← پیرمحمدشاه بیجاپوری

اقدس شوشتری (aq.das-e.šuš.ta.ri)، رضی‌الدین فرزند نورالدین شوشتر ۱۱۲۸ ــ حیدرآباد ۱۱۹۴ق، عالم و شاعر ایرانی. نیای او سید نعمت‌الله جزایری (ــ۱۱۱۲ق) و پدرش نورالدین

(ــ۱۱۵۸ق) از علمای بزرگ شیعه بودند. رضی‌الدین در خدمت پدر و برادرش درس خواند و در ادب فارسی و عربی مهارت یافت. وی به اصفهان و قم و کاشان سفر کرد و از علمای این شهرها دانش آموخت. سپس به زیارت عتبات عراق رفت. در ۱۱۴۹ق با برادرش سید حسین راهی هند گردید و به گردش در نواحی گوناگون این سرزمین پرداخت. چون سید حسین به ایران بازگشت، رضی‌الدین در شاه‌جهان‌آباد به خدمت شجاع‌الدوله ابو منصور خراسانی، فرمانروای بنگاله پیوست. سرانجام عازم بازگشت به شوشتر شد، اما چون راه قندهار و کابل بسته بود به حیدرآباد رفت تا از آن‌جا به میهن بازگردد. در حیدرآباد نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۲۲ــ۱۱۶۱ق) اورا پیش خود نگه‌داشت. رضی‌الدین پیشنهادهای مکرر آصف‌جاه را برای قبول مشاغل دیوانی نپذیرفت و حدود پانزده سال پیش از مرگش از مردم کناره گرفت و در صومعه‌ای که خود ساخته بود گوشه‌نشینی گزید. سید رضی‌الدین گذشته از آنکه شاعری توانا بود و دیوانی از اشعار خود فراهم آورده بود، در علوم دینی نیز دست داشت و حواشی و تعلیقات فراوانی بر کتب دینی نوشته بود. مجموعه‌ای از نامه‌های نظام‌الملک آصف‌جاه که به‌قلم اقدس نوشته شده به‌شمارهٔ N.M.1958-202-24 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۰۵/۲؛ تحفة‌العالم، ۱۱۹ـ۱۲۰؛ تذکرهٔ بی‌نظیر، ۲۹؛ در دری، ۶۸؛ الذریعه، ۸۶/۹؛ روز روشن، ۲۹۹ـ۳۰۰؛ شام غریبان، ۴۴؛ شجرهٔ مبارکه، ۴۵؛ شمع انجمن، ۳۸ـ۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۷/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۱۹؛ مآثر الکرام، ۳۲۳؛ مکارم الآثار، ۱۵/۱؛ نزهة الخواطر، ۸۹/۶ـ۹۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 83-84.

رسولی

اقدس مشهدی (aq.das-e.maš.ha.di)، عبدالواسع فرزند محمدجان قدسی مشهدی، ز ح۱۰۹۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پدرش قدسی* مشهدی از سخنوران بلندآوازهٔ سدهٔ یازدهم هجری و شاعری صاحب دیوان بود. آگاهی ما از زندگانی اقدس مشهدی هم بیشتر از آنچه دربارهٔ پدر وی نوشته‌اند، به دست می‌آید، زیرا در هیچ‌یک از تذکره‌ها به تاریخ تولد و مرگ اقدس اشارتی نرفته است. در تذکرهٔ نصرآبادی از وی چنین یاد شده است: «خوش‌طبیعت است. الیوم در هند است و داروغهٔ زرگرخانهٔ صبیهٔ پادشا والاجاه اورنگ‌زیب [۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق] است.» از تاریخ نگارش این تذکره در ۱۰۸۳ــ۱۰۹۰ق می‌توان پی برد که اقدس تا این سال‌ها زندگانی داشته است. در تذکره‌ها آمده که قدسی مشهدی در ۱۰۴۲ق به هندوستان رفت و در ۱۰۵۶ق در همان‌جا درگذشت. به‌نوشتهٔ نصرآبادی وی از آن‌جا «مبلغی کلی جهت بازماندگان خود که دو پسر و جماعت دیگر بودند فرستاده، در آن ولایت فوت شد، استخوانش را به مشهد مقدس آوردند.» برخی دور از ذهن ندانسته‌اند که استخوان‌های قدسی را اقدس به‌هنگام داروغگی خود به‌مشهد فرستاده باشد. پس پیدا است که قدسی در هند همسری دیگر گرفت و اقدس از این همسر دوم است. اقدس شعر نیز می‌سرود و به نوشتهٔ صبح گلشن مثنوی لطیف دارد. از سروده‌هایش تنها ابیاتی پراگنده و این رباعی در تذکره‌ها آمده است: «از من عجبی نیست سخن‌های بلند ــ کز نسبت قدسیست به قدسم پیوند / بی‌صرفه کنم نقد سخن صرف آری ــ قدر زر میراث نداند فرزند.»

منابع: دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، ۱۲؛ صبح گلشن، ۳۱؛ کاروان هند، ۱۱۱۴/۲؛ مجمع‌النفایس، ۱۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۵۷/۱؛

نوش‌آبادی

اکابرخان (a.kā.ber.xān)، علی‌اکبر فرزند محمدامین، ز ۱۱۳۰ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی از کارمندان کشوری دستگاه شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۴ق)، دومین پسر اورنگ‌زیب گورکانی بوده و از هم‌او عنوان اکابرخان گرفته است. وی گزیده‌ای از اشعار شاعران قدیم و پاره‌هایی از آثار نامه‌نگاران بلندآوازه را در اثری به‌نام منتخب والاگرد آورد. اکابرخان این اثر را در ۱۱۳۰ق در چهل عنوان و هر عنوان آن را در چهل بیت تدوین کرد. نمونه‌هایی از عناوین چهل‌گانهٔ منتخب‌والا از این قرارند: ۱ــ اظهار محبت پیش از ملاقات، ۲ــ اشتیاق، ۳ــ فراق، ۴ــ عرض اخلاص، ۵ــ مقابلهٔ احسان در اظهار عجز از جواب، ۶ــ تمسک بر عنایت مکتوب الیه، ۷ــ شفاعت، ۸ــ سفارش در باب حاجات، ۹ــ طلب وفا به مواعید در عنوان‌نامه، ۱۰ــ مجموع ارکان مخاطبات، ۱۱ــ در اعتذار به کرم مکتوب الیه، ۳۰ــ جدایی و ۴۰ــ عنوان نانویس. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1961-1320 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۱۷-۴۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 58.

م.اسماعیل‌پور

اکبر اصفهانی (ak.bar-e.es.fa.hā.ni)، محمد اکبر، ز ۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. از زندگی وی جز آگاهی‌هایی که از دیوان وی به دست می‌آید ظاهراً آگاهی دیگری در دست نیست. از مردم اصفهان بود و در علوم ادبی و ریاضی و حکمی دست داشته است. در اواخر دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به هند رفته و شاهزاده سلیم (جهانگیر آینده) را ستوده است. اما از هند خوشش نیامده و در قصیده‌ای علاقه‌مندی خود را به اصفهان و ترجیح هر چیز حقیر و مختصر آن بر نعمت‌های شریف و مفصل هند بیان کرده است. چندی نیز در بلخ بوده و فرمانروای آن‌جا ندرمحمدخان را مدح گفته و از او خواسته که به جای صله، او را اجازهٔ رفتن به وطن بدهد. در قصیده‌ای نیز از اقامت در بلخ و بدی اخلاق و روحیات مردم آن شهر شکایت کرده است. نسخه‌ای از دیوان اکبر که در کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۹۴۵ نگهداری می‌شود، نزدیک ۷۲۰۰ بیت از ترکیب‌بند و غزل و قصیده و قطعه، است و در آن سروده‌هایی در وصف اصفهان، فرح‌آباد ساری و اشرف (بهشهر کنونی در مازندران) و شکایت از هند و ترکستان یافت می‌شود. گفتنی است در تذکرهٔ نصرآبادی از میرزا محمداکبر اصفهانی «پسر آقا میرزای دولت‌آبادی که در زمان شاه‌عباس ماضی مستوفی‌الممالک» بوده و سرایندهٔ مثنوی زاهدنامه در «عاشقی زاهد قهوه‌چی» و یک مثنوی در بحر مثنوی جلال‌الدین رومی و مثنوی دیگری در بحر خسرو و شیرین است یاد شده که بسیار بعید است همین اکبر اصفهانی باشد.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۰۹؛ الذریعه، ۸۷/۹؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۸۷/۳-۱۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۳۰؛ کاروان هند، ۸۱-۸۲.

برزگر

اکبر داناپوری (ak.bar-e.dā.nā.pu.ri)، سید محمد اکبر دانشمند فرزند سید شاه محمد سجاد، شعبان ۱۲۶۰ - ۱۳۲۷ق، صوفی نقشبندی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در اکبرآباد / آگره به‌دنیا آمد. پس از به انجام رسانیدن تحصیلاتش، به عم خود سیدشاه محمد قاسم دست ارادت داد (۱۲۷۶ق) و در ۱۲۸۱ق از او اجازهٔ ارشاد و خرقهٔ خلافت گرفت. در ۱۲۹۸ق سجاده‌نشین خانقاه خاندانی خود شد. در ۱۳۲۷ق درگذشت و پسرش سیدشاه محمدحسن بر جای او بر مسند ارشاد نشست. اکبر شاعری بیشتر اردوسرا بود و از وحید الدآبادی (- ۱۳۰۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت. دو مجموعه از سروده‌های اردوی او با عنوان تجلیات عشق و جذبات اکبر به‌چاپ رسیده است. جذبات اکبر شامل بخش فارسی نیز است که غزلیات فارسی اکبر را در بر می‌گیرد. از سروده‌های او: «دلم به یاد رخ و چشم فتنه‌زا خفته است ــ به زیر سایهٔ گل مورد بلا خفته است / در انتظار تو وا بود چشم من همه شب ــ سحر دمید مگر بخت نارسا خفته است / برو برای خدا جستجو کن ای شب هجر ــ که خواب‌دیدهٔ بی‌خواب من کجا خفته است / چو مرگ آمد و غیرت از میان برخاست ــ ببین به پهلوی بیگانه آشنا خفته است / به خاک قیس گذشتم نشستم و گفتم ــ کجاست لیلی و افسوس این کجا خفته است / به فرش اطلس و دیبا قدم منه اکبر ــ مگر ندیده‌ای بر خاک مصطفی خفته است.»

منابع: تذکرهٔ مشایخ نقشبندیه، ۵۵۲-۵۵۳؛ دیوان فائز پهلواروی، ۳۲-۳۳.

برزگر

اکبرشاه‌خان نجیب‌آبادی (ak.bar.šāh.xān.na.jib.ā.bā.di)، اکبرشاه‌خان پسر مولوی نادرشاه‌خان پسر مظفرشاه‌خان پسر ضامن‌شاه‌خان پسر سیدشاه‌خان یوسفزایی، ۱۸۷۵ - نجیب‌آباد ۱۰ می ۱۹۳۸م، شاعر، روزنامه‌نگار، تاریخ‌نگار و نویسندهٔ شبه قاره. نیاکانش از یوسفزاییان (از طوایف پتان یا افغان) شمال پیشاور بودند. نیای بزرگش در حدود ۱۱۸۰ق به هند رفت و به درگاه نجیب‌الدوله نجیب‌خان روهیله (-۱۱۸۴ق)، امیرالامرای دربار دهلی، پیوست و در نجیب‌آباد نشیمن گزید. اکبرشاه‌خان در نجیب‌آباد به‌دنیا آمد و آموزش ابتدایی را نزد پدرش، که از استادان بنام آن روزگار در عربی و فارسی بود، فراگرفت. زبان‌های پشتو، عربی، فارسی، اردو و اندکی انگلیسی را آموخت و در یکی از مدارس نجیب‌آباد به تدریس پرداخت. سپس به لاهور رفت و در مدارس عالی این شهر به عنوان استاد فارسی و اردو سرگرم کار شد. در بازگشت به نجیب‌آباد، مجلهٔ عبرت را بنیاد نهاد که مطالب آن به زبان‌های فارسی و اردو بود و اکبرشاه در آن مضامین تاریخی و ادبی و اشعار فارسی و نیز

مقالات دل‌چسبی به اردو می‌نوشت. وی آثار زیادی، به‌ویژه در مضامین تاریخی، به اردو نگاشت و به‌خاطر آثار ارزشمندی که در تاریخ اسلام نوشت به مورخ اسلام آوازه یافت. در اشعار فارسی خود اکبر تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ آیینهٔ حق‌نما؛ ۲ــ قول حق؛ ۳ــ گاو و عظمت تاریخی آن؛ ۴ــ ویدا و قدمت آن؛ ۵ــ جنگ انگوره؛ ۶ــ نواب امیرخان والی تونک؛ ۷ــ مسلمانان اندلس؛ ۸ــ خان‌جهان‌خان لودی؛ ۹ــ خواص‌خان ولی؛ ۱۰ــ نظری بر پرده؛ ۱۱ــ تاریخ اسلام در سه جلد که مشاهیر علمای معاصر اکبرشاه‌خان، مانند علامه اقبال لاهوری و مولانا ابوالکلام آزاد و سر عبدالقادر سرفراز و مولانا سید سلیمان ندوی، این اثر را پسندیده و تقریظاتی بر آن نوشته‌اند؛ ۱۲ــ زندگانی سپاهیانهٔ مسلمانان؛ ۱۳ــ اکابر قوم. گویا بیشتر یا همهٔ این آثار به‌اردو است.

منابع: عبدالحی حبیبی، «دو شاعر متأخر زبان دری در هند»، ژوندون، (ارگان نشراتی اتحادیهٔ نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان)، سال دوم، شمارهٔ سوم (اسد و سنبلهٔ ۱۳۶۲ش)، صص ۳۴-۳۸.

برزگر

اکبرعلی ترمذی (ak.bar.a.li-ye.ter.me.zi)، سید اکبرعلی فرزند ابراهیم‌علی، بـرودا (از ایالت گجرات) ۱۹۲۴م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دوره‌های دبستانی و دبیرستانی، در ۱۹۵۰م از دانشگاه بمبئی فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و اردو و در ۱۹۶۲م از دانشگاه اسلامی علیگر فوق لیسانس تاریخ گرفت. از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۷م در دانشکدهٔ دولتی اجمیر و پس از آن در مؤسسهٔ ملی هند به کار سرگرم بود. در ۱۹۶۹م به کشمیر سفر کرد. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴م سرپرستی مؤسسهٔ ملی هند در دهلی نو را عهده‌دار بود. در همین سال نیز بازنشست شد. ترمذی در دانشگاه‌های دهلی و ملیهٔ اسلامی استاد راهنما در تاریخ بود. در مؤسسهٔ مطالعات علوم و تکنولوژی و عمران نیز کار می‌کرد. به‌زبان‌های انگلیسی، هندی، گجراتی و عربی نیز آشنایی دارد. از آثارش: مدارک و اسناد فارسی، جلد دهم و یازدهم (آرشیو ملی هند، ۱۹۵۹، ۱۹۶۹م)؛ مدارک و اسناد فارسی از ۱۴۰۲ تا ۱۷۱۹م (آرشیو ملی هند، ۱۹۸۲م)؛ ویرایش و چاپ تاریخ سلاطین گجرات از محمود بخاری (علیگر، ۱۹۶۴م)؛ کتیبه‌های اجمیر (مرکز مطالعات اسلامی، دهلی نو، ۱۹۶۸م)؛ گردآوری و چاپ نامه‌های فارسی غالب (۱۹۶۸م)؛ بعضی جنبه‌های گجرات در قرون وسطی (۱۹۶۸م)؛ فهرست القاب و خطابات (آرشیو ملی هند، ۱۹۸۱م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۸/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۰-۲۴۲.

رسولی

اکــــبرعلی ســــهارنپوری (ak.bar.a.li-ye.sa.hā.ran.pu.ri)، سید / مولوی اکبرعلی فرزند صفدرعلی، ز ۱۲۴۹ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی کارمند شرکت هند شرقی بود و با بهره‌گیری از کتاب‌های تاریخی پیشین، اثری به‌نام خلاصة‌الاذکار برای حامی بریتانیایی‌اش تألیف کرد. این اثر را در ۱۲۴۹ق به‌نام رابرت کتکرت / کنکاف صاحب بهادر سشن جج (دادگستر) نوشته است. وی به این اثر که گزیده‌ای از زبدة‌التواریخ عبدالکریم و سیرالمتأخرین غلام‌حسین طباطبایی، و یادکردی از سلاطین دهلی است، رویدادهایی مانندمرگ شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۱۸۵ق)، تکیه زدن محمداکبر دوم بر تخت (۱۲۲۱ق) و دیگر رویدادها تا ۱۲۴۹ق را افزوده است. اکبرعلی خلاصة‌الاذکار را در دو مقاله تدوین کرده است: ۱ــ حالات مختصری از دورهٔ تیمور گورکان (۷۷۱ــ ۸۰۷ق) تا ۱۱۴۰ق (روزگار نجیب‌الدوله)، ۲ــ احوال بنگاله، عظیم‌آباد، اوریسه و صوبه‌های دیگر تا روزگار محمداکبر دوم (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق). در پاره‌ای منابع نام این اثر را خلاصهٔ اذکار / خلاصهٔ سیرالمتأخرین گفته‌اند و آن را نوشتهٔ غلام‌حسین طباطبایی و سید اکبرعلی مولوی معرفی کرده‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به شماره‌های ۸۹۹/ ۳۹۴۱ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (ذخیرهٔ شیرانی) در لاهور، ۱۳۰/۵۶ در کتابخانهٔ مولوی محمدشفیع، تنها چهار صفحهٔ آن، همراه با چند اثر دیگر، به شمارهٔ Or.1751 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و دست‌نویسی هم از آن در کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمین در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شفیع، ۵۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی ۳۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۶۷/۱۰-۵۶۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۰/۶-۴۶۵۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1017; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 58-59.

م. اسماعیل‌پور

اکبر گورکانی (ak.bar-e.gur.kā.ni)، ابوالفتح جلال‌الدین محمد

فرزند نصیرالدین همایون، ۹۴۹ـ۱۰۱۴ق، سومین پادشاه گورکانی هند (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق). هنگامی که همایون پس از برکناری از پادشاهی به دست شیر شاه سوری به سوی ایران می‌گریخت همسر ایرانی‌تبارش حمیده بانو، اکبر را در عمرکوت سند بزاد. اکبر دوازده سال نخست زندگی‌اش را در عمرکوت گذراند. همایون پس از بازگشت به هند، اکبر را با اتابکی بیرم‌خان به حکومت پنجاب گماشت. اکبر پس از مرگ همایون در سیزده سالگی در محل کلانور نزدیک لاهور بر تخت شاهی نشست و سپه‌سالاری و پیشکاری کل هند را به بیرم‌خان* واگذاشت و با یاری و کاردانی او به تحکیم و گسترش موقع خود پرداخت. در آغاز هیموی هندو، سپه‌سالار محمد عادل‌شاه سوری را که پس از مرگ همایون آگره و دهلی راگرفته و خود را راجه بکرماجیت خوانده بود بشکست و بگرفت و بکشت (۲ محرم ۹۶۴ق) و به دهلی درآمد. در همان سال سکندر شاه سوری را که در دژ مانکوت پناه گرفته بود به تسلیم واداشت و سکندر شاه پس از آنکه پسر خود عبدالرحمان را به نوا نزد اکبر فرستاد اجازه یافت که به بنگال برود. در سال سوم پادشاهی‌اش اجمیر و در سال چهارم گوالیار را گرفت. در ۹۶۷ق بیرم‌خان را که از سویی به برخی اقدامات خودسرانه دست زده واز سوی دیگر قدرتش، رشک و مخالفت برخی امرا را برانگیخته بود از سپه‌سالاری و پیشکاری برکنار کرد. بیرم‌خان بشورید ولی ره به جایی نبرد و ناگزیر تن به فرمانبرداری داد و به فرمان اکبر رهسپار خانهٔ خدا شد و در راه، در پتن گجرات به دست یکی از افغانان به نام مبارک‌خان به قتل آمد. اکبر پس از برکناری بیرم‌خان تا ۹۷۲ق زیر نفوذ بانوان حرم و دسته‌ای از درباریان که خویشان رضاعی وی، معروف به اتگه خیل، در رأس آن قرار داشتند بود، ولی رفته رفته خود را از زیر نفوذ آنان بیرون آورد و در کنار آن با فرومالیدن سرداران شورشی مانند علی‌قلی‌خان سیستانی مخاطب به خان‌زمان و برادرش بهادرخان (۹۷۴ق) پایه‌های قدرت خود را استوار ساخت. در ۹۶۸ق مالوه را گشود. در ۹۶۹ق آهنگ اجمیر کرد ودر راه بهارامل، راجهٔ امبیر(جیپور) از در چاکری درآمد و دختر خود را به زنی اکبر داد و خود و پسرش بهگوانداس در شمار سپه‌سالاران بزرگ او درآمدند. در ۹۷۵ق چتور، تختگاه پادشاه راجپوت اودی سنگه، را فتح کرد و سال بعد رنتمبور، از دیگر دژهای استوار راجپوتان، به تسخیر او درآمد. در ۹۷۸ق رامچند، راجهٔ کالنجر، به اطاعت از اکبر تن در داد. از جملهٔ مهم‌ترین مناطقی که پس از آن به تصرف اکبر درآمدند و به قلمرو او افزوده شدند، عبارتند از گجرات (۹۸۰ق) و بندر مهم آن سورت (۹۸۱ق)، بنگال (۹۸۴ق)، کشمیر (۹۹۵ق)، سند (۱۰۰۰ق)، بخش‌هایی از اوریسه (۱۰۰۱ق)، بلوچستان و مکران (۱۰۰۲ق)، قندهار (۱۰۰۳ق)، برار (۱۰۰۴ق)، خاندیس، برهانپور و احمدنگر تختگاه نظام‌شاهیان دکن (۱۰۰۹ق). بدین‌سان قلمرو گورکانیان هند در دورهٔ اکبر گسترشی بی‌سابقه یافت و هنگام مرگ او پانزده صوبه یا استان (مشتمل بر کشمیر)، لاهور، مولتان (مشتمل بر سند)، دهلی، اوده، آگره، اجمیر، احمدآباد، مالوه، اله‌آباد، بهار، بنگال، خاندش/ خاندیس، برار و احمدنگر را در بر می‌گرفت. اکبر در اواخر عمرش با شورش پسر خود سلیم (جهانگیر بعدی) روبه‌رو شد (۱۰۰۹ق). شاهزاده سلیم در شورش خود ناکام ماند، ولی اکبر او را بخشود و سرانجام نیز چون دو پسر دیگرش مراد و دانیال در حیاتش به ترتیب در ۱۰۰۷ق و ۱۰۱۳ق درگذشته بودند در ۱۰۱۴ق پادشاهی را به سلیم واگذاشت و خود چند ماه بعد در گذشت. اکبر برجسته‌ترین فرمانروای هند در دورهٔ اسلامی است. وی نه تنها سردار و فاتحی بزرگ بلکه مدیر و سازماندهی چیره‌دست بود. وی که می‌دانست قدرت نامحدود «وکیل مطلق» (وزیراعظم) می‌تواند برای قدرت پادشاه خطر آفرین باشد وظایف مالی وی را به «دیوان» یا وزیر دارایی واگذاشت و بدین‌سان مقام وکالت تحت الشعاع مقام دیوان قرار گرفت و از اهمیت آن کاسته شد. گذشته از دیوان دیگر مقام‌های مهم حکومت مرکزی در دورهٔ اکبر عبارت بودند از میر بخشی (رئیس ادارهٔ پرداخت یا کارپرداز که در مقام سرپرست اداری بخش نظامی و مسئول همهٔ ترتیبات حمل و نقل در لشکرکشی‌ها بود و می‌توانست به فرماندهی سپاه در میدان نبرد منصوب گردد)، میرسامان (سرپرست بیوتات و مسئول سازماندهی کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و فروشگاه‌های پادشاه)، و صدرالصدور (سخنگوی اصلی علما و قاضی‌القضات). در دورهٔ اکبر همهٔ سرکردگان و مقامات‌برجستهٔ کشوری و لشکری عنوان امیر یا منصبدار داشتند و به سی‌وسه مرتبه، بنابر شمار سوارانی که به‌طور اسمی زیر فرمان هر درجه یا مرتبه قرار می‌گرفت و این شمار از ده تا پنج‌هزار متغیر بود، تقسیم می‌شدند. کل قلمرو اکبر نیز به پانزده صوبه (استان) و هر صوبه به چندین سرکار(بخش) و هر سرکار به چند پرگنه و هر پرگنه به چندین دستور یا بلوک تقسیم می‌شد. اکبر در امور مالیاتی باکمک وزیر دارایی خود تودرمل به اصلاحاتی دست زد و با تعیین مالیات

ارضی منصفانه‌ای که برابر با یک سوم میانگین تولید ناخالص کشاورزی در یک سال بود و با ارزیابی میزان تولید در دورای ده ساله تعیین می‌شد بسیاری از مالیات‌های غیر قانونی را که مانع سرمایه‌گذاری و تجارت بودند از میان برداشت. یکی از مهم‌ترین اصلاحات اکبر در زمینهٔ دینی است. اکبر که پادشاهی دادگستر بود و هندوان و مسلمانان را به یک چشم می‌نگریست برای مبارزه با تعصب علمای سنی مذهب و جلوگیری از مداخلات ایشان در امور کشور و جلب رضایت شیعیان و هندوان، در ساختمان «عبادت‌خانه» در فتحپور سیکری که در آغاز برای مراسم مذهبی یا عبادت‌های صوفیانه در نظر گرفته شده بود، جلسات مناظرهٔ هفتگی میان علمای ادیان گوناگون تشکیل می‌داد که در همین مناظرات بود که علمای قدرتمند روزگار در برابر نوآورانی همانند ابوالفضل علامی، رایزن برجستهٔ اکبر درماندند. در جمعهٔ اول جمادی‌الاولی ۹۸۷ق اکبر شخصاً به نام خود خطبه خواند و به خود لقب خلیفه داد. در رجب ۹۸۷ق نیز به کوشش مبارک ناگوری و پسرش ابوالفضل سند یا محضری به امضای برخی علمای بزرگ رسید که بنابرآن در مورد بروز اختلاف میان علما نظراکبر حکم بود و وی اختیار یافت تا در مسائل مهم به اجتهاد خویش عمل کند. گویند اکبر خود به گیاه‌خواری روی آورد و احترام به خورشید و نور را که تقریباً در مسیر رسیدن به توحید خورشیدی بود، گسترش داد و سرانجام در ۹۸۹ق با راهنمایی ابوالفضل علامی دین توحید الهی را بر اساس برابری همهٔ مذاهب و آزادی کامل هندیان در انتخاب مذهب و آزادی ازدواج میان پیروان همهٔ مذاهب و طبقات با یکدیگر بنیاد نهاد. فرقه یا دین الهی درواقع محفلی درباری بود که کسی به‌عضویت آن تشویق نمی‌شد و آشکارا کوششی در ترویج آن نکردند. این دین به‌شیوه‌ای مبهم با انتساب صفتی شبیه پیامبری یا ظل‌اللهی به پادشاه گورکانی بر محور وجود وی تمرکز یافت، ولی روی‌هم‌رفته در درون اسلام باقی ماند. دین الهی، نفس‌پرستی، شهوت، اختلاس، تیرنگ، افترا، ستم،ارعاب و غرور را نهی می‌کرد؛ کشتن حیوانات را زشت می‌شمرد و تجرد را پسندیده می‌دانست. از ده ملاکی که دین الهی توصیه می‌کرد نه تای آن (آزادگی، بردباری، پرهیز،اجتناب از دل‌بستگی شدید به مادیات، تقوا،ایثار، دوراندیشی، نجابت و ملاطفت) بی‌واسطه از قرآن ودیگر کتاب‌های مقدس گرفته شده بود. تنها آرمان صوفیانهٔ تزکیهٔ نفس از طریق اشتیاق وصول به حق بر این‌ها افزوده شد. دین الهی مدعی داشتن نص آسمانی نبود. دین الهی که تعلق خاطر آن به نور و خورشید بیانگر تأثر از آیین زردشتی و هندویی و نیز تصوف اشراقی است، در اواخر سال‌های فرمانروایی اکبر رفته‌رفته رو به فراموشی نهاد. اکبرشاه در ۹۹۲ق با کمک شاه فتح‌الله شیرازی، تقویم الهی را جایگزین تقویم هجری کرد. مبدأ این تقویم سال جلوس اکبر بوده و در آن ماه‌ها و ایام فارسی به‌کار می‌رفته است. علایق فرهنگی اکبر به‌ویژه توجه او به زبان و ادبیات فارسی نیز بسیار چشمگیر است. اکبر حامی پرشور معماری ونقاشی بود و وی را باید بنیادگذار واقعی مکتب گورکانیان هند در نقاشی ومعماری شمرد. وی بناهای عالی بسیاری در آگره (اکبرآباد)،اجمیر،اله‌آباد و لاهور برآورد. ولی بزرگ‌ترین یادگار او در معماری بنای شهر فتحپور سیکری در چهل کیلومتری آگره است که مجموعه‌ای از بناهای باشکوهی است که بیشتر در میان سال‌های ۹۷۷ تا ۹۸۰ق ساخته شده‌اند. اکبر که در اواخر عمر پدرش همایون چند ماهی نزد میر سید علی تبریزی نقاشی آموخته بود، نقاشان ایرانی و هندی را بی‌دریغ تشویق می‌کرد و بر اثر ذوق و حمایت سخاوتمندانهٔ او مکتب تازه‌ای در نقاشی پدید آمد که عناصر ایرانی و هندی را همزمان در خود داشت. سیاست فرهنگی اکبر که بر سه اصل روادارى دینی، تعلیم عمومی و تجلیل از علوم و فنون، به‌ویژه دانش‌ها و هنرهای هندوان، استوار بود تحصیل را عموماً و آموزش فارسی را خصوصاً گسترش بخشید و خط و زبان فارسی را در میان هندوان رواج داد. عهد اکبر دورهٔ زرین و ادبیات فارسی در هند بود. سنت گماشتن دانشمندان به نگارش کتاب‌هایی به زبان رسمی دربارش، فارسی، و یا ترجمهٔ آثار عربی، ترکی، لاتین و به‌ویژه سنسکریت به فارسی در میان گورکانیان را او پایه افکند. آثار سنسکریتی مانند مهابهارات، راماین، راج ترنگینی، سنگهاسن بتیسی، پنجاتنترا، نل دمینتی، کتهاسرت ساگر در زمان او به فارسی برگردانیده شد. وی نه‌تنها شعر و ادب پارسی را ترویج می‌کرد، بلکه خود در آن رشته درس و هنر می‌آموخت و گاه شعر هم می‌سرود. جلال‌الدین اکبر به تشویق گویندگان و نویسندگان فارسی می‌پرداخت، چنان‌که دربارش را دربار ثانی ایران دانسته‌اند. در میان پادشاهان گورکانی هند، وی نخستین کسی است که منصب ملک‌الشعرایی برقرار کرد و نخست غزالی مشهدی و سپس فیضی را بدین مقام برگزید. از میان شاعران فارسی‌گوی بسیاری که در دربار او به سر می‌بردند و یا از دور و نزدیک وی را می‌ستودند، می‌توان از

عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، انیسی شاملو، قیدی شیرازی، حیدری تبریزی، سید محمد هروی، روغنی و مشفقی بخاری نام برد. امرای بزرگ دربار اکبر، مانند عبدالرحیم خانخانان، میرزا عزیزکوکه مخاطب به خان اعظم، و زین‌خان هم مشوق و حامی زبان و ادب فارسی بودند. در دورهٔ اکبر کتاب‌های بسیاری به فارسی در تاریخ او یا تاریخ عمومی یا تاریخ محلی تألیف گشت که از آن جمله‌اند: تحفهٔ اکبرشاهی / تاریخ شیرشاهی عباس‌خان سروانی، اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی، تاریخ اکبری محمد عارف قندهاری، تاریخ الفی، طبقات اکبری نظام‌الدین احمد هروی، منتخب‌التواریخ بدایونی، تاریخ حقی عبدالحق دهلوی، تاریخ سند / تاریخ معصومی میر محمد معصوم بهکری، تاریخ اکبرشاهی شیخ الله داد فیضی سرهندی، تاریخ گجرات ابوتراب ولی گجراتی و مجامع‌الاخبار وقوعی نیشابوری. دربار جلال‌الدین اکبر کانون گردهم‌آیی دانشوران و نویسندگان و سرایندگان، به‌ویژه پارسی‌نویسان و فارسی‌گویان، بود. از میان دانشوران نامی دربار وی می‌توان از ابوتراب ولی گجراتی (ــ۹۹۳ق)، ابوالفضل علامی (ــ۱۰۱۱ق)، احمد تتوی (ــ۹۹۶ق)، الهداد امروهی (ــ۹۹۰ق)، تاج‌الدین دهلوی، حسن‌علی موصلی، سلطان تهانیسری مترجم مهابهارت با عنوان رزم‌نامه، شریف آملی، خواجه مولانای شیرازی، عارف قندهاری، عبدالقادر بدایونی، عبداللطیف قزوینی (ــ۹۸۱ق)، عبدالله سلطانپوری (ــ۹۹۰ق) صاحب عصمة‌الانبیا و شرح شمائل‌النبی، عبدالنبی صدرالصدور گنگوهی (ــ۹۹۲ق)، نقیب‌خان غیاث‌الدین علی قزوینی، شاه فتح‌الله شیرازی (ــ۹۹۷ق)، فیضی سرهندی، عبدالحق محدث دهلوی، محمدمعصوم بهکری(ــ۱۰۱۹ق)، قاضی نظام‌الدین بدخشی (ــ۹۹۲ق)، نظام‌الدین احمدبخشی هروی (ــ۱۰۰۳ق)، نورالله شوشتری (ــ۱۰۱۹ق) و یعقوب صرفی کشمیری یاد کرد. جلال‌الدین اکبر به بیماری اسهال در آگره درگذشت و پیکرش را در اسکندرا نزدیک آگره به‌خاک سپردند. آرامگاه او هنوز هم در زیبایی بنا و نفاست مرمرها و کتیبه‌های فارسی از آثار نفیس معماری اسلامی هند است.

منابع: آتشکده، ۵۲/۱؛ آیین اکبری، در صفحات فراوان؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۳۸-۵۳؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۰/۲-۵۲، اکبرنامه؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۵۴/۵-۴۵۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند ۷، ۴۴-۴۶، ۷۹، ۱۰۸-۱۰۹،۱۱۷، ۱۱۸، ۱۸۵-۱۸۶،۱۹۲-۱۹۴،تاریخ روابط ایران و هند،۸۵-۱۱۱؛ تاریخ فرشته، ۲۴۴/۱-۲۷۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان ۱۰۷-۱۹۸، تذکرهٔ حسینی، ۸۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۹-۵۰؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، داستان ترکتازان هند؛ ۲۰۲/۲-۳۸۰؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۷۰۸/۹-۷۱۷؛ روز روشن، ۶۹-۷۰؛ سیرالمتأخرین، ۱۶۶-۲۱۱؛ شمع انجمن، ۱۰۵-۱۰۶؛ طبقات اکبری، ۲۴۲- ۴۰۶؛ کاروان هند، در صفحات فراوان؛ منتخب‌التواریخ؛ نتایج‌الافکار، ۴۳-۴۴؛ نزهة‌الخواطر، ۷۵/۵-۸۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۰۶-۳۸۱؛ هفت اقلیم؛ ۴۴۵/۱؛ تنویرجهان‌خان، «کتابخانه‌های زمان اکبرشاه»، ترجمهٔ سیدحسن عباس، ناموارهٔ دکترمحمودافشار، جلد نهم، صص ۵۰۰۲-۵۰۱۵؛

Encyclopaedia of Islam.1/316-317; *The History of India*, Elliot and Doeson, vols.5-6; *Iranica*, 1/707-711; *Tarikh-i-Akbari*.

برزگر

اکبرنامه (ak.bar.nā.me)، کتابی به‌فارسی در تاریخ فرمانروایی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) از شیخ ابوالفضل علامی (۹۵۸-۱۰۱۱ق). این اثر که برجسته‌ترین اثر در تاریخ دورهٔ اکبرشاه به‌شمار می‌آید، در یک مقدمه و سه دفتر است: دفتر یکم در ولادت اکبرشاه و زایچه و طالع او و ذکر دایگان وی و نیز تاریخ اجداد او، از کهن‌ترین روزگار تا میر طراغای پسر تیمور، تاریخ تیمور و اخلافش تا عمر شیخ میرزا پدر بابر و تاریخ تیموریان هند از سردودمان آن‌ها بابر تا مرگ همایون در ۹۶۳ق. دفتر دوم در تاریخ اکبرشاه از جلوس (۹۶۳ق) تا اواسط سال هفدهم پادشاهی (۹۸۰ق). دفتر سوم از اواسط سال هفدهم (۹۸۰ق) تا سال ۴۷ پادشاهی اکبرشاه (۱۰۱۰ق). در دفترهای دوم و سوم که در شرح رویدادهای دورهٔ اکبرشاه است رویدادها به ترتیب سال به سال (یعنی به ترتیب تاریخ و زمان وقوع) به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند. ابوالفضل در نگارش این اثر از منابع بسیار و نیز اسناد و مدارک دیوانی و دیده‌ها و شنیده‌های خود بهره برده است؛ برای نمونه، ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامهٔ شامی، روضة‌الصفا، حبیب‌السیر و جز آن از منابع وی در بخش تاریخ تیمور و نیاکان و فرزندان او به‌شمار می‌آیند. از منابع بخش تاریخ بابر و همایون باید از همایون‌نامهٔ گلبدن بیگم، تذکرة‌الواقعات جوهر آفتابچی، تاریخ همایون بایزید بیات، تاریخ رشیدی و جز آن نام برد که برخی از آن‌ها به‌ویژه برای این‌که

منبعی برای تألیف اکبرنامه باشند تألیف شده‌اند، چنان‌که خود ابوالفضل می‌گوید: «لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست‌وجوی در جمع کردن احوال به‌جای آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمیان این دودمان از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می‌پرسیدم و به قید کتابت می‌آوردم و به اطراف ممالک به جمعی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشت‌های خود را به درگاه حضور فرستادند.» بخش اصلی این اثر، تاریخ خود اکبرشاه، نیز برگرفته از دیده‌ها و شنیده‌های خود ابوالفضل و اسناد و مدارک رسمی است که وی به عنوان یکی از برجسته‌ترین دولتمردان دورهٔ اکبری بدان‌ها دسترسی داشته است. ابوالفضل از ۹۸۲ق تا هنگام مرگش به نگارش این اثر مشغول بوده است. اکبرنامه نه تنها در پربودن مطالب تاریخی، در سبک و اسلوب نگارش نیز اثری کم‌مانند یا بی‌مانند است. سبک ابوالفضل در این اثر جامع همهٔ سبک‌های معروف نثر فارسی (مانند سبک ساده، سبک فنی و سبک مصنوع) و یا به‌واقع آمیزه‌ای از این سبک‌ها است. از ویژگی‌های سبکی اکبرنامه، اصرار ابوالفضل در کنار گذاشتن لغات بی‌مورد و دخیل عربی است و ازاین‌رو وی از پیشاهنگان سره‌نویسی فارسی به‌شمار می‌آید. اکبرنامه، به‌رغم محاسن بسیار خود، از کمبودها و نواقص بری نیست. مهم‌ترین نقص آن را باید در هواداری متعصبانهٔ ابوالفضل از اکبرشاه و تیموریان هند جست که موجب می‌شود تا وی گه‌گاه از معایب آشکار آنان و درستی‌های دشمنانشان چشم پوشد و حقایقی را که به زیان آنان می‌پندارد، نادیده انگارد. ستایش‌های اغراق‌آمیز از اکبرشاه و اطناب کلام در برخی موارد نیز از ارزش کتاب کاسته است، با این‌همه، این کتاب مفصل‌ترین و معتبرترین منبع تاریخ دورهٔ اکبرشاه به‌شمار می‌آید و سراسر این دوره را، به‌جز چهار سال آخر آن که در پی کشته شدن ابوالفضل در ۱۰۱۱ق به تحریر درنیامد، دربردارد. چهار سال آخر را بعدها عنایت‌الله لاهوری (ــ۱۰۸۲ق)، مؤلف تاریخ دلگشا، به دستور شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) نوشت و به اکبرنامه افزود. اکبرنامه نخستین بار در ۱۸۶۷م در لکنو و پس از آن در کانپور و لکنو و سرانجام، به تصحیح احمدعلی و عبدالرحیم، در ۱۸۷۲ــ ۱۸۸۷م در کلکته به چاپ رسیده است که دفتر یا جلد اول چاپ اخیر، با حروفچینی تازه و به شکل امروزی به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد در ۱۳۷۲ش در تهران تجدید چاپ شده است.

منابع: اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۹۹/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۸۴/۲ـ۴۸۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۵/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۷۱ـ۱۸۷؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۹۸۱/۷؛ سبک‌شناسی، ۲۸۹/۳ـ۲۹۵؛ شعرالعجم، ۳/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۷/۵؛ ۴۰۲/۱۰ـ۴۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۰/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۱ـ۱۱۲۳؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۹۸۱/۷؛ سبک‌شناسی، ۲۸۹/۳ـ ۲۹۵؛ شعرالعجم، ۳/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، نوشاهی، ۱۸۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی عربی، ۲۰۹؛ علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، «اکبرنامه (برگی از تاریخ تیموریان هند)»، نشر دانش، سال چهاردهم، شمارهٔ چهارم، خرداد و تیر ۱۳۷۳، صص ۴۳ـ۴۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/247-249; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/235-266; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/110-115; *Catalogue of the Persian Manuscrpts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 14; *Iranica*, 1/314-315; *Mughals in India* ,32-34; - *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/543, 1314.

برزگر

اکبری لاهوری (ak.ba.ri.-ye.lā.hu.ri)، دیوان امرناته فرزند دیناته فرزند بخت مل فرزند لچهمی رام، ۱۲۳۸ــ۱۲۸۴ق/ ۱۸۲۲ ــ ۱۸۶۷م، دبیر و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از کشمیر است. نیای بزرگش لچهمی رام (ــ۱۲۰۲ق/ ۱۷۸۷م) از آن سرزمین به لاهورکوچید و در شمار ملازمان ناظم (حاکم) لاهور درآمد و پس از برکناری او به دهلی رفت. بخت مل (ــ۱۲۲۵ق/ ۱۸۱۰م) پسر لچهمی رام نیز که درخدمت انگلیسی‌ها کار می‌کرد مؤلف آثاری مانند خالصه‌نامه در تاریخ سیک‌ها است و در اواخر به‌سمت منشی در خدمت دیوان گنگارام پتیاله‌ای (ــ۱۸۲۶م) به‌کار پرداخت. دیناناته (ــ۱۸۵۷م)، پسر بخت‌مل و پدر امرناته، در ۱۸۱۵م در پنجاب به خدمت دیوان گنگارام پیوست و در دولت سیک‌ها مراتب

ترقی را پیمود تا سرانجام مشاور فرمانروای پنجاب، مهاراجه رنجیت‌سنگه (۱۱۹۵ ــ ۱۲۵۵ق) شد. امرناته نزد مولوی احمد بخش چشتی درس خواند و فارسی و عربی را نیکو آموخت و از کودکی (۱۸۳۲م) به سخن سرایی پرداخت. در تصوف نیز به قلندر شاه لاهوری دست ارادت داد. در دربار مهاراجه رنجیت سنگه و جانشینش دلیپ‌سنگه خدمت می‌کرد. از آثارش: ۱ــ ظفرنامهٔ رنجیت سنگه (لاهور، ۱۹۲۸م به‌کوشش سیتارام کوهلی) به‌نظم در چهار بخش: (یک) سرگذشت مهاراجه رنجیت‌سنگه تا ۱۸۳۶م، (دو) دربارهٔ باغ‌های لاهور، (سه) منظومه‌ای در سرگذشت میرزا اکرم بیگ و سردار الهی بخش، (چهار) منظومه‌ای اخلاقی؛ ۲ــ دیوان اشعار (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1970-2559) شامل ماده تاریخ، قصیده و غزل به فارسی و اردو. نسخه‌ای از دیوان اکبری که مجموعه‌ای از غزلیات و قطعات تاریخ و قصاید و مثنوی است در ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۸۲ـ۱۸۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۱/۴ـ۵۷، ۹۱ـ۹۷؛ ۲۷۵/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۳/۳، ۱۶۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۵۰، ۵۱؛ فهرست کتاب‌های فارسی چاپی سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۲۲، ۱۲۷۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۳/۸، ۵۴۱/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۷۱/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۷۵، ۷۳۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1009; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 59; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/669.

برزگر

اکرام‌الدین دهلوی، مفتی محمد اکرام‌الدین ← محمد اکرام‌الدین دهلوی

اکرام لاهوری (ek.rām-e.lā.hu.ri)، سید محمد اکرام فرزند سید محمد مالک، روستای مونگنان والا (لاهور) ۱۹۳۲ / ۱۹۳۴م ــ ، پژوهشگر، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در ۱۹۶۰م از دانشگاه پنجاب لاهور فوق‌لیسانس و در ۱۹۶۳م از دانشگاه تهران دکتری ادبیات فارسی گرفت. پایان‌نامهٔ اکرام لاهوری دربارهٔ شرح احوال و آثار و افکار علامه اقبال بوده که به‌نام اقبال در راه مولوی دوبار در پاکستان به چاپ رسیده است. سید اکرام از ۱۹۶۴م تا ۱۹۹۲م در دانشکدهٔ شرق‌شناسی و علوم اسلامی دانشگاه پنجاب سرگرم تدریس بوده و از ۱۹۸۳م رئیس گروه فارسی و از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲م رئیس دانشکدهٔ پنجاب بوده است. وی عضو هیئت مدیرهٔ انجمن دوستی ایران و پاکستان در لاهور و عضو هیئت مدیرهٔ انجمن تحقیقی پاکستان در دانشگاه پنجاب و مجلهٔ آن انجمن و مدیر مجله‌های دانشکدهٔ شرق‌شناسی و علوم اسلامی به نام‌های مجلهٔ تحقیق و اورینتل کالج مگزین بوده و برای شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی چند بار به ایران سفر کرده است. رساله‌های تنبیه‌الغافلین، سراج منیر و داد سخن سراج الدین آرزو و رسالهٔ کارنامهٔ ابوالبرکات منیرلاهوری را تصحیح و چاپ کرده و جنگ‌های اشعار او به نام‌های پروانهٔ پندار، سکهٔ عشق، شهاب ثاقب و پند پدر چاپ شده است. اکرام لاهوری رساله‌ای به‌نام فارسی در پاکستان نوشته است. مجموعهٔ اشعار اکرام به صورت دیوان به نام سفینهٔ سخن در مرداد ۱۳۷۱ش/ اوت ۱۹۹۲م به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد چاپ شده است. اکرامی از سبک دورهٔ بازگشت پیروی می‌کند و اشعار وی یادآور سبک گرامی جالندهری و شبلی نعمانی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۳/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۵۱ـ۵۲؛ زندگینامه، ۱۳۹ـ۱۴۰؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۶۰۱ـ۶۰۶؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ۱۸۹/۱ـ۱۹۴؛ ۱۲۵/۲ـ۱۲۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قارهٔ هند، ۳۵۱ـ۳۵۲؛ «گفت‌وگو با دکتر سیدمحمد اکرم»؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۹۲؛ گنجینهٔ دانش، ضمیمهٔ فصلنامهٔ دانش، شمارهٔ ۳۱، صص ۱۹ـ۲۸؛ شعر، سال اول، شمارهٔ ۸، دی ۱۳۷۲ش، ص ۲۹؛ سبط حسن رضوی، ترجمهٔ مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نسامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۲ـ۱۱۳.

رسولی

اکرم حسین (ak.ram.ho.seyn)، قاضی اکرم‌حسین، ۱۸۹۶ــ ۱۹۶۲م، ادیب، نویسنده و مترجم فارسی‌نویس بنگالی. در بخش حکیمپور در بنگال غربی به‌دنیا آمد. نیاکانش از هندوان بودند. گذشته از ادبیات، در سیاست و روزنامه‌نگاری نیز دست داشت و مدیر ماهنامهٔ محمدی بود. وی، همچون بسیاری از

ادیبان بنگالی، شیفتهٔ ادب فارسی بود و برخی آثار فارسی را به زبان بنگالی برگرداند. از آثارش به زبان بنگالی: ۱ـ ترجمهٔ قرآن که نخستین ترجمهٔ کامل این کتاب مقدس به زبان بنگالی به‌شمار می‌آید؛ ۲ـ سیرت مصطفی (چاپ ۱۹۴۲م)؛ ۳ـ ترجمهٔ کریمای سعدی (چاپ ۱۹۴۸م)؛ ۴ـ مثنوی رومی (چاپ کلکته)؛ ۵ـ ترجمه و شرح غزلیات حافظ (دویست و سی و نه غزل) که یکی از بهترین و مهم‌ترین ترجمه‌های غزلیات حافظ به زبان بنگالی به‌شمار می‌آید (داکا، ۱۹۶۱م).

منابع: دکتر کلثوم ابوالبشر، «حافظ شناسی در بنگاله»، دانش، شمارهٔ ۲۰ـ۲۱ (زمستان ۱۳۶۸ـ بهار ۱۳۶۹ش)؛ عطا کریم برق، «تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ۵، (زمستان ۱۳۷۲ش)، ص ۱۰۳؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی»، مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۷۰/۲ـ۱۷۳.

برزگر

اکسیر اصفهانی (ek.sir-e.es.fa.hā.ni)، امام‌الدین فرزند میرزین‌الدین علی، ــ ۱۱۵۲ق، پزشک و شاعر ایرانی. وی از هم‌روزگاران حزین لاهیجی (ــ ۱۱۸۰ق) بود و در روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) از اصفهان به دهلی کوچید. اکسیر با میرمحمد افضل ثابت (ــ ۱۱۵۱ق) دوستی داشت و ثابت قصیده‌ای در اصطلاحات پزشکی و در مدح او سرود. اکسیر در روزهای قتل‌عام دهلی به دست سپاه نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) در بیست‌ودومین سال پادشاهی محمدشاه کشته شد. ابیاتی از سروده‌های اکسیر در برخی تذکره‌ها به جا مانده است. این بیت از او است: «چو پرگارم که آغازم گل انجام می‌چیند ــ اگر صد دور می‌گردهم همان در منزل خویشم.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹؛ روز روشن، ۷۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۵؛ صحف ابراهیم، ۱۲؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۴/۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 251-252.

فتح‌نیا طبری

اکسیر اصفهانی (ek.sir-e.es.fa.hā.ni)، محمد عظیم، معروف به میرزا عظیما، فرزند محمد جعفر، ــ مرشدآباد ۱۱۶۹ق، شاعر ایرانی. از شاگردان محمد نصیر فایض ابهری (ــ۱۱۳۰ / ۱۱۳۴ق) بود و در دورهٔ محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) به هند کوچید. نخست در دهلی نشیمن گزید و مدتی در ملازمت وزیرالممالک صفدر جنگ بهادر بود. سپس به دعوت الله وردی‌خان مهابت جنگ نواب بنگاله (۱۱۵۳ــ۱۱۶۹ق) به مرشد آباد رفت و در آن‌جا بود تا در گذشت. اکسیر، گذشته از سخنوری، در نقاشی نیز مهارت داشت و گویند یکی از آثارش به نام شاهد مشهود را به دست خود مصور ساخت. نسخه‌ای از شاهد و مشهود که مثنوی عشقی است به شمارهٔ Add.18583 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. شمار اشعار دیوان اکسیر از قصاید و غزل و ترکیب بند و دیگر اقسام شعر را تا سی‌هزار بیت گفته‌اند. از دیوان او نسخه‌ای به شمارهٔ Or.276 در موزهٔ بریتانیایی و نسخه‌ای دیگر که نه‌هزار و سی‌صد و بیست و شش بیت دارد در کتابخانهٔ مجلس (به شمارهٔ ۸۷۸۷) در دست است. بسیاری از اشعارش در منقبت و مراثی شهدای کربلا است. محمد فاخر مکین شاگرد وی بود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵۹۸/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۰۵/۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹؛ الذریعه، ۸۸/۹؛ ۲۱۱۶/۱۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۶۸/۱؛ ریحانة‌الادب، ۱۶۵/۱؛ سفینهٔ هندی، ۵ـ۳؛ صبح گلشن، ۳۲؛ عقد ثریا، ۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۳۰، ۲۹۲۳؛ کاروان هند، ۸۲/۱ـ۸۳؛ نشتر عشق، ۱۲۲/۱؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/376; 2/713.

مرادی

اکه‌نندن (a.ke.nan.dan)، منظومه‌ای در قالب مثنوی از اکمل‌الدین میرزا محمد کامل* (۱۰۵۴ــ۱۱۳۱ق). منظومهٔ اکه‌نندن برگرفته از یک داستان محلی کشمیر است و سرایندهٔ آن نخستین شاعر کشمیری است که آن را به شعر پارسی درآورده است. این داستان را نخست مراد سراینده، شیخ‌نورالدین به‌زبان کشمیری سروده بود و آن را با چنگ می‌خواندند. در این داستان، زن و مردی پارسا و شب‌زنده‌دار صاحب پسری با نام اکه‌نندن می‌شوند. وی کودکی بس زیبا بود که با شیرین‌کاری‌های خود همهٔ نگاه‌ها را به خود جلب کرد. تا این که روزی درویشی با لباسی ژنده از پدر و مادر کودک چیزی طلب کرد. زن و مرد از بخشش خودداری نمی‌ورزیدند، اما او تنها خواستار گوشت اکه‌نندن برای خوردن بود. اکه‌نندن چون از این ماجرا آگاه شد،

خواست تا خود را در راه خدا قربانی کند و در این راه چندان پای فشرد که سرانجام پدرش او را ذبح کرد و جگرش را پخت. درویش به‌هنگام خوردن غذا، از ایشان نیز خواست تا از آن بخورند اما آنان نمی‌پذیرفتند که بی‌فرزندشان دست به غذا بزنند. درویش نیز اکه‌نندن را آواز داد و در این هنگام کسی بر در زد و با شگفتی دیدند که اکه‌نندن به خانه درآمد. شاعر در بیان این قصه با زبانی سلیس و روان سخن گفته است، چنان‌که در بیان نیاز درویش می‌گوید: «گفت دارم گرسنگی از دیر ـ آمدم تا شوم از این‌جا سیر»، یا وقتی که درویش خواهان گوشت یگانه فرزند خانواده است، مادر در بیان احساس خود می‌گوید: «کشتن این کجا است یارایم ـ کشتن یک مگس نفرمایم.» احساس اکه‌نندن نیز پس از آگاهی یافتن از ماجرا چنین بیان شده است: «گیرم امروز سر توانم برد ـ روز دیگر یقین خواهم مرد / خود بگو تو که چند خواهم زیست ـ وان‌که از مرگ رسته است آن کیست؟» در پایان این مثنوی شاعر از افکار صوفیانهٔ خود سخن می‌گوید. اکه‌نندن یکی از داستان‌ها مثنوی بحرالعرفان و برگرفته از جلد چهارم آن است. نسخه‌ای از این مثنوی به‌شمارهٔ ۱۲۲آلاو، ۱۴۵ب در کتابخانهٔ تحقیقی کشمیر نگه‌داری می‌شود.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۵۶ـ۶۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۷ـ۱۱۲؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۰۴ـ۲۰۶.

جهان‌تاب

التتمش ← شمس‌الدین سلطان التتمش

التفات‌خان اصفهانی، میرزامحمدطاهر ← طاهر اصفهانی

التفات‌خان صفوی ← مراد صفوی

التفات حسین‌خان (e.l.te.fāt.ho.seyn.xān)، میرمنشی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از زندگانی وی چیزی دانسته نیست. از آثارش: ۱ـ نگارستان آصفی که به‌درخواست سرهنری رسل در ۱۲۳۱ق/ ۱۸۱۶م در تاریخ نظام‌ها نوشته شده است؛ ۲ـ کیفیت منازل سفر بیکانیر نوشته در ۱۲۴۵ق/ ۱۸۲۹م که دربارهٔ گزارش سفر او برای رسانیدن خلعت فرماندار کل انگلیسی هند برای مهاراجه رتن سنگه، مهاراجهٔ بیکانیر است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به شمارهٔ ۱/۱۳۱۸/۴۳۷۰ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۳/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۸؛ *Dictionary of Indo -persian Literature*,253; *Mughals in India* ,201; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/755.

فتح‌نیا طبری

الطاف حسینی (al.tāf-e.ho.sey.ni)/ الطف، سید عبداللطیف، ز ۱۲۷۹ق، زندگی‌نامه‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی در مدراس می‌زیست. الطاف اعتقادنامهٔ جامی را به شعر اردو برگردانده همراه با متن فارسی آن در ۱۲۷۲ق در مدراس به‌چاپ رسانده است. وی تذکره‌ای نیز دربارهٔ شاعران ایرانی و هندوستانی نوشته که در آن بیشتر به شرح احوال شاعران کرناتک پرداخته است. این اثر را شمع محفل سخن نامید و نگارش آن را در ۱۲۷۹ق به‌پایان برد. وی در همین سال این تذکره را در مدراس به‌چاپ رساند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۶/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۸۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۵/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 74; *Persian Literature*, C.A.Storey. 1/905.

م.اسماعیل‌پور

الف بدخشانی (a.lef-e.ba.dax.šā.ni) / عارف بدخشانی، میرزا الف/ عارف بیگ فرزند الغ‌بیگ، ح سدهٔ یازدهم و دوازدهم هجری، شاعر و ادیب شبه قاره. وی از بدخشان به هندوستان کوچیده بود و در عظیم‌آباد پتنا زندگی می‌کرد. الف از فرماندهان نظامی پایین رتبهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) بود. گفته‌اند وی دیوانی از اشعار داشته است.

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۳۰۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 72.

م.اسماعیل‌پور

الفت الله آبادی (ol.fat-e.al.lāh.ā.bā.di)، میرمحمد حنیف، ـ ۱۱۳۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که برادر بزرگ میرمحمد افضل ثابت بود و گویا حنیف تخلص می‌کرده است. تاریخ مرگ او را برادرش در شعری

چنین آورده است «حیف الفت در جهان باقی نماند.» از سروده‌های الفت این رباعی در تذکره‌ها آمده است: «فریادرسا دمی که محشر باشد ــ هر چند که نامه‌ام سیه‌تر باشد / مفرست به دوزخم که نتوانم دید ــ جایی که در او عدوی حیدر باشد.»

منابع: باغ معانی، ۲۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰؛ الذریعه، ۹۰/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۲-۹۳؛ صبح گلشن، ۳۳؛ صحف ابراهیم، ۱۲-۱۳؛ لغت‌نامه، زیر «الفت الله‌آبادی».

نوش‌آبادی

الفت خراسانی (ol.fat-e.xo.rā.sā.ni)، میرزا عبدالله، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم خراسان بود و همان‌جا نیز برآمد. در اوان جوانی به هندوستان رفت و به ملازمان جعفرخان، وزیر اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) پیوست و ماهی صد و پنجاه روپیه مقرری داشت. نصرآبادی می‌نویسد الفت «گویا شربتی کرده بود و فصد بیجایی کرده، فوت شد.» از سروده‌های الفت ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «طلب دوباره خوش‌آینده نیست سایل را ــ کریم گر همه عمر دوباره می‌بخشد.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۶۶/۱؛ الذریعه، ۹۰/۹؛ شام غریبان، ۴۱؛ صبح گلشن، ۳۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۷، شمارهٔ ۳۰۹؛ کاروان هند، ۸۳/۱

جهان‌تاب

الفت عظیم‌آبادی (ol.fa.te.a.zim.ā.bā.di)، لاله اُجاگرچند، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم کایستهٔ هندوان و از مردم متهرا بود و در عظیم‌آباد پتنا به‌سر می‌برد و در سخنوری از میر محمد علیم سمرقندی متخلص به تحقیق (ــ ۱۱۶۲ق) اصلاح سخن می‌گرفت. بندرابن داس خوشگو که وی را از نزدیک می‌شناخت در سفینهٔ خوشگو درباره‌اش می‌نویسد: «جوانی [است] دلچسب و به اکثر خوبی‌ها موصوف، از مدتی [پیش] در عظیم‌آباد می‌ماند و به وجه قلیلی از معاش به‌سر می‌برد. فقیر [یعنی خوشگو] وقتی که در آن‌جا بود هر روز تشریف می‌آورد و گرم می‌جوشید، خیلی هموار و خلیق و به دل‌ها نزدیک، در آشنایی پابرجا و بی‌تکلف به‌نظر آمد، سلیقهٔ درست دارد، پیش‌تر غربت تخلص می‌کرد. الحال الفت قرار داده مشق شعر از نظر میرمحمد علیم تحقیق سمرقندی، می‌گذرانیده.» الفت از ملازمان الله‌وردی‌خان مهابت‌جنگ، ناظم بنگاله (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق) بود. وی مؤلف انشاء غریب است که مجموعه‌ای از نامه‌های مهم و جالب است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۵؛ الذریعه، ۹۰/۹؛ روز روشن، ۷۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۴۴؛ صبح گلشن، ۳۳؛ گل رعنا، ۶۵؛ نشتر عشق، ۱۱۲/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,601; *Mughals in India* ,469.

برزگر

الفت کلانوری (ol.fat-e.ka.lā.nu.ri)، میرزا غلام‌محمد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از تبار مغولان برلاس بود و در روزگار محمدشاه روشن اختر گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست و از راه تدریس به کودکان روزگار می‌گذراند. بندرابن داس خوشگو در سفر به پنجاب با او دیدار کرد و از شعرهای او تأثیر گرفت. الفت گزیده‌ای از سروده‌های خود را به خوشگو پیشکش کرد.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۷؛ روز روشن، ۷۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 601.

فتح‌نیا طبری

الفت لکنویی (ol.fat-e.lak.nu.i)، راجه الفت‌رای پسر راجه‌لال جی، سدهٔ سیزدهم هجری. از قوم کایتهه/ کایستهٔ لکنو بود و پدرش راجه لال‌جی بهادر در دورهٔ امجد علی‌شاه، پادشاه اوده (۱۲۵۸ــ ۱۲۶۳ق)، بخشی‌الممالک بود. راجه الفت رای نیز در دورهٔ واجد علی‌شاه (۱۲۶۳ــ ۱۲۷۲ق)، جانشین امجد علی‌شاه، به همان مقام پدرش، یعنی بخشی‌الممالک منصوب شد و تا دم مرگ در این مقام باقی بود. وی در ادب فارسی شاگرد مولوی احسان‌الله انامی بود و «نظم و نثر سنجیده به طرز استاد خود می‌نگاشت و به حکم 'الناس علی دین ملوکهم' با وجود صنم‌پرستی میل به مذهب تشیع و اهتمام در تعزیه‌داری و ترتیب مجالس عزاداری سیدالشهدا... داشت.» (صبح گلشن، ۳۲) درواقع، الفت بسیار تحت تأثیر دین اسلام، به‌ویژه واقعهٔ کربلا، قرار گرفته بود و لذا به مرثیه‌سرایی در سوگ شهادت امام حسین(ع) پرداخت و به‌زودی در میان مرثیه‌سرایان به مرتبهٔ والایی رسید. او هر سال در ماه محرم در خانهٔ خود حسینیه‌ای

ترتیب می‌داد و مجلس عزاداری امام‌حسین(ع) برپا می‌داشت. الفت هفت‌بند ملا محمد کاشی را به صورت مخمس تضمین کرد.

منابع: بوستان اوده، ۱۳۷، ۱۶۷؛ حدیقةالشعرا، ۱۵۹/۱-۱۶۰؛ الذریعه، ۹۱/۹؛ صبح گلشن، ۳۲، ۳۳؛ محمدتقی علی عابدی، «پارسی‌گویان هندوی لکنو»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، ص ۱۸۱؛

برزگر

الفتی ساوجی (ol.fa.ti-ye.sā.vo.ji)، علی حسینی ساوجی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و ادیب ایرانی. از مردم ساوه بود و در ۱۰۴۲ق به هند رفت. پس از گشت و گذار در آن سرزمین در جنوب هند (دکن) ماندگار شد. در آن‌جا به دربار فرمانروای گلکنده و حیدرآباد عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵-۱۰۸۳ق) راه یافته (۱۰۴۵ق)، در شمار ملازمان وی درآمد. وی چون شوخ طبع و نکته سنج و مجلس آرا بود، توانست نزد پادشاه گلکنده و درباریان وی پایه‌ای ارجمند بیابد و از زندگی آسوده‌ای برخوردار گردد. در سال‌های پایانی زندگی (شاید پس از مرگ عبدالله قطب‌شاه در ۱۰۸۳ق) به ایران بازگشت. نصرآبادی وی را در اصفهان دیده بود و الفت در هنگام تألیف تذکرهٔ وی، که در میان سال‌های ۱۰۸۳ تا ۱۰۹۰ق نوشته شده است، یا اندکی پیش از آن، درگذشت. از آثارش: روایح گلشن قطب‌شاهی (نوشته در ۱۰۵۲ق) در هفت رایحه (اخلاق حمیدهٔ عبدالله قطب‌شاه، محلات و عمارات شاهی، آبادی‌های حیدر آباد، جشن‌های سالیانه، لشکر فیروزی اثر، سبب تألیف کتاب) که در هریک از روایح هفتگانه اشعاری از خود آورده است؛ ریاض‌الصنایع قطب‌شاهی به نام عبدالله قطب‌شاه در عروض، قافیه و بدیع که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۵۰۳۴/۲۰۲۲ نگه‌داری می‌شود. همچنین در کتابخانهٔ گنج بخش دیوانی به شمارهٔ ۱۱۳۶۲ از شاعری با تخلص الفتی از روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) در دست است. این دیوان که سرایندهٔ آن گویا همین الفتی ساوجی باشد دارای مثنوی‌های چمن لطافت در شصت و هفت بیت در وصف کشمیر، خوان ملاحت در نود و هفت بیت با دیباچه‌ای به نثر آمیخته به نظم در ستایش شاه‌جهان، طرب‌نامه در شصت بیت و قصایدی با نام‌های گلشن طراوت، نغمهٔ درد، گلزار قدس، نشئهٔ عیش وغیره است که در آن‌ها شاه‌جهان و بزرگان دیگر و نیز دکن و قطب‌شاه را می‌ستاید.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۲۶؛ الذریعه، ۹۱/۹؛ روز روشن، ۷۷؛ شام غریبان، ۳۱-۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۸/۷-۸۳۹؛ ۴۳۸/۱۰؛ ۲۴۰۷/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۴۰/۳؛ ۴۶۵۶/۶؛ کاروان هند، ۸۳-۸۵؛ نظم و نثر در زمان قطبشاهی، ۱۵۲، ۱۵۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 602-603; *Mughals in India*, 56.

برزگر

الفتی عظیم‌آبادی (ol.fa.ti-ye.a.zim.ā.bā.di)، راجه پیاری لال، پسر مکّهن لال، - ۱۲۵۴ق، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش مکّهن لال از مردم سکندره، از توابع آگره (اکبرآباد) بود. نیای مادری‌اش اوجاگرچند الفت از بزرگان و زمین‌داران عظیم‌آباد (پتنا) و صاحب کتابخانه‌ای حاوی حدود پنجاه هزار جلد کتاب بود. الفتی سال‌های بسیاری در دهلی به‌سر برد و در آن‌جا با شاه عالم دوم پادشاه گورکانی هند (۱۱۷۳- ۱۲۲۱ق) و نیز با نمایندهٔ سیاسی شرکت هند شرقی انگلیس در دربار دهلی ارتباط یافت. محمداکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱- ۱۲۵۳ق)، جانشین شاه عالم، پس از جلوس الفتی را میرمنشی خود کرد و بدو لقب راجه بخشید، اما پس از چندی در نتیجهٔ ناخشنودی نمایندهٔ سیاسی بریتانیا از الفتی، از وی خواست تا از مقامش کناره گیرد. الفتی پس از آن در عظیم‌آباد نشیمن گزید. از آثارش: مثنوی نیرنگ تقدیر؛ دیوان شعر (هند، ۱۲۷۸ق).

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۲۰۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۷/۳؛ الذریعه؛ ۹۱/۹؛ صبح گلشن، ۳۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۹۸/۳؛

Dictionary of Indo - Persian Literature, 602.

برزگر

الفتی لاهوری (ol.fa.ti-ye.lā.hu.ri)، نواب قلیج محمدخان، - پیشاور ۱۰۲۲ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از طایفهٔ جانی قربانی بود. نیاکانش نزد شاهان چغتایی مقام و منزلت فراوان داشتند، به‌ویژه آن‌که نیای او از ملازمان سلطان حسین بایقرا (۸۴۲-۹۱۱ق) بود و نزد وی پایگاهی بلند داشت. قلیج محمدخان، خود نیز از امیران بنام روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی

(۱۰۱۴–۱۰۳۷ق) بود، چنان‌که پس از تسخیر دژ سورت در ۹۸۰ق، جلال‌الدین اکبر پاس‌داری از این دژ را به او واگذاشت. در ۹۸۶ق صوبه‌دار گجرات شد. در ۱۰۰۲ق که قاسم‌خان مرزبان کابل کشته شد، قلیچ محمدخان بدان ایالت فرستاده شد. او در ۱۰۰۵ق به اتالیقی شاهزاده دانیال که دختر او را به‌زنی گرفته بود، منصوب شد و منصب چهارهزار و پانصدی یافت. در ۱۰۰۷ق که جلال‌الدین اکبر روانهٔ خاندیس شد، پاسداری از آگره را به قلیچ‌خان واگذاشت. او در جلوس جهانگیر بر تخت شاهی صوبه‌دار گجرات بود و در ۱۰۱۶ق صوبه‌دار پنجاب شد. به‌نوشتهٔ مآثرالامرا چون در ۱۰۲۰ق «لاهور به تیول مرتضی‌خان شیخ فرید قرار گرفت، قلیچ‌خان به‌حضور رسید و از تغیرخان دوران به‌نظم کابل و استیصال احداد روشانی و ضبط افغانستان تعین گردید.» او بعدها، چنان‌که در جهانگیرنامه آمده است، به‌منصب شش‌هزاری رسید. سرانجام نیز در «دوم آبان [۱۰۲۲ق] موافق دهم رمضان خبر فوت قلیچ‌خان رسید که از قدیمان این دولت بود، در هشتادسالگی [در پیشاور] به‌رحمت خدا رفت.» قلیچ محمدخان دولتمردی فرهیخته بود. به‌نوشتهٔ تذکرهٔ هفت‌اقلیم او «با وفور شغل ملازمت و مهم ایالت، همیشه هنگامهٔ درس و بحث را گرمی داده نقش افاده بر الواح طلبهٔ علوم می‌نگارد و گاهی شعر می‌گوید و الفتی تخلص می‌کند.» او بعدها تخلصش را به لامعی بگردانید. در تذکره‌ها در شرح زندگانی دانهی نیشابوری قطعه‌ای از وی در هجو شاعری با تخلص الفتی آمده که گویند مراد وی از این شاعر همین قلیچ محمدخان بوده است: «الفتی بس که شعر بد می‌گفت ـ نیک زد باطن لوندانش / چرخ چوگانی از قضا بشکست / پشت بینی به‌جای دندانش.» نویسندهٔ عرفات‌العاشقین سرایندهٔ این هجویه را غزالی مشهدی دانسته است و چندان دور از ذهن هم نیست که این هجویه از هم‌او باشد، زیرا غزالی افزون بر این، یک مثنوی نیز در هجو قلیچ‌خان سروده است. گویند قلیچ محمدخان در تسنن متعصب بود، چنان که در «صوبه‌داری لاهور یک پاس به درس فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام می‌ورزید» و پیوسته نیز در ترویج علوم شرعی می‌کوشید. این رباعی از او است: «عاشق هوس وصال در سر دارد ـ صوفی زرقی ز خرقه در بر دارد / من بندهٔ آن کسم که فارغ ز همه ـ دایم دل گرم و دیدهٔ تر دارد.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۲۲۳/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۴۵۲؛ جهانگیرنامه، ۱۴۴؛ سکینة‌الفضلا، ۵۹ـ۶۰؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خان‌خانان، ۱۰۸ـ۱۱۰؛ شمع انجمن، ۵۹؛ طبقات اکبری، ۲۹۹، ۳۰۴؛ کاروان هند، ۴۰۲/۱ـ۴۰۳؛ مآثرالامرا، ۶۹/۱ـ۷۴؛ مرآة‌العالم، ۵۳۹، ۵۷۴؛ منتخب‌التواریخ، ۱۸۸/۳ـ۱۸۹؛ نشتر عشق، ۱۱۲/۱؛ هفت اقلیم، ۴۸۱/۱.

جهان‌تاب

الفتی یزدی (ol.fa.ti-ye.yaz.di)، میرحسین، ـ۹۷۴ق، ریاضی‌دان و شاعر ایرانی. از ریاضی‌دانان بلندآوازهٔ روزگارش بود و در بدیهه‌گویی مهارت فراوان داشت. با وحشی بافقی (۹۳۹ـ۹۹۱ق) همروزگار بود. در اوان جوانی و در روزگار فرمانروایی همایون گورکانی (۹۳۷ـ۹۶۳ق) به هندوستان رفت و چندی در دربار او به‌سر برد. در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) در جونپور از ملازمان خان‌زمان علی‌قلی‌خان شیبانی، متخلص به سلطان، بود. در واقعهٔ کشته‌شدن خان‌زمان (۹۷۴ق) تمام اموال الفتی به تاراج رفت. گرچه وی در این ماجرا از مرگ رهایی یافت، اما پس از مدتی کوتاه درگذشت. الفتی شاعری صاحب‌دیوان بود و خان‌زمان به شعری از وی با مطلع «مشت خاشاکیم و داریم آتشی همراه خویش ـ دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش» هزار روپیه صله داد. به‌نظر می‌رسد حسین صبا در تذکرهٔ روز روشن امینی یزدی را با همین الفتی خلط کرده است. از سروده‌های وی، ابیاتی پراکنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: آینهٔ دانشوران، ۵۹۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۵۲/۱؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۴/۱ـ۱۵؛ تذکرهٔ شعرای یزد، عباس فتوحی یزدی، ۴۴ـ۴۵؛ خزانهٔ عامره، ۲۷؛ الذریعه، ۹۱/۹؛ روز روشن، ۸۷؛ ریاض‌العارفین، ۶۹؛ شام غریبان، ۲۵؛ شمع انجمن، ۳۲؛ کاروان هند، ۸۶/۱؛ منتخب‌التواریخ، ۱۸۹/۳؛ نتایج‌الافکار، ۴۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۰؛ هفت اقلیم، ۱۶۱/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 603.

جهان‌تاب

الله‌بخش شیخ (al.lāh.baxš-e.šeyx)، فرزند عبدالعزیز، احمدآبادِ گجرات، ۱۹۳۴م ـ ، دانشمند فارسی‌پژوه هندی. پس از به‌پایان بردن تحصیلاتش از دانشگاه گجرات در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. سپس در دانشکدهٔ پرکاش و بعد از آن در دانشگاه گجرات به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. وی با زبان‌های عربی، اردو، هندی، گجراتی و

انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثارش: گلدستهٔ فارسی برای تدریس در دبیرستان‌ها؛ دستور زبان فارسی به زبان گجراتی؛ ترجمهٔ دیوان غالب به زبان گجراتی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۰/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۸-۲۲۹؛ آینهٔ هند، ۷۳-۷۴.

جهان‌تاب

اللهدیه چشتی ← سیرالاقطاب

اللهیار بلگرامی (al.lāh.yār-e.bel.ge.rā.mi)، مرتضی حسین، مخاطب به اللهیار ثانی، پسر اللهیار عثمانی بلگرامی، بلگرام ۱۱۳۲ - ح ۱۲۱۰ق، نویسندهٔ پارسی‌نویس شبه قاره. از خاندانی برآمد که تبار خود را به عبدالرحمان عثمانی مدنی می‌رساند و از روزگار محمود غزنوی (- ۴۲۱ق) کسانی از این خاندان به منصب قضاوت در سرینگر (و بعدها بلگرام) رسیدند. پدرش اللهیار در خدمت مبارزالملک سربلندخان (-۱۱۵۸ق) صوبه‌دار (والی) گجرات منصب بخشی‌گری داشت و در نبردی میان مبارزالملک و ابهی سنگه از سرکردگان راجپوتان، در ۱۱۴۲ق به قتل رسید. به دنبال آن، مبارزالملک مرتضی حسین راکه در آن هنگام ده‌ساله بود از بلگرام به آگره فراخواند و لقب و شغل پدر را بدو بخشید. در دوازده سالگی همراه مبارزالملک به دهلی سفر کرد و به پایمردی او منصب دوهزار و پانصدی یافت. بار دیگر در بیست‌سالگی، پس از حملهٔ نادر افشار به هند (۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ق)، سفری به تختگاه تیموریان هند رفت و در دورهٔ عالمگیر دوم (۱۱۶۷- ۱۱۷۳ق) نیز همراه علی‌قلی‌خان داغستانی برای بار سوم به دهلی سفر کرد. از ۱۱۴۲ تا ۱۱۸۷ق به ترتیب به مبارزالملک سربلندخان، نوابان اوده برهان‌الملک سعادت‌خان (۱۱۳۲- ۱۱۵۲ق) و دامادش صفدر جنگ (۱۱۵۲- ۱۱۶۷ق)، ناظم بنگاله محمدقاسم‌خان، علی‌قلی‌خان داغستانی (-۱۱۷۰ق) مؤلف ریاض‌الشعرا و احمدخان بنگش رئیس فرخ‌آباد خدمت کرد. در ۱۱۹۰ق به پایمردی دوستش علی نافی بارهوی به جانتن اسکات، دبیر و مترجم فارسی وارن هیستینگز فرماندار کل هند، معرفی و به سمت منشی به خدمت او درآمد و به درخواست هم‌او کتابی به‌نام حدیقةالاقالیم در تاریخ و جغرافیای هفت اقلیم جهان نوشت (ح ۱۱۹۲- ۱۱۹۶ق). این اثر در تدوین و ترتیب مطالب از هفت اقلیم امین احمد رازی پیروی می‌کند، ولی از آن بسیار پربارتر است؛ فصل‌های مربوط به شبه قارهٔ آن کاملاً نو و اصیل است و اطلاعات تاریخی فراوانی دربارهٔ رویدادهای روزگار نگارنده، به‌ویژه در بنگاله، اوده و بهار که برخی رویدادهای آن ایالات را وی خود شاهد بوده، دربردارد. در پایان هر اقلیم، زندگینامهٔ بزرگان آن آمده است. خاتمهٔ کتاب که ظاهراً برگردانی از نوشتهٔ جانتن اسکات است دربارهٔ منظومهٔ کوپرنیک، اروپا، امریکا و جز آن است. اللهیار همچنین در ۱۲۰۲ق تتمه یا دنباله‌ای به کتاب افزود که حاوی آگاهی‌های بیشتر و سودمندتری دربارهٔ هند است. این کتاب در ۱۳۰۹ق در حیدرآباد دکن و در ۱۸۷۹م در لکنو به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۳-۶۵۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۹/۳-۱۴۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۸/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۶۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۴۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۵۸/۶؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/992-994, 1029; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/413; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 99; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,73; *Mughals in India*, 357-358; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/142, 874.

برزگر

الهآبادی، ابوالفضل ناصرالدین محمداجمل فرزند شاه‌محمد ناصر افضلی فرزند شاه خوب‌الله ← اجمل الهآبادی

الهآبادی، شاه‌غلام قطب‌الدین مصیب فرزند شاه‌محمد فاخر فرزند شاه‌خوب‌الله ← مصیب الهآبادی

الهآبادی، محب‌الله بن مبارز ← محب الهآبادی

الهآبادی، محمدافضل فرزند عبدالرحمان ← محمدافضل الهآبادی

الهام (el.hām)، شاه‌ملول، شیخ شرف‌الدین، لکنو، ح۱۱۴۹ ــ پس از ۱۲۰۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. ابتدا ملول تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلص الهام را برگزید. در شهر لکنو از اعتبار فراوان برخوردار بود. به‌درویشی می‌زیسته و گویا شاگردان فراوانی، چه در شعر فارسی و چه در شعر هندی داشته است. به‌نوشتهٔ ریحانةالادب منظومه‌ای داشته به‌نام هفت میخانه که هیچ آگاهی از آن در دست نیست. اجدادش پیش از اقامت در لکنو، در مرادآباد نشیمن داشتند. به‌نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ هندی، الهام به‌فارسی شعر می‌گفته، اما گه‌گاه به هندی نیز شعرهایی می‌سروده است. دیوانی از شعرهای فارسی و دیوانی دیگر از اشعار هندی جمع‌آوری کرده است. در هیچ‌کدام از تذکره‌ها نمونه‌ای از شعر فارسی او به دست داده نشده است. از کیفیت شعرهای فارسی و این که آیا دیوانش به‌جا است یا نه، هیچ آگاهی در دست نیست. از شاگردانش می‌توان به میرزا سیف‌علی‌خان بهادر، متخلص به فرشته، اشاره کرد.

منابع: تذکرهٔ هندی، ۳۸ـ۳۹؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۴۰۹/۱؛ الذریعه، ۱۱۰۱/۹؛ ریحانةالادب، ۵/۶؛ سخن شعرا، ۴۴؛ طبقات شعرای هند، ۱۸۳؛ گلشن بی‌خار، ۵۱ـ۵۲؛ گلشن هند، ۲۹ـ۳۰.

شریفی

الهام اصفهانی (el.hām-e.es.fa.hā.ni)، میرزا شریف، ز ۱۰۸۶ق، شاعر ایرانی. وی از نزدیکان میرصبری/ میرصدری اصفهانی بود و تولیت امامزاده قیس‌علی در گندمان اصفهان در دست خاندان او بود. در روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به‌هند کوچید. در ۱۰۸۶ق به اصفهان بازگشت و از آن پس بیشتر زندگی خود را در اصفهان گذرانید. وی الهام تخلص می‌کرد و اشعار پراگنده‌ای از او به‌یادگار مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۱، ۵۸۱ـ۵۸۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۴۲؛ الذریعه، ۹۲/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۶۸/۱؛ شام غریبان، ۳۵؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۸۸؛ صبح گلشن، ۳۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۷، شمارهٔ ۳۱۳؛ کاروان هند، ۸۶/۱ـ۸۷؛ منتخب‌اللطایف، ۶۱ـ۶۲؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲۴/۱ـ۲۲۵؛ نتایج‌الافکار، ۵۳؛ نشتر عشق، ۱۵۳/۱ـ۱۵۴.

رسولی

الهی اسدآبادی، میرعمادالدین محمد ← **الهی همدانی**

الهیار بن حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان ← **عجائب‌اللغات**

الهی‌بخش انگرزآبادی (e.lā.hi.baxš-e.an.ge.rez.ā.bā.di)، ــ ۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۲م نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در انگریز بازار (مالدهٔ جدید در بنگال) اقامت داشت و از راه تدریس گذران زندگی می‌کرد. از آثارش: خورشید جهان‌نما که در ۱۲۷۰ق/ ۱۸۵۲م در دوازده باب نوشته شده و دربردارندهٔ مطالب تاریخی و جغرافیایی است. وی در این کتاب اطلاعاتی از پیامبران، حاکمان، صوفیان هند و نیز آگاهی‌هایی دربارهٔ قاره‌های امریکا، اروپا، آسیا و استرالیا آورده است، نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 102 در کتابخانه بوهار در کلکته نگه‌داری می‌شود؛ کنزالمصادر؛ اقلام بلاغت. این دو اثر در یادگیری اصول تصنیف، دستورزبان و فن بیان است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۸۵/۲؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۹ـ۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۵۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 252; *Mughals in India* ,200; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/152.

فتح‌نیا طبری

الهی‌بخش فیض‌آبادی (e.lā.hi.baxš-e.feyz.ā.bā.di)، فرزند قطب‌الدین قادری، ــ ۱۳۰۶ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در لکنو زیر نظر مولانا انورعلی لکنویی به تحصیل پرداخت. سپس به مکه و مدینه سفر کرد و باقی عمر را در هم آن‌جا ماند. از نوآوری‌های او نهادن پایه‌های دستورزبان بر منطق است. وی تعلیقاتی بر چندین کتاب درسی دارد. از آثارش: ۱ـ التوضیح‌الکامل (کانپور، ۱۳۰۶ق)؛ ۲ـ حاشیهٔ دفتر ششم مثنوی معنوی (کانپور، ۱۳۱۹ق)؛ ۳ـ نصایح حکمای سلف (هند، ۱۳۰۹ق)؛ ۴ـ تعلیقاتی بر شرح اسلم لحمدالله؛ ۵ـ حاشیه بر تهذیب یزدی؛ ۶ـ حاشیه بر شرح مائهٔ عامل؛ ۷ـ شرح بدایع منظوم در فقه حنفی که به خواهش محمد عبدالرحمان‌خان و برای پسر خود حافظ محمد احمد تألیف کرد (هند، ۱۲۷۸ق)؛ ۸ـ عمدةالمرام فی تحقیق‌الجملة والکلام که مؤلف در نوشتن آن از کتاب‌های معتبری، مانند رضی، منهل، شرح صمدیه نوشتهٔ صدرالدین مدنی بهره برده است (کانپور، ۱۲۸۹ق)؛ ۹ـ فیض بخش در دستورزبان فارسی، صرف و نحو و اصطلاحات فارسی

است که در برابر آن‌ها واژه‌های انگلیسی و صنایع شعری را آورده است (کراچی، ۱۳۱۱ق)؛ ۱۰ـ شرح‌المرقاه به فارسی در منطق.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۰۵/۱، ۱۴۵۰؛ ۳۸۴۸/۳-۳۸۴۹؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب، ۲۰۹/۱، ۳۴۶؛ ۱۱۲۴/۲-۱۱۲۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۴/۸؛ ۲۴۹۲/۱۳، ۲۶۳۰؛ مؤلفین کتب چاپی و فارسی و عربی، ۶۵۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۶۵/۸.

فتح‌نیا طبری

الهی‌بخش کاندهلوی (e.la.hi.baxš-e.kān.deh.la.vi)، مولوی الهی‌بخش بن قطب‌الدین بن عبدالقادر، روستای کاندهله از توابع مظفرنگر ۱۱۶۲ ـ همان‌جا ۱۲۴۵ق، دانشمند دینی و عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در خانهٔ نیای مادری خود شیخ محمد مدرس کاندهلوی پرورش یافت و برخی رسالات کوتاه را نزد پدرش خواند و خوش‌نویسی و حساب را از وی فراگرفت. سپس به دهلی رفت و مدتی نزد شیخ عبدالعزیز بن ولی‌الله دهلوی به تلمذ پرداخت. به خدمت نواب شرف‌الدوله ضابطه‌خان (ـ۱۱۹۶ق) پسر نجیب‌الدوله پیوست و ضابطه‌خان وی را به منصب افتا گماشت. پس از مرگ ضابطه‌خان به بهوپال رفت و در آن‌جا نیز به افتا پرداخت. چندی بعد به زادگاهش بازگشت و در طریقت قادریه به برادر خود حاج کمال‌الدین کاندهلوی دست ارادت داد. در طریقت نقشبندی نیز مرید سید احمد بریلوی بود و مهمات‌الاحمدیه را در اذکار این طریقت نوشت و با اشعاری در ستایش سیداحمد بیاراست. وی را نباید، همچون برخی منابع، با الهی‌بخش فیض‌آبادی (ـ۱۳۰۶ق)، مؤلف شرح بدایع منظوم و عمدة‌المرام فی تحقیق‌الجملة والکلام آثار دیگر خلط کرد. از آثار الهی‌بخش کاندهلوی: ۱ـ شیم‌الحبیب فی ذکر خصائل‌الحبیب که در ۱۲۰۹ق در بهوپال نوشته شده است؛ ۲ـ اختتام با احتشام مثنوی شریف که دفتر هفتم یا تکملهٔ مثنوی معنوی است و مهم‌ترین اثر الهی‌بخش به‌شمار می‌آید و در ۱۲۱۶ق سروده شده است (چاپ هند، ۱۲۸۱ق، لکنو ۱۲۹۳ق). این اثر را مولانا دین محمد ادیب فیروزشاهی (ـ۱۳۹۳ق) به نظم سندی برگردانیده است؛ ۳ـ شرح حضرات الخمس.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۹/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۶۷؛ فهرست کتابهای فارسی و چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۸۵-۶۸۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۱/۱-۶۵۲؛ نزهة‌الخواطر، ۷۲/۷-۷۳.

برزگر

الهی شیرازی (elā.hi-ye.ši.rā.zi)، صدرالدین، ملقب به مسیح‌الزمان، فرزند فخرالدین محمد، ـ کشمیر ۱۰۶۰/۱۰۶۱ق، پزشک و شاعر ایرانی. پدرش سرآمد پزشکان دورهٔ شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ق) بود. الهی در جوانی پس از فراگیری دانش‌های ریاضی، پزشکی و دیگر رشته‌های علمی روزگار خود در ۱۰۱۱ق به همراه حکیم رکنا مسیح کاشی به هندوستان کوچید. در کاروان هند به نقل از اکبرنامه، در شرح ماجرای چهل‌وهفتمین سال جلوس جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) بر تخت شاهی چنین آمده است: «حکیم رکنا و حکیم صدرا را قاید توفیق زمام طالع گرفته از عراق به دارالنعیم هندوستان آورد و از دولت ملازمت پادشاه غریب‌پرور کامیاب مطالب گردیدند. نخستین، پزشکی را با صوری دانش فراهم آورده بود و به قافیه سنجی میل تمام داشت و مضامین بلند در رشتهٔ نظم کشیدی؛ دومین، در فنون حکمت صاحب دستگاه و از طبابت نیز آگاه و بر انشای نظم و نثر قادر و آراسته باطن و ظاهر بود.» الهی چندی نزد حکیم علی گیلانی از پزشکان بنام دربار اکبری درس خواند و به گسترش دانش خود پرداخت. او در دورهٔ پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) از پزشکان معتمد دربار بود و با مرگ حکیم علی گیلانی (ـ۱۰۱۸ق) به مسیح‌الزمان ملقب شد. تقی اوحدی نیز که در هنگام نگارش عرفات‌العاشقین (۱۰۲۲ـ ۱۰۲۴ق) جوانی او را دریافته از وی به حکیم مسیح‌الزمان الهی یاد کرده است. الهی در پادشاهی شاه‌جهان نیز از نزدیکان درگاه وی بود. او در ۱۰۴۴ق از پزشکی دست کشید و پس از آن چندی حکمران بندر سورت بود تا به منصب سه‌هزاری دست یافت و سالی شصت هزار روپیه مستمری وی بود. او در سال‌های اقامت خود در هند چندین بار حج گزارد. زمستان‌ها را در لاهور و تابستان‌ها در کشمیر به‌سر می‌برد و همان‌جا نیز درگذشت. کلیم همدانی در شعری که در سوگ وی سروده مادهٔ تاریخ مرگ او را در بیتی چنین آورده است: «ز دل تاریخ فوتش خواستم، گفت ـ طبیب درد دل‌ها از میان رفت.» الهی شعر نیز می‌سرود و شعرهای پراگنده‌ای که از وی به‌جا مانده از طراوت شاعرانه برخوردار است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۵۲/۴.

۱۷۵۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۱؛ جهانگیرنامه، ۸۹، ۱۵۱، ۱۷۳، ۲۶۱؛ روز روشن، ۱۲، ۳۸۸؛ صبح گلشن، ۳۵؛ عمل صالح، ۳/۳۹۳؛ کاروان هند، ۱/۸۹ـ ۹۴؛ مآثرالامرا، ۱/۵۷۷ـ ۵۷۹؛ همیشه بهار، ۴ـ۶.

جهان‌تاب

الهی لکنویی (e.lā.hi-ye.lak.nu.i)، سدهٔ سیزدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار فرمانروایان اوده امجد علی‌شاه (۱۲۵۸ــ ۱۲۶۳ق) و پسرش واجدعلی‌شاه (۱۲۶۳ــ ۱۲۷۲ق) می‌زیست. الهی در ۱۲۶۵ق/ ۱۸۴۹م کتابی به‌نام کشاف عالم در جغرافیا نوشت. این اثر در یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه است. مقدمه در بیان شکل زمین و تقسیم آن، مقالهٔ نخست در بیان شرق در چهار باب (۱ــ ملک‌های افریقا در هشت فصل، ۲ــ ملک‌های فرنگ در شانزده فصل، ۳ــ ملک‌های افریقا در هشت فصل، ۴ــ ملک‌های اسطرل ایشیا در دو فصل)، مقالهٔ دوم در ملک‌های غربی در دو باب (۱ــ ملک‌های امریکای شمالی در چهار فصل، ۲ــ ملک‌های امریکای جنوبی در هشت فصل) و خاتمه در تقسیم ارض به انواع دیگر و بیان استخراجات است. این اثر در ۱۲۶۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴/۴۰۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۴۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 252.

فتح‌نبا طبری

الهی همدانی (e.lā.hi-ye.ha.ma.dā.ni)، میرعمادالدین محمود بن میرحجةالله حسینی اسدآبادی / سعدآبادی، ــ کشمیر ۱۰۶۴ق، شاعر ایرانی. در ۱۰۱۰ق برای کسب دانش به شیراز رفت و سه سال و نیم در آن‌جا به سر برد. سپس در زمان شاه عباس‌یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) به اصفهان رفت و دو سال در آن‌جا زیست. از نزدیکان او در اصفهان ملاشکوهی همدانی و حکیم شفایی بودند. در ۱۰۱۸ق به خراسان رفت و از آن‌جا با دو برادر خود، میر سعید و میرمعصوم که هر دو شاعر بودند رهسپار هند شد. هنگامی که مخدوم او میرزا قازی ترخان در ۱۰۲۱ق در قندهار درگذشت به آگره رفت. از ۱۰۲۲ تا ۱۰۲۳ق ملازم زمانه‌بیگ مهابت‌خان (ــ ۱۰۴۵ق) بود. در ۱۰۲۳ق ملازم ظفرخان احسن‌الله تربتی (ــ ۱۰۷۳ق) حاکم کابل شد و از این پس هیچ‌گاه دوستی او با ظفرخان گسسته نشد. در سال‌های پایانی روزگار جهانگیر، الهی همراه با ظفرخان به دربار او رفت و به گرمی پذیرفته شد. الهی در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) نیز از شاعران دربار او بود. در ۱۰۴۱ق با ظفرخان ــ که حاکم کشمیر شده بود ــ به کشمیر رفت و تا پایان زندگی در آن‌جا زیست. او را از بزرگان دراویش هند نیز دانسته‌اند. وی کسانی چون ظفرخان، جهانگیر و شاه‌جهان را ستود و از دیگر شاعرانی که نزدیک و هم‌صحبت او بودند، سیری سعدآبادی و جسمی همدانی را می‌توان نام برد. بیشتر کسانی که سرگذشت الهی را نوشته‌اند، سخن پخته و خیال‌های باریک و نیز استعاره‌های لطیف او را ستوده‌اند. او قصیده‌گوی بزرگی نیز بود و در قصیده‌هایش، آگاهی او از دانش‌های زمان و فرهنگ ایرانی ــ اسلامی آشکار است. غزل‌های او به شیوهٔ سعدی است و بسیاری از آن‌ها در استقبال از استادان گذشته سروده شده است. رباعیات عاشقانهٔ او نیز بسیار دل‌انگیز می‌نماید. وی به ارسال مثل و قطعه‌های اندرزی نیز توجه داشت. او هجوگوی برجسته‌ای بود و اهاجی او دربارهٔ ذوقی اردستانی در اصفهان پرآوازه بود. وی با حکیم ذوقی در کابل و شیدای فتحپوری نیز اهاجی داشته است. دیوان الهی، در پنج‌هزار بیت، از ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، غزل، قصیده، قطعه، ساقی‌نامه، چند مثنوی و رباعیات است. نسخه‌ای از دیوان او به شمارهٔ Add.25.330 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. همچنین در کتابخانه‌های برلین، اوده و آصفیه در هند، نیز نسخه‌هایی از دیوان الهی نگه‌داری می‌شود. وی تذکره‌ای به نام خزینهٔ گنج الهی نیز نوشته که شرح حال و نمونهٔ اشعار چهارصد تن از شاعران سده‌های هشتم تا دهم هجری است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۶۱؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۴۱ـ ۲۴۶؛ بزم تیموریه، ۱۹۲؛ بهارستان سخن، ۵۰۱ ـ ۵۰۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۱۸۳ ـ ۱۱۹۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۵۱۸ ـ ۵۲۴؛ تحفهٔ سامی، ۱۰۲۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۱۲ ـ ۱۲۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۵ ـ ۲۵۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۱؛ الذریعه، ۹/۹۳؛ ریحانةالادب، ۱/۱۰۲؛ شام غریبان، ۳۴ـ۳۵؛ شمع انجمن، ۴۱ ـ ۴۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۷، شمارهٔ ۳۰۰؛ عمل صالح (شاه‌جهان‌نامه)، ۳/۴۰۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۲۳۱؛ کاروان هند، ۱/۹۴ـ۱۰۴، ۵۵۶، ۵۹۷؛ مخزن‌الغرائب، ۸۸ ـ ۹۰؛ نتایج‌الافکار، ۱۷؛ نشتر عشق، ۱/۱۱۴ـ ۱۱۵؛ اسنوری، «تذکرهٔ شعرا»، ترجمهٔ نفی

بینش، مجلۀ دانشکدۀ ادبیات مشهد، سال چهارم، ۱۳۴۷ش، شمارۀ ۱-۲، صص ۸۱-۱۰۲؛

Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 66; *Catalgue of Persian Manuscriptsin British Museum*, 2/687-688; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 252; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/816.

م.انوشه

الیوت (e.li.yut)، چارلز (Charles Elliot)، ح۱۷۷۶ ــ ۴ مه ۱۸۵۶م، قاضی و مترجم انگلیسی. در کالج فورت ویلیام درس خواند. در سی سالگی قاضی فتح‌گره شد. سپس به منصب قضای بریلی گماشته شد. در ۱۸۲۱م قاضی دادگاه استیناف در «صدر دیوانی عدالت» کلکته گردید. در ۱۸۲۲م به‌عنوان عضو عالی‌رتبۀ هیأت حکومتی استان‌های شمال‌غربی (هند) به‌دهلی رفت به‌نمایندگی فرماندار کل انگلیسی هند در دربار تیموریان در دهلی منصوب گشت. در ۱۸۲۶م به انگلستان بازگشت. وی عضو انجمن شاهی آسیایی بود. چکیده‌ای از گلستان رحمت محمد مستجاب‌خان فرزند حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان را از فارسی به انگلیسی برگردانید که با عنوان The Life of Hafizool-Moolk Hafiz Rahmat Khan به‌چاپ رسید (لندن، ۱۸۳۱م).

منابع: فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۳۲۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 308; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, vol.II, part VI, 128, 172; *Dictionary of Indian Biography*, 136.

برزگر

الیوت (e.li.yut)، سرهنری میرس (Sir Henry Miers Elliot) پسر جان الیوت، ۱ مارس ۱۸۰۸ ــ ۲۰ دسامبر ۱۸۵۳م، تاریخ‌نگار و خاورشناس انگلیسی. تحصیلاتش را در کالج وینچستر به‌پایان برد. در ۱۸۲۶م به استخدام شرکت هند شرقی انگلیس، در بخش دستگاه دیوانی درآمد و در استان‌های شمال‌غربی هند (اوتارپرادش کنونی) به کار پرداخت. مدتی رئیس دفتر هیأت درآمد و مالیات (Board of Revenue) در استان‌های شمال غربی بود. در ۱۸۴۷م وزیر امور خارجۀ حکومت هند انگلیس شد. به‌همراه لرد هنری هاردینگ (Hardinge، ۱۷۸۵-۱۸۵۶م)، فرماندار کل هند (۱۸۴۴-۱۸۴۷م) و لرد جیمز اندرو دالهوزی (Dalhousie ۱۸۱۲-۱۸۶۰م)، دیگر فرماندار کل هند (۱۸۴۷-۱۸۵۶م) به پنجاب رفت. در ۱۸۴۹م برای بستن عهدنامۀ صلح با سیک‌ها با آن‌ها به گفت‌وگو پرداخت. در همان اوان مقام شهسواری یافت و لقب سر گرفت. در راه بازگشت به انگلستان، در دماغۀ امیدنیک درگذشت. دیوارنگاره‌ای در کلیسای جامع سنت‌پول در کلکته نمایشگر توانایی‌ها و هنرهای الیوت، رفتار خالصانه، خلق و سرشت دل‌نشین و صفات عالی انسانی او است. الیوت پژوهشگری سخت‌کوش بود و طی سالیان دراز اقامتش در هند به‌پژوهش و گردآوری مطالب برای تألیف و تدوین کتاب‌های پایه در زمینۀ تاریخ و فرهنگ مردم هند اشتغال داشت. راهنمای کتاب‌شناختی تاریخ‌نگاران هند در دورۀ اسلامی *(Bibliographical Index to the Historians of Muhammadaan India)* او در ۱۹۴۹م در کلکته انتشار یافت. یاداشت‌هایی دربارۀ تاریخ، فرهنگ و پراکندگی اقوام استان‌های شمال‌غربی *(Memoirs of the History, Forlklore, and Distributions of Races of the North-West Provinces)* الیوت را جان بیمز *(Beames)* ۱۸۳۷-۱۹۰۲م) ویراست و به‌چاپ رسانید. بیمز هم‌چنین فرهنگ تکمیلی اصطلاحات هندی *(Supplemental Glossary of Indian Terms)* الیوت را در ۱۸۶۹م منتشر کرد. اما مهم‌ترین اثر الیوت، تاریخ هند به‌روایت تاریخ‌نگاران آن *(The History of India, as told by its own Historoans)* است که درواقع ترجمۀ چکیده و گاه کامل مهم‌ترین تواریخ هند در سده‌های میانه (که متن اصلی تقریباً همۀ آن‌ها به‌فارسی است) می‌باشد. الیوت مطالب این کتاب را طی سالیان دراز گردآورد، ولی خود موفق به تدوین و تألیف نهایی و انتشار آن نگردید و پس از مرگش، پروفسور جان داوسن (Dowson، ۱۸۲۰-۱۸۸۱م) آن‌را ویراست و تکمیل کرد و در هشت جلد منتشر ساخت (لندن، ۱۸۶۷-۱۸۷۷م). از این‌رو، این اثر به تاریخ هند الیوت ــ داوسن نیز آوازه دارد. الیوت معتقد بود که بخش اعظم تواریخ هند که در سده‌های میانه تألیف یافته‌اند ملال‌آور و یکنواخت، پیش‌داورانه و غرض‌آلود، جاهلانه و تصنعی و فاقد برخی از بنیادی‌ترین بایسته‌های تاریخ‌نگاری است و کمابیش نادرست است که آن‌ها را کتاب‌های تاریخ بخوانیم. آن‌ها به‌ندرت از حد و اندازۀ سال‌نامه‌ها فراتر می‌روند و بخش عمدۀ آن‌ها چیزی بیش از نقل صرف رویدادها

بر اساس توالی زمانی نیست. در آن‌ها از اندیشیدن در اسباب و علل رویدادها خبری نیست و اگر هم اندیشه و نظری دیده می‌شود اغلب سخت نابخردانه و سست و بی‌ارزش است و سیر یک‌نواخت و ملال‌آور دسیسه‌چینی‌ها، شورش‌ها، کشتارها و برادرکشی‌ها را، که در پادشاهی‌های آسیا، از آن میان در هند، بسیار عادی و رایج بوده است، هیچ‌گونه مشاهده‌گری و نظرپردازی تیزبینانه قطع نمی‌کند. شاید دیدگاه الیوت دربارهٔ تاریخ‌نگاران مسلمان هند تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز باشد، ولی تاریخ هند او بی‌گمان منبع ارزشمندی برای استفادهٔ انگلیسی‌دانان از منابع تاریخ هند در سده‌های میانه به‌شمار می‌آید و همچنین می‌توان از آن به یک نگرش و ارزیابی کلی و جامع از تاریخ‌های فارسی هند رسید.

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1061,1062; *Dictionary of Indian Biography*, 135; *History of History-Writing in Medieval India*, 55; *The Oxford History of India*, 16,205, 363, 401.

برزگر

ام‌العلاج (om.mol.e.lāj)، کتابی به‌فارسی در پزشکی نوشتهٔ میرزا امان‌الله خان، معروف به امانی* هندوستانی (ـ۱۰۴۶ق). این کتاب که در ۱۰۳۳ق به نام نورالدین جهانگیر،امپراتور مغولی هند (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) نوشته شده در یک مقدمه، شش باب و یک خاتمه تدوین گردیده است. دیباچهٔ کتاب دربارهٔ استفراغ و حبس بول، و ابواب ششگانهٔ آن دربارهٔ اخلاط چهارگانه و لینت مزاج و یبوست، چگونگی پختن داروها، دستور خوردن داروها، راه‌های جلوگیری از اسهال و خاتمهٔ آن در مسایل لطیفه است. ام العلاج به نثری ساده نوشته شده و هیچ‌گونه تعقیدی در آن دیده نمی‌شود. این کتاب دست‌کم دوبار به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۸۷/۵؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۵؛ الذریعه، ۳۰۲/۲ـ۳۰۳؛ فارسی ادب کی شخصیات ۱۹۰؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۴۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ۴۹۲/۱ـ۴۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۲۵۱/۱ـ۲۵۲؛ ۱۱۸۲/۳ـ۱۱۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، نوشاهی،۱۴ـ۱۵؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۲۶؛ نزهة الخواطر، ۸۶/۵.

دانشنامه

امام‌الدین (e.mā.mod.din)، غلام‌شاه فرزند میان‌تاج محمود فرزند حافظ شرف‌الدین، ز۱۲۶۷ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی خلیفهٔ خواجه محمد سلیمان تونسوی (۱۱۸۴ــ ۱۲۶۲ق) بود. امام‌الدین در ۱۲۶۷ق / ۱۸۵۲م کتابی به‌نام نافع‌السالکین نوشت که ملفوظات و حالات خواجه شاه محمد سلیمان تونسوی است و در ۱۲۸۵ق در لاهور به چاپ رسیده است. صاحب‌زاده محمدحسین للهی این اثر را به‌نام تذکرهٔ حضرت تونسوی به اردو برگردانده و در ۱۳۸۱ق در لاهور به چاپ رسانده است. در برخی نسخه‌ها اثری با نام مرآت‌السالکین در احوال،کرامات و سخنان خواجه شاه محمدسلیمان تونسوی نیز به مؤلفی با نام امام‌الدین نسبت داده شده که شاید همین امام الدین یا مرآت‌السالکین همان نافع‌السالکین باشد.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۱۴، ۱۳۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۰/۴، ۳۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۳۰/۳، ۲۰۵۲؛ ۱۰۴۰/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۱۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 255.

فتح‌نیا طبری

امام‌الدین پاک‌پتنی (e.mā.mud.din-e.pāk.pat.ta.ni)، شیخ‌عبدالله، معروف به امام‌الدین، فرزند پیرمحمد فرزند محمدعمر فرزند شیخ‌احمد، ز ۱۳۰۲ق، پزشک و نویسندهٔ پارسی‌نویس شبه قاره. پدرانش نسل اندر نسل در کار پزشکی بودند. اصلش از قصور بود، ولی در پاک‌پتن از نواحی پنجاب می‌زیست. در آغاز، سه‌سال در دارالشفای حکومتی لاهور کار می‌کرد. سپس چند سال در لدهیانه در ملازمت زمان‌شاه درانی به‌سر برد. آنگاه به ایالت کپورتهله رفت و کمابیش چهل سال در آن ایالت به‌کار پزشکی پرداخت. ملازم مهاراجه رندهیرسنگه آهلووالیه، حاکم ایالت کپورتهله، بود. در تصوف نیز مرید خواجه محمدسلیمان تونسوی (ـ۱۲۶۷ق) و الله‌بخش تونسوی بود. به کیمیا بسیار علاقه داشت و آزمایش‌های فراوانی در این زمینه انجام داد. وی مؤلف چند اثر به فارسی است. از آثارش: ۱ــ مخزن اکسیر که در ۱۲۷۴ق، گویا با همکاری حکیم جواد، نوشته شده و چند بار، از جمله در ۱۸۹۱م در امرتهه به‌تصحیح نصیرالدین فرزند امام‌الدین، به‌چاپ رسیده است. این اثر در یک مقدمه در پنج فایده (۱ــ اصول و بدو علم، ۲ــ طب

یونان و طب تجربی، ۳ـ حکمای یونان و اطبای هند، ۴ـ شرایط کشته‌جات، ۵ـ امتحان کشته‌جات)، پنج اکسیر (۱ـ کشته جات ذوی‌الارواح، ۲ـ کشته‌جات ذوی‌الاجساد، ۳ـ کشته‌جات حجریات، ۴ـ کشته‌جات و مکلسات حیوانات، ۵ـ محرقات نباتات)، و یک تکمله در چهار تکمیل در صناعات گوناگون است؛ ۲ـ تریاق استمنا (نوشته در ۱۲۷۶ق، چاپ ۱۲۹۹ق) در دو مشت: (یک) در اسباب استمنا، (دو) در علاج استمنا؛ ۳ـ کنزالمسهلین من‌الیونان والسیاحین که در ۱۳۰۲ق برای حکیم نصیرالدین و امیرالدین و منیرالدین نوشته شده و به تصحیح محمدنصیرالدین فرزندنگارنده در ۱۳۱۲ق در کپورتهله به‌چاپ رسیده است؛ ۴ـ میزان‌المزاج که حکیم سکندرعلی رسالهٔ محک‌الامتحان را در رد آن نوشت؛ ۵ـ رجیم‌الاوهام در دفاع از میزان‌المزاج و در ردّ محک‌الامتحان حکیم سکندرعلی. این اثر در ربیع‌الاول ۱۲۹۷ق نوشته شده و در ۱۲۹۹ق در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۶ـ عطر مجموعه؛ ۷ـ تریاق‌الفرنج؛ ۸ـ تریاق حافظ‌النساء؛ ۹ـ تنقیح‌العقود؛ ۱۰ـ مقسوم‌الاخلاط؛ ۱۱ـ فرهنگ اسماءالادویه؛ ۱۲ـ عطر موالید پنجاب.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۰/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۳۳۱، ۱۴۴۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۹۵ـ ۳۹۶، ۴۱۱ـ ۴۱۲؛ ۴۴۰ـ ۴۴۱، ۱۱۷۲ـ۱۱۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۰/۱ـ ۵۳۱، ۷۹۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۶/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 255.

برزگر

امام‌الدین حسینی چشتی لکنویی (e.mā.mod.din-e.ho.sey.ni-ye.češ.ti-ye.lak.nu.i)

فرزند محمدحکیم، ز ۱۲۱۳ق، تاریخ‌نگار پارسی‌نویس شبه قاره. از مردم لکنو و مرید خواجه ابوالحسن/ ابومحسن (حسین) حسینی چشتی، از مشایخ روزگار، بود. همچون بسیاری از صوفیان مدتی را به گشت‌وگذار پرداخت و در ضمن سفرهایش، در ۱۲۱۱ق به لاهور رفت و به دربار زمان‌شاه، پادشاه افغانستان (۱۲۰۷ـ ۱۲۱۷ق) که در آن هنگام در لاهور بود پیوست. همراه سپاه زمان‌شاه رهسپار پیشاور گردید و در آن‌جا در هنگام فراغت به نوشتن تاریخ زمان‌شاه و خاندان وی، یعنی درانیان، پرداخت. در بازگشت به لکنو در پایان ۱۲۱۲ق، کار خود را به پیر خود خواجه ابوالحسن/ ابومحسن نشان داد و خواجه نیز کار او را با خوشنودی پذیرفت و مسودهٔ اصلاح نشده‌ای از نوشته‌ای، گویا از خود خواجه، در تاریخ احمدشاه درانی (۱۱۶۰ـ ۱۱۸۶ق) و پسرش تیمورشاه (۱۱۸۶ـ ۱۲۰۷ق) بدو داد. امام‌الدین نوشتهٔ اخیر را به فارسی روان و آسان درآورد و با رضایت خواجه به کتاب خود افزود و مجموع دو کار را که اینک به صورت یک کتاب درآمده بود، برای بزرگداشت خواجه، تاریخ حسین‌شاهی نامید. این اثر که به نام‌های تاریخ حسینی، تواریخ احمدشاهی و تاریخ نسبنامهٔ احمدشاه درانی نیز خوانده شده، در جمادی‌الاولی ۱۲۱۳ق به انجام رسیده و تاریخ شاهان سدوزایی درانی افغانستان، یعنی احمدشاه و تیمورشاه و زمان‌شاه تا ۱۲۱۲ق، امیران دربار زمان‌شاه، وصف پنجاب و راه‌های پیشاور به کابل و قندهار و هرات، بستگان و نیاکان خواجه ابومحسن حسین و شرحی دربارهٔ دو گروه کافرها و ازبکان است. از تاریخ حسین‌شاهی نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or1662) و انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۶۵/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۸۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۷۶/۷ـ ۷۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/904-905; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/237; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 33; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 255; *Mughals in India*, 202; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/399.

برزگر

امام‌الدین‌خان رامپوری (e.mā.mod.din.xān-e.rām.pu.ri)

امام‌الدین انور فرزند غلام‌حسین فرزند غلام جیلانی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم رامپور بود و بیشتر عمرش را به پیشکاری امیرالدوله نواب محمدامیرخان (ـ۱۲۵۰ق/۱۸۳۴م)، فرمانروای تونک در راجستان (۱۸۱۷ـ ۱۸۳۴م)، گذراند. از آثارش: ۱ـ مجمع‌الکرامات که زندگینامه و کرامات شاه درگاهی نقشبندی (ـ رامپور ۱۲۲۶ق/ ۱۸۱۱م) است؛ ۲ـ بوستان سخن که تحریر منظوم پدماوت ملک‌محمد جائسی است و در ۱۲۲۳ق/ ۱۸۰۸م به انجام رسیده و در آن امام‌الدین با بهره‌گیری از

باء‌نامه‌های هندوان، گونه‌های چهارگانهٔ زنان را به تفصیل توصیف کرده است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۸۲/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۶۵/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,255-256; *Mughals in India* ,202; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/1039.

برزگر

امام‌الدین مجددی (e.mā.mod.din-e.mo.jad.de.di)، فرزند میان‌محمد، ز۱۳۰۲ق، صوفی مجددی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم کهوتکه /کهوتکهی از توابع جهلم پاکستان بود و در تصوف به غلام نبی‌للهی (ــ ۱۳۰۶ق) ارادت داشت و از خلفای او بود. از آثارش: ۱ــ رد زینت‌الاسلام در رد زینت‌الاسلام محمد بارک‌الله و در جانب‌داری از اهل سنت و گرایش‌های صوفیانهٔ حنفیان (دست‌نویس کتابخانهٔ مجددیهٔ جهلم). زینت‌الاسلام که منظومه‌ای است به زبان پنجابی در جانب‌داری از گرایش‌های وهابی؛ ۲ــ نادرالکلام در رد زینت‌الکلام که در ۱۲۸۳ق سروده شده است (دست‌نویس کتابخانهٔ مجددیهٔ جهلم)؛ ۳ــ افکار مجددیه در اوارد، مراقبات، پند و نصایح، آداب و عقاید گروه مجددیان؛ ۴ــ مکتوبات اعلیحضرت (دست‌نویس کتابخانهٔ مجددیهٔ جهلم) که مجموعهٔ نامه‌های صوفیانه ــ ادبی غلام نبی‌للهی، گردآوردهٔ امام‌الدین مجددی است. نخستین این نامه‌ها خطاب به پدر امام‌الدین، با تاریخ ۱۳ رمضان ۱۲۹۱ق، در پند و اندرز و راهنمایی است؛ ۵ــ ذکرالصالحین در چهار بخش: (یک) حمد خداوند و معرفت او، (دو) نعت پیامبر و متعلقان او، (سه) امام اعظم ابوحنیفهٔ کوفی و تعلقات او، (چهار) شیخ عبدالقادر گیلانی و مناقب و مکتوبات او و (پنج) خواجه غلام نبی‌للهی نقشبندی مجددی.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۰۶/۲؛ ۱۱۹۵؛ ۱۲۸۳/۳، ۱۹۷۹؛ ۱۰۵۳/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۹.

برزگر

امام‌بخش مهاروی (e.mām.baxš-e.ma.hā.ra.vi)، فرزند حافظ غلام فرید فرزند خواجه نوراحمد فرزند خواجه نورمحمد، ۱۲۴۲ــ ۱۳۰۰ق، عارف چشتی و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیای بزرگ وی خواجه نورمحمد مهاروی (۱۱۴۲ــ ۱۲۰۵ق) از مشایخ نامدار چشتی در سند و پنجاب بود و در ترویج و تبلیغ سلسلهٔ چشتیه در این مناطق بسیار کوشید. پدر امام‌بخش، مرید خواجه حافظ محمد جمال مولتانی (ــ۱۲۲۶ق) بود و خود امام بخش نیز در تصوف به مولانا خواجه محمد خدابخش مولتانی خیرپوری (ــ۱۲۵۰ق) از خلفای برجستهٔ خواجه حافظ محمدجمال، دست ارادت داده بود. حافظ محمدجمال از مریدان خواجه نورمحمد مهاروی بود و بدین ترتیب، سلسلهٔ ارادت امام‌بخش و پدرش به نیایشان می‌رسید. امام‌بخش در علوم باطنی و ظاهری دست داشت و دانشور، نویسنده، سراینده و عارف نامداری در روزگار خود به‌شمار می‌آمد. زمانی به دهلی رفت و در مجالس بهادرشاه ظفر، آخرین پادشاه گورکانی هند، حضور یافت. از آثارش: ۱ــ مخزن چشت که در ۱۲۷۷ق نوشته شده و زندگینامهٔ پیران چشت، از پیامبر(ص) تا خواجه محمد خدابخش خیرپوری است و در آن ضمن بیان مطالب صوفیانه و مباحث عرفانی و شرح احوال و مقامات و کرامات و اوراد و اذکار و ملفوظات و تعلیمات مشایخ، سروده‌هایی از جمله از خود امام‌بخش آمده است. سبک نگارش کتاب را دل‌چسب و جالب و شیرین گفته‌اند. مؤلف «کلمات هموزن و تراکیب همرنگ و عبارات هماهنگ را به‌کثرت و به نحوهٔ احسن به‌کار برده است.» مخزن چشت از منابع مهم دربارهٔ زندگی‌نامه و تعالیم مشایخ سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیهٔ فخریه به‌شمار می‌آید. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله نسخه‌ای در کتابخانهٔ شخصی خواجه میان نورجهانیان محمودی، سجاده‌نشین درگاه خواجه نورمحمد مهاروی در چشتیان شریف (پنجاب پاکستان)، نگه‌داری می‌شود. مخزن چشت را افتخار احمدچشتی سلیمانی به اردو برگردانیده است؛ ۲ــ گلشن ابرار که در ۱۲۸۳ق نوشته شده و زندگینامهٔ خواجه نورمحمد مهاروی و خواجه‌محمد خدابخش خیرآبادی است. ترجمهٔ اردوی این اثر از صالح‌محمد صالح ادیب تونسوی، با عنوان حدیقة‌الاخیار در ۱۳۶۹ق در مولتان به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ پنج گنج، در اوراد بر طریق چشتیان، در پنج گنج: (یک) در اوراد وقت تهجد تا طلوع صبح صادق، (دو) از صبح تا اشراق، (سه) بعد از ظهر، (چهار) بعد از مغرب، (پنج) پس از نماز شام. این اثر را امام‌بخش برای پیرزاده محمدبخش ناگوری، از نوادگان حمید ناگوری، نوشته و نسخه‌ای از آن در دست است؛ ۴ــ مکتوبات؛ ۵ــ دیوان عاجز.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۷/۵ـ ۲۲۱؛ ترجمه‌های متون

فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۰۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۸/۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵۳/۳، ۲۲۷۱؛ دکتر محمداختر چیمه، «نگاهی به کتاب مخزن چشت»، دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷ش، صص ۱۰۰-۱۰۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature , 254.

برزگر

امام حسن (e.mam.ha.san)، فرزند چیدی‌خان، بیتا (ایالت بیهار هند) ۱۹۳۸م- ، فارسی‌پژوه شبه‌قاره. پس از پایان تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشگاه پتنا شد. در ۱۹۶۹م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۷۰م دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. عنوان رسالهٔ دکتری وی احوال و آثار حضرت احمد لنگر دریای بلخی است که در زمان سلطنت لودی‌ها در هند می‌زیسته است. امام حسن در بخش کتب خطی کتابخانهٔ دانشگاه پتنا به کار سرگرم شد. وی به‌زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و عربی نیز آشنایی دارد. امام حسن مقالاتی در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی و اردو نوشت. «شعرای دربار محمود غزنوی» و «بررسی مثنوی موش و گربهٔ عبید زاکانی» از مقالات فارسی او هستند که در مجلهٔ صبح نو به‌چاپ رسیده‌اند.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۳۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۴-۲۴۵؛ فرهنگ خاورشناسان، ۴۳۲.

فتح‌نیا طبری

امامی (e.mā.mi)، سیدمهدی علی بن مقصود علی، ز ۱۲۳۱ق، دانشمند دینی، شاعر، دبیر، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دهلی می‌زیست و از نواخته‌های حسام‌الدین حیدرخان بهادر حسام جنگ، متخلص به نامی، از امرای دورهٔ شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳-۱۲۲۱ق) و پسرش میرزا سیف‌الدین حیدرخان بهادرخان بهادر سیف جنگ برخوردار بود. از آثارش: ۱- قواعد انشا (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۳۴۳۰) در پنج رساله: یک) کیفیت انشاء، در دو مکتوب، یکم در توضیح و تعریف انشا، دوم در تاریخ. دو) در جدول فقرات عرایض و مکاتب به اهل مراتب. سه) نثر و نظم عربی که در نامه‌نگاری به‌کار آید، در دو مکتوب، یکم در آیت‌ها و حدیث‌ها، دوم سروده‌ها. چهار) سروده‌های فارسی که در نامه‌نگاری به‌کار آید، در دو مکتوب، یکم ابیات، دوم مصرع‌ها. پنج) مبیضات یا نمونه نامه‌هایی برای نامه‌نگاری، در دو مکتوب، یکم عرایض شقجات، دوم مکاتبات متفرقه: اشتیاق، شکایت، رسید هدیه، سفارش، تهنیت، تعزیت. در پایان این اثر منظومه‌ای از امامی آمده که در آن وی کارهای ادبی خود را تا چهل سالگی برمی‌شمارد؛ ۲- زبدةالغرایب که در ۱۲۱۲ق نوشته است؛ ۳- مجمع‌الغرایب؛ ۴- میزان در صرف؛ ۵- سیاق در فن سیاق؛ ۶- احکام اموات؛ ۷- فوایدالانسان؛ ۸- رسالهٔ طغرائیه در فن طغرانویسی؛ ۹- سیفیه (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۵۱۹۴ و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1961-750) در مسائل فقه شیعی در پنج بند (ایمان، طهارت، نماز، روزه، زکات و خمس) که آنرا در ۱۲۳۱ق به نام میرزا سیف‌الدین حیدرخان بهادر جنگ نوشته است؛ ۱۰- حسب‌الارشاد در بیان احوال فیض‌آباد (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.193) که چکیده‌ای از فرح‌بخش محمد فیض بخش کاکوروی در تاریخ فیض‌آباد است و به دستور سید میرزا حسام‌الدین حیدرخان بهادر تألیف شده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۵/۵-۳۹۶؛ ۴۶۹/۱۴، ۵۳۸، ۵۷۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۵/۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/310; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,256; *Mughals in India* , 277; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/707.

برزگر

امامی اصفهانی، میر شریف ← امانی اصفهانی

امامی اله‌آبادی (e.mā.mi-ye.e.lāh.ā.bā.di)، امام‌الدین فرزند شیخ ابوالمکارم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) می‌زیست. وی در ۱۰۸۴ق/۱۶۷۳م کتابی به‌نام دوحةالصنایع در بلاغت و صنایع شعری به فارسی و عربی نوشت. این اثر در سه شعبه و هر شعبه در چند ثمره به نظم و عنوان‌های کوتاه به نثر است. شعبهٔ نخست در سی‌ویک ثمره و هر ثمره در دو لون است. موضوع برخی از ثمره‌ها به قرار زیر است: صنعت حذف‌الالف، حذف‌الباء، حذف‌التاء، حذف‌الثاء، حذف‌الجیم، حذف‌الراء، حذف الفاء، حذف‌الیاء، صنعت مجمع‌الحروف.

شعبهٔ دوم در شصت‌ویک ثمره که موضوع برخی از ثمره‌ها به قرار زیر است: ثمرهٔ الف، حذف باء به صنعت تناسب گل، حذف تا به صنعت تناسب عطریات روح افزا، حذف ثاء به صنعت تناسب شراب، حذف جیم به صنعت تناسب سرود نشاط‌انگیز، حذف فاء به صنعت تناسب علم منطق، لف و نشر، صنعت نظم‌النثر. شعبهٔ سوم در چهل‌وهشت ثمره. امامی اثر خود را به اورنگ‌زیب اهدا کرد. نسخهٔ دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۱۸۰۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۲۵/۷؛ ۲۴۱۱/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۳۹/۳؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 3/1098; Dictionary of Indo-Persian Literature,256; Mughals in India,203.

فتح‌نیا طبری

امان‌الحق ریواری (a.mā.nol.haq.qe.ri.vā.ri)، فرزند شیخ نورالحق، سدهٔ سیزدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ شبه قاره. وی در ریوار، شهری در غرب دهلی، می‌زیست و پدرش در آن‌جا مفتی بود. گویا در ۱۲۱۰ق نظام‌الدوله بهادر، پنجمین پادشاه مستقل حیدرآباد (۱۱۷۵ــ ۱۲۱۷ق) از دودمان نظام‌شاهیان و فرزند نظام‌الملک آصف‌جاه یکم، امان‌الحق را به دکن فراخواند. وی چندی نزد نظام‌الدوله ماند. گفته‌اند امان‌الحق در ۱۲۲۰ق وابستهٔ دستگاه راجه رکهوجی بوده است. وی در تصوف مرید شاه‌محمد مستقیم، فرزند شاه‌ابوالفتح، بود و سخنان و خطابه‌های اخلاقی و دینی او را در اثری به‌نام ارشاد مستقیم گرد آورد. برخی زمان نگارش این اثر را حدود ۱۲۱۰ق و برخی در دورهٔ محمداکبر دوم (۱۲۲۱ــ ۱۲۵۳ق)، که امان‌الحق زیر حمایت شیخ محب‌الحق بود، گفته‌اند. ارشاد مستقیم در پنج باب و چندین فصل تدوین شده است: باب نخست در بیان اسلام و ایمان و نماز و جز آن، در بیست‌وپنج فصل؛ باب دوم در بیان اوراد و فضیلت آن‌ها، در بیست‌وهفت فصل؛ باب سوم در شرح اصطلاح‌ها، بیان تصوف و مقامات آن طایفه، در سیزده فصل؛ باب چهارم در آفرینش آدم، صور انبیا و حالات و معجزات، در پنجاه‌وهفت فصل؛ باب پنجم گویا در زندگینامهٔ پیامبر و تاریخ اسلام، در شصت‌وسه فصل. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۲۹۷،۰۱ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب، در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,75; Mughals in India, 69.

م.اسماعیل‌پور

امان‌الله بنارسی (a.mā.nol.lāh-e.ba.nā.ra.si)، فرزند نورالله فرزند حسین، ــ ۱۱۳۳ق، صوفی و عالم فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در فقه، اصول و کلام عالمی بلندآوازه بود. بنارسی در علوم عقلی و نقلی نیز مهارت داشت و حافظ قرآن بود. وی نزد شیخ محمدماه دیوکامی و شیخ‌قطب‌الدین حسینی عشق‌آبادی به فراگیری علوم پرداخت. در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) عهده‌دار منصب صدارت در لکنو شد. در همین دوره با محب‌الله بهاری، قاضی لکنو و صاحب السلم و مسلم به مباحثهٔ علمی پرداخت. در اواخر سدهٔ نهم هجری که آثار حکیمان ایرانی از جمله جلال‌الدین دوانی (ــ ۹۰۸ق) و سید صدرالدین دشتکی شیرازی (ــ ۹۳۰ق) به شبه‌قاره راه یافت، بنارسی از شمار کسانی بود که با نوشتن شرح‌ها و حاشیه‌هایی بر آثار متکلمان ایرانی به این روند کمک کرد. وی کتاب‌هایی در حکمت و کلام تألیف کرده و به تعلیم آن‌ها پرداخته است. از آثارش: المفسّر در اصول فقه؛ محکم‌الاصول در شرح المفسّر؛ حاشیه‌ای بر حکمة‌العین کاتبی قزوینی (ــ ۶۷۵ق)؛ حاشیه‌ای بر شرح مواقف عضدالدین ایجی (ــ ۷۵۶ق)؛ شرحی بر حاشیهٔ قدیم جلال‌الدین دوانی؛ شرحی بر عقایدالعضدیهٔ عضدالدین ایجی؛ حاشیه‌ای بر شرح عقاید جلال‌الدین دوانی؛ حاشیه‌ای بر تفسیر انوارالتنزیل قاضی بیضاوی؛ شرحی بر التلویح؛ شرحی بر التسویه از محب‌الله اله‌آبادی؛ حاشیه‌ای بر الآداب‌الرشیدیه در فن مناظره تألیف محمد رشید عثمانی؛ المحاکمة بین میرداماد و ملامحمد جونپوری در مسألهٔ حدوث دهری؛ رسالة فی تحقیق‌المثل‌الافلاطونی؛ رساله فی‌المغالط‌العامةالورود؛ رسالة فی اثبات وجودالکلّی‌الطبیعی که نسخهٔ دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود؛ فهرست مسائل‌الامورالعامة که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ رضای رامپوری یافت می‌شود؛ خلاصة فی‌الدهر که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ رضای رامپوری نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۷؛ دانشنامهٔ جهان اسلام؛ ۲۳۵؛

سبحة‌المرجان، ۱۹۹/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۱/۶.

فتح‌نبا طبری

امانت (a.mā.nat)، ملک امانت‌علی فرزند غلام‌حیدرشاه، پیشاور ۱۸۹۹م ــ ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش در علم و تقوی آوازه داشت. امانت پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در ادارهٔ پلیس به‌کار سرگرم شد. در ۱۹۴۵م بازنشسته شد و پس از آن در دبیرستان دولتی به تدریس زبان فارسی پرداخت. وی از کودکی به سرودن شعر علاقه‌ای فراوان داشت. در شعرگویی شاگرد سید مسجدی‌شاه‌خادم و جعفری (شاعر پیشاوری) بود. در هجوگویی مهارت داشت. در انجمن‌های ادبی شرکت می‌کرد. بیشتر اشعار امانت به‌فارسی است، اما در سروده‌هایش، شعرهای اردو نیز دیده شده است. در اشعارش از سبک هندی پیروی می‌کند، اما گه‌گاه در سبک بازگشت نیز مضامین نو آفریده است. به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت.

منابع: ادبیات سرحد، ۳۴۹/۳؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۳۹۸-۳۹۹.

رسولی

امانت شیخ (a.mā.nat.šeyx)، فرزند نصرالله، پونادر ایالت مهاراشترا ۱۹۲۱م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در دانشگاه پونا به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۶۸م از همان دانشگاه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس با سمت استادیاری، مدیریت بخش فارسی کالج وادیا (وابسته به دانشگاه پونا) را به‌عهده گرفت. در ۱۹۸۲م بازنشسته شد وی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و مراتی نیز آشنایی دارد. از آثارش: شرح حال میرزا عبدالقادر بیدل و مثنوی عرفانی او؛ «مثنوی لیلی و مجنون امیرخسرو دهلوی» (هند، ۱۹۷۵م)؛ «غالب و شعر او» به‌زبان هندی (پونا).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۲/۱؛ خان‌محمد عامر، «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۸ش، ص ۱۳۱.

رسولی

امانت لعل‌پوری (a.mā.nat-e.la'l.pu.ri)، لاله امانت رای، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از مردم لعلپور و از شاگردان عبدالقادر بیدل لاهوری (ــ ۱۱۳۳ق) بود. در شیوهٔ سخن از او پیروی می‌کرد. منشی امجدخان که برادر ناتنی محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) بود. امانت آثار چندی را از سنسکریت به نظم پارسی برگرداند. از سروده‌های او مثنوی جلوهٔ ذات / بهگوت / شرح محبت است که داستان ماجراهای ایزد کریشنا را باز می‌گوید و غزلیات و رباعیات فراوانی را نیز دربردارد. نام این اثر به حروف ابجد با عدد ۱۱۴۵ برابر می‌شود که تاریخ نگارش آن است. از امانت دیوان شعری به پارسی مانده است. بهگت مالا، ترجمهٔ منظوم رامایان و مثنوی نایک از دیگر آثار او است.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۵۳-۲۱۱؛ باغ معانی، ۲۸؛ پارسی گویان هند و سند، ۲۳۱؛ الذریعه، ۹۴/۹؛ سفینهٔ هندی، ۲۱؛ صبح گلشن، ۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۰/۴-۲۱۴۱؛ ۱۰۷۴/۸؛ ۱۹۹۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۹۰۹؛ لغت‌نامه، زیر «امانت لعلپوری»؛ منتخب اللطایف، ۸۱-۸۲؛

Iranica,1/923; *Mughals in India* , 923.

رسولی



امانی (a.mā.ni)، سدهٔ دوازدهم هجری، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که خدمتکار زیب‌النسا (ــ ۱۱۱۳ق) دختر اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود و قریحهٔ شاعری داشت. در تذکره‌ها آمده است که روزی با زیب‌النسا در باغ گردش می‌کرد، زیب‌النسا از او پرسید: «ای امانی گلِ صدبرگ چرا می‌خندد؟» امانی فی‌البداهه پاسخ داد: «بر فنای خود و بر غفلت ما می‌خندد.» در تذکره‌ها یک بیت شعر فارسی از او یاد شده است.

منابع: بهارستان ناز، ۱۰۴؛ حدیقهٔ عشرت، ۸-۹؛ زنان سخنور، ۵۹؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ۱۶؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۴، ص ۵۶.

امیرهدائی

امانی اصفهانی (a.mā.ni-ye.es.fa.hā.ni)، میرشریف، ز ۹۹۴ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود. مدتی در هرات و کابل به‌سر برد و سپس به هند رفت و مدت بیست یا به‌روایتی، سی‌سال در آن‌جا درویشانه و مجردانه بزیست. بنابه نوشتهٔ باقی نهاوندی، به نقل از ملهمی شیرازی که در لاهور به خدمت امانی رسید، ایرانیان هند و بسیاری از هندیان را «اعتقاد تمام به درویشی او

بود و مرید و معتقد او بودند، و به مال دنیوی به هیچ‌وجه با او مضایقه نمی‌نمودند، و شیعهٔ اثنی عشری بوده و تقیّه نمی‌کرده، و مدح اهل زمان نمی‌گفته.» با این‌همه اشعاری از او در مدح جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و خان‌خانان عبدالرحیم‌خان، در زمانی که خان‌خانان حکومت گجرات را داشته (از ۹۹۴ق)، در دست است که نشان می‌دهد وی احتمالاً مدتی در درگاه خان‌خانان در احمدآباد گجرات به‌سر می‌برده است. اشعار اندکی که از او در تذکره‌ها نقل شده، ساده و به سبک قدما است. برخی تذکره‌ها از او به تخلص امامی و برخی نیز با نسبت هروی یاد کرده‌اند.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۰-۴۳۱؛ تذکرة‌الشعرا، غنی، ۳۳-۳۴، ۷۰-۷۱؛ شام غریبان، ۲۷؛ شمع انجمن، ۵۷؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۹-۱۱؛ کاروان هند، ۱۰۵/۱-۱۰۶؛ مآثر رحیمی، ۱۴۰۰/۳-۱۴۰۶؛ منتخب‌التواریخ، ۱۸۴/۳-۱۸۵؛ نشتر عشق، ۵۱/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۱۶؛ هفت اقلیم، ۴۳۶/۲-۴۳۷.

برزگر

امانی دهلوی (a.mā.ni-ye.deh.la.vi)، میرزا امان‌الله، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در روزگار همایون گورکانی (۹۳۷ــ۹۴۷ و ۹۶۲ــ۹۶۳ق) می‌زیست. امانی از معروف‌ترین سخنوران فارسی‌گوی دربار همایون بود. مضامین اشعار وی بیشتر عارفانه و عاشقانه است و به زبان ساده و شیرین سروده شده‌اند. ابیاتی از سروده‌های او در ریاض‌الشعرای اثر والهٔ داغستانی و دیگر تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۷۶-۱۷۷؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۳؛ الذریعه، ۹۵/۹؛ روز روشن، ۷۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۷۲/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۶/۱؛ نگارستان سخن، ۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۰-۲۹۱.

فتح‌نیا طبری

امانی کرمانی (a.mā.ni-ye.ker.mā.ni)، ملا عبدالله، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زادگاهش به هند کوچید و درخدمت میر محمد سعید میر جملهٔ اردستانی (ــ۱۰۷۳ق)، وزیر شاه‌جهان تیموری (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) ثروت و مکنتی یافت. پس از چندی به اصفهان آمد و سرانجام در همین شهر درگذشت. دیوان او نزدیک به ده‌هزار بیت شعر داشته، اما تاکنون به دست نیامده و تنها چند ماده تاریخ از او مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کرمان، ۸۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۹، ۴۸۲-۴۸۳؛ الذریعه، ۹۴/۹؛ صبح گلشن، ۳۷-۳۸؛ کاروان هند، ۱۰۶/۱-۱۰۷.

دانشنامه

امانی هروی، میر شریف ← امانی اصفهانی

امانی هندوستانی (a.mā.ni-ye.hen.dus.tā.ni)، میرزا امان‌الله حسینی، ملقب به خان زمان و مخاطب به خانه‌زادخان فیروز جنگ، فرزند زمانه بیگ مهابت‌خان فرزند غیوربیگ، ــ دولت‌آباد دکن ۱۰۴۶ق، پزشک، شاعر و دولتمرد ایرانی تبار هندی. نیای او غیور بیگ از شیراز به کابل کوچید و در آن شهر نشیمن گزید. اما پس از چندی به هند رفت ودر دهلی به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) پیوست و پس از او نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) را نیز خدمت کرد. پدرش زمانه بیگ (ــ ۱۰۴۵ق) نیز در دستگاه گورکانیان هند پایگاهی بلند داشت. میرزا امان‌الله در دهلی برآمد و علوم ادبی و پزشکی را درهمان‌جا فراگرفت. به داشتن همتی بلند، شکیبایی فراوان و رفتاری کریمانه بلندآوازه بود. در فنون سپاهیگری استادی داشت و یک‌چند نیز ولایت‌دار بنگاله بود. وی در زمان جهانگیر منصب پنج‌هزاری داشت و در عهد شاه‌جهان مخاطب به خان زمان بهادر گردید. در اواخر زندگی در دولت‌آباد ملازم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود. در شاعری ذوقی سرشار و زبانی گویا داشت. شمار ابیات دیوان او را تا سه‌هزار برشمرده‌اند. دو کتاب در پزشکی به نام‌های ام العلاج * و گنج باد آورد نوشته که هردو به فارسی است. کتابی در تاریخ از او باقی مانده، فرهنگی به نام چهار عنصردانش* دارد و مجموعه‌ای از نامه‌های وی باقی مانده که در دفتری به نام رقعات امان‌الله گردآوری شده است. رسالهٔ نخلبندیه، دستورالهنود، مفتاح‌الحدود، شجرهٔ نهال، فوائدالمعانی، فرهنگ واژه‌های رقعات امان‌الله و درل از دیگر آثار او است.

منابع: بهارستان سخن، ۴۸۵-۴۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۷۶/۵-۴۷۷؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۹-۶۰؛ جهانگیرنامه، ۱۴۴، ۲۸۱، ۴۰۹؛ الذریعه، ۳۰۲/۲-۳۰۳، ۹۵/۹، ۲۳۵/۱۸؛ ریاض العارفین، ۷۲؛ شمع انجمن، ۲۷؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۱۱-۲۹؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹۰-۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی

پاکستان، ۴۹۲/۱-۴۹۳؛ ۱۱۴/۵؛ ۸۳۱/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۳۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی،نوشاهی، ۹۷،۲۰،۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۲۵۱/۱-۲۵۲؛ ۱۱۸۲/۳-۱۱۸۳؛ کاروان هند، ۱۴۲۱/۲ - ۱۴۲۲؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۲۶؛ کلمات‌الشعراء ۴؛ مآثرالامراء ۳۸۵/۳-۴۰۹؛ منتخب‌اللطایف، ۶۶؛ نزهةالخواطر، ۸۶/۵؛ نشتر عشق، ۵۱/۱-۵۳؛ نگارستان سخن، ۹؛ همیشه بهار، ۱۵-۱۶؛

Dictionary of Indo -Persian Literature, 74-75; *Mughals in India* , 69.

دانشنامه

امت‌الزهرا (om.ma.toz.zah.rā) ، فرزند ملک انصارالحسن انصار، یکم دسامبر ۱۹۵۸م ـ ، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، انگلیسی، فارسی، پنجابی و عربی مهارت دارد. ۱۹۷۸م سه ماه در ایران بسر برد. مقالاتی از وی دربارهٔ ایران و ادبیات فارسی به چاپ رسیده است. امت‌الزهرا در دانشکدهٔ دخترانهٔ شادباغ لاهور به تدریس سرگرم است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۲-۱۰۳.

رسولی

امتیاز (em.ti.yāz) ، راجادیامل فرزند رای بهوگنی مل کایسته، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از دیوانیان نواب اسدخان وزیر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) بود. راجا نیز کار دیوانی پیشه کرد. او یک‌چند نزد سرکارخان فیروزجنگ پسر نظام‌الملک و پس از آن نزد غازی‌الدین‌خان وزیر به کار دیوانی سرگرم بود. او در شعر امتیاز تخلص می‌کرد. از سروده‌هایش ابیاتی پراکنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian And Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/154.

نوش‌آبادی

امتیازعلی‌خان عرشی ← عرشی

امجد حیدرآبادی (am.jad-e.hey.dar.ā.bā.di) ، احمدحسین فرزند عبدالرحیم، ۶ رجب ۱۳۰۴ق ـ ۱۱ شوال ۱۳۸۰ق، شاعر فارسی‌گوی هندی. در کودکی پدرش را از دست داد. در دوازده‌سالگی برای آموزش علوم مذهبی به مدرسهٔ نظامیهٔ حیدرآباد که یک مدرسهٔ شبانه‌روزی رایگان بود رفت و نزد عبدالوهاب بهاری آموزش یافت. سپس به دارالعلوم رفت و از استادانی چون ابوبکر بن شهاب و علامه نادرالدین مولوی الهی‌بخش فلسفه فراگرفت. پس از قبولی در امتحان منشی فاضل به‌کار تدریس در همان دارالعلوم سرگرم شد. او از نوجوانی، پس از دیدن دیوان ناسخ به‌شعرگویی گرایش یافت. در آن ایام برای فراگیری فارسی نزد سنادالملک آغاز شوشتری می‌رفت، روزی یک‌بیت شعر فارسی گفت و از آن‌پس شعرگویی اردو و فارسی را آغاز کرد. در شعر فارسی از ترک‌علی‌شاه قلندر ترکی صاحب تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده و در شعر اردو از حبیب کنتوری اصلاح سخن می‌گرفت. امجد بیشتر رباعی می‌سرود، چنان که در میان مردم به شاهنشاه رباعیات معروف شد. سید سلیمان ندوی او را به حکیم‌الشعرا ملقب کرد. در ۱۳۲۴ق یکی از دوستان امجد به‌نام ظفریاب‌خان حدود صد رباعی امجد را گردآورد و به‌صورت کتاب در مطبع شمسی‌پریس آگره به‌چاپ رسانید. در ۱۳۲۶ق بر اثر طغیان رود موسی، همه اعضای خانواده امجد از میان رفتند. در این حادثه شمار زیادی از نسخه‌های چاپی رباعیات امجد نیز نابود شد. امجد مسدس سوزناکی دربارهٔ این حادثه نوشت که خواننده را بسیار متأثر می‌کند. همچنین در این‌باره منظومه‌ای به‌نام قیامت صغری سرود که چون در آن سرگذشت خود را بیان کرده، اشعارش بسیار حزن‌آور است. امجد مرثیه‌هایی نیز دربارهٔ زوال مستعصم عباسی (ـ ۶۵۶ق) و ایوان مداین نوشته است. سه‌جلد از مجموعهٔ رباعیات امجد به‌چاپ رسیده است. یکی از تصنیفات او ریاض امجد نام دارد که در دو بخش به‌نام‌های خرقهٔ امجد و حسن امجد نوشته شده و دربردارندهٔ اشعاری به‌فارسی و اردو در حمد، نعت، مخمس و غزل‌هایی است که از غزل‌های میرزاعبدالقادر بیدل، مولانا عبدالرحمان جامی و حسن سنجری تضمین کرده است؛ حسن بلال اثر منظوم دیگری از امجد است. آثار نثر وی نیز عبارتند از جمال امجد، حکایات امجد، حج امجد، ایوب کی‌کهانی (داستان ایوب) و میان‌بیوی کی‌کهانی (داستان میان‌بیوی). اشعار امجد در حدود پنجاه‌سال در محفل‌های قوالی خوانده می‌شد.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۳۵۶ـ۳۵۸؛ سخن شعرا، ۴۵؛ سخنوران چشم‌دیده، ۱۳؛ اکبرالدین صدیقی، «امجد حیدرآبادی»، دانش، بهار ۱۳۷۲، شمارهٔ ۳۳، ص۱۶۷ـ۱۷۳.

امیر هدائی

امجد علی‌شاه (am.jad.a.li.šāh)، ابوالمظفر مصلح‌الدین ثریاجاه سپهر شکوه سلطان عادل خاقان زمان، امجد علی‌شاه پسر محمدعلی شاه نصیرالدوله، ۱۲۱۵ــ لکنو ۲۶ صفر ۱۲۶۳ق، پادشاه اوده (۱۲۵۸ــ ۱۲۶۳ق). پس از مرگ پدرش بر تخت شاهی اوده نشست و به نام خود سکه زد. سجع سکهٔ او این بیت بوده است: «در جهان زد سکهٔ شاهی به‌تائید اله ــ ظل حق امجد علی شاه ز من عالم پناه». اجرای احکام شیعی در اوده که از دورهٔ غازی‌الدین حیدر آغاز شده بود در دورهٔ او بیش از پیش تقویت شد. به‌نوشتهٔ بوستان اوده امجدعلی‌شاه «از عنفوان سریر آرایی همت علیهٔ آن حضرت مصروف به امور خیریه شد و زکوة بر خزانهٔ شاهی مقرر فرمودند و مجتهدالعصر را اختیارات کلی به امور مملکت بخشیدند. عدالت ممالک محروسه بالتمام به ایشان مرجوع گشت و حکم او بر آب و باد روان شد.» پیش از وی یگانه مفتی اوده سنی مذهب بود و در تمام مسائل بر اساس فقه اهل سنت رأی می‌داد. اما در زمان او در «محکمهٔ عدالت عالیه» که به دعاوی مربوط به خرید و فروش، رهن، دیون، اسناد مالکیت و ارث رسیدگی می‌کرد دو مفتی، یک حنفی و دیگری شیعی، به پرونده‌ها رسیدگی و بر اساس شرع حکم صادر می‌کردند. رسیدگی به پرونده‌هایی که دو طرف دعوی سنی یا یکی از دو طرف سنی و دیگری هندو بود با مفتی حنفی بود. پرونده‌هایی را که یکی از دو طرف شیعه بود مفتی شیعی رسیدگی می‌کرد. ریاست «محکمهٔ مرافعهٔ شرعی» که به اختلافات و دعاوی مربوط به ازدواج، تقسیم ارث، و دیگر اختلافات شیعیان رسیدگی می‌کرد با مجتهدالعصر سلطان‌العلما مولانا سید محمد (۱۱۹۹ــ ۱۲۸۴ق)، پسر غفران مآب سید دلدار علی نقوی، بود. سلطان‌العلما در مملکت اوده نظام شرعی را رایج کرد و حکم او برای همه قابل اجرا بود. او قضات و مفتی را برمی‌گزید و علمای شیعه و سنی را در دادگستری به‌کار گرفت و برای هندوان نیز رهبران مذهبی (پندیت‌ها) تعیین کرد. خلاصة‌العلما سید مرتضی (ــ۱۲۷۶ق)، پسر سلطان‌العلما نیز ریاست محکمهٔ «صدرالصدور» را داشت که به دعاوی جنایی رسیدگی می‌کرد. امجدعلی‌شاه در آغاز حکومتش شرف‌الدوله محمد ابراهیم‌خان کشمیری را که سنی بود از وزارت اعظمی برکنار کرد و امین‌الدوله امداد حسین‌خان را به جای‌اش برگزید. در ۱۲۵۹ق، به‌نوشتهٔ بوستان اوده، «فیمابین وزیرالممالک [امین‌الدوله] و معین‌الدوله [علی‌رضابیگ] کدورتی راه یافت و زنگ ملال در آئینهٔ دل‌ها افتاد و معین‌الدوله که با بندگان حضرت یگانگی و خویشی ... داشت با وزیرالممالک خصومت‌ها آغاز کرد و مخالفت بنیاد نهاد. وزیرالممالک مستعفی و خانه‌نشین شد و وزارت برای معین‌الدوله تجویز شد و او اقبال این معنی نکرد. برای نواب منورالدوله تحریک نمود تا نواب موصوف از کانپور طلب شد و خلعت وزارت در بر کرد. چندی فیمابین ایشان معامله خوش گذشت، من بعد تفرقه روی داد و اتفاق به نفاق مبدل گردید. منورالدوله عیش‌دوست و عشرت‌طلب بود. از نزاکت طبع بار عظیم سلطنت نه برداشت برهمی معاملات مملکت رو داد و شیرازهٔ نظم و نسق از هم گسیخت. معزول خدمت شد و امین‌الدوله باز بر جای خود رسید.» در این ایام همچنین رای جگناته مهاجن از قوم اگروالە «به‌علت زر بقایا زیر محاسبه آمد و از خصومت اراکین دولت سخت ذلت و رسوایی برداشت تا چارهٔ کار ندیده مسلمان شد» و به لقب شرف‌الدوله غلام‌رضاخان بهادر مخاطب گشت و رفته‌رفته در دربار و نزد پادشاه نفوذ بسیار یافت. در دورهٔ امجد علی‌شاه، ساختمان پل آهنی رود گومتی، که مشابه پل لندن بوده و فکر بنای آن را سعادت‌علی‌خان طرح کرده بود به انجام رسید. امجدعلی‌شاه همچنین بازار معروف حضرت گنج را بنیاد نهاد و امامباره‌ای نزدیک موتی محل ساخت. وی سرانجام به بیماری سرطان درگذشت و در آرامگاهی که در حضرت‌گنج ساخته بود به خاک سپرده شد. پس از وی پسرش واجدعلی‌شاه بر تخت شاهی اوده برآمد. از سرایندگان درگاه او می‌توان از مدبرالدوله منشی‌الملک راجه جوالاپرشاد بهادر محکم جنگ لکنویی متخلص به وقار، که دیوان او به چاپ رسیده، و ممتازالدوله ضیاءالملک صلابت جنگ مرتضی‌خان بهادر متخلص به مرتضی یاد کرد. دو مرثیه‌سرای نامدار اردو، میر ببرعلی انیس (۱۲۱۷ ــ ۱۲۹۱ق) و میرزا سلامت علی دبیر (۱۲۱۸ــ ۱۲۹۲ق) و نیز حیدرعلی آتش لکنویی (ــ۱۲۶۳ق)، از دیگر سرایندگان نامدار اردو، در روزگار او می‌زیستند. عبدالرحمان شاکر فرزند حاجی محمدروشن‌خان در ۱۲۶۱ق گلستان مسرت / حدایق‌المعانی را، که مجموعهٔ سروده‌هایی از خود او، و بیشتر از دیگران است، برای امجدعلی‌شاه نوشت. محبوب‌علی رامپوری

امدادالله تهانوی

نیز منتخب‌النفایس (نسخهٔ آکادمی پشتوی پیشاور به‌شمارهٔ ۳۳۲۶) را، که گزیدهٔ نفایس‌اللغات اوحدالدین بلگرامی است، به‌نام واجدعلی‌شاه نگاشت.

منابع: بوستان اوده، ۱۳۵ـ ۱۳۷؛ تشیع در هند، ۱۸۳؛ صبح گلشن، ۴۰۰، ۵۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۹/۸، ۱۳۵۶؛ ۳۱۳/۱۴؛ دکتر غلام محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵، (مهر و آبان ۱۳۷۴ش)، ص ۸۰؛

A Socio-intellectual History of the Isnā 'Ashari Shi'is in India ,1/84-85.

برزگر

امدادالله تهانوی (em.dā.dol.lāh-e.ta.hā.na.vi)، حاجی امدادالله تهانوی مهاجر مکی بن محمد امین، ۲۲ صفر ۱۲۳۳ـ ۱۳۱۷ق، دانشمند دینی و عارف و نویسندهٔ شبه قاره. وی که، به‌گفتهٔ برخی منابع، نام اصلی‌اش امداد حسین یا خدابخش بود و شاه محمد اسحاق، نوادهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی بدو لقب امدادالله بخشید، در نانوته (تهانه بهون)، روستایی از توابع سهارنپور در شمال هند، به‌دنیا آمد. کتاب‌های متداول فارسی را فراگرفت و مثنوی معنوی مولوی را نزد مولانا قلندربخش جلال‌آبادی خواند. سپس به دهلی سفر کرد و در تصوف به شیخ نصیرالدین بن نجم‌الدین حسینی سونی پتی دهلوی (ـ حـ ۱۲۵۶ق)، از مشایخ نقشبندی مجددی و مرید سید احمد شهید بریلوی، دست ارادت داد و پس از درگذشت او به تهانه بهون بازگشت و مدتی در آن‌جا به‌سر برد. آنگاه به لوهاری رفت و مرید میان جیو شاه نورمحمد جهنجهانوی شد و از او «در سلاسل چشتیهٔ صابریهٔ قدوسیه و چشتیهٔ نظامیهٔ قدوسیه و قادریهٔ قدوسیه و نقشبندیهٔ مجددیهٔ قدوسیه و سهروردیهٔ قدوسیه و کبرویهٔ قدوسیه» خرقهٔ خلافت گرفت و آنگاه خود بر مسند ارشاد نشست و علمایی مانند مولوی رشید احمد گنگوهی و مولوی محمدقاسم نانوتوی، مولانا فیض‌الحسن سهارنپوری و حافظ حاجی محمدحسین محب‌اللهی عمری اله‌آبادی به حلقهٔ ارادت ایشان درآمدند. در انقلاب مردم هند بر ضد انگلیسیان در ۱۲۷۴ق، گروهی از علما و صلحا و دیگر مسلمانان سهارنپور و مظفرنگر پرچم جنگ با انگلیسیان را برافراشتند و امدادالله را به‌رهبری معنوی خود برگزیدند و در روستای شاملی از توابع مظفرنگر با انگلیسیان جنگیدند. ازاین‌رو، چون انقلاب مردم هند شکست خورد، انگلیسیان امدادالله را زیر فشار قرار دادند و او پس از آنکه توانست از اتهام شرکت (مستقیم) در شورش مردم برائت حاصل کند، در ۱۱۷۶ق به حجاز کوچید و در مکه رحل اقامت افکند و بقیهٔ عمرش را در همان‌جا به ارشاد و تدریس گذراند. رحمان‌علی که همروزگار او بوده است در تذکرهٔ علمای هند (نوشته در ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷/ ۱۳۰۸ق) دربارهٔ او می‌گوید که «به زمانهٔ غدر [یعنی دورهٔ انقلاب مردم هند] بعد حصول برائت خود از مخمصه به مکهٔ معظمه هجرت فرموده، مقیم آن دیار برکت آثار و مرجع صغار و کباراند و همواره به حرم شریف درس مثنوی مولانای روم دهند... مولوی محمدیعقوب نانوتوی و حافظ محمدیوسف تهانوی و مولوی کرامت‌علی انبالوی و مولوی محمد ابراهیم اجرادری از خلفای مجاز حضرت ایشانند.» گویند امدادالله در مسایل فرعی و اختلافات مذهبی از تعصب و سخت‌گیری دوری می‌گزید و پیوسته به تأمل و تفحص در باب مثنوی معنوی مولوی و تدریس آن سرگرم بود و شاگردان و یارانش را نیز به خواندن مثنوی و تأمل در آن فرامی‌خواند. در مکه درگذشت و در جوار خاک‌جای شیخ رحمت‌الله کیرانوی به خاک سپرده شد. امدادالله به اردو شعر می‌سرود و بیشتر آثارش به اردو است. از آثارش: ۱ـ ضیاءالقلوب (هند، ۱۹۱۴م) به فارسی، که در ۱۲۸۱ق نوشته شده است و امدادالله در دیباچهٔ آن می‌گوید که کتاب را «به خواهش یاران طریقت، به‌ویژه محمدیوسف فرزند محمد ضامن شهید، که می‌گفتند برای مایان که از هندوستان دور افتاده و در حرمین خدمتت هستیم، نگاشتم.» این اثر در یک مقدمه، چهار باب، هر باب در چند فصل، تدوین یافته است: (یک) اذکار و اشغال و مراقبات چشتیه. (فصل‌ها: ذکر جهر و نفی و اثبات، اشغال ذکر، مراقبات). (دو) اذکار و اشغال قادریه (فصل‌ها: اذکار، اشغال، مراقبات). (سه) اذکار و اشغال و مراقبات نقشبندیه. (چهار) در کیفیت تلاوت قرآن و نماز و دیگر اعمال متفرقه. این اثر را صبغت‌الله شهید انصاری فرنگی محلی به اردو برگردانیده، که با حواشی و تعلیقات، و با عنوان انوارالغیوب به چاپ رسیده است؛ ۲ـ تبرکات به فارسی حاوی نه مکتوب امدادالله و رشید احمد گنگوهی (ـ۱۳۲۳ق) در احوال سفر حج و هدایت‌های عرفانی برای متوسلین. این اثر با ترجمهٔ اردو، از نورالحسن راشد، در ۱۳۹۷ق در کاندهله چاپ شده است؛ ۳ـ حاشیهٔ مثنوی رومی (کانپور، ۱۳۱۹ق) به فارسی؛ ۴ـ ارشاد مرشد به اردو؛ ۵ـ گلزار معرفت به اردو؛ ۶ـ تحفة‌العشاق به

اردو؛ ۷ـ جهاد اکبر به اردو؛ ۸ـ غذای روح به اردو؛ ۹ـ دردنامهٔ غمناک به اردو.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۶/۳؛ ۳۰۲، ۳۰۸، ۴۳۲، ۵۹۲، ۵۹۴ـ۵۹۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۸ـ ۲۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۷۶، ۱۰۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۱۱/۲؛ ۳۴۲۵/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۲، ۶۸۳ـ۶۸۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۶۷۹/۳ـ۱۶۸۰؛ نزهة‌الخواطر، ۷۰/۸ـ۷۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,257; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1055.

برزگر

امداد برهانپوری (em.dād-e.bor.hān.pu.ri) شیخ غلام‌حسین هاشمی، ـ حیدرآباد ۱۱۸۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم برهان‌پور دکن بود. تعلیمات ابتدایی را نزد استادان شهر خود فراگرفت و در شعرگویی شاگرد میرغلام علی آزاد بلگرامی بود. وی از پیروان سلسلهٔ قادریه بود. آزاد تاریخ فوت وی را در قطعه‌شعری فارسی آورده است. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در مآثرالکرام، تحفة‌الشعرا، صحف ابراهیم، تذکرهٔ بینظیر و تذکره‌های دیگر آمده است.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۳۲؛ تحفة‌الشعرا، ۱۴۴ـ۱۴۵؛ شمع انجمن، ۴۰؛ صحف ابراهیم، ۱۴؛ مآثرالکرام، ۲۴۳؛ نتایج‌الافکار، ۸۳؛ نشتر عشق، ۱۴۰/۱ـ۱۴۲.

امیرهدائی

امدادعلی‌شاه صفدر (em.dād.a.li.šāh-e.saf.dar)، فرزند سید ولی‌محمدشاه، هیبتپور پنجاب ۱۹۲۸م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. به زبان‌های فارسی، اردو، پنجابی و انگلیسی آشنایی دارد. وی سال‌ها در دانشکدهٔ دولتی اوکارای پنجاب به تدریس زبان و ادبیات‌فارسی سرگرم بود. از آثارش: فهرست کتب چاپی فارسی پاکستان؛ بیابان جنون که مجموعهٔ شعر فارسی و اردو است؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی. مقالات: «چند دقیقه با غزل‌سرایان معاصر ایرانی» به‌فارسی (لاهور، ۱۹۵۵م)؛ «ابوالفضل کی سیاسی نگارشات کا اسلوب» به اردو (اوکارا، ۱۹۷۰م)؛ «غالب اور فارسی غزل کا ارتقا» به اردو (جواهر ریز، ۱۹۶۸م)؛ «ضرب‌الامثال در فارسی» به انگلیسی (پاک ایرانیک، ۱۹۶۰م)؛ «فارسی مین نثر اخلاق ناصری کا مقام» به اردو (دانش، شمارهٔ ۲۳، ۱۲۶۹ق). امداد علی چهار سال در ایران به‌سر برد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۵؛ گنج شایگان، ۶۴ـ۶۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۲۰ـ۱۲۱.

رسولی

امرت لعل عشرت مدهوک (am.rat.laʕl-e.eš.rat-e.mad.huk)، فرزند گوردهن‌لعل مدهوک، لاهور ۱۹۳۰م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی به دانشگاه پنجاب لاهور رفت و در ۱۹۵۳م در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی فوق‌لیسانس گرفت. در ۱۹۶۱م به ایران سفر کرد و در ۱۹۶۴م از دانشگاه تهران، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. عنوان پایان‌نامهٔ وی شعر فارسی در هند از میانهٔ سده پنجم تا آغاز سده هشتم هجری است. پس از آن به‌کشور خود بازگشت و استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه هندوی بنارس شد. به‌کشورهای پاکستان، افغانستان و کشورهای عربی نیز سفر کرده است. از آثارش: ایران در آئینهٔ قرن‌هاکه انتقادی بر تاریخ تمدن ایران است (چاپ بنارس)؛ سخنوران بنارس / تذکرهٔ شعرای اردو و فارسی (چاپ بنارس)؛ فهرست توضیحی در مورد کتب خطی فارسی موجود در کتابخانهٔ دانشگاه هندوی بنارس، به انگلیسی (چاپ بنارس)؛ تحلیلی از عقاید عرفانی فریدالدین عطار به انگلیسی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۸ـ۲۱۹؛ فارسی آموختگان، ۷۸ـ۸۰.

حجتی

امرسنگه (a.mar.sen.ge)، رای فرزند بده سنگه فرزند رای دیپی‌داس، ز ۱۱۶۰ق، مستوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در روزگار فرمانروایی اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) کارشناس درآمد بود. پس از آن نظام‌الملک آصف‌جاه یکم (۱۱۲۲ـ ۱۱۶۱ق) وی را از لاهور به دکن دعوت کرده مستوفی خزانهٔ خود کرد. امرسنگه در دستگاه پسر او، ناصرجنگ (۱۱۶۱ـ ۱۱۶۴ق) نیز منصب داشت. وی پس از دوازده سال خدمت در دستگاه ایشان به کرناتک رفت و به خدمت سنیت‌رای درآمد. وی کتابی در مبانی اداری به‌نام قانونچهٔ بهره‌بخش نوشته است که در آن نثرهای شناختهٔ نامه‌نگاری و

عبارت‌های رایج در این زمینه را از چندین اثر، برای مبتدیان گردآورده است. امر سنگه این اثر را در ۱۱۶۰ق نوشت. دست‌نویس‌هایی از قانونچهٔ بهره‌بخش به‌شماره‌های N.M.1961-1370 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، A.N./205 در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ در حیدرآباد و ۳ق‌ف ۷۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود. در پاره‌ای منابع احتمال داده‌اند، وی همان امرسنگه منشی باشد که در ۱۱۱۷ق سنگهاسن بتیسی را به فارسی برگردانده و امرپرکاش نامیده است.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصّه، ۱۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۳/۵، ۵۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۰۹، ۴۱۰؛ *A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 3/150-151; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 75.

م.اسماعیل‌پور

امرنات اکبری، فرزند دیوان دیناناته ← اکبری لاهوری

امروانت سینگ نیجار (a.mar.vānt.sing-e.ni.jār)، فرزند سردار جگت سینگ، روستای لوبن از توابع لودیانا در پنجاب ۱۹۳۴م ـ ، ادیب و مترجم معاصر هندی. وی در یک خانواده سیک متولد شد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه، وارد دانشگاه گرو نانک دیو در امرتسر از ایالت پنجاب (هند) شد. در ۱۹۶۸م فوق لیسانس زبان فارسی و در ۱۹۸۰م دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۱م در دانشگاه پتیاله به تدریس زبان فارسی پرداخت. از آثارش: ترجمهٔ عمدة‌التواریخ از سوهان لال سوری، دفتر یک تا پنج، از فارسی به پنجابی (چاپ امریتسر)؛ ترجمهٔ کتاب چهارباغ پنجاب در تاریخ پنجاب از فارسی به پنجابی (چاپ امرتسر)؛ ترجمهٔ جات چهترسینگ و شیرسینگ از فارسی به پنجابی (چاپ پتیاله)؛ ترجمهٔ کتاب اقبال‌نامه (چهل‌سال حکمرانی مهاراجه رنجیت سنگه) از فارسی به پنجابی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۹ ـ ۲۲۰.

حجتی

امن دهلوی ← میرامن دهلوی

امید همدانی (o.mid-e.ha.ma.dā.ni)، میرزا محمدرضا، ملقب به قزلباش خان، ـ دهلی ۱۱۵۹ق، شاعر ایرانی. در اوان جوانی از زادگاهش همدان به اصفهان کوچید و در خدمت استادانی چون میرزا طاهر وحید (ـ۱۱۱۲ق)، میر نجات (ـ۱۱۲۲ق) و فایض ابهری (ـ۱۱۳۴ق) درس خواند. در پایانی فرمانروایی اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۹ ـ ۱۱۱۸ق) به هندوستان کوچید و به دربار وی راه یافت. در پادشاهی قطب‌الدین بهادرشاه (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق) بر مرتبه‌اش بیفزودند وبه او لقب قزلباش خان دادند. پای او به کشاکش‌های میان امیران دولت در دکن کشیده شد و بر دست نیروهای نظام‌الملک آصف جاه گرفتار آمد. اما آصف جاه بر او بخشود و در شمار ملازمان خود درآورد. او، گذشته از شعر فارسی، در موسیقی هندی نیز استادی داشت. شمار ابیات دیوان او را تا ۴۷۰۰ برشمرده‌اند. شعر او ساده و روان و دارای خیال‌پردازی‌های باریک و مضامین وهم‌انگیز است. شیوهٔ سخن او را میان طرز زلالی، اسیر و میرنجات دانسته‌اند. قصاید او در مدح پیامبر(ص)، امام علی(ع) و امرای هند است. نسخه‌هایی از دیوان او به شمارهٔ Or.345 در موزهٔ بریتانیایی و به شمارهٔ supp.962 در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. از امید منظومه‌ای به نام کارستان نیز مانده که در کتابخانهٔ ملی پاریس است.

منابع: بهارستان سخن، ۶۷۲-۶۷۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۸۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۱۴/۵-۱۴۱۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲/۳-۵۳؛ تحفة‌الشعراء، ۱۰۰-۱۰۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۳۵-۳۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۶۶-۵۸۱؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۴۷-۵۱؛ الذریعه، ۹۷/۹؛ ریاض‌العارفین؛ آفتاب رای، ۷۳؛ سرو آزاد، ۲۰۹-۲۱۰؛ سفینهٔ هندی، ۶؛ شام غریبان، ۴۳؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۱۱-۱۱۴؛ شمع انجمن، ۳۶-۳۷؛ صحف ابراهیم، ۱۳-۱۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۰۲/۸، ۱۴۲۲؛ ۱۹۹۴/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۳۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۵۶/۱؛ کاروان هند، ۱۰۹/۱-۱۱۲؛ مجمع‌النفایس، ۱۶-۱۸؛ مجموعهٔ نغز، ۷۱/۱؛ مرآت‌العلوم، ۹۰/۱؛ ۸۰/۳؛ مردم دیده، ۴۸-۴۹؛ منتخب‌اللطایف، ۷۹-۸۰؛ نتایج‌الافکار، ۶۲-۶۷؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/2096-2098; *Dictionary of*

Indo-Persian Literature, 603; *Mughals in India*, 470.

دانشنامه

امیر (a.mir)، امیرمحمد، متخلص به امیر، فرزند حسن‌علی فرزند سردار بهادرخان محمدحسن، کویته ۱۹۳۵ ــ ۱۹۷۲م، شاعر پارسی‌گوی پاکستانی. خانوادهٔ وی از مردم هزاره بودند و از افغانستان کوچیدند و در نزدیکی کویته، مرکز بلوچستان، سکنی گزیدند. امیر تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی و دانشگاهی را در زادگاهش به‌پایان برد و از محضر آغا صادق* کسب فیض کرد. اثر وی مجموعهٔ شعر کاس‌الکرام نام دارد که در چهاربخش به‌نام‌های بادهٔ سروش (غزلیات)، نقش افکار (قطعات ملی به‌شیوهٔ مشرق اقبال لاهوری)، افسرنامه و راز و نیاز (دوبیتی و رباعیات) تدوین شده است. سبک امیر فارسی پاکستانی است و به پیروی از اقبال شعر سروده است. امیر آثار مولوی، حافظ، نیچه و اسپینوزا را مطالعه کرده و در اشعارش از آنان تأثیر گرفته است. مسائل ملی، میهنی و اجتماعی درون‌مایهٔ سروده‌های امیر است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۵۶-۵۸؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۶۰۷-۶۰۹.

رسولی

امیر احمد عثمانی (a.mir.ah.mad-e.os.mā.ni)، فرزند حکیم پادشاه حسین رعنا سندهوری، لکنو ۱۹۲۳م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه کراچی، دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در جامعهٔ سایِنتیفیک ــ پاکستان ــ کراچی به کار پرداخت. به زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی آشنایی دارد. از آثارش: «معرفی تاریخی دلگشای شمشیرخانی» (العلم، ۱۹۴۴م)؛ «فن نعت‌گویی مولانا جامی ــ امیرخسرو و درد کاکوری».

منابع: گنج شایگان، ۱۸؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۳.

رسولی

امیرالامراحسین‌علی‌خان ← حسین‌علی‌خان بارهوی

امیرالانشاء (a.mi.rol.en.šā) کتابی در نامه‌نگاری نوشتهٔ عظمت‌الله نیازی. وی این اثر را برای نواب وزیرالدوله امیرالملک محمدوزیرخان بهادر نصرت جنگ (ــ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۴م) فرزند امیرالدوله محمد امیرخان شمشیرجنگ افغانی‌تبار و از پایه‌گذاران ایالت تونک نوشته است. این کتاب که در ح ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۴م نوشته شده در یک تنبیه در پنج رقم (۱ــ القاب، ۲ــ آداب، ۳ــ کلمهٔ خیریت، ۴ــ باعث تحریر، ۵ــ اختتام)، یک مقدمه در الفاظ مترادف برای هر طبقه از کسان در سه قسم (۱ــ در عرایض به طبقهٔ اعلی، ۲ــ به طبقهٔ برابر، از همسران، آشنایان و برادران، ۳ــ به طبقهٔ ادنی، از فرزندان و شاگردان و نوکران و جز آن‌ها) و یک خاتمه در منشورات متفرقه و مادهٔ تاریخ‌های گوناگون تدوین شده است. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ N.M.1968-17 و N.M.1958-239/1 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵۵/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۷۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 107.

فتح‌نیا طبری

امیرالدین پکهلی وال کشمیری (a.mi.rod.din-e.pak.ha.li vāl-e.kaš.mi.ri)، فرزند خواجه فضل جوپکهلی وال، ــ ۱۲۸۲ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش بازرگانی مشهور بود. امیرالدین پس از مرگ پدر دارایی او را به دیگران بخشید و خود زندگی درویشانه‌ای در پیش گرفت و به سلسلهٔ قادریه پیوست و نیز به مشایخ سلسله‌های چشتیه، نقشبندیه، سهروردیه و کبرویه دست ارادت داد. برای دیدار مشایخ به گشت و گذار پرداخت و در ۱۲۵۵ق به دیدار خواجه سلیمان تونسوی به تونسه از توابع مولتان شتافت و سپس به کابل و جلال‌آباد و پیشاور و گجرات و لودیانه سفر کرد و به کشمیر بازگشت. از آثارش: ۱ــ مثنوی تحفهٔ احمدی در اخلاق عرفانی و حکایت‌ها و تمثیل‌ها در ۲۵۰ و پنجاه بیت که در ۱۲۵۱ق به نام فرزندش صدرالدین احمد سرود و در ۱۲۶۳ق آن را به انجام رساند (نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ Vi و PPIV و گنج‌بخش به مشارهٔ ۵۹۸)؛ ۲ــ مثنوی تحفهٔ محمدی در اخلاق و مسائل عرفانی و حکایت‌ها که به خواهش و به نام صوفی حاجی محمدجان سروده شده است. (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۵۹۸)؛ ۳ــ رسالهٔ تریع؛ ۴ــ تحقیقات امیری در تاریخ کشمیر. گفتنی است در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان از سراینده‌ای با نام و تخلص حسن به عنوان

سرایندۀ تحفۀ احمدی و تحفۀ محمدی یاد شده است که باید همین امیرالدین پکهلی وال باشد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۸/۵-۳۳۲؛ تحایف‌الابرار، ۲۸۱؛ تذکرۀ اولیاء کشمیر، ۴۰۱-۴۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶۵/۸-۱۲۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانۀ گنج‌بخش، تسبیحی، ۴۱۵/۲-۴۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانۀ گنج‌بخش،منزوی، ۱۵۷۱/۳، ۱۵۷۶.

برزگر

امیرالدین فردوسی (a.mi.rod.din.fer.daw.si)، شاه امیرالدین فردوسی فرزند شاه ولی‌الله، ۱۲۱۷-۱۲۸۷ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم بهار و شانزدهمین خلیفه از خانوادۀ فردوسیان است که سلسله‌ای از خلفا و سجاده‌نشینان خانقاه شیخ شرف‌الدین احمدمنیری، از مشایخ بزرگ طریقت فردوسیه، در بهار هستند. امیرالدین علوم متداول را نزد استادان بزرگ روزگار آموخت و منازل تصوف و عرفان را با ارشاد و راهنمایی شاه حسین علی شطاری پیمود و پس از مرگ پدرش در ۱۲۳۴ق بر سجادۀ خلافت نشست. به فارسی و اردو شعر می‌سرود و در فارسی ظلوم و در اردو وجد تخلص می‌کرد. دیوان فارسی او از غزل، مثنوی، رباعی، قطعه، ترجیع‌بند، مخمس و مسدس است.

منابع: روز روشن، ۵۰۶؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانۀ فارسی، ۱۳۶-۱۳۷.

برزگر

امیربخش (a.mir.baxš)، الیاس سید قاضی تتهوشاه درویش فرزند قادربخش، ز ۱۱۸۴ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در لاهور می‌زیست و به ندرت از آن شهر بیرون رفت. امیربخش برای راهنمایی پزشکان، دو اثر در پزشکی اسلامی نوشته است: تبصرة‌الاطباء نخستین آن‌ها است و آن را در ۱۱۳۶ق در بیست‌وچهار باب نوشته است. خود او دربارۀ این اثرش گفته، چون در ام‌العلاج اثر صدرالدین محمدخان از داروهایی یاد شده بود که یافت نمی‌شد، پس مطالبی از کتاب‌های سدیدی، آقسرایی و قرابادین قادری برگزید و به آن افزود و تبصرة‌الاطباء را تدوین کرد. شماری از عناوین باب‌های این اثر از این قرارند: باب یکم، مسهل کودکان؛ باب دوم، اوقات مسهل؛ باب سوم، امور عشره که مراعات آن مخصوصاً موقع خوردن لازم است؛ باب ششم، پرهیز هنگام مسهل...؛ باب دهم، در مسهل دادن...؛ باب پانزدهم، ادویۀ مفرده و جز آن. دست‌نویس‌هایی از این اثر به شماره‌های چک 114/10R در کتابخانۀ الله‌بخش اسد نظامی در مولتان، ۲۱۴ در کتابخانۀ مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ، ۶۱۰ امیر ۶۱۰ عبد در کتابخانۀ عمومی پنجاب در لاهور و نیز دست‌نویسی از آن در کتابخانۀ شاهدیه در شیخوپوره نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر او مرآت‌الشفا/ مختصر نافع نام دارد که آن را در ۱۱۸۴ق نوشته است. مرآت‌الشفا با سربندهای باب و فصل مطالبی دربارۀ سر تا پا، تب‌ها و بیماری‌ها، و طرد حشرات دارد. شماری از باب‌ها و فصل‌های آن از این قرارند: باب در صداع که سی‌وپنج قسم است؛ باب در امراض چشم، فصل در رمد که نه قسم است؛ باب در امراض انف، فصل در خشم، و فصل‌های دیگر؛ باب در امراض لسان و دهان، فصل در ورم زبان، فصل در ثقل لسان، فصل در حرقةاللسان، باب در امراض شفه، با چندین فصل؛ باب در امراض حلق، با چندین فصل؛ باب در امراض ریه، با چند فصل؛ باب در اورام در حجب و اعشیه، با چندین مقاله؛ باب در امراض معده، با چندین فصل؛ باب در حمیات، با چندین فصل؛ باب در اورام، با چندین فصل؛ باب در داءالثعلب (موی و جلد)؛ باب در امراض متفرقه؛ باب در انواع تفرق (شکسته‌بندی)؛ باب در حشرات. دست‌نویسی از این اثر به شمارۀ ۷۲۵ در کتابخانۀ گنج‌بخش، در اسلام‌آباد و دست‌نویسی نیز در کتابخانۀ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود. ابیاتی از اشعار فارسی او در پاکستان مین فارسی ادب نقل شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۵۸/۴-۱۵۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۱۴/۱، ۵۱۵، ۷۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانۀ گنج‌بخش، ۳۴۶/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,79.

م.اسماعیل‌پور

امیر بلگرامی (a.mir-e.bel.ge.rā.mi)، شیخ امیر حیدر حسینی واسطی فرزند نورحسین فرزند غلام‌علی آزاد، بلگرام ۱۱۶۵- مرشدآباد ۱۲۱۷ق، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برخی کتاب‌های درسی را در زادگاهش نزد محمد بن عبدالجلیل بلگرامی خواند؛ سپس به اورنگ آباد رفته در آن‌جا نزد نیای خود آزاد بلگرامی* (-۱۲۰۰ق) به فراگیری فنون سخنوری و دیگر دانش‌ها پرداخت. در اورنگ‌آباد همچنین از

محضر شیخ نورالهدی بن قمرالدین حسینی اورنگ آبادی در آموختن دیگر کتاب‌های درسی و حکیم عبدالسلام برهانپوری در فراگیری پزشکی بهره برد. آنگاه به کلکته رفت و شانزده سال در آن شهر به کار افتا و قضاوت سرگرم بود. مفتی دادگاه عالی استان‌های بنگال و بهار و اوریسه بود. سرانجام هنگامی که از کلکته رهسپار عظیم‌آباد بود در میان راه در مرشدآباد درگذشت. از آثارش: منتخب‌النحو در دستور زبان فارسی به‌فارسی، که آن‌را در ۱۲۱۴ق نوشته (چاپ هند، ۱۲۶۹ق، ۱۲۹۰ و ۱۲۹۲ق) شامل یک مقدمه و سه باب (اقسام اسم، اقسام فعل، اقسام حرف) با شواهد شعری؛ منتخب‌الصرف به‌فارسی دربارهٔ شکل واژگان عربی به کار رفته در فارسی؛ تحقیق‌الاصطلاحات (نوشته در ۱۱۸۹) به‌فارسی در شرح اصطلاحات مفرد و مرکب فارسی با شواهد شعری (نسخه‌های مجلس به‌شمارهٔ ۳۵۸۵ و موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.2187)؛ سوانح اکبری به‌فارسی که به پیشنهاد ویلیام کرک‌پتریک (ـ۱۸۱۲م) افسر ارتش بریتانیا در هند، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی و مترجم برخی اشعار انوری، نوشته شده است. این کتاب در دو مقاله زایش و تبار و تاجگذاری تا سال بیست و چهار پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (ـ ۱۰۱۴ق)، بر پایهٔ کتاب‌هایی چون اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی، منتخب‌التواریخ بدایونی، طبقات اکبری، تاریخ فرشته و مآثرالامرا است و از اندک کتاب‌های تاریخی انتقادی به شمار می‌آید که به دست هندیان نوشته شده است. از سوانح اکبری نسخه‌ای در کتابخانهٔ خدابش پتنا و نسخه‌ای دیگربه‌شمارهٔ or.1665 در موزهٔ بریتانیا نگه‌داری می‌شود؛ شرح انشای میر عبدالجلیل به‌فارسی که شاید از او باشد؛ رساله‌ای در ذکر احکام عشر و خراج و مالکان زمین و بیان عاشر و آنچه متعلق به آن است که در ۱۲۰۷ق در احکام مالیات از نظر اسلامی نوشته شد و در همان زمان همراه ترجمهٔ انگلیسی آن، از فرانسیس گلدوین (ـ۱۸۱۳م) به چاپ رسید.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۴-۵، ۵۱، ۱۳۹، ۱۷۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۱/۳، ۶۰۵؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۲۱۸-۲۲۰؛ حدیقة الشعرا، ۱۷۶/۱؛ الذریعه، ۱۰۰/۹؛ روز روشن، ۲۶۶؛ صبح گلشن، ۳۹؛ صحف ابراهیم، ۱۴؛ فرهنگ نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۱۶۳-۱۶۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۹۷/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۶/۵، ۲۶۲۵/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۸۱۶/۲-۸۱۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸؛ نزهة‌الخواطر، ۸۳/۷؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/867; 3/930; *Dictionary of Indo- Persian Literatuer*,79; *Mughals in India* ,78.

برزگر

امیر بنارسی، میرزا امیر بیگ ← حدائق الشعرا

امیرحسن دهلوی ← حسن دهلوی

امیرحسن عابدی ← عابدی

امیرخان (a.mir.xān)، عمدة‌الملک امیرخان (میرمحمد) اسحاق، متخلص‌به انجام، فرزند عمدة‌الملک امیرخان میر میران فرزند خلیل‌الله‌خان فرزندمیرمیران یزدی فرزند شاه نعمت‌الله فرزند میرمیران، ــ ۱۱۵۹ق، دولتمرد، ادیب و شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه قاره. از سادات حسنی بود که در انتساب به لقب یکی از اجداد خود، میر میران، به میر میرانیان آوازه داشتند. شاه نعمت‌الله، پسر میرمیران داماد شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ ۹۸۴ق) بود و دختر او را به زنی داشت. میرمیران پسر شاه نعمت‌الله از بزرگان و زمین‌داران یزد بود و مریدان سلسلهٔ شاه نعمت‌الله ولی با او «پیر مریدانه سلوک» می‌کردند. خلیل‌الله پسر میر میران در دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) به هند کوچید و به درگاه جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) راه یافت و در دستگاه گورکانیان هند ترقی کرد و به‌لقب خلیل‌الله‌خان مخاطب گشت. از پسران خلیل‌الله‌خان، یکی روح‌الله‌خان، بخشی‌الممالک اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود. عمدة‌الملک امیرخان میرمیران، پسر بزرگ خلیل‌الله‌خان، از سال بیست و نهم پادشاهی شاه‌جهان خدمات کشوری و سپاهی خود در دستگاه گورکانیان را آغاز کرد و به‌نوشتهٔ مآثرالامرا، در «سال سی و یکم [پادشاهی شاه‌جهان] چون خلیل‌الله‌خان به صوبه‌داری دهلی اختصاص گرفت. او را به خطاب میرخان نواخته به همراهی خان مذکور تعیین نمودند. در عهد خلد مکان [یعنی اورنگ زیب گورکانی] به فوج‌داری کوهستان جمو [درکشمیر] پایهٔ اعتبار افراخت. در سال دوازدهم به داروغگی منصب‌داران مفتخر گشت» چندی حاکم اله‌آباد بود. عمدة‌الملک میرمیران در ۱۰۸۸ق به حکومت کابل گماشته شد و با سیاستی آمیخته از نیروی سپاهیگری، کاردانی و

آشتی‌جویی بر صوبهٔ (استان) کابل فرمان راند و قبایل سرکش افغان را کاملاً تحت فرمان درآورد و سرانجام، پس از نزدیک بیست و دو سال استانداری کابل، در بیست و هفتم شوال ۱۱۰۹ق درگذشت. پسر او، میر محمداسحاق نخست کامیاب‌خان خطاب شد. سپس به خطاب عزیزالله‌خان مخاطب گشت. در جنگ فرخ‌سیر با جهان‌دارشاه (۱۱۲۴ق)، همراه فرخ‌سیر بود و پس از پیروزی فرخ‌سیر به «خدمت قوربیگی و داروغگی قوش‌خانه» ارتقا یافت. در دورهٔ محمدشاه، به‌ویژه پس از بازگشت نادرشاه از هند (۱۱۵۲ق)، رفته‌رفته نزد پادشاه تقرب و نفوذ بسیار یافت و به مقام بخشی‌گری سوم منصوب گردید و لقب عمدةالملک امیرخان گرفت. تقرب امیرخان میراسحاق نزد پادشاه گورکانی تا بدان‌جا رسید «که محسود ارکان حضور گردید. نواب آصف‌جاه [نظام‌الملک] و اعتمادالدوله قمرالدین‌خان وزیر به پادشاه عرض کردند که اگر عمدةالملک در حضور می‌باشد بودن ما نمی‌شود. هر دو امیر کبیر از شاه‌جهان آباد به‌در آمده در میدان نلپت» اردو زدند. محمدشاه به‌ناگزیر امیرخان را به صوبه‌داری (استانداری) اله‌آباد گماشت و بدان سوی فرستاد (۱۱۵۲ق). در ۱۱۵۶ق، محمدشاه بار دیگر امیرخان را به درگاه خود فراخواند و «زیاده بر سابق مورد عنایت ساخت.» اندکی بعد صفدر جنگ، نواب اوده، نیز به دهلی آمد و محمدشاه، به صلاح‌دید امیرخان، وی را به داروغگی توپخانه گماشت. در ۱۱۵۸ق صفدر جنگ و امیرخان که روابط نزدیکی با یکدیگر داشتند، در رأس یک سپاه گورکانی، قصد سرکوبی علی محمدخان روهیله (-۱۱۶۱ق)، صاحب آنوله و بنگر، که بر محمدشاه بشوریده بود، کردند ولی بر اثر کارشکنی قمرالدین‌خان وزیر، چنان‌که باید، موفق نشدند. امیرخان در اواخر عمر اقتداری عظیم در دربار محمدشاه یافت و این اقتدار بی‌سابقه وی را تا اندازه‌ای مغرور ساخت چندان‌که برخی رفتارهای متکبرانه و نخوت‌آمیزش آزردگی و خشم بعضی امرای بلندپایه و حتی خود محمدشاه را برانگیخت و سرانجام به تحریک محمدشاه، به دشنهٔ جواهر نامی که پیش‌تر ملازم امیرخان بود و به آزردگی از وی جدا شده بود، به قتل رسید. امیرخان درواقع رهبر دستهٔ ایرانی ـ شیعی دربار گورکانی بود و ازاین‌رو امرای سنی تورانی (ماوراءالنهری) و افغانی دربار دهلی وی را خوش نمی‌داشتند و برای ناکامی وی در کارها می‌کوشیدند. وی، به‌خلاف پدرش، از توانایی چندانی در گردانیدن امور لشکری و کشوری برخوردار نبود و تقرب بی‌سابقه‌اش نزد محمدشاه بیشتر برای توانایی‌های ادبی و بذله‌گویی‌اش بود. امیرخان «در موسیقی و قیافه‌شناسی به‌غایت ماهر و [در] لطیفه‌سنجی و حاضر جوابی [بی]نهایت قادر بود.» به فارسی و اردو شعر می‌گفت. به نوشتهٔ مؤلف سیرالمتأخرین، وی «شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشت که مهرهٔ هر فن او را مسلم داشته هر یکی ستایش او را در کارهای خود سرمایهٔ افتخار می‌پنداشت. از علمای عظام و مشایخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نموده مداح و فریفتهٔ او مشاهد گشت.» از سرایندگان فارسی‌گویی که مداح یا ملازم امیرخان بوده یا از او نواخت یافته‌اند از اسد یارخان انسان، شیرافکن‌خان میربنده علی باسطی، شیخ محمد علی حزین، بندر ابن خوشگو، جعفر علی‌خان ندیم، کاظم بیگ خان ممکن شاه‌جهان آبادی و میر نورالدین نوید می‌توان یاد کرد.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۲/۱۳۶-۱۴۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۱۴، ۲۱۷؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۵، ۱۴۴-۱۴۵، ۲۲۸، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۷؛ تحفة‌الکرام، ۳۷۸-۳۸۰؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۶، زیر «انجام»؛ تذکرهٔ حسینی، ۴۶؛ تذکرهٔ بینظیر، ۹؛ خزانهٔ عامره، ۷۶، ۷۷، ۷۸؛ سخن شعرا، ۴۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۳۱، ۲۹۲، ۳۲۱؛ سفینهٔ هندی، ۷، ۱۰، ۳۲، ۵۲، ۶۷، ۱۳۳، ۱۹۴، ۲۲۵؛ سیرالمتأخرین، ۸۴۹-۸۵۰، ۸۵۲، ۸۵۵، ۸۵۷-۸۵۹، ۸۶۹؛ صبح گلشن، ۴۲؛ صحف ابراهیم، ۱۵؛ طبقات شعرای هند، ۹۷-۱۰۰؛ عقد ثریا، ۹؛ ۱۰۱۷؛ گلستان بی‌خزان، ۱۱؛ گلشن بی‌خار، ۶۰؛ گلشن هند، ۱۶؛ مآثرالامرا، ۲/۸۳۹-۸۴۱؛ مجموعهٔ نغز، ۱/۸۰، ۱۷۹، ۲۵۲، ۲۶۲؛ مخزن نکات، ۷۷-۷۸؛ مرآةالعالم، ۴۴؛ مرقع دهلی، ۹۴، ۱۹۷-۱۹۸؛ نزهةالخواطر، ۶/۳۲-۳۳؛ نشتر عشق، ۱۰/۱۵۶-۱۵۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۸۱-۵۸۲؛ همیشه بهار، ۹-۱۰، ۷۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/265; 3/1017; *Dictionary of Indo-Persian Literatur*, 82; *A Socio-Intellectual History of Isna' Ashari shi'is in India*, 1/17-18, 33, 54, 63, 112.

برزگر

امیرخان تونک (a.mir.xān-e.tu.nak)، نواب امیرالدوله امیرالملک محمد امیرخان شمشیرجنگ فرزند محمدحیات‌خان فرزند طالب‌خان، معروف به طالع‌خان، فرزند کالی‌خان، ۱۱۸۱ق /

۱۷۶۸م ــ ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۲۵۰ق / ۲۹ اکتبر ۱۸۳۴م، بنیادگذار حکومت نیمه‌مستقل نوابان تونک در راجستان هند. اصلش از طایفهٔ افغان سالارزیی در ولایت کنونی سرحد پاکستان بود و نیاکانش در جُوَّرْ (بونیر در ناحیهٔ سوات) در منطقهٔ سرحدّ نشیمن داشتند. نیای او طالع‌خان از دوستان علی‌محمدخان روهیله و دوندی‌خان، سرکردگان روهیله‌ها، بود. حیات‌خان، پدر امیرخان، در سنبهل در بخش مرادآباد از توابع ناحیهٔ روهیلکهند / کتهیر هند نشیمن گزید و به کار کشاورزی پرداخت. حیات‌خان در جنگ حافظ‌رحمت‌خان سرکردهٔ نامدار روهیله‌ها با شجاع‌الدوله نواب اوده و هم‌پیمانان انگلیسی او در کترهٔ میران‌پور شرکت داشت و پس از کشته‌شدن حافظ‌رحمت‌خان در آن جنگ (۱۱۸۸ق / ۱۷۷۴م گوشه‌نشینی گزید. امیرخان در سنبهل به دنیا آمد. با روحیهٔ ماجراجویانه‌ای که داشت به زندگی گوشه‌گیرانه و کار کشاورزی پدرش تن نداد و در اوان جوانی از خانواده‌اش جدا شد و با شماری از دوستانش دسته‌ای غارتگر و راهزن تشکیل داد. به‌زودی نامی برآورد و آوازهٔ دلاوری او زمین‌داران و نیز حکام نیمه‌مستقل را برانگیخت تا وی را برای مقاصد خود به خدمت گیرند. وی و یارانش چندی به‌عنوان سرباز در خدمت زمین‌داران و مقامات مختلف مراته بودند و مالیات و باج و خراج برای آن‌ها گرد می‌آوردند. چون کارش به‌سرعت بالا گرفت و در مقام سرکردهٔ یک گروه مسلح سوار نامنظم (راهزن) آوازهٔ بسیار یافت، به‌ترتیب به‌خدمت حکام بهوپال، ایندور / اندور وجیپور درآمد. در این دوره، بر اثر آشفتگی اوضاع هند و زوال حکومت گورکانی، دسته‌هایی از سواران نامنظم مسلح در هند پدید آمدند که معمولاً به یک سرکردهٔ مراته پیوسته بودند و کارشان عمدتاً چپاول و غارت بود و در برابر دریافت اجازهٔ چپاول، به زمین‌داران و حکام مختلف خدمت می‌کردند. این سواران چپاولگر را به‌نام پِنداری / پنداری (واژه‌ای مراتی، گویا مشتق از دو واژه به‌معنی «دستهٔ علف» و «گیرنده») می‌خواندند. از این‌رو در برخی منابع امیرخان را با صفت پنداری یاد کرده‌اند. امیرخان با جسونت رائوهولکر، سرکردهٔ نامدار مراته‌ها، پیوند یافت و درشمار یاران و سرداران برجستهٔ او در آمد و در ۱۷۹۸م / ۱۲۱۲ ــ ۱۲۱۳ق از او لقب نوابی و جاگیر گرفت. سال بعد سوگور (Saugor) و نواحی اطراف آن را غارت کرد. به‌همراه هولکر با انگلیسی‌ها درگیر شد. در ۱۸۰۵م وی و هولکر در برابر یورش انگلیسی‌ها تاب نیاوردند و به پتیاله و پنجاب عقب‌نشینی و سپس با وساطت رنجیت‌سنگه، فرمانروای پنجاب، به متصرفات خود بازگشتند. یک‌بار به مراته‌ها در ناگپور تاخت، ولی چون انگلیسی‌ها مقرش در سرونج (Sironj) را تهدید کردند، ناگزیر بدان‌جا بازگشت. در ۱۸۰۹م در پی آن برآمد تا به اتفاق پنداری‌ها به برار بتازد، ولی در پی اعزام نیروهای انگلیسی به آن ولایت، موفق به انجام نقشه‌اش نگردید. در یورش به جیپور در ۱۹۱۶م نیز بر اثر قدرت‌نمایی انگلیسی‌ها ناگزیر به عقب‌نشینی شد. امیرخان حدود ده ــ دوازده سال در نواحی مرکزی هند، به‌ویژه مالوه، آزادانه می‌گشت و به تاخت‌وتاز و غارت می‌پرداخت. در ۱۸۱۷م سپاه او شامل هشت‌هزار پیاده، بیست‌هزار سوار، و دویست توپ بود. سرانجام، پس از تار و مار شدن پنداری‌ها و نیز شکست مراته‌ها، به‌دست انگلیسی‌ها، امیرخان چاره‌ای جز تسلیم و صلح با انگلیسی‌ها ندید. بنابر پیمان صلحی که در پانزدهم نوامبر ۱۸۱۷م / محرم ۱۲۳۳ق میان او و لرد هستینگز، فرماندار کل هند، به امضا رسید امیرخان از جنگ‌های غارتگرانه دست کشید و سپاه خود را منحل کرد و انگلیسیان در مقابل حکومت وی بر سرزمین‌هایی که هولکر بدو داده بود را به‌رسمیت شناختند. وی بدین‌سان ریاست (یا حکومت نیمه‌مستقل) تونک را، تحت حمایت انگلیسی‌ها بنیاد نهاد و تا پایان زندگی بر آن فرمان راند و سرانجام در تونک درگذشت. در دورهٔ حکومت امیرخان و جانشینان او، وزیرالدوله محمدوزیرخان (۱۸۳۴ــ۱۸۶۴م) و محمدعلی‌خان (۱۸۶۴ــ۱۸۶۷م) و ابراهیم‌علی‌خان (۱۸۶۷ــ۱۹۳۰م) و سعادت‌علی‌خان (۱۹۳۰ــ۱۹۴۷م) و فاروق‌علی‌خان (۱۹۴۷ــ۱۹۴۸م)، تونک که ابتدا تنها قصبه‌ای کوچک بر کران رود بنارس در مرکز راجپوتانه / راجستان بود به شهری بزرگ با کاخ‌های باشکوه، باغ‌های دل‌انگیز، مدارس برجسته، و دژهای تازه‌ای همچون دژ امیرگره، و نیز به یکی از مراکز برجستهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی در هند و کانون گردهم‌آیی دانشوران و هنرمندان مسلمان مبدّل گردید و کتابخانه‌های بسیاری با دست‌نویس‌های کمیاب و ارزشمند به‌زبان‌های فارسی و عربی و جز آن‌ها در این شهر بر پا شد. نواب امیرخان ظاهراً خود از سواد بهره‌ای نداشت، ولی روابط نیکویی با دانشوران، به‌ویژه دانشوران اهل سنت، داشت. چون در آن هنگام مسلمانان هند هم از سوی انگلیسی‌ها و هم از طرف هندوان سخت در فشار بودند، بسیاری از علمای مسلمان هند به درگاه امرای مسلمان نیرومند، مانند امیرخان، روی آوردند. سید

احمد شهید رای بریلوی (۱۲۰۱–۱۲۴۶ق)، عالم و مجاهد نامدار هندی که پرچم جهاد با انگلیسی‌ها و هندوان (سیک‌ها) را برافراشت، در ۱۲۲۷ق / ۱۸۱۲م به سپاه امیرخان، که در آن هنگام دژ دهامُگولا در میان بونْدی و کارولی را در محاصره داشت، پیوست و مهارت‌های نظامی و شیوهٔ زندگی سپاهی‌گری را فراگرفت. پس از برقراری صلح میان امیرخان و انگلیسی‌ها، سید احمد سپاه او را ترک گفت و بار دیگر به دهلی نزد شاه عبدالعزیز دهلوی رفت. با این وجود، روابط آن دو به‌کلی گسسته نشد و سید احمد هنگامی که برای جهاد رهسپار نواحی سرحد بود (۱۸۲۶م / ۱۲۴۲ق) نخست به تونک رفت و امیرخان از او استقبال کرد و به همراه پسر و ولی‌عهدش محمدوزیرخان با وی بیعت کرد و سید احمد پس از یک ماه اقامت در تونک، از راه سند به سرحد رفت. در مکتوبات سید احمد، نامه‌ای از او به امیرخان دیده می‌شود. امیرخان با شاه عبدالعزیز نیز رابطه داشت و پسرش محمدوزیرخان را برای دانش‌آموزی به خدمت او در دهلی فرستاد. مثنوی امیرنامه / سوانح امیرالدوله محمد امیرخان سروده در ۱۲۴۰ق (دست‌نویس دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ APFII/۸/۱۱۰) از بساون‌لعل شادان بلگرامی در تاریخ و احوال امیرخان و شرح جنگ‌های او با انگلیسی‌ها و دیگر رویدادهای روزگارش است. این اثر را هنری توبی پرنسیپ به انگلیسی برگردانید و برگردان او با عنوان *Memoirs of the Puthan Soldier of fortune Muhammud Ameer Khan* در ۱۸۳۲ به‌چاپ رسید. واقعات هفده‌سالهٔ امیر و بیست‌سالهٔ وزیر به‌فارسی از مولوی شمس‌الدین (محمدابراهیم) نیز در تاریخ رویدادهای دورهٔ امیرخان و پسرش وزیرالدوله محمدوزیرخان (۱۲۳۳–۱۲۶۲ق / ۱۸۱۸–۱۸۴۶م) است و دست‌نویسی از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور (به‌شمارهٔ ۶۲/۳۰۶۷) نگه‌داری می‌شود. این اثر را دیوان شمس‌الدین در ۱۳۰۳ق/۱۸۸۵م به‌فرمان سرهنری لارنس نوشته است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۶۷/۳-۲۶۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۶۷/۴؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۲/۷؛ عبرت‌نامه، مفتی علی‌الدین، ۴۰۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۷/۸؛ ۵۵۴/۱۰، ۶۰۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۶/۳، ۱۳۶۳؛ مکاتیب سید احمد شهید، ۸۹ب - ۹۰ب؛ مظهر محمود شیرانی: «تونک، وطن استاد محمد شیرانی»، دانش، ش۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، صص۱۲۸-۱۳۶؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 330, 1019, 1082; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 1, 72; *Dictionary of Indian Biography*, 12; *Encyclopaedia of Islam*, 1/444; *A History of Sufism in India*, 2/262; *Mughals in India*, 107; *The Oxford History of India*, 563, 567-571, 630, 741; *Persian literature*, C.A.Storey, 1/691.

برزگر

امیرخسرو دهلوی (a.mir.xus.ru-e.deh.la.vi)، امیر ناصرالدین/ یمین‌الدین ابوالحسن‌خسرو، مشهور به امیرخسرو و معروف به طوطی هند، فرزند امیر سیف‌الدین محمود، پتیالی (مؤمن‌آباد) بر کران رود گنگ ۶۵۱ — دهلی ۷۲۵ق، عارف، ادیب، موسیقی‌دان، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش سیف‌الدین محمود از قبیلهٔ ترک لاچین در بلخ برد و در زمان تاخت‌وتازهای مغولان، از شهر کش/ قرش در فرارود به هند کوچید و به خدمت شمس‌الدین التتمش، سلطان دهلی (۶۰۷–۶۳۳ق)، پیوست. وی در دستگاه التتمش بالید و درشمار امرای بلندپایهٔ او درآمد و به سیف شمس آوازه یافت. سیف‌الدین محمود، که حتی چندی مقام امیرالامرایی داشت و در جنگ‌ها و فتوحات التتمش شرکت می‌کرد، در قصبهٔ پتیالی، از توابع دهلی،نشیمن گزید و در آن‌جا دختر عمادالملک، یکی دیگر از امرای بلندپایهٔ دربار التتمش، را به زنی گرفت و از این زناشویی، خسرو پا به جهان نهاد. خسرو از خردسالی آموزش ادبی نیکو و شایسته‌ای دید و در هشت‌سالگی به شعرگویی آغاز کرد. به‌روایتی، در همین اوان پدرش وی و دو برادر بزرگش عزالدین/ اعزالدین علی‌شاه و نصیرالدین محمود را به دست بوسی سلطان‌المشایخ خواجه نظام‌الدین اولیا (–۷۲۵ق)، از پیران نامی طریقهٔ چشتیه، برد و امیر خسرو از آن هنگام به نظام‌الدین اولیا دست ارادت داد و تا پایان زندگی‌اش مرید و والهٔ آن پیر بود (تاریخ فرشته، ۴۰۲/۲). اما میرخورد می‌نویسد که چون امیرخسرو «به حدّ بلاغت رسید به شرف ارادت سلطان‌المشایخ مشرّف گشت و به انواع مراحم و شفقت مخصوص گردید و به نظر خاص ملحوظ شد و در آن ایام سلطان‌المشایخ در خانهٔ جد مادرین امیرخسرو... بود. امیرخسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود. هر نظمی که گفتی به خدمت سلطان‌المشایخ گذرانیدی تا روزی سلطان‌المشایخ فرمود طرز صفاهانیان بگوی، یعنی

عشق‌انگیز و زلف و خال‌آمیز، از آن روز باز امیرخسرو در زلف و خال بتان پیچید و آن صفات دلاویز را به نهایت رسانید.» (سیرالاولیا، ۳۱۱) در ۶۵۸ق امیر سیف‌الدین محمود در جنگی با هندوان به قتل آمد و پس از آن سرپرستی خسرو را نیای مادری او عمادالملک برعهده گرفت. عمادالملک (ـ۶۷۱ق) از بلندپایه‌ترین امرای دربار غیاث‌الدین بلبن، سلطان دهلی (۶۶۴ـ ۶۸۴ق)، بود و خسرو نیز چون آموختن دانش‌های متداول روزگار را به پایان رسانید و به سن رشد رسید به دربار بلبن راه جست. پس از مرگ عمادالملک (۶۷۱ق)، نخست به خدمت ملک چهجو علاءالدین محمد کشلی‌خان، برادرزادهٔ بلبن، پیوست و در این دوره وی و شماری دیگر از امرا را مدح گفت و در پیشرفتِ توانایی‌های علمی و ادبی خود نیز کوشید. شهاب‌الدین محمرهٔ بدایونی، استاد خسرو در شعر بود. خسرو، پس از گذراندن دو سال در ملازمت ملک چهجو، به خدمت بغراخان، پسر خرد بلبن و حاکم سنام و سامانه درآمد. هنگامی که طغرل، حاکم لکنوتی، بر بلبن بشورید (۶۷۸ق) و بلبن برای سرکوبی او به سمانه رفت و بغراخان را با لشکر خاصه همراه گرفت و رو به لکنوتی نهاد، خسرو نیز در رکاب بلبن و بغراخان به لکنوتی رفت. پس از پیروزی بلبن بر طغرل، که در پی آن بغراخان به حکومت لکنوتی گماشته شد، خسرو همراه بلبن به دهلی بازگشت و در آن‌جا به خدمت شاهزاده محمدسلطان مخاطب‌به قاآن‌الملک، پسر بزرگ بلبن و حاکم مولتان که برای تبریک پیروزی سلطان به پایتخت آمده بود، پیوست و همراه شاهزاده به مولتان رفت. پنج سال در دربار این شاهزادهٔ ادب‌دوست به‌سر برد و چون شاهزاده در نبرد بامغولان به قتل آمد (ذوالحجهٔ ۶۸۳ق)، خسرو و دوست بسیار نزدیکش امیرحسن دهلوی که او نیز در دربار محمدقاآن به‌سر می‌برد، به اسارت مغولان درآمدند. آن‌دو، پس از دو سال اسارت، از بند بگریختند. پس از آن، خسرو مدتی ملازم حاتم‌خان امیرعلی سرجاندار در اوده بود و سپس به دهلی بازگشت (۶۸۸ق) و از آن پس پیوسته در خدمت سلاطین دهلی، آن هم در دوره‌ای پرآشوب که بیشتر شاهان دهلی و حتی خاندان‌های شاهی به‌سرعت برمی‌افتادند، بود. در این دورهٔ پرآشوب، نخست معزالدین کیقباد (۶۸۶ـ ۶۸۹ق)، جانشین بلبن، را مدح می‌گفت. سپس مقرّب درگاه جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (۶۸۹ـ ۶۹۴ق) و جانشینان او، به‌ویژه علاءالدین محمدشاه خلجی (۶۹۵ـ۷۱۵ق) و قطب‌الدین مبارک‌شاه خلجی (۷۱۶ـ ۷۲۰ق)، شد و گویا در همین دورهٔ خلجیان بود که درشمار امرا درآمد و به امیرخسرو آوازه یافت. آخرین پادشاهی که امیرخسرو در خدمت او به‌سر می‌برد، غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ـ ۷۲۵ق) بود. خسرو مدت کوتاهی نیز در دورهٔ پادشاهی سلطان‌محمد (۷۲۵ـ ۷۵۲ق)، جانشین تغلق، بزیست. امیرخسرو را در این تغییر سریع و مکرّر شاه ممدوح خود نباید نکوهید و گناهکار شمرد، چراکه این‌گونه رفتار، رفتار عادی و معمول شاعران در سده‌های میانه بود وگرنه آن‌ها در برابر تندباد رویدادهای سیاسی، به‌ویژه در دوره‌های پرآشوبی مانند روزگار امیرخسرو، به‌دشواری می‌توانستند تاب بیاورند و جان سالم به‌در برند. اما امیرخسرو به پیر ممدوح خود، برخلاف شاه ممدوح، پیوسته وفادار ماند و از هنگامی که به شیخ نظام‌الدین اولیا دست ارادت داد همیشه مرید شیفته و پرشور او بود و همواره کتاب‌های خود را پس از اتمام از نظر شیخ می‌گذراند. خسرو در ۷۲۵ق همراه تغلق به لکنوتی در بنگاله رفت و در غیبت او شیخ درگذشت و وی چون از آن آگاه گردید به‌شتاب به دهلی بازگشت و کنار گور پیر خود مجاورت گزید و هر چه داشت به تهیدستان بخشید و خدمت پادشاه را ترک گفت و پس از شش ماه درگذشت (۱۸ شوال/ ۲۹ ذوالقعدهٔ ۷۲۵ق) و درکنار گور نظام‌الدین اولیا به خاکش سپردند. امیر خسرو، گذشته از احاطه بر زبان‌های فارسی و ترکی و عربی و ادبیات هر سه زبان، به زبان هندی و ادب آن نیز آشنایی داشته و در موسیقی هندی و ایرانی ماهر و توانا بوده است. گویند آوازی خوش داشت و پرده‌ها و نغمه‌هایی که شمارشان به سیزده می‌رسید ابداع کرده بود. وی سراینده و نویسنده‌ای بسیار پر کار بوده است. بااین همه، اگرچه از او نقل کرده‌اند که سروده‌های وی روی‌هم‌رفته بیش از چهارصدهزار و کمتر از پانصد هزار بیت است، مجموعهٔ سروده‌های به‌جا ماندهٔ او در حدود صدهزار بیت است. مهارت و استادی کم‌مانند امیرخسرو در نظم و نثر وی را قادر ساخت تا در هر موضوع تازه‌ای طبع‌آزمایی کند. وی به آسانی و با استادی به تتبع و اقتفا از شاعران فارسی‌گوی پیش از خود، از خاقانی (در قصاید) تا نظامی (در مثنوی عاشقانه)، پرداخت. سهم او در پیشرفت قالب غزل، که تا زمان او رواج بسیار اندکی در هند داشت، به‌ویژه چشمگیر و مهم است. وی بهترین اشعار غنایی خود را در پنج دیوان گرد آورد که شامل مدایحی در قالب قصیده و نیز اشعاری در قالب‌های دیگر، به‌ویژه غزل، است. امیر خسرو در قصاید شیوهٔ خاقانی را تتبع می‌کند، بی‌آن‌که دشوارگویی او را

تقلید نماید؛ اما در عین حال به سعدی و بعدها به شاعر همروزگار خود کمال‌الدین اصفهانی نیز اقتفا می‌کند. سرمشق وی در غزل، سعدی است. برخی پژوهشگران غزلیات امیرخسرو را مهم‌ترین اشعار او دانسته‌اند و بر سادگی، انسجام درونی، غنای احساسات و شور زندگی، آهنگ‌خوش (که، از این‌رو، آن را نزد صوفیان محبوب کرده) و سرانجام دقت معانی آن‌ها تأکید کرده‌اند. مثنویات او خمسه‌ای به پیروی از خمسهٔ نظامی و حماسه‌های تاریخی را دربرمی‌گیرد. امیرخسرو یکی از نخستین شعرایی است که خمسهٔ نظامی را تتبع کرده و در این اقتفا چندان نوآوری به‌کار برده که بر مقلّدان بعدی تأثیر قاطعی گذاشته است. زبان وی کمابیش به زبان نظامی نزدیک است و مهارتی شایان توجه نشان می‌دهد، اما هرگز به پای نظامی نمی‌رسد. در خمسهٔ امیرخسرو، طرح‌های روشن شعر نظامی جای خود را به ابهام می‌دهد و ژرف‌اندیشی‌های فلسفی و درون‌مایه‌های اجتماعی شعر نظامی ناپدید می‌گردد. ولی دقیقاً به واسطهٔ همین تنزل سطح و گرایش به تکلف و لفاظی است که شعر امیرخسرو با ذوق و سلیقهٔ عصر سازگار افتاد. شاید شتاب‌زدگی امیرخسرو در سرایش خمسه‌اش که تنها سه‌سال به درازا کشید، موجب گردید که وی، به‌رغم استعداد درخشان و قدرت تخیل نیرومندش، نتواند با نظامی برابری کند. سهم امیرخسرو در رشد و پیشرفت نوع تازه‌ای از شعر فارسی، یعنی حماسه‌های تاریخی نیز بسیار مهم و برجسته است. مضامین این مثنویات او سراسر برگرفته از تاریخ محلی معاصر او است. بدین‌سان، او با دور انداختن داستان‌های پریان و افسانه و اسطوره، باب تحوّل تازه‌ای را در حماسه‌سرایی (با درون‌مایه‌های تاریخی و محلی واقع‌گرایانه) گشود. داستان‌های رزمی او، در آن‌جا که بر پایهٔ آزموده‌ها و دیده‌های او سروده شده‌اند، بی‌گمان بدیع و نومایه‌اند. امیرخسرو را مبدع پرده‌ها و نغمه‌هایی در موسیقی هندی دانسته‌اند. شاید چنین بوده، اما هیچ‌یک از آثارش در این زمینه به‌دست ما نرسیده است. در هر صورت، خوش‌آهنگی برخی غزلیات او، آن‌ها را تا به امروز مطلوب موسیقی‌دانان ساخته است. او را حتی سرایندهٔ اشعاری به هندی گفته‌اند. گرچه هنوز هم در صحت انتساب اشعار هندی منسوب به او تردید وجود دارد، اما تردیدی نیست که وی به زبان زادبومش، به‌ویژه با توجه به آن‌که مادرش هم‌اصل و نسب هندی داشت، آشنا بود. او در اشعار فارسی خود از مفردات و ترکیبات هندی بهره برده است. امیرخسرو بزرگ‌ترین نمایندهٔ ادبیات هندوایرانی است و سبک او را که به‌گفتهٔ پژوهشگری، سبک ظرافت‌گویی و باریک‌بینی است می‌توان پیش درآمد سبک هندی شمرد که حدود سی‌صد سال بعد به ظهور رسید.

آثار او: (یک) دیوان‌ها، که سروده‌های گوناگون امیرخسرو به‌جز مثنویات را دربرمی‌گیرد: ۱ــ تحفة‌الصغر که سروده‌های او تا نوزده‌سالگی، تا حدود ۶۷۲ق است؛ ۲ــ وسط‌الحیات که سروده‌های او از حدود ۶۷۲ تا ۶۸۳ق را دربرمی‌گیرد؛ ۳ــ غرّة‌الکمال که اشعاری است که امیرخسرو از سی‌وچهار سالگی (۶۸۵ق) تا چهل و سه‌سالگی (۶۹۳ق) سروده است. وی این دیوان را در حدود ۶۹۳ق به خواهش برادرش علاءالدین علی گردآورده و همچون دیوان‌های دیگر خود، مقدمه‌ای بر آن نوشته و در این مقدمه مختصری از سرگذشت خود را آورده است؛ ۴ــ بقیّهٔ نقیّه که سروده‌های او از حدود ۶۹۳ تا ۷۱۶ق را دربردارد؛ ۵ــ نهایة‌الکمال که سروده‌های امیرخسرو در سال‌های پایانی زندگی او است. از هر یک یا مجموعه‌ای از دو یا چند دیوان امیرخسرو، نسخه‌های کمابیش فراوانی در کتابخانه‌های گوناگون یافت می‌شود. این دیوان‌ها ظاهراً جداگانه به‌چاپ نرسیده‌اند، ولی مجموعهٔ همه یا چند تا از آن‌ها تاکنون چند بار به‌چاپ رسیده است که از میان این چاپ‌ها می‌توان از کلیات عناصر دواوین خسرو، مجموعهٔ چهار دیوان (چاپ کانپور)، دیوان خسرو(کانپور، ۱۲۸۸ق/ ۱۸۷۱م) و دیوان کامل امیرخسرو دهلوی (به‌کوشش م.درویش و با مقدمهٔ سعید نفیسی،تهران، ۱۳۴۳ش) یاد کرد. دیباچهٔ دیوان غرّة‌الکمال نیز به‌کوشش س.و.عبدی در ۱۹۷۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است. (دو) خمسه /پنج گنج: ۶ــ مطلع‌الانوار (لکنو، ۱۳۰۳ق و علیگر، ۱۳۴۴ق۱۹۲۶/م) که، در برابر مخزن‌الاسرار نظامی، در ۶۹۸ق در بیست مقاله به‌نام سلطان علاءالدین خلجی سروده شده است؛ ۷ــ شیرین و خسرو (به‌کوشش ح.ع.احمدخان، علیگر، ۱۹۲۷م، به‌کوشش غضنفرعلی‌اوف،مسکو، ۱۹۶۱م)، بر وزن خسرو و شیرین نظامی. این مثنوی نیز در ۶۹۸ق سروده شده است؛ ۸ــ مجنون و لیلی (لکنو، ۱۸۸۰م؛ به‌کوشش حبیب‌الرحمان‌خان، علیگر، ۱۹۱۷م؛ به‌کوشش محرموف، مسکو، ۱۹۶۴م) که در ۶۹۸ق، بر وزن لیلی و مجنون نظامی، سروده شده است؛ ۹ــ آیینهٔ سکندری (بمبئی، ۱۳۳۶ق؛ به‌کوشش م.س.ا.فاروقی، علیگر، ۱۹۱۷م) که در ۶۹۹ق، در ۴۴۵۰ بیت، بر وزن اسکندرنامهٔ نظامی سروده شده است؛ ۱۰ــ هشت بهشت (لکنو، ۱۹۱۸م؛ به‌کوشش م.س.اشرف، علیگر، ۱۹۱۸م؛ به‌کوشش ج.افتخار، مسکو

۱۹۷۲م) که در ۷۰۱ق، در ۳۳۵۰ بیت، بر وزن هفت پیکر نظامی سروده شده است. (سه) **حماسه‌های تاریخی**: ۱۱ـ قِران‌السعدین (به‌کوشش احمدحسن‌وانی، اسلام‌آباد، ۱۳۹۶ق/ ۱۹۷۶م) که مثنوی عرفانی ـ تاریخی است، به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی، دربارهٔ جنگ بر سر تاج و تخت و سپس آشتی میان معزالدین کیقباد، سلطان دهلی، و پدرش بغراخان، حاکم لکنوتی. این مثنوی که در ۶۸۸ق در سه‌ماه سروده شده است با یک قصیده آغاز می‌شود و غزل‌هایی نیز در میانه دارد؛ ۱۲ـ مثنوی مفتاح‌الفتوح/ فتح‌نامه/ فتح‌الفتوح نزدیک ۸۰۰ بیت درگزارش پیروزی‌های جلال‌الدین فیروزشاه خلجی. این مثنوی در ۶۹۰ق سروده شده و معمولاً در نسخه‌های خطی یا چاپی دیوان غرّةالکمال امیرخسرو آمده است؛ ۱۳ـ دولرانی خضرخان/ عشقیه/ خضرخانی (به‌کوشش ر.ا.سلیم، علیگر، ۱۹۱۷م؛ لاهور، ۱۹۷۵م) که بیشتر مثنوی بزمی است، در زحفات بحر هزج، در ۴۵۱۹ بیت، در داستان دل‌دادگی شاهزاده خضرخان (پسر علاءالدین محمدشاه خلجی) و دیول‌دی (دختر راجهٔ گجرات) به یکدیگر. این داستان را نخست خود خضرخان به نثر نوشت و سپس، به فرمان او، امیرخسرو آن را در ۷۱۵ق در چهارماه به نظم درآورد. این مثنوی شامل بزم و رزم و رویدادهای تاریخی و اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم مردم شبه قاره در روزگار سراینده است؛ ۱۴ـ مثنوی نه سپهر/ سلطان‌نامه (به‌کوشش محمد وحید میرزا، کلکته، ۱۹۴۸م) در شرح رویدادهای دورهٔ مبارک‌شاه خلجی که در ۷۱۸ق به انجام رسیده است. در نه «سپهر»، هر سپهر در یک بحر، دربارهٔ مبارک‌شاه، خطبات شاهزاده خسروخان، شأن و شوکت دهلی، ستایش از هندوستان، ارادت به مشتری، واقعهٔ زایش شاهزاده محمد، و جز آن‌ها است. این منظومه در حقیقت آگنده از مطالبی است که ارزش تاریخی و جامعه‌شناختی فراوان دارد؛ ۱۵ـ مثنوی تغلق‌نامه (به‌کوشش سید هاشمی فریدآبادی، اورنگ آباد ۱۳۵۲ق/ ۱۹۳۳م) در دوهزار و نه‌صد و بیست بیت در سرگذشت و جنگ‌های غیاث‌الدین تغلق‌شاه که در ۷۲۰ق سروده شده است. (چهار) آثار منثور: ۱۶ـ رسایل‌الاعجاز/ اعجاز خسروی (لکنو، ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۶م) در نامه‌نگاری در پنج رساله، که چهار رسالهٔ آن در ۶۹۲ق گردآوری و تدوین گردید و کل کتاب در ۷۱۹ق به انجام رسید. این اثر مجموعه‌ای است در ذکر قواعد انشای فارسی، همراه با نمونه‌های پرشماری از نامه‌های ویژهٔ افراد گوناگون، از اولیا و عرفا تا افزارمندان و پیشه‌وران و اقسام موقعیت‌ها که گذشته از نامه‌های خیالی، بسیاری از نامه‌های واقعی، مانند فرمان‌ها و اسناد رسمی و غیر رسمی، را دربردارد. از جملهٔ اسناد ارزشمندی که در این اثر آمده‌اند فتح‌نامه‌ای است که به مناسبت پیروزی بلبن بر طغرل، حاکم شورشی لکنوتی (بنگاله) صادر شده است. این اثر ذوق و توانایی امیرخسرو را در انشای ساده و بی‌آرایه و نیز انشای متعالی و آراسته نشان می‌دهد و امیرخسرو در آن «چون به اندیشه و معنی بیش از مترادفات، ایهام‌ها و جناس‌های بی‌روح و کسل کننده اهمیت می‌دهد... با نوآوری‌های خود تحول سالمی در نثرنویسی ایجاد می‌کند»؛ ۱۷ـ خزاین‌الفتوح / تاریخ علایی (به‌کوشش م.حبیب، علیگر، ۱۹۲۷م؛ به‌کوشش محمد وحید میرزا، کلکته، ۱۹۵۳م) در تاریخ علاءالدین محمد خلجی، از آغاز شاهی تا ۷۱۱ق. این اثر با این‌که نثری متکلف و مصنوع دارد، منبع تاریخی ارزشمندی به‌شمار می‌آید؛ ۱۸ـ افضل‌الفواید (دهلی، ۱۸۸۷م) که ملفوظات نظام‌الدین اولیا است. گرچه امیرخسرو را گردآورندهٔ این اثر گفته‌اند، ولی هم در انتساب ملفوظات این کتاب به نظام‌الدین اولیا و هم گردآوری آن به امیرخسرو تردید بسیار وجود دارد. از آثار دیگر امیرخسرو، از مجموعه‌ای به‌نام جواهر خسروی یاد کرده‌اند که مجموعه‌ای است در موضوعات گوناگون، بیشتر تفننی و حاوی اطلاعات عمومی مختلف. این مجموعه به‌واقع مجموعهٔ چند اثر است: نصاب بدایع‌العجایب/ نصاب بدیع/ نصاب تجنیس‌الالفاظ که فرهنگ منظوم عربی به فارسی است و در ۱۲۶۵ق همراه مثلثات بدیعی به‌چاپ رسیده است؛ گهریال امیرخسرو که منظومهٔ کوتاهی است در حساب انگشتان؛ خالق باری/ نصاب خالق‌باری (لکنو، ۱۲۷۵ق) که نصاب یا فرهنگ منظوم واژگان فارسی و عربی به هندی است و چون نخستین بیت آن با «خالق باری» شروع می‌شود بدین نام آوازه دارد. این منظومه، در قالب مثنوی در وزن‌های گوناگون است؛ مثنوی شهرآشوب (چاپ هند) مرکب از ۶۷ رباعی؛ چیستان مرکب از قطعاتی به هندی. دربارهٔ زندگی و آثار امیرخسرو، رساله‌ها و کتاب‌های کمابیش زیادی نوشته شده است که از مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین آن‌ها از *The life and Works of Amir khusrow* (زندگی و آثار امیر خسرو) از محمد وحید میرزا لکنویی (کلکته، ۱۹۳۵م، اله‌آباد، ۱۹۴۹م، لاهور ۱۹۶۲م، و دهلی ۱۹۷۵م) می‌توان نام برد.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۵۵؛ اخبارالاخیار، ۹۹-۱۰۱؛

ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۶۹ـ ۲۷۷؛ اعجاز خسروی، ۲ جلد؛ با کاروان حله، ۲۲۱ـ ۲۲۸؛ بهارستان سخن، ۳۱۶، ۳۲۵؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۲۶ـ ۳۷؛ پاکستانی ادب، ۳۶۳ـ ۳۶۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ریپکا، ۳۸۲ـ ۳۸۶؛ تاریخ ادبیات ایران، شفق، ۱۳۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۷۱/۳ـ ۷۹۷؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۳/۱ـ ۲۲۵؛ تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، ۱۵۲؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۵۷۱/۵ـ ۵۷۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۰۴ـ ۱۰۶؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۴۶ـ ۱۵۴؛ تاریخ فرشته، ۸۲/۱؛ ۴۰۲/۲ـ ۴۰۳؛ تاریخ مغول، ۵۴۶ـ ۵۴۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۷۹/۱ـ ۱۸۶؛ تذکرة‌الشعراء، دولتشاه سمرقندی، ۲۶۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۴۰ـ ۱۴۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۵۷؛ حبیب‌السیر، ۵۵۰/۳؛ خزانهٔ عامره، ۲۰۹ـ ۲۱۷؛ دیوان کامل امیرخسرو دهلوی، به‌اهتمام م.درویش و با مقدمهٔ سعید نفیسی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۳ش؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۱/۱ـ ۲۲۵؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۷۰ـ۷۱؛ ریحانة‌الادب، ۱۷۹/۱؛ سخن و سخنوران، ۳۰۷ـ ۳۰۸؛ سیرالاولیا، ۳۱۱ـ ۳۱۵؛ شعرالعجم، ۱۱۰/۲ـ ۲۰۵؛ شعر فارسی در عهد شاهرخ، ۸۱ـ۸۳؛ طبقات اکبری، ۱۲۵/۱ـ۱۷۱؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۴۱۵/۱؛ ۲۲۶۶/۲؛ ۳۳۴۶/۳، ۳۳۵۹، ۳۸۹۵؛ ۴۶۰۸/۴، ۴۷۹۳؛ ۵۴۸۹/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۵؛ ۳۱۴/۸ـ ۳۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۵۶، ۲۰۳۷، ۲۰۳۹، ۲۱۰۶، ۲۳۱۶، ۲۶۱۹، ۲۶۵۴، ۲۶۷۹، ۲۷۲۸، ۲۷۳۴، ۲۷۶۰، ۲۸۱۰، ۲۸۱۵، ۲۸۶۷، ۲۹۸۱، ۲۹۸۹، ۳۰۰۵، ۳۰۲۰، ۳۰۳۴، ۳۱۷۰، ۳۱۹۵، ۳۲۰۹، ۳۲۶۰، ۳۲۷۴، ۳۲۸۸، ۳۳۰۵، ۳۳۰۸، ۳۴۷۹، ۳۵۱۵، ۳۵۶۷، ۳۶۷۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۸۰۶، ۱۱۵۵، ۱۱۷۸، ۱۲۳۱، ۱۲۵۷، ۱۳۱۳، ۱۳۴۶، ۱۳۵۹؛ قران‌السعدین؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۵۲ـ۷۴؛ گلزار ابرار، ۸۰ـ۸۲؛ مجالس‌النفائس، ۳۵۶؛ مجمع‌الفصحا، ۶۳۸/۲؛ مجمل فصیحی، ۳۵۷/۲؛ مجموعهٔ نغز، ۲۳۳ـ۲۳۴؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲/۲ـ۶۰؛ مرآة‌الخیال، ۳۸ـ ۳۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱۳۷/۱ـ۱۵۵؛ منتخب‌اللطایف، ۹۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۷۰/۱ـ ۶۷۳؛ میخانه، ۵۷ـ ۷۴؛ نتایج‌الافکار، ۲۱۰ـ ۲۱۹؛ نفحات‌الانس، به‌کوشش محمود عابدی، ۶۰۷ـ ۶۰۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۹۶، ۱۰۲؛ نور و ظلمت در ادبیات فارسی، ۱۳۰؛ هفت آسمان، ۶۳ـ ۷۵؛ هفت اقلیم، ۳۵۸/۱؛ دانش، سال دوم، شمارهٔ ۱، شهریور ۱۳۲۹ش، صص ۶۲ـ ۶۳؛ محمدحسین مشایخ فریدنی، «امیرخسرو دهلوی، طوطی هند»، کیهان فرهنگی، سال چهارم، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۶۶ش، صص ۲۶ـ ۳۱؛ ی.ک.بورگل، «منظومهٔ عاشقانه»، ترجمهٔ فرزانهٔ طاهری، نشر دانش، سال یازدهم، شمارهٔ ۶، ص ۱۹؛ محمدحسین تسبیحی، «وزن شعر امیرخسرو»، وحید، شمارهٔ ۲۳۱، اردیبهشت ۱۳۵۷ش، صص ۵۵ـ ۵۹؛ محمدعلی اسلامی ندوشن، «غزل‌سرایی امیرخسرو»، یغما، سال بیست‌وهشتم، صص ۶۴۹ـ ۶۵۶؛ *Amir Khusrav Dehlavi*, Mumtaz Husain; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/690-701; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/563; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 242-243; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 311; *Iranica*, 1/963-965: *A History of Sufism in Indian*, 1/168-171.

برزگر

امیرخان سندی (a.mir.xān-e.sen.di)، امیرخان میرعبدالکریم فرزند امیرخان میرابوالبقا فرزند ابوالقاسم نمکین فرزند ملامیرحسینی سبزواری هروی، ــ ح ۱۱۳۱ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکانش از مردم اسفزار / سبزوار، از توابع هرات، بودند و از آن‌جا به‌سند کوچیدند. پدرش امیرخان میرابوالبقا (ــ ۱۰۵۷ق) از امرای نامدار و برجستهٔ درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) بود و از سوی او حکومت برخی نواحی، مانند تته (سند) را داشت. میرابوالبقا نیای سادات امیرخانی سند است. آن‌ها در این سرزمین پرآوازه‌اند و حسام‌الدین راشدی تذکرهٔ امیرخانی را در شرح حال آن‌ها نوشته است (۱۹۶۱م). وی فرزندان بسیاری داشت و گویند در صد سالگی هم از «توالد و تناسل بازنایستاده» بود. میر عبدالکریم کوچک‌ترین پسر میر ابوالبقا بود. وی از خردسالی به خدمت حضور در دربار شاهی اختصاص یافت و پس از مدتی، به فرمان، عالمگیر اورنگ‌زیب پادشاه هند (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) به مقام سرداری خواصان رسید. در سال بیست و پنجم پادشاهی عالم‌گیر اورنگ زیب (ح ۱۰۹۳ق) به داروغگی جانمازخانه گماشته شد و بعدها داروغگی نقاش‌خانه نیز بدو واگذار شد. در سال بیست و هشتم عالم‌گیری (ح ۱۰۹۶ق) از داروغگی جانمازخانه برکنار شد. در سال بیست و نهم عالم‌گیری که شاهزاده محمدمعظم (شاه‌عالم بهادرشاه یکم) با خان‌جهان، سپاه ابوالحسن تاناشاه فرمانروای قطب‌شاهی گلکنده را بشکست و حیدرآباد را بگشود،

امیرخان سندی

میرعبدالکریم با خلعت و جواهر نزد شاهزاده و امرای همراهش فرستاده شد. اما در نزدیکی حیدرآباد، شیخ نظام بر سرش تاخت و شماری از همراهانش را بکشت و خلعت‌ها و جواهرات ارسالی به غارت رفت. میرعبدالکریم زخمی و دستگیر و نزد ابوالحسن تاناشاه در گلکنده برده شد. وی را پس از چهار روز از گلکنده بیرون بردند و در حوالی حیدرآباد رها کردند. میر عبدالکریم پس از بهبودی به حضور شاهزاده محمد معظم رسید و پس از رساندن پیام اورنگ‌زیب بدو، همراه خان جهان به دربار شاهی بازگشت. در سال سی و سوم عالم‌گیری، به‌خاطر خدماتش در نواحی حیدرآباد، به لقب ملتفت‌خان مخاطب گردید. وی که پیش‌تر «داروغهٔ جرمانه» شده بود، بعدها خدمت آبدارخانه نیز به مشاغلش افزوده شد و در سال سی‌وششم عالم‌گیری هم مقام داروغگی خواصان و منصب هزاری یافت. در سال چهل‌وپنجم عالم‌گیری به خانه‌زادخان، سپس به میرخانه‌زادخان و پس از چندی به میرخان مخاطب گشت و سرانجام در سال چهل‌وهشتم عالم‌گیری لقب موروثی امیرخان گرفت. در اواخر عمر اورنگ‌زیب، امیرخان از ملازمان بسیار مقرب درگاهش بود و «در مصاحبت و محرمیت فوق نداشت» و در سفر و حضر با پادشاه بود. گویند زمانی عالم‌گیر اورنگ‌زیب چنان بیمار شده بود که هر از گاهی از هوش می‌رفت و چون سنش به نود رسیده بود بسیاری از زندگی وی ناامید شده بودند. در این هنگام روزی اورنگ‌زیب این ابیات از سروده‌های نظامی را زیر لب می‌خواند: «به هشتاد و نود چون در رسیدی ــ بسا سختی که از دوران کشیدی/ وز آن‌جا چون به صد منزل رسانی ــ بود مرگی به صورت زندگانی.» امیرخان چون آن ابیات را از پادشاه شنید زود به عرضش رساند که نظامی «برای تمهید یک بیت، این همه ابیات گفته و آن این است: 'پس آن بهتر که خود را شاد داری ــ در آن شادی خدا را یاد داری.» پس اورنگ‌زیب فرمود تا آن بیت را امیرخان برایش بنویسد و پادشاه آن را بارها خواند و از آن چنان تقویت روحی یافت و احساس بهبودی کرد که فردایش در دیوان مظالم حاضر شد. امیرخان، پس از مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸ق)، با محمداعظم‌شاه همراه شد. پس از شکست و کشته شدن اعظم‌شاه و پیروزی و جلوس شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ق)، منصب سه‌هزاری و پانصدی یافت و به قلعه‌داری اکبرآباد/ آگره منصوب گشت. سپس، به پایمردی منعم‌خان، وزیر اعظم بهادرشاه، صوبه‌داری اکبرآباد نیز به امیرخان واگذار گردید، اما بعدها صوبه‌داری از او گرفته شد و تنها قلعه‌داری اکبرآباد برایش ماند. امیرخان در دورهٔ بهادرشاه (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق) در اکبرآباد کمابیش به انزوای سیاسی به‌سر می‌برد و «در آن وقت اکثر شعرا مثل میان‌علی عظیم خلف میان ناصر علی [سرهندی] و میرزا حاتم‌بیگ مرحوم و میرابوالوفایی وفا که همشیره‌زادهٔ خان مذکور می‌شود و دیگر موزونان همیشه به خانهٔ وی صحبت گرم می‌داشتند.» (سفینهٔ خوشگو، ۱۴۸) در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) که برادران سید بارهوی، حسن‌علی‌خان و حسین‌علی‌خان، بر کارها استیلا یافتند،امیرخان را از اکبرآباد فراخواندند و وی را به داروغگی خواصان گماشتند. وی، پس از برکناری فرخ‌سیر، به مقام صدرالصدوری یا صدارت کل هندوستان رسید، ولی در این مقام دیری نپایید و در اوایل پادشاهی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) درگذشت. امیرخان و دولتمردی ادب‌دوست بود و نه تنها اهل فضل و ادب را می‌نواخت، بلکه خود نیز شعر خوب می‌فهمید و خوب می‌گفت و به سبب داشتن حافظهٔ قوی در حاضر جوابی و بدیهه‌گویی بی‌نظیر بود. دیوانی از شاعری به‌نام غازی‌خان سندی متخلص به امیر، که به روزگار محمدشاه گورکانی صوبه‌دار اکبرآباد و شیعی بوده و در موسیقی دست داشته، در دست است. بعید نیست، با توجه به همانندی نام یا تخلص و یگانگی روزگار، سرایندهٔ این دیوان همان امیرخان میرعبدالکریم باشد. این دیوان مجموعهٔ غزلیاتی است که بسیاری از آن‌ها تضمین اشعار غنی، صائب، سعدی، یکتا، ناصرعلی و دیگران است. از امیر سندی همچنین مجموعه‌ای به‌نام شش گلشن به‌جا مانده (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ 544Pi/VI/22) که مجموعه سروده‌هایی است در قالب مثنوی در مسائل هندویی با سربندهایی به نثر به‌زبان سندی. گفتنی است در برخی منابع، مانند نشتر عشق، از خواجه امیرخان، متخلص به امیر سندی، یاد شده که فرزند خواجه پادشاه‌خان و نوهٔ نواب قمرالدین‌خان بهادر (وزیراعظم محمدشاه) و داماد غازی‌الدین‌خان و از شاگردان محمدحسن قتیل بوده و در زبان‌های ترکی و فارسی مهارت داشته و گویا در زمان تألیف نشتر عشق (۱۲۳۳ق) زنده بوده و در لکنو می‌زیسته است.

منابع: تاریخ ارادت‌خان، ۵، ۱۶۸ـ ۱۶۹؛ تحفة‌الکرام، ۳۲۵، ۳۲۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۴۸؛ صبح گلشن، ۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۰/۸؛ مآثرالامرا، ۳۰۳/۱ـ ۳۱۰؛ مقالات‌الشعرا، ۷۷۸ـ ۷۷۹؛ نشتر عشق، ۹۷ـ۹۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۲/۶.

برزگر

امیرعلی‌خان پتنایی (a.mir.a.li.xān-e.pat.nā.i)، سیدمحمد امیرعلی‌خان بهادر فرزند اسدالدین احمد، معروف به شیخ‌احمدعلی، فرزند سید وارث علی، ۱۲۲۵ــ ۱۲۹۷ق/ ۱۸۱۰ــ ۱۸۷۹م، دبیر، شاعر، نویسنده و تاریخ‌نگار پارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از مردم کرمان بودند. یکی از نیاکان او به نام قاضی سید نوح موسوی با فرزند خود سید ابوبکر از بغداد به هند کوچید و از سلطان دهلی تیولی، در پتنا در استان بهار گرفت. امیرعلی‌خان در جایی به‌نام باره از توابع پتنا در استان بهار به‌دنیا آمد. پس از به‌پایان بردن تحصیلاتش به خدمت نصیرالدین حیدر، شاه اوده (۱۲۴۳ــ ۱۲۵۳ق)، پیوست و دستیار سفیر نصیرالدین حیدر در دستگاه فرماندار کل انگلیسی بنگال در کلکته شد (۱۸۲۹م). بعدها به معاونت بازرس پلیس در دادگاه کمیسیونر ویژهٔ ریاست (=Presidency) بنگال در کلکته رسید (۱۸۳۸م). سپس به مقام وکیل حکومت در «صدر دیوان عدالت» منصوب شد و در ۱۸۶۴م از انگلیسیان لقب خان بهادر گرفت و به عضویت شورای قانون‌گذاری بنگال درآمد. به خدمت واجدعلی‌شاه (ــ۱۳۰۴ق)، آخرین پادشاه اوده (۱۲۶۴ــ ۱۲۷۳ق)، پیوست. هنگامی که واجدعلی‌شاه پس از کناره‌گیری یا برکناری از پادشاهی (۱۲۷۳ق) در متیا برج کلکته به‌سر می‌برد امیرعلی‌خان منشی و مدارالمهام او بود و از وی خطاب وزیرالسلطان و در ۱۸۷۵م خطاب نواب گرفت. امیرعلی‌خان از سرآمدان و اعیان کلکته بود و بزرگان و ادیبان برجستهٔ آن شهر، مانند شاه الفت حسین عظیم‌آبادی، نزد او گرد می‌آمدند. وی رئیس انجمن اسلامی ملی (National Mohammaden Association) در کلکته بود. این انجمن را قاضی امیرعلی (۱۸۴۹ــ ۱۹۲۸م) در ۱۸۷۷م بنیاد نهاده بود. امیرعلی‌خان بسیار شیفتهٔ نظم و نثر فارسی بود و از نویسندگان خوب روزگار خود به‌شمار می‌آمد. به فارسی شعر می‌سرود و امیر تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ امیرنامه که آن را در ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م نوشته و زندگینامهٔ خودنوشت و شرح حال بزرگان ملک است (کلکته، ۱۸۷۳م). این اثر ظاهراً به انگلیسی برگردانیده شده است؛ ۲ــ وزیرنامه که در ۱۲۸۸ق نوشته شده (کانپور، ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۶م) و در تاریخ انقراض پادشاهی اوده و گزارش دورهٔ اقامت واجدعلی‌شاه در کلکته، در چهار باب است: یک) خلاصهٔ حالات خاندان شاهی، دو) گزارش سفر مادر واجدعلی‌شاه به انگلستان، سه) رفتن واجدعلی‌شاه از لکنو به کلکته و قرار یافتن وی در آن‌جا، چهار) برخی سخنان واجدعلی‌شاه، مؤلف و بعضی بزرگان دیگر؛ ۳ــ بیرنگ‌نامه، (کلکته، ۱۸۷۹م) در احوال واپسین روزگار لرد میو، (۱۸۲۲ــ ۱۸۷۲م)، نایب‌السلطنه و فرماندار کل هند (۱۸۶۹ــ ۱۸۷۲م)، و رویدادهای روزگار لرد نارت بروک تامس جورج برینگ (۱۸۲۶ــ ۱۹۰۴م) جانشین لردمیو در مقام نایب‌السلطنه و فرماندار کل هند (۱۸۷۲ــ ۱۸۷۶م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۲۷/۳، ۵۳۷؛ خلاصة غساله، ۱۰-۱۱، ۱۴۳- ۱۴۴؛شمع انجمن، ۷۳- ۷۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۲/۱؛ ۵۴۰۶/۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۰۳، ۹۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۴۸/۱۲، ۱۹۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۶/۲، ۱۱۵۰، ۱۲۶۴؛

Dictionary of Indian Biography,12; *Dictionary of Indo-Persian Literature* .78; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/648; *A Socio-Intellectual History of Isnā'Ashari Shi'is in India*, 1/432;

برزگر

امیر کلکته‌ای، سید محمدامیرعلی‌خان ← امیرعلی پتنایی

امیر لکنویی (a.mir-e.lak.nu.i)، مفتی امیراحمد مینایی فرزند کرم محمد صدیقی، لکنو ۱۶ شعبان ۱۲۴۴ق ـ حیدرآباد ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۱۸ق/ ۱۸۲۹ــ ۱۹۰۰م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبارش به مخدوم شاه مینا که گورش در لکنو زیارتگاهی مشهور بوده است، می‌رسد. امیر در زادگاهش برآمد. تحصیلات ابتدایی را نزد پدر خود و نیز برادر بزرگش حافظ عنایت حسین‌گذراند. منطق و فلسفه را نزد مفتی سعدالله مرادآبادی و ادب فارسی و عربی را نزد میرتراب علی آموخت و و فقه و اصول را از علمای مدرسهٔ فرنگی محل فراگرفت. در علوم متداول دینی و طب و جفر و نجوم مهارت یافت. زبان‌های اردو، فارسی، عربی، سنسکریت و هندی را به‌خوبی آموخت. سپس به شعر و سخنوری روی آورد و شاگرد مظفرعلی اسیر لکنویی (ــ۱۲۹۹ق) شد و به پایمردی وی به درگاه واجد علی‌شاه، پادشاه اوده (۱۲۶۳ــ ۱۲۷۲ق)، راه یافت (۱۲۶۹ق). پس از برافتادن حکومت شاهان اوده به دست انگلیسی‌ها، مدتی خانه‌نشین و بی‌کار بود تا در ۱۲۷۵ق به

رامپور / مصطفی‌آباد رفت و به خدمت نوابان ادب‌دوست آن‌جا، یوسف علی‌خان (ـ۱۲۸۱ق) و پسرش کلب‌علی‌خان (۱۲۸۱ـ ۱۳۰۴ق)، پیوست و از آن‌ها نواخت یافت. در دربار نوابان رامپور از مقام و منزلت بالایی برخوردار بود و منصب افتا داشت. نواب کلب‌علی‌خان شاگردش بود. وی در رامپور با مستمری کمابیش زیادی که می‌گرفت زندگی خود را به آسودگی می‌گذراند و به سرایندگی و نویسندگی سرگرم بود. پس از مرگ کلب‌علی‌خان (۱۳۰۴ق) دست‌خوش تنگ‌دستی و پریشانی شد و به پتنا، بهوپال و جاهای دیگر سفر کرد. در ۱۸۹۹ق که نظام حیدرآباد در بازگشت از کلکته از بنارس می‌گذشت امیر به حضورش رسید و قصیده‌ای را که در مدح او سروده بود بدو تقدیم کرد. نظام وی را به حیدرآباد دعوت کرد. امیر پذیرفت و رهسپار آن شهر گردید، اما اندکی پس از ورودش به حیدرآباد، بیمار شد و درگذشت. امیر بیشتر به اردو و گاه به فارسی شعر می‌سرود. از برجسته‌ترین غزل‌سرایان اردو به‌شمار می‌آید، اما به پای دوست و اردوسرای برجستهٔ روزگارش، داغ دهلوی، نمی‌رسد. وی سراینده و نویسنده‌ای پرکار بود. امروزه بیشتر برای دو دیوان غزلیات خود، مرآت‌الغیب و صنم‌خانهٔ عشق،آوازه دارد که اولی بیشتر اشعاری را دربرمی‌گیرد که در لکنو سروده است (لکنو، ۱۸۸۰م) و دومی حاوی سروده‌های امیر در رامپور است (تدوین شده در ۱۳۰۶ق/۱۸۸۸م، چاپ حیدرآباد، ۱۳۳۴ق). از دیگر آثارش (که تقریباً همه به اردو است): ۱ـ امیراللغات (آگره، ۱۸۹۱م) که فرهنگ ناتمام واژگان اردو است و تنها دو جلد آن به انجام رسیده و جلد یکم در واژگان الف ممدوده و جلد دوم در واژگان الف مقصوره است؛ ۲ـ دیوان غیرت بهارستان که در هنگامهٔ انقلاب مردم هند برضد انگلیسیان در ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م از میان رفت؛ ۳ـ گوهر انتخاب که امیر در آن شماری از غزل‌ها و دیگر سروده‌های از میان رفتهٔ خود را که به یادداشت گرد آورده است؛ ۴ـ جوهر انتخاب که گزیده‌ای از دیوان‌های امیر، به انتخاب خودش، است؛ ۵ـ مضامین دل‌آشوب؛ ۶ـ مجموعهٔ واسوخت؛ ۷ـ محامد خاتم‌النبیین که دیوان نعتیه است؛ ۸ـ چهار مسدس ذکر شاه انبیا، صبح ازل، شام ابد و لیلة‌القدر در حالات و عادات، ولادت و وفات و معراج پیامبر(ص)؛ ۹ـ مثنوی ابر کرم در اخلاق؛ ۱۰ـ مثنوی نور تجلی در اخلاق؛ ۱۱ـ زادالامیر در دعا؛ ۱۲ـ خیابان آفرینش به نثر در تولد پیامبر(ص)؛ ۱۲ـ سرمهٔ بصیرت در واژگان عربی و فارسی که در اردو کاربرد نادرست دارند؛ ۱۳ـ بهار هند در محاورات و مصطلحات اردو؛ ۱۴ـ ارشادالسلطان؛۱۵ـ هدایة‌السلطان. این اثر و اثر قبلی به فرمان واجدعلی‌شاه نوشته شده، ولی چون از میان رفته است موضوع آن‌ها دانسته نیست؛ ۱۶ـ تذکرهٔ انتخاب یادگار (رامپور، ۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م) که در ۱۲۹۰ق به دستور کلب‌علی‌خان نوشته شده و در دو بخش است: بخش یکم در ذکر والیان رامپور، بخش دوم در شرح احوال شاعران رامپور و نیز شاعرانی که ملازم دربار رامپور بوده‌اند؛۱۷ـ اسرار نماز.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۷۶/۳ـ ۲۷۹؛ اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۴۹۶ـ ۵۰۳؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۴۱۷/۲ـ ۴۲۶؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۸۴ـ ۱۸۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۷۵/۱؛سخن شعرا، ۴۷؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۲۹، ۸۸۵؛ نزهة‌الخواطر، ۷۳/۸ـ ۷۴؛ نگارستان سخن، ۱۱ـ۱۴؛

A History of Urdu Literature,285-287; *Urdu Ghazals* , 140-151.

بزرگر

امیرماه (a.mir.māh)/ امیرشاه، سید افضل‌الدین ابوجعفر علوی فقیر، ـ۷۷۲ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. گویا در اوده و در دورهٔ فیروزشاه تغلق (۷۵۲ـ ۷۹۰ق) می‌زیست. گفته‌اند فیروزشاه در راه بنگال او را دیده و تحت تأثیر شخصیت عرفانی او قرار گرفته بود. امیرماه رساله‌ای به‌نام المطلوب فی عشق‌المحجوب، به نثر آمیخته به نظم، در چهار باب، با سربندهای «ای عزیز» نوشته است. عناوین باب‌ها و فصل‌های این اثر از این قرارند: باب یکم در بیان عشق، در سه فصل ۱ـ ترغیب به عشق، ۲ـ در محض عشق، ۳ـ زیادت و نقصان عشق؛ باب دوم در بیان دل، در دو فصل : ۱ـ در حقیقت دل، ۲ـ نام‌های دل؛ باب سوم در حجاب‌های دل، در چهار فصل: ۱ـ حجاب نفس، ۲ـ حجاب شیطان، ۳ـ حجاب وادی دنیا، ۴ـ حجاب وادی خلق؛ باب چهارم در وصول الی الله، در چهار فصل: ۱ـ نیت و طهارت، ۲ـ صلات ظاهری و قلبی، ۳ـ اوراد، ۴ـ در مکاشفه و تجلی. دست‌نویس‌هایی از المطلوب فی عشق المحجوب به شماره‌های ۱۵۵۵، ۷۱۶۱، ۵۲۳۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۳۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۰۳/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,80.

م.اسماعیل‌پور

امیر مدراسی (a.mir-e.mad.rā.si)، مولوی عبدالغنی فرزند سکندرجنگ، ۱۸۴۳ ـ ۱۸۸۸م / ۱۳۰۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فرزند اثیمهٔ مدراسی (ـ ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۴م)، بانوی شاعر فارسی‌گو و اردوسرای، است. امیر در مدراس مناصب بلندپایه داشت و زمانی دراز قاضی و نایب تحصیلدار بود. هم‌چنین در دانشگاه مدراس درس می‌داد. وی از شیوه و برنامهٔ آموزش انگلیسی سخت هواداری و پشتیبانی می‌کرد. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. سه‌پسرش، نواب منور بهادرخان گوهر (ـ ۱۹۴۲م) و نواب عبدالقادرخان اختر و شمس‌العلما مولانا عبدالرحمان‌خان شاطر (ـ ۱۹۴۳م) نیز دانشوران و سرایندگانی برجسته بودند. از آثارش: ۱ـ انوار عظیم (چاپ مدراس)؛ ۲ـ ارمغان به‌فارسی (آگره، ۱۹۰۴م در چهار جلد، و ۱۳۲۳ق)؛ ۳ـ نظم دلچسب امیر (چاپ مدراس).

منابع: مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۸۹۶/۳؛ Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, p.50.

برزگر

امیر مینایی ← امیر لکنویی

امیرنامه، از بساون‌لال ← شادان بلگرامی

امی شیرازی (om.mi-ye.ši.rā.zi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. گرچه از نوشت و خواند بهره‌ای نداشت، اما شعر می‌سرود وامی تخلص می‌کرد. او در ۱۰۵۴ق به انگیزهٔ پیوستن به دربار شاه جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) به هندوستان رفت. امی قصایدی چند در ستایش شاه‌جهان خواند و خلعت و هزار روپیه صله دریافت کرد. از شعرهای وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۲۲۶/۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۲۵/۱؛ روز روشن، ۷۹؛ کاروان هند، ۱۰۸/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۹۳.

جهان‌تاب

امین، میرمحمد امین شهرستانی ← روح‌الامین شهرستانی

امین احمدرازی (a.min.ah.mad-e.rā.zi)، محمد فرزند خواجه میرزا احمد فرزند خواجه محمد طاهر، ز ۱۰۲۱ق، ادیب و شاعر ایرانی. خاندان او اهل ادب و در خدمت دستگاه دیوانی دولت صفوی و امپراتوران مغولی هند بودند. نیای او خواجه ارجاسب تهرانی، متخلص به امیدی* از شاعران بزرگ روزگار خویش بود و پدرش خواجه میرزا احمد تهرانی در روزگار شهریاری تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) حاکم ری بود. شاپور* رازی و هجری* تهرانی نیز از خویشان او بودند. امین احمد به هند سفر کرد و به راهنمایی پسر عم ادیب خود خواجه غیاث‌الدین که از بزرگان دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) بود به دربار دهلی راه یافت. شهرت امین احمد به خاطر تألیف تذکرهٔ هفت اقلیم* است که وی تألیف آن را در ۹۹۶ق آغاز کرد و در ۱۰۰۲ق به پایان برد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۸۸/۵ـ۱۶۹۱؛ تاریخ ادبیات ایران، شفق، ۶۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، در صفحات فراوان؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۰/۲ـ۴۱۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۸۲/۱؛ الذریعه، ۴۹۰/۹؛ طرائق‌الحقائق، ۱۵۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۷/۱۱ـ۷۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۷، ۱۹۰۸، ۱۹۶۸؛ کاروان هند، ۱۱۵/۱ـ۱۱۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۸۳/۱؛ هفت اقلیم؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/335, 337; *Catalogue of the Persian, Turkish Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian*, 1/410-412; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengals*, 469; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 77; *Iranica*, 1/939; *Mughals in India*, 236.

دانشنامه

امین‌الدین احمد فردوسی، فرزند شاه امیرالدین ← ثبات بهاری

امین‌الدین‌خان عالمگیری (a.mi.nod.din.xān-e.ā.lam.gi.ra)، سیدحسین فرزند سید ابوالمکارم، ـ ۱۱۲۷ق/۱۷۱۵م، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ۱۱۱۴ق حاکم تته و در ۱۱۲۰ق رئیس انتظامات بهکر بود. وی به مطالعهٔ علوم و بحث

و گفت‌وگو با علما علاقه‌مند بود. امین‌الدین مسجدی در سکهر بنا کرده است. از آثارش: ۱ـ رشحات‌الفنون که اثری چنددانشی است و چهارده علم از تاریخ، طب، معانی، فقه، حدیث و مانند آن را در بر دارد. رشحات‌الفنون به همراه چند اثر دیگر در مجموعه‌ای به شمارهٔ or.2060 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ معلومات‌الآفاق که ترجمهٔ فارسی اگرساگر از زبان سنسکریت و در دانش جغرافیا و طول و عرض جغرافیای طبیعی و دو باب دربارهٔ پزشکی است (لکنو، ۱۲۸۷ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۹/۲؛ تحفة‌الکرام، ۳۴۵-۳۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴/۱۰-۲۵؛ مطلع انوار، ۱۳۱؛ مقالات‌الشعراء، ۲۴؛

catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 3/1055.

فتح‌نیا طبری

امین‌الدین دهلوی (a.mi.nod.din-e.deh.la.vi)، متخلص به امین، سدهٔ سیزدهم هجری، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در پتیالهٔ پنجاب به معلمی اشتغال داشت و در رد قاطع برهان غالب (که انتقاداتی بر برهان قاطع است)، رسالهٔ بزرگی به نام قاطع‌القاطع نوشت که در ۱۲۸۱ق به انجام رسیده و در ۱۲۸۳ق در دهلی چاپ شده است. بر عکس غالب که در اثرش می‌کوشید تا به شیوهٔ علمی مطالب برهان قاطع را نقد و بررسی قرار دهد، امین‌الدین در اثرش، به جای استدلال علمی و منطقی، به فحاشی و ناسزاگویی پرداخت و ازاین‌رو قاطع‌القاطع «چنان مشحون از ناسزاگویی و فحاشی بود که میرزا غالب با همهٔ مجاهدتی که پیوسته در رد جواب‌های مخالفان به‌کار می‌برد در مقابل آن سکوت مطلق را بر لب‌گشایی و سخن‌سرایی ترجیح داد... اما بالاخره پیمانهٔ صبر و تحمل غالب لبریز شده و او به تاریخ ۲ دسامبر ۱۸۶۷م/ ۱۲۸۴ق از مؤلف قاطع‌القاطع به دادگستری شکایت برد، ولی اوضاع ناگوار روزگار در هر گونه موفقیت را به روی میرزا غالب بسته بود و او را به پس گرفتن دادخواست مجبور کرد.»

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۵۱/۲، ۵۷۴/۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 14.

برزگر

امین بنی اسرائیلی (a.min.ba.ni.es.rā.i.li)، شیخ محمد امین سدهٔ دوازدهم هجری، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی به‌دنیا آمد و پرورش یافت و در شاعری شاگرد عبدالقادر بیدل بود. به جنوب هند رفت و به درگاه نواب سعادت اللـه‌خان صوبه‌دار کرناتک (۱۱۲۴ـ۱۱۴۵ق) که از نظام‌الملک آصف‌جاه فرمانروای دکن اطاعت می‌کرد، راه یافت و میرمنشی او شد و در این مقام نامه‌هایی را از سوی سعادت اللـه‌خان به شماری از بزرگان آن روزگار و مقامات دولت گورکانی هند، مانند نظام‌الملک، سیدحسین علی‌خان بارهه، قزلباش‌خان امید و دیگران نوشت. از آثارش: ۱ـ گلشن سعادت (چاپ ۱۲۶۹ و ۱۲۹۰ق)، که مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی است و امین آن‌ها را از سوی سعادت الله‌خان و بزرگان دیگر یا خود نوشته و در ۱۱۳۱ق گردآوری کرده است. این اثر در چهار فصل است: (یک) نامه‌های نواب سعادت الله‌خان به بزرگان و خویشان خود، (دو) نامه‌های دکنی رام به یاران و دوستان، (سه) نامه‌های فضل الله‌خان به درباریان و عزیزان، (چهار) نامه‌های خود محمد امین به بزرگان و دوستان؛ ۲ـ مجمع‌الانشا که به خواهش رای بدهچهند در ۱۱۳۸/۱۱۴۳ق نوشته شده است (لکنو، ۱۳۰۳ق). محمد امین مدتی در خدمت رای دکنی رام به سر می‌برد و پس از مرگ آن استاد، هنگامی که آمادهٔ عزیمت به زادگاه خود می‌شد به خواهش رای بدهچهند این اثر را نوشت. مجمع‌الانشا در سی فصل تدوین یافته است: ۱ـ تمجید و توحید قادر وحید، ۲ـ مناجات به جناب غوث اعظم، ۳ـ نعت رسول و اصحاب، ۴ـ سواد عنوان بیاض، ۵ـ رقایم نصایح شمایم، ۶ـ خطوط فرامین، ۷ـ مراسم تهنیت، ۸ـ شکر از عطا، ۹ـ استدعای اشیاء، ۱۰ـ گزارش سفارش، ۱۱ـ سپاس وصول رسایل، ۱۲ـ در شدت اشتیاق، ۱۳ـ اسلوب طلب احباب محبوب را، ۱۴ـ جواب طلب احباب، ۱۵ـ تمنای طلب، ۱۶ـ ذریعهٔ ملازمت، ۱۷ـ عذرخواهی نارسایی، ۱۸ـ شکایت نارسایی صحایف، ۱۹ـ جواب شکوه، ۲۰ـ سؤال و جواب احباب از هر باب، ۲۱ـ اجوبهٔ موجه، ۲۲ـ تحف و هدایا، ۲۳ـ عیادت عباد، ۲۴ـ لوازم تعزیت، ۲۵ـ شکوهٔ ارباب سخن از هر فن، ۲۶ـ صحایف پر طرایف، ۲۷ـ مناظرات، ۲۸ـ بدایع بر صنایع، ۲۹ـ استغفار خطایا، ۳۰ـ غم‌خواری و غم‌گساری؛ ۳ـ دیوان امین (نسخهٔ انجمن ترقی اردو [کراچی] به شمارهٔ ۳ ق ف ۲۹۳).

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۰۰/۴، ۴۵۳۰؛ فهرست

مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۸/۵، ۳۰۱؛ ۱۰۴۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۰۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۸۴/۱؛ نتایج‌الافکار، ۸۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1068-1067; *Dictionary of Indo - Persian Literature*, 76; *Mughals in India* . 306-307.

برزگر

امین عظیم‌آبادی (a.min-e.a.zim.ā.bā.di)، مولانا محمد امین‌الله فرزند سلیم‌الله فرزند علیم‌الله، ــ کلکته، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۲۳۳ق، ادیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در نگرنهسه از توابع عظیم‌آباد (پتنا) به‌دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد پدرش و مولوی جمال‌الدین بهاری خواند. سپس به اله‌آباد سفر کرد و منطق و حکمت را نزد شیخ محمد قائم اله‌آبادی فراگرفت. آنگاه به دهلی رفت و از شاه ولی‌الله دهلوی و پسرش شاه عبدالعزیز، تفسیر و حدیث آموخت. در بازگشت به بنگال، در مدرسهٔ عالی کلکته به تدریس پرداخت، «مادام‌الحیات به درس و تدریس و طاعت و عبادت مصروف مانده، حاشیه بر میر زاهد رساله نوشته و شرح مسلم‌الثبوت شروع کرده بود که کتاب حیاتش به خاتمه رسید. در نظم فارسی مهارت کامل داشت. قصیدهٔ عظمی در نعت و معجزات سید کائنات (حضرت محمد) علیه و علی آله‌السلام والصلوة به کمال بلاغت موزون نموده که مطلعش اینست: مخدرات سراپرده‌های قرآنی ــ چه دلبرند که دل می‌برند پنهانی.» (روز روشن، ۸۶) قصیدهٔ عظمی امین، که دربارهٔ ولادت پیامبر و معجزات و غزوات و وقایع دیگر تا وفات آن حضرت است، به‌تصحیح غلام مخدوم بالیایی در ۱۲۵۷ق/ ۱۸۴۲م در چچره به‌چاپ رسیده است. این قصیده در قافیهٔ «یا» و نشانهٔ استادی وی است در زبان فارسی، و پس از سربندهای مقدماتی دارای این مطالب است: مولد نبی، آغاز شیرخوارگی، بالیدن و خزیدن، وفات والده تا دوازده سالگی، پس از دوازده سالگی، نکاح خدیجه، ابتدای وحی، دعوت خلق، هجرت مسلمانان به حبشه، معراج، هجرت مدینه، جنگ بدر، فرزندان آن سرور، غزوهٔ تبوک، سال سیوم، جنگ احد... احوال دهم هجرت، حجة‌الوداع، مرض و وفات. از دیگر آثار امین رساله در بیان فصاحت آیهٔ «و لکم فی‌القصاص حیوة»، حاشیه بر مسلم‌الثبوت، شرح مواقف، حاشیه بر میرزاهد و دیوان فارسی است. برخی قصاید او در کتاب حدیقة‌الافراح آمده است. از سروده‌های وی: «مزرع عشق امین برگ و بر طرفه دهد ــ افکند تخم وفا نخل جفا برخیزد».

منابع: روز روشن، ۸۵ ـ ۸۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۸۴ ـ ۸۸۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۶/۸ ـ ۱۲۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۳۴/۳؛ ۳۰۴۰/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۳۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۹۶/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۸۷/۷.

برزگر

امین قزوینی (a.min-e.qaz.vi.ni)/ امینای قزوینی/ امینای منشی/ میرزا امینا، محمدامین فرزند ابوالحسین، ــ پس از ۱۰۵۷ق، مورخ و منشی دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق). وی پس از مهاجرت از ایران به هندوستان به خدمت افضل‌خان از امرای شاه‌جهان درآمد. به‌درستی دانسته نیست که در چه سالی به هند رفته، ولی به هنگام بروز قحطی در ۱۰۴۰ق، در دکن حضور داشته است. در ۱۰۴۲ق منشی و وقایع‌نویس دربار شاه‌جهان شد. گزارشی که وی در ۱۰۴۵ق دربارهٔ جنگ بندیله نوشته بود، پسند پادشاه افتاد و به‌دستور وی مأمور نوشتن تاریخ رسمی و دولتی آن عصر شد. وی در ۱۰۴۷ق تاریخ وقایع دههٔ نخستین سلطنت شاه‌جهان را به نام پادشاه‌نامه در یک مقدمه، یک مقاله و یک خاتمه نوشت. این کتاب به نام‌های شاه‌جهان‌نامه و تاریخ ده‌سالهٔ شاه‌جهانی نیز معروف است. مقدمه در رویدادهای روزگار شاهزادگی شاه‌جهان از تولد (۱۰۰۰ق) تا تاج‌گذاری (۱۰۳۷ق) و تاریخ کوتاه نیاکان وی تا امیرتیمور گورکان. مقاله در تاریخ دههٔ نخستین پادشاهی شاه‌جهان از ۱۰۳۷ تا ۱۰۴۷ق.این قسمت به طرز سالنامه تنظیم شده است. خاتمه در احوال مشاهیر دورهٔ وی مانند روحانیان، دانشمندان، طبیبان و سخنوران است. برخی سبک آن را ساده و به دور از ویژگی‌های سبک هندی و برخی متکلف و مصنوع می‌دانند، اما سبک آن میانه‌ای از سبک متکلفانه و سبک ساده است. نسخه‌هایی از آن به شمارهٔ ۴۷۷۶۳ در کتابخانهٔ بانکی‌پور و به شمارهٔ 409 در کتابخانهٔ ادنبورگ نگه‌داری می‌شود. شاه‌جهان که به سبک نگارش اکبرنامه ابوالفضل علامی علاقه‌مند شده بود، تألیف وقایع ده‌سالهٔ دوم دوران سلطنتش را به عبدالحمید لاهوری (ــ۱۰۶۵ق) از شاگردان علامی واگذارد. بدین ترتیب میرزا امینا را بار دیگر به شغل قبلی‌اش بازگرداند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۸/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران.

۱۵۷۳/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۲/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۸۸/۲-۴۹۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۲۰-۳۲۳؛ دبیر ادیب، یادنامهٔ دبیرسیاقی، ۴۸۹/۲؛ عمل صالح، جلد یکم، پیش‌گفتار، ص۱۱۰؛ ۴۳۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۹/۱۰-۴۴۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۰/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۰۳-۷۰۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۹، ۲۰۳۴؛ مرآت‌العلوم، ۲۳/۱؛ پوهنوال عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یک، شمارهٔ ۲، ص۸۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/258-259; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,76; *Iranica*, 1/955-956; *Mughals in India* ,72; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/816.

برزگر

امین کشمیری عـظیم‌آبادی (a.min-e.kaš.mi.ri-ye.a.zim.ā.bā.di)، خواجه امین‌الدین، ــ ۱۱۹۹ق، شـاعر فـارسی‌گوی شبه قـاره. اصلش از کشمیر بود، ولی در عظیم‌آباد (پتنا) در ایالت بهار نشو و نـما یـافت و در آن‌جا مـی‌زیست و مـدتی مـلازم نـواب میرمحمدرضاخان مظفر جنگ بـود. گـاهی، بـه‌ویژه در اواخر عمر، به اردو نیز شعر می‌سرود. دوست نواب علی ابراهیم‌خان، مـؤلف گـلزار ابـراهیم بـود. مـؤلف تـذکرهٔ عشـقی دربـاره‌اش می‌نویسد: «مردی مستعد صاحب طرز فارسی بود و نزد زمرهٔ اعیان شهر عظیم‌آباد رشدی و عزتی می‌داشت... در اوایل مشق فکر سخن بـه مشـورت مـنشی بـلاس رای، اخـلاص تـخلص می‌کرد. دیوان فارسی‌اش به نظر فقیر مؤلف [یعنی مولف تذکرهٔ عشقی] افتاده، کلامش خالی از سلاست و روانی نیست. بالجمله در آخر عـمر بـه حسب فـرمایش دوسـتان اشـعار ریـخته نـیز می‌گفت.» دیوان امین گرد آوری سید شاه عطاءالرحمن کاکـوی رئیس ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پـتنا، شـامل غـزلیات و مخمسات و قطعات و رباعیات فارسی، همراه با اشعار اردو، در ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م در پتنا به چاپ رسیده است. این دیوان چاپی مبتنی بر نسخه‌ای خطی از دیوان امین بوده است که نخست در کتابخانهٔ عمادیه بود و اکنون در کتابخانهٔ شرقی پتنا نگـه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۲۲؛ تـذکرهٔ شـعرای کشمیر، راشدی، ۱۷۴۸/۴-۱۷۵۳؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شـعرای اردو، ۷۰-۷۲؛ سخن شعرا، ۴۸؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۴۲-۷۴۳؛ گلستان بی‌خزان، ۱۶۰؛ گلشن بی‌خار، ۵۴-۵۶؛ گلشن هند، ۴۰-۴۷؛ مجموعهٔ نغز، ۳۷۵/۲؛

Persian Studies in Bengal under the Nawabs (1717-1765), 132-140.

برزگر

امینی درسنی (a.mi.ni-ye.dar.sā.ni)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاگردان غزالی مشهدی بود و منصب درسنی داشت که منصبی ــ مانند حاجب بر شادُروان شاهی بوده است. وی از شاعران دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) بود و عـبدالرحـیم‌خان خـانان (ــ۱۰۳۶ق) را نیز ستوده است. شعرهای امینی صوفیانه است و خالی از متانت و پختگی نیست. او گاه در شعر درسنی تخلص می‌کرد. از شعرهایش ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: کاروان هند، ۱۱۷/۱-۱۱۹؛ مآثر رحیمی، ۱۱۸۳/۳-۱۱۹۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۱۶-۴۱۷.

جهان‌تاب

امینی مشهدی (a.mi.ni-ye.maš.ha.di)، مـلا مـحمدامـین، سدهٔ یـازدهم هـجری، مـذهب و شـاعر ایـرانـی. در فـن تـذهیب، جدول‌کشی و عکس‌اندازی از مشاهیر خـراسـان بـود و مـدت زیادی در کتابخانهٔ امام رضا(ع) خدمت کرد. در روزگار آشوب ازبکان در خراسان از مشـهد بـه هـند کـوچید و بـه مـلازمت عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) درآمد و سال‌ها در کتابخانهٔ وی خدمت کرد. وی بیشتر کتاب‌های خان‌خانان را زینت داد و مـبلغ چـهارهزار روپـیه از وی انـعام گـرفت. امینی در فـن کتاب‌آرایی، عکس هفت‌رنگ و کاغذ ابری را اختراع کرد. وی در نظم نیز دست داشت و غزلی در مدح خان‌خانان سرود. گـویا پس از آرامش خـراسـان در روزگـار شـاه عـباس یکـم (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) به مشهد بازگشت و در همان‌جا بود تا درگـذشت. از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به یادگار مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «هر کرا دادم میان جان و دل جا دشمنست ــ و آن‌که با اهل زمان بد نیست، با ما دشمن است.»

منابع: کاروان هند، ۱۱۹/۱؛ گلستان هنر، ۱۰۴-۱۴۸؛ مآثر رحیمی، ۱۶۷۸/۳-۱۶۷۹؛ مشاهیر ایرانی شبه‌قاره، ۲۳۵/۲.

فتح‌نیا طبری

انتخابی خراسانی (en.te.xâ.bi-ye.xo.râ.sâ.ni)، امام‌وردی‌بیگ، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که شاعری خراسانی‌تبار بود، اما در هندوستان زاده شد و در همان‌جا برآمد. او در سال‌های میانی پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) از جهان درگذشت. از سروده‌های انتخابی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «شکایت‌نامهٔ ما را پر پروانه می‌باید ــ که نوک کلک ما چون شمع آتش بر زبان دارد.»

منابع: باغ معانی، ۱۰؛ الذریعه، ۹۳/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۷۹/۱؛ شمع انجمن، ۶۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۴۲، شمارهٔ ۳۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۲۵۹/۱؛ مرآة‌الخیال، ۱۹۲.

نوش‌آبادی

انتظام راج اعظم‌گره ← گردهاری

انجام یزدی، عمدة‌الملک امیرخان ← امیرخان

انجب بیدری (an.jab-e.bi.da.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره. در بیدر دکن به دنیا آمد و شاگرد آفتاب که گویا همان نظام‌الدوله بهادر ناصر جنگ، متخلص به آفتاب (ــ۱۱۶۴ق) است، بود. از آثارش: ۱ــ مخزن الشوق که مثنوی اخلاقی در یک مقدمه و ۱۴ مقاله (گل چینی ریاض توحید، تمهید وحدانیت، مناجات، تمثیل سخن، نعت پیامبر، معراج، ساقی‌نامه در مفارقت احباب، مدح پادشاه اسلام، مدح وزیر الممالک اعتمادالدوله بهادر، سبب نظم، مدح نواب معلا، حضرت علی،مناجات و معراج،منقبت حضرت رضا، پند فرزند، صفت دکن، صفت قلعهٔ بیدر، صفت دارالسلطنهٔ اصفهان،مدح استادی، مناجات چهارم در صفت دل پرذوق و سبب نظم) و یک خاتمه است (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ آذر O-258/7479)؛ ۲ــ سی و شش پیکر که مثنوی اخلاقی در یازده مقاله (در ذکر خدای تعالی، عدل و انصاف، اغتنام عمر،انقلاب احوال جوانی و اختلال عالم فانی، سبب تجدید ظلم، فضایل توبه و عجز بشریت، تربیت رعیت و جهان‌داری، حسن خلق ظاهر و باطن، ترک طلب، ترک هوا و هوس، صفت عقل و ترک نقل) است (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ آذر O-258/7479).

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۲/۸ـ۱۰۷۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، گنجینهٔ آذر ۲۶۸ـ۲۶۹، ۳۰۸ـ۳۱۰.

برزگر

انجب دهلوی (an.jab-e.deh.la.vi)، حاجی محمد ربیع، معروف‌به بدیع العصر و حاجی مغربی، ز ۱۱۵۷ق، شاعر فارسی‌گوی اندلسی. وی از زادگاهش اندلس به اصفهان کوچید و سی سال در آن‌جا به کسب علوم پرداخت. از هفت سالگی شعر می‌سرود و در این فن شاگرد مرتضی قلی بیگ زنگنه متخلص به والا بود. وی سفری به حج کرد، از آن‌جا به دهلی رفت و تا پایان عمر در آن‌جا زیست. وی در اشعارش به مسائل حکمی توجه خاصی داشت. از آثارش: دیوان اشعار در ۶۰ هزار بیت؛ ترجمهٔ مهابهارات؛منظومهٔ فلک اعظم که ترجمهٔ فارسی داستان کامروپ و کاملتا است و شاعر آن‌را در ۱۱۵۷ق به‌پایان رسانید؛ داستان منظوم چهار درویش؛ خمسه به تقلید از نظامی گنجوی؛ کتابی در عقاید اثنی عشریه. وی دیوان نظیری نیشابوری را نیز در هفت روز پاسخ گفت.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۲ـ۹۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۶؛ ذکرهٔ شعرای اصفهانی شبه قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۰؛ جسرنل، ۲۰؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۲۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۷۹/۱ـ۸۰؛ روز روشن، ۸۷؛ مرآت‌العلوم، ۹۰/۱؛ همیشه بهار، ۱۸؛ سید حسن عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی به فارسی »، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، صص ۳۹۰ـ۳۹۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/711.

حجتی

انجم رمیصا (an.jom.ra.mi.sâ)، فرزند چوهدری بشیرعلی، کویته ۱۹۵۵م ــ   ، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از مؤسسهٔ

زبان‌های نوین وابسته به دانشگاه قائد اعظم اسلام‌آباد، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. انجم رمیصا در دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ مدینهٔ تاون فیصل‌آباد پاکستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. وی در زبان‌های اردو، انگلیسی، فارسی، پنجابی و عربی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۳.

رسولی

انجمن پشاور (an.jo.man-e.pe.šā.var)، هفته‌نامهٔ فارسی که در ۱۲۹۷ق / ۱۸۸۰م در پیشاور به‌چاپ رسیده است. این هفته‌نامه، سومین نشریهٔ پیشاور، پس از مرتضایی و فارسی اخبار است. انجمن پیشاور را یک مبلغ مسیحی به‌نام هیوگز (T.P.Hughes) اداره می‌کرد و سردبیری آن را قاضی تیلاخان بر عهده داشت. چاپ این هفته‌نامه، در شریفی پرس انجام می‌گرفت. نوع چاپش «خوب» و برای مقام‌های هندی و افغانی ارسال می‌شد.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۲/۱ـ۳۰۳، ۳۰۶.

انجمن‌های ادبی فارسی در شبه‌قاره (an.jo.man.hā-ye.a.da.bi-ye. fār.si.dar.šebh-e.qār.re)، انجمن ادبی محفلی است که شاعران در آن گرد می‌آیند تا آثار یکدیگر را بشنوند و به بحث و نظر دربارهٔ آن پردازند یا با طرح مصرعی یا بیتی از یکی از بزرگان سخن یا از خود، قدرت طبع و سرایش خود و دیگران را بیازمایند. این محافل احتمالاً پس از ورود غزنویان به شمال هند، در شبه‌قاره رواج گرفت. چون لاهور نخستین جایگاه غزنویان در هند بود و شماری فراوان از اهل علم و ادب و هنر از ایران و ورارود و دیگر جاها راهی هندوستان شدند، لاهور به غزنین خرد یا غزنین ثانی ملقب شد. از این رو، شاید بتوان گفت نخستین خاستگاه این محافل ادبی در شبه‌قاره لاهور بوده است، زیرا از همان سال‌های نخست ورود شعر و ادب فارسی در هندوستان، باید رسم برگزاری محافل سخن یا مشاعره‌ها از ایران به لاهور رسیده باشد. با نفوذ و رواج شعر و ادب فارسی در دیگر مناطق هندوستان، محافل ادبی نیز در این مناطق رونق گرفت. تقریباً در هر گوشه‌ای از شبه‌قاره که شعر فارسی نفوذ کرد، محفلی، ولو کوچک، از شعرا و شعردوستان برپا بود. دهلی در دورهٔ پادشاهان مسلمان هند از مهم‌ترین شهرهایی بود که در گوشه‌گوشهٔ آن بزم‌ها و انجمن‌های ادبی شکل می‌گرفت. آگره، مولتان، کشمیر، پیشاور و کلکته نیز از دیگر شهرهای برپاکنندهٔ این مجالس بودند. تقریباً در هیچ زمانی بازار این محافل بی‌رونق نبود. گویا دربار شاهان و شاهزادگان نخستین مراکز برپایی این محافل ادبی بوده است؛ زیرا شعر و ادب و علم‌دوستی پادشاهان سرزمین‌های مختلف هند، دربارهای آنان را پناهگاه امن و مطمئنی برای شاعران، نویسندگان و هنرمندان و اهل علم ساخته بود. بیشتر شعرا نیز که به دربارهای پادشاهان و امرا و بزرگان وابسته بودند، برای گرفتن جایزه و تقرب بیشتر شعر می‌سرودند و با حضور خود به محافل ادبی آن دربارها رونق و شور و حال می‌دادند. در هندوستان این‌گونه محافل را مشاعره می‌خوانند. مشاعره در زبان اردو، یعنی شعر خواندن. به عبارت دیگر در زبان اردو مجلس شعرخوانی را مشاعره گوینده و آن مشاعره را که در زبان فارسی با قوافی و الفاظ و حروف آغاز و انجام ابیات صورت می‌گیرد، در زبان اردو بیت‌بازی (با ابیات بازی کردن) می‌خوانند. دستگاه شاهزاده محمدسلطان‌خان شهید، قاآن ملک (ــ ۶۸۴ق)، حاکم مولتان و سند و پسر بزرگ غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ـ ۶۸۶ق) مجمع فاضلان و شاعران بود. امیرخسرو (ــ ۷۲۵ق) و حسن دهلوی (ــ ۷۲۷ق) پنج سال در مولتان ملازم او بودند و در سلک ندیمان وی التزام داشتند. در مجلس او شاهنامه، دیوان خاقانی، دیوان انوری، خمسهٔ نظامی و اشعار امیرخسرو می‌خواندند و دانایان در نزد او دربارهٔ اشعار بزرگان یادشده، بحث می‌کردند. منازل و اقامتگاه‌های شعرا و شعردوستان نیز از دیگر مکان‌های برگزاری این محافل و مجالس ادبی بود. مثلاً حویلی (خانه) ملامبارک ناگوری (ــ ۱۰۰۱ق) پدر فیضی در لاهور، محفلی بود که شعرای هندوستان، ایران و مولتان در آن گرد می‌آمدند، مصرعی طرح می‌کردند و شعرا به پیروی از آن مصرع، غزل می‌سرودند. روزی در یکی از محافل منزل ملا مبارک این مصرع «دچار شد گهی با من آن جوان تنها» طرح شد و مولوی رکن‌الدین نورمحلی، متخلص به مکمل، که در آن مجلس حضور دشت، غزلی با این مطلع برخواند: «زدیم بر صف مژگان جان‌ستان تنها ــ طرف شدیم به این لشکر گران تنها.» قاعدهٔ

سرایش غزل طرحی، آن است که معمولاً شعرا، نخست طرحی را جلو می‌گذارند و بعد قافیه‌های آن را پیدا می‌کنند و در هر یک نظر می‌اندازند و برای هر یکی از آن‌ها، یعنی قوافی، جمله‌هایی مـی‌اندیشند و شـعری مـی‌سازند و رفـته‌رفته غـزل را تـمام مـی‌کنند.» در ایـن مـحفل‌های ادبـی بـه اصـلاح شـعر نـیز می‌پرداختند، چنان‌که در همین مجلس مبارک‌خان، پادری پالیز، راهب مسیحی، غزلی از خود را برای اصلاح نزد مکمل برد. از نامه‌ای که ابوالفیض فیضی (۹۵۴ ــ ۱۰۰۴ق)، مـلک‌الشـعرای دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) از لاهور بـه شیخ جمال‌الدین ساکن کالپی می‌نویسد که «دیگر درین شـهر هنگامهٔ شعر بسیار گرم است. طبایع را جلای دیگر است. فقیر خود ترک صحبت گرفته خلوت‌گزین است» دانسته می‌شود که فیضی در مجالس ادبی شرکت می‌کرده یا خود مجالس ادبی بر پا می‌ساخته است. شبلی نعمانی در شعرالعجم آورده که فیضی با ظهوری و ملک قمی انجمن مـی‌کرده است. بـاز از ایـن کـتاب دانسته می‌شود که فیضی طرح غزل می‌کرده است، زیرا شـبلی بیتی از صائب یاد کرده که وی از روی طرح فیضی گفته است و آن بیت این است: «این آن غزل که فیضی شیرین کلام گفت ــ در دیده‌ام خلیده و در دل شکسته است.» بـرخـی از امـرای دولت شاعر یا شعردوست بودند و در منازل ایشان نیز بزم‌هـا بـر پـا می‌شد، شعرا منظومه‌های خود را می‌خواندند و حاضران آن‌ها را تحسین و تقدیر می‌کردند و گـاهی هـم ایـراد مـی‌گرفتند. در روزگار جلال‌الدین اکبر، حکیم ابوالفتح گـیلانی (ــ ۹۹۷ق) و عـبدالرحـیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) امـرای مـعتبر و مـقتدری بودند که در منازل ایشان مـجالس شـعرخـوانـی بـرپـا مـی‌شد. عبدالرحیم از کودکی در مجالس ادبی شرکت می‌کرد. صـاحب مآثر رحیمی در احوال عبدالرحیم خان‌خانان می‌نویسد: «... از این سپه‌سالار عالی‌مقدار [عبدالرحیم‌خان] استماع رفت کـه... بـه یاری طبع وقاد گاهی که غزلی در میانهٔ مستعدان طرح می‌شد، من نیز به گفتن آن جرأت می‌نمودم و با استادان فن دم مساوات می‌زدم.» عبدالرحیم از مشوقان شعر و ادب فارسی و پشـتیبان شاعران و هنرمندان بود و مجالس شعر و ادب بر پا می‌ساخت، حتی گاهی اشعارشان را نقد و بررسی می‌کرد، گه‌گاه مصرع‌هایی بـه طـرح مـی‌انـداخت و شـعرا بـه تـتبع آن بـه سـخن‌سرایـی می‌پرداختند. روزی عبدالرحیم خان‌خانان در دستگاه خود این مطلع از غزلی از سعدی را «شب فراق که داند که تا سحر چـند است ــ مگر کسی که به زندان عشق در بند است» مطرح کرد، هر کدام از شاعران، چون ملا شکیبی، مـلا نـظیری و یـوقلی‌بیگ انیسی که در ملازمت ایشان بودند، غزلی سرودند و آن را به نام عبدالرحیم مزین ساختند. عبدالرحیم نیز در تتبع آن غزل چنین سرود: «شمار شوق ندانسته‌ام که تا چند است ــ جز این قدر که دلم سخت آرزومند است.» عـرفی شـیرازی (ــ ۹۹۹ق) نـیز از رونق‌دهندگان بزم خان‌خانان بود. کامی سبزواری هم با شعرای یادشده مجالست و معاشرت داشت و شعرهای خود را بر ایشان می‌خواند و از آنان تحسین و آفرین مـی‌شنید. در ۱۰۲۳ق کـه عبدالباقی نهاوندی از قدرت بی‌انـدازهٔ ولایت‌داران در ایـران و کشته‌شدن برادرش نگران بود، راهی هند شد، اما پیش از رفتن، در برابر غزل طرحی خـان‌خانان کـه دیگـران هـم در بـرابـر آن، غزل‌هایی سروده بودند، غزلی به این مطلع سرود: «تا بـه کـی غلطم به خون دیده مژگان نیستم ــ تا به کی سوزن به حسرت داغ حرمان نیستم» و بـرای خـان‌خانان فـرستاد. وی چـون بـه شبه‌قاره رسید، بـا استقبالی گـرم روبـه‌رو شـد و در مـلازمت خان‌خانان درآمد. جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) نیز بـه استقبال از غزل‌های طرحی خان‌خانان شـعر مـی‌سروده است. روزی جهانگیرشاه با بندگانش در باغی نشسته بود، هوا نیز ابری و هنگام باده‌نوشی بود، جهانگیرشاه فی‌البدیهه به پیروی از این مصرع طرح خان‌خانان از ملا جامی «بهر یک گل منت صد خار می‌باید کشید» این مطلع را سـرود: «جـام مـی را بـر رخ گـلزار می‌باید کشید ــ ابـر بسـیار است مـی بسـیار مـی‌باید کشید.» جهانگیر نیز محافل شعر و ادب بر پا می‌کرد، حتی در نقد اشعار ذوق و مهارت بسیار از خود نشان می‌داد و پاره‌ای از آن‌ها را در تـوزک جـهانگیری یـاد کـرده است. نـورجـهان‌بیگم، هـمسر جهانگیرشاه با نواب قاسم‌خان، شوهر خواهر نورجهان‌بیگم و از امـرای بـزرگ جـهانگیرشاه، مـناظره و مشاعرهٔ بسیار داشت. نورجهان چندان وی را در فن شعر مسلم نمی‌دانست، تا آن‌کـه طرح غزلی تازه در میان آمد و شعرای پایتخت از سرودن غزلی همپایهٔ آن درماندند و قاسم‌خان سه بیت در تـتبع آن سـرود و برای بیگم فرستاد و از آن هنگام بود که بیگم به قدرت شاعری قاسم ایمان آورد. نورجهان با کلیم کاشانی نیز مشاعره می‌کرد و داستان مشاعرهٔ آن دو بسیار معروف است. نورجهان معتقد به شاعری او نبود و از بیشتر اشعار او خرده می‌گرفت. روزی کلیم این بیت را که در آن دقت کرده بود تا جـای هـیچ سـخن بـاقی نگذارد، برای بیگم فرستاد: «ز شـرم آب شـدم آب را شکسـتی نیست ــ به حیرتم که مرا روزگار چون بشکست.» بیگم در زیر آن

انجمن‌های ادبی فارسی در شبه‌قاره

نوشت که «یخ بسته شکسته است.» آورده‌اند که پس از آن طالب ترک مشاعره کرد. خانهٔ ظفرخان احسن (۱۰۱۴ ــ ۱۰۷۳ق) شاعر و دولتمرد ایرانی‌تبار هندی، در کشمیر انجمن شاعران و شعردوستان بود و در آن انجمن به شعرخوانی و مشاعره می‌پرداختند. ظفرخان شعری را به اقتراح می‌گذاشت و شعرا در آن طبع‌آزمایی می‌کردند و در سخن‌سرایی از یکدیگر گوی سبقت می‌بردند. چنان که از دیوان محسن فانی (ــ ۱۰۸۱ / ۱۰۸۲ق) برمی‌آید: «ظفرخان... شعرای بزرگ آن زمان چون کلیم کاشانی، صائب تبریزی، قدسی مشهدی و جز آن‌ها را با خود به کشمیر برد و در آن‌جا برای اولین‌بار محافل گرم مشاعرهٔ غزل فارسی را، مانند مجالس مشاعره‌هایی که در دربار دهلی رواج داشت، ترتیب داد. امرا و حکمرانان بعد سنتی را که وی پایه گذاشته بود زنده نگاه داشتند و بازار شعر فارسی تقریباً تا قرن بیستم در کشمیر رونق داشت.» محسن فانی نیز از کسانی بود که چنین مجالسی در خانه‌اش ترتیب می‌داد. گاهی دیده می‌شد که در این محافل شعری، مشاعره به مشاجره تبدیل می‌شد، چنان که روزی در مجلس ظفرخان، میرزا صائب و ابوطالب کلیم از اشعار خود می‌خواندند که ظفرخان گفت بیتی در وصف لبی که زخم دندان داشته باشد طرح باید کرد. نخست کلیم این مطلع بر بدیهه گفت: «زخم دندان خوب‌تر کرد آن لب پرخنده را ــ حجت آری بیش می‌باشد عقیق کنده را.» اهل مجلس تحسین و آفرین کردند. میرزا صائب این بیت خواند: «باشد به لبش نشان دندان ــ نقشی که به مدعا نشیند.» مجلسیان باز تحسین کردند. کلیم تاب نیاورده گفت: «پیش این جوهریانی که در این بازارند ــ قیمت رشته فزون‌تر بود از گوهر ما.» میرزا صائب به خود پیچید و این شعر گفت: «تیره‌بختی بین که می‌خواهد کلیم بی‌زبان ــ پیش شمع طور اظهار زبان‌دانی کند.» کلیم دست به خنجر گذاشت. میرزا نیز آمادهٔ جنگ شد. ظفرخان گفت آخر این عرصهٔ اشعار است نه میدان کارزار و آن دو را با هم صلح داد. منزل صائب نیز محل اجتماع ادیبان و شاعران آزموده یا نوآموز روزگار و بزرگانی از طبقات مختلف بود. گاه برخی از مشاعره‌ها به هجو می‌انجامید. ملا شیدای فتحپوری (سدهٔ یازدهم هجری) از شعرای دربار شاهزاده شاه‌جهان بود که در محافل شعر آن به هجو و طعن شعرای آن‌جا می‌پرداخت. در این دوره شاعران فارسی‌گویی که از ایران به هند کوچیده بودند، بالاترین جایگاه را در انجمن شاعران دربار گورکانی داشتند و شاعران بومی هند را تا اندازه‌ای کوچک می‌شمردند و این شاید یکی از عللی بود

که شیدا را به هجو چنین شاعرانی بزرگ برمی‌انگیخت، چنان‌که روزی شیدا بر یک قصیدهٔ حاجی محمدجان قدسی اعتراض کرد و هر بیتش را جداگانه پاسخ گفت. به روایتی هجوها و درشت‌خویی‌های شیدا موجب شد تا روزی در گجرات مناظره و مباحثه‌ای میان ملافیروز، منشی سعدالله‌خان وزیراعظم شاه‌جهان و شیدا درگیرد که به شکست شیدا انجامید. والهٔ داغستانی دربارهٔ این مباحثه می‌نویسد: یک روز میان شیخ فیروز منشی و شیدا مناظره‌ای درگرفت که فیروز آن را با قلم خود در بیاضش چنین یاد کرده است: «در سال ۱۰۲۴ق وقتی جهانگیر در گجرات اقامت داشت، در شهر اکثراً مجالس شعرا و فضلا برگزار می‌شد. روزی از حسن اتفاق دوستانی مانند ملا انور لاهوری، ملا عطار، ملا مخترع و ملا طفیلی فتحپوری جایی جمع بودند که تصادفاً ملا شیدا در رسید. چون همه از لاف‌زنی و هرزه‌سرایی‌اش به جان آمده بودند و او اکثراً مضامین شعرای دیگر را به پیرایهٔ زیبا در اشعار خود بیان می‌کرد. بنابراین قرار شد که از او درخواست شود که بعضی از اشعارش را قرائت کند و از من [شیخ فیروز] که برخی از اشعار شعرای معاصر و متقدم را در یاد سپرده‌ام برای مناظره با او تقاضا شد. وقتی او به آن بزم که در حقیقت رزمگاه بود نزدیک آمد، دوستان از او استقبال کردند و در صدر مجلس نشاندند. همه فکر رسایش را ستودند و از وی تقاضا کردند که اشعارش را قرائت کند. شیدا پذیرفت و این شعر برخواند: "چیست دانی بادهٔ گلگون مصفا جوهری ــ حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری."» من گفتم این شعر از شعر رودکی بهتر است: "عشق را من پیمبرم لیکن ــ حُسن را آفریدگار تویی." او چین به جبین آورد، اما بدون آن‌که به گفتهٔ من اهمیتی داده باشد شعر دیگری خواند: "ز بس که کرده غمت بند بند در جگر ناخن ــ چو پشت ماهی‌ام از پای تا به سر ناخن." گفتم مضمون این مطلع از شعر غیاثای حلوایی است: "از بس که سینه کندم و ناخن درو نشست ــ چون پشت ماهی است سراپای سینه‌ام." بسیار ناراحت شده و بر فهم شعری این فقیر طعنه‌زنان شعری دیگر خواند: "گر به صحرا موفشانی داشت پر سنبل شود ــ ور به دریا رو بشویی خار ماهی گل شود." گفتم ملا کاتبی دویست سال پیش به حضرت سرکار رسیده بود: "گر به دریا افتد از عکس جمال او فروغ ــ خار ماهی آورد در قعر دریا بار گل."... خلاصه این که او چندین شعر دیگر نیز خواند که مأخذ هر کدام از آن‌ها گفته شد. بعد از این هر چه از او برای شعرخواندن الحاح شد، به جز سکوت جوابی نداد، تا

این که برخاست و از مجلس شد.» البته در درستی این مناظرهٔ بسیار معروف و پاسخ‌هایی که ملافیروز به شیدا داده است، تردید است. چون تذکرهٔ حسینی و تذکرهٔ گل رعنا نوشته‌اند که این واقعه در اجمیر رخ داده است. شاید راوی این واقعه شیخ فیروز است که با شیدا ضدیت داشته است. ممکن است که شیدا در مجلسی اشعارش را خوانده باشد و شیخ فیروز در برابر برخی از آن‌ها اشعار شعرای دیگر را عرضه کرده باشد، اما این که او بر دیگر اشعار شیدا بی‌درنگ استشهاد آورده باشد، محل تردید است. منزل افضل‌خان علامی، مخاطب به شکرالله شیرازی، دیوان کل شاه‌جهان، همواره محل اجتماع علما، فضلا و شعرا بود. میرزا عبدالقادر بیدل (ـ ۱۱۳۳ق) نیز که همواره از پشتیبانی افضل‌خان و پدرش نواب شکرالله‌خان برخوردار بود، در این مجالس حاضر می‌شد. میرزا عبدالقادر بیدل از کودکی در مجالس ادبی و مشاعره شرکت می‌کرد. خانهٔ میرزا ظریف، دایی بیدل که در حدیث و فقه استاد بود، محل اجتماع اهل علم و مباحثه بود. در یکی از آن مجالس که اعضای آن، مانند ملا درویش و واله هروی، همه سخنور و اهل شعر بودند بحثی دربارهٔ صنایع شعری درگرفت و سپس شعر منقوط (شعر یا نثری که تمام واژه‌های آن از حروف نقطه‌دار باشد) و غیر منقوط (به‌کار بردن حروف بی‌نقطه در شعر یا نثر) می‌گفتند و در صنعت رقطا (که در هر کلمه یک حرف نقطه‌دار و یکی بی‌نقطه به‌ترتیب آورند) و خفیا (که در سخن کلمه‌ای تمام نقطه‌دار و کلمه‌ای دیگر بی‌نقطه باشد) طبع‌آزمایی می‌کردند، بیدل فی‌البدیهه در صنعت مرکب و مفرد یک رباعی سرود که ستایش همگان را برانگیخت. در منزل کامگارخان فرزند جعفرخان عمدةالملک، وزیراعظم اورنگ‌زیب جلسات ادبی بر پا می‌شد و بیدل نیز که در آن هنگام جوانی بیش نبود، در آن جلسات شرکت می‌کرد. وی در یکی از این جلسات مقاله‌ای با نام «سرمهٔ اعتبار» خواند. در ۱۰۸۰ق که بیدل به سبب لشکرکشی‌های اورنگ‌زیب و برخاستن امنیت از اطراف مملکت از متهرا به دهلی رفته بود، در آن‌جا به انجمن ادبی استادان شعر که به مشاعره می‌پرداختند و طبع‌آزمایی می‌کردند، وارد شد. در آن مجلس به یاری فکر بلندش در اندک روزی شهرهٔ جمع شد. در سال‌هایی که در دهلی بود در میان جوامع ادبی دهلی شهرت بسیار یافته بود. خانه‌اش انجمن ارباب ذوق و شعر و ادب بود. بیدل روزها به مطالعه و سرایش شعر می‌پرداخت و شب‌ها در انجمنی که از شاعران، شعر دوستان و شاگردانش برپا می‌کرد، غزلی از دیوان خود می‌خواند و دیگر شاعران نیز شروع به‌خواندن اشعار خود می‌کردند. منزل میرزا در نظر شیفتگان علم و دانش و شعر پایگاه فرهنگ و مدنیت تلقی می‌شد، حتی شخصیت‌های نام‌آور و بلندپایگان شهر، مانند امیرالامرا سید حسین‌علی بارهه و میر قمرالدین پسر بزرگ سپه‌سالار عالمگیری غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ به خانهٔ میرزا آمد و شد می‌کردند. بندرابن داس خوشگو (ـ ۱۱۷۰ / ۱۱۷۵ق) که از شاگردان بیدل بود، در بیشتر این مجالس شبانه شرکت می‌کرد. بیدل در آن مجالس به تصحیح اشعار شاعران نیز می‌پرداخت. در رقعات بیدل آمده که حسین‌قلی‌خان بهادر، خان‌دوران، قیوم‌خان فدایی، صدرالدین‌خان و شکرالله‌خان از کسانی بودند که از وی اصلاح سخن می‌گرفتند. گه‌گاه برخی اظهارنظرها در این مجالس به رنجش خاطر و دل‌آزردگی می‌انجامید، چنان که گاه بیدل در اظهارنظر دربارهٔ اشعار دیگران بی‌پرده سخن می‌گفت. یکی از نامه‌های او به شکرالله‌خان گواه این سخن است و بیدل در آن نامه از این که شعر شکرالله‌خان را نپسندیده و باعث رنجش خاطرش شده است، پوزش می‌خواهد. جعفر زتلی نیز در مجالس بیدل شرکت می‌کرد. شاگردان، شاعران و دوستداران بیدل سال‌ها پس از درگذشتش در برگزاری مراسم عرس بیدل، یعنی سالگرد درگذشتش بر مزار وی گرد می‌آمدند، کلیاتش را که به خط خودش بود، می‌آوردند و اشعاری از آن می‌خواندند. داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) پسر شاه‌جهان نیز طرح غزل می‌کرد. روزی این شعر را طرح کرد: «تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار ـ قطره تا می می‌تواند شد چرا گوهر شود.» هر یک از حضار موافق طبع خود در پاسخ آن تلاش کردند. شاهزاده نیز این بیت رساند: «سلطنت سهل است خود را آشنای فقر کن ـ قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود.» گاه برخی از مشاعره‌ها برای رفع اتهام شاعری از سرقت شعر شاعری دیگر بود، چنان که روزی محمدافضل سرخوش (ـ ۱۱۲۶ق) به میان‌ناصرعلی گفت که «بعضی اعزه گویند که مسودهٔ اشعار ملا ندیم به دست ناصرعلی افتاده و اشعار آن را به نام خود می‌خواند. [ناصرعلی] گفت امتحان شاعر، طرح غزل است بیایید با هم طرح غزل کنیم.» این غزل در پیش بود: «آب استاده است و آفتاب استاده است» و هر دو مطلعی به بدیهه گفتند. سرخوش سرود: «تن ز اشکم تا به گردن روی آب استاده است ـ سر به روی تن عیان همچو حباب استاده است.» میان‌ناصرعلی نیز پاسخ مدعیان را با این مطلع ادا کرد: «اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس ـ خیمهٔ افلاک بی‌چوب و طناب استاده

انجمن‌های ادبی فارسی در شبه‌قاره

است.» میرمحمداحسن ایجاد (ــ ۱۱۳۳ق) نیز در انجمن‌های ادبی دهلی شرکت داشت و غزل‌های طرحی را به قدرت و سامان تمام به پایان می‌رساند. محمد روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) از شاهان گورکانی هم مجالس شعرخوانی بر پا می‌کرد و در آن شاهنامه، خمسهٔ نظامی، اشعار خاقانی، انوری و امیرخسرو می‌خواندند. نواب سیف‌الدوله عبدالصمدخان بهادر، حاکم لاهور، شخصی کمال‌دوست و شاعرنواز و شعرفهم بود و دستگاه خود را مجمع شعرا و نویسندگان و اهل ادب ساخته بود و در آن مجالس مشاعره بر پا می‌کرد. میر معصوم وجدان لاهوری، مخاطب به عالی‌نسب‌خان (ــ ۱۱۶۰ق) پسر محمدزمان راسخ لاهوری از ملازمان این نواب و سرخیل آن جماعت اهل مشاعره بود. در این مجالس غزلی را به طرح می‌انداختند و شاعرانی چون عبدالحکیم حاکم، میان‌نورالدین واقف، وجدان لاهوری و میرزین‌العابدین عاطر در آن مضمون یا ردیف یا قافیهٔ غزل طرحی، قدرت‌نمایی می‌کردند. وجدان با شاه‌آفرین و میرمحمدعلی رایج نیز همطرح بوده است. هنگامی که اشعار میان‌نورالدین واقف (ــ ۱۱۹۰ق) پسر قاضی امانت‌الله که به قضای پرگنهٔ بتاله از توابع لاهور مشغول بود به بندرابن‌داس خوشگو، مؤلف سفینهٔ خوشگو رسید، وی برای دیدار واقف به بتاله شتافت و یک سال و نیم در خانه‌اش اقامت گزید. قاضی و قاضی‌زاده به اعزاز و احترام بسیار با وی رفتار می‌کردند. خوشگو این هنگام را به خوشی و همطرحی با واقف گذراند. واقف این دو بیت را در همطرحی غزل با بندر ابن داس سرود: «به‌چشم یار در بیگانگی هم چشم افتاده است ــ در این وادی دلم خود را ز آهو کم نمی‌داند / چو ابر تیره کو گرید شب و روز از تمنایش ــ که چشم سرمه را هم در حیا محرم نمی‌داند.» روزی در دهلی میان شیخ علی حزین لاهوری و نورالدین واقف لاهوری مشاعره درگرفت. در آن هنگام حزین، واقف را به نام نمی‌شناخت، اما اشعار وی را در اصفهان بسیار از زبان مردم شنیده بود. حزین از وی پرسید که «تو از واقف لاهوری واقفی، واقف گفت بلی من واقفم و چون شیخ معلوم کرد که واقف همین است برخاست و بغلگیر شد و گفت الحمدلله ترا دیدم که از مدت مشتاق لقایت بودم و بدین لطیفه که «من واقفم» آفرین‌ها کرد.» خوشگو در مشاعره‌ها و محافل ادبی که در منزل میرزا بیدل و سعدالله گلشن برهانپوری (ــ ۱۱۴۱ق) برپا می‌شد، حضور می‌یافت و منزل وی نیز محفل شعرای معروف آن روزگار بود. شاه عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۰۲ق) نیز شاعر بود و آفتاب تخلص می‌کرد. نصرالله خویشگی، مؤلف گلشن همیشه‌بهار می‌نویسد که آفتاب ملاذالشعرا و ملجأ علما بود و به موجب آن «گاه‌گاه اهل سخن در حضرت او نرد مشاعره می‌باختند و اعلی‌حضرت به ایشان موافقت نیز می‌ساختند، سخنوران زمان صله و انعام بی‌شمار می‌یافتند.» میرزا محمدسلیمان شکوه فرزند شاه‌عالم دوم هم ذوق شعرگویی داشت و مجالس مشاعره برپا می‌کرد و شعرا در خدمت او به مشاعره می‌پرداختند. مصحفی نیز یکی از حاضران آن مجالس بود. دستگاه نواب محمدیارخان فرزند نواب علی‌محمدخان، نواب تانده نیز از جمله دستگاه‌هایی بود که در آن محافل ادبی برپا می‌شد و فدوی لاهوری، میر محمد نعیم، پروانه علی‌شاه مرادآبادی، میان‌عشرت هزال و حکیم کبیر صاحب از شاعرانی بودند که از قدیم در خدمتش بودند. شیخ غلام مصحفی همدانی (ــ ۱۲۴۰ق) نیز از حاضران مجلس او بود و هر گاه که در آن مجلس غزل طرح می‌کردند، وی به نیکی به سرانجامش می‌رساند. مصحفی در دیگر محافل نیز شرکت می‌کرد، از جمله در محفل مشاعره‌ای که در منزل میرزا جعفرنامی برپا بود. محمدحسین قتیل لاهوری و میرنصیر دهلوی هم در آن مجلس حاضر می‌شدند. بعدها منزل مصحفی نیز محفل شعرای معروف آن روزگار شد. روزی شیخ امام‌بخش ناسخ لکنویی، از شعرای معروف روزگار، به دیدار مصحفی در خانه‌اش رفت و او را سرگرم اصلاح اشعار شعرا و تدریس گل کشتی میر نجات اصفهانی دید. در دربارهای فرمانروایان تالپوران سند (۱۱۹۸ ــ ۱۲۶۳ق) نیز محافل و مجالس ادبی برپا می‌شد. انجمن‌های ادبی پس از نماز شام بر پا می‌شد و تا نیمه‌شب ادامه داشت و در آن به‌خواندن اشعار سعدی و حافظ و به‌ویژه شاهنامه می‌پرداختند. در کلکته نیز محافل ادبی رونقی تمام داشت. جلسات ادبی با حضور ادیبان و سخنوران تشکیل می‌شد و شاعران موضوع‌های مختلف شعری را به اقتراح می‌گذاشتند. در ۱۲۴۹ق که اسدالله غالب دهلوی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۵ق) به کلکته رفت تا دربارهٔ افزایش مبلغ راتبه‌اش که پس از درگذشت عمویش از عمال انگلیسی دریافت می‌کرد، گفت‌وگو کند، در یکی از آن جلسات ادبی که با حضور پنج‌هزار شاعر و ادیب دربارهٔ معرفی بهترین شاعران فارسی‌گوی هند ترتیب یافته بود، شرکت کرد. مردم کلکته قتیل لاهوری (ــ ۱۲۳۳ق) و واقف لاهوری / بتالوی را استاد مسلم می‌دانستند و کلام آنان را سند می‌شمردند و با افتخار از آنان پیروی می‌کردند، اما غالب بر این

عقیده پای می‌فشرد که جز امیرخسرو دهلوی (- ۷۲۵ق) و گاهی هم فیضی (- ۱۰۰۴ق) هیچ شاعر هندی‌تبار در خور اعتنا نیست. به‌سبب این اعتقاد همهٔ شاعران کلکته به مخالفت با غالب برخاستند و در هر مجلس به او اعتراض کردند، حتی بر غزلی که در آن مجلس خوانده بود، چند ایراد شعری گرفتند. نزاع آن‌ها در حال بالاگرفتن بود که با میانگیری علی‌اکبرخان برطرف شد. غالب بار دیگر با نوشتن قاطع برهان در برخی محافل ادبی ناخرسندی و قیل‌وقال ایجاد کرد و رسایل و وجیزه‌های متعدد در مخالفت با وی منتشر شد. منزل او نیز محفل یاران و سخنوران بود. در سالروز درگذشت غالب، انجمن‌های ادبی در تمام شهرهای بزرگ جلساتی تشکیل می‌دهند و ادبا و ناقدان شعر دربارهٔ خدمات ادبی و شعری غالب سخن‌رانی ایراد می‌کنند. غلام غوث‌خان بهادر اعظم مدراسی (۱۲۳۹ - ۱۲۷۲ق)، آخرین نواب آرکات، در ۱۲۶۲ق انجمنی ادبی به‌نام مجلس مشاعره به راه انداخت که هفته‌ای یک‌بار تشکیل می‌شد. ریاست جلسات با مولوی محمدحسین‌خان قادری، متخلص به راقم و مخاطب به شیرین سخن‌خان بهادر، و داوری مشاعره با دو تن، یعنی قدرت گوپاموی، مؤلف تذکرهٔ نتایج‌الافکار و مولوی میران محی‌الدین واقف بود. سید محمد، متخلص به خالص، مقام منشیگری مجلس مشاعره را به عهده داشت. شرکت در این مجلس بی‌اجازهٔ نواب غلام غوث‌خان امکان نداشت. پیش از تشکیل آن، مصرع طرح را اعلام می‌کردند. تنها شاعرانی که اجازهٔ حضور در این مجلس را داشتند مجاز به خواندن شعر خود بودند. حضار مجلس از نواب اجازه داشتند تا اعتراض یا ایراد خود را بر شعری مطرح کنند. اگر دربارهٔ مسئله‌ای بحث و مباحثه به درازا می‌کشید، رئیس مجلس نظر خود را ابراز می‌کرد، اما اگر با وجود مداخلهٔ رئیس مجلس مسئله حل نمی‌شد، به‌نواب اعظم مراجعه می‌کردند و سرانجام همه رأی نواب را می‌پذیرفتند. گذشته از حضار و شرکت‌کنندگان، مستخدمان نیز با لباس‌های آراسته برای خدمت حاضر می‌شدند. از شرکت‌کنندگان مجلس با خوردنی‌ها و نوشابه‌های متنوع و گوناگون پذیرایی مفصل کردند. سید مرتضی بینش این مجلس را در یک رباعی تحسین و تجلیل کرده است: «گفتم غزل این بزم سخن را به مثل - هر یک بیتش خوش است بی‌عیب و خلل / شد مطلع او اعظم و مقطع راقم - واقف و قدرت دو فرد چیده ز غزل.» گاه برخی مباحثات مجلس مشاعره به قدری بی‌منطق می‌شد و ناراحتی و رنجش خاطر به بار می‌آورد که شاعری که از او انتقاد شده، مجلس را ترک می‌کرد. مثلاً بینش دربارهٔ سید ابوسعید، متخلص به والا، نوشته است: «در مشاعرهٔ حضرت ظل‌الهی دو سه بار غزل طرحی آورد. چون بعضی از اهل مشاعره بر کلام او جرح نمودند، طبع غیورش نپسندید، با واقف که حَکَم اول مشاعره بود، مباحثهٔ سخت کرد، دیگر به مشاعره نیامد.» وی همچنین دربارهٔ برادر بزرگ خود، ثاقب نوشته است: «روزی در مشاعرهٔ بندگان عالی، غزل خویش می‌خواند، چون به این بیت رسید: «ز فرط آبرو مانند آتش سرکشی دارد - اگر خاکم کند بر باد زلف عنبر افشانی»، واقف که حَکَم مشاعره بود فرمود که در اشعار شما رعایت لفظی بیشتر می‌باشد، مگر در این بیت رعایت عنبر نکرده‌اید. ثاقب بعد اندک تأملی سربرآورد و گفت که اگر حرف شرط است، در مشام نازک‌دماغان بویی از مناسبت می‌دارد و این قدر رعایت کافی است. جناب بندگان عالی، جواب بی‌ساختهٔ او را پسندیدند و بارها به‌زبان درفشان بندگان عالی مورد تحسین شد.» در مجلس مشاعره انتقاد بی‌جا قابل تحمل نبود. مولوی محمدواصف، تذکره‌ای به نام معدن‌الجواهر نوشت و در آن اشعار ناصرعلی سرهندی را مسخره کرد. نواب اعظم این عمل واصف را نپسندید و او را از مجلس مشاعره بیرون کرد، اما تنها به این کار بسنده نکرد و در تذکرهٔ خود به‌نام گلزار اعظم به اعتراضات واصف پاسخ‌های مدللی داد. رئیس مجلس مشاعره، شیرین‌سخن‌خان راقم در پاسخ اعتراضات واصف، رساله‌ای با عنوان ذوالفقارعلی نوشت، چون تذکرهٔ واصف انتشار نیافت، رسالهٔ راقم نیز منتشر نشد. در سبب منحل‌شدن این مجلس مشاعره، بینش در شرح حال جوهر آورده است. هنگامی که جوهر به مجلس مشاعره وارد شد، چون وجودش نحس بوده است، این مجلس دیگر هیچ‌گاه تشکیل نشد و به‌سبب این رویداد مردم از راه ظرافت او را جوهر زمرد رقم خواندند. در محضر بهادرشاه ظفر، آخرین پادشاه تیموریان هند (۱۲۵۳ - ۱۲۷۴ق) نیز بزم مشاعره برپا می‌شد. فرزندان تیپوسلطان (۱۱۶۳ - ۱۲۱۴ق)، پادشاه میسور هم اهل علم و ادب و از برپاکنندگان محافل ادبی و شرکت‌کنندگان در آن انجمن‌ها بودند. آنان در پی شورش نظامی ۱۲۲۱ق از دژ ویلور که به دست انگلیسیان در آن دربند بودند، به کلکته در بنگال غربی فرستاده و در محلی به نام تالی گنج در آن ایالت ساکن شدند. اقامتگاه سلطان شکرالله پسر تیپوسلطان در کلکته مهد علم و ادب بود. وی شاگردانی داشت که از او اصلاح سخن می‌گرفتند. در

انجمن‌های ادبی فارسی در شبه‌قاره

۱۲۸۰ق در کلکته نواب عبداللطیف‌نامی انجمنی به‌نام انجمن ادبی محمدی تشکیل داد. هدف آن بیداری و آگاهی جامعهٔ مسلمان در هند بود. این انجمن از اعظم‌الدین، متخلص به سلطان، فرزند دیگر تیپو خواست تا مقاله‌ای دربارهٔ تاریخ و تحول زبان فارسی در شبه‌قاره در جلسهٔ مربوط بخواند، وی یک مثنوی با نام «عرض حال زبان پارسی» سرود و در جلسه خواند. شاهزاده محمد جلال‌الدین نوهٔ دیگر تیپوسلطان نیز مردی علم‌دوست و علم‌پرور بود و شبانه‌روز محافل علمی و مذاکره در اظهار نظر و انتقاد بر کتب فارسی، عربی، انگلیسی، سنسکریت و نحوهٔ تدریس برپا می‌کرد. مولانا عبیدالله عبیدی منیدنی‌پوری از نواحی بنگال (۱۲۵۰ ـ ۱۳۰۲ق)، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره، سه سال در این محافل علمی و ادبی با شاهزاده محمد جلال‌الدین همکاری داشت. پس از آنکه انگلیسی‌ها هند را به تصرف خود درآوردند، برای آشنایی با احوال، ادیان و زبان‌های گوناگون جامعهٔ هند دست به اقداماتی زدند. یکی از این اقدامات تشکیل انجمن‌های آسیایی بود. مسلم است که انگلیسی‌ها در این کار مقاصد سیاسی داشتند و از راه انجمن‌های آسیایی اغراض سیاسی خود را پیش می‌بردند. قدیم‌ترین این انجمن‌ها، انجمن آسیایی باتاویا است که در ۱۱۹۶ق / ۱۷۸۱م تشکیل شد. پس از آن انجمن آسیایی بنگال است که در ۱۱۹۹ق به دست وارن هیستینگز و با همکاری و ریاست ویلیام جونز، خاورشناس، حقوق‌دان، زبان‌شناس، منتقد، مترجم و شاعر انگلیسی (۱۷۴۶ ـ ۱۷۹۴م) در کلکته به وجود آمد. این انجمن از معتبرترین و پرآوازه‌ترین انجمن‌های فرهنگی در جهان به شمار می‌آید و از بزرگ‌ترین انجمن‌های علمی و ادبی است که تاکنون در آسیا بنیاد شده است. هدف آن خدمت به جهان دانش و فرهنگ و ادبیات خاور و پژوهش‌های خاورشناختی، از جمله در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی است. کتابخانهٔ انجمن هزاران جلد کتاب چاپی و خطی به زبان‌های فارسی، عربی، هندی، سنسکریت و انگلیسی دارد. نشریهٔ این انجمن تحقیقات آسیایی (*Asiatic Researches*) نام دارد. جماعتی از کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس و مردمان انگلیسی نیز به یادگیری فارسی علاقه نشان می‌دادند. آنان به خوبی پی برده بودند که فارسی وسیلهٔ ارتباط و تفاهم با طبقات فهیم و برگزیدهٔ جامعهٔ هند است و تنها از راه این زبان است که می‌توان در اجتماعات علمی و ادبی نفوذ کرد. شرایط آن روز جامعهٔ هند نیز اقتضا می‌کرده که دانشمندان و فضلای برجسته و دولتمردان طراز اول شبه‌قاره فارسی بدانند و در محاوره و مکاتبه از آن استفاده کنند. بنابراین، گروهی از انگلیسی‌ها به نیاز یا اقتضای محیط در این دوره به زبان فارسی روی آوردند. شماری از اینان انگیزهٔ سیاسی، برخی اجتماعی و گروهی نیز انگیزهٔ اقتصادی داشتند. بدین‌گونه در اواخر سدهٔ هجدهم میلادی محافل و مجالس انگلیسی‌های فارسی‌دان مجال ظهور یافت. یکی از این مجالس که در دهلی بر پا می‌شد، نخستین جلسهٔ آن در ششم ربیع‌الاول ۱۲۰۴ق برگزار شده است. نخستین مدیر این مجلس سرگرد باری‌کلوس و محرر و گردآورندهٔ بیانات حاضران جلسه نیز امین‌الدین علی‌خان بود. یکی از دلایل توجه انگلیسی‌ها به‌فارسی در اواخر سدهٔ هجدهم آن است که فارسی در دادگاه‌ها، سازمان‌های اداری، بازرگانی و حکومت کاربرد داشت و طبیعتاً دادرسان انگلیسی و مأموران شرکت به آموزش فارسی نیاز پیدا می‌کردند. بنابراین، یکی از نهادهایی که می‌توانست به انگلیسیان کمک کند، تشکیل محافل و مجالس فارسی‌آموزی بود. در ۱۲۱۹ق انجمن دیگری در بمبئی با نام انجمن ادبی آسیا به ریاست جمیز ماکنستون و در ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۵م نیز انجمن مدرس تأسیس شد. میانهٔ سدهٔ سیزدهم هجری افول تدریجی روشنایی چراغ زبان و ادب فارسی و رواج هرچه بیشتر زبان و شعر و ادب اردو بود و تأثیر آن در انجمن‌های ادبی به خوبی دیده می‌شود، چنان‌که شمار اردوسرایان در انجمن‌های شعر فارسی بیش از فارسی‌گویان شد. در این‌باره خواجه عزیزالدین عزیز کشمیری لکنویی نوشته است: «از یک سال راجه سکهراج بهادر طرح مشاعره انداخته‌اند. چند مشاعره گذشته است. چهار مجلس تخمیناً قرار داده‌اند، هجوم اردوگویان است، فارسی‌گویان کمترند.» مصحفی نیز در تذکرهٔ هندی‌گویان چنین آورده است: «به مقتضای رواج زمانه آخر کار خود را مصروف به ریخته‌گویی [اردو] داشته. برای این که رواج شعر فارسی در هندوستان به نسبت ریخته کم است و ریخته هم فی زمانه به پایهٔ اعلای فارسی رسیده و بلکه از او بهتر گردیده.» یکی از انجمن‌هایی که در آن اردوسرایان بیش از فارسی‌گویان بود، انجمنی بود که در عظیم‌آباد، مرکز پتنا در ایالت بهار برپا می‌شد. غزل‌های طرحی مجالس مشاعرهٔ عظیم‌آباد در مجموعه‌هایی با نام عمومی گلدسته، مانند گلدستهٔ عشرتی، گلدستهٔ انجمن رحمانی (۱۲۵۹ق)، گلدستهٔ بهار (۱۸۸۳م)، گلدستهٔ گلزار ارم (۱۳۰۶ق) از مؤلفی به‌نام شوخی از شاگردان غالب دهلوی، گلدستهٔ مشاعرهٔ داناپور (۱۸۷۹م)، از

نسیم داناپوری، گلدستهٔ تحفهٔ بهار (۱۸۹۷م) از حفیظ‌الدین احمد بلخی و گلدستهٔ نشاط آمده است. پس از آن انجمن‌های ادبی اردو نیز بر پا می‌شد. از جمله انجمن‌های اردو مجالس مشاعره‌ای بود که مصحفی در شاه‌جهان‌آباد به راه می‌انداخت؛ در آن مجالس شعر اردو خوانده و اصلاح می‌شد و شعرای اردوزبانی چون اکبر، جوش و جوان برای اصلاح شعر نزد مصحفی می‌رفتند. مصحفی هم در مجالس ادبی اردو شرکت می‌کرد. وی در یکی از این مجالس که در لکنو بر پا می‌شد، جعفرعلی حسرت، شاعر اردو زبان را دیده بود. البته شمع محافل ادبی فارسی در جای‌جای سرزمین شبه‌قاره، حتی پس از تأسیس پاکستان در ۱۹۴۷م هیچ‌گاه خاموش نشد، چنان‌که جگر کاظمی (۱۲۹۴ ـ ۱۳۹۲ق) شاعر پیشاوری، در دورهٔ اقامت کوتاهش در دهلی در محافل ادبی و شعر دهلی شرکت می‌کرد و غزل می‌خواند. از جمله در محفلی در محلهٔ لال‌کنوال در دهلی که به ریاست فصیح‌الملک داغ دهلوی، شاعر دربار رامپور و حیدرآباد و علامه اقبال لاهوری برگزار شده بود، غزلی خواند و داغ دهلوی او را تحسین و تقدیر کرد. وی در ۱۸۹۷م که به پیشاور بازگشت، در مرکز شعرای پیشاور که در مغازهٔ غلام‌حسین مسگر بر پا می‌شد و شعرای فارسی، اردو و هندکو (زبان محلی پیشاور)، مانند سائین احمدعلی، مسجدی شاه‌خادم، خان‌محمدخان عاصی، عبدالحمید مدبر، منشی غلام جیلانی، میرزا عباس، میرزا غلام‌حیدر و میرزا علی‌محمد در آن شرکت داشتند، حاضر می‌شد و شعر می‌خواند. در ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م به کوشش او و سردار عبدالرب نشتر انجمنی در پیشاور به نام بزم سخن تشکیل شد. نشتر به ریاست و جگر به معاونت آن انجمن رسید. در این انجمن که ماهی یک بار تشکیل شد، گویندگان پیشاور به فارسی و اردو شعر می‌سرودند، کلامشان به کوشش استادان نقد و تصحیح می‌شد؛ از این بابت جلسات انجمن در ضمن تربیت، برای نوشاعران نیز مشق به‌شمار می‌رفت. در هر جلسه برای جلسهٔ آینده مصرعی را به طرح می‌انداختند تا گویندگان در چهارچوب وزن و قافیه و ردیف آن غزلی بگویند. بدین‌ترتیب، این انجمن در پیشبرد شعر و ادب فارسی و اردو در پیشاور نقشی مهم داشت. جگر تا ۱۳۵۴ق که چند شاعر نوجوان اردوزبان، مثل سید ضیای جعفری (۱۹۰۵ ـ ۱۹۷۰م)، عبدالودود قمر، نذیر میرزا برلاس، سید فارغ بخاری، ابوالاخلاص خالص مکی، سید مبارک حسین عاجز و سید شاکر بغدادی انجمنی به‌نام دایرهٔ ادبیه تشکیل دادند، به بزم سخن وابستگی داشت، اما پس از آن به همراه دوستانش از بزم سخن به دایرهٔ ادبیه پیوست و تا هنگام مرگ سرپرست این انجمن بود. دایرهٔ ادبیه خدمات گران‌بهایی در راه پیشرفت زبان و ادب فارسی و اردو در ایالات سرحد انجام داد. میان این دو انجمن ادبی پیشاور رقابت ادبی سختی هم حاکم بود. دکان رفوگری میرزا رضا حسین همدانی (۱۹۱۵م ـ   ) شاعر فارسی‌گوی معاصر پاکستانی، در پیشاور که محفل شعرا و نویسندگان و دوست‌داران شعر و ادب بود، چندان محل قیل و قال هواداران این دو انجمن شده بود که میرزا رضا مجبور شد تا دکان را تعطیل کند. جگر در محفل مشاعرهٔ خانهٔ فرهنگ ایران در پیشاور که به کوشش غلام‌حسین ریاحی برپا شده بود نیز شرکت می‌کرد. ضیای جعفری نیز بعدها انجمن ترقی اردو را بنیاد گذاشت و به کوشش او این انجمن در مدتی کوتاه توجه عموم را به خود جلب کرد. سردار محمد یوسف‌خان پوپلزایی نخستین کسی بود که بنای مشاعرهٔ فارسی را در بلوچستان نهاد. او در حدود ۱۳۲۹ق این محافل مشاعره را در لورالائی (در بلوچستان) آغاز کرد. از رونق‌دهندگان این محافل در لورالائی می‌توان به عبدالحنان احقر، نبی‌بخش اسد، چراغ‌الدین چراغ، هرکرن داس هرکرن و عابدشاه عابد اشاره کرد. دین‌شاه ایرانی، مترجم زرتشتی ایرانی (۱۸۸۱ ـ ۱۹۳۸م) در ۱۹۱۸م / ۱۳۲۷ق با همکاری بهمرد نوشیروان یزدی و خسرو رشید فرسی‌آبادی، انجمن زرتشتیان ایرانی را در بمبئی بنیاد کرد و ریاست آن را نیز تا پایان عمر بر عهده داشت. وی در ۱۹۲۲م / ۱۳۴۱ق برای ایجاد روابط، میان ایران و پارسیان هند، انجمن دیگری در بمبئی به نام انجمن ایران‌لیگ تشکیل داد. از دیگر انجمن‌های زرتشتیان و ایرانیان مقیم در بمبئی می‌توان از راهنمای مزدیسنان سبا، سازمان جوانان زرتشتی، انجمن پارسیان نوساری و انجمن فتوت یزدیان نام برد که هرکدام به معرفی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی می‌پرداختند. انجمن ایران کلکته از دیگر انجمن‌هایی بود که در هند برپا می‌شد. نام اصلی و نخستین این مرکز فرهنگی، انجمن بزم ایران بود که در ۱۹۴۴م / ۱۳۶۴ق، محمداسحاق و گروهی از فارسی‌دوستان به منظور گسترش فرهنگ ایران و زبان فارسی آن را بنیاد نهادند. این انجمن در ترویج و اشاعهٔ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی فعالیت‌هایی چشمگیر کرد؛ توانست با چاپ کتاب‌ها و نشریات و برگزاری سمینارها و نشست‌های علمی و فرهنگی، بزرگداشت مفاخر فرهنگی و ملی ایران و هند و تشکیل دادن کلاس‌های آموزش فارسی به باروری زبان

فارسی و معرفی فرهنگ ایران یاری رساند. انجمن ایران، فصلنامه‌ای به‌نام *Indo-Iranica* منتشر می‌کند و این نشریه را برای مراکز علمی، تحقیقاتی و دانشگاهی کشورهای اروپایی و آسیایی و هند می‌فرستد. برخی از شماره‌های آن مخصوص بیرونی، ابن سینا، امیرخسرو، مولانا ابوالکلام آزاد، جواهر لعل نهرو، راجه رام موهن رای، رابیندرانات تاگور، ادوارد براون و ملاصدرا است که به چاپ رسیده‌اند. انجمن هند و ایران در دهلی نیز از انجمن‌هایی بود که با برگزاری کنگره، سمینار و سخنرانی، دادن جوایز به استادان هندی، دعوت از شخصیت‌های ایرانی و هندی در تحکیم پیوند دوستی و فرهنگی دو کشور بسیار مؤثر بود. این انجمن یک نشریه نیز انتشار می‌داد به نام نشریهٔ هند و ایران*. این نشریه به اخبار مسافرت مقامات فرهنگی دو کشور، فعالیت‌های انجمن و نیز گزارش‌ها و مقالاتی در باب ادبیات، هنر و تاریخ ایران توجه نشان می‌داد. در تمام مؤسسات تدریسی پاکستان که شامل مدارس قدیمی، دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها، اعم از دولتی یا ملی است، فارسی در سطوح مختلف جزو دروس محصلان است. شاگردان اردوی این کلاس‌ها هر از چندگاهی دور هم گرد می‌آیند و انجمنی به نام بزم ادبی / مجلس ادب فارسی تشکیل می‌دهند. شمار انجمن‌های فارسی در پاکستان به اندازهٔ شمار مؤسسات تدریسی آن مملکت است. اگر آمار را در این باره تنها به محافل دانشگاهی محدود کنیم، شمار انجمن‌های فارسی که پاره‌ای از آن‌ها ممکن است با بزم‌های اردو توأم باشد، به تنهایی در دانشکده‌های ادبیات بیش از چندین‌صد است. گروهی از مردم نیز در شهرهای مختلف پاکستان به‌سبب علاقهٔ شدیدی که به فارسی و ایران دارند، به تأسیس و تشکیل انجمن‌های ادبی فارسی و ایرانشناسی مبادرت ورزیده‌اند، مانند ۱ـ بزم اقبال: انجمن ادبی بزم اقبال به‌کوشش خواجه عبدالحمید عرفانی در دانشکدهٔ دولتی کویته به‌وجود آمد و از هنگام تشکیل پاکستان (۱۹۴۷م) در آن شهر آغاز به کار کرد. پس از چندی پرفسور آقاصادق نقوی، جانشین عبدالحمید عرفانی شد، تا آنکه در ۱۹۵۹م انعام‌الحق کوثر ادارهٔ آن را به عهده گرفت. از برنامه‌های این انجمن برگزاری جلسات سخنرانی و مسابقه‌های مقاله‌نویسی فارسی است؛ ۲ـ انجمن فرهنگی پاکستان و ایران: این انجمن در ۱۹۴۸م / ۱۳۶۸ق به ریاست ممتازحسن و به کوشش نخستین وابستهٔ فرهنگی ایران در پاکستان، مشایخ فریدنی و دیگر دوستداران ایران در کراچی تأسیس شد. تدریس زبان و ادبیات فارسی و خواندن اشعار فارسی و برگزاری جلسات ادبی و مشاعره از برنامه‌های انجمن بود. در این کلاس‌ها کسانی همچون داودپوتا شرکت داشتند. برگزاری انجمن پس از مشایخ فریدنی به‌دست الله‌بخش راجپوت استاد؛ ۳ـ انجمن ایرانیان پس از تقسیم شبه‌قاره و مهاجرت هزاران هزار نفر از شیعیان هند به کراچی، مهاجران شماری اتحادیه تشکیل دادند که انجمن ایرانیان نیز یکی از آن‌ها بود. این انجمن که سرآمد تمام انجمن‌های شیعیان کراچی به شمار می‌رفت، در ۱۹۵۰م / ۱۳۷۰ق به دست ایرانیان مقیم کراچی و به سرپرستی میرزا مهدی پویا شکل گرفت؛ ۴ـ اقبال آکادمی: در ۱۹۵۱م / ۱۳۷۱ق دولت پاکستان از راه مجلس شورای ملی آن کشور، مؤسسه‌ای به نام اقبال آکادمی تأسیس کرد. ریاست آن به عهدهٔ ممتاز حسن از فضلای آن دیار بود. ارگان علمی و تحقیقاتی این مؤسسه اقبال نام داشت که هر سه ماه یک‌بار به انگلیسی و اردو منتشر می‌شد. جلسات سالیانهٔ یادبود اقبال که هر ساله به همت این آکادمی در شهرهای مختلف پاکستان، به‌ویژه کراچی برگزار می‌شد، در حکم مهم‌ترین اجتماعات ادبی و فرهنگی آن مملکت است؛ ۵ـ انجمن فارسی: این انجمن در بهمن‌ماه ۱۳۷۵ق به کوشش استادان و دانشجویان بخش فارسی دانشگاه کراچی در همین دانشگاه تشکیل شد. این انجمن در مواقع مختلف به مناسبتی جلسات ادبی برگزار می‌کند؛ ۶ـ مجلس فارسی: محمد انعام‌الحق، رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته با همکاری پرفسور آقاصادق نقوی (۱۹۰۹ ـ ۱۹۷۷م)، چودری عطامحمد، پرفسور طاهر میرزا، پرفسور عالیزایی و صدها دانشجو و علاقه‌مند به زبان فارسی، انجمن مجلس فارسی را تأسیس کرد و در ۱۹۵۶م رسماً آن را گشود. در ۱۹۵۶م / ۱۳۷۶ق انجمنی هم به کوشش ثریا فخری، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی زنان کویته در آن دانشکده به وجود آمد؛ ۶ـ سازمان فارسی: در ۱۹۶۰م / ۱۳۸۰ق سید سبط حسن رضوی با یاری سرهنگ بابر و همسرش و با همکاری بسیاری از علاقه‌مندان به فارسی، این انجمن فرهنگی را در راولپندی، پایتخت آن هنگام پاکستان بنیاد ساخت. این انجمن به سرپرستی ممتاز حسن و به ریاست بانو بابر و به منظور توسعهٔ همبستگی‌های فرهنگی دو کشور آغاز به کار کرد. در این انجمن اشخاص عالی مقام و دولتمردان شرکت می‌کردند. سازمان فارسی در برگزاری جلسات یادبود برخی از ادبای کشور و گویندگان بنام فارسی بسیار کوشیده است؛ ۷ـ انجمن ادبیات

ایران: این انجمن در آذرماه ۱۳۸۰ق در کراچی به‌کوشش ممتاز حسن و پیرحسام‌الدین راشدی، به‌منظور ترویج و توسعهٔ زبان و ادبیات فارسی در آن کشور تأسیس شد؛ ۸ــ انجمن استادان زبان فارسی: این انجمن از ۱۹۷۷م / ۱۳۹۸ق در هند بنیاد شد و نورالحسن انصاری (۱۹۳۷ ــ ۱۹۸۷م) دبیر کل آن انجمن بود. این انجمن همچنان فعال است و هر ساله یک گردهمایی چند روزه در یکی از شهرهای هند دارد؛ ۹ــ انجمن دوستی پاکستان و ایران: این انجمن در حدود ۱۴۰۰ق / ۱۹۷۹م به‌کوشش گروهی از شیفتگان ادبیات فارسی و ایران و به منظور بیشتر شدن روابط برادری دو ملت ایران و پاکستان، در لاهور به‌وجود آمد. رئیس آن خواجه عبدالرحیم، معاونش پرفسور محمدباقر و دبیر آن پرفسور فیروزالدین رازی بود. این انجمن نخست به‌نام «ایران و پاکستان کلچرال ایسوسی ایشن» و با ریاست غلام محی‌الدین قصوری مشغول فعالیت شد. جلسات ادبی بسیاری در این انجمن صورت گرفت، از جمله جلساتی برای یادبود امیرخسرو دهلوی و نمایش خط فارسی. این انجمن شعبه‌ای از گروه زنان هم دارد که مرکز تجمع اعضای شعبهٔ زنان و بانوان فارسی‌دوست در خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور است؛ ۱۰ــ انجمن فارسی بلوچستان: در ۱۹۸۹م / ۱۴۱۰ق شرافت عباس (۱۹۴۹م ــ) پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی این انجمن را به همراهی چند تن از دوستانش به‌راه انداخت. ارگان این انجمن صریر بولان نام دارد که هر سه ماه یک‌بار به زبان‌های فارسی و اردو به چاپ می‌رسید؛ ۱۱ــ انجمن فارسی بلتستان: در ۱۹۹۵م / ۱۴۱۶ق ادبا و استادان بلتستان (واقع در کشمیر پاکستان) جلسه‌ای در شهر سکردو، برای تأسیس انجمن فارسی بلتستان برگزار کردند. هدف آن گسترش زبان فارسی در مراکز آموزشی، تشکیل کلاس‌های فارسی‌آموزی، چاپ و نشر آثار شعرا و نویسندگان بومی، تشکیل گردهمایی‌ها و برگزاری مناسبت‌های مهم سال است. بنیادگذار و مسؤول ارتباطات عمومی آن، سید محمد رضوی بلتستانی (نویسندهٔ فارسی‌دان)، رئیس انجمن، سید فاضل شاه زیدی (رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی سکردو) و دبیرکل آن حشمت علی کمال الهامی (استاد دانشکدهٔ سکردو و شاعر فارسی‌گو) است؛ ۱۲ــ بزم فارسی: این انجمن ادبی در دانشکدهٔ دولتی راولپندی و به همت دانشجویان آن دانشکده بر پا می‌شد. سرپرست آن مجلس با سید سبط حسن رضوی، رئیس و استاد بخش فارسی آن دانشکده و ریاست آن با عبدالله مظاهری، رایزن فرهنگی ایران در راولپندی بود؛ ۱۳ــ انجمن فارسی دانشگاه پنجاب: این انجمن به کوشش دانشجویان فارسی دانشگاه پنجاب لاهور به وجود آمد و ریاست آن به عهدهٔ عبدالشکور احسن، استاد فارسی آن دانشگاه گذاشته شد؛ ۱۴ــ انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب: این انجمن به کوشش پرفسور محمدباقر، رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی و بخش فارسی دانشگاه پنجاب و به همکاری فضلا و دوستداران زبان فارسی و عربی در لاهور تشکیل شد؛ ۱۵ــ پرشین سوسایتی: نام انجمنی است که به همت محصلان و معلمان فارسی دانشگاه دولتی لاهور در آن شهر برپا شد. در سده‌های مختلف در شبه‌قاره منظومه‌هایی با اصول بیت‌بازی ترتیب یافت، گویا برای آنکه از روی آن‌ها به آسانی بیت‌بازی کنند. این منظومه‌ها از روی اشعار شعرای متقدم و متأخر گردآمده بود. نخستین منظومهٔ مهم از میان منظومه‌های بیت‌بازی که در شبه‌قاره سروده شده، محمودنامهٔ محمد محمود (ــ پس از ۱۰۰۸ق) است.

منابع: احوال و آثار میرزا اسدالله‌خان غالب، ۴۹ـ۵۵؛ بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۲۰۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۵۰/۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۷۷/۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۰؛ تاریخ زرتشتیان، ۴۹۲؛ تاریخ فرشته، ۷۹/۱؛ تذکرهٔ اشارات بینش، ۱۴، ۲۹ـ۳۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳ـ۷، ۹، ۳۸۲؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۲۵ـ۱۲۶؛ تذکرهٔ مردم‌دیده، ۲۰، ۱۰۶، ۱۰۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۴۱، ۲۸۷، ۵۵۳؛ تذکرهٔ هندی، ۲۱، ۳۱، ۶۸، ۷۴، ۸۲، ۸۶، ۱۲۹، ۱۸۷؛ تین تذکری، ۱۷۷، ۱۸۰؛ چهار عنصر، ۱۳۸؛ دیوان غالب دهلوی، به‌کوشش محسن کیانی، هفده؛ دیوان فائز، ۱۷۶؛ دیوان فارسی کشمیری، مقدمه «ر»؛ روابط فرهنگی ایران و هند ۱۸۸؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۷۴ـ۷۹، ۱۸۰ـ۱۸۵؛ سخنوران چشم دیده، ۱۰۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۵ـ۲۸۶؛ سی مقاله دربارهٔ بیدل، ۲۳، ۲۸۷؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۵۲۱، ۵۴۲؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خان خانان، ۲۹۸ـ۳۰۰، ۳۲۴ـ۳۲۵، ۳۹۳؛ شعرالعجم، ۲۶/۳، ۵۷، ۱۷۳، ۱۸۲؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۹۷ـ۱۰۲؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۷/۱ـ۲۸، ۳۲ـ۳۴، ۸۷ـ۸۹، ۹۰ـ۹۳، ۳۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۴/۷؛ فیروزاللغات، ۲۵۲؛ کلمات‌الشعرا، ۸، ۲۲، ۳۸، ۷۵؛ کلیات طالب کلیم کاشانی، ۵۱۴/۱؛ گلشن همیشه بهار، ۶۰؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۷۶؛ مختصری پیرامون رواج

فارسی در پاکستان، ۳۸، ۵۳-۶۴؛ مرآة‌الخیال، ۶۶، ۷۲-۷۳؛ میخانهٔ آرزو، ۱۳؛ نـقد شعر فارسی در پـاکستان و هـند، ۱۴-۱۷؛ سید محمداکرم، «شیدا فتح‌پوری شاعر توانا و گمنام فارسی شبه‌قاره»، ترجمه و تلخیص از محمدسلیم مظهر، آشنا، سال چهارم، شمارهٔ ۲۰، آذر و دی ۱۳۷۳ش، صص۱۰۲-۱۰۴؛ نجم‌الرشید، «بیت‌بازی و نسخهٔ دستنویس شایق‌نامه»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۷ش، صص۷۰-۷۵؛ خان محمدعامره، «زبان و ادب فارسی در هند در زمان تسلط انگلیسی‌ها»، نـامهٔ پـارسی، سـال پنجم، شمارهٔ ۲، تـابستان ۱۳۷۹ش، ص ۵۰؛ دانش، شمارهٔ ۴۱، تـابستان ۱۳۷۴ش، ص۱۰۶؛ ام‌سـلمی، «فـارسی در خـانوادهٔ تیپوسلطان»، تـرجمهٔ مـحموده هـاشمی، هـمان‌جا، شـمارهٔ ۴۲، صص ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶؛ مهدی غروی، «انجمن آسـیایی بـنگال»، راهنمای کـتاب، سـال نـوزدهم، شمارهٔ ۴-۶، صـص ۳۴۴-۳۶۰؛ سـیدمرتضی جـعفری، «جگـر پیشاوری پـارسی‌سرای مـعاصر پاکستان»، هلال، جلد بیستم، شمارهٔ ۲ و ۳، شمارهٔ مسلسل ۱۲۴ و ۱۲۵، صص ۵۶-۵۷؛ همو، «سید ضیاء جعفری پیشاوری»، وحید، سال پنجم، شمارهٔ مسلسل ۴۹، ص۷۴.

حجتی

انجوی شیرازی، عضدالدوله جمال‌الدین حسین ← حسین انجوی شیرازی

اندرجیت (en.der.jit)، منشی اندرجیت دهیر، متخلص به مـنشی، ز ۱۱۴۰ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم قصبهٔ نکودر در پـنجاب بـود و دورهٔ فـرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. نـخست در خـدمت خـان مـحمد عـالم، مـعروف‌به نـیک عـالم‌خان (ــ ۱۱۲۸ق)، به‌سر می‌برد و پس از مـرگ وی (۱۱۲۸ق) چـندی مـلازم شـهامت‌خان بـود و سـپس مـلازم حـاکـم لاهـور عبدالصمدخان (ــ۱۱۵۰ق) شد. از آثارش: صنوبر و گل به نثر که افسانه‌ای است بسیار روان و ساده آمیخته با سروده‌هایی از خود او و شـاعران دیگـر کـه آن را در ۱۱۲۹ق بـه انـجام رسـاند (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش بـه شـمارهٔ ۱۱۳۶۴ و کـتابخانهٔ دانشگاه پـنجاب لاهور بـه شـمارهٔ شـیرانـی ۲/۲۳۴۹/۵۶۶۸)؛ منظومهٔ نامهٔ عشق در داستان سسی و پنون در ۱۹۸۲ بیت که در ۱۱۴۰ق به انجام رسیده و به کوشش دکـتر وحـید قـریشی در ۱۹۵۹م در لاهور چاپ شده است؛ بهار معنی (نسخهٔ مجموعهٔ کرزن در انجمن آسیایی بنگال به شمارهٔ ۷۲۴). برخی وی را با جسونت‌رای منشی مؤلف سعیدنامه یکی دانسته‌اند و گفته‌اند که اندرجیت در خدمت نواب سعادت‌الله مـحمد سـعید، حـاکـم آرکات / کرناتک (۱۱۲۴ ــ ۱۱۴۵ق)، به‌سر می‌برد. سعیدنامه در سرگذشت نواب سعادت‌الله‌خان است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۷، ۱۰۸؛ پـاکستان مـین فارسی ادب، ۲۵۴/۳-۲۶۸؛ پنجابی قصه فارسی‌زبان مین، ۷۸/۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۴۳-۳۴۴؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۸۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۲۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۱۰۴۲/۶؛ ۱۰۶۲/۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۲۱/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 259; *Mughals in India* ,206; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.» *Indo-Iranica*, volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, PP.2-3.

برزگر

اندرمن جهان‌آبادی (en.der.man-e.ja.hān.ā.bā.di)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی یکی از شاگـردان لالاتیک‌چند / رای‌تیک چندبهار فرهنگ‌نویس نامی دهلی بود. وی در ۱۱۸۰ق / ۱۷۶۶م کـتابی بـه نـام دستورالحساب در ریاضیات نوشت. این اثر در یک مقدمه، پنج / ده مقاله و خاتمه است. نسخه‌ای دست‌نـویس از آن بـه‌شمارهٔ ۶۱۹۳ در گـنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهـور نگـه‌داری مـی‌شود. انـدرمن در ۱۱۸۰ق / ۱۷۶۶م گزیده‌ای از کتاب بهار*عجم استادش فراهـم آورد و آن‌را منتخب بهار عجم نامید. نسـخه‌ای از ایـن کـتاب در کتابخانهٔ بانکیپور و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فـارسی در مـیان هـندوان، ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۷۴، ۱۸۸؛

حدیقةالشعراء ۱۸۵/۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۶۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۷۲/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/503; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 259; *Mughals in India*, 206.

فتح‌نبا طبری

انسان (en.sān)، سیدابوالعلاء، ۱۰۳۷ق ــ پس از ۱۰۷۷ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از دیوان انسان که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.277) نگه‌داری می‌شود، چنین برمی‌آید که وی در ۱۰۶۰ق از زندگی دنیوی دوری گزیده و زندگی صوفیانه را برگزیده و نیز در ۱۰۷۷ق از سرودن شعر دست کشیده است. همچنین با توجه به اشارات مکرر وی به بنارس در اشعارش، گویا در این شهر نشیمن داشته است. مهم‌ترین موضوع اشعارش عشق عرفانی است. دیوان انسان شامل قصاید و غزلیات به ترتیب الفبا، ترجیع بندها، ساقی‌نامه و رباعیات است. گفتنی است که در نزهةالخواطر از شیخ ابوالعلای جونپوری (ــ۱۰۹۸ق) فرزند غلامحسین، که از نوادگان صدرجهان جونپوری بوده، یاد شده است که درمحل تولد خود جونپور برآمد و درس خواند، در تصوف به شیخ محمد رشید بن مصطفی عثمانی جونپوری دست ارادت داد و از شیخ محمد ارشد بن محمد رشید جونپوری خرقهٔ خلافت گرفت و به واسطهٔ وی از صوفی بنارسی شیخ یاسین بن احمد اجازه یافت.

منابع: نزهةالخواطر، ۲۳/۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/691; *Mughals in India* , 206.

برزگر

انسان اکبرآبادی (en.sān-e.ak.bar.ā.bā.di)، اسدیارخان، معروف به میر جگنو، فرزند لطف‌علی‌خان، ــ دهلی ۱۱۵۸ق، دولتمرد و شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. از دوستان عمدةالملک نواب امیرخان، متخلص به انجام، از امرای بلند پایهٔ گورکانیان هند بود و به پایمردی وی ترقی کرد و به صوبه‌داری (استانداری) کشمیر رسید و خطاب اسدالدوله یافت. هنگامی که امیرخان به صوبه‌داری الهٔآباد گماشته شد، اسدیارخان را به وکالت خود در دربار محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) در دهلی گماشت، اما اسدیارخان پس ازمدتی در دربار گورکانی ترقی کرد و به منصب هفت هزاری رسید، چنان‌که گویند حتی امیرخان به مرتبه‌اش رشک می‌برد. چون درگذشت پیکرش را در اکبر آباد به خاک سپردند. از او اشعاری در تذکره‌ها به یادگار مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۶؛ تذکرهٔ ریخته گویان، ۱۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۳۲/۱؛ تذکرهٔ فارسی‌گوی شعرای اردو، ۱۶-۱۷؛ چمنستان شعرا، ۲۹؛ دهلوی مرثیه‌گو، ۱۸۰-۱۸۲؛ الذریعه، ۱۰۷/۹؛ روز روشن، ۸۸؛ سخن شعرا، ۴۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۰؛ طبقات شعرای هند، ۱۴۶؛ گلزار ابراهیم، ۳۱؛ مجموعهٔ نغز، ۷۷/۱؛ مخزن نکات، ۳۱؛ منتخب‌اللطایف، ۷۶؛

Dictionary of Indo - Persian Literature, 260.

برزگر



انسان مرادآبادی (en.sān-e.mo.rād.ā.bā.di)، غلام‌مصطفی، ــ ایلچپور ۱۱۴۲ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از شیخ‌زادگان قوم کنبوه بود (مسلمانان این قوم خود را شیخ می‌نامیدند). زادگاهش مرادآبادِ شاه‌جهان‌آباد / دهلی بود و همان‌جا نیز برآمد. غلام‌مصطفی به روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) به دکن رفت و از منصب‌داران عالمگیری شد. او پس از چندی اقامت در این دیار به ایلچپور کوچید و همان‌جا نیز درگذشت. به‌نوشتهٔ آزاد بلگرامی در تذکرهٔ سرو آزاد، غلام مصطفی از «طب و نجوم و خوش‌نویسی و فنون حرب و علم شانه‌بینی و علوم هندی» نیک آگاهی داشت و «شعر هندی نیز خوب می‌گفت»، چنان که شاعران هندی‌گوی سروده‌های خود را برای بازنگری نزد وی می‌بردند. غلام‌مصطفی به‌فارسی هم شعر می‌گفت. از سروده‌های فارسی وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. این بیت از وی است: «به‌زیر خاک هم در جست‌وجوی دیدنت باشم ــ مرا چون دام می‌روید ز هر تار کفن چشمی.»

منابع: باغ معانی، ۲۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۷؛ روز روشن، ۸۸؛ سرو آزاد، ۷۴-۷۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۶؛ صحف ابراهیم، ۲۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱/ ۲۶۷.

نوش‌آبادی

انست (on.sat)، حکیم شرف‌الدین حسین‌خان بهادر فرزند مبارزالدین نائطی، ــ ۱۲۰۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در امتیازگر در خدمت امیرالامرا بصالت جنگ (ــ۱۱۷۷ق)، برادر کهتر میر نظام‌علی آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ــ ۱۲۱۱ق)، به‌سر می‌برد. نسخه‌ای از دیوان وی در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۲۱۵۰) نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ غزلیات و رباعیات است.

منابع:

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 309.

برزگر

انسی اصفهانی (on.si-ye.es.fa.hā.ni)، حسن بیگ فرزند علی‌بیگ شعبان اوغلی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم ایل ذوالقدر در اصفهان بود. پدرش در دربار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) منصب مهمان‌داری داشت. انسی در شیراز برآمد و در همان‌جا ادب آموخت. وی ادیبی خوش‌خوی و شاعری بلندآوازه بود. در ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق که تقی‌الدین اوحدی تذکرهٔ عرفات‌العاشقین را می‌نوشت، انسی مردی جوان بود و دلیری تخلص می‌کرد. وی در زمان نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به هندوستان رفت و تخلص خود را به انسی برگردانید. انسی از دوستان حکیم شفایی (ــ ۱۰۳۷ق / ۱۶۲۷م) بود و حکیم بسیار به او اعتقاد داشت. از انسی تذکرهٔ ناتمامی به‌نام تذکرهٔ انسی به جا مانده است. اشعاری از او در تذکره‌های یاد شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/ ۱۸۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۲؛ الذریعه، ۹/ ۱۰۷-۱۰۹، ۳۲۸؛ روز روشن، ۶۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/ ۸۱؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۴۲؛ شمع انجمن، ۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲/ ۲۰۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱/ ۲۱۱؛ نتایج‌الافکار، ۵۱؛ نشتر عشق، ۱/ ۶۳.

فتح‌نیا طبری

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره (en.šā.ne.vi.si-ye.par.si.dar.šeb.he.qār.re)، واژهٔ انشا به‌معنای پدیدآوردن، نهادن و آغاز کردن است. اما در اصطلاح ادبی دارای دو معنا است: ۱ــ گونه‌ای ادای سخن که نویسنده در باوراندن گفته‌های خود می‌کوشد با زبانی فصیح و بلیغ سخن گوید. انشا از فنون ادبی و مفهوم آن، شیوهٔ بیان و القای اندیشه و احساس با کلامی منثور است و از این رو تنها ویژهٔ نثر است. از طرز انشا می‌توان به بلاغت و فصاحت سخن پی برد. موضوع انشا بیشتر مکاتبات، مناظرات، تمثیلات، توصیفات، مقامات، روایات و حکایات، تاریخ‌نامه‌ها و مقالات است. ۲ــ در فن معانی، انشا سخنی است که محتمل صدق و کذب در آن نباشد، زیرا گوینده یا نویسنده قصد ندارد چیزی را در عالم واقع نشان دهد. از این‌رو انشا در مقابل خبر است که بیانی محتمل صدق و کذب است. با این همه مفهوم انشا از دیدگاه ادیبان با معنی‌های گوناگون آمده است. برای نمونه، در مفاتیح‌العلوم انشا به‌معنای «پیش‌نویسی است که دبیر تهیه می‌کند و به صاحب دیوان نشان می‌دهد تا اگر خواست، مطلبی بر آن بیفزاید، یا کم کند، یا آن‌که تأیید نماید و دستور تحریر بدهد.» برخی دیگر از سخن‌شناسان انشا را فن ترسل گفته‌اند. به نوشتن نامه‌های خصوصی، رسمی، عهدنامه‌ها و فرمان‌ها هم انشا می‌گفته‌اند. سخن‌شناسان تقسیم‌بندی‌هایی گوناگون از انشا به دست داده‌اند که مهم‌ترین گونه‌های آن عبارتند از: منشآت، مکتوبات، رقعات، مراسلات اداری و قضایی و انشای لطیف. منشآت یا مکاتیب، رسایل یا مراسلات و نامه‌ها، جمع منشأة به معنای سخنوری است و به مجموعه‌ای از مسودات، عبارات و تصنیفات گفته می‌شود و امروزه مراد از آن نوشته‌هایی است که ارزش ادبی دارند. در منشآت نویسندگان می‌کوشند تا ترکیب‌های باشکوه، تشبیهات نادر و صنایع لفظی به کار برند و برای زیبایی عبارات به آوردن کلام منظوم نیز می‌پردازند، مانند انشای فایق، انشای فیض‌رسان، انشای درهٔ غلطان، انشای دلاویز، انشای صفیر بلبل و انشای مادهورام. اما انشا در اصطلاح دیوانی، به آن‌چه منشیان در قالب پیش‌نویس‌ها و دستور کارها می‌نوشتند گفته می‌شده است. با

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

بررسی این منشآت می‌توان به لغات و اصطلاحات دیوانی ــ درباری دستگاه‌های فرمانروایی پادشاهان پی برد. در نامه‌های بازمانده از تاریخ کهن فارسی، نامه‌هایی با عناوین منشور، توقیع، فتح‌نامه، شکست‌نامه، عهدنامه و سوگندنامه نیز به چشم می‌خورده است. منشیان دیوانی برای نوشتن هر یک از این گونه‌ها، باید از اصول و ضوابطی ویژه پیروی کنند. در سده‌های گذشته، مکاتبات دولتی در دیوانی نوشته می‌شد که از آن با نام‌های دیوان رسالت، دیوان انشا، دیوان طغرا، دیوان رسایل، دیوان رسایل و انشا و دیوان انشا و رسالت نیز یاد شده و این دیوان در دورهٔ خلفا و پادشاهان مسلمان در حکم یک وزارت و کار آن نوشتن مکاتبات رسمی و دولتی بوده است. به‌نویسندهٔ این مکاتبات منشی می‌گفته‌اند. چنین مکاتباتی در مجموع دارای دو بخش بود. یکم، سلطانیات یا مکاتبات رسمی دولتی که نامه‌های شاهان، امیران و حاکمان به یکدیگر یا به زیردستان یا از زیردستان به آنان بوده است. دوم، اخوانیات که نامه‌های دوستانهٔ مردم به یکدیگر بود و جنبهٔ رسمی نداشت. از دیوان رسایل در اصطلاح تاریخ‌نگاران و زندگینامه‌نویسان به‌معنی دفتر و مجموعهٔ منشآت هم یاد شده، چنان که دیوان اشعار به معنی مجموعه و دفتر اشعار است. برای نمونه، ابن‌خلکان در شرح حال عمادالدین کاتب اصفهانی (ــ ۵۹۷ق) می‌گوید: «وله دیوان رسائل و دیوان شعر.» واژهٔ عربی رقعه با معانی گوناگون، مانند: قطعه، وصله‌ای که به جامه دوزند، کشور، شکسته‌بند،... و نیز نامه، تکه کاغذی که روی آن بنویسند، نوشته و مکتوبات موجز که جمع آن رقعات است، به مجموعهٔ مکتوبات ادیبان گویند که در دیوان یا کلیات آنان جای داده می‌شده است. روی‌هم‌رفته، رقعات دربردارندهٔ مجموعهٔ مکتوباتی است که شاعران به دوستان یا افراد حکومتی می‌نوشتند. چون در رقعات یا نامه‌های شخصی آگاهی‌هایی دربارهٔ زندگینامهٔ نویسنده و نیز دیدگاه‌های وی دربارهٔ آثار ادبی، علمی و تاریخی آورده می‌شود، از این‌رو بررسی رقعات این ادیبان برای شناخت روزگار و زندگانی آنان و دیگر کسان همروزگارشان که این رقعات به‌نام آنها نوشته شده، آداب و رسوم دیوانی و گاه پاره‌ای از خلقیات مردم، ارزش فراوان دارد. اسلوب نگارش رقعات بیشتر به دور از هرگونه تکلف و تصنع است، اما اگر نویسندهٔ آن ادیب باشد جملات زیبا و دلنشین نیز در آن می‌آورد. از بهترین نمونه‌های رقعات که در شبه‌قاره نوشته شده می‌توان از رقعات بیدل دهلوی، رقعات آنندرام مخلص، رقعات قتیل لاهوری و رقعات غالب دهلوی نام برد. مکتوبات یا مکاتیب، جمع مکتوب به‌معنای نوشته و نامه نیز گونه‌ای دیگر از انشانویسی بوده، که اسلوب نگارش آن با منشآت تفاوت دارد، زیرا نویسنده در نگارش مکتوبات می‌کوشد تا بر مبنای مقتضیات زمان اطلاعاتی بیشتر گردآوری و ارائه کند. این اطلاعات می‌تواند دارای جنبه‌های سیاسی، ادبی و مذهبی نیز باشد. در برخی از مکاتیب فرمان پادشاهان و در برخی دیگر گه‌گاه آگاهی‌هایی دربارهٔ ادارات و قوانین رایج آمده است. مراسلات به نامه‌ها و نوشته‌هایی گویند که در بردارندهٔ بیع‌نامه، عهدنامه، رهن‌نامه، هبه‌نامه، نکاح‌نامه، استغاثه، احکام، عرایض، فرمان‌های پادشاهان و منشورات است. گونه‌ای دیگر از انشانویسی را انشای لطیف می‌خوانند. چنین انشاهایی خاطره‌های شخصی نویسنده است که وی در آن بیشتر از مناظر، سرگذشت یا رخدادهای تأثیرگذار بر دنیای خود با صنایع و بدایع و نثری رنگین سخن می‌گوید، مانند رقعات بیدل و پنج رقعهٔ ظهوری. تمامی گونه‌های انشانویسی را که نگارش آن‌ها، در ادبیات فارسی پیشینه‌ای کهن دارد، ازنظر کیفی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دستهٔ نخست که مجموعه‌ای از بهترین نمونه‌های سلطانیات و اخوانیاتند، برای آداب دبیری نگارش و تدوین می‌شده‌اند، مانند التوسل الی‌الترسل اثر بهاءالدین محمد مؤید بغدادی از منشیان خوارزم‌شاهیان یا دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب از محمدبن‌هندوشاه نخجوانی منشی سلطان احمد جلایری (ــ ۸۱۳ق). مندرجات و مضامین این مجموعه‌ها بیشتر بر تخیل و تصور نویسندگان و منشیان استوار بوده و برای نشان دادن قدرت قلم و دانش خود در زمینه‌های گوناگون ادبی نوشته شده‌اند و کم‌تر نامه یا نمونه‌ای در میان آن‌ها می‌توان یافت که دارای مصداق واقعی باشند. از این‌رو، این مجموعه‌ها بیشتر و گه‌گاه نیز تنها در بررسی‌های ادبی دارای ارزش و اهمیت هستند. دستهٔ دوم دربردارندهٔ مجموعه‌هایی است که نامه‌های آن‌ها دارای مخاطب واقعی است. از نوشته‌های پیشینیان که در این دسته قرار می‌گیرند، می‌توان از منشآت منتجب‌الدین علی بدیع اتابگ جوینی، صاحب دیوان انشای سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ــ۵۵۲ق) با نام عتبة‌الکتبه و مجموعه‌ای از رشیدالدین وطواط با نام عرایس‌الخواطر و نفایس‌النوادر نام برد. در سده‌های اخیر نیز، منشآت میرزا مهدی‌خان استرابادی، معتمدالدولهٔ نشاط و پس از آن منشآت امیرنظام گروسی و محسن میرزای قاجار و نامه‌های میرزاعلی‌خان امین‌الملک در

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

این دسته جای می‌گیرند. در این دسته از نوشته‌ها، نکاتی فراوان دربارهٔ مسائل تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی، اجتماعی، قضایی نظامی روزگار این نویسندگان می‌توان پیدا کرد، و چنان‌چه محتویات آن‌ها برابر موازین و ضوابط علمی بررسی گردد، می‌توان به بسیاری از گوشه‌های فراموش شده و ناشناختهٔ فرهنگ، تمدن و تاریخ ایران پی برد. چون چنین نوشته‌هایی از مدارک معتبر و اصیل تاریخ‌نگاری به‌شمار می‌آیند، بی‌گمان گردآوری، تنظیم و انتشار آن‌ها ارزش فراوان دارد. انشانویسی فارسی در شبه‌قاره را هم می‌توان بر بنیاد چنین نگرشی بررسید. گرچه به بررسی مقولهٔ انشانویسی فارسی در شبه‌قاره می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون نگاه کرد، اما مراد از این بررسی و همانا گردآوری تمامی‌گونه‌های نوشتاری در قالب «انشانویسی فارسی در شبه‌قاره» است. این قالب قراردادی است، زیرا از بررسی‌های فنی‌تر می‌تواند زیر نام هر یک از گونه‌های انشانویسی فارسی مانند «رقعه‌نویسی فارسی در...»، «نامه‌نگاری فارسی در...» و... درآید به‌نگارش مقاله و تدوین فهرست ویژهٔ آن پرداخت. اما هدف این نوشتار، بیشتر دست‌یابی آسان‌تر خوانندگان و دوست‌داران این‌گونه آثار در مجموعه‌ای واحد است، تا دست‌مایهٔ پژوهشی مستقل قرارگیرد. وگرنه، هر یک از گونه‌های انشانویسی اصول و قوانینی دارد که آن را از دیگر گونه‌های نوشتاری همانند متمایز می‌کند. برای نمونه، برخی از پژوهشگران در بررسی منشآت رشیدالدین وطواط و دبیران همروزگار وی، آثار آنان را با آثاری از قبیل منشآت ترسل مقایسه کرده‌اند که نادرست است، زیرا هر چند می‌توان میان فنون مختلف سخنان یک یا چند سخنور نیز از برخی جهات مشترکاتی پیدا کرد، اما به هر روی، فنون مختلف سخن با یکدیگر اختلافاتی بنیادین دارند که تبلور آن اختلاف در سبک آنان است، همان‌گونه که ماهیت هر نوع سخن خود از سبک آن پیدا است و بنابراین، هنگامی که از سبک سخن در زبانی گفت‌وگو می‌کنیم باید به طرح آن در دو مبحث جداگانه بپردازیم. مبحث یکم: ویژگی‌های کلی و عمومی هر نوع از انواع سخن؛ در این‌باره می‌توان سبک‌های انواع سخن را به وجه کلی و بدون درنظر گرفتن گوینده‌ای خاص با یکدیگر سنجید. مبحث دوم، مشخصات خاص آثار هر یک از سخنوران است. در این زمینه باید اثر هرگوینده‌ای را در هر فن، تنها با آثاری دیگر که در همان فن است، سنجید. تدوین فهرست کتاب‌های انشانویسی بر پایهٔ ترتیب الفبایی نیز در این بررسی امری قراردادی و تنها برای دست‌رسی آسان‌تر بدین کتاب‌ها و آشنایی با مجموعهٔ کتاب‌ها در این زمینه است که به‌ویژگی‌های آن نیز در سخن پایانی این بررسی می‌پردازیم. پیشینهٔ انشانویسی فارسی در شبه‌قاره را باید در پیوندی تنگاتنگ با رشد زبان فارسی یا دری در این سرزمین بررسید. زبان دری گر چه در دورهٔ ساسانی در کنار زبان پهلوی سربرآورد، اما آثار این زبان همه از آن دورهٔ اسلامی است. پس از سه سده حکومت مسلمانان، در دوره‌های سامانیان و غزنویان بزرگ تا نیمهٔ یکم سدهٔ پنجم هجری ادب فارسی از بافت ابتدایی و خام خود بیرون آمد و به پختگی وَ شیوایی رسید. در دوره پایانی دولت غزنویان و سراسر دورهٔ سلجوقیان و خوارزم‌شاهیان، شعر و ادب فارسی، گرچه از یک سو در امتداد همان شیوه‌های پیشین سیر کرد، اما دستخوش دگرگونی‌هایی نیز شد. بی‌گمان مهم‌ترین دگرگونی در این دوره همانا گسترش بیشتر مرزهای زبان فارسی، به‌ویژه در شبه‌قاره، در پی لشکرکشی‌های محمود غزنوی (ـ ۴۲۱ق) بدان سرزمین بوده است. با این که در دورهٔ آشوب و خونریزی ایلخانان مغول از اوایل سده هفتم تا نیمهٔ یکم سدهٔ هشتم هجری، ادب فارسی مراکز اصلی خود را از دست داد، در گوشه و کنار، مراکزی کوچک‌تر که پشتیبان زبان و ادب فارسی بوده‌اند، سربرآوردند. در پی مهاجرت‌ها و گریزهای ناگزیر فرهیختگان، به‌ویژه شاعران، به نقاطی از هندوستان، آسیای صغیر و برخی از نواحی دورافتادهٔ ایران، قلمرو زبان فارسی بیش از پیش گسترش یافت. قلمرو زبان فارسی از دورهٔ تیموریان تا صفویان گسترش چشمگیر پیداکرد، چندان‌که پس از این دوره دیگر وسعتی بدان اندازه نیافت. پشتیبانی دربارهای هند از زبان و ادب فارسی، خود انگیزشی نیرومند بود تا این فرهیختگان به دربارهای شاهان شبه‌قاره روی بیاورند. از دیگر زمینه‌های روی آوردن ادیبان، به‌ویژه شاعران به دربارهای شبه‌قاره آن بود که پادشاهان صفویه، چندان به شنیدن سروده‌های شاعران مدیحه‌گو روی خوش نشان نمی‌دادند و بیشتر پشتیبان شاعرانی بودند که مداح و مرثیه‌سرای امامان شیعه بوده‌اند. بدین‌گونه زبان فارسی پس از فراز و نشیبی چند، در مدت چهار سده، از بنیاد گرفتن نخستین دولت اسلامی فارسی‌زبان در دهلی در ۶۰۳ تا ۹۳۳ق که سال بنیادشدن دولت مغولان هند است، چون زبان رسمی و درباری این سرزمین گردیده بود، گسترشی روزافزون یافت. بی‌گمان از ویژگی‌های مهم در بررسی انشانویسی فارسی در شبه‌قاره، همین رسمی و درباری بودن زبان فارسی در این سرزمین است، زیرا

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

همهٔ مکاتبات و منشآت رسمی نیز، بدین زبان بوده است. سده‌های دهم و یازدهم هجری دورهٔ اوج شکوفایی انشانویسی فارسی در شبه‌قاره بود. انشاهای ابوالفضل علامی، ابوالبرکات منیر لاهوری، عبدالحمید لاهوری، سعدالله‌خان علامی، چندربهان برهمن، سبحان‌رای بتالوی، محمدصالح کنبوه لاهوری و رقعات اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) از بهترین نمونه‌های انشانویسی فارسی در شبه‌قاره در این دوره به‌شمار می‌آیند. انشانویسی از موضوع‌های دلخواه نویسندگان در سده‌های یازدهم و دوازدهم به‌ویژه در دورهٔ تیموریان متأخر (۱۱۱۸ـ۱۲۷۴ق) بود و منشی‌گری در میان مسلمانان و هندوان مقبولیتی فراگیر داشت. منشیان می‌کوشیدند تا با فراگیری بهترین روش‌های انشانویسی، در دربار شاهان، امیران و نوابان برای منشیگری به کار گمارده شوند. بدین‌گونه در حوزهٔ انشانویسی، هر نویسنده‌ای بر آن بود تا گوی سبقت را از دیگری برباید. دست‌آورد چنین رقابتی میان انشانویسان، بهره‌گیری از اصطلاحات جدید و گوناگون برای آراستن و زیبا کردن سخن و گسترش سجع، ترصیع، تشبیه و استعاره... در انشانویسی بود. روی‌هم‌رفته، سبک نگارش انشاهای این دوره منشیانه، و آراسته به سجع، ترصیع، تشبیهات، کنایات و استعاره‌های گوناگون است که گه‌گاه برای زیبایی عبارت، از صنایع لفظی و معنوی و مترادفات هم استفاده می‌شده و در بیشتر موارد برای تأکید مطلب و آرایش عبارت با کلام منظوم نیز همراه می‌شده است. برای نمونه، در انشای خادمی که بدین سبک نوشته شده، چنین آمده است: «بعد از ستایش آفرینندهٔ زمین و زمان و فرازندهٔ خیام آسمان و فروزندهٔ شمع‌های ستارگان و پس از درود برگزیدهٔ هر دو جهان فرمانروای آخرین زمان، پوشیده نماند که درین زمان سفاهت نشان خواهش به سلیقهٔ انشا افزون از همه علم‌ها است...» در انشای عجیب که نمونه‌ای از نثر فنی و مصنوع است چنین آمده: «خدا آگاهان قدسی صفات، قدوهٔ شهیدان صاحب کرامات، زینت محفل جنان، بهار روضهٔ رضوان، تاج تارک افتخار، گوهر درج اسرار، آسمان، عظمت را رخشنده قمر...» یا در انشای دستورالصبیان که با کلام منظوم نیز همراه است می‌خوانیم: «حمد وافر دبیری را که انشای آفرینش حرفی از قلم قدرت اوست. نظم: لطیف و کرم‌گستر و کارساز ــ که دارای خلق است و دانای راز / توان در بلاغت به سحبان رسید ــ نه در کنه بی‌چون سبحان رسید.» اسلوب نگارش بیشتر انشاها در دورهٔ پایانی حکمرانی تیموریان هند فارسی محلی / بومی بوده و در آن‌ها واژه‌ها و اصطلاحات بومی فراوان به کار می‌رفته است. ساختار جمله‌ها نیز در این گونه انشاها در بیشتر موارد به‌سبک بومی نزدیک است. برای نمونه، در رقعات قتیل که بدین اسلوب نوشته شده چنین آمده است: «طول و عرض زمین مذکور که پانصد روپیه بر دیوارهای آن احاطهٔ صرف شده، هنوز سوای چهپرها [خانه‌های گلی] و تتی‌های [حصیر] بوریا که برای پردهٔ محل سرای ساخته، مکانی ندارد. بعد برسات البته مکان‌های متعدد تعمیر خواهد یافت. خدا کند که روانگی شما به پهپوند صورت بندد، لکن شما را سعی در رضامندی آقا مناسب‌تر است. هر چه مرضی صاحب والاجاه باشد به‌عمل باید آورد...» صنایع و بدایع، مناسبات لفظی و مترادفات نیز در انشاهای این دوره فراوان آمده است. مانند خندان و نالان، شفیقان و رفیقان، قال و مقال، به‌سعایت و هدایت، بلندی و برتری، رضایت و متانت. چون برخی از انشانویسان شاعر هم بوده‌اند کوشیده‌اند تا به نثر خود آهنگی شاعرانه دهند، چنان‌که در انشای صفیر بلبل که نمونه‌ای از نثر شاعرانه است آمده: «... در این صورت جایی که شب‌ها دود چراغ خورده و سوخته، برشته‌ای چند را در لباس عبارت درآورده، هدیهٔ بزم آتش میرزاجان نماید و آن‌جا جز دودهٔ چراغ اثری از او به ظهور نیاید. کسی چه سازد و چگونه قلم نیندازد. الحق که مفاوضات مرا رخنه‌های دیوار به مطالعه دارند و در جزوگیر حریرخانه‌های عناکب گذارند، مرهم ریش خود چرا نسازم، مگر ناسوری در جگر ندارم و چشم آن نیست که بی‌پروا نگاهان به کاغذ توتیا نیز توانند گرفت...» گاه انشانویسان برای نشان دادن آگاهی خود از زبان‌های گوناگون، حمد، نعت و منقبت را به زبان‌های عربی، ترکی و فارسی نوشته‌اند. برای نمونه، در رقعات قتیل حمد به عربی، نعت به ترکی و منقبت به ترکی و فارسی آمده است. گاه افعال نیز به سبک فارسی کهن به‌کار می‌رفته است، مانند شگفانید، آگاهانید، کنانید. چون اسلوب نگارش انشاها بیشتر به فارسی بومی / محلی بود، از این رو واژگان و اصطلاحات محلی دارای کاربردی گسترده بوده است، مانند ایلچی = پیامبر، باورچی = آشپز، پرگنه = بخش، گهری = ساعت. با بررسی یکی از کتاب‌های انشانویسی فارسی در شبه‌قاره می‌توان به شناختی بهتر از ویژگی‌های نگارش چنین کتاب‌هایی در این سرزمین رسید. برای نمونه به بررسی کتاب انشای فائق یا دستورالانشاء می‌پردازیم. این کتاب، چنان‌که از نام آن بر می‌آید، دربارهٔ دستورهای انشا و نامه‌نویسی است. انشای فائق در پنج فصل تدوین یافته و

فهرست فصل‌های آن چنین است: **فصل یکم**، القاب و آداب که خردان به بزرگان می‌نویسند؛ **فصل دوم**، القاب و آداب که به آشنایان، برادران، هم‌پایگان و همسالان می‌نویسند؛ **فصل سوم**، القاب و آداب که بزرگان به خردسالان می‌نویسند؛ **فصل چهارم**، نوشتن اسناد و پروانه‌های گوناگون اداری؛ **فصل پنجم**، نوشتن عریضه‌های مهم شرعی و قضایی. این کتاب به نثر فنی و مصنوع نوشته شده و در فصلی که القاب و آداب سلاطین آمده، نثر متکلف و مسجع و مرصع نیز آورده شده است، مانند «خدیو مملکت‌پناه، سلطنت دستگاه، ناصب اعلام جهانبانی، رافع رایات کشورستانی، غرهٔ ناصیهٔ دولت و عظمت، قرهٔ باصرهٔ مکنت و حشمت، اورنگ‌نشین خلافت و جهانداری، محفل‌آرای ابهت و بختیاری، سلیمان شوکت، سکندر صولت، چراغ‌افروز دودهٔ صاحبقرانی، فروغ دیدهٔ اقبال حضرت ظل سبحانی...» نویسنده در بیشتر موارد کوشیده است تا با آوردن کلمه‌های هم‌قافیه که در اصطلاح ادبی بدان‌ها سجع متوازن یا نثر مرصع و مقفیٰ گویند، عبارات را زینت دهد، مانند «بانی مراحم شاهانه و موجد قوانین عواطف خسروانه» یا «آفتاب عالم‌تاب شهریاری و کوکب شش‌جهت‌افروز جهانداری، شهنشاه گیتی‌پناه، خسرو جمشیدکلاه، حدیقهٔ چشم دولت قاهره، غرهٔ ناصیهٔ خلافت باهره، باعث امن و امان خرد و بزرگ...» در این جمله‌ها واژه‌های شهریاری و جهانداری، گیتی‌پناه و جمشیدکلاه، دولت قاهره و ناصیهٔ خلافت باهره با یکدیگر هم‌وزن و هم‌قافیه است. در انشای فایق اعنات نیز در بیشتر موارد برای زیبایی عبارات به کار رفته است، مانند «خاتم دوران سلامت به‌تمنای ملازمت، سرمایهٔ زندگی و پیرایهٔ فرخندگی» یا «مقولات و منقولات، قبلهٔ نیازمندان و کعبهٔ مستمندان.» در این کتاب استعارات، کنایات و تشبیهات زیبا هم به کار رفته است، مانند «غنچهٔ نودمیدهٔ گلزار خوبی، نوباوهٔ نورسیدهٔ باغ محبوبی» یا «چمن‌آرای حدیقهٔ وفاداری، گلشن پیرای باغ کامکاری» یا «مصدر مهر و وفا، مرکز صدق و صفا دام ظله چون ولولهٔ شوق وصال بهجت‌مآل از تحریر خارج است، عنان سمندر قلم را از این وادی، معطوف ساخته به مدعا می‌گراید...» یا «زینت‌بخش بزم رعنایی شمع‌افروز محفل زیبایی.» این جمله‌ها همچنین از ذوق شاعرانهٔ نویسنده نیز حکایت می‌کند. در فصل پنجم که دربارهٔ نوشتن عریضه‌های مهم شرعی و قضایی است، محمد فایق در توضیح مطالب آیه‌های قرآنی و احادیث نبوی را آورده است، مانند «ولا تکتموالشهادة و من یکتمها فانه اثم و قلبه». او گه‌گاه در نگارش خود واژه‌ای عربی به کار برده است، مانند «مناقشه و مجادله، مسطورالکلام». در مواردی هم واژه‌ها را به عربی جمع بسته است. مانند «نامجات، عنایات و...». واژه‌های اردو هم در انشای فایق فراوان به کار رفته است، مانند حویلی = کاخ، دیورهی = راهرو، باورچی‌خانه = آشپزخانه، بی‌اتفاقی = اختلاف، کوتوال = قاضی، کچهری = دادگاه، پوشاک بیل بوته = پوشاک گل‌دار، آنچل = روسری، بیوپاری = تاجر. سرانجام نمونه‌ای دیگر از نگارش انشای فایق که در آن واژه‌های بومی بسیار به کار رفته است، «چو یک منزل حویلی گلی و چوبی و خشتی که مع زمین آن زرخرید پدر مرحوم و مغفور من بود، بنده را بلاشرکت غیری میراث رسیده در نیولا حویلی مذکور مع حقوق داخلی و خارجی به سعادتمند اقبال‌نشان سید محمد علی در حالت صحت نفس و ثبات عقل بلااکراه و اجبار به‌رضا و رغبت بخشیدم و تملیک کرده دادم...» نویسنده از بستگان نواب‌علی‌خان بهادر و منشی وی در آموزش القاب و آداب نامه‌نویسی به فرزندانش بود. انشای فایق در ۱۸۵۶م در کانپور به‌چاپ رسیده است. بررسی موردی هر یک از کتاب‌های ماندگار انشانویسی فارسی در شبه‌قاره و کاوش در طیف گستردهٔ نوشتارهای وابسته بدان، مانند فرمان‌های شاهان، القاب‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها، رقعات، مکتوبات، قوانین، مراسلات، عرایض، رهن‌نامه‌ها، حساب‌رسی‌ها، دستورنامه‌ها، منشآت، حکم‌نامه‌ها، منشورات، مناظرات، تهنیت‌نامه‌ها، قباله‌های ازدواج و خرید و فروش و... بی‌گمان برای هر پژوهشگری از ارزشی بسزا برخوردار است، زیرا در پرتو این بررسی‌ها نه تنها می‌توان به ویژگی‌های زبان و ادب فارسی و اسلوب نگارش فارسی‌نویسان شبه‌قاره پی برد، بلکه در کنار آن، می‌توان اطلاعاتی ارزشمند از ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این سرزمین نیز به‌دست آورد. چنین پژوهش‌هایی نشان می‌دهد که بیشتر رقعات، مراسلات و فرمان‌های پادشاهان از دیدگاه تاریخی از ارزشی یگانه برخوردارند، زیرا با بررسی چنین نوشتارهایی می‌توان به ساختار سیاسی، بینش پادشاهان و امیران و حتی ویژگی‌های جغرافیایی یک سرزمین پی برد. برای نمونه، رقعات عبدالله چهبیلارام، استاندار الله‌آباد و نظام‌الملک دکن و مرشدقلی‌خان ناظم بنگاله از منابع ارزشمند تاریخی به‌شمار می‌آیند. رقعات بیدل دهلوی آگنده از گزارش رخدادهای روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ـ۱۱۲۴ق) و جهاندار معزالدین (ـ ۱۱۲۴ق) است. در رقعات لچهمی نرائن هم به

تفصیل وقایع تاخت‌وتاز مرهته‌ها آمده و در نامه‌ای از وی از آتش‌سوزی شهر فیض‌آباد سخن رفته است. با بررسی مکاتیب و مخطوطات عالمان دینی و صوفیان نیز می‌توان به نگرش آنان در زمینه‌های گوناگون اخلاقی، دینی و به‌ویژه گرایش‌های اصلاح‌گرایانهٔ سیاسی برخی از ایشان پی برد، چنان که عالمان و بزرگانی مانند شاه‌ولی‌الله محدث دهلوی و شاه‌غلام‌علی میرا مظهر جان‌جانان در نوشته‌های خود می‌کوشیدند تا از اختلافات مذهبی در زمینه‌های گوناگون آن جلوگیری کنند. انشاها از دیدگاه اجتماعی و فرهنگی نیز اهمیت فراوان دارند. با بررسی انشاها از منظر جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی می‌توان به ویژگی‌های زندگانی مردم، آداب معاشرت، خوراک، پوشاک و آموزش و پرورش آنان پی برد. به دیگر سخن انشاها را می‌توان تبلوری از فرهنگ و تمدن یک سرزمین دانست. از بهترین نمونه‌های انشا در زمینهٔ فرهنگ و تمدن شبه‌قاره می‌توان از انشای خلیفهٔ شاه‌محمد و انشای دلگشای منشی فتح‌چند نام برد. بررسی سیر تحولات انشانویسی فارسی در شبه‌قاره نشان می‌دهد پس از شکوفایی انشانویسی فارسی در سده‌های دهم و یازدهم هجری، انشانویسان دورهٔ متأخر تیموریان در مقایسه با پیشینیان نتوانستند به آفرینش آثاری همتای انشای ابوالفضل علامی و سه نثر ظهوری ترشیزی بپردازند. با این همه انشاهای این دوره نیز از ارزش تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی فراوان برخوردار است، مانند انشای فایق، انشای خلیفه، انشای فیض‌رسان، انشای صفیر بلبل، انشای مادهورام، رقعات آنندرام مخلص، رقعات میرزا مظهرجان‌جانان، رقعات عبدالجلیل بلگرامی، رقعات قتیل لاهوری و رقعات غالب دهلوی و.... منشیان این دوره را نیز می‌توان ادیبانی بزرگ به‌شمار آورد که توانستند چنین آثاری ماندگار از خود برجای گذارند. ارزش‌های ادبی، سیاسی، فرهنگی و... انشاها در ژرف‌تر ساختن آگاهی اجتماعی چندان بود که برخی را بر آن داشت تا به گردآوری این آثار مکتوب بپردازند. از این‌رو بسیاری از این مکتوبات به هنگام نگارش یا بعدها به‌کوشش افرادی ناشناس یا بلندآوازه گردآوری شدند. برخی از ایشان خود منشیان دولتی بوده‌اند. نکته‌ای را که نمی‌توان در این گونه بررسی‌ها نادیده انگاشت، همانا ویژگی‌های آموزش در آن هنگام و بی‌سوادی فراگیر مردم است. از این رو با ارزیابی این گونه نوشتارها که بی‌گمان به‌دست فردی باسواد نوشته شده و مخاطبان آن‌هم چندان پرشمار نبوده است، دست‌کم می‌توان به بخشی از ویژگی‌های ادبیات مکتوب یک سرزمین پی برد. فهرستی از نوشته‌های به‌جا مانده در زمینهٔ انشانویسی فارسی در شبه‌قاره برای آشنایی بیشتر خوانندگان به‌گونهٔ الفبایی فراهم آمده، که بی‌تردید دارای کاستی‌هایی است و به هیچ‌روی نمی‌توان آن را فهرستی کامل از آثار انشانویسی فارسی در شبه‌قاره دانست. تدوین چنین فهرستی نیازمند دسترسی به تمامی فهرست‌های منتشر شده است. حتی با در دسترس بودن همهٔ فهرست‌ها هم نمی‌توان آن را فهرستی کامل برشمرد، زیرا تاکنون کتاب‌هایی بسیار در کتابخانه‌هایی که گمان می‌رود چنین آثاری در آن‌جا نگه‌داری می‌شود، فهرست نشده است. دیگر آن که هر یک از این فهرست‌ها، خود دارای کاستی‌هایی است، چنان که در یک فهرست نام نویسنده ناشناس آمده، اما در فهرستی دیگر نام وی یاد شده است. این ویژگی دربارهٔ نام اثر و تاریخ کتابت آن نیز صادق است. گاه در همهٔ فهرست‌ها هیچ نشانی از نام نویسنده یا نام اثر به دست نمی‌دهند، زیرا مشخصات آن‌ها به‌سبب فرسودگی از میان رفته و در این فهرست از آوردن مشخصات چنین آثاری پرهیز شده است. در مواردی بسیار هم کاستی‌هایی که در زمینهٔ مشخصات یک اثر، مانند نام نگارنده، نام اثر یا تاریخ نگارش، کتابت و چاپ آن در فهرستی خاص راه یافته بود، با استناد به دیگر فهرست‌ها مشخصات آن کامل گردیده است. با این همه می‌توان گفت در این فهرست مشخصات بیشتر آثار و به ویژه آثار برجسته در زمینهٔ انشانویسی فارسی در شبه‌قاره گردآوری شده است.

نام اثر	نام نویسنده	محل نگه‌داری و شمارهٔ آن	ن: سال نگارش ک: سال کتابت چ: سال چاپ

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

آتش پارسی	علی‌اصغر تونکی، آبرو (ز۱۳۲۹ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۶۲۷۴	-
آداب‌المترسلین / آداب‌المرسلین	عبدالجلیل فرزند عبدالرحمان	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۵۸۲/۵۵۹	ن: ۱۰۳۸ق ک: ۱۰۹۸ق
آداب‌المکاتیب / انشای شرعی	نواب صدیق حسن		چ: دهلی، ۱۲۸۳ق
آداب عالمگیری: مسودات منشی‌الممالک شیخ‌ابوالفتح قابل‌خان (۲ج)	صادق مطلبی انبالوی: به‌تصحیح و تهذیب عبدالغفور چودهری		چ: لاهور، ۱۹۷۱م
آداب عالمگیری (نامه‌های اورنگ‌زیب)	گردآورنده: عبیدالاحرار صادق هاشمی	کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی‌نو، ۹۵۴/۱۴	ک: ۱۰۹۸م
آهنگ پنجم (از کلیات نثر غالب دهلوی در مکاتبات). به اهتمام محمد طاهررضا و به تصحیح سیدعلی‌رضا	غالب دهلوی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵ق)		چ: حیدرآباد دکن، ۱۳۲۸ق
اشتیاق‌نامه	فقیریاسین	گنج‌بخش، ۹۵۳	ک: سدهٔ ۱۲ق
اشعار جامع‌القوانین (۴۵۰ بیت در نامه‌نگاری)	گردآورنده: ناشناس	شیخوپوره، نارنگ‌مندی، کتابخانهٔ شاهدیه، مبارک‌علی شاهد	ک: سدهٔ ۱۲ق
اعجاز خسروی / رسایل اعجاز (۵ رساله)	امیرخسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ق)		چ: لکهنو، ۱۲۹۳ق
افراسیاب‌نامه	افراسیاب؟	لاهور، کتابخانهٔ موزه	
افصح‌الانشاء	میرزا عبدالله‌بیگ متخلص به هوش / جوش		چ: کانپور ۱۳۰۱ق
الفاظ مترادف و استعارات	ناشناس	گنج‌بخش، ۱۱۳۶۷	ک: سدهٔ ۱۳ق
القاب‌نامه	ناشناس	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۳۹	ک: سدهٔ ۱۳ق
القاب و آداب نامه‌نگاری	عبدالرحمان	گجرات، پهالیه، ساهنبال، کتابخانهٔ نوشاهیه	ک: سدهٔ ۱۳ق
امیرالانشاء	عظمت‌الله‌نیازی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1968-239/1	ک: ۱۲۵۴ق
انتخاب (گزیده‌ای از کتاب‌های گوناگون در القاب و نامه‌نگاری)	گردآورنده: ناشناس	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۲ق۱، ۵۶	ک: سدهٔ ۱۳ق
انتخاب کلمات طیبات / کلام‌الملوک ملوک‌الکلام	محمدصالح / صلاح جعفری باسطی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-655/76	ک: ۱۲۵۲ق

انشای آداب صبیان	ناشناس	کتابخانهٔ همدرد کراچی، ز1-5	ک: ۱۸۱۶م
انشای ابری / رسایل ابری	ابراهیم سیوستانی / ابری سیوستانی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1979-60/B.	ن: ۱۲۰۴ق
انشای ابوالفضل علامی / مکاتبات علامی	ابوالفضل علامی (۹۵۸-۱۰۱۱ق)		چ:لکنو،۱۲۷۸ق
انشای‌احمدی	گل‌احمد فرزند محمد اشرف	راولپندی، لعل‌شاه بخاری، مدنی مسجد ۸	ک: ۱۲۶۸ق
انشای اسماعیل (منظوم)	میان‌اسماعیل سیالکوتی (ز۱۲۶۲ق)	لاهور، اردوبازار، کتابخانهٔ رشیدیه	ن: ۱۲۶۲ق ک:۱۲۶۶ق
انشای اسماعیل‌خان	اسماعیل‌خان	حیدرآباد، سنده پروانشل، کتابخانهٔ دادپوته	ک: ۱۲۸۰ق
انشای اکبری	ناشناس (از سدهٔ سیزدهم)	لاهور، نکلسون رود، خلیل‌الرحمان داودی	ک: سدهٔ ۱۴
انشای املا / انشای شیرعلی	شیرعلی	لاهور، کتابخانهٔ الریاض، جی معین‌الدین	ک: ۱۲۶۹ق
انشای انوار محمد / انشای میرزاعلی	میرزا انوار محمد فرزند لعل‌محمد	گنج‌بخش، ۵۹۰۱	ن: ۱۲۸۷ق ک: ۱۳۲۷ق
انشای بال بهاری	بال بهاری	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۱۱۸	ک: ۱۱۶۹ق
انشای بدیاد هرکول	بدیاد هرکول	لاهور، پنجاب پبلک لائبریری، ۸۷۶/۹ بدیا	ن: ۱۲۳۱ق ک: ۱۲۳۳ق
انشای بدیع	رشیدخان بدیع‌الزمان مهابت‌خانی (-۱۱۰۷ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.470	ن: ۱۱۰۳ق ک: ۱۲۳۷ق
انشای برهان‌الدین	برهان‌الدین	اسلام‌آباد، ادارهٔ تحقیقات اسلامی، ۱۰۲	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای بهادرعلی	بهادرعلی سیالکوتی (-۱۲۹۳ق)	گنج‌بخش، ۱۲۰۶۹	ک: ۱۳۰۷ق؟
انشای بهارنگار	نظام‌الدین علی‌خان		چ: هند، ۱۳۲۸ق
انشای بهار هند	عبدالعزیز صاحب‌آروی		چ: لکهنو، ۱۲۸۷ق
انشای بهاری	بهاءالدین فرزند شیخ دلاور بنگالی	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۴۵	ن: ۱۱۴۴ق ک:سدهٔ۱۲ق
انشای بهگوان داس	بهگوان داس (ز۱۲۷۳ق)	گنج‌بخش، ۱۶۹۱	ک: ۱۲۷۶ق
انشای بهوت‌رای	بهوت‌رای	کتابخانهٔ عمومی هردیال - دهلی‌نو، R298	ک: ۱۲۱۷ق
انشای بی‌بها	حکیم محمدخان		چ: فتحکده، ۱۲۹۳ق
انشای بی‌نقطه / انشای بی‌نقاط / رسالهٔ مهمله (۳۷ مراسلهٔ بی‌نقطه)	کامتاپرشاد، متخلص به نادان (ز۱۳۲۳ق)		چ: هشتم، ۱۲۹۳ق / ۱۹۰۵م
انشای تاج‌المجامعین	احمد تاج‌المجامعین	کتابخانهٔ دیوان هند، ۲۹۴۶	
انشای تمیز	کالی رای تمیز		چ: کانپور، ۱۸۷۶م

انشای جلیل / رقعات جلیل	عبدالجلیل بلگرامی (۱۰۷۱-۱۱۳۸ق)		چ: ۱۲۶۹ق
انشای جمالی	جمالی	کتابخانهٔ دانشگاه جامعه اسلامیهٔ دهلی‌نو، ۲۲۵R	ک: ۱۲۷۱ق
انشای جوانی	ناشناس	گنج‌بخش، ۷۲۷۸	ک: ۱۲۸۶ق
انشای جهانگیر	مولوی جهانگیر فرزند ذکاءالله مکهری	سرگودها. بهلوال. مولانا قدرت‌الله صاحب	ک: ۱۹۴۱م
انشای چهارگلشن / انشای دلگشا	پران‌ناته مولتانی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی N.M. 1957-885/2	ک: ۱۲۷۳/۴ق
انشای حافظی	کنگال‌شاه	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۱۴۹/۱۴۴	
انشای حامد	محمدحامدعلی	لاهور، فقیر سیدمغیث‌الدین	ک: ۱۲۱۷ق
انشای حسن و عشق / حسن و عشق / تزویج‌العشق والحسن	محمدنعمت‌خان، ملقب به دانشمندخان و مقرب‌خان		چ: هند، ۱۲۴۸ق به‌اهتمام حمزه میرزای مازندرانی
انشای حکیم	محمدرمضان حکیم	سرگودها. بهلوال. مولانا قدرت‌الله صاحب	ک: ۱۲۸۷ق
انشای خادمی / انشای نظامی	حافظ نظام‌الدین خادم/خادمی		چ: لاهور، ۱۲۸۰ق
انشای خجسته	حافظ نظام‌الدین خادم / خادمی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1968-177	ک: ۱۳۱۳ق
انشای در مکنون	لاله سدهانی‌لال		چ: لکهنو، ۱۸۶۸م
انشای دل‌افروز	حکیم محمدخان		چ: فتحکده، ۱۸۷۶م
انشای دلاویز	عبدالعزیز آروی		چ: کانپور، ۱۱۹۴ق
انشای دلپذیر	سید هادی فرزند سید صادق	اتک. خیرپور. تله‌کنگ. اسدالله‌خان	ک: ۱۳۴۸ق
انشای دلگشا	مهتاب‌رای / مهابیر پرشاد؟	کتابخانهٔ عمومی پنجاب، لاهور	ن: ۱۰۹۹ق ک: ۱۲۳۳ق
انشای دلگشا / منشآت دلگشا	نثارعلی بخارایی بریلوی		چ: هند، ۱۲۶۴ق
انشای دولت‌رای	دولت‌رای فرزند عزت‌رای (-۱۲۳۶ق)	بهاول نگر، چشتیان کمهنه؟ مولوی الله‌دین نظامی	ک: ۱۳۰۸ق
انشای دین‌دیال	دین‌دیال فتحپوری سرهندی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۶۶۹/۲۳۴۸	ن: ۱۱۵۴ق
انشای ذکاء	غلام محمد ذکاء	موزهٔ سالارجنگ، A.N./17	ن: ۱۲۶۵ق ک: ۱۲۶۷ق

انشای ذهن‌گشای	عبدالکریم	بلوچستان، کویته، کچی‌بیگ‌سلطان الطاف‌علی	ک: ۱۳۳۹ق
انشای ذیل	ذیل سنگه کشمیری	سرگودها. بهلوال. للیانی. مولانا رب‌نواز	ک: سدهٔ ۱۳
انشای راجت‌جان	جیه سوخا		چ: لکنو، ۱۸۷۹م
انشای رضوی	نقی رضوی	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۴۸	ن: ۱۲۳۰ق ک: سدهٔ‌سیزدهم‌ه
انشای رنگین	شیخ احمد، متخلص‌به اسلم، فرزند شمس‌الدین	پیشاور، دکتر خواجه محمداسلم استاددانشگاه، ۴۲۵؟	ک: ۱۲۶۰ق
انشای رنگین احمدی	ناشناس	گجرانواله، علی‌پورچتیه، سوئیان‌والا. پروفسور محمداشرف صدیقی	ک: ۱۲۵۱ق
انشای روشن کلام / روشن‌کلام	بهوپت‌رای		چ: کانپور، ۱۲۷۸ق
انشای سخاوت حسین، مجموعهٔ نامه‌ها و مرثیه‌ها در سوگ سید محمد مولوی	گردآورنده: سخاوت حسین	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1962-138	ک: سدهٔ ۱۴ق
انشای سلطانیه	حسن فرزند گل‌محمد		چ: لاهور، ۱۳۲۶ق
انشای سی حرفی	ناشناس	راولپندی، لعل‌شاه بخاری مدنی مسجد، ۳۸	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای شایق	پاندیت اجدهیا پارشاد		چ: لکنو، ۱۲۹۵ق
انشای شیرعلی / ضیاالشمس	شیرعلی	کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا (پنجاب، هند) ۱۶۴۷	ک: ۱۲۵۲ق
انشای صبیان (آموزش نامه‌نگاری در سه دفتر)	ممدی		چ: ۱۲۸۸ق
انشای صفدری	غلام سرور لاهوری، گردآورنده: غلام صفدر لاهوری		چ: کانپور، ۱۲۹۲/۳ق
انشای طایری	علی طایری (سدهٔ دهم)	گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور 1-17	ک: سدهٔ ۱۱ق
انشای عاشق	عبدالواحد عاشق	سرگودها. بهلوال. نونانواله، مولانا محمودبیگ	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق
انشای عبدالسلام	عبدالسلام	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.528-231	ک: سده ۱۳ق
انشای عجیب	محمدجعفر بجنوری لکنویی		چ: کانپور، ۱۲۹۱ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

انشای عطارد	شیوک رام عطارد	کراچی، استاد پیرحسام‌الدین، ۱۱۵	ک: ۱۲۸۲ق
انشای عظیم	محمد عظیم‌الدین تتوی (۱۱۶۳ـ۱۲۲۴/۹ق)	کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد، لکنو	ک: ۱۲۰۹ق ردیف: ۳۰۴
انشای غریب	محمدنظام‌الدین فرزند رحیم‌الله		چ: آگره، ۱۸۸۷م
انشای غلام‌حکیم	غلام حکیم	راولپندی، کوی کپتان صاحب دهوک رنز، چوهدری صاحب‌علی	ک: سدهٔ ۱۲ق
انشای غلام زین‌العابدین	غلام زین‌العابدین		چ: مدرس، ۱۲۷۶ق
انشای غلام‌محمد	غلام‌محمد	گنج‌بخش، ۲۱۶۸	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای فارسی	حکیم / حکم‌چندقابل		چ: لاهور، ۱۸۶۷م
انشای فارسی	عبدالله فرزندمحمد فرزند محمدشریف	گنج‌بخش، ۴۰۰۹	ن: ۱۲۲۶ق ک: ۱۲۳۰ق
انشای فاضل	محمد فاضل گجراتی	گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور I-18	ک: ۱۱۵۹ق
انشای فایض	فایض		چ: کانپور، ۱۲۸۷ق
انشای فایق / دستور الانشاء	غلام محمد فایق لکنویی (ـ ۱۲۴۱ق)		چ: کانپور، ۱۸۵۶م
انشای فتحی / رسالهٔ فتحی	فتح‌الله فرزند عبدالغنی بوبکانی	گنج‌بخش، ۱۱۰۲۵	ک: ۱۲۰۰ق
انشای فراست / انشای محب علی / خلاصة الانشاء	محب‌علی لاهوری	گنج‌بخش، ۲۸۸۹	ن: ۱۰۹۳ق ک: سدهٔ ۱۲ق
انشای فرحت / گلدستهٔ نوباوه	ناشناس	گنج‌بخش، ۴۴۰۵	ن: ۱۰۵۰ق ک: سده‌های ۱۲ـ۱۳ق
انشای فرقانی	احمدحسین فرقانی		چ: کانپور، ۱۹۰۶م
انشای فیض‌بخش (مجموعه مکاتیب و احکام عالمگیری)	گردآورنده: شیرعلی قصوری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۵۷۱/۵۴۷/۳	ن: ۱۱۱۸ق
انشای فیض رحمانی	حافظ محمد عبدالرحمان حیرت		چ: لکنو، ۱۸۸۵م
انشای فیض‌رسان / حفظ القوانین	محمد حفظ‌الله رامپوری		چ: کانپور، ۱۲۸۵م

انشای قاسمی	قاسم علی قاضی‌زادهٔ کلانوری	گنج‌بخش، ۲۰۳۳	ن: ۱۲۴۸ق ک: ۱۲۶۶ق
انشای قاضی	عبدالغفار		چ: لاهور، ۱۹۲۸م
انشای قاضی / انشای کلاچی	قاضی کلاچوی / قاضی محمدرضا		چ: لاهور، ۱۹۲۳م
انشای قانع	میرعلی‌شیر قانع تتوی (۱۱۴۰-۱۲۰۳ق)	کراچی. بورداد بی سندهی	
انشای کلیان مل / گلستان	کلیان مل	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۵۶۶/۵۴۲/۱	ک: ۱۲۱۸ق
انشای کمتر	قادرعلی قادری، متخلص به کمتر	انجمن ترقی اردو، کراچی، س‌ق‌ف۵۴	ک: ۱۲۵۰ق
انشای گیان‌چند	منشی گیان‌چند	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1971-220	ک: ۱۲۷۶ق
انشای لچهمی نراین / رقعات لچهمی نراین کهتری	لچهمی نراین کهتری کنجاهی (۱۱۸۳-۱۱۹۵ق)		چ: لکنو، ۱۲۶۰ق
انشای لطف‌الله	لطف‌الله‌خان نواب فرزند سعدالله‌خان (- ۱۱۴ق)	کتابخانهٔ عمومی پنجاب، لاهور ۸۷۶/۱لطف	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای لطیف	محمد هلال تونی	گنج‌بخش، ۳۴۰۳	ک: ۹۴۰ق
انشای لطیفی / لطفی	لطیفی / لطفی پیشاوری	گنج‌بخش، ۴۳۷۹	ن: ۱۰۵۵/۱۲۶۲ق
انشای مادهورام / منشآت مادهورام	مادهورام (- ۱۱۲۰ق)		چ: کانپور، ۱۸۸۵م
انشای ماهرو (به تصحیح و تحشیهٔ شیخ محمدالرشید و به‌اهتمام محمدبشیرحسین	عین‌الملک ماهرو		چ: لاهور، ۱۹۶۵م
انشای محبوب	محبوب فرزند احمد	سرگودها. بهلوال. مولانا قدرت‌الله	ک: ۱۳۲۸ق
انشای محرم / رقعات محرم	محرم فرزند فتح محمد	گنج‌بخش، ۳۱۶۲	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای محسنی	رضا علی	کتابخانهٔ عمومی خیرپور	ن: ۱۱۶۴ق
انشای محمد امین وقاری	محمد امین وقاری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۵۲۹/۰۶	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای محمد مراد	میرزا محمد مراد	لاهور. گلبرگ، ۱۵ الف، دکتر محمد عبدالله جغتایی	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای مده‌مالت	ناشناس	ریکارد آفیس، پیشاور، ۲۴	
انشای مرصع وهبی	هرسمائی وهبی (ز۱۲۰۰ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه‌پنجاب لاهور، ۴۹۵۸/۱۹۴۶	ک: ۱۲۱۷ق
انشای مرغوب	غلام غوث فرزند محمدجمیل	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1968-178	ک: ۱۲۵۹ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

انشای مرقع / مرقع بی‌حروف	دیدامل چهتری سرهندی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1974-105	ن: ۱۱۲۸ق ک: ۱۲۵۶ق
انشای مشتاق / مشتاقی	ناشناس	کراچی، استاد پیرحسام‌الدین راشدی	ک: ۱۲۲۴ق
انشای مطبوع	مولوی عظمت‌الله	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیه، دهلی‌نو، ۳(۳۰۸)	ک: ۱۸۴۲م
انشای مطلوب	شیخ مبارک هاشمی فرشی / قرشی / قریشی	گنج‌بخش، ۱۱۸	ک:۱۲۳۲-۱۲۵۰ق
انشای مطلوب	علیم‌الدین		چ: هند، ۱۲۶۶ق
انشای مظهر	محمد مظاهرالحق		چ: کانپور، ۱۳۱۵ق
انشای معشوقه	محمد معشوق‌علی مصطفی‌آبادی	گنج‌بخش، ۲۱۱۳	ن: ۱۲۷۲ق ک: ۱۲۷۷ق
انشای مغزگشای	ناشناس	گنج‌بخش، ۴۱۵۳	ک: سده‌های ۱۳-۱۴ق
انشای مفید	لکشمی رمه		چ: دهلی، ۱۲۶۸ق
انشای ملامقیما (در صفت شاه‌جهان	ملامقیما	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۰۹ مج	
انشای ممتاز	ممتازعلی فرزند سید سرافرازعلی (۱۲۳۶ق -)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1962-12	ک:۱۲۸۵ق
انشای منظومه / منظوم	بدرالدین	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1962-77	ن: ۱۲۴۷ق
انشای منیر / نگارستان منیر	ابوالبرکات منیرالدین لاهوری	(۱۰۱۹-۱۰۵۴ق)	چ: دهلی، ۱۲۶۸ق
انشای مؤمن	حکیم محمدمؤمن‌خان دهلوی، متخلص به مؤمن		چ: دهلی، ۱۹۷۷م
انشای موهن‌سنگه	لاله موهن سنگهٔ کهتری	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۲ق‌ف ۹۱	ن: ۱۱۹۷ق ک: ۱۲۹۷ق
انشای مهدی	محمدمهدی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-1010/4	ک: ۱۲۶۸ق
انشای میرافضل	میرافضل فرزند معین‌الدین فرزند رکن‌الدین	گنج‌بخش، ۵۹۰۱	ک: ۱۳۲۸ق
انشای نذرمحمد	نذرمحمد	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.528-262	ک: سدهٔ ۱۳ق
انشای نصرت	محمد نصرت‌علی‌خان		چ: دهلی، ۱۸۷۹م
انشای نظام‌الدین / فیض‌رسان / قوانین انشا	نظام‌الدین	گنج‌بخش، ۹۶۹۴	ک: ۱۲۷۱ق
انشای نعمتی	نعمت‌الله بنی‌اسرائیل		چ: فتحکده، ۱۲۹۳ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

انشای نوازش‌خان	نوازش‌خان / مختار	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1971-24/10	ک: ۱۲۲۲ق
انشای نورالله	حافظ نورالله‌شاهی (۱۱۴۷-۱۲۲۹ق)	گجرات، ساهنپال، کتابخانهٔ نوشاهیه	ک: ۱۳۸۷ق
انشای نورالله / رقعات نورالله	نورالله	گنجینهٔ شیرانی، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۷۶۸/۷۳۵/۴	ک: ۱۲۵۵ق
انشای نیم‌شبی	شمس‌الدین علی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۵۶۹۵/۱/۲۳۷۵	
انشای هرکرن / ارشادالطالبین	هرکرن کنبوه ملتانی		چ: دهلی، ۱۲۸۳ق
انشای هرنراین	هرنراین	کتابخانهٔ عمومی هردیادل دهلی نو، ۲۵۲	
انشای هوش‌افزا / انشای هوش‌فیض	میرزا عبدالله‌بیگ متخلص به‌هوش		چ: ۱۲۹۲ق
اوراق بی‌نام	عبدالستار مشهور به عبدالکل حصارکی	گنج‌بخش، ۱۸۴۱	ن: ۱۲۹۸ق ک: سدهٔ ۱۳ق
اوصاف تهورجنگ	غلام زین‌العابدین محمدپوری	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱ق‌ف ۱۲۶	ک: سدهٔ ۱۳ق
باغبان	قاضی محمد رحیم؟	خیرپور، تسهیرهی، مدرسهٔ دارالهدی	ک: سدهٔ ۱۳ق
باغ بهار / باغ و بهار	میرابولقاسم رضوی/نواب میر عالم بهادر (- ۱۲۲۳ق)	انجمن ترقی اردو - کراچی، ۳ق‌ف ۵۹	ک: سدهٔ ۱۳ق
باغ و بهار / انشای باغ و بهار	رای سدالندمنشی	لاهور، کتابخانهٔ فقیر سید مغیث‌الدین	
بحراللطایف	ابراهیم محی‌الدین	کتابخانهٔ عمومی خیرپور	ک: ۱۲۴۹ق
بحر در کوزه / انشای بحر در کوزه	خدابخش سنگهری، متخلص به صابر	گنج‌بخش، ۸۹۹۲	ک: سدهٔ ۱۳ق
بهار بی‌خزان	ناشناس	کتابخانهٔ همدرد کراچی، د۵-۴	
بهار پیرا	پندت‌کرتاکشن شاه‌جهان‌آبادی متخلص به مسکین شاه‌جهان‌آبادی	گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب، لاهور، I-100	ن: ۱۲۲۵ق ک: سدهٔ ۱۴ق
بهار خزان / رقعات بشارت	بشارت‌علی صدیقی گنجپورای	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-806	ن: ۱۲۴۹ق ک: ۱۲۸۲ق
بهار سخن / چهار چمن	محمدصالح کنبوه لاهوری (- ۱۰۸۲/۸۵ق)	موزهٔ ملی پاکستان. کراچی، N.M.460	ن: ۱۰۶۵-۱۰۷۴ق ک: ۱۱۰۶ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

بهار عجم / انشای بهار عجم	امانت‌علی نوراهی / نوردهی (ز ۱۲۲۶ق)		چ: کانپور، ۱۲۹۱ق
بهار فطرت	لعل‌جود مولتانی، متخلص‌به‌جودت	موزهٔ سالار جنگ، A.N.65	ک: ۱۲۳۷ق
بهار گلشن	نورالله	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۷۹۵/۷۶۲/۱	
بهار معنی	اندرجیت رهبرمکودری	انجمن آسیایی بنگال، ۷۲۴	
بهار نامه	نظام‌الدین، متخلص‌به خادم / خادمی	گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور، ۲-۱	ن: ۱۲۳۶ق ک: سدهٔ ۱۴ق
بهار نثر	ایامل، لال ایارام، ملقب به گاندی	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۹. ۸۷۶ایا	ن: ۱۱۸۷ق
بهاری سواد / سواد بهاری	شاه‌محمد قادر گهرتلی سیالکوتی	موزهٔ ملی پاکستان کراچی، N.M.1959-414	ک: ۱۲۵۷ق
بیاض رقعات (مجموعهٔ رقعات و مکاتیب منیر لاهوری، بیدل دهلوی، نصیرای همدانی، سعدالله‌خان و...)		گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۹۸۲/۹۳۰	
بیاض شوق / بیاض اشعار	لاله تن سکه شوق / تن سکه رائی متخلص به شوق	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۸۰۶/۱۷۸۶	ک: ۱۱۹۴ق
بیاض نظم و نثر / بیاض غلام محی‌الدین	غلام محی‌الدین قصوری (- ۱۲۷۰ق)	گنجینهٔ شفیع دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۴۱/۲۳۱	ک: ۱۲۶۹ق
بی‌نظیرنامه	سید عبدالعظیم	گنج‌بخش، ۸۴۲۷	ن: ۱۲۶۸-۱۲۷۲ق ک: ۱۲۷۳ق
پنج آهنگ	غالب دهلوی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵ق)		چ: دهلی، ۱۸۵۳م
پنج رقعه	ارادت‌خان واضح (- ۱۱۲۸ق)		چ: کانپور، ۱۲۸۰ق
پنج‌رقعهٔ ظهوری / رقعات ظهوری	ظهوری ترشیزی (- ۱۰۲۵ق)		چ: کانپور، ۱۲۷۸ق
پنج رقعهٔ ولایت	محمد ولایت‌علی‌خان (عزیزالله)		چ: لکنو، ۱۸۷۲م
پنج قانون / انشای هرکشن	هرکشن	بهاولپور، جامعهٔ اسلامیه ۶	ک: ۱۲۵۶ق؟
پیام الفت	عروج دکنی	انجمن آسیایی بنگال، 402	

تاج‌الانشاء	عبداللطیف (- ۱۱۲۳ق)	سیالکوت، بدوملهی کهنه، کتابخانهٔ فخرالاطبا	ک: ۱۱۸۸ق
تاریخ مکاتبات علامی	ابوالفضل فیضی ناگوری		چ: لکنو، ۱۲۶۲ق
تحفة‌الصبیان	رنجهورداس فرزند رنجیت کاتبهٔ جونپوری	کتابخانهٔ عمومی جامعهٔ همدرد (تغلق‌آباد)، دهلی‌نو ۱۸۹۸	
تحفة‌الطلبا	غلام‌محمد صاحبزاده (ز۱۳۲۴ق)	گنج‌بخش، ۱۶۰۴	ن:۱۳۲۴ق ک:۱۳۲۴ق
تحفة‌الطلبا / رسایل فیروزالدین	فیروزالدین صاحب‌زادهٔ قادری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی N.M.1972-93	ن: ۱۳۳۰ق ک: ۱۳۳۰ق
تحفة‌الکریم	محمد یوسف فرزند محمد نعیم	پیشاور، پشتو آکادمی - ۵۲۹	ن: ۱۲۹۲ق ک: ۱۲۹۲ق
تحفهٔ بهار	هولاسرای شکوه‌آبادی	لاهور، نکلسون رود، کتابخانهٔ خلیل‌الرحمان داودی	ک: ۱۲۴۳ق
تحفهٔ سلطانیه / تحفة‌السلاطین / تحفة‌السلطان	حسن فرزند گل‌محمد / قلی‌محمد	گنج‌بخش، ۷۱۴۹	ک:۱۰۸۱/۱۰۸۲ق
تحفهٔ مفید	عبداللطیف فرزند مولانا یوسف فیروزپوری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۸۴۸/۸۱۵/۱	ک: ۱۰۷۶ق
تخم جواهر	عارف‌علی منشی	خیرپور، تهیرهی، مدرسهٔ دارالهدی	ک: سدهٔ ۱۳ق
ترتیب انشا / بدیع‌الانشاء	رگهیت‌رای/ قانون‌گوی لاهوری	کراچی، کتابخانهٔ لیاقت هال، باغ جناح	ک: ۱۰۵۰ق؟
ترسل / مجموعهٔ ترسل / انشای ترسل / گلشن عطارد	عباس عطارد		چ: لاهور، ۱۳۶۰ق
تعلیم‌المبتدی / تعلیم مبتدئین	ابوالبقای صدیقی سلطان‌پوری نورمحلی چشتی قریشی	گنج‌بخش، ۴۷۴۱	ک: سدهٔ ۱۳ق
توقیعات ابوالقاسم	ابوالقاسم	کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا (پنجاب، هند)، 1848	
تهنیت‌نامه	ولی‌محمد حیدرآبادی (دکن)	انجمن ترقی اردو، کراچی، س‌ق‌ق ۸۸	ک: ۱۲۱۱ق
جامع‌الانشاء	بهگچند	کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، or.1702	
جامع‌الفنون	محمد رشید گجراتی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور ۵۷۲۵/۲۴۰۶	ن: ۱۰۷۷ق ک: ۱۰۹۲ق
جامع‌القوانین / انشای خلیفه	خلیفه شاه‌محمد قنوجی		چ: لکنو، ۱۲۶۱ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

جمع دامی ممالک محروسهٔ هندوستان	ناشناس	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۳۳۶۲۲ جمع	ک: ۱۲۲۶ق
جمع ممالک محروسه و دستورالعمل صوبه‌جات	محمدقبادخان	لاهور، موزه ۱۴۶/۵۴	ک: ۱۰۶۸ق
جنون بهاریه (رساله)	بیدل دهلوی (۱۰۵۴ - ۱۱۳۰ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۲۶۹/۲۲۵۹	
جواهر افشان	ناشناس	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی‌نو، ۴۲۷/۱	
جواهرالمناثره	خیالی‌رام لکنوی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1930	ک: سدهٔ ۱۳ق
جواهر ریزه (رقعات و منشآت در عشق و عرفان)	بیدل دهلوی (۱۰۵۴ - ۱۱۳۰ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۲۹/۳۲۵	ک: ۱۲۵۲ق
چار گل / چهار گل	ناشناس	گنج‌بخش، ۸۹۹۲	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق
چراغ‌نامی / انشای مفید عام	فصیح‌الدین نامی موهانی لکنویی		چ: کانپور، ۱۳۰۶ق
چمنستان	محمد فتح‌یاب (ز ۱۲۶۵ق)	پیشاور، دکتر خواجه محمد سلیم، ۴۳۸	ک: ۱۲۷۷ق
چمنستان / باغ ارم	منشی بنده‌علی عطارد قلم‌خان بهادر فرزند شمشیرعلی	کتابخانهٔ آصفیه، ۱۲۹ انشا	ن: ۱۲۴۴ق
چمن فصاحت (آموزش نامه‌نگاری برای نوآموزان و کودکان)	ناشناس	خیرپور، تهیرهی، مدرسهٔ دارالهدی	ک: ۱۳۰۳ق
چهار باغ	حکیم ابوالفتح گیلانی (- ۹۹۷ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1965-207	ک: ۱۲۴۵ق
چهار چمن	چندربهان برهمن لاهوری (ح ۱۰۲۳-۱۰۶۸/۱۰۷۳ق)		چ: بمبئی، ۱۲۷۰ق
چهار چمن فیض (مجموعه نامه‌های محمد فاضل، نواب فیروز جنگ...)	گردآوری محمدفاضل در ۱۱۸۷ق	کتابخانهٔ همدرد کراچی، د۲-۱۴	
چهار چمن منیر	محمد منیر ارشد	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۴۴۰۸/۱۳۵۷	
چهار گلشن	ابواحمدصدیق / شیخ احمدگدایی	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۶۰۹ گدا	ن: ۱۰۵۳ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

چهارگلشن (نامه‌های منشیان متقدم)	گردآوری ولی محمد حیدرآبادی (دکن)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۸۶	ن: ۱۲۰۵ق ک: ۱۲۳۱ق
چهره‌نویسی	محمدعلی	کتابخانهٔ عمومی خیرپور، ۱۰۱	ک: سدهٔ ۱۳ق
حصرالصفات / حصرالفصاحت	شیونارایِن / نراین	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۱۴۰-۱۴۱ N.M.1967-317	ن: ۱۲۳۴ق ک: ۱۲۴۶ق
حفظ‌القوانین / فیض‌نامه	محمد حفظ‌الله فرزند محمد معین فرنگی‌محلی لکنویی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-243/1	ن: ۱۲۵۱ق ک: ۱۲۵۱ق
حکمنامهٔ تیپوسلطان / نامه‌های تیپوسلطان	گردآوری منشی یا منشیان از دربار تیپوسلطان (۱۱۶۳-۱۲۱۳ق)	گنج‌بخش، ۵۶۸۸	ک: سدهٔ ۱۳ق
حکمنامجات شریعت‌تونک (احکام صادره از دیوان تونک در سال‌های ۱۲۷۳-۱۲۷۵ق)	گردآورنده: ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۶۳۳۷	
حل لغات انشای مادهورام	ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-260/6-3	ک: سدهٔ ۱۲ق
خاص‌الانشاء	معین‌الدین، متخلص‌به جامعی (- ۱۰۹۱ق) گردآوری پسر نگارنده در ۱۰۷۴ق	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1967-108	ک: سدهٔ ۱۳ق
خاص‌المنشآت	محمدخان نثار	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1499	ک: سدهٔ ۱۳ق
خاورنامه	دولت‌علی فرزند عبدالله مدرس مولتانی	پیشاور، کالج اسلامیه، ۱۸۸۴	ک: ۱۱۱۴ق
خطوط تفضل‌علی (مجموعهٔ هفت رقعه از وی به مولوی امیرعلی که در قنوج نوشته شد)	مولوی تفضل حسین	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیه، دهلی نو، C۳۳۱ر۹	
خطوط و اخبارات (نامه‌های رسمی فقیر عزیزالدین در ۱۲۵۷-۱۲۵۸ق)	فقیر عزیزالدین (ز۱۲۵۸ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور ۳۶۶/۳۷۷۰	
خلاصة‌الانشاء	لچهمی‌رام دهلوی (-۱۲۳۰ق)	راولپندی، گولره شریف، دربار پیر مهرعلی‌شاه صاحب	ن: ۱۲۲۵ق ک: ۱۲۲۵ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

خلاصة‌المکاتیب / خلاصة‌الانشا	سجان سنگه دهیر بتالوی / سجان‌رای بتالوی		چ: میرته ۱۸۶۳م
خلاصة‌المکتوبات	میان هارون و میان عبدالرئوف منشی	کراچی، حسام‌الدین راشدی	ک: ۱۲۶۵ق
خوان نعمت	ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1971-441	ک: ۱۲۵۶ق
خوان نعمت	نعمت‌خان عالی، نورالدین محمد شیرازی ملقب به دانشمندخان (ـ ۱۱۲۲ق)		
خیالات امیرخسرو / عنوان‌نامهٔ خیالات / انشای امیرخسرو / خیالات خسروی	یکدل (ز ۱۰۶۵/۶ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1956-1052/1	ک: ۱۱۲۸ق
داد و دهش	ناشناس	کتابخانهٔ عمومی پتیالا (پنجاب، هند)، ۲۲۴۸	ک: ۱۸۹۱م
دارالخلد	غلام محی‌الدین ذوقی	انجمن آسیایی بنگال، ۴۱۵	
دبیری / انشای یعقوب کنبوه	محمدیعقوب کنبوه	گنجینهٔ آذر، I-83	
درالعلوم	کوپلارای سورداج	بادلیان، و1400	ک: ۱۱۱۳ق
درهٔ غلطان	اشرف لکنویی		چ: لاهور، ۱۳۰۳ق
دستورالاملاء	فضل‌الله	کتابخانهٔ همدرد کراچی، ز1-5/1	ک: ۱۸۱۶م
دستورالانشاء	محمدجان قادری	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۲ق‌ف ۸۵	ک: ۱۲۸۲ق
دستورالانشاء	محمد عبدالکریم فریدی پاک پتنی راهونی	گنج‌بخش، ۷۷۶۵	ک: ۱۲۹۰ق
دستورالانشاء	ناشناس	گنج‌بخش، ۳۴۵۶	ک: سدهٔ ۱۳ق
دستورالانشاء	نندلال منشی مولتانی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۸۰۸/۱۷۸۸/۲	
دستورالانشاء	یارمحمد قلندر		چ: کلکته، ۱۲۴۰ق
دستورالسیاق	محمدصالح تتوی سیوستانی	خورشاب، شاه‌پور، گلزار احمد صاحب	ک: سدهٔ ۱۴ق
دستورالصبیان	ناشناس	اتک، مکمد، کتابخانهٔ مولانا محمدعلی	ک: سدهٔ ۱۳
دستورالصبیان	نونده‌رای		چ: کانپور، ۱۲۹۱ق
دستورالعمل (آمار اقتصادی، یادداشت‌های تاریخی، دخل و خرج سازمان‌ها از روزگار انگلیسی‌ها)	مولتان، شاه‌عباس گردیزی ۱۶		ک: ۱۳۶۸ق
دستورالعمل (مجموعهٔ فرمان‌های شاهی)	جواهر مل بیکس سهوانی، گردآوری: ۱۱۴۴ق	گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۴۰/۱۱۸۷	

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

دستورالعمل (مجموعه فرمان‌های گوناگون شاهان)	قاضی الهی‌بخش	گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۹۹۵/۹۴۲/۲	ک: ۱۲۷۲ق
دستورالعمل / رسایل فداعلی	میرفداعلی عظیم‌آبادی فرزند میراحمدعلی فرزند حافظ امیرعقیق‌الله میران‌پوری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1967-315/1-2	ن: ۱۲۷۴ق ک: سدهٔ ۱۳
دستورالعمل آگاهی (مجموعه نامه‌های رسمی اورنگ‌زیب: ۱۱۱۸-۱۱۶۸ق)	مهاراجه جی سنگه، گردآوری: محمدصلاح جعفری اسکندری در ۱۱۵۶ق	موزه ملی پاکستان کراچی، N.M.1961-1518	ک: ۱۲۱۲ق
دستورالعمل آگهی (مجموعه نامه‌های رسمی اورنگ‌زیب: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)	گردآورنده: ناشناس	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۹۰	ک: ۱۱۳۹ق
دستورالعمل تیپوسلطان (آمار بودجه‌ها و هزینه‌های تیپوسلطان (۱۱۶۳-۱۲۱۳ق)		موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1523	ک: ۱۲۹۶ق
دستورالعمل شاه‌جهانی (مجموعهٔ نامه‌ها و فرمان‌های شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق)		انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۱۱۲	ک: ۱۲۶۱ق
دستورالعمل شاهنشاهی	تهاکرلعل برهان‌پوری فرزند چتربهوج‌داس	موزهٔ بریتانیایی، Add,22831	
دستورالعمل کاتبان	ناشناس	گنج‌بخش، ۹۹۱۸	ک: سدهٔ ۱۲ق
دستورالعمل کارآگاهی / آگهی (آمار اقتصادی و یادداشت‌های تاریخی روزگار تیموریان هند)		گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۸۸۳/۸۵۰/۲	
دستورالعمل‌های ملک‌های محروسه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق)		گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۰۱/۱۱۴۸	ک: سدهٔ ۱۳ق
دستور القاب و آداب	ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی N.M.1961-1385	ک:سدهٔ ۱۳ق
دستورالمبتدی /	داودبیگ (سدهٔ ۱۳ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور،	ک: ۱۲۵۷ق
دستورالمکتوب	لاله هیمراج	کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی نو، ۲۳۵	

دستورالمکتوبات / دستور مکتوبات (مجموعه ۹۴ مکتوب برای راهنمایی منشیان)	لاله فتح‌چندکایسته (-۱۱۸۱ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۱۸/۳۱۴/۳	ک: ۱۲۶۵ق
دستورالمکتوبات	ناشناس		چ: کانپور، ۱۲۶۴ق
دستورالمنشی	ناشناس	کتابخانهٔ عمومی خیرپور	ک: ۱۲۴۶ق
دستور شگرف / دستور شگرف	لاله بهوپت / بهوپات‌رای	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۶۳۳/۶۱۱/۲	ک: سدهٔ ۱۳ق
دستورنامهٔ آگهی / دستورالعمل آگهی (نامه‌های رسمی اورنگ‌زیب ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)	گردآورنده: آگهی؟	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1518	ک:۱۲۱۲ق
دستورنامه‌نگاری	ناشناس	گنج‌بخش، ۷۵۰۹	ک: سدهٔ ۱۲ق
دستورنامه‌نگاری / کتاب انشا	ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۲۵/۱۱۷۲/۱	ک: سدهٔ ۱۲ق
دستور نوشت نثر (نمونه‌هایی از منشآت)	میرزا محمدحسن قتیل (-۱۲۳۳ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۵۴/۷۲۱/۴	ک: ۱۲۳۴ق
دفترحساب کارخانه	ناشناس	گنج‌بخش، ۴۸۵۶	ک: سدهٔ ۱۴ق
دفتر گلشن‌لاله	ناشناس	کتابخانهٔ عمومی پتیالا (پنجاب، هند)، ۲۲۵۸	
دقایق‌الانشاء	رنچهور داس فرزند رنجیت‌رای کایسته جونپوری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۰۲۲/۲۰۱۲/۴	ن: ۱۱۴۶ق
دل‌پسند	محمداکمل مولتانی	گنج‌بخش، ۸۹۸۷	ک: ۱۲۶۷ق
دیباچه بر دیوان اعتمادالدوله (دیباچهٔ دیوان نواب وحیدالزمانی اعتمادالدوله و نگارش‌های دیگر)	محمدتقی نصرآبادی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۲۸/۶۹۷۱	
دیباچه بیاض موسوی‌خان	ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-912/48	ک: سدهٔ ۱۱ق
دیباچه بیاض نورس	رشیدا / رشیدای عباسی زرگر تبریزی (-۱۰۸۱ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1970-24/2	ک: سدهٔ ۱۱ق
دیباچهٔ شاه‌جهان‌نامه	شیخ حمید؟	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب ۹، ۸۷۰مح‌ج ۸۲۱، ۸۷۳، گرش‌ولی (۲)	ک: ۱۱۱۶ق

دیباچهٔ مثنوی‌های قدسی	قدسی مشهدی، حاجی محمدجان (-۱۰۵۶ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1964-404/2	ک: سدهٔ ۱۲ق
دیوان پسند	پترمل فرزند رای‌پران‌چند سرشار منشی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۵۹/۷۲۶	ک:۱۳۲۶
ذخیرهٔ جواهر	شاه‌نواز حسینی	بهار هند، ص ۲۱۰، شمارهٔ ۲۷۳ فهرست	
ذهن‌افزا	ناشناس	گنج‌بخش، ۹۰۱۱	ک: سدهٔ ۱۱ق
رسالهٔ انشا	سجان سنگه	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۱۵۰/۲۱۳۸/۲	
رسایل روح‌الله	منشی روح‌الله	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۵۷۲/۱۵۲۲	ک: سدهٔ ۱۱ق
رسایل طغرا / رقعات طغرا	ملاطغرای مشهدی (-۱۱۰۰ق)		چ: کانپور، ۱۲۶۶
رسایل طغرا / دیباچهٔ معیارالادراک	ملاطغرای مشهدی (-۱۱۰۰ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1970-24/1	ک: سدهٔ ۱۱ق
رسایل فیروزالدین صاحب‌زاده (۱ـ تحفة‌الطلباء ۲ـ مجموع‌النوادر)	فیروزالدین صاحب‌زادهٔ قادری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1972-93	ک: ۱۳۳۰ق
رقایم کرایم / رقایم کرام (نامه‌ها و دستورهای اورنگ‌زیب به اسیرخان سندی)	گردآورنده: اشرف‌خان میرمحمد حسینی تتوی متخلص به ملتفت، فرزند امیرخان	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-262/9	ک: ۱۲۷۶ق
رقعات آرزو	سراج‌الدین علی‌خان آرزو؟	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1403	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات آنندرام / انشای آنندرام	آنندرام لاهوری سیالکوتی، متخلص به مخلص (-۱۱۶۴ق)		چ:دهلی،۱۸۵۲م
رقعات ابوالفضل علامی (هر سه دفتر)	ابوالفضل فرزند مبارک علامی (-۱۰۱۱ق)		چ: لکنو، ۱۲۷۰ق
رقعات اخلاص‌خان	اخلاص‌خان، متخلص‌به وامق (۱۰۴۷-۱۱۴۳ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۶۹۴/۲۳۷۵/۲	
رقعات افضل سیوستانی	محمدافضل سیوستانی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1976-34	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات اکبری	اکبر فرزند غلام‌محمد	لاهور، کتابخانهٔ فقیر سید مغیث‌الدین	

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

رقعات‌الصدر / رقعات فایز	فایز دهلوی (ز ۱۱۵۰ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-478/80	ن: ۱۱۴۲ق
رقعات امامی	محمد عزت‌الله بنگالی متخلص به امام فرزند محمد عنایت‌الله	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۹۰۸/۱۸۹۶	ن: ۱۱۳۰ق
رقعات امان‌الله حسینی / انشای امان‌الله / رقعات امامی / رقعات حسینی	امان‌الله‌خان حسینی، ملقب به خان‌زمان بهادر خانزادهٔ فیروزجنگ، متخلص به امانی (-۱۰۴۶/۷ق)		چ: هند ۱۲۶۴ق
رقعات انبساط	سعدی جالندهری	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی‌نو، C221	
رقعات اولادحسن بخاری	اولاد حسن بخاری قنوجی فضل‌الرحمان	بانکیپور، ۸۸۸	
رقعات برهان‌پوری	محمدحسن برهان‌پوری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1970-24/2	ک: سدهٔ ۱۱ق
رقعات بشارت (برای آموزش مبتدیان)	بشارت‌علی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-806	ک: ۱۲۸۲ق
رقعات بلگرامی	میرمحمد بلگرامی، متخلص به عسکری	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۶/۹ عس	ک: ۱۲۹۳ق
رقعات بهار	علیم محمدجان فرزند علی‌گوهرخان	پیشاور، دانشگاه پیشاور، ۳۳۸	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات بهاگ‌چند	بهاگ چند	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.471	ک: ۱۱۳۳ق
رقعات بهاول‌خان	نواب امیرمحمد بهاول‌خان عباسی دوم (۱۱۸۶-۱۲۲۴ق)	اوچ. مخدومی سید شمس‌الدین گیلانی، ۲۸۱؟	
رقعات بهوانیداس	بهوانیداس (ز ۱۲۱۰ق)	گنج‌بخش، ۸۱۳۴	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق
رقعات بیدل دهلوی، انشای بیدل / منشآت بیدل	بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ق)		چ: هند ۱۲۶۱ق
رقعات بی‌نظیر	حکیم محمدخان		چ: فتحکده، ۱۸۷۶ق
رقعات پرسوتم‌داس	پرسوتم / پرشوتم‌داس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1969-542/4	ک: سدهٔ ۱۳ق

رقعات پیرغلام	ناشناس / پیرغلام	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۶۹ پیر ۲۳۶، ۹۵۴ عا (۲)	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات تسلیم (در انشا)	شاه‌غلام‌جیلانی‌قادری‌صدیقی		چ: هند، ۱۳۱۵ق
رقعات جلالا، منشآت جلالا / مکتوبات میرزاجلال	جلالا / جلال‌الدین محمد طباطبایی زواره‌ای	گنج‌بخش، ۷۹۹۹	ک: سدهٔ ۱۱ق
رقعات جوانی (مجموعهٔ پنجاه رقعه)	گردآوری: ابومسلم عثمانی معروف به پیری و متخلص به جوانی در ۱۰۵۸ق	کراچی، باغ جناح، کتابخانهٔ لیاقت‌هال	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق
رقعات جوانی (جمالی) / انشای جوالا	شیخ بسدهامفتی قریشی عثمانی	اتک، مکهد، کتابخانهٔ مولانا محمدعلی، محمدصالح	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات جویا کشمیری	میرزا داراب‌بیگ تبریزی متخلص‌به جویا (-۱۱۱۸ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1965-3	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات چنالعل و سدهاری‌لعل	رای چنالعل و منشی سدهاری لعل	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-202/19	ک: ۱۲۳۹ق
رقعات حافظ	محمد مجیب‌الله‌خان حافظ، معروف به عبدالرحمان حافظ		چ: کانپور، ۱۲۹۵ق
رقعات حامدیه	فضل‌علی اوچی گیلانی (۱۱۴۹-۱۱۹۷ق)	اوچ، مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی، ۲۸۰	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات حزین	محمدعلی حزین لاهیجی (-۱۱۸۱ق)	لاهور، انارکلی، دانش‌آباد، کتابخانهٔ احسان دانش	ک: ۱۲۴۷ق
رقعات حسام‌الدین /عروس انجمن	حسام‌الدین	سندهی پرونشل میوزیم	ک: ۱۲۸۰ق
رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی (با تصحیح محمد بشیر حسین)	مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی (-۹۹۷ق)		چ: ادارهٔ تحقیات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۶۸م
رقعات حمیدالدین‌خان	حمیدالدین‌خان بهادر عالمگیرشاهی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.467	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات خاتم‌الکمال / خاتم‌الکلام	میرکمال‌الدین محمد، متخلص‌به کمال (-۱۱۳۲ق) گردآوری لچهرام فرزند هرداس‌در۱۱۵۵ق	گنج‌بخش، ۹۱۱	ک: سدهٔ ۱۲ق

رقعات خاص / رموز و اشاره‌های عالمگیری	گردآورنده: سید همال متخلص به رام / سیهل‌رام در ۱۱۵۷ق	موزهٔ بریتانیایی، add.26,240	
رقعات خان‌خانان	عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۴۶-۱۰۳۶ق)	لاهور، مولانا مرتضی حسن فاضل	
رقعات در معاملات تاریخ	ناشناس	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی نو، C۴۱۶	
رقعات دیارام	راجا دیارام سیالکوتی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-994/12-3	ک: ۱۲۱۱ق
رقعات رام / رقعات راجه‌رام	راجه‌رام	کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی، R.NO.X	ک: ۱۲۳۰ق
رقعات رشیدخان	رشیدخان بدیع‌الزمان (-۱۱۰۷ق)	لاهور، کتابخانهٔ دکتر وحید قریشی	
رقعات رقیعه / دستور نامه‌نگاری	پیر محمد فقیر	بلوچستان، مستونگ، چوتی عبدالصمد کاریز	ک: ۱۸۶۰م
رقعات سراج / انشای سراج	سراج‌الدین؟	بهاولپور، کتابخانهٔ غلام‌محمد گهوتوی، محمد عبدالحی چشتی ۱۴۰	ک: سده‌های ۱۳-۱۴ق
رقعات سرهادرام	سرهادرام (ز ۱۲۸۱/۱۲۸۲ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۸۷۷/۸۴۴/۱	ک: ۱۲۵۶ق
رقعات شاه‌کلیم‌الله (به‌نام نظام‌الدین اورنگ‌آبادی)		گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۶۳۶/۲۳۱۳/۳	ک: ۱۲۳۲ق
رقعات شاه‌محمد / کارنامه / انشای شاه‌محمد	شاه‌محمد قادری گهرتلی سیالکوتی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-550	ک: ۱۲۸۷ق
رقعات شیرمحمد	قاضی شیرمحمد	کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور، ۱۵۷	ک:۱۲۵۴ق
رقعات شیورام	شیورام لاهوری، متخلص به عاشق (-۱۱۷۹ق)	پیشاور، دکتر خواجه محمدسلیم استاد دانشگاه، ۵۳۲	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق
رقعات / منشآت عاصی	عاصی؟	کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، ۸۷۶۰۹لا	
رقعات عالمگیری (به‌اهتمام محمد عبدالرحمان فرزند محمدروشن‌خان)			چ: کانپور، ۱۲۹۲ق
رقعات عالمگیری /کلمات طیبات (نامه‌های اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)، به‌فرزندان، امیران، وزیران و درباریان خود	گردآورنده: محمدعبدالرزاق حسینی هاپوری		چ: کانپور ۱۲۹۳ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

رقعات عالی / انشای طبی / هجو حکما	نعمت‌خان‌عالی (۱۱۲۱/ ۱۱۲۲ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1971-24	ک: ۱۲۲۱ق
رقعات عبدالاحد / مکتوبات عبدالاحد / رسالة الرسایل	عبدالاحد	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1978-43	
رقعات عبداللطیف	عبداللطیف	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق ف ۱۱۶	ک: ۱۱۵۸ق
رقعات عبداللطیف‌موسوی / منشآت عبداللطیف موسوی	عبداللطیف موسوی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۶۹۴/۲۳۷۵/۷	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات عزیزی	عبدالعزیز آروی (ز۱۲۹۴ق)		چ: کانپور، ۱۳۱۳ق
رقعات عطارد	شیوک‌رام تتوی، متخلص به عطارد، گردآوری امل‌رای اوروه در ۱۱۱۲ق	کراچی، حسام‌الدین راشدی	ک: ۱۲۸۲ق
رقعات‌عنایت‌خان / عنایت‌نامهٔ نثر (۲جلدی، مجموعهٔ ۱۵۳ مکتوب که‌از سوی شاهان مغولی هند از بابر تا عالمگیر به‌امیران، وزیران و والیان نوشته شد)	گردآوری عنایت‌خان راسخ اکبرآبادی در ۱۱۶۳ق	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۸۰/۱۳۲۹	
رقعات غالب / مکاتیب غالب	غالب دهلوی (۱۲۱۲ـ۱۲۵۸ق)	لاهور، گلبرگ، حکیم محمدخان، جمالی سویدا	ک: ۱۲۵۲ق
رقعات غلام جیلانی	غلام جیلانی رامپوری، متخلص به رفعت (ـ۱۲۳۵ق)	رحیم‌یارخان، صادق‌آباد، گنجینهٔ میرسید زاهد حسین، ۱۲۹	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات غلام قادر	قاضی غلام قادر فرزند محمدفضل وزیرآبادی	گجرات، احمدحسین احمدقلعه‌داری	.
رقعات غنیمت کنجاهی	محمداکرام غنیمت کنجاهی (ـ۱۱۲۵ق)	گجرات، ساهنپال، کتابخانهٔ نوشاهیه.	ک: ۱۳۹۱ق
رقعات فاروقی	محمدصاحب فاروقی	گنج‌بخش، ۶۹	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات فایز	نواب صدرالدین‌خان فایز دهلوی (ز ۱۱۵۰ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-476	ک: ۱۲۴۶ق
رقعات فتح‌چند	لاله فتح‌چند کایسته (ـ۱۱۱۸ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-262.64	ک: سدهٔ ۱۳ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

رقعات فدایی‌خان	نواب عمدة‌الملک فدایی‌خان کوکه، گردآورنده: محمدفاضل قادری	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۹-۸۷۶ مج	
رقعات فطرت / منشآت موسوی‌خان	معزالدین فطرت/میر معزالدین محمد، متخلص به فطرت(-۱۱۰۱ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-912/48	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات فیض‌آگین	ننداکیصورا		چ: لکنو، ۱۸۷۷م
رقعات فیض‌بخش	فیض‌بخش فیض‌آبادی کاکوری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-994/12-4	ک: سدهٔ ۱۲
رقعات قطب‌الدین	قطب‌الدین	گنج‌بخش، ۴۳۳۹	ک: ۱۲۶۰ق
رقعات قیام‌الدوله و رقعات قمرالدوله	(از اخلاف نواب سیف‌الدوله)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1966-10	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات کرپارام / رقعات منشی	منشی کرپارام مولتانی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۲۳/۱۱۷۰	ک: ۱۱۸۹ق
رقعات کنبوه	حسن کنبوه / گویا متخلص به فتاحی	فیصل‌آباد، پیلزکالونی. کتابخانهٔ مجاهد اسلام	ک: ۱۲۵۵ق
رقعات لچهمی رام‌جی صراف	لچهمی رام جی صراف	گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، I-44	ک: سده‌های ۱۳-۱۴ق
رقعات مانی‌نگار / رقعات معانی‌نگار /نسخهٔ مانی‌نگار	سلطان مل جرأت / حیرت مولتانی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1969-341/3	ن: ۱۲۱۳ق ک: ۱۲۴۶ق
رقعات مترسین	مترسین فرزند مدسودن‌داس کایسته	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1969-293/1	ک: ۱۱۰۳ق
رقعات محتشم	محمد محتشم‌خان	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1970-17	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات محرم	محمد فرزند فتح‌محمد	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957/655/73	ن: ۱۰۹۰ق ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات محمدحسین تفرشی	محمدحسین تفرشی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.528/212	
رقعات محمدصالح	محمدصالح؟	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۳۹۸۲/۹۳۰	
رقعات محمدگل	محمدگل موسی‌خیل سرحدی	لاهور، شش محل، محمدبشیر لدهیانوی، انبالهٔ جلدسازی	ک: ۱۲۸۹ق
رقعات محمد مکارم (شصت نامهٔ محمد مکارم به‌دوستانش	گردآورنده: محمد مکارم فرزند جلال‌الدین تالگرامی	انجمن آسیایی بنگال، ۴۱۲	۱۲۹۹ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

رقعات محمدی	مسیح‌الزمان هانسوی / محمدی قادری	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۷۲	ک: ۱۲۰۷ق
رقعات مخلص / انشای آنندرام	آنندرام مخلص (۱۱۱۱-۱۱۶۴ق)	گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، I-101	ک: ۱۲۴۵ق
رقعات مصنوع	ناشناس	گنج‌بخش، ۱۰۹۴۲	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات مظهری	کمال‌الدین فرزند میرالدین		چ: لکنو، ۱۸۷۸م
رقعات معتمات (مجموعهٔ ۹۵نامه میان پادشاهان مغول به‌ویژه جهانگیر و شاه‌تهماسب، شاه‌عباس و سلطان ایلدرم بایزید عثمانی)	گردآورنده: ناشناس	کتابخانهٔ عمومی هردیال ـ دهلی، R-275	
رقعات ملا دوپیازه	ملادوپیازه	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۱۵۷/۲۱۴۵/۲	ک: ۱۱۳۳ق
رقعات ملافیروز	ملا فیروز	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۹۸۲/۹۳۰	
رقعات ملوک (مجموعهٔ رقعات نامه‌ها و فرامین جلال‌الدین اکبر گورکانی به دیگر شاهان و حاکمان همروزگارش)	گردآورنده: ناشناس	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی‌نو، C۲۳۰	
رقعات / منشآت	عاصی؟	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۶'۹لا	
رقعات منیر / نامه‌ها	منیر لاهوری (-۱۰۵۴ق)	گنج‌بخش، ۱۸۴۹	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقعات مودهره		پیشاور، دانشگاه پیشاور، ۴۹۲	ک: ۱۱۹۶ش
رقعات میرزا محمد شیرازی	میرزا محمد شیرازی	کراچی، لیاقت میموریل لائبریری، ۱۳۰	ک: ۱۳۱۱ق
رقعات میرصفی	میرصفی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1969-293/5	ک:۱۲۴۴ق ۱۲۴۹ق
رقعات میرعلی فرحت		کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی‌نو، ۳۸۲/۱	
رقعات میرمحمدمحسن	میرمحمد محسن	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1969/370	ک: ۱۱۱۷ق
رقعات نصیرای همدانی / منشآت نصیرا/ دیباچه‌ها	خواجه نصیرالدین نصیرای همدانی (-۱۰۳۰ق)	گنج‌بخش، ۶۷۹	ک: ۱۲۲۳ق

رقعات نظامی (مجموعهٔ نامه‌های رسمی که پس از نگارش انشای خادمی گردآوری شده است)	حافظ نظام‌الدین خادم / خادمی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1968-176	ک: سدهٔ ۱۳ق
رقعات نظامیه / رقعات نظام‌الدین علی	نظام‌الدین علی‌خان منشی محمدشاه		چ: کانپور، ۱۲۹۰ق
رقعات نظیر	میان نظیر	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.477	ک: سدهٔ ۱۳
رقعات نوا	نوای بدایونی / سید احمد، ملقب به ظهیراللـه‌خان و متخلص به نوا	کراچی، B.I.P.۱۱۴۱/C، کالونی، کتابخانهٔ حمزه سلیمان	ک: ۱۲۵۳ق
رقعات نواب مخلص‌خان	مخلص‌خان میربخشی (-۱۱۱۲ق)، گردآورنده: مهابت‌خان بهادر ظفرجنگ	پیشاور، عجایب‌گهر: ۱۵	ک: ۱۲۸۲ق
رقعات نورالله	حافظ نوراللـه‌شاهی (۱۱۴۷-۱۲۲۹ق) گردآورنده: سیدشریف‌احمدشرافت نوشاهی در ۱۳۸۷ق	گجرات، ساهنپال، کتابخانهٔ نوشاهیه	ک: ۱۳۸۷ق
رقعات والاجاهی (مکاتیب، اسناد، فرمان‌ها)	به‌اهتمام سیدحمزه حسین عمری		چ: مدراس، ۱۹۵۸م
رقعات و مضحکات	نعمت‌خان عالی، ملقب به دانشمندخان / نورالدین شیرازی (-۱۱۲۱/۱۱۲۲ق)		چ: لکنو، ۱۲۶۱ق
رقعات و مکاتبات قتیل هندی / ثمرات‌البدایع	میرزا محمدحسن قتیل لاهوری (-۱۲۳۳ق)		چ: لکنو، ۱۲۵۷ق
رقعات همدم	همدم	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۷۳	ک: سدهٔ ۱۲ق
رقیمهٔ نیاز (مجموعهٔ عریضه‌های نواب حفیظ‌الله‌خان)	گردآورنده: ناشناس	اسلام‌آباد، نشنل آرشیو ۴۸	ک: ۱۱۴۴ق
روح‌افزا (در قواعد دستور فارسی و انشا)	روح‌الامین حسینی بخاری / بخارایی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۰۳۱/۲۰۱۹/۳	ک: ح۱۲۵۴ق
روزنامچهٔ خرج ولایت لندن (حساب هزینه‌های علی‌مراد خان تالپور حاکم خیرپور در لندن در ۱۲۷۳ق)	ناشناس	کراچی، پیرحسام‌الدین راشدی	ک: ۱۲۷۳ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

روش کلام (مجموعهٔ رقعات، عرایض و نامه‌هایی که به‌خواستهٔ نواب رعداندازخان توسط منشی وی در چهار فصل جمع‌آوری گردیده است)	ناشناس	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی‌نو، C۹۳	
رهن‌نامه	مختارالملک سالارجنگ	گنج‌بخش ۴۰۰۲	ن: ۱۲۷۲ق ک: ۱۲۷۲ق
ریاض انشاء / منشآت خواجه‌جهان (۱۴۸ مکتوب به شاهان و وزیران)	عمادالدین محمود گاوان، ملقب به خواجهٔ جهان (-۸۸۷۷/۸۸۶ق)		چ: حیدرآباد دکن، ۱۹۴۸م
ریاض‌العشق / ریاض‌العاشقین	رجب‌علی شکیب	مولتان، جهانیان، حکR۱۰/۱۱۴، کتابخانهٔ الله‌بخش اسد نظامی	ک: ۱۲۶۵ق
ریاض‌المنشآت	خواجه عبدالله تأیید عظیم‌آبادی (-۱۲۰۶ق)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۱۰۲	ک: ۱۲۱۷ق
ریاض‌الوداد	میرزا ایزدبخش رسای اکبرآبادی (-۱۱۱۹ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۹۵۷/۹۰۵/۲	
ریاض‌الوفاق / انشای ریاض‌الوفاق	سنگت‌چند؟	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۶۹ چند	ک: سدهٔ ۱۳ق
زادالمترسلین	شیخ محمد عبدالکریم	موزهٔ سالارجنگ، A.N/169	
زادالمعاش	منشی هیراچند؟	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-655/64	ن:۱۲۰۷ق
زبدة‌الافکار	ناشناس	کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی‌نو، 199	
زبدة‌الانشاء	ناشناس	گنج‌بخش، ۸۹۸۸	ک: ۱۲۶۵ق
سراج‌الطالبین	احمد قصوری	گنج‌بخش، ۷۶	ک: سدهٔ ۱۳ق
سواد بهاری	شاه‌محمد قادری گهرتلی سیالکوتی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1959-414	ک: ۱۲۵۷ق
سه چمن	خوب‌چند، متخلص به ذکاء (-۱۲۶۲ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-665/65	
سه نثر جلالا / تتبع سه نثر	جلالا طباطبایی زواره‌ای	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۱۰۵/۲۲۱۳/۲	
سه نثر زمهری	محمدجعفر خیرآبادی، متخلص به زمهری		چ: خیرآباد، ۱۲۹۲ق

سه نثر ظهوری	نورالدین محمد ظهوری ترشیزی (-۱۰۲۵/۱۰۲۶ق)		چ: لکنو، ۱۲۶۶ق
شبنم و شاداب / باغ و بهار/ منشآت تفرشی	ظهیر / ظهیرای تفرشی		چ: لکنو، ۱۲۶۳ق
شجرة‌الامانی	میرزا محمدحسن قتیل (-۱۲۳۳ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۷۷۲/۲۳۴۵	ن: ۱۲۰۶ق ک: ۱۲۲۵ق
شرح انشای میرعبدالجلیل / کلمات نبیل فی شرح انشای میرعبدالجلیل	امیرحیدر بلگرامی، متخلص به امیر	گنج‌بخش، ۲۱۱۳	ک: ۱۲۷۷ق
شرح پنج رقعات	افضل‌علی‌معروف‌به‌فجوخان		چ: هند، ۱۳۲۰ق
شرح پنج رقعهٔ ارادت‌خان واضح	عبدالرزاق یمینی شاه‌آبادی		چ: کانپور، ۱۲۹۱ق
شرح پنج رقعهٔ ارادت‌خان واضح	مولوی عبدالاحد		چ: کانپور، ۱۲۹۱ق
شرح پنج رقعهٔ ظهوری ترشیزی	مولوی امام‌بخش صهبایی دهلوی (-۱۲۷۳ق)		چ: لکنو، ۱۲۹۷ق
شرح حسن و عشق (نعمت‌خان عالی)	مولوی امام‌بخش صهبایی دهلوی (-۱۲۷۳ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1362	ن: ۱۲۵۱ق ک: ۱۲۵۵ق
شرح رسایل طغرا (ملا طغرای مشهدی)	فضل‌الله، گردآورنده: غلام محی‌الدین	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1968-597	ک: سدهٔ ۱۳ق
شرح رسایل طغرا (ملا طغرای مشهدی)	ناشناس	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۳۱۵	ک: سدهٔ ۱۲ق
شرح رقعات ابوالفضل علامی	غیاث‌الدین محمد فرزند جلال‌الدین رامپوری		چ: لکنو، ۱۸۹۰ق
شرح رقعهٔ خلیفه (انشای خلیفه / جامع‌القوانین)	نظام‌الدین	گنج‌بخش، ۱۱۷۸ق	ک: ۱۲۸۰ق
شرح سه نثر ظهوری ترشیزی	مولوی امام‌بخش صهبایی دهلوی (-۱۲۷۳ق)		چ: لکنو، ۱۳۲۴ق
شرح شبنم شاداب (ظهیرای تفرشی)	مولوی امام‌بخش صهبایی دهلوی (-۱۲۷۳ق)		چ: لکنو، ۱۸۸۰م
شرح شبنم شاداب	مولوی مقبول احمد گوپاموی	کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی، ۱۴۹	ک: ۱۲۶۱ق
شرح ظهوری	محمد ترشیزی / ظهوری		چ: کانپور، ۱۸۷۹م

شرح مکاتبات علامی	ابوالفیض محمد ملاحت	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۹۴۴/۸۹۲	ن: ۱۱۱۷/۱۲۶۶ق؟ ک: ۱۲۶۴ق
شرح مکاتب علامی	خیرات‌علی فرزند حامدعلی	لاهور، نکلسون‌رود، کتابخانهٔ خلیل‌الرحمان داودی	ک: سدهٔ ۱۲ق
شرح مکاتبات علامی	شاه محمد فرزند شیخ کرم‌الدین قریشی بتالوی	گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، I-26	ن: ۱۲۸۷ق ک: سده‌های ۱۳-۱۴ق
شرح مکتوبات امام‌ربانی (شرح مکتوب هشتادوهفتم از دفتر سوم)	میرعرب‌شاه	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1975-109/1	ن: ۱۱۷۲ق ک: ۱۳۰۰ق
شرح میناباز ارادت‌خان واضح / شرح زنانه‌بازار	امام‌بخش صهبایی دهلوی (-۱۲۷۳ق)		چ: لکنو، ۱۹۰۴م
شرح میناباز ارادت‌خان واضح	شمس‌الدین محمد	شیخوپوره، سرمیدانی، بدوملهی، گنجینهٔ ضیاءالعلوم	ک: ۱۲۸۰ق
شرح مینابازار ظهوری ترشیزی	عبدالرزاق یمینی شاه‌آبادی	گنج‌بخش، ۹۰۵۹	ک: سدهٔ ۱۳ق
شعر خیال / شرح میناباز ارادت‌خان واضح	ارشد اشرف خیال	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۸۷۵/۹ ظهور-ارش	ن: ۱۱۶۲ق ک: سدهٔ ۱۳ق
شهرآشوب (در انشا)	میرزا محمدشفیع	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۴۹۹/۴۷۵/۲	
صادق‌نامه	محمدعلی‌خان فرزند امیرخان، نواب ایالت تونک هند	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-239/4	ک: سدهٔ ۱۳ق
صحایف‌السلوک / رقعات منسوب به شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی در ۶۰صحیفه	شیخ نصیرالدین محمود روشن‌چراغ دهلی محمد روشنی شرق (۷۵۷ق)		چ: جهجر، ۱۸۹۵م
صحایف لطایف	محمد مقیم قریشی سهارنپوری، متخلص به مقیم	گنج‌بخش ۷۴۱۹	ک: ۱۲۳۰ق
صحیفهٔ زرین (مجموعهٔ شصت نامهٔ اورنگ‌زیب)	گردآورنده: ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-239/4	ک: سدهٔ ۱۳ق
صفیر بلبل	مولوی عبدالله‌خان علوی خورجوی		چ: لکنو۱۲۹۳ق
صلاح‌المتعلمین	صالح فقیر	حیدرآباد،سنده پروانشل، کتابخانهٔ داودپوتا	ک: ۱۲۶۷ق

ضابطهٔ خطوط‌نویسی / هفت ضابطه / ضوابط‌الانشاء	علی نقی‌خان فرزند حشمت‌علی، به‌اهتمام عبدالعزیز نورالدین احمد لکنویی		چ: دهلی، ۱۲۶۳ق
ضروریات نامه‌نگاری	فقیر حقیرامان	گنج‌بخش، ۹۵۳	ک: سدهٔ ۱۲ق
ضمیمهٔ دستورالعمل / رسایل فداعلی	میر فداعلی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1967-315/1-2	ن: ۱۲۸۱ق ک: سدهٔ ۱۳ق
طرازالانشاء	اندرجیت حقیر محقر منشی محمدعالم‌خان در لاهور		ن: ۱۱۳۰ق
طرب‌الصبیان / انشای طرب‌الصبیان	نورالدین محمد فرزند عبدالله / عین‌الملک شیرازی (ز۱۰۵۶ق)	گنج‌بخش، ۷۲۷۸	ک: ۱۲۹۶ق
طرفهٔ انشا (نامه‌های مهاراجه‌رام نراین)	گردآورنده: رام‌سنگه کهتری احمدآبادی	موزه بریتانیایی، or.1954	
طریق ضبط ضابطان	ناشناس	گنج‌بخش، ۱۱۹۸۰	ک: سدهٔ ۱۲-۱۳ق
ظفرنامهٔ فتح کانگره / شش فتح کانگره	میرزا جلال‌الدین محمدجلالا طباطبایی زواره‌ای	گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، H-45/7758	ن: ۱۰۳۷ق ک: ۱۲۴۶ق
ظهیرالانشاء	ظهیرالدین بلگرامی (۱۲۱۵ق-)		چ: لکنو،؟
عبارت‌نامه	ناشناس	گنج‌بخش، ۸۹۹۴	ک: ۱۲۷۵ق
عجوبهٔ مرغوبه / عجوبه و مرغوبه	ناشناس	گنج‌بخش، ۸۰۴۸	ک: سدهٔ ۱۲ق
عرایض	محمد جمال‌الدین‌خان نخست‌وزیر بهوپال (هند) و دیگران	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1971-191	ک: ۱۲۷۵ق
عرایض تهمتن جنگ بهادر	ناشناس	انجمن ترقی اردو، کراچی، س‌ق‌ف ۱۰۳	ک: ۱۲۹۲ق
عرضی برای حضور والا (نمونه‌های عرایض مختلف با قواعد دستور فارسی)	گردآورنده: ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۱۴۷/۱۰۹۵/a	
عقل‌افزا	قطب‌الدین علی‌شاه شاه‌جهان‌آبادی	گنج‌بخش، ۱۱۹۳۱	ک: ۱۲۶۸ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

عمدة‌المکاتیب	گردآوری شیخ رحمت‌الله در ۱۲۲۷ق	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۰۷۲/۱۰۲۰/۱	
عمدة‌المنشآت	ابن ناصرالدین ناصرالحق محمدالحسینی‌النوربخشی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۸۶۶/۸۳۳	ک: ۱۱۰۸ق
عنایت‌نامه (مجموعه‌ای از شعرها در نامه‌نگاری)	گردآورنده: عنایت‌خان راسخ اکبرآبادی در ۱۱۵۳/۱۱۵۰ق	موزهٔ سالارجنگ، A./NM.630	
فانوس خیال	ارشد اشرف خیال	لاهور، کتابخانهٔ عمومی پنجاب، ۴۷ خیال	ن: ۱۱۸۸ق
فتح‌المجاهدین / قواعد تیپوسلطان			
فرامین عبدالله قطب‌شاه	عبدالله قطب‌شاه (۱۰۲۰-۱۰۸۳ق)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۱۱۳	ک: ۱۲۸۹ق
فرهنگ واژه‌های دستورالانشای فایق لکنوی	ناشناس	گنج‌بخش، ۲۱۱۳	ک: سدهٔ ۱۳ق
فوایدالمعانی / انشای خانزاد	امان‌الله‌خان‌حسینی، ملقب‌به خان‌زمان بهادرخان زادهٔ فیروزجنگ و متخلص‌به امانی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۵۱۳/۴۸۹/۲	ک: ۱۲۶۶ق
فوز کبیر (شرح مکاتبات علامی)	محمدکبیر، متخلص به کبیر	کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی‌نو، N.C.143/1	ک: ۱۲۷۱ق
فهم‌نامهٔ عجوبه / فرهنگ عجوبه	ناشناس	حیدرآباد، سند هی ادبی‌بورد، ۲۸۷	ن: ۱۰۸۵ق ک: ۱۲۴۴ق
فیاض‌القوانین	فیاض؟	مولتان، خان عبدالحلیم قرین۱	ن: ۱۱۳۴ق ک: سدهٔ ۱۲ق
فیض‌بازار	شیوناراین	کتابخانهٔ عمومی هردیال، دهلی‌نو، R287	ن: ۱۲۵۲ق ک: ۱۲۵۲ق
فیض‌بخش (کتاب انشا در ۲۵مکتوب)	محمود؟	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۰۴۵/۹۹۳/۴	
قانونچهٔ انشا	محمد واله عجمی موسوی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1972-21	ک: ۱۲۵۱ق
قانونچهٔ بهره‌بخش (مجموعه نثرهای معروف در زمینهٔ نامه‌نگاری برای مبتدیان)	گردآورنده: رای امر سنگه فرزند بده سنگه فرزند رای دیبی داس در ۱۱۶۰ق	موزهٔ سالارجنگ، A.N./205	
قانونچهٔ منتخب	ناشناس	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۲ق‌ف ۳۰	ک: ۱۱۴۷ق
قانون مجدد	میرزا محمدحسن قتیل	کراچی، لیاقت میموریل لائبریری، ۴۰	ک: ۱۲۲۸ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

	لاهوری (-۱۲۳۳ق)		
قبالهٔ فروخت (قبالهٔ فروش یک قطعه‌زمین در ۱۲۸۰ق)		گنج‌بخش، ۱۹۳۱	ک: ۱۲۸۰ق
قلیل البضاعت	محمدصاحب فاروقی	گنج‌بخش، ۷۱	ک: ۱۲۸۰ق
قواعد انشا (در پنج رساله)	مهدی‌علی متخلص به امامی	کراچی، کتابخانهٔ دکتر نوازعلی‌شوق، ۲۲	ن: ۱۲۳۳ق ک: ۱۲۳۳ق
قواعد انشانویسی	محمود گاوان	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۰۴/۶۸۲	ک: ۱۱۱۲ق
قواعد عرض‌نویسی (در قواعد و آداب نوشتن عرایض، اجاره‌نامه‌ها و...)	ناشناس		
قوانین‌الانشاء / محاورات علی	منشی نورعلی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1377	ک: سدهٔ ۱۳ق
کاغذنامه	ناشناس	خیرپور، پیرگوته، مدرسهٔ راشدیه	ک: ۱۱۶۲ق
کتاب انشا	ساجدعلی نیازی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۶۵۲/۳۲۲	ک: ۱۸۸۲م
کتاب انشا	عنبرشاه‌خان	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۲۳۲۶/۲۲۳۱	ک: ۱۲۳۴ق
کتاب انشا	ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۴۷۵/۴۵۰	ک: ۱۲۰۹ق
کتاب‌انشا (با مقدمه‌ای که در آن سی قانون برای منشیان درنوشتن منشآت آمده‌است)	گردآورنده: ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۲۵/۱۱۷۲/۱	
کتاب‌الصبیان (آموزش انشانویسی)	حفظ‌الله عباسی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۱۸/۳۱۴/۴	
کلمات طیبات / کلمات طیبات عالمگیری (نامه‌های اورنگ‌زیب)	گردآوری عنایت‌الله‌خان فرزند شکرالله (۱۱۷۹ق) در ۱۱۲۷/۱۱۳۱ق	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1973-147	ک: ۱۱۲۷ق
کلمات نبیل فی شرح انشای میرعبدالجلیل	امیرحیدر بلگرامی، متخلص به امیر		چ: ۱۲۶۹ق
کلید انشا	رام‌چند منشی اکبرآبادی	گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور، I-92	ن: ۱۰۶۶ق ک: ۱۲۲۰ق
کنزالفصاحت	حبیب فرزند مکرم‌شاه غازی‌آبادی	سرگودها، شهاب‌الدین	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق

کنزالوثایق	عنایت‌الله انواری هزاره‌ای	گنج‌بخش، ۹۸۳۹	ک: سدهٔ ۱۲ق
گزیده‌یی از مکتوبات میافقیرالله جلال‌آبادی (- ۱۱۹۵ق)	گزینش و ترجمهٔ عبدالله سمندر غوریانی		چ: کابل، ۱۳۵۹ق
گل‌بهار	محی‌الدین	گنج‌بخش، ۱۲۰۹	ک: ۱۲۴۵ق
گلدستهٔ سخن	مل‌رای متخلص به شوقی: گردآوری فرزندش لاله‌جوت پرکاش	شیخوپوره، شرق‌پور، میان‌جمیل احمد مجددی	ک: ۱۲۱۰ق
گلدستهٔ معنی			
گلدستهٔ فرهنگ	عبدالصمد افضل محمد	کتابخانهٔ عمومی جامعهٔ همدرد (تغلق‌آباد) دهلی‌نو، ۲۲۳۱	
گلدستهٔ فیض	تهوری‌مل، متخلص به تمکین	کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، or1809	
گلدستهٔ قوانین	غلام قادر قادری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۳۶/۳۳۲/۲	ک: ۱۸۸۴م
گلدستهٔ معانی / گلدستهٔ معنا / گلدستهٔ معنی	محمدامین عظیم‌آبادی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی N.M.1958-262/63	ک: سدهٔ ۱۳ق
گلدستهٔ همیشه‌بهار	قادربخش	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۹۳۵/۸۸۳	ن: ۱۲۲۵ق ک: ۱۲۶۰ق
گلدستهٔ همیشه‌بهار / نورس بهار	عبدالرئوف سیوستانی (- ۱۱۴۰ق)، گردآورنده: فرزندش محمد وفا	کراچی، پیرحسام‌الدین راشدی	
گل رعنا	محمدکبیرخان	کتابخانهٔ همدرد کراچی، د2-30	ک: سده‌های ۱۳-۱۴ق
گلزار عجم / انشای گلزار عجم	مقبول احمد گوپاموی / فاروقی		چ: لکنو، ۱۸۷۱م
گلزار عشرت	ناشناس / مادهورام؟	خیرپور، کتابخانهٔ عمومی	ک: ۱۱۷۸ق
گلزار معنی	غلام حسن شهید مولتانی (۱۲۰۲-۱۲۶۵ق)	بهاولپور، سنترال لائبریری، ۱۵۴	
گلزار منت	عبدالسلام دیوهری لکنویی (- ۱۲۸۲ق)	لاهور، دیال سنگه ترست ۶۶۷	ن: ۱۱۰۰ق
گلزار ولایت / باغ نور	محمد ولایت‌علی بتهوری (- ۱۲۸۲ق)		چ: کانپور، ۱۲۸۹ق
گلشن بهار	جسونت‌رای بهادر	کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی or1910	

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

گلشن سخن	محمد صالح کنبوه لاهوری (-۱۰۸۵ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۱۸۱/۱۷۶	ن: ۱۰۷۲ق
گلشن عجایب	منشی‌رام سنگه (-۱۱۶۱ق)	کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، Add.26,236	ن: ۱۱۲۹ق
گلشن عنایت	عنایت‌الله کنبوه لاهوری (۱۰۱۷-۱۰۸۲ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۵۶۹/۵۴۵	ن: ۱۰۶۸ق ک: ۱۲۶۹ق
گنجینهٔ خیال (چهل‌گنج در انشا و ترسل)	خیالی‌رام	انجمن آسیایی بنگال، 965	
لطیفة‌العجایب	ناشناس	رحیم‌یارخان، صادق‌آباد، گنجینهٔ میر، میرسیدزاهد حسین ۱۳۵	ک: سدهٔ ۱۳ق
لطیفهٔ فیاضی / رقعات فیضی	ابوالفیض دکنی، متخلص به فیضی (۹۵۴-۱۰۰۴ق)، گردآورنده: عین‌الملک شیرازی در ۱۰۳۵ق	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۵۶۱/۱۵۱۱ V	ک: ۱۱۴۱ق
مجمع‌الانشاء	محمدامین بنی‌اسرائیلی		چ: لکنو، ۱۳۰۳ق
مجمع‌القواعد	راجارام لکنویی	انجمن آسیایی بنگال، ۹۶۷	
مجموع‌الخطوط / منشآت	نواب‌صمصام‌الدوله شهنوازخان‌خوافی‌اورنگ آبادی(۱۱۱۱-۱۱۷۱ق)	کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی، ش ۳۹	
مجموع‌الفوائد و مجمع‌الفوائد	رام‌نارایان / نراین	کتابخانهٔ دیوان هند، 2132	
مجموع‌النوادر / رسایل فیروزالدین	فیروزالدین صاحب‌زادهٔ قادری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1972-93	ن: ۱۳۳۰ق.
مجموعهٔ انشا	میرزا صادق	کراچی، کتابخانهٔ خواجه‌علی احمد	ک: سدهٔ ۱۲ق
مجموعهٔ خطوط	سعدالله سروانی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۱۱۱/۱۰۶/۱	
مجموعهٔ خطوط (مکاتیبی به‌نام فقیرعزیزالدین نخست‌وزیر رنجیت‌سنگه حاکم پنجاب)	گردآورنده: ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۸۱۲/۱۷۹۲	
مجموعهٔ سخا	سخای لکنویی	حیدرآباد، تندوقیصر، گنجینهٔ نظامیان	
مجموعهٔ کتاب‌المکاتیب والرسائل الی ارباب‌الکمال والفضائل / مکتوبات شیخ‌الهند	شیخ عبدالحق محدث دهلوی		چ: دیوبند، ۱۳۳۲ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

عنوان	مؤلف	محل نگهداری	تاریخ
مجموعهٔ مکاتیب	ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۸۶۳/۱۸۴۳	
مجموعهٔ یعقوبی	علاءالدین کشمیری	پیشاور، دانشگاه پیشاور، ۴۸۲	ک: سدهٔ ۱۳ق
مخزن عنوان	سل‌سنگه پورکشن‌داس سهونی لاهوری	گنج‌بخش، ۳۸۱۴	ک: سدهٔ ۱۲ق
مرآة‌الانشاء	مل کنبوه	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۱۱۱/۱۰۲/۳	ک: ۱۱۷۸ق
مرآت‌القوانین / منشآت منشی	گنیش‌داس بدهیره قانون‌گوی گجرات	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1967-58	ک: ۱۲۵۳ق
مراسلات	بدها فرزند نورمحمد فرزند محمدزمان مارکی	گنج‌بخش، ۵۷۹۱	ک: سده‌های ۱۲-۱۳ق
مراسلات	مکاتیب و مراسلات جان‌لارنس استاندار لاهور، شری‌رام‌صاحب و راجه‌لعل سنگه جی بهادر	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۴۶۴/۱۴۱۴	ک: سدهٔ ۱۳ق
مراسلات احمدی / مکتوبات احمدی	گردآوری حافظ احمد بدایونی در ۱۲۵۹ق	کراچی، پروفسور محمد ایوب قادری	ک: ۱۲۸۳ق
مراسلات سیکهان (نامه‌های فرزند مهاراجه رنجیت سنگه فرمانروای پنجاب (۱۷۸۰-۱۸۳۹م)	گردآورنده: ناشناس	لاهور، کتابخانهٔ دکتر وحید قریشی	
مرصع‌کار / انشای مرصع‌کار	قاسم‌علی کلانوری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-938/2	ن: ۱۲۳۴/۱۲۶۰ق ک: ۱۲۶۰ق
مرغوب‌القلوب	میرزا ابوالحسن مولتانی	گنج‌بخش، ۶۵۰	ک: ۱۲۶۹ق
مرغوب‌القلوب / انشای مرغوب	ناشناس	گنج‌بخش، ۳۹	ن: ۱۲۵۲ق ک: ۱۲۵۲ق
مرغوبیه / مترادفات	ناشناس	گنج‌بخش، ۸۹۹۴	ک: سدهٔ ۱۲
مرقع بی‌حروف	دیدمل فرزند مهته چتمل چهتری سرهندی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1974-105	ن: ۱۱۲۸ق ک: ۱۲۵۶ق
مرقع بی‌کس / منشآت	جواهر مل بیکس سهوانی / جواهر مل خطاط		چ: لکنو، ۱۸۸۷م
مسودات کیوال‌رام (مجموعهٔ ترسل و نمونهٔ نامه‌های بزرگان هند)	کیوال رام فرزند رگهوناته‌داس	انجمن آسیایی بنگال، 157	

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

مسودهٔ منشآت	نجیب‌الله	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۲۱۲/۲۲۰۲	
مشکِ نافه	موسی‌جان	گنج‌بخش، ۸۷۰۳	ک: ۱۳۶۰ق
مصطلحات منشیان / اصطلاحات منشیان	ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-655/46-49	ک: ۱۲۲۵ق
مطلع‌السعدین	مل‌وراستهٔ سیالکوتی (-۱۱۸۰ق)		چ: کانپور، ۱۸۸۱م
مطلوب‌المنشی (در چهار چمن)	ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1978-25/2	ن: ۱۲۳۳ق
معدن‌الفوائد / رقعات میرزا قتیل	میرزا محمدحسن قتیل، گردآوری خواجه امامی در ۱۲۳۳ق		چ: کانپور، ۱۲۹۰ق
مفتاح‌المطالب	احمد فرزند عبدالله‌الجمال لالو چندنی	گنجینهٔ آذر، کتابخانهٔ پنجاب لاهور، I-28	ک: سدهٔ ۱۳ق
مفتاح‌المواصلات (فرهنگ تاریخ مکاتبات علامی)	عبدالرحمان فرزند شیخ برهان سیکری‌وال	انجمن آسیایی بنگال 785	ن: ۱۱۲۷ق
مفیدالانشاء	لچهمی‌رام دهلوی (-۱۲۳۰ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1967-65	ک: ۱۲۴۱ق
مفیدنامه	شاه‌محمد زاهدی فرزند مسیح‌الزمان هانسوی		چ: کانپور، ۱۲۸۵ق
مکاتبات جی سنگه	راجه‌جی سنگه کچهواهه	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-97	ک: ۱۳۶۲ق
مکاتبات شمسی	شمس‌الدین فرزند بدرالدین (لاهوری؟)	گنج‌بخش، ۱۰۳۳۱	ن: ۱۰۳۱ق ک: ۱۱۸۳ق
مکاتبات شهنوازخان / نامه‌های نواب شهنواز	نواب‌صمصام‌الدوله‌شهنواز خان خوافی‌اورنگ‌آبادی (۱۱۱۱-۱۱۷۱ق)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۲ق‌ف ۳۰	
مکاتبات علامی (دفتر چهارم) / رقعات ابوالفضل	ابوالفضل علامی (۹۵۸-۱۰۱۱ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-264	ک: سدهٔ ۱۳ق
مکاتبات نواب مبارک‌الدوله و ببرجنگ	مبارک‌الدوله و ببرجنگ	کراچی، کتابخانهٔ خواجه علی‌احمد	ک: سدهٔ ۱۳ق
مکاتیب اخلاص	فضل‌نور	کتابخانهٔ عمومی آرشیو پتیالا (پنجاب، هند)، ۲۳۵۳	ک: ۱۲۶۰ق
مکاتیب امرای اکبری (مجموعهٔ مکاتیب و	گردآورنده: ناشناس	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۲۱/۳۱۷	

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

رقعات امیران دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی، ۹۶۳-۱۰۱۴ق			
مکاتیب جعفری / تاریخ شاهی، احمدشیر بریلوی (۱۰۲۱-۱۲۴۶)	میرنصیرخان تالپور، متخلص به جعفری، گردآوری میر حسن‌علی‌خان در ۱۲۶۱ق	کراچی، پیرحسام‌الدین راشدی	ک: ۱۳۷۵ق
مکاتیب سید احمد شهید	احمد شهید بریلوی (۱۰۲۱-۱۲۴۶ق)		چ: لاهور، ۱۳۹۵ق
مکاتیب شریفه	شاه‌غلام‌علی دهلوی (-۱۲۴۰ق)		چ: لاهور، ۱۳۷۱ق
مکاتیب طیبه	غلام محی‌الدین	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۸۴/۷۵۱	ک: ۱۲۹۳ق
مکاتیب علامی	ابوالفضل علامی		چ: هند، ۱۲۶۹ق
مکتوبات امام ربانی / مکتوبات مجدد الف‌ثانی (در سه دفتر)	شیخ احمد سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴ق)		چ: لکنو، ۱۲۹۴ق
مکتوبات جان محمد	جان محمد	گنجینهٔ شفیع دانشگاه پنجاب لاهور، ۲۰۳/۲۹۸	ن: ۱۱۲۴-۱۱۳۹ق
مکتوبات جعفری	سید جعفرحسین فرزند حکیم عبدالسلام، گردآوری: ۱۲۳۲ق	کراچی، پروفسور محمدایوب قادری	
مکتوبات حضرت شیخ شرف‌الدین یحیی منیری (در ۱۰۰ مکتوب)	شرف‌الدین یحیی منیری، گردآورنده: زین‌بدر عربی		چ: لکنو، ۱۳۰۷ق
مکتوبات سعدالله‌خان (به‌تصحیح ناظرحسن زیدی)	سعدالله‌خان علامی (-۱۰۶۶ق)		چ: لاهور، ۱۹۶۸م
مکتوبات سعیدیه (یکصد مکتوب عربی و پارسی)	شیخ محمدسعید فرزند احمد سرهندی، گردآورنده: مولانا محمدفرخ		چ: لاهور، ۱۳۸۵ق
مکتوبات شریف (مکاتیب شیخ‌غلام‌محی‌الدین قصوری به‌نام غلام‌نبی)	گردآورنده: غلام‌نبی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۸۰/۷۴۷/۱	ک: ۱۲۹۳ق
مکتوبات عالیه / تذکرهٔ	گردآورنده: ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی،	ک: ۱۲۹۲ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

منشیان سلف		N.M.1958-239/2	
مکتوبات قادری	میرمحمدفاضل قادری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۵۱۴۳/۱۲۳۱/۳	
مکتوبات کلیمی (در ۱۳۲ مکتوب)	کلیم‌الله چشتی شاه‌جهان‌آبادی (۱۰۶۰-۱۱۴۱ق)		چ: دهلی، ۱۳۱۵ق؟
مکتوبات کیانی	قاضی ملک رستم کیانی، گردآورنده: محمد بشیرحسین		چ: لاهور، ۱۹۷۶م
مکتوبات میان‌محمد عثمان	میان‌محمد عثمان	کتابخانهٔ دکتر نوازعلی‌شوق، کراچی، 155	ک: ۱۲۹۵ق
مکتوبات میرزاجلال (نامهٔ میرزا جلال به امینا)	میرزا جلال؟	گنج‌بخش، ۷۹۹۹	ک: سدهٔ ۱۱ق
مکتوبات ولی	بنوالی‌داس پیراگی	کتابخانهٔ عمومی هردیال ـ دهلی، R۲۱۷	
مکتوبات هبریج‌رای	لاله هبریج‌رای	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-648/30	ک: سدهٔ ۱۳ق
مکتوب دهدار	خواجه‌محمدفرزندمحمود دهدار،متخلص‌به‌عیانی	کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ردیف ۸۸۴/۲	
مکتوب عبدالرحمان‌چشتی	عبدالرحمان چشتی (ـ۱۰۹۴ق)	کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو ردیف ۹۹۲/۶	
مناظرات منیر (مجموعهٔ چند مناظره)	منیر لاهوری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۵۷۲/۵۴۸	
مناظرالانشاء	محمود گاوان (۸۰۸-۸۸۶/۸۸۷ق)		چ: استانبول تاریخ ؟
مناظرهٔ باد و بنگ	راجه جی سنگه کچهواهه	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1660	
مناظرهٔ قمری و عندلیب	ناشناس	گنج‌بخش، ۷۹۵	
مناظرهٔ ناز و نیاز	منشی باقی؟	گنج‌بخش، ۷۹۵	ک: سدهٔ ۱۲ق
منتخب‌الانشاء	ناشناس	کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ردیف ت/۱۰۵۳	
منتخب والا	علی‌اکبر فرزند محمدامین مخاطب به اکابرخان	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1326	ن: ۱۱۳۰ق ک: سدهٔ ۱۲ق
منشآت	امرت‌لال		چ: لکنو، ۱۸۹۱م
منشآت	جواهر مل خطاط		چ: لکنو ۱۸۷۸م
منشآت (نثر آمیخته به نظم)	دلپت‌رای	گنج‌بخش، ۹۳۲۲	ک: سدهٔ ۱۲ق
منشآت اعظم / انشای اعظم	محمداعظم گهرتلی قادری		چ: امرتسر،

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

			۱۳۲۰ق
منشآت‌الصبیان	خاکی خاکسار	گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور، 88-1	ک: ۱۲۳۳ق
منشآت‌الطالبین	داتارام برهمن		چ: لکنو، ۱۸۸۵م
منشآت اقدس امیرخسرو دهلوی (-۷۲۵ق)	سید رضی فرزند نورالدین موسوی شوشتری، متخلص به اقدس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-202/24	ک: سدهٔ ۱۴ق
منشآت امیرخسرو / رقعات امیرخسرو دهلوی (-۷۲۵ق)		گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۸۶۴/۱۸۴۴/۹	
منشآت بال کرشن	لاله بال کرشن برهمن حصاری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۱۷۸/۱۷۳	
منشآت برهمن / رقعات برهمن / انشای چندربهان	منشی چندربهان برهمن لاهوری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی N.M.1961-1492	ک: ۱۲۱۵ق
منشآت بهار	رای و تکهت‌رای منشی، گردآوری رام‌داس‌منشی در ۱۲۱۰ق	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۸۰	ک: ۱۲۳۵ق
منشآت جرأت / منشآت موسوی‌خان	میرمحمد هاشم موسوی‌خان معزالدوله، متخلص به جرأت (۱۰۸۸-۱۱۷۵ق)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۵۸	ک: سدهٔ ۱۲ق
منشآت جعفر زتلی /رقعات جعفر زتلی / رقعات میرجعفر	میرجعفر زتلی (۱۰۶۸-۱۱۲۵ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۱۷۹/۱۷۴/۱	
منشآت رنگین	بهیم سین فرزند گهونندان‌داس (۱۰۵۹ق-)	لاهور، نکلسون‌رود، خلیل‌الرحمان داودی	ک: سدهٔ ۱۳ق
منشآت غنی کشمیری	ملا محمد طاهر کشمیری / غنی کشمیری (-۱۰۷۹ق)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۱۸۸	
منشآت غیوری / رقعات لچهمن	لچهمی‌رام دهلوی / لچهمی سنگه غیوری دهلوی (-۱۲۳۰ق)	کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی، R۲۵۴	ک: ۱۲۴۵ق
منشآت لچهمی‌رام	لاله لچهمی‌رام پسندت دهلوی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۸۶۴/۱۸۴۴/۵	ک: ۱۲۹۱ق
منشآت منشی / مجمع‌القوانین	گنیش‌داس بدهیره قانون‌گوی گجرات	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۳۳۷/۳۲۳/۱	ک: ۱۲۵۳ق
منشآت موسوی‌خان فطرت	میرمعزالدین محمد موسوی، متخلص به	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-912/48	ک: سدهٔ ۱۲ق

انشانویسی فارسی در شبه‌قاره

	فطرت (۱۰۵۶-۱۱۰۱ق)		
منشآت نمکین	ابوالقاسم نمکین حسینی	موزهٔ سالارجنگ، A.N./316	ن: ۱۰۰۶ق
منشآت یوسف	محمدیوسف	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1961-1371	ک: ۱۲۶۴ق
منشورنامه	درویش بهاری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1969-370	
منشی‌نامه	جیون فرزند عبدالرحیم	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.8969-341/1	ن: ۱۱۸۰ق ک: ۱۲۸۹ق
منهاج الشعود	ابری سیوستانی/ابراهیم سیوستانی	گنج‌بخش، ۵۹۲۳	ک: ۱۲۷۸ق
میزان‌الانشاء	افضل فرزند محمدصادق	خیرپور، کتابخانهٔ عمومی	ک: سدهٔ ۱۲ق
مینابازار	ارادت‌خان واضح		چ: کانپور، ۱۲۹۱ق
مینابازار	محمد ظهوری ترشیزی		چ: لکنو، ۱۲۹۵ق
نادرالانشاء	لاله گردهاری لعل، گردآوری کشناجی / کشنجی در ۱۱۸۸ق	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۸۳	ک: سدهٔ ۱۳ق
نادرالانشاء	هرجس‌رای بهادر لاهوری	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۹۱	ک: سدهٔ ۱۲ق
نامدارنامه (در آموزش نامه‌نگاری)	شاه‌محمد علی‌اکبر	کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیهٔ دهلی نو، ۳ر۱۴۹C	
نامهٔ قادربابا	احمد قادربابا	گنج‌بخش، ۸۶۰۴	ک: ۱۲۶۸ق
نامهٔ محمدشاه به نام شاه ایران (نامهٔ محمدشاه به پادشاه ایران دربارهٔ فرمانبردار نبودن افغان‌ها و درخواست یاری از وی)	محمدشاه روشن‌اختر (۱۳۱۱-۱۱۶۱ق)	کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی‌نو، ۹۵۴/۲۶	
نامهٔ مسترلیک (نامه‌ای از مسترلیک به مهاراجه رنجیت سنگه / (۱۱۹۴-۱۲۵۵ق)	مسترلیک افسر انگلیسی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1958-322	ک: سدهٔ ۱۳ق
نامهٔ منظوم / مکتوب علی‌احمد شوق (نامه‌ای منظوم به استادش میرزا سلامت‌علی دبیر لکنویی (-۱۲۹۲ق)	علی‌احمد شوق حیدرآبادی	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۸۴۰/۱۸۲۰	

نامهٔ نعمت‌خان / سوادنامهٔ نعمت‌خان	نعمت‌خان عالی، ملقب به دانشمندخان (-۱۱۲۲ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.528/212	ک: ۱۱۴۹ق
نامه‌نگاری (در دو دفتر)	ناشناس	گنج‌بخش، ۸۲۸۶	ک: ۱۲۶۱ق
نامه‌نگارین و صحیفهٔ رنگین	مل‌وارستهٔ سیالکوتی (-۱۱۸۰ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۹۹۴/۹۴۲	ک: ۱۲۳۶ق
نامه‌ها و فرمان‌ها/ فرامین عبدالله قطب‌شاه	سلطان عبدالله قطب‌شاه (۱۰۲۰-۱۰۸۳ق)	انجمن ترقی اردو، کراچی، ۳ق‌ف ۱۱۳	ک: ۱۲۸۹ق
نامه‌هاومراسلات/نقل مراسلات‌رسمی‌مهاراجه‌رنجیت سنگه باصاحبان‌انگریز	مهاراجه رنجیت سنگه (-۱۲۵۵ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۴۹۹/۱۴۴۹	ک: سدهٔ نوزدهم میلادی
نامه‌های فارسی غالب دهلوی	غالب دهلوی، گردآورنده: علی‌اکبر ترمذی		چ: دهلی، ۱۹۶۹م
نامه‌ها و مستمسک‌ها (در آموزش نامه‌نگاری)	ناشناس	گنج‌بخش، ۱۰۲۵۳	ک: ۱۲۸۹ق
نامه‌های تیموریان هند / نامه‌های تیموری	نامه‌ها و فرمان‌ها و مناشیر تیموریان هند، گردآورنده: ناشناس	گنج‌بخش، ۲۹۳۴	ک: سدهٔ ۱۱ق
نامه‌های خورشیداحمد (منظوم)	خورشیداحمد مجددی جهان‌آبادی (-۱۲۹۰ق)	میانوالی، کندیان، کتابخانهٔ سعدیه، مولانا ابوالخلیل خان محمدصاحب، خانقاه سراجیه	ک: ۱۳۵۲ق
نامه‌های راجه دیناناته	راجه دیناناته	گنجینهٔ آذر، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، I-107	ن:۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳م ک:۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳م به‌خامهٔ نگارنده
نامه‌های شیرافکن	غلام‌علی‌خان بهادر، شیرافکن جنگ بهادر	گنج‌بخش، ۹۷۷۸	ن: ۱۲۶۹/۱۲۷۰ق
نامه‌های مهابت‌خان	زمان‌بیگ، ملقب‌به‌مهابت خان، فرزندغیوربیگ کابلی(-۱۰۴۴ق)	اسلام‌آباد، نشنل آرشوی، ۱۲۳	ک: ۱۲۵۹ق
نامه‌های نواب علایی	نواب علاءالدین علایی (-۱۳۰۲ق)	گنجینهٔ مخطوطات شفیع دانشگاه پنجاب لاهور، $\frac{۲۲۰}{۱۳۹}$	
نامه‌های هند به روزگار انگلیسی‌ها		لاهور، انارکلی، ۳۷، دانش‌آباد، کتابخانهٔ احسان دانش	ک: سدهٔ ۱۴ق
نثرالدرر / نگارخانهٔ هنر	روح‌الامین حسنی بخاری (-۱۲۲۶ق)		چ: لکنو، ۱۲۹۹ق

نثر میرزا محمد رفیع‌باذل / منشآت باذل	میرزا محمد رفیع‌خان شاه‌جهان‌آبادی، متخلص به باذل (-۱۱۲۳/۴ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1963-266	
نسخهٔ آراستهٔ امور	جواهر مل	گنج‌بخش، ۹۶۲۴	ک: سدهٔ ۱۱ق
نسخهٔ عالمگیری / مجموعه خرد (مجموعهٔ نامه‌های عالمگیر در شش مقاله)	گردآورنده: ناشناس	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1938-256/3	ن: ۱۰۹۶ق
نسخهٔ عجایب‌الافاق غرایب‌الدهر (نامه‌های فرخ‌سیر، محمدشاه و دیوانیان به چهابیله‌رام‌و...)		موزهٔ بریتانیایی، or.1776	
نگارنامهٔ منشی / نگارنامه	ملکزادهٔ‌مولتانی / ملک‌لعل‌چند متخلص‌به‌منشی‌ومعروف‌به ملکزادهٔ‌مولتانی (۱۰۲۵ق -)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-809/3	ن: ۱۰۹۵ق ک: سدهٔ ۱۲ق
نوادرالمجامع	مهتاب‌رای‌پندت، تخلص‌مسکین، کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی‌نو، ۹۵۴/۸		
نوباوه	منیر لاهوری		چ: لکنو، ۱۸۸۲م
نهر فصاحت	میرزا محمدحسن قتیل لاهوری (-۱۲۳۳ق)		چ: لکنو، ۱۲۸۹ق
نیازنامه / انشای نیازنامه	سجان‌رای پوری	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.528/63	ک: ۱۲۳۶ق
وجیزالانشاء	لچهمی‌رام دهلوی / پندت لچهمی نراین / لچهمی سنگه غیوری دهلوی (-۱۲۳۰ق)	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۳۷۷۹/۷۴۲	ک: ۱۲۶۶ق
وصف فصل باران	پندت شنکرناتهٔ کشمیری، متخلص به نادر	لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۵۵۷/ppe III/4	ک: ۱۲۴۹ق
هشت خلد / مجموعهٔ آصفی	ابوالحسن‌حکمت‌مشهوربه حافظ‌پیرمحمدطبیب‌لاهوری	گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۶۶۷/۱۶۱۷	ن: ۱۱۹۴ق
هفت انجمن	اودی‌راج‌طالع‌باررستم‌خانی (-۱۱۱۰ق)، گردآورنده: حمایت‌یار فرزند نگارنده	لاهور، یونیورستی لائبریری	
همایون برسرود	نجف‌علی‌چهچهری، مخاطب به‌تاج‌العلما (-۱۲۹۹ق)	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1976-103	ک: ۱۲۷۶ق
همایون‌نامه	شهاب‌الدین محمد فرزند علی، ملقب به شهاب‌منشی	موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، N.M.1957-994/10- c	ک: سدهٔ ۱۱ق

منابع: اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی، ۱۶۰؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۱۷۶-۲۲۱؛ دانشنامهٔ ادب فارسی، ۲/۱۷۴-۱۷۵، ۶۳۴-۶۳۵، ۱۲۷۹؛ الذریعه، زیر عناوین کتاب‌ها؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۵۴۷-۵۶۱، ۸۰۶، ۹۴۶، ۹۴۹-۹۵۰؛ ۲/۱۶۸۲، ۱۹۳۰، ۲۱۴۳-۲۱۴۴، ۲۵۳۹، ۲۶۲۳-۲۶۲۶، ۲۷۲۴-۲۷۲۵؛ ۳/۳۱۸۷-۳۲۱۴، ۳۲۳۷، ۳۲۳۸، ۳۲۴۰؛ ۳۲۵۴؛ ۴/۴۲۷۹، ۴۳۰۰، ۴۵۳۰، ۴۷۹۴، ۴۸۶۰، ۵۰۱۵-۵۰۱۶، ۵۰۹۶-۵۰۹۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۱۶۹-۱۷۸، ۵۰۹-۵۴۸؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۹-۲۴، ۳۳۰-۳۳۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، دانشگاه پنجاب لاهور، ۲/۳۴۰-۳۸۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، جلد پنجم؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۰۸۳-۲۱۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۸۷-۱۰۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دکتر نوازعلی شوق، کراچی، ۸۷-۸۸، ۱۱۸-۱۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی نو، ۱۱۵-۱۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۳۲-۱۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیه ـ دهلی نو، ۲۷۸-۳۱۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۱۸۱-۱۸۳، ۲۲۷-۲۳۰، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۶-۲۷۴، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷-۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۳-۳۰۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد [تغلق‌آباد]، دهلی‌نو، ۳۶۹-۳۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا (پنجاب، هند)، ۸۵-۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال ـ دهلی نو، ۶۳-۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۱/۲۸-۴۵؛ ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۷-۲۲۹، ۳۵۹-۳۶۱؛ ۴۱۴-۴۱۷، ۴۱۹-۴۲۱، ۵۷۵-۵۷۹، ۶۱۸-۶۲۱؛ ۲/۳۱-۳۳، ۵۵۹-۵۶۰، ۵۹۶-۵۹۸؛ ۳/۴۹۴-۴۹۵، ۶۲۸-۶۳۱، ۶۳۶-۶۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۳/۱۱۴۱-۱۲۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های عمومی دهلی، ۴۰-۴۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی، ۱۰۰-۱۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۷۵-۴۲۴؛ مفاتیح‌العلوم، ترجمه، ۷۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۲۰۸-۲۱۰، ۴۶۹-۴۷۰، ۶۵۴، ۶۶۱-۶۶۲؛ ۲/۶۲۴-۶۲۵؛ ۳/۸۶۱-۸۶۲، ۸۶۴؛ ۶/۶۲۴-۶۲۶؛ نامه‌های پراکندهٔ قائم‌مقام، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، بخش یکم، مقدمه؛ نامه‌های رشید وطواط، مقدمه؛ وفیات‌الاعیان، ۴/۲۳۳-۲۳۸؛ علی‌اصغر محمدخانی، «منشآت»؛ محمدتقی دانش‌پژوه، «دبیری و نویسندگی»، هنر و مردم، شماره‌های ۱۰۱ تا ۱۱۷؛
Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental Public Library, 9/73-125; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/388-415; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1132-1177; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/57-202; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/830-857; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 21-29; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of the Persian Manuscripts, second Supplement*, 18-26; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 114-153; *A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the university of Bombay*, 22-24, 29-30, 33-35, 110-113, 161, 198-199, 279-281; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/148-188.

نوش‌آبادی

انشای ابری ← ابری سیوستانی، ابراهیم

انشای بهادرعلی ← بهادرعلی سیالکوتی

انشای بهاری ← بهاءالدین بنگالی

انشای بی‌نقاط ← کامتاپرشاد

انشای تمیز ← تمیز شاه‌جهان‌پوری

انشای خادمی ← خادم گجراتی

انشای دل‌گشا ← پران ناته مولتانی

انشای فیض‌بخش (en.šā-ye.feyz.baxš)، کتابی به‌فارسی در آموزش انشاپردازی از شیرعلی قصوری، معروف به شیرحمله، که در ۱۱۱۸ق/۱۷۰۶م تألیف یافته است. مؤلف در سبب تألیف کتاب می‌نویسد که مطالب کتاب را از خرمن الفاظ منشیان اهل دانش و استادان اهل بینش خوشه‌چینی کرده، برای تعلیم فرزند خود، محمداعظم مرتب ساخته و نام آن‌را انشای فیض‌بخش نهاده است. این کتاب مجموعهٔ نامه‌هایی است که به نام اعضای خانواده و خویشاوندان و دیگران نوشته شده‌اند تا دانش‌جویان با روش نامه‌نگاری آشنا شوند. پاره‌ای از این نامه‌ها به نام علما، فقرا و سادات است و برخی از آن‌ها فرمان‌هایی هستند که امیران و بزرگان برای زیردستان خود نوشته‌اند. این مجموعه همچنین دربردارندهٔ برخی احکام و فرمان‌های روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به‌نام امیران و شاهزادگان نیز هست. هدف گردآورندهٔ این مجموعه آشنا کردن منشیان با شیوه‌های گوناگون تحریر بوده است. در این کتاب اسناد، ضمانت‌نامه‌ها و اقرارنامه‌هایی که در زندگی اجتماعی به‌کار می‌آیند نیز گرد آمده است. در پایان نوشته‌های رقعه‌مانندی که از طرف حکومت به‌نام منصب‌داران نوشته می‌شوند آمده که پاره‌ای از آن‌ها راه‌داری یا دستک نامیده می‌شوند. برخی از نامه‌ها فرضی هستند و تنها برای الگو و نمونه نوشته شده‌اند و برخی دیگر اصلی‌اند و به‌دست خود شیرعلی یا منشیان نوشته شده‌اند. این نامه‌های اصلی دارای تاریخ تحریرند و بعضی از آن‌ها اهمیت تاریخی دارند، مانند فرمان به‌نام شجاعت نشان‌علی قلی‌خان در بیست‌ویکمین سال جلوس اورنگ‌زیب یا فرمانی که به‌نام عالمان حال و استقبال پرگنهٔ بهگوان‌پور (لکنو) هفدهمین سال جلوس عالمگیری نوشته شده است. دست‌نویسی از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۵۷/۵۴۷/۳ در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۴۷۴-۴۷۳/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۶۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۳-۲۷۱/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۳۵-۳۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۱۵۷-۱۱۵۶/۳؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 1/1158.

امیرهدائی

انشای مادهورام ← مادهورام لاهوری

انشای مرشدآبادی (en.šā-ye.mor.šed.ā.bā.di)، سید انشاءالله خان جعفری نجفی فرزند ماشاءالله‌خان، مرشدآباد ۱۱۶۰ ـ لکنو ۱۲۳۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او از سادات جعفری نجف بود که به هند کوچید و در دهلی سکنی گزید. پدر انشاءالله‌خان متخلص به مصدر، پزشکی ماهر در دربار دهلی بود. وی شاید به علت ضعف دستگاه سلطنت دهلی، از آن شهر نزد سراج‌الدوله امیر مرشدآباد (۱۱۶۹ ـ ۱۱۷۰ق) به بنگال رفت و در خدمت او به کار گمارده شد و در آن‌جا بود که انشاءالله‌خان زاده شد. انشاءالله از کودکی به تحصیل کتب عربی، فارسی و طب پرداخت. در شانزده سالگی به حضور نواب وزیرالممالک شجاع‌الدوله رسید و پس از مرگ او چندی به لشکر نواب ذوالفقارالدوله میرزا نجف‌خان وارد شد. در پادشاهی شاه عالم دوم (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق) با پدرش به دربار دهلی رفت و نزد شاه تقرب یافت. سپس به لکنو کوچید و به دربار سلیمان شکوه پسر شاه عالم پیوست. وی تا ۱۲۲۵ق در دربار سلیمان شکوه بود، اما در این سال به خدمت سعادت علی‌خان لکنویی (۱۲۱۲ ـ ۱۲۹۹ق) فرمانروای اوده درآمد و چندی نیز در ملازمت و مصاحبت او گذراند و وی را مدح می‌کرد. اما دیری نگذشت که امیر اوده بر او خشم گرفت و او را از درگاه خود راند. پس از آن سید انشاءالله‌خان از مردم گوشه گرفت و گویند در اواخر زندگی به بیماری دماغی گرفتار آمد. وی شاعری توانا و خوش قریحه بود و به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، اردو و پنجابی شعر می‌گفت. تیراندازی، شمشیربازی و اسب سواری را خوب می‌دانست. از آثارش: کلیات انشا (دهلی، ۱۸۵۵م) شامل دیوان فارسی، دیوان اشعار بی‌نقطه، غزلیات اردو، غزلیات ریخته، قصاید، مثنویات، رباعیات، قطعات و ادبیات متفرقه؛ دریای لطافت (چاپ سنگی، مرشدآباد، ۱۸۴۸م) به فارسی در تاریخ زبان و ادبیات اردو شامل تاریخ اردو، قواعد صرف و نحو و لهجه‌های مختلف اردو در دهلی و لکنو (به کوشش میرزا احمد حسین قتیل، مقدمهٔ مولوی عبدالحق)؛ قصه‌رانی کیتکی و کنور اودهی به اردو؛ لطائف‌السعادت که گفته‌های حکیمانهٔ سعادت علی‌خان است؛

یادداشتهای کوچکی به زبان ترکی؛ بحرالسعادت؛ نظم مقلوب، که نصاب منظوم واژه‌های فارسی به‌اردو در صنعت مقلوب مستوی است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۰۳۴/۹۸۲/۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: آب حیات، ۳۰۲،۲۵۴؛ اعیان الشیعه، مستدرک بکم، ۲۰/۱؛ تاریخ ادب اردو، ۳۶۶/۱؛ ۴۸۰/۲، ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۴۶، ۷۹۷، ۸۳۴، ۸۵۸، ۸۶۹ـ۸۷۰، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۷۳، ۱۰۰۴، ۱۰۲۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۳۹/۳، ۲۵۳، ۳۹۸، ۴۱۹؛ تذکرهٔ آزرده، ۲۴ـ۲۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گوی شعرای اردو، ۱۱۵ـ۱۲۱؛ تذکرهٔ هندی، ۳۱ـ۳۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۲۹، ۴۲۰؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۱۱؛ ۳۲۲؛ الذریعه، ۱۰۸؛ ریاض‌الفردوس، ۵۲؛ سخن شعرا، ۵۲ـ۵۴؛ سفینهٔ هندی، ۱۹؛ شمع انجمن، ۶۹ـ۷۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۱۷/۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۰، ۶۰۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۹۶/۹؛ ۲۵۳۳/۱۳ـ۲۵۳۴؛ ۳۱۲/۱۴ـ ۳۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۵۷؛ کلیات انشا، دهلی ۱۸۵۵م؛ گل رعنا، ۲۱۳ـ۲۲۲؛ گلستان بی‌خزان، ۱۰ـ۱۱؛ گلشن بی‌خار، ۶۰ـ۶۳؛ گلشن همیشه بهار، ۷۴ـ۷۷؛ مجموعهٔ نغز، ۸۰/۱ـ۹۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۸۵/۱ـ۲۸۹؛ مکارم‌الآثار، ۹۶۵/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۸۸/۷؛ نوادرات سخن، ۲۰ـ۲۵.

A catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani Manuscripts of the Libraries of the Kings of Oudh, 1/240; *Catalogue of the Library of the India office*, vol.II, part VI, 96; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/998-999; *Concise Descriptive Catalogues of the Persian Manuscripts in the Collections of the Asiatic Society of Bengal, Second Supplement*, 31-32; *Mughals in India* , 206-207.

دانشنامه

انشای مرغوب ← غلام‌غوث هوشیارپوری

انشای مرقع ← دیدمل سرهندی

انصارحسین نقوی (an.sār.ho.seyn-e.na.qa.vi)، فرزند سید محمد احسن، کندرکی از توابع مرادآباد در اوتاپرادش ۱۸۷۴ـ۱۹۵۲م خطیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر از نوحه‌خوانان روزگار خود بود. انصارحسین دانش‌های ابتدایی را نزد پدرش آموخت و پس از آن برای ادامهٔ تحصیل به مدرسهٔ ناظمیه لکنو رفت و از سید نجم‌الحسن و سید ظهورالحسن کسب فیض کرد. سبط حسن خطیب معروف (پیش از جدایی پاکستان از هند) هم‌دورهٔ انصارحسین بود. وی پس از گرفتن اجازه، از لکنو به کشورش بازگشت و خطیب مسجد شیعه شد. پس از چندی به رامپور کوچید و نواب حامدعلی‌خان (ــ ۱۹۳۰م) وی را گرامی داشت. در ۱۹۰۰م خطیب مسجد شیعه شد و هم‌زمان در مدرسهٔ عالی تدریس می‌کرد. او همچنین در منزل خود نیز به تدریس سرگرم بود. در ۱۹۵۰م به پاکستان کوچید و در چکوال جهلم پنجاب سکنی گزید و در آن‌جا به تبلیغ مذهب شیعه پرداخت. پسرش سید محمد، دانشیار دانشکدهٔ آن‌جا بود. سید دلدارحسین (ــ ۱۹۶۴م) تاریخ درگذشت انصارحسین را در قطعه‌شعری به دست آورده است. اشعاری از وی به‌زبان‌های اردو و فارسی به‌جا مانده است. کتابخانهٔ ارزندهٔ انصارحسین به‌سبب جدایی پاکستان از هند از میان رفت. از آثارش: البحث‌العجیب که شرح و ترجمهٔ زیارت عاشورا است.

منابع: امامیه مصنفین، ۸۸/۲؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۵۳ـ۵۵؛ مطلع انوار، ۱۳۲.

رسولی

انصاری (an.sā.ri)، محمدارشادالله فرزند محمدکلیم‌الله، قاضی ولی‌جک ۱۹۵۷م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. از مردم قاضی ولی‌جک بهاگلپور ایالت بیهار بود و همان‌جا نیز برآمد. وی پس از به‌پایان بردن دوره‌های دبستان و دبیرستان در ۱۹۸۰م در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بیهار دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. انصاری سپس در ۱۹۸۵م از دانشگاه بهاگلپور دانشنامهٔ دکتری گرفت. نام رسالهٔ وی احوال و افکار و آثار شاه‌عبدالحکیم حاکم لاهوری بوده است. او در ۱۹۷۸م به ایران و سپس به پاکستان سفر کرد. انصاری در بازگشت به میهنش از ۱۹۸۲م در دانشکدهٔ اقلیت اسلامی بهاگلپور به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۰/۲؛ فرهنگ خاورشناسان، ۴۴۶/۱.

جهان‌تاب

انصاری لکنویی (an.sā.ri-ye.lak.nu.i)، محمدولی‌الحق فرزند محمد وجیه‌الحق، فرنگی محل نزدیک لکنو ۱۹۲۷م ـ ، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. سلسلهٔ نسب وی به ابوایوب انصاری، صحابهٔ پیامبر اکرم (ص) می‌رسد. او تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دولتی جوبلی به پایان رساند و برای تحصیلات عالی به دانشگاه لکنو رفت و موفق به گرفتن دانشنامهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ اقتصاد و جامعه‌شناسی گردید. او هم‌زمان در رشتهٔ حقوق ادامه تحصیل داد و توانست در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ فوق دکتری بگیرد. از ۱۹۶۲م به تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه لکنو پرداخت و حدود سی سال از این راه به زبان و ادبیات فارسی خدمت کرد. انصاری به‌فارسی و اردو شعر می‌سراید و در سرودن قطعه‌های تاریخی مهارت فراوان دارد. وی قطعه‌های تاریخی در فوت اقبال لاهوری، ظهورالحق انصاری، وجیه‌الحق انصاری، مقبول‌النسابیگم، ژنرال ضیاءالحق و بسیاری دیگر نوشته است و آن‌ها را در مجموعه‌ای گردآورده که هنوز به چاپ نرسیده است. آثار دیگر وی عبارتند از غزالان خیال که اولین مجموعهٔ غزل‌های اردو و چند منظومهٔ فارسی او است و در ۱۹۸۰م چاپ شده است؛ فروغ شعلهٔ دل که دومین مجموعهٔ اشعار انصاری است و منظومه‌های اردو و منظومه‌هایی است که از فارسی به اردو برگردانده است. این مجموعه نیز در ۱۹۸۱م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ شاهدان معنی که سومین مجموعهٔ غزل‌های اردو و اشعار برگردانده از فارسی است؛ شعلهٔ ادراک که چهارمین مجموعهٔ اشعار انصاری و دفتر اشعار فارسی او است و در ۱۹۸۷م به‌چاپ رسیده است. گفتنی است که سبک و درون‌مایهٔ سروده‌های وی به اشعار شاعرانی چون عرفی شیرازی و اقبال لاهوری نزدیک است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۳/۱؛ شعلهٔ ادراک، ۳۱-۱۷؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۹۱-۱۲۲؛ محمدولی‌الحق انصاری، «تاریخ‌های وفات»، قند پارسی، بهار ۱۳۷۱ش، شمارهٔ ۴، ص۱۱۱.

امیرهدائی

انصاف حیدرآبادی (en.sāf-e.hey.dar.ā.bā.di)، میرزا علی‌نقی فرزند نقدعلی‌خان ایجاد، ـ ۱۱۹۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی ابتدا حیا / صبا تخلص می‌کرد؛ سپس تخلص انصاف را برگزید. در پادشاهی شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق) در حیدرآباد روزگار به‌عزلت سپری می‌کرد. او دیوان مختصر به‌فارسی داشته که در دست نیست. نمونهٔ اشعارش در تذکره‌های بینظیر، صبح گلشن و نتایج‌الافکار آمده است.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۳۱-۳۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۹۳/۱؛ الذریعه، ۱۰۸/۹؛ صبح گلشن، ۴۵-۴۶؛ صحف ابراهیم، ۱۴؛ نتایج‌الافکار، ۸۵-۸۶؛ نشتر عشق، ۱۳۹/۱-۱۴۰.

امیرهدائی

انصاف خراسانی (en.sā.f-e.xo.rā.sā.ni)، محمد ابراهیم/ محمد مقیم/ میرزا علی خان پنجابی هندی لاهوری / دهلوی/ حیدرآبادی، ـ۱۱۹۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فرزند نقدعلی خان ایجاد بود و گویند که اصل وی از خراسان بوده، ولی در پنجاب زاده شد یا برآمد. از زندگی او جز این دانسته نیست که در روزگار شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ـ۱۲۲۱ق) زندگی می‌کرد و شاگرد میر معز موسوی بوده است ونیز گویند که در جوانی درگذشت. قدرت‌الله در تذکرهٔ نتایج‌الافکار می‌نویسد، انصاف، شاعری نیکوطبع، دقیق و خوش کلامی بود. نسخه‌ای از دیوان غزلیات او به شمارهٔ A/Nm.261 در کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ، نگهداری می‌شود.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۲۹۷/۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۳۱-۳۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۶۲؛ روز روشن، ۸۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۸۲/۱؛ شمع انجمن، ۲۷؛ صبح گلشن، ۴۵؛ صحف ابراهیم، ۴؛ کلمات‌الشعرا، ۸؛ مرآت‌الخیال، ۳۰۴-۳۰۵؛ نتایج‌الافکار، ۵۲-۵۴؛ نشتر عشق، ۱۳۹/۱-۱۴۰؛ همیشه بهار، ۲۷؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/302.

ضیایی

انعام‌الحق کوثر (en.ā.mol.haq.kow.sar)، محمد فرزند غیاث‌الدین، کـنیان‌کلان (جالندهر در پنجاب شرقی) ۱۳۱۰ش / ۱۹۳۱م ـ ، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. علاقه‌مندی به زبان و ادبیات فارسی در خانوادهٔ کوثر موروثی است و اینان زبان فارسی را با خواندن اشعار مولوی، سعدی، حافظ و عرفی می‌آموختند. خانوادهٔ کوثر پس از استقلال پاکستان در ۱۹۴۷م به استان بلوچستان کوچیده، در کویته و مستونگ سکونت گزیدند. محمدانعام‌الحق در شانزده سالگی

زبان فارسی را فراگرفت و در بیست و پنج سالگی نخستین مقاله‌اش را به زبان فارسی منتشر کرد. در ۱۳۳۳ش با نوشتن پایان‌نامهٔ فغانی شیرازی به حیث غزل‌گو از دانشکدهٔ شرق‌شناسی دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی گرفت. از استادان وی محمدباقر، سیدعبدالله، وزیرالحسن عابدی، عبدالشکور احسن، عابدعلی‌عابد، علم‌الدین سالک و صوفی تبسم را می‌توان نام برد. در ۱۳۳۵ش به تدریس زبان و ادب فارسی در دانشکدهٔ دولتی کویته سرگرم شد. در ۱۳۴۵ش با نوشتن پایان‌نامهٔ احوال و آثار فغانی شیرازی از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی در دانشکده‌های شهرهای استان بلوچستان، مانند کویته، مستونگ، لورالایی و سیبی به تدریس زبان فارسی پرداخت و چندی نیز ریاست دانشکدهٔ مستونگ را به عهده داشت. ریاست ادارهٔ نصابیات و برگزاری امتحانات و مرکز گسترش آموزش بلوچستان نیز بر عهدهٔ وی بود. انعام‌الحق کوثر انجمن فارسی پاکستان (به‌سبب ورود سعید نفیسی در چهاردهم اسفند ۱۳۳۴ش به لاهور)، انجمن تاریخ پاکستان (کراچی)، مقتدرهٔ قومی زبان / فرهنگستان زبان و ادب اردو (اسلام‌آباد)، قلم قبیله (کویته)، انجمن رابعهٔ قزداری، انجمن فارسی کویته، انجمن سیرت (اسلام‌آباد) و انجمن سیرت و ادب بلوچستان در کویته را بنیاد نهاد و از اعضای علمی و ادبی این انجمن‌ها بود. در ۱۳۷۶ش به ایران سفر کرد. در کتابخانهٔ شخصی انعام‌الحق کوثر، کتاب‌هایی به زبان‌های عربی، فارسی، اردو، انگلیسی و زبان‌های محلی شبه‌قاره و نسخه‌های دست‌نویس نیز یافت می‌شود. وی به زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی و پنجابی آشنایی دارد. در تألیف مقالات دایرةالمعارف اسلامی (اردو) و دانشنامهٔ ایرانیکا همکاری داشته و بیش از چهل کتاب دربارهٔ تاریخ مذهب، زبان و ادب نوشته است. از آثارش: شعر فارسی در بلوچستان که تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران فارسی‌گوی بلوچستان، از رابعهٔ قزداری تا زیب‌مگسی است و با پیش‌گفتار ممتاز حسن به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۵۳ش)؛ احوال و آثار فغانی شیرازی به انگلیسی (کراچی، ۱۳۴۲ش / ۱۹۶۳م)؛ منتخباتی از شعرای فارسی بلوچستان (لاهور، ۱۳۵۰ش)؛ تصحیح کلیات محمدحسن براهویی (لاهور، ۱۳۵۳ش)؛ ارمغان کوثر که مجموعهٔ مقالات فارسی او است (لاهور، ۱۳۵۲ش)؛ مجموعه مقالات مردحُر که اقبال‌شناسی است (۱۳۵۷ش)؛ پاکستان کی تحریک مین بلوچستان کاحصه (سهم بلوچستان در جنبش آزادی پاکستان) به اردو (راولپندی، ۱۳۵۶ش)؛ علامه محمد اقبال و بلوچستان (اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش)؛ تذکرهٔ صوفیای بلوچستان (لاهور، ۱۳۵۵ش)؛ مکاتیب یوسف عزیز مگسی (لاهور، ۱۳۵۷ش)؛ اردو در بلوچستان (لاهور، ۱۳۶۵ش)؛ بولان‌نامه که اسامی فارسی‌گویان بلوچ است؛ تمدن و ادب در سرزمین بولان که از شاعران فارسی‌گوی بحث کرده است؛ فهرست نسخه‌های خطی استان بلوچستان؛ تعلیمی مثلثین / روش نو در آموزش (۱۹۹۳م). گفتارهای رادیویی وی در مجلهٔ آهنگ کراچی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۶۸۰/۳-۶۸۴؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۹۵/۱-۱۹۷؛ ۸۵/۲-۸۶؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۲۳؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه‌قاره، ۳۵۳/۱؛ محمداسعدی، «معرفی مطبوعات» دانش، شمارهٔ ۳۶، زمستان ۱۳۷۲ش، صص۱۳۵-۱۳۷؛ نجم‌الرشید، «زندگی و آثار استاد دکتر انعام‌الحق کوثر»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص۱۸۵-۱۸۷.

رسولی



انعام‌علی (en.ām.a.li)، فرزند محمد خورشاه / خورم‌شاه منشی، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. انعام‌علی با حمایت اسعدالدوله نصیرالدین‌خان، ده سال در دربار ابومنصورخان صفدر جنگ (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق) به‌سر برد. پس از آن، از کار کناره گرفت و در بجنور ساکن شد. در ۱۱۹۹ق / ۱۷۸۴م کتابی به نام اوصاف‌الآصاف در پنج نسخه نوشت: نسخهٔ نخست در پنج رکن در تاریخ پادشاهان اوده، از آغاز تا ۱۱۹۸ق است: ۱ــ تاریخ برهان‌الملک سیدسعادت‌خان (۱۱۳۳ ــ ۱۱۵۲ق)، ۲ــ ابومنصورخان صفدر جنگ، ۳ــ شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق)، ۴ــ آصف‌الدوله (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق)، ۵ــ وزیرعلی‌خان (۱۲۱۲ ــ ۱۲۱۳ق)؛ نسخهٔ دوم در نامه‌ها؛ نسخهٔ سوم در حکایت‌ها؛ نسخهٔ چهارم در غزل‌ها؛ نسخهٔ پنجم در قطعه‌ها و اشعار ریخته. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.1707 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts, in the British Museum, 3/906, 960-961; *Dictionary of Indo-Persian*

Literature, 257; *Mughals in India*, 203; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/704.

فتح‌نیا طبری

انفع‌الاخبار (an.fa.ol.ax.bār)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی جهان از محمدامین بالحی / بلکی (ز ۱۰۳۶ق). محمدامین پسر دوست‌محمد حسینی گویا از مردم بالک، روستایی در نزدیک هرات، بود (برخی منابع نسبت او را بلخی نوشته‌اند)، اما به هند کوچید و به خدمت میرزا محمدصالح تبریزی، مخاطب به سپه‌دارخان (-۱۰۵۴ق)، قلعه‌دار یا فرماندار نظامی احمدنگر (در دکن) از سال سیزدهم جلوس جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۲۷ق)، درآمد و هم در خدمت او در احمدنگر انفع‌الاخبار را با استفاده از مآخذی مانند تاریخ گزیده، روضة‌الصفا، حبیب‌السیر، ظفرنامهٔ یزدی، لب‌التواریخ یحیی قزوینی، نگارستان احمد غفاری، واقعات بابری، اکبرنامه، منتخب‌التواریخ خاکی شیرازی و مآثر رحیمی نوشت و در ۱۰۳۶ق آن را به انجام رسانید. این اثر در تاریخ عمومی جهان، به‌ویژه گورکانیان ایران و هند، از آغاز آفرینش تا ۱۰۳۶ق در یک مقدمه و یک خاتمه و ده باب است: ۱ـ تاریخ پیامبران؛ ۲ـ ذکر حکما؛ ۳ـ تاریخ ایران پیش از اسلام؛ ۴ـ زندگی‌نامهٔ پیامبر(ص)؛ ۵ـ خلفای راشدین و امامان دوازده‌گانه؛ ۶ـ امویان؛ ۷ـ عباسیان؛ ۸ـ خاندان‌های شاهی همروزگار عباسیان، مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان، دیلمیان، اسماعیلیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غوریان و همچنین ایلخانیان و صفویان؛ ۹ـ نیاکان تیمور؛ ۱۰ـ تیمور گورکان و اخلاف وی در ایران و هندوستان (از بابر تا زمان نگارش کتاب در اواخر دورهٔ جهانگیر). خاتمهٔ کتاب در شرح احوال حامی مؤلف، سپه‌دارخان، است. سبک نگارش در مقدمه و خاتمه تا اندازه‌ای مصنوع و آمیخته به اشعار و امثال، و در متن کتاب ساده و بی‌تکلف ولی پخته و محکم است. انفع‌الاخبار در گزارش رویدادهای پیش از دورهٔ مؤلف، همانند دیگر آثار مشابه، بیشتر یا تقریباً همه رونویسی از آثار پیشینیان، البته با تغییر ترکیب کلمات و جمله‌بندی، است، ولی دربارهٔ رویدادهای معاصر، به‌ویژه قیام شاهزاده خرم (شاه‌جهان) برضد پدرش و فعالیت‌های وی در دکن و جز آن، آگاهی‌های ارزشمند اصیل و دست اولی به‌دست می‌دهد. از این اثر نسخه‌ای در ادارهٔ بایگانی مرکزی (Central Rocord Office) در حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ شمارهٔ Or.1761/5 موزهٔ بریتانیایی نیز شامل قطعاتی از افصح‌الاخبار بیشتر دربارهٔ رویدادهای احمدنگر به روزگار پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) است. نسخه‌ای نیز به خط مؤلف زمانی در تصاحب نواب شمشیر قدر لکنویی بود که الیوت از آن آگاهی داشت و ترجمهٔ برخی بخش‌های مهم آن را در کتاب خود *Bibliographical Index* آورده است، ولی اکنون سرنوشت آن دانسته نیست.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۱۲/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۶/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۷ـ ۲۵۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۵/۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscrits in the British Museum*, 3/1023; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 371; *Mughals in India* ,306; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/125.

برزگر

انوار احمد (an.vār.ah.mad)، فرزند سید مظهرالحق، سیوای از روستاهای ایالت بیهار ۱۹۳۶م ـ ، ایران‌شناس و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در دانشگاه پتنا به تحصیل پرداخت. در ۱۹۷۲م از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. انوار احمد، دانشیار و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی کالج پتنا، وابسته به دانشگاه پتنا است. وی به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد. در ۱۹۷۷م برای شرکت در سمینار استادان زبان فارسی به ایران سفر کرد. مقالات وی دربارهٔ ادبیات فارسی از این قرارند: «مثنوی عاشقانهٔ فارسی» (پتنا، ۱۹۷۶م)؛ «بررسی اجمالی دربارهٔ کتب خطی» (۱۹۸۱م)؛ «فاخر مکین» (احمدآباد، ۱۹۸۲م)؛ «مجموعهٔ رسائل تصوف» (پتنا، ۱۹۸۵م)؛ «پیاری لعل الفتی و مثنوی نیرنگ تقدیر او» (پتنا، ۱۹۸۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۶/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۱ـ۲۲۲؛ فرهنگ خاورشناسان، ۴۴۹/۱.

رسولی

انوارالحسن (an.vā.rol.ha.san)، انوارالحسن انوار فرزند عبدالرئوف، لکنو، ۱۹۳۰م ـ ، فارسی پژوه هندی. پس از پایان دورهٔ دبیرستان به دانشگاه لکنو رفت و از آن دانشگاه در رشته‌های زبان عربی و فارسی دانشنامهٔ دکتری گرفت. از آثارش: مقدمه و حواشی دیوان امیرخسرو به‌فارسی (۱۹۶۷م)؛ مقدمه و

حواشی دیوان نیاز به فارسی و اردو؛ ویرایش وقایع نعمت‌خان عالی (۱۹۶۹م)؛ شعر باستان قسمت اول با مقدمه و شرح حال شعرا؛ تاریخ ادب فارسی به اردو؛ نظریهٔ امام غزالی دربارهٔ تعلیم و تربیت (لاهور، ۱۹۵۷م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۷/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۲ ـ ۲۲۳؛ آئینهٔ هند، اسفند ۱۳۷۶ش، ص۷۶.

حجتی

انوارالرمل (an.vā.ror.raml)، رساله‌ای به‌فارسی از عبدالغنی حافظ شیروانی (ز ۱۱۶۱ق)، مؤلف در حدود ۱۱۵۰ق/ ۱۷۴۷م این رساله را در یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمه در بیان ماهیت علم رمل و سبب نزول آن است. مقالهٔ نخست با بیست‌ویک فصل، در احکام علمیهٔ آن، مقالهٔ دوم با دوازده فصل، در احکام عملیهٔ رمل و خاتمه در مسائل متفرقه است. این اثر در ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۷م در لکنو به‌چاپ رسیده است. مؤلف در مقدمه از اثر دیگر خود با عنوان خلاصة‌الرمل یاد کرده است. نوشاهی نیز احتمال داده است که خلاصة‌الرمل از عبدالغنی شیروانی باشد. این کتاب با پیروی از روش شیخ محمد زنانی (زناتی) در دانستن خانه‌های رمل در هشت باب، هر باب برای یک خانهٔ مخصوص تألیف یافته است. خلاصة‌الرمل در ۱۸۵۴م در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۵/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۷۹/۱، ۱۹۰۵/۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۸۶/۳ ـ ۴۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۴/۱، ۳۴۲؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 6.

فتح‌نیا طبری

انوار مرادپوری (an.vār-e.mo.rād.pu.ri)، انوارحسین فرزند حکیم میرزا ضیغم حسین، مرادپوره در مظفرنگر ۱۹۱۱م ـ ، مترجم، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای بزرگ وی شاه‌علی، سپه‌سالار لشکری بود که شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) به‌یاری نصیرالدین همایون (۹۱۳ـ۹۶۳ق) به هند فرستاده بود. مرادخان نوهٔ شاه‌علی، روستایی را که نزدیک بکهرهٔ مظفرنگر بود آباد کرد و آن‌را مرادپور نامید. نیاکان و پدر انوار تا روزگار بر افتادن نظام زمین‌داری در مرادپوره املاک و مستغلات فراوانی داشتند. پدرش پزشک ویژهٔ راجه اسدرضا فرمانروای پورینه و نیای مادری او سید شمشیرعلی داروغهٔ مطبخ واجدعلی‌شاه فرمانروای اوده بود. انوارحسین پس از اتمام دورهٔ ابتدایی، نزد پدرش پزشکی آموخت و از مؤسسهٔ پزشکی هند، اجازه‌نامهٔ طبابت گرفت. از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱م در دانشکدهٔ منصبیهٔ میرته درس خواند و موفق به گرفتن دانشنامهٔ منشی فاضل (فوق لیسانس فارسی) و مولوی در عربی و اعلی قابلیت در اردو شد. در ۱۹۳۲م در دبیرستان شاملی مظفرنگر و در ۱۹۳۵م در دانشکدهٔ مظفرنگر زبان‌های فارسی و اردو درس داد. در ۱۹۵۸م به پاکستان کوچید و در کراچی به تدریس ادبیات فارسی سرگرم شد. در ۱۹۶۴م در مجلهٔ هلال کار می‌کرد. انوارحسین از جوانی به سرودن شعر علاقهٔ فراوان داشت. اشعاری از وی به‌زبان‌های اردو و فارسی در مجلات هند و پاکستان به‌چاپ رسیده است. انوار قصایدی در منقبت پیامبر(ص) و علی(ع) سروده است. سبک وی پاکستانی است. انوار کتاب بلاهای اجتماعی قرن ما را از فارسی به اردو و برخی احادیث پیامبر(ص) را به اردو، فارسی و انگلیسی برگردانیده است.

منابع: شاعرای پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۰۵،۵۰۳؛ گفت‌وگوی سبط‌حسن رضوی با انوار.

رسولی

انور (an.var)، شاه علی‌اکبر فرزند حیدرخان، ـ ۱۱۵۵ق، صوفی، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی همراه پدرش از ملازمان عمدة‌الملک امیرخان میرمیران (ـ۱۱۰۹ق)، از حاکمان کابل، آگره و... در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق)، بود. از این‌رو چندی با پدر در کابل به‌سر برد. پس از بازگشت به هند، در دهلی و سپس در عظیم‌آباد پتنا ساکن شد. وی در عظیم‌آباد زندگی صوفیانه در پیش گرفت و در تکیهٔ آقا حسینا ساکن شده دختر بانی تکیه را به‌زنی گرفت. انور در عقاید صوفیانه‌اش منکر آخرت بود. وی در خوش‌نویسی در شیوه‌های نستعلیق، نسخ و شکسته دست داشت. گفته‌اند انور دیوان شعر مختصری هم داشته است. سه بیت از اشعار او در سفینهٔ خوشگو نقل شده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۳۳/۳ ـ ۲۳۴؛ صحف ابراهیم، ۵۵

Dictionary of Indo-Persian Literature, 82.

م.اسماعیل‌پور

انورالدین‌خان (an.va.rod.din.xān)، انورالدین‌خان بهادر شهامت جنگ شیخ‌خان جهان فرزند محمدانور فرزند محمدمنور عمری گوپاموی، ــ ۱۶ شعبان ۱۱۶۲ق، بنیادگذار دودمان فرمانروای محلی نوابان آرکات/کرناتک در جنوب هند. نیاکانش از مردم گوپامو در استان اوده بودند. پدرش حاجی انور از راه پیش‌نمازی روزگار می‌گذرانید و در دربار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) شخصیتی شناخته و معتبر به‌شمار می‌آمد. شیخ‌خان‌جهان در گوپامو به‌دنیا آمد و پرورش یافت و نزد پدرش و استادان دیگر درس خواند. به عالمگیر اورنگ‌زیب تقرب جست و از او منصب و مقام یافت. گویند چون برای گرفتن منصب به حضور اورنگ‌زیب رفت پادشاه گورکانی نامش را به جان‌جهان تغییر داد. انورالدین در آغاز امینی جزیهٔ بخش گلبرگه را داشت و سپس به امینی یا امانت جزیهٔ بخش سنگمنیر گماشته شد. در زمان خدمت در سنگمنیر، با محمد امانت‌خان، فوج‌دار سنگمنیر، مناسبات دوستانهٔ بسیار نزدیکی یافت و پس از انتصاب امانت‌خان به تصدی بندر سورت، وی نیز امانت جزیهٔ بندر سورت و داروغگی دارالضرب (= سرپرستی ضرابخانه) آن‌جا را برعهده گرفت و در سورت ترقی کرد و نامی برآورد. در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق) اضافه منصب و خطاب انورالدین‌خان یافت. هنگامی که امانت‌خان به استان مالوه رفت و با راجه‌مسلم‌خان به جنگ پیوست، انورالدین‌خان نیز در رکاب امانت‌خان بود و خدمات شایسته به انجام رسانید و سر رشتهٔ کارهای خان را به‌دست گرفت. پس از انتصاب امانت‌خان به حکومت استان حیدرآباد، انورالدین‌خان نیز به دیوانی این استان گماشته شد. انورالدین‌خان در این اثنا خود را به آصف‌جاه نظام‌الملک نزدیک کرد و وقتی آصف‌جاه پس از مرگ اعتمادالدوله محمدامین‌خان (۱۱۳۲ق) وزیر اعظم محمدشاه گورکانی، پادشاه هند (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) به پایتخت فراخوانده شد تا مقام وزارت اعظمی بدو واگذار گردد انورالدین‌خان نیز همراهی آصف‌جاه را برگزید و با او به دهلی رفت و به پایمردی آصف‌جاه به فوج‌داری بخش کورهٔ جهان‌آباد در استان اله‌آباد گمارده شد. پس از برکناری از آن شغل، خود را پیش آصف‌جاه که به دکن (جنوب هند) بازگشته بود (۱۱۳۷ق) رسانید و از سوی آصف‌جاه نخست به نیابت حکومت استان حیدرآباد دکن، سپس به فوج‌داری سیکاکل، و باز به نیابت حیدرآباد گماشته شد و در زمان خدمتش در حیدرآباد با مراته‌ها، که آن استان را دستخوش تاخت‌وتاز کرده بودند، جنگید و از آن‌جا بیرونشان کرد. پس از آن‌که محمدسعید، معروف به سعادت‌الله‌خان ثانی، آخرین استاندار آرکات/کرناتک از خاندان نواب سعادت‌الله‌خان (ــ ۱۱۴۵ق) کشته شد (۱۱۵۷ق)، آصف‌جاه نظام‌الملک، انورالدین‌خان را برای سروسامان دادن به اوضاع آرکات به آن‌جا فرستاد. انورالدین‌خان اوضاع آرکات را سروسامان بخشید و زمین‌داران شورشی آن‌جا را سرکوب کرد. پس از مرگ آصف‌جاه نظام‌الملک (۱۱۶۱ق)، پسر و جانشینش نظام‌الدوله ناصر جنگ نیز حکومت انورالدین‌خان بر آرکات را تأیید کرد و خطاب شهامت جنگ را بر القابش افزود. اما محی‌الدین‌خان مظفرجنگ، دخترزادهٔ آصف‌جاه بر ناصر جنگ بشورید و به یاری حسین دوست‌خان، معروف به چنداصاحب، (خواهرزادهٔ نواب صفدرعلی فرزند نواب‌دوست علی‌خان برادرزادهٔ سعادت‌الله‌خان) که از قوم نوائط (از اقوام ساکن جنوب هند) بود و حکومت آرکات را حق خود می‌دانست، به آرکات لشکر کشید و انورالدین خان را بشکست و به قتل آورد. اندکی بعد ناصرجنگ از حیدرآباد به آرکات لشکر برد و آن‌جا را از دست مظفرجنگ بیرون آورد و سراج‌الدوله انورالدین‌خان بهادر ظفرجنگ، معروف به نواب محمدعلی والاجاه (ــ ۱۲۱۰ق)، پسر سوم انورالدین‌خان بهادر شهامت جنگ، را به حکومت آرکات گماشت و محمدعلی والاجاه، پس از آنکه مدتی کوتاه شهر را به نفع چنداصاحب از دست داد، سرانجام در ۱۱۶۴ق با یاری انگلیسی‌ها بر ناحیهٔ کرناتک کاملاً استیلا یافت و حکومتش بر آرکات تثبیت گردید و بیش از چهل سال بر آن‌جا حکومت راند. پس از او نیز فرزندش عمدةالامرا و نوادگان وی تا مدت‌ها حکومت آرکات را با پشتیبانی انگلیسی‌ها، به‌دست داشتند. انورالدین‌خان را امیری شجاع، خیر، نیک نهاد و گشاده‌دست گفته‌اند که «از علم تصوف ماهر، با فقرا اعتقاد داشت.» (مآثرالامرا، ۵۲۹/۱) میرمحمد اسماعیل‌خان ابجدی منظومهٔ انورنامه را در تاریخ او و جانشینانش سروده است.

منابع: تاریخ راحت‌افزا، ۱۶۷؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱؛ سرو آزاد، ۱۷۹، ۱۸۶ـ ۱۸۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۹/۲؛ مآثرالامرا، ۵۲۷/۲ـ ۵۳۰؛ نزهة‌الخواطر، ۷۹/۶ـ ۸۰.

برزگر

انور امرتسری (an.var-e.am.rat.sa.ri)، مولوی سید محمد

انورشاه، ز ۱۳۰۳ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دستگاه حکام رامپور می‌زیست. از آثارش دستورالعمل انور که در اخلاق است؛ حدیقهٔ نعت به نظم که دیباچه‌ای به نثر دارد. وی باید همان محمد انورشاه باشد که برابر مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، منظومهٔ انور او در ۱۲۹۳ق در امرتسر به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۶۳-۶۴؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۹۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۳۰/۴؛ ۱۳۵۱/۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ۳۳۲/۵.

برزگر

انورجهان صدیقی (an.var.ja.hān-e.sed.di.qi)، جیپور (مرکز ایالت راجستان) ۱۹۴۲م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۲م از دانشگاه مهاراجه سیاجی رائو برودای دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت و پس از آن در همان دانشگاه به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. به‌زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و عربی نیز آشنایی دارد. اثر وی سوانح پیرمحمدشاه نام دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۱۸.

رسولی

انور حیدرآبادی (an.var-e.hey.dar.ā.bā.di)، آخوند محمد بچل، ــ ۱۲۷۸ق، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای متعلوری / متیاری از توابع حیدرآباد سند بود. در آغاز استاد والی سند میر محمد نصیرخان تالپور، متخلص به جعفری (ــ۱۲۶۱ق)، بود و سپس در دستگاه وی به کار انشا پرداخت. هنگامی که حکومت تالپوران به دست انگلیسی‌ها برافتاد و آن‌ها میر نصیرخان را زندانی کرده، به کلکته بردند، انور در سند ماند. وی در تصوف مرید شاه عبدالقیوم (ــ۱۲۷۱ق) فرزند شاه فضل‌الله نقشبندی مجددی بود. گذشته از اشعارش، مقدمه‌ای به نثر بر مثنوی مرزا صاحبان میر نصیرخان تالپور در ۱۲۳۵ق نوشته است. از آثارش: ۱ــ دیوان انور؛ ۲ــ بیاض انور شامل غزل و دیگر سروده‌های او و در تاریخ زایش و مرگ مردان نامدار روزگارش تا ۱۲۷۷ق.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۷۸۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۶۷-۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۷/۸؛ سید حسام‌الدین راشدی، «آخوند میر محمد بچل انور»، مهران، ۱۹۵۵، شمارهٔ ۴.

برزگر

انورعلی لکنویی (an.var.a.li-ye.lak.no.vi)، قاضی انورعلی حسینی، ــ لکنو ۱۳۰۳ق، دانشمند دینی، پزشک، ادیب و نویسندهٔ شبه‌قاره. در زادگاهش لکنو نزد علمایی مانند تراب‌علی لکنویی درس خواند. سپس دانش پزشکی را از حکیم مسیح‌الدوله حسن‌علی‌خان لکنویی آموخت و به تدریس پرداخت. پس از آن به جونپور سفر کرد و مدتی در مدرسهٔ امامیهٔ حنفیهٔ آن شهر سرگرم تدریس شد. سپس به بهوپال رفت و در آن‌جا بر مصدر قضاوت نشست. پس از چندی رهسپار مکه شد و حج گزارد و در بازگشت در لکنو گوشه گزید. از وی آثار فراوان و تعلیقاتی بر بیشتر کتاب‌های درسی بجا مانده است. از آثارش: انوارالحواشی به فارسی که حاشیهٔ شرح‌الموجز است (لکنو، ۱۲۸۲ق)؛ التبیان که حاشیهٔ اوقات‌البحران است؛ حل‌الزنجانی فی توضیح‌المعانی / شرح تصریف به‌فارسی؛ تکملهٔ پنج گنج به فارسی، در صرف زبان عربی؛ ضوءالسراج که حاشیهٔ السراجیة فی‌المواریث است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۵۵/۱۳، ۲۵۷۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۰۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۸۴/۸-۸۵.

برزگر

انور فیروزپوری (an.var-e.fi.ruz.pu.ri)، محمدانور فرزند حکیم امین‌الدین فرزند حکیم محمد ابراهیم، فیروزپور (پنجاب) ۱۳۲۳ق / ۱۹۰۵م ــ   ، شاعر فارسی‌سرای پاکستانی. جد بزرگ وی عطا محمد مردی دانشمند بود و به دستور شاه‌جهان به دهلی آمد و منصب قاضی‌القضاة گرفت و بیست و چهار دهستان به او واگذار شد. انور تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش پایان داد و درس‌های فارسی را نزد پدرش که شاعر فارسی‌گوی بود، به اتمام رساند. از همان آغاز انور تحت تأثیر اشعار پدرش بود و با خواندن این اشعار و شعرهای بزرگان ادب فارسی به شاعری گرایید و از پدرش اصلاح سخن می‌گرفت. پس از چندی به امرتسر کوچید و در حلقهٔ شاگردان حکیم طغرایی درآمد و تحت تأثیر همنشینی با میرزا شجاع‌خان، متخلص به شیون و

جیشی پرورش یافت. سرانجام از امرتسر به لاهور رفت و طغرایی که استاد وی بود، در آن زمان در لاهور به‌سر می‌برد. پس از وفات طغرایی در ۱۹۳۱م، انور از لاهور به حیدرآباد دکن رفت و به دربار نواب تراب یار جنگ بهادر، متخلص به سعید، که از زمین‌داران و فرمانروایان آن‌دیار بود، راه یافت و در مجالس و محافل و مشاعره و مسالمه (محفل مشاعره‌ای که در آن اشعار دربارهٔ فضایل و مصایب رسول و ائمه است) شرکت می‌جست. که در آن محفل شاعرانی مانند داغ دهلوی، گرامی، جلیل، مینایی،کرشن پرشاد، عبدالله عمادی حضور می‌یافتند و اشعار خود را می‌خواندند. انور از محضر ضامن کنتوری که از اعقاب نظیری نیشابوری بود، بهره می‌برد و علم عروض را از وی آموخت. وی حدود شانزده سال در حیدرآباد ماند، اما در ۱۹۴۷م به کشور جدیدالتأسیس پاکستان کوچید و در لاهور اقامت کرد. انور در اشعار خود از حافظ، عرفی، حزین، فغانی و نظیری الهام می‌گرفت. شاعری را با غزل آغاز کرد و در محیط حیدرآباد به قصیده‌سرایی روی آورد و قصایدی به سبک قاآنی سرود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۱/۳؛ شاعران فارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۲۹-۴۳۱؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۵۰۶/۱-۵۰۹؛ گنج شایگان، ۲۰.

رسولی

انور گوپاموی (an.var-e.gu.pā.mo.vi)، نورالدین محمدخان بهادر، ۱۱۶۰-۱۲۱۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان نواب انورالدین‌خان بهادر شهید گوپاموی، فرمانروای کرناتک و از شعرای محبوب دربار محمدعلی‌خان بهادر، جانشین نواب‌انورالدین‌خان بود. او دو دیوان فارسی دارد که در دیوان نخست انور و در دیوان دوم دل تخلص کرده است. از وجود این دو دیوان آگاهی نداریم. تنها نسخه‌ای از دیوانی به نام دیوان انور به شمارهٔ ۲۴۷/۷۴۶۹ در دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود، که مصنف آن به درستی شناخته نیست.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۹۷/۱؛ صبح گلشن، ۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۲۳/۸؛ نتایج‌الافکار، ۹۲-۹۳.

امیرهدائی

انور لاهوری (an.var-e.lā.hu.ri)، نورمحمد، -۱۰۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در آغاز جوانی چندی در خدمت میرزا انور فرزند خان اعظم میرزا عزیز محمد کوکه (-۱۰۳۳ق) برادر همشیر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به سر برد. وی پس از مرگ میرزا انور رهسپار جلیسر از توابع آگره شد و ملازمت صفی اصفهانی (-۱۰۲۸ق) را که از سوی زمانه بیگ مهابت خان کابلی (-۱۰۴۵ق) حکومت آن‌جا را داشت، اختیار کرد و همراه صفی اصفهانی به اجمیر رفت و درشمار ملازمان میرزا امان‌الله، متخلص به امانی (-۱۰۱۴ق)، پسر مهابت خان درآمد. ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی مؤلف تذکرهٔ میخانه که در ۱۰۲۲ق ملازمت میرزا امان‌الله را داشت با نور محمد انور همنشین و مصاحب بود و تقی اوحدی نیز وی را در ۱۰۲۹ق در مندو دیده است. گویند انور اشعار خوب بسیار داشته، ولی مگر اشعاری که در تذکره‌ها نقل شده دیوانی از وی نمانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۹/۲-۲۲۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۶۳؛ الذریعه، ۱۰۹/۹؛ روز روشن، ۸۹-۹۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۸۳/۱؛ صبح گلشن، ۴۶-۴۷؛ میخانه، ۸۷۸-۸۷۹؛ نشتر عشق، ۵۵/۱-۵۶؛ همیشه بهار، ۲۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 82- 83.

برزگر

انور لطیف (an.var.la.tif)، محمد لطیف فرزند حاجی قاضی محمدعلی، گور داسپور، نهم نوامبر ۱۹۱۱م- ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. تحصیلات مقدماتی را در پیشاور به‌پایان برد. از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ منشی فاضل (فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی) گرفت. وی از نوجوانی به سرودن شعر علاقهٔ فراوان داشت. انورلطیف به لاهور کوچید و از محضر استادان آن‌جا کسب فیض کرد. سپس در رادیو پاکستان به کار پرداخت. غزل‌هایی که پس از جدایی پاکستان از هند سروده معروف است.

منابع: شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۵۰۶-۵۰۸؛ دست‌نوشتهٔ اظهار کاظمی.

رسولی

انور معتلوی ← انور حیدرآبادی

انورنامه، مثنوی ابجدی ← خمسهٔ ابجدی

انهارالاسرار ← علیم‌الله جالندهری

انیس احسن ← احسن‌الله

انیس‌الاحبا (a.ni.sol.a.heb.bā)، تذکره‌ای به‌فارسی از موهن لعل لکنویی، متخلص به انیس*. این تذکره که به درخواست رای ستیلاس در ۱۱۹۷ق نوشته شده، زندگینامه و گزیده‌ای از آثار استاد مؤلف میرزا محمد فاخر مکین* و پنجاه تن از شاگردان مسلمان و هندوی او است. انیس الاحبا در شش بخش تدوین یافته است: ۱ـ افتتاح، در شرح حال و اشعاری از میرزا عظیمای اصفهانی با تخلص اکسیر که استاد مکین بود؛ ۲ـ فتح‌الباب، در بیان حالات و کلمات و اشعار مکین؛ ۳ـ فصل، در بیان احوال و افکار مستفیدان از آن جناب که مسلمان بوده‌اند؛ ۴ـ فاصله، در ذکر احوال و اشعار شاگردانی که از فرقهٔ هنود بوده‌اند؛ ۵ـ اختتام، در احوال و اشعار شاگردان مسلمان مکین؛ ۶ـ حسن خاتمه، در بیان حالات و آثار شاگردان هندوی مکین. نسخه‌ای از این کتاب در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی (به‌شماره‌های Add.16,807 و Or.227) و در فهرست کتابخانهٔ مجلس شورا (به شمارهٔ ۸۹۳) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۴، ۱۰۴، ۱۶۱، ۲۱۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۳/۱ـ۷۸؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۴۵۰ـ۴۵۶؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۳۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۵۲/۹؛ مرآت العلوم، ۴۰/۱؛ پوهنوال عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص ۷۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/376-377; *Mughals in India*, 78; *Persian Literature* C.A.Storey, 1/874.

برزگر

انیس الشعرا (a.ni.soš.šo.a.rā)، فرهنگ لغات فارسی از عبدالکریم فرزند قاضی راجن همیار پوری. این فرهنگ در ۹۸۸ق که به دستور احمدخان فرزند شیرخان ترکمان نوشته شده، بیشتر به فرهنگ نام‌ها شبیه است، دویست و شصت عنوان دارد و زیر هر عنوان تعدادی نام نوشته شده است. مثلاً زیر عنوان انبیا نام بعضی از آن‌ها دیده می‌شود. همانند دیگر فرهنگ‌های این دوره، چون فتح‌الکتاب، فرهنگ شیرخانی و مجموع‌اللغات، بیشتر واژه‌هایی که زیر یک عنوان نوشته شده‌اند با یکدیگر مترادف‌اند. نخستین هدف مؤلف فراهم آوردن بعضی کلمه‌های مهم و مفهوم آن‌ها برای شاعران بوده است. در مجلهٔ انجمن آسیایی بنگال مقاله‌ای چاپ شده و در آن آمده است: انیس‌الشعرا صدها کلمه دارد که بیشتر مورد استفاده شاعران قرار می‌گیرند. در همین مقاله اشاره شده، نام مؤلف که در فهرست کتابخانهٔ بادلیان احمدخان آمده است، چندان درست نیست. دست‌نویسی کرم‌خورده از این اثر در کتابخانهٔ ملافیروز بمبئی که فهرست کتاب‌های آن به همت ادوارد رهالسک مرتب شده، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۴۵/۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۰.

سباهی

انیس‌العاشقین (a.ni.sol.ā.še.qin)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار بیش از دو هزار شاعر فارسی‌گوی از راجه رتن سنگهٔ لکنویی متخلص به زخمی*. این تذکره که در ۱۲۴۵ق به نام نصیرالدین حیدر (۱۲۴۳ـ ۱۲۵۳ق) نوشته شده، به ترتیب الفبا در دو جلد است: جلد یکم از آبرو تا ضیایی و جلد دوم از طالب جاجرمی تا یونس ابهری. شرح احوال بیشتر شعرا کوتاه و در ذیل برخی از آن‌ها حکایاتی دلچسب آمده است. نمونه‌های اشعار از غزلیات و رباعیات و به‌ندرت از قصاید و مثنویات است. مؤلف با آنکه اشعار شعرا را اغلب مختصر آورده، اشعار خود را بسیار مفصل (در هفتادوسه صفحه) نقل کرده است. نثر کتاب ساده و روان است. از انیس‌العاشقین نسخه‌ای از جلد یکم در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور و نسخه‌ای از جلد دوم در کتابخانهٔ گوری پرشاد (یا ماتاپرشاد) در لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۹/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸/۱ـ ۷۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۱ـ ۵۲۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,634; *Mughals in India* ,498; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/89.

برزگر

انیس‌القادریه (a.ni.sol.qā.de.ri.ye)، مجموعه‌ای از مکتوبات عرفانی شیخ عبدالقادر گیلانی، گردآوردهٔ بهاءالحق قادری. از زندگی گردآورنده اطلاعی در دست نیست. مجموعهٔ

انیس‌القادریه دربرگیرندهٔ هجده نامهٔ عرفانی از شیخ عبدالقادر و دو دیباچهٔ منظوم و منثور از بهاءالحق است. این اثر کتابی دم‌دستی است برای تعلیم صوفیانی که از طریقت عبدالقادر گیلانی پیروی می‌کنند. انیس‌القادریه در حدود ۱۰۵۲ق فراهم آمد. نسخه‌ای خطی از این اثر در کتابخانهٔ عمومی باغ لانگی‌خان مولتان نگه‌داری می‌شود. نام این مجموعه در دیباچهٔ منثور و نام گردآورنده در دیباچهٔ منظوم آمده است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۹۶/۳؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 115; *Mughals in India*, 98.

ربیعیان

انیس بلوچ (a.nis-e.ba.luč)، حاجی یعقوب علی فرزند قربان‌علی، ۱۹۳۶م — ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از قبیلهٔ هزاره است. انیس در مدارس مذهبی ایران و عراق دانش آموخت و به همین سبب به سرودن اشعار مذهبی علاقه دارد. فارسی زبان مادری انیس است. چندی در کویته مغازهٔ چای‌فروشی و لوازم برقی داشت و مغازهٔ او محل گردآمدن شعرا و ادبا بود. اشعارش در عین سادگی و روانی، الفاظ و ترکیب‌های هماهنگ دارد. برخی از سروده‌های وی سهل و ممتنع است. به غزل و مثنوی بیش از انواع دیگر شعر علاقه دارد.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۱۶۷-۱۷۲؛ شرافت‌عباس، «ادب فارسی در بلوچستان پاکستان»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۶ش، ص۱۲۳.

رسولی

انیس لکنویی (a.nis-e.lak.nu.i)، موهن لعل، — پس از ۱۲۳۵ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی هندی. وی در لکنو می‌زیست و مهاراجه تیکت رای از دولتمردان درگاه اوده او را حمایت می‌کرد. نخست خسته و یک‌چند بیتاب تخلص می‌کرد، اما سرانجام تخلص انیس را برگزید. او در سخنوری از شاگردان میرزا محمد فاخر مکین*، شاعر ایرانی تبار شبه‌قاره (— ۱۲۳۰ق) بود. اثر به جامانده‌اش، تذکرهٔ کوچکی به نام انیس الاحبا* است که شرح احوال و گزیده‌ای از آثار استادش و پنجاه تن از شاگردانش است. از این‌که نام خود را در آخر شاگردان هندوی مکین یاد کرده، معلوم می‌شود که مسلمان نبوده، ولی دیباچهٔ این تذکره را به روش مسلمانان به مدح حضرت محمد(ص) موشح نموده و این رویه را سایر ادبای هندو نیز معمول داشته‌اند.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۶۱؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۳/۱-۷۸؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵۰-۴۵۶؛ ریاض العارفین، آفتاب رای، ۸۵/۱؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۳۵/۳؛ مرآت العلوم، ۴۰/۱؛

Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustan; Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 161-162; *Dictionary of Indo- Persian Literature* ,82.

رسولی

انیس لکنویی (a.nis-e.lak.nu.i)، میر ببرعلی فرزند مستحسن فرزند میرحسن دهلوی، فیض‌آباد ۱۲۱۸ / ۱۸۰۴ — ۱۲۹۱ق / ۱۸۷۴م، عارف و شاعر اردوسرای شبه‌قاره. نیای وی میر امامی موسوی هروی از هرات به شاه‌جهان‌آباد کوچید و نیای دیگر وی میر غلام‌حسین، متخلص به ضاحک، از دهلی به فیض‌آباد سفر کرد و به دربار نواب شجاع‌الدوله راه یافت و از سرایندگان دربار او شد. پدربزرگش به‌سبب سرودن مثنوی سحر بیان معروف بود. پدرش فقیه و شاعر بود و خلیق تخلص می‌کرد. مادرش فارسی را به‌خوبی می‌دانست و جامع عباسی را درس می‌داد. انیس از محضر پدر و مادر بهره برد. پدر و مادر انیس در روزگار پیری از فیض‌آباد به لکنو کوچیدند. انیس چون چهره‌ای شجاع و مردانه داشت او را ببرعلی نامیدند. وی دانش‌های مقدماتی را در فیض‌آباد فراگرفت و تحصیلاتش را در لکنو ادامه داد. استادان وی میرنجف‌علی فیض‌آبادی و میر حیدرعلی لکنویی بودند. انیس متون اسلامی را خوانده بود و در فلسفه و منطق دستی توانا داشت. چندی نزد میر کاظم‌علی، سوارکاری، شمشیرزنی، پرتاب وزنه و چوب‌بازی نیز آموخت. شاعری را از اوان زندگی‌اش در فیض‌آباد آغاز کرد و معلم وی ناسخ بود. انیس در آغاز به غزل‌سرایی روی آورد، اما چون در این راه توفیقی نیافت مرثیه‌سرایی پیشه کرد. دیری نگذشت که در این زمینه شهرت و اعتبار فراوانی به دست آورد، چنان‌که گه‌گاه وی را با سلامت‌علی دبیر می‌سنجند. در اشعارش از ترکیبات فارسی فراوان بهره برده است. سروده‌های وی در ده هزار بیت است که

سلام‌ها، رباعیات و مراثی را در بر می‌گیرد. رباعیات وی بر وزن رباعیات خیام است، اما وی در قالب رباعی مرثیه‌سرایی کرده است. انیس در اشعارش از سبک شاعران دهلی و لکنو پیروی کرده است. وی اشعار فراوانی در نعت خاندان پیامبر(ص) سروده است. اقبال لاهوری شعر «شکوه» و «جواب شکوه» را به تأثیر و تقلید انیس سروده است. مسائل مذهبی، رزمی و توصیف شمشیر و اسب درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. برخی از آثار انیس به انگلیسی و عربی برگردانده شده است. انیس به بیماری سل درگذشت. پیکر وی را در فیض‌آباد لکنو به خاک سپردند. فرزند وی میرنفیس نیز ذوق شاعری داشت. انیس زبان‌های فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست. محمدحسین تسبیحی (رها)، مجموعهٔ شعر انیس‌نامه (اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ش / ۱۹۹۲م) را در وصف میرببرعلی شاعر بزرگ مرثیه‌سرای اسلام، معروف به فردوسی اردو یا فردوسی ثانی سروده است.

منابع: انیس‌نامه، محمدحسین تسبیحی (رها)، اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ش / ۱۹۹۲م؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۹۱-۴۰۰؛ ریاض‌الفردوس، ۵۳؛ سخن شعرا، ۵۶؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۳۶۵-۳۵۹/۲؛ گل رعنا، ۳۹۱-۴۰۰؛ نوادرات سخن، ۲۶؛ احمد تسمیم‌داری، «میر انیس»، دانش، پاییز ۱۳۷۶، ص۱۴۳-۱۴۶؛ همان‌جا، شمارهٔ ۲۳، پاییز ۱۳۶۹ش، صص۹۵-۱۱۹؛

URDU NAZM, 141-149.

رسولی

اوج (awj)، ریاضت‌الله فرزند شرافت‌الله، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای گوکن از پرگنهٔ سرائیل در بخش کمرله (کملای کنونی) زاده شد و تحصیلات عربی و فارسی را در مدرسهٔ عالی کلکته به‌پایان رساند. اوج، با رشیدالنبی، متخلص به وحشت، آشنایی داشت و در شاعری از او تأثیر می‌گرفت. در بهمن‌بریه / برهمن بریه وکیل دادگستری بود. یک مثنوی به‌فارسی به‌نام فوائد شمسیه در موضوع اخلاق سرود. اوج بر دیوان نساخ با نام اشعار نساخ تقریظی نوشته که از آن سبک نثر او شناخته و تسلط وی بر زبان فارسی مشاهده می‌شود. اوج به نامه‌نگاری فارسی نیز علاقه می‌ورزید. وی از ۱۸۶۴م تا ۱۸۶۵م سردبیر نشریهٔ دوربین* در کلکته بود و در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال سهم فراوان داشت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش به‌جا مانده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۷۴-۷۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۷-۲۴۸.

فتح‌نیا طبری

اوجی کشمیری (aw.ji-ye.kaš.mi.ri)، فرزند نامی، کشمیر ح ۹۷۰ـ همان‌جا ۱۰۳۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در کشمیر زاده شد و همروزگار جهانگیر، پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بود. پدرش نیز از شعرای روزگار خویش و یک چند ملازم حسین چک (۹۷۸ـ۹۹۷ق) از پادشاهان کشمیر بود. اوجی فارسی و عربی را نزد پدر آموخت و از کودکی به شعرسرایی پرداخت. در جوانی به ملازمت میرزا جعفر آصف‌خان (۹۵۸ـ ۱۰۲۱ق) از امرای دربار گورکانی درآمد و در همان زمان ساقی‌نامه‌ای در ۸۵ بیت سرود. وی پس از رفتن آصف‌خان از کشمیر (۱۰۰۸ق) در زادگاهش باقی‌ماند و ملازمت امرای آن‌جا را به‌سر می‌برد. یک‌بار به لاهور رفت، ولی دوباره به کشمیر بازگشت. فخرالزمانی، اوجی را در پنجاه‌وپنج سالگی دیدار کرده و دیوان اشعار او را که شامل غزل، قصیده و جز آن بوده ساده و روان یاد کرده و ابیاتش را سه‌هزار برشمرده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷۲/۲ـ ۳۷۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۹۴/۵؛ تاریخ حسن، ۷-۱۰؛ تاریخ نظم ونثر در ایران و در زبان فارسی، ۴۵۳/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۴۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۲-۲۸؛ الذریعه، ۱۱۱/۹؛ روز روشن، ۹۱؛ ریاض العارفین، آفتاب رای، ۸۷؛ میخانه، ۷۳۳؛ هفت اقلیم، ۱۱۶/۲؛ همیشه بهار، ۸؛ محمد ظفرخان، «اوجی کشمیری»، هلال، جلد ۷، شمارهٔ ۱، مهر ۱۳۳۸، صص ۴۸ـ ۵۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 100.

م.اتوشه

اوحدالدین بلگرامی (aw.ha.dod.din-e.bel.ge.rā.mi)، ز ۱۲۵۳ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از زندگانی وی چندان آگاهی نداریم، جز این‌که در ادبیات فارسی و عربی از عالمان بنام روزگار خود و شاگرد شیخ احمد عرب یمنی شروانی، نگارندهٔ نفحة‌الیمن بوده است. از آثار فارسی بلگرامی فرهنگ نفایس‌اللغات است که آن را در ۷ رجب ۱۲۵۳ق به روزگار محمدعلی، پادشاه اوده (ـ۱۲۵۸ق) به پایان برده است. او در این اثر، زبان اردوی هندوستانی را که ترکیبی از زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و هندی است، مبنای لغت‌ها قرار داده و

سپس معانی عربی و فارسی آن‌ها را بیان کرده است. چون نفایس‌اللغات نخستین کتاب لغت اردو به فارسی و شیوهٔ نگارش آن نیز اسلوبی نو در فرهنگ‌نویسی بوده است، در چندین کتاب از کتاب‌های لغت، مانند خزانة‌اللغات که پس از آن تدوین گردیده، از آن استفاده شده و نقشی ارزشمند در گسترش دامنهٔ زبان فارسی در آن سرزمین داشته است. لغت‌ها در این فرهنگ برابر شیوهٔ فرهنگ‌نویسی نوین به ترتیب الفبایی و با اعراب‌گذاری آمده است. نویسنده همچنین بارها از شعر شاعرانی مانند طالب آملی، ظهوری، خاقانی شروانی، وحشی بافقی، امیرخسرو دهلوی، سعدی شیرازی، حزین لاهیجی، وحید، حسین خوانساری، ابوالحسن مقدسی، زیب‌النساء و دیگران برای روشن‌تر شدن معانی لغت‌ها سود جسته و دربارهٔ معنی واژه‌های عربی هم شواهدی از همان زبان آورده است. برای نمونه، در این فرهنگ واژهٔ آبریز چنین معنی شده است: در لغت فارسیست در اردو مستعمل جای ریختن آب ناودان به عربی مصب‌المیزان گویند.» نفایس‌اللغات تاکنون بارها به‌چاپ رسیده است که از آن جمله می‌توان به چاپ سنگی آن در لکنو (۱۲۵۷ و ۱۲۸۱ق) و چاپ سنگی کانپور (۱۸۸۴ و ۱۹۰۵م) اشاره کرد. در آغاز نسخه‌ای از این کتاب که در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود، چنین آمده است: «سپاس و ستایش نامحدود مالک‌الملکی راست که گنجینهٔ لغات مختلفه به مفتاح لسان بگشاد.» کتابی نیز با نام انفس‌النفایس از میرحسن بن میرحسین لکنویی در هفتم رجب ۱۲۶۱ق (= زهی فرهنگ انفس بتألیف حسن آمد) و به روزگار محمد امجد علی‌شاه پادشاه اوده (ـ۱۲۶۳ق) با تصحیح و حواشی مولوی قدرت‌احمد گوپاموی به‌چاپ رسیده است، اما محمدعلی رامپوری در مقدمهٔ گزیدهٔ نفایس‌اللغات که او هم آن را به نام محمد امجد علی‌شاه نوشته، انس‌النفایس میرحسن را انتحال از متن نفایس‌اللغات دانسته است. از آثار عربی بلگرامی می‌توان به کتاب الف لیله اشاره کرد.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۳۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۵-۲۲۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۲۱/۱-۳۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۷/۶؛ ۳۱۳/۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۹/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۰۳/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۹۰/۷.

جهان‌تاب

اوحدی (ow.ha.di)، محمد غلام فخرالدین فرزند خواجه خدابخش، ۱۲۳۲ـ ۱۲۸۸ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. کتاب‌های متداول آن عصر، مانند قرآن کریم، کریما، گلستان، بوستان، انوار سهیلی، کشف‌المحجوب، صرف و نحو عربی، کلام و فلسفه را نزد پدرش خواند و دست ارادت به خواجه غلام فرید سرائیکی، برادر بزرگ خود، داد و در سلسلهٔ چشتیه وارد شد. از اوحدی دیوان شعری به یادگار مانده که شامل مثنوی، ترکیب‌بند، رباعی و یک قصیده با ردیف سلام علیک است. دیوانش سرشار از عشق الهی و درد و رنج فراق از او است. وی مشرب وحدت‌الوجودی دارد. در غزلیاتش به طنز و استهزا از صوفیان و واعظان ریاکار یاد می‌کند و اشعارش پر از اصطلاحات عرفانی، مانند ساقی، جام، شراب و خم است. شعرش آمیزه‌ای از سبک عراقی و هندی است. دیوانش به کوشش اسد نظامی با دیباچه‌ای به چاپ رسیده است (مولتان، ۱۳۹۹ق).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۲۷/۵-۱۳۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب گنج‌بخش، نوشاهی، ۷۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۱/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۴۷۷.

جوادیان

اوحدی بلیانی (aw.ha.di-ye.bal.yā.ni)، تقی‌الدین محمد اوحدی دقاقی بلیانی کازرونی اصفهانی، متخلص به تقی، فرزند معین‌الدین محمد فرزند سعدالدین محمد حسینی، اصفهان ۳ محرم ۹۷۳ ـــ پس از ۱۰۴۲ق، شاعر، فرهنگ‌نویس و تذکره‌نویس ایرانی. از خاندان مشهور بلیانی است که همگی از اولیا و مشایخ اهل طریقت بودند. نسبش با هفت واسطه به اوحدالدین عبدالله‌بن ضیاءالدین مسعود فارسی بلیانی از صوفیان بنام سدهٔ هفتم هجری و از او با چند واسطهٔ دیگر به شیخ ابوعلی دقاق نیشابوری، صوفی بزرگ سده‌های چهارم و پنجم هجری می‌رسد. شیخ عبدالله که به روزگار سعدی در شیراز می‌زیست، از مشایخ بزرگ این شهر بود و در نفحات‌الانس جامی حکایتی از روابط او با سعدی آمده است. از دیگر چهره‌های بنام این خاندان می‌توان از امین‌الدین محمد بلیانی نام برد که همروزگار حافظ شیرازی بوده است. اصل این خاندان از بلیان فارس بود و اعضای آن از آن‌جا به دیگر شهرها و کشورها مهاجرت یا سفر می‌کردند، چنان که پدر تقی‌الدین که خود

مردی روحانی بود، یک‌چند در اصفهان به‌سر می‌برد و دختر امام جمعهٔ اصفهان را به زنی گرفت، اما وی پس از این وصلت اندکی بیش در این شهر نماند و رهسپار فارس و پس از آن هندوستان شد و در ۹۷۹ق که فرزندش تقی‌الدین کودکی خردسال بود در همان جا، چشم بر جهان فروبست. بی‌گمان بهترین منبع برای آشنایی با زندگینامهٔ تقی‌الدین اوحدی، همانا کتاب بزرگ و ارزشمند وی، یعنی تذکرهٔ عرفات‌العاشقین است که شرح زندگانی وی در آن به‌تفصیل آمده است؛ زیرا او در این اثر، هم در مقدمه و هم ذیل نام خویش، به‌نگارش شرح حال خود پرداخته است. جز تذکره‌هایی که پس از عرفات‌العاشقین تدوین گردیده‌اند، بهترین گزارش از زندگانی و آثار تقی‌الدین اوحدی در کتاب‌های تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان نوشتهٔ علیرضا نقوی و تاریخ تذکره‌های فارسی نوشتهٔ احمد گلچین معانی آمده است که هر دو نیز از عرفات‌العاشقین بهره برده‌اند. سیدعلی آل داود هم مقاله‌ای عالمانه با نام «عرفات العاشقین، سیری در آثار و احوال مؤلف آن» نوشته است. تقی‌الدین تاریخ تولد خود را در قطعه‌ای چنین به‌نظم درآورده است: «از وجودم تقی به فعل آمد ــ آن‌چه مطلوبِ حضرت شاه است / وارث انبیا به علم و صفات ــ که ز رمز ولایت آگاه است / زان که تاریخِ سال مولودم ــ طلب شاه نعمت‌الله است.» و دربارهٔ نام خود هم چنین گوید: «گوهرم پاک و متقی آمد ــ نامم از آسمان تقی آمد.» دوره‌های کودکی و نوجوانی او در اصفهان که زادگاه و خاستگاه وی بود، گذشت. اما در تذکرهٔ نصرآبادی نام تقی‌الدین درشمار مردم لنبان که، محله‌ای مشهور در اصفهان بود، آمده است. چنین بر می‌آید که زایش و بالش تقی‌الدین در اصفهان یا ناشناخته بودن نام بلیان، طاهر نصرآبادی را دچار چنین اشتباهی کرده است. تقی‌الدین از خردسالی به فراگیری دانش پرداخت. در نه سالگی به سرایش شعر روی آورد و، چنان که خود می‌گوید، شرح ملا جامی را در آن هنگام آموخت و بقیهٔ وقت وی به فراگیری دیگر درس‌ها می‌گذشت. همزمان با دورهٔ خردسالی او، شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) بنیادی با نام دارالایتام دایر کرد که در آن یتیمان صحیح‌النسب علم می‌آموختند. تقی‌الدین در آن‌جا، نخست نزد شیخ‌الاسلام علی منشار (ــ ۹۸۴ق) و پس از آن نزد مولانا خواجه جان قهپایه‌ای درس خواند. الفیه را هم نزد مولانا مفیدی که در مسجد جامع اصفهان درس می‌گفت، فراگرفت. تقی‌الدین تا دوازده سالگی در اصفهان بود و در این سال‌ها با پی‌گیری به فراگیری قرآن، صرف و نحو، منطق، ریاضی و سپس درس‌های حکمت و اخلاق پرداخت. وی اگر چه از خردسالی به سرایش شعر روی آورده بود، اما چون با شماتت‌های مادرش روبرو گردید از آن دست شست و تا وقتی که مادرش زنده بود پیرامون شعر نگشت. دیری نپایید که مادر تقی‌الدین درگذشت و او با سرودن یک رباعی چنین گفت: «امروز تقی مرکز عشاق منم ــ بلیانی و اوحدی و دقاق منم / الیاس زمان و خضر آفاق منم ــ چون در یتیم در جهان طاق منم.» تقی‌الدین پس از درگذشت مادرش برای دیدار بستگانش به یزد رفت. در این هنگام شاه‌تهماسب یکم صفوی درگذشت و با مرگ وی کشور ایران چندین سال پیاپی دستخوش آشوب و ناآرامی شد. تقی‌الدین پس از یک سال اقامت در یزد به اصفهان بازگشت و تا شانزده سالگی در زادگاهش بماند. پس از آن به فارس رفت و چهار سال در شیراز به‌سر برد و نزد مولانا میرقاری گیلانی، مؤلف انیس‌العاقلین، که نسبتی هم با وی داشت درس خواند. میرقاری، چون پسری نداشت او را به فرزندی گرفت و دخترش را به همسری او درآورد. تقی که در رشته‌های گوناگون پیشرفت‌هایی کرده بود، در بیست‌سالگی به اصفهان بازگشت و در ۹۹۵ق به اردوی سلطان محمد خدابنده (۹۸۵ ــ ۹۹۶ق) که در اصفهان مستقر بود، پیوست. پس از چندی که شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) بر تخت شاهی نشست و با اردوی خود روانهٔ قزوین شد، تقی‌الدین با امیران ذوالقدر و افشار از راه کاشان و قم به اردوی شاه پیوست و با شاعران دربار شاه‌عباس گفت‌وگو و مشاعره می‌کرده است. او یک سال بیش در اردوی شاه نماند و به شیراز بازگشت و پنج‌سال دیگر نیز در آن‌جا ماند. در این هنگام ولایت‌دار فارس یعقوب‌خان ذوالقدر بود که شاه‌عباس یکم صفوی او را از میان برداشت. تقی‌الدین در شیراز، در محفلی که میر طرحی شیرازی، از شاعران فارس، در دکان خود بر پا کرده بود و شاعرانی بزرگ، مانند عرفی، سروده‌های خود را در آن محفل می‌خواندند پیوسته شرکت می‌کرد و با همهٔ کمی سن، شعرهایش را می‌خواند و تعجب حاضران را برمی‌انگیخت، چندان که برخی از ایشان در انتساب آن‌ها به این شاعر جوان با دیدهٔ تردید می‌نگریستند. اما او از پس آزمون‌های گوناگون، به‌خوبی برآمد و از هر شعری به نیکویی اقتفا و پیروی می‌کرد. تقی‌الدین در سفر پیشین خود نیز، در انجمن ادیبان فارس شرکت کرده و در نظیره‌گویی بر سروده‌های باباغفانی، هنرنمایی‌ها کرده بود. او پس از چندین سال اقامت در شیراز، بار دیگر به اصفهان بازگشت. در این هنگام به‌مناسبت

اوحدی بلیانی

بازگشت پیروزمندانهٔ شاه‌عباس به اصفهان، پس از پیروزی بر ازبکان، در این شهر جشن و چراغانی برپا بود و تقی‌الدین در جشنی که در میدان ولایت برگزار شد یک رباعی سرود که بیش از همهٔ سروده‌ها، پسند شاه‌عباس افتاد و شاه او را نواخت. این رباعی چنین است: «میدان صفاهان که زماه و پروین ــ صد داغ نهاده بر دل چرخ برین / نی گشته چراغان، که پی سجدهٔ شاه ــ افتاده کواکب‌اند بر روی زمین.» وی اندکی بعد، به‌همراه اردوی شاهی به قزوین رفت و پس از چندی به اصفهان بازگشت. او در این هنگام چندان طرف توجه شاه‌عباس بود که اطرافیان او را شاه‌پسند می‌نامیدند. در حرکت بعدی اردو، تقی‌الدین چون بیمار بود از همراهی اردو بازماند، اما چون بیماری طاعون در اصفهان شیوع یافت، در این شهر نماند و به یزد رفت و یک سال همان‌جا بماند. سپس به اصفهان بازگشت و آهنگ سفر عراق و عتبات کرد. او در ۱۰۰۵ق بدین سفر رفت و چهار سال در شهرهای کاظمین، نجف، کربلا و بغداد روزگار به‌سر برد، تا این که در ۱۰۰۸ / ۱۰۰۹ق از راه همدان به زادگاهش بازگشت. او در بغداد با برخی از شاعران فارسی‌گوی، مانند مولانا طرزی شبستری همنشین بود و در عرفات‌العاشقین زندگی‌نامهٔ تنی چند از شاعران ایرانی مقیم بغداد را آورده است. تقی‌الدین پس از بازگشت از عتبات تا اواخر ۱۰۱۴ق در اصفهان بود. او در این سال‌ها به تألیف، تصنیف و سرودن شعر می‌پرداخت تا این که هوای سفر هند به سرش افتاد. در برخی کتاب‌ها، مانند ریاض‌العارفین، تاریخ این سفر ۱۰۰۵ق آمده است، حال آن‌که به تصریح خود اوحدی، او در روز یکم رجب ۱۰۱۵ق راهی این سفر شد. تنی چند از فرهیختگان و شاعران، مانند میرابوالقاسم فندرسکی، میرترابی مشهدی، حیدر همدانی، مومن‌آقای حاجی اصفهانی و آقاتقی فرزند آقاملک معرف اصفهانی از همراهان وی در این سفر بودند. تقی‌الدین نخست به شیراز و از آن‌جا به کرمان رفت. از این شهر رهسپار قندهار شد و از آن‌جا راه لاهور را پیش گرفت. در میانهٔ راه شیراز به کرمان بود که از درگذشت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و بر تخت نشستن جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) آگاه شد. او پس از یک سال و نیم اقامت در لاهور، وقتی که اردوی جهانگیر به آگره رسید، به ملازمان وی پیوست و یک سال و چند ماه در این شهر بماند. سپس آهنگ گجرات کرد و سه‌سال هم در این شهر بماند. در ۱۰۲۰ق آهنگ سفر حج کرد. چون زیارت او را دست نداد، به آگره رفت و چندین سال در این شهر به سر برد. در این شهر بود که تقی‌الدین از ۱۰۲۲ق به نگارش عرفات‌العاشقین پرداخت و پس از دو سال آن را به پایان برد. تقی‌الدین، همانند سال‌هایی که در ایران به سر می‌برد، در هند نیز به شهرهای گوناگون این سرزمین پهناور سفر کرد و سال‌ها در شهرهای لاهور، احمدآباد، گجرات، آگره و اجمیر اقامت کرد. او در هر شهر با بزرگان، دانش‌پژوهان و شاعران آن‌جا نشست و خاست داشت، چنان که در عرفات‌العاشقین نیز از همنشینی‌های خود با نظیری نیشابوری در گجرات و طالب آملی در اجمیر یاد کرده است. تقی‌الدین با زین‌العابدین بن آصف در اجمیر، غضنفر صبری در آگره، صدرجهان از شاعران دورهٔ جلال‌الدین اکبر و غیاث‌الدین منصور هم دیدار کرده بود. او با حکیم رکن‌الدین مسیح کاشانی که در ایران هم پیوسته همنشین وی بوده، بارها در اجمیر دیدار کرد. سال‌های اقامت در هند برای تقی‌الدین دورهٔ فراغت و آسایش بود. از این رو او توانست که جز عرفات‌العاشقین به نگارش چندین اثر و سرودن منظومه‌های گوناگون بپردازد که هرکدام از ارزشی ویژه برخوردارند. از سال‌های پایانی زندگانی تقی‌الدین و جای درگذشت او آگاهی درستی نداریم. در صبح گلشن درگذشت وی ۱۰۳۰ق آمده که بی‌گمان نادرست است. این روایت‌های نادرست در آثاری دیگر، مانند الذریعه، ریحانة‌الادب و قاموس‌الاعلام هم راه‌یافته است. به‌نوشتهٔ احمد گلچین معانی در شهرآشوب در شعر فارسی مرگ تقی‌الدین در ۱۰۴۲ق بوده، اما وی به مآخذی اشاره نکرده است. بی‌گمان تقی‌الدین تا سال‌های ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ق زندگانی داشته است، زیرا به نوشتهٔ علیرضا نقوی در تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، در فهرست ایوانوف شعرهایی از وی در این سال‌ها آمده است. گوپاموی در نتایج‌الافکار، درگذشت اوحدی را در ۱۱۰۰ق آورده که اشتباهی آشکار است. به‌نظر می‌رسد نقل‌قول نقوی از روایت تذکرة‌الشعرای غنی که مرگ اوحدی را در ۱۰۵۰ق دانسته، با واقعیت همخوان‌تر است. تقی‌الدین نویسنده و شاعری پرکار بود و آثاری فراوان در نظم و نثر به یادگار گذاشته است. گرچه او شاعری پرسخن بود و برخی جایگاه او را در سخنوری عالی خوانده‌اند، اما سروده‌هایش متوسط است. او در شعر تقی تخلص می‌کرد، اما چون برخی تذکره‌نویسان گمان برده‌اند که تخلص وی اوحدی است، زندگی‌نامهٔ او را ذیل اوحدی نوشته‌اند. تقی‌الدین در میان شاعران همروزگار خود بیش از همه به عرفی شیرازی (ــ ۹۹۹ق) ارادت می‌ورزید و بسیار نیز از سبک و شعرهای وی پیروی کرده است. او در

قالب‌های گوناگون، مانند مثنوی، قصیده، غزل، قطعه و گاه هجویه هم شعر می‌گفت، چنان که خود گوید: «گاهی هجو گفته‌ام، اما به موجب حق و حساب، و مکان جز بر مسند انصاف نساخته.» تقی‌الدین گزینه‌ای از غزل‌ها و مطلع برخی از قصیده‌های خود را ذیل احوال خود در عرفات‌العاشقین آورده است. او در یکی از سفرهای خود به شیراز، منظومه‌ای در عالم آشوب در ۹۹۹ق سرود که احساسات مردم را بر ضد وی برانگیخت، چنان که دسته‌ای از سادات شیراز او را زدند و سخت زخمی کردند. از میان آثار گوناگون تقی‌الدین، ارزشمندترینِ آن تذکرهٔ عرفات*العاشقین و عرصات‌العارفین است. در این تذکرهٔ عمومی بسیار مفصل، زندگی‌نامه و گزینهٔ شعرهای بیش از ۳۵۰۰ شاعر فارسی‌زبان از نخستین دوره‌ها تا روزگار نویسنده آمده است. از دیگر آثارش: ۱ـ کعبهٔ عرفان، که گزیدهٔ عرفات‌العاشقین است و همانند آن نیز به‌ترتیب الفبایی مرتب شده است. تقی‌الدین در ۱۰۳۶ق تدوین این اثر را در احمدآباد گجرات به پایان برده و به جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) پیشکش کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۸۸۷ در کتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود. ۲ـ انتخاب کعبهٔ عرفان که خلاصه‌ای از کعبهٔ عرفان است و تقی‌الدین آن را به فرمان جهانگیر تدوین کرده است. این اثر دربردارندهٔ سه رکن در احوال شاعران متقدم، متوسط و متأخر است. سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و علیرضا نقوی در تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، به‌صراحت این اثر را از آثار تقی‌الدین برشمرده‌اند، اما گلچین معانی در تاریخ تذکره فارسی، نظر ایشان را نادرست می‌داند. گمان می‌رود نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب در کتابخانهٔ بانکی‌پور نگه‌داری می‌شود. نقوی می‌نویسد: سال‌ها پس از مرگ تقی‌الدین، نویسنده‌ای هندی با نام عبدالوهاب عالمگیر فرزند سید منصورخان در ۱۱۵۵ق، تذکره‌ای با نام گلدسته تنظیم کرد که بیشتر آن برگرفته از همین انتخاب کعبهٔ عرفان است؛ ۳ـ فردوس خیال اوحدی که جنگی از سروده‌های شاعران است و اوحدی آن را به پیشنهاد حیدر همدانی که در سفر به هند با او همراه بود فراهم آورد در پی پذیرش این خواهش، تقی‌الدین شعرهایی را که در مدت شش سال گردآوری کرده بود، در مجموعه‌ای تدوین کرد و این کار را در ۱۰۲۰ق به پایان برد. در این اثر به سرگذشت سرایندگان شعرها اشاره‌ای نشده و تنها به آوردن نمونه‌هایی از سروده‌هایشان بسنده شده است. فردوس خیال را می‌توان

اوحدی بلیانی

خمیرمایهٔ عرفات‌العاشقین دانست. چنین برمی‌آید از این اثر نسخهٔ خطی مستقلی در دست نباشد، اما به‌نوشتهٔ تقی‌الدین در مقدمهٔ عرفات‌العاشقین او در فردوس خیال گوشه‌ای از حالات سفر خود را آورده است؛ ۴ـ سرمهٔ* سلیمانی که فرهنگ واژگان فارسی به فارسی است و در آن واژه‌های دشوار فارسی که کمتر در گفتگو به کار می‌رود، گردآوری شده است؛ ۵ـ رسالهٔ کافیةالقافیه در دانش قافیه و روش سخن؛ ۶ـ رسالهٔ مفتاح مفاتیح غیبیه در ظهور مراتب تحقیق و تصوف؛ ۷ـ جفراوحد در غرایب؛ ۸ـ دیوان اشعار که در بر دارندهٔ ۱۲۰۰ بیت بود و در قزوین به‌یغما رفت. اندکی از این سروده‌ها بعدها به یاد شاعر آمد، اما بیشتر آن‌ها از میان رفت. به‌گفتهٔ تقی‌الدین دیگر سروده‌هایش جز آن‌چه در دیوان آمده، حدود ۳۲۰۰۰ بیت بوده که تدوین نشده است. چنین برمی‌آید که منظومه‌های زیر از آن‌شمارند: ساقی‌نامه‌ای در قالب مثنوی به‌نام نشئهٔ بی‌خمار که آن را به‌روش ساقی‌نامهٔ حکیم پرتوی سروده است؛ مثنوی یعقوب و یوسف که تقی‌الدین آن را پس از ساقی‌نامه سروده و در ۲۲۲۲ بیت است؛ مثنوی کعبهٔ دیدار بر وزن مخزن‌الاسرار در ۳۰۰۰ بیت؛ مثنوی کعبةالحرمین در ۹۶۰۰ بیت؛ تذکرةالعارفین که دیوان قصاید و قطعات او بود؛ تذکرةالعاشقین (دیوان غزلیات)، در ۹۰۰۰ بیت که نسخه‌ای ناقص از آن در کلکته نگه‌داری می‌شده است؛ مثنوی سفینةالسکینه / خزینةالدفینه در ۶۰۰۰ بیت؛ رباعیات اوصافیه و رباعیات اصنافیه که به روش نجوم از آن‌ها فال گرفته می‌شد و نزدیک به ۱۰۰۰ بیت بوده است؛ مثنوی لوح محفوظ؛ مثنوی قلم قدرت؛ دیوان ترکیبات و ترجیعات؛ دیوان مقطعات و مطایبات و اَهاجی؛ دیوان عین‌الحیات در اقسام سخن که در هند سروده شد؛ دیوان امیدآباد که در آن به هفده قصیده از مولانا امیدی رازی پاسخ گفته است؛ دیوان آدمیت؛ دیوان غزلیات موسوم به بهرامِ دستان؛ دیوان قندمکرر؛ دیوان جواهرِ زواهرِ کیوان دُرَر و غُرَر که همگی در قالب قصیده است. احمد گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی، جفراوحد در غرایب، مثنوی قلم قدرت، دیوان مقطعات و مطایبات واهاجی، دیوان آدمیت، دیوان قندمکرر، دیوان غزل موسوم به بهرام دستان، دیوان امیدآباد و جواهر و دیوان درر غرر را در شمار آثار تقی‌الدین نیاورده است. او با تعجب می‌نویسد، نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران نام‌های این کتاب‌های مجهول را از کجا به دست آورده است. به‌نوشتهٔ هم‌او، نقوی نیز در تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، در تنظیم گزارش عرفات‌العاشقین دچاراشتباهاتی شده است، چنان که نام

تبصرةالعارفین را به تذکرةالعارفین تغییر داده است. گلچین معانی می‌نویسد، واله در ریاض‌الشعرا در نقد آثار منظوم تقی‌الدین نوشته است که «در مثنویاتش اشعار شترگربه به‌نظر می‌رسید.» اما نقوی مراد او را از شترگربه یعنی نامتجانس را درنیافته و در شمار آثار منظوم تقی‌الدین یک مثنوی با نام شترگربه نیز آورده است. آل‌داود نیز می‌نویسد، تقی‌الدین در کعبهٔ عرفان دربارهٔ فهرست آثار خود می‌نویسد: «پس قلم قدرت که بیت‌المعمور است»، اما گلچین معانی چنین پنداشته که بیت معمور نام مثنوی دیگر این شاعر است. چون همهٔ این پژوهشگران از یگانه نسخهٔ خطی عرفات‌العاشقین در ایران استفاده کرده‌اند، بی‌گمان چاپی دقیق و پاکیزه از این اثر می‌تواند به زدایش چنین ابهاماتی یاری کند. تقی‌الدین فهرست آثار خود را تا ۱۰۲۴ق در عرفات‌العاشقین آورده و سپس صورت کامل‌تر آن را در کعبهٔ عرفان که در ۱۰۳۶ق تنظیم کرده، به دست داده است. در نسخهٔ خطی کعبهٔ عرفان در فهرست بانکی‌پور (۷۷/۸ ــ ۷۸) چنین آمده است: «در سنهٔ ۱۰۲۲ق عرفات را در آگره ترتیب دادم. در دو سال به‌اتمام رسید. این نسخه که کعبه عرفان است، از عرفات در احمدآباد گجرات سنهٔ ۱۰۳۶ منتخب شد. تألیفات و منظومات بدین‌ترتیب است که از مبدأ آمده؛ در مثنویات، اول یعقوب و یوسف، بعد ساقی‌نامه موسوم به نشئهٔ بی‌خمار، سپس کعبةالحرمین، بعد لوح محفوظ، پس قلم قدرت که بیت‌المعمور است.» از دیگر پژوهش‌های ادبی تقی‌الدین گردآوری و تدوین دیوان اشعار وحشی بافقی است که در عرفات‌العاشقین ذیل احوال وحشی به‌آن اشاره کرده و گفته که حدود ۹۰۰۰ بیت است. او همچنین مدفن دقیق وحشی را شناسانده است که امروزه محل آن به درستی روشن نیست و تنها براساس تخمین، آرامگاهی برای وی در اواخر سال ۱۳۵۷ش در محلهٔ قلعهٔ کهنهٔ یزد ساخته شده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۰۵؛ انجمنهای ادبی شیراز، ۲۲-۲۴؛ بزرگان نامی فارس، ۷۴۱/۲-۷۴۲؛ پیمانه، ۱۴، ۲۴۳-۲۴۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۰/۵-۱۷۳۳؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۵۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۹/۲-۶۱۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۵۱/۱؛ ۳/۲-۲۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۷۹-۳۸۰، ۸۰۵-۸۰۶؛ تذکره حسینی، ۷۷؛ تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۱۰۹-۱۱۰، ۳۰۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۲-۳۰۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۱-۱۶۳؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۷۰/۱-۳۷۱؛ ۹۲۲/۵-۹۲۵؛ الذریعه، ۱۷۳/۹، ۱۰۴/۱۲، ۲۴۶/۱۵، ۸۵/۱۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۷-۱۳۸؛ ریحانةالادب، ۲۰۱/۱؛ سرمهٔ سلیمانی، به تصحیح و تحشیهٔ محمود مدبری، مقدمه؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۱۵/۱ - ۲۱۶؛ شام غریبان، ۵۷-۵۸؛ شهرآشوب در شعر فارسی، ۶۰-۶۱؛ صبح گلشن، ۸۸-۸۹؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۴۴۵/۲؛ فرهنگهای فارسی، ۱۳۲-۱۳۳؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۹۷/۲-۳۹۸؛ ۳۴۲۸/۱۳-۳۴۲۹؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۵۵۶/۳-۵۵۷؛ ۸۶۶/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۹/۱۲، ۲۱۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۹/۳؛ ۲۸۶۱/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۱۹، ۱۸۳۳، ۱۷۶۹، ۱۸۹۳، ۱۹۲۸، ۱۹۳۰، ۱۹۳۱؛ کاروان هند، ۲۳۶/۱-۲۴۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۸/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۱۱/۱-۴۱۳؛ مرآةالعالم، ۵۵۷/۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۷۲؛ منظومه‌های فارسی، ۱۹۹؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۶؛ نشتر عشق، ۲۶۹/۱-۲۷۳؛ نفحات‌الانس، به‌تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی‌پور، ۲۵۸-۲۶۲؛ سیدعلی آل‌داود، «عرفات‌العاشقین سیری در احوال و آثار مؤلف آن»، نامهٔ فرهنگستان، سال یکم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۴ش، صص ۳۱ - ۵۳؛ *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, 8/75-79; *Persian Literature*, C.A.Storey. 1/808-811; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 591; *Mughals in India*, 464-465.

جهان‌تاب

اودی راج (u.dey.rāj)، طالع یارخان رستم‌خانی، ــ ۱۰۸۶ق، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نخست منشی رستم‌خان فیروزجنگ (ــ۱۰۶۲ق)، حاکم کابل در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) بود و پس از کشته شدن وی در ۱۰۶۲ق، در زمرهٔ منشیان میرزا راجه جی سنگه (ــ۱۰۷۷ق)، از امرای بلندپایهٔ راجپوت در دورهٔ شاه‌جهان و اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) درآمد. بعدها اسلام آورد و در تصوف به سید محمد قنوجی، از مشایخ قادریه، دست ارادت داد و به پیشنهاد هم‌او نام طالع یار را برای خود برگزید. اودی‌راج از دبیران برجستهٔ روزگار خود بود. وی مجموعه‌ای از نامه‌ها فراهم آورد که بعدها پسرش همت‌یار آن‌ها را ویراست و منظم کرد. این مجموعه که به نام هفت انجمن خوانده می‌شود شامل دیباچه‌ای از همت‌یار و هفت باب است: ۱ــ نامه‌های رستم‌خان به

شـاه‌جهان دربـارهٔ مشکـلات و مسـائل حکـومت کـابل، ۲ـ نامه‌های رستم‌خان به داراشکوه و شاهزادگـان دیگـر، و امـرای دربار، ۳ـ نامه‌هایی که راجه جی سنگه از تته در سند، که راجه برای تعقیب داراشکوه به آن‌جا اعزام شده بـود، بـه اورنگ‌زیب نوشت، ۴ـ نامه‌های جی‌سنگه، از دکن، به اورنگ زیب، دربارهٔ روابط گورکانیان و مراته‌ها، ۵ـ نامه‌های جی‌سنگه به پسـرش کنور رام سـنگه، ۶ـ نـامه‌های شـخصی اودی‌راج، کـه حـاوی اطـلاعات بـاارزشـی دربـارهٔ رویـدادهـای آن روزگـار، بـه‌ویژه لشکـرکشی‌های اورنگ زیب در دکـن، است، ۷ـ دو نـامه از شیواجی به اورنگ‌زیب. شیوهٔ نگارش طالع‌یارخان بسیار عالی است، ولی دیباچهٔ پسرش حمایت‌یار خالی از تصنع و تکلف نیست. مهم‌ترین بخش هفت انجمن نـامه‌های راجـه‌جی‌سنگه است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند آرشـیو ملی در اسلام‌آباد و کتابخانهٔ دانشگاه لاهور، نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۱، ۸۲، ۲۱۹، ۲۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۰/۵؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 600-601; *Mughals in India* ,469.

برزگر

اوراق دانش ← نظام‌الدین احمد گیلانی

اورنگ‌آبادی، شاه نظام‌الدین محمد فرزند احمد ← نظام‌الدین اورنگ‌آبادی

اورنگ‌زیب (aw.rang.zib)، ابـوالمـظفر مـحمدبهادر، مـلقب بـه عالمگیر و محی‌الدین، فرزند شاه‌جهان فرزند جـهانگیر فـرزند اکبر فرزند همایون فرزند بابر گورکانی، دهـود (در مـرز صـوبهٔ احمدآباد و مالوه) ۱۰۲۸ ــ احمدنگر (دکن) ۱۱۱۸ق، ششمین پادشاه گـورکانی هـند (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق). وی سـومین پسـر شاه‌جهان و ارجمند بانو، ملقب به ممتاز مـحل (ــ ۱۰۴۰ق)، دخـتر ابـوالحسـن آصـف‌خان بـود. جـهانگیرشاه (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) پس از برگزاری جشنی بزرگ برای تولد نوزاد، نام وی را اورنگ‌زیب نهاد. اورنگ‌زیب چهارساله بود که شاه‌جهان بر جهانگیر بشورید (۱۰۳۱ق) و با زن و فرزندان خود در شهرهای دکن، اوریسه، بهار و بنگال سـرگردان شـد. وی چـندین‌بار بـا سپاهیان شاهی جنگید، اما هر بـار شکست خـورد. سـرانـجام مجبور به پوزش‌خواهی از پدر شـد. جـهانگیر او را بـخشید و نظامت بالاگهات و نیز دو دژ رهتاس و اسیرگره را به او داد، اما داراشکوه (۱۰۲۴ــ۱۰۶۹ق) و اورنگ‌زیب (کـه تـقریباً هشت ساله بود) را به نوا نزد خود نگه‌داشت (۱۰۳۵ق). اورنگ‌زیب ده ساله بود که شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به تخت شاهی برآمد. وی و داراشکوه به همراهی یمین‌الدوله از لاهور به حضور پدر در اکبرآباد (آگـره) رسـیدند. شـاه‌جهان بـرای تـعلیم و تـربیت شاهزادگان بهترین استادان را بـرگزید، چـنان‌که اورنگ‌زیب در محضر استـادانـی چـون عـلامی سعدالله‌خان، عبداللطیف سهارنپوری، دانشـمندخان یـزدی و مـولانا هـاشم گـیلانی بـه تحصیل هنر و دانش‌های رایج روزگار خود، یعنی خوش‌نویسی، فقه، تفسیر و حدیث پرداخت. وی از همان کودکی بـاهوش و دلیر بود. در چهارده‌سالگی با درآویختن با فیلی خشمگین ابراز جرأت و دلیری کرد (۱۰۴۲ق). شـاه‌جهان کـه از رشـادت وی بسیار خشنود شده بود، معادل وزنش طلا، یک صدهزار اشرفی، منصب ده‌هزاری ذات و چهارهزار سوار و عَلَم و نقاره به او داد. همچنین به وی اجازه داده شد که همانند دارا و شجاع برای خود خیمهٔ سرخ برپا کـند. پس از آن شـاه‌جهان وی را از خـود دور ساخت. در ۱۰۴۴ق اورنگ‌زیب در سفر شاه‌جهان به کشمیر با وی همراه بود. هجده‌ساله بود که سرکوبی شورش راجه جهجهار سنگه، راجهٔ بندیل کهند که نخستین نبرد رسمی او بود، به وی سـپرده شـد (۱۰۴۵ق). ایـن نـبرد دو سـال بـه درازا کشید و اورنگ‌زیب در این جنگ تجربه‌های فراوان، مانند راه‌پیمایی در سـنگلاخ‌ها و روش جـنگاندن سـربازان را بـیاموخت. پس از پیروزی در ایـن جـنگ بـه استـانداری دکـن رسـید (ذی‌حجهٔ ۱۰۴۵ق). وی تا هشت‌سال در این سمت بود و به اوضاع آشفتهٔ دکن سامان بخشید. مغولان در دکن چهار استـان را در تـصرف داشتند: استان دولت‌آباد که اورنگ‌زیب در آن‌جا اقامت داشت، استان بالاگهات یا تلنگانه که مرکز آن همان تلنگانه بود، استان خاندیش، با دو شهر مهم باسید و بـرهانپور و استان بـرار کـه مـرکزش ایـلچپور نـامیده مـی‌شد. در ۱۰۴۶ق اورنگ‌زیب بـا دلرس‌بیگم، دختر شاه‌نوازخان صفوی، ازدواج کرد. دلرس‌بیگم، در حرم اورنگ‌زیب به رابعةالدورانی شهرت داشت. ظاهراً وی پیش از برآمدن اورنگ‌زیب به تخت شاهی درگذشته بود. از او پـنج فـرزند بـه‌نام‌های زیب‌النسا، زینت‌النسـا، زبـدةالنسـا، محمداعظم و محمداکبر به دنیا آمد. اورنگ‌زیب چندبار دیگر نیز ازدواج کرد. دومین بار با رحمت‌النسابیگم، دختر راجا راجو،

راجهٔ ایالت رجوری کشمیر که از او سه فرزند به نام‌های محمدسلطان، محمدمعظم و بدرالنسا به‌دنیا آمدند. ملکهٔ اورنگ‌آبادی، ملکهٔ اوده‌پوری، ملکهٔ زین‌آبادی، ملکهٔ دل‌آرام و ملکهٔ دولت‌آبادی از دیگر همسران اورنگ‌زیب بودند. از ملکه اورنگ‌آبادی، مهرالنسا و از اودی‌پوری، کام‌بخش به دنیا آمدند. در ۱۰۵۴ق اورنگ‌زیب برای عیادت خواهرش جهان‌آرا از دکن به دهلی رفت. سه هفته از ورودش نگذشته بود که شاه‌جهان بر سر موضوعی از او دلگیر شد و رفت و آمدش را به دربار برید و نیز وی را از نظامت دکن برکنار کرد (۱۰۵۴ق). خافی‌خان (مؤلف منتخب‌اللباب) و محمدصالح کنبوه (مؤلف عمل صالح) و دیگر تاریخ‌نویسان هم‌روزگارش این رویداد را به اختلاف یاد کرده‌اند، اما آنچه از این گفته‌ها بر می‌آید، این است که اصلاحاتی که اورنگ‌زیب در دکن کرده بود، هرگز خوشایند دشمنانش نبود، از این روی آنان بر آن شدند تا میان شاه‌جهان و اورنگ‌زیب اختلاف بیندازند و سرانجام موفق‌هم شدند. پس از اندکی شاه‌جهان از گناه اورنگ‌زیب درگذشت و او را به نظامت گجرات رساند (۱۰۵۴ق). هنگامی که نظامت این استان به اورنگ‌زیب سپرده شد، غارت و تجاوز درآن‌جا بیداد می‌کرد و سامان‌دادن به اوضاع کار آسانی نبود. اما اورنگ‌زیب با دانایی، هوش و شجاعتی که داشت، در مدت دو سال اوضاع آن‌جا را سامان بخشید و با گرفتار کردن دزدان و غارتگران امنیت را به آن‌دیار بازگرداند. پس از آن از شاه‌جهان دستور رسید که نظامت آن‌جا را به شایسته‌خان، حاکم مالوه سپارد و خود بی‌درنگ برای به‌عهده گرفتن سرپرستی نبرد بلخ و بدخشان به لاهور رود (۱۰۵۶ق) زیرا اوضاع روزگار شاه‌جهان برای رسیدن مغولان به آرزوی دیرینهٔ خود که همانا بازگرفتن قلمرو نیای آنان، امیرتیمور گوکان (۷۷۱ ـ ۸۰۷ق)، یعنی بلخ و بخارا بود، مناسب و هموار بود. امام‌قلی، حاکم بلخ و بخارا پس از سی‌ودو سال حکومت، به مدینه رفته بود و برادرش نادرمحمدخان / نذرمحمد به جانشینی وی حکمرانی می‌کرد. چون میان نادر محمد و پسرش عبدالعزیز اختلاف افتاد و عبدالعزیز سر به شورش برداشت، نادرمحمد از شاه‌جهان خواست تا برای صلح میان آن دو پادرمیانی کند. اما شاه‌جهان که فرصت را مناسب دیده بود، نخست مرادبخش را برای گشودن بلخ رهسپار آن دیار کرد (۱۰۵۶ق) و چون وی از عهدهٔ آن برنیامد، اورنگ‌زیب را به بلخ و بخارا فرستاد (۱۰۵۷ق). اورنگ‌زیب از لاهور به پیشاور و سپس به کابل رفت، ازبکان را شکست داد و به بلخ یورش برد و آن شهر را گرفت. سپس اورنگ‌زیب به‌رویارویی قوای عبدالعزیزخان که برای گرفتن بلخ روی بدان‌سو نهاده بود، برآمد. آنان چندبار با هم جنگیدند و هر بار سپاه مغول پیروز شد. پس از چندی نادر محمدخان از شاه‌جهان که در کابل نشسته بود و نبرد را در آسیای میانه رهبری می‌کرد، خواهان صلح شد. شاه‌جهان نیز که از جنگ‌های پی در پی و زیان‌بار بلخ خسته شده و پسر را از تاخت و تازهای اقوام مختلف ازبک و هزینهٔ سنگین جنگ و قشون‌کشی در تنگنا دیده بود، پیشنهاد او را پذیرفت و از اورنگ‌زیب خواست که بازگردد. وی بخشی بزرگ از سپاهش را به هنگام گذر از راه‌های صعب‌العبور دره‌ها و کوهستان‌ها از دست داد، اما توانست به‌همراه امرایش به سلامت به کابل برسد. وی بسیار زود به خاطر اخلاق و رفتار پسندیده‌اش، در میان سپاهیانش محبوبیت یافت، چنان که همهٔ امرا و منصب‌داران به رهبری او می‌بالیدند. در بازگشت از بلخ و بدخشان فرمانده کل مولتان شد (۱۰۵۸ق). وی پس از آنکه تا چهارسال در این سمت بود، فرماندار کل سند نیز شد. از مدت‌ها پیش میان مغولان و صفویان بر سر قندهار درگیری بود. در ۱۰۰۴ق جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) با گشودن این سرزمین، آن را در قلمرو مغولان درآورده بود، اما در ۱۰۳۲ق ازدست مغول‌ها درآمد. باز در ۱۰۴۸ق که علی‌مردان خان از ترس شاه‌صفی (۱۰۳۸ ـ ۱۰۵۲ق) آن را به شاه‌جهان واگذاشته بود، باری دیگر به دست مغولان افتاد و تا ۱۰۵۸ق که شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ق) به قندهار یورش برد و آن شهر را گشود، دردست کارگزاران شاه‌جهان بود. شاه‌جهان که از این یورش آگاه شد، اورنگ‌زیب را بدان سو فرستاد. اورنگ‌زیب از پنجاب به کابل و سپس به قندهار رفت و پس از چهار ماه جنگ، بی‌نتیجه به کابل بازگشت. در ۱۰۶۱ق شاه‌جهان بار دیگر اورنگ‌زیب را با گروهی از راجپوتان و لشکریان مغول به فتح قندهار فرستاد. اما وی این‌بار نیز کاری از پیش نبرد و به کابل بازگشت. اورنگ‌زیب در این نبردها با مشکلاتی چند روبرو شد که در آن‌ها تنها ماند و از دهلی نیز کمکی به او نرسید. اتهاماتی نیز از سوی رقیبان به اورنگ‌زیب زده می‌شد، از جمله آنکه وی خانه‌های مردم را به آتش کشیده و از کشتی‌های تجارتی که برای خود تهیه دیده، کسب درآمد کرده است. داراشکوه نیز پیوسته شاه‌جهان را بر ضد اورنگ‌زیب تحریک می‌کرد، تا آنکه رهبری نبرد سوم قندهار به وی داده شد، اما او نیز از محاصرهٔ قندهار نتیجه‌ای نگرفت. اورنگ‌زیب دوباره به نظامت دکن برگزیده شد

اورنگ‌زیب

(۱۰۶۲ق) و به اصلاح اوضاع دکن که در این ده سال بسیار آشفته شده بود، پرداخت. به سرکوبی یاغیان اقدام کرد، زمین‌های زراعی را اندازه‌گیری و مالیات‌ها را تنظیم کرد و زراعت و صنعت را ترقی داد. پس از آن، متوجه ممالک دکنی گلکنده و بیجاپور شد. مغول‌ها برای فتح ممالک دکنی از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی می‌کوشیدند. شاه‌جهان دولت‌های بیجاپور و گلکنده را ملزم به پرداخت باج کرده بود، اما این دولت‌ها که در برابر مراته‌ها اختیار و قدرت نداشتند، گرفتار توطئه‌های محلی می‌شدند و عهد و پیمان خود را می‌شکستند. هنگامی که میرمحمد سعید اردستانی، ملقب به میرجمله، وزیر عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) از عبدالله رنجید و به همراه پسرش میرمحمد امین به اورنگ‌آباد پناه برد، شاه‌جهان به صلاحدید اورنگ‌زیب نامهٔ تندی به عبدالله نوشت و از او خواست تا از وزیر خود دلجویی کند. پس از این که این خبر به گوش عبدالله رسید و او میرجمله و پسرش را سیاست کرد، اورنگ‌زیب از این فرصت بهره گرفته، به فرمان پدر به حیدرآباد یورش برد و به غارت و ویرانی آن دیار پرداخت (۱۰۶۶ق). وی بر آن بود تا گلکنده را فتح کند، اما در آگره با او مخالفت کردند. تلاش رقیبانهٔ داراشکوه پادشاه را واداشت تا اورنگ‌زیب را از گرفتن گلکنده باز دارد و به مغول‌ها دستور داد که پس از تجدیدپیمان فرمانگزاری گلکنده دست از محاصرهٔ آن‌جا بردارند. چنین نیز شد و اورنگ‌زیب به اجبار صلح‌نامه‌ای مشروط را امضا کرد، چنان که عبدالله با دادن دختر خود به همسری سلطان محمد پسر اورنگ‌زیب و نیز قبول پرداخت خراج ده‌لک روپیه در سال به صلح با اورنگ‌زیب تن داد (۱۰۶۷ق). همین مسئله در بیجاپور پیش آمد. پس از آن که محمد عادل‌شاه، پادشاه بیجاپور (۱۰۳۵ ــ ۱۰۷۰ق) درگذشت، بزرگان آن دولت به‌سبب آن‌که وی فرزند پسر نداشت، علی نامی را فرزند محمدعادل‌شاه خواندند و به جانشینی وی برگماشتند (۱۰۷۰ــ۱۰۸۳ق). اورنگ‌زیب که چنین شنید، از آن‌جهت که عادل‌شاهیان باجگزار آنان بوده‌اند، پادشاهی را حق مغولان خواند و موضوع را به پدر نوشت. میرجمله که در دربار شاه‌جهان به معظم‌خان ملقب شده بود، شاه‌جهان را به‌گونهٔ دلخواه اورنگ‌زیب آماده کرد و در اورنگ‌آباد به اورنگ زیب پیوست. سپس اورنگ‌زیب به یاری وی دژ بیدر و پس از آن دژ کلیان و گلبرگه را گشود و در کار گشودن بیجاپور بود که به دنبال توطئه‌های داراشکوه حکم شاه‌جهان رسید که با حکومت عادل‌شاهی صلح کند. در این میان عادل‌شاه نیز امان خواست و خواهان صلح شد (۱۰۶۷ق). این کشمکش‌ها ادامه داشت، تا آن که شاه‌جهان بیمار شد. داراشکوه که فرزند بزرگ‌تر شاه‌جهان و در نگاه پدر بسیار گران‌مایه و عزیز و از پیش هم نام جانشینی بر او بود، یک‌باره سررشتهٔ کارها را به دست گرفت و راه‌هایی را که به بنگال، گجرات و دکن می‌رسید، بست تا خبر بیماری پدر را پنهان نگاه دارد، اما کوشش وی در بی‌خبر گذاشتن برادران از بیماری پدر به جایی نرسید، بلکه آنان را بر این گمان انداخت که شاه‌جهان درگذشته است. اورنگ‌زیب با شنیدن این خبر، درخواست صلح علی‌شاه را پذیرفت و سپس به اورنگ‌آباد و از آن‌جا به نربده / نربدا روی نهاد. محمدشجاع و مرادبخش، پسران شاه‌جهان نیز که به ترتیب حاکم بنگال و گجرات بودند، سر به عصیان برآوردند. محمدشجاع با لقب ابوالمظفر ناصرالدین محمد تیمور ثالث، سکندر ثانی، شاه‌شجاع غازی و مرادبخش با لقب مروج‌الدین در محدودهٔ حکومت خود به تخت شاهی نشستند و به نام خود سکه زدند و خطبه خواندند. داراشکوه اندیشید که نخست این دو برادر را از سر راه بردارد، سپس با خاطری آسوده به کار اورنگ‌زیب که از قدرت و درایت او آگاه بود، بپردازد. از این رو نخست پدر را به اکبرآباد برد و سپس فرمانی از سوی شاه‌جهان به اورنگ‌زیب نوشت و درآن میرجمله و دیگر امرایی را که برای گشودن بیجاپور به یاری اورنگ‌زیب فرستاده شده بودند، فراخواند. اورنگ‌زیب که دوراندیش و زیرک بود، امرا را روانه ساخت و خود به‌کار سپاه و سپاه‌کشی پرداخت، اما به‌خلاف شجاع و مراد هیچ‌گاه نام پادشاهی بر خود ننهاد تا مبادا گمان گردنکشی بر او برند. محمدشجاع به بهانهٔ آن که داراشکوه به پدر زهر خورانده، به آهنگ پایتخت به ایالت بهار رفت. مرادبخش نیز شهر سورت را گرفت و نامه‌ای به اورنگ‌زیب دربارهٔ رفتارهای ناخوشایند داراشکوه نوشت و از او در براندازی دارا یاری خواست. اورنگ‌زیب که به شایعهٔ درگذشت پدر اعتماد نمی‌کرد و آرزو داشت که پدر هر چه زودتر جلوی زیاده‌خواهی‌های دارا را بگیرد، دور اندیشی را از کف نداد و در پاسخ وی نوشت که اندیشهٔ جهان‌داری ندارد، اما از یاری رساندن به وی دریغ نخواهد کرد و اینک بهتر آن است که هر دو به دیدار پدر بشتابند. سپس قرار شد که مراد در کنار رود نربده در خاک مالوه به اورنگ‌زیب که از برهانپور حرکت کرده بود، بپیوندند. داراشکوه راجه جی‌سنگه را به سرداری پسرش سلیمان‌شکوه بر سر راه

اورنگ‌زیب

محمدشجاع فرستاد. سحرگاهی که محمدشجاع در خواب غفلت بود، راجه در نزدیکی بنارس به اردوگاه وی یورش برد، اما محمدشجاع توانست به موقع از آن معرکه بگریزد. از سوی دیگر داراشکوه مهاراجه جسونت‌سنگه و قاسم‌خان را نیز بر سر راه احمدآباد (مرکز گجرات) و دکن برای رویارویی با محمدمرادبخش و اورنگ‌زیب که احتمال می‌داد به یاری مراد رود، فرستاده بود. مراد پیوسته از اورنگ‌زیب یاری می‌خواست. اورنگ‌زیب که خبر یافت سپاهیان شاه‌جهان به مالوه رسیده‌اند و بیش از این درنگ جایز نیست، تقاضای مراد را پذیرفت و عهدنامه‌ای بدو فرستاد و قرار نهاد که اگر وی تا پایان وفادار بماند، پس از پیروزی، استان‌های کابل، کشمیر، پنجاب شمالی و سند را به او بسپارد. پس اورنگ‌زیب به شمال لشکر برد و مراد نیز در جایی به نام اُجین به سپاهیان اورنگ‌زیب پیوست. اورنگ‌زیب نخست به سپاه شاهی پیغام فرستاد که او خواهان جنگ نیست، از سر راهش کنار روند تا به آسودگی به آگره نزد پدر رود. اما آنان نپذیرفتند. سرانجام در دهرمت جنگ سختی میان آنان درگرفت، جسونت سنگه و قاسم‌خان شکست خوردند و سپاهیانشان پراگنده شدند (شعبان ۱۰۶۸ق). اورنگ‌زیب فتحنامه‌ها به نام حکام بیجاپور و حیدرآباد فرستاد و شاهزاده و همهٔ امرا را صله و انعام و مقام و خطاب بخشید. قصبه‌ای نیز درآن محل آباد کرد و آن‌را فتحپور نامید. شاه‌جهان که از خبر شکست دارا آگاه شد، خواست تا میان پسرانش صلح برقرار کند، اما داراکه از این شکست بی‌نهایت پریشان بود، حاضر به صلح نشد و شاه‌جهان نیز نتوانست برخلاف خواست دارا، کاری انجام دهد. پس داراشکوه به نبرد حریفان رفت. چون به دهولپور رسید، با بستن گذرگاه‌های چنبل مانع عبور آنان از رود چنبل شد، اما اورنگ‌زیب توانست از گذرگاه نامشهور مهنید که داراشکوه آن را از نظر دور داشته بود، از رود چنبل بگذرد. آنگاه داراشکوه به رویارویی آنان برآمد، اما در این جنگ نیز شکست سختی خورد و به اکبرآباد (آگره) بازگشت (۱۰۶۸ق). در حقیقت جنگ جانشینی، کشاکش میان داراشکوه و اورنگ‌زیب بود و شجاع و مراد به کسب قدرت می‌اندیشید و داعیهٔ پادشاهی نداشتند. داراشکوه صوفی مشربِ معتقد به وحدت وجود بود، فرقی میان قرآن و بهگودگیتا قایل نبود و می‌کوشید تا ثابت کند که مآخذ آیات قرآن کتاب سنسکریت است و آرزو داشت که اکبر ثانی باشد. از این رو هندوها و آزادخیالان (روشنفکران) طرفدار او بودند و مسلمانان جزمی راسخ عقیده نیز هواخواه اورنگ‌زیب بودند. این پیروزی اورنگ‌زیب بر داراشکوه نیز در اصل پیروزی مسلمانان بر هندوها بود. امرا، علما و تودهٔ مسلمانان برای یاری رساندن به اورنگ‌زیب اعلام آمادگی می‌کردند. نواب سعدالله‌خان (ـ ۱۰۶۷ق) در دربار شاه‌جهان از اورنگ‌زیب پشتیبانی می‌کرد. خلیل‌الله‌خان با همراهانش در مدت جنگ به اورنگ‌زیب یاری رساندند. خواجه محمدمعصوم پسر مجدد الف ثانی اورنگ‌زیب را تشویق می‌کرد تا با کفر و آزادخیالی جهاد کند و در آرامگاه پیامبر(ص) برای پیروزی وی دعا کرده بود. شیخ آدم بنوری چندی پیش از درگذشتش از پیروان خود خواسته بود تا از اورنگ‌زیب حمایت کنند. همچنین شیخ عبدالوهاب فتوی داده بود که چون شاه‌جهان به‌سبب ضعف و بیماری در ادارهٔ پادشاهی ناتوان است، لشکرکشی اورنگ‌زیب شرعاً جایز است. قطب هانس برهانپور و افغان‌های قصور نیز آشکارا به اورنگ‌زیب یاری می‌رساندند. داراشکوه از اکبرآباد به پنجاب که ولایت او بود رفت و انتظار داشت که در آن‌جا کمکی به او شود یا دست‌کم از سلیمان‌شکوه که شجاع را شکست داده بود، یاری رسد. از طرف دیگر، امرا و کارگزاران به حضور اورنگ‌زیب می‌رسیدند و پیروزی‌اش را تبریک می‌گفتند و به اطاعت او درمی‌آمدند. اورنگ‌زیب پیک‌هایی سخندان همراه با عرضداشتی در عذرخواهی و معذوری خود در این جنگ و صورت ماجرای آن که آغازگر آن داراشکوه بود، به شاه‌جهان فرستاد. شاه‌جهان نیز پیام تبریک و شمشیری مرصع که روی آن کلمهٔ عالمگیر کنده شده بود، نزد اورنگ‌زیب فرستاد و خود را مشتاق دیدار او نشان داد. از آن هنگام بود که اورنگ‌زیب لقب عالمگیر بر خود نهاد. وی آمادهٔ دیدار پدر شد، اما هنگامی که از خلیل‌الله‌خان، فرستادهٔ شاه‌جهان درباره اوضاع دژ پرسید و پاسخ درستی دریافت نکرد، از رفتن به دهلی سرباز زد. درواقع توطئه کرده بودند که به محض ورود اورنگ‌زیب به دژ او را دستگیر کنند و به‌دست دارا بسپارند. پس از چندی، قاصد سلطنتی که دست‌خطی از شاه‌جهان برای دارا آورده بود، به‌دست سپاهیان اورنگ‌زیب دستگیر شد و چون اورنگ‌زیب از مضمون نامه که در آن به دارا گفته شده بود، همان‌جا در دهلی بماند که «ما می‌توانیم این مسئله را حل و فصل کنیم»، آگاه شد، قصد گرفتن آگره کرد. نخست دژی راکه پناهگاه شاه جهان بود و از آن‌جا پیک و نامه به بیرون می‌فرستاد، گرفت. سپس محمدسلطان را به آگره فرستاد و او نیز به یاری افرادش شاه‌جهان را گرفتار کرد.

اورنگ‌زیب

بدین‌گونه روزگار شهریاری شاه‌جهان به پایان رسید و تا هفت سال پس از آن‌که زنده بود، در بند فرزند ماند. اورنگ‌زیب بر آن بود تا در پی دارا به دهلی رود، اما هنگامی که از نوشت و خواندهای پنهانی مرادبخش با شاه‌جهان و کوشش‌های وی برای فریفتن امرایش خبر یافت درصدد از میان برداشتنش برآمد. نخست مرادبخش را در سراپرده‌اش به مهمانی و باده‌گساری خواند؛ چون وی مست شد، او را گرفتار و سپس در دژ گوالیار دربند کرد و خود زمام امور کشور را به‌دست گرفت (۱۰۶۸ق). اورنگ‌زیب در باغ اغرآباد در نزدیکی دهلی که بعدها به باغ شالیمار معروف شد، مراسم تخت‌نشینی برگزار کرد (۱۰۶۸ق)، اما تا یک سال نام پادشاهی بر خود ننهاد و دیهیم بر سر نگذاشت. در این میان، داراشکوه نیز از دهلی به لاهور گریخته سپاهی بزرگ گردآورده بود. جی‌سنگه و دیگر سپهسالاران راجپوت که در اردوی سلیمان شکوه بودند و همیشه به‌خاطر رفتار آزادانهٔ داراشکوه با آنان، دم از فرمانبرداری از وی می‌زدند، با شنیدن گریز داراشکوه و گرفتاری شاه‌جهان و مرادبخش و برآمدن اورنگ‌زیب به تخت شاهی، بهتر آن دیدند که به اورنگ‌زیب بپیوندند. سلیمان که چنین دید، خواست تا در لاهور به پدر بپیوندد، اما اورنگ‌زیب با سد کردن راه سلیمان مانع به‌هم پیوستن سپاهیان پدر و پسر شد و در پی دارا تاخت و او را به سند گریزاند. اورنگ‌زیب که شنید محمدشجاع از بنگال آهنگ دهلی کرده، به پیشباز وی از دهلی بیرون آمد و درکجوا در میان الله‌آباد و اتاوه با هم درآویختند. سرانجام اورنگ‌زیب پیروز شد و شجاع به بنگال گریخت (۱۰۶۹ق). داراشکوه که سپاهیانش رفته‌رفته از گرد او پراگنده شدند، به ناگزیر از سند به گجرات و سپس به اجمیر رفت. در آن نزدیکی با سپاه اورنگ‌زیب که از آگره بدان سو تاخته بود، درآویخت، اما شکسته شد و به سند گریخت. وی بر آن بود تا با پناه‌بردن به خاک ایران، جانش را حفظ کند، اما در این میان همسرش نادره‌بانو سخت بیمار شد. پس به ناگزیر در جوین در شرق سند ماندگار شد. همسرش درگذشت و داراشکوه و سپهرشکوه نیز به فریب جهان‌خان افغانی، فرماندار جوین به دست اورنگ‌زیب افتادند. سرانجام اورنگ‌زیب داراشکوه را به جرم این‌که از کیش خود برگشته، به فتوای پیشوایان و بزرگان دین کشت. چون محمد سلطان از روزگار کودکی دلباختهٔ دختر محمدشجاع بود، شجاع از این امر بهره گرفته، با نامهٔ مهرآمیزی که از دخترش خواسته بود تا به محمد سلطان بنویسد، وی را به بنگال خواند تا دخترش را به همسری او درآورد. اورنگ‌زیب با فرستادن نامه‌ای پسرش را از مکر محمدشجاع آگاه کرد و از او خواست که به سویش بازگردد. چون محمدسلطان به نزد پدر بازگشت، اورنگ‌زیب وی را در دژ گوالیار دربند کرد و سپس به قصد محمدشجاع به بنگال تاخت. محمدشجاع نیز به راجهٔ اراکان پناه برد. اورنگ‌زیب، سلیمان‌شکوه را که به راجهٔ سری‌نگر پناه برده بود، به حیله از آن راجه خواست و در زندان گوالیار به زهر کشت. همچنین فرزند کسی را که مرادبخش در روزگار فرمانروایی‌اش در گجرات بی‌گناه کشته بود، به خونخواهی پدر واداشت و سرانجام مرادبخش را نیز به تلافی آن کشتن ناجوانمردانه به قتل رساند. قبایل کوهستانی کوچبهار و آسام (همجوار استان بنگال) که از دیرباز نقاط مرزی بنگال در قلمرو تیموریان هند را دستخوش تاخت و تاز می‌کردند، پس از جنگ‌های جانشینی پسران شاه‌جهان گستاخ‌تر شدند، تا این‌که در ۱۰۷۱ق اورنگ‌زیب میرجمله را برای سرکوبی آنان فرستاد. سرانجام آسامیان پس از مقاومتی سرسختانه سرکوب شدند و میرجمله توانست کهیرگانگ، پایتخت آنان را بگیرد، اما بعدها لشکر میرجمله بر اثر دررسیدن فصل باران و حملات مردم بومی و شیوع بیماری وبا با سختی‌های فراوان روبه‌رو شد و ناچار به بنگال عقب‌نشست و میرجمله نیز در راه بازگشت به جهانگیرنگر در جایی به‌نام خضرپور درگذشت (۱۰۷۳ق). از دیگر کسانی که در سال‌های نخست پادشاهی اورنگ‌زیب دست به آشوب زدند، راوکرن راجهٔ بیکانیر، چمپت‌رای راجهٔ بندیل کهند و رای‌سنگه راجهٔ کاتهیاوار بودند که به ترتیب در ۱۰۷۰، ۱۰۷۱ و ۱۰۷۳ق در برابر اورنگ‌زیب قد برافراشتند، اما اورنگ‌زیب آشوب هر یک را به نوبه خود فرو نشاند. اورنگ‌زیب در سال پنجم پادشاهی برای استراحت از سختی یک بیماری که آن را به تازگی پشت سر گذاشته بود، به کشمیر رفت (۱۰۷۳ق). اما دیری نگذشت که با آشوب دکن به دست یکی از مراته‌ها، آسودگی‌اش برآشفت. آن آشوب چنان بود که سیواجی فرزند سهاجی سر به عصیان برآورده، بنای راهزنی و غارتگری گذاشته بود. وی با سپاهی از مراته‌ها چندین دژ را به تصرف خود درآورد و در اندک مدتی با فتوحاتی که در ممالک اسلامی شیعه، مانند بیجاپور و گلکنده کرد، بلندآوازه و در میان هندوان همچون قهرمان ملی شد. چندی بعد به خاک مغول‌ها تاخت و دژهای آنان را در نزدیکی جویز گرفت و تا نزدیکی اورنگ‌آباد پیش رفت. در آن هنگام شایسته خان (پسر

اورنگ‌زیب

آصف‌خان و برادرزن شاه‌جهان) که از سوی شاه‌جهان فرمانروای دکن و جایگاه فرماندهی‌اش اورنگ‌آباد بود، به رویارویی سیواجی شتافت. اما سیواجی پنهانی و در جامهٔ ناشناس به خانهٔ وی یورش برد، نزدیکانش را کشت و او را نیز زخمی کرد. کاسهٔ صبر اورنگ‌زیب از درازدستی‌های او وقتی لبریز شد که شنید سیواجی شهر سورت و کشتی مسلمانانی را که به زیارت خانهٔ خدا می‌رفتند، غارت کرد. اما با این همه، جرأت لشکرکشی بر ضد او را نداشت، زیرا بیشتر امرایش پیش از آن دوست و نیکخواه داراشکوه بودند. از این رو راجه سنگه را به همراهی دلیرخان بر سر سیواجی فرستاد. سیواجی که در خود تاب رویارویی با جی‌سنگه را نمی‌دید، با وی از در گفت‌وگو درآمد و با هم پیمان بستند که سیواجی آن‌چه از خاک مغول گرفته باز دهد و از سی و دو دژی که از بیجاپور گرفته یا آباد کرده، بیست دژ را به اورنگ‌زیب واگذارد و دوازده دژ باقی را برای خود نگه‌دارد. اورنگ‌زیب نیز در برابر خواهش سیواجی که زمین‌هایی در بالای گهات از خاک بیجاپور را از او خواسته بود، از وی خواست تا به همراه جی‌سنگه به بیجاپور لشکر کشد. سیواجی و جی‌سنگه نخست چند دژ را بر سر راه گرفتند و سپس به رویارویی با سرداران عادل‌شاهی رفتند. در این جنگ سپاه مراته چندان دلیری کردند که اورنگ‌زیب با شنیدن آوازهٔ آنان، با فرستادن نشان بلندپایه‌ای برای سیواجی وی را به پایتخت فراخواند. چون سیواجی به دهلی رسید، اورنگ‌زیب وی را گرفتار ساخت، اما سیواجی توانست با زیرکی تمام بگریزد. در این هنگام شاه‌جهان درگذشت (۱۰۷۶ق) و همهٔ نگرانی‌های اورنگ‌زیب دربارهٔ سرزمین‌های زیر حکومتش، مانند تبت و بنگال، به پایان رسید. فرستادگان پادشاهان دور و نزدیک به درگاهش آمدند. آن که بیش از همه مایهٔ ناموری روزگار اورنگ‌زیب شد، فرستادهٔ شهریار ایران بود. شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) که از عنوان نامهٔ اورنگ‌زیب که خود را شهنشاه اورنگ‌زیب خوانده بود، برآشفته بود، به قصد دهلی لشکر کشید. اورنگ‌زیب که سپاه ایران را نزدیک قندهار دید، از کردهٔ خود پشیمان و آماده برای استقبال از وی شد، اما به ناگاه شاه‌عباس درگذشت و سپاهش نیز به ایران بازگشت. اینک تنها نگرانی اورنگ‌زیب گرفتن بیجاپور بود. وی شاهزاده معظم را به فرمانروایی دکن گماشت و دلیرخان را نیز به همراهی وی، روانهٔ سرکوبی سیواجی کرد و به آن دو بیاموخت که تا می‌توانند وی را بفریبند. اما سیواجی نه تنها به دام آنان نیفتاد، آن دو را نیز فریفت. وی نخست با جسونت همساز شد و سپس به یاری او با شاهزاده معظم نیز از در سازش درآمد و از این راه توانست بخش‌های گسترده‌ای از سواحل پونا، چاکن و سوپه و جاگیری از خاک برار را به دست آورد. همچنین وی با گرفتن خراج سالانه از بیجاپور و گلکنده از یورش به آن ممالک دست برداشت (۱۰۷۸ق). در ۱۰۸۰ق اورنگ‌زیب بار دیگر قصد گرفتار کردن سیواجی کرد. سیواجی دژ سینگر را که برای مغولان نیز ارزشمند بود، از دست آنان درآورد و این همه را از غفلت شاهزاده معظم و دوستی جسونت به چنگ آورد. سپس شهر سورت و خاندیش را تاراج کرد و با شصت کشتی که آماده ساخته بود، بر زنگیان جنجیره که سپاه دریایی شاه بیجاپور بودند، تاخت. این تازش سبب شد تا سپاه زنگ نوکری بیجاپور را واگذاشتند و به مغول پیوستند. اورنگ‌زیب پس از شنیدن آن‌همه پیش‌دستی‌های دلیرانهٔ سیواجی دانست که از جسونت‌سنگه کاری ساخته نیست. پس مهابت‌خان را به سپه‌سالاری دکن برگماشت و دست او را در کارهای لشکری آن‌جا، بی‌آن‌که به شاهزاده معظم بستگی داشته باشد، باز گذاشت (۱۰۸۱ق). مهابت‌خان چند دژ را از دست سیواجی به درآورد، اما در جنگ بعدی از او شکست خورد. اورنگ‌زیب این‌بار خان‌جهان بهادر، فرمانروای گجرات را به جای مهابت‌خان به فرمانروایی دکن فرستاد و جنگ را نیز درآن سرزمین تا چند سال عقب انداخت. چون راه هندوستان و کابل با دیگر کشورهای غربی از راه بودباش افغانانی می‌گذشت که همه راهزن، سرکش و خونریز بودند، اورنگ‌زیب با گرفتن مبالغی در سال یا ماه به عنوان راهداری از تیره‌های افغانی که بر سر این راه بودند، در اندیشهٔ رام ساختن آنان برآمد. اما باز راهزنی‌ها و سرکشی‌هایی از تیره‌های کوچک که ایلخانی بر سر خود نداشتند، دیده می‌شد، تا آنکه در ۱۰۷۸ق اورنگ زیب محمدامین‌خان پسر میرجمله را به فرمانروایی کابل و سامان‌دادن به آشفتگی‌های آن دیار گماشت. محمدامین‌خان برای مدتی آرامش را به آن دیار برگرداند، تا آنکه در ۱۰۸۰ق افغانان با هم یکدل شده، سر به شورش برآوردند، سپاه محمدامین را شکستند و از میان خود کسی را به سرکردگی برگزیدند. اورنگ‌زیب با شنیدن این خبر، پسرش محمدسلطان را که در ۱۰۷۰ق به زندان افکنده بود، رها ساخته، به سرکردگی لشکری بر سر افغانان فرستاد. سرانجام مغولان توانستند در ۱۰۸۴ق بر افغانان پیروز شوند و زمین‌های پهناوری را از آنان بگیرند. سختگیری‌های اورنگ‌زیب در اجرای مقررات شرع و

اورنگ‌زیب

قواعد و احکام اسلامی در هند، مانند جزیه بستن بر هندوان، مخالفت‌های سرسختانه‌ای، مانند قیام جات‌ها، ستنامی‌ها و راجپوت‌ها، را در پی آورد، چنان‌که در ۱۰۷۹ق جات‌ها، یعنی دهقانان هندوی مترا به سرکردگی هندویی به نام گوکله تلپتی علم طغیان برافراشتند و فرماندهٔ محلی تیموری را کشتند. اورنگ‌زیب لشکری به سرداری حسین‌علی‌خان برای خاموش کردن آتش آن فتنه گسیل داشت و پس از یک سال جنگ خونین آن آشوب را فرونشاند. در ۱۰۸۰ق چتراسال پسر چمپت‌رای (راجهٔ بندیل کهند) به تشویق سیواجی، همچون قهرمان ملی هندوهای شمال هند برای نجات دیانت هندو، در برابر اقتدارات پادشاهی تیموری قیام کرد و منطقهٔ بندیل کهند را که به واسطهٔ داشتن راه ارتباطی با هند جنوبی (دکن) اهمیت فراوان داشت، مرکز عملیات جنگی خود قرار داد. وی مدت ۳۵ سال جنگ استقلال هندوان را رهبری کرد، اما در ۱۱۰۵ق با پادرمیانی غازی‌الدین یکم فیروزجنگ، از نظامیان حیدرآباد (۱۰۹۸ ــ ۱۱۲۲ق) به اطاعت اورنگ‌زیب گردن نهاد. در ۱۰۸۲ق آشوب ستنا در میان آمد. گرد این آشوب از آن‌جا بلند شد که روزی یکی از درویشان هندو که نزدیک شهر نارنول جای داشتند و پیرو زن هندوی پارسایی به نام ستامیا بودند، با نگاهبانی زدوخورد کرد. به دنبال این درگیری، میان دیگر نگاهبانان و درویشان درگیری پیش آمد. سرانجام فرماندهٔ نارنول که برای فرونشاندن آن آشوب لشکر برده بود، شکست خورد و نارنول به دست درویشان افتاد. پس از اندکی شمار درویشان رو به فزونی نهاد و بسیاری از راجگان و زمین‌داران به آنان پیوستند. چون هر بار سپاه دهلی از آنان شکست می‌خورد، بر آن گمان شدند که زن هندو با جادو آنان را چنان رویین‌تن ساخته که هیچ تیغی بر آنان کارگر نیست. از این‌رو وحشتی در سپاه اورنگ‌زیب افتاد. سرانجام اورنگ‌زیب با نوشتن دعایی که آن را بر بالای پرچم‌ها افراشتند، چنان دل سپاهیانش را استوار ساخت که بر آشوبگران پیروز شدند (۱۰۸۲ق). پس از درگذشت جسونت سنگه، مهاراجهٔ راجپوتِ ماروار (۱۰۸۹ق)، اورنگ‌زیب ماروار را در دست گرفت. این اقدام راجپوتان ماروار را به خشم آورد و به رهبری درگاداس راتهور علم طغیان برافراشتند و با راجهٔ میوار در برابر پادشاه تیموری اتحادیهٔ نظامی تشکیل دادند. اورنگ‌زیب نیز هر سه پسرش معظم (شاه‌عالم)، اعظم و اکبر را با لشکری گران به جاهای گوناگون راجپوتانه فرستاد. سرانجام با گرفتن اودی‌پور (پایتخت میوار) اتحادیهٔ راجپوتان در هم شکسته شد. راجپوتان

پس از این شکست به چاره‌جویی برآمدند و با اطمینانی که در حمایت خود از شاهزاده اکبر، به وی دادند، او را به قیام بر ضد پدرش تحریک کردند. شاهزاده اکبر نیز با لشکری که فراهم آورده بود به اجمیر شتافت، اما اندکی بعد در میان لشکر اکبر تفرقه افتاد. سرانجام اکبر با سپاهی اندک به گروهی از مراته پناه برد؛ سپس به گجرات رفت و پس از اندکی به سنباجی که پس از درگذشت پدر، سرکردهٔ مراته شده بود، پیوست (۱۰۹۲ق). در ۱۰۹۵ق اورنگ‌زیب دو لشکر به سرکردگی دو پسرش، شاهزاده اعظم برای گرفتن دژهای چندور و شاهزاده معظم برای تاخت و تاز به کوکن و در میان گرفتن لشکر سنباجی روانهٔ دکن کرد، اما پس از مدت‌ها جنگ و درگیری هیچ‌کدام نتوانستند کاری از پیش برند و به نزد پدر بازگشتند. چون سنباجی از حرکت اورنگ‌زیب به قصد احمدنگر آگاه شد، با لشکری گران به خاک مغول تاخت و برهانپور را سوزاند. اورنگ‌زیب روی به شولاپور نهاد. در آن‌جا نامه‌ای از ابوالحسن، پادشاه گلکنده (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۸ق) به دست اورنگ‌زیب افتاد. ابوالحسن در این نامه که آن را به گماشته‌اش در اردوی اورنگ‌زیب نوشته بود چنین یادآور شده بود که باید به یاری اسکندرْ شاه بیجاپور که اورنگ‌زیب وی را بی‌کس و یاور دیده و تختگاهش را در میان گرفته، بشتابند. اکنون راجه سنبا را با لشکر مراته به دشمنی‌اش برمی‌انگیزیم و خلیل‌الله‌خان پلنگ حمله را نیز با چهل‌هزار سوار گلکنده به رویارویی‌اش می‌فرستیم. اورنگ‌زیب با خواندن آن نامه چندان خشمگین شد که شاهزاده معظم را با خان‌جهان به گوشمالی ابوالحسن فرستاد. سپاه گلکنده شکست خورد و ابوالحسن به پیمان این‌که یک کرور و بیست لک روپیه به‌جز آن‌چه هر ساله به سپاه مغول می‌دهد، به دربار دهلی بپردازد، با شاهزاده معظم صلح کرد. در ۱۰۹۷ق اورنگ‌زیب آهنگ بیجاپور کرد. چون گشودن بیجاپور نزدیک شد، شاهزاده معظم که نمی‌خواست این پیروزی نصیب برادرش محمداعظم (که پیش از آن نیز به جنگ بیجاپور رفته بود) شود، شاه‌قلی‌خان را نهانی نزد سکندر شاه بیجاپور فرستاد و در کار توطئه بود که پرده از کارش برافتاد (۱۰۹۸ق). اورنگ‌زیب عوامل توطئه را تنبیه کرد و شاهزاده معظم را نیز به زندان افکند. وی هفت سال در زندان ماند. سپس اورنگ‌زیب پی در پی به بیجاپور یورش برد. سرانجام مردم امان خواستند و کلید بیجاپور را نزد شاه فرستادند. اسکندر گرفتار و به دژ دولت‌آباد فرستاده شد. در ۱۰۹۸ق اورنگ‌زیب به گلکنده تاخت. ابوالحسن با سپاهی به رویارویی وی آمد، اما پس از

چند ماه که جنگ به درازا کشید، روح‌الله‌خان از سپاه اورنگ‌زیب با عبدالله افغان از چاکران ابوالحسن ساخته، دروازه را برای ورود شاهزاده اعظم گشود. سرانجام ابوالحسن دستگیر شد و اورنگ‌زیب وی را در دژ دولت‌آباد در بند ساخت. وی پس از ۱۴ سال در آن دژ بمرد. شاهزاده اکبر که به سنباجی پناه برده بود، چون دانست که کارش در نزد وی بالا نخواهد گرفت، به ایران رفت و در اصفهان خود را به شاه سلیمان پسر شاه‌عباس دوم رساند و از وی برای جنگ با پدر یاری خواست. چون شاه‌سلیمان یکم صفوی (۱۰۷۷ / ۱۰۷۸ ـ ۱۱۰۵ق) در آن هنگام نمی‌خواست با اورنگ‌زیب درآویزد، شاهزاده دل‌آزرده شد و به توس رفت و درآن‌جا بود تا در ۱۱۱۹ق درگذشت. انگلیسی‌ها که در ۱۰۲۱ق با اجازهٔ جهانگیر در بندر سورت یک شرکت بازرگانی به نام شرکت هند شرقی باز کرده بودند، رفته رفته دامنهٔ تجارتشان را توسعه دادند و در بسیاری از نقاط ساحلی هند، مثل مدراس، کلکته و بمبئی تجارت‌خانه‌های بسیار گشودند. آنان پس از گذشت زمان، با استفاده از هرج و مرج سیاسی هند قلاع و استحکاماتی برآوردند و کار تجاری خود را به کار سیاسی تبدیل کردند. در ۱۰۹۷ق انگلیسی‌ها به بندر هوگلی (در بنگال) تاختند و آن‌را به خاک و خون کشیدند و بسیاری از کشتی‌های تجاری تیموریان را سوزاندند. در ۱۰۹۸ق شایسته‌خان (استاندار بنگال) به دستور اورنگ‌زیب به رویارویی آنان رفت و آنان را به مدراس عقب نشاند. در ۱۰۹۹ق انگلیسی‌ها در بندر سورت آتش فتنه به پا کردند، اما استاندار مغولی توانست رهبر شورشیان را به‌چنگ آورد. در همان حال مغولان بندر بمبئی را در میان گرفتند و در ۱۱۰۰ق انگلیسیانِ مستقر در بندر بمبئی را وادار به پرداخت غرامت جنگی به دولت تیموری کردند. اورنگ‌زیب تقرب‌خان را فرماندهٔ کولاپور در نزدیکی پایگاه سنباجی کرد. وی به سنباجی یورش برد و او را کشت. مراته‌ها که از این کار مغول خشمگین بودند، فرزند کوچک سنباجی را در رایگر به پادشاهی برداشتند و راجه‌رام برادر سنباجی را به یاری وی برگماشتند. سپاه مغول بر آنان تاخت، اما راجه‌رام به جنجی گریخت. در ۱۱۰۲ق اورنگ‌زیب، ذوالفقارخان را برای سرکوبی مراته‌ها به جنجی فرستاد، ولی چون سپاه وی حتی برای گردگرفتن جنجی کافی نبود، تا چه برسد به گشودن آن، مدتی آن جنگ به تعویق افتاد. در ۱۱۰۶ق اورنگ‌زیب، شاهزاده کام‌بخش و اسدخان را به یاری ذوالفقارخان فرستاد. اورنگ‌زیب نیز به بیما رفت و در بیرماپوری فرود آمد و همان‌جا لشکرگاه زد و تا چند سال بماند. وی به جای این که به جنجی بتازد به گرفتن چند دژ که مراتگان آن‌ها را از دست مغولان درآورده بودند، پرداخت و پیمان‌نامهٔ دوستانه‌ای با راجهٔ ترچناپولی بست و راجهٔ تانجور را واداشت تا چند ناحیه از نواحی مرزی قلمرو پدرش را پس دهد. در آن‌روزها که ذوالفقار بر در تانجور بود، سنتاجی، کرناتک را به باد غارت داد. همت‌خان از افسران اورنگ‌زیب به رویارویی سنتاجی بلند شد، اما مراته‌ها سپاه وی را شکستند و او را نیز کشتند. در این مدت که ذوالفقار خان از اورنگ‌زیب کینه به دل گرفته بود، حملاتی ساختگی به جنجی کرد و در نهان با راجه‌رام راه پیک و پیام گشاده داشت و منتظر فرصت بود تا اورنگ‌زیب بمیرد و در کرناتک بیجاپور دولتی برای خود علم کند. چون اورنگ‌زیب از نیت او آگاه شد، ذوالفقارخان را مأمور فروماليدن او کرد. ذوالفقارخان راجه‌رام را گریزاند و پس از چند روز جنجی را گرفت. در این هنگام میانهٔ دناجی و سنتاجی به هم خورد و سپاه دناجی، سنتاجی را کشتند. راجه‌رام به ستاره رفت و با سپاهی از مراته‌ها سرگرم تاخت‌وتاز ولایات بود که در جالند، ذوالفقارخان به رویارویی‌اش شتافت و سپاهش را بشکست. راجه‌رام نیز به دژ سینگر گریخت و پس از مدتی بیمار شد و درگذشت. اورنگ‌زیب چندین دژ از دژهای مراته، از جمله دژ ستاره را گرفت و تا پنج سال پس از آن نیز همهٔ دژهای استوار مراته‌ها را تسخیر کرد. اما از رهگذر تندباد برخی مسائل در بنیاد پادشاهی‌اش لرزش‌ها افتاد که باعث سستی پایه‌های آن شد. یکی از آن‌ها ویرانی دکن بود که از لشکرکشی‌های مغول و تاخت‌وتاز مراته پیش آمده بود. رفتار شاهزادگان که همه لشکر و شکوه بی‌پایان داشتند، پریشان اندیشی سرداران کشور و فرماندهان لشکر که به‌واسطهٔ پیری اورنگ‌زیب منتظر بودند که وی سر به زمین گذارد تا هنگامه‌ای به پا کنند و شمار مراته‌ها که هر روز رو به فزونی بود و درگوشه و کنار مملکت به تاخت‌وتاز می‌پرداختند، ازجملهٔ این مسائل بود. در ۱۱۱۶ق لشکری گران از مراته از نربده تا مالوه را چاپیدند، خاندیش و برار را زیر و رو کردند و گجرات را نیز به باد غارت دادند. اورنگ‌زیب بار دیگر به رویارویی ایشان رفت، اما موفق به سرکوبی‌شان نشد. این درگیری‌ها ادامه داشت تا آن که اورنگ‌زیب در ۲۸ ذی‌قعدهٔ ۱۱۱۸ق روز جمعه درگذشت. پیکر او را در پای آرامگاه خواجه برهان‌الدین غریب به خاک سپردند. پس از درگذشتش به خلدمکان لقب گرفت و جایی که به خاک سپرده شده بود، به

اورنگ‌زیب

خلدآباد معروف شد. اورنگ‌زیب پادشاهی شجاع، هوشمند و دوراندیش بود و علاقهٔ فراوانی به اسلام داشت. وی می‌کوشید در اجرای کارهای حکومتی از موازین شریعت اسلام پیروی کند و شیوه‌ای چون پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین در پیش بگیرد. اورنگ‌زیب در برابر داراشکوه که صوفی آزادمنشی بود و هندو و مسلمان را برابر و یکسان می‌شمرد و در افکارش شبیه اکبر بود، می‌کوشید زندگی‌اش نمونهٔ یک مسلمان متدین واقعی باشد و همهٔ کوشش‌هایش آن بود که پوشاندن به نهضت فکری مجدد الف ثانی که پیش از آن رواج داشت، تحقق بخشد. در اصل، درگیری اورنگ‌زیب و داراشکوه نیز برخورد میان رجحانات اکبری و مجددی بود. وی با تقویت و ترویج مذهب حنفی، مذهب تشیع را که در روزگار جلال‌الدین اکبر و جهانگیر و شاه‌جهان به کوشش علما و رجال ایرانی در سراسر هند رونق یافته بود، و علمای حنفی و مذهب تسنن را تقویت کرد. به همین سبب از علمای اهل سنت محی‌الدین لقب گرفت. وی به علما و مشایخ بیش از حد احترام می‌گذاشت، به زیارت مقابر بزرگان می‌رفت، همیشه نماز می‌کرد و روزه می‌گرفت. هر هنگامی که در دهلی بود، نماز جمعه را در مسجد جامع برگزار می‌کرد. حافظهٔ قوی داشت و قرآن را از بر بود. برای کسب معاش خود قرآن کتابت می‌کرد و کلاه می‌دوخت و هیچ‌گاه از خزانهٔ دولتی پول برای مصارف شخصی‌اش برنمی‌داشت. وی به دلیل پرهیزکاری، تقوی و دوراندیشی در میان عوام به زنده‌پیر معروف شده بود. اورنگ‌زیب پس از برآمدن به تخت شاهی اصلاحاتی در حکومت کرد. از جمله آن که نوشتن کلمهٔ طیبه را بر سکه‌ها، چنان که رسم بود، به دلیل آن که به دست هر شخص پاک و ناپاکی می‌رسد، ممنوع کرد. تقویم قمری را به جای تقویم شمسی رایج کرد (۱۰۶۹ق). از برگزاری جشن نوروز که در دربار مغول با شکوه فراوان برگزار می‌شد، جلوگیری کرد و رسم پیشکش دادن امرا به پادشاه را در آن جشن بینداخت. جلوی کاشت حشیش را گرفت. دستور داد تا جشن‌های ولادت و تاج‌گذاری در نهایت سادگی برگزار کنند. رسم وزن کردن پادشاه با طلا و نقره را برچید. پوشیدن لباس‌های ابریشمی و استفاده از زیورآلات را برای امیران ممنوع کرد. رسم ستی (سوزاندن زنان هندو خود را در آتش پس از درگذشت شوهرانشان) را بینداخت (۱۰۷۵ق). گرفتن هشتاد نوع مالیات غیررسمی، مانند مالیات راه‌داری، پنداری، شست‌وشو در گنگا و جمنا را ملغی کرد و به جای آن مسلمانان را به پرداخت زکات و هندوان را به پرداخت جزیه واداشت (۱۰۷۸ق). مجالس رقص و آواز و مراسم تعظیم و دست‌بوسی را در دربار متوقف کرد (۱۰۷۹ق). از سرپرستی شعرا دست برداشت و مقام ملک‌الشعرایی دربار را حذف کرد. تاریخ‌نویسی رسمی زیر نظر حکومت را نیز از میان برداشت. محکمه‌ای برای رسیدگی به اخلاق و رفتار مسلمانان تشکیل داد. در تمام شهرها و روستاها محتسب گذاشت. آنان مردم را به ادای فرایض دینی تشویق می‌کردند و از باده‌نوشی و قماربازی بازمی‌داشتند. خرید و فروش غلام را ممنوع کرد. اورنگ‌زیب در روش کشورداری و نظامت نیز به اقداماتی دست زد. پیش از روزگار وی هنگامی که امیری درمی‌گذشت، دولت همهٔ دارایی او را ضبط می‌کرد و بازماندگان گرفتار سختی و تنگدستی می‌شدند. اورنگ‌زیب در روزهای نظامت دکن، شاه‌جهان را متوجه این کار ناپسند کرد، اما نتیجه‌ای نیافت. پس هنگامی که خود به قدرت رسید بفرمود تا اموال امیران درگذشته مصادره نشود. هر هفته از تمام بخش‌های بزرگ استان اطلاعاتی به مرکز می‌رسید که اورنگ‌زیب خود آن‌ها را مطالعه و دستورهای لازم را صادر می‌کرد. بزرگ‌ترین ادارهٔ حکومت ادارهٔ رسیدگی به امور زمین‌ها و محصولات کشاورزی و دریافت سهم دولتی بود. بیشترین کارکنان این اداره هندوان بودند که در کار حساب و کتاب مهارت داشتند، ولی به دلیل رشوه‌گیری بدنام شده بودند. اورنگ‌زیب اینان را زیر نظر گرفت، شماری از آنان را از کار برکنار کرد و شماری دیگر از آنان را که قسم یاد کردند امانت‌دار باشند، بخشید. البته وی بر آن بود تا مسلمانان را نیز در ادارهٔ کارها دخالت دهد. ضوابطی برای رسیدگی به حساب‌ها و تعیین مقدار مالیات و دریافت آن تعیین کرد تا مانع از رشوه‌گیری شود. این اصلاحات مفید به نام دستورالعمل عالمگیری هنوز هم در هند به کار بسته می‌شود. وی در دورهٔ حکومتش، به‌ویژه بیست و پنج سال نخست آن، نظم بی‌نظیری حکم‌فرما کرد. به همه جا امنیت و رفاه داد و به پیشرفت زراعت، تجارت و صنعت کمک کرد، چنان که لاهور، فتح‌پور سیکری، اوریسه و مالوه از جمله مراکز صنعت شدند. اورنگ‌زیب سیاستمداری باتجربه، منتظم، فهیم و دوراندیش بود. همین‌که به قدرت رسید، به منظور آگاهی یافتن از اوضاع کشور زمینهٔ واقعه‌نگاری و خبررسانی را وسعت بخشید. بدین‌گونه از گوشه و کنار مملکت خبر داشت. از کوتاهی هر شاهزاده، استاندار یا کارگزار در کارهای مملکتی آگاه می‌شد و به وقایع‌نویس می‌گفت تا آن‌ها را یادداشت کند. فرماندهان سپاهش موقع جغرافیایی میدان جنگ را برای وی

اورنگ‌زیب

می‌کشیدند. و او به تنهایی نقشهٔ جنگ‌ها، محل حمله و مواضع دیگر را مشخص می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که وی به همهٔ امور و رموز پادشاهی آگاه بود. پیروزی‌های وی در جنگ‌ها و سرکوبی مخالفان گواه این ادعا است، چنان که در دورهٔ فرمانروایی طولانی‌اش، سرزمین هند نخستین‌بار در تاریخ چندین‌هزار سالهٔ خود زیر پرچم واحد درآمد و از تبت تا راس کماری و از کابل تا برمه خطبه به نام یک پادشاه خوانده شد. وی با پادشاهان کشورهای دیگر هم روابط داشت، از جمله با شاه‌عباس دوم. اما به سبب اعتقادش به آیین سنت، دشمنی‌اش با پادشاهان شیعهٔ دکن، چون گلکنده و بیجاپور و دشمنی با داراشکوه و دوستی وی با ایرانیان، کم‌تر از دیگر پادشاهان توجه شاه‌عباس دوم را برانگیخت. وی انتظار داشت همین که به تخت شاهی برآمد، ایران و دیگر دولت‌های همسایه با فرستادن هیأت‌هایی جهت تبریک، جلوس وی را، مانند جلوس همهٔ پادشاهان به‌رسمیت بشناسند. از این رو، به این هدف، با فرستادن هیأتی با شاه‌عباس دوم در گفت‌وگو باز کرد. پس از آن مکاتبات پی‌درپی میان آنان برقرار شد، تا آن که دو سال پس از تاجگذاری اورنگ‌زیب، شاه‌عباس هیأتی به سرپرستی بوداق‌بیگ روانهٔ هند کرد. دو سال پس از آن نیز اورنگ‌زیب، تربیت‌خان، حاکم مولتان را به سفارت ایران فرستاد. شاه‌عباس نخست با وی رفتاری خوش و احترام‌آمیز داشت، اما به یک‌باره رفتارش دگرگون شد و سفیر را استهزا کرد و دربارهٔ روش اورنگ‌زیب در تحصیل تاج و تخت و لقب او، یعنی عالمگیر (به معنی فاتح جهان) اظهاراتی ناخوش‌آیند کرد. علت تغیّر شاه‌عباس به درستی دانسته نیست. برخی تاریخ‌نویسان علت آن را از رفتار تربیت‌خان دانسته‌اند که پیشنهاد شاه را در همراهی او به مازندران رد کرده بود و برخی سبب آن را مستی شاه یاد کرده‌اند. پس از آن، اورنگ‌زیب سپاه بزرگی به مرزها گسیل داشت و مانع تجارت کشتی‌هایشان با ایران شد و تا پایان شهریاری‌اش دشمنی‌اش با ایران ادامه داشت. دورهٔ عالمگیری، گذشته از اهمیت سیاسی، اهمیت فرهنگی و ادبی نیز دارد. بزرگ‌ترین مرکز فعالیت‌های علمی و ادبی مسلمانان، دهلی بود و پس از آن سیالکوت، برهان‌پور، لکنو و اکبرآباد. در آن روزگار به فرمان اورنگ‌زیب شمار فراوانی مدرسه تأسیس شد، از جمله مدرسهٔ رحیمیه که به کوشش عبدالرحیم پدر شاه ولی‌الله در دهلی گشوده شد و بعدها از مراکز بزرگ آموزش مذهبی ولی‌الله شد و مدرسهٔ بزرگ مذهبی فرنگی محل در لکنو. پیش از روزگار اورنگ‌زیب در مدارس ابتدایی دانش‌آموزان هندو و مسلمان یک‌جا با هم درس می‌خواندند، اما در این دوره هر یک در مدارس جداگانه به تحصیل ادامه می‌دادند. مسلمانان در مدارس خود حدیث، فقه، منطق، حساب و علوم دیگر می‌خواندند و هندوان در مدارس مذهبی خود افزون بر شاستر (مجموعهٔ قوانین)، طب، نجوم و دیگر علوم نیز می‌خواندند. در روزگار اورنگ‌زیب مدارس هندویی بنارس اهمیت ویژه‌ای داشتند. روزبه‌روز آموزش دروس نظامی در مدارس اسلامی شبه‌قاره بیشتر رایج شد و در روزگار وی کتاب‌هایی در این‌باره تدوین یافت. به همهٔ طلاب علوم دینی که به مرحلهٔ معینی می‌رسیدند، شهریه می‌پرداختند. همچنین تلاش‌هایی برای انتشار تعالیم کلامی در میان جوامع زیر نفوذ هندوان، نظیر بهره‌ها، صورت می‌گرفت. اورنگ‌زیب فرمانروایی عالم بود و از بهترین استادان درس گرفته بود. به عربی و فارسی تسلط داشت. با اردو، هندی و ترکی نیز آشنا بود. از علوم رایج روزگارش، به‌ویژه علوم اسلامی، مانند حدیث، تفسیر و فقه آگاه بود. به علما و مشایخ ارادت فراوان می‌ورزید. از این‌رو، از صحبت‌های علمایی چون ملاعبدالله سیالکوتی، سیدعبداللطیف و سیف‌الدین سرهندی بهره برد. وی بسیاری از تصانیف امام غزالی، چون احیاءالعلوم و کیمیای سعادت، مکتوبات شیخ شرف‌الدین منیری و رساله‌های علمای باطنی و ظاهری، چون شیخ زین‌الدین و قطب محی شیرازی را خوانده بود. برای این که دستورالعملی جامع در دست مجریان قانون کشور قرار دهد، در حدود پنجاه نفر از دانشمندان بنام آن روزگار را از گوشه و کنار کشور گردآورد و آنان را به ریاست شیخ نظام برهانپوری و زیر نظارت خود، در مدت هشت‌سال با صرف هزینه‌ای هنگفت به مبلغ دویست هزار روپیه و با استفاده از همهٔ منابع موجود در کتابخانه سلطنتی مأمور نگارش کتابی بزرگ به نام فتاوی عالمگیری در فقه اسلامی کرد. بختاورخان، مؤلف مرآة‌العالم می‌نویسد، شیخ نظام هفته‌ای سه روز بخشی از فتاوی عالمگیری را در حضور اورنگ‌زیب می‌خواند و دربارهٔ مسائل اختلافی با وی مذاکره و مباحثه می‌کرد. به فرمان اورنگ‌زیب مولانا عبدالله رومی چلبی این کتاب را به فارسی برگرداند، اما اکنون از این ترجمه نشانه‌ای در دست نیست. سپس مولانا نجم‌الدین ثاقب قاضی‌القضاة (- ۱۲۲۹ق) به سفارش لرد سرجان سوج (۱۷۹۲ - ۱۷۹۸م) این کتاب را به فارسی ترجمه کرد. این ترجمه چند بار در کلکته به چاپ رسیده است (۱۲۲۸ق). سید

امیرعلی ملیح‌آبادی نیز آن را به اردو برگرداند. گرچه اورنگ‌زیب به دلیل چاپلوسی شعرای درباری منصب ملک‌الشعرایی را از میان برداشت، با شعر بیگانه نبود و بهره‌ای از شعر داشت. به آوردن اشعاری از منظومه‌های بلند در خلال عبارات رقعات عالمگیری شاهد صادق این مدعا است. اشعار متضمن پند، موعظه و نکات اخلاقی بیشتر مورد توجه وی بوده است. مؤلف مرآت‌العالم می‌نویسد که اورنگ‌زیب «در مراتب نثر و انشا دستی تمام داشت و در مهارت نظم هم بهرهٔ تمام، اما توجه به استماع شعر ندارد... الا شعری که متضمن موعظت باشد.» وی دیوان‌های شعرایی چون سعدی، حافظ، نظامی، نظیری، صائب و بیدل را خوانده بود. در نثر فارسی مهارت کامل داشت، اما به‌خلاف بابر و جهانگیر کتاب مستقلی ننوشت. اما صدها نامه که به صورت پراگنده از خود به‌جای گذاشته، کافی است که او را در شمار بزرگ‌ترین نویسندگان فارسی جای دهد. عالمگیر مکاتیب فارسی فراوانی به سبک ساده و روان از خود به یادگار گذاشته است. بیشتر نامه‌های وی در دورهٔ عالمگیری و در دوره‌های بعد به صورت چندین مجموعه گردآوری شده است. از مجموعه‌های مکاتیب عالمگیر می‌توان از کلمات طیبات و احکام عالمگیری از عنایت‌الله‌خان، رقائم کرائم از اشرف‌خان، دستورالعمل آگهی و رمز و اشاره‌های عالمگیری از راجه ایامل، وقائع عالمگیر از بنی‌احمد سندیلوی، رقعات عالمگیری* از نجیب‌اشرف ندوی، آداب عالمگیری* از ابوالفتح قابل‌خان، خاص‌الانشا / انشای خاص‌الخاص از معین‌الدین جامعی و حیات عالمگیری نام برد. مکاتیب عالمگیر نه تنها منبع مهم تاریخ روزگار عالمگیر به‌شمار می‌روند، از نظر ادبی و حسن‌انشا و نیز شناخت سیر تحول و تکامل نثر فارسی در شبه‌قاره نیز اهمیت بسیار دارد. رقائم کرائم مجموعهٔ نامه‌هایی است که اورنگ‌زیب برای امیرخان سندی (- ۱۱۳۰ق) نوشته بود. پسرش سیداشرف‌خان پس از ۱۱۳۱ق آن نامه‌ها را گردآورد. چون پدرش عبدالکریم نام داشت، وی نام این مجموعه را رقائم کرائم گذاشت. این مجموعه در اصل دستورهای مختصری است که بعدها به صورت نامه‌های مفصلی نوشته شد. در این مجموعه گذشته از امیرخان، نامه‌هایی به نام دیگران نیز آمده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این مجموعه به‌شمارهٔ Add.26,239 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. کلمات طیبات مجموعهٔ نامه‌های مفصلی است که اورنگ‌زیب برای منشی خود عنایت‌الله‌خان نوشت. این نامه‌ها که شمار آن‌ها ۶۷۶ نامه است به نام کسانی مانند شاهزاده معظم، اعظم، کام‌بخش، معزالدین، بیداربخت، عظیم‌الدین، شایسته‌خان، غازی‌الدین فیروز جنگ، ذوالفقارخان و میرزاصدرالدین صفوی نوشته شده‌اند. احکام عالمگیری در برگیرندهٔ آن دسته از احکامی است که اورنگ‌زیب آن‌ها را به دست عنایت‌الله‌خان به شاهزاده‌ها و امرای مهمش می‌داده. عنایت‌الله‌خان آن احکام را در متن نامه‌هایی مفصل می‌گنجانده. برخی مجموعه‌های مشابه کلمات و احکام وجود دارند که در آن‌ها برخی نامه‌های جدید درج شده است. مثلاً در کتابخانهٔ رضای رامپور نسخه‌ای که از احکام عالمگیری نگه‌داری می‌شود، با احکامی که در دست عموم است تفاوت دارد. همچنین مجموعه‌ای از کلمات اورنگ‌زیب به یادگار مانده که در برگیرندهٔ مقدمهٔ کلمات طیبات و صد و پنجاه و سه رقعه است و برخی از آن‌ها کاملاً با رقعه‌های موجود متفاوت‌اند. در احکام عالمگیری به دلایل نوشته شدن هر نامه یا فرمان اشاره شده، این مجموعه را که در بردارندهٔ هفتاد و دو حکم است، یکی از امرای اورنگ‌زیب به نام امیرحمیدالدین‌خان بهادر عالمگیری گردآورده است. این احکام مربوط به تمامی دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب است. دستورالعمل آگهی مجموعهٔ نامه‌های اورنگ‌زیب است که در ۱۱۵۶ق به فرمان راجاایامل، وکیل دربار گردآوری شده است. هیچ‌کدام از مکاتیب اورنگ‌زیب حمد و نعت ندارد، راجا ایامل دستور تهیه این مجموعهٔ دویست و سیزده رقعه‌ای را داد و حمد و نعتی بدان افزود. رمز و اشاره‌های عالمگیری به‌دست یکی از منشی‌ها راجا ایامل به نام سده‌مل در ۱۱۵۷ق به همان شیوهٔ دستورالعمل آگهی نوشته شده است. اورنگ‌زیب به هنرهای موسیقی و خوش‌نویسی علاقه‌مند بود. گویند در نوشتن انواع خطوط، به‌ویژه نسخ و نستعلیق مهارت داشت. نسخ را از عبدالباقی حداد و نستعلیق را از سیدعلی‌خان حسینی جواهر رقم (- ۱۰۹۴ق) آموخته بود. با وجود مشاغل دولتی فراوان، در برنامهٔ روزانه‌اش برای کتابت قرآن وقت معینی اختصاص داده بود. چندین‌بار قرآن را به‌خط خوش نوشت و آن‌ها را به اماکن مقدس فرستاد. نسخه‌هایی از آن‌ها را در کتابخانه‌های شبه‌قاره و جهان می‌توان یافت. وی به معماری نیز علاقه‌مند بود، از دیدن عمارت‌ها لذت می‌برد و به نقد آن‌ها می‌پرداخت. درحالی که محاسن باغ جهان‌آرابیگم را بیان می‌کرد، نقایص آن و شیوه‌های رفع نقیصه را نیز برای بیگم صاحبه می‌نوشت و می‌فرستاد. همچنین شاه‌جهان را از نقایص تاج‌محل و چگونگی رفع آن‌ها آگاه

می‌کرد. وقتی خود به حکومت رسید، عمارت بسیار زیبایی برآورد و نیز دستور ساخت حصار شیرحاجی را در قلعهٔ اکبرآباد داد (۱۰۶۹ق). مسجد زیبایی نیز در اکبرآباد و مسجدی دیگر در لال‌قلعهٔ دهلی ساخت که در تاریخ به نام موتی مسجد معروف است. وی آرامگاهی به سبک تاج‌محل برای همسر محبوبش دلرس‌بانو (ــ ۱۰۶۷ق) ساخت. گویا بهترین نمونهٔ کار وی در بنای ساختن عمارات، ساختن مسجد لاهور باشد. این مسجد در ۱۰۸۷ق به سرپرستی فدایی‌خان کوکه ساخته شد و بیشتر آن از سنگ سرخ است. وی مسجدها، مقبره‌ها، مدرسه‌ها، کاخ‌ها، چاه‌ها، دیرهای تاریخی فراوانی در آگره، دهلی، احمدآباد، متهرا، حصار، لاهور، کشمیر، گوالیار و بنگال ساخت. برخی بناهای قدیمی را نیز بازسازی کرد. درست است که جنگ‌های پی‌درپی و اوضاع سیاسی عهدش به وی آن مجال را نداد تا مانند بابر و همایون به پرورش و تربیت دانشمندان و سخنوران توجه نشان دهد و با وجود آن‌که همان رفتاری راکه پیش از او شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۴۸ق) در ایران در برابر شاعران درپیش گرفته بود، دنبال کرد، و حتی به آنان سفارش کرد که پس از آن فکر شعر نکنند، بازماندهٔ شاعران پیشین و دیگر شاعرانی که در روزگارش نام برآوردند، فراوان بودند. فرزندان علم‌دوست و بافرهنگش، مانند شاهزاده اعظم، شاهدخت زیب‌النسا، متخلص به مخفی، شاهزاده عظیم‌الشأن و شاهزاده معزالدین و امیران ادب‌پروری چون سیف‌خان (استاندار کشمیر)، بختاورخان مؤلف مرآة‌العالم، احمدیارخان حاکم تته، ذوالفقارخان، نواب حفظ‌الله استاندار سند، عاقل‌خان استاندار دهلی، ملزم‌خان استاندار مولتان و لاهور، همت‌خان، دانشمندخان (ملا شفیعای یزدی)، شکرالله‌خان، ارادت‌خان حاکم اورنگ‌آباد، خان‌خانان منعم‌خان فرماندار جمو، اللهوردی‌خان ناظم اله‌آباد و... با تشویق و حمایت خود در گوشه و کنار شبه‌قاره محافل علمی و ادبی را همچنان گرم نگه‌داشتند و علما و ادبایی همچون عالی شیرازی، صفی قزوینی و اشرف مازندرانی (در حمایت شاهدخت زیب‌النسا)، بیدل، راسخ سرهندی (شاهزاده اعظم)، خالص اصفهانی (شاهزاده عظیم‌الشأن)، محمدرفیع باذل مشهدی (شاهزاده معزالدین)، محمدعلی ماهر (دانشمندخان)، غنیمت کنجاهی (مکرم‌خان)، شیرخان لودی مؤلف مرآة‌الخیال (شکرالله‌خان) و میرعبدالجلیل بلگرامی (احمدیارخان) در حمایت آنان پرورش یافتند. ناصرعلی‌سرهندی، غنی کشمیری و محمدافضل سرخوش از دیگر شعرا و نویسندگان دربارش بودند. در این دوره، گذشته از شعر و ادب، در زمینه‌های معماری، نقاشی و موسیقی نیز آثار برجسته‌ای به‌جا مانده است. مثلاً در شعر، سبک هندی به اوج اعتلای خود رسید و بزرگ‌ترین نمایندگان این سبک، مانند عبدالقادر بیدل، ناصرعلی سرهندی و غنی کشمیری به‌ظهور رسیدند. دامنهٔ نثر به مراتب وسیع‌تر شد و کتاب‌های فراوانی در زمینهٔ انشا (رقعات عالمگیری، رقعات بیدل، خلاصة‌المکاتیب سجان‌رای)، قصه و داستان (بدایع‌العقول، قصهٔ کامروپ، خلاصة‌الحکایات)، تراجم (راماین، پارجاتک، راگ‌درپن)، موسیقی (مفتاح‌السرود، تشریح‌الموسیقی از محمداکبر ارزانی، رسالهٔ موسیقی از عیوض‌بیگ، معرفة‌النغم، شمس‌الاصوات)، تذکره (کلمات‌الشعرا، مرآة‌الخیال، آسمان سخن)، تصوف (نغمات‌العشق رازی، ارشاد رحیمیه، کلمات عالیات)، لغت (لغات عالمگیریه، اشهراللغات)، طب (میزان طب، مجربات اکبری، مفرح‌القلوب)، فن حرب (دستور جهانگشایی، تحفة‌الشجاعه)، تاریخ (تاریخ شاهجهانی از صادق‌خان یزدی، عالمگیرنامه، مرآة‌العالم، خلاصة‌التواریخ) و بسیاری از زمینه‌های دیگر، مانند فلسفه، اخلاق، فقه، تفسیر، حدیث، دستور زبان و ریاضیات به یادگار مانده است. از کتاب‌هایی که شعرا، نویسندگان، علما و فضلای روزگار اورنگ‌زیب به او پیشکش کرده و به نام وی نوشته‌اند، می‌توان به این آثار اشاره کرد: شرح‌القرآن در تفسیر قرآن از خواجه معین‌الدین معینی کشمیری (ــ ۱۰۸۵ق)، مصابیح‌القرا و مفیدالقرا در تجوید از نعمت‌الله‌بن رحمت‌الله لاهوری، مفتاح رحمانی در تجوید از عبدالرحمان بن فقیه ابوالحسن بسطامی، تحفة‌الخاقان فی رسم‌القرآن از میرزا محمد نعیم بدخشانی رستاقی، شرح تشریح‌الافلاک بهایی از ملا عصمت‌الله سهارنپوری، ریاض عالمگیری از محمدرضا طبیب شیرازی، طب اکبری از شاه محمد ارزانی دهلوی، طب اورنگ‌شاهی / طب اورنگ‌زیبی از حکیم درویش محمد امین‌آبادی، کنزالسعادت در عرفان از خواجه معین‌الدین نقشبندی، وحدت وجود در عرفان از عبدالله سیالکوتی (ــ ۱۰۹۳ق)، اخلاق محسنی / اخلاق عالم‌آرا از محسن کشمیری، متخلص به فانی (ــ ۱۰۸۲ق)، اخلاق عالمگیری از ابراهیم مستوفی، گلشن عنایت که مجموعهٔ نامه‌های محمدصالح کنبوه است، نجات‌المسلمین که قصیده‌ای نونیه در عقاید و مسائل فقهی از عبدالنبی جامی لاهوری است، دررالفرایض در فقه منظوم از عبدالنبی عبدالرحمان، مثنوی مهر و ماه از عطای تتوی،

اورنگ‌زیب

طرازالاخبار در تاریخ و جغرافیای جهان از احمدبیگ اصفهانی، انتخاب منتخب در تاریخ از عبدالشکور منشی، آیینهٔ بخت در تاریخ جهان از محمدبقای سهارنپوری، اشرف‌الوسایل فی شرح‌الشمایل در تاریخ پیامبران از محمدصفی‌الله دهلوی، صرف منظوم در دستور زبان عربی از عصمت‌الله سهارنپوری، نصاب جامع از روپ نراین سیالکوتی و تیسیرالقاری در شرح صحیح‌البخاری از نورالحق ترک دهلوی. اورنگ‌زیب در اوایل پادشاهی خود یکی از نویسندگان نام‌آور روزگارش، یعنی منشی محمدکاظم راکه تاریخ‌نگار رسمی دربار بود زیر نظارت مستقیم خود مأمور نوشتن تاریخ رسمی روزگارش کرد، اما پس از آن‌که تاریخ‌نگار، تاریخ دههٔ نخست پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۰۷۸ق) را به نام عالمگیرنامه به پایان رساند، وی را از ادامه تألیف آن بازداشت. بدین ترتیب وی بساط تاریخ‌نویسی رسمی راکه از دیرباز در هند گسترده بود، برچید. برخی مورخان سبب این امر را در مضیقهٔ مالی ماندن اورنگ‌زیب یا پرهیز وی از انتشار برخی وقایع و حوادث ناگوار دورهٔ پادشاهی‌اش نوشته‌اند، اما این هر دو نظر چندان درست نمی‌نماید؛ زیرا وی که هزینه سنگینی برای نگارش فتاوی عالمگیری متحمل شده بود، دور از راستی است که برای نگارش تاریخ پادشاهی‌اش امکانات مالی نداشته باشد، یا اگر نظر دوم هدفش بود، بایستی تاریخ‌نویسی را به‌طور کلی در سرتاسر قلمرواش ممنوع می‌کرد و نمی‌گذاشت که مورخان غیررسمی، مانند عاقل‌خان رازی (واقعات عالمگیری) و بختاورخان (مرآةالعالم که در تاریخ ده سالهٔ نخست پادشاهی اورنگ‌زیب و بیشتر آن برگرفته از عالمگیرنامه است) به نوشتن تاریخ روزگارش بپردازد. دیگر آن‌که وقایع ناگواری مثل برکناری پدرش و قتل برادرانش (داراشکوه و مرادبخش) که در سال‌های نخست پادشاهی‌اش اتفاق افتاده، در تواریخی چون عالمگیرنامه، مرآةالعالم و واقعات عالمگیری از عاقل‌خان خوافی که در دههٔ نخست پادشاهی‌اش تألیف شده‌اند، ضبط شده است. لذا دلیلی ندارد که اورنگ‌زیب برای این‌که یاد وقایع ناگوار از خاطره‌ها برود، نوشتن تاریخ روزگارش را ممنوع کرده باشد. تاریخ‌نگارانی چون محمدکاظم، بختاورخان و مستعدخان برآنند که چون اورنگ‌زیب مردی متدین بود و خودنمایی را دوست نمی‌داشت، اهمیتی برای باقی‌ماندن نام و نمایش‌دادن افتخاراتش قایل نبود. از دیگر کتاب‌هایی که در تاریخ اورنگ‌زیب نوشته شده‌اند، مآثر عالمگیری در تاریخ پس از دههٔ نخست پادشاهی اورنگ‌زیب از مستعدخان، مثنوی جنگ با فیل در وصف جنگ اورنگ‌زیب با فیل خشمگین از کلیم کاشانی، مآثر اقبال در تاریخ اورنگ‌زیب و کشورگشایی‌های او از رأفت کشمیری، گلزار فتح شاه هند / طوی‌نامهٔ فیروزی شاه عالمگیر در فتح دژ ستاره به دست اورنگ‌زیب از میر عبدالجلیل بلگرامی و جلوسیه در تاجگذاری اورنگ‌زیب از طغرای مشهدی را می‌توان یاد کرد. از آثار اورنگ‌زیب: کتاب‌الاربعین در ۴۰ حدیث از پیامبر اکرم (ص)؛ انتخاب مثنوی معنوی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۸۱ در کتابخانهٔ شخصی سیدشمس‌الدین گیلانی نگه‌داری می‌شود؛ اسرار کیمیا از اورنگ‌زیب (؟). گویند وی در جوانی به کیمیا، سیمیا، هیمیا و ریمیا می‌پرداخته و در این کتاب آن‌چه از استادان و تجربه آموخته، گرد آورده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۷۷ در کتابخانهٔ شخصی رحیم‌یارخان نگه‌داری می‌شود.

منابع: آداب عالمگیری، مسودات ابوالفتح قابل‌خان، تألیف صادق مطلبی انبالوی، تصحیح عبدالغفور چودهری، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان، ۱۹۷۱م؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۵۷ـ۶۰؛ اردو دایرةالمعارف اسلامیه، ۶۳/۲۰ـ۱۰۲؛ پاکستان کاپس منظر اور پیش منظر، ۴۰ـ۵۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۲/۵ـ۴۶۳؛ تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۱۱۰ـ۱۱۴، ۱۲۲ـ۱۲۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۷، ۲۹، ۸۰، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۳؛ تاریخ روابط ایران و هند، ۱۹۱ـ۲۰۵؛ تاریخ مسلمان پاکستان و بهارت، ۵۲۴/۱ـ۵۲۷، ۵۴۷، ۵۶۲، ۵۶۵ـ۵۶۶؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۷ـ۱۹۸؛ تحفة‌الکرام، ۳۲۹ـ۳۳۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۰۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۷ـ۱۹۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۳۶، ۴۰۳؛ داستان ترکتازان هند، ۵۰۳/۲ـ۵۷۲؛ ۲/۳ـ۳۴۶؛ رقعات عالمگیری، ۱۴۹، ۱۵۲ـ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴ـ ۱۶۹، ۱۷۰ - ۱۹۴ (مقدمه)، ۶۱ـ۸۸، ۲۲۴، ۳۴۳ـ ۳۷۶؛ سیرالمتأخرین، ۲۹۱ـ۳۷۲؛ شمع انجمن ۲۹۹؛ عمل صالح، در صفحات فراوان؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۶۶ـ۳۸۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۶۴۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰/۱، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۵۴، ۵۹۱، ۶۱۷، ۶۲۲، ۷۷۳؛ ۱۸۱۶/۳، ۲۱۰۵؛ ۲۲۲۰/۴، ۲۲۲۱؛ ۱۴۴/۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۱، ۲۲۷، ۲۶۰؛ ۲۴۴/۷، ۸۷۶، ۹۰۲، ۹۰۸؛ ۱۰۰۰/۸؛ ۱۲۰/۱۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۹۸، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۸۵، ۶۱۶، ۶۱۹؛ ۲۶۱۷/۱۳؛ ۲۷۴/۱۴، ۳۴۸؛ مآثر عالمگیری، ۷، ۸، ۵۳۲؛ مآثرالامرا، ۱۸۹/۲ـ۲۰۸؛ مرآةالعالم؛ تاریخ اورنگ‌زیب، جلد یکم؛ منتخب‌اللباب، ج۲، در صفحات فراوان؛ ناموارهٔ دکتر محمود

انشا، ۹/ ۴۹۸۶-۴۹۹۳؛ نزهة‌الخواطر، ۶/ ۱۲۴-۱۳۷؛ واقعات عالمگیری، ۷۳؛

Dictionary of India of Persian Literature, 60; *Encyclopadia of Islam*, 1/768-769; *History of India, Cambridge*, 4/212, 217-230, 233-235; *The Oxford history of India*, 404-429; *A Short History of Aurangzib*, 110-111, 125, 137-147, 229-301.

حجتی

اولاد حسین امروهوی (aw.lād.ho.seyn-e.am.ru.ha.vi)، فرزند مولانا محمدحسن، ۱۲۶۸-۱۳۳۸ق، خوش‌نویس، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی به لکنو رفت و به آموختن دروس منقول و معقول پرداخت. سپس به امروهه بازگشت. وی در خوش‌نویسی بلندآوازه بود و کتیبه‌های اشرف‌المساجد در محلهٔ داود پوتهٔ امروهه به قلم او است. از آثارش: نیرنگ زمانه؛ طرفة‌العین؛ دلایل حسینیه؛ چراغ ایمان؛ انوارالمؤمنین؛ معلم‌الاطفال؛ الاشاعة فی شرح نهج‌البلاغه؛ نظم‌الفرائض؛ بدورالفرائض (چاپ ۱۳۲۱ق). وی شعرهایی نیز به اردو، فارسی و عربی سروده است.

منابع: امامیهٔ مصنفین، ۲/ ۴۲، ۱۵۵؛ مستدرک اعیان‌الشیعه، ۵/ ۹۳؛ مطلع انوار، ۱۳۴.

فتح‌نیاطبری

اویسی (o.vey.si)، میر جلال‌الدین محمد اویس، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از امیران و شاعران دربار همایون (۹۳۷-۹۶۳ق) بود و در شعر اویسی تخلص می‌کرد. هنگامی که همایون درباریان خود را به سه دستهٔ اهل دولت، اهل سعادت و اهل مراد تقسیم کرده بود، سرپرستی دستهٔ اهل مراد را به اویسی داد. خواندمیر در قانون همایونی از اویسی با لقب‌های «افاضل پناه معالی دستگاه صاحب‌المراد لایق‌القرب والاعتماد قابل‌الرّعایه والرّشاد» یاد کرده است. در ۹۴۰ق که آفتاب به برج حمل در آمده بود و همایون جشنی بزرگ برپا ساخته بود، در آن مجلس به اویسی خلعتی فاخر بخشید. از شعرهای اویسی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «اویسی، جمله عالم را نشاط و عشرت و شادی ــ از این نوروزِ فیروز دل‌افروز همایون است.»

منابع: بزم تیموریه، ۱/ ۷۴-۷۷؛ مآثرالملوک، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۹۵-۲۹۶، ۲۹۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۱؛

جهان‌تاب

اویماق مغل ← **عبدالقادرخان**

اهتمام اصفهانی (eh.te.mām-e.es.fa.hā.ni)، حسن فرزند غلامحسین، روستای رهنان (رنان) از توابع ماربین اصفهان ۱۲۹۸-۱۳۷۹ق، شاعر ایرانی. در اصفهان درس خواند و در آغاز انقلاب مشروطیت (ح ۱۳۲۴ق) به عراق عرب رفت و مدتی نزد آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) به‌سر برد و پس از درگذشت وی (۱۳۲۹ق) به اصفهان بازگشت و تحصیل علم را ترک گفت و به صنعت پرداخت و به جنوب ایران و از آن‌جا به هند سفر کرد. در اوایل جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) به ایران بازگشت و بار دیگر در اصفهان نشیمن گزید. چون درگذشت پیکرش را در تکیهٔ زرگرها در گورستان تخت فولاد اصفهان به خاک سپردند. دیوان اهتمام در ۱۳۳۵ش در اصفهان به چاپ رسیده است.

منابع: تذکرة‌القبور، تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان، ۷۳-۷۴؛ گلزار جاویدان، ۱/ ۱۷۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲/ ۶۱۶-۶۱۷.

برزگر

ایامل گاندی (a.yā.mal.gān.di)، لال‌ایارام، ملقب به گاندی، فرزند صورت‌سنگه، سدهٔ دوازدهم هجری، منشی فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی وی هیچ آگاهی در دست نیست. وی در ۱۱۸۷ق مجموعهٔ نامه‌های پدرش، برخی از استادان، از جمله مرشدش محمدحیات و شمار اندکی از دیگر نویسندگان، مانند لالهٔ لاهوری سنگه، مهته‌رامجی‌داس و دیگران را در مجموعه‌ای به نام بهار نثر گرد آورد. گاندی در دیباچهٔ این کتاب می‌آورد: «نخست به امور معنوی می‌پرداختم، تا الهام شد که به زندگی نیز توجه کن و من هنر انشا را گزیدم و گذشتگان این هنر برخی به سخن رنگین و مسجع و مقفی می‌پرداختند و من به انشای ساده و روان پرداختم.» نسخه‌ای از این اثر به شمارهٔ ۸۷۶،۹ ایا در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۸؛ تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیهٔ پنجاب پبلک لائبریری لاهور، ۱/ ۵۸۱-۵۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/ ۳۴۰.

حجتی

ایبک، قطب‌الدین ← قطب‌الدین ایبک

ایجاد برهانپوری (i.jād-e.bor.hān.pu.ri)، میرزا علی‌نقی، ملقب‌به نقدعلی‌خان، فرزند احمد علی خان، ـ۱۱۸۹ق، شاعر فارسی‌گوی ایرانی تبار شبه‌قاره. در برهانپور زاده شد. پدرش که از نزدیکان شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵ق) بود، از همدان به هند کوچید ودر روزگار نظام‌الملک آصف‌جاه حکمران حیدرآباد دکن در حیدر آباد مقیم شد. ایجاد چندی در ملازمت درباریان به‌سر برد و پس از مرگ پدر، در روزگار میر احمد بن نظام‌الملک، ملقب به ناصر جنگ (۱۱۶۱ـ۱۱۶۴ق)، نقد علی خان لقب گرفت. نسخه‌ای از دیوان ایجاد همدانی به شمارهٔ ۱۲۴۲ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. پسر وی نیز شاعر بوده و انصاف تخلص می‌کرد.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۴۹ـ۲۵۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۳۰؛ حدیقةالشعراء، ۱۹۳؛ الذریعه، ۷۶۴/۹؛ سرو آزاد، ۲۴۰ـ۲۴۱؛ ۱۶ـ۱۷؛ شمع انجمن، ۳۹؛ صبح گلشن، ۴۵؛ صحف ابراهیم، ۱۵ـ۱۶؛ عقد ثریا، ۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۴۵؛ مآثرالکرام، ۲۴۰؛ منتخب‌اللطایف، ۸۲؛ نتایج‌الافکار، ۸۴ـ۸۵؛ نشتر عشق، ۱۳۵/۱ـ۱۳۷.

برزگر

ایجاد خراسانی (i.jād-e.xo.rā.sā.ni)، میر محمد احسن سامانوی، ـ ۱۱۳۳ق، شاعر فارسی گوی شبه‌قاره. از نوادگان سیدنورالدین مبارک غزنوی بود. نیاکانش از دهلی به سامانه در نزدیکی سرهند کوچیدند. ایجاد، دانش‌های متداول را در سامانه فراگرفت و پس از آن فن شعر را نزد عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۰۵۴ـ ۱۱۳۳ق) آموخت. چندی در خدمت خیراندیش خان حاکم چکله اتاوا به سر برد و در عصر بهادر شاه یکم (۱۱۱۹ـ ۱۱۲۴ق) به ملازمان نظام‌الملک آصف‌جاه پیوست و به نمایندگی وی در دربار شاه اقامت گزید. پس از چندی در دربار گورکانیان هند پر آوازه شد واز بهادر شاه منصب سیصدی گرفت. در روزگار محمد فرخ سیر(۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) لقب معنی‌یاب‌خان گرفت و به نظم رویدادهای زندگانی فرخ سیر پرداخت. از این منظومه نسخه‌ای به نام شاهنامهٔ دکن به شمارهٔ ۱۴۹۳ در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۱۷/۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۵۰/۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۶۴ـ۶۵؛ حدیقةالشعراء، ۸۰ـ۸۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۸؛ الذریعه، ۱۱۴/۹؛ ریاض‌العارفین، ۹۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۶ـ۹۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۳؛ شمع انجمن، ۲۷ـ۲۸؛ صحف ابراهیم، ۱۶؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۵۱ـ۳۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۵۹؛ کلمات‌الشعراء، ۸؛ مآثرالکرام، ۹۵؛ مجمع‌النفایس، ۱۴؛ مخزن‌الشعراء، ۱۹؛ منتخب‌اللطایف، ۷۱ـ۷۲؛ نزهةالخواطر، ۲۶۸/۶؛ نشتر عشق، ۱۳۳/۱ـ۱۳۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۸ـ۵۲۹؛ همیشه بهار، ۱۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 250.

حجتی

ایجاد لاهوری (i.jād-e.lā.hu.ri)، میرزا عبدالعزیز، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که شاگرد بیدل* دهلوی بود. از سروده‌های ایجاد تنها این یک بیت در تذکره‌ها به‌جا مانده است: «به صحرای جنون دیوانه سامان جنون دارد ــ چو نرگس چشم حیرانی چو گل چاک گریبانی.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۴۱؛ روز روشن، ۹۴؛ سفینهٔ هندی، ۱۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۴۵، شمارهٔ ۳۸۷؛ همیشه‌بهار، ۲۷ـ۲۸.

جهان‌تاب

ایجاد همدانی، میرزاعلی‌نقی ← ایجادبرهانپوری

ایران صغیر (i.rān-e.sa.qir)/ تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار سی و دو تن از شعرای کشمیر، از سیدعبدالحمید عرفانی* (ــ ۱۳۶۸ش). مؤلف آن‌را بدون ترتیب الفبایی، تاریخی و جغرافیایی در ۱۳۳۴ق به‌سبک ساده و بی‌تکلف نوشت. عبدالحمید در سبب تألیف کتاب چنین یاد می‌کند «... شاید این شرح مختصر بعضی از دانشمندان و نویسندگان ایران را تحریک نموده، وادار به تألیف کتاب‌های مفصل‌تر و جامع‌تری در این‌باره نماید.» این تذکره با احوال غنی کشمیری شروع شده و با احوال عبدالوهاب فارسی پایان یافته است. مؤلف در بخش نخست کتاب، دربارهٔ کشمیر و کشمیری و اسم و نژاد و زبان و مشخصات آن، اشاعهٔ

اسلام در کشمیر به کوشش شاه همدان (سیدعلی همدانی)، کشمیر در سلطهٔ سیک‌ها و دوگراها و حالات سیاسی کشمیر تا هنگام تألیف کتاب توضیح داده، سپس در بخشی به‌نام «کشمیر در ادبیات فارسی» اشعاری از فیضی، قدسی، عرفی، کلیم، طالب، احسان‌الله و جویا در تعریف کشمیر آورده است، آنگاه تحت عنوان «کشمیر در نظر اقبال» آن‌دسته از اشعار علامه اقبال را که دربارهٔ کشمیر گفته نقل کرده است. کمابیش یک‌سوم این کتاب (پنجاه و هفت صفحه) دربارهٔ موضوعات بالا است. سپس مختصری دربارهٔ شعر فارسی در کشمیر و تقسیم‌بندی اشعار آورده است. در این رسالهٔ مختصر، مؤلف شرح حال و نمونهٔ اشعار دو شاعر به‌نام‌های غنی و جویا را تقریباً در نصف کتاب آورده، اما در زیر نام عبدالوهاب فارسی تنها به شرح احوال او پرداخته و هیچ شعری از او یاد نکرده و همچنین در زیر نام شعرایی چون ملا نامی، ملا حمید، پاندیت بیربل‌کاچر، وارسته و پاندیت بهوانی‌داس نیکو تنها اشعاری از آن‌ها را بدون شرح حال آورده است. عبدالحمید در تدوین این تذکره، از کتاب‌هایی چون تاریخ کشمیر اثر استاد صوفی، تذکرهٔ سرخوش، تذکرهٔ نصرآبادی، ریاض‌الشعرای والهٔ داغستانی، صبح گلشن، تذکرهٔ میخانه، خزانهٔ عامره، شرح احوال و آثار جویا، تاریخ اعظمی، تاریخ کشمیر اثر محی‌الدین کشمیر، رساله در فن شالبافی، گزارشی دربارهٔ اهالی کشمیر، دیوان غنی، دیوان جویا، دیوان اسلم سالم و ارمغان پاک اثر محمد اکرام بهره‌گرفته است. ایران صغیر با مقدمهٔ رضازادهٔ شفق و ناظرزادهٔ کرمانی به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۵ش).

منابع: ایران صغیر یا تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر، مقدمه؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۹/۳-۵۵۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۰/۱-۸۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۷۸-۶۸۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۶۲۰/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۱.

حجتی

ایـــران لیگ *Iran League Quarterly* / (i.rān.lig)، فصلنامه‌ای به‌فارسی و انگلیسی از طرف انجمن ایران‌لیگ و با یاری و تشویق سردینشاه جی‌جی‌بای / جی‌بائی / جی باهای ایرانی (۴ نوامبر ۱۸۸۱ ـ نوامبر ۱۹۳۸م) که در آوریل ۱۹۳۰م در بمبئی منتشر شد. قطع آن، وزیری است و بین صد و بیست و چهار / صدوهفتاد صفحه انگلیسی و چهل‌ودو / پنجاه‌وپنج صفحهٔ فارسی دارد. تصاویری از مناظر ایران و هند، و مقاله‌هایی با عناوین «زرتشت که بود و چه کرد»، «جشن نوروز»، «پارسیان اهل کتابند»، «کتیبهٔ بهستان و تاریخچهٔ آن» و... از نویسندگان هندی و ایرانی، مانندِ تاگور، پورداوود، ع.سپنتا، عباس مهرین و... به‌چشم می‌خورد. آخرین شمارهٔ در دستِ ایران‌لیگ، تاریخ ژوئیهٔ ۱۹۵۲م را دارد و مجموعه‌ای از این فصلنامه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵ / ۶۲۸؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۳۴۵/۱؛ تاریخ زرتشتیان، ۴۹۰، ۴۹۹؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۷/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۷۱؛ فهرست مقالات فارسی، ۳/ بیست و سه ـ بیست و چهار.

مرتضوی

ایران نو (i.rān-e.no)، فصلنامه / ماهنامهٔ مصورِ ادبی به‌زبان فارسی که در کلکته منتشر می‌شد. سال تأسیس و انتشار این مجله، ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۵م و مدیریت آن به‌عهدهٔ میرزا علی جهرمی بحرانی (ـ۱۳۲۵ش) بود. قیمت اشتراک ایران نو در ایران ۳۰ ریال، در افغانستان ۲۰ ریال و در دیگر کشورها ۱۰ شلینگ بوده است. ایران نو، سومین روزنامه‌ای بود که به همت میرزا علی منتشر می‌شد و پیش از این وی ابلاغ را در شیراز و پس از تبعید به هند، پرسپولیس* را در بمبئی منتشر کرده بود، اما هر دو عمری کوتاه داشتند. ایران نو نیز، مانند پرسپولیس پس از یک سال در ۱۳۱۵ش / ۱۹۳۶م از انتشار بازماند.

منابع: بزرگان جهرم، ۲۳۱-۲۳۵؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۵/۱-۵۷؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۷/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۷۲؛ فرهنگ زندگی‌نامه‌ها، ۲۱۲؛ فهرست مجله‌های فارسی، ۱۹-۲۰.

مرتضوی

ایران و هند (i.ran.va.hend)، فصلنامهٔ ادبی و تاریخی و اجتماعی به زبان‌های انگلیسی(؟) و فارسی که ارگان انجمن روابط فرهنگی هند با کشورهای دیگر است. شمارهٔ نخستین آن در ۱۳۳۱ش / ۱۹۵۲م به‌مدیریت سید مصطفی طباطبائی (۱۲۹۳ش ـ) در بمبئی منتشر شد. دومین شمارهٔ آن تنها به‌زبان فارسی است. در شمارهٔ دوم سال نخست (بهمن‌ماه ۱۳۳۱ش، که احتمالاً آخرین شمارهٔ آن نیز هست)، «بهای سالانه در همه

جا» ده روپیهٔ هندی، یاد شده است. از «فهرست مندرجات» همین شماره، می‌توان به مقاله‌های «مهاتما گاندی»، «ابوریحان بیرونی و جغرافیای عالم»، «فردوسی از نظر یک فیلسوف عرب»، «چند اندرز از کتاب پهلوی "مینو خرد"»، «خبرهای فرهنگی» اشاره کرد.

منابع: ایران و هند؛ چهرهٔ مطبوعات معاصر، ۳۴۰؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۲/۷۶۸؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۷۳؛ فهرست مقالات فارسی، ۱/ بیست و یک.

مرتضوی

ایزدی لاهوری (i.za.di-ye.lā.hu.ri)، مولانا محمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از عالمان روزگار خود بود. ایزدی سال‌ها با ابوالفضل* علامی به‌سر برد. سپس به بنگاله رفت و در دورهٔ قاسم* جوینی حکمران آن‌جا امر قضا یافت. او بعدها از کار خود برکنار شد. میرزا محمدصادق مینای اصفهانی نویسندهٔ تذکرهٔ صبح صادق از شاگردان ایزدی بوده است.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ، ۲/۶۱۶-۶۱۷؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۵۶.

نوش‌آبادی

ایستویک (ist.vik)، ادوارد بکهاوس (Edward Backhouse Eastwick) فرزند رابرت ویلیام، ۱۸۱۴ ــ ۱۶ ژوئیهٔ ۱۸۸۳م، سیاستمدار و خاورشناس انگلیسی. در چارترهاوس و کالج مرتون در آکسفورد درس خواند. چندی رئیس پستخانه بود. به هند رفت و به هنگ پیادهٔ بومی در بمبئی پیوست (۱۸۳۶م). از ابتدای ورودش به‌هند به فراگیری و پژوهش زبان و ادبیات شرقی، به‌ویژه فارسی، روی آورد. یک‌چند در ادارهٔ سیاسی کاتیاوار و هند خدمت کرد. در ۱۸۴۲م بر اثر بیماری هند را ترک گفت. تحصیلاتش را در فرانکفورت (آلمان) پی‌گرفت. استاد زبان هندوستانی در کالج هیلی‌بری وابسته به شرکت هند شرقی انگلیس (۱۸۴۵م)، عضو انجمن شاهی انگلیس (۱۸۵۱م) و دستیار سیاسی دبیر دیوان هند (۱۸۵۹م) شد. به تکمیل تحصیلات قضایی خود پرداخت و در ۱۸۶۰م جواز وکالت و قضاوت گرفت. در ۱۸۶۰ــ۱۸۶۳م دبیری سفارت انگلیس در تهران را بر عهده داشت. در ۱۸۶۴ و ۱۸۶۷م عضو بلندپایهٔ هیأت مأمور بررسی و ترتیب اعطای وام به ونزوئلا بود.

هنگامی لردکرنبرن (مارکوئس سالزبری) رابرت آرتر تالبت گسکوین سسیل (۱۸۳۰ــ۱۹۰۳م) وزارت هند در دولت انگلیس را بر عهده داشت، ایستویک منشی خصوصی وی بود (ژوئیهٔ ۱۸۶۶ ــ مارس ۱۸۶۷م). به دریافت نشان «یار گرمابه» (Companion of Bath) مفتخر گردید. در ۱۸۶۸ــ۱۸۷۴م نمایندهٔ مجلس عوام از حوزهٔ پنراین (Penrhyn) و فالموت (Falmouth) بود. در ۱۸۷۵م دانشنامهٔ کارشناسی ارشد در رشتهٔ علوم انسانی از آکسفورد گرفت. عضو انجمن عتیقه‌شناسی انگلیس و از مؤلفان دایرةالمعارف بریتانیکا بود. از آثارش: ۱ــ دستور زبان تطبیقی سنسکریت، زند، یونانی، لاتینی، لیتوانیایی، گوتیک، آلمانی و زبان‌های اسلامی (لندن، ۱۸۴۵ــ۱۸۵۰م، در سه جلد) که ترجمه‌ای است از کتاب آلمانی فرانتس پاپ به‌انگلیسی؛ ۲ــ دستور مختصر زبان هندوستانی (لندن، ۱۸۴۷م)؛ ۳ــ باغ و بهار (هارتفورد، ۱۸۵۲م) که ترجمه‌ای است از قصهٔ معروف چهار درویش منسوب به امیرخسرو دهلوی، از روی برگردان اردویی آن از میرامان دهلوی که همراه با حواشی و پیش‌گفتار است؛ ۴ــ تصحیح و چاپ گلستان سعدی همراه با واژه‌نامه (هارتفورد، ۱۸۵۰م)؛ ۵ــ ترجمهٔ گلستان به‌نثر و نظم انگلیسی (هارتفورد، ۱۸۵۲م) که دارای مقدمه‌ای از ایستویک و شرح حال سعدی، برگرفته از آتشکده، است؛ ۶ــ تصحیح و چاپ خردافروز حفیظ‌الدین احمد بردوانی همراه با یادداشت‌های انتقادی و توضیحی (هارتفورد، ۱۸۵۷م). خردافروز برگردان اردوی عیار دانش ابوالفضل علامی است؛ ۷ــ ترجمهٔ انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی به نثر و نظم انگلیسی (هارتفورد، ۱۸۵۴م)؛ ۸ــ روزنامهٔ خاطرات اقامت سه‌سالهٔ یک دیپلمات در ایران (لندن، ۱۸۶۴م) که یادداشت‌های ایستویک در دورهٔ اقامتش در ایران است؛ ۹ــ تصحیح و چاپ زندگی‌نامهٔ خودنوشت اشراف‌زاده‌ای مسلمان (لندن، ۱۸۵۷م). عنوان انگلیسی این اثر (فارسی؟) چنین است: *Autobiography of Lutfullah, a Mohamedan Gentleman, and his Transactions With his Fellow Creature*؛ ۱۰ــ «تاریخچهٔ ورود و استقرار پارسیان در هند» (مجلهٔ شاخهٔ بمبئی انجمن آسیایی بنگال، جلد یکم، صص ۱۸۷ ــ، جلد بیست‌ویکم، شمارهٔ فوق‌العاده، ۱۹۰۵م) که ترجمهٔ قصهٔ سنجان است؛ ۱۱ــ ترجمهٔ زرتشت‌نامهٔ زرتشت بهرام پژدو؛ ۱۲ــ قیصرنامهٔ هند در تاریخ شاهزادگان هند.

منابع: دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ۳۳؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۴؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۲۷۲، ۲۷۳،

۲۷۸، ۲۸۵؛ فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه، ۴۹۵؛ فرهنگ خاورشناسان، ابوالقاسم سحاب، ۱۳۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۳، ۱۳۱۶؛

Dictionary of Indian Biography, 130.

برزگر

ایسرداس (i.sar.dās) / ایشورداس، ح ۱۰۶۶ ــ پس از ۱۱۱۰ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قوم ناگر هندوان و از مردم شهر پتن در گجرات بود. در اوان جوانی به خدمت قاضی شیخ‌الاسلام (ــ۱۰۹۶ق) بن قاضی عبدالوهاب، قاضی‌القضات اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) درآمد و تا ۱۰۹۶ق بدو خدمت کرد. سپس به خدمت محمدبیگ شجاعت‌خان (ــ۱۱۱۳ق)، استاندار گجرات، پیوست و در مقام امین و شقدار (محصل مالیات) سرگرم کار شد. چون در گفت‌وگویی که به استرداد فرزندان شاهزاده محمداکبر پسر اورنگ‌زیب، از درگاه داس، سردار راجپوت، انجامید نقش ارزنده‌ای داشت، اورنگ زیب بدو منصب دویست و پنجاه سوار و جاگیری در میرته / میروت بخشید. دربارهٔ اواخر زندگی او آگاهی‌های چندان دقیقی در دست نیست. ایسرداس در ح ۱۱۰۱ق به نگارش خاطرات خود و شرح رویدادهای دورهٔ اورنگ زیب آغاز کرد و آن را گویا در ۱۱۱۰ق به‌پایان برد و فتوحات عالمگیری نامید. این کتاب که تاریخ اورنگ زیب را از جلوس تا سال سی‌وسوم پادشاهی او (۱۱۰۱ــ ۱۱۰۲ق) دربردارد از منابع بسیار ارزشمند تاریخ دورهٔ اورنگ‌زیب، به‌ویژه سال‌های یازدهم تا سی‌وسوم این دوره، و رویدادهای مالوه و راجپوتانه به‌شمار می‌آید. از فتوحات عالمگیری نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.23884) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۳/۲، ۹۴، ۵۴۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵۷، ۴۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۱۷/۱، ۱۹۵۲/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/269-270; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,262; *Mughals in India*, 207; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/518, 1318; *Studies in Aurangzib's Reign* ,183-187.

برزگر

ایشورداس ← ایسرداس

ایلتتمش، شمس‌الدین ← شمس‌الدین التتمش

ایلچی نظام‌شاه ← خورشاه، خورشیدشاه

ایمان (i.mān)، شیرمحمدخان، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در حیدرآباد دکن می‌زیست. ایمان از حمایت و پشتیبانی نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) برخوردار بود و به دستور او در ۱۲۱۲ق / ۱۷۹۷م کتابی به نام سردارنامه، در بازی شطرنج نوشت. وی در تألیف این کتاب از کتب عربی و فارسی کهن بهره برده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۸/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literatire, 256.

فتح‌نیا طبری

ایمان فرخ‌آبادی (i.mān-e.far.rox.ā.bā.di)، محمد رحم علی‌خان فرزند بهره‌مندخان فرزند امام مصطفی خان فرزند نواب پر دل خان، ــ ۱۲۶۶ق، پزشک، ادیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای پدری او پردل خان از امرای دولت گورکانی و نیای مادری‌اش مرادخان، از پزشکان نامدار شاه‌جهان‌آباد بودند. در شاه‌جهان‌آباد به دنیا آمد و دورهٔ کودکی و آغاز جوانی خود را در آن‌جا گذراند. سپس به بریلی رفت و نزد استادانی چون شیخ قطب پسر شیخ محمدرضا و شیخ غلام نبی بریلوی به تحصیل نظم و نثر فارسی پرداخت. پس از آن زمانی در بریلی و گاهی در سکندرپور از توابع اکبرآباد و مدتی در فرخ‌آباد که هر سه در ایالت کنونی اوتارپرادش هند و نزدیک هم‌اند نشیمن داشت. وی که در ادب فارسی وعربی ماهر بود در دستگاه گورکانیان هند در شمار ملازمان خاص شاهی در فرقهٔ خاص «جلو» منسلک بود و در سراسر عمرش به تدریس فارسی و عربی اشتغال داشت. خاک‌جایش در بیرون دروازهٔ فرخ‌آباد قرار دارد. از آثارش :

۱ــ تذکرهٔ جامع‌اللطایف که به گفتهٔ خودش آن را در ۱۱۸۴ق در بریلی، هنگامی که نزد مولوی غلام نبی مطول تفتازانی را می‌خواند، نوشته است. این تذکره که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اثر ایمان به شمار می‌رفت، نمونهٔ اشعار و شرح حال شاعران

بسیاری را دربرداشت، اما گویا از میان رفته یا گم شده است؛ ۲ــ تذکرهٔ منتخب‌اللطایف (تهران، ۱۳۴۹ش به کوشش سید محمدرضا جلالی نایینی و دکتر سید امیر حسن عابدی) که در سال هفدهم پادشاهی شاه عالم (۱۱۷۳ــ۱۲۰۲ق)، یعنی حدود ۱۱۹۰ق در سکندرپور نوشته شده است. این اثر گزیده‌ای از جامع اللطایف است و نام بیشتر شاعران، از روزگار سامانیان تا زمان نویسنده را در بر دارد، ولی اهمیت آن بیشتر برای آوردن شرح حال شصت و هفت تن از شاعران همروزگار ایمان و نیز برخی سرایندگان مهم اردو است؛ ۳ــ بدیع‌النوادر در پزشکی که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ بدیع التحریر / بضاعت اطبا(نوشته در ۱۲۱۴ق در سکندرپور) در پزشکی شامل دو مقاله که مقالهٔ یکم در دو بخش (۱ــ بیان علمی و عملی طب به طور کلی، ۲ــ مفردات و مرکبات لابدی) و مقالهٔ دوم نیز در دو بخش (۱ــ در بیان امراض مختصه به عضوی، ۲ــ در امراض غیر مختصه) است؛ ۵ــ مصباح‌الصبیان (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.2017/4) در دستور زبان فارسی، صنایع شعری، عروض و قافیه و جز آن؛ ۵ــ مصباح‌المبتدی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۷۶۱) که در فرخ‌آباد به نام امیرالدوله دلیر همت‌خان مظفر جنگ بهادر نوشته شده و دارای یک مقدمه دربارهٔ پارس و زبان فارسی، پنج باب (۱ــ حروف مفرده و مرکبه، ۲ــ قواعد صرف و اشتقاق، ۳ــ نحو در فارسی، ۴ــ فن معانی و فن بدیع، ۵ــ عروض و قافیه) و یک خاتمه در اصطلاحات است؛ ۶ــ مجموعهٔ خلاصهٔ علوم مطلوب طالب؛ ۷ــ زبدة‌الکلام؛ ۸ــ بدیع‌التجارب.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۲۱۳/۱؛ الذریعه، ۱۱۵/۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۱۱/۱-۲۱۲؛ صبح گلشن، ۴۸- ۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۰/۱؛ ۸۳۲؛ ۱۳/ ۲۴۸۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ۱. ۲/ ۴۸۱- ۴۹۱؛ مکارم‌الآثار، ۸۲۹/۳؛ منتخب‌اللطایف، مقدمه؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۵/۷-۱۷۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1026, 1043.

برزگر

ایمای بلگرامی (i.mā-ye.bel.ge.rā.mi)، مؤتمن جنگ عمادالدوله بندگی سید محمدحسن فرزند محمداشرف درگاهی، ــ دهولپور ۱۱۱۹ق، ادیب و شاعر پارسی‌گوی هندی. وی برادر کوچک میرعبدالواحد ذوقی بلگرامی بود. در ۱۵ سالگی فنون عربی و فارسی و هندی را آموخت. در اوان جوانی ملازم شاهزاده عظیم‌الشأن پسر شاه‌عالم شد و به منصبی سرافراز گردید. سرانجام در میدان نبرد میان شاه‌عالم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) و محمداعظم که در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۱۱۹ق درگرفت، درگذشت و بر دروازهٔ دهولپور به خاکش سپردند. ایما حافظ قرآن بود. فارسی، عربی و اردو را خوب می‌دانست و به هر سه‌زبان می‌نوشت و می‌سرود. وی صدایی خوش داشت و آوازه‌خوان خوبی بود. از آثارش: حکیم قاآنی (حیدرآباد دکن، ۱۳۴۶ق)؛ خیابان عرفان که نمونهٔ اشعار شعرا است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۵۱-۱۵۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۸/۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۴۶-۴۷؛ شمع انجمن، ۵۳؛ صحف ابراهیم، ۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۱/۳؛ مآثرالکرام، ۳۴۵-۳۴۶؛ مقالات‌الشعرا، ۴۰۷ زیرنویس؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۲۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 253.

دانشنامه

ایمن قمی (i.man-e.qo.mi)/ دهلوی، احمدقلی/علی‌خان، ــ ۱۱۵۱ق، شاعر ایرانی. وی از مردم قم بود و در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) به هند رفته به ملازمت او درآمد. در پاره‌ای منابع وی را دهلوی خوانده‌اند که شاید به‌سبب زمان دراز اقامتش در دهلی باشد. در دورهٔ پادشاهی محمدشاه (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) به منصب پنج‌هزاری رسید. در زمان حملهٔ نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ ۱۱۶۰ق) به هند (۱۱۵۱ق)، از محمدشاه دستور نبرد دریافت کرد. ایمن در کرنال به نواب برهان‌الملک بهادر پیوست و در همین نبرد کشته شد. برخی وی را صاحب دیوانی مختصر و اشعاری ناپخته دانسته‌اند و برخی شمار ابیات او را دوهزار گفته‌اند. ابیاتی از او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: تذکرهٔ سخنوران قم، ۴۸-۴۹؛ الذریعه، ۹/ ۱۱۵؛ روز روشن، ۹۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۹۶/۱- ۹۷؛ سفینهٔ هندی، ۸؛ صحف ابراهیم، ۱۵؛ کاروان هند، ۱۳۹/۱- ۱۴۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۵۸/۱- ۲۵۹؛ نشتر عشق، ۶۸/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 55.

م.اسماعیل‌پور

ایندو ایرانیکا (in.do.i.rā.ni.kā) / مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران / (← روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره، بخش انجمن‌های فارسی)، فصلنامه‌ای ادبی، فرهنگی و تحقیقی به دو زبان انگلیسی و فارسی که در ۱۹۴۴ / ۱۹۴۶م، با مدیریت دکتر محمداسحاق (۱۸۹۸ ـ ۱۹۶۹م) در کلکته منتشر شد. ایندو ایرانیکا، یکی از انتشارات انجمن ایران /ایران ـ کلکته/ بزم ایران (از ۱۹۷۵م) است. این فصلنامه، از آغاز انتشار تا آخرین شمارهٔ منتشر شده، طرح جلد و قطع ثابتی برگزیده است. در پشتِ جلدِ سفید، مشخصات هر شماره، به‌انگلیسی چاپ شده و روی جلد، به دو رنگ آبی (یک‌سوم) و سفید (دوسوم) است و در بالای جلد، نام *Indo-Iranica*، به‌چشم می‌خورد. قطع همهٔ شماره‌ها ۲۹ × ۲۳ سانتی‌متر است. در ایندوایرانیکا، غلبه با قسمت انگلیسی است، اما در این بخش نیز اشعار و جملاتی فارسی به‌عنوان شاهد، دیده می‌شود. این فصلنامه، زیر نظر یک هیئت مدیره چاپ و منتشر می‌شود. در برخی شماره‌ها، مقاله‌ای ناتمام مانده و بدون هیچ توضیحی، ادامه‌اش در شمارهٔ بعدی آمده است. ایندوایرانیکا درگیر مسائل روز ادبیات فارسی نیست. در بیشتر شماره‌ها، سروده‌هایی از شاعران معاصر شبه‌قاره، مقاله‌هایی در مسائل فلسفی و ادبیِ فارسی و هندی و معرفی آثار منظوم و منثور فارسی، اردو و هندی است. بیشتر دست‌اندرکارانِ قسمت فارسیِ این فصلنامه، دانشمندان و فارسی‌پژوهانِ شناخته‌شدهٔ هند هستند، که می‌توان از دکتر کریم عطا برق، محمداسلم‌خان، شریف‌النسا انصاری، عبدالودود اظهر دهلوی، نورالحسن انصاری و... نام برد. از نویسندگانِ مطرحِ ایرانی که با ایندوایرانیکا همکاری کرده‌اند، می‌توان از ایرج افشار، اکبر ثبوت، رضا مصطفوی سبزواری و... یادکرد. برخی شماره‌های این فصلنامه، مخصوصِ نامداران ایران و شبه‌قاره است؛ مانند شماره‌های مخصوص بیرونی، ابن‌سینا، امیرخسرو، راجه رام‌موهن‌رای، ملاصدرا و...

منابع: ایندوایرانیکا؛ چهرهٔ مطبوعات معاصر، ۲۵۷؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش) ۷۶۸/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۱۸۰ـ۱۸۱؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۷۵؛ فهرست مقالات فارسی، ۱ / بیست و یک: ۷/۲؛ ۲۴/۳؛ ۴/پنجاه و چهار؛ ۵/ پنجاه و هشت؛ محققین ومنتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۵۱ـ۱۵۲، ۲۸۲؛ دکتر عطا کریم برق، «چراغ فارسی در بنگاله هنوز بکلی خاموش نشده است»، هند و ایران، سال دوم، شمارهٔ دوم (فروردین ۱۳۴۹ش)، ص۳۴ـ۴۰.

مرتضوی

ایندوشیکهر (in.do.šik.har)، ۱۹۱۴ق ـــــ ، نمایشنامه‌نویس، روزنامه‌نگار، شاعر و مترجم هندی. در یک خانوادهٔ معروف برهمایی، در شمال هند، زاده شد. پس از تحصیل در دانشگاه‌های پنجاب، دهلی، بنارس و کلکته به هلند رفت و در آن کشور به دریافت دانشنامهٔ دکتری ادبیات نایل آمد. ایندوشیکهر با زبان‌های هند و انگلیسی آشنایی کامل دارد. پس از بازگشت به هند، نخست ادارهٔ چند مجلهٔ مهم را بر عهده داشت و پس از آن، بیش از هجده سال، با رادیوی هندوستان همکاری کرد. ایندوشیکهر استاد کرسی زبان سنسکریت در دانشگاه‌های پنجاب، دهلی و راجستان بود و چند سالی نیز به دعوت دانشگاه تهران تدریس زبان و ادبیات سنسکریت و هندشناسی را در این دانشگاه بر عهده داشت. وی در طول پنج سال اقامت در تهران، در شناساندن زبان و ادبیات هندی بسیار کوشید و این دو اثر مهم ادبیات هند را به فارسی ترجمه کرد: ۱ـ نمایشنامهٔ شکونتلا، نوشتهٔ کالیداس شاعر مشهور باستانی هند. مترجم در مقدمه و پیش‌گفتاری که بر متن افزوده، روشن نکرده است که این ترجمه بر اساس کدام یک از روایت‌های این نمایشنامه انجام گرفته است. نیز، روشن نیست این ترجمه از روی متن هندی آن انجام گرفته است یا از روی ترجمهٔ انگلیسی آن. شکونتلا در تهران و در دو نوبت به چاپ رسیده است (نوبت یکم: ۱۳۴۱ش و نوبت دوم: ۱۳۵۹ش)؛ ۲ـ پنچاتنترا* که ترجمهٔ آن با کمک و همراهی برخی از فضلای ایرانی انجام گرفته و در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۴۱ش). از دیگر آثار ایندوشیکهر، سه کتاب شعر، دو نمایشنامه و بیست و سه اثر دیگر به چاپ رسیده است.

منابع: شکونتلا؛ پنچاتنترا.

شریفی

ایندیا گازت (in.di.yā.gā.zet)، هفته‌نامه‌ای انگلیسی که نخستین‌شمارهٔ آن در ۱۸ نوامبر ۱۷۸۰م در کلکته منتشر شد و پس از سه‌سال، انتشار آن به‌صورت سه روزه [؟]، ادامه یافت. این هفته‌نامه همراه با هیکیزگازت* و پس از توقف انتشار آن (۳۰ مارس ۱۷۸۲م)، تنها روزنامهٔ انگلیسی‌زبان هند بود که پس از انتشار کالکوتاگازت* (۴ مارس ۱۷۸۴م)، این انحصار

پایان یافت. از دهم نوامبر ۱۷۸۱م، انتشار فرمان‌ها و برخی خبرها به‌فارسی، در ایندیاگازت آغاز شد و دست‌کم تا پایان سال ۱۸۳۳م، صفحه‌هایی به‌زبان فارسی داشت. ناشران این روزنامه، ب.میسنک (B.Messink) و پیتر رید (Peter Reed) بودند و به حاکمان انگلیسی اطمینان داده بودند که مطالب روزنامه برابر نظرات و تأیید دولت باشد. کاغذ چاپش «اعلا»، شمار صفحات آن هشت یا «چهار صفحهٔ بزرگ»، و متن آن، چهار یا سه ستونی و گاه دو ستونی بود و خطی از وسط دو ستون متن را از هم جدا می‌کرد. نوع چاپش، گاه چوبی و گاه سربی بود. ایندیاگازت، بر تمام اخبار دربار مغول آگاه، و آن‌ها را همراه با خبرها و فرمان‌های رسمی و همچنین آگهی، چاپ می‌کرد. این روزنامه برخلاف روزنامه‌های چندزبانهٔ بعدی (مانند هفته‌نامهٔ کالکوتا کرونیکل*)، به‌کاربرد عنوان (تیتر) برای مطالب فارسی اهمیت می‌داد. نمونه‌ای از مطالب فارسی آن با عنوان «اشتهار»، چنین است: «جواهرات و سازهای افیال و دیگر اقمشهٔ گران‌بهای غریبه و نفیسه راکه رؤسای هندوستان به حضور بندگان نواب مستطاب معلی القاب جنرال بهادر دام‌اقباله در سفر ملک مغرب و به‌طریق تحایف و نذر گذرانیده بودند، حسب‌الحکم فیض توأم صاحبان عظیم‌الشأن کونسل هملتن کمپنی جهت معاینهٔ عامهٔ خلایق به دوکان [دکان] خود ظاهر و عیان چیده و آراسته‌اند و به‌تاریخ یکم ماه آگست سنهٔ ۱۸۳۳ع[میلادی] اشیای مرقومةالصدر به معرض بیع لمن یزید که عبارت از نیلام [نیلم = جواهر قیمتی] است علی رؤس‌الاشهاد جهت فروختن نهاده خواهد شد.» (۱۶ ژوئن ۱۸۳۳م) مجموعه‌ای از این روزنامه در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۴۷، ۶۷، ۶۸، ۷۵-۷۶، ۸۰، ۸۱؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۲۶-۲۸؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، ۷۱-۷۱.

مرتضوی

ایندیان سان کالکوتا ← جاگاد دیپاک باسکار

ایوب (ay.yub)، محمد ایوب فرزند شیخ نورمحمد، روستای مرا را از نواحی گورداسپور پنجاب ۱۹۱۰م ــ ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانوادهٔ شیخ قانون‌گو زاده شد. نیاکان وی در روزگار امپراتوران مغولی هند به دین اسلام گرویدند و چون کشتری (طبقه دوم اجتماع، یعنی سپاهیان) اصیل بودند در دربارهای مغولی به مقامات بالا رسیدند. نیا و پدر ایوب داد و ستد می‌کردند. نیای مادری وی پزشک ماهر روزگار خود بود. خانوادهٔ وی به عرفان و تصوف علاقهٔ فراوان می‌ورزیدند. وی پس از گرفتن پایان‌نامه‌های ادیب فاضل (فوق‌لیسانس اردو)، منشی فاضل (فوق‌لیسانس فارسی) و فوق لیسانس عربی (کامل) به‌کار دولتی روی آورد. در سرودن اشعار از اقبال پیروی کرده است. مجموعهٔ اشعار فارسی وی که نوای فردا (لاهور، ۱۹۵۶م) نام دارد به پیروی از زبور عجم اقبال سروده شده است. در این مجموعه تعداد ابیات، قطعات،انتخاب بحر و وزن و قافیه و ردیف اشعار، التزام مطلع و مقطع، تعداد صفحات، املا، کتابت، طباعت، تقطیع کتاب، معیار زبان واسلوب بیان همانند زبور عجم است. پند و اخلاق، فلسفه و حکمت و ستایش از کار و تلاش درون‌مایهٔ سروده‌های وی است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۹۰-۴۹۶؛ نوای فردا، (ناشر فیروز و پسران، لاهور، ۱۹۵۶م)، دیباچه.

رسولی

ایوب لاهوری (ay.yub-e.lā.hu.ri)، خواجه ایوب قریشی، معروف به خواجه ایوب‌پارسا، ــ لاهور ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۱۵۵ق، عارف سهروردی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نزد مفتی حافظ محمدتقی لاهوری، جد پنجم غلام سرور لاهوری، مؤلف خزینةالاصفیا، درس خواند و در تصوف نیز به او دست ارادت داد و چندی ملازمش بود و از او خرقهٔ خلافت سلسلهٔ سهروردیه گرفت. سپس در لاهور به تدریس و تألیف پرداخت. به خواندن مثنوی مولانا جلال‌الدین مولوی شوق تمام داشت و شرحی نیز بر بیت‌های دشوار آن نوشته که در ۱۱۲۰ق به انجام رسیده است. وی در این شرح مثنوی معنوی، معروف به شرح ایوب، نخست واژه‌های دشوار را شرح داده و سپس به شرح ابیات پرداخته و نیز گفته‌های دیگر شارحان را نقد و جرح و تعدیل کرده است. از این شرح نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌های گوناگون، از جمله در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1965-205) نگه‌داری می‌شود. شرح ایوب از منابع کار فروزانفر در شرح مثنوی شریف بوده و فروزانفر از آن با عنوان اسرارالغیوب یاد کرده است. دست‌نویسی از این اثر که به‌شمارهٔ ۸۵۲۰ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود با تصحیح و تحشیهٔ محمد جواد شریعت چاپ و منتشر شده است (تهران، ۱۳۷۷ش). اثر دیگر ایوب لاهوری، مثنوی مخزن

ایوب لاهوری

عشق است.

منابع: اسرارالغیوب؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۱۱/۳ـ ۴۱۳؛ خزینةالاصفیا، ۳۷۰/۲ ـ ۳۷۲؛ شرح مثنوی شریف، یازده ـ دوازده؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۴۶/۳ـ ۱۶۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۹۵/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۳۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۱۷۸۳/۳؛ نزهةالخواطر، ۴۵/۶.

برزگر







باباچلاسی ← غلام‌نصیر چلاسی

بابادوست بخشی ← طارمی

بابادوست طارمی (bā.bā.dust-e.tā.re.mi)، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم طارم بود. نخست دوازده سال در مشهد به‌سر برد. سپس به هند رفت و به دربار نصیرالدین همایون گورکانی (۹۳۷ــ ۹۶۳ق) راه یافت. وی در آن‌جا سمت بخشیگری داشت و مدت‌ها از مصاحبان و نزدیکان همایون بود، چندان‌که پادشاه از زیادی التفاتش بدو، درباره‌اش چنین گفته است «آن‌که مغزش زیاده است از پوست ــ یار دیرین ماست، بابادوست.» به‌نوشتهٔ مؤلف کاروان هند به نقل از آیین اکبری، در شمار اعیانی که به همراه همایون به ایران رفتند، بابادوست هم بوده است. هادی حسن نیز در مجموعهٔ مقالات خود، طارمی را پدرزن همایون دانسته است. از سروده‌های وی، ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: صبح گلشن، ۲۶۰؛ کاروان هند، ۷۵۶/۱ـ ۷۵۷؛ مجموعهٔ مقالات هادی حسن، ۲۰۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۲؛ هفت اقلیم، ۲۰۲/۳.

جهان‌تاب

بابا فرید دهلوی، شیخ فریدالدین مسعود ← فریدالدین دهلوی.

بابا نصیب‌الدین غازی کشمیری (bā.bā.na.si.bod.din.qā.zi-ye.kaš.mi.ri)، معروف به ابوالفقرا، فرزند شیخ حسین رای/ رازی، ۹۷۷ــ۱۰۴۷ق، صوفی سهروردی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. علوم ظاهر را نزد ملایوسف اعمی آموخت و در جوانی در طریقت به بابا داود خاکی کشمیری (ــ۹۹۴ق) دست ارادت داد و به یک‌باره ترک لذات دنیوی کرد و به ریاضت‌های سخت و تزکیهٔ باطن پرداخت و خلیفهٔ باباداود خاکی شد. گویند «در وقت خود شیخ‌المشایخ و عالم باعمل و فاضل اکمل بود و تمامی عمر در ترویج احکام شریعت و لوازم طریقت صرف نموده گوی سبقت بر اقران خود ربود ودر خدمات فقرا و مساکین ممتاز و جانباز بود. لاجرم به ابوالفقرا موسوم و مشهور گردید و همیشه به همراهی سه چهارصد

مریدان در سیاحت پرگنه‌جات و قریات اشتغال داشتند و در طی مکان و تصرف اکوان و اعانت غایبان دستی عجیب داشت و در هر قریه برای اعلای دین اسلام مساجد و غسل‌خانه‌ها و بیت‌الخلا بنا می‌نمود.» از آثارش: ۱ــ ریشی‌نامه/ درویش‌نامه/ تذکرهٔ مشایخ کشمیر (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ شیرانی ۶۳۸/ ۳۶۵۹) در بیان احوال گروهی از مشایخ کشمیر که به ریشی آوازه داشته‌اند؛ ۲ــ نورنامه(نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-291 و گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۰۵) در احوال شیخ نورالدین ریشی و نیز زندگینامه و احوال گروهی از صوفیان و پارسایان نامدار کشمیر، که در ضمن بررسی احوال شیخ نورالدین به مسائل عرفان نظری و آموزش‌های عملی وی پرداخته است.

منابع: ایران صغیر، ۱۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۳/۲-۴۵۶؛ پاکستانی ادب، ۲۴۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۵/۲؛ تاریخ اعظمی، ۱۴۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۹۶۴/۲-۹۶۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۳-۷۴۴؛ الذریعه، ۳۷۷/۲۴-۳۷۸؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۲/۱-۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۹۵/۱۱-۸۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۹۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۵۶، ۲۳۳۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۲۹/۵؛

Consice Descrptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 108; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 451; *Mughals in India* ,363; *Persian Literature*, , C.A.Storey,1/985, 1122.

برزگر

بابا نورالدین ریشی (bā.bā.nu.rod.din-e.ri.ši)، شیخ نورالدین ولی فرزند شیخ سالارالدین، روستای کیمو در نزدیکی روستای بیج‌بهاره در جنوب شرقی سرینگر، ۱۰ ذی‌حجهٔ ۷۷۹/ ۹ آوریل ۱۳۷۸م ــ روستای چرار/ شرار شریف در جنوب شرقی سرینگر ۲۶ رمضان ۸۴۲ق/ ۱۲ مارس ۱۴۳۹م، عارف و شاعر شبه‌قاره. نورالدین هندوتبار بود و نیاکانش از فرمانروایان کشتوار بودند. پس از کشته شدن نیای بابانورالدین در جنگ کشتوار، پدرش به کشمیر کوچید. در آن‌جا به سیدحسین سمنانی، ارادت یافت و به‌دست او یا، به‌گفتهٔ برخی دیگر، به‌دست یاسمن ریشی اسلام آورد. بابانورالدین در کشمیر برآمد. گفته‌اند که در کودکی به او دزدی و بافندگی آموختند، اما در هر دو ناموفق بود. پس از آن توبه کرد و در حدود ۸۰۹ق به زهد و ریاضت روی آورد و گوشه‌نشینی گزید. وی زن و فرزند را رها کرد و در غاری در نزدیکی کیمو به عبادت پرداخت و از اسفناج و برگ درختان ارتزاق می‌کرد. دربارهٔ چگونگی سیر و سلوک او و نیز تعلقش به مکتب عرفانی خاص اختلاف است. به‌گفتهٔ رضوی در تاریخ تصوف هند، با این‌که او مسلمان بود، چندان از تعلیمات اسلامی بهره نیافت و بیشتر تحت تأثیر تعالیم زاهدانهٔ سادهو و حکمای هندو بود و به همین سبب نسبت رشی/ ریشی یافت. برخی از نویسندگان و تذکره‌نگاران سلسلهٔ کبرویه، او را از عارفان سلسلهٔ کبرویهٔ همدانیه به‌شمار آورده‌اند و کوشیده‌اند که سلسلهٔ او را از طریق یکی از مریدان سیدعلی همدانی به طریقت کبرویهٔ همدانیه متصل سازند و حتی برخی به اشتباه او را مرید مستقیم سیدعلی همدانی دانسته‌اند. به‌گفتهٔ مؤلف خزینة‌الاصفیا، زمانی که میرمحمد همدانی (ــ ۸۵۴ق) فرزند سیدعلی همدانی به کشمیر رفت، نورالدین به او دست ارادت داد و به حلقهٔ مریدان او پیوست و نیز گفته‌اند که او از سیدحسین سمنانی، مرید سید علی همدانی نیز بهره جسته است. به‌نوشتهٔ رضوی، احتمالاً بابانورالدین بیشتر از لله دده، بانوی عارف کشمیری، پیروی می‌کرد. سوای این‌ها، طرز تفکر و نیز روش بابانورالدین دربارهٔ مسائل مذهبی و عرفانی با طریقت کبرویه تفاوت اساسی داشته است. وی در برخی از منابع متقدم سلسلهٔ رشی/ ریشیه از عارفان اویسی دانسته شده، که به طریق باطنی از روحانیت پیامبر(ص) بهره برده است. از مشهورترین مریدان وی بابا نصیرالدین / نصرالدین، شیخ قیام‌الدین، شیخ بام‌الدین، شیخ زین‌الدین و شیخ لطیف‌الدین را می‌توان نام برد. سه مرید آخری از برهمنان بودند و به‌دست بابانورالدین اسلام آوردند. اشعاری به وی نسبت داده‌اند و برخی او را از نخستین شاعران کشمیر دانسته‌اند و سروده‌هایش را هم‌ردیف اشعار لله دده خوانده‌اند. برخی از سروده‌هایش را کُوْل، گردآوری و تصحیح کرده است. باباداود خاکی کشمیری (ــ۹۹۴ق) اشعاری در مدح نورالدین سروده است. بابانصیب‌الدین غازی، شرح احوال شیخ نورالدین را از سنسکریت به فارسی ترجمه و تدوین کرد و آن را نورنامه نامید. نورالدین معتقد بود که با این‌که شرع مقدس خوردن گوشت را روا دانسته، گوشت‌خواری ستم در حق حیوانات است. نورالدین در روزگار شاه زین‌العابدین (۸۲۰ــ ۸۷۲ق) پادشاه کشمیر درگذشت. آرامگاه وی زیارتگاه مشتاقان و علاقه‌مندان است. به‌گفتهٔ علی‌اصغر حکمت «بر سر مقبرهٔ

بابر گورکانی

بابانورالدین میان هندوان و مسلمانان نزاع است و هر یک، آن مقبره و شیخ را به خود منتسب می‌دارد.» درون مقبره کتیبه‌هایی به شعر اردو نوشته شده است و در آن میان کتیبه‌ای نیز به شعر فارسی وجود دارد که در آن مادهٔ تاریخ درگذشت شیخ آمده است.

منابع: تاریخ کشمیر اعظمی، ۶۳-۶۴؛ تحایف‌الابرار فی‌الذکر اولیاءالاخیار، ۹۱- ۹۹؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۰۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۹۱۴- ۹۶۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۱۲- ۳۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۱/۳-۲۱۲؛ نقش پارسی بر احجار هند، ۷۳- ۷۴؛ محمدجواد شمس، «بابانورالدین رشی و طریقت رشید در هند»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۶ش، صص ۲۷- ۳۳.

رسولی

بابر گورکانی (bā.bor-e.gur.kā.ni)، ظهیرالدین محمدبابر فرزند عمر شیخ فرزند ابوسعید فرزند محمدمیرزا فرزند میران‌شاه فرزند امیرتیمور گورکان، فرغانه ۸۸۷/ ۸۸۸ــ آگره ۹۳۷ق، بنیادگذار دودمان تیموریان هند. پس از درگذشت سلطان ابوسعید (ــ۸۷۳ق) در آذربایجان، چهار تن از پسران یازده‌گانهٔ او که در روزگار پدر فرمانروایی داشتند، متصرفات وی را میان خود بخش کردند. سمرقند و بخارا به احمدمیرزا، بلخ به محمودمیرزا، کابل به الغ‌بیگ و فرغانه به عمرشیخ پدرِ بابر رسید. جز الغ‌بیگ میرزا هر سه برادر، دامادِ یونس‌خان، از نوادگان چغتای فرزند چنگیزخان مغول و فرمانروای مغولستان، بودند. مادر بابر، قتلق‌نگارخانم، دختر یونس‌خان بود. دربارهٔ تاریخ تولد بابر آگاهی دقیق در دست نیست. در واقعات بابری نیز که اثر بابر و اساسی‌ترین مأخذ دربارهٔ او است، از تاریخ تولدش به روشنی یاد نشده است. از آن‌چه بابر دربارهٔ برآمدنش به تخت شاهی و سن خود گفته، می‌توان احتمال داد که او در ۸۸۷/ ۸۸۸ق به‌دنیا آمده بود. بابر میرزا در یازده‌سالگی به فرمان پدر به حکومت ایالت اندیجان رسید. در همان‌سال (۸۹۹ق) که عمرشیخ به سبب افتادن از بالای بام کبوترخانه درگذشت، بزرگان دولت وی بابر را به جای پدر به حکومت فرغانه نشاندند و به او لقب ظهیرالدین دادند. بعدها نیز به سبب رشادت‌هایی که بابر در جنگ‌ها نشان داد، به وی لقب ببر (که لقب برخی از پادشاهان ترک بود و چون تلفظ ببر برای چغتاییان دشوار بود، وی را بابر نامیدند) دادند. چون عمرشیخ بارها بر ولایات برادرش، سلطان‌احمدمیرزا و برادرزنش سلطان‌محمود پسر یونس‌خان، یعنی سمرقند، قندوز و بدخشان، لشکر کشیده بود، آنان نیز از فرصت مرگ او بهره جسته، از دو طرف به فرغانه لشکر کشیدند. سلطان‌احمد میرزا خجند و فرغانه را گرفت و به چهار فرسخی اندیجان رسید، اما چون در همین گیرودار بیماری وبا در لشکر سمرقندیان افتاد و بسیاری از اسبان آنان را کشت، لشکر سمرقند پریشان شد و سلطان احمد نیز در راه بازگشت به سمرقند درگذشت. آنگاه سمرقند به‌دست برادرش سلطان‌محمود میرزا افتاد و چون وی پس از اندکی درگذشت، پسرش بایسنقر میرزا حاکم سمرقند شد. سلطان‌محمودخان نیز که از سوی دیگر راهی فرغانه بود، چون به اخسی رسید، جهانگیرمیرزا (برادر بابر و حاکم اخسی) تاب مقاومت نیاورده، با امرای بلندپایهٔ خود به کاسان که در اُلکای (مُلک) آقا اویس لاغری بود و ناصرمیرزا برادر کوچک بابر در آن‌جا اقامت داشت، شتافت. سلطان‌محمود بن یونس‌خان نیز در پی آنان تاخت و چون به کاسان رسید، همگی به اطاعت او گردن نهادند و کاسان را بدو سپردند. سپس محمودخان به اخسی و بعد به ولایت خود بازگشت. در همین سال ابراهیم سارو، حاکم دژ اشیره باغی شد و به‌نام بایسنقر میرزا پسر سلطان‌محمود میرزا خطبه خواند. چون بابر از این حال باخبر شد، آن‌جا را محاصره کرد و سرانجام پس از چهل روز ابراهیم سارو را به تسلیم واداشت. پس از آن، بابر به خجند رفت. حاکم آن دیار بی‌دریغ دژ را تسلیم وی کرد. بابر نیز از آن‌جا به شاهرخیه (تاشکند کنونی) نزد دایی خود، سلطان محمودخان شتافت. پس از چند روز که از وی نواختِ بسیار دید، به اوراتپه که سال‌ها از متصرفات عمرشیخ بود و بعد به تصرف گماشتگان بایسنقر میرزا درآمده بود، تاخت. شیخ ذوالنون که داروغهٔ بایسنقرمیرزا در آن دیار بود، به رویارویی بابر رفت. چون زمستان بود و غله نایاب، بابر ناگزیر به اندیجان بازگشت. وی در سال دیگر به سمرقند لشکر کشید. در پای قلعهٔ سمرقند با سلطان‌علی میرزا برادر بایسنقر میرزا که نیز داعیهٔ کشورگشایی داشت، دیدار کرد و قرار نهادند که چنان‌چه سال دیگر اوضاع سروسامانی بیابد با یکدیگر به سمرقند بتازند. آن دو در اول بهار ۹۰۲ق بار دیگر متوجه سمرقند شدند. هنگامی که بابر به نزدیکی سمرقند رسید، برخی از سمرقندیان از ترس، شب‌هنگام رو به سمرقند نهادند. در این اثنا التون خواجهٔ مغول، طلیعه‌دار لشکر بابر به آنان رسید و شمار بسیاری از آنان را کشت. بابر قلعهٔ اشیره را که بر سر راه بود، گرفت و به سمرقند شتافت. سمرقندیان به ناچار با هر دو سپاه درافتادند. هنوز

بابر گورکانی

جنگ به نتیجه نرسیده بود که زمستان سررسید و سلطان‌علی میرزا به بخارا و بابر به دژ خواجه دیدار رفت. بابر در آن دژ قشلاق کرد تا پس از زمستان، بار دیگر به سمرقند شتابد. در این مدت بایسنقر میرزا فرصت یافت تا از شیبانی‌خان یاری بخواهد. شیبانی‌خان خود را به سمرقند رساند و چون به سببی از بایسنقرمیرزا رنجید، به ملک خود بازگشت و بایسنقرمیرزا با لشکر خود به قندوز نزد خسروشاه گریخت. بابر نیز در اواخر ربیع‌الاول ۹۰۳ق بی‌هیچ دردسری بر تخت سمرقند نشست. چون سمرقند بی‌جنگ گشوده شد و غنایم گران‌بهایی به چنگ سپاهیان نیفتاد، امرا هرآینه سنگ تفرقه در میان انداختند و از گِرد بابر پراگنده شدند؛ نخست همهٔ مغولان که سردارشان ابراهیم چپک بود، گریختند. جان‌علی و سلطان‌احمد تنبل، از طرفداران جهانگیرمیرزا، نیز به اخسی شتافتند و با اوزون حسن، حاکم اخسی، همدست شده، جهانگیرمیرزا را به پادشاهی برداشتند. سپس به بابر پیغام دادند که چون سمرقند در تصرف او است، ولایت اندیجان را به جهانگیر میرزا واگذارد. چون از بابر پاسخی سخت شنیدند، در رکاب جهانگیر میرزا راهی اندیجان شدند. فرماندهٔ اندیجان از بابر یاری خواست، اما پیغام او هنگامی به بابر رسید که وی در بستر بیماری بود. به‌ناچار فرماندهٔ اندیجان دژ را تسلیم مخالفان کرد. چون بابر در پی آن پیغام به آهنگ اندیجان از سمرقند بیرون رفت، سمرقندیان در نبودِ او بیزاری خود را از او آشکار کردند. بابر که دید هم سمرقند و هم اندیجان را از دست داده، پریشان‌حال امیر قاسم قوچین را به تاشکند، نزد سلطان‌محمود فرستاد و او را به یاری خواند. سمرقند نیز به‌دست سلطان‌علی میرزا افتاد. سلطان‌محمود آهنگ یاری بابر کرد، اما ایلچیانِ جهانگیر میرزا در راه به سلطان‌محمود رسیده، با ارکان دولتش مکر کردند که خواهرزاده‌ها را به حال خود واگذارند؛ سلطان‌محمود نیز به تاشکند بازگشت. در این هنگام بسیاری از لشکریان بابر، وی را ترک کردند و بابر به‌ناچار به خجند رفت. سپس در پی عرض‌داشتی از سوی علی دوست طغایی، از امرای پیشین بابر، که در آن عرضه داشت از گناهان گذشته عذر خواسته و نیز دژ فرغنستان را بدو تسلیم کرده بود، راهی آن دیار شد. سپس امرای خود را به اطراف کوهستان اندیجان و اطراف اخسی فرستاد تا مردم را مطیع خود سازند. اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که شنیدند سلطان‌محمود بار دیگر به یاری بابر شتافته، در ملازمت جهانگیر میرزا متوجه فرغنستان شدند و گروهی را نیز به اخسی فرستادند. لشکر سلطان محمود با آن سپاه روبه‌رو شد و بسیاری از آنان را کشت. پس به‌ناچار اوزون حسن به همراه جهانگیر میرزا متوجه اندیجان شد. اما ناصربیگ نامی از خویشان اوزون حسن که در اندیجان حکومت می‌کرد، دژ آن دیار را استوار ساخت و به بابر نامه کرد که به اندیجان درآید. اوزون حسن ناگزیر به اخسی و جهانگیر میرزا و سلطان‌احمد تنبل به اوش شتافتند و بابر وارد اندیجان شد. در ۹۰۴ق بابر باری دیگر فرغانه را گرفت، سپس در پی اوزون حسن به اخسی رفت. اوزون حسن امان خواست و بابر دژ اخسی را به‌دست آورد. در اندیجان بیشتر نوکران اوزون حسن از او جدا شده، به بابر پیوستند. در این هنگام مغولان اندیجان به اوزکند نزد سلطان احمد تنبل رفتند و سپس به همراه وی و جهانگیر میرزا راهی اندیجان شدند. بابر قاسم قوچین را به رویارویی آنان فرستاد. اما امیرقاسم شکست خورد و مخالفان نزدیک اندیجان رسیدند و پس از یک ماه محاصره چون کاری از پیش نبردند، به اوش بازگشتند. در ۹۰۵ق بابر به اوش لشکر کشید و مخالفان نیز از راه دیگر راهی اندیجان شدند. در نزدیکی دهکدهٔ خوبان در سه فرسخی اندیجان جنگی میان بابر و سلطان‌احمد درگرفت که به پیروزی بابر انجامید. در این هنگام که خبر رسید لشکر سلطان‌محمود به یاری جهانگیر میرزا دژ کاسان را محاصره کرده است، بابر بدان‌سو لشکر کشید. سلطان‌محمود تاب مقاومت نیاورده، به ولایت خود گریخت. علی‌دوست طغایی و قنبرعلی نیز با بابر صلح کردند و قرار گذاشتند که از رود خجند تا اخسی به جهانگیر میرزا و ولایت اندیجان و توابع اوزکند نیز به بابر تعلق داشته باشد و هرگاه سمرقند به حوزهٔ متصرفات بابر درآید، اندیجان نیز بخشی از قلمرو جهانگیر میرزا شود. بابر که به اندیجان بازگشت، علی‌دوست طغایی بدرفتاری پیش گرفت و بدون آگاهیِ بابر امیر خلیفه را اخراج و اموال ابراهیم سارو و اویس لاغری را مصادره کرد. پسرش محمددوست نیز ادعای پادشاهی کرد. در این هنگام محمد مزید ترخان، از امرای بلندپایهٔ سلطان‌علی میرزا، حاکم سمرقند، از سلطان علی بیمناک شد و جان‌میرزا فرزند سلطان‌محمود را با خود در فتح سمرقند همداستان کرد، اما کاری از پیش نبرد. سپس پیکی نزد بابر فرستاد و او را به گرفتن سمرقند ترغیب کرد. بابر نیز به سمرقند لشکر کشید. در راه محمد مزید ترخان بدو پیوست. بابر به مشورت امرا کس نزد خواجه قطب‌الدین یحیی (که زمام اختیار سمرقند در دست او بود) فرستاد و او را با خود

همداستان کرد. در این هنگام سلطان‌محمود دولدی، از نوکران بابر از اردو گریخته، به سمرقند رفت و مردم آن‌جا را از مکر خواجه قطب‌الدین آگاه کرد و آن تدبیر به نتیجه‌ای نرسید. از سوی دیگر سلطان‌ویس پسر سلطان محمود پسر سلطان ابوسعید، مشهور به‌خان میرزا، نیز قصد تصرف سمرقند کرد. سلطان محمود بن یونس‌خان محمدحسین دوغلات و احمدبیگ را به یاری خان‌میرزا فرستاد. ولی با رسیدن سپاه سلطان‌علی‌میرزا هر یک به سویی گریختند. شیبانی‌خان پس از گرفتن بخارا متوجه سمرقند شد (۹۰۵ق). چون گرفتن سمرقند به جنگ میسر نبود، شیبانی‌خان با آگاهی از این‌که سلطان‌علی‌میرزا جز نامی از حکومت در سمرقند ندارد و خواجه یحیی پسر عبدالله در آن سرزمین نفوذ تمام یافته، خودسرانه به امور رسیدگی می‌کند، نامه‌ای به وی نوشت که چون تو در حکومت اختیاری نداری، بهتر آن است که به این سو توجه کنی و در سلک فرزندان ما درآیی. از سوی دیگر زهره بیگی آغا، مادر سلطان‌علی میرزا، نیز پنهانی پیغامی به شیبک‌خان فرستاد که اگر شیبک‌خان او را در عقد ازدواج خود درآورد، سمرقند را به او خواهد سپرد و شیبک‌خان نیز پس از گرفتن دیگر ولایات، سمرقند را به سلطان‌علی میرزا بازپس دهد. بدین ترتیب سمرقند به‌دست شیبک‌خان افتاد. وی پس از چند روز سلطان‌علی‌میرزا و پس از مدتی نیز مادرش را به قتل رساند. بابر با شنیدن فتح سمرقند به دست شیبانی‌خان، به سرزمین کش و از آن‌جا به حصار شادمان شتافت. محمدمزیدترخان و امرا که از گرفتن سمرقند ناامید شدند، از بابر جدا شده، نزد خسروشاه رفتند. بابر نیز با ارکان دولت رای زد که چون شیبانی‌خان به تازگی سمرقند را گرفته و هنوز مردم با او یک‌دل نشده‌اند، می‌توان به‌آسانی بر او پیروز شد. پس شبانه بدان‌سو حرکت کرد و قاصد ترخان، نگهبان دروازهٔ فیروزه را کشت و با گروهی از سپاهیانش وارد سمرقند شد (۹۰۵ق). مردم به دیدار بابر شادمانی کردند و او نیز به کشتار ازبکان دست زد. در این میان، جان‌وفامیرزا، حاکم شهر، با چند تن از ازبکان از معرکه جان به‌در برده، خود را به شیبانی‌خان که با هفت یا هشت‌هزار ازبک در نواحی قلعهٔ دیدار بود، رساند و شرح واقعه کرد. شیبانی‌خان نیز خود را به سمرقند رساند، اما کاری از پیش نبرد و به بخارا بازگشت. در این هنگام بابر نوزده ساله بود. پس از آن اعیان و بزرگان سمرقند به ملازمت بابر درآمدند و لوازم تهنیت به‌جای آوردند. مولانا ثنایی شاعر (که ملازم شیبانی‌خان بود) و مولانا ابوالبرکات سمرقندی نیز به مجلس بابر راه یافتند.

بابر پس از شش ماه که به آسودگی در سمرقند فرمان راند، به سلطان حسین‌بایقرا و دیگر پادشاهان اطراف ایلچیانی فرستاد و از آنان برای بیرون کردن یک‌بارهٔ شیبانی‌خان از ماوراءالنهر یاری خواست. سلطان‌حسین‌بایقرا و پسرش بدیع‌الزمان میرزا و خسروشاه از یاری او سرباز زدند و دیگران نیز چندان لشکر نفرستادند که به کار آید. پس شیبانی‌خان توانست با لشکر گران خود قراکول و دیگر نواحی را بگیرد و به سمرقند بتازد. بابر که به عزم رزم از سمرقند بیرون آمده بود (شوال ۹۰۶ق)، در نواحی کاردزن، به تنهایی با شیبانی‌خان جنگید. بسیاری از لشکر او، حتی لشکر سلطان‌محمودخان که به یاری او رفته بودند، پراگنده شدند؛ غنایم وی به تاراج رفت و بسیاری از امرایش، مانند ابراهیم‌ترخان، ابراهیم سارو، ابوالقاسم کوه، حیدر قاسم، میرقاسم قوجین، فدایی رومی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل کشته شدند. بابر که تنها مانده بود، به سمرقند بازگشت و در مدرسهٔ الغ‌بیگ پناه گرفت. شیبانی‌خان نیز سمرقند را شهربندان کرد. چون محاصره به درازا کشید و سمرقندیان بی‌توشه و آذوقه شدند، بابر نیمه‌شب با خواجه ابوالمکارم و دیگر امرا از سمرقند به اندیجان و سپس به حصارشادمان گریخت و سمرقند بار دیگر به‌دست شیبانی‌خان افتاد. شیبانی‌خان حصار شادمان را محاصره کرد. پس از شش‌ماه محاصره به بابر پیغام داد که اگر همشیرهٔ خود، خانزاده عایشه‌خانم را به او بدهد، دست از محاصره برمی‌دارد. بابر نیز خواهر خود را به ازدواج او درآورد. بابر پس از رهایی از محاصره به اندیجان رفت، اما سلطان احمد تنبل دژ را تصرف کرد و وی را به آن‌جا راه نداد. سپس بابر به تاشکند تاخت (اوایل ۹۰۷ق). در تاشکند سلطان‌محمود بن یونس‌خان مقدم او را گرامی داشت و پس از مدتی ولایت اوراتپه را بدو سپرد تا زمستان را در آن‌جا بگذراند. در اوایل بهار ۹۰۸ق شیبانی‌خان به نواحی اوراتپه لشکر کشید. بابر که در تنگنا بود، بار دیگر از سلطان محمود یاری خواست. این بار سلطان محمودخان و برادرش احمدخان، مشهور به الچه‌خان، بر آن شدند تا ولایت فرغانه را از دست سلطان احمد تنبل درآورده، به بابر دهند. در این میان بابر به یاری‌خان‌های مغول و برخی امرا توانست اوش را بگیرد. مردم اوزکند و فرغنستان نیز حاکم خود را بیرون کردند و فرمان‌بردار بابر شدند. بابر متوجه اندیجان شد، اما در راه از لشکر سلطان احمد تنبل شکست خورد و به اوش بازگشت و سلطان احمدتنبل وارد اندیجان شد.

در این هنگام مردم اخسی، دژ شهر را به بابر تسلیم کردند. شیبانی‌خان نیز با لشکری فراوان متوجه اخسی شد و بابر و برادرش، سلطان محمودخان و برادرش احمدخان و خوانین مغول را شکست داد. بابر به مغولستان رفت و تاشکند نیز به‌دست شیبانی‌خان افتاد. بابر از مغولستان به حصار شادمان رفت. وی نزدیک یک سال با گروهی کوچک از هواخواهانش در ناحیه‌ای بسیار دور در میان قبایل صحرانشین شُخ و هُشیار سرگردان و از مهمان‌نوازی این قبایل برخوردار بود. پس از آن به ترمذ رفت. امیرمحمدباقر، حاکم ترمذ، که او نیز از ازبکان بیمناک بود، مقدم بابر را گرامی داشت و به سبب استیلای ازبکان بر ماوراءالنهر، به بابر پیشنهاد داد که از ماوراءالنهر دست بردارد. سرانجام کشورگشایی‌های شیبانی‌خان بابر را واداشت تا خارج از مناطق عمده‌ای که مورد توجه ازبک‌ها بود، پایگاهی برای خود بیابد. ازاین‌روی در ۹۱۰ق رو به کابل برد. وی در راه به بدخشان رسید و خسروشاه، حاکم بدخشان برای این‌که بابر از بدکاری‌های گذشته‌اش، یعنی کشتن بایسنقر میرزا و میل کشیدن بر چشم سلطان‌مسعود میرزا (عموزاده‌های بابر) چشم بپوشد، به مهمان‌داری وی پرداخت. بابر در مقام انتقام برنیامد، اما در نهان ملازمان و نوکران خسروشاه را که نزدیک به هشت هزارتن بودند، فریفت و از یاران خود ساخت. خسروشاه به میمنه رفت و به بدیع‌الزمان میرزا پیوست. حدود سه ـ چهار هزار خانوار مغول نیز که همراه خسروشاه بودند، به بابر پیوستند و بابر با غنایم فراوان راهی کابل شد. حکومت کابل پس از درگذشت الغ‌بیگ (۸۵۳ق) به پسرش عبدالرزاق میرزا رسید. چون این شاهزاده کودکی خردسال بود، اتالیقیِ وی به شخصی با نام زکی سپرده شد که این شخص پس از مدتی به‌دست امرای خود کشته شد. در این اوضاعِ آشفته و بی‌سامان کابل، محمد مقیم پسر کوچک امیرذوالنّون، حاکم گرمسیر، طمع در آن ملک کرد و با لشکری گران متوجه کابل شد. عبدالرزاق میرزا تاب جنگ نیاورده، به نواحی لمغان گریخت و محمدمقیم وارد کابل شد. در این هنگام بابر با لشکر خسروشاه به حدود کابل رسید. محمدمقیم نخست پنهان شد و سپس دژ را گذاشته، به نزد برادرش شاه‌بیگ ارغون به قندهار گریخت و در اواخر ربیع‌الاول ۹۱۰ق کابل به تصرف بابر درآمد. وی در ۹۱۱ق دژ قلات، از توابع قندهار را به جبر و قهر از مردم ارغون گرفت و در اندیشهٔ گرفتن قندهار افتاد. اما ناگزیر شد با بدیع‌الزمان میرزا که به درخواست شاه‌بیگ ارغون به یاری ارغونیان رفته بود، صلح کند و به کابل بازگردد. سپس غزنین را به جهانگیر میرزا سپرد، اما جهانگیر در غیبت بابربه کابل درآمد. چون بابر از این امر آگاه شد، جهانگیر کابل را ترک کرد. پس از مدتی شاه‌بیگم، مادربزرگ میرزاخان، وی را به‌جای بابر بر تخت کابل نشاند. محمدحسین گورکان پدر محمدحیدر میرزا، مؤلف تاریخ رشیدی که جانشین بابر در کابل بود نیز در این امر با آن‌ها همراه شد. بابر که به این امر آگاه شد، به کابل شتافت و توطئه را خنثی کرد، اما دسیسه‌گران را بخشید. سلطان‌حسین بایقرا و فرزندان او که پیش از این، اندرز بابر را در دفع شیبانی‌خان به چیزی نشمرده بودند، از درازدستی‌های او به‌ستوه آمدند و همگی آمادهٔ دور ساختن آسیب‌های او شدند و از بابر نیز خواستند که به خراسان آمده آن‌ها را در این کار یاری دهد. پس از چندی سلطان‌حسین درگذشت و با اختلافی که میان پسرانش افتاد، دولت تیموریان هرات دستخوش زوال شد. شیبانی‌خان این فرصت را مغتنم شمرد و برای فتح خراسان بدان‌سو لشکر کشید. بابر نیز جهانگیر میرزا را بخشود و در ۹۱۲ق به همراه او آهنگ خراسان کرد، اما هنگامی بدان‌جا رسید که سلطان‌حسین درگذشته بود. پس به مرغاب که اردوگاه لشکریان بود، رفت و با بدیع‌الزمان میرزا دیدار کرد. چون زمستان بود، همراه بدیع‌الزمان میرزا برای قشلاق به هرات رفت. چون کپک‌میرزا به گروه شاهزادگان نپیوست و به هنگام جنگ شاهزادگان با شیبانی‌خان، بیم آن می‌رفت که کپک‌میرزا به هرات حمله کند، نخست عزم دفع کپک‌میرزا کردند. در این هنگام میان فرزندان سلطان‌حسین بایقرا تفرقه افتاد و هر یک به محل حکومت خود بازگشتند. بابر نیز قصد بازگشت کرد. در این میان شنید که گروهی به دروغ خبر گرفتاری وی را در کابل پخش کردند و محمدحسین گورکان و سنجر برلاس ــ که بابر آن‌ها را در کابل گذاشته بود ــ جان‌میرزا (عمو و پسرخالهٔ بابر) را به شاهی برداشته‌اند. وی با وجود برف سخت، راهی کابل شد و جنگ‌کنان از ولایت هزاره که مخالف او شده بودند، گذشت و به کابل درآمد. جان‌میرزا و محمدحسین گورکان که مسبب این شورش بودند، اسیر و سپس آزاد شدند تا هر جا که می‌خواهند بروند. جان‌میرزا به نزد فرزندان امیر ذوالنون و محمدحسین گورکان به سیستان رفت. ناصرمیرزا برادر کوچک بابر که حکومت بدخشان داشت و از امرای شیبانی‌خان شکست خورده بود، به کابل نزد بابر رفت و چون جهانگیر میرزا در راه خراسان از زیاده‌روی در خوردن شراب درگذشته بود، بابر ناصرمیرزا را به‌جای وی به حکومت

بابر گورکانی

غزنین گماشت. در ۹۱۳ق بابر به افغانان خلجی تاخت و غنایم فراوان به‌دست آورد. در این هنگام امرای ارغون از چیرگی ازبکان به تنگ آمده، به بابر اظهار فرمانبرداری کردند و پیغام فرستادند که چون به قندهار درآید، آن دیار را تسلیم وی خواهند کرد. بابر به قندهار شتافت. در راه جان‌میرزا به ملازمت وی درآمد. چون بابر به حدود قندهار رسید، به شاه‌بیگ و محمدمقیم ارغون پیغام فرستاد تا به پیشباز آیند. اما آنان‌که از درخواست خود پشیمان شده بودند، نخست پنهان شدند، سپس در دهکدهٔ ختک، نزدیک قندهار با بابر جنگیدند. اما دو برادر شکست خوردند و شاه‌بیگ به یساول و محمدمقیم به زمینداور گریخت و قندهار نیز به تصرف بابر درآمد. بابر قندهار و زمینداور را به ناصرمیرزا سپرد و خود به کابل رفت. در همین سال شیبانی‌خان به اغوای محمدمقیم ارغون که از زمینداور به نزد او رفته بود، متوجه قندهار شد. ناصرمیرزا که در برابر شیبانی‌خان تاب مقاومت نداشت، به‌دستور برادر به کابل گریخت و بار دیگر قندهار به‌دست ارغونیان افتاد. در ۹۱۴ق بابر بر افغانان میمند یورش برد. چون از کابل دور شد، گروهی از مغولان خسروشاه فرصت یافتند و عبدالرزاق میرزا پسر الغ‌بیگ را به شاهی برداشتند. حتی گروهی از مغولانی که همراه بابر بودند نیز به شورشگران کابل پیوستند. بابر بر آنان تاخت و با سپاه اندکی که در گِرد خود داشت، بر آنان پیروز شد. شیبانی‌خان بلخ و سپس هرات را گرفت و با سپاه ازبک آهنگ کابل کرد. بابر بودن درکابل را خطرناک دید و در پی فتح ممالک هندوستان برآمد و رو بدان‌سو نهاد. از سوی دیگر جان میرزا با شکست دادن زبیر راعی، حاکم بدخشان شد. پس از ۹۱۴ق که شیبانی‌خان بر سراسر ماوراءالنهر، خراسان بزرگ و گرگان دست یافت و مدعی بازسازی امپراتوری فروپاشیدهٔ چنگیزخان مغول شد، به تشویق بایزید دوم، سلطان عثمانی برای نابودی دولت نوبنیاد صفوی می‌کوشید و به متصرفات شاه‌اسماعیل یورش می‌برد. شاه‌اسماعیل که از فرستادن سفیران به سمرقند نتیجه‌ای نگرفت، در آغاز ۹۱۶ق راهی جنگ با شیبانی‌خان شد. وی در مرو ازبکان را شکست داد و شیبانی‌خان در گیرودار نبرد کشته شد. خان‌میرزا خبر شکست شیبانی را به بابر فرستاد و او را در گرفتن ملک موروثی خود، فرغانه، تشویق کرد. بابر نیز از نیمه‌راه به کابل بازگشت. در ۹۱۷ق بابر و جان‌میرزا به قندوز رفتند. شاه‌اسماعیل خان‌زاده‌بیگم، خواهر بابر، را به قندوز نزد بابر فرستاد. بابر نیز جان‌میرزا را با هدایایی گران‌بها به هرات نزد شاه‌اسماعیل فرستاد تا از او برای دفع ازبکان یاری خواهد. پس از چندی، بابر لشکری نیرومند فراهم آورد و در نخشب (که بعدها به قرشی مشهور شد) بر ازبکان تاخت و بر آنان پیروز شد. سپس به یاری احمدسلطان، صوفی‌علی، علی‌قلی‌خان استاجلو و شاهرخ افشار، از امرای سپاه شاه اسماعیل، توانست حصار شادمان، ختلان، قندوز و بقلان را به تصرف خود درآورد. پس از آن بخارا و برای سومین بار سمرقند در تصرف بابر درآمد. مردم سمرقند استقبال باشکوهی از وی کردند، اما مقبولیت وی نزد مردم چندان دوام نیافت و رفته‌رفته مردم به وی و شاه اسماعیل بدبین شدند؛ زیرا بابر از آن پس در مقام دست‌نشاندهٔ شاه‌اسماعیل فرمان می‌راند. تظاهر وی به مذهب شیعه، پوشیدن جامهٔ قزلباش‌ها و سکه‌زدن و خطبه‌خواندن به شیوهٔ شیعیان به‌نام خود، مردم سمرقند را که مذهب سنت می‌ورزیدند، از وی روگردان کرد. این بیزاری مردم سبب شد تا بابر نیروهای کمکی ایرانی را به دیار خود بفرستد. پس از بازگشت محمدجان از سفرای شاه‌اسماعیل به هرات و شکایت وی از بابر به شاه دربارهٔ دعوی استقلال بابر در ماوراءالنهر و نیز خطری که به‌سبب حاکمیت دیرپای در هرات متوجه موقعیت شاه‌اسماعیل در این شهر بود، شاه‌اسماعیل را واداشت تا نجم ثانی را با لشکری برای تنبیه بابر به بلخ بفرستد (اواخر ۹۱۷ق). بیش از هشت ماه از فتح سمرقند نگذشته بود که ازبکانی که به ترکستان گریخته بودند، به یاری عبیدالله‌خان، جانشین شیبانی‌خان، برای گرفتن بخارا بازگشتند. بابر در جایی به‌نام کُل مَلِک/کول ملک نزدیک بخارا از ازبکان شکست خورد (صفر ۹۱۸ق) و به سمرقند و از آن‌جا به حصار شادمان گریخت. ازبکان پس از گرفتن بخارا و سمرقند به حصار شادمان تاختند. در این هنگام بابر برای دریافت کمک، سفیری نزد بیرام‌بیگ قرامانلو، حاکم ایرانی بلخ، راهی کرد. ازبکان نیز با آگاهی از لشکر بیرام‌بیگ و لشکر نجم ثانی در حدود ماوراءالنهر به مساکن خود بازگشتند. پس از آن‌که مأموریت اصلی نجم ثانی برای تنبیه بابر با شکست بابر در کل ملک به نتیجه نرسید و نیز در خطر افتادن موقعیت صفویه در خراسان و ماورای آن به سبب دست‌اندازی‌های ازبکان، نجم ثانی بر آن شد تا منافع شاه اسماعیل را در مرو تداوم بخشد. پس به بلخ لشکر کشید و امیر غیاث‌الدین محمد را از هرات به حصار شادمان نزد بابر فرستاد. بابر از آن‌جا به ترمذ و سپس به دربند آهنین رفت. نجم ثانی نیز به بابر پیوست. سپس با یکدیگر به خزر تاختند. نجم ثانی

بابر گورکانی

برخلاف خواست بابر در خزر به قتل عام مردم پادگان آن شهر دست زد. سپس قرشی (نخشب قدیم) را تصرف کردند. نجم ثانی مردم این شهر را نیز قتل عام کرد و پادرمیانی بابر در این باره به جایی نرسید. قتل‌عام مردم قرشی روابط بابر را با نجم ثانی تیره کرد. سپس آن دو به بخارا تاختند و دژ قجدوان را محاصره کردند. در این هنگام جانی‌بیگ و عبیدالله‌خان در بخارا بودند و از سوی دیگر، نیروی دیگری از ازبکان نیز به رهبری تیمورسلطان و ابوسعید سلطان از سمرقند به سوی بابر و نجم ثانی در حرکت بود. در این حین میان بابر و نجم ثانی بر سر عقب‌نشینی از قجدوان اختلاف افتاد و همین اختلاف نیروی آن‌ها را در برابر سپاه بزرگ ازبکان کاهش داد. بابر میدان جنگ را ترک کرد و به حصار شادمان گریخت. نجم ثانی و سپاه ایرانی نیز به‌دست ازبکان تارومار شدند (رمضان ۹۱۸ق). این آخرین تلاش بابر برای به‌دست آوردن سمرقند بود که سخت بدان دل‌بستگی داشت. بابر پس از دو سال زندگی پرمخاطره و سرگردانی در اطراف قندوز به کابل بازگشت و ناصرمیرزا را که در کابل بود، به غزنین و حکومت آن‌جا فرستاد (اواخر ۹۲۰ق). بار دیگر بلخ به‌دست ازبکان افتاد، اما سال بعد نیروهای ایرانی آن را بازپس گرفتند. در ۹۲۲ق محمدزمان‌میرزا، نوهٔ سلطان حسین بایقرا، در نبود حاکم ایرانی بلخ، آن دیار را تصرف کرد. مدتی بعد محمدزمان به دست یکی از بزرگان زیردست خود که در پی ایجاد زمینه‌ای برای مداخلهٔ بابر بود، از شهر بیرون رانده شد و بابر بلخ را گرفت. در اوضاع نابسامان دهلی که در نتیجهٔ سرکشی‌های امرای افغان از ابراهیم لودی (۹۲۳ـ ۹۳۲ق) پیدا شده بود، بابر در اندیشهٔ گرفتن مملکت هند افتاد. در ۹۲۴ق به سواد دیجور/ بجور که در تعلق افغانان یوسف‌زایی بود، یورش برد و چون افغانان به اطاعت او گردن ننهادند، بسیاری از آنان را کشت و آن ولایت را به خواجه کلان‌بیگ فرزند محمدصدر ــ که از بزرگان دولت عمرشیخ بود ــ سپرد. وی نخستین بار در ۹۲۵ق به هند لشکر کشید و تا رود سند که در آن هنگام به نیلاب شهرت داشت، پیش رفت. سپس به بهره که از پرگنات پنجاب بود، رسید. چون آن حدود پیش از این چندی در تصرف تیمور بود، مردم آن‌جا فرمانگزار وی شدند. بابر پیکی نزد ابراهیم لودی فرستاد و به او پیام داد که اگر می‌خواهد به ولایت او لشکر نکشد، پنجاب را در تعلق وی گذارد. پس از آن دژ پرهاله راگشود و ولایت میان بهره و سند را به محمدعلی خنگ جنگ سپرد و خود به کابل بازگشت. بار دوم در اواخر همین سال به آهنگ گرفتن لاهور، از کابل راهی شد. در راه بار دیگر بر افغانان یوسف‌زایی یورش برد و دارایی آنان را غارت کرد. چون به پیشاور رسید، خبر آوردند که سلطان‌سعید از کاشغر متوجه بدخشان است؛ ناگزیر میرزامحمدسلطان پسر سلطان اویس بایقرا پسر منصور پسر عمرشیخ پسر تیمور را با لشکری به لاهور فرستاد و خود متوجه کابل شد. در راه چون خبر بازگشت سلطان‌سعید را شنید، با آسودگی خیال بر سر افغانان خضرخیل تاخت و آنان را تارومار کرد و با غنایم بسیار به کابل بازگشت. بار سوم در ۹۲۶ق رو به هند نهاد و به سیالکوت و پرگنهٔ سیدپور یورش برد. مردم سیالکوت امان خواستند، اما چون مردم سیدپور مخالفت کردند، آنان را از دم تیغ گذراند. سپس به کابل رفت و پس از مدتی آهنگ بیرون کردن قندهار از دست ارغونیان کرد و آن دیار را در محاصره گرفت (۹۲۶ق). در این موقع که خبر درگذشت جان‌میرزا رسید، بابر شاهزاده همایون را به بدخشان فرستاد و خود تمامی گرمسیر را گرفت. در آن روزگار خراسان در دست شاهزاده تهماسب با اتالیقی امیرخان بود. شاه‌بیگ ارغون کسان نزد تهماسب فرستاد و اظهار فرمانگزاری کرد. امیرخان که از اندیشهٔ فتح قندهار به‌دست بابر و نیز احتمال خطر حملهٔ ازبکان به هرات نگران بود، مصرانه از بابر خواست تا دست از محاصرهٔ قندهار بکشد، اما بابر نپذیرفت و تا سه‌سال قندهار را در محاصره نگه‌داشت. سرانجام شاه‌بیگ ناتوان شد و به بهکر از توابع سند گریخت. بابر نیز قندهار را با مضافات آن گرفت (۹۲۸ق) و آن را به شاهزاده کامران سپرد. در این هنگام دولت افغانان لودی از ظلم و ستم‌های ابراهیم لودی رو به انحطاط نهاده و آتش نفاق داخلی شعله‌ور شده بود، تاجایی که علاءالدین عالم‌خان، دایی سلطان ابراهیم برضد خواهرزادهٔ خود، به دربار بابر در کابل پیوست و دولت خان‌لودی، والی پنجاب نیز بابر را به گرفتن هندوستان و برانداختن سلطنت دهلی تشویق کرد. در ۹۳۰ق بابر برای چهارمین بار به هند لشکر کشید و به حدود لاهور رسید. در آن حدود با امرای پنجاب جنگید و آنان را شکست داد و پیروزمندانه به لاهور درآمد. سپس دژ دیپالپور را گرفت. دولت‌خان لودی که از ترس ابراهیم لودی در میان بلوچان می‌زیست، به همراه فرزندان خود علی‌خان، غازی‌خان و دلاورخان در دیپالپور به ملازمت بابر شتافت. بابر نیز با سپردن جالندر و سلطان‌پور به اقطاع دولت‌خان و فرزندانش، آنان را درشمار امرای بزرگ خود درآورد. دولت‌خان که اندیشهٔ حکومت مستقل داشت، برای

دورساختن لشکر بابر از دیپالپور، به مکر وی را به دفع گروهی از افغانان در تهاره تشویق کرد. بابر در کار تهیهٔ سپاه بود که دلاورخان وی را از حیله و فریب پدر و برادرش غازی‌خان باخبر کرد. بابر نیز آنان را گرفتار کرد، اما بخشید و اقطاع آنان را به دلاورخان داد. وی داروغگی لاهور را به میرعبدالعزیز امیرآخور، سیالکوت را به خسرو کوکلتاش، دیپالپور را به باباقشقه و سلطان علاءالدین لودی و کلانور را نیز به محمدعلی خنگ جنگ سپرد و خود به کابل رفت. دولت‌خان و غازی‌خان در غیبت بابر به جالندر، دیپالپور و سیالکوت لشکر کشیدند و باعث آشوب و فساد شدند و چون سلطان ابراهیم برای رویارویی آنان به سرهند رسیده بود، مکر و حیله ساختند و سلطان علاءالدین راکه از سوی بابر فرمان برای امرای مغول در یاری رساندن او در فتح دهلی آورده بود، به بهانهٔ آنکه او را پادشاه افغانان خواهند کرد، از لاهور به پنجاب فراخواندند و سپس روانهٔ جنگ با ابراهیم لودی کردند. پس از آنکه سلطان علاءالدین شکسته و پریشان به پنجاب بازگشت، غازی‌خان نقض پیمان کرد و به ولایت کلانور یورش برد و آن دیار را از دست محمدعلی خنگ‌جنگ به‌درآورد. چون بابر از شکست سلطان‌علاءالدین و مکر و فریب غازی‌خان و افغانان لودی آگاه شد، در صفر ۹۳۲ق برای پنجمین بار به هند لشکر کشید و رو به لاهور نهاد. دولت‌خان و غازی‌خان با شنیدن خبر حرکت بابر، هر یک به سویی گریختند. دولت‌خان به قلعهٔ ملوت و غازی‌خان به نزد سلطان ابراهیم گریخت. بابر دژ ملوت را گرفت و از کتابخانهٔ دولت‌خان که همه نوع کتاب نفیس خوش‌خط داشت، بهره‌ای تمام برد. بابر که لشکر افغانان را زبون دید، در اندیشهٔ گرفتن تمامی مملکت هند افتاد. پس متوجه دهلی شد. در این هنگام ببن افغان جلوانی، از امرای سلطان ابراهیم با چند هزار سوار به اردوی بابر پیوست. ابراهیم لودی پس از غارت لاهور، راهی دفع بابر شد. در هشتم رجب ۹۳۲ق در پانی‌پت میان بابر و سلطان‌ابراهیم جنگ درگرفت. سرانجام پس از نبردی کوتاه، اما خونین و پرتلفات، بابر با سپاه دوازده‌هزارنفری خود بر سپاه صدهزار نفری سلطان ابراهیم پیروز شد و به دهلی رفت. سلطان ابراهیم با هزاران تن از سپاهیانش کشته شد. بدین ترتیب حکومت افغانان لودی بر دهلی به‌پایان رسید و دودمانی تازه، یعنی گورکانیان هند به تخت شاهی دهلی نشستند. پس از آن، بابر به آگره لشکر کشید. مردم آگره امان خواستند و دژ را بدو تسلیم کردند. در این هنگام هندی‌هایی که از مغولان در هراس بودند، نخست همراه بابر نشدند و هر کدام به حفظ حدود خود پرداختند. اما پس از آنکه در برابر دشمن عاجز شدند و بابر به یاری آنان شتافت، اظهار اطاعت کردند و اقطاع یافتند، مثلِ نظام‌خان، حاکم بیانه که از راناسنکا ــ پادشاه هندوی چیتور ــ بیمناک بود، یا تاتارخان، حاکم گوالیار که بابر وی را از محاصرهٔ منکت‌رای (که از خاندان حاکمان قدیم گوالیار بود) نجات داد. پس از آن بابر شاهزاده همایون را بر سر افغانان شرقی فرستاد. در ۹۳۳ق مادر سلطان‌ابراهیم با احمد چاشتی‌گیر و آشپزان که نوکر سلطان‌ابراهیم بودند، ساخته، زهر در غذای بابر ریخت، اما بابر از آن توطئه نجات یافت و توطئه‌گران را به انواع شکنجه به قتل رساند و مادر سلطان‌ابراهیم را نیز در بند کرد. در این هنگام راناسنکا به همراه محمودخان پسر سلطان‌سکندر لودی و حسن‌خان میواتی و شصت هزارسوار راجپوت متوجه آگره شد. بابر که سپاهیان خود را به هر سو فرستاده بود و با سپاهی اندک در آگره بود، پیکی در آمدن شاهزاده همایون به‌جانب شرق فرستاد. همایون پس از اینکه بر مخالفان شرقی پیروز شد و مملکت جونپور را گرفت، آن دیار را به سلطان جنید برلاس سپرد و خود به فرمان پدر، به آگره بازگشت. در ناحیهٔ بیانه میان سپاه راناسنکا و بابر جنگ درگرفت. سرانجام بابر در این جنگ که به جنگ کنواهه معروف است، پیروز شد و به هر یک از امرا جاگیر و ولایت بخشید. پس از آن به تعقیب راجپوتان و افغانان پرداخت. نخست حسین‌خان و دریاخان افغان را که چندوار و رابری را گرفته بودند و قطب‌خان افغان را که در اتاوه آشوب به‌پا کرده بود، سرکوب کرد؛ سپس به دفع فتنهٔ ببن‌خان افغان در قنوج پرداخت. در ۲۳ صفر ۹۳۵ق بابر بیمار شد. در این هنگام به نظم رسالهٔ ولدیهٔ خواجه عبیدالله احرار روی آورد و نیت کرد که اگر این نظم مقبول آن خواجه افتد، زود شفا یابد. چون بهبودی زود حاصل شد، در باغ هشت‌بهشت جشنی بزرگ بیاراست و ایلچیان اطراف از قزلباش، ازبک و هندوان را زر و سیم داد و به نیازمندان و سادات نیز یاری رساند. خواندمیر مؤلف حبیب‌السیر، مولانا شهاب‌الدین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی نیز که از هرات به دربار وی رفته بودند، ملازمت و نوازش یافتند. در پایان این سال که شنید سلطان‌محمود پسر سلطان سکندر لودی ولایت بهار را گرفته است، بدان‌سو لشکر کشید و افغانان را شکست داد. در ۹۳۶ق بار دیگر بابر مریض شد و چون دانست دیگر بهبود نمی‌یابد، شهزاده همایون را خواست و جانشین خود کرد و پس از چندی درگذشت. پیکرش را بنا به

وصیتش به کابل بردند و در جایی که آن را قدمگاه حضرت رسول(ص) می‌دانستند به خاک سپردند. به هنگام درگذشت بابر، دامنهٔ امپراتوری‌اش از بخارا تا سواحل بنگال امتداد داشت. در این هنگام حکومت قندهار را پسرش کامران و حکومت بدخشان را نیز پسر دیگرش هندال به‌دست داشت. بابر پادشاهی دلیر، مبارزی خستگی‌ناپذیر و سیاستمداری توانا با شیوه‌های ماهرانهٔ جنگی بود. وی در ادب و فرهنگ نیز همچون جنگاوری و دلاوری وارث تیموریان بود. روزگار کودکی و نوجوانی‌اش را در ماوراءالنهر، مهد تمدن و فرهنگ گذراند. در چنین محیط ادبی و فرهنگی، شاعری توانا، نویسنده‌ای هنرمند، نقادی سخن‌سنج و ادیب به‌بار آمد. از جوانی بخشی از اوقات فراغتش را صرف مطالعه، تحصیل علم، صحبت علما، سرودن شعر و نوشتن خاطرات می‌کرد. در علم موسیقی، شعر، انشا و املا مهارت داشت. در فقه حنفی صاحب‌نظر بود. به مشایخ صوفیه نیز ارادت می‌ورزید. به زبان فارسی و ترکی چغتایی تسلط داشت و به این دو زبان شعر می‌سرود و بابر تخلص می‌کرد. در نظم و نثر، به‌ویژه در نظم ترکی پایه‌ای بلند داشت. دیوان ترکی وی را در نهایت فصاحت دانسته‌اند. با آنکه شعر ترکی بیشتر مورد توجه‌اش بوده، با شعر فارسی نیز بیگانه نبوده است. وی شاعری بدیهه‌گو بود. در واقعات بابری نمونه‌های بدیهه‌گویی فارسی وی را فراوان یاد کرده‌اند. بابر آثار شعرای هممعصر خود، از جمله میرعلی‌شیر نوایی، عبدالله هاتفی و حسین معمایی را دقیق می‌خوانده و به نقد و ارزیابی آن‌ها می‌پرداخته است. خوش‌نویسی ماهر بود و خطی به‌نام خودش ــ خط بابری ــ اختراع کرد که شبیه خط نسخ است. به‌گفتهٔ بدایونی در منتخب‌التواریخ وی قرآنی بدان خط نوشت و به مکه فرستاد. بابر در دربار خود مجالس شعر و ادب برپا می‌کرد و در واقعات بابری به آن مجالس اشاره شده است. بسیاری از ارباب فضل و دانش پس از انقراض دودمان تیموریان ایران به دربار وی در هند رو نهادند و از سرپرستی و حمایت وی برخوردار شدند. از فضلا و شعرای این دوره، خواندمیر، شهاب‌الدین معمایی، میرزا ابراهیم قانونی، شیخ ابوالواجد فارغی، سلطان‌محمد کوسه، شیخ جمالی دهلوی، میرابوالبقا، مولانا یوسفی و نظام‌الدین خلیفه از دیگران ممتاز بودند. بابر که به تاریخ‌نویسی علاقهٔ فراوان داشت، دیگر عالمان و فاضلان را نیز به این امر تشویق کرد. زین‌الدین خوافی از تاریخ‌نویسان دربار وی بود و دو کتاب به نام‌های طبقات بابری و فتح‌نامهٔ بابری نوشت. زبان رسمی و دولتی هند به هنگامی که بابر اسکندر لودی را شکست داد، به سعی سکندرلودی، زبان فارسی بود و این زبان در تمام شبه قاره ترویج یافته بود. فارسی‌گویان زبان هندی را هم یادگرفته بودند. در این هنگام زبان اردو نیز تحت تأثیر زبان فارسی شکل گرفته، ولی ترویج نیافته بود و در مرحلهٔ امتزاج الفاظ ترکی، فارسی و هندی بود. بابر نیز اشعاری به زبان اردو (در همین مرحلهٔ امتزاج الفاظ) سرود. از آثار منظومش: ۱ــ دیوان ترکی که در ۱۹۱۰م در کلکته چاپ شد؛ ۲ــ مثنوی مبین/ فقه بابری که آن‌را در ۹۲۸ق برای هدایت و ارشاد پسرش کامران دربارهٔ مسائل فقهی و دینی و اخلاقی به زبان ترکی نوشت (لندن، ۱۹۲۱م)؛ رسالهٔ والدیه که اصل آن از خواجه عبدالله احراری است. وی در ۹۳۵ق آن را به نظم ترکی درآورد؛ از آثار منثور وی: ۱ــ رسایل عروض که آن را در ۹۳۳ق به زبان ترکی نوشت. اطلاعات این کتاب از آن‌چه در میزان‌الاوزان امیرعلی‌شیرنوایی آمده، کامل‌تر است و اهمیتش نیز در همین است. بابر مثال‌هایی از اوزان و بحور رایج ترکی و فارسی در آن آورده و گاهی هم مثال‌هایی از شعر خود در آن گنجانده است، اما شواهدی که از بحور ابداعی خود آورده، فقط ترکی است؛ ۲ــ واقعات بابری* در احوال زندگی بابر و پیشامدهای تاریخی روزگارش که در ترکستان، افغانستان و هندوستان رخ داده است. این اثر ترکی معروف‌ترین و ارزنده‌ترین اثر بابر است که وی را در تاریخ ادبیات نامی ساخته است. واقعات بابری به دیگر نام‌های تزک/توزک بابری، بابرنامه وقایع بابری و وقایع‌نامهٔ بابری مشهور است. اصل ترکی این کتاب را ایلمنسکی در ۱۸۵۷م در غازان چاپ کرد. این کتاب سه‌بار و با سه عنوان به فارسی برگردانده شد: طبقات بابری از شیخ زین‌الدین خوافی (در ۹۳۶ق)، تزک بابری از میرزا پاینده حسن غزنوی و محمدقلی حصاری (در حدود ۹۹۴ق) و تجارب‌الملوک، مشهور به بابرنامه، فتوحات بابری از عبدالرحیم خان‌خانان (در ۹۹۷ق). این اثر به دیگر زبان‌ها نیز برگردانده شده است. ترجمه‌های انگلیسی، فرانسوی و اردوی آن از روی بابرنامهٔ خان‌خانان صورت گرفته است: خانم بوریج ترجمهٔ انگلیسی آن را در سال‌های ۱۹۱۲ــ ۱۹۲۱م در چهار رساله به‌چاپ رساند و در ۱۹۲۲م مجموعهٔ آن را در لندن یک‌جا چاپ کرد. ترجمهٔ فرانسوی آن به کوشش پاوه دکورتی (پاریس، ۱۸۷۱م) و ترجمهٔ اردوی آن به همت رشید اختر ندوی (لاهور، ۱۹۶۵م) انجام یافته است.

منابع: احسن‌التواریخ، ۴۹ـ۵۱، ۸۶، ۹۱ـ۹۲، ۱۲۷ـ۱۳۰، ۱۶۹، ۱۷۰،

۱۹۴ـ ۱۹۵؛ افغانستان در مسیر تاریخ، ۲۹۳ـ ۲۹۵؛ اکبرنامه، ۱۳۷/۱ـ ۱۸۸؛ بابرنامه، در صفحات فراوان؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۵۱/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۲/۲ـ ۴۷؛ تاریخ ادبی ایران، بـــراون، ۱۵۴/۳، ۵۲۹، ۵۴۷ـ۵۵۱، ۶۰۰ـ۶۰۱، ۶۲۵، ۶۶۳ـ۶۶۶؛ ۷۴/۴، ۲۱۶؛ تاریخ الفی، ۲۷۴ به بعد؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۵۹/۲ـ ۴۶۶؛ تاریخ روابط ایران و هند در دورهٔ صفویه و افشاریه، ۲۵ـ ۴۸، ۲۸۷ـ ۲۹۰؛ تاریخ شاه‌اسماعیل صفوی، ۷۹، ۸۲ـ۸۵، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷ـ۱۱۸؛ تاریخ شاهی، در صفحات فراوان؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۶۵ـ ۱۷۳؛ تاریخ فرشته، ۱۹۱/۱ـ ۲۱۲؛ تاریخ قطبی، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۸۲، ۵۸۶، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵ـ ۶۷؛ تحفهٔ سامی، ۲۰ـ۲۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۶۳ـ ۶۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۶۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۷۵؛ حبیب‌السیر، در صفحات فراوان؛ داستان ترکتازان هند، ۵/۲ـ ۶۴؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۵۹/۱ـ ۶۳؛ دایرةالمعارف تشیع، ۱۱/۳ـ ۱۲؛ روابط صفویه و ازبکان، ۶۵ـ ۸۴، ۱۱۵، ۱۳۳ـ۱۴۷؛ روضـةالسـلاطین، ۵۳ـ ۵۴؛ روضـةالسـلاطین جواهرالعجایب، ۵۵، ۲۳۰ـ ۲۳۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۹۸/۱ـ ۹۹؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۴۴ـ ۴۵؛ شمع انجمن، ۷۸؛ صبح گلشن، ۴۹ـ ۵۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۴۹، شمارهٔ ۲۷؛ طبقات اکبری، ۱۷۹ـ ۱۹۳؛ عالم‌آرای صفوی، در صفحات فراوان؛ مآثـر رحیمی، ۴۸۸/۱ـ ۵۱۷؛ مـجالس‌النفائس، ۱۷۴؛ مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین کنگرهٔ پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، ۲۷/۲؛ مـرآةالخیال، ۵۶ـ ۵۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳۳۷/۱ـ ۳۴۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰/۴ـ ۴۲؛ هفت اقلیم، ۴۲۳/۱ـ ۴۲۷؛

A Brief Political Hisory of Afghanistan, 136-138; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/144; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/102-103; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 31, 778; *Encyclopaedia of Islam*,1/847-850; *The History of India*, Elliot & Dawson, 2/1-44; *Iranica* ,3(3)/320-323.

حجتی

بابرنامه ← واقعات بابری

باجن (bā.jan)، شاه بهاءالدین فرزند معزالدین فرزند علاءالدین فرزند شهاب‌الدین خطابی گجراتی، ــ ۱۴ ذوالقعدهٔ ۹۱۲ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. گفته‌اند از نسل نفیل بن خطاب قرشی خویشاوند عمر بن خطاب بود. در احمدآباد زاده شد و همان‌جا برآمد. نزد شیخ رحمت‌الله بن عزیزالله متوکل گجراتی طریقت چشتی را فراگرفت. سپس به گشت و گذار در شهرهای جهان اسلام پرداخت و زندگانی طولانی‌اش را در مسافرت گذراند. بعد به هند بازگشت و در گجرات اقامت گزید. سپس به برهانپور رفت و خانقاهی بزرگ در آن‌جا بنیاد نهاد و شاگردانی چون شیخ علی بن حسام‌الدین متقی مکی پروراند. شاه بهاءالدین نزد عامهٔ مردم به باجن شهرت داشت. وی به فارسی و هندی شعر می‌سرود و در سروده‌هایش باجن تخلص میکرد. شاه باجن با شور و شوق تمام در مجالس سماع شرکت می‌جست. سروده‌های هندی و دیوان فارسی وی تا چند نسل در دسترس صوفیان هند بود.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۵۴/۴ـ ۵۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,118; *A History of Sufism In India*, 2/283,319.

ربیعیان

باذل مشهدی (bā.zel-e.maš.ha.di)، میرزا محمدرفیع، معروف به رفیع‌خان، پسر میرزامحمود مشهدی، ــ دهلی ۱۱۲۳ق، دولتمرد و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. در خاندانی برآمد که تبار خود را به خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی می‌رساندند و در مشهد می‌زیستند. عمش محمدطاهر وزیرخان (ــ۱۰۸۳ق) در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) به هند رفت و در شمار مقرّبان اصلی شاهزاده اورنگ زیب درآمد و در پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) به ترتیب به حکومت خاندیس (۱۰۶۸ق)، برهانپور، اکبرآباد (۱۰۷۰ق) و مالوه (۱۰۷۴ق) گمارده شد و در هنگام حکومتش در مالوه درگذشت. عم دیگر وی میرزا جعفر سروقد خود به هند نکوچید، ولی سه پسرش نورالدین محمدخان (ــ۱۱۲۶ق)، فخرالدین محمدخان (ــ۱۱۳۹ق) و کفایت‌خان بدان سرزمین رفتند و به مناصبی دست یافتند. میرزا محمود پدر باذل نیز در دورهٔ شاه‌جهان از مشهد رهسپار هند شد و در دکن نشیمن گزید و به امارت رسید و محله‌های محمود پوره در اورنگ‌آباد و برهانپور به‌نام او است

و خــاک‌جــایش در مــحمودپورهٔ بــرهانپور است. بــاذل در شاه‌جهان‌آباد (دهلی) به‌دنیا آمد و نخست نـزد خـواهـرزاده‌اش شاهزاده معزالدین جهاندارشـاه (ـ۱۱۲۴ق) پسر مـحمدمعظم بهادرشاه پسر اورنگ زیب به‌کـار دیـوانـی پـرداخت و سـپس فوجدار بانس بریلی شد و بـعد از آن بـه حـراست دژ گـوالیـار مـنصوب گشت. پس از درگـذشت اورنگ زیب (۱۱۱۸ق) از خدمت برکنار شد و در دهلی گوشه گزید تـا درگـذشت. بـاذل ظاهراً بیشتر شاعری غزل‌سرا بـود، ولی آوازهٔ او عـمدتاً بـرای سرودن مثنوی ناتمام حملهٔ حیدری*، به سبکی روان و دل‌پذیر به پیروی از شاهنامهٔ فـردوسی در بـحر مـتقارب درسـرگذشت پیامبر و جانشینان او، به‌ویژه علی(ع)، از روی معارج‌النبوه فی مدارج‌الفتوهٔ معین‌الدین مسکین فراهـی (ـ۹۵۴ق) است. بـاذل پیش از مرگش توانست رشتهٔ رویدادها در این منظومه را تا مرگ عثمان برساند. بعدها چند سرایندهٔ دیگر کار او را دنبال کردند. از دیگر آثارش: ۱ــ نثر باذل/ انشای باذل که نمونهٔ نثر فـارسی او است و در بیاضی آمده که میر علی‌رضا حسـینی سـبزواری و جعفر سیاح در ۱۰۸۷ــ ۱۰۸۹ق تألیف کرده‌اند و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکسـتان در کـراچی (بـه‌شمارهٔ N.M.1963-266) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ اعتقادیه مشتمل بر پانزده بند در حمد و نعت که در بیاض پیش‌گفتهٔ آمده است؛ ۳ــ دیوان اشعار که گویند پر از اشعار دل‌پذیر بوده ولی امروز ظاهراً در دست نیست.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۴۲/۲ـ ۸۴۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۸۹/۵ـ ۵۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۶/۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پـاکستان، ۴۰۲، ۴۰۶، ۵۰۷ـ۵۰۸؛ تذکرهٔ بینظیر، ۳۸ـ۳۹؛ تذکرهٔ پیمانه، ۳۵ـ۳۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۲؛ ترجـمه‌های متون فـارسی بـه زبـانهای پـاکستانی، ۸۹ـ ۹۱؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۹ـ ۳۸۳؛ جونق، ۲۱ـ۲۲؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۸۱/۶ـ۱۸۳؛ الذریعه، ۱۱۸/۹ـ ۱۱۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۹۹/۱ـ۱۰۰؛ سرو آزاد، ۱۴۱، ۱۴۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۶؛ شمع انجمن، ۱۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۲۴۹/۵؛ ۱۰۰۵/۸، ۱۴۶۸؛ ۲۸۹/۱۰؛ فـهرسـت نسـخه‌های خـطی فارسی، ۱۸۴۸/۳ـ ۱۸۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پـاکستان کـراچی، ۱۲۷، ۵۴۳، ۵۶۶؛ کـلمات‌الشعراء، ۱۰ـ۱۱؛ مآثرالامرا، ۹۳۶/۳ـ ۹۴۰؛ مجمع‌النفایس، ۲۵؛ منتخب‌اللطایف، ۱۱۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۲۲/۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۱۱؛ نشتر عشق، ۲۴۳/۱ـ ۲۴۶؛ همیشه بهار، ۳۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/704-705; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/562; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/458-459; *Concise Descriptive Catalogue of the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 377; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 127-128; *Mughals in India* ,108-109; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/199, 1257.

بزرگر

باربک‌شاه بنگالی (bār.bak.šāh-e.ban.gā.li)، خلیفةالله بـالحجة والبرهان رکن‌الدنیا والدین ابوالمظفر / ابوالمـجاهد بـاربک‌شاه فرزند ناصرشاه / ناصرالدین ابوالمظفر مـحمودشاه، ــ ۸۷۹ق / ۱۴۷۴م، پـادشاه بـنگال (۸۶۴ــ۸۷۹ق / ۱۴۵۹ــ۱۴۷۴م) از خـاندان الیـاس‌شاهی. در دورهٔ پـدرش، حـاکـم سـاتگائون (Satgaon) در جنوب غربی بنگال بود. پس از مرگ پدر بر تخت شاهی بنگال نشست. فرمانروایی توانا و خردمند و کامیاب در جنگ و کشورداری بود. در دورهٔ او، ناحیهٔ باقرگنج گشوده شد و سراسر بنگال زیر فـرمان پـادشاهی الیـاس‌شاهی درآمـد. او همچنین به لشکرکشی‌هایی پیروزمندانه، بـه‌فرماندهی سـردار توانا و شایسته‌اش شاه‌اسماعیل غازی، به کامروپ (در ولایت آسام) و اوریسه دست زد. گویند «مردی دانشمند و متشرع بود» (ریاض‌السلاطین، ۱۱۸) و «در عهد او هیچ‌کس را یـارا نـبود کـه علانیه شراب خورد و از حکم او تجاوز نماید. صدور عـلما را بعد چند روز یک‌بار به‌حضور طلبیده می‌گفت شما در مهمات شرعی جانب کسی را مرعی ندارید وگرنه میان ما و شما صفایی نخواهد ماند و آزار بلیغ خواهم کرد و چون خود نیز از علم بهره داشت بسیاری از معاملات راکه قضات عاجز می‌شدند به نفس نفیس خود مـتوجه شـده مـفروغ مـی‌ساخت.» (تـاریخ فـرشته، ۲۹۸/۲) در ساخت بناها و مؤسسات عام‌المنفعه کوشا بود. در باتلاق چوتیه ــ پوتیه (Chutia-Putia) در نزدیکی پایتخت بندی ساخت که وضع بهداشتی پایتخت را بـهبود بـخشید و نـیز آن ناحیه را از خطر سیلاب‌های سـالیانه رهـانید. بـه‌رغم تشـرع و دین‌داری‌اش رفتاری آسان‌گیرانه با هندوان داشت و بسـیاری از آنان را به مناصب بلندپایهٔ دولتی گماشت. دوست‌دار و حـامی زبان و ادبیات بنگالی بود. مالادهر باسو (Maladhar Basu)، که بهاگوت را با عنوان سری‌کرشنا وجایا از سنسکریت بـه بـنگالی

باسطی دهلوی

برگردانید، از بزرگان پرنفوذ دربارش بود و از او لقب گوناراج‌خان گرفت. برخی پژوهشگران کریتی‌داس‌پندت، مترجم رامایَن به بنگالی، را از وابستگان دربار باربک‌شاه دانسته‌اند. ابراهیم قوام فاروقی در دورهٔ او می‌زیست و واژه‌نامهٔ فارسی فرهنگ ابراهیمی / شرفنامهٔ منیری را تألیف کرد. در این اثر به نام‌های شاعران فارسی‌گویی مانند امیرزین‌الدین هروی، امیرشهاب‌الدین حکیم کرمانی، منصور شیرازی، ملک‌یوسف، سیدجلال، سید رکن، شیخ واحدی و ملک‌الشعرا امیرضیاءالدین هروی برمی‌خوریم که گویا از سرایندگان دربار باربک‌شاه بوده‌اند. حضور بسیاری از سرایندگان مسلمان و هند در دربار باربک‌شاه نشان می‌دهد که وی پشتیبان و دوست‌دار فرهنگ و ادب بوده است. باربک‌شاه شمار فراوانی، به‌روایتی هشت‌هزار تن، غلام حبشی وارد کرد و آن‌ها را در خدمات و مناصب بلند دولتی گماشت. وی با این کار شاید امیدداشت که بتواند دستهٔ ویژه‌ای از صاحب‌منصبان در دستگاه کشوری و لشکری بیافریند که بی‌دریغ و همواره پشتیبان پادشاه وقت باشند. اما این غلامان حبشی پسان‌تر خود اسباب فتنه و آشوب شدند و حتی خاندان الیاس‌شاهی را برانداختند و خود مدتی بر تخت شاهی تکیه زدند.

منابع: تاریخ فرشته، ۳۰۱/۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۳؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۲۴/۲؛ ریاض‌السلاطین، ۱۱۸؛ طبقات اکبری، ۵۲۵؛ دکتر عطا کریم برق، «تأثیر فارسی در زبان بنگالی»، ایندوایرانیکا، جلد ۳۹، شمارهٔ ۱-۴، ص۱۲؛ جلد ۴۳، شمارهٔ ۱-۲، صص۱۶، ۱۸؛ دکتر ام‌سلمی، «تأثیر فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی»، مجموعهٔ نخستین سخنرانیهای سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲۲۹/۲؛

Corpus of the Arabic and Persian Inscriptions of Bengal, 145-180.

برزگر

باسطی دهلوی (bā.se.ti-ye.deh.la.vi)، بنده علی‌خان، مخاطب به شیرافکن‌خان، فرزند میرحبیب‌الله عزت‌خان/ غیرت‌خان صلابت جنگ پسر میرک‌خان، دهلی ح ۱۱۰۹ ــ لکنو ۱۱۹۹ق، امیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او میرک‌خان از مردم ایران بود و تبارش به شاه نعمت‌الله ولی می‌رسید. میرک‌خان به هند کوچید و در راه چون به کابل رسید به عبدالرزاق پانی‌پتی پیوست و دختر پسر وی شیرافکن‌خان، خان سامان محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق)، را برای پسر خود میرحبیب‌الله به زنی گرفت که از این ازدواج بنده‌علی‌خان به‌دنیا آمد. حبیب‌الله‌خان در دستگاه تیموریان هند خطاب غیرت‌خان و منصب شش‌هزاری یافت و پسرش بنده‌علی‌خان هم از محمدشاه خطاب نیای مادری خود شیرافکن‌خان و منصب پنج‌هزاری و جاگیر گرفت. بنده‌علی‌خان سال‌های جوانی را در غایت عیش و کامرانی و شادخواری گذراند. به شعر و ادب علاقه می‌ورزید. در آغاز شاگرد میرمحمد افضل ثابت اله‌آبادی بود و ثابتی یا سبقت تخلص می‌کرد. پس از مرگ ثابت (۱۱۵۱ق) به خدمت حزین لاهیجی می‌رسید و از او اصلاح سخن می‌گرفت و گویند با این‌که حزین به تعلیم و تربیت شاگردان نمی‌پرداخت، به او عنایت فراوان داشت. به‌روایتی چون بنده‌علی‌خان از نقایص شعری خود آگاه شد دیوان خود را به آب شست و دیگر به تدوین اشعارش نپرداخت. در اوایل دورهٔ احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ــ ۱۱۶۷ق) که جاگیر و بقیهٔ اموال بنده‌علی‌خان را مصادره کردند وی به لکنو رفت (۱۱۶۲ق) و به تصوف و عزلت گرایید و پس از دیدار با خواجه محمد باسط مرید و داماد او شد و به مناسبت نام وی تخلص باسطی را برگزید. پس از مرگ شیخ محمد باسط، از دیگر اقسام شعر دست کشید و تنها رباعی می‌سرود و در اصلاح سخن از میرشمس‌الدین فقیر دهلوی (ــ۱۱۸۳ق) بهره می‌گرفت. وی از اشعار استادان پیشین و همروزگار خود بیاضی ترتیب داد که نسخه‌ای از آن را هنگامی که فقیردهلوی از لکنو به اورنگ‌آباد می‌رفت همراه او برای آزاد بلگرامی فرستاد (۱۱۸۰ق). ظاهراً بیاض شمارهٔ ۱۸/۴ در کتابخانهٔ نوشاهیهٔ پاکستان و نیز بیاض باسطی، گردآوری علی باسطی، که سروده‌هایی از سرایندگان گوناگون و سروده‌هایی از خودگرد آورنده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ لیاقت میموریل لاهور (به شمارهٔ ۱۱۷) نگه‌داری می‌شود نسخه‌هایی از همین بیاض بنده علی‌خان باسطی است. همچنین دیوان باسطی که نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ عارف حکمة مدینه (به شمارهٔ ۵۲) وجود دارد گویا از همین باسطی باشد. تذکرهٔ باسطی نیز که در برخی منابع، مانند ریحانةالادب به بنده‌علی‌خان نسبت داده شده ظاهراً باید همان بیاض باسطی باشد. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی از نسخه‌ای از دیوان ثابت اله‌آبادی (به شمارهٔ Or.281) یاد رفته که گردآورده و نوشتهٔ شاگرد او بنده‌علی‌خان (باسطی؟) است.

منابع: ارمغان ادبی، پژوهشهای ادبی در ادبیات فارسی هند، ۱۹۱.

۲۲۳؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۳۱؛ جرنل، ۲۷؛ الذریعه، ۱۱۹/۹؛ سفینهٔ هندی، ۳۲ـ۳۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۰۰/۱؛ صبح گلشن، ۵۰؛ ریحانةالادب، ۲۲۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۹۸/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۴۶/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۷؛ نشتر عشق، ۲۵۱/۱ـ۲۵۲؛ دکتر محمد یونس جعفری، «مثنوی باسطی»، قندپارسی، شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۱ش، ص ۱۴۳؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/709.

هوشیار

باغ گل‌های حسن ← عشق میرتهی

باغ معانی (baq-e.ma.ā.ni)، تذکرهٔ شعرای فارسی از نقش علی که آن را در ۱۱۷۴ق به انجام رسانده است. این تذکره مشتمل بر یک مقدمه و هفت چمن و یک خاتمه به شرح زیر است: چمن اول و دوم ناپیدا است. چمن سوم در ذکر صد و پنجاه و هفت تن از شاهان شاعر و آثار منظوم آنان است. چمن چهارم در شرح حال دویست و بیست و شش تن از وزیران و امیران شاعر است. چمن پنجم در احوال سی‌صد و بیست و دو سخنور پیشه ور است که از زمان هارون‌الرشید تا سال ۸۰۰ق زندگانی می‌کردند. چمن ششم و هفتم در ذکر شعرای فارسی‌گوی هند یا مقیم هند از آغاز قرن نهم تا زمان تألیف کتاب است. خاتمه در ذکر احوال مؤلف و آثار او است. ترتیب تراجم الفبایی ومختصر و نثر کتاب ساده و روان است. از متن کتاب پیدا است که مؤلف تا ۱۱۹۰ق مطالب جدیدی نیز بر آن افزوده است. به عقیدهٔ اشپرنگر این تذکره در سه یا چهار مجلد با ورقهای بزرگ بوده که او تنها جلد دوم آن را دیده است. قسمتی از دفتر سوم این اثر در کتابخانهٔ گنج بخش محفوظ است. نسخهٔ خطی آن در بانکی پور شامل چمن ششم و هفتم اما ناقص الآخر است و در ۱۱۷۷ق کتابت شده است. نسخهٔ کامل این تذکره امروز هیچ جا پیدا نیست.

منابع: باغ معانی، نقش علی، به تصحیح عابدرضا بیداری، پتنا، ۱۹۹۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۵/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۲/۱ـ۸۳؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۳۹۶ـ۳۹۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1022; *Mughals in India*, 368; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/855.

سپانلو

باقربن عثمان بخاری اوچی (bā.qer.ebn-e.os.mān-e.bo.xā.ri-ye.u.či)، سید باقر / محمدباقر فرزند عثمان فرزند داود فرزند شکرالله، ـ پس از ۱۰۹۸ق / ۱۶۸۷م، فقیه، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان سیدجلال‌الدین بخاری، معروف به جهانیان جهانگشت (۷۰۷ـ۷۸۵ق) بود. سیدجلال‌الدین نخستین کس از خاندان سید باقر بود که از بخارا به شبه‌قاره کوچید و سلسلهٔ سادات بخاری را در اچه / اوچ پی‌افکند. نیاکان سید باقر به دیوان ملقب بودند و به همین لقب در اچه و پیرامون آن آوازه داشتند. از اعضای این خاندان سید جلال بخاری بزرگ، مخدوم سیدجلال، معروف به جهانیان جهانگشت و عثمان بخاری شهرت بیشتر داشتند. سید باقر در روستای اچه (در بخش بهاولپور، در استان پنجاب پاکستان کنونی، زاده شد. دانش‌های روزگارش را نزد پدرش و سید شمس‌الدین مخدوم امام بخاری گجراتی فراگرفت. پس از آن به تصوف روی آورد و از پدر خود خرقهٔ خلافت گرفت. پس از چله‌نشینی و گوشه‌گزینی به ارشاد و تبلیغ روی آورد. سید باقر چندی در تته از شهرهای سند به سر برد. سال‌های زندگی وی مصادف با روزگار پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) بود. از شاگردان وی محمدعلی بن شیخ عبدالواسع صوفی و سیدعلی‌اکبر بن سید حامد قتال اوچی راکه در مسافرت همراه سید باقر بوده می‌توان یاد کرد. از آثارش: جواهرالاولیا*؛ اکبر جلالی؛ باقرالمرادات؛ خمس‌الانوار. از سه کتاب اخیر تنها در جواهرالاولیا نام رفته و اکنون نشانه‌ای از آن‌ها در دست نیست.

منابع: دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۳۲/۱؛ مقدمهٔ جواهرالاولیا، در صفحات فراوان؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 354.

رسولی

باقر بنگالی (bā.qer-e.ban.gā.li)، محمدباقر فرزند سید محمدتقی فرزند سید حسن طباطبایی ۱۲۵۸ / ۱۸۴۱ ـ ۱۳۴۰ق / ۱۹۲۱م، فقیه، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره.

پدربزرگش برادر سید محمد مهدی بحرالعلوم (ــ ۱۲۱۲ق) بود. پدرش که از علما و مجتهدان اصفهان بود برای دادوستد به هند کوچید و در بنگاله سکنی گزید. باقر پس از درگذشت پدرش به کشورهای مصر، اردن، سوریه، ایران، عثمانی و روسیه سفر کرد. در ۱۸۷۶م / ۱۲۹۳ق به داکا بازگشت. وی در داکا، باریسال و نل‌گوله / نالگلای (از توابع مرشدآباد هند) املاکی فراهم آورد و نزد مردم از احترام برخوردار بود. در منزل باقر شعرا و بزرگان ادب گرد می‌آمدند و مجالس مشاعره برگزار می‌کردند و محمدباقر اشعار خود را در آن‌جا می‌خواند. از آثارش: اهل بیت در تفاسیر شیعه و سنی که مؤلف در آن دربارهٔ خود چنین می‌گوید «بنده سیدمحمد باقربن سید محمدتقی الطباطبایی‌الاصفهانی.» نسخهٔ خطی کتاب در دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود؛ تفسیر قرآن، در تفسیر آیاتی که در شأن ائمه و اهل بیت نازل شده است (تألیف ۱۲۲۴ق)؛ گنجینهٔ باقر که مجموعه‌ای از اشعار او در کمابیش ۳۵۰۰بیت است و روی‌هم‌رفته ده قصیده، دو مسدس، یک مخمس، دویست و شصت و پنج غزل، چهل و نه رباعی، یک ترجیع‌بند به شیوهٔ ترجیع‌بند هاتف اصفهانی و اشعار پراگنده را در بر می‌گیرد (کلکته، ۱۸۹۱م / ۱۳۰۹ق). نخستین قصیده از گنجینهٔ باقر که در ۱۲۹۰ق سروده شده، پنجاه بیت دارد که مطلع آن از پنجاه حرف تشکیل شده است. اگر حروف اول ابیات قصیده را جمع کنیم، مطلع قصیده از آن بیرون می‌آید. در هر مصرع از قصیدهٔ پنجاه بیتی نیز تاریخ سرودن آن را به حروف ابجد می‌توان پیدا کرد. درواقع ترکیبات ابیات در صد مصرع با صد تاریخ ابجد در یک قصیده است. در بعضی ابیات از قافیهٔ داخلی، تناسب، مراعات‌النظیر، صنایع لفظی و معنوی، جناس، تناسب و تلمیح بهره برده است. محمدباقر در اشعارش خود را طوطی بنگاله نامیده و در غزلی چنین آورده است: «گر نباشد جوهر ذاتی ز جنسیت چه سود ـ بلبلان هند را این طوطی بنگاله زد.» وی به سبب سفرهایش به کشورهای عربی، زبان عربی را به‌خوبی می‌دانست و برخی اشعار خود را نیمی فارسی و نیمی عربی آورده است. اصطلاحات فلسفی، دینی، کلامی، عرفانی و غم و دوری، قضا و قدر، شکوه از روزگار و شکایت از پیری درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. چون درگذشت پیکرش را در امامبارهٔ داکا (حسینیهٔ دالان) به‌خاک سپردند.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۲۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۰۳؛ گنجینهٔ باقر (کلکته، ۱۳۰۹ق)؛ نزهة‌الخواطر، ۹۷/۷؛ محمدکاظم کهدویی، «سید محمد باقر طباطبایی»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶، صص ۱۴۶-۱۵۵.

رسولی

باقرخان نجم ثانی (bā.qer.xān-e.njm-e.sā.ni)، محمدباقر، ــ اله‌آباد ۱۰۴۷ق، سردار، شاعر و ادیب ایرانی. از نوادگان امیر یاراحمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی (ــ۹۱۸ق)، وزیر شاه‌اسماعیل یکم صفوی (۹۰۷ــ ۹۳۰ق)، بود. گویند بسیار دلاور بود و در کمان‌داری مانند نداشت. در حدود ۱۰۱۶ق به هند کوچید و به درگاه جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) راه یافت و به سرعت مراتب ترقی را پیمود. به‌روایتی نیز پدر باقرخان عهده‌دار منصب دیوان (وزارت) خراسان بود، اما بعدها گرفتار پریشانی و بیچارگی گردید. باقرخان در غایت خستگی و پریشانی به هند کوچید، ولی چون مردی زیرک و توانا بود به خدمت سپاه اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) درآمد و منصب سه‌صدی یافت. به‌هرحال، وی در دورهٔ جهانگیر بالید و در آغاز به فوج‌داری مولتان گمارده شد. باقرخان در سال سیزدهم پادشاهی جهانگیر که فوج‌دار مولتان بود منصب هشت‌صد پیاده و سی‌صد سوار، در سال چهاردهم منصب هزار پیاده و چهارصد سوار و در سال شانزدهم منصب دوهزار پیاده و هزارودویست سوار یافت. در سال شانزدهم پادشاهی جهانگیر (۱۰۳۰ق) به فوج‌داری و صوبه‌داری اوده منصوب شد. جهانگیر وی را بسیار عزیز می‌داشت و همچون پسر خود می‌شمرد و خواهرزادهٔ نورجهان‌بیگم را به زنی او داد. در اواخر پادشاهی جهانگیر، به‌صوبه‌داری اوریسه رسید و در آن استان کارها و فتوحات نمایان کرد. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) نیز از امرای بلندپایه به‌شمار می‌آمد. در سال چهارم پادشاهی شاه‌جهان، تنگهٔ کهیرا‌پاره و دژ استوار منصورگره را از دست گماشتگان عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۱۰۳۵ــ ۱۰۸۳ق) بیرون آورد. در سال پنجم فرمانروایی شاه‌جهان (۱۰۴۲ق) به‌سبب بدرفتاری و بیدادگری با مردم اوریسه از حکومت آن استان برکنار گردید. اما در سال ششم فرمانروایی شاه‌جهان، به صوبه‌داری گجرات گماشته شد و پس از آن به حکومت اله‌آباد مأمور گردید. سرانجام در حالی‌که با منصب چهارهزاری حکومت اله‌آباد را برعهده داشت در همان‌جا درگذشت. باقرخان نه تنها سرداری دلیر و توانا بود و در دانش و شعر و ادب هم استادی داشت و در خوش‌نویسی ماهر بود در موسیقی نیز از سرآمدان روزگار به‌شمار می‌رفت. کلیات او که

نسخه‌هایی از آن در دست است نشان می‌دهد که وی به مذاهب و ادیان و ریاضیات و نجوم و فلسفه و طبابت نیز آگاهی داشت. نسخه‌ای از کلیات او که در موزهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۱۸۵۸) نگه‌داری می‌شود دارای این بخش‌ها است: ۱ــ موعظهٔ جهانگیری که رساله‌ای در اخلاق و سیاست در یک مقدمه و دو باب است و در ۱۰۲۱ق به انجام رسیده است. در برخی از فهرست‌ها از پندنامهٔ جهانگیری میرزا محمدباقر که در ۱۰۲۱ق به انجام رسیده و رسالهٔ کوتاه اخلاقی ــ دینی مشتمل بر حکایات تعلیمی است یاد رفته که به نظر می‌رسد همین موعظهٔ جهانگیری باشد؛ ۲ــ دیوان که دارای قصاید، قطعات، غزلیات و رباعیات است؛ ۳ــ رسالهٔ انشاء، مرکب از سه قطعهٔ کوتاه به نثر مزیّن؛ ۴ــ شرح قطعه در شرح قطعه‌ای که باقرخان در سفرش به دهلی سرود. وی پس از آن‌که امام محمدباقر(ع) را در خواب دیده بود بدین سفر رفت؛ ۵ــ انشاء که مجموعه‌ای از نامه‌های او به نثر مزیّن، از جمله دو نامه به شاهان گلکنده است. همچنین برگردانی فارسی (یا تحریری از یک برگردان فارسی) از ذخیرهٔ اسکندری در دست است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-111 و نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۴۴۳۵) که در دست‌نویس‌های آن از محمدباقر منجم ثانی، که «همیشه در صوبجات به تنسیق امور ملکی اشتغال داشته، و در خلال احوال به مجالست علما و فضلا مشغول بوده»، دانسته شده است. این محمدباقر منجم ثانی گویا همین محمدباقر نجم ثانی است. ذخیرهٔ اسکندری در کیمیا و در اصل به عربی است و اصل عربی آن نیز ظاهراً برگردانی است از یک متن یونانی.

منابع: جهانگیرنامه، ۲۵۶، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۰۶، ۴۰۷؛ شام غریبان، ۴۹؛ صبح گلشن، ۵۱؛ عمل صالح، ۴۳۴/۱ـ ۴۳۵، ۵۲۱، ۲۴۶/۲؛ ۴۵۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۷/۱ـ ۷۷۸؛ ۲۲۶۰/۴؛ کاروان هند، ۱۵۰ـ۱۵۱؛ مآثرالامراء، ۴۰۸/۱ـ ۴۱۲؛ مخزن‌الغرائب، ۳۲۳؛ مرآة‌العالم، ۴۶، ۵۵۲؛ نتایج‌الافکار، ۱۰۷؛ دکتر غلام‌مجتبی انصاری، «روابط درویش حسین واله هروی با امرای دولت جهانگیر و شاه‌جهان»، دانش، شمارهٔ ۳۱ (پاییز ۱۳۷۱ش)، ۸۳ـ ۹۰؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/128-129; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 123; *Mughals in India*, 107.

برزگر

باقر خرده‌ای کاشانی (bā.qer-e.xor.de.i-ye.kā.šā.ni)، مولانا محمدباقر خرده‌فروش / خرده‌ای متخلص به باقره ــ برهانپور ۱۰۳۸ق، شاعر ایرانی. برادر کهتر ملامقصود خرده‌ای است و برابر تذکرهٔ میخانه چون پدرش خرده‌فروش بود (و به‌نوشتهٔ سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران، چون اهل روستایی از توابع کاشان به نام خرده بودند) آن‌ها را خرده‌ای می‌خواندند. باقر در شعر شاگرد محتشم کاشانی (ــ ۹۹۶ق) و در خط شاگرد میرمعزالدین محمد کاشانی (ــ ۹۹۵ق) از استادان به‌نام نستعلیق بود. در جوانی شیفتهٔ پسر احمد کاشی نقطوی شد و از این رو به نقطویان کاشان پیوست. در ۱۰۰۱ق به فرمان شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق)، احمد کاشی و پیروانش و از جمله باقر خرده را دستگیر و نزد آقا خضرای نهاوندی وزیر کاشان زندانی کردند. تا آن‌که شاه‌عباس یکم خود به کاشان رفت و احمد کاشی و پیروانش را به‌قتل رساند، اما چون دریافت پیوستن باقر خرده به نقطویان تنها به دلیل عشق او به پسر احمد کاشی بوده او را بخشود و به سردارش فرهادخان قرامانلو سپرد. فرهادخان باقر را به خراسان برد و به منصب کتابداری خویش گماشت. ولی باقر پس از چندی رهسپار عراق شد و دو سال در عتبات مجاور گشت و به سرودن اشعاری در مدح و منقبت حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) پرداخت. آن‌گاه به بغداد کوچید و از آن‌جا به کاشان بازگشت. پس از مدتی رهسپار هند شد و نخست در احمدنگر به درگاه فرمانروای آن‌که از نظام‌شاهیان بود پیوست، اما چندی بعد آن‌جا را ترک گفت و در ۱۰۰۶ق به بیجاپور رفت و در شمار شاعران درگاه ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۷ - ۱۰۳۵ق) درآمد. در اواخر عمر به بنگاله افتاد و عزم سفر حج کرد. ولی اجل مهلتش نداد و درگذشت. از آثارش: ساقی‌نامه و دیگری دیوان باقر از غزل، رباعی و قصیده. از انواع شعر به غزل توجه بیشتری داشته است. نسخه‌هایی از دیوان باقر خرده‌ای به شماره‌های ۲۱۸۷۱ در کتابخانهٔ رضوی و ۲۱۸۷۲ در کتابخانهٔ آصفیه و ۲۱۸۷۳ در کتابخانهٔ بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ بمبئی، ۲۴۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۱۶؛ تذکرة‌الشعرای علی، چاپ اسلم‌خان، ۴۴؛ الذریعه، ۱۲۱/۹ـ ۱۲۲، ۲۹۱؛ روز روشن، ۸۶ـ ۸۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۰۱/۱ـ ۱۰۲؛ شام غریبان، ۴۹، ۶۹؛ شمع انجمن، ۸۷؛ صبح صادق، ۶۲؛ کاروان هند، ۱۴۳/۱ـ ۱۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۴۶/۳؛ گلستان هنر، ۱۲۲؛ مآثر رحیمی، ۷۹۲/۳ـ ۷۹۷؛

مخزن‌الغرائب، ۳۲۴/۱ ـ ۳۲۶؛ منتخب‌الاشعار، ۴۰؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۲؛ میخانه، ۶۱۴ ـ ۶۲۷؛ نشتر عشق، ۲۳۵/۱ ـ ۲۳۶؛ نگارستان سخن، ۱۵ ـ ۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 123; *Mughals in India*, 106.

رسولی

باقر شیرازی (bā.qer-e.ši.rā.zi)، ملا باقر، ــ ۱۰۸۵ق، شاعر ایرانی. وی نزد میرزا ابراهیم فرزند ملاصدرا به فراگیری فقه، حدیث و ریاضیات پرداخت. پس از چندی در روزگار فرمانروایی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به هند کوچید و به ملازمت ابراهیم‌خان (ــ ۱۱۲۱ق)، متخلص به‌رفعت، فرزند علی‌مردان‌خان از امرای اورنگ‌زیب درآمد. باقر در ۱۰۸۵ق به زیارت حج رفت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۵۳/۴-۱۷۵۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۳۰/۱-۴۳۱؛ الذریعه، ۱۲۱/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۵۴/۱؛ شام غریبان، ۵۰؛ صبح گلشن، ۵۳؛ کاروان هند، ۱۴۲/۱.

فتح‌نیا طبری

باقرعلی‌خان، سید محمدباقرعلی فرزند شاه‌کلیم‌الله بخاری ← محمدباقرعلی‌خان

باقرعلی‌خان لکنویی، فرزند ثابت‌علی‌خان ← باقر لکنویی

باقرعلی‌خان نسایطی (bā.qer.a.li.xān-e.nā.ye.ti)، فرزند غلام‌علی‌خان، ــ ۱۱۵۲ق / ۱۷۳۹م، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش غلام‌علی‌خان (۱۰۵۱ ــ ۱۱۳۱ق) برادر بزرگ سعادت‌الله‌خان محمد سعید، نواب آرکات / کرناتک (۱۱۲۴ ــ ۱۱۴۵ق) بود و دژداری ویلور، از دژهای کرناتک، را بر عهده داشت و چون درگذشت باقرعلی‌خان جای وی را گرفت و این مقام را در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) هم‌چنان نگه‌داشت. باقرعلی‌خان، همچون پدرش، مردی ادیب و صوفی مسلک بود و در تصوف به شاه‌عزیز طاهر ارادت داشت. از آثارش: ۱ــ رموزالطاهرین که مثنوی بلند ولی کم‌ارزشی، در شش بخش، به‌پیروی از مثنوی معنوی مولوی است و در ۱۱۳۹ق به‌انجام رسیده است (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۸۴۷)؛ ۲ــ مثنوی گلشن اسرار که در ۱۱۴۵ق به‌انجام رسیده و شرح منظوم برخی قطعات مثنوی معنوی است (دست‌نویس کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۸۴۸). باقرعلی‌خان در مثنویات خود کوشیده تا برخی رموز و موضوعات عرفانی، چون رمز گنج، رمز خودی، رمز الف لام میم، رمز حرف اول، رمز دل، رمز حکیم حاذق، رمز ادیب و بی‌ادب، رمز نیستی، رمز ما و من، رمز تقلید، رمز تحقیق، رمز الفقر فخری، رمز نور، رمز بندگی، رمز نقد حال، رمز شکار کاملان، رمز شیر و گرگ و روباه، رمز زندگی، رمز تقرب، رمز روح و نفس، رمز ارکان بصیرت، رمز خرقه، رمز امانت، رمز فیض قدسی، رمز مودت، رمز پیل، رمز لاتفکر فی ذاته...، رمز حروف مقطعه و مرکبه، رمز و جعل‌القمر نورا، رمز بد و فطرت، رمز من عرف نفسه فقد عرف ربه، رمز علم، رمز توحید، رمز معنی و رمز عشق را شرح دهد.

منابع: دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 373-374; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 385; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 122; *Mughals in India*, 106; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, pp.4-6.

برزگر

باقر لکنویی (bā.qer.lak.nu.i)، منشی باقر علی‌خان فرزند منشی ثابت علی‌خان فرزند امین الانشا رونق علی‌خان، ز ۱۲۵۰ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی. نیاکانش از روستای ملانوان لکنو بودند، اما او در لکنو به دنیا آمد. فنون سخنوری را از احسان الله ممتاز* اونامی آموخت. در نظم ونثر و نوشتن خط شکسته مهارت داشت. در جوانی در سن بیست و سه سالگی درگذشت. از آثارش: دیوان؛ منظومهٔ مرآت‌الجمال؛ داستان عاشقانهٔ شعلهٔ جانسوز که آن‌را در ۱۲۵۰ق به‌نثر و آمیخته با سروده‌هایی از پیشینیان و همروزگاران خود نوشته است (نسخهٔ موزهٔ ملی

پاکستان کراچی به شمارۀ N.M.1961-1359).

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ الذریعه، ۱۲۱/۹؛ صبح گلشن، ۵۱ـ۵۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۶/۶ـ۱۰۶۷؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۴۳۱.

برزگر

باقر مشهدی، میرزا شاه‌باقرحسین ← حاصل مشهدی

باقیای نایینی (bā.qi.yā-ye.nā.i.ni)، عبدالباقی / باقی، نایین ح۱۰۰۳ ـ بنارس ح۱۰۴۸ق، شاعر و موسیقی‌دان ایرانی. از جوانی در اصفهان به فراگیری دانش‌های ادبی اهتمام ورزید. چون سخت شیفتۀ نشست و خاست با شاعران بود، رفته‌رفته پای در میدان شاعری گذاشت. باقیا دوست‌دار سیر و سفر هم بود و از همان نخستین سال‌های جوانی به سفر روی آورد. در عراق به دیدار حکیم شفایی (ـ ۱۰۳۷ق) رفت و در خراسان با ملک میرزای فصیحی (ـ۱۰۴۹ق) و دیگر سخنوران آن‌جا همنشین گردید. به نوشتۀ نهاوندی در مآثر رحیمی که در ۱۰۲۲ق در اصفهان با وی دیدار کرده بود، در آن‌هنگام باقیا بارۀ تفکر به زیر ران درآورده و بر ابلق نظم سوار شده و بادپای عمرش نیز در سیر خیابان دوم (بیست سالگی) بوده است. به نوشتۀ هم او باقیا در آن هنگام از علم ادوار و موسیقی نیز نیک آگاهی داشت. باقیا در ۱۰۲۳ق از راه قندهار به اجمیر در هندوستان رفت. به نوشتۀ فخرالزمانی قزوینی مؤلف تذکرۀ میخانه که با وی در این سال در اجمیر دیدار کرده بود، باقیا که تازه به هند آمده بود، جوانی بیست‌ساله بود، اما دانشی گسترده در علم موسیقی داشت و در آن شهر دل‌پذیر با بیشتر سخنوران همنشین بود. از جملۀ ایشان می‌توان از ملک‌الشعرا طالب آملی نام برد که به معرفی هم‌او، به ملازمت میرزا غیاث‌بیگ اعتمادالدوله وزیر جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) رسید و با سرودن قصیده‌ای در ستایش وی صله‌ای درخور گرفت. در این هنگام جهانگیر در اجمیر به سر می‌برد و طالب آملی هم نزد اعتمادالدوله دارای سمت مُهرداری بود. این‌که فخرالزمانی در ۱۰۲۳ق از طالب آملی با لقب ملک‌الشعرایی یاد می‌کند، شاید بدین‌خاطر باشد که چون در ۱۰۲۸ق، یعنی سال نگارش تذکرۀ میخانه و آوردن زندگینامۀ باقیا، طالب به منصب ملک‌الشعرایی ملقب گردیده، به همین اعتبار فخرالزمانی در شرح رخدادهای ۱۰۲۳ق، از طالب با این لقب یاد کرده است. باقیا پس از چندی اقامت در اجمیر، به دکن رفت و به ملازمان شاهزاده سلطان خرم / شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) پیوست، اما پس از دو سال آن‌جا را ترک گفت و به سفر و تجارت پرداخت. روایت نهاوندی در مآثر رحیمی از زندگانی باقیا در این سال‌ها با آن‌چه در تذکرۀ میخانه آمده، متفاوت است. به نوشتۀ نهاوندی به هنگام اقامت جهانگیر در اجمیر، گرچه وی با بیشتر نزدیکان پادشاه همنشین بود، اما به نواختنی دل‌خواه نرسید و چون کامیابی خود را تنها با نواخت شاه ممکن می‌دید، پس از مدتی کوتاه آن‌جا را ترک گفت. باقیا در ربیع‌الاول ۱۰۲۵ق بار دیگر در نزدیکی برهانپور، هنگامی که جهانگیر متوجه دکن بود، به ملازمان وی پیوست. او در میان راه قصیده‌ای در ستایش جهانگیر سرود که پسند نزدیکان وی افتاد. پس از چند روز به پیشنهاد ملازمان شاه، قصیده‌ای دیگر در ستایش جهانگیر سرود و به فرمان وی به منصب دویست‌وچهل‌سواری و نیز بخشی‌گری صوبۀ تالنیر وجیره به صاحب صوبگی ابراهیم‌خان کاکر، مشهور به دلاور، برگزیده شد. نهاوندی که خود بارها با باقیا در اصفهان دیدار کرده بود، با اشاره به این که باقیا در هندوستان پیشرفتی چشمگیر کرده بود، یادآور می‌شود که اگر وی بدین شیوه پیش آید، سرآمد همگنانش خواهد شد. نگارندۀ تذکرۀ میخانه و باقیا در ۱۰۲۸ق، بار دیگر یکدیگر را در پتنا دیدار کردند. به نوشتۀ فخرالزمانی در این‌باره، باقیا در این هنگام در سخنوری پیشرفتی شایان کرد و در موسیقی نیز بی‌مانند بوده چندان که کم‌تر کسی از نغمه‌سنجان هندی، راگ هندی را چون او می‌دانسته و می‌فهمیده است. او به روش هندی تصنیف‌هایی دل‌پذیر و به‌طرز عراق هم‌نقش‌هایی بی‌نظیر پرداخته و در مدتی کوتاه تصنیف‌هایش زبانزد همگان شده بود. وی رساله‌ای نیز در علم موسیقی با نام زمزمۀ وحدت ترتیب داده بود. در شاه‌جهان‌نامه هم پس از ستایش هنر باقیا در تصنیف نغمه‌های موسیقی به روش موسیقی‌های ایرانی و یونانی آمده که وی «تصانیف خود را بر وفق ریخته، طرز امیرخسرو به نغمۀ هوش‌ربای هند برآمیخته» است. به نوشتۀ فخرالزمانی باقیا در ۱۰۲۸ق از پتنا به بنارس رفت و روزگار به بی‌پروایی گذراند. چنین بر می‌آید که مراد از این بی‌پروایی، آن‌گونه که در تذکرۀ نصرآبادی آمده، همانا نشست و خاست باقیا با برهمنان هندی بود که مدت‌ها در بتخانه‌های ایشان سلوک می‌کرده است. به نظر می‌رسد که وی پای‌بند دینی خاصی نبوده است، چنان‌که در بیتی می‌گوید: «همه حاصل جهان را به نشاط صرف مل کن ـ بر کافر و مسلمان بنشین و صلح کل کن.»

به‌نوشتهٔ میرزا محمدصادق مینای اصفهانی در صبح صادق، وقتی که باقیا بدان‌جا (بنگاله) آمد، چون کار او در ملازمت شاهزاده پرویز (۹۹۸ ــ ۱۰۳۵ق) رونقی نیافت به بنارس رفت، اما با رفتن جهانگیر به پتنا، نزد وی شد و نوازش یافت. پس از بازگشت جهانگیر به دکن، باقیا بار دیگر راهی بنارس شد. در ۱۰۳۷ق که شاه‌جهان بر تخت شاهی نشست، باقیا به دربار وی پیوست و پادشاه نیز او را می‌نواخت. در شاه‌جهان‌نامه آمده که باقیا در دهمین سال جلوس شاه‌جهان بر تخت شاهی، قصیده‌ای شیوا در ستایش وی سرود و هم‌وزن خود، یعنی پنج‌هزار روپیه صله گرفت. به نوشتهٔ صبح صادق باقیا پس از آنکه از شاه‌جهان اجازه گرفت تا به ایران بازگردد، پس از گزاردن حج به ایران بازگشت و گویا در اصفهان درگذشت. اما به نوشتهٔ سفینهٔ خوشگو، باقیا بار دیگر از میهن خود به هندوستان رفته، در بنارس سکنی گزیده و همان جا هم درگذشته است. او در واپسین‌دمان زندگی خود این بیت را گفته است: «در بنارس باقیا باقی نماند ــ آن قدح بشکست و آن ساقی نماند.» باقیا که افزون بر موسیقی، در شعر هم آوازه‌ای بلند یافته بود، به مقتضای وزن شعر باقی و باقیا تخلص می‌کرد. او شاعری غزل‌سرا بود و می‌کوشید تا غزل‌هایش با نوآوری همراه باشد. از باقیا دیوانی به‌جا مانده که نسخهٔ دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۰۲۲۶/۳ در پژوهشگاه خاورشناسی تاشکند نگه‌داری می‌شود. بیشتر شعرهای این دیوان را که در قالب غزل بوده، حدود ۱۰۶۴ق ملا محمد نامی برای میرزا احمدبیگ در حیدرآباد کتابت کرده است. در مثنوی ذات و صفات هم شعرهای صوفیانهٔ باقیا آمده است. این اثر مثنوی عرفانی و فلسفی است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1963-266/14 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی‌ادب، ۱۸۴/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰/۲، ۷۳۵؛ ۱۶۹/۳؛ تاریخ اصفهان، همایی، ۲۷۰؛ تاریخ نائین، ۹۰؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۴۵؛ تذکرهٔ سخنوران نائین، ۳۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۶۵/۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۶ـ۳۰۷؛ خزانهٔ عامره، ۱۵۰؛ الذریعه، ۱۲۳/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۲؛ شام غریبان، ۵۱؛ شمع انجمن، ۷۹؛ صبح صادق، ۵۰ـ۵۱؛ عمل صالح (شاه‌جهان‌نامه)، ۱۹۲/۲؛ فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۷۶/۱۰ـ۷۷، ۱۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶۱/۷ـ۸۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۷۲ـ ۵۷۳؛ کاروان هند، ۱۵۸/۱ـ۱۶۰؛ مآثر رحیمی، ۱۴۵۲/۳ـ۱۴۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۳۶۷؛ میخانه، ۸۷۲ـ ۸۷۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۹۳؛
Dictionry of Indo-Persian Literature, 121.

نوش‌آبادی

باقی تبریزی (bā.qi-ye.tab.ri.zi)، میرعبدالباقی، ملقب به دانشمند، فرزند بیرام‌خان، ــ تبریز ۱۰۳۹ق، خوش‌نویس، شاعر و صوفی ایرانی. باقی خوش‌نویسی را نزد استادان بزرگ زمان خود چون علامه‌بیگ تبریزی و میرزاجان آموخت. در نوشتن خطوط نسخ، ثلث و نستعلیق و به‌ویژه در کتیبه‌نویسی از سرآمدان روزگار خود شد. از آموزش‌دهندگان او در زمینهٔ ادبیات و نیز تصوف آگاهی‌های چندانی در دست نیست. پس از کوچیدن میرزاجان به ماوراءالنهر، باقی تبریزی روی به سیاحت نهاد، به‌درخواست عبدالرحیم خان‌خانان (ــ۱۰۳۶ق) به هند رفت و خان‌خانان او را بر بسیاری از کسانی که در خدمتش بودند ترجیح می‌داد. پس از چندی، باقی به بغداد رفت و در مولوی‌خانه (خانقاه مولویه) با دده‌مصطفی آشنا و دوست شد. از دیگر دوستان و نزدیکان صوفی مشرب او ملارفیعای گیلانی و سیدمیرزا ابراهیم حسینی همدانی بودند. از وی اشعار پراگنده‌ای به‌ویژه رباعی در دست است. وی کتابی به نام منهاج‌الولایه من کتاب نهج‌البلاغه نوشت که در آن نهج‌البلاغه را بر حسب موضوع در دوازده باب شرح کرده است. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه‌های مجلس (به شمارهٔ ۵۷۶۹)، آستان قدس رضوی (به شمارهٔ ۲۶۴) و مرکزی دانشگاه تهران (به شمارهٔ ۵۲۹۹) نگه‌داری می‌شود. گویا وی تفسیری بر قرآن و نیز بر صحیفهٔ سجادیه داشته است که گویند نزد ملا رفیع جیلانی نگه‌داری می‌شده است. همچنین میرزا عبدالله افندی نامه‌ای از باقی را که به میرزا ابراهیم همدانی نوشته شده است، آورده که نمونهٔ نثر روان و صوفیانه و منش عرفانی باقی است. کتیبه‌های مسجد شاه اصفهان کار باقی تبریزی است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۱۱۱۳ـ ۱۱۹۶؛ تذکرهٔ خط و خطاطان، ۷۶ـ۷۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۶ـ ۲۰۷؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۴۴ـ۱۴۶؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۸۲؛ ریاض‌العلماء، ۵۹/۳ـ ۶۴؛ ریحانةالادب، ۲۱۱/۲؛ سخنوران آذربایجان، ۲۲۵/۱ـ ۲۲۸؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۳۱۲/۵ـ ۳۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۶۹۵/۲؛ کاروان هند، ۸۶۱/۲ـ ۸۶۲؛ مآثر رحیمی، ۲۲/۳ـ ۲۴؛

باقی ترخان

مقالات‌الشعرا، ۱۰۷؛ مثنوی عشق، ۱/۲۲۵-۲۲۶؛ هفت اقلیم، ۳/۲۴۳؛
Iranica, 1/105.

م.انوشه

باقی ترخان (**bā.qi-ye.tar.xān**)، میرزا محمد باقی فرزند میرزا عیسی ترخان، - ۸ شوال ۹۹۳ق، فرمانروای سند (۹۷۳ - ۹۹۳ق) از خاندان ترخانیان. در دورهٔ فرمانروایی پدرش (۹۶۲-۹۷۳ق)، همچون دیگر برادران خود، مانند میرزا جان‌بابا(- ۹۷۸ق)، میرزا (محمد) صالح (- ۹۷۰ق) و میرزا ابراهیم (- ۹۶۶ق) صاحب سپاه و دستگاه بود. در اواخر فرمانروایی میرزا عیسی، چون عیسی پیر و کمابیش از کار افتاده شد و نیز به سبب نرم‌خویی وی، پسرانش در پی چنگ‌اندازی بر سریر قدرت و دور ساختن برادران خود از آن برآمدند. در ۹۶۷ق میان صالح و باقی که بزرگ‌ترین برادران بودند جنگ درگرفت و میرزا صالح، به روایتی نه چندان درست با پشتیبانی پدرش، از آن پیروز درآمد و باقی و جان‌بابا ناگزیر به گریز از تته، مرکز سند، شدند. باقی نخست به کهچه / کهچ در سرزمین قوم سمه رفت و با لشکری از راجپوتان که رایِ‌سمه به یاری او داد رو به سوی تته نهاد. اما این بار نیز در مصاف با میرزا صالح شکست خورد و باز به کچهه گریخت و از آن‌جا به بهکر رفت و دست یاری به سوی سلطان محمودخان کوکلتاش، فرمانروای بهکر (۹۶۲ - ۹۸۳ق) دراز کرد (۹۶۸ق). محمودخان وی را پناه داد، اما چون نمی‌خواست خود را با حکومت تته درگیر سازد از دادن کمک نظامی به او خودداری کرد و حتی به روایتی در پی فرستادن باقی به نزد جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) برآمد. در این اثنا، میرزا صالح به دست بلوچی کشته شد (۲۳ شعبان ۹۷۰ق) و میرزا عیسی پیکی نزد محمودخان بهکری فرستاد و باقی را به تته فراخواند. محمودخان نیز میرزا باقی را با اسباب بزرگانه به تته فرستاد و باقی ولی‌عهد و مدارالمهام دستگاه حکومتی ترخانیان شد. سیوستان / سیوان نیز به جاگیر او داده شد. در ۹۷۳ق میرزا عیسی و میرزا باقی، به بهانهٔ تعیین مرزهای خود با قلمرو محمودخان بهکری، رو به بهکر نهادند و چون به قصبهٔ دربیله از توابع بهکر رسیدند با لشکر محمودخان روبه‌رو شدند. در این میان فرنگیان (گویا پرتغالیان گوا) به تته تاختند و خرابی‌ها بسیار در آن‌جا به بار آوردند. میرزا عیسی پس از آگاهی از یورش فرنگیان، با محمودخان بهکری طرح صلح انداخت و به شتاب به تته بازگشت و فرنگیان‌نیز، با آگاهی از بازگشت او، تته را ترک گفتند (تاریخ طاهری، ۱۱۱-۱۱۴). گفتنی است که به‌نوشتهٔ برخی منابع موثق‌تر، یورش پرتغالیان به تته نه در اواخر بلکه در اوایل حکومت میرزا عیسی، در ۹۶۳ق / ۱۵۵۶م، روی داد و پرتغالیان به فرماندهی پدرو بریتو رولیم (Pedro Barreto Rolim) به بهانهٔ کمک به میرزا عیسی در برابر یکی از دشمنانش به تته تاختند و بناهای بسیاری را به آتش کشیدند و بیش از هشت‌هزار تن ازمردم را به قتل آوردند. پس از مرگ میرزا عیسی (۹۷۳ق)، میرزا باقی، به رغم مخالفت امرای پرنفوذ ارغون که از او سخت بیمناک بودند، بر تخت فرمانروایی سند در تته نشست. وی در آغاز حکومتش بسیاری از امرای ارغون را به مکر و حیله، به بهانهٔ تقسیم خزانه به ایشان، به چنگ آورد و بکشت و خانمان آنان را برانداخت. شماری از ارغونیان هم به بهکر گریختند و به محمودخان پناه جستند. در حدود ۹۷۵ق میرزا جان‌بابا، برادر باقی، که از زمان میرزا صالح در میان مردم سمیجه پناه گرفته بود، به دعوت میراث پدر برخاست و محمودخان بهکری را پشتیبان خود گرفت و همراه او، به بهانهٔ تعزیت مرگ پدر و در واقع برای ادعای تقسیم میراث پدر، به تته رفت. باقی توانست با حیله و زبان‌آوری محمودخان را از پشتیبانی از ادعای جان‌بابا بازدارد و جان‌بابا چون ماندن خود را در تته خطرناک دید همراه محمودخان از آن‌جا بازگشت. با این وجود، جان‌بابا اندکی بعد با میرزا شادمان (داماد باقی) و برخی امرای باقی‌ماندهٔ ارغون، مانند شاه قاسم و علی‌شیر، سپاهی آراست و به تته لشکر کشید. اما در نبردی بزرگ در نزدیک تته شکست خورد و تلاش‌های بعدی وی نیز، حتی به رغم شبیخون خطرناک شاه‌قاسم ارغون به سپاه میرزا باقی که نزدیک بود به کشته‌شدن باقی بینجامد، به جایی نرسید و باقی سرانجام وی را با وساطت سیدعلی تتوی به مصالحه به دست آورد و ناجوانمردانه بکشت (۹۷۸ق). میرزا باقی همچنین بسیاری از بزرگان سند، مانند برار یا برادرزادهٔ خود میرزا(محمد) غالب (در ۹۷۹ق) و شیخ میرک عبدالرحمان پورانی (در ۹۸۷ / ۹۹۱ق) را به قتل آورد. در پی افزایش قدرت و گسترش قلمرو جلال‌الدین اکبر گورکانی، میرزا باقی برای ایجاد رابطه‌ای نیکو با جلال‌الدین اکبر و جلوگیری از یورش احتمالی او به سند بر آن شد تا دختر خود سندی‌بیگم را به زنی پادشاه گورکانی بدهد و از این‌رو دوبار (در ۹۷۶ و ۹۷۸ق) سندی‌بیگم را به دربار گورکانی فرستاد. ولی در هر دو بار جلال‌الدین اکبر از پذیرش او سر باز زد و او را به سند بازآوردند. میرزا باقی از میان استان‌های سند سه

استان سیوستان، نصیرپور و چاچکن را به‌ترتیب به سه پسر خود میرزا پاینده محمدخان (پدر میرزا جانی‌بیگ ترخان)، میرزا شاهرخ و میرزا محمدمظفر داد و وزرا یا اتابکانی نیز بر آن‌ها گماشت تا این استان‌ها را به‌خوبی اداره کنند. «در هر جا [نیز] جاسوس عیان و نهان گماشته بود که حقیقت حال فرزندان و وکلا و ارباب و عوامل و اهالی و موالی و سپاهی و صحرایی آن‌چه گذشته باشد به عرض او رسانده، دقیقه‌ای از دقایق پوشیده و پنهان ندارند... به نوعی و نهجی معاملهٔ مردم تنگ گرفت که از آزار او به جان آمدند و هیچ روز از سیاست ریش کندن و گوش بریدن و کشتن عمال خود، چه هندو چه مسلمان، خالی نمی‌داشت (تاریخ طاهری، ۱۵۵). وی، شاید به سبب سختی‌ها و گرسنگی‌هایی که در دورهٔ آوارگی و دربه‌دری کشیده بود، بسیار ممسک بود و با این‌که انبارهایش آگنده از غلات بود و گاه حتی جا برای محصول تازه نداشت در سخت‌ترین شرایط نیز از پخش‌کردن موجودی انبارها امساک می‌ورزید. با گذشت زمان در میرزا باقی نشانه‌های جنون و دیوانگی پدیدار شد تا بدان‌جا که گویند چون خبر مرگ پسرش میرزا شاهرخ (۹۸۲ق)، حاکم نصرپور، به آگاهی او رسید نزدیکان و مقربان دستگاه او و مردم نصرپور را سیاست کرد و «عورات [= زنان] محل‌را در پاجامه گربه‌ها انداخت و پستان‌ها بریده و مردان را در پای پیل بسته به کوچه و بازار گردانید و گفت: این‌ها فرزند مرا از من جدا کردند.» (تحفة‌الکرام، ۱۴۶). وی سرانجام خود را با شمشیری که بر شکمش فرو برد کشت. ازجملهٔ ابیاتی که در تاریخ مرگ او سروده‌اند این بیت است: «بجستم از خرد تاریخ او گفت ــ مپرس از من بپرس از داغ دل‌ها.» پس از میرزا باقی، پسر بزرگ او میرزا محمد پاینده بر تخت شاهی سند نشست، اما چون وی نیز همانند پدرش بری از دیوانگی و جنون نبود، اختیار کارها به دست پسرش میرزا جانی‌بیگ افتاد. سیاست خونریزانهٔ میرزا باقی از یک سو و خست و لئامت او از سوی دیگر موجب شد تا در دورهٔ او، به خلاف روزگار فرمانروایان پیش و پس از او، سند مأمنی برای اهل فضل و ادب نباشد و حتی بسیاری که پیش‌تر به ته کوچیده بودند از آن‌جا بیرون روند. گویند میرزاباقی «منافعت خود در این دید که هر که را دعوای هنر و فضل و ادراک در سر است... به ملک مناسب نیست. و اکابر و اشراف و وضیع و شریف چه از سادات و مشایخ و قضات و موالی هر که در شهر بوده همه را کوچانده، از حویلی [= خانهٔ] سابق برآورد و بیرون شهر جا داد، که در شهر ما نباشند، زیراکه بدخواه دولت ما همین مردمانند.» (تاریخ طاهری، ۱۳۷) از این رو، برخی سرایندگان فارسی‌گو وی و روزگارش را نکوهیده‌اند: «در میان میرزا باقی، نماند ــ امتیاز نیک و بد، اندر جهان / قدرِ دولت را ندانست، تا که شد ــ شیر کاسه‌لیس با جمعی سگان.» (رنگین) □ «نمود آواره‌ام میرزای باقی ــ نیاساید دمی بر جای باقی / ز حق است عنقریب این آرزویم ــ که گوشم بشنود: ای های باقی.» (غضنفربیگ ارغون) □ «بزرگان زمانِ شاه باقی ــ ندانستند احوالِ فراقی / کنون، پاینده چشم مهربانی ــ همی دارم من از یاران جانی.» (فراقی) از معدود دانشوران و نویسندگان و سرایندگان روزگار میرزا باقی می‌توان از میرک عبدالباقی پورانی، علی‌خان (آتالیقِ شاهزاده محمدمظفر) که این بیت او معروفست: «ای علی‌خان رو نکویی کن که بعد از مرگ تو ــ نیک و بد گوید که آن مسکین به رحمت درگذشت»، سید علی ثانی انجوی شیرازی (ــ ۹۸۱ق)، میر غروری کاشانی، قاضی نعمت‌الله علامهٔ عباسی، میرعبدالخالق گیلانی و نیازی بخارایی نام برد. سید محمدهاشم بن محمد حسینی، از روزگار میرزا باقی، مرام‌الملوک سیرالسلاطین را نوشت که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ محمدهاشم‌جان مجددی در کویته نگه‌داری می‌شود. به میرزا باقی، همچون بسیاری پادشاهان مستبد و بی‌سواد دیگر، نسبت شاعری هم داده‌اند و این بیت را، که با کردار واقعی میرزا باقی هرگز نمی‌خواند، از او نقل کرده‌اند: «تلاش منصب دنیا فزوده دردِ سرم ــ کنون کلاهِ نمد اختیار باید کرد.»

منابع: تاریخ سند، ۱۸۳-۱۵۵/۲؛ تاریخ طاهری، ۹۵-۱۵۹، ۳۲۲-۳۳۱؛ تاریخ فرشته، ۳۲۲/۲؛ تاریخ معصومی، ۲۰۸-۲۱۸؛ تحفة‌الکرام، ۱۳۲-۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۷-۱۶۹، ۲۰۵، ۲۱۲-۲۱۵، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۷۶-۲۷۹، ۳۱۳، ۳۴۳، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۹۵؛ ترخان‌نامه، ۴۶-۶۴؛ ذخیرة‌الخوانین، ۱۶۷/۱-۱۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۲/۱؛ گلزار جاویدان، ۱۹۲؛ لبّ تاریخ سند، ۸۵-۸۶؛ مآثرالامرا، ۴۸۵/۳-۴۸۸؛ مآثر رحیمی، ۳۲۴/۲-۳۲۸؛ مقالات‌الشعرا، ۹۲-۹۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۵۷، ۴۴۹، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۴۳؛ مکلی‌نامه، ۲۳۸، ۴۹۸.

برزگر

باقی حیدرآبادی (bā.qi-ye.hey.dar.ā.bā.di)، گردهاری پرشاد، ملقب به راجه محبوب‌نواز ونت‌بهادر، ۱۲۴۴ــ ۱۳۱۴ق، شاعر فارسی‌گوی و اردوسرای شبه قاره. نیای بزرگش همراه

نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۸۲ـ ۱۱۶۲ق)، بنیادگذارِ خاندان نظام یا آصف‌جاهیان حیدرآباد دکن، به حیدرآباد رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. پدرش راهی نرهر پرشاد از دولتمردان برجستهٔ دستگاه آصف‌جاهیان بود. گردهاری پرشاد باقی نیز در این دستگاه پایه‌ای بلند و «مقام سررشته‌داری فوج» داشت و اتالیق یا مربی محبوب‌علی‌خان، نظام حیدرآباد (۱۲۷۳ـ ۱۲۸۵ق)، بود. از آثار فارسی وی مثنوی بهار عام در مدح نواب میرتراب‌علی‌خان مختارالملک سالارجنگ (ـ۱۳۰۰ق)، نخست‌وزیر حیدرآباد (۱۲۶۹ـ ۱۳۰۰ق) است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به شمارهٔ ۲۲۳۱ فهرست) وجود دارد. در پزشکی اسلامی و هندویی نیز علاقه و مطالعه داشت و حاصل مطالعاتش در این زمینه، منظومه‌ای است در خواص میوه و سبزی‌ها و ارتباط آن‌ها با تندرستی انسان، با عنوان باغ رزّاق که در ۱۳۱۱ق به انجام رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۱، ۱۹۶، ۲۲۱؛ حدیقةالشعراء، ۲۲۴؛ دکنی هندو اور اردو، ۶۷، ۶۹؛ روز روشن، ۶۸۸؛ سخنوران چشم‌دیده، ۲۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/366; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,121.

برزگر

باقی دماوندی (bā.qi-ye.da.mā.van.di)، ملا باقی، ز ۱۰۲۴ق، شاعر ایرانی. اصل وی از دماوند است. مدتی در عراق به سیاحت پرداخت. سپس به هندوستان رفت. نخست در حیدرآباد گلکنده درآمد. پس از چندی به بیجاپور رفت. سپس از آن‌جا به قصد ملازمت عبدالرحیم خان خانان (ـ۱۰۳۶ق) راهی برهانپور شد و به خدمت وی درآمد. قصایدی در مدح وی گفت و به صلات و انعامات فراوان سرافراز شد. در برهانپور در باغ زین‌آباد که از بهترین باغ‌های آن شهر بود، مسکن گزید. زندگی آسوده‌ای داشت. بیشتر اوقات خود را به گوشه‌نشینی می‌گذراند و با مردم به بیگانه‌خویی رفتار می‌کرد. آورده‌اند که در اشعارش از احوال خود زیاد می‌گفت.

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۴/۱؛ الذریعه، ۱۱۲۴/۹؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۳۴۶؛ صبح گلشن، ۵۴؛ کاروان هند، ۱۵۱/۱ـ ۱۵۲؛ مآثر رحیمی، ۱۲۳۷/۳ـ ۱۲۴۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳۶۴/۱؛ نشتر عشق، ۲۲۷/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۱۸.

حجتی

باقی کولابی (bā.qi-ye.ku.lā.bi)، حیات جان، ـ۹۸۷ق، شاعر کولابی. از مردم کولاب، روستایی در جنوب بخارا، بود. مرید عبدالله‌شاه نقشبندی بود و در دورهٔ فرمانروایی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) به هند رفت و شاعر دربار وی شد. وی در هنگام شورش معصوم‌خان کابلی در ناحیهٔ جونپور کشته شد. ظاهراً باقی نخستین شاعری است که هیررانجها، داستان عشق دو دل‌باختهٔ پنجابی، را به شعر فارسی (در قالب مثنوی) سرود. به‌نوشتهٔ اته، اصل این داستان عامیانه ـ عاشقانه را ادیبی پنجابی به‌نام دَمُدَر نوشته است، و گفته‌اند داستانی حقیقی بوده که پیش از آمدن مسلمانان به شبه قاره رخ داده است. از مثنوی هیرو رانجها یک نسخهٔ خطی به شمارهٔ N.M.1957-975/1 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی موجود است که دوهزار و چهارصد و هشتاد بیت دارد. از آن‌جا که آغاز این نسخه افتادگی دارد، تاریخ دقیق سرایش این اثر دانسته نیست. با این حال، چون در این اثر از فتوحات گجرات (رخ داده در ۹۸۳ق) یاد شده است، این منظومه باید میان همین تاریخ و سال درگذشت باقی سروده شده باشد. باقی غزل نیز می‌سرود و نمونه‌هایی از شعرهای وی در تذکره‌ها آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۸/۲ـ ۲۲۹؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۲؛ شام غریبان، ۴۸؛ شمع انجمن، ۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۸۹/۷ـ ۶۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۳۴۵/۲ـ ۳۴۶؛ منتخب‌التواریخ، ۱۹۴/۱ـ ۱۹۵؛ نشتر عشق، ۲۲۷/۱ـ ۲۲۸؛ شفیع عقیل، «داستان هیرو رانجها»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲ (شمارهٔ مسلسل ۱۱۰)، فروردین ۱۳۵۰ش، ص ۸؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 121.

ربیعیان

باقی نهاوندی (bā.qi-ye.na.hā.van.di)، عبدالباقی فرزند آقا بابای چولکی، چولک (نهاوند) ۹۷۸ـ برهانپور(هند) ۱۰۴۲ق، تذکره‌نویس و شاعر ایرانی. پدرش وزیر همدان بود و با تخلص مدرکی شعر می‌سرود و برادرش، آقا خضر، وزارت کاشان داشت. عبدالباقی شاگرد و مرید محوی همدانی بود. پس از مرگ پدر (۱۰۰۰ق) به وزارت رسید، اما به‌زودی از وزارت کناره

بالفور

گرفت و به کاشان نزد برادر رفت. در آن‌جا به کارهای ادبی پرداخت و با شاعران و ادیبان همنشین بود. پس از قتل برادر (۱۰۱۶ق) به دست شاه عباس یکم (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق)، چندی جانشین برادر شد. وی همچنین منصب‌هایی در سمنان، بستان، دیلمان، لاهیجان، یزد وابرقو داشت و چون با بی‌مهری شاه صفوی مواجه شد، کاشان را ترک کرد. یک چند در عراق و فارس به سر برد و از آن‌جا به عتبات و مکه، سپس در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) به هند رفت. در ۱۰۲۳ق در برهانپور (پایتخت دکن) به ملازمت عبدالرحیم خان خانخانان (ـ۱۰۳۶ق) درآمد، از او منصبی گرفت و به تألیف مآثر رحیمی* پرداخت. وی، به گفتهٔ میرزا محمد صادق مینای اصفهانی در ۱۰۳۳ق در سپاه شاهزاده پرویز که به اللـه‌آباد می‌رفت، بوده است. در انواع شعر توانا بود و رباعی را به روش خاص خود می‌سرود. در نثر وانشا نیز استاد بود. از دیگر آثارش : دیباچهٔ دیوان محوی همدانی؛ دیباچهٔ دیوان عرفی شیرازی؛ دیوان شعر.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۹/۵ـ۱۷۴۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۴/۲ـ۷۵۶؛ تاریخ نظم ونثر در ایران ، ۶۸۵/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۴۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۲۴ـ۱۲۵؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۷۸؛ الذریعه، ۱۲۴/۹؛ روز روشن، ۵۲۱ـ۵۲۲؛ ریحانة‌الادب، ۲۲۳/۱؛ شام غریبان، ۴۸؛ صبح گلشن، ۵۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۴۱۹/۴؛ کاروان هند، ۱۵۳ـ ۱۵۷؛ مآثر رحیمی، کلکته ۱۹۲۴ـ۱۹۳۱م، ۱۵؛ ۱۵۳۵/۳ـ۱۵۷۶؛ منتخب اللطایف، ۱۰۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۰۶/۳ـ۷۰۷؛ نشتر عشق، ۲۲۶/۱ـ۲۲۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۱ـ۴۳۲؛

Iranica,1/104.

ملکیان

بالفور (bāl.fur)، ادوارد گرین (Edward Green Balfour)، فرزند جورج بالفور، ۶ سپتامبر ۱۸۱۳ ـ ۸ دسامبر ۱۸۸۹م، پزشک و نویسندهٔ انگلیسی. در مانتروز (اسکاتلند) و دانشگاه ادنبورگ درس خواند. در ۱۸۳۹م به هند رفت و در سازمان پزشکی شرکت هند شرقی انگلیس به کار پرداخت و در این شغل در ارتش‌های شرکت در بمبئی و مدراس خدمت کرد. در ۱۸۵۲م تخصص کامل جراحی یافت. مقالات پزشکی دربارهٔ بهداشت و تندرستی سپاهیان نوشت و، گذشته از کار پزشکی، کارهای سودمند فراوانی انجام داد. زبان‌های شرقی را آموخت و در مدراس یک کتابخانهٔ عمومی اسلامی دایر کرد. در ۱۸۵۰م موزه‌ای به‌نام موزهٔ مرکزی دولتی به‌راه انداخت و نه سال سرپرستی آن‌را بر عهده داشت. وی کتابی به‌نام دایرةالمعارف هند تألیف و منتشر کرد که چند بار به‌چاپ رسیده است. در ۱۸۶۶م موزه‌ای در میسور به‌راه انداخت. سال‌های دراز نمایندهٔ سیاسی انگلیس، یا درواقع شرکت هند شرقی انگلیس، در دربار کرناتک / آرکات بود. در ۱۸۶۲ـ۱۸۷۰م معاونت سربازرس بیمارستان‌ها را برعهده داشت و در این مقام در پایگاه‌های نظامی مختلفِ زیر فرماندهی حکومت مدراس خدمت کرد. در ۱۸۷۱ ـ ۱۸۷۶م رئیس بهداری سپاه مدراس بود. به آموزش پزشکی بانوان توجه فراوانی داشت و به کوشش وی کالج پزشکی مدراس به همین منظور گشایش یافت. یک‌چند آموزشیار دانشگاه مدراس بود. در ۱۸۷۶م بازنشسته شد. از آثار وی اثری به نام گلدستهٔ سخن است که مجموعه‌ای از سروده‌های فارسی و اردو است و در ۱۸۵۱م در مدراس به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۷۱/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۳؛

Catalogue of the Library of the India Office, Vol II, part VI, 68, 163; *Dictionary of Indian Biography*, 23-24.

برزگر

بالفور (bāl.fur)، فرانسیس (Francis Balfour)، پیش از ۱۷۶۹ ـ پس از ۱۸۰۷م، پزشک و خاورشناس بریتانیایی. در ادنبورگ درس خواند. به سازمان خدمات پزشکی شرکت هند شرقی انگلیس در بنگال پیوست (۱۷۶۹م). در ۱۸۰۷م بازنشسته شد و به ادنبورگ بازگشت. دوست نزدیک وارن هیستینگز، فرماندار بنگال، بود و کتابی را بدو پیشکش کرد و از بنارس با او مکاتبه داشت. گذشته از تألیف آثار پزشکی، مقالات و رسالاتی در زمینهٔ پژوهش‌های شرقی برای انجمن آسیایی بنگال نوشت. گزیده‌ای از ارشادالطالبین / انشای هرکرن از هرکرن بن متهراداس کنبوه مولتانی را به‌انگلیسی برگردانید. این برگردان در ۱۷۸۱م با عنوان *The Forms of Herkern, a Persian Letter-Writer* در کلکته به‌چاپ رسید. گویا تاریخ فرشته را هم به‌فارسی برگردانید، ولی از این برگردان امروزه ظاهراً هیچ آگاهی در دست نیست.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۳/۵؛

Dictionary of Indian Biography, 24; *Mughals in India*, 158.

برزگر

بال مُکند ← شهود مانکپوری

بالموکندنامه ← دیارام

بانیهٔ سهارنپوری (bā.ni.ye-ye.sa.hā.ran.pu.ri) ، بهوپت‌رای، ـ ۱۱۳۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم قصبهٔ کنکوه در سهارنپور بود و در ملازمت محمداعظم گورکانی (۱۱۱۸ـ ۱۱۱۹ق) به سر می‌برد. از قوم غله‌فروشان سهارنپور بود و به همین دلیل بانیه تخلص می‌کرد. بانیه مردی شادخوار و شادزی بوده است. خوشگو، که از دوستان او است، می‌نویسد: «در عین تعلق به کمال بی‌تعلقی می‌گذراند. چند بار اثاثهٔ خود به غارت داده هرگز دلبستگی با چرک دنیا نداشت...» چنان‌که خوشگو می‌نویسد، بانیه بسیار جسور بوده است، تا آن‌جا که از درشت‌گویی در نزد پادشاه نیز نمی‌پرهیخته است. هنگامی که میرضاخان خانه سامانی شرحی بر گلستان سعدی نوشت، برخی حاشیه‌نشینان و جیره‌خواران زبان به تحسین او گشودند که شرح او بهتر و برتر از خود گلستان است؛ «بهوپت‌رای تاب شنیدن نیاورد و گفت: میر صاحب سعدی به هر نهج، سرمایهٔ قبول الهی به دست آورد. این شرح را باید دید که به قبول کسی از بندگانش به هم رسد یا نرسد.» بانیه طبعی مشکل‌پسند داشت. نمونه‌ای از شعر او است: «دل اندر حسرت دنیا شکستم ــ چه رنگین گوهری بی‌جا شکستم.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۲؛ تین تذکری، ۲۹۱؛ روز روشن، ۹۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۶۳ـ۱۶۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۶۷، شمارهٔ ۱۸۹.

شریفی

باوا صاحب ترمذی (bā.vā.sā.heb-e.ter.me.zi) ، فرزند علی‌اصغر، نادیا (در گجرات هند) ۱۳۴۶ق / ۱۹۲۷م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از فراگیری تحصیلات مقدماتی و متوسطه، از دانشگاه گجرات احمدآباد دانشنامهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی گذشته از تدریس در دانشگاه، ریاست گروه فارسی دانشگاه را عهده‌دار است. باواصاحب در زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و عربی مهارت دارد. از آثارش: جام چشت؛ دیوان جلالی؛ «شعرای فارسی‌گوی گجرات»؛ «شعرای صوفی گجرات»؛ «شاه‌عالم صوفی بزرگ گجرات»؛ «مشایخ چشت در گجرات»؛ «سهم گجرات در پیشرفت زبان و ادبیات عربی و فارسی».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۶/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۷ـ۲۴۸.

رسولی

باهوی شورکوتی (bā.hu.ye.šur.ku.ti)، سلطان محمد باهو فرزند بازید/ بایزید محمد، گرماراج شورکوت ۱۰۳۹ـ ۱۱۰۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. سلطان باهو در میان قبیلهٔ اعوان متولد شد. نسب وی به حضرت علی(ع) می‌رسد. اجدادش پس از واقعهٔ کربلا به همدان و خراسان کوچیدند. جدش حسین شاه در سدهٔ چهارم در هرات فرمانفرما بود و بازماندگانش نیز تا چهار پشت در نواحی هرات، غور و غزنین فرمانروایی می‌کردند. اعضای این خانواده در حملهٔ تاتارها(سدهٔ هفتم هجری) به سند کوچیدند و تا پنج نسل در سرزمین سون سکیسر زندگی کردند. پدر و مادرش یک سال پیش از تولد باهو، در زمان شاه‌جهان در شورکوت ساکن شدند. وجود مزارهایشان در آن‌جا در نزدیکی دژی قدیمی به اثبات رسیده است. هنگام تولد باهو، رشیدخان سیال (۱۰۲۸ـ ۱۰۴۸ق) حاکم جهنگ بود و سراسر شبه قارهٔ هند نیز زیر نفوذ شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) بود. وی دوره‌های کودکی و جوانی‌اش را در شورکوت که در آن زمان به مولتان و جهنگ ملحق بود،گذراند. تحصیلات ابتدایی را نزد مادرش فرا گرفت. سپس به گره بغداد رفت و مرید حبیب‌الله قادری شد. در دهلی با عبدالرحمان گیلانی دهلوی بیعت کرد؛ پس از آن، از سند، بغداد، مصر، شام، روم، عربستان و کابل دیدن کرد و مریدان بی‌شماری به دست آورد. قدسی مشهدی (ـ۱۰۵۶ق)، سید مرتضی شاه (ـ۱۰۷۳ق) و خوشحال خان ختک (ـ۱۱۰۰ق) نیز از او خلافت یافتند. وی تا چهل سالگی مردم را به اسلام دعوت می‌کرد. کراماتش نیز معروف است. او دوبار در دژ گرماراج و یک بار در مسجد دهلی با اورنگ زیب عالمگیر دیدار کرد. باهوی از اهل سنت و طریقه‌اش قادریهٔ بود. در فقه پیرو ابوحنیفه نعمان کوفی و در کلام طرفدار شریعت و در صحو جنیدی بود. در نتیجهٔ ارشادهای او در حدود چهل‌وسه خانقاه و بیست‌وپنج مدرسهٔ اسلامی در سراسر پاکستان دایر شد. نخست مزارش در ۱۱۰۲ق در دژ قهرگان شورکوت و

باردیگر در ۱۱۹۲ق در محلی معروف به دربار کهنه نزد چاه سمندری کنونی بنا شد و بار سوم در ۱۳۳۶ق به کوشش شیخ محمد امیر سلطان سجاده نشین هشتم در محل دربار نوین کنونی به تکمیل رسید. وی علاوه بر اردو، به فارسی و عربی هم شعر سروده است. شهرت او به «سی‌حرفیها»ی وی است که هر بیت آن با فریاد هو ختم می‌شود. گفته‌اند که در زمینهٔ سلوک و تصوف صدوچهل رساله و منظومه داشت که از آن میان تنها سی رساله در دست است. این رسالات بدین قرارند: اسرار قادری در معرفت و سلوک؛ امیرالکونین در تصوف و عرفان؛ اورنگ شاهی در تلقین معرفت؛ توفیق‌الهدایت در شرح عرفان و تزکیهٔ نفس؛ تیغ برهنه در شرح تصور اسم الله؛ جامع‌الاسرار در فقر و مقامات تصوف ؛ دیدار بخش در شرح لی مع‌الله و عرفان و تصوف؛ دیوان باهو (سیالکوت ۱۸۷۰م)؛ حجت‌الاسرار در عرفان انسان کامل و شرح ذکر؛ رسالهٔ روحی در فلسفهٔ تخلیق کاینات و ارواح سلطان الفقر؛ سلطان الوهم در شرح دل و شرح نور اوهام؛ شمس‌العارفین در توحید و عرفان و تصوف و مرید ومراد؛ عقل بیدار در عرفان انسان و توضیحات لطایف؛ عین‌العارفین در ذکاوت نفس و مرشد کامل؛ عین‌الفقر در فقر و فقیر،مرشد ونفس، قلب و سلوک؛ فضل‌اللقا در سلوک قادریه، عرفان و اصطلاحات صوفیانه؛ قرب دیدار در عرفان و رؤیت حق تعالی؛ کشف‌الاسرار در مرشد و انسان کامل؛ کلید التوحید صغیر در نفس،ارواح و تجرید و تفرید؛ کلیدالتوحید کبیر در علم و عرفان، وجود و نفس و انکشافات عارفانه؛ کلید جنت در ذکر و فکر و تصور و شرح اذکار؛ گنج‌الاسرار در سلوک قادریه، شریعت و نفس؛ مجالسة‌النبی در شرح نفس و انکشافات عارفانه؛ محبت‌الاسرار در عشق و عرفان و حجاب دنیا؛ محکم‌الفقراء در فقر و معرفت حق؛ محک‌الفقرا صغیر در شرح طریقهٔ قادری و چهل حدیث؛ محک‌الفقرا کبیر در کلمهٔ طیبه،ارکان اسلام. حقیقت محمدی، فلسفهٔ تصور و تصرف حروف وذکر سید عبدالقادر گیلانی؛ مفتاح‌العارفین در علم و عرفان، تصوف و اصول تصوف؛ نورالهدی صغیر در شرح فقر و علم دعوت؛ نورالهدی کبیر در شرح کلمهٔ طیبه، علم و طریقهٔ قادری ودر تصور و تفکر. از دیگر آثار او : تلمیذالرحمان؛ شمس العارفین؛ هفت ارواح فقیر؛ اسرارالوحی؛ محکم‌الفقر؛ مجموعة‌الفضل .

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۶۳/۲-۱۷۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۸/۲-۲۱۰؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۶۸-۱۶۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۶۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۷۵، ۷۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۱، ۳۴۰، ۳۴۹، ۴۰۲، ۴۰۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۲۲۷۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۹/۳-۱۲۶۰، ۱۴۷۶، ۱۶۶۸-۱۶۶۹؛ ۹۵۸/۷-۹۶۰؛ ۲۰۰۶/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۶۲۷/۲-۶۳۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۹/۲؛ دکتر کلثوم سید، «سلطان العارفین محمد سلطان باهو»، دانش، شمارهٔ ۱۷-۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، صص ۱۵۳-۱۶۶؛ سلطان الطاف علی، «تحقیق دربارهٔ احوال و آثار سلطان باهو»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، صص ۶۷-۷۷؛

Dictionary of Indo - Persian Literature,579.

حجتی

بایزید انصاری (bā.ya.zid-e.an.sā.ri)، بایزید/ بازید انصاری، معروف به پیر روشان/روشن، فرزند قاضی عبدالله فرزند شیخ محمد، جالندهر (پنجاب) ۹۳۱-۹۸۰ق، عارف و نویسندهٔ افغانی‌تبار شبه‌قاره و پایه‌گذار گروه روشنیان. هنگامی که بایزید هنوز کودکی شیرخواره بود پدرش عبدالله وی و مادرش بنین را که از مردم جالندهر بود به موطن خود کانی‌گرم /کانی‌گرام (وزیرستان) برد. عبدالله که گذشته از بنین، دارای همسر دیگری نیز بود، پس از مدتی بنین را طلاق داد و بایزید که در این هنگام حدود هفت سال داشت از آن پس در محیط خانوادگی در میان پدر و نامادری و برادر ناتنی‌اش یعقوب، خود را بیگانه یافت و از آن‌ها آزارها کشید. گرچه به خاطر شرکت در کارهای خانه و تجارت ناگزیر شد تحصیلات ابتدایی خود را ترک گوید، ولی از هر فرصتی برای مطالعه بهره می‌جست. از حدود شانزده سالگی در برخی سفرهای تجارتی پدرش همراه او بود و در یکی از همین سفرها با سلیمان ملحد (اسماعیلی) دیدار کرد که تأثیر این دیدار و نشانه‌هایی از برخی احکام مذهبی اسماعیلی، مانند تأکید بر پیر کامل و استفاده از تأویل در تشریح اصول پنجگانهٔ ایمان و دستورها و مراسم تزکیه را می‌توان در تعالیم بعدی بایزید مشاهده کرد. وی در اوایل حیاتش با معلمان جوکی/ یوگی هندو نیز معاشرت داشت و باید اصول حلول روح را از آن‌ها فراگرفته باشد. رفته‌رفته خود را پیر کامل دانست و مدعی مکاشفاتی شد و ادعا کرد که در خواب خضر را دیدار کرده واز دست او آب حیات نوشیده است. سرانجام مدعی مهدویت شد و تعالیم خود را تدوین کرد و از پیروانش پیر روشن و از سوی مخالفانش پیر تاریک لقب گرفت. خلاصهٔ تعالیم او چنین بود که

بایزید انصاری

معرفت حق فرض عین است؛ بدین معرفت که بدون آن طاعات، عبادات، خیرات و مبرّات نزد خدا پذیرفته نمی‌شود، تنها به واسطهٔ پیر کامل می‌توان بدان معرفت نایل آمد. پیر کامل اهل شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت و سکونت (آرامش) است. او کاشف حقایق اسرار الهی و تجسم «تخلّقْ باخلاق‌اللّه» است. بر همگان واجب است که در جست‌وجوی او برآیند و چون یافتندش از او فرمان برند. فرمانبرداری از او اطاعت از رسول خدا و در نتیجه اطاعت از خود خدا است. چنین پیر کاملی خود بایزید است. پیروان او حیات معنوی را با توبه آغاز می‌کردند و به ریاضت، از جمله چله‌نشینی در حجره، می‌پرداختند و سرانجام به مقامی از معنویت می‌رسیدند که از قیود عبادات و اعمال شریعت آزاد می‌شدند. بایزید مدعی بود که بدون وساطت جبرئیل با خداوند در تماس است. او درکلمهٔ شهادت مسلمانان تغییراتی داد. اخلاقیاتش رنگ تصوف داشت و بر اساس تمایز میان اعمال بیرونی ودرونی دیانت بود. پیروان وی با توجه به این که خدا در همه جا حاضر است می‌توانستند رو به هر طرف که بخواهند نماز بخوانند. در طریقت روشنیان/ روشنیّه از وضو صرف‌نظر شد و هوا عنصری پاک‌کننده مانند آب به شمار می‌آمد. بایزید که خود به‌کفر و الحاد متهم بود همهٔ پیروان دیگر مذاهب راکافر می‌شمرد. وی در آغاز کارش با مخالفت بسیاری از بزرگان و پیران محلی، از جمله پدرش و شاگردان او، مواجه گشت، ولی رفته‌رفته دعوت او در میان برخی قبایل که در درهٔ‌توچی در شمال وزیرستان، بنگش، و پیرامون پیشاور می‌زیستند، مانند تیراهی، داودزایی، آفریدی، یوسف‌زایی و مُحْمَنْدزایی به شکوفایی رسید. میرزا محمد حکیم (ـ۹۹۰ق) برادر کهتر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) و حاکم کابل، بایزید را به کابل فرا خواند و در آن‌جا علما به رهبری قاضی‌خان، قاضی کابل، با او مناظره کردند و «از مناظرهٔ او بازماندند.» بایزید اجازه یافت تا به پیشاور بازگردد. سپس دعوت خود را در میان برخی قبایل پیرامون قندهار و سندیان و بلوچان گسترش داد و سرانجام با ارسال هیأتهایی نزد اکبرشاه، میرزا سلیمان حاکم بدخشان و برخی دیگر از فرمانروایان و بزرگان و علمای مناطقِ نزدیکِ بودباشِ خودْ آن‌ها را به طریقت خویش دعوت کرد. نفوذ فزایندهٔ وی بیم دولت گورکانی هند را برانگیخت و معصوم‌خان، حاکم پیشاور، در پی دستگیری او برآمد. بایزید به منطقهٔ قبیلهٔ یوسف‌زایی گریخت و در آن‌جا در محاصره درآمد، ولی توانست با موفقیت محاصره را بشکند و به خیبر و تیراه برود. وی از آن پس مدت دو سال ونیم باقی ماندهٔ عمرش را به جنگ با سپاهیان گورکانی گذراند تا سرانجام در نبردی از محسن‌خان غازی که در رأس سپاهی از جلال‌آباد به جنگ وی اعزام شده بود شکست خورد و به کوهستان گریخت و بر اثر خستگی و تشنگی صدمهٔ فراوان دید و در کالاپانی درگذشت و در هشتنگر به خاک سپرده شد. گویند شیخ عمر، پسر و جانشین بایزید، تابوت او را از گور درآورد و آن را در جنگ‌هایش همراه خود می‌برد تا این‌که در نبردی در ۹۸۹ق این تابوت در سند افتاد، ولی بعدها آن را یافتند و در بهتّپور به خاک سپردند. پیروان بایزید پس از مرگ وی رفته‌رفته بر اثر فشارهای مذهب رسمی و نیز به دلیل تنش‌های درونی از میان رفتند. از بایزید کتابی در شرح حال خود و رسالات فراوانی در تشریح آموزه‌هایش به عربی، فارسی، پشتو (و گویا هندی) به‌جا ماند. وی در پیشرفت شعر و موسیقی افغانی سهمی درخور داشت و به زبان پشتو در قالب‌های قصیده، غزل، رباعی،مثنوی و قطعه شعر می‌سرود و برخی نواها و مقام‌های موسیقی افغانی، مانند پنج پرده، چهارپرده، سه پرده و مقام شهادت با راهنمایی او ساخته شد. از آثارش: خیرالبیان که جامع نظریات او در مسائل تصوف و دین واحکام فقهی است و به عربی، فارسی، پشتو و هندی نوشته شده است. بخش‌های فارسی خیرالبیان یا تحریر یا ترجمهٔ فارسی آن در ۱۹۶۷م در پیشاور به‌چاپ رسیده است؛ مقصودالمؤمنین (عربی) در تعالیم روشنیان که بایزید آن را به خواهش پسر بزرگ خود عمر تألیف کرد؛ صراط‌التوحید(فارسی ـ عربی) که بخشی از آن زندگینامهٔ خود نوشت مؤلف در شرح مراحل تکامل معنوی وی تا رسیدن به مرحلهٔ «پیرکامل» و بخشی دیگر رساله‌ای خطاب به شاهان و امرا است؛ صراط‌التوحید که در ۱۹۵۲م در پیشاور به‌چاپ رسیده است؛ فخرالطالبین؛ حالنامه (فارسی) که زندگینامهٔ خود نوشت بایزید است و بعدها علی محمد مخلص فرزند ابابکر قندهاری آن را ویراست و مطالب فراوانی بدان افزود. نسخه‌ای از این اثر درکتابخانهٔ شرقی سبحان‌اللـه در علیگر و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب وجود دارد.

منابع : اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۳/۱ـ ۲۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۵۸/۱ـ ۵۵۹؛ ۵۳۲/۲، ۵۹۵، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۲۱۹/۲ـ۲۲۲؛تاریخ تفکراسلامی در هند، ۴۶؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۸۳۰ـ ۸۳۴؛ دبستان مذاهب،

۲۸۵-۲۷۹/۱؛ فرهنگ زبان و ادبیات پشتو، ۷۲-۷۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۴۳-۱۴۴۲/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳-۴۲/۴؛ عبدالحی حبیبی، «تاریخچهٔ سبکهای اشعار پشتو»، دکابل کالنی، ۱۳۱۹ش، صص ۲۲۸-۱۶۱؛

Dictionary of Indo - Persian Literature,127; *Encyclopaedia of Islam*,1/1121-1124; *Mughals in India* ,108.

برزگر

بایزید بیات (bā.ya.zid.e.ba.yāt)، ـ پس از ۹۹۹ق، از دولتمردان دستگاه گورکانیان هند. از طایفهٔ کرد بیات و برادر کهتر شاه بردی بیات معروف به درویش بهرام سقا (ـ۹۷۰ق) بود. دست‌کم از زمانی که همایون گورکانی (۹۳۷ـ ۹۴۷، ۹۶۲ـ ۹۶۳ق) در زنجان با تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) دیدار کرد (۹۵۱ق) به اردوی همایون پیوست و، به گفتهٔ خودش، «در شکارها و طوی تخت سلیمان در ملازمت [همایون] بود» و چون همایون رهسپار تبریز شد بایزید نیز به مشهد رفت و هنگامی که همایون در سرراهش از قندهار به مشهد آمد، بار دیگر بدو پیوست و همراه او رهسپار قندهار گردید و در گشودن آن شهر و توابع آن شرکت جست. مدتی در گردیز نزد برادرش شاه بردی بیات (بهرام سقا)، که از سوی شاهزاده میرزا کامران، پسر بابر و برادر همایون، حکومت «گردیز و نغز و بنگش» را داشت، به‌سر برد و چون همایون آهنگ تسخیر کابل کرد با بهرام سقا و چند تن از امرای کامران که می‌خواستند به اردوی همایون بپیوندند به خدمت او رفت. بایزید از آن پس در همهٔ سال‌هایی که همایون درگیر جنگ با برادران خود در افغانستان بود و نیز برای بازستانی تاج و تخت خود از سوریان در هندوستان می‌کوشید در شمار ملازمان او بود و خدمت شایانی بدو کرد. پس از مرگ همایون (۹۶۳ق) نیز به خدمت پسر و جانشینش جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) درآمد و تا مقام «بکاول بیگی/ میر بکاول [مدیر مطبخ شاهی] و ایشک آغای حرم» بالا رفت. بایزید مدتی به نیابت خان‌خانان منعم‌خان (ـ۹۸۲ق) حکومت بنارس را داشت، اما چون در آن‌جا بر ویرانه‌های یکی از معابد هندوان، که آب آن را به مرور ایام خراب کرده بود، مدرسه و مسجدی بساخت ناخشنودی راجه تودرمل، از دولتمردان هندوی پرنفوذ درگاه اکبرشاه را برانگیخت و او «جمعی از رعایای بنارس را تأکید نمود که به جونپور رفته از مشارالیه یعنی بایزید دادخواهی نمایند و باعث این فتنه و فساد دوست‌محمد بخشی خان‌خانان بود که بایزید دایم او را نصیحت می‌کرد که از رعایا و سپاهی رشوت مگیر که باعث بدنامی خان‌خانان می‌شود.» در پی آن بایزید، ناخرسند از این اتهام، دیگر به بنارس نرفت و «چند سال درویش بود» و پس از چهار سال با اصرار او را به پذیرفتن منصب «میرمالی» منعم‌خان راضی کردند. چندی حکومت قلعهٔ چنار را از سوی منعم‌خان داشت و پس از مرگ منعم‌خان (۹۸۲ق) نیز مدتی در این مقام باقی ماند تا آنکه در ۹۸۴ق اکبرشاه وی را با فرزندان و برادرانش به درگاه خود فراخواند و بایزید «در فتح‌پور به ملازمت حضرت مشرّف گردید.» در محرم ۹۸۵ق «در فتح‌پور به داروغگی خزینه سرافراز شده» و در محرم ۹۸۶ق از اکبرشاه اجازه گرفت تا به حج برود، اما در بندرسورت وی را، به ظن آنکه زر و جواهر بسیار همراه دارد، برای بازرسی معطل کردند تا سرانجام در بیست و چهارم محرم ۹۸۸ق رهسپار حجاز شد و در ربیع‌الاول ۹۸۹ق به مکه درآمد. در ۹۹۰ق آن‌جا را به قصد هند ترک گفت و در اواخر ۹۹۲ق در فتحپور به حضور اکبرشاه رسید و وی از آن پس نیز همچنان صاحب مشاغلی در دستگاه دولت گورکانی بود. پسران او، سعادت یار و افتخار بیگ، هم از منصب‌داران بودند. هنگامی که، برای تهیه مواد اولیه برای تألیف تاریخ مفصل اکبرشاه و نیاکان او که ابوالفضل علامی مأمور نگارش آن شده بود، اکبرشاه فرمانی صادر کرد و به موجب آن منصب‌داران دورهٔ همایون موظف شدند تا خاطرات خود را بنگارند، کاتبی نیز در اختیار بایزید بیات، که در این هنگام پیر شده بود و نیز سوادی نداشت یا چندان نوشت و خواند نمی‌دانست، نهاده شد و وی دیده‌ها و شنیده‌های خود را در ۹۹۹ق در لاهور به کاتب املا کرد که حاصل آن تذکرهٔ همایون و اکبر/ تاریخ همایون در چهار فصل است: ۱) وقایع سال‌های ۹۴۹ـ ۹۵۳ق (در سفر همایون پادشاه از بکر/بهکر به طرف خراسان و عراق و... آنچه درین سفر روی نمود)، ۲) وقایع سال ۹۵۳ق، ۳) وقایع سال‌های ۹۵۳ـ ۹۵۹ق (برآمدن مرزا کامران و مرزا عسکری از کولاب و خبریافتن همایون پادشاه از بغاوت ایشان و متوجه شدن درهٔ قبچاق به جهت دفع و رفع مرزاکامران و دیگر سوانح)، ۴)وقایع سال‌های ۹۶۱ـ ۹۹۹ق (در فتح هندوستان). این اثر که نمونهٔ خوبی از فارسی گفتاری آن روزگار در هند به شمار می‌آید، گذشته از رویدادهای دورهٔ همایون (از زمان فرار او از هند و پناهنده شدنش به ایران)، اطلاعات گران‌بهایی نیز دربارهٔ رویدادهای دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی تا زمان تألیف دربردارد و

آگاهی‌هایی ارزشمند دربارهٔ منازعات تیموریان و افغانان در هند و نیز زندگی اجتماعی اعیان و اشراف روزگار تیموریان هند در سدهٔ دهم هجری به‌دست می‌دهد. از این اثر گرچه در ابتدا نسخه نسخه تهیه گردید، ولی امروزه ظاهراً تنها یک نسخه از آن، در کتابخانهٔ دیوان هند، در دست است. تذکرهٔ همایون و اکبر به کوشش محمد هدایت‌حسین در کلکته به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۰ق/ ۱۹۴۱م).

منابع: بزم تیموریه، ۸۹/۱۷؛ تاریخ‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۱۰۳ـ۱۰۶؛ تذکرهٔ بابر و همایون، ۳ـ۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۴/۵؛ تذکرهٔ همایون و اکبر؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۸۷/۲ـ۱۸۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۸/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۹/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۸۴ـ۲۸۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,127; *Mughals in India* ,108.

برزگر

بتالوی، ابوالفرج محمدفاضل‌الدین ← محمدفاضل بتالوی

بتالوی، غلام‌قادر شاه، دری فاضلی ← غلام‌قادر بتالوی

بحرالعلوم لکنویی ← عبدالعلی لکنویی

بحرالفضایل فی منافع‌الافاضل (bah.rol.fa.zā.yel.fi.ma.nā.fe.ol.a.fā.zel)، فرهنگ فارسی به فارسی از محمد بن قوام‌الدین بن رستم بن احمد بن محمود بدر خزانه‌ای بلخی کره‌ای (ز۷۹۵ق). مؤلف که دو اثر دیگر به‌نام‌های شرح مخزن‌الاسرار و شرح اسکندرنامهٔ نظامی نیز دارد، این اثر را در یک مقدمه و دو بخش تدوین کرده است. بخش یکم که در تشریح الفاظ است در بیست‌وهشت باب (به تعداد حروف عربی) و هر باب بر پایهٔ حرف آغاز واژه‌ها است. بخش دوم در چهار باب و سی‌وشش فصل در اصطلاحات است. بحرالفضایل از شمار نخستین فرهنگ‌های فارسی است که در هند نوشته شده است. آخرین باب آن در معنی آن دسته از واژه‌های هندی است که بیشتر در میان شعرا کاربرد داشته است. از این کتاب نسخه‌های فراوان در دست است که از آن شمار است نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به شمارهٔ ادبیات ۱۱۷د)، کتابخانهٔ مجلس (به شمارهٔ ۵۲۲۸) و دست‌نویس شمارهٔ ۵۲۲۸ در کتابخانهٔ مجلس.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۰/۳، ۳۹۸ـ۳۹۹؛ فرهنگ نظام، ۵/ط ـ ی؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۸؛ فرهنگهای فارسی، ۴۹ـ۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱/۱۴ـ۱۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۱/۳؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۱۸۱.

دانشنامه

بحرالفوائد (bah.rul.fa.vā.ed)، کتابی در دستور زبان فارسی از منورعلی، متخلص به اعظم. این اثر در ۱۲۲۲ق نگاشته شده و مؤلف آن شاعر و چنان‌که از سرآغاز کتاب برمی‌آید، گویا شیعه بوده است. بحرالفوائد در یک مقدمه، یک خاتمه و پنج باب تدوین شده است: ۱ـ حروف، ۲ـ اسم، ۳ـ فعل، ۴ـ اصطلاحات و کنایات فارسی، ۵ـ صنایع شعری. از این اثر دو نسخه در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به شماره‌های ۳۰۲۶/۲۱ و ۳۶۶۱/۶۴۰/۳) نگه‌داری می‌شود.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۳۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۰۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی در پاکستان، ۲۴۸۴/۱۳، ۲۸۳۸.

برزگر

بحراللغات (bah.rol.lo.qāt)، فرهنگنامه‌ای فارسی به فارسی از نویسنده‌ای ناشناس. تنها نسخهٔ بحراللغات در اختیار مؤلفِ فرهنگ نظام، سید محمد علی داعی‌الاسلام بوده است و دانسته‌های ما نیز از همین منبع است. وی در دیباچهٔ اثر خود اشاره می‌کند که بحراللغات در هند تألیف شده و در نسخه‌ای که نزد او بوده (به خط نستعلیق و بدون تاریخ کتابت) نام مؤلف از دیباچه افتاده است. به‌نوشتهٔ داعی‌الاسلام، این فرهنگنامه به درخواست شیخ حسین چشتی، ملقب به مقرب‌خان، و پس از چهارده سال، تألیف شد و در سال بر تخت نشستن اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹ق) به پایان رسید. مؤلف بحراللغات در نگارش این اثر از فرهنگنامه‌هایی چون کشف‌اللغات، فرهنگ جهانگیری، ترجمهٔ قاموس، کنزاللغات، سرمهٔ سلیمانی، اختیارات بدیعی و تاج‌المصادر سود برده است. از ویژگی‌های بحراللغات چنین یاد شده است: ترتیب کتابْ حرف اول باب و حرف آخر فصل است و نویسنده به حروف درمیانی توجهی نداشته است. بسیاری از واژه‌ها اعراب‌گذاری شده،اما شاهدی برای آن‌ها نیامده است.

واژه‌های فارسی و عربی درهم آمیخته و به اصل و منشأ آن‌ها اشاره‌ای نشده است.

منابع: فرهنگ نظام، ۲۹/۵ (دیباچه)؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۵؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 117.

ربیعیان

بحرالمواج ← محمدعلی‌خان انصاری پانی پتی

بحر ذخار ← نجم طباطبایی

بحر مواج (bahr-e.mav.vāj)، ماهنامهٔ فرهنگی به‌فارسی، به‌مدیریت میر زین‌العابدین که در ۱۲۱۲ش / ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳م در مدراس هند (مدرسه / مسجد محمدی) منتشر شد. شمارهٔ دوازدهم سال نخست، به‌تاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۲۴۹ق / ژوئن ۱۸۳۳م را دارد و چاپ آن سنگی است. سرلوحهٔ این ماهنامه به‌خط عبدالولی‌خان بهادر معتبرجنگ است و در دو طرف سرلوحه این بیت درج شده است: «حرف حرفش چو درةالتاج است ــ نام این نامه بحر مواج است.»

منبع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۸۵.

بحر وصال (bahr-e.ve.sāl)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی از میرزا محمدخان نصیبی* کرمانشاهی. در این منظومه ماجرای عشق چندارانی دختر پادشاه بنارس و ملک خورشید جوان ایرانی به‌نظم کشیده شده است. در این داستان آمده که چندارانی که زیبارویی بی‌مانند بود، چنان که عادتش بود، بامدادان برای آب‌تنی به رودخانهٔ گنگا رفت، اما روزی ملک‌خورشید نامی که از ایران بدان‌جا رفته بود، چندارانی را دید و دل‌باختهٔ وی شد. دختر نیز با دیدنش بدو دل بست. یاران ملک خورشید با پیشکش‌هایی گران‌بها برای خواستگاری از دختر نزد پادشاه رفتند، اما پادشاه بدانان پاسخ رد داد. ملک‌خورشید که به هیچ‌روی نخواست از عشق خود دل برکند برای دیدار محبوب خود در کوچهٔ جانانش، خانه‌ای کوچک اجاره کرد. پادشاه از این ماجرا به‌خشم آمد و زنی فسونکار را برای دادن خبر غرق شدن چندارانی نزد وی فرستاد. ملک خورشید چون این خبر بشنید، خود را به امواج رودخانهٔ گنگا سپرد. یاران ملک‌خورشید در سوگ وی سه روز جامهٔ سیاه بر تن کردند: «به‌آیین عزاداری ایران ــ سه روز اندر عزا بودند یاران.» چندارانی هم چون از مرگ دلداده‌اش خبر یافت از شدت اندوه جان سپرد. سرانجام پس از سه‌روز پیکرهای آن‌دو را که در آغوش یکدیگر بوده‌اند، از رودخانه بیرون کشیدند. اما چون نتوانستند آنان را از یکدیگر جدا سازند، همان‌گونه هم به‌خاک سپردند. مزار این دو دلداده اکنون زیارتگاه مسلمانان و هندوان است: «هنوز آن بقعه را آثار باقی است ــ به‌عالم نام هر یک یار باقی است.» مثنوی بحر وصال در ۱۵۴۶ بیت است و نصیبی سرودن آن را در ۱۲۳۷ق در لکنو به‌پایان برد. بیت آغازین این مثنوی چنین است: «به‌نام آن که اشیا زندهٔ اوست ــ علی با آن مراتب بندهٔ اوست.» نصیبی در این منظومه همانند بیشتر شاعران مثنوی‌سرا، پس از حمد، نعت، بیان معراج و ساقی‌نامه به شرح قصه می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۶۷ـ۲۶۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۲/۱؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 510-212.

نوش‌آبادی

بحری (bah.ri)، قاضی محمود فرزند قاضی بحرالدین محمد باقر، معروف به قاضی دریا، ــ حیدرآباد دکن ۱۱۳۰ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شهر کوچک گوگی (در گذشته از توابع بیجاپور بود و اکنون از توابع مدراس است) به دنیا آمد و بیست سال نخست زندگی‌اش را در آن‌جا گذراند. در تصوف به محمدباقر (ــ۱۰۷۳ق) از مشایخ قادری دست ارادت داد و پیوندهایی نیز با سلسلهٔ قادریه برقرار کرد. در دورهٔ سلطان سکندر عادل‌شاه (۱۰۸۳ـ۱۰۹۷ق) در بیجاپور نشیمن گزید و پس از برافتادن دولت عادل‌شاهیان به دست اورنگ زیب گورکانی (۱۰۹۷ق) به حیدرآباد دکن رفت. بحری از هنگام سکونت در بیجاپور شیوهٔ زندگی یک صوفی گوشه‌گیر و شاعری بی‌قید و بند را برگزید. بیشتر اشعار غنایی وی بازتابی از جهان‌بینی او همچون یک صوفی سرمست است و منظومهٔ من لگن او به اردوی دکنی (سروده در ۱۱۱۱ق) برجستگی دارد. او خود این منظومه را در ۱۱۱۷ق به فارسی برگرداند و آن را عروس عرفان/ بحر عرفان نام نهاد (نسخه‌های خطی دانشگاه پنجاب در لاهور به شمارهٔ ۴۹۰۵/۱۸۹۳ و موزهٔ ملی پاکستان به شماره‌های ۱۴۰ـ N.M. ۱۹۶۵ و ۱۶۷ـ N.M ۱۹۶۲ و مانند

آن‌ها). عروس عرفان در تصوف و اخلاق در موضوعاتی مانند نصیحت، اثر وقت، تنزیه، هستی ذات، گنج مخفی، نور، روح، نظر، بیخودی، شاهد، دل، عقل کل، وصال، خلقت تجلی، معرفت، نفس، وجودات، ملکوت، حقیقت انسان، نبوت، ولایت و جز آن‌ها است و در داشتن حکایات لطیفه‌وار، داستان‌های کوتاه و اشعار تعلیمی به گلستان سعدی می‌ماند. دیگر اثر وی بنگاب‌نامه منظومه‌ای به زبان دکنی در دوازده «جام» در ستایش بنگاب (نوشیدنی سبز رنگ آمیخته از آب و بنگ) است. به‌نظر می‌رسد تعریف بحری از این نوشیدنی مخدر هم تمثیلی و هم واقعی است، زیرا وی مشخص می‌سازد که بنگاب را صوفیان درویش و سرمستی می‌نوشند که او از ارزش‌ها و شیوهٔ زندگی آن‌ها هواداری می‌نماید. از سوی دیگر، وی بر تشکیلات شهری صوفیان که خود را با اسلام سنتی براحتی وفق داده‌اند می‌تازد و به معیارهای ادبی و اخلاقی نازل آن‌ها، علاقهٔشان به گسترش صرف حلقهٔ مریدان و کنارآمدنشان با اهل دنیا و دربار ـ گرچه خود وی در اشعارش اورنگ زیب را می‌ستاید ـ اشاره دارد. بدین سان بحری که در یک جو نا آرام سیاسی و محافظه‌کار مذهبی می‌زیست همچون عارف و منتقدی اجتماعی سربرمی‌آورد. درواقع، او حتی بیجاپور زمان خود را با بغداد روزگار حسین بن منصور حلاج می‌سنجد و شاید بدین‌سان می‌خواهد بگوید که اگر به دست مقامات بیجاپور بیفتد سرنوشتی همچون سرنوشت حلاج خواهد داشت. از دیگر آثارش: دستورالعمل حاوی پند و اندرزهایی برای صوفیان؛ شرح غزل حکیم ناصر خسرو به فارسی که شرح کوتاهی است برگزیده‌ای از سروده‌های ناصرخسرو؛ حکایت که مثنوی کوتاهی است به دکنی؛ دیوان بحری که یکی از نسخه‌های آن مجموعهٔ صدویازده غزل، دو قصیده، چهار مرثیه است. کلیات بحری، به تصحیح حافظ سید به‌چاپ رسیده است (لکنو، ۱۳۳۹ق).

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۵۲۰/۱-۵۲۲؛ تصوف بر صغیر مین، ۷۰؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۹۸۶-۹۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۹۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۸۰/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۳۸-۲۳۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,331-332; *Iranica*, 3/530; *Mughals in India* ,100-101.

برزگر

بختاورخان (bax.tā.var.xān)، محمد، ـ احمدنگر ۱۰۹۶ق، دولتمرد و نویسندهٔ فارسی نویس هندی. در ۱۰۶۵ق به خدمت شاهزاده اورنگ‌زیب* (عالمگیر) پیوست و در شمار ندیمان معتمد او درآمد ودر سفر آن شاهزاده به پایتخت برای به دست گرفتن تاج و تخت پدرش، شاه‌جهان، درمقام منشی مخصوص همراه او بود و در همهٔ جنگ‌های جانشینان شاه‌جهان شرکت داشت. وی هنگام تاجگذاری اورنگ زیب (۱۰۶۸ق) لقب خانی گرفت. در ۱۰۸۲ق، منصب داروغهٔ غواصان را که از مشاغل برجسته و ویژهٔ امرای بسیار معتمد بود، به دست آورد و تا زمان مرگش در آن مقام باقی بود. سال‌های پایانی زندگی وی در احمدنگر گذشت. پیکر وی را پس از مرگ در بختاورپوره نزدیک دهلی به‌خاک سپردند. بختاورخان امیری ادب دوست و پشتیبان سخنوران روزگار خود بود. آثار گوناگونی در زمینه‌های تاریخ، ادب و دین به او منسوب است که برخی پژوهشگران، بهترین آن‌ها را آثار کسانی چون بقای سهارنپوری می‌دانند که درخدمت او بودند. این آثار عبارتنداز: چهار آیینه / آئینهٔ بخت که در ۱۰۶۸ق تألیف کرده؛ مرآت‌العالم که در ۱۰۷۸ق نوشته و در ۱۹۷۹م به‌تصحیح و مقدمه و حواشی ساجده س ـ علوی در دو جلد در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ انتخاب تاریخ الفی؛ منتخب دیوان صائب؛ بیاض عالم آرا؛ سواد اعظم؛ مجموعه / گزیدهٔ حدیقهٔ سنایی و کلیات عطار و مثنوی مولوی؛ ریاض‌الاولیاء که آن را در ۱۰۹۰ق تألیف کرده؛ کتاب فتوی (ترجمهٔ کتاب قاضی ابوبکر)؛ خلاصة‌الخانیه (ترجمهٔ کتاب ملا محمد ماه در فقه حنفی)؛ روضة‌الاحباب که آنرا در ۱۰۸۷ق نوشته؛ منتخب اخبارالاخیار؛ ده سالهٔ عالمگیری؛ دلگشا؛ تاریخ هندی که تاریخ هند از روزگار بابر (ـ۹۳۷ق) تا اورنگ زیب است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۸/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۱/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸۰/۲-۷۸۱؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۲۰؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴۹-۴۵۱، ۴۹۰، ۵۰۲-۵۰۳، ۵۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۵۸، ۲۱۵۴؛ مقالات‌الشعرا، ۱۸۱؛ ح ۱۸؛ نزهة‌الخواطر، ۹۰/۵-۹۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/957; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,118-119; *Encyclopaedia of Islam*, 1/954; *Iranica*, 3/593; *Mughals in India* ,102-103; *Persian Literature*,

C.A.Storey, 1/1012.

دانشنامه

بخت‌رای، منشی ← شبستان عشرت

بخت‌مل (baxt.mal)، لاله‌بخت مل فرزند لچهمی رام، ـ ۱۲۲۵ق/ ۱۸۱۰م، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم سیک بود. تا سیزده سالگی، فارسی و هندی و عربی را آموخت و نیز کتاب‌های متداول درسی را خواند. در بیست‌سالگی زن گرفت. در ۱۲۰۲ق پدرش درگذشت و پانزده ماه بعد مادرش را نیز از دست داد. بیست‌ودو ساله بود که زنش ناگهان بیمار شد و درگذشت. در بیست‌وسه سالگی بار دیگر ازدواج کرد و دختر رای کول را به همسری خود درآورد و از او چهار دختر و یک پسر یافت. پس ازدواج دوباره، به دعوت برادر خود به فرخ‌آباد رفت و نزد انگلیسی‌ها به‌کار پرداخت. مدتی در لکنو از آصف‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۸۹ـ ۱۲۱۲ق) مقرری ماهانه‌ای برابر پانزده روپیه دریافت می‌کرد. در سی‌وچهار سالگی به دهلی رفت و به خدمت لوئی بورگان فرانسوی پیوست. پس از چندی در پتیاله به سمت منشی به خدمت دیوان گنگارام درآمد و سه‌سال و هشت ماه در سفر و حضر ملازم برادر او لعل‌سنگه بود. وی پدرِ مهاراجه دیناناته متخلص به سوز، مشاور و دیوانِ رنجیت‌سنگه، فرمانروای پنجاب، و پدربزرگِ امرناته اکبری است. از آثارش: ۱ـ گلستان خیال؛ ۲ـ خالصه‌نامه (نسخهٔ شمارهٔ PeII/۱۰۸ /۲۱۳۵ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و نسخهٔ شمارهٔ Add.24023 موزهٔ بریتانیایی) در تاریخ سیک‌ها از آغاز تا ۱۲۲۲ق، که گزارش رویدادهای اوایل دورهٔ سیک‌ها از نانک تا مرگ بنده، جنگ‌های سیک‌ها با احمدشاه درانی، قدرت یافتن سیک‌ها، جنگ‌های مراته‌ها، آمدن انگلیسی‌ها و پیشروی آن‌ها و تاریخ رنجیت‌سنگه است؛ ۳ـ شرح احوال سنگهان /تاریخ سیکهان که تاریخ کوتاه سیک‌ها تا ۱۲۲۱ق است و احوال ده‌تن از گروه‌ها از گرونانک تا بهادر را دربردارد و به سرجان ملکم پیشکش شده است؛ ۴ـ لوئی‌نامه (به شمارهٔ آذر ۳۵/۷۷۷۵ـ H در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور) در تاریخ لوئی بورگان (Bourguien) فرانسوی که به هند آمد وکارش را با خرید عتیقه‌ها آغاز کرد و سپس در دکن یک کمپانی به او سپرده شد. سرانجام کارش به گشودن دژ شاه‌جهان در اکبرآباد و اجمیر کشید. پس رو به پنجاب نهاد، دهلی راگشود و در پایان از ژنرال لیک انگلیسی شکست خورد (سپتامبر ۱۸۰۳م)؛ ۵ـ طلسم شکرریز؛ ۶ـ باغ بابهار/ باغ و بهار (به شمارهٔ H-۳۲/۷۷۷۲ با تاریخ ۱۲۱۴ق در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به خط شکستهٔ خود نویسنده) که در ۱۲۱۴ق نوشته شده است. این کتاب چند دانشی و بیشتر سوانح زندگی خود بخت‌مل و تاریخ کشمیر است، در ده قانون: (یک) در وجه تسمیهٔ کشمیر و بیان آبادی آن، (دو) احوال ساکنان آن‌جا، (سه) بیان واردات بزرگان راقم، (چهار) سوانح عمری، (پنج) معاش و مفاد مردم‌زاده، (شش) تحریر رقعات و دیگر لطایف، (هفت) اظهار مراسم مذهب مستقیم، (هشت) تبجیل مرتبهٔ اخلاق، (نه) تحریم درجهٔ اخلاق، (ده) تکریم رتبهٔ سلوک؛ ۷ـ طلسم غم‌زدا که شاید همان طلسم شکرریز باشد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۰۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹.۱۳/۴؛ پاکستانی ادب، ۳۴۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴۱/۱۰ـ ۵۴۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۳، ۱۱۸۵، ۱۲۵۶، ۱۳۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/294; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,119; *Mughals in India* ,103; *Persian Literature* , C.A.Storey,1/666-667.

برزگر

بخشومیان (bax.šu.mi.yān)، شیخ رضی‌الدین احمد، معروف به بخشو و متخلص به بخشش، فرزند شیخ حامد فرزند بهادر سورتی فرزند عمدةالتجار شیخ محمود عبیدی حجازی سورتی، ـ ۱۲۶۵ق، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. استوری به نقل از نسخهٔ خطی بمبئی ـ فیض نام او را شیخ احمد الیاس بخشومیان فرزند شیخ حامد فرزند شیخ بهادر آورده است. وی در سورت گجرات می‌زیست و در آن شهر منصف (منصبی قضایی) بود. او به شعر و شاعری علاقه می‌ورزید و به‌زبان‌های اردو و گجراتی شعر می‌سرود. از دوستان نواب مصطفی‌خان شیفته بود. از آثارش که به‌فارسی نوشته است: احوال بها و مرهته که در سبب آمدن احمدشاه درّانی به هندوستان و کشته‌شدن او با تمام یارانش در جنگ با احمدشاه ابدالی در حدود پانی‌پت است؛ حدیقهٔ احمدی که در

تاریخ عمومی هند از آغاز تا ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م است و ابتدا در سه جلد نوشت و سپس به پانزده بخش تقسیم کرد و بخش یکم آن‌را تکمیل کرد و حدیقةالهند* نام گذاشت.

منابع: سخنوران گجرات، ۱۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۸۵/۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۱۱۸/۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۸/۶؛ *Catalogue Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/209; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 118; *Mughals in India*, 45, 503; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/620, 732, 764.

ربیعیان

بدایع وقایع ← مخلص لاهوری

بدایونی (ba.dā.yu.ni) / بدایونی، عبدالقادر متخلص به قادری، پسر ملوک‌شاه پسر حامد، قصبهٔ تودا در استان جیپور ۱۷ ربیع‌الثانی ۹۴۷ـ میان ۱۰۰۰ تا ۱۰۲۴ق، عالم، ادیب، تاریخ‌نگار، شاعر، نویسنده و مترجم فارسی‌نویس شبه‌قاره. دورهٔ کودکی خود را در بساور در ۲۹ کیلومتری تودا گذراند. در ۹۶۰ق برای ادامهٔ تحصیل به سنبهل رفت و در آن‌جا نزد شیخ حاتم سنبهلی و شیخ ابوالفتح بن عبدالغفور تهانیسری درس خواند. در ۹۶۶ق همراه پدرش (ـ۹۶۷ق) رهسپار آگره شد و در آن‌جا تحصیلات خود را نزد شیخ مبارک ناگوری، پدر ابوالفضل علامی و فیضی، ادامه داد. فقه حنفی را نیز نزد قاضی ابوالمعالی سمرقندی فراگرفت. پس از مرگ پدرش (۹۶۹ق) به بدایون و در ۹۷۳ق از آن‌جا به پتیالی رفت و به خدمت حسین‌خان، جاگیردار پتیالی، درآمد و در دستگاه او منصب صدر (عالی‌ترین مقام قضایی) یافت و در ملازمت وی به لکنو و گانت اوکالا رفت. در ۹۸۱ق پس از نزاعی با حسین‌خان از او گسست و رهسپار آگره شد و به پایمردی جلال‌الدین قورچی بدایونی، از منصب‌داران پانصدی، و حکیم عین‌الملک شیرازی، از پزشکان دربار، به درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) راه یافت و گویند «به سبب خوش الحانی به خدمت امامت روز چهارشنبه ممتاز گردید.» (۹۸۳ق) و درشمار صاحب‌منصبان درآمد و منصب بیستی گرفت و برای مدد معاش هزار بیغه زمین بدو واگذار شد که جای آن در ابتدا (۹۸۳ق) در بساور بود و سپس در ۹۹۷ق به بدایون انتقال یافت. کمابیش همزمان با بدایونی، ابوالفضل علامی نیز به دربار اکبر راه یافت و وی و برادرش فیضی رفته‌رفته درشمار محبوب‌ترین ندیمان اکبر درآمدند. آن دو جنبشی را در دربار اکبر رهبری می‌کردند که عدم تعصب و اعتقاد به یگانگی ادیان گوناگون را تبلیغ می‌کرد و در اوج خود به ابداع «دین الهی» اکبر انجامید. در پی آن بدایونی که سنی خشک و متعصبی بود از چشم اکبر افتاد و دیگر نتوانست پایگاه پیشین خود را نزد او به‌دست آورد، گرچه از آن پس نیز اکبر همچنان انجام برخی کارهای ادبی را بدو وامی‌گذاشت. تاریخ مرگ وی، با توجه به اختلاف منابع، میان ۱۰۰۰ و ۱۰۲۴ق است که گویا ۱۰۲۴ق به حقیقت نزدیک‌تر باشد. گرچه میرزا لعل‌بیگ لعلی بدخشی در ثمرات‌القدس تاریخ مرگ وی را ۱۰۰۴ق ذکر کرده است. خاک‌جای او در عطاپور نزدیک بدایون است. بدایونی از جملهٔ مؤلفان تاریخ الفی بود و در سال ۱۰۰۰ق به تجدید نظر اساسی در این کتاب پرداخت و طی یک سال دو بخش از سه بخش آن را به انجام رسانید. ولی آوازهٔ عمدهٔ بدایونی برای کتاب منتخب‌التواریخ است. منتخب‌التواریخ / تاریخ بدایونی از معتبرترین تواریخ آزاد روزگار اکبر به‌شمار می‌آید و از آن‌جا که بدایونی بدعت اکبر را زشت می‌شمرد، اثر او تباین آشکار و حادی با تاریخ رسمی و ستایش‌آمیز ابوالفضل علامی، یعنی اکبرنامه، دارد. بدایونی در مذهب سنت تعصب شدیدی داشت، چندان که به حد پیش‌داوری می‌کشید و همین امر موجب شد تا بیشتر نوشته‌هایش به اغراض مذهبی آلوده گردد و حتی استادش شیخ مبارک ناگوری را به باد تهمت و ناسزا بگیرد. با این همه، او در ثبت جزئیات رویدادها از تیزبینی یک تاریخ‌نگار برخوردار است و در برخورد تاریخی با حوادث صادق و دقیق است. گفتنی است، چون منتخب‌التواریخ از سیاست‌های دینی اکبر، مانند منع اذان در کاخ شاهی، کشتن گاوان، تأسیس روسپی‌خانه‌ها و آزاد گذاشتن میخانه‌ها انتقاد می‌کرد بدایونی آن را عمداً در طول حیات خود پنهان نگه می‌داشته است. از دیگر آثارش: ۱ـ کتاب‌الاحادیث شامل چهل حدیث در باب فضیلت جهاد که در ۹۸۹ق تألیف یافته، ولی امروز گویا در دست نیست؛ ۲ـ نجات‌الرشید در تصوف و اخلاق که مجموعه‌ای از حکایات تاریخی، مباحثی در باب مسائل مورد اختلاف، و گزارشی دربارهٔ جنبش مهدویت در آن دوره است. این اثر که تألیف آن در ۹۹۹ق به‌انجام رسیده به کوشش سید معین‌الحق و به همت ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۲م)؛ ۳ـ رزم‌نامه که ترجمهٔ مهابهارت است و

بدایونی آن را به فرمان اکبر در ۹۹۰ق با همکاری نقیب‌خان میرغیاث‌الدین علی قزوینی، محمدسلطان تهانیسری و ملاشیری آغاز کرد و در حدود ۹۹۴ق به انجام رسانید. میزان سهم هر یک از این چهار تن در این ترجمه دقیقاً مشخص نیست. بخشی از این ترجمه را فیضی ناگوری به نثر فصیح تحریر کرد و این تحریر به‌نام رزم‌نامه آوازه یافته است. از رزم‌نامه نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شماره‌های Add.5651 و Add.7676) وجود دارد؛ ۴ــ ترجمهٔ بخشی از معجم‌البلدان یاقوت در ۹۹۹ق، که اینک در دست نیست؛ ۵ــ ترجمهٔ ملخص جامع‌التواریخ رشیدی که به فرمان اکبر در ۱۰۰۰ق انجام گرفت؛ ۶ــ خردافزا/ نامهٔ خردافزا که ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی، مجموعهٔ داستان‌های معروف سنسکریت دربارهٔ راجه ویکرمادتیه است و بدایونی آن را در ۹۸۲ق/ ۹۸۹ق با همکاری برهمنی به‌انجام رسانید و در ۱۰۰۳ق نیز تحریر تازه‌ای از آن ترتیب داد. از سنگهاسن بتیسی چند ترجمهٔ فارسی در دست است، ولی هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌توان مشخصاً همان ترجمهٔ بدایونی شمرد؛ ۷ــ تکمیل بحرالاسمار که ترجمهٔ اثر سنسکریت کتهاسرت ساگره است. کتها سرت ساگره را در اصل ملااحمدکشمیری به فرمان سلطان زین‌العابدین فرمانروای کشمیر (۸۲۰ــ ۸۷۲ق) با نام بحرالاسمار به فارسی برگردانیده بود. در ۱۰۰۳ق بدایونی به فرمان اکبر به تکمیل این ترجمه مأمور شد؛ ۸ــ ترجمهٔ کتاب سنسکریت اتهروویده، چهارمین کتاب مقدس هندوان که در ۹۸۳ق انجام گرفت؛ ۹ــ ترجمهٔ راماین از روی روایت منظوم والمیکی در ۹۹۵ــ ۹۹۹ق، به فرمان اکبر، که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به شمارهٔ ج۵۵، ۲۹۴) و موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1248) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ــ بازنویسی و تلخیص تاریخ کشمیر، در ۹۹۹ق، که آن را ملا شاه‌محمد شاه‌آبادی از یک متن سنسکریت (گویا راج ترنگنی کلهن) در همان سال به فرمان اکبر به فارسی برگردانیده بود. از اثر بدایونی ظاهراً نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها و از جمله در نسخهٔ شمارهٔ Add.24032 موزهٔ بریتانیایی در دست است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۹۷/۲ـ ۵۹۹؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴۳/۴ـ ۱۴۴؛ تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، براون، ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۲۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۹۹/۵، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۵۵، ۱۵۷۱؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۲/۲ـ ۱۳۳، ۴۹۶ـ ۵۰۰، ۵۹۶؛ ۴۳۹/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۹۲/۲ـ ۷۹۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۵ـ ۱۶۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۳۰؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۵۲ـ۱۱۵۳؛ خزانهٔ عامره، ۳۲۳ـ ۳۲۴؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴۶۱/۲ـ ۴۶۲؛ شمع انجمن، ۲۹۹؛ صبح گلشن، ۳۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۵۵/۴؛ ۷۲۸/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۱۷/۵، ۳۷۴۷؛ ۴۷۰۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۵، ۵۷۱، ۶۰۵، ۶۵۹، ۱۲۰۲، ۱۲۶۶، ۱۳۴۰؛ مرآة‌العالم، ۴۳۰/۲ـ ۴۳۲؛ مقالات محمدشفیع، ۱۰۵/۴ـ۱۰۶؛ منتخب‌التواریخ، بدایونی؛ منتخب‌اللطایف، ۲۸۱ـ ۲۸۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۰۶/۳؛ نجات‌الرشید، به‌کوشش سیدمعین‌الحق، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۲م؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴۴/۵ـ ۲۴۸؛ دکتر سید یاسین رضوی، «ملا عبدالقادر بدایونی»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، ص ۲۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/55; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 771; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,110-111; *Encyclopaedia of Islam*, 1/856; *Iranica*,3/364-365; *Mughals in India*,17-20.

برزگر

بدر ابراهیم (badr-e.eb.rā.him)، نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم و نیمهٔ یکم سدهٔ نهم هجری، فرهنگ‌نویس شبه‌قاره. از تاریخ زاد و مرگ و نیز از زندگی او آگاهی در دست نیست. نبی هادی نوشته است که بدرابراهیم در دورهٔ پرآشوبِ زوالِ سلسلهٔ تغلقیه (دهلی، ۷۲۰ــ ۸۱۴ق) می‌زیست و هم‌روزگار فیروز تغلق/ فیروزشاه (فیروزشاه سوم در سلسلهٔ شاهان دهلی؛ ــ۷۹۰ق) بوده است. در مقدمهٔ زفان گویا، که در شمار نخستین فرهنگ‌های فارسی در هند است، نگارنده خود را بدرابراهیم معرفی می‌کند و این ترکیب ظاهراً از نوع اضافهٔ بنوت (یعنی بدر پسر ابراهیم) است. شاید از همین رو بود که صاحب فرهنگ جهانگیری نام او را بدرالدین یاد کرده است. بدرابراهیم نام کتاب خود را در مقدمهٔ آن زفان‌گویان و جهان پویان آورده است. تاریخ نگارش زفان گویا روشن نیست، اما چون نام این کتاب در مآخذ بحرالفضائل فضل‌الدین محمد آمده است، سال تألیف آن باید پیش از ۸۳۷ق

باشد. در این فرهنگ نمونه‌هایی از شعرهای خود مؤلف هم آمده است که نشان‌دهندهٔ کم‌مایگی بدرابراهیم در شاعری است.

منابع: فرهنگ زفان‌گویا، چاپ نذیراحمد، ۱-۷؛ فرهنگ‌های فارسی، ۵۵-۵۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۶۵؛ س.ای بایفسکی، «نسخهٔ خطی منحصر به‌فرد لغت‌نامهٔ تفسیر فارسی فرهنگ زفان‌گویا و جهان پویا»، پیام نوین، سال هفتم، شمارهٔ ۹، صص ۵۴-۵۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,111; *Iranica* ,3(4)/381.

ربیعیان

بدرالحسن عابدی (bad.rol.ha.san-e.ā.be.di)، فرزند سیدعلی محمد، سدهٔ چهاردهم هجری، فارسی‌پژوه هندی. در فیض‌آباد از شهرهای اوتارپرادش متولد شد. تحصیلات مقدماتی را که به‌پایان رساند به دانشگاه بنارس رفت و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و عربی فوق لیسانس گرفت. تحصیلاتش را در رشتهٔ تاریخ و فلسفهٔ اسلامی ادامه داد و در این رشته دانشنامهٔ دکتری گرفت. سپس به تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی در دانشگاه بنارس سرگرم شد و بیست و هفت سال در آن‌جا تدریس کرد. چند سال نیز رئیس بخش عربی دانشگاه بنارس بود. به کشورهای ایران، عراق، سوریه، استرالیا، انگلستان، عربستان، پاکستان و کشورهای خلیج فارس سفر کرد: از آثارش: صنف قصیده‌گویی از عربی تا اردو به فارسی؛ شیخ علی حزین از لحاظ قصیده‌گویی به فارسی؛ ترجمهٔ اشعار سفیر ایران که در وصف دهلی سروده و به اردو است؛ آثار قدیمه و کتیبه‌های فارسی به اردو؛ تأثیر و نفوذ زبان و ادبیات فارسی در ادبیات زبانهای هندی بخصوص اردو؛ سیری در احوال و افکار محمد حجازی؛ تصوف و مسلک تشیع؛ رثای سید حسین بروجردی؛ استقبال علمای ایران در اشعار فارسی؛ رثائیهٔ محسن حکیم به‌فارسی. تألیفات دیگری نیز در علوم و معارف اسلامی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۹/۱-۲۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۹/۱.

حجتی

بدرالدین (bad.rod.din)، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم لاهور بود و در دستگاه نواب عطامحمدخان، حکمران افغان کشمیر، خدمت می‌کرد. نامه‌هایی منظوم خطاب به دوستانش سروده است، که همهٔ آن‌ها را به خواهش همان دوستان، زیرعنوان انشای منظومه (۱۲۴۷ق) گرد آورد. برخی از این نامه‌ها به شیوهٔ مصنوع سروده شده‌اند و نام دوستانِ سراینده به صنعت توشیح آمده است. نوشته‌اند که داستانی نیز به نام چهار درویش نابینا سروده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۸/۵؛ ۱۲۴۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۸۳-۳۸۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,112.

ربیعیان

بدرالدین اسحاق دهلوی (bad.rod.din.es.hāq-e.deh.la.vi)، فرزند منهاج‌الدین علی فرزند اسحاق بخاری، ـ اجودهن ۶۹۰ق، نویسنده و صوفی شبه‌قاره. نسبش را به عمرالاشرف پسر امام زین‌العابدین (ع) می‌رسانند. در دهلی زاده شد و پرورش یافت. تحصیلات اولیه را نزد پدرش آموخت و پس از تکمیل دانسته‌های خود، در مدرسهٔ معزیهٔ دهلی به‌تدریس پرداخت. چندی بعد، برای فرونشاندنِ عطشِ معرفت‌جویی و دانش‌اندوزی، دهلی را ترک کرد و راهی بخارا شد؛ و در دورهٔ اقامت در بخارا، با علمای آن سامان نشست و خاست داشت. اما بسیاری از منابع بر این باورند که بدرالدین اسحاق هرگز به بخارا نرفت، و در میانهٔ راه، در اجودهن (پاک‌پتّن کنونی در پنجابِ پاکستان) با شنیدن آوازهٔ شیخ فریدالدین مسعود بن جمال‌الدین سلمان، مشهور به گنج شکر/ شکر گنج/ بابافرید اجودهنی، به خانقاه او رفت و مریدش شد. شیخ فریدالدین که مجذوب شایستگی‌های بدرالدین شده بود، بر او خرقه پوشاند و دخترش را به عقد او درآورد و او را خادم خاص خود کرد. بدین ترتیب، بدرالدین از خویشان و نزدیکان خود برید و همان‌جا ماندگار شد. زمانی که شیخ فریدالدین می‌خواست او را برای ارشاد و هدایت مردم جای دیگری بفرستد، بدرالدین نپذیرفت و اجازه خواست تا همچنان در کنار وی حضور داشته باشد. در طی این دوره، بدرالدین علاوه بر انجام وظایف خانقاهی خود، پیوسته در مجالس گنج شکر حاضر می‌شد و به مدت دوازده سال، همهٔ گفتارها و کراماتش را به شیوهٔ روزنامه یادداشت می‌کرد. بعدها همهٔ این یادداشت‌ها را در کتابی به نام اسرارالاولیاء* گرد آورد.

بدرالدین دهلوی

پس از درگذشت شیخ فریدالدین، پسرش بدرالدین سلیمان به‌جای وی نشست و بدرالدین اسحاق نیز همچنان کمر به خدمت او بست. مدتی بعد، به نوشتهٔ میرخورد، صاحب سیرالاولیاء، به سبب بدگوییِ گروهی از حاسدان مناسبات آن دو به هم خورد و بدرالدین اسحاق برای پرهیز از درگیری، به توصیهٔ سیدمحمد کرمانی (جد میرخورد) به مسجد جامع قدیم اجودهن رفت و در آن‌جا به ارشاد و تدریس قرآن پرداخت. پدر میرخورد و چند تن از پسرانش نزد او دانش اندوختند. بدرالدین در ۶۹۰ق درگذشت و در صحن همان مسجد جامع به‌خاک سپرده شد. پس از مرگ وی، خواجه نظام‌الدین اولیا، صوفی پرآوازه و دوست نزدیک بدرالدین اسحاق، خانوادهٔ او را به دهلی برد و کفالت آنان را به‌عهده گرفت. گفته‌اند چشم‌های بدرالدین به دلیل احساسات زیاد، همواره پر از اشک بود، و از بس می‌گریست، در دو چشم او گُلی از سپیدی افتاده بود و زمانی که او را از گریه منع کردند، در جواب این بیت را خواند: «از آب دیده خانهٔ چشمم خراب شد ــ بس نامدیم دیدهٔ خانهٔ خراب را.» در کنار اسرارالاولیاء کتابی دیگر نیز به‌نام تصریف بدری را به بدرالدین اسحاق نسبت داده‌اند. این اثر منظومه‌ای عربی است دربارهٔ علم صرف که از آن نسخه‌ای به‌دست نیامده است و تنها میرخورد چند بیت از آن را به همراه یادداشتی از بدرالدین نقل کرده است. از نوشتهٔ بدرالدین چنین برمی‌آید که تصریف بدری به درخواست خواجه نظام‌الدین اولیا به نظم درآورده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۳۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۲۳۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۱۹؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴۸۸/۲؛ سیرالاولیاء، ۱۷۹-۱۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۱/۳-۱۲۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۹۷؛ نزهة‌الخواطر، ۹۵/۱؛ هفت اقلیم، ۳۵۶-۳۵۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 112; *A History of Sufism in India*, 1/152-153.

ربیعیان

بدرالدین دهلوی (bad.rod.din-e.deh.la.vi)، قاضی خان بدر محمد دهار/ دهاروال/ دهاری وال، سدهٔ نهم هجری، ادیب، شاعر و فرهنگ نویس هندی. دهار نام جایی در مالوه(ایالتی در مرکز هند) است که مقر حکومت شاهان مالوه به نام دلاورخان و هوشنگ‌خان غاری بود و به اشتباه آن‌جا را از مضافات دهلی دانسته‌اند. دهاروال را با دهاریوال نباید اشتباه کرد. دهاریوال نام شهری در پنجاب میان امرتسر و پتهانکوت است. وی در ۸۱۲ و به روایتی دیگر در ۸۲۲ق ــ که صحیح به نظر می‌رسد ــ از جونپور (در شمال هند) به دربار قدرخان / سلطان هوشنگ (۸۰۸ــ ۸۳۸ق) پسر دلاورخان حاکم مالوه رفت و شاعر دربار وی شد؛ سپس در دهار سکونت گزید. به همین سبب به دهاریوال شهرت یافت. برخی به اشتباه این قدرخان را با قدرخان لکنوتی (۷۲۶ــ۷۴۰ق) حاکم بنگال یکی دانسته‌اند، در نتیجه قاضی بدرالدین را از شعرای اواخر سدهٔ هفتم و اوایل سدهٔ هشتم پنداشته‌اند. قدرخان پسر دلاورخان در دوستی با اهل فضل و سرپرستی دانشمندان شهرتی بسزا داشت و مؤسس خانوادهٔ حکمران ناحیهٔ غور در مالوه بود. حاجی خلیفه صاحب کشف‌الظنون او را از اجداد علامه قطب‌الدین، مؤلف البرق‌الیمانی، دانسته است. بدرالدین در شعر شاگرد قاضی برهان‌الدین و در لغت شاگرد شیخ زادهٔ عاشق بود. از آثارش: ادات‌الفضلا* که فرهنگ لغت شعری به فارسی است و مؤلف در آن تنها لغاتی را که در اشعار سخنوران فارسی زبان، چون فردوسی، خاقانی، انوری، سعدی و ظهیر فاریابی و... آمده است، معنی کرده است. بدرالدین ادات‌الفضلا را در ۸۲۲ق به نام قدرخان تألیف کرد. در دیباچهٔ آن و در فهرست ریو آمده که تذکره‌ای در احوال شاعران نیز دارد؛ دستورالاخوان* فرهنگ عربی به فارسی. در قاموس‌الاعلام کتابی از وی به نام آداب‌الفضلا یاد شده که احتمالاً همان ادات‌الفضلا است و اگر هم کتابی جدا با این عنوان باشد در منابع ذکری از آن به میان نیامده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۳۹۰-۳۹۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ودر زبان فارسی، ۱۹۴/۱، ۲۵۷؛ دستورالاخوان، قاضی‌خان بدر محمد دهار، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، پنج - شش؛ فرهنگ نظام، ۱۰/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۹، ۶۰، ۲۸۲؛ فرهنگ‌های فارسی، ۵۳، ۵۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۱۹/۳؛ قاموس‌الاعلام، ۱۲۵۶/۲؛ قند پارسی، هیجده گفتار ادبی و تاریخی، ۲۹۰-۲۹۱؛ کشف‌الظنون، ۴۴/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/491; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,112.

مهین‌فر

بدرالدین سرهندی (bad.rod.din-e.ser.hen.di) ، فرزند شیخ ابراهیم، ح ۱۰۰۲ ـ پس از ۱۰۵۲ق، عالم دینی حنفی، عارف نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش شیخ ابراهیم سرهندی (۹۴۸ـ ۱۰۲۱ق) از علما و مفسران و محدثان سرهند بوده و چون مخزن‌الاسرار را نظامی درس می‌داده به مخزنی معروف بوده است. بدرالدین در پانزده سالگی به مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی (۹۷۱ـ ۱۰۳۴ق) دست ارادت داد و نزد وی و پسرش محمد صادق (ـ۱۰۲۵ق) برخی کتاب‌ها، مانند «مطول با حاشیهٔ میر و شرح عقاید با حاشیهٔ خیالی و تحریر اقلیدس و شرح مطالع با حاشیهٔ میر... و شرح مواقف و تفسیر بیضاوی» را خواند. از شیخ احمد خرقهٔ ارشاد گرفت و مدت هفده سال تا وفات شیخ در ۱۰۳۴ق در خدمت او به‌سر برد و شیخ طریقت خود را با همان توجه و دقتی که به پسرانش می‌آموخت بدو آموزاند. برخی مکاتیب شیخ احمد خطاب به او است. بعدها به درگاه شاهزاده داراشکوه (ـ۱۰۶۹ق) راه یافت و به خواهش وی برخی کتاب‌های تصوف را از عربی به فارسی برگرداند. اهمیت و ارزش کار بدرالدین بیشتر برای نوشتن شرح حال شیوخ نقشبندی، به‌ویژه شیخ احمد سرهندی و پیران و خلفای او، است. از آثارش : ۱ـ سیر احمدی در ذکر و شرح مقامات روحانی و عرفانی شیخ احمد سرهندی که پیش از ۱۰۳۴ق نوشته شده است و از آن ظاهراً نسخه‌ای در دست نیست؛ ۲ـ حضرات‌القدس در دو بخش: یک) در مآثر و مناقب پیران نقشبندی از خلفای راشدین تا خواجه باقی بالله، دو) دربارهٔ احمد سرهندی و فرزندان و خلفا و یاران وی. بخش دوم این اثر،که حدود ۱۰۵۲ق نوشته شده، به کوشش مولانا محبوب الهی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۱م)؛ ۳ـ مجمع‌الاولیاء (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ H-8/77550) که در ۱۰۴۴ق نوشته شده است و زندگینامهٔ ۱۵۰۰ تن از صوفیان شبه قارهٔ هند و ایران و عرب زبان، از سلسله‌های مختلف را دربردارد. این کتاب به علی اکبراردستانی هم نسبت داده شده است، ولی شیخ بدرالدین مدعی است که اردستانی کتاب را از او گرفته و چیزهایی بدان افزوده و به نام خود کرده است؛ ۴ـ سنوات‌الاتقیا که تذکرهٔ عمومی رجال دینی و عرفانی از حضرت آدم تا روزگار مؤلف است و روی‌هم‌رفته شرح احوال ۵۲۲ تن را دربردارد و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی مولوی الیف‌الله عثمانی در سرگودها (پاکستان) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ دارالعلوم دیوبند (هند) وجود دارد. اهمیت این اثر بیشتر در ذکر بیش از چهل تن از صوفیان همروزگار مؤلف است؛ ۵ـ روایح در شرح اصطلاحات عرفانی صوفیان نقشبندی و قادری؛ ۶ـ ترجمهٔ فتوح‌الغیب عبدالقادر گیلانی از عربی به فارسی؛ ۷ـ مقامات غوث ثقلین که ترجمهٔ بهجة‌الاسرار، در شرح حال عبدالقادر گیلانی از عربی به فارسی است؛ ۸ـ ترجمهٔ روضة‌النواظر در مناقب شیخ عبدالقادر از عربی به فارسی؛ ۹ـ وصال احمدی در شرح احوال احمد سرهندی و خوارق عاداتی که پیش و پس از مرگ او روی داد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۳/۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۲/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۱/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۸۵؛ تصوف بر صغیر مین، ۵۹، ۷۲؛ سرهند مین فارسی ادب، ۳۰۶؛ حضرات‌القدس، به کوشش مولانا محبوب الهی، لاهور، محکمهٔ اوقاف پنجاب، ۱۹۷۱م؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۰۰/۱۱ـ ۹۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۴۴/۳ـ۱۴۵؛ ۲۱۱۱/۴ـ۲۱۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۱۶، ۲۱۸۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۴۱/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۹۱/۵ـ ۹۲؛ ساجدالله تفهیمی، «سنوات الاتقیاء، تذکرهٔ عمومی صوفیان در قرن یازدهم هجری»، تحقیقات اسلامی، سال ۶، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۳۷۰ش، ۱۴۴ـ۱۶۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 113; *A History of Sufism in India*, 2/236-237; *Iranica*, 3/381-382; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1002.

برزگر

بدرالدین سندی (bad.rod.din-e.sen.di)، فرزند رکن‌الدین فرزند رحمت‌الله، سدهٔ دوازدهم هجری، فقیه سندی. از رجال دینی دورهٔ محمدشاه روشن اختر گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) بود. در نسخه‌های خطی نام او به صورتِ بدر بن رکنِ مذکر، و بدرِ رکنِ مذکر هم آمده است. پدر و پدربزرگ بدرالدین به سبب خوی پرهیزکارانه و تعهد در آموزش دانش در سراسر استان سند شهرت داشتند و در حرفهٔ تدریس شاگردان بسیاری پرورش دادند. از زندگی و اصل و نسب شیخ بدرالدین جز این آگاهی در دست نیست. وی بر پایهٔ مسلک حنفی رساله‌ای مختصر به‌نام اساس‌المصلی (۱۱۴۹/۱۱۵۷ ق) در باب آداب وضو و نماز و فواید آن تألیف کرده و در نگارش آن از کتاب‌های معتبری چون

صلاة مسعودی، صلاة ماچینی، ترغیب‌الصلاة، عمدة‌المصلی و کافی سود جست. اساس‌المصلی در دو باب تدوین یافته است: باب یکم (دربارهٔ وضو) در نُه فصل است و باب دوم (دربارهٔ نماز) در هشت فصل. در کتابخانه‌های پاکستان از این کتاب نسخه‌های فراوانی وجود دارد و نسخه‌ای از آن نیز در کتابخانهٔ بوهار کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۲۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۵/۱۴ـ ۳۹۹؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 112.

ربیعیان

بدرالدین فتحپوری (bad.rod.din-e.fath.pu.ri) / اکبرآبادی مولانا حافظ بدرالدین فرزند حافظ بهاءالدین فرزند شیخ غلام‌محمد، سدهٔ دوازدهم هجری، ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ زندگی وی آگاهی‌های دقیقی در دست نیست. یکی از نیاکان وی در سدهٔ دهم هجری از خجند به سفر حج رفت و در بازگشت در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) در فتحپور سیکری در هند نشیمن گزید و جلال‌الدین اکبر وی را به افتا و قضای آن‌جا گماشت و از آن پس این منصب در خاندان او باقی ماند تا آن‌جا که در سدهٔ دوازدهم هجری مولانا حافظ علاءالدین برادر بزرگ بدرالدین این مقام را داشت. بدرالدین یحتمل در فتحپور به‌دنیا آمد و دانش‌های متداول روزگار را فراگرفت و در ادب فارسی و عربی مهارت یافت. در تصوف و عرفان نیز مقامی بلند یافت و مرجع مردم از دور و نزدیک شد. در ۱۱۵۰ق از فتحپور به حیدرآباد دکن کوچید و باقی عمرش را در آن‌جا به ارشاد و هدایت مردم و تدریس و نوشتن گذراند. اثر مهم او بدرالشروح نام دارد که از شرح‌های کامل و مهم و پرارزش دیوان حافظ به‌شمار می‌آید و در ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۴م در دهلی به‌کوشش محمد عبدالاحد رضوی (از روی دست‌نویسی به خط محمدمصلح‌لدین بن شیخ علاءالدین با تاریخ ۱۲۵۴ق) و در ۱۳۶۲ش در تهران به‌چاپ رسیده است. در این کتاب که شرح ۶۴۵ غزل است هر یکی از ابیات غزل جداگانه شرح داده شده و شارح مصطلحات حافظ را از دیدگاه عرفانی تعریف و شرح کرده است. از دیگر آثارش صفات‌الایمان، خلاصة‌الحکم، عین‌المعانی، مبدأ و معاد، شرح الله صدرة‌الاسلام و شرح گلستان است که همه در کتابخانهٔ مولوی ظفرالدین اکبرآبادی، از اولاد مولانا حافظ بدرالدین، نگه‌داری می‌شده است.

منابع: بدرالشروح، به‌کوشش محمدعبدالاحد رضوی، تهران، انتشارات آمین، ۱۳۶۲ش؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۶۳ـ ۷۶۴؛ دکتر ساجدالله تفهیمی، «بدرالشروح: از مولانا بدرالدین یکی از شروح برجستهٔ دیوان حافظ شیرازی»، دانش، شمارهٔ ۱۵، پاییز ۱۳۶۷ش، صص ۱۸۵ـ ۲۱۲.

برزگر

بدرالدین کشمیری ← بدری کشمیری

بدرالشروح (bad.roš.šo.ruh)، کتابی به‌فارسی در شرح اشعار شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از بدرالدین اکبرآبادی. در دیباچهٔ کوتاه نویسنده بر این کتاب آمده است که «چون هیچ دیوانی به از دیوان حافظ نیست ...لاجرم مدام دیوان حافظ به‌دست می‌داشتم و دمی از دست نمی‌گذاشتم... رفته‌رفته طبیعت مقتضی آن گردید که اگر بر مصطلحات ایشان اطلاع حاصل شود و بر معانی کلمات اینان تحصل گردد، بسی بهتر و خوش‌تر باشد.» به گفتهٔ بدرالدین او پس از سال‌ها بررسی و کاوش در کتاب‌های اصطلاحات صوفیه، مانند مرآت‌المعانی قطب‌الدین جمال هانسوی، گلشن راز شیخ محمود شبستری و شرح‌های گوناگون بر این کتاب و نیز شرح‌های گوناگون بر دیوان حافظ از شارحانی مانند ختمی لاهوری، شیخ محمد دهلوی، شیخ یوسف لاهوری و شیخ محمد افضل اله‌آبادی به‌نگارش بدرالشروح پرداخت. بدرالدین در این کتاب از دیدگاه خود، هر یک از ابیات حافظ را به سخنی کوتاه یا بلند شرح کرده است. برای نمونه در ابیاتی نه‌چندان اندک تنها به آوردن معنای یک یا دو واژه از بیتی بسنده کرده است، چنان که شرح بیت «به‌سامانم نمی‌پرسی نمی‌دانم چه سر داری ــ به درمانم نمی‌کوشی نمی‌دانی مگر دردم» آورده است «چه سرداری یعنی چه خیال داری.» شرح بیشتر ابیات نیز در یک تا سه سطر آمده است، چنان‌که در شرح بیت (شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود ــ شرمش از مظلمهٔ خون سیاوشش باد» گوید: «شاه ترکان کنایه از افراسیاب که پادشاه توران و ترکستان بود و سیاوش پسر کیکاوس پادشاه ایران و در میان پادشاه ایران و توران همیشه جنگ بود و افراسیاب سیاوش را کشته». دیگر ابیات در بیش از سه سطر تا چند ده سطر شرح شده است. شرح بیت «در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند ــ گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را»

پنجاه سطر است. به‌نوشتهٔ بهاءالدین خرمشاهی در حافظ «از میان شروح فارسی که مسلمانان فارسی‌زبان و غالباً عارف‌مسلک هند، بر شعر حافظ نوشته‌اند، از همه شناخته‌تر، و نه بهتر، بدرالشروح اثر بدرالدین اکبرآبادی است که شرحی است عرفانی و با عباراتی دشوار، و سطح علمی آن متوسط است. و در هر حال عامه فهم نیست. و ارزش ادبی آن از ارزش عرفانی‌اش فروتر است.» بدرالشروح نخستین‌بار در ۱۲۵۴ق در دهلی به‌چاپ رسید و پس از آن بارها در هند و در ایران نیز تجدید چاپ شده است.

منابع: بدرالشروح «شرح حافظ» (تهران، انتشارات امین، ۱۳۶۲ش، چاپ دوم؛ حافظ، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳ش، ص۲۸۳.

نوش‌آبادی

بدرعالم، سید جعفر ← **جعفر احمدآبادی**

بدری کشمیری (bad.ri.ye.kaš.mi.ri)، بدرالدین فرزند عبدالسلام فرزند سید ابراهیم حسینی، سدهٔ دهم هجری، دانشمند دینی، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از تاریخ تولد و مرگ او آگاهی چندانی در دست نیست. از آثارش چنین برمی‌آید که میان سال‌های ۹۴۰ تا ۱۰۰۱ق می‌زیسته است. در کشمیر برآمد و همروزگار عبدالله بهادرخان ثانی پادشاه ازبک (۹۹۱ـ۱۰۰۶ق) بود. در اوایل زندگی پیرو سلسلهٔ کبرویه میرسید علی همدانی بود. در ۹۶۰ق، به آهنگ گزاردن حج از کشمیر بیرون آمد و به قندهار رفت. در قندهار با کسی به‌نام حاجی نظرعلی خجندی دیدار کرد و به پیشنهاد او رهسپار مرو شد و در آن‌جا به خدمت شمس‌الدین یونس محمد صوفی مروی، از مشایخ سلسلهٔ نقشبندیهٔ احراریه که به سبب مقامات و کرامات خود آوازهٔ بلند داشت، رسید و به او دست ارادت داد و به سلسلهٔ نقشبندیه گروید. پس از مرگ یونس محمد (نیمهٔ اول ربیع‌الاول ۹۶۱ق)، بدری در طریقت نقشبندی به خواجه محمد اسلام بخاری (ـ۹۷۱ق) و پسرش خواجه سعیدالدین سعد جویباری (ـ۹۹۲ق) ارادت می‌ورزید. چنین می‌نماید که وی پس از رفتن به فرارود، به سبب پیوند با مشایخ آن دیار، در آن‌جا نشیمن گزید و دیگر به کشمیر بازنگشت. تا دورهٔ فرمانروایی عبدالله دوم شیبانی (۹۹۱ـ ۱۰۰۶ق) در فرارود می‌زیسته است. بدرالدین به تشویق خواجه محمد اسلام به شاعری روی آورد. وی شاعری میان‌مایه و در شعر بیشتر به قصیده مایل بود. غزل‌هایش لحن قصیده دارد. گویند در میان سال‌های ۹۷۶ تا ۱۰۰۱ق، یازده اثر در دویست هزار بیت نوشته است. شماری از آثارش در دست است، ولی بیشتر آن‌ها، دست‌کم تا به امروز، گم شده یا ازمیان رفته است. از آثارش: ۱ـ معراج‌الکاملین به نثر آمیخته به نظم، در حالات و مناقب خواجه سعیدالدین سعد جویباری که در ۹۸۱/ ۹۸۳ق به انجام رسید؛ ۲ـ روضة‌الجمال از منشآت، قصاید، مثنوی‌ها، غزل‌ها، رباعی‌ها، مقطعات و مفردات در هشت هزار بیت که در ۹۸۳ق به پایان‌رسید؛ ۳ـ دیوان از قصاید و غزلیات در هفت‌هزار بیت در ستایش پیامبر و خواجگان نقشبندی که آن را در ۹۸۸ق به پایان رساند؛ ۴ـ روضة‌الرضوان و حدیقة‌الغلمان که در ۹۹۷ق به انجام رسیده و تذکره‌ای است در سرگذشت خواجه محمد اسلام بخاری و پسرش خواجه سعیدالدین سعد و روابط آنان با پادشاهان فرارود. نسخه‌ای از آن در آکادمی علوم ازبکستان در تاشکند (به شمارهٔ ۲۰۹۴) نگه‌داری می‌شود؛ ۵ـ مجموعه‌ای از هفت مثنوی به نام بحرالاوزان (تألیف در ۹۸۸ق) در ده هزار بیت بدین ترتیب: یک) منبع‌الاشعار به تقلید از مخزن‌الاسرار نظامی؛ دو) ماتم‌سرا به تقلید از منطق‌الطیر عطار؛ سه) زهره و خورشید در برابر حدیقهٔ سنایی؛ چهار) شمع دل‌افروز (سروده در ۹۷۶ق) در برابر خسرو و شیرین امیر خسرو دهلوی؛ پنج) مطلع‌الفجر بر شیوهٔ سبحة‌الابرار جامی؛ شش) لیلی و مجنون به تقلید از لیلی و مجنون هاتفی؛ هفت) رسل نامه در تتبع بوستان سعدی، که در آن از کتاب‌های معروف تاریخ، مثل قصص‌التنزیل، تاریخ گزیده، تاریخ رشیدی، ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی و چند کتاب دیگر، استفاده شده است و در ۹۸۹ق در چهار دفتر به انجام رسید: دفتر یکم با عنوان صفی‌نامه در رویدادهای پیامبران از آدم تا مسیح؛ دفتر دوم با عنوان اسکندرنامه/ قصهٔ ذوالقرنین، در هفت‌هزار بیت، که به عبدالله دوم شیبانی پیشکش شده است و نسخه‌ای از آن (به شمارهٔ Supp.501) در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود؛ دفتر سوم با عنوان مصطفی‌نامه در سرگذشت پیامبر و رویدادهای پس از او، از دورهٔ خلافت ابوبکر تا شهادت حسین(ع) و نیز از رویدادهای دورهٔ معاویه تا زمان شیبانیان؛ دفتر چهارم با عنوان ظفرنامه، در شانزده هزار بیت، در جنگ‌ها و کشورگشایی‌های عبدالله‌خان دوم شیبانی. ظفرنامه در ۱۰۰۱ق به انجام رسیده است و نسخه‌ای از آن در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان (به شمارهٔ ۷۷۹) نگه‌داری می‌شود؛ ۶ـ

سراج‌الصالحین در ذکر مقامات امیریونس محمدصوفی در سی‌جزء که در ۹۸۶ق به‌نام عبدالله بهادرخان شیبانی نوشت. این اثر در یک طغرا، چهار لوح و یک توقیع تدوین شده است. طغرا در تفسیر آیات و احادیث در چهل فصل در مسائل تصوف، مانند حقیقت آدم، علم، عمل، ادب، عجب، توکل، خوف، فراق، ولایت، جذبه، معرفت، فقر و غنا است. چهار لوح به ترتیب در ذکر نیاکان یونس‌محمد، احوال هدایت و آثار طلب و اسباب توبه و انابت یونس‌محمد، اقوال ایشان و کرامات و خارق عادات او است. توقیع در احوال و اخبار مرگ وی است. این اثر به کوشش دکتر سراج‌الدین به‌چاپ رسیده است (اسلام‌آباد، ۱۳۷۶ش).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۷۱۷-۷۱۳/۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۴۵-۴۴۴/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۳-۱۳۲/۱؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۵۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵۷-۸۵۶/۱۱؛ فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۲۱۲۳-۲۱۲۲/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۶۲، ۲۲۸۳؛ عارف نوشاهی، «احوال و آثار بدرالدین بدری کشمیری»، ترجمهٔ نجم‌الرشید، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۷ش، صص ۱۹- ۲۷؛ عبدالغنی میرزایف، «بدرالدین کشمیری و اشتباهاتی در تعیین تألیفات او»، وحید، دورهٔ دوازدهم، شمارهٔ ۹، صص ۶۹۹-۷۱۳؛

Iranica ,3/383.

دانشنامه

بدیع‌الحساب (ba.diɛ.ol.he.sāb)، کتابی به فارسی در ریاضیات تألیف میرزا رجب‌علی فرزند فاضل‌بیگ، نوشته در ۱۲۵۶ق. از زندگی نویسندهٔ کتاب آگاهی در دست نیست. بدیع‌الحساب در یک مقدمه، دو مقاله، هر مقاله در هفت باب، هر باب در چهار فصل و یک خاتمه نوشته شده است. فهرست مطالب مقالهٔ یکم: باب ۱ــ در جمع و تفریق و ضرب و تقسیم؛ ۲ــ در بیان میزان جمع و تفریق و ضرب و قسمت اربعهٔ متناسبه و خطائین؛ ۳ــ در بیان دریافت کسور؛ ۴ــ در بیان مساحت؛ ۵ــ ملحقات مساحت؛ ۶ــ جبر و مقابله؛ ۷ــ مسائل مختلفه. مقالهٔ دوم به طریق متأخرین که در خرید و فروختِ روزمره به کار آید، همراه با مقدمه‌ای در رقوم هند و عرب و فارس: باب ۱ــ در بیان دریافت غله و محصول؛ ۲ــ دریافت تنخواه و قیمت ماشه از تولہ؛ ۳ــ در بیان دریافت سود(بهره)؛ ۴ــ دریافت خرید کاغذی؛ ۵ــ اوزان و مقادیر؛ ۶ــ دریافت مساحت کشت؛ ۷ــ دریافت وام‌ها. شیوهٔ میرزا رجب‌علی در این کتاب بدین‌گونه است که نخست، مطالب خود را به نظم بیان می‌دارد و سپس، آن را به نثر شرح می‌دهد. مؤلف بدیع‌الحساب در مقدمهٔ اثر خود یادآور شده است که در نگارش کتاب، مطالبی از آثار پیشینیان از جمله لیلاوتی، دستورالعمل جواهرمل، نظم نادری، منتخب‌الحساب و جز آن اقتباس کرده است. بدیع‌الحساب دست‌کم دوبار به‌چاپ رسیده است: بار نخست در ۱۲۶۳ق در لکنو، و بار دوم در ۱۲۶۷ق در کانپور.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۴/۳؛ الذریعه، ۷۳/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۰۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۰/۱- ۱۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۲/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,502.

ربیعیان

بدیع‌الزمان، رشیدخان بدیع‌الزمان مهابت‌خانی ← محمدبدیع تونی

بدیع‌العقول (ba.diɛ.ol.o.qul)، کتابی دربرگیرندهٔ چند حکایت فارسی،احتمالاً ترجمه از اصل سنسکریت، از ناشناس. این اثر در حدود ۱۰۸۲ق در دورهٔ اورنگ‌زیب پدید آمده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۱۶/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,111.

ربیعیان

براون (be.rown)، چارلز آلفرد فرزند ویلیام لودر (Loder)، دسامبر ۱۸۰۲ ــ ۱۴ فوریهٔ ۱۸۶۶م، سرباز و آموزگار انگلیسی. افسر نیروی دریایی انگلستان بود. در ادیسکومب (Addiscombe)، درس خواند. در ۱۸۲۰م به سپاه مدراس شرکت هند شرقی انگلیس در هند پیوست. در هنگ‌های پانزدهم و دوازدهم خدمت کرد. ممتحن زبان‌های هندوستانی (اردو) و فارسی شد. در ۱۸۵۷م منشی نظامی حکومت مدراس گردید. در ۱۸۶۲م فرماندهٔ سپاه در ناگپور و در ۱۸۶۳م فرماندهٔ لشکر نیروی دریایی در سپاه مدراس شد. در ۱۸۶۴م بازنشسته شد. از آثار او کتابی در دستور زبان فارسی است. نخستین مدارس یکشنبه (که

پیش یا پس از مراسم دینی در کلیسا برای آموزش مذهبی تشکیل می‌شود) در ناحیهٔ مدراس را وی در ۱۸۳۵م در مدراس بنیاد نهاد.

منبع:

Dictionary of Indian Biography, 56.

برزگر

براهویی (ba.rā.hu.i) / براهوی / برهویی، زبان قوم براهویی که منطقهٔ اصلی زندگی‌شان در ناحیه‌ای از بلوچستان و از جنوب کویته تا نوشکی، کلات و خضدار را در برگرفته تا لس‌بیله امتداد می‌یابد. بخش شمالی این ناحیه را سراوان و بخش جنوبی آن را جهلاوان می‌نامند. شماری از براهویی‌ها در جنوب افغانستان در مسیر رود هیرمند، در سیستان در شرق ایران، در نزدیک خاش در جنوب ایران، و شماری اندک در ترکمنستان، به‌ویژه در مرو، زندگی می‌کنند. براهویی‌های شبه‌قاره اتحادیه‌ای از هشت قبیلهٔ بلوچستانِ پاکستان هستند که مانند بلوچ‌ها خود را از تبار حمزه، عموی پیامبر، می‌دانند. اتحادیهٔ براهویی در سدهٔ هفدهم میلادی به دست میر احمد، بنیادگذار خاندان احمدزایی، شکل گرفت و پس از اوجی که در دورهٔ ناصرخان یکم (۱۱۷۰ ـ ۱۲۱۰ق/ ۱۷۵۶ ـ ۱۷۹۵م) داشت، در پی مرگ او، رو به انحطاط رفت. گفتنی است که دست کم سی درصد مردم قوم براهویی به این زبان سخن نمی‌گویند و هشتاد درصد براهویی‌زبان‌ها هم دو یا سه‌زبانه‌اند (بیشتر ایشان به دو زبان براهویی و بلوچی سخن می‌گویند). به هر روی، حدود دویست هزار تن در کلات، مکران، خاران، چاغی، کچهی، کراچی، سند، افغانستان، ایران و نقاطی از فرارود به این زبان سخن می‌گویند. این زبان از شاخهٔ شمال غربی خانوادهٔ زبان‌های دراویدی / دراویری است که در پاکستان، از دیگر زبان‌های این خانواده جدا افتاده و از زبان‌های غیردراویدی همسایه‌اش، مانند بلوچی، سندی و فارسی بسیار تأثیر گرفته است. اما این زبان با هیچ‌یک از این زبان‌های هند و ایرانی همسایه رابطهٔ تکوینی ندارد. ترکیبی بودن زبان براهویی، سبب‌شده تا امکان پیشرفت آن زیاد باشد، چنان که نخست زبانی غیرنوشتاری بود، اما امروز به شکل مکتوب درآمده است. مقدسی به قُفص و بلوص (کوچ و بلوچ) اشاره کرده و آن‌ها را زبان‌هایی فهم‌ناکردنی و نزدیک به سندی گفته است. اما بعدها برخی از خاورشناسان، و از آن شمار مینورسکی، احتمال داده‌اند همان براهویی باشد. امروزه بر آنند که قفص زبان سرائیکی (جَطکی) و زبانی آمیخته است. این زبان از سدهٔ پنجم هجری در مکران وجود داشته و پیوستگی قفص با براهویی را نظریه‌ای دانسته‌اند که از سدهٔ دهم هجری، به‌سبب نزدیکی براهویی و بلوچی*، شکل گرفته است. بهره‌گیری از واژگانی دراویدی برای ضمایر پرسشی، افعال و سه عدد نخست در زبان براهویی و وجود برخی قواعد دستوری زبان دراویدی، مانند بهره‌گیری از نشانهٔ جمع «ک» و پایان دادن اسامی مؤنث با حروف «ر» در براهویی، از نشانه‌های همریشه بودن این زبان با دیگر زبان‌های دراویدی است. افزون بر این، با آنکه براهویی از میان زبان‌های همسایه نخستین تأثیرها را از زبان‌های هند و آریایی (سندی ـ سرائیکی «جطکی») گرفته، این تأثیر تنها به واژگان محدود مانده و بیشترین تأثیرپذیری آن از زبان بلوچی بوده است. این زبان در واژگان، اصول صرف و نحو، و نظام آوایی بسیار وام‌دار بلوچی است. نزدیکی دستگاه آوایی زبان براهویی به بلوچی چنان است که در آن تنها واج‌هایی سایشی و یک واج کناریِ بی‌واک «ل» (lh) به واج‌های زبان بلوچی افزوده شده است. امروزه زبان براهویی با رسم‌الخط فارسی نوشته می‌شود، اما گویا کهن‌ترین نوشتارهای آن به شیوه‌ای بوده که زبان موهنجودارو نوشته می‌شده و گویا دو هزار سال پیش، حروف این زبان را با رسم‌الخط خروشتی می‌نوشتند، اما پس از اسلام رسم‌الخط عربی ـ فارسی جای آن را گرفته است. به هر روی، رسم‌الخط امروزی براهویی «معلّم» نام دارد و به این قرار است: ا ـ ب ـ به ـ پ ـ په ـ ت ـ ته ـ ٹ ـ ٹھ ـ ج ـ جه ـ چ ـ چه ـ خ ـ د ـ ده ـ ڈ ـ ڈه ـ ر ـ ره ـ ڑ ـ ز ـ ژ ـ س ـ ش ـ غ ـ ف ـ ک ـ که ـ گ ـ گه ـ ل ـ ل ـ م ـ ن ـ و ـ ی ـ ے. افزون بر این‌ها، حروف ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، زیر تأثیر زبان‌های فارسی و عربی به این زبان راه یافته‌اند. گفتنی است که در الفبای براهویی حروف غیر فارسی، جز «ره» (rh) و «ل» مخصوص (lh)، با الفبای اردو مشترک و از این قرارند: به (bh)، په (ph)، ته (th)، ٹھ (ṭh)، جه (jh)، چه (chh)، ده (dh)، ڈ (ḍ)، ڈه (ḍh)، ره (rh)، ڑ (ṛ)، گه (gh)، ل (lh) و ے (یای مجهول). براهویی واژگانی کم‌شمار، حدود ده تا دوازده‌هزار دارد و بی‌شک به‌همان اندازه که رسم‌الخط آن وام‌دار زبان‌های دیگر است، واژه‌هایی پرشمار نیز از آن زبان‌ها به براهویی راه یافته است که برخی میزان آن‌ها را به این ترتیب برآورد کرده‌اند: پانزده درصدِ واژه‌های براهویی از اصل دراویدی، بیست درصد از زبان بلوچی، بیست درصد از

زبان‌های هند و آریایی (که بسیاری از کلمات جطکی وام گرفته از بلوچی از آن شمارند)، سی و پنج درصد از زبان‌های فارسی و عربی (که اساساً از راه زبان‌های هند و آریایی و بلوچی به براهویی راه یافته‌اند) و بقیهٔ واژه‌ها از سرچشمه‌ای نامعلوم هستند. با این همه، گروهی بر آنند که شمار واژه‌های فارسی در زبان براهویی بسیار بیشتر از این‌ها است، چنان که گاه عبارت‌های براهویی با فارسی چندان تفاوتی ندارند. گفتنی است که در زبان براهویی اعداد، جز سه عدد نخست که با واژه‌های دراویدی نامیده می‌شوند، فارسی هستند. این سه عدد نخست نیز هر گاه پس از دهگانی جدید بیایند، با واژه‌های فارسی یا فارسی ـ دراویدی خوانده می‌شوند. در زبان براهویی از سه عدد نخستِ اعداد ترتیبی نیز با واژه‌های اولیکو، ارۡٹمیکو و مسۡٹ میکو یاد کرده، دیگر اعداد ترتیبی را با افزودن پسوند «میکو» به اعداد فارسی می‌سازند. بسیاری از واژه‌های فارسی و اردو و همچنین واژگانی عربی که از راه این دو زبان به براهویی راه یافته‌اند، بر اساس قواعد زبان براهویی دگرگونی‌هایی پذیرفته‌اند، چنان که شکل برخی از واژه‌های شعر زیر که زیر تأثیر این زبان‌ها در براهویی پیدا شده‌اند، بی‌تغییر نمانده است: «اوکنا محبوب! ای تحفه آس آمروتروت / سینخان ای فاخرس یا تینا فکرا تامهار / یا منه قصه که غرقو سازنا آوازلٹی» (محمد اسحاق سوز). «ای محبوب من! کدام هدیه را به تو تقدیم کنم / آتش سینه‌ام یا انبار تفکراتم را / یا چند قصه که در آوای ساز نهفته است.» بیشترین پژوهش‌ها دربارهٔ زبان براهویی به دست بیگانگان انجام گرفته و بیشترین آثار در این موضوع به زبان‌های دیگر نوشته شده است. تاریخچه‌ای از این مطالعات به این شرح است: آثار پژوهشی با سفر به بلوچستان و سند (لندن، ۱۸۱۶م)، اثر انگلیسی سر هنری پوتینگر (Sir Henry Potinger)، آغاز شده است که در آن برای نخستین بار در اثری به قلم یک اروپایی از این زبان یاد شده است. ستوان ر.لیچ (R.Leech) نخستین کسی بود که پژوهشی مفصل دربارهٔ زبان براهویی کرد. وی نتیجهٔ بررسی‌ها و پژوهش‌های خود را در جلدهای هفتم و دوازدهم مجلهٔ انجمن آسیایی به‌چاپ رسانیده است. لیچ همچنین در ۱۸۳۸م اثری در قواعد این زبان، به انگلیسی، نوشته و در آن چند قصه و شعر براهویی را هم با رسم‌الخط انگلیسی ارائه کرده است. پس از او چارلز میسن (Charles Mason) که دو سفرنامه به‌نام‌های داستان سفرهای گوناگون به بلوچستان، سند و پنجاب (لندن، ۱۸۴۲م) و داستان سفر به کلات (لندن، ۱۸۴۳م) نوشته و سفرنامهٔ دوم را با واژه‌نامه‌ای همراه کرده که در آن از واژگانی که از فارسی به براهویی راه یافته سخن گفته است. پس از ایشان لاسن (Lassen)، دانشمند آلمانی، در مقاله‌ای که در ۱۸۴۴م نوشته با برشمردن گذشتهٔ تاریخی این زبان و مطالعهٔ تطبیقی آن با زبان‌های دیگر، همریشگی این زبان با زبان‌های هند و آریایی یا دراویدی را بررسی کرده است. رابرت کالدول در مقایسهٔ قواعد زبان‌های جنوب هند و دراویدی و پژوهش‌های دیگرش، همچنین ج.ی.پوپ در مقالهٔ «نکاتی دربارهٔ رابطهٔ زبان‌های جنوب و دراویدی» که در ۱۸۷۶م در شمارهٔ پنجم هند باستان (بمبئی) به‌چاپ رسانیده، کیتل در مقالهٔ «نقدی بر یادداشت‌های پوپ دربارهٔ رابطهٔ زبان‌های دراویدی و جنوب هند» که در ۱۸۷۹م در شمارهٔ هشتم همان مجله به چاپ رسانیده و ارنست ترومپ در مقاله‌ای که در ۱۸۸۰م منتشر کرد، بررسی این موضوع را پی گرفته‌اند. ترومپ در مقاله‌اش برخی تردیدهایی که دربارهٔ اساس دراویدی این زبان طرح شده بود، پاسخ گفته است. دکتر بیلو (Bellow) در سفرنامهٔ از دریای سند تا دجله که آن را در ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۲م نوشته دستور زبان براهویی و فرهنگ آن را تدوین کرده است. مولوی الله‌بخش زهری نیز در ۱۸۷۷م اثری به زبان براهویی، به نام راهنمای زبان براهویی، در کراچی به چاپ رسانیده و در آن به‌زبانی ساده دستور زبان براهویی را نوشته و قصه‌هایی گردآورده است. ج.ل.مایر (J.L.Mayer) هم، افزون بر آن که در ۱۸۸۵م اثری دربارهٔ دستور زبان و واژگان براهویی نوشته، در ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷م اثری به‌نام کتاب درسی براهویی در سه جلد به چاپ رسانیده است. مقالهٔ جان اوری، دانشمند امریکایی، به نام «زبان براهویی» که در ۱۸۷۸م به چاپ رسیده، راهنمای مطالعهٔ زبان براهویی (الهآباد، ۱۹۰۲م) نوشتهٔ بیک‌والتر، و یادداشت‌هایی دربارهٔ زبان براهویی (کویته، ۱۹۰۷م) نوشتهٔ جمعیت‌رائی از دیگر آثار پژوهشی دربارهٔ این زبان هستند. بری (Bray) که او را پدر مطالعات براهویی نامیده‌اند، کتابی به نام زبان براهویی در سه جلد نوشته که حدود ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰م در کلکته و گویا در ۱۹۳۴م به چاپ رسیده‌اند. فرهنگ او در ۱۹۳۴م و اثری دیگر از وی به نام براهوی لوک کهانیان در ۱۹۳۹م منتشر شده است. بری با نوشتن این آثار، اساسی نو در مطالعات زبان براهویی پایه گذاشته است، چنان‌که همهٔ بررسی‌های پس از وی بر اساس دستور زبان و فرهنگ او انجام گرفته است. نتیجهٔ این مطالعات آثار و مقاله‌هایی پرشمار دربارهٔ زبان براهویی بوده که شماری از آن‌ها از این قرارند: فرهنگ

براهویی ــ انگلیسی که دانکن دیکسی در ۱۹۲۰م به‌پایان برده و نسخه‌ای از آن را در ۱۹۲۳م بـه مـوزهٔ انگلیس سپرده است؛ بخشی از دو اثر جورج مـورگان بـه نـام‌های گـزارشی دربـارهٔ مأموریت زبان‌شناسی بـه‌شمال غربی هـند و گـزارشی دربـارهٔ مأموریت زبان‌شناسی در افغانستان کـه بـه تـرتیب در ۱۹۳۲ و ۱۹۷۰م منتشر شده‌اند، مقالهٔ رامسومیر به نام «یادداشت‌هـایی دربارهٔ زبان دراویدی» کـه در ۱۹۲۸م در مـجلهٔ تـعلیم و تـربیت بـه‌چاپ رسـیده است، مـقالهٔ «ریشـهٔ زبـان‌های بـراهـویی و دراویدی» که در مجلهٔ مروری بر تعلیم و تربیت (مدرس) به‌چاپ رسیده است؛ بخشی از جلد نخست تاریخ بلوچستان نوشتهٔ گـل خان نصیر که در ۱۹۵۲م به چاپ رسیده؛ مقاله‌های نورمحمد پروانه به‌نام‌های «تمدن درهٔ سند و وارثان آن»، «زبان و ادبیات براهویی» و «براهویی و اردو»؛ مقاله‌های سید کامل‌القادری بـه نام‌های «قبیله براهوی و زبان اردو» در ۱۹۵۷م در روزنامهٔ امروز (لاهور)، «براهوی زبان قـدیم سـامی‌ها» در آوریـل ۱۹۶۰م در ایلم، «براهوی و زبانش» در اکتبر ۱۹۶۱م در امروز، «زبان و ادب براهوی» و «اردو و براهوی» در نوامبر ۱۹۶۲م در مجلهٔ دانشکدهٔ شرقشناسی و مقالهٔ انگلیسی «فقط دربارهٔ براهویی» که در ۱۹۶۹م در دوهـفته‌نامهٔ پـاکستان بـه‌چاپ رسـانیده است؛ بـخشی از براهوی‌های مناطق کویته و کلات (کراچی، ۱۹۶۰م) نوشتهٔ انور رومـان؛ مـقاله‌های م.ب.ایـمی‌نو بـه‌نام‌های «مـطالعهٔ تـرکیب اصوات زبان براهویی» در ۱۹۳۷م در بولتن دفتر مطالعات آسیایی لندن، «شـرح تـلفظات بـراهـویی» در ۱۹۶۱م در مـجلهٔ انجمن آسیایی کلکته، «مطالعهٔ اصوات در زبـان بـراهـویی» و فـرهنگ ریشه‌یابی کلمات زبان براهویی که وی با همکاری ت.بارو تدوین کرده و در همان سال به چاپ رسانده است؛ آثـار انـدرونوف، دانشمند روسی، به‌نام‌های مواد لازم برای کتاب‌شناسی زبان‌های دراویـدی (کـوالالامـپور، ۱۹۶۶م)، زبـان دراویـدی (مسـکو، ۱۹۷۰م)، زبان بـراهـویی کـه در ۱۹۸۰م مـنتشر شـده و مـقالهٔ «یادداشت‌هایی دربارهٔ براهویی» از هم‌او که در ۱۹۶۹م در مسکو به‌چاپ رسیده است؛ بلوچی براهوی لوز راه‌بند که آقانصیرخـان احمدزایی در ۱۹۶۷م دربارهٔ دستور زبان بـلوچی و بـراهـویی نوشته است؛ گرامر براهوی و اردو نوشتهٔ پیرمحمد زبیرانی که در ۱۹۷۱م به چاپ رسیده؛ ارکان لغات ایران در زبان براهوی نوشتهٔ رسی (ایتالیا، ۱۹۷۹م)؛ گرامر براهوی نـوشتهٔ ظـفرمیرزا کـه در ۱۹۸۰م منتشر شده است. قدیم‌ترین یادکردی که از براهوییان در دست است، اشاره‌ای است که مـغولان هـند در سـدهٔ یـازدهم هجری به خان‌نشین کلات کرده‌اند. قبایل کنونی براهـویی هـم چندان کهن نبوده پیشینه‌ای دورتر از سدهٔ دهم هجری ندارند و در زبان ایشان شعر یا گونه‌ای از ادبیات شفاهی یـا نـوشتاری نیست که نمایانگر تاریخ یا گذشتهٔ این قوم باشد. بنابراین، آنچه از ادبیات براهویی می‌شناسیم، عمری بسیار کوتاه دارد. ادبیات براهویی را به دو دستهٔ اصلیِ عـامیانه / کـلاسیک و مـکتوب تقسیم کرده‌اند. ادبیات عامیانهٔ منظوم اشعار عاشقانه، حماسی، لطیفه، آوازهای دسته‌جمعی و معماهای منظوم را در بر دارد و قصه‌های عامیانه، کنایات، و ضرب‌المثل‌ها شـاخه‌های مـنثور ادبیات عامیانهٔ براهویی را تشکیل می‌دهند. ادبیات مکتوب نیز که از شعر، قصه و افسانه تشکیل می‌شده در دوره‌های متأخرتر رمان و نمایشنامه را هم در بـر گـرفته است. دربـارهٔ تـاریخچهٔ ادبیات مکتوب براهویی باید گفت، آن را به چهار دورهٔ پیش از خـان‌سالاری، از خـان‌سالاری در ۱۶۶۲م تـا جـنبش مـدرسهٔ درخانی در ۱۸۸۳م و از ۱۸۸۳ تا قیام پاکستان در ۱۹۴۸م و پس از ۱۹۴۸م تقسیم کرده‌اند. نخستین دست‌نویس براهویی که در دست است، اثری منثو است به نام خدمت به دین که در ۷۰۹ق / ۱۲۹۳م در پند و اندرز نوشته شده است. اثری بدون نام (نوشته در ۸۱۰ق) هم بـه‌دست آمـده کـه نسـخه‌ای از آن از شـوراوک افغانستان به خانوادهٔ سید بلانوش در نوشکی رسیده است. این آثار و عملیات گهربار که در ۹۸۰ق نوشته شده آثار نخستین دوره را تشکیل مـی‌دهند. در دورهٔ دوم از دو شـاعر بـه‌نام‌های شـاه عبداللطیف بهتایی (ــ ۱۷۵۹م) و ملک‌داد کلاتی نام رفته است. شاه عبداللطیف اشعاری به اردو و سندی ــ بـراهـویی گـفته و مـلک‌داد، در ۱۱۷۳ق / ۱۷۶۰م، کـتابی بـه‌نام تـحفة‌العجایب سروده است. تبار ملک‌داد از مردم قندهار، خود ملای پتهن و از قبیلهٔ غرشین بود و در ۱۷۵۰ تا ۱۷۷۰م بـه دربـار نـاصرخـان یکـم ــ از ۱۱۷۰ تـا ۱۲۱۰ق / ۱۷۵۶ تـا ۱۷۹۵م فـرمانروای کراچی و پیش از آن فـرمانروای کـلات ــ راه داشت. مـلک‌داد تحفة‌العجایب را از متنی فارسی به براهویی برگردانیده است. این اثر بعدها در ۱۹۱۶م به دست ملانابوجان / نـبوجان (۱۸۵۱ ــ ۱۹۰۷م) تـصحیح شـده و در لاهـور بـه‌چاپ رسـیده است. تحفة‌العجایب دربارهٔ آداب مذهبی اسلام است. نسـخهٔ چـاپی نبوجان از این اثر، با همان رسم‌الخط فارسی ــ اردو و حـرف «لٌ» که برای «ل» ویژهٔ زبان براهویی بـرگزیدند، بـه‌چاپ رسـیده و به‌نظر می‌رسد رسم‌الخط کنونی براهویی از همین‌جا شکل گرفته باشد. مولانا محمدفاضل‌خان درخـانی (۱۸۲۲ ــ ۱۸۹۶م)، از

مردم روستایی در نزدیکی شُکُر در سند، از آغازگران دورهٔ سوم ادبیات براهویی بود. وی، افزون بر آنکه همراه شاگردش مولانا نبوجان، برای نخستین‌بار، آثارِ موجود ادبیات نوشتاری براهویی را گردآورد، در درخان مدرسه‌ای اسلامی بنیاد کرد و زبان براهویی را برای تدریس در آن برگزید. فاضل‌خان درخانی در ۱۸۸۳م مؤسسه‌ای به‌نام مرکز انتشارات درخانی به راه انداخت و صدها کتاب به زبان براهویی به‌چاپ رسانید. به این ترتیب، وی از چهره‌های برجستهٔ جنبشی شد که در آن زمان در شبه‌قاره شکل گرفته بود و در آن بر احیای مطالعات اسلامی به زبان‌های محلی تأکید می‌شد. این جنبش، که زیر تأثیر آن زبان‌های محلی و از آن شمار براهویی رواج بیشتری پیدا کردند و ادبیاتی گسترده‌تر یافتند، تا زمان استقلال پاکستان (۱۹۴۷م) ادامه داشت، اما پس از آن رفته‌رفته از رونق افتادند. گفتنی است که از میان آثار براهویی که در دورهٔ سوم به چاپ رسیده یکی هم برگردان کتاب مقدس است که انجمن انجیل در ۱۹۰۷م به‌چاپ رسانیده است. پس از این، در دورهٔ چهارم با بنیاد گرفتن فرهنگستان براهویی (کویته، ۱۹۶۶م)، به‌کوشش عبدالرحمان براهویی چاپ آثار به این زبان رونقی دوباره گرفت. همزمان، راه‌اندازی دیگر مؤسسه‌های فرهنگی، مانند روزنامه‌ها و مجلات سبب رشد هر چه بیشتر زبان و ادبیات براهویی شد. در این دوره نوای وطن و ماهنامهٔ بلوچی ــ در کراچی (پاکستان) ــ با مطالبی به‌زبان براهویی به‌چاپ رسیدند که شماری قصه و افسانهٔ براهویی هم در آن‌ها انتشار یافت. همچنین گروهی به‌نام «براهویی جماعت» در مستونگ شکل گرفت که نخستین و تنها هفته‌نامهٔ براهویی به‌نام ایلُم (برادر) از سوی آن و با مدیریت نورمحمد پروانه منتشر شد. این نشریه که نخستین بار در ۲۴ فوریهٔ ۱۹۶۰م / ۵ اسفند ۱۳۳۹ش به‌چاپ رسیده، در گسترش و دوام زبان و ادبیات براهویی بسیار مؤثر بوده است. رواج رسم‌الخط کنونی براهویی را نیز از نتایج انتشار این هفته‌نامه دانسته‌اند. ماهنامهٔ اولس که در ۱۹۶۵م، ماهنامهٔ احوال (۱۹۷۵ ــ ۱۹۷۹م) و فصلنامهٔ سنگت که در ۱۹۸۱م دایر شدند، از دیگر نشریات براهویی این دوره هستند. به هر روی، ادبیات امروز براهویی با واژگان بسیار که از زبان‌های فارسی و اردو گرفته، با رسم‌الخط ترکیبی از فارسی و اردو و زیر تأثیر مفاهیمی که از ادب فارسی به آن راه یافته، افکار و احساساتی گوناگون ارائه می‌کند. افزون بر آن که بسیاری از ادبای براهویی‌زبان آثاری به فارسی نوشته یا سروده‌اند، ادبایی مانند ملامحمدحسن (ــ ۱۸۵۳م) که به‌فارسی هم شعر سروده، عبدالکریم مینگل که از دیوان شمس بسیار تأثیر پذیرفته، مولوی عبدالله درخانی (ــ ۱۹۴۳م) و بسیاری دیگر از شاعرانی هستند که اشعار براهویی‌شان هم تأثیر ادب فارسی را نمایان می‌کند. برگردان آثار فارسی به براهویی هم در تأثیرگذاری ادب فارسی بر این ادبیات بی‌تأثیر نبوده است. برگردان‌های کریمای سعدی به‌قلم مولانا محمدعمر دینپوری (۱۸۸۳ ــ ۱۹۴۸م)، شاعر براهویی و شاگرد مولانا عبدالحی ــ برادرزادهٔ مولانا محمدفاضل که پس از او مدیریت مدرسهٔ درخانی را به عهده داشت ــ، و مرادعلی رئیساری دو نمونه از این ترجمه‌ها است. ترجمهٔ منظوم دینپوری در ۱۳۱۹ق / ۱۹۰۱م در لاهور به‌چاپ رسیده است. وی نام حق (۶۹۳ق) در فقه، اثر شرف‌الدین بخارایی، را نیز در همان سال ۱۳۱۹ق به‌نظم براهویی در آورده و بچرا راکه ترجمهٔ یکی از آثار امام محمد غزالی است، در ۱۳۵۵ق / ۱۹۳۶م به‌چاپ رسانیده است. گفتنی است که نام حق به‌دست ملانبوجان هم در ۱۳۰۵ق / ۱۸۸۷م زیر نام تحفة‌الغرایب به‌نظم براهویی درآمده است (لاهور، ۱۹۳۶م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۸۶/۴، ۲۹۴ـ۳۱۰؛ تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهوی، در صفحات فراوان؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۶۹ـ۳۷۰؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳۱۱/۳ـ۳۱۵؛ دایرةالمعارف فارسی، ۴۰۰/۱؛ اختر راهی، «بر صغیر پاک و هند مین مطالعهٔ سعدی»، دانش، شمارهٔ ۱، ص۱۴۴؛

Britannica,2/464; *Iranica*, IV/433-443.

هاشمی

براهویی، ملامحمدحسن ← حسن براهویی

برتون (ber.ton)، سرریچارد فرانسیس فرزند سرهنگ جی. نتویل برتون (J.Netteville Burton)، تورکی / توربی در ساحل دوون‌شیر در جنوب غربی انگلستان ۱۹ مارس ۱۸۲۱ ــ تریست (ایتالیا) ۲۰ اکتبر ۱۸۹۰م، خاورشناس، شاعر و مترجم انگلیسی. در خانواده‌ای با تبار آمیختهٔ انگلیسی، ایرلندی و گویا فرانسوی، برآمد. پدرش پس از آنکه دورهٔ کاری ناموفقی را در ارتش پشت سرگذاشت و پیش از موعد بازنشسته شد، فرزندانش را در فرانسه و ایتالیا پروراند. این موقعیت سبب گردید تا ریچارد با استعداد شگفت زبان‌آموزی که داشت، پیش از ورود به ترینیتی کالج در آکسفورد (۱۸۴۰م)، زبان‌های

فرانسه، ایتالیایی و نیز یونانی و لاتینی را به‌خوبی فراگیرد. دورهٔ تحصیلش در آکسفورد کوتاه بود. استاد وی پزشکی به نام گرین هیل بود که خود به فراگیری زبان‌های شرقی پرداخته و رساله‌ای از کتاب الحصبه والجدری را به انگلیسی برگردانیده بود. برتون با یاری یک اسپانیایی که عربی می‌دانست زبان عربی را فراگرفت. در ۱۸۴۲م، به‌سبب یک تخلف کوچک انضباطی، از آکسفورد بیرونش کردند. به‌انگیزهٔ علاقه‌اش به شرق و زبان‌های شرقی، به ارتش شرکت هند شرقی انگلیس پیوست. به هند رفت و در جنگ‌های انگلیسی‌ها در سند، در مقام یک صاحب‌منصب دون‌پایه در هنگ هجدهم پیاده‌نظام بومی بمبئی خدمت کرد. در اقامت هفت‌ساله‌اش در هند، که بیشتر در سند گذشت، فراگیری زبان عربی را تکمیل کرد و فارسی را به‌خوبی آموخت و نیز زبان‌های محلی مراتهی، سندی، پنجابی، تلگو، پشتو، و مولتانی را فراگرفت. سرانجام در سفرهای بعدی‌اش به کشورهای دیگر، بیست‌وپنج زبان و گویش دیگر را هم آموخت و روی‌هم‌رفته بر چهل زبان دانایی یافت. برتن معتمد سرچارلز جیمز ناپی‌یر (۱۷۸۲ ـ ۱۸۵۳م)، فرمانده قوای انگلیسی در سند، بود و به‌فرمان او برای کسب خبر، در پوشش یک بازرگان مسلمان به بازارهای گوناگون می‌رفت و همه‌جا خود را بازرگانی از مردم یزد به‌نام میرزا عبدالله معرفی می‌کرد. تحقیق و گزارش پنهانی او دربارهٔ لواط‌خانه‌های کراچی که در ۱۸۴۵م به‌دستور ناپی‌یر انجام گرفت به بسته‌شدن این جاهای بدنام انجامید. اما همین گزارش بعدها مایهٔ بهره‌برداری یکی از صاحب‌منصبان مخالف برتون شد تا وی را در برابر مقامات بالادستش در بمبئی بدنام کند. با این که تلاش آن صاحب‌منصب برای برکناری برتون بی‌نتیجه ماند، ولی وی که شهرت خود را لکه‌دار و در خطر می‌دید بیمار و دل‌شکسته به انگلستان بازگشت (۱۸۴۹م). سال‌های ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳م را با مادر و خواهرش در بولونی فرانسه گذراند و در آن‌جا چهار کتاب دربارهٔ هند و مردمش نوشت که از میان آن‌ها می‌توان از سند و اقوام ساکن درهٔ سند (۱۹۵۱م) نام برد. برتون که از مدت‌ها پیش آرزوی سفر به عربستان و مکه را در سر می‌پروراند با جلب پشتیبانی انجمن شاهی جغرافیایی لندن خود را برای این سفر آماده کرد و پس از فراگرفتن انواع هنر، از آن‌میان ساختن نعل و رموز نعل‌بندی، در آوریل ۱۸۵۳م آغاز سفر کرد. در این سفر وی خود را یک مسلمان افغان متولد هند فرامی‌نمود. پس از توقفی یک‌ماهه در اسکندریه و فراگرفتن عادات و رسوم اعراب و خواندن قرآن نزد یکی از روحانیان آن‌جا، از راه قاهره به سوئز رفت و از آن‌جا خود را به مدینه رسانید. آن‌گاه از راه طایف از مسیری خطرناک رهسپار مکه شد و در ۱۱ سپتامبر ۱۸۵۳م به مکه رسید و با نادیده‌گرفتن هرگونه خطری از کعبه دیدار کرد. وی ماجراهای سفرش به عربستان را در کتابی به‌نام سفرنامهٔ مدینه و مکه (۱۸۵۵ـ۱۸۵۶م) که از ارزنده‌ترین منابع اطلاعات جغرافیایی و اجتماعی عربستان در سدهٔ نوزدهم میلادی و اثری کلاسیک در شرح زندگی و آداب و رسوم مسلمانان، به‌ویژه در موسم حج، به‌شمار می‌آید گزارش کرده است. برتون که اینک آوازه یافته بود، به‌جای بازگشت به‌لندن، ترتیب سفر تازه‌ای را، این‌بار به‌شهر ممنوعهٔ دیگری یعنی حرار در افریقای شرقی داد و در پوشش بازرگانی عرب و پس از سفری دراز و پرخطر به‌درون شهر حرار راه یافت و بدین‌سان نخستین اروپایی شد که بی‌آن‌که جانش در خطر افتد وارد این دژ اسلامی گردید. وی ماجراهای این سفر را در نخستین گام‌ها در افریقای شرقی که در ۱۹۵۶م به‌چاپ رسیده شرح داده است. در ۱۸۵۵م همراه با سه تن از صاحب‌منصبان شرکت هند شرقی انگلیس به سفری اکتشافی در سرزمین سومالی، برای کشف سرچشمه‌های نیل سفید، دست زد، اما در اثر حملهٔ بومیان افریقا، که به کشته‌شدن یک تن از اعضای گروه و زخمی‌شدن برتون و یک تن دیگر انجامید، سفرش را ناتمام گذاشت و به انگلستان بازگشت. در ژوئیهٔ ۱۸۵۵م به کریمه رفت و داوطلب جنگ با روسیان شد. در داردانل شماری از سربازان ترک را آموزش نظامی داد، ولی برتون خود در جبههٔ جنگ کریمه شرکت نداشت. پس از پایان جنگ کریمه، بار دیگر سفر اکتشافی نیل را پی گرفت و با همسفر پیشین خود جان اسپیک پویشی را از زنگبار در درون افریقا آغاز کرد (۱۸۵۷ـ۱۸۵۸م). آن‌دو پس از تحمل سختی‌های بسیار سرانجام به کرانه‌های دریاچهٔ تانگانیکا رسیدند. در این‌جا میان آن‌دو که سخت بیمار شده بودند دربارهٔ ادامهٔ راه اختلاف پیش آمد. برتون می‌خواست بازگردد و طرح سفر پویشی دیگری را بریزد. ولی اسپیک که سلامتی‌اش را زودتر بازیافت به تنهایی راهش را به سمت شمال ادامه داد و دریاچهٔ ویکتوریا را کشف کرد و آن‌را سرچشمهٔ واقعی نیل دانست. بی‌میلی برتون به پذیرش نظریهٔ اسپیک بدون پویش‌های بیشتری، به درگیری و سرانجام جدایی او از اسپیک انجامید. اسپیک نخست به لندن بازگشت و به‌پاس این کشف از او تقدیر کردند و کمک‌های مالی برای بازگشت به افریقا دریافت کرد. برتون عمدتاً با بی‌توجهی

مواجه شد و از دادن کمک‌های مالی به او برای پویشی تازه خودداری کردند. از این‌رو، احساس کرد که بدو خیانت شده است و در اثرش مناطق دریاچه‌ای افریقای مرکزی (۱۸۶۰م) بر ادعاهای اسپیک تاخت. برتون در ۱۸۶۰م ناگهان به کشورهای متحد امریکا رفت و با دلیجان به سالت‌لیک‌سیتی، پایتخت مورمون‌ها، سفر کرد. حاصل این سفر، کتاب شهر قدیسان (۱۸۶۱م) است که شرحی دقیق دربارهٔ کلیسای مورمون‌ها و تصویری روشن از رهبر آنان بریگم یانگ (۱۸۰۱ـ۱۸۷۷م) است. برتون اندکی پس از بازگشتش از امریکا با ایزابل اروندل که دختری از خانواده‌ای اشرافی بود (۱۸۳۱ـ۱۸۹۶م) ازدواج کرد (ژانویهٔ ۱۸۶۱م). پس از آن به‌خدمت وزارت خارجهٔ بریتانیا درآمد و کنسول این کشور در جزیرهٔ اسپانیایی فرناندوپو در سواحل افریقای غربی شد (۱۸۶۱م). در خلال اقامت سه‌ساله‌اش در آن‌جا، سفرهای پویشی کوتاه بسیاری به‌غرب افریقا کرد و اطلاعات فراوانی دربارهٔ آیین‌های زایش، زناشویی و مرگ در میان قبایل افریقا و نیز بت‌پرستی، قتل آیینی، آدم‌خواری، و جز آن‌ها به‌دست آورد و بر بنیادشان پنج کتاب نوشت. در بازگشت به لندن (سپتامبر ۱۸۶۴م) انجمن بریتانیایی پیشرفت دانش وی را به‌مناظره با اسپیک فراخواند. اما پس از جلسه‌ای مقدماتی، اسپیک به شکار رفت و به طرزی مرموز بر اثر اصابت گلولهٔ تفنگی به‌سینه‌اش کشته شد. برتون این سانحه را خودکشی دانست، ولی برخی وی را مسبب قتل اسپیک دانسته‌اند. وی چهار سال بعد را در مقام کنسول انگلیس در سانتوس در برزیل گذراند و در آن‌جا کتابی دربارهٔ کوهستان‌های برزیل نوشت (۱۸۶۹م) و یک مجموعهٔ کهن داستان‌های هندی را به انگلیسی برگرداند (۱۸۷۰م). سپس مدت کوتاهی کنسول انگلیس در دمشق بود (۱۸۶۹ـ۱۸۷۱م) و بقیهٔ عمرش (۱۸۷۲ـ۱۸۹۰م) به‌کار کنسولی در تریست که در آن هنگام بخشی از امپراتوری اتریش ـ مجارستان بود گذشت. در ۱۸۷۶م به‌عدن، سند و گوا سفر کرد. در ۱۸۸۱ـ۱۸۸۲م همراه ورنی‌لاوت کمرون (۱۸۴۴ـ۱۸۹۴م) پویندهٔ انگلیسی، ساحل طلا در افریقا را پویید. در ۱۸۸۶م، به پاس سال‌ها خدماتش به انگلستان، از ملکهٔ ویکتوریا نشان و لقب شهسواری گرفت.
سال‌های اقامت دراز برتون در تریست، دوره‌ای بسیار پربار برای او در نگارش و برگردان آثاری در زمینه‌های بسیار گوناگون بوده است. از آن‌میان کتاب‌هایی دربارهٔ ایسلند، بولونیا در روزگار اتروسک‌ها، سند، کان‌های زرمدیان، و ساحل طلا (کشور کنونی غنا در افریقا) نوشت. کتاب سلاح او که در ۱۸۸۴م انتشار یافت نمونهٔ خیره‌کننده‌ای از دانش گستردهٔ او است. وی شش جلد از کارهای لویش دکاموئش شاعر پرتغالی (۱۵۲۴ـ۱۵۸۰م)، سروده‌های لاتینی گایوس والریوس کاتولوس شاعر رومی (۸۴ـ۵۴ق‌م) و جز آنها را ترجمه کرد. اما آن‌چه بیش از همه برتون را به شور و شوق می‌آورد آثار اروتیک شرق بود. از این‌رو خطر پیگرد و زندان را نادیده گرفت و شماری از کتاب کهن شرقی دربارهٔ آمیزش جنسی را پنهانی ترجمه کرد و به‌چاپ رسانید، از جمله کام سوتره (۱۸۸۳م)، آننگ‌رنگ، و The Perfumed Garden of the Cheikh Nefzoou (۱۸۸۶م). وی هم‌چنین الف لیل و لیلة یا داستان‌های هزار و یک شب را به‌نام Arabian Nights به‌انگلیسی برگردانید و در شانزده جلد به چاپ رسانید (۱۸۸۵ ـ ۱۸۸۸م). برتون بر این ترجمه مقدمه و حواشی بسیار دقیق و عالمانه نوشت و ادعای منتقدانی را که اصل این کتاب را از داستان‌های ایرانی نمی‌دانستند رد کرد. بسیاری از منتقدان این ترجمه را از شاهکارهای ادبی دانسته‌اند. پس از مرگ برتون، همسرش ایزابل که می‌ترسید برتون، به‌سبب گردآوری و برگردانیدن مطالب اروتیک شرقی، چهره‌ای فاسد و بدکار از خود در میان مردم انگلستان آن روزگار به‌جا گذارد برخی نوشته‌های او را سوزاند و زندگی‌نامه‌ای از او نوشت به‌نام زندگی سروان ریچارد ف. برتون که در ۱۸۹۳م در دو جلد به‌چاپ رسید. وی در این کتاب کوشید برتون را هم‌چون یک شوی خوب کاتولیک و دین‌دار و مردی منزّه و محجوب معرفی کند. ایزابل هم‌چنین تقریباً همهٔ مجموعهٔ یادداشت‌های روزانهٔ برتون در طول چهل سال را سوزاند. برتون را صاحب یکی از ترجمه‌های گلستان سعدی دانسته‌اند. این ترجمه که گویا آخرین‌بار در ۱۹۲۸م در انگلستان منتشر گردید و مزین به تابلوهایی از نقاش انگلیسی جان کتل‌ول است ترجمه‌ای بسیار زیبا و روان است و از ممتازترین ترجمه‌های گلستان به‌شمار می‌آید. البته برخی پژوهشگران این ترجمه را تنها تحریری منقّح از ترجمه‌ای از گلستان می‌دانند که در ۱۸۸۸م در بنارس منتشر گردید و گویا کار ادوارد رهاتسک (۱۸۱۹ـ۱۸۹۱م) است. برتون به‌انگلیسی شعر هم می‌گفت و اثری به‌نام *The Rasidah* به‌پیروی از رباعیات عمرخیام سروده است.

منابع: دائرةالمعارف مستشرقان، ۱۴۹، ۵۰۳؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۴؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۱۰۵، ۲۷۷-۲۸۵؛ فرهنگ خاورشناسان، ابوالقاسم سحاب، ۸۴-۸۵؛ المستشرقون،

۴۸۶/۲؛

Britannica, II/667-668; *Dictionary of Indian Biography*, 64; *Encyclopaedia of Literature, Mariam Webster*, 189; *Iranica*, IV/567; *Webster's Biographical Dictionary*, 219-220.

برزگر

برد (berd)، جیمز (James Bird)، ز۱۸۴۷م، پزشک و خاورشناس انگلیسی. از مسئولان پزشکی بمبئی و عضو انجمن (سرپرستی) پزشکی بود. در ۱۸۴۴ ــ ۱۸۴۷م دبیری انجمن آسیایی بمبئی را بر عهده داشت. مقالات گوناگونی، در زمینهٔ تاریخ و باستان‌شناسی، دربارهٔ سرزمین هند نوشت. مرآت احمدی علی محمدخان بهادر را از فارسی به انگلیسی برگردانید و این ترجمه با عنوان *The Political and Statistical History of Gujerat* به‌چاپ رسید (لندن، ۱۸۳۵م).

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۰؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 76, 316; *Dictionary of Indian Biography*, 42.

برزگر

برق (barq)، عطا کریم، روستای چاگاون در بیهار ۱۹۲۲م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. در ۱۹۴۶م در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کلکته دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. در ۱۹۴۹م / ۱۳۲۸ش برای ادامهٔ تحصیل به ایران سفر کرد و در ۱۳۳۱ش موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. استادانش در دانشگاه تهران ملک‌الشعرای بهار، عبدالعظیم قریب، محمد مقدم، ابراهیم پورداود، علی‌اصغر حکمت، احمد بهمنیار، سعید نفیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر و کنهن‌راجا بودند و در درس لطف‌علی صورتگر و صادق‌کیا نیز حاضر می‌شد. در ۱۹۵۳م / ۱۳۳۲ش به کلکته بازگشت و در دانشگاه آن شهر به تدریس زبان و ادب فارسی سرگرم شد. بسیاری از استادان زبان فارسی در ایالت‌های بنگال و آسام از شاگردان عطا کریم برق هستند. در ۱۹۷۹م رئیس جمهوری هند به پاس خدمات عطا کریم برق به زبان و ادب فارسی او را تشویق کرد. برق مدت‌های دراز مدیر مسئول بخش فارسی مجلهٔ ایندوایرانیکا بوده است. از آثارش: جستجو در احوال و آثار صفی‌علیشاه که پایان‌نامهٔ دکتری او بوده است (تهران، ۱۳۵۲ش)؛ «شرح احوال و آثار قائم‌مقام» (مجلهٔ ایندوایرانیکا، ۱۹۶۱م)؛ «جلال‌الدین رومی، شاعر و عارف بزرگ» (ایندوایرانیکا، ۱۹۶۹م)؛ «چراغ فارسی در بنگاله هنوز به‌کلی خاموش نشده» (ایندوایرانیکا، ۱۹۷۰م)؛ «وضع کنونی زبان فارسی در بنگاله» (ایندوایرانیکا، ۱۹۷۰م)؛ «تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی» (قند پارسی، زمستان ۱۳۷۲ش)؛ «تأثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگالی» (آئینهٔ هند، سال چهارم، خرداد ۱۳۴۶ش).

منابع: جستجو در احوال و آثار صفی علیشاه، مقدمه؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۵ـ۲۷۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۱/۱ـ۳۷۲؛ مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد چهل و ششم، شمارهٔ ۱ـ۴، ۱۹۹۳، ص۹۵.

دانشنامه

برق کوهاتی (barq-e.ku.hā.ti)، سیدمحمدشاه، کوهات ۱۸۹۷م ــ ، شاعر پاکستانی. وی از خانوادهٔ سید عبدالله‌شاه، معروف به حاجی بهادر خدابین، است. حاجی بهادر خدابین از اولیای کوهات بود و در زمان اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) می‌زیست و مریدان بسیاری در هند و افغانستان داشت. برق تحصیلاتش را در کوهات به پایان رساند و به لاهور رفت و به کار دولتی روی آورد. در ضمن کارش از محضر تاجور نجیب‌آبادی، استاد فارسی و اردو برخوردار می‌شد. در ۱۹۳۵م به ریاست این انجمن رسید و خدمات شایسته‌ای در توسعهٔ زبان فارسی و تشویق سخنوران آن زبان کرد. وی تا ۱۹۶۵م، خزانه‌دار دانشگاه پیشاور بود. به دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود. در شعر از سبک عبدالقادر بیدل و میرزا غالب دهلوی پیروی می‌کرد. مضمون بیشتر اشعارش صوفیانه و عارفانه است. برگزیدهٔ اشعار فارسی وی به نام فروغ جاودان در قطعات، قصاید و غزلیات است که در ۱۹۷۲ق در پیشاور به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات سرحد، فارغ بخاری، پیشاور، ۱۹۵۵، ص۳۲۲؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۸۴ـ۳۸۶؛ شعرای فارسی‌زبان پیشاور، از نذیر میرزا برلاس، پایان‌نامهٔ دکتری از دانشگاه تهران، ۱۹۵۷م، ص۱۱۳؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۸۲/۲ـ۸۴؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۴۸ـ۴۵۴؛ گنج شایگان، ۲۱.

حجتی

برق کیمبلپوری (barq-e.kim.bal.pu.ri)، غلام جیلانی فرزند محمدقاسم شاه، روستای بسال (نزدیکی کیمبلپور) ۱۹۰۱ / ۱۳۱۹ ـــ لاهور ۱۹۸۵م / ۱۴۰۳ق، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش (ـ ۱۹۳۷م) از دانشمندان روزگار خود بود. برق از قبیلهٔ اعوان پنجاب بود. در مکتب‌خانه و مسجد، صرف و نحو، منطق، فلسفه، تفسیر، حدیث، اصول فقه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی آموخت. پس از آن در شهر چکوال پنجاب به تدریس سرگرم شد. در ۱۹۴۰م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات عربی و فارسی دریافت کرد. سپس در دانشگاه کیمبلپور به تدریس پرداخت. غلام‌سرور* جهلمی، عبدالحمید* عرفانی از شاگردان وی بودند. برق به اشعار سعدی، خیام، مولوی و عطار علاقه می‌ورزید. در زبان‌های فارسی، عربی، اردو، پنجابی و انگلیسی مهارت دارد. از او اشعاری به زبان‌های فارسی و عربی نیز به‌جا مانده است. از برق که بیش از پنجاه سال سابقهٔ تدریس و پژوهش داشت، بیش از چهل اثر در موضوعات گوناگون علوم اسلامی و ادبی به جا مانده است. از آثارش: دانش رومی و سعدی؛ رمز ایمان؛ دانش عرب و عجم؛ فرمانروایان اسلام (ترجمهٔ طبقات سلاطین اسلام)؛ حکمای عالم (ترجمهٔ تاریخ‌الحکمای قفطی)؛ مسائل نو؛ جهان نو؛ فلسفیان اسلام؛ مجموعهٔ اشعار لمعات برق؛ برگزیدهٔ اشعار فارسی به‌نام گل‌های ایران.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۷۰-۷۱؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۴۶/۱؛ ۱۷۷/۲-۱۷۹؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۱۱۳؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۷۳.

رسولی

برکت‌الله بلگرامی، فرزند اویس فرزند عبدالجلیل ← عشقی بلگرامی

برکت دهلوی (bar.kat-e.deh.la.vi)، محمد برکت‌الله خان، ـ پس از ۱۲۱۵ق، شاعر فارسی گوی هندی. برادرزادهٔ اسدیارخان و شاگرد میرزا محمد ربیع انجب دهلوی بود. با شاه عالم دوم (۱۱۷۳ـ ۱۲۲۱ق) همروزگار بود و قطعه‌ای از او در دست است که برای تبریک پادشاهی شاه عالم سروده است. وی گذشته از دیوان شعر، مثنوی‌هایی به نام سرخوش خیال، شعبدهٔ نظم و مفتاح المراد نیز سروده است.

منابع: الذریعه، ۱۲۹/۹؛ روز روشن، ۱۰۵-۱۰۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۰۸/۱-۱۰۹؛ عقد ثریا، ۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۹/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۴۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۷۸؛ گلشن بی‌خار، ۶۹؛ یادگار شعرا، ۳۷؛

Mughals in India ,107.

دانشنامه

برگ (barg)، حافظ عبدالرشیدخان پیشاوری فرزند میان‌مسجدی، ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای او دو سدهٔ پیش از آن، از کشمیر به‌پیشاور کوچید. کشمیر و پیشاور از مراکز مهم زبان و ادبیات فارسی بود و خانوادهٔ برگ به فراگیری زبان فارسی بیش از علوم دیگر اهمیت می‌دادند. وی آموزش ابتدایی و دبیرستانی را در مدارس پیشاور فراگرفت. در ۱۹۱۴م از دانشکدهٔ پیشاور دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۲۵م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. برگ در شعر اردو از احسن‌مار هروی پیروی می‌کرد. اشعار اردوی او سه‌هزار بیت و اشعار فارسی وی هزار بیت است. در اشعار برگ، ترکیبات و تشبیهات نو و ظریف دیده می‌شود، ولی در غزل به سبک هندی روی می‌آورد و معانی لطیف را در میان جملات و کلمات پیچیده بیان می‌کند.

منابع: شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۵۵-۳۵۷؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۲۲-۴۲۵؛ گنج شایگان، ۲۱-۲۲.

رسولی

برناوی، علاءالدین چشتی ← چشتیهٔ بهشتیه

برهان ابرقویی (bor.hān-e.a.bar.qu.yi)، میر برهان‌الدین، ـ ۱۰۶۵ق، صوفی و شاعر ایرانی. در ابرقو زاده شد و از مریدان قاضی اسد کاشی بود. در ۱۰۲۸ق به شیراز رفت و برای سه سال در همان‌جا به تحصیل سرگرم بود. وی با میرابوالحسن فراهانی، غیاثای شیرازی و ملهمی شیرازی آشنایی داشت. سپس دو سال در اصفهان به سر برد. پس از آن از راه هرات به هند رفت و در دولت‌آباد اقامت گزید. برهان در اشعارش از اصطلاحات محاوره‌ای بهره می‌برد. اشعاری پراکنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: آتشکده، چاپ میرهاشم محدث، ۱۱۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی،

برهان‌الدین برهانپوری

چاپ اسلم‌خان، ۴۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۴۶-۴۴۷؛ الذریعه، ۱۳۳/۹؛ روز روشن، ۱۰۷؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۵۷/۱-۲۵۹؛ قصص‌الخاقانی، ۷۴؛ کاروان هند، ۱۶۰-۱۶۱؛ منتخب‌الاشعار، ۴۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۴.

فتح‌نیا طبری

برهان‌الدین برهانپوری (bor.hā.nod.din-e.bor.hān.pu.ri)، شاه برهان‌الدین، معروف به رازالهی، پسر کبیر محمد پسر علی صدیقی، ح ۱۰۰۳ــ برهانپور ۱۰۸۳ق، عارف شطاری چشتی شبه قاره. تبارش از پدر به ابوبکر و از مادر به امام‌حسین(ع) می‌رسید. در روستایی در سرزمین خاندیس/ خاندیش زاده شد و در برهانپور برآمد و درس خواند. پیش از آنکه تحصیل علوم فقهی و ادبی را به انجام برساند، به شیخ عیسی بن قاسم شطاری سندی (ــ۱۰۳۱ق) دست ارادت داد و کمابیش یازده سال در ملازمت و خدمت او به‌سر برد. در این مدت پیوسته به درویشان خانقاه شیخ عیسی خدمت می‌کرد و در علم و معرفت نیز از شیخ بسیار بهره برد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. پس از او، در برهانپور، بر مسند ارشاد نشست و مریدان بسیار یافت. شیخ برهان‌الدین دیدار با شاهان و شاهزادگان را خوش نمی‌داشت و حتی حاضر نبود شاهزاده اورنگ زیب، پسر شاه‌جهان گورکانی، را که به خاطر تعصبش در مذهب تسنّن آوازه داشت و در سال‌های ۱۰۴۵ ــ ۱۰۵۳ق و ۱۰۶۲ ــ ۱۰۶۷ق حاکم دکن (هند جنوبی) به مرکزیت برهانپور بود مستثنی سازد، چنان‌که اورنگ زیب پیش از جنگ با برادرش داراشکوه قصد دیدار شیخ کرد تا برای پیروزی خود از او طلب دعا کند، ولی شیخ او را نپذیرفت. با این همه، اورنگ‌زیب روزی بر درِ خانقاه شیخ موفق به دیدارش شد و پس از شکایت از عدم پای‌بندی داراشکوه به شرع و دین و بیان التزام خود به احکام دین و رعیت‌پروری، از شیخ خواست تا برای پیروزی او دعا کند. شیخ بدو چنین پاسخ داد: «از فاتحهٔ ما فقیران کم اعتبار چه [حاصل] می‌شود! شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت‌پروری فاتحه بخوانید؛ ما هم دست به دعا برمی‌داریم.» شیخ برهان‌الدین، برخلاف بی‌اعتنایی او به صاحبان قدرت، با علما و شخصیت‌های مذهبی با گرمی روبه‌رو می‌شد. برای نمونه، هنگامی که شیخ عبدالله خویشگی قصوری همراه راجه جی سنگه، نایب‌الحکومهٔ اورنگ‌زیب دردکن، به برهانپور رفت، شیخ وی را به‌گرمی پذیرفت و از او خواست تا روزی یکی دوبار به دیدارش رود و برخی اشکال خاصِ ذکر طریقت شطاریه را بدو آموخت. گویند ارادت برخی مریدان شیخ بدو چندان بود که آن‌ها «فنافی‌الشیخ» شده و در عالم بی‌خودی و سُکْر، وی را خدا دانسته‌اند، و شیخ چون نصایحش بر ایشان مؤثر نیفتاد، آن‌ها را در خانقاهش زندانی کرد. از میان زندانیان برخی توبه کردند، اما شیخ آن‌هایی را که همچنان بر گفته‌شان پا می‌فشردند نزد قاضی فرستاد تا حکم شرع را دربارهٔ آنان جاری کند و قاضی آن‌ها را نخست به زندان افکند و سپس، چون تلاشش برای ترغیب آن‌ها به دست کشیدن از سخنان کفرآمیز به نتیجه نرسید، حکم به اعدامشان داد. برخی منابع سال‌مرگ او را سال بیست‌ودوم پادشاهی اورنگ‌زیب یعنی ۱۰۸۹ق، نوشته‌اند. عاقل‌خان رازی (ــ ۱۱۰۷ / ۱۱۰۸ق) از مریدان شیخ برهان‌الدین بود و در ۱۰۵۳ق ملفوظات وی را گردآورد و آن را ثمرات‌الحیات نامید. از ثمرات‌الحیات که به فارسی و حاوی پاسخ‌های شیخ به پرسش‌هایی دربارهٔ مسائل اخلاقی و عرفانی است نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۱۲۱۱/ ۴۲۶۴) نگه‌داری می‌شود. همچنین یکی دیگر از مریدان شیخ برهان‌الدین به‌نام شیخ ابراهیم گاذر الهی، که از نوادگان فریدالدین گنج‌شکر بود و در هفده سالگی از زادگاهش اوجین به برهانپور آمد، در ۱۰۸۷ق ملفوظات برهان‌الدین را گردآورد. عبدالحی حسنی حسینی پس از مرگ شیخ ابراهیم آن‌ها را تدوین کرد و دیباچه‌ای بر آن نوشت و این مجموعه را روایح‌الانفاس نامید. روایح‌الانفاس هم به فارسی است و از آن نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1965-8/1) و گنج‌بخش (به شمارهٔ ۳۲۵)، در دست است. شیخ برهان‌الدین، گذشته از ملفوظات، آثار دیگری هم به فارسی دارد (یا بدو نسبت داده شده است). از آثارش: ۱ــ شرح آمنت بالله (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شماره‌های N.M.1965-8/3 و N.M.1969-184)، به نثر آمیخته به نظم با دیدی صوفیانه، در شرح حدیث «آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم‌الآخر والبعث بعدالموت و...» این اثر در سرآغاز یکی از نسخه‌های آن به خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی (ــ۶۳۲ق) نسبت داده شده است؛ ۲ــ شرح اسماءالحسنی.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷۴/۳-۱۳۷۵، ۱۴۸۳، ۱۵۳۰، ۱۵۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی

موزهٔ‌ملی پاکستان کراچی، ۱۵۸، ۲۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۲۵/۱؛ ۷۰۲/۲؛ مآثرالامرا، ۸۲۳/۲؛ مرآةالعالم، ۴۰۸؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۱۵۱/۴ـ ۱۵۲؛ نزهةالخواطر، ۹۳/۵ـ ۹۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۳، ۵۴۴؛ فاطمه فنا، «برهانپوری، برهان‌الدین»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ۲۹۳/۳ـ ۲۹۴؛

Dictionary of Indo-persian Literature , 512; *A History of Sufism in India*, 2/13,170-172.

برزگر

برهان‌الدین جانم چشتی (bor.hā.nod.din.jā.nom-e.češ.ti)، پسر شاه میران‌جی شمس‌العشاق، ـ بیجاپور ۹۹۰ق، صوفی چشتی و شاعر و نویسندهٔ شبه قاره. پدرش میران‌جی شمس‌العشاق از مشایخ نامدار چشتی در دکن به‌شمار می‌آمد و صاحب منظومه‌های عرفانی و اخلاقی خوش‌نامه، خوش‌نغز، شهادت‌التحقیق و مغز مرغوب به اردوی دکنی و نیز دو اثر فارسی به نام ارشادالطالبین و معرفةالقلوب است. میران‌جی، به‌گفتهٔ خود برهان‌الدین در اثرش نسل‌نامه، از مکه به هند کوچید و در اوایل دورهٔ علی دوم عادل‌شاه (۹۶۵ـ ۹۸۸ق)، به روایتی در ۹۶۶ق، به بیجاپور رسید و در آن‌جا رحل اقامت افکند و همان‌جا درگذشت (۹۷۰ق). گفتنی است برخی منابع تاریخ مرگ میران‌جی را ۹۰۲ق یاد کرده‌اند. برهان‌الدین جانم علوم ظاهری و باطنی را نزد پدرش آموخت و پس از پیمودن مراحل سلوک از او خرقهٔ خلافت گرفت و به ارشاد طالبان طریقت و نیز تدریس و تألیف پرداخت. چون درگذشت پیکرش را در محلهٔ ارشادپور، در کنار آرامگاه پدرش به خاک سپردند. تاریخ مرگ او را به اختلاف نوشته‌اند، ولی ۹۹۰ق از همه محتمل‌تر است. از فرزندان او، امین‌الدین علی اعلی (ـ۱۰۸۶ق) است که پس از مرگ پدر به‌دنیا آمد و صاحب آثاری به نظم و نثر اردو است. برهان‌الدین عمدتاً به اردو می‌سرود و می‌نوشت. از آثار منظوم او می‌توان از مثنوی ارشادنامه در ۲۵۰۰ بیت، حجت‌البقا در ۸۰۵ بیت، رموزالواصلین، منفعت‌الایمان، نکتهٔ واحد، وصیت‌الهادی، سکهٔ سهیلا، بشارت‌الذکر و فرمان از دیوان نام برد. کلمةالحقایق و گفتار برهان از آثار منثور او هستند. وی همچنین آثاری به فارسی دارد که از آن جمله عبارتند از ۱ـ کشف‌العوالم در هفت باب (۱ـ در بیان عالم جسمانی و جسم طالب حق، ۲ـ در بیان عالم نفسانی و نفس طالب حق، ۳ـ عالم قلبی، ۴ـ عالم روحانی و روح طالب، ۵ـ عالم سری، ۶ـ عالم ذاتی، ۷ـ ....) و سپس هفت فصل (۱ـ در بیان کشف جسم ....، ۷ـ در کشف ذاتی)؛ ۲ـ کلید گنج در دوازده باب، (یک) در بیان وجودهای چهار، (دو) موکل‌های چهار، (سه) خصلت‌های چهار نفس، (چهار) دریافت‌های نفس‌های چهار، (پنج) در یافتن رموز طریق، (شش) طریق منزل‌های توفیق یافتن، (هفت) در شناختن مقامات، (هشت) جهد شهادت‌های چهار، (نه) توحید هفتگانه، (ده) علامات روحین، (یازده) رابطهٔ ذکرهای پنج و (دوازده) اقوال شغل‌های هفت؛ ۳ـ مخزن سالکین و مقصد عارفین دربارهٔ وحدت وجود و اقسام وجود؛ ۴ـ معرفت‌القلوب؛ ۵ـ معرفت‌المحبوب (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۱۳۳)، در بیان چهار منزل عرفان و شریعت و طریقت و حقیقت، که گویا از برهان‌الدین جانم است.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۲۰۰/۱ـ ۲۱۵، ۲۹۷ـ ۳۰۶؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۲۸۳/۳ـ ۲۸۴؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۴/۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۹۳/۳، ۱۸۱۱، ۱۸۸۷، ۱۹۵۶؛

Dictionary of Indo-persian Literature ,282.

برزگر

برهان‌الدین غریب (bor.hā.nod.din-e.qa.rib)، شیخ‌محمد پسر ناصرالدین‌محمود پسر ناصر، هانسی (در ایالت کنونی اوتارپرادش هند) ۶۵۴ـ دیوگیر/ دولت‌آباد (در ایالت مهاراشترا) ۷۳۸ق، عارف چشتی شبه قاره. برادر کهتر شیخ منتخب‌الدین ملقب به زر زرین زربخش (ـ۶۹۵ق) است که از خلفای شیخ فریدالدین گنج‌شکر (ـ۶۶۴ق) بود و به دستور او برای ارشاد مردم به دیوگیر/ دولت‌آباد در دکن رفت و در همان‌جا درگذشت. برهان‌الدین از زادگاهش به دهلی رفت و علوم متداول، مانند فقه و تفسیر و حدیث را از استادان عصر آموخت و به سلطان‌المشایخ شیخ نظام‌الدین اولیا (ـ۷۲۵ق) دست ارادت داد و در شمار نزدیک‌ترین ملازمان او درآمد تا بدان‌جا که، به‌روایتی، مسئول آشپزخانهٔ خانقاه خواجه نظام‌الدین‌اولیا بود. وی «را در سماع غلو تمام بود و ذوق بسیار، و او را و یاران او را در رقص طرزی علیٰحده بود، چنان‌که اصحاب این بزرگ را میان یاران برهانی گفتندی و هر که یک ساعت به خدمت این بزرگ [یعنی برهان‌الدین غریب] بودی از ذوق کلام عشق‌آمیز او و صفای محاورهٔ دل‌فریب او عاشق جمال ولایت او گشتی و

بندگان خدای را در اعتقاد و محبت پیر راهنمونی بهتر از او کسی نبود.» (سیرالاولیاء، ۲۸۹) خلفا و مریدان نظام‌الدین، ازجمله فضلا و شاعرانی مانند امیرخسرو دهلوی (-۷۲۵ق) و امیرحسن علای سجزی دهلوی را با برهان‌الدین «تودد و یگانگی عظیم بود و دایم در صحبت وی می‌رفتند.» (ثمرات‌القدس، ۵۱۲) شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (-۷۵۷ق) خلیفهٔ ارشد نظام‌الدین اولیا، در هنگام تحصیل در دهلی در خانهٔ برهان‌الدین اقامت داشت. گویند برهان‌الدین را چندان علاقه و اعتقادی به پیرش خواجه نظام‌الدین بود که «تا لب گور پشت مبارک خود طرف غیاث‌پور [محل خانقاه خواجه نظام‌الدین] نکرد و این معنی از یاران اعلی هیچ‌کس را میسر نشد.» (سیرالاولیاء، ۲۸۸). با این همه، باری خواجه نظام‌الدین از برهان‌الدین برنجید و وی را از جماعت‌خانه یا خانقاه خود بیرون راند. گویند هنگامی که عمر برهان‌الدین از هفتاد سال گذشته بود، وی «در غایت ضعف گلیمی دوتومی‌کرد [و] بالای آن در خانهٔ خود می‌نشست.» علی زنبیلی و ملک نصرت، که از مقربان درگاه سلطان علاءالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۶ق) و مرید خواجه نظام‌الدین بودند، به وجهی تحریک‌آمیز، به گوش نظام‌الدین رسانیدند که «مولانا برهان‌الدین غریب بر سجادهٔ شیخی می‌نشیند و رعایت این کار طریقهٔ مشایخ می‌کند.» نظام‌الدین سخت برنجید و چون برهان‌الدین به دیدارش آمد با وی سخن نگفت و وقتی که برهان‌الدین به جماعت‌خانه رفت و در آن‌جا نشست، بدو پیام داد که آن‌جا را ترک گوید و به خانهٔ خود رود و بدین‌سان وی را از خانقاه خود راند. برهان‌الدین ناگزیر از جماعت‌خانه بیرون آمد و به خانهٔ دوست قدیمی خود مولانا ابراهیم، طشت‌دار خواجه نظام‌الدین اولیا، رفت و دو روز در خانهٔ او در غیاث‌پور ماند، اما مولانا ابراهیم ترسید که اگر خواجه نظام‌الدین بشنود که راندهٔ درگاهش در خانهٔ وی نشیمن گزیده است از او برنجد، این معنی را به برهان‌الدین گوشزد کرد و برهان‌الدین از خانهٔ او درآمد و به خانهٔ خود در شهر دهلی رفت و در آن‌جا «به غایت سراسیمه و پریشان» نشست تا آن‌که به پایمردی امیرخسرودهلوی، خواجه نظام‌الدین اولیا وی را بخشود و او را اجازهٔ تجدید بیعت داد و نیز به اصرار مریدان و خلفای خود، در زمرهٔ خلفای خویش برگزید (سیرالاولیاء، ۲۸۹-۲۹۱). شیخ برهان‌الدین، ظاهراً در اواخر عمر و گویا پس از مرگ خواجه نظام‌الدین اولیا، برای ارشاد طالبان طریقت و حقیقت به دیوگیر رفت (به روایتی، خواجه نظام‌الدین اولیا، برهان‌الدین را پس از مرگ برادر بزرگش شیخ منتخب‌الدین (۶۹۵ق) که در دکن به ارشاد خلایق مشغول بود بدان‌جا فرستاد) و در آن‌جا «قبولی عظیم یافت و در آن اثنا شیخ زین‌الدین داود شیرازی آوازهٔ کرامت و بزرگی وی شنیده از شیراز به طی مسافت دراز به دیوگیر رسید. چون از اکثر مردم شنید که شیخ در سماع غلو دارد و اکثر مردمان به سجود وی قیام دارند از استماع این حال متردد شد. شیخ برهان‌الدین ازین خطرهٔ وی به نور باطن آگاه شده، گفته فرستاد که چندین مسافت برای ملاقات عزیزی طی کردن و باز به منزل مقصود رسیده توقف کردن، کار خردمندی نیست. اگر خطره یا وسواس شیطانی مانع اوست آن را به حضورآمده استفسار نمایند؛ انشاءالله تعالی رفع خواهد شد. از استماع این حال شیخ زین‌الدین فی‌الحال به خدمت حاضر آمده، در آن وقت شیخ در سماع بود، بی‌اختیار سر بر زمین آورد و به سماع درآمده تواجد کرد و خطره‌ها که دردلش بودند یکسر رفع و دفن شدند. فی‌الحال مرید شد» و در شمار برجسته‌ترین خلفای او درآمد (خزینة‌الاصفیا، ۱/۳۴۷-۳۴۸) برهان‌الدین در ترویج طریقهٔ چشتیه در دکن بسیار کوشید و خانقاه وی در آن دیار مرجع خاص و عام گردید همچنین در نتیجهٔ کوشش وی، هندوان بسیاری به اسلام درآمدند و مرید او شدند. گویند سلطان نصیرخان فاروقی، فرمانروای خاندیش/خاندیس (۸۰۱-۸۴۱ق) در حدود ۸۰۱ق شهر برهانپور (در ایالت کنونی مادیاپرادش) را به پیشنهاد پیر خود شیخ زین‌الدین داود شیرازی، مرید و خلیفهٔ برهان‌الدین غریب، به‌نام شیخ برهان‌الدین بنا نهاد و به پایتختی خود برگزید و نیز شهر زین‌آباد را به‌نام شیخ زین‌الدین، ساخت. خاک‌جای برهان‌الدین غریب در دیوگیر/ دولت‌آباد زیارتگاه مردم بوده است. تاریخ مرگ او را ۷۳۰ و ۷۴۱ق نیز نوشته‌اند. گذشته از شیخ زین‌الدین داود بن حسین شیرازی، شیخ رکن‌الدین بن عمادالدین کاشانی و برادرانش خواجه حمادالدین و خواجه مجدالدین نیز از مریدان نامدار برهان‌الدین غریب هستند. برهان‌الدین غریب همانند دیگر مشایخ نامدار دارای ملفوظاتی بوده است و کراماتی نیز بدو نسبت داده شده، که آن‌ها را برخی مریدانش گرد آورده‌اند. از جملهٔ مجموعه‌های ملفوظات و کرامات برهان‌الدین غریب که در منابع از آن‌ها یاد رفته است و گویا همگی به فارسی‌اند ازاین آثار می‌توان نام برد: ۱- احسن‌الاقوال گرد آوردهٔ خواجه حمادبن عماد کاشانی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ علیگر نگه‌داری می‌شود و متضمن

برخی رویدادهای زندگی شیخ فریدالدین گنج‌شکر و خواجه نظام‌الدین اولیا است که در آثار دیگر نیامده است؛ ۲ــ حصول‌الوصول گرد آوردهٔ خواجه حماد کاشانی که دانسته نیست با اثر پیشین تفاوت دارد یا با آن یکی است؛ ۳ــ نفائس‌الانفاس گردآوردهٔ خواجه رکن‌الدین بن عمادالدین (یا حمادالدین) دبیر کاشانی (که به دستور برهان‌الدین غریب، کتابی به‌نام شمایل‌الاتقیا به فارسی در سلوک نوشت) که ملفوظات برهان‌الدین غریب از رمضان ۷۳۲ق تا مرگش در صفر ۷۳۸ق است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ غرائب‌الکرامات از مجدالدین کاشانی، برادر خواجه حمادالدین و رکن‌الدین کاشانی؛ ۵ــ بقیة‌الغرائب از مجدالدین کاشانی؛ ۶ــ هدایت‌القلوب، گردآوردهٔ شیخ حسین از مریدان برهان‌الدین.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴/۴۶۷-۴۶۹؛ بزم صوفیه، ۲۷۲-۲۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۲۴۹-۲۵۱؛ تاریخ فرشته، ۲/۲۷۹؛ تصوف برّ صغیرمین، ۲/۶؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۱۲-۵۱۴؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۳۲۰، ۳۴۶-۳۴۸؛ سیرالاولیا، ۲۸۸-۲۹۲؛ طریق چشتیه در هند و پاکستان، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکنو، ۳۲۷-۳۲۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲/۱۴۰-۱۴۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۴۰، ۲۴۴، ۵۴۴؛ شریف حسین قاسمی، «برهان‌الدین غریب»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳/۲۸۶؛

Dictionary of Indo-persian Literature ,144; *A History of Sufism in India*,1/183-251.

برزگر

برهان‌الفتوح (bor.hā.nol.fo.tuh)، تاریخ عمومی کوتاهی به‌فارسی از محمدعلی فرزند محمدصادق حسینی نیشابوری نجفی برهانپوری. وی این کتاب را در ۱۱۴۸ق نوشت و به نواب برهان‌الملک سید سعادت‌خان صوبه‌دار اوده اتحاف کرد. برهان‌الفتوح در یک مقدمه، هجده‌باب و یک خاتمه است. مقدمه به دوره‌های گوناگون تاریخی می‌پردازد. باب‌ها دربارهٔ آفرینش و پیامبران و پادشاهان باستان، پیامبر اسلام و امامان، خلفای عرب، سران اندلس، پادشاهان ایران در نود سال از طاهریان تا شیروان شاهیان، پادشاهان عرب، چنگیزخان، تیموریان ایران و توران، صفویان، عثمانیان، شیبک و ازبک، پادشاهان دهلی، حکومت‌های محلی هند، دانشمندان شیعه و سنی، عارفان، شاعران، تاریخ برخی رویدادهای تاریخی، قبایل ایرانی و عرب و خاتمه فهرست حکومت‌ها به ترتیب زمانی است. برهان‌الفتوح به سبب دقت در نوشتن سال‌ها و رویدادها ارزش فراوان دارد. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ Or.1884 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۶۴۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۵۵۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۳۶، ۲۲۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۴۸۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۰۹۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/893-894; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 368; *Mughals in India* , 303; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/137, 828, 1022.

رسولی

برهان‌الملک (bor.hā.nol.molk)، میر محمد امین، ملقب به سعادت‌علی‌خان بهادر، فرزند سید محمدنصیر / ناصر موسوی نیشابوری، ــ دهلی ۱۱۵۱ق، دولتمرد و بنیادگذار پادشاهی اوده در هند (۱۱۳۳ــ۱۱۵۲ق). اصلش از خاندان‌های بزرگ سادات نیشابور که به امام موسی (ع) نسب می‌رساندند، بود. پدرش در ۱۱۱۸ق در روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ــ۱۱۲۴ق) از نیشابور به هند رفت و در روزگار شجاع‌الدوله، ناظم بنگاله در عظیم‌آباد از نواحی بنگال منزل گرفت. محمد امین در روزگار جوانی در نیشابور به خوشگذرانی و راهزنی می‌پرداخت و به همین سبب چندبار گرفتار و سیاست شد. آخرین‌بار که به سبب ارتکاب جرمی در تعقیبش بودند، با چند تن از رفیقان به هرات گریخت. در آن‌جا نیز پس از دستبرد زدن به خانه‌ای که مأموران در پی دستگیری او برآمدند، به قندهار روی نهاد. در قندهار نیز پس از درگیری با داروغهٔ آن‌جا و کشتن او قصد هندوستان کرد. مدتی در غزنین و کابل به سر برد؛ سپس از راه جلال‌آباد و پیشاور روانهٔ لاهور شد. در میان راه در شکارگاهی، به‌تصادف، جانِ رحمت‌الله‌خان، حاکم لاهور را نجات داد. سپس به دربار او راه یافت و از عنایت و توجه فراوان وی برخوردار شد. پس از این ماجرا، چندین‌بار به فرمان رحمت‌الله‌خان برای سرکوبی امیران افغان که در آن نواحی

برهان‌الملک

سرکشی می‌کردند، فرستاده شد و هر بار نیز پیروز بازگشت. روزی میان رحمت‌الله‌خان و پسرعمویش قبادخان مناقشه‌ای درگرفت و اطرافیان قبادخان به بهانهٔ این‌که محمد امین دو تن از منسوبان قبادخان را در جنگ با میران افغان کشته است، شرط صلح میان دو طرف را دستگیری محمد امین قرار دادند. محمد امین نیز به خواست و سفارش رحمت‌الله‌خان به شاه‌جهان‌آباد رفت. برخی منابع (عماد سعادت و بوستان اوده) دلیل ورود محمدامین را به هندوستان جز آن‌چه یاد شده آورده‌اند: در ۱۲۰۰ق محمدامین از خراسان به عظیم‌آباد هند روی نهاد. در نزدیکی آن‌دیار با یکی از کارگزاران بلندپایهٔ دولت گورکانی هند برخورد و حکومت برخی جاها را به دست آورد. پس از چندی با نواب سید سربلندخان بهادر، صوبه‌دار گجرات آشنا شد و به میر منزلی او رسید. سپس بر سر موضوعی از وی دلگیر شده از خدمتش کناره گرفت و به شاه‌جهان‌آباد رفت (۱۱۲۸ق). وی به سفارش محبت‌خان از معتمدان فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) به دربار وی پیوست و منصب یک‌هزاری گرفت و به حکومت هندو در بیانه از توابع اکبرآباد رسید. پس از چند روزی که طایفه‌ای از راجپوتان سر به مخالفت برآوردند، وی به همراه محبت‌خان به سرکوبی آن‌ها رفت. در میان راه محبت‌خان درگذشت و محمدامین به سختی توانست شیرازهٔ سپاه را نگاه دارد. در نزدیکی اکبرآباد به آن جماعت یاغی برخورد و پس از جنگی خونین بر آنان پیروز شد و به شاه‌جهان‌آباد بازگشت. پس از این پیروزی، فرخ‌سیر او را منصب هفت‌هزاری و لقب خانی داد. در آن روزگار سید عبدالله‌خان قطب‌الملک و برادرش سید حسین‌علی‌خان، از سادات باره (که نیاکان آن نزدیک به چهار سده از نفوذ بسیار در دهلی برخوردار بودند) اختیار کارهای دهلی را به دست داشتند. به‌یاری آن‌ها بود که بهادرشاه یکم به تخت و تاج رسید و همین برادران بودند که فرخ‌سیر را ظاهراً بر مسند شاهی نشاندند، اما در عمل، خودشان حکم راندند (۱۱۲۴ـ۱۱۳۲ق). دیری بود که دل پادشاه و کارگزاران و مردم از آزار این دو برادر خون بود. فرخ‌سیر به برخی کارها فرمان می‌داد، اما از قدرتی که قطب‌الملک داشت، فرمانش را به‌کار نمی‌بستند. این امر خشم پادشاه را بیش از پیش برانگیخت، تا آنکه وی بر سر انجمن‌ها سخن از ستیزه‌جویی وزیرش سرداد و در برانداختن او از همه چاره‌جویی کرد، اما به جایی نرسید؛ حال آنکه همهٔ آن سخنان به گوش قطب‌الملک می‌رسید و بر ستیزه‌جویی خود می‌افزود. این اختلاف‌ها همچنان ادامه داشت، تا آنکه فرخ‌سیر به فرمان قطب‌الملک زندانی و سپس کشته شد و رفیع‌الدرجات فرزند رفیع‌القدر و نبیرهٔ بهادرشاه به تخت شاهی برآمد (ربیع‌الثانی ۱۱۳۱ق). رفیع‌الدرجات پس از گذشت سه‌ماه و چند روز پادشاهی درگذشت و سادات، برادرش رفیع‌الدوله را بر تخت شاهی نشاندند. وی نیز پس از اندکی درگذشت. این‌بار روشن‌اختر فرزند بهادرشاه یکم را که به محمدشاه آوازه یافت به تخت شاهی برآوردند (ذی‌قعدهٔ ۱۱۳۱ق). محمدشاه نیز اختیاری از خود نداشت و دست‌نشاندهٔ سادات بود. این روش چندان حسادت امرای قدیم، چون نظام‌الملک آصف‌جاه و اعتمادالدوله محمد امین‌خان کوکنی را برانگیخت که همه وقت در از میان بردن عبدالله‌خان قطب‌الملک و حسین‌علی‌خان امیرالامرا می‌کوشیدند. از سوی دیگر، امیرالامرا نیز که با نظام‌الملک اختلاف شدید داشت، در اندیشهٔ کشتن وی بود. اعتمادالدوله که با پادشاه در تباهی سادات همراز و همدست بود، اندیشید که هرگاه نظام‌الملک و امیرالامرا به مقاتله برخیزند، نظام‌الملک کشته و در نتیجه آبروی بزرگان تورانی ریخته خواهد شد. پس تصمیم بر قتل حسین‌علی‌خان گرفت و دوست معتمد خود سید محمدامین نیشابوری را با خود همداستان کرد. سرانجام آن هر دو نیز میر حیدر از مردم کاشغر را با خود همدست کردند. میر حیدر حسین‌علی‌خان راکشت و خود نیز به دست پسر حسین‌علی‌خان کشته شد. قطب‌الملک چون خبر کشته شدن برادرش را شنید، راهی دهلی شد و به متوسلانش ازجمله محمدامین نیشابوری نامه نوشت و آن‌ها را به‌یاری خواست. اما محمدامین، به‌خلاف خواست قطب‌الملک، پاسداری از حقوق پادشاه را به یاری از وی ترجیح داد و با سپاه خود از هندون بیانه به شاه‌جهان‌آباد تاخت و به سپاه پادشاه پیوست. در این هنگام محمدشاه به وی خطاب سعادت‌خان بهادر با رتبهٔ پنج‌هزار سواری ذات و سه‌هزار سوار داد. پس از آنکه بر سپاه قطب‌الملک پیروز شدند، سعادت‌خان به‌فرمان پادشاه به داروغگی خواصان و نظامت اکبرآباد ممتاز شد. پس از مدتی خبر رسید که در صوبهٔ اخترنگر اوده، سرکشان آن ملک، یعنی شیخ‌زاده‌های لکنو با سرداری شیخ مجاهدالدین احمدخان دست به شرارت و دشمنی زده‌اند. پادشاه سعادت‌خان را به صوبه‌داری اوده گماشت و بدان‌سو گسیل کرد (۱۱۳۳ق). سعادت‌خان نخست با آنان طرح دوستی ریخت، سپس جاگیرها، وظایف و اموال و اجناس‌شان را از آنان گرفت. بدین‌ترتیب آن ولایت را از وجود متمردان پاک کرد و

برای این کار به خطاب بهادرجنگ سرافراز شد. سعادت‌خان در نخستین سال صوبه‌داری آن‌جا با بستن مالیات‌های جدید یک کرور و هفت لک روپیه به‌دست آورد، در حالی که خراج سالانهٔ آن‌جا بیش از هفتاد لک روپیه نبود و در مجموع سال‌های دوم و سوم نیز دو کرور روپیه گرد آورد و به‌سبب بالا بردن درآمد خزانهٔ شاهی خطاب برهان‌الملک یافت. در ۱۱۴۸ق مسئولیت منطقهٔ کورهٔ جهان‌آباد (در ایالت کنونی اتراپرادش) به او سپرده شد. وی بیشتر سرکشان اطراف هند را به اطاعت محمدشاه درآورد و بدین ترتیب مناطق استان الله‌آباد، بنارس، غازی‌پور، جونپور، کره، مانکپور و چونار به فرمان حکومتی محمدشاه درآمدند. در ۱۱۴۹ق که مراته‌ها از رود جمن / جمنا گذشتند و از اتاوه تا موتی باغ اکبرآباد را به باد غارت دادند، برهان‌الملک بر سر آنان تاخت و پس از جنگی سخت شکستشان داد. سپس برای تاختن بر باجی‌رائو که در دهلی به قتل و غارت پرداخته بود، راهی شد و او را از آن دیار گریزاند. سرانجام باجی‌رائو به این سه شرط با برهان‌الملک صلح کرد: نخست آن‌که حق چوته (۱/۴) در ملک اوده هیچ‌گاه بدو تعلق نگیرد، دوم هر گاه برهان‌الملک با دشمنی به جنگ رفت، با سپاهش به یاری وی شتابد و سوم بی‌اجازهٔ برهان‌الملک بر هیچ منطقه‌ای از خاک هندوستان نتازد. پس از این معامله باجی‌رائو به دکن و برهان‌الملک نیز به اوده بازگشت.

گویند در اوایل ۱۱۵۰ق که نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ۱۱۶۰ق) به قندهار یورش برد، در ضمن محاصرهٔ قندهار برخی از درباریان امپراتور هند با نادر مکاتبهٔ خیانت‌آمیزی داشتند که از آن میان باید از نظام‌الملک، حاکم دکن که در دهلی اقامت داشت و سعادت‌خان، حاکم اوده نام برد. در سبب آن آورده‌اند که نظام‌الملک از این که دوران خان بر افکار محمدشاه مسلط بود و او نتوانسته بود نزد بزرگان دربار جایی برای خود بیابد و نیز در نتیجهٔ اختلافش با محمدشاه، در صدد انتقام برآمد و برای تسکین خشم خود به دشمن خارجی متوسل شد و از آن‌جا که می‌دانست سعادت‌خان نیز مانند وی ناراضی است، با او نیز باب مکاتبه گشود. به‌گفتهٔ برخی منابع، به‌اتفاق او نادر توانست از وضع دربار محمدشاه آگاه شود. نادر پس از فتح قندهار و کابل قصد لاهور کرد. دربار دهلی نیز به زکریاخان، حاکم لاهور امید بسته بود تا وی بتواند قدری جلوی نیروهای نادر را بگیرد. سپس محمدشاه لشکری بزرگ برای رویارویی با نادر فراهم کرد. گرچه خود شخصاً فرماندهی سپاه را به‌عهده داشت، اما هر یک از بزرگان، مانند دوران‌خان و نظام‌الملک به استقلال فرمان می‌راندند، چنان که دوران‌خان نامه‌ها به راجگان لشکرکش راجپوت نوشت و از آنان یاری خواست، اما چون از آن‌ها یاری ندید، چشم امید به برهان‌الملک دوخت و بدو نامه نوشت. پس برهان‌الملک با سی‌هزار لشکر به یاری محمدشاه شتافت. از سوی دیگر، زکریاخان که با نظام‌الملک همدست شده بود برای جلوگیری از پیشرفت نیروهای ایران و گذر آنان از رود اتک اقدامی نکرد. اما برای حفظ ظاهر آمادهٔ دفاع ساختگی از شهر شد. سرانجام پس از جنگی بیهوده لاهور را تسلیم نادر کرد. هنگامی که برهان‌الملک به رزمگاه (دشت کرنال) رسید، جاسوسان خبر آوردند که سپاه نادر بر سیورغال سپاه وی که در عقب حرکت می‌کرد، تاخته و به غارت و کشتار اردوی او پرداخته‌اند. وی بی‌درنگ با سپاه خود به رویارویی نادر شتافت و تلاش نظام‌الملک نیز در سد کردن راه وی به جایی نرسید. دوران‌خان نیز با سپاه خود به یاری وی رفت. اما آن دو سردار در برابر شیوه‌ها و فنون نظامی نادر تاب مقاومت نیاوردند؛ در نتیجه برهان‌الملک گرفتار و دوران‌خان نیز به سختی زخمی شد. برخی گفته‌اند فیلی مست بر فیل سواری برهان‌الملک تاخت و او را پیش افکند تا این که وارد اردوی نادر شد و به اسارت وی درآمد. نادر نه‌تنها او را نیازرد، بلکه به سبب رشادت‌هایش او را مشاور مخصوص خود کرد. نظام‌الملک که پس از درگذشت دوران‌خان به سمت میربخشی‌گری رسیده بود، از سوی محمدشاه برای مذاکرهٔ صلح به اردوی نادر فرستاده شد. نادر در مجلس مذاکره برهان‌الملک را نمایندهٔ تام‌الاختیار خود خواند. برهان‌الملک که همیشه در آرزوی سمت میربخشی بود به نظام‌الملک حسادت کرد؛ در نتیجه هنگامی که نظام‌الملک برای گفت‌وگو دربارهٔ بستن پیمان صلح به حضور نادر می‌رفت، وی نادر را برانگیخت که میزان غرامت جنگی را تا ۵ ملیون روپیه بالا ببرد، سرانجام برهان‌الملک ناگزیر شد پرداخت نقدی ۳۳ ملیون روپیه را به‌نام سهم خود بر عهده گیرد. وی در جلب توجه مخدوم جدیدش چندان کوشید که نادر را بر آن داشت تا برای به‌دست آوردن غنایم بیشتر به دهلی رود. از این‌رو نادر او را همراه نماینده‌اش تهماسب‌خان جلایر به دهلی فرستاد تا مقدمات ورود شاه را به دهلی فراهم کند. برهان‌الملک چند روز پس از ورود به دهلی درگذشت. برخی منابع او را به خیانت به امیرش متهم کرده‌اند و برخی دیگر معتقدند که وی قصد صلح میان دو شاه را داشته است. منابع مختلف سبب درگذشت وی را به اختلاف یاد کرده‌اند. برخی منابع، چون مآثرالامرا، بر آن است

که وی در اثر جراحت کهنهٔ پایش درگذشت و برخی نیز گفته‌اند که چون نادر وی را به کوتاهی در گردآوری اموال سرزنش کرد و این سخن بر وی گران آمد و گمان برد که شاید نظام‌الملک از او نزد نادر بدگویی کرده باشد، زهر خورد و خود را کشت. برخی دیگر نیز آورده‌اند وی به‌علت سنگینی بار غرامتی که از او خواسته بودند خودکشی کرد. پس از آن نادر فرمان به ضبط دارایی‌هایش داد. نقش ماهی نشان پادشاهی برهان‌الملک بود، چنان‌که از روزگار تیمور نشان شهریاری بوده است. در روزگار پادشاهی نوابان اوده، یکی از شعارهای متداول در منازل شیعهٔ لکنو چوبی بود پوشیده از پارچهٔ زربفت که سر یک ماهی طلایی یا نقره‌ای از آن می‌آویختند. در تاریخ از برهان‌الملک که بانی پادشاهی شیعهٔ اوده بود و پایتختشان لکنو بود، به نام نواب یا یکی از شاهان اوده نام برده می‌شود. سلسلهٔ نواب‌های اوده نزدیک به ۱۳۰ سال در این ناحیه حکومت کردند و سرانجام واجدعلی‌خان، آخرین حکمران اوده در ۱۲۷۲ق به‌دست انگلیسی‌ها از حکومت برکنار شد. همگی این نوابان شعردوست و ادب‌پرور، مروج تشیع و مشوق ادبا و علما و شعرا بودند. برهان‌الملک طبع شعر داشت و گه‌گاه اشعار رزمی می‌سرود و امین تخلص می‌کرد. دو بیت از اشعار وی در تذکرهٔ ریاض‌العارفین آمده و صانع بلگرامی نیز مصراعی از وی را تضمین کرده است. امروزه در بخشی از دهلی کانال متروکه‌ای است که نهر سعادت‌خان خوانده می‌شود. به‌نظر می‌رسد که این نهر ادامهٔ فیض‌نهر که منبع اصلی ذخیرهٔ آب دهلی در آخرین سال‌های دورهٔ مغولان بوده است، باشد. چند کتاب دربارهٔ برهان‌الملک نوشته شده است که از آن‌جمله از لطایف‌السعادت در سخنان برهان‌الدین نوشتهٔ سید انشاءالله جعفری نجفی، اخبارالسعادت در یادداشت‌های روزانهٔ نواب و رقعات سعادت‌علی‌خان در نامه‌های وی می‌توان یاد کرد.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۷۳-۴۷۱/۴؛ بوستان اوده، ۴۰-۳۷؛ بیان واقع، ۳۵-۳۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴/۳، ۵۶، ۱۳۶، ۲۲۸؛ تاریخ روابط ایران و هند، ۲۲۶-۲۲۵؛ تاریخ نادرشاهی، ۵۴-۵۳، ۱۰۱-۱۲۵، ۱۵۹-۱۶۴، ۱۷۳-۱۷۷، ۱۸۷-۱۹۰؛ تحفة‌الکرام، ۳۳۵، ۴۱۳، ۴۱۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷؛ تشیع در هند، ۱۱۸۳-۱۱۸۴؛ ۱۷۲-۱۷۴؛ جهانگشای نادری، ۴۱۷-۴۱۸؛ خزانهٔ عامره، ۷۴-۷۶؛ داستان ترکتازان هند، در صفحات فراوان؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۲۸۸/۳-۲۹۰؛ دایرة‌المعارف تشیع، ۲۱۶/۳-۲۱۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۷۶/۱-۷۷؛ زندگی نادرشاه، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶؛ سفینهٔ هندی، ۳۳-۳۶؛ سیرالمتأخرین، ۲/ در صفحات فراوان؛ شام غریبان، ۱۷۳؛ عالم‌آرای نادری، ۷۰۱/۲-۷۲۹؛ عمادالسعادت، در صفحات فراوان؛ مآثرالامرا، ۴۶۳/۱-۴۶۶؛ نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی، ۱۷۸-۱۹۶؛ غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵، صص ۷۷-۸۰؛ عبدالغفار انصاری، «یک نفر ایرانی که تحت حمایت نواب اوده بوده»، ارمغان، سال شصت، دورهٔ ۴۷، شمارهٔ ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۵۷ش؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/286, 307, 411; 2/843; 3/961; *Encyclopaedia of Islam*, 1/1330; *Mughals in India*, 421; *the Oxford history of Islam*, 434.

حجتی

برهان اوده ← ابن حسن بلگرامی

برهان‌پوری، باباقتح‌محمد فرزند عیسی جندالله ← فتح‌محمد برهان‌پوری

برهانپوری، علی بن حسام‌الدین بن عبدالملک ← علی متقی برهانپوری

برهان تبریزی (bor.hān-e.tab.ri.zi)، محمدحسین فرزند خلف، ــ پس از ۱۰۶۳ق، فرهنگ‌نویس، ادیب و شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود و در زادگاهش بالید. پس از آنکه تحصیلاتش را در تبریز به‌پایان برد به هند کوچید و در حیدرآباد به شمس‌الدین محمد بن علی خاتون عاملی، از بزرگان دربار قطب‌شاهیان (ـ۱۰۵۹ق) پیوست. سپس در گلکنده به دربار عبدالله قطب‌شاهی (۱۰۳۵ــ ۱۰۸۳ق) رفت. وی به خواهش پادشاه دست به تألیف لغت‌نامه‌ای فارسی به فارسی به‌نام برهان قاطع* زد و آن را به‌نام او کرد. از زندگی برهان آگاهی بیشتری در دست نیست. نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی، مؤلف حدیقة‌السلاطین که با برهان هم‌روزگار بود و همچون او در دربار قطب‌شاهیان به‌سر می‌برد از وی با لقب تجلیلی جامع‌الفنون یاد کرده و یک رباعی از او را در کتاب خود آورده است. برهان شعر نیز می‌گفت، اما از سروده‌های او مگر ابیاتی چند به‌یادگار نمانده

است.

منابع: برهان قاطع، چاپ دکتر محمد معین، مقدمه؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۶/۱، ۴۰۰؛ ۱۰۶/۲، ۸۴۳، ۸۴۹-۸۵۲؛ ۳۵/۳، ۸۸، ۵۷۳-۵۷۷؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۸۸/۲-۹۰؛ حدیقة‌السلاطین، ۳۱۷؛ دانشمندان آذربایجان، ۶۸-۶۹؛ سخنوران آذربایجان، ۲۳۵؛ فرهنگ نظام، ۲۶/۵-۲۷؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۴۰-۱۴۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۵۴/۱-۷۵۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۲/۳-۱۹۲۴؛ کاروان هند، ۱۶۴/۱؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۱۹۹-۲۱۷؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۸۵-۱۸۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,144; *Mughals in India* , 119.

دانشنامه

برهان‌خان بیجاپوری (bor.hān.xān-e.bi.jā.pu.ri)، برهان‌خان هاندی پسر سیدحسن هاندی، ــ مدراس ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۲۴۰ق، شاعر، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از مردم بیجاپور بودند، ولی خود در تنهرنگر (ترچناپلی) به‌دنیا آمد. در زادگاهش کتاب‌های درسی فارسی و عربی را نزد غلام‌حسین جودت نایطی فراگرفت و با استفاده از محضر او در شعر و انشا نیز بالید. چون آوازه‌ای به‌هم رساند به درگاه حسام‌الملک اعتمادالدوله محمد عبدالله‌خان بهادر فرزند چهارم نواب محمدعلی والاجاه حاکم آرکات/ کرناتک (۱۱۶۴ ــ ۱۲۱۰ق)، راه یافت و در دستگاه او به کاری (گویا دبیری) سرگرم شد. بعدها حسام‌الملک او را با خود به مدراس برد و برهان‌خان ظاهراً در دستگاه والاجاه به‌کار پرداخت. از جملهٔ آثار وی از دو مجموعهٔ نامه‌ها به‌نام انشای برهانی و منشآت بی‌نظیر و تاریخ توزک والاجاهی و دو مثنوی نعرهٔ حیدری و طوطی‌نامه یاد کرده‌اند، اما از میان این آثار تنها تزوک والاجاهی (چاپ مدراس، ۱۹۵۷م) به‌جا مانده است. این اثر، که به دستور نواب محمدعلی والاجاه (امیرالهند والاجاه عمدةالملک آصف‌الدوله)، پسر نواب انورالدین‌خان/ انوارالدین‌خان (ــ ۱۱۶۲ق)، نوشته شده و در ۱۲۰۰ق به انجام رسیده و تا اندازه‌ای مبتنی بر منظومهٔ انورنامهٔ ابجدی (که در ۱۱۷۴ق به انجام رسیده) است در تاریخ نوابان آرکات/ کرناتک است و در یک مقدمه در سبب نگارش و چند سرگذشت، دو دفتر (۱ــ در تاریخ گذشتهٔ کرناتک و پدران و نیاکان والاجاه و جنگ‌هایشان، ۲ــ در مکاتیب سلاطین و امیران و جز آن‌ها، گشودن برخی سرزمین‌ها و فرزندان والاجاه) و یک خاتمه در رویدادهای متفرقه و عجایب هند تدوین شده است. بخشی از تزوک والاجاهی را شمس‌العلما عبدالرحمان شاطر مدراسی (ــ۱۳۶۲ق) به اردو برگردانیده و برگردان او در مدراس به‌چاپ رسیده است.

منابع: اشارات بینش، ۱۴۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۸۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۴۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۵/۱-۵۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۱/۲؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/196; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/404; *Dictionary of Indo-persian Literature* ,144; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/779, 1334.

برزگر

برهان دوم نظام‌شاه (bor.hān.do.vom-e.ne.zām.šāh)، فرزند حسین فرزند برهان اول، هفتمین پادشاه از سلسلهٔ نظام‌شاهی (۹۹۹ــ ۱۰۰۳ق). برهان دوم در سال‌های فرمانروایی برادرش مرتضی اول نظام‌شاهی (۹۷۲ــ ۹۹۶ق) در دژ لهاکر تبعید بود و وی در آن‌جا که جاگیر او تعیین شده بود روزگار می‌گذرانید. در سال‌های تبعید او، صاحب‌خان از امرای برآمدهٔ مرتضی نظام‌شاه، بر ولی‌نعمت خود شورید و خیال سلطنت در سر پروراند. وی که مملکت را در قبضهٔ اقتدار خود گرفته بود، در ستم و بیداد و قتل و غارت رعایا، به‌ویژه غریبان (جماعتی که از ماوراءالنهر، ایران و جاهای دیگر به دکن کوچیده بودند)، هیچ کوتاهی نکرد. غریبان نیز از ستم وی، برخی به عادل‌شاه و برخی به سیدمرتضی امیرالامرای برار، پناه بردند. چون صاحب‌خان در پی کشتن غریبان به برار و بیجاپور رفت، مرتضی نظام‌شاه در پی او روان شد و برای منصرف کردن او از کشتن غریبان، به وی قول داد که پس از فتح بیدر، آن ملک را بدو سپارد. در این هنگام سپاه مرتضی نظام‌شاه که او را دیوانه می‌پنداشتند، به برهان‌نظام در دژ لهاکر عریضه نوشتند که برادرت دیوانه شده، لایق پادشاهی نیست، اگر تو بخواهی فرمانبر تو خواهیم بود. برهان‌شاه پس از گریز از دژ، سپاهی با شش هزار سوار جنیر

فراهم آورد. مرتضی‌شاه چون این خبر شنید، روانهٔ احمدنگر شد. در نزدیکی هشت بهشت میان مرتضی‌نظام‌شاه و برهان‌شاه جنگ درگرفت؛ برهان‌شاه شکست خورد و به بیجاپور گریخت. پس از دو سال در جامهٔ درویشان به احمدنگر بازگشت و با چند تن از امرا چنین حیله ساخت که هنگامی که صلابت‌خان از امرای مرتضی نظام‌شاه، در دیوان‌خانه به کارهای مهم سرگرم است، با پانصد بهادر بر سر او ریخته، او را بکشد، مرتضی نظام‌شاه را نیز در یکی از قلاع دژبند کند و خود رشتهٔ کارها را به‌دست گیرد. صلابت‌خان از این توطئه آگاه شد و کسانی را که همراه برهان‌شاه بودند گرفت و به زجر کشت. اما برهان‌شاه را که در جامهٔ درویشان بود، نیافت. برهان‌شاه نزد قطب‌الدین‌خان محمد غزنوی (ـ۹۶۹ق) که در روزگار همایون (۹۳۷ـ۹۴۷ و ۹۶۲ـ ۹۶۳ق) و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) مرتبهٔ امارت و وکالت گجرات داشت، بدان دیار رفت و سپس به خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی درآمد. جلال‌الدین اکبر وی را به همراه یکی از امرایش بر سر افغانان میان آب نیلاب و کابل فرستاد و ولایت بنگش را نیز به اقطاع به وی داد. پس از آن‌که اسماعیل بن برهان نظام‌شاه (۹۹۷ـ ۹۹۹ق) به یاری جمال‌خان مهدوی، رهبر دکنی‌ها و حبشی‌ها در احمدنگر حاکم شد، جمال‌خان به قتل و غارت غریبان پرداخت و جاگیر تمامی آنان را میان حبشیان و دکنیان، به‌ویژه مهدویان تقسیم کرد. وی برای اسماعیل نظام معلمان مهدوی برگزید. نام دوازده امام را از خطبه انداخت، مذهب مهدوی را مذهب رسمی دولت کرد و مناصب عالی دولتی را به پیروان این مذهب سپرد. انقلاب در احمدنگر، جلال‌الدین اکبر را واداشت تا برهان نظام را برای تصرف تخت و تاج به احمدنگر بفرستد. هنگامی که برهان پیروزمندانه به احمدنگر درآمد، نخست مذهب مهدویه را برانداخت و هرجا که مهدوی می‌یافت به انتقام خون غریبان می‌کشت و به غارت اموال آنان می‌پرداخت. برهان‌شاه بار دیگر مذهب اثنی عشری را رواج داد و آن شمار از غریبان را که از ستم زمانه ترک وطن کرده بودند، به احمدنگر طلبید. چون ابراهیم عادل‌شاه (۹۴۱ـ ۹۶۵ق) از دلاورخان حبشی به سبب فزون‌طلبی‌های وی دل‌آزرده بود، در پی فرصتی برای تنبیه وی می‌گشت. از قضا به هنگامی که دلاورخان در جنگی بی‌صرفه با جمال‌خان، سیصد فیل و بسیاری اسباب گران‌بها به باد داد، عادل‌شاه به وی درشتی‌ها نوشت و در فکر گرفتار ساختن وی برآمد. دلاورخان حبشی که از قهر ابراهیم عادل‌شاه به محمدآباد بیدر گریخته بود، به درگاه برهان نظام شتافته، اقطاع و الطاف فراوان یافت. این امر بر عادل‌شاه گران آمد و به وی پیغام رساند که برهان باید در خشنودی خاطر ما بکوشد، نه آن‌که غلام حرام‌خوار ما را در دولتخانهٔ خود جای دهد. برهان از این پیغام برآشفت و سخنان خلاف ادب برای وی نوشت. کار به جایی رسید که عادل‌شاه دشمنی خود را آشکار کرد و ملاعنایت‌الله جهرمی را به احمدنگر فرستاد و پیغام داد که سیصد زنجیر فیل را که از نادانی دلاورخان به نظام‌شاهیه منتقل شده روانهٔ او کنند و اگر کوتاهی کنند در انتظار عاقبت بد باشند. سرانجام برهان به راهنمایی دلاورخان با امرایی که در مقام نفاق بودند و دل به سلطنت او نمی‌دادند، به سوی بیجاپور لشکر کشید. اما جمعی از سپاهیانش از برهان‌شاه جدا شده، به ابراهیم عادل‌شاه پیوستند. برهان‌شاه چون به منکلسره کنار آب بیوره رسید، در آن‌جا لشکرگاه زد و دستور داد تا دژی در آن سوی آب بیوره برآورند. وی پس از مدتی شولاپور و شاه‌درک را گرفت. عادل‌شاه مصلحت چنان دید که لشکری به دفع آنان نفرستد. با وجود موسم برسات و بالا آمدن آب بیوره، برهان‌شاه کار دژ را به پایان رساند و آن را مسلح به توپ و ضرب‌زن کرد. در این هنگام دلاورخان بدان تصور که عادل‌شاه از عهدهٔ برهان‌شاه برنمی‌آید و محتاج او است، منتظر رسیدن قول‌نامهٔ عادل‌شاه بود تا مانند گذشته، رشتهٔ کارها را به دست گیرد. عادل‌شاه نیز که از این نیت آگاه شد، قول‌نامه فرستاد و چون دلاورخان بدان‌جا رسید، او را گرفته، در بند ساخت. آن‌گاه با اطمینان خاطر رومی‌خان، الیاس‌خان و دیگر امرای برکی را جهت دفع مزاحمت لشکر برهان‌شاه، روانهٔ جنگ با وی کرد. سرانجام پس از چند بار جنگ و گریز، برهان‌شاه، با وجود داشتن توپخانه، به سبب طغیان رودخانه و قحطی آذوقه، شکست خورد. این شکست وی را بیش از پیش در نظر امرایش حقیر جلوه داد، چندان‌که کامل‌خان دکنی و برادرانش که از امرای بزرگ وی بودند، بر آن شدند تا برهان‌شاه را از تخت شاهی به زیر کشند و به‌جای وی اسماعیل را به پادشاهی بردارند. برهان‌شاه چون از این نیت آگاه شد، آنان را سخت سیاست کرد. دکنیان که همچنان از برهان بیزار بودند، با یوسف خواجه‌سرا، از مقربان برهان‌شاه، ساختند که وی شب هنگام برهان را بکشد. برهان بار دیگر از توطئه آگاه شد، اما به سبب تعلق خاطری که به یوسف داشت از خون وی درگذشت. در این هنگام چون محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ـ ۱۰۲۰ق) و راجه‌علی‌خان، از پادشاهان خاندیش

(۹۸۴ـ۱۰۰۵ق) از این احوال آشفتهٔ برهان آگاه شدند، کسان به بیجاپور فرستادند تا از عادل‌شاه طلب صلح کنند. عادل‌شاه سه‌ماه از صلح خودداری کرد، اما سرانجام بدان شرط که برهان‌شاه آن دژ را که ساخته، ویران کند و به احمدنگر بازگردد، صلح را پذیرفت. وی در ۱۰۰۱ق برای دفع فرنگان ریکدنده، بالای کوهی در کنار بندر چیول که مشرف بر گذر کشتی‌های انگلیسی بود، دژی به‌نام کهواله برآورد و آن را مجهز به توپخانه کرد تا مانع عبور کشتی‌های آنان شود. اما فرنگیان با یاری سپاهیان دیگر بنادر هندوستان، دوبار بر لشکر دکنیان یورش بردند و هربار دو سه هزار دکنی را به قتل رساندند. برهان‌شاه اگرچه از ته دل از کشته شدن دکنیان خشنود بود، اما به ظاهر اظهار ناخرسندی می‌کرد. سرانجام فرهادخان و شجاعت‌خان حبشی را با بسیاری از امرای بزرگ دکن که از آنان ایمن و مطمئن نبود، بدان بنادر روانه ساخت. از سوی دیگر به برهان‌شاه خبر رسید که جلال‌الدین اکبر، عبدالرحیم خان‌خانان (ـ۱۰۳۶ق) را برای گرفتن دکن به ولایت مالوه فرستاده است. برهان از دغدغهٔ لشکر کشیدن خان خانان به مملکت برار، عمادخان را نزد راجه‌علی‌خان فرستاد تا دربارهٔ جلوگیری از آن حمله با وی مشورت کند. اما در این میان گرفتار نفس اماره شد و حکم کرد که زنان زیبارو را خواه شوهردار، خواه بی‌شوهر در شبستان او حاضر کنند. این امر نفرت خاص و عام را برانگیخت. این نفرت هنگامی که شجاعت‌خان به سبب نسپردن همسرش به وی، به زندان افتاد و پیش از آنکه برهان از آن زن به سبب زیبایی نه‌چندانش بگذرد شجاعت‌خان خود را کشته بود، بیش از پیش بالا گرفت. فرهادخان و دیگر امرای کهورله با آگاهی از این موضوع، چون سابق، به نگه‌داری دژ و جنگ با فرنگیان نکوشیدند و این امر سبب شد تا فرنگیان به آسانی به دژ درآمده، دکنیان را قتل‌عام کنند. برهان این بار نیز از خبر کشته شدن دکنیان شادمان شد و آن را عین فتح دانست و خواست تا با یاری غربیان فرنگیان را از میان ببرد که شاهزاده اسماعیل برادر ابراهیم دوم عادل‌شاه که در دژ بلکوان شورش کرده بود، کسان نزد نظام‌شاه فرستاد و در برابر تسلیم کردن دژ شولاپور و دادن دویست فیل و نه لک هون از او یاری خواست. برهان نیز طمع در آن ملک کرد و نخست راهی فتح دژ بلکوان شد (۱۰۰۳ق). در حوالی دژ پرنده خبر کشته شدن شاهزاده اسماعیل را شنید و از نیمه‌راه بازگشت. این امر او را مریض و ناتوان ساخت. عادل‌شاه نیز که از برهان به سبب یاری رساندن برادرش آزرده‌خاطر بود، به امرای سرحد فرمان داد تا به ولایت او حمله و آن‌جا را غارت کنند. برهان در جمادی‌الاولی ۱۰۰۳ق مرتضی‌خان انجو را سپه‌سالار ساخته، با دیگر امرا روانهٔ جنگ با امرای برکی و یورش به ولایت عادل‌شاهی کرد و قرار شد که هرگاه از بیماری صحت یافت، به همراه لشکر برار در پی آنان بتازد. در این جنگ لشکر برهان شکست خورد و برهان با شنیدن خبر آن بیش از پیش بیمار شد، چندان‌که پسر بزرگ خود ابراهیم را ولی‌عهد کرد و سپس درگذشت. مدت پادشاهی او چهار سال و شانزده روز بود. ملک قمی و ظهوری ترشیزی (ـ۱۰۲۶ق) از شاعران، خواجه احمد فانی، معروف به احمد دهدار از دانشمندان صوفی و ابوذر سلطان بن احمد شریف فالی از تاریخ‌نگاران دربار وی بودند. ظهوری ساقی‌نامهٔ مشهورش را به‌نام برهان دوم سرود.

منابع: برهان مآثر، ۴۸۴، ۴۹۶ـ ۴۹۷؛ تاریخ فرشته، ۱۵۲/۲ـ ۱۵۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۳، ۶۵۶؛ منتخب‌اللباب، ۲۳۶ـ ۲۴۳؛
A Socio-Intellectual History of The Isna'Ashari Shi'is in India , 2/292.

حجتی

برهان قاطع (bor.hān-e.qā.te')، واژه‌نامه فارسی به فارسی از محمدحسین بن خلف تبریزی، متخلص به برهان*. این اثر در ۱۰۶۲ق به انجام رسیده و به عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده در جنوب هند (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) پیشکش شده است. مؤلف هدف خود را از تألیف این اثر گردآوری همه واژگان فارسی، پهلوی، دری، یونانی، سریانی، اصطلاحات و کنایات به عربی آمیخته و لغات زند و پازند موجود در فرهنگ جهانگیری جمال‌الدین حسین اینجو، مجمع‌الفرس محمدقاسم سروری کاشانی، سرمهٔ سلیمانی تقی‌الدین بلیانی و صحاح‌الادویه حسین انصاری، به‌طریق ایجاز و با حذف شواهد و زواید، یاد کرده است. کتاب دارای مقدمه‌ای مبسوط و سپس شرح حدود بیست‌هزار واژه و ترکیب است. مقدمه در نه فایده بدین‌ترتیب است: ۱ـ معرفت زبان دری و پهلوی و فارسی، ۲ـ چگونگی زبان فارسی، ۳ـ تعداد حروف تهجی و فرق میان دال و ذال و صیغه‌هایی که در فارسی مفرد است، ۴ـ تبدیل هر یک از حروف بیست و چهارگانه به حروف دیگر، ۵ـ ضمایر، ۶ـ حروف مفردهٔ اوایل و اواسط و اواخر کلمات، ۷ـ حروف و کلماتی که برای زینت کلام آرند، ۸ـ حروف و کلماتی که به آخر اسما و افعال جهت حصول معانی گوناگون افزایند و، ۹ـ در

توصیف آن‌چه در املا دانستن آن ضروری است. متن کتاب، یا واژگان و شرح معنی آن‌ها، براساس حرف نخست واژگان به بیست و نه گفتار بخش شده است که از آن میان، بیست و هشت گفتار به بیست و هشت حرف الفبای عربی و گفتار بیست و نهم به واژگان متفرقه اختصاص دارد. هر گفتار نیز خود به چندین بیان، بر بنیاد حرف دوم واژگان آن گفتار، تقسیم می‌شود و شمار واژگان هر بیان در آغاز آن آمده است. ترتیب گفتارها و نیز بیان‌ها (در هر گفتار) بر ترتیب حروف الفبا است. نظم دقیق الفبایی مدخل‌ها در برهان قاطع و اشتمال آن بر بیشتر مطالب فرهنگ‌های پیشین و نیز واژگان و ترکیبات نو در زمینه‌های گوناگون، به‌ویژه پزشکی، موجب گردید تا این فرهنگ از همان زمان تألیف، توجه دانشوران و ادیبان را برانگیزد و تا در دورهٔ معاصر و تألیف فرهنگ‌های جدید، بیش از هر فرهنگ فارسی دیگر از آن استفاده کنند. اما برهان قاطع معایبی کوچک و بزرگ، برخاسته از اشتباهات فاحش مؤلف، نیز دارد که به برخی از آن‌ها در این‌جا اشاره می‌شود: (یک) عدم دریافت صحیح مؤلف از زبان‌های ایرانی و غیرایرانی. برهان واژگان بسیاری را از زبان‌های ایرانی (اوستایی، فرس قدیم یا فارسی باستانی، پهلوی، خوارزمی و سغدی / سمرقندی) و لهجه‌های ایرانی (ماوراءالنهری و فرغانه‌ای، مروزی، بخاری، خراسانی، سیستانی، شیرازی، لاری، اصفهانی، عراقی، قزوینی، خوزستانی، آذری، گیلکی، دیلمانی، مازندرانی و گرگانی) و زبان‌های غیرایرانی (عربی، ترکی، سریانی، یونانی، لاتین و هندی) نقل و معنی کرده است. اما چون زبان‌شناس نبوده، بسیاری از واژگان زبان‌های غیرایرانی را به‌نام فرس قدیم، اوستایی، پهلوی و دری معرفی یا بدون تصریح زبانی که واژه به آن تعلق دارد، یاد کرده است. وی هم‌چنین ۲۷۴ هُزوارش پهلوی را زیر عنوان «زند و پازند» در ردیف لغات فارسی آورده، در حالی که این واژگان هرگز در نظم و نثر فارسی به‌کار نرفته است. در این مورد وی از فرهنگ جهانگیری پیروی کرده و حتی از آن فراتر رفته است؛ (دو) نقل گستردهٔ واژگان برساختهٔ دساتیر. برهان برای نخستین‌بار این واژه‌های ساختگی را در فرهنگ خود آورده و در پی او بسیاری از فرهنگ‌نویسان بعدی، به‌گمان فارسی‌بودن واژگان دساتیری، آن‌ها را در فرهنگ‌های خود وارد کرده‌اند؛ (سه) حذف شواهد شعری و نثری واژگان. چنین می‌نماید که برهان در آغاز شواهدی در دست داشته، ولی سپس از بیم حجیم و ضخیم شدن کتاب آن‌ها را دور افکنده است؛ (چهار) گردآوری ضبط و حرکات گوناگون واژگان بی‌شناساندن درستی یا نادرستی آن؛ (پنج) اشتباهات بسیاری در اعلام تاریخی و جغرافیایی؛ (شش) نقل خرافات و اساطیر به‌عنوان حقایق مسلّم. برهان قاطع بارها به‌چاپ رسیده است، اما بهترین و دقیق‌ترین چاپ آن از دکتر محمد معین است که با مقدمهٔ عالمانه و حواشی و تعلیقات دقیق و سودمند وی نخستین‌بار در ۱۳۳۰ ــ ۱۳۳۵ش در چهار جلد (انتشارات زوار) و سپس در ۱۳۴۲ ش در تهران در پنج‌جلد (انتشارات ابن‌سینا) و از آن پس تاکنون نیز چند بار دیگر چاپ شده است. سیداحمد عاصم عنتابی، از دانشوران عثمانی، در اوایل سدهٔ سیزدهم هجری برهان قاطع را با نام تبیان نافع به‌ترکی برگردانید و برخی اغلاط آن را اصلاح کرد. این ترجمه در ۱۲۱۴ق در قسطنطنیه و در ۱۲۱۵ و ۱۲۵۱ق در قاهره به‌چاپ رسیده است. عبدالمجید قائم‌مقام قاضی‌القضات به همراه مولوی بدیع‌الدین و مولوی عبدالله و مولوی مجیب‌الرحمان و حکیم عبدالله و عبدالصمد و عبدالماجد مستدرکی به‌نام ملحقات برهان تألیف کرد که در بر دارندهٔ لغات و کنایاتی است که در متن برهان نیامده است و به‌عنوان تتمه، به‌پیوست برهان قاطع در ۱۲۵۰ق / ۱۸۳۴م آمده است و محاسن و معایب برهان قاطع توجه دانشوران و ادیبان را به مطالب آن جلب کرد و بسیاری را، به‌ویژه در شبه‌قارهٔ هند، برانگیخت تا در ستایش یا نکوهش این اثر و نقد و بررسی و تصحیح مطالب آن به قلم بزنند و آثاری در این زمینه یا در اقتباس و تقلید و ترجمهٔ آن پدید آورند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۰۹۹ ــ ۱۱۶۹ق) از نخستین کسانی بود که متوجه اغلاط برهان قاطع شد و بسیاری از آن‌ها را در کتاب خود سراج‌اللغات تصحیح کرد. از جملهٔ دیگر آثاری که در نقد یا دفاع از برهان قاطع یا در اقتباس و تقلید از آن نوشته شده‌اند عبارتند از ۱ــ قاطع برهان (لکنو، ۱۲۷۸ق) از اسدالله‌خان غالب دهلوی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۵ق) در نقد و رد برهان قاطع؛ ۲ــ محرق قاطع برهان (دهلی، ۱۲۸۰ق / ۱۸۶۴م) از سیدسعادت‌علی، میرمنشی رزیدنت (نمایندهٔ مقیم انگلیس) در راجپوتانه، در رد قاطع برهان؛ ۳ــ ساطع برهان که در ۱۲۷۶ق تألیف شده (میرته، ۱۲۸۲ق) از میرزا رحیم‌بیگ میرتهی در رد قاطع برهان؛ ۴ــ مؤید برهان که در ۱۲۸۰ق نوشته شده (کلکته، ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۶م) از آغا احمدعلی شیرازی احمدنگری، متخلص به احمد، در رد قاطع برهان؛ ۵ــ قاطع‌القاطع که در ۱۲۸۱ق نوشته شده (دهلی، ۱۲۸۳ق) از امین‌الدین دهلوی، متخلص به امین، در رد قاطع

بـــرهان؛ ۶ــ دافـع هـذیان (دهـلی، ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۵م) از نجف‌علی‌خان جهجری، متخلص به نجف (ــ ۱۲۹۸ق) در جواب محرق قاطع برهان؛ ۷ــ لطائف غیبی که در ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۵م نوشته شده (چاپ دهلی) به اردو از میان دادخان سیاح در رد محرق قاطع برهان. ظاهراً این اثر در اصل نوشتهٔ غالب دهلوی است، اما وی آن‌را به نام شاگرد خود شهرت داده است؛ ۸ــ سؤالات عبدالکریم که در ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۵م به‌اردو نوشته شده (چاپ دهلی) در رد محرق قاطع برهان. این اثر نیز به‌احتمال فراوان نوشتهٔ غالب است؛ ۹ــ نامهٔ غالب (دهلی، ۱۸۶۵م) به اردو از غالب دهلوی در رد ساطع برهان؛ ۱۰ــ قطعهٔ غالب (دهلی، ۱۲۸۲ق) به‌نظم فارسی از غالب دهلوی در رد مؤید برهان؛ ۱۱ــ هنگامهٔ دل‌آشوب (چاپ مطبع سنت پرشاد آره در ضلع شاه‌آباد بهار، ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۷م) که مجموعه‌ای است از قطعهٔ غالب، قطعه‌ای منظوم از عبدالصمد فدا با همان وزن و قافیهٔ غالب و در جواب او، دو قطعه از دو شاگرد غالب به‌نام محمدباقرعلی باقر آروی (از مردم آره) و سید فخرالدین حسین سخن دهلوی در همان وزن و قافیه در جواب قطعهٔ فدا؛ ۱۲ــ هنگامهٔ دل‌آشوب، حصهٔ دوم (چاپ مطبع منشی سنت پرشادِ آره، ۱۲۸۴ق) دربردارندهٔ قطعهٔ غالب، قطعه‌ای از منشی جواهر سنگه جوهر لکنویی (شاگرد ناطق مکرانی) در پاسخ قطعهٔ غالب و تأیید آغا احمدعلی، متخلص به احمد، دو قطعه از باقر آروی و سخن دهلوی در پاسخ قطعه‌های جوهر لکنویی و عبدالصمد فدا، مقاله‌ای از سخن به نثر اردو و مقاله‌ای از باقر به نثر فارسی هر دو در رد میرآغاعلی شمس لکنویی در روزنامهٔ اوده اخبار (مورخ ۲۵ ژوئن ۱۸۶۷م) در نقد برخی اشعار غالب، قطعه‌ای از محمدامیر لکنویی، متخلص به امیر (امیر مینایی)، به‌اردو در تأیید غالب؛ ۱۳ــ تیغ تیز (دهلی، ۱۸۶۷م) به اردو از غالب دهلوی در جواب مؤید برهان، ۱۴ــ تیغ تیزتر (دهلی، ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م) که مجموعه‌ای است از چهار قطعهٔ مندرج در هنگامهٔ دل‌آشوب به‌اضافهٔ جواب عبدالصمد فدا در رد قطعات محمدباقرعلی باقر آروی و سیدفخرالدین حسین سخن دهلوی؛ ۱۵ــ شمشیر تیزتر که در ۱۸۶۷م نوشته شده (هند، ۱۲۸۵ق / ۱۸۶۸م) از آغااحمدعلی شیرازی جهانگیرنگری، متخلص به احمد، در رد تیغ تیز غالب؛ ۱۶ــ درفش کاویانی (دهلی، ۱۸۶۵م) از غالب دهلوی که متن بازنگریسته و کامل شدهٔ قاطع برهان است.

منابع: احوال و آثار میرزا اسدالله‌خان غالب، ۴۱ـ ۴۷، ۱۲۶ـ ۱۳۳؛ برهان قاطع، جلد یکم، مقدمه، صص هفتاد و هشت ـ صد و شانزده؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۶/۱، ۴۰۰؛ ۱۰۶/۲، ۸۴۵، ۸۵۲؛ ۳۵/۳، ۸۸، ۱۹۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۸۷، ۵۷۳ـ ۵۷۷، ۵۷۹؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳۰۵/۳ـ۳۰۶؛ دیوان غالب دهلوی، به‌اهتمام محسن کیانی، ۴۲۲ـ۴۲۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹۳ـ ۱۰۱، ۱۳۱ـ۱۴۴؛ فرهنگهای فارسی، ۱۴۰ـ ۱۴۹؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی در هند، ۶۴؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۸۵ـ ۱۸۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۸ـ۵۶۹؛ ابراهیم صفایی، «فرهنگ ایران در هند»، ارمغان، سال بیست‌ونهم، شمارهٔ ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۳۹ش، صص۱۴۸ـ ۱۴۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 144; *Iranica*, 4/369-370; *Mughals in India*, 119.

م. انوشه

برهان مآثر ← علی سمنانی

برهان مازندرانی (bor.hān-e.mā.zan.da.rā.ni)، آقا محمد صالح، ــ۱۱۵۱ق، شاعر ایرانی. وی از آغاز جوانی، در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) از سیستان به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) رفت و در همان‌جا ماندگار شد و در شمار شاعران دربار محمد شاه درآمد. در حملهٔ نادرشاه افشار (ــ۱۱۶۰ق) بر هندوستان و چیرگی بر آن و کشتار مردم در ۱۱۵۱ق، به دست یکی از سپاهیان نادر زخمی شد و چندی پس از آن درگذشت. نسخه‌ای از دیوان وی در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۴۹؛ الذریعه، ۱۳۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۱۰/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۴؛ سفینهٔ هندی، ۲۵؛ صبح گلشن، ۶۱؛ کاروان هند، ۱۶۴/۱ـ۱۶۵؛ منتخب‌الاشعار، ۴۱؛ نشتر عشق، ۲۱۲/۱ـ۲۱۳؛

A Catalogue of The Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the kings of oudh,154, 377; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,144; *Mughals in India* ,1/18.

برزگر

برهان یکم نظام‌شاه (bor.hān-e.ye.kom-e.ne.zām.šāh)، فرزند

نظام‌الملک احمد بحری فرزند ملک حسن بحری، ـ احمدنگر ۹۶۱ق، دومین پادشاه از دودمان نظام‌شاهیان دکن (۹۱۴ـ ۹۶۱ق). وی درهفت سالگی پس از درگذشت پدر (ـ۹۱۴ق) به‌جای وی بر تخت احمدنگر، پایتخت نظام‌شاهیان، نشست. در این هنگام مکمل‌خان دکنی که در پادشاهی احمد نظام‌شاه به منصب پیشوایی و امیر جملگی و پسرش میان جمال‌الدین، به خطاب عزیزالملکی و منصب سرنوبتی رسیده بودند، کاملاً امور ملکی و مالی آن دیار را در تصرف داشتند. حدود سه سال تدبیر وزیرانی چون رومی‌خان، کرم‌خان و منیرخان در برانداختن این پدر و پسر، از جمله نشاندن برادر چهارسالهٔ برهان‌شاه، به‌نام راجاجیو بر تخت شاهی به‌جای وی برای جلوگیری از تسلط مکمل‌خان و عزیزالملک بی‌نتیجه ماند و مکمل‌خان در محافظت و تربیت و پرورش برهان‌شاه و راجاجیو بیش از پیش کوشید، چنان‌که برهان‌شاه در ده سالگی کافیه و کتب درسی دیگر را خوب خواند و در خط نسخ نیز پیشرفت فراوان کرد. چون میان مکمل‌خان و امرا دشمنی از حد گذشت، امرا و چند تن از وزیران به همراه هشت هزار سوار شب هنگام از احمدنگر راه برار پیش گرفتند و به حضور علاءالدین بن عمادالملک، حاکم برار (۹۱۰ـ ۹۳۶ق) رسیده، او را به تسخیر ولایت احمدنگر برانگیختند. عمادالملک نیز لشکر فراهم آورده قصبات و پرگنات سرحد احمدنگر را تصرف کرد. سرانجام در ۹۱۶ق نزدیک قصبهٔ رانوری میان دو سپاه جنگ درگرفت و سپاه برهان نظام‌شاه پیروز شد. پس از چندی برهان‌شاه پرگنهٔ پاتری را که اجدادشان از مردم آن پرگنه بودند و به سببی به ولایت بیجانگر کوچیدند و به هنگام پادشاهی ملک‌احمد بن نظام‌الملک (۸۹۶ـ ۹۱۴ق) به بهانهٔ خویشاوندی به احمدنگر بازگشتند، در تعلق خود می‌دانست و اکنون در تعلق عمادالملک، پادشاه الیچپور (۹۱۰ـ ۹۳۶ق) بود، از وی خواستار شد. عمادالملک آن ملک را بازپس نداد. در ۹۲۴ق مکمل‌خان در رکاب برهان نظام‌شاه به پاتری حمله کرد و آن دیار را گرفت. سپس از شغل خود کناره گرفت و برهان‌شاه نیز شیخ جعفر دکنی را عهده‌دار منصب پیشوایی کرد. در ۹۲۸ق شاه طاهر دکنی (ـ۹۵۶ق) به احمدنگر رسید و درشمار مجلسیان برهان‌شاه درآمد و به ترویج عقاید شیعی خود و برانداختن مذهب مهدویه که در آن روزگار رایج بود، پرداخت. در ۹۳۰ق به سعی شاه‌طاهر در نزدیکی دژ شولاپور میان برهان نظام‌شاه و اسماعیل عادل‌شاه، حاکم بیجاپور (۹۱۶ـ ۹۴۱ق) دیداری رخ داد و در پی آن بی‌بی مریم، دختر یوسف عادل‌شاه را به عقد برهان‌شاه درآوردند. هنگامی که برهان‌شاه دژ شولاپور را که اسدخان بلکوانی و چند تن دیگر از ارکان دولت اسماعیل عادل‌شاه تعهد آن را به عنوان جهاز بی‌بی‌مریم به وی داده بودند، از اسماعیل عادل‌شاه خواست، وی اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفتهٔ امرا را بی‌اعتبار خواند. همین امر زمینهٔ جنگ دیگری شد که در طی آن در ۹۳۱ق برهان‌شاه به یاری سپاهیان بریدشاهی و عمادشاهی راهی گرفتن دژ شولاپور شد، اما در این جنگ شکست خورد. در ۹۳۳ق عمادشاه به تحریک اسماعیل عادل‌شاه و به همراهی سلطان‌قلی قطب‌شاه، حاکم گلکنده (۹۱۸ـ ۹۴۰ق) دژ پاتری را از دست نظام‌شاهیه درآورد. پس از آن برهان نظام به یاری خواجهٔ جهان دکنی و امیر برید (۹۱۰ـ ۹۴۵ق) به آن دیار تاخت و بار دیگر آن‌جا را گشود. سپس راهی گرفتن الیچپور شد. عمادالملک، حاکم آن دیار تاب مقاومت نیاورده، به برهان‌پور نزد سلطان محمدشاه فاروقی (۹۲۶ـ ۹۴۲ق) گریخت و به یاری او به جنگ برهان‌شاه و امیر برید رفتند، اما شکست خوردند و به برهان‌پور گریختند. بیشتر ممالک برار نیز در حاکمیت برهان‌شاه درآمد. سپس عمادالملک و محمدشاه از سلطان بهادر، پادشاه گجرات (۹۳۲ـ ۹۴۳ق) یاری خواستند. در ۹۳۵ق سلطان بهار متوجه دکن و آزاد ساختن دژ ماهور و پاتری شد. برهان‌شاه که پریشان بود به بابر، اسماعیل عادل‌شاه و سلطان‌قلی قطب‌شاه نامه کرد و از آنان در برابر حملهٔ دشمنان یاری خواست. سلطان‌قلی چون به جنگ کفار کچ مشغول بود، آن را بهانه ساخته، عذر خواست، اما اسماعیل عادل‌شاه به یاری وی رفت. هنگامی که سلطان بهادر به ولایت برار رسید، طمع در آن ملک کرد. عمادالملک از ترس زوال مملکتش به وی پیشنهاد داد که اگر بر برهان‌شاه پیروز شود و برخی از ولایت برهان را به وی دهد، او نیز کاویل را به سطان بهادر خواهد سپرد و پیوسته در ملازمتش خواهد بود. سلطان بهادر به سوی نظام‌شاه در کوهستان بیر رفت. امیر برید و عادل‌شاهیه به استقبال وی شتافتند و در حدود کوچ بر گجراتیان تاختند و بسیاری از آنان را کشتند، اما در برابر یورش سلطان بهادر تاب مقاومت نیاورده، به همراه برهان‌شاه به قصبهٔ پرنده و از آن‌جا به جنیر گریختند. سلطان بهادر نیز به احمدنگر رفت و پس از چندی قصد گرفتن دژ دولت‌آباد کرد و در این لشکرکشی نیز برهان‌شاه را شکست داد. سرانجام برهان شاه و عمادشاه با قبول آوردن نام سلطان‌بهادر در خطبه با وی از در صلح درآمدند.

برهان‌شاه نیز دژ پاتری و ماهور را به عمادالملک سپرد. سال دیگر برهان، شاه‌طاهر را با هدایایی گران‌بها نزد سلطان بهادر به گجرات فرستاد. سلطان بار یافتن شاه‌طاهر را به سبب آن‌که برهان‌شاه نام وی را بیش از یک‌بار در خطبه نخوانده است، به تعویق انداخت، اما هنگامی که از سجاده‌نشینی و دانشمندی وی آگاه شد، او را پذیرفت و اکرام بسیار کرد. در ۹۳۷ق که سلطان بهادر بر سلاطین خلجی پیروز شد و ولایت مندو را گرفت، برهان نظام بیش از پیش از شوکت سلطان بهادر متوهم شد و بار دیگر شاه‌طاهر را برای تبریک فتح روانهٔ درگاه سلطان بهادر کرد. شاه‌طاهر در برهانپور به دیدار وی رسید و سلطان برهان نظام را نیز به حضور خواست. چون وی به برهانپور رسید، میران‌محمدشاه آنان را از تصمیم سلطان باخبر کرد و گفت که قرار است سلطان بر تخت نشیند و آنان سلام کرده بایستند. برهان‌شاه از این تصمیم برآشفت. در این هنگام شاه‌طاهر تدبیری هوشمندانه اندیشید و مصحفی به‌خط امیرالمؤمنین (ع) راکه برهان وصف آن را بسیار شنیده بود و به همراه داشت، در روز ملاقات با خود برد. چون سلطان از آن کتاب جویا شد و دانست که این همان مصحف است، به ناگاه از تخت به زیر رفت و به استقبال آنان شتافت و شاه‌طاهر را دعوت به نشستن کرد. از آن‌جا که وی نشستن پیش از برهان را شرط ادب ندانست، سلطان ناگزیر برهان را نیز دعوت به نشستن کرد. پس از آن‌که سلطان از احوال برهان و سختی روزگارش جویا شد و جوابی درخور یافت، کمربند، خنجر و شمشیر خود را که بر میان بسته بود، از کمر خود گشود و به کمر برهان بست و وی را که تا آن هنگام لفظ شاه بر خود نبسته بود، خطاب شاه داد و نظام‌شاهی خواند و چتر و آفتاب گیر سفیدرنگی را که از پادشاه مندو گرفته بود، به وی داد. در ۹۳۸ق میان برهان‌شاه و اسماعیل عادل‌شاه جنگی درگرفت که به شکست نظام‌شاه و از دست دادن غنایم جنگی فراوان انجامید. پس از مدتی در ۹۳۹ق جمعی از دو طرف در میان آمده، با قرار آن‌که نظام‌شاه مملکت برار و عادل‌شاه ولایت تلنگانه را مسخر سازند و دکن را به تساوی میان خود بخش کنند، آن دو را به صلح واداشتند، اما در ۹۴۱ق اسماعیل عادل‌شاه درگذشت و همهٔ آن تدبیرها به هدر رفت. در ۹۴۴ق برهان‌شاه به ارشاد و هدایت شاه‌طاهر به مذهب شیعه درآمد و نام خلفای ثلاثه را از خطبه انداخت و چون نشان دوازده امام(ع) سبز بود، به رهنمونی شاه‌طاهر، چتر و رایت خود را سبز گردانید. سپس به تبرائیان دستور داد تا در کوچه و بازار، مساجد و معابد به لعن و طعن خلفای راشدین و پیروانشان بپردازند. وی وظایف اهل سنت را به شیعه‌مذهبان داد. مدرسه‌ای به‌نام لنگر دوازده‌امام ساخت و چندین قصبه وقف آن کرد. زرها به عراق، خراسان، فارس، گجرات و آگره فرستاد. شاه‌طاهر نیز در جلب فضلا و بزرگان شیعه به دکن بسیار کوشید. این تغییر رسم علمای تسنن را برانگیخت تا شاه را در قصر سلطنتی‌اش محاصره کنند، اما سرانجام با دستگیری رهبر آنان، پیرمحمد شروانی فتنه فرو خوابید. پس از آن سلطان محمود گجراتی، میران مبارک‌شاه فاروقی، ابراهیم عادل‌شاه و عمادالملک همداستان شدند تا احمدنگر را میان خود بخش کنند. چون برهان‌شاه از آن توطئه آگاه شد، برای یاری خواستن کس نزد همایون گورکانی فرستاد و چون از وی یاری ندید، هدایایی گران‌بها برای سلطان گجرات و برهانپور فرستاد و آنان را با خود همراه ساخت. همچنین چندان اقطاع خوب به سپاهیان و تیراندازان ابراهیم عادل‌شاه داد که سرانجام به پشتیبانی آنان به بیجاپور لشکر کشید و پیروزمندانه به احمدنگر بازگشت. پس از آن به مدت چهار سال سه جنگ دیگر میان آن دو پادشاه درگرفت و هر بار نیز برهان‌شاه پیروز شد. در ۹۴۹ق چون میان ابراهیم عادل‌شاه و اسدخان بلکوانی از امرای وی رنجش و کدورت پدید آمد، برهان‌شاه به اتفاق امیر برید متوجه بیجاپور شد و به حیله آوازه درانداخت که اسدخان برای هم‌مذهب شدن با من مرا طلبیده که دژ بلکوان را تسلیم کند. ابراهیم عادل‌شاه از این سخن متوهم شد و از دژ بیجاپور بیرون نرفت. برهان‌شاه نیز به سوی بلکوان لشکر برد و چند ولایت آن‌را غارت کرد. اسدخان نیز که در قلعهٔ بلکوان بود و به حضور ابراهیم‌شاه نمی‌رفت، به برهان‌شاه پیوست و با یکدیگر راهی بیجاپور شدند. عادل‌شاه که تاب مقاومت نیاورده بود، به حسن‌آباد گلبرگه گریخت. اسدخان با برهان‌شاه در فتح حسن‌آباد همراه نشد و به عمادالملک که به یاری بیجاپوریان رفته بود، پیوست. سرانجام برهان‌شاه که تاب مقابله در خود ندید، مجبور شد ولایاتی راکه تصرف کرده بود به عادل‌شاهیان بازدهد و تا مملکت خود عقب نشیند. در ۹۵۰ق که سلطان‌قلی قطب‌شاه ولایت تلنگ را گرفت، برهان‌شاه طاهر را برای گفتن تبریک و تهنیت به گلکنده فرستاد و رامراج و سلطان‌قلی قطب‌شاه را به گرفتن حدود ممالک عادل‌شاهی تحریض کرد. چون عادل‌شاه از چهار سو سیلاب لشکر را به سوی خود سرازیر دید، با سپردن پنج تپه به نظام‌شاه و راضی ساختن رامراج، هر دو را بازگرداند.

سپس برهان به همراه رامراج به تسخیر دژ گلبرگه روان شد و نزدیک قصبهٔ آذرجان از مضافات گلبرگه با سپاه عادل‌شاه روبه‌رو شد و پس از جنگی سخت شکست خورد. پس از آن شاه طاهر را برای یاری خواستن به بیدر نزد علی برید فرستاد، اما وی از دادن یاری به او دریغ ورزید و خان‌جهان عموی علی‌برید نیز به شاه‌طاهر بی‌احترامی کرد. برهان‌شاه که از بی‌ادبی وی آگاه شد، بدان سو لشکر کشید و چند دژ از دژهای آنان را گرفت (۹۵۵ق). چون به احمدنگر بازگشت، مقربان ابراهیم عادل‌شاه که از او رنجیده بودند، از برهان خواستند تا آنان را در نشاندن عبدالله بن اسماعیل عادل‌شاهی بر تخت شاهی یاری کنند. برهان‌شاه نیز به همراه جمشید قطب‌شاه (۹۴۰- ۹۵۷ق) راهی ولایت عادل‌شاه شد، اما با درگذشت اسدخان و شاه‌طاهر، برهان نیز خود را از ماجرا کنار کشید. سپس در اندیشهٔ فتح دژ شولاپور برآمد و در این فتح به چلبی رومی‌خان دستور ساخت توپ برنجی بزرگی داد که تاکنون نیز آن توپ باقی است. در ۹۶۱ق به همراه رامراج به بیجاپور تاخت، اما پیش از فتح آن بیمار شد و به احمدنگر بازگشت و پس از چندی درگذشت. پیکرش را در باغ روضه در کنار آرامگاه احمد نظام‌شاه به خاک سپردند. چندی بعد استخوان‌هایش را به کربلا برده، بیرون گنبد امام حسین(ع) مدفون ساختند. وی مذهب شیعه را درکشور خود رسمی کرد. از آن روزگار، احمدنگر مرکز عمدهٔ شیعهٔ اثنی عشری در هند شد و بسیاری از علمای امامیه از عراق عرب، ایران و برخی نقاط هندوستان به آن‌جا رو آوردند. تا روزگار حکومت حسین دوم (۹۹۶- ۹۹۷ق) تشیع مذهب رسمی نظام‌شاهی بود. از روزگار اسماعیل بن برهان دوم (۹۹۷- ۹۹۹ق) فرقهٔ مهدویه رواج یافت تا این‌که آن فرقه به دست برهان دوم (۹۹۹- ۱۰۰۳ق) برافتاد و بار دیگر مذهب شیعه در احمدنگر برقرار شد. وی با دربار شاه اسماعیل یکم و شاه تهماسب یکم صفوی نیز ارتباط و تبادل سفیر داشت، چنان‌که شاه اسماعیل (۹۰۶- ۹۳۰ق) که از محبت برهان‌شاه به اهل بیت(ع) آگاه شد، سفیری با هدایایی گران‌بها برای او و شاه‌طاهر فرستاد. برهان نیز در ۹۵۲ق خورشاه بن قباد حسینی عراقی از تاریخ‌نویسان دربارش را که بعدها به ایلچی نظام‌شاه معروف شد، به سفارت به نزد شاه‌تهماسب در قزوین فرستاد. وی از مروجان زبان فارسی در جنوب هندوستان بود و دربار خود را مجمع شعرا و فضلا و هنرمندان ساخته بود. در مجمع‌الخواص آمده: «از سلاطین هند هیچ‌کدام مثل او عراقی دوست و مغل‌پرست نبوده و به همین جهت است که اشخاص با استعداد وقتی که از این‌جا [ایران] می‌روند، بدو پناه می‌برند، مگر این‌که قضا آنان را به سوی همایون هندی بکشد.» برهان به‌فارسی شعر می‌سرود و سپهری تخلص می‌کرد. گزیدهٔ مفصلی از اشعار فارسی او در تذکرهٔ کلام‌الملوک (تذکرهٔ شاهان فارسی گوی دکن) آمده است. خط نسخ را خوش می‌نوشت، چنان‌که رساله‌ای در علم اخلاق و سلوک پادشاهان به همین خط نوشت که اکنون در کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود. رستم جرجانی از فاضلان دربار برهان در ۹۵۴ق به دستور وی کتابی به‌نام ذخیرهٔ نظام‌شاهی در مفردات و مرکبات نوشت. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. خورشاه بن قباد حسینی عراقی کتابی در تاریخ عمومی از آغاز تا روزگارش به‌نام تاریخ ایلچی نظام‌شاه نوشت.

منابع: برهان مآثر، در صفحات فراوان؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۳/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۶/۲؛ تاریخ فرشته، ۱۰۲/۲-۱۲۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۵، ۴۸۹؛ تشیع در هند، ۱۳۲-۱۳۴؛ الذریعه، ۴۳۰/۹؛ کاروان هند، سی‌وشش - سی‌وهفت، ۷۹۳-۷۹۵؛ مجمع‌الخواص، ۱۸؛ مجمع‌الفصحا، ۵۹/۱؛ محیط ادب، ۱۴۶؛ میخانه، ۳۵۲؛

A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari Shi'is in India ,2/281-290.

حجتی

برهمن لاهوری (ba.rah.man-e.lā.hu.ri)، چندربهان فرزند دهرم داس، اکبرآباد ۹۸۲- بنارس ۱۰۷۳ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در اواخر دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) در خانواده‌ای برهمن پا به دنیا نهاد. وی، به‌شیوهٔ برهمنان، تحصیل خود را از یادگیری زبان سنسکریت شروع کرد و برخلاف هندوها فارسی و عربی را آموخت. به همین سبب شاه جهان او را هندوی فارسی‌دان خطاب می‌کرد. نخست درخدمت میر عبدالکریم «میرعمارت» لاهور و افضل‌خان علامی شیرازی (-۱۰۴۸ق) حکمران لاهور به سر می‌برد. سپس به خدمت شاه‌جهان (۱۰۳۷- ۱۰۶۸ق) پیوست. در ۱۰۴۸ق در دربار شاه جهان وقایع نویس دیوان بود و لقب رای رایان داشت. پس از شاه جهان منشی دربار دارا شکوه بود. پس از قتل داراشکوه (۱۰۶۹ق) برهمن دربار را ترک گفت و تا مرگش در بنارس گوشه‌نشین بود. وی غزل سرایی عارف و

خطاطی ماهر بود و خط نستعلیق را زیبا می‌نوشت. نثر وی ساده و روان است. از آثارش: چهار چمن که نمونه‌ای از نثر او است و آن‌را در ۱۰۵۷ق نوشته است. (بمبئی، ۱۲۷۰ق) این اثر در چهار بخش تدوین یافته است (۱ـ جشن‌های گوناگون دربار شاه‌جهان و برخی اشعار برهمن به مناسبت این جشن‌ها؛ ۲ـ شرح شکوه و جلال دربار، کارهای روزانهٔ شاه‌جهان، تختگاه تازهٔ وی شاه‌جهان آباد و شهرها و استان‌های اصلی پادشاهی گورکانی؛ ۳ـ زندگینامهٔ نویسنده و برخی منشآت وی؛ ۴ـ مطالب و افکار عرفانی و اخلاقی گوناگون؛ ۲ـ گلدستهٔ چهارچمن برهمن (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر به شمارهٔ ۲۲) که گزیده‌ای از چهار چمن است؛ ۳ـ منشآت برهمن که پس از چهارچمن نوشته و در آغاز آن از خدمت خود در دستگاه وزیران، مانند عضدالدوله آصف‌خان و رکن‌السلطنه اسلام‌خان و سعدالله خان وزیر یاد می‌کند (لکنو، ۱۸۸۵م). منشآت برهمن در پنج بخش است (۱ـ عرضه داشت‌هایی که به درگاه ارسال داشتند؛ ۲ـ عرایضی که به عمده‌ها و زبده‌ها و امیرزادگان نوشته؛ ۳ـ رقایمی که به بعضی از فقرا و بلغا و فصحای روزگار نوشته؛ ۴ـ به راجه‌ها و رای‌زادگان؛ ۵ـ به پدر و برادر و فرزندان و دوستان و شاگردان خود نوشته است)؛ ۴ـ دیوان که مجموعه‌ای از غزلیات و رباعیات و قصاید و مثنوی و مفردات است و به‌کوشش محمد عبدالحمید فاروقی به‌چاپ رسیده است (احمدآباد گجرات، ۱۳۸۷ق)؛ ۵ـ مثنوی عرفانی هفت بحر یا مثنوی چندربهان (نولکشور، ۱۸۸۵م/۱۳۰۳ق)؛ ۶ـ نادر النکات یا مکالمهٔ بابالال و داراشکوه (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور به شمارهٔ ۱۴۵۴) که ترجمهٔ فارسی گفت‌وگوی میان شاهزاده داراشکوه و بابا لال دیال جیو در لاهور به مدت نه روز دربارهٔ فقر و تصوف است و رای جادو داس آن گفت‌وگوها را به روش پرسش و پاسخ به زبان هندی گردآورده است؛ ۷ـ تواریخ راجه‌های دهلی که تاریخ کوتاه هند تا روزگار شاه‌جهان است؛ ۸ـ تحفة الوداد در تصوف؛ ۹ـ رقعات چندربهان؛ ۱۰ـ مکاتیب چندربهان؛ ۱۱ـ انشای هفت گلستان؛ ۱۲ـ تحفة‌الفصحا/ بهار فصاحت که شرح حال کوتاه صدوچهل تن از شاعران ایران و هند و توران از زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) تا روزگار نویسنده است؛ ۱۳ـ تحفة‌الانوار؛ ۱۴ـ کارنامه؛ ۱۵ـ مجمع‌الوزرا؛ ۱۶ـ تحفة‌الوزرا؛ ۱۷ـ نازک خیالات (لاهور، ۱۹۰۱م) که ترجمهٔ آتمابلاس منسوب به شنکره آچاریه است؛ ۱۸ـ طغرای شاه‌جهان پادشاه؛ ۱۹ـ مجمع‌الفقرا؛ ۲۱ـ رسالهٔ چمن؛ ۲۱ـ کلیات به نام گلزار بهار.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۵۸؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۷۵ـ۸۰،۸۳ـ۸۵؛ باغ معانی، ۳۰؛ بهارستان سخن، ۵۱۵ـ۵۱۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۹۴/۲ـ۱۲۴؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۱۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۳۶/۵، ۱۷۷۶ـ۱۷۷۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۳۱/۱ـ ۶۳۵؛ تاریخ تصوف در هند، ۴۱۴/۲ـ۴۱۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۶۳ـ۱۶۵؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۳۷۶؛ تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۳۰۱ـ۳۰۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۷۲؛ دیوان برهمن، به کوشش محمد عبدالحمید فاروقی، ۱۹۶۷م؛ روز روشن، ۱۰۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۰/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۸۲/۲،۲۲۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷/۵؛۲۰۰۸/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۴۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۹۰، ۴۱۹،۴۷۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۴، ۱۲۳۴، ۱۲۵۰، ۱۳۲۱؛ کلمات‌الشعرا، ۱۸؛ مرآت‌الخیال، ۱۳۹؛ مرآت‌العالم، ۵۵۱/۲؛ مرآت‌العلوم، ۸۳/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۵ـ۱۰۶؛ نتایج‌الافکار، ۱۰۶؛ نشر عشق، ۲۵۶ـ۲۶۱؛ همیشه بهار، ۴۱؛ هل.چوپرا، «چندربهان برهمن»، آئینهٔ هند، سال سوم، شمارهٔ یازدهم، اسفند ۱۳۴۴، صص ۱۱ـ۱۲، ۲۱؛ امیر حسن عابدی، «هندوی فارسی دان»، سخن، سال ششم، شمارهٔ ۱۱، صص ۹۶۱ـ۹۶۴؛ هیرالعل چوپرا، «چندربهان برهمن»، هند نو، سال نهم، شمارهٔ پنجم، مرداد ۱۳۳۹، صص ۳۳۱ـ۳۴۴.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/397; *Dictionary of Indo - Persian Literature*,140; *Mughals in India* ,378; *Persian Literature* , C.A.Storey,1/571, 1316; *The Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/160-161.

رسولی

بریگز (be.rigz)، جان بریگز (Jhon Briggs)، ۱۷۸۵ ـ ۲۷ آوریل ۱۸۷۵م، دولتمرد و مترجم انگلیسی. به شرکت هند شرقی انگلیس پیوست و در سپاهِ مدراس شرکت به‌خدمت پرداخت (۱۸۰۱م). در جنگ با مراته‌ها شرکت داشت. در مأموریت سرجان ملکم (۱۷۶۹ـ۱۸۲۲م) به ایران همراهش بود (۱۸۱۰م). مدتی نمایندگی مقیم (Resident) شرکت هند شرقی در ستاره Satara (شهر و ناحیه‌ای در جنوب استان کنونی

مهاراشترا و در ۱۲۰ مایلی جنوب شرقی بمبئی) را بر عهده داشت. در ۱۸۳۱م عضو ارشد شورای سرپرستی / هیأت مدیرهٔ (Board of Administration) میسور بود. در ۱۸۳۲ـ۱۸۳۵م نمایندهٔ مقیم شرکت در ناگپور بود. در ۱۸۳۸م به درجهٔ سرلشکری رسید. عضو هیأت مدیرهٔ صاحبان (Court of Proprietors) شرکت هند شرقی بود و در این مقام با سیاست‌های لرد جمیز دالهوزی (۱۸۱۲ـ۱۸۶۰م)، فرماندار کل هند (۱۸۴۷ـ۱۸۵۶م)، مخالفت می‌کرد. عضو انجمن شاهی لندن بود. اثر مهم او ترجمهٔ تاریخ فرشته / گلشن ابراهیمی است که با عنوان *Rise of Muhammadan Power in India* در چهار جلد به چاپ رسید (لندن، ۱۸۲۹م، کلکته، ۱۹۰۸م). گرچه ترجمهٔ بریگز فاقد باب دوازدهم متن اصلی در ذکر مشایخ است، ولی به‌سبب افزوده‌ها و یادداشت‌های ارزشمند او، در میان ترجمه‌های متعدد انگلیسی تاریخ فرشته، بهترین ترجمه از این اثر سترگ به‌شمار می‌آید. بریگز هم‌چنین حدود یک‌پنجم سیرالمتأخرین غلام‌حسین طباطبایی را، تا شکست سرفرازخان به‌دست مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان در ۱۱۵۳ق / ۱۷۴۰م، به‌انگلیسی برگرداند. ترجمهٔ بریگز از این اثر، که بیشتر تحریری ویراسته از ترجمهٔ پیشین کتاب از ریموند فرانسوی، معروف به حاجی مصطفی (ـ ۱۷۹۱م)، است در لندن (۱۸۳۲م) و اله‌آباد (۱۹۲۴م) به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۷/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۸۰، ۱۳۲۵؛؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI/78, 498, 521; *Dictionary of Indian Biography*, 52; *Mughals in India*, 158; *Persian Literature*, , C.A.Storey,1/448.

برزگر

بزاز (baz.zāz)، برهان‌الدین، نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و نیمهٔ یکم سدهٔ هفتم، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاعر دربار سلطان شمس‌الدین اُلتُتمیش (ـ۶۳۳ق) بود و چندین سال از فرمانروایی بَلبَن را نیز درک کرد. وقتی خلیفهٔ بغداد منشور رسمی‌اش را همراه با ردای افتخار، برای سلطان التتمیش فرستاد، جشن و سروری بزرگ در دهلی به‌پا شد و بزاز قصیده‌ای در ستایش سلطان سرود که علاوه بر پاداش نقدی، به‌سبب کاربرد ماهرانهٔ فنون بلاغی در شعرش ستایش بسیاری نیز از او کردند.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۲۵؛

Dictionary of Indo-persian Literature , 128.

ربیعیان

بزرگی کشمیری (bo.zor.gi-ye.kaš.mi.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، بانوی شاعر شبه‌قاره. لولی بود و در دورهٔ پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) تارک دنیا شد و انزوا پیشه کرد. شعر را نیک می‌سرود. روزی چهار شاعر به دیدارش رفتند، بار نداد. در این اثنا، «عرب‌بچه‌ای [را] که خالی از اثر تعشق نبود دعای او می‌رسد» به حضور می‌پذیرد. این معنی بر شعرا گران آمد و این رباعی را نوشته نزد او فرستادند: «ای شیوهٔ کفر و دین به هم ساخته‌ای ـ غم را به وجود خود عدم ساخته‌ای / آثار بزرگی از جبینت پیداست ـ گه با عرب و گه به عجم ساخته‌ای.» بزرگی نیز فی‌البداهه این شعر را نوشت و بیرون فرستاد: «روزی که نهادیم درین دیر قدم را ـ گفتیم صلاح است عرب را و عجم را.» این بیت نیز از او است: مو به مو در ناله‌ام گویی که استاد ازل ـ رشتهٔ جانم به جای تار در طنبور بست.»

منابع: از رابعه تا پروین، ۵۸ـ۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۰۱/۲؛ پرده‌نشینان سخنگوی، ۵۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۳۴ـ۱۳۳/۱؛ حدیقهٔ عشرت، ۱۳ـ۱۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۰/۱؛ زنان سخنور، ۳۵ـ۳۴؛ لغت‌نامه، زیر «بزرگی»؛ مرآت‌الخیال، ۳۳۶؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ۲۹؛ دکتر محمدظفرخان، «کشمیر در عهد جهانگیر»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۳، بهمن ۱۳۴۱ش، صص۱۸ـ۲۴؛

مزدهی

بزم‌آرای (bazm.ā.rāy)، کتابی به‌فارسی از سید علی بن محمود حسینی در شرح احوال شاعران فارسی‌گو از آغاز تا روزگار نویسنده. این تذکره که در ۱۰۰۰ق به نام عبدالرحیم خان خانخانان* (ـ ۱۰۳۶ق) به‌انجام رسیده در یک مقدمه و هفت فصل و یک خاتمه است و بیشتر مطالب آن بی‌کم و زیاد یا با کمی تغییر از لباب‌الالباب عوفی گرفته شده است. خاتمهٔ کتاب شرح احوال سلاطین و امرا و فضلا و شاعران دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) را در بردارد و با خان‌خانان آغاز و به رویی ساوجی پایان می‌یابد. نثر آن، مانند لباب‌الالباب، مصنوع است. نسخه‌ای از بزم‌آرای در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی

نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۱۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۶۰۶/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۹۲/۱-۹۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۱۶/۲؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۱۴-۱۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۳؛

Mughals in India, 58; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/805.

دانشنامه

بزم سخن (bazm-e.so.xan)، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال چهارصدوسی‌ودو سرایندهٔ اردو، منسوب به سیدعلی‌حسن‌خان سلیم (۱۲۸۳-۱۳۵۵ق) فرزند نواب صدیق حسن‌خان. اگرچه این تذکره که تألیف آن در ۱۲۹۷ق به انجام رسیده به سیدعلی‌حسن‌خان سلیم منسوب است، به احتمال فراوان، همانند صبح گلشن (نوشته در ۱۲۹۵ق) که تذکرهٔ فارسی‌گویان و منسوب به سیدعلی‌حسن‌خان است، تألیف استادان او، به‌ویژه «سید محمدیوسف علی کارپرداز آستانهٔ علیهٔ ولی‌عهد ریاست» بوده و مؤلف یا مؤلفان اصلی، به احترام نواب صدیق‌خان که شوهر شاه‌جهان‌بیگم ملکهٔ بهوپال بود یا در حقیقت به سفارش او، از آوردن نامشان خودداری ورزیده و سید علی‌حسن‌خان را مؤلف کتاب یاد کرده‌اند. بزم سخن در ذکر اردوسرایان قدیم و همروزگار مؤلف، به ترتیب الفبا از آباد لکنویی تا انعام‌الله یقین، است. در آغاز آن (آگره، ۱۲۹۸ق) فهرست سرایندگان در چهارده صفحه آمده و سپس شرح حال سرایندگان آغاز شده است که با وجود اختصار، مؤلف کوشیده است نام کامل شاعر، نسب، زیستگاه، شاگردان و تاریخ زایش و مرگ و دیگر رویدادهای مهم زندگی وی را درج کند. نمونه‌های اشعار سرایندگان نیز مختصر است. پس از ذکر آخرین شاعر، به‌ترتیب الفبایی، یعنی انعام‌الله‌یقین، شرح احوال و گزیدهٔ اشعار میرزامحمد هژبرعلی هژبر فرزند واجدعلی‌شاه اختر و سپس قطعهٔ منثوری از جمیل‌احمد سهسوانی در تقریظ کتاب و قطعات تاریخ و تقریظاتی از شاعران مختلف آمده است. ترجمه و تلخیص اردوی بزم سخن از عطاکاکوی، در پتنا به‌چاپ رسیده است. (۱۳۸۸ق).

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۶۰۲-۶۰۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۵/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۶/۱-۷۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۹۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۴/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,70; *Persian Literature* , C.A.Storey,1/915.

سپاهی

بزم شوق (bazm-e.šoq)، ماهنامهٔ ادبی و فرهنگی فارسی که در ۱۹۶۲م(؟) در کراچی، منتشر می‌شد. صاحب امتیاز و مدیر این مجله دکتر غلام‌سرور (مدیر بزم شوق و رئیس قسمت فارسی دانشگاه کراچی) بوده و آن‌را با یاری همکارانش، منتشر کرده است. بالای عنوانِ ماهنامه، این بیت از اقبال نقش بسته است: «آن‌چه من در بزم شوق آورده‌ام، دانی که چیست؟ ـ یک چمن گل، یک نیستان ناله، یک خمخانه مَی.» «مرام» این ماهنامه، عبارتند از: «۱ـ خدمت به‌زبان فارسی که از نیاکان به‌ارث به ما رسیده است، ۲ـ شناساندن زبان و ادبیات و فرهنگ معاصر ایران به‌دوستداران زبان فارسی در پاکستان، ۳ـ روشن ساختن مختصات زبان فارسی شبه‌قارهٔ پاکستان و هند، ۴ـ شناساندن نوادر آثار فارسی نویسندگان شبه‌قاره به دوستداران زبان فارسی، ۵ـ ایجاد روابط محبت و دوستی بین اهالی ایران و پاکستان، ۶ـ تحکیم روابط فرهنگی بین دو ملت هم‌کیش و هم‌زبان ایران و پاکستان.» بهای اشتراک بزم شوق در پاکستان، بیست‌وچهار روپیه و در خارج، چهل‌وهشت روپیه، بهای تک‌شماره در پاکستان دو روپیه است و به‌دانش‌جویان بیست‌وپنج درصد تخفیف داده می‌شد. در این ماهنامه، مقاله‌هایی به‌قلم نویسندگانی ایرانی (احمد ناظرزادهٔ کرمانی، محمد محیط طباطبائی و...) و پاکستانی (رئیس امروهوی، مسلم عظیم‌آبادی و...) چاپ شده است. نمونه‌هایی از مقاله‌های چاپ شده، چنین است: «سعدی جهانگرد»؛ «بحثی در زبان»؛ «سپاه دانش یا بزرگ‌ترین تحول در بسط فرهنگ».

منابع: بزم شوق؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۸/۲؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۹؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص۲۷.

مرتضوی

بزمی دهلوی (baz.mi-ye.deh.la.vi)، عبدالشکور فرزند منورخان،گجرات ۱۰۰۱ ـ آگره ۱۰۷۳ق، شاعر فارسی‌گوی

شبه‌قاره. در دورهٔ سلطنت جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) از شیراز به هند رفت ودر گجرات مقیم شد، ولی مؤلف تکملة‌الشعرا مدعی است که این شاعر اصلاً هندی بوده است. وی از مداحان دربار گورکانیان هند بود. در ۱۰۲۸ق برای نخستین بار منظومهٔ هندی پدماوت و رتن */ رتن و پدم سرودهٔ ملک محمد جایسی (۹۰۶ــ۹۹۶ق) را به‌نظم فارسی برگرداند و به جهانگیر گورکانی پیشکش کرد. چندین نسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانه‌های شبه‌قاره و اردو نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستان پدماوت، ملا عبدالشکور بلخی، به کوشش امیر حسن عابدی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰ق؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۶۴-۱۶۷؛ الذریعه، ۱۳۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۱۱/۱؛ صبح گلشن، ۶۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۹۰۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۷۷/۴، ۲۸۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۳/۴-۲۱۴۴؛ ۸۰۰/۷؛ مرآت العلوم، ۸۸/۱؛ ۶۴/۲؛ ۸۰/۳؛ همیشه بهار، ۴۳؛

Dictionary of Indo - Persian Literature,128; *Mughals in India* ,109.

دانشنامه

بزمی قوز (baz.mi-ey.quz) / کوز / گرجی / گرجستانی / شیرازی، ــ ۱۰۲۳ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز آگاهی‌هایی که تقی اوحدی به دست می‌دهد، آگاهی دیگر در دست نیست. اوحدی که بزمی را در گجرات دیده است، در عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «اصلش گرجی است، در شیراز بزرگ شده، مدتی در هرات به سر کرده، از آن‌جا به هند آمده...» بزمی در گجرات، در ملازمت میرزا عبدالله‌خان، مخاطب به‌نوازش‌خان، به‌سر می‌برد. پس از ترک ملازمت، مدتی در خدمت هیچ کس نبود و در این روزها نظیری نیشابوری از او حمایت می‌کرد: نظیری او را به عبدالله‌خان فیروزجنگ معرفی کرد. عبدالله‌خان نیز به درخواست نظیری پاسخ مثبت داده و بزمی را نواخت و انعام فراوان داد. جز این، نظیری، از دیگران نیز درخواست یاری می‌کرد و خود نیز در کومک به بزمی از هیچ کوششی دریغ نکرد. پس از درگذشت نظیری، بزمی مادهٔ تاریخی هجوآمیز در مرگ او سرود که تقی اوحدی او را در عرفات‌العاشقین به‌باد انتقاد گرفته است. این مادهٔ تاریخی که سال ۱۰۲۰ق را نشان می‌دهد، چنین است: «خر مرد و سگی چند به میراث رسید.» آگاهی‌هایی که اوحدی به دست می‌دهد همین اندازه است و دیگر تذکره‌نویسان نیز خبری به این آگاهی‌ها نیفزوده‌اند. دیوان بزمی تاکنون گردآوری نشده است. برپایهٔ آگاهی‌های تذکره‌نویسان، وی، نزدیک به ۳۰۰۰ بیت شعر داشته است. بیش‌تر شعرهای بزمی در قالب غزل و به سبکی نزدیک به سبک هندی سروده شده‌اند. صاحب عرفات‌العاشقین پنج بیتِ غزلی از او را نقل می‌کند که نصرآبادی آن‌را از مخفی رشتی و برخی نیز از زیب‌النسابیگم، دختر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) که مخفی تخلص می‌کرد، می‌دانند. مطلع این غزل چنین است: «ز تاب عشق تو ز آن‌گونه دوش می‌سوخت / که هر نفس ز تف سینه پیرهن می‌سوخت.» نمونه‌ای دیگر از شعر او است: «می‌تراوید از لب هر داغ من صد چشمه خون / شوق، حاصل مویه‌مویم را گلستان کرده بود ــ نیستم از ماتم پروانه آگه، لیک دوش / شمع را دیدم که گیسوی پریشان کرده بود.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۷۷/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۱/۱؛ شمع انجمن، ۸۷-۸۸؛ صحف ابراهیم، ۱/(شمارهٔ ۸۲)؛ کاروان هند، ۱۶۶/۱-۱۶۸؛ ۱۲۶۴/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۳۳۹/۱-۳۴۰؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۳؛ میخانه، ۲۹۳-۲۹۴؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب، ۲۳۲- ۲۳۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۵۶؛

شریفی

بساتین‌الانس (ba.sā.ti.nol.ons)، ترجمهٔ داستانی هندی به فارسی شبیه کلیله و دمنه در سیاست و کشورداری از تاج‌الدین محمدصدر علااحمدحسن دبیر عیدوسی، متخلص به اختسان. مؤلف که از جوانی تحت تأثیر این داستان قرار گرفته بود در ۷۲۶ق با بهره‌گیری از مآخذ داستان‌های هندی به خلاصهٔ آن پرداخته است. وی در این اثر به وقایع دورهٔ غیاث‌الدین تغلق (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق)، پادشاهان چین، قنوج و کشورگشایی راجه کلیان و دختر پادشاه سراندیب (جزیره سیلان) پرداخته است. نویسنده ترجمهٔ این اثر را به خواهش دوستانش آغاز کرد. بساتین‌الانس از اهمیت تاریخی و فرهنگی برخوردار است. در آن، افزون بر شرح مراسم رایج از جمله عاشورا، نیمه شعبان، مراسم ازدواج، آیین سوگواری، به موسیقی، سازها و شطرنج نیز پرداخته است. چون اختسان عربی، فارسی و قرآن را خوب می‌دانست در این اثر از منابع بسیاری از جمله فتوح‌السلاطین عصامی بهره برده است. سبک نگارش اختسان روان، جذاب و

آراسته به استعاره، تشبیه و مبالغه است. نویسنده در بساتین‌الانس وقایعی را که به چشم دیده و همچنین دربارهٔ انصاف، عظمت و کارهای شرافتمندانه و عادلانهٔ تغلق که از او به نام خدای قانون یاد کرده توضیحاتی داده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شماره R.1032 در توپقاپوسرای استانبول نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۱۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۷/۱؛ تاریخ فرشته، ۱۳۰/۱؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۲۸ - ۱۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۳۲/۵، ۳۶۶۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۹/۱؛ مجمل فصیحی، ۷۸/۳؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۶۰/۵؛ محمدجعفر محجوب، «داستانهای عامیانهٔ فارسی»، سخن، سال دوازدهم، شمارهٔ ۷، آبان ۱۳۴۰ش، ص۱۰۱۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts, in the British Museum, 2/752,753.

دانشنامه

بساتین‌السلاطین (ba.sā.ti.nus.sa.lā.tin)، کتابی به فارسی در تاریخ عادل‌شاهیان بیجاپور در دکن (جنوب هند). تألیف این اثر در نسخه‌های گوناگون آن به اختلاف به دو تن نسبت داده شده است. در بیشتر نسخه‌ها، به محمدابراهیم زبیری منسوب است، ولی در نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی از آنِ غلام‌مرتضی، معروف به صاحب حضرت، داماد عبدالله چشتی، دانسته شده است. گرانت داف، مؤلف تاریخ مهرتّه‌ها که صاحب حضرت را شخصاً می‌شناخت، او را از پیران بسیار محترم و مطلع بیجاپور می‌خواند. در نسخهٔ شمارهٔ Add.26269 موزهٔ بریتانیایی، مؤلف منابع خود را چنین برمی‌شمرد: ۱ــ محمدقاسم، معروف به فرشته، که در نورس‌نامهٔ (= تاریخ فرشته) خود، نوشته در ۱۰۱۵ق، تاریخ عادل‌شاهیان را از آغاز تا پادشاهی ابراهیم عادل‌شاه (۹۸۸ــ ۱۰۳۵ق) آورده است؛ ۲ــ ملا ظهور پسر ملاظهوری که در محمدنامه رویدادهای نیمهٔ دوم پادشاهی سلطان‌محمد عادل‌شاه (۱۰۳۵ــ ۱۰۷۰ق) را یاد کرده است؛ ۳ــ سید نورالله پسر قاضی سیدعلی‌محمد که برخی رویدادهای دورهٔ پادشاهی علی دوم عادل‌شاه (۱۰۷۰ــ ۱۰۸۳ق) را به نثری مصنوع گزارش کرده و کتابش به‌نام تاریخ علی عادلشاهیه معروف است؛ ۴ــ ملک‌الشعرا میان نصرتی که کرده‌های علی دوم عادل‌شاه را به نظم دکنی در علی‌نامه سروده است؛ ۵ــ شیخ ابوالحسن پسر قاضی عبدالعزیز بن قاضی تاج‌محمد که محمدنامه را خلاصه کرده و رشتهٔ رویدادهای آن را تا به روزگار سلطان سکندر عادل‌شاه (۱۰۸۳ــ ۱۰۹۷ق) رسانده است. مؤلف در ادامه می‌افزاید که این اثر را به پیشنهاد برخی دوستانش، و به قصد اهدای آن به آقای گرانت، نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس، نوشته است. بساتین‌السلاطین شامل هشت بوستان در تاریخ عادل‌شاهیان (هر بوستان در ذکر یکی از پادشاهان این دودمان)، از یوسف عادل‌شاه که بیجاپور را در ۹۱۹ق بنیاد نهاد تا فتح بیجاپور به‌دست اورنگ‌زیب در ۱۰۹۷ق، و ذیلی در رویدادهای اواخر دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ۱۱۱۸ق) و خلاصه‌ای از رویدادهای بعدی تا فتح بیجاپور به‌دست انگلیسی‌ها در ۱۲۳۳ق است. این اثر در ۱۲۳۷ یا ۱۲۴۰ق به نثری ساده و روان نوشته شده و به‌رغم بسیاری کاستی‌ها روی‌هم‌رفته منبعی ارزشمند برای تاریخ بیجاپور به‌شمار می‌آید. بساطین‌السلاطین در ۱۳۱۴ق در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۴۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۵/۲ - ۱۱۴۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۸/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/319-320; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/175; *Dictionary of Indo-persian Literature* , 204; *Mughals in India* ,161,326.

برزگر

بساون لال شادان ← شادان بلگرامی

بسطامی (bas.tā.mi)، علی بن طیفور بن محمد، ز ۱۰۹۲ق، دانشمند دینی و ادیب و نویسندهٔ ایرانی. در بسطام در خانواده‌ای اهل علم برآمد. برخی منابع زادگاه او را مکه نوشته‌اند. به هرحال، در ایران (بسطام) پرورش یافت. پدرش محدثی بنام بود. علی علوم متداول روزگار را نزد پدر آموخت. از محضر شیخ رضی‌الدین حسینی تفرشی هم بهره برد. مدتی نیز شاگرد ابن خاتون عاملی (ــ۱۰۵۹ق) بود و تحصیلات تکمیلی را نزد وی به‌پایان برد. در جوانی به هند کوچید و به گلکنده در دکن (جنوب هند) رفت. مدتی دراز، در دورهٔ عبدالله قطب‌شاه

(۱۰۳۵ـ ۱۰۸۳ق) و جانشین او ابوالحسن تاناشاه (۱۰۸۳ـ ۱۰۹۸ق)، در گلکنده به‌سر برد و در این مدت با دانشوران و امرایی چون شیخ ملک محمد انصاری و ابن خاتون و نیک‌نام‌خان رضاقلی (ــ۱۰۸۲ق) پیوند دوستی داشت. از شواهد برمی‌آید که در دستگاه قطب‌شاهی، به منصب قضاوت رسید. دربارهٔ پایان زندگی او هیچ آگاهی در دست نیست. به‌گفتهٔ برخی منابع، وی تا پایان عمر در گلکنده به‌سر برد. اما، به‌گفتهٔ منابعی دیگر، وی پس از برافتادن خاندان قطب‌شاهی (۱۰۹۸ق) به ایران بازگشت. او، گذشته از آثار منثوری که به‌جا نهاده، شعر هم می‌گفت و برخی سروده‌هایش را در آثار خود آورده است. برادرش ابراهیم نیز که در گلکنده به‌سر می‌برد به فارسی شعر می‌سرود و خادم تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ـ تحفهٔ ملکی که ترجمهٔ عیون‌الاخبارالرضای ابن بابویه قمی (ــ۳۸۱ق) است و بسطامی آن را، به فرمایش ملک‌محمد انصاری، در سال بیست‌وسوم پادشاهی عبدالله قطب‌شاه (۱۰۵۸ق) در حیدرآباد دکن به‌انجام رسانده است. این کتاب در صدوسی‌ونه باب در موضوعاتی مانند وجه تسمیهٔ رضا(ع)، احادیثی بر نص امامت او و دیگر امامان، مجالس ایشان با اهل دین‌های دیگر، مجالس گفت‌وگو در نزد هارون عباسی، و سرانجام صفات و سیر پیامبر است. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد (به شمارهٔ ۹۵۲ حدیث) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ ترجمه و شرح مکارم‌الاخلاق رضی‌الدین ابونصر حسن بن فضل طبرسی. بسطامی این اثر را در ۹۶۱ق، به دستور میرعلی‌شیر بن سید عبدالله بن میر عبدالکریم مازندرانی ساخته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور پاکستان (به شمارهٔ ۲۹۷/۲ ع ل ی) و نیز نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌های دیگر، مانند بانکی‌پور در دست است؛ ۳ـ شرح عوامل در شرح عوامل‌المائه عبدالقاهر جرجانی (ــ۴۷۱ق). بسطامی در این کتاب گفته‌های شیخ رضی‌الدین محمد حسینی را گردآورده و به خواهش خواهرزادهٔ خود، شرح کرده است. یکتا نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ۴ـ انوارالتحقیق که گزیده‌ای از سخنان و نوشته‌های خواجه عبدالله انصاری است و به فرمایش نیک‌نام‌خان فراهم آمده است. این کتاب در سه مقاله است: (یک) مکالمات، (دو) مخاطبات، (سه) مواعظ. انوارالتحقیق در ۱۲۷۰ق و پس از آن چندبار چاپ شده است؛ ۵ـ اخلاق حسنی / اخلاق قطب‌شاهی (نسخه‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۳۸۰۵ و کتابخانهٔ مجلس به‌شمارهٔ ۴۹۷۵/۳) در اخلاق. این اثر در یک مقدمه در تعریف حکمت عملی، سه اصل (۱ـ تهذیب اخلاق، ۲ـ تدبیر منزل، ۳ـ سیاست مدن) و یک خاتمه در وصایا و نصایح تدوین شده است. اخلاق حسنی در ۱۰۸۳ق به‌نام عبدالله قطب‌شاه نوشته شده است؛ ۶ـ تحفة‌الغرائب در احادیث نبوی و کلمات قصار مشایخ و فضلا. از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود؛ ۷ـ معصومیه در بیان احوال اخرویه در معادشناسی از دید شیعی. منزوی در فهرست خود آن را سرگذشت سلمان فارسی، همراه باmواعظ، خوانده است. معصومیه به نثری مصنوع نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیای بنگال (به شمارهٔ ۱۱۵۰) وجود دارد؛ ۸ـ تحفهٔ قطب‌شاهی (نسخهٔ کتابخانهٔ بادلیان به شارهٔ ۲۲۶ اوزلی) در آموزش شاهان و شاهزادگان، به پیروی از گلستان سعدی. این اثر پر از شواهد شعری و حکایات است و به عبدالله قطب‌شاه پیشکش شده است؛ ۹ـ گنج‌نامه (نسخهٔ کتابخانهٔ ادبیات دانشگاه تهران به شمارهٔ ۱۶۱/۱ حکمت) درگزارش واژگان دشوار شاهنامه. بسطامی این اثر را برای رضاقلی نیک‌نام‌خان در ۱۰۷۹ق به‌انجام رسانده است؛ ۱۰ـ فرهنگ فارسی به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به شمارهٔ ۱۶۱/۲)؛ ۱۱ـ حدایق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین* در ذکر برخی شاهان، شاهزادگان، وزیران، امرا و دیگر دیوانیان بلندپایه که به فارسی شعر می‌گفتند؛ ۱۲ـ منهاج‌النجاح فی ترجمة مفتاح‌الفلاح (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه پتنا) که ترجمهٔ مفتاح‌الفلاح شیخ بهایی است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۸۸/۲ـ ۸۸۹؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۷۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۶/۲، ۶۱۶؛ تصوف بر صغیر مین، ۱۲/۲، ۱۰۱؛ حدایق‌السلاطین؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴۱۶/۳ـ ۴۱۷؛ الذریعه، ۴۲۱/۲؛ ۱۲۰/۴؛ ۲۱۱/۱۶؛ ۲۴۴/۱۸؛ ۲۶۵/۲۱؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۳۷۸/۵؛ فرهنگهای فارسی، ۱۵۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۶۵/۴؛ ۲۰۲/۱۰؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۵۴۱، ۵۴۳؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۸/۱، ۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۹۱۲، ۱۵۲۹، ۱۵۴۴، ۱۵۶۱، ۱۶۸۸، ۱۹۳۹، ۱۹۴۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۵۱، ۱۲۵۳، ۱۵۸۱، ۱۵۹۵؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۹۹ـ ۲۰۲؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۸۳؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 533; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collectin of Asiatic Society of Bengal*, 486; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 68; *Iranica*, 1/855; *Mughals in India* ,58-59; *Persian Literature* , C.A.Storey,209, 1260.

برزگر

بسم‌الله بیگ (bes.mel.lāh.beyg)، فرزند میرزا زین‌العابدین فرزند میرزا محمدعلی فرزند افضل‌المهندسین میرزا خیرالله‌خان، ز ۱۲۶۰ق، ستاره‌شناس شبه‌قاره. از نوادگان میرزا خیرالله بن لطف‌الله مهندس لاهوری، ستاره‌شناس دورهٔ فرمانروایی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۰ـ ۱۱۶۱ق) بود.وی رصدخانه‌های مهاراجه جی سنگه را در دهلی، جای‌پور و جز آن تعبیه کرد و مهاراجه را نیز در پژوهش‌هایش همراهی کرد. بسم‌الله بیگ در ۱۲۶۰ق سال‌شماری ترتیب داد و آن را تقویم نامید. نسخهٔ خطی این کتاب به شمارهٔ 150AphIII34 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، به‌تاریخ ۱۲۶۰ق و به خط نسخ شکسته‌آمیز موجود است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۹/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 140.

ربیعیان

بسمل بخاری (bes.mel.bo.xā.ri)، قاری محمدصالح فرزند حاجی‌قاری مضراب، بخارا ۱۹۰۹م ـ ، مترجم و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای ثروتمند و بازرگان زاده شد. دانش‌های مقدماتی را در مدارس علوم قدیمی بخارا که در مساجد برگزار می‌شد فراگرفت. پدر بسمل نمایندهٔ مردم بخارا در لندن بود. پس از انقلاب ۱۹۱۸م، خانوادهٔ بسمل از بخارا به کابل کوچیدند. بسمل در ۱۹۲۴م به همراه خانوادهٔ خود به پیشاور سفر کرد و پدرش به داد و ستد قراقلی (پوست بره) پرداخت. پس از آن در بازار خیبر پیشاور داروخانه‌ای دایر کرد. در ۱۹۵۷م به ضعف چشم گرفتار شد. پس از درمان چشم به نوشتن روی آورد. زبان خانوادگی بسمل فارسی و ترکی بود. وی به زبان‌های ترکی و اردو نیز شعر سروده است، اما بیشتر اشعارش به فارسی است. در انجمن‌های دایرهٔ ادبیه و بزم سخن شرکت می‌کرد و مشوق شاعران تازه‌کار بود. وی به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت و بیشتر اشعارش غزل، مثنوی،قطعه، قصیده است. بسمل در هجوگویی و بدیهه‌سرایی مهارت داشت. در نامه‌ای که به امیر بخارا نوشته چند بیت مدیحه نیز آورده است. اثر فارسی وی مثنوی گلشن عشرت (۱۹۵۰م/۱۳۷۰ق) نام دارد که در هزار و دویست بیت است. این مثنوی ترجمهٔ داستانی انگلیسی به‌نام سوانح (۱۹۱۰م) است. در کتابخانهٔ بسمل کتاب‌های کمیاب و نسخه‌های نفیس خطی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پایان‌نامهٔ نذیر میرزا برلاس (۱۹۵۷م/۱۳۵۶ش)؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۶۵-۴۶۹.

رسولی

بسمل جلال‌آبادی (bes.mel-e.ja.lāl.ā.bā.di)، علاءالدین بن حافظ عصمةالله جلال‌آبادی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از ساکنان دهلی بود. گویند در نظم، نثر، عروض و قوافی استعداد فراوان داشت. چهارده سال در ملازمت ریاست بهوپال، آموزش سلطان‌الدوله نظیرالدوله میان‌احمدعلی صاحب بهادر همسر ولی‌عهد فرمانروای بهوپال را بر عهده داشت. سپس به امر تألیف و دیگر امور پرداخت و در شعر و سخن با حافظ‌خان محمد، معروف به افتخارالشعرا، گفت‌وگو می‌کرده است. از هم‌روزگاران بنام علاءالدین جلال‌آبادی می‌توان صدیق حسن‌خان، نگارندهٔ تذکرهٔ روز روشن را نام برد. از شعرهای وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: دایرةالمعارف آریانا، ۱۵۶/۴؛ روز روشن، ۱۱۱-۱۱۲؛ سکینةالفضلا، ۵۷-۵۸؛ سیری در ادبیات سدهٔ سیزدهم، ۲۶۱.

جهانتاب

بسمل گورداسپوری (bes.mel-e.gor.dās.pu.ri)، مولانا عبیدالله فرزند مظهر جمال، گورداسپور در پنجاب ۱۸۵۲ـ قادیان ۱۹۳۸م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پس از تحصیلات مقدماتی پزشکی آموخت و به طبابت پرداخت. در بمبئی زبان فارسی را از ایرانیان ساکن آن‌جا فراگرفت. آنگاه در کتابخانه‌های رامپور، بهوپال و حیدرآباد دکن به مطالعهٔ کتاب‌های فارسی پرداخت. وی پیرو مذهب غلام احمد قادیانی بود. بسمل در شعر از شاگردان علامه شعری که شاید همان شعری کشمیری باشد پیروی می‌کرد. وی شاعری مثنوی سرا بود و بیشتر اشعار

فارسی وی در پند و اندرز با مایه‌های دینی، حمد خدا، نعت رسول و مناقب بزرگان دین است. از آثارش: اتالیق فارسی به فارسی؛ ترجمان فارسی به فارسی؛ ارجح‌المطالب به اردو؛ حیات بسمل که مجموعهٔ شعر فارسی او است؛ مرآت‌الاسلام به فارسی؛ حق‌الیقین به‌اردو؛ رحمة‌للعالمین به فارسی درنعت پیامبر (قادیان، ۱۹۳۸م)؛ خاتم‌النبیین (مجموعهٔ شعر فارسی)؛ مد و جزر اسلام / مسدس بسمل به فارسی در چهارصد و ده بیت (لاهور، ۱۹۰۲ م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۴۹/۵-۱۵۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۷۸؛ فارسی گویان پاکستان، ۱۹۷-۲۰۱.

برزگر

بسمل گورکه‌پوری (**bes.mel-e.gur.ke.pu.ri**)، خواجه عبدالعزیز فرزند ابوالفتح‌خان، متخلص به جنون، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش شاعر بود و با تخلص جنون شعر می‌سرود. بسمل مقدمات شاعری را نزد شیخ افضل الله‌آبادی، که مردی عارف مسلک بود، فراگرفت و همنشینی با او سبب شد که بسمل به صوفیانه زیستن روی آورد. بسمل در گورکه‌پور گوشه‌نشینی اختیار کرد و دیوان شعری ترتیب داد. در آن‌جا، خوش‌گو، نویسندهٔ سفینه را دیدار کرد و خوش‌گو برای نقل کردن در کتاب خود، شعرهایی از او امانت گرفت. از شعرهای بسمل چند بیت در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۱؛ الذریعه، ۱۳۷/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۶؛ سفینهٔ هندی، ۲۸؛ صبح گلشن، ۶۴؛
Dictionary of Indo -Persian Literature, 139.

ربیعیان

بسمل هندی (**bes.mel-e.hen.di**)، بهگوان داس فرزند دلپت داس فرزند هرنیس رای ۱۱۶۴- پس از ۱۲۲۲ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم هندوی سریواستوه کایسته بود. نیاکانش که اصلاً از مردم کالپی در اوتارپرادش بودند در سوندا می‌زیستند. بهگوان داس در صیدپور/ صدرپور درخانهٔ نیای مادریش لالارام غلام قانون‌گو (مأمور مالیات) به دنیا آمد. پدرش در لکنو در دستگاه برهان الملک سعادت‌خان، نواب اوده (۱۱۳۴-۱۱۵۲ق) و جانشینان وی خدمت می‌کرد و از این رو بهگوان داس را در دو سالگی به لکنو نزد وی بردند. بهگوان داس در لکنو نخست نزد مکتب‌دار خانوادگی خود حق دادخان افغان درس خواند و «بعد رسیدن به سن تمیز» نزد سید یوسف سهارنپوری به فراگیری صرف و نحو و کتاب‌های متداول فارسی و دیگر علوم رایج پرداخت. سپس به مطالعهٔ دیوان‌های شاعران بزرگی چون عبدالقادر بیدل (-۱۱۳۳ق) و حزین لاهیجی (-۱۱۹۳ق) و کتاب‌های تاریخ و تذکره‌ها روی آورد. وی که ظاهراً استعداد شعری را از پدرش که به زبان برج - از گویش‌های هندی - شعر می‌سرود به ارث برده بود در همین اوان، زبان به سرودن شعر گشود. در شاعری از محمد فاخر مکین (-۱۲۲۱ق) که از ۱۱۷۳ق در لکنو نشیمن داشت اصلاح سخن می‌گرفت. نخست بسمل تخلص می‌کرد و سپس تخلص هندی را برگزید. همانند پدرش در دستگاه فرمانروایان اوده به خدمت پرداخت و در آغاز در دورهٔ سید مرتضی‌خان مختارالدوله (-۱۱۸۹ق) که در سال نخست فرمانروایی نواب آصف‌الدوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲ق) نایب وی بود میربحرآله‌آباد شد. سپس دیوان (وزیر) راجه‌ندهی سنگه بهادر، جاگیردار خیرآباد و سیلک، شد و نزد وی به چنان پایه‌ای رسید که پانصد سوار در ملازمت داشت. پس از مرگ راجه ندهی سنگه، بهگوان داس به خدمت راجه پترچندبهادر، خانسامان آصف‌الدوله، پیوست و بعد از مرگ او در شمار ملازمان مهاراجه تکیت رای (-۱۲۱۵ق)، دیوان (وزیر) سرفرازالدوله میرزا حسن رضاخان، نایب آصف‌الدوله،درآمد. تاریخ مرگ او دانسته نیست. بگهوان داس در شرحی که از زندگی خود نوشته از چند اثر خویش نام می‌برد که امروزه ظاهراً در دست نیستند. از آثارش: مثنوی سلسلة‌المحبت بر وزن سلسلة‌الذهب جامی؛ مثنوی مظهرالانوار بر وزن مخزن الاسرار نظامی؛ مثنوی مهرضیا بر وزن یوسف و زلیخای جامی؛ دو دیوان به نام‌های شوقیه و ذوقیه؛ سوانح النبوة به نثر در سرگذشت پیامبر و دوازده امام؛ تذکرهٔ حدیقهٔ هندی در ذکر شاعرانی که در هند تولد یا نشو ونما یافته‌اند از ظهور اسلام تا سال تألیف (۱۲۰۰ق). تنها اثر بهگوان داس که امروزه در دست است تذکرهٔ سفینهٔ هندی* است که در آن صد و هفتاد و دو بیت از اشعار وی آمده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۵،۱۶۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۰۷/۵-۲۰۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶۲/۱، ۷۳۶-۷۴۰؛ تذکره نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۰۰-۵۱۱؛ روز روشن، ۱۲۴؛ سفینهٔ هندی، به‌کوشش سید محمد عطاءالرحمان کاکوی، پتنا (بهار)، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا، ۱۹۵۸م/۱۳۷۷ق؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۲/۱۲؛ مرآت‌العلوم، ۴۴/۱؛ سید عارف نوشاهی، «تذکرهٔ حدیقهٔ هندی»، دانش، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۶۴، صص ۱۱۷-۱۶۱؛ همان‌جا، شمارهٔ ۲۰-۲۱، صص ۳۲۱-۳۲۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 139; *Iranica*, 4/192; *Mughals in India*, 110.

برزگر

بشارات مظهریه در فضایل حضرات طریقهٔ مجددیه ← نعیم‌الله بهرایچی

البشارت (al.be.šā.rat)، ماهنامهٔ فارسی که شمارهٔ یکم آن، در ۱۳۳۹ق / ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۰م در بمبئی منتشر شده است. شماره‌های یکم تا ششم از سال اولِ این ماهنامه، در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منبع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۵۴؛ فهرست مجله‌های فارسی، ۲۳.

مرتضوی

بشری احمد (boš.rā.ah.mad)، فرزند محمدشریف، جرانواله فیصل‌آباد، ۱۹۵۵م ــ　　، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، انگلیسی، فارسی و پنجابی مهارت دارد. در دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ مدینه تاون فیصل‌آباد، به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. نوشته‌هایی از وی دربارهٔ ادب فارسی به چاپ رسیده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۴؛ گنج شایگان، ۲۲-۲۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۴.

رسولی

بشری صادق (boš.rā.sā.deq)، فرزند عبدالمجید، جالندهر ۱۹۴۶م ــ　　، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس و از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ سمندری فیصل‌آباد پاکستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. بشری‌صادق از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹م در ایران به‌سر می‌برد. وی در زبان‌های اردو، پنجابی، فارسی و انگلیسی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۵؛ گنج شایگان، ۲۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۴-۱۰۵.

رسولی

بشیر (ba.šir)، محمدبشارت‌الله تمیزالدین، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در هرنی درگاه‌پور از توابع چاشدپور می‌زیست. هنگامی که در مدرسهٔ امینیهٔ دهلی تحصیل می‌کرد رساله‌ای با نام انشاء فارسی / مکتوب دلپذیر نوشت. این اثر در چاپخانهٔ فخری در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۵۱-۲۵۲.

فتح‌نبا طبری

بشیر احمد نذیر (ba.šir.ah.mad-e.na.zir)، فرزند محمدعاشق، شرقپور شریف شیخوپوره ۱۹۳۸م ــ　　، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در زبان‌های فارسی، انگلیسی، اردو، پنجابی و عربی مهارت دارد. از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵م مدت چهارماه در ایران به سر برد. وی ریاست گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی جرانواله در فیصل‌آباد را عهده‌دار است. از آثارش: «سعدی شیراز معلم اخلاق و امام غزل» به اردو (گوجرانواله، ۱۹۷۱م).

منابع: گنج شایگان، ۲۲؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۵-۱۰۶.

رسولی

بشیرالنساء بیگم (ba.ši.ron.ne.sā.bey.gom)، فرزند سید جمیل‌الدین، حیدرآباد هند ۱۹۴۲م/ ۱۳۲۱ش ــ　　، بانوی شاعر و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستانی و دبیرستانی وارد دانشگاه عثمانیه شد. در ۱۳۴۱ش از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ لیسانس تربیت مدرس و در ۱۳۴۳ش از همان دانشگاه دانشنامهٔ لیسانس در ادبیات و هنر و در ۱۹۶۳م از همان دانشگاه فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۳۶۷ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان تصحیح و تحشیهٔ احکام عالمگیری موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه عثمانیه شد. این پایان‌نامه در شش بخش تدوین شده است (۱ــ فهرست مضامین، بررسی حالات سیاسی سلاطین مغولی هند تا زمان شاه‌جهان، حالات سیاسی و مذهبی عالم‌گیر، اوضاع اقتصادی و فرهنگی دورهٔ عالم‌گیر، عالم‌گیر و

بشیرحسین

انشاپردازی و بحثی دربارهٔ ارزش و خصوصیات نسخ و نقایص و روش تـصحیح؛ ۲ـ فـهرست اجـمالی مـحتویات احـکام عالمگیری؛ ۳ـ فهرست تفصیلی محتویات؛ ۴ـ مقدمهٔ مصحح؛ ۵ـ متن احکام عالمگیری؛ ۶ـ فهرست مآخذ و منابع/کتابیات). این احکام که روی‌هم‌رفته دویست و هشتاد و هشت مکتوب هستند، بخش عمدهٔ پایان‌نامه را دربرمی‌گیرد. در پایان شش صفحه به انگلیسی دربارهٔ احکام عالمگیری یا دستورهای اداری اورنگ‌زیب عـالمگیر آمـده است. وی از ۱۳۶۷ تـا ۱۳۶۹ش ریاست گروه فارسی دانشکدهٔ بانوان دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد را بـه‌عهده داشت. در ۱۳۷۱ش بـا استفاده از بـورس وزارت فرهنگ و آموزش عالی ایـران بـرای آشنایی و مکـالمهٔ زبـان فارسی در ایران به‌سر برد. پنج‌بار در کلاس‌های بازآموزی زبـان فارسی در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی شرکت جست. به زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثـارش: شب و روز مسلمان (حیدرآباد، ۱۹۹۲م)، مجموعهٔ مقالات جوی شیر به اردو؛ مجموعهٔ مقالات رگ تاک به فارسی؛ اقبال اور ایران به اردو (۱۹۸۲م)؛ مقالات: «فـارسی‌زبان کـااثـر هندوستان کی دوسری زبانون پر» (اثر و نفوذ زبان فـارسی بـر دیگـر زبـان‌های هـند) بـه اردو (۱۹۸۷م)؛ «سـهم فـارسی در همبستگی ملی ایران و هندوستان» به اردو (۱۹۸۷م)؛ «بازتاب افکار حافظ در اشعار اقبال» به فارسی؛ «ایران کی شـاعری» بـه اردو (۱۹۶۱م)؛ ترجمهٔ فارسی به اردو: «شـرح حـافظ سـودی بوسنوی» از ابوالقاسم رادفر (۱۹۹۳م)؛ ویرایش کتاب فـارسی نغز و چاپ مقاله‌ای به‌نام «ایران امروز» به فارسی در همان کتاب؛ «شرح حال ملک‌الشعرای بهار»؛ «شرح حال اقبال لاهوری».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۱/۱؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۱۷۰-۱۷۲.

رسولی

بشیرحسین (ba.šir.ho.seyn)، محمد، فیصل آباد ۱۹۳۱ ـ پـنجاب ۱۹۸۳م، ایران‌شناس پاکستانی. پس از تحصیلات مقدماتی در فیصل‌آباد، در ۱۹۵۸م موفق به گـرفتن فـوق لیسـانس زبـان و ادبیات فارسی شد. سپس در ۱۹۵۹م از دانشگاه پنجاب لاهور فوق لیسانس زبان و ادب اردو گرفت. آنگـاه در ۱۹۶۰م بـرای تحصیلات عالی وارد دانشگاه تهران شد. پس از سـه سـال بـا نوشتن رساله‌ای دربارهٔ فعل مضارع در زبان فارسی به راهنمایی استاد حسن مینوچهر دانشنامهٔ دکتری گرفت. در اکتبر ۱۹۶۶م به معلمی در بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب تعیین شـد. در آوریـل ۱۹۶۵م بـه هـند رفت ودر دهـلی‌نو بـا شخصیت‌های علمی و استادان زبان و ادب فـارسی آن کشـور دیدارکرد. در ۱۹۷۹م به عربستان سعودی، مصر و سودان رفت. در ۱۹۸۰م برای شرکت در کـنفرانس غـالب دهـلوی در دهـلی دوباره به هند رفت. وی هفده سال به تدریس آثار کلاسیک زبان و ادب فارسی و کشف‌المحجوب هجویری به دانشجویان سرگرم بود. در آوریل ۱۹۸۲م به عنوان استاد هجویری شناسی انتخاب و بعدها رئیس شعبهٔ علی بن عثمان هجویری شناسی دانشگاه پـنجاب لاهـور شـد. در پـنجاه سـالگی بـه بـیماری سـرطان درگذشت. وی در رشتهٔ کتابشناسی خدمات مهمی انجام داد که از آن شمارند: همکاری در تصحیح و چـاپ مـجموعهٔ مـقالات مـنتخبهٔ مـجلهٔ دانشکـده خاورشناسی (جلد ۱ و ۲، ۱۳۴۶ش)؛ فهرست مخطوطات شفیع (فارسی ـ اردو ـ پنجابی) از انتشارات دانشگاه پنجاب (۱۹۷۲م)؛ تدوین و ترتیب فهرست مخطوطات حافظ محمود شیرانی در ۴ جلد از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳م. از آثارش : فهرست افعال فارسی (تهران، ۱۹۶۴م)؛ ریشهٔ فعلهای ایـرانـی بـا مشارکت دکتر محمد مقدم (تهران چاپ علمی)؛ فارسی کا ایرانی تـلفظ بـه اردو (لاهـور، ۱۹۷۱م)؛ مـنابع فـارسی در طب (انگلیسی)؛ رساله‌هایی دربـارهٔ مـعرفت و تـصوف (۱۹۸۴م)؛ تـصحیح انشای مـاهرو بـه فـارسی ـ اردو (لاهـور، ۱۹۶۵م)؛ تـصحیح اسـرار صـمدی بـه فـارسی ـ اردو (لاهـور، ۱۹۶۵م)؛ تصحیح و تحشیهٔ رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی بـه فـارسی ـ اردو (لاهور، ۱۹۶۸م)؛ ترتیب و تدوین کلیات سعیدخان مولتانی به فارسی (لاهور، ۱۹۷۱م)؛ ترتیب و تـدوین مکـتوبات کـیانی (قاضی القضات سابق پاکستان) به فـارسی ـ اردو (۱۹۷۶م)؛ تـرجـمهٔ مـخزن‌افـغانی تألیـف خـواجـه نـعمت‌الله هـروی (۱۹۷۸م).این کتاب بـرندهٔ جـایزهٔ اول از اتـحادیهٔ نـویسندگان پاکستان شده است؛ تصحیح و مقدمهٔ مثنویات محمود از مولانا محمود لاهوری به فارسی (۱۹۷۹م)؛ ترجـمهٔ آداب‌الطـالبین از شیخ محمد چشتی گجراتی. علاوه بـر آثـار یـاد شـده، حـدود بیست و پنج مقالهٔ تحقیقی و ادبی از وی در مـجله‌های یـغما، راهـنمای کـتاب، هـلال، ثـقافت لاهـور و مـجلهٔ دانشکـدهٔ خاورشناسی لاهور به‌چاپ رسیده است.

مـنابع: بـیاض سـفر، ۱۸۴،۱۸۲؛ فـارسی‌آموختگان، ۱۰۵،۱۰۳؛

مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قاره، ۳۵۲/۱؛ عارف نوشاهی، «وفات محمد بشیر حسین»، آینده، سال نهم، شمارهٔ ۸و ۹، ص ۷۱۶؛ شیخ نوازش علی، «دکتر محمد بشیر حسین»، همان‌جا، سال دهم، شمارهٔ ۱۰و۱۱، صص ۷۶۳ـ۷۶۵؛ رشید فرزانه پور، «دکتر محمد بشیر حسین»، همان‌جا، سال دوازدهم، شمارهٔ ۴و۵و۶، صص ۲۹۵ـ۲۹۶.

دانشنامه

بشیر لکنویی (ba.šhir-e.lak.h.nu.i)، خواجه محمدبشیر فرزند نظام‌الدین فقیر لکنویی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در ایام جوانی از دهلی به اوده رفت و در آن‌جا از لطف و عنایت نواب شجاع‌الدوله بهادر وزیرالممالک ناظم اوده برخوردار شد. او همیشه از جانب والیان اوده مورد لطف بود. برای کسب معاش در ایالت‌های لکنو و رام‌پور تحت حکومت انگلیسی‌ها خدمت می‌کرد. او در علوم گوناگون مهارت کافی داشت و نظم و نثر فارسی را به‌خوبی می‌دانست. غزل و قصیده‌ای فارسی از او در تذکرهٔ صبح گلشن آمده است.

منابع: الذریعه، ۱۳۸/۹؛ صبح گلشن، ۶۵ـ۶۶.

امیرهدائی

بغراخان (boq.rā.xān)، ناصرالدین بغراخان پسر غیاث‌الدین بلبن، ـ ۶۹۱ق، فرمانروای بنگاله (۶۸۱ـ ۶۹۱ق). پسر کهتر بلبن، سلطان دهلی (۶۶۴ـ ۶۸۶ق) بود. بلبن نخست او را به حکومت سنام و سمانه فرستاد و فرمود سپاهیان خود را آراسته و آماده نگه‌دارد تا هرگاه مغولان به‌قلمرو دهلی تاختند به رویارویی آنان رود، و نیز خود از باده‌گساری دوری گزیند وگرنه جاگیرش از او گرفته خواهد شد. در ح ۶۸۰ق که بلبن برای فرونشاندن شورش مغیث‌الدین طغرل در لکنوتی (بنگاله) عازم آن‌جا بود ملک سراج سرجاندار را به حکومت سامانه گماشت و بغراخان را با خود برد و پس از شکستن و کشتن طغرل، حکومت بنگاله را بدو واگذاشت (۶۸۱ق). پس از کشته شدن محمد قاآن پسر بزرگ بلبن (۶۸۴ق)، پدرش که از اندوه مرگ او بیمار شده بود بغراخان را نزد خود فراخواند و از او خواست در دهلی بماند تا پس از مرگش بر تخت شاهی بنشیند، ولی بغراخان همین‌که نشانه‌های اندکی از بهبودی در پدرش مشاهده کرد بی‌اجازهٔ او دهلی را گذاشته به لکنوتی رفت و بلبن، رنجیده و خشمگین از کار او، نوهٔ خود کیخسرو پسر محمدقاآن را به ولایت‌عهدی برگزید. با این همه، پس از درگذشت بلبن (۶۸۵ق)، ملک‌الامرا فخرالدین کوتوال به‌جای کیخسرو، معزالدین کیقباد (ـ۶۸۹ق) پسر بغراخان را به شاهی برداشت. بغراخان با شنیدن خبر برآمدن کیقباد به تخت شاهی، به خود لقب ناصرالدین داد و در لکنوتی خطبه و سکه به‌نام خود کرد. کیقباد شاهی جوان (هفده یا هجده‌ساله) و ناپخته بود و بیشتر اوقاتش را به عیش و عشرت می‌گذراند و کارهای کشور را وزیرش ملک نظام‌الدین که داماد فخرالدین کوتوال بود، اداره می‌کرد. کیقباد به تحریک نظام‌الدین برخی از برجستگان دورهٔ بلبن، از جمله پسرعم خود کیخسرو را کشت. بغراخان کوشید تا با دادن پند و اندرز پسر را از دسیسه‌های نجبای دهلی برحذر داشته تاج و تخت را برای خاندان بلبن نگه‌دارد، اما چون نصایحش سودی نبخشید به سوی دهلی لشکر برد. کیقباد برای رویارویی با او از دهلی بیرون آمد و دو لشکر بر دو کنارهٔ رود کهکر/ شرجو فرود آمدند، ولی پیش از آنکه جنگی درگیرد بغراخان نامه‌ای پر از مهر به پسر نوشت و سرانجام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، تن به کوچکی داد و به اردوی پسر رفت و پس از چند دیدار و رفع کدورت‌ها به لکنوتی بازگشت (۶۸۸ق). داستان این رویارویی و سپس آشتی را امیرخسرودهلوی در مثنوی قران‌السعدین به نظم درآورده است. بغراخان از آن پس تا پایان عمرش در لکنوتی (بنگاله) ماند و حکومت آن‌جا را داشت. پس از وی پسر دیگرش رکن‌الدین کیکاوس به حکومت لکنوتی رسید. گفتنی است، در تاریخ فرشته آمده که هنگامی که سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه به بنگاله لشکر کشید (۷۲۵ق) ناصرالدین پسر غیاث‌الدین بلبن که در لکنوتی بود به خدمت او رسید و تحف و پیشکش فراوان گذرانید و تغلق او را بنواخت و حکومت لکنوتی را بدو داد، ولی این گفته اشتباه است و به نظر می‌رسد درواقع این ناصرالدین ابراهیم (ـ ۷۲۶ق) از نوادگان ناصرالدین بغراخان بوده که به ملازمت تغلق رسید و به حکومت لکنوتی گمارده شد. در دورهٔ بغراخان زبان فارسی در بنگاله بسیار گسترش یافت. گذشته از امیرخسرو دهلوی که مدتی در درگاه او به‌سر می‌برد شاعران و ادیبان برجسته‌ای همچون شمس‌الدین سنامی،معروف به شمس دبیر (ـ۷۰۷ق) که ریاست دیوان انشای او را برعهده داشت و قاضی اثیر از بزرگان درگاه او بودند.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۱؛ پاکستان مین فارسی‌ادب، ۶۱۰، ۶۱۳ـ ۶۱۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۱/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان

پاکستان و هند، ۱۳/۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۰۶؛ تاریخ فرشته، ۷۵/۱، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴-۸۷، ۱۳۲؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۴۳، ۵۴، ۵۵؛ داستان ترکتازان هند، ۲۸۵/۱، ۲۸۹، ۳۰۱-۳۰۲، ۳۱۳-۳۲۰، ۴۱۲-۴۱۳؛ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، ۴۹۰/۲-۴۹۲، ۵۰۷، ۷۱۲-۷۱۳؛ قران‌السعدین؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۷، ۷۸، ۹۹؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸، زمستان ۱۳۶۵ش، ص ۳۷-۳۹؛ کلثوم ابوالبشر، «ادبیات و نفوذ زبان فارسی در بنگلادش»، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ص ۷۸؛ ابوموسی محمدعارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه قاره به زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۹۲/۲؛

Encyclopaedia of Islam, 2/268,5/638; *Political History and Institutions of the Early Turkish Empire*, 264, 278, 280, 283-284, 286-287,300, 308-315.

برزگر

بقای اسفراینی (ba.qā-ye.es.fa.rā.ye.ni)، مولانا بقایی، ـ شمس‌آباد (هندوستان) ۱۰۱۵ق، شاعر ایرانی. در دهکدهٔ بهرآباد اسفراین خراسان به‌دنیا آمد. در جوانی از اسفراین به مشهد رفت و چندی در آن‌جا به‌سر برد و با شعرای آن دیار مشاعره کرد. در این هنگام آوازهٔ نظیری نیشابوری (ـ۱۰۲۲ق) در خراسان و عراق پیچیده بود. بقایی در پی وی به هندوستان رفت و در دکن به دربار عبدالرحیم خان‌خانان (ـ۱۰۳۶ق) درآمد و ملتزم وی شد. چون سخندانی برجسته بود، خان‌خانان وی را به‌کار کتابخانهٔ خود گماشت. کامی سبزواری و غنی همدانی نیز در کتابخانهٔ وی که در قصبهٔ سرنج واقع بود، سرگرم خدمت بودند. مولانا بقایی هفت‌سال در آن کتابخانه کار کرد و در آن دیار اشعار فارسی فراوانی سرود. برخی اشعارش به عراق و خراسان نیز رسید، چنان‌که اشعاری راکه در مدح مولانا غیرتی شیرازی سروده بود، به عراق و به خدمت وی که مدتی در آن‌جا نزد وی بود، فرستاد. گویند در برابر این اشعار نوازش‌ها دید. پس از ده‌سال از خدمت عبدالرحیم خان‌خانان کناره گرفت و در ملازمت میرزاطاهر موسوی نامی به سپاهیگری روزگار گذراند. تا آن‌که در شمس‌آباد هندوستان کشته شد و همان‌جا نیز به خاکش سپردند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۵۶/۲؛ سفینهٔ خوشگو، زیر حرف «ب»؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۳۴۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۶۰، شمارهٔ ۱۴۹؛ مآثر رحیمی، ۳(۲و۳)/ ۸۷۷-۹۰۱.

حجتی

بقای اکبرآبادی (ba.qā-ye.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ محمد بقاءالله فرزند حافظ لطف‌الله قریشی، ـ ۱۲۰۷/۱۲۲۰ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش از مردم اکبرآباد بود. بقا در دهلی به‌دنیا آمد و در لکنو پرورش یافت و بزرگ شد. پس از خواندن صرف و نحو و کتاب‌های رایج فارسی به گفتن شعر فارسی زبان گشود. رفته رفته به ریختهٔ (اردو)گویی روی آورد. مدتی دراز نزد میرزا فاخر مکین شاگردی کرد. در آغاز غمین تخلص می‌کرد، اما پس از رفتن به دهلی به خواهش شاعر معروف اردو حاتم دهلوی (۱۱۱۱ـ ۱۱۹۷ق) تخلص بقا را برگزید. گویند شوخ طبع و ظریف مزاج بود و به هجوگویی گرایش داشت و محمدرفیع سودا و محمدتقی میر را هجو گفته است. در اواخر عمر تصمیم به زیارت مزار امام حسین(ع) گرفت و چون نمی‌خواست برای هزینهٔ سفر دست یاری به سوی کسی دراز کند چند پیشه و هنر، مانند کندن عقیق و خوش‌نویسی نسخ و نستعلیق، آموخت. سپس خانه و اسباب خانهٔ خود را فروخت و از راه بنگاله رهسپار کربلا شد. گویا در میان راه درگذشت. بقا در انواع شعر به‌ویژه قصیده دست داشت و دیوانش که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کلکته نگه‌داری می‌شود به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲۵۳-۲۵۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۳۸/۳؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۴۰؛ تذکرهٔ هندی، ۵۱-۵۳؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۴۹/۱؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۱۰۱-۱۱۱؛ روز روشن، ۱۱۴؛ سخن شعرا، ۶۸-۶۹؛ سفینهٔ هندی، ۲۸؛ طبقات شعرای هند، ۲۰۰-۲۰۱؛ گلستان بی‌خزان، ۳۷-۳۸؛ گلشن بی‌خار، ۶۹-۷۱؛ گلشن هند، ۵۸؛ مجموعهٔ نغز، ۱۰۷/۱-۱۱۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۴.

برزگر

بقای سهارنپوری (ba.qā-ye.sa.hā.ran.pu.ri)، محمدبقا فرزند شیخ غلام‌محمد، سهارنپور ۱۰۳۷ ـ بقاپورآباد ۱۰۹۴/ ۱۰۹۵ق، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ـ۴۸۱ق) بود. جد بزرگ وی در

روزگار شیخ ضیاءالدین فیروزشاه تغلق به دهلی رفت و در دربار وی با استقبالی شایان پذیرفته شد. پس از چندی خطاب ملک‌مردان دولت یافت و به نظامت مولتان رسید. پس از وی اولادش در سهارنپور اقامت گزیدند و محمدبقا نیز در همان‌جا به‌دنیا آمد. محمدبقا نخست نزد پدرش (ـ ۱۰۶۳ق) که خلیفهٔ بدیع‌الدین سهارنپوری بود سرگرم تحصیل علوم مقدماتی شد؛ سپس نزد شیخ عبدالله و شیخ نورالحق پسر عبدالحق محدث دهلوی به تکمیل دانش پرداخت. مشکاة‌المصابیح را نزد نورالحق دهلوی خواند. پس از درگذشت پدر به شاگردی و حلقهٔ ارادت شیخ‌محمدمعصوم سرهندی فرزند شیخ احمد سرهندی، معروف بـه مجدد الف ثانی، درآمد. سپس بـه‌ترتیب بـه غضنفرخان، برادرش ارسلان‌خان و نیز افتخارخان کـه هـمان بختاورخان (ـ ۱۰۹۶ق)، میر سامان اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) است، تقرب جست. از افتخارخان برخی فنون غریبه را آموخت و بـه‌سفارش او بـه دربار اورنگ‌زیب راه یافت. عالمگیر نیز او را به بخشی‌گری و واقعه‌نگاری سهارنپور گمارد. محمدبقا در حومهٔ شهر دهکده‌ای به نـام بـقاپور بـنیاد کـرد و سرانجام همان‌جا نیز درگذشت. وی هیئت، حساب و جفر را خوب می‌دانست. اشعار فارسی نیز می‌سرود. گویا وی در کـار نگارش تاریخ به معاونت بختاورخان رسیده بود. در تذکره‌ها و کتب تاریخ بسیاری از آثار بختاورخان و بقای سهارنپوری یکی است، یعنی همان آثاری را که از بختاورخان دانسته‌اند، برای بقا نیز نام برده‌اند و دانسته نیست کـه بـه حقیقت آن آثـار از آن کدام‌یک از آن دو است. از آن جمله است: مرآة*العالم / مرآت عالم‌نما که تاریخ عمومی جهان و سپس هند است. ایـن اثـر به‌تصحیح و مقدمهٔ ساجده س ـ علوی در ۱۹۷۹م در لاهور به‌چاپ رسید؛ مرآت جهان‌نما* کـه تکملهٔ مرآة‌العالم است. آورده‌انـد هـنگامی کـه محمدبقا بختاورخـان را در نگـارش مرآة‌العالم یاری می‌کرد، نسخه‌ای از آن را برای خود برمی‌داشت، سپس وی آن‌ها را با توضیحاتی بیشتر در کتابی بـا نـام مرآة جهان‌نما گردآورد؛ آینهٔ بخت که شاید طرح نخستین مرآة‌العالم باشد و در چهل معاینه در ۱۰۶۸ / ۱۰۶۹ق به نام اورنگ‌زیب نوشته شد: (۱ـ پیامبران، ۲ـ پیامبر اسلام، ۳ـ چهار یار و دوازده امام(ع)، ۴ـ امامان چهار مذهب، ۵ـ شاهان ایران باستان، ۶ـ حکیمان، ۷ـ فیلسوفان باستان، ۸ـ امویان، ۹ـ عباسیان، ۱۰ـ طاهریان، ۱۱ـ صفاریان، ۱۲ـ سامانیان، ۱۳ـ غـزنویان، ۱۴ـ آل‌بـویه، ۱۵ـ سلجوقیان، ۱۶ـ پـادشاهان سـیستان، ۱۷ـ خـوارزمشاهیان، ۱۸ـ اتـابگان عـراق، ۱۹ـ اتابگان فارس، ۲۰ـ اسماعیلیه، ۲۱ـ آل عبدالمؤمن، ۲۲ـ قراختاییان، ۲۳ـ مغولان، ۲۴، ایلخانیان، ۲۵ـ چوپانیان، ۲۶ـ مـظفریان، ۲۷ـ شـاهان کـرت، ۲۸ـ سـربداران، ۲۹ـ ملوک‌الطوایف، ۳۰ـ تیمورلنگ، ۳۱ـ قراقویونلو، ۳۲ـ آق‌قویونلو، ۳۳ـ صفویان، ۳۴ـ پـادشاهان روم، ۳۵ـ ازبک، ۳۶ـ فرمانروایان هند، ۳۷ـ تیموریان هند، ۳۸ـ اورنگ‌زیب، ۳۹ـ خاندان محلی هند و ۴۰ـ در احوال سرایندگان). نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ عالمگیر شجاع در چوک وزیرخان در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مجموعه‌ای که گزیده‌هایی از حدیقهٔ سنایی، منطق‌الطیر عطار و مثنوی معنوی است. این اثر در ۱۰۷۷ق بـه‌پایان رسـیده است؛ ریاض‌الاولیا در زندگینامهٔ صوفیان؛ تذکرة‌الشعرا؛ گویا دیوان شعری نیز داشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۸/۲-۶۳۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۷/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۸-۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۷۷/۲-۷۷۸، ۷۸۰-۷۸۶؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۱۵-۴۱۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۳؛ دایرة‌المعارف تشیع، ۳۰۰/۳؛ الذریعه، ۱۳۹/۹؛ روز روشن، ۱۱۵؛ صبح گلشن، ۶۷؛ فارسی‌ادب بعهد اورنگزیب، ۴۶۳-۴۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴/۱۰-۱۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۰۰/۶-۴۲۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۴۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۵۸/۴-۲۰۵۹؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۳/۵؛ استوری، «مرآت جهان‌نما»، ترجمهٔ نقی بینش، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال چهارم، صص ۱۰۰-۱۰۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/125, 127-128; 3/1016, 1022; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/47-49; *Catalogue of the persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/55-56; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 5; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 120-121; *Mughals in India*, 102, 313; *Persian Literature*, C.A.Storye, 1/132

حجتی

بقای نظامی عظیم‌آبادی (ba.qā-ye.ne.zā.mi-ye.a.zim.ā.bā.di)،

شاه‌محمدبرهان‌الدین فرزند سید محمد حسین فرزند سید احمد حسین، ۱۹۲۵م ـ ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از سادات عظیم‌آباد هند بود و در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پدرش شاعر بود و در سروده‌هایش صدقی تخلص می‌کرد. پدربزرگ او نیز شعر می‌گفت و احمد تخلص می‌کرد. محمدبرهان‌الدین پس از به پایان بردن دورهٔ دبیرستان، در دانشکدهٔ پزشکی لکنو و دهلی به یادگیری طب یونانی پرداخت و پزشکی پیشه کرد. پس از مدتی پدرش برای تجارت به کلکته رفت و در متیابرج نشیمن گزید. محمدبرهان‌الدین که از خردسالی به سرودن شعر روی آورده بود، در آن‌جا به حلقهٔ شاگردان ابوالبیان مایل لکنویی پیوست و در مجالس شاعران شرکت می‌جست. او به مبارک‌شاه معروف امیتهوی دست ارادت داد و با راهنمایی‌های مرشد خود، پای در وادی تصوف و سلوک گذاشت و آوازه‌ای بلند یافت. آنگاه از متیا برج کلکته به چاتگام کوچید. او در آن‌جا خانقاهی بنا کرد و در گسترش آموزه‌های دینی اسلام بکوشید. در این سال‌ها بقا به پیروانش که رفته‌رفته پیرامونش گرد آمده بودند، درس می‌گفت. بقا پس از چندین سال چاتگام را نیز ترک گفت و این بار به کراچی رفت و آن‌جا نیز خانقاهی بزرگ برآورد و به ارشاد پیروان خود پرداخت. بقا گرچه سخنوری اردوزبان است، اما فارسی را نیز نیک می‌داند و گه‌گاه شعرهایی نیز بدین‌زبان می‌سراید. بقا زندگینامهٔ نظام‌الدین ثانی امیتهوی را هم از اردو به فارسی برگردانیده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۳۷-۴۳۸.

جهان‌تاب

بقایی (ba.qā.i)، ز ۱۰۰۴ق، شاعر ایرانی. در جوانی از ایران به ولایت دکن در هند کوچید و با ملک قمی شاعر (ـ۱۰۲۵ق) آشنا و هم‌صحبت شد. سپس از دکن به گجرات احمدآباد رفت و با میرزا نظام‌الدین احمد، مؤلف طبقات اکبری، به‌سر برد. نخست مشغولی تخلص می‌کرد، اما میرزا نظام‌الدین تخلص وی را به بقایی بگردانید. چندی نیز در دکن از ملازمان عبدالرحیم خان‌خانان (ـ۱۰۳۶ق) بود؛ سپس از وی جدا شد و به آگره و پس از آن به لاهور رفت. گویند زندگی مرفه داشت. به فارسی شعر می‌سرود و پاره‌ای از اشعارش در تذکره‌ها به‌یادگار مانده است. صاحب تذکرهٔ شام‌غریبان وی را با امیرابوالبقای بقایی تفرشی یکی دانسته و به اشتباه تذکرهٔ ابوالبقا را به وی نسبت داده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۱۶؛ شام غریبان، ۳۵؛ شمع انجمن، ۸۱؛ طبقات اکبری، ۵۱۱/۲؛ کاروان هند، ۱۶۸/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳۴۸/۱؛ منتخب‌التواریخ، ۱۹۶/۳؛ نشتر عشق، ۲۲۹/۱.

حجتی

بقایی (ba.qā.i)، محمدحسین فرزند یادگار حالتی، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در جوانی به جنون گرفتار شد و پدرش را کشت و به جرم قتل پدر کشته شد. در منابع آمده که وی یک مثنوی در بحر مخزن‌الاسرار نظامی سروده است. این بیت از او است: «تا غمزهٔ خونریز تو غارتگر جان است ــ چشم اجل از دور به حسرت نگران است.»

منابع: صبح گلشن، ۶۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳۴۲/۱؛ هفت‌اقلیم، ۴۸۴/۱؛ نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، ص ۲۰۳.

فتح‌نیا طبری

بقیةالنقیه ← امیرخسرو دهلوی

بکاولی ← گل بکاولی

بلال تلهتی (ba.lāl-e.tal.ha.ti)، ـ ۹۲۹ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی عارفی بزرگ و در علوم ظاهری و باطنی بلندآوازه بود. در علم حدیث و تفسیر مهارت داشت و از فضلای بزرگ زمان خود به‌شمار می‌آمد. بلال نزد شیخ عثمان مروندی به خدمت سرگرم بود و به آموزش مذهبی و روحانی مردم عادی توجه فراوان داشت. پس از عبادت و ریاضت، به اندرزگویی مردم و ارشاد آن‌ها می‌پرداخت. به وی کراماتی نیز نسبت داده‌اند. بلال مردم تلهت را به شوریدن بر شاه‌بیگ ارغون (ـ ۹۲۸ق) تشویق می‌کرد. از وی تنها یک رباعی در تذکره‌ها باقی مانده است. مزارش در کوه مکلی است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۴۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۹/۱؛ تاریخ سند، ۴۸۵/۱؛ ۳۱/۲، ۴۷، ۱۰۰، ۱۰۲؛ تحفة‌الطاهرین، ۳۰-۳۱؛ مقالات‌الشعرا، ۹۱-۹۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۹/۴.

فتح‌نیا طبری

بلاول لاهوری (ba.lā.val-e.lā.hu.ri)، سیدشاه فرزند سید عثمان فرزند سید عیسی قادری، روستای شیخوپوره در بیست مایلی

لاهور ۹۷۶ـ ۲۸ شعبان ۱۰۴۶ق، صوفی قادری و عالم حنفی شبه قاره. نویسندهٔ نزهة‌الخواطر نام او را بلال و نام پدرش را عبدالله نوشته است. پدر و پدربزرگش هر دو به پرهیزکاری و دانشوری معروف بودند. اجداد بلاول همراه نصیرالدین همایون، دومین پادشاه گورکانی هند (۹۱۳ـ ۹۶۳ق) از هرات به هند کوچیدند و در شیخوپورهٔ لاهور ساکن شدند و از پادشاه جاگیر (تیول) دریافت کردند. بلاول در همین‌جا زاده شد و هم‌روزگار جهانگیر و شاه‌جهان بود. در هفت‌سالگی، پدر بزرگش او را برای دانش‌اندوزی به لاهور فرستاد و در آن‌جا نزد شیخ فتح‌محمد علوم ظاهری را فراگرفت. روزی با یکی از دوستان پدرش به‌نام شیخ شمس‌الدین قادری لاهوری که خلیفهٔ شیخ ابواسحاق لاهوری بود، دیدار کرد و پس از گفت‌وگوهایی به طریقهٔ قادریه پیوست. به‌دستور شیخ شمس‌الدین، بلاول سال‌ها در حجره‌ای به ریاضت و عبادت گذراند تا در طریقت به کمال رسید و از مراد خود خرقهٔ خلافت دریافت کرد. بلاول خانقاهی بنیاد نهاد که در آن‌جا افزون بر اشتغال‌های صوفیانه، روزی دوبار به مستمندان غذا می‌داد. وی در زندگی خود به برنامه‌ای خشک و دقیق پای‌بند بود. از شام تا چاشت اوقاتش را به ذکر و نماز می‌گذراند. تا حوالی ظهر در میان فقرا غذا توزیع می‌کرد و بعد از ساعتی چرت، نماز ظهر را ادا می‌کرد و سپس به مریدانش رسیدگی می‌کرد. برای شفای بیمارانی که به درِ خانقاه می‌آمدند، دعا می‌کرد. در فاصلهٔ نماز ظهر و عصر، دو منشی نامه‌هایی از سوی او به افراد مختلف می‌نوشتند که بر صدر این نامه‌ها عبارتِ «الله‌بس، باقی هوس» نوشته شده بود. بلاول در هنگام غروب باکمی آب روزه‌اش را باز می‌کرد و بعد، نمازهای مغرب را به‌جا می‌آورد. پس از بازگشت به حجره و اداکردن نمازهای نافله، بر توزیع غذا نظارت می‌کرد و خود نیز کمی نان و اسفناج می‌خورد. سپس نماز عشا به‌جا می‌آورد؛ دوباره به حجره‌اش برمی‌گشت و نوشته‌اند تا زمان تهجّد (نمازهای پیش از خواب) سه بار قرآن را ختم می‌کرد. بلاول در هفتاد سالگی درگذشت و بیرون دروازهٔ دهلی به‌خاک سپرده شد. اما پس از چندی به سبب طغیان رود، به‌نوشتهٔ مؤلف التألیف‌المحمدی، پیکرش را به لاهور منتقل کردند. داراشکوه، شاهزادهٔ عارف مسلک و فرهیختهٔ گورکانی، به محضر او رسیده بود و شاه‌جهان نیز چندین‌بار حضورش را درک کرده بود. بلاول در پرهیزکاری زبانزد بود و کرامات بسیاری (حتیٰ در هفت سالگی‌اش) به او نسبت داده‌اند. نوشته‌اند که بسیار گشاده‌دست، مهمان‌نواز و خوش‌بیان بود و برخلاف بسیاری از صوفیان، لباس فاخر می‌پوشید. در خزینة‌الاصفیاء آمده است که مفتی غلام‌سرور لاهوری در قطعه شعری فارسی، تاریخ وفات بلاول را به نظم درآورده و یکی از مریدان بلاول هم کتابی به‌نام محبوب‌الواصلین در ذکر احوال وی نوشته است. در همین اواخر نیز میان اخلاق احمد کتابی به‌نام تذکرهٔ شاه بلاول قادری در شرح احوال شیخ تألیف کرده است.

منابع: خزینة‌الاصفیاء، ۱۶۱ـ ۱۶۳؛ خفتگان خاک لاهور، ۳۵۶؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۷۲۹/۳؛ سکینة‌الاولیاء، ۵۰؛ عمل صالح، ۳۶۶/۳ـ ۳۶۷؛ نزهة‌الخواطر، ۹۵/۵؛

Dictionary of Indo-Persian, 119; *A History of Sufism In India*, 2/66.

ربیعیان

بلبل‌شاه (bol.bol.šāh)، سید شرف‌الدین عبدالرحمان حنفی ترکستانی، ـ ۷۲۷ق، صوفی شبه‌قاره. در زمرهٔ نخستین صوفیان مسلمان کشمیر بود و از طریقهٔ سهروردیه پیروی می‌کرد. دربارهٔ پیر و مرشد بلبل‌شاه چند نظر هست. برخی او را مرید شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی، مؤسس فرقهٔ سهروردیه (ـ ۶۳۲ق) دانسته‌اند که با توجه به سال درگذشت سهروردی، کاملاً بعید است. گروهی بر این باورند که شاگرد شاه نعمت‌الله فارسی، از خلفای سهروردیه، بوده و به نوشتهٔ مؤلف فرهنگ اسلامی در کشمیر حاجی محی‌الدین مسکین در تاریخ کبیر وی را مرید ملا احمد علامی دانسته است. نبی هادی نیز نوشته است بلبل‌شاه سلوک معنوی خود را زیر نظرِ درویشی سیاحت‌پیشه گذراند و این درویش ادعا داشت که شاگرد بی‌واسطهٔ شیخ شهاب‌الدین بوده است. بلبل‌شاه در اوایل سدهٔ هفتم هجری از ترکستان به کشمیر رفت. گفته‌اند که وی پس از مدتی به ترکستان برگشت و برای نخستین‌بار در ۷۲۵ق در روزگار فرمانروایی راجه رِنچَن (که قدرت را از دست راجه سوهادِوَه گرفته بود) به کشمیر آمد. در کشمیر، راجه رنچنِ بودایی را ـ که ظاهراً برای جلوگیری از بروز اختلاف‌های مذهبی، در پی اتحاد مذهبی کشمیر بود ـ به اسلام فراخواند و این واقعه سبب شد که نخستین سلسلهٔ اسلامی در کشمیر شکل بگیرد. به دنبال مسلمان شدن رنچن (که از سوی بلبل‌شاه به سلطان صدرالدین ملقب شده بود) گروهی از خویشان و درباریان او هم اسلام آوردند. بلبل‌شاه نیز برای تبلیغ اسلام، با

مریدانش، به گوشه و کنار کشمیر رفت و به روایتی، ده‌هزار تن را مسلمان کرد. سلطان صدرالدین در کنار رود بهت/ ابهت (جِهلُم کنونی) خانقاهی برای بلبل‌شاه ساخت که این خانقاه نخستین حوزهٔ علمیهٔ اسلامی در کشمیر بود. افزون بر این، در همان نزدیکی، در محلی که به بلبل لنگر یا لنگر بابا معروف شد، رباط و مسجدی نیز برآورد و چندین روستا را وقف آن کرد. در تذکرهٔ شعرای کشمیر چند بیت از بلبل‌شاه در نعت پیامبر اسلام نقل شده است. بلبل‌شاه کتابی ننوشت و گفته‌اند که بر خلاف بیشتر صوفیان، چندان آموزش دیده نبود. اما به گواهی منابع، وی عاملی بود برای دگرگونی اجتماعی کشمیر. جزئیات زندگی بلبل‌شاه در بهارستان شاهی* (تاریخ کشمیر از نویسنده‌ای ناشناس) آورده شده است. گفتنی است که خواجه سناءالله خراباتی (۱۲۲۴ـ گویا ۱۲۹۷ق) که چیزی نزدیک به پنجاه و دو اثر دارد، از اولاد و احفاد بلبل‌شاه است.

منابع: احوال و آثار و اشعار میرسید علی همدانی، ۴۶ـ۴۷، ۴۹؛ تاریخ حسن، ۳۱۶/۱ـ ۳۱۹، ۴۲۹؛ ۱۶۶/۲ـ ۱۶۷؛ تحائف‌الابرار فی‌الذکر اولیاءالاخیار، ۶ـ۷؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۹ـ۱۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۵۹/۱؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۷۳۸/۳ـ ۷۳۹؛ فهرست نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۹/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 143.

ربیعیان

بلبل کشمیری (bol.bol-e.kaš.mi.ri)، ملا اشرف دیری، دیر(در بخش پلوام کشمیر) ۱۰۹۳ ــ همان‌جا ۱۱۸۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی خمسه‌ای به پیروی از نظامی سروده که پنج مثنوی به نام‌های ارزن وپیه مال (از داستان‌های عاشقانهٔ محلی)، هشت اسرار، مهرو ماه، هشت تمهید و رضانامه بوده، اما از آن‌ها تنها رضانامه از دستبرد روزگار در امان مانده است و گویا نخستین گزارش منظوم از شهادت امام حسین(ع) در کشمیر است. بلبل در اشعار خود پیران و مقدسان محلی را می‌ستاید و از شیعیان و سنیان می‌خواهد که از رقابت‌های فرقه‌ای دست بردارند. تصاویر شعری وی بیشتر برگرفته از طبیعت است و گه‌گاه معانی تازه به استعاره‌های قدیمی می‌بخشد.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۱۱ـ۱۲۰؛ پاکستان میں فارسی ادب، ۵۳۱/۳، ۵۸۵ـ۵۸۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۵/۱ـ۱۳۶؛

Iranica ,4/338.

دانشنامه

بلبن (bal.ban)[در ترکی به معنی شیر]، سلطان غیاث‌الدین الغ‌خان، ـ ۶۸۵ق، سلطان دهلی (۶۶۴ـ ۶۸۵ق). گویند از ترکان قراختایی بود. در کودکی به‌دست مغولان گرفتار و به بغداد و از آن‌جا به گجرات برده شد و بازرگانی به‌نام خواجه جمال‌الدین بصری او را خرید و همچون فرزند خود پرورد. سپس همراه دیگر غلامانش به دهلی برد و به سلطان ایلتتمش (۶۰۷ـ ۶۳۳ق) فروخت (۶۳۰ق) و ایلتتمش وی را مقام خاصه‌داری داد. در پادشاهی رکن‌الدین فیروزشاه (۶۳۳ـ ۶۳۴ق) یا رضیه‌بیگم (۶۳۴ـ ۶۳۷ق) مدت کوتاهی به زندان افتاد. اما پس از آزادی به میرشکاری رضیه گمارده شد. در پادشاهی معزالدین بهرام‌شاه (۶۳۷ـ ۶۳۹ق)، منصب امیرآخوری یافت و با سرکوب کردن برخی قبایل شورشی همچون فرمانده و سرداری توانا آوازه یافت. با دیگر غلامان بر معزالدین بشورید و چون غلامان دهلی را بگرفتند اقطاع هانسی بدو واگذار شد. در ۶۴۲ق در پادشاهی علاءالدین مسعودشاه (۶۳۹ـ ۶۴۴ق) به مقام امیرالحاجبی رسید. پس از سرنگونی علاءالدین و روی کار آمدن ناصرالدین محمودشاه (۶۴۴ق)، که گویند «پادشاهی شجاع و متعبد و کریم» بود و «اکثر نفقهٔ خاصهٔ خود را از وجه کتابت مصحف مجید ساخته روزگار خود می‌گذرانید و صلحا و علما را دوست داشتی و اهل هنر را بنواختی»، کارهای مملکت درواقع به‌دست بلبن افتاد، به‌ویژه از ۶۴۷ق که دختر خود را به زنی سلطان ناصرالدین‌داد و مقام نایب‌الملکی و لقب خان‌اعظم‌الغ‌خان یافت. بلبن از آن پس، مگر مدتی کوتاه در سال‌های ۶۵۱ـ ۶۵۲ق که بر اثر دسیسهٔ امرایی مانند عمادالدین ریحانی مدتی از نیابت سلطنت برکنار شد و از دهلی بیرون و به اقطاع خود هانسی رفت، نیرومندترین مرد سلطان‌نشین دهلی بود و برای نگه‌داری و گسترش قلمرو این سلطان‌نشین پیوسته به جنگ اشتغال داشت. در ۶۴۵ق نواحی میان کالنجر و کرّه را دستخوش تاخت و تاز کرد. در ۶۴۶ق به رنتنبهور و کوهپایهٔ میوات تاخت و در ۶۴۹ق بر سر چهره دیوه/ جاهر دیو، فرمانروای گوالیار و نرور، لشکر کشید و وی را بشکست و گریزاند. در ۶۵۲ق با کتیهریه‌ها که پیوسته به نواحی بدایون و سنبهل از قلمرو دهلی می‌تاختند جنگید. پس از مرگ ناصرالدین (۶۶۴ق) که به روایتی به‌دست خود بلبن به قتل رسید، خان‌ها و امرای دهلی، به اتفاق، بلبن را به شاهی

برداشتند و وی رسماً بر تخت پادشاهی دهلی نشست. بلبن در اوایل پادشاهی خود راهزنان میواتی را که گاهی به درون دهلی نیز رخنه می‌کردند فرومالید و جنگل‌های پناهگاه آنان را به آتش کشید و به کشتزار مبدل ساخت. کنپل و بهوجپور و پتیالی را نیز که پناهگاه راهزنان و شورشیان بود پاکسازی کرد و قلاعی در آن نواحی بساخت و گروهی از افغانان را به حفاظت آن‌ها گماشت. پسر بزرگ خود محمد (ـ۶۸۴ق) را به ولی‌عهدی برگزید و به حکومت مولتان و سند و پنجاب فرستاد (۶۶۸ق). در ۶۷۸ق طغرل از غلامان بلبن که حاکم لکنوتی (بنگاله) بود بشورید و خود را سلطان مغیث‌الدین خواند و خطبه به نام خویش کرد. بلبن پس از آن‌که طغرل دوبار سپاهیان اعزامی او را بشکست خود به جنگ وی رفت و او را بشکست و بکشت و در لکنوتی کشتار بزرگی از هواداران طغرل به‌راه انداخت و حتی بر زنان و فرزندان آن‌ها نیز رحم نکرد و حکومت لکنوتی را به پسر دیگر خود ناصرالدین بغراخان داد (۶۸۱ق). چون شاهزاده محمد، حاکم مولتان، درجنگ با مغولان به قتل آمد بلبن پسر وی کیخسرو را به ولی‌عهدی برگزید، اما هنگامی که بلبن پس از پشت سرگذاشتن بیش از هشتاد سال زندگی درگذشت امرای دهلی نوادهٔ دیگرش معزالدین کیقباد، پسر بغراخان، را به شاهی نشاندند. بلبن پادشاهی کاردان و سرداری دلیر بود و توانست نظم را به مملکت دهلی که در دورهٔ جانشینان ایلتتمش دستخوش آشفتگی شده بود بازگرداند و مملکت را بر اساس نظامی و اداری استواری قرار دهد. دربارهٔ وی گفته‌اند «در ایام جوانی به شراب خوردن و جشن‌ها ساختن و امرا و ملوک را مهمان گرفتن و قمار باختن و زر بر اهل مجلس نثار کردن رغبت تمام داشت... اما بعد از آن‌که پادشاه شد گرد این اعمال نگشت و نام شراب و سایر مناهی را از مملکت برانداخت و به صیام و نوافل و قیام شب و مواظبت جماعت و نماز اشراق و چاشت و تهجد اشتغال داشت و همه وقت با وضو بودی و به حضور علما و صلحا دست به طعام نبردی.» با این‌همه، «در قهر و سیاست اهل بغی و طغیان از کافر و مسلمان اصلاً محابا نکردی و در کشتن و بستن آن‌چه صلاح ملک‌داری بود خواه مشروع و خواه غیرمشروع در آن تقصیری ننمودی؛ چنان‌که بسیاری از اولاد شمسی [فرزندان شمس‌الدین ایلتتمش] را که معاندان سلطنت خود می‌دانست سراً و علانیه بکشت و بسیار بوده است که برای مصالح ملک به واسطهٔ یاغیگری یک کس لشکری و شهری را برانداخت.» امنیتی که در دورهٔ بلبن در قلمرو سلطان‌نشین دهلی پدید آمد سبب شد تا بسیاری از شاهزادگان ایران و عراق و ماوراءالنهر و نیز بسیاری از شاعران و دانشمندان فارسی‌گوی از دست مغولان به دربار او و به‌ویژه به درگاه دو پسر ادب‌دوست او محمد و بغراخان روی آورند و دربار بلبن مأمن شاعران و نویسندگانی همچون امیرخسرودهلوی، حسن دهلوی و منهاج سراج جوزجانی گردد. در روزگار او پیران برجسته‌ای چون بابافرید گنج‌شکر و بهاءالدین زکریای مولتانی و پسرش صدرالدین می‌زیستند که به‌گونه‌ای با دربار او پیوند داشتند.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۰ـ ۲۷۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۳/۳ـ۲۴، ۱۰۲ـ۱۰۳، ۳۷۰، ۷۷۵ـ۷۷۶، ۸۲۱، ۸۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲/۳ـ۱۳، ۴۴ـ۴۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۱۳ـ ۲۱۴، ۲۲۵؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۴۱؛ تاریخ فرشته، ۷۰/۱ـ ۸۲؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۳۴ـ ۵۲؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۷۳۹/۳؛ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، ۴۸۸/۲ـ۴۹۰؛ طبقات ناصری، ۴۷/۲ـ ۸۹؛ لبّ تاریخ سند، ۴۰ـ ۴۱؛ مآثر رحیمی، ۳۰۵/۱ـ ۳۰۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۷/۱ـ ۱۴۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۷۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۲۲۵؛

Encyclopaedia of Islam, 2/268; *A History of Sufism in India*, 1/144-145,159,229,308; *Political History and Institutions of the Early Turkish Empire of Dehli* , 254-293.

برزگر

بلسره (bol.sa.ra)، سهراب جمشیدجی، بلسر در گجرات ۱۸۷۷ـ ۱۹۴۵م، پژوهشگر و ایران‌شناس هندی. در یک خانوادهٔ طبقهٔ متوسط از پارسیان هند به‌دنیا آمد. تحصیلات دبیرستانی را در ۱۸۹۶م به‌پایان برد و در ۱۹۰۰م از کالج الفنستن درجهٔ لیسانس گرفت. درکالج به مطالعهٔ ایران‌باستان علاقه‌مند شد و به بررسی و پژوهش اوستا، زبان پهلوی، پازند و ایران باستان پرداخت. در ۱۹۰۲م به دریافت دانشنامهٔ فوق‌لیسانس نایل آمد و در همان سال انجمنی به‌نام انجمن گاثا برای تبلیغ آموزه‌های زرتشت بنیاد نهاد. در ۱۹۰۴م نخستین کتاب خودبه‌نام خدا در گاثاها را منتشر کرد. استاد زبان‌های ایران باستان درکالج الفنستن شد و از ۱۹۰۴ تا ۱۹۲۳م در مدرسهٔ ملافیروز تدریس می‌کرد. مدتی ممتحن زبان‌های اوستایی و پهلوی در دانشگاه بمبئی و در ۱۹۲۳ـ ۱۹۳۰م رئیس آموزشگاه م.ف.کاما.آثورنان در

جوگیشواری بود. از ۱۹۳۱م در یکی از حومه‌های بمبئی نشیمن گزید. سردبیر مجلهٔ دینی هماتا و از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵م سردبیر مجلهٔ ایران‌لیگ کوارترلی بود. از آثارش به زبان انگلیسی: خدا در گاتاها (بمبئی، ۱۹۰۴م)؛ آیین ایران باستان (بمبئی، ۱۳۰۷ش) که ترجمهٔ مادگان هزاردستان از پهلوی به انگلیسی با مقدمهٔ مفصل و یادداشت‌های سودمند است؛ تقویم کهن ایرانی: بررسی تاریخ آن از کهن‌ترین ایام تا امروز و پیشنهادی برای اصلاح آن درآینده (بمبئی، ۱۹۴۶م)؛ نیرنگستان به‌زبان گجراتی (بمبئی، ۱۹۱۵م)؛ تاریخ ایران باستان: هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان (بمبئی، ۱۹۱۴م)؛ مراسم ازدواج پارسیان (بمبئی، ۱۹۳۲م)؛ داستان‌های شاهنامه (جلد یکم، ۱۹۳۷م، جلد دوم، ۱۹۳۹م)؛ وضعیت کنونی پارسیان؛ نقاط ضعف و قوت آن‌ها و راهی که آن‌ها برای پیشرفتشان درآینده باید پیش گیرند (بمبئی، ۱۹۳۷م)؛ تفصیل مطالب کتابهای زرتشتی دربارهٔ پیامبران آینده و دعاوی کذب برخی بنیادگذاران دین.

منابع: تاریخ ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۹۲؛

Iranica , 1/564-565.

برزگر

بلقیس فاطمهٔ حسینی (bel.qeys.fā.te.me-ye.ho.sey.ni)، فرزند شاهدحسین حسینی، غازی‌پور در ایالت اوتارپرادش ۱۳۶۸ق / ۱۹۴۸م ــ   ، بانوی مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از فراگیری دانش‌های ابتدایی و متوسطه به تحصیل در دانشگاه دهلی پرداخت. در ۱۹۷۷م از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس به تدریس در دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی پرداخت. وی به‌زبان‌های اردو و انگلیسی آشنایی دارد. از آثارش: ترجمهٔ کتاب اقبال لاهوری از مجتبی مینوی؛ ترجمهٔ نمایشنامه‌های دیکته، پرواربندان و چشم در برابر چشم از غلام‌حسین ساعدی (گوهرمراد) به انگلیسی؛ «جمال‌خسرو هند»؛ «نثر فارسی در هند»؛ «نگاهی به گوهرمراد»؛ «فارسی ادب مین خواتین کاحصه» به‌اردو؛ «مسائل ترجمه‌های اردو و انگلیسی»؛ «ادبیات فارسی هند، در دورهٔ سید (۱۴۱۴ ــ ۱۵۲۶م)» به انگلیسی (۱۹۷۷م)؛ «مسائل تدریس زبان فارسی در هند». وی چندی مدیریت مجلهٔ تحقیقات فارسی را به‌عهده داشت.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۲/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۴-۲۶۵؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۶۲.

رسولی

بلقیس کبیر، ماریا ← ماریا بلقیس

بلوچی (ba.lu.či)، زبان اصلی امروز مردم ناحیه‌ای که از مرو در جمهوری ترکمنستان تا خلیج فارس در جنوب، از سیستان در ایران تا امتداد درهٔ هیلمند در افغانستان و سرزمین‌هایی از مکران پاکستان تا نزدیک رود سند و نیز در جنوب آن کشور، کراچی و تپه‌های شرق و شمال شرق کویته رواج دارد. در شبه جزیرهٔ عربستان هم با راه یافتن مهاجرانی از هند و پاکستان ــ از نیروهای مسلح محلی روزگار مغول ــ بیشتر در عمان، امارات متحد عربی و کویت گروه‌های بلوچی‌زبان دیده شده‌اند. گفتنی است در افغانستان در بخش میانی سرزمین درهٔ هیلمند به سمت شرق، تا حدود ۶۴ درجهٔ طول شرقی، زبان براهویی با بلوچی برابری می‌کند و بیشتر ساکنان این ناحیه دوزبانه‌اند. در پاکستان نیز در باریکه‌ای از حدود ۶۵ تا ۶۷ درجهٔ طول شرقی مردم به زبان براهویی سخن می‌گویند. از زبان‌های دیگر که در بخش‌هایی از ناحیهٔ زبان بلوچی رواج دارند، دو زبان هند و آریایی جطگالی / چدگالی و خترانی هستند. چدگالی در جنوب شرقی مکران ایران و خترانی در ناحیه‌ای از شرق سرزمین‌های بلوچی‌زبان رایج است. زبان بلوچی به‌سبب کوچ‌های پرشمار مردم بلوچ از زبان‌هایی بسیار تأثیر گرفته و دست‌کم واژگان زبان‌هایی که گویندگان آن‌ها زمانی دراز با بلوچ‌ها همنشینی داشتند، به این زبان راه یافته است. وام واژه‌های زبان بلوچی، بیش از همه، از گونه‌های زبان فارسی (فارسی کهن، فارسی نوین، فارسی افغانی)، سپس از سندی، لهندا و اردو (از زبان‌های هندی)، براهویی (از زبان‌های دراویدی)، عربی و از زبان‌های ایرانی شرقی، مانند سغدی، پشتو، اورموری، ختنی و وکهی است. واژه‌های مشترک نان، مردم، مهار، اشتر، دست و گردن در دو زبان فارسی و بلوچی و واژه‌هایی مشابه، مانند گوگ (گاو)، سرگ (سر)، پاد (پای)، مات / ماس (مادر)، برات / براس (برادر)، پت / پس (پدر)، دیدگ (دیده)، چم (چشم)، اتاخ (اتاق)، زوت (زود) و گدر (گذر) در زبان بلوچی نشانگر وابستگی بسیار واژگان این‌زبان به‌زبان فارسی است. وام واژه‌های پرشمار و نحو وابستهٔ زبان بلوچی به‌زبان‌های دیگر، رده‌بندی آن را دشوار کرده است. با همهٔ این‌ها، زبان‌شناسان آن را

زبانی مستقل و از دستهٔ شمالیِ زبان‌های نوی شاخهٔ غربی زبان‌های ایرانی دانسته‌اند. بلوچی واژگان، ویژگی‌های دستوریِ از آنِ خود، و از نظر زبان‌شناسی نکاتی باارزش دارد. از آن‌رو که بلوچی و بلوچ‌ها در چندین سرزمین پراگنده شده‌اند و این زبان در هر یک از سرزمین‌های برشمرده، همجوار و زیر تأثیر زبانی بوده و با تفاوت‌هایی به کار گرفته شده است، گویش‌هایی گوناگون از آن شکل گرفته است. زبان‌شناسان گویش‌های این‌زبان را به دو دستهٔ بزرگ غربی و شرقی بخش کرده‌اند: گویش غربی کهنه‌تر و سره‌تر است، وام واژه‌های آن از زبان فارسی است و بیشتر آهنگ ایرانی دارد، اما گویش شرقی بیشتر وامدار زبان‌های سندی و مولتانی است. رخشانی، سراوانی، لاشاری، کچی، گویش‌های ساحلی و بلوچی تپه‌های شرقی از دیگر گویش‌های مهم زبان بلوچی هستند که در واج‌شناسی، صرف، نحو و واژگان با یکدیگر تفاوت دارند، اما با وجود پراگندگی‌شان در نواحی گسترده تفاوت‌هایشان اندک است. از میان این لهجه‌ها، رخشانی که در مرو ترکمنستان، ایران، افغانستان و پاکستان رواج دارد، بیشترین گوینده را داشته و خود به سه گونهٔ محلی کلاتی، پنجگوری و سرحدی بخش شده است. گویش تپه‌های شرقی هم که تنها در تپه‌های عشایرنشین شرق کویته رایج است، بدان سبب که در روزگار گذشته آن ناحیه زیر نفوذ انگلیسی‌ها بود، بیشتر از لهجه‌های دیگر شناخته است و در مجموعهٔ نوشته‌ها دربارهٔ زبان بلوچی، بیش از آنچه در حقیقت در این زبان سهم دارد، بدان پرداخته‌اند. زبان بلوچی، گویش‌شناسی همراه با متن (لندن، ۱۹۶۶م)، نوشته الفنباین (Elfenbein)، نخستین گزارش جامع دربارهٔ همهٔ گویش‌های زبان بلوچی است. گفتنی است گوناگونی گویش‌های این زبان در چندگانگی رسم‌الخط بلوچی نیز بی‌تأثیر نبوده است، چنان که بیشتر نویسندگانِ به‌زبان بلوچی، نمادهای اصوات گویش‌های گوناگون را با هم درآمیخته و زبان نوشتاری ساختگی، با الفبا و قواعدی منحصر به فرد، برساخته‌اند. جز در کابل که زبان بلوچی با همان الفبای پشتو نوشته می‌شود، در بیشتر نقاط دیگر الفبای اردو با کمی تغییر، برای نوشتن زبان بلوچی به کار رفته است. در این الفبا همخوان‌های برگشتهٔ ṇ، ṛ، ḍ، ṭ، با زیرنوشت «ط» (ٹ، ڈ، ڑ، نٛ) و واکه‌های غنه‌ای با آوردن حرف «ن» بدون نقطه، پس از واکه‌ها نشان داده می‌شوند. در این زبان افزودن بر واکه‌های کوتاه (a,e,o)، بلند (ā,ī,ū) و مرکب (ai, aw) «و» و «ی» معروف نیز واج‌هایی جداگانه‌اند. گفتنی است واج‌های سایشی «ف، خ، ق، غ» که در وام واژه‌های فارسی و عربیِ تمام گویش‌های زبان بلوچی وجود دارند، در این زبان به «پ، هـ، ک، گ» تبدیل می‌شوند. با وجود این‌ها، نوشتار بلوچی تاکنون حروف و قواعدی استانده نداشته است و هر یک از زبان‌شناسان دسته‌ای از نمادها را با کمی تفاوت با دیگری پیشنهاد کرده‌اند. دو الفبای پیشنهادی الفنباین، عاقل‌خان مینگل و محمد عبدالرحمان با هم از این قرارند:

ا (a)	إ (i)	ٹ (ṭ/ṭ̄)
آ (ā)	ی (ī)	ـُ (u)
ب (b)	ج (j)	و (ū)
س، ص، ث (c)	ق، ک (k)	و (w)
د (d)	م (m)	غ (x)
ڈ (d̄/ḍ)	ن (n)	ز (z)
ی (e)	و (o)	ژ (ž)
ف (f)	پ (p)	(ā n)
گ (g)	ر (r)	(ī n)
ح، ه (h)	ڑ (ř/ṛ)	(ū n)
	ش (š)	
	ت (t)	

ا	ڈ	ظ	ہ
ب	ذ	ع	ء
پ	ر	غ	ی
ت	ڑ	ف	
ٹ	ز	ق	ـَ
ث	ژ	ک	ـِ
ج	س	گ	ـُ
چ	ش	ل	یٓا
ح	ص	م	ی
خ	ض	ن	ۆ
د	ط	و	ـے
			ےٓو

بلوچی با دو زبان شناخته از دستهٔ ایرانی میانه، یعنی فارسی میانه و پارتی پیوستگی‌هایی دارد. نظام آوایی این زبان گاه با شباهت به‌زبان پارتی در برابر فارسی میانه قرار گرفته و گاه در نکاتی به‌فارسی میانه شبیه بوده با زبان پارتی متفاوت است. حفظ واج‌های «ک» و «گ» در واژه‌های بلوچی، مانند kasān (که /

کوچک)، zāmāt (داماد)، و واج‌های میان واکه‌ای «d» و «g» در واژه‌های بلوچی، مانند ōdā (آن‌جا)، ــ nigōš (شنیدن)، و واج «j» در ابتدای واژه‌های بلوچی، مانند jan (زدن)، و حفظ خوشهٔ همخوانی «rd» در واژه‌های بلوچی، مانند zird (دل) که در پارتی به‌ترتیب ks، z'm'd، 'wwd، ngwš، jn- و zyrd اما در فارسی میانه به‌ترتیب kyh، d'm'd، ?wy، nywš، zn-، و dyl تلفظ می‌شدند، بلوچی را در ردهٔ زبانی پارتی درآورده و در برابر فارسی میانه قرار داده است. حال آن‌که جایگزینی j در واژه‌های بلوچی، مانند jitā (جدا)، به‌جای y در واژه‌های زبان ایرانی باستان، و جایگزینی s در واژه‌های بلوچی، مانند Se (سه) و pusag (پسر)، به‌جای θr در واژه‌های زبان ایرانی باستان که به‌ترتیب در فارسی میانه jodā، sh و pws، اما در پارتی به‌ترتیب ywd، hry و pwhr تلفظ می‌شدند، پیوستگی‌های زبان‌شناسیک بلوچی را با فارسی میانه آشکار کرده و آن را در برابر پارتی قرار داده است. گفتنی است زبان فارسی میانه از دستهٔ زبان‌های غربی ایرانی و پارتی از دستهٔ زبان‌های شرقی ایرانی است. برخی همین را سبب پذیرفتن نظریه‌ای دانسته‌اند که خاستگاه زبان بلوچی را جنوب دریای خزر معرفی می‌کند، زیرا این ناحیه از نواحی‌ای است که می‌تواند محل تلاقی این دو زبان شرقی و غربی باشد. این موضوع که زبان بلوچی را ادامهٔ هیچ‌یک از زبان‌های ایرانی میانه، به‌تنهایی، نمی‌توان در شمار آورد، سبب شده تا گروهی آن‌را برآمده از زبانی ایرانی اما کهن‌تر بدانند. میجر موکلر با تعبیر زبان بلوچی به خواهر زبان پهلوی به این فرضیه اشاره کرده است. جز حفظ برخی واژه‌های فارسی کهن در زبان بلوچی، که در فارسی امروز به کار نمی‌روند، شماری از نشانه‌های دیگرِ نزدیک‌تر بودن زبان بلوچی به‌زبان‌های کهن‌تر از این قرارند: ۱ــ «خ» یا «خ» و «و» معدوله در ابتدای واژه‌های فارسی امروز، شکل تغییر یافتهٔ واج «h» در برخی واژه‌های زبان اوستا است. در زبان پهلوی هم، تا پیش از پهلوی ساسانی، واج‌های «h»، «p» و «g» به‌جای «x»، «f» و «q» در زبان امروز به کار می‌رفت. در زبان بلوچی، جز در گویش خاوری که همسایهٔ پشتو و براهویی و متأثر از آن‌ها است، نیز مانند زبان‌های کهن‌ترِ اوستا و پهلوی، این جدایی شکل نگرفته است. ۲ــ واج‌های میان واکه‌ای انسدادی «p»، t، k، č و j» که در زبان‌های ایرانی باستانی وجود داشتند، در بیشتر زبان‌های نو ایرانی به واج‌هایی دیگر تغییر یافته‌اند، اما در برخی واژه‌های زبان بلوچی این واج‌ها حفظ شده‌اند. واژه‌های بلوچی būta (بود)، āp (آب)، rōč (روز)، drāj (بلند) از این دست‌اند. گاهی حتی برخی واژه‌های بلوچی، مانند gūt (فضولات حیوانی) و kar (خر)، در حالی واج‌های انسدادی داشته‌اند که معادل‌های آن‌ها در زبان‌های کهن ایرانی، مانند معادل‌های اوستایی gūθa و xara با واج‌های سایشی تلفظ می‌شدند. ۳ــ برخی اصوات در واژه‌های زبان بلوچی نیز، شکل تغییر یافته یا بخشی از واج‌های آن واژه‌ها در زبان‌های کهن ایرانی هستند، چنان که اصواتی مانند -gwā / -g، -w / -h، nn / mm در واژه‌های بلوچی gwāt (باد)، wašš (مطلوب)، wasp (خوابیدن) و čamm (چشم) از اصوات -w / -v، xw، šm و šn و -ša در واژه‌های معادل آن‌ها در زبان‌های کهن‌تر ــ به‌ترتیب vāta (اوستایی)، xwš (فارسی میانه)، xwafs (پهلوی)، čašman (اوستایی) ــ بر جا مانده‌اند. ۴ــ ترتیب صفت و موصوف، مضاف و مضاف‌الیه در زبان بلوچی به‌شیوهٔ زبان‌های کهن‌تر از پهلوی است و آن‌چنان می‌آید که در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان رایج بود. این ترتیب که در زبان پهلوی به کار نمی‌رفت، در برخی دیگر از گویش‌های شمال غربی، مانند گیلکی، تالشی و تاتی نیز حفظ شده است. در ترکیب‌های اضافهٔ زبان بلوچی، علامت اضافه وجود ندارد و مضاف‌الیه نیز بر مضاف مقدم است. ۵ــ در زبان بلوچی به‌جای شناسهٔ «د» در برخی افعال فارسی نوین، مانند زبان‌های اوستا و پهلوی شناسهٔ «ت» را به کار می‌برند. ۶ــ در زبان‌های کهن‌تر ایرانی اسامی به حالت‌های فاعلی، مفعولی با واسطه و بی‌واسطه، و اضافی صرف می‌شدند. در زبان بلوچی، مانند زبان‌های آسی و پشتو، شیوهٔ کهن صرف اسامی حفظ شده است. پاره‌ای دیگر از ویژگی‌های دستوری زبان بلوچی از این قرارند: ۱ــ در زبان بلوچی، مانند زبان‌های دیگرِ شاخهٔ ایرانی غربی، مگر کردی، زازا، تاتی و سنگسری، اسامی و افعال صیغه‌های جداگانهٔ مذکر و مؤنث ندارند. ۲ــ شناسه‌های جمع زبان بلوچی، مانند دیگر زبان‌های ایرانی غربی، «ان» و «گال» است. «گال» به ویژه در گویش‌های تپه‌های شرقیِ زبان بلوچی و از میان زبان‌های دستهٔ غربی، در گویش‌های فارس، مرکزی و کردی کاربرد دارد. ۳ــ در زبان بلوچی، مانند زبان فارسی که خود از دستهٔ جنوبی زبان‌های نو شاخهٔ غربی ایرانی است، اسامی به عام و خاص، جامد و مشتق، معرفه و نکره، مفرد و جمع بخش شده در جمله نقش‌های فاعلی، مفعولی، مضاف و مضاف‌الیهی می‌گیرند. ۴ــ در زبان بلوچی، مانند زبان فارسی، صفات را به فاعلی، مفعولی و نسبی دسته‌بندی کرده انواع تفضیلی و عالی آن‌ها را با

پسوندهای «تر» و «ترین»می‌سازند. ۵ــ در زبان بلوچی، مانند زبان فارسی، صفت با شماره و جنس موصوف تغییر نمی‌کند. ۶ــ بر خلاف زبان فارسی، در تمام گویش‌های بلوچی، جز رخشانی، افعال متعدی ساختار مجهول دارند. دربارهٔ واژگان، نکات زبانشناسیک و دستور زبان بلوچی آثار و مقاله‌هایی بسیار نوشته‌اند که شماری از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ کتاب درسی زبان بلوچی (لاهور، ۱۸۹۱م)، نوشتهٔ م.ل.دیمز. ۲ــ فرهنگ انگلیسی ـ بلوچی (لاهور، ۱۹۰۹م)، نوشتهٔ ج.ل.مایر. ۳ــ مقالهٔ «بلوچی»، نوشتهٔ گریرسون که در پژوهش‌های زبان‌شناسیک هند (کلکته، ۱۹۲۱م) به‌چاپ رسیده است. ۴ــ زبان بلوچی (هرتفورد، ۱۹۲۳م)، نوشتهٔ ک.م.گیلبرتسون. ۵ــ فرهنگ محاوره‌ای انگلیسی ـ بلوچی (هرتفورد، ۱۹۲۵م)، نوشتهٔ هم‌او در دو جلد. ۶ــ مقالهٔ «زبان و ادبیات بلوچی»، نوشتهٔ جوزف الفنباین که زیر مدخل «بلوچستان»، در بخش ششم از جلد سوم دانشنامهٔ ایرانیکا (نیویورک، ۱۹۸۸م) به‌چاپ رسیده است. الفنباین جز این، آثار و مقاله‌هایی دیگر هم دربارهٔ زبان، گویش‌ها، دست‌نویس‌ها و ادبیات بلوچی نوشته است. ۷ــ مقالهٔ «بلوچی زبان کی تاریخ و طرز نوشت»، نوشتهٔ محمدحسین عنقا که در شمارهٔ اوگوست ــ سپتامبر ۱۹۶۰م در ماهنامهٔ بلوچی‌دنیا به‌چاپ رسیده است. ۸ــ کورس بلوچی (جلد دوم = کانادا، ۱۹۶۹م)، نوشتهٔ محمد عبدالرحمان برکر و عاقل‌خان مینگل که به‌زبان‌های انگلیسی و بلوچی در دو جلد به‌چاپ رسیده است. ۹ــ گرامر بلوچی (۱۹۷۳م)، نوشتهٔ میجر موکلر، ترجمهٔ محمدبیگ بلوچ که دربارهٔ دستورزبان بلوچی مکرانی است. ۱۰ــ بلوچی زبان و ادبی تاریخ (۱۹۷۳م)، نوشتهٔ شیر محمدمری. ۱۱ــ هفت زبانی لغت (لاهور، ۱۹۷۴م)، فرهنگی هفت‌زبانی به‌قلم اشفاق احمد. ۱۲ــ بلوچی معلم (کراچی، ۱۹۸۱م)، نوشتهٔ خیرمحمد ندوی. ۱۳ــ رسالهٔ «بلوچی زبانی قاعده»، نوشتهٔ عبدالعزیز الجازمی که در دایرة‌المعارف اسلامیه (مکران، بی‌تا) به‌چاپ رسیده است. علی‌اکبر جعفری نیز از پژوهشگران و نویسندگان بلوچ است که دربارهٔ زبان بلوچی نوشته است. با آنکه بلوچی زبانی کهن‌سال است، در شکل نوشتاری عمری دراز نداشته است. قدیم‌ترین نمونهٔ در دست از نوشتاری به‌زبان بلوچی، در نیمهٔ نخست سدهٔ سیزدهم هجری نوشته شده است. سه دست‌نویس بلوچی از سدهٔ سیزدهم هجری در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و گویا دست‌نویس‌هایی هم از سدهٔ نوزدهم میلادی در کلاتِ پاکستان نگه‌داری می‌شوند. هم از این‌رو، ادبیات بلوچی بیشتر شفاهی بوده است. تا پیش از گسترش ادبیات نوشتاری، اشعاری دربارهٔ افسانهٔ کوچیدن بلوچ‌ها از حلب و مطالبی دیگر که دست‌مایهٔ شناسایی تاریخچهٔ بلوچان است و پیشینهٔ آن‌ها به سدهٔ دهم هجری می‌رسد، اشعار حماسی که بیشتر دربارهٔ نبردهای سی‌سالهٔ میان رندها و لاشاری‌ها یا نبردهای اقوام دیگر بلوچ و از سدهٔ نهم و دهم هجری است، برخی اشعار دربارهٔ نبردهای بلوچ‌ها با بیگانگان، قصه‌ها، حکایت‌ها، ترانه‌های عاشقانه که قدیم‌ترین شاعر مهم سرایندهٔ آن جام دُرَّک از شاعران دربار نصیرخان اول است، اشعار دینی و پندآموز، لالایی، چیستان، اشعاری که هنگام کار می‌خواندند، بازنویسی داستان‌های شناخته، مانند داستان‌های پریان، لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، عیسی و باری، و اشعار متأخرتر روایی و تغزلی که شمار بیشتر شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم و اوایل سدهٔ چهاردهم هجری دربارهٔ رویدادهای مهم زمانشان سروده‌اند، پیکر ادبیات بلوچی را می‌ساختند. نخستین بار اروپاییان در اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی کوشیدند تا بخش‌هایی از ادبیات شفاهی بلوچی را به شکل مکتوب درآورند. برخی از گردآورده‌های آن‌ها از این قرارند: ۱ــ داستان‌های بلوچی به روایت اقوام چادرنشین تپه‌های سلیمان (الله‌آباد، ۱۸۵۵م)، اثر لویس نخستین گردآوری متون ادبی بلوچی است. ۲ــ بازگشت به سند (۱۸۷۷م)، اثر برتن که در آن برگردان انگلیسی سه اثر منظوم بلوچی را آورده است. ۳ــ آثار کلاسیک بلوچی، اثر مایر که در آن شماری اشعار بلوچی را گردآورده است. ۴ــ بلوچون کی عوامی شاعری (لندن، ۱۹۰۷م)، اثر دیمز که دربارهٔ ادب کلاسیک بلوچی است. ۵ــ مجموعه‌ای از اشعار گویش خاوری که دیمز آن‌ها را در چند مجلد و آخرین آن‌ها را در ۱۹۰۹م به‌چاپ رسانیده است. ۶ــ مجموعه‌ای از اشعار کهن بلوچی که شیر محمد مری در ۱۳۵۹ش به‌چاپ رسانیده است. اما ادبیات نو بلوچی زیر تأثیر دگرگونی‌هایی شکل گرفت که در سدهٔ چهاردهم هجری در کشورهای بلوچ‌نشین روی نمود. رسمیت نداشتن زبان بلوچی در این کشورها سبب شده بود به این زبان و چاپ آثار آن توجهی چندان نشود و تنها در برخی کشورهای خاورمیانه و هند شماری اندک از این متون به چاپ برسد. با این همه، در دههٔ ۱۳۱۰ش همزمان با رشد فرهنگی بلوچ‌ها پس از جنگ جهانی اول، روزنامه‌نگاری به زبان بلوچی، با انتشار کوتاه‌مدت هفته‌نامهٔ بولان، در مَک در نزدیکی کویته، به‌دست گروهی به

رهبری محمدحسین عنقا آغاز شد. پس از استقلال پاکستان، گرایش به ادب بلوچی در این کشور بیشتر شد و از آغاز دههٔ ۱۳۴۰ش نشر آثاری دربارهٔ تاریخ و فرهنگ بلوچی رونق گرفت و چندی پس از آن، کاربرد این زبان در نشر و آموزش و پرورش این کشور رسمیت یافت. رویداد مهم دیگر که در گسترش ادب بلوچی مؤثر افتاد، بنیاد گرفتن فرهنگستان‌های زبان و فرهنگ بلوچی و براهویی در کراچی (۱۳۳۵ش) و کویته (۱۳۳۸ش)، بود که مشوق چاپ آثار بلوچی بودند. در افغانستان نیز پس از کودتای ۱۳۵۷ش زبان بلوچی همراه با زبان‌های ازبکی، ترکمنی و نورستانی، در کنار پشتو و دری رسمیت یافته به انتشارات و آموزش و پرورش راه یافت. پس از آن، گرایش به انتشار آثار و نشریاتی به‌زبان بلوچی در افغانستان و ایران فزونی گرفته مجلهٔ سوب در کابل و روزنامه‌ای در ایران، به‌زبان بلوچی، منتشر شد. به هر روی، ادب بلوچی به کمک چاپ تا بدان پایه رشد کرد که افزون بر حفظ قوالب و سبک‌های سنتی، شیوه‌هایی نو هم در نظم و نثر آن پیدا شده است. گفتنی است اشعار، داستان‌ها و رمانس‌های نو ادبیات بلوچی از درون‌مایه‌ها و سبک‌های ادبیات فارسی بسیار تأثیر گرفته و به کمک آن‌ها رشد یافته‌اند. ادبیات بلوچستان و آثار ادبی بلوچ‌ها تنها به ادبیات بلوچی محدود نشده است و بخشی پرارزش از ادبیات این سرزمین به‌زبان فارسی است. به نظر می‌رسد پیش از پرداختن به چگونگی حضور و تأثیر زبان و ادب فارسی در بلوچستان و ادبیات آن، ارائهٔ تاریخچه‌ای از قوم بلوچ ضروری باشد. پراکندگی بلوچ‌ها در طول زمان، در نواحی گوناگون و درآمیختن آن‌ها با مردم نواحی همجوار سبب شده که امروز همهٔ آن‌ها از یک قوم نباشند. هم از این‌رو است که زبان بلوچی را تنها ویژگی جداکنندهٔ ایشان از دیگر مردمان دانسته‌اند. دربارهٔ گذشتهٔ این قوم و خاستگاه آن‌ها نیز روایت‌هایی گوناگون نقل کرده‌اند. برخی پژوهشگران، به‌ویژه اروپاییان، روایت‌هایشان را بر اساس ریشه‌هایی که برای واژهٔ بلوچ برشمرده‌اند، ارائه کرده‌اند. برخی آن را برگرفته از واژهٔ بالیچا، تیره‌ای از راجپوتان هند، و تبار بلوچ‌ها را از ایشان دانسته‌اند. برخی هم آن را از دو واژهٔ سنسکریت «بل» و «اوچ» (بلند) دانسته‌اند و ایشان را از کوچندگان روزگار ساسانیان یا پیش‌تر از آن به نواحی بلوچ‌نشین امروز پنداشته‌اند که جُتان، ساکنان پیش از آن‌ها را، به‌سبب بلندی قامت و نیرومندی جثه‌شان به این نام خواندند. باز گروهی آن را برگرفته از واژهٔ «بعل»، نام خدای کلده و بابل، و ایشان را از تبار نمرود، حکمران کلدانی، دانسته‌اند. گروهی از خود بلوچ‌ها نیز آن را از دو واژهٔ «بَر» (بیرون، دشت) و «لُچ» (برهنه)، و مردم بلوچ را، در هر یک از سرزمین‌های برشمرده، از تبار قبایل دشتی و بیابانی دانسته‌اند. جز این‌ها، برخی هم بلوچ‌ها را از ترکمن‌ها پنداشته‌اند. دسته‌ای دیگر از پژوهشگران به متون و افسانه‌های بلوچی استناد کرده و ایشان را از تبار عرب معرفی کرده‌اند. در برخی افسانه‌های این قوم، بلوچ‌ها خود را از فرزندان امیرحمزه، عموی پیامبر(ص)، برشمرده‌اند. اما چون حمزه، بنابر حدیث، فرزندی نداشت، باید باور داشت که بنای این پندار بر افسانه نهاده و نادرست است. برخی پژوهشگران بلوچ هم اشتباه در ترجمهٔ اشعار و متون بلوچی را که در آن‌ها از حمزه نامی یاد شده، سبب شکل گرفتن این نظریه دانسته‌اند. این پژوهشگران بر این عقیده‌اند که اسباب این پندار نادرست از آن‌جا فراهم شده که مترجمان نخستین سردار بلوچ‌ها را که به اسلام گروید و ایشان را، زیر نام بلوچ، زیر یک پرچم درآورد، با عموی پیامبر که همنام وی بود، یکی پنداشتند. در برابر این تبارشناسی‌ها، دسته‌ای دیگر از پژوهشگران اروپایی هم هستند که بلوچ‌ها را ایرانی می‌دانند. گروهی بر آنند که دامن‌زدن به نظریهٔ ناایرانی بودن بلوچ‌ها از اغراض سیاسی انگلیسی‌ها تأثیر گرفته است. به‌هرروی، برخی پژوهشگران اروپایی، و از آن شمار سر ریچارد برتن، دیمز، کین و لاتام، بلوچ‌ها را ایرانی دانسته‌اند. دکتر لاتام با بررسی شکل جمجمهٔ بلوچ‌ها، جمجمهٔ آن‌ها را مانند نژاد ایرانی از نوع پهن سران گفته در حالی که جمجمهٔ عرب‌ها و هندی‌ها از نوع درازسران است. حتی نتیجهٔ برخی از این دست بررسی‌ها نشان داده که ویژگی‌های بلوچ‌های شبه‌قاره هم، با وجود درآمیختن آن‌ها با مردم آن سرزمین، به نژاد ایرانی نزدیک‌تر است تا نژاد مردم دشت سند و هند شمالی. بیلی (Bailey) از آن دست از پژوهشگران است که خاستگاه بلوچ‌ها را حاشیهٔ خزر، در شمال ایران می‌داند. وی بر آن است که ناتوانی در بازشناسی تبار بلوچ‌ها، از میان اقوام ساکن حاشیهٔ خزر در روزگار ساسانیان یا پیش از آن، از آن‌رو است که احتمالاً ایشان از زمانی که به سرزمین محل سکونت امروزشان درآمدند، به نام «بلوچ» (برگرفته از واژهٔ «گدروسیا» در زبان ایران باستان، به‌معنای سرزمین کاریزها) خوانده شده‌اند و پیش از کوچیدن از حاشیهٔ خزر به جنوب شرق ایران، نامی دیگر داشتند. به هر روی آثاری که از زبان بلوچی در زبان‌های نواحی مرکزی ایران برجااست، نشان از آن دارد که این قوم از شمال به جنوب و

کرمان کوچیده است. برخی نخستین وطن بلوچ‌ها را شرق و جنوب شرق خزر مرکزی گفته‌اند و برخی بنابر پیوندهای زبانشناسیک میان زبان‌های غربی ایرانی و زبان بلوچی و رده‌بندی آن در دستهٔ زبان‌های شمال غربی ایران، و بنابر برخی روایت‌ها دربارهٔ کوچ بلوچ‌ها از غرب به شرق در سده‌های اول و دوم هجری، خاستگاه آن‌ها را حاشیهٔ خزر و شمال غرب ایران دانسته‌اند که به نظر می‌رسد این جابه‌جایی از غرب به شرق، نه در زمان یاد شده که در اواخر دورهٔ ساسانیان و پس از آن، در سده‌های گوناگون و در موج‌هایی جداگانه انجام گرفته و تا سده‌های اول و دوم هجری شماری بسیار از ایشان در سیستان و کرمان سکونت گرفته باشند. در یکی از منابع پیش از اسلام، از کهن‌ترین منابعی که در آن‌ها از بلوچ‌ها یاد شده، آن‌ها یکی از هفت گروه خودمختار کوه‌نشین معرفی شده‌اند. پس از آن نویسندگان مسلمانِ سده‌های سوم و چهارم هجری، به‌ویژه ابن‌خردادبه، مسعودی، اصطخری، مقدسی و مؤلف حدودالعالم نیز از آن‌ها با نام‌های «بلوص»، «بلوج» یا «بلوچ» یاد کرده‌اند. مسعودی بلوچ‌ها را همسایهٔ کوفیج‌ها و آن دو را به‌ترتیب ساکن صحرا و کوه‌های شرق ایران گفته و مقدسی هم مکران غربی و شرقی را سرزمینی یگانه، زبان مردم آن را «بلوصی» و مرکز ناحیهٔ بلوچ‌نشین را شهری به نام بَنْجبور گفته که همان پنجگور در مکران امروز باید باشد. در این منابع بلوچ‌ها از ایل‌های ناحیهٔ میان کرمان، خراسان، سیستان و مکران درشمار آمده‌اند و گفته‌شده که بخشی جداگانه از کرمان را در اختیار داشته در نواحی دورتر از مرز شرقی آن و در بخشی از سیستان می‌زیستند. جز در این منابع تاریخی، در شاهنامه نیز به این مردم اشاره شده، اما تمام مطالبی که در این اثر به آن‌ها نسبت یافته، به‌واقع روی نداده است، چنان که طبری که از همان منابع تاریخیِ فردوسی بهره برده، به‌خلاف او، بلوچ‌ها را در شمار دشمنان خسرو انوشیروان یاد نکرده است. در شماری از آثار یاد شده، به‌دشواری و ترسی اشاره شده است که ساکنان آن نواحی، از سوی این ایل‌ها، بدان دچار بودند. میان نویسندگان این آثار، تنها اصطخری ایشان را مردمی آرام شمرده است. به‌هر روی، گویا بلوچ‌ها گله‌دار و چادرنشین بودند و گه‌گاه در نواحی کویری راه بر کاروانیان می‌بستند. گردنه‌گیری‌های این قوم یک‌بار در ۳۶۱ق عضدالدولهٔ دیلمی (۳۳۸ ــ ۳۷۲ق) را بر آن داشت تا با ایشان درافتد و بار دیگر در روزگار محمود غزنوی (۳۸۹ ــ ۴۲۱ق) وی را بر آن داشت تا پسرش مسعود را به نبرد با ایشان فرستد. با این فشارها کوچ بلوچ‌ها به سوی شرق رفته‌رفته بیشتر شد. از سدهٔ پنجم هجری، به‌ویژه بعدها پس از یورش سلجوقیان به کرمان، بسیاری از بلوچ‌ها به مکران یا دورتر از آن رفتند. دو سدهٔ بعد بلوچ‌ها در سند پیدا شدند. بنابراشعار بلوچی، ایشان از چهل و چهار ایل بلوچی و خدمتکارانشان بودند. گویا دودایی‌ها که از ایل‌های سندی بودند، در همین دوره شکل گرفتند. برخی منابع از استقرار آن‌ها در پنجاب یادکرده و ایشان را نخستین ایل بلوچ مستقر در آن ناحیه شمرده‌اند. در سدهٔ نهم هجری، در روزگار میر چاکُر رند، بزرگ‌ترین قهرمان بلوچستان، دسته‌ای از ایل رند به جنوب پنجاب کوچیدند و رفته‌رفته در پی ایشان بلوچ‌هایی دیگر با کوچ‌هایی همگانی به نواحی سند و پنجاب روان شدند. در افسانه‌های بلوچ از نبرد میان دستهٔ میرچاکر و دودایی‌ها یاد شده و به کمک این روایت‌ها یادمان کوچ بلوچ به هند حفظ شده است. دودایی‌ها در زمان شاه‌حسین لنگای یکم (۸۷۴ ــ ۹۰۸ق) در مولتان وی را در کارهای نظامی یاری کرده از او جاگیری دریافت کردند. بابر (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق)، بنیادگذار دودمان تیموریان در هند، نیز در ۹۲۵ق بلوچ‌هایی از اقوام دودایی و هوت را در نقاط شمالی درهٔ سند یافته به خدمت گرفت. این اقوام در روزگار شیرشاه دو شهر دیرهٔ اسماعیل و دیرهٔ قاضی‌خان را در آن ناحیه بنیاد کردند. گفتنی است ایشان از یاریگران همایون (۹۳۷ ــ ۹۴۷؛ ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) بودند که برای بازگرفتن تاج و تخت شاهی و حفظ دودمان تیموریان از او حمایت کردند. به هر روی، در اواخر سدهٔ نهم هجری بلوچ‌ها از نظر فرهنگی بر این ناحیه تسلط یافتند و زبان بلوچی زبان مکالمهٔ اقوام آن شد. در سدهٔ دهم هجری که در این ناحیه سه قدرت خارجیِ صفویان ایران، مغولان هند و نظامیان اروپایی که به تازگی به هرمز راه یافته بودند، از سه سو بلوچ‌های آبادی‌نشین و کشاورز را در برگرفته بودند، اقوام بلوچ هر یک زیر فرمان رئیس خود بودند و جنگ‌های میان قومی نیز میانشان بسیار رایج بود. گویا نخستین خان‌نشین بلوچ‌ها در کلات بنیاد گرفت. در این سرزمین که تا سدهٔ نهم هجری زیر فرمان راجگان هندو بود، در ۱۰۷۷ق با حکومت میراحمد قمبرانی، فرمانروایی خاندان احمدزایی بنیاد گرفت. قدرت این دودمان در روزگار میرنصیرخان، که در ۱۱۶۰ق از سوی احمدشاه درانی به حکومت کلات گماشته شده بود، به اوج خود رسید. حکومت او نیم سده به درازا کشید و برای بلوچ‌ها ثبات سیاسی و رونق کشاورزی و داد و ستد به ارمغان آورد. قلمرو او در پایان دورهٔ

حکومتش، جز از سوی شمال و شمال شرقی، به اندازۀ ایالت امروز بلوچستان پاکستان بود. گویا از زمان بنیاد گرفتن حکومت خودمختار او و سرباززدن ایشان از گردن نهادن به فرمانروایی درانیان (۱۱۷۲ق)، این سرزمین نام بلوچستان به‌خود گرفت. گفتنی است احمدزایی‌ها و میرنصیرخان که هویت سیاسی بلوچستان در روزگار ایشان شکل گرفت، از تیرۀ براهویی بودند و به آن زبان نیز سخن می‌گفتند. این دودمان سازمان‌های اداری‌شان را، که در روزگار میرنصیرخان بنیاد گرفته بود، به دست کارمندانی از تیرۀ دهوارها / دهقان‌های تاجیک فارسی‌زبان و به‌همین زبان اداره می‌کردند. پس از مرگ میرنصیرخان، قدرت این خان‌نشین به سرعت کاهش یافت. در پی درک اهمیت این ناحیه برای حفظ قندهار، از سوی انگلیسی‌ها، و بستن پیمان‌هایی که به دست‌نشاندگی خان‌های بلوچ انجامید، قدرت انگلیسی‌ها در بلوچستان رفته‌رفته بالا گرفت. در ۱۲۵۹ق سند و در ۱۲۶۶ق پنجاب به امپراتوری انگلیس پیوست و در پیمان ۱۲۷۱ق این پیوندها رسمیت یافت. بلوچ‌های غربی ــ بلوچ‌های ایران ــ نیز از نفوذ انگلیس‌ها در امان نماندند و گاه به کمک خان‌های نواحی شرقی زیر نفوذ آن‌ها رفتند، اما هرگز زمانی دراز فرمانگزار ایشان نماندند. بلوچستان ایران در دورۀ قاجار از زیر نفوذ خان‌های کلات بیرون آمد. بلوچستان در ۱۲۷۸ق زیر نظر هیأتی سه‌جانبه، با نمایندگانی از ایران، کلات و انگلیس، رسماً مرزبندی شده در کنار این بخش‌بندی‌های رسمی، برخی مناطق سرحد و مکران، به سرکردگی میرابراهیم‌خان، به ایران پیوست. وی تا پایان عمر کم و بیش تمام بلوچستان غربی امروز را گشود. این نواحی بلوچ‌نشین در ایران که دستخوش ناآرامی‌هایی هم بود، تا ۱۳۰۵ش گاه با کمک انگلیسی‌ها و پس از آن به‌دست دولت ایران اداره شد. در دورۀ رضاشاه پهلوی، دولت کوشید از پایبندی بلوچ‌ها به نظام سرداری کاسته آن را از میان بردارد. در پاکستان نیز پس از آن‌که انگلیسی‌ها آن‌جا را ترک کردند و پس از استقلال کشور در ۱۳۲۶ش، نخست کلات ادعای استقلال کرد، اما سرانجام به پاکستان پیوست. در اواخر درگیری‌های میان بلوچ‌ها و دولت این کشور که میان سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ش در بلوچستان شرقی روی داد، در ۱۳۵۵ش، دولت نظام سرداری و ایلی را غیرقانونی اعلام کرد. بلوچ‌های پاکستان در ۱۳۵۶ش به مخالفت‌ها پایان داده فرمان دولت را پذیرفتند. در کنار تاریخچۀ قوم بلوچ در بلوچستان، از بلوچ‌هایی دیگر نیز باید سخن گفت که در سند به حکومت رسیدند. ایشان در پایان سدۀ دوازدهم هجری فرمانروایی تالپوران را بنیاد کردند. زبان رسمی تالپوران هم که در حیدرآباد (۱۱۹۹ ــ ۱۲۵۹ق)، خیرپور (۱۱۹۹ ــ ۱۲۴۶ق) و میرپور (۱۱۹۹ ــ ۱۲۹۴ق) حکم می‌راندند، فارسی بود. میران تالپور به ادبیات فارسی و از آن میان، به سبب روحیۀ جنگی‌شان، به شاهنامه و شاهنامه‌خوانی بسیار گرایش داشتند. برخی فرمانروایان تالپور خود به فارسی شعر سروده‌اند، برخی نیز به گردآوری اشعار شاعرانی فارسی‌گو فرمان داده و از شاعرانی بسیار حمایت کرده‌اند. سخاوت ایشان در حمایت از شاعران سبب شد تا شعر سندی نیز زیر تأثیر شعر فارسی رونق گرفته گونه‌هایی و مانند مناجات، مدحیه و مرثیه‌سرایی، به آن راه یابد. ثابت‌علی زوار (۱۱۵۳ ــ ۱۲۲۵ق) از شاعران فارسی و سندی‌سرای روزگار میرغلام‌علی‌خان تالپور (ــ ۱۲۲۷ق) است که به سرودن مرثیه‌های سندی‌اش بلندآوازه است. زبان او را در مرثیه‌سرایی از شعر فارسی متأثر دانسته‌اند. مخدوم عبدالرؤف نیز شاعری از روزگار تالپوران است که بحور و عروض فارسی را به شعر سندی راه داد. امیران تالپور که در فارسی‌گویی دست داشتند و شماری از فارسی‌گویان که تالپورانِ بلوچ ایشان را سرپرستی کردند، از این قرارند: ۱ــ میر عظیم‌الدین عظیم شیرازی تتوی (۱۱۶۳ ــ ۱۲۲۹ق)، که فرزند سید یارمحمد، برادرزادۀ میرعلی‌شیر قانع تتوی و ملک‌الشعرای دربار میرفتح‌علی‌خان تالپور، فاتح سند و بنیادگذار حکومت تالپوران (ــ ۱۲۱۷ق) بود. میر عظیم از میان آثارش ــ مانند مثنوی سیر دل (۱۲۰۶ق)، دیوان عظیم اردو و انشای عظیم ــ، مثنوی فتح‌نامه / شاهنامۀ عظیم (۱۱۹۹ / ۱۲۰۹ق) و دیوان عظیم (۱۲۱۰ق) را به فرمان میرفتح‌علی‌خان و مثنوی هیر و رانجها (۱۲۱۴ق) را با مدح میرفتح‌علی‌خان، میرغلام‌علی‌خان (۱۲۱۷ ــ ۱۲۲۷ق)، میرمحمدخان پسر او، میر کرم‌علی‌خان (۱۲۲۷ ــ ۱۲۴۴ق) و میرمرادعلی‌خان (۱۲۴۴ ــ ۱۲۴۹ق)، سروده است. وی فتح‌نامه را در بحر شاهنامه، دربارۀ نبرد خانوادۀ کلهوران و تالپوران و گشودن سند سروده است. این اثر با تصحیح و مقدمۀ شیر محمد صاحب، در ۱۹۶۷م در حیدرآباد سند به‌چاپ رسیده است. دو دست‌نویس از دیوان عظیم او نیز، که به‌خط خود برای میرفتح‌علی‌خان و برادرش میرغلام‌علی‌خان نوشته بود، یکی در کتابخانۀ شخص میرحسام‌الدین راشدی و دیگری در کتابخانۀ میر نور محمدخان تالپور در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. هیر و رانجهای عظیم نیز همراه چند روایت

دیگر از این داستان، به‌تصحیح حفیظ هوشیارپوری، در ۱۹۵۷م در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۲ـ میرضیاءالدین ضیا (ــ ۱۲۲۹ق)، که برادر قانع تتوی و شاعر دربار میر تهاری‌خان، بنیادگذار حکومت تالپوران در میرپور (ــ ۱۲۴۵ق) بود. وی دیوانی به‌فارسی داشته که ناپیدا است و در ۱۲۱۵ق یک مثنوی به‌نام مثنوی هیر و رانجها سروده است. وی این اثر را با ستایش میر تهاری‌خان، برادران او میر احمدخان و میراللـه‌یارخان، و فرزندانش غلام‌حیدر، علی‌مراد (۱۲۴۵ ــ ۱۲۵۲ق) و غلام‌الله آغاز کرده است. ۳ـ میرکرم‌علی‌خان تالپور، متخلص به کرم که در حیدرآباد جانشین میر غلام‌علی‌خان شد. دیوان اشعار او ــ دیوان کرم ــ به‌چاپ نرسیده است. وی مجموعه‌ای از اشعار فارسی نیز، در شش فصلِ قصاید، غزلیات، مفردات، مقطعات، ساقی‌نامه و نثر، زیر نام مجموعهٔ دلگشا، گردآورده است. ۴ـ مخدوم نورمحمد بوبکانی، ۵ـ آخوند نورمحمد هالایی، ۶ـ میرزا خسرو بیگ چرکس، ۷ـ میر کاظم‌شاه سرخوش، ۸ـ سلیمان صباحی، ۹ـ میرزا مظهر سید طباطبایی، ۱۰ـ هوتک افغان، ۱۱ـ آقا محمد عاشق، ۱۲ـ منشی دوله‌رام که همه از شاعران روزگار میر کرم‌علی‌خان بودند. ۱۳ـ عبدالمجید جوکهیه / جوکهیه / جوکپه / جوکیو، که شاعر و تاریخ‌نگار روزگار میرکرم‌علی‌خان بود. وی به‌فرمان میربحارخان تالپور کتابی به‌نام تاریخ بلوچی (۱۲۱۹ق) به نظم و نثر، در تاریخ سند و احوال تالپوران، نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شمارهٔ ۱۹۸ در کتابخانهٔ حسام‌الدین راشدی و همچنین در گنجینهٔ نظامانیان در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۱۴ـ میرسید غلام‌علی تتوی، متخلص به مایل (۱۱۸۱ ــ ۱۲۵۱ق)، که فرزند قانع تتوی و شاعر دربارهای میر فتح‌علی‌خان، میر غلام‌علی‌خان و میر کرم‌علی‌خان بود. دو دیوان فارسی، یک دیوان اردو و مجمع‌البلغا (۱۲۱۸ق) از آثار او هستند. کلیات مایل که غزلیات، قصاید، قطعات و مراثی او را در بر دارد، به‌تصحیح محمود احمد عباسی و محمد حبیب‌الله رشدی، در ۱۹۵۹م در کراچی به چاپ رسیده است و مجمع‌البلغای او که تذکرهٔ شعرای فارسی‌گوی سند است، امروز در دست نیست. ۱۵ـ محمد عالم (ز۱۱۸۷ و ۱۲۲۵ق) که از او جز این دانسته نیست که شیعی‌مذهب و از شاعران و خوشنویسان وابسته به تالپوران بود. وی اثری به‌نام شاهنامهٔ تالپوران سروده است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ عمومی مولتان نگه‌داری می‌شود. ۱۶ـ میر مرادعلی‌خان تالپور، متخلص به علی که جانشین میر کرم‌علی‌خان در حیدرآباد و از حامیان علم و ادب بود. وی دیوانی به‌فارسی دارد که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ تالپوری نگه‌داری می‌شود. محکّ خسروی (۱۲۳۷ق) که جنگی از اشعار فارسی است که وی به‌ترتیب قافیه گردآورده بود و غزلیات شاعران سندی هم‌روزگارش را نیز در بر داشت، و طب مراد (۱۲۴۶ق) آثار دیگر او هستند. ۱۷ـ منشی صاحب‌رای موهن داس ملکانی، متخلص به آزاد (۱۱۷۵ ــ ۱۲۴۰ق)، شاعر و وزیر روزگار میرکرم‌علی‌خان و میر مرادعلی‌خان بود. جز غزل‌هایی از او که در مجلهٔ مهران به‌چاپ رسیده است، مثنوی ناتمام هیر و رانجها نیز به او منسوب است. اگر چند حمد و نعت آغاز منظومه و شواهدی دیگر که نشانگر مسلمان بودن سرایندهاند، این نسبت را رد می‌کند. این مثنوی که با ستایش میر غلام‌علی‌خان، میرکرم‌علی‌خان، میر مرادعلی‌خان و میر محمدخان فرزند میر غلام‌علی‌خان آغاز شده، در مثنویات هیر و رانجهای پیش‌گفته به‌چاپ رسیده است. ۱۸ـ میر حسن‌الحسینی شیرازی که در سند به دربارهای میرکرم‌علی‌خان و میرمرادعلی‌خان راه داشته تذکره‌ای به‌نام زبدةالمعاصرین (۱۲۴۰ق) به نام میرمرادعلی‌خان نوشته است. این اثر در ۱۹۶۶م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۹ـ نواب ولی‌محمدخان لغاری، متخلص به ولی (۱۱۶۵ ــ ۱۲۴۷ق)، فرزند غلام‌محمدخان نگار از قبیلهٔ لغاریِ بلوچ و از نزدیکان میر بهرام‌خان، نیای تالپوران، بود. نواب ولی‌محمدخان خود از امیران، سپه‌سالاران سند ــ از نزدیکان میر فتح‌علی‌خان، پس از او مشاور میران تالپور و در ۱۸۳۳م سپه‌سالار سپاه میر کرم‌علی‌خان برای گشودن شکارپور ــ شاعر و پزشک بود. دیوان ولی (۱۲۲۲ق) به‌فارسی، نزهةالابدان در پزشکی به نثر فارسی، دو ساقی‌نامه و موعظت‌نامه به‌فارسی، و مثنوی هیر و رانجها (۱۲۲۷ق) که آن را به فرمان میر مرادعلی‌خان تالپور، با ستایش میرکرم‌علی‌خان، میر مرادعلی‌خان و میر محمدخان پسر میر غلام‌علی‌خان، سروده و در مثنویات هیر و رانجها به‌چاپ رسیده است، آثار او هستند. ۲۰ـ نواب علی‌محمدخان لغاری، متخلص به علی (۱۱۶۲ ــ ۱۲۵۰ق)، که برادر نواب ولی محمدخان، خوشنویس و شاعر بود. وی بیاضی گردآورده و اثری به‌نام انیس‌السالکین به‌فارسی نوشته است. ۲۱ـ سید آغا کاظم‌شاه (ــ ۱۲۴۸ق)، شاعر و پزشک از تبار سُکّان ایران که پدرانش پس از کوچیدن به سند به خدمت تالپوران درآمدند. وی در روزگار ایشان سیزده سال حاکم شکارپور بود و در معرکهٔ

افغانان و تالپوران، در میان سکهر و شکارپور، به‌دست افغانان کشته شد. ۲۲ـ سید آغا زین‌العابدین، متخلص به عابد (ـ ۱۲۸۸ق)، که برادر سید آغا کاظم‌شاه، شاعر و پزشک بود. وی در روزگار تالپوران دو سال در شکارپور صوبه‌دار و شش سال در کراچی حاکم بود. دیوان او در دست نیست، اما اشعاری از او و برادرش در تکملهٔ مقالات‌الشعرا نقل شده است. ۲۳ـ میرزا بنده‌علی، متخلص به علی، فرزند میرزا محمدباقر گرجی که شاعر و پزشک دربار نور محمدخان تالپور (۱۲۴۹ ـ ۱۲۵۵ق) بود. ۲۴ـ میرمحمد نصیرخان تالپور، متخلص به جعفری (۱۲۵۶ ـ ۱۲۵۹ق)، فرزند میرمراد علی‌خان و جانشین میر نور محمدخان تالپور، که شاعران و دانشمندانی بسیار به دربارش راه داشتند. دیوانی به‌فارسی (۱۲۳۳ق)، مثنوی مختارنامه (۱۲۴۱ق)، سفرنامهٔ جعفری (۱۲۶۰ق) که دو مثنوی فارسی در شرح سفرهایش از حیدرآباد تا بمبئی و سفر کلکتهٔ او را در بردارد، دیوانی به اردو (۱۲۶۱ق)، مکاتیب جعفری که فرزندش میرحسن‌علی‌خان (۱۲۴۰ ـ ۱۳۲۴ق) آن را مرتب و چاپ کرده است و مثنوی مرزاد و صاحبان از آثار میرنصیرخان هستند. ۲۵ـ میرصوبدارخان، متخلص به میر (۱۲۱۷ ـ ۱۲۶۲ق)، فرزند فتح‌علی‌خان تالپور که خمسهٔ میر را در پنج مثنوی فتحنامه (۱۲۴۴ / ۱۲۴۵ق)، دربارهٔ تاریخ کلهوران و تالپوران، در ستایش فتح‌علی‌خان تالپور و در پیروی از شاهنامه، سیف‌الملوک (۱۲۴۷ق)، خسرو و شیرین (۱۲۵۱ق)، ماه و مشتری (۱۲۵۵ق) و جدایی‌نامه (۱۲۶۰ق)، سروده است. دست‌نویسی از این خمسه در کتابخانهٔ ذخیرهٔ تالپوری در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. دیوان میر نیز چند بار ترتیب یافته و گم‌شده است. دست‌نویسی از آن که در ۱۲۲۷ق مرتب شده است، در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود. میر صوبدارخان اثری به نام خلاصة‌التداوی را نیز، در پزشکی یونانی، به نثر و در چهل و نه باب تدوین کرده است. ۲۶ـ آخوند محمد یوسف حیدرآبادی، متخلص به یوسف و معروف به یوسف خدمتکار (۱۲۰۹ ـ پس از ۱۲۶۲ق)، که شاعر دربار میر محمد نصیرخان تالپور و میر صوبدارخان بود. وی افزون بر اشعار فارسی که در رثای این دو میر تالپور سروده، دو اثر فارسی دیگر ـ دیوان یوسف و مثنوی مهر و ماه (۱۲۵۶ق) ـ هم دارد که مثنوی‌اش را به‌خواست میرصوبدارخان و در بحر یوسف و زلیخای جامی سروده است. دست‌نویسی از دیوان او نیز در کتابخانهٔ شخصی پیرحسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شود. ۲۷ـ میرعباس علی‌خان تالپور، متخلص به مؤمن (ـ ۱۲۷۳ق)، فرزند میرنصیرخان که دیوان اشعار فارسی او در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی، در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲۸ـ میرنظرعلی‌خان تالپور لنواری، از تبار بلوچان کیچی (ز۱۲۷۳ق) که خاکی و علی تخلص می‌کرد. وی مرغوب‌الاحباب فی‌الانساب‌الاقطاب (۱۲۷۳ق) را در شرح حال مشایخ نقشبندیه و مشایخ لنواری نوشته است و در آن قطعه‌های تاریخ و ابیاتی دیگر از سروده‌های خود را نقل کرده است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ لنواری نگه‌داری می‌شود. ۲۹ـ میرمحمدعلی‌خان تالپور، متخلص به بهرور (۱۲۴۳ ـ ۱۲۷۸ق)، فرزند میر صوبدارخان که دو مثنوی داستان رزم نادرشاه، دربارهٔ نبرد نادرشاه افشار با محمدشاه گورکانی، و قصهٔ رزم شیر از او است. قصهٔ رزم شیر او در تکملهٔ مقالات‌الشعرا نقل شده است. ۳۰ـ آخوند میرمحمد بچل، متخلص به انور (ـ ۱۲۷۸ق)، سردبیر محکمهٔ انشای میر نصیرخان که استاد او نیز بود. وی افزون بر دیوانی از اشعار که در دست نیست و تنها بخش‌هایی از آن در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شود، بیاض انور که غزلیات و سروده‌های دیگر او را در بر داشته و در همان کتابخانه نگه‌داری می‌شود، و گزیده‌ای از اشعار شاعران تالپور به نام انتخاب لاجواب، در ۱۲۳۵ق مقدمه‌ای هم به نثر بر مثنوی مرزا صاحبان، اثر میر نصیرخان، تدوین کرده است. ۳۱ـ نواب غلام‌محمدخان، متخلص به غلام (۱۲۰۴ ـ ۱۲۷۹ق)، فرزند نواب‌علی محمدخان لغاری که امیر دربار میر نورمحمدخان تالپور بود. در دیوانی که از اشعار فارسی او بر جا است، اشعاری در ستایش میر مرادعلی‌خان تالپور و میرمحمد نصیرخان تالپور نیز آمده است. ۳۲ـ میریارمحمدخان حیدرآبادی (ـ ۱۲۷۹ق) که فرزند میرمرادعلی‌خان بود. وی شاعر نبود، اما نثر فارسی را به خوبی می‌نوشت. وی در ۱۲۷۹ق اثری به‌نام فریئرنامه به‌خواست فرئیر، کمیسر انگلیسی، دربارهٔ تاریخ سند نوشت. این اثر در سه مقالهٔ «احوال حکومت عباسیان مشهور به کلهوره»، «در حکومت میرصاحبان مشهور به تالپوران»، «احوال حکومت سرکار انگلیسی» نوشته شده است که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ گوشهٔ ادب صلاح‌الدین درگرهی یاسین، در شکارپور نگه‌داری می‌شود. ۳۳ـ میر شهدادخان تالپور، متخلص به حیدری (ـ ۱۲۸۴ق)، فرزند میر نورمحمدخان که دیوان حیدری او بر جا است و اشعاری در حمد، نعت، منقبت، مرثیه، مثنوی، ترکیب‌بند، مخمس و رباعی دارد. دست‌نویسی از آن که به‌خواست میرحسین‌علی‌خان

بلوچی

تالپور (ــ ۱۲۹۵ق) کتابت‌شده در کتابخانهٔ تالپوری، در حیدرآباد سند نگهداری می‌شود. ۳۴ــ آخوند محمد حیدرآبادی، متخلص به روشن (ــ ۱۲۸۶ق) که به دربار میرصوبدارخان راه داشته در نظم و نثر دست داشت. ۳۵ــ میرصابر علی صابر، متخلص به سایل و بعدها صابر (ــ ۱۲۸۶ق)، پسر مایل تتوی و شاعر روزگار میرکرم علی‌خان که غزل و مرثیه بسیار سروده است. ۳۶ــ میرحسین‌علی‌خان تالپور، متخلص به حسین، فرزند میر نورمحمدخان که در نثر و نظم فارسی، سندی و اردو دست داشت. مناقب علوی به نثر فارسی، شاهدالامامت به‌نثر فارسی، لب لباب به‌نثر فارسی، دیوان حسین به‌فارسی و اردو و دیوان حسین به‌اردو از آثار او هستند. ۳۷ــ آخوند امیدعلی، متخلص به سها (ــ ۱۲۹۸ق)، فرزند حاجی عبدالله هالایی، شاعر و تاریخ‌نویس روزگار تالپوران که از همنشینان میرحسین‌علی‌خان تالپور بود. دیوان، انشا، سفرنامهٔ کلکته، رساله در علم تکسیر، قدسیات قیومیه، در شرح حال مرشدش و ترجمهٔ قصیدهٔ برده به‌نظم فارسی از آثار او است. ۳۸ــ آخوند محمدقاسم هالایی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۹۸ق)، فرزند نعمت‌الله قریشی که از شاعران بلندآوازهٔ فارسی و سندی‌سرای دربارهای میرعلی‌مرادخان، والی خیرپور (ــ ۱۳۱۱ق) و میرحسن‌علی‌خان تالپور (۱۲۴۰ ــ ۱۳۲۴ق)، فرزند میرنصیرخان والی حیدرآباد بود. وی اشعاری در تمام گونه‌ها دارد و به‌ویژه در سرودن غزل و قصیده استاد بود. اشعاری به عربی و اردو نیز سروده است. دیوان فارسی او به‌چاپ نرسیده، اما بسیاری از اشعارش در نشریهٔ مفرح‌القلوب* به‌چاپ رسیده است. ۳۹ــ میرزا محمدباقر تاجر شیرازی، متخلص به آصف (ز ۱۲۹۰ق) که چندی در خیرپور وزیر میرعلی‌مرادخان بود. وی که به دستگاه میرحسین علی‌خان تالپور فرزند نورمحمدخان نیز راه داشت، قصیده‌ای به نام عیدیه برای میرحسین‌علی‌خان سروده که در مفرح‌القلوب به‌چاپ رسیده است. ۴۰ــ آخوند احمدصاحب (ــ ۱۳۱۷ق) که شاعر و استاد میر نورمحمدخان و میرمحمدحسن‌علی‌خان، فرزندان میرنصیرخان تالپور، بود. وی اشعاری به عربی، سندی و فارسی سروده و تحفة‌السلاطین او فارسی است. ۴۱ــ میرسید غلام‌محمد، متخلص به گدا (۱۲۴۳ ــ ۱۳۲۲ق)، فرزند سید حسن‌علی‌شاه، از خانوادهٔ سادات مشهدی و از شاعران برجستهٔ فارسی، سندی و اردوسرا که در نثرنویسی نیز سرآمد ادبای روزگارش بود. وی که در دورهٔ تالپوران در حیدرآباد می‌زیست، گویا با ایشان نیز همنشینی داشت. گدا با میر نورمحمدخان تالپور به حج رفته بود. کلیات گدا با تصحیح و مقدمهٔ رشید احمد لاشاری، در ۱۹۵۷م در کراچی به‌چاپ‌رسیده است. ۴۲ــ میرحسن‌علی‌خان تالپور، فرزند میرنصیرخان که تخلص حسن داشت. آثار او از این قرارند: لسان‌الحق فی میزان‌الصدق به‌نثر فارسی که در پاسخ میزان‌الحق اثر س.ج.فاندر نوشته است (لاهور، ۱۳۰۸ق)؛ مختارنامه به‌نظم سندی در دو جلد (لاهور، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۳ق)؛ رویای صادقه به‌نثر و نظم فارسی (جلد نخست = کراچی و جلد دوم = لاهور، ۱۳۲۲ق)؛ نهرالبکا به‌سندی (لاهور، ۱۳۲۶ق)؛ مثنوی فتح‌نامهٔ سند ترجمهٔ سندی اثر میرصوبدارخان؛ احسن‌البیان در پاسخ رسالهٔ تحقیق‌الایمان عمادالدین پانی‌پتی به نثر اردو؛ رد خوارج به‌سندی؛ مجموعهٔ خطوط در پاسخ مکاتیب فاندر، به‌فارسی؛ حالات شکار در شرح تجربیات خودش در شکار؛ مثنوی حملهٔ حیدری / شهنشاه‌نامه به‌سندی؛ دیوان مناجات و منقبت؛ دیوان قصاید؛ دیوان مراثی. ۴۳ــ میرعبدالحسین تالپوری (۱۲۶۸ ــ ۱۳۴۲ق)، نوهٔ میرنصیرخان که افزون بر اشعار سندی، به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. دیوان سه جلدی فارسی، سندی، اردو، دیوان مراثی، لطائف لطیفی در شرح حال شاه‌لطیف شاعر بلندآوازهٔ سندی که به نثر فارسی نوشته، قصهٔ گلرنگ و گل‌اندام به سندی (سکر، ۱۹۰۴م)، جنگی از گزیدهٔ اشعار فارسی، اردو و سندی آثار او هستند. وی آخرین شاعر از خانوادهٔ تالپوران حاکم و از آخرین شاعران فارسی‌گوی سند بود. امروز بیشتر بلوچ‌های سند، به‌ویژه تالپوران، زبان خود را رهاکرده به زبان سندی سخن می‌گویند. اما فارسی‌زبانان در بلوچستان پاکستان همیشه پرشمار بوده‌اند، چنان‌که امروز هم قبایل هزاره، یوسف‌زایی، دراتی، دهوار و تاجیکِ بلوچستان فارسی‌زبانند. سهمی هم که بلوچ‌ها در ادب فارسی داشته‌اند، بیشتر، از آنِ بلوچ‌های کلات (بلوچستان امروز) است. تمدن و ادب ایرانی از روزگاران کهن به شال ــ کویتهٔ کنونی ــ و کلات راه داشت. هم از این‌رو، زبان و ادب فارسی نیز از نخستین روزهای پیدایی‌اش در بلوچستان نفوذ یافت. این نفوذ با راه‌یابی اعراب به شبه‌قاره از راه سند و بلوچستان، در سدهٔ نخست هجری، همزمان بود. نخستین ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن و احادیث اسلامیِ این سرزمین نیز به زبان فارسی انجام گرفته است. به این ترتیب مکاتب مذهبی بلوچستان نخستین جایگاه‌های رواج زبان فارسی در این ناحیه شدند. رفته‌رفته راه یافتن شاهکارهای ادب فارسی، مانند شاهنامه، بوستان، گلستان، غزلیات حافظ، رباعیات خیام و...، به

بلوچستان بر اقبال بلوچ‌ها به آن افزود. چنان‌که آمد در روزگار حکمرانی خوانین کلات (از سدهٔ یازدهم تا چهاردهم هجری)، به‌ویژه در روزگار نصیرخان یکم (۱۱۷۰ ـ ۱۲۱۰ق)، که زبان مکتوب در امور حکومتیِ بلوچستان، فارسی بود و مناصب حکومتی در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفت، حضور زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین پررنگ‌تر شد. نخستین تواریخ بلوچستان که در آن زمان نوشته شده‌اند، نامه‌ها و نوشتارهای برجامانده از آن زمان فارسی هستند. این زبان از آن هنگام تا ۱۹۳۰م / ۱۳۴۹ق زبان دولتی بلوچستان ماند و این حضور طولانی، برای ادبیات فارسی در این سرزمین تاریخچه‌ای فراهم آورد که یکی ـ دو دورهٔ رونق و رکود نیز داشته است. در بررسی تاریخچهٔ هر یک از این دوره‌ها نیز گرایش‌ها و جریان‌هایی را می‌توان بازشناخت. نخستین دورهٔ رونق ادبیات فارسی در کلات، دست کم حدود هشت سده را در بر گرفته است. این دوره از زمان رابعهٔ خضداری (ح ۳۰۰ق) آغاز شده تا سدهٔ دوازدهم هجری ادامه داشت. بیشتر شاعران اواخر این دوره ـ سده‌های دهم تا دوازدهم هجری ـ به عرفان و علوم مذهبی گرایش داشتند و بسیاری از عرفای آن روزگار، به‌ویژه از میان سادات چشتی مستونگ و کلات، نیز به ادبیات فارسی پرداختند. میر خواجه کلان چشتی وصالی فرزند ولی‌زمان، و میرخدابخش (۹۴۰ ـ ۱۰۲۰ق) فرزند خواجه محمد ابراهیم یکپاسی از این دست شاعرانند که آثارشان به‌چاپ نرسیده است. از دیگر گروه‌های شاعران فارسی‌گوی بلوچستان که گرایش‌های مذهبی ویژه داشتند، ذکریان مکران بودند که از قصر قندِ ایران به آن‌جا کوچیده به شعر و ادب فارسی پرداختند و محافلی برای آن برپاداشتند. از میان این شاعران به شی محمد درفشان (سدهٔ دوازدهم هجری)، میرعبدالله جنگی نیای مادری شی محمد، شی‌سلیمان و شی‌جلال فرزندان شی‌محمد، ملاعزت، ملا ابراهیم، شی‌مانی، شی‌نصیرالدین، سید نورشاه و عزیز لاری باید اشاره کرد. اشعار شاعران این روزگار رنگی مذهبی، اخلاقی و حکمی داشت و بسیاری از آن‌ها به پیروی از آثار کلاسیک فارسی و بیشتر در قالب‌های واقعه‌نویسی، مثنوی و قصیده‌های بلند سروده شده و با حمد و نعت و اندرز همراه بود. با حضور انگلیسی‌ها و در دورهٔ تسلط ایشان بر بلوچ‌ها، که با یورش آن‌ها به کلات در ۱۸۳۹م آغاز شد و تا ۱۹۴۷م / ۱۳۲۶ش دوام داشت، رفته‌رفته زبان فارسی جایگاه و رونق نخست خود را که در سده‌های فرمانروایی مسلمانان داشت، از دست داد. در این دوره انگلیسیان کوشیدند تا زبان‌های سندی و هندی (اردو) را جایگزین زبان فارسی کنند. اما ادبیات فارسی، با وجود حضور کم‌رنگ‌شده‌اش، همچنان بر ادب بلوچی تأثیرگذار ماند. در برابر دسته‌ای از آثار بلوچی که به مکتب شرقی گرایش یافته از اشعار سندی و سرایبکی تأثیر گرفتند، دسته‌ای دیگر، که آثار شاعران سدهٔ سیزدهم هجری مکران از آن شمار است، از اشعار فارسی متأثر شدند. شاعران این آثار اشعارشان را بر اساس علم عروض سرودند، واژه‌های فارسی و عربی بسیار در آن‌ها جای داده آن‌ها را مانند منظومه‌های فارسی با حمد و نعت آغاز کردند. ملا فاضل (ـ ۱۸۸۵م) از شاعران برجسته و ملا نور محمد بمپشتی، ملا بوهیر و دیگران نیز از دیگر شاعران این مکتب هستند. مجالس مشاعره در شبه‌قاره و بلوچستان بسیار رایج بود و در نشر و رشد زبان فارسی تأثیری بسزا داشت. بسیاری از شعرای فارسی‌سرای بلوچستان به کمک همین مجالس به دیگران شناسانیده شدند. یکی از این مجالس در لورالایی برگزار می‌شد که نخستین‌بار سردار محمد یوسف‌خان یوسف پوپلزایی آن را در ۱۹۱۱م بنیاد کرد. عبدالحنان احقر، نبی‌بخش اسد، چراغ‌الدین چراغ، هرکرن داس هرکرن و عابدشاه عابد از شاعران فارسی‌سرایی بودند که در این محفل شرکت می‌کردند. در اواخر دورهٔ انگلیسی‌ها، به‌ویژه پس از ۱۹۲۰م، شاعرانی مانند عبدالعلی آخوندزاده (۱۸۷۲ ـ ۱۹۴۴م / ۱۲۸۹ ـ ۱۳۶۴ق) و یوسف عزیز مگسی (۱۹۰۸ ـ ۱۹۳۵م / ۱۳۲۶ ـ ۱۳۵۴ق)، از میان روشنفکران سیاسی، بالیدند که در مجموعهٔ اشعارشان جز مذهب و اخلاقیات، بیداری سیاسی نیز بازتاب یافته است. با پایان‌گرفتن دورهٔ انگلیسی‌ها روزگار رکود ادبیات فارسی نیز در بلوچستان سرآمد و پس از آن پربارترین سال‌های آن، با تداوم رشد سیاسی و ادبی اشعار فارسی، شکل گرفت. در دوره‌های متأخرتر برخی نشریه‌ها و مجامع ادبی بلوچستان در رونق گرفتن ادبیات فارسی نقشی بسزا داشته‌اند. بولان مجلهٔ کالج دولتی کویته و رگ سنگ مجلهٔ کالج دولتی لورالایی، هر یک بخشی جداگانه به‌فارسی داشته‌اند. از میان محافلی که برخی ایران‌شناسان و فارسی‌دانان بلوچستان برای آشنایی بیشتر بلوچ‌ها با زبان فارسی بنیاد کرده‌اند، به بزم اقبال و مجلس فارسی می‌توان اشاره کرد. دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی بزم اقبال را در کالج دولتی کویته بنیاد کرده است. مجلس فارسی هم در ۱۹۵۶م به کوشش پروفسور آغا صادق حسین نقوی، که از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹م سرپرست بخش فارسی بولان بود و چندی هم

سرپرستی مشترک رگ سنگ را با حسین نقوی برعهده داشت، بنیاد گرفت. در همین سال ثریا فخری، استاد زبان و ادبیات فارسی، نیز انجمنی در دانشکدهٔ دولتی زنان کویته بنیاد کرد. شیرعلی‌خان علی‌القادری، سید نصرالله شاه خوستی، سید شین گل‌شاه خویستی و قاضی عبدالصمد سربازی از ادبای این روزگارند که در شکل‌گیری ادب فارسی در بلوچستان سهم داشته‌اند. برخی از فارسی‌نویسان و فارسی‌سرایان بلوچ و بلوچستان از این قرارند: ۱ــ رابعهٔ خضداری، نخستین بانوی شاعر فارسی‌گو و همروزگار پدر شعر فارسی رودکی، دختر امیری عرب به نام کعب بود که در روزگار ابومسلم به بلخ کوچیده بودند و خضدار شهرکی کهن در جنوب قلات بود که در روزگار تسلط عرب‌ها بر توران در شمار متصرفات آن سرزمین درآمده بود. رابعه در خضدار به‌دنیا آمد، و بنابر روایت عطار در الهی‌نامه، در عشق بکتاش، غلام برادرش، که به بهای جانش تمام شد، اشعار فارسی پرشمار سرود. عرفا عشق رابعه را عشقی حقیقی و او را در شمار عارفان آورده‌اند. ۲ــ کاهی، که از او جز این دانسته نیست که از مردم روستای توتیانی، در نزدیکی قصبهٔ متهتری در بلوچستان، بود. با آن‌که فتح‌الرحمان بترجمة‌القرآن (۱۱۵۱ق) را نخستین ترجمهٔ فارسی قرآن در شبه‌قاره و شاه‌ولی‌الله محدث دهلوی (۱۱۱۴ ــ ۱۱۷۶ق) را نخستین مترجم دانسته‌اند، کاهی حدود دویست سال پیش از او، در ۹۷۷ق قرآن را به فارسی برگردانید. دست‌نویس این ترجمه در کتابخانهٔ فرهنگستان بلوچی کویته نگه‌داری می‌شود. ۳ــ محمدحسن بلوچ (ز۱۰۳۷ق)، فرزند فتح‌الله که خمسه‌ای به نام خمسهٔ حسن / پنج گنج سروده و مثنوی پنجم آن‌را تحفه / تحفهٔ قادریه نامیده است. دست‌نویس این اثر به شمارهٔ N.M.1967-78 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۴ــ شی‌محمد درفشان، فرزند شی‌جلال و نوهٔ دختری عبدالله جنگی شاعر فارسی‌گو و حاکم قصر قند، که ملک‌الشعرای ذکریان بود. دیوانش در ۱۱۰۷ق به‌پایان رسیده و شیخ محمد نوری فرزند شیخ نورالدین تربتی بر اساس دست‌نویسی که از شی‌گل محمد، فرزند عبدالرحمان و از تبار بلوچ‌های کوچیده از قصر قند به مکران، بر جا بوده و اشعاری از شی محمد درفشان، بیشتر در حمد، نعت و مناجات، در آن نقل شده، دیوان شیخ محمد درفشان را مرتب کرده در ۱۹۸۵م در کراچی به‌چاپ رسانیده است. ۵ــ میرزا مصطفی‌خان کاسی فرزند محمد سعید افغان که نجوم‌الفرقان فی کشف عن آیات‌القرآن را در ۱۱۰۳ق

برای شاهزاده محمداعظم‌شاه نوشته است. این اثر کشف‌الآیات و کلمات قرآنی است به‌ترتیب حرف آغاز واژه‌ها مرتب شده و در آن هر حرف در یک باب آمده است. نجوم‌الفرقان، به‌کوشش دبیر سیاقی، در ۱۳۴۴ش در تهران به‌چاپ رسیده است. میرزا مصطفی اثری دیگر نیز در کشف کلمات قرآن به‌ترتیب حروف الفبا، نوشته است که امارات‌الکلم‌الرحمانیه / امارات‌الکلم‌الرحمانی (۱۱۰۴ / ۱۱۰۹ق) نام دارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شمارهٔ ۵۹۳۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد و ۲۶۵ / ۳۲۷۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۶ــ میان عبدالحکیم ناناصاحب (۱۰۹۰ ــ ۱۱۵۳ق)، بزرگ‌ترین عارف بلوچستان، که حصن‌الایمان را به نثر فارسی، در عقاید، نوشته است. این اثر در ۱۳۷۲ق در کویته به‌چاپ رسیده است. یک کتاب در مقامات تصوف به نام مقامات‌التوحید و یک رساله به‌نام رسایل حکیمیه آثار دیگر او هستند. ۷ــ پیر محمد کاکر (۱۱۲۰ ــ پیش از ۱۲۰۳ق) از مردم ژوب که بعدها به قندهار کوچید. او همروزگار احمدشاه بابا و استاد شاهزاده سلیمان بود. وی بیشتر به پشتو می‌نوشت و اثری در دستور زبان پشتو، تاریخی به‌زبان پشتو و دیوانی به‌پشتو داشته که در آن از واژه‌های فارسی و عربی بهره برده است. وی در سرودن اشعار فارسی‌اش از حافظ، سعدی و بابا فغانی تأثیر پذیرفته بود. شاگردش ابراهیم‌خان کاکر دیوان او را در ۱۲۰۳ق گردآورده که عبدالرؤوف بینوا آن‌را مرتب کرده در ۱۳۲۵ق در کابل به‌چاپ رسانیده است. ۸ــ قاضی نور محمد گنج آبوی، همروزگار نصیرخان اول فرمانروای کلات، که در نبرد بزرگ پنجاب همراه او بود و مثنوی رزمی تحفة‌النصیر بلوچ (سدهٔ سیزدهم هجری) را دربارهٔ این نبرد میرنصیرخان احمدشاه ابدالی با سکهان (سیک‌ها)، در چهار هزار و هفت‌صد و چهل و یک بیت، به‌شیوهٔ شاهنامه سروده است. گویا این جنگنامه نخست در ۱۹۰۶م در امرتسر به‌چاپ رسیده، اما پس از نایاب شدن و بازیابی دوبارهٔ آن، آغانصیرخان احمدزایی بلوچ آن را مرتب کرده در ۱۹۹۰م در کویته به‌چاپ رسانیده است. ۹ــ فقیر محمد فرزند قاضی ملا غلام محمد تربتی (تربت مکران) که بخشی از اثر پشتوی آخوند درویزه (ــ ۱۰۴۸ق)، به‌نام مخزن اسلام، را به‌فارسی برگردانیده است. دست‌نویسی از این ترجمه، به‌نام تجویدالقرآن، نزد عبدالحی تیری، در قصبهٔ تیری مستونگ نگه‌داری می‌شود. این دست‌نویس به تاریخ ۱۲۳۹ق نوشته شده است. ۱۰ــ گل محمد مکرانی (ــ ۱۲۶۴ق) که به سند کوچید و میر

بلوچی

صوبدارخان وی را در آن‌جا بسیار عزیز داشت تخلص دلخوش به او داد. وی به هند نیز سفر کرد و به دربارهای محمدعلی‌شاه، امجدعلی‌شاه و واجدعلی‌شاه، شاهزادگان اوده راه یافت و در آن‌جا تخلص ناطق را برگزید. وی مثنوی و دیوانی از اشعار فارسی سرود که آن مثنوی امروز در دست نیست، اما جواهرسنگه، پسر بختاور سنگه و شاگرد ناطق، دیوان مختصر او را، زیر نام جوهر معظم، گردآورده است. این دیوان که قصاید، غزل‌ها، رباعیات، رقعات و نامه‌های او را در بر دارد، نخستین بار در ۱۲۷۷ق در لکنو و با مقدمهٔ مفصل انعام‌الحق کوثر در ۱۹۶۹م در کویته به‌چاپ رسیده است. وی که همروزگار میرزا اسدالله‌خان غالب دهلوی بود، در سرودن اشعارش از او تأثیر پذیرفته بود. ۱۱ــ ملا محمدحسن براهویی، متخلص به حسن (ــ ۱۲۷۳ق)، فرزند نایب علی عبدالرحمان و وزیر محراب‌خان (ــ ۱۲۷۲ق) که از روزگار جدش در خدمت خوانین کلات بودند. وی به اردو، بلوچی، براهویی و فارسی شعر می‌سرود. کلیات اشعار فارسی ملا محمدحسن در چهار دیوان تدوین شده که دو دیوان نخست به‌ترتیب در ۱۲۶۳ و ۱۲۷۰ق کتابت شده‌اند. وی که از شاعران برجستهٔ نعت‌گو است، دیوان‌هایش را با حمد، نعت و گاه ستایش صحابه و منقبت امامان آغاز کرده و در آن‌ها غزلیات، رباعیات، مخمسات و مفرداتش را گردآورده است. ملا محمد حسن در بسیاری اشعارش از سبک و درون‌مایهٔ اشعار حافظ و سعدی و در مخمسات از امیرخسرو، صائب، جامی و دیگران تأثیر پذیرفته است. دست‌نویس این دیوان درکتابخانهٔ میرشیرعلی‌خان غزگی در مستونگ و کتابخانهٔ انعام‌الحق کوثر در کویته نگه‌داری می‌شود. مسدسات ملاحسن مجموعه‌ای دیگر از او است. وی مثنوی حسینا را نیز در پاسخ کریمای سعدی و یک مثنوی به نام معجزات نبوی سروده که دست‌نویس هر دوی آن‌ها در کتابخانهٔ میرشیرعلی غزگی در مستونگ نگه‌داری می‌شود. انعام‌الحق کوثر کلیات اردوی ملامحمدحسن را مرتب کرده با دیباچه‌ای به نثر فارسی، در ۱۹۶۷م در لاهور به‌چاپ رسانیده است. ۱۲ــ ملاشیخ فاضل (نیمهٔ نخست سده سیزدهم هجری)، قاضی روزگار مسری‌خان و بختیارخان از امیران باروزایی (پشتو ــ بلوچ) که جنگ‌نامه باروزئی منظوم از او است. بیشتر این جنگ‌نامه به نظم است، اما در میان نظم‌های آن سطرهایی هم به نثر آورده است. بخش نخست این اثر دربارهٔ زنجیرهٔ تبار خاندان باروزایی و نبردهای آن دو سردار، به‌ویژه جنیدخان، معروف به بختیارخان، از روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) با شهزاده معزالدین حاکم مولتان است. دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ سردار محمدخان باروزایی در قریهٔ کرک سیوی در بلوچستان نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ سید محمد تقی‌شاه، متخلص به تائب (نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم هجری)، فرزند سید محمدشاه که چندی منشی جام لسبیله (۱۲۴۶ ــ ۱۳۰۶ق) سپس از همنشینان سردار نورالدین مینگل (ــ ۱۲۹۲ق) بود. تائب به‌خواست جام لسبیله یک مثنوی رزمی به‌نام گلستان شهادت (۱۲۹۶ق) دربارهٔ کشته‌شدن سردار نورالدین مینگل و هفتاد و یک تن از همراهانش در نبرد ایشان با سپاه خدادادخان در میری سروده است. این مثنوی در بحر شاهنامه و به نام نورالدین است. این اثر افزون بر کویته و کلات، در سند نیز شناخته است. تائب جز گلستان شهادت، غزل‌هایی هم دارد که برخی از آن‌ها در نشریهٔ مفرح‌القلوب (کراچی) به‌چاپ رسیده است. ۱۴ــ علیم‌الله، متخلص به علیم (۱۲۲۹ ــ ۱۳۰۶ق)، فرزند ملا فقیر محمد ترینی که دیوانی از اشعار فارسی او به نام تحفهٔ شیرین به جا مانده است و سروده‌های او را تا ۱۲۹۴ق در بر دارد و دست‌نویس آن در کتابخانهٔ فرهنگستان بلوچ در کویته نگه‌داری می‌شود. در دیوان دیگر او به‌نام دیوان علیم غزلیاتی که پس از این زمان سروده، چیستان، پاسخ به چیستان‌های دیگران، یادکرد رویدادهای زندگی‌اش، نامه‌هایی که به این و آن نوشته، از آن شمار نامه‌هایش به مرزا احمدعلی، شاعر بلندآوازهٔ کویته و کلات (۱۲۷۴ ــ ۱۳۱۲ق)، گردآمده است. دست‌نویسی از دیوان علیم نزد غلام حیدر حسرت نگه‌داری می‌شود و گویا زیر نام دیوان حلیم در ۱۹۷۳م در کویته به‌چاپ رسیده است. ۱۵ــ میرزا احمدعلی، متخلص به احمد، فرزند محمدحسین‌خان کلاتی، که همروزگار خدادادخان (۱۸۵۷ ــ ۱۸۹۳م) بود و در دربار کلات مناصبی مهم داشت. وی پس از کوچیدن به سند، چندی به دربار میرعلی‌مرادخان راه داشت و در روزگار انگلیسی‌ها نیز ناظم ادارهٔ نمک بود تا این که در دورهٔ حکومت میرمحمودخان (ــ ۱۹۳۱م) بر کلات به وطن بازگشت. وی به غزلیاتش شناخته است، اما افزون بر قصیده، مرثیه و هجو، در نثر نیز دست داشت. میرزا احمدعلی در قصیده‌گویی چندان به مدح نپرداخته است. بسیاری از اشعار او در مفرح‌القلوب به چاپ رسیده است. وی اثری هم، به نثر فارسی، در تاریخ دارد که بر آن نامی نگذارده، اما دربارهٔ خوانین کلات، تا روزگار خدادادخان، است و دست‌نویس آن نیز وجود دارد. گویا هتورام، نخستین

تاریخ‌نویس بلوچستان، از این تاریخچه بهرهٔ کامل برده است. ۱۶ـ میر مولاداد (۱۲۵۵ ـ ۱۳۲۴ق)، فرزند ملا محمدحسن براهویی که در دیوانش چهارهزار و صد و نود و هشت بیت فارسی و سی‌ویک بیت اردو، در حمد، نعت، منقبت، غزل، قصیده، رباعی، مخمس و مادهٔ تاریخ گردآمده است. میر محمدامین‌خان، فرزند میرمحمدعظیم‌خان عموزادهٔ میر مولاداد، اشعار او را از جنگ‌ها و بیاض‌ها بیرون آورده و از آن‌ها دیوانی ساخته است. این دیوان در ۱۹۲۶م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۷ـ غوث‌بخش، متخلص به خاکی (ـ ۱۳۲۵ق) که از قبیلهٔ براهویی کلات و منشی شهرداری جیکب‌آباد میسور بود. برات نجات خاکی اثر او است. دست‌نویس دیوان او در کتابخانهٔ شخصی محمد انعام‌الحق کوثر، در کویته نگه‌داری می‌شود. ۱۸ـ مولانا نبوجان چوتویی از مردم چوتو در نزدیکی مستونگ (ـ ۱۳۲۵ق)، شاعر و انشاپرداز برجستهٔ زبان‌های براهویی و فارسی بود. نبوجان تحفة‌العجائب را که اثر ملا ملک‌داد، در شعر براهویی و قدیمی‌ترین کتاب به این زبان است و در ۱۱۷۳ق مرتب شده، تصحیح کرده که نخستین‌بار در ۱۳۳۴ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. تحفهٔ غرایب (۱۳۰۵ق) و ناصح‌البلوچ دو اثر دیگر او به زبان براهویی هستند. اشعار فارسی مولانا نبوجان در پایان دیوان براهویی فرزندش، به‌نام گلشن راغبین و غزلیات، در ۱۳۶۱ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. این اشعار مناجاتی است در شصت بند که هر بند آن چهار مصرع دارد. ۱۹ـ محمدصدیق احمدزایی که در بلوچستان می‌زیست. وی کتابی به نام اخبارالابرار (۱۲۷۶ق) در تاریخ کلات، تا دورهٔ میرمحراب‌خان (۱۲۳۶ ـ ۱۲۵۵ق) نوشته است. دست‌نویس این اثر نزد سید عبدالمجیدشاه در کویته نگه‌داری می‌شود. ۲۰ـ رای بهادر منشی هتورام، نمایندهٔ بومی فرماندار کل بلوچستان که در ۱۲۹۲ق اثری به نام تاریخ بلوچستان / بلوچی‌نامه نوشته است. گویا بخش‌هایی از این اثر به فارسی است و نویسنده در نگارش آن از آثار تاریخی میرزا احمدعلی و محمدصدیق احمدزایی بهره برده است. این اثر در ۱۳۲۵ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۱ـ محمدصدیق پنجگوری که اثری به نام ذخیرهٔ سلیمانی (۱۲۷۸ ـ ۱۳۱۶ / ۱۳۱۸ق) دارد. وی در این اثر اشعار و نثر فارسی، عربی، اردو و براهویی گردآورده است. محمدصدیق این اثر را با پاسخ حضرت محمد(ص) به شیطان، به نثر فارسی، و شرح «آمنت بالله» از شیر محمد قریشی الفاروقی، به نثر عربی، آغاز کرده است و سپس اشعار سخنوران بزرگ فارسی، و فالنامهٔ قرآن، کرسی‌نامهٔ رسول، عقد نکاح، بیان نام نهادن فرزند، بیان ستارگان سعد و نحس، عمل شعبده‌بازی و حساب رقوم را به نثر فارسی و عربی آورده است. این اثر در لاهور به چاپ رسیده است. ۲۲ـ سید عظمت‌شاه شاهد (۱۲۹۱ ـ پس از ۱۳۱۹ق) فرزند سید رستم شاه بلوچ شاعر، خوش‌نویس، قاری و حافظ قرآن که شاگرد محمدصدیق نقشبندی مستونگی بود. وی با انگلیسی‌ها در افتاد و در زندان آبان در حیدرآباد سند درگذشت. دیوانی به نام مصنوعات بدیعهٔ شاهد دارد که آن را در جوانی، در ۱۳۱۹ق به‌پایان رسانیده است. وی از شاعران نعت‌گو بود و اشعارش را در قالب‌های قصیده، غزل، مخمس و مسدس سروده است. دست‌نویس این دیوان مقدمه‌ای به نثر دارد و در کتابخانهٔ سید کرم‌علی‌شاه هاشمی در مستونگ نگه‌داری می‌شود. ۲۳ـ دکتر عبدالله‌خان، متخلص به حکیم، که در قریهٔ کاندل ناحیهٔ هری‌پور هزاره به‌دنیا آمد و در مستونگ زیست. وی شاعر، عارف و پزشک بود، به‌زبان‌های فارسی، عربی و اردو آشنایی داشت و برای رشد زبان فارسی بسیار کوشید. آثار او از این قرارند: ۱) مناجات حکیم با نعت رسول کریم، با اشعاری در حمد، نعت، مسدس‌هایی بر ابیات جامی، مخمس‌هایی بر اشعار حافظ و قاضی محمد جلال‌الدین‌خان، متخلص به وجزی، و وزیر اعظم ریاست کلات، و اشعاری به اردو، که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲) مخمس محمودنامه، که سی و یک مخمس و هر مخمس در هفت‌بند است. این اثر در ۱۳۲۲ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۳) گلدستهٔ حکیم که سفرنامهٔ حج به‌نثر فارسی است. این اثر در ۱۳۲۲ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۴) گلشن حکیم (۱۳۲۲ق) که مثنوی در اخلاق و در هزار و هفت‌صد و بیست و پنج بیت است. این اثر در ۱۳۲۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۵) تحفهٔ حکیم (۱۳۲۲ق) که آنرا در پاسخ به خویشاوندان خود که از او اشعاری در پند و اندرز می‌خواستند نوشته است. تحفهٔ حکیم در ۱۳۲۵ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۴ـ رسول‌بخش، متخلص به رهی (ـ ۱۳۳۱ق)، برادر بزرگ‌تر غوث‌بخش که نخست منشی شهردار و سپس رئیس ناحیه بود. پس از آن که با مرگ خدادادخان در کلات اختلاف‌های خاندانی بروز کرد، رسول‌بخش از سوی دولت بریتانیا به آن‌جا رفت و به سبب خدماتش لقب خان‌بهادر گرفت. وی در روزگار انگلیسی‌ها مناصبی گوناگون، مانند معاون‌بخشدار، ناظم کراچی و... یافت و امضای اشعارش در

نشریهٔ مفرح‌القلوب زیر این عناوین ارائه شده‌اند. رهی در سرودن بسیاری از اشعار از حافظ و در مخمس‌هایش از او و سعدی پیروی کرده است. ۲۵ـ محمد سلیمان بلوچ (ز ۱۳۴۱ق) که از او جز این دانسته نیست که تاریخ حکمرانان لس‌بیله را، در حدود هزار بیت، دربارهٔ تاریخ حکمرانان لس‌بیله و با جانبداری از انگلیسی‌ها سروده است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ شخصی حسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شود. ۲۶ـ مولانا محمدصالح‌الشاکر، متخلص به شاکر / صالح شاکر که تفسیری منظوم از سورهٔ یاسین، به نام النورالمبین و الدرالثمین (۱۳۴۴ق)، سروده است. این اثر به سفارش سردار بهادر نواب امیر حبیب‌الله‌خان، ریاست خاران، سروده شده است. وی در آن جز تفسیر سوره و اشعار مخمس در نعت، قصایدی دربارهٔ امیر حبیب‌الله‌خان هم آورده است. این اثر در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۷ـ محمدحسن بلوچ (ـ ۱۳۵۰ق) که اثری به نام سرورالصدور فی اشراح مسئلةالنذور دربارهٔ نذر، به‌فارسی نوشته است. دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ مولانا محمدابراهیم ناظم درگرهی‌یاسین در شکارپور نگه‌داری می‌شود. ۲۸ـ یوسف‌علی عزیز مگسی (۱۳۲۶ ـ ۱۳۵۴ق) فرزند نواب قیصرخان سوم شانزدهمین تهندار مگسیان، که در جهل از ناحیهٔ مگسی به دنیا آمد. وی در سیاست دست داشته و در این زمینه و برای بهبود زندگی بلوچ‌ها مقاله‌هایی به‌فارسی و اردو نوشته است که به‌چاپ رسیده‌اند. ۲۹ـ ابوبکر مستونگی (ـ ۱۳۵۶ق)، فرزند علیم‌الله علیم که افزون بر اشعاری که در منقبت حضرت محمد(ص) سروده، غزلیاتی هم از او به جا مانده است. ۳۰ـ سلطان محمدنواز (ـ ۱۳۵۷ق) که اشعار عارفانه‌اش در ۱۳۸۲ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۳۱ـ ملا مزار بدوزایی (ـ ۱۳۵۸ق) که از مریدان سلطان‌باهو، از صوفیان بلندآوازهٔ پنجاب (۱۰۳۸ ـ ۱۱۰۱ق) و سلسلهٔ قادریه بوده و اشعاری عارفانه به‌فارسی و براهویی سروده است. ۳۲ـ مولانا عبدالله درفانی / درخانی (۱۲۹۸ ـ ۱۳۶۳ق) که اثری به دو زبان فارسی و عربی به‌نام افارةالمصلی دربارهٔ مسائل نماز نوشت. این اثر در ۱۳۴۴ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. سلسلهٔ قبلهٔ چشموی اثر فارسی دیگر او است که آن‌را به نثر و دربارهٔ احوال بزرگان سلسلهٔ نقشبندی مجددی نوشته و در ۱۳۴۵ق در لاهور به‌چاپ رسانیده است. سفر حجاز درفانی نیز اثری از او، به‌نثر فارسی و دربارهٔ رویدادهای سفرش به حجاز است که فرزندش، میان‌عبدالباقی درفانی آن‌را در ۱۳۶۱ق در سریاب (کویته) به‌چاپ رسانیده است. عبدالله جز این‌ها، اثری دو جلدی، به‌نثر فارسی و به نام فتوی درفانی دارد که احکامی را که به عنوان قاضی ریاست قلات صادر کرده در بر دارد. این اثر به‌چاپ نرسیده است. گفتنی است عبدالباقی درفانی که از او یاد شد، خود نیز اثری فارسی، به نام کشف‌الصدور دارد که در ۱۳۵۴ق در مولتان به‌چاپ رسیده است. ۳۳ـ عبدالعلی آخوندزاده (۱۲۸۹ ـ ۱۳۶۴ق)، فرزند ملا عبدالخالق از قبیلهٔ کاکر که در خانوزایی، از توابع پشین و کویته، به‌دنیا آمد. پشتو زبان مادری‌اش بود، اما به‌فارسی و عربی هم مسلط بود. وی را در سرودن اشعار فارسی پیرو سعدی و حافظ دانسته‌اند. اشعار فارسی علامه عبدالعلی، زیر نام شاخ گل، در کویته به‌چاپ رسیده است. عبدالحق زبور (۱۳۲۱ ـ ۱۳۵۱ق) فرزند عبدالعلی نیز به‌فارسی شعر سروده است. ۳۴ـ سید عابدشاه، متخلص به عابد (۱۳۰۶ ـ ۱۳۶۹ق) که از خانوادهٔ سادات چشتیهٔ کرانی و شاعر و دانشمند بلندآوازهٔ کویته بود. وی، افزون بر فارسی و اردو، زبان‌های پشتو، براهویی، سندی، سرائیکی و جتکی را هم به‌خوبی می‌دانست. عابد برخی اشعار فارسی‌اش را در استقبال رودکی، سعدی، حافظ و مولوی سروده است. گلزار عابد مجموعه‌ای از اشعار فارسی، اردو و چند بیتی از اشعار براهویی وی است که در ۱۳۳۱ق در دیوبند به‌چاپ رسیده است. اثر فارسی دیگر عابد نماز به ترجمهٔ منظوم فارسی است که در آن افزون بر برگردان نماز، اشعاری به‌فارسی و اردو را در نعت و مناجات گردآورده است. این اثر در ۱۳۳۳ق در کویته به‌چاپ رسیده است. ۳۵ـ ملا ولی‌محمد پنجگوری (ـ ۱۳۶۹ق) فرزند غلام‌محمد ملازایی، از شرفای پنجگور، بود. وی سرودن مثنوی رزمی بهرام ثانی را، که دربارهٔ نبردهای امیردوست محمدخان است، در ۱۳۴۶ق به‌پایان برد. این مثنوی شانزده باب دارد و در اشعار آن آزادی‌خواهی و دشمنی سراینده با استعمار انگلیس پیدا است. گویا دست‌نویسی از آن نزد میرصادق ملازایی نگه‌داری می‌شود. ۳۶ـ سید غلام حیدرشاه، متخلص به حنفی (۱۲۸۶ ـ ۱۳۷۵ق)، فرزند سید محمدزمان‌شاه، عارف شناخته و از سادات طریقهٔ چشتیه، بود و در تیری مستونگ به‌دنیا آمد. وی افزون بر فارسی زبان‌های عربی، اردو، انگلیسی، پشتو، بلوچی، سندی، براهویی و پنجابی نیز می‌دانست و از آن میان به‌فارسی و پشتو می‌نوشت. غلام‌حیدرشاه دیوانش، گلدستهٔ حنفی / گلدستهٔ حنیف را در ۱۳۳۴ق گردآورد. وی مخمس‌هایی در استقبال اشعار شاعران

دیگر، و از آن‌شمار حافظ، دارد که همراه اشعار مذهبی، مثنوی، غزل و رباعی‌های او در دیوانش گردآمده‌اند. گلدستهٔ حنفی در ۱۳۳۴ق در کویته به‌چاپ رسیده است. ۳۷ــ محمد یعقوب (۱۲۹۴ ــ ۱۳۷۲ق) فرزند قمرالدین از خانوادهٔ سید هاشمی حسینی شادیزی بود. این شاعر عارف به‌فارسی، پشتو و عرب شعر می‌سرود. افزون بر حواشی که بر کتاب‌های مستند درس نظامی و برخی کتب دیگر نوشته، آثاری پرشمار نیز تدوین کرده است: ۱) مرآة‌المفاتیح علی مشکوٰة‌المصابیح؛ ۲) سعادة‌الدارین علی تفسیر جلالین؛ ۳) فتح‌الغنی علی تفسیرالحسینی؛ ۴) وافیه علی‌الکافیه؛ ۵) علم علی‌السلم؛ ۶) انتباه علی حمدالله؛ ۷) مناد علی زرادی؛ ۸) ترکیب مائهٔ عامل؛ ۹) مخزن‌النجاح؛ ۱۰) مجموعهٔ شروح؛ ۱۱) رسالهٔ عروض؛ ۱۲) رسالهٔ میراث؛ ۱۳) رسالهٔ قواعد فارسی؛ ۱۴) مرغوب‌القلوب، دیوان فارسی او که اشعار مذهبی و عرفانی او را در بر دارد؛ ۱۵) مجموعهٔ بی‌نظیر. ۳۸ــ مولانا محمدقاسم گرهی شکارپوری یاسینی فرزند مولوی میان محمدهاشم که تذکره‌ای به‌نام عمدة‌الآثار فی تذکار اخبارالکبار، به‌دستور حضرت محمدحسن کلباری در پنج باب نوشت. وی در این اثر شرح احوال میان‌محمد کامل، میان جام صاحب، میان‌محمد حیات، میان محمداکرم، میان‌حسن صاحب و میان‌غلام‌حیدر را آورده است. این تذکره در ۱۳۷۲ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۳۹ــ سردار گل‌محمدخان زیب مگسی (ح۱۳۰۲ ــ ۱۳۷۳ق) فرزند سردار قیصرخان مگسی که ملک‌الشعرای شاعران فارسی‌سرای بلوچستان بود. وی عربی، فارسی، اردو و انگلیسی می‌دانست. دیوان زیب / پنج گلدستهٔ زیب نام مجموعهٔ پنج دیوان فارسی او ــ زیب‌نامه، دیوان عجایب، دیوان بحور، دیوان صنایع و دیوان مفردات ــ است که در ۱۳۳۶ق کار تدوین آن پایان گرفته و در ۱۳۵۰ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. وی دیوان نخست را به پیروی از محمودنامه به‌ترتیب الفبا سروده و برای هر حرف یک بیت آورده است. زیب غزل‌های دیوان دوم را هر یک در صنعتی (در ترک الف، ترک ب و...) و هر یک از آن‌ها را در دیوان سوم در بحری، و اشعار دیوان چهارم را در انواع گوناگون سروده است. او در دیوان پنجم تک‌بیت‌هایی به‌ترتیب الفبا آورده است. اثر دیگر او، خزینة‌الاشعار، مخمس‌هایش را در بر دارد که بسیاری از آن‌ها را در استقبال اشعار حافظ، سعدی، نظامی، جامی، عنصری، عرفی، صائب، کلیم، سنایی، بیدل، فیضی، غنی کشمیری، ناطق مکرانی، میرزا احمدعلی، داتا گنج‌بخش، عبدالقادر گیلانی، نظام‌الدین اولیا، زکریای مولتانی، مظهر جان‌جانان و امیرخسرو سروده است. این اثر در ۱۳۵۱ق پایان گرفته و در ۱۳۵۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. وی دیوانی دیگر هم، به‌نام ارمغان عاشقان، در غزل، مخمس، واسوخت، ترجیع‌بند، مستزاد، مثلث، مسدس، رباعی و فرد دارد که سرودن آن را در ۱۳۵۷ق به پایان برد. این دیوان چاپ نشده، اماگویا دست‌نویسی از آن نزد میرعطاالله‌خان مگسی فرزند زیب نگه‌داری می‌شود. ۴۰ــ فیض محمد فیضل، معروف به فیضل فقیر (۱۳۰۲ ــ ۱۳۷۷ق) که از قبیلهٔ لاشاری بود. وی اسرار و رموز عارفانه را به‌زبان‌های فارسی، اردو، بلوچی، براهویی و سندی بیان کرده است. دیوان اشعار او زیر عنوان‌های دیوان فیض‌الحق ارائه شده‌اند. ۴۱ــ اسماعیل پهلابادی (۱۳۰۳ ــ ۱۳۷۸ق) فرزند ملاالله‌بخش که او نیز شاعر بود. وی افزون بر اشعار بلوچی، اشعاری به‌فارسی در حمد، نعت و در قالب غزل هم سروده است. دیوان اسماعیل نزد بشیر احمد، معاون رئیس رادیو پاکستان، در کویته نگه‌داری می‌شود. ۴۲ــ حافظ‌خان محمد (۱۳۳۳ ــ ۱۳۷۸ق)، فرزند عبدالرحیم پانیزایی کاکر از مردم پشین. وی افزون بر اشعاری با درون‌مایه‌های اخلاقی، اجتماعی و تاریخی، مطالبی به نثر هم دارد. بسیاری از مقاله‌های او در مجلات آن روزگار به‌چاپ رسیده است. عبدالحکیم کاکر کی سوانح حیات، به‌پشتو، تحشیهٔ پنج‌گنج به‌فارسی، تحشیهٔ تحفهٔ نصایح به‌فارسی و تذکرهٔ شعرای پشتو به نام دکسی گلان (چاپ دوم = کویته ۱۹۸۹م) از آثار چاپ‌شدهٔ او هستند. گویا رسالهٔ اسقاط میت به‌فارسی و معین‌الایمان که شرحی پشتو است، نیز از آثار حافظ‌خان محمد هستند. افزون بر این‌ها، وی چند نسخهٔ خطی را مرتب کرده که نزد فرزندانش نگه‌داری می‌شوند و تاکنون به‌چاپ نرسیده‌اند. حافظ، افزون بر دو زبان یاد شده، اردو و عربی نیز می‌دانست. ۴۳ــ منشی درمحمد، متخلص به شیدا (۱۲۹۴ ــ ۱۳۸۴ق)، فرزند شیر محمد که اشعاری در قالب‌های غزل، مخمس، رباعی و گه‌گاه ابیاتی در پاسخ شاعرانی مانند حافظ، صائب و... سروده است. دست‌نویس دیوان شیدا در کتابخانهٔ محمد انعام‌الحق کوثر، در کویته، نگه‌داری می‌شود. ۴۴ــ گل محمد بلوچ که دیوانی به نام ارمغان گل داشته و آن را در ۱۳۸۲ق در کراچی به‌چاپ رسانیده است. ۴۵ــ مولوی نورالدین درانی، از اهالی چمن (ضلع پشین) که اثری دینی، به نام نورالصراط فی اثبات جوازالحیل و دورالاسقاط، به‌فارسی نوشته است. این اثر در ۱۳۸۶ق در کراچی به چاپ رسیده است. ۴۶ــ عبدالحی جان

چشموی (ـــ ۱۳۸۸ق) کـه دو اثـر فـارسی بـه نـام‌های ارشادالمصلین / مقصد نماز و ارشادالسالکین / مقصد تصوف از او است. این هر دو اثر در کویته به‌چاپ رسیده‌اند. ۴۷ـ امیرمحمد امیر / امیراحمد امیر (۱۳۴۹ ـ ۱۳۹۲ق) که از قبیلهٔ هزارهٔ کویته بود. وی کاس‌الکرام را، در چهار فصل، سروده است و در آن غزلیات، منظومه‌های اخلاقی و اشعار مذهبی فارسی خود را آورده است. وی در شاعری بسیار از اقبال تأثیر گرفته است. ۴۸ـ سید محمد رضوی پرهیزکار (۱۳۱۲ ـ ۱۳۹۳ق)، شاعر، عالم دینی و فرزند آیت‌الله سید مرتضی رضوی کشمیری نجفی که در هدایا و تحف اشعار مذهبی و حکمی‌اش را گردآورده است. ۴۹ـ علامه محمدافضل نوشکوی (۱۳۳۸ ـ ۱۳۴۹ق) که آثار فارسی او از این قرارند: ۱) اثر منظوم قول مقبول (مولتان، ۱۳۵۱ق)؛ ۲) عین‌البشارة فی‌اثبات‌الاشارة (مولتان، ۱۳۵۲ / ۱۳۵۴ق)؛ ۳) تحقیق‌النور (مولتان، ۱۳۵۵ق)؛ ۴) نداءالسحور باذکارالمشهور (کویته، ۱۳۸۳ق)؛ ۵۰ـ گرامی‌خان محمد کبدانی، از فارسی‌نویسان برجستهٔ بلوچستان که از ضلع چاغی شهر دالبندین است و سه اثر دینی فارسی به نام‌های اوقات‌الصلواة، حقوق والدین و حقیقت مال و اولاد و اثبات جن از آثار او هستند. ۵۱ـ قاضی عبدالصمد، متخلص به سربازی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۵ق)، فرزند عبدالنبی که فارسی و عربی می‌دانست و قرآن را به بلوچی ترجمه کرده است. تبر اسلام بر کهور ذگریان اثری از او، به نثر فارسی در رد فرقهٔ ذکریان است که در ۱۳۵۷ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. اشعار او بیشتر درون‌مایه‌های مذهبی دارند، اما گه‌گاه در آن‌ها به مسائل اجتماعی و تاریخی نیز پرداخته است. سربازی به سرودن اشعار بلند نامبردار و زیر تأثیر حافظ، سعدی، مولوی و فردوسی بود. مجموعهٔ اشعار فارسی، عربی و اردوی او، زیر نام دیوان سربازی به‌همت عبدالستار عارف، در ۱۴۰۵ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۵۲ـ آغا صادق حسین نقوی پاکستانی (۱۳۲۷ ـ ۱۳۹۸ق) فرزند سید خیرعلی‌شاه، از سادات نقوی پنجاب شرقی، عالم، ادیب و شاعر زبان‌های فارسی و اردو، که سالیانی دراز در کویته و کلات ساکن بود. وی بیش از بیست و چهار اثر تألیف کرده که از آن میان آثاری دربارهٔ موسیقی ـ مانند مجموعهٔ مقالات راگ رنگ ـ و فن شعر ـ مانند جوهر عروض ـ گویا به فارسی هستند. آهنگ شیراز مجموع یازده مقالهٔ فارسی او است، که از این قرارند: ۱) زیب مگسی؛ ۲) ملاحسن قلاقی؛ ۳) فکر اساسی اقبال؛ ۴) منابع افکار اقبال؛ ۵) گرامی جالندهری؛ ۶) میرفرزند علی فرخ؛ ۷) ترجمهٔ منظومهٔ شکوه سرودهٔ اقبال لاهوری به‌نثر فارسی امروز؛ ۸) ترجمهٔ منظومهٔ جواب شکوه سرودهٔ اقبال به‌نثر فارسی امروز؛ ۹) سپاسنامه در خدمت آقای سعید نفیسی؛ ۱۰) شاعر شهید فخرالدین عراقی و خانوادهٔ او در مولتان؛ ۱۱) نامه‌ای به دوست‌داری. آهنگ شیراز در ۱۳۹۲ق در مولتان به‌چاپ رسیده است. آغا صادق در کنار چند مجموعهٔ اردو، مجموعهٔ اشعاری به‌فارسی، به نام شاخ طوبی، دارد که در ۱۳۸۲ق در کویته به‌چاپ رسیده است. وی در سرودن اشعار فارسی از اقبال تأثیر گرفته و برخی اشعار او را تضمین کرده است. ۵۳ـ میر محمد حسین، متخلص به عنقا (۱۳۲۵ ـ ۱۳۹۸ق) که از قبیلهٔ بلوچ گزنی‌زایی بود و در مچه‌بولان زاده شد. وی که از ادبای متفکر، انقلابی و ترقی‌خواه بود، به‌زبان‌های اردو، فارسی و بلوچی شعر سروده است. مجموعهٔ اشعار او به نام آتش گل غزل‌های پرشمار، قطعه و رباعی‌هایی از او را در بر دارد. این مجموعه به چاپ نرسیده، اما گویا دست‌نویسی از آن نزد پسران شاعر، میر شوکت حسین عنقا و میرنصرت حسین عنقا، نگه‌داری می‌شود. ۵۴ـ کلبی حسین خاوری (۱۳۲۴ ـ ۱۴۰۳ق) فرزند فیضل‌محمد از مردم قبایل هزاره بود. وی در سرودن غزل، به‌ویژه در پرداختن به درون‌مایه‌های کلاسیک، دستی توانا داشت. دست‌نویسی از اشعار او نزد صاحبزاده محمدحسین نگه‌داری می‌شود. ۵۵ـ نیک‌محمد عاطفی (۱۳۳۹ ـ ۱۴۰۳ق) که از قبایل هزارهٔ کویته و فرزند شیر محمد تها بود. نمونهٔ نظم و نثر عاطفی در کتابچهٔ پیام نو که در کویته به‌چاپ رسیده آمده است. ۵۶ـ نثار احمد رسول‌نگری، متخلص به محشر (۱۳۳۵ ـ ۱۴۰۵ق)، فرزند میان‌الهی‌بخش که در کویته زاده شد. وی اشعاری به فارسی و اردو دارد. دست‌نویسی از اشعار او نزد مظهرنثار نگه‌داری می‌شود. ۵۷ـ سید ماهرعلی‌شاه افغانی (۱۳۴۲ ـ ۱۴۰۴ق)، فرزند سید محبوب علی‌شاه که نیز به‌فارسی شعر می‌سرود. ماهر افزون بر فارسی که زبان مادری‌اش بود، به‌اردو، پشتو و انگلیسی هم شعر سروده است. اشعار فارسی او بسیار بودند که از آن میان تنها مجموعهٔ برگ سبز در دست است. این مجموعه با حمد و نعت و منقبت آغاز شده و اشعاری در قالب غزل را در بر دارد. برگ سبز در ۱۳۹۳ق در کویته به‌چاپ رسیده است. ۵۸ـ غلام دستگیر ناشاد (۱۳۳۸ ـ ۱۴۰۷ق)، شاعر، از صوفیان سلسلهٔ قادریه و فرزند سلطان‌محمدنواز، ملقب به شمس‌الفقرا نیز از شاعران صاحب‌سبک فارسی بود. مجموعهٔ شعر ناشاد پیر

مغان نام دارد و غزل‌ها، قطعه‌ها و اشعار عرفانی او را بسیاری از آن‌ها را زیر تأثیر حافظ، عطار، سچل‌سرمست، عبدالله انصاری و اقبال سروده است در بر دارد. پیر مغان در ۱۴۰۰ق درکویته به‌چاپ رسیده است. ۵۹ـ نادرعلی نجفی (۱۳۳۶ ــ ۱۴۱۳ق)، فرزند برات‌علی که اشعاری در قالب‌های غزل، قطعه و مثنوی‌های بلند سروده است و در آن‌ها به مسائل مذهبی، اخلاقی، قومی و بین قومی پرداخته است. وی اشعاری پرشمار داشته که شماری از آن‌ها در رساله‌ها و نشریه‌ها پراگنده است و برخی از آن‌ها در دو بیاضی که بهایی احمدعلی از اشعار او گردآورده نقل شده است. ۶۰ـ عبدالرزاق ناگی، متخلص به خاور (۱۳۶۳ ــ ۱۴۱۵ق)، فرزند غلام‌حیدر، که شاعری اردوسرا بود، اما، مانند بیشتر شاعران بلوچستان، به زبان‌هایی دیگر، و از آن شمار به‌فارسی، هر شعر سروده است. دو مجموعهٔ شعر اردو به‌نام‌های عرفان و آگهی و قندیل که به‌چاپ رسیده‌اند، مجموعهٔ آبگینه و علامه اقبال کی کلام کی تضامین کا مجموعهٔ آثار او هستند. ۶۱ـ محمدعالم، متخلص به مصباح (۱۳۸۶ ــ ۱۴۱۵ق)، فرزند عبدالحسین که از قبایل هزاره بود. وی عربی، فارسی، اردو و انگلیسی می‌دانسته و مقاله‌هایی تحقیقی، دربارهٔ موسیقی، خوش‌نویسی و نقاشی، به‌زبان اردو، نوشته است. مصباح در میان شاعران فارسی‌سرای بلوچستان، نخستین کسی بود که کوشید شعر سفید بسراید. گویا او در آثار منظوم و منثور فارسی‌اش کم‌تر از تخلص مصباح، که بیشتر از نام مستعار «علی‌دوست» بهره برده است. مصباح در شعبهٔ فارسی جامعهٔ بلوچستان برای رواج فارسی بسیار کوشید. اشعاری کم‌شمار از او برجا است که ابیاتی از آن‌ها در بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال نقل شده است. ۶۲ـ خوش‌محمد مستونگی (ــ ۱۴۱۷ق) که افزون بر فارسی، زبان‌های اردو، انگلیسی، بلوچی و براهویی هم می‌دانست. خوش‌محمد از ادبای فارسی‌گویی بود که بر شکل‌گیری ادب فارسی در روزگار اخیر، در بلوچستان، بسیار مؤثر بود. وی در سرودن اشعار فارسی از مولوی و اقبال تأثیر گرفته و در آن‌ها به درون‌مایه‌های مذهبی، اخلاقی، حکمی و قومی پرداخته است. ۶۳ـ سلطان شاه کاکر فرزند ملا جان گل / نانا ملاجان محمد کاکر بود که وی نیز اهل علم و شاعر بود. سلطان شاه در ۱۳۴۴ق زاده شد و شاعری پشتو و فارسی‌سرا بود. ۶۴ـ محمد انورخان قندهاری، متخلص به طالب شیرازی (۱۳۴۰ ــ ۱۴۱۸ق)، فرزند میرزا محمدسرورجان که از فارسی‌زبانان کویته بود. بیشترین اشعار در دست او از رباعی‌ها و قطعه‌های اویند و غزل‌هایش در دسترس نیست. ۶۵ـ مولوی عبدالقدوس آخوندزاده که در ۱۳۲۰ق زاده شده به‌فارسی، اردو و پشتو شعر سروده است. نمونهٔ اشعار دیوان او در تذکرهٔ حافظ‌خان‌محمد ــ دکسی‌گلان ــ نقل شده است. ۶۶ـ پروفسور نورمحمد، متخلص به همدم که در ۱۳۴۵ق زاده شد. وی از بلوچ‌های شاخهٔ ملفانی و زبان مادری‌اش سرائیکی بود، اما زبان‌های اردو، بلوچی، براهویی، پشتو، پنجابی، انگلیسی و فارسی نیز می‌دانست. وی به اردو و فارسی و در قالب‌های غزل و قطعه شعر سروده است و گویا ترجمه‌های منظوم و منثور از گلستان و بوستان هم دارد. اشعار فارسی همدم به اشعار کلاسیک نزدیک‌اند. ۶۷ـ پیرل زبیرانی فرزند لعل محمد که از شاخهٔ زبیرانی قبیلهٔ لهری بود و در ۱۳۴۹ق درکویته به‌دنیا آمد. اشعار فارسی او گه‌گاه در مجلات و نشریه‌ها به‌چاپ رسیده و مجموعه‌هایی چاپی و غیرچاپی هم از اشعار او بر جا است. ۶۸ـ دکتر حکیم محمد قاسم عینی فرزند مولانا محمد عیسی که افزون بر زبان بلوچی، آثاری منظوم و منثور به‌فارسی، عربی، اردو و انگلیسی داشته است. وی در بیشتر اشعارش از درون‌مایه‌هایی در پند و اندرز، اخلاق و حکمت بهره برده است. حکمت و فلسفهٔ حیات اثر فارسی عینی که آن نیز بیشتر دربارهٔ مطالب مذهبی و اخلاقی است، در ۱۹۹۴م / ۱۴۱۵ق در کویته به‌چاپ رسیده است. ۶۹ـ محمدعلی اختیار فرزند اصغرعلی که در ۱۳۵۴ق درکویته زاده شد و از شاعران صاحب‌سبک این روزگار بلوچستان درشمار است. وی افزون بر اشعاری به اردو، در قالب‌های غزل، قصیده، رباعی، دوبیتی،... و در حمد، نعت، مرثیه و درون‌مایه‌های مذهبی دیگر شعر فارسی سروده است. ۷۰ـ محمد انور، متخلص به انور عادل که در ۱۳۵۴ق در مشهد زاده شد و در ۱۳۶۴ق به کویته کوچید. وی از مردم هزاره بود و به‌فارسی و اردو و در موضوع‌های مذهبی و قومی شعر می‌سرود. ۷۱ـ یعقوب علی انیس فرزند قربان‌علی که در ۱۳۵۵ق در میان قبایل هزارهٔ بلوچستان به دنیا آمد. دست‌نویسی از مجموعهٔ اشعار وی وجود دارد که تاکنون به‌چاپ نرسیده است. ۷۲ـ امداد نظامی مدیر نشریه‌های گوناگون، منتقد و شاعر که افزون بر زبان مادری‌اش ــ سرائیکی ــ فارسی، اردو، انگلیسی، پنجابی و بلوچی نیز می‌دانست. اشعار فارسی او بیشتر در قالب غزل است. وی ترجمه‌های منظوم پرشماری از آثار فارسی، به اردو دارد که ترجمه‌های منظومهٔ اردوی او از اشعار حافظ از این

شمارند. ۷۳ــ حمیدالله پشینوی، متخلص به محب که در ۱۳۵۶ق در فیض‌آباد در نزدیکی پشین به دنیا آمد. زبان مادری او پشتو بود، اما اردو، انگلیسی، عربی و فارسی نیز می‌دانست و آثاری به این زبان‌ها تألیف کرده است. وی اثر حسین واعظ کاشفی هروی را با مقدمه‌ای، در ۱۴۰۸ق در کویته به‌چاپ رسانیده است. حمیدالله در اشعار اردو حیف تخلص می‌کرد. ۷۴ــ مولانا علاءالدین فرزند مولانا محمد یعقوب، شاعر فارسی‌سرا و عالم دینی بود. وی از سادات حسینی پشین بود و در ۱۳۵۶ق زاده شد. الهامی و مجروح دو تخلص او بودند. اشعار او کم‌تر در دسترس هستند و تنها بخشی کوچک از غزل‌های او ــ حدود چهل غزل ــ که بر اساس حروف الفبا مرتب شده‌اند، زیر نام دیوان مجروح نزد سید شفیع آغا، عضو شعبهٔ فلسفه مسلم باغ کالج بلوچستان نگه‌داری می‌شود. ۷۵ــ حیدرعلی جاغوری که از قبایل هزاره بود و در ۱۳۶۲ق به دنیا آمد. هزاره و هزاره‌جات باستان در آیینهٔ تاریخ اثر او است که در ۱۴۱۳ق به‌چاپ رسیده است. وی اشعاری هم به فارسی دارد و از شاعران قدیم فارسی و اقبال متأثر است. ۷۶ــ جواد موسوی فرزند حاجی سید میرحسن از سادات هزاره و از شاعران فارسی‌سرای کویته که بیشتر اشعاری مذهبی در حمد، نعت، منقبت، سلام، نوحه، غزل یا اشعاری در قالب‌هایی نو، مانند هایکو، سروده است. ۷۷ــ میرزا حسین قدیری از تبار هزاره‌های کویته بود، اما زمانی دراز در ایران به سر برد. وی بیشتر اشعاری در قالب‌های غزل، قطعه و مسدس سروده است. ۷۸ــ ولایت عسکری، متخلص به حسین، فرزند محمدحسین که در ۱۳۶۶ق در کویته به دنیا آمد. وی اشعاری به اردو و فارسی، در موضوع‌های مذهبی و قومی و بیشتر در قالب‌های غزل و قطعه، دارد. ۷۹ــ محمداسحاق سوز فرزند عطا محمد صوفی که در ۱۳۶۶ق در مستونگ زاده شد. وی افزون بر فارسی، به اردو، براهویی و سندی نیز نوشته است. غزلیات سوز، گلشن سوز، هدایت نماز، جذبات سوز و گردشک آثار براهوی او هستند که به‌چاپ رسیده‌اند. وی غزل را بهتر از قالب‌های دیگر شعر فارسی سروده است. ۸۰ــ سید شرافت عباس فرزند سید مسلم حسین، از سادات زیدی عابدی که زبان مادری‌اش اردو بود. وی نخست اشعار مذهبی می‌سرود و سپس به سرودن غزل گرایش یافت. گویا وی در انجمن فارسی بلوچستان و شعبهٔ فارسی و اردوی دانشگاه بلوچستان فعالیت می‌کرد. ۸۱ــ محمدقسیم اخگر از مردم وزیرآباد کابل که از فارسی‌زبانان قبیلهٔ بیات و از افغان‌های کوچیده به بلوچستان بود. رسایل و اشعار اخگر در فانوس، فجر آزادی و نشریات دیگر به چاپ رسیده است. وی بیشتر غزل و شعر سپید می‌سرود. ۸۲ــ مولوی عبدالخالق ابابکی، متخلص به عبد، فرزند مولابخش که براهویی‌زبان بود. وی در حدود ۱۳۷۲ق در مستونگ زاده شد. عبدالخالق اشعاری به‌زبان‌های فارسی و براهوی دارد. مجموعهٔ اشعار او به نام نجم کاروان در ۱۴۱۶ق در مستونگ به چاپ رسیده است. اشعار عبدالخالق بیشتر درون‌مایه‌های اخلاقی دارند و در قالب قطعه سروده شده‌اند. وی از اقبال، سعدی و عطار تأثیر گرفته است. ۸۳ــ فداحسین، متخلص به نوشاد، فرزند محمداسحاق که از قوم هزاره بود و در ۱۳۷۳ق زاده شد. وی به اردو و فارسی و در تمام انواع نعت، منقبت، رباعی، مثنوی و غزل شعر سروده است. ۸۴ــ شاه‌ولی، متخلص به شفایی، فرزند علی‌شفا که در ۱۳۶۲ق در خاندانی هزاره در غزنین به‌دنیا آمد. وی اشعار و مقاله‌هایی تحقیقی به نثر فارسی دارد. ۸۵ــ غلام‌عباس، متخلص به صدف چنگیزی فرزند محمد ابراهیم که از قبایل هزاره بود. وی به‌فارسی و اردو شعر سروده و خدمات علمی و ادبی بسیار کرده است. وی افزون بر ادارهٔ مجلهٔ ادبی دو زبانیِ ــ اردو و فارسی ــ اوگل، مقاله‌هایی تحقیقی و انتقادی نوشته است. وی در ترجمهٔ متون فارسی به‌نظم اردو ــ که دو بیتی‌های باباطاهر از آن شمار است ــ بسیار چیره‌دست بود. وی نیز در سرودن اشعارش به قالب غزل و درون‌مایه‌های مذهبی بیشتر گرایش داشته است. ۸۶ــ محمد نبی حجازی فرزند محمدموسی از مردم هزاره که در ۱۳۷۸ق در کویته زاده شد. وی رسایل و غزل‌هایی به‌فارسی دارد. ۸۷ــ سید محبوب نقوی فرزند سید اسحاق نقوی، از سادات هزاره که در ۱۳۹۰ق در کویته به دنیا آمد. وی که در دانشگاه تهران، در رشتهٔ صنایع دستی، درس خواند و به نقاشی و خوش‌نویسی نیز پرداخت با بازنویسی اشعار شاعران ایرانی به شعر فارسی گرایش یافت. اشعار و غزل‌های او رنگی از عرفان دارند. ۸۸ــ محمدناصر، از مردم هزارهٔ افغانستان که در ۱۴۰۰ق، در چهار سالگی همراه پدرش خادم‌علی، از آن‌جا به کویته کوچید. وی در تمام قوالب غزل، مسدس، مخمس و... شعر سروده و در بسیاری از آن‌ها به تجربهٔ تلخ مهاجرت و غربت پرداخته است. نخستین مجموعهٔ شعر او، نوای آشنا در دیار غربت که در ۱۴۱۷ق به چاپ رسیده از این دست اشعار بسیار دارد. ۸۹ــ حفیظ‌الله شریعتی فرزند سلطان‌علی شریعتی، از مردم هزاره که زبان مادری‌اش فارسی

است. وی افزون بر اشعار کلاسیک، به شعر نو فارسی نیز گرایش داشته است. افزون بر این‌ها، برخی ادبای بلوچستان آثاری به‌زبان‌های گوناگون دربارهٔ ادب فارسی نوشته یا گزیده‌ای از اشعار فارسی‌گویان را گردآورده و به‌چاپ رسانیده‌اند که شماری از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ پروفسور ناظرحسین، دانشیار زبان فارسی دانشکدهٔ لورالایی اثری به‌نام افسانه‌های محلی کودکان استان بلوچستان پاکستان نوشته و در ۱۳۵۲ق درکویته به‌چاپ رسانیده است. ۲ــ پروفسور انعام‌الحق کوثر رسالهٔ دکتری خود را، به نام بابا فغانی شیرازی و سخنوران عصر او که به زبان انگلیسی است، در ۱۳۸۰ق نوشته آن را در ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۳م در کراچی به‌چاپ رسانیده است. وی در سال‌های ۱۳۸۳ ــ ۱۳۸۴ق مطالبی دربارهٔ زبان و ادب فارسی، برای دایرةالمعارف اردو (لاهور) نوشته است. ۳ــ مقاله‌ای با نام «دربارهٔ شعرای فارسی بلوچ» در مجلهٔ بولان (کویته، ۱۹۶۶م / ۱۳۸۶ق) به‌چاپ رسیده است. ۴ــ گویا اثری به نام شعرای فارسی بلوچستان نیز در ۱۹۶۶م درکویته به‌چاپ رسیده است. ۵ــ بلوچستان مین فارسی شاعری در ۱۳۸۸ق درکویته به‌چاپ رسیده است. ۶ــ منتخباتی از شعرای فارسی‌گوی بلوچستان در ۱۳۹۱ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۷ــ میرزا حاجی عبدالقیوم دادزایی بلوچ فرزند محمد شفیع، احوال محمدصدیق جان را که دربارهٔ محمد صدیق مستونگی بلوچ (ــ ۱۳۲۵ق) است، به‌زبان فارسی، در ۱۳۹۱ق در مستونگ نوشت و دست‌نویس آن در کتابخانهٔ میرزا عبدالقیوم در شمس‌آباد مستونگ نگه‌داری می‌شود. ۸ــ دکتر سلطان الطاف‌علی، دانشیار رشتهٔ ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته، تذکره‌ای مختصر در یادکرد نویسندگان و شاعران شبه‌قاره و ادبایی که از ایران و افغانستان به آن سرزمین کوچیده بودند، زیر نام بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران نوشته است که در ۱۳۵۰ش / ۱۸۷۱م درکویته به‌چاپ رسیده است. وی رسالهٔ دکتری‌اش را نیز در «تحقیق دربارهٔ احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو و نظری در افکار وی» نوشته است. ۹ــ دکتر انعام‌الحق کوثر در ۱۳۹۲ ــ ۱۳۹۳ق فهرست صدها نسخهٔ خطی فارسی که در بلوچستان است و فهرست هزاران کتاب فارسی را که در بلوچستان به چاپ رسیده، برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گردآورده است. ۱۰ــ ارمغان کوثر که مجموعهٔ مقالات فارسی است، در ۱۳۹۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۱ــ شعر فارسی در بلوچستان در ۱۳۹۵ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۲ــ تجلی شعر فارسی، به‌زبان انگلیسی، در ۱۳۹۶ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۳ــ جوئی‌کوثر، با مقاله‌هایی دربارهٔ زبان و ادب فارسی، در ۱۳۹۶ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۴ــ مرد حر، دربارهٔ درون‌مایه‌های آثار اقبال، در ۱۳۹۹ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۵ــ نبی کریم صلی‌الله علیه و سلم کا ذکر مبارک بلوچستان مین در ۱۴۰۴ق در لاهور به‌چاپ رسیده که در یک باب ــ «فارسی‌گو شعراء کا نعتیه کلام» ــ به شاعرانی فارسی‌گو پرداخته است که اشعاری در نعت حضرت محمد(ص) سروده‌اند. ۱۶ــ علامه‌اقبال اور بلوچستان در ۱۴۰۷ق در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است. ۱۷ــ اقبالیات کی چند خوشی در ۱۴۰۹ق درکویته به‌چاپ رسیده است. ۱۸ــ «اقبال‌شناسی» در ۱۴۱۰ق در لاهور، در مجلهٔ فرهنگستان بلوچستان (بخش‌های نخست و دوم) به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ اقبال‌شناسی اور ادبیاتِ بلوچستان کی تحقیقات که دو جلد آن، به‌ترتیب، در ۱۴۱۱ و ۱۴۱۲ق در لاهور به چاپ رسیده است. ۲۰ــ آغا نصیرخان احمدزایی تاریخ‌نویسی فارسی در بلوچستان را در ۱۴۱۱ق درکویته به‌چاپ رسانیده است. ۲۱ــ بلوچستان مین بولی جانی والی زبانون کا تقابلی مطالعه در ۱۴۱۲ق در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است و بخشی از آن دربارهٔ زبان فارسی است. ۲۲ــ انعام‌الحق کوثر در ۱۴۱۳ق تحفهٔ کوثر را دربارهٔ درون‌مایه‌های آثار فارسی تدوین کرد که تاکنون به‌چاپ نرسیده است. افزون بر این‌ها، مطالبی پرشمار هم، دربارهٔ زبان و ادب فارسی در بلوچستان، برای دایرةالمعارف اسلام (دانشگاه پنجاب، لاهور) نوشته شده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴/۸۶۰-۸۸۱؛ بلوچستان‌مین فارسی شاعری کی پچاس سال، در صفحات فراوان؛ تاریخ سند، ۲/درصفحات فراوان؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۲۴-۳۰، ۶۷-۷۳، ۹۴-۹۷، ۱۰۴-۱۲۶، ۱۵۹-۱۶۶، ۲۶۴-۲۷۷، ۲۹۸-۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۸۲-۳۸۵، ۳۸۹ - ۴۰۵، ۴۵۵ - ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۵ - ۴۷۵، ۵۲۳ - ۵۴۴، ۵۶۳-۵۹۳، ۵۹۸-۵۹۹، ۶۲۲-۶۵۴، ۷۲۸-۷۵۶، ۸۲۷؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴/۱۳۸-۱۴۴؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱/۱۱۶۷؛ شعر فارسی در بلوچستان، در صفحات فراوان؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش ، ۱/۲۵، ۵۵۱-۵۵۲، ۸۱۴، ۸۲۶، ۹۹۵-۹۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۱۰۰، ۱۴۴، ۱۶۶، ۲۸۸؛ ۳/۱۴۹۰؛ ۵/۳۹۳؛ ۷/۸۲۲-۸۲۳؛ ۸/۱۱۸۲-۱۱۸۳، ۱۲۲۱-۱۲۲۲، ۱۲۶۱-۱۲۶۲، ۱۲۷۷-۱۲۷۸، ۱۲۸۸، ۱۳۰۷، ۱۳۴۱، ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰، ۱۳۶۰، ۱۳۶۵، ۱۳۶۸-۱۳۷۰، ۱۴۵۵، ۱۵۰۵؛ ۱۰/۳۳۸، ۵۱۸-۵۱۹، ۵۴۹-۵۵۰، ۵۶۳-۵۶۴.

۵۹۷ ـ۶۳۸ـ۶۳۷، ۶۴۰؛ ۱۰۲۷/۱۱، ۱۰۵۱، ۱۰۶۳؛ ۵۶۸/۱۴؛ لغت‌نامهٔ دهخدا، ۲۰/۱(مقدمه)؛ مثنویات هیوورانجها، مقدمه، ۴۹ـ۵۲، ۵۶ـ۷۸؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، در صفحات فراوان؛ عبدالرحمان بلوچ، «هم‌گونگی‌های دستور در زبان‌های دری و بلوچی»، خواسان، سال سوم، شمارهٔ ۴، شمارهٔ مسلسل ۱۲، صص۵۱ـ۷۳؛ محمداشرف شاهین قیصرانی، «بلوچستان می فارسی کا دینی ادب»، دانش، شمارهٔ ۳۱، پاییز ۱۳۷۱ش، صص۱۶۹ـ۱۸۰؛ انعام‌الحق کوثر، «بلوچستان مین زبان و ادبیات فارسی»، همان‌جا، شمارهٔ ۴۳، زمستان ۱۳۷۴ش، صص۱۸۵ـ۱۹۴؛ علی اکبر جعفری، «بلوچ و بلوچی»، سخن، دورهٔ چهاردهم، شمارهٔ ۸ و ۹، صص۷۶۹ـ۷۹۴؛ شمارهٔ ۱۰، صص۸۶۹ـ۸۸۰؛ دورهٔ پانزدهم، شمارهٔ ۲، صص۱۷۹ـ۱۸۶؛ شمارهٔ ۳، صص۲۸۲ـ۲۸۷؛ هم‌او، «ادبیات بلوچ»، همان‌جا، دورهٔ پانزدهم، شمارهٔ ۴، صص۴۰۹ـ۴۱۹؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگویی در کلات و کسوینه»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۴۶، فروردین ۱۳۴۳ش، صص۳۸ـ۴۸؛ شمارهٔ مسلسل ۴۷، تیر ۱۳۴۳ش، صص۴۲ـ۵۶؛

Iranica, III(6)/261, 633-644.

م.اسماعیل‌پور

بلوخمان (be.lox.mān)، هاینریش (هنری) فردیناند، (Heinrich Ferdinad Blochman)، درسدن (آلمان) ۸ ژانویهٔ ۱۸۳۸م ــ کلکته ۱۳ ژوئیهٔ ۱۸۷۸م، خاورشناس و فارسی‌پژوه آلمانی. فرزند یک چاپخانه‌دار بود. زبان‌های شرقی را در دانشگاه لایپزیگ نزد هاینریش لیبرخت فلیشر (۱۸۰۱ــ۱۸۸۸م)، خاورشناس آلمانی، آموخت (۱۸۵۵ــ۱۸۵۷م). پس از توقفی کوتاه در پاریس، به لندن رفت و به‌قصد سفر به هند به خدمت ارتش انگلیس پیوست و به هند رفت (۱۸۵۸م). اما دیری نگذشت که در هند خدمت سپاه را ترک گفت. مدتی را با کار مترجمی برای شرکتی گذراند تا آنکه با سروان ویلیام ناسولیز (۱۸۲۵ــ۱۸۸۹م)، مدیر مدرسهٔ عالی کلکته آشنا شد و لیز او را به استادیاری زبان‌های اردو و فارسی در آن مدرسه گماشت (۱۸۶۰م). در ۱۸۶۲م در کالج داوتن کلکته به‌تدریس ریاضیات و فیزیک سرگرم شد. در دورهٔ تدریس در کالج داوتن (۱۸۶۲ــ۱۸۶۵م)، به‌تحصیلاتش در دانشگاه کلکته ادامه داد و پس از گرفتن دانشنامهٔ کارشناسی ارشد از آن دانشگاه (۱۸۶۵م)، به مدرسهٔ کلکته بازگشت و در آن‌جا مقام استادیاری یافت. پس از بازنشستگی لیز، کفالت مدیریت مدرسهٔ عالی کلکته به بلوخمان واگذار گردید و در ۱۸۷۵م رسماً به مدیریت مدرسه گمارده شد. بلوخمان در ده سال پایانی زندگی خود بسیار کوشا و پرتلاش بود و، گذشته از فعالیت در مدرسهٔ کلکته، که با مدیریت وی شکوفید، دبیری بخش فقه‌اللغة و متن‌شناسی انجمن آسیایی بنگال را بر عهده داشت و در این مقام کارهای کتابخانه، مجموعه‌ها و انتشارات انجمن را سرپرستی می‌کرد. فعالیت‌های پژوهشی وی در دو زمینه، یکی فقه‌اللغهٔ ایرانی ویژهٔ فرهنگ‌نگاری و عروض، و دیگری تاریخ هند، به‌ویژه بنگال، متمرکز بود. وی طرحی برای تألیف فرهنگی فارسی ــ انگلیسی در سر داشت، ولی موفق به انجام آن نشد و تنها نتایج پژوهش‌های مقدماتی خود را در رساله‌ای با عنوان «نوشته‌هایی دربارهٔ فرهنگ‌نگاری فارسی» در نشریهٔ انجمن آسیایی بنگال (شمارهٔ ۳۷، سال ۱۸۶۹م، صص۱ــ۷۲) منتشر کرد. این رساله فهرست مهم‌ترین فرهنگ‌های تألیف‌شده در هند و توضیحاتی دربارهٔ آن‌ها و نیز نقد فرهنگ فارسی ــ لاتین جی.ا.فولرس (بن، ۱۸۵۴م) است. بلوخمان هم‌چنین گویش هندی (= استعمال هند) فارسی را بررسیده و پژوهیده است. وی این گویش را به گویش کهن تورانی فارسی نزدیک‌تر می‌دانست تا به گویش فارسی ایرانی سدهٔ نوزدهم میلادی. بلوخمان کتابی درسی، به‌نام عروض ایرانیان، نوشته که مطالب آن برگرفته از کتاب‌های سیفی و جامی در عروض و قافیه، که خود آن‌ها را در ۱۸۶۷م تصحیح و منتشر کرده بود، بوده است (کلکته، ۱۸۷۲م). وی دوست و همکار نزدیک آقااحمدعلی (۱۲۵۵ ــ ۱۲۹۰ق / ۱۸۳۹ ــ ۱۸۷۳م) بود و حتی خود را شاگردش می‌شمرد و به‌نشانهٔ قدردانی از استادش رسالهٔ ترانهٔ او دربارهٔ رباعی را در ۱۸۶۷م منتشر کرد. او همچنین، پس از مرگ آقااحمدعلی اثر ناتمام او، تذکرهٔ هفت آسمان، را به‌چاپ رسانید (کلکته، ۱۸۷۳م). اما کار بزرگ بلوخمان تصحیح و چاپ متن فارسی آیین اکبری ابوالفضل علامی در ۱۸۶۷ــ۱۸۷۷م / ۱۲۸۴ــ۱۲۹۴ق در کلکته و برگردانیدن دفتر یا جلد یکم آن به‌انگلیسی همراه با حواشی و تعلیقات عالمانهٔ بسیار بر آن است (کلکته، ۱۸۷۳م / ۱۲۹۰ق). بلوخمان در سال‌های ۱۸۶۸ــ۱۸۷۸م مقالات کوتاه فراوانی دربارهٔ نسخه‌های خطی، کتیبه‌ها و سکه‌ها در نشریهٔ انجمن آسیایی بنگال و نشریات دیگر نوشت. مجموعه‌ای از سه مقالهٔ او، که در ۱۸۷۳ــ۱۸۷۵م در نشریه‌ای به‌چاپ رسیده بود، درکتابی با عنوان مقدمه‌ای بر تاریخ و جغرافیای بنگال در دورهٔ اسلامی فراهم آمده و به‌چاپ رسیده

است (کلکته، ۱۹۶۸م).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۴۰۹، ۴۳۷؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱/۴۵۰؛ ۲/۲۸۰؛ هفت آسمان، مقدمهٔ انگلیسی بلوخمان؛ *A'in-i-Akbari; Conise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal,* p.xii; *Dictionary of Indian Biography,* 46; *Iranica,* IV/314-315.

برزگر

بُلّهی‌شاه (bol.le.hi.šāh) / میربهلّی‌شاه / میان بله‌شاه، سید محمد عبدالله فرزند سخی‌شاه محمد درویش، ۱۰۹۲ـ۱۱۶۵ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به‌دنیا آمد. نیاکان او در روستای اچ‌گیلانیان منطقه بهاولپور در پاکستان می‌زیستند. گویا محل تولد وی نیز همین روستا بوده است. نسبش با چهارده واسطه به شیخ عبدالقادر گیلانی می‌رسد. هنگامی که سید محمد عبدالله شش ساله بود، پدرش به‌سبب شرایط نامساعد به روستای ملک‌وال در بخش ساهیوال کوچید و سپس به درخواست جودهری پاندو به پاندو رفت و در آن‌جا اقامت کرد و در هم‌آن‌جا امامت مسجد و تدریس را به عهده گرفت. بلهی‌شاه نزد پدرش به تحصیل پرداخت. در طریقت مرید و خلیفهٔ شاه‌عنایت قادری شطاری (ـ ۱۱۴۱ق) شد و پس از درگذشت مرادش به قصور رفت و در زمرهٔ شاگردان خواجه غلام مرتضی و مخدوم غلام‌محی‌الدین در آمد. زندگی صوفیانه بلهی‌شاه در سه دوره خلاصه می‌شود. دورهٔ نخست، که در جست‌وجوی مرشد سرگردان بود و می‌کوشید تا فرقه‌های تصوف را بشناسد. دورهٔ دوم، که دورهٔ فنا فی‌المرشد است. وی در این دوره مرشد را وسیلهٔ نجات دانسته و با فلسفهٔ هند نیز آشنا شده بود. دورهٔ سوم، که مرشدش را از دست داد و در بی‌پناهی و عشق بیکران به سر می‌برد. در این دوره است که شاعری او به اوج خود می‌رسد. از اشعار وی چنین برمی‌آید که با زبان و ادب عربی، پنجابی و فارسی آشنایی داشته است. سروده‌هایش بیشتر به صورت «کافی» و موضوع اصلی آن‌ها توحید و عشق حقیقی است. اشعار پنجابی وی دربردارندهٔ معارف دینی است. اشعار بلّهی‌شاه چندین‌بار تدوین و با عنوان‌های مختلف چاپ شده است، از جمله: قانون عشق؛ کافی‌های حضرت بلّهی‌شاه قصوری؛ کافیان میان بلهی‌شاه؛ کلیات بلّهی‌شاه. تمامی نسخه‌های خطی کافیان بلهی‌شاه که دربردارندهٔ تمامی کلام مستند وی (صد و پنجاه و شش کافیان، یک اتهواره، یک باران ماه، چهل و نه دوهری، سه صرفیان، چهل گندهان) است به‌کوشش فقیر محمد با عنوان کلیات بلهی‌شاه به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۶۰م). کتابخانهٔ بلهی‌شاه در قصور دوهزار جلد کتاب چاپی، چند قرآن و ادعیهٔ خطی دارد که همگان از آن استفاده می‌کنند.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴/۸۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۴۰۶؛ ۲/۳۵؛ خزینةالاصفیا، ۲۰۸؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴/۱۸۲؛ شعرای بزرگ عرفانی پاکستان، ۱۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴/۶۱۸؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۱/۱۰۰.

فتح‌نیا طبری

بلیغ (ba.liq)، شاه‌محمد روح‌الله فرزند نورالله، ـ ۱۲۸۴ق، شاعر فارسی‌گوی و صوفی قادری شبه قاره. در مدرس می‌زیست و از دوستی نواب غلام‌غوث‌خان، متخلص به اعظم، برخوردار بود. بلیغ در خوش‌نویسی و شاعری معروف بود. دیوان وی به سبب دربرداشتن شعرهای زیبا محبوبیت بسیار به‌دست آورد.

منابع: اشارات بینش، ۵۶؛ *Dictionary of Indo -Persian Literature,* 120.

ربیمیان

بندرابن داس بهادرشاهی (bend.rā.ban.dās-e.ba.hā.dor.šā.hi)، رای بندر ابن پسر رای بهارامل، ـ ۱۱۰۶ق، تاریخ‌نگار پارسی‌نویس شبه قاره. پدرش رای بهارامل نخست از منشیان شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) بود و به مقام دیوانی پنجاب رسید؛ وی در سال بیستم پادشاهی شاه‌جهان لقب رای گرفت و به مقام دیوانی کل در دستگاه شاهزاده داراشکوه گمارده شد. بندرابن نیز از اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) لقب رای گرفت و دیوانی کل شاهزاده محمد معظم (شاه عالم بهادرشاه یکم آینده) را برعهده داشت و در بیشتر جنگ‌های شاهزاده در رکاب وی بود؛ از جمله در ۱۰۹۵ق که محمد معظم حیدرآباد دکن را محاصره کرد بندرابن در یکی از جنگ‌های خونین سخت زخمی گردید و نزدیک بود از پا درآید که سید عبدالله بارهه، از سرداران نامی اورنگ زیب، در رسید و وی را از مرگی حتمی رهانید. در همان سال که پدر محمد معظم به او بدگمان شد و به زندانش افکند، بندرابن نیز از کارش برکنار شد، اما چندی بعد بار دیگر او را به خدمت فراخواندند و به

پاسداری دژ الگندل در دکن فرستادند. اثر مهم وی لبّ‌التواریخ هند / لبّ‌اللباب / تواریخ لبّ‌اللباب است که در ۱۱۰۶ق به انجام رسیده و تاریخ عمومی هند از شهاب‌الدین محمد غوری (۵۸۲ق) تا اورنگ‌زیب (۱۱۰۱ق) در ده باب است: ۱ـ پادشاهان دهلی، ۲ـ شاهان دکن (بهمنیان، عادل‌شاهیان، نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان، عمادشاهیان، بریدشاهیان)، ۳ـ سلاطین گجرات، ۴ـ فرمانروایان مالوه و ماندو، ۵ـ فاروقیان خاندیس و برهانپور، ۶ـ سلاطین بنگال، ۷ـ شرقیان جونپور، ۸ـ امیران سند، ۹ـ امیران مولتان، ۱۰ـ شاهان کشمیر. باب‌های دوم تادهم و نیز بخشی از باب یکم، تا ۱۰۰۰ق، درواقع خلاصهٔ تاریخ فرشته، با افزوده‌هایی از تواریخ دیگر، مانند طبقات اکبری، تاریخ مبارک‌شاهی، طبقات محمودشاهی و مانند آن‌ها است. باب یکم مهم‌ترین قسمت این اثر است و نزدیک دوسوم آن را در بر می‌گیرد. بخش بزرگی از این باب دنباله یا ذیل تاریخ فرشته به‌شمار می‌آید و در ذکر رویدادهای سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۱ق، یعنی ادامهٔ دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و دورهٔ جانشینان او جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق)، شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) و اورنگ زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) است. مهم‌ترین بخش این باب، و درواقع کل کتاب، بخش گزارش رویدادهای روزگار اورنگ‌زیب است که بندرابن خود شاهد و ناظر آن‌ها بوده و در برخی از این رویدادها نیز عملاً شرکت داشته است. سبک انشای مقدمهٔ لبّ‌التواریخ تا اندازه‌ای متکلفانه ولی سبک متن آن ساده و روان است. از لبّ‌التواریخ نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.26251) و گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ H-100) وجود دارد. بندرابن همچنین مجموعهٔ بسیار سودمند و مفصلی از نامه‌ها و اسناد، به‌نام انشاء خردافزا، از خود به‌یادگار نهاده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۵-۶۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۳/۲، ۵۳۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۱- ۴۶۵؛ الذریعه، ۱۸|۲۸۵؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۷۲- ۴۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸/۱۰- ۴۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲۸/۲؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 1/228-229; Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/135-137; Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/127; Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 49; Dictionary of Indo-Persian Literature,138; Mughals in India ,116-117; Persian Literature, C.A.Storey, 1/453.

برزگر

بنده (ban.de)، عصام‌الدین فرزند حسام‌الدین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر و از شعرای دربار آزادخان، ناظم افغان بود. آزادخان خود به شعر و شاعری علاقه می‌ورزید و در گسترش علمی و ادبی زبان فارسی اهتمام داشت. پس از فوت آزادخان در ۱۱۹۷ق، عصام‌الدین بنده شرح احوال وی را به تفصیل به‌نظم درآورد. مثنوی عصام‌الدین حایز اهمیت سیاسی و تاریخی بسیار است. نسخه‌ای از آن به‌دست نیامد، اما نمونه‌ای از اشعار وی در تذکرهٔ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۸۰/۳-۵۸۱؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۶۰-۱۶۱؛

امیرهدائی

بنده علی (ban.de-e.a.li)، فرزند میرزا خیرات‌علی، ز ۱۲۱۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در خدمت سلطان‌محمدمیرزا، شاهزادهٔ صفوی، که جلای وطن کرده بود و در لکنو اقامت داشت، بود. روزی بنده‌علی از اتفاق با کسی به‌نام حاجی عبدالوهاب بغدادی دیدار کرد که بی‌قراری‌اش را با سی‌وسه بار سفر به مکه فرونشانده بود. حاجی عبدالوهاب مشاهدات سفر خود را برای بنده‌علی نقل کرد و بنده‌علی نیز به درخواست سلطان‌محمدمیرزا، یادداشت‌هایی از گفته‌های حاجی فراهم آورد و آن را منازل‌الحج (۱۲۱۴ق) نامید. مادهٔ تاریخ تألیف این اثر «جادهٔ آخرت» (=۱۲۱۴) است. راوی این اثر به توصیف مسیر خود، از بغداد، نجف، حله، سرزمین عرب‌های شَمَر تا مدینه و مکه می‌پردازد و پس از آن مناسک زیارت را در مکه گزارش می‌دهد. در راه بازگشت نیز، به توصیف مسیر خود از راه هیت، حلب، دمشق، اورشلیم و دریا می‌پردازد. منازل‌الحج به فارسی نوشته شده است. نسخه‌ای خطی از این اثر در موزهٔ بریتانیایی موجود است.

منابع: الذریعه، ۲۴۵/۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۵۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۳؛
Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 1/429-430; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 124; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 120; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1146.

ربیعیان

بنسی رام (ban.si.rām)، منشی، ز ۱۲۲۹ق، ستاره‌شناس شبه‌قاره. از زندگی‌اش اطلاعی در دست نیست. در حدود ۱۲۲۹ق رساله‌ای در نجوم با نام رسالهٔ جوتش نوشته است که نسخهٔ خطی اصلی آن در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب موجود است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۰/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۲۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 120; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/113.

ربیعیان

بنگال گازت ← هیکیز گازت

بنگالی (ban.gā.li)، زبان و ادبیات و تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر آن. بنگالی / بنگلَه یکی از چهار زبان شاخهٔ هندی شرقی زبان‌های هند و آریایی است. این گروه از زبان‌ها خود از دستهٔ زبان‌های هند و ایرانی و از ریشهٔ هند و اروپایی هستند. بنگالی از زبان‌های قومی شبه‌قاره بود، اما امروزه زبان رسمی کشور بنگلادش (پاکستان شرقی پیشین) و بنگال غربی (از ایالت‌های هند) است. جز در این مناطق، مردم آسام، اوریسه و برخی نقاط بهار / بیهار هم به این زبان سخن می‌گویند. رتبهٔ بنگالی را در میان زبان‌های جهان، بر اساس شمار کسانی که به آن سخن می‌گویند، هفتم، برخی هشتم، و در شبه‌قاره دومین زبان پس از زبان هندوستانی گفته‌اند. برخی سرچشمهٔ این زبان را پراکریت قدیم و مراحل تکاملی آن را پراکریت و اپبهرنش / Apabhransa یا گوره اپبهرمسه/ Gaura Apabhramsa گفته‌اند. زبان‌های پراکریت گروهی از زبان‌های هندی میانهٔ جداشده از سنسکریت یا زبان‌های مشابه آن بودند که تودهٔ مردم هند، از سی‌صد سال پیش از میلاد تا سدهٔ سیزدهم میلادی، با آن‌ها سخن می‌گفتند. گویا زبان بنگالی از آن زبان پراکریت ریشه گرفته که در مگدهه رواج داشت و بعدها در دورهٔ شاهان خاندان موریا، با مردم آن‌جا، به بنگاله راه یافت. زبان بنگالی با گویش‌های سنسکریت نژاد هند شمالی، گویش‌هایی که در سده‌های هشتم و نهم میلادی در استان‌های بهار، اوریسه و میتهیلا رواج داشته و همه از مگدهی پراکریت ریشه گرفته بودند، بسیار نزدیک و خویشاوند بود. تکامل مگدهی شرقی ــ از زبان‌های نو آریایی نواحی شمال هند ــ گویا آخرین مرحلهٔ تکامل زبان بنگالی بوده است. برخی از پژوهشگران و از آن شمار سید اشرف علی و عطا کریم برق، زمان پیدایی زبان بنگالی، به شکل زبانی مستقل، را سده‌های دوم و سوم هجری (کم و بیش سدهٔ نهم میلادی) دانسته‌اند. گروهی دیگر که سلیم‌الله فهمی نیز از آن شمار است، معتقدند زبان بنگالی حدود ۶۵۰م به وجود آمده است. بنگالی بر اساس مکان‌هایی که در آن‌ها به این زبان سخن می‌گفتند، چهار گویش اصلی داشت: گویش بنگال غربی، گویش بنگال شمالی، گویش شمال شرقی بنگال که تا اندازه‌ای از زبان‌های ناآریایی همسایگان تأثیر پذیرفته بود و گویش شرق و جنوب شرق بنگال که از زبان‌های تبتی و برمه‌ای تأثیر گرفته بود. امروزه بنگالی دو گویش شناخته دارد، یکی سادهو ــ بهاسا است که زبان ادبی است و واژه‌های زبان سنسکریت در آن بسیار به چشم می‌خورد. این گویش بیشتر زبان خواص است و برای درس ناخوانده‌ها چندان قابل درک نیست. گویش دیگر کلیت ــ بهاسا / چلت‌بهاسا نام دارد که هر دو گروهِ درس‌خوانده‌ها و دیگران، از آن برای گفت‌وگو بهره می‌برند. این گویش بر اساس زبان رایج مردم کلکته و نواحی اطراف آن شکل گرفته است. برخی ویژگی‌های دستور زبان بنگالی در جریان ساخته‌شدن زبان‌های نو هندی و با تأثیرگذاری زبان فارسی اسلامی، نه بر سنسکریت (زبان خواص) که بر زبان‌های پراکریت، شکل گرفته و سبب شده زبان‌های نو هندی و از آن شمار بنگالی، ساده‌تر از زبان‌های پیشین باشند. از میان چنین ویژگی‌هایی به صرف تمام افعال زبان بنگالی به شکل معلوم و وجود تنها یک شکل مجهول برای آن‌ها، و صرف اسامی و ضمایر می‌توان اشاره کرد. با این که زبان‌های شاخهٔ غربی هند و آریایی ویژگی اخیر را ازدست داده‌اند، اسامی و ضمایر در زبان بنگالی، بسته به این که جان‌داری عاقل و ناطق یا بی‌زبان، یا بی‌عقل باشند، به چهار یا شش شکل صرف می‌شوند. خط بنگالی، مانند خط میخی و

بیشتر خط‌های شبه‌قاره، مانند سنسکریت، هندی و پنجابی، از چپ به راست نوشته می‌شود. الفبای زبان بنگالی همزمان با پیدایی چاپخانه (در ۱۷۷۸م) به شکل امروزی‌اش دست یافت که از این قرار است:

الفبای بنگالی در عصر حاضر:

ক	ک	খ	ک + ه کهه	গ	گ
ঘ	گ + ه گهه	ঙ	نگ	চ	چ
ছ	چ + ه چهه	জ	ج	ঝ	ج + ه جهه
ঞ	نگا	ট	ٹ	ঠ	ٹ + ه ٹهه
ড	ڈ	ঢ	ڈ + ه ڈهه	ণ	ن
ত	ت	থ	ت + ه تهه	দ	د
ধ	د + ه دهه	ন	ن	প	پ
ফ	پ + ه پهه	ব	ب	ভ	ب + ه بهه
ম	م	য	ج	র	ر
ল	ل	শ	ش	ষ	س
স	س	হ	ه	ড়	ڑ
ঢ়	ڑ + ه ڑهه	য়	ی	ৎ	ت
ং	نگ	ঃ	ه	ঁ	نون غنه

بعضی حروف وصلی و اعراب‌گذاری در بنگالی:

অ	a	الف
আ = া	ā	آ
ই = ি	i	یای کوتاه اِی
ঈ = ী	i	یای کشیده اِی
উ = ু	u	ضمه کوتاه اُو
ঊ = ূ	ū	ضمه کشیده اُو
ঋ = ৃ	Ree	ری
এ = ে	e	اِ
ঐ = ৈ	oi	اَئی
ও = ো	o	اُو
ঔ = ৌ	ou	اَوْ
য = ্য	yo	یو
র = র্	R	ر
ল = ল	L	ل
ব = ব	B	ب
ণ = ণ	N	ن

ن	N	ন = ন
م	M	ম = ম
ر	R	র = ং
ک	K	ক + ক = ক্ক
نت	nt	ন + ত = ন্ত
ست	st	স + ত = স্ত
کشن	kshn	ক + ষ + ণ = ক্ষ্ণ
نتر	ntr	ন + ত + র = ন্ত্র
رم	Rm	র + ম + ম = র্ম্ম
رم	Ṛm	র + ম + ম = র্ম্ম
ستر	str	স + ত + র = স্ত্র
شر	shr	শ + র + উ = শ্রু
ستو	stu	স + ত + উ = স্তু
کرو	Kru	ক + র + উ = ক্রু
ترو	Tru	ত + র + উ = ত্রু
نتو	ntu	ন + ত + উ = ন্তু
نتو	nto	ন + ত + ব = ন্ত্ব
رچ	Rch	র + চ + চ = র্চ্চ
رچهه	Rchh	র + চ + ছ = র্চ্ছ
رد	Rd	র + দ + দ = র্দ্দ
ردهه	Rdh	র + দ + ধ = র্দ্ধ

تاریخچهٔ زبان بنگالی را به سه دورهٔ ابتدایی، اسلامی و جدید بخش کرده‌اند: ۱) بنگالی در دورهٔ نخست تنها یک گویش محلی و نااستوار بود و حتی خود بنگالی‌ها و دانشمندان هندو چندان اعتنایی به آن نمی‌کردند. الفبای آن نیز در این دوره، نخست شکلی ابتدایی داشت که تا پایان دوره، به‌ویژه در سدهٔ دوازدهم میلادی، به شکل تکامل‌یافته‌اش نزدیک شد. جزوه‌های تعلیمات صوفیانهٔ آیین بودایی، مانند اشعار چاریه و آثار رامایی پاندیت، اشعاری در ستایش راجایان و امرا، سرودهای روحانی در بیان شجاعت و توانایی خدایان که نخست از آنِ آیین بودایی بودند و بعدها، بنابر ذوق هندوان، تغییر کردند، شرح دودمان کولین از برهمنان، آثاری به زبان ابتدایی بنگالی هستند که به جا مانده‌اند. ۲) زبان بنگالی در واقع در روزگار اسلامی (در آغاز سدهٔ سیزدهم میلادی) بنیاد گرفت و از همین زمان ادبیات آن، با بهره‌گیری از موضوع‌های اسلامی، واژه‌ها و ادبیات فارسی، حرکتی رو به رشد آغاز کرد. ۳) دورهٔ جدیدِ زبان بنگالی با تسلط انگلیسی‌ها بر سرزمین بنگاله آغاز شد. این سلطه به کاسته شدن نفوذ فارسی در آن و کندی روند شکوفایی آن انجامید. زبان‌های ایران و شبه‌قاره همواره بر یکدیگر اثر گذاشته‌اند، چنان‌که زبان و ادبیات ودایی در شبه‌قاره نتیجهٔ تأثیرگذاری زبان اوستایی بر زبان‌های دراویدی زمینلاد شبه‌قاره بود. مراحل نوتر زبان اوستایی (فارسی باستان) ــ پهلوی و فارسی امروزین (فارسی اسلامی) ــ هم همواره، به‌ویژه در روزگار اسلامی، بر مراحل پیشرفته‌تر زبان ودایی ــ زبان‌های پراکریت و زبان‌های نو هند، مانند اردو، پنجابی، بنگالی و... ــ تأثیر داشته است. با آن‌که زمان شکل‌گیری کامل زبان بنگالی را دورهٔ اسلامی دانسته‌اند، نخست از آن‌رو که زبان‌های دو سرزمین یاد شده، جز زبان‌های دراویدی، همریشه بودند و دیگر به سبب وجود شباهت‌ها و اجزای مشترک میان زبان‌های کهن‌تر فارسی و زبان ابتدایی بنگالی، پیدا است که تأثیرپذیری زبان بنگالی از زبان ایران حتی پیش‌تر از اسلام آغاز شده بود. پوست، پیک، سکه، موچک (کفش‌دوز) و... واژگانی از فارسی باستان و پهلوی هستند که به

زبان ابتدایی بنگالی راه یافته بودند. اما پس از اسلام، در سدهٔ پنجم هجری با ورود محمود غزنوی، شهاب‌الدین غوری و قطب‌الدین ایبک ـ فاتحان مسلمان ـ به شبه‌قاره، زبان‌های این سرزمین، از آن شمار زبان ابتدایی بنگالی هر چه بیشتر زیر تأثیر زبان فارسی رفتند. تبلیغ دین اسلام به دست برخی صوفیان، به زبان مادری‌شان، یعنی فارسی، که گروندگان به اسلام را وا می‌داشت زیر تأثیر مرشد روحانی خود زبان فارسی را فراگیرند، سبب رونق هر چه بیشتر این زبان در سرزمین بنگال شد. گفتنی است که نقش صوفیان در نفوذ زبان فارسی تا سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی همچنان ادامه داشت. افکار و عناصر اسلامی و واژگانی فارسی، مانند خدا، بهشت، محمد، پیغمبر، آدم، غازی، قاضی، شیخ، فقیر، تیر، کمان، سود، کفن و پیاده، در بسیاری آثار بنگالی‌زبان این روزگار به چشم می‌خورد. حضور زبان فارسی یا عناصری از آن در آثار ادبای بنگالی، مانند رامایی پاندیت، ویدیاپتی و...، که بعداً به آن خواهیم پرداخت، افزون بر آن که گواه رونق زبان فارسی در بنگال است، از تأثیر آن در رشد زبان بنگالی هم نشان دارد، زیرا در این روزگار (پیش از سدهٔ هفتم هجری و پیش از آغاز حکومت مسلمانان در بنگال) هندوان بر این سرزمین حکومت می‌کردند. این‌ها، به‌ویژه آخرین حاکمان هندوی بنگال که از خاندان‌های پال و سین، از مردم قنوج و غیر بنگالی بودند از زبان سنسکریت حمایت کرده دانشمندان همین زبان را به دربارشان راه می‌دادند. ایشان زبان بنگالی را که در آن‌زمان، به‌ویژه در اواخر سدهٔ دهم میلادی، بودایی‌ها برای نوشتن کتب دینی‌شان بدان توجه داشتند و چندی از راه تبلیغ این آیین رو به شکوفایی رفت، پست شمرده از رونق آن می‌کاستند. هندوان برای آن‌که کتاب‌های مقدسشان و دیگر متون سنسکریت در میان اهل دانش مانده بود به زبان بنگالی و زبان عامه که آن را برای مطالب جدی و علمی سست می‌شمردند، ترجمه نشود مانع رونق این زبان می‌شدند. به همین سبب زبان بنگالی تا مدت‌ها به شکل مکتوب درنیامد. هندوان زبان بنگالی را که در آن روزگار گوراپراکریت نام داشت، پائی‌ساچی پراکریت (زبان پراکریتی که ارواح خبیث به آن سخن می‌گویند) می‌نامیدند. اما مسلمانان به سرکردگی محمد بختیار خلجی، نخستین شاه مسلمان بنگال (۶۰۱ ـ ۶۰۲ق) در ۱۲۰۴م / ۶۰۱ق، با براندازی حکومت لکشمن سین، آخرین حاکم هندو، این سرزمین را گشوده آن را به ایالت‌های پادشاهی دهلی منضم کردند و از این راه بسیاری از ویژگی‌ها و عناصر دنیای ایرانی را به این سرزمین منتقل کردند. بختیار خلجی نخستین مدرسه را در رنگپور بنیادکرد و به نظر می‌رسد تدریس فارسی و علوم اسلامی در این سرزمین از همین زمان و در آن‌جا آغاز شده باشد. فاتحان بنگاله مسلمانانی از بلخ و فرارود بودند که تمدن و فرهنگ ایرانی داشتند، تبارشان ترک، زبان رسمی، سیاسی و اداری‌شان فارسی و زبان دینی آن‌ها عربی بود. ایشان چون در بنگال جایگزین شدند و حکومتی بنیاد کردند، برای نزدیکی بیشتر با مردم، به‌زبان بنگالی، که گویش تودهٔ مردم بود، بیشتر توجه کردند و با سرپرستی و پشتیبانی از شاعران و دانشمندان بنگالی‌زبان سبب رشد آن تا پایهٔ زبانی نوشتاری و ادبی شدند. آن‌ها با نزدیک شدن به اقوام هندو از راه ازدواج با دخترانشان سبب شدند زبان فارسی و تأثیرگذاری آن بر زبان بنگالی، در این رشد و شکوفایی تأثیر فراوان داشته باشند. دانشمندان، عرفا و روحانیان این روزگار نیز به سیاست‌های این دولتمردان پاسخ گفته در هر چه پررونق‌تر شدن زبان بنگالی کوشیدند. هم از این رو است که شاهان مسلمان بنگاله را پدر زبان و ادبیات بنگالی دانسته‌اند. در این زمان واژه‌های ترکی، عربی و فارسی ـ زبان‌های مسلمانان آسیا ـ به زبان بنگالی، و موضوع‌های اسلامی به ادب بنگالی راه یافتند. اما در میان این زبان‌ها و زبان‌هایی دیگر، مانند پرتغالی، فرانسوی و انگلیسی که در بنگال نفوذ داشتند، تأثیر فارسی ژرف‌تر و کاراتر بوده است. در نتیجهٔ حکومت مسلمانان بر سرزمین بنگال و در حدود شش سده تدریس و تألیف این دو زبان در کنار یکدیگر، افکار و تخیلات ادب فارسی همراه با واژگان، اصطلاح‌ها، ساختار و امثال و حکم فارسی به زبان بنگالی راه یافته‌اند. م.عبدالحی شمار واژه‌های فارسی را که به زبان بنگالی راه یافته دوهزار و پانصد و واژه‌هایی که افزون بر این تعداد در زبان مسلمانان جنوب شرقی پاکستان شرقی (بنگلادش امروز) به کار رفته، دو هزار بر شمرده است. عطاکریم برق نیزکم و بیش چهارهزار واژه و هزار اصطلاح و مثل که به زبان بنگالی راه یافته‌اند را شناسایی کرده و مقصود هلالی در فرهنگ عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی شمار واژه‌ها و اصطلاح‌های فارسی و عربی را در زبان بنگالی حدود شش‌هزار و چهل درصد واژگان بنگالی را گفته است. از آن‌جا که در سده‌های گذشته مکاتبات دادگستری و اداری در بنگاله به‌زبان فارسی بود، بسیاری از واژه‌ها و اصطلاح‌های فارسی راه یافته به بنگالی با امور دادگستری پیوند داشته است. امروز هم در بنگاله زبانی که برای کارهایی از این

بنگالی

دست به کار می‌رود، با آن‌که از واژه‌های سنسکریت، اردو، هندی، بیهاری، بنگالی و انگلیسی بهره می‌گیرد، بیش از همهٔ این‌ها، واژگان فارسی دارد. برخی کلمات پرشمار فارسی در زمینه‌های ادبی، زندگی روزمره یا کارهای درباری، اداری، بازرگانی، کشورداری، قضایی و دینی که به زبان بنگالی راه یافته‌اند، از این قرارند: پری، یار، پرده‌نشین، چهره، دل، صورت، زلف، پیشانی، پوشاک، پیراهن، عمامه، بازوبند، جبه، خوراک، سیب، انگور، انار، پسته، بادام، گاو، شیر، بلبل، مرغ، جانور، زمین، آسمان، کارخانه، گلشن، گلستان، آشیانه، شهر، مکتب، مدرسه، دوست، دشمن، کنیز، غلام، وزیر، پیک، نگهبان، دربان، گماشته، خزانه، عمارت، پیشکار، حاکم، عدالت، وکیل، حق، پروردگار، خدا، بندگی، قربانی، جنت، بهشت، دوزخ و قربانی. افزون بر این‌ها، برخی کلمات هم در زبان بنگالی وجود دارند که از آمیختن واژه‌های بنگالی و فارسی ساخته شده‌اند. شماری از آن‌ها از این قرارند: گول‌انداز (تفنگ‌ساز)، چالباز (حقه‌باز)، گلابند (گلوبند)، جریاخانه (باغ وحش)، داک‌خانه (پست‌خانه)، تهانه‌دار (پلیس، شهربانی)، چهاپی‌دان (زیرسیگاری)، ماپ‌صحیح (اندازهٔ درست). ردپای واژگان فارسی را، جز آن‌ها که مستقیماً به این زبان راه یافته‌اند، در گروه‌های دیگر از کلمات بنگالی هم می‌توان دید. نخستین آن‌ها کلماتی مرکب و برگردان واژه به واژهٔ یک ترکیب فارسی هستند، مانند چند ـ بدن (مه‌رو)، پشپ ـ گچّه (گلبرگ)، گگن ـ چُهبی (ملک‌بوس). گروه دیگر کلماتی هستند که در بنگالی و سنسکریت یکسان به کار رفته‌اند. بسیاری از این واژگان، به‌سبب مشترکات فارسی و سنسکریت، با فارسی پیوندی آشکار دارند. شماری از این دست واژه‌های سنسکریت ـ بنگالی از این قرارند: ابها (آب)، ابهرا (ابر)، بهرو (ابرو) اسوا (اسب)، اشمان (آسمان)، واتا (باد)، وَتس (بچه)، کرَتو (خرد)، دارو (دار، چوب)، دروج (دروغ)، دَس (ده)، بهواتا (برادر)، بهومی (بوم)، پترا (پور)، تنو (تن)، چهاترا (چتر)، هستو (دست)، بهاما (بامداد)، دیوَ (دیو)، رنگَ (رنگ)، سَت (صد)، پرشیتَ (فرشته)، مِگهَه (مه، میغ، ابر)، گهرَم (گرم)، مَرتیَه (مرد)، سُندرَ (هنر)، سَپتَ (هفت). برخی از واژهای بنگالی هم با واژه‌های سنسکریت هم‌ریشه‌اند و از این رو به واژه‌های معادلشان در فارسی بسیار نزدیکند. کلماتی که می‌آید از این گروه‌اند: آپ (آب)، اگنی (آتش، آذر)، آپَتی (آفت)، آوج (آواز)، اُشتَر (اشتر)، ویستار (بستر)، باندا (بنده)، پادَ (پای)، پیتَر (پدر)، پرَتیکار (پیکار)، ستهونا (ستون)، وَرتَن (گردون)، ویستَر (گستردن)، گِهَه (گیتی، گیهان، جهان)، بَرشا (بارش، باران)، ستَمبَه (ستبر)، مَریت (مرده)، ماش (ماه)، آمی (ما، من)، نَوَ (نو)، نادَ (نی، صدا)، واکَ (واج، آواز). ادب بنگالی هم، چنان که آمد، در واقع پس از ورود مسلمانان و زیر سرپرستی شاهان و دربار ایشان شکل گرفت و از ادبیات آن‌ها متأثر بود. فرهنگ و ادب ایرانی و اسلامی در چند مرحله به ادب بنگالی راه یافت و در غنای هر چه بیشتر آن نقشی برجسته ایفا کرد: الف) با پشتیبانی شاهان و امرای مسلمان از برگردانیدن آثار فارسی، سنسکریت و هندی به بنگالی که راه‌یابی بسیاری از آثار ادب فارسی را به ادب بنگالی در پی داشت. این ترجمه‌ها و حمایت شاهان مسلمان از این کار نخست برهمنانی را که مخالف ترویج زبان بنگالی بودند، واداشت تا به این نهضت ترجمه بپیوندند و بعدها سبب شد تا راجه‌های هندو نیز شعرا و دانشمندان بنگالی زبان را در دربارهایشان جای دهند. گفتنی است که شمار ترجمه‌ها یا تلخیص‌های آثار فارسی به بنگالی در هیچ زبان دیگر شبه‌قاره، جز اردو، سابقه نداشته است. ب) با گرایش ادبای مسلمان بنگالی به بهره‌گیری از فضا و درون‌مایه‌های اسلامی که ایشان را متوجه آثار اسلامی فارسی کرده بود سبب نفوذ هر چه بیشتر واژگان و عناصر فارسی در آثار بنگالی‌شان شد. ج) با گرایش زیبایی‌شناسانهٔ ادبای بنگالی به بهره‌گیری از واژگان فارسی و سبک فارسی آمیز و تأثیرپذیری آثارشان از درون‌مایه‌ها و ویژگی‌های ادب فارسی. الف) از آن‌جا که شاهان و امرای مسلمان که به بنگاله راه یافته بودند سنسکریت یا زبان‌های دیگر این سرزمین، جز بنگالی، را نیاموختند، فرمان دادند تا آثار برجستهٔ این زبان‌ها را به بنگالی ترجمه کنند. سید علاءالدین حسین‌شاه (۱۴۹۳ ـ ۱۵۱۹م) که عرب‌تبار و همسرش بنگالی بود، یکی از این شاهان و حامیان زبان بنگالی بود. در روزگار او نهضتی، در ترجمه به بنگالی، شکل گرفت. شاید بتوان گفت، نهضت ترجمهٔ افزون بر آن که سبب رشد زبان بنگالی شد و آن را به مرتبهٔ زبان و ادب درباری رسانید، بیش از هر چیز سبب‌ساز نفوذ گسترده‌تر ادب فارسی بر ادب بنگالی بود؛ زیرا جز آن‌که در این نهضت بسیاری از آثار ادب فارسی به بنگالی ترجمه شدند، بسیاری از آثار اردو و هندی هم که به بنگالی درآمدند، از ویژگی‌ها و عناصری از ادب فارسی برخوردار بودند که در این برگردان‌ها به زبان بنگالی منتقل شدند. چند ترجمهٔ بنگالی از مهم‌ترین آثار ادب سنسکریت از این قرارند: ۱ ـ مهابهارت که گویا نخستین‌بار پرمیشورداس آن‌را به

بنگالی برگردانیده است. وی به دربار پراگل‌خان، سپه‌سالارِ سید علاءالدین حسین‌شاه که چیتاگنگ را گشود و استاندار آن شد، راه داشت و به فرمان هم‌او بخشی از این اثر را ترجمه کرده است. پس از او سی تن دیگر و برخی از ایشان به فرمان امرایی چون نصرت خان، فرزند پراگل‌خان و استاندار چیتاگنگ، و ناصرالدین ابوالمظفر نصرت‌شاه (۱۵۱۹ ــ ۱۵۳۲م) فرزند سید علاءالدین حسین‌شاه، بخش‌ها یا تمام این اثر را به بنگالی درآوردند. ۲ــ رامایَن نخستین‌بار به خواست یکی از شاهان مسلمان به بنگالی ترجمه شده است. این ترجمهٔ آزاد به دست کریتی‌واس پاندیت انجام گرفته است. وی به دربار رکن‌الدین باربک‌شاه (۱۴۵۹ ــ ۱۴۷۴م)، شمس‌الدین یوسف‌شاه (۱۴۷۴ ــ ۱۴۸۱م) یا سلطان علاءالدین حسین‌شاه راه داشت. ۳ــ بهاگوت گیتا نیز نخستین‌بار به دست مالادهر باسو از سنسکریت به بنگالی درآمده است. وی این ترجمهٔ آزاد را میان سال‌های ۱۴۷۳ تا ۱۴۸۰م، زیر نام شری کرشنا وجایا و گویا در حمایت باربک‌شاه انجام داده است. برخی شمس‌الدین یوسف‌شاه را مشوق باسو در ترجمهٔ این اثر دانسته‌اند. از میان آثار هندی که به بنگالی ترجمه شده‌اند به پدماوت هم می‌توان اشاره کرد که سید علاول (ــ ۱۶۸۰م) آن را به‌خواست منگن تهاکور، وزیر مسلمان اراکان، به بنگالی برگردانیده است. این ترجمه را، به‌ویژه برای بهره‌گیری برجستهٔ مترجمش از واژگان و اصطلاحات سنسکریت، ستوده و حتی برتر از اصل هندی‌اش و از آثار بزرگ ادب بنگالی در شمار آورده‌اند. از آن‌رو که داستان اصلی این اثر خود از مثنوی‌های عرفانی فارسی متأثر بوده شیوه‌های داستان‌پردازی و برخی درون‌مایه‌های آثار فارسی اسلامی در این برگردان بنگالی هم آشکار است. گفتنی است که بسیاری از دست‌نویس‌های بنگالی این اثر به خط فارسی است و نزد روستاییان مسلمان چیتاگنگ نگه‌داری می‌شود. شماری از آثار ادب فارسی هم که به بنگالی ترجمه شده‌اند، از این قرارند: ۱ــ قصهٔ یوسف و زلیخا که نخستین‌بار شاه‌محمد صغیر، از برجسته‌ترین و گویا از نخستین سخنوران بنگالی‌زبان که اثری منظوم داشت و از وابستگان دربار سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۱۳۸۸ ــ ۱۴۱۰م) بود، آن را به نام همین شاه به نظم بنگالی درآورده است. شاید وی این برگردان را بر اساس اثر ابوالمؤید بلخی یا اثر منسوب به فردوسی تدوین کرده باشد. دست‌نویس‌هایی از این ترجمه در کتابخانهٔ دانشگاه داکا و کتابخانهٔ شخصی دکتر انعام‌الحق کوثر، در بنگلادش، نگه‌داری

می‌شود. عبدالحکیم‌شاه، از شاعران و عارفان نام‌دار سدهٔ هفدهم میلادی و غریب‌الله فقیر (ــ ۱۷۸۰م)، شاعر و صوفی بلندآوازهٔ بنگالهٔ غربی، از دیگر مترجمان این اثر به بنگالی هستند. جز این‌ها، بسیاری دیگر هم یوسف و زلیخا را به این زبان برگردانیده‌اند. در بنگاله، به ویژه در سدهٔ هجدهم میلادی، این داستان را بسیار می‌خواندند و نفوذ آن در ادب بنگال چنان بود که ادبای این زبان شخصیتی به نام کتنی را در برابر شخصیت مشاطه (دایهٔ زلیخا) آفریدند. ۲ــ سؤالات موسی که گویا رساله‌ای فارسی یا عربی در شرح پرسش‌ها و گفت‌وگوی حضرت موسی(ع) با خدا بود. نام درست، نام نویسنده و زمان نگارش آن دانسته نیست. نصرالله‌خان، از دانشمندان و سخنوران نام‌آور بنگال در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی، و سید نورالدین، از مردم چیتاگنگ در سدهٔ هجدهم میلادی، دو تن از مترجمان این اثر به بنگالی بودند. ۳ــ لیلی و مجنون که دولت وزیر بهرام‌خان، از برجسته‌ترین سخنوران بنگالی زبان، آن را در ۱۵۷۵م به نظم بنگالی درآورد. این ترجمهٔ آزاد از لیلی و مجنون، به‌تصحیح احمد شریف به چاپ رسیده است (داکا، ۱۹۵۷م). شیخ فضل الکریم (۱۸۸۲ ــ ۱۹۳۷م)، سخنور رنگپوری، هم ترجمه‌ای دیگر از این اثر را به نثر بنگالی کرده است. مهیش چندرا میترا و دوارکانات‌رای با هم و محمدخاطر جدا از آن‌ها در ۱۸۳۴م، دو ترجمهٔ بنگالی دیگر، از این اثر کرده‌اند. ۴ــ داستان سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال که نخستین‌بار به دست دوناغازی، از مردم چاندپور در اواسط سدهٔ شانزدهم میلادی، به نظم بنگالی درآمده است. این برگردان چون به زبان پراکریت و ساده‌تر است، از دیگر ترجمه‌های بنگالی این داستان بیشتر رواج یافته است. سید علاول نیز برگردان این داستان را به خواست منگن تهاکور آغاز کرده بود، اما، چون با مرگ منگن تهاکور ناتمام مانده به خواست سید محمد موسی، از وزرای راجه شری چَندراسودَهرما (۱۶۵۲ ــ ۱۶۸۴م) در اراکان، از سر گرفته شد. زبان این ترجمه به سبک سنسکریتی است، اما تأثیر زبان و قریحهٔ داستان‌نویسی فارسی اسلامی هم در آن آشکار است. در ۱۸۲۸م محمد ملک نامی که پیشهٔ منشیگری داشت و در ۱۸۷۵م مترجمی به‌نام مال محمد، از مردم داکا، این داستان را به بنگالی ترجمه کرده‌اند. ۵ــ سکندرنامهٔ نظامی گنجوی که به دست سید علاول و به خواست مجلس نوراج، از وزرای راجهٔ پیش‌گفته، با نام دارا و سکندر، به بنگالی درآمد. این برگردان آزاد هم زبانی آمیخته به سنسکریت دارد. ۶ــ هفت پیکر نظامی که به

دست هم‌او و به خواست سید محمدموسی، یکی دیگر از وزیران آن راجه، با نام سپتاپیکر، به نظم بنگالی آمیخته به سنسکریت درآمد. ۷ـ تحفه اثر یوسف گدا، در فقه که آن را در ۷۹۵ق / ۱۳۹۲م تألیف کرده بود و به دست سید علاول از ۱۶۵۹م تا چهار سال پس از آن به بنگالی ترجمه شد. ۸ـ داستان امیرحمزه که نخستین‌بار عبدالنبی، از سخنوران نامی بنگاله در اواخر سدهٔ هفدهم میلادی، آن را در ۱۶۸۴م، با نام امیرنامه، به بنگالی برگردانید. پس از او غریب‌الله فقیر داستان امیرحمزه را ترجمه کرد و به نظر می‌رسد برای این کار از اثر عبدالنبی بهره برده باشد. برگردان دیگر این داستان به دست سید حمزه، شاعر بلندآوازهٔ سدهٔ هجدهم میلادی، از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴م انجام گرفته است. زبان این ترجمه بنگالی فارسی‌آمیز است و در کلکته به چاپ رسیده است. ۹ـ ده مجلس که به دست عبدالحکیم خواندگار، از شاگردان سید علاول، و به خواست یکی از درباریان مسلمان راجا اتی باد، از ۱۶۹۸ تا ۱۷۰۵م، به‌بنگالی درآمد. در منابع به ترجمهٔ علاول از این اثر هم اشاره شده است. ۱۰ـ سر موسی / سرنامه / اسرار موسی که در ۱۷۰۳م، به دست شیخ منصور، از شاعران و صوفیان اوایل سدهٔ هجدهم میلادی، تلخیص و به بنگالی ترجمه شد. ۱۱ـ قصهٔ ملکهٔ شاهی، جز ترجمه‌ای به قلم ناشناس که دست‌نویس آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود، دو ترجمهٔ دیگر آن، یکی در ۱۷۱۵م، به نام گدا و ملکه به دست شیخ سعدی بنگالی و دیگری به دست شیرباز انجام گرفته است. ۱۲ـ برهان‌العارفین که در ۱۷۳۲م با نام چیت اوتهان (باغ دل) به دست حیات محمود، از برجسته‌ترین سخنوران زبان بنگالی در اوایل سدهٔ هجدهم میلادی، با نام هیت اُپدِیش (نصایح دوست) به دست محمدقاسم، در ۱۷۹۷م با همان نام هیت اُپدِیش به‌دست سید نورالدین به بنگالی درآمد. ۱۳ـ قصهٔ سلطان یمامه که با نام قصهٔ جمجمه، به دست محمدقاسم ترجمه شد. ۱۴ـ طوطی‌نامهٔ ضیاء نخشبی که چاندی چرن منشی آن را با نام طوطی ایتیهاس به بنگالی برگردانیده است. محمدخاطر و شیر علی افسوس دو تن دیگر از مترجمان طوطی‌نامه هستند. ۱۵ـ قصهٔ حیرت‌الفقه برگردان محمدعلی، از برجسته‌ترین سخن‌سرایان سدهٔ هجدهم میلادی در چیتاگنگ. وی این اثر را به خواست حامی‌اش، یوسف حفیظ تدوین کرده و در آن به شرح مطالب فقه اسلامی پرداخته است. ۱۶ـ قصهٔ حاتم طایی که هم‌او آن را، با نام قصهٔ حسن بانو ترجمه و تلخیص کرده است. سید محمدحمزه هم این داستان را ترجمه کرده است. ۱۷ـ شاهنامه (← شاهنامه* در شبه‌قاره). ۱۸ـ رباعیات عمرخیام (← خیام* در شبه‌قاره). ۱۹ـ اشعار سعدی (← سعدی* در شبه‌قاره). ۲۰ـ اشعار حافظ (← حافظ* در شبه‌قاره). ۲۱ـ مثنوی معنوی (← مولوی* در شبه‌قاره). ۲۲ـ منتخب کیمیای سعادت، به‌قلم گریش چندر سین (۱۸۳۵ ـ ۱۹۱۰م). ۲۳ـ منتخب مثنوی گلشن راز به‌قلم هم‌او. ۲۴ـ تذکرة‌الاولیا که یک‌بار به دست محمدشمس‌الدین ترجمه شده و در ۱۹۵۷م به چاپ رسیده است و بار دیگر مولوی گریش‌چندرسین آن را، با نام تپاس‌مالا، به بنگالی درآورده است. ۲۵ـ پندنامه که ترجمه‌ای منظوم به قلم انیس‌العالم است. ۲۶ـ انوار سهیلی که غلام صمدانی قریشی آن را ترجمه کرده و در ۱۹۶۹م در داکا به چاپ رسانیده است. ۲۷ـ الف لیله و لیله که سید ناصرعلی، حبیب‌الحسین و ایازالدین احمد از مترجمان آن به زبان بنگالی بودند. روشن‌علی این اثر را در ۱۸۸۶م به نظم بنگالی درآورده است. ۲۸ـ قصهٔ گل و صنوبر که به دست دوارکانات کوندو ترجمه شده است. ۲۹ـ بهار دانش که دو برگردان بنگالی آن به دست دوارکانات‌رای و قاضی شفیع‌الدین انجام گرفته است. ۳۰ـ قصص‌الانبیا که رضاءالله، امیرالدین و اشرف‌علی با هم آن را ترجمه کرده‌اند. ۳۱ـ شیرین و فرهاد که تاج‌الدین و قاضی ریحان‌الدین آن را به بنگالی درآورده‌اند و ترجمهٔ ایشان در ۱۸۷۸م به چاپ رسیده است. ۳۲ـ خسرونامه که محمدخاطر آن را با نام گل و هرمز / خسرو و گل خلاصه و به بنگالی برگردانیده است. ۳۳ـ سیاست‌نامه که برگردان زاهدحسین است و در ۱۹۶۹م در داکا به چاپ رسیده است. ۳۴ـ تاریخ فیروزشاهی (اثر ضیاء برنی)، به‌قلم غلام صمدانی قریشی که در ۱۹۸۲م در همان‌جا به چاپ رسیده است. ۳۵ـ همایون‌نامه که مصطفی هارون آن را به بنگالی برگردانیده است. این ترجمه در ۱۹۷۸م در داکا به چاپ رسیده است. ۳۶ـ طبقات اکبری به قلم احمدفضل‌الرحمان که در همان سال و همان‌جا به چاپ رسیده است. ۳۷ـ سیرالمتأخرین که دکتر قادر آن را به بنگالی ترجمه کرده و در همان ۱۹۷۸م در همان‌جا به چاپ رسانیده است. ۳۸ـ طبقات ناصری که ابوالکلام محمد زکریا آن را ترجمه کرده و در ۱۹۸۳م در داکا به چاپ رسانیده است. ۳۹ـ فتوحات فیروزشاهی که ترجمه‌ای به قلم پروفسور عبدالکریم است و در ۱۹۸۹م در داکا به چاپ رسیده است. جز این‌ها، از آثار بنگالی زیر هم که از متونی فارسی ترجمه شده‌اند، باید یاد کرد: ۴۰ـ نصیحت‌نامه که ترجمه‌ای منظوم به قلم شیخ پران (۱۵۵۰ ـ

بنگالی

۱۶۱۷م)، از ادبای چیتاگنگ است. این اثر مطالبی در علوم انسانی، اخلاق و پند و اندرز دارد. گویا ترجمهٔ منظوم عبدالحکیم‌شاه که آن را زیر تأثیر و دربارهٔ ادبیات عربی و فارسی و به نام مرادش شهاب‌الدین، با نام فرعی شهاب‌الدین‌نامه تدوین کرده و ترجمهٔ منظوم شیخ عبدالصمد که در ۱۸۷۰م انجام گرفته، برگردان‌هایی دیگر از این اثر هستند. ۴۱ـ قیامت‌نامه ترجمه‌ای منظوم به قلم شیخ چاند است که در ۱۶۱۲م انجام گرفته است. ۴۲ـ سنساریرنیتی (قوانین اخلاق در سراسر جهان) که ترجمه‌ای منظوم، به قلم قمرعلی، از برجسته‌ترین دانشمندان فارسی‌نویس چیتاگنگ در سدهٔ هفدهم میلادی، است. وی این ترجمه راکه نام فارسی آن دانسته نیست، به خواست منعم مسلم در ۱۶۷۵م سرود. ۴۳ـ راحت‌القلوب که ترجمه‌ای منظوم به قلم سید نورالدین، در نوزده فصل است. ب) نخستین آثار اسلامی بنگالی متونی بودند که ادبای مسلمان بنگال در برابر آثار دینی هندوها نوشتند: ۱ـ رسول ویجیئی، منظومه‌ای سرودهٔ زین‌الدین، از سخنوران بزرگ سدهٔ پانزدهم میلادی و از مهم‌ترین شاعران دربار شمس‌الدین یوسف‌شاه، دربارهٔ یکی از غزوه‌های حضرت محمد(ص) است که از منبعی فارسی گرفته شده است. این اثر در برابر پاندوویجیئی تدوین شده است. گویا شب معراج و وفات‌نامه، دو اثر دربارهٔ حضرت محمد(ص)، از هم‌او هستند. شاه برید و شیخ چاند (۱۵۶۰ ـ ۱۶۲۵م)، از برجسته‌ترین سخنوران ترییوره، دو تن دیگرند که به پیروی از زین‌الدین منظومه‌هایی به نام رسول ویجیئی سروده‌اند. شیخ چاند این منظومه را به خواست شاه دوله، از دراویش و مشایخی که شیخ چاند بدو ارادت داشت، از قصص‌الانبیای فارسی برگرفت و تدوین کرد. ۲ـ نبی‌بنسا، اثری پرحجم به قلم سیدشاه‌سلطان، از عارفان سدهٔ شانزدهم میلادی، که در برابر هری‌بنسا نوشته شده است. نویسنده مطالب این اثر را که بهترین نمونهٔ رزم‌نامه به زبان بنگالی است، از اثری عربی برگرفته است. از دیگر آثار اسلامی او منظومه‌ای کوچک به‌نام ابلیس‌نامه است که وی آن را به پیروی از سبک مثنوی فارسی سروده است. ۳ـ جنگ‌نامه در شرح نبردهای حضرت‌علی (ع) در روزگار حضرت محمد(ص)، گویا به قلم شاه صغیر که آن را در برابر مهابهارت نوشته است. ۴ـ مقتول حسین (۱۶۳۵ / ۱۶۴۵م) نوشتهٔ محمدخان دربارهٔ رویداد کربلا که گویا در برابر مهابهارت نوشته شده است. برخی بر آن‌اند که مقتول حسین اثری به‌فارسی بوده و محمدخان آن را به بنگالی درآورده است. به هر روی این اثر در کلکته به‌چاپ رسیده است. در اواسط سدهٔ هفدهم میلادی فارسی اسلامی در بنگال آن اندازه نفوذ کرده بود که بیشتر منظومه‌ها و داستان‌های بنگالی دربارهٔ حضرت محمد(ص)، حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه(س) و رویداد کربلا بود. شماری از آثار دیگر که نمایانگر راه‌یابی درون‌مایه‌های اسلامی در ادبیات بنگالی و در پی آن، سبب نفوذ زبان و ادب فارسی در آن بوده‌اند، از این قرارند: ۱ـ جنگ شیرباز با قاسم و فریاد سکینه سرودهٔ یعقوب‌علی؛ ۲ـ جنگ‌نامه / محرم پروا به‌قلم حیات‌محمود که آن را در ۱۷۲۳م دربارهٔ رویدادهای کربلا نوشته است؛ ۳ـ فاطمار صورت‌نامه به‌قلم شاه بدیع‌الدین. از اثری دیگر هم، به همین نام، در منابع یاد شده و آن را نوشتهٔ شیرباز معرفی کرده‌اند؛ ۴ـ شهید کربلا اثر سید علی و عبدالوهاب؛ ۵ـ حقیقت صلوة اثر جناب‌علی؛ ۶ـ فضیلت درود اثر هم‌او؛ ۷ـ زیارت قبور اثر هم‌او؛ ۸ـ جنگ حنیفه که داستانی خیالی دربارهٔ رویداد کربلا است؛ ۹ـ امیرجنگ با همان درون‌مایه؛ ۱۰ـ جنگ‌نامه / مقتول حسین سرودهٔ غریب‌الله فقیر که نا تمام ماند. گفتنی است که محمدیعقوب که این اثر را به پایان برده مقتول حسین را اثر فارسی فقیر معرفی کرده که وی آن را با نام جنگ‌نامه و بر اساس مقتول حسین به بنگالی تدوین کرده است؛ ۱۱ـ جنگ‌نامه که منظومه‌ای سرودهٔ شیخ منصور است. وی این اثر را به خواست یکی از روحانیان به نام محمدشاه که به او ارادت داشت، دربارهٔ حضرت علی (ع) سروده است؛ ۱۲ـ کفایت‌المصلین به‌قلم شیخ عبدالمطلب (ح ۱۵۹۵ ـ ح۱۶۶۰م) فرزند شیخ پران، از سخنوران برجستهٔ بنگال، که این اثر را به خواست استادش مولوی رحمت‌الله، دربارهٔ فقه اسلامی سرود. برخی نسخه‌های این اثر به خط فارسی در نواحی چیتاگنگ دیده شده است؛ ۱۳ـ شریعت‌نامه، منظومه‌ای سرودهٔ نصرالله‌خان، از سخن‌سرایان اواخر سدهٔ شانزدهم و اوایل سده هفدهم میلادی، در شرح احکام شریعت و اوامر و نواحی اسلام که واژه‌های فارسی و عربی در آن بسیار است؛ ۱۴ـ هزار مسائل سرودهٔ عبدالکریم خواندگار. مؤلف خود اشاره کرده که در سرودن این منظومه از اثری دیگر بهره گرفته است. دکتر انعام‌الحق چنین گمان برده که این اثر کمکی به فارسی و در فقه بوده است. ج) نفوذ زیبایی‌شناسانه و ادبی فارسی در ادب بنگالی تا بدان پایه بود که در سبک‌شناسی آثار این زبان یکی از دسته‌های سه‌گانهٔ آن ـ در کنار سبک سنسکریتی (سادهوبهاسا) و عامیانهٔ بنگالی ـ سبک فارسی‌آمیز بنگالی بوده است. پیروان سبک سنسکریتی کسانی هستند که می‌کوشند زبان بنگالی را به

سنسکریت نزدیک کرده با واژه‌ها و اصطلاح‌های این زبان پربارتر کنند. سید علاول که از گویندگان بزرگ زبان بنگالی و مترجم برخی آثار مهم فارسی و هندی به این زبان بود، از پیشروان این سبک بود و پس از او نویسندگانی بزرگ، مانند بهارت چندارای، ایشورچندر ویدیا ساگر، بنکیک چندر چاترجی و دیگران از پیروان آن بودند. گفتنی است که سید علاول و قاضی دولت، از نویسندگان مسلمان بنگالی از کسانی بودند که واژگان فارسی را بسیار به آثارشان راه داده‌اند. افزون بر این، در بسیاری منظومه‌های سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی که به سبک سنسکریتی بودند، با آن‌که قهرمانانی هندو داشتند، ویژگی‌های داستان‌ها و مثنوی‌های فارسی آشکار است. گروهی دیگر از ادبای بنگالی زبان ــ پیروان سبک عامیانه ــ هم کوشیده‌اند بنگالی را ساده‌تر کنند و در آن بیشتر از واژه‌های پراکریت عامیانه، برج بولی و هندی بهره ببرند. ادبیات پداولی (مقطعات) و پوتهی، به عبارتی ادبیات عامه، بیشتر به این سبک نوشته شده‌اند. اما پیروان سبک فارسی‌آمیز بنگالی بیشتر واژه‌های فارسی و اردو را در زبان بنگالی به کار برده‌اند. شمار شاعران این سبک بسیار زیاد و بیشتر پیروان آن صوفی و مسلمان بوده‌اند. هم از این رو، سبک فارسی‌آمیز بنگالی را سبک «مسلمانی بنگالی» یا «مسلمانی بنگلا» هم نامیده‌اند. بسیاری از داستان‌سرایان مسلمان بنگالی که آثارشان را در این سبک نوشته‌اند از واژگان فارسی و عربی بسیار بهره برده‌اند. برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ چندرابالار، پوتهی (نظم عامیانه) سرودهٔ منشی محمد عابد؛ ۲ــ مادهومالار، افسانهٔ قوم هندو، سرودهٔ سیدشاه خواندگار. حضور پری در این افسانه از نشانه‌های تأثیر داستان‌های فارسی در آن است؛ ۳ــ مالنچاکنیار که قصه‌ای به قلم منشی اعجازالدین است؛ ۴ــ ستی‌بی‌بی‌ر که قصه‌ای دیگر از هم او است؛ ۵ــ جوار اسوار، که پوتهی و سرودهٔ منشی عنایت‌الله سرکار است؛ ۶ــ مالتی کسوم مالا که قصه‌ای از محمد منشی است؛ ۷ــ کنچن مالار، قصه‌ای دیگر از او که بر اساس روایت‌های دینی هندوان سروده شده و در ۱۹۴۹م، به‌کوشش محمد منیرالدین احمد، در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۸ــ صحیحی سکهی سونار که افسانه‌ای سرودهٔ منشی محمدقربان‌علی از مردم داکا است و در ۱۹۴۸م در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۹ــ صحیح برا اندر سبها سرودهٔ منشی امانت‌الله؛ ۱۰ــ سیت و سنت که پوتهی و سرودهٔ منشی غلام قادر است و به‌کوشش افضل‌الدین احمد در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۱۱ــ ساپ رمتر سرودهٔ میر خرم‌علی؛ ۱۲ــ بیهولا سندری سرودهٔ حمیدالله از مردم چیتاگنگ؛ ۱۳ــ جمیل دل‌آرام سرودهٔ آفتاب‌الدین از مردم چیتاگنگ. این اثر که دربارهٔ فردی مسلمان است، در ۱۷۵۰م تدوین شده است؛ ۱۴ــ جامنی‌بهان اثر منشی محمدخاطر که شاید همان سرایندهٔ مالتی کسوم مالا و کنچن مالار پیش‌گفته باشد. این اثر، افزون بر زبان بنگالی فارسی‌آمیز و واژگان فارسی بسیار، بحری نزدیک به بحر اشعار فارسی دارد. پریِ داستان‌های فارسی و درون‌مایه‌ای شبیه به برخی از آن داستان‌ها به جامنی‌بهان راه یافته است. این اثر در ۱۹۳۹م به چاپ رسیده است؛ ۱۵ــ جامنی‌بهان سرودهٔ کریم‌الله از مردم چیتاگنگ، در ۱۷۸۰م. قهرمان این اثر زنی مسلمان است. جز این‌ها، بسیاری از دیگر ادبای بنگالی نیز، از میان هندوان یا مسلمانان، در نگارش آثارشان به فرهنگ و ادب فارسی توجه داشته و اشاره‌ها و نشانه‌هایی از آن‌ها را به آثارشان راه داده یا در آن‌ها از سبک فارسی‌آمیز بهره‌برده‌اند. ادبا یا آثار زیر از آن شمارند: ۱ــ رامایی پاندیت، از گویندگان بزرگ زبان بنگالی و از پیروان برجستهٔ مذهب بودایی در اواخر سدهٔ دهم میلادی، که در فصلی از سونیا پوران دربارهٔ احیای آیین هندو و زوال دین بودایی سخن گفته و در آن از مسلمانان به عنوان نجات‌دهندگان بوداییان یادکرده است. وی در این اثر از عناصر و واژگان فارسی بسیار بهره برده است؛ ۲ــ اشعاری بنگالی در ستایش ستیاپیر، از خدایان بنگاله و آمیزه‌ای از ویشنوی هندوان و پیر مسلمانان، که واژگان فارسی و سبک فارسی‌آمیز در آن بسیار به چشم می‌خورد. ویدیاپتی، سخنور بلندآوازهٔ زبان بنگالی در سدهٔ چهاردهم میلادی تا اواخر سدهٔ پانزدهم میلادی، سرایندهٔ یکی از این دست اشعار به نام ستیا پیرربنچالی بوده که آن را به نام راجا شیوسنگه، حامی‌اش و حاکم میتهیلا، تدوین کرده است. شیخ فیض‌الله در ۱۵۴۵ تا ۱۵۷۵م، شنکراچاریا در ۱۶۶۴م، غریب‌الله فقیر در اواخر سدهٔ هفدهم و اوایل سدهٔ هجدهم میلادی، فقیر چاند در ۱۷۳۴م، گهنارام چکرورتی کوی رتن، رامیشوربهتا چاریا و واجدعلی در سدهٔ هجدهم میلادی، از دیگر سرایندگانی هستند که برجسته‌ترین منظومه‌های بنگالی را، با همین درون‌مایه، سروده‌اند؛ ۳ــ مادهومالتی، برگردان محمدکبیر، شاعری از مردم چیتاگنگ از اثری فارسی در ۱۴۸۵م. گفتنی است که داستان فارسی خود از هندی به این زبان درآمده بود، اما با این همه، مادهومالتی محمدکبیر داستان و فضایی ایرانی یافته است؛ ۴ــ شیخ فیض‌الله در غازی ویجئی ــ

اثری منظوم که در ۱۵۷۰م در شرح احوال غازی اسماعیل، سپه‌سالار سلطان باربک شاه و از مبلغان اسلام، سروده ــ از این ویژگی بهره برده است؛ ۵ــ گودکهاویجی اثری منظوم در تاریخ قوم هندو، از هم‌او، که این نیز با چنین ویژگی تدوین شده است؛ ۶ــ موکوندرام چکرورتی، معروف به کوی‌کنکن، از بزرگ‌ترین سخنوران بنگالی زبان سدهٔ شانزدهم میلادی، در اثر منظومش به‌نام چاندی منگل که آن را در ۱۵۸۹م به فرمان راجازاده راگهونات رای سروده، افزون بر آن که از مسلمانان به نیکی یاد کرده، در سرودن اشعارش نیز از زبانی در آمیخته با واژگان و اصطلاحات فارسی، اردو و سنسکریت بسیار بهره برده است؛ ۷ــ سید مرتضی‌شاه (۱۵۹۰ ــ ۱۶۶۲م)، از صوفیان و شاعران برجسته و دوزبانهٔ (فارسی و بنگالی) و متخلص به آننَد و آسوده، که در سرودن منظومهٔ یوگ قلندر از اثر فارسیِ داراشکوه، مجمع‌البحرین، پیروی کرده و در کنار شرح فلسفهٔ تصوف اسلامی آن را به‌تصوف هندی درآمیخته است. یوگ قلندر در راجشاهی به چاپ رسیده است؛ ۸ــ علی‌رضا، معروف به کانو فقیر، سرایندهٔ دو منظومه در تصوف، به نام‌های جنن‌ساگر و سات‌چکرابهید، که نخستین آن‌ها را در پیروی از اثر داراشکوه و در آمیزش فلسفهٔ اسلامی و هندیْ تدوین کرده است. انجمن ادبی بنگالی این اثر را به چاپ رسانیده است. وی دومین اثر را، زیر تأثیر عطار و مولوی، و در برابر اثر عطار سروده و در آن به شرح اسرار مدارج هفتگانهٔ عشق حقیقی پرداخته است؛ ۹ــ شاهنامهٔ اسلام‌آباد سرودهٔ محمدوزیرعلی، از مردم چیتاگنگ در سدهٔ هفدهم میلادی، که آن را به خواست برادرش محمد نذیرعلی، معروف به شاهزاده، دربارهٔ اسلام‌آباد / چیتاگنگ، تدوین کرده است؛ ۱۰ــ محمد نوازش‌خان، از سخنوران برجستهٔ زبان بنگالی در سدهٔ هفدهم میلادی و از مردم چیتاگنگ است که در برخی آثارش، مانند جوردار سنگه کیرتی، داستانی تاریخی دربارهٔ خدمات و فداکاری‌های زوردارسنگه و خانوادهٔ او در چیتاگنگ، پاتهان پراسنگشا، داستانی در شرح احوال، آثار و ستایش آدهوخان و خانواده‌اش، و قصهٔ گل بکاولی تأثیرهایی که از ادبیات فارسی پذیرفته، آشکار است؛ ۱۱ــ میناميترگان که به دست شکر محمد از شاعران تریپوره (۱۶۸۰ ــ ۱۷۵۰م)، در شرح یک حکایت تاریخی محلی دربارهٔ عشق راجاگوپی‌چندرا و شاهبانو میناملی سروده شده است؛ ۱۲ــ بهارت چندرا رای (۱۷۱۲ ــ ۱۷۶۰م)، از برجسته‌ترین سخنوران و دانشمندان سدهٔ هجدهم بنگال و از وابستگان دربار راجاکرشنا چندرارای. بهارت چندرارای، با آنکه در آثارش به سبک سنسکریتی گرایش داشت، از واژگان و سبک فارسی نیز بسیار تأثیر گرفته است. وی در راسامنجوی، نخستین اثرش که پیش از ۱۷۵۰م زیر سرپرستی راجاکرشنا به بنگالی تدوین کرد، از زبانی برخوردار از واژگان سنسکریت و فارسی، و گاه از ابیاتی فارسی بهره برده است. داستان منظوم انندامنگل / اناپورنا منگل / کالیگامنگل اثر دیگر این شاعر است که وی آن را میان ۱۷۵۲ و ۱۷۵۳م از سنسکریت به نظم بنگالی درآورده است. این اثر در ۱۸۱۶م به دست گنگاکشور بهتاچاریا به چاپ رسیده است. برخی مطالب دربارهٔ زنان، خواجه‌سرایان و آداب زدن عطر گل و یاسمن به پوشاک، در این اثر به ویژه در بخش دوم آن که «ویدیا و سندر» / «بداسندر» نام دارد، زیر تأثیر فرهنگ و ادب فارسی به آن راه یافته است و گاه واژگان یا ابیاتی فارسی هم در آن به چشم می‌خورد. نظارت‌الله، از مردم بنگال غربی، مثنوی بداسندر / ویدیاسندر را در ۱۲۴۰ق، در بحر یوسف و زلیخای جامی به‌فارسی برگردانیده است. این مثنوی فارسی در ۱۲۶۹ق در کلکته به چاپ رسیده است. بهارت چندرا پاره‌ای اشعار هم به‌فارسی سروده که همراه اشعار اردو، بنگالی و سنسکریت او در کلیات اشعارش گرد آمده است. کلیات او با نام بهارت چندرا گرنهابلی در کلکته منتشر شده است. اثر نیمه‌تمام او، چاندی‌ناتک، هم که درامی دربارهٔ ایزد چاندی است، زبانی درآمیخته با واژه‌ها و اصطلاح‌های فارسی، اردو و هندی داشته است. ویژگی‌های ادب فارسی به آثار بسیاری از ادبای بنگالی هم که از پیروان مکتب بهارت‌چندرا بودند، راه یافته است؛ ۱۳ــ دیوان راگهونات‌رای (۱۷۵۰ ــ ۱۸۳۶م)، از دانشمندان برجستهٔ زبان سنسکریت و فارسی و سرایندهٔ اشعار مذهبی به زبان بنگالی، که در دستهٔ اخیر از آثارش، ادبیات فارسی بسیار نفوذ یافته است؛ ۱۴ــ دیوان رام دولال‌نندی (۱۷۵۸ ــ ۱۸۵۱م)، از دانشمندان برجستهٔ زبان‌های سنسکریت، فارسی و بنگالی، که آثار بنگالی او نیز بسیار از ادب فارسی تأثیر پذیرفته است؛ ۱۵ــ راجه‌رام موهن رای (۱۷۷۴ ــ ۱۸۳۳م)، از بزرگان ادبی ــ پدر نثرنویسی بنگالی ــ، فرهنگی و مذهبی بنگاله، که جز کتاب و روزنامه‌ای که به فارسی منتشر می‌کرد، درآوردن دین براهموسماج که دینی آزاد و دور از تعصب و آمیزه‌ای از مذاهب هندو، اسلام و مسیحیت بود، بسیار از ادب فارسی تأثیر پذیرفته بود. وی، با آنکه در یک خانوادهٔ هندی قشری برآمده بود، در کنار سنسکریت، فارسی و عربی را نیز آموخت و به سبب آگاهی

بنگالی

از این زبان‌ها و دست یافتن به متون آن‌ها و اشعار عرفانی فارسی از افکار معتزله، موحدان و صوفیان اسلامی هم تأثیر گرفت؛ ۱۶ــ رام‌رام باسو (۱۷۸۶ ــ ۱۸۱۳م) که از همکاران راجه‌رام موهن رای بود از محیط علمی و جنبش دینی پیرامون وی تأثیر پذیرفته بود. باسو در آثار خود از واژگان عربی و فارسی و زبان آمیختهٔ بنگالی و فارسی بهره گرفته است؛ ۱۷ــ ایشور چندرگپتا (۱۸۱۲ ــ ۱۸۵۹م)، آخرین شاعر بزرگ مکتب قدیم بنگالی و پدر روزنامه‌نگاری به این زبان، که سرودن اشعارش را پس از شنیدن ترجمه‌هایی از اشعار فارسی، و به سبک آن‌ها آغاز کرد؛ ۱۸ــ کالی کرشنا داس، از شاعران پیرو مکتب بهارت‌چندرا در سدهٔ نوزدهم میلادی، که در مجموعهٔ اشعار بنگالی او به نام کامنی کمار تأثیر ادب فارسی آشکار است؛ ۱۹ــ کرشنا چندرا مجمدار (۱۸۳۷ ــ ۱۹۰۷م) که پس از مطالعهٔ اشعار حافظ، عمرخیام، مولوی، جامی و به گفتهٔ خودش زیر تأثیر حافظ و دیگر شاعران فارسی، دیوانش را به‌زبان بنگالی تدوین کرده است؛ ۲۰ــ مهیت‌لال مجمدار (۱۸۸۸ ــ ۱۹۵۲م) که در منظومهٔ اگهوریتی بازتابی از اندیشه‌های عمرخیام ارائه کرده و در آن از اصطلاح‌ها و واژه‌های فارسی بهره برده است؛ ۲۱ــ مالنچا مالا که افسانه‌ای سرودهٔ عزیزالدین منشی است و در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۲۲ــ امام یاترارپوتهی که اثری منظوم دربارهٔ امام حسین(ع) است و شاعری مسلمان آن را سروده است. گفتنی است که این شاعر مسلمان در آغاز اثرش سرسوتی، ایزدبانوی علم و دانش نزد هندوان، را ستوده است؛ ۲۳ــ داراشیخ، سرودهٔ دویجارام چندرا، در شرح احوال و دشواری‌های زندگی شاهزاده داراشکوه؛ ۲۴ــ شمشیر غازیرگان، داستان تاریخی منظوم، با ۴۰۰۰ بیت شعر، در شرح احوال شمشیر غازی‌خان که مولوی لطیف‌الخیر آن را در اوایل سدهٔ بیستم میلادی در نواکهالی به چاپ رسانیده است. تأثیر ادب فارسی بر ادب بنگالی تنها به نفوذ واژگان و سبک فارسی محدود نبوده، بلکه داستان‌ها و درون‌مایه‌های آن نیز به این ادبیات راه یافته است. برگردان‌هایی از گل بکاولی به‌قلم محمد مقیم، اوماچرن میترا و پرانکرشنا میترا، و عبدالشکور مانک‌میان، داستان سیف‌الملوک و لال متی که عبدالحکیم شاه آن را به سبکی فارسی‌آمیز و با رنگی محلی بر اساس سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال سروده، داستان سیف‌الملوک و لال بانو اثر محمد عبدالرزاق که آن را در ۱۷۷۰م در پیروی از همان داستان به نظم درآورده، دو اثر جداگانهٔ زیب‌الملوک و شمع رخ به قلم محمدرفیع و سید محمداکبر که دومی خود اشعاری به فارسی هم می‌سرود و این اثرش را که در کلکته به چاپ رسیده در ۱۰۸۴ق تدوین کرده بود، آذرشاه و شمع‌رخ اثر شیخ چوهر، قصهٔ تمیم جلال و چنوزاچیلال اثر محمدرضا، قصهٔ گل و صنوبر، قصهٔ چهار درویش (نورالایمان) و قصهٔ حاتم طایی آثار محمد دانش، گلشن روم و قصهٔ دل‌خوش آثار عبدالجبار، گل اندام، قصهٔ ستی‌بی‌بی، پری بانو شاهزادی و مرشدنامه آثار شیخ واعظ‌الدین، غم دریا اثر عبدالرحمان، دل دیوانه، نصیحت خوبی، سخاوت‌نامه، بلال‌نامه، عشق صادق، ملکهٔ عکار بی‌بی‌رقصه، گل روشن بی‌بی رپوتهی و شیخ فرید پوتهی آثار عبدالرحیم، درویش‌نامه اثر عبدالعزیز، قصهٔ حور نوربی‌بی اثر عبدالستار، بی‌نظیر بدر منیر و لیلی و مجنون نمایش‌های منظوم راجا کرشنارای، چمن بهار اثر قائم‌الدین، قصهٔ دل‌آرام و قصهٔ نیک‌بی‌بی آثار غریب‌الله، بهار بر بهار چمن اثر نظام‌الدین، محبت‌نامه اثر محمدسعد، باغ بهار، ماهی‌گیر و علاءالدوله و شاهزادی بدرالبدر آثار شیخ جنت‌علی، کلی نصیحت اثر شیخ رمضان‌الله، صبرالنساء اثر سیدعلی پهلوان، دافعة‌الحکایات اثر شیخ نورالدین، شاه پری و ملک‌زاده آثار محمدعلی، شماری از آثار به زبان بنگالی هستند که درون‌مایهٔ آن‌ها وام‌دار ادب فارسی است. از آن‌جا که تاریخ سیاسی بنگال، حکمرانان این سرزمین و شرایط فرهنگی حاکم بر آن در بسیاری زمان‌ها تأثیر ادب فارسی بر بنگالی را تقویت کرده است، در بر شمردن جریان‌هایی از ادب بنگالی که ادبیات فارسی در آن‌ها تأثیرگذار بوده اشاره به برخی رویدادها و جریان‌های تاریخی بی‌راه نیست. نخستین آن‌ها گشودن بنگاله به دست شاهان مسلمان خلجی بود که نفوذ گستردهٔ فارسی را در این سرزمین سبب شد. این شاهان و برخی مشایخ مسلمان ایرانی از همان آغاز، با بنیاد کردن مساجد، خانقاه‌ها و مدارسی برای تعلیم علوم، فنون، هنرها، علوم اسلامی، فارسی و عربی، در رونق بخشیدن ادبیات فارسی در بنگال نقش‌آفرین شدند. در سدهٔ چهاردهم میلادی هم عاملی، مانند کاسته‌شدن نفوذ دهلی بر بنگال و بنیاد گرفتن حکومتی مستقل به دست شمس‌الدین الیاس‌شاه (۷۴۲ ــ ۷۵۸ق)، در این سرزمین ــ دورهٔ سلاطین آزاد بنگال که تا نیمهٔ دوم سدهٔ شانزدهم میلادی دوام داشته ــ سبب شد تا روابط فرهنگی ایران و بنگال از پیش گسترده‌تر شود و زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن هر چه بیشتر از ایران و اسلام تأثیر گیرد. همزمان زبان بنگالی نیز چنان رشد یافت که توانست به دربار راه یابد. در دورهٔ حسین‌شاهیان (از سدهٔ نهم

بنگالی

هجری / پانزدهم میلادی) در ادب بنگالی گاه اشعاری ملمع به فارسی و بنگالی دیده شده است. ادبیات پداولی (مقطعات غنایی) در ادب بنگالی اشعاری غنایی، روحانی و عارفانه تعریف شده‌اند که از سبک کلاسیک دور بوده و زبانی ساده، عامیانه و امروزی داشته‌اند. این اشعار را از آن رو که دو رویهٔ عاشقانه و عرفانی دارند، معادل غزل در شعر فارسی، و افکار، تخیلات، بیان و شور آن‌ها را متأثر از این نوع شعر فارسی، به‌ویژه اشعار مولانا، دانسته‌اند. اشعار دامودرسین، معروف به سیوراج‌خان، از شاعران دربار سید علاءالدین حسین‌شاه، از نخستین نمونه‌های اشعار پد به گویش محلی بَرَج (در بنگال) بوده است. بیشتر اشعار غنایی بنگالی، مانند آن‌چه اومایتی، ویدیاپتی یا رابیندرانات تاگور سروده‌اند هم به همین گویش بوده است. شاه‌علی‌اکبر، از بزرگ‌ترین صوفیان بنگالی در سدهٔ شانزدهم میلادی، چاندقاضی، از درباریان سلطان علاءالدین حسین‌شاه، شیخ کبیر، از سخنوران برجسته و از درباریان سلطان ناصرالدین ابوالمظفر نصرت‌شاه، سید علاول، سید عین‌الدین، صالح‌بیگ، سید مرتضی‌شاه آنند، سیدشاه‌سلطان، عبدالحکیم‌شاه، قمرعلی، ادیب سدهٔ هفدهم میلادی، و نصیر محمود از دیگر پدسرایان ادب بنگالی بودند. این اشعار باید همان اشعار صوفیانه‌ای باشند که از تأثیر اسلام بر افکار هندوان شکل گرفته به «ادبیات یوگ‌قلندر» نیز شناخته بودند. این ادبیات که نزد هندو و مسلمان پذیرفته بود و در نزدیکی ایشان به یکدیگر تأثیر فراوان داشت، بر اساس افکار شیخ کبیر و پس از آن، چائتنیادیو، در روزگار سیدعلاءالدین حسین‌شاه، شکل گرفته بود و مبلغ تفکری بوده که تأثیر آن سال‌ها بعد، در افکار، اعمال و آثار بزرگان و مصلحانی مانند داراشکوه، راجه رام‌موهن‌رای، راماکرشنا پراماهنسا (۱۸۳۶ ـ ۱۸۸۶م)، سوامی ویویکاننداا (۱۸۶۳ ـ ۱۹۰۲م)، کشیب چندرسین، گریش چندراسین و مهاتما گاندی آشکار بوده است. در اواخر همین دورهٔ سلاطین آزاد، در روزگار شاهی افغانان بر بنگال هم، با پیدایی چهره‌هایی برجسته در ادب بنگالی و حمایت این شاهان از آن‌ها، زبان و ادب بنگالی راه رشد پیمود و چون شاهان افغانی فارسی‌زبان بودند، ادب فارسی و فرهنگ اسلامی هرچه بیشتر در ادبیات مورد حمایت آن‌ها نفوذ یافت. افزون‌بر این‌ها، از سدهٔ شانزدهم میلادی، با راه یافتن تجار، دانشمندان و ادبای بسیار از ایران به بنگال، بر آمدن مغولان به تخت دهلی (۱۵۲۵ ـ ۱۸۳۷م) و پس از آن در بنگال (۱۵۷۶ ـ ۱۷۱۷م) و توجه ایشان به ادب فارسی و پشتیبانی عادلانهٔ آن‌ها از هندو و مسلمان، ادب فارسی در هند و به‌ویژه در بنگال، درکانون توجه ادبای هندو (ادبای بنگالی‌زبان این سرزمین) درآمد و در رونق ادبیات بنگالی بیشتر مؤثر افتاد. در ادامهٔ دورهٔ حکومت مغولان، در اواخر سدهٔ هفدهم میلادی، ادبیات پوتهی (ادبیاتی ترکیبی) شکل گرفت. ادبیات پوتهی زبانی ساده و روان دارد و صنایع لفظی چندانی در آن به کار نرفته است. آثاری از این گونه، که بیشتر آن‌ها از رواج‌دادن اسلام بهره داشته‌اند، به خط فارسی نوشته شده‌اند و شمار واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی آن‌ها هم کم نبوده است. غریب‌الله فقیر، سید حمزه، عبدالرحیم، منیرالدین، محمد منشی، تاج‌الدین، عارف رضاءالله و عبدالوهاب از نام‌آورترین نویسندگان این ادبیات درشمارند. در منابع از شیوه‌ای با نام «اسلوب دوبهاشی» (دوزبانه) هم یاد شده و آن را مکتبی در شعر بنگالی تعریف کرده‌اند که در سدهٔ هجدهم میلادی پیدا شده و در آن این شعر اسلوب زبان فارسی را به خود پذیرفته است. از میانهٔ دورهٔ فرمانروایی آخرین دودمان مسلمان در شبه‌قاره، یعنی پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۷۰۶م)، قدرت آن رو به انحطاط رفت و سرزمین‌هایی مانند اوده، دکن و بنگاله از تسلط حکومت دهلی آزاد شدند. در اوایل دورهٔ حکومت نوابان در بنگال، انگلیسی‌ها که شرکت هند شرقی را بر امور هند مسلط کرده بودند، با شکستن نواب سراج‌الدوله در جنگ پلاسی (۱۷۵۷م)، بنگال را گشودند. انگلیسی‌ها، به‌ویژه با بنیاد کردن مدرسهٔ فورد ویلیام در ۱۸۰۰م و پشتیبانی از نفوذ هر چه بیشتر سنسکریت درزبان بنگالی، کوشیدند تا از تأثیر فارسی در این زبان بکاهند. گفتنی است که گروهی از ادبای مسلمان در برابر این جریان مقاومت کرده همچنان به ادبیات پوتهی پرداختند. به هر روی، از ۱۸۳۶م، به پیشنهاد لرد میکالی بهره‌گیری از زبان فارسی در کارهای درباری، اداری و رسمی پایان یافت و انگلیسی جای آن را گرفت. همین امر خود از نفوذ فارسی بر بنگالی کاست. با آنکه تا سدهٔ بیستم میلادی زبان محاوره‌ای بنگالی که واژگان، ترکیب‌ها و ضرب‌المثل‌های زبان‌های غربی، به‌ویژه انگلیسی، به آن راه یافته بود، رفته‌رفته در ادبیات هم کاربرد یافت، با پیدایی شماری شاعران برجسته از میان مسلمانان، تأثیر فارسی بر ادبیات بنگالی دوباره نمایان شد. نذرالاسلام (۱۸۹۹ ـ ۱۹۷۶م)، شاعر ملی بنگلادش که ۲۸ اثر در نظم و نثر بنگالی دارد، یکی از این شاعران بود که در واژگان و نحو زبان بنگالی این روزگار انقلابی پدید آورد. وی به بسیاری

بنگالی

بهره‌گیری از واژگان فارسی و عربی و حتی ساخت جمله‌های فارسی در آثارش ــ به ویژه آن‌ها که در موضوع‌های گوناگون اسلامی و ایرانی نوشته ــ شناخته است. نذرالاسلام برخی اشعارش را در قالب غزل‌های فارسی سروده و افزون بر واژگان فارسی، نمادها، استعاره‌ها، تشبیه‌ها، اوزان و بحور، تخیلات و افکار عارفانهٔ این اشعار، به‌ویژه غزل‌های حافظ، را به غزل‌های بنگالی‌اش راه داده است. افزون بر غزل، بسیاری قوالب دیگر شعر، مانند مرثیه، رباعی و مثنوی هم با پیروی شاعران بنگالی از ادبیات فارسی، به ادبیات این زبان راه یافته است. بنگالی نخستین زبان از میان زبان‌های هندی است که نمونه‌هایی از گونه‌های نو ادبی، مانند داستان کوتاه، نمایشنامه و... در آن پیدا شده است. پس از برشمردن نقش ادب فارسی در فراز و فرود تاریخ ادب بنگالی، یادکردی از برخی شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی که در شش سدهٔ حکومت مسلمانان در بنگال، به نگارش آثار فارسی پرشمار در ادبیات، هنر، تاریخ، مذهب، تذکره و شرح احوال رجال پرداختند و تأثیرهای پیش‌گفته را بر ادب بنگالی پدید آوردند، لازم به نظر می‌رسد: ۱ــ قاضی رکن‌الدین سمرقندی (ــ ۶۱۵ق)، صوفی روزگار علاءالدین علی بن مردان خلجی (۶۰۵ــ ۶۰۶ق)، که نخستین اثر فارسی را در بنگال، به‌نام حوض‌الحیاة، نوشته است. حوض‌الحیاة برگردانی از امرت‌کوند اثر سنسکریت بهوجن برهمن است که وی در ده باب دربارهٔ فلسفهٔ ریاضت‌کشی هندوان نوشته بود. قاضی رکن‌الدین نخست این اثر را به فارسی و سپس به عربی برگردانیده است؛ ۲ــ مولانا شرف‌الدین ابوتوامه، از بزرگ‌ترین صوفیان و علمایی که در پیشرفت مسلمانان در بنگال تأثیر فراوان داشت. وی در روزگار غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ــ ۶۸۶ق) از بخارا به هند کوچیده بود. اثر فارسی ابوتوامه که مقامات نام داشت و دربارهٔ تصوف بوده، از دستبرد روزگار در امان نمانده است؛ نام حق، رساله‌ای کوتاه در فقه اسلامی، اثر فارسی دیگر او است. این اثر در ده باب تدوین شده و نخستین بار در ۱۸۸۵م در بمبئی به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ در روزگار ناصرالدین محمود بغراخان (۶۸۱ــ ۶۹۱ق) بسیاری از دانشمندان و شاعران فارسی‌زبان در لکنوتی (پایتخت وقت بنگال) حضور داشتند و محافل شعر و سخن برپا بود. برجسته‌ترین این سخنوران شمس دبیر، شاعر پنجابی و ممدوح امیرخسرو دهلوی، و قاضی اثیر همراه بغراخان به بنگال راه یافته و به دربار او وابسته بودند. شمس دبیر در تنها قصیده‌ای که از او به‌جا مانده است و عبدالقادر بدایونی آن را در منتخب‌التواریخ نقل کرده بغراخان را ستوده است. امیر خسرو دهلوی نیز منظومهٔ قران‌السعدین خود را دربارهٔ دیدار بغراخان و پسرش کیقباد، شاه دهلی (۶۸۶ــ ۶۸۹ق)، سروده است؛ ۴ــ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری (۶۶۱ــ ۷۸۲ق)، از مشایخ بلندآوازهٔ شبه‌قاره و از شاگردان برجستهٔ شیخ شرف‌الدین ابوتوامه، که مکتوبات، ملفوظات، رسایل و آثاری در تصوف، به‌فارسی، دارد. شرح آداب‌المریدین که دست‌نویس آن در کتابخانهٔ مولانا محمد اسرائیل در پیشاور نگه‌داری می‌شود، رسالهٔ ارشادالسالکین و برهان‌العارفین که دست‌نویس‌هایی از آن به شماره‌های ۲ق‌ف ۳۹/۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو و ۷۷۷۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود، مکتوبات (لکنو، ۱۸۶۹م)، راحة‌القلوب، در ملفوظات (آگره، ۱۹۰۳م)، مکتوبات فواید رکنی که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ N.M.1972-33 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود، و... از این شمارند؛ ۵ــ در روزگار سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۷۹۱ــ ۸۱۳ق) نیز زبان و ادبیات فارسی در کانون توجه بود. دعوت حافظ به بنگال که به سرودن غزل «ثلاثهٔ غساله» در پاسخ مصرعی از او انجامید، گواه این مدعا است. شیخ نورالحق، معروف به نور قطب عالم، از صوفیان برجستهٔ شبه‌قاره (ــ ۸۱۸ق)، از فارسی‌سرایان هم‌روزگار این شاه بود. وی ملفوظات و مکتوباتی به‌فارسی دارد. انیس‌الغربا (هند، ۱۲۰۹ق)، مکاتیب فارسی و رسالهٔ وصول الی‌الله را به او نسبت داده‌اند و اشعاری از او در تذکرهٔ صبح گلشن نقل شده است؛ ۶ــ شاه قطب‌الدین حقانی، خلیفهٔ شیخ نورقطب‌عالم، که مسائل‌المشایخ را در ۹۰۰ق، به نظم و در ستایش مرشدش ترتیب داده است؛ ۷ــ ابراهیم قوام فاروقی که در ۸۶۲ــ ۸۷۹ق، فرهنگی ترکی به فارسی به نام شرفنامهٔ منیری / فرهنگ ابراهیمی، برای باربک‌شاه نوشت. وی در این فرهنگ، افزون بر اشعار خودش و ابیاتی از فرهنگ امیرشهاب‌الدین کرمانی، اشعاری از امیر زین‌الدین عراقی / هروی، ملک‌الشعرای بنگال، هم نقل کرده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۳ق‌ف ۳۳۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود؛ ۸ــ سید میر علوی الیاس محمد بده در ۸۹۹ــ ۹۲۵ق کتابی به نام هدایة‌الرّمی در فن تیراندازی به نام سلطان علاءالدین حسین‌شاه نوشته و در آن ابیاتی از خود را نیز آورده است؛ ۹ــ عبدالرحمان فتح‌آبادی، شاعر و صوفی سدهٔ شانزدهم میلادی، که مثنوی گنج راز (لکنو، ۱۹۱۰م) او، سروده در ۹۶۶ق / ۱۵۵۸ــ ۱۵۵۹م، یکی از

بنگالی

کهن‌ترین مثنوی‌های بنگال و در تصوف است؛ ۱۰ــ بهرام سقا، از شاعران روزگار اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، که دیوان او به دست مانده است و غزلیات، رباعیات، مثنوی‌ها و مخمسات او را در بر دارد؛ ۱۱ــ احمد یادگار، مورخ دربار داودشاه، فرمانروای بنگال (۹۸۰ ــ ۹۸۴ق)، که تاریخ شاهی | تاریخ سلاطین افاغنه (کلکته، ۱۸۳۹م) را در تاریخ خاندان‌های لودی و سور، به‌فرمان داود آغاز کرده و در ۱۰۵۴ق به پایان برده است؛ ۱۲ــ قاسم‌خان جوینی / قاسم منیجه (ــ ۱۰۴۲ق)، همسر منیجه بیگم (خواهر نورجهان‌بیگم) و استاندار بنگال در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، که مجموعهٔ منشات و دیوانی به فارسی دارد. دیوان قاسم منیجه به کوشش محمد شمعون اسرائیلی در ژوئن ۱۹۶۲م در مجلهٔ علوم اسلامیه به‌چاپ رسیده است؛ ۱۳ــ علاءالدین اصفهانی، معروف به میرزا ناتهن از فرماندهان سپاه جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، که کتابی به‌نام بهارستان غیبی دربارهٔ مشاهداتش در روزگار جهانگیر در بنگال و اوریسه نوشته است. وی در این اثر از محافل شعرخوانی، داستان‌گویی و جمع مغنیان در میان مغولان یاد کرده و گفته است که در این روزگار شعرا با لشکریان به میدان جنگ می‌رفتند و در جنگ‌نامه‌ها از احوال جنگ می‌نوشتند. از این میان جنگ‌نامه‌های مولانا لقمان، مولانا میر قاسم و ملک مبارک ارزش تاریخی داشته‌اند؛ ۱۴ــ عبداللطیف، مستخدم دیوان بنگال، که در ۱۰۱۷ق کتابی به‌نام هفت اقلیم در خاطرات خود نوشت. این اثر ارزش تاریخی دارد؛ ۱۵ــ امیر علاءالملک فرزند قاضی نورالله شوشتری و استاد شاهزاده شجاع ــ صاحب بنگاله (۱۰۶۸ ــ ۱۰۷۰ق) ــ، که مهذب در منطق، انوارالهدی دربارهٔ علم الهی، صراط‌الوسیط و پاره‌ای اشعار از آثار او هستند؛ ۱۶ــ امیر ابوالمعالی (ــ ۱۰۴۶ق)، برادر امیر علاءالملک که تفسیر سورهٔ اخلاص، رسالهٔ عدالت، انموذج‌العلوم و دیوان شعر دارد؛ ۱۷ــ ابوالبرکات منیر لاهوری (۱۰۱۹ ــ ۱۰۵۴ق / ۱۶۱۰ ــ ۱۶۴۴م)، از سخنوران برجستهٔ شبه‌قاره و صاحب رسالهٔ کارنامه (اسلام‌آباد، ۱۹۷۷م)، در نقد شعرای ایرانی سبک هندی، شرح دیوان عرفی که دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۱۱۳۷۲، و کلیات منیر لاهوری که دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۸۹۰/۱۱۲۳، هر دو، در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود، در ۱۰۴۹ق همراه نواب سیف‌خان، صوبه‌دار بنگاله، به این سرزمین رفت و چندی در آن‌جا به سر برد. وی در این سال در جهانگیرنگر (داکای کنونی) منتخباتی از کلام خود را به نام گلدسته مرتب کرد که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۶۱۹ در کتابخانهٔ دانشگاه پیشاور نگه‌داری می‌شود. منیر لاهوری اثری هم به نام مثنوی در صفت بنگاله | مظهر گل (کراچی، ۱۹۵۳م) دارد. وی در این اثر از برخی فارسی‌سرایان برجستهٔ آن روزگار که در بنگال می‌زیستند، مانند عبدالرحیم حیدری، خواجه سعیدالدین، محمد شهیدی، احمدبیگ اصفهانی و مولانا ندیم گیلانی یاد کرده است؛ ۱۸ــ میرزا محمدصادق اصفهانی (ــ ۱۶۵۱م) که پدرش در روزگار جلال‌الدین اکبر به شبه‌قاره کوچیده بود. وی صبح صادق را میان ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۸ق، به نام شاهزاده شجاع، در تاریخ و جغرافیا و شرح احوال بزرگان نوشت. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ or.1728 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و به‌شماره‌های ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳ و ۴۷۴ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. شاهد صادق اثر دیگر میرزا محمدصادق است که آن را در ۱۰۵۴ تا ۱۰۵۹ق به نام همین شاهزاده، در پنج باب و دربارهٔ موضوع‌های گوناگون، مانند خداوندی، پیامبری، ولایت، ایمان و اسلام، آداب حکومت، عقل و علم، عشق و محبت، تاریخ و جغرافیا و... نوشته و در آن ضرب‌المثل‌ها، اشعار منتخب فارسی، لطایف تاریخی و داستان‌های ادبی گردآورده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1626، or.1729 و or.1730 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۹ــ متهراداس، متخلص به هندو، که در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) می‌زیست و شعر فارسی را خوب می‌سرود؛ ۲۰ــ میرمحمد معصوم فرزند حسن، از وابستگان دربارهای شاه‌جهان و اورنگ‌زیب و ملازم شاهزاده شجاع، که در ۱۰۷۰ق کتابی به‌نام تاریخ شاه‌شجاعی | تاریخ معصومی دربارهٔ نبردهای شاه‌شجاع در بنگال آغاز کرده و تا رویدادهای زمان مرگ وی (۱۰۷۱ق) را نوشته است. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ۵۷۲ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. فتوحات عالمگیری، در تاریخ بخش نخست دورهٔ شاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، هم در ۱۰۷۰ق به دست هم‌او تدوین شده است. دست‌نویس بخش‌هایی از فتوحات عالمگیری در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ Add.30,779 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۱ــ مرشد قلی‌خان، نخستین نواب مرشدآباد ــ مرکز استان بنگال، پس از داکا ــ (۱۷۰۴ ــ ۱۷۲۵م)، خود شعر می‌سرود و مخفی تخلص می‌کرد. در دورهٔ پنجاه‌سالهٔ نوابان، مرشدآباد مهم‌ترین مرکز علم، ادب، فرهنگ و هنر بود و بسیاری از شخصیت‌های علمی و فرهنگی شیعه که از سرزمینشان به هند

کوچیده بودند، در حمایت ایشان درآمدند؛ ۲۲ـ یوسف‌علی‌خان (ـ پیش از ۱۱۹۵ق) فرزند غلام‌علی‌خان ـ از دوستان نواب علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ (۱۱۵۳ ـ ۱۱۶۹ق) که تاریخ مهابت‌جنگ را در ۱۱۷۷ق / ۱۷۶۳ ـ ۱۷۶۴م، در سرگذشت علی‌وردی‌خان و میرزا محمود سراج‌الدوله (۱۱۶۹ ـ ۱۱۷۰ق) نوشته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۴۰۲۵ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. وی حدیقةالصفا را نیز در ۱۱۸۴ق / ۱۷۷۰م، در سه جلد، در تاریخ پیامبران و شاهان ایرانی پیش از اسلام، تاریخ اسلام تا روزگار عباسیان و شرح احوال مجتهدان، قاریان قرآن، صوفیان و دانشمندان نوشته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۸۰ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. مجموعهٔ یوسفی، در خاطرات نویسنده و شرح رویدادهای مهم سیاسی هند شرقی از ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۷م، هم اثر او است. دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ نواب جابرعلی‌خان نگه‌داری می‌شود؛ ۲۳ـ سلیم‌الله، منشی میر محمد جعفرخان بنگالی (۱۱۷۰ ـ ۱۱۷۴ق / ۱۷۵۶ ـ ۱۷۶۰م) که تاریخ بنگاله را به دستور نصیرالملک شمس‌الدوله تهورجنگ، در تاریخ بنگال از ۱۱۰۷ تا ۱۱۶۹ق، نوشته است. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ or.1118 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۴ـ کرم‌علی‌خان که مظفرنامه را در ۱۱۸۶ق / ۱۷۷۲م، در تاریخ بنگال، نوابان آن، نواب علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ و میرزا محمود سراج‌الدوله نوشته است. دست‌نویس آن به‌شمارهٔ Add.16,702 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۵ـ ویلیام جونز (۱۷۴۶ ـ ۱۷۹۴م)، شرق‌شناس انگلیسی، با آن‌که اثری به‌فارسی ندارد، اما به سبب نقشش در بنیادگذاری انجمن آسیایی بنگال در ۱۷۸۴م و سیاستگذاری و ادارهٔ آن، مواد اولیهٔ مطالعهٔ تاریخ و جغرافیای ایران، زبان، ادبیات و زبان‌شناسی فارسی برای پژوهشگران هندی و اروپایی فراهم آورده است. در این انجمن، افزون بر ترجمه و چاپ بسیاری منابع فارسی تاریخ هند و ایران، دست‌نویس‌های بسیاری از آثار مهم ادب فارسی تصحیح انتقادی شده و به چاپ رسیده‌اند؛ ۲۶ـ قاضی مرتضی‌حسین، معروف به اللهیار بلگرامی (ـ ۱۲۰۸ق / ۱۷۹۴م)، دبیر و منشی کاپیتان جانتن اسکات، که در ۱۱۹۲ ـ ۱۱۹۳ق کتابی به‌نام حدیقةالاقالیم در تاریخ و جغرافیای جهان و زندگینامهٔ بزرگان نوشته است. این اثر در ۱۸۷۹م در لکنو به چاپ رسیده است؛ ۲۷ـ غلام‌حسین منشی طباطبایی (۱۱۴۰ ـ ۱۲۰۸ق)، فرزند میرهدایت‌علی‌خان فرمانروای بنگال، که در ۱۱۹۴ ـ ۱۱۹۵ق سیرالمتأخرین در جغرافیای هند، تاریخ هند از روزگار باستان، میرهای هند و بنگال،... و تاریخ آخرین شاهان تیموری هند و انگلیسیان در بنگال نوشته است. این اثر نخستین بار در ۱۷۸۹م در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۲۸ـ غلام‌حسین زیدپوری بنگالی، متخلص به سلیم (ـ ۱۲۳۴ق)، که ریاض‌السلاطین را در ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۲ق / ۱۷۸۶ ـ ۱۷۸۸م، به خواست جورج‌بادلی، در تاریخ پادشاهان و فرمانروایان بنگال، نوشته است. این اثر نخستین‌بار در ۱۸۱۳م در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۲۹ـ انتظام‌الملک ممتازالدوله مهاراجه کلیان سنگه تهورجنگ فرزند شتاب‌رای که اثری به‌نام خلاصةالتواریخ در دو باب، دربارهٔ تیموریان هند از بابر تا اکبرشاه دوم (۱۲۲۱ ـ ۱۲۵۳ق)، تا ۱۲۲۷ق / ۱۸۱۲م، و فرمانروایان بهار و بنگال از میر محمدقاسم تا نظام‌الدین، نوشته است. بخش دوم این اثر به نام واردات قاسمی شناخته است. دست‌نویسی از خلاصةالتواریخ به‌شمارهٔ Add.24084 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۰ـ هریردت دوست رام موهن رای، در سدهٔ نوزدهم میلادی، هفته‌نامه‌ای به‌فارسی به‌نام جام جهان‌نما* دایر کرد؛ ۳۱ـ متراموهن‌مترا در ۱۸۲۳م روزنامهٔ فارسی شمس‌الاخبار* و یک روزنامهٔ اردو در بنگال به راه انداخت؛ ۳۲ـ خواجه حیدرجان، متخلص به شایق، از خواجه‌های کشمیری‌تبار داکا (ـ ح ۱۸۵۲م)، که در شاعری شاگرد میرزا اسدالله‌خان غالب دهلوی بود، به هر دو زبان فارسی و اردو، و اشعاری در قالب ریخته سروده است. افزون بر دیوان اشعارش، انشای شایق که مجموعهٔ منشآت فارسی او است، باقی مانده است. گفتنی است که کوچیدن کشمیریان به داکا ادب فارسی را در این سرزمین بسیار رونق بخشید. همهٔ نوابان کشمیری داکا پشتیبان شاعران فارسی و اردو بودند. محافل ادبی ایشان انجمن این شاعران بود و آثار منظوم و منثور فارسی، بسیار در روزگارشان نوشته شد. در این دوره، به‌ویژه، رشد غزل‌سرایی فارسی در بنگال چشم‌گیر بوده است؛ ۳۳ـ خواجه اسدالله کوکب (ـ ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م) که از کشمیریان کوچیده به کلکته بود، به فارسی و اردو شعر می‌سرود. دیوان او در کتابخانهٔ محمدافضل، شاگرد سید محمود آزاد، نگه‌داری می‌شود. غزلیات فارسی او نیز در دوربین*، از مهم‌ترین مجلات کلکته، چاپ می‌شد؛ ۳۴ـ خواجه عبدالغفار (ـ ۱۲۹۷ق / ۱۸۷۹م)، از خواجگان کشمیری کوچیده به بنگال، که به فارسی و اردو شعر می‌سرود. خواجه در اشعار

بنگالی

فارسی وفا، در اردو اختر و در ریخته‌هایش نزاکت تخلص می‌کرد. وی در شعر فارسی شاگرد غالب بود. نسخه‌ای از کلیات اختر نزد خواجه محمد افضل نگه‌داری می‌شود و پاره‌ای اشعار او در مجلهٔ غالب‌نامه، در دهلی به چاپ رسیده است؛ ۳۵ـ خواجه عبدالرحیم (ـ ۱۸۷۱ / ۱۸۷۸م)، از برجسته‌ترین شاعران خانوادهٔ کشمیریان داکا، متخلص به صبا، که کتابی به نام تاریخ کشمیریان داکا دربارهٔ خواجگان کشمیری نوشته است. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ Du1114(۱۶الف) در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود. مکاتبات صبا| مکاتیب صبا نیز اثری دیگر از او به نثر فارسی است. وی رمانی هم به زبان اردو، به نام دست صبا| داستان صبا نوشته که آن نیز در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود؛ ۳۶ـ احسن‌الله (۱۲۶۲ ـ ۱۳۱۹ق / ۱۸۴۵ ـ ۱۹۰۱م)، متخلص به شاهین، از خواجگان داکا. جز مجموعهٔ مکاتیب فارسی او که دست‌نویس آن در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود، دیوان او نیز به‌نام دیوان شاهین به‌چاپ رسیده است. این دیوان غزلیات و قصاید فارسی او را در بر دارد؛ ۳۷ـ خواجه محمدافضل (ز۱۳۲۸ق / ۱۹۱۰م)، از آخرین خواجگان داکا که در شعر فارسی و اردو افضل تخلص می‌کرد. وی اثری سه جلدی در مادهٔ تاریخ و شعر فارسی و اردو داشته که باقی نمانده‌اند. وی در ترتیب‌دادن باب آخر تواریخ داکا که دربارهٔ شاعران داکا است، با نویسندهٔ این اثر، مولوی رحمان‌علی طیش، همکاری داشته است. مجموعهٔ مراثی و قطعهٔ تاریخ‌های او برای مرگ قمرالنسا خانم در ۱۳۱۰ق در داکا به‌چاپ رسیده است؛ ۳۸ـ سیدعلی الحسینی قزوینی، معروف به نواب انتظام‌الدوله ناصرالملک سیدعلی‌خان بهادر نصرت‌جنگ (ـ ۱۲۳۷ق / ۱۸۲۲م)، که از سوی انگلیس چندی نایب ناظم داکا بود. اثر فارسی او تاریخ جهانگیرنگر نام دارد که وی آن را در تاریخ مختصر شهر داکا، از زمان شاهی اکبر تا روزگار برادرش حشمت‌جنگ، نوشته است. این اثر در ۱۹۰۸م در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۳۹ـ رام پرشاد عظیم‌آبادی که معیارالامراض را در ۱۸۳۱م در کلکته نوشته است. این اثر در ۱۸۳۶م در کلکته به چاپ رسیده است. وی که اثری دیگر در درمان بیماری‌ها به نام برءالامراض نوشته، به‌فارسی شعر نیز می‌سرود؛ ۴۰ـ حافظ اکرام احمد، متخلص به ضیغم و حشمت، (ـ ۱۲۸۶ق / ۱۸۶۹م) که در دهلی به دنیا آمد، اما پانزده سال در کلکته و هشت سال در داکا به سر برد. وی در فن شعر و علم عروض استاد بود و بسیاری از شاعران برجستهٔ بنگال، مانند نساخ، خواجه عبدالغفار اختر، عتیق‌الله شیدا، سید محمود آزاد و خواجه احسن‌الله شاهین شاگرد او بودند؛ ۴۱ـ سید محمود، متخلص به آزاد و شیدا (۱۸۴۲ / ۱۸۴۳ ـ ۱۹۰۷م) که به‌ویژه در قصیده‌سرایی فارسی چیره‌دست بود. دیوان آزاد که بیشتر قصاید، غزلیات، رباعیات و قطعات فارسی و شماری اشعار اردوی او را در بر دارد، در ۱۸۸۹م در مرشدآباد به‌چاپ رسیده است؛ ۴۲ـ عبیدالله عبیدی، از خانوادهٔ سهروردیهٔ بنگال. وی که در سدهٔ نوزدهم میلادی می‌زیست به زبان‌های اردو، عربی و فارسی می‌نوشت. مثنوی مشرق‌الانوار، مثنوی عبرت‌افزا، در پاسخ شیرین و خسرو، قصیده‌ای برای ملکه ویکتوریا و داستان عبرت‌بار ـ زندگینامهٔ خودنوشت او که تا رویدادهای ۱۸۸۰م را در بر دارد و به خواست احسن‌الله شاهین تدوین کرده ـ آثار فارسی او هستند؛ ۴۳ـ سید محمدباقر طباطبایی اصفهانی (ـ ۱۹۲۱م)، که ایرانی‌تبار بود، در روزگار اقامت در داکا، در ۱۲۲۴ق / ۱۸۰۹م، تفسیر قرآن را نوشت. دیوان اشعار او نیز، به نام گنجینهٔ باقر در ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م در کلکته به چاپ رسیده است؛ ۴۴ـ سید شاه برهان‌الله قادری (ـ ۱۹۳۳م) که بغدادی‌تبار بود. وی به زبان‌های اردو، عربی و فارسی شعر می‌سرود. نخستین دیوان فارسی او برهان‌العارفین (کلکته، ۱۸۹۷م) و دیوان دوم مخزن حقیقت نام دارد که دومی در دو بخش در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰م، در کلکته به چاپ رسیده است. مثنوی فیوضات واجد او نیز در ۱۹۰۰م در کلکته چاپ شده است؛ ۴۵ـ رحمان‌علی طیش، شاعر فارسی و اُردوسرای داکایی، که دیوان اشعار فارسی او گلزار نعت (کانپور، ۱۸۷۰م) نام دارد؛ ۴۶ـ ابواسماعیل خلیل‌الله، متخلص به خلیل، صوفی و شاعر فارسی و اردو سرا، که از شاگردان عبیدالله عبیدی بود. وی گلزار خیال را که فرهنگ واژگان و محاورات فارسی است، در حدود ۱۸۸۴ ـ ۱۸۸۸م، نوشته است. این اثر در کانپور به چاپ رسیده است. اثر دیگر فارسی خلیل‌الله می‌باید دید است که قصاید، قطعات، مثنوی فارسی، منظومه‌ای به اردو برای برادرش علیم‌الله و دو نظم عربی او را در بر دارد و در ۱۳۱۷ق / ۱۹۰۲م، در کانپور به چاپ رسیده است. کشکول خلیل نیز مجموعهٔ منظومه‌های فارسی و اردوی خلیل‌الله است که در ۱۹۱۳م در لکنو به چاپ رسیده است. اغلاط‌المعاصرین نیز اثر دیگر این نویسنده است؛ ۴۷ـ ابومعین عضدالدین شهبازپوری، متخلص به عضد، که نیاکانش از مردم بغداد بودند. مثنوی یادگار اجداد و العروض والقوافی (کلکته، ۱۸۹۵م)، شرح عروض و قافیه

بنگالی

به‌نظم که با قصیده‌ای در احوال نواب عبداللطیف و مخمس و قصیده‌ای دربارهٔ بنگال همراه است، آثار فارسی عضدالدین هستند؛ ۴۸ــ مولوی سید ریاضت‌الله، متخلص به اوج، سردبیر دوربین، که بیشتر به فارسی شعر سروده است. مثنوی فوائد شمسیه، در اخلاق و تقریظ بر اشعار نساخ آثار او به نظم و نثر فارسی هستند؛ ۴۹ــ حمیدالله حمیدخان، شاعر و نویسندهٔ چاتگامی (ــ پس از ۱۸۷۱م). تاریخ حمید | احادیث‌الخوانین (کلکته، ۱۸۷۱م)، در تاریخ اسلام‌آباد، شرح بزرگان خانوادهٔ نویسنده و مسجد جامع و جغرافیای این سرزمین است که در ۱۸۵۸م نوشته شده است. انوارالنیرین فی اخبارالخیرین، دربارهٔ مرشدش صوفی نورمحمد نظامپوری، عجایب‌المخلوقات، در شرح ویژگی‌ها و خواص دارویی گیاهان چاتگام، و نسب‌نامه که در ۱۸۶۹م نوشته، دیگر آثار فارسی او هستند. وی اشعاری هم به فارسی سروده است؛ ۵۰ــ سید فتح‌علی ویسی، صوفی و شاعر چاتگامی (ــ ۱۸۸۶م) که دیوان او غزلیات، قصاید، نعت، منقبت و قطعه تاریخ‌های فارسی او را در بر دارد و در ۱۸۹۸م در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۵۱ــ فیض‌الله خاکی (۱۸۹۲ ــ ۱۹۷۶م) که نیاکانش از اعراب یا ترک‌های کوچیده به هند بودند. وی آثاری به عربی، اردو و فارسی نوشته است. منظومهٔ پند فیض، مثنوی قند خاکی که در دهلی به چاپ رسیده، مثنوی الرسالة‌المنظومه علی‌الفرقة‌النیچاریه که در چاتگام چاپ شده، مثنوی الکلام‌الفاصل بین اهل‌الحق والباطل، مثنوی ارشادالامه الی‌التفرقه بین‌البدعة والسنة، مثنوی المنظومة‌المختصرة فی حکم‌الاجرة علی طاعه، مثنوی پندنامهٔ خاکی (هات هزاری، ۱۹۷۶م)، مثنوی خاکی در حمد و نعت که در هات‌هزاری به چاپ رسیده، مثنوی دلپذیر در نعت حضرت محمد(ص)، مثنوی دلاویز، مثنوی حفظ‌الایمان من مکائد دجال قاریان و اثر منثور احسن‌المقال فی جوازالخیرات‌المروجه فی ملک‌البنجال (دیوبند، ۱۹۱۵م) از آثار فارسی و فیض ستار در شرح پندنامهٔ عطار، فیض بی‌بها در همان موضوع، فیض بیکران در شرح بوستان، فیض بی‌پایان در شرح گلستان آثار اردوی او هستند؛ ۵۲ــ عبدالغفور نساخ (۱۸۳۴ ــ ح ۱۸۸۵م) که عرب‌تبار بود، نخست مهجور و سپس نساخ تخلص می‌کرد. وی آثاری در نظم و نثر فارسی و اردو دارد. تذکرة‌المعاصرین در شرح احوال شاعران فارسی‌گو، مرغوب دل که مجموعهٔ رباعیات او است و در ۱۸۶۵م به چاپ رسیده، گنج تواریخ که مجموعهٔ قطعات تاریخ سرودهٔ او است و در ۱۸۷۳م به چاپ رسیده، کنزالتواریخ در قطعهٔ تاریخ که در ۱۸۷۷م به چاپ رسیده، قند پارسی که مجموعه‌ای از کلام شعرای همروزگارش است و در ۱۸۵۵م به چاپ رسانیده آثار فارسی او هستند. وی اشعاری هم به فارسی سروده که غزلی از آن در دیوان اردوی او و در ۱۸۶۶م و ابیاتی دیگر از آن در دفتر بی‌مثال به‌چاپ رسیده است. مرغوب دل مجموعهٔ رباعیات فارسی این شاعر بنگالی را در بر دارد؛ ۵۳ــ رضاعلی، متخلص به وحشت، از شاعران برجستهٔ بنگال (۱۸۸۱ ــ ۱۹۵۶م)، که اشعاری به اردو و فارسی سروده است. نخستین دیوان او دیوان وحشت در ۱۹۱۰م و دومی ترانهٔ وحشت در ۱۹۶۱م در لاهور به‌چاپ رسیده است. جز این‌ها، سلیم‌الله فهمی، عندلیب شادانی، ملک ریاض‌الدین حیدر، مؤیدالاسلام بوره، شمس شیدایی، منور احمد صدیقی، کلیم سهسرامی، کلثوم ابوالبشر و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی سدهٔ بیستم در پاکستان و بنگلادش بودند.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۹۵۱/۴-۹۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۲۵۸/۱-۲۵۹، ۳۶۹-۳۷۱؛ ثلاثهٔ غساله، ۳-۱۲۰؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، در صفحات فراوان؛ دایرة‌المعارف فارسی، ۴۵۴/۱، ۱۱۶۷؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳۴۰/۴-۳۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۶۹/۱، ۱۰۹۴؛ ۲۷۲۶/۲؛ ۳۱۲۷/۳؛ ۴۳۱۹/۴، ۴۹۲۳-۴۹۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۹/۳-۱۲۲۰، ۱۲۳۷-۱۲۳۸، ۱۷۶۵؛ ۷۱۴/۷؛ ۴۵۰/۱۰؛ ۱۸۲/۱۴-۱۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۴۶/۶-۴۱۴۷، ۴۱۷۹-۴۱۸۰، ۴۵۹۸، ۴۶۱۵، ۴۶۵۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۶۹/۱-۴۷۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۵۸/۲-۱۷۷، ۲۲۶-۲۴۴؛ عطا کریم برق، «تأثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگالی»، آینهٔ هند، سال چهارم، شمارهٔ ۷، خرداد ۱۳۴۶ش، ص۱۸-۲۱؛ جاویدنهال، «موجوده بنگال مین فارسی کی حیثیت»، ایندو ایرانیکا، جلد ۳۷، صص۵۵-۶۱؛ عطا کریم برق، «تأثیر فارسی در بنگالی»، همان‌جا، جلد ۳۷، صص۱-۴۰؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۳۸، شماره‌های ۱-۲، صص۱-۱۴؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۳۹، صص۱-۳۲؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۴۰، صص۱-۴۰؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۴۱، صص۱-۸؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۴۲، صص۱-۳۲؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۴۳، شماره‌های ۱-۲، صص۱-۴۰؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۴۴، صص۲۳-۸۰؛ هم‌او، همان، همان‌جا، جلد ۴۵، صص۱-۶۰؛ هم‌او، «نفوذ فارسی در اشعار غنایی بنگالی»، همان‌جا، جلد ۴۶، صص۹۶-۱۲۰؛ هم‌او، «تأثیر

فـارسی در بـنگالی»، هـمان‌جا، جـلد ۴۸، صـص۲۸ـ۵۲؛ هـمو، «تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی»، بیاض، جلد ۲، شمارهٔ ۱ـ۲، ۱۹۸۲م، صـص۵۹ـ۸۱؛ دانش، شـمارهٔ ۱، ص۱۴۴؛ مـحمدکلیم سهـرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فـارسی در بنگال»، همان‌جا، شمارهٔ ۸، صص۳۶ـ۴۹؛ کلیم سهسرامی، «بنگال کی ایک قدیم فارسی فرهنگ: شرفنامه»، هـمان‌جا، شـمارهٔ ۱۴، صص۲۰۰ـ۲۱۸؛ کلثوم ابوالبشر، «سـهم نـوابان داکـا در ادبیات فـارسی»، هـمان‌جا، شـمارهٔ ۲۴ـ۲۵، صـص۲۳ـ۳۶؛ مـحمدکلیم سهسرامی، «معرفی احوال فـردوسی و تـرجـمه‌های شـاهنامه به‌زبان بنگلا»، هـمان‌جا، شـمارهٔ ۳۸ـ۳۹، صـص۹ـ۱۶؛ ام‌سلمی، «ابوالبرکات منیر لاهوری و مثنوی او در وصف بنگاله»، همان‌جا،شمارهٔ ۴۳، صص۱۰۸ـ۱۱۳؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوند زبان فارسی و بنگالی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۱، صـص۱۷۳ـ۱۹۰؛ زبیر صدیقی، «تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های هند به ویژه بر زبان بنگالی»، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی نو، شهریور ۱۳۷۵ش، صص۱ـ۱۲؛ پرویز نیری، «نگاهی به تاریخ زبان و ادبیات بنگالی»، هـمان‌جا، اردیبهشت ۱۳۷۶ش، صص۳۵ـ۴۱؛ کلیم سهسرامی، «ترجمه‌های شاهنامه به زبان بنگلا»، قند پارسی، شمارهٔ ۸، صص۲۵۹ـ۲۶۴؛ محمدکاظم کهدویی، «زبان فارسی و روابـط فـرهنگی ایـران و بـنگلادش»، هـمان‌جا، شـمارهٔ ۱۲، صـص۹۹ـ۱۱۴؛ مـحمدامـین عـامر، «سـهم هـندوان بنگاله در مـطالعات زبـان و ادبـیات فـارسی»، هـمان‌جا، شـمارهٔ ۱۲، صص۱۸۵ـ۱۹۰؛

Abidi Namah, 33-48; *Britannica*, 2/100; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/313; 3/1049; *Iranica*, IV/137-143; *Mughals in India*, 494-495; Nazir Ahmad, «The influence of Persian and Persian Culture in India», *Indo Iranica*, V/37, pp.1-30; Mansoor Alam, «Ajaib-ul-waridat a Rare and Valuable persian Manuscript of Bengal, Ibid, pp.67-72; M.Kalim, «Persian writing in Bengal and their impact on Socio-Cultural life», Ibid, pp. 73-80; M.Kalim, «Hafiz Shirazi and Bengal», Ibid, V.38, numbers 1-2, pp.42-51; Amalenda, «Persian in our life», Ibid, V.39, pp.59-65; M.Ishaqe, «Indian Contribution to Persia Languge and Literature during the Period A.H.700-933», Ibid, V.46, pp.8-20.

هاشمی

بنوالی داس ← ولی دهلوی

بوتی‌شاه ← تاریخ پنجاب

بودهه‌سنگهٔ کـهتری (bud.he.seng.he-ye.ke.hat.ri)، ز ۱۱۹۷ق، نویسندهٔ شبه قاره. از مردم کهترِ لاهور بود. در دهلی می‌زیست و در خدمت سرگرد براون، نمایندهٔ شرکت هـند شرقیِ بـریتانیا، به‌سر می‌برد. بودهه سنگه کتاب مختصری با نام رسالهٔ در احوال نانک‌شاه درویش / رسالهٔ نانک‌شاه (۱۱۹۷ق) نوشت و در آن به گورونانک، بنیادگذار آیین سیک (ـ ۹۹۵ق) و سیر تاریخیِ فرقهٔ سیک تا ۱۱۷۸ق پرداخت. نویسنده در پیش‌گفتار کتاب یادآور می‌شود که این اثر را به درخواست سرگرد جیمز مُردونْت نوشته است و در نگارش آن، لاله عجایب سنگهه سورَجی نیز به مؤلف یاری رسانده است. این اثر با اشارهٔ کوتاهی به نـانک و جانشینان وی آغاز می‌شود و بعد از تشریح دورهٔ گورو گوبند، ماجراها مفصل‌تر بیان شده‌اند. وقایع مربوط به سال‌های ۱۱۳۱ تا ۱۱۷۸ق سال به سال یاد شده‌اند و آخرین رویدادی که در این کتاب به آن اشاره شده، حملهٔ سیک‌ها به احـمدشاه درانـی در ۱۱۷۸ق است. نویسنده در پایان یادآور می‌شود که از آن زمان تا تـاریخ نگـارش اثـر، سـیک‌ها بـا آرامش در مـناطق خـود به‌سر می‌برند.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/860; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 141; *Mughals in India*, 118.

ربیعیان

بـودی بت (bu.di.bat)، بـوده بَهَتّه، سدهٔ نـهم هـجری، ادیب و موسیقی‌دان شـبه‌قاره. دربارهٔ وی کـه از هـندوان بـود چـندان اطلاعی در دست نیست جز آن‌که در دورهٔ پـادشاه ادب‌دوست کشمیر شاهی خان زین‌العابدین (۸۲۶ ـ ۸۷۷ق) می‌زیست و همهٔ شاهنامهٔ فردوسی را از بـرداشت و گـویند آن را بـه هـندی برگردانیده بود. کتابی در علم موسیقی به‌نام زین، گویا به فارسی نوشت و به شاه زین‌الدین پیشکش کرد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۹؛ پاکستانی ادب، ۲۵۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۶/۳؛ تاریخ حسن،

۱۹۹/۲؛ تاریخ فرشته، ۳۴۴/۲؛ عصمت نسرین، «ارزش تاریخی شاهنامه»، دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، ص ۱۱۲.

برزگر

بوراني، ابوسعید ← ابوسعید پوراني

بوستان خیال (bus.tān-e.xi.yāl)، قصه‌ای عامیانه از میر محمد تقی جعفری حسینی احمدآبادی گجراتی، متخلص به خیال (سدهٔ ۱۲ق). این کتاب، قصه‌ای حماسی ــ دینی است که در پانزده جلد و بر بنیاد رویدادهای تاریخی ــ افسانه‌ای نوشته شده است. کتاب به بخش‌هایی چون گلزارها، گلستان‌ها و گلشن‌ها و به خاطر تغییر قهرمان اصلی هر بخش، به عنوان‌های فرعی مهدی نامه، معزنامه، قائم‌نامه و صاحب قران نامه تقسیم می‌شود. بوستان خیال از بزرگ‌ترین و نام‌آورترین قصه‌های عامیانهٔ فارسی است که بر پایهٔ رویدادهای تاریخ خلفای مصر و قهرمانان آغاز شده، سپس قهرمانان واقعی به قهرمان خیالی تبدیل می‌شوند. عناصر تشکیل دهندهٔ آن جنگ، عیاری و شبروی، ماجراهای عاشقانه، سحر و جادو، طلسم بندی و طلسم‌گشایی و شرح شگفتی‌های خشکی و دریا و موجوداتی خیالی چون دیو، پری، غول و جن و همچنین تبلیغ برای دین حق است. در این کتاب گوشه‌ای از زندگی مسلمانان هند و وضع اجتماعی آنان در سدهٔ دوازدهم هجری گزارش می‌شود و یکی از نخستین اشارات به کشف امریکا در نثر فارسی، درآن دیده می‌شود. مؤلف با الهام از قصهٔ حمزه و ابو مسلم نامه از ۱۱۵۵ تا ۱۱۶۹ق به نوشتن آن می‌پرداخته و به نواب رشیدخان بهادر، معروف به محمد علی رفیع‌الله و دو برادر او پیشکش کرده است. نوشتن این کتاب در هند و در روزگاری که نثر فارسی به انحطاط گراییده بود، نشانگر گستره و محبوبیت زبان فارسی در شبه قارهٔ هند است. بوستان خیال هنوز به چاپ نرسیده، اما نسخه‌های ناقصی از آن در کتابخانه‌های پاریس، لندن، گنج بخش اسلام آباد، محمد بیدری و همدرد کراچی و کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۶۷/۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۱۹/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۱۷-۲۱۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۲/۳، ۴۰۹؛ الذریعه، ۱۵۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۳/۶-۱۰۵۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۱، ۳۰۶، ۳۲۹؛ محمد جعفر محجوب، «بوستان خیال درازترین داستان عامیانهٔ فارسی»، ایران‌نامه، سال دوم، شمارهٔ ۱، صص ۴۳-۹۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/770-771; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/539.

جوادیان

بولاقی داس (bu.lā.qi.dās)، رای، ز ۱۲۲۶ق، نویسندهٔ شبه قاره. در روزگار محمد اکبر (۱۲۲۱ـ ۱۲۵۳ق) در دهلی می‌زیست و از لطفش برخوردار بود. بولاقی‌داس در ۱۲۲۶ق جُنگی به‌نام مرآت اکبر فراهم آورد و در پیش‌گفتار آن پادشاه را ستود. اعیان گورکانی هند از تحصیلات آزاد و غیرمذهبی بهره‌مند بودند و هدف آشکارشان از این تحصیلات، رهایی از جهل بود. رای بولاقی‌داس نیز با نگارش این کتاب، همین سنت را منعکس و تحکیم کرد. مطالب این کتاب عبارتند از فرمان‌های شاهی، اسناد عایدی، مقررات مالیاتی، گزینه‌ای از شعرهای شاعران، سخنی در باب موسیقی هندی، کلیات طب، شگفتی‌های جهان و موضوعات دیگری از این دست، گزارشی از کوکاپندت (استاد بزرگ تعلیم آمیزش با زنان، همراه با آگاهی‌هایی جالب دربارهٔ زنان اقوام گوناگون مانند پدمنی، چاتورنی و سنکهانی. محمداکبر دوم در تقدیرنامهٔ کتاب، عنوان آن را مرآت اکبر/ مرآت‌النوادر یاد کرده است.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 142.

ربیعیان

بولان میگزین ← روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره (بخش انجمن‌های فارسی)

بهاءالدین اوشی (ba.hā.od.din-e.u.ši)، سدهٔ هفتم هجری، شاعر تاجیک. از مردم اوش در قرقیزستان و از شاعران همروزگار قطب‌الدین ایبک (ــ ۶۰۷ق) بود و هم او است که در یکی از سروده‌هایش قطب‌الدین را «لک‌بخش» خوانده است. عوفی در لباب‌الالباب اوشی را خطیبی خوش‌گوی خوانده و از وی با لقب الامام‌الاجل یاد کرده و همواره او را چنین خطاب می‌کرده است «ای بهاء اوشی تو بهاءاوشی». وی در نثرنویسی نیز مهارت داشت، چندان‌که عوفی نثر وی را شیواتر از شعرهایش دانسته است. اوشی چندی در هند بود، اما پس از بازگشت از آن‌جا در

اوش به منصب شیخ‌الاسلامی رسید. از شعرهای وی قصیده‌ای در ستایش قطب‌الدین ایبک در لباب‌الالباب آمده است.

منابع: بزم مملوکیه، ۹ـ۱۰؛ روز روشن، ۱۲۰؛ لباب‌الالباب، ۱۸۸/۱ـ۱۸۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۷ـ۵۸.

جهان‌تاب

بهاءالدین بنگالی (ba.hā.od.din-e.ban.gā.li)، فرزند شیخ دلاور فرزند جمال‌محمد صدیقی منگل‌کوتی بنگالی، ز ۱۱۴۴ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم بنگال کوتِ بنگال بود و در دورهٔ فرمانروایی فرخ‌سیر بر ایالت کشمیر در مقام مأمور مالیاتی خدمت می‌کرد. بهاءالدین کتابی به‌نام انشای بهاری در پنج مقاله به سیاق «مقامات» نوشت. این اثر به نثر مرصع نوشته شده است و پنج باب دارد: ۱) ذکر ابتدای موسم گل که آن را نوبهار گویند و از اردیبهشت تا رسیدن فصل خزان است؛ ۲) ذکر زمستان که آن مرداد و دی ماه و بهمن است؛ ۳) ذکر آغاز بهار که آن راکنده بهار گویند، که مراد باشد از فروردین، که موسم بَسنت [= عید هندوان در پایان فصل زمستان] است؛ ۴) عرایض و مکاتبات رسمی که ابنای دهر را در جواب و سؤال و حفظ مراتب به کار آید؛ ۵) رقعات متفرقه. این اثر در ۱۱۴۴ق به پایان رسیده است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳ق‌ف۴۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی (از سدهٔ دوازده هجری) موجود است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۹/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۸۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 114.

ربیعیان

بهاءالدین جنیدی (ba.hā.od.din-e.ja.ni.di)، شیخ بهاءالدین شطاری انصاری فرزندابراهیم فرزند عطاءالله جنیدی، ـ ۹۲۱ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در شهر جنید در سرهند به‌دنیا آمد و در همان‌جا برآمد و درس خواند و به فقاهت رسید. در علوم عربی و اصول استادی یافت و صحبت برخی مشایخ را دریافت و به بعضی شهرها سفر کرد. سپس به حجاز رفت و حج گزارد و در طریقت قادریه از شیخ احمد شریف گیلانی شافعی خرقهٔ ارشاد گرفت. به هند بازگشت و در دورهٔ غیاث‌الدین خلجی، فرمانروای مالوه (۸۷۳ـ ۹۰۶ق)، به مندو، تختگاه مالوه، رسید و مدتی در آن‌جا ماند. سپس به بیدر/ احمدآباد سفر کرد. وی گرچه در ابتدا طریقت قادری می‌ورزید، ولی بعدها به‌دست شیخ بُدْهن شطّاری، به طریقت شطّاری گروید. اثر معروف او رسالهٔ شطاریه به فارسی است که رساله‌ای کوتاه در شرح طریقت شطاری و اذکار آن، در چهار فصل (۱ـ کیفیت سلوک، ۲ـ شرایط ذکر، ۳ـ کلمات مراقبت، ۴ـ اذکار متفرقهٔ عربی و فارسی و هندی) است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنج‌بخش (به شماره‌های ۳۶۵۸، ۱۸۶۸، ۳۹۳۲، ۸۵۵۶) نگه‌داری می‌شود. اثر فارسی دیگری نیز از او به‌نام تحفة‌الاذکار باقی مانده (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۶۳۱۴) که ظاهراً غیر از رسالهٔ شطّاریه است.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۰۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۷/۳؛ تصوف برّ صغیرمین، ۸۸۹، ۹۱۹؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰/۱؛ ۱۳۳۴/۳، ۱۴۸۴؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲/۴؛ *Dictionary of Indo-Persian literature*,113; *Mughals in India*, 98.

برزگر

بهاءالدین زکریای مولتانی (ba.hā.od.din.za.ka.ri.yā-ye.mul.tā.ni)، فرزند وجیه‌الدین محمد فرزند کمال‌الدین علی‌شاه قریشی، کوت کرور از توابع مولتان ۵۶۶/ ۵۷۸ ـ ۶۶۱ق، عارف سهروردی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. تبارش به قبیلهٔ قریش در مکه می‌رسید. یکی از نیاکانش در اوایل دورهٔ عباسیان به خوارزم کوچید. نیای وی کمال‌الدین علی‌شاه از خوارزم (به روایتی از مکه) به مولتان کوچید و دختر مولانا حسام‌الدین ترمذی راکه در دژ کوت‌کرور ساکن بود به همسری پسر خود شیخ وجیه‌الدین درآورد. از این پیوند بهاءالدین زکریا به‌دنیا آمد. بهاءالدین در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد. پس از آنکه قرآن را از بر کرد برای ادامهٔ تحصیل به خراسان رفت و هفت سال در آن دیار به‌سر برد. سپس به بخارا شتافت و در آن‌جا تحصیلاتش را در علوم ظاهری ادامه داد و به پایهٔ اجتهاد رسید (و مدت پانزده سال به تدریس گذراند). آنگاه رهسپار حجاز شد و حج گزارد. پنج سال در مکه و مدینه ماند و از شیخ کمال‌الدین محمد یمنی، از محدثان بزرگ آن روزگار، حدیث شنید و اجازهٔ روایت گرفت. سپس به بیت‌المقدس سفر کرد و از آن‌جا به بغداد رفت. در بغداد به شیخ شهاب‌الدین‌عمر سهروردی (۵۳۹ـ ۶۳۲ق) دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. سپس

برای ارشاد طالبان طریقت و تبلیغ سلسلهٔ سهروردیه به مولتان بازگشت. در آغاز ورودش به مولتان با مخالفت برخی علمای برجستهٔ آن شهر، مانند مولانا قطب‌الدین کاشانی، که ناصرالدین قباچه (ـ ۶۲۵ق) فرمانروای مولتان او را بسیار بزرگ می‌داشت و مدرسه‌ای برایش ساخته بود، روبه‌رو شد. اما به‌زودی همچون صوفی و عالمی برجسته آوازه یافت، چندان‌که بازرگانان عراقی و خراسانی در دسته‌های بزرگ به دیدارش می‌رفتند و هدایای خود را تقدیم می‌داشتند. خانقاه بهاءالدین در مولتان که ساختمان باشکوهی با منازل جداگانه برای ساکنان آن و دیدارکنندگان شیخ بود به یکی از مهم‌ترین مراکز تصوف، به‌ویژه سلسلهٔ سهروردیه، در هند مبدل شد. بهاءالدین که از ناصرالدین قباچه دل‌خوش نبود به همراه قاضی شرف‌الدین اصفهانی، قاضی مولتان، به شمس‌الدین ایلتتمش سلطان دهلی (۶۰۷ـ ۶۳۳ق) نامه کرد و وی را به گرفتن مولتان فراخواند. اما نامه‌های آن دو به‌دست قباچه افتاد و وی بفرمود تا هر دو را به کاخش بیاورند. قباچه، قاضی شرف‌الدین را که ترسیده بود گردن زد، ولی از خون بهاءالدین که از کار خود با دلیری دفاع کرد درگذشت و وی را «با اعزاز و اکرام تمام بازگردانید.» پس از کشته شدن قباچه و انضمام سند و مولتان به قلمرو ایلتتمش (۶۲۵ق)، روابط نزدیک‌تری میان بهاءالدین و سلطان دهلی به‌وجود آمد و سلطان از وی خواست تا ریاست محضری را که برای بررسی دعاوی شیخ‌الاسلام نجم‌الدین صغری برضد شیخ جلال‌الدین تبریزی برپا شده بود برعهده گیرد. ایلتتمش پس از برکناری نجم‌الدین صغری، بهاءالدین را به مقام شیخ‌الاسلامی برگزید. مقام شیخ‌الاسلامی به خلاف مقام‌هایی چون صدرالصدور یا قاضی‌القضات بیشتر تشریفاتی بود و صاحب آن ملزم به حضور دایم در دربار نبود، ولی از مواجب و اقطاع برخوردار می‌شد. به هرحال، شیخ بهاءالدین همچنان در مولتان ماند و به‌تربیت شاگردان و ترویج طریقت سهروردیه ادامه داد. در ۶۴۴ق که مغولان دژ مولتان را محاصره کردند، وی با انجام گفت‌وگو و پیشنهاد پرداخت صد هزار دینار توانست آن‌ها را به‌دست برداشتن از محاصره ترغیب کند. بهاءالدین، به‌رغم روابط بسیار دوستانه‌اش با مشایخ بزرگ چشتی هم‌روزگارش، چون خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی و بابافریدالدین گنج‌شکر، در چند موضوع با آن‌ها اختلاف داشت. وی همه کس را نزد خود راه نمی‌داد، جوالقیان و قلندران به‌ندرت می‌توانستند نزد او راه یابند. به‌شیوه‌ای اشرافی می‌زیست و در خانقاهش انبارغله و خزانه داشت. روزهٔ مستحبی کم می‌گرفت و برای پیروانش روزهٔ ماه رمضان را کافی می‌دانست. به‌خلاف چشتیان که در میان آن‌ها رسم سجده و زمین‌بوسی رواج داشت، وی هرگز اجازه نمی‌داد کسی در برابرش کرنش کند. به داشتن روابط نزدیک با حکام و مقامات بلندپایهٔ دولتی پای‌بند بود و به سماع اعتقادی نداشت یا کمتر بدان تمایل نشان می‌داد. پیکر بهاءالدین را پس از مرگ در خانقاهش به‌خاک سپردند. تاریخ مرگ وی را ۶۵۶، ۶۶۵ و ۶۶۶ق هم نوشته‌اند. آرامگاه وی که اینک زیارتگاه مردم و نزدیک دژ کهنه در جادهٔ قاسم‌باغ مولتان است از بناهای معتبر و با ارزش شبه‌قاره به‌شمار می‌آید. پس از او پسرش صدرالدین عارف ریاست سهروردیان مولتان را به‌دست گرفت. بهاءالدین زکریا از بزرگ‌ترین عرفای سهروردی در شبه قارهٔ هند درشمار می‌آید. وی شاگردان و مریدان نامی بسیاری داشت که از آن‌شمار می‌توان از دامادش فخرالدین عراقی (ـ ۶۸۸ق) و سیدجلال‌الدین بخاری، معروف به جلال سرخ، نام برد. آثار بهاءالدین به فارسی است و خانقاه او مرکز نشر و گسترش اسلام از طریق زبان فارسی بوده است. شعر نیز می‌سرود و اشعاری از او در تذکره‌ها به‌جا مانده است. از آثارش: ۱ـ الاوراد/ کتاب الاوراد/ اوراد سهروردی/ اوراد شیخ‌الشیوخ در آداب زندگی با دیدی صوفیانه و دینی، فضایل نماز، مسائل طهارت فقهی، و آداب و مراسم دینی و سنتی و برای هر یک اورادی. این اثر در ۱۳۹۸ق/ ۱۹۷۸م به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ خلاصة‌العارفین در سخنان و احوال وی از آغاز زندگی و سیر و سلوک تا رسیدن به درجهٔ کمال، که از زبان سه عارف نامی، جلال‌الدین بخاری (ـ ۶۹۰ق)، خواجه فریدالدین گنج‌شکر (ـ ۶۶۴ق) و خواجه نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) نقل و در سه بخش گرد آمده است. این مجموعهٔ ملفوظات که ظاهراً گردآوردهٔ یکی از مریدان بهاءالدین است بارها و از جمله به‌کوشش دکتر شمیم محمود زیدی و به سرمایهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است (۱۳۹۴ق). ترجمهٔ اردوی آن نیز در لاهور چاپ شده است؛ ۳ـ رسالهٔ بهاءالدین زکریا ملتانی در سلوک با تأکید بر زهد و رهبانیت. این رسالهٔ کوتاه در کتاب احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا و خلاصة‌العارفین از دکتر شمیم زیدی به‌چاپ رسیده است؛ ۴ـ شروط اربعین فی جلوس المعتکفین، به‌فارسی آمیخته با عربی، در چهل شرط برای آنان‌که می‌خواهند معتکف شوند. ترجمهٔ اردوی آن از مخدوم

حسن‌بخش در ۱۳۲۷ق در لاهور چاپ شده است.

منابع: احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة‌العارفین، دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش/ ۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴م؛ اخبارالاخیار، ۲۹؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۹۶-۹۴/۵؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۳۱/۱، ۳۳۲-۳۳۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۶-۱۷۵/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۵-۱۰۳/۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۵۸، ۲۰۱؛ تاریخ فرشته، ۴۰۴/۲-۴۰۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۴۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۰-۹۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۲-۳۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۸۷، ۹۸؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۶۴۸-۶۷۰؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۵۸-۶۵۶/۴؛ روز روشن، ۱۲۰-۱۲۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۷/۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۸۳؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۵۵۰/۲، ۵۵۸؛ طریقت چشتیه در هند و پاکستان، ۳۵-۳۴، ۴۷-۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۹/۳، ۱۴۳۲، ۱۴۸۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۹۷/۱؛ میراث جاویدان، ۶۳۴/۱-۶۳۵؛ ۴۳۶/۲-۴۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۰/۱-۱۲۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,114; *Encyclopaedia of Islam*, 1/912-913; *A History of Sufism in India*, 1/190-194,203; *Multan, History and Architecture* ,189-213.

برزگر

بهاءالدین متو ← بهای کشمیری

بهاءالدین محمود بنسی (ba.hā.od.din.mah.mud-e.ban.si)، معروف به راجا بنسی، فرزند ابراهیم، نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم و نیمهٔ یکم سدهٔ هشتم هجری، فاضل و ادیب شبه‌قاره. از احوال وی جز این آگاهی در دست نیست که گفته‌اند نبیرهٔ قاضی حمیدالدین ناگوری (ـ ۶۰۵ق) بوده است. از آثارش: کنزالفواید / اکتساب‌الفواید در ورد و تعویذ برای برآوردن نیازها، اعداد و قرائت اسمای اعظم که نسخه‌ای خطی از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-1060/13-2 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ اسرارالمشایخ. وی در این اثر خود را مرید عمادالدین و او را نیز مرید بختیار کاکی (ـ ۶۳۲ق) معرفی کرده است؛ مصباح‌العاشقین / تحفة‌العاشقین / تفسیر سورهٔ والضحی به‌فارسی که برگرفته از روایت‌ها و نوشته‌های حمیدالدین ناگوری است. مؤلف آن را در آغاز سدهٔ هشتم هجری به نثر آمیخته به نظم نوشت. بشیر حسین این کتاب را با نام اکثرالفواید معرفی کرده و آن را مجموعهٔ ملفوظات قاضی حمیدالدین می‌داند که برای مؤلف بیان می‌کرده، اما منزوی در فهرست مشترک خاطرنشان کرده که نسخه‌های موجود ملفوظات را نمی‌ماند و بهاءالدین آن‌ها را از کتاب‌های قاضی حمیدالدین بیرون کشیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۷۲/۱؛ الذریعه، ۱۱۴/۲۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۸۵/۳-۴۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰/۱-۷۲؛ ۱۸۱۷/۳؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه سرکار عالی، ۳۶۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۸۸۱-۸۸۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 114; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1054.

حجتی

بهادر سنگه (ba.hā.dor.san.ge)، فرزند هزاریمل فرزند لچهمی چند، سدهٔ سیزدهم هجری، تاریخ‌نگار پارسی‌نویس شبه‌قاره. از فرقهٔ گوندلیوال کایته تبهنگر بود و در شاه‌جهان آباد (دهلی نو) نشیمن داشت. اما در ۱۲۳۲ق آن‌جا را ترک گفت ودر لکنو نشیمن گزید وبه گردآوری مطالب از منابع فارسی و هندی و عربی برای کار بزرگ و حجیم خود یادگار بهادری پرداخت. یادگار بهادری که در ۱۲۴۹ق به انجام رسیده تاریخ عمومی دایرة‌المعارف گونه‌ای از تاریخ و جغرافیا و زندگینامه وعلم در چهار سانحه و هر سانحه مشتمل بر چند داستان، بدین ترتیب است: ۱ـ تاریخ پیامبران از آدم تا محمد، ۲ـ خلفای نخستین، دوازده امام، امویان، عباسیان، اسماعیلیان مصر و کوهستان و قرامطه، خاندان‌های سید، و شریفان مکه و مدینه، ۳ـ فلاسفه و حکمای یونان و مصر و ایران و هند، اصحاب پیامبر، تابعان، مشایخ سنی و شیعه و صوفیان ایران، علمای اسلام به ترتیب زمانی، شاعران عرب و فارسی، انواع خط و حروف الفبا، شاعران ریخته (اردو)، وزن و قافیه و صنایع شعری، قیافه شناسی، تعبیر خواب، هنر حبس نفس جوگیان هندو، اختربینی، موسیقی هندوان، کشاورزی، معماری، آهنگری، نجاری، تجارت، نقاشی، طلسم و سحر، صنایع دستی، ضرب‌المثل‌ها و لطیفه‌ها و داستان‌ها و مشاهیر اسلام که در موارد بالا بدان‌ها پرداخته نشده است، ۴ـ هفت اقلیم، کشورها و

شهرهای جهان، پادشاهان ایران و عرب و یونان و روم و مصر و شام و مغرب و ترکستان و اروپا و هند. بخش اعظم یادگار بهادری که نسخه‌هایی از آن به شماره‌های Or.1652 و Or.1653 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود به دست سداسکه به‌انگلیسی برگردانیده شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۷۲/۱؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۳/۳_۵۱۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۰۵/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۱/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۱۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/897-899; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,115; *Mughals in India*, 99; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/149, 1173.

برزگر

بهادرشاه دوم (ba.hā.dor.šāh-e.do.vom)، ابوالمظفر سراج‌الدین محمد، دهلی ۱۱۸۹ ـ رانگون ۱۲۷۹ق، یازدهمین و آخرین پادشاه گورکانی هند (۱۲۵۳ ـ ۱۲۷۵ق). وی دومین پسر محمد اکبر (۱۲۲۱ ـ ۱۲۵۳ق) و لال‌بائی بود. اکبر شاه بی‌اندازه وی را عزیز می‌شمرد و حافظ محمدخلیل، حافظ ابراهیم‌علی‌شاه و دیگر صاحبان فضل و کمال را به اتالیقی او برگزیده بود. دورهٔ پادشاهی وی همزمان با استیلای انگلیسی‌ها بر سراسر هندوستان بود. ابوالمظفر در ۱۲۵۳ق در دژ دهلی به تخت پادشاهی نشست و تا ۱۲۷۵ق همچون یک پادشاه تشریفاتی فرمان راند. او در حقیقت جیره‌خوار شرکت هند شرقی انگلیس بود و اقتدارش تنها به چهاردیواری لال‌قلعهٔ‌قعلهٔ معلی محدود شده بود. وی گذشته از لال‌قلعه، چند قطعه زمین و چند ملک نیز در اختیار داشت و از مجموع درآمد سالیانهٔ یک‌صد و پنجاه‌هزار روپیهٔ آن‌ها و یک‌صدهزار روپیهٔ دیگری که ماهانه شرکت هند شرقی در اختیار او می‌گذاشت، روزگار می‌گذراند. البته شرکت کمک‌های دیگری نیز به بهادر شاه کرد؛ از جمله آن‌که چون پادشاه زیر وام سنگینی بود، ماهانه یک لک و بیست و پنج‌هزار روپیهٔ دیگر به نام او کرد تا وام او سبک شود و همچنین دبستانی برای آموزش شاهزادگان ساخت. با این‌که بنگال از ۱۱۷۹ق در تصرف بریتانیا بود، گورکانیان / تیموریان توانسته بودند تا هفتادسال قدرت خود را در آن‌جا حفظ کنند؛ تا این‌که با صدور منشوری در ۱۲۴۹ق حکومت بریتانیا بر سراسر مستعمراتش در هند قطعی شد. شرکت هند شرقی از همان نخست سکه‌هایی ضرب کرد که در آن‌ها نامی از بهادرشاه برده نشده بود. حتی هدایایی هم که از فرماندار و فرماندهٔ کل و نمایندهٔ شاه به وی می‌رسید، قطع شد و در برابر اعتراض شاه تنها به پرداخت هشت‌صد و سی و سه روپیه حقوق ماهیانه بسنده کرد. شرکت در برابر اعتراض بهادرشاه به میزان این مقرری، حاضر شد به شرط آن‌که وی لقب پادشاه نداشته باشد و همچون یک شهروند مستمری‌بگیر در بیرون دژ زندگی کند، مقرری او را افزایش دهد، اما بهادرشاه آن شرط را نپذیرفت. پس از چندی میان پادشاه و انگلیسی‌ها بر سر جانشینی شاه اختلاف شد. بهادرشاه قصد داشت پسر کوچک خود، میرزا جوان‌بخت را ولی‌عهد کند، اما انگلیسی‌ها نخست میرزا فخرالدین و پس از درگذشت او، محمد قویش شکوه را برای ولی‌عهدی در نظر داشتند، زیرا آن دو حاضر بودند به جای پادشاه با لقب شاهزاده و در بیرون دژ در کاخی که بهادرشاه در نزدیکی قطب صاحب بنا کرده بود، زندگی کنند. سرانجام انگلیسی‌ها صلاح در این دیدند که این اختلاف را تا هنگام درگذشت پادشاه بلاتکلیف گذارند. در ۱۱ مه ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق ارتش هندوستانی میروت که زیر فرمان انگلیسی‌ها بودند، خواهان آزادی و رهایی از این یوغ شدند. آزادی‌خواهان پس از این که افسرانِ انگلیسی خود را کشتند، روانهٔ دهلی شدند و از بهادرشاه خواستند که فرماندهی شورش آنان را بپذیرد. بهادرشاه نیز که از تجاوزهای روزافزون انگلیسی‌ها خشمگین بود و می‌دانست که پس از درگذشت او، انگلیسی‌ها عهدنامه‌ای را که با شاه‌عالم ثانی (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق) به‌منظور پادشاهی ظاهری گورکانیان بسته‌اند، از میان خواهند برد، سرپرستی آزادی‌خواهان را برای احیای عظمت روبه‌زوال دودمان تیموری و نجات هندوستان از سلطهٔ بیگانگان پذیرفت. سپس از همهٔ رؤسا و والیان ایالات خواست که برای بیرون راندن انگلیسی‌ها باهم متحد شوند و تا پیروزی بر آن‌ها اختلافات داخلی را کنار بگذارند. برخی از زمین‌داران و رؤسا این دعوت را پذیرفتند، اما شماری دیگر مانند والیان ایالات پنجاب که از سیک‌ها بودند، یعنی حکمرانان پتیاله، نابهه و جنید، دعوت پادشاه را نپذیرفتند و در براندازی پادشاهی گورکانی و سپردن هندوستان به‌دست بیگانگان تا جایی که می‌توانستند به‌انگلیسی‌ها یاری رساندند. آزادی‌خواهان در دهلی

با شجاعت بسیار با انگلیسی‌ها جنگیدند، اما به‌سبب خیانت شماری از وطن‌فروشان نتوانستند کاری از پیش ببرند. سرانجام ارتش انگلیس پس از شکست‌دادن آزادی‌خواهان بر دهلی تسلط یافت. بخت‌خان از ژنرال‌های بهادرشاه که پیش از آن در سپاه انگلیسی‌ها بود و با اصول جدید جنگی آشنایی داشت، گریخت و میرزا الهی‌بخش از اعضای خاندان شاهی که با انگلیسی‌ها همدست بود، مانع همراهی بهادرشاه با بخت‌خان شد؛ چراکه بخت‌خان می‌توانست با نام پادشاه تا مدت‌ها جنگ را ادامه دهد. اما با این تدبیر به‌آسانی پادشاه را دستگیر می‌کردند و جنگ آزادی هرچه سریع‌تر پایان می‌پذیرفت. بهادرشاه همسرش زینت‌محل به آرامگاه همایون گورکانی (۹۳۷ ــ ۹۴۰ و ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) پناه برد. سرگرد هدسن (۱۸۲۱ ــ ۱۸۵۸م) از صاحب‌منصبان انگلیسی مقبره را محاصره کرد و سپس با شرط دادن امان، وی را وادار به تسلیم کرد. هدسن برای پایان دادن به پادشاهی مغولان، شاهزادگان مغول را کشت و از آن میان تنها میرزا جوان‌بخت جان به سلامت برد. سرجان لارنس (۱۸۱۱ ــ ۱۸۷۹م) کمیسیونر پنجاب (۱۸۵۳ ــ ۱۸۵۹م) بهادرشاه را در نهایت ذلت و خواری زندانی کرد و تنها دو اتاق و دو خدمتکار در اختیار وی و زینت‌محل گذاشت. در ۱۲۷۵ق لارنس به ناحق پادشاه را به جرم سرکشی و اتهاماتی مانند آن‌که در جنگ آزادی به بخت‌خان و میرزا مغول یاری رسانده و مسئول قتل چهل و نه تن خارجی است که زن و بچه نیز در میان آنان بوده‌اند، به دادگاه کشاند. سرانجام در ۷ اکتبر ۱۸۵۸م/ ۱۲۷۵ق وی را به‌همراه خانواده و چندتن از دوستان و نزدیکانش به رانگون در برمه تبعید کرد. بهادرشاه حدود پنج سال در آن‌جا بود تا در گذشت. مورخان وی را پادشاهی شایسته و نیک یاد کرده‌اند. از دفتر یادداشت روزانهٔ دربارش معلوم می‌شود که روزگارش را به خوشگذرانی، شاعری، خواندن آواز، نوشتن و تلاوت قرآن می‌گذراند. در خط نسخ و نستعلیق ماهر و شاگرد میرجلال‌الدین حیدر بود. از موسیقی نیز بهرهٔ کافی داشت. در بازسازی ساختمان‌ها و طراحی و آرایش باغ‌ها سلیقهٔ خوبی داشت. وی پادشاهی شاعر و شعردوست بود و ظفر تخلص می‌کرد. معلمان اصلاح‌گر اشعارش میر عزت‌الله عشق و سپس شاه‌نصیر و پس از آن‌که وی از دهلی به دکن رفت، میرکاظم حسین بی‌قرار، شیخ‌محمد ابراهیم ذوق (ــ ۱۲۷۱ق) و اسدالله غالب دهلوی بودند. بهادرشاه به اردو و فارسی شعر می‌سرود. پرسوزترین اشعار وی مربوط به سال‌های پس از برکناری از پادشاهی و تبعیدش به برمه است که در شکایت از سرنوشت غمبار خود به نوحه‌سرایی پرداخته است. قصاید محزونش مدت زیادی در میان مردم دهلی رایج بود. دیوان اردوی وی در چهارجلد و دیوان فارسی‌اش در یک جلد بوده است، اما اکنون تنها اشعاری چند به‌اردو و فارسی از او در منابع به جا مانده است. دیگر اثر وی شرح گلستان سعدی است (دهلی، ۱۲۵۹ق). وی در این کتاب به اثر دیگرش که فرهنگ لغتی در اصطلاحات دکن بوده است، اشاره کرده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۰۶/۵ـ۱۰۹؛ پاکستانی ادب، ۲۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۳/۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۴؛ تذکرهٔ آزرده، ۵۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۶۰ـ۱۶۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۸؛ داستان ترکتازان هند، ۴۶۶/۴؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۸۷/۴ـ۶۸۸؛ صحیفهٔ خوشنویسان، ۱۱۷ـ۱۱۸؛ طبقات شعرای هند، ۴۳۴ـ۴۳۶؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۰؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۱۸ـ۲۱۹؛ مجموعهٔ نغز، ۳۷۲ـ۳۷۵؛ نگارستان سخن، ۵۶ـ۵۷؛

Encyclopaedia of Islam, 1/974; *A History of Urdu Literature*, 277-280; *Mughals In India*, 497.

حجتی

بهادرشاه گجراتی (ba.hā.dor.šāh-e.go.ja.rā.ti)، بهادرخان فرزند مظفرشاه دوم، ح ۹۱۲ــ رمضان ۹۴۳ق/ فوریهٔ ۱۵۳۷م، پادشاه گجرات (۹۳۲ــ ۹۴۳ق). پسر دوم مظفرشاه بود. مادرش لکهم‌بایی از راجپوتان بود. چون مظفرشاه پسر بزرگ خود شاهزاده سکندر را که از بی‌بی‌رانی (ــ ۹۳۰ق)، زن سوگلی پادشاه بود به ولایت‌عهدی برگزید، بهادرخان از پدر سخت برنجید و در ۹۳۱ق به بهانه‌ای (به روایتی، به دلیل یا بهانهٔ آن‌که شاهزاده سکندر در پی کشتن او است) گجرات را ترک گفت و از راه چتور/ چیتور و میوات به دهلی نزد ابراهیم‌شاه لودی (۹۲۳ ــ ۹۳۲ق) رفت. چندی در رکاب ابراهیم‌شاه، که در آن هنگام بابرشاه گورکانی پادشاهی او را سخت به خطر انداخته بود، جنگید و دلاوری‌هایی نمایان کرد. سپس، به‌روایتی، چون ابراهیم‌شاه از محبوبیت وی بیمناک شد و قصد جانش کرد، از اردوی ابراهیم‌شاه گسست و راه جونپور را پیش گرفت. به‌روایتی دیگر، در میدان نبرد پانی‌پت، که جنگ نهایی میان ابراهیم‌شاه و بابر درگرفت و به کشته شدن ابراهیم‌شاه انجامید (رجب ۹۳۲ق)، فرستادگانی از سوی امرای جونپور نزد بهادر آمدند و

بهادرشاه گجراتی

وی را به رفتن به آن ولایت و به‌دست گرفتن زمام حکومت آن‌جا فراخواندند. به هر تقدیر، بهادرشاه هنگامی که رهسپار جونپور بود یا می‌خواست بدان سوی برود از مرگ پدر خود مظفرشاه (جمادی‌الثانی ۹۳۲ق) آگاه گردید و به شتاب عنان بگردانید و روی به گجرات نهاد. پس از مرگ مظفرشاه دوم، نخست شاهزاده سکندر بر تخت شاهی گجرات نشست، ولی پادشاهی وی دیری نپایید و عمادالملک خوش‌قدم حبشی، از بندگان بی‌بی‌رانی، که در دستگاه سکندر اعتبار و نفوذ بسیار یافت، سکندر را بکشت (شعبان ۹۳۲ق) و نصیرخان، پسر خردسال مظفرشاه، را با لقب محمودشاه دوم بر تخت شاهی نشاند و خود صاحب اختیار کارها گردید. سلطهٔ عمادالملک بر دولت ناخرسندی گستردهٔ مردم و امرای گجرات را برانگیخت و ازاین‌رو بهادرخان هر چه به گجرات و شهرهای عمدهٔ آن، مانند پتن و محمدآباد/ چانپانیر و احمدآباد نزدیک‌تر می‌شد مردم و سرداران بیشتری از عمادالملک می‌گسستند و بدو می‌پیوستند. بهادر سرانجام در بیست و ششم رمضان ۹۳۲ق به پتن/ نهرواله رسید و در آن‌جا خود را شاه خواند. سپس به احمدآباد رفت و در روز عید فطر (۹۳۲ق) رسماً بر تخت شاهی گجرات نشست. بهادرشاه آن‌گاه به محمدآباد، که در روزگار محمودشاه بیگره و مظفرشاه دوم پایتخت سیاسی گجرات بود رفت و عمادالملک و همدستانش را به چنگ آورد و بکشت. در ۱۴/۱۱ ذوالقعدهٔ ۹۳۲ق در محمدآباد بار دیگر «به رسم آبا و اجداد خویش بر تخت شاهی جلوس فرمود و امرا و وزرا را خلعت داد و سپاه را علوفهٔ یک ساله از خزانه انعام فرمود.» (مرآت سکندری، ۲۱۰) در اوایل ۹۳۳ق شاهزاده لطیف‌خان، برادر بهادرشاه که دعوی شاهی داشت، در نبرد با سپاهیان بهادرشاه زخمی و دستگیر شد و هنگامی که وی را نزد بهادرشاه می‌بردند درگذشت و پیکرش را در هالول از توابع محمدآباد / چانپانیر در کنار آرامگاه سکندرشاه به خاک سپردند. اندکی بعد نصیرخان (محمودشاه) و سه تن دیگر از برادران بهادرشاه به فرمان او به قتل رسیدند و پس از آن، از میان برادران بهادرشاه، ظاهراً تنها چاندخان که به محمودشاه دوم خلجی، فرمانروای مالوه، پناه جسته بود، زنده ماند. بهادرشاه در ۹۳۳ق، سپاهی به فرماندهی تاج‌خان بر سر رای سنگه، راجهٔ پال/ گوپال، فرستاد و تاج‌خان ولایت پال را غارت و ویران کرد و پس از کشتار بسیاری که از هندوان کرد بازگشت. در همین سال، اسحاق پسر ملک‌ایاز (سردار نامدار گجرات) بشورید و کوشید تا بندر دیو را بگیرد، ولی کاری از پیش نبرد و بگریخت و بهادرشاه به دیو رفت و آن بندر را به سردار خود قوام‌الملک سپرد. در ۹۳۳ق همچنین بکرماجیت، پسر رانا سنکا (فرمانروای چتور) با پیشکشی درخور به حضور بهادرشاه رسید. بهادرشاه سال ۹۳۴ق را به گشت‌وگذار در شهرهای مهم قلمرو خود، مانند کنبهایت، دیو، محمدآباد و احمدآباد، و نیز نوسازی برج و باروی بهروچ و نهب و غارت ولایت ایدر و باکر گذرانید. در ۹۳۵ق به اتفاق خواهرزادهٔ خود میران محمدشاه فاروقی، فرمانروای خاندیش (۹۲۶ـ ۹۴۲ق) و علاءالدین عمادشاه، فرمانروای برار (۹۱۰ـ ۹۳۶ق)، به ولایت برهان یکم نظام‌شاه (۹۱۴ـ ۹۶۱ق) تاخت و دژ دولت‌آباد را در محاصره گرفت. چون محاصرهٔ آن‌جا به درازا کشید، رو به بیدر، که بریدشاه فرمانروای آن‌جا متحد نظام‌شاه بود، نهاد، ولی ظاهراً پیش از هرگونه جنگ و درگیری، فرستادگان نظام‌شاه و بریدشاه به حضورش رسیدند و درخواست صلح کردند و بهادرشاه پذیرفت و با انجام مصالحه‌ای میان عمادشاه، که درخواست کمک او از بهادرشاه (در برابر تجاوزات نظام‌شاه) بهانهٔ این لشکرکشی بود، و نظام‌شاه به گجرات بازگشت. در شوال ۹۳۵ق، جام‌فیروز (ـ ۹۴۲ق) فرمانروای سند که از شاه‌حسن ارغون شکست خورده بود به گجرات نزد بهادرشاه پناه برد. بهادرشاه در این هنگام «به کثرت سپاه و وفور حشمت و جاه از پادشاهان ممالک هندوستان متفرد و ممتاز بود» (برهان مآثر، ۲۷۰)، چندان‌که رایان و راجگان هندو، مانند برادرزادهٔ راجهٔ گوالیار و برادرزادهٔ رانا سانکا (راجهٔ چتور) روی به‌درگاه او نهادند و درشمار ملازمان و نوکرانش درآمدند. بهادرشاه در ۹۳۶ق بار دیگر به اتفاق میران محمدشاه و علاءالدین عمادشاه به‌قلمرو نظام‌شاه تاخت و احمدنگر، تختگاه نظام‌شاه، را بگشود. برهان نظام‌شاه پس از مدتی جنگ و گریز درخواست صلح کرد و به سیادت بهادرشاه گردن نهاد. وی در ۹۳۸ق، به‌کوشش شاه‌طاهر دکنی، به‌دیدار پادشاه گجرات در برهانپور، تختگاه فاروقیان خاندیش، شتافت و ظاهراً تا ۹۳۸ـ ۹۳۹ق/ ۱۵۳۲م خراجگزار بهادرشاه بود. به‌گفتهٔ برخی منابع، نظام‌شاه سکه و خطبه را نیز به‌نام بهادرشاه کرد، ولی در سکه‌هایی که از آن دوره یافت شده است نشانه‌ای که درستی این سخن را تأیید کند به‌چشم نمی‌خورد. بهادرشاه در ۹۳۷ق به مالوه تاخت و ماندو، تختگاه مالوه، را بگشود (شعبان ۹۳۷ق) و محمودشاه دوم خلجی، فرمانروای مالوه (۹۱۷ـ ۹۳۷ق)، و پسرانش را به اسارت گرفت و

بهادرشاه گجراتی

محمودشاه اندکی بعد، هنگامی که او را به گجرات می‌بردند و رای‌سنگه راجهٔ پال کوشید تا وی را برهاند، به‌دست گماشتگان بهادرشاه کشته شد. بدین‌سان سراسر مالوه به تصرف بهادرشاه درآمد. چاندخان، تنها برادر زندهٔ بهادرشاه که در پناه محمودشاه خلجی درماندو به‌سر می‌برد، در این گیرودار از ماندو گریخت. بهادرشاه مدتی در ماندو ماند و سپس در صفر ۹۳۸ق به برهانپور رفت و در این هنگام شاه طاهر دکنی به حضور وی رسید و به کوشش شاه طاهر، برهان نظام‌شاه به برهانپور آمد و با پادشاه گجرات دیدار کرد. بهادر در ۹۳۸ق سلهدی، سرکردهٔ راجپوتان، را به اسارت گرفت و دژهای استوار راجپوتان، مانند اجین، بهیلسه و رایسین را گشود. در اوایل ۹۳۹ق تلاش پرتغالی‌ها به فرماندهی نونوداکونها Nuno da Cunha، فرماندار گوا، را برای گرفتن بندر دیو با شکست مواجه ساخت. در همان سال بر سر رانا سانکا لشکر برد و دژ چتور/ چیتور را در محاصره گرفت، اما پس از چند ماه از محاصرهٔ آن‌جا دست برداشت (شعبان ۹۳۹ق) و به ماندو رفت. به روایتی، پس از آن بار دیگر به همراه محمدشاه فاروقی و عمادشاه با برهان نظام‌شاه، که ظاهراً از گزاردن خراج سرباز زده بود، و متحدش بریدشاه مصاف داد و نظام‌شاه شکسته شد و بگریخت و سپس از در صلح درآمد و به دیدار بهادرشاه شتافت و تن به گزاردن خراج داد. بهادرشاه آنگاه باری دیگر آهنگ تصرف چتور کرد و چتور در رمضان ۹۴۱ق/ مارس ۱۵۳۵م به تصرف سپاهیان گجرات درآمد. در این اثنا، محمدزمان میرزا، از نوادگان سلطان حسین‌بایقرا، که معصومه‌بیگم، دختر بابر گورکانی و خواهر همایون‌شاه، را به زنی داشت و همایون وی را در آگره دربند کرده بود، از بند بگریخت و به بهادرشاه پناه برد. بهادرشاه پیش از آن شماری از امرای افغان لودی، مانند تاتارخان (پسر علاءالدین پسر سلطان بهلول لودی)، را پناه داده بود. همایون به بهادر نامه کرد و از او خواست تا محمدزمان میرزا و دیگر پناهندگان را به دربار گورکانی باز فرستد یا دست‌کم از درگاه خود براند. اما بهادر پاسخی تند به همایون نوشت و در پی آن، همایون آهنگ یورش به گجرات کرد. همایون در ابتدا برادر خود میرزا هندال را بر سر تاتارخان، که با پشتیبانی بهادرشاه، بیانه را گرفته بود فرستاد و میرزا هندال، تاتارخان را بشکست و به قتل آورد. پادشاه گورکانی آنگاه از آگره/ اکبرآباد به گوالیار رفت و از آن‌جا به چتور، که در این اثنا به‌دست بهادرشاه افتاده بود (رمضان ۹۴۱ق)، روی نهاد و اردوی بهادرشاه رادر حوالی چتور (در مندسور) به محاصرهٔ خود درآورد. پس از دو ماه محاصره، کار بر اردوی بهادرشاه بسیار سخت و تنگ گردید و در آن اردو قحطی عظیم پیش آمد، چندان که بهادرشاه درایستادن را بیهوده دید و از اردویش بگریخت و تمام بارورنه‌اش به‌دست همایون افتاد. بهادرشاه، که همایون همچنان در پی‌اش بود، به‌ترتیب به ماندو، چانپانیر/ محمدآباد، کنبایت، و سرانجام بندر دیو گریخت. بدین‌سان بیشتر گجرات به‌دست همایون افتاد و در این میان بخش اعظم خزاینی که پادشاهان گجرات در طی سالیان دراز گرد آورده بودند با سقوط چانپانیر (صفر ۹۴۲ق/ اوت ۱۵۳۵م) به تصرف همایون درآمد. بهادرشاه از ناامیدی دست یاری به‌سوی دشمنان پیشین خود پرتغالی‌ها دراز کرد. وی در جمادی‌الثانی ۹۴۱ق/ دسامبر ۱۵۳۴م، در برابر قول کمک پرتغالی‌ها، بسین (Bassein) را به آن‌ها واگذارد و در ربیع‌الثانی ۹۴۲ق/ اکتبر ۱۵۳۵م به آن‌ها اجازه داد دژی در بندر دیو برآورند. اما کمک اسمی پرتغالی‌ها به بهادرشاه مانع از آن نشد که احمدآباد، تختگاه پادشاه گجرات، نیز به تصرف همایون درآید. با این همه، در پی شورش شیرخان سور، همایون ناگزیر به ترک گجرات و سپردن آن ولایت به برادران خود (عسکری میرزا و دیگران) و برخی امرای دیگر شد. پس از بازگشت همایون (۹۴۲ق)، بهادرشاه قوای پراگندهٔ گورکانی در گجرات را بشکست و در مدت نه‌ماه اکثر قلمرو پیشین خود را بازستاند. وی سپس بر آن شد تا امتیازاتی راکه به پرتغالی‌ها در بندر دیو داده بود پس گیرد. پس شتابان به بندر دیو رفت و خواستار دیدار با نونوداکونها Nuno da Cunha فرماندهٔ ناوگان پرتغالی‌ها شد. در جو بدگمانی متقابل شدیدی که در آن هنگام وجود داشت، فرماندهٔ پرتغالی‌ها از رفتن به دیدار او سرباز زد و بهادرشاه، به‌گمان آنکه با رفتن نزد پرتغالی‌ها می‌تواند آن‌ها را بفریبد یا ترسشان را بزداید، شرط احتیاط را فروگذاشت و تنها با چند تن از امرایش به دیدار فرماندهٔ پرتغالی‌ها شتافت. اما در این دیدار دریافت که پرتغالی‌ها راه فریب‌کاری پیش گرفته‌اند. پس بیمناک گردید و آهنگ بازگشت کرد. ولی پرتغالی‌ها برسرش ریختند و بکشتندش. گویند هنگامی که بهادرشاه از کشتی پرتغالی‌ها به کشتی خود در می‌آمد آن‌ها کشتی خود را جدا کردند و وی به کشتی نرسیده در دریا افتاد و پرتغالی‌ها او را به ضرب نیزه کشتند. پس از بهادرشاه، میران محمدشاه فاروقی و سپس محمودشاه سوم بر تخت شاهی گجرات نشستند. بهادرشاه آخرین پادشاه نیرومند گجرات به‌شمار می‌آید. وی گرچه

بهادرشاه یکم گورکانی

فرمانروایی بزرگ نبود، ولی کمابیش موفق بود. وی را پادشاهی فرهیخته، صالح، دلیر و توانا دانسته‌اند. الف ابدال بلخی، متخلص به مطیعی، فتوحات بهادرشاه را در مثنوی فارسی گنج‌المعانی به نظم درآورده است.

منابع: برهان مآثر، ۲۷۰- ۲۸۱؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۲۰۳؛ تاریخ فرشته، ۲۱۱/۲- ۲۲۵؛ تحفة‌الکرام، ۱۲۰، ۴۹۱؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۸۸/۴-۶۸۹؛ طبقات اکبری، ۴۹۲- ۵۱۰؛ مآثر رحیمی، ۱۶۹- ۱۸۷؛ مرآت سکندری، ۱۸۹- ۲۵۹؛

A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi Period,75,140; *Encyclopaedia of Islam* , 1/914-915. *A Socio- Intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India*, 2/283,284-286.

برزگر

بهادرشاه یکم گورکانی (ba.hā.dor.šah-e.ye.kom-e.gur.kā.ni)، ابونصر قطب‌الدین محمد معظم شاه عالم بهادرشاه پسر اورنگ‌زیب گورکانی، برهانپور ۳۰ رجب ۱۰۵۳ــ لاهور ۱۹ محرم ۱۱۲۴ق، پادشاه گورکانی هند (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق). پسر اورنگ‌زیب از همسر دومش رحمت‌النساء نواب بایی دختر راجاراجو، از راجوری در کشمیر، بود و پس از برادرش محمدسلطان (۱۰۴۹ــ ۱۰۸۷ق) که او نیز پسر رحمت‌النساء بود و در زندان درگذشت، بزرگ‌ترین پسر اورنگ‌زیب بود. اورنگ‌زیب از ۱۰۷۳ق مأموریت‌های جنگی چندی را در دکن، به‌ویژه برضد مراتهه‌ها و عادل‌شاهیان بیجاپور، به او واگذارد. محمدمعظم در ۱۰۸۷ق به لقب شاه‌عالم مخاطب گشت. در ۱۰۹۳ق، در رأس سپاهی، از کونکن به گوا که در محاصرهٔ شمباجی، سرکردهٔ مراتهه‌ها بود رفت، ولی در پی درگیری با پرتغالی‌ها خطوط تدارکاتی وی بریده شد و او ناگزیر از آن‌جا عقب نشست. سپس بار دیگر به مأموریت جنگی برضد بیجاپور و قطب‌شاهیان گلکنده فرستاده شد. وی کوشید تا میان پدرش و ابوالحسن قطب‌شاه میانجیگری کند، ولی اورنگ‌زیب اقدام او را توطئه‌ای برضد خود شمرد و وی و پسرانش را به زندان افکند (۱۰۹۸ق). پس از آزادی به آگره/ اکبرآباد، رفت (۱۱۰۶ق). به حکومت مولتان (۱۱۰۷ق) و کابل (۱۱۰۹ق) گمارده شد و در ۱۱۱۱ق لاهور نیز به مناطق تحت حکومت وی افزوده شد. در زمان مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق)، شاه‌عالم حاکم کابل و لاهور بود و پسرانش حکومت تته و مولتان را به‌دست داشتند. پس از مرگ اورنگ‌زیب، هر یک از پسرانش به ادعای تاج و تخت برخاستند و از جمله محمداعظم‌شاه (۱۰۶۳ــ ۱۱۱۹ق) در احمدنگر و محمدکام‌بخش (۱۰۷۷ــ ۱۱۲۰ق) در بیجاپور خطبه و سکه به‌نام خود کردند. منعم‌خان، وزیر محمدمعظم شاه عالم، پس از دریافت خبر مرگ اورنگ‌زیب «به استعجال شباشب به شاه عالم نوشت که به قدم استعجال باید شتافت و فکر سرانجام توپ و توپخانه و لشکر هر چه باشد من مهیا نموده‌ام.» شاه‌عالم شتابان خود را از کابل به لاهور رسانید و در محرم ۱۱۱۹ق در نزدیکی لاهور با لقب بهادرشاه بر تخت شاهی نشست. با تدبیر و کاردانی منعم‌خان، دهلی و اکبرآباد/آگره و ذخایر نظامی موجود در آن‌ها به تصرف بهادرشاه درآمد. پس از صف‌آرایی نیروهای بهادرشاه و اعظم‌شاه در برابر هم در میدان جاجو، در نزدیکی اکبرآباد، بهادرشاه به اعظم‌شاه پیشنهاد صلح و تقسیم مملکت میان خود داد، ولی اعظم‌شاه نپذیرفت و در جنگی که میان آن‌ها درگرفت اعظم‌شاه و پسرش محمد بیداربخت کشته شدند (ربیع‌الاول ۱۱۱۹ق). بهادرشاه سپس رهسپار دکن شد و محمد کام‌بخش را در نزدیکی حیدرآباد بشکست. کام‌بخش در نبرد زخمی و دستگیر شد و پس از سه‌روز بر اثر زخم‌هایش درگذشت (ذوالقعدهٔ ۱۱۲۰ق). بهادرشاه در دورهٔ کوتاه پادشاهی خود با شورش‌های مراتهه‌ها، راجپوت‌ها و سیک‌ها روبه‌رو بود و از آن میان شورش سیک‌ها از همه مهم‌تر بود. سیک‌ها به رهبری کسی به‌نام بنده بیراگی بشوریدند و سرهند را گرفتند و پنجاب شرقی را دستخوش تاخت‌وتاز کردند. بهادرشاه گرچه موفق به شکست دادن بیراگی شد، ولی نتوانست وی را دستگیر کند. بهادرشاه چندماه آخر زندگی‌اش را در لاهور گذراند. پس از مرگ بهادرشاه میان چهار پسر او، یعنی محمد معزالدین جهاندارشاه، محمدعظیم عظیم‌الشأن بهادر، رفیع‌القدر رفیع‌الشأن بهادر و خجسته اختر جهان‌شاه بهادر، بر سر تاج و تخت جنگ درگرفت که به پیروزی و پادشاهی زودگذر جهاندارشاه انجامید. بهادرشاه فرمانروایی نه بزرگ ولی کمابیش موفق بود. دربارهٔ او گفته‌اند که «جواد، کریم، عالی‌همت، بامروت، مراتب‌شناس، با شرم چشم و عصیان‌بخش بود. در خانه به لباس درویشانه و غربا می‌بود. نمازها همیشه و همه وقت به جماعت ادا می‌کرد. قرآن به تجویدی و قرائتی می‌خواند که فصحای عرب متحیر بودند و نماز تهجّد هرگز ازو فوت نمی‌شد و تمام شب به عبادت و اطاعت می‌گذراند و اول شب مدام صحبت با درویشان و علما

و فضلا می‌بود و خود افادهٔ حدیث می‌نمود. محدثی بود که در مرتبهٔ اجتهاد توان گفت. فقیهی بود که جزئیات و کلیات و روایات و اختلافات و جرح و تعدیل تمام مذاهب از برداشت.» (تاریخ ارادت‌خان، ۷۷ــ۷۹) گویا به تشیّع گرایش داشت و ازاین‌رو هنگامی که تغییراتی در خطبه داد سنیان متعصب برآشفتند و نزدیک بود که میان آنان و سپاهیان دولتی در لاهور جنگ درگیرد که با عقب‌نشینی بهادرشاه و خواندن خطبه به‌رسم گذشته آشوب فرو نشست. تاریخ دورهٔ بهادرشاه را برخی تاریخ‌نگاران پارسی‌نویس همروزگار وی به تحریر درآورده‌اند که از میان آن‌ها می‌توان از تاریخ بهادرشاهی / عبرت‌نامهٔ سید محمد قاسم، تاریخ بهادرشاهی / تاریخ ارادت‌خان مبارک‌الله واضح، جنگ‌نامه و تاریخ بهادرشاهی نعمت‌خان عالی، و معظم‌نامه میرمحمد اسماعیل ابجدی نام برد. وی ممدوح سرایندگانی مانند بیدل دهلوی، قزلباش‌خان امید و میرزا یوسف قدیم دهلوی بود. همچنین بسیاری دانشوران و نویسندگان و سرایندگان پارسی‌گوی دیگر با وی، در دورهٔ شاهزادگی یا شاهی، در پیوند بوده‌اند یا در روزگار او می‌زیسته‌اند که از آن شمارند الله‌یار جامی مؤلف مرآت‌الصید، محمد یاقوت‌خان قادری صاحب ترجمة‌الیاقوت، محمدزاهد سالک قادری مؤلف عشرهٔ مبشره، روپ نراین بن هریرام سیالکوتی صاحب مرآت‌الادب /ترجمهٔ چارآدرش، ملک لعل‌چند متخلص به منشی و معروف به ملک‌زاده، مسیح‌الزمان هانسوی صاحب رقعات محمدی، حیرت چغتایی معروف به قسورخان، محمد برکت‌الله‌خان برکت دهلوی، محمدزاهد صاحب اختصار شاه‌جهان‌نامه، بندرابن داس بهادرشاهی مؤلف لبّ‌التواریخ هند، رأفت/ رفعت کشمیری صاحب مآثر اقبال و منتخب‌التواریخ، ملاعوض‌بیگ مؤلف رساله در موسیقی، حافظ مراد صاحب الفیهٔ معظم‌شاهی و محمدهادی صفوی مؤلف ظفریه و ضیاءالعیون. نسخه‌ای از نامه‌های بهادرشاه در دورهٔ شاهزادگی با عنوان مکتوبات شاهزاده محمدمعظم در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به شمارهٔ ۸۷۷ فهرست) وجود دارد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵/۳، ۵۲، ۱۵۱، ۳۴۴؛ تاریخ ارادت‌خان، به کوشش غلام‌رسول مهر، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان (دانشگاه پنجاب)، ۱۹۷۱م؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۳۰؛ تحفة‌الکرام، ۳۵۷؛ تشیع در هند، ۱۵۲ـ ۱۵۷؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۲/۷؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۸۶/۴ـ۶۸۷؛ سیرالمتأخرین، ۳۷۶/۲ـ ۳۸۲؛ عبرت‌نامه، ۱۰۷ـ ۱۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۴/۱؛ ۱۳۴۹/۳، ۱۶۹۴؛ ۲۱۸۵/۴؛ ۲۱۸/۵، ۲۷۶، ۳۰۲؛ ۹۹۹/۸، ۱۰۰۸، ۱۰۱۳، ۱۰۹۶؛ ۴۴۲/۱۰، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۴، ۵۰۲، ۵۱۶؛ ۱۵۷/۱۴، ۳۳۱، ۳۴۱، ۸۶۴؛ مرآة‌العالم، ۳۹۵/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۵/۶ـ۱۰۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 272, 780, 930; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 3/136; *Encyclopaedia of Islam*, 1/912-913; *Studies in Aurangzib's Reign*, 32-42; *A Socio-Intellectual History of the Isnā'Ashari Shī'is in India*, 1/190-194,203.

برزگر

بهادر شیبانی (ba.hā.dor-e.šey.bā.ni)، محمدسعید، مخاطب به بهادرخان، فرزند حیدرسلطان، ـ یکم ذیحجهٔ ۹۷۴ق، دولتمرد و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پدرش حیدرسلطان از ازبکان بود، ولی چون مذهب تشیع داشت به خدمت شاه‌تهماسب یکم صفوی، پادشاه ایران (۹۳۰ـ ۹۸۴ق)، پیوست و از زنی اصفهانی صاحب دو پسر به‌نام‌های (بهادرخان) محمدسعید و (خان‌زمان) علی‌قلی شد. حیدرسلطان و دو پسرش از سران سپاهی بودند که شاه تهماسب در ۹۵۱ق به یاری همایون، پادشاه گورکانی هند که به ایران پناه آورده بود، گماشت و وی و پسرانش در رکاب همایون در فتح قندهار (جمادی‌الاخری ۱۱۵۲ق) دلاوری‌ها و خدمات شایسته به‌انجام رسانیدند و همایون حکومت شال از توابع قندهار را بدو واگذارد. حیدرسلطان سرانجام، هنگامی که همایون به عزم تسخیر کابل از قندهار رهسپار آن شهر شد و «به واسطهٔ اختلاف و امتزاج هوا در این راه بیماری وبا در اردوی ظفرقرین پیداء شده بود (اکبرنامه، ۳۶۰/۱) در حوالی یغمان به بیماری وبا درگذشت (۹۵۲ق). پس از مرگ حیدرسلطان، پسرانش بهادرخان و علی‌قلی‌خان در خدمت همایون، در جنگ‌های وی در کابل، بدخشان و مانند آن‌ها، دلاوری‌ها از خود نشان دادند. همایون در اواخر ۹۶۱ق که در قندهار بود و قصد یورش به هند و بازستانی تاج و تخت خود را داشت، بهادرخان را به جای خواجه معظم (یا تردی بیگ) به حکومت زمین‌داور گماشت. پس از چندی، بهادرخان در پی تسخیر قندهار، که شاه‌محمد قلاتی از سوی بیرم‌خان به نگهبانی آن‌جا می‌پرداخت، برآمد و شاه محمد قلاتی از شاه

بهادر شیبانی

تهماسب صفوی یاری جست. پادشاه ایران، سلطان حسین‌میرزا پسر بهرام میرزای صفوی را با سپاهی به سوی قندهار فرستاد و پس از ستیز و آویز، بهادرخان تاب دراِیستادن ندید و بگریخت و رو به هند نهاد و نزد جلال‌الدین اکبر گورکانی که پس از مرگ پدرش همایون بر تخت شاهی هند نشسته بود (ربیع‌الثانی ۹۶۳ق)، رفت (۹۶۴ق) و به پایمردی خان‌خانان بیرم‌خان، بخشوده و حکومت دیبالپور و مولتان بدو واگذار گشت. در سال سوم پادشاهی جلال‌الدین اکبر، بیرم‌خان که وکیل یا صدراعظم جلال‌الدین اکبر بود بهادرخان را «که از امرای پنج‌هزاری بود از دیبالپور طلبیده با لشکر بسیار به تسخیر مالوه که در تصرف بازبهادر بود تعیین فرموده» (تاریخ فرشته، ۲۴۸/۱)، ولی در همین اثنا موقع بیرم‌خان در دربار جلال‌الدین اکبر متزلزل گردید و وی، بهادرخان را بازگردانید و «در فکر آن شد که [خود] به مالوه رفته و آن حدود را مسخر ساخته علم استقلال برافرازد و به این نیت از آگره [اکبرآباد] به بیانه رفت و چون بهادرخان و دیگر سرداران را که به جانب مالوه رفته بودند پیش خود طلبید و بسیاری از امرا که اعتماد تمام بر ایشان داشت از او جدا شده به دهلی رفتند. بیرم‌خان ترکمان خار ادبار در پای بخت خود شکسته دید از رفتنِ مالوه پشیمان شد.» (تاریخ فرشته، ۲۴۸/۱) بهادرخان پس از آنکه از بیرم‌خان جدا شد و به دهلی نزد جلال‌الدین اکبر رفت، «به صوابدید ماهم‌انگه [از دایه‌های جلال‌الدین اکبر] منصب وکالت حوالهٔ او شد، چند روزی نکشید که اتاوه به تیولش مقرر گشته رخصت یافت.» (مآثرالامرا، ۳۸۵/۱) در ۹۶۸ق که شیرخان پسر محمدشاه عدلی سور به قصد گرفتن جونپور از رود گنگ گذشت و خان‌زمان علی‌قلی‌خان وی را بشکست، بهادرخان، برادر علی‌قلی‌خان، «که داستان هفت‌خوان اسفندیار را معتبر نمی‌دانست در آن معرکه چند جوان افغان را که هر کدام خود را با هزار جوان برابر می‌گرفتند به ضرب نیزه و شمشیر بر خاک هلاک انداخته به بهادری و صف‌شکنی هر دو برادر مشهور آفاق گشتند و به غایت مغرور شده از فیل‌های نامی که در آن کارزار به‌دست آورده بودند هیچ به درگاه نفرستادند و این امر موافق پادشاه نیفتاد.» جلال‌الدین اکبر به بهانهٔ شکار از راه کالپی عازم آن طرف شد. چون به نزدیکی کره‌مانکپور رسید خان‌زمان و بهادرخان به حضور او رسیدند و پیشکش‌های درخور تقدیم کردند و فیل‌های غنیمتی را نیز «داخل سرکار پادشاهی نمودند و به الطاف خسروانه نوازش بسیار یافته مطمئن خاطر گشتند.» (تاریخ فرشته، ۲۵۲/۱) در ۹۷۲ق، خان‌زمان علی‌قلی‌خان و بهادرخان بر اکبر بشوریدند. گویا شورش آن‌ها ریشه در یک سوء تفاهم داشت، بدین معنی که پس از شورش عبدالله‌خان ازبک، حاکم مالوه، و شکست وی، آوازه درافتاد که اکبرشاه از امرای ازبک رنجیده می‌خواهد که همه را مستأصل سازد و از این‌رو سکندرخان ازبک و ابراهیم ازبک و دیگران که در بهار و جونپور اقطاع داشتند لوای نافرمانی برافراشتند و خان‌زمان و بهادرخان «اگرچه مادر ایشان اصفهانی و خود ایشان زاییدهٔ عراق [یعنی ایران] بود، اما چون اجداد ایشان از طایفهٔ ازبکان بودند و هم از گناهان سابق نیز توهمی داشتند خود را در سلک اوزبکان درآورده سردار طایفهٔ یاغیه گشتند.» (تاریخ فرشته، ۲۵۴/۱) خان‌زمان علی‌قلی‌خان که سرکردهٔ امرای شورشی ازبک به‌شمار می‌آمد، در ۹۷۳ق بهادرخان را به میان دوآب (ناحیهٔ میان دو رودگنگ و جمنا/جون) فرستاد که تا نواحی آگره / اکبرآباد بتازد و در قلمرو اکبرشاه اخلال و آشوب ایجاد کند. اکبرشاه نیز سپاهی به فرماندهی میر معزالملک مشهدی برای رویارویی با بهادرخان گسیل داشت. در این اثنا، خان‌زمان با فرستادن مادرش و ابراهیم‌خان ازبک نزد جلال‌الدین اکبر درخواست بخشش کرد و جلال‌الدین اکبر نیز وی و بهادرخان را بخشود و جونپور را به‌جاگیری ایشان مقرر داشت. اما میرمعزالملک چون به بهادرخان رسید، هر چند «بهادرخان در عجز زد و گفت مادرم با ابراهیم‌خان ازبک به حضور شتافته عفو تقصیرات من و برادرم شد، میر معزالملک قبول ننموده به جنگ درآمد.» (مآثرالامرا، ۳۸۶/۱) در نتیجه بهادرخان ناگزیر تن به جنگ داد و میرمعزالملک را بشکست و به قنوج گریزاند و جلال‌الدین اکبر، به دلیل عفو کردن خان‌زمان و بهادرخان، این حرکت بهادرخان را نادیده گرفت. با این همه، چندی بعد، خان‌زمان علی‌قلی‌خان، به‌رغم تعهدش دایر بر نگذشتن از رود گنگ، از رود گنگ گذشت و غازیپور و بسیاری پرگنه‌ها را بگرفت. جلال‌الدین اکبر به خشم آمد و بر سر خان‌زمان تاخت و وی را از غازیپور هزیمت داد. اشرف‌خان نیز به فرمان جلال‌الدین اکبر به جونپور رفت و مادر خان‌زمان و بهادرخان را که جلال‌الدین اکبر جونپور را بدو واگذاشته بودبند برنهاد و بهادرخان، پس از آگاهی از زندانی شدن مادرش، به‌شتاب خود را به جونپور رساند و مادرش را رهانید و اشرف‌خان را بند برنهاد و به سوی بنارس شتافت. دیری نگذشت که خان‌زمان باز از در عجز درآمد و درخواست عفو کرد و جلال‌الدین اکبر «بنابر آن که بهادرخان سیستانی [درست: شیبانی] را از هنگام کوچکی برادر می‌گفت و

علی‌قلی‌خان خان‌زمان را نیز به واسطهٔ خدمات سابقه بسیار دوست می‌داشت و نمی‌خواست که بالکلیه ایشان را مستأصل سازد دیگرباره گناهان ایشان بخشیده جاگیرها را مسلم داشت.» (تاریخ فرشته، ۲۵۵/۱) خان‌زمان و بهادرخان بار دیگر در جونپور استقرار یافتند، با این‌همه، خان‌زمان و بهادرخان همچنان دردل قصد مخالفت داشتند و دیری نگذشت که از گرفتاری‌های جلال‌الدین اکبر بهره بردند و به تاخت و تاز در قنوج و اوده و ولایات دیگر پرداختند و قدرت فراوان یافتند و جلال‌الدین اکبر به قصدسرکوبی آن‌ها به شتاب خود را از لاهور به آگره رسانید و از آن‌جا رو به جونپور نهاد. خان‌زمان که سید یوسف مشهدی را در دژ سیرگره محاصره کرده بود، با شنیدن خبر آمدن جلال‌الدین اکبر، از پای آن دژ برخاست و نزد بهادرخان که مجنون‌خان قاقشال را در دژ کره‌مانک‌پور در محاصره داشت رفت و چون دانستند که جلال‌الدین اکبر در تعقیب آن‌ها است آن‌جا را نیز گذاشتند و از رود گنگ گذشتند و قصد رفتن به مالوه کردند. اما پیش از آن‌که قصد خود را جامهٔ عمل بپوشانند، جلال‌الدین اکبر در اول ذوالحجهٔ ۹۷۴ق بر سرشان تاخت و غافلگیرشان ساخت و در نبردی که درگرفت خان‌زمان به قتل آمد و بهادرخان گرفتار شد و سپس به فرمان جلال‌الدین اکبر به قتل رسید. بهادرخان و خان‌زمان علی‌قلی‌خان را سردارانی نامدار، سلحشور، صاحب اراده، بزرگ‌منش، کریم‌الطبع، شعردوست و هنرپرور گفته‌اند که گروهی از شعرا و فضلا، مانند غزالی مشهدی، در ملازمت ایشان به مدارج والا رسیدند. بهادرخان همانند برادر بزرگ خود خان‌زمان، متخلص به سلطان، شعر می‌سرود و بهادر تخلص می‌کرد.

منابع: احسن‌التواریخ، ۴۹۸، ۵۰۵-۵۰۸؛ اکبرنامه، ۳۲۵/۱، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۴، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۹۱، ۵۰۴، ۵۱۷-۵۱۸؛ تاریخ فرشته، ۲۴۴/۱، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴-۲۵۷؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۵۷، ۸۷، ۹۷، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۷، ۲۸۶-۲۹۸؛ حدیقه‌السلاطین، ۱۵۵-۱۵۸؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۶/۱-۳۱؛ روز روشن، ۱۰۳؛ طبقات اکبری، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۵-۲۸۱، ۳۸۱؛ کاروان هند، ۱۷۱-۱۷۳، ۵۶۲، ۵۶۴، ۹۳۵، ۹۴۰؛ مآثرالامرا، ۳۸۴/۱-۳۸۷؛ مرآة‌العالم، ۵۹۲-۵۹۳؛ منتخب‌التواریخ، ۹۶/۲-۹۸؛ ۲۳۸/۳-۲۴۰؛ هفت اقلیم، ۴۶۴/۱-۴۶۷.

برزگر

بهادرعلی (ba.hā.dor.a.li)، فرزند جعفر اللّه‌وردی‌خان، ز ۱۰۹۳ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش جعفر اللّه‌وردی‌خان (- ۱۰۷۹ق) در مقام فوج‌دار در چندین منطقه از جمله متهورا، مورا دابد، گُرَخپور و جز آن‌ها در دورهٔ فرمانروایی اورنگ‌زیب خدمت می‌کرد. بهادرعلی در بیست و پنجمین سال پادشاهی اورنگ‌زیب، در ۱۰۹۳ق، خلاصهٔ منثوری از داستان‌های شاهنامهٔ فردوسی ترتیب داد، و آن را به خواجهٔ محبوب پادشاه، بختاورخان اهدا کرد و آن را شاهنامهٔ بختاورخانی نامید. این اثر چهل و شش داستان دارد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ or.1947 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. نبی‌هادی مجموعهٔ حکایت‌های اخلاقی خلاصة‌النصایح را نیز از بهادرعلی می‌داند، اما این اثر ظاهراً گردآوردهٔ بهادرعلی‌خان بن اللّه‌دادخان است.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۴۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۳۴۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۰۰۰؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1037; *Dictionary of Indo-Persian literature*, 115; *Mughals in India* ,99.

ربیعیان

بهادرعلی حسینی (ba.hā.dor.a.li-ye.ho.sey.ni)، فرزند سیدحسن فرزند سید جعفر مدنی، سدهٔ سیزدم هجری، نویسنده و مترجم شبه‌قاره. سرزمین پدری او سوانا از توابع دهلی بود. در ۱۲۱۶-۱۲۳۱ق مترجم و سرپرست امور دفتری بخش هندوستانی دانشکدهٔ فورت‌ویلیام بود و همان‌جا، افزون بر پژوهش و نگارش، تدریس نیز می‌کرد. وی شعر می‌سرود و ابیاتی چند از او در برخی از آثارش باقی‌مانده است. از آثارش: نثر بی‌نظیر به‌اردو که خلاصه‌ای از مثنوی سحرالبیان میرحسن دهلوی (۱۱۵۴-۱۲۰۱ق) است و در ۱۲۱۸ق / ۱۸۰۳م در دانشکدهٔ فورت ویلیام به‌چاپ رسیده است؛ تاریخ آسام به‌اردو که ترجمهٔ فتح‌عبریه / عبرتیه به‌فارسی نوشتهٔ شهاب‌الدین احمد فرزند محمد ولی طالش دربارهٔ پیشروی‌های نظامی یکی از سرداران روزگار شهریاری اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) به‌نام میرمحمد سعید اردستانی، ملقب به میرجمله (- ۱۰۷۳ق)، در آسام و کوچ‌بهار است. این اثر در ۱۲۲۰ق / ۱۸۰۵م کامل شده و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در دست است؛ اخلاق هندی که مجموعه‌ای از حکایت‌های اخلاقی و دلنشین به‌اردو است.

اصل آن به زبان سنسکریت و به نام هتوپدیش از نارایِن‌بت است. ترجمهٔ فارسی این کتاب مفرح‌القلوب نام دارد. اخلاق هندی در ۱۲۱۸ق / ۱۸۰۳م به سرمایهٔ دانشکدهٔ فورت‌ویلیام به‌چاپ رسیده است؛ قواعد زبان اردو که خلاصه‌ای از کتاب هندوستانی زبان قواعد نوشتهٔ جان‌گیل کریست است. آثاری مانند نقلیات، نقلیات لقمان و ترجمهٔ قرآن را نیز به وی نسبت داده‌اند.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۳۸ ـ ۴۴۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۸۵، ۲۷۷؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۸۹ ـ ۶۹۰.

فتح‌نیا طبری

بهادرعلی سیالکوتی (ba.hā.dor.a.li-ye.si.yāl.ku.ti)، ـ ۱۲۹۳ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. بهادرعلی در بهاگیان در حومهٔ سیالکوتِ پنجاب می‌زیست و مدرس مدرسهٔ دولتیِ چک نامدارخان در ظفروالِ سیالکوت (در پاکستان کنونی) بود. وی برای تعلیم‌پسرش، حسن‌محمد نقشبندی مجددی قادری،نامه‌هایی نوشت که این نامه‌ها را حسن‌محمد با نام‌انشای بهادرعلی گرد آورد و تاریخ درگذشت پدر را‌نیز در دیباچهٔ اثر یادداشت کرد. انشای بهادرعلی دوبخش دارد. در بخش یکم، پس از دیباچه‌ای بلند ومغلق از حسن‌محمد، نامه‌ها و رقعه‌های بهادرعلی‌به کسان آمده است و بخش دوم هم مربوط به‌مسائل تاریخی ناحیه‌ای است که بهادرعلی در آن‌می‌زیست، و لابه‌لای آن سروده‌هایی مصنوع ومغلق از مؤلف آمده است. از این اثر نسخه‌ای به‌خط نستعلیق خوش گردآورنده به شمارهٔ ۱۲۰۶۹در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۸/۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 115.

ربیمیان

بهادر کوهاتی، حاجی بهادر ← حاجی بهادر کوهاتی

بهارامل کهتری ← بهاری مل

بهار دانش (ba.hār-e.dā.neš)، داستان عامیانهٔ اخلاقی از عنایت‌الله کنبوه لاهوری. این اثر مجموعه‌ای از حکایت‌ها و داستان‌های عشقی شاهزاده جهاندارشاه و بهره‌ور بانو است و با نکات اخلاقی، پند و اندرز و امثال و حکم درآمیخته است. بهار دانش در ۱۰۶۰/۱۰۶۱ق برپایهٔ افسانه‌های کهن هندی و به‌نام شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) تألیف یافته است. مؤلف حکایت‌ها را از جوانی برهمن شنیده و خود نیز حکایت‌های تازه‌ای بر آن افزوده است. این کتاب دارای دو مقدمه و چند باب است. مقدمهٔ نخست از محمد کنبوه، برادر کهتر عنایت‌الله و مؤلف عمل صالح، است و در پی آن مقدمهٔ مؤلف آمده است. عنایت‌الله در تبویب کتاب به باب‌های گلستان نظر داشته است و فصل‌بندی‌های آن را بر اساس حکایت‌های ویژهٔ هر موضوع ترتیب داده است. همچنین تا اندازه‌ای از عیار دانش که تحریری از کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی است پیروی کرده است. بهاردانش آمیزه‌ای از نظم و نثر با انشایی متکلف و عبارت‌های مسجع است. داشتن جملات محکم و موجز و اشعار مناسب از دیگر ویژگی‌های آن آست. این اثر نخستین بار همراه با اسکندرنامهٔ نظامی در هند چاپ سنگی شد و پس از آن نیز بارها به‌چاپ رسیده است. بهاردانش به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و اردو ترجمه شده است. شاعری به‌نام حسن‌علی عزت آن را در بحر هزج مسدس مقصور به نظم درآورده و به‌نام تیپو سلطان پادشاه میسور (۱۱۹۷ـ۱۲۱۳ق) کرده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۰۵؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه؛ پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸ ـ ۲۴۹؛ پاکستان و هند کی اسلام تهذیب کی نام، ۲۲۵ ـ ۲۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۹/۲، ۷۹۴، ۸۲۶، ۸۵۸، ۸۷۳، ۸۷۴؛ ۲۳/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۵۷، ۳۸۱؛ عمل صالح، ۲۹۲، ۳۴۱ ـ ۳۴۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۰۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۷/۶ ـ ۱۰۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۲۰/۳؛ محمدجعفر محجوب، «داستان‌های عامیانهٔ فارسی»، سخن، دورهٔ دوازدهم، شمارهٔ ۷، آبان ۱۳۴۰ش، ص ۷۸۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 258; *Mughals in India*, 203.

علی‌بیگی

بهار دهلوی (ba.hār-e.deh.la.vi)، لالاتیک چند، ـ دهلی ۱۱۸۰ق، فرهنگ نویس و شاعر شبه‌قاره. از زندگی وی جز این دانسته نیست که در دهلی می‌زیست و از قوم کهتری بود. چنان‌که خود بهار می‌گوید، وی «از بدو تا الآن که سال پنجاه و سوم از عمر طبیعی است بیشتر میل و رغبت به تحصیل کمال و تحقیق

اصطلاحات و امثال و لغت فرس و مواقع استعمال و تصرفات استادان پیشین و حال» داشته است. بهار از شاگردان شیخ ابوالخیر خیرالله، ملقب به خیر المدققین، و سراج‌الدین علی‌خان آرزو ملقب به سراج المحققین (ـ ۱۱۶۹ق) و از دوستان میر تقی میر (۱۱۳۷ـ۱۲۲۵ق) شاعر بزرگ اردو بوده است. از آثارش: بهار عجم* که فرهنگ جامع فارسی است و در آن شواهدی از شاعران بزرگ ایران آورده است. وی این کتاب را در ۱۱۵۲/۱۱۶۲ق تألیف کرده است و پیش از درگذشت مؤلف هفت بار زیر نظر خودش به چاپ رسیده است؛ نوادرالمصادر* که دستور و واژه‌نامهٔ مصدرها و فعل‌های فارسی است و در ۱۱۶۶ق تألیف شده است (دهلی، ۱۲۷۲ق)؛ جواهرالحروف دربارهٔ کارکرد حروف در دستور زبان فارسی (کانپور، ۱۲۷۶ق)؛ ابطال ضرورت که همانند جواهرالحروف است؛ جواهرالترکیب؛ بهار بوستان که شرح بوستان سعدی است (چاپ چهارم لکنو، ۱۹۲۷م). همچنین دیوان شعری نیز به او نسبت داده‌اند.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۹۴ـ۱۹۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۶۴/۳، ۱۹۳؛ دستور نویسی فارسی در شبه قاره، ۱۵ـ۱۷؛ الذریعه، ۱۵۸/۳، ۱۴۶/۹؛ صبح گلشن، ۶۹؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۲؛ فرهنگهای فارسی، دبیر سیاقی، ۱۶۴ـ۱۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۹/۷ـ ۲۹۰، ۲۴۶۹/۱۳ـ ۲۴۷۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۷/۳؛ مجموعهٔ نغز، ۱۱۴ـ ۱۱۵؛ مخزن نکات، ۶۴ـ۶۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۷۹/۲ـ۱۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 115-116.

م.انوشه

بهارستان سخن (ba.hā.res.tān-e.so.xan)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار صد و سی شاعر فارسی‌گوی ایران و هند از میر عبدالرزاق خوافی، ملقب به صمصام الدوله و مخاطب به شاهنواز خان. این تذکره به ترتیب تاریخ زمان شعرا از فردوسی آغاز شده، با قاضی محمد صالح تمام می‌شود. بهارستان سخن در یک مقدمه، دوازده فصل و یک خاتمه تدوین یافته است: مقدمه در سبب تألیف کتاب، فصل اول در بیان کلام منظوم، فصل دوم درعروض، فصل سوم در قوافی، فصل چهارم در اقسام قوافی، فصل پنجم در بلاغت و فصاحت و استحکام کلام، فصل ششم در صنایع و بدایع شعر، فصل هفتم در معما و لغز، فصل هشتم در علم انشا،شرایط منشی و آداب کتابت، فصل نهم در خط، فصل دهم در بیان حروف و اعراب و الفاظ و تفسیر آن، فصل یازدهم در قواعد لغت فارسی و فصل دوازدهم در احوال شعرای بزرگ متقدم و متأخر است. فصل پایانی خود در پنج طبقه و یک خاتمه است: طبقهٔ اول از فردوسی تا خواجوی کرمانی، طبقهٔ دوم از سلمان ساوجی تا نظام استرابادی، طبقهٔ سوم از بنایی هروی تا نوعی خبوشانی، طبقهٔ چهارم از میرزا جعفر آصف‌خان تا محمد قلی سلیم تهرانی و طبقهٔ پنجم از سعید سرمد کاشی تا محمد نعیم نصرت است. خاتمه در ذکر برخی از شعرای دکن از سید غلام حسن قادری رضایی تا قاضی محمد صالح است. مؤلف در ۱۱۶۰ق آن را تدوین کرد و خواست که یادداشت‌های دیگری نیز بر آن بیفزاید، اما اجل فرصت نداد و پسرش در ۱۱۹۲ق بر اساس یادداشت‌های پدر کتاب را به پایان رساند . مؤلف در تألیف اثرش از تذکره‌های دیگر نیز استفاده کرده است و بدین سبب به جز خاتمهٔ آن، بقیهٔ کتاب از اهمیت چندانی برخوردار نیست. سبک آن ساده و گاهی نیز مصنوع است و کلمات عربی در آن فراوان به‌کار رفته است. بهارستان سخن در ۱۹۵۸م به‌اهتمام میر عبدالوهاب بخاری در مدراس به چاپ رسیده است، اما متأسفانه در آن غلط‌های چاپی فراوان یافت می‌شود.

منابع: بهارستان سخن؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۶/۳ـ۱۸۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۷/۱ـ۱۲۹؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۵ـ۲۹۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۰۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۸/۳؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۴۷؛

Mughals in India, 438; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/854.

سپانلو

بهارستان شاهی (ba.hā.res.tān-e.šā.hi) / نامهٔ شاهان کشمیر، تاریخ کشمیر از کهن‌ترین روزگار تا ۱۰۲۳ق، از نویسنده‌ای ناشناس. این اثر نخستین تاریخ مستقل فارسی است که دربارهٔ کشمیر نوشته شده است و مؤلف ناشناس آن در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) در همان‌جا می‌زیست. محمداعظم، مؤلف واقعات کشمیر، در مقدمهٔ تاریخ خود یادآور می‌شود که پیش از

حیدرملک، مؤلف تاریخ کشمیر (۱۰۳۰ق)، کسی به‌نام محمدحسین قاری تاریخی دربارهٔ کشمیر نوشته است، که دانسته نیست همین بهارستان شاهی است یا نه. اگر منظورش همین تاریخ باشد، نام نگارندهٔ اثر یاد شده محمدحسین قاری بوده است. مؤلف بهارستان شاهی وابسته به سیدشاه ابوالمعالی کشمیری، پسر دوم سیدمبارک‌خان، بوده است. سید مبارک‌خان در ۹۸۶ق (ده سال پیش از یورش جلال‌الدین اکبر به کشمیر) به‌مدت دو ماه فرمانروای کشمیر بود و در ۹۹۹ق در تبعید (در فیروزآباد) جان سپرد. شاه ابوالمعالی نیز مانند پدرش در کشمکش‌های سیاسی کشمیر نقشی بسزا داشت و پس از سقوط آن‌جا، به خدمت راجه‌مان شینگه درآمد و با درگذشت راجه‌مان سنگه (۱۰۲۱ق) با وساطت حیدرملک به حضور جهانگیر رسید. بخشی از بهارستان شاهی به جنگ‌ها و کارهای برجستهٔ وی اختصاص یافته است. بهارستان شاهی بی‌هیچ مقدمه‌ای آغاز می‌شود. مطالب بخشِ نخستِ آن مربوط به کشمیرِ دورهٔ هندوها است و بیشتر مطالب آن از راج‌ترنگنی (به زبان سنسکریت) گرفته و خلاصه شده است. پس از این بخش کوتاه، مؤلف با تفصیل بیشتر به بررسی اوضاع کشمیر در دورهٔ اسلامی می‌پردازد. آخرین رویدادهای ثبت شده در این اثر عبارتند از انتصاب حیدرملک به فرمانروایی کشمیر، مرگ راجه‌مان سنگه در ۱۰۲۱ق، و عزیمت سید شاه ابوالمعالی به تیول خود در تتّه، در ۱۰۲۳ق. عنوان بهارستان شاهی و نیز تاریخ تکمیل اثر، در چند سطر پایانی کتاب آمده است و عنوان نامهٔ شاهان کشمیر هم به همان خط در صفحهٔ نخست نوشته شده است. بهارستان شاهی حاوی اطلاعاتی مستند دربارهٔ تاریخ کشمیر، پیش از اشغال آن به‌دست گورکانیان هند و نیز روابط دولت تیموریِ هند با ایالت کشمیر، تا هشتمین سال فرمانروایی جهانگیر است. چند نسخهٔ خطی از این اثر در فهرست ریو و مغولان در هند معرفی شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۰/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۱-۲۷۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۲؛

Catalogue of The Persian Manuscripts in the British Museum, 1/297;3/955; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 116; *Mughals in India* ,193, 505; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/679.

ربیعیان

بهارستان غیبی / غایبی ← غیبی اصفهانی

بهار عجم (ba.hār-e.a.jam)، فرهنگ فارسی مشتمل بر لغات و مصطلحاتی که در آثار سخنوران پیشین و معاصر به کار رفته تألیف لالاتیک رای چند بهار*. وی این فرهنگ را در پانزده تا بیست سال نوشته و در ۱۱۵۲ق به پایان رسانده است. این کتاب ذخیره‌ای است از لغات و مصطلحات و محاورات که آن را از کتاب‌های متداول، شرح‌های معتبر، دیوان‌ها و مثنوی‌های متقدمان و متأخران استخراج کرده و به‌ترتیب حروف تهجی نوشته است. در خاتمهٔ آن فهرست شعرا و مآخذ که شمار آن‌ها به صد منبع می‌رسد، آمده است که از آن شمارند سراج‌اللغات، چراغ هدایت و تنبیه‌الغافلین سراج‌الدین علی خان آرزو، مصطلحات‌الشعرای وارسته، رسالهٔ مختصر کاشی و رسالهٔ میر افضل ثابت. آن‌چه به این کتاب امتیاز خاصی بخشیده، جامعیت آن است. بهار عجم برای لغت نگاران متأخر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین منبع اطلاعات است. صاحب فرهنگ آنندراج، تمامی مطالب آن را جز در مواردِ نادر در کتاب خود نقل کرده است. این اثر به علت اهمیت و مزایای بسیار، تا پیش از درگذشت مؤلف (ــ ۱۱۸۰/۱۲۰۰ق) هفت بار زیر نظر وی به چاپ رسید. چاپ نخست آن در ۱۷۵۲م و آخرین بار در ۱۷۸۲م پس از تصحیح اندرمن، شاگرد وی انجام گرفت. بهار عجم سه بار دیگر نیز به چاپ رسیده است. یک‌بار در ۱۸۵۲م در دهلی به نام مصطلحات بهار عجم، چاپ دیگر آن در ۱۸۹۴م در لکنو، به همت مولوی هادی علی و بار دیگر نیز در ۱۹۱۶م در بمبئی. انتخابی که اندرمن در ۱۱۸۰ق تهیه دیده است در حاشیهٔ مصطلحات وارسته در ۱۳۱۶ق در کانپور به نام خلاصهٔ بهار عجم چاپ سنگی شد و نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۴۲۲۶ در کتابخانهٔ جیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: آصف اللغات، ۵/۱؛ ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۴۶-۱۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۶/۳؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران درخارج از ایران، ۱۶۸؛ زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۷؛ الذریعه، ۱۵۸/۳؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۲-۱۵۷؛ فرهنگهای فارسی، ۱۶۴-۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۱۷۹-۱۸۰.

حجتی

بهار علوم (ba.hār-e.o.lum)، منظومه‌ای در دستور زبان فارسی و صنایع لفظی و معنوی و عروض و قافیه از منشی میندولال لکنویی، متخلص به زار. این منظومه بر وزن هفت پیکر نظامی سروده شده ودر ۱۲۸۵ق به انجام رسیده است. بهار علوم در هشتاد و سه مضمون است که اولی در «بیان تقسیم اسمای حروف و تفضیل زبان فارسی» و آخری خاتمهٔ کتاب است. در آن، گذشته از بحث مفصلی دربارهٔ حروف تهجی فارسی و به‌کارگیری آن‌ها در واژگان گوناگون، مباحث دستوری نیز آورده شده است. بهار علوم در ۱۳۰۳ق/۱۹۰۱م به همت چاپخانهٔ نولکشور لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۵؛ دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۶۶-۶۷؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۸۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰۴/۱۳.

برزگر

بهار فطرت ← جودت مولتانی

بهاری کاشانی (ba.hā.ri-ye.kā.šā.ni)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم کاشان بود، اما به هندوستان رفت و سال‌ها همان‌جا روزگار به‌سر برد. او چندی نیز در خدمت عبدالرحیم خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) بود و قصیده‌هایی در ستایش وی سرود. سپس به لاهور رفت و کتاب‌فروشی پیشه کرد. از صحافی نیز وقوفی داشت. از شعرهای بهاری، ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: بزم‌تیموریه، ۳۶۷/۱؛ کاروان هند، ۱۷۴/۱-۱۷۵؛ مآثر رحیمی، ۱۵۲۱/۳-۱۵۲۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۱۹.

جهان‌تاب

بهاری مل (be.hā.ri.mal)، فرزند ملک خست فرزندکنسو فرزند ارجن‌بک، ز ۱۰۱۹ق، مترجم شبه‌قاره. از دانشمندان دربار جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) بود و به پیشنهاد وی کتاب مشهورِ سنگهاسن بتیسی را از اصل سنسکریت به نثر فارسی ترجمه کرد. این کتاب دارای سی‌وسه حکایت تاریخی، افسانه‌ای، عرفانی و پندآموز مربوط به روزگار راجه بکرماجیت است و از زبان مأموران دربار بکرماجیت نقل می‌شود. اصل سنسکریت حکایت‌ها را برج پندت، وزیر راجه‌بهوج، نوشته است. نام وی به صورت بهارا مل کهتری نیز یاد شده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۷؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۷۷، ۲۷۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۸۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۷۰/۴، ۲۱۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۲۳/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۲۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/763; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1106; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 138.

ربیعیان

بهاگوت ساروپ (be.hā.gut.sā.rup)، فرزند بریج موهان‌لال، دهلی ۱۲۸۹ق / ۱۳۷۷ش / ۱۹۱۰ - ۱۹۹۸م، ایران‌شناس و شاعر فارسی‌گوی هندی. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در زادگاهش به‌پایان برد. در ۱۹۳۴م در کالج دیال سینگ لاهور به تحصیل سرگرم شد و دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان فارسی دریافت کرد. از محضر محمود شیرانی* و شادان بلگرامی* بهره برد. در ۱۹۳۵م در دانشکدهٔ هند و دانشگاه دهلی، در ۱۹۵۹م در کلاس‌های شبانهٔ دانشگاه دهلی به تدریس زبان فارسی سرگرم بود. وی با عبدالرحمان، اظهرعلی و منظورحسین موسوی معاصر و معاشر بود. در ۱۹۷۵م بازنشسته شد. در ۱۹۸۰م انجمن استادان فارسی سراسر هند وی را به‌عنوان استاد ممتاز برگزیدند. بهاگوت، تاج‌المآثر (در احوال سلطان‌قطب‌الدین ایبک و التتمش) اثر تاج‌الدین حسن‌بن‌نظامی را که نخستین و مهم‌ترین مرجع تاریخی به‌نثر مسجع فارسی است به انگلیسی برگرداند (دهلی، ۱۹۹۸م). از آثارش: «چندر بهان برهمن، شاعر فارسی‌زبان دربار شاه‌جهان»، «غزل فارسی»، «میهن‌پرستی در شعر فارسی»؛ «پروفسور حافظ محمود شیرانی انتقادکنندهٔ بی‌بدیل و دانشمند بزرگ ادبیات فارسی»؛ «حافظ - صوفی و بشر دوست»؛ «تصوف در ایران»؛ «سعدی». در ۱۹۸۳م رئیس‌جمهوری هند، بهاگوت ساروپ را به‌پاس خدمات ارزنده‌اش به زبان و ادب فارسی تشویق کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی، ۲۳/۱؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند، از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۴۹-۵۰؛ محمداسلم‌خان، «استاد بهگوت‌سروپ دانشمند برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار۱۳۷۸ش، صص۳۳-۴، ۲۶۸-۲۶۹.

TAJAL MA'ATHIR.

رسولی

بهای جامجی (ba.hā-ye.jā.ma.ji)، مجدالملک بهاءالدوله و الدین علی بن ابوبکر احمد جامجی، سدهٔ هفتم هجری، دولتمرد و شاعر ایرانی. احتمالاً علی بن احمد همراه پدرش که نیز دولتمرد و شاعر بود، در روزگار شمس‌الدین اِلتتمش (۶۰۷ ــ ۶۳۳ق) به هندکوچید و در آن‌جا بالید. به نوشتهٔ عوفی در لباب‌الالباب وی جاج‌نگر، بهرایج و قنّوج را فتح کرد. دوبار به فرمان شمس‌الدین در بند افتاد، اما هر بار، پس از رهایی، به کارهای دولتی سرگرم شد. پس از فتح بنارس به دست علی، حاسدان دربارهٔ وی نزد پادشاه سعایت کردند و خواستند که او را بکشند. اما وی از این توطئه خبر یافت و با لشکر وفادار خود به بهرایج رفت و نواحی اطراف را تصرف کرد. پس از چندی به مسعودشاه ناصرالدین (۶۴۴ ــ ۶۶۴ق) پیوست. پس از آن از وی هیچ آگاهی در دست نیست. مجدالملک به شعر و ادب علاقهٔ فراوان می‌ورزید و خود نیز شعر می‌سرود. عوفی سه رباعی از وی آورده است. رباعی نخست را در زندان برای شمس‌الدین التتمش سرود و برای وی فرستاد و از بند رهایی یافت. رباعی دوم را دربارهٔ سه غلام خود، زمانی سرود که آنان از شکار باز می‌گشتند. رباعی سوم را در جواب اشعار حمید قهندزی سروده که در آن از علی جامجی زر و نقد خواسته و وی در پاسخ آن اظهار نداری کرده است.

منابع: لباب‌الالباب، ۱/۱۱۳-۱۱۷؛ محمد سلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامه پارسی، سال چهارم، شمارهٔ دوم، صص ۱۲۶-۱۲۷.

رسولی

بهای کشمیری (ba.hā-ye.kaš.mi.ri)، ملا بهاءالدین متو، ۱۱۸۰ــ ۱۲۴۸ق، عالم دینی، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان علمای کشمیر بود. دانش‌های دینی را نزد ملا محمود بلخی آموخت. پس از آن به تدریس روی آورد. وی به پیروی از نظامی پنج مثنوی سروده است که عبارتند از ۱ــ ریشی‌نامه در چهارهزار بیت در سرگذشت پیران ریشی کشمیر؛ ۲ــ سلطانی نامه (نسخهٔ گنج بخش به شمارهٔ ۸۸۶۱) در سه‌هزار و شش‌صد بیت در احوالات شیخ حمزهٔ کشمیری (ــ ۹۸۴ق)؛ ۳ــ غوثیه (نسخهٔ کتابخانهٔ احمد حسین احمد قلعه‌داری در گجرات به شمارهٔ ۲۶۴) در پنج‌هزار و پانصد بیت به وزن خسرو و شیرین نظامی در زندگینامهٔ پیران قادری ۴ــ نقشبندیه در ۴۶۰۰ بیت؛۵ــ چشتیه در ۳۰۰۰ بیت.

منابع: ایران صغیر، ۱۷۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰۹/۵؛ تحایف‌الابرار، ۲۷۵- ۲۷۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۳۶/۱؛ تذکره نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۶/۸، ۱۴۸۴؛ ۹۷۷،۸۹۵/۱۱، ۱۰۰۸؛ ۲۲۶۱/۱۲،۲۲۴۶،۲۲۹۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۰۳، ۲۱۵۷، ۲۱۷۹، ۲۲۲۶؛

Dictionary of Indo - Persian Literature ,113; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/986, 1122.

برزگر

بهایی سندی (ba.hā.i-ye.sen.di)، بهاءالدین فرزند جلال‌الدین، روستای سلطان گبول نزدیک میرپور ماتهلو در ناحیهٔ سکهر در سند ۱۲۳۹ ــ ۱۳۵۲ق، عارف، شاعر و نویسندهٔ فارسی نویس شبه‌قاره. اصلش از قبیله‌ای بلوچ به نام پتافی بود و ظاهراً اجدادش از کابل به هند آمده بودند. تحصیلات ابتدایی را در روستای گوتکی نزدیک شهر سکهر گذراند و در علوم متداول مهارت یافت. بیشتر عمرش در شهر بهاولپور گذشت و مورد احترام و بزرگداشت نوابان آن‌جا بود. در تصوف از طریقهٔ چشتیه پیروی می‌کرد. به شیخ فریدالدین مولتانی و پیر حزب‌الله شاه مسکین ارادت می‌ورزید. چون درگذشت پیکرش را در روستایی که اکنون به نام مولوی بهاءالدین آوازه دارد و زیارتگاه دوست‌داران او است به خاک سپردند. بهایی گرچه زبان‌های سندی، بلوچی، پشتو، عربی و اردو را به‌خوبی می‌دانست، اما تنها به فارسی شعر می‌سرود و می‌نوشت. در اشعارش نازک خیالی و مضمون آفرینی سبک هندی با مضامین کار و کوشش و پند و اندرز در آمیخته است. از آثارش: دیوان نعتیه (چاپ ۱۳۲۱ق به کوشش نواب بهاول خان حاکم بهاولپور) شامل سی‌صد و یک بیت در نعت پیامبر و سه مثنوی با عنوان‌های مثنوی در سی‌صد بیت و خورد و خواب در سی‌صد و یک بیت و یاد خدا در دویست و چهل و نه بیت؛ دیوان بهایی (چاپ، ۱۳۳۹ق)؛ منظومهٔ مرآة‌الخیال؛ منظومهٔ داستان عاشقانه؛ منظومهٔ ما شهیدان؛ منظومهٔ کریمای بهایی به پیروی از کریمای سعدی؛ منظومهٔ درمنظوم در معانی حروف مفردات؛ منظومهٔ بدرالعروض در علم عروض؛ تذکرة‌القوافی به نثر در علم قافیه؛

مجمع‌الفوائد به نثر در معانی کلمات؛ مجمع‌القواعد به نثر در دستور زبان فارسی؛ منظومهٔ سرمایهٔ اخلاق حسن در شرح صد پند لقمان؛ رباعیات فی المناجات به بارگاه قاضی الحاجات؛ منظومهٔ چهل حدیث. از فرزندان او محمد بخش خیالی و عبدالرحمان ضیایی نیز به فارسی شعر می‌سرایند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۰۲/۵-۴۰۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۴۳-۱۴۹.

بروزگر

بهبهانی، احمد بن محمدعلی بن محمدباقر اصفهانی ← احمد کرمانشاهی

بهجت (beh.jat)، لاله تیکارام، ـ پس از ۱۱۱۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی او هیچ آگاهی در دست نیست، اما نسخه‌ای از دیوان او به شمارهٔ ۸۸۴ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. بیشتر شعرهای این دیوان که تدوین آن در ۱۲۱۲ق به پایان رسیده مایه‌های دینی دارد. در تذکره‌هایی چون بلگرام کی فارسی شعرا، ریاض العارفین آفتاب رای، نتایج الافکار و صبح گلشن از شاعری به نام مکهن لال بهجت از قوم کایتهه یا کایست از مردم بلگرام نام رفته که شاگرد عوض رای مسرت شاه‌جهان‌پوری است. گمان می‌رود این شاعر که در سال‌های نخست سدهٔ سیزدهم هجری درگذشت همان لاله تیکارام باشد.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۶۳؛ بلگرام کی فارسی شعرا ۱۷۸-۱۷۹؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۱۸؛ صبح گلشن، ۶۹؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۱؛

Mughals in India ,100.

دانشنامه

بهجت (bah.jat)، تاج‌الدین حسین‌خان فرزند غیاث‌الدین‌خان، ـ ۱۲۷۱ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم گوپاموی اوده بود و در مدرس می‌زیست. نواب‌های حکومت کرناتک در اصل همشهری‌اش بودند. پدرش خوش‌نویس بود. علوم عربی و فارسی را در خدمت مولوی تراب‌علی و مفتی محمدعبدالودود نقوی آموخت و گفته‌اند شاگرد سید ابوالحسن‌خان، متخلص به حیرت، نیز بود. بهجت همروزگار غلام‌غوث‌خان، از میران کرناتک، بود و از حمایت وی برخوردار شد. از میان آثار او می‌توان به این‌ها اشاره کرد: ۱) رساله‌ای دربارهٔ عروض با عنوان منبع‌البحرین؛ ۲) شرحی بر گلستان سعدی با نام چمنستان که در ۱۲۹۸ق در بمبئی به‌چاپ رسید؛ ۳) تاج‌القواعد در صرف و نحو زبان فارسی که در ۱۲۸۹ق در بنگلور چاپ شد؛ دیوان اشعار که نشانه‌ای از آن به‌دست نیامده است. تنها در تذکرهٔ اشارات بینش چند بیت از او نقل شده است.

منابع: اشارات بینش، ۵۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۴۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰۷/۱۳؛ ۱۰۶/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian literature,116.

ربیعیان

بهجت بلگرامی (bah.jat-e.bel.ge.rā.mi)، مکهن‌لال، ـ ۱۳۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم بلگرم و از قوم کایست بود. در شعر و سخن از عوض‌رای مسرّت شاه‌جهان‌پوری اصلاح سخن می‌گرفت. اشعارش ساده و روان و کلامش حزن‌آلود است. نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکره‌های صبح گلشن و نتایج‌الافکار آمده است.

منابع: بلگرام کی فارسی شاعری، ۱۷۸-۱۷۹؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۹۴؛ صبح گلشن، ۶۹؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۱-۱۲۲.

امیرهدائی

بهجت دهلوی (beh.jat-e.deh.la.vi)/ شاه بهجت، (شاه) محمدحسین، ـ ۱۱۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی می‌زیست و دوستِ بندر بن داس، متخلص به خوش‌گو (مؤلف سفینهٔ خوشگو) بود. معاصران بهجت به علت تأکید بیش از اندازه‌اش در گزینش واژه‌های مناسب در شعر، به شوخی او را «زوجهٔ میرزا صائب» می‌نامیدند؛ و از سوی دیگر، به سبب طبع سرزنده و خوش‌صحبتی‌اش او را بسیار دوست می‌داشتند و همواره وی را در محافل ادبیِ خود شرکت می‌دادند و بدون حضور او انجمن را حرام می‌دانستند. بهجت با نوازش‌خان بن اسلام‌خان رومی، متخلص به طالع ـ که از حکومت بصره دست کشیده و به سلک امیران عالمگیریِ هند پیوسته بود ـ رفاقت داشت و از محبت‌های او برخوردار بود. زمانی که میانهٔ آن‌ها به هم خورد، قصیده‌ای در هجو طالع سرود که یک بیت آن چنین است: «بهجت ببین زبونی طالع که بارها ـ رفتم طلا به کوره و آهن درآمدم.» نوشته‌اند که وی در دوستی‌ها بسیار ثابت قدم بود

و با همهٔ اهل سخن آشنایی داشت. مردی عاشق‌پیشه بود و با تخلص بهجت شعر می‌سرود. از شعرهای وی، جز نمونه‌هایی پراگنده در تذکره‌ها، چیزی به‌جا نمانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۴؛ روز روشن، ۱۲۳؛ سفینهٔ خوشگو، دفتر سوم/ ۲۰۷ـ ۲۰۸؛ صحف ابراهیم، ۲۹، ۹۵؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹۸/۱؛ همیشه بهار، ۳۳ـ ۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 116.

ربیعیان

بهرام پارسی (bah.rām-e.pār.si)، فرزانه بهرام پور فرهاد اسفندیار پارسی، ـ لاهور ۱۰۳۴ق، متألهٔ آذرکیوانی ایرانی. از تاریخ تولد و چگونگی برآمدن وی هیچ آگاهی در دست نیست. به نوشتهٔ مؤلف دبستان مذاهب «بهرام بن فرهاد از نژاد گودرز کشواد بوده» و در شیراز روزگار به سر می‌برد. چون آذر کیوان* (۹۴۲ ـ ۱۰۲۷ق) به پتنا کوچید، بهرام در پسینگاه زندگانی وی از شیراز بدان‌جا رفت و به ریاضت پرداخت و به مریدان او پیوست. اما از شارستان چهارچمن نوشتهٔ بهرام چنین برمی‌آید که وی با آذرکیوان در استخر دیدار کرده بود. بهرام گرچه از دانشوران بنام روزگارش بود، اما به کار تجارت می‌پرداخت. به نوشته مؤلف دبستان مذاهب بهرام زبان‌های فارسی، عربی و پهلوی را نیک می‌دانست. در فراگیری علوم گوناگون، مانند منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات اهتمام ورزید و به یادگیری علوم ظاهری نزد یکی از شاگردان جلال‌الدین دوانی با نام خواجه جلال‌الدین محمود پرداخت. همچنین از بررسی شارستان چهارچمن که نام آن در دبستان مذاهب، شارستان دانش و گلستان بینش نیز آمده است، چنین برمی‌آید که بهرام با آرا و اندیشه‌های ابن‌سینا، امام فخررازی، ابن عربی، شهاب‌الدین سهروردی، محمدغزالی، نصیرالدین طوسی، محمدنوربخش، علاءالدولهٔ سمنانی و تنی چند از دیگر بزرگان علم و حکمت و عرفان آشنا بود و در کتاب خود از نوشته‌های آنان نقل و اقتباس بسیار کرده است. او با بهاءالدین محمد عاملی و میرمحمد باقر داماد آشنایی داشته و محمود پسیخانی را می‌شناخته است. بهرام در کتاب خود که آن را به نام مرشدش آذرکیوان نوشته است، بارها از آرای متکلمان و دانشمندان بهره جسته و در مواردی بسیار نیز به آیات، احادیث و روایات استناد کرده است. شارستان کتابی در اخلاق و حکمت است. در این کتاب مناظره‌های وی و دیگر مریدان آذرکیوان با عالمان آمده و او بر ردیه‌های عالمان مسلمان بر آیین زردشتی پاسخ گفته است. به خلاف گفتهٔ مؤلف دبستان مذاهب بهرام زبان پهلوی نمی‌دانست. اما از روایات و ادبیات فارسی زرتشتیان آگاه بوده است. او با این که دساتیر را می‌شناخت، تاریخ باستانی ایران را از کیومرث و سلسلهٔ پیشدادیان آغاز می‌کند، نه از مهاباد و جی‌افرام و دیگر سلسله‌هایی که در دساتیر دیده می‌شود، اما گه‌گاه از مهاباد سخن به میان می‌آورد و خود را به صراحت پیرو دین «آبادی» می‌خواند. بهرام گرچه از قرآن و بزرگان اسلام با احترام و نیکی یاد می‌کند، اما روشن است که او نه به این دین پای‌بند است، نه به دیانت زرتشتی و داهیانه می‌کوشد تا پایه‌های اعتقادی دیگران را سست کند و آنان را به مسلک آذرکیوانی رهنمون شود. او در مقدمهٔ کتاب خود یادآور می‌شود که این کتاب را برای آن نوشته است که کیخسرو اسفندیار، پسر آذرکیوان، «از احوال و کردار خود باخبر باشد و شجرهٔ خود را نیکو داند و به مردم کوتاه‌نظر نگرود.» بهرام فرهیخته‌ای دوست‌دار گفت‌وگو و تبادل اندیشه بود. تنی چند از پسران آذرکیوان از شاگردان وی بوده‌اند. گویا شارستان چهارچمن در اصل در چهار بخش (چمن) بوده است که تنها سه بخش (چمن) آن (چمن یکم در گزارش آفرینش و احوال پیشدادیان، چمن دوم در شکوه کیان و بعضی از مقاصد حکمت و چمن سوم در گزارش اشکانیان و ساسانیان و پند و موعظه) به‌جا مانده و چمن چهارم آن از میان رفته است. بخشی که با نام چمن چهارم در چاپ دوم این کتاب به دست ناشران بدان افزوده شده، نوشته‌ای است نسبتاً جدید در علم افلاک و نجوم که بی‌گمان در دوره‌های اخیر نوشته شده است و هیچ پیوندی با دیگر بخش‌های این کتاب ندارد. فصل‌های شارستان، مجموعه‌ای از موضوعات و روایات تاریخی و اسطوره‌ای آمیخته به مجعولات بی‌پایه است که با آیات، احادیث و اخبار گوناگون و تأویلات نامربوط همراه گردیده است. در پایان شرح احوال بیشتر شاهان، مقداری حکمت و اندرز نیز به آنان نسبت داده شده است که همانند آن‌ها را می‌توان در اندرزنامه‌های منسوب به بزرگمهر و دیگر بزرگان ایران قدیم نیز یافت. شارستان چهار چمن نخستین بار در سه چمن در ۱۸۵۴م (۱۲۷۲ یزدگردی) و بار دوم در چهار چمن در ۱۳۲۷ق / ۱۹۱۰م در بمبئی چاپ و منتشر شده است.

منابع: تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۲۱۳ـ۲۱۴، ۱۶۹ـ۱۷۰؛ تاریخ زرتشتیان کرمان، ۱۶۰؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۲/۱؛ دبستان مذاهب، ۲۷/۱، ۳۱ـ۳۲، ۳۶ـ۳۸، ۴۴ـ۴۵، ۴۷، ۷۲، ۸۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳/۳۱۵۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی،

۲۱۹؛ محمد معین، «آذرکیوان و پیروان او»، مجله دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال چهارم، شمارهٔ ۳، فروردین ۱۳۳۶ش، صص ۲۵-۴۲/۱۸۶؛

Iranica, 3(2)/158.

جهان‌تاب

بهرام‌شاه، معزالدین ← معزالدین بهرام‌شاه

بهرام‌نامه (bah.rām.nā.me)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی از میان سیف‌الله لاهوری، متخلص به سیفی. سراینده این منظومه را که از آن به‌نام زهره و بهرام هم یاد کرده، در ۱۲۰۵ق برای فرزندش سروده است، چنان‌که خود نیز از زبان فرزندش می‌گوید: «گفت روزی مرا که قبلهٔ من ــ که تویی آشنای بحر سخن / نظم سازی ز بهر غلام ــ داستانی ز زهره و بهرام» و در تاریخ سرایش آن گفته است: «ساختم در هزار و دوصد و پنج ــ این حکایت تمام، با صد رنج / سال اتمام او ز دل جستم ــ نسخهٔ عشقبار پس گفتم / سال عمرم که شد ز شصت فزون ــ پنبه از گوشم اوفتاد کنون.» در این داستان، بهرام پسر پادشاه بنگاله و زهره دختر وزیر این سرزمین در مکتب دل‌باختهٔ یکدیگر می‌شوند و آوازهٔ عشق آن‌دو همه‌جا درمی‌پیچد. وزیر از بیم رسوایی زهره را در خانه زندانی و پادشاه نیز پسر خود را تبعید می‌کند. زهره که جدایی بهرام را تاب نمی‌آورد، خانه‌اش را ترک می‌کند و با پوشیدن جامهٔ مردانه همراه بهرام راه بیابان را در پیش می‌گیرد. صبحگاهان که هنوز زهره در خواب است، بهرام مردی را می‌بیند که به جست‌وجوی زهره آمده است. پس خود را برای نبرد با وی آماده می‌کند. در این هنگام زهره از خواب برمی‌خیزد، اما بهرام را نمی‌بیند و به جست‌وجوی وی راهی دیگر در پیش می‌گیرد. بهرام نیز آن مرد را می‌کشد و نزد زهره باز می‌گردد، اما نشانی از او نمی‌یابد. زهره در جست‌وجوی بهرام با پادشاهی آشنا می‌شود که برای شکار به بیابان آمده بود. پادشاه پی می‌برد او دختر در جامهٔ مردانه است و برای آن‌که از این راز پرده بردارد، او را به شنا دعوت می‌کند. دختر تن نمی‌دهد، اما به‌خواستهٔ پادشاه دم و گوش شیری را که خود شکار کرده است می‌آورد و از بدگمانی رهایی می‌یابد. سرانجام نیز یک شب از پیش پادشاه می‌گریزد و نزد پیرزنی می‌رود. او شب‌ها نزد پیرزن به‌سر می‌برد و روزها به جست‌وجوی بهرام می‌رود، تا این که به شاهدختی با نام پری‌پیکر برمی‌خورد. شاهدخت به‌زهره که خود را خردمند می‌نامد، دل می‌بازد. پادشاه نیز او را به همسری خردمند درمی‌آورد، اما او به بهانه‌هایی از آمیزش با همسرش سرباز می‌زند. در این هنگام پادشاه درمی‌گذرد و داماد وی (زهره) به‌شاهی می‌رسد. تا این‌که روزی بهرام به این کشور می‌آید. زهره حکومت را بدو می‌سپارد و پری‌پیکر را به‌همسری بهرام درمی‌آورد. این داستان به حمد و نعت و آن‌گاه وصف بابافرید گنج‌بخش آغاز می‌شود. سپس شاعر به‌وصف زیبایی‌های بنگال می‌پردازد: «که به‌شهری ز حد بیگانه ــ بود جنت پر از گل و لاله.» در این مثنوی شور و شوق عاشق و معشوق در فراق و وصال با ابیاتی دل‌نشین بیان شده است. همچنین شاعر در ضمن داستان از دادن پند و اندرز خودداری نمی‌کند و گاه نیز از کج‌رفتاری‌های فلک به شکوه می‌آید: «چون جمله جهان هیچ در هیچ است ــ کار او جمله پیچ در پیچ است / دل منه بر جهان بی‌بنیاد ــ از کجا آمدی، مکن بنیاد.» مثنوی بهرام‌نامه به‌زبانی ساده سروده شده و شاعر از به‌کارگیری تشبیهات و استعارات دور از ذهن خودداری کرده است؛ گرچه سراینده گاه با به‌کار بردن استعارات، تشبیهات و تلمیحات شعر خود را زینت بخشیده است. از این مثنوی چندین نسخهٔ خطی به‌جا مانده که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۲۷۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی‌ادب، ۳/۲۷۶-۲۸۰؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۴۹-۲۵۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۹۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۸۱-۱۱۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۶۷۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳/۱۵۵۲-۱۵۵۳.

جهان‌تاب

بهروز تالپور (beh.ruz-e.tāl.pur)، میرمحمد علی‌خان فرزند میر صوبدارخان فرزند میر فتح‌علی‌خان، ۱۲۴۳ ــ کلکته ۱۲۷۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان تالپوران بود که تا ۱۲۶۰ق بر سند فرمان می‌راندند و در این سال از انگلیسی‌ها شکست خوردند و انگلیسی‌ها آن‌ها را به کلکته و جاهای دیگر هند تبعید کردند. میرمحمدعلی‌خان نیز به حالت تبعید در کلکته به‌سر می‌برد. از او دو مثنوی به‌جا مانده است: ۱ــ داستان رزم نادرشاه در صدوشش بیت در بیان جنگ نادرشاه با سلطان هند محمدشاه گورکانی بر پایهٔ روایت جهانگشای نادری؛ ۲ــ قصهٔ رزم شیر در صدوشصت‌ویک بیت، در داستان پیکار خود با

شیری و کشتن آن‌که مؤلف تکملهٔ مقالات‌الشعرا تمامی آن را در تذکرهٔ خود آورده است. میرمحمدعلی‌خان در خوش‌نویسی نیز دست داشت و از آثارش در این زمینه، نسخه‌ای از نفحات‌الانس جامی، به خط نستعلیق زیبا، با تاریخ ۱۲۷۳ق است که در کتابخانهٔ داودپوتا در ولایت سند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ سنده، ۷۱۵/۲؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۷۳۱- ۷۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۲۷/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۷۱.

برزگر

بهشتی شیرازی (be.heš.ti-ye.ši.rā.zi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر شبه قاره. در احمدآباد می‌زیست و شاعر دربار شاهزاده مرادبخش، چهارمین و جوان‌ترین پسر شاه‌جهان، که فرمان‌داری گجرات را به‌عهده داشت، بود. وی یک مثنوی تاریخی به‌نام آشوب هندوستان*/ آشوب‌نامهٔ هندوستان دربارهٔ جنگ خانگی پسران شاه‌جهان بر سر جانشینی سرود. زمان نگارش این اثر باید در فاصلهٔ قتل داراشکوه (۱۰۶۹ق) و مرگ مرادبخش، ممدوح شاعر (۱۰۷۱ق) باشد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵/ ۵۸۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۸۰- ۸۱؛ ۱۱/۳، ۱۱۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۶/۱۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۶۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۲؛
Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum,2/689-690; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 138; *Mughals in India* ,116; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/581.

ربیعیان

بهگوان داس شیوپوری (be.hag.vān.dās-e.šiv.pu.ri)، پسندت بهگوان داس، ز ۱۲۲۲ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) و جانشین او محمد اکبر دوم (۱۲۲۱ــ ۱۲۵۳ق) می‌زیست. وی در دورهٔ شاه‌عالم به نوشتن کتابی به‌نام مخزن‌الفتوح، در گزارش جنگ‌های ژنرال انگلیسی لردلیک (۱۷۴۴ــ ۱۸۰۸م) برضد مراتهه‌ها پرداخت و آن را در ۱۲۲۲ق/ ۱۸۰۶م به انجام رسانید. این اثر به نثری منشیانهٔ آمیخته به نظم است و با شرح پیشروی لیک به سوی دهلی (۷ اوت ۱۸۰۳م) و فرار ژنرال پرون آغاز می‌شود و با ذکر پیمانی که با هولکر، سرکردهٔ مراتهه‌ها، به امضا رسید (دسامبر ۱۸۰۵م) و بازگشت لیک به کلکته به انجام می‌رسد. در آغاز مخزن‌الفتوح، مدایحی به نظم و نثر در ستایش شاه‌عالم و اکبرشاه دوم آمده که نشانگر چیره‌دستی بهگوان داس در نظم است. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1699) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۹؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/948; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,135; *Mughals in India* ,111; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/644.

برزگر

بهگوان داس هندی ← بسمل هندی

بهگوت سروپ ← بهاگوت ساروپ

بهگود گیتا (be.he.ga.vad.gi.tā) / بهاگاواد گیتا / بهگوت گیتابهاگوت‌گیتا، سرودی ایزدی به‌زبان سانسکریت که فصول ۳۵ تا ۴۳ از دفتر ششم رزمنامهٔ معروف مهابهارت / مهابهاراتا یعنی بهیکم پرت / بهیشما پاروا / بهیشم پرو / بهیشم پرون را تشکیل می‌دهد. این منظومه که شش‌صد و پنجاه بیت در هجده گفتار است، به سبب اهمیتی که دارد، کتاب مستقلی از مهابهارات شناخته شده است. بهگودگیتا از کتب مهم ادبیات فلسفی و روحانی جهان و مقدس‌ترین دستور اخلاق و حکمت نزد هندوان است. این اثر که بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، جوهر مذهب شناخته شده، گفتگویی فلسفی میان کریشنا که از او به‌عنوان شخصیت اعلای خداوند تعبیر شده و ارجونا، دوست پیر و عابد او در میدان جنگ کوروکشتره (kuruksetra)، جایی در نزدیکی دهلی است. در این میدان سپاهیان دو قوم کوروها و پاندوها در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند. ارجوناکشتریا ــ شهسواری ــ از قبیلهٔ پاندوها است و با پادشاه غاصب، یعنی دو ریودهانا (Duryodhana) که پسر عموی او است به جنگ می‌پردازد. سپاهیان، شهسواران و پهلوانانی که دوریودهانا دور خود گرد آورده، همه خویشان و دوستان ارجونا

هستند. ارجونا دل به جنگ با خویشاوندان خود نمی‌دهد و چون آنان را در پیکار و خونریزی با یکدیگر می‌بیند، دلش از اندوه لبریز می‌شود. کریشنا که ظهور نور ایزدی در عالم محسوسات و تجسم ویشنو بوده و در واقع خدای متعال است که در پیکر انسانی در روی زمین ظاهر شده، ارابه‌ران و دوست ارجونا است. کریشنا او را بر این بددلی نکوهش و بر نبرد تحریض می‌کند. آنگاه وی را به وظایفی که در برابر صنف و طبقهٔ کشتریهٔ خود دارد، متوجه می‌سازد و به او یادآورد می‌شود که برآیند این کار هرچه باشد، آن را انجام دهد. نباید کشتن خویشاوندان و خونریزی را گناه شمرد. سپس بدو می‌آموزد که آدمی باید کار را بدون دلبستگی و چشم‌داشت پاداش انجام دهد. نباید از برای سود شخصی یا منافع خصوصی خود پیکار کند یا خودپسند و کبری بدو دست دهد. آنگاه کریشنا به او خاطرنشان می‌سازد که در برابر هرکس دو راه گشوده است: یکی طریقهٔ عمل و دیگری طریقهٔ فکر. طریقهٔ فکر که همان راه حکمت و معرفت است، آدمی را به باطن نفس خود و سپس حقیقت مطلق رهنمون می‌شود. سپس ارجونا پی می‌برد که سکون و آرامش کامل وقتی حاصل می‌شود که آدمی حقیقت نهایی را با چشم عیان مشاهده کند و هر عملی که آدمی در طول زندگی خود انجام می‌دهد، باید برای کسب سعادت و اتصال به برهمای جاویدان باشد. آنگاه کریشنا منابع و فواید روحانی عمل یوگا را به او یادآورد می‌شود و به‌وسیلهٔ یوگا پردهٔ جهل از برابر چشم ارجونا برداشته می‌شود و کماکان حقایق اشیاء را می‌بیند و به راز نهفتهٔ روح کلی، یعنی برهمان پی می‌برد. سپس کریشنا در برابر دیدگان ارجونا تغییر شکل داده، به‌صورت ویشنو متجلی می‌گردد و حقیقت نهفته و سر نهانی در برابر دیدهٔ ارجونا با هزاران رخسار و هزاران چشم که هر یک به سویی نگران است و با هزاران بدن که هر یک به‌گونه‌ای به جامه و زینت آراسته شده‌اند، سوار بر اسبی نمایان می‌گردد. ارجونا از این منظره به هراس می‌افتد و التماس می‌کند که آن جلوهٔ ربانی دور شود و حق بار دیگر در لباس خلق درآید. پس کریشنا بار دیگر به پیکر انسانی در می‌آید و پیام نهانی گیتا را به او می‌رساند و از او عهد می‌ستاند که خود را یکسره به کریشنا بسپارد و در خلوص و ایمان بکتی که تنها راه حقیقی نجات است، محو شود، تا آنکه به رستگاری برسد. گفتارهای هجده‌گانهٔ گیتا را می‌توان به سه دستهٔ راه کردار، راه محبت و عشق و راه دانش بخش کرد. گفتار یکم لحن حماسی دارد. اما دیگر گفتارها دارای بیانی شاعرانه از مباحث فلسفی و مذهبی است که نه سبک آن با سبک رزمنامهٔ مهابهارات هماهنگی دارد و نه مضمون آن به موقعیت جنگ و رزمگاه سازگار است. سنسکریت شناسان گفته‌اند که زبان گیتا در دیگر اجزای مهابهارات مشخص است و حتی در مضمون نیز چنین است. کریشنا و ارجونایی که در گیتا است با کریشنا و ارجونای دیگر قسمت‌های مهابهارات بسیار متفاوت است. بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد که سراینده داستان جنگ را بهانه و دستاویزی برای بیان اندیشه‌های خود ساخته است. بسیاری از پژوهندگان غرب برآنند که منظومهٔ گیتا سرودهٔ یک شاعر نیست، بلکه به مرور ایام به‌شکل کنونی درآمده و به مهابهارات که خود مجموعه‌ای از آثار گویندگان مختلف دورهٔ ماقبل حماسی است و به‌تدریج شکل گرفته، پیوسته است. کمتر اثر معنوی و ادبی در ادبیات مقدس جهان می‌توان یافت که در رسایی و زیبایی عبارات و فصاحت و بلاغت با گیتا برابری کند. ویلیام فون هومبلت آن‌را زیباترین و نیز یگانه سرود فلسفی در میان تمام زبان‌های جهان دانسته است. گارب می‌گوید: «هیچ اثر مذهبی دیگر ادبیات هندی توانایی آن را ندارد که در بلندی اندیشه و قدرت بیان... پهلوی بهاگاوات گیتا جای گیرد.» و به گفتهٔ رادها کریشنان «اگر تأثیری که نوشته‌های مقدس در ذهن مردمان می‌گذارد، بتواند معیار اهمیت آن درشمار آید، باید اذعان داشت که بهاگاوات گیتا بیش از هر اثر دیگر در فکر و اندیشهٔ هندی اثر بخشیده است.» این تأثیر چندان زیاد است که آن را، مانند کتاب مقدس یا قرآن، برای ادای سوگند در دادگاه‌ها به کار می‌برند. دربارهٔ تاریخ نگارش گیتا نظرات مختلفی وجود دارد. بندرکر آن را متعلق به سدهٔ چهارم پیش از میلاد و گرب منظومهٔ اصلی گیتا را متعلق به ۲۰۰ق‌م و صورت فعلی آن را متعلق به ۲۰۰م دانسته است. لورینسر تاریخ نگارش آن را پس از پیدایی دین بودا و حتی چند سده پس از میلاد مسیح و متأثر از اناجیل اربعه می‌داند. به‌نظر گارب گیتا در آغاز رساله‌ای مبنی بر فلسفهٔ سانکهیا بوده است که در نیمهٔ اول سدهٔ دوم پیش از میلاد نوشته شده و سپس بر اساس مبانی آیین ودانتا اصلاح شده است. رودولف اوتو می‌گوید گیتا نخست حماسه‌ای زیبا به‌شمار می‌آمده و بر پایهٔ مبانی مکتب خاصی در سلک نظم درنیامده است. هاپکینز معتقد است که این منظومه نخست به هیچ نوشته و فرقه‌ای وابسته نبود و بعدها ضمیمهٔ مهابهارات شد. جان داوسن در فرهنگ اساطیری خود می‌نویسد که گیتا اثر یک برهمن

ویشنویی متفکر و فیلسوفی است که از همهٔ مکاتب شش‌گانهٔ فلسفی الهام گرفته، به‌ویژه از مکتب‌های سانکهیه، یوگا و ویدانت و ظاهراً در حدود سدهٔ دوم یا سوم میلادی ضمیمهٔ مهابهارات شده است. داس گوپتا معتقد است که منظومهٔ گیتا پیش از شکل گرفتن مکاتب فلسفی سانکهیه، جوگ و ویدانت و پیش از آیین جین و مذهب بودا سروده شده، زیرا هیچ‌گونه اثری از نفوذ آیین جینی و بودایی در آن نیست؛ از این رو به زمان قدیم‌تر تعلق دارد. به احتمال فراوان پیش از میلاد یا حداکثر تا اواخر سدهٔ یکم میلادی به‌وجود آمده و امکان دارد بعدها پس از نگارش اولیه تکمیل شده باشد. اما محمدعلی موحد در مقدمهٔ ترجمهٔ گیتا چنین یاد کرده که «آن‌چه مسلم است کسی که گیتا را سروده یا با تلفیق و دستکاری آن را به این صورت درآورده چنین می‌خواسته است که بین عقاید ودایی و تعالیم اوپانیشادی و اصول سانکهیا و یوگا وفق دهد. چه ردپای جریان‌های فکری و اعتقادات وابسته به مسالک و مذاهب مختلف فلسفی ودانتا در این کتاب پدیدار می‌باشد و روشن است که فراهم آورندهٔ آن سعی کرده است که سنتز جامعی از آن‌ها ترتیب دهد. شاید به همین جهت است که گیتا در میان پیروان کیش‌های هندی قبول عام یافته و تفسیرهای گوناگون برآن نوشته شده است.» ظاهراً آنچه نویسندهٔ بهاگاوادگیتا در اندیشه داشته، این بود که روان هندی را از آرامش‌طلبی رخوت‌آور مذهب بودایی بیرون آورد و در او تمایلی به جنگیدن برای هند ایجاد کند. این عصیان طبقهٔ کشتریه بود که حس می‌کرد دین، سرزمینش را ناتوان می‌کند و او با غرور اشاره می‌کند که بسیاری از چیزها گران‌بهاتر از صلح هستند. ارجونا، کریشنا و میدان کارزار، تمثیل‌های حقایق معنوی هستند. به‌عقیدهٔ رادا کریشنان میدان جنگ کوروکشتره نمود حیات روح است و کوروها دشمنان و نیروهای اهریمنی هستند که مانع تکامل روح می‌شوند. رنه‌گنون فرانسوی تعبیر مجازی زیبایی از این داستان کرده می‌گوید که حقیقت نامتناهی عالم، هم در سطح عالم کبیر و هم در سطح عالم صغیر ظاهر می‌شود. در گیتا، حق، در عالم صغیر (یعنی در یک مرتبهٔ به‌خصوص وجود) ظهور کرده است. کریشنا و ارجونا به‌ترتیب نمودار هویت و انیت ذات ایزدی و انسانی هستند که می‌توان آن دو را به عبارت سنسکریت آتمان و جیوآتمان دانست. در گفت‌وگوی میان آن‌دو ارجونا از کریشنا پرسش‌هایی می‌کند و کریشنا نیز از راه پاسخ‌هایش علم شناخت خدا و طریقت ادراک روحانی را می‌آموزد. تعلیمی که کریشنا به ارجونا می‌دهد همان

علم حضوری و کشفی است که به موجب آن آتمان و جیوا یکی می‌گردند و ارابه‌ای که آن دو در آن قرار گرفتند، اشاره به یکی از مراتب وجود دارد. هنگامی که ارجونا می‌جنگد و فعالیت می‌کند، کریشنا هیچ کاری انجام نمی‌دهد. میدان کوروکشتره میدان عمل است؛ یعنی میدانی که در آن تمامی امکانات وجودی انسان از قوه به فعل درمی‌آید و این فعل و انفعال کوچک‌ترین اثری به اصل فناناپذیری که اساس و واقعیت عالم است، یعنی کریشنا نمی‌بخشد. دکتر تاراچند، میدان جنگ مهابهارت را وجدان بشری تصور کرده که در آن همیشه نیکی و بدی سرگرم مبارزه با هم هستند. شاعر عارف اسپانیایی، سان خوان دولاکروس، تمثیل دیگری از این داستان دارد. وی یأس و نومیدی ارجونا را شب تاریک روح دانسته که پیش از طلوع آفتاب حق در دل سالک سایه می‌افکند و او را دستخوش یأس و اندوهی ژرف می‌کند. نخستین تفسیر گیتا، اثر شانکارا (۷۲۰ـ ۷۸۸ق) حکیم شهیر مکتب ودانتا است. وی در تفسیر خود به اصل عدم ثنویت توجه داشته و دو طریق معرفت و عمل را متضاد و متباین با یکدیگر تصور کرده است. به‌نظر وی نور معرفت تا آن هنگام مفید است که معرفتی دست نداده، وقتی معرفت حاصل شود و انسان از دریای سامسارا عبور کند، اعمال دیگر سودی نمی‌بخشد. احکام شرع برای آن‌هایی وضع گردیده که خلاصی می‌طلبند. آن‌هایی که در راه معرفت به مقامات بلند می‌رسند، باید از انجام دادن احکام شرع بپرهیزند. خلاصه آن‌که نجات، تنها از راه معرفت به دست می‌آید نه از راه انجام دادن احکام شرع و وظایف دینی. آناندا‌جنیانا تفسیری به نام بهاگاوات گیتا باشیا و یوارانا بر تفسیر شانکارا انشا کرد. رامانانا نیز تفسیر دیگری به نام بهاگاوات گیتا باشیا واکیا بر آن نوشت. در ۹۰۶ق یامونا، مطالب گیتا را در ابیاتی چند با عنوان گیتا رتاسامگراها نوشت. وی معتقد بود که در گیتا حقیقت ایزدی را از طریق عشق و محبت می‌توان یافت و آن نیز بر اصل پیروی از احکام شرع، نظام طبقاتی شخصی، معرفت درست و پرهیز از لذت‌های دنیوی استوار شده است. مفسر دیگر رامانوجا، حکیم دیگر ودانتا و مفسر برهماسوترا است که تفسیر خود بر گیتا را بر اساس فلسفهٔ عدم ثنویت متعین نوشته است. وی معتقد است که طریق کردار بر طریق معرفت مقدم است و انجام احکام شرعی را لازم و ضروری می‌داند. مادهوا نیز تفسیری به نام گیتا باشیا براساس آیین ثنویت بر بهاگاوات گیتا نوشت. تفسیر کشاوا کاشمرین بر گیتا، تاتواپراکاشیکا نام دارد و بر اساس آیین ثنویت

و عدم ثنویت نوشته شده است. والابا نیز که بانی مکتب عدم ثنویت محض است، تفسیری بر گیتا نوشت. نخستین برخورد فرهنگ ایرانی با این اثر بـه دست ابوریحان بیرونی (۳۶۲ ـ ۴۴۰ق) صورت گرفت. وی کـه در لشکرکشی‌های محمود غزنوی (۳۸۹ ـ ۴۲۱ق) به هندوستان ملازم پادشاه بود، پس از آشنایی با دانشمندان این سرزمین و آموختن زبان سنسکریت به مهابهاراتا و بهاگاواد ـ گیتا دست یافت. ابوریحان در کتاب تحقیق ماللهند که در ۴۲۳ق نوشت، اشاراتی فراوان به این اثر کرده است. نخستین ترجمهٔ کامل فارسی آن تاریخ ندارد. برخی آن را به داراشکوه (۱۰۲۴ ـ ۱۰۶۹ق) و برخی به شیخ ابوالفضل علامی دکنی (۹۵۷ ـ ۱۰۱۱ق) نسبت داده‌اند. گویا نسبت آن به مترجم دوم صحیح‌تر باشد. نسخه‌ای از ترجمه‌ای که به داراشکوه نسبت داده شده بـه‌شمارهٔ 8229/60T در گنجینهٔ آذر دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ دیگری نیز که از ابوالفضل دانسته‌اند، بـه‌شمارهٔ ۴۲۲۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان نگه‌داری می‌شود. در ۹۸۳ق جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به یک برهمن نومسلمان به نام بهاون ساکن فرمان داد تا این منظومه را ترجمه کند. نخست او را بـه مـلا عـبدالقـادر بدایونی سپرد تا وی در فهم مطالب و تـرجـمهٔ آن بـه فـارسی بدایونی را یاری کند، اما این کتاب چـون عـبارت‌های پیچیده فراوان داشت، بدایونی کنار رفت و جلال‌الدین اکبر به‌جای او ابوالفیض فیضی (۹۵۴ ـ ۱۰۰۴ق) برادر بزرگ ابوالفضل علامی را گماشت. پس از او نیز این کار به ابراهیم سرهندی سپرده شد. این ترجمه هفت‌بار به نام فیضی به‌چاپ رسید (اله‌آباد، ۱۸۹۵م، اله‌آباد، ۱۹۰۱م، جالندر، ۱۹۰۱م، بنارس، ۱۹۰۵م، کانپور، بی‌تا، اله‌آباد، ۱۹۰۸م و جیپور، ۱۹۰۸م). تـرجـمه‌های دیگـر هندی بهگودگیتا عبارتند از مهاپران از چندرسین بن کاشی داس تهاکرپوری که آن را در ۱۰۹۶ ق در دوازده باب و هر باب در چند فصل نوشت؛ سری بهاگوت که نسخه‌های خـطی آن فـراوان و متفاوت از هم است، اما چند نسخه از آن میان را از ابوالفـضل علامی دانسته‌اند؛ ترجمهٔ فارسی آن از عبدالرحمان چشتی (ـ ۱۰۹۴ق) است که در ۱۰۶۵ق در دورهٔ شاه‌جهان نـوشته شـد؛ ترجمهٔ دیگری از پوتهی دهم اسکند بهاگوت است که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1971-32 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود و گیتاسبودینی که ترجمهٔ منثور فارسی آن از مترجمی ناشناس است. در ایران نیز متن سنسکریت و ترجمه‌های انگلیسی آن به‌فارسی برگردانده شده که با اسامی زیر چاپ و منتشر شده است: داستان کریشنا ترجمهٔ عباس مهرین شوشتری از متن سنسکریت (تـهران، ۱۳۱۵ش)؛ نـغمهٔ ایـزدی یـا فـلسفهٔ اخـلاقی هـند (تـهران، ۱۳۴۶ش)؛ گیتا (بـهگود گـیتا) تـرجـمهٔ محمدعلی موحد از انگـلیسی (تـهران، ۱۳۴۳ش، چـاپ اول؛ تهران، ۱۳۵۰ش، چـاپ دوم؛ تـهران ۱۳۷۴ش، چـاپ سـوم)؛ بهگود گیتا (سرود الهی) ترجمه از متن سنسکریت منسوب به داراشکوه به تصحیح و مقدمهٔ محمدرضا جلالی نائینی (تهران، ۱۳۵۹ش)؛ بهاگاواد گیتا ـ همان‌گونه که هست تـرجـمهٔ فـارسی فرهاد سیاهپوش، بزرگمهر گل بیدی و الاهه فرمانی از ترجمهٔ انگـلیسی آ.ج. بـهاکـتی ودانـتا سـوامـی پـرابـهوپادا بـه نـام *Bhagavad-gītā as it is* ایـن تـرجـمهٔ انگـلیسی مـمتاز از ترجمه‌های دیگر است؛ زیرا مترجم آیه‌به‌آیهٔ آن را ترجمه کرده است. هر آیه به‌خط سنسکریت را با تلفظ آن به لاتین، سپس معادل هر واژهٔ سنسکریت بـه انگـلیسی آورده است (سیدنی، ۱۹۸۶م). از روی ایـن تـرجـمهٔ انگـلیسی، بـا نـام *La Bhagavadgītā tells qu'elle est* به فرانسه ترجـمه و در ۱۹۸۶م چاپ شده است.

منابع: آیین‌های هـندو، ۲۱۳ـ۲۲۸؛ ادبیات فارسی مبن هـندوون کاحصه، ۷۳، ۲۴۷؛ ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ۲۸۵ـ۲۹۳؛ اوپانیشاد، ۲۵۱ـ۲۵۲، ۳۱۳؛ بت‌های ذهنی و خاطره‌های ازلی، ۱۴۹، ۱۵۶؛ بهاگاواد ـ گیتا همان‌گونه که هست؛ بهگودگیتا / سرود الهی، تصحیح جلال نائینی؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۸۱/۵ـ۱۴۸۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۲/۱؛ ۸۶/۲، ۲۸۳، ۷۸۲، ۷۹۱، ۸۰۰؛ ۱۴۷/۳؛ تاریخ جامع ادیان، ۲۶۲ـ۲۶۷؛ تاریخ تمدن، ویل دورانت، ۶۳۸/۱ـ۶۴۱؛ تـذکرهٔ شـعرای کشـمیر، ۱۱۹۸/۳؛ شری ایشوپانیشاد (آیین عمل و تفکر آریایی)؛ فلسفهٔ اصیل ودایی، مقدمه؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۸۲۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۲۱۳۹، ۲۱۴۲، ۲۱۶۴، ۲۱۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۹۰۹ـ۹۱۱؛ گیتا (بهگود گیتا)، ترجمهٔ محمدعلی موحد؛ مهابهاراتا، ترجمهٔ غیاث‌الدین علی قزوینی؛ هند در یک نگاه، ۴۱۳ـ۴۱۸؛

Britannica, 2/183; *Myths of the Hindus and Buddhists*, 185-6.

حججی

بهلول جالندهری (boh.lul-e.jā.land.ha.ri)، شاه بهلول برکی فرزند اوحدالدین مـیرزا جـان بـخاری، ـ ۱۱۷۰ق، دانشـمند دیـنی،

عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش جالندهر در پنجاب نزد استادان آن‌جا، سید عبدالرشید، سید کبیر و سید عتیق‌الله، درس خواند. در طریقت مرید شیخ محمد سعید فرزند محمد یوسف انبالوی شد و مدتی پیرو او بود. سپس به لاهور رفت و به حلقهٔ مریدان شاه بهیکهٔ چشتی لاهوری پیوست. گویند وضعی قلندرانه داشت. وی نود کتاب در زمینه‌های گوناگون نوشت. از آثارش: سیف‌المسلول علی من اعرض عن سماع الرسول در مسایل عقیدتی و پیوند آن با اندیشه‌های صوفیانه از گونهٔ اباحت، قباحت، سماع و جز آن‌ها که در ۱۱۳۸ / ۱۱۴۰ق تألیف کرده (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۴۲۵/۱۳۷۴)؛ عقاید علیه در مذهب صوفیه (تألیف در ۱۱۴۰، نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۴۴۲۵/۱۳۷۴/۲) در پاسخ به اعتراض‌هایی که مخالفان بر رسالهٔ سیف‌المسلول او کرده بودند. فواید فی علم العقاید در عقاید اهل سنت (نسخهٔ کالج اسلامیه دانشگاه پیشاور به شمارهٔ ۸۰۹)؛ شرح دیوان حافظ (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش به شمارهٔ ۶۲۱۹)؛ فواید الاسرار فی رفع الاستار در شرح دیوان حافظ که در ۱۱۱۹ق و ظاهراً پیش از کتاب قبلی نوشته شده است (نسخه‌های دانشگاه پنجاب لاهور به شماره‌های ۲۲۸۹/ ۵۶۱۵ و ۵۲۳۷/۲۲۲۷)؛ شرح مثنوی معنوی (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۳۶۲) که در ۱۱۲۹ق تألیف یافته و گویا تنها شرح دو دفتر از شش دفتر مثنوی است؛ شرح دیوان ناصر علی (نوشتهٔ ۱۱۲۴ق)؛ شرح دیوان صائب (نوشته در ۱۱۲۴ق)؛ شرح دیوان غنی کشمیری؛ دیوان بهلول. در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال دیوانی به شمارهٔ ۲۳ دیوان (۷۵۹) از شیخ بهلول نامی وجود دارد که شاید همین شاه بهلول جالندهری باشد؛ احوال نامه .

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۹۶-۳۸۷/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۴؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۹۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۵۵/۲؛ ۱۵۷۶/۳، ۱۶۰۳، ۱۶۴۹، ۱۷۰۱؛ ۲۵۱۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۱۴؛ کشف‌الظنون، ۲۴۴/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۵۰/۶؛

Dictionary of Indo - Persian Literature ,116.

برزگر

بهلول لودی (boh.lul-e.lu.di)، پسر ملک کالا پسر ملک بهرام، ـ شعبان ۸۹۴ق، سلطان دهلی (۸۵۵ـ ۸۹۴ق) بنیادگذار دودمان شاهی لودیان. لودیان از قبایل افغانی ساکن در شمال شبه‌قاره، به‌ویژه در نواحی کوه‌های سلیمان، بوده‌اند که بسیاری از اعضای آن به داخل هند، سند، پنجاب و نواحی دیگر، آمدوشد می‌کردند یا می‌کوچیدند (به‌عنوان مزدور یا نیروی کمکی در خدمت ارتش‌های مهاجم به هند، مانند غوریان و تیموریان و جز آن‌ها، یا، در زمان صلح، به‌عنوان سوداگر یا دام‌دار). ملک‌بهرام، نیای بهلول، جنگجو و سوداگری بود که از «بلوت پرگنه‌ای در بیرون سرکار پنجناد در مرز بلوچستان» به مولتان کوچید. علت کوچ وی ظاهراً رنجش او از دو برادر خود ملک‌محمود و ملک موجی بود. ملک‌بهرام به خدمت ملک‌الشرق ناصرالملک ملک‌مردان دولت، حاکم مولتان از سوی فیروزشاه تغلقی، درآمد و یک نیروی شبه‌نظامی (مزدور) قبیله‌ای (از لودیان) سازمان داد. پس از مرگ او، پنج پسرش ملک‌فیروز، ملک‌محمد، ملک خواجه، ملک‌کالا و اسلام‌خان سلطان‌شه در مولتان ماندند. فیروزشاه تغلقی، پس از مرگ مردان دولت، به ترتیب ملک‌شیخ و ملک‌سلیمان (پسرخواندهٔ ملک‌شیخ) را به حکومت مولتان گماشت. پس از درگذشت ملک‌سلیمان، تغلقیان پسر او خضرخان* بنیادگذار خاندان سادات را، در ازای بهره‌برداری از خدمات نظامی وی، به حکومت مولتان و پنجاب گماردند، ولی بعدها خضرخان به تغلقیان پشت کرد و به سپاه مهاجم تیمور پیوست. سلطان‌شه لودی که جانشین پدر خود ملک‌بهرام، در مقام سرکردهٔ سپاهیان مزدور افغان، شد به خدمت خضرخان پیوست و خدمات شایانی برای او به‌انجام رسانید و با بشکستن و کشتن ملواقبال‌خان، فرمانروای واقعی دهلی، در نبرد اجودهن بر کران رود ستلج (۱۸ جمادی‌الاولی ۸۰۸ق/ ۱۱ نوامبر ۱۴۰۵م) نزد خضرخان اعتبار تمام به‌هم رسانید و از او خطاب اسلام‌خان و حکومت سرهند یافت. در دورهٔ مبارک‌شاه پسر خضرخان، کار سلطان‌شه بیشتر بالا گرفت و سرهند و نواحی مجاور آن به اقطاع او داده شد. وی و چهار برادرش در آن نواحی مستقر شدند و از آن میان ملک کالا، پدر بهلول، حاکم پرگنهٔ دوراله در سرهند شد. همسر ملک‌کالا، که دخترعم او بود و مادر بهلول است، نزدیک به وضع حمل به‌سبب افتادن خانه هلاک گردید و بهلول را «که در شکم او می‌بود همان لحظه چاک کرده برآوردند. چون آثار حیات درو یافتند به محافظت او پرداختند و بعد از مدتی ملک کالا با افغانان نیازی جنگ کرده کشته شد.» (تاریخ فرشته، ۱۷۳/۱) بهلول، پس از مرگ مادر و پدرش، نزد عم خود

بهلول لودی

اسلام‌خان سلطان‌شه در سرهند پرورش یافت و بزرگ شد و سلطان‌شه چون در او آثار رشادت و بزرگی دید دختر خود شمس خاتون را بدو داد. در این هنگام قدرت و بزرگی سلطان‌شاه تا بدان پایه رسیده بود که دوازده هزار افغان (بیشتر از لودیان) زیر فرمان داشت. اسلام‌خان سلطان‌شه در هنگام مرگ بهلول را به جانشینی خود برگزید، ولی چون درگذشت (رجب ۸۳۴ق/ مارس ۱۴۳۱م) میان سپاهیان افغان شکاف افتاد و آنان به سه دسته، به سرکردگی ملک‌فیروز (برادر سلطان‌شه) قطب‌خان (پسر سلطان‌شه) و بهلول، تقسیم شدند. با افزایش قدرت بهلول لودی و پیوستن عمش ملک‌فیروز بدو، قطب‌خان به محمدشاه سلطان دهلی از خاندان سادات (۸۳۷ـ۸۴۹ق)، توسل جست و محمدشاه سپاهی را به فرماندهی وزیرش ملک‌سکندر تحفه و جسرتهه کهوکر برای سرکوبی افغانان و بیرون آوردن سرهند از دست ملک بهلول فرستاد. افغانان شکست خوردند و به کوهستان گریختند و ملک‌فیروز گرفتار شد و پسرش شاهین‌خان به قتل آمد. دیری نگذشت که ملک‌بهلول از پناهگاهش بیرون آمد و افغانان بار دیگر بر او فراز آمدند و ملک‌فیروز که از دهلی بگریخته و قطب‌خان که از کردهٔ خود پشیمان شده بود بدو پیوستند و بهلول باری دیگر سرهند را گرفت (۸۴۰ق/ ۱۴۳۶م). محمدشاه سپاهی بزرگ به فرماندهی وزیرش حاجی شدنی، مخاطب به حسام‌خان، بر سرش فرستاد و ملک بهلول سپاه شاهی را درکرا (کهرار در بخش انباله؟) نزدیک خضرآباد سادهوره بشکست و حسام‌خان را به دهلی گریزاند. بهلول در پنجاب قدرت و مکنت تمام به‌هم رسانید و چندی بعد محمدشاه به تحریک او حسام‌خان را بکشت و حمیدخان را وزیر ساخت و یکی دیگر از امرا را لقب حسام‌خان و نیابت وزارت داد. ملک‌بهلول پس از آنکه به پشتیبانی از محمدشاه «با سلطان محمود مالوهی [که قصد دهلی کرده بود] محاربه نموده به خطاب خان‌خانی ممتاز گشت و به تدریج لودیان لاهور و دیبالپور و سنام و حصار فیروزه و دیگر پرگنات را به‌زور متصرف شدند و چون کمال غلبه و استیلا به‌هم رسانیدند از گرفتن لاهور و دیبالپور بی‌حکم سلطان یکرو شده بودند، [ملک بهلول] لوای مخالفت برافراخته و بر سر سلطان محمد به دهلی رفت. مدتی سلطان را محاصره نموده، چون گرفتن دهلی میسر نشد مراجعت نموده به سرهند آمده خود را به سلطان بهلول مخاطب کرده خطبه و سکه را موقوف به تسخیر دهلی داشت.» (طبقات‌اکبری، ۱۵۰) پس از مرگ محمدشاه (۸۴۹ق)، در دورهٔ پسرش علاءالدین عالم‌شاه* نیز بهلول باری دیگر به تلاشی ناموفق برای گرفتن دهلی دست زد. با این‌همه، علاءالدین عالم‌شاه پادشاهی ناتوان و ناشایسته بود. وی به تحریک برخی امرا در پی کشتن وزیر خود حمیدخان برآمد و حمیدخان از بدایون گریخت و کاخ شاهی در دهلی را بگرفت و بهلول را به پایتخت و نشستن بر تخت شاهی فراخواند. بهلول به دهلی آمد و در ابتدا، چون حمیدخان را قدرت و مکنت تمام بود، با حمیدخان مدارا کرد تا این‌که سرانجام به حیله وی را گرفت و بند برنهاد و به سلطان علاءالدین عالم‌شاه که در بدایون بود نامه نوشت و او را به بازگشت به دهلی و نشستن بر تخت شاهی دعوت کرد. علاءالدین که می‌دانست در بازگشت به دهلی بازیچهٔ دست بهلول و یارانش خواهد بود دعوت او را نپذیرفت و ترجیح داد که از آن پس بقیهٔ عمرش را (تا مرگش در ۸۸۳ق) در بدایون در آسایش و انزوا بگذراند. در پی آن ملک‌بهلول در هفدهم ربیع‌الاول ۸۵۵ق/ نوزدهم آوریل ۱۴۵۱م با لقب ابوالمظفر بهلول‌شاه بر تخت شاهی دهلی نشست و خاندان شاهی لودیان را بنیاد نهاد. وی درهمان سال پسر بزرگ خود خواجه بایزید را در دهلی گذاشت و خود برای گردآوری سپاه و انتظام بخشیدن به امور پنجاب و مولتان به دیبالپور رفت. در این اثنا برخی امرای مخالفش در دهلی از فرصت بهره جستند و محمودشاه شرقی، فرمانروای جونپور (۸۴۴ـ ۸۶۱ق)، را به گرفتن دهلی فراخواندند. محمودشاه با لشکری عظیم آمد و دهلی را شهربندان کرد (۸۵۶ق). بهلول چون از یورش وی آگاه شد بی‌درنگ از دیبالپور به دهلی شتافت و «در موضع بیره که پانزده کروهی دهلی است فرود آمد» و پس از نبردهایی میان دو طرف و کشته شدن فتح‌خان هروی، سردارِ محمودشاه، محمودشاه تاب نیاورد و به جونپور بازگشت. پس از این رویداد که به تحکیم موقع بهلول در دهلی انجامید، وی به استوار کردن پایه‌های دولت و گسترش قلمرو خود پرداخت. نخست به میوات شتافت و احمدخان میواتی، که از میهرولی (Mehrauli)، تا لادو را زیر فرمان داشت، به پیشبازش آمد و اظهار فرمان‌برداری کرد و بهلول از آن‌جا به برن رفت و دریاخان لودی، حاکم سنبهل، نیز از در اطاعت درآمد و هفت پیل به او پیشکش کرد. بهلول سپس رهسپار کول شد و آن ناحیه را، همچون گذشته، به حاکم آن عیسی‌خان ترک بچه واگذارد. آنگاه به راهش ادامه داد و چون به برهان‌آباد رسید مبارک‌خان لوحانی حاکم

بهلول لودی

سکیت به خدمتش رسید. بهلول سکیت را همچون گذشته بدو داد و رهسپار بهونگایون گردید و این ولایت را، به‌دستور گذشته، به رای پرتاب واگذاشت. بهلول در ادامهٔ لشکرکشی خود قطب‌خان بن حسن‌خان افغان را که در دژ راپری/ رابری پناه گرفته بود به تسلیم و فرمان‌برداری واداشت و به اتاوه رفت و حاکم آن‌جا نیز از در تسلیم درآمد. در این اثنا جوناخان از بهلول رنجید و از او گسست و به محمودشاه شرقی پیوست و از او حکومت شمس‌آباد یافت و محمودشاه به تحریک او باز بر سر سلطان‌بهلول در اتاوه لشکر کشید. پس از نبردی میان دو طرف، سرانجام به پایمردی قطب‌خان و رای پرتاب، قرار شد که «آن‌چه در تصرف مبارک‌شاه پادشاه دهلی می‌بود به بهلول‌شاه مقرر باشد و آن‌چه در قبض سلطان ابراهیم پادشاه جونپور [۸۰۴–۸۴۴ق] بود در تصرف محمود باشد.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۷۶) اما این توافق دیری نپایید و چون بهلول شمس‌آباد را از دست جوناخان بیرون آورد و به رای‌کرن داد، محمودشاه شرقی بار دیگر بر سر بهلول، در شمس‌آباد، لشکر آورد و قطب‌خان لودی، پسر عم بهلول، را که با دریاخان لودی به لشکرش تاخته بود، گرفتار ساخت و به جونپور فرستاد (و او هفت ماه در بند ماند)، اما پیش از درآویختن با خود بهلول بیمار شد و درگذشت (۸۶۱ق). میان پسر و جانشین وی بهیکن‌خان، مخاطب به محمدشاه (۸۶۱–۸۶۳ق) و بهلول صلح افتاد و هر یکی از دو طرف به تختگاه خود بازگشتند. پس از بازگشت بهلول به دهلی، همسرش شمس خاتون، خواهر قطب‌خان لودی، با فرستادن پیامی بدین مضمون که «مادام قطب‌خان در بند سلطان محمدشاهست سلطان [بهلول] را قرار و آرام و خواب حرام است» وی را به رهانیدن برادرش برانگیخت. در نتیجه بهلول رو به جونپور نهاد و پس از آنکه در میان راه شمس‌آباد را از رای‌کرن گرفت و به جوناخان داد، در حوالی سرستی با محمدشاه روبه‌رو گردید و زدوخوردهایی میان آن‌ها به‌وقوع پیوست. در اثنای این زدوخوردها، شاهزاده حسین‌خان، برادر محمدشاه، از محمدشاه که پادشاهی خونریز بود بر جان خود بیمناک گردید و با فوجی به بهانه‌ای از اردوی برادر گسست و راه قنوج پیش گرفت. بهلول پس از آگاهی از آن، برخی از امرا را به مقابلهٔ وی فرستاد و آن‌ها با شاهزاده جلال‌خان که دنبال برادرش حسین‌خان می‌آمد برخوردند و وی را نزد بهلول آوردند. بهلول، جلال‌خان را در عوض قطب‌خان، بند برنهاد. در پی آن، محمدشاه تاب نیاورد و به سمت قنوج رفت و بهلول وی را تا رود گنگ پی‌گرفت و پس از به‌دست آوردن غنایمی بازگشت.

پس از آن دیری نگذشت که محمدشاه، گویا بعد از پنج ماه پادشاهی، به‌دست امرای ناراضی به قتل رسید و حسین‌شاه به تخت فرمانروایی جونپور برآمد و با بهلول صلح کرد و دو طرف متعهد گردیدند که تا چهار سال متعرض یکدیگر نشوند و قطب‌خان و جلال‌خان آزاد شدند و هر یک به مملکت خود بازگشتند. پس از به پایان رسیدن مدت قرارداد صلح، بهلول باز به شمس‌آباد رفت (ح ۸۶۵ق) و حکومت آن‌جا را از جوناخان گرفت و به رای‌کرن سپرد. در این هنگام نرسنگه/ هرسنگه، پسر رای‌پرتاب، به خدمت بهلول رسید. دریاخان لودی، که به‌سببی از رای پرتاب رنجیده بود، پسرش نرسنگه را، به تجویز قطب‌خان لودی بکشت. این قتل ناخرسندی و ترس قطب‌خان پسر حسین‌خان افغان، مبارزخان و رای پرتاب را برانگیخت و آن‌ها به حسین‌شاه شرقی پیوستند؛ در نتیجه، بهلول در خود تاب درایستادن در برابر حسین‌شاه ندید و به دهلی بازگشت.

بهلول پس از چندی برای سرکوبی شورش حاکم مولتان و سروسامان دادن به اوضاع آشفتهٔ پنجاب راه آن دیار را پیش گرفت و قطب‌خان لودی و خان‌جهان را به نیابت خود در دهلی گذاشت. ولی چون در میان راه شنید که حسین‌شاه شرقی با لشکری بزرگ قصد دهلی کرده است از نیمه راه بازگشت و در چندوار با حسین‌شاه روبه‌رو گردید. پس از دست‌کم هفت روز جنگ، پیمان صلح سه‌ساله‌ای میان آن‌ها بسته شد. چون مدت پیمان صلح به‌پایان رسید (ح ۱۱۶۸ق) حسین‌شاه اتاوه را بگرفت و حاکم بیانه، احمدخان پسر یوسف‌خان جلوانی، را با وعده و وعید به‌سمت خود کشاند تا او خطبه را به‌نامش کرد. آنگاه رو به دهلی نهاد و در نزدیکی قصبهٔ تهواره/ تهنواره با بهلول روبه‌رو گردید، اما با وساطت خان‌جهان کار به صلح انجامید و دو طرف به تختگاه خود بازگشتند. چندی بعد باز حسین‌شاه به سمت دهلی لشکر آورد و در جایی به‌نام سنکهر چند بار با بهلول جنگید و باز با وی صلح کرد و به مملکت خود بازگشت.

پس از درگذشت علاءالدین عالم‌شاه، آخرین فرمانروا از خاندان سادات، در بدایون (۸۸۳ق)، حسین‌شاه به بهانهٔ تعزیت از اتاوه به بدایون رفت و آن‌جا را از دست پسران علاءالدین بیرون آورد و سپس رهسپار سنبهل شد و حاکم آن‌جا، مبارک‌خان پسر تاتارخان، را بگرفت و بند برنهاد. آنگاه با لشکری گران باز رو به دهلی نهاد و در ذوالحجهٔ ۸۸۳ق درکنار رود جون/ جمنا فرود آمد. بهلول که در این هنگام در سرهند بود به شتاب به‌دهلی آمد

بهلول لودی

و مدتی میان آن‌ها به نبرد گذشت تا آنکه به وساطت قطب‌خان، پیمان صلح دیگری بسته شد که بنابر آن رود گنگ مرز میان قلمرو دو پادشاه تعیین گردید. حسین‌شاه با اعتماد به پیمان صلح، راه بازگشت پیش گرفت و این بار بهلول عهد شکست و وی را تعقیب و غافلگیر کرد و غنایم فراوانی به‌دست آورد و سی‌چهل تن از امرای بلندپایهٔ حسین‌شاه، مانند قتلغ‌خان وزیر که «اعلم‌العلمای وقت بود» و ملک بدهو نایب عرض را به اسارت گرفت. حسین‌شاه چون چنین دید به مقابله و مقاتله ایستاد و سرانجام به صلح قرار گرفت، به شرط آنکه حسین‌شاه و بهلول «به ولایت و حدود قدیم خود قانع باشند.» پس از آن حسین‌شاه به رابری و بهلول به موضع پرهامو رفتند. پس از مدتی، بار دیگر حسین‌شاه بر سر بهلول لشکر آورد و در سونهار/ سنهارن جنگی خونین میان آن‌ها درگرفت که به شکست و فرار حسین‌شاه انجامید و غنایم فراوان به‌دست لودیان افتاد. پس از این جنگ، حسین‌شاه به رابری رفت و بهلول نیز در نزدیکی «دهوپامو» فرود آمد. در این اثنا خان‌جهان در دهلی درگذشت و بهلول پسرش را به جای وی برگزید و خطاب خان‌جهان بخشید. آنگاه بر سر حسین‌شاه در رابری لشکر برد و وی را بشکست و گریزاند. شماری از همسران و فرزندان حسین‌شاه در هنگام گذار از رود جون/ جمنا در آب افتادند و غرق شدند و حسین‌شاه به سوی گوالیار شتافت و در آن‌جا کیرت‌سنگه، راجهٔ گوالیار، اظهار فرمانبرداری کرد و پیشکش درخور بداد و وی را تا کالپی همراهی کرد. در این میان بهلول اتاوه را بگرفت و در تعقیب حسین‌شاه لوای عزیمت به سوی کالپی برافراشت و در موضع راکانو از توابع کالپی با حسین‌شاه روبه‌رو گردید، درحالی‌که رود جون میان آن‌دو فاصله انداخته بود. «مدت چند ماه به محاربه گذشت. در آن اثنا رای تلوک [یا ملوک] چند، حاکم ولایت کهتره [یا بکسر]، خدمت سلطان بهلول آمد. سلطان را از جایی که پایاب بود گذرانید و سلطان‌حسین تاب مقاومت نیاورد» (تاریخ فرشته، ۱۵۸/۱) و به جونپور گریخت. بهلول نیز در تعقیبش رو به جونپور نهاد. چون به نزدیکی جونپور رسید حسین‌شاه آن‌جا را بگذاشت و از راه بهرایچ به قنوج رفت. بهلول همچنان وی را تعقیب کرد و درکنار رود رهت بدو رسید و وی را بشکست و اسباب و سامان سلطنت او را به‌دست آورد و به دهلی بازگشت. پس از چندی آهنگ جونپور کرد و آن‌جا را بگرفت و مبارک‌خان لوحانی/ نوحانی را به حکومت جونپور گماشت و خود به بدایون رفت.

حسین‌شاه از این فرصت بهره برد و به جونپور درآمد و مبارک‌خان در خود تاب دراستادن ندید و بگریخت. بهلول، پسر دوم خود باربک‌شاه را به یاری امرای مأمور جونپور فرستاد و خود به دنبال حسین‌شاه روانه شد و در میان راه چندروزی را در قصبهٔ بلدی/ هلدی به مراسم عزاداری مرگ قطب‌خان که در این اثنا درگذشته بود گذرانید و سپس به راهش ادامه داد. حسین‌شاه که خود را ناتوان از مقابله می‌دید به متصرفات شرقی خود، یعنی چُنار و چوندو در ولایت بهار،گریخت. بهلول به جونپور درآمد و شاهزاده باربک‌شاه را بر حکومت آن‌جا نشاند و بدین‌سان به حکومت خاندان شرقی بر جونپور خاتمه داد (۸۸۴ق؛حسین‌شاه بهار را دست‌کم تا ۸۹۲ق در تصرف داشت تا این که سکندرشاه لودی در ۹۰۱ق بهار را بگشود و دریاخان را به حکومت آن‌جا گمارد). بهلول سپس به کالپی رفت و آن ولایت را تا دیوگره چاندیه به اعظم‌همایون، پسر خواجه بایزید، داد و از آن‌جا از راه چندوار به دهولپور شتافت و از راجهٔ دهولپور پیشکشی (یا به‌واقع باجی) درخور گرفت. سپس رهسپار باری شد و از حاکم آن‌جا، اقبال‌خان/ جمال‌خان، پیشکش ستاند. آنگاه لوای عزیمت به سوی عالم‌پور/ لهابر/ اله‌پور، از توابع رنتنبهور برافراشت و رنتنبهور را «غارت و تاراج کرد و بت‌خانه‌ها را برانداخته و به‌جای آن مساجد بنا فرمود و هم برین منوال دژ چتور را مسخر ساخته و بت‌خانه‌های آن‌جا را منهدم کرده بر جای آن مساجد تیار فرمود و خطیب و مؤذن مقرر نموده [و به دهلی بازگشت و] به دهلی رونق بخشید و در دهلی جشن خسروانه ترتیب داد و هر کس را از افاغنه که در محاربات خدمات حسنه به ظهور آورده بودند روبه‌روی تخت فیروزی حاضر نموده زر سرخ و مروارید بر سر آن جماعت ریخت و انعام تام فرموده همه را غنی ساخت.» (تواریخ خورشیدجهان، ۷۹) بهلول در آغاز پادشاهی نه پسر داشت، از جمله به‌نام‌های خواجه بایزید، نظام‌خان (سکندرشاه بعدی)، باربک‌شاه، مبارک‌خان، عالم‌خان، مشهور به پادشاه علاءالدین، جمال‌خان، فتح‌خان و جلال‌خان که برخی از اینان در حیات پدر درگذشتند. وی در اواخر عمر که «معمر شد حواس و قوای او ضعف تمام پیداکرده»، ولایات را به فرزندان و خویشان قسم نمود. جونپور را به شاهزاده باربک‌شاه مقرر فرمود و کره و مانکپور را به شاهزاده عالم‌خان شفقت فرمود و بهرائچ را به خواهرزادهٔ خود شیخ محمد فرملی المشهوربه کالاپهار و لکنو و کالپی به اعظم‌همایون بن خواجه بایزید نبیرهٔ

خود داد، و خواجه بایزید قبل از آن به چندگاه از دست یکی از خدمتکاران کشته شده بود، و بدایون را به خان‌جهان که از جمله امرای معتبر بود و فی‌الجمله نسبت خویشی داشت ارزانی فرمود و دهلی را با بسیاری از ممالک میان دوآب به شاهزاده نظام‌خان که عبارت از سلطان سکندر باشد عنایت فرمود [و او را] به ولی‌عهدی نامزد فرمود.» (تاریخ فرشته، ۱۷۸/۱) پس از آن به گوالیار رفت و از راجه‌مان فرمانروای آن‌جا پیشکش یا باج ستاند. سپس رهسپار اتاوه شد و سکیت/ سکت‌سنگه را از حکومت آن ولایت برکنار کرد. در راه بازگشت به دهلی بیمار شد و در پی آن، بیشتر امرای نیرومند لودی بر آن شدند تا اعظم‌همایون را به جانشینی او بر تخت دهلی نشانند. بهلول نیز از ناتوانی و ناچاری به خواست آن‌ها تن داد و شاهزاده نظام‌خان (سکندرشاه) را از دهلی نزد خود فراخواند. اما نظام‌خان که از قصد امرا آگاه شده بود و می‌دانست که ترک دهلی و رفتن به نزد پدر همانا دست از جان شستن یا دست‌کم زندانی شدن را درپی‌دارد، به بهانهٔ فراهم آوردن اسباب و سامان سفر، در رفتن تعلل ورزید تا سرانجام بهلول در ملاوَلی نزدیک سکیت درگذشت. سلطان‌بهلول لودی بیشتر خود را سرکردهٔ سرکردگان یا امیرالامرا می‌شمرد تا پادشاهی خودکامه با قدرت استبدادی مطلق. گویند «به ظاهر صلاح آراسته و به متابعت شریعت محمد[ص] پیراسته بود و در حضر و سفر با علما و مشایخ صحبت داشتی و اکثر اوقات با ایشان به‌سر بردی و با رؤسای افغان برادرانه سلوک کردی و در حضور آن‌ها بر تخت ننشسته، بر یک بساط تقاعد نمودی، وقتی که دهلی را گرفت خزانهٔ پادشاهان ماضیه را بر افغانان لودهی قسمت کرده خود نیز همچو سائرالناس قسمت برادرانه گرفت... و به سپاه‌گری مغل اعتماد تمام داشتی و از این سبب در سرکار خاصهٔ او و شهزادگان و امرا قریب بیست‌هزار مغول نوکر بود.» (تاریخ فرشته، ۱۷۹/۱) دانشمندان و عارفانی مانند جمالی کنبوه و عبدالقدوس گنگوهی در روزگار او می‌زیستند.

منابع: تاریخ داودی، ۲-۲۷؛ تاریخ‌شاهی، ۲-۲۸؛ تاریخ فرشته، ۱۷۳/۱-۱۷۹؛ تواریخ خورشیدجهان، ۷۴-۸۱؛ داستان ترکتازان هند، ۴۹۷/۱-۵۰۵؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۸۳۸/۴-۸۳۹؛ طبقات اکبری، ۱۴۹-۱۵۱؛ مآثر رحیمی، ۴۳۴/۱-۴۵۲؛ منتخب‌التواریخ، ۳۰۶/۱-۳۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۲/۳-۳۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۳۵-۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵؛

A Critical study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi period,3-4; *Encyclopaedia of Islam*, 2/270-271;5/282-283.

برزگر

بهمن‌نامهٔ آذری (bah.man.nā.me-ye.ā.za.ri)، منظومه‌ای به بحر متقارب در تاریخ شاهان بهمنی دکن از آذری طوسی (۷۸۴-۸۶۶ق). آذری هنگامی که در دربار سلطان احمد یکم بهمنی (۸۲۵-۸۳۸ق) به سر می‌برد به فرمان او به سرودن این منظومه آغاز کرد و تا هنگامی که در دکن بود آن را به دورهٔ سلطان احمد رساند و چون رخصت بازگشت به خراسان یافت، تعهد سپرد تا زنده است این کار را ادامه دهد. وی ظاهراً تا دورهٔ علاءالدین همایون شاه بهمنی (۸۶۲-۸۶۵ق) به نظم بهمن نامه ادامه داد و آن‌چه می‌سرود به دکن می‌فرستاد و چون درگذشت شاعران دیگری چون نظیری و سامعی کتاب را تا فروپاشی پادشاهی بهمنیان رسانیدند. از این رو نظم این کتاب یکدست و یکسان نیست. بهمن نامه از منابع مؤلف تاریخ فرشته بوده و فرشته ابیاتی از آن را آورده است. در تاریخ ادبیات در ایران آمده که از بهمن‌نامهٔ آذری نسخه‌هایی در دست است، اما در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی آمده که از این کتاب تاکنون نسخه‌ای در فهرست‌ها دیده نشده و کتابی هم که در ذیل فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی و به پیروی از آن در فهرست نسخه‌های خطی فارسی به عنوان بهمن نامهٔ آذری یاد شده بهمن نامهٔ دیگری، یحتمل متعلق به ایرانشاه بن ابی‌الخیر، است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۲۷/۱-۳۲۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۴۲/۲؛ ۱۸۲/۳، ۱۸۷؛ تاریخ فرشته، ۶۲۸/۱؛ حماسه سرایی در ایران، ۳۵۹-۳۶۰؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۷/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۷۳/۴-۲۶۷۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/136; *Iranica* ,3/189.

ا. اسماعیل‌پور

بهمنیان ← علاءالدین حسن بهمنی

بَهُوَبَیگم (ba.ha.va.bey.gom)، ز ۱۲۲۵ق، بانوی ادب‌دوست شبه‌قاره. وی همسر شجاع‌الدوله و مادر یحیی‌خان آصف‌الدوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲ق) پنجمین نواب شیعه ولایت اوده بود. پس از

مرگ همسر بهوبیگم در ۱۱۸۸ق بر سر دارایی‌های او میان همسرانش و از جمله همین بهوبیگم با آصف‌الدوله کشمکش‌هایی درگرفت که در تاریخ هند به قضیهٔ بیگمات آوازه دارد و به پیروزی آصف‌الدوله انجامید. بهوبیگم زنی فرهیخته بود و احمد بهبهانی نگارندهٔ سفرنامهٔ مرآت‌الاحوال جهان‌نما که به خواهش وی به فیض‌آباد هند رفته بود، او را بانویی باهوش و فراست بسیار می‌نامد و کتاب الایام السعیده و المنحوسهٔ خود را نیز به خواهش هم او تألیف کرده است.

منابع: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۲۶/۱؛ ریاحین‌الشریعه، ۹۳/۴؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۱۵؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ۳۲-۳۳.

جهان‌تاب

بهوپت‌رای (ba.hu.pat.rāy)، ز ۱۱۰۰ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از زندگی‌اش آگاهی چندانی در دست نیست. در خدمت نواب رعدانداز‌خان، فوجدارِ بَنس‌وَرَه در دورهٔ فرمانروایی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق)، بود و کارهای منشی خصوصی نواب را انجام می‌داد. بهوپت‌رای در حدود ۱۱۰۰ق مجموعهٔ نامه‌هایی با نام انشای روشن‌کلام فراهم آورد که روشنگر برخی رسومِ اداریِ مهمِ دولت گورکانیان هند است. از دیگر آثار او می‌توان به بیاضِ محاسن‌الکلام (گزیده‌ای از اشعار شاعران) و کتابی راهنما دربارهٔ بلاغت، با عنوان دستور شگرف اشاره داشت. در پی افزود اثر اخیر بحثی دربارهٔ فنون خوش‌نویسی آمده است. نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور، با تاریخ ۱۳ ذیحجهٔ ۱۱۹۸ق موجود است. دکتر سید عبدالله احتمال داده است که بهوپت‌رای همان بهوپت، متخلص به بی‌غم بیراگی، سرایندهٔ مثنوی بی‌غم باشد.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۴۳/۲؛ ۶۱۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰/۵-۲۵۱، ۴۷۴؛ ۸۳۷/۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*,3/1043; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 137-138; *Mughals in India* , 113.

ربیعیان

بهولانات (ba.hu.lā.nāt)، متخلص به نادان، ز ۱۱۹۷ق، شاعر و نویسندهٔ شبه قاره. در دورهٔ فرمانروایی محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) و جانشینانش می‌زیست. با تخلص نادان شعر می‌سرود و تمایلات مذهبی داشت. چنان‌که در پیش‌گفتار اثرش یادآور شده، عشق رام و سیتا وی را برانگیخت تا روایت منثوری از رامایَن بپردازد. مادهٔ تاریخ این اثر ثمرات‌الحیات (= ۱۱۹۷ق) است و در طی دو سال نوشته شده است.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 137.

ربیعیان

بهوه (ba.ho.va)/ بهووه، میان بهوه فرزند خواص‌خان، ـ ۹۲۵ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دربار سلطان‌سکندر لودی (۸۹۴ـ ۹۲۳ق) در دهلی پایگاهی بلند داشت و چندی نیز وزارت او را عهده‌دار بود. در طبقات اکبری و تاریخ فرشته به عنوان امیری بزرگ و میرعدل‌سلطان، و نیز حجاب خاص یاد شده است. معاصرانش وی را عالمی بسیاردان می‌دانستند. بهوه به پزشکی گرایش فراوان داشت و در این باره گفته است که در میان همهٔ علوم، پزشکی برای انسان سودمندتر است. به‌سبب همین‌گرایش، وی به مطالعهٔ سنسکریت و فراگیریِ آیورودیک، نظام پزشکی هندی از زمان‌های قدیم، پرداخت و چون بر این باور بود که پزشکی یونانی چندان برای ساکنان هند کارآمد نیست، با همکاری چند تن از علما، طب یونانی و هندی (از منابع سنسکریت) را تلفیق کرد. بهوه و همکارانش چندین سال به پژوهش‌های خود ادامه دادند و آن را روی بیماران بسیاری (دقیقاً هزار و هفت صد تن)آزمایش کردند. نتیجهٔ آزمایش‌های بهوه و همکارانش در کتاب حجیمی به‌نام معدن‌الشفا/ طب سکندرشاهی، که در ۹۱۸ق تکمیل شد، گرد آمده است. این اثر، چنان‌که گفته شد، گردآوری و ترجمه از منابع سنسکریت و جز آن، و تطبیق آرای حکیمان هندی و یونانی و اسلامی است و در یک مقدمه و سه باب، و هر باب در چند فصل است. مقدمه در دو مبحث: تعریف علم طب و مبادی آن؛ باب یکم: مقدمات علاج، در سی‌ودو فصل؛ باب دوم: کیفیت خلقت انسان، در نُه فصل؛ باب سوم:علامات مرض و علاج آن‌ها، در هشتاد و هفت فصل. در فاصلهٔ اندکی پس از نشستن سلطان‌ابراهیم (جانشین سلطان‌سکندر) بر تخت پادشاهی در ۹۲۳ق، بهوه به سبب رنجش وی، به زندان افتاد و دو سال بعد نیز در همان‌جا درگذشت. معدن‌الشفا دوبار در لکنو به ترتیب در ۱۸۷۷م/ ۱۲۹۴ق و ۱۸۸۹م به‌چاپ سنگی رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۳۵/۱؛ ۷۲۷/۲؛ تاریخ فرشته، ۱۸۰/۱، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و

پاکستان، ۷۳، ۸۴، ۱۱۳، ۱۶۷؛ الذریعه، ۲۲۳/۲۱؛ طبقات اکبری، ۱۷۲-۱۷۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۸۱۵/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۶/۱، ۶۵۶، ۷۳۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۱۰/۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۳۹؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 2/471-472; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,137.

ربیعیان

بهیکه، میرمحمدسعید، مخاطب به میران بهیکه ← میران بهیکهٔ چشتی صابری

بهیم‌سین (ba.him.sin)، پسر رگهونندان داس پسر جیومل، برهانپور ۱۰۵۹ق/ ۱۶۴۹م - پس از ۱۱۲۱ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. از قوم کایستهٔ سکسینهٔ هندوان و برادرزادهٔ دیانت‌رای بهگَونْداس (- ۱۶۶۴م)، دیوانِ (=وزیر دارایی) اورنگ‌زیب گورکانی از دورهٔ شاهزادگی وی در ۱۶۵۷م/ ۱۰۶۷ق، بود. رگهو نَنْدَانْداس (- ۱۶۷۴م/ ح ۱۰۸۵ق) پدر بهیم‌سین، نیز در سپاه گورکانی در دکن (جنوب هند) مشرف توپخانه بود. بهیم‌سین ظاهراً در خردسالی مدتی از پدرش دور بود. در ۱۰۶۷ق نزد پدرش به اورنگ‌آباد در دکن رفت و در آن‌جا به تحصیل فارسی و فنون جنگی پرداخت. تا پانزده سالگی درس خواند. سپس هفت سال به عنوان نایب پدرش خدمت کرد. پس از بازنشستگی پدر (۱۰۸۰ق/ ۱۶۷۰م)، مدتی در خدمت داودخان قریشی، از سرداران اورنگ‌زیب در دکن به‌سر برد و وی را در جنگ‌هایش با شیواجی، سرکردهٔ مراتهه‌ها، همراهی می‌کرد. پس از انتصاب بهادرخان به حکومت متصرفات گورکانیان در دکن (۱۶۷۲م/ ۱۰۷۳ق)، بهیم‌سین مقام مشرف جمع و داغ یافت و سال‌ها این مقام را نگه‌داشت. در ح ۱۶۸۶م/ ۱۰۹۷ق در شولاپور به خدمت دلپت‌رائو، از سرکردگان بندیله و از سرداران برجستهٔ اورنگ‌زیب، پیوست و منشی شخصی او شد و جاگیری در بوندیلکهند، با درآمد سالیانهٔ دوازده هزار روپیه، بدو واگذار گردید. در خدمت دلپت‌رائو، که خود در دستگاه ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ، از نامی‌ترین سرداران اورنگ‌زیب، خدمت می‌کرد، به نواحی مختلف شمال و جنوب هند سفر کرد. خانواده‌اش در این سال‌ها در نُلْدُرْگ، می‌زیستند، اما در اواخر پادشاهی اورنگ‌زیب که اوضاع دکن آشفته و پرآشوب گردید، بهیم‌سین آن‌ها را نخست به اورنگ‌آباد و سپس به داتیا، تختگاه دلپت‌رائو، انتقال داد. در جنگ‌های جانشینی پسران اورنگ‌زیب بر سرجانشینی او، بهیم‌سین در رکاب سرورش دلپت‌رائو به پشتیبانی از شاهزاده محمداعظم‌شاه در برابر محمدمعظم بهادرشاه یکم برخاست. در جنگی که در نزدیکی آگره میان اعظم‌شاه و بهادرشاه درگرفت و به شکست و کشته شدن اعظم‌شاه انجامید (۱۱۱۹ق)، دلپت‌رائو نیز کشته شد و بهیم‌سین زخم برداشت. بهیم‌سین سپس به داتیا و از آن‌جا با خانوادهٔ خود به گوالیار رفت. وی کوشید تا در دستگاه بهادرشاه شغلی به‌دست آورد، اما توفیقی نیافت و تنها توانست برای پسرانش مشاغل اداری کوچکی در خدمت شاهزاده خجسته اختر جهان‌شاه دست و پا کند. پس از آن ظاهراً از سیاست یا، دقیق‌تر، کارهای دیوانی کناره گرفت و به نگارش اثر مهم خود تاریخ دلگشا/ نسخهٔ دلگشا پرداخت. از تاریخ مرگ وی و سرگذشت خاندانش پس از آن هیچ آگاهی در دست نیست. تاریخ دلگشا درواقع خاطرات بهیم‌سین از دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) به ترتیب تاریخی است و پس از دیباچه‌ای دربارهٔ نیاکان و زادگاه مؤلف، با گزارش حرکت اورنگ‌زیب از دکن به آگره/ اکبرآباد (۱۰۶۸ق) آغاز می‌گردد و با گزارش قتل کام‌بخش (۱۱۲۰ق) پایان می‌پذیرد. این اثر، گذشته از مطالب تاریخی، آگاهی‌های ارزنده‌ای دربارهٔ جغرافیای هند و آداب و آیین‌های مردم آن سرزمین دارد و چون نویسنده خود شاهد بسیاری از رویدادها بوده، از منابع بسیار ارزشمند تاریخ دورهٔ اورنگ زیب به‌شمار می‌آید. ارزش کار بهیم‌سین، در مشاهدات شخصی دقیق و گستردهٔ وی است. او در مقام دبیری در خدمت ارتش گورکانی در دکن و در نتیجهٔ آشنایی با بسیاری از سرداران و دیگر بلندپایگان دولت گورکانی، به اطلاعات رسمی صحیح و بسیاری اسرار دولتی دسترسی داشته، و از آن‌جا که از دربار دور بوده و این تاریخ را برای عرضه به پادشاه (اورنگ زیب) ننوشته، کمابیش از حذف یا تحریف حقایق نامطلوبِ حکومت دوری گزیده و به ستایش دروغین از اورنگ‌زیب و درباریانش نپرداخته است. نثر کتاب نیز ساده و روشن و عاری از لفاظی و عبارت‌پردازی است. از تاریخ دلگشا نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از آن میان در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.23) و کتابخانهٔ ملی پاریس (به شمارهٔ Suppl.259) نگه‌داری می‌شود. ترجمهٔ انگلیسی ملخص و کمابیش نادرستی از آن نیز در *History*

of the Journal of a Boondelah Officer آمده است. بهیم‌سین همچنین مؤلف کتابی در دستور نامه‌نگاری به‌نام انشای رنگین است که در ۱۱۲۱ق نوشته شده و نسخه‌هایی از آن در دست است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۷۲-۷۳؛ بزم تیموریه، ۸۱/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۳/۲-۹۴، ۵۴۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۳-۴۷۵؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۹۷-۴۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۵/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۴/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۷-۱۱۷۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/271-274; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 136; *Mughals in India*, 113; *Studies in Aurangzib's Reign*, 175-182.

برزگر

بیاض (ba.yāz) / مجلهٔ تحقیقات فارسی، مجله‌ای تحقیقی و ادبی، که در ۱۹۷۷م / ۱۳۵۶ش در دهلی (بخش فارسی دانشگاه دهلی / انجمن فارسی دهلی) منتشر شد. عنوانِ روی جلدِ این شماره، بیاض بود و متن، به‌زبان انگلیسی چاپ شده بود. این مجله، در همان سال نخست از انتشار بازماند (ایرج افشار [به‌خطا] سال اول را ۱۹۷۷م و سال دوم را ۱۹۸۲م یاد کرده است). در مقدمهٔ انگلیسی این شماره، دلیل انتشار بیاض را، نیاز به یک نشریه که به مطالعهٔ ادبیات فارسی بپردازد، عنوان کرده‌اند. در ۱۹۸۲م، انتشار بیاض با تشویق وزارت معارف هند، از سر گرفته شد. در مرحلهٔ دوم انتشار، از انگلیسی به‌فارسی تغییر کرده بود، سالی دو شماره و گه‌گاه یک شماره بیرون می‌آمد، با این امید که: «خدا کند که این مجله در زمینهٔ خدمت [به] زبان و ادبیات فارسی نقش مهمی ایفا کند.» از دیگر اهداف بیاض «آنست که آثار فارسی را از ضایع شدن و از بین رفتن نگه‌دارد... [تا] ارث بزرگ نیاکان[شان] به نسل‌های جدید منتقل شود [و] شرمنده از هر دو نسل گذشته و آینده» نباشند. چندین شماره، سرمقاله یا سخن مدیر ندارد و تعدادی دیگر دارای سرمقاله‌هایی با نثری دست و پا شکسته است. در شمارهٔ (سال) ۱۹۸۸م، گردانندگان بیاض بر آن شدند تا در هر شماره، متن «یکی از آثار بارز فارسی» را چاپ کنند و در همین شماره، متن مفتاح‌الخزاین تألیف سیدشاه‌نثارعلی بخاری بریلوی، (-۱۱۹۰ق / ۱۷۷۹م) چاپ شده است. بیاض درگیر مسائلِ روزِ ادبی نیست و بیشتر به‌چاپ متون کهن فارسی می‌پردازد و با چاپ این متون می‌خواهد خلأناشی از کمبود کتاب‌های درسی را برای دانشجویان زبان فارسی پر کند؛ چنان‌که مطالب شمارهٔ ۱۹۹۱، منتخبی از نثر فارسی معاصر است که از کتاب‌های ۱ــ دریای گوهر تألیف دکتر مهدی حمیدی، ۲ــ ادبیات دورهٔ بیداری و معاصر از دکتر محمد استعلامی، ۳ــ نمونه‌هایی از نثر فصیح فارسی معاصر گردآوردهٔ دکتر جلال متینی و، ۴ــ دیکته نوشتهٔ گوهرمراد، برگزیده شده است. در مقدمهٔ این شماره آمده است: انگیزهٔ چاپ این شماره «این است که بخش‌های فارسی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های مختلف هند برای کلاس‌های لیسانس و فوق‌لیسانس فارسی، طبق سلیقه و پسند و استاندارد خودشان از این کتاب [مجله] انتخاب کنند.» مدیر مسئول، مدیر و معاون مدیر این مجله تا شمارهٔ ۱۹۹۱، به‌ترتیب عبارتند از پروفسور سید امیر حسن عابدی، دکتر نورالحسن انصاری و شریف‌حسین قاسمی*. (از شمارهٔ یکم سال ۱۹۸۸م عبدالودود اظهر، مدیر و شریف‌حسین قاسمی، معاون مدیر بیاض شده‌اند (هیئت تحریریه تا ۱۹۹۱م عبارتند از پروفسور نذیراحمد، پروفسور سیدحسن، پروفسور بهگوت سروپ / بهاگوت سروپ، عطاکریم برق، پروفسور اظهر دهلوی*، دکتر محمدیوسف، دکتر شعیب اعظمی، دکتر شریف‌حسن قاسمی، پروفسور کبیراحمد جایسی، سید مقبول احمد. از سال ۱۹۹۱م، کلمهٔ بیاض از عنوان مجله حذف و تنها مجلهٔ تحقیقات فارسی یاد شده است (برخی منابع، بیاض و مجلهٔ تحقیقات فارسی را دو مجلهٔ جدا می‌دانند که شاید درست‌تر باشد). با این تغییر، هیئت تحریریه نیز عوض شده است: دکتر محمداسلم‌خان*، دکتر ادریس احمد*، دکتر سیده بلقیس فاطمه‌حسینی*، دکتر نرگس جهان، دکتر چندر شیکر / چندر شیکهر*، دکتر ریحانه خاتون، به‌جای هیئت تحریریهٔ قبلی، و دکتر شریف‌حسین قاسمی با عنوان مدیر و سید مقبول احمد به‌عنوان مدیر مسئول شمارهٔ (سال) ۱۹۸۹م؛ دکتر محمداسلم‌خان، مدیر شمارهٔ ۱۹۹۳م؛ ادریس‌احمد، مدیر شمارهٔ ۱۹۹۵م؛ دکتر سیده بلقیس فاطمه‌حسینی، مدیر شمارهٔ ۱۹۹۶م؛ دکتر نرگس جهان، مدیر شمارهٔ ۱۹۹۷م و... چندین شماره از این مجله دارای بخش انگلیسی است، مانند: شماره‌های ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ و ۱۹۸۸م. بهای این مجله متغیر بوده است: در ۱۹۸۲م بهای اشتراک سالانه در هند ۴۰ روپیه، بهای

تک‌شماره ۲۰ روپیه و برای خارج از کشور ۷ دلار؛ در ۱۹۸۸م (سال ۸، شمارۀ ۲۰) اشتراک سالیانه ۶۰ روپیه، تک‌شماره ۳۰ روپیه و برای خارج از کشور (با پست هوایی) ۱۳ دلار؛ در ۱۹۹۰م اشتراک سالیانه هشتاد روپیه، تک‌شماره چهل روپیه و خارج از کشور ۱۶ دلار؛ در ۱۹۹۱م، اشتراک سالیانه ۱۰۰ روپیه، تک‌شماره ۵۰ روپیه و خارج از کشور ۲۰ دلار؛ در ۱۹۹۱ (شمارۀ [مخصوص] منتخب نثر معاصر)، ۱۰۰ روپیه؛ در ۱۹۹۳ صد و بیست و پنج روپیه... در ۱۹۹۷ صد و هفتاد و پنج روپیه یا معادل آن...

منابع: زبان و ادب فارسی در هند، ۲۰۰؛ فهرست مقالات فارسی، ۴/ پنجاه و پنج، ۵/ پنجاه و نه، شصت و یک؛ مجلۀ تحقیقات فارسی؛ مجموعۀ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱/ ۳۴۰-۳۸۲.

مرتضوی

بیاضی اکبرآبادی (ba.yā.zi-ye.ak.bar.ā.bā.di) / بیاضی آگره‌ای، نیمۀ دوم سدۀ دهم و نیمۀ یکم سدۀ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم اکبرآباد و از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) بود. بدایونی در منتخب‌التواریخ می‌نویسد بیاضی «در آگره به‌طریق وارستگان و گذشتگان سیر می‌کرد.» او در هجو قاسم کاهی و غزالی مشهدی که طعن جامی و حکیم سنایی کرده بودند، این رباعی را سروده است: «کاهی و غزالی آن دو لایعقل و مست ــ در غیبت جامی و سنایی زده دست / در دهر کسی به مثل ایشان نگذشت ــ کاهی چو خس است یا غزالی چه سگ است.» از سروده‌های بیاضی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: روز روشن، ۱۲۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۱/ ۳۴۷-۳۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳/ ۱۹۵.

جهان‌تاب

بیان اصفهانی (ba.yān-e.es.fa.hā.ni)، میرزا آقا مهدی، ـ ۱۱۰۰ق، شاعر ایرانی. در همدان زاده شد و در اصفهان بالید. از دودمان نظیری نیشابوری و خواهرزادۀ ابوطالب کلیم همدانی است. در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به هند کوچید و چندی در دهلی و آگره به‌سر برد. پس از آن به حیدرآباد دکن رفت و به دربار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) پیوست. گویا به سبب همه‌گیری بیماری وبا در گلکنده درگذشت. برخی نیز گفته‌اند که بیان در راه بازگشت به میهن به سبب آتش گرفتن کشتی کشته شد. از اشعار وی تنها ابیاتی پراگنده به‌یادگار مانده است.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۱/ ۲۵۴؛ تذکرۀالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۵؛ تذکرۀ بی‌نظیر، ۴۸؛ تذکرۀ شعرای کشمیر، ۴/ ۱۷۵۵-۱۷۵۶؛ تذکرۀ طلعت، ۳۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/ ۱۲۰-۱۲۱؛ شام غریبان، ۵۱-۵۲؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۸۶-۸۷؛ صبح گلشن، ۷۰؛ کاروان هند، ۱/ ۱۷۵- ۱۷۶؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۸؛ نتایج‌الافکار، ۱۰۸- ۱۰۹؛ نشتر عشق، ۱/ ۲۱۶؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهیان، ۱۸۹- ۱۹۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 425.

دانشنامه

بیان اکبرآبادی، خواجه‌احسن‌الله‌خان ← بیان کشمیری

بیان‌العارفین (ba.yā.nol.ā.re.fin) / بیان‌العارفین و تنبیه‌الغافلین، مجموعۀ سخنان و زندگینامۀ سیدعبدالکریم سندی (ـ ۱۰۳۸ق) از محمدرضا تتوی فرزند عبدالواسع. این اثر که در ۱۰۳۸ق نوشته شده در بر دارندۀ ملفوظات شاه‌کریم، سوانح زندگی او، یازده سلسله و اوراد پیران در یک مقدمه، هفت باب و یک خاتمه است. مقدمه در پیری، مریدی و تاریخ تولد و مقامات سیدعبدالکریم است. باب نخست در ذکر طلب حق و ایثار و کتمان حال و وعظ و نصیحت ایشان، باب دوم در سؤالاتی که از ایشان شده و پاسخ‌ها، باب سوم در حلم و تواضع و مجاهدت و سخاوت ایشان، باب چهارم در سماع، محبت، وجد و شوق ایشان، باب پنجم در نکته‌ها که در توحید فرموده‌اند، باب ششم در حقایق و حکایات که از پیشینیان نقل کرده‌اند و باب هفتم در خوارق عادات و کرامات ایشان است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانۀ شاه‌ولی‌الله کالج در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/ ۱۳۲۵؛ ۱۱/ ۹۶۰؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۲۰۳۴؛ مقالات‌الشعراء، ۲۵۱.

فتح‌نیا طبری

بیان کشمیری (ba.yān-e.kaš.mi.ri)، خواجه احسن‌الله‌خان اکبرآبادی، ـ حیدرآباد دکن ۱۲۱۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از کشمیر بود و در اکبرآباد/ آگره به‌دنیا آمد. در

شاه‌جهان‌آباد/ دهلی می‌زیست. شاگرد میرزا مظهرجان‌جانان (ـ ۱۱۹۵ق) و مرید فخرالدین دهلوی بود. چندی را در ملازمت اشرف علی‌خان فغان، مخاطب به کوکه‌خان، و مدتی را نیز به همراهی نواب وزیر غازی‌الدین‌خان عمادالملک گذراند. سپس، گویا پیش از ۱۱۹۴ق، از دهلی به حیدرآباد دکن رفت و به درگاه میر نظام‌علی‌خان آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ ـ ۱۲۱۷ق) راه یافت و تا هنگام مرگ در حیدرآباد نشیمن داشت. بیان بیشتر به اردو شعر می‌سرود. در غزل‌سرایی استادی داشت و رباعیاتی دل‌پسند می‌گفت. گاهی به فارسی نیز شعر می‌سرود. دیوان بیان که اشعاری از غزل، قصیده، مثنوی، رباعیات، مسدس، مخمس، نعت، مراثی و مانند آن‌ها را دربرمی‌گیرد به کوشش ثاقب رضوی و به سرمایهٔ مجلس اشاعت ادب دهلی به‌چاپ رسیده است (۱۹۷۸م).

منابع: تاریخ ادب اردو، ۲/۴۰۷ـ ۴۱۵، ۴۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۲۹؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۳۴ـ ۳۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۸۹ـ ۹۰؛ تذکرهٔ هندی، ۴۴ـ ۴۸؛ الذریعه، ۹/۱۵۰؛ سخن شعرا، ۷۰؛ سفینهٔ هندی، ۲۶؛ صبح گلشن، ۷۰؛ گلستان بی‌خزان، ۳۸؛ گلشن هند، ۵۵؛ مجموعهٔ نغز، ۱۲۳ـ۱۲۵؛ مخزن نکات، ۱۲۶ـ ۱۳۱؛ مقالات‌الشعرا، ۲۷ـ ۲۸؛

Mughals in India ,108.

برزگر

بیان واقع ← عبدالکریم کشمیری

بیانی همدانی، آقای مهدی ← بیان اصفهانی

بیانی (ba.yā.ni)، ز ۱۱۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم دکن بود و در دورهٔ اورنگ زیب می‌زیست. وی قصهٔ عشقیِ معروف و کهنِ مهیار و چَندِربَدَن را با نام عشق‌نامه (۱۱۰۵ق) به نظم فارسی درآورد. بیانی در سرودن اثر خویش از دو بحر هزج و متقارب استفاده کرد. چون این قصه در دکن معروف بود، شاعران دیگری نیز پس از بیانی داستان عاشقانهٔ این دو دلداده را به نظم کشیدند. مقیمی آن را به زبان دکنی سرود و شاعرانی مانند آتشی، میرزاقاسم‌بیگ اخگر و میرزا یاربیگ یار نیز آن را به فارسی نظم کردند. نسخه‌ای دست‌نویس از عشق‌نامه به‌شمارهٔ 805 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۰۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۹ـ ۵۳۰؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 365;

Dictionary of Indo-Persian Literature ,125.

ربیعیان

بی‌بدل‌خان ← سعیدای گیلانی

بیتاب ← عشق آشوب

بی‌تاب احمدآبادی (bi.tāb-e.ah.mad.ā.bā.di)، محمد فضل، ـ سورت ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به عباس عموی پیامبر(ص) می‌رسد. نیاکانش از سرزمین عرب به احمدآباد گجرات کوچیدند. پدرش از احمدآباد به‌بندر سورت کوچید و همان‌جا اقامت کرد. بی‌تاب به‌شیوهٔ درویشان گرایش داشت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۴۸ـ ۵۰؛ صبح گلشن، ۷۱؛ صحف ابراهیم، ۲۳؛ نشتر عشق، ۱/۲۵۰.

فتح‌نیا طبری

بی‌تاب اله‌آبادی، شاه‌محمد علیم ← محمدعلیم اله‌آبادی

بی‌تاب بلگرامی (bi.tāb-e.bel.ge.rā.mi)، محمدحیات، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم بلگرام، از توابع اوده بود. در آغاز نزد شیخ‌محمدصدیق بلگرامی، متخلص به سخنور و نظام‌الدین احمد بلگرامی، متخلص به صانع، به فراگیری شعر پرداخت. چندی بعد به لکنو رفت و در آن‌جا نزد رای سَرَب سنگه، متخلص به دیوانه، شاگردی کرد. سپس شعرهایش را به میرزا قتیل عرضه کرد و از مولوی غلام‌مخدوم صاحب لکنویی هم کسب کمال کرد. با میرزا فاخر مَکین و میر قمرالدین منت، دو شاعر برجستهٔ لکنو، نشست و خاست داشت. بی‌تاب در مدح غازی‌الدین حیدر، شاه اوده (ـ ۱۲۴۵ق)، قصیده‌ای سرود و به همراه محمدصادق اختر به حضور او رفت. شاه به او صد روپیه صله داد، او را ملازم خود کرد و به نوشتهٔ مؤلف روز روشن، به‌جایِ بی‌تاب تخلص امید را برای او برگزید. بی‌تاب در چهل و پنج سالگی در ملیح‌آباد

ازدواج کرد. نمونه‌هایی از شعرهای او در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۱۵۱/۹؛ روز روشن، ۱۲۷- ۱۲۸؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹۴/۱- ۳۹۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 133-134.

ربیعیان

بی‌تاب کشمیری (bi.tāb-e.kaš.mi.ri)، پندت تابه‌رام ترکی، ۱۱۴۱- ۱۲۶۶ق، شاعر شبه‌قاره. در رعناداری سرینگر می‌زیست و در میان شاعران کشمیر محترم بود. ملاتوفیق کشمیری با وی دوستی داشت. یک مثنوی به‌نامه چنگ‌نامه دربارهٔ هجوم سپاهیان رنجیت سنگه به کشمیر و جنگ او با محمدعظیم‌خان، حکمران کشمیر، که به شکست محمدعظیم‌خان انجامید، سرود. بی‌تاب در اکبرنامه به ستایش از حامی خود، محمداکبرخان، پرداخت. و پس از جابه‌جایی حکمرانان، در مثنوی دیگری با نام رنجیت‌نامه، وقایع تاریخی دورهٔ رنجیت سنگه را به نظم درآورد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۸- ۱۳۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 134.

ربیعیان

بیت اصول ← طیب دهلوی

بی‌تکلف (bi.ta.kal.lof)، لاله سدانند، - ۱۱۲۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. عموی بندرابن خوش‌گو، مؤلف سفینهٔ خوشگو، بود. اجدادش در لکنو می‌زیستند و از بنده‌نوازی شاه‌جهان و داراشکوه برخوردار بودند و در خدمت خاندان شاهی به‌سر می‌بردند. بی‌تکلف مدتی مباشر زمین‌های جهان‌زیب‌بانو، همسر شاهزاده محمداعظم (پسر دوم اورنگ‌زیب) بود. وی در شعرهایش بی‌تکلف تخلص میکرد و دیوان کوچکی ترتیب داده بود، که در هنگام مرگ به برادرزاده‌اش خوش‌گو سپرد. در دورهٔ فرخ‌سیر درگذشت. نقش مُهرش این مصراع بود: «بی‌تکلف بندهٔ اهل سخن.» چند بیت از شعرهای او در تذکره‌ها آمده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۱-۹۲؛ صبح گلشن، ۷۱- ۷۲؛ صحف ابراهیم، ۳۰؛ گل رعنا، ۳۰-۳۲؛ نشتر عشق، ۲۵۲/۱- ۲۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 134.

ربیعیان

بی‌جگر سکندرآبادی ← تذکرهٔ بی‌جگر

بی‌خبر اله‌آبادی، محمدعلیم ← محمدعلیم اله‌آبادی

بی‌خبر بلگرامی (bi.xa.bar-e.bel.ge.rā.mi)، میر عظمت الله فرزند لطف‌الله حسینی،معروف به شاه لدها، - شاه جهان‌آباد (دهلی) ۱۱۴۲ق، تذکره نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش (۱۰۵۳- ۱۱۴۳ق) نیز شاعر بود و احمدی تخلص می‌کرد. بی‌خبر در بلگرام زاده شد ودر همان‌جا برآمد. نزد پدرش درس خواند و خوش‌نویسی را از استادان شهر خود فراگرفت و با موسیقی نیز آشنایی داشت. در سفر به دهلی با میر غلام‌علی آزاد بلگرامی (- ۱۲۰۰ق) همراه بود. با شعرای بلند آوازهٔ روزگار خویش، به‌ویژه عبدالقادر بیدل (- ۱۱۳۳ق) دوستی داشت. چون درگذشت پیکرش را در نزدیکی آرامگاه نظام‌الدین دهلوی به خاک سپردند. پسرش میر نوازش علی (- ۱۱۶۷ق) نیز شاعر بود. از آثارش : سفینهٔ بی‌خبر که آن را در ۱۱۴۱ق نوشته و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود؛ دیوان شعر که پانزده‌هزار بیت از انواع شعر را دربرمی‌گیرد. بی‌خبر چند مثنوی نیز سروده که گرامی‌نامه از آن شمار است. از دیگر آثارش ما قل و دلّ دربارهٔ ادراک و عقل و معیار درستی و نادرستی آن‌ها و غبار خاطر در ادب سیاسی واخلاق را می‌توان یاد کرد.

منابع: اورینتل کالج میگزین، ۱۷۹؛ باغ معانی، ۳۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۱۸۳/۳-۱۸۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۸/۱-۷۱۱؛ تذکرهٔ بی‌نظیر، ۴۵؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۳۱-۲۳۵؛ تحفة‌الکرام، ۹۵/۲؛ خزانهٔ عامره، ۱۶۷؛ ریاض العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۲/۱؛ سرو آزاد، ۳۱۵-۳۲۵؛ سفینهٔ هندی، ۳۰؛ شمع انجمن، ۸۸؛ صحف ابراهیم، ۲۳؛ عقد ثریا، ۱۳؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۵۹-۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ۹۷۷/۲؛ ۲۰۱۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۴۰-۴۴۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۷؛ مآثر الکرام، ۳۱۵؛ مقالات الشعراء، ۵۴؛ نتایج الافکار، ۱۱۹-۱۲۱؛ نزهة الخواطر، ۱۸۴/۶؛ نشتر عشق، ۲۴۵/۱-۲۴۷.

دانشنامه

بی‌خبر کشمیری (bi.xa.bar-e.kaš.mi.ri)، خواجه غلام غوث‌خان فرزند خواجه حضورالله، نپال ۱۲۴۰ ــ الله‌آباد ۱۳۲۳ق، شاعر کشمیری. اصل و نسبش کشمیری بودند. پدرش خواجه حضورالله (در برخی منابع: غلام‌محمد) از کشمیر به نپال رفت و غلام‌غوث‌خان در همان‌جا زاده شد. در بنارس به سن رشد رسید. دایی‌اش خان‌بهادر مولوی سیدمحمدخان در دفاتر رسمی ایالات شمال غربی هند میرمنشی/ متصدی دارالانشای گورنر بود و بی‌خبر نیز زیردست او کار می‌کرد. زمانی که دایی‌اش در ۱۲۶۰ق منشی ژنرال گورنر شد، بی‌خبر به سِمَتِ پیشین دایی خود منصوب شد. در ۱۳۰۳ق در الله‌آباد گوشه‌نشینی اختیار کرد و ظاهراً در همان‌جا درگذشت. وی با تخلص بی‌خبر شعر می‌سرود و ابیاتی از او در روز روشن و نگارستان سخن آمده است. میرزا اسدالله غالب، شاعر دهلوی (۱۲۱۲ــ۱۲۸۵ق) شعرهای بی‌خبر را ستوده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۱/۳، ۲۵۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۹/۱ـ ۱۴۰؛ الذریعه، ۱۵۱/۹ـ ۱۵۲؛ روز روشن، ۱۲۸؛ نگارستان سخن، ۱۷؛ خراسان، (مجلهٔ مطالعات زبان و ادبیات)، سال ششم، شمارهٔ ۴، میزان ـ عقرب، ۱۳۶۵ش، ص ۲۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* , 132.

ربیعیان

بی‌خود (bi.xod)، ستیل سنگه، سدهٔ سیزدهم هجری، دبیر، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از منشیان صوفی روزگار خود بود و منشی رام سیتا سنگه متخلص به فکرت بود و حقیقتهای بی‌خود راکه در ۱۸۴۸م در هند به چاپ رسیده در حالات زندگی وی نوشته است. مجموعهٔ رسایل بی‌خود که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1958-260/8 در موزهٔ پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود، دربردارندهٔ رساله‌های نکات بی‌خود، شرح بعضی اشعار فصوص الحکم، شرح ام الاسماء، رموز العارفین و مستزدات بی‌خود است. از دیوان بی‌خود با نام خیال بی‌خود که در ۱۲۶۳ق به‌همت خاکی گردآوری شده و دارای غزلیات، رباعیات، مفردات و مقطعات است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۸۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۲۹/۳، ۱۵۸۶، ۱۷۴۴، ۲۰۷۹؛ ۱۲۵۴/۸ـ ۱۲۵۵؛ ۲۰۱۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۲۲، ۴۷۹.

برزگر

بی‌خود دهلوی (bi.xod-e.deh.la.vi)/ شاه‌جهان‌آبادی، خواجه محمدعاصم، ــ عظیم‌آباد ۱۲۰۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصل و نسبش کشمیری بود. خانواده‌اش پیش از تولد وی به شاه‌جهان‌آبادِ دهلی کوچیدند و خواجه محمدعاصم در همان‌جا زاده شد و پرورش یافت. وی طبیب بود و با بزرگان شهر نشست و خاست داشت. بی‌خود شعر می‌سرود و در محافل فرهنگی دهلی از عزت واحترام زیادی برخوردار بود. زمانی که قوای مخرب دهلی را ویران کردند و مردم برای حفظ جان خود به جاهای دیگر پناه بردند، بی‌خود نیز به عظیم‌آباد، یا به روایتی دیگر، به پتنا رفت و همان‌جا درگذشت. چند بیت از شعرهای او در تذکره‌ها برجا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۰/۱؛ الذریعه، ۱۵۲/۹؛ روز روشن، ۱۲۹ـ ۱۳۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۵۶، شمارهٔ ۹۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 132.

ربیعیان

بی‌خود کشمیری (bi.xod-e.kaš.mi.ri)، پندت ست‌رام، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که در شعر و سخن شاگرد میرزا مجرم کشمیری بود و در سرودن شعر فارسی مهارت داشت. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در تذکرهٔ روز روشن آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۰/۱؛ روز روشن، ۱۲۸ـ۱۲۹؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۵۱.

امیرهدائی

بی‌خود لاهوری (bi.xod-e.lā.hu.ri)، ملا جامی لاهوری نامدار خانی، ــ ۱۰۸۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از ملازمان نامدار خان پسر جعفر خان وزیر شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) بود. دیوان بزرگی از قصاید و قطعات دلچسب و رسا داشت و در تاریخ گویی بسیار ماهر بود. یک مثنوی به‌نام حسن و دل به‌نام نامدارخان سرود و آن‌را حسن نامدارخانی نام نهاد. وی استاد محمد افضل سرخوش بود. نسخه‌ای از دیوان بی‌خود به شمارهٔ ۲۸۹۹ در دیوان هند نگه‌داری می‌شود. به گفتهٔ آقا بزرگ تهرانی دیوان او با عنوان دیوان خیال در چاپخانهٔ منشی نولکشور لکنو به چاپ رسیده است. نود و شش بیت از ساقی‌نامهٔ بی‌خود

لاهوری که در بحر متقارب است در تذکرهٔ پیمانه آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۰۹-۲۱۱؛ پیمانه، ۱۲۹-۱۳۴؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۰۶؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۸۰-۸۲؛ الذریعه، ۹/۱۵۲؛ روز روشن، ۱۴۰؛ شمع انجمن، ۸۸؛ فهرست دستنویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۹/۱۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۶۳؛ مجمع النفائس ۳۱-۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۳۸۵؛ مرآة‌العالم، ۲/۵۵۳؛ مقالات‌الشعرا، ۱۳، ۵۴۰، ۶۷۶؛ مآثر‌المآثر، ۵۲؛ همیشه بهار، ۳۹-۴۰.

دانشنامه

بیدار (bi.dār)، سناتهه سنگه، ز ۱۲۰۰، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در آموده نزدیک گورگه‌پور در اوده به دنیا آمد. وی از نزدیکان رای‌بهوک چند «پیش کار خالصهٔ شریفه» (در دستگاه گورکانیان هند؟) بود. در شاهجهان آباد (دهلی‌نو) پرورش یافت. وی، به‌رغم خواست پدرش که شاعری را نمی‌پسندید، با حضور در مجالس علمی ادیبانی چون شیخ محمد عظیم گوالیاری، سراج‌الدین علی خان آرزو (- ۱۱۶۹ق) و میرزا مظهر جان جانان (- ۱۱۹۵ق) فنون سخنوری را از آنان آموخت و شروع به گفتن مادهٔ تاریخ کرد. چندی در عظیم‌آباد (پتنا) نشیمن گزید. سپس به مرشدآباد رفت و پیش از ۱۲۱۹ق درگذشت. از وی مجموعه‌ای از مادهٔ تاریخ با عنوان تواریخ بی‌دل (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به شمارهٔ ۳ق ف ۲۹۵) به جا مانده است. نخست پسرش جیون لعل آگاه، نگارندهٔ باغستان و چمنستان درنامه‌نگاری، به تشویق راوسروپ انس، شاگرد آرزو و نگارندهٔ لهو ولعب و خالق باری، به گردآوری این قطعات تاریخ پرداخت، اما مرگ فرصت به پایان رساندن آن‌را به او نداد؛ تا این‌که بیدار پس از مرگ پسرش (۱۱۷۴/ ۱۱۸۴ق)، در مرشدآباد به خواهش رای سندر سنگه کار پسر را پی گرفت. وی در این مجموعه برای تولد و مرگ، بنای ساختمان‌ها، تألیف کتاب‌ها، جلوس شاهان و مناسبت‌های دیگر مادهٔ تاریخ گفته است. گفتنی است در برخی تذکره‌ها مانند صحف ابراهیم از منشی بساون لعل دهلوی، متخلص به بیدار، یاد شده که شاگرد میرزا مظهر جان‌جانان بوده، مدتی نیز در ملازمت نواب غلام حسین خان فرزند نواب اعظم خان در مرشدآباد به‌سر می‌برده، در ۱۲۰۵ق در عظیم‌آباد می‌زیسته و سرانجام در همان شهر درگذشته است.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۵۴؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۷؛ جرنل، ۳۰؛ روز روشن، ۱۳۰-۱۳۱؛ سفینهٔ هندی ۲۳-۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی ۱۴۹-۱۵۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,129.

برزگر

بیدار اکبرآبادی (bi.dār-e.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ عمادالدین (میرمحمدعلی)، مشهور به میرمحمدی فرزند شیخ عین‌الدین فرزند شیخ رکن‌الدین، ح ۱۱۴۰- اکبرآباد ۲۷ ذوالحجهٔ ۱۲۱۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از نوادگان شیخ سلیم چشتی، از مشایخ فتحپور سیکری در اکبرآباد، بود. در دهلی درس خواند. در جوانی جامهٔ درویشی پوشید و در تصوف به شاه عبدالستار (- ۱۱۷۰ق) و پس از مرگ وی، به فخرالدین دهلوی (- ۱۱۹۹ق) دست ارادت داد و از فخرالدین خرقهٔ خلافت گرفت. سپس، گویا پس از مرگ فخرالدین، به اکبرآباد/ آگره رفت و در خانقاه شیخ سلیم چشتی بر مسند ارشاد نشست. خاک‌جایش زیارتگاه مردم است. بیدار بیشتر به اردو و گاه به فارسی شعر می‌سرود. در فارسی شاگرد مرتضی قلی‌خان فراق اصفهانی بود و در اردو از خواجه میردرد و شیخ ظهورالدین حاتم دهلوی (- ۱۱۹۷ق) اصلاح سخن می‌گرفت. دیوان بیدار از اشعار فارسی و اردوی او، به کوشش محمدحسین محوی صدیقی در مدراس به‌چاپ رسیده است (۱۹۳۵م). دیوان بیدار که به کوشش جلیل قدوایی در ۱۹۳۷م به‌چاپ رسیده است تنها اشعار اردوی او را دربردارد.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۲/۸۹۹-۹۰۷، ۹۲۹؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۳۹؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۸۵-۸۷؛ تذکرهٔ هندی، ۳۹-۴۴؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۹۵-۱۹۷؛ روز روشن، ۱۳۱؛ سخن شعرا، ۷۴؛ عقد ثریا، ۱۴؛ گلستان بی‌خزان، ۳۶-۳۷؛ گلشن بی‌خار، ۱۰۴-۱۰۵؛ گلشن هند، ۵۹؛ مجموعهٔ نغز، ۱۱۷-۱۲۳؛ مخزن نکات، ۱۶۷؛ *Mughals in India* , 292.

برزگر

بیدار دهلوی (bi.dār-e.deh.la.vi)، بساون‌لال، ز ۱۲۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایته بود. او چندی در ملازمت نواب غلام‌حسین‌خان بن نواب اعظم‌خان به‌سر برد. بیدار در سخنوری از شاگردان میرزا مظهرجان‌جانان بود. علی ابراهیم‌خان خلیل در صحف ابراهیم می‌گوید که چند بار با بیدار در مرشدآباد

دیدار کرد و به گفتهٔ هم‌او «الحال که سال یک‌هزار و دوصد و پنج هجریست، در بلدهٔ عظیم‌آباد عزلت اختیار کرده، به‌نهایت پیری رسیده.» نمونه‌ای از سخن‌های او است: «ما دردِ دل خویش به درمان نفروشیم ــ جان‌دادن هر لحظه به‌درمان نفروشیم.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۴؛ روز روشن، ۱۳۰-۱۳۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۱۰؛ صحف ابراهیم، ۳۰؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 212.

جهان‌تاب

بیدل (bi.del)، خواجه‌محمد، ز ۱۰۹۵ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دورهٔ اورنگ‌زیب می‌زیست و نویسندهٔ قصه‌ای عاشقانه به نثری متکلف است با نام قصهٔ حسن و دل (۱۰۹۵ق). مضمون این قصه در دکن بسیار مشهور بود و شاعران و نثرنویسانْ بسیار به آن پرداخته‌اند و ملا وجهی نیز در ۱۰۴۵ق آن را به زبان اردوی دکنی ترجمه کرد.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۲۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 129.

ربیعیان

بیدل (bi.del)، چندرمن، ز ۱۱۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاعر دورهٔ فرمانروایی اورنگ زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود. روایتی منثور از راماین ــ حماسهٔ بزرگ هندی و یکی از آثار کلاسیک فلسفهٔ هندو ــ نوشت و در آن، داستان رام، خدای محبوب هندوها، را روایت کرد. این طرح در ۱۰۹۷ق تکمیل شد و نسخه‌هایی از آن در دیوان هند موجود است. مدتی بعد، همین کار را به صورت منظوم و در شش بخش روایت کرد که پنج بخش نخست آن در بحر هزج است و در بخش پایانی که بیان رزم است، از بحر متقارب استفاده شده است. راماین منظوم در ۱۱۰۵ق تکمیل شد و با نام نَرگستان رام/ نرگسستان رام به اورنگ زیب اهدا شد و سراینده در شعرهایی به ستایش از خصایص مذهبی، رواداری و انسان‌دوستی ممدوح (اورنگ زیب) پرداخت. مثنویِ نَرگستان رام اثری اخلاقی، مذهبی و صوفیانه و در قواعد شعری سست و کم‌مایه است؛ در برخی موارد وزن و قافیهٔ بیت‌ها اشکال دارد و گاهی نیز کلمات غلط به‌کار رفته‌اند. این مثنوی در ۱۸۷۵م در چاپخانهٔ نول‌کشور به‌چاپ رسیده، اما ناشر به اشتباه آن را از عبدالقادر بیدل دهلوی دانسته است. نوشته‌اند که بیدل علاوه بر روایت منثور و منظوم راماین چند اثر دیگر نیز نوشته است که عنوان آن‌ها چنین است: قصهٔ کرشن، ضمیمهٔ راماین، حکایت بکرم، بهار سخن و ظفرنامه.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۲؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۶۷ـ ۲۶۹؛ منظومه‌های فارسی، ۶۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 129.

ربیعیان

بیدل پیشاوری (bi.del-e.pi.šā.va.ri)، میرزا دلاورخان فرزندمیرزا عبدالقادر فرزند شیخ مخدوم‌بخش، پیشاور ۱۸۴۰/ ۱۸۴۵ ــ همان‌جا ۱۹۳۹م/ ۱۳۵۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از دانشمندان برجستهٔ پیشاور بود و چون از زن نخست خود فرزندی نداشت در اواخر زندگی خود با زنی افغانی ازدواج کرد و از این ازدواج بیدل به‌دنیا آمد. ازاین‌رو، بیدل هم فارسی‌زبان و هم پشتوزبان بود. وی تحصیلات ابتدایی را نزد پدر خود فراگرفت. از کودکی به شاعری علاقه می‌ورزید و بیشتر به سرودن شعر و خواندن کتاب‌های علمی و ادبی می‌پرداخت. استاد او در فن شعر مولانا محمدخان سهارنپوری، متخلص به غریب، بود. پس از مرگ پدر، برای گذران زندگی به پیشهٔ عریضه‌نویسی در دادگاه روی آورد و تا پایان زندگی از این راه گذران می‌کرد. بیدل در تصوف و عرفان مرید پیر صاحب گولرهٔ شریف (مهرعلی شاه *گولره‌ای) (ــ ۱۳۵۶ق) بود. در اواخر عمر دچار جنون شد و در کوچه‌ها و خیابان‌ها اشعارش را با صدای بلند می‌خواند و دیوانه‌وار به هر سو می‌گشت. چون درگذشت پیکرش را در گورستان وزیر باغ پیشاور به‌خاک سپردند. بیدل به فارسی و اردو شعر می‌سرود و دیوان وی که در ۱۹۳۱م به‌نام سوز بیدل به‌چاپ رسیده است در سه بخش است: ۱ــ اشعار اردو، ۲ــ اشعار فارسی از قصاید، غزلیات، مراثی، رباعیات، قطعات و جز آن، ۳ــ تقاریظ از استادانی مانند بی‌خود دهلوی، ریاض خیرآبادی و نوح ناروی. دربارهٔ اشعار بیدل گفته‌اند که «سبک بیدل صاف و ساده و پاکیزه است. هر چند که در تخیل تازگی و در موضوع تنوعی ندارد، ولی در محاوره و توصیف از پیشروان خود سبقت برده است... سادگی و فقدان عمق فکری، عیب طرز وی است.»

منابع: ادبیات سرحد، ۲۲۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۴۵/۵ـ ۳۴۷؛

بیدل دهلوی

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۱۶۸؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۰۱-۲۰۵.

برزگر

بیدل دهلوی (bi.del-e.deh.la.vi)، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق عظیم‌آبادی، پتنا ۱۰۵۴ ـ دهلی ۱۱۳۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از طایفهٔ ترکان چغتایی برلاس (به معنی دلیر و نجیب‌الاصل) است. آورده‌اند این لقب را نخستین‌بار ایره‌دمسی برلاس نیای هشتم امیرتیمور بر خود گذاشته بود. برخی نیای این طایفه را ایرومجی برلاس هم یاد کرده‌اند. خان آرزو می‌گوید که بیدل از قبیلهٔ ارلات بود. گویند پس از آن‌که پدر چنگیزخان درگذشت، مادرش با کسی به نام منگلک ایزکه ازدواج کرد؛ پسر دوم آنان ارلات نام داشت و قبیلهٔ ارلات نوادگان او بودند. برخی منابع، چون آزاد بلگرامی، خوشگو و عبدالوهاب افتخار وی را از طایفهٔ ارلاس گفته‌اند. اما درست‌ترین سخن را شیرخان لودی، مصنف مرآت‌الخیال گفته است که میرزا بیدل از قوم چغتایی برلاس است، زیرا شیرخان لودی پس از نوشتن شرح حال بیدل در تذکرهٔ خویش آن‌را به بیدل نشان داده و بیدل پس از مطالعه، آن‌را همراه با غزلی از خود به او برگردانده بود. پس آن‌چه شیرخان لودی دربارهٔ بیدل نوشته از نظر بیدل گذشته و معتبر است. تذکره‌نویسان بدخشان، مانند عبدالکریم حسینی در بهار بدخشان و صادق در تذکرهٔ صادقی و ولوالجی در چراغ انجمن ادعا کرده‌اند که مردمان برلاس با تیمور از آمو گذشتند و در بازگشت تیمور از سرحدات بدخشان که در تعقیب امیرحسین برادرزن خود بود، در حصهٔ ارکوی / ارگوی بدخشان (در هشت مایلی غرب فیض‌آباد کنونی) سکونت گزیدند. این سخن را خواندمیر هم تأیید کرده است، زیرا در ناحیهٔ ارگوی بدخشان قومی زندگی می‌کنند که از آنان به نام برلاس یاد شده است و به زبان ترکی سخن می‌گویند و خود را چغتایی و تیموری می‌خوانند، شمار آنان به‌پنج‌هزار می‌رسد و در سه دهکده به نام‌های برلاس چنار، برلاس شمر و برلاس کورچشمه زندگی می‌کنند. نظر دیگری هم هست که برلاس‌ها در روزگار بابر به بدخشان رفته و پس از اندک‌مدتی با بابر به هند کوچیده‌اند. اما تذکره‌نویسان بدخشانی عقیده دارند که پدران بیدل هرهنگام که به بدخشان رفته باشند، در روزگار جهانگیر یا شاه‌جهان راهی هند شده‌اند. مؤلف بهار بدخشان در کتاب خود از قول حاجی داملا محمد شریف نحوی روایت می‌کند که او از استادش در بخارا شنیده که وی در یک کلیات خطی نزدیک به روزگار بیدل دیده که در آن از زبان بیدل نوشته بود که جای من جایی است که آبش لاجورد سیما و به‌کنار لعل جاری است. می‌دانیم که لعل و لاجورد در بدخشان نیز و آب لاجورد سیماگوپو و آمو در همان دیار جاری است. در این اواخر نظریهٔ دیگری پیدا شده است که بیدل را از خوست بدخشان از توابع قطغن می‌دانند و در اثبات این ادعا آورده‌اند که بسیاری از شاعران، عالمان و منصب‌داران سپاه و مردمان خوست از آن دیار به دربار شاهان مغولی هند شتافته و رتبه یافته‌اند. از این رو شاید پدران بیدل یا به گمان غالب، پدر بیدل در این هنگام به هند رفته باشد. درباره نسبت میرزا بیدل، شاه محمد شفیع تهرانی، متخلص به وارد، در کتاب مرآت واردات می‌نویسد که «سلسلهٔ اجداد میرزا، منتهی به شاه‌منصور بن مظفر پادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه‌منصور با امیر تیمور صف‌آرایی نموده کشته گردید، اولاد و احفادش رو به صوب بخارا آوردند، چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند، پدر بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افکند، بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت.» باز آورده‌اند که در اواخر پادشاهی شاه‌جهان، در دربار پسر دوم وی، محمدشجاع که ادارهٔ بخش شرقی مملکت را بر عهده داشت و بر بنگال، بیهار و اوریسه حکمرانی می‌کرد، خانواده‌ای تورانی هم زندگی می‌کردند که به‌نسب خودرا ترکان قبیلهٔ برلاس می‌رساندند. افراد این خانواده در مقام‌های دولتی و نظامی خدمت می‌کردند و گذشته از پیشه‌وری و سپاهیگری با علوم گوناگون، دانش‌های ادبی و حتی آداب و رسوم درویشان نیز آشنایی داشتند و کسانی از این خانواده، مانند میرزا ظریف، میرزا عبدالخالق و چند تن دیگر، در شهر پتنا و پیرامون آن ساکن بودند. از اشارهٔ بیدل در یکی از آثارش به‌نام چهار عنصر دانسته می‌شود که پدرانش سپاهی‌پیشه بوده‌اند. صاحب سفینهٔ خوشگو نام پدرش را عبدالخالق آورده است. پدرش در اکبرنگر سربازی دولتمند بود، اما پس از مدت‌ها زندگی صوفیانه اختیار کرد و به یاری مولانا کمال به طریقهٔ قادری درآمد. عبدالخالق کودک نوزادش را برای طلب دعا نزد شیخ و مرشد خود میرزا ابوالقاسم ترمذی برد. شیخ برای تولد کودک دو مادهٔ تاریخ «فیض قدس» و «انتخاب» را ساخت و او را دعای خیر کرد. مولانا کمال مسهتی استاد عبدالخالق که از پیران سلسلهٔ قادریه

بیدل دهلوی

بود، به‌سبب عقیدهٔ راسخی که به مقام شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۰ ــ ۵۶۰ق) داشت، کودک را عبدالقادر نامید. تذکره‌ها دربارهٔ زادگاه میرزا اختلاف کرده‌اند. صاحب تذکرهٔ نصرآبادی که از تذکرهٔ نوای وطن اثر خان‌بهادر سیدعلی‌محمدشاه پیروی کرده، مولدش را لاهور، میرغلام‌علی آزاد در سرو آزاد و صاحب خزانهٔ عامره آن‌را عظیم‌آباد / پتنا و صاحب سفینهٔ خوشگو جای تولد او را اکبرآباد گفته است. شاه‌محمد شفیع در مرآت واردات نیز در این‌باره آورده: «میرزا از گلستان عدم در اکبرنگرعرف راج محل از ممالک بنگاله پر پرواز گشود.» احتمال دارد که کاتب سفینهٔ خوشگو اکبرنگر را اکبرآباد ضبط کرده باشند. راج‌محل در شهرستان سنتهال پرگنهٔ حالیه در استان بهار است. چون راج محل نزدیک پتنا و پتنا نیز دارالاماره بوده، مولد میرزا نیز پتنا اشتهار یافته است. سخنان تذکره‌نویسان دربارهٔ زبان بیدل نیز ناهمگون است. به‌گفتهٔ صدرالدین عینی زبان بیدل بنگالی بود و او زبان فارسی را در مدرسه آموخت. غلام‌علی‌خان آزاد بلگرامی، مؤلف خزانهٔ عامره نیز زبان مادری بیدل را زبان فارسی نمی‌داند. اما بیدل در چهار عنصر که از داستان خواندن درس ادبیات فارسی در مدرسه حکایت می‌کند، این بیت را می‌نویسد: «ای که از فهم حقایق دم زنی خاموش باش ــ عمرها باید که دریابی زبان خویش را.» از این بیت گمان می‌رود که زبان مادری بیدل فارسی بوده است. وی پیش از آن‌که پنج‌ساله شود، پدرش را از دست داد (۱۰۵۹ق). در شش و نیم سالگی مادرش وی را به مکتب فرستاد و در مدت هفت ماه نوشت و خواند آموخت و قرآن کریم را ختم کرد. در ۱۰۶۱ق مادرش از دنیا رفت و عمویش میرزا قلندر که مردی سپاهی و درویشی عارف و شاعرپیشه بود، سرپرستی و تربیت وی را به عهده گرفت. میرزا قلندر با آن‌که نوشت و خواند نمی‌دانست شعر را نیکو می‌گفت. آورده‌اند که دلپذیرترین سرگرمی وی دیدار با صوفیان بود. عبدالقادر هنوز به مکتب می‌رفت که به شاعری روی آورد. روزی در مکتب با دیدن یکی از همدرسانش که قرنفل می‌جوید و بوی خوش از دهانش به‌مشام می‌رسید، سرود: «یارم هر گاه در سخن می‌آید ــ بوی عجبیش از دهن می‌آید / این بوی قرنفل است یا نکهت گل ــ یا رایحهٔ مشک ختن می‌آید.» برخی که این رباعی را شنیدند، به‌سبب کمی سن او، باور نمی‌کردند که از طبع میرزا سر زده باشد. وی تا ده‌سالگی صرف و نحو عربی و نظم و نثر فارسی را به خوبی فراگرفت. به‌گفتهٔ بندر ابن داس خوشگو، میرزا عبدالقادر کافیهٔ ابن حاجب را به‌پایان رسانیده و شرح ملا جامی (۸۱۷ ــ ۸۹۸ق) بر آن کتاب به نام الفوائدالضیائیه فی شرح‌الکافیه را آغاز کرده بود که به‌فرمان عمویش مکتب‌را رها کرد و از آن پس دیگر به مکتب نرفت. در سبب آن آورده‌اند هنگامی که میرزا قلندر در مکتب میرزا عبدالقادر حاضر بود، بر سر موضوعی میان دو طالب علم بحث درگرفت. پس از گفت‌وگوی بسیار چون یکی دیگر را مجاب کرد، به وی عجب و غروری بسیار دست داد و آن دیگری که مجاب شده بود نیز بسیار متأثر شد. میرزا قلندر که شاهد این گفت‌وگو بود، از این‌که این علوم عجب یا انفعال را دامنگیر آدمی می‌کند، میرزا عبدالقادر را از فراگیری علوم بازداشت و به راه فقر و طریقت و معرفت رهنمون کرد. میرزا قلندر هر روز شماری کتاب نظم و نثر برمی‌گزید و عبدالقادر را تکلیف به مطالعهٔ آن‌ها می‌کرد و از او می‌خواست تا گردآوردهٔ مطالب روزانه‌اش را پیش وی برد. بدین‌ترتیب عبدالقادر آشنایی فراوان با شعر قدما یافت و قرینه‌هایی از آن‌را که به شناخت او از آثار سنایی، عطار و مولوی دلالت می‌کند در آثارش می‌توان یافت. گذشته از آن، برای میرزا عبدالقادر تمرین‌های جسمانی و مشق‌های نظامی نیز ضروری بود و شمشیربازی، تیراندازی، اسب‌سواری، مشت‌زنی، زورآزمایی و کشتی، از جمله تمرین‌های خسته‌کننده و روزمرهٔ وی بودند. در کنار این تمرین‌ها به تشویق عمویش و در سفرهای او به مجالس درویشان و دیدار صوفیان می‌رفت تا کلمات معرفت و حقیقت را خود از زبان صوفیان و بزرگان بشنود و آداب و رسوم اهل سلوک را از نزدیک ببیند. آن‌چه در این مجالس و مسافرت‌ها می‌دید و می‌شنید، زمینهٔ هنری افکار و اشعار و پرورش وی می‌شد. در این‌باره می‌گوید: «هر ازدحامی که به مشاهده‌ام می‌رسید به حیث مکتبی در راه تکامل من خدمت می‌کرد و هر کلمه‌ای که به گوشم مواصلت می‌کرد مرا قدمی جلوتر می‌کشانید، هر معنی باریکی در مقابلم یک کتاب اسرار را می‌گشود و هر نکته‌ای دفترهای حقیقت را باز می‌کرد.» صحبت‌های شاه‌فاضل دوست میرزا قلندر نیز در پرورش افکار صوفیانهٔ وی اثر داشت. رفته‌رفته انقلابی بزرگ در طبیعت وی رخ داد و مزاج لطیف او را از اشتغال به عالم ظاهر به مطالعهٔ اسرار باطن کشاند. وی همچنان به سرایش شعر سرگرم بود، اما آن‌ها را به‌نام قدما می‌خواند. مصرع‌ها بی‌فکر به خاطرش می‌آمد، بی‌آن‌که بنویسد یا به تدوین آن بپردازد. به‌خواست عمویش از خدمت بسیاری از بزرگان، از جمله صوفیان بهره‌ها برد و همچون پدر و عمویش سالک مسلک قادری شد. گویند

بیدل دهلوی

بیست سال خدمت بزرگان کرد و از فیض صحبت آنان فواید معنوی فراوان برد. از آن بزرگان می‌توان شاه‌قاسم هواللهی، شیخ کمال مسهتی (مسهت بیست کروه از پتنا فاصله دارد) و شاه کابلی را نام برد. میرزا در آغاز رمزی تخلص می‌کرد. روزی سیر دیباچهٔ گلستان می‌کرد، به این مصرع رسید: «بیدل از بی‌نشان چه گوید باز»، از آن پس تخلص خود را به بیدل بگردانید. پس از مدتی شاه‌جهان در دهلی بیمار شد و میان پسرانش داراشکوه، اورنگ‌زیب و محمدشجاع ستیز و آویزی خونین برای به‌دست آوردن تاج و تخت پدر درگرفت. چون شاه‌جهان داراشکوه را نامزد جانشینی خود کرده بود، جنگ‌هایی خونین میان داراشکوه و برادرانش درگرفت. شجاع می‌خواست مشرق را به تصرف درآورد و به پایتخت لشکرکشی کند، اما در نزدیکی بنارس با سپاه داراشکوه روبه‌رو شد و پس از آنکه از وی شکست خورد به پتنا (عظیم‌آباد) عقب نشست (۱۰۶۹ق). از آن پس پتنا محل فعالیت‌های سیاسی شجاع شد. شجاع که دریافت اورنگ‌زیب در پی داراشکوه تاخته و تا نزدیکی مولتان نیز پیش رفته است، فرصت را غنیمت شمرد و به سوی پایتخت لشکر کشید. شجاع از میان همهٔ افراد قبیلهٔ برلاس که در خدمت وی بودند، شخصی به‌نام میرزا عبداللطیف را که از نزدیکان میرزا قلندر بود برای گرفتن نواحی ترهت به‌فرماندهی سپاه خود برگزید. میرزا بیدل نیز به سفارش عمو به سپاه عبداللطیف پیوست. این نخستین سفر ببیدل بود و درنتیجهٔ آن شاهد دگرگونی‌هایی بود که در اوضاع سیاسی ـ اجتماعی کشور پیش می‌آمد. شجاع به اله‌آباد رسیده بود که سپاه اورنگ‌زیب به‌رویارویی وی شتافت. با رسیدن خبر شکست شجاع به عبداللطیف، تزلزل در سپاه او افتاد و تلاش وی در حفظ شیرازهٔ آن سودی نبخشید و سرانجام همه پراگنده شدند. عبداللطیف نیز به‌ناچار از ترس سرکشی و دست‌اندازی زمین‌داران ترهت که پیش از این شجاع آنان را در فشار مالی گذاشته بود، با عبدالقادر و چند تن دیگر به بهانهٔ شکار راه فرار در پیش گرفتند، تا آنکه پس از ده روز به پتنا رسیدند. از این پس زندگی بیدل پیوسته در سفر گذشت. ماجراهای زندگی‌اش تا ۱۰۹۶ق که برای همیشه در دهلی اقامت گزید، ادامه داشت. در ۱۰۷۰ق ناگزیر شد تا همراه خادمی پیاده و پابرهنه از پتنا به دهکدهٔ مهسی در آن سوی گنگ سفر کند. در آن هنگام میرزا قلندر که در مهسی می‌زیست و خانواده‌اش را گذاشته، به بنگاله رفته بود. بیدل در توضیح این سفر فقط همین‌قدر می‌نویسد که «فقیر را حکم ضرورتی به عزم قصبهٔ مذکور مصمم ناگزیری ساخت.» پس از رفتن میرزا قلندر، وی با دایی خود، میرزا ظریف که در حدیث و فقه استاد بود، تنها شد. خانهٔ میرزا ظریف محل اجتماع اهل علم و مباحثه بود. در همین مجالس بیدل علوم مابعدالطبیعه و فلسفه را از کسی به‌نام شاه ابوالفیض آموخت. در ۱۰۷۱ق همراه میرزا ظریف به اوریسه سفر کرد و با شاه قاسم هواللهی آشنا شد. میرزا ظریف سه سال در صحبت شاه‌قاسم ماند و بیدل نیز از صحبت‌های وی بهره‌مند شد. شاه قاسم بیدل را تحت مراقبت خود درآورد و بیدل نیز هرچه از نظم و نثر می‌نوشت به او نشان می‌داد. شاه قاسم مجالسی از شعر و ادب و تصوف می‌آراست و اعضای آن به بدیهه‌سرایی و کتاب‌خوانی می‌پرداختند. یکی از آن کتاب‌ها تذکرة‌الاولیای عطار بود و حاضران در مجلس آن‌را شرح و تحلیل می‌کردند. روزی شاه قاسم بیدل را سرگرم خواندن مجموعهٔ رسایلی از گفته‌های صوفیانه دید، از او پرسید که کدام سخن را پسندیده است. بیدل در پاسخ او این گفتهٔ شبلی را خواند که «التصوف شرک لانه صیانت‌القلب عن غیر و لاغیر.» شاه قاسم از گزینش او خرسند شد و او را به‌خواندن دقیق رساله‌های شبلی و دیگر صوفیان ترغیب کرد. سپس از او خواست تا گزیده‌ای از آن رسایل را برایش رونویسی کند و بیدل نیز آن گزیده را با قطعه‌ای پنجاه و هفت بیتی که در ستایش شاه‌قاسم سروده بود به وی پیشکش کرد. شاه قاسم آن‌را برای شاه‌نعمت‌الله فیروزپوری فرستاد. وی نیز در پاسخ نامه، ستایشی در خور از سخن بیدل کرد. بیدل در همان مدت سه سال به همراه میرزا ظریف پنج‌ماه به شهر کتک مرکز اوریسه رفت. در ۱۰۷۵ق میرزا ظریف درگذشت و بیدل در همان سال از بهار به دهلی سفر کرد. دو عامل بیدل را از پیوستن به دربار شاهی بازمی‌داشت، یکی ارتباط دیرینهٔ او با خاندان شاهزاده شجاع بود و این‌که مردم دهلی می‌دانستند او از کجا آمده و دیگری بستگی و با صوفیان و سالکان که پس از آشنایی با آنان برایش بسیار دشوار بود که خود را از سیر و سیاحت قلندرانه باز دارد. از این‌رو، به‌صحبت میرزا سلیمان، مخاطب به فضایل‌خان (ـ ۱۱۰۱ق) از وزرای روزگار عالمگیر و خالوی سلطان محمد معزالدین خلف شاه عالم بن عالمگیر، رسید. در رقعات بیدل نامه‌ای به نام میرزا سلیمان یافت می‌شود که نمایانگر روابط دوستانهٔ میان او و بیدل است و میراز سلیمان حمایت و سرپرستی او را بر عهده داشت. در ۱۰۷۶ق با شاه کابلی دیدار کرد و مجذوب وی شد. از آن پس زندگی‌اش شوری دیگر یافت. چون شاه کابلی از نزدش رفت،

بیدل دهلوی

بیدل شوریده‌وار در پی‌اش افتاد، چنان که خود در چهار عنصر (ص ۱۶۱) می‌آورد: «به‌حکم بی‌خودی سر از پا نمی‌شناختم. نه چون اشک از عریانی‌ام عاری بود و نه چون ناله از پریشانی‌ام غباری...» بیدل دو سال در جست‌وجوی او بود. در این مدت به اکبرآباد رفت. در آن‌جا با کامگارخان فرزند جعفرخان عمدةالملک وزیر اعظم اورنگ‌زیب آشنا شد. کامگارخان همان است که در سال‌های پیری با دختر جوان وزیر اعظم گلکنده ازدواج کرد. هجو نعمت‌خان عالی در این‌باره شهرت فراوان دارد، حتی اورنگ‌زیب که آن هجویه را شنید، خندید (مآثرالامرا، ۱۵۶/۲). کامگارخان از بیدل پشتیبانی می‌کرد. بیدل دربارهٔ ارتباط خود با کامگارخان نوشته‌ای به یادگار گذاشته و در آن دو نکته را یادآورد شده است: اول آنکه «اوقات گرامی مصروف خدمت فقرا داشت» و دوم آنکه «فقیر را نیز از این فرقه تصور فرموده در ادای شرایط التفات مبالغه‌ها می‌نمود.» در منزل کامگارخان جلسات ادبی بر پا می‌شد و بیدل نیز در آن جلسات شرکت می‌کرد. در یکی از آن جلسات مقاله‌ای با نام «سرمهٔ اعتبار» خواند. سپس به متهرا رفت. در وادی بندر بن که از گرمی هوا به درد چشم گرفتار شده بود، به دیدار شاه کابلی رسید. اما دیری نگذشت که از او جدا شد. پس از آن به سرایش طلسم حیرت آغاز کرد. با لشکرکشی اورنگ‌زیب امنیت از اطراف مملکت برخاسته بود و نواحی اکبرآباد و متهرا همه دست‌خوش تاراج و یغمای سرکشان شده بود و هرکسی برای حفظ جان خود به گوشه‌ای می‌خزید. از این‌رو بود که میرزا از متهرا راهی دهلی شد (۱۰۸۰ق). روزی به انجمن ادبی استادان شعر که به مشاعره می‌پرداختند و طبع‌آزمایی می‌کردند، وارد شد. در آن مجلس به‌یاری فکر بلند و طبیعت نقادش در اندک روزی شهرهٔ جمع شد. همهٔ این قدرت و مهارت در بیان حاصل ذوق و الهامی بود که در سال‌های نوجوانی از مصاحبت متصوفانی که در بهار و اوریسه به خدمت آنان رسیده بود، به‌دست آورد. در ۱۰۸۰ق ازدواج کرد و برای تأمین مخارج خویش به فکر ملازمت افتاد و چون به سپاهیگری که حرفهٔ پدری‌اش بود، دلبستگی داشت، به سپاه اعظم‌شاه پیوست و با منصب پانصدی داروغهٔ کوفتگرخانهٔ (طلاکوب و مذهب) وی شد و به‌قولی ناظر طباخ‌خانهٔ آن شاهزاده شد و یا به قولی دیگر منصب لشکری یافت. روزی در مجلس شاهزاده محمد اعظم سخن از شعر و شاعران بزرگ می‌رفت؛ یکی از نزدیکان شاهزاده به عرض وی رساند که در شاعری کسی بلندپایه‌تر از میرزا عبدالقادر بیدل که اینک به‌ملازمت منسلک است، نیست. پس شاهزاده خواست که او قصیده‌ای در مدحش بسراید تا پایهٔ سخنش را دریابد و بر مرتبه‌اش بیفزاید. چون این خبر را به میرزا بازگفتند از آن‌که هنر و معرفت خود را به داغ ننگ مدح مهر کند، برآشفت و قطع علاقهٔ نوکری وی کرد و به خانهٔ بخشی سرکار رفت و از منصب خود استعفا خواست. نیز آورده‌اند که میرزا در برابر خواهش شاهزاده قصیده‌ای در دو بخش با دو قافیه، اما در یک وزن سرود. در آن‌جا که می‌گوید: «صورت احوالم از طرز تخلص روشن است ـ بیدلی‌ها چیده‌ام بر خود ز وضع روزگار / گر شود ابر عنایت آبیار مرزعم ـ خوشه‌سان از پای تا سر جمله دل آرم به بار» گویا چشم‌داشت مساعدت از شاهزاده داشته است و پس از آن که به بیدل گفتند که از وی انتظار می‌رفته که همچون مدیحه‌سرایان از شاهزاده ستایش کند، وی بی‌درنگ ملازمت شاهزاده را رها کرد. کسانی نیز این داستان را به‌گونه‌ای دیگر یاد کرده‌اند و گفته‌اند که شاهزاده پس از شنیدن اشعار بیدل از سرِ خوش‌طبعی گفت: «بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان پردل‌اند، چه کار؟» میرزا به محض شنیدن این سخن از دربار بیرون رفت و قدم به وادی سفر نهاد. گویند شاهزاده از وی تقاضای بازگشت کرد، اما بیدل این رباعی را در پاسخ او فرستاد: «از شاه خود آن‌چه این گدا می‌خواهد ـ افزونی منصب و رضا می‌خواهد / تا همت فقر ننگ خواهش نکشد ـ سرخیلی لشکر دعا می‌خواهد.» دو سال از ورود بیدل به دهلی گذشته بود (۱۰۸۲ق) که در نتیجهٔ کوشش‌های ادبی‌اش از پشتیبانی عاقل‌خان رازی (ـ ۱۰۸۷ق) برخوردار شد و از صحبت‌های وی نیز بهره‌ها برد. سپس با نواب شکرالله‌خان، حاکم نارنول از توابع میوات و داماد عاقل‌خان آشنا شد و تا پایان زندگی شکرالله‌خان، روابط میان آن دو بسیار دوستانه بود. در ۱۰۸۵ق تنها و با پای پیاده از دهلی به لاهور و پنجاب سفر کرد. از این هنگام تا ۱۰۹۶ق که از متهرا به دهلی رفت، خبری از او در دست نیست. گویا این سال‌ها را در سرگردانی و پریشان‌حالی و مسافرت گذرانده باشد. پس از ورودش به دهلی در خانه‌ای که نواب شکرالله‌خان و پسرش شاکرخان از لطف‌علی با پنج‌هزار روپیه خریده و به‌بیدل پیشکش کرده بودند، اقامت گزید. در ضمن روزی دو روپیه برای هزینه‌های روزانه می‌گرفت که تا پایان عمر بدو می‌رسید. با این مبلغ، بیدل از تلاش کار و روزی آزاد شده به کار تألیف و تصنیف می‌پرداخت. از این‌جا سفر به بسیرات ـ شاید همراه نواب شکرالله‌خان ـ رفت. در این

سال‌هایی که در دهلی بود کمالات اخلاقی و اندیشه‌هایش در میان جوامع ادبی دهلی شهرت بسیار یافته بود. عاقل‌خان رازی و پسرش قیوم‌خان و شکرالله‌خان مسئولیت برآوردن نیازهای او را بر عهده داشتند. به گفتهٔ بیدل، دست‌کم از ۱۰۹۶ تا ۱۱۰۸ق، یعنی سال درگذشت نواب شکرالله‌خان در حمایت این نواب بوده است. پس از درگذشت شکرالله‌خان، سه فرزندش که نخستین به خطاب پدر، یعنی شکرالله‌خان رسیده، و شاکرخان و میرکرم‌الله‌خان که به عاقل‌خان مخاطب شده بود، در پاس خاطر و حفظ مراتب بیدل بسیار می‌کوشیدند، چنان‌که بیدل تا پایان عمر با جمعیت خاطر روزگار گذراند. هنگامی که شاهزاده معظم با نام شاه‌عالم بهادر (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) به پادشاهی رسید، بیدل مادهٔ تاریخی در تهنیت جلوس وی فرستاد. چون شاه‌عالم به خیال تدوین شاهنامهٔ گورکانی افتاد، وزیرش منعم‌خان را فرستاد تا تقاضای نگارش آن را از بیدل بکند، اما بیدل با همهٔ اصراری که کردند، نپذیرفت و عذر خواست تا «اگر پادشاه اصرار ورزد من شخصی فقیر هستم نمی‌توانم با وی منازعه کنم، ولی قلمرو را ترک نموده به ولایت بخارا خواهم‌رفت.» در نتیجه، آن کار را به نعمت‌خان عالی سپردند. از این دوره نامه‌ای از بیدل در دست است که از آن دانسته می‌شود که داروها و معجون‌هایی ساخته بود و بر آن بود تا آن‌ها را به دست یکی از امرای دولت نزد پادشاه بفرستد، اما جز این نامه در این باره شاهد دیگری در دست نیست. پس از درگذشت شاه‌عالم بهادر، بر سر جانشینی وی میان شاهزادگان رقابت درگرفت. با آنکه نفوذ عظیم‌الشأن، پسر دوم او بیشتر بود، میر بزرگ ذوالفقارخان نصرت جنگ به یاری برادر بزرگ، یعنی معزالدین برخاست و با تدبیرهایی که اندیشید، دیگر برادران را از سر راه وی برداشت تا معزالدین، ملقب به جهان‌دارشاه، به پادشاهی رسید. میرزا بیدل برای ذوالفقارخان که در نشاندن جهان‌دارشاه بر تخت شاهی سهم عمده داشت، این رباعی را سرود و برایش فرستاد: «آن‌ها که به صد کمال‌شان دسترس است ــ وز نور یقین‌شان جهان مقتبس است / تاریخ ظفر حقیقت نصرت جنگ ــ گفتند که ذوالفقار [۱۱۲۴ق] با آب بس است.» چون در این نبرد شکرالله‌خان و شاکرخان نیز شرکت داشتند، از این‌رو بیدل یک قطعهٔ پنج بیتی در مادهٔ تاریخ آن نبرد به نام شکرالله‌خان نوشت. بیدل در روزگار فرخ‌سیر نیز به عزت و آبرو زیست و ارکان دولت پادشاه او را بسیار گرامی می‌داشتند. میرزا با امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان بارهه نیز مناسبات بسیار نزدیک داشت. در روزگاری که امیرالامرا به انتظام امور ممالک دکن می‌پرداخت، میرزا این دو بیت را از شاه‌جهان‌آباد برای امیرالامرا فرستاد: «ای نشئهٔ پیمانهٔ قدرت به چه کاری ــ هستی اثری یا پی تاراج خماری / می در قدحی گل به سری جام به دستی ــ رنگ چمنی موج گلی جوش بهاری.» اما پس از آنکه سادات سبب کشته‌شدن محمد فرخ‌سیر (ــ ۱۱۳۱ق) شدند، میرزا در تاریخ درگذشت وی این دو بیت را سرود: «دیدی که چه با شاه گرامی کردند ــ صد جور و جفا از ره خامی کردند / تاریخ چو از خرد بجستم فرمود ــ سادات به وی نمک‌حرامی کردند.» چون این شعر شهرت گرفت، بیدل متوهم شد و از دهلی به لاهور گریخت (۱۱۳۱ق). عبدالصمدخان، ناظم لاهور تکریم بسیار و خدمات شایسته به وی کرد و تا هنگامی که از قدرت سادات کاسته شد و سرانجام فروپاشید، و میرزا به شاه‌جهان‌آباد بازگشت، به این خدمت ادامه داد. مؤلف خزانهٔ عامره در احوال بیدل می‌نویسد: «چون میرزا خود را از درِ اغنیا کشید، حق تعالی امرای عصر را بر آستان او فرستاد. از اواخر عهد خلد مکان تا اوایل جلوس فردوس آرامگاه محمدشاه ارکان هر سلطنت به خدمت او می‌رسیدند.» در ۱۱۳۳ق چون نواب نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۲۲ــ ۱۱۶۱ق) بر دکن مسلط شد، نامه‌ای در طلب بیدل به وی نوشت و او را تکلیف حضور کرد. میرزا که در آن هنگام ترک دنیا گفته و به دولت عرفان و حقیقت روی آورده بود، در عذر وی این بیت را سرود و برایش فرستاد: «دنیا اگر دهند نخیزم ز جای خویش ــ من بسته‌ام حنای قناعت به پای خویش.» نواب آصف‌جاه خود را در شعر شاگرد میرزا بیدل می‌دانست. در چند رقعه از منشآت میرزا که به‌نام چین قلیچ‌خان است از نواب آصف‌جاه با عنوان دوست نام برده است. میرزا هرگاه به دولتخانهٔ نواب می‌رفت نواب با گرمی بسیار از او استقبال و مشایعت می‌کرد و او را بر مسند خود می‌نشاند. وی در دهلی بود تا آنکه در آخر صفر ۱۱۳۳ق درگذشت. پیکر بیدل را، چنان که خود تعیین کرده بود، در صحن حیات خانه‌اش به‌خاک سپردند. پس از آن هر سالگردش را در روز درگذشتش در چهارم ماه صفر با مراسمی باشکوه تجلیل کردند و آن‌روز را روز عرس بیدل نام گذاشتند. هر سال در روز عرس وی شاگردان، شاعران و دوستدارانش بر مزار وی گرد می‌آمدند، کلیاتش را که به‌خط خودش بود، می‌آوردند و اشعاری از آن می‌خواندند، سپس به بحث بر سر آن اشعار و نتایج افکار خود می‌پرداختند و پس از آن هر یک اشعاری از

خود می‌خواندند. دوست‌دارانش می‌کوشیدند تا روز عرس بیدل را هر چه باشکوه‌تر برپا کنند، گذرگاه‌ها را چراغان می‌کردند و به مساکین غذا می‌دادند. معنی‌یاب‌خان و محمدعطاءالله عطا، از شاگردانش، سهم فراوانی در برگزاری این سالگردها داشتند. میرزا محمد سعید، برادرزادهٔ بیدل نیز از گردانندگان این آیین بود. وی از فروش حبوب و معجون‌های مختلف که از اختراعات بیدل بود، در شاه‌جهان‌آباد گذران زندگی می‌کرد. در ۱۱۶۴ق در روز عرس بیدل میرعبدالولی عزلت، شاعر سورتی نیز شرکت داشت. آورده‌اند که وی می‌خواست بداند که آیا بیدل از آمدن او بر سر مزارش آگاه است یا نه. چون کلیات بیدل را گشود، این مطلع در ابتدای صفحه آمد: «چه مقدار خون در عدم خورده باشم ـ که بر خاکم آیی و من مرده باشم.» آورده‌اند که برگزاری عرس بیدل تا ۱۱۷۱ق ادامه داشته است. غلام مصحفی در تذکرهٔ عقد ثریا که آن‌را در ۱۱۹۹ق به‌پایان رساند، آورده که در این هنگام خانهٔ بیدل که در صحن حویلی آن گوراو نهاد بود، کاملاً به ویرانه تبدیل شده بود و در آن روزگار دیگر آیین عرس وی را برگزار نمی‌کردند. چون پس از درگذشت بیدل، پادشاهی مغول‌ها / گورکانیان هند رو به انقراض بود و حملهٔ نادرشاه به دهلی و فتح آن (۱۱۵۲ق) اوضاع دهلی را آشفته کرده بود و برخی رجال بزرگ لشکری و کشوری و نوابان مغول هم پراگنده و از میان رفته بودند، خاندان و بازماندگان بیدل که به خاندان شاهی مغول و اهل دربار پیوند مستقیم داشتند نیز به پریشانی گرفتار آمدند. به همین دلیل بسیاری از بازماندگان خاندان بیدل هم از هند به کابل کوچیدند. گویا پس از ۱۱۷۱ق در روزگار احمدشاه درانی، سردودمان پادشاهی ابدالی‌ها سدوزایی (۱۱۶۰ـ ۱۱۸۶ق)، بازماندگان بیدل، استخوان‌های وی را به افغانستان در خواجه رواش که به‌نوشتهٔ توزک بابری بودباش چغتایی‌ها بوده در ناحیه‌ای به‌نام یکه ظریف / ظریف‌آباد در مدفن آبایی و قومی‌اش بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. پس از آن سالگردهای بیدل را در کابل بر پا می‌کردند؛ مثلاً در ۱۲۷۰ق این مراسم در خانهٔ هاشم شایق افندی استاد ادبیات فارسی در دارالفنون کابل برگزار شد و شعرا و فضلای برجسته‌ای، چون صوفی بی‌تاب، خلیل‌الله خلیلی و سرور گویا در آن شرکت داشتند. سالگرد درگذشت بیدل را در بیشتر کشورهای آسیای میانه نیز با آیین‌های باشکوه برگزار می‌کنند. در این روز در تاجیکستان، ازبکستان و دیگر سرزمین‌های ماوراءالنهر از او یاد می‌کنند. بیدل شاگردانی بسیار داشت. بندر ابن داس خوشگو، آنندرام مخلص، بی‌خبر بلگرامی، محمد عاشق همت، میرزا سهراب رونق، محمدحسن ایجاد، لاله امانت‌رای، امین بنی‌اسرائیلی، جرأت گیلانی (ـ ۱۱۷۵ق)، میر عبدالصمد سخن، محمدعطاءالله عطا، میرزا عباداللـه (پسردایی میرزا بیدل)، رفیع‌خان باذل، اعجاز اکبرآبادی، برخوردار‌بیگ فردی، میرمحمداحسن، قایل، گلشن، ساقی، فیضان، راسخ، رسا و لاله‌سک راج کایست سبقت (ـ ۱۱۳۸ق) از جملهٔ شاگردانش بودند. محمدافضل سرخوش به پیروی از برخی بیت‌های بیدل مطلع غزلی سروده که در تذکرهٔ کلمات‌الشعرا به آن‌ها اشاره شده است. اسدالله غالب دهلوی و اقبال لاهوری نیز از مهم‌ترین پیروان سبک بیدل بودند. غالب در پیروی از عاریت گرفتن الفاظ محاوره‌ای، به کار بردن عبارات ابداعی و چیستان‌سازی بیدل موفق بوده، اما به خلاف بیدل، از آن‌ها برای دیدن مسایل حیات و کاینات یاری نگرفته است. غالب در یکی از آثارش به‌نام باد مخالف بیدل را چنین می‌ستاید: «همچنان آن محیط بی‌ساحل ـ قلزم فیض میرزا بیدل.» در بیشتر اشعار اقبال نیز بازتابی از افکار و سبک بیدل می‌توان یافت. خانهٔ بیدل انجمن اربابان ذوق و شعر و ادب بود. روزها به مطالعه و سرایش شعر می‌پرداخت و شب‌ها در انجمنی که از شاعران، شعردوستان و شاگردانش بر پا می‌کرد، غزلی از دیوان خود می‌خواند و دیگر شاعران نیز شروع به‌خواندن اشعار خود می‌کردند. خوشگو که از شاگردانش بود در بیشتر این مجالس شبانه شرکت می‌کرد. وی از گفته‌های اهل مجلس دفتری که بیشتر سخنان آن از بیدل بود گردآورد و آن را ملفوظات نامید. بیدل با شعرای روزگارش، مانند محمد اسلم (ـ ۱۱۱۹ق)، شیخ سعدالله گلشن، مولانا عبدالعزیز عزت (ـ ۱۰۸۹ق) و حکیم حسین (ـ ۱۱۴۹ق) دوستی داشت. نزدیک‌ترین دوست بیدل نعمت‌خان عالی بود که بیدل منتخبی از رسالهٔ حسن و عشق او را در بیاض خود آورده است. بیدل در آن مجالس به تصحیح اشعار شاعران نیز می‌پرداخت و با توجه به رقعات بیدل می‌توان گفت که حسین‌قلی‌خان بهادر، خان دوران، قیوم‌خان فدایی، صدرالدین‌خان و شکرالله‌خان از کسانی بودند که از او اصلاح سخن می‌گرفتند. بیدل گاه در اظهار نظر دربارهٔ اشعار دیگران بی‌پرده سخن می‌گفت، چنان که یکی از نامه‌های او به شکرالله‌خان گواه این مطلب است و بیدل در آن‌نامه از این که شعر شکرالله‌خان را نپسندیده و باعث رنجش خاطرش شده است، پوزش می‌خواهد. منزل میرزا در نظر شیفتگان علم و دانش و شعر پایگاه فرهنگ و مدنیت تلقی می‌شد، حتی

بیدل دهلوی

شخصیت‌های نام‌آور و بلندپایگان شهر، مانند امیرالامرا سید حسین‌علی بارهه و میرقمرالدین پسر بزرگ سپه‌سالار عالمگیری غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ، به‌خانهٔ میرزا آمد و شد می‌کردند. روزی در این محافل جعفر زتلی نیز حضور داشت و بر آن شد تا مثنوی‌ای را که در مدح بیدل سروده بود، برایش بخواند. چون میرزا نخستین مصرع، یعنی «چه عرفی چه فیضی به پیش تو بهش» را شنید، مانع خواندن باقی آن شد و گفت: «ما فقیر بی‌دلیم. ما را شنیدن امثال این حکایات که در حق استادان می‌شود نمی‌رسد.» روزی یکی از هم‌روزگاران میرزا به نام ناظم‌خان فارغ، مؤلف تاریخ فرخ‌شاهی ضیافتی برای دوستانش بیاراست و برای حاضران در مجلس این بیت بیدل را «توانگری که دم از فقر می‌زند غلط است ــ به موی کاسهٔ چینی نمد نمی‌بافند» خواند که در آن ترکیب‌هایی چون موی کاسه و نمد بافتن به نظرش طنزآمیز می‌رسید. چون به میرزا گفتند که این عبارات از اختراع‌های خودش است، وی هفده بیت از اشعار عسجدی، فرخی، معزی، مسعود سعد سلمان و استادان دیگر را در به کار بردن عبارت نمدبافی شاهد آورد. بیدل، گذشته از شاعری، در تمام علوم رایج قدرت و اطلاعات وسیع و زبانی فصیح برای بیان آن‌ها داشت. یکی از خاطره‌های بیدل از نخستین درس‌گاه‌ها و نخستین آموزگارانش، حکایتی است از محفلی در خانهٔ میرزا ظریف. در یکی از آن مجالس که اعضای آن همه سخنور و اهل شعر بودند، مانند ملا درویش و والهٔ هروی، بحثی دربارهٔ صنایع شعری درگرفت و سپس شعر منقوط (شعر یا نثری که تمام واژه‌های بیت یا جمله از حروف نقطه‌دار باشد) و غیرمنقوط (به‌کار بردن حروف بی‌نقطه) می‌گفتند و در صنعت رقطا (که در هر کلمه یک حرف نقطه‌دار و یکی بی‌نقطه به‌ترتیب آورند) و خفیا (که در سخن کلمه‌ای تمام نقطه‌دار و کلمه‌ای دیگر بی‌نقطه باشد) طبع‌آزمایی می‌کردند، بیدل فی‌البدیهه در صنعت مرکب و مفرد یک رباعی سرود که ستایش همگان را برانگیخت (چهار عنصر، ۱۳۸). برخی عالی‌طبعان هند طرز خاص او را نیک و پسندیده می‌دانند و به دقت پسندی و باریک‌بینی او معترف‌اند و برخی شعرا و تذکره‌نویسان هند نیز چون ترکیبات تازه و مبالغهٔ وی در نازک‌خیالی و گاهی هم تقدیم و تأخیرش در اجزای جمله، فهم کلامش را در بادی نظر مشکل و تقلیدش را دشوار کرده است، زبان طعن بر وی گشوده‌اند. صاحب تذکرهٔ مردم دیده او را تنها شاعر قابل توجه روزگار دانسته است و میرعبدالرزاق خوافی که از معتقدان بیدل بود در بهارستان سخن دربارهٔ وی آورده است: «سرآمد غامض‌خیالان والاالاستعداد و جمع معنی‌بندان خوش‌فکر را استاد است... از بدو نمایش سخن چنین معنی‌سنج بلندفکرت جلوه‌فرمایی ظهور نگشته. اگر در متقدمین امیرخسرو دهلوی و در متأخرین مولانا عبدالرحمان جامی با فضایل صوری و کمالات معنوی در فنون شاعری جامعیت تمام داشتند، در این زمانه وی به دستیاری فکر رسا و پایمردی طبع بلند راه و رسم سخندانی را به شایستگی تمام ورزیده در همهٔ مشام سخندانی و انواع معنی‌یابی به کمال جامعیت شهرهٔ آفاق گردید، بلکه به متانت الفاظ و تناسب فقرات و بست و تراکیب و نشست مفردات و رنگینی خیال و رسایی انداز، موجد آیین تازه و واضع روشی جداگانه که ناسخ طرزهای مستعار و ماحی طورهای باستانی تواند بود، گشت. بست است قضا در کهن اوراق سپهر ــ شیرازهٔ تو از سخن تازهٔ او.» اما برخی نیز، چون صاحب خزانهٔ عامره، بر او ایرادهای لفظی و معنایی گرفته‌اند. وی می‌گوید: «میرزا در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند... مثلاً میرزا مخمسی در مرثیهٔ فرزند خود دارد، در آن‌جا که گوید: «هر گه دو قدم خرام می‌کاشت ــ از انگشتم عصا به لب داشت.» و باز ادامه می‌دهد که «خرام کاشتن عجب چیزی است.» خان آرزو نیز در مجمع‌النفایس آورده است: «و چون از راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده، مردم ولایت و کاسه‌لیسان این‌ها که از اهل هندند، در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند.» در مآثرالکرام نیز آمده: «میرزا معنی‌آفرین بی‌نظیر است، اما عبارت به‌طور خود دارد.» از این عبارات می‌توان فهمید که حتی گویندگان سرزمین هند نیز که با پیچیدگی بیان و نوع تعبیرات این اسلوب آشنا بوده‌اند، از طرز سخن‌سرایی او انتقاد می‌کرده‌اند. فارسی‌شناسان هند بیدل را از صاحب‌کمالان و بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی متأخر پس از استادانی چون امیرخسرو دهلوی و عبدالرحمان جامی می‌دانند. وی را باید نمایندهٔ تمام‌عیار اسلوب هندی به‌شمار آورد، زیرا با نازک‌اندیشی راه و رسمی را که پیشینیان او از یکی دو سدهٔ پیش بنیاد نهاده بودند، به منتهای لطافت و به حد مبالغه‌آمیز توسعه داد. بیدل از خیال‌پردازان چیره‌دست بود و در ایراد مضمون‌های باریک مبالغه و اصرار می‌ورزید. اندیشه‌های عرفانی و غنایی‌اش را با مضمون‌های پیچیدهٔ شاعرانه و تشبیه‌ها و ترکیب‌های استعاری تخیلی و توهمات پردامنه و خیال‌پردازی‌های دور و دراز به‌هم درآمیخته و از این راه کلامی

تازه و بدیع فراهم آورده است که به‌کلی با آن‌چه در دیوان‌های پیشینیان می‌یابیم متفاوت است. این گونه شعر که در در آغاز گریزی از ابتذال شعر و معانی آن در سدهٔ نهم هجری بود، هدف شاعران تلقی شد؛ یعنی طرفداران این طرز زیبایی سخن را در ابهام آن پنداشتند، ابهامی که از پیچیدن مقصود در جامهٔ تشبیه‌ها و استعاره‌های دیریاب خیالی حاصل می‌شد. با گرم‌شدن بازار این شیوه و توسعه و تکامل بیشتر آن و بلندتر و تناورتر شدن جناح معنی و ضعیف‌تر شدن جناح لفظ، کار بدان‌جا کشید که هر شعری که مضمون و معنی آن خیالی‌تر و نازک‌تر بود، پسندیده‌تر و استادانه‌تر شمرده می‌شد و بیدل در این میدان خیال‌پروری و مضمون‌آوری از همهٔ شاعران روزگارش پیشی گرفت. افراط فوق‌العاده در آفرینش تصویرهای خیالی و علاقهٔ بیش از اندازه به جست‌وجوی مضمون‌های بی‌سابقه و تعبیرات تشبیهی و استعاری از ویژگی‌های کلام او است: «می‌پرست ایجادم نشئهٔ ازل دارم ــ همچو دانهٔ انگور شیشه در بغل دارم.» □ «عصا باشد مددکار طریقت قامت خم را ــ مدار کارفرمایی بر انگشت‌ست خاتم را.» □ «به‌چشم شوخ تا کی عیب‌جوی یکدگر بودن ــ مژه بر هم زنید و نشکنید آینهٔ هم را.» □ «عمری‌ست در این انجمن از ضعف دوتاییم ــ خلخال رسانید به پای مگس از ما.» بیدل خود را در انجمن جهان آن‌چنان ضعیف و دوتا می‌داند که به دیگران سفارش می‌کند تن دو تا شده‌اش را همچون خلخال به پای مگس ببندند. بیدل در این زمینه چندان راه افراط پیش گرفت که اغلب درک نسبت‌ها و جهات تناسب میان مصرع‌ها و اجزای معانی یک بیت شعر را دشوار کرده و سبب ابهام شدید آن شده است: «شعلهٔ ادراک خاکستر کلاه افتاده است ــ نیست غیر از بال قمری پنبهٔ مینای سرو / بس که موزونان ز شرم قامتت گشتند آب ــ صورت فواره باید ریخت از اجزای سرو.» □ «حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای‌ست ــ طاوس جلوه‌زار تو آیینه خانه‌ای‌ست.» □ «حسرت کمین وعدهٔ وصلی‌ست حیرتم ــ چشم به هم نیامده گوش فسانه‌ای‌ست.» □ «این‌همه دام خیالاتی که بر هم چیده‌ایم ــ نیست جرم ما و تو معجون هستی سنگ داشت.» □ «تغافل چه خجلت به خود چیده باشد ــ که آن نازنین سوی ما دیده باشد.» با گذشت زمان از مبدأ و اصل سبک هندی، مکتب‌ها و روش‌های جداگانه‌ای از آن منشعب شد و پیوسته مراحل ترقی و پیشرفت را پیمود، تا آنکه به روزگار بیدل رسید. از شیوه‌ای که به‌کوشش بیدل تکامل یافت، می‌توان به‌شیوه‌ای غنایی یا تغزلی یاد کرد. از میان شاعران سدهٔ یازدهم سبک هندی، شاید بیدل تنها کسی بود که دقایق و باریکی‌ها و دشواری‌های روش تغزلی سبک هندی را به‌درستی درک کرد و از آن شرایط و محدودیت‌ها کمال استفاده را برد. تفاوت میان سبک بیدل با سبک‌های پیش از وی (مثلاً سبک عرفی) در ساختمان و ترکیب نبود، بلکه در ذهنیت و طرز تفکر مردم هندوستان بود که بسیار متحول شده بود. به‌عبارت دیگر تفاوت در دیدگاه فکری و دیدگاه غنایی بود. دیدگاه غنایی یا تغزلی بیشتر به تصنع گرایید و از زیبایی‌های زبانی بسیار سود گرفت. شعر شاعر سبک غنایی ذوقی و خیال‌انگیز است و از خوانندگانش جز موافقت شوق و هیجان چیزی دیگر نمی‌خواهد. این سبک، مانند سابق، از گویندگانش خواستار هنرنمایی در زبان و تفنن‌های لفظی بود، ولو اینکه به قیمت قربانی‌شدن فکر و معنی تمام می‌شد. اما منظور بیدل از فن شاعری کمال بخشیدن به زبان متعارف و متداول بود، نه ایجاد زبانی شاعرانه. و بیدل در جایی گفته است که شعر خوب معنی ندارد. وی خوانندگان آثارش را به این نکته رهنمون می‌کند که نباید تنها دلالت مستقیم لفظ به معنی یا یگانه معنی حقیقی کلمه را در نظر بگیرند: «سیر معنی از خم و پیچ عبارت غافل است ــ قاصد ملک تقدس رنج آب و گل نبرد.» این بیت «در لفظ نپرداختن از غافل معنی ــ تحقیق پری در نفس شیشه‌گری داشت» نیز اشتغال فکری و ذهنی بیدل را به مسألهٔ مفهوم و معنای مضمر در لفظ نشان می‌دهد. هر چند گفته‌اند که بیدل در سخن مظروف را بر ظرف برتری می‌نهد و کلامش را دشوارفهم کرده است اما بیدل قایل به لزوم اعتدال میان لفظ و معنی بوده و هیچ‌وقت پیچیدگی و دشوارفهمی را نستوده و تنها گفته که دریافتن معانی وی فهم تند می‌خواهد: «معنی بلند من فهم تند می‌خواهد ــ سیر فکرم آسان نیست‌کوهم و کتل دارم.» بیدل در ضمن یکی از رقعاتش می‌گوید: «جمعی که از طراوت رنگ الفاظ نظری آب می‌دهند، لوح تمیز یک قلم از درک معانی شسته‌اند و گروهی که به بوی معنی کوس تردماغی می‌زنند، رنگینی نهال عبارت اصلاً از نظر انصاف‌شان نرسته. بر این تقدیر معنی، زمزمه‌ای است محتجب‌ساز موهوم و عبارت‌سازی مشتمل نغمات نامفهوم...» پس بیدل نیز طرفدار اعتدال میان لفظ و معنی و دشمن نغمات نامفهوم برخی نویسندگان هندی است. این بهترین دلیل است بر این که از دشواری و تندی سبک وی منظوری دارد و آن ایجاد ایجاز است: «مدعی درگذر از

بیدل دهلوی

دعوی طرز بیدل ـ سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد.» بیدل توجه داشت که لفظ در بیان معنی همواره آمادگی ندارد و از این‌رو است که در بسیاری موارد معنی هم وسیله‌ای برای جلوهٔ ظهور خویش نمی‌یابد. شاید از این‌جا بود که وقتی شیخ ناصرعلی سرهندی در مجلس نواب شکرالله‌خان در حضور بیدل در باب این مطلع از شعر بیدل «نشد آیینهٔ کیفیت ما ظاهرآرایی ـ نهان ماندیم چون معنی به چندین لفظپیرایی» اعتراض کرد که معنی تابع لفظ است، هر گاه لفظ پیدا شود، معنی هم ظاهر می‌شود. بیدل چنین پاسخ داد: آن معنی هم که شما تابع لفظ می‌دارید، خود لفظی بیش نیست، حقیقت معنی به هیچ لفظ درنمی‌آید. روش شعری بیدل وقتی فهمیده می‌شود که بتوان معادل‌های لفظی وی را برای حالات ذهنی‌اش یافت. شاید در این تلاش هر شاعری با عدم تناسب و توافق میان کلمه‌ها و مفاهیم‌شان روبه‌رو می‌شد، اما بیدل با طرح‌های نکری خود، مانند اتصال سریع افکار و تقابل‌های بی‌درنگ و استعمال تشبیهات و استعارات متداخل و پی‌درپی دور از ذهن بر این دشواری چیره شد. از ویژگی‌های عناصر سبکی شعر بیدل بسامد تصویرهای ناسازگون (Paradoxical)، حسامیزی، وابسته‌های خاص عددی، تشخیص، تجرید، ترکیبات خاص، اسلوب معادله و تداعی جدید در پیرامون نقشمایه(motif)های قدیم و ایجاد نقشمایه‌های نو است: بسامد تصویرهای ناسازگون در شعر سبک هندی بسیار بالا است و در میان شاعران سبک هندی بیدل بیشترین نمونه‌ها را دارد: «غیر عریانی لباسی نیست تا پوشد کسی ـ از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما.» □ «شمع‌ها تاریکی این بزم روشن دیده‌اند.» □ «در پرده‌های خامشی آواز ما بلند.» □ «ساز هستی غیر آهنگ عدم چیزی نداشت ـ هر نوایی راکه وادیدم خموشی می‌سرود.» □ «به عیش خاصیت شیشه‌های می‌داریم ـ که خنده بر لب ما قاه‌قاه می‌گرید.» حسامیزی به معنی آمیخته‌شدن دو حس به یکدیگر یا جانشینی آن‌ها است، مانند: «پنهان‌تر از بو در ساز رنگیم» که در این مصرع سه حس بو، صدا و رنگ در هم آمیخته است. «شمع روشن می‌توان کرد از صدای عندلیب.» □ «گوش نه بر بوی گل تا بشنوی افسانه‌ام.» وابسته‌های خاص عددی: در سبک هندی معدود و وابستهٔ عددی برخلاف معمول که امری مادی و ملموس و قابل اندازه‌گیری است، از محور جانشینی زبان خارج و از امور انتزاعی و تجریدی و غیرقابل شمارش است. به عبارت دیگر، در سبک هندی همواره نوعی پرش یا گذر آرام از محور جانشینی به محور همنشینی (Suntagmatic) زبان به کار است. این نوع کاربرد در سبک هندی بسیار زیاد است. گاه یکی از دو عامل بعد از عدد، امری انتزاعی است و گاه هر دو از امور انتزاعی و غیرقابل اندازه‌گیری هستند. نمونه‌هایی از این ساختار بیان عدد با یک یا دو امر انتزاعی در اشعار بیدل (اگر نظام نحوی ترکیب چنین باشد: عدد + امر مادی + امر مادی)، مانند: «شرم غرور انفعال آبی نزد به رویت ـ ای انفعالِ کوثر یک جبههٔ نم برون آ.» ۲ـ ترکیب عدد و معدود انتزاعی با وابستهٔ عددی ملموس و مادی (عدد + امر مادی + امر انتزاعی)، مانند «ابجد اظهار هستی یک سحر رسوایی است ـ از گریبان جای سر چاک گریبان می‌کشم.» ۳ـ ترکیب عدد و معدود مادی با وابستهٔ عددی انتزاعی (عدد + امر انتزاعی + امر مادی)، مانند «به چشم اعتبار از بی‌خودی عمری جنون کردم ـ کنون چشم اشک یک افتادگی زنجیر می‌خواهم.» ۴ـ معدود و وابستهٔ عددی هر دو انتزاعی هستند (عدد + امر انتزاعی + امر انتزاعی)، مانند «ما زمین‌گیران ز جولان هوس‌ها فارغیم ـ نقش پا و یک وداغ آغوشی رفتارها.» از دیگر ترکیب‌هایی که مفهوم اندازه و شمار را به نوعی می‌رساند و از مقولهٔ اندازه و شمار نیست، مانند: «نگذاشت حیرتم که گلی چینم از وصال ـ از جلوه تا نگاه یک آغوش‌وار بود.» تشخیص: از قدیم در شعر همهٔ شاعران نمونه‌هایی از آن را می‌توان یافت، اما در شعر بیدل بسامد آن بسیار بالا است: «به خیالِ چشم که می‌زند قدح جنون دل تنگ ما ـ که هزار میکده می‌دود به رکاب گردش رنگ ما.» تجرید: منظور از تجرید، انتزاع یک یا چند خصوصیت از یک شیء و آن امر منتزع را مورد حکم و تداعی قراردادن است، مانند «عافیت‌سوز بود سایهٔ اندیشهٔ ما.» شاعر پس از آن‌که اندیشه را به گونهٔ شخص یا شیء خارجی و عینی فرض کرده، برای او سایه‌ای نیز در نظر گرفته و در باب آن امر انتزاعی حکمی صادر کرده است: «ای خیال قامتت آه ضعیفان را عصا ـ بر رخت نظاره‌ها را لغزش از جوش صفا.» اسلوب معادله: یعنی دو مصراع در نحو کاملاً مستقل باشند و هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آن‌ها را حتی در معنا به یکدیگر مرتبط نکند: «فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را ـ عشرت امروز بی‌اندیشهٔ فردا خوش‌ست.» □ «حرص، مشکل که ره فهم قناعت سپرد ـ آب آیینه پلی داشت سکندر نگذشت.» در سبک هندی مسألهٔ بالا بودن بسامد ترکیب خود یک عامل سبک‌شناختی است. ترکیب‌های شعر بیدل از نوع تجارب شاعران پیش از او نیست، مانند «دوش آزادی تحمل طاقت اسباب نیست.» □

بیدل دهلوی

«کوس شهرتْ انتظاران بشکنم یا نشکنم.» □ «غفلتْ آهنگم ز سازِ حیرتْ ایجادم مپرس.» □ «فرصتْانشایان هستی گر تکلف کرده‌اند ـ سکتهٔ مقداری درین مصرع توقف کرده‌اند.» دیوان او سرشار است از ترکیبات، مانند خندهٔ عنوانی، جنونْ حوصله، وطنْ آوارهٔ شوقم، آهِ سحرْ تعبیر، عزتْ کلاه، حُسنِ عرَقْ طوفان، حسرتْ ثمر، ادا فهم، رگ گل آستین، بهارْ اندود، قدحْ پیموده، ادبکده، پرفشان، تپشْ آماده‌تر، بهارْ انشا، معنی سبقان، شبنم کمین، خنده مایل، تماشا خلوت، کدورت انشا، تپش ایجاد، حیرتْ صدا، فرصتْ کمین، هوس آواره و کلامِ هوشْ تسخیر: «مپرسید از معاشِ خندهٔ عنوانی که من دارم.» □ «ز چاک سینه یک آهِ سحرْ تعبیر می‌خواهم.» □ «حسرتْ ثمرِ کوشش بی‌حاصلِ خویشم.» □ «شب از رویت سخن‌های بهاراندوه می‌گفتم ـ ز گیسو هر که می‌پرسید مشک سوده می‌گفتم / خرابات حضورم گردش چشم که بود امشب ـ که من از هر چه می‌گفتم قدح پیموده می‌گفتم.» □ «رگ گل آستین شوخی کمین صید ما دارد ـ که زیر سنگ دست از سایهٔ رنگ حنا دارد.» رگ گل آستین مرکب توصیفی و شوخی موصوف آن است. می‌گوید که شوخی در پی شکار کردن ما افتاده که آستین او از لطافت بسیار به مانند رگ گل است و دستش از سایهٔ رنگ حنا چندان فشار دیده که گویی زیر سنگ است. این بیت از مضامین ابتکاری بیدل است. سنتی که بیدل در شعر پایه گذاشت، با سنت شاعران پیش بسیار تفاوت دارد. بیدل در شبکهٔ تداعی‌ها و در زمینهٔ تصویرسازی از لغاتی مانند آینه، شیشه، سنگ، جوهر، حیرت، وهم، غبار، حسرت، تصویر، تحیر، حباب، آب، پری، مینا، سحر، رگ سنگ، خاموشی، خفتن و دمیدن فراوان بهره‌برده است. نقشمایه آینه در شعر بیدل یکی از بالاترین بسامدها را داراست. در نظر بیدل آینه به‌اعتبار این که مانند چشمی است که همیشه باز است و هرگز بسته نمی‌شود، یادآور حیرت است: «حیرت مقیم خانهٔ آیینه است و بس.» هیچ کس آگاهی داشتن از آینه را باور نمی‌کند: «رمزِ دو جهان از ورق آینه خواندیم ـ جز گرد تحیر رقمی نیست در این‌جا / از حیرت دل بند نقاب تو گشودیم ـ آیینه‌گری کار کمی نیست در این جا.» چون آینه از خود اراده‌ای ندارد و تمییز و تشخیص میان خوب و بد و زشت و زیبا را ندارد، از آن به ساده‌لوح تعبیر شده است: «آینه از ساده‌لوحی می‌زند نقشی بر آب.» حباب، نماد نیستی و تداعی‌کنندهٔ مجموعه‌ای از خیال‌ها است؛ چیزی‌است که آینهٔ وجودش بر طاق عدم نهاده شده است: «چون حباب آیینه بر طاق عدم داریم ما.» □ «آیینه کن شکستِ کلاهِ حباب را.» □ «هستی موهوم ما یک لب گشودن بیش نیست ـ چون حباب از خجلت اظهار خاموشیم ما.» نقشمایهٔ رنگ نیز در شمار پربسامدترین عنصر شعر و سبک بیدل است. این نقشمایه بیشتر، تجلیات بیرونی و مظاهر حیات را نشان می‌دهد. رنگ گاهی فقط وهم است، گاهی طلسم نظر، گاهی کثرت (در برابر وحدت) و گاهی نیز تمناهای درونی انسان است. آدمی در کشاکش هزاران موقعیت و تلاطم اندیشه‌های دور و دراز است و در شعر بیدل از همهٔ آن‌ها به رنگ تعبیر شده است: «خیال مایل بی‌رنگی و جهان همه رنگ ـ چو غنچه محو دلم بوی آشنا این جاست.» □ «به فرصت نگهی آخرست تحصیلم ـ برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا.» استعارهٔ برات رنگ از ابداعات خاص بیدل است. «محرم اسرار خاموشان زبان و گوش نیست ـ من شکست رنگم آوازم ز دل باید شنید.» گاه به معنی رنگ‌پریدن نیز هست که شاعر از آن با پرواز رنگ و شکست رنگ تعبیر کرده است: «از برگ گل درین چمنِ وحشتْ آبیار ـ خواهد پری ز طایر رنگ بهار ماند.» □ «از شکستِ رنگ چون صبح آشکارم کرده‌اند.» □ «شکستِ رنگِ امکان بود اگر یک دل تپید این‌جا.» □ «چون غبار رنگ در سازِ شکستم بال بود.» □ «شکست رنگم و بر دوش آهی می‌کشم محمل.» دیگر عنصر سبک‌شناختی شعر بیدل که در فرهنگ بسامدی کلمات وی جای دارد، کلمهٔ غبار است. بیدل به یاری این لفظ بیشتر تجارب بیان‌ناشدنی را بیان کرده است. موضوع آن غیب و شهود است که انگیزهٔ خاص افکار شاعرانهٔ وی است. البته غبار در نزد بیدل با وجود مبهم کاینات، هستی بی‌بنیاد انسانی و اشکال بی‌شمار و ناگشودنی حیات نیز در ارتباط است: «غبار غفلت ما را علاج نتوان کرد ـ پر است دیده ز دیدار و همچنان خالی است.» □ «امشب غبار نالهٔ دل سرمه‌رنگ بود ـ یا رب شکست شیشهٔ دل از چه سنگ بود.» □ «من نمی‌دانم خیالم یا غبار حیرتم ـ چون سراب از دور چیزی اعتبارم کرده‌اند.» یکی از خصوصیات شعر بیدل که زبان او را مبهم و پیچیده‌تر ساخته است، نوع ترکیبات و بافت‌های خاصی است که وی در شعر خویش استخدام کرده و با نظام طبیعی و محور همنشینی زبان فارسی چندان سازگار نیست، مانند این ترکیبات: «انتظار بی‌خودی ما را جنونْ‌پیمانه کرد.» □ «هیچ‌کس تهمتْ‌نشانِ داغ بی‌نفعی مباد.» □ «حیرتْ‌آهنگم که می‌فهمد زبان راز من.» دیگر مواردی که درجهٔ ابهام شعر بیدل را افزایش می‌دهد، ترکیب دو نوع تصویر در شعر او است. مثلاً حسامیزی

بیدل دهلوی

از یک سو و تصویرهای ناسازگون از سوی دیگر؛ مانند: «نفس‌ها سوختم در هرزه‌نالی تا دم آخر ــ رسانیدم به گوش آینه فریادِ خاموشی.» □ «یاران فسانه‌های تو و من شنیده‌اند ــ دیدن ندیده و نشنیدن شنیده‌اند / افسانه نیست آینه‌دارِ مآلِ شمع ــ آثار تیرگی همه روشن شنیده‌اند.» به کار گیری تعبیرات عامیانه و ترکیبات محاوره‌ای از دیگر ویژگی‌های شعر بیدل است که برخاسته از اصرار وی در تازه‌جویی است، اما سبب پایین آوردن اعتبار کلام وی شده است، مانند «نیست تکلیف تپیدن‌های هستی در عدم ــ آرمیدن مفت آن سازی که بی‌آهنگ ماند.» □ «فسون گریهٔ عشاق تأثیر دگر دارد ــ به‌فریاد آرد آتش را سرشکی کز کباب افتد.» □ «حدیث عشق سرکن گر علاج غفلتم خواهی ــ که این افسانه آتش دارد و من پنبه در گوشم.» از دیگر ویژگی‌های شعر بیدل که کلام وی را برجسته کرده، اوزانی است که برگزیده است. در دیوان او وزن‌های بلند و خوش‌آهنگ بسیار می‌توان یافت. وی در بحور کم کاربرد، مانند بحر کامل، بحر متدارک و بحر متقارب اشعار خوبی سروده است. در بحر کامل: «ز لب فصیح وفا میان به حدیث کین ندهی زبان ــ ستم است حنظل اگر کشی به ترازویی که شکر کشد / نگرفت گردنه آسمان سر راه هرزه‌خرامی‌ام ــ مگرم تأمل نقش پا مژه‌ای به پیش نظر کشد.» □ «من سنگدل چه اثر برم ز حضور ذکر دوام او ــ چو نگین نشد که فرو روم به‌خود از خجالت نام او.» در بحر متدارک شانزده رکنی که آن‌را رکض‌الخیل و صوت‌الناقوس نیز نامند: «چه بود سر و کار غلط سبقان در علم و عمل به فسانه زدن ــ ز غرور دلایل بی‌خبری همه تیر خطا به نشانه زدن.» در بحر متقارب شانزده رکنی: «نصیبی از عافیت ندارد حباب بحر غرور بودن ــ حذر که باد دماغت آخر به رنج نفخ شکم نگیرد /... «گر بنازم به زور همت نیم خجالت کش غرامت ــ کشیده‌ام بار هر دو عالم به پشت پایی که خم نگیرد.» این گونه اوزان در دیوان بیدل کم نیست. گویا توجه وی به این اوزان باید از تجربهٔ مجالس سماع و ذوق موسیقی باشد. گذشته از اوزان متنوع ردیف‌های دشوار نیز در شعر او دیده می‌شود، مانند شکست رنگ که اصل این ترکیب خود استعاره‌ای است دور از ذهن و پیچیده: «گرم نوید کیست سروش شکست رنگ ــ کز خویش رفته‌ایم به دوش شکست رنگ / مانند دود شمع در این عبرت انجمن ــ بالیده‌ایم لیک ز جوش شکست رنگ...» از آن‌جا که بیدل شیفتهٔ موسیقی بود، در اشعارش نیز شعر و موسیقی قرابت بسیار با هم دارند. بیدل به‌خاطر ترتیب الفاظ در یافتنِ کیفیت رقص، هنرمندی عجیب است، مانند مصرع‌های «تو و خرامی و صد تغافل، من و نگاهی و صد تمنا.» □ «تو ز غنچه کم ندمیده‌ای در دل گشا به چمن درآ.» □ «ز رفتارت قیامت می‌رود بر دل بیا بنگر.» □ «دقایق‌های ناز دلبریْ فهمیدنت.» بیدل در پیروی از غزل‌های سعدی، حافظ و صائب غزل‌هایی سروده است؛ مثلاً در پیروی از این بیت سعدی «مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست ــ یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست» این شعر را سروده است: «ادب اظهارم و با وصل توام کاری هست ــ عرض آغوش ندارم دل افگاری هست.» یا در تتبع این دو غزل حافظ «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند ــ همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند» و «ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما ــ آب روی خوبی از چاه زنخدان شما» دو غزل به‌ترتیب با این مطلع «بوالهوس از سبکسری حفظ سخن نمی‌کند ــ در قفس حباب‌ها یاد وطن نمی‌کند» و «ای جگرها داغ‌دار شوق پیکان شما ــ چاک‌های دل نیام تیغ مژگان شما» سروده است. در پیروی این غزل صائب «غیر حق را می‌دهی ره در حریم دل چرا ــ می‌کشی بر صفحهٔ هستی خط باطل چرا» سروده است: «پرتو آهی ز جبیت گل نکرد ای دل چرا ــ همچو شمع کشته بی‌نوری در این محفل چرا.» باز در تأثیر از این دو غزل صائب «از لطافت بس که دارد چهرهٔ او آب و تاب ــ آفتابی می‌شود رنگش ز سیر ماهتاب» و «در هوای ابر لازم نیست در مینا شراب ــ می‌کند یک قطره باران کار صد دریا شراب» به‌ترتیب این دو غزل را سروده است: «بس که دارد برق تیغت در گذشتن‌ها شتاب ــ رنگ نخجیر تو می‌گردد ز پهلوی کباب» و «از سرمستی نبود امشب خطابم با شراب ــ بی‌دماغی شیشه زد بر سنگ گفتم تا شراب.» میرزا عبدالقادر از کودکی در محیطی آگنده از روح عرفان و تصوف برآمد و با متصوفان و صاحبان فضل تماس و صحبت داشت؛ روح حساس وی نیز رفته‌رفته او را به سوی حقیقت و دستیابی به وجود حقیقی کشاند. تمایلات صوفیانهٔ وی با تماس با علم و فضل به وی تفکراتی فلسفی بخشید. مطالعات وی در آثار غزالی، ابن عربی، مولانای بلخ و مجدد الف ثانی بر ذخایر معلوماتش افزود و بدین‌ترتیب به مابعدالطبیعه معرفت حاصل کرد. چه بساکه مطالعه و استنساخ آثار شعرا و ادبای بزرگ نیز به تصفیهٔ قریحهٔ ادبی وی یاری رسانده باشد. بیدل از مریدان و هواداران صوفیان و درویشان بود و از آنان با ترکیباتی چون خورشیدنگاهان، عالی همتان و... یاد می‌کند و معترف است که جهان خیالاتش از الطاف خاص

بیدل دهلوی

اینان آباد شده است. بیدل از صوفیان و درویشان کرامات بسیار دید و خود نیز کراماتی داشته و در چهار عنصر به‌نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره کرده است، چنان که از مولانا کمال راه تسخیر کردن اجنه را آموخت و چند بار نیز خود آن را تجربه کرد (چهار عنصر، عنصر اول، ۱۷، ۱۸ و عنصر دوم، ۱۴۸). شاه یکهٔ آزاد بیدل را آموخته بود که اگر به هدایت و وصیت او عمل کند، دروازه‌های یقین و عرفان بر وی گشوده خواهد شد. وی شاه یکهٔ آزاد را دیده بود که بر امواج دریا نشسته و پیش می‌رود. در عنصر دوم (۱۶۳، ۱۶۹) یاد می‌کند که روزی شاه کابلی در پشت سر وی پرواز می‌کرده و حتی یادآور شده که بیماری چشمش را در لحظه‌ای شفا بخشیده است. بیدل مجذوب تصوف بود و همه وقت به دنبال بزرگان این طایفه می‌گشت و خود نیز از سیر و سلوک غافل نبود. در چهار عنصر آورده: «در یقین آباد عالم تحقیق، اولیای حضرت حق عین حق‌اند، اگر از نور به آفتاب چشم گشوده‌ای آفتاب جز نور چه دارد و اگر از آب به چشمه راه برده‌ای این چشمه غیر از آب چه می‌آورد؟» بیدل در فهم معنی توحید و معارف پایه‌ای بلند داشت و فنون تصوف را خوب آموخته بود. مسائل دقیق صوفیانه را در ضمن حکایت‌ها بیان می‌کند، مثلاً در ذکر احوال شاه یکهٔ آزاد حکایت‌هایی شیرین نقل می‌کند. خلیل‌الله خلیلی در فیض قدس در احوال میرزا عبدالقادر بیدل می‌آورد: «پس از مولانا جامی بزرگ‌ترین سخن‌سرای متصوف فارسی که عرفان محی‌الدین بن عربی (- ۶۳۸ق) و مولانا رومی را ترجمانی کرده و این شمع را روشن نگاه‌داشته است، میرزا عبدالقادر بیدل است.» در مخیلهٔ بیدل آن عناصر که ریشهٔ در اصول طریقت یونانی و عقاید روحانی هندوستان قدیم دارند به فراوانی به‌چشم می‌خورند. نظریهٔ شیخ محی‌الدین همان است که اهل فلسفه آن را وحدت وجود می‌خوانند و لب عقاید طریقت و تصوف هم شمرده می‌شود. به‌عقیدهٔ ابن عربی اگر هستی عارف در جمال مطلق جذب شود، هوالحق به اناالحق تبدیل می‌شود و هر ضمیری که به کار ببری، مراد همان هستی بی‌چون است. در هر لحظه جلوه‌ای نو پدید می‌آید و هرگز در این امر تکراری نیست. گویی سراسر کاینات در لحظه‌ای کهنه می‌شود و از میان می‌رود و جای آن دنیایی دیگر می‌آید. همهٔ این واقعات بدان سبب رخ می‌دهد که ذات مطلق مشاهدهٔ تجلی را می‌پسندد: «پیش نظر آینه دایم در نقاب است.» مطالبی که در عرفان بیدل مهم است عبارتند از کمالات مضمر در نفس انسانی، اهمیت فرد در جامعهٔ حیات بشری، استغنای نفس انسانی، اهمیت تفکر و عظمت روح انسانی، رابطهٔ روح فرد با حقیقت مطلق، وسعت حیات انسانی، قدرت خرد، پیمودن مراحل تکامل عرفانی و منازل و مراحل معنوی، وسعت فکر انسانی و وسعت قدرت وجدان، تجلیات حقیقت و مشاهدهٔ آن تجلیات و قدرت مشاهده فرد. بیدل نیز، چون پیشوایان طریقت و متصوفان، برای به خود رسیدن و معرفت نفس، محاسبهٔ نفس و ضوابط عملی آن، مانند خلوت گزیدن، خاموش نشستن، چشم بستن و نفس درکشیدن یا نفس دزدیدن را از شرایط ضروری سلوک می‌داند. بیدل با این ریاضت‌ها آشنا است و اثر آن‌را می‌پذیرد. از این رو، او را می‌توان شاعری صوفی‌مشرب دانست. ابیاتی بسیار در این موضوع‌ها دارد: در خلوت گزیدن: «در جست‌وجوی ما نکشی زحمت سراغ - جایی رسیده‌ایم که عنقا نمی‌رسد.» در چشم بستن: «بسته‌ام چشم از خود و سیر دو عالم می‌کنم ــ این چه پروازست یا رب در پر نگشوده‌ام.» □ «چشم بر بند تلاش دگرت لازم نیست ــ لغزش یک مژه از دیر و حرم می‌گذرد.» □ «مژگان نگشودم به‌تماشای تعین ــ سیر عدم و هستی بی‌فاصله کردم.» در خاموش نشستن: «سازی‌ست زندگی که خموشی نوای اوست ــ پیش از شنیدنت به دل آواز داده‌اند.» □ «واصل مقصد ز خاموشی ندارد چاره‌ای ــ چون به منزل آمد آواز جرس تنگی کند.» در نفس در کشیدن: «کوشش غواص دل صد رنگ گوهر می‌کشد ــ غوطه در جیب نَفَس خوردم جهانی یافتم.» □ «ضبط نَفَسم قابل دیدار برآورد ــ آن ریشه که دل کاشته بود آینه برداد.» از میان‌بردن یا کنارزدن پردهٔ پندار و تصور أنا، یعنی من موجودم از دیگر ارکان اندیشهٔ بیدل است. از پندار أنا احساس دویی پیدا می‌شود و یقین وحدت را ضعیف می‌کند: «زمین معرفت از ریشهٔ دویی پاک است ــ چرا ز خویش نیایم برون نهال توام.» □ «وهم هستی بست بر آیینه‌ام رنگ دویی ــ تا کسی خود را نمی‌بیند به‌وحدت واصل است.» درواقع اتحاد میان خودی و خدا یا دعوت به فنا فی‌الله، مشاهدهٔ وحدت در کثرت و فرق میان من و تو، وهم و فریب است و مقصود از صمد و صنم همان هستی واحد است. از اندیشه‌های عرفانی بیدل دربارهٔ اتحاد خودی و خدا: «شنیده‌ام تویی آن‌جاکه کس نمی‌باشد ــ مرا به قافلهٔ بی‌کسان جدا مگذار.» □ «سایه را در هیچ صورت نسبت خورشید نیست ــ تا تو ما را در خیال آورده‌ای ما رفته‌ایم.» در اتحاد در تنوع: «مقیم وحدتم هر چند در کثرت وطن دارم ــ به دریا همچو گوهر خلوتی در انجمن دارم.» در اتحاد صمد و صنم: «نه دیر مانع و نی کعبه حایل افتاد

است ــ ره خیال تو در عالم دل افتاد است.» □ «رمز تنزیه حرم فکـر بـرهمن نشکـافـت ــ صـمد است کـه آن هـیولای صـنم می‌باشد.» فقر، خاکساری و درس حضور نیز از دیگر مضامین عرفانی شعر بیدل هستند: «مزاج فـقر مـا بـا گـرم و سـرد الفت نمی‌گیرد ــ هوایی نیست بیدل سرزمین بی‌کلاهان را.» □ «بی‌فقر آشکار نگردد عیار مرد ــ بخت سیه بود محک اعتبار مـرد.» □ «اختلاف وضع‌ها بیدل لباسی بیش نـیست ــ ورنـه یکـرنگـی است خون در پیکر طاووس و زاغ.» □ «بیدل آن قرآن که ما درس حضورش خوانده‌ایم ــ متن آیاتش تحیر دارد و تفسیر شوم.» □ «برون از خـودت گـر هـمه اوست بیدل ــ مـبینش، مـدانش، مخوانش، مجویش.» از عقاید بیدل دربارهٔ تصوف، عـقیده بـه تجدد امثال است. خواجه عبدالرشید، صاحب تـذکرهٔ شـعرای پنجاب بیدل را سردستهٔ حامیان عقیدهٔ تجدد امثال نامیده است. بیدل در این‌باره عقیده داشت که دنیا پیوسته در تـغییر است و اشکال و اجسـام مـختلف هـمچنان بـه‌صورت‌های گـوناگـون درمی‌آیند. این تغییر اجسام بر پیشرفت و ارتقای انسانی دلالت دارد، اما در چنین تغییری هیچ‌وقت در اصل جسم و ماهیت آن تغییری روی نمی‌دهد. وی می‌گفت که این قانون دربارهٔ جهان ظاهری و باطنی و عقلی به یک اندازه درست است. اساس این عـقیده از یـونانی‌های پیش از مـیلاد سـرچشـمه مـی‌گیرد و دانشمندان اسلامی آن را از قرآن مجید هم ثابت کرده‌اند و آیاتی مانند «و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا» را دلیـل خـود آورده‌انـد. افکار فلسفی بیدل ریشه در فلسفهٔ قدیم هند دارد. مهم‌ترین و محوری‌ترین اندیشهٔ فلسفی بیدل مسئلهٔ نفی حیات است. در اندیشه و فلسفهٔ هندی دنیا تنها یک‌خانهٔ بازی است. حضور ما در این خانهٔ بازی یک امر جبری عارضی است. "فریب هستی را مخور و نقش حیات سراسر فریب و دروغ‌است" محور مرکزی ذهن وی است. ایـن انـدیشه پس از جـولان‌یابی در ذهـن وی به‌شکل استعاره‌هایی مانند موج فریب نفس، قافلهٔ دشت خیال، غبار بال عنقا، زیر و بـم وهـم، مـرغزار عـدم، نـیرنگ هـوس، حیرتکدهٔ دهر و جز آن بروز می‌یابد: «بـه‌غیر نـفی چـه اثـبات می‌توان کردن ــ طلسم هستی مـا سـخت بـاطل افـتادست.» □ «هستی موهوم ما یک لب گشودن بیش نیست ــ چون حباب از خجلت اظهار خاموشیم ما.» □ «ماییم و همین موج فریب نفسی چند ــ سرچشمه مگویید سراب است دل ما.» □ «ما بـی‌خبران قـافلهٔ دشت خـیالیم ــ رنگ‌ست بـه گـردش قـدمی نـیست در این‌جا.» □ «جان هیچ و جسد هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ ــ ای هستی تو ننگ عدم تا به کجا هیچ / زیر و بم وهم‌ست چه گفتن چه شنیدن ــ طوفان صداییم درین ساز و صدا هیچ.» در این دو بیت آخر همهٔ نشانه‌های هستی، یعنی جان، نفس و وجود انکار شده است. حقیقت تمام کاینات و بانگ طوفان وهـمی بـیش نیست. وجـود آدمـی مـایهٔ نـنگ عـدم است. در هـمین شـعر مصراعی است که بسیار شهرت دارد و حکم ضرب‌المثل یافته است: «عالم همه افسانهٔ ما دارد و ما هیچ.» پس از آن مهم‌ترین مسئله دریافت خودی و تکمیل خـود است. در انـدیشهٔ بـیدل برای به خود رسیدن و شناخت نوع و کیفیت طلسم غفلت و رفع فریب هستی، راهی جز سفر اندر وطن یا سیر در باطن نیست: «ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو و سمن درآ ــ تو ز غنچه کم ندمیده‌ای در دل گشا به چمن درآ.» □ «به‌خویش اگـر چشم می‌گشودی چو موج دریا گـره نـبودی ــ چـه سـحر کـرد آرزوی گوهر که غنچه کردی بهار خود را.» از دیگر اندیشه‌های بیدل این است که جهان محسوسات تنها طلسم و مجاز است و در همهٔ مظاهر آن جوهری علوی موجود است و آن جوهر در کاینات چون روح کلی حکمفرما و در زمان و مکان ساری است. این اندیشه به اندیشه و عقیدهٔ وحدت وجود تصوف اسلامی بسیار نزدیک است. بیدل این اندیشه را جابه‌جا در اشعار خود آورده است: «جوهر علوی است در هر جزو سفلی مـوج‌زن ــ سنگ هم با آن زمین‌گیری سراپا آتش است.» □ «زان یک نوای کُن که جنون کرده در ازل ــ چندین هزار نغمه به هر ساز داده‌اند.» بیدل شاعرفطرت است. اسرار طبیعت را جست‌وجـو مـی‌کند. فطرت او همان آیینهٔ معجزنمایی است که وجوب و امکان در آن بازتاب می‌یابد و هر سخن که از خـامه‌اش مـی‌تراود الهـام است: «فطرت بیدل همان آیینهٔ معجزنماست ــ هر سـخن کـز خامه‌اش می‌جوشد الهام‌ست و بس.» بیدل آزاد می‌اندیشد، به مکـتب‌های فـلسفی اسـتناد نـمی‌کند و خـودش بـه تـحقیق می‌پردازد. گویا فلسفه‌اش تجربی و انـطباعی است و آن‌چـه را محقق می‌داند اظهار می‌کند. بیدل انسان را خـلاصهٔ آفـرینش، مرکز تمام فعالیت‌ها، طبیعت، روح سیال جهان و محور فلسفهٔ خود می‌داند و می‌کوشد تا او را به کار، اکتساب هنر و انـجام وظایف انسانی تشویق کند: «عشق انجمن است در نظر نیست ــ رنگ است و بهار جلوه‌گر نـیست / اسـرار جـهان هست و گـر نیست ــ من می‌گویم کسی دگر نیست / این طرفه که از خـودم خبر نیست.» تمام مظاهر عالم را در یک تغییر و انقلاب مادی و معنوی می‌بیند: «در عالم انقلاب زنهار ــ بـر دل هـوس ثـبات

بیدل دهلوی

مگمار / جمعیت وهم مغتنم دار ــ پرواز نما و خوابش انگار / بالین کسی تهی ز پر نیست.» اندیشهٔ زمان از دیگر اندیشه‌های فلسفی بیدل است که در مثنوی محیط اعظم در حکایت مهاراج به آن اشاره شده است. حکایت چنین است که مهاراج که سوار اسبی چوبین شده از چشم همهٔ درباریان ناپدید می‌شود و در مملکتی دور با دختری سندی ازدواج می‌کند. پس از ده سال صاحب ده فرزند می‌شود. پس از آن، در نتیجهٔ سختی قحطی که در شرف مردن از گرسنگی است تصمیم می‌گیرد که خود را در آتش اندازد و خودکشی کند، اما همین که درون شعله‌های آتش می‌رود خود را در دربارش می‌بیند و متوجه می‌شود که ده سالی که گذشت بیش از یک ثانیه نبوده است. مهاراج از تجربهٔ عجیبش با کسی حرف نمی‌زند، ولی دلش می‌خواهد که مملکتی را که در آن ده سال زندگی کرده، دوباره ببیند. این‌بار بی‌اسب چوبی و تنها به‌کمک وسایل عادی حمل و نقل روانه می‌شود و آن‌جاها را در حقیقت نیز می‌بیند. مضمون این قصه نماد نسبی بودن زمان است. بیدل آن‌گاه که در چهار عنصر از تجربه‌های صوفیانهٔ خود در کودکی و جوانی سخن می‌راند، می‌گوید که تمام دینای ظاهری را می‌توان سخنی از گوینده‌ای دانست. هر نقشی که می‌بینی حرفی است که می‌شنوی. حقیقت مطلق کلمهٔ مجرده‌ای است که چون ماورای اصوات طبیعی است، نمی‌توانیم آن‌را به گوش مادی خود بشنویم، اما: «خاموش شو و ببین که بی‌گفت و شنود ــ چیزی می‌گویی و همان می‌شنوی.» منظور از سخن کاینات است، معنی سخن‌ها غیب است و لفظ، یعنی شکل ظاهری سخن‌ها، دنیای ظاهری است: «اسما ظهور بانگ ناقوس دل است - اشیا همه اعتبار محسوس دل است / هر ذره در این دشت چراغی دارد ــ یعنی این جمله چشم جاسوس دل است.» □ «همه غیب است شهود این‌جا نیست ــ جمله اخفا است نمود این‌جا نیست.» بیدل معتقد است که هر چیزی از ذره تا انسان در هستی خود مکمل است و در مثنوی فلسفی عرفان به آن اشاره کرده است: «هیچ موجودی به عرض شوق ناقص جلوه نیست ــ ذره هم در رقص موهومی که دارد کامل است.» حتی اشیایی که در نظر نخست اهمیتی ندارند، در نظر بیدل قابل توجه است. می‌گوید که غافل از عالم جماد مباش. آن‌ها نیز با ما صحبت می‌کنند، اما ما از غفلت قادر نیستیم سخنان آن‌ها را بشنویم. سپس از این سخن نتیجه می‌گیرد که نمی‌توانیم با حقیقت مجرده (خدا) حرف بزنیم و حقیقت مجرده با اشیای دنیا با ما در سخن است و ما برای شنیدن این سخنان خدا نیاز به علم داریم. البته علم در فلسفهٔ بیدل تنها شناساننده نیست، بلکه معنی فکر خلاق و ترتیب‌دهندهٔ اشیای ظاهری نیز دارد: «نزد اهل حقیقت و ایجاد ــ هیچ چیزی به غیر علم نزاد / هر چه بینی ز مفرد و ترکیب ــ دارد از علم گوهر ترتیب.» عالم نیز بر اساس همین علم هر دقیقه در حال تجدید است: «نوی بیدل از ساز امکان نرفت ــ نشد کهنه تجدید ایجادها.» عالم‌انتهای مکانی و زمانی نیز ندارد: «ز کارگاه تجدد عیان نشد بیدل ــ جز این قدر که کس این‌جا به انتها نرسید.» وی گذشته، حال و آینده را نسبی و بسته به حال انسان می‌داند: «نه دی گذشت نه فردا به‌پیش می‌آید ــ تجدد من و ما تا قیامت آغازی است.» □ «غبار ماضی و مستقبل از حال تو می‌خیزد ــ در امروز است گم گر واشکافی دی و فردا را.» وی بهشت و دوزخ را در اکنون می‌بیند: «درهای فردوس وا بود امروز ــ از بی‌دماغی گفتیم فردا.» معتقد است که روز قیامت یک اتفاق تاریخی واقع در آینده نیست: «ای مردهٔ انتظار محشر بردن ــ حیف است به هر فسانه‌ات خون خوردن / در صورت آفاق نظر کن کاین‌جا ــ هر روز قیامت‌ست و هر شب مردن.» بیدل عقبی را آن‌چه در تداول عامه رایج است نمی‌داند بلکه آن را از همین دنیا می‌شناسد: «آن‌را که تو عقبی شمری عقبی نیست ــ یعنی جای تقرب مولا نیست / وصف جنت شنیده‌ای عبرت گیر ــ هر جا زر و گوهری‌ست جز دنیا نیست.» □ «دلت با عشوهٔ عقبی خوش است از این غافل ــ که هر کجا تویی آن‌جا به غیر دنیا نیست.» □ «بهشت و کوثر از حرص و هوس لبریز می‌باشد ــ به عقبی هم رسیدم جز همین دنیا نشد پیدا.» بهشت را آن راحت جاوید می‌داند که آرمان بیشتر متفکران شرق است و برای آن ارزشی روحانی قایل نیست: «گویند بهشت است همان راحت جاوید ــ جایی که به داغی نتپد دل چه مقام است.» بیدل در آثار خود، مانند چهار عنصر، نکات و عرفان ریشهٔ همه چیز را هوا دانسته است. اعتقادات بیدل دربارهٔ هوا مایهٔ اساسی جهان‌بینی وی را تشکیل می‌دهد. در چهار عنصر هوا را اساس نخستین پدیده‌های هستی و در عرفان به‌وجود آورندهٔ همه چیزهای موجود دانسته است. هوا در خود ذرات آب (بخار)، خاک (گرد) و آتش (روشنایی نور) را نگه می‌دارد و از ترکیب عناصر یاد شده همهٔ چیزها به‌دست می‌آیند. او هوا را به مثابهٔ حقیقت مادی هستی می‌داند و ماده را با شکل و روح را با جسم در ارتباط محکم می‌بیند. روح را گازی لطیف می‌داند که از هوا پدید آمده است. از آثارش در نظم: دیوان اشعار که دربردارندهٔ

بیدل دهلوی

اقسام سخن از غزلیات، قصاید، مخمسات و رباعیات است. دو نسخه از دیوان کامل خطی و نسخه‌ای از انتخاب اشعارش در کتابخانهٔ دارالفنون پنجاب نگه‌داری می‌شود. بیدل در دورهٔ زندگی‌اش مجموعهٔ اشعارش را فراهم آورده و به خط خود نوشته بود که نسخه‌ای از آن نزد کتابدار کتابخانهٔ دانشگاه کراچی نگه‌داری می‌شود. شرحی از دیوان وی از مؤلفی ناشناس به‌جا است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۷۱۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. دیوان وی بارها در هند به چاپ رسیده است، از جمله در ۱۸۸۶م در کانپور و ۱۹۱۴م در بمبئی و ۱۸۸۳م در دهلی. پنکووسکی مجموعه‌ای از اشعار بیدل را از فارسی به روسی برگردانده و در مسکو به‌چاپ رسانده است. چندین نسخه از قصاید، ترجیعات، مثنوی‌های عرفان، طلسم حیرت، محیط اعظم، طور معرفت، رباعیات، و دیوان بیدل در فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان نگه‌داری می‌شود. غزل‌های بیدل حداقل نه بیت است و تا پانزده بیت هم می‌رسد. در آن‌ها تأثیر حافظ، مولانا و امیرخسرو دیده می‌شود. وی گاه در یک قافیه و یک بحر چندین غزل سروده است. در حدود بیست قصیده با حدود یک هزار و شش‌صد بیت دارد. در سه قصیدهٔ نخست با تشبیب بهاریه به نعت پیامبر(ص) پرداخته و در سه قصیدهٔ بعدی حضرت علی(ع) را منقبت کرده است. قصاید بعدی بیشتر مشتمل بر مواعظ اخلاقی است و قصایدی در مدح نواب شاکرخان و نواب شکرالله‌خان نیز دارد. بیدل در قصاید پیرو سبک عرفی، نظیری و طالب آملی بوده است. بیشتر قطعاتش را به مناسبت‌هایی چون خیر مقدم‌گویی به دوستان، تبریک عید، بنای ساختمان، تهنیت و تعزیت سروده است. ترجیع‌بندش «ما حریفان» نام دارد و عرفانی است در سی بند و حدود هفت‌صد و بیست بیت، که آن‌را به پیروی از ترجیع‌بند «ما مقیمان» فخرالدین عراقی که ترکیباتش در مسائل عرفانی و عقیدتی است، سروده است. مطلع آن با حمد خداوند آغاز می‌شود و سپس در توضیح عقیدهٔ وحدت وجود پیش می‌رود. بند ششم با نعت رسول آغاز می‌شود. پس از بند دهم فضایل خلفای پیامبر(ص) بیان می‌شود. از بند پانزدهم شعر متمایل به وعظ و اندرز می‌شود. در قطعات، ترکیب‌بند و ترجیع‌بندش آن عمق و لطفی که در غزلیاتش هست دیده نمی‌شود. هفت‌صد و چهل و شش رباعی دارد، اما با وجود شمار بسیار آن‌ها، چندان مقبول واقع نشده‌اند؛ مثنوی محیط اعظم که ساقی‌نامهٔ او در قالب مثنوی و بحر متقارب مثمن مقصور، یعنی به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی است و در آن از شراب عشق و حالت انسانی پیش و پس از آفرینش گفت‌وگو می‌کند. بیدل ساقی‌نامه‌های پیش از خود را خوانده بود و در محیط اعظم دربارهٔ آن‌ها گفته است: «بدان که این میخانهٔ ظهور حقایق است نه ساقی‌نامهٔ اشعار ظهوری و آیینه‌پرداز کیفیت دقایق است نه زنگار فروش خمار بی‌شعوری. هلالی در اندیشهٔ این سپهر کمال چون ماه نو باریک است و زلالی در تماشای این محیط اعظم به آب حسرت نزدیک. سالک تا طی مراتب عرفان ننماید از جادهٔ استفهام آن دور است و طالب تا به سرمنزل کمال نرسد از وصول به ادراک آن معذور.» وی این مثنوی را در هشت دور سرود: دور یکم ــ در جوش اظهار خمستان وجود، ۲ــ جام تقسیم حریفان شهود، ۳ــ موج انوار گهرهای ظهور، ۴ــ شور سرجوش شراب بی‌قصور، ۵ــ رنگ ابرار گلستان کمال، ۶ــ برگ نیرنگ اثرهای خیال، ۷ــ حل اشکال خم و پیچ‌زبان و ۸ــ ختم طومار تکاپوی زبان. بیدل این مثنوی را در ۱۰۷۸ق در شش هزار بیت به پایان رساند، اما امروز تنها دوهزار بیت از آن به‌جا مانده است. در ۱۲۳۱ق اسدالله غالب دهلوی (ــ ۱۲۸۵ق) آن‌را خوانده و در سربرگ آن این بیت را نوشته است: «هر حبابی را که موجش گل کند جام جم است ــ آب حیوان آب جویی از محیط اعظم است.» این مثنوی در ۱۳۷۰ش در تهران به تصحیح و تحشیهٔ یوسف‌علی میرشکاک به‌چاپ رسیده است؛ طلسم حیرت که مثنوی‌ای تمثیلی ــ تعلیمی است دربارهٔ وجود و نیروهای روانی و جسمانی انسان با تعبیرات عرفانی، به‌عبارت دیگر جمال مطلق چگونه از قوس نزولی نازل شده، به آخرین مرحلهٔ تعین، یعنی به جسم انسانی می‌رسد. در این مثنوی حواس خمسه و عناصر اربعه را چنان سرگرم کار و مکالمه نشان داده که گویی موجوداتی زنده و پویایند. شاعر در این اثر مضامینی متنوع، چون تصوف، معارف الهی، اخلاق، حکمت و طب یونانی را یک‌جا گردآورده است. در پایان سراینده در بدن انسان سیر می‌کند و اعضای بدن را در بیست و پنج منزل می‌پیماید. در آن روح را پادشاه، جسم را مملکت، تدبیر را دختر، صحت را پسر پادشاه، جگر را قصر انزوا از عساکر خوانده است. بیدل این مثنوی را در سه هزار و پانصد یا سه هزار و هفت‌صد بیت با سربندهای منظوم در ۱۰۸۰ق در بحر هزج مسدس محذوف، یعنی در بحر مثنوی یوسف و زلیخای جامی سرود و آن‌را به نام نواب عاقل‌خان معنون کرد و برای انتقاد از نظر نواب شکرالله‌خان گذراند؛ مثنوی طور معرفت / گلگشت حقیقت که در

بیدل دهلوی

توصیف و ستایش کوه بیرات نوشته شده است و مضامین آن ادبی و عرفانی است. میرزا این مثنوی را در ۱۰۹۷ق یا اندکی پس از آن(۱۰۹۹ق) در دو یا سه روز در حدود هزار و دویست بیت در بحر هزج مسدس محذوف به هنگام اقامت در بیرات (یا بیراته در شهری از نواحی ریاست الور است) سرود. شاعر در این منظومه کوهستان بیرات را به کوه طور موسی تشبیه می‌کند و می‌گوید که اگر طور موسی طور تجلی نورالهی است، این کوه مادی هم طور تجلی نور معرفت است. در این سال نواب شکرالله‌خان به گوشمالی مابحی‌رام‌نرو که به میوات شتافته بود، رفت و شاید در همین سال میرزا همراه او رفته و در آن‌جا مشاهدات خود را در این مثنوی به نواب عرضه کرده باشد. بیدل این اثر را به اشارهٔ نواب شکرالله‌خان به رشتهٔ نظم درآورد؛ مثنوی عرفان در تحقیق و مکاشفه در سیر و تطور وجود، یا در تصوف که بزرگ‌ترین مثنوی بیدل است و آن‌را در ۱۱۲۲ / ۱۱۲۴ق در بحر مثنوی حدیقةالحقیقهٔ سنایی سرود. این مثنوی ده باب و یازده‌هزار بیت دارد (بمبئی، ۱۲۹۹ق). در سفینهٔ خوشگو آمده که میرزا این مثنوی را در سی سال به‌پایان رسانده است. تنوع و انبوهی موضوع‌ها در این مثنوی بسیار زیاد است؛ مثلاً نوع جمادات و نباتات، خاصیت سیم و گیاه، کردار سلطنت، اوصاف حیوان و انسان، توکل و جهد، ثروت و افلاس، سیر در باطن، سفر تنزیلات و لازمان و لامکان. حکایاتی که در این مثنوی آمده حجم آن‌را افزوده است. برخی حکایات آن بسیار جالب‌اند، مانند قصهٔ هندویی از جنوب هند که بیدل چند روزی همراه وی بود و قصهٔ معروف مدن و کامدی. کامدی رقاصه‌ای جوان در دربار راجه‌ای بود و راجه با او رابطه‌ای خاص داشت. از قضا نوازنده‌ای به نام مدن هم به دربار همان راجه پیوست. مدن در نغمه‌سرایی و موسیقی همان مهارتی را داشت که کامدی در رقص. پس از اندکی هر دو شیفتهٔ هم شدند. راجه که از عشق میان آن‌دو سخت خشمگین شده بود، مدن را از دربار راند. پس از آن‌که مدن گرفتار سختی‌ها شد، راجه‌ای دیگر به یاری‌اش شتافت. دو راجه با هم به جنگ برخاستند و پشتیبان مدن پیروز شد. راجهٔ پیروز برای آزمودن عشق کامدی حیله‌ای به کار برد. به کامدی خبر فرستاد که مدن مرده است. کامدی با شنیدن خبر درگذشت مدن نقش زمین شد و دیگر برنخاست. چون مدن از این واقعه آگاه شد، جان باخت. طبیب راجه به معالجهٔ هر دو پرداخت. بر اثر طبابت هر دو زنده شدند و نفس در کالبدشان آمد. بیدل در پایان داستان می‌گوید که این نوع رویدادها به ندرت رخ می‌دهد و یادآورد می‌شود که کسی چه می‌داند که گل پژمرده چگونه دوباره می‌شکفد و فصل بهار چگونه دوباره بازمی‌گردد و این تجدید حیات دربارهٔ عاشق و معشوق هم صدق می‌کند. در برخی ابیات مثنوی عرفان تأثیر ضرب‌المثل‌ها دیده می‌شود، مانند: «آه از وهم نارسا ماندیم ــ کاروان رفت و ما به جا ماندیم»؛ مثنوی حیرت افسون. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی آمده که این مثنوی در کلیات بیدل در پایان مثنوی طلسم حیرت او آمده، در حالی که در کلیات بیدل چاپ کابل در پایان مثنوی عرفان آمده است. این اثر منظومه‌ای است با سربند زیر: «ختم افسانهٔ حیرت افسون ــ سجدهٔ شکر جناب بی‌چون» که باید همین مثنوی باشد؛ مثنوی گل زرد بیدل در یک رقعه به نام نواب شکرالله‌خان به این مثنوی اشاره کرده است. اینک نسخه‌ای از آن در دست نیست؛ مثنوی بیانیه؛ شهر آشوب که مخمسی است در بیست و دو بند که در انتقاد از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی روزگارش است و بخشی از آن در شهرآشوب در شعر فارسی گلچین معانی یاد شده است. بیدل جز این، شهرآشوب دیگری هم داشته در دو مخمس و هر یک در دوازده بند که در کلیات چهار جلدی وی نیامده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۸۷۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ بهارستان سخن در نظم؛ رساله‌ای با سرآغاز و انجامی نزدیک به همین اثر اخیر به نام رسالهٔ هوش که در مجموعهٔ رساله‌های طغرای مشهدی آمده و از بیدل دانسته شده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۵۴۰ / ۳۲۰ ــ ۵ در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه لاهور پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ تنبیه‌المهوسین در مذمت کیمیا در یک‌هزار بیت. از آثارش در نثر: چهار عنصر که برجسته‌ترین نمونهٔ نثرنگاری بیدل است. این اثر که در سوانح و وقایع زندگی بیدل است آمیخته به نظم است. چون رشتهٔ جسم و جان مرکب از چهار عنصر است و ترتیب آن‌ها زندگی را پدید می‌آورد، از این‌رو بیدل در بیان سوانح زندگی خود این عنوان را برای کتابش برگزید. این اثر که در چهار عنصر نوشته شده است، با حمد و نعت آغاز می‌شود و پس از سبب تألیف کتاب به متن می‌پردازد. عنصر یکم در روزهای کودکی و احوال و افکار بزرگانی است که بیدل از محضر آنان استفاده کرده و کرامات و اعمال خارق عادت آنان را بیان کرده است. عنصر دوم در شاعری و بداهت‌سرایی است. از خواندن این بخش دانسته می‌شود که وی مهارتی بسیار در نوشتن قطعه‌های تاریخی داشته است. عنصر سوم در تصوف، نثرها و مقالات است. از جمله

عنوان‌های آن دبستان صنع، نغمهٔ وحدت، یاد رفتگان، فتوت و خست، ایثار و سخا، بهارستان جنون، هجوم حیرت، سرمهٔ اعتبار و خموشی و سخن است که همگی موضوع‌های پراگنده‌ای هستند و هیچ تسلسل و ارتباطی میان آن‌ها به چشم نمی‌خورد. عنصر چهارم در عجایب زندگانی‌اش است. این عنصر مفصل‌تر از سه عنصر پیشین است. در مقدمهٔ آن این بحث آمده است که از آدمی و جانوران گرفته تا ذره‌ذرهٔ کاینات، حرکتی که همه آن‌ها دارند و آن‌را امکان طبیعی می‌گویند، در اصل تابع ارادةالله است. موجود جاندار را موجودی شگفت‌انگیز و عجیب خوانده است و در این‌باره چنین می‌آورد: «در نیرنگ‌آباد محفل ظهور طلسمی به غرابت ترکیب جسم نبسته‌اند.» سپس دربارهٔ روح مطلق، روح نباتی، روح حیوانی و روح انسانی بحث می‌کند. بیدل در لابه‌لای این مقالات حکیمانه، رویدادهای شخصی را نیز عنوان می‌کند، مثلاً در امتحان‌آباد شهر دهلی چه پیش آمد و در اثنای سفر از دهلی تا لاهور چه وقایعی رخ داده است. ماجرای تصویر بیدل که به دست نقاش معروف روزگار اورنگ‌زیب، انوپ‌چتر کشیده شده بود، از ماجرای دلچسپ این بخش است و آن چنان است که روزی بیدل بیمار شد. بر اثر بیماری او تصویر وی نیز افسرده و پژمرده به نظر می‌رسید و با شدت بیماری رنگ تصویر نیز پریده‌تر شد. چندی بعد با بهبود اندکِ بیماری، تصویر دوباره شاداب‌تر و درخشنده‌تر شد. بیدل در این بخش تنها به رویدادهای شخصی پرداخته، اما ویژگی مهم آن این است که در بخشی از آن ماجرای رویارویی اورنگ‌زیب و شجاع به تفصیل بیان شده است و از ناامنی‌هایی که به جهت جنگ بر سر جانشینی شاه‌جهان در سراسر کشور درگرفته بود نیز یادی کرده است؛ رقعات / منشآت / مکاتیب بیدل که شامل دویست و هفتاد و سه و به‌قولی دویست و هشتاد و نه نامه‌ای است که خود یا به‌وکالت دیگران نوشته است. نودوسه تا از آن‌ها را به شکرالله‌خان، چهل‌وهشت تا را به پسر بزرگ او عنایت‌الله، مخاطب به شاکرخان، پانزده تا را به پسر میانی‌اش میرکرم‌الله، مخاطب به عاقل‌خان، سی‌وشش تا را به پسر کوچکش لطف‌الله، مخاطب به شکرالله‌خان و بقیهٔ نامه‌ها را برای عاقل‌خان رازی، قیوم‌خان فدایی، حسین‌قلی‌خان و خان دوران و شماری نیز در مسایل روزمره و ادبی، مانند معذرت، شکر، تعزیت، تهنیت، وداع، رسید تحفه و جز آن‌ها نوشته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۰۳۷۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ جواهر ریزه در رقعات و منشآت که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۲۵ / ۳۳۲۹ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی در لاهور یافت می‌شود؛ جنون بهاریه در مجموعهٔ نمونه‌های نامه‌ها و منشآت بیدل است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۲۵۹ / ۵۲۶۹ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ بیاض بیدل؛ نکات بیدل در شرح و بسط مطالب چهار عنصر در هفتاد و پنج نکته؛ اشارات و حکایات؛ تألیف‌الاحکام در رمل. متن این کتاب مفقود شده است و فقط دیباچهٔ آن در رقعات بیدل موجود است؛ بدایع‌الدهور در عرفان به‌شیوهٔ گلستان سعدی و بهارستان جامی که از آن نسخه‌های خطی فراوان در کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود؛ کلیات بیدل که مجموعهٔ آثار نظم و نثر او را شامل است و عبارت است از دیباچه، مثنوی‌های عرفان، طور معرفت، محیط اعظم و طلسم حیرت، نکات، اشارات و حکایات، رقعات، چهار عنصر، غزلیات، قصاید، قطعات، مادهٔ تاریخ، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، تشبیهات، تمثیلات و مخمسات است. کلیات بیدل چندین‌بار به صورت کامل و ناقص به‌چاپ رسیده است (هند، ۱۲۷۸ق و بمبئی، ۱۲۹۹ق) و کامل‌ترین چاپ آن در چهار مجلد و سه‌هزار نسخه به‌همت وزارت تعلیم (آموزش و پرورش) افغانستان در کابل انتشار یافت. جلد یکم، غزلیات (۱۳۴۱ش)، جلد دوم (۱۳۴۲ش) در ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، قصاید، قطعات و رباعیات، جلد سوم (۱۳۴۲ش) در مثنویات که شامل عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت و محیط اعظم است و جلد چهارم (۱۳۴۴ش) در آثار منثور که چهار عنصر، رقعات و نکات را در بر می‌گیرد. این چاپ با این که غزل‌ها و اشعاری افزون بر چاپ‌های پیشین دارد، از اشتباهات و بی‌دقتی‌هایی نیز خالی نیست. آثار بیدل را در زمرهٔ ادبیات هند شمالی و ادبیات فارسی تاجیک به‌شمار آورده‌اند، اما وی تأثیر چندانی بر ادبیات هند شمالی نداشته است. برعکس، در تاجیکستان و افغانستان از حسن قبول مردم برخوردار بوده است. در تاجیکستان تا سال‌های بیست سدهٔ بیستم میلادی بر ادبیات آسیای میانه (تاجیک و ازبک) تأثیر گذارده و در روند تکاملی آن نقش مهم داشته است. در افغانستان نیز از توجهی بی‌نظیر برخوردار بوده است، چنان که به وی و آثارش محبت و عشق مفرطی می‌ورزند، نظم و نثرش را می‌خوانند، نام او را به تکریم می‌برند و وی را حضرت میرزا می‌گویند. آثارش را در مکتب‌ها و مدارس تدریس و دربارهٔ آن بحث و تفحص می‌کنند. اما در ایران چندان شناخته نبوده است، زیرا در آن هنگام با ظهور شاعرانی چون مشتاق اصفهانی، هاتف اصفهانی، صباحی

بیگدلی و دیگران زمینه برای رونهادنِ ذوق و سلیقهٔ شعری مردم به مکتب بازگشت فراهم شده بود. روزهای آغازین سدهٔ سیزدهم هجری در افغانستان با سال های آخر حاکمیت تیمورشاه درانی (۱۱۸۷ ـ ۱۲۰۷ق) همراه بود. وی که صاحب قریحهٔ شعر و ذوق ادبی بود، تنی چند از سخن‌گستران را به دور خود گرد می‌آورد و با مصاحبت‌ها و مشاعره‌ها بازار شعر و ادب را گرم‌تر می‌کرد. گویند در آن هنگام انجمنی از شعرا و دانش‌پژوهان تشکیل می‌شد که در آن شعر می‌خواندند و غزل‌های یکدیگر را به طرح می‌انداختند. بیشترین اشعاری که در آن محافل خوانده می‌شد، سروده‌های بیدل بود که به تحلیل و تفسیر آن نیز می‌پرداختند. حتی به پیروی وی شعر می‌سرودند. در مقدمهٔ دیوان بیدل چاپ کابل آمده است: «... خاصه در دیار ما که پیوسته اشعار دل‌انگیز وی در مدرسه و خانقاه ورد شبانه و درس سحرگاه بوده...» در ادبستان قندهار در کنار مسابقه‌ها و مشاعره‌ها، بیدل‌خوانی‌ها برپا می‌شد. از شعرایی که درشمار ارکان مکتب ادبی بیدل بودند، باید از میر هوتک افغان پسر محمدزمان‌خان پوپلزایی، شاعر دربار تیمورشاه درانی، سردار مهردل‌خان مشرقی، مؤسس ادبستان قندهار و محمدامین‌خان عندلیب نام برد. ملک‌الشعرا قاری عبدالله، ملک‌الشعرا بی‌تاب، مستغنی، بسمل، مشرقی، عزیز، الفت کابلی، ملاگل‌محمدبیگ افغان، آخوندزادهٔ هروی، معروف به قاضی صاحب، محمد رفیق اکبرپوری (ــ ۱۳۱۹ق)، لعل محمد عاجز، میرزا علی عسکر وصفی، میرزا قلندر و مولوی جایز از شعرایی بودند که به طرز بیدل شعر می‌سرودند. مجرم دروازی و محمد عبدالحمید قندی‌آغا، متخلص به اسیر (۱۲۹۴ق ــ) نیز برخی غزل‌های بیدل را تخمیس کرده‌اند. کرسی بیدل‌شناسی در دانشکدهٔ ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل تأسیس شد و محصلان در آن سرگرم تحصیل زبان و ادبیات فارسی هستند. ازجمله کتاب‌هایی که به‌دست نویسندگان بیدل‌شناس افغانستانی دربارهٔ بیدل چاپ شده، می‌توان به این آثار اشاره کرد: فیض قدس (کابل، ۱۳۳۴ش) در زندگی و احوال بیدل از خلیل‌الله خلیلی که در آن تمام گفته‌های تذکره‌نویسان دربارهٔ وی گردآمده است. این کتاب بیشتر مبتنی بر چهار عنصر بیدل است؛ نقد بیدل (کابل، ۱۳۴۲ش) از صلاح‌الدین سلجوقی؛ احوال و آثار بیدل از میرمحمد آصف انصاری؛ بیدل‌شناسی از غلام‌حسن مجددی در دو مجلد؛ مختصر افکار بیدل از شاغلی فیضی کابلی؛ شرح طور معرفت، اندیشه‌های بشردوستانهٔ بیدل، جهان‌بینی بیدل و رساله‌ای در شرح پاره‌ای ابیات بیدل از میرمحمد اثیر؛ گزیدهٔ رباعیات بیدل (مشهد، ۱۳۵۷ش)، بیدل در آینهٔ افغانستان، خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل، بوطیقای بیدل، چگونگی انسان در آثار بیدل از عبدالغفور آرزو (۱۳۴۰ش ــ)؛ کلید عرفان، شرح رباعیات بیدل به نام‌های درد عبرت سلوک و تحقیق و معاش از عبدالحمید قندی آغا، متخلص به اسیر (۱۲۹۴ش ــ). وی شاگردان بسیاری در زمینهٔ بیدل‌شناسی پرورش داد که از آن‌شمار می‌توان به محمدحسین سرآهنگ موسیقی‌دان بنام افغانستان اشاره کرد؛ شرح رباعیات بیدل از عبدالغفار محقق (۱۳۴۴ش ــ)؛ اخلاقیات و قصص دلچسب از محمدامین‌خان عندلیب که آن را به سبک نثرنگاری بیدل نوشته و به همت ادبستان قندهار به‌چاپ رسید. از جملهٔ کسانی که به زبان اردو یا انگلیسی یا روسی به نگارش احوال بیدل دست زده‌اند، می‌توان از عبدالغنی، عبادالله اختر، نبی‌هادی، غلام یاسین‌خان نیازی، محمدباقر، سرهنگ عبدالرشید و پتکووسکی نام برد. در تاجیکستان نیز از اشعار وی تخمیس، استقبال و تضمین بسیار شده است، چنان که شیرمحمد اکمل بر غزلی از بیدل مخمس سروده است. اشعار بیدل در سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری در آسیای میانه از شهرت چشمگیر برخوردار بوده است. منتخب غزل‌ها و رباعیات او در شمار کتب درسی مکتب‌های آسیای میانه است. به شاگردان از روی خط شکستهٔ نسخهٔ خطی دیوان بیدل آموزش خط می‌دهند. در بخارا، سمرقند و خجند شب‌ها مجالس بیدل‌خوانی برپامی‌شود و دوست‌داران شعر بیدل در آن مجالس گردمی‌آیند. مقیمی، خصلت (ــ ۱۹۴۵م) و تاش خواجهٔ اسیری ازجمله کسانی هستند که سبب شهرت بیدل در آسیای میانه شدند. بیدل‌خوانی چندان در آن دیار رواج یافت که ادب‌شناسان، سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی را در تاریخ ادبیات تاجیک سده‌های بیدلیزم نامیدند (تاریخ شعر تاجیک از قدیم تا امروز، زیر نظر براگینسکی، ۱۸) در بدخشان نیز کلیات بیدل در شمار نصاب درسی و زینت‌دهندهٔ محافل و مجالس عمومی و خصوصی آن سرزمین بوده است. بسیاری از شاعران بدخشان پیرو بیدل بوده‌اند. غزل‌های بیدل چندین‌بار در تاشکند و سمرقند به‌چاپ رسیده است؛ ازجمله در ۱۸۹۲، ۱۹۰۰و ۱۹۰۲م در تاشکند. در ۱۹۰۰م غزل‌ها و رباعی‌های بیدل در سمرقند منتشر شده است. بیدل‌پژوهان آسیای میانه به مناسبت بزرگداشت بیدل به ترجمه و چاپ و شرح آثار او می‌پرداختند. احمد مخدوم دانش (ــ ۱۸۹۷م) منتخبی از رباعیات و

بیت‌های بیدل را در کتابی به نام بیاض منثور شرح کرده است. از دیگر آثار وی در شرح آثار بیدل، دفتر مسودهٔ احمد دانش، نوادرالوقایع و رسالهٔ نکات است. در سال‌های ۱۹۱۱، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۷م در مجلهٔ شورا سلسله مقالاتی در شرح احوال بیدل به‌چاپ رسیده است. پس از آن مقاله‌های دیگری در مجله‌ها دربارهٔ جهان‌بینی بیدل منتشر شد؛ مثلاً بهرام‌بیگ دولت شاه اوغلی نظر بیدل را دربارهٔ ارتقای انسان و تکامل توضیح می‌دهد. فطرت، اشعار بیدل را دربارهٔ انسان، دهقانان زحمتکش و رابطهٔ شاعر با دهقانی و دولت‌داری به ازبکی نوشته است. در ۱۹۲۸م میان بوزروک در مجلهٔ معارف و اوقتیوفچی مقاله‌ای دربارهٔ محیط زندگانی بیدل، زندگی و اصول فلسفی او با توجه به وضع اجتماعی و سیاسی دوره‌اش نوشت. در نمونه‌های ادبیات تاجیک (استالین‌آباد، ۱۹۴۰م) م.رحیمی و ر.دهاتی در مقالهٔ خود که در منتخبی از اشعار بیدل به‌چاپ رسید، بر نکته‌های اساسی اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی بیدل و مخالفتش با جنگ هندو و مسلمان اشاره کرده‌اند. در این مقاله دربارهٔ پشتیبانی بیدل از مردمان عادی و مبارزهٔ او با تزویر زاهدان ریاکار و برتری انسان بر همهٔ موجودات و دعوت او برای ریشه‌کن کردن رسوم و عادات ارتجاعی و آشتی‌ناپذیری‌اش با بیداد و بیدادگری سخن رفته است. پرفسور برتلس در مقالهٔ خود به نام «ملاحظاتی دربارهٔ بیدل» که در ۱۹۴۵م چاپ شده، سبک بیدل را تحلیل کرده و در آن مشخصات سبک هندی و علل پیدایش چنین سبکی را نشان داده است. نظرات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل (سمرقند، ۱۹۴۶م) از ابراهیم مؤمنوف اثری دیگری است که در شناخت علمی جهان‌بینی بیدل نوشته شده است. مؤمنوف در این کتاب از نظر بیدل دربارهٔ وحدت وجود، قضا و قدر، هیولی، صورت، روح و ماده، تکامل جهان، مبارزهٔ اضداد، زمان و مکان و وجود و عدم سخن گفته، اما در برخی از آن‌ها از عقیدهٔ شاعر دور رفته است. صدرالدین عینی در سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷م مقاله‌هایی با عنوان «میرزا عبدالقادر بیدل و ایجادیات او» در مجلهٔ شرق سرخ به‌چاپ می‌رسانید که سرانجام در کتابی جداگانه به چاپ رسید. این کتاب دو بخش دارد: بخش یکم در شرح حال و مختصر معرفی آثار و افکار بیدل و بخش دوم در نمونه‌های آثار وی. صدرالدین عینی زندگی بیدل را چنین تقسیم کرده است: ۱ــ دوران کودکی و جوانی بیدل که در تأثیر شیخ کمال در عقیده و عمل به مقررات دینی گذشت، ۲ــ دورهٔ مجذوبیت و ترک دنیا، ۳ــ دورهٔ اشتغال به تصوف اسلامی و تمایل به وحدت وجود، ۴ــ دورهٔ آشنایی با فلسفه‌های قدیم هند و آمیختن آن با تصوف اسلامی و اختیار راه میانه، یعنی عقیده به مساوات هندو و مسلمان، ۵ــ معتقد شدن به ارزش زندگی و خدمت به خلق و جمعیت. گذشته از آن به اسلوب هنری شعری بیدل، مکتب بیدل و تأثیر وی در آسیای میانه نیز پرداخته است (استالین‌آباد، ۱۹۵۴م). در ۱۹۴۷م تاریخ مختصر خلق تاجیک اثر باباجان غفوروف به‌چاپ رسید که در آن گذشته از شرح حال مختصر بیدل به نفوذ گستردهٔ آثار بیدل در ادبیات آسیای میانه اشاره شده است. در مطالعهٔ بیدل کارهای پروفسور براگینسکی از اهمیتی فراوان برخوردار است و تأثیر آثار او را در ادبیات هند و آسیای میانه مشخص کرده است. مقاله‌های دیگری نیز دربارهٔ بیدل چاپ شده، مانند «یک صحبت مهم عاید به تخلص بیدل» از عبدالغنی میرزایف که در ۱۹۵۸م چاپ شده و مقالهٔ «میرزا عبدالقادر بیدل» از شوکت شکوروف که در ۱۹۶۴م در مکتب شوروی چاپ شد. شکوروف در مقاله‌اش به تأثیر بیدل از فلسفه‌های یونان و هند قدیم نیز اشاره کرده است و در آثارش آمیزش این فلسفه‌ها با تصوف دیده می‌شود. مقالهٔ دیگر شکوروف «چند سخن دایر به آهنگ‌های اجتماعی رباعیات بیدل» نام دارد که در ۱۹۶۵م چاپ شد. مؤلف در این مقاله مسائل سیاسی و اجتماعی رباعیات بیدل را تحلیل و تشریح کرده و در آخر به نزدیکی رباعیات بیدل با خیام اشاره کرده است. مقاله‌های «قیدهای جداگانه دایر به جهت‌های مشابه و با هم نزدیک رباعیات خیام و بیدل» (دوشنبه، ۱۹۶۷م) و «مسأله‌های اخلاقی و ادبی در رباعیات بیدل» که این آخری در بعضی مسأله‌های ادبیات کلاسیک اوزبکی و روسی (تاشکند، ۱۹۶۶م) به‌چاپ رسیده، از دیگر کارهای شکوروف دربارهٔ بیدل هستند. بیدل در نثر نیز همچون نظم اسلوب ویژهٔ خود را داشته است، چنان که صاحب خزانهٔ عامره در این‌باره گوید: «... و همچنین نثر به‌طرز خاص می‌طرازد...». نثر وی در رقعات، چهار عنصر، رسالهٔ نکات و برخی نوشته‌های دیگر متکلف، مقید، مسجع، مقفی، پیچیده، لغزگونه، مرموز و آکنده از تصویر و تخیل و دشوار فهم است: «در تأملکدهٔ درسگاه ظهورش، کلمات جواهر و اعراض رابه ترکیب انتقال ذهنی ربط معنوی و مصرع‌های ارواح و اجسام را به فصل بین‌السطور مثال رتبهٔ مثنوی. مهر نقطهٔ سکوت به تپش دل‌ها برداشت تا عبارات معنوی غبار خطوط انگیخت، و شق خامهٔ قدرت در لب‌های ناطق گذاشت تا رقوم ضبط اسرار عنان رابطه گسیخت.» نثر بیدل

جمله‌های بلند سلسله‌دار با تشبیهات مرکب و استعارات پیچ‌درپیچ دارد، به‌ویژه که اصطلاحات فلسفی و صوفیانه را نیز دربرمی‌گیرد و غالباً دارای معانی متعددی نیز هست و فهم موضوع را مشکل‌تر می‌کند. برخی از نقادان اظهار می‌دارند که بیدل برای افادت تعلیمات فلسفی و صوفیانه‌اش به‌اختیار این سبک مجبور بوده، چه افادت تعلیمات فلسفی دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب می‌کند، به‌ویژه که این تعبیرات در پردهٔ تصوف اظهار شده باشد. وی در نثرنویسی به برخی از پیشینیان، مانند سعدی و ظهوری ترشیزی نظر داشته است. نثر بیدل از آن زبانی که به هنگام مصاحبت با دوستان به‌کار می‌برد، فرسنگ‌ها دور است. بیدل شیفتهٔ ابهام و تعقید است. در چهار عنصر مثلاً به‌جای کلمهٔ گوینده یا منِ ضمیر متکلم دو اصطلاح «این نشئهٔ بی‌خمار خمستان عدم» و «این نغمهٔ بینوای طربگاه‌ وحدت» را به‌کار می‌برد. یا آن‌جا که از کف دهان صحبت می‌کند، می‌گوید «هجوم زمزمهٔ آهنگی.» دربارهٔ تجارب خارجی و محسوسات درونی نیز دو تعبیر جداگانه دارد: «از ساغر اعتبار هستی چه کشید و از ساز امتیاز کثرت چه شنید.» شهرت و آوازهٔ نثر بیدل از آن‌جا است که روزگار او این طرز بیان متکلفانه را در نثر هم، مانند شعر، با تحسین و علاقه می‌نگریسته است. بیدل طبیعت را بی‌تأویل و تصرف تصویر می‌کند، یعنی در یک زمان به آن هم از دید مادی و هم از دید معنوی نگاه می‌کند و هر تفصیلی از تفصیلات آن به‌خودی خود و نه از راه رمز و نماد به‌نوعی مقدس و منزه است؛ مثلاً سنگ‌ها، حباب‌ها، ابرها و جز آن‌ها، تنها سنگ، حباب و ابر باقی می‌ماند. هنگامی که زمین را وصف می‌کند، نه مانند کسانی که زمین را مانند معشوق دوست دارند و آسمان را فراموش می‌کنند و نه مانند عرفای قدیم که نگاهشان تنها به عالم مثال و حقایق آسمانی متوجه است و زمین را به کلی فراموش می‌کنند، بلکه برای او زمین، زمین است و بس، نه رمز و نماد. ولی در همین زمین است که او خواب‌های آسمانی می‌بیند و این خواب‌ها از نظر هنر شاعری بسیار بدیع و تازه بیان شده است. منظور بیدل خلق دنیایی با حقایق جدیدتر، عمیق‌تر و مفیدتر از دنیای قدیمی افسانه‌ها است که بتواند جانشین آیینهٔ سکندر و جام جمشید و تخت سلیمان و طور موسی شود. بیدل در مخمسی که در نکات آورده می‌گوید که انسان مرکز واقعی طبیعت و تمام دنیا است و اگر انسان نمی‌بود این دنیای رنگارنگ هم نبود. بیدل به انسان و به فرصت انسانی اهمیت می‌دهد و اصرار دارد که دنیایی بیرون از این دنیا وجود ندارد، بلکه حقیقت هر ذره در خود ذره بودنِ آن ذره است. در رقعات به این نکته اشاره‌ای دقیق کرده است: «... در تعیین آباد ظهور هر شکل معین عین حقیقت اوست به استعارات غیر، شبهه متراش. قطره را دریا مبندیش و بر دریا گرد قطره مپاش...» به‌عبارت دیگر با استعارات صوفیانه که اصل و اساس آن فرض وجود دنیایی خیالی بیرون از دنیای حقیقی است بیزاریم. باید حقیقت اشیای مادی را نیز دوست داشته باشیم: «ای آیینهٔ معنیت صورت نگار ــ تأویل و تصرف از طبیعت بردار / تحقیق این است مابقی لعب و هوس ــ یک را دو نشان مده دو را یک مشمار.» بنابراین، تفاوت میان استعارات بیدل و استعارات پیش از او در این است که استعارات بیدل مثالی و رمزی و نمادین نیست. مثلاً در این بند: «در آن سواد وحشی ای که گردنده جز غبار نظر نبود و سرودی که به نظر درآید غیر از نفس مضطرب نمی‌نمود تلواسهٔ تشنگی به امید چشم تر ساغری تسلی داشت و اضطراب گرسنگی به بوی کباب جگر ذلهٔ تسکین می‌انباشت. دیدهٔ بی‌خواب انتظار ورود شام می‌کشید تا سیاهی شب را مردگان پندارد، دو چشمی به خیال آسودگی به هم آرد هر نفس چون اشک به پهلوی دیگر می‌غلطیدم و اوراق فرصت می‌گردانیدم.» غبار نظر، نفس، ساغر، جگر کباب، دیدهٔ بی‌خواب، سیاهی شب، مژگان و جز آن رموز یا اشاراتی به حقیقت ماورای طبیعی یا مثالی نیست، بلکه برای وصف اتفاقات است. سبک ویژهٔ بیدل نیز مربوط به همین نکته است. نخستین کسی که از نثر بیدل انتقاد کرده، محمد حسین آزاد بلگرامی در کتابش به‌نام سخندان پارس است. وی در دومین اثرش آب حیات آن‌جا که از نشو و نمای زبان اردو بحث می‌کند، می‌آورد که نثر بیدل به نیروی بیان ما آسیب زده است.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۶۰-۶۲؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۳۱/۵-۲۳۵؛ باکاروان حله، ۳۰۳-۳۱۳؛ بهارستان سخن، ۶۳۱-۶۵۰؛ بیدل‌شناسی؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۴۶-۱۵۳؛ تاریخ ادب اردو، ۱۲۴/۲-۱۲۷؛ تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا، اتاکار کلیما و ایرژی بچکا، ۴۳۷، ۵۳۷-۵۴۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۷۶/۵-۱۳۸۶، ۱۴۶۲، ۱۷۹۴، ۱۸۹۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۳/۲-۴۰۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۳۹-۴۵؛ تذکرهٔ سرخوش، ۱۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۸۲-۹۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۱؛ خراسان مجلهٔ مطالعات زبان و ادبیات، ویژهٔ بیدل؛ خزانهٔ عامره، ۱۵۲-۱۶۷؛ دربار ملی، ۲۹۶-۳۰۰؛ دفتر ایام، ۴۳-۵۲؛ الذریعه، ۱۵۲/۹؛ ۱۰۵/۱۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۳/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۰۳-۱۴۷؛ سفینهٔ

بیدل دهلوی

هندی، ۲۸؛ سی مقاله دربارهٔ بیدل؛ شاعر آینه‌ها؛ شام غریبان، ۵۲-۵۵؛ شهرآشوب در شعر فارسی، ۸۱-۸۲؛ شمع انجمن، ۸۲؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۲/ ۶۱۰-۶۳۲؛ عبدالقادر بیدل دهلوی، نبی هادی؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۱۸۰-۲۲۲، ۴۱۶-۴۲۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۱۶۸۶، ۲۲۷۵-۲۲۷۶، ۲۶۲۳؛ ۳/۳۵۰۲؛ ۴/۴۱۱۲؛ فهرست مخطوطات فارسی، ۲/۳۵۴-۳۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۶۶۶؛ ۴/۲۱۴۰؛ ۵/۲۹۳، ۲۹۴، ۴۱۸؛ ۸/۱۰۳۱-۱۰۴۶، ۱۳۹۵؛ ۱۱/۹۸۳-۹۴۱؛ ۱۴/۱۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/ ۲۰۹۷؛ ۴/ ۲۹۹۶، ۳۱۸۰؛ ۵/ ۳۵۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۶۷؛ کلمات‌الشعرا، ۱۴-۱۸؛ کلیات بیدل، چاپ بهداروند و عباسی داکانی؛ کلیات بیدل، چاپ خلیلی؛ مآثرالکرام، ۱۴۸-۱۵۴؛ مجمع‌النفایس، ۲۵-۳۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۱۴۶-۱۵۵؛ مجموعهٔ نسخه‌های خطی فارسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، ۱۲۲-۱۲۶، ۳۲۲؛ مزارات شهر کابل، ۲۵۱-۲۵۵؛ مرآة‌الخیال، ۲۹۴؛ منتخب‌اللطایف، ۱۱۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۳/۹۰۴-۹۰۵؛ نتایج‌الافکار، ۱۱۳؛ نشتر عشق، ۱/۲۶۲-۲۶۹؛ نقد بیدل؛ نمونهٔ ادبیات تاجیک، ۲۰۲؛ همیشه بهار، ۳۱-۳۳؛ سید محمد اصغر، «میرزا عبدالقادر بیدل - حیات اور کلام پرتنقید»، دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، صص۱۵۵-۱۶۶؛ محمدریاض، «بیدل‌شناسی مروری در کتاب فیض قدس تألیف استاد خلیل‌الله خلیلی»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۲، زمستان ۱۳۶۶ش، صص۱۲۵-۱۵۴؛ احمد تمیم‌داری، «بیدل دهلوی (عظیم‌آبادی)»، همان‌جا، شماره‌های ۲۰-۲۱، زمستان ۱۳۶۸ش، صص۴۵-۷۱؛ سید احسن‌الظفر، «مسئلهٔ حیرت در کلام بیدل»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۴، تابستان ۱۳۷۲ش، صص۴۳-۵۴؛ م.بیات، «بیدل و مثنوی‌هایش»، قند پارسی، شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۱ش، صص۴۱-۵۲؛ سید احسن‌الظفر، «بررسی بیانات شاه‌محمد شفیع وارد تهرانی دربارهٔ برخی ازگوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی میرزا عبدالقادر بیدل»، همان‌جا، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۷۳۲ش، صص۱۴۷-۱۵۸؛ هم‌او، «تحقیق از نظر بیدل و پژوهشگران»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص۱۴۸-۱۵۹؛ قاری عبدالله، «میرزا عبدالقادر بیدل»، کابل، جلد یکم، شمارهٔ ۴، صص۱۲-۲۱؛ عبدالحی حبیبی، «ادبستان قندهار»، همان‌جا، شمارهٔ ۶، ۱۳۱۳ش، ص۳۴؛ محمدابراهیم خلیل،«عرس حضرت بیدل»، آریانا، جلد نهم، شمارهٔ ۱، صص۳-۲۳؛ شمارهٔ ۱۲، صص۵-۱۸؛ مولانا خسته، «خانوادهٔ میرزا بیدل»، همان‌جا، جلد بیست و نهم، شمارهٔ ۱۳۴۹ش، صص۱۹-۲۲؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، «بیدل دهلوی»، هنر و مردم، دورهٔ جدید، شماره‌های ۷۴-۷۵، ۱۳۴۷ش، صص۴۳-۵۱؛ مخدوم رهین، «ابوالمعانی بیدل»، وحید،شمارهٔ ۵، ۱۳۴۶ش، صص۲۴۲-۲۴۴، ۳۷۴-۳۷۷؛ ۴۶۰-۴۶۲؛ عبدالغنی میرزایف، «روابط ادبی ماوراءالنهر، افغانستان و سند در زمینهٔ گسترش مکتب ادبی بیدل»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۳، ۱۳۵۴ش، صص۱۴۳-۱۵۰؛ م.ح.ژوبل، «جنبش غزل‌سرایی و عصر بیدل»، ادب، سال شانزدهم، شمارهٔ ۳-۴، ۱۳۴۷ش، صص۱۳۹-۱۶۷؛ محمدداودالحسینی، «میرزا عبدالقادر بیدل و افغانستان»، همان‌جا، شمارهٔ ۵-۶، ۱۳۴۷ش، صص۶-۲۳؛ سال هفدهم، شمارهٔ ۱-۲، ۱۳۴۸ش، صص۳-۲۱؛ شمارهٔ ۳-۴، صص۳-۲۵؛ شمارهٔ ۵ صص۴۱-۶۳؛ نورالحسن انصاری، «بحثی در احوال و آثار بیدل»، ترجمهٔ میرحسین شاه، ادب، سال بیستم، شمارهٔ ۱-۲، ۱۳۵۱ش، صص۲۲-۲۸؛ غلام‌حسن مجددی، «میرزا عبدالقادر بیدل و مقام او در روابط ادبی و عرفانی افغانستان»، همان‌جا، سال بیست و سوم، شمارهٔ ۴، ۱۳۵۴ش، صص۸۱-۸۸؛ رضوان حسین، «میرزا غالب و مکتوبات میرزا بیدل»، همان‌جا، صص۲۰۷-۲۱۷؛ الکساندر بوزانی، «نظریات یک اروپایی دربارهٔ میرزا عبدالقادر بیدل»، ادب، جلد سیزدهم، شمارهٔ ۴، صص۱۴- ۲۳؛ هم‌او، «وصف طبیعت در اشعار بیدل»، همان‌جا، صص۲۴-۳۳؛ هم‌او، «ملاحظاتی دربارهٔ ریالیزم بیدل»، همان‌جا، صص۳۷-۴۷؛ میرحسین‌شاه، «بحثی در احوال و آثار بیدل»، همان‌جا، سال نوزدهم، شمارهٔ ۵-۶، صص۲۰-۴۵؛ اسدالله حبیب، «بیدل‌شناسی در اتحاد شوروی»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۵-۶، ۱۳۵۲ش، صص۲۷-۴۱؛ «بیدل»، هلال، جلد چهارم، شمارهٔ ۴، صص۵۴-۵۷؛ محمدعثمان خواجه، «بیدل بزرگ‌ترین شاعر صوفی بعد از جامی»، همان‌جا، جلد نهم، شمارهٔ ۲، صص۶۴-۶۶؛ یاسین رضوی، «عبدالقادر بیدل»، همان‌جا، جلد چهاردهم، شمارهٔ ۸، صص۱۴-۲۰؛ هم‌او، «عبدالقادر بیدل یک طرفدار عقیدهٔ تجدد امثال»، همان‌جا، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۶، ۱۳۴۷ش، صص۲۷-۳۰؛ ع.روح‌بخشان، «فرنگ فرنگی در شعر بیدل»، نامهٔ پارسی، سال یکم، شمارهٔ ۱، تابستان ۱۳۷۵ش، صص۱۵۹-۱۷۴؛ حسین نایل، «چشم‌اندازهای اجتماعی و ادبی افغانستان در سدهٔ سیزدهم»، خراسان، سال چهارم، شمارهٔ دوم، ۱۳۶۳ش، صص۵-۶؛ صلاح‌الدین سلجوقی، «جهان آبی اگر دارد ز سنگ است»، شعر، شمارهٔ ۱۴، ویژهٔ افغانستان، صص۶-۹؛

Encyclopaedia of Islam, 1/1202-1202; *Iranica*, 4/244-246.

حجتی

بیدل عظیم‌آبادی، عبدالقادر ← بیدل دهلوی

بیدل قادری (bi.del-e.qā.de.ri)، فقیرقادربخش/ عبدالقادربیدل فرزند محمدحسن حنفی قادری ۱۲۳۰- روهری ۱۲۸۹ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم روستای لوهری از توابع شهر روهری در سند بود. مسلکش حنفی قادری بود و زندگی خود را در درویشی گذراند. وی تعلیمات ابتدایی را تا دوازده‌سالگی فراگرفت. سپس در خدمت سید جاه‌اللـه‌شاه حاضر شد و مراحل تزکیهٔ نفس را پیمود. بیدل مدتی هم در درگاه لعل شهباز قلندر حضور یافته از او کسب فیض کرد و چندی بعد در روهری با فقیر غلام‌محمد (- ۱۲۶۱ق) و از ۱۲۶۵ق با قاضی پیرمحمد (- ۱۲۸۵ق) پیوند دوستی بست. وی دو فرزند به‌نام‌های محمدحسن و محمدفرید داشت. بیدل در علوم رایج، طب، صرف و نحو و شعر مهارت داشت و به زبان‌های فارسی، عربی، سندی، پنجابی و سرائیکی شعر می‌سرود و نیز قطعه‌ای با صد و نود و پنج بیت از او به‌یادگار مانده که داستان هیرورانجها را در آن بیان کرده است (۱۲۸۸ق). وی هجده کتاب در نظم و نثر به فارسی و سندی و نیز رساله‌هایی دربارهٔ رموز و مسائل تصوف و عرفان نوشته است. در آغاز طالب تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلص بیدل را برگزید. از آثارش: سلوک‌الطالبین که دیوان فارسی وی مجموعهٔ نود غزل با تخلص طالب به پیروی از محمودنامهٔ محمود لاهوری است و در آن سر کلمهٔ هر بیت غزل برابر با ردیف آن غزل است (۱۲۵۹ق)؛ مثنوی فارسی ریاض‌الفقرا (۱۲۵۸ق)؛ منظومهٔ فارسی رموزالقادری در شرح قصیده‌ای از سید عبدالقادر گیلانی (۱۲۵۹ق)؛ مصباح‌الطریق که دیوان فارسی او با تخلص بیدل است و شامل غزلیات، قصاید، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مخمس، مسدس و قطعات تاریخ است (۱۲۶۸ق)؛ دیوان منهاج‌الحقیقت که مجموعهٔ سی‌غزل به عربی است (۱۲۶۴ق)؛ مثنوی فارسی نهرالبحر در هزار و هشت‌صد و شش بیت در رموز تصوف (۱۲۶۴ق)؛ فوائد معنوی به عربی همراه با ترجمهٔ سندی آن (۱۲۶۴ق)؛ سندالموحدین به نظم و نثر به زبان سرائیکی در احکام و مراتب تصوف (۱۲۶۴ق)؛ مثنوی رموزالعارفین (۱۲۶۸ق)؛ تقویت‌القلوب فی تذکرة‌المحبوب به نثر سندی و سرائیکی در شرح اصطلاحات تصوف (۱۲۸۰ق)؛ پنج گنج به سرائیکی (۱۲۷۲ق)؛ قرة‌العین فی مناقب‌السبطین به نظم و نثر (۱۲۸۰ق)؛ فی بطن احادیث در شرح چهل حدیث؛ لغت میزان طب در اصطلاحات پزشکی؛ انشای قادری که مجموعهٔ نامه‌های او است؛ مثنوی فارسی دلگشا در دویست و پنجاه بیت؛ وحدت‌نامه که مجموعهٔ منظومه‌هایی به سندی و سرائیکی است (۱۲۸۰ق)؛ سرورنامه به سندی.

منابع: پارسی‌گویان سند، ۲۶۷- ۲۶۸؛ پاکستان میں فارسی ادب، ۷۷۰/۳؛ ۴۰۶/۵- ۴۱۰؛ پاکستانی ادب، ۳۲۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱/۳، ۶۰۹؛ دیوان بیدل، دیباچه، شفیع عقیل، «داستان هیرورانجها»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۱۱۰، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۰ش، ص ۱۱.

م.انوشه

بیدل لاهوری، عبدالقادر ← بیدل دهلوی

بیدل مولتانی (bi.del-e.mul.tā.ni)، محمدشفیع، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شعر و سخن شاگرد محمدعاقل یکتای لاهوری بود. هنگامی که همراه نواب سیف‌الدوله، استاندار ته (۱۱۳۷-۱۱۴۳ق) به شهر ته رفته بود، یکی از مردم ته به او گفت: بیدل مدتی است که از دنیا گذشت، تو از کجا پیدا شدی؟ بیدل در پاسخ گفت: مگر بیدلان در جهان کم‌اند.» این بیت از او است: «جسم مانع نیست پرواز دل وارسته را - قطره از چندی مسافت خود به دریا می‌رود.»

منابع: پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ، ۲۹۴/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۰؛ مقالات‌الشعرا، ۱۰۵-۱۰۶.

امیرهدائی

بیربل کاچر، فرزند دیارام خوشدل ← وارستهٔ کشمیری

بیرم بدخشانی (bey.ram-e.ba.dax.šā.ni)، محمد بیرم فرزند یوسف قلی بیگ فرزند پیر علی بیگ فرزند علی شکر بیگ بهارلو، ملقب به خان‌خانان، متخلص به بیرم، - ۹۶۸ق، شاعر و دولتمرد ایرانی‌تبار شبه‌قاره. وی از نوادگان ترکمنان قراقویونلو بود که از ۸۱۰ تا ۸۷۳ق بر بخش‌هایی از آذربایجان، آناتولی شرقی وعراق عرب فرمانروایی کردند. نیای بزرگش علی شکر بیگ همدان و دینور و کردستان را به اقطاع داشت. نیای دومش

پیرعلی بیگ پس از برافتادن دولت قراقویونلو چندی به دستگاه تیموریان هرات پیوست و هنگامی که ابوبکر پسر سلطان حسین بایقرا (- ۹۱۲ق) بر پدر بشورید، پیر علی در کنار شاهزاده با نیروهای سلطان حسین جنگید و سرانجام در استراباد کشته شد. فرزندش یاربیگ با پسر خود یوسف قلی بیگ از ایران به بدخشان و از آن‌جا به هند گریخت و در هند به دربار ظهیرالدین بابر (م۹۳۷ق) پیوست. بیرم در بدخشان زاده شد و پس از مرگ پدر به بلخ رفت و در آن شهر به کسب دانش پرداخت. در شانزده سالگی به خدمت همایون (- ۹۶۳ق) پسر بابر در آمد و دیری نگذشت که نزد پادشاه ارج و حرمت فراوان یافت. در ۹۴۸ق که همایون در تبریز به دربار شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) پناه جست بیرم خان با وی همراه بود. به گفتهٔ قاضی نورالله شوشتری «چون پادشاه خان مذکور را دید و به نجابت و استعداد و اصالت شهرهٔ آبا و اجداد او آگاه گردید، در آن مقام شد که او را از خدمت همایون پادشاه باز دارد و امیر الامرایی طوایف ترکمان را که در این مرتبه در ظل رأفت و عاطفت آن دولت علیه آرمیده بودند به او سپارد». اما بیرم‌خان خدمت در دستگاه همایون را ترجیح داد و دعوت شاه صفوی را ردکرد. شاه تهماسب لقب خانی و طبل وعلم که از مناصب مهم دربار صفویه بود به او داد، دربارهٔ او به همایون سفارش کرد و در بازگشت ایشان به هند حکومت قندهار را به بیرم‌خان داد. اندکی پس از آن، فرماندهی سپاه هند به بیرم خان داده شد واو در استوار کردن پایه‌های حکومت مغولی هند بسیار کوشید. نزد همایون از چنان پایگاه بلندی برخوردار بود که شاه وی را «یار وفادار، برادر نیکو سیر، فرزند سعادتمند» خطاب می‌کرد و به او لقب خان خانان و وکیل سلطنت داد و در اواخر پادشاهی همایون وی را باباخان خطاب می‌کردند. بیرم خان یک‌چند اتالیق (استاد و ادب آموز) جلال‌الدین اکبر گورکانی بود وهمراه شاهزاده به صوبه‌داری پنجاب رفت. تا پنج سال نخست پادشاهی جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) بیرم‌خان همچنان در دربار مغولی هند از پایگاه بلند برخوردار بود و همهٔ کارهای پادشاهی هند به دست او اداره می‌شد. در جمادی الاولی ۹۶۷ق میان شاه و بیرم خان کدورتی پیدا شد و سرانجام کارشان به جنگ کشید. در این جنگ بیرم‌خان شکست خورد وبا چند تن از نزدیکانش گریخته به کوه لاهور پناه برد. جلال‌الدین اکبر وی را زینهار داد و کسانی را در پی او فرستاده اجازه داد که رهسپار سفر حج گردد. هنگامی که بیرم‌خان بر سر راهش به حج به نهر واله در گجرات رسید مبارک خان لو خالی که بیرم خان پدرش را در جنگی کشته بود بر سرش ریخت وبه زخم کارد از پایش درآورد. بیرم‌خان از بزرگ‌ترین رجال دربار مغولی هند واز ایرانیان نامدار آن سرزمین است. وی مردی دلیر، دانش دوست، هنرپرور و گشاده دست بود و خود نیز شعر می‌گفت و دیوانی مشتمل بر هشت‌صد بیت شعر دارد که در ۱۹۷۱م در کراچی به چاپ رسیده است. وی در ترغیب و تشویق هنرمندانی که از ایران به هند می‌رفتند می‌کوشید و بسیاری از هنرمندان ایرانی به بوی بهره بردن از خوان کرم بیرم‌خان از ایران به هند کوچیدند. بیرم‌خان شیعهٔ راسخ اعتقادی بود و به اهل بیت، به‌ویژه امام علی(ع) ارادت فراوان می‌ورزید. همواره هدایا و نذرهای بسیار نفیس برای آستان رضوی می‌فرستاد و بیت معروف «شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او ـ اگر غلام علی نیست خاک بر سراو» مطلع قصیده‌ای است که بیرم‌خان در مدح حضرت علی(ع) سروده است. وی گذشته از دیوان شعر مجموعه‌ای به نام دخلیه داشته که شامل تصرفات او در سروده‌های برخی از گویندگان است. پسرش میرزا عبدالرحیم خان خانان نیز از رجال نامدار دربار هند بوده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۴۹/۱-۵۰؛ ادبیات اسلامی هند، ۳۶؛ اعیان‌الشیعه، مستدرک، ۷۰/۲؛ پر طاووس، ۱۷۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۹/۵-۴۷۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۵۰۰/۲؛ تاریخ الفی، ۵۱۴ و بعد؛ تاریخ فرشته، ۴۷۲/۱؛ ۴۶۳/۲-۴۶۹؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۴۵۵/۱-۴۵۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۸۳-۱۸۴؛ ذخیرة‌الخوانین، ۱۱/۱-۲۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۴/۱؛ شام غریبان، ۴۶-۴۷؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۶۲-۹۲؛ صبح گلشن، ۷۲-۷۳؛ عالم آرای عباسی، ۹۷/۱-۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۱۶/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۵۵/۳؛ مآثرالامرا، ۳۶۹/۱-۳۸۲؛ مآثر رحیمی، ۶۰۲/۱ و بعد؛ منتخب‌التواریخ، ۸/۲-۱۰، ۳۵-۴۷؛ منتخب‌اللطایف، ۹۷-۹۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۴۶/۲؛ نتایج‌الافکار، ۱۰۲؛ نزهة‌الخواطر، ۵۶/۴-۵۷؛ هفت اقلیم، ۴۶۱/۱-۴۶۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,306; *Iranica* ,4/3-5.

دانشنامه

بیرنگ لاهوری (bi.rang-e.lā.hu.ri)، میرزا محمد امین، - ۱۱۲۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که در صحف ابراهیم

نامش مراد بیگ آمده و در مطلع الشمس اصلش از نیشابور دانسته شده است، ظاهراً اصلش از پیشاور بوده و در لاهور می‌زیسته است. در آغاز در شمار منصب داران دولت گورکانی بود. در اواخر عمر در شمار ملازمان عبدالصمدخان، استاندار کابل و سپس لاهور و مولتان، درآمد. در تصوف سلسلهٔ ارادتش به باقی بالله (– ۱۰۱۲ق)، معروف به خواجهٔ بیرنگ، می‌رسید ودر شعر شاگرد عبداللطیف خان تنهای پنجابی (– ۱۱۱۶ق) بود. گویند در اشعارش از تنها و میرزا جلال اسیر شهرستانی پیروی می‌کرد. دیوانی نزدیک چهار هزار بیت شامل قصایدی در نعت و منقبت و منثوی داشته است. خیرالله فدای لاهوری شاگرد وی بود. پس از عمری بیش از شصت سال درگذشت. در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو (کراچی) دیوانی به شمارهٔ س‌ق‌ف۲۰۷ که دارای مجموعه‌ای از غزلیات، مخمس و رباعیات است از شاعری با تخلص بیرنگ که ستایشگر خلفای راشدین و اهل بیت است نگه‌داری می‌شود. همچنین در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور دیوانی به شمارهٔ شیرانی ۵۲۹۴/۲۲۸۸ الف در دست است که سرایندهٔ یکی از این دو دیوان ویا هردوی آن‌ها شاید همین بیرنگ لاهوری باشد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۷/۳-۲۱۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۲/۲؛ ۷۹/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۱-۹۲؛ جونل، ۲۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۵-۵۶؛ صبح گلشن، ۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۲۴/۸-۱۴۲۵؛ ۲۰۱۶/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۵۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۳۰-۱۳۱؛ مطلع‌الشمس، ۹۶۵-۹۶۶؛ نشتر عشق، ۲۴۹/۱-۲۵۰؛

Dictionary of Indo - Persian Literature,306.

برزگر

منابع: روز روشن، ۱۳۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۴۶-۲۴۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۵۷، شمارهٔ ۱۰۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 133.

ربیعیان

بیست اصول ← طیب دهلوی

بیضای مروی (bay.zā-ye.mar.vi)، میرزا بیضاخان مروی ایرانی، امرتسر ۱۹۰۵ – لاهور ۱۹۷۰م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکانش از مردم مرو بودند و از زادبومشان به ایران کوچیدند. سپس نیای وی به پنجاب رفت و در امرتسر سکنی گزید. بیضا در خانواده‌ای بالید که زبان مادری ایشان فارسی بود و بیشتر اعضایش به فارسی شعر می‌سرودند. چندی نیز مدیریت مجلهٔ مجاهد را عهده‌دار بود. با تأسیس پاکستان خانوادهٔ ایرانی او به لاهور کوچیدند. بیضا در شعر به‌نام تخلص می‌کرد و در سرودن انواع شعر توانا بود. قالب سروده‌هایش به شیوهٔ شعرای عراقی نزدیک است، اما در مضامین تازهٔ آن‌ها اندیشه‌های اخلاقی و ملی و احساسات لطیف سبک بازگشت به چشم می‌خورد. بیضا به اردو نیز شعر سروده و در مستزاد روشی نو و ابتکاری به‌کار برده است. از آثارش: ید بیضا که مجموعه‌ای از حمد، نعت، منقبت، قصیده، مرثیه، غزل، قطعه، رباعی، نوحه، سلام،نظم و ترجمهٔ منظوم آثار شعرای اروپایی است؛ بهار اسلام که منظومه‌ای است به زبان اردو و بیضا آن را به یاد مادر خود سرود.

منابع:شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۳۳-۴۳۸؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۷۷/۱-۲۷۹؛ پاکستانی ادب، ۳۴۱.

رسولی

بی‌ریای عظیم‌آبادی (bi.ri.yā-ye.a.zim.ā.bā.di)، کرم‌علی فرزند شاه‌محمد ولی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در پتنا اقامت داشت و در شاعری معروف بود. در اوایل زندگی، مدتی در دهلی اقامت کرد و در آن‌جا مرید شیخ سعدالله گلشن‌شاه دهلوی و شاگرد خانِ آرزو شد. بی‌ریا آن‌ها را، در زمینهٔ معنویات و ادب، سرمشق خود می‌دانست و با آن دو مکاتبه داشت. به‌نوشتهٔ مؤلف سفینهٔ خوشگو، بی‌ریا در رودگنگ غرق شد. وی در شعر بی‌ریا تخلص می‌کرد و بیت‌هایی از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

بی‌غرض کشمیری (bi.qa.raz-e.kaš.mi.ri)، پندت تندلال دهر فرزند پندت تیکالال دهر، متخلص به قانع، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. او به کار تدریس اشتغال داشت. کلامش ساده و روان است. جام وحدت معروف به ترانهٔ بی‌غرض تألیف او است. نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکرهٔ شعرای کشمیر آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۱/۱؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۶۹-۱۷۰.

امیرهدائی

بی‌غم بیراگی (bi.qam-e.bey.rā.gi)، سوامی بهوپت‌رای، ـ۱۱۳۲ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم قصبهٔ پتن/ پتهان از توابع جمون در کشمیر بود. در آغاز، همانند پدرانش، به کار قانون‌گویی و انشانویسی می‌پرداخت، ولی بعدها از کار دیوانی دست کشید و جامهٔ درویشی پوشید و به جرگهٔ بیراگیان که از درویشان هندوبند پیوست. وی به نرائن‌رام بیراگی دست ارادت داد و همراه او به دهلی رفت. در آن‌جا به پسری هندو به‌نام نارائن‌چند دل بست. گویند کتاب هندی پربوده چندرودایه ناتک را به‌نام او به‌نظم فارسی درآورده است. در سخن‌سرایی از سرخوش لاهوری (۱۰۵۰ـ ۱۱۲۶ق) مشق سخن می‌گرفت. همچنین چندی در دهلی از محضر محمد صادق انبالچی بهره برد. به فلسفهٔ تجدید امثال و وحدت وجود باور داشت و معتقد بود همهٔ انسان‌ها، از کافر و مؤمن و فرنگی و یهود تا ارمنی و گبر و ترسا از جود حق برخوردارند. کلیاتش را نزدیک پانزده هزار بیت گفته‌اند که شش‌هزار بیت آن غزل و رباعی و بقیهٔ مثنوی بوده است. در اشعارش متأثر از داراشکوه و ملاشاه بدخشانی بوده است. از اشعار وی ابیاتی اندک و ظاهراً تنها مثنوی بیغم به‌جا مانده که گویا همان مثنوی قصص فقرای هند است که تذکره‌نویسان از آن یاد کرده‌اند. مثنوی بیغم مثنوی عرفانی به پیروی از مثنوی معنوی مولوی است که در آن از مسائل بنیادی تصوف، مانند ذات و صفات خداوندی، توحید، تنزیه و تشبیه، وحدت و کثرت، وجود و عدم، مهر و قهر، جمال و جلال، وحدت وجود، روح، دهر و انسان با بهره‌گیری از تمثیلات و حکایات سخن رفته است. از این مثنوی نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 919pi/VI175) و کتابخانهٔ ملی تبریز (به شمارهٔ ۲۸۵۸) وجود دارد. چنین می‌نماید که بیغم بیراگی همان لاله بهوپت‌رای مؤلف دستور شگرف است. دستورشگرف کتابی در فن انشا و نامه‌نگاری، همراه با شواهد منثور و منظوم بسیار، است و نسخه‌هایی از آن در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.2027/5) در دست است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۳۴/۳ـ ۵۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۵/۲، ۱۹۰، ۶۱۷؛ ۷۲/۳، ۱۸۲، ۱۸۴؛ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در خارج از ایران، ۱۷۱ـ ۱۷۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۲ـ ۹۵؛ جرنل، ۲۷؛ روز روشن، ۱۳۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۴/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰/۵؛ ۱۰۴۹/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۰۱، ۳۱۲۰؛ کلمات‌الشعرا، ۱۹؛ گل رعنا، ۳۲ـ ۳۵؛ مخزن‌الغرائب، ۳۸۷/۱؛ نتایج‌الافکار، ۱۱۲؛ نگارستان سخن، ۱۷؛ همیشه بهار، ۳۷ـ ۳۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1043; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 130; *Mughals in India* ,113.

برزگر

بی‌کس (bi.kas)، جواهرمَل، ز ۱۱۴۴ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. شاعر درباری و منشیِ بنده علی باسطی، ملقب به شیرافگن‌خان، اشراف‌زادهٔ زمان فرخ‌سیر و محمدشاه، بود. وی در ۱۱۴۴ق مجموعه‌ای از فرمان‌های شاهی را، که از سوی شیرافگن‌خان نوشته بود، در کتابی با عنوان دستورالعمل گرد آورد. این کتاب هفت بخش دارد و به درخواست محمدشاه گردآمده است. اثر دیگر او مرقعهٔ بیکس نام دارد که مجموعهٔ نامه‌های او به دوستان است. این کتاب با عنوان منشآت جواهر مل خطاط در ۱۸۸۷م در لکنو به‌چاپ سنگی رسیده است. کتاب منظوم آداب‌الصبیان (۱۱۳۶ق) را نیز به او نسبت داده‌اند که ظاهراً سرودهٔ شخصی دیگر با نام جواهر مل اکبرآبادی است. نسخه‌ای خطی از آداب‌الصبیان به شمارهٔ N.M.1951-655/46-49 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی موجود است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۶۱/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۰۱۵/۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۵۷/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۹/۵ـ ۳۱۰؛ ۱۲۹/۱۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 131; *Mughals in India*, 232.

ربیعیان

بی‌کس متهوراوی (bi.kas-e.mat.hu.rā.vi)، مهرعلی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. اجدادش در متهورا، از توابع اکبرآباد، قاضی بودند. مقدمات شاعری را از عبدالقادر بیدل دهلوی آموخت. در شعر بی‌کس تخلص می‌کرد. مؤلف سفینهٔ خوشگو او را ستوده است. در دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) درگذشت. تنها رباعی زیر از وی به‌یادگار مانده است: «بی‌کس ز فراق داغ بر دل ماندی ـ بی‌وصل نگار پای در گل ماندی/ هر چند تلاش وصل دریا کردی ـ لکن چون

موج سر به ساحل ماندی.»

منابع: باغ معانی، ۳۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۴۷ـ ۲۴۸؛ سفینهٔ هندی، ۲۸؛ صبح گلشن، ۷۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۵۶، شمارهٔ ۱۸۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 131.

ربیعیان

بیکنل (bik.nel)، هرمان / Herman Bicknell، هرن‌هیل (Herne Hill)، در سری (Surrey) انگلستان ۲ آوریل ۱۸۳۰ ـ لندن ۱۴ مارس ۱۸۷۵م، پزشک، ادیب و مترجم انگلیسی. در پاریس، هانوور، یونیورسیتی کالج لندن و بیمارستان سنت بارتولومی درس خواند. پس از گرفتن دانشنامهٔ پزشکی از کالج شاهی جراحان (۱۸۵۴م)، به خدمت سپاه انگلیس درآمد و شش سال، نخست در هنگ‌کنگ (۱۸۵۵م) و سپس به‌مدت چهار سال در میان میر نزدیک لاهور، در مقام کمک جراح در سپاه خدمت کرد. در هنگام اقامت در هندوستان، زبان‌های شرقی را فراگرفت. وی که شوق فراوانی به گردش و پویش داشت، در دورهٔ خدمتش در سپاه، به‌بسیاری از نواحی خاورزمین، مانند جاوه، چین، کشمیر و تبت سفر کرد و در ۱۸۶۰م از راه سند و فلسطین به انگلستان بازگشت. برای آن‌که بتواند آزادانه‌تر سفر کند و فرصت بیشتری برای فراگیری زبان‌های شرقی داشته باشد، در ۱۸۶۱م از خدمت سپاه کناره گرفت. در ۱۸۶۲م، در حالی که خود را مسلمانی انگلیسی فرا می‌نمود به قاهره رفت و از آن‌جا به مکه سفر کرد. وی یکی از نخستین انگلیسی‌هایی است که موفق به دیدار از مکه و مدینه شده است. در ۱۸۶۹م از راه حلب به سرزمین‌های شرقی سفر کرد و چند ماه را در شیراز گذراند و در آن‌جا به‌خواندن و برگرداندن غزل‌های حافظ پرداخت. بیشتر عمرش را به گشت و گذار در سرزمین‌های گوناگون گذراند و در این سفرها از سرزمین‌های بسیار دور، مانند قطب شمال، کوه‌های آند در اکوادر، چین، افریقا و خاور دور دیدار کرد و بسیاری از زبان‌ها و فرهنگ‌های این سرزمین را فراگرفت. یگانه سرمایه‌اش باغ و رصدخانه‌ای بر روی تپه‌ای در انگلستان بود و نبات‌شناسی و اخترشناسی سرگرمی‌های عمدهٔ وی بودند. علاقه‌ای فراوان به کوهنوردی داشت و به بسیاری از قله‌های خطرناک آلپ صعود کرد. هرمان بیکنل گزیده‌ای از دیوان حافظ، شامل صد و هشتاد و نه غزل، تمام قطعات، رباعیات، قصاید، مخمسات، و ساقی‌نامهٔ او را به انگلیسی برگرداند. این برگردان، پس از مرگ هرمان، به‌کوشش برادرش الگرنون سیدنی (Algernon Sidney)، با عنوان گزیدهٔ سروده‌های حافظ شیرازی (*Hafiz of Shiraz selection from his poems*) به‌چاپ رسید (لندن، ۱۸۷۵م). هرمان بیکنل معتقد بود که حافظ (در سروده‌هایش) آهنگ پیوسته و بی‌وقفه‌ای از شادمانی و خرسندی را زمزمه می‌کند و کمابیش تنها سرایندهٔ شادمانی و خوشی ناب است که جهان تاکنون به خود دیده است. به‌گفتهٔ برخی پژوهشگران، برگردان منظوم بیکنل از سروده‌های حافظ، که برگردانی موزون و مقفی، است، برگردان مورد قبول عام در روزگار خود بوده و تا برگردان‌های متأخرتری مانند برگردان گرترودبل (۱۸۶۸ ـ ۱۹۲۶م)، بهترین برگردان حافظ در زبان انگلیسی به‌شمار می‌آمده است. این برگردان، به‌رغم کهنگی آن، از جهت املا و فنون شعری، حلقهٔ مهم و برجسته‌ای در زنجیرهٔ پیوستهٔ ترجمه‌های حافظ به انگلیسی است.

منابع: حافظ‌پژوهی و حافظ‌پژوهان، ۹۴، ۹۵، ۱۴۳، ۱۸۲، ۳۰۶، ۳۰۹؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۲۸؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۳۲۲؛ حسین‌علی ملاح، «هرمان بیکنل»، هنر و مردم، سال ۱۳۵۶ش، شمارهٔ ۱۸۲، ص۲؛
Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 75; *Dictionary of Indian Biography*, 40; *Iranica*, IV/236.

برزگر

بیگره، محمودشاه ← محمودشاه یکم گجراتی

بیل (bil)، تامس ویلیام، ـ ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م، تاریخ‌نگار، زندگینامه‌نویس و شاعر فارسی‌گوی انگلیسی. از دبیران ادارهٔ هیأت عواید و مالیات‌ها (Board of Revinue) در استان‌های شمال غربی هند (اوتارپرادش کنونی) بود و در خدمت شرکت هند شرقی انگلیس به‌سر می‌برد. پس از بازنشستگی، در آگره / اکبرآباد رحل اقامت افکند. بیل (Beale) پژوهشگری دانشمند بود و به‌سر هنری مرس‌الیوت (۱۸۰۸ـ۱۸۵۳م) در پژوهش‌های تاریخی‌اش یاری می‌رساند. اثر فارسی ارزشمند و مهم وی مفتاح‌التواریخ* (نوشته در ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م، چاپ کانپور ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م) است. این اثر مجموعهٔ مادهٔ تاریخ‌هایی است که شاعران در باب تولد، تخت‌نشینی و درگذشت شاهان و بزرگان گفته‌اند، همراه با ذکر رویدادها از آغاز سال هجری تا زمان نگارش کتاب، سرگذشت علما و عرفا و شعرا و مادهٔ تاریخ‌های

مرگ آن‌ها و نیز تواریخ مساجد و بناهای مقدس و تاریخی و کتیبه‌های تاریخی. بیل خود هم به فارسی شعر می‌گفت و مادهٔ تاریخ‌های فراوانی که سرودهٔ او است در مفتاح‌التواریخ آمده است. اثر دیگر او فرهنگ زندگینامه‌ای شرقی (Oriental Biographical Dictionary) به انگلیسی است (کلکته، ۱۸۸۱م).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸۹/۲-۷۹۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۸؛ عبرت‌نامه، مفتی علی‌الدین، ۵۸۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۸۹/۱-۱۹۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۹۰؛ *Dictionary of Indian Biography*, 31; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 31.

برزگر

بیلی (bey.li)، جان، ۱۷۷۲ ــ ۲۰ آوریل ۱۸۳۳م، دولتمرد و خاورشناس انگلیسی. پسر کهتر جورج بیلی (Baillie) از مردم لیس‌کاسل (Leys Castle) از توابع انورنس (Inverness) در اسکاتلند، بود. در ۱۷۹۱م به‌شرکت هند شرقی انگلیس پیوست و به هند رفت و در ارتش انگلیس در هند تا منصب سرهنگ‌دومی ارتقا یافت. در جنگ با مراته‌ها شرکت داشت (۱۸۰۳م). اما خدمات اصلی‌اش در دستگاه حکومتی بریتانیا در هند، خدمات سیاسی بود. در مقام نمایندهٔ سیاسی انگلیس در بوندیلکهند (۱۸۰۳ــ۱۸۰۷م)، با فایق آمدن بر دشواری‌های بزرگ، توانست قدرت انگلیس را در این سرزمین مستقر سازد و سرزمینی بزرگ و ارزشمند را زیر حاکمیت شرکت هند شرقی درآورد. در سال‌های ۱۸۰۷ــ۱۸۱۵م / ۱۲۲۲ــ۱۲۳۰ق، نمایندهٔ مقیم انگلیس در دربار اوده در لکنو بود و در این دوره به‌ترتیب سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۳ــ۱۲۲۹ق) و غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹ــ۱۲۴۳ق) با حمایت انگلیس بر اوده فرمان می‌راندند. روابطش با سعادت‌علی‌خان چندان نیکو نبود و حتی گویند سعادت‌علی‌خان را به‌اشارهٔ بیلی به‌زهر کشتند. در بازگشت از هند به انگلستان، به سمت یکی از مدیران شرکت هند شرقی گماشته شد (۱۸۲۳م). نمایندهٔ مجلس عوام از حوزه‌های هندن (۱۸۲۰م) و انورنس (۱۸۳۰م) بود. در لندن درگذشت. بیلی از ابتدای کارش در شرکت هند شرقی، آموزنده و پژوهشگر زبان‌های شرقی بود. پس از بنیاد شدن کالج فورت ویلیام در کلکته (۱۸۱۰م)، بیلی نخستین استاد عربی و فارسی آن دانشسرا بود. چند اثر مهم در زمینهٔ زبان و ادبیات شرقی منتشر کرد و در خانه‌اش درانورنس، مجموعه‌ای بزرگ و گلچین از کتاب‌های شرقی گردآورد که پس از مرگش، وارثان وی آن‌ها را به دانشگاه ادنبورگ هدیه کردند. اثر ناتمام وی چکیدهٔ قوانین اسلام را پسرش نیل بی.ای.بیلی (۱۷۹۹ــ۱۸۸۳م)، که از قضات و حقوقدانان برجستهٔ انگلیسی در هند بود، به‌انجام رسانید و مطالب فراوانی بدان افزود. این اثر هنوز هم مرجعی معتبر و رایج به‌شمار می‌آید. از دیگر آثار بیلی، رساله‌ای به انگلیسی در صرف عربی است که نسخه‌ای از ترجمهٔ فارسی آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.25871/3) نگه‌داری می‌شود. بیلی که با استفاده از متون نحوی متداول، زبان عربی را در فورت ویلیام تدریس می‌کرد، پنج کتاب نحوی المائة عامل شریف جرجانی، شرح مائة عامل، المصباح مطرّزی، هدایة‌النحو غزنوی و الکافیهٔ ابن‌حاجب را یک‌جا در یک مجموعه در سه جلد منتشر کرد (کلکته، ۱۸۰۲ــ۱۸۰۵م). غلام‌علی‌خان نقوی رای بریلوی، تاریخ‌نگار شبه‌قاره، در خدمت جان‌بیلی در لکنو به سر می‌برد و دو اثرش عمادالسعادت (نوشته در ۱۲۲۳ق) در تاریخ نوابان اوده، و نگارنامهٔ هند را به درخواست او نوشت.

منابع: بوستان اوده، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲؛ عمادالسعادت، ۳-۴؛ فرهنگ کامل خاورشناسان، ۱۸۰؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 308, 858, 942; *Dictionary of Indian Biography*, 22; Dr. P. Thankappan Nair, «Origin of the Persian Urdu and Hindi Printing and Press in Calcutta», *Indo-Iranica*, Volume 43, Numbers 3-4, P.31.

برزگر

بیلی (bey.li)، سرادوارد کلیو (Edward Clive Bayley)، اکتبر ۱۸۲۱ ــ ۳۰ آوریل ۱۸۸۴م، دولتمرد و خاورشناس انگلیسی. در هیلی‌بری (Hailey bury) درس خواند. پس از آن به‌دستگاه حکومتی کشوری انگلیس در هند پیوست و به‌هند رفت (۱۸۴۲م). یک‌چند در ولایت شمال غربی (اوتارپرادش کنونی) و پنجاب خدمت کرد. در ۱۸۴۹م معاون سرپرست ادارهٔ امور خارجه شد. در ۱۸۵۷م از میدل‌تمپل (Middle Temple) پروانهٔ وکالت و قضاوت گرفت. در دورهٔ شورش و انقلاب مردم هند بر ضد انگلیسی‌ها (۱۸۵۷م)، معاون سرجان پیتر گرافت (۱۸۰۷ــ۱۸۹۳م)، نایب‌الحکومهٔ موقت استان‌های مرکزی هند، بود. سپس قاضی دادگاه اله‌آباد شد. مدت کوتاهی

سرپرست ادارهٔ امور خارجه بود (۱۸۶۱م). در ۱۸۶۲ـ۱۸۷۲م وزارت امور خارجهٔ حکومت هند را بر عهده داشت و در ۱۸۷۳ـ۱۸۷۸م عضو شورای عالی بود. در ۱۸۷۷م به دریافت نشان «فرمانده شهسوار ستارهٔ هند» *(Knight Commander of the star of India)* نایل آمد و لقب سر گرفت. نشان «همراه امپراتوری هند» *(Companion of Indian Empire)* نیز بدو داده شد. در ۱۸۶۹ـ۱۸۷۴م معاون دانشگاه کلکته بود. پنج‌بار به‌ریاست انجمن آسیایی بنگال رسید و سه سال نیز معاونت انجمن آسیایی شاهی را بر عهده داشت. آثار و مقالات متعددی دربارهٔ تاریخ هند، و سکه‌ها و آثار باستانی این سرزمین برای انجمن‌های آسیایی نوشت. اثر ناتمام او، تاریخ گجرات درواقع تکمله‌ای است بر تاریخ هند الیوت ـ داوسن. سید عمادعلی و شیوسهای کایته سنگهاسن بتیسی را به‌دستور بیلی از سنسکریت به‌فارسی برگردانیدند (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.1922).

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1006; *Dictionary of Indian Biography*, 31; *The Oxford History of India*, 16.

برزگر

بینای سرهندی (bi.nā-ye.ser.hen.di)، فرزند شیخ حسن چشتی عثمانی، ـ ۱۰۱۵ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش در درمان بیماران دست داشت و در این‌باره حکایت‌هایی شگفت‌انگیز نقل کرده‌اند. در منابع گوناگون نام بینا، به صورت‌های بلیا، بهینا، مینا و مینایی هم آمده است. وی در روزگار جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) در سرهند می‌زیست. وی دربارهٔ درمان بیماری‌ها کتابی نوشت با نام مجربات بینایی / خلاصهٔ بینایی (۹۹۶ق)، در هفتاد و هشت فصل. نسخه‌ای از این اثر به شمارهٔ الف ۳ـ۱۶ در کتابخانهٔ همدرد کراچی به خط نستعلیق موجود است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۸/۲ـ ۷۱۹؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۱/۱ـ ۵۵۲؛ مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۳م، ص ۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 138.

ریبعان

بینش کشمیری (bi.neš-e.kaš.mi.ri) ، میرجعفربیگ / میرزا محمد اسماعیل، ـ شاه جهان‌آباد (دهلی) ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در کشمیر زاده شد و روزگار او مقارن با پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) بوده است. جعفر بیگ در زادگاهش برآمد و در همان‌جا به تحصیل دانش و چندی پس از آن به شعر سرایی پرداخت و ملازمت میرزا محمد قاسم کرمانی صاحب‌دیوان کشمیر و ستایشگری محمد طاهر صف شکن خان را اختیار کرد (۱۰۷۴ق). بعدها به شاه‌جهان‌آباد سفر کرد. بینش پیرو سبک هندی بوده است. اگر چه هرگز ایران را ندیده بود، فضای حاکم بر اشعار وی کاملاً ایرانی است. بسیاری از تذکره‌نویسان اشعار او را ستوده‌اند. از او کلیاتی با هفت‌هزار بیت مشتمل بر غزل، مثنوی و قصیده به یادگار مانده است. غزل‌هایش که قسمت عمدهٔ دیوان او را تشکیل می‌دهد، همچون دیگر ابیاتش ساده و روان است و بیشتر در جواب غزل‌های فارسی پس از زمان سعدی سروده شده‌اند. وی به تقلید از خمسهٔ نظامی، منظومهٔ پنجگانه‌ای سروده که عبارتند از ۱ـ گنج روان در پاسخ اسکندر نامه، به نام اورنگ زیب؛ ۲ـ بینش ابصار بر وزن مخزن الاسرار به نام اورنگ زیب؛ ۳ـ گلدسته در برابر لیلی و مجنون در وصف کشمیر و لاهور؛ ۴ـ رشتهٔ گوهر درمقابله با هفت گنبد که سرگذشت امیر و گوهر از مردم ساری مازندران است؛ ۵ـ شور خیال که نظیره‌ای بر خسرو و شیرین و سرگذشت عاشق و معشوق بنارسی و ستایشی از اصفهان است. نسخه‌های خطی غزلیات بینش به شماره‌های ۶۵۷/۲ (۳۹ب ـ ۱۱۵ب) و ۶۴۱ (۱۱۷ برگ) در تاشکند نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ بمبئی، ۳۵۰؛ پارسی سرایان کشمیر، ۱۳۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۲۱/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، ۹۷، ۱۷۷؛ تذکرهٔ سرخوش، ۱۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶ـ۱۳۸، ۱۵۳؛ الذریعه، ۱۵۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۲۵/۱؛ صبح گلشن، ۷۵؛ صحف ابراهیم، ۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۱۷/۹؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰؛ منتخب‌اللطایف، ۱۰۹ـ۱۱۱۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۱۹/۱ـ۳۲۲؛ مخزن الغرائب، ۱۶۷/۱؛ نتایج الافکار، ۱۰۹؛ نشتر عشق، ۲۳۵ـ۲۳۸؛ همیشه بهار، ۳۶؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/1932; *Dictionary of Indo -Persian Literature*,139; *Iranica*, 4/263-264.

م.انوشه

بینشی مدراسی (bi.neš-e.mad.rā.si)، سید مرتضی فرزند میر صادق علی رضوی، چیناپتین ۱۲۲۶ـ کربلا ۱۲۶۵ق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی تبار شبه‌قاره. وی از نوادگان شاه ابراهیم مصطفی دایی سید محمد گیسو دراز (۷۲۱ـ۸۲۵ق) است. اجداد وی از مشهد به هند کوچیدند و در گلبرگه سکونت گزیدند. سید مرتضی تا دوازده سالگی تحصیلات ابتدایی فارسی را نزد پدرش (ـ ۱۲۵۳ق)، متخلص به صادق، که شاعری چیره‌دست بود و نزد برادر مهترش میر مهدی حسین، متخلص به ثاقب (ـ۱۲۲۳ق)، که او نیز از شاعران مدراس بود و همچون پدر درگفتن مادهٔ تاریخ مهارت داشت، فراگرفت و نزد استادان آن زمان به فراگیری ادب فارسی و عربی پرداخت. استادان وی محمد حسن علی ماهلی، میران محی‌الدین قادری متخلص به واقف، و محمد قادر علی نایطی، متخلص به بیهوش، بودند. تا زمان به تخت نشینی نواب محمد غوث‌خان اعظم (۱۲۶۲ق) توجهی به شعر و شاعری نداشت. پس از این‌که نواب یک انجمن ادبی به نام مجلس مشاعره بنیاد کرد، بینش را که در آن زمان در حیدرآباد بود، به مجلس فراخواند و او نیز پذیرفت. وی یک‌بار نیز در ۱۲۶۴ق در جستجوی شغلی به آرکات رفته بود. از ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۶ق در مدرسه‌ای که برادرش ثاقب داشت به درس و تدریس سرگرم بود. وی کار نیمه تمام رضا صاحب، معروف به حکیم باقر حسین‌خان بهادر، را در نوشتن تاریخ عمومی هند به نام عظیم التواریخ به عهده گرفت، اما در اثر درگذشت نابه‌هنگام خان اعظم، کار او نیز ناتمام ماند. در ۱۲۶۵ق عازم مکه شد. در بصره بیمار شد و به هر نحوی که بود خود را به کربلا رساند و همان‌جا درگذشت. اثر او تذکرهٔ اشارات بینش* است که در ۱۲۶۸ق در مدراس چاپ سنگی شد.در سال ۱۹۷۳م به اهتمام و با حواشی دکتر شریف حسین قاسمی، این کتاب دوباره به‌سرمایهٔ اندوپرشین سوسائیتی انتشار یافته است. نسخهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (کلکته) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اشارات بینش؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۲۵-۳۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۶۴-۵۶۹؛ حدیقة الشعراء، ۱/۳۰۹؛ الذریعه، ۹/۱۵۵؛ ریاض العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۱۲۵؛ صبح گلشن، ۷۵؛ مکارم الآثار، ۳/۸۳۴؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۲.

م.انوشه

بینی نراین جهان ← جهان لاهوری


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی





پادشاه (pad.šāh)، خطیب قادر پاشا صاحب، ۱۲۷۰ ــ ۱۳۳۳ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم وانی‌آباد از توابع آرکات بود. اردو و عربی و فارسی را به‌خوبی می‌دانست. به‌شرایط اسفناک مسلمانان جنوب هند، به‌ویژه از جهت آموزشی، توجه و نگرانی خاصی داشت و با تلاش‌های وی بود که نخستین مدرسه برای مسلمانان در زادگاهش تأسیس گردید (۱۸۸۶م) و آن‌جا مرکزی آموزشی برای شهرها و روستاهای پیرامون درآمد. وی، همچون اقبال اوضاع نابسامان مسلمانان و حاکمیت کفار بر آنان را از ناهمدلی و ناهمدردی مسلمانان با یکدیگر می‌دانست: «جوش همدردی چو در ابنای ما موقوف شد ــ نیست عجبی خنده زد گر کفر بر ایمان ما.» «از آنکه برفته است حب قوم از دل ــ اثر بخفت و دعا بخفت و مدعا خفته است / ای بادشه چه نویسم بیان غفلت قوم ــ که پای کلک درین راه جابجا خفته است.» پادشاه / بادشاه به‌فارسی و بیشتر به اردو می‌سرود و می‌نوشت و دست‌کم شش اثر منظوم و دو اثر منثور از او به‌جا مانده است. نخست محزون تخلص می‌کرد و سپس تخلص بادشاه / پادشاه را برگزید. ابوالعرفان محمد عبدالرحمان فاروقی میسوری در ۱۳۳۵ق کتابی به نام معارف پادشاه در شرح احوال پادشاه نوشته است. از آثارش: ۱ــ دیوان بادشاه (۱۳۰۹ق)؛ ۲ــ یادگار بادشاه (۱۳۱۴ق) که مجموعهٔ غزلیات فارسی و قصاید، قطعات، مثنویات و سروده‌های دیگر اردو است؛ ۳ــ جوهر خیال (۱۳۱۹ق) که سه شعر بلند است؛ ۴ــ مدح پیغمبر الله که مجموعه‌ای از اشعار نعتی است و به‌کوشش محمد عبدالرشید فرزند پادشاه در ۱۳۴۲ق به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ نعت خیرالبشر که این نیز مجموعه‌ای از سروده‌ها در ستایش پیامبر است و به‌کوشش محمد عبدالرشید در ۱۹۲۶م منتشر شده است؛ ۶ــ واقعات عالم که ظاهراً مجموعه‌ای از قطعات تاریخ است و به‌کوشش محمد عبدالرشید در ۱۹۲۸م به‌چاپ رسیده است؛ ۷ــ سفرنامهٔ حجاز (چاپ ۱۹۲۶م) که سفرنامهٔ حج پادشاه است؛ ۸ــ گلزار پادشاه؛ ۹ــ صرف و نحو (ناتمام)؛ ۱۰ــ تفریح دل.

منابع:

Arabic, Arwi and Persian in Sarandib and Tamil Nadu, 562-563; Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of

Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D., *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, p.52.

برزگر

پادشاه‌نامه (pād.šāh.nā.me)، منظومه‌ای در ستایش شاه‌جهان، پادشاه گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق)، شرح بناهای تاریخی او، زندگی سیاسی پادشاه و شرح اصطلاحات دیوانی و هنری از یحیی کاشانی (-۱۰۶۴ق). تنها نسخهٔ بازماندهٔ این منظومه که ناتمام مانده به شمارهٔ Or.1852 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶۴؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۲-۳۶۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۹۲/۴-۱۷۰۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۲-۲۴۳؛ روز روشن، ۹۴۳-۹۴۴؛ سرو آزاد، ۵۸-۸۶؛ ذبیح‌الله صفا، «حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفوی»، ایران نامه، سال ۱، شمارهٔ یکم، ص ۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1001-1002; *Dictionary of Indo-Persian Literature,*624-625; *Mughals in India* ,401-402.

دانشنامه

پادشاه‌نامه (po.de.šah.nā.me)، کتابی به فارسی در تاریخ دهۀ سوم پادشاهی شاه‌جهان، فرمانروای گورکانی هند (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق)، از محمد وارث لاهوری (-۱۰۹۱ق). این کتاب در حقیقت دنبالهٔ پادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری است و از ۱۰۵۸ق آغاز می‌گردد و تا پایان ۱۰۶۷ق ادامه می‌یابد. مؤلف شاگرد و همکار عبدالحمید لاهوری و در تاریخ‌نگاری و نویسندگی پیرو سبک وی و ابوالفضل علامی بود و پس از درگذشت ملا عبدالحمید (۱۰۶۵ق) از شاه‌جهان مأموریت یافت تا کار او را در نگارش تاریخ رسمی پادشاه گورکانی به‌پایان رساند. گفتنی است به‌نوشتهٔ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، این مأموریت در ۱۰۵۸ق، پس از آنکه ملاعبدالحمید به‌واسطهٔ پیری و ناتوانی از کار برکنار شد به وارث محول گشت و او از همین تاریخ به نوشتن کتاب آغاز کرد و در ۱۰۶۷ق آن را به پایان برد. ظاهراً فاضل‌خان علاءالملک تونی کار او را تصحیح می‌کرد. این کتاب در یک مقدمه در نعت و حمد و ستایش شاه‌جهان و سبب نگارش و شیوهٔ کار، ده فصل در رویدادهای دهۀ سوم پادشاهی شاه‌جهان، و یک خاتمه در زندگی‌نامهٔ دانشمندان و سخنوران این دهه است. نثر آن آراسته به صنایع و تکلفات ادبی و نیز همراه با اشعار است. پادشاه‌نامهٔ وارث از جامع‌ترین و ارزشمندترین منابع تاریخ دهۀ سوم پادشاهی شاه‌جهان به‌شمار می‌آید و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1675) و گنج‌بخش اسلام‌آباد (به شمارهٔ ۱۰۳۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۸/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹۲/۲-۴۹۳؛ ۶۸۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۵۱-۳۵۴؛ عمل صالح، ۴۳۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۷/۱۰-۴۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۳/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/934, 1031; *Mughals in India* ,344.

برزگر

پادشاه‌نامه (pā.de.šah.nā.me)/ شاه‌جهان‌نامه، کتابی به فارسی در تاریخ شاه‌جهان گورکانی از عبدالحمید لاهوری (-۱۰۶۵ق). این کتاب، از مهم‌ترین منابع دورهٔ شاه‌جهان فرمانروای گورکانی هند (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) به‌شمار می‌آید، تاریخ رسمی و مستند دو دهۀ نخست حکومت او، از ۱۰۳۷ تا ۱۰۵۷ق است. لاهوری در ۱۰۴۹ق تألیف این کتاب را آغاز کرد و تا ۱۰۵۸ق که به واسطهٔ پیری و ناتوانی از کار برکنار شد (یا به‌گفته‌ای تا مرگش در ۱۰۶۵ق) سرگرم این کار بود. پس از وی محمدوارث کارش را ادامه داد و رویدادهای دهۀ سوم پادشاهی شاه‌جهان را به تحریر درآورد. وی مطالب مربوط به نیاکان شاه‌جهان و دورهٔ شاهزادگی و دهسالهٔ نخست پادشاهی او را بیشتر از پادشاه‌نامهٔ امینای قزوینی گرفته، ولی تاریخ دهۀ دوم سلطنت او را از دیده‌های خود و با اتکا به اوراق و اسناد دولتی نوشته است و همین قسمت ارزشمندترین و اصیل‌ترین بخش کتاب محسوب می‌شود. پادشاه‌نامه دارای خاتمه‌ای در احوال مشایخ و علما و اطبا و شعرای دورهٔ شاه‌جهان است. نثر پادشاه‌نامه بسیار متکلفانه و منشیانه است. با این حال در آن، مانند بسیاری از تواریخ این‌دوره، از آوردن واژگان غریب و دور از ذهن پرهیز شده است. این کتاب در ۱۸۶۷-۱۸۶۸م به کوشش مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم در کلکته به‌چاپ رسیده است. پادشاه‌نامه را محمد زاهد برای شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۸-۱۱۲۴ق) خلاصه کرده و با افزودن مطالبی دیگر رشتهٔ رویدادها را تا سال هشتم





پادشاه (pad.šāh)، خطیب قادر پاشا صاحب، ۱۲۷۰ ـ ۱۳۳۳ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم وانی‌آباد از توابع آرکات بود. اردو و عربی و فارسی را به‌خوبی می‌دانست. به‌شرایط اسفناک مسلمانان جنوب هند، به‌ویژه از جهت آموزشی، توجه و نگرانی خاصی داشت و با تلاش‌های وی بود که نخستین مدرسه برای مسلمانان در زادگاهش تأسیس گردید (۱۸۸۶م) و آن‌جا مرکزی آموزشی برای شهرها و روستاهای پیرامون درآمد. وی، همچون اقبال اوضاع نابسامان مسلمانان و حاکمیت کفار بر آنان را از ناهمدلی و ناهمدردی مسلمانان با یکدیگر می‌دانست: «جوش همدردی چو در ابنای ما موقوف شد ـ نیست عجبی خنده زد گر کفر بر ایمان ما.» □ «از آنکه برفته است حب قوم از دل ـ اثر بخفت و دعا بخفت و مدعا خفته است / ای بادشه چه نویسم بیان غفلت قوم ـ که پای کلک درین راه جابجا خفته است.» پادشاه / بادشاه به‌فارسی و بیشتر به اردو می‌سرود و می‌نوشت و دست‌کم شش اثر منظوم و دو اثر منثور از او به‌جا مانده است. نخست محزون تخلص می‌کرد و سپس تخلص بادشاه / پادشاه را برگزید. ابوالعرفان محمد عبدالرحمان فاروقی میسوری در ۱۳۳۵ق کتابی به نام معارف پادشاه در شرح احوال پادشاه نوشته است. از آثارش: ۱ـ دیوان بادشاه (۱۳۰۹ق)؛ ۲ـ یادگار بادشاه (۱۳۱۴ق) که مجموعهٔ غزلیات فارسی و قصاید، قطعات، مثنویات و سروده‌های دیگر اردو است؛ ۳ـ جوهر خیال (۱۳۱۹ق) که سه شعر بلند است؛ ۴ـ مدح پیغمبر الله که مجموعه‌ای از اشعار نعتی است و به‌کوشش محمد عبدالرشید فرزند پادشاه در ۱۳۴۲ق به‌چاپ رسیده است؛ ۵ـ نعت خیرالبشر که این نیز مجموعه‌ای از سروده‌ها در ستایش پیامبر است و به‌کوشش محمد عبدالرشید در ۱۹۲۶م منتشر شده است؛ ۶ـ واقعات عالم که ظاهراً مجموعه‌ای از قطعات تاریخ است و به‌کوشش محمد عبدالرشید در ۱۹۲۸م به‌چاپ رسیده است؛ ۷ـ سفرنامهٔ حجاز (چاپ ۱۹۲۶م) که سفرنامهٔ حج پادشاه است؛ ۸ـ گلزار پادشاه؛ ۹ـ صرف و نحو (ناتمام)؛ ۱۰ـ تفریح دل.

منابع:

Arabic, Arwi and Persian in Sarandib and Tamil Nadu, 562-563; Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of

پادشاه‌نامه

Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D., *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, p.52.

برزگر

پادشاه‌نامه (pād.šāh.nā.me)، منظومه‌ای در ستایش شاه‌جهان، پادشاه گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق)، شرح بناهای تاریخی او، زندگی سیاسی پادشاه و شرح اصطلاحات دیوانی و هنری از یحیی کاشانی (ـ۱۰۶۴ق). تنها نسخهٔ بازماندهٔ این منظومه که ناتمام مانده به شمارهٔ Or.1852 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶۴؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۲-۳۶۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۹۲/۴-۱۷۰۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۲-۲۴۳؛ روز روشن، ۹۴۳-۹۴۴؛ سرو آزاد، ۵۸-۸۶؛ ذبیح‌الله صفا، «حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفوی»، ایران نامه، سال ۱، شمارهٔ یکم، ص ۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1001-1002; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,624-625; *Mughals in India* ,401-402.

دانشنامه

پادشاه‌نامه (po.de.šāh.nā.me)، کتابی به فارسی در تاریخ دههٔ سوم پادشاهی شاه‌جهان، فرمانروای گورکانی هند (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق)، از محمد وارث لاهوری (ـ۱۰۹۱ق). این کتاب در حقیقت دنبالهٔ پادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری است و از ۱۰۵۸ق آغاز می‌گردد و تا پایان ۱۰۶۷ق ادامه می‌یابد. مؤلف شاگرد و همکار عبدالحمید لاهوری و در تاریخ‌نگاری و نویسندگی پیرو سبک وی و ابوالفضل علامی بود و پس از درگذشت ملا عبدالحمید (۱۰۶۵ق) از شاه‌جهان مأموریت یافت تا کار او را در نگارش تاریخ رسمی پادشاه گورکانی به‌پایان رساند. گفتنی است به‌نوشتهٔ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، این مأموریت در ۱۰۵۸ق، پس از آنکه ملاعبدالحمید به‌واسطهٔ پیری و ناتوانی از کار برکنار شد به وارث محول گشت و او از همین تاریخ به نوشتن کتاب آغاز کرد و در ۱۰۶۷ق آن را به پایان برد. ظاهراً فاضل‌خان علاءالملک تونی کار او را تصحیح می‌کرد. این کتاب در یک مقدمه در نعت و حمد و ستایش شاه‌جهان و سبب نگارش و شیوهٔ کار، ده فصل در رویدادهای دههٔ سوم پادشاهی شاه‌جهان، و یک خاتمه در زندگی‌نامهٔ دانشمندان و سخنوران این دهه است. نثر آن آراسته به صنایع و تکلفات ادبی و نیز همراه با اشعار است. پادشاه‌نامهٔ وارث از جامع‌ترین و ارزشمندترین منابع تاریخ دههٔ سوم پادشاهی شاه‌جهان به‌شمار می‌آید و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1675) و گنج‌بخش اسلام‌آباد (به شمارهٔ ۱۰۳۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۲۵۸/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹۲/۲-۴۹۳؛ ۶۸۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۵۱-۳۵۴؛ عمل صالح، ۴۳۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۷/۱۰-۴۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۳/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/934, 1031; *Mughals in India* ,344.

برزگر

پادشاه‌نامه (pā.de.šāh.nā.me)/ شاه‌جهان‌نامه، کتابی به فارسی در تاریخ شاه‌جهان گورکانی از عبدالحمید لاهوری (ـ۱۰۶۵ق). این کتاب، از مهم‌ترین منابع دورهٔ شاه‌جهان فرمانروای گورکانی هند (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) به‌شمار می‌آید، تاریخ رسمی و مستند دو دههٔ نخست حکومت او، از ۱۰۳۷ تا ۱۰۵۷ق است. لاهوری در ۱۰۴۹ق تألیف این کتاب را آغاز کرد و تا ۱۰۵۸ق که به واسطهٔ پیری و ناتوانی از کار برکنار شد (یا به‌گفته‌ای تا مرگش در ۱۰۶۵ق) سرگرم این کار بود. پس از وی محمدوارث کارش را ادامه داد و رویدادهای دههٔ سوم پادشاهی شاه‌جهان را به تحریر درآورد. وی مطالب مربوط به نیاکان شاه‌جهان و دورهٔ شاهزادگی و ده‌سالهٔ نخست پادشاهی او را بیشتر از پادشاه‌نامهٔ امینای قزوینی گرفته، ولی تاریخ دههٔ دوم سلطنت او را از دیده‌های خود و با اتکا به اوراق و اسناد دولتی نوشته است و همین قسمت ارزشمندترین و اصیل‌ترین بخش کتاب محسوب می‌شود. پادشاه‌نامه دارای خاتمه‌ای در احوال مشایخ و علما و اطبا و شعرای دورهٔ شاه‌جهان است. نثر پادشاه‌نامه بسیار متکلفانه و منشیانه است. با این حال در آن، مانند بسیاری از تواریخ این‌دوره، از آوردن واژگان غریب و دور از ذهن پرهیز شده است. این کتاب در ۱۸۶۷ـ۱۸۶۸م به‌کوشش مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم در کلکته به‌چاپ رسیده است. پادشاه‌نامه را محمد زاهد برای شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۸ـ۱۱۲۴ق) خلاصه کرده و با افزودن مطالبی دیگر رشتهٔ رویدادها را تا سال هشتم

پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) رسانده است. از این خلاصه که به‌نام انتخاب شاه‌جهانی / اختصار شاه‌جهان‌نامه / خلاصهٔ شاه‌جهانی آوازه دارد نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. برهان‌الدین‌خان نیز در ۱۲۱۳ق گزیده‌ای از پادشاه‌نامه فراهم آورده است که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ H-23-7762) در دست است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۴/۲ـ ۲۵۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۵۶/۵، ۱۵۷۳ـ ۱۵۷۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹۰/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۴۰ـ ۳۴۷؛ عمل صالح، ۴۳۸/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۸۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۰/۱۰ـ ۴۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۰/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۷/۲، ۱۱۵۲؛ هلال، جلد یکم، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۱ش، ص ۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/260-261; *The History of India*, Elliot & Dawson, 7/121-122; *Mughals in India* ,6.

برزگر

پادشاه‌نامهٔ امین قزوینی ← امین قزوینی

پاکستان (pā.kes.tān)، ماهنامهٔ(؟) ادبی و سیاسی فارسی که در سفارت پاکستان در تهران چاپ و منتشر می‌شد. مسعود برزین، آن را فصلنامهٔ خبری معرفی می‌کند و تاریخ انتشار آن را از ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۲ش / ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۲م می‌داند. در منابع، این نشریه با نشریهٔ دیگری به‌نام پاکستان مصور* اشتباه گرفته شده است. این نشریه، به اخبار فرهنگی و ادبی و گزارش کنفرانس‌های ادبی و علمی می‌پرداخت. از مطالبِ دیگری که در پاکستان چاپ می‌شد می‌توان به معرفی چهره‌های فرهنگی و ادبی و آثار به‌جا مانده از آن‌ها، چاپِ اشعاری از سرایندگان پاکستانی و ایرانی معاصر و... اشاره کرد. تنها دو شمارهٔ ۷۵ (اسفند ۱۳۴۶ش) و شمارهٔ ۷۶ (شهریور ۱۳۴۷ش) از این مجله در دست است. شمارهٔ ۷۵ آن به‌یاد اسدالله غالب دهلوی چاپ شده و تصویری از غالب نیز در روی جلد نقش بسته است.

منبع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۹/۲ـ ۷۷۰؛ پاکستان؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۰۲؛ فهرست مقالات فارسی، ۳/ بیست‌وچهار.

مرتضوی

پاکستان مصور (pā.kes.tān-e.mo.sav.var)، دوماهنامهٔ مصور فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، عمرانی، به‌فارسی، که در راولپندی چاپ و منتشر می‌شد و وابسته به وزارت اطلاعات و سخن‌پراگنی دولت پاکستان بود. صاحب امتیاز آن سید امجدعلی، مدیرمسئول آن سید مرتضی موسوی، و سردبیرش مسرت برکتی و کفیل‌احمد، بود. نخستین شمارهٔ آن در راهنمای مطبوعات ایران، ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۳م یاد شده است. این مجله به ادبیات نیز می‌پرداخت و مقاله‌های تحقیقی ادبی در این نشریه به‌چاپ رسیده است. در برخی منابع، این مجله با مجلهٔ دیگری به نام پاکستان اشتباه گرفته شده است.

منبع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۶۹/۲ـ ۷۷۰؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۰۲.

مرتضوی

پدماوت (pad.mā.vat)، افسانهٔ عاشقانهٔ هندی از ملا عبدالشکور بزمی (۱۰۰۱ـ۱۰۷۳ق). وی این منظومه را در قالب مثنوی در ۱۰۲۸ق، در سه‌هزار و چهارده بیت به فارسی ترجمه کرد و آن را رت پدم نامید. نخستین و بهترین سرایندهٔ این داستان، ملک محمد جایسی (۹۰۶ـ ۹۹۹ق) است که در زمان سلطنت شیر شاه سوری (۹۴۵ـ۹۵۲ق) در ۹۴۷ق داستان پدماوت را به زبان هندی به نظم درآورد. این داستان پس از حملهٔ علاءالدین خلجی (۶۹۵ـ۷۱۵ق) به دژ چتور زبانزد خاص و عام گردید. این اثر در دو بخش است: بخش یکم، افسانهٔ عشق و وصال رتن سین پادشاه چتور و پدماوت دختر گندروسین پادشاه سیلان است. بخش دوم که کمابیش جنبهٔ تاریخی دارد، به محاصرهٔ دژ چتور و مرگ رتن سین و ستی (خودکشی) پدماوت می‌پردازد. یکی از امتیازات این مثنوی، جذب و تحلیل تلمیحات عربی و فارسی در محیط هندی است که کلماتی مثل یوسف، بلقیس، موبد، مسندکیان در آن به‌کار رفته است (نسخهٔ دست‌نویس کتابخانهٔ هاردنگ دهلی، به شمارهٔ 78). ممکن است پدماوت جایسی نخستین منبع پدماوت‌های گوناگون در ادبیات هند باشد، ولی بی‌گمان در مشهور کردن این داستان، آثار نویسندگانی دیگر به‌جز عبدالشکور بزمی نیز سهم به سزایی داشته‌اند، ازجمله شمع و پروانه از میر عسکری عاقل خان رازی، حاکم شاه‌جهان‌آباد

که در ۱۰۶۹ق تألیف شد (نسخهٔ دست‌نویس کتابخانهٔ پیرپور)؛ پدماوت ذاکر از شاعری به‌نام ذاکر که آن‌را در ۱۲۲۲ق به نظم کشید (نسخهٔ دست‌نویس کتابخانهٔ مهاراجهٔ بنارس به شمارهٔ ۱۶۳/۵۲)؛ بوستان سخن که در ۱۲۲۳ق تصنیف شد (نسخهٔ دست‌نویس موزهٔ ملی در مجموعهٔ تونک به شمارهٔ ۳۰۸۵)؛ هنگامهٔ عشق از آنندرام مخلص که آن را در ۱۱۵۲ق به نظم کشید و در ۱۱۵۵ق تکمیل کرد (نسخهٔ دست‌نویس کتابخانهٔ نذیریه در دهلی به شمارهٔ ۱۴۷)؛ تحفة‌القلوب از رای گوبند منشی (نسخهٔ دست‌نویس کتابخانهٔ هاردنگ به شمارهٔ ۳۸)؛ پدماوت از حسن غازانه؛ حسن و عشق که در ۱۰۷۱ق به نظم درآمد (نسخهٔ دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ 8918)؛ فرح بخش از لچمی رام ابراهیم آبادی که شمع و پروانهٔ رازی را به صورت نثر درآورده است؛ خلاصهٔ نثر پدماوت به همت نواب ضیاءالدین احمدخان (نسخهٔ دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1940)؛ قصص پدماوت به کوشش حسین غزنوی؛ خلاصهٔ پدماوت جایسی که در ۱۱۱۰ق به کوشش سید محمد عشرتی از شعرای دکن خلاصه گردید. این داستان، علاوه بر زبان‌های هندی و فارسی، به‌همت ابراهیم‌نامی به‌زبان پشتو نیز ترجمه شده است. ترجمهٔ فارسی پدماوت در هند (لکنو، ۱۸۷۱م) و در ایران (تهران، ۱۳۴۹ش) به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۳/۲؛ داستان پدماوت، ملا عبدالشکور بلخی، به کوشش امیر حسن عابدی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۴۹/۱؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۶۳-۱۷۳؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۹۴-۱۰۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۹۴۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۳/۴-۲۱۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ۹۲؛ مرآت‌العلوم، ۸۸/۱، ۶۴/۲، ۸۰/۳؛ امیرحسن عابدی، «روابط ادبی افغانستان و هند»، ادب، سال چهاردهم، شمارهٔ ۱-۲، ص۲۶؛ امیرحسن عابدی، «داستان پدومات در ادبیات فارسی»، دانشکدهٔ ادبیات، سال نهم، شمارهٔ ۴، صص ۷۵-۹۵.

حجتی

پران ناتهٔ مولتانی (pa.rān.nāt.he-ye.mul.tā.ni)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم مولتان بود. نزد مهته کتومل وفادارخان و مهته نند لعل زرگر مولتانی شاگردی کرد. در سمت منشی ملازم مهته پنجاب رای، رئیس عوایدی مولتان در دورهٔ محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) بود. پران ناتهه مجموعه‌ای از نامه‌های خود را در چهار گلشن، به‌نام انشای دل‌گشا/ چهار گلشن/ انشای چهار گلشن گرد آورد. چهار بخش یا چهار گلشن این اثر عبارتند از ۱- تحریر عرایض انکسار؛ ۲- تسطیر پروانجات سرکار نایب صوبجات به جانب عمال؛ ۳- ارقام مکاتبات و خطوط شوقیه؛ ۴- تسطیر اسناد خدمات و دستگاه‌های راه‌داری. یکی از نسخه‌های دست‌نویس این کتاب به شمارهٔ ۱۷۹- N.M.۱۹۶۸ در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۶۶/۴؛ ۳۲۰/۵، ۴۱۴، ۴۷۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۷۸-۳۷۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 480.

ربیعیان

پرایس (pe.rāys)، سرگرد دیوید پرایس (David Price)، ۱۷۶۲- ۱۶ دسامبر ۱۸۳۵م، خاورشناس انگلیسی. در برکناک (Berckknock) و جی‌زس‌کالج (Jesus College) کیمبریج درس خواند. به‌خدمت شرکت هند شرقی انگلیس در آمد و به هند رفت (۱۷۸۱م). تحت فرمان سرهکتور موفرو (۱۷۲۶-۱۸۰۵م) در مدراس و نیز در جنگ با تیپوسلطان، فرمانروای میسور، خدمت کرد (۱۷۸۱-۱۷۸۳م). در ۱۷۹۵م دادستان دادگاه نظامی سپاه بمبئی شد. در پونا، سورت، سرینگپتم و مالابار کار کرد (۱۷۹۷-۱۷۹۸م). به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت و در سال‌هایی که در سورت به‌سر می‌برد شماری نسخهٔ دست‌نویس گردآورد. مترجم فارسی ژنرال جیمز استوارت (۱۷۴۱-۱۸۱۵م) در جنگ میسور بود. در ۱۸۰۵م هند را ترک گفت. عضو انجمن شاهی آسیایی و انجمن شاهی لندن بود. به‌پاس ترجمه‌هایش از آثار شرقی، به‌دریافت نشان زرین از «کمیتهٔ ترجمهٔ شرقی» انجمن شاهی آسیایی مفتخر گردید. از او آثاری در تاریخ ایران، هند و عرب به یادگار مانده است. از آثار معروف او ترجمهٔ جهانگیرنامهٔ برساخته به‌انگلیسی است (لندن، ۱۸۲۹م) که درنتیجهٔ ترجمهٔ وی، این اثر آوازهٔ جهانی به‌دست آورد و تا چندی پژوهشگران آن‌را همان زندگی‌نامهٔ خودنوشت واقعی جهانگیر می‌دانستند تا این‌که در نتیجهٔ پژوهش‌های دانشورانی مانند مورلی و الیوت برساخته

بودن آن به‌اثبات رسید. از دیگر آثارش: ۱ــ نگاهی به تاریخ اسلام (A Chronological Retrospect of Muhammadan History) که در ۱۸۱۱ــ۱۸۲۱م نوشته؛ ۲ــ زندگی‌نامهٔ خودنوشت (Autobiographical Memoirs) که در ۱۸۳۹م منتشر شده است؛ ۳ــ تاریخ جزیرة‌العرب در پیش از اسلام (۱۸۲۴م).

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۵؛ المستشرقون، ۴۷۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 254; *Dictionary of Indian Biography*, 343.

برزگر

پرتوستان ← غالب دهلوی

پرتو مدراسی (par.taw-e.mad.rā.si)، نواب رئوف احمدخان فرزند نواب خورشید احمدخان خورشید، ــ ۱۹۲۶م / ۱۳۴۴ ــ ۱۳۴۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان نواب عظیم‌جاه بهادر (ــ ۱۲۹۰ق) بود. پدرش خورشید احمدخان (ــ ۱۸۹۹م) نیز سراینده بود. پرتو بیشتر به اردو شعر می‌سرود و حتی لاف برتری بر سرایندگان برجستهٔ اردو، مانند آتش، ناسخ و داغ، می‌زد. کلیات اشعار اردوی پرتو در ۱۳۰۸ق / ۱۸۹۰م منتشر شده است. پرتو به فارسی هم شعر می‌گفت و دیوان فارسی وی نیز در ۱۳۰۸ق در مدراس به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۷۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۹۶/۳؛

Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, pp.51-52.

برزگر

پردل اندجانی (por.del-e.an.de.jā.ni)، میرزا محمدتقی فرزند میرزا محمد مسعود، ــ ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از شاعران روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود و در شعر پردل تخلص می‌کرد. از سروده‌هایش غزلی در تذکره‌ها آمده که بیتی از آن چنین است: «قصر دل راست چو ویران شدن آخر در پیش ــ پردلا بهر چه وابستهٔ تعمیر شویم.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۶/۱؛ شمع انجمن، ۱۹۳

مرآة‌الخیال، ۲۱۸؛ تاریخ‌الافکار، ۱۰۹.

نوش‌آبادی

پرسپولیس (pe.res.pu.lis)، ماهنامهٔ ادبی ــ سیاسی ــ اجتماعی به‌زبان فارسی که در بمبئی منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ این ماهنامه به تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۰۷ش/ ۸ نوامبر ۱۹۲۸م منتشر شده است. مدیر پرسپولیس حاج میرزا علی بحرانی (ــ ۱۳۲۵ش)، معروف‌به میرزا علی جهرمی یا ابلاغ بود. چون میرزا علی‌بحرانی یک چند روزنامه‌ای به‌نام ابلاغ در شیراز منتشر می‌کرد به‌نام روزنامه‌اش آوازه یافت، چنان‌که سیداشرف‌الدین گیلانی را گه‌گاه به‌نام روزنامه‌اش نسیم شمال می‌گفتند. پس از توقیف روزنامهٔ ابلاغ به فرمان عبدالحسین میرزای فرمانفرما، والی فارس، میرزا علی به هند تبعید شد و در آن‌جا (بمبئی) ماهنامه‌ای به‌نام پرسپولیس منتشر کرد. در صفحهٔ نخست آن تصویر کاخ پرسپولیس (تخت‌جمشید) و در بالای تصویر، جملهٔ «این است پرسپولیس تالار خشایارشاه» چاپ می‌شد. قیمت اشتراک سالانهٔ پرسپولیس برای ایران و افغانستان ۲۰ قران، هندوستان ۶ روپیه و برای دیگر کشورها، نیم پوند بود. این ماهنامه پس از انتشار چند شماره، در ۱۳۰۸ش تعطیل شده و مدیر آن در ۱۳۱۴ش، ماهنامهٔ ایران نو* را در کلکته منتشر کرده است.

منابع: بزرگان جهرم، ۲۳۱ــ۲۳۵؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۵/۱ــ۵۷؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۷۰/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۰۶؛ فرهنگ زندگی‌نامه‌ها، ۲۱۲؛ فهرست مجله‌های فارسی، ۲۸ــ۲۹.

مرتضوی

پرشین منشی ← گلدوین

پرم چیو گجراتی ← تاریخ خاندان تیموریه

پرنسیپ (pe.ren.sip)، هنری توبی / Henry Thoby Prinsep فرزند جان پرنسیپ، توبی پرایری (Thoby Priory) در اسکس ۱۵ ژوئیهٔ ۱۷۹۲ ــ ۱۱ فوریهٔ ۱۸۷۸م، دولتمرد و تاریخ‌نگار انگلیسی. در تون‌بریج (Tunbridge) نزد معلمان خصوصی و در کالج شرکت هند شرقی انگلیس در هارتفوردکاسل درس خواند. در ۱۸۰۹م به بنگال رفت. در ۱۸۱۴م کمک منشی یا دبیریار

وارن‌هیستینگز (۱۷۳۲ـ۱۸۱۴م)، فرماندار کل هند، شد و در سفرهای هیستینگز به اوده، استان‌های شمال غربی هند (اوتارپرادش کنونی)، نپال و جنگ‌های وی با پنداری‌ها (دسته‌های راهزن) و مراته‌ها همراهش بود. نخستین ناظر اجرایی (Superintendent) و بازگیر / طلب‌ستان (Remembrancer) در دستگاه قضایی انگلیس در هند بود. در ۱۸۲۰م به سمت منشی فارسی دولت گماشته شد. در ۱۸۲۶م منشی ادارهٔ ارضی گردید و در ۱۸۳۴م به سمت سرمنشی منصوب شد. در ۱۸۳۵ و ۱۸۴۰ـ۱۸۴۳م عضو شورای عالی هند در شرکت هند شرقی انگلیس بود. در ۱۸۴۳م بازنشسته شد. پس از تلاش‌هایی ناموفق برای ورود به مجلس عوام، سرانجام در ۱۸۵۰م به نمایندگی حوزهٔ هارویچ (Harwich) به مجلس راه یافت، ولی به‌دلیل نقص پرونده‌اش از جهت شرایط دارایی، صلاحیتش را رد کردند و کرسی نمایندگی را از او پس گرفتند. وی در انتخابات تازه نیز شکست خورد. در ۱۸۵۰م عضو هیأت مدیرهٔ شرکت هند شرقی انگلیس شد و از جملهٔ اعضای قدیمی شورای هند بود که شرکت هند شرقی انگلیس در ۱۸۵۸م به‌عضویت شورای جدید هند برگزید و وی تا ۱۸۷۸م در این مقام باقی ماند. پرنسیپ از بنیادگذاران صندوق کشوری بنگال بود و صندوق با محاسبات آماری او، که آمارگران حرفه‌ای لندن آن را تأیید کردند، آغاز به کار کرد. پرنسیپ شعر هم می‌سرود. از آثارش: ۱ـ خاطرات یک سرباز ماجراجوی پتان، نواب محمد امیرخان به‌انگلیسی (کلکته، ۱۸۳۲م) که برگردان مثنوی امیرنامهٔ بساون لعل شادان بلگرامی (سروده در ۱۲۴۰ق) در تاریخ و احوال امیرالدوله محمدامیرخان افغان، نواب تونک (هند)، است؛ ۲ـ تاریخ رویدادهای سیاسی و نظامی هند در دورهٔ فرمانداری مارکوایس هیستینگز (۱۸۳۲م)؛ ۳ـ خاستگاه دولت سیک‌ها در پنجاب؛ ۴ـ تبت، تاتارستان و مغولستان که در ۱۸۵۱م به چاپ رسیده؛ ۵ـ مسئلهٔ هند که در ۱۹۵۳م چاپ شده؛ ۶ـ تاریخ زندگی رنجیت سنگه؛ ۷ـ دستاوردهای تاریخی از اکتشافات در افغانستان؛ ۸ـ فهرست اسامی کارمندان دولت در بنگال در ۱۷۹۰ـ۱۸۴۲م.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۵/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۶؛

Dictionary of Indian Biography, 344; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/691.

برزگر

پروانهٔ برهانپوری (par.vā.ne-ye.bor.hān.pu.ri)، شاه ضیاءالدین، ـ ۱۲۱۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در برهانپور زاده شد و همان‌جا نیز برآمد. پروانه از قوم سادات اورنگ‌آباد و خود از مشایخ صوفیه بود. وی شاعری اردوزبان بود، اما به فارسی هم شعرهایی سروده است. او در شعر از سراج‌الدین اورنگ‌آبادی پیروی می‌کرده است. پروانه با ادیبانی چون میرغلام‌علی آزاد و لچهمی‌نراین شفیق اورنگ‌آبادی همروزگار بود و با آنان نشست و خاست می‌کرد. حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی در نشتر عشق از زبان میرغلام رسول بلگرامی می‌نویسد که پروانه در نود سالگی برای دیدار با امیر حیدر بلگرامی نوهٔ میرغلام‌علی آزاد به کلکته آمد. او پس از نزدیک به شش سال اقامت در این شهر همان‌جا جان سپرد، اما پس از چند ماه محمد خیاط یکی از مریدان پروانه، پیکر مرشد خود را به اورنگ‌آباد برد. هم او در مرگ پروانه سروده است: «شاه پروانه شه ملک سخن ـ حیف کوچید از این دار کهن / کلک رای سن فوتش بنوشت ـ بود صد آه شه ملک سخن.» مروت نیز در مرگ پروانه چنین گفته است: «به‌بزم سخن شاه‌پروانه دوش ـ که می‌گشت بر شمع معنی فدای / چه گویم جز این مصرع سوزناک ـ ز سوز اجل سوخته های‌های.» از سروده‌های فارسی پروانه ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: شمع انجمن، ۹۳؛ گل عجایب، ۴۵؛ نشتر عشق، ۲۵۳/۱ـ۲۵۶.

نوش‌آبادی

پروانهٔ لکنویی (par.vā.ne-ye.lak.nu.i)، راجه جسونت سنگه پسر راجه بینی بهادر، ـ ۱۲۲۸ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش راجه‌بینی بهادر، متخلص به بهادر، از برهمنان بیسواره از توابع اوده بود و در دستگاه شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ـ ۱۱۸۹ق) بالید و تا مقام نیابت (وزارت اعظمی) رسید، ولی سرانجام شجاع‌الدوله به او بدگمان شد و وی را بگرفت و کور کرد. پروانه که گذشته از شعر و ادب در برخی علوم، مانند طب و رمل، هم دست داشت و خط شکسته را نیکو می‌نوشت در شعر فارسی شاگرد سروپ سنگه دیوانهٔ لکنویی و در شعر اردو به ترتیب شاگرد محمدتقی‌میر و میرحسن لکنویی بود و در آخر نیز از غلام مصحفی همدانی اصلاح سخن می‌گرفت. وی در آغاز بیشتر شعر فارسی می‌گفت، ولی بعدها به اردوسرایی گرایید و «خود را شب و روز به گفتن شعر هندی

[اردو] مصرف داشت»، و از جمله حملهٔ حیدری را به نظم اردو درآورد. در غزل و قصیده از میرزا رفیع سودای دهلوی (ــ۱۱۹۵ق) پیروی می‌کرد. گویند دارای دیوان بوده و شمار اشعار فارسی او به دو هزار بیت می‌رسیده است.

منابع: بوستان اوده، ۷۵ـ ۷۷؛ تذکرهٔ آزرده، ۲۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۱۳؛ تذکرهٔ هندی، ۵۴ـ۵۵؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۹۲ـ ۳۹۴؛ روز روشن، ۱۲۰ـ۱۲۱؛ سخن شعرا، ۷۸؛ عقد ثریا، ۱۵ـ۱۶؛ گلستان بی‌خزان، ۴۸؛ گلشن بی‌خار، ۶۷؛ مجموعهٔ نغز، ۱۰۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,478.

برزگر

پرویز گورکانی (par.viz-e.gur.kā.ni)، سلطان پرویز فرزند جهانگیرشاه فرزند جلال‌الدین اکبر گورکانی، ۹۹۸ــ ۷ صفر ۱۰۳۵ق، شاهزادهٔ گورکانی. پسر دوم جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) است. مادرش صاحب جمال از خویشان (گویا دختر عم) زین‌خان کوکه بود. در آغاز پادشاهی پدرش با اتالیقی (سرپرستی) میرزا جعفر آصف‌خان و با همراهی شماری از امرا، مانند عبدالرزاق معموری و راناشنکر، و سپاهی بزرگ به سرکوبی رانا امرسنگه، رانای اودیپور «که از کفار شدید و غلیظ هندوستان» بود مأمور شد. جهانگیر در وقت رخصت به پرویز فرمود که اگر رانا با پسر بزرگ خود کرن به ملازمت شاهزاده آید و «در مقام اطاعت و بندگی باشد تعریض به ولایت او نرساند.» در هنگامهٔ شورش خسرو، پسر بزرگ جهانگیرشاه، پرویز به فرمان جهانگیر با رانا مصالحه کرد و خود برای نگه‌داری و نگهبانی دژ آگره که جایگاه حرم و خزاین شاهی بود رهسپار آن‌جا شد. چون به حوالی آگره رسید از شکست و دستگیری خسرو آگاهی یافت و پس از دو روز اقامت در آن نواحی رو به لاهور نهاد و دراین شهر به حضور جهانگیر رسید (اوایل ۱۰۱۵ق) و منصب ده‌هزاری یافت. در همین سال دختر شاهزاده مراد (برادر جلال‌الدین اکبر و عم جهانگیر) به عقد پرویز درآمد. در ۱۰۱۷ق، شاهزاده پرویز، به‌رغم کم‌سالی، به فرماندهی لشکر دکن (جنوب هند) گمارده و به تسخیر آن بخش از نواحی دکن که هنوز بیرون از قلمرو گورکانیان بود فرستاده شد و به برهانپور، مرکز متصرفات گورکانیان در دکن، رفت. پرویز و سرداران همراهش در دکن، به‌ویژه در جنگ با ملک عنبر حبشی، سردار نامدار دکنیان، کاری از پیش نبردند و ازاین‌رو جهانگیر در ۱۰۲۵ق پرویز را از آن‌جا فراخواند و به حکومت اله‌آباد فرستاد و شاهزاده خرم (شاه‌جهان) را به‌جایش مأمور دکن کرد (جهانگیرنامه، ۱۸۵). شاهزاده پرویز در ۱۰۲۸ق به منصب «بیست‌هزاری ذات و ده‌هزار سوار از اصل و اضافه» ارتقا یافت و در همان سال برای دیدار پدرش از اله‌آباد به آگره رفت و پس از دیدار با جهانگیر به اله‌آباد بازگشت. در ۱۰۳۰ق حکومت استان بهار نیز بدو سپرده شد. اندکی بعد، چون خبر بیماری جهانگیر را شنید به شتاب خود را به پایتخت، آگره/ اکبرآباد، رسانید (۱۰۳۰ق). جهانگیر، هنگامی که پس از بهبودی از آگره رهسپار نواحی کوهستانی شمال بود در متورا به پرویز فرمود تا به «صوبهٔ بهار و محال جاگیر خودش» بازگردد. در پی شورش شاه‌جهان، جهانگیر پرویز را به درگاه خود فراخواند و وی را به همراه مهابت‌خان با لشکری گران به سرکوبی شاه‌جهان گسیل کرد (۱۰۳۲ق). شاه‌جهان پس از جنگ و گریزهای فراوان سرانجام از ناچاری تن به تسلیم داد (۱۰۳۴ق) و پرویز بار دیگر در برهانپور مستقر شد. اما دیری نگذشت که وی، در نتیجهٔ افراط در باده‌گساری، به بیماری صرع گرفتار آمد و بر اثر همان بیماری درگذشت. پیکرش را نخست در برهانپور «به امانت نهادند و آخر به اکبرآباد نقل کردند» و در باغی که سبزکردهٔ وی بود به خاک سپردند. سلطان پرویز حامی و ممدوح شاعرانی همچون صالح آزادانی اصفهانی، میرزا محمدصادق مینا، حکیم فغفور لاهیجی، میر معزالدین محمدیزدی، ابراهیم حسین دیری کابلی، علی‌ترکمان خراسانی، باقیای نایینی، حکیم حاذق گیلانی، نوعی خبوشانی و دیگران بوده است. پرویز ظاهراً گاه خود نیز شعر می‌سرود، چنان‌که این بیت را از او نقل کرده‌اند: «خونم به جرم دوستی خویش ریختی ــ این خون به یک حساب به صد خون برابر است.» ملکی قزوینی ساقی‌نامه‌ای به‌نام شاهزاده پرویز سرود و شاهزاده به ملا عبدالنبی فخرالزمانی دستور داد که این ساقی‌نامه را در تذکرهٔ میخانه بیاورد.

منابع: جهانگیرنامه، ۱۰،۱۲،۱۵،۴۱، ۴۳ـ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۸۹ـ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۶۵، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۰ـ ۴۱۱، ۴۱۹ـ ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۷۹، ۴۹۵، ۴۹۹؛ داستان ترکتازان هند، ۳۸۵/۲، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۷/۱؛ صبح گلشن، ۷۶؛ کاروان هند، ۵۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۳۳۱/۱؛ منتخب‌اللطایف، ۷۶؛ میخانه، ۳۰۳، ۴۵۸، ۴۶۱، ۶۸۷ـ ۶۹۰، ۸۶۴، ۸۶۵؛ نشتر عشق، ۲۴۰/۱؛ نگاهی به تاریخ

ادب فارسی در هند، ۳۳۸، ۳۸۴.

برزگر

پرهیزکار (par.hiz.kār)، سید محمد رضوی فرزند حاج سید مرتضی رضوی کشمیری نجفی، نجف ۱۸۹۵ ـ ژانویهٔ ۱۹۷۳م، فقیه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش از بزرگان دین و صاحب کرامات بود. سید محمد در زادگاهش دانش‌های گوناگون را فراگرفت. وی به‌سبب تقوی و دینداری و پای‌بندی به شعایر مذهبی در میان مردم به سید پرهیزکار آوازه یافت. سید محمد که بیشتر در کویته به سر می‌برد تا پایانی زندگی به تبلیغ و ترویج دین در شهرهای پاکستان پرداخت. وی علاقهٔ فراوانی به سرودن شعر داشت و در سخنرانی‌های خود از شعر بهره می‌برد. در بدیهه‌سرایی مهارت فراوان داشت. سید مرتضی حسین صدرالافاضل* (ـ ۱۹۸۷م) در هدایا و تحف می‌نویسد «آقای سید محمد رضوی نجفی یک‌بار در شیش محل لاهور در پارکی نشسته بود که یک ملنگ [به مریدان شاه مدار می‌گویند] در حال نواختن طبل از آن‌جا می‌گذشت و ندا سر داده بود که من فقیرم و دعای فقیر مستجاب می‌شود. پس آقا سید محمد فی‌البداهه این شعر را گفت: گر فقیر حق تو بودی در مساجد می‌بودی ـ چون فقیر خلق هستی گردشت در کوچه‌ها.» از سید محمد آثار گوناگونی به‌زبان‌های فارسی و عربی به‌جا مانده است. در کتاب هدایا و تحف اشعاری از سید پرهیزکار آمده است. مسائل دینی و مذهبی، حکمت و معرفت درون‌مایهٔ سروده‌های وی است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۵۹-۶۴؛ هدایا و تحف.

رسولی

پریشان عظیم‌آبادی (pa.ri.šān-e.a.zim.ā.bā.di)، شیخ عبدالحمید بن احمدالله بن الهی‌بخش بن هدایت‌علی هاشمی صادقپوری عظیم‌آبادی، ۸ شوال ۱۲۴۵ ـ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳ق، دانشمند دینی، پزشک، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در محلهٔ صادقپور در عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار هند به‌دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد عمش فیاض‌علی و نیز پدر خود احمدالله (ـ ۱۲۹۸ق) خواند. سپس به لکنو رفت و علوم حکمی را نزد مفتی واجدعلی بنارسی و پزشکی را از حکیم طالب‌علی لکنویی فراگرفت. در پی شورش مردم هند بر ضد انگلیسیان و آشوب و ناآرامی گستردهٔ ناشی از آن در بسیاری نواحی هند، از جمله لکنو (۱۲۷۳ق)، اموال و کتاب‌های پریشان غارت گردید و وی به ناگزیر به عظیم‌آباد بازگشت. در آن‌جا به کار پزشکی پرداخت و در این کار آوازه و پذیرشی بلند یافت. در ۱۲۸۱ق پدرش را برای تبلیغ و ترویج اندیشه‌های وهابی تبعید و جاگیر موروثی‌اش را ضبط کردند. پریشان به‌فارسی و عربی و اردو شعر می‌سرود. از سروده‌های فارسی او، مثنوی شهرآشوبی است که پریشان در آن به تفصیل به انقلاب و آشوب زمانه و پریشانی احوال خانواده‌اش پرداخته است. مجموعهٔ اشعار فارسی وی ظاهراً از سوی ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا به‌چاپ رسیده است. از سروده‌هایش: «دست‌افزار نیازم به خمیدن بیتاب ـ بسمل خنجر نازم به تپیدن بیتاب / شب یلدای فراقم ز گذشتن مأیوس ـ صبح محرومی و یأسم به دمیدن بیتاب.»

منابع: دیوان فائز پهلواروی، ۲۳-۲۵؛ نزهة‌الخواطر، ۸/۲۲۹-۲۳۰.

برزگر

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (pe.zeš.ki.ne.vi.si-ye.fār.si. dar.šeb.he.qār.re)، سابقهٔ مبادلهٔ اطلاعات پزشکی میان ایران و شبه‌قارهٔ هند به پیش از اسلام در روزگار خسرو یکم انوشیروان ساسانی (۵۳۱-۵۷۹م) می‌رسد. گویند وی برزویهٔ طبیب، پزشک دربار خود را به هندوستان فرستاد. برزویه در بازگشت از این سفر چند طبیب هندی را که از خواص دارویی گیاهان هندی آگاهی فراوان داشتند، با خود به ایران آورد. سپس این مبادله از راه مرکز علمی جندی‌شاپور ادامه یافت، چنان که شماری از پزشکان هندی در کنار پزشکان ایرانی، سریانی و یونانی به تدریس علم طب می‌پرداختند. دانشمندان و پزشکان هندی، به‌ویژه در روزگار خلفای عباسی در نقل یا ترجمهٔ کتب هندی به پهلوی و عربی دخالت داشته‌اند که از آن میان می‌توان کنگه / منکه و ابن‌دهن را نام برد. ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق) نیز با سفر خود به هند سبب استواری بیشتر رابطهٔ پزشکی ایران و شبه‌قاره شد. بیرونی که چندی در سرزمین هند به سر برده و از نواخت بزرگان و رایان هند بهره‌مند شده بود، علوم پزشکی را به اهل هند آموخت و از دانش و هنرهای آنان بهره گرفت. پس از گسیختن پادشاهی آل سبکتگین با یورش‌های علاءالدین جهانسوز در غزنه، آخرین تاجدار این خانواده، یعنی خسرو ملک پسر خسروشاه، در ۵۵۵ق لاهور را دارالسلطنهٔ خود قرار

داد و ضیاءالدین عبدالرافع هروی، پزشک شخصی‌اش را با خود به لاهور برد. ضیاءالدین پس از خسرو ملک، تا هنگامی که زمام پادشاهی به‌دست معزالدین غوری، معروف به شهاب‌الدین غوری بود، مقام شامخ خود را در پزشکی در آن دیار نگه‌داشت. پس از دودمان غزنویان سلسله‌های متعددی، مانند شهنشاهان غوری، ممالیک، خلجی، تغلق و سوری تخت و تاج دولت هند اسلامی را میراث بردند تا نوبت به دودمان گورکانی رسید. تقریباً همهٔ شاهان این دودمان‌ها مشوق شعرا و علما، از جمله پزشکان بودند و پزشکان نیز آوازهٔ تشویق و ترغیب این پادشاهان را شنیده، به‌دربار آنان می‌رفتند. در هند اسلامی، به‌ویژه در دورهٔ مغولان، رفتار پادشاهان دهلی با پزشکان و خانواده‌هایشان بسیار دوستانه و جوانمردانه بود. پادشاهان هند اسلامی پزشکان را بر حسب مراتبشان مواجب هنگفت می‌دادند. مناصب پزشکان ده‌هزاری و بیست‌هزاری بود و در جشن‌های شاهانه هزاران هزار روپیه انعام به‌آنان داده می‌شد. گاه صلات‌گران و نعمت‌های جزیلی که از شاهان و امرا به پزشکان می‌رسید، چندان بود که آنان را به ثروت و تنعم فراوان می‌رساند. یکی از آنان حکیم داود بود که به گفتهٔ صاحب مطرح‌الانظار از هندوستان چندان مال و مکنت به‌دست آورد که در بازگشت به اصفهان مسجد جامعی به‌نام مسجد حکیم برآورد. برخی از پادشاهان هند اسلامی خود با طب آشنا بودند و حتی با پزشکان شخصی خود دربارهٔ مسائل پزشکی بحث می‌کردند؛ گاه نیز به معالجهٔ بیماران می‌پرداختند، کتاب‌های طبی می‌نوشتند، یا املا می‌کردند و به تأسیس بیمارستان‌ها و دیگر مراکز پزشکی توجهی کامل نشان می‌دادند. از قدیم‌ترین کتاب‌های پزشکی که در هندوستان نوشته شده و به‌جا مانده است، باید از ترجمهٔ صیدنهٔ ابوریحان بیرونی از جلال‌الدین ابوبکربن‌علی‌بن عثمان اسفرهای کاسانی نام برد. مترجم آن‌را میان سال‌های ۶۰۷ـ۶۲۶ق در دو بخش گزارش لغوی و نباتی داروها (بخش یکم) و خواص و منافع آن‌ها (بخش دوم) به‌نام ابوالفتح ایلتتمش سلطان (۶۰۷ـ۶۳۳ق) نوشته است. در نسخه‌های تازه‌تر این دو بخش با یکدیگر در هم شده، نخست نام دارو و دیگر چیزهای پزشکی را به عربی آورده، سپس برابرنهاد آن‌را به فارسی، سریانی، سندی و هندی نوشته و خواص آن‌ها را گزارش کرده است. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ۳۱۱/۹۳ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود. علاءالدین خلجی (۶۹۵ـ۷۱۵ق) دومین فرمانروای دودمان خلجی پشتیبان بزرگ پزشکان بود و به‌گفتهٔ ضیاءالدین برنی، در حق طب ابن‌سینا و پیروان روش او کمال عزت و احترام را قایل بوده است. در این دوره، زیر نظر علاءالدین خلجی، قانون و قانونچه تدریس می‌شد و شمار پزشکان و جراحان و کحالان و حکماکه شیوهٔ طب هندی را به‌کار می‌بستند، بسیار بود. برنی در تاریخ فیروزشاهی دربارهٔ تعلیمات طب و درمان و احوال طب عمومی آن‌زمان می‌نویسد: «...و هم در عصر علایی طبیبانی بودند که هر یک از حیث مهارت علم طب در بساط تداوی امراض بقراط و جالینوس را فرزین طرح می‌دادند که آن‌چنان اطبا سرآمده هیچ در عهد و عصر دیگر مشاهده نشدند. استادالاطبا مولانا بدرالدین دمشقی در تمامی عصر علایی بوده و دایم اطبای شهر کتب طب در پیش او استفادت کردندی و باری تعالی او را در علم طب مهارتی ارزانی داشته بود که به مجرد نبض گرفتن مریض بدانستی که زحمت مریض از کجا حادث شده است.» دربارهٔ غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ـ۷۲۵ق) آورده‌اند که وی پس از پیروزی بر خسروخان، زخمی‌های دشمن را خود درمان و پرستاری می‌کرد. سلطان محمدشاه تغلق پسر غیاث‌الدین (۷۲۵ـ۷۵۲ق) نه‌تنها به علم پزشکی بسیار علاقه‌مند بود، بلکه معالجی ماهر نیز بود و چندین بیمار به‌دست او درمان یافتند. این پادشاه با پزشکان همروزگار خود در اصول و فروع پزشکی بحث می‌کرد و آنان را از نکات فکر خود آگاه می‌ساخت. در این دوره تنها در دهلی هفتاد مریض‌خانه وجود داشت و هزار و دویست پزشک در آن مراکز پزشکی سرگرم کار بودند. محمدضیاء پزشک مخصوص محمدشاه تغلق کتابی به نام مجموعهٔ ضیایی مرتب کرد که امروزه در میان کتاب‌های پزشکی دروهٔ آغازین هند اسلامی از اهمیت فراوان برخوردار است. فیروزشاه تغلق (۷۵۲ـ۷۹۰ق)، جانشین محمدشاه تغلق، در پشتیبانی از پزشکی و پزشکان از محمدشاه تغلق گوی سبقت ربوده بود. وی پنج بیمارستان به بیمارستان‌های قبلی افزود. بزرگ‌ترین آن‌ها مریض‌خانهٔ فیروزشاه تغلق بود. در این مریض‌خانه برای امراض مختلف خانه‌های مخصوص بنا شده بود و در آن داروسازان و پرستاران زن هم کار می‌کردند. فیروزشاه ملک شخصی خود را که درآمد سالیانهٔ آن بیش از سیصدهزار تنگه بود، وقف مخارج آن کرده بود. در این شفاخانه برای هر مرضی همه نوع ادویهٔ مفرده و مرکبه گرد آمده بود. پادشاه خود بیمارستان را بازدید می‌کرد و چون طبیب هم بود، با پزشکان آن دربارهٔ چگونگی درمان

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

بیماری‌ها مشورت می‌کرد. فیروزشاه در درمان بیماری‌های چشم و پیوستن استخوان‌های شکسته مهارت داشت و کحلی ساخته بود که برای بیماری‌های چشم بسیار سودمند بود. وی برای مطالعهٔ کتاب‌های پزشکی کتابخانه‌ای بزرگ ساخت و کتابی در پزشکی که به نام طب فیروزشاهی آوازه دارد، به کاتبانش املا کرد. او در این کتاب به مطالعهٔ ناخوشی‌ها و بسیاری از مرض‌هایی که یاد آن‌ها در قانون و ذخیرهٔ خوارزمشاهی اسماعیل جرجانی (ـ اوایل سدهٔ ششم هجری) نیامده، پرداخته است. راحت انسان از الیاس (عبدالقوی) بن شهاب از جمله کتاب‌هایی است که به‌نام ابوالمظفر فیروزشاه تغلق نوشته شده است. مؤلف که از آغاز جوانی به سفر می‌رفت و به علاج بیماران می‌پرداخت، این اثر را در هند در سه باب بدین ترتیب نوشت: باب یکم در علاج بیماری‌ها و ادویه در چهل و نه فصل، باب دوم در انواع فواید در سیزده فصل و باب سوم در منافع زنان در یازده فصل. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ۳۷۹۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. مظفرشاه یکم، پادشاه گجرات (۷۹۳ـ۸۱۴ق) نیز از دوستداران اهل علم و دانش بود و به علما و دانشمندان، از جمله پزشکان، بسیار ارج می‌نهاد. شفاءالمریض / طب شهابی از شهاب‌الدین بن عبدالکریم قوام ناگوری گواه این مدعا است، زیرا شهاب‌الدین آن را در ۷۹۰ق به‌نام این پادشاه در یک مقدمه و صد و شصت باب سرود. نسخه‌ای از این اثر، به‌شمارهٔ ۱۸۶۰/۴۸۸۰ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور یافت می‌شود. اثر دیگری به‌نام شفای خانی به شهاب‌الدین نسبت داده‌اند که به احتمال فراوان از او نیست. از دیگر کتاب‌های پزشکی که در سدهٔ هشتم هجری نوشته شد، باید از لذت‌النسای ضیاءالدین نخشبی دهلوی (ـ ۷۵۰/ ۷۵۱ق) در آمیزش با زنان که ترجمهٔ کوک شاسترای کوکاوید / کوکاداس است، نام برد. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۷۰۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. سلطان محمود خلجی، از شاهان مالوه (۸۴۰ـ۸۷۳ق) نیز علاقه‌ای فراوان به‌پزشکی داشت. وی در ۸۳۹ق مریض‌خانه‌ای ساخت زیر نظر حکیم‌فضل‌الله تکمیل شد. پادشاه طبیب را به لقب حکیم‌الحکما سرافراز کرده بود. شفاءالعلیل / تحفهٔ خانی از کتاب‌های پزشکی سدهٔ نهم هجری است که به‌دست کریم بن محمد بن عثمان، دبیرخان اعظم تتلغ‌خان، که از امیران دربار ناصرالدین محمود بود، نوشته شده است. به گفتهٔ مؤلف فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، این ناصرالدین محمود شاید محمودشاه یکم، فرمانروای بنگال (۸۴۶ـ۸۶۴ق) باشد. این اثر گویا همان شفای خانی است که به شهاب‌الدین ناگوری نسبت داده‌اند. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۷۵۱/۱۶۹۸ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. دربار لودیان، عادل‌شاهیان و بهمنیان نیز خالی از علما و ادبا و دانشمندان، از جمله پزشکان، نبود، چنان‌که بهوه / بهووه خان بن خواص‌خان (ـ ۹۳۲ق) که از بزرگان و حاجب خاص و سپس مدیر عدل (وزیر دادگستری) درگاه سکندرشاه لودی (۸۹۴ـ۹۲۳ق) بود، در ۹۱۸ق کتابی به‌نام معدن‌الشفای سکندرشاهی / طب سکندری به‌نام آن پادشاه در یک مقدمه و سه‌باب نوشت: مقدمه در دو مبحث تعریف علم طب و شرف و مبادی آن، باب یکم در مقدمات علاج در سی و دو فصل، باب دوم در تشریح بدن انسان در نه فصل و باب سوم در بیماری‌ها و درمان آن‌ها در هشتاد و هفت فصل (لکنو، ۱۸۸۹م). مؤلف در آن از طب هندی نیز بهره گرفته و در تألیف آن از مؤلفان طب هندی، مانند سشرت، چرک، شارنگ دهر، چنتامن و نیک‌سین یاری جسته است. محمد ایاز (نیاز محمود) که در روزگار یوسف عادلشاه (۸۹۵ـ۹۱۶ق) و اسماعیل عادل‌شاه (۹۱۶ـ۹۴۱ق) می‌زیسته، کتابی به‌نام مفتاح‌السرور عادل‌شاهی گویا در نه‌صد و بیست و اندی در یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه نوشته است: مقدمه در بیان حکمت ودیعت شهوت در انسان و جانوران، روزهای مناسب و زیان‌بخش سال و طبایع مناسب و نامناسب، مقالهٔ یکم در نگاه‌داشتن قوهٔ مباشرت، منفعت و زیان آن، شناختن مزاج‌ها و اشکال آمیزش‌ها در شش فصل، مقالهٔ دوم در ادویهٔ مفرده و مرکبه، ساختن معاجین و تراکیب قوی در دوازده فصل و مقالهٔ سوم در طعام‌های مفرده و مرکب در شش فصل. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم عبدالرحیم جمیل در شاه دوله رود گجرات (پاکستان) نگه‌داری می‌شود. طب محمودشاهی که ترجمهٔ فارسی متن سنسکریت دیاگ‌بهگت است، گویا در روزگار محمودشاه دوم بهمنی (۸۸۷ـ۹۲۴ق) در چهار مقالهٔ وجه تألیف کتاب، تشریح جسم، ادویه‌شناسی و تشخیص امراض نوشته شده است. بیشتر مطالب این کتاب بر طب هندی استوار است. نسخه‌ای از آن (به‌شمارهٔ ۱۸۱ پزشکی) در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره با تأسیس دولت گورکانی هند به‌دست ظهیرالدین بابر (۹۳۲ـ۹۳۷ق) و رفتن حکما و پزشکان به‌خواست یا تشویق بابر به سرزمین

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

هند، بیشتر گسترش یافت. از جملهٔ آن حکما یکی حکیم ابوالبقا بود که به‌همراه بابر از خراسان به آگره رفت و در همان‌جا ساکن شد. وی در روزگار همایون (۹۳۷ـ۹۶۳ق) نیز پزشکی معتمد و بزرگ بود. دیگر پزشک معروف، خواجه محمدیوسف پسر محمدعبدالله، معروف به خواجه‌کلان، پسر و جانشین خواجه عبیدالله احرار (ـ ۸۹۵ق) بود. فاضل‌خان نسل نهم خواجه محمدیوسف، نخستین کسی بود که در این خاندان پزشکی را پیشهٔ خود ساخت و پس از وی نسل به نسل پیشهٔ پزشکی در آن خاندان گشت تا نوبت به حکیم محمد شریف‌خان رسید. وی سردودمان خاندان شریفی در لاهور است که پزشکان بزرگی از میان آن‌ها برخاستند. پس از وی فرزندانش نیز از پزشکان معروف روزگار خود بودند. پس از آن باید از یوسف‌بن محمد بن یوسف طبیب هروی، مشهور به یوسفی (ـ ۹۵۰ق)، از پزشکان و شاعران پایان دورهٔ تیموری هرات نام برد که از ترس قزلباشان به‌همراه پدرش (که او نیز طبیب برجسته‌ای بود) در روزگار بابر به هند کوچید. وی نیز دورهٔ نصیرالدین همایون گورکانی را درک کرد. یوسفی هروی پیش از آن‌که به‌هند کوچد، چند کتاب پزشکی نوشته بود: در ۹۱۳ق فواید اخبار را در پزشکی به‌نظم سرود و آن را علاج‌الامراض / طب یوسفی نامید. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۲۸۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. سپس یوسفی این اشعار را در ۹۱۸ق به‌اشارهٔ یکی از فضلای نامدار شرح کرد و آن‌را جامع‌الفواید نامید (لکنو، ۱۲۹۳ق). وی در ۹۳۷ق قصیده‌ای در هند به‌نام حفظ‌الصحة در بهداشت، نوشیدنی‌ها، جنبش و آرامش، خواب و بیداری، آب و هوا، احتباس، استفراغ و... به‌نام ظهیرالدین بابر سرود. دلایل‌النبض از دیگر آثار پزشکی او است که آن را در ۹۴۲ق برای طالبان فن در ده جنس نوشت. پس از آن به خواهش برخی بزرگان در همان سال کتابی به نام دلایل‌البول در آزمایش پیشاب در هفت‌نوع نوشت. رسالهٔ شناختن قاروره را نیز باز در همان سال در یازده بیت سرود. سپس ستهٔ ضروریه را در ۹۴۴ق در یک مقدمه و شش فصل به‌نام همایون پادشاه نوشت. آخرین اثر پزشکی وی مأکول و مشروب نام دارد که در خواص خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها است. وی این اثر را در ۹۶۴ق در یک دیباچه، دو عنوان تدبیر مأکول و تدبیر مشروب و یک خاتمه به‌پایان رساند. مجموعهٔ رساله‌های پزشکی یوسفی در ۱۹۲۴م در لاهور به‌چاپ رسید. از دیگر کتاب‌های پزشکی که در روزگار همایون نوشته شد، باید از دستورالفصد / فصد عروق انسانی از محمدبیگ از تبار مغول نام برد. وی آن را در شش باب و هر باب در چند فصل نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱۸۹ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود. در دورهٔ صفویان، ایران مرکز بزرگ اهل فضل و کمال و دانش بود، به‌ویژه گیلان و شیراز که در شمار بزرگ‌ترین مراکز علوم معقول و منقول بودند که به‌خصوص در زمینهٔ علوم پزشکی، همپایهٔ بغداد و دمشق به‌شمار می‌رفتند. اما رفتار خشن صفویه با پیروان مذاهب جز شیعه و صوفیه و نیز رنجش یا بیم علما، ادبا و دانشمندان از دربار صفوی یا به هوای دریافت پاداش بیشتر آنان را وادار ساخت تا به دیگر دربارها، از جمله دربارهای هند که پناهگاه خوب و مطمئنی برای اهل علم و ادب بودند، بکوچند. بیشترین مهاجرت صاحبان علم، از جمله پزشکان به سرزمین هند، در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) بود. نه‌تنها دربار دهلی پناهگاه این دسته از دانشمندان بود، بلکه دربار پادشاهان اوده، نظام‌شاهیان دکن، قطب‌شاهیان، عادل‌شاهیان و پس از آنان دربارهای نوابان آرکات، نوابان فرخ‌آباد و تالپور سند نیز جایگاه مناسبی برای اهل علم و ادب به‌شمار می‌رفتند. حکیم عمادالدین محمود طبیب شیرازی (ـ پایان سدهٔ دهم هجری) از پزشکان شیراز بود که پس از خدمت در درگاه امیرعبدالله‌خان استاجلو، حاکم شروان و پس از آن در دربار تهماسب (۹۳۰ـ۹۸۴ق) به‌هند کوچید و بیست سال در دربار فرمانروایان اوده خدمت کرد. از وی چند اثر در پزشکی به‌جا مانده است که دانسته نیست در هند نگارش یافته‌اند یا در ایران، مانند ینبوع، مفرح یاقوتی، رساله‌ای در مسهل کردن، مجربات، فصد و حجامت و علق، تدبیر مشایخ، رسالهٔ پادزهر، افیونیه، رساله‌ای در روش به‌کاربردن اطریلال (دارویی که هسته‌اش برای برص سودمند است)، ادویه، امراض صبیان / تدبیر اطفال، رساله در طریق خوردن چوب چینی و فواید آن، رساله در خواص و طبایع و منافع چوب چینی و رسالهٔ بیخ چینی. رستم جرجانی از پزشکان درگاه خان احمدخان گیلانی، پادشاه گیلان بود که چون شاه تهماسب صفوی گیلان را گشود و خان‌احمد فرمانروای گیلان را به‌زندان انداخت، به‌هند کوچید و به دربار برهان نظام‌شاه دکن (۹۱۴ـ۹۶۱ق) راه یافت. وی دو اثر در پزشکی به‌جا گذاشته است که یکی از آن‌ها ذخیرهٔ نظام‌شاهی نام دارد و آن‌را در ۹۴۵ق در بیماری‌ها و مفردات و مرکبات در بیست باب به‌نام برهان نظام‌شاه (۹۱۴ـ۹۶۱ق) نوشت و نسخه‌ای از آن در آرامگاه پیر مهرعلی‌شاه در گولرهٔ شریف راولپندی یافت می‌شود و دیگری

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

اسرارالنساء است که آن را در ۹۶۱ق در ده باب به‌پایان رساند و نسخه‌ای از آن نیز به‌شمارۀ N.M.1961-43 در موزۀ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. فرمانروایان قطب‌شاهی نیز علم‌دوست و علاقه‌مند به علم پزشکی بودند. چون جمعیت شهر گلکنده افزایش یافت و این افزایش جمعیت موجب افزایش بیماری‌ها و عوارض گوناگون شد، محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق) و راهنمای بزرگ او میر محمد مؤمن استرابادی (ز۱۰۳۱ق) شهر حیدرآباد را با امکانات پزشکی و حمام، کاروان‌سراها و مهمان‌خانه‌ها ساخت تا اگر بیماری مسری پیدا شد، مردم را به حیدرآباد بکوچاند و نیز در اطراف باغ‌ها و استخرها ایجاد کرد تا گرد و خاک و آلودگی جانوران موذی به‌شهر کشیده نشود، چنان که باغ محمدشاه به‌اشارۀ وی به همین منظور ساخته شد. در ۱۰۰۴ق چون ساختمان بیمارستان بزرگ دارالشفا تکمیل شد، پزشکان حاذقی برای ادارۀ آن مأمور شدند که گذشته از انجام امور طبی، خدمات درس و تدریس هم انجام دهند و از خزانۀ شاهی حقوق دریافت کنند. چنان که در تاریخ قطب‌شاهی آمده است: «اطبای مذکور بی‌زحمت اجر و محنت به‌معالجۀ مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر و ادویه از دواخانۀ سرکار می‌رسانیدند.» چون کتاب‌های درسی آن‌زمان، مانند قانون ابوعلی‌سینا، ذخیرۀ سید اسماعیل جرجانی، جوامع‌الادویه و عمدة‌المطببین بدرالدین زنجانی و ذخیرۀ خوارزمشاهی و اختیارات بدیعی دربارۀ اوزان اختلاف داشتند، میرمحمد مؤمن استرابادی که به‌کارهای پزشکی بسیار علاقه‌مند بود، برای هدایت و آسانی کار پزشکان کتابی به نام رسالۀ مقداریه نوشت و در آن وزن‌ها و مقدار ادویه و داروها را با شرح و بسط بیان کرده و نشان داده است که در میان وزن‌ها و سنجش داروهای عراق و ایران و هند چه تفاوت‌هایی وجود دارد. وی به فرمان محمدقلی قطب‌شاه کتاب دیگری در پزشکی نوشت به‌نام اختیارات قطب‌شاهی. مؤلف این اثر را که شرح اختیارات بدیعی حاج زین عطار است، در ۹۸۲ق در دو مقالۀ مفردات ادویه و مرکبات ادویه به‌پایان رساند. نسخه‌ای از آن به‌شمارۀ ۱۶۳۵/۱۵۸۵ در گنجینۀ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. از دیگر کتاب‌هایی که به‌روزگار محمدقلی قطب‌شاه نوشته شده ترجمۀ تذکرة‌الکحالین عیسی‌بن‌کحال ترسا (ـ ۴۳۰ق) در چشم‌پزشکی از عربی است که به‌دست شمس‌الدین علی حسینی جرجانی در ۹۹۷ق در سه مقاله و هر مقاله در چند باب به‌فارسی برگردانده شد. نسخه‌ای از آن (به‌شمارۀ الف۳/۵) در کتابخانۀ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود. پس از آن تقی‌الدین محمدبن‌صدرالدین علی که هم‌شاگرد میر مؤمن استرابادی بود و هم پزشک شاهی، کتابی به‌نام میزان طبایع قطب‌شاهی تدوین کرد. گویا پیش‌تر از آن کتابی در این زمینه وجود داشت و مؤلف با بهره‌گیری از اختیارات بدیعی مطالبی بر آن افزود و آن‌را منظم کرد. محمدقطب‌شاه (۱۰۲۰ــ۱۰۳۵ق) نیز به پژوهش و مطالعۀ کتاب‌ها و امور پزشکی علاقۀ فراوان می‌ورزید و از این‌رو بود که طریقۀ معالجۀ هندی را تشویق می‌کرد. در ضمن، پادشاه، گذشته از پشتیبانی پزشکان، چند رسالۀ طبی نیز تألیف کرد که از آن‌میان احکام‌المطببین و مصباح‌الارواح در خور یادآوری است. در روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق) نیز به‌پزشکی و پزشکی‌نویسی توجه فراوان شده است. بزرگ‌ترین پزشک این دوره حکیم نظام‌الدین احمدحکیم‌الملک گیلانی، شاگرد میرمحمدباقر داماد بود. وی به فرمان عبدالله قطب‌شاه چندین رساله در پزشکی نوشت که یکی از آن‌ها عسل مصفا نام دارد. از این کتاب برمی‌آید که در دربار عبدالله قطب‌شاه هم مانند دیگر شاهان پیشین قطب‌شاهی در مسائل طبی بحث‌های گوناگون و دلگرم‌کننده برقرار بوده است. به‌گفتۀ حکیم نظام‌الملک احمد گیلانی پادشاه او را با تشریفات و افتخارات شاهانه، از نزدیکان خود قرار داده و کتابخانه‌ای غنی و پربار از کتاب‌های پزشکی برای او تهیه کرده بود که او نیز در آن‌جا شب و روز سرگرم مطالعه بوده است. از دیگر آثار پزشکی روزگار عبدالله قطب‌شاه کتاب منظوم لذت انسانی محمدقلی جامی / شاه‌محمد جامی است. دربارۀ تاریخ سرایش و روزگار مؤلف اختلاف کرده‌اند؛ برخی وی را از مردم روزگار عبدالله قطب‌شاه و برخی محمدقلی قطب‌شاه دانسته‌اند و سال سرایش اثرش را نیز ۱۰۳۶ق و ۱۰۵۶ق یاد کرده‌اند. نسخه‌ای از آن به‌شمارۀ ۴ق‌ف ۱۲۱ در کتابخانۀ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. جلال‌الدین اکبرگورکانی در فن طب و جراحی مهارت فراوان داشت، چنان‌که آورده‌اند روزی که نزدیک سیالکوت (پاکستان باختری) در خیمۀ شاهی، شیخ عبدالرحیم در حالت مستی، شکم خود را با کارد زخمی کرد، اکبر زخمش را به‌دست خود دوخت و مدت دو ماه معالجه‌اش کرد، تا بهبود یافت. عبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ (۱۹۶/۲) آورده است که در دورۀ اکبری هنگامی که در جنگ اریسه برخی از لشکریان خان‌خانان مجروح شدند، پادشاه برای معالجۀ آنان مسافرت

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

خود را به تأخیر انداخت و زخم‌هایشان را درمان کرد. روزگار وی در حمایتی که او از پزشکان می‌کرد روزگاری درخشان بود، چه دانش‌پروری و پشتیبانی او از پزشکان و دانشمندان، بسیار بود و آوازهٔ بخشش و سخاوت وی سبب گردید که اینان از ایران و توران در دهلی گرد آیند. ابوالفضل علامی در آیین اکبری بیست و نه پزشک مسلمان و هندوی دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی را نام‌برده است که از خزانهٔ شاهی حقوق می‌گرفتند و بیشتر آنان از ایران، به‌ویژه از گیلان و شیراز بدان دیار رفته بودند. حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی، حکیم نجیب‌الدین همام، حکیم نورالدین قراری فرزندان مولانا عبدالرزاق صدر گیلانی، پزشک نام‌آور گیلان، پس از آنکه شاه تهماسب صفوی، خان‌احمدخان و پدرشان را به زندان انداخت، در ۹۸۳ق به‌هند کوچیدند و در دربار جلال‌الدین اکبر به‌احترام پذیرفته شدند. همهٔ برادران نزد جلال‌الدین اکبر بسیار عزیز و محترم بودند، خاصه حکیم ابوالفتح گیلانی. به گفتهٔ مؤلف مآثر رحیمی وی در نفوذ و قدرت همپایهٔ جعفر برمکی، وزیر هارون‌الرشید بود. از وی اثری به‌نام مجربات ابوالفتح گیلانی به‌جا مانده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. موجزکمی اثر دیگری در پزشکی است که به او نسبت داده‌اند و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی پیر حسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود. حکیم‌الملک شمس‌الدین گیلانی و خواهرزادهٔ او، حکیم علی گیلانی نیز از دیگر پزشکان برجستهٔ دربار جلال‌الدین اکبر بودند. حکیم محمدامین گیلانی و حکیم محمدنفیس گیلانی نیز از پزشکانی بودند که به دربار عبدالرحیم‌خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق)، وزیر جلال‌الدین اکبر پیوستند. از دیگر پزشکان این روزگار ملافتح‌الله بن فخرالدین شیرازی بود که به درخواست علی یکم عادل‌شاه بیجاپوری (۹۶۵ـ۹۸۸ق) به دکن رفت و به وزارت وی رسید. سپس در ۹۹۱ق به‌فرمان جلال‌الدین اکبر به فتحپور خوانده شد. اثر پزشکی وی ترجمهٔ قانون ابن‌سینا است که آن‌را در پنج کتاب و هر کتاب را در چند فن به فارسی تدوین کرده است. (لکنو، ۱۳۰۶ق). درویش حکیم دوایی گیلانی (ـ ۱۰۰۴ق) نیز از پزشکانی بود که از گیلان به دربار اکبر رفتند. وی در مدت سه‌سال کتابی به‌نام فواید انسان در سه‌هزار بیت در آخرین سال‌های زندگی‌اش سرود که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۷۴۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد است. حکیم شیخ حسن پانی‌پتی، حکیم مهادیو، حکیم بهیم ناته، حکیم نارایین، حکیم شیوجی و حکیم بینا بن حسن سرهندی از پزشکان هندی دربار اکبر بودند.

حکیم بینا کتابی در پزشکی دارد به‌نام خلاصهٔ بینایی که آن را در ۹۹۶ق در هشتاد و هفت فصل نوشت و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ الف۳-۱۶ در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود. از کتاب‌های پزشکی سدهٔ یازدهم هجری، این آثار را می‌توان برشمرد: دستورالاطبا / اختیارات قاسمی از حکیم محمدقاسم بن غلام‌علی (ـ ح۱۰۳۳ق). وی که از ملازمان عادل‌شاه دکنی بود، این اثر را در یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه تدوین کرده است: مقدمه در ارکان بدن و اخلاط و غیره در نه فایده، مقالهٔ یکم در ادویهٔ مفرده و اغذیهٔ مفرده، مقالهٔ دوم در ادویهٔ مرکبهٔ مشهوره، مقالهٔ سوم در معالجات علل به‌طریق اجمال و خاتمه در شرح انواع مزه (هند، ۱۹۰۱م)؛ لذت‌النسا از خواجگی شیروانی که ترجمهٔ متنی سنسکریت نوشتهٔ رتی‌رهس است. مترجم آن را در روزگار بریدشاهیان (۸۹۸ـ۱۰۱۸ق) در سه‌باب و هر باب در چند فصل ترجمه کرده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی قاری عبدالرشید قاسمی در اردو بازار لاهور نگه‌داری می‌شود؛ طب صدیقی از ابوبکر صدیق ناگوری به‌نظم. سراینده که از پزشکان روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بود، آن‌را در ۱۰۲۴ق در صد و بیست و دو باب سرود؛ تجربهٔ شاهی از محمدباقر قادری که آن‌را در ۱۰۲۷ق در بیست‌وچهار باب نوشت و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-947/7-3 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ام‌العلاج از حکیم امان‌الله‌خان حسینی، ملقب به خان‌زمان بهادرخان زاد فیروزجنگ (ـ ۱۰۴۶ق) که از امیران جهانگیر و شاه‌جهان بود و این اثر را در ۱۰۳۶ق در یک مقدمه و شش باب و هر باب در چند فصل نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱۱۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ دستورالهنود از هم‌او است که ترجمهٔ فارسی مدن‌هنود راجه مدن از سنسکریت در درمان به‌روش ویدک در خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه است: مقدمه در برخی جزئیات علمی و تدبیر اسباب ضروری در چند فایده، باب یکم در ادویه و اغذیهٔ مفرده، باب دوم در اطعمهٔ مطبوخه و خاتمه در تراکیب مفیده در ده فصل است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۴۶۳/۱۴۱۳ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ گنج بادآوردهٔ صاحبقرانی از هم او که آن‌را در ۱۰۳۵ق در یک مقدمه و یک کلید در شانزده فصل و سپس سه گنج نوشته است. گنج یکم و دوم، هر یک در هشت

سکه و گنج سوم در شش سکه، سپس طلسم و کیمیا است در هجده صنعت. مؤلف در این اثر که دایرةالمعارف داروشناسی است از نوشته‌های فارسی و هندی بهره برده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۲۸۳ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود؛ مفتاح‌الحدود در شرح حدود محمد سجزی از هم‌او که در سه فن نوشته شد: ۱ـ ماهیات اشیا و تعریفاتی که مربوط به کلیات طب است، ۲ـ چگونگی عمل‌ها و صفت‌هایی که به اصول طب مربوط است و ۳ـ اموری که به اقسام کلی مربوط می‌شود.

از دیگر پزشکان روزگار جهانگیر می‌توان از حکیم رکنای کاشی، حکیم صدرا، ملقب به مسیح‌الزمان، ابوالقاسم گیلانی، ملقب به حکیم‌الملک، حکیم مؤمنای شیرازی، حکیم روح‌الله کابلی، حکیم مقیم بید گجراتی و حکیم تقی گجراتی نام برد. حکیم حاذق پسر همام و فتح‌الله گیلانی فرزند لطف‌الله گیلانی نیز از پزشکان بزرگ روزگار جهانگیر و شاه‌جهان بودند. الفاظ ادویه / مفردات ادویه از نورالدین محمدعبدالله عین‌الملک شیرازی که شاگرد و خواهرزادهٔ فیضی و ابوالفضل، فرزندان مبارک است. پس از درگذشت پدرش عین‌الملک دوایی گیلانی، شاه‌جهان به او لقب عین‌الملک داد. وی در ۱۰۳۸ق کتابی به‌نام الفاظ ادویه در یک مقدمه، چهار فایده، یک نتیجه و یک خاتمه نوشت: فایدهٔ یکم در علامات تصحیح اعراب، فایدهٔ دوم در علامات زبان هر دیار، فایدهٔ سوم در طبایع و خاصیت دواها و علامات منسوب به آن‌ها، فایدهٔ چهارم در بیان مختار و شربت و مصلح و بدل دوا و علامات آن، نتیجه در ادویه و خاتمه در ادویهٔ ستهٔ کثیرالمنفعة است (لکنو، ۱۲۹۲ق)؛ تشریح‌الادویه که هم به‌دست او نوشته شده فرهنگ‌نامه‌ای در داروشناسی است. مؤلف در آن لغات دارویی را که در کتاب‌هایی به‌زبان‌های یونانی، عربی، ترکی و هندی به‌کار رفته، به‌ترتیب حروف تهجی به‌فارسی برگردانده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1959-89/4 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ طب داراشکوهی / علاجات داراشکوهی از هم‌او که آن‌را در ۱۰۵۶ق به‌نام شاهزاده داراشکوه (۱۰۲۴ـ۱۰۶۹ق) پسر شاه‌جهان در یک مقدمه به‌نام مفتاح که خود در چهل و دو مقاله است و ده گفتار و هر گفتار در چند اسرار و هر اسرار در چند اظهار و یک خاتمه نوشت. مؤلف در مقدمه به‌شیوهٔ پزشکان گندیشاپوری از روان‌شناسی و سخن دربارهٔ جهان بزرگ و جهان کوچک و رؤیا و مانندهٔ این جستارها گفت‌وگو کرده و خاتمهٔ کتاب را نیز به قرابادین اختصاص داده است. مؤلف در نگارش آن به بسیاری از کتاب‌های معتبر پزشکی پیش از خود مراجعه و از آن‌ها استفاده کرده است، مانند آثار محمدبن زکریای رازی، یوحنا بن سرافیون، ابوعلی بن سینا، حنین بن اسحاق، یحیی بن ماسویه و... در این کتاب شمار فراوانی از اصطلاح‌های پزشکی و دارویی هندی به‌کار رفته است؛ طب قادری از اله‌داد بن شیخ قطب‌الدین، معروف به ابوحلیم. وی این اثر را به‌نام شاه‌جهان در چهار فن بدین ترتیب نوشت: ۱ـ در شرح قواعد جزئیه و کلیهٔ علم طب، ۲ـ در بیان نبض و حرکات آن، ۳ـ در بیان مأکول و مشروب، ۴ـ تشخیص امراض و اعراض و معالجات که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ قرابادین آصفی از حکیم آصف‌الزمان فرنگی که آن‌را در ۱۰۳۵ق به‌روزگار شاه‌جهان نوشت و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۶۴۶ در کالج اسلامیهٔ پیشاور نگه‌داری می‌شود. از دیگر پزشکان روزگار شاه‌جهان می‌توان از حکیم محمدصالح شیرازی، برادر حکیم فتح‌الله شیرازی و حکیم داود تقرب‌خان نام برد. ریاض عالمگیری / ریاض مناظر از محمدرضا بن ابوالفضل سلیمان طبیب شیرازی از پزشکان نامدار دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ـ۱۱۱۸ق). وی این اثر را در پنج ریاض به‌نام اورنگ‌زیب نوشت، اما تنها دو ریاض آن به‌جا مانده است. مؤلف ریاض یکم را در ۱۰۸۷ق در حفظ صحت در چهار چمن و ریاض دوم را که ریاض مناظر هم نامیده است در ۱۰۹۳ق در درمان‌ها و داروها در دوازده منظر نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۶۷۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ قرابادین شفاگویا از هم‌او است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴ در کتابخانهٔ شخصی رحمت‌بگ کمپانی نگه‌داری می‌شود؛ طب اورنگ‌شاهی / طب اورنگ‌زیبی از حکیم درویش محمد ایمن‌آبادی، پزشک و سرایندهٔ روزگار شاه‌جهان و سپس اورنگ‌زیب. درویش محمد در روزگار شاه‌جهان در پی درمان یکی از زنان دربار، دهی جایزه گرفت و آن ده تاکنون به نام آن درویش در گجرانواله پا بر جا است. مؤلف این اثر را که در برخی نسخه‌ها به نام شاه‌جهان و در برخی به‌نام اورنگ‌زیب نامیده شده، در هفت باب و هر باب در چند فصل در ارکان عناصر و اخلاط و تشریح اعضا، معالجت امراض، دفع امراض زنان، کشتن دهات‌ها (کیمیا)، برخی تدبیرها که مدار طبابت است، ساختن معاجین و شربت‌ها و سفوف و جوارشات و مفردات ادویه نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۹۴۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ مفتاح حکمت از هم‌او که

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

آن‌را در ۱۰۶۱ق در پـزشکی سـرود (امـرتسر، ۱۳۰۹ق)؛ عین‌الحیات از حکیم مبارک مجیر که آن را در نـود و سـه بـاب نوشته و به نام اورنگ‌زیب کرده است. مؤلف مطالب این کتاب را از کتاب‌های معتبر و تجربیات خود فراهم کرده و در آن گذشته از شرح شیوهٔ درمان ناراحتی‌ها و بیماری‌ها بـه طـرز سـاختن قرص و کافور و زعفران و گلاب و نام‌های داروها نیز اشاره کرده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف۳ـ۳۶ در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ قانون ابن‌سینا از مؤلفی ناشناس که آن‌را در ۱۰۸۱ق در دورهٔ عالمگیری به‌پایان رسانده از کتب پزشکی این دوره است. مؤلف در ترجمهٔ خود از ترجمهٔ قانون اثر فتح‌الله شیرازی بهره برده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۵۵۱/۵۲۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ از دیگر کـتب ایـن دوره خیرالتجارب از مـحمدخان خیراندیش‌خان است. مؤلف در شهر خود، اتاوه، بـیمارستانی بزرگ برپا کرد و پزشکانی فراوان را در آن گرد آورد. محمدخان این اثر را در ۱۰۹۵ق در سه مقاله و هر یک در چـند بـاب در علامات و دلایل مزاج و امتلا و داروها و اوزان نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف۳ـ۶۶ در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود. از کتاب‌های پزشکی سدهٔ دوازدهـم هـجری می‌توان به این آثار اشاره کرد: طب اکبر / طب اکبری از حکـیم محمد اکبربن حاجی مقیم، معروف به شاه محمد ارزانی دهلوی از پزشکان برجستهٔ روزگار اورنگ‌زیب. این اثر ترجمهٔ فـارسی شرح اسباب و علامات نفیس بن عوض کرمانی از عربی است با کاستن مباحث فلسفی و افزوده‌هایی از کتاب‌های دیگر. مؤلف این اثر را در ۱۱۱۲ق در دو مجلد نوشته است. این کتاب بارها در هـند و ایـران بـه‌چاپ رسیده، از جـمله در تـهران (لکـنو ۱۲۸۹ق)؛ میزان‌الطب هـم از او است کـه وی آن‌را در ۱۱۱۳ق برای آموزش کودکان در سـه مـقاله نـوشت: مـقالهٔ نـخست در علامات و کیفیات چهارگانه، یعنی برودت، یبوست و رطوبت، مقالهٔ دوم در ادویهٔ مفرده و مرکبه و اغذیهٔ مناسب حال در نُه فصل و مقاله سوم در امراض و علاج آن در بیست‌وپنج باب و هر باب در چند فصل است (کانپور، ۱۸۷۴م)؛ مفرح‌القلوب از هم او که آن را در ۱۱۱۲ق در اواخر روزگار اورنگ‌زیب آغاز کرده و در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) در پنج مقاله و هر مقاله در چند فصل به‌پایان رسانده است: مقالهٔ نخست در امور طبیعیه در پنج فصل، مقالهٔ دوم در تشریح اعضای بدن در هفت فصل، مقالهٔ سوم در احوال بدن انسان در پنج فصل، مقاله چهارم در نبض، تفسره و قاروره در شش فصل و مـقالهٔ پـنجم در تـدبیر اصـحاء و پـیشگیری بـیماری‌ها در ده فـصل است (لکـنو، ۱۳۰۳ق)؛ قـرابادین قـادری از هـم‌او کـه آن را در ۱۱۲۶ق در بیست‌ودو بـاب بـه‌نام شـیخ عـبدالقـادر گـیلانی نـوشته است (کانپور، ۱۲۹۹ق)؛ رسالهٔ حکیم ارزانی از هم‌او که رسالهٔ کوتاهی در پزشکی است و شاید کوتاه شدهٔ طب اکبری باشد و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۹۹ در کتابخانهٔ دیال سنگه در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مجربات اکبری از هم‌او در یک مقدمه در فوایدی چند و بیست‌وپنج باب در معجون‌ها و کشته‌جات و هر باب در چند فصل (کـانپور، ۱۸۹۳م). در الثقافة‌الاسلامیه فی‌الهند و طب اسلامی کتاب دیگری از محمد اکبر ارزانی نام برده که گویا آن را پس از قرابادین قادری نوشته است، زیرا در این کتاب فهرستی از آثار خود را نام برده که نام این اثر اخیر در آن دیـده نـمی‌شود؛ مقتدی‌الشروح / شرح کلیات موجز از ابن محمد تابع روشن‌ضمیر کـه آن را در مـیان سـال‌های ۱۰۹۹ـ۱۱۰۶ق در دو مـجلد در روزگار عالمگیری نوشته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۹ در کتابخانهٔ عمومی جامعهٔ همدرد (تغلق‌آباد) در دهلی‌نو نگه‌داری می‌شود؛ خیرالتجارب از محمدکاظم نامی کـه آن را در ۱۱۲۳ق به‌دستور خیراندیش‌خان در بیست‌وسه باب و هر باب در چند فصل نوشته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1053 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ بحرالجواهر از مـحمد صـدیق کـه آن را بـه‌خواهش دوست خـود میان‌حیات‌علی راجه اجیت سنگه به‌فارسی برگرداند. این راجه گویا راجه اجیت سنگه راتهو باشد کـه در روزگـار فـرخ‌سیر در دهلی حکومت داشت. اصل متن بحرالجواهر از محمدبن‌یوسف طبیب هروی، پدر یوسفی هروی یاد شده است که در فرهنگ واژه‌های پزشکی و زندگینامهٔ برخی پزشکان و فرزانگان به‌زبان عربی است. نسخه‌ای از ترجمهٔ این اثر به‌شمارهٔ ۹۱۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ خلاصهٔ قوانین‌العلاج / مـطب عـلوی‌خان از حکـیم مـحمدهاشم عـلوی‌خان شـیرازی (۱۰۸۰ـــ۱۱۶۲ق) در هـفده بـاب (لکـنو، ۱۹۱۰م)؛ مجمع‌الجوامع / جمع‌الجوامع از هم‌او است که مؤلف آن نتوانست کـتاب را بـه‌انـجام بـرساند، امـا خـواهـرزاده‌اش حکـیم میرمحمدحسین بن محمدهادی عقیلی خراسانی شیرازی آن را در پنج فن و هر فن در یک کتاب و به‌نام ویژه‌ای آن‌را به‌انجام رساند. فن یکم به‌نام خلاصة‌الحکمة در کلیات پزشکی، فن دوم بـه‌نام مـخزن‌الادویـه در مـفردات ادویـه، فـن سـوم بـه‌نام

ذخایرالتراکیب / قرابادین کبیر در ادویهٔ مرکبه، فن چهارم در امراض مختصه و فن پنجم در امراض غیرمختص به‌عضوی است؛ نسخه‌جات علوی‌خان هندی گویا از هم‌او است که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۲۷۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ اظهرالطب / اطهرالطب / اظهارالطب از هزاری سریمل که آن‌را در ۱۱۵۱ق در سال بیستم پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) در پنج اظهار و هر اظهار در چند ظهور نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف ـ ۱ در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ طب داودی / طب داودخانی / مجربات داودی از داودخان از درباریان تالپور سند. وی فرزند خدایارخان عباسی، فرمانروای سند بود. این اثر را از میر عبدالرزاق مشرب اصفهانی (ـ ۱۱۲۷ق) نیز دانسته‌اند و به همین داودخان پیشکش شده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1976-3912 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ اسرار کوک از جیون مل برهمن که همیشه با دانشمندان هندی و فارسی مجالس علمی داشته است. وی این کتاب را در ۱۱۵۶ق به خواهش دوستش مشر سنگه لعل در ده صحبت از هندی به فارسی برگردانده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1960-62/1 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ معدن تجربات / معدن تجربیات از حکیم محمدمهدی بن محمدجعفر بن محمدحسن اکبرآبادی که آن را در ۱۱۷۰ق در دو مقاله و یک خاتمه به‌پایان رساند و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۰/۷۳ ـ م‌ح‌د در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود؛ مخزن اسرار اطبا از هم‌او است که آن‌را در ۱۱۷۲ق در دو مجلد نوشته است؛ نامهٔ اوزان از شرف‌الزمان فرنگی که آن‌را در ۱۱۶۲ق به‌روزگار احمدشاه بهادر در اوزان ادویه در فصل‌هایی به‌ترتیب حروف تهجی نوشته است. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ACC-22 در کتابخانهٔ شخصی حکیم ظهور اشرف دهلوی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ بحرالمنافع از محمد شریف بن غلام محی‌الدین بن ابراهیم‌بیگ چودهری. مؤلف که از قوم مغول بوده و در قصبهٔ جنید می‌زیسته است و شاگردی سید میرمحمد جنید می‌کرده، این اثر را در ۱۱۷۵ق از کتاب‌های پزشکی، چون طب سکندری، شفاخانی، اعجاز، مجربات اکبری و جز آن فراهم آورده و در پنج باب نوشته است. نسخه‌ای از آن، در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ قرابادین سکندری از حکیم اسکندر فرزند محمد اسماعیل فرزند بقا که آن را در مرکبات نوشته است. از وی دو اثر دیگر به‌نام‌های قانون احداث سکندری در کلیات و مفردات سکندری در مفردات به‌جا مانده است. در نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۵۶ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال آمده است که قرابادین اسکندری در ۱۱۶۲ق نوشته شده و به‌نام احمدشاه، پادشاه دهلی (۱۱۶۱ـ۱۱۶۷ق) است، اما در نسخهٔ شمارهٔ ۲۳۵۸ کتابخانهٔ دیوان هند آمده است که هر سه اثر وی به‌نام نظام‌الملک (ـ ۱۱۶۱ق) نواب آرکات است؛ علاج‌الامراض از حکیم محمد شریف‌خان شاه‌جهان‌آبادی (ـ ۱۲۲۲ق) سردودمان خاندان شریفی در لاهور که آن را در ۱۱۷۷ق در یک مقدمه، بیست‌باب و یک خاتمه به‌پایان رسانده است (لکنو، ۱۲۹۶ق)؛ تألیف شریف / مفردات هندی / خواص‌الجواهر از هم‌او که آن‌را برای شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ـ۱۲۲۱ق) در مفردات ادویهٔ هندیه و تحقیق در الفاظ ادویهٔ هندی نوشت (لاهور، ۱۳۰۲ق)؛ قرابادین شریف‌خانی از هم‌او که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1964-365 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ موجز از هم‌او در چهار بزم و فوائد و نکات و خاتمه: بزم یکم در خواص برگ تنبول (پان)، بزم دوم در بیان تنباکو، بزم سوم در قهوه و چای و چوب چینی و بزم‌چهارم در شراب‌ها و عرق‌ها و چندین نسخه و خاتمه در نسخه‌هایی که لازم است؛ بیاض شریف از هم او که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمدنبی‌خان جمال سویدا در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ خلاصةالطب از احمدالله، ملقب به حکیم مسیح‌الزمان‌خان، مشهور به امام‌بخش. وی این اثر را در ۱۱۷۷ق به‌دستور راجه (تکبت)رای در یک مقدمه و دو باب و فصل‌هایی به ضمیمه نوشت: مقدمه در حفظ صحت بدن، باب یکم در ستهٔ ضروریه در هفت فصل، باب دوم در حفظ صحت اعضای رئیسه و مرؤسه از سرتاپای در هفده فصل و ضمیمه در آشپزی در هفت فصل است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1965-15 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ خلاصةالعیش عالمشاهی از مظهربن‌مظفر، ملقب به روشن‌الدوله رستم‌جنگ ظفرخان که آن را در ۱۱۷۷ق به‌نام شاه‌عالم‌دوم (۱۱۷۳ـ۱۲۲۱ق) در دو مطلب و هر مطلب در بیست‌باب به‌انجام رساند: مطلب یکم در احوال مردان و آرایش و حسن معاشرت ایشان و درمان‌هایی برای ایشان و مطلب دوم در احوال زنان، مداوا، تزیین، تقویت و ذکر اسرار ایشان است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۰۹۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ شفای سقیم از حکیم محمدتقی دیدهانی تتوی قادری (زنده در ۱۱۷۴ق). مؤلف که از پزشکان دربار

تالپور سند بود، این اثر را در ده فصل به نثر آمیخته به‌نظم نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-50/3-1 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مجربات محمدتقی از محمدتقی که شاید همان صاحب شفاءالقسیم باشد. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمد نبی‌خان جمال سویدا در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ قرابادین صالحی از محمد صالح پسر محمد بن صالح هروی قاینی قندهاری (زنده در ۱۱۷۹ق) که آن را در یک مقدمه و بیست و هشت باب نوشت. مقدمه در اوزان و مکاییل طبیه، اسمای آلات، اصلاح و تکلیس و تدبیر و غسل و جز آن و متن در داروهای مفرده و مرکبه است (تهران، ۱۲۸۹ق)؛ علاج‌الغربا از غلام امام در درمان بیماری‌ها که آن‌را در ۱۱۸۲ق نوشت (دهلی، ۱۸۷۰م)؛ فوایدالمرضی از هم‌او که آن‌را در دو فن طب نظری و طب عملی نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ACC-34 در کتابخانهٔ شخصی حکیم ظهور اشرف دهلوی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ معالجات نبوی از هم‌او که در آن به داروهای یونانی، عربی و هندی پرداخته و به داروهایی که نامشان در حدیث‌ها آمده نیز اشاره کرده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1972-25 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مجربات رضوی از سید محمدصادق متطبب رضوی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۰۵۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ تبصرة‌الاطباء از قاضی امیربخش بن قادربخش، معروف به سید نتهوشاه درویش. مؤلف آن را در ۱۱۸۴ق در بیست‌وچهار باب نوشت و در سبب تألیف کتاب آورده است که چون مطالب ام‌العلاج صدرالدین محمدخان را در استفاده از برخی داروها کامل ندیده است. از کتاب‌های سدیدی، آقسرایی و قرابادین قادری مطالبی بیرون کشیده، بر آن افزوده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۱۴ در کتابخانهٔ شخصی مخدوم سیدشمس‌الدین گیلانی در اوچ نگه‌داری می‌شود؛ مرآت‌الشفا / مختصر منافع از هم‌او که در آن با سربندهای باب و فصل از سرتاپای، سپس تب‌ها و امراض متفرقه و طرد حشرات و در پی آن، به‌شیوهٔ درمان بیماری‌ها پرداخته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۲۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ ابوالعلاج از حکیم محمد روشن‌ضمیر که آن را در فصد و حجامت در هجده فصل نوشته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ عیش‌العیاش از علی ماجد شاه‌جهان‌آبادی که آن را در ۱۱۹۰ق به‌انجام رسانده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمدنبی‌خان جمال سویدا در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ طب مرتضوی / مجربات‌المرتضائیه از حافظ عبدالله، مشهور به مرتضی بن محمدخان خویشگی قصوری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی سید محمد طیب‌شاه همدانی در کوت مرادخان قصور نگه‌داری می‌شود؛ بیاض نورالدین لاهوری از خلیفه نورالدین لاهوری، پزشک مهاراجه رنجیت‌سنگه (۱۷۸۰ـ۱۸۳۹م). این کتاب نسخه‌های مجرب او است، به‌همراه تعویذها نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۷۸ در کتابخانهٔ شخصی احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود. از جمله کتاب‌های پزشکی که در سدهٔ سیزدهم هجری نوشته شده، می‌توان به این آثار اشاره کرد: فصول‌الاعراض از سید ابوالقاسم، معروف به میرقدرت‌الله قادری. این اثر ترجمهٔ حدودالامراض محمداکبر ارزانی است و مترجم آن را در ۱۲۰۲ق در یک مقدمه که خود در سه فایده است و سپس بیست و هشت باب در امراض و علامات و اسباب و درمان آن‌ها نوشته است (لاهور، ۱۲۷۲ق)؛ مفتت‌الحجرین از هم‌او که آن‌را برای راجه اجیت‌سنگه بهادر در ۱۲۲۲ق در یک مقدمه و دو باب در فصل‌ها و بخش‌های کوچک‌تر و یک خاتمه نوشت. مقدمه در چهار فایده: ۱ـ در بیان ماهیت حصاة و رمل، ۲ـ در تفصیل اعضا که در آن سنگ متولد شود، ۳ـ تشریح گرده، ۴ـ تشریح مثانه، باب یکم در سنگ گرده و ریگ آن و باب دوم در حصانت مثانه و رمل آن. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ACC-19 در کتابخانهٔ شخصی حکیم‌ظهور اشرف دهلوی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ شفاءالخیر از حافظ دوست محمد بن عاقل محمد. مؤلف تدوین آن را در ۱۲۰۰ق آغاز کرده و در آن از کتاب‌های هدایت‌الشفاء، محیط‌الشفا و دیگر کتاب‌ها در حکمت و نجوم بهره برده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۱۶ در کتابخانهٔ شخصی مخدوم سیدشمس‌الدین گیلانی در اوچ نگه‌داری می‌شود؛ اطعمة‌المرضی از حکیم محمدکاظم بن حکیم محمد روشن‌ضمیر که آن‌را در ۱۲۰۶ق در سی‌باب و هر باب در چند فصل به‌پایان رساند. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-648/22 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ سلم‌الدرجات / منتخب عمده از حکیم احمدالله مدراسی. وی که از پزشکان دربار نواب آرکات بود، این اثر را در ۱۲۱۱ق دربارهٔ داروسازی، از درجات ادویه، حرارت و برودت و رطوبت و یبوست داروها در یک مقدمه و سه‌فصل نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۰/۴ ـ اح‌م در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود. تحقیق‌النبض، رسالهٔ

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

چوب چینی، شفاءالمجدور، تحقیق‌البرهان و تفریح‌القلوب که ترجمهٔ فارسی ادویهٔ قلبیهٔ ابن‌سینا از عربی است، از دیگر آثار وی است، اما آگاهی دیگری از آن‌ها در دست نیست؛ بدیع‌التحریر / بضاعت‌اطبا از حکیم محمد رحم‌علی‌خان فرخ‌آبادی که آن را در ۱۲۱۴ق در دو مقاله و هر مقاله در دو توضیح در بخش‌های کوچک‌تر نوشته است: مقالات یکم، توضیح ۱ـ در بیان علمی و عملی طب به‌طور کلی، توضیح ۲ـ در مفردات و مرکبات لابدی، مقالت دوم، توضیح ۱ـ در بیان امراض مختصه به عضوی، توضیح ۲ـ در امراض غیرمختصه. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ تفریح‌الجنان فی علم‌الابدان / شرح قانونچه از سید محمد مشرف، معروف به سید لطف رسول که آن را در ۱۲۱۴ق در شرح مفرح‌القلوب ارزانی در پنج مقاله نوشت: مقالهٔ ۱ـ در امور طبیعی، ۲ـ تشریح اعضا، ۳ـ احوال بدن انسان و اسباب و نشان‌ها، ۴ـ نبض و قاروره و ۵ـ تدبیر تندرستان و درمان بیماران. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1057 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مجربات بوعلی‌خان از حکیم بوعلی‌خان که آن‌را در ۱۲۱۹ق در درمان بیماری‌ها و کشته‌سازی نوشت. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حکیم مفتی شفیق‌الرحمان در مردان نگه‌داری می‌شود؛ خلاصهٔ حدودالامراض از عبدالقادر بن مولوی محمد که در دهکدهٔ پهواری می‌زیسته است. وی آن‌را در ۱۲۲۰ق از کتاب‌های جامع‌الجوامع و جز آن گزیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مصباح‌الطب سرودهٔ میان‌محمد اشرف فاروقی نوشاهی منچری که آن‌را در ۱۲۲۰ق به‌نظم درآورد. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی فقیر سید مغیث‌الدین در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ قوانین طب به‌نظم از شاه‌محمد نامی که آن را در ۱۲۲۰ق به انجام رساند و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۸۴۵/۱۸۲۵/۵ در کتابخانهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ بیاض صادق از حکیم صادق‌علی‌خان (ـ ۱۲۶۴ق) فرزند حکیم محمدشریف‌خان که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمد نبی‌خان جمال سویدا در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ زاد غریب از هم‌او که آن‌را در ۱۲۲۴ق به‌نام محمداکبر دوم (۱۲۲۱ـ۱۲۵۳ق) در ۱۲۲۴ق برای حفظ صحت مسافران و برگشت تندرستی ایشان در دو رفیق و یک مقام به‌انجام رساند. رفیق یکم در تدبیر مسافران بری در ده طریق و دوم در تدبیر مسافران بحر در دو زورق (کانپور، ۱۸۸۶م)؛ مخازن‌التعلیم از هم‌او که آن‌را در ۱۲۷۹ق به‌نام محمداکبرشاه در چهار منزل ۱ـ علمی و عملی، ۲ـ ادویه و اغذیهٔ مفرده، ۳ـ معالجات امراض، ۴ـ در ادویهٔ مرکبه نوشته است (کانپور، ۱۲۹۹ق)؛ ضیاءالابصار فی حدالباه که گویا از حکیم محمودخان دهلوی شریفی فرزند محمدصادق‌علی‌خان است (کانپور، ۱۸۸۲م)؛ لذت‌الوصال از هم‌او؛ بدیع‌الجواهر از دولت‌رای بن گلاب‌رای که آن‌را به‌خواهش میروزیرعلی قصبهٔ جهبرامو که از وی خواسته بود تا برخی مقدمات طب را بنگارد، در ۱۲۲۵ق در بیست و پنج باب نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۳۴۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ کاشف‌الامراض از سید حشمت‌علی، متخلص به نگاه و کامل نگاه، فرزند سید حبیب‌الله شاه‌حسینی حسنی قادری مرتضوی. وی که از مردم کانت و تله (هند) بود، این اثر را در ۱۲۲۸ق با دیباچه‌ای به‌نثر در تشخیص بیماری‌ها در پانزده باب سرود. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1973-223 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ دلایل‌البول سرودهٔ شیخ پیرمحمد بهارنوی در آزمایش پیشاب که نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ دلایل‌النبض از هم‌او که آن‌را در ۱۲۳۰ق در شناختن نبض و اقسام آن سرود و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف۴ـ۶ در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ قاروره از هم‌او به نظم؛ دستورالعمل از حکیم ذکاءالله‌خان شاه‌جهان‌آبادی پسر حکیم اسحاق‌خان، مشهور به طبیب خاقان محمدبقاخان که نسخه‌ای از آن در دژ سندمین در مندوخیل بلوچستان نگه‌داری می‌شود. قرابادین ذکایی از هم‌او (دهلی، ۱۲۶۵ق)؛ ملتقط ذکائیه منتخب از مجموعهٔ بقائیه از هم‌او که مجموعهٔ داروها و درمان‌ها است که پدر نگارنده در بیاض قرابادین خود نوشته بود و ذکاءالله حکیم آن را به‌ترتیب الفبایی مرتب کرده است؛ نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۰ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ منتخب رضائیه از غلام‌رضا پسر حکیم‌الممالک اسرائیل‌خان پسر محمد اسماعیل طبیب. وی در دیباچهٔ این اثر آورده که این کتاب را از بیاض‌ها و قرابادین‌ها و مجربات پدر و استادش برگزیده است. نیای وی محمداسماعیل که به محمدبقا شهرت داشت از پزشکان نامی هندوستان بوده و نباید محمداسماعیل‌خان بن بقا، صاحب مجموعهٔ بقایی که وی نیز پدر حکیم اسکندر صاحب قرابادین اسکندری بود، باشد. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱۲۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ طب

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

مراد از مرادعلی تالپور پسر میر شهید بن بهرام‌خان شهید فرزند میر شهدادخان تالپور، حاکم سند (۱۲۴۴ــ۱۲۴۹ق) که آن‌را در ۱۲۱۶ق در چند فصل و هر فصل در چند قسم و هر قسم در چند نوع به انجام رساند. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۶۷ در کتابخانهٔ سندی ادبی بورد در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود؛ تذکرة‌الهند / یادگار رضایی از حکیم رضاعلی‌خان بن حکیم محمودخان حیدرآبادی. وی که از پزشکان روزگار میراکبرعلی‌خان بهادر سکندرجاه (۱۲۱۷ــ۱۲۲۴ق) بود، این اثر را از روی یادداشت‌های پراگندهٔ پدرش که به‌عربی بود، در ۱۲۳۵ق در سه تذکره و یک خاتمه در حیدرآباد نوشت. تذکرهٔ یکم در اوزان و اصول مدون و غیره بر طبق هندیه، تذکرهٔ دوم در اوزان و مصالح و مضار ادویه و اغذیه و برخی مقولات هندیان، تذکرهٔ سوم در فواید و ماهیات و امزجه و افعال و اصلاح ضرر و خواص ادویه و اغذیهٔ هندیه و خاتمه در اسمای چند که مستعمل در ماهیات و امزجه است (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۳ــ۱۳۵۸ق)؛ جامع‌الخلاصه از حکیم غلام‌محمدخان فرزند حکیم محمدصادق‌علی‌خان فرزند حکیم محمدشریف‌خان دهلوی که سردودمان خاندان شریفی در لاهور است. وی این اثر را در ۱۲۳۶ق در یک مقدمه و سه‌باب و یک خاتمه نوشت: مقدمه در بیان اشاراتی در طب، باب‌ها به‌ترتیب حروف تهجی در مفردات و مرکبات داروها و خاتمه در اسامی اوزان متعارفه به اختصار است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمدنبی‌خان جمال سویدا در لاهور نگه‌داری؛ طب غلام‌محمد از هم‌او که نسخهٔ مجربات او و پزشکان قدیم در بیست‌باب است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ یاد شده، نگه‌داری می‌شود؛ عیش و سلامت از هم‌او که نسخه‌ای از آن باز در همین کتابخانه نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ سعادت (۱) / باه‌نامه از سعادت‌یارخان رنگین دهلوی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمدنبی‌خان جمال سویدا نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ سعادت (۲) / باه‌نامه از هم‌او؛ خلاصة‌الانبساط گویا از هم‌او که آن را در یک مقدمه، چهار تعلیم و یک خاتمه به‌پایان رسانده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم الله‌یار علایی در ظفروال شیخپوره نگه‌داری می‌شود؛ علاج‌النساء والاطفال از محمدیار بن محمدعلی‌خان ککیانی که آن را در ۱۲۴۵ق در روزگار نواب ناصرالدوله فرخنده علی‌خان بن سکندر (۱۲۴۴ــ۱۲۷۳ق) در درمان زنان و کودکان به دارو و وردها در چهار باب و هر باب در چند فصل نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-1060/12-1 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ علمی میزان / میزان علمی از نور احمد فرزند شیخ احمدبن عبدالمؤمن از مردم پندی بهتیان (پنجاب پاکستان). گویا وی در سدهٔ سیزدهم هجری می‌زیست و مؤلف در آن از میزان‌الطب ارزانی بهره گرفته است. از دیباچهٔ این اثر برمی‌آید که پدر مؤلف از پزشکان و دانشمندان بنام بوده و این اثر را به‌خواهش یکی از شاگردان به‌نام عالم در یک مقدمه و چهار باب و هر باب در چند فصل و یک خاتمه بدین‌ترتیب نوشته است: مقدمه در تعریف و موضوع و غرض طب، باب یکم در اسباب مادی صحت، باب دوم در اسباب صوری صحت، باب سوم در اسباب فاعلی صحت، باب چهارم در اسباب غایی صحت و خاتمه در قوانین حفظ صحت و قوانین علاج کلی. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-262/9 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ فواید طبی / مجربات نورعالم از محمد نورعالم سکندرآبادی که آن را در فوایدی که از آموزش‌های استادش حکیم ذکاءالله‌خان طبیب دهلوی و میرقدرت‌الله قادری، شاگرد حکیم محمدشریف‌خان دیده و نیز آن‌چه از کتاب‌های متداول مشهور خوانده، فراهم آورده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۳۲۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ طب خسروی از حکیم میرزا خسروبیگ گرجی که از پزشکان سدهٔ سیزدهم هجری در دربار تالپور سند بود؛ دافع‌الامراض از حکیم حبیب‌الله بهکری از پزشکان سدهٔ سیزدهم از دربار تالپور سند؛ دلایل‌البول از هم‌او به‌نظم؛ رساله در نبض از هم‌او به‌نظم؛ طب احسانی از حکیم احسان‌علی (زنده ۱۲۵۶ق) فرزند حکیم شیرعلی احمدآبادی. مؤلف برادر بزرگ‌تر رحمان‌علی نگارندهٔ تذکرهٔ علمای هند بوده است. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ۷۰۴ در کتابخانهٔ پشتو آکادمی پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ علاج‌الاطفال از سید فضل‌علی، مخاطب به شفایی‌خان. وی شاگرد ملک‌الحکما احمدالله‌خان و از پزشکان دربار آصفیهٔ حیدرآباد دکن بود و این اثر را در ۱۲۵۲ق به‌نام راج چندو لعل مهاراجه در هفتاد باب نوشت. مؤلف در آن از آثار دیگر پزشکی بهره برده است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1961-1026 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ قوت لایموت از هم‌او در خوراکی‌ها که آن‌را به‌نام همان راجه در هفت باب نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1964-6 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ میزان‌المزاج از هم‌او در داروها. چون در دیباچهٔ آن شاه‌سکندر

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

می‌شود؛ رسالهٔ سل و دق از هم‌او که آن‌را در ۱۳۳۵ق در دو باب و یک خاتمه نوشت: باب یکم در بیان دق و سل و علامت‌های آن، باب دوم در داروها در دو فصل ادویهٔ مفرده سل و ادویهٔ مرکبه و خاتمه در برخی فایده‌ها؛ قرابادین جمیل از هم‌او که مطالب آن‌را از دیگر کتاب‌های پزشکی فراهم آورده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ فرزندش نگه‌داری می‌شود؛ بیاض نبی‌بخش از حکیم قاضی نبی‌بخش فرزند حکیم‌یارمحمد (میانهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری) که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی حسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ بیاض حکیم مغفورشاه از حکیم مغفورشاه صاحب (نیمهٔ سدهٔ چهاردهم هجری). وی که از مردم مقام توپی مردان در پیشاور بود این اثر را از مجربات خود و استادانش در علم طب فراهم آورده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۰ در کتابخانهٔ شخصی مولانا محمداسرائیل کان‌الله له در مقام مردان پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ بیاض صمصام از حکیم خورشید احمد صمصام که آن‌را در حدود ۱۳۷۱ق در پزشکی و کیمیا به‌نظم و نثر نوشت. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی محمدبشیر لودهیانوی در انبالهٔ جلدسازی شیش محل لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شاهنامهٔ طبی از هم او که آن‌را در ۱۳۷۱ق در پنج منزل و هر منزل در چند کتاب و هر کتاب در چند باب نوشت. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی محمدبشیر لودهیانوی در شیش‌محل لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مجربات قلعه‌داری از محمد عبدالکریم قریشی قلعه‌داری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی احمدحسین احمدقلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود؛ زمرد فارسی از حکیم محمدمظفرالدین بن حافظ حکیم محمد هاشم ساکن کوت باری‌خان تپهٔ دوگرانواله از توابع پرگنهٔ گوجرانواله. این اثر ترجمه و شرح زمرد اخضر و یاقوت احمر از محمد عبدالعزیز مولتانی است (لاهور، ۱۳۱۳ق)؛ تذکرهٔ شفائیه / خلاصة الفارماکوپیا از حکیم سید افضل‌علی‌خان که آن‌را در ۱۳۰۲ / ۱۳۰۴ق در یک مقدمه و یک مقصد و چند باب و یک خاتمه در بیان ادویه به انجام رساند (فیض‌آباد، ۱۸۸۹م)؛ جامعة الشفائیه و افادات کیمرینیه (کامرانیه) از هم‌او که در دو مجلد به‌چاپ رسیده است (لکنو، ۱۳۰۴ق). جلد نخست در امراض خاصه، مانند امراض راس، امراض خانهٔ چشم، امراض گوش و امراض قلب و جز آن که مشتمل بر بیست و دو باب و هر باب در چند فصل است و جلد دوم در امراض عامه که مشتمل بر پنج باب و هر باب نیز در چند فصل است؛ طب حکمت از هم‌او که آن‌را در دو باب و یک توضیح و یک خاتمه در آداب اغذیه و اشربه در صحت و بیماری نوشت (فیض‌آباد، ۱۸۹۰م)؛ شرح احمدی از احمدالدین بن حکیم علاءالدین لاهوری، معروف به الٰه‌دین که آن‌را در ۱۳۰۰ق در شرح موجزالقانون نوشت (لاهور، ۱۳۰۰ق)؛ قصیدهٔ ضیائیه فی علم طبیه به‌نظم از مولوی حکیم قاضی محمدضیاءالدین کهوکهر حنفی قادری چشتی (چاپ لاهور)؛ مجربات عزیزی از محمد عبدالحلیم لکنویی فرزند محمد عبدالعزیز. وی این اثر را به‌خواهش حکیم کمال‌الدین احمدپوری از مجربات دیگر پزشکان فراهم آورد (لکنو، ۱۹۵۳م)؛ مستحضرالطبیب و مستبشراللبیب از محمد سعید بخت بن مولوی میرعبدالعزیز کشمیری که آن‌را در ۱۳۰۵ق در ترجمهٔ قانونچهٔ محمدبن‌چغمینی نوشت. برخی از کتاب‌های فارسی پزشکی که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند، اما سال تألیف آن‌ها دانسته نیست. از این قرارند: باه‌نامه از محمدبن ملک برهان(الدین) بن حسین‌خان که در نگارش این اثر از دیگر کتاب‌های پزشکی، چون طب شهابی، طب بقراط و طب شمسی بهره گرفته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۲۰/۳ در کتابخانهٔ شخصی مخدوم سیدشمس‌الدین گیلانی در اوچ نگه‌داری می‌شود؛ بستان افروز از سیدعبدالفتاح، مخاطب به خواجه عبدالله نمکین. وی در دیباچه می‌آورد، به‌سبب کم‌یابی داروهای یونانی که تهیهٔ آن‌ها برای فقرا دشوار است، برخی از گیاهان دارویی هندی و سندی را به‌قلم آورده است تا همه بتوانند از آن‌ها بهره‌مند شوند. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ۴۴۰۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ بوستان المتعلمین از امام‌الدین‌خان که شاید همان امام‌الدین پاک پتنی باشد. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ACC-1 در کتابخانهٔ شخصی حکیم ظهور اشرف دهلوی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ بیاض جان عالم از حکیم مولوی جان عالم قلعه‌داری گجراتی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۷۱ در کتابخانهٔ شخصی احمدحسین احمد قلعه‌داری نگه‌داری می‌شود؛ بیاض حیدری از سید حیدرعلی‌شاه که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ بیاض عبدالرؤف از حکیم عبدالرؤف نامی که آن را از مطالب دیگر کتاب‌های پزشکی بیرون کشیده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۶۹۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ بیاض غیاثیه از خلیفه محمدابراهیم حکیم شکارپوری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ بیاض قدرت‌الله از حکیم قدرت‌الله بدایونی

که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-655/13 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ بیان‌الامراض از فتح محمد بن شیخ یوسف قریشی اسدی هاشمی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ تحفة‌الاحباب از حکیم محمدصدرالدین دهلوی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی عطاءالرحمان صاحب کهوکهر در جهاوریان سرگودها نگه‌داری می‌شود؛ تحفهٔ غوثیه از محمد غوث بن محمدبخش در سه قسم: ۱ــ معرفت کیفیت و خواص ادویهٔ مفرده؛ ۲ــ مرکبات؛ ۳ــ در اعمال برخی از ادویهٔ مفرده. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-648/45 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ تعلیج سلیم از محمدسلیم نامی که آن‌را در یک مقدمه و سه‌مقاله و یک خاتمه نوشت: مقدمه در حفظ صحت، مقالهٔ یکم در ضعف باه در سه فایده، مقالهٔ دوم در آتشک در سه باب و مقالهٔ سوم در سوزاک. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1034 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ تقابل صحت و مرض از نصرالله‌بن‌حکیم ثناءالله‌خان که آن‌را به خواهش حکیم میراشرف علی حنفی قادری کیتهلی نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-262/51 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ تن سوکه پوتهی از شیخ محمد قریشی. وی می‌گوید که متن اصلی به‌زبان هندی بود و چون فهم آن برای عموم دشوار بود، آن‌را به‌فارسی درآورد. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی احسان دانش در دانش‌آباد لاهور نگه‌داری می‌شود؛ خواص مندی بویی از شیخ صابر دربارهٔ خواص دارویی گیاه مندی بویی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۱۵۷/۲۱۴۵/۴ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ رسایل طبی که گردآورندهٔ آن از فرمانروایان احمدنگر هند بوده است. این اثر در دو بخش است: ۱ــ قرابادین که در آغاز آن آمده از روی کتاب بهت، ست، سرلوکی، جوگ‌ست، جوگ‌رتناگر، رس‌رتناگر، بهیند و بهارت گرفته‌شده؛ ۲ــ رسالهٔ طبی که گزیدهٔ دستور اطباء، اختیارات قاسمی، بهاگ بهت، چرک، جانون‌کرن، ست‌سرلوکی، رس رتناگر، جوگ رتناگر و جز آن‌ها است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1973-156 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ رموز نبض از مرادبخش که آن‌را از کتاب‌های مهم طبی در اسرار نبض گردآورده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی مولانا قدرت‌الله در بهلوال سرگودها نگه‌داری می‌شود؛ علاج رحم از حکیم امیرالله سنبهلی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی محمد بشیر حسین در سمن‌آباد لاهور نگه‌داری می‌شود؛ فیض‌الانتخاب از حکیم میرفیض‌علی‌بن‌حکیم میر حسن دهلوی در خواص ادویه. نگارنده از نیاکان دارندهٔ نسخه، یعنی حکیم ظهور اشرف دهلوی در کراچی است؛ ترجمهٔ لذت‌النسای کوکاپندت از محمدامین که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1976-47 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مجرب‌الشفا از غلام رسول قادری انصاری که در تراکیب و مشروبات و معاجین و جورشات و حبوب و صفوف و مسهلات و ادهان و اقراص و اشیاف و طلایات و ضمادات در معالجات است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مبارک اردو در محمدآباد رحیم‌یارخان نگه‌داری می‌شود؛ طریق‌المعالجات هم از او است؛ مزاج‌الادویه از هم‌او. نسخه‌هایی از آثارش در کتابخانهٔ یاد شده نگه‌داری می‌شود؛ مجربات ابراهیمی از ابراهیم‌بن‌خلیفه نصرالله قادری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مجربات باهیه از حفظیی به‌نظم که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف۳ــ۴۹ در کتابخانهٔ همدرد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مجربات رحمت‌الله مارهروی از حکیم خلیفه رحمت‌الله مارهروی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف۳ــ۴/۱ــ۴ در کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مجربات غلام مصطفی از حکیم غلام مصطفی مولتانی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۲ در کتابخانهٔ شخصی شاه‌عباس گردیزی در مولتان نگه‌داری می‌شود؛ مجربات کریم‌بخش از مولانا حاجی کریم بخش که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی ابوسعید محمدرمضان بهیروی صاحب در گلشن‌آباد راولپندی نگه‌داری می‌شود؛ مرکبات تمکین ذی نمکین، ترجمه و تصنیف میرعبدالفتاح‌خان دهلوی، مخاطب به خواجه عبدالله نمکین که نسخه‌ای از آن در مدرسهٔ قاسمیه در کرهی یاسین در شکارپور نگه‌داری می‌شود؛ نافع‌الخلق از هم‌او که گزیده‌ای از معالجات قانون و جز آن است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۴۰۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ نافع‌المریضین از عبدالوهاب بن فتح محمد که گزیده‌ای است از کتاب‌های دواءالهند، طب سکندری، طب اکبر، پران سوکه و زبدة‌الاطبا در سی‌صد و چهارده باب در علامات و اسباب و درمان بیماری‌های مردان و زنان که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۰ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ نبض و قاروره سرودهٔ میان‌جی‌جرأت‌علی که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ الف۱۰ــ۴۲ در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ کنزالاسرار از محمدهادی حسین مرادآبادی (چاپ

پزشکی‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

۱۳۰۸ق)؛ معالجات جدولیه از محمدحسین‌خان دهلوی در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه: مقدمه در برخی اصطلاحات طبیه، باب یکم در برخی ادویات روادعات و قابضات و جز آن، باب دوم در معالجات و خاتمه در برخی فواید است. برخی فرهنگ‌های لغت فارسی پزشکی که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند عبارتند از فرهنگ واژه‌های تحفة‌المؤمنین از شیخ عبداللطیف قریشی (سدهٔ سیزدهم هجری) در مفردات داروها به‌ترتیب تهجی و برابر آن به‌زبان هندی با گزارش کوتاه. متن از سید محمد مؤمن تنکابنی دیلمی از پزشکان روزگار شاه‌سلیمان صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵ق) است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۰ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ جواهرالمفردات در نام داروها است به‌فارسی، عربی و هندی و در شرح خاصیت و طبع و بدل آن‌ها. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ الف۳ـ۱۰ در کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ حل‌الاسامی که نام نگارندهٔ آن در نسخه‌ها به دو گونهٔ محمدزکریا بن ضیاءالدین طبیب و استادالمحققین ابومنصور یاد شده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۴۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ عقاقیر افغانی من تألیف ادویات یونانی از ایوب‌شاه بن نورشاه (گویا از سدهٔ سیزدهم هجری) که واژه‌نامهٔ داروها است به ترتیب آغاز واژه‌ها که هر حرف در یک باب و هر واژه به‌فارسی و پشتو و هندی گزارش شده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۳۱۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ عناصر اربع که تنها عنصر چهارم کتابی در فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات پزشکی است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۷۶۶/۲۴۴۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ ادویه از حکیم عبدالفتح فرزند حکیم نیک محمد سوکه که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ شهابی که واژه‌نامهٔ پزشکی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی میان فضل‌الهی رانجها در وان میانهٔ سرگودها نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ کبیر از عبدالقادر بن حاج‌محمد بن حاج‌محمدفاضل قاسم‌پوری. این اثر فرهنگ پزشکی است از داروها، اصطلاحات پزشکی و نام بیماری‌ها به‌زبان‌های فارسی، عربی و هندی و در ۱۲۹۴ق به‌انجام رسیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ طبی بورد در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ واژه‌های پزشکی از مؤلفی ناشناس که در تعریفات امور مربوط به طب است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۹۵۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ یوسفی / لغات یوسفی / اسماء ادویه / اسماء اجناس از یوسف یوسفی. وی دو منظومه در گزارش واژه‌ها دارد: ۱ـ لغات یوسفی که فرهنگ هندی به‌فارسی است و در ۹۱۷ق در قافیهٔ «را» سروده شده است و بیشتر واژه‌های پزشکی را در بر دارد. ۲ـ فرهنگ یوسفی / اسمای اجناس ادویه / لغات یوسفی که واژه‌های پزشکی است در قافیهٔ «نون». نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1970-257 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ لغات محمدصدیق / لغات ادویه از محمدصدیق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۱۲۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ مفردات اشرف از اشرف‌الله کاکاخیل در فرهنگ واژه‌های پزشکی در هجده‌هزار واژه که برخی از واژه‌ها به‌زبان پشتو است و به‌فارسی گزارش شده‌اند. مؤلف آن را در ۱۳۰۶ق به‌انجام رسانده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۷۸ در کتابخانهٔ پشتو آکادمی پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ منتخب‌الادویه از محمد قمرالدین حسینی حیدرآبادی. این اثر فرهنگ ادویهٔ مفرده و اغذیه است به‌زبان‌های عربی، فارسی و هندی که مؤلف آن را در ۱۲۵۲ق به‌روزگار میرفرخنده علی‌خان نظام دکن به‌نام نواب محمدرفیع‌الدین‌خان بهادر نواب‌جنگ نوشته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱۲۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ افتخارالاطباءالاخیار / ناموس لباب‌اللغات والقاموس از ابوسعید محمد عمادالدین‌خان بن مولانا نظام‌الدین در گزارش واژه‌های پزشکی عربی، فارسی، ترکی، یونانی، سریانی، رومی، عبرانی، لاتینی، انگلیسی، سنسکریتی و هندی که آن‌را در ۱۲۸۲ق به‌پایان رسانده است. نسخه‌های از آن به‌شمارهٔ N.M.1974-2 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: بزرگان تامی پارس، ۸۵۳/۲ـ۸۶۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰۶/۲، ۶۴۶/۳، ۸۴۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۵۴/۵ـ۳۶۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۳/۲ـ۳۴۹، ۶۵۱/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۸۲/۱، ۳۵۸، ۳۹۹؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان متأخر، ۲۴۰ـ۲۴۷؛ الذریعه، ۲۱۷/۲، ۲۵۰، ۲۹۲؛ ۳۳/۳، ۳۲۸۳، ۳۴۳۲؛ ۱۷/۴، ۱۰۳؛ ۶۸/۵، ۱۵۰؛ ۴۸/۸، ۹۵/۹؛ ۵۵۵؛ ۱۴۴/۱۲؛ ۸۲/۱۳؛ ۳۷۰/۱۵؛ ۱۶۱/۱۶، ۲۳۸، ۳۲۵، ۳۲۶؛ ۲۰/۱۷؛ ۲۹۸/۱۸؛ ۲۲۴/۱۹، ۲۳۰؛ ۴/۲۰، ۲۶، ۲۲۳؛ ۲۱ / ۲۹۶، ۳۶۴؛ ۱۷۴/۲۳، ۳۱۴؛ ۶۶/۲۴؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۴۷۰/۱، ۳۶۴، ۱۰۰۴، ۱۲۰۹، ۱۲۵۸، ۱۳۰۶؛ ۱۹۲۸/۲، ۲۱۷۸، ۲۱۸۰، ۲۵۵۲، ۲۵۹۷، ۲۷۲۴،

۲۷۲۹، ۲۷۳۸، ۲۹۳۴/۳، ۳۴۲۳، ۳۵۵۴، ۳۵۵۵، ۳۷۹۸، ۳۸۹۱؛ ۴۵۲۶/۴، ۴۶۳۷، ۴۷۹۱، ۴۸۱۵، ۵۰۸۶، ۹۱۰/۶، ۵۱۲۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۰۳/۱ـ۴۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۰/۱، ۴۲۱، ۴۷۵ـ۷۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰/۱ـ۶۱۱؛ ظهورالدین احمد، «آغاز فارسی در شبه‌قاره و چگونگی ارتقای آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۸ش، صص ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ـ۱۱۳، ۱۱۹؛ بشیرالنساءبیگم، «طب شرقی در عهد قطب‌شاهی»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال یازدهم، شمارهٔ ۲، ۱۹۹۱م، صص ۵۵ـ۶۶؛ علی فروحی، «پزشکان گیلانی دربار سلاطین مغولی هندوستان»، گیلان‌نامه، ۲۶۹/۲ـ۳۳۳؛ عبدالحی حبیبی، «حکیم یوسفی هروی طبیب و منشی دربار بابر و همایون»، آریانا، جلد ۷، شمارهٔ ۳، صص ۱ـ۴.

حجتی

پس چه باید کرد ای اقوام شرق (pas.če.bā.yad.kard. ey.aq.vām-e.šarq)، کتابی در قالب مثنوی از محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷ ـ ۱۹۳۸م). اقبال پس از سرودن اسرار خودی* در ۱۹۱۵م و رموز بی‌خودی* در ۱۹۱۸م وعده داد که سروده‌ای که سومین قسمت این دو منظومه باشد در پاسخ به پرسش «چه باید کرد» بسراید. هر چند به آن وعده در آن زمان وفا نشد، ولی مثنوی پس چه باید کرد... پاسخی است به آن و در واقع وفای وعدهٔ پیشین. این مثنوی اندکی بیش از پانصد بیت دارد و مفصل‌ترین تفسیری است که اقبال از مسائل سیاسی ـ اجتماعی و مشکلات دنیای شرق، که به باور اقبال برخاسته از پیشرفت فزایندهٔ غرب است کرده است. سخن اصلی اقبال در این منظومه تحلیل و توصیف واقعیت غرب، توصیف و تحلیل اوضاع شرقیان و به‌ویژه مسلمانان و سرانجام ارایهٔ راه‌حل‌هایی برای حل مشکلات شرقیان است. سرپندهای بخش‌های مختلف مثنوی عبارتند از تمهید، خطاب به مهر عالمتاب، حکمت کلیمی، حکمت فرعونی، لااله‌الّله، فقر، مردحر، در اسرار شریعت، اشکی چند بر افتراق هندیان، سیاسیات حاضره و حرفی چند با امت عربیه و پس چه باید کرد ای اقوام شرق است این مثنوی بر وزن مثنوی مولانا و به بحر رمل سروده شده و اقبال در آغاز کتاب از پیر رومی (مولانا جلال‌الدین) یاد می‌کند و شعر و شور خود را ملهم از آن «نی‌نواز پاکباز» می‌داند. اقبال در این مثنوی، پس از شرح حکمت کلیمی (یا حکمت ارباب دین) و حکمت فرعونی (یا حکمت ارباب کمین که مکر است و فن)، به‌فقر و درویشی (فقر واقعی یا، به‌تعبیر اقبال، فقر خیبرگیری می‌پردازد و معنی آن فقر جهانگشا را که امانت مصطفایی است باز می‌فرماید و پستی و گمراهی مدعیان فقر و مسندنشینان بی‌کار را باز می‌نماید. آنگاه از افتراق هندیان می‌نالد و پس از سخنی با امت عرب، که محمد (ص) آنان را از جهل و بت‌پرستی رهانید و بر کافران پیروز گردانید، فرنگیان / غربیان را نکوهش می‌کند و خواهان بریدن هر گونه پیوند میان شرق و غرب می‌شود: «ای ز افسون فرنگی بی‌خبر ـ فتنه‌ها در آستین او نگر / از فریب او اگر خواهی امان ـ اشترانش را ز حوض خود بران.» اقبال می‌گوید که گرچه علم اشیاء خاک را کیمیاست، دانش فرنگیان با تیغی به دوش سخت در پی نابودی بشر است: «دانش افرنگیان تیغی به دوش – در هلاک نوع انسان سخت کوش.» در برابر آن، سوز و درد و داغ و نیز هنر و دین از آسیا و خاور است: «سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست ـ هم شراب و هم اباغ از آسیاست / هم هنر هم دین ز خاک خاورست ـ رشک گردون خاک پاک خاورست.» در پایان این مثنوی، مثنوی کوتاه دیگری با عنوان در حضور رسالت‌مآب در شصت و دو بیت آمده است که اقبال آن را پس از دیدن خوابی در سه آوریل ۱۹۳۶م در بهوپال، که در آن سرسید احمدخان از او خواست تا «از عدالت خویش در حضور رسالت‌مآب عرض کن»، سروده و از پیامبر (ص) برای گشودن گره‌ها از زندگی مسلمانان یاری خواسته است. پس چه باید کرد نخستین‌بار، به همراه منظومهٔ مسافر، در ۱۹۳۶م در لاهور و پس از آن بارها به چاپ رسیده است. این اثر به زبان‌های اردو و پنجابی نیز برگردانیده شده است.

منابع: اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، ۱۳۴۹، ۳۴، ۴۷؛ پس چه باید کرد ای اقوام شرق، لاهور، ۱۹۴۶م (چاپ پنجم)؛ در شناخت اقبال، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۴۴؛ دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز، ۱۵۲ ـ ۱۵۷؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمهٔ احمد سروش، پنجاه و پنج، ۳۸۸ ـ ۴۱۵؛ احمد رجائی، «پس چه باید کرد از اقوام شرق»، هلال، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، تیر ۱۳۴۷، صص ۳ـ۹.

یوسفی اشکوری

پسروری، احمد ← احمد پسروری

پلاتس (pe.lāts)، جان تامپسن (John Thompson Platts)، ۱۸۳۰ ـ سپتامبر ۱۹۰۴م، خاورشناس و مترجم انگلیسی. در دورهٔ انقلاب مردم هند بر ضد انگلستان (۱۸۵۷م / ۱۲۷۳ق)، بازرس مدارس در استان‌های مرکزی هند بود. سپس رئیس کالج بنارس شد. چندی بعد بر اثر بیماری، به‌انگلستان بازگشت. در ۱۸۸۰م استاد فارسی در دانشگاه آکسفورد شد. ممتحن زبان هندوستانی در امتحان استخدام داوطلبان کار در دستگاه دولتی کشوری هند بود. از او یک فرهنگ اردو ـ انگلیسی و بخشی از یک دستور زبان فارسی به‌جا مانده است. گذشته از آن، وی کتاب‌های بسیاری را از فارسی به‌انگلیسی برگرداند که از آن‌میان ترجمهٔ گلستان سعدی به‌سبکی روان و رسا و شیرین است (لندن، ۱۸۸۹م). پلاتس دو تن از ادیبان هند به‌نام‌های صفدرعلی و جمال‌الدین میر منشی را به تهیهٔ متن پاکیزه‌ای از بوستان سعدی واداشت که به‌همراه توضیحاتی به‌قلم ا.راجرز در ۱۸۹۱م در لندن و کلکته به‌چاپ رسید. وی هم‌چنین رسایل اخوان‌الصفا را از روی برگردان اردوی آن‌ها از اکرام‌علی به انگلیسی برگرداند (لندن، ۱۸۶۹م).

منابع: زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۴؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۲۷۴، ۲۷۵؛ فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه، ۴۹۶؛ *Dictionary of Indian Biography*, 337.

برزگر

پنجابی (pon.jā.bi / pan.jā.bi)، زبان و ادبیات و تأثیر فارسی بر آن: زبان پنجابی زبان هند و آریایی برخی از مردمان سرزمین پنجاب و از شاخهٔ هندیِ شمال غربی است. آن‌چه دربارهٔ سرزمین پنجاب می‌توان گفت، این است که برخی نخستین بشر را برآمده از آن‌جا دانسته و قدمت حضور انسان را در آن سی‌صد تا پانصد هزار سال گفته‌اند. برخی نیز احتمال داده‌اند که حدود سه‌هزار سال پیش تمدنی شبیه تمدن‌های ایلام و ورارود در درهٔ سند رونق داشته است. یونانیان باستان این سرزمین را پنتاپوتامیا می‌نامیدند و گویندگان زبان فارسی باستان آن را «هند» می‌گفتند. منظور از هند در این گویش، همان سند سنسکریت بوده، چنان که تبدیل حرف «س» سنسکریت به «ه» در فارسی باستان، در سنگ‌نوشته‌های شاهان هخامنشی و در اوستا نیز دیده شده است. این سرزمین را که در شمال غرب شبه‌قاره است، به‌نامی می‌خواندند که از دو واژهٔ فارسی «پنج» و «آب» ترکیب یافته است و به مناطقی اطلاق می‌شود که پنج‌رود جهلُم، چناب، راوی، بیاس و ستلُج ـ پیش از آن که به سند بریزند ـ آن را آبیاری می‌کنند و با فلات سرهند میان ستلج و جمنا، سند ساگر دو آب میان ستلج و سند، و ناحیهٔ دیرهٔ غازی‌خان محدودهٔ پنجاب را تشکیل می‌دهند. این سرزمین از ۱۳۲۶ش / ۱۹۴۷م به دو بخش پاکستانی و هندی، در غرب و شرق، تقسیم شده است. بخش هندی‌نشین پنجاب خود به ایالت‌های پنجاب، هاریانا و هیماچال پرادش بخش شده است. زبان پنجابی درواقع تنها گویش مناطق مرکزی و شرقی است که با گویش‌های غربی ـ گویش‌های لهندا ـ تفاوت دارد. با این تعریف، زبان پنجابی را گویشی میان لهندای رایج در غرب و خریبولی رایج در دهلی ـ اساس زبان اردو و هندی معاصر در جنوب شرقی ـ دانسته‌اند. گویش پنجابی وام‌دار هر دو زبان همسایه‌اش است. زبان‌هایی ناآریایی، مانند دراویدی و... نیز در ساختار آن دخالت داشته‌اند. این زبان از فارسی، عربی، یونانی و مغولی نیز تأثیر پذیرفته است. زبان پنجابی یکی از زبان‌های رسمی و از بزرگ‌ترین زبان‌های شبه‌قاره است و نزدیک به دویست میلیون نفر به آن سخن می‌گویند. برخی ریشهٔ زبان پنجابی را کهن‌تر از سنسکریت دانسته آن را برآمده از زبانی باستانی معرفی کرده‌اند که پیش از ورود آریایی‌ها به آن سرزمین، به کار می‌رفته است. بای‌جوده سینگ ریشهٔ پنجابی را ودایی گفته است که باید ودایی پیش از تأثیرپذیری از زبان آریایی‌های مهاجر بوده باشد. چگونگی پیدایی زبان پنجابی به درستی دانسته نیست، اما گویا از تحول ودایی به سنسکریت، مانند دیگر زبان‌های نو هندی در سده‌های نهم تا یازدهم از تحول سنسکریت به پراکریت، از آن به اپبهرنش، و سپس از تکامل اپبهرنش به وجود آمده باشد. زبان پنجابی با الفبای لهندا، گورموکهی، در دورهٔ اسلامی به ویژه در پاکستان به الفبای فارسی ـ اردو نوشته شده است. از آن‌جا که آدی گرنته / گرنت‌صاحب / گوروگرنت صاحب ـ بخش نخست کتاب مقدس سیک‌ها، اثر گورونانک (ـ ۱۵۳۹م)، نخستین پیشوای سیک‌ها ـ به‌خط گورموکهی نوشته شده برخی گوروانگد (۱۵۳۹ ـ ۱۵۵۲م)، دومین پیشوای سیک‌ها، را آفرینندهٔ این خط دانسته‌اند. اما امروز دانشمندان سیک بر این باورند که گورموکهی بسیار پیش‌تر رواج داشته و گوروها آن را برای تألیف کتاب خود به کار برده‌اند. سیک‌ها بیشترینهٔ مردم پنجاب شرقی (هند) را تشکیل می‌دهند. زبان پنجابی رایج در هند را نیز پنجابی سیک‌ها گفته‌اند. هم از این رو، پنجابی در هند بیشتر با

پنجابی

رسم‌الخط گورموکهی نوشته شده است. این خط، مانند میخی، سسنکریت، هندی و بنگالی از چپ به راست نوشته می‌شود و الفبای آن از این قرار است:

A	Ā	i	sa	ha
ka	kha	ga	gha	gañ
cha	chha	ja	jha	yañ
ṭa	ṭha	ḍa	ḍha	ña
ta	tha	da	dha	na
pa	pha	ba	bha	ma
ya	ra	la	wa	ṛa
sha	kha	gha	za	fa
				tha

اسلام در ۹۲ق به دست محمد بن قاسم ثقفی (ـ ۹۸ق) که مولتان را گشود، به سند و پنجاب راه یافت. پس از آن محمود غزنوی در ۳۹۷ تا ۴۱۸ق حکومت هندوها را در پنجاب شکسته تمام این سرزمین را، به مرکزیت لاهور، به ایران پیوست. پس از مرگ محمد غوری در ۶۰۲ق هم که پنجاب به حکومت دهلی پیوست، این سرزمین زیر فرمانروایی مسلمانان اداره می‌شد. نفوذ اسلام و برقراری حکومت اسلامی در این سرزمین سبب شد آمد و رفت ایرانیان به پنجاب و تأثیرگذاری زبان‌های این دو ناحیه بر هم افزایش یابد. زبان فارسی در این دوره زبان رسمی و زبان دربار در شمار می‌آمد. آشکار است که در هم کناری زبان‌های فارسی و پنجابی، فارسی که زبان حاکمان بوده، بیش از آنکه تأثیرپذیر باشد، تأثیرگذار بوده است. گفتنی است که در اواخر دورهٔ تیموریان، نیمهٔ دوم سدهٔ هجدهم میلادی، با افزایش قدرت سیاسی سیک‌ها و با قیام رنجیت‌سنگه، در نخستین سال‌های سدهٔ نوزدهم میلادی، که به شکل‌گیری پادشاهی قدرتمند سیک‌ها در این سرزمین انجامید و پس از آن در ۱۸۴۹م که پنجاب، پس از دو نبرد سیک‌ها با انگلیسی‌ها، به قلمرو بریتانیا پیوست، از نفوذ فارسی بر پنجابی کاسته شد. به هر روی، در زبان روزمره، آثار ادبی و مذهبی پنجابی واژگان فارسی بسیار به چشم می‌خورد. راه، درست، زبان، هوش، جان، خیال، خوش، دوست، دشمن، یار، روز، پیر، مکان، زر، زمین، زمین‌دار، سود، شراب، نیک، نیکی و بدی واژگانی فارسی هستند که حدود پنج سدهٔ پیش به کتاب مقدس سیک‌ها راه یافته‌اند. شمار واژه‌های فارسی را در زبان پنجابی هشت تا ده هزار برآورد کرده‌اند. واژگان پنجابی برآمده از فارسی چند دسته‌اند: ۱ـ آن‌ها که در صورت و معنا هیچ تغییر نکرده‌اند، مانند آب، آب حیات، آبرو، آبشار، آب و هوا، آسان، آفتاب، اشرف، افضل، آیینه، باج، اندازه، بتکده، بدگمان، بنده، آسمان، آتش، آتش‌بازی، صبح، شام، خوشی، رنج، قول، قرار، زندگی و فوت. ۲ـ آن‌ها که صورتشان تغییر کرده اما معنایشان را حفظ کرده‌اند، مانند اُرمان (آرام)، اَجُرْدگی (آزردگی)، آستا (آهسته)، آرا (ارّه)، آگوایی (آگاهی)، مَسوس (افسوس)، سادی (ساده)، طران (طرح)، آزمانا (آزمودن)، بانگنا (بانگ‌زدن)، داغنا (داغ‌زدن)، گزارنا (گذراندن). شماری از تغییرهای ظاهری واژگان مشترک پنجابی و فارسی بدان سبب است که برخی آواهای زبان‌های فارسی و عربی در پنجابی وجود ندارد. چنان‌که «خ»، «ع»، «ق» و «غ» فارسی در پنجابی، به‌ترتیب، «کهه»، «ا»، «ک» و «گ» تلفظ می‌شوند. همچنین در پنجابی آوای «ج» را به جای آواهای (ذ، ز، ژ، ض، ظ)، آواهای «س» و «ش» را به جای (ث، س، ص) و آواهای «په» و «پ» را به جای «ف» به‌کار می‌برند. ۳ـ واژه‌ها و اصطلاح‌هایی پنجابی که از کلمات فارسی ساخته شده‌اند، مانند آبادگر (آبادکننده)، اُدائیگی (پرداخت)، افیچی (افیونی)، امتحانی پرچه (برگ امتحانی) آدم نه آدم‌زاد (نشانه‌ای از انسان نبودن)، اگر چه مگر چه (سخنان بیهوده و بی‌معنی). ۴ـ واژه‌هایی پنجابی که با واژگانی از فارسی هم‌ریشه‌اند، مانند تهان (استان)، برساتی (بارانی)، واره (باره = نوبت)، بهرا (برادر)، بهنگ (بنگ)، وگار ـ ونگار (بیگار). ۵ـ آن‌ها که تنها صورت واژگان فارسی را با معنایی متفاوت، دارند، مانند آبادی (جمعیت شهر و کشور)، آداب (سلام و احترام)، آراسته (استراحت)، آرام (استراحت)، آمدن (دخل، درآمد)، آمدنی (دخل، درآمد)، اجاره (انحصار ـ مالکیت)، اجاره‌داری (انحصار). جز این واژه‌ها، پیشوندها، پسوندها و ضرب‌المثل‌های فارسی نیز به‌زبان پنجابی راه یافته‌اند. شماری از صدها ضرب‌المثل مشترک از این قرارند: «او پاکجه چووی جیهڑا بهانڈی وچ هووی» (از کوزه همان برون تراود که در اوست)، «خدادی لاٹهی بے آواز اے» (چوب خدا صدا ندارد)، «آک سر سوسر پیڑان» (یک سر و هزار سودا) و... زبان پنجابی نُه گویش دارد که زبان ادبی آن همزمان از گویش‌های غربی (لهندا)، غربی میانه (لهندا ـ پنجابی) و مرکزی (ماجی) بهره داشته و تنها از ۱۷۵۰م گویش سرائیکی جنوب غربی پنجاب از زبانِ ادبیات اسلامی ـ پنجابی جدا شده

است. پریتوی راج‌راسو (*Prithvi Raj Raso*)، اثر چاند بَردای، شاعر دربار پریتوی راج چوهان آخرین شاه هندوی دهلی، که زبان آن را پنجابیِ هِندَوی گفته‌اند، نخستین اثر ادبی پنجابی است. دومین مرحله از روند رشد زبان و ادبیات پنجابی با پیدایی نخستین نمونهٔ اشعار اسلامی ـ پنجابی که شیخ بابا فرید / فریدالدین مسعود گنج‌شکر (۱۱۷۵ ـ ۱۲۶۵م)، شاعر و عارف شبه‌قاره، سرود نمود یافته است. پس از آن ادبیات پنجابی را به دو دستهٔ اسلامی و ادبیات سیک بخش کرده‌اند که تأثیرپذیری دستهٔ نخست از فرهنگ و ادب فارسی، در تمام دورهٔ اسلامی و پیش از استیلای انگلیسی‌ها و غلبهٔ اردو، آشکار است. ادبیات اسلامی که به خط فارسی نوشته شده وام‌دار عربی و فارسی است، اما ادبیات سیک، چنان که آمد، به خط گورموکهی نوشته می‌شود بر سنسکریت تکیه دارد. این دو گونه ادبیات تنها در متون مجموعهٔ شلوک (ša.luk) و کتاب مقدس سیک‌ها، آدی‌گرنته (سدهٔ شانزدهم میلادی) که نانک در آن از سروده‌های پنجابی منسوب به بابافرید نیز بهره برده، یک‌جا گردآمده‌اند. گفتنی است که افزون بر اشعار اسلامی بابافرید، بسیاریِ واژگان و وجود ابیاتی فارسی در میان تعالیم گورونانک خود از نفوذ فرهنگ و زبان فارسی بر پنجابی نشان دارد. آثار ادبیات اسلامی پنجابی را که بیشتر به شکل اشعاری عامیانه با اوزانی محلی بوده در سه دسته بخش کرده‌اند: ۱ـ رساله‌هایی منظوم در اصول و احکام اسلامی؛ ۲ـ اشعار تغزلی صوفیانه. بسیاری از شاعران این دست اشعار، مانند شاه‌حسین (۱۵۳۹ ـ ۱۵۹۳م)، شاه شرف (۱۶۲۹ ـ ۱۷۲۴م)، سلطان باهوی جهنگ (۱۶۳۱ ـ ۱۶۹۱م) و قادری عبدالله بلّه‌شاه (۱۶۸۰ ـ ۱۷۵۸م) افزون بر پنجابی، به‌فارسی و عربی هم اشعاری سروده‌اند. گونه‌ای از اشعار عاشقانه عارفانهٔ پنجابی که با قوالی همراه بوده‌اند، کافی نام دارند. کافی با ابیاتی مقفا و برگردان‌هایی مکرر، پس از هر بیت، شرح عشق دختری جوان از زبان خود او است. نخستین کافی پنجابی که از راه قوالی به دست ما رسیده به مادهولال حسین لاهوری، شاعر سدهٔ شانزدهم میلادی، منسوب است. بله‌شاه و سلطان باهو نیز از کافی‌سرایان بلندآوازهٔ پنجاب بودند؛ ۳ـ اشعار بلند روایی که در یکی از دو وزن محلی به‌نام «بنت»، در قالب مثنوی یا قطعاتی به نام «پوری» ـ در چهار بیت یا بیشتر ـ سروده شده‌اند. این اشعار معمولاً سرفصلی به نثر فارسی داشته‌اند. دو گونهٔ شناختهٔ اشعار روایی «وار»ها و «قصه»ها هستند. وار داستانی عاشقانه و تاریخی، با درون‌مایهٔ رزمی تعریف شده است و نادرشاه دی ـ وار اثر نجابت، شاعر سدهٔ هجدهم میلادی، را بهترین نمونهٔ آن گفته‌اند. نبردهای جلال‌الدین اکبر گورکانی با حکمرانان محلی پنجاب و راجپوت‌های راجستان، و نیز نبردهای سیک‌ها و انگلیسی‌ها در سدهٔ نوزدهم میلادی درون‌مایهٔ برخی وارهای دیگر بوده‌اند. قصه‌ها رایج‌ترین اشعار روایی و حکایت‌هایی عاشقانه و پرماجرا بودند. برجسته‌ترین قصهٔ پنجابی هیروِرانجها، اثر وارث‌شاه لاهوری (ـ ۱۷۶۶م) است که روایت افسانه‌ای هندی، مبتنی بر رویدادی واقعی در پنجاب، بوده و بارها به زبان‌های گوناگون سروده شده است. گفتنی است که واژگان فارسی پرشماری به هیروِرانجهای وارث‌شاه راه یافته است. بسیاری از آثاری که به پیروی از داستان‌هایی مانند لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد یا بر اساس حکایت‌های عاشقانهٔ کهن محلی در پنجاب سروده شدند، در این دسته جای می‌گیرند و از میان آن‌ها بازنویسی قصهٔ سیف‌الملوک بر اساس هزار و یک شب که قادری میان‌محمد بخش میرپوری در ۱۸۵۵م انجام داده، از برجسته‌ترین این دست قصه‌ها است. پاره‌ای آثار منثور هم در میان ادبیات اسلامی این زبان وجود داشته که برگردان پنجابی آثاری فارسی، مانند کیمیای سعادت و اکبرنامه از آن‌شمارند. اما نخستین و بیشترین نثرهای پنجابی از آنِ ادبیات سیک است. پوراتن جَنَم ساکهیس که میان ۱۶۲۰ تا ۱۶۴۰م نوشته شده از نخستین متون نثر پنجابی و داستانی دربارهٔ زندگی گورونانک است. نثرهای پنجابی این دوره، افزون بر داستان‌هایی مبتنی بر تعالیم گورونانک، که به تاریخ پیامبران شبیه بودند، آثاری دربارهٔ گفت‌وگوهای میان گورونانک و همروزگارانش و برگردان‌هایی از افسانه‌های ودایی و پورانا را در بر می‌گرفتند. روزگار غلبهٔ ادبیات سیک بر ادبیات اسلامی، دورهٔ پس از استیلای انگلیسی‌ها و پشتیبانی ایشان از اردو در برابر فارسی بود که از نفوذ فارسی اسلامی بر ادب پنجابی کاست. نخستین تاریخ معتبر سیک‌ها که به دست راتان سینگ بهانگو در ۱۸۴۰م نوشته شد، یکی تاریخ حکومت سیک‌ها است که شردارام فیلاری آن را به نثری روان و شیوا نوشته و دیگری تاریخ خالصه، اثر معتبر و مفصل گیانی گیان سینگ که آن را در اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی، دربارهٔ تاریخ سیک‌ها، نوشته است. این دو اثر نمونه‌هایی برجسته از ادبیات متأخر پنجابی هستند که همگی به دستهٔ ادبیات سیک تعلق دارند. گفتنی است که در پی جنبش سینگ‌سبها ـ در برابر نفوذ فرهنگی غرب، به‌ویژه انگلیس، که از

نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم میلادی با چاپ آثاری پنجابی از سوی ایشان (از آن‌شمار برگردان انجیل به این زبان) آغاز شده با بنیادکردن مراکز آموزشی و علمی و انتشار روزنامه‌ها و مجلات پرشمار فزونی گرفته بود.ـ ادبای پنجابی با الگوبرداری از آثار اردو و ادبیات غرب، به نوآوری‌هایی دست زدند و ادبیات سنتی و مذهبی پنجابی را دگرگون کردند. ادبیات نوین پنجابی و پیدایی گونه‌هایی مانند زندگینامه، داستان کوتاه، نمایشنامه، نقد ادبی، شعر نو و نثرهایی با درون‌مایه‌های متفاوت در آن، نتیجهٔ این رویکرد در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، است. به هر روی، فرهنگ و ادب فارسی نه‌تنها ادبیات مسلمانان پنجاب که ادبیات سیک‌ها را نیز متأثر کرده است، چنان که بسیاری، تعالیم ارائه شده در سروده‌های گوروناتک را بی‌بهره از افکار حافظ ندانسته‌اند. جز آن‌چه پیش‌تر دربارهٔ تأثیر فرهنگ و زبان فارسی بر ادب پنجابی گفته شده به غزل‌سرایی پنجابی و وجود درون‌مایه‌های عرفانی در آن هم باید اشاره کرد که وام‌دار ادب فارسی است. گویا سید کرم‌علی‌شاه نخستین شاعر پنجابی بود که، به شیوهٔ اشعار فارسی (به‌ویژه اشعار حافظ)، غزل سروده است. دست‌نویسی از اشعار او در کتابخانهٔ شخصی حفظ‌الرحمان در پنجاب غربی نگه‌داری می‌شود. تغزل، درون‌مایه‌ها، تعابیر و استعاره‌های اشعار حافظ، جز او، به دست ادبایی، مانند حافظ برخوردار لاهوری (سدهٔ هفدهم میلادی)، سیدعلی حیدر مولتانی (۱۶۹۰ ــ ۱۷۸۴م) ــ که مجموعهٔ آثار منظوم و منثورش در ۱۹۰۷م در لاهور به‌چاپ رسیده ــ، شاه‌مراد (سدهٔ هجدهم میلادی)، و باثی‌صاحب‌باثی دیرسینگ به ادبیات پنجابی راه یافته است. یکی از راه‌ها و نمودهای تأثیر ادب فارسی بر ادب پنجابی، برگردان‌های بسیار آثار برجستهٔ فارسی در ادبیات پنجابی است که سبب غنای هر چه بیشتر آن شده است. افزون بر (۱) داستان‌های عشقی، مانند شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، وامق و عذرا، (۲) داستان‌های حماسی، مانند رستم و سهراب و داستان‌های سلطان محمود، (۳) داستان‌هایی دربارهٔ پیامبران و اولیا، مانند ایوب پیامبر، حضرت عیسی(ع)، حضرت موسی(ع)، شیخ صنعان، منصور حلاج، شمس تبریزی، (۴) افسانه‌های دیو و پری، مانند قصهٔ شاه بهرام، قصهٔ سیف‌الملوک، قصهٔ حاتم و (۵) داستان‌های اخلاقی، مانند شاهزاده نورالقمر، بدیع‌الجمال، دل خورشید، دهول پادشاه و متونی مانند کیمیای سعادت، اکبرنامه و سیاحت‌نامهٔ ابراهیم‌بیگ، شماری دیگر از آثار فارسی که به پنجابی درآمده‌اند، از این قرارند: ۱ــ شاهنامه که داستان‌های گوناگون آن جداگانه به زبان عامیانهٔ پنجابی درآمده است. قصهٔ شاه‌بهرام برگردان میان‌امام‌بخش (۱۷۷۸ ــ ۱۸۶۲م) از آن شمار بود. وی لیلی و مجنون، گل و صنوبر، بدیع‌الجمال و گلبدن را نیز به پنجابی درآورده است. مولوی احمدیار (۱۷۶۸ ــ ۱۸۴۵م) نیز از مترجمان شاهنامه و قصه‌های لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا بوده است. جنگنامهٔ رستم به‌قلم مولوی نظر محمد برگردانی دیگر است. ترجمه‌ای منثور هم از شاهنامه، به قلم رنجیت‌سینگ گیل و جنگ سینگ، در سدهٔ بیستم میلادی، تدوین شده است. این اثر در چهار جلد، سه جلد نخست در ۱۹۸۰ و جلد چهارم در ۱۹۸۱م، در پتیاله به چاپ رسیده است. ۲ــ یسرنامه که محمدشاه دین قادری سروری آن را به نظم پنجابی درآورده است. این اثر در لاهور به‌چاپ رسیده است. محمدشاه دین آثاری پرشمار از ادب فارسی را به پنجابی برگردانیده است که ترجمه‌های منظوم مثنوی شیخ فریدالدین عطار، دیوان سلطان باهو (لاهور، ۱۹۱۳م)، دیوان بوعلی قلندر / مثنوی گل و بلبل (چاپ پنجم لاهور، ۱۹۵۷م)، رباعیات قلندر / نعرهٔ قلندر (لاهور)، دیوان خواجه معین‌الدین چشتی (لاهور)، دیوان غوث‌الاعظم (چاپ سوم، لاهور، ۱۹۶۰م)، که اشعار آن به عبدالقادر گیلانی منسوب است، دیوان محمود شبستری، گلشن راز، دیوان شمس، مثنوی معنوی (لاهور) از آن‌شمارند. ۳ــ پندنامه که دو ترجمهٔ منظوم آن به‌نام‌های فضل‌الستار (لاهور)، سرودهٔ حکیم فضل‌الهی و هدیهٔ مشتاق (لاهور، ۱۹۰۲م)، به‌قلم مشتاق احمد بدّها در دست است. غلام مصطفی نوشاهی (ــ ۱۳۸۴ق) نیز آن را به نثر پنجابی درآورده که دست‌نویس آن در کتابخانهٔ سید شرافت نوشاهی، در ساهنپال گجرات نگه‌داری می‌شود. ۴ــ بوستان که دست‌نویس ترجمهٔ پنجابی آن، به قلم مترجمی ناشناس، در کتابخانهٔ احمدحسین احمدقریشی قلعه‌داری، در گجرات نگه‌داری می‌شود. سید مصطفی نوشاهی نیز این اثر را به پنجابی برگردانیده است. دست‌نویس این برگردان در کتابخانهٔ سید شرافت نوشاهی در ساهنپال گجرات نگه‌داری می‌شود. ۵ــ گلستان که صد و یک حکایت از آن به‌دست محمدبشیر احمد ظامی بهاولپوری، با نام سعدی آکهیا (بهاولپور، ۱۹۷۶م)، در هفت گلدسته، به گویش سرائیکی درآمده است. افزون بر این، ترجمه‌ای منظوم از گلستان، سرودهٔ حکیم فضل‌الهی، در ۱۹۳۸م در لاهور به چاپ رسیده و دست‌نویسی از برگردان این اثر به قلم سید مصطفی نوشاهی در کتابخانهٔ سید شرافت نوشاهی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ کریما که حکیم محمدامین، بهایی گشن

سنگه و غلام مصطفی نوشاهی آن را ترجمه کرده‌اند. ترجمهٔ کشن سنگه در ۱۸۸۸م در امرتسر و ترجمهٔ نوشاهی در ۱۹۸۵م در گجرات به چاپ رسیده است. ۷ـ مثنوی معنوی که محمدشاه‌دین قادری سروری آن را در ۱۹۳۸م به نظم پنجابی درآورده و جز او، سید امام‌علی‌شاه و چوهدری محمدافضل‌خان آن را ترجمه کرده‌اند. دست‌نویس ترجمهٔ منظوم امام‌علی‌شاه در کتابخانهٔ سید محمدحسین شاه بخاری نگه‌داری می‌شود و بخشی از آن نیز زیر نام تفسیر پنجابی منظوم یعنی مثنوی به چاپ رسیده است. ترجمهٔ منثور محمدافضل هم که تنها برگردان دفتر نخست مثنوی است، در لاهور به چاپ رسیده است. ۸ـ دیوان حافظ که برگردان‌هایی گوناگون از آن به دست رسیده است. الف) غزلیات حافظ که کهن‌ترین ترجمهٔ اشعار حافظ به زبان پنجابی و به قلم محمدباقر بهیروی بوده، اما به جا نمانده است. ب) برگردان محمدشاه‌دین قادری سروری سیالکوتی. ج) ترجمهٔ منظوم پنجاه غزل دیوان، به قلم مولانا محمد عبدالله‌خان عبدی قیصر شاهی (۱۸۲۳ ـ ۱۹۱۸م)، از وابستگان دربار دلیپ‌سنگ (۱۸۴۳ ـ ۱۸۴۹م)، که محمدباقر آن را مرتب کرده در ۱۹۶۶م در لاهور به‌چاپ رسانیده است. د) ترجمهٔ دیوان حافظ، که به دست سید فضل‌شاه (۱۸۲۸ ـ ۱۸۹۰م) ترجمه شده است. هـ) آئینهٔ معرفت (لاهور، ۱۹۱۱م) که ترجمهٔ منظوم چهل و دو غزل، به قلم شیخ غلام‌حیدر (۱۸۳۶ ـ ۱۹۲۶م) فرزند عبدی قیصرشاهی، است. و) تحفهٔ بی‌نظیر (لاهور، پیش از ۱۸۹۶م) که برگردان منظوم پنجاه و شش غزل، از هم‌او است. ز) تحفهٔ بی‌نظیر جدید یعنی خلاصهٔ دیوان حافظ (لاهور، ۱۹۰۱م) که برگردان منظوم پنجاه و شش غزل، به قلم دلپذیر بهیروی است. ح) خلاصهٔ دیوان حافظ (لاهور) که ترجمهٔ نوزده غزل به قلم منشی محمدرمضان کهوکهر وزیرآبادی است. ط) دیوان حافظ (لاهور، ۱۸۹۰م) که ترجمه‌ای دیگر از این اشعار است و بخش نخست آن «منهاج‌العارفین» برگردان سی غزل به قلم عبدی، بخش دوم «مذاق‌العاشقین» ترجمهٔ منظوم بیست و چهار غزل به‌قلم شیخ حسین احمدآبادی، و بخش سوم «سراج‌العارفین» ترجمهٔ منظوم هفت غزل به قلم پارس‌علی لاهوری را در بردارد. ی) ترجمهٔ غزلیات حافظ به دست وحید قریشی در ۱۹۶۶م. ۹ـ رباعیات خیام که جز درشن‌سنگه آواره، سه تن دیگر آن را به نظم پنجابی درآورده‌اند: الف) سردار اوتار سنگه آزاد که ۱۵۷ رباعی را با نام خیام خماری (لاهور، ۱۹۴۲م) به چاپ رسانیده است. ب) عبدالعزیز نشتر غوری که شهکار (خیام دی رباعیان) را در بهاولپور به چاپ رسانیده است. ج) مهر عبدالحق که در ۱۹۷۲م سی‌صد و دوازده رباعی را به گویش سرائیکی درآورده و با نام مٹی گلفام (مولتان، ۱۹۷۳م) به‌چاپ رسانیده است. ۱۰ـ خسرو و شیرین که دایم اقبال دایم آن را ترجمه کرده است. ۱۱ـ یوسف و زلیخا که حافظ برخوردار و گویا شانزده تن دیگر آن‌را به پنجابی درآورده‌اند. ۱۲ـ داستان امیرحمزه که احمدیار ثانی، مولوی غلام رسول عالمپوری، مولوی محمدعالم قلعه‌داری و مولوی غلام‌حسین آن را ترجمه کرده‌اند. ۱۳ـ چهار درویش که مفتی عبدالواحد عاجز آن را با نام باغ و بهار به پنجابی درآورده است (امرتسر، ۱۹۱۱م). ۱۴ـ دیوان باهو که جز محمدشاه دین، حافظ محمداختر قادری سروری آن‌را به نظم پنجابی برگردانیده است. این ترجمه به‌چاپ رسیده است. ۱۵ـ محک‌الفقرا اثر سلطان باهو، که مولوی احمدیار مرالوی (ـ ۱۸۴۵م) آن را به نظم پنجابی درآورده است. این ترجمه به چاپ نرسیده است. مولوی احمدیار مرالوی داستان کامروپ و کاملتا را نیز که اصلاً هندی است، به پنجابی برگردانیده است. این ترجمه در ۱۸۷۵م در امرتسر به‌چاپ رسیده است. ۱۶ـ دیوان حیدری اثر سید محمدغلام‌شاه که نور عالم صوفی آن را با نام گلزار صفدری به پنجابی برگردانیده است (راولپندی، ۱۹۲۳م). ۱۷ـ نام حق اثر شرف‌الدین بخارایی که در ۶۹۳ق / ۱۲۹۳م آن را سروده و به دست محمدسرفراز و غلام‌مصطفی نوشاهی به پنجابی درآمده است. دست‌نویس ترجمهٔ محمدسرفراز در کتابخانهٔ خود او در اسلام‌آباد و دست‌نویس ترجمهٔ نوشاهی نیز در کتابخانهٔ سید شرافت نوشاهی نگه‌داری می‌شود. ۱۸ـ حلیة‌النبی از ناشناس که محمداعظم بهاولپوری آن را ترجمه کرده است. این اثر همراه متن فارسی در بهاولپور به چاپ رسیده است. ۱۹ـ بدایع اثر علی‌رضای هندی دربارهٔ نماز و متعلقات آن بر اساس عقاید اهل سنت که سراج‌الدین آن را به نظم پنجابی درآورده و با تجدیدنظر دلپذیر بهیروی در ۱۹۳۸م در لاهور به چاپ رسیده است. ۲۰ـ روضة‌الشهدا که رکن‌الدین در ۱۷۲۳م به نظم پنجابی ترجمه کرده است (لاهور، ۱۹۰۵م). ۲۱ـ ظفرنامهٔ گورو گوبندسنگه که خوشی‌رام عارف آن را با نام سپاهی‌زاده به‌نظم پنجابی درآورد (لاهور، ۱۸۱۶م). ۲۲ـ معارج‌النبوة، اثر معین مسکین هروی (ـ ۱۵۰۱م) که غلام‌نبی کلانوری آن را در سه بخش، با نام اظهارکمال محمدی (امرتسر، بخش دوم ۱۸۹۹م، بخش سوم ۱۹۱۲م) به نثر ترجمه کرده است. احمدیار مرالوی نیز رکن چهارم معارج‌النبوة را به پنجابی برگردانیده است. ۲۳ـ محمودنامه

سرودهٔ محمود لاهوری در ۱۵۷۴م که یک‌بار به دست غلام مصطفی نوشاهی در ۱۹۲۳م به نثر ترجمه شده است و دست‌نویس آن در کتابخانهٔ نوشاهیه نگه‌داری می‌شود و بار دیگر هم غلام‌محمد برگردانی منظوم از آن تدوین کرد که در ۱۹۴۸م در گاجرگوله (وزیرآباد) به چاپ رسیده است. ۲۴ـ نیرنگ عشق اثر محمداکرم غنیمت کنجاهی (ـ ۱۷۱۳م) که میان‌محمد بخش (ـ ۱۹۰۶م) آن را در ۱۸۵۸م به نظم پنجابی درآورد. این ترجمه در ۱۹۶۳م در جهلم به چاپ رسیده است. ۲۵ـ وصیت‌نامه اثر شاه ولی‌الله دهلوی (ـ ۱۷۶۲م) که حافظ گوهردین آن را با نام راه نجات ترجمه کرده است. این ترجمه در لاهور به چاپ رسیده است. ۲۶ـ کنزالرحمت اثر محمداشرف نوشاهی سروده در ۱۸۰۵م که محمد حبیب‌الله حنفی نقشبندی قادری آن را ترجمه کرده است. این ترجمه در ۱۹۱۳م در لاهور به چاپ رسیده است. ۲۷ـ اسرار خودی، مثنوی فارسی اقبال، که خلیل آتش و احمدحسین احمد قریشی قلعه‌داری آن را جداگانه به نظم پنجابی برگردانیده‌اند. نخستین ترجمه در ۱۹۷۵م و دومین در ۱۹۷۶م در لاهور به چاپ رسیده است. ۲۸ـ پیام مشرق، اثر هم‌او، که محمدرمضان تبسم آن را به پنجابی ترجمه کرده است. ۲۹ـ جاویدنامه، اثر هم‌او، که مهر عبدالحق و شریف کنجاهی ترجمه‌هایی منظوم از آن کرده‌اند. ترجمهٔ عبدالحق که به گویش سرائیکی است، در ۱۹۷۴م در مولتان و ترجمهٔ کنجاهی در ۱۹۷۶م در لاهور به چاپ رسیده است. ۳۰ـ پس چه باید کرد، اثر هم‌او، که عبدالغفور اطهر آن را همراه با مثنوی مسافر اقبال به نظم پنجابی برگردانیده و در لاهور به چاپ رسانده است. منظور حیدر نیز آن را با نام بُن کی کریئی به پنجابی برگردانیده که این ترجمه هم در لاهور به چاپ رسیده است. ۳۱ـ مثنوی مسافر که جز عبدالغفور اطهر، احمدحسین احمدقریشی هم ترجمه‌ای منظوم از آن را در ۱۹۷۶م در لاهور به چاپ رسانیده است. ۳۲ـ ارمغان حجاز، اثر هم‌او، نیز به دست عبدالغفور اطهر به نظم پنجابی درآمده است. این برگردان در ۱۹۷۳م در لاهور به چاپ رسیده است. گفتنی است که پنجاب و ادبیات آن تنها تأثیرپذیر نبوده آثاری بلندآوازه در آن‌ها خلق شده که به کمک ترجمه به ادبیات فارسی راه یافته‌اند. زبان سنسکریت در پنجاب برآمده و آثار بزرگ هندوان، به این زبان، مانند ریگ‌ودا، وداهای دیگر، مهابهاراتا، راماین، پنچاتنترا و...، هم در پنجاب به وجود آمده‌اند. جز ترجمهٔ این آثار، راه دیگر نفوذ ادبیات سرزمین پنجاب به ادب فارسی، برگردان آثار زبان پنجابی به فارسی بوده است. شماری از مهم‌ترین آثار پنجابی برگردانیده به فارسی از این قرارند: ۱ـ سسی پنون از داستان‌های محلی نواحی سند، پنجاب، بلوچستان و کیچ است. مکان داستان را سند یا بلوچستان و زمان آن را پیش از اسلام گفته‌اند، اما روایت‌های پنجابی این داستان را مستندترین آن‌ها دانسته‌اند. (← سسی و پنون) ۲ـ سوهنی و مهینوال از داستان‌های پنجاب که سراینده‌اش شاعری به نام صالح بود. دربارهٔ سراینده و تاریخ سرودن آن آگاهی در دست نیست، اما برخی گمان برده‌اند که میان ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۹م سروده شده باشد (← سوهنی و مهینوال) ۳ـ هیررانجها رایج‌ترین داستان پنجابی که آن را در مراسم عروسی و جشن‌ها، به‌ویژه در روستاها، به آواز می‌خوانند. زمان رویداد آن به درستی دانسته نیست اما برخی زمان آن‌را پیش از راه یافتن اسلام به پنجاب گفته‌اند. با این همه، در روزگار جلال‌الدین اکبر بسیار رواج داشته و دامودرآرودا نامی آن‌را به پنجابی درآورده است. (← هیررانجها) ۴ـ میرزا و صاحبه از داستان‌های محلی پنجاب که روستاییان و مطربان به آواز می‌خوانند. این داستان نیز بارها به شعر فارسی درآمده است که این آثار از آن شمارند: الف) مثنوی شمع محافل / گلشن عیش که میرمحمد حسین، متخلص به تسکین، شاعر روزگار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق)، آن را در ۱۷۳۲م سروده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به شماره‌های N.M.1976-52 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و ۳۳۳-۵-۷۵۵۳ در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ب) داستان مرزا و صاحبان / میرزا و صاحبا سرودهٔ شیخ خیرالله لاهوری، متخلص به فدا (ـ میان ۱۷۵۳ و ۱۷۶۱م) که آن را در ۱۷۴۲م در قالب مثنوی سروده است. دست‌نویس این اثر به شماره‌های ۴۱۳۳/۱۰۸۱/۲ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و N.M.1962/49 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ج) شوق‌نامه سرودهٔ صادق مولتانی، شاعر روزگار تیمورشاه درانی (۱۱۸۶ ـ ۱۲۰۷ق) فرمانروای کابل و قندهار، که آن را در ۱۷۷۲م سروده است. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ 811Pi/VI170 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. د) میرزا و صاحبا سرودهٔ شیخ نورالعین لاهوری / بتالوی، متخلص به واقف (۱۶۸۸ ـ ۱۷۸۸ / ۱۷۸۰م)، که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ N.M.1968-738 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. هـ) مثنوی مرزا و صاحبان / داستان میرزا و صاحبه سرودهٔ

محمدنصیرخان تالپور، متخلص به جعفری (۱۸۰۴ ــ ۱۸۴۵م)، فرمانروای سند. با این همه، در طول زمان، تأثیرپذیری ادبای پنجابی از زبان و ادب فارسی بیشتر بوده است، چنان‌که بسیاری از ایشان خود آثاری به‌فارسی خلق کرده‌اند و برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ مسعود سعد سلمان (میان ۴۳۸ و ۴۴۰ ــ ۵۱۵ق / ۱۱۲۱م) که پدرش از همدان به لاهور آمد و در خدمت شاهان غزنوی بود. وی خود در لاهور زاده شد و از جوانی به دربار سلطان ابراهیم غزنوی (۴۴۵ ــ ۴۹۲ق / ۱۰۵۳ ــ ۱۰۹۸م) سپس پسرش سیف‌الدوله محمود، در هند، راه داشت. وی به سه زبان فارسی، عربی و هندی شعر سروده و در اشعار فارسی‌اش، افزون بر برخی شاهان غزنوی، ثقةالملک طاهر، بونصر پارسی و ابوالقاسم خاص را ستوده است. دیوان او نخستین‌بار در ۱۸۷۵م در هند به چاپ رسیده است؛ ۲ــ ابوالفرج رونی (ــ ۵۱۰ق / ۱۱۱۶ ــ ۱۱۱۷م) احتمالاً از مردم رونِ سیستان که به لاهور کوچید. وی از همنشینان مسعود سعد بود و دیوان او نخستین‌بار در هامش دیوان عنصری به‌چاپ رسیده است (بمبئی، ۱۳۱۹ / ۱۳۲۹ق)؛ ۳ــ فریدالدین گنج‌شکر (۵۸۲ ــ ۶۶۴ق / ۱۱۸۶ ــ ۱۲۶۵م) که پدرش جمال‌الدین سلیمان در روزگار شهاب‌الدین غوری، از کابل به لاهور آمده بود و خود در کهوتوال در نزدیکی مولتان زاده شد. جز اشعاری که به فارسی و پنجابی سروده، آثار زیر از او است: الف) رسالهٔ وجودیه که به او منسوب است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-44/13-4 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ب) اسرارالاولیا (لکنو، ۱۸۷۶م) که ملفوظات او است و به‌دست بدراسحاق دهلوی گردآوری شده است. ج) اوراد روحی که اوراد نقل شده از شیخ فریدالدین است و شیخ محمد، معروف به شیخ لدها، آن‌را گردآورده است. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ سردار جهندیر در میلیسی نگه‌داری می‌شود. د) راحت‌القلوب که ملفوظات شیخ است و نظام‌الدین اولیا (۱۲۳۷ ــ ۱۳۲۵م)، پس از مرگ وی، آن‌ها را گرد آورده است. راحت‌القلوب در هند به چاپ رسیده است. هـ) رسالهٔ عرفانی / گفتار عرفانی که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۱۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی در کراچی نگه‌داری می‌شود. و) رسالهٔ فرید بخارایی در معرفت قلب و ماهیت آن، که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ علوم‌المرتضی در بهلوال در سرگودها نگه‌داری می‌شود. ز) فوایدالسالکین که سخنان و مقالات و مناقب پیر شیخ فریدالدین، قطب‌الدین بختیار کاکی است و شیخ فریدالدین آن را نوشته و تدوین کرده است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۸۹۶۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. ح) گنج اسرار / معرفت دل که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-946 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود. ط) تحفةالرسالة / نصایح‌الملوک که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۴۶۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ سید محمد غوث حسنی قادری گیلانی اوچی (ــ ۱۵۱۷م)، متخلص به قادری، که در حلب زاده شد و پس از سفرهای بسیار در اوچ جایگزین شد. ملفوظات او را ابواسحاق جمال‌الدین احمد گردآورده که دست‌نویس آن به‌نام مکالمات غوثیه در کتابخانهٔ غوثیه در صادق‌آباد از توابع رحیم‌یارخان نگه‌داری می‌شود. دست‌نویسی از دیوان اشعار او نیز در کتابخانهٔ نوشاهیه نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ قادری لاهوری، شاعری ناشناس از مریدان شیخ فرید قادری و از ارادتمندان عبدالقادر گیلانی که دست‌نویس مثنوی او به‌شمارهٔ N.M.1958-946/1 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ حمیدالدین لاهوری، متخلص به حمیدی، که در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق / ۱۵۵۵ ــ ۱۶۰۵م) می‌زیست و یک مثنوی به‌نام مثنوی طوطی‌نامه به‌نام هم‌او سروده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1971-151 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری، متخلص به ختمی (ز ۱۵۹۰م)، که در ۱۶۱۶ / ۱۶۱۷م در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق / ۱۶۰۵ ــ ۱۶۲۷م)، کتابی به نام مرج‌البحرین در شرح غزل‌ها و قطعه‌های حافظ، به پایان برد، اما آن را در ۱۰۳۸ق به شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق / ۱۶۲۷ ــ ۱۶۵۷م) پیشکش کرد. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۴۴۵۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۸ــ مولانا محمد محمود لاهوری (ز ۱۰۰۸ق / ۱۶۰۰م) که برخی وی را نیشابوری دانسته‌اند. محمود لاهوری جز دیوان قصاید، دیوان هزلیات، دیوان مراثی، سه رساله در معما، اربعین چهل حدیث، دو مثنوی فارسی به‌نام‌های عاشق و معشوق، در ۱۵۹۹م، و هفت کشور، پس از مثنوی پیشین، سروده که در آن‌ها اکبر را ستوده است. دست‌نویسی از این دو مثنوی در کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمین نگه‌داری می‌شود. وی مجموعهٔ غزل‌هایش را، به‌ترتیب الفبا و برای هر حرف یک غزل، با نام محمودنامه گردآورده است که در شمار کتاب‌های درسی درآمد. این اثر نخستین‌بار در ۱۸۴۱م به چاپ رسیده

پنجابی

است؛ ۹ــ ابوالبرکات منیر لاهوری (۱۰۱۹ ــ ۱۰۵۴ق / ۱۶۱۰ ــ ۱۶۴۴م) که مهم‌ترین آثارش از این قرارند: مجموعهٔ نامه‌های او به‌نام انشای منیر (دهلی، ۱۸۵۱م)، مجموعهٔ منشآت و مناظرات نوباوه (لکنو، ۱۸۸۲م)، کارستان که در ۱۸۴۸م به چاپ رسیده، کلیات منیر که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۱۱۲۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود، مثنوی بهار جاوید در وصف کشمیر، دستنبو که گزیدهٔ اشعار او است، مثنوی عرفانی رمز و ایما/ اشارت‌نامه که در ۱۶۴۱ ــ ۱۶۴۲م سروده، هفت مثنوی کوتاه به نام هفت‌اختر، گزیدهٔ اشعار گلدسته که آن را در ۱۶۴۰م تدوین کرده است و دست‌نویسی از همهٔ این‌ها در همان مجموعه و در همان کتابخانه نگه‌داری می‌شود، مظهر گل / مثنوی در صفت بنگاله (کراچی، ۱۹۵۳م) که آن‌را در ۱۶۴۰م برای نواب بنگال سروده، مثنوی مناظرهٔ بنگ و کوکنار که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۶۷۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ــ عبدالحمید لاهوری (ــ ۱۰۶۵ق / ۱۶۵۴ ــ ۱۶۵۵م) که پادشاه‌نامه / شاهجهان‌نامه (کلکته، ۱۸۶۷ / ۱۸۶۸م) را در رویدادهای بیست سال نخست شاهی شاهجهان نوشته است؛ ۱۱ــ عبدالحکیم سیالکوتی (۱۵۸۰ ــ ۱۶۵۶م)، دانشمند و نویسندهٔ روزگار جهانگیر و شاهجهان که آثار زیر از او است: ترجمهٔ غنیة‌الطالبین، اثر عبدالقادر گیلانی، که با متن عربی در ۱۲۸۲ق در لاهور به چاپ رسیده است، حاشیهٔ تفسیر بیضاوی، تکملهٔ حاشیهٔ عبدالغفور بر فوائد ضیائیه، حاشیهٔ مقدمات اربعه تلویح، حاشیهٔ مطول، حاشیهٔ شرح مواقف، حاشیهٔ شرح عقاید تفتازانی، حاشیهٔ شرح عقاید دوانی، حاشیه بر حاشیهٔ خیالی، حاشیهٔ شرح شمسیه، حاشیهٔ شرح مطالع، الدرالثمینه فی اثبات‌الواجب تعالی، حواشی بر هوامش شرح حکمة‌العین، حواشی بر هوامش هدایة‌الحکمة، حواشی بر هوامش مراح‌الارواح؛ ۱۲ــ چندربهان منشی لاهوری (ــ ۱۰۷۳ / ۱۰۷۵ق / ۱۶۶۲ / ۱۶۶۴م)، متخلص به برهمن، که در دستگاه شاهجهان و پسرش داراشکوه (۱۰۲۴ ــ ۱۰۶۹ق / ۱۶۱۵ ــ ۱۶۵۸م) خدمت می‌کرد و نادرالنکات، در گفت‌وگوی فلسفی میان داراشکوه و بابالعل داس، را از هندی به فارسی درآورده است. جز پنج مجلسی که گردآورندهٔ این اثر، رای‌جادوداس آورده، دو مجلس پایانی نوشتهٔ او است. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۶۴۱/ ۳۶۶۲ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. وی چهارچمن (بمبئی، ۱۸۵۳م) را نیز در ۱۶۴۷م به نثر آمیخته به نظم تدوین کرده است. آثار دیگر او از این قرارند: منشآت برهمن / رقعات برهمن / انشای چندربهان که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1968-173 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود، هفت بحر / مثنوی چندربهان که در مجموعهٔ رسایل او به چاپ رسیده (لکنو، ۱۸۸۵م)، دیوان برهمن که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۰۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود، تحفة‌الانوار، گلدسته، تحفة‌الفصحا، مجمع‌الفقرا، کارنامه، طغرای شاهجهان پادشاه، انشای هفت گلشن؛ ۱۳ــ محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری که شرح دیوان حافظ را در ۱۶۶۶م نوشته است؛ ۱۴ــ عنایت‌الله کنبوه لاهوری (۱۶۰۸ ــ ۱۶۷۱م) که داستان بهار دانش (کلکته، ۱۸۰۹م) را در ۱۶۵۱م به پایان رسانده است. شاگردش محمدصالح کنبوه مجموعهٔ نامه‌های او را در ۱۶۶۱م، با نام گلشن عنایت گردآورده که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۴۹۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. تاریخ دلگشا و شارک‌نامه که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۲۵۳/۲/۲۲۴۳ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود، آثار دیگر او هستند؛ ۱۵ــ محمدصالح کنبوه لاهوری (ــ ۱۶۷۴م)، که عمل صالح / شاهجهان‌نامه را در ۱۶۶۰م نوشته است. این اثر در ۱۹۲۳ ــ ۱۹۴۶م، در چهار جلد، در کلکته به چاپ رسیده است. دو مجموعهٔ نامهٔ بهار سخن و گلشن سخن نیز از او است که به ترتیب در ۱۶۵۵م و ۱۶۶۱م گردآورده است. دست‌نویسی از بهار سخن به‌شمارهٔ ۳۹۰۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش و دست‌نویسی از گلشن سخن به‌شمارهٔ ۳۴۶۷ در همان کتابخانهٔ نگه‌داری می‌شود؛ ۱۶ــ عبدالصمد مولتانی (ز۱۶۹۹م) که نخستین اثر مستقل در دستور فارسی را به نام اصول فارسی در ۱۶۹۹م نوشته است. دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۲۸۳۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۱۷ــ کشن‌داس / کشن بلاس فرزند ملوک چند تنبولی، از مردم لاهور و چهارمین مترجم سنگهاسن بتیسی به‌فارسی. وی این اثر را در روزگار اورنگ‌زیب و برای حامی‌اش امیرالامرا نواب جارالله تدوین کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.5652 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۸ــ مادهورام منشی (ــ ۱۷۰۸م) که منشی لطف‌الله‌خان، نایب صوبه‌دار لاهور در روزگار اورنگ‌زیب، و چندی ملازم شاهزاده جهاندارشاه بود و منشآت مادهورام / انشای مادهورام (لکنو، ۱۸۴۴م) از او است؛ ۱۹ــ آنندرام کهتری لاهوری سیالکوتی (ــ ۱۷۵۱م) متخلص به مخلص، که منشی و مورخ بود. هنگامهٔ عشق نام اثر او در افسانهٔ کهن پدماوت است که دست‌نویسی از آن

پنجابی

به‌شمارهٔ ج ۸۲۱، ۸۷۳ چائس مخل در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود. رقعات آنندرام / انشای آنندرام (دهلی، ۱۸۵۲م) که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۰ـ رای امرسنگه منشی که نخست در دیوان سعدالله‌خان بود، سپس در حیدرآباد مستوفی نظام‌الملک آصف‌جاه یکم (۱۱۲۲ ـ ۱۱۶۱ق / ۱۷۱۰ ـ ۱۷۴۸م) شده به دستگاه ناصرجنگ (۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۴ق / ۱۷۴۸ ـ ۱۷۵۰م) راه یافت. وی در ۱۱۱۷ق / ۱۷۰۵م راماین را با نام امرپرکاش به‌فارسی برگردانیده است؛ ۲۱ـ کرپادیال سیالکوتی فرزند رای‌منسارام کهتری که داستان رنگین بهار را در ۱۷۴۲م، به نثر آمیخته به نظم، نوشته است. دست‌نویس آن به‌شمارهٔ Egerton1025 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۲ـ ملا عبدالحکیم لاهوری، متخلص به حاکم (۱۱۲۰ ـ ۱۱۷۸ / ۱۱۸۲ / ۱۱۹۹ق)، که نیاکانش از مردم هرات و بلخ بودند و خود در مرادآباد زاده شد و در کودکی با پدرش که ملازم نواب دلیرجنگ بود، در لاهور جایگزین شد. دیوان اشعار او یک‌بار به دست خواجه محمدصادق‌خان بهادر نوشته شد که ربوده شد و در دست نیست. افزون بر این، در ۱۱۷۵ق / ۱۹۶۱م، در برابر مجمع‌النفایس ـ اثر آرزو ـ، تذکره‌ای در شرح احوال شاعران و عارفان هم‌روزگارش نوشته و آن را مردم‌دیده / تحفة‌المجالس نامیده است. مردم دیده به کوشش سید عبدالله در ۱۳۳۹ش در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۲۳ـ سید میرمحمدقاسم لاهوری، متخلص به عبرت (ز ۱۱۸۰ / ۱۷۶۶م)، فرزند ظهور حسینی که افزون بر اشعاری که سروده عبرت‌نامه / عبرت مقال را در ۱۱۳۵ق / ۱۷۲۲ ـ ۱۷۲۳م، در تاریخ تیموریان هند پس از درگذشت اورنگ‌زیب تا آغاز شاهی محمدشاه (۱۱۳۱ ـ ۱۱۵۲ق / ۱۷۱۸ ـ ۱۷۳۹م) و عزل سادات باره در ۱۱۳۴ق، نوشته است. وی صاحب دیوان امیرالامرا حسین‌علی بود؛ ۲۴ـ مل وارستهٔ سیالکوتی لاهوری (ـ ۱۱۸۰ق / ۱۷۶۶ ـ ۱۷۶۷م) که این آثار از او است: الف) مطلع‌السعدین (کانپور، ۱۸۸۱م) که آن را در ۱۷۵۴م آغاز کرده و در آن به ماهیت نظم و نثر پرداخته است. ب) مجموعهٔ منشآت نامهٔ نگارین و صحیفهٔ رنگین که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۹۹۴/۹۴۲ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ج) مجموعهٔ اشعار خودش و دیگران به‌نام تذکرة‌الشعرای وارسته / بیاض وارسته / جنگ رنگارنگ که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۵۲۴/۱۴۷۴ در همان‌جا نگه‌داری می‌شود. د) جواب شافی / رجم‌الشیاطین در پاسخ تنبیه‌الغافلین آرزو و جانب‌داری از حزین که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ مولانا اسرائیل در پیشاور نگه‌داری می‌شود. هـ) مصطلحات‌الشعرا (لکنو، ۱۸۵۳م) که واژه‌نامه و شرح اصطلاح‌های شاعری است؛ ۲۵ـ حافظ‌احسن‌الله مهرکن لاهوری (ز۱۷۹۲م) که در ۱۷۹۲م نصاب‌نامه‌ای فارسی به‌فارسی به نام مفتاح‌الافواه نوشته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۴۴۷۹/۱۴۲۹ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ ۲۶ـ خدابخش تونسوی که در ۱۲۱۸ق / ۱۸۰۳م نصابی فارسی به پنجابی به نام نصاب ضرودی (لاهور، ۱۲۸۹ق / ۱۸۷۲م) سروده است؛ ۲۷ـ منشی سوهن لال که خود، پدر و پدربزرگش از وابستگان دربار رنجیت‌سنگه (۱۷۸۰ ـ ۱۸۳۹م)، فرمانروای پنجاب بودند. وی عقدة‌التواریخ را پس از ۱۸۱۲م، در احوال رهبران مذهبی فرقهٔ سیک و تاریخ و زندگی رنجیت‌سنگه، نوشته است. دفتر سوم آن در ۱۸۳۲م در پنجاب به چاپ رسیده است؛ ۲۸ـ میرزا محمدحسن لاهوری، متخلص به قتیل (ـ ۱۸۱۸ / ۱۸۲۴م)، که در ۱۷۹۹م کتابی به‌نام نهر فصاحت (کلکته، ۱۸۲۲م) نوشته و در آن به دستور زبان فارسی هم پرداخته است. وی پس از ۱۸۱۱م نیز اثری به نام هفت تماشا (لکنو، ۱۸۷۵م) در شرح عقاید و آداب و رسوم اقوام و مذاهب هند، به‌ویژه پنجاب، نوشته است. رقعات و مکاتبات قتیل هندی، ثمرات‌البدایع (لکنو، ۱۸۴۱م)، مجموعهٔ منشآت به‌نام دستور نوشت نثر که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۳۷۵۴/۷۲۱/۴ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود، قانون مجدد در دستور زبان فارسی، شماری دیگر از آثار او هستند؛ ۲۹ـ فقیر علی‌الدین لاهوری فرزند خیرالدین محمد که عقدة‌التواریخ / عبرت‌نامه (لاهور، ۱۹۶۱م) را در ۱۸۵۴م نوشته است. گویا این اثر نسخهٔ کامل‌شدهٔ اثر ناتمام پدر مؤلف، به نام عبرت‌نامه / عالم‌آشوب، است که دربارهٔ تاریخ تیموریان از تیمور تا ۱۷۹۱م بوده است. مؤلف در این اثر تا رویدادهای روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ـ ۱۲۰۲ق / ۱۷۵۹ ـ ۱۷۸۷م)، و دربارهٔ اوضاع جغرافیایی و سیاسی پنجاب و شورش سیک‌ها مطالبی نقل کرده است؛ ۳۰ـ غلام سرور لاهوری که خزینة‌الاصفیا (لاهور، ۱۸۶۷م) را در ۱۸۶۳ / ۱۸۶۴م، در شرح احوال صوفیان، فرهنگ فارسی ـ اردوی جامع‌اللغات (لکنو، ۱۸۹۰م)، فرهنگ فارسی ـ عربی زبدة‌اللغات (لکنو، ۱۸۹۸م) و شماری دیگر را نوشته است؛ ۳۱ـ اقبال لاهوری (۱۸۷۷ ـ ۱۹۳۸م) که

جز آنکه از حکمت و عرفان سعدی، حافظ و مولوی بسیار تأثیر پذیرفته بود، مثنوی اسرار خودی (لاهور، ۱۹۱۵م)، مثنوی رموز بیخودی (لاهور، ۱۹۱۸م)، پیام مشرق (دهلی، ۱۹۲۳م) سرودهٔ ۱۹۲۲م در پاسخ دیوان غربی گوته، جاویدنامه (لاهور، ۱۹۳۲م) در پاسخ کمدی الهی دانته و خطاب به پسرش جاوید، مثنوی مسافر (لاهور، ۱۹۳۴م) در گزارش سفرش به افغانستان، پس چه باید کرد؟ (لاهور، ۱۹۳۶م)، زبور عجم که آن را همراه دو مثنوی گلشن راز جدید ــ در استقبال گلشن راز شبستری ــ و بندگی‌نامه به‌چاپ رسانیده (لاهور، ۱۹۳۷م)، و ارمغان حجاز (لاهور، ۱۹۳۸م) را به‌فارسی سروده است؛ ۳۲ــ محمد شفیع لاهوری که مذهب حافظ را به‌فارسی و اردو نوشته است (پنجاب، ۱۹۵۲م)؛ ۳۳ــ آفتاب‌اصغر (۱۹۴۰م ــ   ) که تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (لاهور، ۱۳۶۴ش / ۱۹۸۵م)، منظرهٔ مرگ برگردان فارسی موت کامنظر اثر اردوی خواجه اسلام و جز این‌ها را به فارسی نوشته است؛ ۳۴ــ سید امداد علی‌شاه صفدر (۱۹۲۸م ــ   ) که فهرست کتب چاپی فارسی پاکستان (لاهور) و مجموعهٔ اشعار فارسی و اردوی بیابان جنون (۱۹۷۰م) به قلم او است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۷؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۶۶۳/۵ـ۶۸۳؛ اقبال و جهان فارسی، در صفحات فراوان؛ پنجابی افسانه و دراما، در صفحات فراوان؛ پنجابی قصی فارسی زبان مین، در صفحات فراوان؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد ۱۳، در صفحات فراوان؛ تاریخ پنجاب؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۵۰ـ۵۶، ۶۶ـ۷۰، ۹۴ـ۹۶، ۱۹۶ـ۱۹۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، در صفحات فراوان؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۰ـ۱۱۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۱۵ـ۴۲۴، ۷۵۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۳۳۷ـ۳۵۰؛ داستان ادب پنجابی، در صفحات فراوان؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۷۴ـ۲۰۴؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۷۳۶/۵ـ۷۴۳؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۳۳ـ۳۶؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۳ـ۲۰۴، ۲۴۲، ۲۴۶ـ۲۴۷؛ فولکلورهای پنجاب، در صفحات فراوان؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۹/۱ـ۲۸۰، ۵۵۵ـ۵۵۷، ۸۰۳، ۸۸۹؛ ۱۶۸۲/۲، ۲۲۶۱، ۲۳۷۰، ۲۴۲۰، ۲۶۲۶؛ ۳۵۸۵/۳ـ۳۵۸۶؛ ۴۱۳۲/۴، ۴۶۲۹، ۴۷۸۰ـ۴۷۸۱، ۴۷۹۴؛ ۵۳۲۶/۵، ۵۳۵۶ـ۵۳۵۷، ۵۴۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۹/۱، ۸۴۰ـ۸۴۱؛ ۹۹۰/۲، ۱۰۱۵؛ ۱۲۵۱/۳ـ۱۲۵۳، ۱۳۰۵، ۱۴۶۹ـ۱۴۷۱، ۱۴۹۵، ۱۵۱۶، ۱۵۹۷ـ۱۵۹۸، ۱۷۱۶ـ۱۷۱۷، ۱۷۶۵ - ۱۷۶۷، ۱۸۲۷ـ۱۸۲۸، ۱۹۷۷، ۲۵۷۷ـ۲۷۷۸؛ ۲۱۹۵/۴ـ۲۱۹۶، ۲۱۹۹، ۲۲۶۵؛ ۱۲۱/۵ـ۱۲۹، ۱۳۴ـ۱۴۰، ۱۴۴ـ۱۴۸، ۲۶۰ـ۲۶۴، ۳۱۱، ۳۲۳ـ۳۲۴، ۳۲۸ـ۳۳۰، ۳۶۹ـ۳۷۲، ۴۲۶؛ ۱۰۰۷/۶ـ۱۰۲۱، ۱۰۲۵ـ۱۰۲۶؛ ۶۴۴/۷ـ۶۴۵، ۷۰۱ـ۷۰۲، ۷۴۲ـ۷۵۳، ۸۴۰ـ۸۴۶، ۸۸۹ـ۸۹۱؛ ۱۰۷۰/۸ـ۱۰۷۲، ۱۰۹۷ـ۱۰۹۹، ۱۱۲۰، ۱۱۳۶ـ۱۰۳۷، ۱۱۷۲، ۱۵۱۶ـ۱۵۱۷؛ ۴۴۰/۱۰ـ۴۴۲، ۴۵۱ـ۴۵۳، ۴۸۶ـ۴۸۷، ۵۳۱؛ ۱۰۳۲/۱۱ـ۱۰۳۳۳؛ ۲۴۲۴/۱۳ـ۲۴۲۵، ۲۴۳۲ـ۲۴۳۳؛ ۲۸۲۷؛ ۲۵۲/۱۴، ۲۵۵، ۲۹۵؛ قصهٔ حمزه؛ کتابشناسی اقبال، ۱۵۱ـ۱۵۴؛ گلچینی از مقاله‌های مجلهٔ هلال، ۲۵۵ـ۲۳۰؛ گنجینهٔ دانش (ضمیمهٔ فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۳۱)، ۹۵ـ۱۹۰؛ نظری به روابط ایران و هند پیش از اسلام، اختر راهی، «بر صغیر پاک و هند مین مطالعهٔ سعدی»، دانش، شمارهٔ ۱، ص۱۴۴؛ محمد سرفراز ظفر، «ضرب‌الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵ـ۷، صص۲۰۱ـ۲۰۹؛ عارف نوشاهی، «ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای شبه‌قارهٔ پاکستان و هند»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۴، صص۹۴، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۵؛ وحید قریشی، «احوال و آثار عبدی قیصرشاهی مترجم دیوان حافظ»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۵، صص۱۶۲ـ۱۸۴؛ پرویز نبری، «نگاهی به تاریخ زبان و ادبیات پنجاب»، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی نو، اردیبهشت ۱۳۷۶ش، صص۱۱ـ۲۳؛ ستیانندجاوا، «نفوذ حافظ در شعر پنجابی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱، صص۱۴۱ـ۱۵۱؛ هم‌او، «ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی به زبان پنجابی»، همان‌جا، شمارهٔ ۲ و ۳، صص۱۳۱ـ۱۳۵؛ علیم اشرف‌خان، «داستان هیر و رانجها در زبان و ادبیات فارسی»، همان‌جا، شمارهٔ ۹، صص۲۵۰ـ۲۶۵؛

Britannica, 9/801-802; *Ccatalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/763, 770; *Indo Iranian Studies*, 202-203.

هاشمی

پنج‌گنج ← امیرخسرو دهلوی

پنج‌گنج (panj.ganj) ، مجموعهٔ پنج مثنوی، به‌پیروی از خمسهٔ نظامی با نیم‌نگاهی به برخی مثنوی‌های جامی و امیر خسرو دهلوی، سرودهٔ یعقوب صرفی* کشمیری گنایی (- ۱۰۰۳ق). مثنوی‌های پنج‌گنج به‌ترتیب از این قرارند: ۱ـ مسلک‌الاخیار که نخستین مثنوی از این مجموعه است. این مثنوی به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی در دو هزار و شصت و چهار بیت (به گفتهٔ

مؤلف تذکرهٔ شعرای کشمیر، چهارهزار و پنجاه و سه بیت)، در ۹۹۳ق سروده شده است. صرفی، مسلک‌الاخیار را در بیست مجلس، به‌دستور مرشد خود ترتیب داده است. مسلک‌الاخیار که در بیان اسرار تصوف سروده شده است، با این بیت آغاز می‌شود: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ سر خط منشور عطای عمیم»؛ همچون مخزن‌الاسرار که با این بیت آغاز می‌شود: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ هست کلید در گنج حکیم.» نسخه‌ای دست‌نویس از مسلک‌الاخیار در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (به‌شمارهٔ pi/vi75) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ وامق و عذرا که دومین مثنوی از مجموعهٔ مثنویات پنج‌گنج است و در اواخر ۹۹۳ق سروده شده است. صرفی این مثنوی را به مرشدش کمال‌الدین حسین، ملقب به علی ثانی، پیشکش کرده است. مثنوی وامق و عذرا که احتمال می‌رود داستانِ آن بر پایهٔ رویدادی واقعی ساخته شده باشد، در بیانِ داستانِ عشق پسری با نامِ وامق به دختری با نام عذرا سروده شده است. وامق عاشق دختری می‌شود، اما سرنوشت، رویدادهایی دیگر را برای او رقم زده است. شبی دختری زیبا را به خواب می‌بیند و به او دل می‌بندد. پدر و مادر وامق، نگرانِ پریشانی و آشفتگی وامق، برنامهٔ شکاری برایش ترتیب می‌دهند تا سرش گرم شود و عشقِ رؤیا دیده را از یاد ببرد؛ اما، قلب افسردهٔ وامق با چنین کارها شاد نمی‌شود، تا سرانجام تاج و تخت را وا می‌نهد و در طلب یار، راه صحرا در پیش می‌گیرد. با همین حال و وضع نزار به کشمیر می‌رسد و محبوبِ زیبای خود را آن‌جا می‌یابد. نام این دختر زیبا عذرا است. وامق و عذرا با یکدیگر نرد عشق می‌بازند. عذرا از ترس رسوایی وامق را به نام باغبان به خانه راه می‌دهد. آن‌ها در گوشه و کنار باغ زمزمهٔ عشق سر می‌دهند و نرد عشق می‌بازند. مادر عذرا از ماجرا خبردار می‌شود. عذرا، به‌زور، به عقد پسرعمویش درمی‌آید، اما چون به این ازدواج راضی نیست، به زودی از همسرش جدا می‌شود. وامق که کاملاً ناامید شده است، زندگی را پوچ می‌انگارد و خودش را می‌کشد. عذرا که در خانه زندانی است، سرانجام فرصتی به دست می‌آورد و خود را به گوشه‌ای از باغ که وامق خود را در آن‌جا کشته می‌رساند و بر گور او رشتهٔ حیات خود را می‌گسلد. مضمونِ بیرون آمدن وامق از قصر و آوارهٔ صحرا شدنش، بسیار شبیه افسانهٔ بودا است. با این تفاوت که پایانِ آوارگیِ وامق مرگی ناخواسته است و پایانِ آوارگیِ بودا رهایی و واصل شدن به نیروانا. این مثنوی، شصت سال پیش از این نیز به نظم درآمده بود. صلحی، شاعر هممعصرِ تقی اوحدی (ـ ۱۰۳۰ق)، نخستین سرایندهٔ آن است. اما، اهمیت کارِ صرفی، که نخستین سرایندهٔ کشمیری است که مثنوی‌هایی به پیروی از نظامی ترتیب داده، در این است که وامق و عذرای او در زمینهٔ چهار مثنوی دیگرش فکری واحد را نیز دنبال می‌کند. نسخه‌ای دست‌نویس از وامق و عذرا در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۱۷۷۳) نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ لیلی و مجنون، که بر پایهٔ لیلی و مجنون نظامی و امیرخسرو دهلوی سروده شده است. لیلی و مجنون سومین مثنوی از پنج گنج صرفی است. شمار ابیات آن ۲۰۶۴، و سالِ سرایش آن ۹۹۸ق است. این مثنوی در واقع یک مثنوی ترکیبی است و صرفی کوشیده است از راه ترکیب لیلی و مجنون نظامی و امیرخسرو دهلوی، روایتی نو از داستان لیلی و مجنون به‌دست دهد. دیدگاه صرفی در این مثنوی روانشناسانه است. کنش‌ها و احساسات از منظری روانشناسانه روایت شده‌اند. بیانِ مطالب از حسن پیوستگی برخوردار است. گرته‌هایی از واقعیت نیز در آن به‌چشم می‌خورد؛ ۴ـ مغازی‌النبی / النبوة، که چهارمین مثنوی از مثنویات پنج‌گنج است و به پیروی از خردنامهٔ اسکندری جامی و هفت‌پیکر امیرخسرو دهلوی سروده شده است. شمار ابیات مغازی‌النبی ۳۳۸۰ و سال سرایش آن ۱۰۰۰ق است. مغازی‌النبی حماسه‌ای دینی و عرفانی است در شرح احوال پیامبر اسلام و آفرینش نور محمدی. ترتیب این مثنوی بدین‌گونه است: حمد، حمد ثانی، مناجات، نعتِ سیدالمرسلین، معراج، منقبت میرسیدعلی همدانی، منقبت کمال‌الدین حسین خوارزمی، منقبت امام زمان، مرشد خافقین، کمال حق و ملت حسین(ع)، بیان احوال خود و حقایق سفر خویش و دیدار بزرگان و در بیان حرمین شریفین. صرفی، پس از این مقدمه، به بیان سبب ترتیب این مثنوی می‌پردازد. باب‌های بعدی را نیز چنین ترتیب می‌دهد: نخستین آفریده نورمحمدی است، انتقال نور به ارحام، مدت حملِ آمنه، سالِ تولد و شگفتی‌های آن سال، رضاع آن حضرت، طفولیت، شرح صدر، سفر ایشان با ابوطالب به شام، وقایعی که در بیست سالگی ظاهر شد، وقایع بیست و پنج سالگی، ازدواج با خدیجه، بعثت، فتور وحی، نخستین کسی که ایمان آورده، اعلان دعوت، هجرت به حبشه، غزوات، بیماری و رحلت ایشان، هجرت و حیرت از نقل این رویدادها، حقیقت ارشاد و احوالات. آغاز مغازی‌النبی چنین است: «خدایا! خدایی مسلم تو راست ـ خدایی هر دو عالم تو راست / تویی آفرینندهٔ کاینات ـ تو قیوم کونین و قایم به ذات.» این مثنوی تاکنون سه

بار به چاپ رسیده است. چاپ یکم آن در لاهور انجام گرفته است (۱۸۸۸م)؛ ۵ـ مقالات مرشد / عالمات مرشد / عالمات پیر، که مثنوی پنجم از مجموعهٔ مثنویات پنج‌گنج است و به پیروی از هفت‌پیکر نظامی سروده شده است. مادهٔ تاریخ سالِ سرایش این مثنوی چنین است: «سال تاریخ ختم این نامه ــ خواستم تا نویسدش خامه / گفت تابنده طبع نادره‌گو ــ از مقامات پیرزاده بجو.» این مادهٔ تاریخ سال ۱۰۰۰ق را نشان می‌دهد. موضوعِ این مثنوی احوالِ شیخ حسینِ خوارزمی است. صرفی، رویدادها را از زبان خود مرشد روایت می‌کند. دو سه بیت آغازینِ برخی باب‌ها، خطابیه‌ای است به شخصی خیالی که ساقی نامیده می‌شود. این امر نشان‌دهندهٔ تبعیت تام و تمام صرفی از نظامی است. شرابی که در این مثنوی از آن سخن به میان می‌آید، معنایی مجازی دارد. این شراب، شرابِ عشقِ الهی است که جانِ آتش گرفته را از قفس می‌رهاند: «ساقیا باده ده که برد ــ رخت ما را برون ز کوی خرد / بلکه جامی بده که بلبلِ جان ــ برهد از قفس آتش آن.» صرفی در این مثنوی از ریاضت‌ها، عبادت‌ها، اشعار و کرامت‌های مرشد خود سخن گفته و در پایان، برخی از ملفوظات او را نیز به‌نظم درآورده است. ابیات مقامات مرشد در قیاس با دیگر مثنوی‌های مجموعهٔ پنج‌گنج پخته‌تر به‌نظر می‌رسد. نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ کلکته نگه‌داری می‌شد. با پایان یافتنِ این مثنوی‌ها، پیشگوییِ مرشد به‌حقیقت پیوست. مرشدِ صرفی که شاگرد جامی بود، به صرفی لقب جامی ثانی داده و پیشگویی کرده بود که صرفی مثنوی‌هایی به پیروی از جامی خواهد سرود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۲۵/۲؛ ایران صغیر یا تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر، ۱۴۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۳۹/۱-۴۸۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۲/۱-۳۷۳؛ ۸۲۹/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۱۷-۷۵۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۵؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۵۹، ۷۴؛ الذریعه، ۲۹۱/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۸۳۵/۴-۴۸۳۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۸۵/۲؛ ۳۲۰۰/۴، ۳۲۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۱۲/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۶۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۸۶/۳، ۲۲۹۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱۴۲/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۰؛ رحیم‌بخش شاهین، «کتابشناسی فارسی سیرةالنبی»، دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷ش، صص ۹۷-۹۸؛

A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 75.

شریفی

پنچاتنترا (pan.čā.tan.ta.rā)، ترجمهٔ فارسی کتاب پنچه‌تنتره / پنچتنتره به‌قلم ایندوشیکهر و گروهی از فضلای ایرانی. این ترجمه، بر پایهٔ یکی از روایت‌های اصلی پنچه‌تنتره، یعنی تنترآکهاییکا، از مکتب کشمیر، انجام گرفته است. ایندوشیکهر متن را از سنسکریت به انگلیسی برگردانده و چون خود چنان‌که باید به‌زبان فارسی و ظرایف آن تسلط کامل نداشت، جمعی از فضلای ایرانی انگلیسی‌دان، از جمله محمدحسن مشایخ فریدنی، محمدتقی مایلی، مسعود برزین و داریوش شایگان، هر کدام بخشی از ترجمهٔ انگلیسی را به فارسی درآورده‌اند ایندوشیکهر، پیش‌گفتار و مقدمه‌ای بر ترجمه افزوده و در پایان ترجمه نیز با دیدگاهی تطبیقی، فهرستی از اسامی اشخاص داستان به دست داده و معنای فارسی آن اسامی را یادکرده است. پس از آن نیز فهرست اسامی خاص و اساطیری آمده و توضیحاتی دربارهٔ هر کدام از آن اسامی به دست داده شده است. در بخش بعدی این پیوست پایانی، یادداشتی کوتاه آمده است که می‌تواند همچون مقدمه‌ای بر بحثی تطبیقی تلقی شود. در این یادداشت، چگونگی ورود داستان فیل و گنجشک به ترجمه‌های فارسیِ کلیله و دمنه بررسی شده است. این داستان، در روایت‌های اصلی پنچه‌تنتره به‌چشم نمی‌خورد و این‌که بر چه اساسی و با چه دیدگاه در ترجمه‌های فارسی (که بر پایهٔ تازی ابن مقفع انجام گرفته‌اند و آن ترجمه نیز، خود، بر پایهٔ ترجمهٔ برزویهٔ طبیب مروزی است) داخل شده است، می‌تواند راهِ پژوهش در تاریخ شکل‌گیری و توسعهٔ این کتاب مهم در ادبیات جهان را هموارتر کند. در ادامهٔ این پیوست نیز جدولی آمده که نام فصل‌های پنج‌گانهٔ متن اصلی را در مقابل نامِ ترجمهٔ فارسی آن فصل‌ها قرار می‌دهد. محمدجواد مشکور نیز یادداشتی دیگر، در مقایسهٔ کوتاه این ترجمه با ترجمه‌های سریانی و عربی و فارسی افزوده و کتاب را غنی‌تر کرده است. در پایان نیز نموداری به دست داده شده که سلسلهٔ ترجمه‌های متعدد این کتاب را از متن اصلی تا ترجمه‌های متعدد اروپاییِ آن نشان می‌دهد. کتاب پر از سهوهای چاپی است که بخشی از آن‌ها در غلطنامه تصحیح شده است. بنابراین، نادرستی‌های دیگر از دید مترجمان، درست آمده، یا با وجود بازبینی‌هایِ نهایی، کم‌دقتی‌ها آن‌چنان بوده که

برطرف کردن تمامی آن‌ها امکان‌پذیر نبوده است. برای مثال، تنترآکهیاییکا، تانتراکیایکا ضبط شده که به هیچ روی درست نیست. جز نادرستی‌هایی که به ایندوشیکهر مربوطاند، اشتباهاتی نیز به چشم می‌خورد که آن را باید متوجه مترجمان فاضل ایرانی دانست؛ از جملهٔ این نادرستی‌ها به فاحش‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود: ۱ـ نام حسین بن علی‌الواعظ، یعنی مولانا حسین واعظ کاشفی، صاحب انوار سهیلی، به اشتباه حسین بن علی‌الویس ضبط شده است. ۲ـ هزار و یک شب یا نام عربی آن الف لیلة و لیلة، شب‌های عرب ترجمه شده که ترجمه‌ای از نام انگلیسی این کتاب است. در هر صورت شب‌های عرب، حتی اگر ترجمهٔ نام انگلیسی باشد درست نیست، چراکه روشن است ترجمهٔ فارسی *Arabian nights* شب‌های عربی است. ۳ـ در بخشی از مقدمهٔ ایندوشیکهر آمده است: «... رودکی اشعاری دربارهٔ پانچاتانترا سروده که تا به امروز محفوظ مانده است. مرگ نابهنگام رودکی به او فرصت نداده که تمام این داستان‌ها را به شعر فارسی درآورد.» اگر نتوان بر ایندوشیکهر ایراد گرفت، قطعاً بر فضلای ایرانی جرح وارد است؛ رودکی تمام کلیله و دمنه را به نظم فارسی درآورد و حتی میزانِ صله‌ای که برای این کار گرفت، مشخص است. ضمن این که از کلیله و دمنهٔ رودکی که دوازده‌هزار بیت (یا دست کم سه هزار بیت) بوده است، جز صد بیت، در تذکره‌ها به جا نمانده است. نادرستی فاحش دیگر این که رودکی «عمری دراز زیسته و پیر و شکسته شده و دندان‌های او سوده و ریخته است و بر قوت جوانی و نشاط خود متأسف گردیده» است. ۴ـ در بخشی دیگر از مقدمهٔ ایندوشیکهر آگاهی‌هایی دربارهٔ مرزبان‌نامه به دست داده شده که بسیار مغشوش است. ایندوشیکهر می‌نویسد: «مرزبان‌نامه به یکی از لهجه‌های طبرستانی... نوشته شده که بعدها به فارسی سره توسط سعدالدین ورمین دلیر در حدود ۱۴۰۰ میلادی درآمد و در این کتاب نقل‌شده است که...» مرزبان‌نامه یکی از متون مشکل و از جملهٔ متکلفانه‌ترین متون فارسی است و به هیچ روی نمی‌توان آن‌را فارسی سره دانست. نام مؤلف آن نیز سعدالدین وراوینی است. مؤلف اصلی مرزبان‌نامه مرزبان بن رستم بن شروین است (که آن نیز به غلط رستم شروین، یعنی به‌نام پدرش، آمده است)؛ مرزبان بن رستم تنها اسلوب نگارش را از کلیله و دمنه برگرفته است. با وجود این نادرستی‌های فاحش، این ترجمه، یکی از مهم‌ترین ترجمه‌های فارسی پنچه‌تنتره است، هر چند، ظرافت‌ها و جذابیت‌های زبان فارسی در آن به‌چشم نمی‌خورد، دست‌کم این هست که ساخت کتاب همان است که در متن اصلی هست. پنچاتنترا پنج فصل دارد: **فصل یکم** در پانزده داستان است و پس از معرفی داستان، با داستان بوزینه و میخ و چوب آغاز و به داستان موشانی که آهن خوردند پایان می‌پذیرد. **فصل دوم** در چهار داستان است که با مقدمهٔ «به‌نام آیین دوستی چنین آغاز می‌شود»، آغاز می‌شود و به داستان اسارت آهو خاتمه می‌پذیرد. **فصل سوم** در ده داستان و یک مقدمه است؛ مقدمهٔ آن، بومان و زاغان نام دارد و داستان دهم، غوکان که بر پشت ماری سیاه سوار بودند، ترجمه شده است. **فصل چهارم** یک داستان و یک مقدمه دارد؛ مقدمه، اتلاف آن چه به‌دست آمده، نام دارد و داستان، خری که قلب و گوش نداشت، خوانده شده است. **فصل پنجم** که مقدمه و دو داستان دارد؛ مقدمه، کار نسنجیده، داستان یکم، برهمن خیالباف، و داستان دوم، برهمن که سه درویش بودایی را کشت، نام دارد. پنچاتنترا در تهران (۱۳۴۱ش) به‌چاپ رسیده است.

منابع: پنچاتنترا؛ پنچاکیانه، مقدمه، سی - چهار؛ سخن و سخنوران، ۱۸ـ۲۱؛ محمدجعفر محجوب، «پنچاتنترا»، راهنمای کتاب، سال ششم، شمارهٔ ۴ـ۵، تیر و مرداد ۱۳۴۲ش، صص ۳۱۲ـ۳۲۲.

شریفی

پنچاکیانه (pan.čā.ki.yā.ne)، ترجمهٔ فارسی یکی از روایت‌های پنجه‌تنتره / پنچتنتره به‌قلم مصطفی خالق‌داد عباسی* (ز ۱۰۰۴ق). ترجمهٔ این کتاب که در فارسی به کلیله و دمنه یا کرتک و دمنک نیز شهرت دارد به فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) میان سال‌های ۹۹۷ تا ۱۰۰۴ق انجام گرفت. جلال‌الدین اکبر که عبارات ترجمه‌های دیگرِ کتاب که بر پایهٔ ترجمهٔ عربی عبدالله بن مقفع (۱۰۶ـ۱۴۲ق) انجام گرفته بودند، پسند خاطرش نیفتاد، به خالق‌داد بفرمود تا این کتاب را از روی اصل سنسکریتِ آن، که در روزگار او، در کتابخانهٔ سلطنتی گورکانیان نگه‌داری می‌شد، بی‌هیچ دخل و تصرفی، به‌فارسی ــ به‌اصطلاح خود جلال‌الدین اکبر، فارسیِ ترک‌فهمانه ــ ترجمه کند. متنِ اصلی سنسکریتِ آن امروزه در دست نیست. تنها می‌دانیم که مؤلف آن، ویشنوشرما، راهبی از مذهب جین بوده است؛ چراکه نام اصلی کتاب پنچه‌تنتره است و با توجه به این‌که به خلاف روایت‌های کشمیری، جنوب هند و نپال به‌جای واژهٔ تنتره از واژهٔ آکهیان استفاده شده و روایت‌های به‌جا مانده از راهبان جینی مذهب که همگی به جای واژهٔ تنتره،

پنچاکیانه

واژهٔ آکهیان، به‌معنی داستان کوتاه، را به کار برده‌اند، می‌توان حدس زد که متن سنسکریتِ گم‌شدهٔ آن را راهبی جینی‌مذهب تألیف کرده است. دلایل جلال‌الدین اکبر برای ترجمه‌ای جدید از روی متنِ اصلی سنسکریت، بسیار شبیه دلایلِ منتقدانه و علمی ابوریحان بیرونی (۳۶۲ــ ۴۴۰ق) در تحقیق ماللهند است. ابوریحان معتقد بود که ترجمهٔ عربیِ ابن مقفع که از روی متن ترجمهٔ پهلوی آن به‌قلم برزویهٔ طبیب مروزی انجام گرفته است، با متن اصلی سنسکریت منطبق نیست. جلال‌الدین اکبر نیز همین اعتقاد را داشت. کلیله و دمنهٔ نصرالله منشی و انوار سهیلی واعظ کاشفی از روی ترجمهٔ عربی آن به‌فارسی ترجمه شده بودند. در ترجمه‌های فارسی کاست و افزوده‌هایی بسیار داخل شده بود و مترجمانِ فارسی چنان در فارسی کردن آن کوشیده بودند که دیگر اثری از روحِ هندیِ اصل داستان به‌جا نمانده بود. پیش از این جلال‌الدین اکبر به وزیر دانشمندش شیخ ابوالفضل علامی دستور داده بود که متن کلیله و دمنهٔ نصرالله منشی را به شکلی ترک‌فهمانه بازنویسی کند. اما عیار دانش، که متنِ بازنوشتهٔ کلیله و دمنه به‌قلم ابوالفضل بود، نتوانست جلال‌الدین اکبر را راضی کند. وی که معتقد بود دربار انوشیروان تنها یک حکیم فرزانه، یعنی برزویهٔ طبیب، داشت و دربار او حکیمان بسیار دارد بفرمود تا باری دیگر این کتاب را به فارسی ترجمه کنند. در میان دانشمندان دربار جلال‌الدین اکبر، خالق‌داد مأمور ترجمهٔ این کتاب شد و ترجمهٔ او تنها ترجمهٔ فارسی است که به‌واقع از رویِ یکی از روایت‌های معتبر سنسکریتِ آن انجام گرفته است. خالق‌داد کوشید ترجمه را با رعایت امانت و بدون کاست و افزود به پایان رساند. ترجمهٔ او، جز در مواردی که برگردان عین مطالب ابهام داشت یا نیت مؤلف را نمی‌رساند، کاملاً به متن اصلی وفادار است. مقدمهٔ خالق‌داد نیز درواقع مقدمه‌ای است برای توضیح دلیل ترجمهٔ آن و به‌همین جهت آگاهی‌هایی اندک، اما مهم، از متن اصلیِ گم‌شدهٔ آن و روحیهٔ جلال‌الدین اکبر به‌دست می‌دهد. در بند نخست پیش‌گفتار متن کتاب چنین آمده است: «راوی این روایات رنگین و ناقل این حکایات شیرین، چنین گوید که این کتاب را که پنج آکهیان، یعنی پنج داستان، گویند، از کتب مبسوطه که در علم طوره و آداب سلاطین و رسم و آیین و سلوک حکام و ملوک تصنیف کرده‌اند، بشن‌شرمانام برهمنی که به‌وفور دانش، و کمالات از پندتان زمان خود ممتاز بود، انتخاب نموده، آنرا بر پنج داستان دلفریب، مرتب ساخته است.» ریشهٔ داستان‌های پنجه‌تنتره و پنچاکیانه را، که به‌شیوهٔ مرسوم هندیان داستان در داستان و از زبان حیوانات است باید در متون کهن هندی، نظیر وداها، مهابهارات و راماین جست. اما روشن است که این حکایت‌ها در طول سالیان، سینه به سینه گشته‌اند تا سرانجام کسانی به گردآوریِ آن‌ها اهتمام کرده، روایت‌های متعددی از آن پدید آوردند. پنج فصل ترجمهٔ پنچاکیانه بدین ترتیب است: **فصل اول:** میترابهده (تبدیل دوستی به دشمنی) که با داستان بوزینه و میخ و چوب آغاز می‌شود و با داستان دشمن دانا و دوست نادان به پایان می‌رسد. **فصل دوم:** میتراسنپراپتی (به‌دست آوردن دوستان) که با داستان مرغانی که دو دهن و یک شکم داشتند، آغاز می‌شود و به داستانِ گرفتاری آهو خاتمه می‌یابد. **فصل سوم:** کاکولوکی (داستان زاغ و بوم) که با داستانِ زاغان و بوم‌ها آغاز می‌شود و با داستانِ برهمنی که به‌سبب خوردن روغن کور شد به‌پایان می‌رسد. **فصل چهارم:** لبدپرناش (از دست‌دادن مزایای مکتسب) که با داستان میمون و نهنگ، آغاز می‌شود و به داستان سگ در دیار غربت خاتمه می‌پذیرد. **فصل پنجم:** اپریچت‌کارتا (زیان کارهای نسنجیده) که با داستان سوداگر و حجام، آغاز می‌شود و به داستان حکایت براهمنی که در اثر پرسیدن نجات یافت خاتمه می‌یابد. در خاتمه نیز ضمن یادآوری شمار ابیات (اشلوک) آن از کتاب تمجید شده است. در این خاتمه آمده است: «کسانی که به مطالعهٔ این کتاب می‌پردازند به بهشت خواهند رفت.» پنچاکیانه نخستین‌بار در هند (۱۳۵۲ش)، به‌کوشش تاراچند و امیرحسین عابدی، بر اساس یگانه نسخهٔ دست‌نویس آن که در موزهٔ دهلی (به‌شمارهٔ ۲۱۰۰۵ ۶ورق۳۷۲) نگه‌داری می‌شود، به‌چاپ رسید. به‌گفتهٔ مصححان این نسخه بسیار فرسوده است. می‌دانیم که جلال‌الدین اکبر ده سالِ پایان عمر خود را در میدان‌های جنگ گذراند. شاید او این ترجمه را ندیده بود؛ شاید هم دیده بود و نپسندیده بود. اگر جلال‌الدین اکبر این ترجمه را دیده و پسندیده بود، قطعاً فرمان می‌داد که نسخه‌هایی از آن تهیه کنند. پنچاکیانه یا پنج داستان به‌کوشش و مقدمهٔ محمدرضا جلالی نایینی در تهران نیز به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۳ش).

منابع: پنچاکیانه یا پنج داستان (کلیله و دمنه)؛ داستان‌های بیدپای، مقدمه، ۱۵؛ دربارهٔ کلیله و دمنه، ۳۲ـ۳۳، ۲۸۸؛ دریای اسمار، مقدمه؛ احمد تمیم‌داری، «ادبیات تطبیقی»، فرهنگ و گفت‌وگو، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۷۹ش، صص۲۶۷ـ۲۷۶؛ سید امیرحسین عابدی، «برخی از منابع نادر و ناشناختهٔ فارسی برای مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ ایران و هند»، هنر و مردم، شمارهٔ ۸۶ـ۸۷، آذر و دی

۱۳۴۸ش، ص۳.

شریفی

پورن چند (pu.ran.čand)، ز ۱۲۶۷ق، تاریخ‌نگار شبه قاره. در دستگاه امجدعلی‌شاه و واجدعلی‌شاه، مأمور عایدات بود. وی به‌درخواست واجدعلی‌شاه، کتابی مفصل در تاریخ اوده را با عنوان اعجازالسیَر (۱۲۶۷ق) نوشت.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,480; *Mughals in India* ,392; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/711.

ربیعیان

پویا (pu.yā)، میرزا مهدی فرزند حاجی میرزا محمدحسن، معروف به حاجی میرزا محمدآقا، یزد ۱۳۱۳ / ۱۹۰۰ــ کراچی ۱۳۹۳ق / ۱۹۷۳م، عالم دینی و نویسندهٔ ایرانی‌تبار پاکستانی. پدرش اهل علم بود و در یزد مدفون است. پویا در خانواده‌ای مذهبی زاده شد. دورهٔ دبستان را در یزد به پایان برد. در فقه، اصول، حدیث، تفسیر و فلسفهٔ قدیم و جدید مهارت داشت و قوانین اقلیدس را به خوبی آموخت. زمانی که سید حسن مدرس با حکومت رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴ــ ۱۳۲۰ش) مخالفت می‌ورزید، پویا با او همراهی می‌کرد. در شانزده سالگی به نجف کوچید و از محضر سید کاظم طباطبایی کسب فیض کرد. گویند با محسن‌الحکیم همدرس بود. در بیست و سه سالگی به هند رفت و در مَدْرس سکنی گزید و به تدریس پرداخت. پس از یک سال و نیم به رامپور سفر کرد و چهار سال بعد به میسور کوچید و در دانشگاه میسور به‌تدریس زبان عربی و فارسی روی آورد. در ۱۹۴۷م با جدایی پاکستان از هند به کراچی رفت و چاپخانه‌ای در آنجا به راه انداخت و سپس به تدریس سرگرم شد. زبان‌های عربی، فارسی و انگلیسی را به‌خوبی می‌دانست. ساخت مدرسهٔ جعفریه کراچی و حسینیهٔ ایرانیان از کارهای او است. گه‌گاه به مدارس، مساجد و حسینیه‌های کراچی کمک‌های مالی می‌کرد. از آثارش: تفسیر قرآن مجید به انگلیسی که همراه با ترجمهٔ میر احمدعلی به‌چاپ رسیده است. اصالت قرآن مجید؛ ارکان اسلام؛ مبحث ماوراءالطبیعی قرآن مجید؛ خطبهٔ استقبالیه به اردو (کراچی، ۱۳۷۲ق / ۱۹۵۳م). پویا در اثر سکتهٔ قلبی درگذشت و پیکرش را در گورستان باغ خراسان، میوه‌شاد کراچی به خاک سپردند. پسر بزرگش میرزا مرتضی پویا به داد و ستد سرگرم بود. وی، پس از درگذشت پدرش، در اسلام‌آباد روزنامهٔ دی مسلم را به‌چاپ رسانید.

منابع: امامیه مصنفین، ۴۹۷؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۳۶۶ـ۳۶۷؛ گردش افغانستان و پاکستان، ۲۵۴ـ ۳۳۶؛ مطلع انوار، ۴۲ـ۴۳.

رسولی

پیام اکبرآبادی (pa.yām-e.ak.bar.ā.bā.di)، شرف‌الدین علی‌خان، ــ دهلی ۱۱۵۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از بحرین بود، ولی خود در آگره/اکبرآباد می‌زیست و از دوستان و همنشینان سراج‌الدین علی‌خان آرزوی اکبرآبادی (۱۰۹۹ــ ۱۱۶۹ق) بود و یکی دو رساله را نیز پیش وی خواند. به‌گفتهٔ آرزو، پیام در «اثنای فکر شعر بیتابی بسیار می‌نمود و گاهی هم می‌نشست و زمانی می‌خوابید و برمی‌خواست.» وی همچنین در دهلی با شاعران دیگر، مانند آنندرام مخلص، محمد عطایی متخلص به عطا، میرزا ابوتراب غبار و بندر ابن داس خوشگو نیز همنشین و همصحبت بود. در سروده‌هایش از شیوهٔ میررضی دانش مشهدی پیروی می‌کرد. گویند «نظم‌هایی رنگین و نثرهایی متین داشته» و شمار اشعار دیوانش نزدیک بیست هزار بیت بوده است. سال مرگش را ۱۱۴۰، ۱۱۴۵ و ۱۱۶۶ق نیز نوشته‌اند، اما با توجه به آنکه به‌نوشتهٔ آرزو، وی چند سالی پیش از تألیف تذکرهٔ مجمع‌النفایس (۱۱۶۴ق) درگذشت، تاریخ ۱۱۵۷ق درست‌تر می‌نماید. نجم‌الدین علی‌خان سلام پسر او است. نسخه‌ای از دیوان پیام در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب پاکستان (به شمارهٔ 4668 Spi/VI 109) نگه‌داری می‌شود که شامل قصیده، مثنوی و غزل است. از جملهٔ مثنویات پیام، مثنوی عرفانی عشق‌نامه است. پیام گه‌گاه به اردو نیز شعر می‌سرود.

منابع: تذکرهٔ شعرای اردو، ۴۱ـ۴۲؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴ـ۱۵؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۴۳۱؛ الذریعه، ۷۵۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۸/۱؛ سخن شعرا، ۸۰؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۲؛ سفینهٔ هندی، ۲۷؛ شمع انجمن، ۹۴؛ صحف ابراهیم، ۳۱؛ عقد ثریا، ۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۸/۶؛ ۱۱۱۹/۸، ۱۱۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۵۷؛ گلستان بی‌خزان، ۴۸؛ گلشن بی‌خار، ۹۳، ۲۴۴؛ مجمع‌النفایس، ۳۲ـ۳۳؛ مجموعهٔ نغز، ۱۳۰ـ۱۳۷؛ مخزن نکات، ۵۶؛ مقالات‌الشعراء، حیرت، ۲۶ـ۲۷؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۴۲۰/۵ـ ۴۲۱؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۱؛ نکات‌الشعراء، ۴۵؛ همیشه بهار، ۳۹؛ یادگار شعرا، ۴۸.

رسولی

Dictionary of Indo-Persian Literature,478; *Mughals in India*, 389.

برزگر

پیامی کرمانی (pa.yā.mi-ye.ker.mā.ni)، شیخ عبدالسلام فرزند شیخ شمس‌الدین محمد، ـ ۱۰۰۳ق، شاعر و دولتمرد ایرانی. نیاکانش از مردم بحرین بودند. از نوادگان شیخ ظهیرالدین ابراهیم بحرانی بود. پدرش منصب شیخ‌الاسلامی کرمان را داشت و در ۹۶۸ق به سبب حمایت از ستم‌دیده‌ای، به تحریک نایب حاکم کرمان به قتل رسید. در پی آن، عبدالسلام با خانواده‌اش برای دادخواهی به اردوی تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ق)، در قزوین رفت. شاه ایشان را بنواخت و شاه‌قلی سلطان افشار، حاکم کرمان، را برکنار و جریمه کرد. پس از آن، عبدالسلام به شیراز کوچید و نزد شاه فتح‌الله شیرازی (ـ۹۹۷ق) به فراگیری علوم معقول و منقول پرداخت. پس از پنج سال به هند رفت و از پادشاهان آن سرزمین، از جمله جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) نواخت یافت. چون ثروتی گردآورد آهنگ حج کرد. پس از گزاردن حج از راه شام و حلب به عتبات شتافت و در آن‌جا با یکی از خویشان خود ازدواج کرد و نشیمن گزید. پس از چندی عتبات را ترک گفت و از راه بصره رهسپار جرون (بندرعباس) شد. در حوالی آن بندر، گروهی از اعراب بر کشتی‌اش تاختند و وی و همراهانش را غارت کردند و هر چه داشتند به یغما بردند. شیخ عبدالسلام آنگاه، حیران و سرگردان و سر و پا برهنه، به بندر هرمز رفت و به علاءالملک ابراهیم‌خان دوم (ـ۱۰۱۱ق)، حاکم لار، توسل جست و به کوشش او توانست بخش کوچکی از اموال غارت شده‌اش را بازستاند. وی در درگاه علاءالملک ماند و به‌زودی به وزارت او گماشته شد. مدت‌ها وزارت علاءالملک را برعهده داشت تا سرانجام، ظاهراً «بدون جرم و جنایتی یا بهانهٔ خیانتی»، از مقامش برکنار گردید. سپس به مکه رفت و حج گزارد و از آن‌جا بار دیگر به سرزمین هند روی نهاد و به برهان دوم نظام‌شاه، فرمانروای احمدنگر (۹۹۹ـ ۱۰۰۳ق)، تقرب جست و درشمار امرای او درآمد. سرانجام در پی آشوب و اختلافی که هنگام بیماری نظام‌شاه میان امرای او، به‌ویژه میان غریبان یا آفاقیان (کوچندگان ایرانی و فرارودی و عرب و ترک دکن) از یک سو و دکنیان و حبشیان از سوی دیگر، درگرفت، پیامی به‌دست امرای دکنی و حبشی به قتل رسید. پیامی شاعری توانا بود و در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی دست داشت. دیوان وی ظاهراً هنگام قتلش از میان رفته است، اما سروده‌هایی از او در دست است، از آن جمله ساقی‌نامه‌ای عرفانی در قالب ترجیع‌بند که در تذکرهٔ پیمانه به‌چاپ رسیده است؛ و قصیده‌ای رائیه در صدوهفتاد بیت در مدح علاءالملک لاری در برائت خود از تهمت حاسدان و طلب رخصت حج. نسخه‌ای از این قصیده در کتابخانهٔ کاخ گلستان نگه‌داری می‌شد. پانصد و هشتاد بیت از سروده‌های پیامی در ذیل شرح احوال او در خلاصة‌الاشعار تقی کاشی آمده است.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۷/۱؛ پیمانه، ۱۳۵ـ۱۴۷؛ تاریخ فرشته، ۱۵۵/۲، ۱۵۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۳۸؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۲؛ تذکرهٔ شاعران کرمان، ۱۵۷؛ الذریعه، ۱۶۰/۹؛ روز روشن، ۱۴۱؛ شام غریبان، ۴۹؛ شمع انجمن، ۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۴۰/۴؛ فهرست کتابخانهٔ سلطنتی، ۹۶۲/۲ـ ۹۶۳؛ کاروان هند، ۱۷۶ـ ۱۹۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۴.

برزگر

پیرابراهیم‌خان خویشگی قصوری (pir.eb.rā.him.xān-e.xi.ša.gi-ye.qa.su.ri) مبارزالدوله‌خان بهادر، ۱۷۹۴ـ ۱۸۵۶م/۱۲۷۲/ ۱۲۷۳ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. در خاندانی افغانی ساکن در قصور، در نزدیکی لاهور، که از آن مردانی اهل فضل و ادب بیرون آمده بودند، زاده شد. در اوایل زندگی‌اش شاهد آشفتگی‌ها و آشوب‌های برخاسته از تاخت‌وتاز سیک‌ها بود که پدر و مادرش را به ترک زادگاهشان و پناه گرفتن در جای دیگری در پنجاب واداشت. قصور در ۱۸۰۷م به تصرف مهاراجه رنجیت‌سنگه، سرکردهٔ نامدار سیک‌ها، درآمد. پیر ابراهیم‌خان در ۱۸۱۷م به خدمت رنجیت‌سنگه پیوست و در ملازمت وی در لشکرکشی به کشمیر شرکت جست، اما به‌زودی خدمتش را ترک گفت و برای ادامهٔ تحصیل به‌ویژه فراگیری پزشکی به دهلی رفت. در ۱۸۳۰م نمایندهٔ مختار قطب‌الدین‌خان، حاکم پیشین قصور، در جاگیر وی شد و پس از درگذشت قطب‌الدین‌خان در ۱۸۳۱م به خدمت انگلیسی‌ها درآمد و کارگزار آنان در فیروزپور در کنار رود ستلج و در ۱۸۴۰م نمایندهٔ سیاسی انگلیسی‌ها (یا شرکت هند شرقی انگلیس) در بهاولپور در سند شد. در ۱۸۴۵م به پاس خدماتش، لرد هنری هاردینگ (۱۷۸۵ ـ ۱۸۵۶م)، فرماندار کل انگلیسی هند (۱۸۴۴ـ ۱۸۴۸م) وی را به دریافت خلعت و لقب خان‌بهادر

مفتخر کرد. در رکاب سرگرد هربرت ادواردز (۱۸۱۹ـ ۱۸۶۸م)، سردار انگلیسی در پنجاب خدمات نمایانی برای انگلیسی‌ها به‌انجام رسانید. در ۱۸۵۱م برای سیاحت به انگلستان سفر کرد و پس از چند ماه به هند بازگشت و بار دیگر به سر کار خود در بهاولپور رفت و از انگلیسیان لقب مبارزالدوله گرفت. از آثارش: ۱ـ سیرستان که سفرنامهٔ کوتاهی در شرح گشت‌وگذارش در انگلستان است و در ۱۸۵۴م به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ خودنوشت که زندگی‌نامهٔ خودنوشت پیر ابراهیم‌خان است و ترجمهٔ انگلیسی آن، از ایستویک (E.B.Eastwick)، که در ۱۸۵۲م انجام گرفته در ژانویهٔ ۱۸۵۲م به‌نام *Memoirs of Peer Ibrahim Khan Bahadur, British Agent at the Court of Bahawalpur* به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ تاریخ بهاولپور در تاریخ نوابان بهاولپور، یعنی نواب بهاول‌خان و خاندان او، که مهم‌ترین اثر پیرابراهیم‌خان است و وی آن را به سفارش جی.دی کانینگهم (J.D.Cunningham)، نوشته است. ترجمهٔ ملخص انگلیسی تاریخ بهاولپور، از شهامت‌علی به‌نام *The History of Bahawalpur with notices of the adjacent Countries of Sind, Afghanistan, Multan and the West of India* در لندن چاپ شده است (۱۸۴۸م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۳/۴ـ ۲۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۶۳/۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,314; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/662.

برزگر

پیرحسام‌الدین راشدی ← راشدی

پیرغلام، میرابوالقاسم ← نمکین هروی

پیرغلام‌حسن کهویهامی ← حسن کشمیری

پیرکمال لاهوری (pir.ka.māl-e.lā.hu.ri)، فرزند شیخ عثمان قصوری فرزند سید شهمیر قلندر، ز ۱۱۸۶ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. تحصیلات مقدماتی را نزد مولوی محمدعارف لاهوری و استادان دیگر به‌انجام رسانید. در تصوف از پدر خود، که پیرو خاندان نوشاهیان بود، فیض‌یاب گشت و تربیت باطنی یافت. در ۱۱۸۶ق، به فرمایش نیای خود شهمیرقلندر، منظومه‌ای به‌نام تحایف قدسیه در سرگذشت و حالات پیران و خاندان نوشاهیان سرود که شامل حمد باری تعالی، نعت پیامبر(ص)، بیان معجزات، بیان صفات ابوبکر، عمر، عثمان، علی(ع)، فاطمه، حسن و حسین(ع)، منقبت شیخ عبدالقادر گیلانی، احوال و مناقب پیران نوشاهی، مانند حضرت نوشه‌گنج‌بخش، شاه سلیمان، پیرمحمد جیو، عبدالجلیل، سیدنتها کمبل‌پوش، صاحب‌زاده محمداکرم، صاحب‌زاده سلطان، محبوب‌شاه، صاحب‌زاده محمدعثمان، شهمیر، شاه‌محمد قلندر... و نیز مناقب برخی بزرگان دیگر صوفیه، همچون فریدالدین گنج‌شکر، میان‌میر، شاه دوله، لعل حسین، سرمد و جان‌محمد دهلوی است و در آن، در ضمن بیان مناقب، حکایات و واقعات و خوارق و کراماتی هم یاد رفته است. واقعاتی که در این مثنوی از آن‌ها سخن رفته بر برخی جنبه‌های روابط پیرانی مانند نوشه گنج‌بخش و شاه‌سلیمان با شاهان و امرایی همچون نادرشاه افشار، احمدشاه درانی و عبدالصمدخان روشنی می‌افکند. تحایف قدسیه نزدیک هشت‌هزار و سی‌صد بیت دارد و نسخه‌هایی از آن در دست است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۴۱/۴ـ ۲۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۶/۸؛ ۹۷۳/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۴۴/۳.

برزگر

پیرمحمد حزب‌الله شاه ← مسکین سندی

پیرمحمد راشد رضواله‌ای ← راشدالله رضیواله‌ای

پیرمحمد سلونی (pir.mo.ham.mad-e.sa.lu.ni)، شیخ پیرمحمد فرزند عبدالنبی فرزند ابوالفتح فرزند الله‌داد فرزند من‌الله فرزند بهاالدین جونپور، سلون ۹۹۶ـ همان‌جا ۱۰۹۹ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش فاروقی بودند و سلسلهٔ نسب وی به قاضی حمیدالدین ناگوری (ـ ۶۷۳ق) می‌رسد. پدرش از جونپور به سلون رفت و به اصرار خانوادهٔ همسرش در آن‌جا سکونت گزید. پیرمحمد در ابتدای جوانی برای حصول علم به مانکپور سفر کرد. وی با جدیت بسیار تحصیل کرد و در بحث و فحص علمی مهارت فراوان یافت. هدایةالفقه و انوارالتنزیل قاضی بیضاوی را نزد شیخ عبدالکریم مانکپوری فراگرفت. پیرمحمد به‌مدت شش‌ماه در حضور شیخ عبدالکریم

تحصیل علم کرد و همزمان در طریقت و سلوک نیز از استادش بهره گرفت. پس از پیمودن مدارج تصوف و طریقت، به‌اشارهٔ شیخ‌عبدالکریم به خلافت سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه رسید. شیخ عبدالکریم از پیرمحمد خواست که در سلون اقامت کند و خودش از مانکپور به بنگال و آسام رفت. شیخ پیرمحمد سلونی از مشایخ معروف هندوستان به‌شمار می‌رود. در سراسر زندگی خود به‌دعوت و ارشاد مردم اهتمام داشت، چنان که حدود سی‌صد شاگرد تربیت کرد. سید عبدالستار علی‌پوری که گردآورندهٔ فوائد کریمیه است، سید سعدالله سلونی، سید بدرالدین بریلوی، سید علاءالدین سندیلوی و شاه‌اشرف سلونی که پیر محمد خرقهٔ ولایت خود را به وی عطا کرد از شاگردان او بودند. سید عبدالستار علی‌پوری که خلیفهٔ ارشد شیخ بود، مجموعهٔ ملفوظات وی را به‌فارسی به‌نام فوائد کریمیه در چهل مجلس به‌سبک فوائدالفواد گردآوری کرد. دومین مجموعه از تعلیمات شیخ به‌نام امواج کریمیه به‌فارسی است که به‌دست همین سید عبدالستار گردآوری شده است. در این دو کتاب اشعار فارسی متعددی از پیر محمد سلونی آمده است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۲۴۸ـ۲۵۵؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۸۰؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۶۵/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۹۷/۵ـ۹۸.

امیرهدائی

پیرمحمدشاه بیجاپوری (pir.mo.ham.mad.šāh-e.bi.jā.pu.ri)، پسر سیدشاه امین‌الدین محمدامین پسر سیدشاه علاءالدین حسینی، ۱۵ شعبان ۱۱۰۱ ــ احمدآباد گجرات ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۱۶۳ق، صوفی قادری، شاعر و نویسندهٔ شبه قاره. خانواده‌اش از سادات حسینی بودند که از مدینه به شبه قاره کوچیدند و در بیجاپور از شهرهای دکن (جنوب هند) نشیمن گزیدند. پیرمحمد، پس از مرگ پدر خود، در بیجاپور به‌دنیا آمد و زیر نظر عم خود شیخ عبدالرحمان‌علی که از مشایخ قادریه بود پرورش یافت و درس خواند و در تصوف نیز بدو دست ارادت داد. در هفت‌سالگی قرآن را از بر کرد. در دوازده‌سالگی برای گزاردن حج به حجاز سفر کرد و چند سالی در مدینه به تلمذ نزد علمای برجستهٔ آن دیار پرداخت و در علوم ظاهری و باطنی استادی یافت. آنگاه مدتی را به گشت‌وگذار در شهرهای معروف اسلامی و زیارت مراقد مشایخ نامدار گذراند. سرانجام به شبه قاره بازگشت (پس از ۱۱۲۳ق) و در احمدآباد گجرات رحل اقامت افکند. در آن‌جا خانقاهی بنیاد نهاد و به ارشاد طالبان طریقت پرداخت و آوازه‌ای بلند و مریدان فراوان یافت. مزار یا درگاه او در احمدآباد از مزارات معروف این شهر است. وی در کنار خانقاه خود کتابخانه‌ای دایر کرد که امروزه با داشتن حدود سه‌هزار دست‌نویس از مهم‌ترین و باارزش‌ترین مخازن دست‌نویس‌های فارسی، عربی و اردو در شبه قاره به‌شمار می‌آید و دارای برخی دست‌نویس‌های فارسی یکتا یا کمیاب یا به خط مؤلفان، به‌ویژه از آثار علما و مشایخ نامدار احمدآباد، است که در بررسی رشد و گسترش تصوف و نیز زبان و ادب فارسی در گجرات بسیار به‌کار می‌آیند. پیرمحمدشاه خود شاعری دو زبانه بود و به فارسی و اردوی دکنی شعر می‌سرود. در فارسی اقدس و در اردو شهیدا تخلص می‌کرد. مهم‌ترین اثر او منظومهٔ نورالشیوخ، به فارسی، در بحر متقارب، در تاریخ طرایق و سلسله‌های تصوف، به‌ویژه طرایق رایج در هند، است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه در احمدآباد نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثار او: خلعت شرف به نظم فارسی در تصوف، که از آن نیز نسخه‌ای در کتابخانهٔ درگاه حضرت پیرمحمدشاه در دست است؛ مجموعهٔ رسائل، به فارسی شامل سی و پنج رساله در تصوف؛ مکاشفات به‌نظم فارسی؛ معما و غزلیات به‌فارسی؛ عشق‌الله به اردو در تصوف؛ مراثی به اردو شامل مرثیه‌هایی در سوگ امام حسین(ع).

منابع: سخنوران گجرات، ۱۲۵ـ۱۲۷؛ فهرست توصیفی دست‌نویس‌های عربی، فارسی، اردوی کتابخانهٔ درگاه حضرت پیرمحمدشاه، ۷۵/۵ـ۸۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,479-480.

برزگر

پیرمحمد شطاری (pir.mo.ham.mad-e.šat.tā.ri)، ز ۱۰۴۲ق، صوفی شبه قاره. صوفی فرقهٔ شطاریه در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۹ق) بود. در رنگپورِ بنگال به دیدار آرامگاه شاه‌اسماعیل غازی رفت و رساله‌ای مختصر دربارهٔ خصال صوفیانهٔ غازی، پیروزی‌هایش در جهاد، و سرانجام قتل او در دورهٔ باربک‌شاه، پادشاه بنگال (ــ۸۷۹ق) نوشت. عنوان این رساله، رسالة‌الشهدا است و در ۱۰۴۲ق نوشته شده است. متن و ترجمه‌ای از این اثر در ۱۸۷۴م در نشریهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌چاپ رسیده است. پیرمحمد کتابی دیگر نیز دربارهٔ مسائل فقهی دارد که عنوان آن جامع‌الفقه است. نسخه‌ای از این کتاب در فهرست مخطوطات شیرانی آمده است.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۲۷۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۷۵/۱۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,480; *Mughals in India* , 390; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/990.

ریبعیان

پیرمحمد لکنویی (pir.mo.ham.mad-e.lak.nu.i)، پیرمحمد بن اولیای جونپوری لکنویی، ۱۰۲۷ـ ۱۰۸۰/ ۱۰۸۵ق، دانشمند دینی، صوفی چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. به گفتهٔ مؤلف نزهة‌الخواطر، وی در روستای اتاوان از توابع مندیاهون در نزدیکی جونپور به‌دنیا آمد. در کودکی پدرش را از دست داد و نزد عم خود پرورش یافت. سپس به مانکپور رفت و نزد استادان آن‌جا درس خواند. در همان‌جا شیخ عبدالله سیاح دکنی، معروف به شیخ عبدالله ژنده‌پوش، راکه «از متوطنان نواحی کوه لبنان بود، همیشه ژنده پوشیدی و از اسباب دنیا چیزی با خود نداشته سفر بسیار کرده بود، وادی دشوار گذار را به قدم توکل پیموده بود و نسبت ارادت به سلسلهٔ چشتیه داشت» (فرحت‌الناظرین) بدید و بدو دست ارادت داد. سپس به لکنو سفر کرد و نزد قاضی عبدالقادر عمری لکنویی درس خواند و در لکنو بار دیگر شیخ عبدالله ژنده‌پوش را، که از بنگاله بازگشته بود، بدید و ملازم وی شد. اما به روایت خزینة‌الاصفیا، وی به ترتیب در جونپور و دهلی و قنوج درس خواند و سپس در لکنو «پیش شیخ عبدالقادر قاضی لکنویی تحصیل علم به اتمام رسانید. در آن حال جذب شوق الهی دامنگیر حال وی گشت. در این اثنا شاه عبدالله سیاح چشتی که سکونت در کوه لبنان داشت و تمام ربع مسکون را سیاحت نموده بود بر سر وقت وی دررسید و او را مرید خود کرد و از خاندان چشتیهٔ عالیه حصهٔ وافر به‌وی بخشید و به سلاسل دیگر هم اجازت و خلافت داد.» مؤلف فرحت‌الناظرین می‌نویسد که شیخ پیرمحمد در لکنو «چهار سال در روضهٔ متبرکهٔ مخدوم شیخ مینا [لکنویی] ... به چله‌کشی مشغول بود. از آن‌جا به اجازت مخدوم در شاه‌جهان‌آباد رفته چندی در مقبرهٔ اسوهٔ اولیا قطب‌الاقطاب انزوا گزیده بعد مرور ایام در دارالخیر اجمیر رفته در روضهٔ قدوة‌الواصلین حضرت خواجه معین‌الدین چشتی سجزی به چله‌کشی پرداخت. در اثنای چله خواجه را دیده ملهم شده که در لکنو رفته استقامت نمایند.» به هر تقدیر، چنان‌که از این منابع و مآخذ دیگر برمی‌آید، پیرمحمد در جونپور و دهلی و قنوج درس خواند و تحصیلاتش را در لکنو به انجام رسانید. بعدها سفری به حجاز کرد و حج گزارد؛ در لکنو به شاه عبدالله دست ارادت داد و سپس به فرمان هم او برای همیشه در لکنو نشیمن گزید و به تدریس علوم دینی و تألیف کتب و ارشاد طالبان طریقت پرداخت. وی در لکنو بر تپه‌ای بر کران رود گومتی، که اینک گور وی در آن‌جا زیارتگاه مردم است و به تل شیخ پیرمحمد/تیله‌شاه پیرمحمد آوازه دارد و در نزدیکی مزار شاه مینا واقع است، نشیمن داشت و شاگردان بسیار پرورد و مریدان فراوان یافت و «ابواب فتوحات بر وی گشاده شدند همه را در راه خدا صرف کردی... و به سماع بسیار ذوق داشتی و چند قوال مدام بلکه صبح و شام حضرت خدمت وی بودند.» (خزینة‌الاصفیا، ۴۸۲/۱) از پیرمحمد آثاری در علوم دینی و تصوف به فارسی به‌جا مانده است که از آن شمارند: ۱ـ سراج‌الحکمه؛ ۲ـ منازل‌اربعه (نوشته در ۱۰۶۷ق، نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه) در تصوف و در چهار منزل: یک) در تربیت طالبان، دو) احکام شریعت مصطفوی، سه) احکام طریقت، چهار) احکام حقیقت؛ ۳ـ ترتیب‌الصلاة که در ۱۰۸۲ق به انجام رسیده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود؛ ۴ـ خلاصة‌الاعمال (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه)؛ ۵ـ مصالح‌الطالبین (نسخهٔ کتابخانهٔ علیگره)؛ ۶ـ درجات خمسه (نسخهٔ کتابخانهٔ علیگر)؛ ۷ـ برهان‌العاشقین؛ ۸ـ منتخب‌مصالح‌الصالحین (نسخهٔ کتابخانهٔ رضا در رامپور)؛ ۹ـ اعمال شاه‌پیرمحمد لکنویی (نسخهٔ کتابخانهٔ علیگر)؛ ۱۰ـ مکتوبات شاه‌پیرمحمد؛ ۱۱ـ خلاصة‌النفحات.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۳۵/۲، ۶۳۶؛ تصوف بر صغیر مین، ۶/۲، ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۸۸، ۹۵، ۱۰۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۴، ۳۵؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۸۰/۱؛ سبحة‌المرجان فی آثار هندوستان، ۲۰۱، ۲۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۳/۳، ۲۰۳۹؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۶۰/۴، ۱۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۹۸/۵ـ ۹۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,479; *A History of Sufism in India*,2/290-291; *Mughals in India* , 390.

برزگر

پیروی ساوجی (pey.ro.vi-ye.sā.vo.ji)، امیربیگ، سدهٔ دهم هجری، شاعر و نقاش ایرانی. در تذکره‌ها از وی به پیروی نقاش، پیروی ایرانی، پیروی مصور و در تذکرهٔ حسینی و شام غریبان با نام بردی

قزوینی و در آیین اکبری با نام امیربیگ یاد شده است. او به روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) به هند رفت و مدت‌ها در آن دیار به‌سر برد. تا این‌که در همان‌جا درگذشت. مؤلف کاروان هند به نقل از تقی‌الدین کاشی او را شاعری کم‌شعر و پرآوازه خوانده است. به‌نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی پیروی شاعری صاحب‌دیوان بود. وی در غزل مهارت داشت و بیشتر از آصفی هروی پیروی می‌کرد. از پیروی شعرهایی پراگنده به‌جا مانده که بیشتر آن‌ها به‌طرز مکتب وقوع است. یک مثنوی به‌نام صورت و معنی نیز به او نسبت داده‌اند.

منابع: بزم تیموریه، ۵۵۶/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۹/۱؛ شام غریبان، ۳۴؛ شمع انجمن، ۹۳؛ کاروان هند، ۱۹۳/۱ـ ۱۹۷؛ مرآة‌العالم، ۵۵۰ـ ۵۵۱؛ مکتب وقوع، ۷۲۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱۹۵/۲ـ ۱۹۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۵؛ نشتر عشق، ۲۳۴/۱؛ *The ĀĪN-I Akbarī*, 670; *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of The Libraries of the King of Oudh* , 290.

جهان‌تاب

پیک مزدیسنان (peyk-e.maz.dis.nān)، ماهنامهٔ فارسی دینی و فرهنگی، که به‌همت سردینشاه جی‌جی‌بای / جی‌بائی / جی باهای ایرانی در بمبئی منتشر شد. شمارهٔ اول آن، تاریخ ۱۹۲۷م را دارد و به‌تبلیغ و اشاعهٔ دین زرتشت پرداخته است. در نخستین شمارهٔ آن، در بیان اهداف مجله، چنین آمده است: «چندی‌است به‌واسطهٔ مسافرینی که از ایران می‌رسند...خبرهای ناخوشی از جمعیت ما [زرتشتیان] می‌آورند به‌طوری‌که ما را بی‌اندازه افسرده و پریشان می‌کند... در ایام قدیم رسم بوده است که در هر چند سال رسولی از طرف پارسیان هندوستان به‌ایران رفته و از زرتشتیان فاضل آن‌زمان کسب اطلاع می‌نموده است و... ما به‌امید آن‌که اندکی شما را از حقایق دین خود آگاه کنیم درصدد هستیم که گاه‌گاه رسالات و کتبی نشر نموده به‌اندازهٔ قوهٔ خود مآیین باستان را یاری کنیم.» شماره‌های یکم تا دهم سال نخست این ماهنامه، در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۲۱؛ فهرست مجله‌های فارسی، ۳۳ـ۳۴.

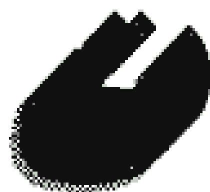
مرتضوی

پیوند دوستی (pey.van.de.dus.ti)، نشریهٔ انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان، این نشریه فصلنامهٔ فرهنگی و ادبی بود و به‌مدیریت عدنان مزارعی در ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۹م در تهران منتشر می‌شد.

منابع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۲۲؛ فهرست مقالات فارسی، ۴/ پنجاه و هشت.

مرتضوی





تائب (tā.eb)، منشی عبدالنعیم فرزند منشی عبدالعظیم، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم الائچیپور از توابع داکا بود. وی منشی محکمهٔ عدالت فوج‌داری داکا و از دوستان عبدالغفور نساخ* مؤلف تذکرةالمعاصرین بود. نساخ در تذکرهٔ خود سن تائب را چهل‌وپنج سال گفته است. بنابراین، می‌توان تائب را از شعرای سدهٔ سیزدهم هجری به‌شمار آورد. نمونهٔ اشعاری که از او در تذکرهٔ نساخ آمده نشان‌دهندهٔ آن است که تائب شاعری پرگو بوده و اشعاری ساده و روان می‌گفته است. نمونه‌ای از سخن او است: «تائب از وسواس دیو نفس خود پروا مکن ــ حرز جان تو است چون آیات قرآن غم مخور.»

منابع: تذکرةالمعاصرین، ۱۳۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۵۰-۱۵۱.

امیر هدائی

تائب پنجابی (tā.eb-e.pan.jā.bi)، شیخ محمداکرم، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم پنجاب بود. وی با میرزا قادربخش صابر دهلوی مؤلف تذکرهٔ گلستان سخن هم‌روزگار بود. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. اشعارش سرشار از مضامین عارفانه و صوفیانه است. نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکره‌های گلستان سخن و نگارستان سخن آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۶؛ گلستان سخن، ۳۳۱؛ نگارستان سخن، ۱۷.

امیر هدائی



تابان دهلوی (tā.bā.ne.deh.la.vi)، میر عبدالحی، ــ دهلی ح۱۱۶۴ق، شاعر فارسی‌گو و اردوسرای شبه‌قاره. شاعری خوش‌فکر و خوش‌بیان بود. در کتب گوناگون زیبایی بی‌حدش وصف شده است. او در ابتدای جوانی به خاطر زیاده‌روی در شراب‌نوشی در گذشت. ابتدا شاگرد حاتم بود و در حدود ۱۱۵۹ق به شاگردی محمدعلی حشمت (ــ ۱۱۶۱ق) درآمد. او قطعه‌ای در مادهٔ تاریخ فوت حشمت نوشته است. از میرزا رفیع سودا اصلاح سخن می‌گرفت. در شاعری از میرزا مظهر پیروی می‌کرد. با این‌که به سبک فارسی شعر می‌گفت، می‌کوشید که الفاظ دشوار فارسی و عربی را کم‌تر به کار برد و اشعارش را به زبانی ساده و روان بگوید. اشعارش بیشتر در موضوعات عشق و عاشقی و می پرستی است. دیوانی به اردو دارد که در قالب‌های غزل، قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی، تضمین، مستزاد، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و قطعات تاریخ سروده شده است. دیوان تابان در ۱۹۳۵م به کوشش مولوی عبدالحق در اورنگ‌آباد چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۲/۳۸۴ - ۳۹۰؛ تذکرهٔ هندی، ۵۵ - ۵۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۱۹؛ گلشن هند، ۶۷ - ۷۱؛ گلشن همیشه‌بهار، ۹۱؛

مجموعهٔ نغز، ۱۳۱ ـ ۱۳۳؛ مخزن‌نکات، ۱۴۵ ـ ۱۴۸.

امیرهدانی

تاتارخان (tā.tār.xān)، سدهٔ هشتم هجری، امیر ادب‌دوست شبه‌قاره. پسرخواندهٔ غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ـ۷۲۵ق) بود و غیاث‌الدین چون به تخت شاهی دهلی برآمد و خاندان تغلقیان را بنیاد نهاد (۷۲۰ق) وی را لقب تاتارخان بخشید و «اقطاع ظفرآباد عنایت فرمود.» در دورهٔ محمدشاه تغلق (۷۲۵ـ ۷۵۲ق) نیز از امرای بلندپایهٔ دربار تغلقیان بود. گویند یک بار که محمدشاه بر تاتارخان خشم گرفت، تاتارخان این ابیات را سرود و برایش فرستاد: «آه ندانم از کجا رنجیده‌ای ـ بی‌سبب از دوستان ببریده‌ای/ بانگ نی خوش می‌زند جانان من ـ نالهٔ بیچارگان نشنیده‌ای/ در تو باری هرگز این عادت نبود ـ از طریق خود مگر گردیده‌ای/ گو گناهی کرده‌ام ما را ببخش ـ زان که تو چندین گنه بخشیده‌ای/ از تتار خسته بالله‌العظیم ـ نیست جرمی، بی‌سبب رنجیده‌ای.» در دورهٔ فیروزشاه تغلقی (۷۵۲ـ ۷۹۰ق) نیز همچنان از صاحب‌منصبان بلندپایهٔ درگاه پادشاهی بود و فیروزشاه پس از جلوس (۷۵۲ق)، او را «نایب وکیل در» گردانید و در ۷۶۰ق «از حد ولایت غزنین تا ملتان شقداری کرده آن‌جا داشت.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۲۷) وی در دورهٔ فیروز شاه درگذشت. تاتارخان را امیری فاضل، عادل، شجاع، و سخی گفته‌اند که به احکام شریعت سخت پای‌بند بود و پیوسته به علم و همنشینی و گفت‌وگو با علما اشتغال داشت. به دستور و یاری او، فریدالدین عالم بن علاء اندرپتی (ـ۷۸۶ق)، از دانشمندان دینی نامدار دورهٔ فیروزشاه، در ۷۷۷ق کتابی به نام فتاوی تاتارخانی / تاتارخانیه /زادالمسافر تألیف کرد که مجموعهٔ پرحجمی از فتاوی یا احکام قضایی، به پیروی از هدایهٔ برهان‌الدین مرغینانی (ـ۵۵۵ق) در فقه حنفی، بوده و بعدها ابراهیم بن محمد حلبی (ـ۹۵۶ق) آن را در یک جلد به عربی تلخیص کرده است. ظاهراً عالم بن علاء یا یکی دیگر از علمای دورهٔ فیروزشاه تفسیر قرآنی نیز به‌نام تاتارخان نوشته که به تفسیر تاتارخانی معروف بوده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲/۱، ۷۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶؛ تاریخ فرشته، ۱۳۰/۱، ۱۴۵، ۱۴۶؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۲۴، ۱۲۷؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۶۰ـ ۱۶۱؛ کشف‌الظنون، ۲۶۸؛ معجم‌المؤلفین، ۵۲/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶/۲ـ۱۷، ۶۴ـ ۶۵؛ هدیة‌العارفین، ۴۳۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,174,595.

برزگر

تاتارخانیه ← تاتارخان

تاج‌الامرا، امیرالملک ذوالفقارالدوله محمدعلی حسین‌خان بهادر ← ماجد مدراسی

تاج‌الدین (tāj.od.dīn)، سدهٔ دوازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ شبه قاره. صوفی چشتی بود و در دورهٔ فرمانروایی محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) و جانشینان وی، که همزمان با دورهٔ زوال قدرت شاهان و افول گورکانیان هند است، می‌زیست. تاج‌الدین با نگرانی از فروپاشی این دودمان رساله‌ای به‌نام مرآت‌الملوک به فارسی، در اخلاق فرمانروایان و هنر حکومت‌داری نوشت و در آن به تحلیل علل زوال این حکومت پرداخت و برای تثبیت جایگاه آنان پیشنهادهایی نیز مطرح ساخت. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع:
Dictionary of Indo-Persian Literature,586; *Mughals in India* , 461.

ربیعیان

تاج‌الدین بخاری (tāj.od.dīn-e.bo.xā.rī)، سدهٔ هفتم هجری، شاعر ورارودی. شاعر دربار التتمش (ـ۶۳۳ق) بود و در مقام یارغار سلطان از افتخار نشستن در مجالس خصوصی او برخوردار بود. ضیاءالدین بَرَنی، بخاری را درشمار معلمانش نام برده است و گفته است که با برادرش کتاب آداب‌السلاطین را نزد او خوانده بود. قصیده‌ای از شاعر در مدح نظام‌الملک جنیدی، وزیر دانشمند التتمش، در نخستین تذکره‌ها آمده است.

منابع: تاریخ فیروزشاهی، ۱۶۷/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۸۰/۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 142.

ربیعیان

تاج‌الدین جهونسوی الله‌آبادی (tāj.od.dīn-e.ja.hun.sa.vī-ye. al.lāh.ā.bā.dī) فرزند منهاج‌الدین، ـ ۱۵ ذوالحجهٔ ۱۰۳۰ق، صوفی، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم

جهونسی، در همسایگی الله‌آباد بود. در دورهٔ اکبر (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیست. اسلافش از دهلی به جهونسی رفتند و در آن‌جا جای گرفتند. تاج‌الدین دانش‌های مقدماتی را نزد عمویش نصیرالدین جهونسوی فراگرفت. سپس به جونپور سفر کرد و پیش شیخ نورالله بن طه انصاری جونپوری به دانش‌اندوزی پرداخت و طب را نیز از شیخ معمر حاجی محمد مداری فراگرفت. پس از چندی، پزشکی حاذق شد. تاج‌الدین گرایش‌های صوفیانه نیز داشت. طریقت سهروردیه را از شیخ ابوالفتح حسینی اسدی ظفرآبادی، که با چند واسطه به شیخ صدرالدین ظفرآبادی مربوط می‌شد، کسب کرد و طریقت چشتی را نیز از پسرعمویش خواجه کلان بن نصیرالدین تعلیم گرفت. به‌نوشتهٔ مؤلف نزهة‌الخواطر، تاج‌الدین در زمینه‌های فقه و تصوف و طب و نحو نوشته‌هایی دارد، اما تنها اثری از او که نامش یاد شده، کتابی است در پزشکی با نام تاریخ المجربات.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۷۲۲؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۱۰۴ــ۱۰۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,586.

ربیعیان

تاج‌الدین مدراسی (tā.jod.din-e.mad.rā.si)، فرزند سید غیاث‌الدین، مدرس ۱۲۱۴ــ ۱۲۷۴ق، شاعر و متکلم شبه قاره. نیای بزرگ او، مفتی تاج‌الدین، همراه با سپاه سلطان علاءالدین خلجی از شمال هند کوچید و در مدورای، شهری در جنوب هند، نشیمن گزید. دانش‌اندوزی در خانوادهٔ او سنتی پایدار بود و فرزندانش نیز همگی از رجال مذهبی این ناحیه بودند. سید تاج‌الدین در روزگار نواب غلام‌غوث‌خان می‌زیست و نزد شیخ تراب‌علی بن نصرت‌الله عباسی، شیخ حسن علی ماهلی جونپوری و چند تن از دانشوران دیگر آن دوره دانش‌اندوزی کرد. در ۱۲۴۸ق مفتی پالم‌کوته شد و پس از آن نیز، مدتی مفتی جنگل پیت، سیکاکول و جاهای دیگر بود. صاحب نزهة‌الخواطر وی را مردی سبک‌روح، پاک‌نهاد و خوش‌اخلاق معرفی کرده است. سید تاج‌الدین آثاری متعدد به فارسی، عربی و تامیلی نوشته است. از آثارش: ۱ــ رساله‌ای در صرف؛ ۲ــ تاج‌القواعد که رساله‌ای در دستور زبان فارسی است؛ ۳ــ مجمع‌البحرین که رساله‌ای در عروض است؛ ۴ــ نخلستان به شیوهٔ گلستان سعدی؛ ۵ــ چهار مثنوی به تأثیر از مثنوی‌های نظامی گنجوی به‌نام‌های عبرت ابصار، اخوت‌نامه، داودنامه و سلیمان و بلقیس؛ ۶ــ دیوان اشعار با تخلص تاج. کتابی نیز در شرح گلستان سعدی با نام چمنستان به او نسبت داده شده است.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۷/۱۰۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,585.

ربیعیان

تاج‌الدین ملکی (tāj.od.din-e.ma.le.ki) / تاج‌الدین مفتی ملکی، تاج‌الدین (/تاج‌المعالی) محمد فرزند معین‌الدین، ز ۸۶۰ق، مترجم شبه قاره. در دورهٔ سلطان محمودشاه، از سلاطین شرقی جونپور (۸۴۴ــ ۸۶۱ق) می‌زیست. حامی‌اش، نصیرالدین فرزند بهاءالدین، مُقطعِ شهر بهار، بوده است. نصیرالدین فرمانروایی کاردان و مروج دین و فرهنگ بود. نوشته‌اند که به دستور او مسجد جامع بهارشریف و نالندای کهن به ترتیب در ۸۴۷ و ۸۵۷ق ساخته شد. تاج‌الدین ملکی در مقام مفتی، زیر نظر نصیرالدین خدمت می‌کرد. تاج‌الدین به خواستِ حامی‌اش، هِتوپَدِیسه ــ مجموعهٔ قصه‌هایی از زبان حیوانات (فابل)ــ را از اصل سنسکریت به فارسی ترجمه کرد و آن را با نام مفرح‌القلوب (ح ۸۶۰ق)، به دوست فرمانروای خود، نصیرالدین، تقدیم کرد. این کتاب، که در اخلاقیات و پند و اندرز است، مجموعهٔ چهار داستان از زبان حیوانات است و بخش‌هایی از آن نیز، شباهت زیادی به داستان‌های کلیله و دمنه دارد و مثل تمام داستان‌های هندی، به شیوهٔ قصه در قصه روایت شده است. چهار داستان آن عبارتند از ۱ــ فایدهٔ محبت و یاری کردن (مترلابهد)، ۱ــ میان دوستان جدایی افکندن (شهردابید/ شهر بهد)، ۳ــ جنگ کردن بدان‌گونه که فتح به‌جانب خویش باشد و هزیمت به‌جانب غیر (بکره) و ۴ــ اصلاح به‌حکمت پیش از مخالفت (سنده/ سندخود). مفرح‌القلوب دست‌کم سه‌بار چاپ شده است (لکنو، ۱۳۰۰ق؛ هند، ۱۷۸۷م؛ لکنو، ۱۸۶۹م) و دست‌کم سه‌بار نیز به اردو ترجمه شده است. یک ترجمهٔ هندی نیز از آن در ۱۸۰۳م در کلکته به‌چاپ رسیده است. گفتنی است که برخی پژوهندگان ترجمهٔ مفرح‌القلوب را مربوط به عهد نصیرالدین همایون گورکانی (۹۳۷ــ ۹۶۳ق) می‌دانند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۷۸۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴/۴۸۵۵؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۴۳۳، ۵۷۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۲۱۸۷ــ۲۱۸۹؛ ۶/۹۷۷ــ ۹۷۹؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی

دانشگاه تهران، ۲۰۱، ۲۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۰۷/۲، ۱۶۸۹؛ ۳۷۴۵/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۹۱۹، ۹۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/757; *Dictionary of Indo-Persian Literature* , 586; *Mughals in India* , 461-462.

ربیعیان

تاج‌العلمای نقوی لکنویی **(tā.jol.o.la.mā-ye.na.qa.vi-ye.lak.nu.i)**، سید علی‌محمد فرزند سلطان‌العلما سیدمحمد فرزند دلدار علی، شوال ۱۲۶۲ ــ ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۱۲ق، متکلم، محدث، رجال‌نویس، پزشک، ریاضی‌دان و فقیه شیعی شبه‌قاره. در خانواده‌ای نامدار و اهل علم برآمد. نیای او دلدارعلی (ــ ۱۲۳۵ق) و نیز پدرش سلطان‌العلما سیدمحمد (ــ ۱۲۴۸ق) هر دو از علمای شیعی بزرگ و نامدار هند بودند. تاج‌العلما دانش‌های دینی را نخست نزد علمایی مانند مولانا قائمة‌الدین محمدعلی لکنویی، سیداحمدعلی احمدآبادی و مفتی سیدمحمدعباس شوشتری و سپس از پدر خود سلطان‌العلما آموخت. پس از مرگ سلطان‌العلما (۱۲۴۸ق) به عراق رفت و از علمای شیعی برجستهٔ عتبات دانش آموخت و در ۱۲۸۵ق از هجده تن از آنان، مانند سید مهدی بحرالعلوم، سیدعلی‌بن محمدرضا بن محمد مهدی طباطبایی (ــ ۱۲۹۸ق)، سیدعلی‌نقی طباطبایی (ــ ۱۲۸۹ق)، محمدحسین یزدی اردکانی، شیخ زین‌العابدین مازندرانی (ــ ۱۳۰۹ق)، شیخ راضی نجفی (ــ ۱۲۹۰ق)، آقا سید حسین ترک و آقا عبدالحسین حایری تهرانی اجازه روایت گرفت و از کربلا به لکنو بازگشت. چند سال بعد به قصد حج و زیارت مدینه به سفر پرداخت و در این سفر نیز با علمای بزرگ دیدار کرد. تاج‌العلما در بیشتر دانش‌های دینی استادی داشت و، گذشته از فارسی و عربی و اردو، سریانی و عبری را نیز به خوبی می‌دانست. تاج‌العلما در مناظره و مباحثه با علمای مسیحی و یهود تبحر داشت و در میان همروزگاران خود از حرمت فراوان و پایگاهی بلند برخوردار بود. نویسنده‌ای پرکار بود. گرچه به‌فارسی و عربی هم می‌نوشت، ولی بیشتر آثارش به اردو است. از آثارش: ۱ــ انوارالانظار در تفسیر سورهٔ نور؛ ۲ــ ترجمهٔ قرآن به اردو در دو جلد (لکنو، ۱۳۰۴ق)؛ ۴ــ حواشی‌القرآن به اردو در ردّ سرسیداحمدخان؛ ۵ــ تجویدالقرآن؛ ۶ــ شرح خطبهٔ شقشقیه؛ ۷ــ موعظهٔ عظیم‌آبادیه به‌اردو (لکنو، ۱۳۰۴ق)؛ ۸ــ نورکی تڑکی کی دعا / خداپرستون کی سوغات که ترجمهٔ دعای صباح منسوب به حضرت علی (ع) به اردو است (لکنو، ۱۲۹۹ق)؛ ۹ــ اذانیه به‌اردو (لکنو، ۱۸۸۸م)؛ ۱۰ــ ترجمة‌الصلوة به‌اردو (چاپ دهلی)؛ ۱۱ــ مناسک‌الحج به‌اردو؛ ۱۲ــ الذبیحه به‌اردو (لکنو، ۱۲۸۶ق)؛ ۱۳ــ هزار مسئله به‌اردو که ترجمهٔ الفیهٔ شهید اول است؛ ۱۴ــ الاثناعشریه فی بشارات‌الاحمدیه دربارهٔ بشارت ظهور پیامبر اسلام در کتب عهدین؛ ۱۵ــ تنقید جدید (دهلی، ۱۳۱۶ق) به‌اردو که پاسخی است به پرسشی دربارهٔ خواستگاری پیامبر (ص) از همسر پسرخواندهٔ خود زید (دهلی، ۱۳۱۶ق)؛ ۱۶ــ التدقیق‌الدقیق؛ ۱۷ــ نغمهٔ طنبوری (چاپ لاهور) به‌اردو در مناظرهٔ میان تاج‌العلما و پادری عمادالدین در ۱۸۷۱م (چاپ لاهور)؛ ۱۸ــ زاد قلیل به‌اردو در کلام؛ ۱۹ــ عدیم‌المثالیه در جواز تصویر کشیدن؛ ۲۰ــ درّ ثمین در نجاست غساله؛ ۲۱ــ تحفة‌الواعظین؛ ۲۲ــ نصرالمؤمنین در رد میرزا محمد اخباری؛ ۲۳ــ ایقاظ‌الراقدین در برخی خواب‌های صادقه؛ ۲۴ــ شرح زبدهٔ مقدس اردبیلی در مبحث صوم؛ ۲۵ــ زبدة‌الحساب به‌اردو؛ ۲۶ــ تصدیق‌الصدوق به‌عربی در منطق؛ ۲۷ــ سوانح عمری به‌فارسی؛ ۲۸ــ متن متین؛ ۲۹ــ عضاریه به‌عربی؛ ۳۰ــ المتن‌المتین در اثبات این که دود روزه را باطل نمی‌کند. میرزا محمدحسین شهرستانی در رساله‌ای به‌نام الشرح‌المبین به رد نظر تاج‌العلماء دربارهٔ دود پرداخته است؛ ۳۱ــ تعلیق انیق به‌عربی در رد الشرح المبین شهرستانی؛ ۳۲ــ احسن‌القصص به عربی در تفسیر سورهٔ یوسف؛ ۳۵ــ اسعاف‌الاصول به‌عربی در شرح زبدة‌الاصول شیخ بهایی (لکنو، ۱۳۱۲ق)؛ ۳۶ــ ارشادیه / المواعظ‌الجنفوریه به‌اردو (چاپ هند)؛ ۳۷ــ فصل‌الخطاب فی حلیة شرب‌الدخان؛ ۳۸ــ زعفرانزار به‌فارسی در لطایف و ظرایف؛ ۳۹ــ تحفة‌الواعظین به‌اردو؛ ۴۰ــ تحقیق‌العجیب فی عدم ضمان‌الطبیب (چاپ هند)؛ ۴۱ــ صولت علویه للذبّ عن‌العلة‌المحمدیه به‌فارسی در رد نصاری؛ ۴۲ــ ضربت علویه به‌فارسی در رد طبیعیون و مادیون؛ ۴۳ــ عمادالدین، ملاذالمؤمنین در رد نصاری؛ ۴۴ــ رسالهٔ جهادیّه در فقه؛ ۴۵ــ جواب مسألهٔ لندنیه به‌فارسی در نجاست اهل کتاب؛ ۴۶ــ رسالهٔ مهدیّه در رد مهدی کذّاب؛ ۴۷ــ جوهر فرد به‌عربی؛ ۴۸ــ معرکه‌آرا به‌فارسی؛ ۴۹ــ متن متین به‌عربی در اخلاق؛ ۵۰ــ جنةالله‌الواقیة؛ ۵۲ــ احتجاج علوی در مناظرات خود با نصاری و

یهودان و زرتشتیان و طبیعت‌باوران؛ ۵۲ـ ارشادالصائمین؛ ۵۳ـ رحیق مختوم دربارهٔ غدیر خم؛ ۵۴ـ تنبیه‌الاطفال (چاپ هند)؛ ۵۵ـ گوهر شب‌چراغ به‌فارسی دربارهٔ نماز شب؛ ۵۶ـ مسایل حیدرآبادیه؛ ۵۷ـ مواعظ اکبرپوریه در رد تصوف؛ ۵۸ـ عمادالاجتهاد / فوائدالاحکام در فقه استدلالی؛ ۵۹ـ وقایة‌النار به‌فارسی در عقد زنان بیوه؛ ۶۰ـ مواعظ یونسیّه به اردو؛ ۶۱ـ مواعظ جوادیّه به اردو؛ ۶۲ـ خلق محمدی در شرح اخلاق ناصری؛ ۶۳ـ القاسمیه دربارهٔ ازدواج قاسم‌بن‌حسن (ع)؛ ۶۴ـ رسالهٔ ساعتیه، معروف‌به تهذیب‌الصرف؛ ۶۵ـ مسألهٔ زنگباریه به‌عربی دربارهٔ آدم و حوا؛ ۶۶ـ مثنوی غرّه به‌عربی در کلام؛ ۶۷ـ مثنوی قند مکرّر؛ ۶۸ـ کتاب جداول در علم رجال.

منابع: احسن‌الودیعه، ۲۰۱ ـ ۲۰۵؛ الاعلام، ۱۸/۵؛ اعیان‌الشیعه، ۳۱۰/۸ ـ ۳۱۱؛ بر صغیر کی امامیه مصنفین، ۱۱،۹،۵،۲/۱، ۲۰، ۶۱، ۶۵، ۸۶، ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۷۵، ۴۵۷، ۸/۲،۴۵۵، ۹، ۱۰، ۲۷، ۴۹، ۶۷، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۱۸۷، ۲۸۵، ۳۳۴، ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۱۲؛ تکملهٔ نجوم‌السما، ۱۵۳/۲، ۱۶۴؛ الذریعه، ذیل نام کتاب‌ها؛ ریحانة‌الادب، ۳۱۹/۱ـ۳۲۰؛ مطلع انوار، ۳۹۸ـ۴۰۱؛ معجم‌المؤلفین، ۲۲۸/۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳۳۱/۸ـ۳۳۲؛ نقباءالبشر، ۱۶۲۴/۴ـ۱۶۲۴؛
A Socio-Intellectual History of the Isnā ʻAsharī Shīʻ is in India, 1/148-149,162.

برزگر

تاج‌الفتوح ← امیرخسرو دهلوی

تاج‌المآثر (tā.jol.ma.ā.ser)، کتابی تاریخی به‌فارسی در گزارش بخشی از وقایع تاریخ هند در سال‌های ۵۸۷ تا ۶۱۴ق، نوشتهٔ صدرالدین حسن بن محمد نظامی نیشابوری. تاج‌المآثر از کهن‌ترین کتاب‌ها در تاریخ هند پس از اسلام و نخستین کتاب در تاریخ پادشاهان مسلمان دهلی است. با شرح جنگ‌های سلطان شهاب‌الدین غوری، از گشودن اجمیر در ۵۸۷ق، آغاز می‌شود و تا ۶۱۴ق، هفتمین سال پادشاهی شمس‌الدین التتمش (۶۰۷ـ ۶۳۳ق)، ادامه می‌یابد. نویسنده، همروزگار برخی از شاهان دهلی بوده و کتابش را به درخواست قطب‌الدین آیبک (۶۰۲ـ ۶۰۷ق) نوشته است. وی کار تألیف تاج‌المآثر را در ۶۰۲ق، شروع کرده و در حدود ۶۱۴ق، آن را به‌پایان رسانده است. کتاب دارای نثری متکلف و مزین همراه با واژگان فراوان عربی و اشعار و احادیث و آیات قرآنی است و نظر به‌موقعیت نویسنده در دربار شاهان هند و دسترسی وی به اطلاعات صحیح، منبعی درخور اعتبار از دورهٔ شاهان دهلی به شمار می‌آید. تاج‌المآثر در میان آثار کهن از جهت اشتمال بر سروده‌های عربی و فارسی، به‌ویژه از سرایندگان برجستهٔ پیش از سدهٔ هشتم هجری، مانند عنصری، مسعود سعد سلمان، سنایی، منوچهری، خاقانی، فخر گرگانی و رابعهٔ بلخی، کم‌مانند است. تاج‌المآثر مورد استفادهٔ مؤلفان تاریخ الفی، طبقات اکبری، منتخب‌التواریخ، آیین اکبری و تاریخ فرشته قرار گرفته است. عباس‌قلی‌خان سپهر کاشانی این تاریخ را برای مظفرالدین‌شاه خلاصه کرد و خلاصهٔ تاج‌المآثر مظفری نامید. تاج‌المآثر تاکنون به چاپ نرسیده است. نسخه‌هایی از آن به شمارهٔ Add7623 در موزهٔ بریتانیایی و به‌شمارهٔ 169 در موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ترجمهٔ انگلیسی تاج‌المآثر، از بهگوت سروپ، در ۱۹۹۸م در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۶۴/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۱/۱ـ۲۶۲؛ تاریخ ایران، کمبریج، ۵۸۵/۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۵۲/۱؛ الذریعه، ۲۰۷/۳؛ ۲۱۶/۷؛ ۲۱۰/۲۰؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۲۱؛ سبک‌شناسی، ۱۰۶/۳ـ۱۰۹؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۲۶ـ۲۷؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۹۷/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۳/۶ـ۴۵۹۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۵/۲؛ کشف‌الظنون، ۲۶۹/۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲۱/۲؛ خلیق‌احمد نظامی، «تاج‌المآثر»، ترجمهٔ سید یونس جعفری، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۱۲۷ـ۱۴۴؛ غلام‌سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان»، هلال، جلد دوم، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۱ش، ص ۶؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/239; 3/1014; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum A.D Library*, 1/266-269; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic of Bengal*, 36; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/494, 1310; *Tajul Ma'athir*.

حجتی

تاج‌محل (tāj.ma.hal)، ماهنامهٔ مصور به‌فارسی افغانستان (دری)، به مدیریت محمدعلی غلزایی که نخستین شمارهٔ آن در سرطان

۱۳۲۲ش / ۱۹۴۳م در دهلی نو منتشر شد و مخاطبانش، فارسی‌زبانان هند شمالی و سرحد شمال غربی هند (افغانستان) بود. این مجله، به همراه مجلهٔ جهان مصور امروز (به‌فارسی)، از آخرین نشریات فارسی هستند که پیش از تجزیهٔ شبه‌قاره، به‌دست حکومت انگلیسی هند، منتشر می‌شد. بهای تک‌فروشی آن چهار آنه، اشتراک سالانه در شبه‌قاره سه روپیه و در کشورهای خارج چهار روپیه یاد شده و از شمارهٔ دهم و یازدهم سال چهارم، برای کشورهای خارج چهار روپیه و دو آنه ذکر شده است. مسعود برزین سال نخست انتشار آن‌را، به‌خطا ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م و سال توقف(؟) انتشارش را ۱۳۲۷ش / ۱۹۴۶م یادکرده است. آخرین شمارهٔ دستیاب تاج محل (شمارهٔ ۱۲)، تاریخ چهارم ثور ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م را دارد. مجموعه‌ای از این مجله در کتابخانهٔ مرکزی فارس نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۷۳/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۲۳؛ فهرست نشریات ادواری در کتابخانهٔ مرکزی فارس، ۲۱۲-۲۱۳؛ مجموعه مقالات فارسی، ۱/ بیست و سه؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، ج۱۶، شمارهٔ ۳ (شمارهٔ مسلسل ۸۱).

مرتضوی

تاج‌محمد قادری (tāj.mo.ham.mad-e.qā.de.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، صوفی قادری و نویسندهٔ شبه قاره. از عالمان دورهٔ فرمانروایی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸–۱۱۱۸ق) بود. وی کتابی کوچک با عنوان خلاصة‌المسائل، دربارهٔ فقه حنفی فراهم آورد که به منظور راهنمایی عملی قاضی‌ها و دیگر مراجع قضایی نوشته شده بود.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۵۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 586.

ربیعیان

تاراچند (tā.rā.čand)، سیالکوت ۱۸۸۸ – الله‌آباد ۱۹۷۳م، عالم، محقق، فیلسوف، دولتمرد و ایران‌شناس هندی. پدرش شخصیتی فرهنگی بود. هنوز تاراچند کودکی بیش نبود که پدرش از سیالکوت به گجرات انتقال یافت. تاراچند دورهٔ مقدماتی تحصیلات خود را در گجرات و دورهٔ دبیرستان را در لاهور و دهلی گذراند. سپس وارد دانشکدهٔ میرت شد و تحصیلات دانشگاهی خود را در این دانشکدهٔ مرکزی میور الله‌آباد به‌پایان برد. آنگاه برای تکمیل دانش خود به انگلستان رفت و از دانشگاه آکسفورد به دریافت دانشنامهٔ دکتری نایل آمد. پس از اتمام تحصیلات به‌هند بازگشت و به‌تدریس پرداخت. نخست به استادی دانشکدهٔ کایسته پاتشالا در الله‌آباد و سپس به‌ریاست همان دانشکده برگزیده شد و از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۵م در آن مقام باقی بود. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷م با سمت استاد علوم سیاسی در دانشگاه الله‌آباد تدریس می‌کرد و از ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸م ریاست آن‌دانشگاه را داشت. در جریان مبارزات مردم هندوستان برای آزادی در زمرهٔ یاران گاندی درآمد. پس از استقلال هندوستان، چندی ریاست کنگرهٔ تاریخ هند را بر عهده داشت و سپس در روزگار وزارت مولانا ابوالکلام آزاد، به‌معاونت وزارت فرهنگ هند رسید. پس از سه‌سال خدمت در آن مقام، به‌سمت سفیر کبیر هند در ایران برگزیده شد و از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ در این سمت باقی ماند. تاراچند به فرهنگ و ادب فارسی توجه و علاقهٔ فراوان داشت، چنان که به‌یاری مولانا ابوالکلام آزاد و علی‌اصغر حکمت خانهٔ ایران در هند را بنیاد نهاد و در پی آن انجمن روابط فرهنگی هند و ایران به وجود آمد. پس از بازگشت از ایران، به‌ریاست انجمن فرهنگی ایران و هند برگزیده شد. در ۱۹۵۸م به فراخوانی دانشگاه تهران به ایران آمد و به‌پاس خدمات فرهنگی‌اش به‌زبان و ادب فارسی درجهٔ دکتری افتخاری گرفت. از آثارش: تاریخ مختصر مردم هند؛ نفوذ اسلام در تمدن هند؛ رشد افکار اسلامی در هند؛ تاریخ نهضت آزادی هند در چهار مجلد؛ کشور و اجتماع در دورهٔ مغول؛ تصحیح و تحشیهٔ پنجاه اوپانیشادِ ترجمهٔ داراشکوه، با همکاری جلالی نایینی (تهران، ۱۳۴۰ش)؛ تصحیح و تحشیهٔ تذکرهٔ سکینة‌الاولیای داراشکوه، با همکاری جلالی نائینی (تهران، ۱۳۴۴ش)؛ تصحیح و تحشیهٔ یوگا واسیشته (جوگ بشست) در عرفان هندو؛ تصحیح و توضیح پنجاکیانه یا پنج داستان، با همکاری سیدامیرحسن عابدی و جلالی نایینی؛ تصحیح دریای اسمار که ترجمهٔ کاتاساریت ساگر از ملااحمدکشمیری از سنسکریت است و با همکاری عابدی انجام گرفته است (دهلی، ۱۳۷۵ش)؛ مقالهٔ «رشد اندیشهٔ اسلامی در هند» درکتاب تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب به‌سرپرستی سروپالی راداکریشنان، که به‌فارسی نیز ترجمه و در تهران به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۷ش).

منابع: پنجاکیانه، ۴۲۶-۴۲۸؛ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب، ۵۰۱/۱-۵۲۷؛ جوگ‌بشست، دیباچه؛ آینهٔ هند، سال پنجم، شمارهٔ ۳، خرداد ۱۳۴۷ش، ص۱-۳؛ فتح‌الله مجتبایی، «استاد تاراچند اسلام‌شناس

ایراندوست»؛ مقالات و بررسیها، شمارهٔ ۱۳ تا ۱۶، ۱۳۵۲ش، صص ۲۱۰-۲۲۹؛ محمدرضا جلالی نایینی، «درگذشت نابرابر چند عالم و محقق بزرگ»، وحید، سال یازدهم، شمارهٔ ۸، صص ۸۷۱-۸۷۷؛ گفتگو با دکتر محمدرضا جلالی نایینی.

محمدخانی

تاریخ احمدیه ← جعفرعلی نقوی

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند (tā.rix-e.a.da.biy.yā.te. mo.sal.mā.nā.ne.pa.kes.tān.va.hend)، کتابی به اردو در تاریخ ادبیات مسلمانان شبه‌قاره. این اثر به کوشش گروهی از پژوهشگران و استادان گروه تاریخ و ادبیات مسلمانان پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور تدوین شده است. از این مجموعهٔ بیست جلدی که به ادبیات زبان‌های عربی، اردو، فارسی، بنگالی و زبان‌های محلی پاکستان، مانند پنجابی، سندی، بلوچی و... می‌پردازد، جلدهای سوم، چهارم و پنجم به ادبیات فارسی در شبه‌قاره اختصاص دارد. این سه‌جلد تاریخ ادبیات فارسی در شبه‌قاره از آغاز (۱۰۰۰م) تا سال تألیف جلد پنجم (۱۹۷۲م) است و در آن‌ها دربارهٔ اوضاع ادبی، اجتماعی، فرهنگی و شعرا و نویسندگان بحث شده است. جلد یکم که تاریخ ادبیات فارسی در ۱۰۰۰ ــ ۱۵۲۶م است، افزون بر پیش‌گفتار و دیباچه‌ای کوتاه دربارهٔ هدف تألیف کتاب، دارای چهارده باب است. جلد دوم تاریخ ادبیات فارسی در ۱۵۲۷ ــ ۱۷۰۷م است و دارای هجده باب و جلد سوم نیز تاریخ ادبیات فارسی در ۱۷۰۷ ــ ۱۹۷۲م و دارای نه باب است. در باب یکم هر جلد به زمینهٔ تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دوره‌ای پرداخته است که در آن جلد دربارهٔ آن بحث می‌شود. در باب‌های بعدی به شعر و ادب فارسی، نقد شعر، تذکره‌نگاری، مذهب، تصوف، اخلاق، موسیقی، خوشنویسی، طب، لغات و زبان‌شناسی، داستان‌ها، زندگینامه‌ها، سفرنامه‌ها و نسب‌نامه‌ها پرداخته شده است. دربارهٔ شعرای معروف محلی و مهاجران ایرانی شبه‌قاره، مانند فیضی، نظیری، منیر لاهوری، غنی کشمیری، ناصرعلی سرهندی، غالب دهلوی، اقبال لاهوری، شبلی و... مقالاتی جداگانه نوشته شده است و شعرایی را که کمتر شناخته هستند در مقاله‌هایی با نام‌های شعرای فارسی پنجاب، شعرای فارسی سند، شعرای فارسی کشمیر، شعرای سرحد، شعرای فارسی به‌جز غالب دهلوی و شعرای فارسی‌گوی چترال معرفی شده‌اند. به کتب نثر و نویسندگان فارسی در مقاله‌هایی با نام‌های تاریخ‌نگاری، تذکره‌نگاری، انشا و مکتوبات‌نگاری، فلسفه و اخلاق، داستان‌نگاری، لغات‌نگاری، نسب‌نامه‌نگاری و مانند آن‌ها پرداخته شده است. دربارهٔ شعرا و نویسندگان، نمونه‌هایی از آثارشان درج شده و دربارهٔ سبک شعری و نگارش و جایگاه آن‌ها در ادبیات بحث شده است. همچنین دربارهٔ تاریخ و فرهنگ و تمدن دوره‌های مربوط به‌آنان و هنرهای زیبای مسلمانان، مانند خوش‌نویسی، نقاشی، معماری و موسیقی در مقالاتی جداگانه سخن رفته است. این مجموعهٔ کتب منابع مستند و مفیدی در مطالعه و تحقیق در زمینهٔ تاریخ، فرهنگ و تمدن، اوضاع اجتماعی، آداب و رسوم محلی، اعیاد و مراسم مذهبی، هنرهای زیبا و ادبیات فارسی است. جلد یکم و دوم که مربوط به ادبیات فارسی است در ۱۹۷۱م و جلد سوم در ۱۹۷۲م در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ شده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، مجلد ۱، ۲، ۳ و ۴ (فهرست اعلام سه مجلد).

محمدسلیم مظهر

تاریخ اعظمی ← محمداعظم دیده‌مری

تاریخ‌الحکما (tā.ri.xol.ho.ka.mā)، ترجمهٔ فارسی نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری (ــ ۶۸۷ق) در شرح حال و تاریخ صد و بیست و هفت حکیم و فیلسوف از عربی، به‌قلم مقصودعلی تبریزی، صوفی و ادیب ایرانی سدهٔ دهم هجری. مقصود علی این اثر را در ۱۰۱۱ق / ۱۶۰۲م به‌دستور شاهزاده سلیم (جهانگیرشاه) به‌فارسی برگردانده است. این اثر در دو بخش است: بخش نخست از حضرت آدم آغاز می‌شود و با اخبار جالینوس به‌پایان می‌رسد؛ بخش دوم که در بردارندهٔ شرح حال و تاریخ حکما و دانشمندان اسلامی و ایرانی است، از حنین بن اسحاق آغاز می‌شود و با شیخ شهاب‌الدین سهروردی به‌پایان می‌رسد. تاریخ‌الحکما به‌نثری ساده نوشته شده است. در نثر آن، به‌خلاف نثرهای رایج آن دوره، جمله‌های وصفی بسیار اندک است و در پاره‌ای موارد نثر جمله‌ها مسجع است که نشانهٔ تصرف‌های ادیبانهٔ نویسنده است. این اثر به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد سرور مولائی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۶۵ش).

منابع: تاریخ ادبیات ایران، ۱۵۸۶/۳/۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران در

زبان فارسی، ۴۰۱/۱؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۵۵/۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۵/۲؛ ۷۹۳/۱۱؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۳/۱؛ مآثر رحیمی، ۵۹/۳-۶۰؛ نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح، مقدمه؛ نسخه‌های خطی انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۶۶/۸؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 249-250; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 342; *Mughals in India*, 286.

فتح‌نیا طبری

تاریخ‌السلاطین (ta.ri.xos.sa.lā.tin) / ظفرنامهٔ میرخان، کتابی به‌فارسی در تاریخ تیموریان هند نوشتهٔ میرخان صوفی صنعان فرزند میرزابابا. مؤلف این اثر را در ۱۲۲۰ق / ۱۸۰۶م در تاریخ تیموریان هند با شرحی دربارهٔ رویدادهای پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) تدوین کرده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ردیف ۴۶۱ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ مورخین، ۱۷۷؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۴۸۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۱؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۸۶؛

Mughals in India, 453; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/520.

فتح‌نیا طبری

تاریخ الفی (tā.rix-e.al.fi)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی مشرق از نخستین سال پس از رحلت پیامبر تا سال ۱۰۰۰ق. تألیف این کتاب به فرمان جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) در ۹۹۳ق به‌دست گروهی از تاریخ‌نویسان آغاز شد. غیاث‌الدین نقیب‌خان قزوینی (ـ ۱۰۲۳ق)، قاضی احمد تتوی (ـ ۹۹۶ق) و میرشاه فتح‌الله شیرازی (ـ ۹۹۷ق) تاریخ دو سال نخست و حکیم همای ایرانی (ـ ۱۰۰۴ق)، ابراهیم سرهندی (ـ ۹۹۴ق)، خواجه‌نظام‌الدین احمد هروی (ـ ۱۰۰۳ق) و عبدالقادر بدایونی (ـ ۱۰۲۴ق)، تاریخ سال سوم تا سی و پنجم پس از رحلت را نوشت. پس از آن کار نگارش را به ملا احمد تتوی (ـ ۹۹۶ق) سپردند. وی به‌تنهایی رویدادها را از سال سی‌وششم تا برآمدن غازان‌خان مغول (۶۹۴ ـ ۷۰۳ق) در دو جلد نوشت. رویدادهای پس از ۶۹۴ تا ۹۹۷ق نیز آصف‌خان میرزا قوام‌الدین جعفربیگ قزوینی (ـ ۱۰۲۱ق) نوشت. این دو مورخ را مؤلفان اصلی این اثر برشمردند. در ۱۰۰۰ق بدایونی دو جلد نخست و آصف‌خان جلد سوم آن را تصحیح و مرتب کردند. چون تألیف این کار در ۱۰۰۰ق به‌پایان رسید نام تاریخ الفی بر آن نهادند. برخی از پژوهشگران این اثر را پس از طبقات ناصری جامع‌ترین تاریخ در نوع خود در شبه‌قاره دانسته‌اند. اهمیت این اثر در آگاهی‌هایی است که دربارهٔ گشودن سند و مولتان به‌دست محمد بن قاسم (۹۲ق) تا پایان تألیف اثر، به‌دست می‌دهد. تاریخ الفی نثری زیبا و عباراتی یکدست و دلکش دارد و از ارزش ادبی فراوان برخوردار است. در نوشتن آن نثری بسیار ساده به‌کار رفته است و از شیوهٔ منشیانه در آن خبری نیست. در ۱۲۴۸ق احمد بن ابی‌الفتح بن ابی جعفرالشریف اصفهانی تاریخ الفی را تلخیص کرده و آن را احسن‌القصص نامیده است. بخشی از کتاب که رویدادهای میان ۸۵۰ تا ۹۸۴ را در بر می‌گیرد، به‌کوشش سیدعلی آل داود در تهران به‌چاپ رسیده است (۱۳۷۸ش).

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۳۸۴/۱-۳۸۹؛ تاریخ ادبیات ایران، ۸۰/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۵/۵-۱۵۵۶؛ تاریخ الفی به کوشش سیدعلی آل داود؛ تاریخ‌نویسی فارسی در پاکستان و هند، ۱۴۰-۱۴۵؛ الذریعه، ۲۹۴/۲-۲۹۵؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۱۲۵/۲؛ فهرست کتابخانهٔ ملک، شمارهٔ ۴۳۷۵؛ فهرست کتابخانهٔ آستان قدس، ۷۳/۳؛ سید یاسین رضوی، «ملا عبدالقادر بدایونی»، هلال، ج ۱۸، شمارهٔ ۱۲، (مسلسل ۱۱۰) فروردین ۱۳۵۰، صص ۳۱-۳۲.

دانشنامه

تاریخ ایلچی نظام‌شاه (tā.rix-e.il.či-ye.ne.zām.šāh)، کتابی به فارسی در تاریخ عمومی نوشتهٔ خورشاه بن قباد حسینی، مشهور به ایلچی نظام‌شاه (ـ ۹۷۲ق). مؤلف این کتاب را در ۹۵۲ق که به سفارت از نظام‌شاه بهمنی نزد شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) رفت، در دربار ایران نوشت. این اثر در یک مقدمه، هفت مقاله و یک خاتمه است و هر مقاله نیز به چند گفتار تقسیم می‌شود. مقدمه در سبب آفرینش و پیدایی آدم و فرزندانش تا روزگار نوح و طوفان است. مقالهٔ یکم دربارهٔ پادشاهان ایران و برخی از پیامبران روزگار ایشان و مجملی از

احوال حکما که در پنج گفتار است (۱ــ پیشدادیان و پیامبران روزگار آنان، ۲ــ کیان و پیامبران روزگار آنان، ۳ــ اسکندر و اشکانیان و ملوک‌الطوایف و پیامبران روزگار آنان، ۴ــ ساسانیان و ۵ــ پادشاهان یمن و داستان اصحاب فیل و قیصرهای روم)؛ مقالهٔ دوم در تاریخ پیامبر اسلام و جنگ‌هایش، خلفا، امامان دوازده‌گانه، خاندان امویان و عباسیان در پنج گفتار است (۱ــ ولادت و بعثت و جنگ‌ها و حالات پیامبر تا مرگ، ۲ــ خلفای عرب، ۳ــ حضرت علی از تولد و امامت دوازده‌تن، ۴ــ خاندان امویان و افعال شیعهٔ ایشان و ظهور مختار ثقفی و هجوم شیعیان و ۵ــ خاندان عباسیان، ابومسلم مروزی). مقالهٔ سوم در تاریخ پادشاهان روزگار عباسیان که در سیزده گفتار است (۱ــ طاهریان، ۲ــ آل لیث، ۳ــ سامانیان، قابوس وشمگیر، ۴ــ خاندان بویه، ۵ــ سبکتگین، ۶ــ غوریان و غرجستان، ۷ــ سادات اسماعیل، ۸ــ سلجوقیان، ۹ــ پادشاهان نیمروز، ۱۰ــ پادشاهان کرت، ۱۱ــ اتابگان، ۱۲ــ خوارزمشاهیان و ۱۳ــ قراختاییان)؛ مقالهٔ چهارم در تاریخ پادشاهان ترکستان و یورش به ایران که در چهار گفتار است (۱ــ نسب و شرح ترکان، ۲ــ چنگیز و فرزندان او، ۳ــ هلاگو و یورش او، ۴ــ خاندان مظفر)؛ مقالهٔ پنجم در تاریخ امیرتیمور و فرزندانش که در سه گفتار است (۱ــ ظهور صاحب‌قران و استیلا بر اکثر معمورهٔ جهان، ۲ــ شاهرخ میرزا و فرزندان عظام او و ۳ــ دیگر فرزندان صاحب‌قران). مقالهٔ ششم در تاریخ قراقویونلو و آق‌قویونلو و ظهور شاه اسماعیل و فرزندش تهماسب و برخی از پادشاهان شروان و گیلان و طبرستان به روزگار آن دو که در پنج گفتار است (۱ــ قراقویونلو، ۲ــ آق قویونلو، ۳ــ شاه اسماعیل و فرزندش شاه تهماسب، ۴ــ پادشاهان طبرستان و ۵ــ پادشاهان روم)؛ مقالهٔ هفتم در تاریخ پادشاهان هند به روزگار اسلام که در پنج گفتار است (۱ــ پادشاهان دهلی و توابع، ۲ــ افغانان در دهلی، ۳ــ پادشاهان خلجی، ۴ــ پادشاهان گجرات و ۵ــ بهمنیان دکن). خاتمهٔ کتاب نیز در ذکر سادات و نقبا، علما، حکما، سرایندگان و منشیانی است که نویسنده به خدمت ایشان رسیده است. نسخه‌هایی از تاریخ ایلچی نظام‌شاه به شمارهٔ Add.23513 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، به شمارهٔ H71 موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد و کتابخانه‌های دیگر نگه‌داری می‌شود. بخشی از این اثر که به تاریخ پادشاهان طبرستان دورهٔ صفویان می‌پردازد، در منتخبات فارسی شفر با ترجمهٔ فرانسه به چاپ رسیده است (پاریس، ۱۸۸۵م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۸۱/۲، ۵۸۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۵۴/۵، ۱۶۵۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۵/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۴۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۰۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۷۲، ۵۷۳؛

Catalogue of the Pesian Manuscripts in the British Musum, 1/107-111; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/113, 1066.

رسولی

تاریخ بدایونی، تألیف عبدالقادر بدایونی ← منتخب‌التواریخ

تاریخ بنگاله، از منشی سلیم‌الله ← سلیم‌الله بنگالی

تاریخ بهامدخانی ← محمدبهامدخانی

تاریخ بهاول‌خان (tā.rix-e.ba.hā.val.xān)، کتابی تاریخی به فارسی، نوشته در حدود ۱۲۲۵ق تألیف وادره‌جان محمدخان معروفانی. از زندگی مؤلف هیچ آگاهی در دست نیست و خود کتاب دربارهٔ فرمانروایی بهاول‌خان دوم، حکمران بهاولپورِ پنجاب (۱۱۸۶ ــ ۱۲۲۴ق) است. نسخه‌ای از تاریخ بهاول‌خان در دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ 63/Apell/15) و بدون تاریخ موجود است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۶۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,281-282; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/660.

ربیعیان

تاریخ پنجاب (tā.rix-e.pan.jāb)، کتابی به فارسی در تاریخ پنجاب، از قدیم‌ترین ایام تا چیرگی انگلیسی‌ها بر آن‌جا، تألیف غلام‌محی‌الدین لودیانی علویِ قادری، ملقب به بوتی‌شاه (ــ۱۲۸۵ق). بوتی‌شاه از مردم لودهیانهٔ پنجاب بود و در شرکت هند شرقیِ انگلیس در لودهیانه منصب سررشته‌داری داشت. وی در دربار مهاراجه رنجیت سنگهٔ (۱۱۹۵ــ ۱۲۵۵ق) نیز رفت‌وآمد می‌کرد و از نیکی‌های او برخوردار بود. به‌نوشتهٔ مؤلف عبرت‌نامه، غلام محی‌الدین لودیانی تاحدود ۱۸۵۴م/ ۱۲۷۱ق زنده بود. ولی بر اساس نسخهٔ خطیِ تاریخ پنجاب در

کتابخانهٔ عمومی پنجاب، وی در اوایل ۱۸۶۸م/ ۱۲۸۵ق درگذشته است. بوتی‌شاه به درخواست کارفرمایان انگلیسی‌اش این اثر را در ۱۸۴۲م/ ۱۲۵۸ق تألیف کرد و بر اساس نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی تا ۱۸۴۸م/ ۱۲۶۴ق رویدادهای تاریخی را بدان می‌افزوده است. این اثر به دستور جورج راسل کلارک معاون فرماندار کل هند، در یک مقدمه، پنج دفتر و یک خاتمه نوشته شده است؛ و خاتمه که دربارهٔ چیرگی انگلیسی‌ها بر هند است، به‌دستور ولیم مری، از منابع انگلیسی ترجمه و به آن افزوده شده است. فهرست مطالب تاریخ پنجاب به ترتیب زیر است: مقدمه در وجه تسمیهٔ پنجاب و جغرافیای آن: رودخانه‌ها، شهرها، قصبه‌ها و فرآورده‌های آن؛ دفتر نخست دربارهٔ پادشاهان هند از راجه سدومن (پیش از تاریخ مدون) تا رای پتهورا؛ دفتر دوم دربارهٔ پادشاهان اسلامی، از محمود غزنوی تا اورنگ زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق)؛ دفتر سوم دربارهٔ سیک‌ها از گورو تا گوبند سنگه؛ دفتر چهارم دربارهٔ زوال دولت مغولان و حالات سرداران سیک؛ دفتر پنجم دربارهٔ روزگار مهاراجه رنجیت سنگه؛ خاتمه در چیرگی انگلیسی‌ها. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب در پنجاب پبلیک لائبریریِ لاهور (به شمارهٔ ۸۴، ۹۵۴) که در تاریخ ۱۴ ذیحجهٔ ۱۲۸۴ق کتابت شده نگه‌داری می‌شود. نشانی سه نسخهٔ دست‌نویس دیگر در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان و به همین تعداد در *Mughals in India* آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۷/۴ـ ۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۷۵/۱۰ـ ۵۷۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۶۵ـ۱۱۶۶؛
Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum,3/953-954; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/197-198; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,145; *Mughals in India* ,160.

ریعیان

تاریخ تیپوسلطان ← نشان حیدری

تاریخ حزین (tā.rix-e.ha.zin)/ تاریخ احوال حزین / سوانح عمری / سفرنامهٔ حزین، تاریخ زندگی و شرح مسافرت‌های حزین لاهیجی (ــ ۱۱۸۰ق) به قلم خودش. مؤلف این اثر را به گفتهٔ خودش در ۱۱۵۴ق در شاه‌جهان‌آباد، در دو سه شب نوشت و در آن شرحی از همروزگاران و استادان خود نیز آورده است. نثر او در این کتاب ساده و خالی از تکلف است. عصر او، آخرین مرحلهٔ انحطاط نثر فارسی است که از اواخر روزگار مغول شروع شده و به زمان حزین پایان یافته است. اهمیت تاریخ حزین در سندیت مطالب و معتبر بودن جنبه‌های تاریخی و در شرح جامع و کاملی است که از زندگی حزین باقی مانده است. متن آن در لندن به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است. تاریخ اشعار حزین در ۱۳۶۲ش در تهران به‌ضمیمهٔ دیوان حزین به چاپ رسیده است. این اثر با حذف بخش‌های جزئی از آن به کوشش علی دوانی در کتاب مفاخر اسلام چاپ شده است (تهران، ۱۳۷۲ش).

منابع: تاریخ و سفرنامهٔ حزین، مقدمه؛ دیوان حزین لاهیجی، با مقدمه و تصحیح بیژن ترقی، تهران، ۱۳۶۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۷۱/۱ـ۱۰۷۲؛ ۲۲۹۳/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۲۳؛ مفاخر اسلام، ۲۹۵/۷ـ۳۵۱.

حجتی

تاریخ حسن (tā.rix-e.ha.san) / اسرارالاخیار، کتابی به‌فارسی در جغرافیا و تاریخ کشمیر از پیرغلام‌حسن کهویهامی، معروف به حسن‌شاه کشمیری (۱۲۴۹ــ ۱۳۱۶ق). مؤلف این کتاب را در ۱۳۰۲ــ ۱۳۰۹ق نوشته و در تألیف آن از وقایع کشمیر علامه احمد کشمیری که ترجمهٔ کتاب سنسکریت رتناکرپوران است، واقعات کشمیر خواجه محمد اعظم دیده مری (ــ۱۱۷۹ق)، بهارستان شاهی، تاریخ حیدرملک چادوره، نظام‌الوقائع/ وقائع‌نظامیهٔ ملامحمد نظام‌الدین (ــ۱۲۴۰ق)، تاریخ مولوی هدایت‌الله متّو (ــ۱۲۰۶ق)، تاریخ شاهنامهٔ محمدتوفیق، سامی و شایق، تحقیقات امیری امیرالدین پکهلیوال (ــ۱۲۸۲ق)، لب‌التواریخ بهاءالدین، باغ سلیمان میرسعدالله شاه‌آبادی کشمیری، وجیزالتواریخ ملاعبدالنبی، تاریخ هادی محمد حیات، گلزار کشمیر و گلاب‌نامهٔ دیوان کرپارام، منتخب‌التواریخ نراین کول عاجز، گلدستهٔ کشمیر هرگوپال کایسته و جز آن بهره برده است. تاریخ کشمیر در چهار جلد یا حصه بدین ترتیب است: ۱ــ در جغرافیا مشتمل بر اطلاعاتی دربارهٔ طول و عرض، آب و هوا، چشمه‌ها، کوه‌ها، رودها، تالاب‌ها، غارها، باغ‌ها، گیاهان، جانوران، قصبات و پرگنه‌ها و مضافات، بناها و عمارات کشمیر؛ ۲ــ در تاریخ کشمیر از آغاز تا مرگ مهاراجه رنبیرسنگه (۱۳۰۳ق/ ۱۸۸۵م)؛ ۳ــ در خوارق سالکان در پنج فصل (سادات، ریشی‌ها، عارفان و مشایخ دیگر، علما، مجذوبان)؛

۴ـ در شرح احوال صد و هجده تن از شاعران فارسی‌گوی که در کشمیر به‌دنیا آمده یا نشیمن گزیده یا به‌خاک سپرده شده‌اند، به ترتیب زمانی از دورهٔ شاهان چک (۹۶۷ـ ۹۹۵ق) تا ۱۳۰۹ق. بخش آخر یا تذکرهٔ شعرای این کتاب با این که نقایصی چون نقل کلمه به کلمهٔ برخی مطالب، به‌ویژه از تاریخ اعظمی دیده مری، و نیاوردن شرح حال شاعران فارسی‌گوی هندوی کشمیر دارد، تصویری روشن و خواندنی از تحول شعر فارسی در کشمیر به‌دست می‌دهد. تاریخ حسن به سرمایهٔ ادارهٔ تحقیقات و انتشارات دولت جامو و کشمیر در سرینگر به‌چاپ رسیده است (جلدهای اول و دوم در ۱۹۵۴م و جلد چهارم در ۱۹۶۱م). همهٔ چهار جلد این کتاب را مولوی محمدابراهیم استاد دانشکدهٔ دولتی پونچه به اردو برگردانید و این ترجمه با مقدمهٔ صاحب‌زاده حسن‌شاه در ۱۳۷۵ ـ ۱۳۸۰ق در سرینگر چاپ شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۱۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۴۸/۲ـ ۴۵۰؛ تاریخ حسن؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۶۸؛ راج ترنگنی، ۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۷؛

Mughals in India ,180.

برزگر

تاریخ حسین‌شاهی ← امام‌الدین حسینی چشتی لکنویی

تاریخ حفیظ‌الله خانی ← حفیظ‌الله خان

تاریخ حقی (tā.rix-e.haq.qi)/ ذکرالملوک/ تذکرة‌الملوک/ تاریخ پادشاهان هند/ انتخاب تاریخ فیروزشاهی کتابی به فارسی در تاریخ عمومی پادشاهان هند نوشتهٔ حقی دهلوی * (۹۵۸ـ ۱۰۵۲ق). این کتاب در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه در ۱۰۰۵ق تدوین یافته است. باب یکم گزارش رویدادهای روزگار فرمانروایی پادشاهان دهلی از معزالدین محمد بن سام (ـ۶۰۲ق) تا سال چهل‌ودوم پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۱۰۰۵ق) و باب دوم در شرح احوال پادشاهان مستقل هند، مانند شاهان بنگال، جونپور، دکن، مولتان، گجرات، مالوه، کشمیر و سند و شرح رویدادهای قلمرو آن‌ها است. مؤلف در نوشتن این کتاب گذشته از دیده‌ها و شنیده‌های خود، از منابعی دیگر چون طبقات ناصری جوزجانی، تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی و تاریخ بهادرشاهی بهره جسته است. حقی در نوشتن تاریخ حقی از مستندترین مدارکی که در دسترس داشته استفاده کرده و در نتیجه کتاب از منابع مهم تاریخ دودمان‌های مسلمان هند، به‌ویژه گورکانیان، به‌شمار می‌رود. نثر تاریخ حقی از نمونه‌های نثرهای متین و دلنشین فارسی و در سلاست و استحکام در شمار مهم‌ترین آثار ادبی دورهٔ تیموریان هند است. فرزند وی نورالحق دهلوی (ـ ۱۰۷۳ق)، بعدها این تاریخ را با نام زبدةالتواریخ گسترده کرد. از تاریخ حقی چندین دست‌نویس در دست است که از آن شمار نسخه‌ای است به‌شمارهٔ Add.2610 در موزهٔ بریتانیایی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۲۷/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۴/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۲/۲ـ۵۰۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۱/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۳ـ۱۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۹/۱۰ـ ۴۱۰، ۴۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۳/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۶/۵ـ ۲۱۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/223-224; *Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/112, 265; *Catalogue of the Persian, Turkish Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/107-110; *Mughals in India* ,6-8; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/441.

دانشنامه

تاریخ خاندان تیموریه (tā.rix-e.xān.dān-e.tey.mu.ri.ye)، کتابی به فارسی در تاریخ تألیف پرم جیوگجراتی. مؤلف اثر، نقاش دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) بود و کتاب خود را با تصویرهایی میناتوری آراسته است. در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند به کتابی با همین نام، از مؤلفی ناشناس، اشاره شده است که وقایع دورهٔ تیمور و جانشینانش بابر، همایون و جلال‌الدین اکبر را، تا بیست‌ودومین سال پادشاهی وی دربرمی‌گیرد و احتمالاً همان اثرِ پرم‌جیو گجراتی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۵/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,480; *Mughals in*

India, 391.

ربیعیان

تاریخ داودی (tā.rix-e.dā.vu.di)، کتابی به‌فارسی در تاریخ شاهان افغانی هند از عبدالله. دربارهٔ مؤلف کتاب چیزی نمی‌دانیم مگر آن‌که از مقربان داودشاه کرانی و سپس جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) بود و این کتاب را ظاهراً پس از ۹۸۳ق نوشته و گویا تا ۱۰۲۰ق مطالبی بدان می‌افزوده است. تاریخ داودی در تاریخ شاهان افغان دهلی، از کودکی سلطان بهلول دهلی (۸۵۵ــ ۸۹۴ق) تا کشته شدن داودشاه کرانی (۹۸۳ق)، آخرین فرمانروای افغان در هند شرقی است که کتاب به‌نام او نامیده شده است. این کتاب در دو باب (۱ــ در تاریخ پادشاهان لودی، ۲ــ در تاریخ پادشاهان خاندان سوری) و یک خاتمه در تاریخ طایفهٔ کرانیان افغان و حکومت آن‌ها در هند شرقی (بنگال و بهار) تدوین شده است. مهم‌ترین منابع عبدالله، واقعات مشتاقی از شیخ رزق‌الله مشتاقی، تحفهٔ اکبرشاهی / تاریخ شیرشاه از عباس سروانی و طبقات اکبری تألیف نظام‌الدین احمد بخشی است. درواقع یک سوم کتاب برگرفته از واقعات مشتاقی است و ازاین‌روی، همانند کتاب شیخ رزق‌الله که گزارش رویدادهای دورهٔ هر پادشاهی را با نقل داستان و حکایت و افسانه همراه می‌سازد، آمیزه‌ای از واقع‌نویسی و داستان‌گویی است. با این‌همه، تاریخ داودی از منابع اصلی تاریخ دودمان‌های لودی و سوری به‌شمار می‌آید و به‌ویژه در بررسی روابط افغانان و گورکانیان هند ارزش فراوان دارد. نثر کتاب ساده، ولی آمیخته با واژگان محلی است. این اثر به کوشش شیخ عبدالرشید در علیگر به‌چاپ رسیده است (۱۹۵۴م).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵(۳)/۱۵۷۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۸/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۶۷ــ ۲۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۵/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۸۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/243; 3/922; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 14; *Iranica*, 1/176; *Mughals in India* ,11.

برزگر

تاریخ دل‌افروز (tā.rix-e.del.af.ruz)، / ماه نامه / تجلیات ماه‌لقا، کتابی تاریخی به‌فارسی دربارهٔ رویدادهای حیدرآباد دکن در روزگار نظام الملک قمرالدین آصف‌جاه* (۱۰۸۲ــ۱۱۶۱ق) نوشتهٔ غلام حسین جوهر (۱۱۶۸ــ پس از ۱۲۳۸). وی این کتاب را به دستور چندابایی / چندابی‌بی، ملقب به ماه لقابایی (۱۱۸۱ــ) در ۱۱۲۵ق آغاز کرد و در ۱۲۲۹ق به‌پایان رساند. این اثر شرح وقایع دکن از آغاز فرمانروایی نظام‌الملک آصف جاه در یک مقدمه، چهارده لمعه و یک خاتمه است. مقدمه دربارهٔ نسب خاندان آصف‌جاه است. لمعه‌ها به ترتیب: ۱ــ در فرمانروایی آصف‌جاه، ۲ــ فرمانروایی میر احمدخان ناصر جنگ (ــ۱۱۶۴ق)، ۳ــ سید محمدخان صلابت جنگ، ۴ــ نواب نظام علی خان (ــ۱۲۱۷ق)، ۵ــ برادران غفران مآب، ۶ــ امیران و راجگان روزگار او، ۷ــ ستایش سکندر جاه بهادر (۱۲۴۴ق) فرزند نظام علی خان، ۸ــ امیران و کیفیت عهدشان و وفات ماه لقابایی، ۹ــ صوبجات هندوستان و دکن واحوال پادشاهان هر بخش، ۱۰ــ شرح مسافات و منازل هندوستان و پادشاهان آن‌جا، ۱۱ــ قلعه‌های هند و دکن که به روزگار شاه‌جهان به تصرف درآمده‌اند، ۱۲ــ نخستین آفریده و عرش و کرسی و فلک های هفتگانه و تقسیمات چهار ربع زمین، ۱۳ــ ربع مسکون و عجایب زمین، ۱۴ــ پیدایش کوه‌ها و عجایب و خاتمه در دیوان اشعار هندی چندابی‌بی ماه لقا در ۱۲۳ غزل است. گفتنی است که در برخی منابع از ماه‌نامه به‌منزلهٔ اثری جداگانه و مستقل از تاریخ دل‌افروز یاد رفته است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۱/۱۰ــ ۵۵۲؛ ۱۸۶۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۴/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۸۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/325-326; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/450-456; *Dictionary of Indo- Persian Literature*, 283; *Mughals in India* ,232; *Persian Literature* C.A.Storey, 1/754.

حجتی

تاریخ دل‌گشا، از بهیم‌سین ← بهیم سین

تاریخ راحت افزا ← محمد علی برهانپوری

تاریخ رشیدی (tā.rix-e.ra.ši.di)، کتابی تاریخی به‌فارسی از میرزا

(محمد) حیدر دوغلات کاشغری (۹۰۵ـ ۹۵۸ق). این کتاب که نگارندهٔ آن پسرخالهٔ بابر بنیادگذار دولت گورکانیان هند است، در ۹۵۱ـ ۹۵۳ق به‌نام ابوالمظفر رشیدخان حاکم کاشغر نوشته شده و در دو دفتر است: ۱ـ در تاریخ خان‌های مغولستان از تغلق تیمورخان (۷۴۸ق) تا شاه‌خان (۹۵۳ق) و تاریخ امرای کاشغر، یعنی نیاکان مؤلف، از امیر بولاجی تا امیر عبدالرشید (۹۵۳ق)؛ ۲ـ در سرگذشت مؤلف از تولد (۹۰۵ق) تا روی کار آمدن وی در کشمیر (۹۴۸ق) که در ضمن آن آگاهی‌هایی ارزشمند دربارهٔ امرای چغتایی، گورکانی و ازبک و رویدادهای ماوراءالنهر، افغانستان و هند در روزگار خودش به‌دست می‌دهد. نثر کتاب ساده و روشن و دور از پیچیدگی‌های منشیانه است. از همین رو اته نثر آن را نقطهٔ مقابل تاریخ وصّاف دانسته است. چون نگارنده خود در متن حوادث قرار داشته و شاهد بسیاری از رویدادهایی که شرح می‌دهد بوده است، اثر وی از منابع موثق و ارزشمند تاریخی، به‌ویژه در تاریخ هند در دورهٔ بابر و همایون گورکانی، به‌شمار می‌آید. در این کتاب در گزارش حوادث روزگار سلطان‌حسین میرزای بایقرا (۸۷۳ـ ۹۱۱ق) از برخی دانشمندان و شاعران، معماییان، کُتّاب، صورتگران، مذهبان و موسیقی‌دانان به اختصار یاد رفته است. تاریخ رشیدی را دنیس راس به انگلیسی برگردانیده و در ۱۸۹۸م در لندن به‌چاپ رسانده است. همچنین ترجمهٔ انگلیسی چکیدهٔ آن، از ویلیام ارسکین، در نسخهٔ شمارهٔ Add.26612 موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این اثر را محمدصادق کاشغری به ترکی ترجمه کرده است. تاریخ رشیدی در ۱۸۵۹م در لندن و در ۱۹۳۴م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۰۴/۳؛ تاریخ ادبی ایران، ۵۴۹/۳ـ ۵۵۰؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۸۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۹/۲؛ ۱۲۷/۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۸۰/۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۳۱/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۸۵ـ ۹۰؛ الذریعه، ۲۵۳/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۷۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۵۰/۱ـ ۶۵۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۷۲/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/164-168; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1544; *Mughals in India* , 295.

برزگر

تاریخ روضهٔ ممتازمحل (tā.rix-e.raw.ze-ye.mom.tāz.ma.hal)، کتابی به فارسی در تاریخ عمارت تاج‌محل. این کتاب، که نام مؤلف و سال تألیفش ناشناخته است، در ذکر درگذشت ارجمندبیگم، معروف به ممتازمحل، دختر نواب آصف‌خان و همسر شاه‌جهان (۱۰۰۰ـ ۱۰۴۰ق) و مطالبی دربارهٔ عمارت تاج‌محل ـ آرامگاه وی در آگرهٔ هند ـ است. برخی از محتویات تاریخ روضهٔ ممتازمحل عبارتند از سرگذشت آن بانو، خفتگان آن‌جا، شعرهایی که شاه‌جهان برای آرامگاه همسرش سروده است، نبشته‌های آن جایگاه، اندازه‌های بخش‌های مختلف آن‌جا، موادی که برای ساخت آن‌جا به‌کار رفته، هزینه‌های ساخت، گاه‌شماری وقایع شاهان گورکانی از تیمور تا عزیزالدین عالمگیر دوم (۱۱۶۷ـ ۱۱۷۳ق) و جزئیاتی دیگر دربارهٔ تاج‌محل. نسخه‌ای از این کتاب به کتابت شیخ عیوض حکیم (ساکن بیانهٔ هند) که در ۵ جمادی‌الثانی ۱۲۴۶ق به‌اتمام رسیده، در موزهٔ ملی پاکستان، در کراچی (به شمارهٔ N.M.1958-362) نگه‌داری می‌شود. نویسنده‌ای دیگر به‌نام میرزا مغول‌بیگ (ز. ۱۲۶۸ق) خلاصه‌ای از این کتاب بیرون آورد و آن را یادگار مغولیه نامید. نسخه‌ای از کتابت وی که در ۲۹ ذوالحجهٔ ۱۲۸۶ق در اکبرآباد، به‌انجام رسیده در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به شمارهٔ N.M.1970-25) نگه‌داری می‌شود. برخی از پژوهشگران تاریخ روضهٔ ممتازمحل را از جعلیات نویسندگان اواخر سدهٔ هجدهم میلادی می‌دانند.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹/۱۰، ۴۰، ۶۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۳۷/۶ـ ۳۹۳۸؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۶۹۹ـ ۷۰۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/430; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,592; *Mughals in India* ,352

ربیحیان

تاریخ زرتشتیان (tā.rix-e.zar.toš.ti.yān) / فرزانگان زردشتی، کتابی به‌فارسی در شرح زندگانی فرزانگان زرتشتی ایران و شبه قاره از رشید* شهمردان. در دیباچهٔ کوتاه نویسنده بر این کتاب آمده که وی از همان اوان جوانی پیوسته به بررسی تذکره‌های بزرگان و عارفان پیشین می‌پرداخته است. نویسنده سپس با

آوردن ابیاتی از حافظ شیرازی یادآور می‌شود که خواجهٔ شیراز به صراحت از بندگی پیرمغان که موبدی زرتشتی است، سخن می‌گوید، اما در تذکره‌ها از بزرگان و صاحب‌دلان زرتشتی یادی نرفته، در حالی که در کتاب‌های فرزانگان زرتشتی که وی در هندوستان بدان‌ها دسترسی داشته، از دوستی عارفان بزرگ اسلام، مانند شیخ بهاءالدین عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی با زرتشتیان سخن به میان آمده است. رشید شهمردان دربارهٔ انگیزهٔ خود در تدوین این کتاب یادآور می‌شود که روزی اردشیر خاضع از وی خواست تذکره‌ای مختصر از زندگانی صاحب‌دلان زرتشتی فراهم آورد تا آن را در دیباچهٔ نامهٔ گذشتگان چاپ کند. کوشش رشید شهمردان در تدوین تذکره‌ای مختصر به فراهم‌آمدن تذکره‌ای مفصل منجر گردید. اردشیر خاضع نیز پس از دیدن این تذکره از رشید شهمردان خواست تا در تکمیل این کتاب اهتمام ورزد و آن را در دسترس بهدینان قرار دهد. تاریخ زرتشتیان، تنها تذکرهٔ صرف نیست، زیرا نویسنده در جای‌جای کتاب، به‌ویژه در بخش یکم و سوم آن از هر دری، مانند آیین‌های زرتشتی، کتاب‌ها و نامه‌های زرتشتی، شمار زرتشتیان کرمان و آمار زرتشتیان یزد، مهاجرت پارسیان و زندگانی آنان در هند، خاورشناسان و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) سخن گفته است. این کتاب در چهار بخش تدوین گردیده است. نام فصل‌های بخش یکم چنین است: فرزانگان زرتشتی ایران و هند؛ نفوس زرتشتیان ایران، آمار زرتشتیان یزد از کیخسرو جی خان‌صاحب؛ شرح حال زرتشتیان و پارسیان نام‌آور در هندوستان و ایران؛ مهاجرت پارسیان و زندگانی آن‌ها در هند؛ زندگینامهٔ رشید شهمردان (نگارندهٔ کتاب)، موقعیت پارسیان هند در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ فرهنگ‌پروری شاهان مغول و دستور آذرکیوان؛ خاورشناسان و اکبرشاه؛ جلال‌الدین اکبر و زرتشتیان؛ شرف آتش در نظر شیخ اشراق؛ شراره‌های غضب مورخین؛ چگونگی مهاجرت پارسیان به هندوستان و آثار باقی‌مانده و احوال آنان؛ تناسن و تأثیرات آوازش؛ کرامات پیشوایان؛ کرامات دستور مهرجی رانا؛ نیرنگ یا اذکار و اوراد؛ تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی؛ آموزش و پرورش؛ برطرفی تقویم و جشن‌های زرتشتیان؛ نظریات زرتشتیان راجع به سلوک. نام فصل‌های بخش سوم نیز چنین است: نامه‌های زرتشتیان؛ نامهٔ هندوستان به ایران؛ صورت نامه‌های زرتشتیان ایران به هند؛ مباحثات موبدان. رشید شهمردان در بخش‌های دوم و چهارم زندگینامهٔ بیش از یک‌صد و پنجاه فرزانهٔ زرتشتی را آورده است. تاریخ زرتشتیان / فرزانگان زرتشتی اثری ارزشمند است و رشید شهمردان چهارده سال در گردآوری و تدوین آن اهتمام ورزید. وی امیدوار بود که دیگر همکیشانش نیز با زدایش کاستی‌های این کتاب، اثری بهتر از این پدید آورند. تاریخ زرتشتیان / فرزانگان زرتشتی، نخستین‌بار در ۱۳۳۰ یزدگردی به همت سازمان جوانان زرتشتی در بمبئی به‌چاپ رسید. این کتاب در ایران نیز به همت سازمان انتشارات فروهر چاپ و منتشر شد (تهران، ۱۳۶۳ش).

منابع: تاریخ زرتشتیان و فرزانگان زرتشتی؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۶۷۲/۳.

جهان‌تاب

تاریخ سلطان‌محمد قطب‌شاه (tā.rix-e.sol.tān.mo.ham.mad-e.qotb.šāh) / تاریخ قطب‌شاهی، کتابی به‌فارسی در تاریخ قطب‌شاهیان دکن از نویسنده‌ای ناشناس. این اثر در ۱۰۲۵/۱۰۲۶ق به فرمان سلطان محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰ــ ۱۰۳۵ق)، در یک مقدمه، چهار مقاله و یک خاتمه نوشته شده است. مقدمه در بیان تاریخ امیر قرایوسف ترکمان و نیاکان او است. مقاله‌ها بدین‌ترتیب تدوین یافته است: ۱ــ سلطان‌قلی قطب‌الملک (ــ ۹۴۰ق)؛ ۲ــ جمشید* قطب‌شاه (ــ۹۵۷ق) و پسرش سبحان‌قلی؛ ۳ــ ابومنصور ابراهیم* قطب‌شاه (ــ ۹۸۸ق)؛ ۴ــ ابوالمظفر محمدقلی* قطب‌شاه (ــ ۱۰۲۵ق). خاتمه نیز در شرح احوال سلطان محمد قطب‌شاه است. این اثر به شیوهٔ عالم‌آرای عباسی اسکندربیگ ترکمان نوشته شده و نویسنده در نوشتن آن به تاریخ‌های دیگر، مانند تاریخ خورشاه، تاریخ محمودشاهی، مرغوب‌القلوب و تاریخ منظوم نسب‌نامهٔ فرسی نیز توجه داشته است. تاریخ سلطان محمد قطبشاه دارای آگاهی‌های سودمند از وضع اجتماعی حیدرآباد دکن است. ارزش ادبی کتاب، جز نثر شیوا و رسای آن، در آن است که گزیده‌ای از شعرهای محمدقلی قطب‌شاه در آخر آمده است. نسخه‌های دست‌نویس فراوانی از این اثر در دست است که از آن شمار می‌توان نسخهٔ شمارهٔ ۳۸۸۵ کتابخانهٔ ملی ملک و نسخهٔ شمارهٔ N.M.1976-206 موزهٔ ملی پاکستان در کراچی را نام برد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۲/۲؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملک، ۸۲/۲ــ ۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۵/۶ــ ۴۶۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان

کراچی، ۷۱۲-۷۱۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۱۷-۱۲۰؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/147; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/176-177; *Mughals in India*, 400; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/747.

دانشنامه

تاریخ سند (tā.rix-e.send)/ تاریخ معصومی، کتابی در تاریخ سند از میرمحمد معصوم بهکری، متخلص به نامی (۹۴۴- ۱۰۱۹ق). این اثر، پس از چچ‌نامه، کهن‌ترین کتاب موجود در تاریخ سند به‌شمار می‌آید. ظاهراً نگارش آن در ۱۰۰۸/ ۱۰۰۹ق به‌انجام رسیده است. این کتاب دارای یک مقدمه و چهار جزء بدین ترتیب است: ۱- گشودن سند به دست مسلمانان در روزگار خلافت ولید بن عبدالملک (۸۵- ۹۶ق) و تاریخ آن در دورهٔ امویان و عباسیان؛ ۲- تاریخ سند در دورهٔ سلاطین دهلی و روزگار سومره‌ها و سمّه‌ها؛ ۳- دورهٔ ارغونیان؛ ۴- تصرف سند به‌دست جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) و استانداران سند در دورهٔ گورکانیان تا زمان نگارش کتاب. جزء آخر با گزارش مرگ میرزا جانی‌بیگ (۱۰۰۸ق) به انجام می‌رسد. جزء سوم کتاب دارای دو فصل در احوال برخی سادات، علما، مشایخ، قضات، فضلا و شاعران هم‌روزگار میرزا شاه‌حسن ارغون و سلطان محمودخان حاکم بهکر است. با آن‌که نامی خود شاعر بود، شرح حال شاعران را کوتاه آورده است، اما در عین کوتاهی توضیحات بسیار سودمندی می‌دهد. تاریخ معصومی از مهم‌ترین منابع تاریخ سند به‌شمار می‌آید و از منابع اصلی دیگر تواریخ محلی سند، مانند تاریخ طاهری، بیگلرنامه، و ترخان‌نامه بوده است. نثر کتاب استوار و دلنشین و بی‌پیچیدگی و دارای ارزش‌های ادبی فراوان است. در کتاب گاه از آیات و احادیث و اشعار شاهد آورده شده است. این اثر در ۱۸۵۵م و ۱۹۳۸م/ ۱۳۷۵ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. به چندین زبان برگردانیده شده، از آن میان به انگلیسی از جورج مالت (چاپ ۱۸۵۵م)، اردو از آغاسلطان میرزا (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن به شمارهٔ 1022) و اختر رضوی (حیدرآباد ۱۳۸۰ق) و سندی از مخدوم امیراحمد (حیدرآباد ۱۳۷۲ق) و منشی دیوان نندی‌رام میرانی (کراچی، ۱۲۷۹ق).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۲/۱، ۶۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۲/۲، ۷۶۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۳۵/۲-۵۴۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۳۵۸/۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۲، ۳۶۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۳۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۶/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۲/۲-۱۱۸۳؛ مؤلفین کتب فارسی و عربی، ۲۵۷/۶؛ نگاهی به ادب فارسی در هند، ۳۲۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/291-292; 3/949; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/167; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 58; *Mughals in India*, 366; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/651-652.

برزگر

تاریخ سورت ← **رنچهورجی**

تاریخ شاکرخانی ← **شاکرخان پانی‌پتی**

تاریخ شاه‌جهانی (tā.rix-e.šah.ja.hā.ni) / تواریخ شاه‌جهانی / شاه‌جهان‌نامه / پادشاهنامه، تاریخ اختصاصی دورهٔ شاه‌جهان از محمدصادق یزدی، معروف به ابوالفضل معموری، از معتمدان شاه‌جهان (وی غیر از محمدصادق دهلوی* است که پس از ۱۰۴۶ درگذشته است). این کتاب که در ۱۰۶۸ق نوشته شده در یک مقدمه، متن و یک خاتمه تدوین یافته است. متن در تاریخ سی و یک سالهٔ روزگار شاه‌جهان از برآمدن وی به تخت شاهی در ۱۰۳۷ق تا برکناری او در ۱۰۶۸ق است و به شیوهٔ سالنامه‌ای نوشته شده است و خاتمه در احوال رجال سیاسی دورهٔ شاه‌جهان است. چون مؤلف در دورهٔ سی و یک سالهٔ پادشاهی شاه‌جهان در بزم و رزم با وی همراه بوده است، این تاریخ، در بردارندهٔ آگاهی‌های دقیق دربارهٔ شاه‌جهان و روزگار او است و مؤلف آن‌ها را از دیده‌ها و شنیده‌های خود نوشته است. گذشته از آن، چون تمام تواریخ دورهٔ شاه‌جهان گزارش رویدادهای یک سال پایان پادشاهی، یعنی از بیماری تا برکناری، او را ندارند از این روی ارزش و اهمیت این اثر از دیگر تواریخ بیشتر است. سبک آن ساده و روان است. قسمت بیشتر منتخب‌اللباب

تاریخ شاهی

خوافی‌خان رونویس همین کتاب است. دست‌نویسی از تاریخ شاه‌جهانی به‌شمارهٔ 176 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۸/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۴/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۳/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۲۲ - ۴۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۷/۶ - ۴۶۰۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۶/۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/262-263; *The History of India*, Elliot & Dawson, 7/133; *Mughals in India*, 424.

رسولی

تاریخ شاهی (tā.rix-e.šā.hi) / تاریخ سلاطین افاغنه، کتابی به‌فارسی در تاریخ فرمانروایان افغان و گورکانیان هند تألیف احمد* یادگار (نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری). نویسنده با دربار ابوالمظفر داودشاه کرانی (۹۸۰ـ۹۸۴ق)، آخرین فرمانروای دودمان کرانی بنگال پیوستگی داشت. احمد یادگار اثرش را به‌دستور داودشاه کرانی آغاز کرد و به پیروی از طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی و تاریخ فیروزشاهی ضیاءالدین بَرَنی، در ۱۰۵۴ق که روزگار پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) بود به پایان رساند. تاریخ سلاطین افاغنه، تاریخ هند از روی کار آمدن افغانان لودی (۸۵۵ق) تا ورود جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به دهلی در ۹۶۳ق است. اگر چند موضوع اساسی این تاریخ، پادشاهان افغان است، اما نویسنده به گزارش رویدادهای روزگار برخی از پادشاهان تیموری، مانند ظهیرالدین بابر، نصیرالدین همایون و جلال‌الدین اکبر که بر سر دهلی با افغانان جنگ و دشمنی داشتند نیز پرداخته است. این اثر در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه تدوین یافته است. مقدمه در حمد، نعت، منقبت و مختصری دربارهٔ سبب تألیف و طرح تدوین تاریخ است. باب نخست در تاریخ دودمان افغانان لودی (۸۵۵ـ۹۳۲ق) و دورهٔ گورکانیان (۹۳۲ـ۹۴۷ق) در پنج فصل است. فصل نخست در تاریخ دورهٔ بهلول لودی (۸۵۵ـ۹۲۳ق)، همراه با دو ضمیمه است. ضمیمهٔ نخست در ذکر برخی از اتفاقات عجیب که در روزگار پادشاهی سکندر لودی رخ داد و ضمیمهٔ دوم در ذکر برخی از امرای دورهٔ سکندر لودی است. فصل سوم در تاریخ دورهٔ ابراهیم لودی (۹۲۳ـ۹۳۲ق)، همراه با دو ضمیمه است. ضمیمهٔ نخست در ذکر برخی از عجایب حوادث ابراهیم لودی و ضمیمهٔ دوم در ذکر امرای روزگار ابراهیم است. فصل چهارم در تاریخ دورهٔ ظهیرالدین بابر گورکانی (۹۳۲ـ۹۳۷ق) و فصل پنجم در تاریخ دورهٔ اول پادشاهی همایون (۹۳۷ـ۹۴۷ق) است. باب دوم در بردارندهٔ تاریخ دودمان افغانان سوری (۹۴۷ـ۹۶۲ق) و دورهٔ دوم تاریخ گورکانیان (۹۶۲ـ۹۶۳ق) در هشت فصل است. فصل نخست در تاریخ پادشاهی شیرشاه سور (۹۴۷ـ۹۵۲ق)، فصل دوم در تاریخ اسلام‌شاه سوری (۹۵۲ـ۹۶۰ق)، همراه با دو ضمیمه است. ضمیمهٔ نخست در ذکر حوادث عجیب دورهٔ اسلام‌شاه و ضمیمهٔ دوم تذکرهٔ امرای دورهٔ اسلام‌شاه است. فصل سوم در ذکر فیروزشاه فرزند اسلام‌شاه سوری (۹۵۲ـ۹۶۰ق)، فصل چهارم در ذکر عادل‌شاه سوری (۹۶۰ـ۹۶۲ق)، فصل پنجم در ذکر ابراهیم‌شاه سوری (۹۶۱ـ۹۷۵ق)، فصل ششم در ذکر سکندرشاه سوری (۹۶۲ق)، فصل هفتم در ذکر حوادث مربوط به بازگشت همایون گورکانی و انتقال دوبارهٔ پادشاهی هند از افغانان به گورکانیان (۹۶۲ـ۹۶۳ق) و فصل هشتم در ذکر درگذشت همایون‌شاه و ورود پیروزمندانهٔ پسرش جلال‌الدین اکبر به دهلی (۹۶۳ق) است. تاریخ سلاطین افاغنه در شمار یکی از مهم‌ترین آثار فارسی هند است و در ادبیات فارسی دورهٔ گورکانیان هند ارزشی شایسته دارد. نویسنده جز در برخی موارد خاص از تصنعات و تکلفات لفظی اجتناب ورزیده و در کمال فصاحت و بلاغت، مطالب کتاب را نوشته است. سبک تألیف این تاریخ از طرفی، به‌عادت دیرینهٔ فارسی قدیم، سادگی و پختگی خویش‌را از دست نداده و از طرف دیگر نشانه‌های تازگی و تأثیر و نفوذ زبان محلی و تغییر سبک در آن دیده می‌شود. سبک انشای این کتاب از نمونه‌های اولیهٔ سبک هندی و ایرانی است که از دورهٔ اکبری در هند رواج یافته است. تاریخ شاهی نه‌تنها از نمونه‌های دلنشین نثر فارسی شبه‌قاره است، بلکه از نظر تاریخی نیز باارزش است و با آن‌که در جامعیت موضوع به پایهٔ آثار پیشینیان از جمله تاریخ خان‌جهانی نعمت‌الله هروی و تاریخ داودی عبدالله افغان، نمی‌رسد، از برخی جهات یکی از مهم‌ترین تاریخ‌های مربوط به فرمانروایان افغان دهلی به‌شمار می‌رود. بزرگ‌ترین امتیازی که این تاریخ بر تاریخ‌های دیگر دارد این است که مؤلف، به‌خلاف مورخان دیگر، بدون داشتن نظر خاص و در عین صداقت و درستی و بی‌طرفی به تألیف آن پرداخته و بیش از دیگر مورخان افغان که در دستگاه گورکانیان راه داشتند در بیان

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور

افکار و عقاید خویش دربارهٔ پادشاهان متخاصم تیموریان و افغانان آزادمنشی و استقلال رای نشان داده است. بنابراین، تاریخ شاهی به‌واسطهٔ صداقت و درستی و بی‌طرفی مؤلفش برای رسیدن به حقیقت کشمکش میان گورکانیان و افغانان در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد. این اثر در دوره‌ای نگارش یافته که تأثیر و نفوذ زبان‌های محلی شبه‌قاره، سبک فارسی‌نویسی را دگرگون کرده بود و نویسندگان آن روزگار از واژه‌های بومی بسیار بهره می‌گرفتند. نویسنده در ثبت وقایع دقت به خرج نداده و در برخی قسمت‌ها به داستان‌سرایی پرداخته است. این اثر به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین به چاپ رسیده است (کلکته، ۱۳۵۸ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۹/۲؛ تاریخ شاهی؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۲۱ـ۳۲۵؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۷۵؛ ثلاثهٔ غساله ۱۴، ۱۴۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۷؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۲۹۹/۱۰ـ۱۳۰۰؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۵۵/۷؛ فهرست کتابهای چاپی سنگی کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۰۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۹۴/۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۸/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۸؛ علی رضوی، «مآخذ ادبی دری در تاریخ سلطنت افغان‌ها در هند»، آریانا، سال بیست و سوم، شمارهٔ ۱ و ۲، ص۵۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/922; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 53; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/516,1312; *Mughals in India*, 51.

فتح‌نیا طبری

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور (tā.rix-e.šeɛr.va. so.xan.va.rān-e.fār.si.dar.lā.hur)، کتابی به‌فارسی در تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از آغاز تا روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) اثر آغا محمد یمین‌خان لاهوری، فارسی‌پژوه و شاعر پاکستانی. این کتاب بر حسب روزگاری که شاعران زندگی می‌کردند در شش بخش تدوین شده است. بخش یکم دربارهٔ روابط باستانی میان ایران و شبه‌قاره و وجود شعر فارسی در لاهور، ورود آریایی‌ها و روابط نژادی و فرهنگی میان ایران و شبه‌قاره در روزگار پیش از میلاد، روابط سیاسی این دو سرزمین در روزگار هخامنشیان و روابط ادبی آن‌ها در روزگار ساسانیان تا ظهور اسلامی است. پس از آن مطالبی درباره نخستین پایتخت مسلمانان در شبه‌قاره و وجود شعر فارسی و نخستین سخنور فارسی در روزگار غزنویان در لاهور آمده است. بخش دوم دربارهٔ شعر فارسی در روزگار غزنویان در لاهور، یعنی نخستین پایگاه شعر و ادب فارسی در شبه‌قاره است. سپس اوضاع سیاسی و تأثیر آن در شعر فارسی و در پی آن شرحی دربارهٔ بانی دبستان شعر فارسی و سبک شعر فارسی در لاهور آمده است. در این بخش احوال و اشعار سخنوران روزگار غزنویان، مانند ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، سعادت لاهوری، یوسف دربندی و مسعود شالی‌کوب بیان شده است. بخش سوم به تحول شعر فارسی در لاهور پس از غزنویان تا روزگار تیموریان پرداخته است. موضوع اول این بخش دوام سلطنت غوریان و بنای مراکز شعر فارسی در هند است. سپس مؤلف شرح می‌دهد که چگونه پس از غزنویان پایتخت از لاهور به دهلی منتقل شد و مرکز شعر فارسی در لاهور از سرپرستی سلاطین دهلی بی‌بهره ماند و در عوض سند، اُچه، دهلی، دکن، لکنو و بنگال از مراکز باارزش شعر و ادب فارسی شدند. پس از آن از دورهٔ صوفیان و تأثیر شعر فارسی در زبان محلی لاهور و روزگار غیاث‌الدین بلبن که از تأثیر شعر فارسی، شعر پنجابی پدید آمده سخن رفته است. در پی آن به دورهٔ خلجیان می‌رسد که در زبان فارسی به‌سبب تأثیرپذیری از زبان هندی تحولاتی پدیدار گشت. بخش چهارم دربارهٔ شعر فارسی و سبک هندی در لاهور از روزگار ظهیرالدین محمد بابر تا محمد اکبر دوم است. لاهور چهارده سال (۱۵۸۴ ــ ۱۵۹۸م) در روزگار اکبر پایتخت بوده، شعر فارسی در این دوره به اوج کمال خود رسیده بود. یمین‌خان اشعار و احوال شعرا را در سه ردیف بر اساس زمان آورده است: سخنورانی که در لاهور مدفون شدند، ولی چندی بعد در وطن خودشان به‌خاک سپرده شدند، مانند ثنایی مشهدی، عرفی شیرازی، فیضی فیاضی؛ ردیف دوم سخنورانی که در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی راه یافتند، مانند ملا شیری لاهوری، قاسم ارسلان لاهوری و لوایی لاهوری. ردیف سوم سخنورانی که در دربار راه نیافتند، مانند هاشم لاهوری، حمید لاهوری، کاتبی لاهوری، محمود لاهوری، مقیم لاهوری و وفایی لاهوری. بخش پنجم دربارهٔ احوال و اشعار نورالدین محمد جهانگیر، نورجهان‌بیگم از حیث بدیهه‌گویی، تشبیهی لاهوری و وجود و ترویج شطحیات در شعر فارسی در لاهور، شرح حال حشمتی لاهوری، غربتی لاهوری، معروف‌به شاه

ابوالمعالی و وجود عنصر پیرپرستی در شعر فارسی در لاهور است. بخش ششم دربارهٔ سخن و سخنوران فارسی در لاهور در روزگار شاه‌جهان است. موضوعات این بخش دربارهٔ ابوالمظفر شهاب‌الدین محمدشاه‌جهان و لاهور، عصر شاه‌جهان و عروج و شکوه شهر لاهور، فن قالی‌بافی، عروج صنعت معماری، خوشحالی و حسن و زیبایی شهر لاهور و روابط دوستی با ایران است و سخنوران فارسی که در این بخش از آن‌ها یاد رفته ابوالبرکات منیر لاهوری، ملا شاه لاهوری و چندربهان برهمن لاهوری هستند. این اثر در ۱۹۷۱م در لاهور به چاپ رسیده است.

منبع: تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور.

رسولی

تاریخ شمشیرخانی ← توکل‌بیگ

تاریخ شیرشاهی ← عباس‌خان سروانی

تاریخ طاهری ← روضةالطاهرین

تاریخ طاهری، از طاهر محمد تتوی ← طاهرمحمد تتوی

تاریخ عادل‌شاهیان (tā.rix-e.ā.del.šā.hi.yān)، کتابی به فارسی در تاریخ دودمان عادل‌شاهیان نوشتهٔ ابوالحسن فرزند قاضی عبدالعزیز. وی که گویا به دربار آخرین پادشاهان این دودمان، علی عادل‌شاه دوم (۱۰۶۷ــ ۱۰۸۲ق) و سکندر عادل‌شاه (۱۰۸۲ــ ۱۰۹۷ق)ــ در بیجاپور پیوستگی داشت، این اثر را در شرح احوال، رویدادها و پیروزی‌های این دو حامی خود و دیگر کسان در تمام دورهٔ عادل‌شاهیان نوشت. نگارش این اثر در حدود ۱۱۰۰ق به‌پایان رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۵/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 34.

م.اسماعیل‌پور

تاریخ علایی ← خزاین‌الفتوح

تاریخ فرشته (tā.rix-e.fe.reš.te)/ گلشن ابراهیمی / نورس‌نامه، کتابی به فارسی در تاریخ عمومی هند از محمدقاسم فرزند غلام‌علی هندوشاه استرابادی، معروف به فرشته (ــ پس از ۱۰۳۳ق). مؤلف این تذکره را در ذکر پادشاهان، دانشمندان، عارفان و شاعران هند، از روزگار غزنویان تا روزگار تألیف کتاب (۱۰۱۵ق) به نام ابراهیم عادل‌شاه دوم دکنی (۹۸۸ ــ ۱۰۳۷ق) در یک مقدمه، دوازده مقاله، دو لمعه و یک خاتمه نوشته است. مقدمه در کیفیت ظهور اسلام در آن سرزمین، مقاله‌ها در احوال سلاطین لاهور، پادشاهان دهلی، شاهان دکن، شاهان گجرات، سلاطین مالوه، شاهان خاندیس، شاهان بنگال، شاهان مولتان، شاهان سند، شاهان کشمیر، حاکمان ملیسبار (مالابار) و مشایخ هندوستان، و لمعه‌ها دربارهٔ چشتیان و سهروردیان مولتان و خاتمه در ذکر کیفیت هندوستان است. مؤلف این تاریخ را دو بار تحریر کرد: یک‌بار در ۱۰۱۵ق به نام گلشن ابراهیمی و بار دیگر در ۱۰۱۸ق به‌نام نورس‌نامه. این کتاب دربردارندهٔ اطلاعات وسیع و موثق در تاریخ هند است و تاریخ‌نویسان بعدی چون رای بیندرابان در تألیف لب‌التواریخ و رحمان‌علی در تذکرهٔ علمای هند از مطالب آن استفاده کردند. تاریخ فرشته نخستین‌بار در ۱۲۴۷ق، به اهتمام لرد انفنستین در دو جلد در بمبئی به‌چاپ سنگی رسید. ترجمه‌های مختلفی از آن شده است، از جمله ترجمهٔ جیمزبرگس که در ۱۸۲۹م در چهار مجلد در لندن به چاپ رسید و نیز ترجمهٔ محمد فداعلی طالب به اردو در چهار جلد (حیدرآباد، ۱۳۵۰ق). از چاپ‌های دیگر آن می‌توان چاپ لکنو (۱۲۸۱ق)، کانپور (۱۲۹۰ق) و لکنو (۱۳۲۱ق) را نام برد.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۱۶۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۱۰/۵ ـ ۱۷۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۵/۲ ـ ۵۰۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۳۲/۲ ـ ۷۳۳؛ تاریخ فرشته؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۶۹؛ الذریعه، ۲۷۲/۳ـ۲۷۳؛ ۲۲۳/۱۸؛ ۳۶۹/۲۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۳۷؛ فهرست کتب چاپی فارسی، ۴۲۹۶/۴ـ۴۲۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۴/۱۰ ـ ۴۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۳/۶ـ۴۶۸۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲۴ـ۱۳۲۵؛ غلام‌سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان»، هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۲، ص۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/25-227; *Catalogue of the Persian, Turksih, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/116; *Concise Descriptive Catalogue of the*

تاریخ فیروزشاهی

Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic socity of Bengal, 42-43; *Mughals in India*, 145; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/446.

حجتی

تاریخ فیروزشاهی (tā.rix-e.fi.ruz.šā.hi)، کتابی به‌فارسی در تاریخ هند از ضیاءالدین برنی (۶۸۴ـ پس از ۷۵۸ق). این کتاب که تألیف آن در ۷۵۸ق به‌پایان رسیده رویدادهای پادشاهان دهلی از برآمدن غیاث‌الدین بلبن به‌تخت شاهی (۶۶۲ق) تا ششمین سال پادشاهی جلال‌الدین فیروزشاه (۷۵۸ق) را دربردارد و درواقع دنباله و ذیل طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی به‌شمار می‌آید. تاریخ فیروزشاهی، یک اثر تعلیمی است که پندها و اندرزهایی به حاکمان و سلاطین در برابر وظیفهٔ حکومتی‌شان بر پایهٔ دستورهای اسلام و شریعت و نیز سیاست‌های غیر اسلامی‌شان می‌دهد. مؤلف در این اثر، در مبحث مربوط به هر سلطان، نظرات سیاسی ـ مذهبی خود را، به صورت تمثیل بیان کرده است. وی افزون بر اطلاعاتی دربارهٔ سلاطین دهلی، به ذکر شخصیت‌های مشهور و شاعران و صوفیان و همچنین چگونگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی جامعه نیز پرداخته است. وی در این تاریخ، برخی از وقایع را نیز به شعر بیان کرده است.

تاریخ فیروزشاهی از منابع مهم تاریخ سلاطین دهلی است. سبک نویسندگی آن به پیروی از طبقات ناصری روی‌هم‌رفته ساده و روان و در پاره‌ای موارد، به پیروی از شیوهٔ نگارش تاج‌المآثر حسن نظامی نیشابوری و خزاین‌الفتوح امیرخسرو دهلوی، پرتکلف و مصنوع است. این اثر در ۱۲۷۹ق/ ۱۸۶۲م به‌کوشش سیداحمدخان در کلکته ودر ۱۸۹۱م به اهتمام مولوی ولایت حسین باری دیگر در این شهر به‌چاپ رسیده و ترجمهٔ آن به‌زبان اردو از سیدمعین‌الحق در ۱۳۸۹ق در لاهور چاپ شده است. بخش‌هایی از آن هم به‌دست کسانی مانند اوکلند کلوین، پی.والی، جیمز داوسن و ای.آر.فولر به انگلیسی برگردانده شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۹۱/۳ـ ۱۲۹۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۸۶/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹ـ۱۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان اردو، ۱۷۱؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۳۷؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۴۵ـ ۱۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۸۹/۱۰؛ ۱۷۱/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۳؛ ، ۹۱۹ـ ۹۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹۶؛ غلام سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان»، هلال، سال دهم، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۱ش، ص ۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/919-920; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/90; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in teh Bodleian Library*, 1/97-98; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic society of Bengal*, 13; *Encyclopedia of Islam* ,1036-1037; *The History of India, Elliot & Dawson*, 3/93-388; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/507.

دانشنامه

تاریخ فیروزشاهی (tā.rix-e.fi.ruz.šā.hi)، کتابی به فارسی در تاریخ پادشاهی فیروزشاه تغلق (۷۵۲ ـ ۷۹۰ق) اثر شمس‌الدین بن سراج بن عفیف، معروف به شمس‌سراج عفیف (سدهٔ هشتم هجری). مؤلف که در دربار فیروزشاه می‌زیست، وقایع این کتاب را از ششمین سال شاهی او تا درگذشتش، در یک مقدمه و پنج قسم در ۸۰۱ق نوشته است. البته از وقایع پیش از تخت‌نشینی و رویدادهای آغاز شاهی‌اش نیز سخن به میان آورده است. این کتاب دنبالهٔ تاریخ فیروزشاهی* ضیاءالدین بَرَنی و آن نیز دنبالهٔ طبقات ناصری سراج جوزجانی است. در تدوین کتاب‌هایی چون تاریخ فرشته و تذکرهٔ علمای هند، از این اثر استفاده شده است. تاریخ فیروزشاهی سراج در ۱۳۰۸ق، به تصحیح ولایت حسین کلکته در انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسید و در ۱۳۵۷ق به همت محمدفدا علی طالب در حیدرآباد به زبان اردو ترجمه شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۲۰/۳؛ تاریخ مغول، ۵۲۹ـ۵۳۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۸۶، ۷۶۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۱؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۳۸؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۲۸ـ۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۸۹/۱۰ـ۳۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۳/۶ـ۴۶۱۴؛ غلام سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان» هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۱، ص ۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum, 1/241; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/90-91; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 35-36; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/511.

مرادی

تاریخ فیض‌بخش ← شیوپرشاد

تاریخ قطب‌شاهی ← تاریخ سلطان‌محمد قطب‌شاه

تاریخ گلزار آصفیه (tā.rix-e.gol.zār-e.ā.se.fi-ye)، کتابی به فارسی در تاریخ آصف‌جاهیان نوشتهٔ خواجه غلام‌حسین‌خان خان‌زمان‌خان.* در ۱۱۳۷ق در حیدرآباد دکن دولتی با نام آصف‌جاهیان بنیادگذارده شد که آخرین دولت مسلمانان در جنوب هندوستان بوده است. دورهٔ اقتدار این دولت همزمان با استقلال کشور هندوستان در ۱۳۶۸ق / ۱۹۴۷م به پایان رسید. تاریخ گلزار آصفیه گزارشی است از چگونگی فراز و فرود این دولت و نویسنده در آن به‌بررسی تاریخ، رویدادها و زندگینامهٔ پادشاهان آصف‌جاهی و دیگر نوابان، سرداران و منصب‌داران دربار آصفیه پرداخته است. خان‌زمان‌خان که خود پزشک دربار میراکبرعلی‌خان بهادر سکندرجاه بود و شناختی پردامنه از دودمان آصفیه داشت، این کتاب را میان سال‌های ۱۲۵۷ ـ ۱۲۶۰ق تألیف کرده است. گلزار آصفیه در یک مقدمه، چهار باب و یک خاتمه است. در مقدمه زندگینامهٔ نویسنده آمده است. باب یکم دربارهٔ زندگینامهٔ پادشاهان قطب‌شاهی است. به‌نوشتهٔ خان‌زمان‌خان در دیباچهٔ کتاب: «چون بنای قلعهٔ محمدنگر کول‌کنده و کیفیت معموری و آبادی بلدهٔ فرخنده‌بنیاد حیدرآباد و بعضی اماکن مقدسهٔ مرتفعه و عمارات بلندپایهٔ ستوده منحصر به ادراک احوال سلاطین قطب‌شاهیهٔ دکن ربط تمام دارد. لهذا در این مختصر شریک کرده[ام]...» در این باب همچنین دربارهٔ شاهان قطب‌شاهی، مانند سلطان‌قلی، جمشید، سبحان‌قلی، ابراهیم، محمدعلی، سلطان‌محمد، سلطان عبدالله و سلطان ابوالحسن مطالبی آمده است. در باب دوم، نویسنده شرح زندگانی پادشاهان دولت آصف‌جاهیان را بر رسیده و آن‌گاه به‌ترتیب رخدادهای دورهٔ جانشینان وی را از میراحمدخان بهادرجنگ شهید تا پایان دولت سکندرجاه بهادر آورده است. خان‌زمان‌خان سپس به پیکار مبارزالدوله جانشین سکندرجاه بهادر با سرداران انگلیسی می‌پردازد. رخدادهای سال‌های پس از آن، یعنی خطاب مهاراجگی راجه چندولعل و شرح زندگانی فرزندان وی، چگونگی جلوس نواب ناصرالدوله مظفرالممالک نظام‌الملک و شرح رخدادهای دورهٔ آصف‌جاه چهارم میرفرخنده علی‌خان هم در این باب آمده است. نویسنده در باب سوم به خاطر اهمیتی که برای وزیران، امیران، سرداران و منصب‌داران دربار آصف‌جاهی قایل بوده و با این اندیشه که نقش این دولتمردان و بزرگان در شکوه و سرافرازی این خاندان آشکار بوده به شرح زندگانی ایشان پرداخته و کوشیده است که نقش هر کدام را در دورهٔ دولت آصف‌جاهیان روشن سازد. او در همین باب به زندگینامهٔ فقیران، مشایخ، عالمان و فاضلان روزگارش پرداخته و پس از آن به حکیمان دربار آصفیه اشاره کرده است. زندگانی شاعران بنام، دانشمندان علم هیئت، هندسه، نجوم، خوش‌نویسان، حافظان قرآن و سایر صاحب‌منصبان اهل سنت و جماعت و دیگر اقوام، مانند عرب، افغان و سندی نیز در ادامهٔ این باب آمده است. نویسنده در باب چهارم به بررسی شش ایالت فرمانگزار دولت آصف‌جاهیان در دکن و مراسم سالگرد کوه شریف و روزهای سوگواری امام حسین (ع) می‌پردازد. تاریخ گلزار آصفیه با یک خاتمه در دو فصل، که فصل یکم دربارهٔ چگونگی ورود نخستین وکیلان انگلیسی به دکن بوده و فصل دوم که دربارهٔ آبادی بیگم بازار و ساهوان آن‌جا، موسیقی‌دانان، قوالان، نقاره‌چیان، شطرنج‌بازان و مراسم «دسهره»، «دیوالی»، «بسنت» و «هولی» است، به‌پایان می‌رسد. چون خان‌زمان‌خان نگارش تاریخ گلزار آصفیه را در واپسین سال‌های زندگانی خود به پایان برده و این سال‌ها با روزگار پادشاهی ناصرالدوله آصف‌جاه چهارم سکندرجاه، هفتمین فرمانروای آصفیه (۱۳۴۹ ـ ۱۲۷۸ق) همزمان است، ازاین‌رو کتاب وی از بهترین منابع در شناخت تاریخ آصف‌جاهیان به‌شمار می‌رود. از دیگر سو نگاهی کوتاه به تاریخ شبه‌قاره، به‌ویژه از سدهٔ نهم تا میانهٔ سدهٔ چهاردهم هجری نشان می‌دهد که ایرانیان تا چه اندازه در اعتبار بخشیدن به این حکومت‌ها سهیم بوده‌اند و فرهنگ و تمدن در دورهٔ حکومت مسلمانان، تا چه اندازه مرهون کوشش‌های صمیمانهٔ دانشمندان، بزرگان، ادیبان، عارفان و شاعران ایرانی بوده است. تاریخ گلزار آصفیه با تصحیح محمدمهدی توسلی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد چاپ و منتشر شده است.

منبع: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه).

نوش‌آبادی

تاریخ گنجینه (tā.rix-e.gan.ji.ne)، کتابی به فارسی در تاریخ عمومی، نوشته در سدهٔ یازدهم هجری از مؤلفی ناشناس. مؤلف که نامش ناشناخته مانده است، از وابستگان دربار عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۱۰۳۵ـ ۱۰۸۳ق) بود. وی تاریخ گنجینه را در یک دیباچه و دوازده خزانه و هر خزانه را در چند گنجینه نوشت. آخرین رویدادی که در این کتاب به آن اشاره می‌شود، گشودن دولت‌آباد و اسارت فتح‌خان، پسر ملک‌عنبر، در ۱۰۴۲ق به‌دست خان‌خانان محبت‌خان است. با این‌همه، در دو جای این کتاب از سال ۱۰۷۸ق به عنوان سال جاری یاد شده است. دوازده «خزانهٔ» تاریخ گنجینه عبارتند از ۱ـ ذکر آفرینش عالم، ۲ـ ذکر پیامبران، ۳ـ ذکر نخستین پادشاهان ایران، روم و اعراب، ۴ـ ذکر حضرت محمد(ص) و امامان (ع)، ۵ـ ذکر خلفای چهارگانه، ۶ـ ذکر سلسله‌های معاصر با عباسیان، ۷ـ ذکر چنگیزخان و جانشینان او، ۸ـ ذکر خانان مغول از چنگیز تا تیمور، ۹ـ ذکر تیمور و اسلافش تا شاه‌جهان، ۱۰ـ ذکر ترکمانان و ازبکان، ۱۱ـ ذکر صفویان تا شاه‌صفی و ۱۲ـ ذکر سلسله‌های دکن، یعنی بهمنیان، نظام‌شاهیان تا مرتضی نظام‌شاه، عادل‌شاهیان تا سلطان‌محمد عادل‌شاه و قطب‌شاهیان تا عبدالله قطب‌شاه، بخش‌هایی از تاریخ گنجینه دربارهٔ غزنویان (برگ ۲۶۱ـ ۲۶۸)، غوریان و ممالک (برگ ۲۸۳ـ ۲۹۵)، اتابگان (برگ ۲۹۵ـ ۳۰۹) و خلجیان از بخت‌یار خلجی تا فیروزشاه (برگ ۳۴۷ـ ۳۶۸) است. نسخه‌ای از تاریخ گنجینه به شمارهٔ Or.1763 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۶۲۷ـ ۶۲۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۱۰۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/1027; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,592; *Mughals in India* ,528; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/131.

ربیعیان

تاریخ مبارک‌شاهی (tā.rix-e.mo.bā.rak.šā.hi)، کتابی به‌فارسی در تاریخ شاهان هند و سلاطین دهلی از روزگار محمد بن سام غوری (۵۵۸ـ۵۹۹ق) تا فرمانروایی معزالدین ابوالفتح مبارک‌شاه (۸۲۴ـ ۸۳۸ق) از دودمان سادات دهلی نوشتهٔ یحیی بن احمد سرهندی. این کتاب که در ۸۳۳ق نوشته شده از منابع مهم تاریخ هند در دورهٔ اسلامی است و بعدها برخی تاریخ‌نگاران، مانند نظام‌الدین احمد هروی در طبقات اکبری، عبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ، محمد معصوم بهکری در تاریخ سند و رای بندرابن در لب‌التواریخ هند از مطالب آن بهره گرفته‌اند. تاریخ مبارک‌شاهی نخستین بار در ۱۹۳۱م در کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۴/۴۷۳؛ تاریخ تفکر اسلامی درهند، ۱۱۵؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۱/۲۳۶؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۱،۱۵۸، ۱۶۸، ۴۶۲؛ سرهند بین فارسی ادب، ۱۷۳ـ۱۷۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۱۱۲۸؛ فهرست نسخ خطی فارسی گنجینهٔ انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی، تاشکند، ۱(۱)/ ۳۶ـ ۳۷؛ غلام سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان»؛ هلال، ج ۱۰، شمارهٔ ۲ (مسلسل ۴۰)، آبان ۱۳۴۱، ص ۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1010; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/98; *Dictionary of Indo - Persian Literature* ,624; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/512.

دانشنامه

تاریخ محمدشاهی (tā.rix-e.mo.ham.mad.šā.hi) / تاریخ نادرالزمانی، تاریخی عمومی از امرسنگه خوشحال چند کایسته فرزند جیون‌رام فرزند آنندرام. خوشحال‌چند که منشی دیوان ولایت دهلی در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) بود نگارش این اثر را در ۱۱۵۹ق به انجام رسانیده و گویا، چنان‌که از برخی نسخه‌های کتاب برمی‌آید، تا مرگ محمدشاه (۱۱۶۱ق) مطالبی بدان افزوده است. این اثر در دو مقاله، هر مقاله با نامی جداگانه، بدین ترتیب است: ۱ـ مجمع‌الاخبار (نوشته در ۱۱۵۴ق) در دو کیفیت: الف) پیامبران، خلفا، و جز آن‌ها و ب) تاریخ هند تا ابراهیم لودی (۹۲۳ـ ۹۳۲ق)؛ ۲ـ زبدة‌الاخبار در تاریخ هند در دو مطلع، که اولی در ۱۱۵۱ق و دومی در ۱۱۵۹ق تألیف یافته است: الف) از بابر تا رفیع‌الدوله جهاندارشاه، ب) محمدشاه تا ۱۱۵۹ق. مطلع دوم زندگینامهٔ دویست و پنجاه و هشت شاعر را دربردارد که بیشتر برگرفته از

مرآت‌العالم است. نسخه‌هایی از تاریخ محمدشاهی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.27.24) نگه‌داری می‌شود. ترجمهٔ انگلیسی بخشی از آن در نسخهٔ شمارهٔ Add.30778 موزهٔ بریتانیایی در دست است که شامل شجره‌نامهٔ محمدشاه، تاریخ بابر، وصف بیست‌ویک صوبهٔ هند و تاریخ پادشاهی همایون، جلال‌الدین اکبر، جهانگیر، شاه‌جهان و اورنگ‌زیب است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۴۲/۲ـ۶۴۳؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۸/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۵/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۵۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Musuem, 1/128-129; *Dictionary of Indo- Persian Literature*, 316-317; *Mughals in India* ,26; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/136.

برزگر

تاریخ محمدی ← محمدبهامدخانی

تاریخ محمدی، از محمد بدخشی ← محمد بدخشی

تاریخ محمودشاهی، اثر عبدالکریم همدانی ← مآثر محمودشاهی

تاریخ معصومی ← تاریخ سند

تاریخ مفضلی (tā.rix-e.mo.faz.za.li)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی از سید مفضل‌خان. این کتاب که مؤلف آن در اثر دیگرش تیمورنامهٔ مفضلی خود را خانه‌زاد محمدشاه (محمدشاه گورکانی؟ پادشاه هند در ۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌خواند، تاریخ عمومی گسترده‌ای است تا روزگار پادشاهی فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) در هفت مقاله: ۱ــ آفرینش، ۲ــ آدم و پیامبران، ۳ــ پیامبر اسلام، ۴ــ ایران باستان، ۵ــ خلفای عرب، ۶ــ سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غوریان، پادشاهان هند از تاج‌الدین ایلدز تا ناصرالدین قباچه، پادشاهان لکنو، شمس‌الدین ایلتتمش و جانشینان او، پادشاهان دهلی، لودیان و ۷ــ چنگیزخان و تیمور و جانشینان او تا نصیرالدین‌محمد. با این وجود، یگانه نسخه‌ای از تاریخ مفضلی که شناخته شده و در یکی از کتابخانه‌های لکنو نگه‌داری می‌شده، رویدادها را تا سال دهم پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۷۷ق) دربرداشته است. بخش‌هایی برگرفته از این نسخه در موزهٔ بریتانیایی (به شماره‌های Or.1836 و Or.2053/3) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۸ـ ۶۳۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۸/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۹۰/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/892-893; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 362; *The History of India*, Elliot & Dawson, 7/141-144; *Mughals in India* ,299; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/135.

برزگر

تاریخ ممالک هند ← غلام‌باسط امیتهوی

تاریخ نادرالزمانی ← تاریخ محمدشاهی

تاریخ ناصرشاهی (tā.rix-e.nā.ser.ša.hi)/ تاریخ ناصری، کتابی به‌فارسی در تاریخ نوشته در نیمهٔ‌یکم سدهٔ دهم هجری از مؤلفی ناشناس. از نام و زندگی نگارندهٔ اثر هیچ آگاهی در دست نیست، جز این‌که از درباریان ناصرالدین عبدالقادرشاه (۹۰۶ــ ۹۱۶ق) پسر غیاث‌شاه پسر محمود خلجی، از شاهان مالوهٔ هند بود. این کتاب از زمانی شروع می‌شود که پدر ناصرالدین‌شاه، غیاث‌شاه (۸۹۴ــ ۹۰۶ق) به نگارندهٔ اثر اعتماد می‌کند و او را به کار می‌گمارد. سپس نگارندهٔ تاریخ ناصرشاهی، به تفصیل جریانِ بر تخت نشستن ناصرالدین را در ۲۷ ربیع‌الثانی ۹۰۶ق بیان می‌کند و بقیهٔ کتاب نیز به ثبت وقایع نخستین سال حکومت وی مربوط می‌شود و دست آخر نیز در میانهٔ توصیف جنگی که در نزدیکی چَندیری روی داده بود، روایت تاریخ ناصرشاهی گسسته می‌شود. نویسندگان طبقات اکبری و تاریخ فرشته در نگارش بخش‌های مربوط به سلسلهٔ مالوه از این اثر استفاده کرده‌اند، اما از نام مؤلف و زندگی‌اش چیزی نگفته‌اند. نسخه‌ای از تاریخ

ناصرشاهی به شمارهٔ N.M.445 (تاریخ کتابت ۱۲۶۵ق) در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۹/۱ـ ۲۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۳/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۷۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۲ـ۱۲۱۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/968; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 592.

ریمیان

تاریخ ناصری ← تاریخ ناصرشاهی

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (tā.rix.ne.vi.si-ye.fār.si.dar. šeb.he.qār.re)، تاریخ را گزارش رویدادهای گذشته به‌ترتیب زمانی تعریف کرده‌اند. اما در گذشته، تاریخ‌نویسی کمتر بر اساس مرزبندی‌های زمانی و اسناد و مدارک تدوین شده است. هر چه به امروز نزدیک‌تر شده‌ایم جز ثبت رویدادها، بررسی و گزینش بخش‌های موثق اخبار در دست و نیز بهره‌گیری از شیوه‌های انتقادی و تحلیلی در تاریخ‌نویسی اهمیتی بیشتر یافته‌اند. نخستین تاریخ‌های هر سرزمین با اسطوره، افسانه، حکایت و قصه‌هایی تاریخی آمیخته‌اند. این ویژگی نه‌تنها در تاریخ‌نویسی مشرق‌زمین که در تاریخ‌نویسی کشورهای غربی نیز آشکار است. تاریخ‌نویسان غربی از دیرباز در آفرینش آثارشان از دو شیوه بهره برده‌اند. برخی با گردآوری مدارک و اسناد و برخی با شیوه‌هایی داستان‌پردازانه و شرح علل رویدادها آثارشان را نوشته‌اند. به‌همین سبب تاریخ‌نویسی روزگار باستان را شاخه‌ای از ادبیات دانسته‌اند. روند دگرگونی تاریخ‌نویسی غرب از این قرار بوده است که نخست در یونان باستان، پیش از هرودوت، تاریخ‌نویس سدهٔ پنجم پیش از میلاد، تاریخ‌نویسی با اسطوره و روایت‌های حماسی درآمیخته بود. پس از آن هرودوت و توسیدید با تکیه بر شیوه‌ای ادبی و ساختن الگویی روایی برای نقل یک‌پارچهٔ نبردها و رویدادهای مهم سیاسی و تاریخی، و گاه حتی به‌بهای از دست‌رفتن بخش‌هایی از واقعیت، تاریخی داستانی آفریدند. از ویژگی‌های مهم تاریخ‌نویسی این دوره کوشش تاریخ‌نویسان برای روایت بی‌طرفانهٔ رویدادها و ارائهٔ تاریخی انتقادی بوده است. در دورهٔ نوزایی با تحولی تاریخی که روی نمود، تاریخ‌نویسی به سه دورهٔ باستان، میانه و نو بخش شد. از سدهٔ چهارم و در سراسر سده‌های میانه تفکر حاکم بر تاریخ‌نویسی غرب اندیشهٔ مشیت الاهی بود. در دورهٔ جدید دو جریان ملی‌گرایی و اصلاح‌طلبی در شیوهٔ تاریخ‌نویسی مؤثر افتاد. در این دوره گرایش تاریخ‌نویسان به‌بهره‌گیری از شیوه‌های عینی و بی‌طرفانهٔ علوم تجربی، برای تجزیه و تحلیل و بهبود ساختارهای اجتماعی، تحولی ژرف در تاریخ‌نویسی پدید آورد. در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی هم تاریخ‌نویسان شیوه‌هایی نو بر اساس تفسیر و ارزیابی مدارک و اسناد و نوشته‌های تاریخی گذشتگان و تجزیه و تحلیل مواد تاریخی به‌کار گرفتند. در شبه‌قاره نیز در روزگار باستان، تاریخ‌نویسی به‌معنای واقعی و امروزین آن وجود نداشت. آثاری مانند راماین، مهابهارت، هرش‌چریتا، رام‌چریتا، کرمانیک‌چریتا و جز این‌ها را که روایت‌هایی تاریخی، اما بدون تأکید بر مکان یا ترتیب زمانی رویدادها، و آمیخته به اسطوره‌اند، درشمار نخستین آثار تاریخی این سرزمین آورده‌اند. از دیگر منابع تاریخی کهن هند جز نسب‌شناسی‌های حاکمان آن سرزمین که در دربارهای مهم هندوان نگه‌داری می‌شده، از اثری تاریخی به‌زبان سنسکریت، به‌نام راج‌ترنگینی (۱۱۴۸ـ۱۱۴۹ق) می‌توان نام برد که کلهن، تاریخ‌نگار کشمیری و پدر تاریخ‌نویسی در ادبیات سنسکریت، آن‌را سروده است. هندوها منابع تاریخی دیگر، مانند اشعار خنیاگران راجپوت که چشم‌دیده‌هایشان را دربارهٔ حامیانشان، همراه با نسب‌شناسی آنان سروده سینه‌به‌سینه به فرزندانشان می‌سپردند، اشعار قهرمانی، افسانه‌های منظوم شاهزادگان و نیز آثاری به‌زبان‌های گوناگون دربارهٔ مرهته‌ها، سیک‌ها و... هم داشته‌اند. این آثار که هیچ‌یک را نمی‌توان تاریخ درشمار آورد، مطالب اولیه و شواهدی مهم برای تاریخ‌نویسی درخود دارند. بعدها تاریخ‌نگاران مسلمان از آگاهی‌های این آثار، برای نگارش یا اصلاح تاریخ‌های خود، بسیار بهره بردند. با پیدایی و گسترش اسلام در شبه‌قاره، تاریخ‌نویسی مسلمانان با گستردگی و گوناگونی‌اش که تاریخ‌ها (مغازی، تاریخ‌های اسلام)، زندگینامه‌ها (زندگینامه‌های پیامبر، انساب، طبقات) و نامه‌ها را دربرداشت، با وقایع‌نگاری دقیق و نیز با ویژگی‌هایی که از دو سنت تاریخ‌نویسی عربی و ایرانی در خود داشت، الگویی برای تاریخ‌نویسی شبه‌قاره در سدهٔ میانه شد. در آن زمان تاریخ‌نویسان عرب تاریخ را مقوله‌ای عام و پرداختن به آن را نیازمند بررسی دقیق تمام مراتب جامعه،

فرهنگ، سیاست و سازمان‌ها می‌دانستند، حال آن‌که تاریخ‌نویسان ایرانی بیشتر در کار نوشتن تواریخ رسمی بودند و آثارشان تاریخ حاکمان و درباریان بود. تاریخ‌نویسی شبه‌قاره از این هر دو متأثر بود. به هر روی قالب مرتب به ترتیب تاریخی، زیر تأثیر تاریخ‌نویسی عربی به ادبیات تاریخی شبه‌قاره راه یافت. گفتنی است زبان تاریخ‌نویسی مسلمانان در سده‌های نخست تنها عربی بود و حتی ایرانیان هم در نگارش تاریخ‌هایشان از آن زبان بهره می‌بردند، اما از سدهٔ چهارم هجری که شماری بیشتر از دودمان‌های ایرانی در ایرانِ پس از اسلام به‌فرمانروایی رسیدند، در ایران و رفته‌رفته در ترکیه، آسیای مرکزی و شبه‌قاره، فارسی زبانِ ادبیات تاریخی مسلمانان شد. یورش سبکتگین و پسرش محمود به هند شمالی و گشودن لاهور به دست ایشان، سبب راه یافتن زبان فارسی به شبه‌قاره و راه یافتن آگاهی‌هایی درباره تاریخ هند به کتاب‌های فارسی دورهٔ غزنویان شد. تذکرهٔ سالار مسعود / تاریخ ملا غزنوی، نوشتهٔ ملا محمد غزنوی، از ملازمان محمود غزنوی (۳۸۹ـ۴۲۱ق) در شرح احوال سالار مسعود غازی (ـ ۴۲۴ق)، از سرداران سپاه غزنوی در یورش‌های به هند، زین‌الاخبار، نوشتهٔ ابوسعید عبدالحی گردیزی، در زمان پادشاهی عبدالرشید (۴۴۱ـ۴۴۴ق)، فرزند محمود غزنوی، و تاریخ بیهقی (۴۵۰ـ۴۵۱ق) نوشتهٔ ابوالفضل بیهقی، تواریخی از این دست به‌شمار می‌آیند که داده‌های اثر بیهقی دربارهٔ تاریخ غزنویان در هند را به‌ویژه دارای اهمیت تاریخی دانسته‌اند. گاه از پاره‌ای آگاهی‌ها که از این تواریخ، دربارهٔ شبه‌قاره به‌دست آمده، در هیچ منبعی دیگر سخن نرفته است. پس از مرگ محمود با افتادن مراکزی از قلمرو غزنویان به‌دست سلجوقیان، لاهور که تختگاه اداری هند بود، در کنار غزنه یکی از دو مرکز اساسی امپراتوری غزنوی شد و نخبگان مسلمان آن ناحیه زبان فارسی را برگزیدند. فرزندان و نوادگان محمود بارها به نواحی دیگر هند، مانند مالوه، قنوج، چالندر، برهانپور، آگره و... تاختند. شاعران وابسته به دربار این شاهزادگان غزنوی، مانند ابوالفرج رونی (ـ ۴۸۴ق) و مسعود سعد سلمان (۴۳۸ـ۵۱۵ق) نیز در دیوانشان آگاهی‌هایی تاریخی دربارهٔ اوضاع سیاسی و جغرافیایی آن روزگار هند به‌دست داده‌اند. پس از آن با غلبهٔ شهاب‌الدین محمد غوری بر متصرفات غزنویان در هند شمالی و لشکرکشی او در ۵۸۸ق به دهلی که زمینهٔ برقراری سلطنت مستقل اسلامی در شبه‌قاره (۶۰۲ق) را به دست قطب‌الدین ایبک (۶۰۲ـ۶۰۷ق)، غلام محمد غوری، فراهم کرد، زبان، ادب، فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه‌قاره بیش از پیش رواج یافت و زبان فارسی در این سرزمین برای نوشتن تواریخ بسیاری به کار گرفته شد. البته در این دوره (دورهٔ سلاطین دهلی) نیز پاره‌ای آثار، نه دقیقاً تاریخی، اما با آگاهی‌هایی سودمند برای تاریخ‌نویسی، نوشته شدند. از آن میان به زندگینامه‌های خودنوشت و خاطرات شاهان و درباریان، مانند فتوحات فیروزشاهی و مجموعهٔ زندگینامه‌های شاعران و مشایخ آن روزگار و ملفوظات و مکتوبات ایشان، مانند دلایل‌العارفین که مجموعهٔ گفتارهای شیخ معین‌الدین چشتی و فواید‌السالکین که مجموعهٔ گفتارهای قطب‌الدین بختیار کاکی است و جز این‌ها، که پاره‌ای مطالب را دربارهٔ زندگی اجتماعی ـ مذهبی مردم روزگارشان به‌دست می‌دهند، باید اشاره کرد. از سویی دیگر تاریخ‌نویسی علمی‌تر هم در شبه‌قاره با روی کار آمدن حکومت مسلمانان شکل گرفت، چنان که تاریخ‌نویسی را در شبه‌قاره هدیهٔ ترکان ایرانی‌شدهٔ سلسلهٔ غلامان دانسته‌اند. تاج‌المآثر اثر تاج‌الدین حسن نظامی نخستین تاریخ هند به‌زبان فارسی است و تألیف آن در زمان قطب‌الدین ایبک آغاز شد. طبقات ناصری اثر منهاج سراج جوزجانی نیز از نخستین تاریخ‌های فارسی این دوره بود که در ۶۵۸ق در شبه‌قاره نوشته شد. این هر دو اثر و بسیاری دیگر از نخستین تاریخ‌های این دوره به‌دست ایرانیانی نوشته شدند که به شبه‌قاره کوچیده بودند. تواریخ فارسی این دوره از منابع اساسی و گاه تنها منبع برای برخی بررسی‌ها در تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هند سدهٔ میانه هستند. به هر روی تاریخ‌نویسی دورهٔ اسلامی در هند با گرایش‌های ویژه‌اش به اسلام و زبان فارسی، آثاری دست‌کم در سه گروه تاریخ عمومی اسلام، تاریخ دودمانی (به‌سبب تأثیرپذیری از تاریخ‌نویسی ایرانی) و تاریخ ناحیه‌ای (دربارهٔ نواحی شمالی هند که اسلام به آن‌جاها راه یافته بود) را در هر دو قالب نظم و نثر دربرداشت. از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی شبه‌قاره در دورهٔ اسلامی به دیدگاه مذهبی و اخلاقی تاریخ‌نویسان آن می‌توان اشاره کرد. ایشان بیش از آن‌که انسان‌ها و اعمال آزادانهٔ آن‌ها را سازندهٔ تاریخ بدانند، به مشیت الاهی اعتقاد داشتند و از این‌رو به تمام جنبه‌های حقیقت علاقه‌ای نداشته تنها به بخشی از رویدادها می‌پرداختند که فرضیه‌های مذهبی آن‌ها را تأیید می‌کرد. گاه تأکیدشان بر رویهٔ تعلیمی آثارشان برخی تحریف‌ها را در شرح واقعیت‌ها در پی داشت. برنی، امیرخسرو، ابوالفضل و نظام‌الدین را از این دست

تاریخ‌نویسان و حمایت ابوالفضل را از ادعای اقتدار روحانی و دنیوی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) نمونه‌ای از این گرایش‌ها دانسته‌اند. البته این نکته نیز در خور توجه است که بیشتر تاریخ‌نویسان این دوره از اعضای خانوادهٔ شاهی یا از درباریان بودند. گرچه این درباریان خاستگاه‌ها و طبقه‌های گوناگون داشتند، اما انتساب آن‌ها به دربار سبب آن بود که در نوشتن آثارشان، برای دریافت صله یا کسب خوشنودی حاکمان، به‌پاره‌ای تحریف‌ها یا جانبداری‌ها تن دهند. تاریخ‌های این دوره، مانند آثار ایرانی هم‌روزگارشان، به هر دو سبک مصنوع و ساده نوشته شده‌اند. برخی تواریخ مانند تاریخ علایی نوشتهٔ امیرخسرو دهلوی نثری مصنوع و برخی مانند تاریخ مبارک‌شاهی اثر یحیی سرهندی سبکی ساده و بی‌تکلف داشتند.

با بنیاد گرفتن سلسلهٔ تیموریان در شبه‌قاره (۹۳۲ــ۱۲۷۴ق) تاریخ‌نویسی در این سرزمین رونقی دیگر گرفت. تاریخ نزد مغولان که همواره از آن در بزرگداشت جهانگشایی‌هایشان بهره می‌بردند، از برجسته‌ترین علوم بود و در دورهٔ ایشان، تاریخ‌نویسی در ایران، ماوراءالنهر و شبه‌قاره، بیشترین رونق را داشت. شمار بسیار تاریخ‌های برجسته که در دورهٔ حکومت مغولان در این نواحی نوشته شدند، تواریخی مانند تاریخ جهانگشای جوینی (۶۵۸ق)، طبقات ناصری اثر منهاج سراج جوزجانی، تاریخ وصاف (۶۹۱ــ۷۱۲ق) اثر وصاف‌الحضره، جامع‌التواریخ (۷۰۰ــ۷۱۰ق) اثر رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ بناکتی (۷۱۷ق) نوشتهٔ فخر بناکتی، ظفرنامه (۷۲۰ــ۷۳۵ق) و تاریخ گزیده (۷۳۰ق) آثار حمدالله مستوفی، روضة‌الصفا (۸۹۹ــ۹۰۳ق) اثر میرخواند و حبیب‌السیر (۹۲۷ــ۹۳۰ق) اثر خواندمیر، گواه این مدعا هستند. در شبه‌قاره گرایش‌های شاهان و شاهزادگان تیموری به تاریخ‌نویسی چنان بود که جز آن که مورخان بزرگ زمانشان را به نوشتن تاریخ وامی‌داشتند، خود نیز در نوشتن تاریخ رویدادهای مهم روزگارشان می‌کوشیدند. بابر، جهانگیر، گلبدن‌بیگم، میرزا حیدر و اظفری گورکانی از این شمارند. آغاز دورهٔ تیموریان در شبه‌قاره با برچیده‌شدن بساط این دودمان از ایران و آغاز دورهٔ صفوی همزمان بود و به‌سبب کم‌توجهی صفویان به علم و ادب از سویی و سخاوت شاهان و شاهزادگان تیموری برای آن‌ها، دربار تیموریان پذیرای بسیاری از ادبا و دانشمندان ایرانی شد. نخستین تاریخ‌های فارسی شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان به‌دست برخی از همین نویسندگان کوچیده به هند، مانند زین‌الدین خوافی نویسندهٔ طبقات بابری و خواندمیر نویسندهٔ قانون همایونی، نوشته شده‌اند. تأثیر تواریخ دورهٔ تیموریان ایران (۷۷۱ــ۹۱۱ق) در آثار نویسندگان بومی یا ایرانی دورهٔ تیموریان شبه‌قاره آشکار است. نقل آگاهی‌های ظفرنامه (۸۲۸ق) نوشتهٔ شرف‌الدین علی یزدی، در اکبرنامه، شاه‌جهان‌نامه و جز آن‌ها و نیز تأثیرپذیری زین‌الدین خوافی در نگارش طبقات بابری، ابوالفضل علامی در اکبرنامه، عبدالحمید لاهوری در شاه‌جهان‌نامه و محمدکاظم در عالمگیرنامه از نثر فنی آن، نمونه‌هایی از تأثیرپذیری تاریخ‌نویسی شبه‌قاره، در دورهٔ تیموریان، از ادبیات تاریخی ایران است. اگر چند با گسترش مذهب شیعه در ایران، از زمان صفویان، تاریخ‌نویسی ایران و هند رفته‌رفته از یکدیگر جدا شدند. در برابر تاریخ‌نویسی دورهٔ سلطنت دهلی که بیشتر بر ویژگی‌های ادبیات تاریخی بیرون از مرزهای هند استوار بود، در دورهٔ تیموریان، در کنار سنت‌های تاریخ‌نویسی دورهٔ سلطنت دهلی، مانند نوشتن تواریخ ناحیه‌ای (محلی) و عمومی، بسیاری سنت‌های نو شکل گرفتند که برآمده از تاریخ‌نویسی داخل شبه‌قاره بودند. زندگینامه‌های خودنوشت و خاطرات بسیاری به‌قلم شاهان و شاهزادگان تیموری در این دوره نوشته شدند که اگر چند ممکن است آن‌ها را دقیقاً تاریخ ندانیم، اما در میان آثار تاریخی برجستگی ویژه دارند و تاریخ‌نویسی دورهٔ تیموریان نیز به آن‌ها شناخته است.

در کنار تواریخ یا وقایع‌نگاری‌های رسمی تاریخ‌نویسان دربار و تاریخ‌های غیررسمی این دوره، به برخی از مهم‌ترین این آثار خواهیم پرداخت. افزون بر این‌ها، سنت‌ها و گونه‌هایی دیگر از آثار تاریخی در این دوره شکل گرفتند که تنها از این رو برای تاریخ‌نویسی اهمیت دارند که آگاهی‌هایی گاه اندک اما مفید از روزگار تیموریان، زندگی اجتماعی و مطالبی دربارهٔ ادارهٔ کشور در روزگار ایشان به دست می‌دهند. زندگینامه‌های تاریخی، جز زندگینامه‌های خودنوشت شاهان، که خاطرات نجبا و درباریان، بزرگان سیاسی و نظامی و نیز فرهنگ‌های زندگینامه‌ای را دربردارند و درون‌مایهٔ آن‌ها از شرح مرتب رویدادها فراتر رفته، با بررسی‌ها و تفسیرها تفکری تاریخی را پی می‌گیرند، یادداشت‌های رسمی، فرمان‌ها و گزارش‌های خبری روزانهٔ دربار سلاطین، مجموعهٔ نامه‌های رسمی یا خصوصی و سالنامه‌های اداری / دستورالعمل‌ها، که آگاهی‌هایی مستند را دربارهٔ شیوهٔ ادارهٔ کشور، قوانین مالیاتی، سازمان‌ها و وظایف دفترداران آن روزگار در اختیار می‌گذارند، از این دستند. لطایف‌الاخبار (۱۰۶۳ق) نوشتهٔ رشیدخان، فتحیهٔ عبریه (۱۰۷۲ــ۱۰۷۳ق)

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

نوشتهٔ شهاب‌الدین طالش که خاطرات نظامیان یا وابستگان آن‌ها بودند، سیرالعارفین* نوشتهٔ درویش جمالی در دورهٔ همایون، اخبارالاخیار* (۹۹۹ق) نوشتهٔ شیخ‌عبدالحق دهلوی، ریاض‌الاولیا (۱۰۹۰ق) نوشتهٔ بختاورخان، که زندگینامه‌های عرفا و اولیا هستند، مآثر رحیمی* (۱۰۲۵ق) نوشتهٔ عبدالباقی نهاوندی، در زندگینامهٔ میرزا عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) و یادکرد سلاطین قراقویونلو که نیاکان خان بودند، مآثرالامرا* (۱۱۵۵ـ۱۱۹۴ق) نوشتهٔ صمصام‌الدوله شاهنوازخان، تذکرهٔ مفصل امرای زمان جلال‌الدین‌اکبر گورکانی تا محمدشاه، ذخیرةالخوانین* (۱۰۶۰ـ۱۰۶۱ق) نوشتهٔ فرید بهکری، فرهنگ زندگینامه‌های نجبای مغولِ دوره‌های جلال‌الدین اکبر گورکانی، جهانگیر و شاه‌جهان، تذکرةالامرا* (۱۱۵۵ـ۱۱۶۰ق) نوشتهٔ کیول‌رام، انشای ابوالفضل (۱۰۱۱ق) گردآوردهٔ عبدالصمد، آداب عالمگیری* (۱۱۱۵ق) گردآوردهٔ قابل‌خان و انبالوی، کلمات طیبات گردآوردهٔ محمدصلاح جعفری، رقعات عالمگیری، ضوابط عالمگیری دربارهٔ قوانین دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر، حقیقت‌های هندوستان* (۱۲۰۴ق) نوشتهٔ لچهمی‌نراین شفیق، در تاریخ، جغرافیا و مطالبی اداری دربارهٔ صوبه‌های گوناگون هندوستان و دکن، دیوان پسند نوشتهٔ چهترمل که دفتری رسمی با مطالبی دربارهٔ ادارهٔ کشور و گردآوری مالیات است، و هدایت‌القوانین نوشتهٔ هدایت‌الله، دربارهٔ وظایف منصب‌داران سطوح گوناگون و شیوهٔ ادارهٔ سازمان‌ها، نمونه‌های آثار نیمه‌تاریخی فارسی دورهٔ تیموریان هستند. شماری دیگر از آثار نیمه‌تاریخی این دوره ترجمهٔ فارسی آثار سنسکریت هستند که آن‌ها را در زمان جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به‌فارسی برگردانیده‌اند. اما دسته‌بندی تاریخ‌های فارسی دورهٔ تیموریان از این قرارند: تواریخ رسمی که زیر تأثیر سنت‌های تاریخ‌نویسی مغولی، بر اساس اسناد دولتی و به‌قلم تاریخ‌نویسان رسمی دربار، زیر نظارت دربار، با دیدگاه‌های دولتی و نثری متکلف نوشته شده‌اند؛ تواریخ غیررسمی که به فرمان پادشاهی نوشته نمی‌شدند؛ تاریخ‌های عمومی، با آگاهی‌هایی سودمند دربارهٔ صفویان ایران و تیموریان شبه‌قاره که بیشتر به‌سبک ساده و روان نوشته شده‌اند؛ تاریخ‌های دودمانی؛ تاریخ‌های محلی / ناحیه‌ای که به‌سبب پیروزی‌های جلال‌الدین اکبر و گشودن نواحی گوناگون و ادامهٔ این پیروزی‌ها در زمان جانشینان او، در این دوره فراوان نوشته شدند و مطالبی دربارهٔ چگونگی این نبردها، اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و گاه شرح حال بزرگان آن سرزمین‌ها را دربرداشتند؛ تاریخ‌های منظوم که این‌ها نیز نخستین‌بار در دورهٔ جلال‌الدین اکبر سروده شدند؛ تک‌نگاری‌ها که دربارهٔ یک رویداد تاریخی هستند. گفتنی است در میان تاریخ‌های دوره‌ای این عصر، آثاری هم به‌دست افغان‌ها یا گروهی از تربیت‌یافتگان پادشاهان افغان که پس از فروپاشی پادشاهی ایشان به خدمت تیموریان درآمده بودند، دربارهٔ دودمان‌های افغانِ دورهٔ سلطنت ــ لودیان و سورها ــ نوشته شدند که کهن‌ترین تاریخ‌های برجا مانده دربارهٔ این دودمان‌ها هستند، زیرا تاریخی که در روزگار فرمانروایی این پادشاهان دربارهٔ ایشان نوشته شده باشد، به‌دست نمانده است. این آثار بدون لحنی جانبدارانه از شاهان تیموری یا افغان، به‌نثری ساده و روان نوشته شده‌اند. دقت در روایت مرتب رویدادها بر اساس ترتیب تاریخی که از ویژگی‌های تواریخ فارسی دورهٔ تیموریان است، از آن‌روی است که بسیاری از این آثار، به‌ویژه تواریخ رسمی، بر اساس اسناد و مدارک دربار شاهان نوشته شده‌اند. برخلاف تاریخ‌نویسان دورهٔ سلطنت که بیشترشان از خاندان شاهی، اشرف یا درباریان بودند، بیشتر تاریخ‌نویسان دورهٔ مغول از روشنفکران و دانش‌آموختگان طبقهٔ متوسط بوده با نوشتن آثارشان در پی آن نبودند که کسب سود، تحسین و تقدیر کنند. این تغییر موقعیت، تغییر دیدگاه را نیز در پی داشت. تاریخ‌نویسان دورهٔ تیموری در تدوین آثارشان کم‌تر بر مشیت الاهی و بیشتر بر مسائل بشری تأکید داشتند. با پرداختن ایشان به رویدادها و کارهای سیاسی، اداری و نظامی در آثارشان، از اعتبار اخلاق و تأثیر تعلیمی مورد نظر تاریخ‌نویسان دورهٔ پیشین، کاسته شد. اما سبک نگارش تاریخ‌نویسان این دوره با دورهٔ سلطنت دهلی چندان تفاوت نداشت و در این دوره نیز به تناوب آثاری به هر دو سبک مصنوع یا ساده و گاه به سبکی درآمیخته از هر دو شیوه نوشته شد. در دورهٔ تیموریان گرایش بیشتر به ساده‌نویسی بود، اما گاه برخی نویسندگان، بسته به سلیقهٔ خود یا شاه وقت، یکی از دو سبک را برگزیده‌اند. در دورهٔ بابر و همایون با وجود گرایش این دو به تاریخ‌نویسی و دعوتشان از برخی مورخان سرزمین‌های دیگر به هند، به‌سبب نبردها و آشوب‌های بسیار که مجال پرداختن و حمایت بیشتر از امور فرهنگی و علمی را از ایشان گرفت، تاریخ‌نویسی چندان رونق نگرفت. روند روبه‌رشد تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، در دورهٔ تیموریان، به‌ویژه از زمان پادشاهی اکبر آغاز شد و تا زمان اورنگ‌زیب ادامه یافت.

در دورهٔ اکبر با حمایت او از هندوان، شماری تاریخ‌نویس هندو نیز به نوشتن آثار فارسی روی آورند. دورهٔ جهانگیر به‌شمار بسیار تاریخ‌نویسان ایرانی‌اش و آغاز گرایش تاریخ‌نویسانش به اصول تاریخ‌نویسی شناخته است. دقت در دست‌یابی به اسناد و ترتیب رویدادها، ارزیابی، بررسی انتقادی و یادکرد منابع آثار به‌ویژه از این دوره در کانون توجه تاریخ‌نویسان شبه‌قاره قرار گرفت و در بهبود کیفیت تاریخ‌نویسی آن ناحیه مؤثر افتاد. در دورهٔ شاه‌جهان رونق مکتب هند و ایرانی در تمام شاخه‌های ادب و هنر این سرزمین، بر تاریخ‌نویسی نیز تأثیر گذاشت و تاریخ‌های فارسی بسیاری نوشته شد. اما از این دوره به‌بعد برخلاف دورهٔ جهانگیر، شمار نویسندگان هندوی تواریخ فارسی از تاریخ‌نویسان ایرانی فزونی گرفت. این دوره به بیشترین شمار تاریخ‌های رسمی‌اش شناخته است و تاریخ‌نویسان رسمی آن برای نزدیک‌شدن به سلیقهٔ شاه‌جهان که می‌خواست تواریخ روزگار او شکوه و جلال پادشاهی او را بازتاباند، از نثری متکلف و مصنوع بهره‌برده‌اند. هم از این‌روی، در این دوره رونق تواریخ دوره‌ای بیش از تواریخ عمومی بود. وقایع‌نگاری‌های نظامی هم از تواریخ پرشمار این دوره‌اند. گفتنی است، تواریخ دورهٔ شاه‌جهان به پختگی و دقت در پرداخت و نقل جزئیات و اسناد نیز ویژه‌اند. با این‌که از آغاز دههٔ دوم پادشاهی اورنگ‌زیب حمایت دربار از تاریخ‌نویسان برداشته و تاریخ‌نویسی رسمی از شبه‌قاره برچیده شد، بیشتر و بهترین تاریخ‌های فارسی در زمان او نوشته شدند. حامیان تاریخ‌نویسان این دوره بیشتر شاهزادگان و امیران بودند. بی‌علاقگی اورنگ‌زیب به تواریخ رسمی، زمینه‌ای مناسب برای تاریخ‌نویسان زمانش فراهم کرد تا آثارشان از جانبداری و اغراق‌گویی تواریخ پیشین دور بماند. با پایان گرفتن دورهٔ شاه‌جهان، گرایش به نوشتن تواریخ عمومی و نوشتن به نثر ساده و روان دوباره رونق گرفت. از این‌روی، تواریخی که در اوایل دورهٔ اورنگ‌زیب نوشته شدند، به تأثیر از نثر منشیان دربار شاه‌جهان متکلف و مطنطن هستند، اما رفته‌رفته نثر تواریخ این دوره به‌سادگی گراییده است. دودمان تیموریان پس از اورنگ‌زیب رفته‌رفته رو به زوال رفت و یورش خارجیان، پیدایی استان‌های مستقل و فزونی گرفتن نقش مرهته‌ها، سیک‌ها، راجپوت‌ها، جات‌ها، فرانسویان و انگلیسی‌ها، به برآمدن کمپانی هند شرقی انگلیس و قدرت سیاسی آن در بنگال انجامید، اما حتی در این دورهٔ زوال هم تاریخ‌هایی بسیار، در همان انواع برشمرده نوشته شد. سده‌های میانه در شبه‌قاره را سال‌های میان گشودن شمال هند به دست ترکان، در سدهٔ هفتم، تا سدهٔ دوازدهم هجری که زمان تسلط بریتانیایی‌ها بر بنگال است، برشمرده‌اند. تاریخ‌نویسی فارسی این دوره کم‌تر آثار علمی و تفسیری، و بیشتر تواریخی درباری، تعلیمی و مذهبی را دربردارد که در بزرگداشت اسلام، حاکمان، وزرا و درباریان نوشته شده‌اند. اما چنان که گفته آمد، درکنار این تاریخ‌ها، پاره‌ای آثار دیگر نیز، با ویژگی‌های نو، به‌دست پیشروان تاریخ‌نویسی نوین در شبه‌قاره نوشته شد. اعتقاد برنی به این‌که تاریخ هنر و علم است ــ درکنار اعتقادش به جنبهٔ عبرت‌انگیز تاریخ، کیفر همیشگی شرارت و پیروزی همیشگی فضیلت ــ سبب شده تاریخ فیروزشاهی او با وجود جنبه‌های تعلیمی‌اش، به‌پژوهشی تاریخی نزدیک شود. پاره‌ای آگاهی‌ها، فراتر از آن‌چه در تواریخ رسمی آمده، در نسخهٔ دلگشا ارائه شده که به این اثر بهیم‌سین برخی ویژگی‌های یک تاریخ اجتماعی را داده است. ویژگی‌هایی از این دست، نمودهای گرایش به تاریخ‌نویسی نوین در سدهٔ میانه، در شبه‌قاره بودند. از آن‌رو که تاریخ‌نویسی نوین و علمی با اسلام و در سدهٔ میانه به این سرزمین راه یافت، دسته‌بندی درون‌مایهٔ آثار تاریخی فارسی شبه‌قاره را از این دوره باید در نظر گرفت.

۱) چنان که گفته آمد، نخستین أشکال تاریخ‌نویسی اسلامی منقبت‌سرایی‌ها، سیر و مغازی بودند. شماری از این دست آثار، به‌زبان فارسی، که نگارش آن‌ها در شبه‌قاره با گسترش اسلام در این سرزمین رونق گرفت، از این قرارند: ۱ــ سیرت‌النبی (اواخر ۹۴۱ق) نوشتهٔ میرعبدالاول زیدپوری جونپوری (ــ ۹۶۸ق)، در ده باب که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۶۹۶/۱۶۴۶ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲ــ مغازی‌النبی (۱۰۰۰ق) که مثنوی حماسی و دینی سرودهٔ صرفی کشمیری است و مطالبی دربارهٔ ولادت حضرت محمد (ص)، زندگی ایشان و شرح رویدادهایی از نبردهایی که پیامبر خود در آن‌ها شرکت داشت، دربردارد و بارها و از آن‌شمار در ۱۸۷۹، ۱۸۸۸ و ۱۸۹۹م، در لاهور چاپ سنگی شده است. ۳ــ جذب‌القلوب الی دیارالمحبوب (مدینه ۹۹۸ ــ دهلی ۱۰۰۱ق)، به عربی، نوشتهٔ شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ــ۱۰۵۲ق)، در تاریخ و جغرافیای مدینه و رویدادهای زندگی پیامبر (ص)، در هفده باب. این اثر درواقع ترجمه و گزیدهٔ خلاصة‌الوفا نوشتهٔ نورالدین علی سمهوری (ــ ۹۱۱ق)

است که در دورهٔ جلال‌الدین اکبر به‌فارسی نوشته شده است و مطالبی دربارهٔ نام‌های این شهر، ساختمان برخی مساجد، چاه‌ها و اماکن آن، و دربارهٔ کوه احد و شهیدان آن دارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۸۴۴۴، ۸۱۳۱، ۴۰۴۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش، در اسلام‌آباد و باشمارهٔ 2475/pi III/7B در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۴ــ پیغامبرنامه (۱۰۵۰ق)، سرودهٔ ملا مسیحی پانی‌پتی، از شاعران بلندآوازهٔ دورهٔ شاه‌جهان. این مثنوی حماسی در سرگذشت پیامبر (ص) است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 888/PF II/16 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۵ــ مرآت‌الاسرار (۱۰۶۵ق)، نوشتهٔ عبدالرحمان چشتی، دربارهٔ پیامبر (ص)، خلفای راشدین و امامان است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۸۸۸/۸۵۵/۳ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۶ــ مناقب مرتضوی، سرودهٔ میرمحمدصالح ترمذی (ــ ۱۰۶۱ق)، در شرح احوال حضرت علی (ع). شاعر داروغهٔ کتابخانهٔ شاه‌جهان بوده و این منظومهٔ مذهبی و تاریخی را در روزگار هم‌او سروده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۹۴ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۷ــ مدارج‌النبوة و درجات‌الفتوة، نوشتهٔ عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ــ۱۰۵۲ق) در یک مقدمه، پنج قسم و یک تکمله. قسم نخست آن در فضایل و کمالات در یازده باب، قسم دوم در نسب در چهارباب، قسم سوم در رویدادهای زندگی ایشان، سال به سال، بدون باب‌بندی و با سربندهای وصل، قسم چهارم در بیماری و مرگ ایشان در سه باب، قسم پنجم دربارهٔ فرزندان و همسران ایشان در یازده‌باب، و تکمله که در صفات ایشان است. این اثر که از مهم‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌های فارسی در سیرت و مغازی حضرت محمد (ص) است، بارها و از آن‌شمار در ۱۲۷۴ق در هند، ۱۸۶۷م / ۱۲۸۳ق در لکنو، در دو جلد به‌چاپ رسیده است. ۸ــ ذکرالحسین (۱۰۷۹ق)، نوشتهٔ عبدالشکور تتوی، از نویسندگان بلندآوازهٔ دورهٔ اورنگ‌زیب، دربارهٔ زندگی امام حسین (ع) از تولد تا شهادت که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۳۵۷/۱۳۰۵ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۹ــ احسن‌السیر (۱۱۱۴ق)، نوشتهٔ محمدکاظم شوشتری که در دستگاه سپهدارخان، برادرزادهٔ اورنگ‌زیب، خدمت می‌کرد. این اثر در تاریخ پیامبران، خلفا و امامان در یک مقدمه و پنج رکن است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ حملهٔ حیدری* (۱۱۱۹ق)، سرودهٔ محمدرفیع باذل مشهدی دهلوی که مثنوی حماسی در چهل هزار بیت دربارهٔ زندگی پیامبر (ص)، تاریخ خلفا، تا قتل خلیفهٔ سوم است. باذل می‌خواست این اثر را تا شهادت حضرت علی(ع) ادامه دهد، اما به‌سبب ضعف و پیری آن را ناتمام رها کرد. این اثر بیش از آن که ارزش تاریخی داشته باشد، ارزش ادبی دارد. حلمهٔ حیدری نخستین‌بار در دو جلد به‌چاپ سنگی رسیده است (لکنو، ۱۲۶۸ش). ۱۱ــ احزان‌الصدور، نوشتهٔ نواب صدرالدین محمدخان دهلوی، متخلص به فایز (ز۱۱۵۱ق)، در تاریخ و سیرهٔ پیامبر (ص) و خاندان ایشان، به‌ویژه رویداد کربلا، در ده اندوه. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ 1083/Pell/92 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ سراج‌المجالس، نوشتهٔ محمد نورکوهاتی، از نویسندگان نیمهٔ سدهٔ دوازدهم هجری، در سی باب که مطالبی دربارهٔ توبهٔ آدم، نوح، هود، ابراهیم (ع)، تولد، معراج و معجزه‌های حضرت محمد (ص)، خلافت حضرت علی (ع)، معاویه، جنگ حنین، جنگ صفین، جنگ جمل، خلافت ابوبکر، عمر و عثمان دارد. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۶۶۴۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ امام‌نامه (۱۱۹۳ق)، حماسه‌ای دینی، سرودهٔ اکرم، از مردم گورالی، نزدیک گجرات پنجاب پاکستان، که مطالبی دربارهٔ وفات حضرت محمد (ص)، خلافت ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی(ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، شهادت ایشان و محمد حنفیه دارد. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ H-60/7805 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ مثنوی مختارنامه (۱۱۹۴ق)، سرودهٔ میرعلی شیر قانع تتوی (ــ ۱۲۰۳ق)، دربارهٔ جنبش مختار ثقفی (ــ ۶۴ق) که دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ انجمن ادبی سندی، در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ مثنوی حماسی فتوح عمر (۱۲۱۰ــ۱۲۱۱ق)، سرودهٔ آصف تهانیسری، دربارهٔ تاریخ صدر اسلام که دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ 7618-o-403در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ گلشن شهدا (۱۲۲۵ق)، سرودهٔ فضل کریم بتالوی در سرگذشت امامان و خاندان ایشان که دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های 4009Spi/VI125 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و ۵۷۰۹/۲۳۹۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۷ــ تحفة‌السلاطین، نوشتهٔ ملا احمد هالایی سندی در تواریخ و سیر پیامبران از آدم تا حضرت محمد (ص) که به‌نام میر

محمدحسین علی‌خان تالپور نوشته شده است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ایالتی سند، داود پوتا، در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۱۸ـ فتوحات عراق و عجم، سرودهٔ نجف‌علی چهچهری (ـ ۱۲۹۹ق)، معروف به تاج‌العلما، از وابستگان دربار نواب محمدعلی‌خان بهادر صولت‌جنگ، فرمانروای محمدآباد تونک، دربارهٔ گشودن عراق و ایران به‌دست سپاهیان عمر. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ضیاءالحسن نقوی، در راولپندی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ـ فتوحات عراق، نوشتهٔ هماو، دربارهٔ گشودن عراق به دست عمر، به‌نثر. دست‌نویسی از این اثر نیز در کتابخانهٔ ضیاءالحسن نقوی، در راولپندی نگه‌داری می‌شود. ۲۰ـ تاریخ اسلام، نوشتهٔ محمد کلیم‌الله مچهیاتوی، از دانشمندان نامی پنجاب در سدهٔ سیزدهم هجری، در تاریخ خلفای چهارگانه، خاندان اموی، عباسی و نیز دربارهٔ عثمانی، ایران و هند. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۵۸ در کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری، در گجرات نگه‌داری می‌شود.

۲) موضوعات دیگر تاریخ‌های فارسی شبه‌قاره، در سده‌های میانه، آن‌ها را گذشته از تواریخ اسلامی به دسته‌هایی دیگر، مانند تواریخ عمومی، دودمانی، قومی، ناحیه‌ای و دوره‌ای بخش کرده است. تواریخ عمومی بیشترین آثار و از کهن‌ترین آن‌ها در میان تاریخ‌های پرشمار سده‌های میانه هستند. این آثار خود در دو دستهٔ تاریخ عمومی جهان و تاریخ عمومی هند، در ادبیات تاریخی شبه‌قاره نمود یافته‌اند. ۲ـ الف) **تواریخ عمومی جهان:** شماری از تواریخ عمومی جهان که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند، از این قرارند: ۱ـ طبقات ناصری (۶۵۷ـ۶۵۸ق)، نوشتهٔ منهاج سراج جوزجانی، در دهلی. این اثر به ابوالمظفر ناصرالدین محمود، شاه دهلی (۶۴۴ـ۶۶۴ق)، فرزند ایلتتمش (۶۰۷ـ۶۳۳ق)، پیشکش شده است. طبقات ناصری نخستین کتاب در تاریخ جهان است که به‌فارسی، زیر حمایت یکی از سلاطین دهلی نوشته شده است. نویسندهٔ این اثر از مردم غور بود و پدرانش از ادیبان نیمروز بودند. وی در ۶۲۴ق به هند کوچید و نخست چندی نزد ایلتتمش، سپس نزد فرزند او ناصرالدین محمود، قاضی‌القضات بود. منهاج سراج که در دستگاه این دو پادشاه به تمام تواریخ معتبر پیش از خود دربارهٔ پیامبران، خلفا و پادشاهان دسترسی داشت، در نگارش اثرش از آگاهی‌های آن‌ها بهره برد و آن را در بیست‌وسه طبقه تدوین کرد. برخی از آن‌ها طبقاتی دربارهٔ پیامبران و حضرت محمد (ص)، خلفا، بنی‌امیه، بنی‌عباس، پادشاهان ایران پیش از اسلام، پادشاهان یمن، طاهریان، صفاریان، غزنویان، سلجوقیان، پادشاهان نیمروز، پادشاهان کرد، شنسبانیان غور و تخارستان و غزنه، معزیان هندوستان، سلاطین شمسی هند، گماشتگان ایشان، و یورش‌های مغولان هستند. آن‌چه دربارهٔ غوریان، شاهان هند و مغولان در این اثر آمده، از معتبرترین منابع تاریخی است. منهاج سراج با ارزش دادن به جزئیات تاریخی و بهره‌گیری از شیوهٔ تعقلی و نثر ساده و روان، تاریخ‌نویسان نسل‌های پس از خود را زیر تأثیر گرفت و اساس سبک تاریخ‌نویسی هندو ـ اسلامی را پی ریخت. این اثر را از نخستین تاریخ‌هایی دانسته‌اند که تاریخ‌نویسی منظم فارسی، در شبه‌قاره، با آن‌ها آغاز شده است. بخش‌هایی از این اثر بارها به‌چاپ رسیده و تمام آن در دو جلد، به‌کوشش عبدالحی حبیبی، در ۱۳۴۲ ـ ۱۳۴۳ش، در کابل چاپ شده است. ۲ـ تاریخ محمدی (۸۴۲ق)، نوشتهٔ محمد* بهامدخانی، با مطالبی از هجرت پیامبر تا روزگار نگارش، در چهار بخش که بیشتر مطالب سه بخش نخست و پاره‌ای از بخش چهارم آن بر اساس طبقات ناصری است. بخش چهارم این اثر که دربارهٔ پادشاهان هند است، جز مطالبی دربارهٔ شاهان از قطب‌الدین ایبک تا ناصرالدین محمود که بر اساس طبقات ناصری است، هشت حکومت دیگر را دربردارد که نویسنده از تاریخ فیروزشاهی، اثر ضیاء برنی برگرفته و دربارهٔ غیاث‌الدین بلبن، معزالدین کیقباد، جلال‌الدین خلجی، علاءالدین خلجی، قطب‌الدین مبارک، غیاث‌الدین تغلق، محمدبن‌تغلق، کمال‌الدین فیروزشاه (۷۵۲ـ۷۹۰ق) است. نویسنده خود مطالبی را دربارهٔ رویدادهای دورهٔ پس از ۷۵۵ق گردآورده که در این بخش نقل کرده است. مطالب این بخش از تاریخ محمدی که ادامهٔ گزارش دورهٔ فیروزشاه تا آخرین شاه تبار وی است و مطالبی دربارهٔ دودمان محلی کالپی که نویسنده در خدمت حاکم آن‌جا بود و گزارش‌هایی دربارهٔ چهار دودمان محلی بنیاد گرفته به دست امیران محمدشاه (۷۹۲ـ۷۹۵ق) در جونپور، گجرات، دهلی و مالوه دارد، در جای دیگر به‌دست نمی‌آید. با این‌که بهامدخانی در این بخش بیشتر به دودمان‌های کم‌اهمیت پرداخته، اما چون از نوشته‌های همان روزگار است، از منابع مهم تاریخ‌نویسی برای نوشتن دربارهٔ آن دوره درشمار آمده. اهمیت دیگر این تاریخ در ارائهٔ زندگینامه‌های برخی صوفیان و شاعران سده‌های هفتم و هشتم هجری هند است که تأکید نویسنده بر برجستگی نقش اجتماعی صاحبان زندگینامه‌ها، ویژگی تازه‌ای به تاریخ‌نویسی فارسی

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

شبه‌قاره افزوده است. برجستگی دیگر تاریخ محمدی حفظ بخشی باارزش از تاریخ ادبیات شبه‌قاره است که به‌سبب برجا نماندن دیوان بسیاری از شاعران یاد شده در این اثر، بیم آن می‌رفت که ناشناخته بماند. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.137 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تاریخ صدرجهان / طبقات محمودشاهی (پس از ۹۰۷ق)، نوشتهٔ ملک‌القضات صدرجهان فیض‌الله* بنبانی، در زمان سفارت نویسنده در بیدر از سوی محمودشاه بایقرا (۸۶۳ـ۹۱۷ق)، شاه گجرات، در همان‌جا و به‌نام هم‌او. نویسنده در این اثر مطالبی در تاریخ جهان و هند پس از اسلام، از آفرینش جهان تا سدهٔ نهم هجری، گردآورده آن را در چهار قسم (مقاله) و یک مقاله تدوین کرده است. مقالهٔ نخست آن در دو فرقه، دربارهٔ پیامبران از آدم تا اسلام و پادشاهان پیش از اسلام، مقالهٔ دوم دربارهٔ خلفای راشدین تا بنی‌عباس و مقالهٔ سوم آن دربارهٔ پادشاهان پس از اسلام چند کشور اسلامی است. دو بخش دیگر این اثر نیز یکی دربارهٔ بیست و سه تن از شاهان دورهٔ اسلامی هند از قطب‌الدین ایبک (۶۰۲ـ۶۰۷ق) تا سلطان‌محمدشاه بن فریدخان بن خضرخان (۸۳۷ـ۸۴۹ق) و دیگری در زندگینامهٔ شاعران عرب و ایرانی، اصحاب پیامبر، تابعان بلندآوازه، و دانشمندان و شیوخ است. اهمیت این اثر در تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، یکی به سبب ارائهٔ مطالبی دربارهٔ سلاطین مصر و سوریه، تا ۷۱۹ق، در مقالهٔ سوم آن است که به‌نظر می‌رسد نخستین اثر از نوع خود در هند باشد که به تاریخ این دو کشور پرداخته است، و دیگر به‌سبب مطالبی تازه است که در بخش شاهان دهلی، با دیدی انتقادی نوشته و بدان افزوده است. بخش‌هایی از این اثر در دست‌نویس‌هایی به‌شماره‌های or.1885 و Add:7629 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود و افزون بر این‌ها بخش شاهان دهلی آن، با مقدمهٔ انگلیسی و تصحیح اقتدار حسین صدیقی، در ۱۹۸۸م در علیگر به‌چاپ رسیده است. ۴ـ تاریخ ابراهیمی / تاریخ همایونی / تحفة‌التواریخ (۹۵۷ق)، نوشتهٔ ابراهیم* بن جریر، در مختصر تاریخ عمومی جهان، با مطالبی دربارهٔ آدم تا مسیح، فرزانگان باستان از لقمان تا بوذرجمهر، پادشاهان ایران باستان، پیامبر اسلام، خلفای اسلامی، دودمان‌های غزنوی تا جانشینان چنگیز (تا ۹۵۶ق)، قراقویونلوها تا صفویان، شاهان دهلی از قطب‌الدین ایبک، شاهان گجرات از مظفرشاه (۷۹۳ـ۸۱۴ق) و تیمور و جانشینان او تا روزگار نویسنده، به‌ویژه دوره‌های بابر و همایون (تا ۹۵۶ق) است. این اثر را از تاریخ‌های مهم دورهٔ همایون دانسته‌اند. چون در برخی منابع آمده که این اثر در ۹۳۴ق به بابر پیشکش شده است، گروهی گمان کرده‌اند شاید تاریخ ابراهیمی در زمان بابر کامل شده و بخش مکمل آن در دورهٔ همایون بدان افزوده شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های N.M.1963-246 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و شمارهٔ H-18/7757 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۵ـ تاریخ ایلچی نظام‌شاه*/ تاریخ قطبی / خلاصة‌التواریخ (۹۷۲ق)، نوشتهٔ شاه خورشاه (ـ ۹۷۲ق) که چندی ایلچی برهان نظام‌شاه یکم، حاکم احمدنگر (۹۱۴ ـ ۹۶۱ق)، در دربار شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) و بعدها در دورهٔ ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷ـ۹۸۸ق) در دربار قطب‌شاهیان، در گلکنده بود. نویسنده این اثر را در دربار ابراهیم قطب‌شاه، در یک مقدمه، هفت مقاله، هر مقاله در چند گفتار، و یک خاتمه تدوین و به همین پادشاه پیشکش کرده است. چهار مقالهٔ نخست، مانند دیگر تاریخ‌های جهان، با مطالبی از آفرینش جهان و پیامبران آغاز شده بخش‌هایی دربارهٔ دودمان‌های شاهی پیش و پس از اسلام، در ایران، یمن، روم، عربستان و فرارود، تا زمان جانشینان هولاگو در ایران و مظفریان را در بر گرفته است. نویسنده در مقالهٔ چهارم افزون بر یادکرد تیمور و جانشینان شاهرخ در ایران، به حکومت بابر، همایون و سال‌های نخست پادشاهی اکبر، تا شورش بیرام‌خان و رویدادهای ۹۷۰ق، نیز پرداخته است. مقالهٔ ششم این اثر دربارهٔ ایران و دربارهٔ قراقویونلوها، آق‌قویونلوها، شاه اسماعیل و تهماسب صفوی، شاهان طبرستان و روم (ترکیه) است. در مقالهٔ هفتم نیز گفتارهایی دربارهٔ سلاطین دهلی، خلجیان بنگال و مندو، شاهان گجرات و بهمنیان دکن آمده است. تاریخ ایلچی نظام‌شاه نیز در خاتمه مطالبی در زندگینامهٔ سادات، دانشمندان، حکما، شاعران و منشیان دارد. این تاریخ به جزئیاتی که نویسنده از حکومت‌های گیلان و مازندران، بر اساس چشم‌دیده‌های خود در دورهٔ اقامتش در ایران، نقل کرده و گزارشی که از رابطهٔ میان دربارهای شیعهٔ دکن و ایران ارائه کرده، ویژه است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.153 و Add.23,513 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، H71 (56ف) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ در حیدرآباد، ۴۳۲۳ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران و ۵۲۳۹ در کتابخانهٔ مجلس تهران نگه‌داری می‌شود. افزون بر این‌ها، بخش مربوط به حاکمان طبرستان در ۱۸۸۶م، در پاریس

زیر نام تاریخ ایلچی شاه‌دکنی، و از مقالهٔ پنجم، به‌کوشش سید مجاهد حسین زیدی، در ۱۹۶۵م، در دهلی‌نو به چاپ رسیده است. ۶ــ مجمع‌الاخبار / مجامع‌الاخبار (۱۰۰۰ق)، نوشتهٔ وقوعی* نیشابوری (ــ ۱۰۰۲ق) در تاریخ عمومی تا ۱۰۰۰ق، در دو مقاله دربارهٔ رویدادهای پیش و پس از اسلام. نویسنده که شاعر، خوش‌نویس، منشی و مورخ ایرانی‌تبار بود، پس از آنکه سال‌ها در دستگاه عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۶۴ـ۱۰۳۶ق) خدمت کرد، در ۹۹۸ق به آگره، پایتخت تیموریان در آن روزگار، رفت و همان‌جا این اثر را نوشت. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۱۱۹ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۷ــ تاریخ مرتضی‌الدهر (۱۰۰۶ق)، نوشتهٔ شیخ کبیر (ــ ۱۰۲۶ق) که دست‌نویس آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.1947 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸ــ تاریخ الفی* (۹۹۳ــ۱۰۰۰ق)، در تاریخ سرزمین‌های اسلامی، از رحلت (ده سال پس از هجرت) پیامبر (ص) تا ۱۰۰۰ق که به‌فرمان جلال‌الدین اکبر، به‌دست گروهی از تاریخ‌نویسان نوشته شد. غیاث‌الدین نقیب‌خان قزوینی (ــ ۱۰۲۳ق)، قاضی احمد تتوی (ــ ۹۹۶ق) و میر شاه فتح‌الله شیرازی (ــ ۹۹۷ق) تاریخ دو سال نخست و حکیم همام گیلانی (ــ ۱۰۰۴ق)، ابراهیم سرهندی (ــ ۹۹۴ق) و خواجه نظام‌الدین احمد هروی (ــ ۱۰۰۳ق) و عبدالقادر بدایونی تاریخ سال سوم تا سی و پنجم پس از رحلت را نوشتند. پس از آن کار نگارش را به ملا احمد تتوی (ــکشته در ۹۹۶ق) سپردند. وی به‌تنهایی رویدادها را از سال سی و ششم تا برآمدن غازان‌خان (۶۹۴ـ۷۰۳ق)، در دو جلد نوشت. رویدادهای پس از ۶۹۴ تا ۹۹۷ق را نیز آصف‌خان میرزا قوام‌الدین جعفربیگ قزوینی (ــ ۱۰۲۱ق) نوشت. این دو مورخ را مؤلفان اصلی این اثر دانسته‌اند. در ۱۰۰۰ق بدایونی دو جلد نخست و آصف‌خان جلد سوم آن را تصحیح و مرتب کردند. برخی این اثر را پس از طبقات ناصری جامع‌ترین تاریخ در نوع خود، در شبه‌قاره دانسته‌اند. اهمیت این اثر در آگاهی‌هایی است که از گشودن سند و مولتان، به‌دست محمدبن‌قاسم (۹۲ق)، تا پایان اثر و در شرح رویدادهای ۹۸۴ق، در آن ارائه شده و به‌ویژه برای آگاهی‌هایی است که از صدوپنجاه سالِ آخر به‌دست می‌دهد. دست‌نویس‌هایی از بخش‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۱۰۹۲۹ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۲۲۳ در کتابخانهٔ مجلس، ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۴ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. بخش آخر اثر، رویدادهای میان ۸۵۰ تا ۹۸۴ق، نیز به کوشش سیدعلی آل داود، در ۱۳۷۸ش، در تهران به‌چاپ رسیده است. احمد تتوی پس از نوشتن بخشی از اثر، آن‌را گزیده کرده که دست‌نویسی کهن از آن، به‌نام احسن‌القصص و دافع‌الغصص، در کتابخانهٔ سیدصادق کمونه در نجف نگه‌داری می‌شود. گویا احمدبن ابوالفتح شریف اصفهانی حایری (ز ۱۲۵۰ق) نیز در این اثر تتوی دست برده و آن‌را به نام خود کرده که دست‌نویس‌هایی از این خلاصهٔ تاریخ الفی، با همان نام احسن‌القصص، به‌شماره‌های ۳۹۴۱ و ۴۰۷۴ در کتابخانهٔ ملک، ۱۰۵ تاریخ(۴۱۶۹)، ۱۰۴ (۴۱۶۸) در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۷۲۱۹ در کتابخانهٔ سپهسالار و جز آن‌ها نگه‌داری می‌شود. ۹ــ روضة‌الطاهرین* / تاریخ طاهری (۱۰۱۴ق)، نوشتهٔ طاهر محمد سبزواری فرزند عمادالدین حسن، در پنج قسم که هر یک به باب‌هایی و آن‌ها نیز به چند فصل بخش شده‌اند. نثر ساده، تدوین منظم مطالب، بهره‌گیری از منابع سنسکریت ترجمه شده در دورهٔ جلال‌الدین اکبر برای یادکرد تاریخ هند پیش از اسلام، برای نخستین‌بار در میان تواریخ عمومی شبه‌قاره که در دورهٔ اسلامی نوشته شده، از ویژگی‌های برجستهٔ این اثر است. بخش‌های چهارم و پنجم این اثر، دربارهٔ شبه‌قاره، به‌ویژه مطالب دورهٔ جلال‌الدین اکبر و روزگار مؤلف بخش‌های مستند و باارزش‌تر روضة‌الطاهرین هستند. دست‌نویس‌های بسیار از این اثر باقی‌مانده که از آن شمار است نسخه‌ای که به‌شمارهٔ ۲۵۶ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ احسن‌التواریخ / منتخب‌التواریخ (ح۱۰۱۹ق)، نوشتهٔ حسن‌بیگ خاکی* شیرازی، در تاریخ مختصر جهان. نویسنده که از ایرانیان کوچیده به هند بود و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر و جهانگیر مناصبی در گجرات و بهار داشت، کار نگارش این اثر را در دورهٔ جلال‌الدین اکبر آغازکرد و در ۱۰۱۹ق، در دورهٔ جهانگیر، به‌پایان برد. وی تا ۱۰۲۱ق مطالبی به اثرش می‌افزود. این اثر در چهار بخش مقدمه، تاریخ جهان پیش از اسلام، تاریخ جهان پس از اسلام و تاریخ عمومی هند تدوین شده و در پایان هر دوره از بزرگان سیاسی، ادبی و علمی آن یاد شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۷۳۴ در کتابخانهٔ دیوان هند، ۴۲۹۰، ۴۲۹۱ در کتابخانهٔ لنینگراد، or.2051, or.1649 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ معدن اخبار احمدی* / معدن اخبار جهانگیری (۱۰۲۰ق)، نوشتهٔ احمدبن بهبل بن جمال کنبو، در یک مقدمه و دو باب. باب نخست در تاریخ پیشدادیان تا

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

ابراهیم لودی (۹۲۳ـ۹۳۲ق) و باب دوم در تاریخ تیموریان، از تیمور تا جهانگیر، است که هر باب نیز بخش‌هایی کوچک‌تر با عنوان ذکر دارد. دست‌نویس بخش‌هایی از این اثر به‌شماره‌های H-105 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور، or.1766 و or.1883 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۲ـ تاریخ حیدری / مجمع‌التواریخ / زبدة‌التواریخ (۱۰۲۰ـ۱۰۲۸ق)، نوشتهٔ حیدری* حسینی رازی، در دو جلد. جلد نخست آن در پنج باب دربارهٔ اعراب، ایران، آسیای میانه و آسیای شرقی، غرب، و هند است. جلد دوم آن نیز دربارهٔ حکیمان، دانشمندان و سرایندگان بود که نسخه‌ای از آن باقی نیست. دست‌نویس جلد یکم آن نیز به‌شماره‌های ۴۱۸، ۴۱۹ در کتابخانهٔ برلین، or.1909 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز آن نگه‌داری می‌شود. برخی این اثر را رونویسی از تاریخ الفی دانسته‌اند. ۱۳ـ انفع‌الاخبار* (۱۰۳۶ق)، نوشتهٔ محمد امین بلخی، از آغاز آفرینش تا روزگار نگارش اثر، به‌ویژه دربارهٔ تیموریان ایران و هند، در یک مقدمه، ده باب و یک خاتمه. نویسنده در خدمت نواب سپه‌دارخان (ـ ۱۰۵۴ق)، حاکم احمدنگر، بود و این اثر را نیز همان‌جا نوشت. دست‌نویسی از انفع‌الاخبار به‌شمارهٔ or.1761 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۴ـ صبح صادق* (۱۰۴۱ـ۱۰۴۸ق)، نوشتهٔ میرزا محمدصادق سورتی، نویسندهٔ ایرانی‌تبار و وقایع‌نگار شاه‌جهان در زمان شاهزادگی او. وی این اثر را در یک مقدمه، چهار مجلد و یک خاتمه، دربارهٔ تاریخ جهان از آفرینش تا زمان تألیف، تدوین کرده است. مجلد نخست آن در هشت مطلع دربارهٔ پیامبران از آدم تا حضرت محمد (ص) و خلفای اسلام تا بنی‌عباس، مجلد دوم در شش مطلع دربارهٔ ملوک اسلام، چنگیز و جانشینانش در ایران و شاهان توران، تیموریان ایران، صفویان، شاهان روم، شام، حجاز، یمن و هند، مجلد سوم در دوازده مطلع در شرح احوال بزرگان از سدهٔ نخست هجری تا زمان نگارش اثر، و مجلد چهارم آن در فهرست مجلدات دیگر همراه با ارائهٔ آگاهی‌های جغرافیایی دربارهٔ نقاط یاد شده در اثر است. ارزش تاریخی این اثر، به‌ویژه به‌سبب آگاهی‌هایی است که دربارهٔ دورهٔ جهانگیر، دوازده سال نخست پادشاهی شاه‌جهان و روابط تیموریان هند با صفویان ایران و عثمانیان به‌دست می‌دهد. نثر این اثر پخته و روان است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1728 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۵ـ تاریخ گنجینه* (نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس. این اثر در دورهٔ عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) و در دربار هم‌او نوشته شد. آخرین رویداد یاد شده در این اثر دربارهٔ گشودن دولت‌آباد، به‌دست مهابت‌خان، در ۱۰۴۲ق است، اما گه‌گاه در میان اثر به ۱۰۷۸ق نیز اشاره شده است. تاریخ گنجینه در یک دیباچه و دوازده خزانه تدوین شده است که برخی خزانه‌های آن بخش‌هایی فرعی با نام گنجینه دارند. خزانهٔ دوازدهم این تاریخ عمومی دربارهٔ دودمان‌های حاکم بر دکن، مانند بهمنیان، نظام‌شاهیان تا مرتضی نظام‌شاه (۹۷۲ـ۹۹۶ق)، عادل‌شاهیان تا سلطان محمد عادل‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۶۷ق)، قطب‌شاهیان تا عبدالله قطب‌شاه است. دست‌نویس بخشی از این اثر در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.1763 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ـ طراز‌الاخبار (۱۰۵۲ق)، نوشتهٔ نجم‌الدین احمدبیگ‌خان اصفهانی، در تاریخ و جغرافیای جهان که در یک افتتاح، دو کتاب، هر کتاب در چند فصل، هر فصل در چند چمن، و یک اختتام است. نویسنده این اثر را در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) به‌پایان رساند و به وی پیشکش کرد. دست‌نویس‌هایی از طراز‌الاخبار به‌شماره‌های 452/pel/14 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، H-13 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ همین دانشگاه، ۱۳۷ در کتابخانهٔ آصفیه و or.2060 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۷ـ منتخب‌التواریخ* (۱۰۳۹ـ۱۰۵۶ق)، نوشتهٔ محمدیوسف اتکی که به شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) پیشکش شده است. این اثر در یک مقدمه، پنج قسم و یک خاتمه و بیشتر بر اساس آثار پیشین نوشته شده است. منتخب‌التواریخ را از جامع‌ترین تواریخ عمومی دورهٔ تیموریان دانسته‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Add.17,967، Add.16,695 و or.1773 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، 768/pel/39 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. عبدالشکور فرزند عبدالواسع تتوی در ۱۰۸۴ق گزیده‌ای از این اثر، با نام انتخاب منتخب‌التواریخ تدوین کرد که دست‌نویس آن به‌شماره‌های ۳۸۸۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و ۴۶۸۸/۱۶۳۸ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۸ـ افصح‌الاخبار* (ح۱۰۶۴ تا ۱۰۶۷ق)، نوشتهٔ محمدباقر تبریزی. نویسنده این اثر را هنگامی نوشت که در خدمت سلطان مرادبخش، پسر شاه‌جهان و صوبه‌دار گجرات (۱۰۶۴ـ۱۰۶۷ق) بود. افصح‌الاخبار در خلاصهٔ تاریخ اعراب، ایران تا ۱۰۲۶ق و هند تا تخت‌نشینی

شاه‌جهان است و در هفت باب تدوین شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.138 و or.1751 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ــ تحفة‌الاخبار / قصهٔ سلاطین متقدمین (۱۰۷۶ق)، نوشتهٔ صفی* قزوینی، برای امیر اصالت‌خان (ـ ۱۰۷۶ق)، فوج‌دار مرادآباد. نویسنده این اثر را در مرادآباد نوشته و در چهار قسم تدوین کرده است. تنها بخش نخست تحفة‌الاخبار که در دست است، مطالبی دربارهٔ پیامبران، شاهان ایران باستان، روم، سوریه و دیگر اعراب، حضرت محمد (ص)، خلفا، دودمان‌های همروزگار عباسیان در ایران، بنی‌امیه و دودمان‌های پس از آن در اسپانیا، غوریان و غلام‌شاهان در دهلی و خوارزمشاهیان دارد. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.209 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۰ــ مجمل مفصل* (۱۰۷۹ق)، نوشتهٔ محمد براری امی، در خلاصهٔ تاریخ جهان از آفرینش تا ۱۰۳۷ق. نویسنده این اثر را در سه باب تدوین کرده است که آگاهی‌هایی کوتاه دربارهٔ عربستان، ایران، مصر، افریقا، اسپانیا، ترکستان، مغولستان، افغانستان و شبه‌قاره دارد. دست‌نویس‌هایی از مجمل مفصل در کتابخانه‌های انجمن آسیایی بنگال، به‌شماره‌های ۱۰۱، ۲۴۲ در کتابخانهٔ بادلیان، و شمارهٔ ۳۱۷ در کتابخانهٔ دست‌نویس‌های حکومتی شرقی در مدراس نگه‌داری می‌شود. ۲۱ــ جهان‌نامه (گویا پس از ۱۰۹۹ق)، سرودهٔ فنایی*، در تاریخ جهان و هند، بر وزن شاهنامه. این اثر که در روزگار اورنگ‌زیب نوشته شده مطالبی دربارهٔ پیامبران، شاهان باستان، تاریخ کابل، کشمیر، سند، بنگال، دکن و شمال هند دارد. دست‌نویس جلد نخست جهان‌نامه، دربارهٔ آفرینش جهان، پیامبران تا لقمان و شاهان ایران باستان، به‌شمارهٔ or.334 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۲ــ منتخب‌البدایع (۱۱۱۵ق)، نوشتهٔ محمد*علیم اله‌آبادی، امام و خطیب مسجد دهلی، در هفت بخش. بخش چهارم این اثر دربارهٔ مشایخ صوفیهٔ ایران و هند، بخش‌های پنجم و ششم دربارهٔ حاکمان مغول در هند و بخش هفتم آن زندگینامه‌های حکما و شاعران است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. ۲۳ــ منتخب‌التواریخ (۱۱۲۰ق)، نوشتهٔ جگ*جیون‌داس گجراتی، تاریخ‌نویس دربار اورنگ‌زیب و شاه‌عالم یکم که به‌فرمان شاه‌عالم نوشته شده است. این اثر مطالبی دربارهٔ فرمانروایان تیموری در ایران و شبه‌قاره، از امیرتیمور گورکان تا شاه‌عالم، تاریخ فرمانروایان محلی از دکن تا کشمیر، و نمودار درآمد صوبه‌ها و فرآورده‌های آن‌ها را در زمان بهادرشاه دارد. در این اثر رویدادهای دورهٔ هر شاه زیر عنوانی ویژه و با رعایت ترتیب تاریخی آمده است. در میان تاریخ‌های فارسی نوشتهٔ مورخان هندو در دورهٔ تیموری، نثر جگ‌جیون‌داس در این اثر، پس از چندربهان برهمن، پخته‌ترین نثر فارسی است. ارزش ویژهٔ این اثر در آگاهی‌های تازه‌ای است که نویسنده بر اساس اسناد دولتی و آگاهی‌های شخصی دربارهٔ دورهٔ اورنگ‌زیب و بخشی از دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه ارائه کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴۵۱۷ در کتابخانهٔ دیوان هند، Add.7658، Add.26,2536 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. ۲۴ــ تاریخ قپچاق‌خانی (۱۱۳۴ق)، نوشتهٔ قپچاق‌خان که در حمایت عبدالصمدخان، حاکم پنجاب در روزگار فرخ‌سیر، بود. این اثر در یک فاتحه، پنج باب و یک خاتمه تدوین یافته است و مطالبی دربارهٔ پیامبران تا حضرت محمد (ص)، پادشاهان ایران باستان، فرمانروایان عربستان، بین‌النهرین، فرارود، یونان، رم و پاپ‌های رم، هند، چین، حضرت محمد (ص)، خلفا، بنیادگذاران مذاهب چهارگانه، دودمان‌های شاهی پس از اسلام در ایران تا صفویان، شیبانیان و جانیان دارد. تاریخ قپچاق‌خانی در ۱۱۳۷ق بازنویسی شده و در ۱۱۳۸ق مطالبی از رویدادهای این سال نیز به آن افزوده شده است. دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانه‌های ملی پاریس، لنینگراد و به‌شمارهٔ ۱۱۷ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. ۲۵ــ سلطان‌التواریخ (۱۱۳۵ق)، نوشتهٔ مهرچند / میرچند فرزند چندربهان که تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا ۱۱۳۵ق است. نویسنده این اثر را به‌نام سیدسلطان‌علی‌خان، از درباریان محمدشاه (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق)، نوشته است. دست‌نویسی از سلطان‌التواریخ به‌شمارهٔ 1462/pel/153 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲۶ــ برهان‌الفتوح* (۱۱۴۸ق)، نوشتهٔ محمد*علی برهانپوری که به نواب برهان‌الملک سید سعادت‌خان، صوبه‌دار اوده، پیشکش شده است. این اثر در یک مقدمه، هجده کتاب و یک خاتمه نوشته شده است. برهان‌الفتوح نسخهٔ نخستین و کوتاه‌ترِ مرآت‌الصفا، اثر همین نویسنده است. دست‌نویسی از برهان‌الفتوح به‌شمارهٔ or.1884 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۷ــ تاریخ مفضلی* (نیمهٔ نخست سدهٔ دوازدهم هجری)، نوشتهٔ مفضل‌خان، از خادمان محمدشاه روشن‌اختر. این اثر مطالبی از آغاز آفرینش تا دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) دارد. تنها نسخهٔ شناختهٔ این اثر در کتابخانهٔ

سلطنتی لکنو نگه‌داری می‌شد و بخشی از آن به‌شمارهٔ or.1836 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی است. ۲۸ــ تاریخ محمدشاهی* / تاریخ نادرالزمانی / تاریخ بهادرشاهی (۱۱۵۱ــ۱۱۵۴ق)، نوشتهٔ خوشحال‌چند، فرزند جیون‌رام و دیوان ولایت دهلی. وی این اثر را در دو مقاله به‌نام‌های «مجمع‌الاخبار» و «زبدة‌الاخبار» تدوین کرده است. مقالهٔ نخست در دو کیفیت دربارهٔ پیامبران و شاهان ایران و توران، روم،... تا خلفا و تاریخ هند از راجه‌های هندو تا ابراهیم لودی، و مقالهٔ دوم در دو مطلع دربارهٔ تیموریان هند تا شاه‌جهان دوم و محمدشاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) است. خوشحال‌چند در مقالهٔ دوم از زندگینامهٔ دویست و پنجاه و هشت تن از سرایندگان یاد کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۹۰۹ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور و Add.24,027، or.1826، or.1954 و or.1844 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۹ــ مرآت‌الصفا (۱۱۷۹ق)، نوشتهٔ محمدعلی برهانپوری. این اثر همان نسخهٔ کامل‌شدهٔ برهان‌الفتوح است و در مقدمه که پیش از کامل شدن اثر نوشته شده، به صمصام‌الدوله شاهنوازخان (ــ ۱۱۷۱ق)، نویسندهٔ مآثرالامرا، پیشکش شده است. گویا این اثر در خاتمه به‌نام مؤتمن‌الدوله درگاه‌قلی‌خان بهادر سالارجنگ است. این اثر در دو مقاله تدوین شده است. مقالهٔ نخست آن در هفده‌باب مطالبی از آغاز آفرینش، دربارهٔ تاریخ پیامبران، ایران، عربستان، مصر، سوریه، فرارود و هند، تا تیموریان و دربارهٔ شاهان دکن، گجرات، مالوه، خاندیس، بنگال، جونپور، سند، مولتان، کشمیر و تبت کوچک تا دورهٔ اورنگ‌زیب، دربارهٔ زندگینامهٔ دانشمندان، صوفیان، شاعران عرب و ایرانی، قبایل عرب و ترکمن و جدول زمانی دودمان‌ها دربردارد. مقالهٔ دوم در دو باب دربارهٔ تاریخ تیموریان ایران و توران از زمان برآمدنشان تا محمدزمان، و تیموریان هند از ابتدا تا زمان نگارش اثر است. بخشی از رویدادهای دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) و رویدادهای دوره‌های احمدشاه (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق)، عالمگیر دوم (۱۱۶۷ــ۱۱۷۳ق) و شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۰۲ق)، در پایان مرآت‌الصفا، از بخش‌های افزوده به برهان‌الفتوح هستند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های 6540 و Add.6539 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۰ــ حدیقة‌الصفا* / تذکرهٔ یوسف‌علی‌خان (۱۱۷۰ــ۱۱۸۴ق)، نوشتهٔ یوسف‌علی‌خان (ــ پیش از ۱۱۹۵ق) از دوستان علی‌وردی‌خان (ــ ۱۱۶۹ق)، فرمانروای بنگاله، بهار و اوریسه. این تاریخ کوتاه در یک مقدمه، سه جلد و یک خاتمه تدوین شده است و جلدهای آن به‌ترتیب دربارهٔ تاریخ جهان از پیش از اسلام تا عباسیان، تیموریان تا محمدشاه، و فرمانروایان هند ــ به‌جز تیموریان ــ است. نویسنده در خاتمه زندگینامهٔ سی‌صد و بیست تن از شاعران کهن و همروزگارش را آورده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴۸۰ در کتابخانهٔ بانکیپور، or.165 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز آن نگه‌داری می‌شود. ۳۱ــ فرحت‌الناظرین* (۱۱۸۴ق)، نوشتهٔ محمداسلم پسروری / پَرسُروری انصاری قادری. نویسنده این اثر را به‌تشویق سرهنگ چنتیل نوشته و به شجاع‌الدوله، نواب اوده، پیشکش کرده است. فرحت‌الناظرین در یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه تدوین شده است. مقالهٔ نخست در تاریخ جهان، مقالهٔ دوم دربارهٔ راجه‌ها و شاهان هند تا ابراهیم لودی و مقالهٔ سوم آن دربارهٔ تیموریان هند تا شاه‌عالم (۱۱۱۸ــ۱۱۲۴ق) است. نویسنده در خاتمه به جغرافیای هند، زندگی دانشمندان، اولیا و خاندان شجاع‌الدوله پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۹۱۴ در کتابخانهٔ دیوان هند، آکسفورد ۱۱۹ در کتابخانهٔ بادلیان، Add.6942، Add.6943، Add.6945 و or.1746 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. ۳۲ــ تاریخ محمدی (۱۱۲۴ــ۱۱۶۰/۱۱۹۰ق)، نوشتهٔ محمد* بدخشی، در وقایع‌نگاری رویدادها از هجرت پیامبر اسلام(ص) تا زمان مرگ مؤلف. در منابع، زمان مرگ مؤلف ۱۱۶۱ق یاد شده، اما چون در برخی نسخه‌های این اثر پاره‌ای رویدادها، تا ۱۱۹۰ق، آمده، برخی مرگ او را در این تاریخ هم دانسته‌اند که شاید چنین نباشد و رویدادهای میان این دو سال را نسخه‌نویسان و دیگران به این اثر افزوده باشند. تاریخ محمدی در یک مقدمه و دو جلد تدوین شده است و رویدادهای میان ۱۱۶۵ تا ۱۱۹۰ق در آن بیشتر دربارهٔ هند است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۸۸۹، ۳۸۹۰، ۳۹۸۰ در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1824 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. بخشی از جلد دوم تاریخ محمدی، به‌کوشش امتیازعلی عرشی، در ۱۹۶۰م در علیگر به‌چاپ رسیده است. ۳۳ــ حدیقة‌الاقالیم (۱۱۹۲ــ۱۱۹۶ق)، نوشتهٔ الله‌یار* بلگرامی، در تاریخ و جغرافیای هفت اقلیم جهان و زندگینامهٔ بزرگان آن‌که در پایان مطالب هر اقلیم آمده است. نویسنده بسیاری مطالب و ترتیب کلی اثر را از هفت اقلیم امین احمد رازی و مطالب دربارهٔ اروپا را از متنی انگلیسی نوشتهٔ جانتن اسکات گرفته است.

جانتن اسکات مشوق او در نگارش این اثر بود. تاریخ هندوستان در این اثر، به‌ویژه دربارهٔ روابط میان بنگال، اوده و بهار بسیار کامل و نو بود. اللهیار در ۱۲۰۲ق تتمه‌ای با آگاهی‌هایی سودمند دربارهٔ روزگارش به این اثر افزود. حدیقة‌الاقالیم در ۱۸۷۹ و ۱۸۸۱م در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۳۴ــ جام جهان‌نما (۱۱۹۱ــ۱۱۹۹ق)، نوشتهٔ شوق* رامپوری، در تاریخ جهان، به‌ویژه ایران و هند، تا روزگار نویسنده. این اثر در یک مقدمه، سی و نه طبقه و یک خاتمه، در زندگی شاعران، دانشمندان و اولیا، تدوین شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های N.M.1962-147A-B در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و or.2056 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۵ــ راحت‌الارواح، نوشتهٔ محمد راحت. این اثر کوتاه گزارش رویدادها تا ۱۲۰۷ق و مطالبی ویژه دربارهٔ بنگال است. راحت‌الارواح بیشتر خلاصه‌ای از آثار هندی و ایرانی پیش از آن است. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ عمومی پتنا نگه‌داری می‌شود. ۳۶ــ لب‌السیر و جهان‌نما (۱۲۰۸ق)، نوشتهٔ ابوطالب‌خان اصفهانی که به آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ــ۱۲۱۲ق)، پیشکش شده است. نویسنده این اثر را در چهار باب، با فصل‌هایی در هر باب، تدوین کرده است. باب نخست دربارهٔ پیامبران تا حضرت محمد (ص)، باب دوم دربارهٔ خلفا، باب سوم در زندگینامهٔ فلاسفه، یاران پیامبر، دانشمندان و سرایندگان نام‌آور و دیگران، و باب چهارم در تاریخ شاهان ایران و سرزمین‌های اسلامی دیگر، در روزگار خلفا و پس از آن‌ها، است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۱۳۱۲ در کتابخانهٔ آصفیه، or.1871 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۴۳۰۳ در کتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود. ۳۷ــ بحر مواج (۱۲۰۹ق)، نوشتهٔ محمد*علی‌خان انصاری، در تاریخ جهان به‌ویژه هند، در سه جلد. جلد یکم در نه بحر دربارهٔ غزنویان، غوریان، نادرشاه و جانشینانش، و درانیان تا زمان‌شاه (۱۱۸۶ــ۱۲۶۰ق) است. نویسنده در بحر دهم از جلد دوم، در ده موج از فرمانروایان غیرمغول هند، از راجه‌ها تا ابراهیم لودی و شاهان دکن، گجرات، سند، بنگال، مالوه، خاندیس، جونپور و کشمیر یاد کرده و در «موج»های یازده‌گانهٔ بحر یازدهم از این جلد به تاریخ تیموریان از ظهیرالدین بابر تا محمدشاه روشن‌اختر پرداخته است. جلد سوم موج‌های دوازدهم تا چهاردهم همان بحر را دربردارد که دربارهٔ تیموریان از احمدشاه تا شاه‌عالم دوم است. گفتنی است، رویدادهای تا ۱۲۱۱ق هم در این اثر یاد شده که بر اساس آن گمان برده‌اند که نویسنده، پس از کامل شدن اثرش در ۱۲۰۹ق، تا این زمان در آن دست می‌برد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴۲۷ در کتابخانهٔ برلین، ۵۴۴ در کتابخانهٔ بانکیپور، or.465، or.2056 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۳۵۸۹ در کتابخانهٔ مجلس و ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۴ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. ۳۸ــ مرآت آفتاب‌نما/ عیارالمورخین (۱۲۱۶ــ ۱۲۱۸ق)، نوشتهٔ شاهنوازخان* دهلوی، در زندگینامه، جغرافیا و تاریخ، از روزگاران کهن تا سال چهل و پنجم پادشاهی شاه‌عالم دوم. مرآت آفتاب‌نما بیشتر گزارش روزگار شاه‌عالم دوم است. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، دو جلوه و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمهٔ آن در ارزش تاریخ، جلوهٔ نخست، در شش / نه تجلی، دربارهٔ آفرینش جهان، پیامبران، حضرت محمد(ص)، خلفا، امامان، شاهان و فرمانروایان عرب، ایران تا صفویان، هندوستان، مطالبی دربارهٔ موسیقی و زندگینامهٔ صوفیان، دانشمندان، فلاسفه، شاعران، خوشنویسان، جلوهٔ دوم آن، در هشت تجلی، دربارهٔ جغرافیای هفت اقلیم و دریاها و خاتمه در شگفتی‌های جهان است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴۸۱ در کتابخانهٔ بانکیپور، Add.16,697 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، 454/pel/24 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، 5641/2318 در گنجینهٔ شیرانی این دانشگاه و جاهای دیگر نگه‌داری می‌شود. ۳۹ــ مجمع‌الاخبار (۱۲۲۰ق)، نوشتهٔ هرسکه‌رای. نویسنده در هشت اخبار مطالبی دربارهٔ هندوان باستان و حاکمان آن‌ها، تاریخ ایران باستان، تاریخ مسلمانان، شاهان یمن، ایران و توران، شاهان مسلمان هند، حکومت‌های محلی هند و مطالبی دربارهٔ اروپا و امریکا ارائه کرده است. ارزش مجمع‌الاخبار در تواریخ محلی آن است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.1624 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۰ــ سلالة‌السیر* زینت‌الزمان (۱۲۲۲ق)، نوشتهٔ ابوالقاسم سمنانی ساسانی. این تاریخ عمومی کوتاه دو مقاله دارد که یکی دربارهٔ دودمان‌های غیرهندی و دیگری دربارهٔ دودمان‌های هندی است. سلالة‌السیر در ۱۳۲۰ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۴۱ــ خلاصة‌التواریخ / مقدمهٔ تاریخ (ح۱۲۲۴ق)، نوشتهٔ محمد فضل امام خیرآبادی، نویسندهٔ ایرانی‌تبار شبه‌قاره، در یک مقدمه و هفت گفتار. این اثر بیشتر در تاریخ اعراب، ایران و هندوستان است و مطالبی دربارهٔ حکما، پزشکان و خوش‌نویسان دارد و خاتمهٔ آن دربارهٔ هفت اقلیم است. دست‌نویس‌هایی از این اثر در کتابخانهٔ موزهٔ لاهور و به

شمارهٔ ۹۵۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش، در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. ۴۲ــ نخبة‌السیر، نوشتهٔ هماو که آنرا در دو فصل، با یادکرد شصت و دو تن از پادشاهان باستان، چهل و نه تن از خاندان‌های اموی و عباسی، چنگیزیان، نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ۱۱۶۰ق)، احمدشاه درانی (۱۱۶۰ــ۱۱۸۶ق) و تیموریان تا شاه‌عالم دوم، تدوین کرده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ H-124 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۴۳ــ زبدة‌الغرایب (۱۲۳۱ / ۱۲۳۱ ــ ۱۲۴۵ق)، نوشتهٔ نجم* طباطبایی، نویسندهٔ ایرانی‌تبار شبه‌قاره، در پنج‌جلد دربارهٔ تاریخ اسلام، ایران و هند، از آغاز تا تیموریان هند. جلد پنجم آن نیز زندگینامهٔ فرزانگان، عارفان و شاعران را دربردارد. زبدة‌الغرایب خود یکی از مجلدات ششگانهٔ اثر دایرةالمعارف‌گونهٔ نجم طباطبایی به‌نام بحرالزخار است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۰۳۵/۱۳۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور or.2058، or.1762 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۴ــ سراج‌التواریخ (۱۲۴۰ق)، نوشتهٔ نورمحمد. این کتاب که در تاریخ جهان است مطالبی ویژه دربارهٔ هند دارد و به سراج‌الامرا اعظم‌جاه، نواب کرناتک، پیشکش شده است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۴۵ــ تنقیح‌الاخبار (۱۲۴۲ــ ۱۲۴۳ق)، نوشتهٔ منولال فلسفی (ــ ۱۲۴۸ق) و فرزندش کندن‌لال اشکی (ــ ح۱۲۶۶ق). در واقع کندن‌لال که در دربار شاه اوده منشی‌الملوک بود، اثر پدرش را که پیش از بازنگری آن درگذشته بود، گزیده و ویراسته است. تنقیح‌الاخبار در هفت قسم و دربارهٔ شاهان هند از ۹۰۰ق، تیموریان تا شاه‌عالم، تاریخ مغولستان و فرارود، فارس، بابل، شام و مصر و فرنگستان است. این اثر در ۱۲۶۷ق به‌چاپ رسیده است. ۴۶ــ اکبرنامه، تاریخ سلاطین گورکان (۱۲۴۸ق)، نوشتهٔ لچهمین‌نراین ــ جز لچهمین‌نراین اورنگ‌آبادی، متخلص به شفیق (ــ ۱۲۱۴ق) ــ در تاریخ تیموریان ایران و هند از امیر تیمور (۷۷۱ق) تا بهادرشاه دوم (۱۲۵۳ــ۱۲۷۵ق). دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۱۰۸ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود. ۴۷ــ یادگار بهادری (۱۲۴۹ق)، نوشتهٔ بهادرسنگه* که دایرةالمعارف‌گونه‌ای در جغرافیا و زندگینامه، هنرها و علم است. این اثر در چهار سانحه تدوین شده و برخی از این سانحه‌ها نیز به چند داستان بخش شده‌اند و پاره‌ای مطالب آن‌ها از این قرارند: سانحهٔ نخست در تاریخ پیامبران، سانحهٔ دوم در هفت داستان، دربارهٔ خلفا و حکمرانان عربستان تا بنی‌عباس، اسماعیلیان مصر و قهستان و قرمطیان و سادات و شرفای مکه و مدینه، سانحهٔ سوم در هفت داستان، در زندگینامهٔ فیلسوفان یونان، فیلسوفان دوره‌های نخست اسلامی، فیلسوفان اروپا، ایران و هند، پزشکان، یاران و جانشینان حضرت محمد (ص)، مشایخ و علمای اسلام، شاعران عرب، ایرانی و هندی، دربارهٔ علوم و هنرهایی چون چهره‌شناسی، تعبیر خواب، طالع‌بینی، موسیقی هندوان، معماری، نجاری، نقاشی، صنایع دستی، دربارهٔ جادو و طلسم، و زندگینامهٔ مسلمانانی نام‌آور که در دسته‌بندی‌های یادشده از آن‌ها نام نرفت و سانحهٔ چهارم در یک مقدمه در جغرافیای جهان و شهرها و کشورهایی کم‌شناخته برای مسلمانان، به‌ویژه در اروپا و هند، و هشت فصل در تاریخ پادشاهان ایران تا فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ــ۱۲۵۰ق)، حکمرانان عرب، پادشاهان یونان و روم، دربارهٔ مصر و سوریه، مغرب، ترکستان تا ازبکان توران، خوارزم و بدخشان، اروپا، و کاست‌ها، قوانین، اسطوره‌ها، راجه‌ها و راجپوت‌ها و دودمان‌های حاکم در هند، تا زمان نگارش اثر. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.1652 and 1653 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۸ــ جامع‌التواریخ (۱۲۵۰ق)، نوشتهٔ فقیر*محمد، در تاریخ جهان تا زمان نگارش. این اثر در چهارده فصل تدوین شده است و مطالبی از آفرینش و دربارهٔ اعراب، ایران، ترکستان، مغولان، تیموریان هند، هندوستان و جغرافیا دارد. جامع‌التواریخ در ۱۸۳۶م در کلکته و در ۱۸۷۴م در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۴۹ــ خزانهٔ رسول‌خانی (۱۲۵۱ق)، نوشتهٔ محمد*فیض منشی که به نواب غلام‌رسول‌خان پیشکش شده است. این اثر مطالبی ویژه دربارهٔ قطب‌شاهیان و نظام‌شاهیان دارد. دست‌نویس‌هایی از خزانهٔ رسول‌خانی در کتابخانهٔ عمومی شرقی، در پتنا و در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۵۰ــ مجمع‌الملوک (۱۲۶۰ق)، نوشتهٔ سیدمحمدرضا نجم‌طباطبایی که تاریخ فشرده جهان و درواقع دفتر سوم اثر دایرةالمعارف‌گونهٔ این نویسنده، بحرالزخار است. دست‌نویس‌هایی از بخش‌هایی از این اثر همراه با آثار دیگر همین نویسنده و چند اثر دیگر در مجموعه‌هایی به‌شماره‌های or.2058 و or.1743 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵۱ــ مخزن‌الجواهر (۱۲۶۳ق)، نوشتهٔ اختر* هوگلوی که به درخواست و به‌نام سر هنری م.الیوت تألیف یافته و تاریخی کوتاه از هفت اقلیم شرق است که تنها فهرستی از دوره‌های تاریخی را دارد.

دست‌نویس‌هایی از مخزن‌الجواهر به‌شماره‌های N.M.1962-152 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و or.1784 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵۲ــ ارشادالمستقیم، نوشتهٔ امان*الحق ریواری، در تاریخ جهان اسلام، هند و نظام‌های حیدرآباد که دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۵۳ــ عظیم‌التواریخ، نوشتهٔ مرتضی بینش* مدراسی و علی‌رضا رایق. گویا نخست نگارش این اثر را به صبغت‌الله سپردند، اما بعد بینش مدراسی سرپرست نویسندگان آن شد. عظیم‌التواریخ در تاریخ جهان، به‌ویژه هند و بیشتر دربارهٔ تاریخ کرناتک و تیموریان تا محمدشاه است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۴۳۰ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۵۴ــ خورشید جهان‌نما (۱۲۷۰ــ۱۲۸۰ق)، نوشتهٔ الاهی‌بخش انگریزآبادی، در تاریخ، جغرافیا و جز آن که اثری چنددانشی است و در دوازده برج تدوین شده است. مطالب این اثر دربارهٔ آفرینش، جغرافیای پنج قاره، تاریخ پیامبران، زندگینامهٔ فرزانگان، عارفان، شاعران و دیگران، تاریخ طریقه‌های صوفیان، بناهای تاریخی و زندگی نویسنده و خاندان او است. دست‌نویس‌هایی از این اثر در کتابخانه‌های انجمن آسیایی بنگال و کتابخانهٔ بوهار نگه‌داری می‌شود. ۲ــ ب) **تواریخ عمومی هند:** شماری دیگر از تاریخ‌های عمومی که به‌تاریخ عمومی هند اختصاص دارند، از این قرارند: ۱ــ فتوح‌السلاطین (۷۵۱ق)، سرودهٔ عبدالملک* عصامی که حماسه‌ای تاریخی در قالب مثنوی، به‌پیروی از شاهنامهٔ فردوسی در دوازده‌هزار بیت بوده که یازده‌هزار و هفت‌صد و بیست و هفت بیت آن در دست است. این اثر به‌خلاف شاهنامه از رویدادهای شگرف و افسانه‌ای خالی است و بیش از اهمیت تاریخی، ارزش حماسی دارد. فتوح‌السلاطین زیر حمایت و به‌نام ابوالمظفر بهمن‌شاه (۷۴۸ــ۷۵۹ق)، بنیادگذار دودمان بهمنیان دکن، نوشته شده است و مطالبی دربارهٔ گشودن هندوستان به‌دست مسلمانان تا غزنویان، غوریان، خلجی‌ها، تغلق‌ها تا دورهٔ محمد دوم تغلق (۷۲۵ــ۷۵۲ق) دارد. این اثر نه تاریخ این دودمان‌های حاکم بر هند که بیشتر تاریخ شاهان بنیادگذار هر دودمان و دربارهٔ فرماندهان ایشان است. فتوح‌السلاطین به‌ویژه از آن‌رو که امکان مقایسهٔ رویدادهای سیاسی این دوره‌ها را فراهم آورده، حایز اهمیت فراوان است. این اثر نخستین‌بار در ۱۸۹۰م در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۲ــ طبقات اکبری* / طبقات اکبرشاهی / نظام‌التواریخ / تاریخ نظامی (حـ۱۰۰۲ق)، نوشتهٔ

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

نظام‌الدین احمد هروی (ــ ۱۰۰۳ق)، در تاریخ شاهان مسلمان هند، از سبکتگین (۳۶۷ق) تا جلال‌الدین‌اکبر گورکانی و به‌نام همین شاه نوشته شده است. این اثر از نخستین تاریخ‌های عمومی هند است که مطالبی دربارهٔ تمام نواحی این کشور دارد. پیش از این یکی دو اثر تنها دربارهٔ چند تن از سلاطین دهلی و بسیاری آثارِ نیمه‌تمام، در تاریخ هند، نوشته شده بود. طبقات اکبری در یک دیباچه، نه طبقه و یک خاتمه تدوین شده است و مطالبی دربارهٔ غزنویان، سلاطین دهلی، دکن، گجرات، بنگاله، مالوه، کشمیر، سند، مولتان و جونپور دارد. در پایان طبقهٔ سلاطین دهلی از امرا، دانشمندان و شاعران روزگار جلال‌الدین اکبر یاد شده است و در خاتمهٔ اثر نیز برخی مطالب دربارهٔ جغرافیای هند ارائه شده است. طبقات اکبری در سه جلد (کلکته، ۱۹۲۷، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۷م) به‌چاپ رسیده است. برخی نویسندگان گزیده‌هایی از این اثر بیرون آورده‌اند. گزیدهٔ گوجرمل اکبرآبادی از آن‌شمار است که تاریخ هند را تا ۹۸۰ق دربردارد و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۵۴ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ذکر احوال سلاطین هندوستان نیز گزیده‌ای دیگر از نویسنده‌ای ناشناس، از طبقات اکبری است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۱۷ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۳ــ منتخب‌التواریخ / تاریخ بدایونی* (۹۹۹ــ۱۰۰۴ق)، نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی* در تاریخ شبه‌قاره از غزنویان تا چهلمین‌سال شاهی جلال‌الدین اکبر. بدایونی خود این اثر را خلاصه‌ای از طبقات اکبری و وام‌دار آن و همچنین تاریخ مبارک‌شاهی دانسته است، اما وی که اثرش را در تکمیل اثر نظام‌الدین احمد نوشته، بسیاری مطالب دست اول بدان افزوده است. این اثر در یک مقدمه، نه طبقه و یک خاتمه تدوین شده است و مطالبی دربارهٔ غزنویان، غوریان، غلامان، خلجیان، تغلقان، سادات، لودیان، سوریان و تیموریان از بابر تا نصیرالدین همایون و جلال‌الدین اکبر تا ۱۰۰۴ق را همراه با گزارشی از قوانین و روش کشورداری و دین الاهی او با دیدی انتقادی دربردارد. خاتمهٔ منتخب‌التواریخ نیز در زندگینامهٔ مشایخ مسلمان، فلاسفه، پزشکان و شاعران دورهٔ جلال‌الدین اکبر است. بدایونی متأثر از تعصب‌های دینی‌اش لحنی خصمانه و ناسزاگو به جلال‌الدین اکبر دارد و از این‌رو این اثر را گزارشی مهم و متناقض با اثر تاریخی مهم دیگر این دوره، به‌قلم ابوالفضل علامی دانسته‌اند. منتخب‌التواریخ نخستین‌بار در ۱۸۴۸م در کلکته، در ۱۸۶۴ــ۱۸۶۹م، در سه جلد، در کلکته و

جز آن‌ها به‌چاپ رسیده است. ۴ـ اکبرنامه* (۱۰۰۴ــ۱۰۱۰ق)، نوشتهٔ ابوالفضل* علامی، وزیر جلال‌الدین اکبر، اثری جزیی‌پرداز دربارهٔ دورهٔ جلال‌الدین اکبر همراه با تاریخ نیاکان او است. این اثر که از مهم‌ترین تاریخ‌های دورهٔ جلال‌الدین اکبر و تیموریان پیش از او است، از آن‌رو که به‌قلم یکی از منصب‌داران دربار او نوشته شده، در نقطهٔ مقابل منتخب‌التواریخ قرار گرفته و تاریخی رسمی درشمار می‌آید. نویسنده این اثر را در سه دفتر تدوین کرده است و مطالبی دربارهٔ تولد جلال‌الدین اکبر و نسب‌شناسی تیموریان، تاریخ بابر و همایون، دورهٔ جلال‌الدین اکبر تا پایان سال چهل و ششم شاهی او، و در دفتر سوم با عنوان جداگانهٔ آیین اکبری مطالبی دربارهٔ آمارها و امور اجرایی امپراتوری و اعتقادات هندوان دارد. نثر اکبرنامه با وجود آن که پیچیدگی‌های منشیانهٔ رایج در متون زمانش را نداشت، از نثر سادهٔ اوایل تیموریان نیز فاصله گرفته بود. اکبرنامه در میان تواریخ هم‌روزگارش به‌سبب ارائهٔ برخی آگاهی‌ها دربارهٔ جشن‌ها، مراسم، سنت‌های اجتماعی برای سوگواری یا دربارهٔ مجرمان، یاغیان و شکست‌خوردگان، باورهای عامیانه، برخی مسائل کشاورزی، و پاره‌ای آگاهی‌های باارزش دربارهٔ ولایت‌های هندوستان، افغانستان و ماوراءالنهر ویژه است. این اثر بارها و از آن‌شمار، برای نخستین‌بار، در ۱۲۷۲ق به‌کوشش میرسید احمدخان بهادر در دهلی به‌چاپ رسیده است. بر این اثر که با کشته‌شدن نویسنده‌اش، به تحریک جهانگیر، ناتمام مانده، تکمله‌ها و دنباله‌هایی نوشته‌اند. این آثار دربارهٔ سال‌های پایانی دورهٔ جلال‌الدین اکبر هستند و در میان تواریخ دوره‌ایی دربارهٔ این شاه، از آن‌ها یاد شده است. ۵ـ آیین اکبری* (۱۰۰۶ق)، همان دفتر سوم اکبرنامه و در پنج دفتر و در دستور مملکت‌داری شاهان هند است. آیین اکبری بارها و از آن‌شمار، برای نخستین‌بار، در ۱۲۷۱ق در سه‌جلد در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۶ـ تاریخ حقی* / ذکرالملوک (۱۰۰۵ق)، نوشتهٔ عبدالحق دهلوی، در تاریخ کوتاه شبه‌قاره از شهاب‌الدین محمد غوری تا چهل و دومین سال حکومت اکبر. نویسنده این اثر را بر اساس طبقات اکبری و در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه نوشته است. باب نخست آن دربارهٔ تاریخ دهلی و باب دوم در تاریخ کوتاه بنگال، جونپور، ماندو، گجرات، دکن، مولتان، کشمیر و سند است. گفتنی است برخی مطالب از ۱۰۰۸ق هم در آن یاد شده است. نویسنده در نگارش بخش‌های متأخرتر، از بهلول لودی تا اکبر، بیشتر از نقل‌قول‌های شفاهی و دیده‌های خود بهره گرفته است که اهمیت این اثر نیز به‌سبب ارائهٔ همین آگاهی‌ها است. دست‌نویس‌هایی از تاریخ حقی به‌شماره‌های ۱۶۲ در کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری در گجرات، ۵۳۷ در کتابخانهٔ بانکیپور، Add.26,210 و Add.16,701 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. بعدها نویسنده‌ای ناشناس تاریخی نوشت و در مقدمه آن‌را ادامهٔ تاریخ عبدالحق معرفی کرد. این اثر که طرحی کوتاه در تاریخ هند از زمان جلال‌الدین اکبر تا ۱۱۹۴ق است مطالبی ویژه دربارهٔ سرکردگان روهیله دارد. دست‌نویسی از این تاریخ بی‌نام، به‌شمارهٔ or.1639 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ـ زبدة‌التواریخ (۱۰۱۴ق)، نوشتهٔ نورالحق* دهلوی، فرزند عبدالحق. نویسنده این اثر را در تاریخ عمومی هند، از شهاب‌الدین محمد غوری تا برآمدن جهانگیر بر تخت، بر اساس الگوی طبقات اکبری در یک مقدمه، نه طبقه و یک خاتمه نوشته است. شیخ فرید بخاری، از سرداران جلال‌الدین اکبر، از پدر نورالحق خواسته بود تا اثری کامل‌تر در تاریخ بنویسد و بر تاریخ حقی بیفزاید، اما او این کار را به پسرش سپرد. نورالحق رویدادهای روزگار جلال‌الدین اکبر و مطالبی دربارهٔ شیخ فرید بخارایی را به تاریخ حقی افزود. زبدة‌التواریخ نسخهٔ گسترده و ادامهٔ تاریخ حقی است. این اثر نخستین تاریخ فارسی هند است که تمام رویدادهای دورهٔ جلال‌الدین اکبر و کامل‌ترین اسناد تاریخ زمان او را دربردارد. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۱۶۰ در کتابخانهٔ آصفیه و Add.10,580، or.1650، Add.11,633، or.1964 و or.2062 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز آن‌ها نگه‌داری می‌شود. ۸ـ تاریخ فرشته* / گلشن ابراهیمی / تاریخ نورس‌نامه (۱۰۱۵ق)، نوشتهٔ محمدقاسم هندوشاه، معروف به فرشته*، در تاریخ هند از روزگاران کهن تا زمان نگارش اثر. نویسنده بعدها پاره‌ای مطالب به آن افزوده است که آخرین آن‌ها دربارهٔ مرگ بهادرخان فاروقی در ۱۰۳۳ق بود. فرشته در خدمت ابراهیم عادل‌شاه دوم، حاکم دکن (۹۸۸ــ۱۰۳۷ق)، بود و این اثر را نیز به‌نام و سفارش هم‌او نوشت. تاریخ فرشته در یک مقدمه، دوازده مقاله و یک خاتمه تدوین شده است و مطالبی دربارهٔ عقاید هندوان، راجه‌ها، گسترش اسلام در هند، شاهان لاهور، دهلی تا مرگ جلال‌الدین اکبر، دکن، گجرات، مالوه، خاندیس، بنگاله، جونپور، سند، مولتان تا پیروزی همایون، کشمیر، ملیبار، شرح احوال مشایخ هندوستان و شرح آب و هوا و جغرافیای هندوستان را دربردارد. این اثر در میان تاریخ‌های اسلامی زمان خود، به دوری از مبالغه‌گویی و

بی‌طرفی ــ جز تعصب نویسنده در برابر سنی‌ها ــ ویژه است. نویسنده خود در ۱۰۱۸ق اثرش را گزیده و تاریخ نورس‌نامه نامیده است. تاریخ فرشته نخستین‌بار به‌کوشش لردانفنسین، در ۱۲۴۷ق در دو جلد، در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۹ــ مآثر رحیمی (۱۰۲۵ق)، نوشتهٔ عبدالباقی نهاوندی. این اثر درواقع از زندگینامه‌های تاریخی است که در روزگار جهانگیر و به قلم نویسنده‌ای ایرانی نوشته شده است. عبدالباقی که در برهانپور به‌دستگاه عبدالرحیم خان‌خانان پیوستگی داشت، به‌فرمان هم‌او این اثر را در یادکرد سلاطین قراقویونلو، نیاکان خان‌خانان، نوشت. افزون بر این‌ها، نویسنده در این اثر شرح احوال شاهان غزنین، دهلی تا زمان جهانگیر، برخی شاهان بنگاله، جونپور، مالوه، کشمیر، مولتان، گجرات، سند، دکن، خاندیس و برخی حکما، دانشمندان، پزشکان، شاعران و سپاهیان روزگار ایشان را در کنار یادکرد صفات عبدالرحیم‌خان‌خانان، پیروزی‌های او، بنا و تعمیر مساجد، مدارس و مکان‌های دیگر به‌دست او، یادکرد فرزندانش و شرح حال بزرگان علمی، ادبی و نظامی روزگارش آورده است. عبدالباقی این اثر را در یک مقدمه، چهار فصل و یک خاتمة‌الکتاب تدوین کرده است. مآثر رحیمی به‌تصحیح محمدهدایت حسین، در سه جلد، در ۱۹۲۴، ۱۹۲۵، و ۱۹۳۱م، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۰ــ مجالس‌السلاطین (۱۰۳۷ــ۱۰۳۸ق)، نوشتهٔ محمد* شریف دکنی، که تاریخ فشردهٔ شاهان دهلی، کشمیر، دودمان‌های دکن و تاریخ شاهان چهارده استان امپراتوری تیموری هند، از نخستین حملهٔ سبکتگین به هند (۳۶۹ق) تا بر آمدن شاه‌جهان است. نویسنده خود این اثر را خلاصه‌ای از تواریخ مفصل پیشین، مانند تاریخ فیروزشاهی، تاریخ بدایونی و اعجاز خسروی دانسته است. دست‌نویسی از مجالس‌السلاطین به‌شمارهٔ or.1903 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ تواریخ راجه‌های دهلی، نوشتهٔ چندربهان برهمن* لاهوری که تاریخی فشرده تا دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانه‌ای در احمدآباد گجرات نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ حدایق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین (۱۰۹۲ق)، نوشتهٔ علی‌بن‌طیفور بسطامی* در تاریخ و زندگینامهٔ شاعران خاندان شاهی که بسیاری از ایشان شاه یا شاهزاده بودند. نویسنده این اثر را در دربار ابوالحسن قطب‌شاه (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۸ق)، در یک باب، سه حدیقه و یک فصل نوشت. این اثر مطالبی دربارهٔ حاکمان دورهٔ اسلامی تا ۳۰ق، چندین دودمان مسلمان حاکم در هند و بیرون از آن و برخی وزیران برجستهٔ ایشان، برخی شاهان دکن از بهمنیان، عادلشاهیان و قطب‌شاهیان دارد. حدایق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین در ۱۹۴۲م در لاهور و در ۱۹۵۱م در مدراس به‌چاپ رسیده است. ۱۳ــ لب‌التواریخ هند / لب‌اللباب / تاریخ لب‌اللباب (۱۱۰۱ــ۱۱۰۶ق)، نوشتهٔ رای‌بندرابن، از امرای هندوی بلندآوازهٔ هند در روزگار اورنگ‌زیب، دربارهٔ تاریخ روزگار شهاب‌الدین غوری تا زمان نگارش اثر. نویسنده که در دورهٔ اورنگ‌زیب عنوان رای از او گرفت و در زمان بهادرشاه منصب دیوانی داشت، این اثر را به اورنگ‌زیب پیشکش کرده است. این اثر نخستین تاریخ عمومی هند به‌فارسی از نویسنده‌ای هندو است. بندرابن این اثر را نه به‌شکل سالنامه که تنها با یادکرد رویدادهای مهم، در ده فصل و چند شعبه، دربارهٔ شاهان دهلی، دکن، گجرات، مالوه و مندو، خاندیس و برهانپور، بنگال، جونپور، سند، مولتان و کشمیر پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از لب‌التواریخ هند، به‌شماره‌های H-100 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور، N.M.424 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، Add.26,251، or.1817 و or.1923 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز آن‌ها نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ خلاصة‌التواریخ* (۱۱۰۷ق)، نوشتهٔ سجان‌رای سنگه بتالوی / بهنداری (ز ۱۱۱۰ق)، از منشیان اورنگ‌زیب، در تاریخ هند از روزگاران کهن تا برآمدن اورنگ‌زیب بر تخت. جی‌کِشان‌داس مهرّه ضمیمهٔ خلاصة‌التواریخ را دربارهٔ اورنگ‌زیب نوشته و به این اثر افزوده است. به این ترتیب، خلاصة‌التواریخ تا مرگ اورنگ‌زیب را در بر گرفت. این اثر که از شناخته‌ترین تواریخ به‌قلم مورخان هندوی دورهٔ تیموریان شبه‌قاره است، در سه حصه و دربارهٔ اقوام هند، فرمانروایان هند از راجه جودهشتر تا پایان شاهی هندوان، از سبکتگین تا جانشینان سلطان بهلول لودی همراه با گزارش جغرافیای استان‌های هند، دورهٔ تیموریان تا اورنگ‌زیب، جنگ‌های خانگی میان اورنگ‌زیب و برادرانش، و برخی سلسله‌های محلی تدوین شده است. نویسنده تاریخ گذشته را از بیست و هفت اثر تاریخی پیش از خود گردآورده است، اما آن‌چه در این اثر اهمیت دارد، گزارش اوضاع اقتصادی دورهٔ اورنگ‌زیب، شرح پنجاب و یادداشت‌های نویسنده دربارهٔ مشایخ، دانشمندان و سیک‌های آن روزگار است. خلاصة‌التواریخ در ۱۹۱۸م، در دهلی به‌چاپ رسیده است. برخی خلاصه‌هایی از این اثر بیرون آورده‌اند که انتخاب خلاصهٔ تاریخ، گزیدهٔ دل‌محمد دلشاد پسروری (ــ ح۱۱۱۴ق)، با مقدمه‌ای در شرح

احوال پیامبران، عقاید مسلمانان و هندوان دربارهٔ آفرینش جهان و جغرافیای پسرور، زبدة‌الاخبار، گزیدهٔ امرسنگه خوشدل بنارسی، که مطالب آن تا ۱۲۲۱ق ادامه یافته و منتخب خلاصة‌التواریخ، گزیدهٔ رام پرشاد (ز ۱۲۳۰ـ۱۲۵۳ق)، که این نیز تا برآمدن محمد اکبر دوم را دربردارد و دست‌نویس آن همراه با اثر بنارسی در یک مجموعه در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، از آن جمله‌اند. دست‌نویس‌های این آثار، به ترتیب، به‌شماره‌های N.M.1978-36 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان، در کراچی و به‌شمارهٔ or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۵ـ انتخاب‌التواریخ، نوشتهٔ میرزا مَسیتا، در خلاصهٔ تاریخ هند که در دورهٔ شاه‌عالم (۱۱۱۸ـ۱۱۲۴ق) نوشته شده است. این اثر بسیار کم‌یاب است، اما دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ سلطنتی لکنو و به‌شمارهٔ or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ـ هفت گلشن محمدشاهی / هفت گلشن الهی (۱۱۳۲ق)، نوشتهٔ محمدهادی کامورخان*، در تاریخ هند تا ۱۱۳۲ق، به‌ویژه دربارهٔ دودمان‌های کوچک‌تر. نویسنده این اثر را در هفت گلشن دربارهٔ شاهان دهلی، چند صوبهٔ هند و زندگینامهٔ مشایخ و عرفای هندوستان نوشته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1795، or.1792 و or.2055 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۷ـ منتخب‌اللباب / تاریخ خوافی‌خان (۱۱۳۳ق)، نوشتهٔ محمدهاشم خوافی*خان، در سه جلد. جلد نخست دربارهٔ شاهان مسلمان هند از گشودن سند به دست اعراب تا برافتادن لودیان و جلد دوم دربارهٔ تیموریان هند است و در آن در ابتدای مطالبی که دربارهٔ دورهٔ بابر تا سال چهاردهم شاهی محمدشاه نقل کرده مطالبی از ترک بن یافث تا امیرتیمور گورکان و از او تا پایان دورهٔ تیموریان ایران آورده است. جلد سوم این اثر نیز در تاریخ محلی هند، به‌جز دهلی و اکبرآباد، است. نویسندهٔ این اثر در خدمت اورنگ‌زیب و پس از مرگ او در خدمت شاه‌عالم، فرخ‌سیر و محمدشاه بود. وی تمام دورهٔ اورنگ‌زیب را درک کرد، اما اثرش را پس از مرگ او نوشت. این اثر به‌دلیل حضور مستقیم مؤلف در روند وقایع و ارائهٔ بی‌طرفانه و نقادانهٔ آگاهی‌هایش از دورهٔ اورنگ‌زیب و جانشینانش، دارای اهمیت ویژه است. خوافی‌خان در این اثر دیده‌های خود و شنیده‌هایش از پدر و برادرش را به آن‌چه از منابع تاریخی معتبر آن روزگار به‌دستش رسیده، افزوده است. بخشی از جلدهای نخست و سوم این اثر به ترتیب با شماره‌های Add.26,227 و Add.26,265 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود و جلد دوم آن نیز در ۱۸۶۸، ۱۸۷۴ و ۱۹۰۹م در سه جلد، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۸ـ تحفة‌الهند (۱۱۴۸ق)، نوشتهٔ لال‌رام، از ملازمان محمدشاه، در تاریخ هند از روزگار کهن تا زمان فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق). نویسنده این اثر را در چهار بخش و یک خاتمه تدوین کرده است. این اثر مطالبی دربارهٔ افسانهٔ آفرینش جهان نزد هندوان، جغرافیا و تاریخ صوبه‌های هند، شرح احوال مشایخ مسلمان، شاهان و بزرگان این کشور، شاهان باستان ایران و فیلسوفان یونان دارد. دست‌نویسی از تحفة‌الهند به‌شمارهٔ 6584 و Add.6583 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ـ تذکرة‌الملوک، نوشتهٔ یحیی‌خان، میرمنشی فرخ‌سیر، در تاریخ هند از پیروزی اعراب تا ۱۱۴۹ق. این اثر بیشتر بر اساس طبقات اکبری نوشته شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۰۹ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲۰ـ سبعهٔ سیاره (میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری)، نوشتهٔ علی‌رضاخان که بخشی از گلچین بزرگِ متون نثر، در تاریخ هند است. این اثر در هفت بخش مطالبی تا ۱۱۳۶ق را دربردارد. دست‌نویسی از سبعهٔ سیاره به‌شمارهٔ ۳۲۴ در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۲۱ـ تواریخ فتحیان، نوشتهٔ فتح‌الله‌خان، در تاریخ هند از سلطان‌محمود غزنوی تا پایان دورهٔ محمدشاه. نویسنده که در زمان فرخ‌سیر در خدمت نظام‌الملک آصف‌جاه، حاکم مالوه، بود، مطالب مربوط به حامی‌اش را با جزئیات و بیشتر بر اساس دیده‌هایش نقل کرده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۴ در کتابخانهٔ ایالتی رامپور نگه‌داری می‌شود. ۲۲ـ تاریخ هندی (۱۱۵۳ق)، نوشتهٔ رستم*علی شاه‌آبادی، در تاریخ هند از روزگار باستان تا زمان نگارش اثر. این اثر در یک مقدمه، ده طبقه و یک خاتمه تدوین شده است و بیشترین مطالب آن دربارهٔ محمدشاه و رویدادهای روزانهٔ دورهٔ او است. نویسنده در خاتمه شرح احوال پیران، دانشمندان و شاعران هند روزگار خود و پیش از آن را نقل کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های N.M.1958-257/2 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، or.1628، or.20626 و or.2055 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۳ـ تاریخ راجاولی / رسالهٔ راجاولی، ترجمهٔ ولی* دهلوی (ـ ۱۰۸۵ق)، منشی شاهزاده داراشکوه (۱۰۲۴ـ ۱۰۶۹ق) از متنی هندی به‌قلم مِصرابِ‌یادهَر. این متن اثری کوتاه دربارهٔ حاکمان دهلی، در دو بخش است. بخش نخست دربارهٔ

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

راجگان هندو از جودهشتر تا گشودن دهلی به‌دست شهاب‌الدین غوری (۵۸۸ق) و بخش دوم از روزگار پس از اسلام تا زمان شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) است. پس از مرگ نویسنده کسی دیگر تا رویدادهای روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۰۲ق) را بر آن افزوده است. اهمیت این اثر به‌ویژه برای بخش نخست آن است که در آن تاریخ هندوان به‌قلم نویسنده‌ای هندو آمده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۱۹ در کتابخانهٔ آصفیه، or.1688، or.1764، Add.25,791 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. ۲۴ــ چهار گلشن / چتر گلشن / اخبارالنوادر (۱۱۷۳ق)، نوشتهٔ چترمن* رای‌زاده در تاریخ هند از روزگار باستان تا ۱۱۷۳ق. نویسنده این اثر را به‌درخواست وزیر غازی‌الدین‌خان و در چهار گلشن نوشته است. گلشن نخست دربارهٔ صوبه‌های هندوستان و گلشن دوم دربارهٔ صوبه‌های دکن، گلشن سوم دربارهٔ مسافت و منازل سفر از دهلی به نقاط گوناگون هند، و گلشن چهارم آن دربارهٔ سلسله‌های فقرا و درویشان است. نویسنده در هر یک از گلشن‌های نخست و دوم جز شرح صوبه‌ها، تاریخ دودمان‌های حاکم بر آن‌ها، شرح احوال مشایخ آن سرزمین‌ها، و شرح مکان‌های زیارتی و دیدنی صوبه‌های دهلی و دیگر صوبه‌های هندوستان را، در همان گلشن نخست، آورده است. نویسنده پیش از به‌پایان رسانیدن اثرش درگذشت و دیگران آن‌را مرتب کردند که آخرین مرتب آن نواده‌اش، چندربهان منشی بود. وی آن‌را در ۱۲۰۴ق گردآورد و مقدمه‌ای بدان افزود. دست‌نویس‌هایی از اثر چترمن به‌شماره‌های ۵۴۲ در کتابخانهٔ بانکیپور و or.1791، or.1989، or.1937 و or.2056 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۵ــ میزان دانش (۱۱۸۲ق)، نوشتهٔ آنندروپ*، در اله‌آباد که مطالبی در تاریخ هند از روزگار باستان تا شاه‌عالم، راجه‌ها و زمین‌داران صوبهٔ اله‌آباد، بنگال، اودیپور، اجمیر و صوبه‌های دیگر در دکن و شمال هند دارد. دست‌نویسی از میزان دانش به‌شمارهٔ or.1689 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۶ــ اخبار محبت* (ح۱۱۸۶ق)، نوشتهٔ محبت‌خان، از نوادگان دلیرخان داودزایی، سردار اورنگ‌زیب و بنیادگذار شاه‌جهانپور، در تاریخ هند از روزگاران کهن تا ۱۱۸۶ق. این اثر مطالبی دربارهٔ تاریخ بنگال تا عزل محمدرضاخان از نیابت (۱۱۸۶ق)، شاهان دهلی، گجرات، مطالبی دربارهٔ شاه‌جهانپور و روهیله‌ها، کرناتک، نبرد با اروپاییان، و تیموریان تا سال نخست بر تخت نشستن شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ق) دارد. بعدها پیوستی به این اثر افزوده شده که در آن به‌مرگ شاه‌عالم دوم و برآمدن محمد اکبر دوم بر تخت (۱۲۲۱ق) اشاره شده است. اهمیت این تاریخ با وجود کوتاه بودنش، در ارائهٔ جزئیات یورش‌های درانی‌ها و مطالب دورهٔ شاه‌عالم دوم است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۹۲۶ در کتابخانهٔ دیوان هند، or.1714 و or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۷ــ تاریخ ممالک هند / تاریخ باسط (۱۱۹۶ق)، نوشتهٔ غلام* باسط امیتهوی، در تاریخ هند از روزگار باستان تا ۱۱۹۶ق. نویسنده که در کلکته منشی ژنرال جیلز استیبرت بود، این اثر را به‌درخواست هم‌او نوشت. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های 2835 در کتابخانهٔ دیوان هند و Add.27,250 و Add.6587 و or.2056 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۸ــ چهارگلزار شجاعی (۱۲۰۱ق)، نوشتهٔ هرچرانداس*، به‌نام شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ــ۱۱۸۹ق). این اثر در پنج چمن تنظیم شده است که چهار چمن نخست آن دربارهٔ افسانه‌های هندو و دوره‌های گذشته است. تنها چمن پنجم آن مطالبی تاریخی دارد. این چمن در دو بخش مطالبی از دورهٔ راجه‌ها، از جودهشتر، تا پیروزی مسلمانان و دربارهٔ تاریخ تیموریان، از همایون تا شاه‌عالم دوم، دارد. شرح احوال امیران و منصب‌داران در پایان چهار گلزار شجاعی آمده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های 453/pel/18 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب و or.1732 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۹ــ حقیقت‌های هندوستان (۱۲۰۴ق)، نوشتهٔ لچهمی‌نراین اورنگ‌آبادی، متخلص به شفیق، در تاریخ و جغرافیای صوبه‌های هندوستان و دکن. نویسنده این اثر را در چهار مقاله تدوین کرده است. لچهمی‌نراین در مقالهٔ نخست اظهارنامه‌های مالیاتی را که پدربزرگش در اورنگ‌آباد فراهم کرده و پدرش که دیوان نظام‌الملک آصف‌جاه، ناظم حیدرآباد (۱۱۲۲ــ۱۱۶۱ق) بود، آن‌را به‌امضای وی رسانیده بود، آورده و شرح‌هایی برای حامی‌اش، کاپیتان ویلیام پاتریک بدان افزوده است. وی در سه مقالهٔ دیگر مطالبی به‌ترتیب دربارهٔ صوبه‌های دکن، و طرحی در تاریخ سلاطین مسلمان هندوستان از معزالدین محمد غوری تا شاه‌عالم دوم آورده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴ق‌ف۴۴ در کتابخانهٔ انجمن ترقی در کراچی و or.205 و Add.26,266 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۰ــ اختصارالتواریخ (۱۲۱۷ق)، نوشتهٔ سُوْن‌سنگه، در خلاصهٔ تاریخ هند که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.2057 در

کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۱ــ مختصر یول (۱۲۱۸ق)، نوشتهٔ اعزالدین / اعزازالدین محمد هندی، برای کلنل یول. این اثر که تاریخ مختصر سلاطین دهلی و تیموریان تا شاه‌عالم دوم است، در واقع رونویسی از تاریخ حقی است که نویسنده یک مقدمه و مطالبی در پایان اثر دربارهٔ دورهٔ جلال‌الدین اکبر تا شاه‌عالم دوم بدان افزوده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.16,712 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۲ــ وقایع قادرخان (۱۲۲۰ق)، نوشتهٔ محمدقادر*خان بیدری، در تاریخ هندوستان و دکن. این اثر دیباچه‌ای از غلام‌حسین نامی دارد که در ۱۲۱۸ق به محمدآباد بیدر رفته و در کار نگارش نویسنده را یاری کرده است. وقایع قادرخان دو مقاله و یک خاتمه دارد که مقالهٔ نخست در شش باب در احوال هندوستان و مقالهٔ دوم در نه باب دربارهٔ صوبه‌های دکن است. نویسنده در هر مقاله زندگینامهٔ مشایخ هر دو سرزمین را نیز آورده است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف ۷۰ در کتابخانهٔ انجمن ترقی در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۳۳ــ کاشف‌الاخبار (پس از ۱۲۲۰ق)، نوشتهٔ عنایت‌حسین مارَهرَوی، در تاریخ و جغرافیای هند. ارزش مطالب جغرافیایی این اثر بیش از مطالب تاریخی آن است. دست‌نویس‌هایی از کاشف‌الاخبار به‌شماره‌های or.1740، or.1755، or.2057 و or.2065 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۴ــ تاریخ سعادت جاوید (۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ هرنام* سنگه نامی. این اثر به سعادت‌علی‌خان، نواب اوده (۱۲۱۳ ــ ۱۲۲۹ق) پیشکش شده است. نویسنده در این اثر افزون بر تاریخ هند تا ۱۲۲۰ق، زندگینامهٔ بزرگانی راکه در تاریخ هند، از دورهٔ محمدشاه تا زمان نگارش اثر، برجسته بودند با نقل جزئیات به‌دست داده است. وی این اثر را در چهار فصل و دربارهٔ راجه‌های هند، شاهان دهلی از محمود غزنوی تا شاه‌عالم دوم، امیران و راجه‌های دورهٔ آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ــ۱۲۱۲ق) و پیروزی وی بر روهیله‌ها و جانشینی وزیرعلی (۱۲۱۲ــ۱۲۱۳ق) و پیروزی انگلیسی‌ها و مطالبی دربارهٔ جات‌ها و سیک‌ها، و هفت اقلیم پرداخته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.1820 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۵ــ چهار چمن (۱۲۲۵ق)، نوشتهٔ دولت رای‌کایته سکسنه (ــ میانهٔ سدهٔ سیزدهم هجری)، در تاریخ هند از راجه جودهشتر تا زمان نگارش. دولت‌رای این اثر را در چهار چمن و هفت بهار تدوین کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.2063 در

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۵۹۴ دولت در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۳۶ــ منتخب‌التواریخ (۱۲۳۴ق)، نوشتهٔ سَداسکهٔ دهلوی، متخلص به نیاز*، در تاریخ هند تا ۱۲۳۳ق. نویسنده این اثر را در اله‌آباد، در دو جلد نوشت. جلد نخست دربارهٔ راجه‌های هندو، غزنویان، شاهان دهلی و تیموریان و جلد دوم دربارهٔ دودمان‌های دیگرِ حاکم بر هند است که مطالب این جلد بسیار با تاریخ فرشته همگون است. دست‌نویس‌هایی از بخش‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1757، or.1698، or.2058 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۷ــ مفاتیح‌الریاست (۱۲۵۰ق)، نوشتهٔ سید محمدرضا نجم طباطبایی، که در تاریخ هند از ۱۱۵۱ق، زمان یورش نادر به این سرزمین، تا ۱۲۵۰ق است. این اثر دفتر چهارم بحرالزخار او است. مفاتیح‌الریاست با دو گفتار دربارهٔ آیین هندوها و دودمان‌های افغانی آغاز شده و سپس مطالبی دربارهٔ تیموریان به‌ویژه از محمدشاه تا محمداکبر دوم، نوابان اوده تا مرگ ناصرالدین حیدر (۱۲۵۳ق) و دیگر دودمان‌های همروزگار آنان در هند دارد. بخش‌هایی از این اثر به‌شماره‌های N.M.467 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، در دو جلد، و or.1752 و or.2058 و or.1743 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۸ــ اخبارات هند (۱۲۶۴ق)، نوشتهٔ محمدرضا طباطبایی، در تاریخ هند از روزگاران کهن تا ۱۲۶۴ق. این اثر به‌خواست سرهنری الیوت نوشته و به او اهدا شد. اخبارات هند دفتر پنجم بحرالزخار او است و به‌ویژه مطالبی دقیق دربارهٔ فروپاشی امپراتوری مغولان از دورهٔ فرخ‌سیر تا زمان نگارش اثر و دربارهٔ حکومت‌های محلی هند دارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1726، Add.2058، Add.1743 و Add.1752 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۹ــ حدیقة‌الهند (۱۲۶۵ق)، نوشتهٔ احمد بخشو، در تاریخ هند از آغاز تا زمان نگارش اثر. این اثر بخش نخست از اثر دیگر نویسنده، به‌نام حدیقهٔ احمد، است که وی آن را تکمیل کرده و حدیقة‌الهند نامیده است. حدیقة‌الهند در هفده باب تدوین شده و دربارهٔ طول و عرض هند، عقاید هندوان، احوال افغانستان، صوبه‌های هند، سکهان، مرهته‌ها، شرق هند و اروپاییان در هند است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ 2262/pel/57 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۴۰ــ دستورالسیر، نوشتهٔ کامل‌مَه که در دورهٔ واجدعلی‌شاه (۱۲۶۳ ــ ۱۲۷۳ق)، آخرین‌شاه اوده، نوشته شد. نویسنده این اثر را در دو فصل،

نخستین دربارهٔ حاکمان پیش از اسلام و دومین دربارهٔ حاکمان مسلمان هند، تدوین کرده است که مطالب دربارهٔ تیموریان، در یکی از طبقه‌های دوازده‌گانهٔ فصل دوم، بیشترین حجم را دارد. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ایالتی رامپور نگه‌داری می‌شود. ۴۱ــ داستان ترکتازان هند (۱۳۰۱ــ۱۳۰۳ق)، نوشتهٔ فدایی* اصفهانی، میرزا نصرالله‌خان دولت‌یارجنگ، دربارهٔ یورش‌های مسلمانان به هند، از زمان محمدبن قاسم تا روزگار نگارش اثر و فرمانروایان مسلمان تا بهادرشاه دوم. این اثر در پنج مجلد، در ۱۳۰۱ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۴۲ــ زینة‌الزمان فی تاریخ هندوستان / تاج‌التواریخ / سلالة‌السیر (۱۳۱۰ق)، نوشتهٔ عالی‌جاه میرزا محمد ملک‌الکتاب‌خان صاحب شیرازی. این اثر در چهار مقاله و یک خاتمه نوشته شده است. مقالهٔ نخست، در سه فصل، در عقاید حکمای هندو دربارهٔ ادوار عالم و آفرینش آدم و سلاطینی که پیش از آدم در جهان زندگی می‌کردند، فرمانروایانی که پس از طوفان نوح تا زمان هجرت پیامبر (ص) حکومت کردند، و پیدایی اسلام در هند است. مقالهٔ دوم آن، در هجده فصل، دربارهٔ تیموریان از امیرتیمور تا بهادرشاه، مقالهٔ سوم، در دوازده فصل، دربارهٔ شاهان اوده از سعادت‌علی‌خان تا پایان حکومت واجدعلی‌شاه (۱۲۶۳ ــ ۱۲۷۲ق) و مقالهٔ چهارم، در پنجاه‌وچهار فصل، دربارهٔ حاکمان هند در زمان غلبهٔ انگلیسی‌ها است. این اثر همراه با دو اثر دیگر به‌نام‌های سلطان‌نامه و تاریخ انگلستان، زیر نام سلطان‌نامه، در ۱۳۱۰ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۴۳ــ مختصر لطیف، نوشتهٔ روپ* نراین‌کهتری، که تاریخ کوتاه هند از زمان سلطان شهاب‌الدین غوری تا سال چهارم شاهی فرخ‌سیر است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ایالتی رامپور نگه‌داری می‌شود. ۴۴ــ صحیح‌الاخبار، نوشتهٔ سروپ چندکهتری، در تاریخ هند تا ۱۲۰۹ق. این اثر برای سرجان شُر، فرماندار کل هند (۱۷۹۳ ــ ۱۷۹۸م) نوشته شده است و دست‌نویس‌هایی از آن در مجموعه‌هایی به‌شماره‌های or.1843 و or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

۳) تواریخ دوره‌ای که بخشی از تواریخ فارسی سدهٔ میانه‌اند، گزارش رویدادهای دورهٔ یک پادشاه یا چند دودمان حاکم بر شبه‌قاره هستند. این آثار را در سه گروه قرار داده‌اند: الف) تاریخ‌های دورهٔ سلاطین دهلی که دربارهٔ دودمان‌های مسلمان حاکم در دهلی، پیش از تیموریان ــ جز دودمان‌های افغان این دوره ــ یعنی غلامان، خلجیان، تغلقیان و بنی‌خضر، از ۶۰۲ تا ۸۵۵ق هستند؛ ب) تاریخ‌های شاهان افغان در دهلی، دودمان‌های لودی و سور (۸۵۵ــ۹۷۵ق)، و تاریخ شاهان افغان در بنگال، دودمان‌های کرانی و نوحانی (۹۶۰ــ۱۰۲۱ق)؛ ج) آثار تاریخی که دربارهٔ دورهٔ یکی از شاهان تیموری است و خاطرات و زندگینامه‌های خودنوشت ایشان را نیز دربردارد. شماری از تواریخ دوره‌ای از این قرارند: ۳ــ الف) تاریخ‌های دورهٔ سلاطین دهلی: ۱ــ تاج‌المآثر* (۶۰۲ــ۶۱۴ق)، نوشتهٔ تاج‌الدین حسن نظامی، نویسندهٔ ایرانی، در تاریخ امپراتوری دهلی از ۵۸۷ق، که سال غلبهٔ معزالدین بر اجمیراست، تا ۶۱۴ق. نویسنده از برخی چشم‌دیده‌هایش که پیش از آغاز نگارش اثر روی داده بودند نیز یاد کرده است، بنابراین در این اثر مطالبی دربارهٔ نبردهای شهاب‌الدین غوری در هند و رویدادهای روزگار قطب‌الدین ایبک (۶۰۲ــ۶۰۷ق) و نخستین سال‌های شاهی ایلتتمش آمده است. گویا کار نگارش یک‌بار با مرگ ایبک به‌پایان رسید، اما به‌خواست ایلتتمش از سر گرفته شد. این اثر که به‌نثری متکلف و مصنوع نوشته شده بیش از ارزش تاریخی‌اش ارزش ادبی دارد، اما آگاهی‌های تاریخی نقل شده در آن نیز معتبر و متنوع است. نویسنده در این اثر، با این‌که آن‌را برای مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ هند کافی ندانسته‌اند، از برخی جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی زندگی اوایل سده‌های میانه، نظام‌نامهٔ اداری ایبک و ایلتتمش برای استانداران و ناظمان، اصطلاح‌های موسیقی و سازها، سلاح‌های جنگی، سنگ‌های قیمتی، پارچه‌ها و عطرهای هند و از این دست آگاهی‌ها یادکرده است. اعتبار مطالب تاریخی این اثر نیز یکی از آن رو است که رویدادهای روزگار خودش در آن روایت شده و دیگر بدان سبب است که حسن نظامی با نگاهی واقع‌بینانه تاریخ را روایت کرده و با وجود حذف برخی رویدادهای ناخوش‌آیند، برای حمایت از ایلتتمش، از دیگرگونه نشان دادن آن وقایع نیز دوری کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Add.7623، Add.7624، Add.24,951 و or.163 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ قران‌السعدین (۶۸۸ق)، سرودهٔ امیرخسرو* دهلوی. این مثنوی حماسی دربارهٔ دیدار سلطان معزالدین کیقباد، شاه دهلی (۶۸۶ــ۶۸۹ق) و پدرش ناصرالدین بغراخان، فرمانروای بنگال (۶۸۱ــ۶۹۱ق) است که در ۶۸۸ق در دهلی روی داد. به‌ویژه آن بخشی از اثر که دربارهٔ رویدادهای پس از مرگ غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ــ۶۸۶ق) است، اهمیتی ویژه دارد. این اثر یک‌بار در ۱۲۵۹ق در لکنو و بار دیگر،

به‌تصحیح مولوی قدرت احمد، در ۱۲۶۱ق در همان‌جا به‌چاپ رسیده است. ۳ــ مثنوی مفتاح‌الفتوح / تاج‌الفتوح* (۶۹۰ق)، سرودۀ امیرخسرو که دربارۀ چهار نبرد جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (۶۸۹ــ۶۹۵ق)، در مدت یک سال نخست پادشاهی‌اش است. مفتاح‌الفتوح در میان تواریخ دورۀ خلجیان بیشترین اهمیت را دارد. دست‌نویسی از این اثر در مجموعه‌ای به‌شمارۀ Add.21,104 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ــ خزاین‌الفتوح* / تاریخ علایی (۷۱۱ق)، نوشتۀ امیرخسرو. این اثر منثور تاریخ دورۀ علاءالدین محمدشاه خلجی (۶۹۵ــ۷۱۵ق) تا زمان نگارش اثر را دربردارد و برای هم‌او نوشته شده است. خزاین‌الفتوح زیر تأثیر تاج‌المآثر به‌سبک بسیار مصنوع نوشته شده است و سربندهایی منظوم، در یک مصراع یا بیت، دارد. نویسنده در پایان هر بند یک رباعی آورده است. این اثر یک‌بار، به تصحیح و تحشیۀ محمدوحیدمیرزا، استاد عربی و اسلامیات دانشگاه لکنو، در ۱۹۵۳م در بنگال و بار دیگر در ۱۹۷۶م در لاهور به چاپ رسیده است. ۵ــ نه سپهر* (۷۱۸ق)، سرودۀ امیرخسرو. این مثنوی تاریخی در رویدادهای دربار و روزگار قطب‌الدین مبارک‌شاه خلجی (۷۱۶ــ۷۲۱ق) است و به هم‌او پیشکش شده است. نه سپهر برای یادکرد رویدادهای سال‌های آخر دورۀ خلجیان اهمیتی ویژه دارد. دست‌نویسی از این اثر در مجموعه‌ای به‌شمارۀ Add.21,104 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ تغلق‌نامه* (۷۲۰ق)، سرودۀ امیرخسرو. این آخرین منظومۀ تاریخی امیرخسرو دربارۀ رویدادهای تخت‌نشینی غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ــ۷۲۵ق)، بنیادگذار دودمان تغلقیان است و در ارائۀ تاریخ این دودمان اهمیت فراوان دارد. تغلق‌نامه در ۱۹۳۲م در حیدرآباد دکن و در ۱۹۳۳م، به‌تصحیح سید ابوالحسن سید هاشمی فریدآبادی، در همان‌جا به‌چاپ رسیده است. ۷ــ قصاید بدرچاچی / شاهنامۀ محمدتغلق (۷۴۵ق)، سرودۀ بدرچاچی، در ستایش لشکرکشی‌های محمد تغلق (۷۲۵ــ۷۵۲ق). این اثر در ۱۲۶۱ق در لکنو و چندین‌بار دیگر به چاپ رسیده است. ۸ــ فتوحات فیروزشاهی / تاریخ فیروزشاهی، نوشتۀ فیروزشاه تغلق (۷۵۲ــ۷۹۰ق). وی نخستین شاه مسلمان شبه‌قاره است که شرح احوال خود را نوشته است. فیروزشاه در این اثر باگزارشی کوتاه ویژگی‌های اساسی سیاست اداری پادشاهی خود را شرح داده است و بر علاقه‌اش به ساخت بناها تأکید کرده است. این اثر در ۱۸۸۵م در دهلی و در ۱۹۵۴م در علیگر به‌چاپ رسیده است. ۹ــ تاریخ فیروزشاهی* (۷۵۸ق)، نوشتۀ ضیاءالدین برنی، نخستین و برجسته‌ترین پژوهشگر و تاریخ‌نویس هندی دورۀ سلطنت دهلی که به دربارهای محمد تغلق و فیروزشاه تغلق راه داشت. نویسنده از آن‌رو که طبقات ناصری را اثری کامل می‌دانست، تاریخ سلاطین دهلی را از جایی آغاز کرد که طبقات ناصری پایان یافته بود. وی در این اثر به رویدادهای روزگار غیاث‌الدین بلبن، معزالدین کیقباد، جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (۶۸۹ــ۶۹۴ق)، علاءالدین خلجی (۶۹۵ــ۷۱۵ق)، قطب‌الدین مبارک‌شاه (۷۱۶ــ۷۲۰ق)، غیاث‌الدین تغلق‌شاه، محمدبن تغلق‌شاه، ابوالمظفر فیروزشاه و این آخرین شاه در یازده بخش، پرداخته است. با این‌که برخی نویسنده را سیاسیِ مرتجع و مذهبیِ محافظه‌کار و روایت او را در این اثر جانبدارانه دانسته‌اند و گفته‌اند که وی گه‌گاه در ارائۀ نظریه‌های خود هیأتی ساختگی به برخی شخصیت‌های تاریخی بخشیده است، اثر او تاریخی مستند به شنیده‌های اطرافیان او و دیده‌های خودش از دورۀ خلجی‌ها و اوایل تغلق‌ها است که آن را نمی‌توان نادیده گرفت. تاریخ فیروزشاهیِ برنی، به‌کوشش سرسیداحمدخان، در ۱۸۶۰ــ۱۸۶۲م در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۰ــ تاریخ فیروزشاهی* (ح ۸۰۱ق)، نوشتۀ شمس‌سراج عفیف که پس از مرگ برنی و در پی مطالب اثر او نوشته شده است. این اثر گزارش رویدادهای روزگار فیروزشاه از برآمدنش تا پایان آن، در پنج بخش است و هر بخش آن نیز هجده «مقدمه» دارد. وی در این اثر مطالبی دربارۀ تخت‌نشینی فیروزشاه، نبردهای بنگال و اوریسه، بنای حصار و فیروزآباد، گشودن نگرکوت، نبرد تته و بیان حال شاهزاده فتح‌خان و برخی خان‌ها و ملوک دورۀ فیروزشاه آورده است. آثار برنی و عفیف در دیدگاه و موقعیت نویسندگان آن‌ها، در نزدیکی به دربار و ستایش از قدرت و نیز نقل شنیده‌ها بدون تجزیه و تحلیل آگاهی‌های به‌دست آمده، همسان است. عفیف بیشتر به تاریخ سیاسی و اداری دورۀ فیروز پرداخته و مطالب اثرش را نه اساساً به‌ترتیب تاریخ رویدادها که بیشتر بر اساس موضوع آن‌ها مرتب کرده است. این اثر به کوشش مولوی ولایت حسین در ۱۸۹۱م در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۱ــ تاریخ فیروزشاهی، نوشتۀ اعزالدین خالد خافی که تنها در برخی آثار از آن یاد شده است، اما سجان‌رای بتالوی این اثر را یکی از منابع خود در نگارش خلاصة‌التواریخ معرفی کرده است. ۱۲ــ تاریخ مبارک‌شاهی* (۸۳۸ق)، نوشتۀ یحیی بن احمد بن عبدالله سرهندی، دربارۀ روزگار سلطان‌محمد غوری تا ۸۳۸ق، اوایل شاهی محمدشاه

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

(۸۳۷ـ ۸۴۹ق) از دودمان بنی‌خضر. نویسنده کار نگارش این اثر را در روزگار معزالدین مبارک‌شاه (۸۲۴ ـ ۸۳۷ق) آغاز کرد و آن‌را به‌نام هم‌او نوشت. یک‌بار در ۸۳۱ق خواست آن را به‌پایان برد، اما بعد بر آن شد تا رویدادهای هر سال را بدان بیفزاید. رویدادها در تاریخ مبارک‌شاهی تا ۸۳۸ق روایت شده‌اند، اما در پایان اثر زمان پایان نگارش آن‌را ۹۵۷ق یاد کرده‌اند. تاریخ مبارک‌شاهی را به‌ویژه در ارائهٔ تاریخ دودمان سادات دهلی (۸۱۷ـ۸۵۵ق) بهترین اثر دانسته‌اند. این اثر به تصحیح محمد هدایت حسین، در ۱۹۳۱م، در کلکته به‌چاپ رسیده است.

۳ـب) تاریخ‌های دوره‌ای شاهان افغان در دهلی یا بنگال: تمایل به نگارش تاریخ شاهان قوم افغان، به‌ویژه در زمان جهانگیر که افغانان با تیموریان صلح کرده بسیاری از ایشان در دربار تیموریان مناصبی داشتند، بیشتر شد. مورخان این آثار هر آن‌چه از مطالب تاریخی و غیر تاریخی از روزگار گذشتهٔ افغانان در دسترس داشتند، گردآوردند. شماری از آن‌ها از این قرارند: ۱ـ تواریخ دولت شیرشاهی (۹۵۵ق)، نوشتهٔ صدرحسن‌علی‌خان بهادر (ـ ۹۵۷ق)، دربارهٔ زندگی و پیروزی‌های شیرشاه، شیوهٔ ادارهٔ امور در زمان او و بزرگان آن‌دوره. این اثر با همکاری نزدیک شیرشاه نوشته شده است و از این‌رو اهمیت بسیار دارد. نویسنده این اثر را در یک مقدمه و هفت بخش تدوین کرده، اما تنها بخش ششم و پاره‌ای از بخش دوم آن از دستبرد زمانه در امان مانده است. ۲ـ واقعات مشتاقی (ح۹۸۹ق)، نوشتهٔ رزق‌الله مشتاقی* (ـ ۹۸۹ق) که مطالبی دربارهٔ لودیان، سورها، شاهان تیموری زمان ایشان، غیاث‌الدین خلجی (۸۷۳ـ۹۰۶ق) و ناصرالدین خلجی (۹۰۶ـ۹۱۷ق)، دو تن از شاهان مالوه، و بسیاری سران دیگر آن‌روزگار دارد. نویسنده در این اثر از خاطرات شخصی و آگاهی‌های زندگینامه‌ای امرا و شاهان افغان یاد کرده است. بسیاری برآنند که درآمیختن تاریخ این دودمان افغان حاکم در دهلی، به‌ویژه شرح احوال شیرشاه سور، با افسانه و حکایت‌های خیالی، از زمان نگارش این اثر آغاز شده و در تواریخ دیگر که بیشتر بر اساس یکدیگر نوشته می‌شدند، ادامه یافته است. مشتاقی مطالب تاریخی را با خاطرات و افسانه‌ها همراه کرده و آن‌ها را بدون نظم و ترتیب تاریخی در کتاب خود آورده است. اما ارزش تاریخی ویژهٔ واقعات مشتاقی یکی از آن‌روی است که نویسنده‌اش با روایت بسیاری از این حکایت‌ها آگاهی‌هایی باارزش دربارهٔ شرایط اقتصادی و اجتماعی هند آن‌روزگار به‌دست داده و دیگر آن‌که در زمان نگارش آن از تاریخ‌هایی مانند تاریخ ابراهیم‌شاهی و تاریخ بهادرشاهی که بعدها از میان رفته‌اند بهره برده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.11,633 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تاریخ شیرشاهی / تحفهٔ اکبرشاهی (۹۸۷/۹۹۴ق)، نوشتهٔ عباس‌خان* سروانی، از خاندان مشایخ سروانیِ روه، به‌فرمان جلال‌الدین اکبر و به‌نام هم‌او. این اثر طبقهٔ سوم از تحفهٔ اکبرشاهی و دربارهٔ زندگی و پادشاهی شیرشاه و جانشینانش است. نویسنده این اثر را در سه باب و یک خاتمه تدوین کرده است. باب نخست در شرح شاهی شیرخان‌سور، دوم در شرح شاهی اسلام‌خان، فرزند وی، و باب سوم دربارهٔ ملوکی از خویشان شیرخان که پس از اسلام‌خان دعوی شاهی کرده پسر اسلام‌خان را عزل کردند. چون نویسندهٔ این اثر با شیرشاه نسبت داشت، آگاهی‌هایی دست‌اول و دقیق دربارهٔ شیرشاه و خاندان سور ارائه کرده است و نویسندگان تواریخ دیگرِ دورهٔ تیموریان، دربارهٔ شاهان افغان، مانند نظام‌الدین هروی و نعمت‌الله هروی، بسیار از آن بهره گرفته و در آثارشان کمتر آگاهی بر آن افزوده‌اند. این اثر به‌تصحیح سید محمد امام‌الدین، در ۱۳۸۴ق در داکا، به‌چاپ رسیده است. بعدها ابراهیم بتنی ذیلی بر اثر سروانی نوشت و تاریخ برخی طوایف افغان، رویدادهای تاریخ افغانان از ۹۹۴ تا ۱۰۲۱ق و شرح حال مشایخ و بزرگان ایشان را بدان افزود. دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۳۸۶۹ در کتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود. ۴ـ تاریخ داودی* (۹۸۳ـ۱۰۲۰ق)، نوشتهٔ عبدالله، از تاریخ‌نویسان دربارهای داود، آخرین حکمران افغان بنگال (۹۸۰ ـ ۹۸۴ق) و جهانگیر گورکانی. نویسندهٔ این اثر رویدادهای دورهٔ سلاطین افغان را تا ۹۸۳ق و نبردهای میان داود و خان‌جهان لودی را که به برافتادن داود به‌دست تیموریان هند انجامید، در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه روایت کرده است. هر یک از باب‌ها دربارهٔ یکی از خاندان‌های لودی یا سور، نخستین آن‌ها در سه فصل و دومین در چهار فصل است. عبدالله در خاتمه به تاریخ طایفهٔ کرانیان در بنگال پرداخته است. مطالب تاریخی تاریخ داودی، مانند برخی دیگر از تاریخ‌های دورهٔ جهانگیر، دربارهٔ سلاطین افغانی دهلی، به افسانه، حکایت یا مطلبی گوناگون، جز تاریخ، آمیخته است و این از آن‌روی است که نویسندهٔ تاریخ داودی هم بسیاری مطالب را براساس منابع پیشین، به‌ویژه واقعات مشتاقی، نقل کرده است. اما عبدالله برخلاف مشتاقی که هرجا خواسته نکته یا حکایتی را آورده، آن‌ها را جداگانه و در پایان مطالب مربوط به هر شاه روایت کرده

است. در سبک نگارش نیز اثر عبدالله از مشتاقی ادبی‌تر و ساده و روان است، اما نثر مشتاقی که گردآوری و برگردان فارسی مجموعهٔ مطالبی از منابع هندی است، ارزش ادبی چندانی ندارد. تاریخ داودی به تصحیح شیخ‌عبدالرشید در ۱۹۵۴م در علیگر به‌چاپ رسیده است. ۵ـ تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی / مرآت‌الافاغنه (۱۰۲۰ـ۱۰۲۱ق)، نوشتهٔ نعمت‌الله* هروی. این اثر در یک مقدمه، هفت باب و یک خاتمه تدوین شده است و مطالبی در شرح حال خان‌جهان لودی، تاریخ عمومی افغان‌ها از آدم تا زمان نگارش اثر، رویدادهای دههٔ نخست شاهی جهانگیر و یادکرد مشایخ و اولیای افغان‌ها دارد. گفتنی است این اثر در شرح حال خان‌جهان لودی مطالبی در گزارش رویدادها تا ۱۰۲۴ق دارد که گویا بعدها به آن افزوده‌اند. این اثر از مهم‌ترین تاریخ‌های دودمان‌های افغانی است که به‌دست نویسنده‌ای افغان و زیر حمایت سرداری افغانی خان‌جهان لودی ـ تألیف یافته و هم از این رو بسیار جانبدارانه نوشته شده است. اهمیت ویژهٔ این اثر آن است که نویسندهٔ آن وقایع‌نویس دربار جهانگیر، رئیس کتابخانهٔ عبدالرحیم‌خان‌خانان و شرح‌حال‌نویس خان‌جهان لودی بوده که اسناد و مدارکی باارزش دراختیار داشته و تاریخی جامع و دست اول دربارهٔ افغانان گردآورده است. وی همچنین آگاهی‌های تاریخی را با جزئیات، به‌ترتیب تاریخ و بدون درآمیختن آن‌ها با حکایت و افسانه، به‌خلاف بیشتر تواریخ آن‌روزگار، نقل کرده است. این اثر به‌تصحیح و با مقدمهٔ سیدمحمد امام‌الدین، در ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲م، در داکا، در دو جلد به‌چاپ رسیده است. ۶ـ تاریخ شاهی* / تاریخ سلاطین افاغنه / تاریخ سلاطین لودی و سور / مخزن افغانی (۱۰۵۴ق)، نوشتهٔ احمدیادگار، از تاریخ‌نویسان افغان، که اثرش را به‌فرمان داودشاه کرانی تألیف کرده است. کار نگارش آن در زمان داود آغاز شد و در زمان شاه‌جهان به‌پایان رسید و در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه، دربارهٔ شاهان لودی و سور و غزنویان تا معزالدین سام و بابر و همایون است. این اثر به تصحیح محمد هدایت حسین در ۱۹۳۹م، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۷ـ افسانهٔ شاهان، نوشتهٔ محمدکبیر* باطنی، از افغانان کوچیده به هند. وی این اثر را به‌خواست جلال‌الدین اکبر و بیشتر با بهره‌گیری از روایت‌ها و حکایت‌های دربارهٔ سلاطین افغان دودمان‌های لودی و سور، بدون ترتیب دقیق تاریخی، نوشته است. نویسنده در صد و چهل حکایت به‌زندگی و روزگار کالالودی، پدر بهلول، بهلول، سکندر، ابراهیم، شیرشاه سور، اسلام‌شاه، عدلی، ابراهیم و سکندر سور، کالاپهار و داود لودی پرداخته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.24,409 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸ـ تاریخ بهادرشاهی، نوشتهٔ حسام‌خان، از تواریخ معتبر دربارهٔ شاهان افغان که در دسترس تاریخ‌نویسان زمان جهانگیر بود، اما امروز در دست نیست. ۹ـ تاریخ ابراهیم‌شاهی، نوشتهٔ مولانا محمودبن ابراهیم کتوانی، از همروزگاران ابراهیم لودی که اثرش را نیز به او پیشکش کرد. نویسندگان طبقات اکبری و تاریخ خان‌جهان لودی جزئیات لشکرکشی‌ها و پیروزی‌های پادشاهان لودی را از این اثر برگرفته‌اند. نویسندگان تواریخ دیگر دورهٔ جهانگیر، دربارهٔ شاهان افغان نیز از تاریخ بهادرشاهی بسیار بهره برده‌اند. این اثر امروز در دست نیست. ۳ـج) **تاریخ‌های دوره‌ای یکی از شاهان تیموری**: الف ـ کتاب‌های تاریخی دربارهٔ دورهٔ بابر از این قرارند: ۱ـ طبقات بابری / واقعات شیخ‌زین / فتوحات هند، ترجمهٔ شیخ زین‌الدین خوافی (ـ ۹۴۰ق) از بخشی از زندگینامهٔ خودنوشت ترکی بابر به‌نام واقعات بابری* / یادداشت‌های بابر. اصل این اثر را از شاهکارهای ادبی دانسته‌اند که تاریخ‌نویسی تیموریان با آن آغاز شده است. واقعات بابری مطالبی سیاسی، تاریخی، جغرافیایی، طبیعی و شرح احوال دارد. شیخ زین، نخستین مترجم این اثر به‌فارسی و مورخ رسمی دربار بابر بود و در زمان هماو، (ح۹۳۶ق)، آن را به فارسی برگردانید. طبقات بابری با شرح پنجمین لشکرکشی بابر به هند و گشودن آن آغاز شده که برخی مطالب دربارهٔ سال‌های نخستین زندگی او و نبردش برای به‌دست آوردن سمرقند هم در آن آمده است. مترجم جزئیاتی از اثر بابر را حذف کرده به‌جای آن‌ها رویدادهای چشم‌دیدهٔ خود را به آن افزوده است. نثر این ترجمه مصنوع و متکلف است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1999 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. گفته‌اند شیخ زین اثری دیگر به‌نام فتح‌نامهٔ بابری دارد که در شرح رویدادهای نبرد کنواهه است و بابر در خاطراتش بسیار از آن نقل قول کرده است. ۲ـ خاطرات بابر (۹۹۴ق)، ترجمهٔ میرزا پاینده حسن غزنوی و محمدقلی مغول حصاری از اثر بابر، در زمان جلال‌الدین اکبر، به‌خواست بهروزخان (ـ ۱۰۰۲ق)، حاکم جوتاگره. رویدادهای شش سال نخست و بخشی از سال هفتم ترجمهٔ میرزا پاینده و رویدادهای ۹۰۶ تا ۹۳۵ق ترجمهٔ محمدقلی مغول حصاری است. این ترجمه گویا چندان به متن نزدیک نیست. دست‌نویسی از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ Add.6588 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

نگه‌داری می‌شود. ۳ـ بابرنامه / تجارب‌الملوک (۹۹۸ق)، ترجمهٔ رسمی و وفادار به اصل عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۶۴ـ۱۰۳۶ق)، از اثر بابر، در زمان جلال‌الدین اکبر. این ترجمه رویدادهای زندگی بابر را از تخت‌نشینی وی در فرغانه (۸۹۹ق) تا ۹۳۵ق که دو سال پیش از مرگ او است، دربردارد. نثر این ترجمه را نیز بدون ظرافت‌های اصل اثر اما دور از تصنع‌های منشیانه دانسته‌اند که بسیاری واژگان هندی و ترکی بدان راه یافته است. بابرنامه از دقیق‌ترین منابع تاریخ دورهٔ بابر برای فارسی‌زبانان است. این اثر به‌کوشش میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی، زیر نام تجارب‌الملوک، در ۱۳۰۸ق، در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ب ـ آثار تاریخی دربارهٔ دورهٔ همایون از این قرارند: ۱ـ همایون‌نامه / قانون همایونی (ح۹۴۱ق)، نوشتهٔ خواندمیر، به فرمان همایون، در قوانین و احکام روزگار همایون و برخی بناهای برپا شده در آن زمان. خورشاه در نگارش تاریخ قطبی از این اثر بهره گرفته است. همایون‌نامه در ۱۳۵۹ق در کلکته و همراه با مآثرالملوک و خاتمهٔ خلاصة‌الاخبار، به‌تصحیح میرهاشم محدث، در ۱۳۷۲ش، در تهران به‌چاپ رسیده است. ۲ـ همایون‌نامه / احوال همایون پادشاه (ح۹۶۲ق)، نوشتهٔ گلبدن*بیگم، دختر بابر. وی در کهن‌سالی و در زمان جلال‌الدین اکبر، به‌فرمان هم‌او، این اثر را با مطالبی دربارهٔ دورهٔ بابر تا جلال‌الدین اکبر نوشته است. جز مطالبی کوتاه بیشتر آن دربارهٔ همایون و نبردهای برادران او است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.166 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ همایون‌نامه (پس از ۹۶۳ق)، سرودهٔ ابوالفیض دکنی (ـ ۱۰۰۴ق)، در تاریخ دورهٔ همایون که تاریخ پدران او و از امیرتیمور تا بابر را هم دربردارد. جز آن گشودن کابل و قندهار به‌دست بابر، گشودن هند و نبرد با ابراهیم لودی و راناسنکا، مرگ او، برآمدن همایون، نبرد با بهادرشاه، شاه گجرات (۹۳۲ـ۹۳۷ق)، گشودن مندو، شورش برادران همایون، بازگشت او به سند و گریختنش به قندهار و ایران، گشودن قندهار و کابل، گشودن لاهور و سرهند، نبرد با اسکندر لودی، تخت‌نشینی همایون و مطالبی دربارهٔ تولد جلال‌الدین اکبر و اختربینی همایون برای او، در این اثر آمده است. این حماسهٔ منظوم فارسی نخستین تاریخ منظوم فارسی در شبه‌قاره است و در زمان جلال‌الدین اکبر سروده شده است. دست‌نویسی از همایون‌نامه به‌شمارهٔ or.1797 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ تذکرة‌الواقعات / تاریخ همایونشاهی (۹۹۵ق)، نوشتهٔ جوهر آفتابه‌چی که این منصب را در دربار همایون داشت. نویسنده خاطراتش از رویدادهای زندگی همایون را پس از مرگ وی گردآورده است. این اثر با مرگ بابر و پادشاهی همایون آغاز شده و با مرگ او و برآمدن جلال‌الدین اکبر بر تخت پادشاهی پایان گرفته است. نویسندهٔ تذکرة‌الواقعات از احوال همایون، به‌ویژه در روزهای حضور او در ایران، تصویری دقیق ارائه کرده است. وی که آن‌را به فرمان جلال‌الدین اکبر و برای بهره‌گیری از آن در نگارش اکبرنامه نوشته بود، از الله‌داد فیضی سرهندی خواست تا خاطراتش را در قالب اثری تاریخی گردآورد. فیضی در ترتیب مطالب اثر دست برد و مقدمه‌ای برای پیشکش به جلال‌الدین اکبر بر آن نوشت. وی سی و سه فصل اثر را در پنج‌باب که هر یک به ترتیب نه، پنج، دوازده، شش و یک فصل داشتند، مرتب کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1890 و Add.16,711 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۸۴ در کتابخانهٔ کیمبریج، 116/APFIV/3 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۳۶/۱۱۸۲ در گنجینهٔ شیرانی این کتابخانه و H-31/7771 در گنجینهٔ آذر آن نگه‌داری می‌شود. ۵ـ تذکرهٔ همایون و اکبر / تاریخ همایون (۹۹۹ق)، نوشتهٔ بایزید* بیات، در رویدادهای ۹۴۹ تا ۹۹۹ق. این اثر درواقع خاطرات بایزید بیات از آن دوره است. وی که بی‌سواد و در دربار جلال‌الدین اکبر میربکاول بود، این رویدادها را برای منشی ابوالفضل نقل می‌کرد تا در نگارش اکبرنامه از آن بهره گیرد. این اثر که در چهار فصل و یک ضمیمه است، مطالبی دربارهٔ سفر همایون از بهکر به خراسان و عراق، بازگشتش به قندهار و کابل، ملازمانی که در این دو سفر همراهش بودند، هنرمندان و صنعتکارانی که به دربار همایون راه داشتند، فتنهٔ میرزا کامران و میرزا عسکری و دفع آن، گشودن هند به دست همایون و یادکرد ملازمان او، شاهزاده اکبر و بیرام‌خان در این نبرد، و آگاهی‌هایی دربارهٔ برآمدن جلال‌الدین اکبر بر تخت شاهی و رویدادهای دورهٔ او تا ۹۹۸ق دارد. اگر چند این اثر دربارهٔ روزگار همایون و جلال‌الدین اکبر است، اما آگاهی‌های آن دربارهٔ همایون بسیار گسترده‌تر و مرجع تاریخ‌های بعدی بوده است. این اثر به‌کوشش محمدهدایت حسین در ۱۳۶۰ق، در کلکته به چاپ رسیده است. ج ـ آثار تاریخی دربارهٔ دورهٔ جلال‌الدین اکبر از این قرارند: ۱ـ سوانح اکبری (۹۸۷ق)، نوشتهٔ امیر*حیدر حسینی واسطی بلگرامی، در تاریخ جلال‌الدین اکبر از تولد تا پایان بیست و چهارمین سال

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

حکومتش. نویسنده در مقالهٔ نخست این اثر به تولد و نژاد جلال‌الدین اکبر و در مقالهٔ دوم به تاج‌گذاری تا سال بیست و چهارم شاهی او پرداخته است. برخی این اثر را تنها تاریخ با لحن انتقادی دانسته‌اند که به‌قلم نویسنده‌ای بومی است. دست‌نویس‌هایی از سوانح اکبری به‌شماره‌های ۵۵۶ در کتابخانهٔ بانکیپور و or.1665 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ تاریخ اکبری / تاریخ قندهاری / مظفرنامه (۹۸۶ــ۹۸۹ق)، نوشتهٔ محمد عارف قندهاری، به‌ویژه دربارهٔ روزگار نخست شاهی جلال‌الدین اکبر که تا رویدادهای ۹۸۸ق را دربردارد. نویسنده در خدمت مظفرخان، دیوان بیوتات بیرام‌خان، بود و به‌خواست هم‌او این اثر را نوشت. وی در نگارش این اثر جز چشم‌دیده‌های بسیارش، به کمک بیرام‌خان، وکیل‌السلطنهٔ جلال‌الدین اکبر، مظفرخان و دیگرانی که به دربار نزدیک بودند، به آگاهی‌هایی بسیار دسترسی داشت. تاریخ اکبری چهل و چهار بخش دارد که نویسنده در آن‌ها در کنار تاریخ دورهٔ جلال‌الدین اکبر، شرحی کوتاه از رویدادهای دورهٔ همایون و روابط او با برادرانش را نیز آورده است. عارف در نگارش این اثر با وجود آن‌که خواسته از به‌کارگیری نثر پیچیدهٔ تاج‌المآثر دوری کند، خود نیز نثری پیچیده ارائه کرده است. گویا در دورهٔ جلال‌الدین اکبر هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران به این اثر دسترسی نداشته‌اند و تنها در دورهٔ جهانگیر شناخته شده است. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگه‌داری می‌شود. ۳ــ داستان اکبر پادشاه / همایون‌نامه، منسوب به ابوالفیض فیضی دکنی، دربارهٔ برخورد جلال‌الدین اکبر با سپه‌دار محمدحسین که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 246ApiVI/50 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۴ــ اکبرنامه / ظفرنامهٔ احمدآباد / مثنوی فیضی، سرودهٔ فیضی دکنی، دربارهٔ گشودن احمدآباد، پایتخت گجرات، به‌دست جلال‌الدین اکبر. نویسندگان منتخب‌التواریخ و طبقات اکبری از این اثر بهره برده‌اند. دست‌نویس‌هایی از اکبرنامه به‌شماره‌های ۵۲۴۳/۲۲۳۳/۹ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب و or.1948 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. از آن‌جاکه سرآغاز دست‌نویس‌های دو اثر اخیر یکی است، برخی گمان کرده‌اند که این دو باید بخش‌هایی از یک اثر بزرگ‌تر او به‌نام همایون‌نامه یا اکبرنامه باشند. ۵ــ اکبرنامه / تاریخ اکبر پادشاه / زبدة‌التواریخ (۱۰۱۰ق)، نوشتهٔ الله‌داد فیضی سرهندی، به‌خواست حامی‌اش شیخ فرید بخاری، ملقب به مرتضی‌خان (ــ ۱۰۲۵ق)، در تاریخ جلال‌الدین اکبر از برآمدنش بر تخت تا زمان نگارش اثر. این اثر نخستین تاریخ است که تنها دربارهٔ دورهٔ جلال‌الدین اکبر نوشته شده است. با وجود آن‌که این اثر با اکبرنامه ابوالفضل بسیار شبیه است، نویسنده مطالبی تازه و بااهمیت، به‌ویژه دربارهٔ رویدادهایی که شیخ فرید در آن‌ها شرکت داشته، بدان افزوده است. نویسنده این اثر را در چهل و هفت فصل تدوین کرده و رویدادهای هر سال شاهی جلال‌الدین اکبر را در یکی از آن‌ها، زیر عنوانی جداگانه و به‌ترتیب تاریخ آورده است. اکبرنامه نثری منشیانه و مترسلانه دارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.169 و or.1666 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ حالات اسدبیگ*، نوشتهٔ اسدبیگ* قزوینی، از خدمتگزاران ابوالفضل علامی، در خاطرات نویسنده دربارهٔ سال‌های پایانی شاهی جلال‌الدین اکبر، از زمان کشته‌شدن ابوالفضل تا سال نخست شاهی جهانگیر و قیام شاهزاده خسرو. وی این اثر را برای به‌پایان رساندن اثر نیمه‌تمام ابوالفضل نوشته است و از آن‌رو که هم‌روزگار ابوالفضل و جلال‌الدین اکبر بود، اثرش در میان تواریخ دیگر دربارهٔ این سال‌ها، مانند روضة‌الطاهرین یا تکملهٔ اکبرنامه، اساسی‌ترین اسناد و مدارک را در اختیار تاریخ‌نگاران گذارده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or. 1996 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ــ تکملهٔ اکبرنامه (۱۰۳۷ق)، نوشتهٔ شیخ‌عنایت‌الله کنبوی لاهوری، به‌فرمان شاه‌جهان، در ادامهٔ اکبرنامهٔ ابوالفضل و شرح رویدادهای پس از ۱۰۱۰ق تا زمان مرگ جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴ق). این اثر مطالبی دربارهٔ قیام جهانگیر در برابر پدرش، کشتن ابوالفضل به تحریک جهانگیر و پی‌گیری مجازات قاتل او به‌فرمان جلال‌الدین اکبر، نبردهای دکن و مرگ اکبر دارد. نویسنده کوشیده است آن‌را با نثری شبیه اکبرنامه بنویسد. این تکمله به‌پیوست جلد سوم اکبرنامه در ۱۸۸۷م، در کلکته به‌چاپ رسیده است. د ــ آثار تاریخی دربارهٔ دورهٔ جهانگیر از این قرارند: ۱ــ جهانگیرنامه* / توزک جهانگیری (ح۱۰۲۶ــ۱۰۳۳ق)، نوشتهٔ جهانگیر و معتمدخان که دربارهٔ رویدادهای روزانهٔ دورهٔ شاه جهانگیر و به قلم هم‌او است. وی یک‌بار آن‌را در ۱۰۲۶ق به‌پایان برد، اما بعدها تا رویدادهای ۱۰۳۱ق را بدان افزود. پس از آن جهانگیر کار نگارش را به معتمدخان منشی سپرد که وی نیز تا رویدادهای ۱۰۳۳ق را نوشته است. این اثر تنها زندگینامهٔ خودنوشت یکی از شاهان تیموری است که به‌فارسی نوشته شده است. جهانگیر این اثر را به‌خلاف نثر پیچیدهٔ رایج در

روزگارش، به‌سبکی ساده و روان نوشت. نویسندگان همروزگارش بسیار از آن تأثیر گرفتند و زیر تأثیر فارسی‌نویسی هم‌او نثر دورهٔ تیموریان پس از آن به‌سادگی گرایش یافت. از ویژگی‌های دیگر جهانگیرنامه که بر تاریخ‌نویسی آن‌روزگار مؤثر افتاد، صراحت و امانت جهانگیر، حتی در روایت رویدادهای نه‌چندان خوش‌آیند، بود. شرح مفصل ویژگی‌های جغرافیایی، کشاورزی و آداب و رسوم مردم هر ناحیه که در این اثر از آن نام رفته، بر ارزش جهانگیرنامه افزوده است. گفتنی است، یکی از وابستگان دربار محمدشاه تیموری به‌نام محمدهادی کامور، با بهره‌گیری از اقبال‌نامهٔ جهانگیری اثر معتمدخان و مآثر جهانگیری نوشتهٔ کامگار حسینی، رویدادهای زندگی جهانگیر را، از تولد تا تخت‌نشینی، گردآورده، با شرح رویدادهای چهل‌سال پایانی دورهٔ شاهی وی همراه کرده و تکملهٔ جهانگیرنامه نامیده است. جهانگیرنامه همراه با این تکمله و به‌تصحیح سیداحمدخان، زیر نام توزک جهانگیری، در ۱۸۶۳م / ۱۲۴۲ش، در علیگر و بار دیگر در ۱۹۱۴م / ۱۲۹۳ش، در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۲ــ تواریخ جهانگیرشاهی / فرهنگ بدیع‌اللغات جهانگیری (۱۰۲۸ق)، نوشتهٔ خواجه‌زاده ولی سرهندی، از همنشینان جهانگیر، در گزارش رویدادهای چهارده‌سال نخست شاهی او. چون نویسنده خود در بسیاری از رویدادهایی که در اثرش گزارش کرده شرکت داشته، تواریخ جهانگیرشاهی از مستندترین تواریخ دربارهٔ این سال‌ها است. تنها دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. ۳ــ وقایع‌الزمان / فتح‌نامهٔ نورجهان بیگم (۱۰۳۵ق)، سرودهٔ ملا کامی شیرازی سبزواری که مثنوی تاریخی دربارهٔ سال‌های پایانی شاهی جهانگیر (۱۰۳۱ــ۱۰۳۷ق) است. این اثر مطالبی دربارهٔ بیماری جهانگیر، روزگار نفوذ نورجهان بر او، شورش شاه‌جهان، اسیری جهانگیر به‌دست مهابت‌خان و کوشش‌های نورجهان برای آزادی او دارد. نویسنده اثرش را به‌جهانگیر پیشکش کرده است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. ۴ــ مثنوی جهانگیر و نورجهان، سرودهٔ شاعری ناشناس که در روزگار جهانگیر و دربارهٔ عشق او به نورجهان نوشته شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 4656Spi/VI69 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۵ــ انتخابات جهانگیرشاهی، نوشتهٔ ناشناسی از ندمای جهانگیر که اثرش را در روزگار همین شاه نوشته است و تنها بخش‌هایی از آن‌که دربارهٔ رویدادهای مهم روزگار جهانگیر است، برجا است. دست‌نویسی از انتخابات جهانگیرشاهی به‌شمارهٔ or.1648 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ زبدةالتواریخ، نوشتهٔ تهورخان، میربخشی روزگار جهانگیر، دربارهٔ رویدادهای مهم زمان این شاه، به‌ویژه برآمدنش بر تخت و سال‌های نخست شاهی او. گویا دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ــ مآثر جهانگیری / جهانگیرنامه (۱۰۴۰ق)، نوشتهٔ کامگار* حسینی، از امرای روزگار جهانگیر و شاه‌جهان. این تاریخ رسمی یکی از آثاری است که در پی مطالب جهانگیرنامه و برای ارائهٔ تاریخ کامل روزگار جهانگیر نوشته شده است و از باارزش‌ترین آن‌ها است. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، دو بخش و یک خاتمه تدوین کرده است. بخش نخست دربارهٔ سلسلهٔ انساب جهانگیر، از تیمور تا جلال‌الدین اکبر، تولد او و رویدادها از آن زمان تا تخت‌نشینی وی و بخش دوم آن دربارهٔ دورهٔ شاهی جهانگیر و رویدادهای پس از مرگ او تا تخت‌نشینی شاه‌جهان است. مآثر جهانگیری را جامع‌ترین تاریخ و از معتبرترین آثاری دانسته‌اند که به‌زبان فارسی دربارهٔ این شاه و روزگارش نوشته‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.171، Add.26,220 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۱۰۵/۴۱ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور و N.M.528-39 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود. ۸ــ تاریخ سلیم‌شاهی، منسوب به جهانگیر، در خاطرات برساختهٔ او. دست‌نویس‌هایی از این اثر همراه با پندنامه‌ای منسوب به جهانگیر به‌شماره‌های or.1902 و or.1708 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ــ شش فتح کانگره / ظفرنامهٔ کانگره، نوشتهٔ جلالای* طباطبایی اصفهانی یزدی، وقایع‌نگار دربار شاه‌جهان، در روزگار هم‌او. این اثر در شش گزارش گوناگون است از گشودن دژ کانگره، در پنجاب شرقی، به‌دست لشکریان جهانگیر، به سرکردگی شاه‌جهان که در آن‌زمان از سوی جهانگیر استاندار گجرات بود و به فرماندهی راجه بکرماجیت، که در ۱۰۲۷ق روی داد. نویسنده رویدادها را به شش شیوهٔ جداگانهٔ ادبی و با نثری متکلف و منشیانه نوشته و در شش فتح آورده است. به این ترتیب، هر یک از فتح‌ها روایتی از همان رویداد است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.184 ، or.1681 و or.1682 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، H-139 و H-45/7785 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، N.M.1951-912 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و ۲۳۴، ۹۵۴ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود. هــ کتاب‌های تاریخی دربارهٔ دورهٔ شاه‌جهان از این قرارند: ۱ــ

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

شاه‌جهان‌نامه / منظومهٔ شاه‌جهانی / نسب‌نامهٔ صاحبقران (۱۰۳۷ق)، نوشتهٔ بهگوانت / بهگوان‌داس، از منشیان دربار شاه‌جهان. این اثر در احوال شاه‌جهان و نسب‌نامهٔ او، از آدم تا جهانگیر، است و در کنار آن خلاصه‌ای از تاریخ تیموریان ایران و شبه‌قاره را هم دارد. نویسنده این اثر را در پنجاه و چهار منطوقه (فصل) گردآورده که نخستین آن‌ها دربارهٔ آدم (ع) و آخرین آن‌ها دربارهٔ شاه‌جهان است. شاه‌جهان‌نامه از آن‌رو که نخستین تاریخ فارسی دورهٔ تیموریان هند است که نویسنده‌ای هندو آن را نوشته، اهمیت دارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۲۳۵، ۹۵۴ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب و ۴۱۹۷/۱۱۴۴ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲ـ آثار شاه‌جهانی / اخبار جهانگیری (۱۰۴۶ق)، نوشتهٔ محمدصادق دهلوی که درواقع تاریخ عمومی جهان است و جز تاریخ سیاسی دورهٔ شاه‌جهان، حکایت‌هایی دربارهٔ پیامبران و مطالبی دربارهٔ خلفای راشدین، شاهان مسلمان و احوال نیاکان شاه‌جهان دارد، اما اهمیت و مطالب اساسی آن همان تاریخ دورهٔ این شاه است. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، یک مطلع، یک مقصد و یک خاتمه تدوین کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۶۴ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۳ـ احوال شاهزادگی شاه‌جهان (ح‌۱۰۴۷ق)، منسوب به محمدشریف معتمدخان، دربارهٔ سی و هفت سال نخست زندگی شاه‌جهان، از تولد تا برآمدنش برتخت. نویسنده رویدادهای این سال‌ها را نه به‌شیوهٔ سالنامه‌ها که در بخش‌ها و زیر عنوان‌هایی جداگانه روایت کرده است. این اثر با وجود فشردگی، از نخستین و مستندترین آثار دربارهٔ دورهٔ شاهزادگی شاه‌جهان است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۶۵ در کتابخانهٔ بانکیپور و ۱۲۴ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۴ـ پادشاهنامه* (۱۰۴۷ق)، نوشتهٔ امینای قزوینی، وقایع‌نگار ایرانی‌تبار در بار شاه‌جهان. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، دربارهٔ روزگار شاهزادگی شاه‌جهان و تاریخ فشردهٔ نیاکان او، مقاله‌ای دربارهٔ نخستین ده سال شاهی وی به‌شکل سالنامه، و خاتمه‌ای در یادکرد مشاهیر روحانیان، دانشمندان، پزشکان و ادبای روزگار او تدوین کرده است. نثر این اثر نیز مانند بیشتر تاریخ‌های اوایل دورهٔ شاه‌جهان سبکی میان سبک ساده و متکلف دارد. پادشاهنامه نخستین تاریخ رسمی دورهٔ شاه‌جهان و در میان تواریخ رسمی و غیررسمی آن روزگار مستندترین آن‌ها است که پس از آن، پادشاهنامه‌نویسانِ دیگر این دوره، بسیار به آن استناد کرده‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۲۳۵ و ۹۵۴ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب، or.173 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و N.M.436 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود. ۵ـ پادشاهنامه / شاه‌جهان‌نامه (۱۰۴۵ ـ ۱۰۵۰ق)، نوشتهٔ جلالای طباطبایی، در تاریخ رسمی پنج سال (۱۰۴۱ـ۱۰۴۵ق) از دورهٔ شاهی شاه‌جهان. کار نگارش این اثر با برکناری نویسندهٔ آن از منصب تاریخ‌نگار رسمی دربار، به‌سبب دسیسه‌های اطرافیان، ناتمام ماند. میرزا جلال‌الدین پادشاهنامه‌اش را به‌شیوهٔ امینای قزوینی، به‌شکل سالنامه و بر اساس سال شمسی مرتب کرده است. این اثر که با نثر مصنوع و متکلف دورهٔ صفویان نوشته شده، از آن‌دست آثاری بود که سبب رواج این شیوهٔ نگارش در هندوستان شد. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1676 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۱۲۳/۴۲ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۶ـ احوال گرفتن بلخ (ح‌۱۰۵۶ق)، نوشتهٔ محمد*صالح کنبو که شرح لشکرکشی شاه‌جهان، به‌فرماندهی شاهزاده مرادبخش (ـ ۱۰۶۸ق) و علی‌مردان‌خان، در برابر سرکردهٔ ازبکان نذر محمدخان و گشودن بلخ در ۱۰۵۶ق است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1683 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ـ مرآة‌الفتوح (۱۰۵۶ق)، نوشتهٔ ملاطغرای مشهدی، دربارهٔ همان نبرد و گشودن بلخ و بدخشان به‌دست پسر شاه‌جهان. نویسنده که از منشیان شناختهٔ روزگار شاه‌جهان و منشی ویژهٔ شاهزاده مرادبخش بود و در این نبرد وی را همراهی می‌کرد، این اثر را با نثری متکلف و مصنوع پرداخته است. این اثر در کلیات طغرا، در ۱۸۸۵م در چاپخانهٔ نول‌کشور به‌چاپ رسیده است. ۸ـ افتتاح سلطانی (۱۰۵۷ق)، سرودهٔ علوی، در رویدادهای نبرد شاهزاده اورنگ‌زیب با ازبکان در بلخ و بدخشان (۱۰۵۷ق). سراینده این اثر را در روزگار شاه‌جهان سروده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۳۹۴ در کتابخانهٔ بوهار نگه‌داری می‌شود. ۹ـ پادشاهنامه* / شاه‌جهان‌نامه (۱۰۵۸ق)، نوشتهٔ عبدالحمید لاهوری (ـ ۱۰۶۵ق). پس از پایان گرفتن کار نگارش تاریخ ده سال نخست شاهی شاه‌جهان، به‌دست امینای قزوینی، شاه‌جهان که می‌خواست پادشاهنامه‌اش همپایهٔ اکبرنامه باشد، بر آن شد تا عبدالحمید لاهوری (ـ ۱۰۶۵ق) را که سخن‌دانی را از ابوالفضل آموخته بود، به این کار گمارد. وی این اثر را با شیوه‌ای نزدیک به اکبرنامه، در یک مقدمه دربارهٔ تألیف اثر، نیاکان شاه و دورهٔ شاهزادگی شاه‌جهان که بر

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

اساس اثر قزوینی است، دو دفتر، هر یک دربارهٔ یک دهه از شاهی او، و یک خاتمه در شرح احوال بزرگان سیاسی، نظامی، علمی و روحانی آن روزگار نوشته است. در این اثر از رویدادهای جزئی، مانند روابط شاه‌جهان با شاهان ایران، عثمانیان، ازبکان و امیران محلی، حکام و استانداران شبه‌قاره نیز یاد شده است. پادشاهنامهٔ عبدالحمید، به‌کوشش کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم، در ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸م، در دو جلد، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۰ــ ظفرنامهٔ شاه‌جهانی* / پادشاهنامه، سرودهٔ حاج‌محمدجان قدسی مشهدی (ــ ۱۰۵۶ق) که تاریخ روزگار شاه‌جهان از تولد تا دهمین سال شاهی او است. این مثنوی تاریخی که به تقلید شاهنامه سروده شده بود، با درگذشت قدسی ناتمام ماند. اما پس از او شاگردش ابوطالب کلیم کاشانی (ــ ۱۰۶۱ / ۱۰۶۲ق) کار وی را پی گرفته و آن را تا مرز پانزده‌هزار بیت رسانده است. دست‌نویس‌هایی از اثر قدسی به‌شماره‌های 4189Spi/VI در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، N.M.1963-157 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی در کراچی، or.323 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و دست‌نویس‌هایی از اثر کلیم به‌شماره‌های N.M.437 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی، 940PiVI30A در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب و or.357 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ تاریخ قندهاری / لطایف‌الاخبار (۱۰۶۳ق)، نوشتهٔ داراشکوه یا رشیدخان محمد*بدیع تونی، که در زمان محاصرهٔ ایرانیان در قندهار، به‌دست داراشکوه، با او همراه بود. نویسنده این اثر را در یک آغاز، یک پیمایش و یک انجام تدوین کرده و در آن مطالبی دربارهٔ شورش ازبکان بر نذرمحمد در ۱۰۵۶ق، گشودن قندهار به‌دست شاه‌عباس در ۱۰۵۹ق، وقایع‌نگاری روزانهٔ محاصرهٔ قندهار به‌دست داراشکوه در ۱۰۶۳ق و بازگشت وی به مولتان آورده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Add.24,089 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۴ق‌ف۲ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی و ۳۳۸ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ پادشاهنامه* (۱۰۶۴ ــ ۱۰۶۵ق)، سرودهٔ میرمحمد یحیی کاشی. این منظومهٔ حماسی نیز با مرگ سراینده‌اش ناتمام ماند و محمدطاهر آشنا، فرزند ظفرخان احسن تربتی، از امرای بانفوذ، داروغهٔ حضور و داروغهٔ کتابخانهٔ دربار شاه‌جهان که با نویسنده نیز دوستی داشت، در ۱۰۶۵ق آن‌را به پایان برد. امروز تنها بخش‌هایی از این اثر برجا است که قصایدی در مدح شاه‌جهان، آگاهی‌هایی دربارهٔ زندگی سیاسی شاه‌جهان و شرح بناهای تاریخی و معماری آن روزگار است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1852 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ پادشاهنامه (۱۰۶۷ق)، نوشتهٔ محمدوارث لاهوری، در تاریخ دههٔ سوم شاهی شاه‌جهان. پس از آنکه عبدالحمید لاهوری به‌سبب ضعف و پیری از کار نگارش پادشاهنامه کناره گرفت، شاگرد او محمدوارث آن‌را پی گرفت و پس از حذف مطالبی دربارهٔ نیاکان شاه و دورهٔ شاهزادگی او، رویدادهای ده سال پایانی دورهٔ شاه‌جهان را در ده فصل و شرح احوال بزرگان و منصبداران آن‌سال‌ها را در خاتمه به آن افزود. نویسنده این اثر را به سبکی نزدیک به عبدالحمید لاهوری و با نثری متکلف نوشته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1675 و Add.6556 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، N.M.1968-646 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، ۱۰۳۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد، H-24/7764 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب و ۵۶۵ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ ملخص پادشاهنامه / ملخص / قرنیه / شاه‌جهان‌نامه / پادشاهنامه (۱۰۶۸ق)، نوشتهٔ محمدطاهر آشنا، در شرحی کوتاه از دورهٔ شاهزادگی و سی سال شاهی شاه‌جهان. این اثر بر اساس شناخته‌ترین و معتبرترین تواریخ این دوره، به‌ویژه پادشاهنامه‌ها نوشته شده است. نویسنده مطالبی کوتاه دربارهٔ صوبه‌های هندوستان و اشعاری از امیران دربار این شاه را به اثرش افزوده است. وی این اثر را به‌سبکی ساده نوشته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.175 و Add.5614 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، N.M.1974-115 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، ۴ق‌ف۷ در کتابخانهٔ انجمن ترقی کراچی و ۵۶۸ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ تاریخ شاه‌جهانی* / شاه‌جهان‌نامه / تاریخ شاه‌جهان و عالمگیر / پادشاهنامه (ح۱۰۶۸ق)، نوشتهٔ محمدصادق‌خان معموری یزدی، از وقایع‌نویسان لشکر شاه‌جهان، در روزگار شاهزادگی‌اش، از همراهان همیشگی و معتمدان وی به‌ویژه در دههٔ آخر دورهٔ او، جز صادق‌خان دهلوی. وی این اثر را دربارهٔ رویدادهایی از برآمدن شاه‌جهان برتخت تا شکست داراشکوه از اورنگ‌زیب و خلع شاه‌جهان از شاهی پرداخته است. این اثر نخستین تاریخ دورهٔ شاه‌جهان است که در آن از رویدادهای سال آخر شاهی او، از بیماری تا برکناری، یاد شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.174 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۵۲۳۰/۲۲۲۰ در گنجینهٔ شیرانی

کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ عمل صالح* / شاه‌جهان‌نامه (۱۰۷۰ــ۱۰۷۶ق)، نوشتهٔ محمدصالح کنبو، در تاریخ روزگار شاه‌جهان از تولد تا مرگ او. این اثر مطالبی دربارهٔ نیاکان شاه و شرح احوال بزرگان دورهٔ او را نیز دارد و در یک مقدمه، یک متن، یک ضمیمه و یک خاتمه تدوین شده است. این اثر یک‌بار پس از برکناری شاه و در ۱۰۷۰ق به‌پایان رسید اما نویسنده تا ۱۰۷۶ق، زمان مرگ شاه‌جهان، بر مطالب این اثر می‌افزود. عمل صالح از آن‌رو که تنها اثری است که رویدادهای زندگی شاه‌جهان در این سال‌های پایانی را گزارش کرده، از جامع‌ترین تواریخ دورهٔ شاه‌جهان است. عمل صالح به‌تصحیح غلام یزدانی، در ۱۹۲۳ــ۱۹۴۶م، در چهار مجلد، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۷ــ تحفهٔ شاه‌جهانی، نوشتهٔ سدهاری / سودهاری‌لال، از همراهان نظام‌الملک بهادرفتح‌جنگ، دربارهٔ روزگار شاه‌جهان از تولد تا مرگ. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۶۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ واقعهٔ جهجهر سنگه، نوشتهٔ شیخ جلال حصاری، در وقایع‌نویسی لشکرکشی سرداران شاه‌جهان، به‌فرماندهی اورنگ‌زیب، در برابر جهجهر سنگه، راجهٔ ایالت ارچه، در ۱۰۴۵ق. نویسنده منشی ویژهٔ سید مظفرخان خان‌جهان‌بارهه، در کنار عبدالله‌خان فیروزجنگ و خان دوران، یکی از سه سردار این نبرد بود و در این نبرد حضور داشت. وی در مقدمهٔ این اثر خلاصه‌ای از شرح احوال پدران جهجهرسنگه را نیز آورده است. دست‌نویسی از این اثر همراه با آثاری دیگر به‌شمارهٔ Add.16,859 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ــ احوال جگت‌سنگه، نوشتهٔ شیخ‌جلال حصاری، دربارهٔ لشکرکشی سید مظفرخان خان‌جهان‌بارهه بر سر جگت‌سنگه، از امیران شورشی هندو در پنجاب، در ۱۰۵۱ق. نویسنده در این نبرد وقایع‌نویس رسمی ارتش شاه‌جهانی بود. دست‌نویسی از آن همراه با آثاری دیگر در همان مجموعهٔ پیش گفته به‌شمارهٔ Add.16,859 نگه‌داری می‌شود. ۲۰ــ مثنوی پادشاهنامه، سرودهٔ شاعری ناشناس با تخلص حضوری، که به‌پیروی از شاهنامه دربارهٔ روزگار شاه‌جهان سروده شده است. دست‌نویسی از این اثر در گنجینهٔ داودپوتا در کتابخانهٔ ایالتی سند، در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. وـ کتاب‌های تاریخی دربارهٔ دورهٔ اورنگ‌زیب از این قرارند: ۱ــ آیینهٔ بخت / چهار آیینه (۱۰۶۸ق)، نوشتهٔ بقایی* سهارنپوری ــ خواجه بختاور*خان، از امیران بلندآوازه و از نزدیکان اورنگ‌زیب، در تاریخ عمومی جهان، به‌نام اورنگ‌زیب. این اثر ده سال پیش از مرآت‌العالم نوشته شده و برخی آن‌را طرح نخستین مرآت‌العالم دانسته‌اند. چون آیینهٔ بخت نخستین تاریخی است که شرح چهار نبرد جانشینی میان اورنگ‌زیب و برادرانش را آورده، به‌ویژه به‌سبب گزارش کردن رویدادهای دورهٔ اورنگ‌زیب، اهمیت دارد. این اثر در یک مقدمه، چهل معاینه و یک خاتمه تدوین شده است و مطالبی دربارهٔ پیامبران، خلفا، امامان، حکما و فیلسوفان، شاهان ایران، ماوراءالنهر، روم و هند، تیموریان هند، اورنگ‌زیب، خاندان‌های محلی هند و شاعران دارد. دست‌نویس‌هایی از آیینهٔ بخت به‌شماره‌های ۱۴۵ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج و ۷ در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۲ــ واقعات عالمگیری / ظفرنامهٔ عالمگیری* / حالات عالمگیری / وقایع عالمگیری / اقبال‌نامهٔ عالمگیری / اورنگ‌نامهٔ عالمگیری (۱۰۷۳ق)، نوشتهٔ عاقل‌خان خوافی / رازی، از امرای اورنگ‌زیب. نویسنده در دو بخش به رویدادهای دورهٔ شاهزادگی اورنگ‌زیب و پنج‌سال نخست شاهی او پرداخته است. در واقعات عالمگیری رویدادهایی مانند تقسیم صوبه‌های هند به‌دست شاه‌جهان میان فرزندانش، لشکرکشی‌های اورنگ‌زیب به دکن، بیماری شاه‌جهان و زندانی‌کردن او، نبرد میان شجاع و اورنگ‌زیب، کشتن داراشکوه و نبردهای بنگاله، مرگ شاه‌جهان و خاک‌سپاری او دور از آیین‌شاهی، نقل شده است. این اثر که از تواریخ معتبر دورهٔ نخست شاهی اورنگ‌زیب است و با دیدی بی‌طرفانه نوشته شده، نثری ساده و دور از پیچیدگی دارد. واقعات عالمگیری به‌کوشش و با مقدمهٔ عبدالله چغتایی در ۱۹۳۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۳ــ مرآة‌العالم: تاریخ اورنگ‌زیب* (۱۰۷۸ق)، منسوب به محمدبقای سهارنپوری ــ محمدبختاورخان. نویسندهٔ این اثر به درستی دانسته نیست. برخی و از آن‌شمار خواهرزادهٔ محمدبقا، یعنی محمدشفیع، محمدبقا را نویسندهٔ اصلی اثر معرفی کرده و گفته‌اند دیگران بعدها به احترام بختاورخان آن را به او نسبت داده‌اند. برخی نیز گفته‌اند محمدبقا، بختاورخان را در نگارش این اثر یاری کرده بود. این اثر درواقع تاریخ عمومی جهان و هند است، اما بخش مهم و چاپ‌شدهٔ آن دربارهٔ اورنگ‌زیب است. مرآت‌العالم در هفت آرایش نوشته شده و هر یک از آن‌ها چند نمایش دارند. آرایش نخست آن با چهار نمایش در یادکرد برخی از پیامبران، شاهان ایران و یمن، آرایش دوم با دوازده نمایش در شرح احوال

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

و غزوات پیامبر (ص)، فرزندان و همسران ایشان، امامان، برخی از صحابه، مشایخ جهان اسلام و دانشمندان، حکما و صوفیان هند، آرایش سوم با هشت نمایش دربارهٔ خلفا تا بنی‌عباس، شاهان همروزگار خلفای بنی‌عباس و حاکمان پس از آن‌ها در ایران، روم، ماوراءالنهر تا خاندان‌هایی که پس از انقراض حکومت مغول در نواحی گوناگون ایران حکومت کردند، آرایش چهارم با پنج نمایش دربارهٔ تیمور و جانشینانش تا برآمدن شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ق)، آرایش پنجم در یک مقدمه و نه نمایش دربارهٔ شاهان مسلمان دهلی و دیگر سرزمین‌های هند در روزگار همایون، آرایش ششم با پنج نمایش دربارهٔ تیموریان تا شاه‌جهان، آرایش هفتم با سه نمایش دربارهٔ اورنگ‌زیب از تولد تا اواخر سال دهم شاهی او، شرح احوال شاهان همروزگار او، مشایخ و علمای روزگار جلال‌الدین اکبر تا اورنگ‌زیب و خوش‌نویسان جهان و خاتمهٔ آن در یادکرد شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره و ایران است. ارزش تاریخی ویژهٔ این اثر در این است که بختاورخان از ۱۰۶۵ق، حدود سی سال، در خدمت اورنگ‌زیب و در تمام نبردهای جانشینی شاه، در کنار او و منشی ویژهٔ او بود. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۷۸۶۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۸/۴۶ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور، Add.7657 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. باب هفتم مرآت‌العالم، به‌تصحیح، مقدمه و حاشیه‌نویسی ساجده س ـ علوی، در دو جلد، در ۱۹۷۹م، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۴ـ عالمگیرنامه (ح۱۰۸۸ق)، نوشتهٔ محمد*کاظم قزوینی، منشی اورنگ‌زیب، در رویدادهای ده سال نخست شاهی او، تا ۱۰۷۸ق. شاه در ۱۰۸۸ق از نویسنده خواست تا رویدادهای هجده‌سال پادشاهی او را بنویسد، اما پس از پایان رویدادهای ده‌سال نخست، چون دیگر آن شیوه را نمی‌پسندید، وی را از ادامهٔ کار بازداشت. این اثر به تصحیح خادم‌حسین عبدالحی، در ۱۸۶۸م، در کلکته به‌چاپ رسیده است. حاتم‌خان گویا پیش از پایان گرفتن کار نگارش این اثر، خلاصه‌ای از آن تدوین کرده و برخی مطالب را که در اصل اثر حذف شده بود نیز بدان افزوده است. دست‌نویس این خلاصه به‌شمارهٔ Add.26,233 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵ـ وقایع نعمت‌خان / وقایع حیدرآباد / واقعات عالمگیری / روزنامهٔ وقایع محاصرهٔ حیدرآباد (۱۰۹۸ق)، نوشتهٔ نعمت‌خان عالی* شیرازی، در رویدادهای محاصرهٔ دژ گلکنده در حیدرآباد (۱۰۹۸ق) به‌دست بهادرشاه، پسر اورنگ‌زیب. این اثر که به نثر آمیخته به‌نظم است، در هفت بخش نوشته شده است و بارها زیر نام‌های گوناگون و از آن‌شمار یک‌بار همراه حسن و عشق اثر همین نویسنده، در ۱۲۴۸ق و بار دیگر با تحشیهٔ مولوی مقبول احمد، در ۱۲۵۹ق، در لکنو به چاپ رسیده است. ۶ـ فتوحات عالمگیری (ح۱۱۰۱ق)، نوشتهٔ ایشور*داس، از تیول‌داران روزگار اورنگ‌زیب، دربارهٔ روزگار اورنگ‌زیب از برآمدنش به‌تخت تا ۱۱۰۱ق. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، هفت سوانح و یک خاتمه تدوین کرده است و مطالبی از بیماری شاه‌جهان، حمایت داراشکوه از احمدآباد، شکست شاهزاده شجاع، رویارویی برادران با جسونت سنگه و شکستن او، لشکرکشی اورنگ‌زیب به اکبرآباد و اسیری شاهزاده مرادبخش، در هم شکستن شورش سیوا در دکن به‌دست اورنگ‌زیب، تا مرگ آغورخان و نصب عمدةالملک‌خان‌جهان کوکلتاش به صوبه‌داری لاهور را دربردارد. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.23,884 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ـ مرآت جهان‌نما (۱۱۱۱ق)، نوشتهٔ محمدبقای سهارنپوری ـ بختاورخان، در تاریخ عمومی جهان. این اثر که نسخهٔ گسترده‌تر مرآت‌العالم است، با مرگ نویسنده ناتمام ماند. مرآت جهان‌نما پس از مرگ نویسنده به‌دست دو تن از بستگان او کامل شد. نخست خواهرزاده‌اش، محمدشفیع، در ۱۰۹۵ق و پس از آن در ۱۱۱۱ق، به‌دست برادر کوچکش، محمدرضا کامل شد. ویرایش دوم در یک مقدمه، یازده آرایش و یک خاتمه تدوین شده است و شرح رویدادها را تا ۱۱۱۱ق دربردارد. دست‌نویس‌هایی از دو ویرایش این اثر به‌شماره‌های or.1998، or.1760 و or.1752 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸ـ مآثر اقبال (۱۱۱۸ق)، نوشتهٔ رأفت / رفعت کشمیری، در تاریخ اورنگ‌زیب و کشورگشایی‌های او. نویسنده نخست مثنوی اورنگ‌نامهٔ خود را در رویدادهای پیش از شاهی اورنگ‌زیب سرود، سپس مطالبی دربارهٔ سال‌های پس از آن بدان افزود و آن‌را مآثر اقبال نامید. این اثر به نثر آمیخته به‌نظم نوشته شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۹۵۴/۲۳۶ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۹ـ دلگشا / نسخهٔ دلگشا / تاریخ دلگشا (۱۱۲۰ق)، نوشتهٔ بهیم*سین، از افسران هندوی لشکر اورنگ‌زیب. نویسنده که در بسیاری رویدادهای نظامی زمانش شرکت داشت، این اثر را بر اساس خاطرات شصت ساله‌اش، به‌ترتیب تاریخی نوشته است. تاریخ دلگشا در یک مقدمه، یک متن و یک خاتمه، رویدادهای آخرین

سال‌های دورهٔ شاه‌جهان، از زمان حرکت شاهزاده اورنگ‌زیب از اورنگ‌آباد به آگره (۱۰۶۷ق)، تا دو سال نخست شهریاری شاه‌عالم‌بهادرشاه یکم و کشته‌شدن شاهزاده کام‌بخش (۱۱۲۰ق) را دربردارد. این کتاب که نخستین اثر دربارهٔ تمام دورهٔ اورنگ‌زیب است، تاریخی معتبر به‌شمار می‌رود و شرایط سیاسی، دینی و اجتماعی روزگارش را نیز گزارش کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.23 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ مآثر عالمگیری / عالمگیرنامه (۱۱۲۲ق)، نوشتهٔ محمد*ساقی مستعدخان، منشی‌بختاورخان و میرمنشیِ عنایت‌الله‌خان. نویسنده این اثر را به‌خواست حامی‌اش، عنایت‌الله‌خان نوشت. وی از محمدساقی خواسته بود که تاریخ سال‌هایی از شاهی اورنگ‌زیب را که در عالمگیرنامهٔ محمدکاظم یاد نشده، در کتابی جداگانه بنویسد. نویسنده این اثر را در دو دفتر و هر دفتر را با یک دیباچه، نوشته است. دفتر نخست رویدادهای ده سال نخست و دفتر دوم رویدادهای چهل سال دیگر شاهی اورنگ‌زیب را دربردارد. این اثر به‌نام مآثر عالمگیری در ۱۸۷۰م، در کلکته و به‌نام عالمگیرنامه در ۱۸۷۳م، در آگره به‌چاپ رسیده است. ۱۱ــ وقایع عالمگیری، نوشتهٔ خیرپوری، از نویسندگان روزگار اورنگ‌زیب، در تاریخ روزگار هم‌او. در این اثر رویدادها به‌ترتیب تاریخ و با سربندهای مجلس نقل شده‌اند. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ ایالتی داودپوتا در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ وقایع رنتهمبور و اجمیر، نوشتهٔ ناشناسی از روزگار اورنگ‌زیب که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۶۹ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود.

۴) جز آثار برشمرده، دسته‌ای دیگر از تواریخ سده‌های میانه نیز هستند که تنها تاریخ یک دودمان حاکم در نقطه‌ای از شبه‌قاره یا بخشی از تاریخ آن دودمان را گزارش کرده‌اند و به تواریخ دودمانی شناخته‌اند. تواریخ دودمان‌های الف) تیموریان، ب) بهمنیان (۷۴۸ــ۹۳۳ق)، ج) عادل‌شاهیان (۸۹۵ــ۱۰۹۷ق)، د) قطب‌شاهیان (۹۱۸ــ۱۰۹۸ق)، هـ) آصفیه / آصف‌جاهیان / نظام‌های حیدرآباد (۱۱۲۲ــ۱۳۲۹ق) از این دستند. نمونه‌هایی از تواریخ دسته‌های برشمرده از این قرارند: **۴ــالف) تاریخ‌های دودمانی تیموریان:** از بسیاری تاریخ‌های مهم این دودمان، در میان تاریخ‌های دورهٔ یک‌شاه، از شاهان بزرگ تیموری یاد شده است. جز آن‌ها بخشی دیگر از تواریخ دورهٔ تیموریان هستند که چون آثاری مختصر دربارهٔ روزگار شاهان کم‌اهمیت‌تر تیموری، از اورنگ‌زیب به این سویند، یا از آن‌رو که تنها دربارهٔ دورهٔ یک‌شاه نیستند و به رویدادها و نبردهای جانشینی میان دورهٔ حکومت دو شاه پرداخته‌اند، نمی‌توان آن‌ها را در شمار تواریخ دوره‌ای آورد. این آثار همراه با شماری از تواریخ که نویسندگانشان در آن‌ها از روزگار غلبهٔ انگلیسی‌ها در اواخر حکومت این دودمان یاد کرده‌اند، در میان تواریخ دودمانی تیموریان جای دارند. برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ اقبالنامهٔ جهانگیری (۱۰۳۷ق)، نوشتهٔ میرزا محمدشریف نخشبی، معروف به معتمدخان (ــ ۱۰۴۹ق)، مورخ رسمی دربار جهانگیر، به‌نام هم‌او، در تاریخ تیموریان، از امیر تیمور تا برآمدن شاه‌جهان بر تخت. وی نخست این اثر را در ۱۰۲۹ق، در کشمیر به پایان برد، اما تا حدود ۱۰۳۷ق بر آن می‌افزود. اقبالنامهٔ جهانگیری پس از اکبرنامه نخستین تاریخ رسمی دورهٔ تیموریان است. این اثر در سه جلد تدوین شده است. جلد نخست آن دربارهٔ نیاکان جهانگیر تا درگذشت همایون، جلد دوم دربارهٔ دورهٔ جلال‌الدین اکبر، جلد سوم در تاریخ جهانگیر از برآمدن وی به تخت شاهی تا مرگ و رویدادهای تخت‌نشینی شاه‌جهان است. این اثر نخستین‌بار به تصحیح عبدالحی و احمدعلی، در ۱۸۶۵م در کلکته و بار دیگر در ۱۸۷۰م در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۲ــ تاریخ شاه‌شجاعی (۱۰۷۱/۱۰۷۱ق)، نوشتهٔ محمدمعصوم، از ملازمان شاه‌شجاع (ــ ۱۰۷۱ق)، در تاریخ شاه‌شجاع از حدود ۱۰۶۵ق تا مرگ شاه‌شجاع. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۹۲۳،۱ معصو در کتابخانهٔ عمومی پنجاب و ۵۷۲ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۳ــ مثنوی اورنگ‌نامه (۱۰۷۲ق)، سرودهٔ رأفت / رفعت کشمری که در تاریخ اورنگ‌زیب و دربارهٔ نبردهای میان وی و سلطان مرادبخش است. رأفت یک سال و شش‌ماه در کار سرودن این اثر بود. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۶۱۳ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۴ــ اورنگ‌نامه (۱۰۷۲ق)، سرودهٔ حقیری کاشانی، از نظامیان لشکر میرجمله، استاندار بنگال در زمان اورنگ‌زیب، دربارهٔ نبردهای پسران شاه‌جهان با یکدیگر میان سال‌های ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۹ق. در این اثر رویدادهایی از بیماری شاه‌جهان و شورش شاهزادگان تا شکست داراشکوه، برکناری شاه و تخت‌نشینی اورنگ‌زیب نقل شده است. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۵ــ آشوب هندوستان / آشوب‌نامهٔ هندوستان، سرودهٔ بهشتی شیرازی، مداح مرادشاه. این مثنوی دربارهٔ نبردهای همان چهار شاهزاده بر سر رسیدن به‌تاج و تخت است که با روایت شورش مرادبخش

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

در ۱۰۶۷ق آغاز شده و با درگذشت داراشکوه در ۱۰۶۹ق پایان گرفته است. پیدا است که این اثر با جانب‌داری از مرادبخش نوشته شد، اما چون نویسنده در تمام این نبردها حضور داشت، آگاهی‌هایی که دربارهٔ آن‌ها به‌دست داده بسیار سودمند است. این اثر در ۱۸۸۳م در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۶ـ تاریخ هندی (۱۰۷۸ق)، نوشتهٔ بختاورخان، در تاریخ هند از بابر تا پایان سال دهم شاهی اورنگ‌زیب که در شش فصل تدوین شده است. گویا این اثر بخشی از مرآت‌العالم است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۶۸ در کتابخانهٔ دانشگاه پرینستن نگه‌داری می‌شود. ۷ـ تاریخ دلگشا (۱۰۶۸ـ۱۰۸۰ق)، نوشتهٔ شیخ عنایت‌الله لاهوری، از نویسندگان بلندآوازهٔ دورهٔ شاه‌جهان، در تاریخ تیموریان، به‌ویژه تاریخ دورهٔ همان شاه. زمان دقیق نگارش این اثر دانسته نیست و آن را نوشتهٔ میان سال‌های ۱۰۶۸ تا ۱۰۸۰ق گفته‌اند. تاریخ دلگشا مطالبی دربارهٔ رویدادهای سال‌های نخست شاهی اورنگ‌زیب هم دارد. ۸ـ جواهرالتواریخ، نوشتهٔ سلمان قزوینی، در تاریخ تیموریان، از آدم. این اثر در روزگار اورنگ‌زیب نوشته شده و قرار بوده تا دورهٔ این شاه را در برگیرد، اما نسخه‌ای که از آن به یادگار مانده، با نقل مرگ جهانگیر پایان گرفته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۶۸ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. ۹ـ اعظم‌الحرب / اعظم‌نامه (ح‌۱۱۲۰ق)، نوشتهٔ کامراج*، خادم خانه‌زاد محمداعظم‌شاه، دربارهٔ دورهٔ کوتاه حکومت هم‌او (۱۱۱۸ـ۱۱۱۹ق). دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.1899 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ـ بهادرشاه‌نامه / شاهنامهٔ شاه‌عالم / تاریخ شاه‌عالم بهادرشاه / تاریخ‌بهادرشاهی (۱۱۲۱ق)، نوشتهٔ نعمت‌خان عالی* شیرازی (ـ ۱۱۲۱ق)، در تاریخ دو سال نخست شاهی شاه‌عالم. نویسنده که از خادمان شاه‌جهان و خزانه‌دار و وقایع‌نگار اورنگ‌زیب بود، در زمان شاه‌عالم به‌نوشتن تاریخ رسمی آن‌دوره مأمور شد. وی توانست تنها رویدادهای دو سال نخست این دوره را، تا اواخر ۱۱۲۰ق، بنویسد که آن را روزبه‌روز، به‌ترتیب زمان رویدادها، نقل کرده است. نسخه‌هایی از این اثر با جنگنامهٔ همین نویسنده درآمیخته است. دست‌نویس‌هایی از بهادرشاه‌نامه به‌شماره‌های Hist.53(313) و Hist54(314) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، or.6963 زیر نام تاریخ بهادرشاهی، or.1655 زیر همان‌نام و or.24 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ـ بهادرشاهنامه / پادشاهنامه / جنگنامه / رزمنامه / جنگنامهٔ بهادرشاه / ظفرنامهٔ بهادرشاه، نوشتهٔ هم‌او، دربارهٔ نبرد میان شاه‌عالم و برادرش محمداعظم بر سر جانشینی، کشته شدن یکی و به شاهی رسیدن دیگری. این اثر بخش‌بندی ندارد. گویا از این اثر دو تحریر در دست است، یکی با جنگ اورنگ‌زیب با راجه مهارانای اودیپور آغاز و پس از آن جنگ جانشینی دو برادر شرح شده است و در دیگری تنها همین نبرد روایت شده است. جنگنامه در ۱۲۶۱ق در لکنو و پس از آن بارها به‌چاپ رسیده است. ۱۲ـ مظفرنامه، نوشتهٔ گل‌محمد که تاریخی داستانی دربارهٔ روزگار شاه‌عالم یکم است. گویا این اثر در همان روزگار شاه عالم نوشته شده، زیرا نویسنده در اثرش مطالبی در ستایش این شاه آورده است. مظفرنامه با مجموعه‌ای از حکایت‌ها و داستان‌های اخلاقی و پندآموز آغاز شده و با مطالبی از زندگینامهٔ خودنوشت نویسنده و یادداشت‌ها و خاطرات تاریخی ادامه یافته است. وی در پایان به مشکلات سیاسی هند در روزگار پیش از آغاز شاهی اورنگ‌زیب و پس از مرگ او، در زمان نبرد میان پسرانش، پرداخته است. گفتنی است، همهٔ مطالب بدون اشاره به تاریخ رویدادشان نقل شده‌اند. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ II183 در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۱۳ـ فرخ‌سیرنامه (۱۱۲۵ق)، نوشتهٔ میرمحمداحسن اعجاز گجراتی، متخلص به ایجاد (ـ ۱۱۳۳ق)، در تاریخ سال نخست شاهی فرخ‌سیر و زندگی او پیش از شاهی. این اثر مطالبی دربارهٔ تولد فرخ‌سیر در اورنگ‌آباد در ۱۰۹۶ق، زندگی‌اش، برآمدنش به تخت در صفر ۱۱۲۴ق، تا رویدادهای دربار در صفر ۱۱۲۵ق را دربردارد. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.25 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۴ـ تاریخ ارادت‌خان / تذکرهٔ ارادت‌خان / مقتل‌السلاطین / جنگ بهادرشاهی (۱۱۲۶ق)، نوشتهٔ میرزا مبارک‌الله ساوجی، متخلص به واضح*، به‌نام شاه‌عالم یکم، در رویدادهای هفت‌سال آخر دورهٔ اورنگ‌زیب تا فرودآمدن فرخ‌سیر در دهلی، در ۱۱۲۵ق. این اثر در سی‌وهشت باب تدوین شده است. مطالب مهم برشمرده در این اثر، درگذشت اورنگ‌زیب، تخت‌نشینی اعظم‌شاه، نبرد شاه‌عالم با وی و کامبخش، کشته‌شدن آن‌دو و شرح پادشاهی شاه‌عالم، شرح احوال شاهزادگان و امرا، کشته‌شدن عظیم‌الشأن، شاهی جهاندارشاه و نبرد فرخ‌سیر با جهاندارشاه است. این اثر به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات غلام‌رسول مهر، در ۱۹۷۱م، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۵ـ فتحنامه، سرودهٔ غالب که مثنوی دربارهٔ یکی از پیروزی‌های فرخ‌سیر، به‌نام هم‌او است و

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ شاهنامهٔ منورکلام (۱۱۳۴ق)، نوشته شیوداس لکنویی، منشی دربار فرخ‌سیر که دربارهٔ دورهٔ او و چهار سال نخست شاهی محمدشاه است. این اثر، تاریخی پیوسته نیست و نویسنده روایت‌هایی جداگانه از اخبار دربار را به‌زبانی ساده نقل کرده است و به هر یک نام وقایع داده است. این اثر به کوشش شکیل احمد در ۱۹۶۸م در پتنا به‌چاپ رسیده است. ۱۷ــ عبرتنامه / تاریخ فرخ‌سیر / تاریخ بهادرشاهی / عبرت‌مقال (۱۱۳۵ق)، نوشتهٔ میرمحمدقاسم لاهوری، متخلص به عبرت، در تاریخ تیموریان هند و شاهان دهلی، پس از مرگ اورنگ‌زیب تا ۱۱۳۳ق. این اثر که به درخواست پسر امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان، حامی نویسنده، نوشته شده تاریخ دورهٔ بهادرشاه، جهان‌دارشاه و فرخ‌سیر را دربردارد و با روایت شکست سید برادران، حسین‌علی‌خان و عبدالله‌خان، و مرگ قطب‌الملک به‌پایان می‌رسد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1933، or.1934، or.1935 و Add.26,245 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۲۳۷، ۹۵۴ عبر، ۲۳۷، ۹۵۴ قاکر و ۲۳۷، ۹۵۴قا در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ شرفنامهٔ محمدشاه (۱۱۳۵ق)، سرودهٔ میرمحمدرضا ذوالفقار، دربارهٔ نیاکان محمدشاه و نخستین سال‌های دورهٔ شاهی او. این منظومهٔ حماسی با مطالبی دربارهٔ لشکرکشی اجمیر (۱۱۳۵ق) به‌پایان می‌رسد. نویسنده در این نبرد، در خدمت شرف‌الدوله بود. دست‌نویسی از شرفنامه به‌شمارهٔ or.2003 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ــ تذکرةالسلاطین چغتا (۱۱۳۷ق)، نوشتهٔ محمدهادی کامورخان. نویسنده پس از کامل کردن تاریخ عمومی‌اش، هفت گلشن محمدشاهی، این اثر را در تاریخ تیموریان، در دو بخش نوشت. وی در بخش نخست از تبار ترکان از یافث پسر نوح، تاریخ چنگیزخان، تیمور، شاهرخ، الغ‌بیگ، تا مرگ سلطان حسین و برآمدن صفویان در ایران، بابر، همایون، جلال‌الدین اکبر و جهانگیر یاد کرده است. نویسنده در جلد دوم به ادامهٔ تاریخ تیموریان از شاه‌جهان تا میانهٔ دورهٔ محمدشاه پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1833 (تنها جلد نخست آن)، Add.25,787 (تنها جلد نخست آن)، Add.7003، or.1759 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۵۹۱ در کتابخانهٔ بانکیپور و ۲۴۴ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. ۲۰ــ صحیفهٔ اقبال (ح۱۱۴۴ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، دربارهٔ شکست سیدها و روزگار نخست شاهی محمدشاه. سعدالدین‌خان حامی نویسنده بود و گویا وی به دربار محمدشاه نیز راه داشته، چون پیدا است پاره‌ای مطالب را که نقل کرده از خود شاه شنیده است. سبک این اثر به شیوهٔ تاریخ‌نویسان دربار، رسمی و متکلف است. مطالب آن از بخش‌های جداگانه تشکیل شده و پراگنده است. چون صحیفهٔ اقبال از میانهٔ مطلبی دربارهٔ پیروزی محمدشاه بر امیرالامرا آغاز شده و میان این مطالب و آن‌چه در عبرت‌نامه آمده فاصله‌ای نیست، آن را دنبالهٔ عبرت‌نامه دانسته‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به شماره‌های or.1900، or.1656 و or.2060 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۱ــ مرآت‌الواردات* (۱۱۴۶ق)، نوشتهٔ محمدشفیع تهرانی شاه‌جهان آبادی، متخلص به وارد، در تاریخ تیموریان هند از آغاز تا ۱۱۴۶ق. نویسنده این اثر را در یک مقدمه و چهار طبقه تدوین کرده و در مقدمه به بیرام‌خان ــ فرزند روح‌الله‌خان، سردار اورنگ‌زیب، که در این کار حامی او بود ــ و خانواده‌اش پرداخته است. وی در طبقهٔ سوم این اثر شرحی از احوال شاعران نیز آورده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.6579 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۲ــ احوال‌الخواقین (۱۱۵۱ق)، نوشتهٔ محمدقاسم نظام‌الملکی، دربارهٔ جانشینان اورنگ‌زیب. نویسنده این اثر را در دو بخش تدوین کرده و بخش نخست آن‌را، دربارهٔ رویدادهایی از مرگ اورنگ‌زیب تا برکناری فرخ‌سیر، در ۱۱۴۷ق و بخش دوم را، دربارهٔ تاج‌گذاری رفیع‌الدرجات تا درگیری نظام‌الملک با سیدها، نبردهایش با مرهته‌ها و یورش نادر به کابل، در ۱۱۵۱ق به‌پایان رسانیده است. محمدقاسم که در لشکر نظام‌الملک ردهٔ بخشی و با متوسل‌خان، داماد او، دوستی نزدیک داشت، در پایان اثرش، به متوسل‌خان پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Add.26,244 و ۴ق‌ف۳۲ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲۳ــ رسالهٔ محمدشاه و خان دوران (۱۱۵۲ق)، در خاطرات خواجه محمدعاصم امیرالامرا صمصام‌الدوله خان دوران (ــ ۱۱۵۱ق) و روزگارش. وی از وابستگان دربار اورنگ‌زیب، منصب‌دار دستگاه فرخ‌سیر و فرماندهٔ سپاه محمدشاه در برابر یورش نادر بود و در همین نبرد نیز کشته شد. برخی این اثر را به‌قلم هم‌او دانسته‌اند، اما ریو زمان نگارش آن را پس از کشته‌شدن خواجه محمد عاصم و نویسندهٔ آن‌را ناشناسی از بستگان او دانسته است. نویسنده این اثر را با برشمردن نیاکان محمدشاه از تیمور به این سو و مطالبی دربارهٔ

خانوادهٔ صمصام‌الدوله آغاز کرده، تاریخ این دودمان را از تخت‌نشینی شاه‌جهان تا برآمدن دوبارهٔ محمدشاه به‌قدرت و بیرون رفتن نادرشاه از دهلی (۱۱۵۲ق) روایت کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.180 و or.1677 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۲۰۴ در کتابخانهٔ کالج سلطنتی کیمبریج نگه‌داری می‌شود. ۲۴ــ تاریخ چغتایی (۱۱۵۲ق)، نوشتهٔ محمدشفیع، در تاریخ تیموریان هند که با شرح جزئیات جنگ کرنال و رویدادهای پس از آن تا خروج نادر از دهلی پایان گرفته است. گویا مرآت‌الواردات پیش‌نویس این اثر است. دست‌نویس‌هایی از تاریخ چغتایی به‌شماره‌های or.1705 و or.2055 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۵ــ جوهر صمصام (۱۱۵۳ق)، نوشتهٔ محمدمحسن صدیقی، دربارهٔ یورش نادرشاه به هند و مطالبی دربارهٔ جانشینان اورنگ‌زیب، به‌خواست شیخ‌علاء‌الدین، از دوستان امیرالامرا صمصام‌الدوله و به نام هماو. نویسنده این اثر را با نثری متکلف، در دو بخش نوشته و با روایت شکست قطب‌الملک به‌پایان برده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1898 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۳ق‌ف۴۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲۶ــ مفتاح‌الاقبال محمدشاهی (میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری)، نوشتهٔ محمدمحسن که شاید نویسندهٔ اثر پیش گفته باشد، در تاریخ روزگار محمدشاه، در دو دفتر. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های N.M.1965-199 و N.M.1961-1491 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲۷ــ تیمورنامهٔ مفضلی / تذکرهٔ شاهان تیموریه، نوشتهٔ سید مفضل*خان که خود را خانه‌زاد محمدشاه معرفی کرده است، در تاریخ تیموریان هند از ابتدا تا دورهٔ فرخ‌سیر. این اثر با نسب‌شناسی تیمور از نوح، زندگی تیمور و جانشینانش در ایران آغاز شده سپس مطالبی دربارهٔ شاخهٔ هندی این دودمان از بابر به این سو در آن نقل شده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۲۳، ۹۵۴ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب و or.1703 و Add.2059 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۸ــ بدایع‌الوقایع، نوشتهٔ آنندرام سیالکوتی لاهوری، متخلص به مخلص*، در تاریخ شبه‌قاره از ۱۱۴۱ تا ۱۱۶۱ق. این اثر مطالبی دربارهٔ یورش نادر به هند، و در آخر پیمان آشتی و بازگشت او دارد. نویسنده در کنار این‌ها مطالبی از آداب و رسوم آن روزگار مردم شبه‌قاره نیز به‌دست داده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های N.M.1957-982/13 و N.M.443 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲۹ــ شهنامهٔ* نادری (۱۱۶۲ق)، سرودهٔ نظام‌الدین عشرت سیالکوتی که منظومه‌ای دربارهٔ یورش نادر به هند است و مطالب آن تا تاج‌گذاری احمدشاه درانی ادامه می‌یابد. نویسنده که احمدشاه را در سفرش، پس از تاج‌گذاری، از دهلی تا کابل همراهی می‌کرد، اسناد مورد نیاز برای نگارش این اثر را از او گرفت. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۷۷ در کتابخانهٔ پشتوآکادمی در پیشاور و Add. 26,285 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۰ــ معظم‌نامه (۱۱۶۴ق)، سرودهٔ میرمحمداسماعیل، متخلص به ابجدی*، ملک‌الشعرای دربار (ــ ۱۱۹۲ق). این مثنوی گزارشی است از زندگی شاه‌عالم یکم و نبردهای جانشینی او با برادرش اعظم‌شاه. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 1477PiVI289 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۳۱ــ ظفرنامه، نوشتهٔ غلام‌محی‌الدین‌خان، از نویسندگان روزگار محمدشاه، در گزارش نخستین یورش احمدشاه درانی ابدالی (۱۱۶۰ــ۱۱۸۶ق) به‌هند (۱۱۷۰ق)، به‌نام معین‌الملک بن قمرالدین‌خان، معروف به میر منو (ــ ۱۱۶۹ق). دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 473/PeII/43 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۳۲ــ تاریخ عالمگیر ثانی (۱۱۷۳ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ پادشاهی عالمگیر دوم که اثری جامع و کامل دربارهٔ روزگار این شاه تا زمان مرگش است و بر اساس سال‌های حکومت بخش‌بندی شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1749 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۳ــ فتحنامه (۱۱۸۰ق)، سرودهٔ شاعری متخلص به مسافر، دربارهٔ نبردهای انگلیسی‌ها در بنگال، از نخستین سال پادشاهی عالمگیر دوم (۱۷۵۴م) تا صلح با شاه‌عالم و بخشیدن دیوانی بنگال به کمپانی هند شرقی انگلیس در ۱۷۵۶م. شاعر این مثنوی را از زبان یکی از جنگجویان فاتح بنگال سروده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.5608 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳۴ــ ملاحت‌مقال (۱۱۷۷/۱۱۸۱ق)، نوشتهٔ دَلپَت‌رای* احمدآبادی که مجموعهٔ لطایف و حکایت‌های تاریخی دربارهٔ شاهان تیموری، از جلال‌الدین اکبر تا محمدشاه است و به‌فرمان مهاراجه مادهوسنگه (ــ ۱۱۸۱ق) نوشته شده است. نویسنده در بخش نخست جز نقل حکایت‌های این شاهان و امیرانشان، به‌ترتیب تاریخ، مطالبی هم دربارهٔ حامیان خود، جگت سنگه و مادهوسنگه آورده است. وی در بخش دوم اثرش

برخی حکایت‌های جالب، به‌ترتیب موضوع، نقل کرده است. دلپت‌رای که از ۱۱۷۳ق در جیپور و در خدمت مادهوسنگه بود، این اثر را همان‌جا نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1828 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و I982 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۳۵ــ تاریخ شاکرخانی / وقایع شاکرخانی (۱۱۸۲ق)، نوشتهٔ شاکرخان، فرزند امیرشمس‌الدوله لطف‌الله‌خان بهادر صادق نیکنام متهورجنگ حاکم دهلی، دربارهٔ روزگار محمدشاه تا سال نهم شاهی شاه عالم دوم. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Add.6585 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و N.M.1971-190 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۳۶ــ نسب‌نامه و احوال اجداد شاه‌عالم (۱۱۹۲ق)، نوشتهٔ محمدظفرالدین شاه‌جهان‌آبادی، در تاریخ تیموریان. نویسنده اثرش را از کیومرث و نوح آغاز کرده، اما بیشتر به خانان ترک و تیموریان پرداخته است. وی بخش‌های این اثر را با سربندهای ذکر از یکدیگر جدا کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۰۰۹۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۳۷ــ طهماس‌نامه / طهماسب‌نامه / طهماسبی‌نامه (۱۱۹۳ق)، نوشتهٔ طهماس*قلی‌بیگ‌خان رومی، در خاطرات زندگی خودش، نبردهایی که در آن‌ها حضور داشته و رویدادهای روزگارش بدون یادکرد تاریخ. وی که سرباز بوده و در نبردهایی در برابر افغان‌ها، سیک‌ها و جت‌ها شرکت کرده بود و شاهد بسیاری رویدادهای نیمهٔ دوم سدهٔ هجده میلادی در پنجاب، دهلی و...، حکمرانی احمدشاه درانی و تیمورشاه (۱۱۸۷ــ۱۲۰۷ق) و مرگ شاه‌عالم دوم بود، در اثرش آگاهی‌هایی معتبر دربارهٔ اواخر دورهٔ تیموری به‌دست داده است. طهماس‌قلی با این‌که اثرش را با لفاظی آغاز کرده اخبار را به ساده‌ترین شکل نقل کرده است. طهماس‌نامه، به‌تصحیح محمداسلم، در ۱۹۸۶م، در لاهور به چاپ رسیده است. ۳۸ــ سیرالمتأخرین (۱۱۹۴ــ۱۱۹۵ق)، نوشتهٔ غلام*حسین‌خان طباطبایی، در تاریخ هند از مرگ اورنگ‌زیب تا ۱۱۹۵ق، به‌نام امیرالممالک عمادالدوله فرمانداز کل وارن هیستینگز بهادر. نویسنده این اثر را در یک مقدمه و دو دفتر تدوین کرده است. وی در بخش نخست به جغرافیای هند، گیاهان و جانوران و سرزمین‌ها و صوبه‌های آن و سپس تاریخ هند باستان و در بخش دوم به آخرین شاهان تیموری هند، یورش نادرشاه به هند و حکومت انگلیسی‌ها در بنگال پرداخته است. این اثر نخستین‌بار، به‌تصحیح ژنرال برگس، در ۱۸۳۲م / ۱۲۴۸ق در لندن و پس از آن بارها در هند و از آن‌شمار در ۱۲۸۳ق در لکنو، در سه جلد، به‌چاپ رسیده است. ۳۹ــ اخبار دهلی (۱۱۹۵ــ۱۱۹۶ق) که خلاصه‌ای از آگاهی‌های روزانه از دهلی، از اول صفر ۱۱۹۵ق تا ۲۹ جمادی‌الثانی همان سال است. در این اثر کارهای روزانهٔ شاه‌عالم، نواب ذوالفقارالدوله نجف‌خان وزیر امپراتوری و شخصیت‌های مهم دیگر، به‌اندازهٔ اهمیتشان، در بخشی از یادداشت‌های هر روزِ ماه یاد شده است. اخباری از نقاطی دیگر، مانند اکبرآباد، فرخ‌آباد، بَرلی، الهآباد، اِتاوا و دارانگر نیز در آن آمده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Add.25,020 و Add.25,021 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۰ــ مثنوی فلک آشوب، سرودهٔ محمدبخش، متخلص به آشوب (ــ ۱۱۹۹ق) که در رویدادهای تاریخی تا مرگ حافظ رحمت‌خان (۱۱۸۸ق) است. شاعر این اثر را پیش از تاریخ محمدشاه، در بهارت‌پور و در هفت‌صد بیت سروده است. ۴۱ــ تاریخ محمدشاه (۱۱۹۶ق)، نوشتهٔ هم‌او، در تاریخ روزگار محمدشاه، به‌خواست جانتن اسکات. نویسنده در مقدمه اشاره کرده که می‌خواسته اثرش رویدادهایی از مرگ فرخ‌سیر تا زمان نگارش را دربرداشته باشد، اما نسخه‌های موجود با روایت مرگ زکریاخان (۱۱۵۸ق) و نادرشاه (۱۱۶۰ق) پایان گرفته‌اند. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1832 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و دست‌نویسی دیگر در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۴۲ــ بیان واقع / تاریخ نادری / نادرنامه (۱۱۹۳ــ۱۱۹۹ق)، نوشتهٔ عبدالکریم* کشمیری، در تاریخ نادرشاه، محمدشاه و احمدشاه (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) و جانشینانش از ۱۱۳۵ تا ۱۱۹۹ق. نویسنده این اثر را در پنج‌باب و یک خاتمه تدوین کرده است. عبدالکریم که در بازگشت نادر، پس از حملهٔ به‌هند، با وی همراه بود، بخش نخست اثرش را دربارهٔ برآمدن و حملهٔ او به هند پرداخت. وی در بخش دوم شرح حملهٔ نادر به توران، خراسان، مازندران و قزوین را آورده، در بخش سوم از سفر خود به عراق، سوریه، عربستان و بازگشتش از راه دریا به بندر هوگلی، از بنادر بنگال، و در بخش چهارم از رویدادهای زمان بازگشتش تا مرگ محمدشاه یاد کرده است. اما بخش پنجم بیان واقع دربارهٔ دورهٔ احمدشاه و جانشینانش تا ۱۱۹۹ق است. نویسنده این اثر را با خاتمه‌ای در سخنان طنزآمیز و رویدادهای شگفت‌انگیز به پایان برده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.181، or.1656 و Add.8909 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۳ــ

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

تاریخ مظفری (۱۲۰۲ق)، نوشتهٔ محمد* علی‌خان انصاری پانی‌پتی (ز۱۲۰۹ق)، در تاریخ تیموریان تا زمان نگارش، به‌نام معین‌الدوله مبارزالملک‌خان‌خانان سید محمدرضاخان بهادر مظفرجنگ. گفتنی است که رویدادهای پس از روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ـ۱۲۰۲ق) به‌قلم نویسنده‌ای دیگر دنبال شده و در ۱۲۲۵ق پایان گرفته است. در این بخشِ افزوده به دورهٔ محمداکبر دوم (۱۲۲۱ـ۱۲۵۳ق) و فرمانروایان فرنگی پرداخته‌اند که اهمیت این اثر نیز در گزارش همین سال‌ها است. بر آمدن بلند اقبال به نظامت بنگال در ۱۲۲۵ق و مرگ خاموش، شاعر و دوست نویسنده، آخرین رویدادهای یاد شده در این اثر است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۳۳۷۵/۳۷۱ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، N.M.428 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، ۴۵۰، ۷۲۲ در کتابخانهٔ آصفیه، ۳۸۸۳، ۳۹۰۶، ۳۹۵۴، ۳۹۹۴، ۴۵۵۰، در کتابخانهٔ دیوان هند و or.466، or.1764، or.1763 و or.1841 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۴ـ احوال عالی‌گهر / احوال شاه‌عالم تیموری، نوشتهٔ هدایت علی شاه ترمذی، متخلص به حیدری، در احوال شخصی و رویدادهای دورهٔ شاهی شاه‌عالم دوم. نویسنده در روزگار این شاه در دهلی می‌زیسته و این اثر را با کمک مدن‌موهن‌رام کرن خاکی و هرکرن زرکی نوشته است. ایشان رویدادهای شاهی را می‌نوشتند به دربار می‌دادند و نویسنده آن‌ها را تنظیم و تألیف می‌کرد. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۳، ۹۵۴ هدا در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۴۵ـ آیین عالم‌شاهی* / شاه‌عالم‌نامه / اقبال‌نامهٔ شاه‌عالم پادشاه (۱۲۰۳ق)، نوشتهٔ غلام‌علی‌خان فرزند روشن‌الدوله بهکهاری‌خان بهادر رستم‌جنگ، در تاریخ دورهٔ عالمگیر دوم و شاهزادگی و شاهی شاه‌عالم دوم. نویسنده مطالبی از سرنگونی احمدشاه ابدالی (۱۱۶۷ق) تا ۱۲۰۳ق را در دو بخش و خلاصه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی، کارهای روزانهٔ شاه‌عالم و فهرستی از فرزندانش را در خاتمه برشمرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Add.6563، Add.24,080، or.1657,1658 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۶ـ مقدمهٔ شاه‌عالم‌نامه (پس از ۱۲۰۳ق)، نوشتهٔ هم‌او، در تاریخ جانشینان اورنگ‌زیب تا برآمدن عالمگیر دوم که پس از پایان‌دادن اثر پیشین آن را نوشت. نویسنده پس از مقدمه و آوردن قصایدی در ستایش شاه‌عالم و شاهزاده جوان‌بخت، مطالب اثرش را با یادکرد مرگ اورنگ‌زیب آغاز کرده با شرح آشوب‌های لاهور، پس از مرگ صوبه‌دار آن‌جا، معین‌الملک (ـ ۱۱۶۷ق) به پایان رسانیده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.24,028 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۷ـ رزمستان / بزم خیال (۱۲۱۱ق)، سرودهٔ امرسنگه خوشدل*، در تاریخ هند به‌ویژه روزگار تسلط بریتانیایی‌ها تا ۱۲۱۰ق. نویسنده این اثر را به جانتن دونکن که بعدها حاکم بمبئی شد، پیشکش کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۳۹۷۵ در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1751 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴۸ـ جنگنامهٔ فرخ‌سیر / شاهنامهٔ مجمع‌الفتح / مجمل‌الفتح (? ۱۲۱۱ق)، سرودهٔ مروت پنجابی، محمداختیار که در جایی میان محمد فیض و در جایی دیگر شیخ محمدماه نامیده شده است، دربارهٔ نبرد فرخ‌سیر و جهان‌دارشاه (۱۱۲۴ـ۱۱۲۵ق) و شکست جهان‌دارشاه. این اثر در قالب مخمس سروده شده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۶۱۹۴/۱ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب و N.M.1970-264 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۴۹ـ معدن‌السعادت، نوشتهٔ سیدسلطان‌علی الحسینی اردبیلی صفوی، در تاریخ تیموریان هند از تیمور تا محمدشاه و نوابان اوده تا ۱۲۱۸ق، میانهٔ حکومت سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۲ـ۱۲۲۹ق)، که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵۰ـ جرجیس رزم* (۱۲۲۰ق)، سرودهٔ صفدرعلی‌شاه محمدمحی‌الدین، متخلص به منصف که مثنوی رزمی دربارهٔ نبردهای بریتانیایی‌ها در هند است. این اثر با حمایت و.م.ارسکین نوشته شده است. نویسنده آن را در دو بخش تدوین کرده است. بخش نخست دربارهٔ نبرد تیپوسلطان، پادشاه میسور، از زمان شکستن صلح در ۱۷۹۹م تا ۱۸۰۲م و بخش دوم دربارهٔ نبرد مرهته، از ۱۸۰۲ تا ۱۸۰۳م است. قهرمان این دو روایت ژنرال وِلسلی است که در این اثر جندرال وصلی نامیده شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.26,169 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵۱ـ تاریخ شاه‌عالم / شاه‌عالم‌نامه / شگرفنامه (۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ منالال / مانولال / منولال، پسر بهادرسنگه منشی، در تاریخ دورهٔ شاه‌عالم دوم. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1659 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۵۸۶ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۵۲ـ عبرتنامه / عالم‌آشوب (ح۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ خیرالدین* محمداله‌آبادی که تاریخی با جزئیات‌پردازی دربارهٔ دورهٔ شاه‌عالم دوم تا رویدادهای ۱۲۲۱ق است. نویسنده پس از

ستایش سعادت‌علی‌خان، نواب اوده، این اثر را به پسر او، محمدعلی‌خان که بعدها به شاهی رسید (۱۲۵۳–۱۲۵۸ق)، پیشکش کرده است. وی اثرش را در یک مقدمه، سه دفتر و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمهٔ آن در تاریخ فشردهٔ پیشینیان شاه‌عالم، از تیمور تا عالمگیر دوم، و دورهٔ شاهزادگی شاه‌عالم، دفتر نخست آن دربارهٔ بیست‌سال نخست شاهی او، دفتر دوم دربارهٔ سال‌های بیست و یکم تا سی‌ام شاهی وی، دفتر سوم دربارهٔ رویدادهای ۱۲۰۳ق و دوباره برآمدنش بر تخت شاهی، شرح رویدادهای سه‌سال پس از آن، و بخش آخر اثر گزارشی از پیروزی‌های نواب علی بهادر در بُندِلکند و مرگ او است. گویا این اثر یک‌بار در ۱۲۰۶ق پایان گرفته است و بعدها نسخه‌ای دیگر از آن نوشته و مطالب دیگر را به آن افزوده‌اند. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1932 و or.1762 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵۳ـ واقعات اظفری، نوشتهٔ محمد ظهیرالدین میرزاعلی بخت، معروف به میرزا کلان اظفری* گورکانی (ـ ۱۲۳۴ق)، در تاریخ روزگار شاه‌عالم دوم، یورش غلام‌قادر روهیله و رویدادهای ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ق. این اثر در ۱۹۵۸م در مدرس به‌چاپ رسیده است. ۵۴ـ مخزن‌الفتوح (۱۲۲۲ق)، نوشتهٔ بهگوان*داس شیوپوری، در تاریخ روزگار شاه‌عالم دوم و اکبر دوم، دربارهٔ کارهای لردلیک در برابر مرهته‌ها، از پیشروی او به دهلی تا بازگشتش به کلکته. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1699 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۹۵۴،۸ بهک در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۵۵ـ عمادالسعادت (۱۲۲۲–۱۲۲۳ق)، نوشتهٔ غلام*علی‌خان نقوی، میرمنشی دستگاه عمادالدوله افضل‌الملک جان‌بیلی صاحب بهادر ارسلان‌جنگ، معاون سرزمین اوده، که به‌فرمان هم‌او نوشته شده است. این اثر در تاریخ آخرین شاهان تیموری هند و نوابان اوده، از برهان‌الملک سعادت‌خان معروف به محمدامین (۱۱۳۳–۱۱۵۲ق)، پایه‌گذار خاندان اوده در هند، تا ۱۲۱۶ق و آمدن مارکوئیس ولز انگلیسی و فرمانروایی انگلیسی‌ها تا ۱۲۲۳ق است. این اثر در ۱۸۶۴م در لکنو و در ۱۸۹۷م در کانپور به‌چاپ رسیده است. ۵۶ـ مختصر در احوال تیموریه (۱۲۴۵ق)، نوشتهٔ احمد*علی فیض‌آبادی، که طرحی از تاریخ هند در زمان تیموریان تا ۱۲۲۸ق است. بیش از نیمی از آن در تاریخ شاه‌عالم دوم است. نویسنده این اثر را به‌خواست مهاراجه کیرت‌چند نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شمارهٔ ۴۴۲۹ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

۵۷ـ رسالهٔ حسن‌علی / رسالهٔ انتقادی (ح۱۲۶۷ق)، نوشتهٔ سیدحسن‌علی، به‌خواست سرهنری الیوت، در پاسخ به پرسش‌ها و نکات مورد تردید در تاریخ همایون، جلال‌الدین اکبر، جهانگیر و شورش و نبرد محمداکبر دوم. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.2045 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵۸ـ تاریخ نادرشاهی / تواریخ نادرشاهی / واقعهٔ نادرشاهی / لشکرکشی نادرشاه به‌هند، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، که دربارهٔ یورش نادرشاه به هند، بازگشت او در ۱۱۵۳ق و دربارهٔ روزگار محمدشاه است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۶۷ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو و ۵۸ در کتابخانهٔ آرشیو ملی در اسلام آباد نگه‌داری می‌شود. ۵۹ـ تاریخ جوگل کشود، نوشتهٔ جوگل کشور، برای لرد قاضی کل سِرالیجاه اِمپی (۱۷۷۴–۱۷۸۳م)، در تاریخ روزگار همایون تا شاه‌عالم که دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1838 و or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶۰ـ نظم‌الملوک، سرودهٔ شاعری ناشناس که مثنوی در تاریخ اورنگ‌زیب تا فرخ‌سیر است و با یادداشتی دربارهٔ مناصب عبدالصمدخان سیف‌الدوله (ـ ۱۱۵۰ق)، صوبه‌دار مولتان، به‌پایان می‌رسد. دست‌نویسی از بخشی از این اثر به‌شمارهٔ or.2060 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. **۴ـب) تاریخ‌های دودمانی بهمنیان:** ۱ـ تحفة‌السلاطین (ح۸۰۰ – ۸۲۰ق)، نوشتهٔ ملا داود* بیدری، در تاریخ بهمنیان، به‌نام فیروزشاه بهمنی. گویا دست‌نویسی از این اثر برجا نیست، اما نویسندگان تاریخ فرشته و برهان مآثر بسیار از آن بهره گرفته‌اند. ۲ـ بهمن‌نامه* سرودهٔ آذری طوسی (ـ ۸۶۶ق)، ملک‌الشعرای دربار احمدشاه یکم بهمنی (۸۲۵ – ۸۳۸ق) که به‌فرمان هم‌او، دربارهٔ بهمنیان تا علاءالدین همایون‌شاه بهمنی (۸۶۲–۸۶۵ق) تألیف یافته است. آذری تا اواخر عمر، حتی پس از بازگشت از دکن به خراسان، در کار سرودن بخش‌هایی از این اثر بود. این منظومهٔ حماسی ـ تاریخی در بحر متقارب سروده شده است. پس از مرگ آذری، نظیری مشهدی (ز۸۶۵ق)، شاعر دربار همایون‌شاه بهمنی و از تربیت‌شدگان خواجه محمود گاوان وزیر، سرودن این اثر را پی گرفت. سامعی (ز۸۸۷ق)، شاعر دربار محمدشاه سوم بهمنی (ف۸۶۷–۸۸۷ق) و مداح محمود گاوان، شاعری دیگر است که بخشی از تاریخ دودمان بهمنی را پس از مرگ آذری سروده است. دست‌نویسی از بهمن‌نامه به‌شمارهٔ or.2780 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ سراج‌التواریخ، نوشتهٔ

محمدبن‌حسین لطف‌الله، که به دربار محمودشاه دوم بهمنی (۸۸۷ــ۹۲۴ق) پیوستگی داشت. از این اثر نیز دست‌نویسی برجا نمانده است. ۴ــ فتحنامهٔ محمودشاهی (۸۹۸ق)، سرودهٔ عیانی بیدری، دربارهٔ پیروزی محمودشاه دوم بهمنی در گلبرگه و ساغر (۸۹۷ق). این اثر در مدراس به‌چاپ رسیده است. ۵ــ محبوب‌الوطن تذکرهٔ سلاطین دکن، نوشتهٔ عبدالجبارخان آصفی. ۶ــ مختارالاخبار تحفة‌الاخیار / مختارالاخبار فی احوال‌الاخیار (سدهٔ ۱۳ق)، نوشتهٔ سید اسدالله میر نواب غالب اصفهانی حیدرآبادی، از زمین‌داران حیدرآباد که در ۱۲۹۴ق در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است. **۴ــج) تاریخ‌های دودمانی عادل‌شاهیان:** ۱ــ تذکرة‌الملوک / تحفة‌الملوک / تاریخ بیجاپور (۱۰۱۷ــ۱۰۲۰ق)، نوشتهٔ رفیع‌الدین ابراهیم توفیق شیرازی، از خدمتگزاران دربارهای علی یکم عادل‌شاه (۹۶۵ــ۹۸۸ق) و ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۸ــ۱۰۳۵ق)، در تاریخ عادل‌شاهیان از ابتدا تا ۱۰۲۰ق که با مطالبی دربارهٔ دودمان‌های هم‌روزگار ایشان در دکن، هندوستان و ایران همراه است. نویسنده آن را در یک مقدمه، نه فصل و یک پیوست تدوین کرده است. فصل نخست دربارهٔ بهمنیان، فصل دوم در تاریخ یوسف عادل‌شاه و تبارش، فصل سوم دربارهٔ اسماعیل عادل‌شاه، فصل چهارم در تاریخ ابراهیم عادل‌شاه یکم و راثیان بیجاپور، فصل پنجم در تاریخ علی عادل‌شاه یکم تا گشودن بنکاپور، فصل ششم در تاریخ پادشاهان گجرات تا پیروزی جلال‌الدین اکبر، نظام‌شاهیان احمدنگر، قطب‌شاهیان، فصل هفتم دربارهٔ برآمدن افضل‌خان و پایان دورهٔ علی عادل‌شاه، فصل هشتم دربارهٔ دورهٔ ابراهیم عادل‌شاه دوم، و فصل نهم آن در تاریخ تیموریان از بابر تا برآمدن جهانگیر و صفویان ایران تا ۱۰۱۸ق است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های N.M.1973-149 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و Add.23,883 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ فتوحات عادل‌شاهی (۱۰۵۰ــ۱۰۵۴ق)، نوشتهٔ میر هاشم‌بیگ فزونی استرابادی، در تاریخ عادل‌شاهیان از آغاز تا ۱۰۵۴ق. نویسنده این اثر را در شش باب تدوین کرده و با شرح ملاقات سلطان محمد با سید محمد گیسودراز در ۱۰۵۴ق به‌پایان برده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۲۸۹ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران و or.1390 و Add.27251 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ــ گلدستهٔ گلشن راز، نوشتهٔ ابوالقاسم حسینی، در تاریخ سلطان‌محمد عادل‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۶۷ق) که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ H17(13) در مجموعهٔ خصوصی براون نگه‌داری می‌شود. ۴ــ مثنوی عادل‌نامه، سرودهٔ محمدحکیم امینای آتشی، در اواخر دورهٔ عادل‌شاهیان که دربارهٔ رویدادهای همین دوره، به‌نام محمد عادل‌شاه است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۵ــ محمدشاه‌نامه / محمدنامه / صحیفهٔ اقبال (گویا ۱۰۶۷ق)، نوشتهٔ ملامحمد ظهور بن ظهوری، در تاریخ بخشی از روزگار عادل‌شاهیان، به‌ویژه سلطان محمدعادل‌شاه. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۶۷۷/۲۳۵۸ در گنجینهٔ شیرانی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۶ــ تاریخ علی عادل‌شاهیه / تاریخ عادل‌شاهی (نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۱ق)، نوشتهٔ سید نورالله فرزند قاضی سید علی محمد حسینی قادری که به‌فرمان علی عادل‌شاه دوم، در رویدادهای روزگار او از تولد تا یورش راجه جی سنگه و سیوَجی به سرزمین او نوشته شده است. نثر این اثر مطنطن و چاپلوسانه و به‌نثر تاریخ‌نویسی درباری نزدیک است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های N.101 (364) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و or.2027، Add.2668، Add.27,252 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ــ احوال سلاطین بیجاپور (۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ غلام‌محی‌الدین پیرزاده، در تاریخ عادل‌شاهیان از آغاز تا گشودن بیجاپور به‌دست اورنگ‌زیب در ۱۰۹۷ق. نویسنده این اثر را با یادکرد مرگ اسکندر عادل‌شاه در ۱۱۱۱ق، به‌پایان رسانیده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.26,270 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸ــ بساتین‌السلاطین (۱۲۲۳ــ۱۲۳۷ق)، نوشتهٔ محمدابراهیم زبیری / غلام مرتضی، معروف به صاحب حضرت، در تاریخ عادل‌شاهیان تا زمان نگارش اثر، برای گرنت، نمایندهٔ مقیم کمپانی هند شرقی انگلیس. نویسنده این اثر را در هشت بوستان و هر بوستان را دربارهٔ رویدادهای روزگار یکی از شاهان نوشته است. ذیلی نیز بر آن نوشته‌اند که خلاصه‌ای از وقایع دورهٔ اورنگ‌زیب و پس از آن، تا تسلط انگلیسی‌ها در ۱۲۳۳ق، را دربردارد. بساتین‌السلاطین در ۱۳۱۴ق در حیدرآباد به چاپ رسیده است. **۴ــد) تاریخ‌های دودمانی قطب‌شاهیان:** ۱ــ نسبنامه / نسبتنامه / نسبنامهٔ شهریاری (۱۰۱۶ق)، سرودهٔ فرسی، دربارهٔ قطب‌شاهیان، تا آغاز دورهٔ محمدقلی (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق)، به‌پیروی از شاهنامه. این منظومه حدود بیست هزار بیت دارد. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۹۶۰ و ۹۶۱ به‌ترتیب در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال و اته ۱۴۸۶ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲ــ

تاریخ سلطان‌محمد قطب‌شاه / تاریخ قطب‌شاهی (۱۰۲۶ ـ ۱۰۲۷ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، دربارهٔ تاریخ قطب‌شاهیان از آغاز تا ۱۰۲۵ق، پنجمین سال پادشاهی محمدشاه قطب‌شاهی (۱۰۲۰ـ۱۰۳۵ق) که به‌فرمان هم‌او نوشته شده است. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، چهار مقاله و یک خاتمه تدوین کرده است. تاریخ قطب‌شاهی از نخستین تاریخ‌ها دربارهٔ روزگاران نخست حکومت این دودمان است و به سبکی دور از پیچیدگی نوشته شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Add.6542 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، N.M.1976-206 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی در کراچی، اته ۴۵۶، ۴۵۶، ۴۵۸ـ۴۶۲ در کتابخانهٔ دیوان هند و ۴۰۱، ۳۷۴، ۶۸۰، ۷۹۰ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۳ـ مآثر قطب‌شاهی محمودی (۱۰۳۳ـ۱۰۳۸ق)، نوشتهٔ محمودبن‌عبدالله نیشابوری، در شرح فشردهٔ دورهٔ محمد قطب‌شاه و بخشی گسترده‌تر، با جزئیات‌پردازی بیشتر دربارهٔ رویدادهای همان روزگار در بیرون هند، به‌ویژه ایران در دورهٔ صفوی. این اثر در سه بخش و هر بخش در چهار مقاله نوشته شده است و درواقع تکملهٔ تاریخ سلطان‌محمد قطب‌شاه است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ اته ۴۶۳ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۴ـ حدیقة‌السلاطین قطب‌شاهی (۱۰۵۰ق)، نوشتهٔ میرزانظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی، دربارهٔ محمدقطب‌شاه و جزئیات دورهٔ عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق)، از تولدش در ۱۰۲۳ق تا زمان نگارش اثر، در دو حصه، به‌خواست علامه ابن خاتون. نویسنده پس از آوردن مقدمهٔ کوتاه، رویدادها را سال به سال، و به‌ویژه از ۱۰۳۵ق به‌بعد با نثری پراطناب و به‌شیوهٔ وقایع‌نویسان درباری نقل کرده است. وی گه‌گاه برخی مطالب را زیر عنوان‌هایی فرعی مانند ذکر و بیان آورده است. در این اثر افزون بر رویدادهای سیاسی، رویدادهای مذهبی و اجتماعی نیز نقل شده است. بخش نخست آن به کوشش سید علی‌اصغر بلگرامی، در حیدرآباد و بار دوم در ۱۳۵۰ق، در همان‌جا به‌چاپ رسیده است. جلد دوم آن به‌شماره‌های Add.6542 و Add.26,257 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵ـ روایح گلشن قطب‌شاهی (۱۰۵۲ق)، نوشتهٔ ناشناسی از دربار عبدالله قطب‌شاه، دربارهٔ رویدادهای روزگار هم‌او، در هفت رایحه. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1973-135 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. ۶ـ تحفهٔ مختاریه (پیش از ۱۳۰۰ق)، نوشتهٔ تفضل‌حسین، به‌خواست مختارالملک سر سالارجنگ (ـ ۱۳۰۰ق)، در هفت‌باب دربارهٔ هر یک از شاهان آن دودمان و یک خاتمه. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Hist.139 (371) و Hist.140 (372) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۷ـ خلاصهٔ تاریخ قطب‌شاهی، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ شاهان قطب‌شاهی که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Hist.231 (370) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۴ـه) تاریخ‌های دودمانی آصف‌جاهیان: ۱ـ احوال نظام‌الدوله، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که برخی گمان برده‌اند همان قادرخان بیدری باشد، در احوال نظام‌الدوله ناصرجنگ، نظام دوم دکن (۱۱۶۱ـ۱۱۶۴ق). دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-202/13-2 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ حالات نظام‌الملک و ناصر جنگ، نوشتهٔ قادرخان بیدری که تاریخی فشرده دربارهٔ رویدادهای روزگار نظام‌الملک آصف‌جاه، نخستین نظام حیدرآباد (۱۱۲۲ـ ۱۱۶۱ق) و پسرش ناصرجنگ است. نویسنده در این اثر روایت را از آمدن قلیچ‌خان (ـ ۱۰۹۸ق)، پدربزرگ آصف‌جاه، به‌هند آغاز کرده آن را با شرح کشته‌شدن ناصرجنگ به پایان برده است. برخی احتمال داده‌اند دو اثر برشمرده یک اثر باشد. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Hist.172/2(409) و N.171(410) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۳ـ ضوابط دربار آصف‌جاه / قانون دربار آصفی (۱۱۷۵ق)، نوشتهٔ منسارام منشی خوشابی، پیشکار صدارت حیدرآباد در زمان نظام‌الملک آصف‌جاه، دربارهٔ اصول اداری آن دربار، اوضاع سیاسی و اجتماعی و رویدادهای تاریخی آن روزگار. این اثر در ۱۳۰۹ق در حیدرآباد به چاپ رسیده است. ۴ـ سوانح دکن (۱۱۹۷ق)، نوشتهٔ منعم‌الدوله منعم‌خان* همدانی اورنگ‌آبادی که فرهنگ آگاهی‌های تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی شش استان دکن (اورنگ‌آباد، خاندیس، برار، محمدآباد بیدر، بیجاپور و حیدرآباد) و بخشی از کرناتک، تا روزگار نگارش آن است. مطالب تاریخی این اثر به‌ویژه دربارهٔ دودمان آصف‌جاهیان، نظام‌الملک آصف‌جاه، نظام‌الدوله ناصرجنگ، امیرالامرا غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ، پسر بزرگ آصف‌جاه (ـ ۱۱۶۵ق)، امیرالامرا سید محمدخان بهادر صلابت‌جنگ (۱۱۶۴ ـ ۱۱۷۵ق)، آصف‌جاه دوم میرنظام‌علی‌خان بهادر (۱۱۷۵ ـ ۱۲۱۷ق)، از تولد تا بازگشت او از نرمال به حیدرآباد در رجب ۱۱۹۷ق است که با شرح زندگی امیرانی از دورهٔ او،

مانند شجاع‌الملک بَسالت‌جنگ (ـ ۱۱۹۶ق)، برادر جوان‌تر نظام‌علی، رکن‌الدوله میرموسی (ـ ۱۱۸۹ق)، اسماعیل‌خان پَنی (ـ ۱۱۸۹ق)، مبارزالملک ظفرالدوله ضابط‌جنگ (ـ ۱۱۹۵ق)، صمصام‌الدوله عبدالرزاق (ـ ۱۱۷۱ق)، صمصام‌الملک عبدالحی‌خان (ـ ۱۱۹۶ق)، حیدرعلی‌خان میسوری (ـ ۱۱۹۶ق)، مظفرالدوله سید دلاورخان، شمس‌الامرا ابوالفتح‌خان، اعظم‌الامرا غلام‌سید، شرف‌الامرا میر احمدیار، امیرالهند والاجاه، رَنمَست‌خان، معروف به منورخان و مطالبی دربارهٔ راجهٔ مادهوراثو سیوایی و سرزمین مرهته‌ها همراه شده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۴ق‌ف ۵۰، ۴ق‌ف ۴۹ در کتابخانهٔ انجمن ترقی، Add.23,885 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، Hist.302، Hist.303 (379)، Hist.304 (380) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و ۳۲۸۷ در کتابخانه ملی تبریز نگه‌داری می‌شود. ۵ــ توزک آصفی / تذکرهٔ آصفیه / آصف‌نامه (۱۲۰۷ق)، نوشتهٔ تجلی‌علی‌شاه موزون صرفی چشتی، از وابستگان نظام‌علی‌خان، در تاریخ نظام‌های حیدرآباد از آغاز تا زمان نگارش اثر. این اثر زیر نام توزک آصفیه (آصف‌نامه) در تاریخ دکن، در ۱۳۱۰ق، در دکن به‌چاپ رسیده است. ۶ــ مآثر آصفی (۱۲۰۰ــ۱۲۰۸ق)، نوشتهٔ لچهمی‌نراین اورنگ‌آبادی، متخلص به شفیق، در تاریخ نظام‌های حیدرآباد تا زمان نگارش اثر، در دو جلد، دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1963 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، 355 و Hist.454 (383,384) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و اته468 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۷ــ تاریخ نظامی، نوشتهٔ نواب میرعالم ابوالقاسم شوشتری، دربارهٔ امیرنظام علی‌خان آصف‌جاه دوم، به‌نام هم‌او که دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Hist.129 (381) و Hist.4312 (382) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۸ــ تاریخ دل‌افروز / تجلیات ماه‌لقا / ماه‌نامه (۱۲۲۵ــ۱۲۲۹ق)، نوشتهٔ غلام‌حسین‌خان، متخلص به جوهر که به‌دستور چندابایی، ملقب به ماه‌لقا، در رویدادهای روزگار آصف‌جاهیان دکن، از ابتدا تا ۱۲۱۸ق، نوشته شده است. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، چهارده لمعه و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمهٔ آن دربارهٔ نسب خاندان آصف‌جاه، لمعهٔ نخست دربارهٔ فرمانروایی نظام‌الملک آصف‌جاه، لمعهٔ دوم دربارهٔ فرمانروایی ناصرجنگ، لمعهٔ سوم دربارهٔ آصف‌الدوله صلابت‌جنگ، چهارم دربارهٔ نواب نظام‌علی‌خان، پنجم دربارهٔ برادران نظام‌علی به‌ویژه بَسالت‌جنگ و مهرعلی‌خان، ششم دربارهٔ امیران، راجه‌ها، دیوان‌ها، پیشکارها، قاضیان، صدور، خوش‌نویسان، حکما، ستاره‌شناسان و نامداران روزگار نظام‌علی، هفتم در ستایش سکندرجاه بهادر (۱۲۱۷ــ۱۲۴۴ق)، هشتم دربارهٔ امیران و روزگارشان و دربارهٔ مرگ ماه‌لقا بایی، نهم در تاریخ و جغرافیای صوبه‌های هندوستان و دکن و احوال شاهان هر بخش، دهم در شرح مسافت‌ها و منازل هندوستان و گسترهٔ امپراتوری شاه‌جهان و اورنگ‌زیب، یازدهم دربارهٔ قلعه‌های هند و دکن که در روزگار شاه‌جهان گشوده شدند، دوازدهم دربارهٔ نخستین آفریده، فلک‌های هفتگانه و بخش‌های چهار ربع زمین، سیزدهم دربارهٔ هفت اقلیم و شگفتی‌های زمین، چهاردهم دربارهٔ پیدایی کوه‌ها، رودها و... و خاتمهٔ آن دیوان اشعار هندی چندابی‌بی ماه‌لقا و ۱۲۳ غزل او است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۴۱۰ تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه، Hist.364 (402)، N-365 (403,404) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و Add.24,417، Add.26,260 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ــ تذکرهٔ برمَل / تاریخ نرمل (۱۲۳۲ق)، نوشتهٔ عبدالرزاق، منشی سرجان‌ملکم، که به‌دستور او، در تاریخ شهرک نرمل در حیدرآباد، از زمان بنای آن در حدود ۱۱۴۴ تا ۱۱۹۸ق، نوشته شده است. این اثر در ۱۳۲۲ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۱۰ــ وقایع دکن (۱۲۳۶ق)، نوشتهٔ فیض حق قادری چشتی، معروف به محمد فیض‌الله منشی، در تاریخ نظام‌های حیدرآباد از آغاز تا ۱۲۳۳ق. نویسنده این اثر را در پنج فصل، به‌ترتیب دربارهٔ نظام‌الملک آصف‌جاه، نواب ناصرجنگ، صلابت‌جنگ، نظام‌علی‌خان، مرگ نظام‌علی‌خان و تاج‌گذاری سکندرجاه تدوین کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۴۹/۲/۳۰۵۴ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، ۶۱۷ در کتابخانهٔ بانکیپور و Hist.459 (405) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ تاریخ آصف‌جاهی / تاریخ آصفیه (۱۲۳۹ق)، نوشتهٔ محمدبدیع‌الدین علی، در تاریخ همین خاندان از آغاز. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۴ق‌ف ۹، ۴ق‌ف ۱۰ و ۴ق‌ف ۱۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در پاکستان نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ مرآت اسکندری (۱۲۴۰ق)، نوشتهٔ داودخان موسوی صفوی، معروف به سلطان نوازخان، به‌نام میراکبرعلی‌خان سکندرجاه (۱۲۱۷ــ۱۲۴۴ق). نویسنده این اثر را در هفت فصل دربارهٔ نظام‌الملک و نیاکان او، پنج نظام دیگر این دودمان تا اکبرعلی‌خان، و دانشمندان، شاعران و امیران

روزگار نظام‌علی‌خان نوشته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ ۴ق‌ف۶۱ در کتابخانۀ انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ تاریخ دکن، نوشتۀ نویسنده‌ای ناشناس که تاریخ فشردۀ دکن از روزگار آصف‌جاه یکم تا نواب صلابت‌جنگ است و با نقل برخی از فرمان‌ها همراه است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ N.M.1961-1528 در کتابخانۀ موزۀ ملی در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ تاریخ آصف‌جاهی، نوشتۀ قادرخان بیدری، در تاریخ آصف‌جاهیان دکن از آغاز تا تخت‌نشینی سکندرجاه که دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ ۱۶۴۹ تاریخ در کتابخانۀ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ تزوک قطب‌شاهی / تاریخ بنای حیدرآباد، نوشتۀ نویسنده‌ای ناشناس، برای رای‌رایان چمناجی، فرزند شام‌راج بهادر. نویسنده در این اثر، تاریخی فشرده از قطب‌شاهیان، سپس تاریخ نظام‌های حیدرآباد را تا هفتمین ایشان، ناصرالدوله فرخنده‌علی (۱۲۴۴ــ۱۲۷۳ق)، همراه با شرحی از بناهای شناختۀ روزگار آنان ارائه کرده است. در این اثر مطالبی هم از برخی مراسم، مانند عاشورا، نقل شده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۶۵۲ تاریخ در کتابخانۀ آصفیه، Hist.248/3(412)در کتابخانۀ موزۀ سالارجنگ و ۴ق‌ف۲۴ در کتابخانۀ انجمن ترقی در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ مثنوی آصف‌نامه / هفت کاخ (۱۳۶۳ق)، سرودۀ حاجی فتح‌الله یزدی، متخلص به مفتون، معلم زبان فارسی در حیدرآباد. نویسنده که می‌خواست در این مثنوی تاریخ آصف‌جاهیان را، از آغاز تا رویدادهای زمان نگارش، در هفت کاخ بنویسد، تنها توانست یک کاخ آن را تدوین کند. وی در این کاخ رویدادها را از زمان آمدن نواب میرعابدخان قلج‌خان به‌هندوستان آغاز کرده با شرح خودمختاری نظام‌الملک آصف‌جاه در دکن و شرح شورش ناصرجنگ پی‌گرفته و با روایت مرگ آصف‌جاه و تخت‌نشینی پسرش به‌پایان برده است. این اثر در ۱۳۶۳ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است.

۵) در شبه‌قاره دسته‌ای دیگر از تواریخ نیز نوشته شده‌اند که دربارۀ تاریخ یک قوم‌اند. آثاری که دربارۀ (الف) روهیله‌ها، از اقوام افغان شبه‌قاره و (ب) مرهته‌ها نوشته شده‌اند، از این دستند. شماری از آن‌ها از این قرارند: ۵ــالف) **تواریخ قومی روهیله‌ها:** ۱ــ مثنوی تواریخ احمدخانی (۱۱۷۰ق)، سرودۀ نَوَل فرزند هیرالعل، دربارۀ احمدخان بنگش، امیر روهیله و مخدوم سراینده و درگیری‌های او با وزیر ابوالمنصورخان صفدرجنگ، میان ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۴ق که به‌خواست احمدخان بنگش سروده شده است. این اثر در دو بخش جداگانه تدوین شده که بخش نخست آن دربارۀ رویدادهای همان روزگار یادشده و بخش دوم آن برگردان فارسی مجموعه‌ای از حکایت‌های هندی است که برهمنی به‌نام گوریدّت آن‌ها را به‌فرمان احمدخان از منابع هندی گردآورده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ or.2275 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ محمدخانی، نوشتۀ میرحسام‌الدین گوالیاری، معروف به مطلق‌علی‌شاه، از خدمتگزاران نوابان فرخ‌آباد، در تاریخ هم ایشان. نویسنده در این اثر به رویدادهای روزگار بنیادگذارِ این دودمان، محمدخان بنگش (ــ ۱۱۵۶ق) و نواب احمدخان (ــ ۱۱۸۵ق) پرداخته است. در دست‌نویسی که از این اثر برجا است و ممکن است افتادگی داشته باشد، رویدادها تا ۱۱۷۱ق روایت شده‌اند، اما به‌نظر می‌رسد این اثر پس از مرگ احمدخان نوشته شده باشد. دست‌نویس محمدخانی به‌شمارۀ ۳۸۹۶ در کتابخانۀ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۳ــ مثنوی نجیب‌نامه (۱۱۸۵ق)، سرودۀ ابوالحسن غلام‌محی‌الدین ذوقی، در تاریخ نجیب‌الدوله (ــ ۱۱۸۵ق)، از سرداران روهیله و امیرالامرای احمدشاه درانی در نبردهایش با مرهته‌ها و جات‌ها. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۲۷۲ در کتابخانۀ دیوان هند و ۸۷۰ در کتابخانۀ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۴ــ تاریخ نجیب‌الدوله (۱۱۸۵ق)، نوشتۀ سید نورالدین حسین‌خان بهادر فخری، دربارۀ نجیب‌الدوله که با مطالبی از نخستین روزهای زندگی‌اش آغاز شده و با مرگ او پایان گرفته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ Add.24,410 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵ــ تاریخی بی‌نام، نوشتۀ یکی از گماشتگان ضابطه‌خان که نامش در متن نیامده، اما در پایان منشی لچهمی‌نراین معرفی شده است. این اثر دربارۀ گشودن دژ اِتاوَه، به‌دست شرف‌الدوله ضابطه‌خان، سرکردۀ روهیله‌ها، است که در بیست و نهم رمضان ۱۱۸۷ق روی داد. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ or.1855 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ تاریخ فیض‌بخش / تاریخ فرح‌بخش / تاریخ روهیله (۱۱۹۰ق)، نوشتۀ شیوپرشاد، در تاریخ روهیله‌ها، سران افغان رامپور و کَتهیر (روهیلکند)، از ابتدا تا زمان شکستشان از شجاع‌الدوله در لال‌دانگ، در ۱۱۸۸ق. نویسنده که نخست در خدمت نواب رامپور، فیض‌الله‌خان بود و بعدها به انگلستان پیوست، این اثر را به‌خواست کرک پاتریک نوشته و به‌نواب پیشکش کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۵۳۰۵ در کتابخانۀ دانشگاه

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

تهران، Hist.115(446) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و Add.6594، Add.8988، Add.26,214 و or.1802 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ـ گلستان رحمت (۱۲۰۷ق)، نوشتهٔ محمد مستجاب‌خان، فرزند حافظ رحمت‌خان، از سرداران روهیله‌ها، در تاریخ هم‌او. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، دو فصل و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمهٔ آن دربارهٔ شیخ‌شهاب‌الدین، نیای نویسنده، و مریدانش، فصل نخست آن دربارهٔ حافظ رحمت‌خان از تولد تا زمان مرگ علی‌محمدخان (۱۱۶۱ق)، فصل دوم دربارهٔ حافظ رحمت‌خان از زمان یاد شده تا زمان مرگش (۱۱۸۸ق)، و خاتمهٔ آن دربارهٔ فرزندان او و برخی رویدادهای پس از مرگ او است و با شرح رهایی خانوادهٔ وی از دژ اله‌آباد (۱۱۸۹ق) پایان می‌گیرد. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شمارهٔ or.198 و Add.22,715 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود و خلاصه‌ای از آن به‌دست چارلز الیوت در ۱۸۳۱م، در لندن به‌چاپ رسیده است. ۸ـ ضمیمهٔ گلستان رحمت (۱۲۳۳ق)، نوشتهٔ هم‌او، دربارهٔ فیض‌الله‌خان، حاکم رامپور، و دشمنی پسرانش با یکدیگر، پس از مرگ او. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۸۹۱ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۹ـ در منظوم، سرودهٔ محمدغلام جیلانی رامپوری، متخلص به رفعت* (ـ ۱۲۳۵ق)، در تاریخ نواب فیض‌الله‌خان و پسرش نواب مخلص‌الدوله ناصرالملک، هر دو از فرمانروایان رامپور. شاعر دیباچه‌ای هم به نثر بر این اثر نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۲۶۸ تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه و or.1937 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ـ جنگ‌نامهٔ نواب غلام‌محمدخان / جنگ دوجوره، سرودهٔ هم‌او، در گزارش نبردهای میان بازماندگان نواب فیض‌الله‌خان، فرمانروای رامپور، و نبرد میان نواب آصف‌الدوله و غلام محمدخان روهیله، پسر دوم فیض‌الله‌خان. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۰۱۷/۲۰۰۷ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۱۱ـ تاریخی بی‌نام (۱۲۴۳ق)، نوشتهٔ سیدمحمدولی‌الله فرزند سید احمدعلی فرخ‌آبادی، در تاریخ فرخ‌آباد، فرمانروای بنگش و بنیادگذار آن، و گروهی از جانشینان وی تا ۱۲۴۳ق. نویسنده در ۱۱۶۵ق در خیرآباد زاده شد، اما در فرخ‌آباد برآمد. وی این اثر را در یک مقدمه و دو قسم تدوین کرده است که قسم نخست آن شش مقاله و قسم دوم پنج مقاله دارد. مقدمهٔ این اثر دربارهٔ بنای فرخ‌آباد در ۱۱۲۶ق، تبار افغان‌ها و اقوام گوناگون به‌ویژه بنگش‌ها، مقالهٔ نخست از نخستین قسم دربارهٔ محمدخان بهادر غضنفرجنگ بنگش و یادداشت‌هایی دربارهٔ امیران هم‌روزگارش، مقالهٔ دوم آن دربارهٔ پسر او محمدقائم‌خان قائم‌جنگ (ـ ۱۱۶۱ق)، مقالهٔ سوم آن دربارهٔ محمداحمدخان غالب‌جنگ و یادداشت‌هایی دربارهٔ امیران روزگار او، مقالهٔ چهارم آن دربارهٔ پسر وی دلیر همت‌خان مظفرجنگ (ـ ۱۲۰۱ق)، مقالهٔ پنجم آن دربارهٔ پسر دلیر همت‌خان، امداد حسین‌خان ناصرجنگ (ـ ۱۲۲۸ق)، مقالهٔ ششم آن دربارهٔ پسر او خادم‌حسین‌خان شوکت‌جنگ (ـ ۱۲۳۸ق) و پسر خادم‌حسین‌خان، تجمل‌حسین‌خان است که در ۱۲۳۷ق زاده شد. قسم دوم این اثر یادداشت‌هایی دربارهٔ مردان برجسته‌ای است که به فرخ‌آباد سفر کردند یا کوچیدند و پنج مقالهٔ آن به‌ترتیب دربارهٔ پادشاهان و امیران، شیخ‌ها و فقیرها، دانشمندان و پزشکان، شاعران و خوش‌نویسان و خودِ نویسنده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1718 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۲ـ تاریخ روهیله (۱۲۴۹ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ سران روهیلهٔ مرادآباد و رامپور، از ابتدا تا ۱۲۱۹ق. نویسنده در این اثر افزون بر پرداختن به احوال هر یک از ایشان، نبردها و روابط سیاسی میان آن‌ها را نیز شرح کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1639 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۳ـ گل رحمت / گلستان رحمت (۱۲۴۹ق)، نوشتهٔ محمدسعادت‌یارخان، از بستگان محمدمستجاب‌خان، در تاریخ روهیله‌ها و دربارهٔ نیای نویسنده، حافظ رحمت‌خان. این اثر درواقع نسخهٔ گسترده‌تر اثر همنامش، به‌قلم مستجاب‌خان، است. گل رحمت با نام ذکر حافظ رحمت‌خان در ۱۸۳۶م، در آگره به‌چاپ رسیده است. ۱۴ـ تاریخی بی‌نام (۱۲۵۸ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ سران روهیلهٔ رامپور، از ابتدا تا زمان مرگ احمدعلی‌خان، در ۱۲۵۵ق. این اثر در برخی منابع با نام تاریخ روهیله شناخته است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1733 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۵ـ نزهة‌الضمایر، نوشتهٔ احمدعلی مرادآبادی، در تاریخ حکومت روهیله‌ها در هند که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگه‌داری می‌شود. ۵ـب) **تواریخ قومی مرهته‌ها:** ۱ـ ذکر احوال و ابتدای بنای فساد سیوای بدنهاد، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ خاندان بهوسله از ابتدا تا روزگار رویارویی ایشان با راجه‌رام، پس از گشودن رای‌گره در ۱۱۰۱/۱۱۰۲ق. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۸۶ اته در کتابخانه دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲ـ

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

حالات مرهته (۱۱۸۸ق)، نوشتهٔ رگهوناته، در تاریخ تیرهٔ مرهته. ۳ــ شرح احوال مرهته در زمان سابق و حال بر سبیل اجمال / تاریخ مرهته (۱۱۹۰ق)، نوشتهٔ منشی حسام‌الدین، دربارهٔ مرهته‌ها، از برآمدن شیواجی تا مرگ نراین (۱۱۸۸ق) که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.26,275 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ــ تاریخی بی‌نام (پیش از ۱۱۹۱ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس و احتمالاً هندو، در تاریخ مرهته‌ها، از آغاز پیدایی خاندان بهوسله تا مرگ سیواجی و برآمدن پسرش سنبهاجی (۱۶۸۰م / ۱۰۹۱ق). نویسنده تاریخ روزگار کهن را بر اساس سنت‌ها و افسانه‌های مرهته‌ها روایت کرده است. وی در پایان فهرستی از جانشینان سنبهاجی، تا برآمدن رَگهوجی در ناگپور (۱۷۷۳م) و برآمدن رام‌راجه (۱۷۵۰ــ۱۷۷۷م / ۱۱۶۴ــ۱۱۹۱ق) در سَتاره، به‌دست داده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.26,271 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵ــ جنگ مرهته و احمدشاه درانی / جنگ احمدشاه درانی و مرهته (۱۱۹۳ق)، نوشتهٔ کاشی‌راثو، در شرح نبرد پانی‌پت (۱۱۷۴ق). نویسنده از برهمنان و در این نبرد، در خدمت شجاع‌الدوله بود. دست‌نویسی از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.1733 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ واقعات مرهته / وقایع مرهته / وقایع بدایع مرهته / عبرت‌نامه / تاریخ مرهته / خلاصهٔ حالات مرهته‌ها / تاریخ نبردهای مرهته در هندوستان (۱۲۰۱ق)، نوشتهٔ نواب امین‌الدوله عزیزالملک علی ابراهیم‌خان بهادر نصیرجنگ (ــ ۱۲۰۸ق)، در تاریخ مرهته از ۱۱۷۱ تا ۱۱۹۹ق. نویسنده این اثر را با یادکرد اصل و نسب مرهته‌ها آغاز کرده و با شرح پیروزی‌های حاکمان مرهته از ساهوجی تا مهادوجی سندهیه بهادر پی گرفته است، اما به‌ویژه به رویدادهای نبرد احمدشاه ابدالی با ویسواس رائو توجه داشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Hist.4(437) (۴۳۷ف) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، ۴۵۲ در کتابخانهٔ لیندزیانا، ۴۷ در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال و or.27، or.1692، or.2000 و Add.26,272 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ــ تاریخ حکومت پونا (۱۲۰۲ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ پونا، از دورهٔ حکومت نراین رائو، در ۱۷۷۳م تا زمان صلح میان پیشوا و تیپوسلطان، در ۱۷۸۷م، به‌خواست کاپیتان جان‌کِنَوی که در ۱۷۸۸م در مأموریتی نزد نظام‌علی به‌سر می‌برد. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.26,264 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸ــ منازل‌الفتوح (ح۱۲۱۰ق)، نوشتهٔ محمدجعفر شاملو، از خدمتگزاران خاندان صفوی و از همراهان احمدشاه درانی در نبردهایش در پانی‌پت (۱۱۷۴ق) و دربارهٔ همین نبرد که به‌خواست ابوالفتح سلطان محمدشاه بهادرخان، از شاهزادگان صفوی، نوشته شده است. نویسنده این اثر را در دو بخش تدوین کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Add.16,876 و or.1895 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ــ بساط‌الغنایم (۱۲۱۴ق)، نوشتهٔ شفیق اورنگ آبادی، در تاریخ فرمانروایان دکن و تاریخ مرهته از ابتدا تا شکستشان از احمدشاه ابدالی در نبرد پانی‌پت که به‌خواست کاپیتان مَلکِم تألیف یافته است. نویسنده در این اثر مطالبی دربارهٔ اقوام مرهته، ریشهٔ نام بهوسله و تبارشان از انوشیروان، تاریخ مرهته‌ها از آغاز تا مرگ ساهوراجه (۱۱۶۳ق)، برخی سران مرهته که گماشتهٔ نظام‌ها شدند و نبردهای ایشان در هندوستان آورده است. وی در خاتمه فهرستی هم از جانشینان بالاجی رائو، تا زمان نگارش اثر، به‌دست داده است. دست‌نویس‌های آن به‌شماره‌های ۲۸۲ تاریخ، ۳۴۳ تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه، ۱۰ در کتابخانهٔ ملا فیروز در بمبئی، Add.26,274 و Add.25,793 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ تاریخ مرهته / واقعات مرهته (۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ دهونگل سنگه منشی، ملازم رنجیت سنگه والی بهرتپور، دربارهٔ نبرد مرهته‌ها در هندوستان، میان ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۵م. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.190 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ نگارنامهٔ هند، (ح۱۲۲۳ق)، نوشتهٔ سیدغلام‌علی نقوی، دربارهٔ نبرد پانی‌پت که به‌خواست و به‌نام کلنل جان بِیلی نوشته شده است. وی این اثر را پس از نوشتن عمادالسعادت و بیشتر بر اساس اثر کاشی رائو نوشته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1896 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ اثری بی‌نام (۱۲۲۴ــ۱۲۲۵ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که مجموعهٔ اخبار و نامه‌های سرداران مرهته، مانند صادق‌علی‌خان، سردار راجهٔ بِرار، مهاراجه جسونت رائو هُلکر و اخبار و نامه‌هایی از نظام سکندرجاه و منیرالملک، دیوانِ نظام، است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.24,037 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ گلشن جنگ (۱۲۳۳ق)، نوشتهٔ واجدعلی‌خان، دربارهٔ نبردهای باجی رائو با انگلیسی‌ها در ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۳ق. نویسنده چهار سال در خدمت باجی رائو بود و در این نبردها نقشی برجسته داشت. وی این اثر را با روایت کشته‌شدن

شاستری به‌دست تریمُکه‌جی، در ۱۸۱۵م / ۱۲۳۱ق که این جنگ را سبب شد، آغاز کرده و با شرح غافلگیری لشکر باجی‌راثو به‌دست ژنرال اسمیت، در ۱۲۳۳ق، و شرح یورش سخت سردار مرهته، بابوگُکلَه، به‌پایان برده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1825 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ منتخب تواریخ خاندان بهونسله (۱۲۳۹ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که سالنامه‌ای دربارهٔ راجه‌های بهونسلهٔ ناگپور، از ۱۶۵۹ تا ۱۸۱۸م / ۱۰۷۰ تا ۱۲۳۴ق است و برای ریچارد جنکینز نوشته شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۸۹ اته در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ تاریخ مرهته سیواجی / شمه‌ای از احوال مرهته سیواجی راجه سَتاراواله، نوشتهٔ میربدرالدین چچوندی، دربارهٔ باجی راثو دوم، از برآمدنش تا پایان دورهٔ او که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ V97(190) در کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ احوال آمدن مرهته‌ها در هندوستان، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ اته ۳۹۵۹a، ۴۸۸اته در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۷ــ احوال رگهوناته راثو، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ اته 527(4) در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ حقیقت بنا و عروج دولت راجه‌های ستاره، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ کوتاه راجه‌های ستاره، از ابتدا تا زمان رام‌راجا که دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ انجمن سلطنتی آسیایی نگه‌داری می‌شود.

۶) آخرین گروه از تاریخ‌های فارسی شبه‌قاره که شاید کهن‌ترین آثار تاریخی این سرزمین را هم دربرداشته باشند، تواریخ ناحیه‌ای هستند. شماری از تواریخ ناحیه‌ای شبه‌قاره از این قرارند: ۶ــالف) تواریخ سند: ۱ــ فتح‌نامهٔ سند / چچ‌نامه* (۶۱۳ق) که ترجمهٔ علی بن حامد بن ابی‌بکر کوفی (ح۵۵۵ــح۶۱۷ق) از اثری عربی است که به‌درستی شناخته نیست، اماگویا منهاج‌المسالک / منهاج‌الدین والملک نام داشته و به‌قلم خواجه امام ابراهیم و در ۲۱۵ ــ ۲۵۵ق نوشته شده است. اصل این اثر نسخه‌ای دربارهٔ گشودن سند به‌دست اعراب بود که در بکهر نزد قاضی اسماعیل فرزند علی ثقفی و پدر در پدر خانوادهٔ ایشان نگه‌داری می‌شد. علی‌بن‌حامد افزون بر برگردان آن به‌فارسی، مقدمه و اشعاری بدان افزوده است. مترجم که پیش از رفتن به بکهر، در اوچ زیر حمایت عین‌الملک فخرالدین حسین بن ابی‌بکرالاشعری، وزیر ناصرالدین قباچه، فرمانروای سند و مولتان و اوچ (۶۰۲ــ۶۲۴ق) بود، برگردان این اثر را به عین‌الملک پیشکش کرده است. چچ‌نامه آگاهی‌هایی از دودمان‌های رای و برهمن پیش از تسلط مسلمانان، جزئیاتی از گشودن سند به دست محمدبن قاسم و عربان، و مطالبی را دربارهٔ روزگار تسلط خلفا بر این سرزمین تا ۷۱۱ق، دربردارد. در این اثر جز برخی حکایت‌ها دربارهٔ روزگار پیش از اسلام سند و قصهٔ گشودن آن به‌دست محمدبن قاسم که رنگ افسانه گرفته‌اند، بیشتر رویدادهای نقل شده مطالبی معتبرند که در کتب تاریخی عربی، مانند فتوح‌البلدان و تاریخ یعقوبی هم نقل شده‌اند. اصل این اثر نخستین تاریخ جامع و مستقل دربارهٔ سند بود و امروز که متن عربی آن در دست نیست، چچ‌نامهٔ علی‌بن حامد نخستین و معتبرترین تاریخ سند درشمار می‌آید. گفتنی است برخی این اثر را حتی در میان نخستین کتب تاریخ دربارهٔ نقاط دیگرِ هند نیز متقدم‌ترین دانسته‌اند. چچ‌نامه نخست در ۱۳۰۰ق در بمبئی و بار دیگر به تصحیح و حاشیهٔ داود پوتا، در ۱۳۵۸ق، در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۲ــ تاریخ سند* / تاریخ معصومی (۱۰۰۸ق)، نوشتهٔ نظام‌الدین میرمحمدمعصوم بکهری، متخلص به نامی*، در تاریخ سند از ابتدای دورهٔ اسلام تا شکست میرزا جانی‌بیگ، از حاکمان ترخان، از میرزاعبدالرحیم‌خان‌خانان و گشودن سند به‌دست لشکریان جلال‌الدین اکبر، در ۱۰۰۰ق. نویسنده این اثر را در یک مقدمه و چهار جزء تدوین کرده است. این اثر نخستین تاریخی است که پس از چچ‌نامه دربارهٔ سند نوشته شده است. تاریخ سند به‌تصحیح داودپوته، در ۱۳۵۷ق، در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۳ــ بیگلرنامه (۱۰۱۷ــ۱۰۴۲ق)، نوشتهٔ ادراکی* بیگلری، در شرح حال شاه‌قاسم‌خان بیگلر، فرزند امیر سید قاسم بیگلر و افسر ارشد ارتش دودمان ترخانیهٔ سند که بعدها و در روزگار جلال‌الدین اکبر لقب خان‌زمان گرفت. نویسنده در این اثر درکنار شرح حال شاه‌قاسم‌خان و نیاکان او به مطالبی دربارهٔ دودمان ترخانیهٔ حاکم بر سند، از روزگار عیسی‌خان ترخان (ــ ۹۷۴ق)، بنیادگذار ترخانیهٔ سند، تا حمله‌های لشکریان جلال‌الدین اکبر به سند پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از آن به شماره‌های ۵۹۸ در کتابخانهٔ بانکیپور و or.1814 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. بیگلرنامه به‌کوشش دکتر نبی بلوچ و با مقدمه‌ای از او به‌چاپ رسیده است. ۴ــ تاریخ طاهری / تاریخ بلدهٔ تته (۱۰۲۱ــ۱۰۳۰ق)، نوشتهٔ سیدطاهر* محمد نسیانی تتوی، در تاریخ سند از روزگار باستان تا گشودن آن به‌دست

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

جلال‌الدین اکبر در ۱۰۰۲ق و درگذشت میرزا غازی‌بیگ ترخان (ـ ۱۰۱۸ق)، استاندار سند (۱۰۰۸ـ۱۰۱۸ق) و پسر میرزا جانی‌بیگ ترخان، آخرین شاه مستقل سند (۹۹۳ـ۱۰۰۱ق). نویسنده این اثر را به‌دستور میرزا شاه‌محمدبیگ عادل‌خان، فرزند شاه‌بیگ‌خان و ملقب به خان‌دوران که از ۱۰۰۲ تا ۱۰۲۸ق حاکم قندهار و پس از آن حاکم تته بود، نوشته است. وی بیشتر مطالب را بر اساس فولکلور، روایت‌های عامیانه و شفاهی نوشته است، اما از آن روکه در جوانی چندی از ملازمان میرزا غازی‌بیگ بود، آگاهی‌هایی که دربارهٔ رویدادهای روزگار تسلط تیموریان بر سند و احوال شاهان دودمان‌های ارغون و ترخان، در این اثر ارائه کرده بسیار باارزش است. تاریخ طاهری در یک مقدمه و ده طبقه تدوین شده است و مطالبی دربارهٔ سومره و مردم سمه، ارغونیان از میرزا شاه‌حسین ارغون (۹۳۰ـ۹۶۱ق) تا میرزا غازی‌بیگ ترخان و پایان کار این دو دودمان دربردارد. این اثر با مقدمه، حاشیه و فهرست‌نویسی نبی‌بخش‌خان بلوچ، در ۱۳۸۴ق، در حیدرآباد سند (پاکستان) به‌چاپ رسیده است. ۵ـ تاریخ مظهر شاه‌جهانی (۱۰۴۴ق)، نوشتهٔ یوسف میرک سبزواری سندهی هروی بکهری، در تاریخ و شرح احوال بزرگان سند که در دو بخش اصلی و چندین بخش فرعی تدوین شده است. بخش نخست آن در چهار باب، دربارهٔ کشورداری پادشاهان و کارگزاران و بخش دوم در پنج باب، در تاریخ و جغرافیای سند و نقاط گوناگون آن، مانند بکهر، سیوی، تته و سهوان است. این اثر با تصحیح و حاشیه‌نویسی سید حسام‌الدین راشدی، در ۱۹۶۲م، در حیدرآباد سند (پاکستان) به‌چاپ رسیده است. ۶ـ ترخان‌نامه* (ح۱۰۶۵ / ۱۰۶۶ق)، نوشتهٔ سید جمال (میرمحمد) فرزند میرجلال‌الدین حسینی شیرازی تتوی، در تاریخ سند در زمان فرمانروایی فرزندان ارغون بن ابقاخان، از امیر ذوالنون ارغون (۸۸۰ـ ۹۱۱ق)، فرزند امیربصری، و فرمانروایی ترخان‌ها که به‌خواست میرزا محمدصالح ترخان، فرزند میرزا عیسی ثانی و صوبه‌دار تته از ۱۰۶۱ تا ۱۰۶۴ق، نوشته شده است. نویسنده این اثر را در دو باب و به‌ترتیب در نسب‌نامهٔ نیاکان محمدصالح از حضرت نوح تا عیسی ثانی و رویدادهای روزگار حکومت این دودمان در قندهار و سند، نوشته است. ترخان‌نامه به‌کوشش میرحسام‌الدین راشدی در ۱۹۶۴م در حیدرآباد سند به چاپ رسیده است. ۷ـ نامهٔ نغز* (۱۱۵۵ق)، سرودهٔ باغ‌علی سندی، متخلص به خایف که مثنوی در تاریخ سند و یورش نادر، در شش هزار و دویست و هفتاد و سه بیت است. شاعر در این اثر آگاهی‌هایی دربارهٔ یورش نادر به‌هند، رفتنش به سند، دیدارش با خان‌های آن سرزمین و یورش احمدشاه به سند به‌دست داده است. دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ ایالتی سند و کتابخانهٔ انجمن ادبی سند، در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۸ـ تاریخ عباسیه (۱۱۷۵ـ۱۱۸۰ق)، اثر میر علی‌شیر قانع تتوی (۱۱۴۰ـ۱۲۰۳ق). تاریخ عباسیه نام دو اثر نیمه‌تمام وی، یکی به‌نظم و دیگری به نثر، است که به‌درخواست میان غلام‌شاه کلهوره، صوبه‌دار سند (۱۱۷۰ـ۱۱۸۶ق) به نوشتن آن‌ها مأمور شده بود. دست‌نویسی از آن‌ها در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.2073 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ـ لب تاریخ کلهوره، نوشتهٔ هم او، دربارهٔ تیرهٔ کلهوران در سند که نسخه‌ای از آن در دست نیست. ۱۰ـ تحفة‌الکرام* (۱۱۸۰ـ۱۱۸۱ق)، نوشتهٔ هم‌او که تاریخی عمومی و بخش مهم و چاپ‌شدهٔ آن در تاریخ سند است. نویسندهٔ این اثر را در سه جلد تدوین کرده است. جلد نخست آن در یک مقدمه و سه دفتر در تاریخ پیامبران و شاهان باستان تا شاهان همروزگار بنی‌عباس است و جلد دوم آن در هفت مقاله، در تاریخ نقاط گوناگون جهان، به‌شیوهٔ هفت‌اقلیم است که شرح احوال بزرگان، دانشمندان و هنرمندان آن سرزمین‌ها را نیز دربردارد. جلد سوم تحفة‌الکرام سه بخش دارد. بخش نخست آن تاریخ سیاسی سند را زیر سربندهای طبقه، از طبقه‌های رایان و براهمه تا طبقهٔ خاندان کلهورهٔ عباسیه تا ۱۱۸۸ق، دربردارد. بخش‌های دوم و سوم این جلد به ترتیب دربارهٔ سرزمین‌ها و شرح احوال بزرگان هر یک از آن نواحی در سند و شرح احوال مشاهیر، ادبا و اولیای مدفون در تته، دارالحکومهٔ سند، است. آشکار است که نویسنده برخی رویدادها را تا ۱۱۸۸ق، پس از به پایان رسانیدن اثر بر آن افزوده است. بخش نخست از جلد سوم این اثر به‌تصحیح حسام‌الدین راشدی، در ۱۹۷۱م در حیدرآباد سند به‌چاپ رسیده است و جز آن دست‌نویس جلدهای اول و دوم آن به‌ترتیب به‌شماره‌های or.1829 و or.1830 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ـ فتح‌نامهٔ سند / شاهنامهٔ عظیم (۱۱۹۹ق)، سرودهٔ محمدعظیم‌الدین حسینی شیرازی تتوی که مثنوی در تاریخ درگیری خاندان کلهوره با امیران تالپور سند و پیروزی میرفتح‌علی‌خان تالپور (ـ ۱۲۱۷ق)، والی سند، است و به فرمان و به‌نام هم‌او نوشته شده است. نویسنده این اثر را با مناجات، نعت حضرت محمد (ص) و مدح والی سند و وصف

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

ابزار جنگ آغاز کرده و با مجلس‌هایی پی‌گرفته است: ۱ـ در بیان فضایل انسان برگزیده، عشق الهی، فضایل فقر، فضیلت عبادت و دینداری، صفت عدالت و رعایت رعیت و جز آن‌ها، ۲ـ طبقهٔ عباسیان و میر بهرام رئیس بلوچ، ۳ـ میربجار شهید، ۴ـ میرعبدالله شهید و ۵ـ تاریخ روزگار میرفتح‌علی‌خان. این اثر به تصحیح و با مقدمهٔ شیرمحمد نظامانی، در ۱۹۶۷م، در حیدرآباد سند به چاپ رسیده است. ۱۲ـ تاریخ بلوچ (۱۲۱۹ق)، نوشتهٔ عبدالمجید جوکهیه / جوکیه، در تاریخ سند و احوال تالپوران، به‌فرمان میر بحارخان تالپور، به‌نظم و نثر. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Ar08-33 در کتابخانهٔ ملی و دانشگاهی اورشلیم و ۱۹۸ در کتابخانهٔ حسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۳ـ شاهنامهٔ تالپوران (ح‌۱۲۲۵ق)، نوشتهٔ محمدعالم، از وابستگان دودمان تالپوران سند، در تاریخ این سرزمین که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ عمومی مولتان نگه‌داری می‌شود. ۱۴ـ تواریخ عباسیان، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که تاریخ فشردهٔ دودمان کلهوره تا حدود ۱۲۲۶ق است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ D.P.755 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۵ـ فتح‌نامه / فتح‌نامهٔ سند (۱۲۵۴ق)، نوشتهٔ میرصوبداران (ـ ۱۲۶۲ق)، فرزند میرفتح‌علی‌خان تالپور، بنیادگذار حکومت تالپوران در سند که مثنوی در تاریخ سرداران بلوچ کلهوران و تالپوران سند، به‌ویژه دربارهٔ میرفتح‌علی‌خان است. دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانه‌های تالپوری حیدرآباد و بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۱۶ـ نظارت‌السند (۱۲۷۰ق)، نوشتهٔ شیخ‌ابوالحسن، به‌نام میجرجنیل سرهندی با تیخرجی‌سی‌بی. نویسنده این اثر را در یک دیباچه و صد و هفتاد و شش بخش، در تاریخ سند، نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شود. ۱۷ـ تازهٔ نوای معارک / تاریخ / تواریخ تازه نوایی (۱۲۷۱ق)، نوشتهٔ منشی میرزا عطامحمدشکارپوری، در تاریخ افغانان سند و رویدادهای پنجاه سال از روزگار نویسنده. این اثر نخستین تاریخ دربارهٔ سند است که در دورهٔ تسلط بریتانیایی‌ها بر سند (از ۱۸۴۳م / ۱۲۵۹ق) نوشته شد. تازهٔ نوای معارک به‌تصحیح عبدالحی حبیبی، در ۱۹۵۹م، در کراچی به‌چاپ رسیده است، ۱۸ـ نظارت‌السند (۱۲۵۹ـ۱۲۷۵ق)، ترجمهٔ بشن‌نراین از اثر پوستن که چشم‌دیده‌هایش دربارهٔ سند را نوشته است. بشن‌نراین افزون بر برگردان این اثر از انگلیسی به‌فارسی، یادداشت‌هایی دربارهٔ رویدادهای پس از زمان نگارش آن، تا ۱۸۵۸م / ۱۲۷۵ق، بدان افزوده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۸۶ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۱۹ـ فریرنامه / فریئرنامه (۱۲۷۹ق)، نوشتهٔ میریار محمد حیدرآبادی (ـ ۱۲۷۹ق)، در تاریخ سند در روزگار کلهوران، تالپوران و بریتانیایی‌ها که به‌خواست فریئر، نمایندهٔ بریتانیا در سند، نوشته شده است. نویسنده این اثر را در سه مقاله نوشته است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ کرهی‌یاسین، در شکارپور نگه‌داری می‌شود. ۲۰ـ آیینهٔ جهان‌نما، نوشتهٔ مخدوم‌پیر محمد، معروف به محمدعاقل خوهره (ـ ۱۲۹۳ق). این اثر نیز یکی از تواریخ سند است که پس از تسلط بریتانیایی‌ها بر سند، در ۱۸۴۳م، به‌سفارش افسران بریتانیایی حاکم بر سند نوشته شده است. دست‌نویسی از آن نزد فرزندان نویسنده، در خوهره، در ناحیهٔ خیرپور، نگه‌داری می‌شود. ۲۱ـ شاهنامهٔ سند (۱۳۱۰ق)، نوشتهٔ میرحسن‌علی‌خان تالپور، در تاریخ تالپوران سند. ۲۲ـ لب تاریخ سند (۱۳۱۸ق)، نوشتهٔ خان‌بهادر خدادادخان، معروف به راضو / رضامحمدخان افغان، میرمنشی مأمور عالی‌رتبهٔ سند آنربیل جیمس صاحب‌بهادر، به‌خواست هم‌او. نویسنده این اثر را در یک دیباچه و سه باب تدوین کرده است. باب نخست آن در سبب نام‌گذاری و حدود سرزمین سند و شرح دارالسلطنه و بناهای آن، باب دوم در دوازده طبقه دربارهٔ خاندان‌های حاکم بر سند، از برهمنان تا تالپوران و باب سوم آن دربارهٔ حاکمان و مأموران عالی‌رتبهٔ بریتانیا در سند است. وی در این اثر بیشتر به وقایع‌نگاری گشودن سند به‌دست بریتانیایی‌ها (۱۸۴۳م) و رویدادهای پس از آن تا ۱۹۰۰م پرداخته است. نویسنده در این اثر افزون بر به‌دست دادن بسیاری آگاهی‌ها دربارهٔ رویدادهای مهم سیاسی که به‌چشم خود دیده بود، از مأموریت‌های سری افسران بریتانیایی، از سند به سرزمین‌های همسایه، مانند جِسَلمِر، لاس‌بلا، کلات، خلیج فارس و عراق، که نویسنده، در دورهٔ خدمتش نزد مأموران عالی‌رتبهٔ بریتانیایی، در بسیاری از آن‌ها با ایشان همراه بوده، یاد کرده است. لب تاریخ سند نخستین‌بار در ۱۳۱۸ق، در امرتسر و بار دیگر به‌تصحیح نبی‌بخش بلوچ، در ۱۳۷۸ق، در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۶ـب) تواریخ پنجاب: ۱ـ تاریخ پنجاب / تاریخ سیالکوت / تاریخ پرسرور و سیالکوت (ح‌۱۰۷۲ق)، نوشتهٔ محمدمقیم سیالکوتی، در تاریخ افسانه‌ای پرسرور و سیالکوت. نویسنده در این اثر به احوال سیدعلی‌الحق، از امرای مورد علاقهٔ فیروزشاه که در یورش به دژ

کانگره کشته شد، و به نبردهایی که در زمان‌های گوناگون تا دورهٔ سلطان‌بهلول در آن‌بخش از پنجاب روی داده پرداخته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ or.1872 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. گویا این اثر جز اثر منظوم همین نویسنده، به‌نام وقایع سیالکوت، باشد که به‌کوشش محمدعبدالله جغتایی، در ۱۹۷۲م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲ــ رسالهٔ صورت حال / مسودات صورت حال (۱۱۳۰ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در هفده رویداد چشم‌دیدهٔ تاریخی، دربارهٔ سیالکوت در روزگار فرخ‌سیر که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۲۲۵/۱۱۷۲/۲ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۳ــ فتوحات‌نامهٔ صمدی (۱۱۳۵ق)، نوشتهٔ غلام‌محی‌الدین، در زندگینامهٔ حامی او، سیف‌الدوله عبدالصمدخان بهادر دلیرجنگ (ــ ۱۱۵۰ق)، حاکم لاهور. نویسنده در این اثر پس از شرح هر یک از نبردهای عبدالصمدخان یک مثنوی آورده است. وی این اثر را با گزارش لشکرکشی عبدالصمد به کشمیر و بازگشت او به‌لاهور به‌پایان رسانیده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1870 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۱۰۴/۵۰ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۴ــ کیگوهرنامه* (۱۱۳۷ق)، نوشتهٔ رایزاده دیوان دونی‌چند، در تاریخ پادشاهان گکهر (۴۱۲ــ۱۱۸۶ق)، تیره‌ای در پنجاب پاکستان، به‌فرمان سلطان مبارزالدین و سلطان دلاورخان، پادشاهان گکهرِ اکبرآباد و پهروالا. نویسنده تاریخ این قوم را از کیگهر، حاکم اصفهان، آغاز کرده تا امیرخان فیرُزَل که در زمان اورنگ‌زیب می‌زیسته و عنوان چوهدری را از او گرفته بود، به‌پایان برده است. این اثر به‌کوشش دکتر محمدباقر در ۱۹۶۵م، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۵ــ کیگوهرنامه / تاریخ گهکران، نوشتهٔ بریج‌نات، فرزند دونی‌چند، در کرسی‌نامهٔ تیرهٔ گهکر، به‌دستور مکرم‌خان. وی مطالب این اثر را از سلطان‌سارنگ آغاز کرده به سلطان آدم رسانیده است و نیز از آمدن گهکرشاه به غزنین، کابل، کشمیر و پتهوهار، و پیوند شاهان افغان، لودی‌ها و تیموریان با این تیره یاد کرده است. پسر نویسنده رایزاده رتن‌چند نیز مطالبی در تاریخ این تیره، تا ۱۱۸۶ق، به این اثر افزوده است. دست‌نویس کیگوهرنامه به‌شمارهٔ H-58/7803 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۶ــ اسرار صمدی (۱۱۴۱ق)، نوشتهٔ رام‌سهای منشی کلانوری، منشی و وابستهٔ دستگاه عبدالصمدخان دلیرجنگ ناظم پنجاب (۱۷۱۳ــ۱۷۳۷م)، دربارهٔ جنگ‌های هم‌او که در هفت فصل تدوین شده است. اسرار صمدی با تصحیح و پیشگفتار محمدشجاع‌الدین، در ۱۹۶۵م، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۷ــ ظفرنامه، نوشتهٔ غلام‌محی‌الدین‌خان (ز نیمهٔ سدهٔ دوازدهم هجری)، در تاریخ پنجاب و نخستین یورش احمدشاه درانی به‌هند، به‌نام معین‌الملک بن قمرالدین‌خان، معروف به میرمنو که پیش‌تر، در میان تواریخ دوره‌ای روزگار تیموریان، از آن یاد شد. ۸ــ تاریخ کاهروالان / کارنامه (۱۱۷۵ق)، نوشتهٔ رایزاده بهادرسنگه، نبیرهٔ رایزاده دونی‌چند، در تاریخ و کرسی‌نامهٔ تیرهٔ کاهروالان. نویسنده در این اثر از بنیادگذار این تیره، بیرکالا (ــ ۶۱۸ق)، سرداران آن و جنگ و ستیز ایشان یادکرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ H-56/7801 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۹ــ رسالهٔ نانک‌شاه* (۱۱۹۷ق)، نوشتهٔ بوده‌سنگه کهتری، در تاریخ سیک‌ها از ابتدا تا ۱۱۷۸ق، به‌خواست جیمز مُرْدونت که نویسنده در ۱۱۹۷ق در پایتخت در خدمت او بود. بوده‌سنگه در مقدمهٔ اثر از لاله عجایب‌سنگه یادکرده و گفته به‌کمک او این اثر را نوشته است. رسالهٔ نانک‌شاه با یادداشتی کوتاه دربارهٔ نانک و فهرستی ناقص از جانشینان او آغاز شده با شرح نبرد سیک‌ها و احمدشاه درانی در ۱۱۷۸ق پایان گرفته است. نویسنده رویدادهای میان ۱۱۳۱ تا ۱۱۷۸ق را سال‌به‌سال روایت کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ بادلیان، کتابخانهٔ ملی پاریس و به‌شمارهٔ Add.26,273 درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ تحفهٔ اکبری (۱۲۱۹ق)، نوشتهٔ خواجه عبدالحکیم که تاریخی فشرده دربارهٔ نظام‌های حیدرآباد، تیموریان از احمدشاه تا شاه‌عالم و دربارهٔ سیک‌های هم‌روزگار ایشان در پنجاب است و به‌نام میراکبرعلی‌خان نوشته شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴۰۰۹ در کتابخانهٔ دیوان هند و or.7751 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ شرح احوال سنگهان / تاریخ سیک‌ها (۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ بخت‌مل* (ــ ۱۲۲۵ق) که تاریخی کوتاه دربارهٔ سیک‌ها تا ۱۲۲۱ق است و به جان‌مَلکِم پیشکش شده است. نویسنده در این اثر، افزون بر شرح احوال ده تن گورو، از گورونانک تا بهادر، به‌روزگار فرخ‌سیر، محمدشاه، احمدشاه و تخت‌نشینی شاه‌عالم دوم تیموری، یورش‌های احمدشاه درانی به هند (۱۱۶۰ــ۱۱۸۶ق)، جنگ‌های مرهته‌ها، انگلیسی‌ها و حکومت سیک‌ها نیز پرداخته است. دست‌نویسی از آن درکتابخانهٔ انجمن همایونی آسیایی و

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

به‌شمارهٔ H-33 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ خالصه‌نامه (۱۲۲۲ق)، نوشتهٔ بخت‌مل، در تاریخ پنجاب و سیک‌ها، تا ۱۲۲۲ق. وی این اثر را پس از نوشتن دو اثر در این موضوع، که نخستین آن‌ها را دزدیدند و دومین را خود به مَلکِم پیشکش کرد، نوشت. بخت‌مل در این اثر به دورهٔ نخست تاریخ سیک‌ها، از نانک تا مرگ بنده، نبردهای با احمددرانی، برآمدن سیک‌ها به‌قدرت و نبردهای مرهته، جورج تامس، لشکرکشی‌های لُردلیک و تاریخچهٔ رنجیت‌سنگه پرداخته است و اثرش را با دادن نموداری از فاصلهٔ لکنو با دیگر شهرهای اصلی هند و مجموعه‌ای از پندهای اخلاقی به‌پایان برده است. دست‌نویس‌هایی از خالصه‌نامه به‌شماره‌های Add.24,033 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، 2135pell,108(162) در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ گزارش احوال سکهان / احوال فرقهٔ سکهان / تاریخ پنجاب / کتاب تاریخ پنجاب (۱۲۲۶ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که وقایع‌نگار پنجاب و در خدمت کمپانی هند شرقی انگلیس بود. این اثر در تاریخ سیک‌ها از ابتدا تا زمان نگارش کتاب است و به‌درخواست کلنل دیوید اُچترلُنی نوشته شده است. نویسنده در این اثر به فرقه‌ها و زندگینامهٔ ده‌تن از سران سیک، پس از نانک، پرداخته و اثرش را با مطلبی دربارهٔ رنجیت‌سنگه به‌پایان رسانیده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.187 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ شیر و شکر (۱۲۴۱ق)، نوشتهٔ دیارام‌پندیت، دربارهٔ رنجیت‌سنگه، از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۵م / ۱۲۲۹ــ۱۲۴۱ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 829/pell/47(163) در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ روزنامچهٔ رنجیت‌سنگه، نوشته لاله موهَن، از خدمتگزاران رنجیت‌سنگه (۱۱۹۵ــ۱۲۵۵ق)، در تاریخچهٔ زندگی او، تا ۱۸۲۹ــ۱۸۳۰م / ۱۲۴۵ ــ ۱۲۴۶ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۰۲۰ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ ظفرنامهٔ اکبری / ظفرنامهٔ رنجیت‌سنگه (۱۲۵۱ــ۱۲۵۲ق)، نوشتهٔ امرناته اکبری (۱۲۳۷ــ۱۲۸۴ق)، بخشیِ سپاه چریک رنجیت‌سنگه، در تاریخ پنجاب و مهاراجه رنجیت‌سنگه، به‌دستور هم‌او، که در چهل‌ویک باب تدوین شده است. این اثر در ۱۹۲۸م، در لاهور به چاپ رسیده است. ۱۷ــ رحیم‌نامه* (۱۲۵۶ق)، نوشتهٔ رحیم‌علی‌خان، در تاریخ دژ رُهتاس در پنجاب و قوم گکهران. نویسنده در این اثر جغرافیای رهتاس، تاریخ دژ رهتاس، از زمان بنای آن به‌دست ساهوسلطانی، در زمان شیرخان لودی، تا مرگ رنجیت‌سنگه، و تاریخ گکهران را از دورهٔ کیانیان تا زمان نگارش اثر شرح کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1919 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ تاریخ پنجاب* (۱۲۵۸ق)، نوشتهٔ غلام محی‌الدین، معروف به بوتی‌شاه لودهیانی علوی قادری، در تاریخ پنجاب، از روزگار کهن تا زمان نگارش. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، پنج دفتر و یک خاتمه و دربارهٔ راجه‌های هندو از سدومن تا پتهورا، سلاطین مسلمان از محمود غزنوی تا تیموریان و شکست احمدشاه ابدالی از سیک‌ها، گوروهای سیک از نانک تا گوبند و جانشینان آن‌ها، رنجیت‌سنگه، راجه‌های کانگره، جمون و... و انگلیسی‌ها پرداخته است. گویا نویسنده تا ۱۸۴۸م / ۱۲۶۵ق مطالبی تازه به اثرش می‌افزوده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۵۰۳اته، ۳۸۹۸ در کتابخانهٔ دیوان هند، or.1623 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، ۹۵۴۸۴ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب، 86/ApeIII/8 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب و ۳۲۸۹/۲۸۴ در گنجینهٔ شیرانی همین کتابخانه نگه‌داری می‌شود. ۱۹ــ خالصه‌نامه (۱۲۵۹ق)، نوشتهٔ رتن‌چند، در تاریخ پنجاب و سیک‌ها از ابتدا تا برافتادنشان. وی در این اثر به یورش‌های احمدشاه ابدالی، نادرشاه افشار، احوال رنجیت سنگه و پدر و نیاکانش، و فرمانروایان افغانی و انگلیسی در آن سرزمین هم پرداخته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 2134/peIII/73 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۲۰ــ شیرسنگه‌نامه (۱۲۵۹ق)، نوشتهٔ محمدنقی پیشاوری، دربارهٔ رنجیت‌سنگه، به‌ویژه سال سوم شاهی او، کشته‌شدنش و جانشینی همسرش که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ H-111 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۲۱ــ تاریخ پنجاب (۱۲۵۹ق)، نوشتهٔ هم‌او، در تاریخ فرمانروایی سیک‌ها در پنجاب، از مرگ رنجیت‌سنگه تا تاج‌گذاری دلیپ‌سنگه. برخی گمان برده‌اند که شاید این اثر و شیرسنگه‌نامه یک اثر باشند. دست‌نویسی از تاریخ پنجاب به‌شمارهٔ or.1780 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۲ــ رنجیت‌سنگه‌نامه (پیش از ۱۲۶۳ق)، سرودهٔ نویسنده‌ای ناشناس که مثنوی کوتاه دربارهٔ رنجیت‌سنگه و پسرانش است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ (ف)۲۳۶۵(۲۰۵۰) در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. ۲۳ــ راج درشنی (۱۲۶۳ق)، نوشتهٔ گنیش*داس، معروف به بدهره، قانون‌گوی گجرات و دیوان جَمون از سوی مهاراجه گلاب‌سنگه، در تاریخ راجه‌های جمون.

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

نویسنده در این اثر به راجه‌های این ناحیه، از روزگار کهن تا راجه‌های همروزگار شاهان مسلمان، و تاریخ سیک‌ها تا گلاب‌سنگه و به‌حکومت نشستن او در کشمیر به دست انگلیسی‌ها در ۱۸۴۶م / ۱۲۶۳ق، پرداخته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1634 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۴ــ رسالهٔ صاحب‌نما / تاریخ پنجاب / چارباغ پنجاب (۱۲۶۲ــ۱۲۶۵ق)، نوشتهٔ گنیش‌داس، در تاریخ پنجاب از روزگار کهن تا زمان نگارش اثر. نویسنده در این اثر مطالبی دربارهٔ راجه‌های هندو که با راجه لَو، بنیادگذار لاهور، آغاز شده است، حاکمان مسلمان از ناصرالدین سبکتگین که در ۳۶۷ق پنجاب راگشود تا عالمگیر دوم، سلاطین درانی از زمان گشودن لاهور به‌دست احمدشاه در ۱۱۶۶ق تا زمان بیرون راندن آن‌ها از آن‌جا به‌دست سیک‌ها، و دربارهٔ سیک‌ها از ابتدا تا زمان به‌قدرت رسیدن انگلیسی‌ها در ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ق، گزارش کرده است. این اثر نخست در ۱۲۶۲ق، زیر نام چراغ پنجاب، برای پیشکش به حاکم پنجاب، نوشته شده بود، اما بعدها تا ۱۲۶۵ مطالبی به آن افزوده شده و زیر نام‌های پیش‌گفته جز چراغ پنجاب به ریچاردتمپل پیشکش شده است. دست‌نویس‌هایی از هر دو نسخه به‌شماره‌های ۳۰۱۹ و ۳۰۲۰ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲۵ــ تحفةالاحباب / تاریخ پنجاب، نوشتهٔ منشی محمدعبدالکریم علوی (ز۱۲۶۵ق)، دربارهٔ انگلیسی‌ها و جنگ‌های اول (۱۸۴۵ــ۱۸۴۶م) و دوم (۱۸۴۸ــ۱۸۴۹م) سیک‌ها. این اثر در ۱۲۶۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۲۶ــ وقایع سکهان (ح۱۲۶۶ق)، نوشتهٔ لعل‌سنگه، دربارهٔ روزگار رنجیت‌سنگه تا سکهان رام‌گهریه. نویسنده در این اثر به‌گشودن کشمیر، لاهور و مولتان به‌دست سیک‌ها نیز پرداخته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۹۲/۵۹ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲۷ــ عمدةالتواریخ (۱۸۴۹م/۱۲۶۶ق)، نوشتهٔ لاله‌سوهن‌لعل، معروف به سوری (ــ ۱۲۶۹ق)، دربارهٔ سیک‌ها، از روزگار نانک تا روزگار نویسنده. نویسنده این اثر بزرگ و مهم را که در تاریخ پنجاب است، با بهره‌گیری از یادداشت‌هایی بسیار که پدرش گردآورده بود، در پنج دفتر تدوین کرده است. این اثر در ۱۸۸۵ــ۱۸۸۹م / ۱۳۰۳ــ۱۳۰۷ق، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۸ــ عبرت‌نامه، سرودهٔ هم‌او که مثنوی دربارهٔ خودکشی شیرسنگه تا برآمدن دلیپ‌سنگه است. گویا عبرت‌نامه در ۱۸۸۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۹ــ عبرت‌نامه / عمدةالتواریخ (۱۲۷۰ق)، نوشتهٔ مفتی‌علی‌الدین فرزند مفتی خیرالدین لاهوری، از خدمتگزاران چارلز ریکس، در تاریخ و جغرافیای پنجاب، به‌ویژه سیک‌ها تا ۱۲۶۶ق. این اثر به‌کوشش محمدباقر، در ۱۹۶۱م، در لاهور، در دو جلد به‌چاپ رسیده است. ۳۰ــ تاریخ جهنگ‌سیال (۱۲۷۹/۱۲۸۰ق)، اثر نورمحمد (ــ ۱۸۶۲م/۱۲۷۹ق)، معروف به چیلا، از قوم سیال که به‌خواست سرگرد همیلتن، در تاریخ شهر جهنگ، در پنجاب، و مردم آن که از قوم سیال، بودند نوشته شده است. نویسنده این اثر را به نثری ساده و روان، در سه رکن نوشته است. وی در این بخش‌ها به کوچ سیال‌ها و نسب‌شناسی آن‌ها، تاریخ سران سیال‌ها تا روزگار نویسنده، شرحی دربارهٔ آن ناحیه و رفتار و عادات مردم آن پرداخته است. نورمحمد پیش از به‌پایان رسانیدن اثر درگذشت و پسرش آن را تصحیح کرده به‌پایان رسانید. این اثر با مقدمه‌ای انگلیسی نوشتهٔ همیلتن، در ۱۸۶۳م/۱۲۸۰ق، در میرته، به‌چاپ رسیده است. ۳۱ــ حالات جنگ مَلکه و سیتهانه، سرودهٔ عبدالحق حاذق هندوستانی که اثری منظوم دربارهٔ جنگ مردم سیتهانه و مَلکه با انگلیسی‌ها، از ۱۸۵۸ــ۱۸۶۳م/۱۲۷۵ــ۱۲۸۰ق است. این اثر در ۱۹۰۱م، در پتنا به‌چاپ رسیده است. ۳۲ــ رنجیت‌نامه / ظفرنامهٔ رنجیت‌سنگه / (ح۱۲۹۰ق)، سرودهٔ کنهیالال هندی که مثنوی در تاریخچهٔ زندگی رنجیت‌سنگه است و در ۱۸۷۶م / ۱۲۹۳ق در لاهور به چاپ رسیده است. ۳۳ــ احوال بابالال گروه لال جی داس، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ پنجاب. ۳۴ــ احوال بابانانگ، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ پنجاب. این اثر غیر از احوال نانک‌شاه نوشتهٔ بوده‌سنگه است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۹(۲) در کتابخانهٔ ملافیروز در بمبئی نگه‌داری می‌شود. ۳۵ــ احوال جهنداسنگه، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ سیک‌ها که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۲۸۰/۴/۲۲۷۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۳۶ــ احوال خاندان جوت‌سنگه، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ سیک‌ها و خاندان جوت‌سنگه که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۲۷۹/۴/۲۲۶۹ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۳۷ــ شجرهٔ انساب، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ پنجاب در روزگار سیک‌ها و زنجیرهٔ تبار نانوسنگه بهنگیاتی و امیران دیگر که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۲۸۰/۲۲۷۰/۱ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۳۸ــ جواهرنامه، سرودهٔ میرطیب‌الله رُهتاسی

که شعری حماسی دربارهٔ دورهٔ شیرسنگه است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۰۴۱ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۳۹ـ آتش بی‌دود، نوشتهٔ محمداحسن‌الله‌خان ثاقب، در تاریخ چیرگی بریتانیایی‌ها بر پنجاب که در ۱۲۹۷ق در آگره به‌چاپ رسیده است. ۴۰ـ حقیقت بنا و عروج فرقهٔ سکهان، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که تاریخی کوتاه دربارهٔ سیک‌ها، از زمان نانک تا چیرگی تیمورشاه ابدالی بر مولتان است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ انجمن همایونی آسیایی نگه‌داری می‌شود.

۶ـج) تواریخ دکن: ۱ـ برهان مآثر (۱۰۰۰ـ۱۰۰۴ق)، نوشتهٔ علی‌بن عزیزالله طباطبایی، از خدمتگزاران علی‌عادل‌شاه و دربار احمدنگر، در تاریخ گلبرگه و بیدر و بهمن‌شاهیان و نظام‌شاهیان احمدنگر، از ۷۴۲ تا ۱۰۰۴ق که به‌خواست و به‌نام برهان نظام‌شاه دوم (۹۹۹ـ۱۰۰۳ق) نوشته شده است. نویسنده در این اثر در سه طبقه به‌شرح احوال شاهان گلبرگه، از علاءالدین حسن‌شاه گنگویی بهمنی تا سلطان فیروزشاه بهمنی، شاهان بهمنی بیدر، از سلطان احمدشاه تا محمودشاه، و شاهان احمدنگر، از سلطان احمدشاه بحری تا شکست احمدنگر به‌دست مغولان و صلح چاندبی‌بی با شاهزاده مراد، فرماندهٔ لشکر جلال‌الدین اکبر، در ۱۰۰۴ق و رویدادهای دیگر این سال پرداخته است. برهان مآثر با پیش‌گفتار سیدهاشمی، در ۱۳۵۵ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۲ـ تذکرة‌الملوک / تحفة‌الملوک / تاریخ بیجاپور (۱۰۱۷ـ۱۰۲۰ق)، نوشتهٔ رفیع‌الدین* ابراهیم شیرازی، در تاریخ عادل‌شاهیان بیجاپور، از ابتدا تا ۱۰۲۰ق و دودمان‌های هم‌روزگار آنان در دکن، هندوستان و ایران. نویسنده تا ۱۰۱۸ق کار نگارش آن را به‌پایان رسانیده بود اما تا ۱۰۲۰ق بر آن می‌افزود. وی این اثر را در یک مقدمه و ده فصل و دربارهٔ مطالبی چون آغاز پادشاهی بهمنیان در دکن، نسب یوسف عادل‌شاه و فرمانروایی شاهان عادل‌شاهی، فرزندان تیمور گورکانی و پادشاهی جلال‌الدین اکبر نوشته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Add.23,883 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و N.M.1973-149 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تاریخ ظفره (۱۱۸۵ق)، نوشتهٔ گیردهاری‌لال، در شرح احوال شاهان قطب‌شاهی، نظام‌های آصف‌جاهی حیدرآباد و شاهان تیموری از اورنگ‌زیب تا شاه‌عالم دوم. نویسنده در بخش نخست به پادشاهان قطب‌شاهی، بنای گلکنده و حیدرآباد و گشودن این شهر به‌دست عالمگیر و در بخش دوم به آصف‌جاهیان و شاهان تیموری دهلی روزگار ایشان و چگونگی فرمان‌های حکومتی حیدرآباد از سوی شاهان دهلی پرداخته است. وی در این اثر افزون بر رویدادهای سیاسی، از مکان‌ها و آثار تاریخی بنا شده به‌دست شاهان گلکنده و نظام‌های حیدرآباد هم یاد کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های Hist.326(375)، N.327(377) و Hist.89(376) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و ۴۴۰ تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود و به‌تصحیح قاضی تلمذ حسین به‌چاپ نیز رسیده است. ۴ـ تنمیق شگرف (۱۲۰۰ق)، نوشتهٔ لچهمین‌نراین، در تاریخ دکن که به ریچارد جانسن پیشکش شده است. در این اثر مطالبی در جغرافیای صوبه‌های گوناگون دکن، گشودن دکن به‌دست شاهان دهلی، بهمنیان دکن، عادل‌شاهیان بیجاپور، نظام‌شاهیان احمدنگر، عمادشاهیان برار، قطب‌شاهیان حیدرآباد، سلاطین فاروقی خاندیس، شاهان بریدیهٔ بیدر و شاهان تیموری، تا ۱۲۰۰ق نقل شده است. نسخه‌ای از این اثر در دست است که رویدادها را تا ۱۲۰۳ق دربردارد. این نسخه به‌شمارهٔ Add.26,273 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و دست‌نویس‌هایی دیگر، که رویدادها را تا ۱۲۰۰ق دارند، به‌شماره‌های ۴۴۷ و ۴۴۸ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شوند. ۵ـ تحفهٔ دکن، نوشتهٔ رتن‌لعل، متخلص به مست، در تاریخ دکن از آغاز کار مسلمانان در آن سرزمین تا ۱۲۱۰ق. نویسنده در این اثر به دودمان‌های حاکم بر بخش‌های گوناگون دکن، صوبه‌داران حیدرآباد از سوی شاهان دهلی، فهرست سفیران انگلیسی که به نظامت رسیدند و شرح صوبه‌های این سرزمین پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Hist.135 و Hist.136 در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۶ـ حدیقة‌العالم / تاریخ قطب‌شاهی (۱۲۱۴ق)، نوشتهٔ نواب ابوالقاسم میرعالم شوشتری (ـ ۱۲۲۱ق)، از نزدیکان نظام‌الملک آصف‌جاه دوم نظام‌علی‌خان (ـ ۱۲۱۸ق)، در تاریخ حیدرآباد. این اثر در دو مقاله، دربارهٔ قطب‌شاهیان و آصف‌جاهیان نوشته‌شده است. نویسنده مقالهٔ نخست را در یک مقدمه، در نسب قطب‌شاهیان، و هفت‌باب، هر یک دربارهٔ یکی از شاهان قطب‌شاهی، و مقالهٔ دوم را در یک مقدمه، دربارهٔ امرای حاکم بر حیدرآباد از سوی تیموریان، و پنج باب دربارهٔ نظام‌های حیدرآباد تدوین کرده است. این اثر در میانهٔ شرح احوال سکندرجاه در باب پنجم نیمه‌تمام مانده است. حدیقة‌العالم در ۱۲۶۶ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۷ـ تذکرة‌البلاد والحکام / چهارده اورنگ (۱۲۱۵ق)، نوشتهٔ

میرحسینعلی کرمانی، در تاریخ دکن و شهرهای بخش بالاگهات هند که در چهارده اورنگ و یک خاتمه تدوین شده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۷۴۴ در کتابخانهٔ دیوان هند و Add.10,582 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸ــ تاریخ بیجاپور / بساتین‌السلاطین (۱۲۲۳ق)، نوشتهٔ محمدابراهیم زبیری / غلام‌مرتضی، معروف به صاحب حضرت و داماد عبدالله چشتی، در تاریخ عادل‌شاهیان تا روزگار نگارش. این اثر در هشت بوستان تدوین شده و هر بوستان دربارهٔ یکی از شاهان این دودمان است. بساتین‌السلاطین در ۱۳۱۴ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۹ــ تاریخی بی‌نام، نوشتهٔ لچهمین‌نراین، در تاریخ و شرح اماکن، مساجد، کاخ‌ها و باغ‌های حیدرآباد و دربارهٔ بیدر و اورنگ‌آباد که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.26,263 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ تــوزک بــهارستان (۱۲۳۹ق)، نوشتهٔ محمدقادر*خان بیدری، در تاریخ حیدرآباد، از آغاز نظام‌شاهیان تا زمان نگارش، به‌نام مهاراجه چندولعل که در پنج فصل، دربارهٔ نظام‌شاهیان، راجه‌های تلنگانه، بهمنیان، قطب‌شاهیان و آصف‌جاهیان نوشته شده است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1959-39 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ تاریخ فرخنده / تواریخ فرخنده (۱۲۴۰ق)، نوشتهٔ هم‌او، در تاریخ حیدرآباد و بناهای آن. نویسنده این اثر را در دو بخش دربارهٔ قطب‌شاهیان، تا روزگار ابوالحسن قطب‌شاه (۱۰۸۳ــ۱۰۹۸ق) و نظام‌شاهیان، از آصف‌جاه تا نواب ناصرالدوله نوشته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۲۴۶ در کتابخانهٔ آصفیه، ۴ق‌ف۴۰ و ۴ق‌ف۲۰ در کتابخانهٔ انجمن ترقی در کراچی و N.M.1958-202/13-1 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ تاریخ دکن / تاریخ حیدرآباد دکن (۱۲۴۵ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ دکن، از محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق) تا زمان نگارش اثر، برای میجر استوارت که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ مرکزی انجمن ربوه در سرگودها نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ تاریخ قطب‌شاهی / تواریخ قادریه (۱۲۴۸ق)، نوشتهٔ محمدقادرخان بیدری، در تاریخ حیدرآباد، از آخرین شاه دودمان قطب‌شاهی تا روزگار سکندرجاه آصف‌جاه سوم (۱۲۱۸ق) که در دو بخش تدوین شده است. بخش نخست آن دربارهٔ راجه‌هایی است که در دکن فرمانروایی داشتند و بخش دوم آن دربارهٔ پادشاهان مسلمان دکن، از ۷۰۲ تا ۱۱۹۸ق است.

گویا نویسنده نخست در ۱۲۳۱ق اثری به‌نام تواریخ قادری تاریخ عمومی نوشته و بعد در ۱۲۴۸ق این اثر را از آن گزیده کرده است. دست‌نویس‌هایی از تاریخ قطب‌شاهی به‌شماره‌های ۴۰۹، ۶۷۹ در کتابخانهٔ آصفیه، ۴ق‌ف۲۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی و N.M.1961-1506 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ آثار دکن (۱۲۵۵ق)، نوشتهٔ رای منالعل / میان‌لال، در تاریخ و آثار دکن که در ۱۳۰۳ق به‌چاپ رسیده و دست‌نویسی از آن نیز به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ گلزار آصفیه / تاریخ آصف‌جاهیان / تاریخ قطب‌شاهیه (۱۲۵۷ــ۱۲۶۰ق)، نوشتهٔ خواجه غلام‌حسین‌خان، معروف به خان‌زمان*خان دهلوی، پزشک دربار میراکبرعلی‌خان بهادر سکندرجاه، در تاریخ قطب‌شاهیان و آصف‌جاهیان حیدرآباد و امیران آنان. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، چهار باب و یک خاتمه تدوین کرده است. وی در مقدمه به شرح احوال خود، در باب نخست به قطب‌شاهیان و اماکن و بناهای شاهی، در باب دوم به‌شاهان دودمان آصفیه تا ۱۲۶۰ق، در باب سوم به احوال امیران و وزیران و سرداران و منصب‌داران دربار آصفیه و شرح احوال پیران، دانشمندان، حکما، شعرا، خوش‌نویسان، رمالان و سرداران افغان و در باب چهارم به شش صوبهٔ دکن که تابع دولت آصف‌جاهیان بودند، احوال بزرگان به‌خاک سپرده در آن‌ها و شرح برخی مراسم پرداخته است. خاتمهٔ این اثر در دو فصل، یکی دربارهٔ مأموران انگلیسی در دکن و دیگری در یادکرد بازرگانان و صرافان پارسی، مسلمان یا هندو، سرودسرایان، موسیقی‌دانان، قوالان، نقاره‌چیان و شطرنج‌بازان آن‌جا و شرح برخی مراسم دیگر است. گلزار آصفیه نخستین‌بار در ۱۳۰۸ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۱۶ــ تاریخ دکن (۱۲۸۵ق)، نوشتهٔ عبدالعلیم خویشگی احمدی خورجوی، در تاریخ حیدرآباد و شرح سفر نویسنده به آن‌جا. این اثر در ۱۲۸۷ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۱۷ــ تاریخ دکن، نوشتهٔ میرغلام زین‌العابدین که تاریخی فشرده از اواخر روزگار افضل‌الدوله آصف‌جاه پنجم (۱۲۷۳ــ۱۲۸۵ق) و تسخت‌نشینی پسرش، میرمحبوب علی‌خان دوم (۱۲۸۵ــ ۱۳۲۹ق)، به‌ویژه دربارهٔ تهورجنگ است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Hist.79(417) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ تاریخ امجدیه / تاریخ دکن / ریاض‌الرحمان (۱۲۷۴ــ۱۲۸۶ق)، نوشتهٔ ابوالفتح ضیاءالدین، معروف به امجدحسین، در تاریخ دکن، به‌ویژه برار والیچپور که روزگاری

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

مرکز آن بود، تا روزگار نویسنده. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، یازده‌باب، و یک خاتمه در سه فصل تدوین کرده و در آن مطالبی دربارهٔ ابتدای آبادی الیچپور و راجه‌کور و پاندوان، نبرد شاه‌عبدالرحمان غزنوی با راجه اثیل حاکم برار، حدود برار، صوبه‌های دهلی و دکن و محلات برار، بهمنیان، عمادشاهیان و نظام‌شاهیان، تیموریان در هندوستان، شاهی جلال‌الدین اکبر، حکمرانان افغان ایلچپور، راجه‌های ناکپور، قلعه‌ها و صوبه‌های شناختهٔ برار نقل کرده است. تاریخ امجدیه در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ تاریخ دکن / صوبیداری دکن / احوال امیران دکن، نوشتهٔ محمدخان که مقدمه‌ای دربارهٔ عقاید دینی، فضایل خلفای راشدین و اولیای شبه‌قاره دارد. نویسنده پس از مقدمه، مطالبی دربارهٔ پایه‌گذاری دودمان تیموری در هند و رویدادهای مربوط به آنان تا روزگار اورنگ‌زیب آورده سپس به نوابان و فرمانروایان محلی حیدرآباد دکن تا نواب صمصام‌الدوله شاهنوازخان خوافی پرداخته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۸۷ در کتابخانهٔ ادارهٔ تحقیقات اسلامی، در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. ۲۰ــ منتخب‌التواریخ بحری، نوشتهٔ عبدالنبی احمدنگری، در تاریخ دکن به‌ویژه نظام‌شاهیان که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ انجمن همایونی آسیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۱ــ وقایع شورش افغانیه، نوشتهٔ بریج‌ناته خیال که مطلبی کوتاه دربارهٔ برآمدن افغانان در حیدرآباد، در ۱۲۳۷ق دارد. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ H-73 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۶ــ د) تواریخ کشمیر: جز تواریخ فارسی اثری به‌زبان سنسکریت دربارهٔ این سرزمین نوشته و چندبار به‌فارسی برگردانیده شده که برای بسیاری تاریخ‌نویسان فارسی مرجعی معتبر به‌شمار می‌آید. این اثر راج ترنگینی (۵۴۵ق)، سرودهٔ پاندت کلهن کشمیری، شاعر، پدر تاریخ‌نویسی ادبیات سنسکریت و پسر وزیر شاه‌هرشه (۱۰۰۱ــ۱۰۸۹م / ۳۹۲ــ۴۸۲ق)، و منظومه‌ای حماسی در تاریخ چهارهزارسالهٔ کشمیر است. کلهن این اثر را در دورهٔ راجه‌جی‌سنگه نوشته و در آن رویدادها را از دورهٔ راجه گنند یکم، حدود سه‌هزار سال پیش از میلاد و هم‌دورهٔ کوروها و پاندوها، آغازکرده و تا ۱۱۴۹م پیش آمده است. وی این مطالب را در هشت ترنگ / کتاب و هشت‌هزار اشلوک تدوین کرده است. سه کتاب نخست بیشتر مطالبی افسانه‌ای و کتاب‌های بعدی آن مطالب تاریخی را دربردارند. سراینده در این اثر افزون بر تاریخ کشمیر به‌بسیاری رویدادهای مهم نواحی دیگر، مانند پاکستان غربی، افغانستان و دکن، جغرافیای کشمیر، اوضاع اجتماعی، نظام حکومتی، تقسیم‌های کشوری، نظام روستاها و شهرها، مالیات‌ها، طبقات مردم، تشکیلات لشکری، جشن‌ها، اعیاد، صنعت، تجارت، کشاورزی، صادرات و واردات و سرانجام وضع فرهنگ و دین (ویشنو، شیوا، بودا) و خرافات و رسوم در این سرزمین پرداخته است. وی این اثر را با بهره‌گیری از آثار تاریخی سنسکریت پیش از خود و داستان‌هایی مانند مهابهارت، راماین، و کتیبه‌ها و شجره‌نامه‌های شاهان و بزرگان، سکه‌ها، بناها، اسناد دولتی، فلکلور و افسانه‌های کشمیر نوشته است. بی‌طرفی و دوری سراینده از ستایش‌های اغراق‌آمیز از شاهان سبب‌شده که اثر او ارزش تاریخی فراوان پیداکند. در نثر نیز نویسنده آمیزه‌ای از سبک ساده و پیچیده دارد و در آن از بسیاری فنون ادبی و شرح و توصیف‌های ادبی بهره برده است. نخستین ترجمهٔ فارسی این اثر به‌دست ملااحمد کشمیری و به‌فرمان زین‌العابدین، معروف به بدشاه / شاه‌کبیر (۸۷۹ــ۹۲۷ق)، از شناخته‌ترین شاهان خاندان سلاطین شاه‌میری کشمیر (۱۳۳۹ــ۱۵۱۶م / ۷۴۰ــ۹۲۲ق) انجام گرفته است. در روزگار شاه‌زین‌العابدین که به‌عربی و فارسی شعر می‌سرود، به گردآوری نسخه‌های خطی آثار عربی، فارسی و سنسکریت می‌پرداخت و زبان رسمی دارالعلومش فارسی بود، بسیاری از آثار سنسکریت به‌فارسی برگردانیده شد. ملااحمد نیز مهابهارت و راج‌ترنگینی را در دستگاه او ترجمه کرد، اما هیچ‌کدام از این ترجمه‌ها به‌جا نمانده است. این اثر بار دیگر در ۹۹۷ق به‌فرمان جلال‌الدین اکبر و به‌دست ملاشاه‌محمدشاه آبادی کشمیری به‌فارسی برگردانیده شد و در ۹۹۹ق به‌دست عبدالقادر بدایونی، با نام تاریخ کشمیر به‌نثری ساده بازنویسی شد. مترجم در این اثر اصطلاح‌های فنی، علمی و دینی هندو و بودایی و برخی واژه‌های سنسکریت و کشمیری را شرح کرده، نام مکان‌های قدیمی کشمیر را به‌تلفظ زمان خود آورده و جای آن‌ها را بر اساس بخش‌بندی پرگنه‌ها در روزگار جلال‌الدین اکبر مشخص کرده است. این اثر در ۱۳۵۱ش به‌دست صابر آفاقی تصحیح شده و در ۱۳۵۳ش، در راولپندی به‌چاپ رسیده است. شماری از تواریخ فارسی دربارهٔ کشمیراز این قرارند: ۱ــ بهارستان شاهی / نامهٔ شاهان کشمیر (۱۰۲۳ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس از دورهٔ جهانگیر، در تاریخ کشمیر، از آغاز تا زمان نگارش. نویسنده که نامش به‌درستی دانسته نیست، اما از بستگان شاه ابوالمعالی، پسر سید مبارک‌خان (ــ ۹۹۹ق)،

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

فرمانروای کشمیر، بود، رویدادهای این اثر را از دورهٔ هندوان در ۵۳۱ق آغاز کرده و تا مرگ راجه‌مان‌سنگه (۱۰۲۱ق)، از فرماندهان جلال‌الدین اکبر که ابوالمعالی چندی زیر فرمان او بود، و تا زمان رفتن سیدشاه ابوالمعالی برای جاگیری تته (۱۰۲۳ق) روایت کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۵۰۵ در کتابخانهٔ عمومی لاهور، ۵۷ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، ۵۰۹ در کتابخانهٔ دیوان هند و Add.16,706، Add.5636 و or.17999 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ تاریخ کشمیر (۱۰۲۴ق)، نوشتهٔ حسن‌بن‌علی کشمیری، در تاریخ کشمیر، به‌سفارش جلال‌الدین ملک ناجی که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۱۵ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. ۳ــ تاریخ ملک حیدر چادوره / تاریخ حیدر ملک (۱۰۲۷ــ۱۰۳۰ق)، نوشتهٔ رئیس‌الملک حیدرملک* چاروارهای کشمیری، از تاریخ‌نویسان هندی دورهٔ جهانگیری و والی کشمیر. نویسنده این اثر را در دو بخش، نخستین در شرح احوال شاهان کشمیر و دومین در تاریخ عمومی خانواده‌های همروزگار خودش، در شش باب تدوین کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های N.M446 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و Add.8906، Add.16,705 و or.1799 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ــ احوال کشمیر، نوشتهٔ ملاتوفیق کشمیری (۱۱۰۸ــ۱۲۰۱ق) که مثنوی در تاریخ سیاسی کشمیر در روزگار جلال‌الدین اکبر است. نویسنده در این اثر به رویدادهای پیوستن کشمیر به دولت تیموری و سفر جلال‌الدین اکبر، جهانگیر، شاه‌جهان و عالمگیر به کشمیر پرداخته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۰۳۵ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۵ــ منتخب‌التواریخ / تاریخ کشمیر (۱۱۲۲ق)، نوشتهٔ پاندت نراین کول، متخلص به عاجز، به‌سفارش عارف‌خان، نایب دیوان صدر کشمیر، به‌نام شاه‌عالم بهادر. نویسنده در این اثر به واژهٔ کشمیر، فرمانروایان آن سرزمین از روزگار باستان تا تیموریان، احوال صوبه‌داران آن‌جا از زمان گشودن کشمیر به‌دست جلال‌الدین اکبر تا زمان نگارش و جغرافیای کشمیر پرداخته است. وی در نوشتن این اثر بسیار از راج ترنگینی بهره گرفته است. برخی نسخه‌های به‌دست مانده از این اثر رویدادهایی از پایان کار سیک‌ها در ۱۲۶۳ق و آغاز تسلط انگلیسی‌ها را دربردارند که افزودهٔ کسی جز نویسنده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های 240/4KpeIII/5 و 83/ApeIII/A در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، N.M.1967-80 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی و Add.11,631، Add.24,030 و or.186 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ــ نوادرالاخبار (۱۱۳۶ق)، نوشتهٔ ابارفیع‌الدین احمد کشمیری، متخلص به غافل، در تاریخ کشمیر از روزگاران کهن تا گشودن آن به‌دست جلال‌الدین اکبر. این اثر مطالبی دربارهٔ سلیمان افسانه‌ای، راجه‌ها و پادشاهان مسلمان کشمیر و فتح اکبر دارد و با نقل مرگ یعقوب‌خان چک به‌پایان رسیده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.24,029 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ــ اسرار صمدی* (۱۱۴۱ق)، نوشتهٔ رام‌سهای کلانوری منشی زرگربچه، متخلص به عاصی، منشی و وابستهٔ دستگاه نواب عبدالصمدخان دلیرجنگ، ناظم پنجاب، به‌نام هم‌او. نویسنده این اثر را در هفت فصل و یک تتمه تدوین کرده است. اسرار صمدی، با تصحیح و پیشگفتار محمدشجاع‌الدین، در ۱۹۶۵م، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۸ــ واقعات کشمیر / تاریخ اعظمی (۱۱۴۸ــ۱۱۶۰ق)، نوشتهٔ خواجه محمد* اعظم دیده‌مری کشمیری، متخلص به اعظم، به‌نام محمدشاه تیموری، در تاریخ کوتاه کشمیر از آغاز تا زمان نگارش. این اثر در یک مقدمه، سه بخش و یک خاتمه نوشته شده است. مقدمهٔ آن دربارهٔ شهر کشمیر، بخش نخست در شرح احوال حدود یک‌صد تن از راجگان کشمیر، بخش دوم دربارهٔ پادشاهان مسلمان آن، بخش سوم در یادکرد شاهان تیموری حاکم بر کشمیر و خاتمهٔ آن دربارهٔ برخی شگفتی‌های این سرزمین است. نویسنده در پایانِ مطالب هر دوره، شرحی کوتاه از سرگذشت دانشمندان و پیران آن‌دوره آورده و دربارهٔ شاعران و نویسندگان برجستهٔ دوره‌های نزدیک به روزگار خود نیز مطالبی در این اثر نقل کرده است. واقعات کشمیر زیر نام تاریخ کشمیر اعظمی، در ۱۳۰۳ق، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۹ــ لب‌التواریخ، نوشتهٔ هم‌او، در تاریخ کشمیر، تا ۱۱۶۶ق. این اثر جز واقعات کشمیر او است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۰۲۲ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ تاریخ شاهنامه / شاهنامهٔ کشمیر، سرودهٔ محمد توفیق که به‌فرمان دیوان سوکه جیوان، حاکم کشمیر (ــ ۱۱۷۹ق) نوشته شده است. وی به تقلید از محمود غزنوی به هفت تن از شاعران روزگارش دستور داد تا شاهنامهٔ کشمیر را بسرایند. از میان ایشان توفیق ابیاتش را دربارهٔ تاریخ سیاسی کشمیر سروده است. کار نگارش این اثر با مرگ دیوان ناتمام مانده است. اشعار سرودهٔ توفیق بر جا است، اما اشعار شش شاعر دیگر در دست نیست. ۱۱ــ گوهرنامهٔ عالم /

گوهر عالم تحفةللشاه عالم / گوهر تحفهٔ عالم‌شاهی / واقعات کشمیر (۱۲۰۳ق)، نوشتهٔ ابارفیع ابوالقاسم بدیع‌الدین محمداسلم، متخلص به منعمی، در تاریخ کشمیر از آغاز تا ۱۲۰۰ق، به‌نام شاه‌عالم دوم. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، شش طبقه و یک خاتمه تدوین کرده و در آن مطالبی از کشمیر، پاندوان، حکام هندوی کشمیر، خاندان‌های شاهمیری، چک، تیموری و افغان‌ها گزارش کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۶۸۱ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، Hist.463(436) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و or.1977 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۲ـ سلیمان باغ / باغ سلیمان / تاریخ کشمیر (۱۲۰۲ق)، سرودهٔ میرسعدالله شاه‌آبادی، متخلص به سعادت، در تاریخ کشمیر و سرگذشت راجه‌ها و فرمانروایان تا روزگار جمعه‌خان (۱۲۰۲ق). از آن‌جا که زمان سرودن این اثر را ۱۰۹۴ق گفته‌اند، شاید مطالب بعدی را پس از سرودن آن بدان افزوده باشند. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۰۵ در کتابخانهٔ آصفیه در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۱۳ـ تاریخ کشمیر / تاریخ مولوی هدایت‌الله متّو، نوشتهٔ هدایت‌الله متو (ـ ۱۰۲۶ق) که در تاریخ کشمیر تا روزگار جمعه‌خان (۱۲۰۲ـ۱۲۰۷ق) است. ۱۴ـ نظام‌الوقایع / وقایع نظامیه، نوشتهٔ ملامحمدنظام‌الدین (ـ ۱۲۴۰ق)، در تاریخ کشمیر تا روزگار دیوان کرپارام، حاکم سیک (۱۲۴۳ـ۱۲۴۷ق) که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ خصوصی مولانا مفتی محمدقوام‌الدین، مفتی اعظم سرینگر، نگه‌داری می‌شود. ۱۵ـ حشمت کشمیر (۱۲۴۵ق)، نوشتهٔ عبدالقادرخان، معروف به غلام‌قادرخان جایسی، در تاریخ فشردهٔ کشمیر و کشورهای همسایهٔ آن، به‌نام حشمت‌الدوله ویلیام اوکتسس بروک. این اثر در چهار چمن تألیف یافته و جز مطالب اساسی‌اش دربارهٔ کشمیر، دربارهٔ تبت، قلماقستان، بدخشان و کوهستان‌های افغانستان است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1748 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ـ مجمع‌التواریخ / مجموعهٔ تواریخ / مجموع‌التواریخ (۱۲۵۱ـ۱۲۶۲ق)، نوشتهٔ پاندیت بیربل کاچر، متخلص به وارسته، در تاریخ کشمیر از آغاز تا ۱۲۵۱ق. این اثر را به‌سبب ارائهٔ تاریخ نخستین حاکمان سیک در کشمیر مفید دانسته‌اند و دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۳۱۳۴/۱۲۹، ۴۰۷۱/۱۰۱۹ و ۴۴۲۹/۱۳۷۸ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۱۷ـ لب‌التواریخ (ح۱۲۶۲ق)، نوشتهٔ ملابهاءالدین خوش‌نویس، در تاریخ کوتاه کشمیر تا روزگار شیخ‌غلام محی‌الدین. این اثر در دو بخش تدوین شده است. بخش نخست آن دربارهٔ راجه‌های هندو، شاهان مسلمان، چک‌ها، تیموریان، شاهان افغانی درانی (۱۱۶۶ـ۱۲۳۴ق) و سیک‌ها (۱۲۳۴ـ۱۲۶۲ق) و بخش دوم آن، زیر عنوان‌هایی با نام فصل، دربارهٔ جغرافیا، اوضاع اداری و مالیاتی، فرآورده‌ها و شگفتی‌های کشمیر است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1633 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۸ـ راج درشنی (۱۲۶۴ق)، نوشتهٔ گنیش‌داس بدهره، در تاریخ راجه‌های جمون و کشمیر، تا زمان نگارش که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1634 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ـ وجیزالتواریخ (۱۲۷۴ق)، نوشتهٔ ملاعبدالنبی خانیاری، در تاریخ کشمیر تا دورهٔ مهاراجه رنبیرسنگه. نویسنده این اثر را در سه بخش تدوین کرده و در آن مطالبی در شرح احوال بزرگان و مشایخ مسلمان به‌دست داده است. دست‌نویسی از آن نزد مفتی محمدشاه صاحب سعادت نگه‌داری می‌شود. ۲۰ـ مهاراج‌نامه / راج‌نامه (۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ق)، سرودهٔ خواجه سناءالله خراباتی که دو مثنوی در سه‌هزار و پانصد و دوهزاروپانصد بیت، یکی دربارهٔ راجه‌های جمون (۱۲۷۵ق) و دیگری دربارهٔ راجه‌های جمون و کشمیر (۱۲۷۶ق) است. دست‌نویس‌هایی از این دو به‌شماره‌های ۹۵۰ و ۹/۸۹۰، ۹۵۰ و ۱۰/۸۹۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۲۱ـ خلاصةالتواریخ (۱۲۷۷ق)، نوشتهٔ میرزاسیف‌الدین، وقایع‌نویس دربار مهاراجه گلاب‌سنگه، در تاریخ فشردهٔ کشمیر که به‌خواست برخی از مقام‌های انگلیسی نوشته شده است. نویسنده یک سال پس از آغاز نگارش اثر درگذشت و پس از مرگ او، برادر و جانشینش میرزا محی‌الدین، به‌خواست ژنرال کورتلند، مطالبی مختصر بدان افزود و آن را به‌پایان رسانید. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۳۴ در کتابخانهٔ دانشگاه ادینبورگ نگه‌داری می‌شود. ۲۲ـ موجزالتواریخ، نوشتهٔ هم‌او که تاریخ جدولی کشمیر است. این اثر در ۱۳۲۴ق در امرتسر به‌چاپ رسیده است. ۲۳ـ گلزار کشمیر (۱۲۸۱ق)، نوشتهٔ کرپارام*، دیوان کشمیر (۱۸۶۵ـ۱۸۷۶م / ۱۲۸۲ـ۱۲۹۳ق) که در تاریخ کشمیر از روزگار کهن تا ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق و به‌نام مهاراجه رنبیرسنگه و رابرت، نمایندهٔ انگلیس در پنجاب، است. گویا نویسنده نخست این اثر را در ۱۸۵۰م نوشته و رویدادهای پس از آن را بعدها به‌آن افزوده است. این اثر در شش چمن و هر چمن در چند گلبن تدوین شده و در آن،

افزون بر رویدادهای تاریخی، مطالبی دربارهٔ جغرافیای کشمیر، فرآورده‌ها، صنایع دستی و هنرهای این ناحیه یاد شده است. گلزار کشمیردر ۱۸۷۰م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۴ــ گلاب‌نامه (۱۲۸۲ق)، نوشتهٔ هم‌او، در تاریخچهٔ دربار مهاراجه گلاب‌سنگه (۱۸۴۶ــ۱۸۵۷م / ۱۲۶۳ــ۱۲۷۴ق). نویسنده در این اثر مطالبی از تبار و تاریخ حاکمان دُگرَه را از روزگار کهن تا زمان گلاب‌سنگه گزارش کرده است. گلاب‌نامه در ۱۸۷۶م در سرینگر و در ۱۹۱۹م در جامو به چاپ رسیده است. ۲۵ــ تاریخ حسن* / اسرارالاخیار (۱۳۰۵ــ۱۳۰۹ق)، نوشتهٔ پیرغلام حسن کهویهامی، دربارهٔ کشمیر، که در سه جلد تدوین شده است. جلد نخست آن در جغرافیای طبیعی و انسانی کشمیر، جلد دوم در تاریخ سیاسی از روزگار کهن تا ۱۸۸۵م / ۱۳۰۳ق در پانزده اورنگ و جلد سوم آن در زندگینامه‌ها در پنج فصل است. فصل چهارم این جلد در یادکرد صدوهجده تن از شاعران فارسی‌سرای کشمیر است. تاریخ حسن در ۱۹۶۱ و ۱۹۶۶م در سرینگر به‌چاپ رسیده است. ۲۶ــ تحایف‌الابرار / تاریخ کبیر (۱۳۲۱ق)، نوشتهٔ حاجی محمدمحی‌الدین مسکین. نویسنده پس از یادکرد وجه تسمیهٔ کشمیر و روایت ستی، مطالب این اثر را در ده تحفه و تا رویدادهای ۱۳۲۱ق گزارش کرده است. تحفه‌ها به‌ترتیب در یادکرد سادات، درویش‌ها، مشایخ، علما، مجذوبان، شعرا، مکان‌ها و آثار متبرک، شاهان، جغرافیا، و اغذیه و ادویهٔ کشمیر است. این اثر در ۱۳۲۱ق در امرتسر به‌چاپ رسیده است. ۲۷ــ تحقیقات امیری، نوشتهٔ خواجه امیرالدین پکلی‌وال (ــ ۱۲۸۲ق)، از صوفیان سلسلهٔ کبرویه، در تاریخ کشمیر از روزگار کهن تا ۱۸۲۸م / ۱۲۴۴ق. نویسنده کتابش را در سه بخش به‌ترتیب در جغرافیا، تاریخ سیاسی و شرح احوال صوفیان کشمیر تدوین کرده است. این اثر بسیار کم‌یاب است. ۲۸ــ مهاتمنی کشمیره مندل، نوشتهٔ گلاب رام‌زنو، در تاریخ هند و کشمیر باستان که به‌شمارهٔ ۳۹۷۵/۹۲۳ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۶ـم) تواریخ بنگال: ۱ــ بهارستان غایبی / بهارستان غیبی، نوشتهٔ علاءالدین اصفهانی، متخلص به غایبی، از سپاهیان روزگار جهانگیر، در تاریخ بنگال و اوریسه در زمان جهانگیر و نبردهای افغان‌ها در این روزگار و در این سرزمین‌ها. نویسنده این اثر را پس از انقراض پادشاهی مستقل افغانان (۱۰۲۱ق) نوشته و رویدادها را تا ۱۰۳۰ق، در چهار باب روایت کرده است. این چهار باب دربارهٔ دوره‌های حکومت اسلام‌خان چشتی، قاسم‌خان، ابراهیم‌خان فتح‌جنگ، و شاه‌جهان (۱۰۳۳ق) بر این سرزمین هستند. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ۶۱۷ در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. ۲ــ فتحیهٔ عبریه / فتحیهٔ عبریه / تاریخ آسام (۱۰۷۳ق)، نوشتهٔ احمد، ملقب به شهاب‌الدین طالش، دربارهٔ لشکرکشی اورنگ‌زیب به کوچ‌بهار و آسام، به فرماندهی خان‌خانان میرمحمدسعید اردستانی، معروف به میرجمله، استاندار او در بنگال، در ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ق. نویسنده وقایع‌نگار این لشکر بود و اثرش را در یک مقدمه و دو مقاله تدوین کرده است. مقدمهٔ آن در یادکرد سبب لشکرکشی امپراتور به کوچ‌بهار و آسام، مقالهٔ نخست دربارهٔ شکست پیم‌نراین، راجهٔ کوچ‌بهار، و گشودن آن سرزمین و مقالهٔ دوم آن دربارهٔ گشودن آسام است. نویسنده این اثر را پس از شرح مرگ خان‌خانان به‌پایان رسانیده است. تاریخ آسام در ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ق در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۳ــ عبرت ارباب بصر (ح۱۱۷۱ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ بنگال، از زمان سقوط علاءالدوله سرفرازخان (۱۱۵۱ق) تا مرگ سراج‌الدوله (۱۱۷۰ق). این اثر مطالبی دربارهٔ حکومت مهابت‌جنگ در بنگال، به‌ویژه نبردهایش با مرهته‌ها، تا زمان مرگ او (۱۱۶۹ق)، دورهٔ صوبه‌داری سراج‌الدوله، گشودن کلکته و پورنیه به‌دست او، تا زمان کشته‌شدن او دارد. عبرت ارباب بصر در ۱۲۴۰ق در بنارس به‌چاپ رسیده است. ۴ــ تاریخ بنگاله / تواریخ بنگاله (۱۱۷۳ــ۱۱۷۷ق)، نوشتهٔ سلیم‌الله، منشی میرمحمدجعفرخان، ناظم بنگال (۱۱۷۰ــ۱۱۷۴ق و ۱۱۷۷ــ۱۱۷۸ق)، در تاریخچهٔ ناظم‌های بنگال، از زمان شورش سوبهاسنگه، زمین‌دار ناحیهٔ بردوان، در ۱۱۰۷ق، تا مرگ علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ (۱۱۵۳ــ۱۱۶۹ق). نویسنده که پس از محمدجعفرخان، چندی منشی هنری وَنسی‌تارت، معروف به نصیرالملک شمس‌الدوله تهورجنگ، فرماندار بنگال (۱۷۶۰ــ۱۷۶۴م / ۱۱۷۴ــ۱۱۷۸ق) بود، این اثر را به‌دستور او نوشته و در آن مطالبی دربارهٔ ابراهیم‌خان، جعفرخان، سرفرازخان، شجاع‌الدوله و علی‌وردی‌خان نقل کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۴۷۸اته، ۳۹۵۵ در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1118 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵ــ تاریخ بنگال مهابت‌جنگ / تاریخ مهابت‌جنگ / وقایع مهابت‌جنگ / احوال مهابت‌جنگ / احوال علی‌وردی‌خان / کتاب تواریخ‌نامه (۱۱۷۷ق)، نوشتهٔ یوسف‌علی‌خان، معروف به وفای عظیم‌آبادی، فرزند غلام‌علی‌خان، از دوستان نزدیک مهابت‌جنگ، در تاریخ بنگال

در سدهٔ هجدهم میلادی. نویسنده در این اثر به رویدادهای روزگار چند تن از نوابان بنگاله، بهار و اوریسه، به‌ویژه زندگی و حکومت علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ، تا ۱۱۶۱ق، پرداخته است. این اثر به تصحیح عبدالسبحان در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۶ـ مظفرنامه (۱۱۸۶ق)، نوشتهٔ کرم‌علی، در تاریخ بنگال، از برآمدن نواب علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ تا دستگیری سیدمحمدرضاخان مظفرجنگ، در ۱۱۸۶ق، به‌نام هم‌او. نویسنده در این اثر به روزگار مهابت‌جنگ، نوه‌اش سراج‌الدوله، میرمحمدجعفرخان از برآمدنش در ۱۱۷۰ق تا برکناری او و نشستن دوباره‌اش بر سریر قدرت در ۱۱۷۷ق تا زمان مرگ او در ۱۱۷۸ق، میرمحمدقاسم از ۱۱۷۴ق که ناظم بنگال شد، پسرش نجم‌الدوله (ـ ۱۱۷۹ق) از زمان نظامت تا مرگ او، برادرش سیف‌الدوله از زمانی که ناظم بنگال شد (۱۱۷۹ق) تا زمان مرگ، نظامت مبارک‌الدوله (۱۱۸۳ـ۱۱۸۵ق) و در خاتمه به‌دستگیری محمدرضاخان و رویدادهای پس از آن پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۶۰۹ در کتابخانهٔ بانکیپور، ۴۱۹ و ۴۱۸ تاریخ در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و Add.16,702 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ـ ریاض‌السلاطین (۱۲۰۰ـ۱۲۰۲ق)، نوشتهٔ غلام‌حسین لکنویی زیدپوری، متخلص به سلیم، در تاریخ بنگال، به‌خواست جورج اودنی. مؤلف کتابش را در یک مقدمه، چهار روضه و یک خاتمه تدوین کرده و در آن به جغرافیا و نخستین راجه‌های بنگال، نایب‌السلطنه‌های سلاطین دهلی، شاهان مستقل بنگال، ناظم‌های وابسته به تیموریان و انگلیسی‌ها پرداخته است. این اثر به‌کوشش عبدالحق عابد در ۱۸۹۰م در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۸ـ سوانح غرایب (۱۲۱۳ق)، نوشتهٔ نذرعلی جایسی، در تاریخ فشردهٔ نوابان بنگال و رویدادهایی از صوبه‌های الله‌آباد و اوده، از زمان محمدجعفرخان تا مرگ شجاع‌الدوله (۱۱۸۸ق)، فرمانروای اوده. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ 3977 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۹ـ خلاصة‌التواریخ (۱۲۲۷ق)، نوشتهٔ انتظام‌الملک ممتازالدوله مهاراجه کلیان سنگه بهادر تهورجنگ، در تاریخ تیموریان هند تا ۱۲۲۷ق و ناظم‌های بنگال از برآمدن میرمحمدقاسم‌خان، در ۱۱۷۴ق، تا برکناری نویسنده از نیابت بهار و بازگشت به کلکته در ۱۲۰۴ق. نویسنده این اثر را در دو باب تدوین کرده و باب دوم آن را که دربارهٔ تاریخ بنگال و بهار بوده واردات قاسمی نامیده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۹۴ در کتابخانهٔ بانکیپور و Add.24,083، Add.24,084 و or.1694 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۰ـ خلاصة‌التواریخ بنگاله، نوشتهٔ ابوالمعالی محمدعبدالرئوف، متخلص به وحید که در ۱۲۶۹ق در هند به چاپ رسیده است. ۱۱ـ ذکر شهادت نواب علاءالدوله، دربارهٔ جنگ مهابت‌خان و گشودن بنگال در ۱۱۷۰ق که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه اسلامی علیگر نگه‌داری می‌شود. ۱۲ـ وقایع بنگاله، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، دربارهٔ روزگار سراج‌الدوله از زمان برآمدنش تا ۱۲۲۱ق که دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۳۴۲تاریخ و ۱۷۴۳تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۱۳ـ جنگ اسلام‌خان، سرودهٔ محمدقلی تهرانی، متخلص به سلیم، که مثنوی در گشودن بنگال، آسام و کوچ بهار به‌دست اسلام‌خان، استاندار شاه‌جهان در آن ناحیه است و در ۱۰۴۷ق سروده شده است.

۶ـو) تواریخ اوده: ۱ـ وقایع شجاعی (ح۱۱۹۳ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ اوده، برای نواب شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ـ۱۱۸۹ق) که در یک مقدمه، سه کتاب و یک خاتمه تدوین شده است. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ۱۹۷ در کتابخانهٔ کالج اتون نگه‌داری می‌شود. ۲ـ اوصاف‌الآصف (۱۱۹۹ق)، نوشتهٔ منشی انعام‌علی، دربارهٔ پادشاهان اوده از ابتدا تا ۱۱۹۸ق. نویسنده از خدمتگزاران دو تن از نوابان این سرزمین، صفدرجنگ (۱۱۵۲ـ۱۱۶۷ق) و شجاع‌الدوله، بود و گفته‌اند نخست اثری در پنج نسخه، در تاریخ، نامه‌ها، حکایت‌ها، غزل‌ها و قطعه‌ها، و ریخته‌هایی از شعرا نوشت که این تاریخ نسخهٔ نخست از آن اثر است و خود در پنج رکن تدوین شده است. رکن نخست آن دربارهٔ برهان‌الملک سیدسعادت‌خان (۱۱۳۳ـ۱۱۵۲ق)، رکن دوم دربارهٔ ابوالمنصورخان صفدرجنگ، رکن سوم دربارهٔ شجاع‌الدوله، رکن چهارم دربارهٔ آصف‌الدوله (۱۱۸۹ـ۱۲۱۲ق)، تا ۱۱۹۸ق، و رکن پنجم آن دربارهٔ شاهزاده وزیرعلی‌خان (۱۲۱۲ـ۱۲۱۳ق) است که بعدها زمانی کوتاه بر تخت نشست. دست‌نویس آن به‌شمارهٔ or.1707 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ معدن‌السعادت، نوشتهٔ سلطان‌علی حسینی موسوی صفوی اردبیلی، دربارهٔ تیموریان هند و نوابان اوده تا سال هفتم حکومت سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۸ق). این اثر به‌هم او پیشکش شده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۱۸۱ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال و or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ تفضیح‌الغافلین، نوشتهٔ ابوطالب

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

لندنی تبریزی اصفهانی (۱۱۶۶ـ۱۲۲۰ق)، در تاریخ اوده و روزگار آصف‌الدوله، به‌خواست کاپیتان ریچاردسن در ۱۲۱۱ق. گویا دست‌نویسی از این اثر نمانده است. ۵ـ عمادالسعادت (۱۲۲۳ق)، نوشتهٔ غلام‌علی تقوی، دربارهٔ برهان‌الملک، بنیادگذار دودمان شاهان اوده، و جانشینانش تا ۱۲۲۳ق. این اثر در ۱۸۶۴م / ۱۲۸۱ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۶ـ فرح‌بخش / تاریخ فیض‌بخش (۱۲۳۳ق)، نوشتهٔ محمدفیض‌بخش فیض‌آبادی کاکوری، در تاریخ فیض‌آباد، اقامتگاه نوابان اوده و تاریخ دربار لکنو، از ۱۱۷۹ تا ۱۲۳۳ق. این اثر در دو بخش تدوین شده است. بخش نخست آن دربارهٔ تیموریان تا سقوط سیدها و بخش دوم آن در تاریخ فیض‌آباد است. عمادالسعادت در دو جلد، در ۱۸۸۸ـ۱۸۸۹م / ۱۳۰۶ـ۱۳۰۷ق در الله‌آباد به‌چاپ رسیده است. ۷ـ روزنامچهٔ دربار ابوالمظفر غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده (۱۲۳۹ق)، دربارهٔ رویدادهای روزانهٔ دربار این شاه در ۱۲۳۹ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۷۰۲ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۸ـ وقایع دلپذیر (۱۲۴۳ ـ ۱۲۵۳ق)، نوشتهٔ عبدالاحد لکنویی، متخلص به رابط، از کارگزاران کمپانی هند شرقی انگلیس، در تاریخ اوده و سرگذشت پادشاه‌بیگم، همسر غازی‌الدین حیدر، ملقب به شاه‌زمان (۱۲۲۹ـ۱۲۴۳ق)، به‌خواست جان دوزِول شکسپیر، معاون دوم کلنل جان‌لُو، نمایندهٔ مقیم انگلیس در لکنو. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۱۲۷۳تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه، Hist.461(443)، N.460(444) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و or.1781 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ـ تاریخ محتشم (۱۲۵۳ق)، نوشتهٔ محمدمحتشم‌خان بهادر، دربارهٔ برهان‌الملک سعادت‌خان و جانشینانش تا مرگ نصیرالدین حیدر در ۱۱۵۳ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۶۰۵ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۱۰ـ برهان اوده (۱۲۵۸ق)، نوشتهٔ مولوی سیدابن‌الحسن‌خان بلگرامی، در تاریخ نوابان اوده که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ (۱۴)۹۵۴ در کتابخانهٔ علیگر نگه‌داری می‌شود. ۱۱ـ سلطان‌التواریخ (ح۱۲۵۸ق)، نوشتهٔ فخرالدوله رتن‌سنگه زخمی که تاریخی جزئیات‌پردازانه دربارهٔ خاندان شاهان اوده از ابتدا تا زمان محمدعلی‌شاه (۱۲۵۸ق) است. گویا نسخهٔ اصلی این اثر به نصیرالدین حیدر پیشکش شده و رویدادهای بعدی پس از آن بدان افزوده شده است. برخی منابع زمان پایان گرفتن این اثر را ۱۲۶۸ق گفته‌اند. نویسنده سلطان‌التواریخ را در دوازده باب تدوین کرده است و در آن‌ها نسب‌شناسی خاندان اوده را از آدم آغاز کرده تا هندو اروپاییان، ترک‌ها و ترکمن‌ها ادامه داده و سپس به روزگار منصورمیرزا و فرزندانش، برهان‌الملک، صفدرجنگ، شجاع‌الدوله، آصف‌الدوله، سعادت‌علی‌خان، شاه‌زمان غازی‌الدین حیدر، سلیمان‌جاه نصیرالدین حیدر و ابوالفتح محمدعلی‌شاه پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.1876 و or.1822 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۲ـ قیصرالتواریخ / تاریخ اوده (۱۲۶۳ق)، نوشتهٔ سیدکمال‌الدین حیدر حسینی حسنی تونی طبسی، معروف به سید میر محمدصاحب زایر، در تاریخ دودمان شاهان اوده تا برآمدن واجدعلی‌شاه، ملقب به قیصر، در ۱۲۶۳ق، به‌نام هم‌او که ترجمهٔ اردوی آن زیر نام سوانحات سلاطین اوده به‌چاپ رسیده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1821 و or.1822 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۳ـ اعجازالسیر (۱۲۶۷ق)، نوشتهٔ پورن‌چند، از خدمتگزاران دیوان وزارت لکنو، در تاریخ اوده، برای واجدعلی‌شاه که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 3886 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۴ـ سلطان‌الحکایات (۱۲۷۰ق)، نوشتهٔ لال‌جی فرزند منشی سیتل‌پرشاد که تاریخ فشردهٔ اوده از زمان برهان‌الملک سعادت‌خان تا واجدعلی‌شاه است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۹۰۲ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۵ـ وزیرنامه (۱۲۹۲ق)، نوشتهٔ سیدمحمدامیرعلی‌خان، وزیرواجدعلی‌شاه، دربارهٔ روزگار برافتادن پادشاهی اوده و اقامت واجدعلی‌شاه در کلکته، در ۱۲۸۸ق. نویسنده این اثر را در چهار باب تدوین کرده است. وزیرنامه در ۱۲۹۳ق در کانپور به‌چاپ رسیده است. ۱۶ـ مثنوی رزمی وقایع غالب‌جنگ (ح۱۳۰۰ق)، سرودهٔ شاعری متخلص به رفعت ـ گویا میرزا محمدعباس شیروانی بهوپالی ـ، دربارهٔ رویدادهای دربار راجه غالب‌جنگ، نواب اوده که به‌خواست پسرش راجه‌جی‌لال سنگه‌بهادر سروده شده است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1968-77 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۷ـ احوال نواب برهان‌الملک و غیره، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ اوده که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ (۵۲۷)۱۴اته در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۱۸ـ خلاصة‌التواریخ / تاریخ اوده و بنگال، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، دربارهٔ نوابان اوده از ۱۱۳۳ تا ۱۲۴۴ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 1835/peII/101 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

می‌شود. ۱۹ـ وقایع حیدری، نوشتهٔ محمدصالح، دربارهٔ دیدار ادواردپیجت، از کارگزاران کمپانی هند شرقی انگلیس، با غازی‌الدین حیدر، در هند که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Hist.458(442) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۲۰ـ بوستان اوده، نوشتهٔ کنوردرگاپرشاد سندیلوی، متخلص به مهر (ز۱۳۱۱ق)، در تاریخ اوده که در یک دیباچه و شش دفتر نوشته شده است. دفتر نخست آن دربارهٔ شاهان هندو، دفتر دوم دربارهٔ فرمانروایانی مسلمان که وزیران شاهان دهلی بودند از نواب سعادت‌خان تا واجدعلی‌شاه، دفتر سوم دربارهٔ شاهان مستقل اوده، دفتر چهارم دربارهٔ هنگامهٔ غدر، دفتر پنجم دربارهٔ نیاکان نویسنده و دفتر ششم دربارهٔ سندیله و بزرگان آن است. نویسنده در برخی از دفترها از شاعران بلندآوازهٔ هر دوره نیز یاد کرده است. این اثر به کوشش احمدعلی‌خان در ۱۸۹۲م / ۱۳۱۰ق، در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۶ـز) تواریخ گجرات: ۱ـ تاریخ مظفرشاهی (۸۸۹ق)، نوشتهٔ مولانا عبدالحسین، دربارهٔ شاهان گجرات و فرزندان ظفرخان سلطان‌مظفر (۷۹۳ـ۸۱۳ق)، از روزگار هم‌او تا سلطان خلیل‌شاه، فرزند محمودشاه بایقرا (۸۶۳ـ۹۱۷ق). دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۳۹/۱ تاریخ در کتابخانهٔ عارف حکمت در مدینه و ۳۸۴۲ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲ـ مآثر محمودشاهی / تاریخ محمودشاهی (ح۸۹۰ق)، نوشتهٔ عبدالکریم همدانی، از شاگردان محمود گاوان، در تاریخ دودمان گجرات از ۷۹۳ق تا روزگار محمودشاه یکم بایقرا. نویسنده در این اثر افزون بر مظفرشاه، ناصرالدین‌محمدشاه (۸۰۶ق) فرزند او، غیاث‌الدین محمدشاه (۸۴۶ـ۸۵۵ق) فرزند احمدشاه (۸۱۴ـ۸۴۶ق)، قطب‌الدین‌شاه (۸۵۵ـ۸۶۳ق، داودشاه (۸۶۳ق) و محمودشاه یکم، به رویدادهای دهلی، دکن، مالوه، بنگال و جونپور و به شاهان تیموری اشاره کرده است. گویا دست‌نویس آن همان نسخه‌ای است که به‌شمارهٔ or.1819 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ قلعهٔ مندو (۹۲۴ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس و از شاعران دربار، دربارهٔ روزگار مظفر دوم (۹۱۷ـ۹۳۲ق) از ذوالقعدهٔ ۹۲۳ تا صفر ۹۲۴ق، به‌فرمان هم‌او. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.26,279 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ تاریخ گجرات / تاریخ سلطان‌بهادرشاه گجرات (ح۹۹۵ق)، نوشتهٔ شاه ابوتراب ولی، از سیدهای سلامی شیراز و امین اعتمادخان، صوبه‌دار گجرات، در تاریخ گجرات از زمان مرگ مظفرشاه دوم و دورهٔ بهادرشاه (۹۳۲ـ۹۴۳ق) تا گشودن احمدآباد به‌دست مظفرشاه سوم، در ۹۹۲ق. این اثر با مقدمه و یادداشت‌های دنیسون‌راس، در ۱۹۰۹م / ۱۳۲۷ق، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۵ـ مرآت سکندری (۱۰۲۰ق)، نوشتهٔ سکندر فرزند محمداکبر، معروف به منجهو، در تاریخ شاهان گجرات، از ابتدا تا زمان مرگ مظفرشاه سوم، در ۱۰۰۰ق. نویسنده در این اثر از ظفرخان، احمدشاه، محمدشاه، قطب‌الدین‌شاه، داودشاه، محمودشاه، مظفرشاه دوم، سکندرشاه (۹۳۲ق)، بهادرشاه، محمودشاه دوم (۹۴۳ـ۹۶۱ق)، احمدشاه دوم (۹۶۱ـ۹۶۸ق) و مظفرشاه سوم (۹۶۸ـ۱۰۰۰ق) یاد کرده است. این اثر نخستین تاریخ کامل این دودمان است. مرآت سکندری در ۱۲۴۶، ۱۲۶۴ و ۱۳۰۸ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۶ـ مرآت احمدی (۱۱۷۰ـ۱۱۷۴ / ۱۱۷۵ق)، نوشتهٔ محمدحسن‌خان، ملقب به علی محمدخان بهادر، دیوان گجرات، در تاریخ گجرات از آغاز تا شکست مرهته‌ها در پانی‌پت گجرات، در ۱۱۷۴ق. این اثر مطالبی را دربارهٔ گجرات، راجه‌های هندوی آن، حاکمان مسلمان آن از ۶۹۶ق تا برآمدن دودمان شاهان گجرات، دورهٔ تیموریان از ابتدا تا ۱۱۷۳ق، گشودن گجرات به‌دست جلال‌الدین اکبر تا پایان ۱۱۷۴ق، شرح احمدآباد و حومه‌های آن، صوفیان و ساداتی که در آن‌جا به‌خاک سپرده شده‌اند، معابد هندوها، بخش‌ها، پرگنه‌ها و شگفتی‌های آن دربردارد. این اثر نخستین‌بار در ۱۳۰۶ـ۱۳۰۷ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۷ـ تاریخ سلاطین گجرات، نوشتهٔ سیدمحمودبن‌منورالملک، در تاریخ کوتاه حاکمان گجرات از احمدشاه تا مظفرشاه سوم، در ۹۶۱ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۷۱ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. ۸ـ منتخب احوالات زین‌البلاد احمدآباد، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ فشردهٔ گجرات از راجه‌های هندو تا روزگار راگوناته رائو و دیوانی علی‌محمدخان که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۵۴۵ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۶ـح) تواریخ میسور: ۱ـ احوال نواب حیدر علی‌خان بهادر (۱۱۹۶ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخچهٔ زندگی حیدرعلی‌خان میسوری از تولد تا ۱۱۹۶ق که خبر کوتاه مرگ او، در ۱۱۹۷ق، بعدها بدان افزوده شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ Add.6603 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ تاریخ خدادادی، زندگینامهٔ خودنوشت تیپوسلطان (۱۱۹۷ـ۱۲۱۳ق) تا جنگ ۱۷۸۷م/۱۲۰۲ق با مرهته‌ها که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۲۹۹۰

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تاریخ حمیدخان (۱۲۰۶ق)، نوشتهٔ حمیدخان، در تاریخ میسور و نبردهای تیپوسلطان با انگلیسی‌ها که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۶۱۹ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۴ـ احوال (نسبنامهٔ) راجه‌های میسور و نگر (۱۲۱۲ق) که ترجمهٔ فارسی اثری از زبان مردم کرناتک / آرکات است و به دست اسدانور یا غلام‌حسین، به‌فرمان تیپوسلطان، انجام گرفته است. این اثر فهرستی از حاکمان میسور، از روزگار تیمراج تا حیدرعلی، است که با زمان تولد، نام همسران و فرزندان و تام سرزمین‌هایی که بر آن‌ها حکم رانده‌اند، همراه شده است و دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۵۱۴ و ۵۱۵اته در کتابخانهٔ دیوان هند و ۱۹۹ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۵ـ نشان حیدری (۱۲۱۷ق)، نوشتهٔ میرحسین‌علی کرمانی، دربارهٔ شاهان میسور، حیدرعلی و پسرش تیپوسلطان، از ۱۱۶۷ تا ۱۲۱۳ق. این اثر در ۱۳۰۷ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۶ـ تاریخ راجه‌های سرینگه‌پتم و حیدرعلی‌خان و تیپوسلطان (پیش از ۱۲۲۳ق)، در تاریخ میسور تا مرگ تیپوسلطان (۱۲۱۳ق) که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۱۳اته در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۷ـ کارنامهٔ حیدری / سیر سروری / مآثر صفدری (۱۲۶۳ق)، تألیف و تصحیح غلام‌محمدسلطان، فرزند تیپوسلطان، دربارهٔ تاریخچهٔ زندگی حیدرعلی‌خان و پسرش تیپوسلطان بر اساس آثار گوناگون نوشتهٔ نویسندگان انگلیسی، فرانسوی و شرقی. این اثر در ۱۸۴۸م / ۱۲۶۵ق، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۸ـ تواریخ حیدری / تاریخ حیدرعلی‌خان، نوشتهٔ لال‌بودسنگه منشی، که شاید همان بودسنگهٔ کهتری نویسندهٔ رسالهٔ نانک‌شاه باشد، در تاریخ میسور و زندگی حیدرعلی‌خان از زمان تولد (۱۱۲۵ق) تا مرگ او (۱۱۹۷ق) و دربارهٔ برآمدن تیپوسلطان بر تخت شاهی در همان سال. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۲۰، ۵۱۹ و ۵۱۸اته در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1865 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ـ مآثر حیدری، نوشتهٔ شفیق اورنگ‌آبادی، در تاریخچهٔ زندگی سلطان حیدرعلی. ۱۰ـ وقایع مجادلهٔ تیپوسلطان و آصف‌جاه ثانی، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که به‌شمارهٔ Hist.469/2(452) در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ط) تواریخ کرناتک: ۱ـ سعیدنامه (۱۱۳۵ق)، نوشتهٔ جسونت‌رای، متخلص به منشی و خدمتگزار سعادت‌اللـه‌خان (ـ ۱۱۴۵ق)، فرمانروا و نیای نوابان کرناتک، در تاریخچهٔ زندگی و حکومت هم‌او. این اثر با نثری به‌سبک تاریخ نگاران دربار و در سه دفتر تدوین شده است. مطالب آن با تولد سعادت‌اللـه‌خان در ۱۰۶۱ق آغاز شده است و تا رویدادهای ۱۱۳۵ق را دربردارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۲۸۴۳ و ۵۰۰اته در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1409 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ تزوک والاجاهی (۱۱۷۳ق)، سرودهٔ برهان بیجاپوری، از مأموران والاجاه عمدةالملک آصف‌الدوله، معروف به محمدعلی انورالدین‌خان بهادر، فرزند فرمانروای کرناتک، جلال‌الدین‌شاه (۱۱۶۲ـ۱۲۱۰ق)، در تاریخ کرناتک، در روزگار انورالدین‌خان و پسرش، به‌فرمان هم‌او. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، دو دفتر و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمهٔ آن در سبب نگارش و چند سرگذشت، دفتر نخست در تاریخ کرناتک و پدران و نیاکان والاجاه و جنگ‌هایشان، دفتر دوم آن در مکاتیب شاهان، امیران و...، گشودن برخی سرزمین‌ها و دربارهٔ فرزندان والاجاه، و خاتمهٔ آن در رویدادهای گوناگون و شگفتی‌های هند است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۱۲۹۹تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه، ۱۳۴ف در کتابخانهٔ ملی تهران و N.M.1963-270 و N.M.1969-289 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ انورنامه (۱۱۷۴ق)، سرودهٔ میرمحمداسماعیل‌خان هندی، متخلص به ابجدی، ملک‌الشعرا که دومین مثنوی از مثنوی‌های پنجگانهٔ او در تاریخ کرناتک هندوستان و نواب انورالدین‌خان و جانشینان او است. این اثر به‌تصحیح محمدحسین محوی در ۱۹۴۴م / ۱۳۶۴ق در مدراس به‌چاپ رسیده است. ۴ـ وقایع سعادت (۱۲۱۸ق)، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، در تاریخ کرناتک و آرکات، از سعادت‌اللـه‌خان تا صفدرعلی‌خان (ـ ۱۱۵۵ق) و دربارهٔ جاگیرداران ولُور از غلام‌علی‌خان تا غلام‌مرتضی‌خان (ـ ۱۱۷۶ق)، برای سعادت‌الله‌خان. این اثر در سه فصل تدوین شده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۲۸۴۴ و ۲۸۴۵اته در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۵ـ تاریخ نیابت عظیم‌جاه، نوشتهٔ غلام‌محمدعلی، معروف به عظیم‌جاه، برادر اعظم‌جاه بهادر نواب کرناتک، در تاریخ کرناتک هند، در ۱۲۵۲ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۰۹۲تاریخ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۶ـ تحریک‌الشفا به اوصاف والاجاه، نوشتهٔ روشن‌الدوله بهادرجنگ، فرزند نواب والاجاه که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ (۴)۳۴ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. ۷ـ شرفنامه / تاریخ حفیظ‌الله‌خانی، نوشتهٔ محمد اولیاء

نایطی شافعی، معروف به حفیظ‌الله‌خان بهادر / حافظ یارجنگ، فرزند محمدحسین، اتالیق نواب اعظم‌جاه بهادر، دربارهٔ نوابان کرناتک. نویسنده تاریخ کرناتک را از روزگار عظیم‌الدوله والاجاه تا غلام‌محمد غوث‌خان والاجاه نقل کرده است. این اثر در ۱۹۶۱م / ۱۳۸۱ق در مدراس به‌چاپ رسیده است. ۶ـ ی) تواریخ بهارتپور: ۱ـ واقعات مرهته / وقایع بهرتپور / وقایع دهونکل سنکه منشی / جنگ‌نامهٔ بهارتپور (۱۲۲۱ق)، نوشتهٔ دهونگل سنگه‌منشی در تاریخ بهارتپور و روزگار رنجیت‌سنگه (۱۱۹۵ ـ ۱۲۵۵ق) تا چیرگی انگلیسی‌ها در ۱۲۲۱ق، به‌خواست مُتی‌رام، دوست نویسنده. وی در این اثر به‌ویژه به‌نقش رنجیت‌سنگه در نبرد مرهته‌ها (۱۸۰۳ـ۱۸۰۵م) پرداخته است. او اثرش را با مطالبی دربارهٔ ژنرال پرُن، یورش لردلیک به‌او و گشودن رامگره در ۱۸۰۳م آغاز کرده و با روایتی جزئیات‌پردازانه از محاصرهٔ بهارتپور و پیمان‌بستن لردلیک و رنجیت‌سنگه در ۱۸۰۵م به‌پایان رسانیده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های or.189، or.190 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و ۹۵، ۹۵۴ دهو ـ ۹۹۲۱ و ۲۹۷لا در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۲ـ مثنوی افسانهٔ بهارتپور (۱۲۴۱ق)، سرودهٔ محمدفضل عظیم، منشی و همراه ویلیام فریزر در یورش به بهارتپور در تاریخ این سرزمین و رویارویی با دورجن‌سال، راجهٔ بهارتپور در ۱۸۲۵ـ۱۸۲۶م. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۱۲۷۶ در کتابخانهٔ دیوان هند و ۳۴۴ در کتابخانهٔ لیندزیانا نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تاریخ بهرتپور / ظفرنامه که منظومه‌ای منسوب به محمدفضل عظیم، دربارهٔ محاصرهٔ بهارتپور به‌دست لردلیک (۱۸۰۵م) است. این اثر را برهمنی به‌نام شمبو / شمبهو به‌نثر نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۸۸۶ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی و or.2059 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ وقایع بهرتپور / نصرت و ظفر / جنگنامهٔ بهرت‌پور (۱۲۴۲ق)، نوشتهٔ شنگرناتهٔ کشمیری، متخلص به نادر، در تاریخ فشردهٔ بهارتپور، از مرگ بالدِوسنگه، پسر رنجیت‌سنگه، تا روزگار بلونت‌سنگه و فرمانروایی انگلیسی‌ها. از این اثر دو تحریر در دست است، یکی زیر نام نصرت و ظفر که دربارهٔ رویدادهای ۱۸۳۳م و پس از آن است و دیگری با نام وقایع بهرتپور که گزیده‌ای از آن است. دست‌نویسی از هر دو تحریر این اثر به‌شمارهٔ 1557PPeIII4(179) در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۵ـ تاریخی بی‌نام، نوشتهٔ فرانسیس گوتلیب، هلندی آلمانی‌تبار، دربارهٔ جات‌راجه‌های بهارتپور، از ابتدا تا ۱۸۲۶م / ۱۲۴۲ق، برای آبراهام لُکِت. وی در این اثر پس از آوردن دیباچه‌ای دربارهٔ فرضیهٔ هندوها دربارهٔ آفرینش جهان، مذهب و نسب‌شناسی پادشاهان نخستین آن‌ها، مطالبی دربارهٔ بدسنگه، بنیادگذار خاندان بهارتپور، و جانشینانش آورده و آن را با شرح محاصرهٔ بهارتپور به‌دست لرد کمبرمر و قدرت‌یابی دوبارهٔ بلونت‌سنگه (۱۸۲۶م) به‌پایان رسانیده است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.19,501 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ـ تاریخ بهرتپور / تاریخ بهارتپور، نوشتهٔ آنندرای، در تاریخ فشردهٔ بهارتپور از ۱۸۰۵ تا ۱۸۲۷م. نویسنده مطالب این اثر را از زمانی روایت کرده که لردلیک از بهارتپور بیرون می‌رفته. وی پس از یادکرد مرگ رنجیت‌سنگه، اثر را با شرح محاصرهٔ بهارتپور به‌دست لردکمبرمر و نشاندن راجه بلونت‌سنگه بر تخت به‌پایان رسانیده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۶۰۲ در کتابخانهٔ بانکیپور و or.1862 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۷ـ جنگنامهٔ بهرت‌پور، سرودهٔ صفدرعلی‌شاه، متخلص به منصف که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۲۴۳/۱/۲۲۳۳ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

۶ـ ک) تواریخ بهاولپور: ۱ـ تاریخ بهاولخان (۱۲۲۴ق)، نوشتهٔ وادره‌جسان محمدخان معروفانی، دربارهٔ بهاول‌خان دوم (۱۱۸۶ـ۱۲۲۴ق)، نواب بهاولپور پنجاب پاکستان، از آغاز فرمانروایی تا مرگ او که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 63APeIII5(185) در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۲ـ مرآت دولت عباسی (۱۲۲۷ق)، نوشتهٔ لاله دولت‌رای، از خدمتگزاران دستگاه محمدبهاول‌خان و جانشینش صادق‌خان، دربارهٔ فرمانروایان بهاولپور، به‌ویژه دربارهٔ بهاول‌خان. نویسنده که تبار این فرمانروایان را از عباسیان بغداد و مصر می‌دانسته در این اثر به آن‌ها نیز پرداخته است. وی این اثر را در یک تجلی (مقدمه) و سه لمعه نوشته و در بخش تجلی به گشودن سند به‌دست بنی‌امیه، روزگار بنی‌عباس تا مرگ المستعصم، کوچیدن سلطان احمدعباسی (بعدها المستنصربالله) به مصر و لشکرکشی جانشین او، سلطان احمد دوم به سند در دو سدهٔ بعد پرداخته است. لمعهٔ نخست این اثر دربارهٔ سلطان احمد دوم عباسی و جانشین او تا زمان مرگ محمد مبارک‌خان، لمعهٔ دوم دربارهٔ محمدبهاول‌خان تا ۱۲۲۲ق و لمعهٔ سوم آن دربارهٔ دو سال پایانی دورهٔ حکومت او است. این اثر در ۱۲۶۶ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۳ـ اقبال‌نامهٔ سعادت‌آیات (۱۲۴۱ق)،

تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

نوشتۀ محمداعظم‌اسدی هاشمی فاروقی بهاولپوری، دربارۀ دورۀ محمدعبدالله‌خان عباسی (۱۲۲۴ــ۱۲۴۱ق)، که بعدها محمدصادق‌خان نامیده شد، پسر و جانشین محمدبهاول‌خان، از برآمدنش تا زمان مرگ او. دست‌نویسی از آن، همراه با مرآت دولت عباسی، در مجموعه‌ای به‌شمارۀ or.1631 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ــ تاریخ سنگه و سکهان / ذکر سنگه و سکهان / رساله در ذکر سنگه و سگهان / سنگه و سگهان (۱۲۴۴ق؟)، نوشتۀ نویسنده‌ای ناشناس، دربارۀ سیک‌ها و نواب‌های بهاولپور پاکستان. نویسنده در این اثر از گلاب‌سنگه، بدرسنگه و صدرسنگه یاد کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ ۴۱۵۲/۱۰۹۹ در گنجینۀ شیرانی کتابخانۀ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۵ــ صادق‌التواریخ / تتمۀ تواریخ مراد (ح۱۲۷۴ــ۱۲۸۳ق)، نوشتۀ مولوی شمس‌الدین صاحب، دربارۀ دورۀ نواب میرمحمدصادق‌خان. در این اثر اشعاری از نواب صفدر، پدر میرمحمدصادق، هم نقل شده است. بخش منظوم اثر به‌زبان فارسی و بخش منثور آن به‌فارسی و اردو است. در مطالب تاریخی آن که دنبالۀ تواریخ مراد اثر سید مرادشاه گردیزی مولتانی حسنی است، از دست‌اندازی‌های انگلیسیان هم یاد شده است. دست‌نویس‌هایی از صادق‌التواریخ در کتابخانۀ سیدشاه‌عباس گردیزی در مولتان نگه‌داری می‌شود. ۶ــ تاریخ بهاولپور، نوشتۀ پیرابراهیم‌خان خویشگی قصوری (ــ ۱۲۷۳ق)، دربارۀ نواب بهاول‌خان و خاندان او، به‌خواست کاپیتان کانینگهام. خلاصه و ترجمۀ انگلیسی این اثر در ۱۸۴۸م در لندن به‌چاپ رسیده است. ۶ــل) تواریخ گوالیار: ۱ــ گوالیارنامه (۱۰۵۵ق)، نوشتۀ شیخ‌جلال حصاری، منشی ویژۀ سیدمظفرخان ملقب به خان‌جهان، استاندار گوالیار از آغاز دورۀ شاه‌جهان، در تاریخ گوالیار از ابتدا تا زمان نگارش. نویسنده این اثر را بر اساس اثری به‌زبان سنسکریت، نوشتۀ برهمنی به‌نام سیام نوشته است. دست‌نویسی از گوالیارنامه به‌شمارۀ Add.16,859 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ گوالیارنامه / تاریخ گوالیار / احوال قلعۀ گوالیار (۱۰۷۸ق)، نوشتۀ هیرامن، منشی معتمدخان (۱۰۷۱ــ۱۰۷۸ق)، استاندار گوالیار، در تاریخ دژ گوالیار از ابتدا تا زمان نگارش. نویسنده این اثر را با شرح بنا شدن گوالیار به‌دست سورَج‌پال، در سی‌صد و پانزده سال پیش از هجرت، آغاز کرده، پس از آن فهرست فرزندان وی و مطالبی دربارۀ سلطان شمس‌الدین ایلتتمش، غلام قطب‌الدین ایبک، راجپوت‌های تونور، بهلول لودی، بابر و جانشینانش آورده است. وی در این بخش بیشتر به دورۀ اورنگ‌زیب و نبرد او با برادرانش که به‌اسارت محمدسلطان و سلیمان شیکوک در دژ گوالیار انجامید، پرداخته است. هیرامن در بخش آخر این اثر مطالبی دربارۀ حکومت معتمدخان نقل کرده است. رویدادهای این اثر تا دورۀ شاه‌جهان به‌تمامی بر اساس گوالیارنامۀ جلال حصاری نوشته شده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ Add.16,709 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ــ تاریخ گوالیار (۱۱۹۴ق)، از نویسنده‌ای ناشناس و به‌تقریر مُتی‌رام و خوشحال، دو تن از هندوان گوالیار، در تاریخ فشردۀ دژ گوالیار از زمان بنای آن تا ۱۱۹۴ق، به‌فرمان کاپیتان بروس که دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های Add.16,710 و Egerton 699 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ــ گوالیارنامه / کارنامۀ گوالیار (۱۲۰۸ق)، نوشتۀ خیرالدین محمد اله‌آبادی، در تاریخ گوالیار، به‌ویژه زمان تسلط انگلیسی‌ها بر آن، تا ۱۲۰۰ق. نویسنده در ۱۲۰۶ق به فراخوان آصف‌الدوله به لکنو رفته در آن‌جا به دوباره‌نویسی و تکمیل گوالیارنامه‌ای ناتمام که نزد بروس بود، مأمور شد. وی بیشتر به شرح گشودن این سرزمین به‌دست انگلیسی‌ها در ۱۷۸۰م/۱۱۹۵ق پرداخته و از گشودن آن به‌دست مرهته‌ها هم یاد کرده و مطالب اثرش را با گزارش کشته شدن راناچهَتَرسنگه، در ۱۲۰۰ق به‌پایان برده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.1771 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی، ۴۳ و ۴۴ در گنجینۀ کرزن در کتابخانۀ انجمن آسیایی بنگال و ۳۹۷۴ در کتابخانۀ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۶ــم) تواریخ بنارس: ۱ــ مفتاح خزاین (۱۱۹۷ق)، نوشتۀ سنبهولال، منشی چیت‌سنگه (۱۱۸۵ــ۱۱۹۵ق)، راجۀ بنارس، و بعدها منشی فرانسیس نوک، نمایندۀ مقیم کمپانی هند شرقی انگلیسی در بنارس. نویسنده در این اثر در کنار آوردن دو نامه‌ای که به‌خواست راجه دیارام و به‌نام شاه‌عالم به جورج سوم و لردنورث نوشته بود، شورش راجه چیت‌سنگه را مفصل شرح کرده است. دست‌نویسی از آن در مجموعه‌ای به‌شمارۀ or.1750 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ تاریخ بنارس (۱۱۹۸ق)، نوشتۀ نواب‌علی ابراهیم‌خان خلیل، دربارۀ شورش راجه‌چیت‌سنگه، در ۱۱۹۵ق که دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ or.1865 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ــ بَلوَندنامه / تحفۀ تازه / تاریخ بنارس، نوشتۀ خیرالدین محمد اله‌آبادی، در تاریخچۀ زمین‌داران بنارس، از منسارام تا برکناری چیت‌سنگه، به‌خواست آبراهام وِلَند، قاضی جونپور. نویسنده

این اثر را در سه‌باب، دربارۀ راجه‌منسارام، راجه بلوندسنگه (۱۱۶۲ـ۱۱۸۴ق) و راجه‌چیت‌سنگه نوشت. وی می‌خواست دو باب دیگر این اثر را دربارۀ راجه مَهیپَت‌نراین و راجه‌اودیت نراین‌سنگه بپردازد، اما به‌نوشتن این دو باب توفیق نیافت. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۲۰۴ در کتابخانۀ انجمن آسیایی بنگال، ۶۰۷ در کتابخانۀ بانکیپور، ۳۸۹۴ و ۳۹۱۱ در کتابخانۀ دیوان هند و or.1847 و or.1848 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ تاریخ بنارس / تاریخ زمین‌داران بنارس (۱۱۹۶ق؟)، نوشتۀ غلام‌حسین‌خان، از خدمتگزاران راجه بلوندسنگه و پسرش راجه‌چیت‌سنگه، دربارۀ رویدادهایی از روزگار راجه منسارام تا برکناری راجه چیت‌سنگه. سبحان‌علی، نوۀ غلام‌محسین‌خان این اثر را تصحیح کرده و پیش‌گفتاری بدان افزوده و در آن این اثر را به راجه ایساری پرشاد نراین پیشکش کرده است. دست‌نویسی از تاریخ بنارس به‌شمارۀ ۶۰۸ در کتابخانۀ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۶ـن) تواریخ آگره: ۱ـ احوال شهر اکبرآباد (ح۱۲۴۱ق)، نوشتۀ مانک‌چند، در تاریخ و جغرافیای آگره، برای جیمز استفن لوشینگتن. نویسنده پس از آوردن مطالبی کوتاه دربارۀ گذشتۀ آگره که جم‌پرست نامیده می‌شد، تاریخ فشردۀ آگره را در دورۀ اسلامی، به‌ویژه از زمان جلال‌الدین اکبر تا گشودن آن به‌دست انگلیسی‌ها، همراه با مطالبی دربارۀ بناهای آن نقل کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های or.2030 و or.2031 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ تفریح‌العمارات / احوال عمارات مستقرالخلافه (ح۱۲۴۱ق)، نوشتۀ سیل‌چند، در تاریخ آگره و بناهای آن. سیل‌چند دومین نویسنده‌ای است که اثرش را به درخواست لوشینگتن نوشت. دست‌نویسی از اثر او به‌شمارۀ or.1845 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی، ۶۲۸ در کتابخانۀ بانکیپور، ۷۳۱اته در کتابخانۀ دیوان هند و ۲۸۸ در کتابخانۀ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تذکره فی سیرة آگره (۱۲۷۷ق)، نوشتۀ صاحبزاده محمد عبدالله، در تاریخ شهر آگره که دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ ۳۸۴۶/۸۱۳ در گنجینۀ شیرانی کتابخانۀ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. ۴ـ گلدستۀ همیشه‌بهار، نوشتۀ نویسنده‌ای ناشناس از مردم آگره، در تاریخ کوتاه آگره، از دورۀ باستان تا روزگار جهانگیر. نویسنده در این اثر از بزرگان، بناها و زیارتگاه‌های آگره یاد کرده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ ۱۱۹/۶۰(۲) در کتابخانۀ محمدشفیع، در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۵ـ تاریخی بی‌نام، نوشتۀ سدیدالدین هندوستانی، در تاریخ آگره و دربارۀ بناهای شناختۀ آن که با نقشه‌ای از آن ناحیه همراه است. این اثر در ۱۸۴۸م /۱۲۶۵ق در آگره به‌چاپ رسیده است. ۶ـس) تواریخ جونپور: ۱ـ تاریخ جونپور / جونپورنامه (۱۲۱۱ق؟)، نوشتۀ خیرالدین محمد الٰه‌آبادی، در تاریخ جونپور تا شکست علی‌قلی‌خان از جلال‌الدین اکبر گورکانی در ۹۷۴ق. نویسنده این اثر را در دو باب تدوین کرده است. وی در باب نخست به تاریخ سلاطین شرقی و در باب دوم به بناهای کهن جونپور پرداخته است. این اثر در ۱۲۹۵ق و ۱۳۱۷ق در جونپور به‌چاپ رسیده است. ۲ـ تاریخ جونپور (۱۲۲۰ق؟)، نوشتۀ غلام‌حسن زیدی واسطی، منشی چارلز چیشلم، به‌خواست هم‌او. نویسنده این اثر را در دو فصل و یک تتمه تدوین کرده است. فصل نخست آن دربارۀ بنای جونپور و دودمان شرقی و فصل دوم دربارۀ بناهای شناختۀ آن است. غلام‌حسین در تتمۀ اثرش به‌زندگی شش تن از دانشمندان جونپور پرداخته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ Add.25,795 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ـع) تواریخ مالوه: ۱ـ مآثر محمودشاهی / تاریخ مالوه (۸۷۲ق)، نوشتۀ علی فرزند محمود کرمانی، معروف به شهاب حکیم، در تاریخ روزگار محمودشاه یکم (۸۳۹ـ۸۷۳ق)، از شاهان خلجی مالوه. این اثر افزون بر تاریخ روزگار محمودشاه، مطالبی دربارۀ شاهان پیشین مالوه، به‌ویژه سلطان هوشنگ الپ‌خان (۸۰۸ـ۸۳۸ق) و محمدشاه یکم غزنین‌خان (۸۳۸ـ۸۴۰ق) هر دو از شاهان غوری این سرزمین، هم دارد. با آنکه نویسنده در روزگار کهن‌سالی به دربار محمودشاه پیوسته و بسیاری از رویدادهایی را که نقل کرده به‌چشم ندیده بود، اما مآثر محمودشاهی را، از آن‌رو که وی برای تدوین آن از منابعی معتبر بهره برده، از مهم‌ترین تاریخ‌ها دربارۀ شاهان خلجی مالوه دانسته‌اند. مطالب این اثر، که در روزگار محمودشاه نوشته شده، به‌تأیید او می‌رسید. هم از این‌روی، بسیاری نکات تاریک زندگی محمودشاه در آن شرح نشده و نویسنده تنها به کارهای بزرگ او پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۵۱۱ در کتابخانۀ برلین و ۲۷۰ در کتابخانۀ بادلیان نگه‌داری می‌شود. جز این‌ها نورالحسن انصاری مآثر محمودشاهی را خلاصه کرده و در ۱۹۶۱م / ۱۳۸۱ق، در دهلی به‌چاپ رسانیده است. ۲ـ تاریخ ناصرشاهی (ح۹۰۶ق)، نوشتۀ نویسنده‌ای ناشناس که گویا از درباریان ناصرشاه (۹۰۶ـ۹۱۷ق)، شاه مالوه و نوۀ محمودشاه یکم خلجی، بود. نویسنده مطالب اثر را از شرح رویدادهای

روزگاری آغاز کرده که غیاث‌شاه (۸۷۳ـ۹۰۶ق)، پدر ناصرشاه، پس از بیست‌سال فرمانروایی در حدود ۸۹۴ق سررشته‌های قدرت را به پسرش سپرد. بیشترین مطالب اثر دربارهٔ تخت‌نشینی ناصرالدین (۹۰۶ق) و رویدادهای سال نخست شاهی او است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های N.M.445 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، ۴۰۳۲ در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1803 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ـف) تواریخ کورگ: ۱ـ احوال ملک کورگ، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، که تاریخی فشرده دربارهٔ گشودن کورگ در ۱۱۸۷ق، در روزگار حکومت حیدرعلی در میسور است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۵۳۲اته در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲ـ تاریخ راجه‌های کورگ / احوال کورگ (۱۲۱۱ـ۱۲۲۲ق)، نوشتهٔ حسین‌خان لوهانی، منشی مهاراجه ویرا راجندرَ وُدیَر (۱۲۰۳ـ۱۲۵۰ق)، دربارهٔ رویدادهایی از ۱۰۴۷ تا ۱۲۲۲ق، به‌فرمان هم‌او. نویسنده این اثر را بر اساس ترجمه‌هایش از یادداشت‌هایی به زبان کناره‌ای تألیف کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۵۳۳اته در کتابخانهٔ دیوان هند، ۲۰۱ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال و Add.19,492 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ـص) شماری از تاریخ‌های نواحی دیگر از این قرارند: ۱ـ واقعهٔ جهوجهارسنگه بوندیله (۱۰۴۴ق)، نوشتهٔ شیخ جلال حصاری، دربارهٔ جهوجهارسنگه بوندیله، راجهٔ اورچه، شورش او و نبرد شاه‌جهان، به‌فرماندهی مهابت‌خان خان‌جهان، با او. نویسنده این اثر را با خلاصه‌ای از احوال نیاکان جهوجهار، به‌ویژه پدرش، بَرسِنگه دِئو آغاز کرده و با شرح سرنگونی و مرگ او در ۱۰۴۴ق به‌پایان رسانیده است. دست‌نویسی از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ Add.16,859 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ مجموعهٔ فیض و گل بی‌خزان / گل بی‌خزان (۱۲۴۱ق)، نوشتهٔ سُندَرلال، در تاریخ کول (علیگر) و نواحی اطراف آن. نویسنده این اثر را در چهار بخش، دربارهٔ دهلی، کول، متهورا، بریندابَن و در یادکرد برخی افسانه‌های شفاهی نوشته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1985 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۳ـ تبصرة‌الناظرین (۱۱۸۲ق)، نوشتهٔ سید محمد بلگرامی، در تاریخ بلگرام و زندگینامهٔ بزرگان آن. نویسنده این اثر را در یک مقدمه، یک مقاله و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمهٔ آن دربارهٔ هفت تن از سادات بلگرام است که پیش از ۱۱۰۰ق در بلگرام می‌زیستند. مقالهٔ این اثر دربارهٔ بزرگان بلگرام و سرزمین‌های همجوار آن و دربارهٔ رویدادهایی از تاریخ هند، از ۱۱۰۱ تا ۱۱۸۲ق است. نویسنده در خاتمهٔ آن گزارش خورشیدگرفتگی‌ها و برخی مادهٔ تاریخ‌ها‌را آورده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۶۰۶ در کتابخانهٔ بانکیپور، ۳۹۱۲ در کتابخانهٔ دیوان هند و ۱۴۲۲ و ۱۴۹۴ در کتابخانهٔ آصفیه و or.1720 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ کیفیت سرمور، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس که تاریخی فشرده دربارهٔ راجه‌های سرمور، از بدن‌سنگه تا ۱۸۱۵م / ۱۲۳۱ق است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1905 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۵ـ تاریخی بی‌نام (۱۲۶۰ق)، به‌تقریر چندی‌لال، در تاریخ راجه‌های اَمبِر و جیپور، از ابتدا تا زمان نگارش اثر. این اثر با شرح دستگیری جی‌سنگه به‌دست چهوتهارام و پادشاهی رام‌سنگه به‌پایان رسیده است. دست‌نویسی از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.1838 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۶ـ تاریخی بی‌نام، نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس، دربارهٔ راجه‌های اَلوَر، از ابتدا تا راجه بِنی‌سنگه (ـ ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق) که دست‌نویسی از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.1733 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. جز این‌ها تواریخی پرشمار دربارهٔ دیگر نواحی شبه‌قاره نوشته شده که از آن‌ها یاد نشده است.

منابع: آصف‌نامه، مقدمهٔ مصحح؛ ادبیات اسلامی هند، ۳۴، ۳۹، ۵۰، ۵۳، ۶۴؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۱۳/۲ـ۵۱۴، ۵۴۵، ۵۶۶ـ۵۶۸، ۵۸۱ـ۵۸۲، ۶۰۲ـ۶۱۲، ۶۱۵ـ۶۱۶، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۲۷ـ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۳۹ـ۶۴۳، ۶۴۵ـ۶۴۶، ۶۴۹ـ۶۵۶، ۶۵۹ـ۶۶۵، ۶۶۷ـ۶۷۰، ۶۷۲ـ۶۷۴، ۶۷۹ـ۶۸۰، ۶۸۵، ۸۲۸، ۸۴۳ـ۸۴۶، ۹۳۷؛ اکبرنامه، پیشگفتار مصحح؛ بیان واقع، مقدمهٔ انگلیسی؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۳۱/۳ـ۴۴۰، ۱۳/۴ـ۸۸، ۶۲۴، ۶۲۸؛ پیوندهای فرهنگی ایران و هند، ۱۰۵ـ۱۰۸؛ تاریخ آصفجاهیان، مقدمه؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱/۱، ۳۷، ۵۲ـ۵۹، ۱۳۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۷۴ـ۲۷۶، ۲۹۳؛ ۵۲/۲، ۵۹، ۱۰۳ـ۱۰۶، ۴۷۲ـ۵۶۹، ۶۰۱، ۶۱۶؛ ۷۴/۳، ۱۲۶ـ۱۶۴، ۵۰۹، ۵۳۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۳۶/۲ـ۴۳۸، ۵۴۵، ۷۳۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۲ـ۱۲۵؛ تاریخ حسن، ۳۷۱/۱ـ۳۷۷، مقدمهٔ انگلیسی؛ تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، مقدمهٔ انگلیسی؛ تاریخ داودی، مقدمهٔ اقتدارحسین صدیقی؛ تاریخ صدرجهان، مقدمهٔ انگلیسی؛ تاریخ طاهری، مقدمه؛ تاریخ قطبی، مقدمهٔ انگلیسی؛ تاریخ مبارک‌شاهی، در صفحات

فراوان؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱/۳۶۶؛ ۲/۷۸۰، ۷۹۵، ۷۹۸؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، در صفحات فراوان؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۳۲ـ۷۷؛ تذکرهٔ مورخین، در صفحات فراوان؛ ترخان‌نامه، پیش‌گفتار؛ تزوکات تیموری، دیباچه؛ جهانگیرنامه، پیشگفتار، مقدمه؛ حدیقةالسلاطین قطب‌شاهی، مقدمه؛ راج ترنگینی، مقدمهٔ مصحح؛ زبدةالآثار، ۱۵۷ـ۱۵۸؛ عمل صالح، دیباچهٔ مصحح؛ فهرست دستنویس‌های شرقی در آکادمی علوم تاجیکستان، ۱/۹۰ـ۹۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۲۹، ۷۶، ۷۸، ۴۵۳، ۱۰۱۴، ۱۰۴۳، ۱۰۵۱، ۱۰۷۰، ۱۰۷۶، ۱۱۱۷، ۱۱۳۸ـ۱۱۳۹، ۱۱۶۸، ۱۱۹۲، ۱۱۹۶، ۱۲۵۶، ۱۳۲۴؛ ۲/۱۵۹۵، ۱۶۲۰، ۱۶۳۸ـ۱۶۳۹، ۱۷۱۶، ۱۷۳۳، ۱۹۰۳، ۱۹۸۶، ۲۶۷۳، ۲۷۲۶، ۲۸۴۶؛ ۳/۳۱۲۷، ۳۲۶۴، ۳۴۴۳، ۳۴۸۶، ۳۴۹۰، ۳۵۸۵ـ۳۵۸۶؛ ۴/۳۹۸۹، ۴۲۷۳، ۴۲۸۲، ۴۲۹۶ـ۴۲۹۷، ۴۴۲۱، ۴۶۳۳ـ۴۶۳۴، ۴۶۵۵، ۴۶۷۴، ۴۸۳۵ـ۴۸۳۶، ۴۹۷۸؛ ۵/۵۳۸۴، ۵۴۰۶، ۵۴۳۰ـ۵۴۳۱، ۵۵۱۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲/۱۳۲۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۱۶۷، ۲۱۲ـ۲۱۳، ۲۱۶ـ۲۱۷، ۲۷۰ـ۲۷۱، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۲ـ۵۷۳، ۵۷۵ـ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۸، ۶۰۳ـ۶۰۴، ۶۱۲ـ۶۱۳، ۶۲۸، ۶۳۹، ۶۴۳ـ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۵۲، ۶۵۵ـ۶۵۶، ۶۵۹ـ۶۶۰، ۶۷۱؛ ۲/۸۱۱، ۱۰۶۴، ۱۱۱۱ـ۱۳۷۵؛ ۳/۱۵۳۳ـ۱۵۳۴، ۱۵۶۸، ۱۷۶۵ـ۱۷۶۶، ۱۸۱۰، ۱۸۶۰، ۱۸۹۲، ۲۰۳۷، ۲۰۴۰، ۲۱۵۹، ۲۲۲۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۱۷، ۲۷، ۳۷؛ ۳/۶۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۷۵۷؛ ۸/۱۱۵۳، ۱۱۸۹ـ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۲۱۴؛ ۱۰/۱۷ـ۱۹، ۲۹ـ۳۱، ۸۴ـ۸۹، ۹۱ـ۹۲، ۱۰۳ـ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵ـ۱۱۸، ۱۲۰ـ۱۳۳، ۱۳۴ـ۱۳۸، ۱۸۰، ۲۰۹ـ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۵۴ـ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۳ـ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۴۳ـ۳۴۵، ۳۸۷ـ۶۱۹، ۶۲۴ـ۶۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۶۵۳، ۲۶۷۳ـ۲۶۷۴، ۲۶۷۶، ۲۸۰۹، ۲۹۹۷؛ ۶/۳۹۸۰، ۴۰۹۱ـ۴۰۹۴، ۴۰۹۶ـ۴۰۹۸، ۴۱۰۱ـ۴۱۰۴، ۴۱۱۷ـ۴۱۱۹، ۴۱۳۲، ۴۱۴۶، ۴۱۵۱، ۴۱۷۴، ۴۱۷۸، ۴۱۸۴، ۴۱۸۹، ۴۲۰۴، ۴۲۱۳، ۴۳۷۷، ۴۵۶۹ـ۴۷۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۰۵، ۷۱۰، ۷۲۸ـ۷۲۹، ۷۴۲؛ کیگوهرنامه، مقدمهٔ انگلیسی؛ مآثرالامرا، مقدمه؛ مرآة سکندری، در صفحات فراوان؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۲۰۹، ۶۷۰ـ۶۷۱؛ ۲/۹۴ـ۹۵؛ ۶/۶۲۵؛ شریف‌حسین قاسمی، «تاریخ اجتماعی هند در کتاب‌های فارسی تاریخ در دورهٔ غزنوی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، صص۳۹ـ۴۶؛ سید باقر ابطحی، «جایگاه شعر و تاریخ‌نگاری فارسی در عهد شاهجهان»، همان‌جا، صص۶۵ـ۸۲؛ محمدریاض، «تاریخ‌نویسی در عهد تیمور و تیموریان»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۹۲ (جلد ۱۷، شمارهٔ ۵)، شهریور ۱۳۴۸ش، صص۳۵ـ۴۰؛

Britannica, 5/949; *A Calendar of Dacuments on Indo-Persian Relations*, 2/407-414; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 2/9-10; *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, 6/68-73, 111-112, 120-122; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/72-79, 84-86, 107-110, 117-132, 136-138, 183-184, 220-233, 236-243, 262-333, 381-382, 428-429; 2/611-612, 701-702, 717, 725, 797-798, 801-802, 804-805, 821, 837-840, 846-847, 855, 859-861, 872; 3/885-897, 899-900, 906-917, 919-925, 937-950, 952-970, 979-981, 990, 992-993, 1002-1003, 1007-1008, 1012-1024, 1026-1029, 1031-1034, 1037, 1039-1041, 1044, 1046, 1049-1057, 1061-1064, 1079-1080, 1084, 1096-1097; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/416etc; *History of History-Writing in Medieval India; Mughals in India*, 17, 19-20, 38, 41, 44-46, 50-51, 66-67, 69-70, 96-99, 101-102, 104-107, 112, 116-117, 121,124, 131, 134, 136-137, 139, 141-142, 146-147, 152, 155, 165, 170, 175, 177, 179, 184, 190, 196, 218, 221, 236-237, 239-240, 242, 260-263, 271, 276, 292, 296, 299, 303-305, 308, 313, 315, 323, 334, 345, 357, 359, 363, 365-366, 378-379, 382, 384, 386, 398-399, 406, 411, 414, 417, 419-420, 423, 433-434, 449, 454, 459-460, 489, 494, 507, 514, 516, 518, 527-528, 558; *Muslim Religious institutions and Their Role under the Qutb Shahs*, *introduction*; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1(1)/395, 399, 433-780; 1(2)/1187, 1326, 1334.

م.اسماعیل‌پور

تاریخ هندی ← رستم‌علی شاه آبادی

تاریخ هنری ← محمدباقر علی‌خان، فرزند شاه‌کلیم‌الله بخارایی

تازه‌گلشن (tā.ze.gol.šan)، داستانی منظوم به‌فارسی نوشتهٔ فیض‌الله حیدرآبادی، متخلص به ضیا (ـ ۱۲۸۲ق). سراینده که از مردم گجرات بود این اثر را در ۱۲۰۴ق / ۸۹ـ۱۷۹۰م سروده است. تازه‌گلشن در داستان سسی و پنون است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۶۳۲ در کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۸۱؛ روز روشن، ۶۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸۱/۸؛
Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/224.

فتح‌نیا طبری

تازه‌گویی (tā.ze.gu.i)، طرز و شیوه‌ای تازه از سرایش که پس از دورهٔ سبک عراقی به وجود آمد. شاعران در این طرز تازه که از نیمهٔ دوم سدهٔ دهم تا نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری، یعنی دورهٔ صفویه را در بر می‌گیرد، تکلف‌ها و پیچیدگی‌های شعر سبک عراقی را کنار گذاشتند و به گونه‌ای شعر ساده و روان همراه با نکته‌یابی‌ها و معانی و مضمون‌آفرینی‌های تازه که بسیار با طرز پیش از آن تفاوت داشت، روی آوردند. پس از آنکه طرز تازه و تازه‌گویی رواج گرفت، زمینه‌ای نیز برای بیان حالات عشق و عاشقی بر اساس واقعیت و پدیدآمدن سبک وقوع ایجاد شد. از سوی دیگر چون شاعران رفته‌رفته در بیان معانی دقیق و باریک‌اندیشی و خیال‌پردازی‌های دور از ذهن اصرار ورزیدند و بیش از پیش در آن معانیِ باریک دقیق شدند، سبکی جدید، معروف به سبک هندی پدید آمد و این طرز تازه مسیر خود را در دل سبک هندی تا نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری ادامه داد و با زوال سبک هندی نیز به انحطاط کشیده شد. از آن‌جا که هرگز سبکی مستقلاً نشو و نما نمی‌یابد و از تأثیر سبک‌های دیگر بر کنار نیست، باید همیشه مقدمات ظهور و عوامل ایجاد هر سبک تازه را در سبک‌های پیشین، به‌ویژه سبک پیش از آن، جست‌وجو کرد. ایجاد سبک‌های تازه و شیوه‌های نو، تدریجی است و ممکن نیست گوینده‌ای بی‌هیچ سابقهٔ پیشین ناگهان به ابداع طرزی خاص و اسلوبی نو موفق شود. از این رو بذر طرز تازه‌ای که در دورهٔ صفویه به وجود آمد، از سال‌های پیش در زمین دل‌ها افشانده شده و مقدمات ظهور آن فراهم گشته بود. نخستین بارقه‌های این طرز را باید در اوایل سدهٔ هشتم در هند که در آن‌هنگام زبان و ادب فارسی در آن دیار توسعه یافته بود، در اشعار امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق)، جست. از آن‌جایی که باریک‌اندیشی از خصایص مردم هند است و امیرخسرو نیز در محیطی تازه از ادب فارسی تربیت و پرورش یافته بود، سبب شد تا وی اندیشه‌هایی نو و بیانی تازه پیدا کند. این اندیشه‌های تازه او را به ساختن لغات و ترکیبات تازه و مضامین نو در شعر کشاند. در اشعار وی تازگی‌های بسیار و ابیات منتخب فراوانند: «چون در کنار آب خرامی خیال تو ــ گویی که هست مردمک دیده‌های آب.» □ «از بس که در کلاهش بر دوختم دو دیده ــ بادامه‌ای نشاندم بر پستهٔ کلاهش.» از سوی دیگر پادشاهان و امرای هند نیز در تربیت و پرورش شاعران فارسی‌گو بی‌نهایت می‌کوشیدند و حتی سخنوران ایران را به ماندن در هند تشویق می‌کردند و از راه دور برای آن‌ها صلات و جوایز می‌فرستادند، چنان‌که پادشاه دکن و غیاث‌الدین اسکندر، پادشاه بنگاله، هر دو خواجه حافظ شیرازی (ـ ۷۹۱ / ۷۹۲ق) را به دربار خود فراخواندند. حافظ در غزلی که به مناسبت دعوت پادشاه بنگاله سرود و به هندوستان فرستاد، می‌گوید: «شکرشکن شوند همه طوطیان هند ــ زین قند فارسی که به بنگاله می‌رود / حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین ــ خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود.» بدین ترتیب میان ایران و هند روابط ادبی برقرار بود. پس این تحول، یعنی راه یافتن نکته‌های دقیق و مضامین جدید نخست در هند از اوایل سدهٔ هشتم به‌کوشش امیرخسرو دهلوی و سپس در ایران از اواسط همین سده با تأثیر گرفتن حافظ از مضامین نو امیرخسرو به‌همت وی در شعر فارسی شروع شد. حافظ از اشعار امیرخسرو بسیار تأثیر گرفته است. در شعر بالا نیز که حافظ از طوطیان هند سخن می‌گوید، به کنایه از امیرخسرو یاد می‌کند، زیرا طوطی هند لقبی بوده که به خسرو داده بودند و او نیز چندین‌بار در غزل‌هایش خود را طوطی و طوطی هند خوانده است: «خسروام و چو طوطیان در هوس شکرلبان ــ تا شکری به من دهد خندهٔ یار من چه شد.» □ «چو من طوطی هندم، ار راست پرسی ــ زمن هندوی پرس تا راست گویم.» البته حافظ در نوآوری‌های خود در شعر فارسی از نکته‌های دقیقِ اشعار سخنورانی چون خواجوی کرمانی (ـ ۷۵۳ق)، سلمان ساوجی (ـ ۷۷۸ق)، شاه‌نعمت‌الله ولی (ـ ۸۳۴ق) و رکن صاین هروی (ـ ۷۶۵ق) نیز تأثیراتی گرفته است. در برخی از ابیات حافظ تازه‌گویی‌ها و نوآوری‌ها و پیچیدگی لفظ و مضمون و غلبهٔ گاه‌گاه الفاظ بر معانی و

استعارات و اغراقات بسیار که بعدها از ویژگی‌های شعری سبک هندی شد، دیده می‌شود: «پاسبان حرم دل شده‌ام شب‌همه‌شب ــ تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم.» □ «دگر به صید حرم تیغ بر مکش زنهار ــ وز آن‌چه با دل ما کرده‌ای پشیمان باش.» □ «چو جان فدای لبش شد خیال می‌بستم ــ که قطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد.» □ «خیال روی تو گر بگذرد به گلشن چشم ــ دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم.» □ «مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او ــ عکس خود دید و گمان کرد که مشکین خالی است.» پس از امیرخسرو و حافظ، شعرایی چون کمال خجندی (ــ ۸۰۳ق) و پیروان او در مضمون‌تراشی و باریک‌اندیشی و به اصطلاح خودشان «خیال خاص» قدم‌هایی تازه برداشتند. کمال خجندی دربارهٔ تازگی طرز خود می‌گوید: «کمال اشعار اقرانت چو اعجاز ــ گرفتم سر به سر وحی است و الهام / چو خالی از خیال خاص باشد ــ خیال است آن که گیرد شهرت عام.» امیرشاهی (ــ ۸۵۷ق) نیز در این‌باره می‌گوید: «شاهی خیال خاص بگو از دهان دوست ــ چون نیست لذتی سخنان شنوده را.» در سدهٔ نهم شاعرانی که از اندیشه‌ها و مضمون‌های تکراری شعر دورهٔ عراقی خسته و ملول شده بودند و تشخیص داده بودند که شعر سبک عراقی از واقعیت دور افتاده و کاملاً جنبهٔ ذهنی و تخیلی یافته است و در زیر بار سنن ادبی در حال فنا است، دست به ابتکار در سخنوری و آوردن معنی‌ها و مضمون‌های تازه و لفظهای نو و به تعبیر خودشان تازه‌گویی زدند. کمال خجندی و امیرشاهی و دیگر شعرای اواخر سبک عراقی هر چند احساس می‌کردند که باید تغییراتی در شعر سبک عراقی داد و سعی داشتند حرف تازه‌تری بزنند، در این کار چندان موفق نبودند و کاری مشخص انجام ندادند. پس از آن باید رد پای طرز تازه را در میان شعرای دربار هرات، یعنی جامی و همروزگاران او که ارتباط بیشتری با شعرای هندوستان داشتند، به‌ویژه در روزگار سلطان حسین بایقرا (ــ ۹۱۱ق) و وزیر دانشمند و ادب‌دوست او، امیرعلی شیر نوایی (ــ ۹۰۶ق)، دنبال کرد. شعر فارسی در سدهٔ نهم هجری در حوزهٔ ادبی هرات متمایل به سادگی و روانی بود و تنها برخی از شعرا بودند که به پیروی از قدما به شعر مصنوع و دشوار تمایل داشتند. همراه این سادگی نکته‌سنجی، نکته‌یابی و نکته‌گویی نیز از ویژگی‌های شعر به‌شمار آمد. این‌ها همان نکات تازهٔ بدیع‌اند که معمولاً از آن‌ها در شعر به «مضمون» تعبیر می‌کنیم. چنین نازک‌خیالی‌ها و نکته‌پردازی‌ها حادثه‌ای تازه در شعر فارسی نبود، به‌ویژه در شعر غنایی فارسی این نکته‌پردازی‌ها وجود داشت، چنان‌که عنصری (ــ ۴۳۱ق) دربارهٔ غزل‌های رودکی (ــ ۳۲۹ق) که خود را از رسیدن به خیال‌های غنایی رودکی عاجز می‌دید، سروده است: «غزل رودکی‌وار نیکو بود ــ غزل‌های من رودکی‌وار نیست / اگرچه بپیچم به باریک وهم ــ بدین پرده اندر مرا بار نیست.» اما هر چه از سده‌های نخستین به سده‌های متأخر نزدیک می‌شویم، قوت آن‌را محسوس‌تر و به همان اندازه سادگی الفاظ را برای سهولت بیان بیشتر می‌یابیم. سخنگویان سدهٔ نهم هجری نکته‌پردازی و مضمون‌یابی را از وظایف شاعر می‌پنداشتند، چنان که علی آتشی شروانی (ــ ۹۱۰ق) گفته، آن‌ها شعر سادهٔ بی‌نکته را نثر یافتنی و ماندنی نمی‌دانستند: «شعری که بود ز نکته ساده ــ ماند همه عمر یک سواده [= غیر مشهور و عاری از حلیت انتشار].» شاعران با کوشش روزافزون به تکاپوی یافتن نکته‌های باریک افتادند و در گیرودار این تکاپو گاهی از دقت در الفاظ و یکدست نگاه‌داشتن آن با معنی باز می‌ماندند، چنان که در شعر این دو شاعر می‌بینیم: از کاتبی نیشابوری (ــ ۸۲۹ / ۸۴۰ق): «بر عشق تو از خیل خرد دیده ببستیم ــ بر مردم بیگانه ببندند گذرها.» از امیر همایون اسفراینی (ــ ۹۰۲ق): نشان زخم ناخن نیست بر این سینهٔ پرخون ــ خیال ابرویش عکس از درون افکنده بر بیرون.» البته این ویژگی هیچ‌گاه به‌شدت دورهٔ بعد، یعنی دورهٔ صفویه نبود. در شعر این دوره، دو شرط پیش‌گفته در کم‌تر کسی مانند عبدالرحمان جامی (ــ ۸۹۸ق) جمع بود: «چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو ــ از بوسهٔ پیکانش شد آبله‌ام لب‌ها.» □ «کم زن گره میان را بر قصد من که ترسم ــ تاب گره نیارد از نازکی خیالت.» □ «از خیال آن دو ابرو مردمان چشم ما ــ طاق‌ها بهر گذر بر روی جیحون بسته‌اند.» برخی از اشعار جامی را می‌توان حد وسط سبک عراقی و سبک هندی دانست: «چراست گرد لب غنچه گشته غرقه به خون ــ اگر نه صبح به دندان شبنمش بگزید.» □ «منجم حکم فتح‌الباب اشک ما رقم می‌زد ــ روان شد سیل خون از جوی جدول‌های تقویمش.» طرز تازه و تازه‌گویی از آغاز سدهٔ دهم هجری در ادب فارسی قوت آشکاری یافت. چون شاعران سدهٔ دهم تا دوازدهم هجری در این طرز مبالغه و زیاده‌روی کردند و نیز ایجاد سبک و شیوه‌ای خاص را بسامد آن تعیین می‌کند، از این رو تازه‌گویی به این دوره اختصاص یافته است. پس از آن شاعران ایران به دلایلی از جمله فراوانی شعرای دربار صفویه، از آن دربار به دیگر دربارها روی نهادند؛ و از جمله دربارهای هند که از هر جهت

مشـوق و محرک صاحبان طبع بودند، صائب در این‌باره می‌گوید: «بلندنام نگردد کسی که در وطن است ــ ز نقش ساده بود تا عقیق در یمن است.» این هجوم شعرا بـه دربـار هند در روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود و در روزگار این دو پادشاه تازه‌گـویی مقبولیت عام یافت. به گفتهٔ تقی‌الدین کاشی در خلاصة‌الاشعار بابا فغانی (ــ ۹۲۲/ ۹۲۵ق) «در غزل و اسلوب سخن طریقهٔ خواجه حافظ سپرده.» وی در غزل سبکی ساده و روان و پر از تعبیرات و ترکیبات جدید همراه با احساسات شورانگیز و عـواطف عاشقانه و مضمون‌های نوآفریده داشت. برخی تذکره‌نویسان، مانند علی ابراهیم‌خان خلیل صاحب صحف ابـراهیم، والهٔ داغستانی در ریـاض‌الشعـرا، سـرخـوش در کلمات‌الشعرا، امین احمد رازی در هفت اقلیم و شبلی نعمانی در شعرالعجم بابافغانی را موجد تازه‌گویی دانسته و گفته‌اند که پس از او تا دیرگاهی شعر او مورد تقلید استادان سخن بود و کسی پیش از او بدان شیوه سخن نمی‌گفت. تقی‌الدین باز دربـارهٔ او گوید: «غزلیات وی از تعریف و توصیف مستغنی است، گرچه اهل خراسان در زمان وی اشعارش را نپسندیده‌اند و منکران آن طرز بوده‌اند. زیراکه سخنانش منافی طرز ایشان است.» شاعران پس از فغانی تـا مـدتی اشعار خـلاف روش خـود را فـغانیانه می‌خواندند. حاصل سخن آنکه فغانی پیشرو شاعران سدهٔ دهم در سخنوری است. میان شعرایی که طـرز بـابافغانی را پیروی کرده‌اند، وحشی (ــ ۹۲۱ق)، ضمیری اصفهانی (ــ ۹۸۵ق)، ولی دشت‌بـیاضی (ــ ۹۷۹ق)، مـیلی (ــ ۹۸۴ق)، نـظیری نیشابوری (ــ ۱۰۲۱ق)، عـرفی شیرازی، مـحتشم کـاشی (ــ ۱۰۰۰ق) و حکیم شفایی (ــ ۱۰۳۷ق) بهتر از دیگران از عهده برآمده و بیش از همه معروف شده‌اند. گروهی دیگر در پیروی از این سبک راه مبالغه پیموده، در پـی ابـداع و ایـجاد مـعانی و مضامین تازهٔ دور از ذهن رفتند. در نتیجه، از آن طرز منحرف شدند و شیوهٔ نازک‌خیالی اختیار کردند که خواجه حسین ثنایی، زلالی خـوانساری (ــ ۱۰۳۱ق)، طـالب آمـلی (ــ ۱۰۳۷ق)، جلال اسیر (ــ ۱۰۴۹ق)، ظهوری ترشیزی (ــ ۱۰۲۵ق)، کلیم کاشانی (ــ ۱۰۶۱ق)، راقم (ــ ۱۱۰۰ق) و شوکت بخاری (ــ ۱۱۰۷ق) از این طبقه‌اند. البته شعرای دیگری هم هستند کـه پیروی بابافغانی می‌کردند، مانند نـصیبی گـیلانی (ــ ۹۴۴ق)، غزالی مشهدی (ــ ۹۸۰ق)، قاسم اردستانی (ــ ۹۸۶ق) نوعی خبوشانی (ــ ۱۰۱۹ق) و شاپور تهرانی (ــ ۱۰۴۰ق). صائب تبریزی نیز در پیروی از اسلوب بابافغانی با دیگر شعرا هم‌آهنگ بوده، چنان که خود در مقطع غزلی آشکارا به این معنی اشـاره کرده است: «از آتشین‌دمان به فغانی کن اقتدا ــ صائب اگر تتبع دیوان کس کنی.» و بیشتر از صدوپنجاه سال از تـاریخ شـعر فارسی را در سیطرهٔ سبک بـابافغانی دانسته‌انـد. عـبدالبـاقی نهاوندی در مآثر رحیمی (۸۴۸/۳ــ ۸۴۹) ابـوالفتح گـیلانی را موجد تازه‌گویی دانسته و گفته است: «مستعدان و شعرسنجان این زمان را اعتقاد این است که تازه‌گویی که در این زمانه در میانهٔ شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرفی شیرازی و غیره به آن روش حرف زده‌اند، به‌اشاره و تعلیم ایشان [حکیم ابوالفتح گیلانی] بوده است.» عبدالباقی نهاوندی به رسم مقدمه در آغاز دیوان عرفی شیرازی (ــ ۹۹۹ق) که به‌دست محمدقاسم سراجای اصفهانی در ۱۰۲۶ق تنظیم شده، پس از آن کـه سـیر شعر را تا روزگار سلطان حسین بایقرا شرح داده، گـوید: «... در زمان میرزای مومی الیه مولانا عبدالرحمان جـامی و مـیرعلی شیر نوایی و بابافغانی و اهلی شیرازی و مکتبی شـوشتری و خواجه آصفی و میرشاهی و دیگـر دانشـمندان و سـخنوران بوده‌اند و طرز و روشی خاص که از قدما تجاوز نموده به طرزی که الحال در میان مستعدان نـزدیک مـی‌باشد، اختیار نـموده، سخن‌آفرینی‌ها کرده‌اند و آن طـرز را مستعدان و سـخن‌سنجان پسندیده به آن رغبت نموده‌اند... چون آن سخن‌سنجان سر در نـقاب خـاک کشیدند، جـمعی دیگـر صـاحب‌عیار، دارالعـیار نکته‌دانی شدند، مثل شـرف‌جهان و مـولانا لسـانی و شـریف تبریزی و یحیی لاهیجانی و مولانا محتشم کاشی و ضـمیری اصفهانی و وحشی بافقی. این طبقه نیز آن طرز را اختیار نموده و اندکی به روش متأخرین آشناتر شده‌اند تا آنکه نوبت جهان‌داری ولایت سخن به میرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنایی و ولی دشت‌بـیاضی و مـحمد مـیرک صـالحی و قـاضی نـورالدیـن اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولانا ملک و میر والهی قمی و صبری ساوجی و حضوری قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میرصبری روزبهان و هلالی همدانی و مـیرزا حسـابی نـطنزی و شـیخ عـلی‌نقی کـمره‌ای و دیگـر سخن‌سرایان بلاد عراق و خراسان رسید. این طبقه یک‌باره منکر طرز متقدمین شده و خواجه حسین ثنایی بیشتر از همه قدم در وادی تازه‌گویی نهاد... مستعدان ایران را طرز این جـماعت کـه آغاز تازه‌گویی و زبان وقوع در هم بود، به‌غایت خوش آمـده، اشعار آب‌دار ایشان را در سفاین خاطر خود ثبت می‌نمودند... تا

آن که روزگار میدان سخنوری... را بـه وجـود... مـولانا عـرفی شیرازی بیاراست... طرز متقدمین و متأخرین منسوخ ساخته، طرز تازه... به میانهٔ مردم عالم آورده فاضلان این فن و استادان این علم بـه ایـن طـرز مـعتقد شـده پـایهٔ سـخنوری و مـدار نکته‌پردازی را بدان نهادند و شیخ ابوالفیض فیضی در هندوستان و جمعی دیگر از فـحول شـعرای ایـران، مـثل حکـیم رکـنای مسیحی و حکیم شفایی اصفهانی و مولانا شانی تکلو و سایر مستعدان و موزونان این روزگار طرز خود را بـه طـرز او آشـنا ساختند... پیش از او دیگری به این طرز و روش مشغول نشده و حرفی نزده.» ذبیح‌الله صفا نظر نهاوندی را دربارهٔ داشتن طرز تازهٔ برخی شاعران درست نمی‌داند. مثلاً وی معتقد است که میلی شیوه‌ای ساده در سخن دارد که بر سیاق دنبال‌کنندگان سبک آخر سدهٔ نهم و آغاز سدهٔ دهم است و هرگز نوآوری در سخن نداشت و همچنین‌اند قاضی نـورالدیـن اصـفهانی، ولی دشت‌بیاضی، ملک قمی و میرزا حسابی. صفا دربارهٔ عرفی نیز می‌گوید که وی دنبال شاعران آغاز سدهٔ نهم تا آغاز سدهٔ دهـم هـجری حـرکت کرده، تنها قـدرت و صـلابت طـبعش است کـه او را درشـمار مستثناها درآورده است. وی نـظر مـیرعبدالرزاق خـوافـی (ـ ۱۱۷۱ق) در بهارستان سخن را دربارهٔ عرفی که گفته «بیشتری از اساتذهٔ سخن‌شناس اتفاق دارند که در کـلام مـولانا جـزالت بـا سلاست و لطافت با متانت جمع آمده و بـدین شـیوازبـانی و شیرین‌بیانی کم کسی بوده، در نظم قصاید چنان بلندمرتبه افتاده که هیچ‌کس را با وی یارای شراکت و هم‌چشمی نمانده» درست می‌داند؛ زیرا عرفی با قدرت و قوت کم‌سابقهٔ طبع و قریحهٔ خود توانست سخن استوار شاعران آغاز سدهٔ نهم را با لطافت اندیشهٔ غزل‌گویان پایان آن سده در هم آمیزد و با توانایی خاص خود در ایراد معناهای لطیف و ترکیب‌های تشبیهی و استعاری در بیانی سلیس و روان، بابی نو در کتاب شاعری باز کند، اما نتوانست شیوهٔ پیشینیان را در هم بریزد و بر روی آن کاخ درهم ریـخته، بنایی تازه برآورد. آن‌کس که طرزش با متقدمان تفاوت یافت و شیوه‌ای نو بنیاد کرد، خواجه حسین ثنایی مشهدی (ـ ۹۹۵/ ۹۹۶ق) بود که تحولی در قصیده و غزل ایجاد کرد، در حالی که میرزا عبدالباقی، ولی دشت‌بیاضی راکه مخالف طرز ثنایی بود، از همقدمان وی دانسته است. می‌دانیم آن عنصر از کلام شاعران این روزگار که بیشتر از همه در سبکشان مـؤثر بـود، مـعنی و مضمون است و از آغاز شاعری میان معنی و لفظ شعر اصل و پایه رعایت نوعی مساوات مبنی و اساس بود، اما با گـذشت عمر شعر فارسی و تـوسعهٔ دانش‌ها و ذوقیات و سـنت‌های شعری در درازای زمان، کفهٔ معنی بر لفـظ چـربید و بـا هـجوم معنی‌های گوناگون و پردامنه به ذهن شـاعران، دایـرهٔ لفـظ بـه هنگام سخنوری بر آنان تنگ شد و بیان آن‌ها را دشوارتر کـرد. سرانجام شاعران عادت کردند تا جایی که امکان دارد، معنی‌های بلند را در کلام کوتاه آورند و آن‌ها را تا می‌توانند در یک بیت و گاه در یک مصراع چنان بگنجانند که قـابل گـردش در زبان‌ها باشد، زود به یاد سپرده گردد و این‌جا و آن‌جا نقل شـود. ایـن پیروی از خیال و همدوش کردن آن با معنی و مفهوم که در بیان سخن‌سنجان خیال‌بندی نام دارد، از آن‌هنگام محل ایراد شد که شاعر از گنجانیدن آن در کلام عاجز ماند، یا چنان دامنهٔ خیالش وسیع شد که خواننده از لفظ او پی به آن‌خیال پردامنه نبرد و در نتیجه تهی بودن سخن از معنی پیش آمد. دربارهٔ خواجه حسین ثنایی نوشته‌اند که نخستین‌بار چنین راهی در سـخنوری پـیش گرفت و به همین سبب میر عبدالرزاق خوافی (ـ ۱۱۷۱ق) در بهارستان سخن می‌گوید که «او سـرکردهٔ تـازه‌گـویان است. اول کسی است که موجد روش متأخرین گردیده، خط نسخ بر طرز قدما کشید.» ملا عبدالباقی نهاوندی نیز چنین سخنی دربارهٔ او دارد که «چندان ابداع معانی غریبه و نکات عجیبه که او کـرده، هیچ‌یک از متأخرین نکرده و در متقدمین نیز سخن مـی‌رود و طرز و روش خاصی دارد و آن روش او را مسلک است.» بنیاد تازه‌گویی وی بر ابداع معنی‌های غریب و نکته‌های دیریاب بود که به‌دنبال تصور و تـخیلی ژرف فـراز آمـده بـود و در لبـاس تشـبیه‌هایی کـه بـیشتر خـیالی و وهـمی است و مـجازها و استعاره‌ها و کنایه‌های بعید بیان می‌شد. ثنایی با این طرز خاص خود توانست شیوه‌ای نـو و مـتفاوت از پیشینیان بـرآورد، در حالی که عرفی نتوانست. چون در این نکته‌پردازی‌های متخیلانهٔ دور از ذهن، مظروف بر گنجایی ظرف فزونی دارد، غالباً کلام شاعر مبهم و نارسا می‌شد، چنان که گـروهی از سـخن‌سنجان همروزگارش به این عیب کلام وی اشاره کرده‌اند. مثلاً نهاوندی در شرح احوال ثنایی نوشته که «سخنان او را به عیب نارسایی لفظ و این که اکثر معانی او ناقص است و مطلب از ابیاتش بیرون نمی‌آید، به‌خامی طبیعت منسوب ساختند.» علت این نارسایی همان مبالغه در تخیل و سعی در یافتن نکته‌های باریک زاید بر ظرف لفظ است که شاعران و نکته‌سنجان روزگـار وی، مـانند میرزا قلی میلی (ـ ۹۸۳ق) و ولی دشت‌بیاضی (ـ ۱۰۰۲ق) را که با او در خدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی، والی خراسان

به سر می‌بردند، به نکوهش وی برانگیخت. ولی دشت‌بیاضی در این معنی گفته است: «ای فکر تو را شحنهٔ نقصان زده راه ــ دور از نفست اثر چو طاعت ز گناه / معنیت چون بخشش لئیمان ناقص ــ و الفاظ چون خلعت خسیسان کوتاه.» البته نهاوندی در جای دیگر ولی دشت‌بیاضی را که از مخالفان او بود، از همقدمان وی دانسته است. با وجود این عیب، اهمیت ثنایی در آن است که او در شعر فارسی راهی تازه و سبکی نو بنیاد کرد. بیشتر این نازک‌کاری‌ها که به او نسبت داده‌اند، در قصیده‌هایش دیده می‌شود نه در غزل‌هایش. وی در قصایدش چنان به ایراد معانی متعین و برجسته پرداخته است که سخن‌سنجان در ادراک آن درمی‌مانند. مضامین بکری که ثنایی در اشعارش آورده، کم نیست و مضامین تکراری را هم با برداشتی نو بیان کرده است، چنان که عیب کهنگی و تکراری بودن آن‌را پوشانده است: «ترک مستم چون کله گوشهٔ یغما شکند ــ نقد دل‌ها برد از طره و دریا شکند.» □ «از جگر تا به لب ز خون صد جا ــ راه بر کوچهٔ فغان بستم.» □ «چون در سخنم زبان بجنبد ــ زیر لبم آسمان بجنبد.» این طرز ثنایی در سخنوری را پس از او برخی از شاعران دنبال کردند تا آن‌که زلالی خوانساری (ــ ۱۰۲۵ق) دست بالای دست او نهاد. وی در ابداع ترکیب‌های خیالی چیره‌دست بود و تشبیه‌ها و استعاره‌هایش چنان با خیال‌های باریک همراه بود که خواننده را به دنیایی متراکم از تصور و توهم می‌کشاند و چون چنین خیال‌پردازی‌های مبالغه‌آمیز نیازمند کلامی وافی است که شاعر از گنجاندن آن در وزن‌های کوتاه مثنوی عاجز است، ناگزیر ترکیب‌هایش ناقص می‌شود، مانند «غنچه‌خواه دشت»، یعنی کسی که در دشت به دنبال غنچه می‌گشت، «مرغ روزپنهان»، یعنی مرغی که به‌هنگام روز بیرون نمی‌آید و پنهان است (= خفاش)، «دماغ دل به فکر خام سوز»، یعنی کسی که اندیشهٔ ناصواب کند (= خام‌اندیش)، «هوس پخت فضای دشت و فرسنگ»، یعنی آن که هوس فضای باز فرسنگ در فرسنگ دشت را داشته باشد، «نمکدان بر جراحت سرنگونساز»، یعنی آن که بر سوزش دل بیفزاید، نمک بر زخم بپاشد، چنان که در این بیت آمده: «ایاز آن نوشخند عشوه‌پرداز ــ نمکدان بر جراحت سرنگونساز.» در ضمن در این بیت واژهٔ «نوشخند» به‌جای آن‌که «خندهٔ نوشین» معنی دهد، به‌معنی کسی که خندهٔ نوشین کند، به کار رفته است. اگر چنین کاربردی درست باشد، بسیار نادر است. در راه این نهضت خیال‌بندی، شاعرانی دیگر نیز بودند که گام‌های فراخ‌تر برداشته‌اند، مثل طالب آملی (ــ ۱۰۳۵ق)، کلیم کاشانی (ــ ۱۰۶۱ق)، میرزا جلال اسیر (ــ ۱۰۶۹ق)، صائب تبریزی (ــ ۱۰۸۱ق) و راقم مشهدی (ــ ۱۱۰۰ق). طالب به‌سبب تأثیری که در تحول سبک شعری دورهٔ صفوی دارد، شاعری قابل توجه و تحقیق است. او در شمار کسانی است که شیوهٔ شاعری را از آن‌چه دنبالهٔ سبک آغاز سدهٔ دهم هجری محسوب می‌شد، به‌سوی یک تحول سریع بردند که در همان سدهٔ یازدهم هجری به‌ظهور شاعرانی چون میرزا جلال اسیر و کلیم کاشانی و صائب تبریزی انجامید. او به نوآوری‌اش در شعر و تجدد در لفظ و معنی واقف بود و «اختراع سخن‌های خوش‌قماش» خویش را مرهون خیال‌بافی خود می‌دانست و به روش تازه‌اش که آن را از همهٔ روش‌ها تازه‌تر می‌شمرد، مغرور بود: «خیال‌بافی از آن پیشه ساختم طالب ــ که اختراع سخن‌های خوش‌قماش کنم.» □ «طالب از هر روشی شیوهٔ ما تازه‌تر است ــ روش ماست کز آن تازه‌تری نیست پدید.» □ «طالب عندلیب زمزمه‌ایم ــ سخن تازه آفریدهٔ ماست.» از جمله اشعار وی که در آن نوآوری‌هایی داشته می‌توان از این بیت یادکرد: «زان چهره گل به دامن اندیشه می‌کنم ــ خورشید می‌فشارم و در شیشه می‌کنم.» برخی از سخن‌سنجان مانند میرعبدالرزاق خوافی، طرز خیال‌بندی را به میرزا جلال اسیر منحصر دانسته‌اند. عبدالرزاق دربارهٔ وی می‌گوید که اسیر «در شعر، بانی بنیاد خیال‌بندی است و خیال‌بندانِ زمانِ حال را به‌پیروی او سر افتخار بلند است. گرچه طرز خیال به طریق ندرت در اشعار قدما یافته می‌شود و برخی از متأخرین که پیش از وی گام‌سپر وادی تازه‌گویی بودند نیز بدین‌روش ولوع تمام داشتند، اما او اساس سخنوری بر همین طرز نهاد و این قانون شگرف را به‌دست آیندگان قوافل وجود داد، بلکه سخن را به مرتبه‌ای نازک ساخته که تا موشکافان بزم معانی نظر به روی کار نیارند، سررشتهٔ آن به دست نیاید و هر قدر که تعمق به کار برند، لطایف دیگر حاصل آید و معهذا کلامش رطب‌ویابس بسیار دارد.» گرچه او نیز بنیاد معانی اشعارش را بر تخیل و توهم نهاد و هیچ مضمون و نکته‌ای در سخنش خالی نیست و این نکته‌پردازی‌ها موجب به کار بردن تشبیه‌ها یا خلق ترکیب‌های مجازی و استعاری بسیار تازه در سخن او شد، مانند سرمشق انتظار، سَرِ گریه، چمن آینه، غارت‌زدهٔ ناز، تشبیه هوای باطراوت به سفینهٔ غزل و رنج خموشی در بیت‌های زیر، اما با این همه نمی‌توان او را بانی طرز خیال دانست: «هوا ز موج طراوت سفینهٔ غزل است ــ چمن ز لاله و گل مطلع خوش انشایی است.» □ «کدام روز که سرمشق

انتظارم نیست ـ کدام شب که سر گریه در کنارم نیست.» □ «می‌رسد از چمن آینهٔ آشفتهٔ ناز ـ می‌توان یافت که غارت‌زدهٔ ناز خود است.» □ «نکند فیض ادب رنج خموشی ضایع ـ هر سؤالی که نکردیم جوابی دارد.» در نکته‌پردازی و مضمون‌آوری هر چه به صائب نزدیک‌تر شویم، صفای اندیشه و جلای لفظ را بیشتر و بهتر احساس می‌کنیم. یعنی طرزی راکه ناقص و هموار بود، رفته‌رفته بی‌عیب‌تر و هموارتر می‌یابیم و در آن با ظرافت‌های شاعرانه روبرو می‌شویم و به آن شیوه‌ای از سخنوری می‌رسیم که میرزا صائب با هنرنمایی‌های استادانهٔ خویش آن را منحصر به نام خود ساخت. پس از آن که در اشعارش معانی نغز پدید آمد، از مرحلهٔ تقلید گذشت و آن‌را به کمال رساند. حتی از آن نیز فراتر رفت و مبدع و مخترع طرزی خاص شد. وی بارها به تازگی طرز خود تصریح کرده و دقت نظر و باریکی خیال خود را در یافتن معانی تازه و مضامین دقیق ستوده است: «تتبع سخن کس نکرده‌ام هرگز ـ کسی نکرده به من فن شعر را تلقین.» □ «به زور فکر بر این طرز دست یافته‌ام ـ صدف ز آبلهٔ دست یافت درّ ثمین.» □ «صائب این طرز سخن را از کجا آورده‌ای ـ هر که را دیدیم داغ طرز این اشعار بود.» □ «صائب از طرز نوی کاندر میان انداختی ـ دودمان شعر را هر دم بقای تازه‌ای.» پس از او طرز سخنش که به گفتهٔ خودش: «منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ ـ شیوهٔ تازه نه رسم باستان آورده‌ام.» شیوهٔ تازه بود، به‌سرعت رواج گرفت. وی در حکم دانه‌ای بود که در زمینی آماده و بارور و مساعد برای کشت و زرع افشانده شود. پس از آن شاعران بسیاری از او پیروی کردند. یکی از آن‌ها ظفرخان احسن، حاکم کابل بود که شاگردی او می‌کرد، چنان که گوید: «طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست ـ تازه‌گویی‌های او از فیض طبع صائب است.» ساده‌گویی در سخن که از نخستین ویژگی‌های این گونه شعر است، وقت شاعر را به جای آن که به دنبال تکلف و تصنع در کلام رود، صرف یافتن معنی‌های تازه و باریک کرد. پرداختن به مضمون‌های دقیق شاعران را بیش از پیش به فرورفتن در خیال‌های ژرف واداشت و چون بیان وهم‌های باریک در کلام محدود به مهارت تام احتیاج داشت، رفته‌رفته خیال‌پردازی قوی‌تر و سخن‌آرایی ضعیف‌تر شد و در نتیجه استفاده از تشبیه، مجاز و استعاره و امثال و تمثیل را برای شاعران بیشتر کرد. هر چه به پایان دورهٔ صفویه می‌رسیم، مبالغهٔ شدید شاعران را در این کار بیشتر می‌بینیم، چنان که گویی سخن سادهٔ آزاد از این گونه آرایش‌های معنوی در نزد سخن‌سنجان ارزشی نداشت. به‌همین دلیل طالب آملی گوید: «ز ساده‌گویی افسرده تادمم طالب ـ من و سخن به همان طرز استعارهٔ خویش.» □ «سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحت ـ نمک ندارد شعری که استعاره ندارد.» هر چه تشبیه و استعاره پیچیده‌تر و دیریاب‌تر و آلوده‌تر به تخیل بود، بهتر، دلپذیرتر و استادانه‌تر به‌نظر می‌رسید، اما رفته‌رفته شنوندهٔ این‌گونه اشعار برای فهم آن‌ها با مشکل روبه‌رو شد. تقلید، استقبال و جوابگویی نیز از شعر شاعران معروف پیشین، چه در لفظ و چه در معنی و مضمون، همچون گذشته رواج یافت. گاه تمام سروده‌های یک شاعر برای جواب گفتن برگزیده می‌شد، چنان‌که زمانی یزدی (ـ ۱۰۲۱ق) و میرک نقاش (ـ ۱۰۶۱ق) همهٔ دیوان حافظ را جواب گفته‌اند و میرزا قوام‌الدین قزوینی، متخلص به جعفر، تمام دیوان شرف‌جهان قزوینی را غزل به غزل تتبع کرد. غنی کشمیری (ـ ۱۰۷۹ق) در این‌باره چنین می‌گوید: «گر سخن از خود نداری به که بربندی دهان ـ تا به کی چون خامه‌داری حرف مردم بر زبان.» مضمون‌ربایی از دیگر عیب‌های شعر این دوره است. اصرار در استفاده از مضامین تازهٔ نامکرر، شاعران را با کمبود آن مضامین روبه‌رو کرد و در نتیجه شاعران را به مضمون‌ربایی از یکدیگر واداشت. از میان شاعران، سلیم تهرانی (- ۱۰۵۷ق) در برداشتن معناهای دیگران معروف بود، چنان که شاعری دربارهٔ او گوید: «دخلی که نکردی به کلام‌الله است ـ بیتی که نبرده‌ای تو بیت‌الله است.» در حالی که سلیم از این که دیگر شعرا از مضمون‌های اشعار او برمی‌داشته‌اند، رنجیده خاطر بود: «دیوان خود به‌دست حریفان مده سلیم ـ غافل مشو که غارت باغ تو می‌کنند.» وی در این غارت از صائب نیز نام برده است: «دیوان کیست از سخنانم تهی سلیم ـ تنها نه بر من این ستم از دست صائب است.» تا این که غلامعلی آزاد بلگرامی (ـ ۱۲۰۰ق) در مقام دفاع از صائب برآمده و گفته است هر معنایی که گویند صائب از سلیم برداشته از مقولهٔ توارد است. البته دانسته نیست که وی در این راه تا به کجا به‌انصاف رفته است. در اواخر روزگار صفویه، یعنی ربع آخر سدهٔ یازدهم و نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم هجری پس از صائب این طرز و به عبارتی سبک هندی مراحل تنزل و انحطاط را پیمود و کار مضمون‌تراشی و دقیقه‌یابی به سرحد خنکی و ابتذال کشیده شد، چنان که هر تازه‌شاعری لاف استادی و سخندانی می‌زد و خود را سرخیل ارباب سخن می‌دانست. این همان محیط فاسد ادبی است که صائب از مدت‌ها پیش

مقدمات ظهور آن‌را احساس می‌کرد و بدین‌گونه اظهار تأسف کرده است: «صائب از قحط سخندان همه کس موزون است ــ کاش می‌بود در این عهد سخندانی چند.» این شعرا می‌کوشیدند تا برای اثبات مهارت و استادی خود مضامینی تازه به‌دست آورند و از این‌رو، به‌قول صائب، صدبار گرد نقطه‌ای چون پرگار گردیده و دربارهٔ موضوع واحدی معانی عدیده و مضمون‌های ضد و نقیض و مختلف ساخته‌اند. بسیار شده است که لفظ و معنی را فدای مضمون ساخته و حتی برای آنکه مضمون تازه‌ای را از دست ندهند، خلاف عقیده و ایمان خود و حتی واقعیت امر سخن رانده‌اند، چنان که صائب در مقام ساختن مضمون چنین می‌گوید: «دل دشمن به تهی‌دستی من می‌سوزد ــ برق از این مزرعه با دیدهٔ تر می‌گذرد.» از اواخر سدهٔ یازدهم هجری مضمون‌های عجیب و غریبی به‌وجود آمده و رفته‌رفته شعر از حالت طبیعی خارج شده است. در میان شعرایی که از آن پس در طرز خیال قدرت نشان دادند، ذکر نام غنی کشمیری (ــ ۱۰۷۹ق)، شوکت بخاری (ــ ۱۱۰۷ق)، ناصرعلی سرهندی (ــ ۱۱۰۸ق)، گرامی کشمیری (ــ ۱۱۵۶ق) و غنیمت کشمیری (ــ ۱۱۵۸ق) لازم است. برخی از آنان در این طرز به‌غایت دور رفته و از هم درگذشته‌اند و به همان نسبت هم در گفتار خود لغزش‌هایی دارند. این گروه از گویندگان که نزدیک به همهٔ آن‌ها از هند برخاسته‌اند، بر نشانه‌های پای اسیر و صائب در معنی و لفظ قدم می‌نهادند، اما حقاً که از آن دو نیز در راه نکته‌یابی و پیدا کردن مضمون‌های باریک بسیار دورتر رفتند، چندان که بیت‌هایشان را به دشواری و با تأویل و توجیه باید دریافت. والهٔ داغستانی در ریاض‌الشعرا در زیر نام میرنجات اصفهانی (ــ ۱۱۲۶ق) به ذکر فسادی که به بهانهٔ نزاکت‌گویی در شعر راه جسته بود، پرداخته و در ضمن تخطئهٔ شیوهٔ شاعری میرنجات و زیاده‌روی‌های شاعرانی که طرز او و زلالی و اسیر را دنبال می‌کردند، نوشته است که «خون مذمت شعر بد پس از زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر و شوکت بخاری در گردن میرنجات است، چه زلالی و میرزا جلال در برخی اشعارشان به وادی مهملات افتاده‌اند و آنان این روش را نزاکت‌گویی دانسته، حال آن که از فرط بی‌مایگی در این وادی به غلط کرده و از منزل مقصود دور افتاده‌اند... میرنجات ماورای روش آن‌ها طرز تازه‌ای اختراع کرده است که پسندیدهٔ طبع عوام شده، یعنی تابع اجامره، اوباش و بازاریان گردیده و اکثر خلق... به روش او رغبت تمام پیدا شده... و برخی دیگر از شعرای آن روزگار مثل رضا امیدی، مخاطب به قزلباش، نازک مهملی‌های طرز زلالی و اسیر را علاوهٔ طرز میرنجات کرده، کوس مزخرفات بر بام فضیحت می‌نوازند.» زیاده‌روی‌های شاعرانی که از آن پس خواستند در هند و ایران شیوهٔ اسیر و صائب را دنبال کنند، باعث بدنام شدن و متروک ماندن آن طرز در سدهٔ سیزدهم و چهاردهم هجری شد. از همین‌رو بود که انجمنی از شعرای اصفهان از سبک هندی یک‌سره دست کشیدند و به شیوه‌های خراسانی و عراقی روی آوردند و آغازگر دوره‌ای شدند که در ادب فارسی به دورهٔ بازگشت یا دورهٔ بدل‌سازی آوازه دارد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳/۷۸۷-۷۸۹؛ ۴/۱۶۳-۱۶۷، ۴۱۱، ۴۱۴؛ ۵/۵۲۱ - ۵۷۴، ۷۸۲ - ۷۸۴، ۹۷۱ - ۹۷۲، ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴، ۱۲۱۵ - ۱۲۱۸؛ دیوان بابافغانی شیرازی، مقدمه؛ سبک وقوع در شعر فارسی، ۵ از مقدمه، ۴۵۵؛ شعرالعجم، ۳/۶۳،۶۴،۷۰؛ ۴/۲۱؛ صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی، ۲۶۲-۲۶۷، ۲۸۶-۲۹۲، ۳۸۰، ۴۰۰-۴۰۳، ۴۴۰-۴۴۷، ۴۵۶، ۴۹۵؛ کلیات عرفی شیرازی، مقدمه؛ مآثر رحیمی، ۳/۷، ۸، ۲۸، ۲۲۹، ۸۴۸، ۸۶۳، ۸۷۸، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۸۰، ۱۰۲۷، ۱۱۲۹، ۱۱۳۳، ۱۱۳۶، ۱۲۱۲، ۱۲۶۷، ۱۲۸۹، ۱۳۳۷؛ فتح‌الله مجتبایی، «حافظ و خسرو»، آینده، سال یازدهم، شماره‌های ۱-۳، صص ۴۹-۶۹؛ سیدعبدالله، «تازه‌گویی: یک نهضت ادبی»، ترجمهٔ محمد ناصر، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، صص ۱۵۵-۱۶۶.

حجتی

تاناشاه (tā.nā.šāh)، قطب‌الملک ابوالحسن، ــ دژ دولت‌آباد ۱۱۱۱ق)، آخرین پادشاه از دودمان قطب‌شاهی هند (۱۰۸۳ــ۱۰۹۸ق). در حیدرآباد زاده شد و دودمانش از چغتاییانی بودند که به هند کوچیدند. ابوالحسن تاناشاه از پیروان سید شاه راجو حسین، صوفی نامدار آن روزگار (۱۱۹۳ق) بود. عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق) وی را به دامادی خود برگزید. پس از درگذشت عبدالله قطب‌شاه که بر سر جانشینی وی اختلاف افتاد، سید احمد، داماد بزرگ او بر آن شد تا تخت و تاج پادشاهی را به‌دست گیرد. اما با سعی و تدبیر مادنا و نیکناکه هر دو برادر، نوکر و پیشکار سید مرتضی از امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد بودند، ابوالحسن به پادشاهی نشست و وزارت او را نیز به سید مظفر دادند. پس از مدتی سید مظفر که اختیار ملک را در دست داشت، خواست که در مقدمات جزوی و کلی ابوالحسن را فرمانبر خود گرداند. ابوالحسن که از اندیشهٔ

تاناشاه

او آگاه شد، در پی آن برآمد که دست او را از وزارت کوتاه کند، اما کاری از پیش نبرد، تا آنکه مادناپندت که پیشکار مستقل و صاحب‌مدار خانهٔ سید مظفر بود، با ابوالحسن دمساز شد و رفته‌رفته وزارت را از سید مظفر گرفت و خود بدان شغل رسید. مادنا نیز که از برهمنان کرناتک بود، چون مستقل شد، سلسلهٔ نیکنامی این خاندان را گسیخت و سبب ضعف دین اسلام و تقویت کیش خود شد. چون ابوالحسن پادشاهی عیاش بود و روز و شب در عیش و عشرت به‌سر می‌برد و پروای ملک‌داری نداشت، مادنا صاحب اختیار کارهای مملکت شد. قدرت مادنا چندان بالا گرفت که بتخانه‌ای در بیرون شهر برآورد و در روز عید هندوها با برادر خود، سادات و علما را بدان شماتت که جد شما بتان را شکسته بود، به‌همراه خود به بتخانه برد. این دو برادر به چاپلوسی پیوسته در اندیشهٔ رضاجویی محمدابراهیم میرزا سرلشکر، مخاطب به خلیل‌اللـه‌خان، بودند. هنگامی که اورنگ‌زیب لشکری به فرماندهی پسرش شاهزاده محمدمعظم برای گرفتن بیجاپور بدان سو فرستاد و خود نیز از اورنگ‌آباد به احمدنگر و از آن‌جا به شولاپور رفت. در شولاپور نامه‌ای از ابوالحسن تاناشاه خطاب به یکی از حاجبان خود در اردوی اورنگ‌زیب به‌دست پادشاه گورکانی افتاد. در آن نامه از جمله آمده بود که «تا به حال پاس بزرگی اورنگ‌زیب می‌کردیم، حال که وی اسکندرشاه بیجاپور (۱۰۸۳ـ۱۰۹۷ق) را یتیم و ناتوان دانسته و بیجاپور را محاصره کرده است، واجب است که راجه سنبا را با لشکر مراته و خلیل‌اللـه‌خان پلنگ حمله را نیز با چهل‌هزار سوار به رویارویی‌اش بفرستیم.» اورنگ‌زیب با خواندن آن نامه چنان به‌خشم آمد که شاهزاده معظم را با خان‌جهان کوکلتاش به گوشمالی ابوالحسن فرستاد. سرانجام پس از چند نوبت جنگ که میان آنان درگرفت، سپاه اورنگ‌زیب پیروز شد و خلیل‌اللـه‌خان نیز به سپاه عالمگیر پیوست. ابوالحسن با شنیدن خبر نزدیک‌شدن شاهزاده عالم به حیدرآباد و پیوستن خلیل‌الله‌خان به آن شاهزاده، به دژ گلکنده گریخت. چون سپاه عالمگیری به حیدرآباد رسید، دست به نهب و غارت شهر گشودند و زن و فرزندان مسلمان و هندو را به‌اسارت بردند. سرانجام ابوالحسن به پیمان این که یک کرور و بیست لک روپیه به جز آن‌چه هر ساله به سپاه مغول می‌دهد، بپردازد، دست مادنا و نیکنا را که مایهٔ فساد و خرابی حیدرآباد بودند از دخالت در کارها کوتاه کند و کدهی‌سیرم و کوهیر و دیگر محلات فتح شده را به دولت گورکانی واگذارد، با شاهزاده معظم صلح کرد. چون ابوالحسن در گرفتار ساختن آن دو تن تأمل کرد، برخی سرداران بزرگ و خدمهٔ صاحب اختیار پنهانی بر سر آن دو ریختند و به قتلشان رساندند. اورنگ‌زیب پس از گرفتن بیجاپور (۱۰۹۷ق) فرمان‌هایی به نام ابوالحسن و سعادت‌خان حاجب که وی را پیش از این برای گرفتن زر پیشکشی عقب مانده و نیز زر همان سال به حیدرآباد فرستاده بود، ارسال داشت و از او خراج و زر پیشکشی خواست. سپس پنهانی نامه‌ای دیگر نیز برای سعادت‌خان فرستاد که به‌زودی برای گرفتن حیدرآباد بدان دیار می‌رسد و او در گرفتن زر و جواهرات و اظهار فرمانگزاری ابوالحسن پافشاری کند. ابوالحسن نخست در برابر درخواست سعادت‌خان که او را با فرستادن زرها به عنایات و توجهات پادشاه امیدوار ساخته بود، سرسختی نشان داد، اما پس از چند روز که خبر رسیدن پادشاه به گلبرگه رسید، نُه خوانچه پر از جواهرات مُهر و موم شده، از باب امانت نزد سعادت‌خان فرستاد. سعادت‌خان نیز پس از تعیین قیمت جواهرات، قبض رسیدن پیشکش را به‌همراه عرضداشت فرمانگزاری ابوالحسن و خواهش وی در بخشش گناهانش نزد پادشاه فرستاد. پس از چند روز که خبر آمدن پادشاه از گلبرگه به گلکنده به ابوالحسن رسید، وی به سعادت‌خان پیغام فرستاد که مگر دادن آن جواهرات به‌منظور ترحم پادشاه به حال او نبوده است و چون دانست که سپاه اورنگ‌زیب راهی حیدرآباد و دولت اقبال او رو به زوال است، عریضه‌ای در اظهار فرمانگزاری و درخواست بخشش از گناهان با تحف و هدایا نزد پادشاه فرستاد، اما این تدبیر نیز کارساز نشد. سپس با سپاهی که گردآورد، به‌رویارویی وی رفت. جنگ به درازا کشید و در آن‌میان برخی از نوکران ابوالحسن به اورنگ‌زیب مایل شدند. سرانجام پس از جنگ و کشمکش فراوان عبدالله افغان، از چاکران ابوالحسن با روح‌اللـه‌خان، از افراد اورنگ‌زیب ساخت و دروازهٔ دژ را به روی سپاه شاهزاده محمداعظم گشود. ابوالحسن دستگیر و سپس در دژ دولت‌آباد در بند شد. سرانجام پس از چهارده سال در آن دژ درگذشت. تاناشاه مردی نیک‌رفتار، علم‌دوست و صوفی‌منش بود. چون به موسیقی و آواز علاقهٔ فراوان می‌ورزید به تاناشاه (یعنی کسی که در منتهای نازک‌مزاجی است) آوازه یافت. هنگامی که وی به پادشاهی رسید، اوضاع مملکتش بسیار آشفته بود؛ از یک‌سو یورش‌های مرهته‌ها و مغول‌ها و از سوی دیگر نزاع‌های داخلی سراسر مملکتش را دستخوش آشفتگی و اغتشاش کرده بود و روز به روز دولت قطب‌شاهی رو به سستی می‌نهاد. از این رو،

بسیاری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان که در حیدرآباد دکن جمع بودند، پراگندند و بیشتر آثارشان نیز از میان رفت. توجه به مذهب شیعه از روزگار عبدالله قطب‌شاه در حیدرآباد رواج یافته بود. از این رو است که می‌بینیم اشعار و مثنوی‌های مذهبی در این دوره فراوانند. شاعری به‌نام محب در مثنوی خود با نام معجزهٔ فاطمه، ابوالحسن تاناشاه را مدح کرده و او را پادشاهی نیک‌دل، عالم و عدل‌پرور گفته است. احمدبن‌رکن‌الدین نیز کتابی در علم تجوید به نام حلیة‌القاری نوشت و آن را به نام ابوالحسن قطب‌شاه مصدر کرد. طبعی، شاعر هندی نیز در مثنوی بهرام و گل‌اندام خود اشعاری در مدح تاناشاه دارد. وی این مثنوی را در ۱۰۸۱ق به پایان برد و گویا پس از آنکه تاناشاه در ۱۰۸۳ق به تخت نشست، اشعاری در مدح وی به اشعارش افزوده است و شاید در ۱۰۱۸ق که شاه راجو، به‌تخت برآمدن تاناشاه را پیشگویی کرد، اشعاری در مدح وی سروده باشد. حاجی عبدالعلی کاتب نامه‌های عبدالله قطب‌شاه، تاناشاه و دیگر امرای دربار آنان‌را در کتابی به‌نام انشای عبدالعلی گردآورده است. تاناشاه به شعر علاقه داشت و به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. زبان اشعارش ساده و نزدیک به اشعار ولی دکنی است. حواشی تفسیر کشاف به‌عربی از دیگر آثار تاناشاه است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حبیب‌الرحمان‌خان شروانی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۵۰۵_۵۱۱، ۵۱۷، ۵۲۵؛ تاریخ ظفره، ۳۴_۴۱؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۴۲؛ حدیقة‌العالم، ۳۶۶_۴۱۵؛ داستان ترکتازان، ۳۷۷_۳۸۴؛ سیرالمتأخرین، ۳۵۳_۳۵۸؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵، ۹، ۱۳۱، ۳۸۹، ۵۵۰؛ گلشن هند، ۶۵_۶۷؛ مطلع انوار، ۵۶_۵۷؛ منتخب‌اللباب، ۲/۳۰۰_۵۰۰؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۴۶_۴۷؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۵۱؛ ۸۱.

The Oxford History of India, 421.

حجتی

تأثیر امرتسری (ta'sir-e.a.ma.rat.sa.ri)، محمددین، روستای اجناله در امرتسر ۱۹۰۲م ـ لاهور ۱۹۵۰م، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و سرپرستی وی را دایی‌اش عهده‌دار شد. در ۱۹۲۶م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. در ۱۹۲۴م مدیریت مجلهٔ نیرنگ خیال را عهده‌دار شد. چندی در دانشکدهٔ اسلامی لاهور به تدریس زبان انگلیسی پرداخت. سپس از آن کار کناره گرفت و در وزارت اطلاعات به کار سرگرم شد. از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴م برای بار دوم در دانشکدهٔ اسلامی به کار پرداخت. در ۱۹۳۶م با نوشتن رسالهٔ پایان‌نامهٔ هند و خاور دور در ادبیات انگلیسی از دانشگاه کیمبریج دانشنامهٔ دکتری گرفت. در ۱۹۳۶م ریاست دانشکدهٔ ایم‌ـ‌اـ‌او در امرتسر و در ۱۹۴۰م ریاست دانشکدهٔ سری‌تاب در سرینگر کشمیر را عهده‌دار شد. تأثیر در جنگ جهانی دوم در ادارهٔ نشر و اشاعت به‌کار سرگرم شد و در ۱۹۴۷م از آن کارکناره گرفت و به سرینگر رفت. پس از بنیاد شدن کشور پاکستان به وزارت اطلاعات آزاد کشمیر پیوست. در ۱۹۴۸م ریاست دانشکدهٔ اسلامی لاهور را به‌عهده گرفت و تا پایان زندگی به‌تدریس در آن دانشکده پرداخت. وی با علامه اقبال معاصر و معاشر بوده است. بیشتر به اردو شعر می‌سرود، اما اشعاری از وی به زبان‌های فارسی و انگلیسی نیز به‌جا مانده است. مسائل اخلاقی، اجتماعی، میهنی، وصف و عشق درون‌مایهٔ سروده‌های تأثیر است. وی به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. از آثارش: ۱ـ آتشکده (مجموعهٔ سخنان منظوم)؛ ۲ـ کنول/نیلوفر (داستان به نثر)؛ ۳ـ به‌نام عزیزم که مجموعهٔ نامه‌ها است. افزون بر آثار یاد شده، نوشته‌های تأثیر در مجله‌های کشورش با نام‌های مستعار به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۶؛ خفتگان خاک لاهور، ۵۲_۵۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۳۹_۲۴۲؛ سبط حسن رضوی، «تأثیر پارسی‌گوی معاصر پاکستان»، هلال، جلد ۱۹، شمارهٔ ۵(شمارهٔ مسلسل ۱۱۵)، شهریور ۱۳۵۰ش، صص ۲۹_۳۰.

م.انوشه

تأثیر جالندهری (ta'sir-e.jā.lan.ha.ri)، عبدالحفیظ، نیلال محل (شهر جالندهر) ۱۹۰۰ـ ۱۹۷۳م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. تبار او به دودمان معروف لودیان می‌رسد که از ۸۵۲ تا ۹۳۲ق بر هند فرمانروایی کردند و مروج بزرگ زبان فارسی در شبه قاره بودند. شاخه‌ای از این خانواده در دهکدهٔ دهوگری در شهر جالندهر سکونت داشتند. تأثیر دورهٔ مقدماتی علوم را تا دورهٔ دانشگاهی در زادگاه خود به‌پایان برد. از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ منشی فاضل (فوق‌لیسانس) ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس به تدریس زبان و ادبیات پرداخت. پس از تشکیل کشور پاکستان با همهٔ مسلمانان جالندهر به پاکستان کوچید و در دبیرستان‌های راولپندی زبان و ادبیات فارسی درس می‌داد. تأثیر به فارسی و اردو شعر می‌گفت. بیشتر آثار منظوم وی به زبان

فارسی و اشعار فارسی او بیش از سه‌هزار بیت است. سبک شعر وی سبک بازگشت و زبان شعر او ساده و روان است. در سروده‌هایش بذله‌گویی و ظرافت دیده می‌شود. تأثیر با وحیدقریشی، سید فیض‌الحسن فیضی و سید عطا حسین کلیم معاشر بوده است.

منابع: شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، پایان‌نامهٔ دکتری ادبیات فارسی سبط‌حسن رضوی، ۴۱۱-۴۱۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۱۵-۴۱۸؛ گنج شایگان، ۲۷.

م.انوشه

تأدیب‌الزندیق فی تکذیب‌الصدیق (taɛ.di.boz.zen.diq.fi. tak.zi.bos.sed.diq)، رساله‌ای به فارسی در نقد ادبی و در پاسخ به اعتراض‌ها و ایرادهای محمدصدیق سخنور بلگرامی در تحقیق‌السداد فی مذلة‌الآزاد، نوشتهٔ سید شاه عبدالقادر اورنگ‌آبادی، متخلص به فخری و مهربان (۱۱۴۳ ــ ۱۲۰۴ق)، شاعر، نویسنده و منتقد شعر فارسی. نویسنده ایرانی‌تبار بود و نیاکانش از نیشابور به هند کوچیده بودند. وی در اورنگ‌آباد زاده شد و در کودکی قرآن را از بر کرده زبان‌های عربی، فارسی و دانش‌های روزگارش را فراگرفت. مهربان اورنگ‌آبادی حدیث، کتب ادبی و شعر را نزد آزاد بلگرامی فراگرفت. وی در ۱۱۸۳ق به مدراس کوچید و نزد نواب والاجاه محمدعلی‌خان بهادر، والی آن سرزمین، تقرب یافت. زمان نگارش این اثر به درستی دانسته نیست، اما حسن عباس احتمال داده که در ۱۱۷۱ق نوشته شده باشد. مهربان در مقدمهٔ اثرش سبب تألیف آن‌را چنین بیان کرده که آزاد در تذکرهٔ سرو آزاد شرح احوال و نمونهٔ اشعاری مختصر از سخنور نقل کرده و این سبب رنجش او و نوشتن اثری متعصبانه در اعتراض به اشعار آزاد، از سوی وی، شد و مهربان خواست با این رساله اثر سخنور را پاسخ گوید. وی در تأدیب‌الزندیق، افزون بر پاسخ‌گویی به اعتراض‌های او و دفاع از استادش، اشعار سخنور را از جنبه‌های گوناگون نقد کرده است. افزون بر این، مؤلف در مقدمه، به‌خلاف نثر ساده و روان بخش‌های دیگر اثر، با نثری مصنوع، به‌ستایش قدرت و آگاهی‌های علمی استادش و آثار او پرداخته و برای دفاع از وی نامه‌های آزاد به سخنور بلگرامی، دربارهٔ این موضوع، را آورده است. مهربان انتقادهایی را که سخنور در تحقیق‌السداد زیر عنوان «تحقیق عیوب به کلام آزاد از سخنور نقاد»، بر ده شعر آزاد، و آن‌ها را که زیر عنوان «تدقیق تشنگی‌ها اندر کلام آزاد» برشمرده بود، پس از مقدمه زیر همان عنوان‌ها بررسی کرده و آن‌ها را با آوردن شواهد گوناگون از اشعار شاعران بنام پاسخ داده است. افزون بر این، نویسنده، در بخش «جوابات میر آزاد بلگرامی»، هشت نمونه از پاسخ‌های خود آزاد بلگرامی را، بر انتقادهای نویسندگان و دانشمندان از برخی آواها و معناهای واژگان و ترکیب‌ها و صرف و نحو در اشعار خودش، نقل کرده است. مهربان اورنگ‌آبادی در خاتمهٔ این اثر دوازده نمونه از اصلاح‌ها و انتقادهای آزاد بلگرامی، بر اشعار سخنور، را آورده در تأیید آن‌ها خود نیز انتقادهایی بدان‌ها افزوده است. وی در ضمن بیان پنج مورد از این اشکال‌ها، که سخنور پیش‌تر به آن‌ها پاسخ داده بود، پاسخ‌های او را رد کرده و در تأیید انتقادهای استادش شواهدی از کلام فارسی‌گویان برجسته آورده است. مهربان در خاتمهٔ اثرش، جز این‌ها، سه نمونه از خرده‌گیری‌های آزاد بر برخی اشعار صانع (ــ ۱۱۹۹ق) را نیز نقل کرده است. این اثر، به‌کوشش حسن عباس، همراه با رسالهٔ تحقیق‌السداد فی مذلة‌الآزاد، زیر نام دو رساله در نقد ادبی به‌چاپ رسیده است (رامپور، ۱۴۱۷ق).

منابع: احوال و آثار آزاد بلگرامی؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۸؛ خزانهٔ عامره، ۲۲۹-۲۳۰؛ دو رساله در نقد ادبی، در صفحات فراوان؛ الذریعه، ۱۱۳۶/۳؛ روز روشن، ۷۸۰-۷۸۳؛ شمع انجمن، ۴۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۲۸/۱۳-۲۴۲۹؛ نتایج‌الافکار، ۶۸۲-۶۸۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 350.

نجم‌الرشید

تألیف یوسفی (taɛ.lif-e.yu.so.fi)، واژه‌نامهٔ فارسی به فارسی از غلام‌یوسف فرزند غلام‌پیر، ساکن آرکات. این فرهنگ، که در ۱۲۰۰ق به انجام رسیده، برای نوآموزان و دانش‌آموزان فراهم شده بود و مؤلف واژگان آن را از فرهنگ‌هایی مانند کشف‌اللغات، لطائف‌اللغات، فرهنگ حسینی، قاموس، جهانگیری، سروری، مؤیدالفضلا، رشیدی، منتخب‌اللغات و شرح نصاب‌الصبیان گرفته است. ترتیب واژگان در این واژه‌نامه چنان است که حرف اول آن‌ها باب و حرف آخر فصل را تشکیل می‌دهد. واژگان بسیار ساده و کوتاه و بی‌ذکر شواهد، معنی شده‌اند و گاه اجمال و اختصار چندان است که دریافت مفهوم واژه را دشوار می‌سازد. از تألیف یوسفی، نسخه‌ای در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۴؛
Dictionary of Indo- Persian Literature, 207.

برزگر

تأیید هندوستانی (ta£.id-e.hen.dus.tā.ni)، خواجه عبدالله فرزند خواجه رحمت‌الله، ۱۱۵۰ ـ عظیم‌آباد ۱۲۰۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دانش‌های متداول روزگارش را فراگرفت. فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست. در نظم و نثر، معما و علم تاریخ مهارت داشت. وی به‌فرمان نواب‌خان‌خانان بهادر مظفرجنگ (؟) به آموزش نواب مؤتمن‌الملک مبارک‌الدوله بهادر (ــ ۱۱۸۶ق) فرزند نواب میرمحمدجعفرخان ناظم صوبهٔ بنگال (ــ ۱۱۷۸ق) پرداخت و در دستگاه آنان از حرمت فراوان برخوردار بود. تأیید پس از چندی به‌خواهش نواب‌ابراهیم علی‌خان بهادر ناظم محمدآباد بنارس به آن‌جا رفت و در تألیف کتاب صحف ابراهیم با وی همکاری کرد و مقدمه‌ای بر آن نوشت. پس از آن به عظیم‌آباد رفت و گوشه‌نشینی برگزید و تا پایانی عمر در آن‌جا به سر برد. فرزند وی میرزا محمدعلی، متخلص به تمنا، قطعه‌ای در مادهٔ تاریخ درگذشت پدرش سروده است. اشعاری از تأیید در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۱۶۶/۹؛ صبح گلشن، ۷۹-۸۰؛ صحف ابراهیم، ۴۱-۴۲؛ نشتر عشق، ۳۰۱-۳۰۲.

رسولی

تبسم صوفی (ta.bas.som-e.su.fi)، صوفی غلام‌مصطفی، چته‌کتره (امرتسر) ۱۸۹۹ ــ ۱۹۷۸م، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. فوق‌لیسانس زبان فارسی و مدرس زبان و ادبیات فارسی در دانشکدهٔ تربیت معلم لاهور بود (۱۹۵۴م). تبسم به هر سه زبان اردو، پنجابی و فارسی شعر می‌سرود. در شعر فارسی شاگرد حکیم فیروزالدین طغرایی است. وی تخلص خود را از علامه محمدحسین عرشی امرتسری گرفت. در ۱۹۵۴م همراه هیأت فرهنگی پاکستان به ایران سفر کرد. در ۱۹۵۵م مدیر خانهٔ فرهنگ ایران و در ۱۹۵۶م مدیر هفته‌نامهٔ لیل‌ونهار بود. به پاس خدمات علمی و ادبی‌اش در ۱۹۶۲م نشان ستارهٔ خدمت و در ۱۹۶۷م نشان ستارهٔ امتیاز گرفت. از معاصران، به رشید یاسمی، پورداود، دهخدا، سعیدنفیسی، علامه اقبال و مجتبی مینوی علاقهٔ فراوان می‌ورزید. وی به غزل بیش از انواع دیگر شعر توجه داشت. سبک تبسم ساده و روان و از لطافت فراوان برخوردار است. از آثارش ۱ـ انجمن که مجموعهٔ غزل‌های فارسی و اردو و پنجابی او است؛ ۲ـ حکمت قرآن؛ ۳ـ ترجمهٔ اقبال لاهوری از مجتبی مینوی؛ ۴ـ نمایش‌نامهٔ رادیو و تلویزیونی جاه‌وجلال؛ ۵ـ ترجمهٔ جاویدنامه از اقبال لاهوری با نام سراپردهٔ افلاک به اردو (لاهور ۱۳۹۷ق)؛ ۶ـ ترجمهٔ منظوم صد غزل امیرخسرو دهلوی با نام دوگونه به اردو (لاهور ۱۳۹۵ق)؛ ۷ـ مسلمانون کا علم جغرافیه به اردو؛ ۸ـ منظومه‌های کوتاه برای کودکستان به‌نام جهولنی (به‌معنی گهواره) به اردو؛ ۹ـ منظومه‌هایی برای کودکان دبستان به‌نام توت بتوت به اردو؛ ۱۰ـ نقد ادبی و بررسی سبک اشعار میرزا اسدالله‌خان غالب به‌نام روح غالب به اردو.

منابع: پاکستانی ادب، ۱۹۶، ۳۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۸/۳-۶۶۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۷۰-۱۷۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۳، ۹۶-۹۸، ۲۵۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۹۳، ۲۸۹، ۳۰۸؛ خفتگان خاک لاهور، ۱۷۶-۱۷۷؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، پایان‌نامهٔ دکتری ادبیات فارسی سبط‌حسن رضوی، ۴۰۰-۴۳۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۶۸-۴۷۲؛ گنج شایگان، ۲۸، سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، صص۱۰۸-۱۰۹؛ دکتر یسین رضوی، «صوفی تبسم پارسی‌گوی ایران‌شناس پاکستان»، هلال، دورهٔ نوزدهم، شمارهٔ ۸، آذر ۱۳۵۰ش، صص ۶-۸.

رسولی

تبسم قریشی (ta.bas.som.qo.ray.ši)، محمد رمضان فرزند محمد عبدالکریم ۱۳۱۶ق/ ۱۸۹۹م ــ ، شاعر فارسی‌گوی و روزنامه‌نگار پاکستانی. تحصیلات ابتدایی را نزد جد و پدر خود آموخت و زبان و ادبیات فارسی را از قاضی احسان الله وزیر آبادی و استاد الله دین فراگرفت. قانون ابو علی سینا را نزد نیای خود مولوی فضل احمد خواند. زمانی در ارتش خدمت کرد و سپس به معلمی روی آورد و دوباره در ارتش مشغول به کار شد وبا درجهٔ سرگردی بازنشسته شد و پس از آن درگجرات به رشتهٔ پزشکی مشغول گشت. تبسم به سه زبان فارسی،اردو و پنجابی شعر می‌گفت و دیوان وی به نوشتهٔ تذکرهٔ شعرای پنجاب دارای پنجاه هزار بیت بود که تاکنون چاپ نشده است. زبان شعر وی ساده و روان است. وی مجلهٔ ماهانه‌ای به‌نام اقبال منتشر ساخت

و پس از آن اخبار هفتگی محب کسان و در ایام بازنشستگی هفته نامهٔ غازی را منتشر کرد.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۸، ۹۹؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، پایان‌نامهٔ دکتری ادبیات فارسی سبط‌حسن رضوی، ۴۰۴-۴۰۶؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ۳۳۹-۳۴۱؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/ ۴۶۲-۴۶۷.

رسولی

تبصرة‌الاطباء ← امیربخش، الیاس سید قاضی تتهوشاه درویش

تبصرة‌الایمان (tab.se.ra.tol.i.mān)، کتابی به فارسی در اعتقادات نوشتهٔ سلامت*علی طبیب فرزند محمد عجیب دهلوی (سدهٔ سیزدهم هجری). نویسنده این اثر را در ۱۲۲۵ق / ۱۸۱۰ در یک مقدمه، هفت باب و یک خاتمه تدوین کرده است. چون هر باب این کتاب در بردارندهٔ چند تبصره است، به تبصرة‌الایمان موسوم شده است. عبارت تبصرة‌الایمان به‌حساب ابجد برابر با ۱۲۲۵ است که همان سال تألیف کتاب نیز است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۸۸۹ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد در لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۱۲۱؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۴۶.

فتح‌نیا طبری

تبصرة‌الناظرین ← شاعر بلگرامی

تپان پهلواروی (ta.pān-e.pah.la.vā.ra.vi)، شاه [محمد] نورالحق فرزند عبدالحق فرزند تاج‌العارفین محمد حبیب‌الله هاشمی، ۱۱۵۶ - ۴ شعبان ۱۲۳۳ق، صوفی قادری و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در پهلواری شریف، روستایی در حدود ۱۵ کیلومتری عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار هند، به‌دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و نیای خود گذراند و سپس از عموی خود ملا وجیه‌الحق ابدال دانش آموخت. در تصوف نیز به نیای خود شاه محمد مجیب‌الله (- ۱۱۹۱ق) دست ارادت داد و از او اجازهٔ ارشاد گرفت (۱۱۷۳ق). با پسرش حافظ محمد ظهورالحق ظهور (۱۱۸۴ - ۱۲۳۴ق) به عظیم‌آباد رفت و مسئولیت خانقاه عمادیه در محلهٔ منگل تالاب آن شهر را بر عهده گرفت. از نویسندگان و سرایندگان برجستهٔ بهار بود و کسانی چون ابوالحسن فرد پهلواروی و راسخ عظیم‌آبادی شاگردش بودند. تپان در همهٔ قالب‌های کهن شعر می‌سرود و به‌ویژه در غزل، مثنوی و قصیده‌سرایی مهارت داشت. حزین لاهیجی پس از ملاحظهٔ برخی سروده‌های نخستین تپان در بنارس چنین نظر داد: «همان که کلام خوب است، برخی مرغوب. اما بوی پیرزادگی می‌آید.» وی در عظیم‌آباد درگذشت و پیکرش را در همان‌جا به خاک سپردند.

منابع: تذکرة‌الکرام، ۳۱۲-۳۱۴؛ تصوف بر صغیر مین، ۲/ ۱۲، ۵۶؛ دیوان فائز پهلواروی، ۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۷/ ۵۲۷-۵۲۸؛ محمدسعید احمد شمسی، «احوال و آثار ابوالحسن فرد پهلواروی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، ص۲۵۳.

برزگر

تپش دهلوی (ta.peš-e.deh.la.vi)/طپش، محمداسماعیل، معروف بــه میرزا(آغا)جان، پسر میرزا یوسف بیگ‌خان بخاری، -۱۲۲۹ق، شاعر اردوسرای شبه قاره. پدرش میرزا یوسف‌بیگ از نوادگان سیدجلال بخاری و مردی سپاهی‌پیشه بود که به هند کوچید. تپش در دهلی زاده شد و همانند پدرش سپاهی‌پیشه بود. در شعر از میرزا محمد یاربیگ سائل و خواجه میردرد دهلوی اصلاح سخن می‌گرفت. شاهد آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی فراوانی بود و فراز و نشیب‌های بسیاری از سرگذراند. در آن دوره دهلی سخت دستخوش آشوب و آشفتگی بود و ازاین‌رو بسیاری از اهل فضل و ادب از آن‌جا به ولایات آرام‌تر هند می‌کوچیدند. تپش ظاهراً نخست در خدمت شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ - ۱۲۲۱ق) و پسر بزرگش شاهزاده جهاندارشاه جوان‌بخت به‌سر می‌برد. همراه جهاندارشاه به لکنو و از آن‌جا به بنارس رفت. پس از مرگ جهاندارشاه (۱۲۰۱ق)، بنارس را به سوی مرشدآباد در بنگال ترک گفت و به خدمت امیرالملک شمس‌الدوله نواب سیداحمدعلی‌خان پیوست. در ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ق که محمد ظهیرالدین میرزا علی‌بخت، متخلص به اظفری، به مرشدآباد رفت در آن‌جا با تپش دیدار کرد و به اصرار وی، کتابی در شرح احوال خود به‌نام واقعات اظفری نوشت. تپش همچنین از ستایندگان وزیرعلی‌خان، نواب اوده (۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ق) بود و ازاین‌رو وقتی انگلیسی‌ها وزیر علی‌خان را برانداختند و در قلعهٔ فورت ویلیام در کلکته زندانی کردند، تپش نیز در آن قلعه زندانی شد. وی پس از نه‌سال آزاد شد

و پس از آن تا لحظهٔ مرگش در کلکته به‌سر برد. حکیم ابوالقاسم میرقدرت‌الله، متخلص به قاسم، که تپش را از نزدیک می‌شناخت در مجموعهٔ نغز (نوشته در ۱۲۲۱ق) دربارهٔ تپش می‌نویسد که «بخارایی‌الاصل و [شاه] جهان‌آبادی‌المولد و از اولاد امجاد خداودوست صاحب اجلال حضرت سید جلال [بخاری] قدس‌سره و مردی سپاهی‌پیشه، به اندیشه، نیکو شمایل، پسندیده خصایل، یارباش، لطیفه‌گو، بذله‌سنج، خوشخو است. خط نستعلیق و شکسته آمیز و صرافی خوب می‌نویسد و به قدر از عروض و قافیه هم آگهی دارد. با قاسم هیچمدان سراپا نقصان [یعنی مؤلف مجموعهٔ نغز] خیلی مربوط شده بود. حالا در نواح بنگاله ایام به‌سر می‌برد. خداش خوش دارد. شاگرد اوستاد صاحب درایت هدایت‌الله‌خان هدایت است، عفی‌الله‌عنی،و گاه شعر خود از نظر فیض اثر مضمار سخن‌سازی....خواجه میردرد... هم گذرانیده. اگرچه بیشتر گرد مضامین استاتذه می‌گردد، اما شعرش کیفیتی دارد.» (مجموعهٔ نغز، ۳۶۷) از آثارش: ۱ـ کلیات تپش، که مجموعهٔ سروده‌های اردوی او است و در ۱۹۷۷م به کوشش عابد رضا بیدار در پتنا به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ مثنوی بهار دانش که ترجمهٔ اردوی منظوم مجموعهٔ حکایاتی به فارسی به همین نام از شیخ عنایت‌الله کنبوه لاهوری است. از این اثر نسخه‌ای در انجمن آسیایی بنگال، در حدود ۸۰۰ صفحه، هر صفحه در ۱۱ سطر، در دست بوده است؛ ۳ـ شمس‌البیان فی مصطلحات هندوستان که فرهنگ اصطلاحات اردو، با شرح و معنی فارسی، به ترتیب الفبایی است و تپش آن را به خواهش امیرالملک شمس‌الدوله نوشته و در محرم ۱۲۰۷ق به انجام رسانیده است. این اثر که همراه با شواهد شعری، بیشتر به اردو و کمتر به فارسی است در ۱۹۷۷م به کوشش عابد رضا بیدار در پتنا چاپ شده است؛ ۴ـ منظومهٔ یوسف و زلیخا به اردو، که آن را در دورهٔ حبس خود (در قلعهٔ فورت ویلیام) سروده است؛ ۵ـ بیاض تپش.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۱۰۰۳/۲ـ ۱۰۰۴، ۱۰۲۲؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۲۱؛ تذکرهٔ هندی، ۱۵۳؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۸۹ـ ۱۹۰؛ سخن شعرا، ۳۰۲ـ ۳۰۳؛ گلستان بی‌خزان، ۵۴؛ گلشن بی‌خار، ۹۷؛ گلشن همیشه‌بهار، ۹۱ـ۹۳؛ مجموعهٔ نغز، ۳۶۷ـ ۳۶۹؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the king of Oudh, 297-640; *Dictionary of Indo- Persian Literature*, 590; *Mughals in India* ,463.

برزگر

تتوی، محمدشاه فرزند عبدالغفور ← محمدهاشم تتوی

تتوی، محمدهاشم فرزند عبدالغفور ← محمدهاشم تتوی

تجرّد لاهوری (ta.jar.rod-e.lā.hu.ri)، سید عبدالله، ۱۲۰۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات لاهور بود. در جوانی به برهان‌پور رفت و علوم متداول عربی را نزد مولوی غلام محمد از شاگردان ملانظام‌الدین فراگرفت. سپس به زیارت حرمین شریفین شتافت و از آن‌جا به بندر سورت رفت و علوم دیگر را از علمای این شهر آموخت. مدتی در مسجد ملامحمدعلی سورتی اقامت گزید. سپس در مسجد مولوی خوب محمد اقامت کرد و چون درگذشت پیکرش را در همین مسجد به‌خاک سپردند. در شعر و شاعری با نورالعین واقف* همصحبت بود. به‌فارسی، عربی و اردو شعر می‌سرود. نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکره‌های صبح گلشن، تذکره شعرای پنجاب و تذکرهٔ مردم دیده آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۹؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۵۶؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۴۲؛ سخنوران گجرات، ۱۲۲ـ۱۲۳؛ صبح گلشن، ۷۹ـ۸۰؛ گلشن بی‌خار، ۱۰۰؛ مخزن‌الشعرا، ۴۲؛ مخزن نکات، ۱۷۴؛ نشتر عشق، ۳۰۵/۱.

امیرهدائی

تجرّد لاهوری (ta.jar.rod-e.lā.hu.ri)، شیخ محمدعلی، ـ ۱۱۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مولتان به لاهور کوچیدند و شیخ محمدعلی در لاهور متولد شد. از نوجوانی به شعر و شاعری علاقهٔ فراوان نشان می‌داد و به شاگردی شیخ خیرالله گجراتی متخلص به فدا درآمد. وی قریب دویست‌هزار بیت از اشعار شعرایی راکه خود می‌پسندید در دفتری گردآورده و پیوسته مطالعه می‌کرد تا این که بعدها حدود دوهزار بیت از اشعار خود را نیز به این مجموعه افزود. در شعر و شاعری با نورالعین واقف* هم‌صحبت بود ولی بیشتر اوقات خود را به‌تنهایی در کوهستان جنبو از استان پنجاب می‌گذرانید. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در تذکره‌های صبح گلشن، تذکرهٔ شعرای پنجاب و تذکرهٔ مردم دیده آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۹۹ـ۱۰۰؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۵۷؛

الذریعه، ۱۶۶/۹؛ صبح گلشن، ۸۰؛ عقد ثریا، ۱۸؛ نشتر عشق، ۳۰۵،۳۰۴/۱.

امیرهدائی

تجرید (taj.rid)، میرحیدر، ز ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی که مؤلف صحف ابراهیم نسبت او را (ظاهراً به اشتباه) اصفهانی نوشته، از شاگردان و هم‌صحبتان سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ـ۱۱۶۹ق) بوده است و به گفتهٔ آرزو، بیشتر در بندر سورت (در گجرات) به‌سر می‌برد. سپس به دهلی رفت و در آن‌جا با آرزو «صحبت شعر داشت، ساقی‌نامه خوب گفته» و در آن از آرزو بسیار تعریف کرده است. ظاهراً در دهلی یک‌چند در خدمت نواب قمرالدین اعتمادالدوله گذرانید و در اوایل پادشاهی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) به تته در سند رفت و سپس، بعد از گذراندن مدتی در سورت، رهسپار بنگاله گردید و نوکر سرفرازخان، ناظم (حاکم) بنگاله (۱۱۵۱ـ ۱۱۵۳ق) شد و پس از کشته شدن سرفرازخان به دکن و از آن‌جا به سورت رفت و در همان‌جا، پیش از ۱۱۶۴ق (سال اختتام تألیف مجمع‌النفایس) درگذشت. برخی منابع، مانند نشتر عشق، سال مرگش را ۱۱۵۰ق نوشته‌اند که درست نمی‌نماید.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۲؛ الذریعه، ۱۴۴/۹ـ ۱۴۷؛ روز روشن، ۱۴۶؛ سفینهٔ هندی، ۴۱؛ صبح گلشن، ۸۰؛ صحف ابراهیم، ۳۲؛ مجمع‌النفایس، ۳۶؛ نشتر عشق، ۳۰۳ـ ۳۰۴؛

Dictionary of Indo- Persian Literature, 587.

برزگر

تجرید لاهوری (taj.rid-e.lā.hu.ri)، میرمحمدعلی فرزند عبدالله، ـ ۱۱۷۲ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در نشتر عشق و صبح گلشن نام وی تجرد آمده و نام پدرش نیز با نام او خلط شده است. تجرید از زادگاهش لاهور به برهانپور دکن کوچید و نزد مولوی غلام‌محمد از شاگردان نظام‌الدین لکنویی درس خواند. وی سپس به مرشدآباد رفت و بر بیشتر کتاب‌های درسی حاشیه نوشت. وی گرچه رغبتی بیشتر به فراگیری علوم نشان می‌داد و کمتر به انشا و نظم می‌پرداخت، اما شعر هم می‌سرود و از شعرهایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۳۰۵/۳ـ۳۰۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۱؛ روز روشن، ۱۴۶؛ صبح گلشن، ۸۰؛ صحف ابراهیم، ۳۶ـ۳۹؛ نشتر عشق، ۳۰۵/۱.

جهان‌تاب

تجلی اردکانی، علیرضا ← تجلی شیرازی

تجلی دهلوی (ta.jal.li-ye.deh.la.vi)، فرزند سید قطب‌الدین‌شاه، دهلی ۱۲۶۳ق ـ، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار یعقوب‌بیگ فرمانروای کاشغر (۱۲۸۲ ـ ۱۲۹۴ق) به‌همراه پدرش از دهلی به کاشغر رفت و در آن‌جا دانش‌های زمان را فراگرفت. پس از درگذشت پدر به مکه رفت و چندین‌سال در آن‌جا معتکف شد. سپس دیگربار راه کاشغر را پیش گرفت. برخی گفته‌اند که وی در میان راه برای زیارت آرامگاه بهاءالدین نقشبندی وارد بخارا شد و چندی در آن‌دیار ماند. در بخارا با اسیری دیدار کرد. وی دانش پزشکی را به ذاکرخان فرقت آموخت. تجلی بیشتر به عربی شعر می‌سرود و در سرودن مادهٔ تاریخ زبردست بود. دیوان تجلی به‌شمارهٔ ۱/۶۳۴ در گنجینهٔ دست‌نویس‌های شرقی آکادمی فن‌های روسی تاجیکستان باقی است.

منابع: تذکرةالشعرای محترم، ۶۴ ـ ۷۱؛ دایرةالمعارف شوروی تاجیک، ۳۱۸/۷؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی آکادمی فن‌های روسی تاجیکستان، ۱۸۵/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۲۰/۹؛ فهرست نسخ خطی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ۱۷۷/۱ ـ ۱۷۸.

رسولی

تجلی شیرازی (ta.jal.li-ye.ši.rā.zi)، میرزا علی‌رضا فرزند کمال‌الدین حسین، شاعر و مفسر و متکلم ایرانی، ـ شیراز ۱۰۸۵ق، شاعر و مفسر و متکلم ایرانی. وی از کدخدازادگان اردکان فارس بود. در اوان جوانی به اصفهان رفت و در خدمت استادانی چون آقا حسین خوانساری (ـ ۱۰۸۹ق) به کسب دانش پرداخت. پس از چندی راهی هند شد و مدتی مدرس و ادب‌آموز اعیان‌زادگان آن‌دیار بود. اما توقف او در هند چندان نپایید و به اصفهان بازگشت. میرزاعلی‌رضا در اصفهان آوازه‌ای بلند یافت و به مقام مدرسی مدرسهٔ والده رسید و شاه‌عباس دوم در ۱۰۷۲ روستایی را در اردکان به سیور غال او داد. وی پس از چندی تدریس را رها کرد و رهسپار سفر حج شد و پس از بازگشت از سفر، شیراز را برای اقامت برگزید. میرزا علی‌رضا، گذشته از آنکه شاعری توانا بوده و اشعار فراوانی از او مانده

است، در علوم دینی نیز مهارت داشت و کتب و رسالاتی متعدد در کلام و تفسیر فقه نوشته است. از آثارش: ۱ـ دیوان قصاید و غزلیات؛ ۲ـ مثنوی عرفانی معراج‌الخیال (بمبئی، ۱۳۱۳ق)؛ ۳ـ تفسیر قرآن به‌فارسی؛ ۴ـ سفینة‌النجاة در معرفت خدا و نبوت و امامت به‌فارسی؛ ۵ـ رساله‌ای در منع نماز جمعه در غیبت امام زمان که در پایان ردیه‌ای بر رسالهٔ ملامحمدباقر خراسانی که نماز جمعه را واجب عینی دانسته‌اند افزوده است؛ ۶ـ حاشیه‌ای بر کتاب حاشیهٔ ملا عبدالله یزدی در منطق که به گفتهٔ مؤلف فارسنامه در میان طلاب علوم دینی معروف است.

منابع: آتشکدهٔ آذر، ۲۸؛ اعلام‌الشیعه، ۳۹۹؛ اعیان‌الشیعه، ۲۴۰/۸؛ بهارستان سخن، ۵۷۸ـ۵۷۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵ و بخش یکم، ۳۱۸ـ۳۱۷؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۳۱؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۶۴ـ۶۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۴ـ۱۵۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۷۰ـ۱۶۸؛ الذریعه، ۱ـ۱۶۷/۹؛ ۲۰۳ـ۲۰۲/۱۲؛ ۳۰۱/۱۹؛ روز روشن، ۱۴۸ـ۱۴۷؛ ریاض‌العلماء، ۹۶ـ۹۵/۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۲؛ ریحانة‌الادب، ۳۲۸/۱؛ شام غریبان، ۶۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۵۴ـ۵۲؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۳۹۹/۵؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۷۳/۲؛ فوائدالرضویه، ۳۰۱؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۴۷۵ـ۴۷۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی، ۳۹۰ـ۳۸۹/۱۳، ۵۹ـ۵۸/۱۷؛ کاروان هند، ۲۰۵ـ۲۰۰؛ کلمات‌الشعرا، ۲۰ـ۱۹؛ مخزن‌الغرایب، ۴۲۴ـ۴۲۰/۱؛ مرآة‌العالم، ۵۵۷/۲؛ مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمه‌الکنی‌الالقاب)، ۱۱۰/۳؛ منتخب‌الاشعار، ۴۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۱۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۶۲ـ۵۶۱/۴؛ نشتر عشق، ۲۷۸ـ۲۷۷/۱؛ همیشه‌بهار، ۴۴.

رسولی

تجلی عرفان (ta.jal.li-ye.er.fān)، تذکره‌ای در شرح حال و نمونهٔ اشعار پنجاه و پنج تن از شاعرانی که در مدح حضرت علی(ع) شعر سروده‌اند، از آقا میرزا محمود سلطان طالب دهلوی. این تذکره که در ۱۳۳۵ق سروده شده در یک مقدمه و پنجاه و پنج ترجمه بدون ترتیب تاریخی یا الفبایی، از مولانا جلال‌الدین مولوی آغاز شده و به سید صغیرحسن شمس پایان پذیرفته است. برخی مطالب زندگینامه‌ها و اشعاری که در این تذکره آمده، نادرست و سست است. نسخه‌ای پرغلط از آن در ۱۳۵۵ق در محبوب‌المطابع دهلی چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۵۳ـ۱۵۲/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۱/۳.

حجتی

تجلی علی‌شاه (ta.jal.li.a.li.šāh)، تجلی علی، ـ ۱۲۱۵ق، خوش‌نویس، نقاش، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از وابستگان دربار نظام‌علی‌خان، نظام حیدرآباد دکن (۱۱۷۵ـ۱۲۱۲ق) بود. در تصوف از طریقت چشتیه پیروی می‌کرد و مرید شاه معین‌الدین علی تجلی (ـ۱۱۹۹ق) بود. در نقاشی و خوش‌نویسی انواع خطوط، از نسخ و نستعلیق و شفیعا و شکسته، مهارت داشت. از آثارش تزک آصفی/ توزک آصفی/ تذکرهٔ آصفیه/ آصف‌نامه به نثر فارسی در تاریخ نظامان حیدرآباد دکن از آغاز (۱۱۳۲ق) تا ۱۲۰۷ق، به‌ویژه دورهٔ نظام‌علی‌خان. تجلی‌علی‌شاه نوشتن این اثر را در ۱۱۸۵ق آغاز کرد و آن را در ۱۲۰۷ق به انجام رسانید. چون خود او بسیاری از رویدادهایی را که یاد می‌کند شاهد بوده است تزک آصفی از منابع معتبر و اصلی تاریخ نظام‌علی‌خان به‌شمار می‌آید. اشعاری که از مؤلف در این کتاب آمده مبین مهارت او در شاعری است. همچنین نسخه‌ای از تزوک آصفی که به خط خود مؤلف است و در موزهٔ ملی هند در دهلی‌نو نگه‌داری می‌شود آراسته به نقاشی‌های زیبایی است که زندگی نظامان حیدرآباد را نشان می‌دهد. این کتاب در ۱۳۱۰ق در حیدرآباد دکن با عنوان توزک آصفیّه به‌چاپ رسیده است. گفتنی است منظومه‌ای در قالب مثنوی به‌نام آصف‌نامه در تاریخ نظام‌ها یا آصف‌جاهیان دکن در دست است که در ۱۱۹۶ق سروده شده و سرایندهٔ آن کسی به‌نام سید، متخلص به موزون، فرزند علی سامانه‌ای / سامانی، است. برخی تجلی علی‌شاه را دارای تخلص موزون خوانده‌اند، اما دانسته نیست که وی همان موزون سامانی است یا کسی دیگر است. همچنین کتابی به‌نام وقایع کهن، از تجلی علی، معروف به تجلی‌شاه، از روزگار میرنظام‌علی‌خان در هند به‌چاپ رسیده است که گزارش رویدادهای دکن از ولادت نواب حفیظ‌الدین احمد تا ۱۱۴۶ق است و به نظر می‌رسد اثر دیگری از تجلی‌علی‌شاه یا بخشی از توزک آصفی باشد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۴/۳؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۳۸۳ـ۳۸۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۴۵/۲؛ فهرست کتابهای فارسی و چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۴ـ۵۲۳/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۳ـ۴۶۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو

کراچی، ۱۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۲/۲-۱۱۱۳؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1037; A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 1/435-440; Dictionary of Indo- Persian Literature, 587; Mughals in India ,587.

برزگر

تجلی کاشانی (ta.jal.li-ye.kā.šā.ni)، محمدحسین، ـ احمدآباد در ولایت گجرات ۱۰۲۱ق، شاعر ایرانی. در ۱۰۱۶ق که در آغاز جوانی بود از زادبومش به لاهور کوچید و از آن‌جا همراه اردوی جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) به آگره رفت. پس از آن رهسپار احمدآباد، مرکز ولایت گجرات، شد. در آن‌جا با نظیری نیشابوری (۱۰۲۳ق) دیدار کرد و میان آن‌ها دوستی استواری برقرار شد، چنان‌که پس از مرگ تجلی،نظیری اشعار وی را که نزدیک هزار بیت بود گردآورد و در دیوان خود در یک مجلد قرار داد. اکنون دیوان نظیری در دست است و به‌چاپ رسیده، اما از اشعار تجلی مگر ابیاتی پراگنده نمانده است.

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۷۷؛ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۱/۱ـ ۱۳۲؛ ریحانةالادب، ۳۲۷/۱؛ شام غریبان، ۵۹؛ شمع انجمن، ۱۹۶ صبح گلشن، ۸۰ـ۸۱؛ کاروان هند، ۲۰۵/۱ـ ۲۰۶؛ مخزن‌الغرائب، ۴۱۳/۱ـ ۴۱۵؛ نشتر عشق، ۲۷۶/۱ـ ۲۷۷؛ همیشه بهار، ۴۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,586-587.

رسولی

تجلی گیلانی (ta.jal.li-ye.gi.lā.ni)، جمال‌الدین فرزندسلیمان، ـ پس از ۱۰۲۴ق، شاعر ایرانی. از مردم رودسر گیلان بود. پدرش از علمای بزرگ گیلان بود. جمال‌الدین در زادگاهش درس خواند. گذشته از علوم دینی و ادبی در خوش‌نویسی نیز استادی یافت و خط شکسته را بسیار نیکو می‌نوشت. نخست جمالی تخلص می‌کرد و ملازم ملکش سلطان استاجلو، ولایت‌دار نسا و ابیورد بود. پس از چندی به مشهد رفت و سرانجام رهسپار هند شد. هنگامی که به هند می‌رفت تخلص خود را به خاوری بگردانید. به گفتهٔ صاحب کاروان هند تقی‌الدین اوحدی در تذکرهٔ خود، عرفات‌العاشقین می‌آورد که وی را که جوانکی بیش نبود، در قندهار دیده و در ۱۰۱۵ق با یکدیگر به هند رفته‌اند. سپس ادامه می‌دهد که در همین سال در لاهور، روزی در مجلس میرزاجان بیگ، وزیر یعقوب‌خان (ذوالقدر) حاکم شیراز که در ملازمت جهانگیرشاه به منصب دیوانی و خطاب وزیرالملکی حاضر بود، وارد شدم. اتفاقی خاوری به آن‌جا در رسید و من وی را به حاضران معرفی کرد. چون دانستند تخلص وی خاوری است، یکی از حاضران با طرح کردن معمایی که از «خا» و «ری» در کلمهٔ خاوری، کلمهٔ خر به‌دست می‌آید، سبب شد تا وی تخلص خود را به تجلی بگرداند. سپس تجلی در گلکنده و پس از آن در حیدرآباد دکن ساکن شد. چندی دیگر به برهانپور رفت و به خدمت میرزا عبدالرحیم خان خانان (ـ۱۰۳۶ق) پیوست. وی قصایدی غرا در مدح خان خانان سرود تا سرانجام از وی اجازه یافت که به زیارت حج و مشاهد عراق رود. پس از آن دیگر خبری از وی باز نیامد.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۱۲۵۸/۲ـ۱۲۵۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۴؛ الذریعه، ۱۶۸/۹؛ روز روشن، ۲۳۷ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۳۲؛ شمع انجمن، ۹۶ـ ۹۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۱، شمارهٔ ۴۹؛ کاروان هند، ۲۰۶/۱ـ۲۰۹؛ مآثر رحیمی، ۱۰۲۷/۳ـ۱۰۵۷؛ مخزن‌الغرائب، ۴۵۲/۱ـ ۴۵۳.

رسولی

تجلی لاهیجی، جمال‌الدین ← تجلی گیلانی

تجمل لکنویی (ta.jam.mol-e.lak.nu.i)، عظیم‌الدین حسین، ـ ۱۲۲۰ق، مفتی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در لکنو به دنیا آمد و دروس مقدماتی را در همان‌جا فراگرفت. سپس برای کسب علم به مدراس کوچید و در آموختن علوم از ملک‌العلما شیخ عبدالعلی لکنویی کوشید. پس از دریافت اجازهٔ فتوا از عبدالعلی، از طرف شرکت هند شرقی انگلیس، به سمت افتای ترچناپلی از توابع مدراس مأمور شد. تجمل در پزشکی نیز مهارت کامل داشت. اشعاری از او در تذکره‌ها نقل شده است. نمونه‌ای از شعر او است: «بس که لبریز اناالحق بود اندیشهٔ ما ـ خون منصور تراود ز رگ و ریشهٔ ما».

منابع: حدیقةالشعرا، ۳۳۰/۱؛ الذریعه، ۱۶۸/۹؛ صبح گلشن، ۸۱ صبح وطن، ۴۸ـ۴۹؛ مکارم‌الآثار، ۶۹۳/۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۲ـ۱۳۳؛ نزهةالخواطر، ۳۲۸/۷.

شریفی

تحایف قدسیه ← پیرکمال لاهوری

تحسین پانی پتی (tah.sin-e.pā.ni.pa.ti)، قاضی عبدالرحمان، ــ ۱۲۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از نوادگان ثناءالله کشمیری بود. علوم را نزد غالب دهلوی در شاه جهان‌آباد آموخت. علم دینی را نیز فراگرفت. زاهد مسلک و حافظ قرآن بود.

منابع: الذریعه، ۱۶۸/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۲۹/۱؛ حدیقة‌الشعراء، ۳۳۰/۱-۳۳۱؛ صبح گلشن، ۸۲-۸۳.

ملکیان

تحسین دهلوی (tah.sin-e.deh.la.vi)، غلام‌علی، ــ ۱۰۸۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به کمال خجندی (ــ ۸۰۳ق) می‌رسید. با وساطت بختاورخان به دربار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) راه یافت و از ملازمان یکی از شاهزادگان دربار اورنگ‌زیب بود. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۱۶۸/۹؛ روز روشن، ۱۴۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۵، شمارهٔ ۸۶؛ مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۶۱/۲-۱۶۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۳.

فتح‌نیا طبری

تحسین فراقی (tah.sin.fa.rā.qi)، منظوراختر، ۱۹۵۰م ــ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق لیسانس و با نوشتن پایان‌نامهٔ احوال و آثار عبدالماجد دریابادی دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات اردو دریافت کرد. از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴م در یکی از دانشکده‌های لاهور و از ۱۹۸۴م در دانشگاه پنجاب به‌تدریس زبان اردو سرگرم بود. در ۱۹۹۱م در کنگرهٔ جهانی نظامی گنجوی در تبریز شرکت جست و پس از آن برای پژوهش به هند نیز سفر کرد. به هر دو زبان فارسی و اردو نیز شعر سروده است. مجموعهٔ شعر وی نقش اول نام دارد. از آثارش: عجایبات فرنگ که سفرنامه به‌زبان اردو است؛ نقد اقبال ــ در زندگی اقبال (نقد اقبال ـ حیات اقبال مین)؛ مجموعهٔ مقالات انتقادی با نام‌های «جستجو» (لاهور) «جهات اقبال» (لاهور، بی‌تا)؛ «نگرش اقبال به تمدن غرب».

منابع: گنج شایگان، ۲۹؛ تحسین فراقی، «نگرش اقبال به تمدن غرب»، ترجمهٔ علی بیات، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۹ش، صص۲۸-۳۹.

رسولی

تحسین کشمیری (tah.sin-e.kaš.mi.ri)، میرزا عبدالعلی پسر میرزا مقیم، ــ ح ۱۱۹۰ق، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیاکانش از مردم قم بودند. نیای بزرگ او میرحسین قمی در روزگار پادشاهی سلطان زین‌العابدین، پادشاه کشمیر (۸۲۰ـ۸۷۲ق) به این سرزمین کوچید و چون درگذشت پیکرش را در زینه‌گیر کامراج به‌خاک سپردند. میرزا مقیم، پدر تحسین، شاعر بود و خاک‌جایش در سکودو مرکز بلتستان در شمال کشور کنونی پاکستان قرار داشت. تحسین آموزش‌های ابتدایی را نزد پدرش و نیای مادری خود داراب‌بیگ جویای تبریزی کشمیری (ــ ۱۱۱۸ق) فراگرفت و بعدها در سخنوری از استادان برجسته‌ای چون میرنجم‌الدین ثاقب بلتستانی (ــ۱۱۶۲ق) بهره برد. تحسین بیشتر زندگی خود را در بلتستان گذراند و در کلیات وی قطعات تاریخ فراوانی دربارهٔ مرمت بناها، درگذشت بزرگان و رویدادهای تاریخی وجود دارد که تاریخ آن‌ها میان سال‌های ۱۱۴۷ تا ۱۱۹۰ق است. وی در ۱۱۴۲ق از کشمیر به بلتستان رفت و پانزده سالی را در آن‌جا به‌سر برد. در ۱۱۵۷ق به کشمیر بازگشت، ولی اندکی بعد بر اثر آشوب و آشفتگی اوضاع کشمیر که در جریان آن خانه‌اش به آتش کشیده شد ناگزیر بار دیگر رهسپار بلتستان شد. (۱۱۵۸ق). گویا در حدود ۱۱۸۵ق به لکنو رفت و در همان شهر درگذشت. بیشتر زندگی تحسین در سختی و تنگدستی و دوری از زادگاه سرسبزش کشمیر گذشت و غم و اندوه و رنج و پریشانی ناشی از آن در اشعار وی بازتاب یافته است. اشعار تحسین ساده و روان و گاهی دارای ترکیبات و استعارات پرمعنی و لطیف است. در قوافی و ردیف‌های دشوار نیز طبع‌آزمایی کرده است. وی در سخنوری خود را شاگرد صائب می‌شمرد: «در فن شعر و بند و بست سخن ــ صائبا اوستاد تحسین است»؛ «چند تحسین پی فطرت بزنی گام دوچند ــ ختم در صائب استاد شده خوش‌سخنی.» تحسین تأثیر فراوان در علم و ادب بلتستان گذاشت. مرثیه‌ها و نوحه‌های فارسی تحسین هنوز هم در مجالس عزاداری در سراسر بلتستان خوانده می‌شود. بسیاری از نظم‌های پندآموز و مناجات‌هایی که در هنگام سحر در ماه رمضان در بلتستان خوانده می‌شود از سروده‌های تحسین است. از کلیات تحسین نسخه‌ای در بلتستان

وجود دارد که شامل این بخش‌ها است: دیوان غزلیات با نام گلشن اذهان که مجموعه‌ای از ۲۵۰ غزل در ۱۱۹۳ بیت است؛ مخمسات، رباعیات، لطایف، چیستان و فردیات؛ قصیدهٔ رایبهٔ قضا و قدر در ۱۵۰ بیت در داستان سفرش از بلتستان به کشمیر در دورهٔ حکومت ابوالبرکات‌خان بر آن سرزمین (۱۱۵۴ـ ۱۱۵۸ق) و آشفتگی اوضاع آن‌جا و به آتش کشیده شدن خانه‌اش و ترک کشمیر و رفتن به تبت؛ قطعات تاریخ؛ حکایات منظوم؛ نامه‌های منظوم؛ مناجات؛ مراثی و نوحه‌ها.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۶۴/۱- ۱۶۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۲/۱-۱۳۳؛ سرو آزاد، ۲۰۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۶؛ سفینهٔ هندی، ۴۲؛ صبح گلشن، ۸۱- ۸۲؛ صحف ابراهیم، ۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۲/۸- ۱۰۸۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۵۸/۱؛ نشتر عشق، ۲۹۸/۱؛ همیشه بهار، ۴۸، غلام‌حسین بلتستانی، «تحسین کشمیری کافارسی کلیات»، دانش، شمارهٔ ۱۰، تابستان ۱۳۶۶ش، صص ۱۷۴-۱۸۷؛

Dictionary of Indo- Persian Literature, 585.

برزگر

تحسین لاهوری (tah.sin-e.lā.hu.ri)، عبدالعظیم، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که از شاعران دربا لاهور بود و از شاه فقیرالله آفرین لاهوری (ـ ۱۱۵۴ق) اصلاح سخن می‌گرفت. این بیت از او است: «تحسین بهار آن گل خورشید رو ببین ــ تا وا نشد نقاب رخ او سحر نشد.»

منابع: الذریعه، ۱۶۸/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۷؛ صبح گلشن، ۸۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۵، شمارهٔ ۸۵؛ نشتر عشق، ۲۹۸/۱.

فتح‌نیا طبری

تحسین لکنوی (tah.sin-e.lak.nu.i)، میرعطا حسین‌خان، ملقب به مرصع‌قلم، فرزند محمدباقرخان، متخلص به شوق، ـ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از سادات رضوی هند بود، اما از زندگی او چیزی دانسته نیست. از آثارش: انشای تحسین؛ تواریخ قاسمی؛ ضوابط انگریزی؛ نوطرزمرصع که ترجمهٔ اردوی داستان چهار درویش تألیف حکیم محمدعلی معصوم‌خان از نویسندگان روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۹/۳- ۴۱۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۵۹؛ الذریعه، ۱۶۸/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۲۹/۱؛ صبح گلشن، ۸۳؛ مکارم‌الآثار، ۱۱۲/۱؛ نشتر عشق، ۲۹۷/۱-۲۹۸.

رسولی

تحفةالخاقانیه (toh.fa.tul.xā.qā.ni.ye)، سفرنامه‌ای از ابوالفتح حسنی حسینی اصفهانی، ملقب به سلطان‌الواعظین، در گزارش سفرش به هند در ۱۲۲۱ ــ ۱۲۳۱ق. سلطان‌الواعظین که از شاگردان خاص آخوند ملاعلی نوری بود و در اصفهان می‌زیست، در ۱۲۲۱ق اصفهان را به مقصد هند ترک گفت و با کشتی از بوشهر رهسپار آن سرزمین گردید و پس از بیست و دو روز در بندر بمبئی فرود آمد. از بمبئی رو به حیدآباد دکن نهاد و در میان راه از شهرهای پنولیب و پونا دیدن کرد. در حیدرآباد با میرعالم شوشتری، وزیر نامدار دولت نظام‌ها / آصف‌جاهیان دکن، دیدار کرد و به درخواست او رساله‌ای در مسائل فقهی نوشت. از حیدرآباد به مچهلی بندر و از آن‌جا به مدراس رفت. سپس از مدراس با کشتی رهسپار کلکته شد و با این که در میان راه کشتی‌اش غرق شد به کلکته رسید و پس از دو ماه اقامت در آن‌جا به مرشدآباد در بنگاله رفت. مدت کوتاهی در مرشدآباد به سر برد و سپس رهسپار فیض‌آباد در اوده شد و در میان راه از شهرهای راج‌محل، بهاگلپور، مُنگیر، عظیم‌آباد / پتنا، غازیپور، بنارس، جونپور، لکنو و جاهای دیگر دیدن کرد. دو سال در فیض‌آباد ماند و سپس بار دیگر به مرشدآباد رفت و سه‌سال در آن‌جا گذراند. پس از آن باز به کلکته و حیدرآباد سفر کرد و سرانجام از راه مچهلی بندر و بندر مسقط به ایران بازگشت و در اوایل ۱۲۳۱ق به بندر بوشهر رسید. وی عالمی برجسته بود و در هندوستان، مردم و بزرگان و حتی کارگزاران انگلیسی وی را گرامی می‌داشتند. وی در بازگشت به ایران در تهران به‌حضور فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) بار یافت و به‌دستور وی «آن‌چه در این سفر خود دیده یا شنیده و از غرایب امور و عجایب طریقه و رفتار اهالی آن مملکت» و «احوال خسران مآل فرنگان را» نگاشت و حاصل کار را به نام فتحعلی‌شاه (متخلص به خاقان) تحفةالخاقانیه نامید و بدو پیشکش کرد. تحفةالخاقانیه در یک مقدمه، دو مرحله (۱ــ دربارهٔ هند و مردم آن‌جا و فرنگیانی که در آن‌جا بوده‌اند، ۲ــ دربارهٔ دریاها) و یک خاتمه در پند به شاه و فرمانروایان از روی سرالاسرار ارسطو تدوین شده است. این سفرنامه ازنظر تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی اثری بسیار سودمند است و آگاهی‌هایی ارزشمند

دربارهٔ اوضاع سیاسی هند در آن‌دوره (که مصادف با گسترش روزافزون نفوذ و سلطهٔ انگلیس در این سرزمین و نزول و سقوط فرمانروایان محلی بود)، ریاضت‌های هندوان و شگفتی‌ها و جشن‌های آنان و نیز برخی آداب و رسوم هندیان، از آن میان تعزیه‌داری در میان هندوان و مسلمانان، آداب معاشرت انگلیسیان، طریقهٔ معیشت و طعام خوردن، طریقهٔ کرنش، طریقهٔ طبابت، وضع پست، دادگاه و اختراعات انگلیسیان و سرانجام دربارهٔ دریاهای جهان و جانوران دریایی به‌دست می‌دهد. البته برخی مطالب تحفة‌الخاقانیه شباهت بسیاری با مطالب همانندش در تحفة‌العالم میرعبداللطیف شوشتری دارد و دور نیست که این‌گونه مطالب را سلطان‌الواعظین از کتاب میرعبداللطیف گرفته باشد. از تحف‌الخاقانیه سه دست‌نویس، به‌ترتیب با شماره‌های ۱۲۴۴، ۳۱۴۴، ۱۹۴۴، در کتابخانه‌های ملک، مرکزی دانشگاه تهران و ملی در دست است.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۹۴/۶، ۴۰۳۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۴۰۹/۴ - ۴۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۹؛ دکتر سید محمدمهدی، «نظری به سفرنامهٔ تحفة‌الخاقانیه»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص ۱۶۰ - ۱۸۲.

برزگر

تحفة‌السعاداة ← تحفة‌السعادة

تحفة‌السعادة (toh.fa.tos.sa.ā.dat)، فرهنگ تفسیری فارسی تألیف مولانا محمود فرزند شیخ ضیاءالدین محمد. وی گردآوری کتاب را در ۹۱۶ق در روزگار حکمرانی سلطان اسکندر لودی پادشاه دهلی (۸۹۴-۹۲۳ق) در هندوستان به‌پایان رسانده و به خواجه سعیدالدین محمد طوسی تقدیم کرده است. این کتاب که با نام‌های فرهنگ اسکندری، تحفهٔ اسکندری، تحفة‌السعاداة و تحفین السعادهٔ سکندری نیز خوانده شده، از نخستین فرهنگ‌های تفسیری فارسی است. سر سخن کتاب با قصایدی در مدح سلطان اسکندر و خواجه سعیدالدین آغاز می‌شود. مؤلف که در روزگار خویش شاعری نامدار بود، سبب تألیف کتاب خویش را تسهیل خواندن و فهمیدن آثار ادبیات فارسی می‌داند و می‌گوید که آن‌را به‌درخواست دوستانش نوشته است. شماری از اشعار وی نیز در سر سخن آمده است. در نسخهٔ خطی این فرهنگ به شمارهٔ س ـ ۳۱۳ (شمارهٔ قدیمی ۴۷ ـ ب) که در مجموعهٔ نسخه‌های خطی دایرهٔ انستیتوی ملل آسیا در لنینگراد نگه‌داری می‌شود، ۱۴۱۰۰ کلمهٔ تفسیر شده از واژگان عربی و ترکی نیز در کتاب آمده است، اما به واژه‌های مصدر به حروف فارسی پ، چ، ژ، و گ پرداخته نشده است. تلفظ لغات با حرکات مشخص شده و تنها واژگان کم شناخته اعراب گذاری شده است. این فرهنگ در بیست و نه باب یا به قولی بیست و دو باب بر پایهٔ نخستین حرف واژگان تفسیر شده و به‌ترتیب الفبای فارسی تهیه شده است. هرباب دو فصل، اولی در مفردات و دومی در اصطلاحات و مرکبات است. در داخل فصول هم کلمات به ترتیب الفبایی جای گرفته است. فصل‌های ریشه‌ها و کلمات مرکبات حجم شایان توجهی دارد. برای مثال، در باب «الف» کلمات جداگانه ۸۱۶ و واژگان و جمله‌های مرکب ۴۵۱ عدد؛ در باب «با» به ترتیب بالا ۹۸۱ و ۵۲۰، در باب «جیم» ۳۷۲ و ۲۶۴، و در باب «عین» ۴۳۸ و ۴۱۶ عدد است. در نسخهٔ یاد شده برای فهم بهتر واژگان شواهدی از اشعار آورده شده و در آن نمونه‌هایی از اشعار فردوسی، ابن سینا، ناصر خسرو، عنصری،انوری، نظامی،خاقانی، ظهیر فاریابی، سعدی، سلمان ساوجی، حافظ، رودکی، و عبدی بیگ شیرازی دیده می‌شود. گاه نویسنده نام شاعران و شرح حال آنان را نیز در میان واژگان آورده است. برای نمونه یک رباعی از ابن سینا ذکر کرده که می‌توان آن را به دیگر رباعیات وی که از نسخه‌های خطی گوناگون بدست آمده، افزود. جدا بودن کلمات مرکب و اصطلاحات، این فرهنگ را در میان فرهنگ‌های تفسیری فارسی اولیه برجسته می‌سازد. مؤلف همانگونه که در سر سخن آورده، در تألیف فرهنگ خود از فرهنگ‌های فارسی ضمیر، دستورالافاضل، فرهنگ قواس، زفان گویا، عمان‌المعانی، دستورالفضلا، شروح مخزن اسرار، فرهنگ قاضی ظهیر، فرهنگ ابراهیم، فرهنگ حسینی، عجایب و غرایب‌اللغات، شرح خاقانی و نیز فرهنگ‌های عربی صراح، صحاح، دستور اللغه، تاجین، نصیب‌الولدان، خلاصه، و مثلثات بهره برده است. کتاب محمود از منابع محمد قاسم سروری در تألیف فرهنگ سروری بوده است. دست‌نویس‌هایی از تحفة‌السعادة به‌شمارهٔ ۵۵ پ ـ ۱۳۹ در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ونیز در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال در هندوستان نگه‌داری می‌شود. همچنین دو نسخهٔ کامل و یک نسخهٔ ناقص از آن در دست داعی الاسلام گرد آورندهٔ فرهنگ نظام بوده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۷۱/۵-۳۷۳، ۳۸۲؛ تاریخ فرشته،

۳۴۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۵۸/۱؛ دایرة‌المعارف شوروی تاجیک، ۴۷۱/۷؛ فرهنگ نظام، دیباچه، ۱۱-۱۲؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۵-۶۶؛ فرهنگهای فارسی، ۷۰-۷۱؛ فهرست فرهنگهای آکادمی علوم شوروی، مسکو ۱۹۶۲م، ۱۷/۶؛ فهرست کتابخانهٔ ملی پارس، ۲۰۰/۲-۲۰۱؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۹/۱۳-۲۰؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی و تاجیکی انستیتوی ملل آسیا، نشریهٔ ۴؛ فرهنگهای تفسیری فارسی، مسکو ۱۹۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۳۵۲/۲؛ س. ای بایفسکی، «نسخهٔ نادر «تحفة‌السعادة»، پیام نوین، دورهٔ ۵، شمارهٔ ۲، صص ۲۸-۲۹؛ س. ای. بایفسکی، «نسخهٔ خطی کمیاب، فرهنگ تفسیری «تحفة‌السعادة» فارسی، پیام نوین، دورهٔ ششم، سال ۱۱و۱۲، صص ۱۱۴-۱۱۸.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/493.

آتشین

تحفة‌السلاطین ← داود بیدری

تحفة‌الشعرا (toh.fa.toš.ša.a.ra)، تذکره‌ای به‌فارسی از افضل‌بیگ‌خان قاقشال اورنگ‌آبادی در شرح زندگی شصت و دو تن از شاعران دکنی همروزگار نویسنده. این تذکره که نویسندهٔ آن در دستگاه نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۸۲ - ۱۱۶۱ق) بنیادگذار دودمان نظام‌حیدرآباد دکن و جانشینانش خدمت می‌کرد، در ۱۱۶۵ق نوشته شده است و شرح زندگانی شصت شاعر مسلمان و دو شاعر هندی را بی‌ترتیب الفبایی دربردارد. کتاب از سید غلام‌حسن قادری، متخلص به سالک آغاز می‌شود و به میرزا مظهرجان جانان پایان می‌پذیرد. بیشتر شاعران این تذکره از وابستگان دربار آصف‌جاه و پسرش ناصرجنگ (۱۱۶۱ـ ۱۱۶۴) بوده‌اند. مؤلف گذشته از اشعار فارسی، برخی سروده‌های اردو را هم آورده و نیز در پی ذکر آصف‌جاه شرح مفصلی از رویدادهای روزگار نخستین فرمانروایان دولت آصفیه به دست داده است. از این رو تحفة‌الشعرا از نخستین منابع دربارهٔ شاعران اردوسرا و اوضاع اجتماعی و ادبی روزگارشان و نیز از مآخذ مهم تاریخ دکن به‌شمار می‌آید. این تذکره در ۱۹۶۱م در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۰۹-۱۱۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۵۷/۱ - ۱۶۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷۸ - ۳۸۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۶/۱۱ - ۷۵۷؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۹۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۳/۳؛ محققین و متقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۴۷؛

Iranica, 1/598 - 599; *Mughals in India*, 45; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/849, 1118.

مرادی

تحفة‌الشعرا ← طلوعی لکنویی

تحفة‌الصغر ← امیرخسرو دهلوی

تحفة‌العالم (toh.fa.tol.ā.lam)، سفرنامه‌ای به‌فارسی نوشتهٔ میرزا عبداللطیف خان شوشتری* از سادات جزایری شوشتر (۱۱۷۲ـ ۱۲۲۰ق). این کتاب گزارش دیده‌ها و شنیده‌های میر عبداللطیف از ۱۱۹۰ تا ۱۲۱۶ق در نواحی غربی ایران، عراق و هند است و مؤلف آن را در هند نوشته است. میر عبداللطیف بعدها ذیل ناتمامی نیز بر کتاب افزود و این ذیل گزارش سفرهای او از ۱۲۱۶ تا ۱۲۱۹ق است. وی سفرنامه‌اش را به نام پسر عم خود سید ابوالقاسم میر عالم بهادر از کارگزاران دستگاه اداری هند نوشته و آن را تحفة‌العالم نامیده است. تحفة‌العالم در یک مقدمه و نوزده فصل نوشته شده و اگر ذیل آن نیز فصلی در شمار آید این کتاب بیست فصل دارد. اما همهٔ فصل‌های بیستگانهٔ سفرنامه نیست و سفرنامه از فصل پانزدهم آغاز می‌شود. فصل‌های پانزده‌گانهٔ نخست مطالبی در تاریخ شوشتر، وصف امامزاده‌ها، تبارنامهٔ سادات نوریه و سادات مرعشی و زندگینامهٔ بزرگان نواحی غرب ایران است. فصل‌های دهم تا دوازدهم شرح زندگی بزرگان سادات نوریه، مانند سید نعمت الله جزایری و سیدنورالدین، است. فصل پانزدهم به شرح پیشرفت‌های اروپا و گزارش آداب و سنن اروپاییان اختصاص دارد و میر عبداللطیف از نخستین ایرانیانی است که از نجوم کوپرنیکوس و گفته‌های نیوتن دربارهٔ نیروی جاذبهٔ زمین سخن می‌گوید و در آن‌ها به دیدهٔ تحسین می‌نگرد. تحفة‌العالم سرشار از آگاهی‌های دست اول دربارهٔ شهرها و نواحی هند، آب و هوا و فرآورده‌های

کشاورزی و گیاورزیای آن سرزمین و آداب و رسوم و جشن‌ها و پرستشگاه‌ها و باورهای هندیان است. میر عبداللطیف در نوشتن این کتاب از تذکرهٔ شوشتر عم خود سید عبدالله و تذکرهٔ حزین نوشتهٔ حزین لاهیجی فراوان بهره برده است و با این‌که گه‌گاه مطالب آن‌ها را بی‌کم و کاست رونویس می‌کند هیچ نامی از آن‌ها نمی‌برد. تحفة‌العالم بارها در هند و یک‌بار در تهران به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۵۶۵ـ۵۶۸؛ تحفة‌العالم و ذیل‌التحفه، میر عبداللطیف خان شوشتری، به اهتمام ص.موحد، تهران، طهوری، ۱۳۶۳ش؛ الذریعه، ۳/۴۵۱ـ۴۵۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۱۲۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۷۰؛ کاروند کسروی، ۲۵۷ـ۲۶۱؛ مسیر طالبی، ۴۵۲ـ۴۵۴؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 100; *Dictionary of Indo - Persian Litrature* ,19; *Mughals in India*, 15-16; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1124.

دانشنامه

تحفة‌الفضلاء فی تراجم‌الکملا ← تذکرهٔ علمای هند

تحفة‌الکرام (toh.fa.tul.ke.rām)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی، به‌ویژه سند، از میرعلی شیر قانع تتوی. این کتاب که در ۱۱۸۰ـ۱۱۸۱ق نوشته شده و مؤلف تا ۱۱۸۸ق مطالبی بر آن می‌افزود، در سه جلد تدوین یافته است: جلد نخست در تاریخ عمومی و دربارهٔ پیامبران و خلفا و پادشاهان، جلد دوم دربارهٔ هفت اقلیم با یادداشت‌هایی دربارهٔ مردان نامی نواحی و شهرهای مهم، و جلد سوم در تاریخ و احوال مشاهیر سند در سه بخش: ال) در تاریخ سیاسی سند تا زمان کلهوره در ۱۱۸۱ق، ب) در ذکر شهرها و قصبات سند و شرح حال مشاهیر و رجال علمی و ادبی آن‌جا، ج) در ذکر احوال دارالحکومهٔ تته و مشاهیر و ادبا و شعرا و علما و اولیای آن‌جا و در ذکر کسانی که در گورستان مکلی دفن شده‌اند. اهمیت این اثر اساساً در گزارش تاریخ سند و شرح احوال مردان نامی آن سرزمین است. جلدهای دوم و سوم تحفة‌الکرام در ۱۳۰۴ق در لکنو و بخش اول جلد سوم آن به کوشش سید حسام‌الدین راشدی با توضیحات و حواشی فراوان در ۱۹۷۱م در حیدرآباد سند به‌چاپ رسیده است. ترجمهٔ سندی و اردوی جلد سوم نیز در ۱۹۵۷م به همت انجمن ادبی سندی انتشار یافته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۶۴۷ـ۶۴۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۶۶۲ـ۶۶۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۳۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۵۶۸؛ تحفة‌الکرام، به تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند، انجمن ادبی سندی، ۱۹۷۱م؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۰۱، ۴۰۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۵۰۹ـ۵۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۵۹۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/846, 950.

برزگر

تحفة‌المحسنین (toh.fa.tol.moh.se.nin)، مثنوی به‌فارسی در بیان اخلاق پسندیده از حامد سیلهتی. سراینده این اثر را در ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م سروده است. حامد در این مثنوی حکایاتی از کیمیای سعادت غزالی برگزیده و بیان کرده است. از مضمون اشعار آشکار است که حامد شاعری برجسته بود و زبان فارسی را به‌خوبی می‌دانست. اشعار این مثنوی در سبب تألیف رساله، دربارهٔ بخل، در صفت سخاوت، در نکوهش طمع، در صفت قناعت، در ترغیب شکر و اختتام رساله است. این اثر در ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م در چاپخانهٔ عصر جدید کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۸، ۱۵۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۸۱ـ۱۸۴.

فتح‌نیا طبری

تحفة‌النصایح ← یوسف‌گدای دهلوی

تحفة‌الواصلین (toh.fa.tol.vā.se.lin)، تذکره‌ای به‌فارسی در احوال صوفیان لاهور، نوشته در حـ ۶۱۲ق از نویسنده‌ای ناشناس. این کتاب دربارهٔ احوال عالمان و صوفیان لاهوری است و نگارش آن به غلط به شیخ احمد زنجانی ــ دانشمندی ساکن لاهور در روزگار مسعود یکم غزنوی (۴۲۱ ــ ۴۳۲ق) ــ نسبت داده شده است. بر اساس تحقیقات موجود، تاریخ احتمالی تألیف آن باید حدود ۶۱۲ق باشد.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 598.

ربـــــيمیان

تحفة‌الهند (toh.fa.tol.hend)، کتابی به‌فارسی در جغرافیای سیاسی و طبیعی هندوستان نوشتهٔ بهولانات کهتری مولتانی فرزند منشی دپن‌دیال. مؤلف این اثر را در ۱۲۶۶ق / ۱۸۴۹ ـ ۱۸۵۰م نوشته و آن را در نه باب تدوین کرده است. موضوع باب‌های آن از این قرار است: باب نخست در احوال آبادی و تختگاه فرمانروایان باستانی دهلی، از راجه بکرماجیت تا روزگار مؤلف، باب دوم در طول و عرض و مرزهای کشور هند و شمار دامی از مال و سایر محاصیل، مراکز فرمانروایی، مانند شاه‌جهان‌آباد، اکبرآباد، محمدآباد بیدر، اجمیر، احمدآباد گجرات، مالوه، اله‌آباد پتنا، اوریسه، اورنگ‌آباد، کشمیر، مولتان و برار، باب سوم در کیفیت مشروطهٔ صوبه‌داری و فوج‌داری، تهانه‌داری... در هندوستان، باب چهارم در منازل و فراسخ هر یک از صوبه‌ها با یکدیگر، باب پنجم در بیان حاصلات ایران دیار به طرز اختصار، باب ششم در عجایب و غرایب عمارات مرتفع که سر به فلک کشیده‌اند، مانند مسجد شاه‌جهان‌آباد، خاکجای همایون، تاج‌محل، روضهٔ سکندره...، باب هفتم در اقالیم سبعه و نام امصار و بلاد قدیم آن‌جا، باب هشتم در احوال جزایر و دریاها که در ربع مسکون آمده و باب نهم در احوال جبال آن‌چه مشهور و معروفند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ 121Apg3 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۸۸/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۴۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۲.

فتح‌نبا طبری

تحفة‌الهند (toh.fa.tol.hend)، کتابی دایرة‌المعارف‌گونه در لغت، ادبیات و موسیقی هندی از میرزاخان ابن فخرالدین محمد. از زندگانی نگارندهٔ این کتاب چندان آگاهی نداریم و حتی دربارهٔ نام وی نیز اتفاق‌نظر نیست. در نسخه‌هایی از این کتاب که به‌شماره‌های 1763 در کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد و شمارهٔ 34 در کتابخانهٔ برلن نگه‌داری می‌شوند، نام وی میرزاخان بن فخرالدین محمد آمده است که بیشتر پژوهشگران هم بر این نام اتفاق کرده‌اند. اما در نسخه‌هایی دیگر از این کتاب که به‌شماره‌های 2011 در کتابخانهٔ ایران‌وهند لندن و 1074 در کتابخانهٔ برلن نگه‌داری می‌شوند، نام او میرزامحمدبن‌فخرالدین آمده است. ریو نیز برپایهٔ گفتهٔ نویسندهٔ تذکرهٔ گل رعنا از نگارندهٔ تحفة‌الهند به همین نام یاد می‌کند. در مرآة‌العالم آمده که یکی از نبیره‌های عبدالرحیم‌خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) با نام میرزاخان در ۱۰۵۵ق دارای منصب سه‌هزاری بوده است. اما دانسته نیست این میرزاخان همان نگارندهٔ تحفة‌الهند است یا کسی دیگر است. به‌گفتهٔ میرزاخان در مقدمهٔ تحفة‌الهند، او کتاب خود را به روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) نوشته است، اما سال دقیق نگارش آن و این‌که وی این کتاب را به درستی به‌نام چه‌کسی نوشته است، روشن نیست. چنین برمی‌آید که میرزاخان تحفة‌الهند را به‌نام شاهزاده محمداعظم پسر سوم اورنگ‌زیب نوشته است. تحفة‌الهند در یک مقدمه و هفت باب تدوین یافته است. در بخش پایانی کتاب هم حدود هزار واژهٔ سنسکریت و هندی را به فارسی معنی کرده است. هفت باب تحفة‌الهند از این قرارند: در علم پنگل یا عروض هندی‌ها؛ در علم شک یا قافیه؛ در علم‌النکار یا بدیع؛ در علم سنگاررس یا عاشقی و معشوقی؛ در علم سنگیت یا موسیقی؛ در علم کوک یا معرفت اقسام زن و مرد و صحبت‌داشتن و معاشرت و مباشرت با زنان با علم سامدریک یا قیافه‌شناسی. پیش از باب یکم، نویسنده در مقدمه‌ای مبسوط، به بررسی حروف الفبا و دستورزبان هندی میانه (برج بهاشا) پرداخته است. الفبای سنسکریت یا هندی که به خط دیوناگری و از چپ به راست نوشته می‌شود، دارای چهل و نه حرف است که از این میان چهارده حرف مصوت، سی و سه حرف صامت و دو حرف نیمه‌هجایی است. اما در تحفة‌الهند شمار حرف‌های صامت سی و چهار آمده است. از میان حرف‌های صامت، هفده حرف ویژهٔ الفبای سنسکریت و هندی است که در عربی و فارسی این حروف وجود ندارد. نویسنده هر یک از حرف‌های الفبای سنسکریت را به‌دقت نام‌گذاری کرده تا حرف‌های مشابه با یکدیگر، بازشناخته شوند. بررسی‌های میرزاخان در این زمینه، نوآورانه و ابتکاری بوده است. وی همچنین نخستین کسی بود که به‌فکر تدوین دستور هندی میانه افتاد تا بیگانگان بتوانند به یاری آن زبان هندی را بیاموزند. از این‌رو، می‌توان او را پایه‌گذار دستور هندی میانه دانست. نخستین باب کتاب تحفة‌الهند، یعنی عروض یا پنگل، یکی از زیباترین باب‌های این کتاب است. بررسی تفاوت‌های عروض هندی با فارسی بر زیبایی‌های این بخش نیز افزوده است، زیرا بیشتر حرف‌های صامت که در تلفظ فارسی ساکن هستند، در

عروض هندی متحرک می‌شوند و برخلاف ارکان عروض فارسی و عربی که سبب، وتد و فاصله نامیده می‌شوند، در سنسکریت عروض بر مبنای واژه‌ای با نام گَنَ / GANA پایه‌گذاری شده است. گن عبارت است از هجای کوتاه یا بلند یا مجموعهٔ هر دوی آن‌ها، اما عروضیان هندی دربارهٔ عروض چندان سختگیر نیستند و هر جا که ضرورت ایجاب کند هجای کوتاه را برابر دو واحد یا هجای بلند را برابر یک واحد می‌آورند. حال اگر بیتی که باید دارای ۱۲ واحد وزن (۸ هجای کوتاه + ۴ هجای بلند) باشد، چنان‌چه دارای هجاهایی بیشتر باشد، عروضیان هندی هجاهای اضافی را نادیده می‌گیرند یا هجاهای بلند را کوتاه می‌شمارند و با عدد خواسته تطبیق می‌کنند. میرزاخان در این کتاب کوشیده است تا اوزان هندی را با افاعیل عروضی فارسی بسنجد. از این‌رو، می‌توان گفت که کار وی شاید نخستین گامی باشد که یک ادیب فارسی‌زبان برای هماهنگ ساختن اوزان هندی و فارسی برداشته است. همان‌گونه که در کتاب آمده، برخی از اوزان هندی کاملاً با بحور فارسی مطابق است، اما در موارد دیگر با یک هجای اضافهٔ کوتاه یا بلند یا عکس آن اوزان هندی از فارسی جدا می‌شود. بررسی وزن‌های جدید شعر فارسی براساس افزایش هجا، چنان که نمونه‌هایی از آن را پرویز ناتل خانلری در وزن شعر فارسی پیشنهاد کرده است، با اوزانی که نگارندهٔ تحفة‌الهند آورده است، همراه با منشعبات آن می‌تواند الگویی خوب برای سرایندگان باشد که خواهان نوآوری و تنوع در آهنگ شعر فارسی هستند. میرزاخان در باب دوم کتاب خود به بررسی علم قافیه می‌پردازد. به‌نوشتهٔ وی «چون کتابی مضبوط در این علم به‌نظر نیامده، لهذا این نحیف به کلیات و جزئیات آن احاطه نموده و اصطلاحی چند نهاده، این علم را مدون ساخت.» او سپس به توضیح حروف گوناگون قافیه می‌پردازد و سی و دو حرف قافیه (حروف پیش از روی و پس از روی) را شرح می‌دهد. باب سوم تحفة‌الهند در النکار یا علم بیان و بدیع هندی‌ها است. این باب ازنظر بررسی تطبیقی صناعات ادبی فارسی و هندی بسیار ارزشمند است و باز هم می‌توان آن را نخستین کوشش در زمینهٔ یک بررسی تطبیقی برشمرد. باب چهارم در بیان علم عاشقی و معشوقی است که در سنسکریت، شیرینگاررس خوانده می‌شود. چون در زبان سنسکریت ادبیات عاشقانه رواج گسترده دارد و حتی در نمایش‌نامه‌هایی که بدین‌زبان در هزار سال پیش از این به‌دست کالی‌داس و دیگران نوشته شده، عواطف انسانی با زیباترین سبک توصیف شده است، منتقدان ادبی سنسکریت کوشیده‌اند تا به بررسی علمی مقولهٔ عشق و عاشقی بپردازند. در ادبیات عاشقانهٔ سنسکریت برای عاشق و معشوق هندی، عشق افلاطونی بدون معنی است و اظهار عشق و دلبستگی هم از جانب زن به مرد است. در شیرینگاررس مرد را نایک و زن را نایکا می‌گویند. بررسی انواع گوناگون نایک و نایکا که میرزاخان آن‌ها را برشمرده است، نشان می‌دهد که وی مسئلهٔ عشق و عشق‌بازی، در جامعهٔ هندوی را به‌دقت بررسی کرده است. باب پنجم در علم موسیقی یا سنگیت است. مراد از سنگیت، نوازندگی، خوانندگی و رقص است. هندی‌ها بر این باورند که موسیقی از شیوا، خدای تخریب و افنا سرچشمه می‌گیرد و این خدا و همسرش پاروتی (PARVATI) را منبع ظهور رقص دانسته‌اند. مکتب موسیقی شیوا سومیشورمت نامیده می‌شود و افزون بر آن چندین مکتب دیگر نیز در موسیقی هندی وجود دارد، اما میرزاخان در این کتاب جز مکتب شیوا، تنها به بررسی سه مکتب دیگر، یعنی مکتب‌های هنومان، بهرت و کل‌نات پرداخته است. چون مکتب هنومان رایج‌ترین مکتب موسیقی در زمان میرزاخان بود، او نیز در کتاب خود به بررسی کامل همین مکتب پرداخته است. او در بررسی دیگر مکتب‌ها، تنها به ایضاح مطالبی می‌پردازد که در مبحث هنومان‌مت گفته نشده است. او در هیچ‌یک از بخش‌های مختلف کتاب نامی از منابع خود نیاورده است، اما در مبحث موسیقی کتاب‌های زیر را منابع اصلی خود برشمرده است: ۱ـ راگارنو / *RAĪGAĪRNAVA* ۲ـ سنگیت درپن / *SANGIĪTA DARPANA* ۳ـ مان کوتهل / *MAĪNA KUTUĪHAHA* و ۴ـ سبها وینود / *SABHAĪ VINODA* در دورهٔ اورنگ‌زیب که میرزاخان با وی همروزگار بود، دو کتاب ارزشمند دیگر نیز در زمینهٔ موسیقی با نام‌های پاری جاتک و راگ درپن نوشته شده که میرزاخان از آن‌ها نامی نبرده است. این بخش از تحفة‌الهند را در کنار راگ درپن میرزا فقیرالله سیف‌خان می‌توان از دقیق‌ترین و مفصل‌ترین نوشته‌های فارسی در موسیقی هند به‌شمار آورد. روشن‌الدوله رستم جنگ ظفرخان در کتاب خود با نام خلاصة‌العیش عالم‌شاهی که نگارش آن را ۱۱۱۷ق به پایان برده از این بخش تحفة‌الهند بسیار استفاده برده و عبارت‌هایی از آن را بدون تغییر آورده است. موسیقی هندی بر دو اساس سُر / sur یا آهنگ و راگ یا مقام مبتنی است. موسیقی‌دانان هندی شش گونه راگ برشمرده‌اند که نام آن‌ها در مکاتب مختلف، متفاوت است. برای هر راگ و فروع و

منشعبات آن در موسیقی هندی خانواده‌ای تشکیل داده‌اند که برای خواندن هر یک از انواع راگ و راگنی و مشتقات آن زمانی خاص و فصلی مخصوص مقرر است. آنان هر یک از راگ و راگنی را با نقاشی نشان داده‌اند که مجموعهٔ کامل آن در کتابی با نام راگ‌مالا آمده است. میرزاخان در تحفة‌الهند انواع راگ‌ها، مشتقات و نام‌های مختلف آن را در مکاتب گوناگون، با دقتی تمام بررسی کرده است. او در اواخر باب پنجم به رقص و موسیقی رقص که به سنسکریت تال گفته می‌شود نیز پرداخته است. موسیقی هندی در طی سده‌ها دگرگونی‌هایی پیدا کرد، که بزرگترین آن‌ها وارد شدن آهنگ‌های ایرانی در آن در دورهٔ امیرخسرو دهلوی بوده است. امیرخسرو که چندین راگ یا مقام جدید اختراع کرده بود با تلفیق یک راگ هندی و یک مقام فارسی به آفرینش راگی جدید دست زد. دوازده مقام از مقام‌هایی که امیرخسرو تصنیف کرده، در کتاب میرزاخان بررسی شده است. باب ششم تحفة‌الهند دربارهٔ کوک، یعنی معرفت اقسام زن و مرد و امور مربوط به آن‌ها و باب هفتم دربارهٔ سامدریک یا علم قیافه‌شناسی است. در هیچ یک از این دوباب میرزاخان سخنی نو نیاورده است، چراکه گفتارهای وی در این دو باب همان گفته‌های پیشینیان است. در جلد یک تحفة‌الهند که در ۱۳۵۴ش به تصحیح و تحشیهٔ نورالحسن انصاری و به همت بنیاد فرهنگ ایران در تهران چاپ و منتشر شده باب‌های ششم و هفتم از متن کتاب حذف شده است، زیرا به نوشتهٔ مصحح کتاب در این دو باب مطالبی «بس بی‌پرده» آمده است. اما در مقدمهٔ مصحح آمده که عالمان زیبایی‌شناسی هند زنان را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند. مردان نیز به همین‌گونه بر چهار قسمند که هر یک از قسم‌های آن در برابر یک قسم از انواع زن قرار می‌گیرد. به‌نوشتهٔ هم‌او در زمینهٔ آمیزش زنان و مردان، عالمان هندی، هشتادوچهارگونه آسن ĀSANA یا راه‌های آمیزش جنسی را برشمرده‌اند، که میرزا خان سی و شش‌گونهٔ آن را که به‌گمان وی ساده‌تر از دیگر راه‌ها بود، شرح داده است. در برخی معبدهای هندوان تمامی این ۸۴ گونه با مجسمه‌ها و ریزه‌کارهای آن بر روی چوب نمایش داده شده است. او در پایان کتاب خود واژه‌نامه‌ای از واژه‌های هندی و سنسکریت به‌فارسی ترتیب داده که نخستین فرهنگ جامع از هندی و سنسکریت به‌فارسی است. این فرهنگ دربردارندهٔ سه‌هزار واژه است و نویسنده همان‌گونه که در متن کتاب اعراب هر واژهٔ هندی را آورده، در تنظیم واژه‌نامه هم از این روش پیروی کرده است. این بخش با نام جلد دوم تحفة‌الهند (واژه‌نامهٔ هندی به‌فارسی) در ۱۹۸۳م به تصحیح نورالحسن انصاری به‌همت انتشارات دانشگاه دهلی در هند چاپ و منتشر شده است.

منابع: تحفة‌الهند، به تصحیح و تحشیهٔ نورالحسن انصاری، جلدهای یکم و دوم؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۶۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۰۹/۱-۸۱۰؛ مرآت‌العالم، ۴۰۸/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۹-۵۷۰؛ *THE AIN-I AKBARI*, 1.361; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/62; 3/1078-1079.

جهان‌تاب

تحفهٔ اثنی‌عشریه (toh.fe-ye.as.nā.a.ša.ri.ye)، کتابی به‌فارسی در رد آرای شیعیان از شاه‌عبدالعزیز با نام مستعار و تاریخی غلام‌حلیم بن قطب‌الدین احمد بن ابوالفیض دهلوی. مؤلف این کتاب را در ۱۲۰۴ق تألیف کرد و در آن از دید حنفیان به رد آرای شیعیان پرداخته است. تحفهٔ اثنی‌عشریه در دوازده باب و یک خاتمه تدوین شده و باب‌ها نیز به فصل‌هایی چند بخش شده است. باب‌های دوازده‌گانهٔ تحفهٔ اثنی‌عشریه بدین شرح است: ۱ــ حدوث مذهب شیعه و انشعاب آن به فرق؛ ۲ــ مکاید آنان (دو فصل)؛ ۳ــ احوال بزرگان سلف آنان؛ ۴ــ اقسام اخبار شیعه، احوال اساتید ایشان؛ ۵ــ در الهیات آنان؛ ۶ــ نبوت در نزد ایشان؛ ۷ــ امامت؛ ۸ــ معاد؛ ۹ــ فقه شیعی؛ ۱۰ــ مطاعن صحابه؛ ۱۱ــ خواص آن مذهب (سه فصل)؛ ۱۲ــ در تولا و تبرا، در ده مقدمه. خاتمه در ذم و تشنیع شیعیان است. انتشار این کتاب بازتابی گسترده در میان شیعیان پیدا کرد و واکنش‌هایی تند در میان آن‌ها برانگیخت، چندان که ردیه‌های گوناگون به‌فارسی و عربی بر این کتاب یا بخش‌هایی از آن نوشتند. در الذریعه نام‌های هجده ردیه بر تحفهٔ اثنی‌عشریه آمده است، که از جملهٔ آن‌ها می‌توان از کتاب‌های کشف‌الشبهة عن حکم‌المتعة (موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1970-172) از احمد بن محمدعلی کرمانشاهی بهبهانی، النزهة‌الاثناعشریة فی‌الرد علی‌التحفة‌الاثناعشریه در نه جلد (هند، ۱۲۵۵ق) از میرزا محمد کامل کشمیری و صوارم‌الالهیات / صوارم‌الهیة (کلکته، ۱۲۱۵ق) از سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که هر سه به‌فارسی‌اند، نام برد.

منابع: الذریعه، ۱۹۰/۱۰-۱۹۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۰۸/۳؛ ۵۱۸۹/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی

پاکستان، ۲/۱۱۳۰-۱۱۳۱، ۱۱۶۹، ۱۱۹۸-۱۱۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ فارسی ملی پاکستان، کراچی، ۱۸۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۶۷-۶۸؛ ۵/۶۴۹.

نوش‌آبادی

تحفهٔ اسکندری ← تحفة‌السعادة

تحفهٔ اکبرشاهی ← عباس‌خان سراوانی

تحفهٔ پنجاب (toh.fe-ye.pan.jāb) / پنجاب‌نامه، واژه‌نامه‌ای پنجابی ــ فارسی که در نیمهٔ یکم سدهٔ نوزدهم میلادی به‌دست اجودها پرشاد لاهوری تألیف شده است. مؤلف این کتاب را به‌دستور یکی از کارگزاران انگلیسی در لاهور به‌نام میجر جورج میکریگر نوشته و ظاهراً در تألیف آن از مساعدت مولوی سراج‌الدین لاهوری بهره برده است. این واژه‌نامه به‌منظور آشنایی با زبان پنجابی نوشته شد و ظاهراً در دورهٔ نفوذ انگلیسی‌ها در پنجاب تنها واژه‌نامهٔ پنجابی ــ فارسی بود که کسانی که تنها از طریق زبان فارسی می‌توانستند زبان پنجابی بیاموزند از آن استفاده می‌کردند. کتاب دارای دیباچه و فهرست مطالب است. شیوهٔ تدوین مطالب در این کتاب به این ترتیب است که هر صفحه به‌چهار ستون تقسیم شده است و در مقابل هر لغت پنجابی معادل فارسی و اردوی آن نوشته شده است و در ستون چهارم آن لغت به‌خط شاستری آمده است. حدود نیمی از برگ‌های کتاب اختصاص به الفاظ دارد که به‌ترتیب حروف الفبا آمده‌اند، پس از آن به صرف افعال در سه‌زبان پنجابی، اردو و فارسی پرداخته شده است. آنگاه مصدر، حاصل مصدر، صیغهٔ ماضی، حال، امر و اسم فاعل و اسم مفعول افعال معلوم و مجهول در هر سه زبان یاد شده است؛ سپس به حروف، اسامی اشیاء، اعضای بدن و متعلقات آن اشاره کرده است و در پی آن به‌بیان مطالبی چون مناسبات خویشاوندی، پیشه‌وران، جانوران، پرندگان، اقسام غله، انواع غذاها، داروها، سبزی‌ها، ظروف، ابزار، شیر و فرآورده‌های آن، ابزارهای کشاورزی، اسباب باغبانی، انواع گل و میوه و بذر، ابزار جنگی، اقوام و قبایل زمین‌دار و بسیاری اسامی دیگر در سه‌زبان پرداخته است. البته در بعضی موارد لغت فارسی نوشته نشده است. جمله‌های مرکب، محاورات و ضرب‌المثل‌ها در موضوعات گوناگون و فعالیت‌های مربوط به آداب و رسوم کشاورزی در روستاها به‌صورت اشکال و تصاویر، از دیگر مواردی است که در این کتاب به آن‌ها اشاره رفته است. یک نسخهٔ خطی ناقص از این کتاب به‌شمارهٔ ۴۴۲۰/۱۳۶۹ در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۲۷۸-۲۷۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۷۳-۳۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۴۰۷.

امیرهدائی

تحفهٔ مجالس ← تحفهٔ مجلس دبیر

تحفهٔ مجلس دبیر (toh.fe-ye.maj.les-e.da.bir) / تحفة‌المجالس، کتابی چند دانشی از میرشاه‌ولی تتوی، متخلص به ولی (ــ ۱۳ شوال ۱۱۵۰ق)، فرزند میر ابوالقاسم بن میرعلی‌اکبر بن عبدالواسع بن سید حسینی بن شکرالله بن ظهیرالاسلام بن قاضی شکرالله شیرازی. شاه‌ولی از نوادگان قاضی سید شکرالله شیرازی است. سید شکرالله در جامهٔ بازرگانان همراه شاه‌بیگ ارغون به سند رفت و در آنجا رحل اقامت افکند. میرشاه مردی دانشور، صوفی و شاعر بود و تألیف این اثر را در هجدهم جمادی‌الاولی ۱۱۴۸ق به انجام رسانید. تحفة‌المجالس در یک عنوان و یازده فصل در قواعد و ضوابط منشآت شعرا، صرف و نحو، عروض و قافیه، اقسام شعر، تقویم فارسیان، اسمای بروج فلک، علم سیاق، مساحت و زراعت تدوین شده است. دست‌نویسی از این اثر که به خط خود مؤلف است در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۳۰۲۰/۱۴ و با تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۱۵۰ق) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۷۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۵۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۸۰۹؛ مقالات‌الشعراء، ۸۳۷.

سپاهی

تحفهٔ مفید (toh.fe-ye.mo.fid)، اثری به‌فارسی در نامه‌نگاری نوشتهٔ عبداللطیف بن مولانا حافظ ابراهیم. نویسندهٔ این اثر از اهالی قصبهٔ محمدوت در فیروزپور پنجاب بود و در زمان شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۷ق) می‌زیست. وی در این اثر که آن را حدود ۱۰۳۸ق / ۱۶۲۸م تألیف کرد، برای نوآموزانی که در خواندن نسخه‌های نامه‌های پیشینیان ناتوان بودند، با اقتباس از شماری

از این نامه‌ها مجموعه‌ای از منشآت و مکاتیب گردآورد. در میان نسخه‌های خطی، اثری به نام رقعات عبداللطیف هم در دست است که روزگار نویسنده‌اش به‌دست نیامده، اما احتمال دارد اثر دیگر همین نویسنده باشد. نسخه‌هایی خطی از تحفهٔ مفید به‌شمارهٔ ۳۸۴۸/۸۱۵/۱ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه لاهور و به‌شمارهٔ N.M.1978-13 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۵۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲/۵، ۴۹۶ - ۴۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۸۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 18.

م.اسماعیل‌پور

تحقیق‌الاوزان (tah.qi.qol.aw.zān)، رساله‌ای به‌فارسی در اوزان و مقادیر نوشتهٔ عبدالله بن محمد اشرف صدیقی (ز در اوایل سدهٔ ۱۹م / ۱۳ق). کشورداران مغول در هند بنا بر نیازهای تجاری‌شان هرچند یک‌بار در معیارهای سنجش وزن ــ سیر، من، تولا ــ تغییراتی دادند و بدین‌ترتیب واحدهایی چون سیر اکبری، سیر شاه‌جهانی و مانند آن‌ها با هم تفاوت‌هایی یافتند. همچنین در وزن سکه‌های ــ درهم و دینار ــ سرزمین‌های دیگر تغییراتی داده بودند. عبدالله بن محمد اشرف برای استفادهٔ حقوقدانان، داروفروشان و بازرگانان در تحقیق‌الاوزان اطلاعاتی در این زمینه گرد آورد. این اثر در ۱۲۶۴ق در لکنو چاپ شد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۶/۳؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۲۲۲/۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 15.

م.اسماعیل‌پور

تحقیق‌السداد فی مزلات‌الآزاد (tah.qi.qos.sad.dād. fi.ma.zel.lāt.ol.ā.zād)، کتابی به‌فارسی در انتقاد از سروده‌های آزاد بلگرامی* نوشتهٔ محمدصدیق، متخلص به سخنور*. به نوشتهٔ سخنور در مقدمهٔ این کتاب، در ۱۱۶۶ق آزاد بلگرامی به‌نگارش کتابی با نام مآثرالکرام در دو دفتر پرداخت که دفتر یکم آن تاریخ بلگرام و دفتر دوم سرو آزاد نام دارد. سرو آزاد کتابی در زندگینامهٔ شاعران فارسی و هندی‌زبان است و در آن نام سخنور و ابیاتی از وی نیز آمده است. اما به نوشتهٔ سخنور، نویسندهٔ سرو آزاد، به‌دلخواه در سروده‌های وی تغییراتی بی‌جا داد و نسخه‌ای از آن را نیز از دکن برای وی فرستاد. سخنور همچنین یادآور می‌شود، چون آزاد بلگرامی در بیشتر موارد به تغییراتی دلبخواهانه در سروده‌های شاعران دست‌زده، سرو آزاد نه‌تنها پسند فرهیختگان نیفتاد، بلکه ایشان «تخطیه‌های فاحش برآوردند. چنان‌چه صاحب شیخ محمد روشن... بدیهه الفاظی چند فرمودند که به اندک تغییر و تبدیل الفاظ چهار مادهٔ تاریخ به‌هم می‌رسند... و آن این است: تف برین تکبری (= ۱۳۷۴)، تف برین ترکیب (= ۱۳۷۴)، تف برین کتاب (= ۱۱۶۵)، تف برین تألیف (= ۱۲۶۳). به نوشتهٔ سخنور وی پس از بررسی سرو آزاد و روا دانستن انتقاداتی که بر این کتاب شده بود، نامه‌ای به آزاد بلگرامی در دکن فرستاد که در آن چند نمونه از سروده‌های خود را نیز آورده بود. آزاد بلگرامی نیز در پاسخ نوشت «که فقیر قریب هژده سال است که از وطن خود برآمده‌ام، دوستانی که به تازگی مشق سخن پیش گرفته‌اند نه دیده‌ام و بر حیثیت و استعداشان اطلاع واقعی نیست؛ معذور باید داشت.» به‌نوشتهٔ سخنور وی «بر اشعار مرسولهٔ بنده دخل‌های بی‌جا محض برای نمایش استعداد خود کرده، از دکن فرستاد و نوشت که بی‌اطلاع فقیر اشعار خود را داخل ترجمهٔ خویش به سرو آزاد نباید کرد و نسخه‌ها را مغشوش و مختلف نباید ساخت و احتمال دارد که شعری بی‌اطلاع فقیر داخل سقمی داشته باشد و آن سقم عاید به فقیر شود و ناظران می‌گویند که مصنف این‌قدر علم نداشت که از این شعر سقیم احتراز کند. در این صورت سقمی بر مصنف رفته باشد. انتهی من بعد این تنبیهات بی‌بنیاد که از طرف آزاد انتشار یافته متنبه گردیده به سه دیوان آزاد که سرمایهٔ فکرت او تواند بود، پرداختم و به نظر اجمال ورق‌ورق گشتم. سبحان‌الله، مضمونی نیافتم که مبتذل نبوده باشد، بلکه اشعاری که به تازه مضمونی او آزاد ظن فاسد کرده بود، سراپا مبتذل دیدم و به‌عینه مضمون اساتذه چنان‌چه در خاتمهٔ این نسخه در تحت اشعار خود بیان‌النظر نموده می‌آید. مع‌هذا اکثر جا عیوب فاحش به بادی‌النظر درآمدند و بالکلیه اغماض از آن نموده نشد و عمل بر نادانی و بی‌استعدادی بنده بود. برخی از آن اشعار مشتمل بر عیوب و مذلت اقدام افکار و تشنگی‌ها و ابتذال بودند، برچیدم و هر چند به خاطر بنده نبود که بر اشعار آزاد دخل‌ها کرده علم امتیاز بین‌الاقران برافرازم، ره به یک قلم را از آن وادی گذشتن از سخنوری و خیرخواهی بعیدالعقل می‌نمود و لاجرم جسارت بر این کار کردم و نسخهٔ مختصر که به‌معنی مطول می‌توان گفت برای تبصرهٔ یاران این فن مجتمع نمود و به تحقیق‌السداد فی

مزلات‌الازاد موسوم ساختم.» عناوین نقد بی‌پروای سخنور در این کتاب چنین است: تحقیق عیوب به‌کلام آزاد، تدقیق تشنگی‌ها اندر کلام آزاد، خاتمه در بیان دخل‌های آزاد به کلام سخنور و به حکم ابتذال سراسر و دلایل آوردن از اشعار سخنوران نقاد برای تنبیه خاطر آزاد. بعدها عبدالقادر مهربان اورنگ‌آبادی از شاگردان آزاد بلگرامی در کتابی با نام تأدیب‌الزندیق فی تکذیب‌الصدیق با جانبداری از استاد خویش به انتقادهای سخنور پاسخ گفت. نسخه‌ای از تحقیق‌السداد فی مزلات‌الآزاد به‌شمارۀ ٢ق‌ف ٢۴ در انجمن ترقی اردو ــ کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ١٨۵/٣؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ٢۶٨ـ٢۶٩؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ٣١٩/١؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ٢۴٢٨/١٣؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ١١۵ـ١١٧؛ نزهة‌الخواطر، ٣٢٣/۶؛

Concise Decriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 172.

جهان‌تاب

تحقیق‌القوانین ← حیران کرنولی

تحقیق عظیم‌آبادی (tah.qiq-e.a.zim.ā.bā.di)، میرمحمد عظیم/علیم فرزند میر بدیع‌الدین سمرقندی، معروف به میر متین، ح ١٠٧٠ق ــ عظیم‌آباد ١١۶٢ق، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که نسبش به سادات سمرقندی می‌رسید، سال‌های نخست زندگی را در دهلی به‌سر برد، اما سرانجام به بنگال و عظیم‌آباد کوچید. میرمحمد عظیم با زین‌الدین‌خان هیبت جنگ که از سوی اورنگ زیب، ششمین پادشاه از دودمان تیموریان هند (١٠۶٨ــ ١١١٨ق) حاکم پتنا بود، دوستی داشت و از حمایت او برخوردار بود. تحقیق در دهلی نزد میرزا معز موسوی‌خان فطرت دانش آموخته بود. وی در تیراندازی و موسیقی دست داشت. بیش از نود سال زندگی کرد. گفته‌اند دیوانی از اشعار داشت. ابیاتی از سروده‌های او در سفینۀ خوشگو و تذکره‌های دیگر آمده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶٣؛ روز روشن، ١۴٩؛ سفینۀ خوشگو، ٢۵٧/٣ـ ٢۵٩؛ صحف ابراهیم، ۴٠ـ ۴١؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۶۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 585.

م.اسماعیل‌پور

تذروی ابهری (ta.zar.vi-ye.ab.ha.ri)، ملا تذروی، ٩٧۵ق، شاعر ایرانی. از مردم ابهر و خواهرزادۀ نرگسی ابهری (ــ ٩٣٨ق) بود. در جوانی به عثمانی رفت و یک‌چند در خدمت فرمانروایان آن سامان به‌سر برد. سپس رهسپار هند شد و میان سال‌های ٩۶٣ و ٩۶٨ق به خدمت خان‌خانان بیرم‌خان (ــ ٩۶٨ق) سپه‌سالار و وکیل‌السلطنۀ جلال‌الدین اکبر گورکانی (٩۶٣ــ ١٠١۴ق) پیوست. در ٩۶٨ق که بیرم‌خان بر جلال‌الدین اکبر بشورید و جلال‌الدین اکبر، خان اعظم شمس‌الدین محمد غزنوی (ــ ٩۶٩ق) را بر سر او فرستاد و بیرم‌خان شکسته شد، تذروی نیز که در آن هنگام ملازم بیرم‌خان بود به اسارت خان اعظم درآمد. خان اعظم وی را به حضور جلال‌الدین اکبر برد. پادشاه گورکانی، تذروی را بسیار پسندید و وی را در شمار شاعران دربار خود درآورد. تذروی از آن پس در دربار جلال‌الدین اکبر به‌سر می‌برد و وی و بزرگان دربارش، به‌ویژه خان اعظم و پسران وی، خان اعظم (دوم) میرزا عزیز کوکه و یوسف محمدخان کوکلتاش (ــ ٩٧٣ق)، را مدح می‌گفت. سرانجام شبی به‌دست دزدان کشته شد. پیکرش را در آگره/اکبرآباد به‌خاک سپردند. وی غزل و مثنوی را نیکو می‌سرود. از آثارش: مثنوی حسن یوسف، بر وزن خسرو و شیرین، به‌نام یوسف محمدخان کوکلتاش؛ مثنوی ده‌نامه به پیروی از ده‌نامۀ ابن عماد، به‌نام میرزا عزیز کوکه.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ١١۵۴/٣ــ ١١۵۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ٣٧٩/٢؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴٣/١؛ الذریعه، ١۶٨/٩؛ ردۀ PIR؛ زبانها و ادبیات ایرانی، ١٩٢؛ شام غریبان، ۵۵ــ ۵۶؛ صبح گلشن، ٨٣ــ ٨۴؛ کاروان هند، ٢٠٩/١ــ ٢١٣؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ١١٠؛ مخزن‌الغرائب، ۴٠۴/١ــ ۴٠۶؛ مرآت‌العالم، ۵۵۵؛ منتخب‌التواریخ بدایونی، ٢٠٢/٣ــ ٢٠۴؛ منتخب‌اللطایف، ١١۶؛ نتایج‌الافکار، ١٢۵؛ نفایس‌المآثر، ٨١؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ٣٣۵؛ هفت اقلیم، ١٩۴/٣ــ ١٩۶؛ دکتر خیامپور، «اضافاتی بر سلسله مقالات یوسف و زلیخا»، مجلۀ دانشکدۀ تبریز، سال هفدهم، ١٣۴۴ش، شمارۀ ٢، صص ١٩٠ــ ١٩١.

برزگر

تذکرةالامرا (taz.ke.ra.tol.o.ma.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در ذکر امرای دربار گورکانیان هند از روزگار جلال اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) تا پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) از کیول رام شاه‌جهان‌آبادی. او این تذکره را در ۱۱۸۴ق در دو باب و هر باب در دو فصل تدوین کرد. در فصل اول از باب نخست به هزار و پانصد و پنجاه و هشت امیر مسلمان که در روزگار سلطنت جلال‌الدین اکبر تا عالمگیر ملقب به خان یا القاب دیگر بوده‌اند اشاره شده است. در فصل دوم از این باب به سی‌صد و چهل و هشت تن از امرای مسلمانی که لقبی نداشتند اشاره شده است. باب دوم نیز به همین ترتیب به دو فصل تقسیم شده است. در فصل اول چهارصد و پنج تن از امرای هندو که ملقب به راجا یا رای بودند ذکر شده‌اند و در فصل دوم به صد و یک تن از امرای هندویی اشاره شده که لقبی نداشتند. مؤلف در دیباچهٔ کتاب نوشته است که دربارهٔ منصب، القاب، تاریخ درگذشت و زادبوم هر یک از امرا تحقیق فراوان کرده و آگاهی‌هایی دربارهٔ بیست و چهار هزار و دوازده تن از امرای دربار گورکانی فراهم آورده است. اسامی امرا به ترتیب حروف الفبا آمده و از کسان بسیاری که لقب مشابه داشته‌اند در یک ردیف یاد رفته است. مؤلف در نوشتن این تذکره از کتب تاریخی معتبر، مانند اکبرنامه، طبقات اکبری، اقبال‌نامه، تسوزک جهانگیری، پادشاه‌نامه، عالمگیرنامه، مآثر عالمگیری، کلمات طیبات و رقایم کرایم بهره برده است. از دیباچهٔ کتاب چنین بر می‌آید که مؤلف آیین هندو می‌ورزید، اما به فرهنگ و سنت‌های اسلامی چندان خو گرفته بود که بی‌هیچ تعصبی کتابش را با حمد و نعت پیامبر (ص) آغاز کرده است.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۸/۳ ـ ۵۶۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۵۸/۳؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/256; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/399; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, And Pushta Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/135; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 299; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1094.

امیر هدائی

تذکرةالانصار ← علی‌محمد انصاری

تذکرةالخواتین ← دوستی سمرقندی

تذکرةالشعرای یکتا ← دستورالفصاحت

تذکرةالعلما (taz.ke.ra.tol.o.la.mā)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال پیامبر (ص) و امامان شیعه (ع) از سیدمهدی علی فرزند نجف علی‌رضوی عظیم‌آبادی، عالم هندی (ـ پس از ۱۲۶۳ق). این کتاب در یک دیباچه و دو قسمت و در دو مجلد تدوین یافته است. مقدمهٔ کتاب در ذکر جمع قرآن و علوم مخصوص به ائمهٔ اطهار است. قسمت یکم زندگینامهٔ اصحاب پیامبر و ائمهٔ دوازده‌گانه تا زمان غیبت صغری را در بر می‌گیرد و قسمت دوم در ذکر علما، فقها، محدثان و مجتهدان از متقدمان و متأخران و معاصران مؤلف است. تذکرةالعلما از گذشتگان خبر تازه‌ای ندارد، اما در آن‌جا که به زندگینامهٔ معاصران مؤلف می‌پردازد آگاهی‌های باارزشی به‌دست می‌دهد. سید مهدی تذکرةالعلما را در ۱۲۶۰ق نوشته، اما تا ۱۲۶۳ق مطالبی تازه به آن می‌افزوده است. از این کتاب چندین دست‌نویس در دست است که از آن‌شمار است دست‌نویسی به‌شمارهٔ H.48 در گنجینهٔ آذر دانشگاه لاهور. نسخه‌ای عکسی از دست‌نویس این کتاب در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نیز نگه‌داری می‌شود (شمارهٔ ۸۶).

منابع: تکملهٔ نجوم‌السماء، ۶۶/۱؛ الذریعه، ۴۱/۴؛ کشف‌الحجب والاستار، ۱۰۹؛ فهرست کتابهای عکسی کتابخانهٔ آیةالله‌العظمی مرعشی نجفی، ۹۰/۱ ـ ۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۸/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۴۲۸؛ نزهةالخواطر، ۵۰۵/۷ ـ ۵۰۶

رسولی

تذکرةالعلمای جونپور (taz.ke.ra.tol.o.la.mā-ye.jun.pur)، تذکره‌ای به فارسی در تاریخ جونپور و احوال سی تن از علمای آن‌جا از خیرالدین محمدالٰه‌آبادی (ـ ۱۸۲۷م). او این تذکره را در ۱۲۱۶ق برای راه‌یافتن به حضور فرماندار انگلیسی، لرد مارکوس و لدکی (۱۷۶۰ ـ ۱۸۴۲م) تألیف کرد. اگرچه این تذکره بسیار مختصر است، ولی اهمیت فراوان دارد. تذکره در یک دیباچه، سه فصل و یک خاتمه است. فصل نخست کتاب در اوضاع جونپور و فصل دوم در احوال عده‌ای از فضلای این

شهر است. در فصل سوم دربارهٔ تأسیس مدرسهٔ جونپور و تدبیر فراهم‌آمدن طالبان علم در این شهر سخن رفته است. جونپور در ۷۷۲ق، به روزگار سلطان فیروزشاه، آباد شد. سپس در روزگار پادشاهان بعدی به رونق آن افزوده شد و در علم و دانش پیشرفت بسیار کرد. در تذکره از این پادشاهان نام برده شده است. همچنین از بیست و دو عالم مشهور یاد رفته که موجب رونق علم و دین در این شهر شدند. خاتمهٔ کتاب در احوال خود مؤلف است. مؤلف در نوشتن این تذکره از کتب تاریخ فیروزشاهی، طبقات ناصری، طبقات اکبری و مآثرالکرام، بهره برده است. این تذکره در ۱۳۲۵ق به کوشش محمدثناءالله در کلکته به‌چاپ رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۱/۳ ـ ۵۶۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۰/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۷/۲ و ۲۰۷۲/۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/311; *Concise Descripts Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 64; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 301; *Mughals in India*, 256.

سپاهی

تذکرةالکرام (taz.ke.ra.tol.ke.rām)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال مشایخ پهلوار بهار از محمد ابوالحیات قادری پهلواروی بهاری جعفری زینبی. نویسنده در مقدمه‌ای کوتاه که بر این کتاب نوشته، یادآور شده است، که مدت‌ها در پی آن بود تا به گردآوری شرح احوال برخی از مشایخ بزرگ خود بپردازد، «اما از نامساعدت ایام فرصت دست نمی‌داد و از بی‌بضاعتی جرئت بر این مقصد اعلی نمی‌افتاد.» به‌نوشتهٔ ابوالحیات او در این تذکره احوال برخی از بزرگان دین را که از کسان موثق شنیده و با ذکر سند نوشته است، اما نیازی به ذکر سند دربارهٔ آن‌چه خود مشاهده کرده بود، ندیده است. از این‌رو با این که بیشتر کسانی که در این مشاهده‌ها شریک وی بوده، از ثقات بوده‌اند، اما نویسنده از آوردن نام آنان خودداری ورزیده است. آغاز این کتاب از باب تیمن و تبرک به‌نام شاه‌محمد مجیب‌الله قادری و پایان آن به‌نام پیر او عمادالدین قلندر است تا آغاز و پایان کتاب با یکدیگر مرتبط باشد. در این تذکره شرح احوال نزدیک به پنجاه تن از مشایخ آمده که بیشتر آن‌ها در سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری زندگی می‌کردند. تذکرةالکرام، نخستین‌بار در لکنو به‌چاپ سنگی رسید (۱۸۸۰م).

منبع: تذکرةالکرام؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۶۹/۱۱.

نوش‌آبادی

تذکرةالکلام ← خلاصةالکلام

تذکرةالمتقین (taz.ke.ra.tol.mot.ta.qin)/ تذکرةالمتقین فی احوال خلفای سید بدیع‌الدین، تذکره‌ای به‌فارسی نوشتهٔ مولوی سیدمحمد امیرحسن مداری قنصوری فرزند سیدشاه آخون، رئیس مکنپور. وی در روستای مکنپور، میان کانپور و الله‌آباد و بودباش شیخ‌شاه مدار (ﻫ ۸۴۰ق)، می‌زیست. امیرحسن این اثر را در یادکرد این شیخ، خلفای او و دیگر بزرگان و اعضای این سلسله، تا روزگار خودش، نوشته است. تذکرةالمتقین در کانپور، در سه جلد به‌چاپ رسیده است (جلد نخست آن در ۱۳۱۵ق و جلدهای دوم و سوم در ۱۳۲۲ق).

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۵/۳ـ ۲۰۷۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 79; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1052.

م.اسماعیل‌پور

تذکرةالمعاصرین (taz.ke.ra.tol.mo.ā.se.rin) / تذکرهٔ حزین / تذکرةالشعرای معاصرین، تذکره‌ای به‌فارسی در احوال شعرا و علمای اواخر عهد صفوی از ۱۱۵۴ تا ۱۱۶۵ق. شیخ‌محمدعلی حزین* لاهیجی این تذکره را در ۱۱۶۵ق، در مدت نه روز در یک مقدمه و دو فرقه بدون نظم الفبایی و تاریخی به پایان رساند. مقدمه در سبب تألیف کتاب و چگونگی آن است. فرقهٔ نخست در شرح احوال بیست تن از علمای معاصر است که از صدرالدین سیدعلی‌خان بن سید نظام‌الدین احمد حسینی آغاز می‌شود و با صدرالدین جیلانی پایان می‌گیرد. فرقهٔ دوم در احوال هشتاد و یک تن از شعرای معاصر است که با میرزا طاهر آغاز می‌شود و با میرزا محمد شیرازی به پایان می‌رسد. این تذکره از چند لحاظ ارزشمند است: ۱ــ تا اندازه‌ای وضع انحطاط ادبی و ضعف سیاسی اواخر دورهٔ صفوی را نشان می‌دهد، ۲ــ اشعار این تذکره روشن می‌سازد که فن شعر و

شاعری رو به زوال رفته و همسنگ اشعار متقدمان و متوسطان نیست و ۳ــ اطلاعات آن دقیق و موثق است، زیرا مؤلف با بیشتر علما و شعرا دیدار داشته و چون آن شاعران چندان معروف نبوده‌اند، از این‌رو این تذکره تنها منبع اطلاعاتی دربارهٔ آن‌ها است. حزین در این تذکره جملات و کلمات عربی بسیاری به کار برده است. تذکرةالمعاصرین یک‌بار در ۱۲۹۳ق در لکنو به‌ضمیمهٔ کلیات حزین و بار دیگر در ۱۳۱۱ق در کانپور چاپ سنگی شد و بار سوم در ۱۳۳۴ش در اصفهان با مقدمهٔ محمدباقر الفت به‌چاپ رسید. مقدمهٔ دیوان چهارم حزین هم در آخر این چاپ آمده است. چاپ چهارم تذکرةالمعاصرین با مقدمه، تصحیح و تعلیقات معصومهٔ سالک در تهران انجام گرفته است (۱۳۷۵ش).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۲/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۴۹ ـ ۳۵۹؛ تذکرةالمعاصرین، چاپ معصومهٔ سالک، مقدمه؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۴۱ ـ ۳۷۶؛ الذریعه، ۳۸/۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۰/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۵، ۱۸۸۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/350-351; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Musuem*, 1/372; 2/843; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hidustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/161; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 75-76.

حجتی

تذکرةالملوک ← رفیع‌الدین ابراهیم شیرازی

تذکرةالنسا ← آیینهٔ حیرت

تذکرةالواقعات (taz.ke.ra.tol.vā.qe.āt)، کتابی به‌فارسی در شرح رخدادهای تاریخی دورهٔ همایون (۹۳۷ــ ۹۶۲ق)، از سال برآمدنش به تخت شاهی تا هنگام مرگش، نوشتهٔ جوهر آفتابه‌چی. این کتاب که در ۹۵۵ق نوشته شده است. به‌نام‌های تاریخ همایون‌شاهی، همایون‌نامه، تاریخ همایون، تاریخات همایون و تاریخ جواهرشاهی هم آوازه دارد و دربردارندهٔ یک مقدمه و پنج فصل است. اما فصل‌های آن با آن‌چه نویسنده در مقدمه وعده داده است، چندان همخوان نیست و گه‌گاه بسیار مغشوش است. خلاصهٔ مطالب این کتاب چنین است: ۱ــ جلوس همایون؛ ۲ــ جنگ بهادرشاه و تسخیر گجرات، فتح دژ چنار در نتیجهٔ از خودگذشتگی و فداکاری شخصی همایون؛ ۳ــ جنگ‌های همایون با افاغنهٔ بنگال و موقعیت‌های وی در نواحی بنگال؛ ۴ــ آغاز حملات متقابل و برق‌آسای شیرشاه افغان و شکست‌های پی‌درپی همایون در جنگ‌های چوسه و قنوج؛ ۵ــ شرح سرگردانی و نابسامانی‌های همایون و دسیسه‌کاری‌های برادران وی؛ ۶ــ فرار همایون به ایران و استقبال گرم تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ ۹۸۰ق) از وی، تیرگی روابط شاه تهماسب با همایون، رفع سوء تفاهم و تجدید روابط، کمک نظامی ایران به همایون؛ ۷ــ تسخیر کابل با کمک قشون قزلباش، استقرار سلطنت در افغانستان، تدارکات و تجهیزات نظامی همایون به منظور حمله به هند، وفات شیرشاه، ورود پیروزمندانهٔ همایون به دهلی و تشکیل دوبارهٔ سلطنت تیموریان هند؛ ۸ــ مرگ همایون بر اثر سقوط از پله‌های کاخ شاهی. از شیوهٔ نگارش تذکرةالواقعات چنین برمی‌آید که نگارندهٔ آن نویسنده‌ای حرفه‌ای نبوده و دانشی چندان نداشته است. از این‌رو نباید سبک نگارشی پخته و استوار از وی انتظار داشت. چنان‌که خود در مقدمهٔ کتاب یادآورد شده است، پستی و فرومایگی سبک نگارش وی با عظمت و بزرگی موضوع متناسب و سازگار نیست. او ساده‌دلانه هر آن‌چه را دیده و شنیده است بدون اغراق‌های بی‌پایه یا اظهار فضل‌های بی‌جا با زبانی ساده و بی‌پیرایه نوشته است. تذکرةالواقعات مشتمل بر یادداشت‌های جوهر در دورهٔ بیست‌سالهٔ خدمت وی در دستگاه سلطنتی همایون است و از آن‌جایی که مؤلف ناظر دقیق اقبال و ادبار پادشاه بوده و در تمام رخدادها شرکت داشته است، از منابع معتبر و موثق دورهٔ همایون به‌شمار می‌رود. به‌ویژه در به‌دست دادن آگاهی دقیق از روابط همایون و شاه تهماسب صفوی ارزشی بسزا دارد. این اثر پر ارزش نخستین بار در پیش از یک سدهٔ گذشته به قلم یکی از خاورشناسان انگلیسی به این زبان ترجمه و منتشر شد. پس از آن هم بارها به دست دیگر پژوهشگران انگلیسی ترجمه گردیده است که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱ــ برگردان سرگرد چارلز استوارت (لندن، ۱۸۳۲م) که نارسایی‌هایی بسیار دارد و غلط‌های فراوان در آن راه یافته است؛ ۲ــ ترجمهٔ ارسکین که به صورت دست‌نوشته است؛ ۳ــ

ترجمهٔ الیوت که برگردان بخش‌هایی از کتاب تذکرةالواقعات است. معین‌الحق نیز این اثر را به اردو برگردانیده و ترجمهٔ او به‌همت انجمن تاریخ پاکستان چاپ و منتشر شده، اما متن پارسی این اثر تاکنون به‌چاپ نرسیده است. نسخه‌های خطی تذکرةالواقعات نیز بسیار است، اما دو نسخه از قدیم‌ترین نسخه‌های آن چنین است: ۱ــ موزهٔ بریتانیایی، به شمارهٔ 246 که در ۱۰۱۹ق کتابت شده؛ ۲ــ دانشگاه پنجاب (مجموعهٔ شیرانی) به شمارهٔ ۱۸۶ که در ۱۰۷۶ق کتابت شده است.

منابع: بزم تیموریه، ۸۸/۱ـ ۸۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹۴ـ ۹۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۶/۱۰ـ ۳۹۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۶، ۱۲۲۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۸۵.

جهان‌تاب

تذکرهٔ آزرده (taz.ke.re-ye.ā.zar.de)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شعرای اردوسرای شبه‌قاره از مفتی صدرالدین آزرده* (ــ ۱۲۸۵ق). او این تذکره را میان سال‌های ۱۲۲۹ ــ ۱۲۳۳ق تألیف کرده است. نسخه‌ای خطی از چهل و چهار صفحهٔ ابتدای کتاب به‌شمارهٔ 159 در کتابخانهٔ کورپس کریستی کالج کیمبریج نگه‌داری می‌شود که به کوشش دکتر مختارالدین احمد به چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۷۴م). پس از مقدمهٔ مفصل مختارالدین احمد دربارهٔ مؤلف و اثرش، فهرست اسامی صدوشش شاعر به ترتیب الفبا آمده است. این فهرست با اثر شروع شده و به قائم پایان یافته است. آنگاه دیباچهٔ کوتاه مؤلف و در پی آن متن تذکره و پس از پایان متن حواشی مصحح آمده است. در این بخش، مختارالدین احمد دربارهٔ یکایک شعرا آگاهی‌های تازه‌ای به دست داده و پاره‌ای مطالب تذکره را با منابعی که مؤلف از آن‌ها بهره برده مقایسه کرده است. مؤلف بیشتر مطالب این تذکره را از تذکرهٔ هندی و مجموعهٔ نغز گرفته است. البته وی از منابع دیگر، مانند عمدهٔ منتخبه و عیارالشعرا نیز بهره برده است.

منابع: تذکرهٔ آزرده؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۲۷/۱.

امیرهدائی

تذکرهٔ ابن طوقان (taz.ke.re-ye.ebn-e.tu.qān)، کتابی به فارسی در شرح احوال چهل و یک شاعر اردوسرا. نام مؤلف آن به‌درستی دانسته نیست. از متن کتاب برمی‌آید که نام پدرش امین‌الله، متخلص به طوقان، بوده و از این رو، این تذکره به‌نام تذکرهٔ ابن طوقان خوانده شده است. به‌نوشتهٔ یادگار ضیغم و آب حیات، امین‌الله طوقان دوست ناسخ بود و پسرش عظیم‌الله رغمی نام داشت. شاید مؤلف این تذکره همین عظیم‌الله رغمی باشد. مؤلف شاگرد غلام یاسین‌خان اله‌آبادی بود. تاریخ نگارش تذکره در متن آن نیامده، ولی از شرح احوال برخی شاعران برمی‌آید که میان سال‌های ۱۲۴۷ و ۱۲۵۱ق نوشته شده است. شرح احوال‌ها بسیار کوتاه و بلندترین آن‌ها متعلق به ناسخ و غلام یاسین‌خان (هرکدام در چهار یا پنج سطر) است. گزیده‌های سروده‌های شاعران نیز بسیار مختصر و بیشترین آن‌ها در پانزده بیت است. مفصل‌ترین گزیده‌ها از یاسین‌خان (بیست و یک بیت) و ناسخ (هفتاد بیت) است. با این همه، در این تذکره از شاعرانی یاد رفته که در جاهای دیگر نامی از آن‌ها نیامده است و اشعاری از برخی سرایندگان آمده که حتی در دیوان آنها دیده نمی‌شود. نسخهٔ منحصر به‌فرد تذکرهٔ ابن طوقان در کتابخانهٔ عمومی شرقی پتنا (بانکیپور) نگه‌داری می‌شود. قاضی عبدالودود با بهره‌گیری از آن، این تذکره را با هشتادوهشت صفحه مقدمه و تعلیقات (متن تنها در ۱۹ صفحه) در پتنا به‌چاپ رسانده است (۱۹۵۴م).

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۷۶ ـ ۲۸۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۱/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۷/۳.

سپاهی

تذکرهٔ اسحاقیه (taz.ke.re-ye.es.hā.qi.ye)، کتاب به‌فارسی در علم پزشکی از شیخ محمد اسحاق فرزند شیخ نور محمد مولتانی. مؤلف در دیباچهٔ کتاب، مطالبی مختصر در احوال خود و خاندانش نوشته است. نیاکان وی از مردم مدینه بودند. نیای او به دلایلی که دانسته نیست به شبه‌قارهٔ هند کوچید. پدر مؤلف در لاهور ملازم نواب امانت‌خان بود و علم طب را از پزشکی مسیحی به‌نام حکیم آنتون آموخت. وی آموخته‌هایش را به فرزند بزرگش محمدحیات منتقل کرد و محمداسحق دانش پزشکی را از برادر بزرگش فراگرفت و به‌قول خودش برای این‌که یادگاری برای نسل آینده به‌جا نهد این کتاب را تألیف کرد. کتاب در یک مقدمه، چهار ذکر و یک خاتمه است. مقدمه دربارهٔ آداب و شرایط پزشکی است. در ذکر اول دربارهٔ اعضا و جوارح و

طبایع سخن رفته و از شش عنصر لازم برای سلامتی نام برده شده است. در ذکر دوم از انواع بیماری‌های اعضای مختلف بدن و روش درمان آن‌ها یاد شده و نیز مقاله‌ای عربی از ابن‌سینا دربارهٔ پرورش اطفال و مقالهٔ دیگری در احوال اطفال در این بخش آمده است. در ذکر سوم با نام ادویهٔ مفرده، به‌ترتیب حروف الفبا از اسامی عربی داروها و روش درمان با آن‌ها و در ذکر چهارم با عنوان ادویهٔ مرکبه از روش‌های درمان با داروهای ترکیبی گوناگون سخن رفته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب به‌شمارهٔ ۶۱۰ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود که هشت‌صد صفحه دارد و بدون اختتامیه است. با توجه به این که نسخهٔ یاد شده در سدهٔ سیزدهم هجری کتابت شده است ظاهراً تاریخ تألیف کتاب نیز باید در همین سده باشد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۹۸/۳ ـ ۵۰۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۸/۱.

سپاهی

تذکرهٔ بغراخانی (taz.ke.re-ye.boq.rā.xā.ni)/ تذکرهٔ مشایخ اویسیه، کتابی به فارسی در احوال متصوفان سلسلهٔ مشایخ اویسیه از مؤلفی ناشناس که خود از دراویش این سلسله بوده است (فهرستوارهٔ کتابهای فارسی نام مؤلف کتاب‌را احمد فرزند سعدالدین ازغنی ازگمی نمنگانی یاد کرده است). مؤلف در سبب تألیف کتاب می‌آورد که به وی الهام شده کتابی در احوال و کرامات و مقامات مشایخ و متصوفان سلسلهٔ اویسیه بنویسد تا احوال این بزرگان پوشیده نماند. نویسنده این تذکره را به‌نام ستق بغراخان عبدالکریم، اولین پادشاه ترکان مسلمان قراخانیان (ـ۳۴۴ق) که پیرو این فرقه بود، تألیف کرد و به‌نام او تذکرهٔ بغراخانی نامید. تذکرهٔ بغراخانی در یک مقدمه، سه‌مقصد، چهل باب، سی‌فصل و یک خاتمه است. هر بابی از کتاب احوال یکی از عرفا را دربردارد. برخی باب‌های آن بدین‌گونه‌اند: باب سوم در احوال شیخ نظام‌الدین اویسی، باب هفتم در احوال سلطان ستق بغراخان، باب یازدهم در ذکر شیخ بهاءاویسی بلخی، باب شانزدهم در ذکر شیخ عبدالرحیم سیستانی اویسی، باب بیست‌ویکم در احوال اویس قرنی، باب سی‌وهشتم در احوال خواجه تاج‌العطائی اویسی. در این کتاب به کرامات مشایخ اشاره شده و نیز به افسانه‌ها و روایات مبالغه‌آمیزی که پس از مرگشان دربارهٔ آن‌ها به‌زبان‌ها می‌رفته نیز پرداخته شده است. سیزده فصل پایان کتاب نیز اختصاص به احوال زنان عارف، چون بی‌بی صالحهٔ اویسیه، بی‌بی‌خدیجهٔ اویسیه و بی‌بی عایشهٔ کاشغری دارد. نثر این کتاب ساده و روان است؛ فقط در آغاز برخی ابواب و فصول کتاب، نثر آن مسجع می‌شود. مؤلف در نگارش آن از آیات قرآن، احادیث، گفتار عرفا و مشایخ متصوفه نیز بهره گرفته است. تاریخ نگارش این تذکره دانسته نیست، اما چون نثر کتاب به نثر دورهٔ تیموری نزدیک است، شاید بتوان گفت که در اوایل سدهٔ دهم هجری تألیف یافته باشد. این تذکره در آسیای مرکزی بسیار مشهور است و به کوشش نیازی کاشغری، به زبان ازبکی ترجمه شده است. تذکرهٔ بغراخانی در ۱۳۷۶ش به تصحیح دکتر محمدمنیر عالم در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ بغراخانی (تذکرهٔ مشایخ اویسیه)؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۶۵، ۲۰۶۶؛ مجموعهٔ نسخه‌های شرقی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، ۱۴۰/۳؛ میرحسین‌شاه، «تذکرهٔ بغراخانی»، آریانا، سال بیست‌ودوم، شمارهٔ ۹ـ۱۰؛ صص ۶ـ۱۰؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/388.

حجتی

تذکرهٔ بی‌جگر (taz.ke.re-ye.bi.je.gar)، تذکرهٔ اردوسرایان، به‌فارسی، از خیراتی لعل بی‌جگر سکندرآبادی. خیراتی لعل، متخلص به جگر، که از مردم سکندرآباد از توابع بلند شهر در شمال هند بوده، این تذکره را میان سال‌های ۱۲۳۴ و ۱۲۴۲ق نوشته و در تألیف آن، گذشته از آگاهی‌های شخصی خود، از تذکره‌های پیشین، مانند تذکره‌های غلام محی‌الدین عشقی، مصحفی، مبتلا میر تهی و دیگران بهرهٔ فراوان برده است. این تذکره در شرح احوال سی‌صد و هشتاد و شش سرایندهٔ هندو و مسلمان، و از جمله شماری سرایندهٔ زن، به ترتیب حروف تهجی است. در شرح احوال برخی سرایندگان تنها به ذکر نام و تخلص آن‌ها و نقل یکی دو شعرشان بسنده شده و بی‌جگر به‌صراحت نوشته است که هیچ آگاهی دربارهٔ آن‌ها ندارد. سبک نگارش تذکره ساده و روان است، ولی گاهی آوردن القاب و صفات پیوسته و طولانی، فهم آن‌را دشوار و گران می‌سازد. تذکرهٔ بی‌جگر به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش نخست با ذکر انشاءالله‌خان انشا (که از ترجمهٔ منثور وی تنها نامش ذکر شده است، ولی نمونه‌های اشعارش دوازده صفحه را در بر می‌گیرد) و با شاه‌عالم آفتاب و آصف‌الدوله آصف آغاز می‌گردد و با شرح احوال جرأت پایان می‌پذیرد. بخش دوم با نمونهٔ اشعار جرأت

شروع مى‌شود و با ذكر قدرت‌الله قاسم پايان مى‌يابد. بخش سوم با ترجمۀ قاسم‌على‌قاسم آغاز مى‌شود و با ذكر انعام‌الله يقين به پايان مى‌رسد. بى‌جگر در بيشتر موارد از سال زايش، سال مرگ، اسامى و شرح حال شاگردان، جاى زندگى، پيشه و آگاهى‌هاى ديگرى از زندگى شاعر ياد كرده است و بسيارى از آگاهى‌هايى كه به دست مى‌دهد آگاهى‌هاى شخصى او هستند و از اين رو اين تذكره در شرح احوال همروزگاران او ارزش و اهميت فراوان دارد. نسخۀ منحصر به فرد تذكرۀ بى‌جگر، به خط خود مؤلف، در كتابخانۀ ديوان هند نگه‌دارى مى‌شود.

منابع: اردو شعرا كى تذكرى اور تذكره‌نگارى، ۲۵۶ ـ ۲۷۶؛ تاريخ ادبيات مسلمانان پاكستان و هند، ۲۲۱/۳؛ شعراى اردو كى تذكرى، ۵۵۶ ـ ۵۷۸؛ فهرستوارۀ كتابهاى فارسى، ۱۸۶۸/۳؛ محققين و متقدين معروف زبان و ادبيات فارسى هند در قرن بيستم، ۴۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 131.

سپاهى

تذكرۀ بينظير (taz.ke.re-ye.bi.na.zir)، تذكره‌اى در شرح حال و نمونۀ اشعار ۱۳۵ شاعر فارسى‌گوى شبه‌قاره و ايرانى از مير عبدالوهاب دولت‌آبادى، متخلص به افتخار* (ـ۱۱۹۰ق). اين تذكره كه به ترتيب حروف الفبا تدوين يافته زندگينامۀ شعرايى است كه از ۱۱۰۰ تا ۱۱۷۲ق در ايران و هند مى‌زيسته‌اند. بينظير با شرح حال آزاد بلگرامى آغاز مى‌شود و با زندگينامۀ مير يوسف پايان مى‌يابد. اين تذكره كه سبك انشاى آن ساده و به دور از تكلف است در ۱۱۷۲ق به انجام رسيد. مؤلف در تدوين آن از منابع ديگرى استفاده كرده و در شرح حال شعرا، نام كتاب‌هايى را كه از مطالب آن‌ها بهره برده آورده است. تذكرۀ بى‌نظير به كوشش سيد منظور على به‌چاپ رسيده است (اله‌آباد، ۱۹۴۰م).

منابع: تاريخ ادبيات مسلمانان پاكستان و هند، ۱۹۴/۵؛ تاريخ تذكره‌هاى فارسى، ۱۹۴/۱-۲۰۳؛ تذكرۀ بينظير؛ تذكره‌نويسى فارسى درهند و پاكستان، ۳۹۳-۳۹۶؛ ترجمه‌هاى متون فارسى به زبانهاى پاكستانى، ۱۹۴؛ الذريعه، ۳۰/۴؛ فرهنگ نويسى فارسى در هند و پاكستان، ۴۵؛ فهرست كتابهاى چاپى فارسى، ۱۲۴۰/۱؛ فهرست مشترك نسخه‌هاى خطى فارسى پاكستان، ۱۲/ ۲۰۶۶؛ فهرستوارۀ كتابهاى فارسى، ۱۸۶۸؛ محققين و متقدين معروف زبان و ادبيات فارسى هند در قرن بيستم، ۴۸؛ مؤلفين كتب چاپى فارسى و عربى، ۲۵/۴؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 2/171-176; *Mughals in India*, 28.

حجتى

تذكرۀ حاجى عبدالله ديوان (taz.ke.re-ye.hā.ji.ab.dol.lāh-e.di.vān) / تاريخ‌الديوان، تذكره‌اى به‌فارسى در شرح احوال حاجى عبدالله ديوان (ـ۱۰۷۲ق) و فرزندانش از شيخ عبداللەبن صدرالدين گجراتى. مؤلف كه اين كتاب را در ۱۳۱۳ق نوشته نام كامل آن‌را تذكرۀ وقايع عمرى حضرت حاجى ديوان و اولاد امجاد ياد كرده است. وى در ديباچه در سبب تأليف كتاب مى‌نويسد: «از ديرباز مى‌خواستم در احوالات سلسلۀ عاليۀ قادريۀ ديوانيۀ بشندوريه بنگارم، تا اين كه صاحبزادگان صاحب‌حشمت على و صاحب نواب على و صاحبزادۀ سجاده‌نشين غلام‌شاه و مولوى محمدعالم و عزيز حكيم غلام‌محى‌الدين از من خواستند كه احوال و مقالات حاجى عبدالله ديوان و فرزندان ايشان را بنگارم و من اين را در دو بخش مجمل به‌عربى و تفصيل آن به‌فارسى در ۱۳۱۳ق نگاشتم.» مؤلف در اين كتاب به‌شرح احوال و كمالات معنوى و كرامات حاجى ديوان پرداخته است. حاجى ديوان از مشايخ سلسلۀ قادريه بود، ولى به‌مناسبت نامش اين سلسله را در آن مقطع سلسلۀ ديوانيه نيز مى‌ناميدند و چون شاه رحمت‌الله كه يكى از فرزندان صاحب‌عقيدۀ حاجى ديوان بود در بشندور سكونت گزيد، مؤلف تذكره اين سلسله را قادريۀ ديوانيۀ بشندوريه ناميده است. چون آخرين رويدادى كه در اين تذكره از آن ياد رفته واقعۀ درگذشت صاحبزاده حشمت‌على است (۱۳۲۰ق)، مى‌توان حدس زد كه تاريخ پايان تأليف كتاب نيز همان سال بوده است. اين كتاب به‌دليل داشتن آگاهى‌هاى فراوان دربارۀ خاندان ياد شده منبع مهمى به‌شمار مى‌رود.

منابع: پاكستان مين فارسى ادب، ۲۵۶/۵؛ فهرست مشترك نسخه‌هاى خطى فارسى پاكستان، ۱۰۶۰/۱۱؛ فهرست نسخه‌هاى خطى كتابخانۀ گنج‌بخش، ۲۰۹۸/۴؛ فهرستوارۀ كتابهاى فارسى، ۲۰۶۶؛

اميرهدائى

تذكرۀ حزين ← تذكرة‌المعاصرين

تذكرۀ حسينى (taz.ke.re-ye.ho.sey.ni)، تذكره‌اى در شرح حال و نمونۀ اشعار ۴۴۵ تن از شعرا، فضلا، شاهان و عرفا از ميرحسين

دوست سنبهلی مرادآبادی، متخلص به حسینی. این تذکره که در ۱۱۶۳ق تألیف و به شاه شریف‌الدین محمود پیشکش شده به ترتیب الفبایی، از روی حرف اول نام یا تخلص شاعر تدوین شده است و تیمناً با نام حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) و در اصل با شیخ ابوالحسن خرقانی آغاز و با یوسفی خراسانی پایان می‌یابد. مؤلف تراجم را بسیار کوتاه آورده و در ضبط آن‌ها و نیز ضبط اشعار دقت کافی به‌کار نبرده است. بیشتر تراجم منحصر به ذکر نمونه‌هایی از اشعار صاحب ترجمه است. نثر کتاب ساده و روان است، تذکرهٔ حسینی در ۱۲۹۲ق در لکنو چاپ سنگی شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۳۳/۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۱۰/۱-۲۱۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۷-۳۲۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۸۶۹؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۱/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۹/۳؛ *Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 134; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/372; *Dictionary of Indo- Persian Literature*, 243; *Mughals in India* ,193.

برزگر

تذکرهٔ حیرت ← مقالات‌الشعرا

تذکرهٔ خزاین اشرفی (taz.ke.re-ye.xa.zā.yen-e.aš.ra.fi)، تذکره‌ای به‌فارسی در حالات چهار تن از مشایخ مؤلف، نوشتهٔ حسام‌الله فرزند خورم‌شاه عاشق الله (سدهٔ دوازدهم هجری). حسام‌الله در روستای بجنور از توابع لکنو اقامت داشت. وی این اثر را در ۱۱۷۶ ـ ۱۱۸۱ق برای پیرمحمدپناه فرزند پیرمحمداشرف تألیف کرده است. این اثر در چهار آئینه است: ۱ـ حالات شاه‌عبدالکریم، ۲ـ حالات شاه‌پیرمحمد، ۳ـ حالات پیرمحمداشرف، ۴ـ حالات محمدپناه. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۱۰ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۴۱۲؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۶۸.

فتح‌نیا طبری

تذکرهٔ خوش‌نویسان (taz.ke.re.ye.xoš.ne.vi.sān)، تذکره‌ای به‌فارسی از غلام محمد هفت قلمی دهلوی، متخلص به راقم (ـ ح۱۲۳۹ق). این تذکره شرح کوتاهی از زندگینامهٔ یک‌صدوهفتاد خوش‌نویس ایرانی، عرب و شبه‌قاره است. در بررسی شیوهٔ کار نویسندهٔ این اثر می‌توان گفت که وی آن‌چه را قاضی احمد قمی در گلستان هنر و تذکره‌نویسان پس از وی در تذکره‌های خود آورده‌اند بی‌ذکر مأخذ نقل کرده است. در این تذکره زندگینامهٔ شماری بسیار از شاعران، بزرگان و دیگر فرهیختگان آمده که هیچ آوازه‌ای در خوش‌نویسی ندارند، مانند سید ذوالفقار شروانی، همام تبریزی، سیف‌الدین اسفرنگی، خواجه‌نصیرالدین طوسی، عبید زاکانی، خواجه‌نظام‌الملک، ملک‌معزالدین محمد غوری، آل مظفر (مراد امیر مبارزالدین محمدبن‌مظفر است) و شاه منصور. در این اثر نادرستی‌هایی نیز راه یافته است، برای نمونه نویسنده، میرعلی کاتب هروی را متخلص به مجنون و پسر محمود رفیقی دانسته است، حال آنکه مجنون چپ‌نویس فرزند محمود رفیقی غیر از میرعلی کاتب است. این کتاب با مقدمه، حواشی و تصحیح محمد هدایت حسین، مدرس زبان عربی و فارسی در پریسیدنسی کالج کلکته و به همت انجمن آسیایی بنگال در کلکته چاپ و منتشر شده است (۱۲۳۸ق). هدایت‌حسین در مقدمه پس از اشاره‌ای کوتاه به شرح زندگانی نویسندهٔ تذکرهٔ خوشنویسان و بررسی این اثر به مقایسه آن با امتحان‌الفضلای میرزا سنگلاخ، تذکرهٔ خط و خطاطان حبیب اصفهانی به ترکی و کتابی به فرانسه در این زمینه از کلمان‌هوار می‌پردازد و یادآور می‌شود، نویسندگان این سه اثر توجهی چندان به خوش‌نویسان شبه‌قاره نکرده‌اند، اما چون در تذکرهٔ هفت‌قلمی در کنار زندگینامهٔ دیگر خوش‌نویسان، زندگینامهٔ خوش‌نویسان شبه‌قاره نیز آمده ست، از این‌رو، وی بر آن شد تا به چاپ این اثر اقدام کند. به نوشتهٔ هم‌او، پس از ترتیب و تنظیم این اثر، در مقدمه برای آگاهی خوانندگان با استفاده از کتاب‌هایی مانند الفهرست ابن‌ندیم، کشف‌الظنون حاجی خلیفه، فتوح‌البلدان بلاذری، وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان و مقدمهٔ ابن‌خلدون به تدوین چهارمقاله پرداخته که عبارتند از در بیان حدوث رسم خط عربی، در ذکر حدوث و ایجاد اقسام رسم خط اهل فرس قدیم، در ذکر حدوث نقاط و حروف معجمه در سلسلهٔ اسلام و در بیان تاریخ فن خوش‌نویسی بر سبیل اجمال.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۶-۵۶۵/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۷۷-۵۷۵/۲؛ تذکرهٔ خوشنویسان؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۶۸؛ *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II, part VI/507; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal,* 910.

جهانتاب

تذکرهٔ ریخته‌گویان (taz.ke.re-ye.rix.te.gu.yān) / گلشن راز، کتابی به‌فارسی در شرح احوال نود و هفت شاعر اردوسرا از سیدفتح‌علی گردیزی، معروف به فتح‌الله و متخلص به حسینی (ـ ۱۲۱۴ق). این تذکره را به مناسبت نام مؤلف تذکرهٔ گردیزی نیز نامیده‌اند. تألیف آن در ۱۱۶۶ق پایان یافته است، اما دربارهٔ تاریخ آغاز تألیف آن اختلاف است. برخی پایان تألیف کتاب را ۱۱۵۶ق دانسته‌اند، ولی حنیف نقوی می‌گوید که گردیزی این تذکره را تنها در مدت چند ماه نوشته است. تذکرهٔ ریخته‌گویان نخستین تذکره در هند شمالی است که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است. تذکره با شرح احوال و نمونهٔ اشعار آرزو آغاز شده و به یکرو پایان یافته است. مؤلف در سبب تألیف کتاب نوشته است که چون تذکره‌های پیشین به شعرای معاصر کم‌تر توجه کرده و از آن‌ها خرده‌گیری‌های بی‌جا کرده‌اند و به سبب عدم شناخت، بیشتر شعرای نازک‌طبع را از قلم انداخته‌اند، او خواسته که تذکره‌ای بی‌غرضانه و از روی انصاف تألیف کند. ولی به نظر می‌رسد که وی این تذکره را در جواب نکات‌الشعرای میر نوشته و بیشتر مطالب را نیز از این کتاب گرفته است. آن‌چه میر در انواع ریخته نوشته است با تغییری اندک در این تذکره تکرار شده است. شاعرانی که در نکات‌الشعرا از آن‌ها انتقاد شده در این تذکره از آن‌ها ستایش شده است. مولف دربارهٔ میر روشی کینه‌توزانه در پیش گرفته، چنان‌که او را تنها در سه سطر و با سه بیت شعر معرفی کرده است. اهمیت این تذکره تنها در ذکر احوال شاعرانی است که مؤلف با آن‌ها دیدار کرده است. همچنین از بیست و پنج شاعر در این تذکره یاد رفته که در نکات‌الشعرا نامی از آن‌ها در میان نیامده است. در پایان دو تذکرهٔ میر و گردیزی عبارت‌هایی همانند آمده است. این تذکره در ۱۹۳۳م به کوشش مولوی عبدالحق در انجمن ترقی اردو به‌چاپ رسیده است. عطاءالرحمان کاکوی تذکرهٔ ریخته‌گویان را به اردو ترجمه کرده و با حذف اشعار تذکره آن را همراه با ترجمه‌های نکات‌الشعرا و مخزن نکات با عنوان تین تذکری به‌چاپ رسانده است (۱۹۶۸م).

منابع، اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۱۴-۱۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۷؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۹۵؛ تین تذکری؛ شعرای اردو کی تذکری، ۲۱۶-۲۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۲/۳؛ مخزن نکات؛ نکات‌الشعرا.

سپاهی

تذکرهٔ سخن‌آفرینان هندی‌زبان ← تذکرهٔ شعرای اردو

تذکرهٔ شاعرات (taz.ke.re-ye.šā.e.rāt)، کتابی به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ آثار حدود پنجاه بانوی شاعر. گردآورندهٔ آن ناشناخته است، اما چنین برمی‌آید که از مردم هندوستان بوده است. این کتاب به‌ترتیب حروف الفبا تدوین یافته و احوال شعرایی که زیر حرف‌های «الف»، «ب» و «ی» جای داشته‌اند در یگانه دست‌نویس برجاماندهٔ کتاب از میان رفته است. آن‌چه باقی مانده شرح حال سی‌ونه بانوی شاعر است که نخستین آن‌ها آتونی همسر ملا بقایی و آخرین آن‌ها همدمی جرجانی است. تاریخ تألیف تذکرهٔ شاعرات حدود ۱۱۷۴ق ثبت شده است. مؤلف در فراهم‌آوردن این تذکره از تاریخ وصاف، مجالس‌النفائس، جواهرالعجایب و حبیب‌السیر بهره گرفته است. یگانه نسخهٔ ناقص تذکرهٔ شاعرات در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۵/۳-۱۹۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۴۷/۱-۲۵۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۹۹؛ فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، ۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۳/۳؛ لطائف‌نامه، ۲۱.

تبیانیان

تذکرهٔ شعرای ابن طوقان ← تذکرهٔ ابن طوقان

تذکرهٔ شعرای اردو (taz.ke.re-ye.šo.a.rā-ye.or.du) / تذکرهٔ سخن‌آفرینان هندی‌زبان / تذکرهٔ میرحسن، کتابی به فارسی در شرح احوال اردو سرایان از میر حسن دهلی* (ـ ۱۲۰۱ق). میر حسن تألیف این اثر را در ۱۱۸۴ق آغاز کرده و آن را در ۱۱۹۱ق به‌انجام رسانده و تا ۱۱۹۲ق بدان می‌افزوده است (نسخه‌ای از

این تذکره که در انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۳ق‌ف ۱۶۴ نگه‌داری می‌شود و به خط خود میرحسن است تا تاریخ ۱۱۸۸ق آمده است). این تذکره در ذکر سی‌صد و چهار شاعر اردو سرا، به‌ترتیب الفبایی، از شاه‌عالم آفتاب تا حسن‌علی‌خان یاس است. گذشته از ترتیب الفبایی، هر ردیف نیز به سه طبقهٔ متقدمین، متوسطین و متأخرین تقسیم شده است. زندگینامه‌ها بسیار کوتاه است، ولی، به دلیل آشنایی میرحسن با بیشتر همروزگاران خود، سودمند واقع می‌شود. در این تذکره از ستایش یا سرزنش بی‌جا پرهیز شده، و نمونه‌های سروده‌های شاعران نیز برتر از دیگر تذکره‌های معاصر آن است. تذکرهٔ شعرای اردو نخستین‌بار در ۱۹۲۱م و بار دیگر در ۱۹۴۰م، به کوشش حبیب‌الرحمان‌خان شروانی، در علیگر به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۵۳ ـ ۱۵۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۸؛ شعرای اردو کی تذکری، ۳۲۱ ـ ۳۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۲۰۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۲/۳؛
Consice Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 68-72; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 3/1872.

سباهی

تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر ← ایران صغیر

تذکرهٔ شعرای رامپور (taz.ke.re-ye.šo.a.rā-ye.rām.pur)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار اردوسرایان رامپور از جورج فانتوم* (ـ ۱۸۷۹م). این تذکره در ذکر شصت و دو تن از سرایندگان رامپور، از صاحبزاده محمداکبرخان اکبر تا عبادالله‌خان همدم، است و فانتوم آن را به‌درخواست نواب محمدکلب‌علی‌خان والی رامپور نوشته است، چنان که خود در دیباچه می‌گوید «...هر چند که اکثری از شائقان فن شعر، تذکره‌های شعرای هند اردوگو متعدد جمع نموده‌اند، لاکن کسی از اوشان حالات نازک‌خیالان خطهٔ مینو سواد مصطفی‌آباد معرف دارالسرور رامپور... به‌طور علی‌حده درج تألیفات نه ساخته... لهذا حسب ارشاد فیض بنیاد حضور عطوفت معمور... نواب کلب‌علی‌خان بهادر والی ملک رامپور... این تذکرهٔ شعرای آن فرخ سواد و خجسته‌بنیاد مرتب نموده شد و چون که این تألیف مشتمل بر واقعات قریب یک‌صد سال است و کلام تمامی اساتذه بهم نه‌رسیده... لهذا آن‌چه از تازه‌خیالات ایشان به‌دست آمده به‌طور یادگار درج نموده شد.» تاریخ دقیق نگارش این تذکره دانسته نیست، ولی در حدود ۱۲۹۱ق نوشته شده است. در آن، تراجم شعرا کوتاه و نمونه‌های اشعارشان طولانی است و در تراجم نیز مؤلف نکوشیده است تا آگاهی‌های دقیقی از تاریخ تولد و مرگ سرایندگان و دیگر رویدادهای زندگی آن‌ها به دست دهد. نسخه‌ای از تذکرهٔ شعرای رامپور در کتابخانهٔ رضا در رامپور نگه‌داری می‌شود.

منبع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۵۰۴ ـ ۵۱۶.

سباهی

تذکرهٔ شعرای کشمیر (taz.ke.re-ye.šo.a.rā-ye.kaš.mir) / تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، کتابی به فارسی در شرح احوال سی‌صد و هفتاد و سه تن از شعرای کشمیر گردآوردهٔ پیرحسام‌الدین راشدی*. وی این تذکره را که در چهار جلد و به ترتیب حروف الفبا تدوین کرده در تکمیل تذکرهٔ شعرای کشمیر میرزا اصلح نوشته است. چون مؤلف احوال هر شاعر را از تذکره‌های خطی و چاپی موجود نقل کرده و تعلیقاتی نیز بر آن‌ها افزوده، از این‌روی، تذکرهٔ او تذکره‌ای مستند و باارزش است. بخش نخست آن با مقدمه‌ای به اردو و انگلیسی در احوال صد و بیست شاعر است که از محمد مقیم آزاد کشمیری شروع می‌شود و به شیدای فتحپوری پایان می‌پذیرد. بخش دوم در ذکر پنجاه و شش شاعر از صافی تا غیوری است. بخش سوم در ذکر هفتاد و یک شاعر از فانی تا میمنت و بخش چهارم در احوال شصت و هفت شاعر از نادر کشمیری تا محمد یوسف کشمیری است. در این تذکره گذشته از شعرای کشمیر از گویندگانی هم که به آن سرزمین کوچیده‌اند، سخن رفته است. تذکرهٔ شعرای کشمیر به همت آکادمی اقبال به‌چاپ رسیده است (۱۳۴۶ش).

منابع: ریاض سفر، ۱۵۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۳/۳ ـ ۵۵۴، ۶۷۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۹۲/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، سید حسام‌الدین راشدی، اقبال آکادمی کراچی، ۱۳۴۶ش؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۲؛ وحید، تیر ۱۳۴۷، سال پنجم، شمارهٔ ۵۵، صص ۶۸۸.

حجتی

تذکرهٔ شعرای کشمیر (taz.ke.re-ye.šo.a.rā-ye.kaš.mir)، کتابی به فارسی در احوال سی‌صد و پنج شاعر از دورهٔ اورنگ‌زیب (ـــ ۱۱۱۸ق) تا سلطنت ناصرالدین محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ـــ ۱۱۶۱ق) از اصلح کشمیری، متخلص به میرزا که در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری نوشته شده است. در این تذکره، جدای از شعرای کشمیر، تراجم سخن‌سرایان نقاط دیگر هندوستان و ایرانیان مسافر و مهاجر، چون اصفهان، تبریز، بخارا و یزد نیز آمده است. نثر آن پر تکلف و ساختگی و تراجم کوتاه و بدون نکات تاریخی است. تذکرهٔ شعرای کشمیر با مقدمه و حواشی و تعلیقات پیرحسام‌الدین راشدی، در آکادمی کراچی به‌چاپ رسیده است (۱۳۴۶ق).

منابع: ریاض سفر، ۱۴۹ـ۱۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۹/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۹۱/۱ـ۲۹۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، به تصحیح حسام‌الدین راشدی، اقبال آکادمی کراچی، ۱۳۴۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۲؛ راهنمای کتاب، سال ۱۱، شمارهٔ ۸ و ۹، صص ۴۲۳ـ۴۲۴.

حجتی

تذکرهٔ شورش (taz.ke.re-ye.šu.reš) / رموزالشعرا، تذکرهٔ شعرای فارسی و اردوگوی شبه‌قاره به فارسی از میرغلام‌حسین عظیم‌آبادی، متخلص به شورش (ـــ ۱۱۹۵ق). او این تذکره را در ۱۱۹۱ق به درخواست شاه‌رکن‌الدین، معروف به میرزا گهسیتا و متخلص به عشق، که استاد مؤلف در فن شعر بود، نوشت. چون عشق اعتماد چندانی به نکات‌الشعرای میر نداشت از شورش خواست که تذکره‌ای بهتر بنویسد. به درستی نمی‌توان گفت که این تذکره در جواب نکات‌الشعرا نوشته شده است، اما روشن است که هدف مؤلف نشان‌دادن کاستی‌های میر و افزودن به تذکرهٔ او بوده است. نام رموزالشعرا در مقابل نکات‌الشعرا نیز نشان‌دهندهٔ همین امر است. این کتاب نخستین تذکره‌ای است که در عظیم‌آباد نوشته شده و بسیاری شاعران گمنام آن سرزمین را معرفی کرده است. تذکرهٔ شورش اولین‌بار به کوشش پروفسور کلیم‌الدین احمد، براساس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بادلیان، همراه با تذکرهٔ عشقی با عنوان دو تذکره در دو جلد در پتنا به‌چاپ رسید (جلد اول در ۱۹۵۸م و جلد دوم در ۱۹۶۳م). در این نسخه شرح احوال و نمونهٔ آثار سی‌صد و نوزده شاعر به‌ترتیب حروف الفبا یاد شده است. در جلد یکم شرح حال صد و سی و نه شاعر از شاه‌عالم آفتاب تا اسکندر و در جلد دوم زندگینامهٔ صد و هفتاد شاعر از شورش تا یقین بیان شده است. شورش تلاش کرده نام کامل شاعر، تخلص، تاریخ تولد و درگذشت، زادبوم، بودوباش، پیشه و شاگردان آن شاعر را پیدا کند و بیش از احوال شاعر به اشعار او بپردازد. در ۱۹۸۴م پروفسور محمود الهی تذکرهٔ شورش را بر اساس نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ خانقاه رشیدیهٔ جونپور همراه با مقدمه‌ای جامع از اردو آکادمی لکنو به چاپ رسانید. ویژگی مهم این نسخه در این است که دارای مقدمهٔ مبسوطی از خود مؤلف است. در این مقدمه مؤلف از فضای ادبی عظیم‌آباد و علاقهٔ خود به تألیف کتاب سخن گفته است. همچنین اسباب و علل تألیف تذکره، اهمیت هنر شاعری و اقسام ریخته را توضیح داده است. به‌نظر می‌رسد این نسخهٔ خطی چند سال پیش از نسخه خطی موجود در کتابخانهٔ آکسفورد و به قلم خود مؤلف نوشته شده است. در این تذکره احوال و آثار دویست و پنجاه و هفت شاعر آمده است. از همین مؤلف دیوان شعر حجیمی نیز به یادگار مانده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۵۸ - ۱۶۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۸؛ شعرای اردو کی تذکری، ۳۴۱ـ۳۶۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۳/؛

Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 182;
Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pashtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/2, 3.

سپاهی

تذکرهٔ عشقی (taz.ke.re-ye.eš.qi)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار اردوسرایان از شیخ محمد وجیه‌الدین عشقی عظیم‌آبادی*. این تذکره که تألیف آن در ۱۲۱۱ق به انجام رسید، در ذکر چهارصد و سی و نه شاعر اردوسرا، به ترتیب الفبا، است. در این تذکره، همانند بیشتر تذکره‌ها، زندگینامهٔ سرایندگان کوتاه و نمونهٔ سروده‌هایشان مفصل است. با این وجود، گزیده‌های اشعار در این تذکره، در سنجش با تذکرهٔ شورش، کوتاه‌تر است. مجموعهٔ تذکرهٔ عشقی و تذکرهٔ شورش به‌کوشش کلیم‌الدین احمد، با عنوان دو تذکره، در دو جلد (جلد یکم از الف تا سین، جلد دوم از شین تا یا) در ۱۹۵۹ و ۱۹۶۳م در پتنا به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اورتذکره‌نگاری، ۲۰۸ ـ ۲۰۹؛ تاریخ

ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۵۰۹ ـ ۵۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۴/۳ – ۱۸۸۵؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 315; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 263 - 264; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/880.

سپاهی

تذکرهٔ علمای هند (taz.ke.re-ye.o.la.mā-ye.hend)/ تحفة‌الفضلا فی تراجم‌الکملا، کتابی به‌فارسی در احوال شش‌صد و چهل و نه تن از عالمان دینی مقیم هندوستان از هندی، ایرانی و جز از آن و نیز هفتاد و دو تن از شعرا، از محمد عبدالشکور ریوانی، مشهور به رحمان*علی تاروی (ـ ۱۳۲۵ق). وی این تذکره را میان سال‌های ۱۳۰۵ ـ ۱۳۰۸ق به فارسی نوشت و در تدوین آن از سی و هشت کتاب که نام آن‌ها در آخر تذکره آمده است بهره گرفت. شرح برخی از احوال به تفصیل و برخی دیگر به اختصار و حتی تعدادی نیز بدون احوال است. تذکرهٔ علمای هند به همت محمد ایوب قادری به زبان اردو ترجمه شده است (کراچی، ۱۳۸۱ق). این تذکره یک‌بار در ۱۳۱۳ق و بار دیگر در ۱۳۳۳ق در لکنو چاپ سنگی شد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان هند، ۵۶۰/۳ـ۵۶۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۱/۲ـ۵۸۲؛ تذکرهٔ علمای هند، رحمان‌علی ناروی، لکنو، بی‌تا؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۰۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۱۳/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۴؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1120.

حجتی

تذکرهٔ فتوت ← ریاض حسنی

تذکرهٔ کاتب (taz.ke.re-ye.kā.teb)، کتابی مختصر به‌فارسی در شرح زندگی شاعران گذشته و هم‌روزگار مؤلف نوشتهٔ میرزا محمدعلی کاتب صفوی در ۱۲۱۵ق. کاتب ابتدا در خدمت میرزا سلیمان‌شکوه، فرزند شاه‌عالم دوم گورکانی، به سر می‌برد و همراه او از دهلی به لکنو رفت و در آن شهر رحل اقامت افکند. وی در لکنو همچنین به خدمت سلطان ابوالفتح محمد صفوی، متخلص به طلوعی، پیوست و به فرمان وی در ۱۲۱۵ق شرح حال و نمونهٔ آثار شاعرانی را که سلطان محمد در کتاب خود به نام تحفةالشعرا از آنان نامی به میان نیاورده بود، فراهم آورد و با آن‌چه از مخزن‌الغرائب برگرفته بود، به صورت کتابی تازه درآورد. نام شاعران در این کتاب به‌ترتیب الفبا آمده و با اشرف جهانگیر سمنانی آغاز می‌شود و به محمداشرف یکتا پایان می‌پذیرد. تنها نسخهٔ این کتاب به‌شمارهٔ ۸۱ در کتابخانهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود.

منبع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۸/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۲۲/۱ ـ ۳۲۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۲ ـ ۵۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 299; *Mughals in India,* 246; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/885.

تبیانیان

تذکرهٔ گردیزی ← تذکرهٔ ریخته‌گویان

تذکرهٔ مشایخ سیوستان (taz.ke.re-ye.ma.šā.yex-e.si.ves.tān)، اثری به فارسی در شرح حال چهارده تن از صوفیانی که در سیهون مدفونند، نوشتهٔ عبدالغفور بن حیدر، پژوهشگر سندی دورهٔ شاه‌جهان (۱۶۲۸ ـ ۱۶۵۸م). وی این رسالهٔ کوتاه را در بیست و یک صفحه و در پاسخ به دین‌دارخان، حاکم سیوستان، که از شرح‌حال مشایخ آن منطقه از او پرسیده بود، نوشت. از این رو است که زمان نگارش این اثر را میان سال‌های ۱۰۳۹ ـ ۱۰۴۳ق، در دورهٔ حکومت دیندارخان در سیوستان، گفته‌اند. عبدالغفور برای گردآوردی شرح احوال مشایخی که در اثرش از آن‌ها یاد کرده است – مخدوم عثمان قلندر، لعل شهباز، شیخ دوده، سید سالار غازی و... ـ بسیار کوشید و تنها برای شرح‌حال لعل شهباز (ـ ۷۶۳ق) از تذکرهٔ مشایخ سند بهره برده است. بخش مربوط به لعل شهباز مفصل‌ترین بخش کتاب است در آن از لوحه‌هایی که بر ساختمان‌ها و مساجد مدفن وی حک شده‌اند، نیز یاد شده است. این تذکره نخستین اثری است که چنین لوحه‌هایی را معرفی کرده است. یکی از قدیمی‌ترین لوحه‌هایی که به آن‌ها پرداخته، هنگام ساختن قبر محمد بن تغلق (ـ ۷۵۴ق) بر آن حک شده بود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۶۰/۲ ـ ۵۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۷/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 5.

م.اسماعیل‌پور

تذکرهٔ مقیم (taz.ke.re-ye.mo.qim)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال شاه‌محمد مقیم محکم‌الدین قادری و خاندان وی، از سید احمد علی‌بن‌محمدصادق استرابادی. این کتاب که در ۱۱۷۲ق نوشته شده در دو باب تدوین یافته است: باب یکم در بیان پیشینیان این خاندان و باب دوم در بیان احوال کسانی است که همروزگار مؤلف بوده‌اند. حدود یک سدهٔ بعد، یعنی در ۱۲۷۴ق میان محمدبخش مقیم شاهی قادری (۱۲۶۴-۱۳۲۴ق) که در کهری از بخش میرپور کشمیر می‌زیست، تحریری تازه از تذکرهٔ مقیم کرد و بخش تازه‌ای برآن افزود. در این بخش شرح احوال و مقامات پیراشاه قلندر یا پیرپیلوشاه قادری مرید سیدشاه محمد امیر بالا پیر مرید و فرزند سیدشاه‌محمد مقیم محکم دین و جانشینان و مریدان بلندآوازهٔ آن‌ها آمده است. معروف‌ترین اینان عبارتند از بابا دین محمد، حضرت میان‌جهلا، میان‌مهلا، میان‌پیرو، میان‌محمدبخش، بابابدهوشاه و دیگران. مؤلف این بخش از تذکره بیشتر به‌بیان کرامات و کمالات غیرمعمولی بزرگان پرداخته است و همچنین به‌پاره‌ای رویدادهای سیاسی و اوضاع اجتماعی آن‌دوره اشاره کرده است. شرح حال شماری از درویشان، صوفیان و بزرگان که در این تذکره آمده در هیچ تذکرهٔ دیگر نیامده است. مؤلف در بخش دوم تذکره از اشعار حافظ شیرازی و مولانا جلال‌الدین بلخی و شعرای دیگر بهره برده است. او خود نیز قطعه‌های تاریخی بر فوت افراد نوشته است. مؤلف خود تاریخ پایان تألیف را ۱۲۷۴ق نوشته است، ولی کتاب شرح وقایع را تنها تا ۱۲۲۰ق پی می‌گیرد. نسخه‌ای دست‌نویس از این تذکره به‌شمارهٔ ۸۹۰/۳۶۶۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۲۵۴/۵-۲۵۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۹۴/۳-۱۹۹۵، ۲۰۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۱/۱۱ و ۱۰۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۷۳/۴، ۲۱۰۰.

امیرهدائی

تذکرهٔ میرحسن ← تذکرهٔ شعرای اردو

تذکرهٔ نادر ← شوکت نادری

تذکرهٔ ندرت (taz.ke.re-ye.nod.rat)، کتابی به فارسی در زندگینامهٔ شعرا از سدهٔ سوم هجری تا روزگار مؤلف اثر عطاءالله علی فطرت، متخلص به ندرت* و مخاطب به دانشمندخان (سدهٔ دوازدهم هجری). وی این تذکره را در ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ق که مصادف با نوزدهمین سال پادشاهی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ق) بود در دو چمن، هفت گلشن و یک حدیقه / خاتمه به پایان رسانده است. چمن نخست در احوال شعرای سدهٔ سوم هجری از رودکی تا عمارهٔ مروزی، چمن دوم در احوال شعرای سدهٔ چهارم از امیر آغاجی تا ابوالفرج سجزی، هفت گلشن در ذکر شعرای سده‌های پنجم تا یازدهم (هرگلشن برای یک قرن) و حدیقه یا خاتمه در ذکر شعرای معاصر یا سدهٔ دوازدهم است. تنها نسخهٔ آن متعلق به کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ 676) در لندن است که ناقص‌الآخر است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۵/۳-۱۸۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۹۲/۱-۳۹۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۳-۲۷۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹۰/۳؛ پوهنوال عبدالرزاق، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست‌ویکم، شمارهٔ ۱، ص۷۸؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/350; *Mughals in India*, 86.

حجتی

تذکرهٔ نرمل (taz.ke.re-ye.ner.mal) / تاریخ نرمل، اثری به‌فارسی دربارهٔ تاریخ دژ نرمل در حیدرآباد، نوشتهٔ عبدالرزاق بن‌عبدالنبی. وی که از اهالی ناندر بود، در ۱۲۳۲ق / ۱۸۱۷م که حکومت نواب اشرف‌الدوله بهادر به‌پایان رسید و سرجان مالکوم - حاکم بمبئی در دورهٔ کمپانی هند شرقی انگلیس - بر سر دارودستهٔ غارتگر پندارها به نرمل لشکر کشید، منشی او شد و این اثر را در همان سال به درخواست او نوشت. این اثر که بیشتر براساس روایت‌های شفاهی نوشته شده، وقایع میان سال‌های ۱۱۴۴ - ۱۱۹۸ق را دربردارد، یعنی رویدادهایی که در فاصلهٔ زمان بنای این دژ، دژی در نزدیکی بالکُنده که به‌تصرف آصف‌جاهیان درآمد، و زمان سرکوبی شورش سید یاقوت در نرمل، به‌دست نظام‌علی‌خان آصف‌جاه دوم (۱۱۷۶ق

/ ۱۷۶۲م ـ ۱۲۱۸ق / ۱۸۰۳م) اتفاق افتاد. تذکرهٔ نرمل که با نام ضرب نرمل هم شناخته است، همراه بساط‌الغنائم در ۱۳۲۲ق در حیدرآباد چاپ شد.

منابع: فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۲۵۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۹؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar jang Museum and Library*, 1/440-441; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/327; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 26-26; *Mughals in India*, 24-25.

م.اسماعیل‌پور

تذکرهٔ نوبهار ← نوبهار

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (taz.ke.re.ne.vi.si-ye.fār.si dar.šebh-e.qār.re)، واژهٔ تذکره در عربی، به‌معنی یادآوری، یادداشت، پند و اندرز، آن‌چه باعث یادآوری خواسته‌ای شود، گواهی‌نامه، جواز، بلیط مسافرت و گذرنامه است و در اصطلاح فارسی‌زبانان، کتابی است در شرح احوال و یادکرد آثار یا اشعارِ کسانی از گروهی خاص، مانند شاعران، نویسندگان، صوفیان، عالمان یا خوش‌نویسان. درخور یادآوری است که عرب‌ها برای این‌گونه کتاب‌ها اصطلاحات زیر را دارند: ۱ـ طبقات: شرح احوال و آثار شخصیت‌هایی که زمینهٔ فعالیت یا مذهب آن‌ها یکی است، مانند طبقات شاعران، فقیهان و جز آن؛ ۲ـ انساب: زندگینامه‌ای که در آن به‌شرح احوال یک یا چند خاندان پرداخته می‌شود و هدف از تدوین آن، تعیین نسب کسان است، مانند بحرالانساب در نسب بنی‌هاشم؛ ۳ـ معجم: شرح احوال شخصیت‌ها به‌ترتیب الفبایی، مانند معجم‌الادبا از یاقوت حموی. البته کتاب‌هایی نیز با این تقسیم‌بندی به‌زبان فارسی نوشته شده است. مواردی که معمولاً، در نگارش تذکره‌ها رعایت می‌شود عبارتند از شرح احوال شخصیت‌ها و یادکرد آثارشان، که گاهی نیز نظر خود نویسنده یا دیگران دربارهٔ آن شخصیت آورده می‌شود. در تذکره‌های شاعران نمونهٔ شعرهای آنان را می‌آورند و در تذکره‌های مربوط به صوفیان نیز اقوال و کراماتی از صاحبان تراجم را. گفتنی است که اگر در تذکرهٔ شاعران شرح حال شعرا نیامده باشد و فقط نمونهٔ شعرهایشان نقل شود، به این کتاب بیاض یا گه‌گاه سفینه گفته می‌شود، مانند تذکرةالخواتین از دوستی سمرقندی که تنها گلچین شعرهای شاعران را در بر دارد. در کنار تذکره‌ها، در برخی از کتاب‌های تاریخ و جغرافیا و تصوف و شرح کارنامه‌های شخصیت‌های بزرگ از شاعران و دیگر نامداران دورهٔ مورد بحث نویسنده یاد شده، یا این که در لاحقهٔ کتاب‌های تاریخ فصل یا باب جداگانه‌ای به شاعران و نویسندگان و عالمان و دیگران اختصاص داده شده است. برخی از کتاب‌ها نیز نام تذکره دارند، بی‌آن‌که در موضوع و به معنای اصطلاحی تذکره باشند که از این شمارند: تذکرهٔ نصیریه (در هیئت) از خواجه نصیرالدین طوسی و تذکرهٔ همایون و اکبر از بایزید بیات که وقایع سال‌های ۹۴۹ـ ۹۹۹ق را در دورهٔ همایون و اکبر در بر می‌گیرد. تذکره‌نویسان به انگیزه‌های گوناگون به شرح‌حال‌نویسی روی آورده‌اند که برخی از آن‌ها چنین است: ۱ـ برخورداری ذوق ادبی؛ ۲ـ شهرت‌طلبی؛ ۳ـ رقابت و جواب‌گویی، در زمینهٔ تذکره‌های شاعران، مانند مردم دیده (در جوابِ مجمع‌النفایس) و صبح وطن (در جواب گلدستهٔ کرناتک)؛ ۴ـ رعایت حالِ دوستان یا رفیق‌بازی؛ ۵ـ ارادت‌ورزیدن به طریقتی عرفانی؛ ۶ـ زنده نگاه‌داشتن یاد پیران و صوفیان؛ ۷ـ تشویق شاهان و امیران. از انگیزه‌های نویسندگان در پرداختن به ذکر شاعران در کتاب‌های تاریخ یا جز آن، معرفی بذل و بخشش‌های شاهان و امیران یا نشان دادن محبوبیت آنان است، که تاریخ جهانگیری (در ذکر شاعران دورهٔ اکبر و جهانگیر) و مجمع‌الشعرای جهانگیری (در ذکر شاعرانی که جهانگیر را مدح گفته‌اند) از این شمارند. در شبه‌قاره، همچنین، تذکره‌های متعددی هست که به شاه یا امیری خاص اهدا شده است که برای نمونه می‌توان به لُباب‌الالبابِ عوفی (به‌نام عین‌الملک فخرالدین، وزیر ناصرالدین قباچه)، نتایج‌الافکار از قدرت‌الله گوپاموی (به نام نواب اعظم)، بزم‌آرای از سید علی حسینی (به‌نام عبدالرحیم‌خان‌خانان) و جز آن اشاره داشت. تذکره‌ها را به دو نوعِ عمومی و عصری تقسیم کرده‌اند. در تذکره‌های عمومی، تذکره‌نویس شرح احوال و آثار شخصیت‌های مورد بحث خود را، از یک مبدأ تاریخی تا دورهٔ خودش می‌آورد، مانند شمع انجمن و صبح گلشن. در تذکره‌های عصری نیز، نویسنده به شرح حال شخصیت‌های یک دورهٔ معین (غالباً معاصر) می‌پردازد، مانند کلمات‌الشعرا (شاعران دورهٔ جهانگیر، شاه‌جهان و اورنگ‌زیب) و همیشه‌بهار (شعرای دورهٔ جهانگیر تا جلوس محمدشاه). در تذکره‌های فارسیِ شبه‌قاره ترتیب اسامی شخصیت‌ها به چند شیوه آمده است که عبارتند از: ۱ـ الفبایی: بر حسب اسم یا تخلص کسان، مانند

تذکرهٔ خرابات، ید بیضا، باغ معانی و بسیاری دیگر؛ ۲ـ تاریخی: به‌اعتبار سال درگذشت یا دورهٔ زندگی شخصیت‌ها، مانند میخانه، کلمات‌الشعرا و همیشه‌بهار؛ ۳ـ جغرافیایی: بر حسب شهر، ناحیه یا منطقه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، مانند مقالات‌الشعرا، اشارات بینش، هفت اقلیم و لطایف‌الخیال؛ ۴ـ به‌اعتبار مذهب یا طریقهٔ عرفانی، مانند گل رعنا و انیس‌الاحبا (در ذکر شاعران مسلمان و هندو) و خزینة‌الاصفیا (بر حسب سلسله‌های صوفیانه)؛ ۵ـ بر مبنای «شرف‌المکان بالمکین»، مانند مجمع‌الشعرای جهانگیری و انیس‌الاحبا؛ ۶ـ به‌اعتبار شغل یا حرفه، مانند لباب‌الالباب و محک شعرا؛ ۷ـ برخی از تذکره‌نویسان هم هیچ قاعده‌ای را در ذکر شخصیت‌های خود رعایت نکرده‌اند، مانند تذکرة‌المعاصرین، تحفة‌الشعرا، خزینة‌الشعرا و ریاض‌الفردوس. نخستین کتاب تذکره‌گونهٔ فارسی در شبه‌قاره کشف‌المحجوب هجویری است که حدود ۴۵۰ق دربارهٔ تصوف و صوفیان نوشته شده است. با این همه، نخستین تذکرهٔ صوفیان سیرالمشایخ حمیدالدین ناگوری (ـ ۶۰۵ق) است که مؤلف در آن به معرفی پیران و خواجگان چشتی می‌پردازد. نخستین تذکرهٔ شاعران هم لباب‌الالباب عوفی است که در ۶۱۸ق به نثری مصنوع نوشته شده و در آن، به‌ذکر شاهان، شاهزادگان، وزیران، فضلا و علمایی که گاهی شعر می‌سرودند و نیز به تراجم و شعرهای شاعران، از نخستین شاعر فارسی‌گو تا اوایل سدهٔ هفتم هجری پرداخته است. بیشترِ تذکره‌هایی که در شبه‌قاره نوشته شده، دربارهٔ شاعران و صوفیان است و در کنار این دو گروه تذکره‌هایی دربارهٔ شاهان، وزیران، پزشکان، فیلسوفان، محدثان، فقیهان، خوش‌نویسان، نثرنویسان (مانند بهارستان ضمایر، ریاض‌الافکار، و صحایف شرایف) و جز آن‌ها نوشته شده است. بیشترِ تذکره‌های فارسی شبه‌قاره به نثر نوشته شده‌اند، اما در میان تذکره‌های صوفیان تذکره‌های منظوم هم یافت می‌شود که از میان آن‌ها می‌توان از تحایف قدسیه، ریاض‌الواصلین / تذکرة‌الواصلین و کنز رحمت نام برد. در سده‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری، تعدادی تذکرهٔ فارسی دربارهٔ شاعران اردو نوشته شده و در تذکره‌هایی مانند تحفة‌الشعرا، ریاض‌الوفاق، طبقات سخن و تذکرهٔ هندی هم شرح احوال و اشعار شماری از شاعران اردو آورده شده است. در سدهٔ دوازدهم هجری، تذکرهٔ راحة‌القلوب به شیوهٔ تذکرهٔ یخچالیه، به‌طنز، نوشته شد و در آن برخی از معاصرانِ مؤلف به‌شوخی گرفته شدند. در میان تذکره‌های شاعران، تذکره‌هایی نیز مربوط به شاعران زن یافت می‌شود که برای نمونه می‌توان به جواهرالعجایب (نخستین تذکرهٔ زنان شاعر در شبه‌قاره)، تذکرة‌النسا، دفتر عصمت، اختر تابان و حدیقهٔ عشرت اشاره داشت. شماری از تذکره‌های فارسیِ شبه‌قاره خلاصه یا برگزیدهٔ تذکره‌های معروف است، مانند حدیقة‌الاقالیم (برگزیدهٔ هفت‌اقلیم) و لب‌لباب (خلاصهٔ ریاض‌الشعرا) و برخی دیگر نیز تکملهٔ تذکره‌های دیگر هستند، مانند ذکرالاصفیا فی تکملة سیرالاولیا و تذکرهٔ شعرای کشمیر. نقل و اقتباس و سرقت از تذکره‌ها نیز رواج بسیاری داشت. برخی از تذکره‌نویسان شبه‌قاره برای نوجویی و تنوع از زوایایی گوناگون به نگارش تذکره پرداخته‌اند. برای نمونه در خلاصة‌الکلام و هفت آسمان تنها شرح احوال و اشعار مثنوی‌سرایان آورده است؛ در تذکره‌های مردم‌دیده و سخنوران چشم‌دیده تنها ذکر شاعرانی که مؤلف دیده است یا با آن‌ها دیدار داشته، آمده است؛ مؤلف تذکرهٔ نوبهار کتاب خود را بر مبنای چاشنی عرفانی شعرِ شاعران تدوین کرده است. مؤلف میخانه از ساقی‌نامه‌سرایان یاد کرده است؛ و برخی تذکره‌نویسان هم در گزینش شعرها، صرفاً به شعرهای عاشقانه توجه داشته‌اند که نمونهٔ اشعار تذکره‌های انیس‌العاشقین، نشتر عشق و ریاض‌العارفین از این‌گونه است. در فاصلهٔ فرمانروایی بابر (۹۳۲ق) تا مرگ شاه‌جهان (۱۰۶۸ق)، نویسندگان تذکره‌های شاعران بیشتر کوچندگان ایرانی به هند بوده‌اند و از میان تذکره‌نویسان این دوره، تنها عبداللطیف گجراتی (مؤلف خلاصة‌الشعرا) و محمدصادق (مؤلف طبقات شاه‌جهانی) هندی بوده‌اند. نثر تذکره‌های این دوره، غیر از کتاب‌هایی مانند بزم‌آرای، که به‌شیوهٔ عوفی در لباب‌الالباب به‌نثری مصنوع نوشته شده، غالباً به‌زبانی ساده نوشته شده‌اند (جز در مقدمه یا هنگام تمجید از شاعران). از دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ق) نویسندگان فارسی‌نویس هندی افزایش یافتند و از سوی دیگر، به‌سبب رواج بیش‌ازپیشِ زبان اردو و کمبود تسلط شاعران و نویسندگان هندی به‌زبان فارسی، برخی تذکره‌نویسان - مانند مؤلفان سفینهٔ خوشگو، سفینهٔ هندی، ید بیضا و خزانهٔ عامره ـ برای نخستین‌بار، در نوشته‌های خویش از واژه‌های اردو و هندی استفاده کردند، به‌گونه‌ای که حتی نام شهرهای هند را نیز به املای اردو می‌نوشتند. واژه‌ها و ترکیبات عربی نیز در تذکره‌های این دوره کاربرد بسیاری داشت. از آغازِ استیلای امپراتوری انگلستان بر هند (۱۲۷۴ق / ۱۸۵۷م)، به‌دنبال سیر نزولی شعر و زبانِ فارسی در هند، تذکره‌نویسی نیز افت کرد و نمونهٔ شعرهای برگزیده در تذکره‌های این دوره هم

به‌خوبی، این افول را نشان می‌دهد. از نیمهٔ دوم سدهٔ چهاردهم هجری نیز، تذکره‌نویسان شبه‌قاره به ساده‌نویسی توجه کردند. آن‌چه در پی می‌آید، معرفی کوتاه تذکره‌هایی است که از سدهٔ ششم تا چهاردهم هجری، در شبه‌قاره نوشته شده است. در پایان نیز دو فهرست دیگر آمده است: یکی در معرفی تذکره‌هایی که تاریخ نگارش آن‌ها دانسته نیست، و دیگری برخی از کتاب‌هایی که بخشی از آن‌ها به شرح احوال و آثار شخصیت‌ها اختصاص دارد. سدهٔ ششم. سیرالمشایخ از حمیدالدین ناگوری (ــ ۶۰۵ق) در معرفی خواجگان چشت که گزیده‌ای از آن بـه‌دنبال نسخهٔ دست‌نویس سبع سنابل در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. سدهٔ هفتم. آ ــ تذکره‌های شاعران: لباب‌الالباب از محمد عوفی در حدود ۶۱۸ق، در دوازده باب و دو جلد، به‌نثری مصنوع. جلد نخست در ذکر صد و سی تن از پادشاهان، وزیران، فاضلان و عالمانی است که گاهی شعر مـی‌سرودند و جلد دوم در ذکـر شاعران، از آغاز شعر فارسی تا اوایل سدهٔ هفتم هجری (چاپ یکم جلد یکم: لیدن، ۱۹۰۶م، و جلد دوم: همان‌جا، ۱۹۰۳م؛ چاپ دوم: تـهران، ۱۳۲۵ش)؛ ب ــ تـذکره‌های صـوفیان: ۱ــ احوال اولاد گنج‌شکر از نـظام‌الدیـن اولـیای دهـلوی (۶۳۴ــ ۷۲۵ق) دربارهٔ فرزندان گنج‌شکر؛ ۲ــ سیرالاولیا فی محبت‌الحق جل و علی از سید مـحمد مـبارک بـن مـحمد عـلوی کـرمانی، معروف به میرخورد (ــ ۷۱۱ق)، در ذکر صوفیان چشتی. سدهٔ هشتم: ۱ــ اسرارالمشایخ / رسالهٔ احوال مشایخ چشت / تذکرة‌الاولیا از بهاءالدین محمود ناگوری در شرح احوال پیران چشت؛ ۲ــ مناقب‌الصدیقین از شیخ عبدالمقتدر (ــ ۷۹۲ق) در شرح احوال پیران چشت. سدهٔ نهم. ۱ــ احوال و مقامات پیران چشت / مودودیهٔ چشتیه از مؤلفی ناشناس در ۸۷۱ق در احوال پنج تـن از پیران چشت؛ ۲ــ مناقب‌اصفیا از شاه شعیب منیری بلخی فردوسی (ــ ۸۱۴ق) در شرح احوال صوفیان معروف (کلکته، ۱۸۹۵م). سدهٔ دهم. آ ــ تذکره‌های شاعران: ۱ــ تذکرهٔ طوفی از طوفی تبریزی در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری. این اثر تذکره‌ای عصری بود و ذکرش در خلاصة‌الاشعار آمده است؛ ۲ــ جواهرالعجایب از سلطان محمد فخری هروی در ۹۶۳ق، در شرح احوال و ذکر آثار بیست و پنج شاعر زن، به‌ترتیب تاریخی. جواهرالعجایب نـخستین تـذکره‌ای است که در شبه‌قاره، در احوال زنان شـاعر نـوشته شـده است (چـاپ دوم: لکـنو، ۱۸۸۰م؛ چـاپ چـهارم: حـیدرآبـاد سـند، ۱۹۶۸م)؛ ۳ــ روضة‌السلاطین از سلطان‌محمد فخری هروی در ۹۶۰ق، در ذکر هشتاد تن از شاهان و امیرانـی کـه طـبع شـعر داشـته‌انـد (تـبریز، ۱۳۴۵ش؛ حـیدرآبـاد سـند، ۱۹۶۸م)؛ ۴ــ عارف‌الآثار از خواجه محمد عارف بقایی بخاری در اواخر سدهٔ دهم هجری که ذکرش در مآثر رحیمی و مجمع‌الفضلا آمده است؛ ۵ــ مجمع‌الفضلا از خواجه محمدعارف بقایی بخاری در اواخر سدهٔ دهم هجری که تذکره‌ای عـمومی است در ذکـر فـصیحان عرب و شاعران فارسی‌گو، از رودکی تا جامی. ب ــ تذکره‌های صوفیان: ۱ــ اخبارالاخیار فی‌اسرارالابـرار از عـبدالحق دهـلوی بخاری در ۹۹۹ق در ذکر پانصد و پنجاه و دو صوفی هند؛ ۲ــ اسرارالابرار از بابا داود کشمیری، متخلص به خاکی (ــ ۹۹۴ق)، در شرح حال صد و هیجده تن از صوفیان و عالمان کشمیر؛ ۳ــ اسرارالافغان از حسین حسینی تألیف در ۹۷۷ق در شرح حـال پیران قادریه؛ ۴ــ تذکرة‌الاصفیا از مؤلفی ناشناس (پایان تألیف در ۹ رمضان ۹۵۱ق در احوال سی و یک پیر چشتی؛ ۵ــ تذکرهٔ باقی / تذکرهٔ خواجه بـاقی‌بالله از خـواجـه بـاقی‌بالله نـقشبندی دهلوی (ــ ۱۰۱۲ق) در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری که احتمالاً دربارهٔ صوفیان نقشبندیه است (حیدرآباد دکن، ؟)؛ ۶ــ سیراب صدر از مؤلفی ناشناس (شاید بـرادرزادهٔ عـلی‌قلی‌خان، ایـلچی اکبرشاه در دکـن پـیش از ۹۶۸ق) در شـرح احـوال پـیران؛ ۷ــ سیرالعارفین از حامد بن فضل‌الله، معروف به درویش جمالی یا شیخ ملا جمالی کنبوه دهلوی (ــ ۹۴۲ق)، در فاصلهٔ ۹۳۷ تـا ۹۴۲ق، در ذکر چهارده صوفی چشتی معاصر با همایون‌شاه؛ ۸ــ فوایح‌الولایه از ملا عالم عارف کابلی (ــ ۹۹۲ق) در شرح احوال پیران هند. پ ــ تذکره‌های دیگر: ۱ــ بیان احوال علما و امرا از سید احمد بن جلال‌الدین مخدوم اعظم کاسانی، مـعروف بـه خواجگی احمد (ــ ۹۴۹ق)؛ ۲ــ خلاصة‌الحیات از قاضی احمد بن نصرالله تتوی دیبلی (ــ ۹۹۶ق) در شـرح حـال فـرزانگـان باستان و اسلامی؛ ۳ــ ریحان نستعلیق از مؤلفی ناشناس (نوادهٔ مولانا عبدالله فراهی) تألیف در ۹۸۹ق در ذکر خط و خطاطان (لاهـور، ۱۹۴۱م). سدهٔ یـازدهم. آ ــ تـذکره‌های شـاعران: ۱ــ انتخاب هفت اقلیم از فیض‌الله هـمت انـصاری جـونپوری؛ ۲ــ بزم‌آرای از سید علی بن محمود حسینی تألیـف در ۱۰۰۰ق. قسمت نخست آن خـلاصهٔ لبـاب‌الالبـاب عـوفی است در یک مقدمه و هفت فصل و قسمت دوم، که عنوان خاتمه دارد، تراجم شاهان و امیران و وزیران و شاعران و فاضلان زمان اکبر را تـا زمان تألیف در بر می‌گیرد؛ ۳ــ تذکرهٔ انسی از حسن‌بیگ ذوالقدر شیرازی، متخلص به انیسی، تألیـف در اواسـط سـدهٔ یـازدهم هجری که به‌نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی توفیق اتمام نیافت؛

۴ــ تذکرهٔ خرابات از مؤلفی ناشناس نوشته در ۱۰۱۰ ــ ۱۰۲۵ق، در ذکر دویست و نود و یک شاعر متأخر و معاصر، از جامی تا زمان تألیف، به‌ترتیب الفبایی (غالباً)؛ ۵ــ تذکرهٔ قطب‌شاهی از محمد بن علی عاملی، معروف به ابن خاتون، نوشته در نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری؛ ۶ــ تذکرهٔ منیر از ابوالبرکات منیر لاهوری (ــ ۱۰۵۴ق) که نسخه‌ای از آن پیدا نیست و در شمار مأخذهای صحف ابراهیم آمده است؛ ۷ــ خزینهٔ گنج از میرعمادالدین محمود بن میر حجت‌الله اسدآبادی همدانی، متخلص به الهی، نوشته در ۱۰۴۲ ــ ۱۰۵۲ق دربارهٔ چهارصد شاعر، به‌ترتیب الفبایی از ابن یمین فریومدی تا همایون پادشاه؛ ۸ــ خلاصة‌الشعرا از مولانا محمد صفوی مازندرانی و عبداللطیف عباسی گجراتی نوشته در ۱۰۱۰ ــ ۱۰۲۱ق. کار مشترک این دو بدین‌ترتیب بوده است که مولانا محمد صوفی جُنگ شعری به نام بتخانه ترتیب داد و عبداللطیف عباسی هم شرح حال سی و شش شاعر را به آن افزود و حدود نود تن را نیز، زیر عنوانِ «غریب‌لو» تنها اسم برد؛ ۹ــ رسالهٔ برهمن از چندربهان برهمن اکبرآبادی (ــ ۱۰۷۳ق) که تذکره‌ای مختصر از شاعران دورهٔ اکبر گورکانی تا معاصران مؤلف است؛ ۱۰ــ عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین از تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی اصفهانی نوشته در ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق که تذکرهٔ عمومیِ سه‌هزار و سی‌صد و چند شاعر از آغاز شعر فارسی تا زمان تألیف، به‌ترتیب الفبایی است؛ ۱۱ــ کعبهٔ عرفان از تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی اصفهانی نوشته در ۱۰۳۶ق که خلاصهٔ عرفات‌العاشقین و عرصات‌العاشقین است؛ ۱۲ــ لطایف‌الخیال از محمد دارابی شیرازی، متخلص به عارف، نوشته در ۱۰۷۶ ــ ۱۰۷۸ق، به‌ترتیب نام شهرها، دربارهٔ سی‌صد و پنجاه و هشت شاعر قدیم و جدید؛ ۱۳ــ مجمع‌الشعرای جهانگیری از ملا قاطعی هروی (ــ ۱۰۲۴ق) که در فاصلهٔ ۱۰۱۴ تا ۱۰۲۴ق نوشته شده است؛ ۱۴ــ میخانه از عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی نوشته در ۱۰۲۸ق در ذکر ساقی‌نامه‌سرایان (لاهور، ۱۹۲۶م / ۱۳۴۵ق؛ تهران، ۱۳۴۰ش)؛ ۱۵ــ نسخهٔ زیبای جهانگیر از مطربی سمرقندی که نوشتن آن پیش از ۱۰۳۷ق آغاز شد. این اثر دربارهٔ شاهان چغتایی یا بابری ازبکی و سرایندگان روزگار ایشان است (تهران، ۱۳۷۷ش)؛ ۱۶ــ هفت اقلیم از امین احمد رازی نوشته در ۹۹۶ ــ ۱۰۰۲ق، در ذکر هزار و پانصد و شصت شاعر، بر مبنای زمانی و جغرافیایی. ب ــ تذکره‌های صوفیان: ۱ــ احوال مشایخ کبار از سلیمان سعدالله نوشته در پایان سدهٔ یازدهم هجری؛ ۲ــ اخبارالاصفیا از عبدالصمد بن افضل محمد نوشته در ۱۰۱۴ق در ذکر دویست و پنجاه صوفی؛ ۳ــ اخبارالاولیا من لسان‌الاصفیا از عبدی خویشگی قصوری نوشته در ۱۰۷۷ق در ذکر صد و شصت و سه تن از پیران خویشگی و افغان؛ ۴ــ الانموذج‌اللطیف فی اهل بدرالشریف از شیخ عبدالقادر احمدآبادی (۹۷۸ ــ ۱۰۳۸ق) که یادش در تذکرهٔ علمای هند آمده است؛ ۵ــ ایضاح سالکین از خواجه محمد عوض بخارایی نوشته در نیمهٔ نخست سدهٔ یازدهم هجری در شرح احوال پیران؛ ۶ــ تاریخ مشایخ کشمیر / رشی‌نامه از بابا نصیب / بابا نصیب‌الدین سهروردی کشمیر (ــ ۱۰۴۷ق) در ذکر صوفیان کشمیر؛ ۷ــ تحفة‌السعدا از خواجه کمال نوشته در ۱۰۱۶ق در ذکر صوفیان چشتی؛ ۸ــ تذکرة‌الاتقیا / تذکرة‌الاحباب / تذکرة‌الاخیار از طغرای مشهدی نوشته در پایان سدهٔ یازدهم هجری، به‌نثر آمیخته با نظم، در شرح حال و ستایش دوازده تن از همروزگارانش (لکنو، ۱۸۸۵م)؛ ۹ــ تذکرهٔ شیخ آدم بنوری از محمد امین (ــ ۱۰۵۳ق) دربارهٔ پیر خود و خلفا و فرزندانش؛ ۱۰ــ تذکرهٔ مشایخ سیوستان از عبدالغفور بن حیدر سیوستانی نوشته در فاصلهٔ ۱۰۳۹ ــ ۱۰۴۳ق؛ ۱۱ــ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس از لال‌بیگ لعلی بدخشی (۹۶۸ ــ ۱۰۲۲ق) در ذکر شش‌صد و هشتاد و شش صوفی مرد و زن، که بیشترشان از سلسلهٔ چشتی‌اند (تهران، ۱۳۷۶ش)؛ ۱۲ــ جامع‌السلاسل از مجدالدین علی بدخشانی نوشته در ۱۰۳۸ق در شرح احوال صوفیان؛ ۱۳ــ جواهر فریدی از علی‌اصغر چشتی نوشته در ۱۰۳۳ق در ذکر صوفیان چشتی (لاهور، ۱۳۰۱ق)؛ ۱۴ــ چشتیهٔ بهشتیه / فردوسیهٔ قدسیه از علاءالدین بن محمد چشتی برناوی نوشته در ۱۰۶۶ق در ذکر صوفیان چشتی؛ ۱۵ــ حالات خواجگان نقشبند از احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی (۹۷۱ ــ ۱۰۳۴ق)؛ ۱۶ــ حدیقة‌الاولیا از سید عبدالقادر تتوی در ۱۰۱۶ق در ذکر چهل و یک صوفی (حیدرآبادِ سند، ۱۹۶۷م)؛ ۱۷ــ ریاض‌الاولیا از بقای سهارنپوری و بختاورخان نوشته در ۱۰۹۰ق در ذکر صوفیان؛ ۱۸ــ زادالمتقین فی سلوک طریق‌الیقین از عبدالحق دهلوی نوشته در ۱۰۰۳ق در ذکر دو صوفی هندیِ مقیم مکه و شیوخ و فقرای معاصر مکه؛ ۱۹ــ زبدة‌المقامات / برکات‌الاحدیت‌الباقیه از محمد هاشم بن محمد قاسم نعمانی بدخشانی نوشته در ۱۰۳۷ق در ذکر شیخ احمد فاروقی سرهندی، صوفی نقشبندی، و دیگران؛ ۲۰ــ سفینة‌الاولیا از داراشکوه نوشته در ۱۰۴۹ق در

ذکر بزرگان و عرفا و شیوخ (آگره، ۱۲۶۹ق؛ لکهنو، ۱۸۷۲م؛ کانپور، ۱۸۸۴م و ۱۳۱۸ق)؛ ۲۱ــ سکینة‌الاولیا از داراشکوه، نوشته در ۱۰۵۲ق در ذکر سید محمد میر قاری لاهوری و مریدانش (تهران، ۱۳۴۴ش)؛ ۲۲ــ سلسلة‌الصادقین از صادق‌خان همدانی دهلوی (ز۱۰۴۶ق) که یادش در کلمات‌الصادقین خودش آمده است؛ ۲۳ــ سلسلهٔ پیران طریقت از خواجه محمد باقی بالله (۹۷۲ ــ ۱۰۱۲ق)؛ ۲۴ــ سنوات‌الاتقیا از شیخ بدرالدین بن ابراهیم سرهندی نوشته در ۱۰۵۳ق در ذکر صوفیان نقشبندی و به‌ویژه سال وفات آنان، از آدم تا ۱۰۴۴ق؛ ۲۵ــ سیرالاقطاب از الله دیا بن شیخ عبدالرحمان چشتی عثمانی نوشته در ۱۰۳۶ ــ ۱۰۵۶ق در ذکر بیست و هفت تن از مشایخ چشتی (لکنو، بی‌تا)؛ ۲۶ــ طبقات‌الاولیا از مؤلفی ناشناس نوشته در ۱۰۶۸ق دربارهٔ پیران چشت؛ ۲۷ــ کارنامهٔ اولیا از نظام‌الدین احمد بن محمد صالح صدیقی حسینی نوشته در ۱۰۶۷ق؛ ۲۸ــ کرامات‌الاولیا از بدرالدین سرهندی نوشته در اواسط سدهٔ یازدهم هجری، در شرح احوال پیران؛ ۲۹ــ کلمات‌الصادقین از محمد صادق کشمیری همدانی نوشته در ۱۰۲۳ق در ذکر صد و بیست و پنج صوفیِ مدفون در دهلی (اسلام‌آباد، ۱۹۸۸م)؛ ۳۰ــ گلزار ابرار از محمد غوثی شطاری نوشته در ۱۰۱۰ ــ ۱۰۲۲ق در ذکر پانصد و هفتاد و پنج صوفیِ هندیِ‌تبارِ گجراتی؛ ۳۱ــ مجمع‌الاولیا از بدرالدین سرهندی نوشته در ۱۰۴۴ق در شرح حال هزار و پانصد صوفی هندی و ایرانی و عرب؛ ۳۲ــ مجمع‌الاولیا/ محفل اصفیا و مجمع‌الاولیا از میرعلی‌اکبر حسینی اردستانی نوشته در ۱۰۴۳ق در ذکر هزار و چهارصد تا هزار و پانصد صوفی که آن را به نام شاه‌جهان نوشته است؛ ۳۳ــ مخبرالواصلین از میرمحمد فاضل ترمذی اکبرآبادی، معروف به مظهرالحق نوشته در ۱۱۶۰ق در ذکر پیامبر اسلام و صحابه و بسیاری از صوفیان، از سدهٔ یکم هجری تا زمان تألیف (کلکته، ۱۲۴۹ق؛ لکنو، ۱۲۵۶ق)؛ ۳۴ــ مرآت‌الاسرار از عبدالرحمان بن عبدالرسول عباسی علوی چشتی نوشته در ۱۰۴۵ ــ ۱۰۶۵ق، در ذکر صوفیه از اوایل اسلام تا زمان حسام‌الدین مانکپوری (ــ ۸۵۳ق)؛ ۳۵ــ معارج‌الولایت / معارج‌الاولیا از غلام معین‌الدین عبدی خویشگی قصوری نوشته در ۱۰۹۶ق در شرح احوال مشایخ هند؛ ۳۶ــ معدن‌الجواهر از عبدالقادر غوری مولتانی غزنوی (ــ ۱۰۲۲ق) در شرح احوال گروهی از صوفیان قادری؛ ۳۷ـ مقامات از معینی کشمیری (ــ ۱۰۸۵ق) در شرح احوال پیران نقشبندی؛ ۳۸ــ موِنس‌الارواح از جهان‌آرابیگم، دختر شاه‌جهان، نوشته در ۱۰۴۹ق در شرح احوال معین‌الدین چشتی و مریدانش؛ ۳۹ــ نسمات‌القدس من حدائق‌الانس از محمدهاشم بن محمدقاسم نوشته در ۱۰۳۱ق به‌دستور احمد فاروقی سرهندی، در ذکر صوفیان نقشبندی از سدهٔ دهم تا ربع یکم سدهٔ یازدهم هجری. این کتاب تتمهٔ رشحات عین‌الحیات فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی است؛ ۴۰ــ نورنامه از بابانصیب کشمیری (ــ ۱۰۴۷ق) دربارهٔ نورالدین ولی ریشی و گروهی از پیران کشمیر. پ ــ تذکره‌های دیگر: ۱ــ تذکرة‌الحکما از اسماعیل بن ابراهیم تبریزی نوشته در ۱۰۶۳ق در شرح احوال پزشکان؛ ۲ــ تذکرة‌الملوک از میر رفیع‌الدین ابراهیم شیرازی نوشته در ۱۰۱۷ق. این کتاب از مأخذهای کلام‌الملوک (به‌اردو) نوشتهٔ میر سعادت‌علی رضوی است؛ ۳ــ حدایق‌السلاطین از علی بن طیفور بسطامی نوشته در ۱۰۹۲ق که از مآخذ کلام‌الملوک است؛ ۴ــ حدیقة‌السلاطین از میرزا ابراهیم زبیری نوشته در ۱۰۵۴ق که نامش در شمار مآخذ کلام‌الملوک آمده است؛ ۵ــ دین‌المتین فی شرح اصول‌الحدیث و بیان احوال مشاهیر من‌المحدثین از سید محمد جعفر بدرالعالم گجراتی احمدآبادی نوشته در ۱۰۷۷ق؛ ۶ــ مجمع‌الوزرا از چندر بهان برهمن لاهوری (ــ ۱۰۶۸ / ۱۰۷۲ق). سدهٔ دوازدهم. آ ــ تذکره‌های شاعران: ۱ــ انیس‌الاحبا از موهن‌لال صدرپوری، معروف به انیس لکنویی، نوشته در ۱۱۹۷ق، در احوال فاخر مکین و استادان و شاگردانش؛ ۲ــ بهارستان سخن از میرعبدالرزاق صمصام‌الدوله نوشته در ۱۱۶۰ق که تذکره‌ای عمومی است در احوال و اشعار صد و سی تن از شاعران، به‌ترتیب تاریخی؛ ۳ــ تحفة‌الشعرا از افضل‌بیگ‌خان قاقشال اورنگ‌آبادی نوشته در ۱۱۶۵ق، در تراجم شصت و دو تن از شاعران دکن که از برخی از آنان، شعر اردو / ریخته هم آورده است؛ ۴ــ تذکرة‌الشعرا از مؤلفی ناشناس نوشته در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم، در شرح احوال هزار و دویست شاعر قدیم و جدید تا زمان تألیف؛ ۵ــ تذکرة‌النسا از مؤلفی ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حاجی حبیب‌الله در فلور، با تاریخ نگارش ۱۱۸۲ق نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ تذکرهٔ اشرف از اشرف‌علی‌خان دهلوی نوشته در اواخر سدهٔ دوازدهم هجری که تذکره‌ای ناتمام است و به آصف‌الدولهٔ بهادر (ــ ۱۲۱۲ق) اهدا شده، و یادش در روز روشن آمده است؛ ۷ــ تذکرهٔ بی‌نظیر از سید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت‌آبادی نوشته در ۱۱۷۲ق، در ذکر صد و سی و پنج شاعر فارسی‌گویِ هندی و ایرانی از آغاز سدهٔ دوازدهم تا زمان تألیف؛ ۸ــ تذکرهٔ دیده

منسوب به مغل، مخاطب به آغرخان بهادر، متخلص به دیده. نویسنده در دورهٔ محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) می‌زیست؛ ۹ـ تذکرهٔ ریخته گویان / تذکرهٔ علی گردیزی از سید فتح‌علی حسین گردیزی نوشته در ۱۱۶۶ق، دربارهٔ صد شاعر اردوسرا (اورنگ‌آباد دکن، ۱۳۵۲ق / ۱۹۳۳م)؛ ۱۰ـ تذکرهٔ شاعرات از مؤلفی ناشناس نوشته در ح۱۱۷۴ق، در ذکر پنجاه شاعر زن که تنها نسخهٔ آن در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۱ـ تذکرهٔ شعرای اردو از میر حسن نوشته در ۱۱۸۸ تا ۱۱۹۲ق (کراچی، ۱۹۴۰م / ۱۳۵۹ق)؛ ۱۲ـ تذکرهٔ شعرای کشمیر از اصلح کشمیری، متخلص به میرزا، نوشته در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم که تذکره‌ای عصری است از دورهٔ فرمانروایی اورنگ‌زیب تا محمدشاه روشن‌اختر، دربارهٔ سی‌صد و پنج شاعر با نثری متکلف و تراجمی بدون نکات تاریخی؛ ۱۳ـ تذکرهٔ شورش از سید غلام‌حسین شورش، معروف به میر بهینا، نوشته در ۱۱۹۳ق، دربارهٔ چند تن از شاعران ریخته‌گو و فارسی‌سرا؛ ۱۴ـ تذکرهٔ طبیعت از سیف‌الدین محمد طبیعت اکبرآبادی (ـ ۱۱۵۵ق) که یادش در سفینهٔ هندی آمده است؛ ۱۵ـ تذکرهٔ مسرت‌افزا از ابوالحسن امیرالدین احمد، معروف به امیرالله الله‌آبادی، نوشته در ۱۱۹۳ق، دربارهٔ دویست و چهل و هفت شاعر ریخته‌گو؛ ۱۶ـ تذکرهٔ ندرت از عطاءالله علی فطرت، متخلص به ندرت و مخاطب به دانشمندخان، نوشته در ۱۱۴۹ ـ ۱۱۵۰ق که تذکره‌ای عمومی است از رودکی تا سدهٔ دوازدهم؛ ۱۷ـ تذکرهٔ وارسته از مل سیالکوتی لاهوری، متخلص به وارسته که مؤلف تذکرهٔ بی‌نظیر از آن نام برده است؛ ۱۸ـ تذکرهٔ یوسف‌علی‌خان از یوسف‌علی‌خان بن غلام‌علی‌خان نوشته در ۱۱۸۴ق. این تذکره خاتمهٔ حدیقة‌الصفا و دربرگیرندهٔ تراجم مختصر سی‌صد شاعر قدیم و جدید است، به‌ترتیب الفبایی، با ذیلی در احوال بیست شاعر معاصر که یادشان در مجمع‌النفائس نیامده است؛ ۱۹ـ جامع‌الفوائد / انتخاب مجمع‌النفائس از کهرک پت‌رای کایسته نوشته در ۱۱۹۵ ـ ۱۱۹۶ق که گزینهٔ مجمع‌النفائس خان‌آرزو است؛ ۲۰ـ جواهر زواهر از لچهمی‌نراین شفیق اورنگ‌آبادی که نام آن در شمار مآخذ اختر تابان آمده است، اما در آثار خودش ـ گل رعنا و شام غریبان ـ اشاره‌ای به این کتاب نشده است؛ ۲۱ـ چمنستان شعرا از شفیق اورنگ‌آبادی نوشته در ۱۱۷۵ق، در ذکر چند تن از شاعران اردوسرا؛ ۲۲ـ حدیقة‌الاقالیم از مرتضی حسین بلگرامی نوشته در ۱۱۹۲ ـ ۱۱۹۶ق که با استفاده از هفت‌اقلیم نوشته‌شده و شرح حال‌ها نیز

از همان‌جا گرفته شده است؛ ۲۳ـ حقیقت‌الشعرا از شوق سنبهلی دربارهٔ چند تن از شاعران اردوسرا؛ ۲۴ـ حیات‌الشعرا از محمدعلی‌خان متین کشمیری نوشته در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم در احوال شاعران زمان بهادرشاه (۱۱۱۸ ـ ۱۱۲۴ق) تا محمدشاه روشن‌اختر؛ ۲۵ـ خزانهٔ عامره از آزاد بلگرامی نوشته در ۱۱۷۶ق، در ذکر شاعران قدیم و جدیدی که مدح گفته و صله گرفته‌اند، به‌ترتیب الفبایی (کانپور، ۱۸۷۱م)؛ ۲۶ـ خلاصة‌الکلام از علی ابراهیم خلیل‌خان بنارسی، متخلص به خلیل، نوشته در ۱۱۹۸ق، که شامل تراجم هفتاد و هفت تن از مثنوی‌سرایان و نقل منتخب‌های مفصل از مثنوی‌های حماسی، پندآموز و عرفانی، به‌ترتیب الفبایی، از اسدی طوسی تا هلالی استرابادی است؛ ۲۷ـ خلاصهٔ مجمع‌النفائس از ناشناس، دربرگیرندهٔ همهٔ شاعران کتاب ولی به‌صورت خلاصه؛ ۲۸ـ راحة‌القلوب از نعمت‌خان عالی شیرازی نوشته در اوایل سدهٔ دوازدهم که به‌شیوهٔ تذکرهٔ یخچالیه به‌طنز نوشته شده و در ذکر برخی از معاصران مؤلف است. نام صاحبان تراجم به‌صورت معما ذکر شده است؛ ۲۹ـ ریاض‌الشعرا از والهٔ داغستانی نوشته در ۱۱۶۱ق دربارهٔ دوهزار و پانصد و نود و چهار شاعر؛ ۳۰ـ سخن‌آفرینان هندی‌زبان از میرغلام‌حسین راتمنایی نوشته در ۱۱۹۱ق دربارهٔ شاعران اردوسرا؛ ۳۱ـ سرو آزاد از آزاد بلگرامی نوشته در ۱۱۶۶ق. این کتاب بخشی از مآثرالکرام است در ذکر شاعران متأخر از ۱۰۰۰ق تا زمان تألیف. فصل یکم این اثر در ذکر صد و چهل و سه تن از شاعران فارسی‌گو است به‌ترتیب تاریخی و فصل دوم دربارهٔ هشت شاعر اردوسرا (لاهور، ۱۹۱۳م)؛ ۳۲ـ سفینة‌الشعرا از ناشناس نوشته در ۱۱۷۰ق که در برگیرندهٔ شرح حال و گزینهٔ شعرهای شش‌صد و نود و سه شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی است؛ ۳۳ـ سفینة‌الشوق از رای منکه‌رای شاه‌جهان‌آبادی، متخلص به شوق، نوشته در ۱۱۷۰ق که یادش در سفینهٔ هندی آمده است؛ ۳۴ـ سفینهٔ بی‌خبر از بی‌خبر بلگرامی نوشته در ۱۱۴۱ق که در برگیرندهٔ تراجمی کوتاه و شعرهایی اندک از شعرای متأخر از ۱۰۰۰ق تا زمان تألیف است؛ ۳۵ـ سفینهٔ خوش‌گو از بندرابن داس، متخلص به خوش‌گو، نوشته در ۱۱۳۷ ـ ۱۱۴۷ق که تذکره‌ای عمومی شامل سه دفتر و هزار و چهارصد و هجده شاعر به‌ترتیب زمانی است (پتنا، ۱۳۷۸ق)؛ ۳۶ـ سفینهٔ عشرت از دورگاداس، متخلص به عشرت، نوشته در ۱۱۷۵ق که حاوی تراجم شاعران قدیم و جدید است، به‌ترتیب الفبایی. جلد یکم در ذکر چهارصد و

پنجاه و پنج شاعر (از اسدی طوسی تا سابق / حاجی فریدون) است و جلد دوم («ش» تا «ی») ناپیدا است؛ ۳۷ــ سفینهٔ علی حزین از حزین لاهیجی نوشته در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم که تذکره‌ای است حاوی شرح احوال صد و هفت شاعر از اوایل سدهٔ دهم تا اواسط سدهٔ یازدهم هجری، به‌ترتیب الفبایی. در برخی موارد، شرح حال شاعران را نیاورده و تنها شعرشان را نقل کرده است (حیدرآباد، ۱۳۴۸ق)؛ ۳۸ــ شام غریبان از شفیق اورنگ‌آبادی، نوشته در ۱۱۸۲ق، که تذکره‌ای مختصر است دربارهٔ چهارصد و هشتاد شاعر فارسی‌گو که به هند رفته‌اند (کراچی، ۱۹۷۷م)؛ ۳۹ــ طبقات‌الشعرا از قدرت‌الله صدیقی شوق سنبهلی نوشته در ۱۱۸۸ق در ذکر شاعران اردوسرا (هند، ؟)؛ ۴۰ــ عقد ثریا از غلام‌مصحفی همدانی، نوشته در ۱۱۹۹ق، در ذکر صد و چهل و نه شاعر فارسی‌گو، از دورهٔ پادشاهی محمدشاه تا شاه‌عالم (دهلی، ۱۹۳۴م)؛ ۴۱ــ کلمات‌الشعرا از محمد افضل سرخوش نوشته در ۱۰۹۳ ــ ۱۱۰۸ق که تذکره‌ای مختصر شامل تراجم صد و شصت و نه تن از شعرای زمان جهانگیر تا اورنگ‌زیب، به‌ترتیب الفبایی است (لاهور، ۱۹۴۲م؛ مدراس، ۱۹۵۱م)؛ ۴۲ــ گلدسته از عبدالوهاب عالمگیری نوشته در ۱۱۵۵ق که برگزیدهٔ کعبهٔ عرفان است به ترتیب الفبایی؛ ۴۳ــ گل رعنا از شفیق اورنگ‌آبادی نوشته در ۱۱۸۱ ــ ۱۱۸۲ق، در ذکر شاعران فارسی‌گوی هند ــ مسلمان و هندو (حیدرآباد، بی‌تا)؛ ۴۴ــ گلزار ابراهیم از علی‌ابراهیم‌خان خلیل، نوشته در ۱۱۹۸ق، در ذکر سی‌صد شاعر اردوزبان (هند، ؟)؛ ۴۵ــ گلشن سخن از میرزا کاظم، ملقب به مردان‌علی‌خان، متخلص به مبتلا، نوشته در ۱۱۹۴ق که در شرح احوال و آثار شاعران اردوسرا است؛ ۴۶ــ گلشن گفتار از خواجه‌خان حمید اورنگ‌آبادی نوشته در ۱۱۶۵ق که در ذکر شاعران اردوسرا است (حیدرآباد دکن، ؟)؛ ۴۷ــ گل عجائب از تمنای اورنگ‌آبادی، نوشته در ۱۱۹۴ق که در ذکر شاعران اردوسرا است (کراچی، ۱۹۳۴م / ۱۳۵۳ق)؛ ۴۸ــ لب‌لباب از قمرالدین علی بن ثناءالله حسینی ناصری نوشته در ۱۱۹۴ق. این کتاب خلاصه‌ای است از ریاض‌الشعرای والهٔ داغستانی و به‌ترتیب الفبایی که مطالبی هم به آن افزوده؛ ۴۹ــ مجمع‌النفائس از سراج‌الدین علی‌خان آرزو گوالیاری نوشته در ۱۱۶۴ق که تذکره‌ای عمومی است حاوی شرح احوال کوتاه و نمونهٔ شعرهای مفصل (حدود چهل هزار بیت). شمار شاعران در فهرست بانکیپور هزار و هفت‌صد و سی و پنج تن و به‌قول اشپرنگر هزار و چهارصد و نوزده تن است. نثر کتاب ساده و به‌شیوهٔ هندی است؛ ۵۰ــ مجموعهٔ عشق / چار چمن از غلام محی‌الدین عشق، نوشته در ۱۱۷۸ق که تذکره‌ای عمومی به‌ترتیب الفبایی است؛ ۵۱ــ مخزن نکات از شیخ محمد قیام‌الدین قایم چاندپوری نوشته در ۱۱۶۸ق، در ذکر شاعران اردوسرا (اورنگ‌آباد دکن، ۱۹۲۹م / ۱۳۴۸ق)؛ ۵۲ــ مردم‌دیده از عبدالحکیم حاکم لاهوری نوشته در ۱۱۷۵ق، حاوی تراجم احوال شصت و سه شاعری که مؤلف به‌چشم دیده، به‌ترتیب الفبایی (لاهور، ۱۹۶۱م)؛ ۵۳ــ مقالات‌الشعرا از حیرت اکبرآبادی نوشته در ۱۱۷۴ق که تذکره‌ای کوچک در احوال و آثار صد و پنجاه شاعر متأخر و معاصر از زمان فرمانروایی اورنگ‌زیب تا عالمگیر دوم، به‌ترتیب الفبایی است؛ مقالات‌الشعرا از قانع تتوی نوشته در ۱۱۷۴ق که شرح احوال و نمونهٔ آثار هفت‌صد و نوزده شاعر فارسی‌گوی سندی یا مقیم آن‌جا تا سال تألیف و به‌ترتیب الفبایی است (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ ۵۵ــ منتخب‌الاشعار از مبتلای مشهدی نوشته در ۱۱۶۱ق که حاوی شرح احوال و نمونهٔ اشعار هفت‌صد و چهار شاعر قدیم و جدید است (دهلی، ۱۹۷۵ق)؛ ۵۶ــ منتخب حاکم از حاکم لاهوری، نوشته در ۱۱۶۱ق که تذکره‌ای کوچک در شرح احوال و نمونهٔ آثار شش تن از شاعران معاصر مؤلف است؛ ۵۷ــ نکات‌الشعرا از میر تقی میر نوشته در ۱۱۶۵ق در شرح احوال و نمونهٔ آثار صد شاعر اردو (اورنگ‌آباد دکن، ؟)؛ ۵۸ــ همیشه‌بهار از کشن چند اخلاص جهان‌آبادی نوشته در ۱۱۳۶ق که حاوی تراجم کوتاه دویست تا سی‌صد و هفت شاعر (بنابر اختلاف نسخه‌ها)، به‌ترتیب الفبایی، از آغاز فرمانروایی جهانگیر (۱۰۱۴ق) تا جلوس محمدشاه روشن‌اختر است (کراچی، ۱۹۷۳م)؛ ۵۹ــ ید بیضا از آزاد بلگرامی، نوشته در ۱۱۴۵ ــ ۱۱۴۸ق که تذکره‌ای عمومی است که نخست پانصد و سی و دو شاعر قدیم و جدید را (به‌ترتیب الفبایی) در بر داشت و سپس، شمار شاعران به هزار و سی‌صد و پنجاه و نه تن رسانده شد.

ب ــ تذکره‌های صوفیان: ۱ــ اخبارالاولیا از محمد امیر، نوشته در ۱۱۳۰ق، در شرح حال مشایخ؛ ۲ــ اشجارالجمال / اخبارالجمال از محمد بن یارمحمد کولوی نوشته در ۱۱۵۱ق در ذکر پیامبران و صوفیان؛ ۳ــ اصول‌المقصود از تراب‌علی بن محمد کاظم قلندری علی کاکوروی، نوشته در ۱۱۲۵ ــ ۱۱۲۶ق، در ذکر دوازده شیخ قلندری (هند، ۱۳۱۲ق)؛ ۴ــ الاعجاز / رسالهٔ احمدبیگ / مقامات حاجی پادشاه از میرزا احمد لاهوری نوشاهی، نوشته در ۱۱۰۷ق، دربارهٔ چند تن از نوشاهیان؛ ۵ــ

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

اقتباس‌الانوار / سواطع‌الانوار از محمداکرم براسوی، نوشته در ۱۱۳۵ ـ ۱۱۴۲ق در ذکر صوفیان چشتی؛ ۶ـ انفاس‌العارفین از ولی‌الله دهلوی نوشته در ح۱۱۴۵ق (دهلی، ۱۳۱۵ق)؛ ۷ـ انیس‌الطالبین از محمدشاه محمود قراس، نوشته در ۱۱۰۵ ـ ۱۱۲۵ق، دربارهٔ پیران صوفیه؛ ۸ـ انیس‌العاشقین از گهاسی چشتی در شرح حال پیران چشتی؛ ۹ـ انیس‌القادریه از بهاءالحق قادری، نوشته در ۱۱۳۸ق در ذکر شیخ عبدالقادر گیلانی و صوفیان قدیم؛ ۱۰ـ بشارت‌الامامه از سید غلام‌حسین‌خان طباطبایی نوشته در ۱۱۹۴ ـ ۱۱۹۵ق که مثنوی در احوال و کرامات اجداد مؤلف است؛ ۱۱ـ بهگت مالا از نونیت رام خوشابی در شرح احوال و آموزش‌های سی و هفت تن از پیران هندو و مسلمان؛ ۱۲ـ تحایف رشیدیه از محمد عبدالرشید بن نذر محمد قادری کیرانوی، نوشته در ۱۱۳۷ ـ ۱۱۴۳ق در ذکر سی و هفت تن از پیران از رسول اکرم تا شاه‌فتح‌محمد؛ ۱۳ـ تحایف قدسیه، به‌نظم فارسی، از پیر کمال شهمیر لاهوری، نوشته در ۱۱۸۶ق در شرح احوال پیران نوشاهی؛ ۱۴ـ تحفة‌الطاهرین از شیخ محمد اعظم تتوی، نوشته در ۱۱۹۴ق، در ذکر صد و شصت و هشت صوفی که در تته و مکلی و نواحی آن مدفون‌اند (کراچی، ۱۹۵۶م)؛ ۱۵ـ تحفة‌القاری از شاه منصور بن شاه چاند محمد، معروف به شیخ چایلده، نوشته در ۱۱۱۹ق؛ ۱۶ـ تذکرة‌الاصحاب از محمد یحیی خوب‌الله الله‌آبادی (ـ ۱۱۴۴ق)؛ ۱۷ـ تذکرة‌الاولیا از شیخ سیف‌الدین محمد طبیعت نوشته در نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم که یادش در سفینهٔ هندی آمده است؛ ۱۸ـ تذکرة‌الاولیا/ مناقب‌الاولیا از حبیب‌الله قنوجی (ـ ۱۱۴۰ق)؛ ۱۹ـ تذکرة‌الاولیا منظوم از ناشناسی در دورهٔ اورنگ‌زیب؛ ۲۰ـ تذکرهٔ قادریه از محمد عبدالرشید بن نذر محمد قادری کیرانوی که خلاصهٔ تحایف رشیدیهٔ خود او است؛ ۲۱ـ تذکرهٔ نوشاهی / مقامات حاجی پادشاه / احوال حضرت نوشه گنج‌بخش از حافظ محمد حیات نوشاهی نوشته در ح۱۱۴۶ق در شرح احوال صوفیان نوشاهی؛ ۲۲ـ ثمرات‌الاشجار / ثمرة‌الاشجار از محمداعظم کشمیری دیده‌مری، نوشته در ۱۱۴۰ق در شرح احوال پیران به‌ترتیب گروه‌ها؛ ۲۳ـ ثواقب‌المناقب از محمدماه صداقت کنجاهی، نوشته در ۱۱۲۷ق دربارهٔ پیران نوشاهی؛ ۲۴ـ الجزءاللطیف فی ترجمة لعبدالضعیف از شاه‌ولی‌الله دهلوی (ـ ۱۱۷۶ق) در شرح حال خود و پیران خود؛ ۲۵ـ جواهر مودودی از محمداکرم براسوبی نوشته در میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری در شرح احوال پیران چشت؛ ۲۶ـ حسنات‌المقربین از محمدمراد کشمیری نقشبندی نوشته در ۱۱۲۴ق در شرح احوال پیران مجددی؛ ۲۷ـ حقایق‌الاولیا از محمد قیام‌الدین، معروف به قاضی‌خان فاروقی، نوشته در ۱۱۵۴ق؛ ۲۸ـ خلاصة‌التواریخ / صحیفهٔ مجمع‌الاخبار از محمد ظفرالدین سهارنپوری شاه‌جهان‌آبادی، نوشته در ۱۱۸۲ق، دربارهٔ پیامبر و امامان و پیران و قادریان؛ ۲۹ـ خوارق‌السالکین / تاریخ هادی از احمد بن عبدالصبور کشمیری، نوشته در ح۱۱۰۸ ـ ۱۱۰۹ق، در شرح احوال پیران کشمیر؛ ۳۰ـ دین‌المتین فی ارکان محی‌الدین از حیات‌الله متین قادری (ز۱۱۶۷ق) در شرح حال شیخ عبدالقادر گیلانی و فرزندانش؛ ۳۱ـ ذکر جمیع اولیای دهلی از محمد حبیب‌الله بن شیخ جهان اکبرآبادی دهلوی، نوشته در ۱۱۴۰ق؛ ۳۲ـ روضات‌القیومیه از ابوالفیض کمال‌الدین محمد احسان، نبیرهٔ شیخ احمد سرهندی، نوشته در ۱۱۵۲ ـ ۱۱۵۴ق در ذکر شیخ احمد فاروقی سرهندی و اولاد و مریدانش؛ ۳۳ـ روضهٔ اقطاب از محمد بلاق بن شیخ ابومحمد خالدی دهلوی، نوشته در ۱۱۲۴ق در ذکر قطب‌الدین بختیار کاکی و چند صوفی دیگری که نزدیک آرامگاهش دفن‌اند (لاهور، ۱۸۹۰م؛ دهلی، ۱۳۰۴ق)؛ ۳۴ـ سفینة‌العارفین از محمد امان بن محمد یوسف، نوشته در ۱۱۰۳ق در ذکر صوفیان تا پایان سدهٔ یازدهم هجری؛ ۳۵ـ سلاسل‌الانوار فی سیرالابرار از میرنوازش علی فقیر بلگرامی (ـ ۱۱۴۲ق) دربارهٔ پیران قادری، چشتی، سهروردی و مداری؛ ۳۶ـ سوانح از خاکسار سبزواری، نوشته در ح۱۱۸۸ق در شرح احوال سی و یک تن از پیران اورنگ‌آباد؛ ۳۷ـ شجرة‌الاثمار فی ذکرالاخیار از ملا محمد محمود طیار کشمیری، نوشته در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری، در شرح احوال پیران فارس و عرب و هند (بیشتر پیشینیان)؛ ۳۸ـ فتحیات / عین‌العرفان از عبدالوهاب نوری، نوشته در ۱۱۸۶ق در شرح احوال پیران کبرویه؛ ۳۹ـ قصة‌المشایخ از خواجه محمد زاهد اتکی، نوشته در ۱۱۴۶ق دربارهٔ پیران نقشبندی و مجددی و کرامات آنان؛ ۴۰ـ گلزار قادریه از رحمت‌الله بتالوی (ـ ۱۱۷۶ق) در شرح احوال پیران قادری، به‌ویژه در بتاله؛ ۴۱ـ لطایف نفیسه در فضایل اویسیه از احمد اویسی، نوشته در ۱۱۵۶ق در شرح احوال و سخنان پیران اویسی؛ ۴۲ـ لطیفة‌التحقیق از رفیق‌علی پشنگی (ـ ۱۱۲۰ق) دربارهٔ پیران انواری سند؛ ۴۳ـ مکلی‌نامه از قانع تتوی، در ذکر صوفیانی که در کوه مکلی مدفون‌اند (کراچی، مجلهٔ مهران، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۶م). پ ـ تذکره‌های دیگر: ۱ـ آثارالمحدثین از

شاه‌ولی‌الله دهلوی (۱۱۱۴ ـ ۱۱۷۶ق)؛ ۲ـ ارشادالوزرا از صدرالدین محمد فایز دهلوی (ز۱۱۳۵ق) در شرح احوال وزیران نام‌دار ایران و هند؛ ۳ـ تحذیرالاخوان از حافظ محمدصدیق بن محمد حنیف (۱۱۲۸ ـ ۱۱۹۲ق) در شرح احوال خودش و دانشوران دیگر؛ ۴ـ تراجم‌الحفاظ از فرخ‌سیر که دنبالهٔ تحفة‌المحبین معتمدخان است؛ ۵ـ تذکرة‌الامرا از کیول رام، نوشته در ۱۱۴۰ق در ذکر امرای هندو و مسلمانی که به‌دربار گورکانیان هند، از زمان اکبر تا اورنگ‌زیب، وابسته بودند؛ ۶ـ تذکرة‌المعاصرین از حزین لاهیجی، نوشته در ۱۱۶۵ق در ذکر صد تن از شاعران، فاضلان، عالمان و بزرگانِ اصفهان که معاصر مؤلف بودند، بدون رعایت هیچ ترتیبی؛ ۷ـ تذکرهٔ امیران از مؤلفی ناشناس نوشته در ۱۱۹۴ق، دربارهٔ امیران روزگار بابر و همایون گورکانی؛ ۸ـ تذکرهٔ خوش‌نویسان از آنندرام مخلص (ـ ۱۱۶۴ق) که بخشی از مرآت اصلاح / مرآت‌الاصطلاح او است؛ ۹ـ روضة‌الاولیا از آزاد بلگرامی نوشته در ۱۱۶۱ق در ذکر بزرگان و شاعران بلگرام که در روضه یا خلدآباد دفن‌اند (اورنگ‌آباد، ۱۳۱۰ق)؛ ۱۰ـ شرایف عثمانی از غلام‌حسن ثامن صدیقی فرشوری بلگرامی، نوشته در ۱۱۷۹ق، در ذکر شخصیت‌های بلگرام، برای اصلاح اشتباه‌های مآثرالکرام آزاد بلگرامی؛ ۱۱ـ محبوب‌القلوب از موسی عطاری قادری، نوشته در ۱۱۹۷ق در احوال پیامبر اسلام و یارانش، مجتهدان، مفسران، محدثان، شهیدان، پیران و شاعران؛ ۱۲ـ نام خوش‌نویسان از آنندرام مخلص که دنبالهٔ تذکرهٔ خوش‌نویسان او است. سدهٔ سیزدهم. آ. تذکره‌های شاعران: ۱ـ آفتاب عالم‌تاب از قاضی محمدصادق‌خان اختر هوگلی، نوشته در ۱۲۳۸ ـ ۱۲۶۹ق، در تراجم چهارهزار و دویست و شصت و چهار شاعر قدیم و جدید. ذکر این تذکره در روز روشن آمده است؛ ۲ـ اختر تابان از ابوالقاسم محتشم شروانی بهوپالی، نوشته در ۱۲۹۸ق در شرح احوال هشتاد و دو تن از زنان سخنور، به‌ترتیب الفبا، با خاتمه‌ای در شرح احوال و اشعار رابعهٔ قزداری و مستورهٔ کردستانی (بهوپال، ۱۲۹۹ق)؛ ۳ـ اشارات بینش از سید مرتضی بینش حسینی مدراسی در ۱۲۶۵ق، در تراجم هفتاد و هفت تن از شاعرانِ معاصرِ مؤلف که در شهر کرناتک در بزم سخن نواب محمدغوث‌خان بهادرجنگ، متخلص به اعظم، مجلس مشاعره داشته‌اند (دهلی، ۱۹۷۳م)؛ ۴ـ انتخاب هفت‌اقلیم از ناشناس در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم. این تذکره که خلاصهٔ شرح احوال شاعران قدیم است با همهٔ شعرها، برگرفته از هفت‌اقلیم امین احمد رازی است؛ ۵ـ انیس‌الاحبا از موهن‌لعل انیس صدرپوری لکنویی، نوشته در ۱۲۹۷ق در شرح احوال و گزینهٔ شعرهای محمد فاخر مکین، استادش و شاگردان مسلمان و هندوی او، و در مجموع پنجاه و یک شاعر؛ ۶ـ انیس‌العاشقین از مهاراجه رتن سنگه بهادر زخمی، نوشته در ۱۲۴۵ق، در تراجم و گزینهٔ شعرهای عاشقانهٔ دو هزار شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی؛ ۷ـ باغ معانی از نقش‌علی، نوشته در ۱۲۷۴ ـ ۱۲۹۰ق، در شرح احوال و اشعار شاهان، وزیران، امیران و سی‌صد و بیست و دو شاعر از آغاز شعر فارسی تا ۸۰۰ق، و همچنین در تراجم شاعران فارسی‌گوی هند یا مقیم هند از آغاز سدهٔ نهم هجری تا زمان تألیف، به‌ترتیب الفبایی (بخش مربوط به شعرای فارسی سدهٔ دوازدهم (دهلی، چاپ یکم، ۱۹۷۷م؛ چاپ دوم، ۱۹۹۲م)؛ ۸ـ بزم سخن از سید علی حسن، متخلص به سلیم، در ذکر شاعران اردوسرا (آگره، ۱۲۹۸ق)؛ ۹ـ تذکرة‌الشعرای هنود از بشاش، نوشته در ۱۲۹۹ق؛ ۱۰ـ تذکرة‌الشعراء‌المعاصرین از ضیاءالدین حسینی مرعشی، متخلص به سید، در ذکر شاعران سدهٔ سیزدهم، به‌ترتیب الفبایی (هند، ۱۲۹۹ق)؛ ۱۱ـ تذکرهٔ سرور از لاله هیت پرشاد، متخلص به سرور که ذکرش در روز روشن آمده است؛ ۱۲ـ تذکرهٔ عشقی از شیخ وجیه‌الدین عشقی نوشته در ح۱۲۱۵ق، در ذکر چهارصد و سی و نه شاعر اردو؛ ۱۳ـ تذکرهٔ فارسی از شیخ غلام همدانی مصحفی امروهوی، نوشته در ۱۲۳۶ق، در ذکر شاعران متأخر اردو و فارسی، همراه با نمونهٔ اشعار اردوی آن‌ها؛ ۱۴ـ تذکرهٔ نوبهار از محمد رفیع‌الدین نقشبندی، نوشته در ۱۲۱۶ق، در ذکر شصت و یک تن از شاعران متقدم و معاصری که «چاشنی عرفان به مذاق ایشان رسیده»، به‌ترتیب الفبایی؛ ۱۵ـ تذکرهٔ کاتب از میرزا محمدعلی کاتب صفوی، نوشته در ۱۲۲۵ق، به‌ترتیب الفبایی. بیشتر این تذکره از مخزن‌الغرائب گرفته شده است؛ ۱۶ـ تذکرهٔ هندی‌گویان از شیخ غلام همدانی مصحفی امروهوی، نوشته در ۱۲۰۰ ـ ۱۲۰۹ق، در ذکر سی‌صد و پنجاه شاعر اردو از زمان فرمانروایی محمدشاه روشن‌اختر تا زمان مؤلف (اورنگ‌آباد، بی‌تا)؛ ۱۷ـ تکملة‌الشعرای جام جمشید از قدرت‌الله گوپاموی، متخلص به شوق، نوشته در اوایل سدهٔ سیزدهم در ذکر شاعران قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی که تکمله‌ای است بر تاریخ جام جهان‌نما؛ ۱۸ـ حدائق‌الشعرا از میرزا امیربیگ امیر بنارسی، نوشته در ۱۲۶۲ق در شرح احوال و نمونهٔ اشعار دو هزار و شش‌صد و نه شاعر قدیم و جدید،

به‌ترتیب الفبایی؛ ۱۹ـ حدیقهٔ هندی از بهگوان داس، متخلص به هندی، نوشته در ۱۲۰۰ق، در تراجم شاعران گذشته و حال که در هند زاده یا بزرگ شده‌اند. از این تذکره نسخه‌ای پیدا نیست و یادش در سفینهٔ هندی آمده است؛ ۲۰ـ خازن‌الشعراء / خزینة‌الشعراء / واقعات‌النادرات از سیدعلی کبیر اجملی الله‌آبادی نوشته در ۱۲۶۰ ـ ۱۲۶۵ق در تراجم صد و نود شاعری که با عمویش، شاه خوب‌الله محمد افضل محقر الله‌آبادی در ارتباط بودند؛ ۲۱ـ خزینة‌العلوم از منشی دورگاپرشاد نادر سرهندی، نوشته در ۱۲۸۸ ـ ۱۲۸۹ق در ذکر شاعران اردوسرا (لاهور، ۱۸۷۹م / ۱۲۹۶ق)؛ ۲۲ـ خلاصة‌الافکار از ابوطالب‌خان تبریزی اصفهانی نوشته در ۱۲۰۵ ـ ۱۲۰۷ق که تذکره‌ای عمومی است در ذکر چهارصد و نود و دو شاعر قدیم و جدید که از این‌شمار، بیست و سه تن از معاصران مؤلف‌اند؛ ۲۳ـ دستورالفصاحت از حکیم سید احمد علی‌خان یکتا نوشته در ۱۲۲۳ق، در ذکر شاعران اردوسرا (رامپور، ۱۹۴۳م / ۱۳۶۳ق)؛ ۲۴ـ دفتر عصمت از موسوی حافظ عبدالله بلگرامی، نوشته در اواخر سدهٔ سیزدهم، در تراجم شاعران زن. ذکر این تذکره در تذکرهٔ علمای هند آمده است؛ ۲۵ـ روز روشن از محمد مظفر حسین لکنویی، متخلص به صبا، نوشته در ۱۲۹۷ق، در شرح حال و نمونهٔ اشعار دو هزار و چهارصد و یازده شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی (تهران، ۱۳۴۳ش)؛ ۲۶ـ ریاض‌الفردوس از محمدحسین‌خان شاه‌جهانپوری، نوشته در ۱۲۶۷ق در سه جلد: شاعران عرب، شاعران فارسی و شاعران اردو (جلد دوم: لکنو، ۱۲۸۴ق)؛ ۲۷ـ ریاض‌الفصحا از شیخ غلام همدانی مصحفی امروهوی، نوشته در ۱۲۲۱ ـ ۱۲۳۶ق، در ذکر شاعران اردوسرا (اورنگ‌آباد، بی‌تا)؛ ۲۸ـ ریاض‌الوفاق از ذوالفقار علی‌خان بنگالی، متخلص به مست، نوشته در ۱۲۲۹ق، که تذکره‌ای کوچک است در ذکر صد و چهل و شش شاعر معاصر مؤلف که بیشترشان با او دوست و آشنا بودند و از این تعداد، صد و پانزده تن به فارسی شعر می‌سرودند و سی و یک تن نیز به اردو. این تذکره به‌نثری مصنوع نوشته شده و به ترتیب الفبایی است. خلاصه‌ای از آن در ۱۳۴۳ش در تبریز به‌چاپ رسیده است؛ ۲۹ـ سخن شعرا از مولوی عبدالغفورخان بهادر نساخ، سدهٔ سیزدهم هجری (لکنو، ۱۹۸۲م)؛ ۳۰ـ سفینهٔ هندی از بهگوان‌داس متخلص به هندی در ۱۲۱۹ق، در ذکر احوال و اشعار سی‌صد و سی و پنج شاعری که از آغاز بر تخت نشستن محمدشاه (۱۱۳۱ق) تا چهل و هفتمین سال فرمانروایی شاه‌عالم دوم، در هند پرورش یافته‌اند. معرفی شاعران در این تذکره به ترتیب الفبایی است (پتنا، ۱۹۵۸م)؛ ۳۱ـ شمع انجمن از نواب سید صدیق حسن‌خان نواب، نوشته در ۱۲۹۲ق، در ذکر نهصد و هفتاد و هشت شاعر متقدم و متأخر و معاصرِ مؤلف، به‌ترتیب الفبایی و با نثری مصنوع (بهوپال، ۱۲۹۳ق)؛ ۳۲ـ شمع محفل سخن از سید عبداللطیف‌الطف حسینی، نوشته در ۱۲۷۹ق، در ذکر شاعران ایرانی و هندی (مدراس، ۱۲۷۹ق)؛ ۳۳ـ صبح گلشن از سید علی‌حسن‌خان سلیم، نوشته در ۱۲۹۵ق که تذکره‌ای عمومی است در ذکر دو هزار و بیست و چهار شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی. مؤلف تذکره ادعا کرده است که این کتاب را در دوازده‌سالگی نوشته است، در حالی که نویسندهٔ اصلی آن ظاهراً مولوی محمد یوسف‌علی‌خان گوپاموی است (بهوپال، ۱۲۹۵ق)؛ ۳۴ـ صبح وطن از محمد غوث‌خان، متخلص به اعظم، نوشته در ۱۲۵۷ق، در شرح احوال نود و یک شاعر کرناتک که معاصر مؤلف بوده‌اند، همراه با نقل یازده غزل از هر یک از شاعران، به‌ترتیب الفبایی (مدراس، ۱۲۹۲ق؛ چاپ دوم: ۱۲۹۵ق)؛ ۳۵ـ صحف ابراهیم از علی ابراهیم خلیل‌خان، متخلص به خلیل، نوشته در ۱۲۰۵ق، در شرح احوال سه‌هزار و دویست و هفتاد و هشت شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی؛ ۳۶ـ طبقات سخن از غلام‌محی‌الدین عشق، نوشته در ۱۲۲۲ق، در دو طبقه: شاعران اردو و شاعران فارسی؛ ۳۷ـ طور کلیم از سید نورالحسن، در ذکر شاعران اردوسرا (آگره، ۱۲۹۸ق)؛ ۳۸ـ عمدهٔ منتخبه از نواب اعظم‌الدوله میرمحمدخان سرور بن نواب ابوالقاسم مظفرجنگ که در ۹ محرم ۱۲۲۲ق به‌پایان رسیده، در شرح احوال و اشعار هزار و دویست شاعر اردو؛ ۳۹ـ عیارالشعرا از چند ذکا بن بهوانی چند کایست دهلوی، نوشته در ۱۲۰۸ / ۱۲۱۳ق، در ذکر هزار و پانصد شاعر اردو؛ ۴۰ـ قند پارسی از مولوی عبدالغفورخان بهادر، متخلص به نساخ، که در اواخر سدهٔ سیزدهم هجری تألیف شده و نام آن در شمار منابع اختر تابان و نگارستان سخن آمده است؛ ۴۱ـ گلدستهٔ کرناتک از حکیم باقرحسین‌خان رایق نایطی، نوشته در فاصلهٔ ۱۲۱۰ ـ ۱۲۴۰ق، در شرح احوال و اشعار هفتاد شاعری که از اواخر سدهٔ دوازدهم تا اوایل سدهٔ سیزدهم هجری در کرناتک می‌زیستند، به‌ترتیب الفبایی؛ ۴۲ـ گلزار اعظم از محمد غوث‌خان، متخلص به اعظم، نوشته در ۱۲۶۹ق، در تراجم صد و چهل و یک شاعر کرناتک، به‌ترتیب الفبایی (کرناتک، ۱۲۷۲ق)؛ ۴۳ـ گلشن بی‌خار از نواب

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

عظیم‌الدوله سرفرازالملک محمد مصطفی‌خان شیفته مظفرجنگ، نوشته در ۱۲۴۸ ـ ۱۲۵۰ق، در ذکر شش‌صد شاعر اردو (دهلی، ۱۲۵۳ق و ۱۸۴۳م؛ لکنو، ۱۸۷۴م)؛ ۴۴ـ گلشن همیشه‌بهار از عبدالعلیم نصرالله‌خان قمر احمدی خویشگی خورجوی در ذکر چهارصد و چهارده شاعر هندوستانی (علیگر، ۱۲۷۰ق)؛ ۴۵ـ مجمع‌البلغا از مایل تتوی، نوشته در ۱۲۱۸ق، در ذکر شاعران فارسی‌گوی سند که تکملهٔ مقالات‌الشعرای پدر مؤلف است؛ ۴۶ـ مجموعهٔ نغز از سید ابوالقاسم، معروف به میر قدرت‌الله قادری، متخلص به قاسم، نوشته در ۱۲۲۱ق، در شرح احوال و نمونهٔ اشعار هشت‌صد شاعر اردو (لاهور، ۱۳۲۵ق / ۱۹۳۳م)؛ ۴۷ـ محک شعرا/ محک‌الشعرا از محمد صالح شاملوی خراسانی، نوشته در ۱۲۵۲ق، در ذکر صد و هفتاد و هفت تن از شاعران معاصرِ مؤلف که شماری از آن‌ها هندی هستند؛ ۴۸ـ مخزن‌الغرائب از احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی، نوشته در ۱۲۱۸ق. تذکره‌ای عمومی است در برگیرندهٔ تراجم سه‌هزار و صد و چهل و هشت شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی، و هر حرف نیز به سه بخشِ متقدمان، متوسطان و متأخران، و معاصران تقسیم شده است. بیشتر نمونهٔ شعرها عاشقانه است؛ ۴۹ـ مخزن شعرا از قاضی نورالله حسین‌خان رضوی، متخلص به فایق، نوشته در ۱۲۶۸ق در ذکر شاعران اردوسرای گجرات (کراچی، ۱۹۳۳م / ۱۳۵۲ق)؛ ۵۰ـ مدایح‌الشعرا از نواب عنایت حسین‌خان بهادر مهجور بنارسی، نوشته در ۱۲۵۸ ـ ۱۲۶۰ق در ذکر شصت و هفت شاعر اردو؛ ۵۱ـ مذاق سخن از شاه‌حیدرحسن بن شاه محمدحسن الله‌آبادی، در تراجم معروف‌ترین شاعران فارسی (هند، ۱۳۰۰ق)؛ ۵۲ـ معاصرالشعرا از غلام دستگیر نایطی، متخلص به لایق، نوشته در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم در احوال شاعران معاصر مؤلف که یادش در گلزار اعظم آمده است؛ ۵۳ـ معدن‌الجواهر از مولوی محمدمهدی واصف مدراسی، نوشته در ۱۲۵۸ق که تذکره‌ای انتقادی است در تراجم شاعران قدیم و جدید، به‌گونه‌ای که نواب محمدغوث‌خان بهادر به او اعتراض کرد. یادش در گلزار اعظم آمده است؛ ۵۴ـ معراج‌الخیال از وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی، نوشته در ۱۲۵۷ق، در تراجم دویست و پنج غزل‌سرای قدیم و جدید (بیشترشان از شاعران سدهٔ دوازدهم و سیزدهم هجری)، به‌ترتیب الفبایی و با نثر مصنوع هندی؛ ۵۵ـ نتایج‌الافکار از محمد قدرت‌الله گوپاموی، متخلص به قدرت، نوشته در ۱۲۵۸ق، در شرح احوال و اشعار پانصد و سی و نه تن از شاعران قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی. در این تذکره احوال معاصران مفصل است. پس از تألیف به‌دستور خان اعظم در مطبع سرکاری کرناتک به‌چاپ رسید (بمبئی، ۱۳۳۶ق)؛ ۵۶ـ نشتر عشق از حسین‌قلی‌خان عاشقی عظیم‌آبادی، نوشته در ۱۲۳۳ق، در تراجم مفصل هزار و چهارصد و هفتاد شاعر قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی. گزینش شعرها از میان رباعی‌ها و غزل‌های عاشقانه است (دوشنبه، ۱۹۸۱م)؛ ۵۷ـ نگارستان سخن از سید نورالحسن‌خان بهوپالی، متخلص به نور، نوشته در ۱۲۹۲ق، در شرح احوال کوتاه شش‌صد و پنجاه و یک تن از شاعران متأخر و معاصر، به‌ترتیب الفبایی، که یادشان در شمع انجمن (تألیف پدرش) نیامده بود. به‌ادعای مؤلف کتاب، این تذکره در چهارده‌سالگی نوشته شده است (بهوپال، ۱۲۹۲ق)؛ ۵۸ـ هفت آسمان از مولوی آغا احمدعلی احمد، نوشته در ۱۲۸۵ق، در ذکر هفتاد و هشت مثنوی فارسی و مثنوی‌سرایان (کلکته، ۱۸۷۳م؛ تهران، ۱۹۶۵م). ب ـ تذکره‌های صوفیان: ۱ـ ابرازالکنوز فی احوال ارباب‌الرموز از محمد معین لکنویی (ـ ۱۲۵۸ق) در شرح احوال پیران؛ ۲ـ احوال اولاد شیخ علا از ابومحمد عیش / عیشی (؟)، نوشته در اواخر سدهٔ دوازدهم و اوایل سدهٔ سیزدهم هجری، دربارهٔ فرزندان شیخ علاء جاجموی؛ ۳ـ احوال بزرگان از شاه غلام‌علی دهلوی (ـ ۱۲۴۰ق) در شرح حال گروهی از صوفیان؛ ۴ـ اسرارالابرار از شهاب‌الدین نظام حیدرآبادی (ز ۱۲۰۱ق) در شرح حال کوتاه گروهی از صوفیان؛ ۵ـ الاغصان‌الاربعة‌المشجرة‌الطیبه از مولوی ولی‌الله انصاری لکنویی فرنگی محل (ـ ۱۲۷۰ق) با اضافاتی از پسرش محمد انعام‌الله، تا سال ۱۲۹۶ق در ذکر ملا احمد انوارالحق فرنگی محل و اولادش (لکنو، ۱۲۹۸ق)؛ ۶ـ اقتباس‌الانوار من اخبارالاخیار از محمد انوارالحق دهلوی، نوشته در ۱۲۷۰ق که برگزیده‌ای است از اخبارالاخیار عبدالحق محدث دهلوی؛ ۷ـ انتصاح من (عن) ذکر اهل‌الصلاح از علی انور قلندر بن علی‌اکبر، نوشته در ۱۲۹۱ق، در ذکر صوفیان و سلسله‌های صوفیه (لاهور، ۱۸۷۷م؛ لکنو، ۱۳۲۷ق)؛ ۸ـ انوار جمالیه از غلام‌حسن مولتانی در شرح حال حافظ جمال‌الدین چشتی (ـ ۱۲۲۵ق) و خلیفه‌هایش؛ ۹ـ انوارالعارفین از محمدحسین بن محمد مسعود چشتی صابری قدوسی مرادآبادی، نوشته در ۱۲۸۶ق در ذکر صوفیان متقدم، به‌ویژه از سلسله‌های چشتی و قادری و نقشبندی و کسانی که در مرادآباد دفن‌اند (بریلی، ۱۲۹۰ق؛ لکنو، ۱۸۷۶م)؛ ۱۰ـ باقیات‌الصالحات از عبدالولی من

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

عبدالباقی بدایونی (ـ ۱۳۰۳ق) در احوال پیران و صوفیان؛ ۱۱ـ بحر ذخار از وجیه‌الدین اشرف لکنویی، نوشته در ۱۲۰۳ق در ذکر صوفیانِ غالباً هندی‌تبار (الله‌آباد، ۱۳۱۳ق)؛ ۱۲ـ بشارت (بشارات) مظهریه در فضایل حضرت طریقهٔ مجددیه از محمد نعیم‌الله بهرایچی حنفی نقشبندی (۱۱۵۳ ـ ۱۲۱۸ق) نوشته در ۱۲۰۴ق در شرح احوال میرزا مظهر، دوازده تن از پیران نقشبندی و چهل و پنج تن از خلفای مظهریه؛ ۱۳ـ بیاض دلگشا از عبدالعلیم ناصرالله‌خان احمدی خویشگی خواجوی (ـ ۱۲۹۹ق) در ذکر شاه‌عبدالعلیم و پیر او و صوفیان دیگر (علیگر، ۱۲۶۸ ـ ۱۲۶۹ق)؛ ۱۴ـ تحریرالامور فی تفسیرالقلندر از علی انور قلندر، در ذکر قلندران (لکنو، ۱۲۹۰ق)؛ ۱۵ـ تحفهٔ اعظمیه از خوشنود گوپاموی (۱۱۹۸ ـ ۱۲۵۱ق) در احوال پیران؛ ۱۶ـ تذکرةالاصفیا از سید نجف‌علی و صفدرعلی رضوی، نوشته در ۱۲۷۰ق؛ ۱۷ـ تذکرةالکرام از محمد ابوالحیات قادری پهلواری بهاری، نوشته در ۱۲۴۹ق، در ذکر چهل و پنج شیخ بهاریِ غالباً متأخر (لکنو، ۱۸۸۰م)؛ ۱۸ـ تذکرةالمشایخ از رفیع‌الدین بن فریدالدین مرادآبادی (ـ ۱۲۱۸ق)؛ ۱۹ـ تذکرةالمعاد از محمدثناءالله پانی‌پتی مجددی نقشبندی (ـ ۱۲۲۵ق) (لکنو، بی‌تا)؛ ۲۰ـ تذکرةالموتی والقبور از محمد ثناءالله پانی‌پتی (هند، بی‌تا)؛ ۲۱ـ تذکرهٔ صوفیه از رشکی (اشکی) فلسفی بن دیوان منولال (ـ ح۱۲۴۸ق)؛ ۲۲ـ تذکرهٔ فرزندان سید ناصرالدین از نجف‌علی بن ذاکر علی، نوشته در اواخر سدهٔ دوازدهم و اوایل سدهٔ سیزدهم هجری؛ ۲۳ـ تشریف‌الفقرا/ حقیقت سراهیه از غلام‌محی‌الدین بخارایی (ـ ۱۲۴۱ق)، در ذکر پیران نوشاهی؛ ۲۴ـ تکملهٔ مقامات مظهری از عبدالغنی دهلوی (ـ ۱۲۵۳ق) در ذکر حالات میرزا جان‌جانان و خلفای او؛ ۲۵ـ حوض‌الکوثر فی تکملة روضةالازهر از علی انور قلندر، نوشته در ۱۲۹۱ق، در ذکر قلندران (همراه با الروضةالازهر: رامپور و لکنو، ۱۳۳۱ـ۱۳۳۶ق)؛ ۲۶ـ خزینةالاصفیا از مفتی غلام سرور قریشی اسدی هاشمی لاهوری، نوشته در ۱۲۸۰ ـ ۱۲۸۱ق، در ذکر صوفیان (لاهور، ۱۲۸۴ق؛ لکنو، ۱۸۷۳م؛ کانپور، ۱۳۱۲ق)؛ ۲۷ـ ذکرالاصفیا فی‌تکملة سیرالاولیا از احمدپوری گل‌محمد معروفی کرخی چشتی، نوشته در حدود ۱۲۳۰ق. این اثر تکملهٔ سیرالاولیای سید محمد کرمانی است؛ ۲۸ـ رشی‌نامه / ریشی‌نامه از بهاءالدین بها (۱۱۸۰ ـ ۱۲۴۸ق) که تذکره‌ای منظوم است در چهارهزار بیت دربارهٔ پیران ریشی کشمیر، برپایهٔ رشی‌نامهٔ بابا نصیب؛ ۲۹ـ الروضة (روض)الازهر فی مآثرالقلندر / لطایف‌الاذکار فی مناقب عمدةالاخیار از مولوی‌شاه تقی‌علی قلندر کاکوروی (۱۲۱۳ ـ ۱۲۹۰ق)، در ذکر پدرش تراب‌علی قلندر کاکوروی و مرشدان وی و دیگر صوفیان قلندری (رامپور و لکنو، ۱۳۳۱ ـ ۱۳۳۶ق)؛ ۳۰ـ ریاض‌الواصلین / تذکرةالواصلین از گرامی که تذکره‌ای منظوم سروده در ۱۲۲۹ق است؛ ۳۱ـ سلسلةالاولیا از محمدصالح کنجاهی در ۱۲۶۷ق، در شرح احوال پیران؛ ۳۲ـ سلسلةالشیوخ از محمد ابراهیم سندی (ز ۱۲۸۱ق) در احوال و آثار پیران نقشبندی سند؛ ۳۳ـ سلسلهٔ فضلی از سناءالله خراباتی، نوشته در ۱۲۸۹ق در احوال و آثار پیران مؤلف؛ ۳۴ـ شجرةالانوار از رحیم بخش فخری، نوشته در ۱۲۳۲ق در شرح احوال سی و دو تن از چشتیان نظامی؛ ۳۵ـ شجرهٔ طیبه از قمرالدین علی فرزند سناءالله پانی‌پتی (ـ ۱۲۰۸ق)، در ذکر صوفیان قادری؛ ۳۶ـ شرایف غوثیه از محمد بن غلام غوث‌خان بتالوی، نوشته در ۱۲۰۵ق در شرح احوال پیران قادری؛ ۳۷ـ عمدةالآثار فی‌تذکار اخبارالکبار از محمدقاسم یاسینی گرهی، نوشته در اواخر سدهٔ سیزدهم در شرح احوال چند تن از پیران متأخر؛ ۳۸ـ عمدةالمقامات از محمدفضل‌الله سرهندی، نوشته در ۱۲۲۳ق در شرح احوال و آثار بزرگان خاندان مجدد الف ثانی؛ ۳۹ـ غوثیه / تذکرهٔ اولیای قادریه از بهای کشمیری (ـ ۱۲۴۸ق) به‌نظم؛ ۴۰ـ فواید سعدیه از قاضی محمد مرتضی علی‌خان خوشنودگوپاموی (۱۱۹۸ ـ ۱۲۵۱ق) در ذکر صوفیان (لکنو، ۱۸۸۵م)؛ ۴۱ـ قصر عارفین از احمدعلی خیرآبادی، نوشته در ۱۲۹۱ق، در ذکر صوفیان چشتی و قادری و سهروردی و نقشبندی تا زمان شاه‌سلیمان تونسوی، پیر مؤلف (رامپور، ۱۸۹۰م؛ لاهور، ۱۲۱۲ق)؛ ۴۲ـ کنزالتواریخ از عبدالغفور نساخ، نوشته در ۱۲۹۴ق در شرح احوال پیران؛ ۴۳ـ کنز رحمت از محمد اشرف نوشاهی منچری، به‌نظم، سروده در ۱۲۲۰ق در احوال پیران نوشاهی؛ ۴۴ـ گل بهشتی از امین احمد ثبات فردوسی که تذکره‌ای است منظوم در ذکر برخی صوفیان چشتی (لکنو، ۱۸۸۱م)؛ ۴۵ـ گلزار خلیل از مولوی ابومحمدحسن شعری قادری، نوشته در ۱۲۹۰ق، در ذکر خواجه محمدخلیل و اجداد مؤلف (لاهور، ۱۲۹۱ق)؛ ۴۶ـ مخزن چشت از امام بخش مهادوی (۱۲۴۲ ـ ۱۳۰۰ق) در شرح احوال پیران از پیامبر تا پیر خود؛ ۴۷ـ مرآت‌الاولیا از محمد شعیب پیشاوری (ـ ۱۲۳۲ / ۱۲۳۸ق) در شرح احوال پیران از پیامبر تا پیر خود؛ ۴۸ـ مرغوب‌الاحباب فی‌انساب‌الاقطاب از میرنظرعلی خاکی تالپوری، نوشته در ۱۲۷۳ق در شرح احوال بزرگان نقشبندی و انواری؛

۴۹ــ معیارالسالکین فی طریقت از قانع تتوی، نوشته در ۱۲۰۲ق در ذکر صوفیان از پیامبر تا پایان سدهٔ دوازدهم هجری؛ ۵۰ــ مقالات صوفیه از تراب‌علی قلندری کاکوری (۱۱۸۱ ــ ۱۲۷۵ق) که برگزیدهٔ تذکرةالاولیا، نفحات‌الانس و رشحات عین‌الحیات است؛ ۵۱ــ مناقب‌المحبوبین از نجم‌الدین فخری نظامی سلیمانی، نوشته در ۱۲۷۸ق در احوال صوفیان چشتی؛ ۵۲ــ منبهات فی‌علم‌الاموات از غلام نقی بن محمد فتح‌علی بلگرامی چشتی صابری، نوشته در ۱۲۹۲ق در ذکر صوفیان هند، به‌ویژه دربارهٔ طریقهٔ چشتی؛ ۵۳ــ منتخبات از تذکرةالاولیای عطار از سرخوش، نوشته در ۱۲۹۷ق. پ ــ تذکره‌های دیگر: ۱ــ آینهٔ حق‌نما از مؤلفی ناشناس، نوشته در ۱۲۳۱ق در ذکر ادیبان و عالمان شیعه، به‌ویژه سید دلدارعلی و استادان و شاگردان وی و برخی اشخاص دیگر که در لکنو با وی معاصر بودند؛ ۲ــ اتحاف‌النبلاءالمتقین باحیاء مآثرالفقهاءالمحدثین از نواب صدیق‌حسن بهادرخان (۱۲۴۸ ــ ۱۳۰۷ق) در ذکر دانشوران، فقیهان و پیران؛ ۳ــ بهارستان ضمایر از منشی ذوالفقارعلی‌خان بهادر بنگالی، متخلص به مست، نوشته در ۱۲۲۸ق، در ذکر نثرنویسان قدیم و جدید، به‌ترتیب الفبایی؛ ۴ــ تجلی نور / تذکرهٔ مشاهیر جونپور از سید نورالدین فریدی ظفرآبادی جونپوری، نوشته در ۱۸۸۱م / ۱۲۹۹ق، در ذکر صوفیان و ادیبان و شاعران جونپور (جونپور، جلد ۱، ۱۸۸۹م؛ جلد ۲، ۱۹۰۰م)؛ ۵ــ تذکرةالعلما / تذکرهٔ علمای جونپور از خیرالدین محمد جونپوری، نوشته در ۱۲۱۶ق، در احوال سی تن از عالمان جونپور که برخی از آنان طبع نظم هم داشته‌اند (کلکته، ۱۳۵۲ق)؛ ۶ــ تذکرةالعلما از مهدی بن نجف‌علی لکنویی رضوی، نوشته در ۱۲۶۰ یا پس از ۱۲۶۳ق؛ ۷ــ تذکرةالعلما فی آثارالفقها والمحققین‌المحدثین از مهدی بن نجف‌علی لکنویی رضوی، نوشته در ۱۲۶۰ یا ۱۲۸۲ق در شرح احوال و دانشمندان شیعی؛ ۸ــ تذکرةالفضلا از حاجی عظیم شرعی بخاری (ــ ۱۳۱۳ق) در احوال معاصران با نثری متکلف؛ ۹ــ تذکرهٔ خوش‌نویسان از غلام‌محمد هفت قلمی دهلوی (ــ ح۱۲۳۹ق) در ذکر خوش‌نویسانی که بیشترشان شاعر بودند (کلکته، ۱۲۲۸ق)؛ ۱۰ــ تذکرهٔ علمای حنفیه از محمد کلیم‌الله مچهیانوی؛ ۱۱ــ تذکرهٔ علمای لکنو از محمدفضل امام خیرآبادی (ــ ۱۲۴۳ق)؛ ۱۲ــ تواریخ‌الحکما از عنایت‌علی‌خان فرزند امانت‌علی‌خان، نوشته در ۱۲۶۵ق دربارهٔ فرزانگان از ارسطو تا مسلمانان؛ ۱۳ــ حالات خوش‌نویسان از غلام محمد هفت‌قلمی اکبرشاهی، از روزگار اکبر تا بهادرشاه؛ ۱۴ــ ریاض‌الافکار از وزیر عبرتی عظیم‌آبادی، نوشته در ۱۲۶۸ق در تراجم نثرنویسان که برخی از آنان شاعر بودند؛ ۱۵ــ شفاعات آفریدی / منظومه‌های آفریدی از قاسم‌علی آفریدی (ــ ۱۲۴۱ق) در احوال بزرگان دین و پیران به‌نظم؛ ۱۶ــ صحایف سلطانی / صحایف سلطانیه از مفتی قوام‌الدین محمد کشمیری (ــ ۱۲۱۹ق). به‌نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ علمای هند این کتاب شصت دانش دارد و در پاکستان مین فارسی ادب نیز آمده است که این کتاب در ذکر شصت عالم است؛ ۱۷ــ صحایف شرایف از محمد عسکری حسینی بلگرامی، نوشته در ۱۲۳۰ق در شرح احوال و آثار نثرنویسان؛ ۱۸ــ طرب‌الاماثل فی تراجم‌الافاضل از عبدالحی فرنگی محل لکنویی (۱۲۶۴ ــ ۱۳۰۴ق)؛ ۱۹ــ گوهر منثور فی تذکرهٔ علمای زنگیپور از محمد لطیف زنگیپوری، نوشته در سدهٔ سیزدهم هجری؛ ۲۰ــ مجموعهٔ حیدرشکوه از میرزا محمد حیدرشکوه، نتیجهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در ذکر عالمان و فاضلان شیعه؛ ۲۱ــ مفتاح‌الخطوط از رضاعلی‌شاه قادری، نوشته در ۱۲۴۹ق، در ذکر خوش‌نویسان؛ ۲۲ــ میزان‌الاخلاق از سید محمدعلی بن سید جعفر یزدی، نوشته در ۱۲۴۴ق در ذکر شخصیت‌های معروف یزد؛ ۲۳ــ نجوم‌السما فی تراجم‌العلما از مولوی محمدعلی کشمیری لکنویی، نوشته در ۱۲۶۸ق، در ذکر عالمان و ادیبان شیعه از سده‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (لکنو، ۱۳۰۳ق؛ قم، ۱۳۹۴ق)؛ ۲۴ــ نخبةالتواریخ از سید محمد آل حسن بن سید نذیراحمد مودودی امروهی، نوشته در ۱۲۹۶ق در ذکر صوفیان و فاضلان امروهه (امروهه، ۱۸۸۰م). سدهٔ چهاردهم. آ ــ تذکره‌های شاعران: ۱ــ آثارالحسان از جابری انصاری اصفهانی در نیمهٔ نخست سدهٔ چهاردهم، در شعرهای زنانِ شاعر ایران و عرب و هند و ترک، با ذکر پاره‌ای از احوال ایشان؛ ۲ــ ایران صغیر / تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر از خواجه عبدالحمید کشمیری، نوشته در ۱۳۳۵ش، در ذکر سی و دو شاعر کشمیر، برخی بدون نمونهٔ شعر و برخی بدون شرح حال؛ ۳ــ برگزیده از پارسی‌سرایان کشمیر از گردهاری لال تیکو، نوشته در ۱۳۴۲ش، در تراجم کوتاه و نمونهٔ شعرهای مفصل از نوزده شاعر کشمیری (تهران، ۱۳۴۲ش)؛ ۴ــ تجلی عرفان از آقامیرزا محمود سلطان طالب دهلوی در ۱۳۳۵ق در ذکر پنجاه و پنج شاعری که در ستایش امام علی (ع) شعر سروده‌اند، بدون ترتیب تاریخی یا الفبایی؛ ۵ــ تذکرهٔ امروهه از میرمظاهر حسین امروهوی در تراجم شاعران قدیم و متأخر امروهه؛ ۶ــ تذکرةالخواتین /

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

انتخاب خیرات حسان از میرزا محمدرفیع ملک‌الکتاب شیرازی، نوشته در ۱۳۰۶ق در ذکر پنجاه و دو بانوی شاعر از عرب و روم و هند و عجم از صدر اسلام تا سال تألیف، به‌ترتیب الفبایی؛ ۷ــ تذکره و تبصره از مهدی حسین ناصری، نوشته در ۱۳۳۲ق در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران محبوب فارسی (الله‌آباد، ۱۳۳۴ق)؛ ۸ــ تذکرهٔ شعرای پنجاب از خواجه عبدالرشید در ذکر چهارصد و هشتاد و یک شاعر پنجابی و گذرنده از آن‌جا، به‌ترتیب الفبایی (کراچی، ۱۳۴۶ش)؛ ۹ــ تذکرة‌الشعرای غنی از محمد عبدالغنی موفرخ‌آبادی، متخلص به غنی (ــ ۱۳۳۵ق). این کتاب جزء نهم ارمغان آصفیه است، مجدول به شش ستون (تخلص، نام شاعر، سال وفات، وطن، ملک، عهد). شاعرانی که شعرشان در ارمغان آصفی آمده، نام و نشان به‌اختصار و به‌ترتیب الفبایی در این کتاب آمده است (علیگر، ۱۹۱۶م)؛ ۱۰ــ تذکرهٔ شعرای کشمیر از پیرحسام‌الدین راشدی در چهار بخش. این کتاب تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیرِ محمداصلح میرزا است، به‌ترتیب الفبایی (کراچی، ۱۳۴۶ش)؛ ۱۱ــ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو از عبدالرئوف عروج در ذکر هفتاد و هفت شاعر (کراچی، ۱۹۷۱م)؛ ۱۲ــ تکملهٔ مقالات‌الشعرا از مخدوم محمد ابراهیم خلیل تتوی، نوشته در ح‍۱۳۰۶ق، در ذکر هشتاد و دو شاعر سند (کراچی، ۱۹۵۸م)؛ ۱۳ــ حدیقهٔ عشرت از کنور دورگا پرشاد سندیلوی، متخلص به مهر، نوشته در ۱۳۱۱ق، در ذکر زنان شاعر، به‌ترتیب الفبایی (سندیله، ۱۸۹۳م)؛ ۱۴ــ ریاض‌العارفین از آفتاب‌رای لکنوی، نوشته در ۱۳۰۰ق در ذکر دوهزار و صد و چهل و دو شاعر از آغاز شعر فارسی تا زمان تألیف، به‌ترتیب الفبایی. هدف مؤلف از نگارش این تذکره گردآوری شعرهای عاشقانه بوده است (کراچی، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م)؛ ۱۵ــ سخنوران ایران در عصر حاضر از محمد اسحاق، نوشته در ۱۳۵۱ ــ ۱۳۵۵ق، در ذکر هشتاد و چهار شاعر (دهلی، جلد ۱، ۱۳۵۱ق؛ جلد ۲، ۱۳۵۵ق)؛ ۱۶ــ سخنوران چشم‌دیده از ترک‌علی‌شاه ترکی قلندری نورمحلی، نوشته در ۱۳۳۳ق، در ذکر دویست و بیست و نه تن از شاعرانی که مؤلف در سیر و سفرهای خود دیده است؛ ۱۷ــ سخنوران دوران پهلوی از دین‌شاه جی‌جی بهایی ایرانی سلیستر، نوشته در ۱۳۱۳ش، در تراجم نود و هفت تن از شاعران، به‌ترتیب الفبایی. در این تذکره شرح حال‌ها کوتاه است و نمونهٔ شعرها مفصل (کلکته، ۱۳۱۳ش)؛ ۱۸ــ سخنوران یزد از اردشیر خاضع، نوشته در ۱۳۸۲ق، در ذکر چهارصد و سی و دو شاعر متقدم و متأخر و معاصرِ یزد، نایین و جندق، به‌ترتیب الفبایی (حیدرآباد دکن، ۱۳۴۱ش)؛ ۱۹ــ شعرای فارسی‌زبان پشاور از نذیر حسن میرزا برلاس، متخلص به نذیر، نوشته در ۱۳۳۶ش، در شرح احوال و نمونهٔ اشعار یازده شاعر پیشاوری؛ ۲۰ــ فارسی بلگرام از سیدعلی‌اصغر بلگرامی، نوشته در ۱۳۳۷ق در شرح احوال و گزینهٔ آثار بیست و نه شاعر فارسی‌گوی بلگرام (حیدرآباد، ۱۳۳۷ق)؛ ۲۱ــ میرزا غازی ترخان و شعرای دربار او از حسام‌الدین راشدی، نوشته در ۱۳۴۷ش. ب ــ تذکره‌های صوفیان: ۱ــ اذکارالغربا و تحفهٔ اخوان‌الصفا و اخلاءالوفا از بدرالدین بن حبیب‌الله رفیعی، نوشته در ۱۳۰۳ق؛ ۲ــ تحایف‌الابرار فی ذکرالاولیاءالاخیار / تاریخ کبیر کشمیر از حاجی ابومحمد محی‌الدین مسکین کبروی حنفی نقشبندی، نوشته در ۱۳۱۰ ــ ۱۳۲۱ق در ذکر صوفیان کشمیر (امرتسر، ۱۳۲۱ ــ ۱۳۲۲ق)؛ ۳ــ تذکرة‌الصلحا فی بیان‌الاتقیا از خواجه محمدجان سرهندی (ــ ۱۳۶۵ق) در شرح احوال پیران هم‌روزگار خود؛ ۴ــ تذکرة‌المحبوب از عبدالنبی قریشی، نوشته در ۱۳۰۶ق در شرح احوال چند تن از صوفیان؛ ۵ــ تذکرهٔ حضرات مجددیه از محمد عبدالکریم قلعه‌داری، نوشته در ۱۳۱۰ق در ذکر صوفیان مجددی نقشبندی؛ ۶ــ تذکرهٔ مخادیم کهره از میان‌الله‌بخش (ــ ۱۳۳۷ق) در ذکر پیران شهر کهرهٔ خیرپورِ سند؛ ۷ــ رفیقی‌نامه از محمدالدین مختار لاهوری (ز۱۹۲۲م) در ذکر پیران رفیقی کشمیر؛ ۸ــ روضة‌الابرار از محمدالدین مختار لاهوری در ذکر پیران کشمیر (جهلم، ۱۳۰۲ق)؛ ۹ــ روضة‌النعیم از امین احمد ثبات فردوسی (۱۲۶۹ ــ ۱۳۲۱ق) که شرح حال منظوم عبدالقادر گیلانی و صوفیان دیگر است (لکنو، ۱۳۰۱ق)؛ ۱۰ــ صبح‌السبطین از گل‌محمد، نوشته در ۱۳۱۸ق در شرح احوال پیران گیلانی سند؛ ۱۱ــ وقایع نظامیه، گزیدهٔ اثر قاضی نظام‌الدین، از علاءالدین کشمیری، نوشته در ۱۳۰۱ق. پ ــ تذکره‌های دیگر: ۱ــ ارمغان احباب از شمس‌العلما محمدحسین، نوشته در ۱۸۹۰م / ۱۳۰۸ق در ذکر شاعران و شاهان، به‌ترتیب الفبا؛ ۲ــ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان از سیدعلی‌رضا نقوی، نوشته در ۱۳۴۲ش در شرح احوال و آثار تذکره‌نویسان فارسی‌نویس در هند و پاکستان، به‌ترتیب تاریخی، همراه با ضمیمه (تهران، ۱۳۴۳ش)؛ ۳ــ تذکرهٔ علمای احناف از محمدعبدالکریم قلعه‌داری (ــ ۱۹۵۷ق) در شرح احوال و آثار عالمان حنفی؛ ۴ــ تذکرهٔ علمای کشمیر از مؤلفی ناشناس، نوشته در اواسط سدهٔ چهاردهم هجری؛ ۵ــ تذکرهٔ علمای هند / تحفة‌الفضلا فی تراجم الکملا از رحمان‌علی دیوانی، نوشته در

اوایل سدهٔ چهاردهم، در ذکر دانشمندانی که در هند زیسته‌اند (لکنو، ۱۹۱۴م / ۱۳۳۲ق)؛ ۶ـ تراجم‌العلما از سید علی‌اکبر طبیب هندی که پیش از ۱۳۱۳ق نوشته شده است؛ ۷ـ شعر فارسی و سلاطین و امرا از مهاراجه سرکش پرشاد بهادر، متخلص به شاد، نوشته در ۱۳۴۶ق، در تراجم چهل و یک شاه و پانزده امیرِ شاعر (حیدرآباد دکن، ۱۳۴۶ق). برخی از تذکره‌هایی که تاریخ نگارش آن‌ها معلوم نیست: آ ـ تذکره‌های شاعران: ۱ـ باغ ارم از مؤلفی ناشناس که از منابع اختر تابان (نوشته در ۱۲۹۸ق) است (بخارا، ۱۳۲۶ق)؛ ۲ـ تذکرة‌الشعرا از بهاءالدین حسن‌خان عروج؛ ۳ـ تذکرة‌الشعرا از عوفی گجراتی. به‌نوشتهٔ مؤلف سفینهٔ خوشگو، وی از ادیبان معاصر جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) بود، اما به نوشتهٔ گلچین معانی، نظر خوشگو نادرست است و عوفی گجراتی همان صوفی مازندرانی، مؤلف بتخانه (نوشته در ۱۰۱۰ق) است که در گجرات اقامت داشت؛ ۴ـ تذکرة‌الشعرا از نقی مولتانی که یادش در سفینهٔ خوشگو آمده است؛ ۵ـ تذکرهٔ شعرای هند از مولوی محمد کریم (چاپ هند، بی‌تا)؛ ۶ـ تذکرهٔ مختصر در حال ریخته‌گویان هند از محمد صدرالدین در ذکر شاعران اردوسرا؛ ۷ـ جوهر پی‌دری از مؤلفی ناشناس که از مآخذ اختر تابان است و به‌نوشتهٔ گلچین معانی، وجود خارجی ندارد؛ ۸ـ خریطهٔ جواهر از مؤلفی ناشناس. این تذکره در شمار مآخذ اختر تابان و نگارستان سخن آمده است و به‌نوشتهٔ گلچین معانی، وجود خارجی ندارد؛ ۹ـ فانوس خیال از مؤلفی ناشناس که از مآخذ تذکرة‌الشعرای غنی است؛ ۱۰ـ نشتر غم از مؤلفی ناشناس که نامش در شمار مآخذ اختر تابان و نگارستان سخن آمده و به‌نوشتهٔ گلچین معانی، وجود خارجی ندارد. ب ـ تذکره‌های صوفیان و دانشوران: ۱ـ احوال بزرگان سند از مؤلفی ناشناس؛ ۲ـ احوال حکما از مؤلفی ناشناس؛ ۳ـ احوال‌الصالحین / تذکرهٔ صلحا از غلام‌حسن؛ ۴ـ احوال فلاسفه / حالات فلاسفه / حالات حکما از مؤلفی ناشناس؛ ۵ـ احوال قاریان قرآن از مؤلفی ناشناس؛ ۶ـ احوال نظامانیان / تاریخ نظامانیان از غریبی، در شرح حال منظوم گروه نظامانیان رشیدیه و بزرگان نقشبندی؛ ۷ـ اخبار آفاق / احوال سادات / اخبارالآفاق از مؤلفی ناشناس، در صفات و شمایل پیامبر، امامان و فرزندان آن‌ها و نوادگان شیخ عبدالقادر گیلانی؛ ۸ـ اخبارالاولیا از قاضی محمد اسماعیل؛ ۹ـ اذکارالاذکیا فی بیان مناقب مشایخ‌الطرق از مؤلفی ناشناس؛ ۱۰ـ اسرارالابرار و اخبارالاخیار از مؤلفی ناشناس که گزیدهٔ تذکرة‌الاولیای عطار نیشابوری است؛ ۱۱ـ اسرارالعارفین از مؤلفی ناشناس، در حالات مشایخ معروف هند؛ ۱۲ـ اسراریه از کمال محمد سنبهلی واسطی، در شرح احوال پیران هند؛ ۱۳ـ اسماءالرجال از جارالله الله‌آبادی، در شرح احوال راویان حدیث؛ ۱۴ـ اسمای خواجگان نقشبند از شیخ خالد نقشبندی، به‌نظم فارسی؛ ۱۵ـ انتخاب تاریخ‌الاخیار (الاغیار) / انتخاب تواریخ‌الاخیار از مؤلفی ناشناس، در شرح احوال سید محمد جونپوری (ـ ۹۱۰ق) و مریدانش؛ ۱۶ـ تحفة‌الاحباب از ملا محمدعلی کشمیری در شرح احوال عراقی و همروزگارانش؛ ۱۷ـ تحفهٔ اکملیه از محمدحسن (ابوبکر حسن) بن حافظ ولی‌الله کبروی کشمیری، در ذکر اکمل‌الدین بدخشی و جانشینانش (لاهور، ۱۳۵۰ق)؛ ۱۸ـ تحفهٔ نازنین از بهاءالدین محمد نقشبندی کشمیری، به‌نظم و نثر، در شرح احوال پیران؛ ۱۹ـ تذکرة‌الاصفیا از رحمت‌الله عرف شیخ بری لکنویی؛ ۲۰ـ تذکرة‌الاولیا از شیخ محمد بن خیرالله گوالیاری هندی (لاهور، ۱۸۹۹م)؛ ۲۱ـ تذکرة‌الاولیا از نعمت‌الله رضوی در شرح احوال زین‌الدین احسایی، کاظم رشتی و محمدکریم‌خان کرمانی (بمبئی، ۱۳۱۳ق)؛ ۲۲ـ تذکرة‌المتقین از مولوی سید محمد امیرحسن مداری قصوری بن سید شاه اخون در ذکر شاه‌مدار و خلفای او و دیگر اعضای سلسلهٔ وی تا زمان مؤلف (کانپور، جلد یکم ۱۳۰۵ق و جلد دوم ۱۳۲۲ـ ۱۳۲۳ق)؛ ۲۳ـ تذکرة‌المراد از حاجی محمدحسین صفایی تتوی که یادش در مقدمهٔ مصحح تحفة‌الطاهرین آمده است؛ ۲۴ـ تذکرة‌المشایخ از مؤلفی ناشناس (یکی از پیران کبرویه) در ذکر برخی از مشایخ کبروی؛ ۲۵ـ تذکرهٔ امروهه از سید مظاهرحسین امروهوی، در ذکر عالمان و فاضلان متقدم و متأخر امروهه؛ ۲۶ـ تذکرهٔ اولیای دکن از عبدالجبارخان آصفی؛ ۲۷ـ تذکرهٔ اولیای سیوستان از میان‌میر سیوستانی؛ ۲۸ـ تذکرهٔ اولیای کبار از محمد ثناءالله‌خان ابوالفتح شاهی، در شرح احوال پیران و پارسایان و دانشمندان و سادات نارنول هند؛ ۲۹ـ تذکرهٔ خواجگان نقشبندیه از مؤلفی ناشناس؛ ۳۰ـ تذکرهٔ سلطانی (سلطانیه) از بهاءالدین متوی کشمیری، به‌نظم فارسی، در شرح احوال شیخ حمزهٔ کشمیری و اولادش (لاهور، ۱۹۳۳م)؛ ۳۱ـ تذکرهٔ صدیقان از قادر گجراتی؛ ۳۲ـ تذکرهٔ علمای هند از احمدعلی (هند، ۱۸۹۴م)؛ ۳۳ـ تذکرهٔ گهکران از مؤلفی ناشناس در شرح احوال بزرگان گهکرن؛ ۳۴ـ تذکرهٔ مصنفین دهلی از شاه عبدالحق دهلوی (حیدرآباد، ۱۹۳۰م)؛ ۳۵ـ ترجمهٔ بهگت مالای نابهاجی از مترجمی ناشناس در شرح احوال پیران پندو ویشنو؛ ۳۶ـ تواریخ حضرتان

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

از فضل‌الله صحاف لاهوری، حاوی گزیده‌هایی از شرح احوال پیران؛ ۳۷ــ حالات خواجگان چشت / احوال خواجگان چشت از مؤلفی ناشناس در ذکر هشتاد و دو پیر چشتی نارنول؛ ۳۸ــ حدایق‌الحنفیه از مولوی فقیر محمد جهلمی لاهوری، در شرح احوال علمای حنفی؛ ۳۹ــ خزانة‌الاسرار از پیر سائین، صبغت‌الله شاه جی در احوال پیران تالپور و سند؛ ۴۰ــ خزاین اشرفی از مؤلفی ناشناس، در احوال پیران و شاعران و نویسندگان؛ ۴۱ــ خیرالنظیر فی احوال اولیای کشمیر از محمد خیرالزمان؛ ۴۲ــ روضة‌الاولیا فی احوال اصفیا از محمدحسین بن محمدرضا، در ذکر رسول اکرم (ص) و صوفیان نقشبندی (امرتسر، ۱۳۳۳ق)؛ ۴۳ــ سالک طریقت از مؤلفی ناشناس، در ذکر مشایخ سلسله‌های مختلف صوفیه (لکنو، ۱۳۳۰ق)؛ ۴۴ــ شجرة‌العارفین از محمدعلی الفت که تذکرهٔ مختصر و منظوم خاندان شاه‌محمد رفیع‌الزمان الله‌آبادی است (الله‌آباد، ۱۲۹۷ق)؛ ۴۵ــ شجرهٔ اولیاء نقشبندی از حبیب‌الله نقشبندی که تذکرهٔ منظوم صوفیان نقشبندی است (لودهیانه، ۱۸۸۸م)؛ ۴۵ــ شجرهٔ نقشبندیه از سید امام‌علی، به‌نظم فارسی (دهلی، ۱۸۷۴م)؛ ۴۷ــ قاموس‌المشاهیر از مؤلفی ناشناس که در شمار مآخذ مقالات‌الشعرا آمده است؛ ۴۸ــ قطبیهٔ عشقیه / رسالهٔ قطبیهٔ عشقیه از مؤلفی ناشناس که تذکرهٔ منظوم شیخ مهرعلی‌شاه و صوفیان چشتی است (لاهور، ۱۹۱۶م)؛ ۴۹ــ کرامات‌الاولیا از مؤلفی ناشناس، در شرح احوال پیران؛ ۵۰ــ مجمع‌النقول از محمدعلی بن حاجی حسن هندی، در ذکر شیعیان ناموری که تعزیه ساخته‌اند و به کربلا رفته‌اند؛ ۵۱ــ مخبرالاولیا از رشیدالدین مودود لالای چشتی، در ذکر پیران چشتی و صوفیان چشتی؛ ۵۲ــ مشکوة‌النبوة از غلام‌علی‌شاه مولوی، در ذکر صوفیان حیدرآباد و جاهای دیگر؛ ۵۳ــ معین‌الاولیا از قاضی سید امام‌الدین حسن‌خان، در ذکر معین‌الدین چشتی اجمیری، جانشیناتش و اولاد روحانی وی (اجمیر، ۱۸۹۴م)؛ ۵۴ــ مقولات اولیاء کرام / مناقب اولیاء کرام از مؤلفی ناشناس، در ذکر صوفیان؛ ۵۵ــ نقصار جیودالاحرار من تذکار جنودالابرار از نواب محمدصدیق حسن‌خان (ــ ۱۸۹۰م) در احوال پیران؛ ۵۶ــ نوادرالسفر از فریدالدین، در ذکر بیست و دو صوفی چشتی تا شیخ قایم، با شرح مزارات آنان. **فهرست برخی از کتاب‌هایی که بخشی از آن‌ها تذکره‌گونه‌اند:** ۱ــ آثارالصنادید از جوادالدوله عارف‌جنگ دکتر سید احمدخان دهلوی، نوشته در سدهٔ سیزدهم هجری که دربارهٔ شهر دهلی و احوال عالمان و عارفان و شاعران و مزارات معروف آن‌جا است (دهلی، ۱۸۴۷م؛ کانپور، ۱۹۰۴م)؛ ۲ــ آیین اکبری از ابوالفضل علامی، نوشته در ۱۰۰۶ق که در سازمان‌های کشوری و آیین‌های کشورداری در روزگار اکبر گورکانی است و یک باب آن در آیین قافیه‌سنجان و شعرای دورهٔ پادشاهی اکبر است (هند، ۱۸۷۷م؛ کانپور، ۱۸۸۲م)؛ ۳ــ اسرارالاخیار / تاریخ حسن از پیرغلام حسن کهویهامی کشمیری، نوشته در ۱۳۱۶ق در تاریخ کشمیر که حصهٔ چهارم از مجلد سوم آن در شرح احوال صد و هجده تن از شاعران کشمیر است (سری‌نگر، ۱۹۶۱م)؛ ۴ــ برهان‌الفتوح از محمدعلی حسینی نیشابوری نجفی برهانپوری، نوشته در ۱۱۴۸ق، در تاریخ نواب سعادت‌علی‌خان برهان‌الملک که شرح احوال شاعران و فاضلان را نیز در بر دارد؛ ۵ــ پادشاه‌نامه / شاه‌جهان‌نامه از امینای قزوینی، نوشته در ۱۰۵۷ق، در تاریخ ده سال نخست فرمانروایی شاه‌جهان که لاحقه‌ای دارد در ذکر سادات، مشایخ، علما، شعرا و اطبای زمان شاه‌جهان؛ ۶ــ پادشاه‌نامه / شاه‌جهان‌نامه از عبدالحمید لاهوری (ــ ۱۰۶۵ق) در تاریخ بیست سال از فرمانروایی شاه‌جهان که لاحقه‌ای در ذکر ناموران زمان وی دارد (کلکته، ۱۸۶۷ ــ ۱۸۶۸م)؛ ۷ــ تاریخی ابراهیمی / تاریخ همایونی از ابراهیم بن جریر، نوشته در ۹۵۷ق، در تاریخ عمومی، که بخش‌هایی از آن در ذکر مشایخ و شاعران است؛ ۸ــ تاریخ فرشته / گلشن ابراهیمی از هندوشاه استرابادی، معروف به فرشته، نوشته در ۱۰۱۵ ــ ۱۰۱۸ق، در تاریخ عمومی هند، که ذکر شاعران و مشایخ را نیز در بر دارد (بمبئی، ۱۲۴۷ق؛ لکنو، ۱۲۸۱ق؛ لکنو، ۱۳۲۱ق)؛ ۹ــ تاریخ محمدشاهی / تاریخ نادرالزمانی از خوشحال‌چند، نوشته در ۱۵۱۱ق، که مقالهٔ دوم آن در ذکر دویست و پنجاه و هشت شاعر (برگرفته از مرآت‌العالم) است؛ ۱۰ــ تاریخ معصومی / تاریخ سند از امیرمحمدمعصوم بکری، متخلص به نامی، نوشته در ۱۰۰۹ق، که دو فصل آن در تراجم برخی سادات، علما، مشایخ، قضات، فضلا و شعرایی است که با میرزا شاه‌حسن ارغون و سلطان محمودخان، حاکم بهکر، معاصر بوده‌اند (بمبئی، ۱۹۳۸م)؛ ۱۱ــ تاریخ هندی / تاریخ هند از رستم‌علی شاه‌آبادی، نوشته در ۱۱۵۴ق، در تاریخ عمومی شبه‌قاره، که خاتمهٔ آن دربارهٔ مشایخ و عالمان و شاعران معاصر مؤلف است؛ ۱۲ــ تبصرة‌الناظرین از سید محمدبن عبدالجلیل بلگرامی، نوشته در ۱۱۸۲ق دربارهٔ تاریخ بلگرام و شرح حال بزرگان و سادات آن‌جا؛ ۱۳ــ تحفة‌العالم از سید عبداللطیف شوشتری، نوشته در ۱۲۱۶ق که

تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

دربردارندهٔ پاره‌ای از وقایع تاریخی، مباحث جغرافیایی و تراجم گروهی از عالمان و صوفیان و شاعران معاصر مؤلف است (حیدرآباد دکن، ۱۲۹۴ق؛ بمبئی، ۱۳۱۲ق)؛ ۱۴ـ تحفة‌الکرام از میرعلی شیر قانع تتوی، نوشته در ۱۱۸۱ق که کتابی در تاریخ و جغرافیا و تراجم، به‌ترتیب اقلیم‌های هفت‌گانه است و حالات ملوک و اعیان و اولیا و سادات و اهل هنر را نیز بسیار مختصر آورده است (حیدرآباد سند، ۱۹۷۱م)؛ ۱۵ـ تنقیح‌الاخبار از ملامحمدماه، نوشته در ۱۱۲۵ق که کتابی در تاریخ عمومی است و بخشی از آن شرح حال صوفیان معروف، حکیمان، عالمان و شاعران (غالباً به‌ترتیب الفبایی) است؛ ۱۶ـ جام‌جهان‌نما از محمد قدرت‌الله شوق، نوشته در ۱۱۹۱ ـ ۱۱۹۹ق، در تاریخ شاهان ایران و هند، که خاتمه‌اش در تراجم فاضلان و عارفان و شاعران است؛ ۱۷ـ خوارق‌السالکین / تاریخ هادی از احمد بن عبدالصبور کشمیری، نوشته در ۱۱۰۸ ـ ۱۱۰۹ق که حاوی داستان‌هایی از کشمیر و شرح احوال پیران آن‌جا است؛ ۱۸ـ ذخیرة‌الخوانین از شیخ فرید بهکری، نوشته در ۱۰۶۱ق، که دربرگیرندهٔ تاریخ هند و شرح احوال خانان و امیران زمان اکبر، جهانگیر و شاه‌جهان است (جلد یکم، کراچی، ۱۹۶۱، جلد دوم کراچی ۱۹۷۰، جلد سوم کراچی ۱۹۷۴م)؛ ۱۹ـ زبدة‌الغرائب از محمدرضا طباطبایی، متخلص به نجم، نوشته در ۱۲۳۱ق که کتابی در تاریخ عمومی در پنج جلد است و جلد پنجم آن در تراجم فیلسوفان و عارفان و شاعران است؛ ۲۰ـ صبح صادق از میرزا محمدصادق مینای اصفهانی، متخلص به صادقی، نوشته در ۱۰۴۸ق، که کتابی در تاریخ و جغرافیا است و مجلد سوم آن در احوال شخصیت‌های سیاسی و علمی و ادبی است تا سال تألیف؛ ۲۱ـ صفات‌الاولیا از محمدخلیل‌الرحمان برهانپوری، نوشته در ۱۳۰۰ق، دربارهٔ عرفان و شرح احوال پیران؛ ۲۲ـ طبقات اکبری از خواجه نظام‌الدین احمد بن خواجه مقیم هروی، نوشته در ۱۰۰۲ق، در سه جلد، که در خاتمهٔ جلد دوم آن، ذکر هشتاد و یک تن از علما و فضلا و شعرا آمده است؛ ۲۳ـ طبقات شاه‌جهانی از محمدصادق همدانی دهلوی، نوشته در ۱۰۴۵ق، که در هر طبقهٔ آن ذکر سادات و عرفا و فضلا و علما و حکما و شعرا آمده است؛ ۲۴ـ عمل صالح / شاه‌جهان‌نامه از محمدصالح کنبوی لاهوری، نوشته در ۱۰۷۰ ـ ۱۰۸۰ق، که لاحقه‌ای در احوال سادات و مشایخ و علما و فضلا و اطبا و شعرای و امرای عهد شاه‌جهان دارد (کلکته، جلد یکم، ۱۹۲۳م؛ جلد دوم، ۱۹۲۷م؛ جلد سوم، ۱۹۲۹م)؛ ۲۵ـ فرحت‌الناظرین از محمداسلم پسروری انصاری قادری، نوشته در ۱۱۸۴ق، در تاریخ اسلام و رویدادهای هند، که در خاتمهٔ آن تراجم صدودوازده تن از مشایخ و علما و شعرا آورده شده است. خاتمهٔ این اثر در ۱۹۲۸م به ضمیمهٔ مجلهٔ اورینتل کالج میگزین چاپ شده و بار دیگر، در ۱۹۶۷م در جلد دوم مقالات منتخبه به‌همت دانشگاه پنجاب لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۲۶ـ فرزانگان زرتشتی از رشید شهمردان، نوشته در ۱۳۳۹ش که کتابی پژوهشی در احوال زردتشتیان ایران و هند از انقراض ساسانیان تا زمان تألیف است و بخشی از آن در احوال و اشعار فرزانگان زردتشتی است (تهران، ۱۳۴۰ش)؛ ۲۷ـ فوائدالفؤاد از نجم‌الدین حسن بن علاءالدین سنجری (ـ ۷۲۷ق) که دربرگیرندهٔ مجموعهٔ ملفوظات شیخ نظام‌الدین اولیای دهلوی است و بخشی از آن دربارهٔ شرح حال صوفیان قدیم چشتی است؛ ۲۸ـ کشف‌المحجوب از علی‌بن‌عثمان جلابی هجویری، نوشته در حدود ۴۵۰ق، در ذکر تصوف و صوفیان (تهران، ۱۳۳۶ش)؛ ۲۹ـ لب‌السیر و جهان‌نما از ابوطالب‌خان تبریزی اصفهانی، نوشته در ۱۲۰۸ق که کتابی در تاریخ و جغرافیا در چهار باب است و باب سوم آن در تراجم مختصر شاعران و فاضلان نام‌دار است؛ ۳۰ـ مآثر رحیمی از ملاعبدالباقی نهاوندی، نوشته در ۱۰۲۵ق که کتابی در تاریخ هند است و خاتمه‌اش در احوال سی و یک عالم و فاضل، شش‌صد و شش فصیح و شاعر و چهل و هشت سپاهی و هنرمند است (کلکته، ۱۹۲۴ ـ ۱۹۳۱م)؛ ۳۱ـ مجمع‌التواریخ از میرحیدر حسینی رازی، نوشته در ۱۰۲۰ ـ ۱۰۲۸ق، که جلد دوم آن در احوال حکیمان و عالمان و شاعران است؛ ۳۲ـ مرآت آفتاب‌نما از عبدالرحمان هاشمی دهلوی (شاهنوازخان)، نوشته در ۱۲۱۸ق، در تاریخ و جغرافیای عمومی تا ۱۲۱۷ق، که تجلی چهارم از جلوهٔ یکم آن در تراجم شاعران است، به‌ترتیب الفبایی؛ ۳۲ـ مرآت‌الاحوال جهان‌نما از احمد بن محمدعلی اصفهانی بهبهانی، نوشته در ۱۲۵۳ق که بخشی از آن دربارهٔ احوال شخصیت‌های معروف معاصر مؤلف است (تهران، ۱۳۷۲ش و ۱۳۷۵ش)؛ ۳۴ـ مرآت‌الخیال از شیرعلی‌خان لودی، نوشته در ۱۱۰۲ق که دانشنامه‌گونه‌ای است که تراجم صد و سی و یک شاعر، از جمله پانزده شاعر زن، را به‌ترتیب زمانی در بر دارد (کلکته، ۱۸۳۱م؛ بریلی، ۱۸۴۸م / ۱۲۶۲ق؛ بمبئی، ۱۳۲۴ق؛ تهران، ۱۳۷۷ش)؛ ۳۵ـ مرآت‌الصفا از میرمحمدعلی آل کمون حسینی برهانپوری، نوشته در

۱۱۷۹ق که کتابی در تاریخ عمومی، و نیز دربرگیرندهٔ شرح احوال شاعران و صوفیان و عالمان است؛ ۳۶ـ مرآت‌العالم از محمدبقا، معروف به بختاورخان، نوشته در ۱۰۷۸ق که اثری در تاریخ عمومی دربرگیرندهٔ لاحقه‌ای الفبایی در شرح احوال شاعران است؛ ۳۷ـ مرآت‌الواردات از محمدشفیع وارد، نوشته در ۱۱۴۶ق که اثری در تاریخ شاهان گورکانی هند در چهار طبقه است و طبقهٔ سوم آن در شرح احوال شاعران و نویسندگان است؛ ۳۸ـ مرآت جهان‌نما از شیخ محمدبقای سهارنپوری، نوشته در ۱۰۹۴ق که بخشی از آن دربارهٔ شرح احوال شاعران است؛ ۳۹ـ منتخب‌التواریخ از بدایونی، نوشته در ۹۹۹ـ ۱۰۰۴ق که جلد سوم آن تراجم دویست و هشتاد و هفت تن از مشایخ و علما و فضلا و حکما و شعرای زمان اکبرشاه را در بر دارد (کلکته، ۱۸۶۹م)؛ ۴۰ـ نزهة‌الناظرین از محمداسلم قادری، نوشته در ۱۱۸۴ق که اثری در تاریخ عمومی، به‌ویژه هند، است و خاتمهٔ آن در ذکر برخی از شیوخ و علما و شعرای معاصرِ مؤلف است؛ ۴۱ـ نغمهٔ عندلیب / چهار باغ از محمدرضا طباطبایی، متخلص به نجم، نوشته در ۱۲۶۱ق که دانشنامه گونه‌ای است و در روضهٔ نخستِ آن شرح احوال و آثار چهارصد و پنجاه شاعر متقدم و متأخر و معاصر، به‌اختصار و به ترتیب الفبایی آمده است؛ ۴۲ـ نفایس‌المآثر از میرعلاءالدوله سیفی حسنی قزوینی، متخلص به کامی، نوشته در ۹۷۳ـ۹۹۸ق. بخش کوچکی از کتاب دربارهٔ تاریخ گجرات و گورکانیان هند است و بقیهٔ آن، مربوط به شرح احوال و برگزیدهٔ شعرهای سی‌صد و پنجاه شاعر است که بیشترشان در سدهٔ دهم هجری در هند می‌زیسته‌اند و لاحقهٔ بخش آخر هم، در ذکر خوانندگان و نوازندگان ایرانی و هندیِ دربار جلال‌الدین اکبر است؛ ۴۳ـ واقعات کشمیر / تاریخ اعظمی از خواجه محمداعظم‌شاه کشمیری، نوشته در ۱۱۴۸ق که در بر گیرندهٔ تراجم علما و عرفا و شعرا است و به‌ترتیب زمانی و در پایان دورهٔ هر حکومت (لاهور، ۱۳۰۳ق؛ سری‌نگر، بی‌تا)؛ ۴۴ـ وقایع نظامیه از محمدشاه قاضی نظام‌الدین، نوشته در ۱۲۴۰ق در ذکر رویدادهای سیاسی و شرح احوال دانشمندان، پیران و شاعران؛ ۴۵ـ یادگار بهاری از بهادرسنگهٔ شاه‌جهان‌آبادی، نوشته در ۱۲۴۹ق، در تاریخ عمومی که بخشی از آن در شرح حال دانشمندان و شاعران است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۰۷/۱؛ ۷۹۱/۲-۷۹۲، ۹۷۸؛ پاکستان مین فارسی‌ادب، ۴۵۷/۱؛ ۳۲۴/۳-۳۲۹، ۳۵۸، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۴۹؛ ۱۴۹/۴؛ ۱۹۳/۵، ۲۳۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان در پاکستان و هند، ۲۱۷/۲، ۲۶۴، ۳۷۰، ۶۷۵، ۷۲۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، در صفحات فراوان؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، در صفحات فراوان؛ الذریعه، ۳۷/۴، ۵۹؛ ۲۵۱/۱۸؛ ۶۲/۲۱، ۲۶۸؛ ۱۷۹/۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۷/۲؛ ۱۲۱۱/۳-۱۲۱۲، ۱۴۳۲، ۱۸۰۹؛ ۱۳۹/۱۰، ۳۵۷؛ ۷۸۱/۱۱-۱۱۱۵؛ ۲۰۴۵/۱۲-۲۳۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۱۲۸/۴؛ نسخهٔ زیبای جهانگیر، ۹-۱۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰۶-۶۰۸؛ پوهنوال عبدالرزاق (زهیر)، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، دورهٔ بیست و یکم، شمارهٔ ۱، صص ۶۴-۷۹؛ همان‌جا، شمارهٔ ۲، صص ۷۵-۸۷.

ربیعیان

تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (taz.ke.re.ne.vi.si-ye. fār.si.dar.hend.va.pā.kes.tān)، کتابی به فارسی از سیدعلی‌رضا نقوی در معرفی شماری از تذکره‌های شاعران فارسی‌گو که در هند نوشته شده‌اند. این کتاب در اصل پایان‌نامهٔ دکتری مؤلف در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران است که وی آن را با راهنمایی پرویز ناتل‌خانلری در ۱۳۴۰ـ ۱۳۴۱ش تألیف کرده است. بخش اصلی کتاب در معرفی و شرح مفصل نودویک تذکره، از لباب‌الالباب عوفی (۶۱۸ق) تا تذکرهٔ شعرای فارسی‌زبان پیشاور از نذیر حسین میرزای برلاس (۱۳۷۷ق) است و به چهار فصل تقسیم می‌شود: ۱ـ قبل از تیموریان هند، یعنی از آغاز فرمانروایی مسلمانان در هند تا بنیاد حکومت تیموریان یا گورکانیان هند در ۹۳۲ق. در این فصل تنها تذکرهٔ لباب‌الالباب معرفی شده است؛ ۲ـ تیموریان هند (۹۳۲ـ ۱۲۷۴ق) در دو قسم: یک) از روزگار ظهیرالدین بابر تا شاه‌جهان (۹۳۲ـ ۱۰۶۸ق). دو) از روزگار اورنگ‌زیب تا آغاز فرمانروایی انگلیسیان بر هند (۱۱۱۹ـ ۱۲۷۴ق). در این دو قسم به ترتیب پانزده و پنجاه‌وهشت تذکره شناسانده شده است؛ ۳ـ از آغاز فرمانروایی انگلیسیان در هند (۱۲۷۴ق) تا ۱۳۴۹ق. این فصل، سیزده تذکره را دربرمی‌گیرد؛ ۴ـ از ۱۳۴۹ق تا دورهٔ معاصر، که چهار تذکره را دربرمی‌گیرد. در پایان، الحاقیه‌ای در معرفی تذکرهٔ شعرای یزد خاضع و سپس نه ضمیمه یا پیوست آمده که به‌واقع فهرست‌هایی‌اند از اسامیِ ۱ـ تذکره‌های فارسی که در هند و پاکستان نوشته شده، ولی نام آن‌ها در این کتاب نیامده است، ۲ـ تذکره‌های شعرای فارسی که در بیرون از شبه قارهٔ هند نوشته

شده است، ۳ـ تذکره‌های شاعران فارسی و کتاب‌های دیگر که به اردو در شبه قاره نوشته و شرح حال برخی شاعران فارسی را نیز دربردارد، ۴ـ تذکره‌های شاعران اردو که در شبه قاره به فارسی نوشته شده و بسیاری از این شاعران به فارسی هم شعر می‌سروده‌اند، ۵ـ تذکره‌های اولیا و مشایخ صوفیه که بسیاری از آنان شعر هم می‌سروده‌اند، ۶ـ تذکره‌های علما و فضلا و خوش‌نویسان و دیگران که گه‌گاه شرح احوال سرایندگان را هم دربردارند، ۷ـ کتاب‌های عمومی که مطالبی در شرح احوال سرایندگان دارند، ۸ـ کتاب‌های تاریخی که شرح احوال برخی سرایندگان را دربردارند، ۹ـ کتاب‌هایی که برخی گاه آن‌ها را به اشتباه در شمارۀ تذکرۀ شعرا نام برده‌اند. تقوی پیش از معرفی هر تذکره، شرح احوال مؤلف آن را کمابیش به تفصیل آورده و فهرستی از آثار او به دست داده است. به نوشتۀ گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی، تقوی در نتیجۀ شتاب‌زدگی که در اخذ مطالب خارج از موضوع اصلی خود داشته، مرتکب خطاهای حیرت‌انگیزی شده است. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان در ۱۳۴۳ش در تهران به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۶۷۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/ ۵۸۰؛ تذکره‌نویسی‌فارسی در هند و پاکستان؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/ ۱۲۵۷؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۸۹۲؛ راهنمای کتاب، سال هفتم، شمارۀ ۱، ص ۸۴؛ سخن، دورۀ شانزدهم، شمارۀ ۳، ص ۳۰۶.

برزگر

تذکرۀ همایون و اکبر ← بایزید بیات

تذکرۀ هندی (taz.ke.re-ye.hen.di)، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال و نمونۀ آثار شعرای اردوسرای شبه‌قاره از شیخ غلام همدانی، متخلص به مصحفی (۱۱۴۶ ــ ۱۲۴۰ق). او تألیف این تذکره را به تقاضای شاگردش میر مستحسن خلیق در ۱۲۰۰ق آغاز کرد و در ۱۲۰۹ق به پایان رساند. در این کتاب شرح احوال و نمونۀ آثار صد و نود و سه شاعر اردوسرا از روزگار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) تا زمان مؤلف آمده است. از شعرا با توجه به تخلص به ترتیب حروف الفبا یاد شده است. زندگینامه‌ها با شرح احوال و نمونۀ اشعار آفتاب‌شاه عالم آغاز شده و با یکرو پایان یافته است. سپس تذکرۀ پنج بانوی شاعر شبه‌قاره آمده است. مؤلف شرح حال شعرا را مختصر و نمونۀ اشعار آن‌ها را مفصل بیان کرده و بیشتر به نقد لفظی اشعار پرداخته است. وی بیشتر شرح احوال شعرای معاصر را آورده و با اکثر آن‌ها از نزدیک آشنا بوده است. این کتاب آگاهی‌های مفیدی دربارۀ فضای ادبی اواخر قرن هجدهم میلادی به خواننده می‌دهد. مؤلف در پایان کتاب یک خاتمه و چند قطعۀ تاریخی درج کرده است. این تذکره برای اولین‌بار در ۱۹۳۳م به کوشش مولوی عبدالحق در دهلی به چاپ رسید. تذکره‌های عقد ثریا و ریاض‌الفصحا از همین مؤلف است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۹۷ ۱۹۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۲۱۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/ ۶۷۱؛ تذکره هندی، مقدمه، چاپ ۱۹۸۵م؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۵، ۷۳۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۴۳۷ ـ ۴۷۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۳/ ۱۸۹۲؛ *Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 182; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/378; *Mughals in India*, 359.

سپاهی

تذکرۀ یوسف‌علی‌خان ← یوسف‌علی‌خان

تراب اصفهانی، میرزا ابوتراب ← غبار اصفهانی

تراب‌علی‌خان، نواب میرتراب‌علی‌خان مختارالملک سرسالارجنگ ← مختارالملک

تراب‌علی کاکوروی (to.rāb.a.li-ye.kā.ku.ra.vi)، شاه تراب‌علی قلندر فرزند محمدکاظم علوی قادری کاکوروی، ۱۱۸۱ــ ۱۲۷۵ق، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در کاکوری، نزدیک لکنو از استان اوده، به‌دنیا آمد و پرورش یافت. نزد استادانی چون قدرت‌الله بلگرامی، معین‌الدین بنگالی، شیخ حمیدالدین کاکوروی، قاضی نجم‌الدین بن حمیدالدین و فضل‌الله نیوتینی درس خواند و در علوم متداول دینی به استادی رسید. در تصوف از محضر پدر خود که از مشایخ قلندریه بود، بهره برد و از او و نیز برخی دیگر از مشایخ قلندریه، مانند شیخ مسعود علی اله‌آبادی اجازۀ ارشاد گرفت. پس از پدرش بر مسند ارشاد نشست. «در تصوف دستگاهی کامل

داشت [و] وی را معدن تهذیب اخلاق می‌توان گفت.» (تذکرهٔ علمای هند، ۳۶) از آثارش: ۱ـ مطالب رشیدی (چاپ هند، ۱۲۸۰ق، لکنو، ۱۲۹۲ق و ۱۸۷۵م) به فارسی در مسائل فقهی و اخلاقی از زایش تا مرگ، در یک مقدمه (در بیان شریعت و طریقت و حقیقت)، شصت مطلب (از آن میان: ۱ـ عقاید اهل سنت و صوفیه، ۲ـ در بیان کلمات کفر...، ۵ـ نمازهای دوازده‌ماهه...، ۱۰ـ فرق عبادت عوام و خواص...، ۲۰ـ لباس پوشیدن...، ۲۵ـ آداب فرزند با والدین...، ۳۰ـ مذمت قهقهه...، ۴۰ـ مواعظ حکمای پیشین...، ۴۵ـ اقسام ریاضت...، ۵۰ـ آداب خلوت...، ۵۵ـ تجلیات...، ۶۰ـ در بعضی مکاتیب خود) و یک خساتمه. کاکوروی این اثر را برای محمد رشیدالدین‌خان پسر مولوی محمد خلیل‌خان بهادر که همراه دو برادرش حسین‌الدین‌خان و امیرالدین‌خان در روز عید فطر با کاکوروی در سلسلهٔ قادریهٔ رضویه بیعت کرد نوشته است. ترجمهٔ اردوی مطالب رشیدی، از شاه مصطفی حیدرقلندر، در کاکوری به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ مقالات‌الصوفیه (لکنو، ۱۸۹۳م)، به فارسی در سخنان منصور حلاج، ابوالحسن خرقانی، معروف کرخی، عبیدالله احرار و دیگران. کاکوروی در دیباچهٔ این اثر می‌گوید: «این سخنان بزرگان دین و اولیاءالله است که پدرم شاه‌محمد کاظم قلندر از تذکرة‌الاولیا عطار و رشحات کاشفی بیرون کشیده بود و من آن را به انجام رسانده و به نام مقالات‌الصوفیه نامیدم»؛ ۳ـ مکتوبات مجتبی قلندر (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۴۹۷۳/۱۹۶۱) که نامه‌های صوفیانهٔ مجتبی بن مصطفی، معروف به شاه مجاقلندر (ـ۱۰۸۴ق)، به فارسی است و تراب‌علی کاکوروی آن‌ها را در ۱۲۲۴ق گرد آورده است؛ ۴ـ اصل‌المعارف (نسخهٔ گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال)، به نظم فارسی، در تصوف؛ ۵ـ کشف‌المتواری فی حال نظام‌الدّین قاری (لکنو، ۱۳۱۸ق)، به فارسی، در شرح احوال نیای بزرگ خود نظام‌الدین قاری، معروف به شیخ بهیکن، از علما و صوفیان نامدار روزگار همایون‌شاه و جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ ۶ـ اصول‌المقصود به فارسی (نسخه‌های گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال و کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور) در شرح احوال دوازده‌تن از پیران قلندری؛ ۷ـ الاصول‌المفسرة؛ ۸ـ تعلیم‌الاسما؛ ۹ـ شرائط‌الوسائط؛ ۱۰ـ اسنادالمشیخه؛ ۱۱ـ دیوان شعر.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۱۰/۲، ۹۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۴۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۸۵/۴، ۴۸۶۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۴۷-۱۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۳۱/۳، ۱۹۶۶، ۲۰۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۸۰/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۱۳/۳، ۲۲۴۴، ۲۲۸۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۸۶/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۹/۷-۱۱۰؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic society Bengal, 87; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,598; *Mughals in India* , 468; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1030.

برزگر

تراب‌علی لکنویی (to.rāb.a.li-ye.lak.nu.i)، ابوالبرکات رکن‌الدین محمد، معروف به تراب‌علی، فرزند شجاعت علی فرزند فقیه‌الدین فرزند محمددولت فرزند مفتی ابوالبرکات دهلوی امروهوی، لکنو ۱۲۱۳ـ محمدآباد ۱۲۸۱ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نزد سید مخدوم لکنویی و شیخ مظهر علی تاجر لکنویی و مفتی اسماعیل بن وجیه مرادآبادی و مفتی ظهورالله‌انصاری لکنویی درس خواند و در دانش دینی به مرتبه‌ای بلند رسید. در ۱۲۵۷ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از مفتی عبدالله سراج مکی حدیث آموخت. سپس به هند بازگشت و تا پایان عمر به تدریس و تألیف سرگرم بود. از آثارش: ۱ـ افیون و حقه به فارسی در حرمت حقه؛ ۲ـ اعراب قرآن به فارسی در رد این گفته که اعراب‌گذاری برای قرآن بدعت است؛ ۳ـ التحقیقات‌الشامخات فی اثبات‌السماع للاموات/ تحصیل‌الفلاح به سماع‌الارواح؛ ۴ـ تدقیقات‌الراسخات فی شرح تحقیقات الشامخات به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۴۴۰) که شرح اثر پیشین او است؛ ۵ـ درک‌المآرب فی آداب‌اللحی والشوارب به فارسی که در ۱۲۶۴ق نوشته شده (چاپ هند، ۱۲۶۶ق) و در مسائل فقهی و آداب است؛ ۶ـ شمس‌الضحی لازالة الدجی به عربی که حاشیه‌ای است بر لواءالهدی؛ ۷ـ مصفاة‌الاذهان فی تحقیق‌السبحان؛ ۸ـ التکملة‌العلی لواءالهدی؛ ۹ـ العشرة‌الکاملة؛ ۱۰ـ منهیة مصفاة‌الاذهان؛ ۱۱ـ تعلیق‌الاحسن به فارسی (چاپ هند، ۱۲۶۴ق) که حاشیهٔ شرح سلم‌العلوم است؛ ۱۲ـ التحقیقات‌الزکیة فی التوهمات السعدیه؛ ۱۳ـ شرح قصیدهٔ برده به فارسی؛ ۱۴ـ تحقیقات‌البدیعة‌الشوکة فی توهین الهفوات‌السعدیه؛ ۱۵ـ ترجمهٔ

قصیدهٔ تنترانی به فارسی؛ ۱۶ــ شرایط وصایت به فارسی (لکنو، ۱۲۹۳ق)؛ ۱۷ــ ازالة العضل عن اشعار المطول؛ ۱۸ــ القول الصواب فی مسائل الخضاب به فارسی (لکنو، ۱۲۶۱ و ۱۲۹۱ق)؛ ۱۹ــ عجالة الدقیقه فی مسایل العقیقه / دقایق الحشمیة الانیقه فی تبیان العقیقه به فارسی دربارهٔ عقیق و فضایل آن؛ ۲۰ــ سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح؛ ۲۱ــ التعلیق المرضی علی شرح القاضی؛ ۲۲ــ الهلالین علی الجلالین (ناتمام)؛ ۲۳ــ تحصیل الجزه بآداب العمره؛ ۲۴ــ شرح تحصیل الجزه به فارسی؛ ۲۵ــ مسالک السداد فی مسائل الافراد؛ ۲۶ــ هدایة الانام فی آداب الاحرام؛ ۲۷ــ عمدة البضاعة فی مسائل الرضاعة به فارسی (چاپ هند، ۱۲۷۰ق)؛ ۲۸ــ موائد القرب فی آداب الاکل والشرب؛ ۲۹ــ رساله در فضائل حضرت عثمان؛ ۳۰ــ سواء الطریق لابطال اقوال الزندیق؛ ۳۱ــ هدایة النجدین الی مسائل العیدین به فارسی دربارهٔ عیدهای فطر و قربان و مسائل آن‌ها که ظاهراً به‌چاپ رسیده است؛ ۳۲ــ قرة العینین فی ابطال مسح الرجلین به فارسی؛ ۳۳ــ رساله در فضائل حضرت صدیق؛ ۳۴ــ رسالهٔ معراجیه؛ ۳۵ــ التحقیقات الکمالیه فی ابطال ارتدادات الکلالیه؛ ۳۶ــ تحصیل التخضع بآداب التمتع (ناتمام)؛ ۳۷ــ الفوزالمبین بآداب البلدالامین (ناتمام)؛ ۳۸ــ الترشیح المجلی فی مسائل المرور امام المصلی؛ ۳۹ــ لجة الروایات فی اجوبة الواقعات؛ ۴۰ــ شرح شمس بازغه.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۳۵-۳۶؛ فهرست کتابهای فارسی کیاب و چاپ سنگی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۲۲، ۲۲۷، ۵۸۵، ۱۰۸۲، ۱۱۰۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۴۴/۱، ۳۹۴؛ ۱۰۶۱/۲، ۲۳۲۰/۴، ۲۴۹۹؛ ۶۰۰/۱۴، ۶۱۰، ۸۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة العلماء لکنو، ۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة العلما لکنو، ۵۱۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۲۴/۵؛ نزهة الخواطر، ۱۰۷/۷-۱۰۸.

برزگر

ترابی مشهدی (to.rā.bi-ye.maš.ha.di)، میر ابوتراب پسر میرزا محمد مهدی، متخلص به تراب، ترابی و فطرت، ــ حیدرآباد دکن ۱۰۶۰ق، شاعر ایرانی. از سادات رضوی مشهد بود. یک چند با پدرش درهند به سیاحت پرداخت؛ سپس به زاد بومش بازگشت. وی بار دیگر رهسپار هند گردید و در دکن به دیدار عم خود میر محمد زمان صف شکن، متخلص به زمان، رفت که در خدمت نظامشاهیان دکن بود. پس از چندی مأموریت یافت تا استخوان‌های چاندبی‌بی (ــ۱۰۰۹ق) دختر حسین نظام‌شاه بحری (۹۶۱ــ۹۷۲ق) و خواهر مرتضی نظام‌شاه دیوانه (۹۷۲ــ۹۹۶ق) را که بر دست سپاهیان مغولی هند کشته شده بود، به مشهد آورد و در کنار بارگاه امام رضا(ع) به خاک سپارد. وی بر سر راهش به خراسان به دربار نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) رفت واز جهانگیر حرمت فراوان دید، اما چون شاه دریافت که وی استخوان‌های دشمن او را به مشهد می‌برد بفرمود تا او را در دژ رهتاس به بند کشند. میر ابوتراب چهار سال در زندان رهتاس به‌سر برد، اما سرانجام از بند رهایی یافت و توانست خود را به مشهد برساند و به زیارت بارگاه امام هشتم بشتابد. وی در ۱۰۲۵ق بار دیگر به هند رفت و در برهانپور به خدمت جهانگیر پیوست. ترابی پس از سیاحتی به بیجاپور، گلکنده و احمدنگر دوباره به مشهد بازگشت. در سفر چهارمش به هند سرانجام در حیدرآباد دکن درگذشت و پیکرش را در بارگاه محمد مؤمن استرابادی (ــ۱۰۳۴ق)، وزیر محمد قلی قطب شاهی (ــ۱۰۲۰ق) به خاک سپردند. ترابی که در اواخر زندگی تخلص خود را به فطرت بگردانید از شعرای میانمایهٔ دورهٔ صفوی به شمار می‌رود، اما اشعاری که در زندان رهتاس سروده و به حبسیات آوازه دارد از بهترین سروده‌های او است.

منابع: اکبرنامه، ۷۰۰/۳، ۷۵۳، ۷۵۶، ۷۷۴؛ سرو آزاد، ۸۷-۸۸؛ شمع انجمن، ۳۷۵؛ کاروان هند، ۲۱۳/۱-۲۱۷؛ مآثر رحیمی، ۱۲۲۴/۳-۱۲۳۶؛ مطلع الشمس، ۷۲۷/۱.

رسولی

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره (tar.je.me-ye.fār.si.dar.šebh-e.qār.re)، مراد از ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره، ترجمه‌هایی است که در شبه‌قاره انجام گرفته‌اند و یکی از زبان‌های مبدأ یا مقصد آن‌ها فارسی بوده است. مترجمان این آثار نیز یا فارسی‌دانان بومی بوده‌اند، یا ایرانیان کوچیده به هند. برای ورود به بحث ترجمهٔ آثار فارسی در شبه‌قاره، ابتدا باید به بررسی تاریخچه و جایگاه زبان فارسی در شبه‌قاره پرداخت. ترجمهٔ آثار به زبان فارسی پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد. در دورهٔ نخست ترجمهٔ آثار به فارسی، دورهٔ پیش از اسلام، ترجمهٔ متون از یونانی، سریانی و هندی رونقی بی‌سابقه داشت. مرکز ترجمه در این دوره جندی‌شاپور بود که در مدرسهٔ معروف آن شماری چند از دانشمندان سریانی، یونانی و هندی به پژوهش و تدریس

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

اشتغال داشتند. متون علمی از این زبان‌ها به پهلوی ترجمه می‌شد و از آن جا که در آن روزگار زبان سریانی زبان میانجی بود، برخی از متون نیز از هندی و یونانی به سریانی ترجمه می‌شد. «شاهپور اول، نخستین پادشاه ساسانی بود که دستور داد کتب علمی، یونانی و هندی در موضوعات طب و فلسفه را به ایران وارد کرده، ترجمه کنند.» در دورهٔ دوم ترجمهٔ آثار، دورهٔ پس از اسلام، اگر چه زبان عربی جایگزین زبان پهلوی شد، اما، مترجمان ایرانی همواره نقشی تعیین کننده داشتند و جندی‌شاپور نیز همچنان از مراکز اصلی ترجمه بود. ایران، به دلیل موقع خاص جغرافیایی خود، از مراکز مهم تبادل فرهنگ‌ها و زبان پهلوی، مهم‌ترین ابزار این تبادل بود. در طول سالیان، زبان فارسی (پهلوی) توانست نقش زبانِ میانجی را، در این حوزهٔ جغرافیایی ایفا کند. در دوره‌های نخست و دوم ترجمهٔ آثار، زبان فارسی (پهلوی) در هر دوره نقشی متفاوت داشت. در عموم ترجمه‌های پیش از اسلام، زبان فارسی (پهلوی) زبان مقصد بود؛ اما، در دورهٔ موسوم به نهضت ترجمهٔ آثار در جهان اسلام، فارسی (پهلوی) بیشتر زبان مبدأ بود. آثار ترجمه شده به پهلوی در دورهٔ پیش از اسلام، در دورهٔ دوم ترجمه به عربی برگردانده شدند و مترجمان ایرانی در ترجمهٔ این آثار به عربی سهم فراوان داشتند. نکتهٔ دیگر این که، ترجمهٔ آثار در دورهٔ پیش از اسلام، عمدتاً، از روی متون هندی، یونانی و سریانی انجام می‌گرفت، اما در دورهٔ پس از اسلام، بیشتر، ترجمهٔ متون یونانی به عربی اهمیت پیدا کرد. نگاهی به متون ترجمه شده در دو سدهٔ آغازین شکل‌گیری تمدن اسلامی نشان می‌دهد متونی که به زبان عربی ترجمه می‌شدند، مگر در چند نمونهٔ انگشت‌شمار، بیشتر متون فلسفی و کلامی بودند که از یونانی یا سریانی ترجمه می‌شدند. در این میان به آثار ارسطو و فیلسوفان مکتب اسکندرانی بیشتر توجه می‌شد. در این دوره، مسلمانان متصرفات خود را همچنان گسترش می‌دادند و ضرورت شکل‌گیری مکاتب فلسفی و کلامی، برمبنای معتقدات اسلامی، کاملاً حس می‌شد. بنابراین، رویکرد مترجمان به ترجمهٔ آثار فلسفی یونانی اصلاً تصادفی نبود. عربی، زبانِ فاتحان مسلمان، زبان مقصد ترجمه‌های این دوره بود و آثار و متون، اگر ترجمهٔ پهلوی آن‌ها در دست بود، از روی آن ترجمه‌ها و اگر نه، مستقیماً از یونانی و سریانی (و خیلی کم‌تر، هندی) به عربی ترجمه می‌شد. زبان پهلوی، جز این، توانسته بود، جایگاه خود را در برخی زمینه‌های علمی حفظ کند. یکی از این زمینه‌ها تهیه و تنظیم زیج‌های نجومی بود که پس از فتوح مسلمانان، و تا مدت‌ها بعد از تثبیت اسلام، نیز کماکان به زبان پهلوی انجام می‌گرفت. لازم به یادآوری است که تمامی این زیج‌ها بر اساس نجوم هندی که از مدت‌ها پیش در ایران مرسوم بود تهیه می‌شدند. نقل این داستان که ابوریحان بیرونی (ـ ۴۴۰ق) آن را ساختگی می‌داند، نقش زبان فارسی را در دورهٔ پس از اسلام کاملاً روشن می‌کند: در دورهٔ خلافت منصور عباسی (۱۳۷ـ ۱۵۶ق) گروهی از مسلمانان هند به دربار منصور آمدند و آنان را مردی به‌نام کنکه همراهی می‌کرد. «... کنکه که علم و حکمت فراوان داشت،... چون با اعراب روبه‌رو شد، از حکمت هندی که مشتمل بر خلاصهٔ نجوم و ریاضیات وابسته به آن است سخن گفت. کنکه عربی یا فارسی نمی‌دانست و سخنان او را مترجمی به فارسی ترجمه می‌کرد و مترجمی دیگر ترجمهٔ فارسی را به عربی برمی‌گرداند...» (انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ۱۶۸) اما به نظر بیرونی «چون ترجمهٔ عربی سند هند دشوار بوده این داستان را برای بیان علت دشواری آن ساخته‌اند.» (همان، ۱۶۸) سندهند ترجمهٔ عربی کتابی بود با نام سیدهانتا در نجوم هندی. ترجمهٔ عربی این کتاب از روی ترجمهٔ فارسی آن که در جندی‌شاپور از آن استفاده می‌کردند، انجام گرفت. این اثر در واقع نخستین کتاب هندی بود که به میانجیِ زبان فارسی، به عربی ترجمه شد و این نقش میانجی همچنان ادامه یافت تا در اوج دورهٔ نهضت ترجمه، عبدالله بن مقفع (۱۰۶ق ـ) کلیلک و دمنک را از پهلوی به عربی ترجمه کرد؛ متنی که پیش از این نیز از روی همین ترجمه، که در عهد خسرو انوشیروان و به دست برزویهٔ طبیب انجام گرفته بود، به سریانی نیز ترجمه شد. شواهدی بسیار در دست است که نشان می‌دهد آشنایی اعراب با فرهنگ و حکمت هندی به واسطهٔ ایرانیان صورت گرفت؛ چرا که زمینه‌های این آشنایی در ایران سده‌ها پیش از اسلام فراهم شده بود. چنان که «غیر از فرهنگ یونانی که در این زمان [روزگار ساسانیان] حیاتی جدید یافت، فرهنگ هندی نیز در بین ایرانیان رواج یافت. در متن پهلوی گزارش شترنگ و وینروشیر آمده است که بازی شطرنج در زمان خسرو انوشیروان از هند به ایران آورده شد.» جز این، ارتباط فرهنگی ایران و هند و نقش میانجی ایرانیان در آشنایی با فرهنگ و حکمت هندی، در پزشکی نیز تأثیرگذار بود، چنان که «رابطهٔ بین ساکنین و دانشمندان شبه‌قارهٔ هندوستان و تمدن اسلامی بیشتر از راه جندی شاپور بوده است که عده‌ای از اطبای هندی مخصوصاً در دوران خلفای عباسی در

نقل یا ترجمهٔ کتب هندی به عربی دخالت داشته‌اند.» (تاریخ طب در ایران پس از اسلام، از ظهور اسلام تا دوران مغول، ۱۰۲ـ۱۰۳) پژوهشگران گه‌گاه دربارهٔ چند و چون و آغازگاه تاریخی ورود زبان فارسی به شبه‌قاره، بسیار اغراق کرده‌اند. مثلاً ظهورالدین احمد می‌نویسد: «در سال ۳۰ق / ۶۵۱م شاهنشاهی ساسانی ایران منقرض شد و حکومت مسلمانان جانشین آن گردید... بر اثر انقراض سلطنت پیروان مذهب زرتشتی خود را ناایمن پنداشتند و برای حفظ و بقای مراسم دینی خود نگران بودند. لذا دسته‌جمعی از ایران به هندوستان مهاجرت نمودند و در گجرات اقامت گزیدند... زبان زرتشتی پهلوی، یعنی فارسی میانه بود. می‌توان گفت که زرتشتی‌ها اولین مردمی هستند که فارسی را وارد هند کردند.» البته می‌توان به زمان‌هایی بسیار پیش‌تر نیز بازگشت و حتی زمینه‌های بحث را به دورهٔ هخامنشیان نیز کشاند؛ اما، مبنای واقعی آغاز و گسترش همه‌جانبهٔ زبان فارسی در شبه‌قاره، حملهٔ محمود غزنوی (۳۸۸ ـ ۴۲۱ق) به شبه‌قاره است. در چند حملهٔ محمود به هند، ابوریحان بیرونی نیز او را همراهی می‌کرد و کتاب تحقیق ماللهند درواقع ثمرهٔ همین همراهی بود؛ چنان‌که بیرونی برای درک فرهنگ و حکمت هندی زبان سنسکریت را نیز آموخت. ریچارد فرای می‌نویسد: «وی [بیرونی] در وسعت اندیشه مانند دیگر دانشمندان معاصر خود بود، اما نیروی عقلی، قوهٔ انتقادی و تسامحی که در او بود تنها در بزرگ‌ترین اذهان عهد باستان یا دورهٔ معاصر وجود دارد.» (تاریخ ایران کیمبریج، ۳۴۵/۴) بنابراین، آزاداندیشی و تسامحی که به‌خصوص در دورهٔ فرمانروایی گورکانیان بر هند به شکلی بارز رخ می‌نماید فرآیندی تاریخی را از سر گذرانده و چنین نیست که به شکلی خلق‌الساعه به وجود آمده باشد. در این میان، جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) نخستین فرمانروای مسلمان شبه‌قاره بود که فرمان تشکیل هیأت‌هایی علمی و ادبی را صادر کرد و عده‌ای از دانشمندان دربارش به دستور و تشویق او، و در برخی موارد با یاری عالمان هندو، بسیاری از متون سنسکریت را به فارسی ترجمه کردند. «عصر اکبری، عصر گسترش و ترویج زبان فارسی و احیای ادبیات قدیم سنسکریت در هندوستان است. در زمان [جلال‌الدین] اکبر، زبان فارسی زبان رسمی دربار گورکانیان شد و دهلی و آگره از اصفهان در کار تبلیغ و ترویج زبان فارسی پیشی گرفتند.» (پنچاکیانه یا پنج‌داستان، ص۵ پانویس) یکی از شخصیت‌های مهم تفکر تسامح در جهان اسلام، یعنی ابوریحان بیرونی، پس از فراگیری زبان سنسکریت، به‌ترجمهٔ برخی متون هندی همت گماشت و از این جهت شایسته است که او را پیشتاز ترجمهٔ آثار هندی در دورهٔ پس از اسلام بدانیم. بیرونی کتاب‌های هندی را از سنسکریت به عربی ترجمه کرد. در روزگار او زبان عربی زبان کتابت بود؛ بنابراین کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید که دانشمندی ایرانی متنی هندی را به عربی ترجمه کند. از شمار آثار ترجمهٔ ابوریحان از سنسکریت به عربی می‌توان به این آثار اشاره کرد: ۱ـ کتاب پاتنجل فی‌الاخلاص فی‌الارتباک نوشتهٔ پاتنجیل، حکیم هندی، دربارهٔ اعتقادات هندوان، کیفیت تناسخ و بقای نفس. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب در کتابخانهٔ فؤادکوپرولوی ترکیه (به‌شمارهٔ ۱۵۸۹) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ کافی براهم سدهاندمن طرق‌الحساب در علم حساب که ترجمه‌ای است از برهمگپت سدهانت؛ ۳ـ تهذیب زیج‌الارکند در حساب؛ ۴ـ الموالید لبراهیمر در نجوم؛ ۵ـ کتاب شامل فی‌الموجودات‌المحسوسه والمعقوله در فلسفه؛ ۶ـ کلب یاره در پزشکی؛ ۷ـ پولیسه سدهانته؛ ۸ـ غرة‌الزیجات که ترجمهٔ کتابی است با نام بیجانند بالفارسی. در فهرست‌هایی که عمدتاً بر مبنای کتاب الفهرست نوشتهٔ خود بیرونی تنظیم شده‌اند به ترجمه‌های دیگری نیز اشاره شده که دانسته نیست به سنسکریت ترجمه شده‌اند یا به زبانی دیگر. از جملهٔ این کتاب‌ها، که از روی نامشان احتمال می‌رود که از عربی به سنسکریت برگردانده شده‌اند، این آثار را می‌توان یاد کرد: ۱ـ اصول‌الهندسه الی لغة‌الهند؛ ۲ـ المجسطی لبطلمیوس الی لغة‌الهند؛ ۳ـ الاسطرلاب لابی‌ریحان الی لغة‌الهند. به هر تقدیر، حملهٔ محمود به هند، نقطهٔ آغاز گسترش همه‌جانبهٔ زبان فارسی و، از راه اعتبار یافتن زبان فارسی، گسترش اسلام در شبه‌قاره بود. غزنویان، حتی پس از شکست مسعود غزنوی (۴۲۱ ـ ۴۳۲ق) از سلجوقیان، متصرفات خود در افغانستان شرقی و شمال هند را حفظ کردند و تا سال ۵۲۸ق در هند باقی ماندند؛ تا این‌که سرانجام جای خود را به غوریان دادند. در این دوره، لاهور که پایتخت دوم غزنویان بود، پایتختی فرهنگی محسوب می‌شد و جالب این که در دربار یکی از همین سلاطین مستقر در لاهور، یعنی بهرام‌شاه غزنوی (۵۰۲ ـ ۵۵۰ق) بود که کلیله و دمنه از روی ترجمهٔ عربی آن به قلم ابوالمعالی نصرالله منشی به فارسی ترجمه شد. آغاز، شکل‌گیری و گسترش سازمان ترجمهٔ آثار در شبه‌قاره در مقایسه با ایران متفاوت بود؛ زبان‌های ترجمه در شبه‌قاره، از زبان‌های خودی بودند که در داخل محدودهٔ

جغرافیایی شبه‌قاره بیشترین کارکرد را داشتند. در طول سالیان درازی که گورکانیان بر هند حکومت می‌کردند، خواهی‌نخواهی زبان عربی زبانی خودی به‌شمار می‌آمد. زبان‌های داخلی شبه‌قاره نیز در عین تمکین به حیات خود ادامه می‌دادند و زبان فارسی نیز زبان رسمی دربار و به واقع زبان ارتباط دولتی بود. در این دوره، و در جایی جز ایران، یعنی شبه‌قاره، بود که زبان فارسی همچون زبان میانجی، نقش از دست‌شدهٔ خود را باز یافت، گسترش داد و به نهایت رساند. در بخش عظیمی از ترجمه‌ها و تحریرهایی که در شبه‌قاره صورت گرفت، زبان فارسی، چه در آن‌جا که زبان مبدأ بود و چه در آن‌جا که زبان مقصد بود، نقش و کارکردی ویژه داشت، چنان که بسیاری از افسانه‌های محلی هندی، حتی پیش از آن که تحریر هندی آن در دست باشد، بارها و بارها به فارسی نوشته و سروده شدند. پس از استقرار انگلیسیان در شبه‌قاره و با افول سلطنت گورکانیان، زبان فارسی رفته‌رفته رونق و ارج و قرب گذشتهٔ خود را از دست داد، اما، این مانع از آن نبود که ترجمهٔ آثار از رونق بیفتد. جمع کثیری از کارکنان شرکت هند شرقی انگلیس به ترجمهٔ متون فارسی به انگلیسی روی آوردند و در این میان بسیاری از آثار جاویدان ادب فارسی به همت خاورشناسان مستقر در شبه‌قاره به انگلیسی و دیگر زبان‌های اروپایی ترجمه شد. به نوشتهٔ مؤلف ثلاثهٔ غساله «در کلکته اداره‌ای برای ترجمهٔ امور دولتی موجود بود که ترجمهٔ فارسی و اردوی همهٔ آیین‌نامه‌ها به‌اهتمام این اداره منتشر می‌شد. ریاست اداره همیشه به عهدهٔ انگلیسیان بود و همهٔ ترجمه‌ها به نام آنان منتشر می‌شد. و واقعاً آن مردم سزاوار چنین نظارت بودند.» (ثلاثهٔ غساله، ۳) دربارهٔ ترجمهٔ آثار در شبه‌قاره کار چندانی صورت نگرفته است، جز کتاب بسیار کارگشای اختر راهی، ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی و چند مقالهٔ کوتاه که از جملهٔ این مقالات، دو مقاله درواقع تکمله‌ای محسوب می‌شوند بر کتاب اختر راهی؛ یکی مقاله‌ای با نام «ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پنجابی شبه‌قارهٔ پاکستان و هند» تألیف عارف نوشاهی که در شمارهٔ ۱۴ فصلنامهٔ دانش به‌چاپ رسیده است، و دیگری، مقاله‌ای با نام «ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی» تألیف حسین عارف نقوی که تکمله‌ای است بر کتاب راهی و مقالهٔ نوشاهی. این مقاله نیز در دو شمارهٔ فصلنامهٔ دانش به چاپ رسیده است (شماره‌های ۲۲ و ۲۴ـ۲۵). این در حالی است که به دلیل تعدد زبان‌هایی که در ترجمهٔ آثار، در شبه‌قاره، چه مبدأ و چه مقصد، نقش داشته‌اند، کتاب‌های فراوانی از زبان‌های هندی و پاکستانی، در داخل شبه‌قاره به فارسی برگردانده شده‌اند و آگاهی از این ترجمه‌ها که اغلب با استادی تمام به فارسی ترجمه شده‌اند، می‌تواند راه معرفی و چاپ آن‌ها را کوتاه‌تر کند. برای به دست دادن فهرستی از آثار ترجمه شده در شبه‌قاره، که یکی از زبان‌های مقصد یا مبدأ آن فارسی بوده است، سه نوع طبقه‌بندی امکان‌پذیر است: الف ــ طبقه‌بندی تاریخی؛ این نوع طبقه‌بندی، به خاطر محدودهٔ وسیع جغرافیایی و وفور حکومت‌های محلی دقت کافی ندارد؛ ب ــ طبقه‌بندی بر اساس حکومت‌های محلی؛ در این نوع طبقه‌بندی، امکان دسته‌بندی موضوعی کتاب‌ها از بین می‌رود و ممکن است به دلیل نامتمرکز بودن قدرت سیاسی در دورهٔ پیش از سلطنت گورکانیان، برخی کتاب‌ها از قلم بیفتند. ج ــ طبقه‌بندی موضوعی؛ در طبقه‌بندی موضوعی نیز برخی کتاب‌های ترجمه شده در دوره‌های متأخر که در فهرست‌ها طبقه‌بندی نشده‌اند از قلم می‌افتند. بنابراین، شاید بهترین نوع طبقه‌بندی، طبقه‌بندی زبانی، و در ذیل آن طبقه‌بندی موضوعی باشد. در فهرستی که خواهد آمد (که البته به‌هیچ روی نمی‌تواند کامل باشد)، از آوردن نام آن دسته از کتاب‌ها که در فارسی بودن آن‌ها تردید بوده پرهیز شده است. نکتهٔ دیگر این که فهرست کتاب‌هایی که از فارسی به‌زبان‌های شبه‌قاره ترجمه شده‌اند حجمی بزرگ دارند. در این فهرست، کوشش شده است تنها از کتاب‌هایی فهرست‌برداری شود که در کتاب ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی و مقاله‌های پیش‌گفته از قلم افتاده‌اند. ترجمه‌های بسیاری نیز از شاهکاری ادبی فارسی به زبان‌های شبه‌قاره در دست است؛ ترجمه‌هایی از آثار حافظ، سعدی، نظامی، مولوی، خیام، جامی و فردوسی، که برای پرهیز از تکرارهای بی‌مورد، خواننده را، برای حصول آگاهی‌های بیشتر، به سلسله مقالاتی که در همین مجلد از دانشنامهٔ ادب فارسی زیر مدخل‌هایی همچون «حافظ در شبه‌قاره»، «نظامی در شبه‌قاره» و... آمده‌اند ارجاع می‌دهیم. در طبقه‌بندی موضوعی آثار ترجمه، به‌ویژه آثاری که از زبان سنسکریت به‌فارسی برگردانده شده‌اند، معیار ما برای جدا کردن متون ادبی از متون مذهبی و فلسفی، وجه داستانی و روایی متون بوده است. متون قدیمی هندی در هر ساخت و شکل، مقدس تلقی می‌شوند و از مجموعهٔ این متون است که آداب دینی و جهان‌شناسی هندوان شکل می‌گیرد. از همین رو است که متونی همچون مهابهارات، راماین، پنچه تنتره و... را به دلیل

ساخت روایی و داستانی آن‌ها، ادبی شمرده‌ایم و مثلاً اوپانیشاد را زیر باب متون فلسفی، عرفانی و مذهبی آورده‌ایم. الف ـ ترجمه از زبان‌های شبه‌قاره به فارسی. (الف ـ۱) ترجمه‌های ادبی: ۱ـ شک سپ تتی / سوکه سپتاتی به معنی هفتاد افسانه که چند ترجمه و تحریر از آن در دست است؛ ترجمه‌ای با نام جواهرالاسمار، به‌قلم عماد بن محمد ثغری که در روزگار علاءالدین خلجی انجام گرفته است. مترجم برخی از داستان‌های متن اصلی را حذف کرده و حکایاتی چند از پنچه تنتره که در ترجمهٔ فارسی آن نبوده گزیده و به ترجمهٔ خود افزوده است؛ ترجمه‌ای نیز با نام طوطی‌نامه در دست است که به قلم ضیاءالدین نخشبی (ـ ۷۵۱ق) است. طوطی‌نامه درواقع ترجمه و تحریری تازه از جواهرالاسمار عماد بن محمد ثغری است در پنجاه و دو قصه. این ترجمه و تحریر باری دیگر به قلم محمد قادری (ـ ۱۰۴۵ق) تحریر و ساده شده است. محمد قادری را، برخی پژوهشگران، به‌خطا با داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) یکی دانسته‌اند؛ ترجمه یا تحریری دیگر نیز از مترجمی ناشناس با نام طوطی‌نامه در دست است که دانسته نیست ترجمه‌ای تازه از متن اصلی است یا تحریری دیگر از طوطی‌نامهٔ نخشبی؛ در موزه سالارجنگ نسخه‌ای به‌شمارهٔ 660 نگه‌داری می‌شود که تحریری دیگر از این کتاب است و به ابوالفضل علامی / ناگوری (ـ ۱۰۱۱ق) نسبت داده شده است؛ ترجمهٔ انگلیسی شک‌سپ‌تتی دربردارندهٔ تمام هفتاد قصهٔ متن اصلی است. این ترجمه به قلم بی‌هیل ورثام از اصل سنسکریت انجام گرفته است. بخش‌هایی از این ترجمه را سیمین دانشور و جلال آل‌احمد به فارسی ترجمه کرده‌اند. سه تحریر از تحریرهای شک‌سپ‌تتی در تهران به چاپ رسیده است؛ تحریر محمد قادری با نام طوطی‌نامه در ۱۹۶۷م، ترجمهٔ عماد بن محمد ثغری به اهتمام شمس آل‌احمد با نام طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار در ۱۳۵۲ش و ترجمهٔ ضیاءالدین نخشبی به تصحیح و تعلیقات فتح‌الله مجتبایی و غلام‌علی آریا در ۱۳۷۲ش. ۲ـ شبستان عشرت / عجایب‌القصص که ترجمهٔ داستانی هندی است به قلم منشی بخت‌رای در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق). ۳ـ سوهنی و مهینوال، داستان عاشقانه و عامیانهٔ پنجابی. ترجمه‌های آن: ترجمهٔ فارسی به نظم، سرودهٔ محمدصالح صفوری، متخلص به صالح، از روی تحریر اردوی آن به قلم رفیع‌الدین، متخلص به رفیع (ـ ۱۲۶۳ق)، با نام غمکدهٔ سوهنی مهینوال. این ترجمه که میان سال‌های ۱۲۴۷ تا ۱۲۵۴ق انجام گرفته، نخستین ترجمهٔ فارسی این داستان است؛ تحریر فارسی دیگر این داستان با نام ارژنگ عشق به قلم شیخ محمد عطا زیرک (ـ ۱۲۷۶ق) انجام گرفته است؛ نسخهٔ شمارهٔ ۴۰۱۶/۹۶۲ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب تحریری دیگر از این داستان به فارسی است که به قلم غلام‌رسول سندیالوی در ۱۲۸۷ق انجام گرفته است؛ تحریری دیگر نیز با نام قند لذت به قلم نجم‌الدین محمدبخش، متخلص به مسکین (ز۱۳۰۴ق)، انجام گرفته و در ۱۲۸۴ق به چاپ رسیده است. ۴ـ سسی و پنون، از افسانه‌های کهن هندی است که تحریرهای بسیاری به‌زبان‌های سندی، پنجابی و اردو دارد. تحریرهای بسیاری از سسی و پنون به‌فارسی در دست است: به نظم فارسی، سرودهٔ شاعری ناشناس در ۱۰۳۸ق؛ با نام حسن و ناز از میرمعصوم بهکری (۹۴۴ ـ ۱۰۱۹ق) که در ۱۰۰۴ق سروده شده است؛ با نام زیبانگار / زیبا و نگار از حاجی‌محمدرضا رضایی تتوی که در ۱۰۵۴ق سروده شده است؛ با نام دستور عشق از لاله منشی‌جوت پرکاش ایمن‌آبادی، متخلص به پرکاش که در ۱۱۳۶ق سروده شده است (فیروزپور، ۱۸۶۵م)؛ با نام نامهٔ عشق از اندرجیت منشی که در ۱۰۱۴ق سروده شده است و به‌کوشش دکتر وحید قریشی در لاهور به چاپ رسیده است (۱۳۳۸ش)؛ با نام سسی و پنون از سندرداس آرام پنجابی (ز۱۱۷۹ق)؛ با نام تازه گلشن از فیض‌الله ضیاء گجراتی که در ۱۲۰۴ق سروده است؛ با نام حسن و عشق از محمدافضل سرخوش لاهوری (۱۰۵۰ ـ ۱۱۲۶ق)؛ با نام وقایع پنون که ترجمه‌ای ناتمام است از محمدحسین بن حافظ عبدالله بن شیخ ابوالحسن مبارک (ـ ۱۱۲۵ق). محمدحسین این ترجمه را تا تمام گذاشت و بعدها شاگرد او، شهبازخان جلالوی در ۱۲۵۱ق ترجمهٔ استاد را به پایان رساند. وقایع پنون به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۸۷۶ و ۱۹۲۳م)؛ با نام سسی و پنون از فرح‌بخش فرحت لاهوری (۱۲۵۶ق)؛ با نام شهید ناز از قاضی مرتضی‌خان سورتی، در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق)؛ با نام تحفة‌الکرام از مخدومی که در ۱۲۵۶ق سروده شده است؛ با نام مهر و ماه از پیرمحمد اودهی که در ۱۱۸۰ق سروده شده است؛ با نام طور عشق از محمد سلامت علی‌خان، متخلص به سلامی که در ۱۳۱۳ق سروده شده است (چاپ ۱۳۸۳ق)؛ با نام سسی و پنون سرودهٔ سید جلال عاصی، متخلص به کلیم (ز۱۳۵۵ق)، که ملمعی به دو زبان فارسی و سرائیکی است. ۵ـ جوگ بشست / باشست / یوگا واشیستا، نوشتهٔ پندت کشمیری که حکایاتی است دربارهٔ عرفان گنوستیک هندی،

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

ترجمه‌های آن: به قلم کسی به نام مزملی (۱۵۵۶ ـ ۱۶۰۶م)؛ از مترجمی ناشناس که احتمال می‌رود باباولی‌رام باشد که به دستور داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) انجام گرفته است؛ به قلم نظام‌الدین پانی‌پتی و به دستور جهانگیرشاه (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق). این ترجمه در روزگار جلال‌الدین اکبر و در زمانی که جهانگیر هنوز ولی‌عهد بود و شاهزاده سلیم خوانده می‌شد انجام گرفته است؛ با نام اطوار در حل اسرار / تحفهٔ مجلس به‌قلم صوفی شریف خوب جهانی به روزگار جهانگیرشاه که در درستی نسبت آن به این نویسنده تردید است؛ با نام مفرح‌القلوب از مترجمی ناشناس؛ با نام جوگ‌باشست از مترجمی ناشناس؛ ۶ـ راماین، سرودهٔ والمیکی از سدهٔ پنجم پیش از میلاد که نامش با افسانه آمیخته است. ترجمه‌های آن: به قلم عبدالقادر بدایونی (۹۴۸ ـ ح۱۰۰۴ق) به فرمان جلال‌الدین اکبر. این ترجمه را از میان رفته می‌دانند، اما گمان می‌رود نسخهٔ بسیار پاکیزه‌ای که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ or.1248) نگه‌داری می‌شود، همین ترجمه باشد؛ با نام رام و سیتا، در قالب مثنوی، سرودهٔ ملاسعدالله مسیح پانی‌پتی، به روزگار جهانگیر که به چاپ نیز رسیده است (لکنو، ۱۸۹۹م)؛ با نام وظیفهٔ فیضی، به قلم منشی پرمیسوری سهای سرور لاله که در ۱۸۹۳م در آگره به چاپ رسیده است؛ با نام وظیفة‌الفیضی که به ابوالفیض فیضی اکبرآبادی (۹۵۴ ـ ۱۰۱۴ق) نسبت داده‌اند (لکنو، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۷م)؛ ترجمه‌ای منثور به قلم امرسینگ / سنگه که در اواخر دورهٔ اورنگ‌زیب انجام گرفته است. این ترجمه ابتدا در لکنو به تصحیح امرپرکاش و سپس در تهران به تصحیح اظهر دهلوی در دو جلد به چاپ رسیده است (۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ش)؛ ترجمهٔ دیگر به قلم گردهرداس که در ۱۰۳۳ / ۱۰۳۶ق به دستور جهانگیر انجام گرفته است؛ به قلم کوپال فرزند سری گوبند، به نثر، در ۱۰۹۲ق؛ به‌قلم دیپی‌داس کایته به‌نثر؛ با نام نرگستان به‌قلم چندرمن کایته مدهپوری، متخلص به بیدل، سروده در ۱۱۰۴ / ۱۱۰۵ق که به اورنگ‌زیب پیشکش شده و در ۱۸۷۵م در لکنو به چاپ رسیده است؛ به‌قلم لاله امانت‌رای لالپوری / لعلپوری متخلص به امانت که در ۱۲۶۸ق سروده شده است؛ با نام رام‌نامه به قلم منشی رای داس که در ۱۲۸۱ق ترجمه شده است (لکنو، ۱۸۸۴م)؛ با نام جهان ظفر به قلم مکهن لال ظفر به نظم (لکنو، ۱۸۷۲م)؛ با نام نیرنگ حسن، معروف به بهاراجودیا، به قلم منشی جگن کشور فیروزآبادی (لکنو، ۱۸۷۲م)؛ ترجمه‌ای به‌قلم بانکی‌لال‌زار؛ با نام خلاصهٔ داستان راماین به قلم بل بلبه‌سیته (فیض‌آباد، ۱۹۱۵م)؛ ترجمه‌ای به قلم عشرت کرن (ـ ۱۱۴۵ق)؛ ترجمه‌ای به قلم لال چندامل چانه؛ ترجمه‌ای به قلم منشی هر لعل رسوا که در ۱۸۸۲م انجام گرفته است؛ ترجمه‌ای به قلم مهادیوبلی دریاآبادی؛ ترجمه‌ای به قلم آنند کهن (ز۱۲۰۹ق)؛ ترجمه‌ای با نام فرخ‌نامه به قلم ترکی نورمحلی (حیدرآباد دکن، ۱۹۰۳م). ۷ـ گشایش‌نامه که ترجمهٔ شش داستان هندی از سنسکریت به‌فارسی، به‌قلم راج‌کرن رهتکی است که به روزگار اورنگ‌زیب انجام گرفته است. ۸ـ بساتین‌الانس داستان معاشقهٔ شاه کشورگیر با شاهدخت ملک‌آرای که اصل آن ظاهراً هندی است و ملک اختسان دهلوی (ـ ۷۲۶ق) آن را به روزگار محمدشاه تغلق به فارسی تحریر کرده است؛ ۹ـ چندراکرن / چندرکرن / رانی چندراکرن در قالب مثنوی که بر اساس افسانهٔ قدیمی هندی، سرودهٔ فاضل‌الدین خیرآبادی (ـ ۱۲۴۵ق) است؛ ۱۰ـ پدماوت / رتن و پدم از افسانه‌های عاشقانهٔ هندی. ملک محمد جائسی (۹۰۶ ـ ۹۹۹ق) به روزگار سلطنت شیرشاه سوری (۹۴۵ ـ ۹۵۲ق) آن را به نظم هندی درآورد. ترجمه و تحریرهای فارسی آن: با نام رت‌پدم سرودهٔ ملاعبدالشکور بزمی (۱۰۰۱ ـ ۱۰۷۱ق) در قالب مثنوی؛ با نام شمع و پروانه از میر عسکری عاقل‌خان رازی در ۱۰۹۶ق؛ با نام پدماوت ذاکر از شاعری به نام ذاکر که در ۱۲۲۲ق سروده شده است؛ با نام بوستان سخن از نویسنده‌ای ناشناس که در ۱۲۲۳ق سروده شده است؛ با نام هنگامهٔ عشق از آنندرام مخلص در ۱۱۵۵ق؛ با نام تحفة‌القلوب از رای گوبند منشی؛ با نام پدماوت از حسن غازانه؛ با نام حسن و عشق از شاعری ناشناس که در ۱۰۷۱ق انجام گرفته است؛ با نام فرح‌بخش از لچهمی‌رام ابراهیم‌آبادی که در واقع متن منثور شمع و پروانهٔ عاقل‌خان رازی است؛ پدومات در لکنو (۱۸۷۱م) به چاپ رسیده، اما دانسته نیست که این چاپ کدام تحریرآن است. ترجمهٔ ملاعبدالشکور بزمی که به کوشش امیرحسین عابدی با نام داستان پدومات به سرمایهٔ بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۵۰ش). ۱۱ـ مهابهارات / مهابهاراتا، منظومهٔ بزرگ حماسی هندی. ترجمه‌های فارسی آن: نخستین ترجمه به قلم ملامحمد کشمیری به روزگار زین‌العابدین، پادشاه کشمیر (۸۷۹ـ ۹۲۷ق) که اثری از آن در دست نیست؛ ترجمه‌ای به قلم میرغیاث‌الدین، مخاطب به نقیب‌خان که در ۹۹۰ق به روزگار جلال‌الدین اکبر انجام گرفته است. این ترجمه با همکاری جمعی از ادبا و علمای هندی در چهار جلد انجام یافته، اما فصل ششم کتاب، یعنی

بهگوگیتا را ندارد. این ترجمهٔ مهابهارات به‌کوشش جلال نائینی به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۵۸ش). در این چاپ، ترجمهٔ بهگوگیتا که به داراشکوه منسوب است به متن افزوده شده است؛ ترجمه‌ای به قلم ملا عبدالقادر بدایونی؛ ترجمه‌ای به قلم ملاشاه / ملا شیری؛ ترجمه‌ای به قلم محمدسلطان تهانیسری؛ ترجمه‌ای به قلم ابوالفیض فیضی دکنی که در لکنو به چاپ رسیده است؛ ترجمه‌ای به قلم طاهر محمد بن عمادالدین حسن سبزواری؛ ترجمهٔ گزیده‌ای از آن به قلم پریم سنگه کایته که در ۱۲۵۱ق انجام گرفته است. ۱۲ـ بهگوت گیتا / بهاگاوادگیتا / بهاگوت‌گیتا که فصل‌های ۳۵ تا ۴۳ از دفتر ششم رزمنامهٔ مهابهارت است. ترجمه‌های فارسی آن: ترجمه‌ای بی‌تاریخ که برخی آن را به داراشکوه و برخی به ابوالفضل علامی نسبت داده‌اند. ترجمه‌ای که به داراشکوه نسبت داده می‌شود در مهابهارات چاپ تهران به چاپ رسیده است و نسخهٔ دست‌نویس ترجمه‌ای که به ابوالفضل منسوب است در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ ترجمه‌ای به قلم برهمنی نومسلمان با نام بهاون ساکن که ابتدا زیر نظر عبدالقادر بدایونی و سپس زیر نظر ابوالفیض فیضی دکنی، به فرمان جلال‌الدین اکبر، در ۹۸۳ق انجام گرفته است. این ترجمه نیز به چاپ رسیده است؛ ترجمه‌ای با نام مهاپران به‌قلم چندرسین بن کاس داس تهاکرپوری که در ۱۰۹۶ق انجام گرفته است؛ ترجمه‌ای به‌نام سری‌بهاگوت. از این ترجمه نسخه‌هایی در دست است که همه با هم متفاوتند و همهٔ این نسخه‌های متفاوت را به ابوالفضل علامی نسبت داده‌اند؛ ترجمه‌ای به‌قلم عبدالرحمان چشتی (ـ ۱۰۹۴ق) که در ۱۰۶۵ق به روزگار شاه‌جهان انجام گرفته است؛ ترجمه‌ای به قلم پوتهی دهم اسکندر بهاگوت؛ ترجمه‌ای با نام گیتاسبودینی از مترجمی ناشناس؛ ۱۳ـ پنچه تنتره / پنچ آکهیان / کلیله و دمنه که مجموعهٔ حکایت‌های هندی به زبان سنسکریت. ترجمه‌ها و تحریرهای آن در شبه‌قاره: ترجمه‌ای با نام پنچاکیانه* به قلم مصطفی خالق‌داد عباسی که در میان سال‌های ۹۹۷ تا ۱۰۰۴ق، به فرمان جلال‌الدین اکبر ترجمه شده است. این ترجمه که در هند و ایران نیز به چاپ رسیده است تنها ترجمه‌ای است که بر اساس یکی از روایت‌های معتبر پنچه تنتره از روی متن اصلی سنسکریت انجام گرفته است؛ کلیله و دمنهٔ بهرام‌شاهی به‌قلم نصرالله منشی که بر پایهٔ متن عربی ابن مقفع که خود ترجمه‌ای است از متن پهلوی آن به قلم برزویهٔ طبیب مروزی، در حدود سال‌های ۵۳۸ یا ۵۳۹ق در لاهور انجام گرفته است؛ عیار دانش* که تحریر تازه و ساده‌شده‌ای از کلیله و دمنهٔ نصرالله منشی به‌قلم ابوالفضل علامی و به فرمان جلال‌الدین اکبر است؛ امیرحسن عابدی در مقاله‌ای با نام «ترجمهٔ آثار هندی به‌فارسی» از کتابی با نام مفرح‌القلوب یاد می‌کند که ترجمه‌ای است از یکی دیگر از روایت‌های پنچه‌تنتره با نام هیتوپدیشا. نویسنده آگاهی دیگری از این کتاب به دست نمی‌دهد. ۱۴ـ بداسندر که قصهٔ عشقی کهن بنگالی است. اصل سنسکریت آن به قلم وبرالوچی است که ظاهراً در قرن دوم یا سوم میلادی می‌زیسته است. ترجمهٔ فارسی آن، در قالب مثنوی، در بحر یوسف و زلیخای جامی، به قلم منشی نظارت‌الله در ۱۲۴۰ق بر پایهٔ متن ترجمهٔ بنگالی انجام گرفته است. ۱۵ـ هتوپدسه که مجموعهٔ قصه‌های حیوانات (فابل) به‌زبان سنسکریت است. ترجمهٔ فارسی آن با نام مفرح‌القلوب از تاج‌الدین ملکی است که در روزگار سلطان‌محمودشاه، از سلاطین شرقی جونپور می‌زیسته است. برخی پژوهشگران این ترجمه را به روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) نسبت داده‌اند. این کتاب در ۱۳۰۰ق، در مطبعهٔ نولکشور به چاپ رسیده است. ۱۶ـ نل و دمن / نل‌دمن که داستان عاشقانهٔ هندی، برگرفته از مهابهارات است. تحریرهای آن: سرودهٔ ابوالفیض فیضی، در مقابل لیلی و مجنون نظامی در قالب مثنوی که یکی از مثنویات پنج‌گنج او است و به فرمان جلال‌الدین اکبر انجام گرفته است؛ سرودهٔ رای امانت‌رای دهلوی، متخلص به امانت (ـ ۱۱۴۵ق). ۱۷ـ کتاسرت ساگر که ترجمهٔ کشمیری متن گم شدهٔ برهت‌کتا است و آن نیز خود یکی از روایت‌های جینی پنچه تنتره است. سوم دیو در میان سال‌های ۱۰۶۳ تا ۱۰۸۱م آن را به کشمیری ترجمه کرد. ترجمه‌های فارسی آن: ترجمه‌ای به قلم ملا احمد، به دستور سلطان زین‌العابدین (۸۲۳ ـ ۸۷۵ق) که از بین رفته است؛ ترجمه‌ای با نام دریای اسمار* به قلم مصطفی خالق‌داد عباسی که به دستور جلال‌الدین اکبر انجام گرفته است؛ ۱۸ـ سنگهاسن وترنستی که افسانه‌ای هندی به زبان سنسکریت، نوشتهٔ برج پنندت وزیر راجه بهوج است. ترجمه‌ها و تحریرهای فارسی آن: با نام سنگهاسن بتیسی به‌قلم بهاری‌مل، به دستور جهانگیر گورکانی؛ با نام سنگهاسن بتیسی به‌قلم میرغلام‌حسین که به‌دستور سیدسراج‌الدین و سید چراغ‌الدین در ۱۱۹۲ق به فارسی شسته درآمده است؛ با همان نام، به قلم بدسنگه غیرت در ۱۱۳۸ق؛ با همان نام به قلم کسی با نام لعبت؛ با نام مفتاح‌الاکبر به‌قلم سید مظفر بن سید هاشم حسینی هریبانی که به دستور جلال‌الدین

اکبر انجام گرفته است؛ با نام شاهنامه به قلم چتربهوجاس / جتر بهج داس که به‌دستور جلال‌الدین اکبر انجام گرفته است؛ با نام سنگهاسن بتیسی به قلم ابن هرکرن؛ با نام خردافزا، به قلم ملاعبدالقادر بدایونی که در ۹۸۲ق انجام گرفته است؛ با نام سنگهاسن بتیسی به قلم کشن داس بن ملوک چند که به روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) انجام گرفته است؛ با نام قصهٔ بکرماجیت از نویسنده‌ای ناشناس. ترجمه‌ها و تحریرهای دیگری نیز در دست است که نویسندگان آن‌ها ناشناسند. ۱۹ــ لورک و مینا/ مینا و لورک / چنداین / لورک و چندا/ مینا و ساتن / مینارانی که داستان عاشقانهٔ هندی است. ترجمه‌ها و تحریرهای فارسی آن: ترجمه‌ای به قلم مولانا داود به نثر فارسی که در ۶۲۲ق ترجمه شده است؛ ترجمه یا تحریری منظوم، سرودهٔ عبدالقدوس کنگوهی (۸۴۵ــ ۹۴۵ق) که اثری از آن بر جای نیست؛ ترجمه‌ای با نام عصمت‌نامه به‌قلم حمید کلانوری (ــ ۱۰۲۸ق)؛ به نثر فارسی با همان نام، به قلم عبدالغفور که به‌خواست زیب‌النسابیگم، متخلص به مخفی، دختر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) در ۱۰۸۴ق انجام گرفته است؛ ۲۰ــ کامروپ و کاملتا/ کام‌روپ و کام‌لتا، از افسانه‌های کهن هندی. تحریرهای فارسی آن: با نام دستور همت، سرودهٔ میرمحمدمراد لایق جونپوری که در ۱۰۹۶ق انجام گرفته است؛ با نام کامروپ و کاملتا به نثر فارسی، از همت خان (ــ ۱۰۹۲ق)؛ با نام فلک اعظم از انجم بدیع‌العصر حاجی ربیع که در ۱۱۵۷ق ترجمه شده است؛ ترجمه‌ای از کریخش حضوری؛ سروده‌ای از حسام‌الدین حسامی؛ سروده‌ای از میرعلی شیر قانع تتوی؛ با نام گنورکام و کلاکام از پریاداس در ۱۲۳۷ق؛ سروده‌ای از سراینده‌ای ناشناس که نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود (به‌شمارهٔ 1994)؛ به نثر، از میرمحمد کاظم حسینی، متخلص به کریم که در روزگار ابوالحسن بن عبدالله قطب‌شاهی (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۸ق) انجام گرفته است؛ ترجمه‌ای به نثر، سرودهٔ کورمل. دو ترجمه یا تحریر دیگر نیز از این داستان در دست است که یکی در کتابخانهٔ تیپوسلطان در میسور و دیگری در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. بر پایهٔ تحریرها فارسی این قصه ترجمه‌هایی به زبان‌های دیگر در دست است: ترجمه‌ای به زبان فرانسه به‌قلم گارسن دوتاسی (پاریس، ۱۸۳۴م)، ترجمه‌ای به انگلیسی به‌قلم ویلیام فرانکلین (بردوان، ۱۹۰۹م)، ترجمه‌ای به‌پنجابی به‌قلم احمدیار مرالوی (۱۸۷۵م) و ترجمه‌ای به هندی به قلم شیام‌لال جکرورتی (اعظمگر، ۱۸۷۹م). ۲۱ــ منوهر و مدهومالت / میکا و منوهر، افسانهٔ کهن هندی، سرودهٔ شیخ منجن. ترجمه‌ها و تحریرهای فارسی آن: از علی‌رضا منشی، به‌نظم که در ۱۰۵۹ق سروده شده است؛ به قلم نورمحمد به سال ۱۰۵۹ق؛ با نام مهر و ماه سرودهٔ عاقل‌خان رازی، متخلص به رازی، در ۱۰۶۵ق؛ با نام حسن و عشق، سرودهٔ شیخ حسام‌الدین متخلص به حسامی (ــ ۱۱۱۵ق) که در ۱۰۷۱ق سروده شده است؛ با نام گلشن معانی، سرودهٔ میرسید احمد بن فیض‌الله کالپوری که در ۱۰۷۸ق سروده شده است؛ با نام میکا و منوهر، سرودهٔ مادهوداس گجراتی که در ۱۰۹۸ق سروده شده است؛ با نام منوهر و مدهومالت سرودهٔ اصغری؛ با نام پری پیکر، سرودهٔ ساعی که در ۱۰۸۰ق سروده شده است؛ ۲۲ــ ابول رانی، قصهٔ عاشقانهٔ هندی. شاعری به نام رعدی این قصه را در روزگار جهانگیر گورکانی با نام خموش‌خاتون به‌نظم درآورده است؛ ۲۳ــ امواج خوبی / خوب ترنگ سرودهٔ خوب محمد چشتی (ــ ۱۰۲۳ق). که مثنوی عرفانی در احوال حضرت محمد(ص) به زبان گجراتی آمیخته با فارسی و عربی است، سرودهٔ خوب‌محمد چشتی (ــ ۱۰۲۳ق). خود او این مثنوی را که در اصل خوب ترنگ نام دارد، به‌فارسی درآورد و شرحی بر آن نوشت. ترجمه و شرح فارسی آن امواج خوبی نام دارد. ۲۴ــ ورت‌پوران که مجموعه‌ای از داستان‌های هندی است و به قلم کشن‌سنگهٔ نشاط با نام عین‌الظهور در ۱۱۴۹ ــ ۱۱۵۰ق از هندی به فارسی در آمده است؛ ۲۵ــ آتم‌بلاس که متن سنسکریت آن به قلم شنکراچارج / اشریا است. این متن در ۱۱۲۲ق به قلم منشی منسارام خوشابی با نام نازک‌خیالات به‌فارسی در آمده است. ۲۶ــ پربودچندراودی که نمایشنامه‌ای به سنسکریت نوشتهٔ کرشن‌داس / کریش‌داس / کشن‌داس است. بخش یکم این نمایشنامه را بنوالی‌داس / ولی / ولی‌رام از منشیان داراشکوه با نام گلزار حال / پشن‌پودام از روی متنی به زبان بهاکها که خود ترجمه‌ای از زبان سنسکریت بود به قلم نندداس به فارسی درآمد. ولی‌رام این ترجمه را با کمک بهوانی‌داس انجام داده بود. ۲۷ــ هیرورانجها، افسانهٔ عاشقانهٔ هندی، سرودهٔ دمودر / آروداکهتری. این مثنوی، بارها به زبان پنجابی سروده شده است. تحریرهای فارسی آن: با نام هیرورانجها، سرودهٔ باقی کولابی، متخلص به باقی، که در حدود ۹۸۳ ــ ۹۸۷ق سروده شده است؛ با نام افسانهٔ دلپذیر سرودهٔ شاعری به‌نام سعید که گاه سعیدی و گاه جامی تخلص می‌کرد. این تحریر در دورهٔ شاه‌جهان انجام گرفته است؛ با نام هیرورانجها سرودهٔ محمدلایق جونپوری که در

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

۱۰۹۶ق انجام گرفته است؛ با نام مثنوی عشقیهٔ پنجابی / قصیهٔ هیرماهی سرودهٔ مسیتا چنابی به روزگار اورنگ‌زیب؛ با نام ناز و نیاز سرودهٔ فقیرالله لاهوری، متخلص به آفرین که در ۱۱۴۳ق تحریر شده است؛ با نام داستان هیورانجها سرودهٔ نواب احمدیارخان، متخلص به یکتا، در دورهٔ اورنگ‌زیب. این مثنوی به چاپ نیز رسیده است (لاهور، ۱۳۲۷ق)؛ با نام گلشن راز و وفا سرودهٔ سنداس آرام که در ۱۱۷۱ق انجام گرفته است. این مثنوی با نام گلشن آرام نیز شناخته است؛ با نام داستان هیورانجها سرودهٔ عظیم‌الدین تتوی، متخلص به عظیم که در ۱۲۱۴ق انجام گرفته است؛ با همان نام سرودهٔ ضیاءالدین، متخلص به ضیایی، در ۱۲۱۵ق؛ با همان نام، سرودهٔ منشی صاحب‌رای موهن‌داس، متخلص به آزاد (ـ ۱۲۴۰ق)؛ با همان نام سرودهٔ نواب ولی‌محمدخان لغاری، متخلص به ولی (ـ ۱۲۴۷ق) که در میان سال‌های ۱۲۲۶ تا ۱۲۳۷ق انجام گرفته است؛ با نام داستان هیورانجهن سرودهٔ قمرالدین، متخلص به منت که در ۱۱۵۹ق انجام یافته است؛ به‌قلم گورداس کهتری که در ۱۷۰۹م به نثر تحریر شده است؛ به‌قلم منسارام خوشابی به نظم و نثر در ۱۱۵۷ق؛ با نام محبت‌نامه به قلم شیوک‌رام عطارد به نثر؛ به قلم علی‌بیگ به نثر که در ۱۳۳۰ق انجام یافته است؛ ۲۸ـ پتیال پچیسی که بیست و پنج داستان از افسانه‌های بکرماجیت است و شاید گزیده‌ای از سنگهاسن وترنستی باشد. ترجمهٔ آن با نام تحفة‌المجالس که در ۱۱۰۳ق به قلم راج‌کرن انجام یافته است. ۲۹ـ گیان مالا، داستان هندی که نام نویسندهٔ آن احتمالاً رام‌داس است. این کتاب را عبدالله انصاری با نام نصایح‌الخلایق / نصایح‌الخلق / نصایح‌الاخلاق به‌فارسی ترجمه کرده است. ۳۰ـ هتوپدیس که مجموعهٔ چهار داستان از زبان پرندگان و وحوش است. ترجمهٔ آن به قلم مفتی‌الملک / تاج الدین محمد معین‌الدین مالکی / تاج‌الدین مفتی با نام مفرح‌القلوب در دست است. این ترجمه به نصیرالدین همایون گورکانی پیشکش شده است و از مفرح‌القلوب که ترجمهٔ جوگ‌بشست است، جدا است. ۳۱ـ گل بکاولی / بکاولی، داستان عشقی هندی. دو ترجمهٔ فارسی از آن در دست است: ترجمهٔ عزت‌الله بنگالی / غریب‌الله که در ۱۱۳۰ق ترجمهٔ شده است؛ ترجمه‌ای به‌نظم، سرودهٔ رفعت. ترجمه‌هایی از این داستان، بر پایهٔ ترجمهٔ فارسی آن انجام گرفته است که از آن شمارند: ترجمهٔ فرانسوی آن به قلم گارسن دوتاسی (پاریس، ۱۸۳۵م) و دو ترجمهٔ انگلیسی، یکی به قلم گیلکرسیت در ۱۸۳۴م و دیگری به قلم ماتوال واندرش در ۱۸۵۱م. این داستان به زبان‌های پنجابی، پشتو، هندی و گجراتی نیز ترجمه شده است. ۳۲ـ شعلهٔ آه، داستان عشقی اردو که لچهمی سنگهٔ غیوری دهلوی آن‌را به دستور شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق) به فارسی برگرداند. مترجم که بخششی از شاه‌عالم ندیده بود منظومه‌ای در ادامه بدان افزود و بر آن نام دود آه نهاد. ۳۳ـ بهار دانش که افسانه‌ای کهن از روایت‌های برهمنان است. عنایت‌الله کنبوه لاهوری آن را در ۱۰۶۱ق به فارسی تحریر کرده است. گزیده‌ای از آن نیز به قلم دیپک‌رای در دست است. ۳۴ـ شبستان عشرت / عجایب‌القصص که ترجمهٔ داستانی هندی به قلم منشی بخت‌رای در دورهٔ اورنگ‌زیب است؛ ۳۵ـ هنس و جواهر که داستانی به نظم هندی، سرودهٔ میان قاسم‌شاه دریابادی است. دو ترجمه و تحریر فارسی از آن در دست است: به‌نظم فارسی، با نام فرحة‌الارواح سرودهٔ شاعری با نام عبدالقادر، متخلص به مخزن که در ۱۱۹۲ق انجام گرفته است؛ با نام هنس و جواهر، سرودهٔ راجه‌سکه‌رای زیرک که در ۱۲۵۶ق ترجمه شده است؛ ۳۶ـ مادهونل و کام کندلا، داستانی هندی که کسی به‌نام گنپی آن را در ۶۵۵ق از سنسکریت به هند برگرداند و بار دیگر، در ۹۹۶ق، شیخ عالم آن را به نظم هندی سرود. ترجمهٔ فارسی آن، در قالب مثنوی، به قلم حقیری، با نام محض اعجاز به‌روزگار اورنگ‌زیب انجام گرفته است. این مثنوی در ۱۹۶۵م به چاپ رسیده است؛ ۳۷ـ میرزا و صاحبه، داستان محلی پنجابی. تحریرهای فارسی آن: با نام شمع محافل، سرودهٔ میرمحمدحسین‌خان، متخلص به تسکین که در روزگار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) انجام گرفته است؛ با نام میرزا و صاحبان، سرودهٔ میرزا خیرالله‌خان، متخلص به فدا که در ۱۱۵۵ق انجام گرفته است؛ با نام شوق‌نامه سرودهٔ شاعری با تخلص صادق که در ۱۲۰۱ق به اتمام رسیده است؛ با نام داستان میرزا و صاحبه، سرودهٔ میرناصرخان جعفری که در میان سال‌های ۱۲۱۹ تا ۱۲۶۱ق انجام یافته است؛ با نام میرزا و صاحبا سرودهٔ شیخ نورالعین لاهوری، متخلص به واقف (۱۱۰۰ ـ ۱۲۰۳ / ۱۱۹۵ق). ۳۹ـ اکه‌نندن که از داستان‌های بومی کشمیر است و مراد شیخ نورالدین آن را برای نخستین‌بار به زبان کشمیری سرود. اکمل‌الدین میرزا محمد کامل (۱۶۴۴ ـ ۱۷۱۸م) آن را در قالب مثنوی، به فارسی سروده است. ۴۰ـ وکرم‌اورشی، نمایشنامه‌ای نوشتهٔ کالیداس، شاعر بزرگ هند باستان. این نمایشنامه به قلم امیرحسین عابدی از سنسکریت به فارسی ترجمه شده است.

مترجم در این ترجمه، از ترجمه‌های انگلیسی آن نیز بهره برده است. این کتاب را انتشارات شورای روابط فرهنگی هند به چاپ رسانده است (دهلی نو، ۱۳۳۸ش). ۴۱ـ شکونتلا، نمایشنامه‌ای دیگر از کالیداس. ترجمهٔ فارسی آن به قلم ایندوشیکهر انجام گرفته است، اما دانسته نیست از اصل سنسکریت است یا انگلیسی. این کتاب را بنگاه ترجمه و نشر کتاب به‌چاپ رسانده است (تهران، ۱۳۴۱ و ۱۳۵۹ش). ۴۲ـ داستان استادکرارجه جنگ که شاید برگرفته از بهگوت باشد. ترجمه‌ای از این کتاب به‌قلم نویسنده‌ای با نام ذکا در ۱۱۶۶ق در دست است. ۴۳ـ حجت‌الهند که ترجمهٔ داستان گفت‌وگوی طوطی و شارکی از عمر محرابی / شیخ محمد بن عمر محرابی / علی‌شاه عمر بن محرابی است که به روزگار شاه‌جهان زندگی می‌کرد. ۴۴ـ پشنی پوران / وشنه پوران / مهابشنوپران که شش داستان عرفانی به‌زبان سنسکریت است. ترجمهٔ فارسی آن از ناشناس است. ۴۵ـ پشن پوران / وشنه پوران / پربوده چندر که شاید همان متن پیشین باشد. ترجمهٔ فارسی آن از بنوالی داس، متخلص به ولی است که در روزگار داراشکوه می‌زیست. در این جا لازم است اشاره‌ای نیز به داستان بلوهر و بوذاسف بکنیم که گفت‌وگو دربارهٔ آن هنوز ادامه دارد. عده‌ای اصل این داستان را هندی می‌دانند و گروهی فارسی. امیرحسن عابدی در مقالهٔ «ترجمهٔ آثار هندی به‌فارسی» آن را داستانی هندی می‌داند و می‌گوید «که در قرن اولیهٔ هجری [سده‌های ششم و هفتم میلادی] از هند به ایران رفته و به‌احتمال قوی اول به‌زبان پهلوی برگردانده شده و سپس به‌زبان‌های متعدد از جمله به‌فارسی به دست محمدباقر مجلسی (ـ ۱۱۱۰ق) ترجمه شده است.» مجتبی مینوی نظری خلاف این دارد. او در مقدمه‌ای که بر سندبادنامهٔ محمد بن علی بن محمدالظهیری‌السمرقندی به تصحیح احمد آتش نوشته در استدلال این که سندبادنامه اصلاً به فارسی نوشته‌شده و به هیچ‌وجه منشأ هندی ندارد، می‌نویسد: «ولی تقریباً ثابت شده است که این کتاب [سندبادنامه] مانند بلوهر و بوذاسف در ایران تألیف و تحریر شده است...». بلوهر و بوذاسف دربارهٔ زندگی بودا است و اگر ثابت شود که در ایران نوشته شده می‌توان برای تأثیرهایی که مذهب مانوی از بودا پذیرفته مأخذی عمده یافت. به هر حال این داستان که هنوز در هندی یا فارسی بودنِ اصل آن دلایل کافی اقامه نشده است، بارها به عربی و فارسی تحریر شده است و عجب آن‌که، به‌خلاف دیگر متون که بارها در شبه‌قاره تحریر شده‌اند، تحریری از آن در شبه‌قاره انجام نگرفته است. (الف ـ ۲) ترجمه‌های متون دینی، عرفانی و فلسفی: ۱ـ اوپانیشاد که از کتاب‌های مقدس هندوان در جهان‌شناسی اندیشهٔ هندی است. ترجمهٔ پنجاه اوپانیشاد / اپنگهت آن به قلم داراشکوه و با نام سر اکبر در دست است. این کتاب به کوشش و مقدمهٔ تاراچند و محمدرضا جلالی نایینی در تهران (۱۳۴۰ش) به چاپ رسیده است. ۲ـ تقویت‌الایمان نوشتهٔ مولوی محمداسماعیل شهید دهلوی (۱۱۹۳ ـ ۱۲۴۶ق) به اردو که ترجمه و شرح فارسی آن از مترجمی ناشناس در دست است. ۳ـ جنم ساکهی، از نویسنده‌ای ناشناس، به زبان پنجابی در زندگی و سرگردانی‌های گورونانک* که ترجمهٔ فارسی آن به قلم عبدالحکیم فرح‌آبادی در دست است. ۴ـ ملاقات نانک، از نویسنده‌ای ناشناس، به زبان پنجابی در زندگی و احوال گورونانک. ترجمهٔ فارسی آن از عبدالحکیم فرح‌آبادی در دست است. ۵ـ کاشی / کهاسی کهند، در شعایر مذهبی هندوان و توصیف مکان‌های مقدس بنارس که ترجمهٔ فارسی آن با نام بحرالنجات به قلم گوسائین آنند کهن، متخلص به خوش، در ۱۷۹۰م انجام گرفته است. ۶ـ گیامهاتمه که متنی سنسکریت و موضوع آن بر ما پوشیده است . در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان در بخش هندویی آمده است. ترجمهٔ آن از مترجمی ناشناس است. ۷ـ پشن پندانت / آتم درسی و باسکران که گفت‌وگوی فلسفی ـ عرفانیِ آتم درسی و باسکران به زبان هندی است و از مترجمی ناشناس آن را به‌فارسی برگردانده است. ۸ـ سری گنیس اتمه، در عرفان هندو که گفت‌وگویی است میان بهرت و بهرک ریش که ترجمهٔ فارسی آن با نام کرم بپاک در دست است. ۹ـ پوتهی سرودی در عرفان هندو نوشتهٔ سیری‌سراشیو / شری چرانداس که ترجمه‌ای فارسی از آن با نام محیط معرفت به قلم کرپال داس / ستی‌داس، متخلص به عارف، در دست است. ۱۰ـ چارآدرش، نوشتهٔ شری‌دت و کمیسوی به زبان سنسکریت یا هندی که ترجمهٔ فارسی با نام مرآت‌الادب از روپ‌نراین بن هریرام در ۱۱۹۲ق انجام گرفته است. ۱۱ـ مهاتم‌ایکاشی، متنی سنسکریت دربارهٔ آداب و مراسم ویژهٔ روز یازدهم هر ماه از مترجمی با نام اوروانا که آگاهی از او در دست نیست. ۱۲ـ انبرت کهند در فلسفه و عقاید هندوان به‌زبان سنسکریت که نخست با نام حوض‌الحیات به عربی ترجمه شده و سپس با نام بحرالحیات به دست شیخ محمدغوث گوالیاری (ـ ۹۷۰ق) به فارسی درآمده است. دانسته نیست ترجمهٔ فارسی بر پایهٔ متن سنسکریت انجام گرفته

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

یا متن عربی. ۱۳ـ اسکنت، در فلسفهٔ هندو که ترجمهٔ فارسی آن به قلم داراشکوه، با نام سیر وجود در ۱۰۵۰ق انجام گرفته است. ۱۴ـ دشوریران، رساله‌ای به سنسکریت که ترجمهٔ فارسی آن به دست داراشکوه انجام گرفته است. ۱۵ـ سارگیتا، متنی هندی دربارهٔ اوصاف و صورت مقام اونگ به قلم بهوجو پندت برهمن که ترجمهٔ فارسی آن از محمد مؤمن به روزگار شاه سلطان مراد است. ۱۶ـ رسالهٔ عرفانی ترجمهٔ فارسی کتابی است به هندی از همان نویسنده و همان مترجم. مترجم ابتدا آن را به عربی ترجمه کرده و بعد آن‌را به فارسی نیز برگردانده است. ۱۷ـ اسرارالعاشقین که گزارش و ترجمهٔ ملفوظات هندی سید احمد شیخ‌الهند گیلانی قادری (ـ ۱۱۳۶ق) از مترجمی ناشناس است. (الف ـ ۳) ترجمه‌های متون تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه: ۱ـ راج ترنگینی، متن سنسکریت در تاریخ کشمیر نوشتهٔ پاندت لکهن در ۱۱۴۸م که دو ترجمهٔ فارسی از آن در دست است: یکی به قلم ملا احمد کشمیری و به فرمان زین‌العابدین سلطان کشمیر (۸۷۹ـ ۸۲۷ق) که نشانه‌ای از آن در دست نیست و دیگری به قلم ملا شاه‌محمد شاه‌آبادی که به فرمان جلال‌الدین اکبر و به تصحیح ملا عبدالقادر بدایونی انجام گرفته است. این ترجمه با نام راج ترنگینی (تاریخ کشمیر) به تصحیح و مقدمهٔ صابر آفاقی به چاپ رسیده است (راولپندی، ۱۳۹۴ق). ۲ـ سفرنامهٔ مشهد، نوشتهٔ نبی‌احمد از سدهٔ سیزدهم به اردو که ترجمهٔ فارسی آن از سید امتیاز حسین در ۱۹۷۳م انجام گرفته است. (الف ـ ۴) ترجمه‌های متون پزشکی: ۱ـ اسرار کوک، متنی هندی دربارهٔ مسائل جنسی زنان که ترجمهٔ فارسی آن از جیون مل برهمن در ۱۱۵۶ق است. ۲ـ تن سوکه پوتهی، متنی به زبان هندی که ترجمهٔ فارسی آن از شیخ محمد قریشی است. تاریخ ترجمه و نام نویسندهٔ متن اصلی در دست نیست. ۳ـ سمکرت در کشته‌سازی به زبان هندی. ترجمهٔ فارسی به قلم شیخ حیدر و به دستور نواب میرتفضل‌علی‌خان در ۱۲۵۶ق انجام گرفته است. طب ناشناخته که ترجمهٔ متنی هندی است از مترجمی ناشناس. ۴ـ رتی‌رهس / رتی‌رس در آمیزش با زنان به زبان سنسکریت که ترجمهٔ فارسی با نام لذت‌النسا به قلم خواجه / خواجگی شیروانی از بریدشاهیان در حدود سدهٔ یازدهم هجری است. ۵ـ کوک‌شاستر / شاسترا، متنی هندی در آمیزش با زنان نوشتهٔ کوکاویر / کوکاداس که چند ترجمهٔ فارسی از آن در دست است: ترجمه‌ای به نظم با نام لذت‌النسا از سراینده‌ای با تخلص جامی که شاید نامش محمدقلی / محمد جامی باشد، در ۱۰۳۶ق. ترجمه‌ای به قلم ضیاءالدین نخشبی با نام کوک‌شاسترا که به نام لذت‌النسا نیز شناخته است. ترجمه‌ای به قلم فقیرالله بن محمد عزیز، به روزگار اورنگ‌زیب. ترجمه‌ای به قلم محمودعلی‌خان در سدهٔ سیزدهم. ۶ـ دیاگ بهگت، متنی سنسکریت از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمهٔ فارسی آن با نام طب محمودشاهی، به روزگار محمودشاه دوم بهمنی (۸۷۷ـ ۹۲۴ق) از مترجمی ناشناس است. (الف ـ ۵) ترجمه‌های متون ریاضی، طبیعیات، اخترشناسی و رمل و اسطرلاب: ۱ـ لیلاوتی، متنی سنسکریت در ریاضیات، نوشتهٔ بهاسکرا آچاریه / چارج دکنی که ترجمهٔ فارسی آن از ابوالفیض فیضی دکنی (۹۵۴ـ ۱۰۰۴ق) در ۹۹۵ق به فرمان جلال‌الدین اکبر است. ۲ـ برکهه پهل که گزیده و ترجمه‌ای است از کتاب‌های سنسکریت و هندی در سعد و نحس روزها که با نام چراغ طالع شناخته است. ترجمه و گزیدهٔ آن به قلم لعل چند بن صورت سنگه جهتری / چهتری دوکل انجام گرفته است. ۳ـ هکندی، کتابی به زبان هندی در اخترشناسی که ترجمهٔ فارسی آن به قلم میرزا گل‌بیگ منجم با نام زیج هندی انجام گرفته است. ۴ـ شهون پیک، متنی هندی در اخترشناسی هندی که ترجمهٔ فارسی آن از مترجمی ناشناس، با نام سراج‌البیت در دست است. ۵ـ سی فصل که ترجمهٔ کتابی سنسکریت در اخترشناسی نوشتهٔ شنکرجوش است. ترجمهٔ فارسی آن به قلم خوشحال‌رای در ۱۱۸۱ق انجام‌گرفته است. ۶ـ فرنکوهل که احتمال می‌رود ترجمهٔ متنی سنسکریت با نام پیکرن کتوهل نوشتهٔ بهاسکرا / باسکراچارج / آچاریه باشد. ترجمهٔ فارسی آن از مترجمی ناشناس و تاریخ ترجمهٔ آن ۱۸۰۹م است. ۷ـ جهنگابهون، متنی هندی از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمه‌ای فارسی از آن از ابوالحسن اجودهنی با نام مفتاح‌النجوم در دست است. ۹ـ پوتهی بسنت راج / کتاب باراهی متن سنسکریت نوشتهٔ کسی به نام ابراهیم که ترجمهٔ فارسی آن با نام نجوم ملا به قلم پندت‌راجه بهیم به دستور نواب امیرالدوله بهادر انتظام‌الملک حیدربیگ‌خان نصرت جنگ در ۱۲۰۴ق انجام گرفته است. ۱۰ـ سالوتر / سالوترا / سالهوتر / سالهوترا متنی هندی در شناخت اسبان نوشتهٔ درکراسی فرزند سرکراسی که دو ترجمهٔ فارسی از آن در دست است: ترجمه‌ای از قاضی حسین ولد خواجه‌طاهر / ظاهر در ۱۰۶۱ق و ترجمه‌ای به‌قلم عبدالله بن فیضی به دستور سلطان احمد بهمنی (۸۲۵ـ ۸۳۸ق). ۱۱ـ راحت‌المؤمنین که ترجمهٔ کتابی دربارهٔ شکار و

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

کشتار جانوران، به زبان سندی، نوشتهٔ محمدهاشم تتوی است و ترجمهٔ فارسی آن به‌قلم صبغت‌الله بن عزت‌الله انصاری به سال ۱۲۳۸ق انجام گرفته است. ۱۲ــ فرسنامه که ترجمهٔ کتابی به سنسکریت در شناخت اسبان از نویسنده‌ای ناشناس است و ترجمهٔ فارسی آن به‌قلم سید عبدالله، مخاطب به سید عبدالله‌خان بهادر فیروزجنگ (ــ ۱۰۵۴ق) در دست است که به دستور شاه‌جهان انجام گرفته است (الف ــ ۶). ترجمه‌های دیگر: ۱ــ سانژت، کتابی به سنسکریت از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمهٔ فارسی آن از دیبی‌داس با نام خلاصة‌الخلاصه در ۱۰۸۴ق است. ۲ــ سنگیت، کتابی به سنسکریت در موسیقی که ترجمهٔ فارسی آن با نام شمس‌الاصوات از رس‌برس‌خان در ۱۱۰۹ق انجام گرفته است. ۳ــ پاری‌جاتک، کتابی به سنسکریت که در موسیقی که ترجمهٔ فارسی آن از میرزا روشن‌ضمیر (ــ ۱۰۷۶ق) است. ۴ــ بده پرکاش نوشتهٔ تان‌سین در موسیقی که ترجمه از سنسکریت به‌فارسی، به قلم محمداکبر ارزانی. ۵ــ مان کتوهل، کتابی به سنسکریت در موسیقی که ترجمه و شرح فارسی آن با نام راگ‌درپن در ۱۰۷۶ق به قلم فقیرالله سیف‌خان انجام گرفته است. ۶ــ متاشکر، کتابی به سنسکریت در موسیقی که ترجمهٔ فارسی آن از لعل بهاری در روزگار اورنگ‌زیب است. ۷ــ سنگیت درپن، کتابی به سنسکریت در موسیقی که ترجمهٔ فارسی از مترجمی ناشناس در ۷۷۲ق است. در برخی منابع نام مترجم اعزالدین خالدخانی آمده، اما محقق است که این کتاب در گجرات و به سرپرستی ملک‌شمس‌الدین ابراهیم حسن ابورجا، حاکم گجرات، فراهم آمده است. چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد در این فهرست از آوردن نام آن دسته از کتاب‌هایی که در فارسی بودن زبان مبدأ یا مقصد آن‌ها تردید بود، خودداری شده است. با توجه به تأسیس شورای ترجمهٔ متون هندی به فارسی در عصر اکبری و با توجه به اشتیاق زایدالوصفی که در آن روزگار به ترجمهٔ متون سنسکریت پیدا شده بود، محقق است که تعداد تحریرها و ترجمه‌ها بسیار بیشتر از این‌ها بوده است. بسیاری از این ترجمه‌ها از بین رفته‌اند و بسیاری هنوز در انتظار فهرست‌برداری مانده‌اند. کشف، فهرست‌برداری، نگه‌داری و استفاده از این گنجینه می‌تواند به روشن‌تر شدن سیر تطور زبان فارسی در شبه‌قاره یاری رساند. ب ــ ترجمه از عربی به فارسی. (ب ــ ۱) ترجمه‌های قرآن به فارسی: ۱ــ ترجمه‌ای به قلم جلالی احمدآبادی (ز ۱۰۵۲ق) به دستور جهانگیر انجام گرفته است. ۲ــ ترجمه‌ای به قلم محمدشریف‌خان دهلوی (۱۱۳۸ ــ ۱۲۲۲ق). (ب ــ ۲) ترجمهٔ متون فلسفی، عرفانی و معارف دینی: ۱ــ تاریخ‌الحکما، نوشتهٔ شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری (ز ۶۸۷ق) که ترجمهٔ فارسی آن از مقصودعلی تبریزی به روزگار جلال‌الدین اکبر است. ۲ــ برزخ، نوشتهٔ ابوسعید سلمی که ترجمه و شرح فارسی از محمدعلی دیپالپوری است. ۳ــ شوارق مشرفه در رد شیعه، نوشتهٔ احمد بن هیثمی مکی (ــ ۹۵۰ق) که ترجمهٔ فارسی از محمدعوض حصاری لاهوری به‌دستور خان قلندرخان در ۱۱۳۴ق انجام گرفته است. ۴ــ صواعق‌المحرقه نوشتهٔ احمد بن حجر هیثمی که ترجمهٔ فارسی آن با نام براهین قاطعه در ترجمهٔ صواعق محرقه به قلم کمال‌الدین بن فخرالدین جهرمی است و در ۹۹۴ق به سلطان ابراهیم عادل‌شاه (۹۸۷ ــ ۱۰۳۵ق) پیشکش شده است. ۵ــ ضیاءالایقان، متن منسوب به امام جعفر صادق(ع) که ترجمهٔ فارسی آن از سید فداعلی. ۶ــ فقه‌الاکبر، نوشتهٔ نعمان بن ثابت کوفی، معروف به امام ابوحنیفه (۸۰ ــ ۱۵۰ق)، در عقاید اهل سنت. ترجمهٔ فارسی از عبدالسلام که شاید از مردم لاهور باشد، در ۱۱۱۱ق انجام گرفته است. ۷ــ مرآت‌الآخر، نوشتهٔ شیخ عبدالله گجراتی که ترجمهٔ فارسی آن از عبدالغنی بن عبدالغفور ندرناوی است. ۸ــ شرایع‌الاسلام نوشتهٔ علامهٔ حلی که ترجمهٔ فارسی آن از ذاکر علی جونپوری (ــ ۱۲۱۱ق) است. ۹ــ احیاء علوم‌الدین، نوشتهٔ ابوحامد محمد غزالی طوسی (۴۵۰ ــ ۵۰۵ق) که ترجمهٔ فارسی آن از مجدالدین مؤید بن محمد جاجرمی خوارزمی (ز ۶۲۰ق) است. ۱۰ــ اذکار عربیه از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمهٔ فارسی آن از سید محمد گیسودراز (ــ ۸۱۵ق) است. ۱۱ــ اصول‌السماع نوشتهٔ فخرالدین زرادی دهلوی (ــ ۷۴۸ق) که ترجمهٔ فارسی از کسی با نام ظهیرالدین است. ۱۲ــ اصول‌العشره نوشتهٔ نجم‌الدین کبری فیوفی (ــ ۶۱۹ق) که ترجمه و شرح فارسی آن از رضی‌الدین عبدالغفور لاری (ــ ۹۱۲ق) است. ۱۳ــ اکسیرالاکبر فی مقدمات کبریت‌الاحمر نوشتهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی که ترجمهٔ فارسی آن از مترجمی ناشناس است. ۱۴ــ الانسان‌الکامل، نوشتهٔ عبدالکریم بن ابراهیم جیلی قادری (۷۶۷ ــ ۸۳۲ق) که ترجمهٔ فارسی آن از جمال‌الدین قادری است. ۱۵ــ بوارق‌الالماع فی تکفیر من یحرم اسماع، نوشتهٔ شیخ احمد بن محمد طوسی عارف سدهٔ هفتم هجری که مؤلف ایضاح‌المکنون او را با غزالی طوسی یک دانسته است. ترجمهٔ فارسی آن از عبدالله شطاری لاهوری (ــ ۱۱۸۹ق) است. ۱۶ــ رسالهٔ محی‌الدین، که ترجمهٔ

رساله‌ای از محی‌الدین ابن عربی (ـ ۶۳۸ق) به قلم شاه داعی شیرازی (ـ ۸۷۰ق) است. ۱۷ـ تطریب‌الالحان لمناصحة‌الخلاف که نامهٔ شیخ ابوسعید ابوالخیر (ـ ۴۴۰ق) به ابن سینا (ـ ۴۲۸ق) و ترجمهٔ فارسی آن از شیخ عبدالحق محدث دهلوی است. ۱۸ـ یواقیت‌الحرمین نوشتهٔ محمدمعصوم مجددی که ترجمهٔ فارسی آن به قلم شاکر بن ملا بدرالدین سرهندی احمدی در ۱۰۷۱ق انجام گرفته است. ۱۹ـ خیرالبیان نوشتهٔ بایزید انصاری که شاید از پشتو به فارسی برگردانده شده و شاید هم تحریر آن به چهار زبان عربی، فارسی، پشتو و هندی بوده است. ترجمهٔ فارسی آن از مترجمی ناشناس به چاپ رسیده است (پیشاور، ۱۹۶۷م). ۲۰ـ قصیدهٔ حمزیهٔ غوثیه نوشتهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی که ترجمه‌ای به‌فارسی از آن از مترجمی ناشناس در سدهٔ دهم هجری در دست است. ۲۱ـ ترجمه‌ای منظوم از همان متن، سرودهٔ لطفی در ۹۲۷ق. ۲۲ـ عوارف‌المعارف نوشتهٔ ابوحفص شهاب‌الدین سهروردی (ـ ۶۳۲ق). ترجمهٔ فارسی آن از مترجمی ناشناس است. ۲۳ـ غنیة‌الطالبین / الغنیة‌الطالبی طریق‌الحق نوشتهٔ عبدالقادر گیلانی که ترجمهٔ فارسی از ملا عبدالحکیم بن شمس‌الدین سیالکوتی (ـ ۱۰۶۷ق) است و متن عربی آن به همراه ترجمهٔ زیرنویس فارسی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۲۸۲ق). ۲۵ـ ترجمه‌ای دیگر از همان متن، با نام غنیة‌الطالبین: دولت قاهره به دستور داراشکوه که از مترجمی ناشناس است. ۲۶ـ ترجمه‌ای دیگر از همان که متن از مترجمی ناشناس است. ۲۷ـ غوثیه، ملفوظات و الهامات کوتاه عبدالقادر گیلانی که ترجمه و شرحی از آن به قلم مترجمی ناشناس در دست است. ۲۸ـ الفتح‌الربانی نوشتهٔ عبدالقادر گیلانی که ترجمه‌ای فارسی از آن از مترجمی ناشناس در دست است. ۲۹ـ فتوح‌الغیب نوشتهٔ عبدالقادر گیلانی که ترجمه‌ای فارسی از آن از مترجمی ناشناس در دست است. ۳۰ـ شرح فصوص‌الحکم ابن عربی نوشتهٔ صدرالدین محمد قونوی (ـ ۶۷۳ق) که ترجمه‌ای فارسی از آن به قلم عمادالدین محمد عارف در دست است. ۳۱ـ کمیلیه، نوشتهٔ عبدالرزاق کاشی که ترجمه‌ای فارسی از آن از نظام‌الدین احمد بن شیخ علی قاضی بدخشی در دست است. ۳۲ـ لطایف‌المنن والاخلاق نوشتهٔ شیخ عبدالوهاب بن احمد شعرانی مصری (ـ ۹۳۷ق). ترجمه‌ای فارسی از آن از نور بن غلام محمد در دست است که به دستور خان صاحب محمد بهادروی‌خان امیر ایالت بهاولپور (۱۱۸۶ ـ ۱۲۲۴ق) انجام گرفته است. ۳۳ـ منهاج‌العابدین نوشتهٔ محمد غزالی طوسی که احتمال می‌رود ترجمهٔ فارسی آن از یوسف بدهٔ خوارزمی ایرچی (ـ ۸۳۴ق)، صوفی چشتی هندی باشد. ۳۴ـ ترجمهٔ کتاب تفسیر سورهٔ یوسف نوشتهٔ امام محمد غزالی با نام احسن‌القصص به قلم جان‌محمد انصاری در سدهٔ یازدهم هجری. ۳۵ـ المعرفة‌المحیرات نوشتهٔ محمد فیروز صوفی که به قلم خود او و با نام عقاید صوفیه در ۱۰۳۶ق به فارسی ترجمه شده است. ۳۶ـ آداب‌المریدین نوشتهٔ ابوالنجیب سهروردی که ترجمه و شرح فارسی آن از سید محمد گیسودراز در ۸۱۳ق است. ۳۷ـ احالة‌الکرب با صحاب سیدالعجم والعرب، نوشتهٔ سید جعفر بن حسن بن عبدالکریم مدنی شافعی. ترجمهٔ فارسی آن از محمد رفیع‌الدین قندهاری (۱۱۶۱ ـ ۱۲۴۱ق) است. ۳۸ـ الشجرة‌النعمانیه نوشتهٔ ابن عربی که ترجمه و شرحی از آن با نام مفاتیح‌الاسرار به قلم ابوالعیش زین‌العابدین، معروف به سرور، در دست است. ۳۹ـ مقصودالبیان نوشتهٔ بایزید انصاری که ترجمه‌ای فارسی از آن از مترجمی ناشناس در دست است. ۴۰ـ ترجمة‌الاحادیث‌الاربعین فی نصیحة‌الملوک والسلاطین که ترجمه‌ای است به فارسی از شیخ عبدالحق محدث دهلوی. ۴۱ـ اربعین بهایی / اربعون حدیثاً نوشتهٔ شیخ بهایی. ترجمهٔ فارسی آن از ابن‌خاتون عاقلی است و به سلطان محمد قطب‌شاه (ـ ۱۰۳۵ق) پیشکش شده است. ۴۲ـ مواهب‌الرحمان که متن ملفوظات عبدالقادر گیلانی است و محمدصادق قادری آن را با نام خزانهٔ قادریه در ۱۱۰۹ق به فارسی درآورده است. ۴۳ـ طریقة‌المحمدیه نوشتهٔ مولی محمد بن پیرعلی، معروف به برکلی (ـ ۹۸۱ق) که در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان از او با نام شیخ محمداکبر یاد رفته و سال مرگش ۷۰۸ق آمده است. ترجمهٔ فارسی آن با نام تزکیة‌النفوس به قلم گل‌محمد بن محمد سلیم وزیرآبادی انجام گرفته است. ۴۴ـ التنویر فی اسقاط‌التدبیر نوشتهٔ ابن عطای سکندرانی. ترجمهٔ فارسی دو بخش از آن به قلم علی متقی برهانپوری (۸۸۵ ـ ۹۷۵ق) و با نام التوسل فی‌الیقین والتوکل است. ۴۵ـ منهاج‌العارفین نوشتهٔ ملک‌مسعود بخارایی. ترجمهٔ فارسی از عل متقی برهانپوری با نام النصح‌الوافی لقطب‌الشافی. ۴۶ـ روضة‌الریاحین فی حکایات‌الصالحین نوشتهٔ عبدالله بن اسعد یافعی یمنی (ـ ۷۶۸ق). ترجمهٔ فارسی آن از ضل‌الله جهانی سمنانی در سدهٔ یازدهم. ۴۷ـ الجامع‌الصحیح / صحیح بخاری در حدیث، نوشتهٔ ابوعبدالله بخاری. ترجمهٔ فارسی از سلام‌الله محدث رامپوری (ـ ۱۲۲۹ق). ۴۸ـ الملل والنحل نوشتهٔ شهرستانی که ترجمهٔ

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

فارسی آن به قلم افضل‌الدین صدر ترکه (ــ ۸۵۰ق) انجام گرفت و مصطفی خالق‌داد عباسی به فرمان جهانگیرشاه تحریر تازه‌ای از آن به دست داد و توضیح‌الملل نامید. (ب ــ ۳) ترجمهٔ متون تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه: ۱ــ آثارالبلاد و اخبارالعباد / سبعة‌الاقالیم نوشتهٔ زکریای قزوینی (۶۰۵ ــ ۶۸۲ق). ترجمهٔ جلد دوم آن در ۹۴۸ق با نام تحفة‌العجایب به دست طایری هروی / علی طایری / طایری انجام گرفته و به ظهیرالدین بابر گورکانی (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق) پیشکش شده است. ۲ــ عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات نوشتهٔ زکریای قزوینی. ترجمهٔ فارسی آن به دست مترجمی ناشناس و سال پایان ترجمه ۹۵۴ق است. این ترجمه که به ابراهیم عادل‌شاه پیشکش شده است در ۱۹۱۲م در لکنو به چاپ رسیده است. ۳ــ سفرنامهٔ ابن بطوطه نوشتهٔ محمد بن عبدالله لواتی طنجی (۷۰۳ ــ ۷۷۹ق) که ترجمهٔ فارسی آن از اعتمادالدوله معتمدالملک نواب محمدخان صاحب بهادرجنگ است. ۴ــ تاریخ یمینی نوشتهٔ ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی رازی خراسانی (ــ ۴۲۷ / ۴۳۰ق). ترجمهٔ محمدفضل‌امام خیرآبادی (ــ ۱۲۴۳ق) است. ۵ــ جامع صحیح / جامع ترمذی / شمایل‌النبویه والخصایل‌المصطفویه نوشتهٔ ابن عیسی شمد ترمذی (ــ ۲۷۹ / ۲۷۵ / ۲۷۰ق). ترجمه‌های فارسی آن: ترجمه‌ای با نام شمایل‌النبی از حاجی محمد کشمیری (ــ ۱۰۰۶ق). ترجمه‌ای با نام شمایل ترمذی از سلام‌الله محدث رامپوری (ــ ۱۲۲۹ق). با نام شمایل ترمذی از کرامت‌علی جونپوری (ــ ۱۲۹۰ق). با نام نظم‌الشمایل از محمدحسین حافظ بن باقر هروی در روزگار جلال‌الدین اکبر و جهانگیر به نظم. هم‌او، این کتاب را به نثر نیز در آورد و نثرالخصائل نامید. با نام شمایل‌النبی از دین محمد که هیچ آگاهی از او در دست نیست. ۶ــ نظم‌الدرر والمرجان نوشتهٔ میرزاخان جالندهری در ۱۰۹۱ق که ترجمهٔ فارسی با نام نثرالجواهر فی تلخیص سیرابی‌الطیب والطاهر از علیم‌الله حسین بلخی سرهندی حنفی (ــ ۱۱۰۹ق) است. این ترجمه به‌چاپ نیز رسیده است (لاهور، ۱۸۰۲ و ۱۹۰۲م). ۷ــ عیون اخبار رضا نوشتهٔ شیخ صدوق (ــ ۳۸۱ق) که ترجمهٔ با نام تحفهٔ ملکی از علی بن طیفور بسطامی (ز۱۰۶۵ق) به روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) است. ۸ــ الخرایج والجرایح نوشتهٔ قطب‌الدین راوندی (ــ ۵۷۳ق) که ترجمه با نام کفایة‌المؤمنین از محمدشریف خادم به روزگار سلطان ابراهیم قطب‌شاه دکنی (۹۵۷ ــ ۹۸۸ق) است. ۹ــ چچ‌نامه از نویسنده‌ای ناشناس در تاریخ سند که ترجمهٔ فارسی آن از علی بن حامد بن ابی‌بکر کوفی (ح۵۵۵ ــ ح۶۱۷ق) به دستور فخرالدین حسین بن ابوبکر اشعری به سال ۶۱۳ق است (بمبئی، ۱۳۰۰ق و حیدرآباد، ۱۹۳۹م). ترجمه‌های سندی و اردوی آن بر پایهٔ ترجمهٔ فارسی انجام گرفته است. (ب ــ ۴) ترجمهٔ زندگینامه‌ها و تذکره‌ها: ۱ــ زبدة‌الاسرار نوشتهٔ شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ ــ ۱۰۵۲ق) در احوال عبدالقادر گیلانی. این کتاب گزیده‌ای است از بهجة‌الاسرار نوشتهٔ نورالدین ابوالحسن علی لخمی شافعی (ــ ۷۱۲ق). ترجمهٔ فارسی زبدة‌الاسرار با نام زبدة‌الآثار به قلم خود محدث دهلوی انجام گرفته است. ۲ــ بهجة‌الاسرار نوشتهٔ لخمی شافعی که ترجمهٔ فارسی از بدرالدین سرهندی (۹۷۱ ــ ۱۰۳۴ق) با نام مقامات غوث‌الثقلین است. ۳ــ روضة‌النواظر از نویسندهٔ ناشناس در مناقب عبدالقادر گیلانی که ترجمهٔ فارسی از بدرالدین سرهندی است. ۴ــ عرایس‌البیان، نوشتهٔ روزبهان بقلی که ترجمهٔ فارسی آن از بدرالدین سرهندی است. ۵ــ فتوح‌الغیب از نویسنده‌ای ناشناس. ترجمهٔ فارسی از بدرالدین سرهندی است. ۶ــ وفیات‌الاعیان نوشتهٔ ابن خلکان (ــ ۶۰۸ق) که ترجمهٔ فارسی آن از یوسف سنجری به دستور ابوالفتح سلطان محمودشاه یکم پادشاه گجرات (۸۸۹ ــ ۸۹۵ق) با نام منظر انسان. ۷ــ بهجة‌الاسرار و معدن‌الانوار نوشتهٔ ابن جهنم همدانی (ــ ۷۱۳ق) که ترجمهٔ آن از محمد حبیب‌الله بن شیخ جهان با نام کشف‌الآثار است. (ب ــ ۵) ترجمهٔ متون عروضی، بلاغی، نقد ادبی و منطق: ۱ــ سبحة‌المرجان فی آثار هندوستان نوشتهٔ میرغلام‌علی آزاد بلگرامی (۱۱۱۶ ــ ۱۲۰۰ق) به عربی. ترجمهٔ فارسی و بخش آخر آن در ۱۱۷۸ق به قلم خود او، با نام غزالان هند. ۲ــ شرح شمسیه، متن شمسیه نوشتهٔ نجم‌الدین عمر بن علی قزوینی کاتبی (ــ ۶۷۵ق) و شرح آن از قطب‌الدین محمد بن محمد رازی بویهی (ــ ۷۷۶ق) است. ترجمهٔ فارسی آن از ملا صادق حلوایی / سمرقندی، به روزگار جلال‌الدین اکبر است. ۳ــ آداب‌المتعلمین از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمهٔ فارسی منظوم آن، سرودهٔ غیاث‌الدین بن میرضیاءالدین با نام نظم آداب است و در ۱۲۶۴ق انجام یافته است. (ب ــ ۶) ترجمهٔ متون پزشکی: ۱ــ بحرالجواهر نوشتهٔ محمد بن یوسف طبیب هروی. دربارهٔ مترجم فارسی آن تردید است. این ترجمه یا به قلم محمدصدیق است یا مهدالیه راجه اجیت سنگه راتهور در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق). ۲ــ تاج‌العلاج / ترجمة‌المغنی / ترجمهٔ سدیدی نوشتهٔ سدیدالدین کازرونی که

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

بخشی از کتاب قانون ابن سینا (۳۷۰ ــ ۴۲۸ق) را گسترد و افزود. ترجمهٔ فارسی آن از عابدحسین، متخلص به عاصی (ح۱۲۶۲ق)، است ۳ــ تدارک انواع‌الخط نوشتهٔ ابن سینا. ترجمهٔ فارسی آن از حسین انصاری، مخاطب به صادق‌خان، از ملازمان نواب محمدعظیم‌شاه اوده است. ۴ــ تذکرةالکحالین نوشتهٔ عیسی بن علی کحال ترسا (ــ ۴۳۰ق). ترجمهٔ فارسی از شمس‌الدین علی‌الحسینی‌الجرجانی در ۹۹۷ق به روزگار محمدعلی قطب‌شاه. ۵ــ طب‌النبی نوشتهٔ جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹ ــ ۹۱۱ق) که ترجمهٔ فارسی از محمداکبر ارزانی به روزگار اورنگ‌زیب است. ۶ــ شرح اسباب و علامات نوشتهٔ نجیب‌الدین سمرقندی که ترجمهٔ فارسی آن از محمداکبر ارزانی / شاه‌محمد ارزانی دهلوی در ۱۱۱۲ق است و به اورنگ‌زیب پیشکش شده است. ۷ــ حدودالامراض نوشتهٔ محمداکبر ارزانی که ترجمهٔ فارسی آن از سیدابوالقاسم معروف به میرقدرت‌الله قادری با نام فصول‌الاعراض در ۱۲۰۲ق است. ۸ــ فصول بقراط و جالینوس نوشتهٔ احمد طبیب تنکابنی، ترجمهٔ غلام‌حسین کنتوری (۱۲۴۷ ــ ح۱۳۳۰ق). ۹ــ الاکسیرالأبیض نوشتهٔ ابن سینا، ترجمهٔ فارسی از مترجم پیش‌گفته. ۱۰ــ الاکسیرالاحمر از نویسندهٔ پیش‌گفته. ترجمه از همان مترجم. ۱۱ــ قانون از همان نویسنده و همان مترجم. ۱۲ــ عنبریه در شناخت امراض از نویسنده‌ای ناشناس، ترجمه و افزوده از مترجمی ناشناس با نام فوایدالبهیه / عنبرالاشهب. ۱۳ــ قانون نوشتهٔ ابن سینا، ترجمه از ملا فتح‌الله بن فخرالدین شیرازی در ۱۰۰۲ق. این کتاب به چاپ نیز رسیده است (لکنو، ۱۳۰۶ق). ۱۴ــ قانون از همان نویسنده، ترجمهٔ فارسی از مترجمی ناشناس در ۱۰۸۱ق. احتمال می‌رود این ترجمه به دست محمداکبر ارزانی انجام گرفته باشد. ۱۵ــ قانون از همان نویسنده، ترجمه از مترجمی ناشناس. ۱۶ــ قانونچه، از همان نویسنده، ترجمه از محمود بن محمد چغمینی (ــ ۷۴۵ق). ۱۷ــ قانونچه از همان نویسنده، ترجمهٔ فارسی از مترجمی ناشناس. این کتاب به کوشش عبدالله تاجر کتب به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۳۰ق). ۱۸ــ موجزالقانون که گزیده‌ای است از قانون ابن سینا نوشتهٔ علی بن نفیس قریشی (ــ ۶۸۷ق) و ترجمهٔ فارسی آن از خدایارخان بن کفایت شهید، پزشک و ادیب و فرمانروای سند از دودمان تالپوریان است. (ب ــ ۷) ترجمهٔ متون ریاضی، اخترشناسی و جفر و طلسمات: ۱ــ خلاصة‌الحساب نوشتهٔ شیخ بهایی (ــ ۱۰۳۰ق) که ترجمهٔ فارسی آن از لطف‌الله مهندس بن استاد احمد معمار لاهوری در ۱۰۹۲ق است. ۲ــ خلاصة‌الحساب، از همان نویسنده که ترجمهٔ فارسی آن از ابوالقاسم محمد بن عبدالله که به ابوالمظفر محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق) است. ۳ــ سرالمکتوم در رمل و اسطرلاب نوشتهٔ محمد فخرالدین رازی که به امام فخر رازی نیز نسبت داده شده است. ترجمهٔ فارسی آن با نام کنز مختوم از مترجمی ناشناس به روزگار شمس‌الدین ایلتتمش (۶۰۷ ــ ۶۳۳ق) است. ۴ــ صورالکواکب نوشتهٔ ابوالحسن عبدالرحمان بن عمر صوفی رازی (۲۹۱ ــ ۳۷۶ق) که احتمال می‌رود ترجمهٔ آن از لطف‌الله مهندس لاهوری باشد. ۳ــ اسرارالحروف نوشتهٔ ابن سینا که ترجمهٔ فارسی آن از رکن بن احمد بن عبدالرحمان مقلوب / ملقب مسیحایی است و در ۷۷۷ق به دستور مخدوم قاضی شمس‌الدین دباجی انجام یافته است. (ب ــ ۸) ترجمهٔ متون طبیعیات و کیمیا: ۱ــ حیات‌الحیوان نوشتهٔ کمال‌الدین محمد بن عیسی (ــ ۸۰۸ق) که ترجمه و گزیدهٔ فارسی آن از عطاءالله بن حکیم محمد جواد در روزگار کرنل میان‌سنگه والی کشمیر (ــ ۱۳۱۲ق) است. ۲ــ فرسنامه در شناخت اسبان که منسوب به ارسطو است و از مترجم عربی آن آگاهی در دست نیست. ترجمهٔ فارسی از مولوی محمد بن حسینی است. ۳ــ فرسنامه از همان نویسنده که ترجمهٔ فارسی آن از زین‌العابدین بن ابوالحسن کربلایی / خراسانی هاشمی است و به فرمان مظفرشاه ثانی والی گجرات (۹۱۷ ــ ۹۳۲ق). ۴ــ کیمیای باسلیقا، نوشتهٔ براکلوس / فرالیوس که ترجمهٔ فارسی آن از زین‌العابدین متطبب مشهدی است و در روزگار خان‌خانان نواب مبارزالملک معین‌الدوله سید محمدرضاخان بهادر مظفرجنگ، حاکم بنگاله انجام یافته است (ب ــ ۹) متون ترجمهٔ چنددانشی: ۱ــ سبعیات از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمهٔ فارسی از غلام رسول خلوت (ز۱۱۹۱ق) است. ۲ــ کشکول بهایی نوشتهٔ شیخ بهایی که ترجمهٔ فارسی آن از احمد عاملی است و به سلطان عبدالله قطب‌شاه پیشکش شده است. ۳ــ مابال، متن منسوب به ارسطو، بقراط و تئوفراستس که ترجمهٔ آن از حکیم اصغرحسین بن غلام غوث در ۱۸۱۴م. ج) ترجمه از ترکی و پشتو به فارسی: ۱ــ یادداشت‌های بابر / بابرنامه / تزوک بابری / واقعات بابری نوشته ظهیرالدین بابر گورکانی به زبان ترکی چغتایی. ترجمه‌های فارسی آن: ابتدا شیخ زین‌الدین خوافی (ــ ۹۴۰ق) بخشی از آن را به فارسی ترجمه کرد. سپس محمدقلی حصاری مغول باقی آن را به دستور بهروزخان حکمران جوناگره در ۹۹۴ق ترجمه و تکمیل کرد؛ ترجمهٔ دیگر آن به دست میرزا

عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) در ۹۹۸ق و به فرمان اکبر انجام گرفته است؛ ۲ـ مجالس‌النفایس نوشتهٔ امیرعلی شیر نوایی (۸۴۴ـ ۹۰۶ق). ترجمه از ترکی چغتایی به فارسی به قلم میرزا عبدالباقی شریف رضوی، متخلص به وفا (ز۱۲۴۷ق)، به دستور نواب غلام غوث‌خان اعظم حاکم کرناتک؛ ۳ـ حلب‌السیر نوشته گوهر بن خوشحال خان ختک. ترجمه از پشتو به فارسی به قلم بابرشاه نوشاهی در ۱۲۳۴ق؛ ۴ـ رساله در عروض نوشتهٔ ظهیرالدین محمد بابر گورکانی. ترجمه‌ها از ترکی چغتایی به فارسی: با نام عروض‌زاده که ترجمه‌ای است منظوم، سرودهٔ ظهیرالدین بن میرزا علی بخت، معروف به میرزا کلان و متخلص به اظفری (ـ ۱۲۳۴ق)؛ ترجمه‌ای منثور نیز از آن در دست است که به قلم همان اظفری است. چنان که پیش‌تر نیز گفته شد با افول سلطنت گورکانیان و اوج‌گیری قدرت انگلیسیان در شبه‌قاره، زبان فارسی رونق و ارج و قرب خود را از دست داد. اما جای پای زبان فارسی آن‌قدر عمیق بود که برای شناسایی دوره‌ای از تاریخ هندوستان آشنایی و یادگیری آن الزامی به نظر می‌رسید. به همین دلیل برخی از کارکنان شرکت هند شرقی انگلیس به یادگیری زبان فارسی پرداختند و بخشی از متون فارسی را به زبان‌های اروپایی برگرداندند. در این جا لازم است یادآوری شود که زبان انگلیسی نخستین زبان اروپایی نبود که به شبه قاره راه یافت. «از همان هنگام که واسکودوگاما راه دریایی اروپا به شبه‌قارهٔ هند را کشف کرد، زبان پرتغالی، همراه با بازرگانان اروپایی یسوعی، به این سرزمین آمد، و پس از قرنی توسط رقیبی دیگر، یعنی زبان فرانسوی، از میدان به در رفت. انگلیسیان با حاکمان محلی گوشه و کنار این سرزمین پهناور به تجارت پرداختند.» درواقع، «در عرصهٔ فرهنگ... کار ترجمهٔ متن‌های دینی مسیحی به فارسی و سنسکریت را نیز پرتغالیان آغاز کردند.» اما، کار ترجمهٔ متون فارسی به زبان‌های اروپایی به شکلی روشمند و برنامه‌ریزی شده با تسلط انگلیسیان بر شبه‌قاره رونق گرفت. آن‌ها نه تنها در کار ترجمه، که در کار تصحیح و چاپ متون فارسی نیز فعال بودند و در بعضی مواقع، اگر هم خود در این کار مشارکت فعال نداشتند، فارسی‌دانان شبه‌قاره را به این کار تشویق می‌کردند. تا آن‌جا که سرپرسی سایکس، که زمانی در شبه‌قاره خدمت می‌کرد، توصیه کرد که کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی به ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی در دانشگاه‌ها و مدارس تدریس‌شود تا زبان فارسی که رو به قهقهرا رفته بود، رونقی دوباره بگیرد. اما این کوشش‌ها، دست‌کم در اوایل سلطهٔ انگلیسیان در شبه‌قاره، بسیار اندک‌بود. «انگلیسیان در برابر شایستگی‌هایی که زبان فارسی در خود داشت، با آن رفتار مناسب نکردند. اصولاً تا سال ۱۸۱۳م / ۱۲۲۸ق حکومت هیچ‌گونه برنامهٔ آموزشی را برای هند ترتیب نداده بود.» بنابراین، در فهرستی که خواهد آمد به نام انگلیسیان بیش‌تر برمی‌خوریم. **فهرست خاورشناسان مستقر در هند و ترجمه‌های آنها**: ۱ـ ویلیام ارسکین (۱۷۷۳ ـ ۱۸۲۵م). ترجمه‌های او: (۱ ـ ۱) بابرنامه نوشتهٔ ظهیرالدین بابر گخ ترجمهٔ انگلیسی آن بر پایهٔ ترجمهٔ فارسی آن به قلم عبدالرحیم خان‌خانان است. این ترجمه را جان لیدن آغاز کرد و ویلیام ارسکین به پایان رساند (لندن، ۱۸۲۶ق). (۱ ـ ۲)) تاریخ رشیدی نوشتهٔ میرزا حیدر دوغلات، ترجمه و گزیدهٔ انگلیسی در ۱۸۴۰ ـ ۱۸۴۱م انجام گرفته است. (۱ ـ ۳) منتخب‌اللباب نوشتهٔ خوافی‌خان، ترجمه و گزیدهٔ انگلیسی در ۱۸۱۱م انجام گرفته است. (۱ـ۴)اکبرنامه نوشتهٔ ابوالفضل علامی که دارای ترجمه و گزیدهٔ انگلیسی است. (۱ـ۵) ترجمهٔ بخش‌های نخست جهانگیرنامه. (۱ـ۶) اقبال‌نامهٔ جهانگیری نوشتهٔ معتمدخان که دارای ترجمه و گزیدهٔ انگلیسی است. (۱ـ۷) تذکرةالواقعات نوشتهٔ جوهرآفتابه‌چی. ارسکین ترجمهٔ چارلز استوارت از این کتاب را تصحیح کرد. این تصحیح درواقع ترجمه‌ای دیگر از آن است. ۲ـ چارلز استوارت (۱۷۶۴ـ۱۸۳۷م): (۲ـ۱) مسیر طالبی فی بلاد افرنجی نوشتهٔ ابوطالب اصفهانی. ترجمهٔ انگلیسی آن با نام سفرهای میرزا ابوطالب‌خان در آسیا، افریقا و اروپا در سال‌های ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۰۱، ۱۸۰۲ و ۱۸۰۳. (۲-۲) ملفوظات تیمور / واقعات تیموری نوشتهٔ ابوطالب حسینی تربتی. ترجمهٔ انگلیسی با نام ملفوظات تیمور یا خاطرات تیمور امپراتور مغول (لندن، ۱۸۳۰م). (۲ـ۳) تذکرةالواقعات نوشتهٔ جوهرآفتابه‌چی. ترجمهٔ انگلیسی با نام تذکرةالواقعات یا خاطرات شخصی همایون امپراتور مغول (لندن، ۱۸۳۲م). (۲ـ۴) گردآوری و ترجمهٔ انگلیسی مجموعه‌ای از نامه‌ها و استادفارسی. ۳ـ جاناتن اسکات (۱۷۵۴ـ۱۸۲۹م): (۳ـ۱) تاریخ فرشته نوشتهٔ محمدقاسم فرشته. ترجمه انگلیسی مقالهٔ سوم آن در ۱۷۹۴م انجام یافته است. ۴ـ الویس اسپرنگر (۱۸۱۳ ـ ۱۸۹۴م): (۴ـ۱) مروج‌الذهب نوشتهٔ مسعودی. ترجمهٔ انگلیسی بخشی از آن. ۵ـ چالرز الیوت (۱۷۷۶ـ۱۸۵۶م): (۵ـ۱) ترجمهٔ انگلیسی گلستان رحمت نوشتهٔ محمد مستجاب‌خان حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان.

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

۶ـ سرهنری میرس الیوت (۱۸۰۸ـ۱۸۵۳م): (۶ـ۱) کتابی به نام تاریخ هند به روایت تاریخ‌نگاران آن که ترجمهٔ گزیده و گاه کامل تواریخ هند در سده‌های میانه است. این کتاب با نام تاریخ هند الیوت ـ داوسن نیز شهرت دارد. ۷ـ جیمز اتکینسن (۱۷۸۰ ـ ۱۸۵۲م): (۷ـ۱) شاهنامه سرودهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی. ترجمهٔ گزیدهٔ انگلیسی آن به نثر آمیخته به نظم در ۱۸۳۲م. (۷ـ۲) رستم و سهراب از فردوسی. ترجمهٔ آزاد آن به انگلیسی (کلکته، ۱۸۱۴م). (۷ـ۳) ترجمه و شرح داستان حاتم طایی به انگلیسی. (۷ـ۴) کلثوم ننه / عقایدالنسا نوشتهٔ آقاجمال خوانساری. ترجمهٔ انگلیسی آن با نام کلثوم‌ننه، عادت و رسوم زنان ایران و خرافات خانگی آنان (لندن، ۱۸۳۲م). (۷ـ۵) لیلی و مجنون، از نظامی گنجوی. ترجمهٔ منظوم انگلیسی آن (لندن، ۱۸۳۲م). ۸ـ ادوارد بکهاس ایستویک (۱۸۱۴ ـ ۱۸۸۳م): (۸ـ۱) گلستان سعدی شیرازی. ترجمهٔ منظوم و منثور انگلیسی آن. (۸ـ۲) انوار سهیلی از حسین واعظ کاشفی. ترجمهٔ منظوم و منثور انگلیسی آن. ۹ـ فرانسیس بالفور (۱۷۶۹ـ۱۸۰۷م): (۹ـ۱) ارشادالطالبین / انشای هرکرن، نوشتهٔ هرکرن بن متهرداس کنبوه مولتانی. ترجمهٔ انگلیسی آن (کلکته، ۱۷۸۱م). (۹ـ۲) تاریخ فرشته، محمدقاسم فرشته. احتمال می‌رود یکی از ترجمه‌های انگلیسی آن از همین مترجم باشد. ۱۰ـ سرریچارد فرانسیس برتن (۱۸۲۱ـ۱۸۹۰م): (۱۰ـ۱) ترجمهٔ انگلیسی هزار و یک‌شب / الف لیل و لیلة که در شانزده جلد به چاپ رسیده است (چاپ آن میان ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۸م). (۱۰ـ۲) گلستان از سعدی شیرازی که یکی از ترجمه‌های انگلیسی آن به او منسوب است. ۱۱ـ جان بگز (۱۷۸۵ـ۱۸۷۵م): (۱۱ـ۱) تاریخ فرشته / گلشن ابراهیمی نوشتهٔ محمدقاسم فرشته که ترجمهٔ کامل انگلیسی آن به قلم او است. (۱۱ـ۲) سیرالمتأخرین نوشتهٔ غلام‌حسین طباطبایی که ترجمه و تحریر انگلیسی آن تا فصل شکست سرفرازخان به دست مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان به دست او انجام گرفته است. ۱۲ـ هاینریش فردیناند بلوخمان (۱۸۳۸ـ۱۸۷۷م): (۱۲ـ۱) اکبرنامه / آیین اکبری نوشتهٔ ابوالفضل علامی که ترجمهٔ انگلیسی دفتر یکم آن به قلم او انجام گرفته است. ۱۳ـ هرمان بیکنل (۱۸۳۰ـ۱۸۷۵م): (۱۳ـ۱) ترجمهٔ انگلیسی گزیده‌ای از دیوان حافظ شیرازی، دربردارندهٔ صد و هشتاد و نه غزل و تمام قطعات، رباعیات، مخمسات و ساقی‌نامه که با نام گزیدهٔ سروده‌های حافظ شیرازی به‌چاپ رسیده است (لندن، ۱۸۷۵م). ۱۴ـ دیوید پرایس (۱۷۶۲ـ ۱۸۳۵م): (۱۴ـ۱) جهانگیرنامه، متن برساختهٔ منسوب به جهانگیر، پادشاه گورکانی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم پرایس به چاپ رسیده است (لندن، ۱۸۲۹م). ۱۵ـ هنری توبی پرنسیپ (۱۷۹۲ ـ ۱۸۷۸م): (۱۵ـ۱) مثنوی امیرنامه سرودهٔ بساون‌لعل شادان بلگرامی که ترجمهٔ انگلیسی آن با نام خاطرات یک سرباز افغانی نواب محمدامیرخان به چاپ رسیده است (کلکته، ۱۸۳۲م). ۱۶ـ جان تامپسن پلاتی (۱۸۳۰ـ۱۹۰۴م): (۱۶ـ۱) گلستان سعدی شیرازی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (لندن، ۱۸۸۹م). ۱۷ـ هنری سولیوان جارت (۱۸۳۹ـ۱۹۰۵م): (۱۷ـ۱) آیین اکبری / اکبرنامه، نوشتهٔ ابوالفضل علامی که ترجمهٔ انگلیسی دفترهای دوم و سوم آن به قلم او انجام گرفته (چاپ ۱۸۹۲ ـ ۱۸۹۴م). چاپ جدید آن همراه با ترجمهٔ مجلد اول کتاب به قلم بلوخمان در یک جلد منتشر شده است (کلکته، ۱۹۹۳م). ۱۸ـ سرویلیام جونز (۱۷۴۶ـ۱۷۹۴م): (۱۸ـ۱) درهٔ نادری / جهانگشای نادری، نوشتهٔ میرزا مهدی‌خان استرابادی. جونز دو ترجمه از این کتاب به دست داده است که یکی به فرانسه و دیگری به انگلیسی است. ۱۹ـ الکزاندردو (ـ ۱۷۷۹م): (۱۹ـ۱) تاریخ فرشته نوشتهٔ محمدقاسم فرشته که ترجمهٔ انگلیسی مقاله‌های یکم و دوم آن در ۱۷۶۸م در دو مجلد به چاپ رسیده است. ۲۰ـ ویلیام فرانکلین (۱۷۶۳ـ۱۸۳۹م): (۲۰ـ۱) ترجمهٔ انگلیسی قصهٔ کامروپ نوشتهٔ محمدکاظم حسینی به قلم او انجام گرفته است (لندن، ۱۷۹۳م). ۲۱ـ چارلز همیلتن (ز ۱۷۹۱م): (۲۱ـ۱) هدایه نوشتهٔ برهان‌الدین علی بن ابی‌بکر مرغینانی (ـ ۵۹۳ق) که ترجمهٔ انگلیسی آن بر پایهٔ متن ترجمهٔ فارسی که به قلم غلام‌یحیی بهاری است، انجام گرفته است (لندن، ۱۷۹۱م). ۲۲ـ هنری جورج کین (۱۷۸۱ـ۱۸۶۴م): (۲۲ـ۱) اخلاق محسنی نوشتهٔ حسین واعظ کاشفی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (هارتفورد، ۱۸۵۰م). (۲۲ـ۲) انوار سهیلی نوشتهٔ حسین واعظ کاشفی که ترجمهٔ باب یکم آن همراه با متن فارسی به‌چاپ رسیده است (هارتفورد، ۱۸۳۵م). ۲۳ـ سرلوکاس وایت لینگ (۱۸۵۶ـ۱۹۲۵م): (۲۳ـ۱) بدایع سعدی شیرازی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (برلین، ۱۹۳۵م). (۲۳ـ۲) طیبات سعدی شیرازی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (۱۹۳۶م، لندن). (۲۳ـ۳) بابرنامه نوشتهٔ ظهیرالدین بابر گورکانی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (آکسفورد، ۱۹۲۱م).

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

۲۴ـــ رالف تـامس هـاچکین گـریفیث (۱۸۲۶م ـ): (۲۴ـ۱) یوسف و زلیخا سرودهٔ جامی که ترجمهٔ انگلیسی آن بـه قـلم او انـجام گـرفته است (لنـدن، ۱۸۸۲م). ۲۵ـــ ژروم گـزاویـه (۱۵۴۹ـ۱۶۱۷م): (۲۵ـ۱) روابط تاریخی هیأت تبلیغی و مغول کبیر نوشتهٔ خود او به پرتغالی. ترجمهٔ فارسی آن را گزاویـه بـا یاری عبدالستار بن قـاسم لاهـوری انـجام داده است. (۲۵ـ۲) داستان احوال حواریان / وقایع حواریان دوازده گانه نوشتهٔ خود او به پرتغالی که ترجمهٔ فارسی آن‌را نیز گزاویه با یاری عبدالستار بن قاسم لاهوری انجام داده است. (۲۵ـ۳) مزامیر منسوب بـه داود نبی که ترجمهٔ فارسی آن با نام زبود به‌قلم او انجام گـرفته است. ۲۶ـــ فـرانسیس گـلدوین (۱۷۴۰ـ۱۸۱۲م): (۲۶ـ۱) کریما/ پندنامه منسوب به سعدی شیرازی که ترجمهٔ انگلیسی آن در پیوست کتابی با نام منشی فارسی نوشتهٔ گلدوین آمـده است. (۲۶ـ۲) گلستان سعدی شیرازی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است. (۲۶ـ۳) طوطی‌نامه ترجمه و تحریری از ضیاء نخشبی که ترجمهٔ انگلیسی آن بـه قـلم او انـجام گـرفته است. (۲۶ـ۴) تجنیس‌اللغات / تجنیس خط سلک گوهر / نصاب ضیایی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (چاپ دوم آن: لنـدن، ۱۸۱۲م). (۲۶ـ۵) دبستان مـذاهب نـوشتهٔ کـیخسرو اسفندیار آذرکیوان که ترجمهٔ انگلیسی تعلیم یکم آن به قلم او در جلدهای یکم و دوم جنگ نوین آسیایی بـه چـاپ‌رسیده است. (۲۶ـ۶) خلاصهٔ تاریخ کتاب مقدس نوشتهٔ استروالد که ترجمهٔ فارسی آن به قلم او در دست است. (۲۶ـ۷) آموزش اصول دین مسیح نوشتهٔ استروالد که ترجمهٔ فارسی آن به همراه کتاب پیشین در یک مجلد به چاپ رسیده است (۱۷۹۲م). (۲۶ـ۸) آیین اکبری / اکبرنامه نوشتهٔ ابوالفضل علامی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است. (۲۶ـ۹) الفاظ ادویه نوشتهٔ نورالدین محمد عبدالله عین‌الملک شیرازی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است (کلکته، ۱۷۹۵م). ذکر احکام عشر و خروج مـالکان زمین و بـیان عـاشر و آنـچه مـتعلق بـه آن است نـوشتهٔ امیرحیدر بلگرامی. ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او همراه با متن فارسی به چاپ رسیده است (کلکته، ۱۷۹۶م). (۲۶ـ۱۰) تاریخ بنگاله نوشتهٔ منشی سلیم‌الله که ترجمهٔ انگلیسی آن بـه‌قلم او انـجام گـرفته است (کـلکته، ۱۷۸۸م). ۲۹ـــ جـیمزبراون (ز۱۷۸۸م): (۲۹ـ۱) رسالهٔ نانک‌شاه نوشتهٔ بوده سنگه کـهتری اروره که تـرجـمهٔ انگلیسی آن از او در دست است. ۳ـ ادوارد رهـاتک، خـاورشناس مـجار (۱۸۱۹ـــ۱۸۹۱م): (۳۰ـــ۱) روضة‌الصفا نوشتهٔ خواندمیر که ترجمهٔ انگلیسی آن بـه قـلم او انـجام گـرفته است (لنـدن، ۱۸۹۱ـــ۱۸۹۴م). (۳۰ـــ۲) گلستان‌سعدی شیرازی که تـرجـمهٔ انـگلیسی آن از او در دست است (لنـدن، ۱۹۶۴م). (۳۰ـــ۳) تـاریخ سـورت، نـوشتهٔ رنجهورجی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گـرفته است (بمبئی، ۱۸۸۲م). (۳۰ـ۴) منتخب‌التواریخ، نـوشتهٔ عـبدالقـادر بدایونی که ترجمهٔ انگلیسی بخشی از آن به قلم او انجام گرفته است (بمبئی، ۱۸۸۲م). (۳۰ـ۵) محبوب‌القلوب / شمس و قهقه، نوشتهٔ میرزا برخوردار فراهی که تـرجـمهٔ انگـلیسی آن از او در دست است (بمبئی، ۱۸۷۰م. ۳۱ـ حاجی مصطفی ریموند (ـ ۱۷۹۱م): (۳۱ـــ۱) سـیرالمـتأخرین، نـوشتهٔ غـلامحسین‌خان طباطبایی که ترجمهٔ انگلیسی آن بـه‌قلم او انـجام گـرفته است (کلکته، ۱۷۸۹م). ۳۲ـ جـان‌نات (۱۷۵۱ـــ۱۸۲۵م): (۳۲ـــ۱) ترجمهٔ گزیده‌ای از غزل‌های شاعر ایرانی، حافظ. این کتاب ترجمهٔ برخی از غزل‌های حافظ شیرازی است که او به نـظم انگـلیسی درآورده است (لندن، ۱۷۸۷م). معیار ما در این فهرست‌برداری، نام بردن از خاورشناسانی بود که در مقاطعی از زندگی خود، در شبه‌قاره اقـامت داشـته‌انـد و زبـان فـارسی را نـیز در هـمان‌جا آموخته‌اند. جز این‌ها، ترجمه‌هایی چند نیز از خـاورشناسان اروپایی در دست است کـه مـترجـمان آن در شبه‌قاره اقـامت نداشته‌اند و زبان فارسی را در آن‌جا نیاموخته‌اند. فارسی رایج در شبه‌قاره با فارسی رایج در ایران مـتفاوت بـوده است. بسیاری واژگان هندی، سنسکریت، پنجابی، سندی و... بـه‌زبان کـتابت فارسی رایج در هند و پاکستان راه یافته است و بنابراین نمی‌توان آن را فـارسی سـره بـه مـفهوم ایـرانـی آن دانست. طـبیعتاً خاورشناسان مستقر در شبه‌قاره نیز فارسی رایج در هندوستان را آموخته بوده‌اند و این فارسی به خصوص در اواخر حکمرانـی گورکانیان دستخوش تحریف بوده است. سرپرسی سایکس در سفرنامهٔ سرپرسی سایکس یـا ده هـزار میل در ایـران مـی‌نویسد: «فارسی رایج هندوستان تحریف‌شدهٔ زبـانی است کـه در ایـام نادرشاه شایع بوده...» او که کاملاً از آموختن فـارسی در ایـران خرسند است می‌گوید: «شب‌ها و ساعات بـی‌کاری روز را بـه فراگرفتن زبان فارسی پرداخته و نهایت جای مسرت بود که فقط آموختن این زبان را در هندوستان شروع و زیاد پیشرفت نکرده بودم...» بنابراین، ساختار زبانی ترجمه‌هایی کـه خـاورشناسان مستقر در شبه‌قاره به دست داده‌اند، از آن‌جا که یکی از زبان‌های مبدأ یا مقصد آن‌ها فارسی رایج در هـندوستان بـوده است، بـا

ترجمه‌هایی که مترجمان آن فارسی را در شبه‌قاره نیاموخته‌اند متفاوت است. بسیاری از ترجمه‌هایی که در شبه‌قاره انجام گرفته‌اند و در فهرست‌ها، نامی از آن‌ها نیست به دوره‌های متأخر مربوط می‌شوند. بخشی از این ترجمه‌ها، به قلم فارسی آموختگانی بوده است که دوره‌های دانشگاهی خود را در ایران و دانشگاه‌های شبه‌قاره گذرانده‌اند. ترجمه‌هایی دیگر نیز در دست است که مترجمان آن‌ها از پارسیان مقیم هند بوده‌اند. در فهرستی که خواهد آمد به‌وضوح دیده می‌شود که کار ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره تا امروز ادامه دارد و این امری کاملاً طبیعی است. چرا که، بخشی عظیم از میراث مکتوب هند و پاکستان و بنگلادش به زبان فارسی است. **ترجمه‌های متأخرین از زبان‌های شبه‌قاره یا انگلیسی به فارسی و به‌عکس:** ۱ــ آفتاب‌اصغر (۱۹۴۰م ــ): (۱ــ۱) موت کا منظر که ترجمهٔ اردوی کتابی با نام منظرهٔ مرگ نوشتهٔ خواجه محمداسلام است. (۱ــ۲) اختر کتابی با نام دستور اساسی جماعت اسلامی را نیز از اردو به فارسی برگردانده است. (۱ــ۳) خطبات اسلامی نوشتهٔ مودودی که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او انجام گرفته است. (۱ــ۴) تاریخ مبارک‌شاهی نوشتهٔ یحیی بن احمد بن عبدالله سرهندی که ترجمه از فارسی به اردو است. ۲ــ بهرام گور تهمورث آنکلساریا (۱۸۱۳ ــ ۱۹۴۴م): (۲ــ۱) ترجمهٔ گاثاها به زبان گجراتی به قلم او در دست است. (۲ــ۲) ترجمهٔ کارنامهٔ اردشیر بابکان که دانسته نیست به کدام‌یک از زبان‌های شبه‌قاره ترجمه شده است. (۲ــ۳) ترجمهٔ گاثاها به‌زبان انگلیسی که به قلم او انجام گرفته است. (۲ــ۴) ترجمهٔ زندآگاهی که دانسته نیست به کدام‌یک از زبان‌های شبه‌قاره ترجمه شده است. (۲ــ۵) ترجمهٔ وندیداد که دانسته نیست به چه زبانی ترجمه شده است. ۳ــ احمدخان دهلوی (۱۲۳۲ ــ ۱۳۱۵ق): (۳ــ۱) ترجمهٔ باب‌های دهم و دوازدهم تحفهٔ اثناعشریه نوشتهٔ شاه‌عبدالعزیز دهلوی با نام تحفهٔ حسن در ۱۲۶۰ق که شاید از عربی به فارسی باشد. (۳ــ۲) کیمیای سعادت از امام محمد غزالی که ترجمهٔ برخی ابواب آن به اردو به قلم او انجام گرفته است. (۳ــ۳) معیارالعقول از ابن سینا. ترجمهٔ آن با نام تسهیل فی جرالثقیل که دانسته نیست به چه زبانی است. (۳ــ۴) فوایدالافکار فی اعمال‌الفرجار در ریاضیات نوشتهٔ نیایش فریداحمد. ترجمه از فارسی که دانسته نیست به کدام یک از زبان‌های شبه‌قاره انجام گرفته است. ۴ــ اختر شیرانی (۱۹۰۵ــ۱۹۴۸م): (۴ــ۱) جوامع‌الحکایات نوشتهٔ عوفی که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او در دست است. ۵ــ اختر مهدی رضوی (۱۹۵۱م ــ): (۵ــ۱) داستان راستان نوشتهٔ مرتضی مطهری که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او در دست است. (۵ــ۲) ما چه می‌گوییم نوشتهٔ سیدمحمد قطب که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او انجام گرفته است. ۶ــ ادیب پیشاوری (۱۲۶۰ ــ ۱۳۴۹ق): (۶ــ۱) اشارات نوشتهٔ ابن سینا. ترجمه از عربی، که دانسته نیست به اردو است یا فارسی. ۷ــ ادیب فیروزشاهی (۱۳۱۴ ــ ۱۳۹۳ق): (۷ــ۱) مثنوی معنوی سرودهٔ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی که ترجمهٔ سندی آن با نام اشرف‌العلوم در شش دفتر به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۲) دیباچهٔ مثنوی معنوی سرودهٔ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی که ترجمهٔ سندی آن با نام چهره‌گشای مثنوی به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۳) خاتم‌الانبیا در سیرهٔ پیامبر که ترجمهٔ سندی آن با نام نورعلی نور به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۴) کشف‌المحجوب، نوشتهٔ علی هجویری که ترجمهٔ سندی آن به قلم او در دست است. (۷ــ۵) کلید بهشت نوشتهٔ مولانا تهانوی که ترجمهٔ سندی آن به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۶) بهشتی کوثر نوشتهٔ مولانا تهانوی که ترجمهٔ سندی آن به قلم او در دست است. (۷ــ۷) علاج‌الفقط ولوباه نوشتهٔ مولانا تهانوی که ترجمهٔ سندی آن به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۸) زادالادیب نوشتهٔ مولانا تهانوی که ترجمهٔ سندی آن به قلم او در دست است. (۷ــ۹) حیات‌المسلمین نوشتهٔ مولانا تهانوی که ترجمهٔ سندی آن با نام اسلامی زندگی به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۱۰) معرفت الهی خداشناسی نوشتهٔ مولانا شاه عبدالغنی بهاولپوری که ترجمهٔ سندی آن به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۱۱) معیت الهی نوشتهٔ مولانا تهانوی که ترجمهٔ سندی آن به قلم او در دست است. (۷ــ۱۲) صراط مستقیم نوشتهٔ مولانا شاه عبدالغنی که ترجمهٔ سندی آن با نام دین قویم به قلم او انجام گرفته است. (۷ــ۱۳) بهجت‌السلاطین که ترجمهٔ سندی آن با نام روضة‌الریاحین به قلم او انجام گرفته است. ۸ــ افتخارحسین نقوی (۱۹۵۱م ــ): (۸ــ۱) مشکلات جنسی نوجوانان نوشتهٔ ناصر مکارم شیرازی که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او انجام گرفته است. (۸ــ۲) شهید نوشتهٔ مرتضی مطهری که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او در دست است. (۸ــ۳) حیات جاویدان / حیات اخروی نوشتهٔ مرتضی مطهری که ترجمهٔ آن به قلم او در دست است. (۸ــ۴) مقام زن در اسلام نوشتهٔ مرتضی مطهری که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او انجام گرفته است. (۸ــ۵) داستان راستان نوشتهٔ مرتضی مطهری که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او است. (۸ــ۶) قوهٔ محرکهٔ تاریخ نوشتهٔ جعفر سبحانی که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او انجام

گرفته است. ۹ــ اقبال جالندهری (۱۸۹۴ ــ ۱۹۴۸م): (۹ــ۱) ایران به عهد ساسانیان نوشتهٔ آرتور کریستین سن که از فرانسه به فارسی ترجمه شده است. ۱۰ــ اکرم حسین (۱۸۹۶ ــ ۱۹۶۲م): (۱۰ــ۱) کریمای سعدی که ترجمهٔ بنگالی آن به قلم او است (۱۹۴۸م). (۱۰ــ۲) ترجمه و شرح غزلیات حافظ که ترجمهٔ دویست و سی و نه غزل حافظ را در بر می‌گیرد. ۱۱ــ امروانت‌سنگ نیجار (۱۹۳۴م ــ): (۱۱ــ۱) عمدة‌التواریخ از سوهان‌لال سوری که ترجمهٔ پنجابی آن به قلم او است. (۱۱ــ۲) چهار باغ پنجاب در تاریخ پنجاب که ترجمهٔ پنجابی آن به قلم او انجام گرفته است. (۱۱ــ۳) ترجمه‌ای به نام جات چهتر سینگ و شیرسینگ که از فارسی به پنجابی درآمده است. (۱۱ــ۴) اقبال‌نامه که ترجمه‌ای از فارسی به پنجابی است. ۱۲ــ بلقیس فاطمه حسینی (۱۹۴۸م ــ): (۱۲ــ۱) اقبال لاهوری نوشتهٔ مجتبی مینوی که ترجمهٔ انگلیسی آن به قلم او انجام گرفته است. (۱۲ــ۲) ترجمهٔ نمایشنامه‌های پرواربندان و چشم در برابر چشم نوشتهٔ غلام‌حسین ساعدی به انگلیسی که به قلم او انجام گرفته است. ۱۳ــ بهارعلی حسینی (سدهٔ سیزدهم): (۱۳ــ۱) فتح عبرتیه / عبریه نوشتهٔ شهاب‌الدین احمد که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او است. ۱۴ــ تفضل حسین: (۲۲ــ۲) ترجمهٔ وندیداد که از پهلوی به فارسی درآمده است. ۲۳ــ داودپوتا (۱۸۹۶ــ۱۹۵۸م): (۲۳ــ۱) ترجمهٔ انگلیسی طیبات سعدی به قلم او است. (۲۳ــ۲) ترجمهٔ قطعاتی از شعر ابن یمین به انگلیسی نیز به قلم او انجام گرفته است. ۲۴ــ دبیر سیلهتی (ز۱۳۳۷ق). ۲۵ــ دردی اصفهانی (ــ ۱۳۳۲ق): (۲۵ــ۱) ترجمهٔ قطعات مربوط به دکن از کتاب تاریخ مارشمن از انگلیسی به فارسی با نام تاریخ دکن در ۱۲۹۳ق به قلم او انجام گرفته است. (۲۵ــ۲) ترجمهٔ فارسی متنی انگلیسی با نام دبستان اخلاق نیز به قلم او در دست است. (۲۵ــ۳) تاریخ انگلستان نوشتهٔ کشیش دیویس که از انگلیسی به فارسی درآمده است (بمبئی، ۱۸۷۴م). ۲۶ــ دین‌شاه ایرانی (۱۸۸۱ ــ ۱۹۳۸م): (۲۶ــ۱) تعلیمات زرتشت نوشتهٔ رشید شهمردان که ترجمه‌ای از فارسی به انگلیسی است (بمبئی، ۱۳۰۶ش). (۲۶ــ۲) رستاخیز سرودهٔ میرزادهٔ عشقی که ترجمه‌ای از فارسی به انگلیسی است (بمبئی، ۱۳۰۳ش). (۲۶ــ۳) پوراندخت‌نامه نوشته پورداود که ترجمه‌ای از فارسی به انگلیسی است (بمبئی، ۱۳۰۷ش). (۲۶ــ۴) ترجمهٔ دیوان حافظ از فارسی به انگلیسی که در دو مجلد به چاپ رسیده است. (۲۶ــ۵) ترجمهٔ منتخباتی از گاتها به انگلیسی منظوم با نام سروده‌های رحمانی زرتشت نیز به قلم او انجام گرفته است. (۲۶ــ۶) کلیله و دمنهٔ بهرام‌شاهی که از فارسی به انگلیسی ترجمه شده است. (۲۶ــ۷) ترجمهٔ انگلیسی قصاید و غزلیات سعدی و حافظ نیز از او در دست است. ۲۷ــ زیب‌النسابیگم (۱۹۴۰م ــ): (۲۷ــ۱) تواریخ آصف‌جاهی نوشتهٔ قادرخان منشی بیدری که ترجمه‌ای از فارسی به انگلیسی است (۱۹۹۴م). (۲۷ــ۲) کتابی با نام القاب‌نامهٔ آصف‌جاهی نیز ترجمه کرده است که هنوز چاپ نشده و شاید از فارسی به انگلیسی باشد. ۲۸ــ سلیم‌اختر (۱۹۴۶م ــ): (۲۸ــ۱) مظفر شاه‌جهانی نوشتهٔ میرک هروی که ترجمه‌ای از فارسی به انگلیسی است. ۲۹ــ سید اوصاف‌علی (۱۹۳۳م ــ): (۲۹ــ۱) رباعیات خیام نیشابوری که ترجمهٔ منظوم بخشی از آن به انگلیسی به‌قلم او انجام گرفته است (دهلی، ۱۹۵۳م). ۳۰ــ شعیب اعظمی (۱۹۳۲م ــ): (۳۰ــ۱) ماهی سیاه کوچولو نوشتهٔ صمد بهرنگی که ترجمهٔ اردوی آن به قلم او انجام گرفته است (دهلی، ۱۹۷۷م). (۳۰ــ۲) داستان عینکی شدم نوشتهٔ رسول پرویزی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (دهلی، ۱۹۸۲م). (۳۰ــ۳) ترجمهٔ چند لطیفه از عبید زاکانی که از فارسی به اردو برگردانده است (بمبئی، ۱۹۷۱م). ۳۱ــ شمس‌الدین احمدجانی (۱۹۳۱م ــ): (۳۱ــ۱) سرگذشت حاجی بابای اصفهانی نوشتهٔ جیمز موریه که ترجمهٔ کشمیری آن بر پایهٔ ترجمهٔ فارسی میرزا حبیب اصفهانی به قلم او است (سرینگر، ۱۹۷۶م). (۳۱ــ۲) حیات‌النبی نوشتهٔ زین‌العابدین رهنما که ترجمه از فارسی به کشمیری است (سرینگر، ۱۹۷۹م). ۳۲ــ محمود شهیدالله (۱۸۵۵م ــ): (۳۲ــ۱) ترجمهٔ منظوم شصت غزل از غزلیات حافظ به زبان بنگالی به قلم او انجام گرفته است (داکا، ۱۹۵۲م). (۳۲ــ۲) ترجمهٔ رباعیات حافظ به نظم بنگالی نیز به قلم او در دست است (داکا، ۱۹۳۹م). (۳۲ــ۳) ترجمهٔ رباعیات خیام به بنگالی از او در دست است (داکا، ۱۹۵۲م). ۳۳ــ صباح‌الدین عبدالرحمان (۱۹۱۱ ــ ۱۹۸۷م): (۳۳ــ۱) عالمگیر نوشتهٔ شبلی نعمانی که ترجمه‌ای ازفارسی به انگلیسی است. (۳۳ــ۱) ترجمهٔ بیش‌تر کتاب‌ها و مقالات سلیمان ندوی از انگلیسی به فارسی نیز به‌قلم او انجام گرفته است. ۳۴ــ خواجه احسن‌الله شاهین (۱۳۱۹ ــ ۱۳۹۲ق): (۳۴ــ۱) تاریخ کشمیریان داکا نوشتهٔ صبای داکایی (ــ ۱۲۸۸ق) که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است. ۳۵ــ سید عابدشاه متخلص به عابد (۱۸۸۸ ــ ۱۹۴۹م): (۳۵ــ۱) ترجمهٔ منظوم نماز به فارسی به قلم او انجام گرفته

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

است (کویته، ۱۹۱۴م). ۳۶ـ عبدالحمید اعظمگری (۱۲۸۰ـ ۱۳۴۹ق): (۳۶ـ۱) المغازی / کتاب‌المغازی نوشتهٔ محمد بن عمر واقدی در تاریخ اسلام که ترجمه‌ای از عربی به فارسی است. (۳۶ ـ ۲) الطبقات / کتاب‌الطبقات نوشتهٔ ابن سعد که ترجمه‌ای از عربی به فارسی است. ۳۷ـ عبیدالله عبیدی میدنیپوری (۱۸۳۵ ـ ۱۸۸۵م): (۳۷ـ۱) ترجمهٔ انگلیسی قصیده‌ای از خودش که در تهنیت ملکهٔ ویکتوریا به‌فارسی سروده است. (۳۷ـ۲) تحفة‌الموحدین نوشتهٔ رای موهن رای که ترجمه‌ای از فارسی به انگلیسی است (۱۸۸۲م). ۳۸ـ عرشی امرتسری (۱۸۹۶ ـ ۱۹۸۵م): (۳۸ـ۱) حیات محمد(ص) نوشتهٔ محمدحسین هیکل که ترجمهٔ اردوی آن بر پایهٔ برگردان فارسی انجام گرفته است. ۳۹ـ عبدالحمید عرفانی (۱۹۰۷ ـ ۱۹۷۰م): (۳۹ـ۱) ضرب کلیم سرودهٔ اقبال لاهوری که ترجمه‌ای از اردو به فارسی است. ۴۰ـ مفتی بدرالدوله عظیم‌نوازخان بهادر (۱۲۱۱ ـ ۱۲۸۰ق): (۴۰ـ۱) ترجمهٔ فارسی اثری با نام داستان غم در واقعهٔ کربلا که مترجم خود به عربی نوشته است. ۴۱ـ عندلیب شاداني (۱۸۹۶ ـ ۱۹۶۷م): (۴۱ـ۱) چهارمقاله نوشتهٔ نظامی عروضی سمرقندی که ترجمهٔ اردوی آن با نام احسن‌الرساله به قلم او انجام گرفته است (۱۹۲۴م). (۴۱ـ۲) رباعیات سرودهٔ باباطاهر عریان که ترجمهٔ اردوی آن با نام الزمی‌الزهرا فی شرح رباعیات باباطاهر در دست است. (۴۱ـ۳) برگردان اردوی قصاید قاآنی با نام قصاید قاآنی نیز به قلم او انجام گرفته است. (۴۱ـ۴) انشای ابوالفضل نوشتهٔ ابوالفضل علامی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است. ۴۲ـ محمدزمان معروف به فرنگی‌خان (سدهٔ یازدهم هجری): (۴۳ـ۱) تاریخ چین، نوشتهٔ ماتوریتچی جهانگرد ایتالیایی که ترجمه‌ای از ایتالیایی به‌فارسی است. (۴۲ـ۲) ترجمه‌ای دیگر نیز از او در دست است که با نام مرآت‌الزمان در تاریخ چین و جپان (ژاپن) شناخته است و احتمال می‌رود همان کتاب پیشین باشد. ۴۳ـ عبدالشاهدخان شیروانی (ز۱۹۴۷م): (۴۳ـ۱) تاریخ غدر هندوستان / رسالة‌الغدریه / ثورة‌الهندیه نوشتهٔ فضل حق خیرآبادی (۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۸ق) ترجمه از اردو به فارسی با نام باغی هندوستان که به چاپ نیز رسیده است (بجنور، ۱۹۴۷م). ۴۴ـ سید عباس رضوی متخلص به فطرت (۱۹۳۵م ـ): (۴۴ـ۱) ترجمهٔ مثنویات و غزلیات امیرخسرو دهلوی که از فارسی به اردو انجام گرفته است (۱۹۷۵م). (۴۴ـ۲) ترجمهٔ زندگینامهٔ آیت‌الله منتظری از فارسی به اردو نیز به قلم او در دست است. ۴۵ـ غلام‌حسین کنتوری (۱۲۴۷ ـ ۱۳۳۷ق): (۴۵ـ۱) تشخیص نوشتهٔ جالینوس که ترجمه‌ای از عربی به فارسی است. ۴۶ـ غلام‌حسین جونپوری (۱۷۹۰ ـ ۱۸۶۲م): (۴۶ـ۱) الاذکار نوشتهٔ خواجه نصیرالدین طوسی که ترجمه‌ای از عربی به فارسی است. ۴۷ـ مولوی عبدالسلام (ز۱۹۰۴م): (۴۷ـ۱) ریاض‌السلاطین نوشتهٔ غلام‌حسین‌خان زیدپوری (ـ ۱۲۳۳ق) در تاریخ بنگال. این کتاب به فارسی است و دانسته نیست عبدالسلام آن را به چه زبانی برگردانده است. این کتاب به چاپ نیز رسیده است (کلکته، ۱۹۰۲ ـ ۱۹۰۴م). ۴۸ـ غلام‌سرور لاهوری (۱۸۳۷ ـ ۱۸۹۰م): (۴۸ـ۱) مناقب غوثیه نوشتهٔ محمدصادق شهابی سعدی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (دهلی، ۱۸۶۷م). (۴۸ـ۲) پندنامه سرودهٔ عطار نیشابوری که ترجمهٔ اردوی آن با نام تحفة‌الابرار به قلم او است (لاهور، ۱۳۲۰ق). ۴۹ـ غلام مصطفی قاسمی سندی (۱۳۳۸ق ـ): (۴۹ـ۱) ترجمهٔ تفسیر فتح‌الرحمن که از فارسی به سندی است. ۵۰ـ کمال‌الدین حسینی (ز۱۲۶۳ق): (۵۰ـ۱) ترجمهٔ فارسی تقویم سال ۱۸۳۹م از انگلیسی با نام تقویم سلطانی به قلم او انجام گرفته است. ۵۱ـ لطف‌الله بدوی (۱۹۰۴ ـ ۱۹۶۸م): (۵۱ـ۱) جاویدنامه سرودهٔ اقبال لاهوری که ترجمه‌ای از فارسی به سندی است. (۵۱ـ۲) ترجمهٔ منظوم قصیدهٔ برده از عربی به فارسی نیز به قلم او انجام گرفته است. (۵۱ـ۳) ترجمهٔ برخی آثار اقبال لاهوری به سندی نیز از او در دست است. ۵۲ـ محمداسلم‌خان (۱۹۳۹م ـ): (۵۲ـ۱) سلوک‌الملوک نوشتهٔ فضل‌الله روزبهان خنجی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است. (۵۲ـ۲) ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه نوشتهٔ سید عبدالله که ترجمهٔ فارسی آن با نام ادبیات فارسی در میان هندوان در دست است (۱۳۷۱ش). ۵۳ـ محمدحسن امروهوی (۱۲۴۹ ـ ۱۳۲۳ق): (۵۳ـ۱) فصوص‌الحکم نوشتهٔ ابن عربی که ترجمه و شرح فارسی آن با نام التأویل‌المحکم من متشابه فصوص‌الحکم به قلم او است. ۵۴ـ محمدرفیع لکنویی (۱۲۴۷ ـ ۱۲۷۴ق): (۵۴ـ۱) بحارالانوار نوشتهٔ محمدتقی مجلسی که ترجمه‌ای از عربی به فارسی است و نسخهٔ دست‌نویس مجلد دهم آن در کتابخانهٔ ممتازالعلمای لکنو تاریخ ۶ جمادی‌الاخری ۱۲۴۹ق را دارد. (۵۴ـ۲) ترجمهٔ فارسی و اردوی منیرالقرآن که گویا از عربی است. ۵۵ـ محمدریاض‌خان (۱۹۳۵ ـ ۱۹۹۵م): (۵۵ـ۱) یادداشت‌های پراکنده نوشتهٔ اقبال لاهوری که ترجمه‌ای از اردو به فارسی است (۱۹۸۹م). (۵۵ـ۲) ترجمهٔ صد و چهل

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

و پنج مکتوب و ده خطابهٔ مولوی به اردو به قلم او انجام گرفته است (۱۹۸۸م). (۵۵ـ۳) نقش پیغامبران در تمدن جهان نوشتهٔ فخرالدین حجازی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (۱۹۸۹م). (۵۵ـ۴) ما و اقبال نوشتهٔ علی شریعتی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (۱۹۸۹م). (۵۵ـ۵) پیام مشرق سرودهٔ اقبال لاهوری که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (۱۹۹۳م). (۵۵ـ۶) چه باید کرد سرودهٔ اقبال لاهوری که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است. ۵۶ـ محمد فیروز (سدهٔ سیزدهم هجری): (۵۶ـ۱) سلم‌العلوم نوشتهٔ شیخ محب‌الله بهاری در فلسفه و منطق که ترجمه‌ای از عربی به‌فارسی است و با نام سراج وهاج / شرح سلم‌العلوم شناخته است. ۵۷ـ محمد هادی علی‌خان (ز۱۸۹۵م): (۵۷ـ۱) وسیلة‌النجات نوشتهٔ محمد مبین لکنویی (ـ ۱۲۲۵ق) که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است. ۵۸ـ محمدیونس جعفری (۱۹۳۰م ـ): (۵۸ـ۱) ماشین در اسارت ماشینیسم نوشتهٔ علی شریعتی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (دهلی، ۱۹۸۵م). ۵۹ـ راشدحسین (۱۹۴۵م ـ): (۵۹ـ۱) ترجمهٔ منتخبی از نامه‌های اورنگ‌زیب از فارسی به اردو. (۵۹ـ۲) داستان مرگ مادر نوشتهٔ علی دشتی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (مجلهٔ فکر و نظر، علیگر، ۱۹۸۰م). (۵۹ـ۳) داستان انتخاب نوشتهٔ محمد حجازی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (مجلهٔ الفاظ، علیگر، ۱۹۸۳م). ۶۰ـ سید محمدعلی راشدی (ز۱۳۵۱ق): (۶۰ـ۱) جامع‌الفیوضات نوشتهٔ پیرمحمدراشد روضی واله که ترجمه‌ای از فارسی به سندی است (۱۹۳۳م). ۶۱ـ رئیس احمد نعمانی (۱۹۸۵م ـ): (۶۱ـ۱) سبک اقبال نوشتهٔ سید عبدالله که ترجمه‌ای از اردو به‌فارسی است. (۶۱ـ۲) ترجمهٔ کتابی با نام چند ساعت خواب کنیم که از فارسی به اردو است. ۶۲ـ رشید شهمردان: (۶۲ـ۱) راماین سرودهٔ کهن هندی که ترجمه‌ای از انگلیسی به فارسی است. (۶۲ـ۲) دیوید کاپرفیلد نوشتهٔ چارلز دیکنز که ترجمه‌ای از انگلیسی به فارسی است. (۶۲ـ۳) کلیسای نوتردام نوشتهٔ ویکتور هوگو که ترجمه‌ای از انگلیسی به فارسی است. ۶۳ـ رضیه اکبر (۱۹۲۲م ـ): (۶۳ـ۱) ترجمهٔ بخشی از یادداشت‌های صدرالدین عینی از فارسی به اردو که با نام بخارا به‌چاپ رسیده است (۱۹۷۸م). (۶۳ـ۲) ترجمهٔ بخشی دیگر از یادداشت‌های همان نویسنده از فارسی به اردو با نام صحرا که هنوز به چاپ نرسیده است. (۶۳ـ۳) ترجمهٔ کتاب ابدیت زن که از فارسی به اردو است. ۶۴ـ رفعت شروانی (۱۲۴۱ ـ ۱۳۱۵ق): (۶۴ـ۱) مصباح‌الساری و نزهت‌القاری نوشتهٔ ابراهیم افندی. این کتاب گزارش سفر نویسندهٔ آن به مصر، ترکیه و اروپا است و ترجمهٔ آن از عربی به فارسی با نام تاریخ قیصر روم / قیصرنامه / قیاصرهٔ روم انجام گرفته است (کانپور، ۱۲۸۱ق). ۶۵ـ مزمل حق (۱۸۷۰ ـ ۱۹۳۳م): (۶۵ـ۱) ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی به نثر بنگالی از آغاز تا داستان رستم و سهراب به قلم او انجام گرفته است (۱۹۰۹م). ۶۶ـ منیرالدین یوسف (۱۹۱۷ / ۱۹۱۹ ـ ۱۹۸۷م): (۶۶ـ۱) ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی به نظم بنگالی از او در دست است. (۶۶ـ۲) ترجمهٔ فارسی شعرهای اقبال لاهوری به نظم بنگالی نیز به قلم او انجام گرفته است. (۶۶ـ۳) ترجمهٔ گزیدهٔ سروده‌های غالب دهلوی به زبان بنگالی که با نام انتخاب کلام غالب انجام گرفته است. ۶۷ـ وحید کلکته‌ای (۱۸۲۸ ـ ۱۸۹۶م): (۶۷ـ۱) تاریخ بنگاله نوشتهٔ مارشمن که ترجمه‌ای از انگلیسی به فارسی با نام تواریخ بنگاله است (۱۸۳۵م). ۶۸ـ ولای شاه‌جهان‌آبادی (ـ ۱۸۱۶م): (۶۸ـ۱) کریمای سعدی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (کلکته، ۱۲۱۷ق). (۶۸ـ۲) هفت گلشن نوشتهٔ ناصرعلی‌خان واسطی بلگرامی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است و در ۱۸۰۱م انجام گرفته است. (۶۸ـ۳) تاریخ شیرشاهی / تحفهٔ اکبرشاهی نوشتهٔ عباس شروانی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است و در ۱۸۰۵م انجام گرفته است. (۶۸ـ۴) جهانگیرشاهی که ترجمهٔ اردوی اقبال‌نامهٔ جهانگیری از فارسی است. ۶۹ـ غلام مقصود هلالی (۱۹۰۰ ـ ۱۹۶۱م): (۶۹ـ۱) ترجمهٔ انگلیسی گلچینی از سروده‌های رام‌ترن مکهرجی با نام اشعار ترن به قلم او انجام گرفته است (۱۹۳۸م). (۶۹ـ۲) ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان بنگالی نیز به قلم او است. (۶۹ـ۳) ضرب کلیم سرودهٔ اقبال لاهوری که ترجمه‌ای از فارسی به بنگالی است. ۷۰ـ نبوچان چوتویی (۱۸۵۱ ـ ۱۹۰۷م): (۷۰ـ۱) ملفوظات‌الصلوات نوشتهٔ شرف‌الدین بخاری. ترجمهٔ گویا از عربی به فارسی است و با نام نام حق شناخته است. ۷۱ـ نذرالاسلام (۱۸۹۹ ـ ۱۹۷۶م): (۷۱ـ۱) ترجمهٔ رباعیات حافظ به زبان بنگالی به قلم او است (۱۹۳۰م). (۷۱ـ۲) ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان بنگالی نیز از او در دست است (۱۹۳۳م). (۷۱ـ۳) ترجمهٔ غزلیات حافظ به زبان بنگالی که به قلم هم او انجام گرفته است. ۷۲ـ نرگس‌جهان (۱۹۴۴م ـ): (۷۲ـ۱) دستور زبان فارسی نوشتهٔ پرویز ناتل خانلری که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است (دهلی، ۱۹۹۲م). ۷۳ـ محمود عالم (۱۹۴۲م ـ): (۷۳ـ۱) ارشادات از امام

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

خمینی که ترجمه‌ای از فارسی به اردو است. (۷۳ـ۲) ترجمهٔ کتابی با نام ادبیات انقلاب اسلامی از فارسی به اردو نیز از او در دست است (دهلی، ۱۹۹۲م). ۷۴ـ نجم‌الرشید (۱۹۶۷م ـ): (۷۴ـ۱) احوال و آثار بدرالدین کشمیری نوشتهٔ عارف نوشاهی که ترجمه‌ای از اردو به فارسی است (۱۳۷۷ش). ۷۵ـ محمدشاه حیدرآبادی (ـ ۱۳۳۹ق): (۷۵ـ۱) ترجمهٔ کتابی با نام خیرالمواعظ از عربی به فارسی به قلم او انجام گرفته است (حیدرآباد، ۱۳۰۲ق). ۷۶ـ عبدالرحیم تمنای گورکهپوری (ز۱۸۲۶م): (۷۶ـ۱) پنج رساله نوشتهٔ چارلز هاتن که مجموعه‌ای از مقالات این فیلسوف انگلیسی است و با نام رسائل حکمیه از انگلیسی به فارسی درآمده است. ۷۷ـ مولوی اصغرعلی (ز۱۲۶۵ق): (۷۷ـ۱) تاریخ حسام نوشتهٔ محمد بن حسام‌الدین قزوینی (۸۷۵/ ۸۹۳ق ـ). ترجمهٔ اردوی آن با نام تواریخ حیدر کرار در دست است. این ترجمه بر پایهٔ ترجمهٔ فارسی انجام گرفته است که با نام خاوران‌نامه شناخته است (کلکته، ۱۳۰۰ق). ۷۸ـ مولوی غلام نبی بن عنایت‌الله بن محمد امیر بن معین‌الدین (ز۱۲۶۳ق): (۷۸ـ۱) خلاصة‌الانبیاء که ترجمه‌ای ازفارسی به‌اردو بانام قصص‌الانبیاء است. ۷۹ـ محمدباقر خراسانی (ز۱۲۲۳ق): (۷۹ـ۱) ترجمهٔ دوجلد، دویست‌وهفتاد و شش شب، از متن عربی الف‌لیل‌لیلة، بانام هنریه/ترجمهٔ هنریه که به هنری‌راسل انگلیسی پیشکش‌شده‌است.

منابع: ابوریحان بیرونی، ۲۵ـ۳۴؛ احوال و آثار ابوریحان بیرونی، ۶۶ـ۱۳۵؛ احیای علوم‌الدین، مقدمه، چهارده؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۶۵/۲ـ۷۶۶، ۷۷۳، ۸۷۶، ۸۸۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، در صفحات فراوان؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۳/۴ـ۲۱؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ۱۶۸؛ انوار سهیلی یا کلیله و دمنهٔ کاشفی، مقدمه؛ ایران در قرون وسطی، ۳۱؛ ایضاح‌المکنون، ۱۹۷/۱؛ بابرنامه موسوم به توزک بابری؛ بلوهر و بوذاسف، مقدمه؛ بهاگوادگیتا، مقدمه؛ پارسی‌سرایان کشمیر، ۶۲ـ۶۷؛ پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، در صفحات فراوان؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۴۳/۲ـ۲۵۱، ۲۹۰ـ۲۹۵؛ ۴۸۷/۳؛ پاکستانی‌ادب، ۲۳۲ـ۲۳۶؛ پدماوت، مقدمه؛ پنچاکیانه یا پنج داستان، مقدمه؛ تاریخ ایران، کیمبریج، ۹۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۱۸/۲ـ۱۲۸؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۰۰، ۱۲۰؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از مرزهای ایران، ۱۹۴ـ۱۹۵، ۱۹۷ـ۱۹۸؛ تاریخ طب در ایران پس از اسلام، از ظهور اسلام تا دوران مغول، ۱۰۲ـ۱۰۳؛ تاریخ علوم عقلی در ایران، ۱ـ۲۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۳۱/۱، ۱۸۵، ۲۵۵، ۳۱۳، ۳۶۱، ۳۶۹ـ۳۷۰، ۶۰۷، ۷۵۵/۲؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۵۳ـ۲۵۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۹۸/۳، ۱۲۰۰، ۱۲۲۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۶، ۸۳، ۹۷، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۶؛ تذکرهٔ مجالس‌النفائس،مقدمه؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی؛ توضیح‌الملل، مقدمه؛ ثلاثهٔ غساله، ۷ـ۹، ۲۱، ۲۷، ۸۷؛ جوگ‌بشست، مقدمه؛ حضرات‌القدس، مقدمه؛ حکایات حیوانات در ادب فارسی، در صفحات فراوان؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۷۳ـ۳۸۷؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۶/۱، ۲۷۹/۲؛ دائرة‌المعارف مستشرقان، ۱۴۹، ۵۰۳؛ داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان، در صفحات فراوان؛ داستانهای بیدپای، مقدمه؛ دانشمندان و رجال مازندران، ۳۵ـ۳۶؛ دربارهٔ کلیله و دمنه، در صفحات فراوان؛ دریای اسمار، مقدمه؛ الذریعه، زیر عناوین برخی کتاب‌ها؛ راج ترنگینی، تاریخ کشمیر، مقدمه؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۴۴/۱؛ رامایانا، مقدمه؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۳، ۵۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۵ـ۲۴۶، ۲۴۸ـ۲۴۹، ۲۷۴ـ۲۷۵؛ زندگینامهٔ رجال و مشاهیر ایران، ۹۷/۳ـ۹۸؛ سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، مقدمه، یازده ـ دوازده، چهل و سه؛ سندبادنامه، مقدمه؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۱۸، ۲۷۱، ۲۷۵ـ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۹۷، ۴۱۰ـ۴۱۱؛ شرح حال و آثار ابن مقفع، ۱۹۲ـ۳۵۲؛ شعرای مازندران و گرگان، ۱۰۸ـ۱۰۹؛ شکوتلا، مقدمه؛ طوطی‌نامه، مقدمه؛ عصمت‌نامه، مقدمه؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۶۷ـ۱۶۹؛ فارسی‌گویان پاکستانی، ۴۴۱/۱ـ۴۴۷؛ فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه، ۴۸۰/۱ـ۴۸۶؛ فرهنگ خاورشناسان، سحاب، ۱۵۴؛ الفهرست، ۱۹۵ـ۱۹۶، ۲۷۲، ۳۹۵، ۵۴۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۶۴۵/۱، ۱۳۰۶؛ ۱۶۳۸/۲، ۲۵۹۷، ۲۷۵۲؛ ۳۴۹۶/۳، ۳۶۲۷؛ ۴۴۲۸/۴؛ ۵۱۱۰/۵، ۵۱۶۳؛ فهرست کتابهای خطی فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۸، ۹۶۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، در صفحات فراوان؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، همهٔ مجلدات در صفحات فراوان؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، در صفحات فراوان؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۶، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۷۳، ۱۱۴ـ۱۱۷، ۱۷۸، ۲۵۶، ۲۸۱، ۴۶۱، ۶۹۳، ۷۵۷، ۷۸۶؛ فهرست نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش، در صفحات فراوان؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۸/۱۶، ۵۳۷؛

ترجمهٔ فارسی در شبه‌قاره

فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۴۲؛ ۳/۲۱۱۶، ۲۲۹۲؛ کتاب‌التفهیم، مقدمه؛ کشف‌الظنون، ۱/۸۳، ۱۸۱، ۱۵۶، ۳۹۰؛ ۲/۱۰۵۹، ۱۰۶۳، ۱۱۱۱؛ کلیله و دمنه، مینوی، مقدمه؛ گزیدهٔ احوال و آثار قاضی نذرالاسلام؛ گلزار حال یا طلوع قمر معرفت، مقدمه؛ گنج شایگان، ۱۳۶؛ گنجینهٔ دانش، ۹۵؛ مآثرالامرا، ۷۵۴؛ مآثرالکرام، ۲۲۵، ۲۲۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴/۲۲۷-۲۲۹؛ مثنویات هیرو رانجها، مقدمه؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۱۷۰-۱۷۳؛ مجموعهٔ مقالات دومین کنفرانس بررسی مسائل ترجمه، ۲۷۴؛ مخزن‌الغرائب، ۳/ذیل غیوری؛ المستشرقون، ۲/۴۷۴، ۴۷۶؛ مشایخ چشت، ۱۷۸؛ مطلع انوار، ۱۵۸-۱۶۲، ۵۶۱؛ معجم‌المؤمنین، ۵/۳۱۳، ۷/۱۶۳، ۹/۱۲۳؛ مهابهارات، مقدمه؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۴۵۱؛ نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت، ۱۶۹-۱۷۷؛ نلدمن؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۲۸-۱۳۰؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۲۷؛ وکرم اورشی، مقدمه؛ هندوون کاحصه، ۲۷، ۶۹، ۷۳، ۸۷، ۱۱۹-۱۲۰، ۲۲۸، ۲۸۸؛ مدرسی چهاردهی، «میرزا اسماعیل حیرت»، ارمغان سال بیست و هفتم، شمارهٔ ۴، صص۱۷۳-۱۷۹؛ احمد کریمی حکاک، «پشت رنگ‌های خزان: تأملاتی دربارهٔ زبان شعر فارسی در هند»، ایران‌نامه، سال هشتم، شمارهٔ ۲، بهار ۱۳۶۹ش، ص۲۲۸؛ عارف‌نوشاهی، «ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای شبه‌قارهٔ پاکستان و هند»، دانش، شمارهٔ ۱۴، تابستان ۱۳۶۷ش، صص۸۵-۱۳۱؛ حسین عارف نقوی، «ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۲، تابستان ۱۳۶۹ش، ۶۱-۱۳۱؛ کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۰-۲۱، زمستان ۱۳۶۸ش، بهار ۱۳۶۹ش، صص۷۳-۸۷؛ سید عبدالله، «فارسی در دورهٔ کمپانی هند شرقی»، ترجمهٔ انجم حمید، همان‌جا، شمارهٔ ۲۶، ۱۳۷۰ش و شماره ۵۰، ۱۳۷۶ش؛ محمد کلیم سهسرامی، «معرفی احوال فردوسی و ترجمه‌های شاهنامه به زبان بنگلا»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۸-۳۹، تابستان و پاییز ۱۳۷۳ش، صص۹-۱۶؛ امیرحسین عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی به فارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، مرداد - مهر ۱۳۴۱ش، شمارهٔ ۵-۷، صص ۳۹۰-۳۹۶؛ پورداود، «بهرام گور آنکلساریا»، سخن، سال دوم، شمارهٔ هشتم، خرداد ۱۳۲۴ش، صص۴۱۷-۴۱۹؛ سدارنگانی، «داستان زیبانگار»، سخن، سال ششم، شمارهٔ اول، اسفند ۱۳۳۳ش، صص۳۴-۳۸؛ محمدجعفر محجوب، «داستانهای عامیانهٔ فارسی»، سخن، سال دوازدهم، شمارهٔ ۹، دی ۱۳۴۰ش، صص۱۰۱۳-۱۰۲۵؛ احمد تمیم‌داری، «ادبیات تطبیقی»، فرهنگ و گفت‌وگو، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۷۹ش، صص۲۶۷-۲۷۶؛ رضا مصطفوی، «پیوندهای مشترک ادبیات سنسکریت و فارسی دری»، قند پارسی،شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۱ش، صص۹-۱۸؛ عطا کریم برق، «تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی»، همان‌جا، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش، ص۱۰۴؛ علی‌اشرف‌خان، «داستان هیرورانجها در زبان و ادبیات فارسی»، همان‌جا، شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۷۴ش، صص ۲۵۰-۲۶۵؛ امیرحسین عابدی، «داستان پدماوت در ادبیات فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال نهم، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۴۱ش، صص۷۵-۸۹؛ ظهورالدین احمد، «آغاز فارسی در شبه‌قاره و چگونگی ارتقای آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۸ش، صص۸۲-۱۲۲؛ محمد شمیم‌خان، «احوال و آثار مولانا عبیدالله عبیدی سهروردی»، همان‌جا، سال سوم، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۱۷۰-۱۷۱؛ عبدالرحمن بدری، «فن ترجمه و انتقال فلسفهٔ یونانی به جهان اسلام»، ترجمهٔ اسماعیل سعادت، نشر دانش، سال سوم، شمارهٔ سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲ش، صص ۱۰-۲۱؛ ابراهیم مذکور، «نهضت ترجمه در جهان اسلام»، ترجمهٔ اسماعیل سعادت، همان‌جا، سال سوم، شمارهٔ پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۲ش، صص۶-۱۷؛ رضا انزابی‌نژاد، «بحثی در ادبیات عامیانه، تحلیلی گذرا در طوطی‌نامه‌ها»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال بیست و هفتم، شمارهٔ ۱۱۵، پاییز ۱۳۵۴ش، صص۳۸۵-۳۸۹؛ اقدس رضوانی، «ادیب فیروزشاهی سندی»، وحید، شمارهٔ ۱۱۰،بهمن ۱۳۵۱ش، صص۱۲۸۶-۱۲۹۰؛ فیض محمد سومرو، «دکتر داودپوتا دانشمند ایران‌شناس پاکستانی»، ترجمهٔ محمدیوسف ثانی، هلال، جلد ۹، شمارهٔ ۱۰ (مسلسل ۱۲۰)، بهمن ۱۳۵۰ش، صص۳۶-۳۹؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 306; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/29, 55, 61, 128, 290, 334-335; 2/451, 459, 478, 481, 494, 80, 752, 767, 770; 3/918, 948, 1043; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/59, 342; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/487, 488, 513; 2/592-593, 602-605, 3/239; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 270, 685, 690-691,779, 781;

Dictionary of Indian Biography, 135,139; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 156, 281, 285, 440, 507; *History of History-writing in Medieval India*,55; *Mughals in India*, 156; *The Oxford History of India*, 16, 205, 363, 401; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/11, 38, 50, 108.

شریفی

ترخان‌نامه (tar.xān.nā.me)، کتابی به فارسی در تاریخ سند از جمال (سیدمیرمحمد) شیرازی تتوی پسر سیدجلال پسر سیدعلی (ـ۹۸۱ق) پسر سیدجلال (ـ۹۰۳ق) پسر سیداحمد (ـ۸۴۰ق) پسر سید محمد، معروف به میران‌محمد شیرازی. مؤلف از خاندانی نام‌دار در فضل و ادب و تصوف در سند بود. نیای بزرگ او سیدمحمد، معروف به میران‌محمد، از خاندان سادات معروف انجوی شیراز، بود و در سدهٔ هشتم هجری به سند کوچید. مؤلف با خاندان ترخانیان، آخرین خاندان فرمانروای مستقل سند (پیش از گورکانیان) وابستگی داشت و همروزگار میرزا عیسی دوم ترخان (ـ۱۰۶۲ق) و پسرش میرزا محمدصالح بود. وی دربارهٔ سبب تألیف این اثر می‌گوید که میرزامحمدصالح، گویا در حدود ۱۰۶۵ق در روزگار اقامتش در گجرات، از او درخواست تا کتابی به‌نام ترخان‌نامه، در شرح احوال ترخانیان، را بیابد و برای او بفرستد. اما او هر چه جست آن کتاب را نیافت و ازاین‌رو بر آن شد تا با بهره‌گیری از منابعی که در دسترس داشت خود کتابی برای میرزا محمدصالح تألیف کند. جمال شیرازی ترخان‌نامه را با استفاده از کتاب‌هایی چون روضة‌الصفا، ظفرنامهٔ تیموری یزدی، اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی، و به‌ویژه تاریخ طاهری سیدمحمد نسیانی تتوی و تاریخ سند/ تاریخ معصومی میرمحمد معصوم بهکری نوشته است. ترخان‌نامه در تاریخ فرمانروایان ارغون و ترخان سند و نیاکان مغول آن‌ها تا مرگ میرزاعیسی ترخان است. دو باب نخست کتاب، که در احوال نیاکان میرزا محمدصالح و تبارنامهٔ آن‌ها است از کتاب‌هایی مانند تاریخ طبری و روضة‌الصفا و ظفرنامه گرفته شده، و بقیهٔ کتاب، که در تاریخ سند در دورهٔ ارغونیان و ترخانیان است، عمدتاً برگرفته از تاریخ معصومی و بخشی نیز از تاریخ طاهری است. بنابراین، این کتاب را می‌توان گونه‌ای چکیدهٔ تاریخ معصومی شمرد و مؤلف با این‌که با ترخانیان همروزگار و با آن‌ها پیوند داشته و می‌توانسته آگاهی‌های نوشتاری و شنیداری بسیاری را دربارهٔ آن‌ها به دست آورد چیزی از خود نیفزوده و گاه حتی دچار اشتباهات تاریخی چشمگیری، به‌ویژه در ذکر تاریخ برخی رویدادها، شده است. نثر کتاب ساده و روان و دور از انشاپردازی و صنعت‌آرایی است. ترخان‌نامه به کوشش سید حسام‌الدین راشدی به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد سند، ۱۹۶۵م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۲۸/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۶/۳؛ ترخان‌نامه؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۳۲۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۰/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/950; *Dictionary of Indo- Persian Literature*, 278; *Mughals in India* ,224; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/655.

برزگر

ترقی لکنویی (ta.raq.qi-ye.lak.nu.i)، اسدالدوله رستم‌الملک میرزا محمدتقی‌خان بهادر، معروف به آغاصاحب، فرزند میرزامحمدامین نیشابوری، ـ ح ۱۲۴۰ق، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از بزرگان دستگاه نوابان اوده بود و لطف‌النساء بیگم دختر شجاع‌الدوله نواب اوده (۱۱۶۷ـ ۱۱۸۹ق) را به زنی داشت. در فیض‌آباد می‌زیست و رئیس (فرماندار) آن‌جا بود. در خانه‌اش مجالس مشاعره برپا می‌کرد و در آن شاعرانی مانند میرحیدر علی آتش لکنویی (ـ ۱۲۶۳ق) و شیخ امام‌بخش ناسخ لکنویی (ـ ۱۲۵۴ق) شرکت می‌کردند. در ۱۲۰۰ق و یا به‌روایتی در دورهٔ حکومت غازی‌الدین حیدرپادشاه (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳ق) به لکنو رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. وی به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و اشعارش را دردآلود و عاشقانه گفته‌اند. در سروده‌های اردو از میرسوز اصلاح سخن می‌گرفت.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۳۰-۱۳۱؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۱۸/۱؛ ریاض‌الفصحا، ۵۴؛ سخن شعرا، ۸۴؛ طبقات شعرای هند، ۳۶۱؛ گلستان بی‌خزان، ۵۳؛ گلشن بی‌خار، ۱۰۱؛ مجموعهٔ نغز، ۱۳۸.

برزگر

ترکمان شیرازی (tork.mān-e.ši.rā.zi)، میرزا عجم‌قلی / اعجم‌قلی، ـ ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که شاعری شیرازی‌تبار بود، اما در هندوستان زاده شد و در همان‌جا نیز درگذشت. او در شعر،

ترکمان تخلص می‌کرد و از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۳۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲/۲۱-۲۲؛ الذریعه، ۹/۱۶۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۱۳۳-۱۳۴؛ شمع انجمن، ۹۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۵، شمارهٔ ۷۷؛ مخزن‌الغرائب، ۱/۴۵۰؛ مرآة‌الخیال، ۲۱۷-۲۱۸؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۹-۱۳۰؛ همیشه‌بهار، ۴۶-۴۷.

نوش‌آبادی

ترکی نورمحلی (tor.ki-ye.nur.ma.hal.li)، ترک‌علی‌شاه قلندر، ح ۱۲۴۲ - پس از ۱۳۳۳ق، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که تبار خود را به فردوسی توسی می‌رسانید در نورمحل از توابع لاهور به‌دنیا آمد. نیایش به‌نام آباوان همراه نادرشاه افشار از هرات به لاهور رفته، در آن‌جا ماندگار شد. بعدها پدر ترکی به نورمحل کوچید. ترکی پس از تکمیل تحصیلات در سی‌سالگی به گشت‌وگذار پرداخت و ۲۲ سال در شهرهای گوناگون سیاحت کرد، به خدمت بسیاری از امرا و راجگان هند، و حتی به‌نوشتهٔ خودش به حضور لرد مایو فرماندار کل انگلیسی هند (۱۸۶۹-۱۸۷۲م/ ۱۲۸۶-۱۲۸۹ق)، رسید و از آن‌ها لقب امیرالشعرا گرفت. در حدود ۱۳۰۵ق در دکن رحل اقامت افکند و به جرگهٔ ستایندگان نظام حیدرآباد دکن پیوست. به اردو و فارسی شعر می‌سرود و در شعر فارسی شاگرد گل‌محمدخان ناطق مکرانی (-۱۲۶۴ق)، شهاب‌الدین وائق هراتی، مولوی رکن‌الدین مکمل نورمحلی و مولوی امام‌بخش صهبایی و در شعر اردو شاگرد میرعلی اوسط رشک لکنویی و در تصوف مرید غوث‌علی‌شاه قلندر پانی‌پتی بود. آثار فارسی وی عبارتند از: ۱- فرخ‌نامه که ترجمهٔ منظوم راماین است (حیدرآباددکن، ۱۹۰۳م)؛ ۲- دیوان اشعار به‌نام گلشن معنی؛ ۳- ساقی‌نامه؛ ۴- مثنوی گلزار محبت؛ ۵- رسالهٔ منظوم بدرحسین؛ ۶- مثنوی صورت سرمد؛ ۷- سرورالناظرین (نثر)؛ ۸- گلبانگ ترکی (نثر)؛ ۹- دیوان اشعار به‌نام سرمایهٔ پیری؛ ۱۰- مثنوی طول امل؛ ۱۱- مثنوی شکراب؛ ۱۲- مثنوی ناز و نیاز؛ ۱۳- تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده در ذکر دویست و سی و نه تن از شاعران همروزگار مؤلف و نیز سرگذشت خود وی که در ۱۳۳۲ق در زمان میرعثمان علی‌خان نظام حیدرآباد دکن نوشته شده و در همان سال در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است؛ ۱۴- مثنوی ترانهٔ حق؛ ۱۵- پسمانده که مجموعهٔ غزلیات و اشعار پراگنده‌ای است که پس از چاپ دیوان‌های وی به‌دست آمده است. ترانهٔ حق و پسمانده به پیوست سخنوران چشم‌دیده به‌چاپ رسیده‌اند. از آثار اردوی وی مثنوی گلزار شهادت، مثنوی جلال اختر، مثنوی سعد و جمیله، تبسمکده، تمسخرکده، دیوان اشعار به‌نام سرمایهٔ حیات و دیوانی دیگر به‌نام شباب را می‌توان یاد کرد. دیوان ترکی با نام سرمایهٔ پیری که در ۱۳۳۱ق در دکن به‌چاپ رسیده و مجموعه‌ای از غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات و مثنویات او است از جمله در برگیرندهٔ این عناوین است: قصیدهٔ تنبیه‌الغافلین در مدح میرزا غلام‌احمد قادیانی، مدح میرمحبوب علی‌خان سلطان دکن (یعنی نظام‌حیدرآباد در ۱۲۷۳-۱۲۸۵ق)، اظهار شوق ارادت به حضرت گنج‌بخش لاهوری، منقبت امام‌رضا(ع)، مدح مهاراجه کشن پرشاد، تهنیت جشن تاج‌پوشی قیصر هند، منقبت عبدالقادر گیلانی، مثنوی ناز و نیاز و مثنوی شکرآب.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۵۴۷-۵۴۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۶۹۹-۷۰۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۱۷-۴۲۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۴۷-۶۵۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۲/۵۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲/۱۸۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,598-599.

برزگر

ترمذی (ter.me.zi)، سید اکبر علی فرزند سید ابراهیم علی، برودا (در گجرات)، ۱۹۲۴م -   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی، در دانشگاه بمبئی به تحصیل پرداخت. در ۱۹۵۰م، از دانشگاه بمبئی دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و اردو و در ۱۹۶۲م از دانشگاه اسلامی علیگر دانشنامهٔ فوق‌لیسانس تاریخ از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۷م در دانشکدهٔ دولتی اجمیر زبان و ادبیات فارسی و اردو درس داد. از ۱۹۵۷م در آرشیو ملی هند کار کرد و در ۱۹۶۹م مدارک و اسناد کشمیر را گردآوری کرد. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴م مدیریت آرشیو ملی هند در دهلی نو را به عهده داشت. در ۱۹۸۴م بازنشسته شد. پس از آن در دانشگاه‌های دهلی و جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه، استاد راهنما در رشتهٔ تاریخ بود. در زبان‌های انگلیسی،هندی، گجراتی و عربی مهارت دارد. به کشورهای

امریکا، انگلستان، فرانسه، عراق، عربستان، افغانستان، مالزی، سریلانکا و سنگاپور سفر کرده است: از آثارش: مدارک و اسناد فارسی، جلد دهم و یازده (۱۹۵۹م، ۱۹۶۹م)؛ مدارک و اسناد فارسی از ۱۰۴۲ تا ۱۷۱۹م (۱۹۸۲م)؛ کتیبه‌های اجمیر (دهلی‌نو، ۱۹۶۸م)؛ چاپ نامه‌های فارسی غالب (۱۹۶۹م)؛ بعض جنبه‌های گجرات قرون وسطی (۱۹۶۸م)؛ فهرست القاب و خطابات (۱۹۸۱م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۸-۱۹؛ زبان فارسی در پاکستان، ۲۴۰-۲۴۲.

رسولی

تزوکات و ملفوظات تیمور ← ابوطالب حسینی تربتی

تزوک والاجاهی ← برهان‌خان بیجاپوری

تسکین (tas.kin)، میرمحمدحسین، ز ۱۱۴۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست و مرید محمداکرم قادری بود. در ۱۱۴۵ق یک مثنوی بزمی به‌نام شمع محافل / گلشن عیش در داستان «میرزا و صاحبه»، از داستان‌های محلی پنجاب، سرود. از این منظومه، دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1976-52) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۷/۳-۲۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۰/۸-۱۰۷۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۹۸؛ طاهرهٔ صدیقی، «داستان‌سرایی در شبه قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۲۶/۲.

برزگر

تسکین گجراتی (tas.kin-e.go.ja.rā.ti)، غلام‌محمد فرزند عبدالرسول فرزند غلام‌قادر جلالپوری، ز ۱۳۲۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در دهکدهٔ کوچک سابور متولد شد. پس ازچند سال به دهی نزدیک سابور، به‌نام کهمبی رفت و در آن‌جا به‌سر برد. خانوادهٔ وی اهل فضل و ادب بودند. برادرش به‌نام غلام‌قادر، متخلص به حیدر و برادر دیگرش، متخلص به تحسین، فاضل و شاعر بودند. غلام‌محمد به سه زبان فارسی، اردو و پنجابی شعر می‌سرود. خط خوبی نیز داشت. دیوان اشعاری از وی به‌جا مانده است و نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ شخصی احمدحسین‌احمد قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۴/۸.

حجتی

تسلی شیرازی (ta.sal.li-ye.ši.rā.zi)، محمدابراهیم، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در آغاز در شیراز تازیانه‌باف بود. بعدها در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) به هند رفت و در خدمت مسیح‌الزمان صدرالدین، متخلص به الهی، اعتباری برای خود به‌دست آورد. در ۱۰۳۴ق به همراه وی به زیارت مکه و مدینه رفت. دوباره به هند بازگشت و گویا در همان‌جا درگذشت. محمدابراهیم با تخلص تسلی شعر می‌سرود و ابیاتی از او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۷-۷۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۸-۲۵۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۹/۲-۳۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۴/۱؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۵۱/۱-۲۵۲؛ شام غریبان، ۶۰، ۶۱؛ صبح گلشن، ۸۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۱، شمارهٔ ۵۲؛ منتخب‌اللطایف، ۴۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۲۰؛ نشتر عشق، ۲۷۸/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,593.

ربیعیان

تسلی لرستانی (ta.sa.li-ye.lo.res.tā.ni)، جهانگیر فرزند شاه‌وردی‌خان، ـ ۱۰۰۶ق، شاعر ایرانی. از خاندان حاکمان لرستان است که به‌دست شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) منهزم گشتند. پدر وی نیز به فرمان شاه‌عباس کشته و از آن پس او به همراه مادرش از شهری به شهر دیگر در سفر بود. تسلی دو سال درکازرون نزد شیخ ابوالقاسم کازرونی از عالمان بنام آن روزگار درس خواند. وی سرانجام به هند رفت و در برهانپور خاندیس به دربار عبدالرحیم خان‌خانان (ــ۱۰۳۶ق) راه یافت. راه‌یابی وی به دربار خان‌خانان در ۱۰۲۵ق بود و او در این هنگام نوزده سال داشت. تسلی از ذوقی شاعرانه برخوردار بود و در شعر نخست حفظی تخلص می‌کرد، اما تخلص تسلی را ملا عبدالباقی نهاوندی نویسندهٔ مآثر رحیمی در پاسخ

به‌درخواست شاعر برای وی برگزید. از سروده‌های تسلی نمونه‌هایی در دست نمانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۶۷/۱؛ کاروان هند، ۲۱۹/۱-۲۲۰؛ مآثر رحیمی، ۱۵۲۵/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۰.

جهان‌تاب

تسلی لکنویی (ta.sal.li-ye.lak.nu.i)، رای / لاله تیکارام فرزند گوپال رای بخشی لکنویی، لکنو ح۱۱۸۰ق - ، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم کرمل در نزدیکی اتاوه بودند، اما او خود در لکنو زاده شد و همان‌جا نیز برآمد. نیای او راجه خوشحال‌رای، نایب سرفرازالدوله میرزا حسن رضاخان بهادر بود و پدرش به‌منصب بخشیگری در فوج شجاع‌الدوله بن صفدرجنگ نواب اوده (۱۱۶۷-۱۱۸۹ق) امتیاز داشت. از تاریخ دقیق تولد و مرگ تسلی آگاهی نداریم، اما چون به‌نوشتهٔ غلام همدانی مصحفی در تذکرهٔ هندی، تسلی در پایان تألیف این کتاب (۱۲۰۹ق) بیش از بیست و پنج سال داشته است، بنابر این می‌توان گفت که تولد وی ح۱۱۸۰ق بوده است. تسلی از نخستین سال‌های جوانی به سرودن شعر روی آورد و به فارسی و اردو شعر می‌سرود. او گه‌گاه سروده‌های فارسی خود را برای بازنگری نزد میرزا محمد فاخر مکین می‌برد و در شعر اردو نیز خود را شاگرد غلام همدانی مصحفی می‌دانست. تسلی شیفتهٔ گردآوری دفترهای شعر شاعران بزرگ بود و پیوسته به تدوین گلچینی از شعرهای آنان می‌پرداخت. از سروده‌های فارسی تسلی، ابیاتی چند در تذکره‌ها آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۴؛ تذکرهٔ آزرده، ۳۰؛ تذکرهٔ هندی، ۶۳-۶۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۹۵-۳۹۷؛ روز روشن، ۱۵۲؛ طبقات شعرایی هند، ۳۶۳-۳۶۴؛ گلستان بی‌خزان، ۵۱؛ گلشن بی‌خار، ۱۰۱؛ مجموعهٔ نغز، ۱۴۰/۱-۱۴۱.

نوش‌آبادی

تسلیم تتوی، محمدمعین ← محمدمعین تتوی

تسلیم خراسانی (tas.lim-e.xo.rā.sā.ni)، شاه‌رضا، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم خراسان بود. از زادگاهش به کشمیر کوچید و در آن‌جا به مریدان میرزاحسین سبزواری پیوست. تسلیم شاعری صوفی‌مسلک بود. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «زبان‌افشانی پرواز رنگ خود از آن شادم ــ که گاهی از شکست شیشهٔ دل می‌دهد یادم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۸-۳۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۰۱؛ الذریعه، ۱۷۱/۹، ۳۶۴-۳۶۵؛ شام غریبان، ۶۲؛ شمع انجمن، ۹۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۱، شمارهٔ ۵۷؛ گلزار جاویدان، ۲۷۹/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۵۶/۱.

جهانتاب

تسلیم شیرازی (tas.lim-e.ši.rā.zi)، محمدهاشم، -۱۱۰۹ق، شاعر ایرانی. از زندگی وی جز این دانسته نیست که از مردم شیراز بود و در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸ق) به هند رفت و در همان‌جا درگذشت. تسلیم شاعری غزل‌سرا بود. گه‌گاه هاشم نیز تخلص می‌کرد. نسخه‌هایی از دیوان تسلیم به شماره‌های 2011 و 2012 در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و شمارهٔ ایشیاتیک ۲۸ دیوان (۱۴۶۳) در کتابخانهٔ بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۱/۲؛ الذریعه، ۱۷۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۵/۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۳۶/۱؛ شام غریبان، ۶۲؛ صبح گلشن، ۸۵-۸۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۵۹/۳؛ کاروان هند، ۲۲۱/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۵۱/۱؛ نشتر عشق، ۲۸۸/۱-۲۸۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/233-224; Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts Asiatic Society of Bengal, 361; Mughls in India, 465.

رسولی

تسلیم قصوری (tas.lim-e.qa.su.ri)، سلام‌الله‌خان فرزند شاه‌کلیم‌الله، ز۱۲۲۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از افغان‌های قصور بود. نیاکانش مردمی تجارت‌پیشه بودند. سلام‌الله‌خان در دهلی برآمد، اما با بروز نابسامانی در این شهر به اوده رفت و در لکنو به ملازمت نواب شیرجنگ‌نثار محمدخان درآمد. او با مرگ نواب شیرجنگ به پایمردی نواب میرزاعلی‌خان بهادر به ملازمان آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۸-۱۲۱۲ق) پیوست و جاگیر شش‌هزار روپیه‌ای یافت. اما باگذشت یک‌سال جاگیرش ضبط شد. پس به ناچار با نقدینه‌ای که از آصف‌الدوله دریافت می‌کرد، روزگار می‌گذراند. سلام‌الله‌خان شعر نیز می‌سرود و در

سروده‌هایش تسلیم تخلص می‌کرد. گویند تسلیم از حافظه‌ای قوی برخوردار بود و شعرهایی بسیار از بر داشت. به‌نوشتهٔ نقش‌علی در تذکرهٔ باغ معانی، تسلیم در شعر از شاگردان ملا نسیم بود، اما وی از دانش شاعری چندان آگاهی نداشت. هم از این رو در برخی سروده‌هایش وزن شعر به‌درستی رعایت نشده است. با این‌همه او گاه شعرهای دلنشین نیز می‌سرود. از بیت: «به‌جز حب علی ایمان نباشد ــ کسی را این نباشد، آن نباشد» چنین برمی‌آید که تسلیم مذهب شیعه می‌ورزیده است.

منابع: باغ معانی، ۳۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰۱/۳ـ۳۰۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۲؛ روز روشن، ۱۵۲؛ سفینهٔ هندی، ۴۳؛ سکینةالفضلاء، ۵۹؛ مخزن‌الغرائب، ۴۴۸/۱۰ـ۴۴۹.

نوش‌آبادی

تسنیم رضای رضوی (tas.nim.re.zā-ye.ra.za.vi)، فرزند سید حسن رضوی، بهکر ۱۹۶۱م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشکدهٔ دولتی لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، پنجابی و سرائیکی مهارت دارد. وی در دانشکدهٔ دولتی بهکر به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. از آثارش: ترجمهٔ زندگانی حضرت زینب(ع) اثر دستغیب از فارسی به اردو؛ ترجمهٔ دفاعیات عین‌القضاة به اردو؛ «عشق اقبال».

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۶۱؛ گنج شایگان، ۱۲۲ـ۱۲۳؛ گنجینهٔ دانش، ۶۶.

رسولی

تسهیل‌اللغات (tas.hi.lol.lo.qāt)، واژه‌نامهٔ فارسی به فارسی از شیخ احمد، متخلص به حسرت، پسر شیخ محمدعلی پسر شیخ عبدالصانع. این فرهنگ که تألیف آن در ۱۲۵۹ق به‌انجام رسیده بیست‌وهفت هزار واژه دارد و ترتیب واژگان در آن چنان است که حرف اول باب و حرف آخر فصل را تشکیل می‌دهد. گذشته از آن، به پیروی از واژه‌نامه‌های سنسکریت، مانند بجیتی کوش از یادوبهت، در هر باب نیز ترتیبی بر اساس شمار حروف واژگان رعایت شده است. بدین‌سان که واژگان سه‌حرفی پیش از واژگان چهار و پنج حرفی می‌آید و برای نمونه «کلمهٔ ادب در باب الف مع‌الباء و در قسمت الفاظ سه حرفی بیان شده و همچنین لغت فرهنگ در باب الفاءمع‌الکاف و در ذیل الفاظ پنج حرفی گذاشته شده است.» مؤلف حرکات حروف را هم آورده، اما نقل شاهد نکرده است. این اثر، فرهنگی کمابیش بزرگ است، ولی چندان مزیتی بر فرهنگ‌های دیگر ندارد و از این‌رو اهمیت و ارزش ویژه‌ای نیافته است. نسخه‌ای از تسهیل‌اللغات در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن (به شمارهٔ ۵۸۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ نظام، دیباچه، ۴۷/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۷؛ فرهنگهای فارسی، ۱۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۷/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,230.

برزگر

تشبیهی کاشی (taš.bi.hi-ye.kā.ši)، میر علی اکبر، ز ۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. از سادات کاشان بود و پدرش در آن شهر پیشهٔ گازری (رختشویی) داشت. در زادگاهش پرورش یافت و در جوانی به سرودن شعر پرداخت و با بهره‌گیری از محضر سرایندگانی مانند فهمی کاشی (ــ۱۰۱۴ق) در شاعری نامی برآورد. به گروه درویشان نقطویهٔ پیرو محمود پسیخانی گیلانی (ــ۸۳۱ق) پیوست که ظهور و خلقت هر چیز را از خاک دانسته و آن را «نقطه» می‌خواندند، عالم را قدیم شمرده، به حشر و قیامت اعتقاد نداشته، و به تناسخ معتقد بوده‌اند. تشبیهی در باورهای نقطوی چندان پیش رفت که گویند این رباعی را سرود: «بحر کرمم، منت جود که برم ــ محو عدمم، نام وجود که برم؟/گویند سجود پیش حق باید کرد ــ من چون همه حق شدم، سجود که برم» و غیرتی شیرازی آن را چنین پاسخ گفت: «آن کس که به شرع نیست قایل، ز کجا ــ اثبات کند که گشت واصل به خدا/ والله که هست، ثم والله که هست ــ در مذهب ما ریختن خونش روا.» از آن‌جا که شاهان صفوی، به‌ویژه شاه عباس یکم (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) نقطویان را سخت تحت پیگرد قرار داده آن‌ها را به زندان می‌انداختند یا می‌کشتند، تشبیهی نیز ناگزیر ایران را ترک گفت و به هند رفت که، به دلیل سیاست تساهل‌آمیز پادشاهان گورکانی به‌ویژه جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) در برابر پیروان کیش‌ها و باورهای مختلف، به پناهگاهی برای ایرانیان گریزان از سیاست دینی سختگیرانهٔ صفویان تبدیل شده بود. بدایونی در منتخب‌التواریخ می‌نویسد که تشبیهی «دو سه مرتبه به هندوستان آمده و رفته و درین ایام [زمان نگارش منتخب‌التواریخ] باز آمده و دعوت الحاد می‌نماید و مردم را به کیش پسیخانی‌ها می‌خواند و به شیخ ابوالفضل [علامی] خود را مجتهد دانانده، توسل جسته قصیده به خلیفةالزمانی

[جلال‌الدین اکبر] گذرانیده، مآلش این‌که چرا یک‌رویه شده تقلیدیان را برنمی‌اندازید، تا حق به مرکز قرار یابد، و توحید خالص بماند، و رساله‌ای به نام شیخ ابوالفضل نوشته به طور اهل نقط و حروف.» به هر حال، تشبیهی پس از رفتن به هند به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت، ولی پس از مدتی از دربار کناره گرفت و، به‌نوشتهٔ مؤلف میخانه، جلال‌الدین اکبر «یک اشرفی روزینه به جهت وجه معیشت وی از دارالضرب لاهور مقرر فرمود، تا به فراغ خاطر به حق‌پرستی مشغول شود.» پس از مرگ جلال‌الدین اکبر، پسر و جانشین او جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) نیز «روزینهٔ وی را به حال خود بازگذاشت و الحال [یعنی ۱۰۲۸ق]... در لاهور متوطنست.» تشبیهی ظاهراً تا مرگش، حدود چهل سال در هند (عمدتاً در لاهور) بوده و در این مدت به درویشی و ریاضت می‌گذرانید و از مردم کناره می‌گرفت. اغلب درگورستان‌ها به‌سر می‌برد، چنان‌که تقی اوحدی در تذکرهٔ عرفات‌العاشقین خود (نوشته در ۱۰۲۲ ـ ۱۰۲۴ق) می‌نویسد که «تشبیهی کاشی... قریب به سی سالست که از بلاد هند بل لوهور [یعنی لاهور] بیرون نرفته... همیشه درگورستان‌ها به سرکردی، و پیوسته در زیّ ملامتیّه برآمده سنگ طعنهٔ ارباب کمال بر پشت و پهلوی سلوک خوردی... او را اشعار بسیاری هست، سه دیوان از وی دیده‌ام، بعضی اشعار به غایت بلند و دلپسند افتاده بوی وصول و تجرّد و توحید و سوختگی ازو به مشام خاطر می‌رسد.» وی را نخستین کسی گفته‌اند که شطحیات را در شعر فارسی در لاهور رواج داد. تشبیهی، به‌نوشتهٔ مؤلف خلاصة‌الاشعار تقی کاشی (نوشتهٔ ۹۷۵ ـ ۱۰۱۶ق) صاحب دیوانی از غزل و قصیده درکمابیش هشت هزار بیت و یک مثنوی به‌نام ذرّه و خورشید در بحر مثنوی مولوی بوده است. مؤلف میخانه نیز از یک مثنوی دیگر او در بحر خسرو و شیرین نظامی یاد کرده و تقی اوحدی هم، چنان‌که قبلاً گفته شد، سه دیوان او را دیده است؛ اما از همهٔ این‌ها، به‌جز سروده‌هایی که در تذکره‌ها و کتاب‌های دیگر آورده شده، ظاهراً اثری به‌جا نمانده است.

منابع: آتشکده، تصحیح شهیدی، ۲۴۸؛ آیین اکبری، ۳۱۵/۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۴/۲ـ۲۲۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۷/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۷۰/۱، ۶۶۸؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۷۶ـ۲۸۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۴/۱، ۵۳۰، ۷۸۴/۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۰؛ الذریعه، ۱۱۷۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۳۵/۱ـ۱۳۶؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۹؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۹۱۶؛ شام غریبان، ۵۶؛ شمع انجمن، ۹۵؛ طبقات اکبری، ۵۰۴/۲؛ کاروان هند، ۲۲۱/۱ـ۲۳۰؛ کلمات‌الشعرا، ۲۱؛ مجمع‌الخواص، ۹۹؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۳۰۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۰۷ـ۴۱۰؛ منتخب‌التواریخ، ۲۰۴/۳ـ۲۰۶؛ منتخب‌اللطایف، ۱۱۶ـ۱۱۷؛ میخانه، ۸۸۷ـ۸۹۱؛ نشتر عشق، ۲۷۸/۱ـ۲۸۰؛ همیشه بهار، ۴۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 593-594.

برزگر

تشریح‌الموسیقی (taš.ri.hol.mu.si.qi)، رساله‌ای به‌فارسی در علم موسیقی از محمد اکبر ارزانی*. این اثر برگردان فارسی رساله‌ای به هندی از میرتان سین با نام بده‌پرکاشن است. میرتان‌سین از درباریان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) بوده و در ۹۶۶ق درگذشته است. این رساله در هشت باب تدوین یافته است: باب یکم در بیان منشأ و مبدأ علم و تسمیهٔ موسیقی، باب دوم در بیان انواع سماع، باب سوم در بیان لوازم و موالف مغنی، باب چهارم در بیان تعداد اصول و فروع و اثمار شجرهٔ علم موصوف، باب پنجم در بیان تقسیم بعض اصول و فروع و اثمار شجرهٔ مذکور، باب ششم در بیان اوقات سراییدن اصول و فروع و بعض اثمار مذکوره، باب هفتم در بیان آمیزها، یعنی ملوونی‌های هر یک. در این باب اصول و گوشه‌های مختلف موسیقی، به‌تفصیل بررسی شده و اسامی ده ساز نیز آمده است که عبارتند از طنبوره، نی، رباب، مردنگ، عود، جلترنگ، داریه، دهولک، پکهاوج و بردی. نثر رسالهٔ تشریح‌الموسیقی در بیشتر موارد مصنوع و فنی با آرایش‌های لفظی و معنوی است و از واژه‌های عربی و آیه‌های قرآن نیز فراوان استفاده شده است. نمونه‌ای از نثر تشریح‌الموسیقی که این رساله با آن آغاز می‌شود، چنین است: «از آن‌جا که به هنگامهٔ ثنای بی‌انتهای جمال کبریا، مترنم ترانهٔ انا افصح به نغمات لا احصی پرداخته و قانون گسستهٔ او تار مضراب عدم انحصار را به گوشمال عجز و قصور بنواخته و... زبان قاصر بیان این هیچمدان را چه یارا که به مجلس نشاط او محفل انبساط انعام خاص و عام به شکرانهٔ آن بیگانهٔ جل‌جلاله و عم نواله ترنمی آغاز، اما به مقتضای لازم‌الادای امر جلیل‌القدر مفهومهٔ کلام خیرالانام علیه و آله‌الصلوة والسلم تبسمیهٔ تحمید آن وحید می‌پردازد و...» نسخه‌ای دست‌نویس از رسالهٔ تشریح‌الموسیقی/تشریح علم موسیقی به‌شمارهٔ ۱۵۲۰ / ۴۵۷۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ

دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۵۳-۲۵۵؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۵۵/۳-۶۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۳/۱۴-۳۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۸۹۱/۵.

نوش‌آبادی

تشنه (taš.ne)، محمدابراهیم فرزند شاه عبدالرحمان قادری، ۱۲۸۹-۱۳۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای تباشائیل در ایالت سیلهت بود. تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ اجیریهٔ پهول‌باری در سیلهت گذراند. سپس برای ادامهٔ تحصیلات به دهلی سفر کرد و حدود نه سال در آن‌جا به تحصیل پرداخت. آنگاه به سیلهت بازگشت و در ۱۳۱۷ق در نزدیکی روستای خود یک مدرسهٔ دینی تأسیس کرد و سرگرم تدریس در آن‌جا شد. پس از مدتی همراه چند دانشجو دوباره به دهلی سفر کرد و به مدت دو سال در حلقهٔ درس مولانا ناظرحسین دیوبندی، دورهٔ حدیث گذراند و به‌وطن خود بازگشت. چون استادش از ذوق علمی او آگاه شد او را لقب تشنه داد و محمدابراهیم در اشعارش به همین نام تخلص می‌کرد. تشنه به اردو و فارسی شعر می‌سرود. او ادیبی حاضرجواب و بذله‌گو بود و در مناظره و مباحثهٔ علمی و مذهبی طبق عقیدهٔ خود از آیات قرآنی و احادیث نبوی استدلال می‌آورد. تشنه از مریدان مولانا اشرف‌علی تهانوی، صوفی و عالم بزرگ هند بود و با وی بیعت کرده بود. محمدابراهیم با فرهنگ و تمدن اروپایی و آموزش زبان انگلیسی سخت مخالف بود و آن‌را موجب فساد اخلاق می‌دانست. نمونه‌ای از شعر فارسی تشنه در تذکرهٔ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۰-۲۴۱.

تشنه جسری (taš.ne-ye.je.so.ri)، محمدیوسف فرزند بدیع‌الزمان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم جسر (jessor) بود و همان‌جا نیز برآمد. او در راه دانش‌اندوزی از زادگاهش به کلکته کوچید و در آن‌جا به یادگیری زبان و ادبیات فارسی، عربی و انگلیسی پرداخت. تشنه شعر نیز می‌سرود، اما شاعری میان‌مایه بود. او سروده‌های خود را برای بازنگری نزد مولوی معراج‌الدین واصف می‌برد. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «بیا در قتلگاه ناز خود امشب تماشا کن ــ به یک‌سو رقص شمشیر است و یک‌سو رقص بسمل‌ها.»

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۵۱؛ نگارستان سخن، ۱۷-۱۸.

نوش‌آبادی

تصدق‌حسین رضوی (ta.sad.doq.ho.seyn-e.ra.za.vi)، سید تصدق حسین فرزند غلام حسنین کنتوری، لکنو ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ ــ ۲۵ شوال ۱۳۴۸ق، فقیه، دانشور و فرهنگ‌نویس شبه‌قاره. نیای بزرگ او ابوطالب سید اشرف کاظمی در زمان حملهٔ هلاگوخان مغول، از نیشابور به هند کوچید و تغلق‌شاه به‌پاس خدماتش (و به روایتی، به خون‌بهای قتل پسر سیداشرف) هفت‌صد و هشتاد و چهار روستا را در کنتور، در نزدیکی لکنو، به او بخشید. تصدق حسین در خانواده‌ای اهل دانش پرورش یافت و مقدمات صرف و نحو و منطق و فقه و عقاید را در محضر دانشوران خانواده و استادان لکنو فراگرفت. در هنگامهٔ درگرفتن جنگ آزادی در ۱۸۵۷م، پدرش علامه غلام‌حسنین، که از سرکردگان جنگ شمرده می‌شد، به نپال فرستاده شد و تصدق حسین هم به وطن آبا و اجدادی‌اش، کنتور، رفت. پس از بازگشت پدر، تصدق‌حسین دوباره نزد او رفت و به فراگیری منطق، فلسفه، ریاضی، مجسطی و شفا پرداخت. سپس، برای آموختن فقه، حدیث، تفسیر و علوم دینی، نزد دایی خود، سیدحامدحسین فرزند محمدقلی موسوی کنتوری، مفتی محمدعباس و آیت‌الله مولانا سیداحمدعلی محمدآبادی رفت. تصدق حسین در درس‌های خارج ممتازالعلما سیدمحمدتقی نیز شرکت جست. پس از تمام‌کردن درس نزد دایی خود، در تألیف عبقات‌الانوار و استقصاء‌الافهام با او همکاری کرد و بعد از درگذشت او، در ۱۳۰۰ق، تصدق‌حسین به حیدرآباد رفت و به تدریس روی آورد. در ۱۳۱۴ق به سرپرستی کتابخانهٔ آصفیه گمارده شد. در آن‌جا، کتابخانه را به صورت اداره‌ای فعال درآورد و در گسترش آن کوشید و شماری از کتاب‌ها را نیز در چاپخانهٔ دوست خود نَوَل کشور ــ نخستین ناشر کتاب‌های فارسی و عربی پس از عرضهٔ صنعت چاپ در هند ــ به‌چاپ رساند. در ۱۳۳۷ق بازنشسته شد و همکاری خود را در کمیتهٔ نظارت کتابخانه ادامه داد. در ۱۳۴۲ق به زیارت عتبات عراق رفت. چون درگذشت پیکرش را در گورستان قطب‌شاهی به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ــ نورالعین که ترجمهٔ ابصارالعین فی انصارالحسین(ع) تألیف علامه شیخ

محمد بن شیخ طاهر سماوی نجفی به‌اردو است و ترجمهٔ آن را در ۱۳۴۵ق به‌پایان برد (حیدرآباد، ۱۳۵۷ق)؛ ۲ـ ترجمهٔ شرح باب حادی عشر تألیف فاضل مقداد به‌اردو؛ ۳ـ ترجمهٔ اردوی جامع‌الاحکام؛ ۴ـ فرهنگ فارسی ـ اردوی لغات کشوری/ لغت کشوری که در ۱۳۲۲ق، پس از سه سال تلاش به‌پایان برد و در همان سال، در چاپخانهٔ نول کشور در ۵۸۴ صفحه به‌چاپ رسید. تصدق حسین این کتاب را به خواستهٔ نول کشور، برای کمک به دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان زبان فارسی در هند فراهم آورد و به پاس خدمات وی، کتاب را به‌نام او نامید. در لغات کشوری شرح کلمات و اصطلاحات فارسی با بیانی ساده و موجز به زبان اردو آورده شده است. مدخل‌های فارسی حرکت‌گذاری شده، و به ترتیب الفبایی حروف اول و دوم و سوم آمده‌اند و اصلیت واژه‌ها نیز مشخص شده است.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۶۳۱/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۳/۳، ۵۷۸، ۵۸۴؛ الذریعه، ۷۳/۴، ۹۳، ۱۰۸، ۲۳/۷، ۳۹۱/۱۶؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۲۳۷/۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۴۷، ۲۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۸۶/۴؛ مطلع انوار، ۱۵۵ـ ۱۵۸؛ نزهة‌الخواطر، ۹۴/۸؛ نقباء‌البشر، ۲۳۷/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,593.

ربیعیان

تصدق‌حسین عظیم‌آبادی (ta.sad.doq.ho.seyn-e.a.zim.ā.bā.di)، تصدق‌حسین، متخلص به خلاق، فرزند عبیدالله فرزند غلام بدر فرزند سلیم‌الله انصاری نگرنهسوی عظیم‌آبادی، ـ داکا ۱۲۶۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. نیاکان وی از ادیبان و دانشوران روزگار خود بودند. مولانا امین‌الله، نخستین مدرس برجسته و امین مدرسهٔ عالی کلکته از همین خانواده بود. تصدق‌حسین صرف و نحو عربی را نزد سلطان‌احمد ولایتی در اله‌آباد، منطق و حکمت را نزد ولی‌الله لکنویی در لکنو و درس‌های ریاضی را نزد ابراهیم حسین لکنویی فراگرفت. عبیدالله عبیدی ناظم مدرسهٔ عالی داکا که گمان می‌رود از بستگان تصدق‌حسین بوده است، در ۱۸۷۴م او را برای به‌عهده گرفتن سمت مدرس دوم این مدرسه به داکا فراخواند. تصدق‌حسین چندی نیز استاد زبان و ادبیات فارسی و عربی دانشگاه دولتی داکا بوده است. او در کالتا بازار داکا نشیمن گزیده بود و چون درگذشت گویا پیکرش را در همان‌جا نیز به‌خاک سپردند. تصدق‌حسین شاعری صاحب‌دیوان بود و در شعر خلاق تخلص می‌کرد. دیوان وی تاکنون به‌چاپ نرسیده، اما از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها آمده است. او تعلیقه‌ای هم بر شرح هدایة‌الحکمهٔ میبدی نوشته است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۳۸ـ۳۹؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۱۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۱/۷.

نوش‌آبادی

تصویر مرشدآبادی (tas.vir-e.mor.šed.ā.bā.di)، بلقیس، نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، بانوی شاعر هندوستانی. از مردم مرشدآباد هندوستان بود و به فارسی و اردو شعر می‌سرود. همسر وی میرعشقی نیز از شاعران فارسی‌گوی آن دیار بود. مؤلف تذکرة‌الخواتین به نقل از میرجوشش عظیم‌آبادی می‌نویسد روزی تصویر پسر شیرخوارهٔ خود را بر دوش گرفته و در حیاط خانه ایستاده بود، همسرش با مشاهدهٔ وی این مصرع را خواند: «دیدم به دوش آن مه، طفلی پری نژادی» و تصویر نیز بالبداهه مصرع دیگر را چنین گفت: «چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی.»

منابع: از رابعه تا پروین، ۸۹ـ ۹۰؛ تذکرة‌الخواتین، ۷۷؛ زنان سخنور، ۱۴۹/۱؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۹، ص ۵۴.

جهان‌تاب

تعظیمای قمی (taɛ.zi.mā-ye.qo.mi)، ـ ۱۱۰۰ق، شاعر ایرانی. از زادگاهش به هند کوچید و در آن‌جا با عزت و احترام روزگار گذراند. پس از چندی به تته رفت و به خدمت میرزا کمال‌الدین‌خان احمد رضوی رسید. سپس به دهلی بازگشت و به شاگردان میرزا صائب تبریزی پیوست. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۹؛ تذکرهٔ سخنوران قم، ۵۹ـ۶۰؛ شام غریبان، ۶۴؛ شمع انجمن، ۹۸؛ صبح گلشن، ۸۶؛ کاروان هند، ۲۳۰/۱؛ گلزار جاویدان، ۲۸۰/۱؛ مقالات‌الشعرا، ۱۳۰ـ۱۳۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۲۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۹.

فتح‌نیا طبری

تعلیم‌الصید (taɛ.lim-os.seyd) / بازنامه، کتابی به‌فارسی در فن شکار، اثر میرعبدالله حسینی فرزند میرپارسا. عبدالله‌الحسینی

که خود از دانشمندان دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ق / ۱۷۱۹م ــ ۱۱۶۱ق / ۱۷۴۸م) بود، این اثر را در ۱۱۴۵ق / ۱۷۸۲م نوشت. تعلیم‌الصید مطالبی دربارهٔ فن شکار، میرشکاری، شیوهٔ تعلیم و بیماری‌های حیوانات شکاری، مانند سگ و باز و...، و مطالبی دربارهٔ مسائل فقهی گوشت‌های شکار را در بر می‌گیرد. نویسنده در نگارش این اثر از دستورالصید اثر خواجه محمدصادق، دانشمند ایرانی سدهٔ ششم هجری، بهره برده است. نسخه‌ای خطی از تعلیم‌الصید به‌شمارهٔ ۴۹۲۲/۱۹۱۰/۱ در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۰/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 16; *Mughals in India*, 13.

م.اسماعیل‌پور

تغلق‌شاه دوم ← غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم

تغلق نامه (toq.loq.nā.me)، منظومه‌ای حماسی از امیر خسرو دهلوی(ــ۷۲۵ق). این منظومه از منظومه‌های هشتگانهٔ وی است که بخشی را در نظیره‌گویی با نظامی و بخشی دیگر را در گزارش رویدادهای چشم دیدهٔ خود و تاریخ محلی روزگارش سروده است. تغلق نامه گزارش رخداد روزگار کوتاه فرمانروایی غیاث‌الدین تغلق شاه (۷۲۰ــ۷۲۵ق) سر دودمان پادشاهان تغلقیهٔ دهلی است. این منظومه داستانی ساده دارد. آن روح خیال‌انگیزی که از ویژگی‌های دیگر آثار او است در این اثر کمتر به چشم می‌خورد. این منظومه در آخرین سال‌های زندگی امیر خسرو دهلوی سروده شده است. تغلق نامه به تصحیح سید ابوالحسن سید هاشمی فریدآبادی چاپ شده است(حیدر آباد دکن، ۱۹۳۳م). این مثنوی در برخی نسخ ۲۹۲۰ بیت دارد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۳-۷۸۲/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۷۴-۲۷۳/۳؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۵۷۲/۵؛ تاریخ نظم ونثر در زبان فارسی، ۱۷۱/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۳۸۲-۱۳۸۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۲۸/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۶۷۱-۶۷۰/۱؛ نگاهی به‌تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۰۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,312; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/504, 1311.

دانشنامه

تغلق یکم ← غیاث‌الدین تغلق‌یکم

تفتهٔ سکندرآبادی (taf.te-ye.se.kan.dar.ā.bā.di)، منشی / میرزا هرگوپال فرزند موتی لال برهمن، ۱۲۱۴ــ ۱۲۹۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم کایستهٔ هندوان و از مردم سکندرآباد در بخش بلندشهر بود. شاگرد و دوست بسیار نزدیک غالب دهلوی بود و بسیاری از نامه‌های غالب خطاب به او است. در جوانی به حسین‌قلی‌خان عاشق عظیم‌آبادی در تدوین تذکره‌اش نشتر عشق (۱۲۳۳ق) یاری رساند. بیشتر به فارسی و به ندرت به اردو شعر می‌سرود. در آغاز رامی تخلص می‌کرد و سپس تخلصش را به تفته بگردانید. به‌نوشتهٔ مؤلف صبح گلشن، پنج دیوان، هر یک نزدیک سیزده هزار بیت، دارد. دیوان تفته در ۱۸۰۸م در لاهور و در ۱۲۶۷ق در آگره به‌چاپ رسیده است. از میان آثار دیگرش، از سنبلستان (که مجموعه‌ای از داستان‌های اخلاقی منظوم است) و تضمین گلستان یاد کرده‌اند. تضمین گلستان در ۱۲۷۲ق نوشته شده و در ۱۲۷۴ق در آگره به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۳/۳، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۸، ۴۳۱؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۷۸؛ الذریعه، ۱۷۲/۹؛ سخنوران چشم‌دیده، ۳۲؛ صبح گلشن، ۸۶-۸۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۷۹/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۶۰/۳؛ گلستان سخن، ۳۴۹/۱-۳۵۰؛ نگارستان سخن، ۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,583; *Galib, Life and Letters* ,88-98,168-170,172-190.

برزگر

تفضل حسین خان کشمیری (ta.faz.zol.ho.seyn.xān-e.kaš.mi.ri)، معروف به خان علامه پسر اسدالله پسر کرم‌الله، ح ۱۱۴۰ــ۱۸ شوال ۱۲۱۵ق، دولتمرد و دانشمند شبه‌قاره. در سرینگر کشمیر (یا، به گفتهٔ نزهةالخواطر، در سیالکوت پنجاب، و یا به نوشتهٔ تحفةالعالم، در لاهور) به‌دنیا آمد. نیای او کرم‌الله دانشمند و دولتمردی برجسته بود و مدتی دراز وکیل(=وزیر) معین‌الملک

معروف به میرمنو، پسر اعتمادالدوله قمرالدین‌خان، وزیر محمد گورکانی بود. معین‌الملک حاکم لاهور بود. اسدالله، پسر کرم‌الله و پدر تفضل‌حسین‌خان، نتوانست همچون پدرش به مقامات بلند برسد. تفضل حسین در سیزده یا چهارده سالگی به دهلی رفت و در آن‌جا حکمت و علوم عقلی را نزد شیخ محمد وجیه دهلوی، شاگرد ملا نظام‌الدین سهالوی و ریاضیات را از میرزا محمد علی پسر میرزا خیرالله مهندس، آموخت. در هجده‌سالگی با پدرش به لکنو رفت و در آن‌جا به محضر درس ملاحسن فرنگی‌محلی شارح سلم‌العلوم، راه یافت و شرح مواقف زاهد هروی را نزد او خواند. اما به‌زودی میان تفضل حسین، که شاگردی تیزهوش و باذکاوت بود، و استادش اختلافات شدیدی پدید آمد و وی محضر استاد را ترک گفت و پیش خود به آموختن حکمت و فلسفه پرداخت و از جمله شفای ابن سینا را فراگرفت. به پایمردی محمد یاقوت‌خان، خواجه‌سرای برهان‌الملک سعادت‌خان (بنیادگذار خاندان نوابان اوده)، به درگاه نواب شجاع‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۷۶ـ ۱۱۸۹ق) راه یافت و شجاع‌الدوله وی را به آموزگاری پسرش سعادت علی‌خان (متولد ۱۱۶۷ق) گماشت. تفضل حسین با سعادت‌علی‌خان به اله‌آباد رفت و در این شهر با «مولوی غلام‌حسین دکنی شاگرد مولوی برکت‌الله اله‌آبادی به توسط مولوی دلدار علی مباحثهٔ منطق انداخت.» (تذکرهٔ علمای هند، ۳۹) درواقع، مولوی دلدار علی نقوی که شاگرد تفضل حسین بود و تزدش نجوم می‌خواند نامه‌های استادش را برای غلام‌حسین می‌برد. سلام‌الله‌خان، پسر پیرمحمدخان، از شاگردان غلام‌حسین، نیز همین کار را می‌کرد و آن دو استاد، به واسطهٔ آن‌ها، نظرات خود در منطق را ردّ و بدل می‌کردند. منابع زمان دقیق رفتن تفضل حسین‌خان با شاگردش سعادت‌علی‌خان به اله‌آباد را یاد نکرده‌اند، اما به گفتهٔ منابعی چون سیرالمتأخرین، هنگامی که مختارالدوله نایب (= وزیراعظم) پرقدرت آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹ـ ۱۲۱۲ق)، در سال دوم یا سوم فرمانروایی آصف‌الدوله، به دست بسنت (/نسبت‌علی‌خان) خواجه‌سرا، و گویا با رایزنی و آگاهی و موافقت خود آصف‌الدوله، به قتل آمد و پس از آن خود بسنت خواجه‌سرا (که گمان می‌رود پنهانی با سعادت‌علی‌خان همدست شده، برضد آصف‌الدوله توطئه کرده بود) به فرمان آصف‌الدوله کشته شد، سعادت‌علی‌خان «با تفضل حسین‌خان که اتالیق و مربی و معلمش بود و معدودی از رفقا [از لکنو] در رفت و بدون مزاحمت سالماً از ممالک آصف‌الدوله گذشته در حدود میرزا نجف‌خان رسید، ذوالفقارالدوله نجف‌خان بهادر شنیده به قدم نیازمندی استقبال فرمود و به احترام و عزت آورده در خانهٔ خود جای داد و محالات چند برای معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده به رفاقت او ملازم گردانید.» (سیرالمتأخرین، ۹۴۶) سعادت‌علی‌خان البته بعدها «به استصواب نواب گورنر جنرال [فرماندار کل انگلیسی هند] از ذوالفقارالدوله نجف‌خان اختیار مفارقت نموده به لکنو مراجعت فرمودند و با نواب آصف‌الدوله ادراک ملازمت کرده اقامت اختیار کردند در سنهٔ ۱۱۹۰[؟] هجری باز به ایمای نواب گورنربهادر متوجه بنارس گشت و در آن‌جا رحل اقامت افکند.» (بوستان اوده، ۱۰۰) تفضل حسین همچنین همراه سعادت‌علی‌خان به بنارس رفت و مدتی در این شهر به‌سر برد و از محضر شاعر و دانشمند نامی ایرانی شیخ محمدعلی حزین و شاگردانش، به‌ویژه در زمینهٔ مسائل حکمی، بهره برد. وی در بنارس از سعادت‌علی‌خان جداشد (یا درواقع روی گرداند) و به کلکته رفت و در آن‌جا به خدمت انگلیسیان درآمد و زبان‌های انگلیسی و لاتین را آموخت و دانش خود در حکمت (و فلسفه) و ریاضیات را گسترش و ژرفای بیشتری داد. در ۱۱۹۶ یا ۱۱۹۷ق/۱۷۸۲م با ژنرال ویلیام پالمر (ـ۱۸۲۴م) که در ۱۷۸۲م به عنوان نمایندهٔ مقیم بریتانیا در دربار اوده در لکنو برگزیده شد، به لکنو بازگشت و از آن پس چندبار میان لکنو و کلکته رفت و آمد می‌کرد، تا این‌که آصف‌الدوله در ۱۲۰۳ق وی را به سفیری خودنزد انگلیسیان در کلکته برگزید و وی در آن‌جا استقرار یافت. در ۱۲۱۱ق که بر اثر نفوذ گستردهٔ راجه جهائولال بر آصف‌الدوله، میان آصف‌الدوله و نایب (یا وزیر اعظم) وی سرفرازالدوله حسن رضاخان اختلاف شدیدی پیش آمد و انگلیسی‌ها نیز که عملاً حکومت اوده به تحت‌الحمایگی آن‌ها درآمده بود، ناگزیر به مداخله شدند، سرجان شور (shore) فرماندار کل انگلیسی هند به لکنو آمد و خواستار ابقای حسن رضاخان در مقامش شد و «تفضل حسین‌خان کشمیری که سابق معلم نواب مستطاب سعادت‌علی‌خان بهادر بود و مبلغ جزئی در ازای آن خدمت مواجب می‌یافت، و به یمن شفقت و الطاف نواب آصف‌الدوله بهادر روشناس خلایق شده به منصب وکالت از جانب وی در کلکته می‌ماند، در این معامله همراه گورنر [یعنی فرماندار کل] آمده واسطهٔ سؤال و جواب بود و به ظاهر درخواست نیابت از برای حسن رضاخان از جانب گورنر می‌نمود. چون کلام به طول

تفضل حسین خان کشمیری

انجامید و به هیچ‌وجه گورنر دست بردار از مطلب نبود، نواب وزیر [آصف‌الدوله] به جهت آن‌که نیابت به حسن رضاخان نرسد، به تفضل حسین‌خان فرمود که ما تو را نایب می‌کنیم. او در ظاهر اباکرد و بالاخره خلعت پوشیده پیش گورنر رفت. گورنر نهایت خوش شد، زیراکه او زیاده از دیگران توسل و ارادت دلی به آن جماعت داشت. بعضی از شعرای بلغا در این نیابتش این رباعی را گفتند: 'هر چند تو نایب وزیری ــ بر تو نرسد به‌جز فقیری / تاریخ نیابتش همین بس ــ ای سبز قدم کاش تو میری' پس به سبب شیطنت راجهٔ مذکور نیابت به تفضل حسین‌خان رسید و حسن رضاخان که منشأ امورات خیر و عزت مؤمنین و اهل دین بود خانه‌نشین شد.» (مرآت‌الحوال جهان‌نما، ۳۲۷) بدین سان تفضل حسین‌خان به نیابت (وزارت اعظمی) آصف‌الدوله منصوب گشت. وی «از بس که طبع حکیمانه و خاطر آسوده داشت [و] سوای مطالعهٔ کتب رنجی دیگر بر خود گوارا نمی‌نمود دفعتاً این بار گران بر دوش او افتاد، بنابر آن خیلی تفکر و توحش به مزاجش راه یافت و در جست‌وجوی مشیران معتمد افتاد.» (بوستان اوده، ۹۴) وی شماری از مردم کاردان و خردمند را روی کار آورد و اصلاحاتی انجام داد و به رغم منصب بلندش زندگی سادهٔ ملایی خود را ترک نگفت و مردم عادی به آسانی می‌توانستند به حضور او راه یابند. اما از وزارت او هنوز بیش از پنج ماه و چند روز نگذشته بود که آصف‌الدوله درگذشت (۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۱۲ق) و پسر (یا پسرخوانده‌اش) وزیر علی‌خان بر جایش نشست. گرچه تفضل حسین‌خان در ابتدای حکومت وزیر علی‌خان در سمت خود، یعنی نیابت (= وزارت اعظمی)، ابقا شد، ولی وزیر علی‌خان که جوانی خام و بی‌تجربه بود در اندک مدتی بزرگان دولت اوده، مانند تفضل حسین‌خان و تحسین علی‌خان خواجه‌سرا، را از خود رنجاند و اولیای شرکت هند شرقی انگلیس نیز، که درواقع اختیار امور اوده را در دست داشتند، از وی سخت ناخرسند شدند و در پی برکناری‌اش برآمدند. سرجان شور بار دیگر به لکنو آمد و با همدستی و امضای برخی بزرگان اوده، مانند تفضل حسین‌خان، سرفرازالدوله حسن رضاخان، مهاراجه تکیت‌رای و الماس‌علی‌خان، گواهی‌نامه‌ای فراهم آورد، دایر بر آن‌که وزیر علی‌خان پسر اصلی آصف‌الدوله نیست و پسرخوانده‌اش است و او را «مشارکتی در ملک و مال نواب وزیرالممالک نواب آصف‌الدوله بهادر نیست و استحقاق جانشینی آن مغفور ندارد و چنین قرار پذیرفته که نواب یمین‌الدوله ناظم‌الملک سعادت علی‌خان بهادر مبارز جنگ که بعد غفران‌مآب [آصف‌الدوله] اکبر اولاد نواب وزیرالممالک شجاع‌الدوله فردوس آرامگاه و متصف به صفات حمیده است به مسند حکومت متمکن گردد.» (بوستان اوده، ۹۸) وی وزیر علی‌خان را که بی‌خبر از این دسیسه بود به اردوی خود فراخواند و چون وزیر علی‌خان، که ظاهراً اکثر مردم اوده دل بدو داشتند، با گروهی اندک نزد وی رفت آن گواهینامه یا محضر را بدو بنمود و دستور داد تا او را تحت‌نظر بدارند و سعادت‌علی‌خان را، که پیش‌تر مقامات انگلیسی با وی قرارهای خود را گذاشته بودند، بر تخت فرمانروایی اوده نشاند (شعبان ۱۲۱۲ق). سعادت‌علی‌خان پس از آن‌که موقع خود را در لکنو استوار ساخت بر آن شد تا «تفضل حسین‌خان و سرفرازالدوله حسن رضاخان و مهاراجه تکیت‌رای را از میان برداشته سررشتهٔ انتظام مملکت به کف اقتدار خود درآرد و ازین کج‌رفتاران فرزین کردار بساط مملکت خالی گرداند چنان‌چه به لطایف‌الحیل تفضل حسین‌خان را به دستور قدیم عهدهٔ سفارت [نزد انگلیسیان در کلکته] داد و روانهٔ کلکته فرمود» (بوستان اوده، ۱۰۲) و «او را با سامان و دستگاه بسیار روانه کرد، هنوز نرسیده فرمان عزلش را فرستاد.» (مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۳۹) تفضل حسین پس از آن در کلکته ماند و از مردم گوشه گرفت و اوقاتش را به خواندن کتاب می‌گذراند، تا این‌که در اوایل ۱۲۱۴ق به بیماری «فالج و مالیخولیا» مبتلا گردید و پس از آن‌که پزشکان از درمان وی درماندند به قصد تغییر آب و هوا رو به لکنو نهاد، ولی در میان راه، میان بنارس و لکنو، درگذشت و «با یک جهان افسوس و بدنامی از این دار فانی... ارتحال نمود و تجمل حسین‌خان خلف او مالک سی هزار روپیه جاگیر مقرری او شد: ' دیدی که چه کرد ابله خر ــ او مظلمه برد و دیگری زر'.» (مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۴۰) گرچه کسانی مانند آقا احمد بهبهانی، مؤلف مرآت‌الحوال جهان‌نما، از تفضل حسین‌خان به بدی یاد کرده‌اند، ولی اکثر همروزگاران تفضل حسین وی را به نیکی ستوده‌اند و از جمله میر عبداللطیف‌خان شوشتری، که وی را از نزدیک می‌شناخت، در تحفة‌العالم درباره‌اش می‌نویسد: «وی از اعاظم دارالسلطنهٔ لاهور و ولادت با سعادتش در آن شهر مشهور اتفاق افتاد. او نیز بی‌خواست، به امر وکالت (= نمایندگی، سفارت) از جانب نواب آصف‌الدوله یحیی‌خان که فرمانفرمای کل صوبهٔ اوده و لکنو بود، به سر کار انگلیسیه قیام داشت. از اعاظم فضلای نامدار و سرآمد حکمای روزگار و در جمیع فنون علمی فاضلی بی‌نظیر و علامه‌ای نحریر بود، خاصه

در حکمیات و الهیات افلاطون عصر و ارسطوی دهر می‌نمود. چندی در شاه‌جهان آباد از خدمت علمای عصر و در بنارس از انفاس فیلسوف اعظم و امام اکرم، شیخ اجل، شیخ محمدعلی حزین استفادهٔ علوم نموده، به درجهٔ علیا و مرتبهٔ بلند رسید. در حسن تقریر و بیان افادات، رشک چهچههٔ بلبل هزاردستان در بهاران و حسرت افزای قهقههٔ کبک دری در کوهساران، شکفته طبعی او چون خندهٔ سحرگاهی نورآگین و جامع علوم اولین و آخرین و در تشیع غالی و نور ولای ائمهٔ اطهار، صلوات‌الله علیهم، از سیمای او لامع، وحدت ذهن و سرعت انتقالش به مثابهٔ سیف قاطع، و مکارم اخلاق پسندیدهٔ ظاهر و باطن را جامع و در تمامی این کشور نور فضیلت او ساطع بود... زبان عربی و فارسی و انگریزی و رومی ـ که زبان علمی فِرَق فرنگ و هر کس از فرنگیان را تألیف کتابی منظور باشد به آن زبان تصنیف می‌کند و آن را لاتینی گویند... ـ و یونانی را نیکو گفتی و خواندی و نوشتی و به این سبب بسیاری از کتب حکمی فرنگ را به عربی ترجمه نموده است و خود نیز تألیفات دارد. از آن جمله از مآثر فضایل اوست: شرحی بر مخروطات اپلونیوس و دو رسالهٔ مدون در جبر و مقابله، یکی مشتمل بر حل جبری و یکی متضمن حل جبری و هندسی، شرحی بر مخروطات دیونپال و مخروطات سمن. و در طی مباحثات و مطالعه آن‌قدر حواشی و تعلیقات بر کتب حدیث و فقه فریقین و حکمیات اسلامی و سایر علوم نگاشته است که احصای آن عسیر و کمتر فاضلی را میسر شده است.... در جوانی‌ها تأهل اختیار و یک فرزند، تجمل حسین‌خان، از او به‌وجود آمده، آن ضعیفه درگذشت، دیگر روی زنی را ندید تا وفات نمود. و انگلیسیه به مقتضای قدرشناسی که دارند به اعزاز و اکرام او عظیم می‌کوشیدند... چند سال قبل از این آصف‌الدوله او را به لکنو طلب فرموده و نیابت خود را به تکلیف و اصرار به او داد. با این‌که مدام کاره آن‌کار بود، به نهج ستوده به تقدیم رسانید. مکرر می‌فرمود که از نیابت آن‌قدر به تنگ آمده‌ام که می‌خواهم سر به صحرا گذارم. مرا با نیابت چه مدخل و در میانه چه مناسبت، کسی که تمام عمر را به صحبت علما و فضلا و کتب دانشمندان به مطالعه و خوض در علوم به سر برده باشد با این مردم عوام که در این دولت جمعیت دارند چگونه تواند گرایید و در آن زمان نیز حجّاب و دربان و عمله نگاه نمی‌داشت. هر کس می‌خواست به او می‌رسید و به این سبب پیوسته در بارگاه او از ارباب حوایج آمد و شد دشوار بود و چار و ناچار به مُزاجات آن کار صبر می‌نمود، تا این‌که آصف‌الدوله جام تلخ مرگ از دست ساقی اجل نوشید و زمان دولت او سپری گردیده و نوبت ریاست به برادر او نواب سعادت‌علی‌خان رسید. [تفضل حسین] از آن کار استعفا و هرقدر نوّاب مذکور لجاج و ابرام نمود مقبول نیفتاد، باز به کلکته برگشته، در خانهٔ خود و گوشهٔ منزل خویش به کنجی نشست و در بر روی مردم بیگانه و ارباب دنیا که هجوم می‌آوردند ببست و به مطالعهٔ کتب و افاده می‌گذرانید، تا در ابتدای سنهٔ ۱۲۱۴ق بیماری فالج و مالیخولیا عارض او گردید. اطبای هر فرقه معالجه می‌نمودند و همگی متفق‌اللفظ بودند که از کثرت مطالعه و دقت در مسائل حکمی به این مرض مبتلا شده، و چون در کلکته از معالجه فایده‌ای مترتب نگشت به قصد آب و هوا رَهگرای سمت لکنو گردید. از بنارس گذشته و نارسیده به لکنو، در هیجدهم شوال سنهٔ ۱۲۱۵ به ملأ اعلی انتقال نمود.» (تحفة‌العالم، ۳۶۳ـ ۳۶۷) در سوگ مرگ تفضل حسین‌خان، سرایندگانی مانند میرزا ابوطالب اصفهانی معروف به لندنی، و شاه محمد اجمل اله‌آبادی اشعاری سرودند که از میان آن‌ها، از شعری که شاه محمد اجمل در مادهٔ تاریخ مرگ تفضل حسین خان سروده است، این ابیات نقل می‌شود: «در هزار و دو صد و دوازدهم ـ شده چون فضل قادر قدوس/ خان عالی مقام والاجاه ـ اشرف‌النفوس در ذوات نفوس/ آن تفضل حسین‌خان یعنی ـ زده بر کشور امارت کوس/ نایب آصف زمان گردید ـ رفت نامش ز هند تا حد روس/ گر بپرسند سال تاریخش ـ با سر حیف و غم بگو افسوس.» (مطلع انوار، ۱۶۰ـ ۱۶۱) خان علامه تفضل حسین‌خان، از خانواده‌ای ثروتمند و خود نیز صاحب ریاست و امارت بود و پس از مرگش، گذشته از املاک، نه‌صد هزار روپیه پول نقد به جا گذاشت که از آن، شش‌صد هزار به پسرش نواب تجمل‌حسین‌خان و سی‌صد هزار روپیه به دخترش رسید. وی شاگردان بسیاری داشت که از نامدارترین آن‌ها می‌توان از نواب سعادت‌علی‌خان فرمانروای اوده، نواب فریدالدوله (ـ۱۲۴۴ق) وزیر شاه عالم گورکانی و مفتی علی کبیر مچهلی شهری (ـ۱۲۶۹ق) نام برد. وی برخلاف پدرانش، عالمی شیعی بود و به دلیل داشتن اندیشه‌های حکمی و نیز روابط نزدیکش با انگلیسیان و آشنایی‌اش با زبان‌های انگلیسی و لاتینی و علوم جدید، متعصبان وی را خوش نمی‌داشتند، چنان‌که شاه عبدالعزیز دهلوی، از مشایخ نامی و از علمای بزرگ اهل سنت، او را «ملحد کامل» خوانده است. از جملهٔ آثار او، چنان‌که میر عبداللطیف‌خان شوشتری از آن‌ها یاد

کـرده است عـبارتند از شـرحـی بـر مـخروطات اپـلونیوس (آپولونیوس Appolonus)؛ دو رساله در جبر؛ شرح مـخروطات دیونپال (دیوفانت Diophant)؛ شرح مخروطات سیمن (رابرت سیمسن Rabert Simson)؛ کتابی در طبیعیات؛ کتابی دربارهٔ علم هـیئت اروپـا؛ تـرجـمهٔ *Philosphiac Naturalis Principia mathematic* (اصول ریاضی فلسفهٔ طبیعی) نیوتن به فـارسی؛ و حواشی و تعلیقات متعدد بر کتاب‌های حدیث و فقه. برخی از این آثار، از کتاب‌های آموزشی مـدارس شیعی هـند در سدهٔ نوزدهم میلادی بوده است، ولی اکنون کمیابند.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۶۳۲/۳-۶۳۳؛ بوستان اوده، ۹۳-۹۴، ۹۷، ۹۹-۱۰۲؛ تحفة‌العالم، ۳۶۳-۳۶۷، ۳۹۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۵-۴۲۸، ۴۴۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۶-۳۷؛ الذریعه، ۱۴۳/۳؛ سیرالمتأخرین، ۹۴۶؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۲۳-۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰؛ مطلع انوار، ۱۵۸-۱۶۲؛ مکـارم‌الآثـار، ۵۴۷/۲؛ نـجوم‌السـماء، ۳۲۳، ۳۲۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۳/۷؛ نقباءالبشر، ۲۰۰-۲۰۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,583; *A Socio-Intellectual History of The Isnā'Ashari Shi'is in India*,1/227-230, 233,364,366,369.

برزگر

تفهیمی (taf.hi.mi) ، ساجدالله فرزند محمد عظمت‌الله، پانی‌پت ۱۹۴۱م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در کراچی درس خواند. از دانشگاه کراچی دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در همان دانشگاه به تدریس سرگرم شد. پس از چندی به مدیریت بخش فـارسی دانشگـاه کـراچـی رسید. در ۱۹۹۱م (۱۵ ـ ۱۸ اکتبر) در کنگرهٔ جهانی بزرگداشت خواجوی کرمانی که در کرمان برگزار شد شرکت داشت و در همان سال در کنگرهٔ جهانی بزرگداشت اصفهان نیز حضور یـافت. تـفهیمی، گذشته از زبان اردو، به زبان‌های فارسی و انگلیسی نیز تسلط دارد. از آثارش: شرح احوال و آثار شیخ شرف‌الدین ابوعلی قلندر پانی‌پتی که پایان‌نامهٔ دکتری او است؛ تصحیح مثنوی گل و بلبل (لاهور، ۱۹۷۹م)؛ سیری در گلزار نـخشبی (کـراچـی، ۱۹۸۵م)؛ تـصحیح سـنوات‌الاتـقیای شـیخ بـدرالدیـن سـرهندی؛ شـعرای اصـفهانی شـبه‌قاره (اسـلام‌آباد، ۱۳۷۲ش / ۱۹۹۴م)؛ فـرهنگ اصطلاحات علوم ادبـی (اسـلام‌آباد، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م)؛ «نـثر متصوفانهٔ فارسی در شبه‌قاره از آغاز تا ربع قرن هشتم» (وحید، ۱۹۷۹م)؛ «انسان کامل به عقیدهٔ شیخ عزیز بن مـحمد نسفی» (پاکستان مصور، ۱۹۸۰م)؛ «احوال و آثار سلطان باهو» (کراچی، ۱۹۸۰م)؛ «سنوات‌الاتقیا» (کراچی، ۱۹۸۱م)؛ «مثنوی گنج فقر».

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۸۳؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، مقدمه؛ فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی، مقدمه؛ گنج شایگان، ۵۵-۵۶؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۷-۱۹۸.

دانشنامه

تقرّب‌خان (ta.qar.rob.xān)، حکیم‌داود، ـ۱۰۷۳ق، پزشک ایرانی. پسر حکیم عنایت‌الله است «که شاگرد رشیدِ [حکیم فخرالدین] میرزا محمد [شیرازی] پدر [حکیم] مسیح‌الزمان [الهی شیرازی] بـوده.» (مآثرالامـرا، ۴۹۰/۱ـ ۴۹۳). گـویا پـدرش حکیم عنایت‌الله، همان حکیم عنایت‌الله یـزدی است کـه بـه‌نوشتهٔ اسکندربیگ ترکمان، از پزشکان درگاه شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق) بوده و «زوجه‌اش که صبیهٔ مولانا زین‌الدین حکیم یزدی است، که به حذاقت و تصرفات ذهنی مشهور و بی‌بدل بوده، حکیمهٔ حرم محرم است و خود [حکیم عنایت‌الله] در خدمت اشرف [شاه‌عباس] زیاده از دیگر حکما قـرب و منزلت و محرمیت یافته همیشه به شرف مکالمه و هم‌زبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود» تا در سال سی‌وچهارم پادشاهی شاه عباس در ۱۰۲۹/ ۱۰۳۰ق، در فیروزکوه بیمار شد و پس از چند روز درگذشت (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۵۵). حکیم داود، همانند پدرش، پزشکی بسیار استاد و ماهر بود. وی پس از مرگ پدر، «از غایت اقتدارِ معالجهٔ امراض، سرآمد اطبای شاه‌عباس گشته کمال قرب و محرمیت بههم رسانید.» (عـمل صالح، ۳۹۶/۳). اما بعد از مرگ شاه‌عباس یکـم (۱۰۳۸ق)، از جانشین او شاه‌صفی (۱۰۳۸ـ ۱۰۵۲ق) بدرفتاری دید و چندی منزوی می‌زیست. در آغاز پادشاهی شاه‌عباس دوم صـفوی (۱۰۵۲ـ ۱۰۷۳ق)، به بهانهٔ گزاردن حج، ایران را ترک گفت و به حجاز رفت. پس از گزاردن حج، رهسپار هند شد. در بندر لاهری فـرود آمـد و در سـال هـفدهم پـادشاهی شـاه‌جهان گـورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۷ق)، در ۱۰۵۳ق به حضور شاه‌جهان رسـید و درشـمار مـلازمان او درآمـد. شـاه‌جهان وی را در روز اول مـلازمتش «خـلعت و بـیست‌هزار روپـیهٔ نـقد و مـنصب هـزاروپانصدی و دوصـدسوار» داد و بـه درمـان دخـتر خـود جهان‌آرابیگم، که بیست روز پیش بـر اثـر آتش گـرفتن رخـتش سوخته بود، گماشت (عمل صـالح، ۴۲۰/۲) و حکـیم داود در درمان او «معالجات صایب به تقدیم رسانیده مورد تـحسین و

آفرین گشت... و به انواع عطایای خسروانی پیرایهٔ اعتبار یافت و تا یک سال پیشکش روز جمعه به مشارالیه مفوض گردید.» (مآثرالامرا، ۴۹۲/۱) در سال بیستم پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۵۶ق) لقب تقرب‌خان گرفت. در ۱۰۵۷ق منصب «سه‌هزار سه‌صد سوار» یافت. در ۱۰۵۹ق، تقرب‌خان، «که علاج کوفت‌پرستار خاص پادشاهی، اکبرآبادی محل، به وجه احسن نموده بود به انعام خلعت و منصب سه‌هزاری ذات و شش صد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین طلا و هزار مهر نقد پیرایهٔ عزت و سرمایهٔ افتخار اندوخت.» (عمل صالح، ۱۰۲/۳) و در محرم ۱۰۶۳ق «تقرب‌خان در جایزهٔ معالجهٔ عصمت‌پناه بی‌بی اکبرآبادی به انعام سی‌هزار روپیه و منصب سه‌هزاری پانصد سوار فرق عزت برافراخت.» (عمل صالح، ۱۵۳/۳) در ذوالحجهٔ ۱۰۶۷ق، بیماری حبس بول شاه‌جهان را که دیگر پزشکان در علاج آن درمانده بودند با تجویز شیرخشت درمان کرد و شاه‌جهان در محرم ۱۰۶۸ق در اکبرآباد وی را «ده‌هزار روپیه از جواهر و طلا بخشید» و در ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۰۶۸ق منصبش را به «پنج‌هزاری ذات هزار سوار» ارتقا داد. در پی نبرد میان پسران شاه‌جهان، اورنگ‌زیب و داراشکوه، بر سر تاج و تخت در سموگره در نزدیکی آگره/ اکبرآباد (رمضان ۱۰۶۸ق) و شکست و فرار داراشکوه، تقرب‌خان، همانند بسیاری از امرای بلندپایه، به خدمت اورنگ‌زیب پیوست و اورنگ‌زیب وی را در خدمت شاه‌جهان، که اینک بیمار و منزوی و زیر نظر گماشتگان اورنگ‌زیب در دژ اکبرآباد جای داشت، مأمور کرد و فرمود تا «در بهبود و به علاج بقیهٔ کوفت و تدبیر و صحت آن حضرت قیام نماید و او را به عنایت خلعت خاص و جمدهر [= دشنه] مرصع با علاقهٔ مروارید و انعام سه‌هزار اشرفی کامیاب مراحم پادشاهانه گردانیدند.» (مرآة‌العالم، ۵۸) اما چندی بعد تقرب‌خان، به جهتی گرفتار خشم و سرزنش اورنگ‌زیب گردید و از منصب برکنار شد و ناگزیر چندی در گوشه‌نشینی به‌سر برد تا در ۱۰۷۲ق، که اورنگ زیب سخت بیمار گشت، بخشوده شد و با این‌که وی را برای درمان پادشاه فرانخواندند، اجازهٔ حضور در دربار یافت. وی در اوایل ۱۰۷۳ق درگذشت و پس از مرگ او، پسرش محمدعلی‌خان (ـ۱۰۹۸ق)، که «به سبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گردیده بود... مورد بخشایش گشته به منصب هزاروپانصدی دوصدسوار نوازش یافت.» (مرآة‌العالم، ۲۷۹) بعدها پایگاهش تا مقام خان‌سامانی بالا رفت. تقرب‌خان، همانند بیشتر امرای دولت گورکانی هند، به‌ویژه امرای ایرانی‌تبار، حامی اصحاب فضل و ادب بود. از سرایندگانی که در ملازمت او به‌سر برده یا از او نواخت یافته‌اند می‌توان از ادهم آرتیمانی، ابوالبقای ابرقویی و مظفر تبریزی نام برد.

منابع: پادشاه‌نامه، ۳۶۸/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۱/۲؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱، ۲۷، ۶۳؛ تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ۹۵۵؛ عمل صالح، ۴۰۲/۲، ۱۰۲/۳؛۵۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۹۵ـ۳۹۶؛ کاروان هند، ۱۱ـ۱۲، ۳۱ـ۳۳، ۴۰۴، ۱۳۱۳؛ مآثرالامرا، ۴۹۰/۱ـ۴۹۳؛ مرآة‌العالم، ۵۵، ۵۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۷۹، ۲۳۶، ۲۷۹.

برزگر

تقی اصفهانی (ta.qi-ye.es.fa.hā.ni)، آقاتقی فرزند آقاملک معرف اصفهانی، ـ برهانپور ۱۰۲۱ق، شاعر ایرانی. پدرش در عراق و خراسان به‌واسطهٔ فضیلت و سخن‌سنجی‌اش مقامی محترم داشت. مردی ثروتمند بود. در علم سیاق (حساب) مهارت داشت. مانند نیاکانش، منصب معرفی اصفهان را عهده‌دار بود؛ یعنی در مجلس سلاطین و امرا، مردمان را به‌جای لایقشان می‌نشاند و اگر ناشناسی نزد سلاطین و امرا می‌رفت، وی اوصاف و نسب او را بیان می‌کرد تا درخور نسبش به او عنایت و توجه شود. به‌هنگام چیرگی یولی‌بیگ و فرهادبیگ، از غلامان شاهی، در روزگار محمد خدابنده، بر اصفهان، اختلال و پریشانی به احوال آقاملک راه یافت و به یزد کوچید. در آن دیار، مستوفیِ کل میرمیران، حاکم یزد شد. وی همواره در محفل و مجلسِ او محترم و معزز بود. پس از مدتی که روزگار بساط آن سلسله را در نوردید، آقاملک به اصفهان بازگشت. در ۱۰۰۷ق، به هنگامی که شاه عباس یکم (۹۶۶ـ ۱۰۳۸ق) به خراسان لشکر کشید تا ازبکان را از آن دیار براند، در اردوی او بود و مدت سه‌سال در خراسان ماند. در این سفرها پسرش آقاتقی نیز با وی بود. تقی از کودکی به صحبت ترکان و همنشینی اعیان میل داشت و همیشه در اردوی پادشاه ایران به‌سر می‌برد. در مشهد مدتی ملازم محراب‌خان قاجار، حاکم مشهد بود، اما چندان از وی خوشنود نبود. چندی نیز در قندهار بود، چنان‌که هادی سیستانی، مؤلف خیرالبیان، چند روز در آن دیار همصحبت وی بوده است. پس از درگذشت پدرش (ـ مشهد ۱۰۱۰ق)، در پی حاجبی راستین که بتواند در حمایت وی آسوده بزید، بیشتر شهرهای ایران راگشت، ولی مطلوب خود را نیافت، تا این‌که در

۱۰۱۵ق راهی هند شد. در این سفر تقی اوحدی صاحب تذکرهٔ عرفات‌العاشقین همراه وی بود. در راه به خدمت برخی از سلاطین و امرای هندوستان رسید. سرانجام به خاندیس در برهانپور درآمد و از ملازمان عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) شد. وی روضة‌الاحباب میر جمال‌الدین محمدث را که به‌خط هم‌او بود، به‌نظر خان‌خانان رساند. خان‌خانان کتاب را پسندید و آقاتقی را انعام فراوان داد. سپس در مقام تربیت و ترقی او برآمد و او را به کتابداری شاهزاده پرویز (۹۹۸ـ ۱۰۳۵ق) پسر دوم جهانگیرشاه گماشت. آورده‌اند روزی در ملازمت آن شاهزاده میان او و حکیم رکن‌الدین مسعود کاشی بحثی تند و دور از اخلاق پیش آمد. پس از مدتی به مرگ ناگهانی درگذشت. آرامگاه وی و میرزا محسن خاکی و ملامحوی اردبیلی (ـ ۱۰۲۴ق) در حوالی آرامگاه راجه علی‌خان، پادشاه خاندیس در عادلپوره در یک جا است. وی در شعر و شعرسنجی طبعی بلند داشت و بیشتر تتبع اشعار قدما می‌کرد. آقاتقی را به تیزفهمی، راست فطرتی، خوش‌طرزی و فهیمی ستوده‌اند. بیشتر اوقات خود را با دوستانش، از جمله قایل و حکیم شفایی می‌گذراند و با قاضی بدیع‌الزمان بن قاضی شمس‌الدین محمد اردستانی دوستی نزدیک داشت. دیوانش گرد نیامده است. اشعاری از وی در تذکره‌ها به‌جا است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۹۲۸/۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۷۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۱؛ خیرالبیان، برگ ۳۴۶، ۳۴۷؛ الذریعه، ۹(۱)/۱۷۳؛ ریاض‌الشعرا، نسخهٔ خطی، برگ ۶۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۶/۱ـ ۱۳۷؛ شام غریبان، ۵۸؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۱، ۱۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۶۸، شمارهٔ ۱۰؛ عرفات‌العاشقین، برگ ۱۶۶، ۱۶۷؛ کاروان هند، ۲۳۰/۱ـ ۲۳۶؛ مآثر رحیمی، ۱۴۷۴/۳؛ نگارستان سخن، ۱۸.

حجتی

تقی‌الدین محمد (ta.qi.od.din.mo.ham.mad)، فرزند صدرالدین علی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ شبه قاره. پزشک دربار سلطان‌محمد قطب‌شاه (ـ ۱۰۲۰ق) بود. وی کتابی دربارهٔ خواص گیاهان دارویی تألیف کرد و به‌نام حامی‌اش آن را میزان‌الطبائع قطب‌شاهی نامید. نسخه‌هایی از این اثر در مجموعهٔ کرزن و کتابخانهٔ سالارجنگ (به شمارهٔ $\frac{593}{III289}$ و با تاریخ کتابت ۱۱۲۵ق) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۳۰/۲؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۵؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۲۹۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,591; *Mughals in India* ,464.

ربیعیان

تقی‌الدین محمد شوشتری (ta.qi-yod.din.mo.ham.mad-e šuš.ta.ri)، ز ۱۰۲۴ق دانشور و مترجم و شاعر شبه قاره. از مردم ارّجان شوشتر بود. از زادگاه خود به شیراز رفت و از محضر میرزاجان شیرازی (ـ۹۹۴ق) و به قولی، شاه تقی‌الدین محمدنسابهٔ شیرازی (ـ۱۰۱۶ق) دانش اندوخت. در ۹۹۰ق، که مؤلف عرفات‌العاشقین به شیراز رفته بود، تقی‌الدین محمد هنوز آن‌جا بود. چندی بعد (پس از ۹۹۰ق) رهسپار هند شد و به محفل میرزا عبدالرحیم خان خانان، از سرداران جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) و از حامیان شعر و ادب فارسی و به راهنمایی او به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت. در ۱۰۰۴ق، به فرمان جلال‌الدین اکبر، به منثور کردن شاهنامهٔ فردوسی مشغول بود. در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) نیز الحکمة‌الخالده نوشتهٔ احمد بن محمد بن مسکویه (ـ ۴۲۱ق) را با نام جاویدان خرد به فارسی ترجمه کرد که این کتاب در ۱۳۵۵ش به اهتمام بهروز ثروتیان در تهران به‌چاپ رسید. تقی‌الدین محمد در دورهٔ پادشاهی جهانگیر، لقب مورخ‌خان گرفت و حتی به مقام صدارت نیز رسید (در ۱۰۲۴ق، به‌نوشتهٔ صاحب مآثر رحیمی، هنوز در این مقام برجا بود). وی از حمایت خانِ خانان نیز برخوردار بود و به خواست او سراج‌الملوک فی‌العدل والسلوک ابوعبدالله محمد بن ولید مهری طرطوسی (ـ ۵۲۰/۵۲۵ق) را با نام ترجمهٔ سراج‌الملوک به فارسی برگرداند و به هم او اهدا کرد. علاوه بر این دو، کتابی در علم هیئت و شرح رباعی جهانگیری را نیز از آثار او دانسته‌اند که اثری از آن‌ها در دست نیست. تقی‌الدین محمد دانشوری شیعه‌مذهب و در علوم عقلی و نقلی، به‌ویژه در فلسفه و منطق، صاحب‌نظر بوده و ذوق شاعری نیز داشته است؛ اما به‌نوشتهٔ مؤلف مآثر رحیمی شاعری شغل او نبود و از طرف دیگر، دیوان مدونی هم نداشت. وی با تخلص غیوری شعر می‌سرود و از سروده‌های او جز قصیده‌ای سی‌وپنج بیتی در مدح خان‌خانان (که در مآثر رحیمی آمده) و چند بیت پراگندهٔ دیگر در تذکره‌ها، چیزی در دست نیست. نام و تخلص او در

تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخ به شکل‌هایی مختلف (تقیای مورخ‌خانی، تقی و غیوری) یاد شده است. صاحب عرفات‌العاشقین سال درگذشت تقی‌الدین محمد را ۱۰۲۵ق یاد کرده و برخی دیگر نیز نوشته‌اند که در شهر اجمیر درگذشت. ثروتیان در پیش‌گفتار جاویدان خرد احتمال داده است که چون خان‌خانان در ۱۰۳۵ق به صاحب صوبگی اجمیر گمارده شده و تقی‌الدین هم از وابستگان درگاهش بود، سال درگذشت وی باید در همان ۱۰۳۵ق یا پس از آن باشد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۹۴-۱۴۹۲/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۶۲-۲۵۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۷۹۰-۷۸۹/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۹-۴۲۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۷؛ جاویدان خرد، چهل‌وپنج ـ شصت‌وسه؛ جهانگیرنامه، ۸۳؛ الذریعه، ۷۹-۷۸/۵؛ ۱۷۲/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۴۲/۱؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خان خانان، ۳۴۳؛ صبح گلشن، ۸۸-۸۷؛ طبقات اکبری، ۵۱۳/۲؛ فردوس، ۶۶-۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۸۹-۱۵۸۸؛ کاروان هند، ۲۵۳-۲۵۰/۱؛ کلمات‌الشعراء، ۳۵-۳۴؛ مآثر رحیمی، ۶۸۶-۶۷۹/۳؛ مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۳م، ۶۷؛ منتخب‌التواریخ، ۴۰۴/۲؛ ۲۰۶/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۱۱۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۵/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۰؛ هفت اقلیم، ۲۶۳/۱؛ مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۳م، ص۶۷؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/440-442; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 592; *Mughals in India* ,464.

رسولی

تقیای مورخ‌خانی ← تقی‌الدین محمد شوشتری

تقی پیرزاد مشهدی (ta.qi-ye.pir.zād-e.ma.š.ha.di)، ــ آگره ۱۰۲۱ق، شاعر ایرانی. خاندان پیرزاد از سادات کلاردشت مازندران بودند، اما در روزگار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) به خراسان کوچیدند. تقی پیرزاد در زادگاه خود، مشهد بالید و دیری نگذشت که به‌دلیل طنز گفتار و ظرافت کلام در شهر خود و در محافل بزرگان خراسان پرآوازه شد، هر چند گاهی نیز سخنان او بر مردم و بزرگان تند و درشت می‌آمد. وی پس از چندی راهی هندوستان شد و در آن‌جا خود را به بزرگان و امیران نزدیک کرد و از آن‌ها توجه دید. هر چند در آن‌جا نیز به‌دلیل خوش‌طبعی‌هایی که گه‌گاه بیجا می‌آمد، بسیاری را از خود رنجاند و حتی چندی به دستور جهانگیرشاه در دژ گوالیار زندانی بود و در ۱۰۲۱ق آزاد شد. چند سال در برهانپور زندگی کرد و از همدمان سپه‌سالار میرزا عبدالرحیم خانخانان (ــ ۱۰۳۶ق) بود و وی را در قصایدی ستایش می‌کرد و از عنایت و توجه وی برخوردار شد. چند سال پس از این به آگره رفت و تا پایان زندگی در همان‌جا زیست. از او چند رباعی و قصیده بر جای مانده است. اما اثر پرآوازهٔ او ساقی‌نامه او در صد و چهل و شش بیت است که تمامی آن در تذکرهٔ پیمانه به‌چاپ رسیده است.

منابع: پیمانه، ۱۴۸ ـ ۱۵۵؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۳۴۶؛ کاروان هند، ۲۴۷-۲۴۴/۱؛ طاهری شهاب، «مولانا تقی پیرزاده»، ارمغان، سال پنجاه و دوم، ص۲۶۶-۲۶۵؛ هفت اقلیم، ۲۲۰/۲.

ضیایی

تقی تتوی (ta.qi-ye.ta.ta.vi)، محمدتقی دیدهاتی، ز ۱۱۷۴ق، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از اخلاف شیخ دیده و از پزشکان دربار تالپوران سند و از دوستان (محمد) محسن تتوی (۱۱۲۱ ــ ۱۱۶۳ق) بوده و از لحن گفتار قانع تتوی دربارهٔ او در تذکرهٔ مقالات‌الشعرا چنین برمی‌آید که تقی در زمان نگارش آن تذکره (۱۱۷۴ق) حیات داشته است. از وی کتابی در پزشکی به نام شفای سقیم، به فارسی به نثر آمیخته به نظم، باقی مانده که در چندین فصل تدوین شده است. برخی از فصول آن بدین قرار است: ۱ــ شناختن رنگ قاروره، بول، نبض و خلط‌ها، ۲ــ جلاب گرفتن، ۳ــ معاجین برای قوهٔ باه، ۴ــ آتشک، ۵ــ تداوی زهرها، ۶ــ علاج عقیمه و اسقاط حمل، ۷ــ آب محرقه و لرزه، ۸ــ تراکیب اصلی و عملی، ۹ــ زخم ناسور، ۱۰ــ قی...، ۱۵ــ دفع گزیدگی سگ و شغال و ۱۶ــ طلسمات.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰۵/۱- ۶۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۹۸- ۹۹؛ مقالات‌الشعراء، ۱۳۳-۱۳۴؛
Dictionary of Indo- Persian Literature, 334.

برزگر

تقی شاهمیر اصفهانی (ta.qi-ye.šāh.mir-e.es.fa.hā.ni)، امیر تقی‌الدین محمد، متخلص به تقی، ــ ۹۹۱ق. شاعر و دولتمرد

ایرانی. از سادات طباطبا و از مردم روستای خوراسکان در شمال اصفهان بود. پس از تحصیل در اصفهان در اوان جوانی رهسپار هند شد و در گلکنده به دستگاه ابوالفتح ابراهیم قطب‌شاهی (۹۷۵ـ۹۸۹ق) پیوست. دیری نگذشت که ابوالفتح تقی شاهمیر را به وزارت خویش برداشت و ادارهٔ قلمرو خود را به دست او سپرد. تقی‌الدین که ادیبی فرهیخته و دولتمردی پاک سرشت بود رایت نیکنامی برافراشت، چنان‌که همیشه به سرانجام مهمات سادات و علما و فضلا و شعرا و صلحا و فقرا که از این جانب [ایران] به آن طرف [هند] افتاده بودند بر ذمت همت آن پادشاه لازم می‌گردانید و در رفاهیت احوال این جماعت و فراغت احوال سپاهی و رعیت و عمارت آن ولایت و ضبط امور مملکت حسن کیاست و لطف سیاست به ظهور می‌رسانید.» پس از درگذشت ابراهیم قطب شاهی پسرش محمد قطب‌شاه (۹۸۹ـ۱۰۲۰ق)، با این‌که دختر تقی‌الدین را به زنی داشت، دست او را از کارها کوتاه کرد و تقی‌الدین نیز از شاه درخواست که اجازه دهد به سفر حج و زیارت بارگاه پیامبر رود. وی پس از گزاردن حج به هندبازگشت . اما در همان سالی که از سفر حج بازآمد درگذشت. گرچه تقی‌الدین شاعری میانمایه به شمار می‌آید و درمیان شعرای دورهٔ مهاجرت وزنی ندارد، اما ارزش او و کسانی چون ابوالفتح گیلانی (ــ۹۹۷ق) و مانند آن‌ها در گستردن مذهب تشیع در شبه قارهٔ هند و نیز رواج دادن فرهنگ ادب فارسی در این سرزمین بوده است.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۷۲؛ الذریعه، ۱/۱۷۳؛ روز روشن، ۱۵۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای،۱۳۶؛ سفینهٔ هندی، ۴۰؛ کاروان هند، ۱/۲۴۸ـ۲۵۰؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۱۰۹ـ۱۱۰،۳۰۵ـ۳۰۶؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۶۵؛ هفت اقلیم، ۲/۴۰۶؛
A Socio-Intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India ,2/299-302,304.

رسولی

تقی شوشتری ← تقی‌الدین محمد شوشتری

تقی‌علی کاکوروی (ta.qi.a.li-ye.kā.ku.ra.vi)، فرزند تراب‌علی فرزند محمدکاظم علوی، ۱۲۱۳ـ ۱۲۹۰ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش نویسنده و صوفیِ قلندر بود. تقی‌علی در کاکوری، نزدیک لکنو، زاده شد و همان‌جا در دامان علم و طریقت پرورش یافت. برخی از کتاب‌های درسی را نزد عمویش شیخ حمایت‌علی و پسرعمش حیدرعلی فراگرفت. سپس ملازم شیخ مستعان بن عبدالسبحان کاکوروی شد و دیگر کتاب‌های درسی را نزد او آموخت. حدیث را نیز از شیخ امین‌الدین بن حمیدالدین کاکوروی درس گرفت. تقی‌علی کتابی به‌نام روضة‌الازهر فی مآثرالقلندر در یک مقدمه، ده لطیفه و یک خاتمه در مسائل عرفانی تدوین کرده است. مقدمه در سه فصل است که فصل سوم آن در تعریف اهل سلوک از فرق صوفیهٔ ملامتیه و حکایات و کلمات و اصطلاحاتشان و لطایفی دربارهٔ موضوعاتی مانند پیامبر و پدرش، معنی قلندر و زندگینامهٔ پدرش تراب‌علی، عبدالعزیز مکی، مسعودعلی اله‌آبادی، شاه‌تراب‌علی، در ذکر سماع و غنا، در بیان عشق و محبت و جز آن است. این اثر در ۱۹۱۹م در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۳۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۱۱۳ـ۱۱۴؛
Catalogue of the Library of the India Office, vol.II, part VI, 424; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,590; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1046.

فتح‌نیا طبری



تکملة‌الشعرای جام جمشید (tak.me.la.toš.šo.a.rā-ye.jām-e.jam.šid)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شاعران فارسی‌گو و ریخته‌سرای قدیم و جدید، از محمد قدرت‌الله شوق* گوپاموی (ــ ۱۲۲۴ق / ۱۸۰۹م). مؤلف این تذکره را پس از تألیف تاریخ جام جهان‌نما که آن را در ۱۱۹۹ق نوشت و آن‌را تکملهٔ این اثر قرار داد. مؤلف در سبب تألیف این تذکره گفته است که پس از اتمام نوشتن جام جهان‌نما بعضی دوستان فرمایش کردند که چون نام‌برده تذکرهٔ شاعران فارسی ندارد، مؤلف احوال شاعران فارسی را در تکملهٔ آن بنویسد. از این‌رو، وی در عمل به خواهش دوستان این تذکره را گرد آورد، اما چون فراهم کردن احوال شاعران متقدم و متأخر دشوار بود، احوال آن‌ها را از تذکره‌های دیگر فراهم کرد. مؤلف در مقدمهٔ کتاب از این کتب به‌نام منابع خود یاد کرده است: ریاض‌الشعرای علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی، مجمع‌النفایس سراج‌الدین علی‌خان، تذکرهٔ سرخوش، تذکرهٔ غلام‌علی آزاد و منتخب‌اللطائف رحیم‌علی‌خان. این تذکره دربردارندهٔ دو مقاله است: مقالهٔ یکم در ذکر شعرای عرب و مقالهٔ دوم در ذکر شعرای عجم. مؤلف اشعار و شرح حال خود را در این کتاب نیاورده است. تنها نسخهٔ

خطی این تذکره در کتابخانهٔ رضا (رامپور هندوستان) نگه‌داری می‌شود. این مؤلف دو تذکرهٔ دیگر به نام‌های طبقات‌الشعرا و حقیقت‌الشعرا نیز نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۵/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۱/۱؛ ۴۱۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۸-۴۷۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱/۱۰ و ۳۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۳۲؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۸۹۴/۳.

Mughals in India, 399; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/877.

سیاهی

تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر ← تذکرهٔ شعرای کشمیر

تکـملهٔ مـقالات‌الشـعرا (tak.me.le-ye.ma.qā.lā.toš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح‌حال هشتاد و دو شاعر فـارسی‌گوی سند از محمد ابراهیم تتوی (۱۲۴۳ ــ ۱۳۱۷ق)، مـتخلص بـه مسکین و خلیل. این اثر، چنان‌که از نام آن پـیدا است، تکـملهٔ کـتاب مـقالات‌الشـعرا اثـر مـیرعلی‌شیر قـانع تـتوی است. مقالات‌الشعرا در ۱۱۷۵ق تألیف شـده و مـیرقانع شـرح حـال شاعران فارسی‌گوی سند را تا عصر خود نوشته است. خلیل این تکمله را در حدود سال‌های ۱۳۰۶ ــ ۱۳۰۷ق نوشت. مؤلف در مقدمهٔ کتاب در سبب تألیف این تذکره گفته است که از مدت‌ها پیش آرزو داشته تکمله‌ای بر مقالات‌الشعرا، درست بـه هـمان سبک بنگارد. وی پس از حمد خدا و نعت پیامبر و شرح سبب تألیف کتاب، آیاتی از قرآن مجید و احـادیثی از پـیامبر و نـیز حکایاتی در اثبات اباحت شعر و شاعری می‌آورد. این تذکره با شرح حال احمد مولوی احمد هندوستانی پهلواری شروع شده و با یوسف حکاک سیوستانی پایان یافته است. در خاتمهٔ کتاب پاره‌ای اشعار متفرق از شعرای مختلف نقل کرده و به این ترتیب مجلسی ادبی ساخته و در آن اشعاری چند در یک موضوع که شعرای مختلف سروده‌اند آورده است و سپس در پایان دعایی به‌زبان عربی به آن افزوده است. مؤلف با اکثر شعرا و کسانی که یادشان در این تذکره آمده دیدار کرده یا از نزدیک با آن‌ها آشنا بوده است، اما با این همه، آگاهی‌های کافی دربارهٔ زندگانی شعرا نداده و حتی تاریخ درگذشت شعرایی را که در زمان حـیات او درگذشته‌اند، یاد نکرده است. سبک نگارش کتاب بسیار ساده و روان است و مؤلف گه‌گاه، به‌ویژه در جاهایی که به‌معرفی شعرا می‌پردازد، به نثر مصنوع روی می‌آورد. مؤلف در تألیف ایـن کتاب از این منابع استفاده کرده است: کلمات‌الشعرای سرخوش، ید بیضای میرغلام‌علی آزاد و مقالات‌الشعرای میر قانع. نسخه‌ای خطی از این کتاب که به خـط خـود مـؤلف است در کـتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهوری نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ خطی دیگری که از نسخهٔ یاد شده، نسخه‌برداری شـده مـتعلق بـه کـتابخانهٔ شـخصی پـیرحسـام‌الدیـن راشـدی است. در ۱۹۵۸م پیرحسام‌الدین راشدی ایـن تـذکره را ویـراسته و بـا هـمکاری انجمن ادبی سند به‌چاپ رسانده است. چون خـلیل در کـتاب خود شرح حال شعرا را در نهایت اختصار نوشته و حتی تاریخ فوت شعرای معاصر خود را نیز نیاورده، حسام‌الدیـن راشـدی دربارهٔ اکثر شعرا اطلاعات دیگری گردآوری کرده و تاریخ تولد و فوت و نیز تألیفات هر شاعر را در حد شناخت و نیز برخی از اشعار را در حاشیه کتاب ثبت کرده است. همچنین احوال بعضی شعرای معاصر را نیز یادکرده و به این ترتیب تکمله را تکمیل‌تر کرده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۷۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۶/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پـاکستان و هـند، ۵۴۷/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۲/۱ و ۴۱۵؛ تـذکره‌نویسی فـارسی در هـند و پاکستان، ۶۲۶ ـ ۶۳۹؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، مـقدمه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پـاکستان، ۴۶؛ فـهرست کـتابهای چـاپی فـارسی، ۱۴۱۳/۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۸۹۵/۳.

سیاهی

تکملهٔ نجوم‌السماء ← محمدمهدی لکنویی

تلاش دهلوی (ta.lāš-e.deh.la.vi)، حافظ محمدجمال، ــ ۱۱۲۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم دهلی بود و صوفیانه زندگی می‌کرد. از شاگردان میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی بود و به‌گـفتهٔ برخی دیگر، شاگرد محمدافضل سرخوش (سـرخـوش نـیز در کلمات‌الشعراء او را از شاگردان خود می‌داند). با تخلص تلاش شعر می‌سرود و گفته‌اند پست و بلند شعر را خوب می‌شناخت. خوش‌گو، تلاش را در محافل ادبی دهلی دیده بود و در کـتاب خود، ضمن ستایش از شـعرش، او را مـردی یک‌رنگ، انـدکی سبک‌مغز و لکـنت‌دار مـعرفی مـی‌کند. تـلاش دیـوان شـعری

داشت، اما جز چند بیت پراگنده، چیزی از شعرهای وی به‌جا نمانده است.

منابع: باغ معانی، ۳۸؛ الذریعه، ۹/ ۱۷۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۸/۱ـ ۱۳۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۸۲؛ صبح گلشن، ۹۰؛ کلمات‌الشعراء، ۲۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۳۰/۱؛ نشتر عشق، ۳۰۳/۱؛ همیشه بهار، ۴۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 587.

ربیعیان

تمدن (ta.mad.don)، روزنامه‌ای سیاسی و طرفدار مشروطیت، به زبان فارسی که در چهار دوره به ترتیب در تهران، بمبئی، رشت و تهران منتشر شده است. مدیریت هر چهار دورهٔ تمدن را میرزارضاخان مدبرالممالک هرندی (ـ ۱۷ صفر ۱۳۳۶ق) بر عهده داشت. نام وی در ابتدا مدبرالشریعه و از طلاب علوم دینی بود. در روزهایی که علاءالدوله (ـ ۱۳۲۹ق) حکومت تهران را داشت و عبدالمجیدمیرزا عین‌الدوله، صدر اعظم (ـ ۱۳۰۶ش) ایران بود، به بهانهٔ پرتاب شدن سنگی به سوی کالسکهٔ عین‌الدوله در جلوی خانهٔ مدبرالشریعه (مدبرالممالک)، این طلبهٔ جوان را گرفتند و پانصد ضربه شلاق به پاهایش زدند. چون روحانیان حمایتی از مدبرالشریعه نکردند، وی عمامه‌اش را برداشت و کلاه بر سر گذاشت و نامش را به مدبرالممالک تغییر داد. پس از آن روزنامه‌ای به نام تمدن در تهران دایر کرد و در آن به دفاع از آزادی و دشمنی با استبداد پرداخت. نخستین شمارهٔ این روزنامه در ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۴ق با چاپ سربی منتشر شد و تا ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ق (شمارهٔ چهاردهم در سال دوم) انتشار آن ادامه داشت. پس از وقایع ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ق و به توپ بسته شدن مجلس، تمدن به همراه دیگر روزنامه‌های آزادی‌خواه آن‌دوره، تعطیل شد و مدبرالممالک، پنهانی به هند گریخت. شدت علاقهٔ مدبرالممالک به آزادی، وی را بر آن داشت تا در یکم رمضان ۱۳۲۶ق در بمبئی، دست به انتشار دورهٔ دوم تمدن بزند. در این دوره از انتشار تمدن، فقط یک شماره بیرون آمد و این تک‌شماره نیز، سیاسی و طرفدار مشروطیت بود. این تک‌شماره به کمک و مساعدت مؤیدالاسلام مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین و «در قطع روزنامه حبل‌المتین» منتشر شد. نوع چاپ آن سنگی و در دو ستون و شمار صفحه‌های آن چهار بود. در عنوان روزنامه، تمدن به خط نستعلیق نوشته شده و بالای آن عبارت «نالهٔ ایران» و زیر آن تاریخ انتشار چاپ شده و در طرف راست، اسم مدیر (مدبرالممالک) و در طرف چپ، عبارت «داخله یک ارزن جنبش» قیمت روزنامه درج شده است. در این شماره، پس از درج تلگراف روحانیان نجف، مقاله‌ای بر ضد شخص محمدعلی‌شاه و دستگاه دولت نوشته شده و در زیر مقاله، امضای هرندی آمده است. مدبرالممالک پس از نشر این شماره، با میرزا لبیب (مدیر روزنامهٔ مظفری)، در ۲۹ شوال ۱۳۲۶ق از آبراه سوئز وارد مصر و پس از اندکی توقف، راهی استانبول شد و در ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ق از راه قفقاز وارد رشت شد. دورهٔ سوم انتشار تمدن در رشت است و تنها یک شماره در این شهر منتشر شده و تاریخ ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ را دارد. در همین سال، تهران به دست ملیّون تسخیر شد و مدبرالممالک، به تهران بازگشت (مقارن با بازگشت مجاهدین گیلان به تهران) و در آن‌جا دورهٔ چهارم تمدن را منتشر کرد. انتشار دورهٔ چهارم تمدن از ۷ شوال ۱۳۲۸ق آغاز شد. این دوره، معتدل‌تر و خبری‌تر از دورهٔ اول بود و انتشار آن تا ۱۳۳۰ق ادامه یافت و در این سال برای همیشه تعطیل شد. آخرین شمارهٔ منتشر شدهٔ تمدن، تاریخ ۲ ذیحجهٔ ۱۳۲۹ق/۲۴ نوامبر ۱۹۱۱ را دارد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۷/۳؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۷۰/۲ـ۷۱؛ تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ۱۳۰، ۱۴۹، ۲۳۵؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۳۴/۲ـ۱۴۰؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ۲۹۹/۲؛ روزنامه‌های ایران، ۱۰۶؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۳۳. صورت جراید ایران، ۲۸؛ مطبوعات ایران، ۷۱.

مرتضوی

تمکین (tam.kin)، ملا رحمت‌الله، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی سندی. از نوادگان ملا محمد امین، از علمای برجستهٔ روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) و اورنگ زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) و همروزگار لاله بندرابن داس خوشگو بود و هنگامی که خوشگو سفینهٔ خوشگو را می‌نوشت (۱۱۳۷ـ ۱۱۴۷ق) حیات داشت. در شاه‌جهان آباد می‌زیست. علوم متداول روزگار را به اندازه می‌دانست و به‌ویژه در رمل ماهر بود. در شعر و شاعری از عبدالغنی بیگ قبول کشمیری (ـ۱۱۳۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت و به صنعت ایهام بسیار مایل بود. اشعاری از او در تذکره‌ها آمده است.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۵۵۱/۳، ۵۷۲؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۹؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۰ـ۴۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۹ـ۲۶۰؛ سفینهٔ هندی، ۳۹؛ الذریعه،

۱۷۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۵۰/۱؛ صبح گلشن، ۹۰-۹۱؛ صحف ابراهیم، ۳۹؛ منتخب اللطایف، ۱۱۱۸؛ نتایج الافکار، ۱۳۱؛ نشتر عشق، ۳۰۰؛ همیشه بهار، ۴۷؛ محمد ظفرخان، عبدالغنی بیگ قبول»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۴، صص ۵۹-۶۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,589-590.

مقتصد

تمکین حیدرآبادی (tam.kin-e.hey.dar.ā.bā.di)، بچولال، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. همروزگار قاضی اختر هوگلوی (۱۲۰۱ــ۱۲۷۵ق) بود. در علوم طبیعی نیز دست داشت و از جملهٔ آثار او در این زمینه مجربات تمکین است. نگارستان تمکین (شعر) وی در ۱۳۰۶ق در هند به‌چاپ رسیده است. به اردو نیز شعر می‌سرود. در حدیقهٔ مختاریه که مجموعه‌ای از اشعار فارسی و اردوی او در مدح مختارالملک سالارجنگ، نخست‌وزیر دولت حیدرآباد دکن و گردآوردهٔ سید صادق علی بن اسد علی بن آقاسید علی رشتی در ۱۲۹۱ق است اشعاری به فارسی و اردو از تمکین آمده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۳؛ دکنی هندو اور اردو، ۷۱-۷۲؛ روز روشن، ۱۵۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۰۱/۳.

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/359.

برزگر

تمکین کرمانی (tam.kin-e.ker.mā.ni)، رضاخان، بم کرمان ۱۰۸۵ق ــ، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از مردم بم کرمان و از نوادگان شاه‌نعمت‌الله ولی بود. علی حسن خان بهوپالی در تذکرهٔ صبح گلشن او را به‌اشتباه از مردم کرمانشاه خوانده که این اشتباه در تذکره‌های دیگر نیز تکرار شده است. تمکین از صوفیان و شاعران بنام روزگار خود بود. او در پادشاهی محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) به‌هند رفت و با اعتبار نزد وی به‌سر برد. پس از فرخ‌سیر جانشین او محمد روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) نیز او را گرامی می‌داشت. گویند سراج‌الدین علی‌خان آرزو به تمکین اعتقادی راسخ داشت و در ارضای خاطرش می‌کوشیده است. از سروده‌های تمکین ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «خاک پای او شدن گر دسترس باشد مرا ــ کی به غیر از نقش پاگشتن هوس باشد مرا.»

منابع: تذکرهٔ شاعران کرمان، ۱۷۵-۱۷۶؛ الذریعه، ۱۷۶/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۹/۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۶۴-۶۵؛ ریحانة‌الادب، ۳۴۹/۱-۳۵۰؛ ستارگان کرمان، ۱۳۷-۱۳۸؛ سفینهٔ هندی، ۴۰؛ صبح گلشن، ۹۰؛ صحف ابراهیم، ۳۲؛ کاروان هند، ۱۵۶۱؛ گلزار جاویدان، ۲۸۵/۱.

جهان‌تاب

تمکین کشمیری (tam.kin-e.kaš.mi.ri)، میرزا محمدعلی، ــ ۱۱۳۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از شعرای روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود. در شعر و سخن از عموی خود میرزا عبدالرسول استغنا اصلاح سخن می‌گرفت. به‌طبیعت علاقهٔ بسیار داشت و مضامین اشعارش بیشتر در توصیف طبیعت است. نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکره‌های نشتر عشق، صبح گلشن، و چند تذکرهٔ دیگر آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۷/۱-۱۶۸؛ ریحانة‌الادب، ۳۵۰/۱؛ صبح گلشن، ۹۱؛ صحف ابراهیم، ۳۲؛ نشتر عشق، ۲۹۹/۱-۳۰۰.

امیرهدائی

تمنای اورنگ‌آبادی (ta.man.nā-ye.aw.rang.ā.bā.di)، اسدعلی‌خان، ــ ۱۲۰۴ق، شاعر و تذکره‌نویس شبه‌قاره. مدتی به اقتضای پیشهٔ پدرش در حیدرآباد زندگی کرده بود. از احوال تمنا اطلاع چندانی در دسترس نیست. وی در اورنگ‌آباد تعلیم و تربیت یافت و در شعرسرایی از آزاد بلگرامی اصلاح سخن می‌گرفت تا این که به درجهٔ استادی رسید. یکی از شاگردانش به نام محمدعلی‌خان شوق در مثنوی چهار درویش می‌نویسد که سیزده سال شاگرد تمنا بوده است. تمنا تذکره‌ای به نام گل عجائب به زبان اردو نوشته است. این تذکره میان سال‌های ۱۱۹۲ــ۱۱۹۴ق / ۱۷۸۰م نوشته شده و به‌کوشش و پیش‌گفتار مولوی عبدالحق در انجمن ترقی اردو (حیدرآباد دکن) به چاپ رسیده است (۱۳۳۵ق / ۱۹۳۴م). تمنا در تذکرهٔ گل عجائب به شرح احوال پنجاه و یک شاعر ریخته‌گو که تا اواخر سدهٔ دوازدهم هجری در قلمرو سلطنت آصفیه زندگی می‌کردند پرداخته است. تمنا تذکرهٔ خود را با توجه به تخلص شعرا به ترتیب حروف الفبا مرتب کرده، چنان که از نام سراج‌الدین علی‌خان آرزو آغاز کرده و به یار خاتمه بخشیده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۷۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۳۹۲-۴۰۱؛ گل عجائب،

مقدمه.

ناطق شریف

تـمنای سـندیلوی (ta.man.nā-ye.san.di.la.vi)، مـولوی مـحمد عـابدعلی، ـ ۱۲۹۰ق، شاعر فـارسی‌گوی شـبه‌قاره. از مـردم سندیلهٔ سند بود. از احوالش آگاهی چندانـی بـه‌دست نـیست. دیوان‌بیگی وی را مردی باسواد و بااطلاع می‌داند. در انواع شعر به‌ویژه قصیده دست داشت و بیشتر قصایدش در مدح امـامان شیعه است.

منابع: حـدیقة‌الشعرا، ۱/ ۳۴۰-۳۴۱؛ الذریعه، ۱۷۶-۱۷۷؛ ریحانة‌الادب، ۱/ ۳۵۰؛ صبح گلشن، ۹۲.

رسولی

تمنای عظیم آبادی (ta.man.nā-ye.a.zim.ā.bā.di)، مـحمد عـلی، متخلص به مخمور، فرزند خواجه عبدالله تأیید، ـ ۱۲۳۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. علوم رایج آن روزگار را نزد پدر خود آموخت، سپس به دربار فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) راه یافت و به پیشنهاد وی تاریخ دورهٔ وی را نوشت، اما قبل از اتمام کار فرخ‌سیر وفات یافت (۱۱۳۳ق) و این کار ناتمام ماند. در پی مرگ فرخ‌سیر، تمنا به بنگال کوچید و تحت حمایت علی وردی‌خان والی آن‌جا درآمد. خـوشگو مـؤلف سـفینهٔ خـوشگو شخصاً وی را می‌شناخت و اشعارش را ستوده است. دیوانی در دوهزار بیت و دو مجموعه از نامه‌ها و شرح آن‌ها که به قلم خود مؤلف است به نام‌های ریاض‌المنشآت و منثورات از وی به جـا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴/ ۱۷۴۹؛ حدیقة‌الشعرا، ۱/ ۳۴۱؛ الذریعه، ۹/ ۱۷۷؛ ریـحانة‌الادب، ۱/ ۳۵۰؛ صبح گـلشن، ۹۱-۹۲؛ مکارم‌الآثار، ۳/ ۹۵۵؛ همیشه بهار، ۴۸؛
Dictionary of Indo - Persian Literature, 589.

ملکیان

تـمنای عـمادی (ta.man.nā-ye.e.mā.di)، سـید مـحی‌الدین فرزندمولانا نذیرالحق فایز عمادی پهلواری، روستای پـهلواری شریف در ناحیهٔ پتنا (مرکز ایالت بهار) ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م ـ داکه ۱۳۶۹ق/ ۱۹۷۲م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش نیز بـه فارسی شعر می‌گفت و فایز تـخلص مـی‌کرد. تـمنا دانش‌هـای مقدماتی را نزد پدر فراگرفت. پزشکی و ادبیات عرب را از دایی خود مولانا حکیم علی نعمت و مولانا عبدالحمید صادقپوری آموخت. از محضر عبدالحـمید، متخلص بـه پـریشان بـهره‌ها جست. پس از پایان تحصیلات بـه تـدریس فـارسی و عـربی پرداخت. از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۴ق در مدرسهٔ محمدیهٔ حنفیهٔ پتنا، تفسیر و ادب درس داد. پس از آن تا ۱۳۴۸ق در دانشکدهٔ ملی پتنا به تدریس زبان‌های فارسی، عربی و اردو سرگرم بود. افزون بر ادبیات و پزشکی، در حدیث، تفسیر و فقه، تاریخ، عروض، مـعانی و بـیان مـهارتی بسزا داشت. بـه سـفارش عـبدالعـزیز مدارالمهام امور مذهبی حیدرآباددکن که از شاگردان تمنا بـود، دولت حیدرآباد تا پیش از تقسیم شبه قاره به دو کشور هـند و پاکستان، ماهیانه صد روپیه بـرایش مـی‌فرستاد. وی بـه شـعر فارسی عشق می‌ورزید و در مجالس شـعرخـوانـی (مشاعره) زادگاهش که هر ماه برگزار می‌شد شرکت می‌جست. در شعر اردو شاگرد مولانا عبدالاحد شمشاد فرنگی محلی و در شعر فارسی و عربی شاگرد علامه شبلی نعمانی بود. از آثارش به زبان‌های فارسی، عربی و اردو، بیست و یک جلد کتاب به چاپ رسیده است؛ دیوان فارسی وی دویست غزل، سه مثنوی که بیش از دوهزار بیت دارد و از آن‌ها دو مثنوی به نام‌های معاش و معاد و مذهب و عقل چاپ شده است. سبک شعر وی سبک پاکستانی است. تعبیرات و ترکیبات و تشبیهات نادر در اشـعارش دیـده می‌شود. آثار منثور و منظوم وی در مجلات معروف کشورش به‌چاپ رسیده است.

منابع: خـدمتگزاران فـارسی در بـنگلادش، ۴۰۱-۴۰۷؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۴۷-۳۵۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۱۸-۴۲۲؛ گنج شایگان، ۳۰.

رسولی

تمنای گـورکهپوری (ta.man.nā-ye.gur.kah.pu.ri)، عـبدالرحـیم فـرزند مـصاحب‌علی، مـعروف بـه دهـری، ـ کـلکته ۱۲۷۲/ ۱۲۷۳ق، ادیب، مترجم و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در گورکهپور متولد شد. پدرش پیشهٔ بافندگی داشت. وی پس از آمـوختن قسمتی از قـرآن بـه خـوانـدن فـارسی روی آورد و کتاب‌های گلستان، بوستان، اسکندرنامه و واقعات عـالمگیری را فراگرفت. آنگاه به آموختن زبان عـربی و خـوانـدن کـتاب‌های کلامی و فقهی پرداخت. پدرش وی را نزد شیخ طریقت خود در تانده برد و تمنا نزد او کتاب‌های کافیه، شرح جامی، وقایه، قطبی، احیاءالعلوم، خلاصة‌الحساب و نزهة‌الارواح را آموخت. در اواخر

۱۲۱۹ق به لکنو رفت و تحصیلات خود را در آن‌جا ادامه داد و به تدریس مثنوی مولوی، اشعار عرفی، مثنوی نل و دمن فیضی و نثر بهار دانش پرداخت. یک‌سال در لکنو ماند و به سرودن شعر سرگرم شد. در ۱۲۲۰ق به دهلی رفت و نزد شیخ عبدالعزیز فرزند ولی‌الله دهلوی و برادرش درس خواند. در سلک شاگردان شاه رفیع‌الدین دهلوی درآمد و به حکمت اشراقیه تمایل یافت. در ۱۲۲۳ق با دو افسر انگلیسی به کابل رفت و پس از یک سال دوباره به دهلی بازگشت. در ۱۲۲۵ق به کلکته رفت و با شاهزاده سلطان محمدشکرالله فرزند تیپوسلطان آشنا شد. در آن‌جا برادران و پسران وی را در شعرگویی راهنمایی می‌کرد و در همان‌جا زبان انگلیسی آموخت و به مطالعهٔ علوم غربی پرداخت. سپس به داکا رفت و یک سال در آن‌جا ماند. از آثارش: پندنامهٔ بهرامی که مؤلف برای تدریس شاهزاده بهرام نوهٔ تیپو سلطان به نوشتن این کتاب اخلاقی پرداخت، اما پیش از تکمیل آن درگذشت. سپس به دستور همان شاهزاده، یکی از شاگردان تمنا به‌نام عبدالرحمان، آن را به‌پایان رساند. شاهزاده این کتاب را به نام ژنرال ارل کینینگ نمایندهٔ حکومت انگلیسی در هند، کرد (کلکته، ۱۸۶۰م)؛ ترجمهٔ رسایل حکیمه که مجموعهٔ پنج رسالهٔ چارلز هاتن در علم ریاضی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ کلکته نگه‌داری می‌شود؛ شگرف بیان عبرت توأمان که در سرگذشت مؤلف است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ NO.CIXXV در مدرسهٔ عالیه نگه‌داری می‌شود؛ کارنامهٔ حیدری / سیر سرورتی / مآثر صفدری که زندگینامهٔ حیدرعلی مؤسس حکومت مسلمانان در میسور است (کلکته، ۱۸۴۸م)؛ حکایت ازپ / حکایات عبرت آیات که ترجمهٔ Aesop's fable است (کلکته، ۱۸۳۰م)؛ تاریخ هندوستان که ترجمهٔ کتاب انگلیسی نوشتهٔ جان ــ سی ــ مارشال، در دو بخش است. بخش نخست در تاریخ هندوان هند و بخش دوم در تاریخ مسلمانان هند تا زمان ورود پرتغالیان به هندوستان؛ حکایات لقمان حکیم ترجمه از انگلیسی که در کلکته به‌چاپ رسید؛ فرهنگ دبستان در دستور زبان فارسی؛ مشرق (مشارق)الانوار که ترجمهٔ کتاب انگلیسی گیز فیلز به‌نظم فارسی است و ناتمام ماند و شاگرد او به نام عبیدالله عبیدی آن را به پایان رساند؛ رساله در مفاضلة بین اللسانین العربی و الفارسی؛ رساله در اثبات سکون الشمس فی وسط العالم؛ وزیرنامه در معرفی خانوادهٔ نواب‌زاده‌ها و تاریخ حکومت آنان؛ بیرنگ‌نامه در معرفی زندگی تامس جورج بیرنگ نمایندهٔ دولت انگلیس در هند و کارهای خیریهٔ او که نسخهٔ خطی آن در دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود؛ التألیفات التمثیلیه الی رسالة الاسرار المنطقیه؛ ترجمهٔ فاتحه العربیه که مجموعهٔ نوشته‌های هیتون در علم ریاضی است. احتمالاً این ترجمه باید همان ترجمهٔ رسایل حکمیه باشد.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۱، ۲۱، ۶۰، ۸۸، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۸۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۷/۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۷۳/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۶/۷؛ هفت آسمان، ۱۶۸؛ ام‌سلمی، «آثار و افکار مولوی عبدالرحیم تمنا گور کهپوری»، دانش، تابستان ۱۳۶۷، شمارهٔ ۱۴، صص ۱۴۵ ـ ۱۴۸.

حجتی

تمنای مرادآبادی (ta.man.nā-ye.mo.rād.ā.bā.di)، مولوی محمدحسین، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم مرادآباد و هم‌روزگار سیدمحمد صدیق حسن‌خان، مؤلف شمع انجمن (۱۲۹۲ق) بود. در شاعری از شیخ محمدعلی زکی و میرزا اسدالله‌خان غالب اصلاح سخن می‌گرفت. چندی به دکن (جنوب هند) رفت و در حیدرآباد رحل اقامت افکند، اما گویا از بزرگان آن دیار چندان نواخت و محبتی ندید و به زادگاهش بازگشت و در زمان نگارش شمع انجمن (۱۲۹۲ق) در مرادآباد به انزوا به‌سر می‌برد. از آثار چاپی او می‌توان از قصائد تمنا (مرادآباد، ۱۸۷۸م) و گل رعنا (مرادآباد، ۱۲۹۷ق) نام برد. چنین می‌نماید که وی همان سیدمحمدحسین تمنا باشد که بدیع‌الصرف (مدراس، ۱۲۶۶ق/ ۱۸۴۹م) را برای آموزش محمدعبدالحفیظ نوهٔ محمد حفیظ‌الله‌خان بهادر یارجنگ نوشته است. بدیع‌الصرف به فارسی در دستورزبان عربی است. همچنین در برخی منابع از سراینده و نویسنده‌ای به‌نام محمدحسین با تخلص تمنا (۱۲۱۳ ــ ۱۲۷۷ق)، یاد رفته که در مدراس می‌زیست و شاگرد افضل‌العلما قاضی ارتضا علی‌خان خوشنود (۱۱۹۸ ــ ۱۲۷۰ق) و نیز ملازم نواب غلام‌غوث‌خان، متخلص به اعظم، آخرین فرمانروای آرکات/ کرناتک، بود و در ۱۲۷۷ق درگذشت و از او آثاری چند، مانند قصروالاجاهی در تاریخ کرناتک از زمان انتصاب انورالدین‌خان (ـ۱۱۶۲ق) به حکومت آن سرزمین و شرحی بر بوستان سعدی با عنوان عندلیب بوستان به‌یادگار مانده است.

منابع: شمع انجمن، ۱۰۰-۱۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۳۶/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۵۴؛

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۱۷/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,589; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, pp.39-40.

برزگر

تمیز چاتگامی (ta.miz-e.čāt.gā.mi)، محمدالرحمان فرزند مولانا صوفی عبدالرحمان، روستای پدوه از توابع چاتگام در بنگال شرقی (بنگلادش) دهم محرم ۱۳۲۸ق ـ　　　، دولتمرد، فقیه و شاعر فارسی‌گوی بنگالی. دانش‌های مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت. سپس زبان‌های عربی و فارسی را به‌خوبی آموخت. در ۱۹۲۵م از مدرسهٔ عالی کلکته دانشنامهٔ عالم ودر ۱۹۲۶م دانشنامهٔ فاضل (عالی) گرفت. در ۱۹۳۰م تحصیلات خود را در رشته‌های حدیث، تفسیر، فقه و تاریخ اسلامی به پایان برد و فخرالمحدثین لقب گرفت. از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۶م با نام امام و مبلغ دین اسلام در بخش بالای برمه به سر برد. پس از آن به روستای لیماگاون (ناحیهٔ نفت‌خیز برمه) رفت و برای حقوق و رفاه کارمندان شرکت نفت تلاش فراوان کرد. در ژوئن ۱۹۴۲م که هواپیماهای ژاپنی برمه را بمباران کردند، محمدالرحمان به چاتگام بازگشت. وی در حزب مسلم‌لیگ عضو شد. چندی در مدرسهٔ دارالعلوم و دانشکدهٔ چاتگام به تدریس پرداخت. در ۱۹۴۷م دبیر مسجد جامع شاهی شد و در ۱۹۵۷م املاک موقوفهٔ مسجد را از غاصبان گرفت. در ۱۹۴۹م به عنوان نمایندهٔ مسلمانان بنگال شرقی، در کنفرانس جهانی مسلمانان که در کراچی برگزار شده بود، شرکت کرد. در ۱۹۵۴م عضویت مجلس شورای ملی و افسر بهبود (متصدی امور اجتماعی کارگران) کارخانهٔ کاغذسازی چندروگهونه را به عهده داشت. تمیز مصراع ملکهٔ نورجهان را تضمین کرده است.

منابع: شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۶۲-۴۶۴؛ دست‌نوشتهٔ برق رضوی.

رسولی

تمیز دهلوی (ta.miz-e.deh.la.vi)، سری گوپال، ـ ۱۱۴۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از برهمنان دهلی بود و به آفتاب‌زاده شهرت داشت. هنر شاعری را از میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی آموخت و در شعرهایش تمیز تخلص می‌کرد. خوشگو وی را خوش‌فکر و بسیاردان معرفی می‌کند. به دو زبان هندی و فارسی شعر می‌سرود. یک مثنوی دربارهٔ دیدنی‌های شهر متهورا سروده بود. از تمیز یک رباعی و دو تک‌بیت در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۴-۱۵۵، ۲۱۱؛ روز روشن، ۱۵۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۱۱-۳۱۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۶، شمارهٔ ۹؛ گل رعنا، ۴۶-۴۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literaure ,589.

ربیعیان

تمیز شاه‌جهانپوری (ta.miz-e.šah.ja.hān.pu.ri)، کالی‌رای فرزند دیبی پرشاد، ز ۱۲۷۸ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قوم کایی بود. خاندانش در شاه‌جهانپور می‌زیسند و خودش در فتحگره زاده شد. اقامتگاهش را برخی فتح‌گره و برخی دیگر شاه‌جهانپور یادکرده‌اند. پدرش شاعر بود و با تخلص عزیز شعر می‌سرود. تمیز در ۱۲۷۸ق/ ۱۸۶۱م مجموعه‌ای از نامه‌ها با عنوان انشای تمیز گرد آورد که در دیباچهٔ آن، تاریخ نگارش اثر ۱۸۶۱م (مادهٔ تاریخ: خورشید فراست) آمده است. این کتاب یک دیباچه، دو مقام و یک خاتمه دارد. مقام یکم دربرگیرندهٔ شعبه‌های طرب‌انگیز در صنعت قطع‌الحروف مع تلازم است و مقام دوم نیز شامل نغمه‌های دلاویز و اقسام صنایع و بدایع است. انشای تمیز در ۱۸۷۲ و ۱۸۷۶م در کانپور به‌چاپ سنگی رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۱۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۱/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۴۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۷/۵-۴۳۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literaure ,589.

ربیعیان

تنبیه‌الغافلین (tan.bi.hol.qā.fe.lin)، کتابی به‌فارسی از سراج‌الدین علی‌خان آرزو* (۱۱۰۱ ـ ۱۱۶۹ق) در پاسخ به خرده‌گیری حزین لاهیجی (ـ ۱۱۸۱ق) و نقد اشعار او. چون حزین پس از مهاجرت از ایران به هند، به‌رغم حرمتی که ادیبان هندی نثار او کردند، در نتیجهٔ خستگی از غربت یا خودبزرگ‌بینی و رعونت، در آثار منظوم و منثورش به هجو هندوستان پرداخت و فارسی‌گویان هند را، با آن‌همه شعرهای نغز و نیز خدمات بزرگ به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، کوچک شمرد و بر سبک

سرایندگان این سرزمین خرده گرفت، خان آرزو تنبیه‌الغافلین فی‌الاعتراض علی اشعارالحزین را در پاسخ وی و نقد اشعارش نوشت. البته خان آرزو ظاهراً نخستین کس از ادیبان هندی نبود که به نقد اشعار حزین پرداخت و پیش از وی یا مقارن او، محمدعظیم ثبات‌الٰه‌آبادی (۱۱۲۲ ـ ۱۱۶۲ق) کوشید سابقهٔ مضامین و تعبیرات شعری حزین را در آثار استادان پیشین بیابد و عملاً او را متهم به سرقت‌های آشکار در حوزهٔ مضامین و تعبیرات کند. اما خان آرزو بیشتر و تندتر از دیگران به حزین تاخت. استادی و برجستگی حزین و نیز خان آرزو در ادب فارسی موجب شد تا پس از آن کسانی دیگر نیز، برخی به دفاع از حزین و گروهی به‌نقد حزین و دفاع از آرزو و دسته‌ای هم به دفاع از حقیقت و در داوری میان دو طرف وارد میدان شوند. از میان این آثار بعدی می‌توان از جواب شافی / رجم‌الشیاطین از وارستهٔ لاهوری (ـ ۱۱۸۰ق) در دفاع از حزین، محاکمات‌الشعرا (۱۱۸۰ق) از میرمحمدمحسن اکبرآبادی از شاگردان خان آرزو در پاسخ به خرده‌گیری‌های حزین، احقاق‌الحق از نویسنده‌ای ناشناس (یا به روایتی از خود خان آرزو) در اعتراض به حزین و اشعار او، ابطال‌الباطل از سید فتح‌الله حسینی، معروف به فتح‌الله گردیزی، در دفاع از حزین و پاسخ به خان آرزو، قول فیصل (۱۲۶۲ق) و اعلاءالحق (۱۲۶۷ق) از امام بخش صهبایی دهلوی (ـ ۱۲۷۳ق) در دفاع عادلانه از حزین و محاکمه در بین خان آرزو و صهبایی از قاری عبدالله کابلی (ـ ۱۳۶۲ق / ۱۳۲۲ش). شیوهٔ کار خان آرزو در تنبیه‌الغافلین چنین است که وی ابیاتی از سروده‌های حزین را برگزید و آن‌ها را یک به یک نقد و بررسی کرد و نقایص فنی و لفظی و معنوی آن‌ها را از دیدگاه خود نشان داد. وی با دقت و هوشیاری و دانش ژرف خویش کوشید تا نکته‌های بسیاری، گاه به نادرست، بر شعر حزین که از شعرای برجستهٔ اواخر دورهٔ سبک هندی بود، بگیرد و با احاطهٔ شگفت‌آورش بر قلمرو شعر فارسی و مسائل سبک و سبک‌شناسی، در هر میدانی و برای هر مسأله‌ای از جزئی‌ترین مسائل، مثال‌های بسیار دقیق و مناسب ارائه می‌دهد و گاه مفاهیم و اصطلاحات تازه‌ای وارد نقد شعر فارسی می‌کند. ولی در این نقد، مدافع تجدد و نوخواهی عصر و اسلوب شاعران پیشاهنگ ولی افراطی سبک هندی، مانند عرفی، ظهوری، زلالی و طالب آملی است. تنبیه‌الغافلین و آثاری که در دفاع یا رد آن نوشته شده و نیز دیگر آثار مشابه آن نشانگر شکوفایی و رشد و گسترش نقد ادبی فارسی در هند در سده‌های یازدهم تا سیزدهم هجری است، یعنی در زمانی که در زادگاه زبان فارسی، ایران، نقد ادبی بسیار ضعیف و کم‌پایه و نامستدل و غیرعلمی بود و اوج آن چیزی در حدود گفته‌های تذکره‌نویسانی چون محمدطاهر نصرآبادی و آذر بیگدلی بود. با این همه، این اثر از نقص و خطا عاری نیست و از آن میان برخی داوری‌ها و نظرهای نادرست دربارهٔ بعضی ابیات حزین است که می‌توان آن‌ها را ناشی از افراط‌گری در سبک هندی و از دست دادن غریزهٔ طبیعی و سالم التذاذ از هنر اصیل شمرد. تنبیه‌الغافلین، نخستین‌بار به کوشش سید محمداکرم اکرام در ۱۳۶۰ش / ۱۹۸۱م به‌همت گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور به هزینهٔ رایزنی فرهنگی ایران در اسلام‌آباد به چاپ رسید. در این چاپ، گذشته از متن تنبیه‌الغافلین، متن قول فیصل صهبایی نیز در مقابل متن اصلی آمده است. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نیز در شاعری در هجوم منتقدان (تهران، ۱۳۷۵ش) که دربارهٔ شعر حزین لاهیجی و با اشاره‌ای به نقد ادبی در سبک هندی است متن کامل تنبیه‌الغافلین و چکیدهٔ قول فیصل صهبایی و محاکمهٔ قاری عبدالله را در برابر آن و در پایان متن نقد محمد عظیم ثبات را آورده است.

منابع: تنبیه‌الغافلین، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، به کوشش سید محمداکرام، لاهور ۱۳۶۰ش / ۱۹۸۱م؛ الذریعه، ۲۳۵/۲۶؛ شاعری در هجوم منتقدان؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۱۹/۱۳، ۲۴۲۴، ۲۴۲۵، ۲۴۲۷، ۲۴۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۴۲۰؛ دکتر مهدی ناصح، «سیری در کتاب تنبیه‌الغافلین»، تحقیق، جلد پانزدهم، شمارهٔ ۳ و ۴، لاهور ۱۹۹۲م، صص ۱۲۶ - ۱۴۷.

سلیم مظهر

تنقیح‌الاخبار (tan.qi.hol.ax.bār)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) از محمدماه کنجاهی. مؤلف این اثر را در ۱۱۱۷ آغاز کرده و در ۱۱۲۵ق در یک مقدمه، هفت تحریر و یک خاتمه به‌پایان رسانیده است. مقدمه در اصل عالم و خلقت بشر، تحریر نخست در تاریخ پیامبران قدیم و حکما و سلاطین ایران قبل از اسلام تا آخر ساسانیان و فرمانروایان یمن و امیر توران و مصر و ملوک‌الطوایف، تحریر دوم در تاریخ محمد (ص) و اصحاب و ائمه و خلفای چهارگانه و مشاهیر صدر اسلام، تحریر سوم در تاریخ بنی‌امیه و خلفای عباسی و تمام معاصران و جانشینان

ایشان تا زمان چنگیزخان و آل مظفر و سربداران و سلاطین آل کرت، تحریر چهارم در تاریخ تیمور و جانشینان او و قره‌قویونلو، آق قویونلو و صفویه، تحریر پنجم در سلسله‌های کوچک هند که در گجرات، سند، مولتان، بنگاله، مالوه، خاندیس، کشمیر و جز آن حکمرانی داشته‌اند و پادشاهان دهلی تا ابراهیم لودی (۹۲۳ ــ ۹۳۲ق)، تحریر ششم در تاریخ بابر (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق)، همایون (۹۳۷ ــ ۹۶۳ق). جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) است. تحریر هفتم در دو بخش است: بخش نخست در شرح رویدادهای ده سال نخست پادشاهی عالمگیر (۱۰۷۸ ــ ۱۱۱۸ق)، بهادرشاه (۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۴ق) و نخستین سال جلوس فرخ‌سیر (۱۱۲۵ق) و بخش دوم در تذکرهٔ شیوخ مشهور، حکما، علما، شعرا، به‌ترتیب الفبا، است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ 127 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۶/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۳/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۳۱/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، انجمن ترقی اردو کراچی، ۴۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۰؛ عارف نوشاهی، «کتاب‌های تازه»، دانش، شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۶۶ش، صص ۱۷۴ ـ ۱۷۶؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/51; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 399; *Persian Literature*, C.A.storey, 1-1/135; *Mughals in India*, 320-327.

فتح‌نیا طبری

تنویر احمد (tan.vir.ah.mad)، فرزند محمد نذیرالدین، کلکته ۱۹۵۵م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی را در زادگاهش به پایان برد. در ۱۹۷۹م از دانشگاه کلکته فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در همان دورهٔ تدریس، با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان ادبیات فارسی در بنگاله در روزگار نوابان مرشدآباد دانشنامهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفت. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، هندی و بنگالی نیز آشنایی دارد. از آثارش: شرح فارسی (۱۹۸۴م)؛ مکمل شرح فارسی (۱۹۸۵م)، «احوال و آثار پروفسور احتشام‌حسین» (کلکته، ۱۹۸۵م)؛ «مسائل مربوط به چاپ و نشر آثار فارسی در بنگال غربی.»

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۸؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۶.

رسولی

تنهای پنجابی (tan.hā-ye.pan.jā.bi)، عبداللطیف خان، ــ کشمیر ۱۱۰۰/ ۱۱۱۶ق، شاعر ایرانی. اصلش از محله‌ای در اصفهان به نام شهرستان است. وی خواهرزادهٔ میرزا جلال‌الدین اسیر اصفهانی (ــ۱۰۴۹ق) بود. در پادشاهی عالمگیر (۱۰۶۹ــ ۱۱۱۸ق) به هند رفت و به ترتیب خدمت دیوانی کابل، لاهور و کشمیر را داشت. همچنین یک‌چند صوبگی پنجاب بر عهدهٔ او بود. دیوانش شامل غزلیات و رباعیات و فردها است (حدود هزارودویست بیت) و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۷۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۶ـ۴۷، ۵۹۵ـ۵۹۶؛ الذریعه، ۱۷۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۴۰/۱ـ۱۴۱؛ شام غریبان، ۶۳؛ شمع انجمن، ۹۸؛ صحف ابراهیم، ۳۴ـ۳۵؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۴۷۳/۳ـ۴۷۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۶۰/۳؛ کاروان هند، 255ـ256؛ کلمات‌الشعراء، ۲۰؛ مجمع‌النفایس، ۳۴؛ منتخب‌اللطایف، ۱۲۱ـ۱۲۲؛ نتایج‌الافکار، ۱۲۸ـ۱۲۹؛ همیشه بهار، ۴۶؛

Dictionary of Indo- Persian Literature ,590.

حجتی

تواریخ جهانگیرشاهی (ta.vā.rix-e.ja.hān.gir.šā.hi) / فرهنگ بدیع‌اللغات جهانگیری، کتابی به فارسی در تاریخ نوشتهٔ خواجه‌زاده ولی سرهندی. مؤلف هنگام تألیف این اثر (۱۰۲۸ق) چهل و شش سال داشت و می‌توان دریافت که وی اندکی پیش از ۹۸۲ق، یعنی در روزگار شهریاری جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) زاده شد. وی در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) از ملازمان پادشاه بود. خواجه‌زاده در این اثر به وقایع و حوادث چهارده سال نخست پادشاهی جهانگیر پرداخته و در بیشتر حوادثی که آن‌ها را گزارش کرده شرکت داشته است. این امر سبب شده که تواریخ جهانگیرشاهی از مستندترین آثار تاریخی آن روزگار به‌شمار آید. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲۳۱ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری

می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۶/۲؛ تاریخ‌نویسی در هند و پاکستان، ۲۱۶، ۲۷۸؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۲؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/120; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 611; *Mughals in India*, 484; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/460.

فتح‌نیا طبری

تواریخ شاهجهانی ← صادق‌خان یزدی

تودرمل (to.dar.mal)، راجه، ـ ۹۹۸ق، نویسندهٔ شبه قاره. از قوم کهتری بود و در لاهرپور زاده شد. به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) پیوست و در آن‌جا ترقی کرد و به منصب چهارهزاری و رتبهٔ وزارت و سرداری رسید. در هجدهمین سال پادشاهی جلال‌الدین اکبر، ظاهراً نخستین مسئولیتش که سروسامان دادن به اوضاع گجرات بود بدو سپرده شد. در سال نوزدهم، پس از گشودن پتنا، به همراه خان‌خانان منعم‌خان، برای سرکوب مخالفان به بنگاله رفت. پس از بازگشت، امور ملکی و مالی به او سپرده شد. در سال بیست‌ویکم غنایم گجرات را نزد پادشاه فرستاد و بعد، برای نظم بخشیدن به گجرات، به آن‌جا رفت. در سال بیست‌ودوم به امور وزارت پرداخت. در آغاز سال بیست‌وهفتم، در ۹۹۰ق، دیوان شرف به او واگذار شد و اصلاحاتی وضع کرد. در سال سی‌وچهارم، که پادشاه به کشمیر رفت، تودرمل به همراه محمدقلی‌خان برلاس و راجه بهگونت داس به نگه‌داری از لاهور گمارده شد. در همین سال، نامه‌ای به پادشاه نوشت و به علت پیری و بیماری، درخواستِ بازنشستگی و رفتن به گنگ (برای غسل) کرد. پس از موافقت جلال‌الدین اکبر، وقتی ره‌سپار رودگنگ شده بود، نامه‌ای دیگر از پادشاه به او رسید و دستور ادامهٔ کار داد. تودرمل در اوایل ۹۹۸ق درگذشت. ابوالفضل علامی، مؤلف آیین اکبری، پس از ستایش از تدبر و دلیری و هوش تودرمل، وی را مردی متعصب، کینه‌ورز و خودپسند معرفی می‌کند، و از فارسی‌دانی او حرفی نمی‌زند. با این‌همه، راجه تودرمل از پیشروان ترویج زبان فارسی در میان هندوان بود و فرمانی نیز صادر کرده بود که بنابر آن، فارسی را زبان رسمی و اداری سراسر قلمرو گورکانیان قرار داده بود. وی درشمار رواج‌دهندگان زبان اردو هم بود. به خواستِ جلال‌الدین اکبر، راجه تودرمل بر گردآوری دانشنامه‌ای مختصر، در باب شاخه‌های هجده‌گانهٔ معرفت هندو، به زبان سنسکریت نظارت کرد و آن را تودرانند/ تودرنامه نام نهادند. برخی این اثر را فراهم‌آوردهٔ خود راجه می‌دانند، اما درست‌تر این است که تألیف این دانشنامه کاری گروهی از دانشوران بنارس، با حمایت راجه بود. از دیگر آثار تودرمل حقیقت رقبه‌بندی، اسناد مربوط به واگذاری عواید روستاهای پرگنهٔ بهگلپور، سرکار منگهیر و صوبهٔ بهار است. در ۹۸۹ق راجه میرمنشی خود، صفدرعلی را برانگیخت که شرح زندگی و دستاوردهایش را به فارسی بنویسد. اصل فارسی اثر در کتابخانهٔ خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود و در ۱۸۷۴م نیز اکرام‌علی آن را به اردو برگرداند. عنوان نسخهٔ اردوی آن کی کارگذاریان تودرمل است. رساله‌ای در باب فن سیاق نیز به تودرمل نسبت داده شده که معلوم نیست این اثر به زبان فارسی بود یا هندی.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۴۳-۴۴، ۴۷-۵۰؛ تذکرهٔ خوش‌نویسان، ۸۸؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱؛ خلاصة‌التواریخ، ۴۰۹؛ مآثرالامرا، ۱۲۳/۲- ۱۲۹؛ منتخب‌التواریخ، ۷۹/۲- ۸۲، ۲۷۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,597; *Mughals in India* ,426,466-467.

ربیعیان

تودرمل شاهجهانی (to.dar.mal-e.šāh.ja.hā.ni)، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) رئیس امور مالی دکن بود. وی کتابی با نام دستورالعمل تودرمل فراهم آورد و در آن، به تشریح و برآوردِ عایدیِ قلمرو پادشاهی شاه‌جهان پرداخت و در ضمن آن، به جزئیات هزینه‌های صرف شده در عمارت‌های آگره، دهلی و کابل و نیز، به بودجهٔ باغ‌های شالیمار در لاهور و کشمیر اشاره کرد. تودرمل شاهجهانی از مأمورانی بود که در طی ساخت عمارت‌های تاج‌محل، دژ سرخ‌دهلی و مسجد جامع، بر وجوه دریافتی از خزانهٔ شاهی نظارت می‌کرد و از حساب و کتاب هر یک از بناهای برکشیدهٔ روزگارش آگاه بود. نسخه‌ای از

دستورالعمل تودرمل در کتابخانهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۴۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان در پاکستان و هند، ۲/۶۸۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,597-598; *Mughals in India* ,506.

ربیعیان

توزک بابری ← واقعات بابری

توزک جهانگیری ← جهانگیرنامه

توسنی (taw.sa.ni)، رای منوهرداس، ـ۱۰۲۵ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم کچهواهه سیکهاوت/ شیخاوت و پدرش راجه لونکرن (ـ۹۹۱ق) زمین‌دار سانبر/ سانبهر و از امرای بلندپایهٔ دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، بود. منوهرداس از کودکی در دربار اکبر در خدمت شاهزاده سلیم (جهانگیرشاه) پرورش یافت و بزرگ شد. همانند پدرش به توجه و عنایت فراوان اکبر سرافراز بود و اکبر وی را از سر لطف محمد منوهر یا میرزا منوهر می‌خواند. گویند در ۹۶۸ق که جلال‌الدین اکبر از ناحیهٔ سانبر می‌گذشت از شهری کهن که در آن ناحیه بوده و با گذشت زمان ویران شده بود یادکردند. در پی آن، اکبر بفرمود تا بر ویرانه‌های شهر کهن، شهری نو بسازند و چون زمین‌داری آن‌جا به راجه‌لونکرن تعلق داشت شهر نوبنیاد را منوهرنگر نامید. پس از مرگ اکبر، پسر و جانشین او جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) نیز توسنی را به عنایات خویش سرافراز ساخت و توسنی سال‌ها از سوی او در دکن مأمور بود. در سال دوم پادشاهی جهانگیر منصب هزاری ذات و شش‌صد سوار گرفت و در سال هفتم به منصب هزاری ذات و هشت‌صد سوار ارتقا یافت. در سال‌های ۱۰۲۲ـ۱۰۲۴ق که تقی‌الدین اوحدی در آگره تذکرهٔ عرفات‌العاشقین را می‌نوشت توسنی در حیدرآباد دکن می‌زیست و از آن‌جا برای نورالدین قلی، کوتوال آگره/ اکبرآباد، چند رباعی فرستاد و اوحدی به اشارهٔ آن کوتوال، در پاسخ هر رباعی دو رباعی گفت. توسنی در انواع شعر به‌ویژه رباعیات عرفانی تبحر داشت. از جملهٔ اشعارش یک مثنوی در توحید و ستایش علی‌بن ابی‌طالب است. اشعار توسنی را به روانی و سلاست ستوده‌اند و نیز گویند از نخستین شاعران هندو است که آوازه‌اش به ایران رسیده و صائب تبریزی (ـ۱۰۸۰ق) بیت «از اثر یک نگه اوست مست ـ هم بت و هم بتکده هم بت‌پرست» او را در بیاض خود آورده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۵۰ـ۵۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۷۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۶۰؛ تذکرة‌الخوانین، ۱/۲۱۹ـ۲۲۱؛ جهانگیرنامه، ۱۱، ۶۵، ۱۳۱، ۱۸۲؛ شمع انجمن، ۱۰۰؛ طبقات اکبری، ۲/۳۴۴ـ۳۴۵؛ گل رعنا، ۳۹ـ۴۵؛ مرآة‌العالم، ۵۵۵ـ۵۵۶؛ منتخب‌التواریخ بدایونی، ۳/۲۰۱ـ۲۰۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۱۸؛ نشتر عشق، ۱/۳۰۲ـ۳۰۳؛ همیشه بهار، ۵۰؛ امیرحسین عابدی، «منوهرداس توسنی، شاعر پارسی‌گوی هندی»، یغما، سال نهم، شمارهٔ ۱، صص ۴۲ـ۴۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,595.

برزگر

توضیح‌الالحان (taw.zi.hol.al.hān)، کتابی به‌فارسی دربارهٔ موسیقی از نویسنده‌ای ناشناس. نویسندهٔ کتاب در دربار سلطان‌محمودشاه، چهاردهمین فرمانروای سلاطین بهمنی (ـ۹۲۴ق) خدمت می‌کرد. پادشاهان بهمنی دکن از حامیان هنر بودند و برخی از آن‌ها نیز شاعر و خبرهٔ موسیقی بودند. مؤلف در مقدمهٔ اثر خود، حامی‌اش محمودشاه را ستود و به تسلط وی در برخی زمینه‌ها، به‌ویژه در ریاضیات و علم ادوارِ موسیقی اقرار کرد. علاوه بر این، یادآور شده است که الهام‌بخش وی در تألیف توضیح‌الالحان پادشاه بوده است. وی مطالب کتاب خود را در چهاربخش و یک خاتمه تنظیم کرد.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,595.

ربیعیان

توضیح‌الملل (taw.zi.hol.me.lal)، ترجمه و تحریر نو تنقیح‌الادلة والعلل فی ترجمة‌الملل والنحل افضل‌الدین صدرترکه (ـ۸۵۰ق) به‌فارسی. افضل‌الدین در ۸۴۲/۸۴۳ق به‌تشویق سلطان محمد پسر بایسنقر که ولایت‌دار نیای خود شاهرخ (ـ۸۵۰ق) در عراق عجم بود، الملل والنحل ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۵۴۸ق) را که کتابی در اقوال و عقاید فرق گوناگون اسلامی و صاحبان ادیان دیگر و فلاسفه و حکما است به‌فارسی برگردانید، اما چون نثر ترجمهٔ افضل‌الدین پیچیده و دشواریاب بود، در ۱۰۲۰ق نورالدین محمد جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) به مصطفی‌بن خالقداد عباسی هاشمی، از دانشمندان دربار خود بفرمود تا تحریر تازه‌ای از این ترجمه فراهم آورد.

مصطفی‌بن خالقداد در ۱۰۲۱ق کارش را در لاهور به پایان برد و تحریر تازه‌اش را توضیح‌الملل نامید. خالقداد در مقدمهٔ کتاب خود پس از بیان این مطلب که جهانگیر ترجمهٔ افضل‌الدین را نپسندید می‌گوید «چون این ترجمه در نظر آن پادشاه منظور شد و حقیقت دور فهمی و اغلاق عبارت و استعارت‌آرایی آن روشن گشت بر زبان حق ترجمان گوهر بیان رفت: چه خوش بودی که عبارت این کتاب روشن و بی‌تکلف بودی، چه، لفظ خوش و معنی ظاهر در او آب حیات است و جواهر در او. تا عموم فارسی‌خوانان از مفهوم و مطالب آن بهره‌ور گشتی.» هدف مصطفی خالقداد آن بود که ترجمه‌ای فراهم آورد با عبارات ساده و همه‌فهم که دارای مزایای افضل‌الدین صدرترکه و فاقد تواقص آن باشد، در حالی که ترجمهٔ وی چیزی نیست جز تحریر تازه و دوباره‌ای از ترجمهٔ نخستین آن. مصطفی بن خالقداد، در عبارات و جملات ترجمهٔ خواجه افضل تغییراتی‌داد، اما بخش‌های حذف‌شدهٔ ترجمهٔ او راکامل‌نکرده و شاید به ملل و نحل شهرستانی هم کمتر توجه داشته است. به این سبب توضیح‌الملل ترجمهٔ جداگانه‌ای از کتاب الملل والنحل شهرستانی نیست، بلکه تحریر تازه‌ای از ترجمهٔ نخستین آن است. توضیح‌الملل با مقدمه، تصحیح و تحقیق، تکمیل و ترجمهٔ سید محمدرضا جلالی نائینی در تهران به‌چاپ رسیده است (۱۳۲۱ش، ۱۳۷۳ش).

منابع: توضیح‌الملل، مقدمه؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 442.

رسولی

توفیق (taw.fiq)، شاهزاده محمد بشیرالدین پسر سلطان شکرالله پسر تیپوسلطان، ز ۱۲۹۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پس از کشته شدن تیپوسلطان به‌دست انگلیسی‌ها در ۱۲۱۴ق، پسرانش از جمله سلطان شکرالله را به دژ بنگلور فرستادند، اما سپاهیان آن دژ بشوریدند و سلطان شکرالله را به سروری خود برداشتند. انگلیسی‌ها با تدبیر این شورش را فرونشاندند و سلطان شکرالله و دیگر فرزندان تیپوسلطان را به کلکته تبعید کردند. توفیق در کلکته نزد پدرش که در عربی بسیار ماهر بود پرورش یافت و در فارسی و عربی به استادی رسید. در شاعری از شاعرانی مانند عبدالرحیم تمنای گورگهپوری اصلاح سخن می‌گرفت و با مولانا عبیدالله عبیدی و عبدالغفور نساخ همصحبت بود. در شعر و نثر فارسی و عربی چیره‌دست بود. برخی غزلیات او نشان‌دهندهٔ تأثیر وی از حافظ است. از آثارش: ۱ـ مثنوی فارسی نهال خیال که بارها به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ دیوان توفیق که در دست است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۱۸، ۱۶۶؛ نگارستان سخن، ۱۸-۱۹؛ دکتر عبدالسبحان «نفوذ حافظ در بنگاله»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۴۱۲/۱.

برزگر

توفیق کشمیری (taw.fiq-e.kaš.mi.ri)، ملا/ شیخ محمد توفیق لاله جو، کشمیر ۱۱۱۲ــ همان‌جا ۱۲۰۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از محضر ملا ساطع و محمدرضای مشتاق استفاده کرد تا ملک‌الشعرای عصر خود شد. یک مثنوی به نام احوال ملک کشمیر در دوهزار بیت سروده و در آن، عهد یوسف شاه را با بیانی ساده ستوده و مظاهر و مناظر طبیعی را بسیار جالب به‌تصویر کشیده و نیز سنت مثنوی‌گویی در ایران را رعایت کرده است. این مثنوی دربارهٔ رویدادهای الحاق کشمیر به دولت تیموری هند در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و مسافرت‌های امپراتوران تیموری هند مانند اکبر شاه، جهانگیر، شاه‌جهان و عالمگیر به کشمیر است. وی منظرهٔ ورود سفیر جلال‌الدین اکبر به دربار یوسف شاه را در کمال استادی به تصویر کشیده و کلمات، تشبیهات، استعارات و مصطلحات را به‌جا و به‌موقع به‌کار برده است. او به موسیقی نیز علاقهٔ فراوانی داشت و این علاقه در غزل‌ها و مثنوی او نمایان است. توفیق در سراسر زندگی از زادبومش بیرون نرفت. از دیگر آثار او : بحر طویل؛ مثنوی سراپا در توصیف سرتاپای معشوق؛ مثنوی واسوخت؛ رسالهٔ شیبی؛ غزلیات و رباعیات و منقبت؛ مخمس‌هایی بر غزل صائب، حافظ، جامی و کلیم.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۲۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۶۵/۳-۵۶۸؛ تاریخ حسن، ۴۴-۴۵؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۰-۵۱۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۸/۱-۱۷۷؛ ۴/ص ۱۷۳-۱۷۴، ۱۸۱۰؛ الذریعه، ۱۸۰/۹؛ ۲۰۳/۱۹؛ روز روشن، ۱۵۸؛ شمع انجمن، ۹۹؛ صحف ابراهیم، ۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۷۹/۸؛ ۲۰۲۲/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی ، ۲۶۵۷/۴، ۲۹۰۵؛ مجمع‌النفایس، ۳۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قارهٔ هند، ۳۲۳-۳۲۵؛ مرآت‌العلوم، ۹۵/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۲۴؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۱-۱۳۲؛
Dictionary of Indo- Persian Literature , 595.

حجتی

توکل‌بیگ (ta.vak.kol.beyg)، محمد فرزند تولک (محمد)بیگ حسینی، سدهٔ یازدهم هجری، وقایع‌نویس شبه‌قاره. نزد ملا شاه‌محمدبدخشانی (ــ ۶۹ / ۱۰۷۲ق) تعلیم یافت. توکل‌بیگ در دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و پسرانش منصب‌های گوناگون داشت. وی امین و وقایع‌نویس شمشیرخان محمدحیات، تهانه‌دار (کلانتر) غزنین در دورهٔ داراشکوه (۱۰۲۴ ــ ۱۰۶۹ق) بود. از آثارش: تاریخ شمشیرخانی / منتخب شاهنامه / تاریخ دلگشای شمشیرخانی که آن را در ۱۰۶۳ق / ۱۶۵۳م برابر با بیست و ششمین سال پادشاهی شاه‌جهان به دستور شمشیرخان نوشت و به وی پیشکش کرد. این اثر گزیده‌ای است از بخش‌های شاهنامهٔ فردوسی به‌نثر که در برخی از قسمت‌های آن اشعاری از شاهنامه نیز آمده است. این اثر با هجو محمود غزنوی که به فردوسی منسوب است به‌پایان رسیده است. نسخه‌های دست‌نویس فراوانی از آن در کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود که از آن شمار، نسخه‌هایی به شماره‌های ۱۲۶۱ / ۵۱۷۲ در کتابخانهٔ شیرانی در لاهور، or.۷۰۳۱ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و ۶۸۲۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد را می‌توان نام برد. جی اتکینسون همین خلاصهٔ شاهنامه را با نام شاهنامهٔ فردوسی به انگلیسی ترجمه کرده و به‌چاپ رسانده است (لندن، ۱۸۳۲م)؛ نسخهٔ احوال شاهی را در ۱۰۷۷ق / ۱۶۶۷م به یاد استادش ملا شاه و در ستایش فضایل و مناقب وی نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۴۹ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۸۴ ـ ۳۸۵؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۲۱۶؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۷؛ ۱۴۷/۱۰؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیهٔ سرکار عالی، ۲۱۸/۱؛ فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامهٔ فردوسی در هند، ۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۲۶/۵؛ ۴۲۵۱/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۸۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیة‌الله مرعشی، ۳۱۵/۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۵۰/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۸۷۹، ۲۳۲۳؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۷۱/۴؛ ۶۸۶/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۶۹ ـ ۴۷۰؛ داود اصفهانیان، «نسخ خطی تاریخی به‌زبان فارسی در کتابخانهٔ توپ‌قاپوسرای استانبول»، بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شمارهٔ ۶، صص ۲۹۲ ـ ۲۹۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Musum, 2/539; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 596; *Mughals in India*, 465-466.

فتح‌نیا طبری

تونسوی، محمدسلیمان فرزند زکریا ← **محمدسلیمان تونسوی**

تهاکورلال برهانپوری (ta.hā.kur.lāl-e.bor.hān.pu.ri)، فرزند چَتور بهوج داس، ز ۱۱۹۲ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از قوم کایتهه ماتهرو از مردم برهانپور بود و سالیان دراز در دکن، در مقام عامل (مأمور عایدی) کار می‌کرد. وی در کتابی با نام دستورالعمل شاهنشاهی از عایدی صوبه (ایالت)های هندوستان و دکن، و توابع آن‌ها، گزارشی فهرستوار فراهم آورده است. گزارش شهرستان‌های هندوستان صرفاً محدود شده است به ذکر سرکارها (دربارهای شاهی)، مَحَل‌ها (قصرها) و جز آن؛ در حالی که ذکر صوبه‌های دکن، یعنی خاندیش، بِرار، اورنگ‌آباد، بِدَر، بیجاپور، حیدرآباد و کرناتک، کامل‌تر است و دربرگیرندهٔ اشاراتی تاریخی دربارهٔ شهرهای مهم نیز هست و برای تهیهٔ آن، نویسنده به کتاب‌های فراوان ــ مربوط به این موضوع ــ رجوع کرده است. این کتاب پیش‌گفتار ندارد و در متن کتاب، نویسنده به کوتاهی اظهار می‌کند که اثر حاضر صورت باز نگریسته و بسط یافتهٔ تألیفِ لاله/ لالا بَرَج رای فرزند ایشَری داس است و در یکی از همان اشاراتِ تهاکورلال، سال هشتم پادشاهی محمدشاه (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) سال جاری یاد شده، که این سال احتمالاً تاریخ تألیف لالابرج را می‌داشت. در پیوست آخر کتاب هم سال جلوس و دورهٔ فرمانروایی پادشاهان گورکانی هند، از جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) تا شاه‌عالم دوم (دورهٔ یکم ۱۱۷۳ــ ۱۲۰۲ق؛ دورهٔ دوم ۱۲۰۳ــ ۱۲۲۱ق) آورده شده است. این پیوست در ۱۱۹۲ق به همت تهاکورلال گردآوری شده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۷۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum , 1/404-405; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,596; *Mughals in India* ,505.

ربیعیان

تهانوی (ta.hā.na.vi)، محمد اعلی / محمدعلی فرزند شیخ علی فرزند قاضی محمد حامد فاروقی، ز۱۱۵۸ق، دانشنامه‌نویس شبه قاره. در خانواده‌ای اهل علم پرورش یافت. علوم عربی و شرعی را نزد پدرش آموخت و علوم عقلی و طبیعی را از کتاب‌های گوناگون فراگرفت. وی نام و نسب خویش را در مقدمهٔ کتاب کشاف* اصطلاحات‌الفنون چنین آورده است «محمداعلی بن شیخ علی بن قاضی محمدحامد بن مولانا اتقی‌العلماء صابر فاروقی سنی حنفی تهانوی.» تهانوی نسبت محمداعلی به تهانه در هند است که زادگاه وی بوده است؛ فاروقی نسبت او به عمر بن خطاب، ملقب به فاروق، خلیفهٔ دوم (ـ ۲۳ق) است و احتمالاً تهانوی نسب به عمر خطاب می‌رسانید یا به دولت کوچک فاروقیان خاندیش بستگی داشته است. محمداعلی در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۱ ــ ۱۱۱۸ق) قاضی روستای تهانه بود. گور او در همان روستا است و بر سنگ آن نوشته: «خادم شرع والا قاضی محمداعلی.»

منابع: دائرةالمعارف بستانی، ۶/۲۴۶ـ۲۴۷؛ الذریعه، ۱/۱۸؛ کشاف اصطلاحات‌الفنون، مقدمه، صص ۱ـ۷؛ محمد پروین گنابادی، گزینهٔ مقاله‌ها، ۱۰۵ـ۱۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۲۷۸.

رسولی

تیپوسلطان (ti.pu.sol.tān)، ابوالفتح علی‌خان بهادر / تیپو صاحب فرزند حیدرعلی‌خان، دیْوَن هَلّی در سی و هفت کیلومتری شمال بنگلور ۱۱۶۳ ــ سرنگاپتم ۱۲۱۴ق، پادشاه میسور از خاندان خدادادیان (۱۱۹۷ــ۱۲۱۴ق). پدرش حیدرعلی که فرزند پسر نداشت، برای آنکه خداوند فرزندی پسر بدو دهد، به مزار تیپومستان (از مشایخ صوفیه) می‌رفت و از بارگاه آن شیخ استمداد می‌جست. وی پس از آنکه صاحب فرزند پسر شد، نام آن شیخ را نام پسرش کرد. تیپوسلطان پنج‌ساله بود که پدرش به تعلیم و تربیت او همت گمارد. نام استادان تیپو دانسته نیست، اما دانسته است که پدرش از هر علمی استادانی خوب برای پسرش برگزیده بود. وی گذشته از علوم اسلامی، در ادب عربی و فارسی نیز دست داشت، به‌زبان‌های انگلیسی و فرانسه آشنا و به زبان محلی کنتری نیز آگاه بود. زبان اردو در آن‌هنگام مراحل تکمیلی‌اش را سپری می‌کرد و از ترانه‌های اردویی که برای سپاهیان پیشنهاد می‌شد، چنین برمی‌آید که پادشاه و درباریان و سپاهیانش نیز اردو می‌دانسته‌اند. از این‌رو گویا تیپو نیز اردو آموخته باشد. وی در همگی فنون سپاهیگری مهارت داشت. آموزش‌های نظامی خود را نزد غازی‌الدین‌خان، از امرای پدرش فراگرفت. حتی به‌همراه پدر به بازدید سپاه می‌رفت تا با شیوه‌های انضباطی لشکری و فنون جنگی آشنا شود. حیدرعلی در آگوست ۱۷۶۱م / ۱۱۷۵ق در یکی از درگیری‌ها و جنگ‌هایش، ناگزیر شد تا برای نجات جان خود یک‌باره شب‌هنگام از مرکز حکومت خود، سرنگاپتم، بیرون رود و تیپوسلطان را به‌همراه خانواده در آن‌جا رها کند، اما پس از گرفتن دوبارهٔ سرنگاپتم خانواده‌اش را به بنگلور فرستاد تا خطر کم‌تری متوجه آنان باشد. در ۱۱۷۷ق که حیدرعلی بدنور را گشود، تیپوسلطان را به آن‌جا فرستاد. نخستین تجربهٔ عملی تیپوسلطان هنگامی بود که پدرش در ۱۱۷۹ق به مالابار یورش برد و او را در این جنگ همراه خود ساخت. با این‌که تیپو تنها پانزده سال داشت، چندان به جنگ علاقه‌مند بود که تنها با داشتن دو سه هزار سپاهی به تعقیب دشمنان پرداخت و آنان را به تسلیم واداشت. حیدرعلی در همان جنگ تیپوسلطان را کماندار پانصد سوار کرد و او را به عضویت سپاه محافظ خود درآورد و زمین‌هایی نیز بدو واگذاشت. در نخستین جنگ میسور با انگلیسیان (۱۱۸۱ــ۱۱۸۳ق) حیدرعلی‌خان تیپوسلطان را به‌همراه غازی‌الدین‌خان و دیگر امرای خود، روانهٔ مدرس کرد (۱۱۸۱ق) تا در مرکز فعالیت‌های نظامی انگلیسیان اخلال و آشفتگی ایجاد کند. تیپو پس از آنکه در این کار موفق شد، به‌نزد پدر بازگشت. وی در گشودن ترپاتو و وانم باری همراه پدرش بود. در شهربندان انبور نیز شرکت داشت، اما با پیشروی سپاه انگلیس آن بند شکست. در شکستن کلنل اسمیت، تیپوسلطان به‌همراه سپاهش شایستگی فراوان از خود نشان داد و بسیاری از سپاهیان انگلیس را در بند کرد. هنگامی که خبر رسید سپاه انگلیس بندر کوریال را گرفته و در حال پیشروی به بدنور است، تیپوسلطان به آن‌سو فرستاده شد. وی در منگلور با آنان درآویخت و پس از جنگی سخت، دشمنان را تا بمبئی عقب راند. سپس حیدرعلی آنان را وادار به امضای پیمان‌نامهٔ صلحی کرد (۱۱۸۳ق) که به‌موجب آن دو طرف بر آن شدند تا در هنگام ضرورت به یاری یکدیگر شتابند، مناطق اشغالی را به یکدیگر بازپس دهند و تنها کرور در دست حیدرعلی‌خان بماند. پس از آن مرهته‌ها به میسور یورش بردند و سرنگاپتم را محاصره کردند. پس از مدتی که شهربندان به درازا کشید و از انگلیسیان

نیز یاری نرسید، دولت میسور با پرداخت پنج ملیون روپیه و واگذاری بخشی بزرگ از مناطق شمالی و شرقی میسور با مرهته‌ها صلح کرد (۱۱۸۶ق). در همین سال مادهو رایو پیشوای مرهته‌ها درگذشت و دربار پونا مرکز کشمکش شد. حیدرعلی‌خان از این فرصت بهره جسته تمام مناطق گرفتهٔ مرهته‌ها را پس گرفت، حتی مناطقی را که در میان رود تنگ بُهدرا و کرشنا بودند، مانند کوچین، نیلگری (۱۱۸۷ق)، بلاری، گتی، کورگ (۱۱۸۸ق)، بادامی، دهارواز، چتلدرگ (۱۱۸۹ق) و کدپه (۱۱۹۳ق) را گشود. تیپوسلطان در بیشتر این نبردها شرکت داشت. در ۱۱۹۵ق که دومین جنگ میسور با انگلیسیان درگرفت، حیدرعلی با سپاهی گران همراه تیپوسلطان به کرناتک یورش برد. سپه‌سالار انگلیسی هکتور مونرو، به کانجی ورم رفت و در آنجا منتظر سپاه کلنل بیل شد که از گونتور می‌آمد. حیدرعلی با شنیدن این خبر، تیپوسلطان را بر سر راه کلنل بیل فرستاد و خود نیز روانهٔ کانجی ورم شد. تیپو در نبرد پولی‌پور کلنل بیل را شکستی سخت داد و مونرو نیز از کانجی ورم به مدرس گریخت. پس از آنکه آرکات و دژهای آنبور و چند دژ دیگر به‌دست تیپو گشوده شد، وی وندیواش را در میان گرفت و چون در این ضمن می‌بایست جلوی پیشروی سپاهی از انگلیس را که از راه بنگال راهی مدرس بودند، نیز بگیرد، از دژ بندان وندیواش دست کشید و برای جلوگیری از پیشروی آن سپاه انگلیسی در شاهراه میان مدرس و بنگلور کمین کرد، اما با آگاه شدن آنان از کمین وی، تدبیرش ناکام ماند (۱۱۹۶ق). در ۱۱۹۷ق حیدرعلی تیپو را به تنجور فرستاد. وی در آنجا کلنل بریت ویت را بشکست. با رسیدن خبرهای نگران‌کننده از جبهه‌های غربی حیدرعلی وی را به مالابار که انگلیسی‌ها تا آن هنگام مناطقی از آن ساحل مالابار دست یافته بودند، فرستاد. در این هنگام گروه‌هایی از سربازان چریک یونانی ــ شاید به‌پاس آنکه انگلیسیان آنان را در جنگ استقلال‌شان از امپراتوری عثمانی یاری رسانده بودند ــ به یاری انگلیسیان شتافتند. تیپو برای سرکوبی پالیکارهای (سربازان چریک یونانی) آرکات شمالی در کار سامان دادن و آرایش سپاه بود که خبر درگذشت پدر به وی رسید. تیپو در بیستم محرم ۱۱۹۷ق به تخت شاهی برآمد. حدود پادشاهی وی از شمال به رود کرشنا، از جنوب به ایالت تراونکور و بخش تناولی، از مشرق به سواحل شرقی و از مغرب به دریا می‌رسید. تیپو پس از به‌دست آوردن عنان حکومت، مطالبات سربازان از دولت را پرداخت کرد و اعلام کرد که از آن پس به آنان حقوق ماهیانه پرداخت خواهد شد و به یک افسر فرانسوی فرمان داد تا ارتش پدرش را با روش‌های جدید نظم و ترتیب بخشد. انگلیسیان و دیگر دشمنان میسور که بر آن گمان بودند که با درگذشت حیدرعلی بسیاری از مناطق به تصرف آن‌ها درخواهد آمد، چندین‌بار توطئه کردند که همه با هوشیاری و اقدامات تیپوسلطان نقش بر آب شد. اما تیپو در این هنگام مرتکب اشتباهی فاحش شد، وی در نهان دستور دارد شیخ ایاز، فرمانده دژ بدنور را که نورچشمی حیدرعلی بود و تیپو از وی نفرتی شدید داشت، به‌قتل آورند. چون فرمان تیپو به‌دست شیخ ایاز افتاد، برای حفظ جان خود به انگلیسیان پناه برد و در ۱۱۹۷ق شهر و دژ و حتی استان بدنور را با این شرط که همچنان حاکم آن دیار بماند، تسلیم ژنرال ماتیوز، فرماندهٔ ارتش بمبئی کرد. پس از آنکه ماتیوز و افسرانش ثروت هنگفت انباشته در آن شهر را به یغما بردند، تیپو به بدنور یورش برد و پس از چند روز شهربندان، آن شهر را باز پس گرفت. سپس به کرانهٔ مالابار تاخت و چندین دژ را از دست انگلیسیان بیرون آورد. در ۱۱۹۸ق بنگلور آخرین دژ ارتش بمبئی در کرانهٔ مالابار به محاصرهٔ تیپو درآمد. در همین سال خبر پیمان‌نامهٔ صلح انگلیس و فرانسه رسید و پس از آن نیروهای فرانسوی از ادامهٔ جنگ با بریتانیا و نیز از ادامهٔ شهربندان بنگلور خودداری کردند. در ۱۱۹۸ق تیپو ناگزیر به امضای عهدنامهٔ بنگلور شد که بنابر آن قرار نهادند تیپو تمامی نیروهای خود را از کرناتک بیرون برد، انگلیسیان نیز کرانهٔ مالابار را ترک کنند و هر دو طرف اسرای جنگی خود را آزاد سازند. بدین ترتیب، دومین جنگ میسور با انگلیس پایان پذیرفت. اما پس از آن همچنان انگلیسیان در اندیشهٔ درگیری با میسور بودند. تیپو در ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ق دو هیأت به قسطنطنیه نزد پادشاه عثمانی فرستاد تا از خلیفهٔ مسلمانان در برابر انگلیسیان یاری بخواهد. اما چون در آن هنگام حکومت عثمانی درگیر نبرد با روسیه بود و از انگلیس امید پشتیبانی داشت، تمایلی به یاری تیپو نشان نداد. پس از آن یکی از رهبران مرهته به نام نانافرنویس برای یورش به میسور با نظام دکن توطئه کرد. آن‌دو قرار گذاشتند که جز بخشی از میسور که پیش از فتوحات حیدرعلی جزو میسور بود، باقی آن سرزمین را پس از تصرف آن، میان خود بخش کنند. تیپو با فرستادن نامه‌هایی به نانا و نظام بر آن شد تا از درگیری جنگی که به سود انگلیسیان و سبب تضعیف قدرت کشورش بود، جلوگیری کند، اما هیچ کدام از آن‌دو هم‌پیمان نپذیرفتند. سرانجام تیپو به

رویارویی آنان رفت. پس از چند جنگی که میان آنان درگرفت، تیپو از بیم آنکه مبادا آنان را به آغوش بریتانیا براند، در ۱۲۰۲ق پیمان‌نامهٔ صلحی با آنان امضا کرد. در این پیمان‌نامه، تیپو چند منطقه را از دست داد و چند منطقهٔ دیگر به‌دست آورد. در همین سال تیپو در پایتخت خود، سرنگاپتم عنوان پادشاه بر خود نهاد و در خطبه به جای نام پادشاه مغول به‌نام خود خطبه خواند و سکه‌ای جدید به نام خود ضرب کرد که به آن امامی می‌گفتند. شهرها، قصبه‌ها و دژها را به فاصلهٔ یک فرسنگی سیم خاردار کشید و برای هر یک دروازه ساخت. مسجدی به نام مسجد اعلی در سرنگاپتم ساخت که با مسجد علی عادل‌شاه بیجاپور برابری می‌کرد. به‌جای سال هجری، سال محمدی را رواج داد که مبدأ آن آغاز نبوت بود. تیپو که انتظار جنگ دیگری با انگلیسیان را می‌کشید، دست یاری به‌سوی فرانسویان دراز کرد و دو هیأت به فرانسه فرستاد که یکی از آن‌ها از قسطنطنیه پیش‌تر نرفت و به هند بازگشت و دیگری در ۱۲۰۳ق توانست خود را به فرانسه برساند و از دولت فرانسه بر ضد انگلیسیان یاری بخواهد. در همین سال در کورگ شورش شد و ارتش میسور برای فروخواباندن آن شورش به کورگ رفت. از سوی اهالی کرانهٔ مالابار دست به شورش مسلحانه زدند و چون سپاهیان میسور به مالابار شتافتند، اهالی کورگ شوریدند و سرزمین خود را به جز دژ مهم آن از وجود سربازان میسور پاک ساختند. از سوی دیگر لرد کارنوالس، فرماندار کل جدید انگلیسیان که تازه به هند رفته بود، برای رویارویی با تیپوسلطان دست به آماده‌سازی سپاه انگلیس زد و نیز با نظام و مرهته‌ها برای همدست کردنشان با خود گفت‌وگوهایی کرد. تیپو نیز خواهان برقراری ارتباط با نظام و مرهته‌ها بود و گرچه امید چندانی به مرهته‌ها نداشت، اما به همدستی نظام امیدوار بود که این امید نیز با درگذشت شمس‌الامرا (۱۲۰۵ق) از امرای نظام که از طرفداران هم‌پیمانی با تیپو بود و افتادن کارهای حکومت حیدرآباد به‌دست میرعالم، صدراعظم نظام، به یأس تبدیل شد. گفت‌وگو میان انگلیسی‌ها و نظام و مرهته‌ها ادامه داشت که با تروانکور درگیری پیش آمد. راجهٔ تروانکور پیش از آن چون نتوانسته بود تمامی بخش کرانهٔ مالابار را از حیدرعلی بگیرد، با دولت میسور دشمنی آغازید و در جلب دوستی انگلیسیان کوشا شد، چنان‌که در جنگ دوم میسور و انگلیسیان، به سپاهیان انگلیس یاری رساند. سپس از بیم هجوم و یورش تیپو در ۱۲۰۲ق پیمان دوستی با انگلیسیان بست و بر اساس آن انگلیسیان دو گردان سپاه در اختیار وی گذاشتند. پس از آن به‌بهانهٔ آنکه بخشی از زمین کوچین را از راجهٔ آن خریده است، در تروانکور از مناطق کوچین که در اختیار تیپو بود، دیواری مرزی کشید. در ۱۲۰۴ق تیپو به آن منطقه یورش برد و شکست خورد، اما در یورش دوم توانست بر نیروهای تروانکور پیروز شود. این جنگ تروانکور بهانه‌ای شد تا جنگ سوم میسور و انگلیسیان نیز درگیرد. کارنوالس، نایب‌السلطنهٔ هند (۱۲۰۱ـ۱۲۰۷ق) در ۱۲۰۵ق پیمان‌نامه‌ای با پیشوای مرهته‌ها و نظام حیدرآباد بر ضد میسور بست. به‌موجب این عهدنامه پس از پیروزی بر میسور، سرزمین‌های نظام و پیشوای مرهته که پیش از آن به‌دست حیدرعلی و تیپو گرفته شده بود، به آنان بازگردانده می‌شد و سرزمین‌های زیر فرمان دولت میسور نیز به تساوی میان انگلیسیان و متحدان آن‌ها تقسیم می‌گردید. البته این جنگ نه برای حفظ تروانکور که برای گسترش مناطق اشغالی انگلیسیان بود. کارنوالس مناطق ناراضی کورگ، کوچین و منطقهٔ کرانهٔ مالابار را نیز به‌شرط آنکه اگر خراجگزار انگلیسیان شوند، خراجی اندک از آنان گرفته خواهد شد، با خود همداستان کرد. نیروهای انگلیسی از چند سو به میسور یورش بردند و نیروهای مرهته و نظام نیز به ویران کردن سرزمین‌های مرزی میسور پرداختند. در ۱۲۰۵ق بنگلور به تصرف انگلیسیان درآمد و چند ماه دیگر نیز سرنگاپتم در میان گرفته شد. چون شهربندان تا حدود یک سال به درازا کشید و آذوقه کم شد، تیپو ناگزیر به پذیرش شرایط صلح گردید (۱۲۰۶ق) که بنابر آن متعهد به پرداخت سی و سه میلیون روپیه غرامت، آزاد کردن اسرا و در گروگان ماندن دو پسرش در دست انگلیسیان تا پرداخت تمامی غرامت می‌شد. زمین‌های پیشین مرهته‌ها تا کرانهٔ رودخانهٔ کریشنا و سرزمین‌های پیشین حیدرآباد که در فاصلهٔ تنگهٔ بهدرا و کریشنا قرار داشتند، بازپس داده شدند. انگلیسیان نیز بارامهال ردیندیگل و بیشترین بخش مالابار و کورگ را به متصرفات خود افزودند. بدین‌ترتیب تمامی راه‌های گذر کرناتک و بمبئی به میسور در اختیار انگلیسیان درآمد. تیپو از شکست ناامید نشد، بلکه با تقویت سپاهیان و برآوردن استحکامات و سرکوبی یاغیان به جبران خسارات جنگ پرداخت. نخستین هدف وی بازسازی ارتش بود. تیپو از شمار سواره‌نظام کاست و بر شمار پیاده‌نظام افزود. پرداخت غرامت جنگی خود را از مالیات زمین‌ها و تعرفه‌های تجاری و گمرکی تأمین کرد. سپس کوشید تا صنایع جدید به‌ویژه صنایع نظامی را در سرزمین خود توسعه دهد. وی،

به‌یاری افسران فرانسوی، به تولید توپ و تفنگ در سرنگاپتم آغاز کرد، اما تولید چندان موفقیت‌آمیز نبود. پس از آن به اقداماتی دست زد که اوضاع اقتصادی کشور را دشوارتر ساخت و بر ناخرسندی مردم افزود، چنان که کارگاه‌های دولتی با کار اجباری ایجاد کرد، تجارت را به کنترل دولت درآورد و بازرگانان مجبور شدند بهایی بیش از ارزش واقعی کالاها بپردازند. تجارت با متصرفات انگلیسیان در جنوب هند ممنوع شد و تیپو در هر شهری که به‌سبب پیروزی‌های خود می‌ساخت، شماری از مردان و زنان را به‌اجبار در آن‌جا ساکن می‌کرد و اصلاحاتی که هیچ از مشکلات کشور نمی‌کاست انجام می‌داد، مانند وادار ساختن مردم به تغییر لباس‌شان، تغییر نام ادارات دولتی، تغییر نام ماه‌ها و روزهای سال، افزایش منطقه‌ها و تجدید سازمان آن‌ها و تغییر تقسیمات ارتشی. با تمام این اقدامات که بیشتر آن‌ها با شکست روبه‌رو شد، توانست خزانهٔ کشور را پر سازد و در ۱۲۰۸ق تمامی غرامت جنگی خود را به انگلیسیان بپردازد و پسرانش را از گروگانی به‌درآورد. تیپو دوباره به رقیبی نیرومند تبدیل شده بود و این همه موجب نگرانی انگلیسیان شد. تیپو برای یاری گرفتن از دیگر حکامی که هم‌کیش وی بودند نیز تلاش می‌کرد. او به زمان‌شاه، حاکم افغانستان (۱۲۰۷ـ۱۲۱۶ق) روی آورد و او را به فتح آسان هند تشویق کرد. زمان‌شاه که بدان فراخوانی اغوا شده بود، به‌پنجاب یورش برد، اما با مقاومت سیک‌ها روبه‌رو شد و پس از آگهی از دسیسه‌های اطرافیان خود در افغانستان به وطن بازگشت. در پی آن، تیپو از فرانسه یاری خواست و در نیمه‌های ۱۲۰۷ق در نهان گروهی را به فرانسه فرستاد. وی در ۱۲۰۹ـ۱۲۱۰ق بار دیگر نقشهٔ پنهانی خود در بستن پیمانی برضد انگلیسیان برای دولت فرانسه فرستاد و در ۱۲۱۱ق روابط نزدیک‌تری با فرانسویان مقیم هند ایجاد کرد. تیپو بار دیگر پنهانی دو فرستاده برای کومک گرفتن از فرانسویان با کشتی به‌خارج فرستاد تا یکی از آن‌ها نیروهای فرانسوی را از جزیرهٔ موریس بیاورد و دیگری به فرانسه رود. چون فرستاده‌ها به جزیرهٔ موریس رسیدند، شنیدند که در فرانسه دیرکوتوار دوم کودتا کرده و چون رفتن گروه دوم به فرانسه بیهوده بود به هند بازگشتند و در نتیجه تنها شماری اندک از فرانسویان حاضر شدند به‌یاری تیپو بشتابند. انگلیسی‌ها از این اقدام تیپو و نامهٔ پشتیبانی ناپلئون به تیپو که پس از فتح مصر برای وی نوشته و به‌دست انگلیسیان افتاده بود، چندان برآشفتند که درصدد حمله به میسور برآمدند. در این هنگام ولزلی (۱۲۱۳ـ۱۲۲۰ق) نایب‌السلطنهٔ هند بود. نخستین اقدام وی برکناری رقیب نیرومندش، نیروهای فرانسوی در خدمت نظام حیدرآباد بود. وی به نظام حیدرآباد قول داد که به جای نیروهای فرانسوی نیروهای انگلیسی در اختیارش خواهد گذاشت. انگلیسی‌ها نیروهای فرانسوی را بی‌هیچ مقاومتی محاصره و خلع سلاح کردند. سپس سرنگاپتم را در میان گرفتند. اوضاع چنان آشفته شد که فرماندهان تیپو که از او ناخشنود بودند، به وی خیانت کردند. در نتیجه در پایان ۱۲۱۴ق سرنگاپتم به تصرف انگلیسیان درآمد و تیپوسلطان نیز پس از جنگ و مقاومتی دلیرانه در میدان نبرد کشته شد. پیکر وی را در کنار آرامگاه پدرش در لال‌باغ سرنگاپتم به خاک سپردند. وی دوازده پسر و یک دختر داشت که انگلیسیان آنان را در دژ ویلور دربند کردند و برای خرج آنان سالیانه مبلغ دویست و بیست و چهار هزار روپیه مقرری تعیین کردند. اما در پی شورش نظامی ۱۲۲۱ق آن‌ها را به کلکته فرستادند. دورهٔ حکومت تیپو هفده سال بود. پس از آن انگلیسیان به غارت و چپاول شهر پرداختند. پول‌ها و جواهرات، سلاح‌ها و شمشیرهای مرصع و قالی‌ها و پارچه‌های قیمتی را از خزانهٔ قصر تیپوسلطان به یغما بردند. از آن‌جمله کجاوه‌ای نقره‌ای و تختی باشکوه بود که اکنون در انگلستان نگه‌داری می‌شوند. تیپوسلطان اهل علم و ادب و به علما و دانشمندان علاقه‌مند بود. با زبان فارسی آشنایی داشت. او کتابخانه‌ای با دوهزار نسخهٔ خطی از کتاب‌های عربی، فارسی، اردو و هندی داشت که آن کتب نیز به دست انگلیسیان به‌غارت رفت. وی آشنا به تعالیم اسلامی بود و هر صبح پس از نماز، قرآن می‌خواند. بالای تمامی فرمان‌های خود نام خدا را می‌نوشت. در کشور خود به اقداماتی تازه دست زد، از جمله به ضرب سکه‌هایی جدید با نام‌های جدید، مانند احمدی، صدیقی، امامی و عابدی پرداخت، سلاح‌ها و توپ‌هایی با اشکال جدید ساخت، و سپرهایی ساخت که گلوله بر آن‌ها اثر نمی‌کرد. در بالابردن تجارت و صنعت، از جمله صنعت ابریشم و زراعت و کشاورزی بسیار کوشا بود. بندرگاه‌ها را گسترش داد. برای محکمه‌های حکومتش نام‌های مختلف گذاشت، مثلاً محکمهٔ میرآصف (برای مالیات)، محکمهٔ میرمیران (برای سپاه)، محکمهٔ میرصدر (برای سپاهیان توپ‌خانه و دژنشین)، محکمهٔ ملک‌التجار (برای تجارت)، محکمهٔ میریَم (برای کارهای دریایی) و محکمهٔ میرخزاین (برای خزانه و دارالضرب). وی به نویسندگان دربارش دستور نگارش کتابی به

نام فتح‌المجاهدین در امور نظامی داد. در این کتاب گذشته از نقشه‌ها و شیوه‌های نقل سپاه که در اروپا رایج بود، به قواعد اختراعی تیپوسلطان در نقشه‌ها و آرایش سپاه نیز پرداخته شده بود. تیپو به کشتی‌سازی علاقه داشت و طرح کشتی‌ها را خود می‌داد، از جمله استفاده از مس به‌جای آهن در بدنهٔ کشتی برای غلبه بر جاذبهٔ مغناطیسی برخی سنگ‌ها در کف دریا. وی پایتخت خود را گنج عام نام گذاشت که امروزه در میان مردم به گنجام معروف است. در پایتخت کاخ‌ها، بناهای نظامی و دیوانی باشکوهی ساخته بود که اینک تنها ویرانه‌هایی از آن‌ها برجا است. امروزه تنها کاخی به‌نام دریا دولت باغ در کرانهٔ رود کاویری باقی است که بر دیواره‌های آن تصاویری از جنگ‌ها و زندگی تیپو نقش شده است. نامه‌های رسمی تیپو به پادشاه عثمانی و فرانسویان به خط خودش بود. اندکی پس از درگذشتش مترجمی انگلیسی بخشی از آن نامه‌ها را ترجمه و چاپ کرد. از جمله کتاب‌هایی که به نام وی و دربارهٔ تاریخ روزگار و لشکریان وی نوشته شده از این آثار می‌توان یاد کرد: از بحرالمنافع در پزشکی از مولود محمد که در ۱۷۹۴م تألیف شده است؛ تحفهٔ محمدی در پزشکی از میرزا احمد نصیر افشار ترکی که در ۱۷۹۹م نوشته شده است؛ نشان* حیدری، معروف به تاریخ تیپوسلطان در تاریخ روزگار شاهان میسور هند، حیدرعلی و فرزندش تیپوسلطان از میرحسین علی کرمانی که در دستگاه آنان روزگار می‌گذراند. مؤلف این اثر را در ۱۲۱۷ق در بیست فصل به‌پایان رساند (لندن، ۱۸۴۲م)؛ قواعد و ضوابط فوج که گویا دربارهٔ ضوابط لشکریان تیپوسلطان است از مؤلفی ناشناس. این کتاب در دو بخش مسائل فقهی (بخش یکم) و حرب و ضرب (بخش دوم) است که بخش دوم آن در هشت باب و هر باب در چند عنوان است. نگارنده در موضوع هجدهمین عنوان از باب هشتم بخش دوم که «قاعدهٔ سردادن توپ‌های خوشی» است، یعنی به‌مناسبت چه روزها توپ شلیک می‌شود، از جشن‌های ملی یاد کرده که روز جلوس پادشاه نیز شامل آن جشن‌ها است و نگارنده تاریخ جلوس پادشاه روزگار را ۱۱۹۷ق نوشته است. چون تیپوسلطان، فرماندهٔ میسور در ۲۰ محرم ۱۱۹۷ق به پادشاهی نشسته، این کتاب را دربارهٔ وی دانسته‌اند. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف ۹۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. منشی یا منشیانی از دربار سلطان تیپو این دو دفتر را گردآورده‌اند: حکمنامهٔ تیپوسلطان که نامه‌های وی است.

در پایان آن آمده که صدوپنج رقعه است نوشتهٔ میر باقر نامی. در این نامه‌ها مالیات‌ها، کمک به کشاورزان، خرج و دخل و احکامی برای چوب‌بری از جنگل‌ها آمده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۶۸۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. دستورالعمل تیپوسلطان در آمار بودجه و هزینه‌های سلطان تیپو که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۵۲۳ـ۱۹۶۱.N.M در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی یافت می‌شود.

منابع: اردو دایرهٔ معارف اسلامیه، ۹۸۶/۶-۹۹۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲/۳، ۳۰، ۱۶۴، ۲۴۲، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۸، ۴۶۷، ۵۲۳-۵۲۶، ۶۱۱؛ تاریخ نوین هند، ۳۴-۴۸؛ الذریعه، ۳۸۴/۱۶؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۵۱۹۸/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۰/۱؛ ۲۴۰۶/۴؛ ۳۶۹/۵؛ ۵۳۶/۱۰-۵۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۶۷-۶۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۵/۲، ۱۲۶۴؛ مکارم‌الآثار، ۴۷۲/۲-۴۷۳؛ نگاهی به تاریخ جهان، ۷۴۵، ۷۶۶، ۷۹۰، ۷۹۱؛ ام‌سلمی، «فارسی در خانوادهٔ تیپوسلطان»، ترجمهٔ محمودهٔ هاشمی، دانش، شمارهٔ ۴۲، پاییز ۱۳۷۴ش، صص ۱۱۹-۱۲۷؛

Britannica, 792-793; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 597; *Dictionary of Indian Biography*, 424-425; *The Oxford history of India*, 540, 512, 541-542, 543; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/770.

حجتی

تیک چند (tik.čand)، رای، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ شبه قاره. اخبارنویس شرکت هندشرقی انگلیس در دربار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ـ ۱۲۲۱ق) بود. وی از مجموعهٔ اخبار یا نامه‌های خبری‌اش کتابی فراهم آورد و آن را روزنامچهٔ شاه‌عالم نامید. تیک‌چند در این کتاب دربارهٔ رخدادهای دژ سرخ دهلی آگاهی‌های جالبی به‌دست می‌دهد.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,596; *Mughals in India* ,99.

ربیعیان



ثابت الهآبادی (sā.bet-e.e.lāh.ā.bā.di)،میر محمد افضل فرزند عیسی فرزند میر ضیاءالدین حسین بدخشانی، ـ ۱۱۵۰/ ۱۱۵۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، عارف نامدار ایرانی می‌رسد. پدرش میر عیسی بدخشی، ملقب به همت خان (ـ ۱۰۹۲ق)، نیز از کارگزاران بلند پایهٔ دربار مغولی هند بود. میر محمد افضل در زادگاهش الهآباد برآمد و در همان‌جا به فراگیری دانش‌های زمان خود پرداخت و در فقه و حدیث و کلام و ادب مهارت یافت. پس از آن به شاه جهان‌آباد کوچید، اما دیری نگذشت که از دربار جدا شده از مردم گوشه گرفت و زندگی را با زهد و قناعت و استغنا می‌گذراند. ثابت در انواع شعر از قصیده، غزل، رباعی، قطعه، مخمس دست داشت و شمار ابیات دیوان او به ۳۰۰۰ می‌رسد. قصاید وی بیشتر در توحید، نعت پیامبر و مدح امامان شیعه است و یک مثنوی نیز در سوک شهیدان کربلا سروده است. نسخه‌هایی از دیوان او در کتابخانه‌های پاکستان، موزهٔ بریتانیایی و ایران نگه‌داری می‌شود. وی در قصایدش از درازگویی برکنار نیست، چنان‌که شمار ابیات یکی از قصایدش به نام شهاب ثاقب به ۴۵۰ می‌رسد. پسرش میرزا عظیم، متخلص به ثبات، نیز شاعری توانا بود.

منابع: پرطاووس، ۲۱۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۰۳-۱۳۹۷/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۵/۳، ۲۰۵، ۴۰۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۹؛ تذکرهٔ بینظیر، ۵۲؛ تین تذکری، ۲۲۲؛ خزانهٔ عامره، ۱۷۳؛ الذریعه، ۱۸۲-۱۸۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۴۳-۱۴۲/۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۶۱/۱؛ سرو آزاد، ۱۷۶؛ سفینهٔ هندی، ۴۴؛ شمع انجمن، ۱۰۴-۱۰۲؛ صحف ابراهیم، ۴۴-۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۹-۱۰۷۸/۸؛ ۲۰۲۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۶۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۸۱-۴۸۰؛ مجمع‌الفصحا، ۲۰۴/۴؛ مجمع‌النفایس، ۳۸-۳۶؛ منتخب‌الاشعار، ۴۴؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۸-۲۱۷؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۴؛ نشتر عشق، ۳۱۴-۳۱۰/۱؛ همیشه بهار، ۵۲؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/2088; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,523.

رسولی

ثابت بدخشانی،میرمحمد افضل ← ثابت الهآبادی

ثاقب (sā.qeb)، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. درتذکره‌ها از چند شاعر با تخلص ثاقب یاد شده، اما به زندگی

شاعری دیگر با نام ثاقب که نسخه‌ای خطی از دیوان وی به‌شمارهٔ ۱۴۶۰۵۲ در دانشگاه دهلی نگه‌داری می‌شود، اشاره‌ای نرفته است. بررسی دیوان این شاعر نشان می‌دهد که وی در سدهٔ سیزدهم در حیدرآباد دکن روزگار به سر می‌برد و از درباریان و وزیران آن‌جا بوده است، اما نگاهی به این دو بیت از این سروده‌های ثابت «حیف صد حیف ز سوی مدراس ــ عزم ثاقب به دکن می‌دارد» و «کسی نماند به مدراس قدردانی ثاقب ــ از آن جهت وطن خویش در دکن کردیم» نشان می‌دهد که وی پیش‌تر در مدراس زندگی می‌کرد، اما به سبب قدرناشناسی‌های مردم از آن‌جا به حیدرآباد کوچید. چون صفحهٔ یکم نسخهٔ به‌جا مانده از دیوان ثاقب از میان رفته است، دیوان وی با این بیت شروع می‌شود: «نه از گل آب ریزد بر زمین هر صبح در گلشن ــ چکاند اشک خون از دیدهٔ او غم مرا شبنم.» در دیوان ثاقب نخست قصاید و پس از آن غزلیات شاعر آمده است. فهرست این قصاید بدین شرح است: چهار قصیده در ستایش وزیرالملک دکن نواب مختارالملک که مطلع یکی از این قصاید چنین است «رسید حور به چمن آن زمان به فضل خدا»، قصیده‌ای در مدح صمصام‌الدوله ناظم‌جنگ بهادر در تهنیت عیدفطر با مطلع «دلم را جان رخ آن دلستان است»، قصیده‌ای در ستایش صمصام‌الدوله بهار با مطلع «آمد بهار و گل به چمن شادمان رسید»، قصیده‌ای در مدح شرف‌الدوله بهادر در تهنیت عید قربان «حبذا ذی‌کرم و کان عطاء... چو مردان خدا ــ یافت از حج و زیارت شرف زین شرف است»، قصیده‌ای در مدح راجه هنمنت رائو صاحب با مطلع «حاتم دهر و فیض‌بخش زمن»، قصیده‌ای در ستایش راجه گردهایِ پرشاد بنسی راجه، ملقب به باقی، با مطلع «راجهٔ فیاض ماوالاهمم»، قصیده‌ای در تهنیت شادی نورالدین‌خان بهادر، خلف نواب رشیدالدوله با مطلع «شکر خدا در چمن آمد بهار»، قصیده‌ای در ستایش امیر زمان محمد رحمت‌الله‌خان رسا مشتمل بر تهنیت رسم مکتب فرزند با مطلع «صاحب ذیشان محمد رحمت‌الله‌خان رسا»، قصیده‌ای در مدح راجه اندرجیت بهادر با مطلع «حسن تو ز آفتاب انور» و قصیده‌ای در ستایش قادرعلی‌خان بهادر با مطلع «کسی گر کند دامن خود پُر از دُر.» غزلیات ثاقب نیز با این مصرع شروع می‌شود «خدایا در محبت بخش رنگ خون شدن جان را.» از بیت «درنشینم به هندویی رامم ــ جبهه‌سا گشته در جهان نامم» چنین بر می‌آید که ثاقب شیفتهٔ هندوان بوده است، اما دیگر غزلیاتی که وی آن‌ها را در نعت پیامبر و امامان سروده است، نشان می‌دهد که وی شاعری مسلمان بود و مذهب شیعه می‌ورزید: «شد نور خدا محو تماشای محمد ــ پروانهٔ شمع رخ زیبای محمد»؛ «از تو شده است ثاقبا قند مکرر این سخن ــ هست علی امام من هست علی امام من.» او گاه به غزلیات دیگر شاعران هم پاسخ می‌گفته است، چنان که در برابر این غزل از قتیل «ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت ــ خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت / در بزم غیر رفت و می از خم به جام کرد ــ دورم نشاند و تنگی جا را بهانه ساخت»، غزلی بدین مطلع سروده است: «ما را به‌غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت ــ خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت.» واژگان هندی نیز در سروده‌های ثاقب دیده می‌شود: «از خال بر لب شکرین طرفه لذتی است ــ این چاشنی به شربت جامون نمی‌شود.» او به ارزش سروده‌های خود نیز آگاه بود: «شعر تو گر نه متین شد ثاقب ــ پختگی نیست دل خام مرا»؛ «هر غزل ثاقب نباشد قابل دیوان عشق ــ تا ز فردوس معنی اسرار دردی برنخاست.» اما وی گاه از خود ستایش نیز کرده است: «ثاقبا این غزل از هند به ایران بفرست ــ که به اشعار تو ارباب عجم منتظرند.» او در بیتی نیز به ظهوری ترشیزی اشاره کرده است: «به ثاقب تهمت شیرین کلامی ــ عبث چون صاحب ترشیز بستند.» افزون بر قصاید و غزلیات، در دیوان وی ده رباعی و سه قطعه نیز آمده است. او در یکی از این رباعیات به بیان باور دینی خود می‌پردازد: «یا سبط رسول خامس آل عبا ــ در چارجهت مشکلم آسان فرما / ثالث ز مقدسان اثناعشری ــ کن یک نگه لطف به حالم ز عطا.» در یکی از قطعات نیز از ممدوح خود درخواست یک اسب می‌کند: «با بنده شود بخشش یک اسپ ز سرکار.» از میان ممدوحان ثاقب راجه‌گرداری پرشاد بنسی بهادر، ملقب به باقی، رئیس حیدرآباد خود شاعر بوده و ترجمهٔ منظوم او از شریمد بگوت در ۱۳۰۷ق در چاپخانهٔ نظم اخبار موسوم به لکنو چاپ و منتشر شده است. به‌نوشتهٔ امیرحسن عبادی، سروده‌های ثاقب از ارزشی متوسط برخوردار است، اما ابیات شیوا نیز در شعرهایش چندان اندک نیست.

منبع: امیرحسن عابدی، «دیوان ثاقب»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، دهلی، سال ۱۴۱۶ق، صص۹۹-۱۰۷.

جهان‌تاب

ثاقب (sā.qeb)، شیخ شهاب‌الدین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که

شاگرد شاه مبارک آبرو بود و از خان آرزو (ـ ۱۱۶۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت. پس می‌توان نتیجه گرفت که از شاعران سدهٔ دوازدهم هجری بوده است. وی در دهلی سکونت داشت، ولی در بعضی تذکره‌ها او را از مردم نیرن‌کوت و در بعضی دیگر از مردم قصبهٔ سیوهاره دانسته‌اند. او شاعری درویش‌صفت بود. نمونه‌ای از شعر فارسی ثاقب در مقالات‌الشعرا آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای اردو، ۴۶؛ تذکرهٔ هندی، ۶۷؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۱۳۴؛ سخن شعرا، ۹۵؛ طبقات شعرای هند، ۲۹۱؛ گلستان بی‌خزان، ۵۸؛ مجموعهٔ نغز، ۱۵۲؛ مخزن نکات، ۶۱؛ مقالات‌الشعرا، ۱۳۹.

امیرهدانی

ثاقب سرهندی (sā.qeb-e.ser.hen.di)، میرمفاخر حسین، ـ سرهند ح ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم سرهند بود و همان‌جا نیز درگذشت. او چندی منصب‌دار شاهی بود، اما چون سرشت شاعرانه‌اش با این کار سازگار نبود، از آن کناره گرفت. میرمحمدزمان راسخ لاهوری* از سخنوران سدهٔ یازدهم هجری برادرزادهٔ وی بود. ثاقب شاعری نازک‌خیال بود، اما از سروده‌هایش تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای سخن‌های او است:
«عکس چشم سرمه‌آلودم در این سرگشتگی ــ شام غربت می‌برم با خویش هر جا می‌روم.»

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۵۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۴؛ الذریعه، ۱۸۳/۹، ۱۰۸۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۳/۱؛ سرهند میں فارسی ادب، ۱۵۴-۱۵۵؛ شمع انجمن، ۱۰۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۷۸، شمارهٔ ۵؛ کلمات‌الشعرا، ۲۱-۲۲؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۳-۱۳۴.

نوش‌آبادی

ثاقب کاکوروی (sā.qeb-e.kā.ku.ra.vi)، مولوی قاضی محمدنجم‌الدین‌خان بهادر فرزند محمد حمیدالدین‌خان فرزند غازی‌الدین محمدغوث، ربیع‌الاول ۱۱۵۷ ــ بنارس ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۲۲۹ق، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای که اهل فضل و ادب بودند برآمد. نیای او محمدغوث محدّثی نامدار و استاد اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) در علم حدیث بود. پدرش محمد حمیدالدین (ـ ۱۲۱۶ق) در علوم ظاهری و باطنی استادی داشت. محمد نجم‌الدین در قصبهٔ کاکوری از توابع لکنو در استان اوده به‌دنیا آمد. نخست نزد پدرش و سپس نزد استادانی مانند شیخ‌عبدالرشید جونپوری، شیخ غلام یحیی بن نجم‌الدین بهاری و ملاحسن بن غلام مصطفی لکنویی درس خواند. ریاضیات را از علامه تفضل حسین‌خان کشمیری فرا گرفت. در بیشتر علوم عقلی و نقلی استادی داشت. به‌پایمردی تفضل حسین‌خان به درگاه فرماندار کل انگلیسی هند راه یافت و فرماندار کل وی را به منصب قاضی‌القضاتی بنگال و بهار و اوریسه گماشت. بیست و پنج سال در این منصب در کلکته خدمت کرد و در اواخر عمر با مستمری ماهیانهٔ سی‌صد روپیه بازنشسته شد. پس از بازنشستگی بر آن شد تا به زادگاهش کاکوری برود و در آن‌جا رحل اقامت افکند. اما چون کلکته را به‌قصد کاکوری ترک گفت در میان راه در بنارس درگذشت. نجم‌الدین‌خان به فارسی و عربی شعر می‌سرود و ثاقب تخلص می‌کرد. وی به درخواست مقامات شرکت هند شرقی انگلیسی و برای استفاده در دادگاه‌های هند، بخش‌هایی از فتاوی عالمگیری را به فارسی برگردانید. ترجمهٔ او بخش‌های مربوط به حدود و تعزیرات جرایم جنایی را در بر می‌گرفت. ترجمهٔ او که در ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ق در هند به‌چاپ رسیده در فهرست‌های مختلف با نام‌های گوناگونی چون کتاب‌الحدود، حدودالجنایات، تعزیرات‌الجنایات، تعزیرات در فقه حنفی، رساله در تعزیرات، کتاب جنایات و فتاوی عالمگیری معرفی شده است. البته دور نیست که این نام‌ها، هر یک یا هر دو یا سه نام از آن‌ها، مربوط به بخشی از ترجمهٔ او باشد. گفتنی است، به‌گفته مؤلف ثلاثه غساله «کتاب‌الجنایات» از فتاوی عالمگیری را نجم‌الدین‌خان به‌فارسی برگردانید و ترجمهٔ او در ۴۸۹ صفحه در ۱۸۱۳م در کلکته به‌چاپ رسید. بعدها «کتاب‌الحدود» از فتاوی عالمگیری را، که شخص ناشناسی (گویا خود نجم‌الدین‌خان) با اغلاط و اشتباهات فراوان به‌فارسی برگردانیده بود، مولوی خلیل‌الله‌خان فرزند نجم‌الدین تصحیح کرد و این بخش نیز در ۲۶۵ صفحه در ۱۸۱۳م در کلکته چاپ شد. از دیگر آثارش: ۱ــ رسالهٔ جبر و مقابله که منظومه‌ای است با گزارش و شواهد و تمرین‌هایی به نثر در میانه. این اثر در ۱۲۲۷ق / ۱۸۱۲م نوشته شده و با خلاصة‌الحساب شیخ‌بهایی یک‌جا چاپ شده است (کلکته، ۱۸۱۲م)؛ ۲ــ تاریخ سالشماری هند / رساله در تحقیق سنهٔ شمسی و قمری (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۳۴) که در ۱۲۱۱ق نوشته شده و پژوهشی است دربارهٔ سال‌های خورشیدی و قمری و برخی تقویم‌های متداول در هند؛ ۳ــ رساله در حل شبههٔ استلزام ابن‌کمونه (ـ ۶۸۳ق)؛ ۴ــ رساله در

انساب؛ ۵ــ رساله در تناسب اعضای انسان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۶۰، ۳۶۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۴ - ۲۳۵؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۱ - ۲۲، ۱۵۴؛ الذریعه، ۱۸۳/۹؛ حدیقةالشعرا، ۳۵۸/۱؛ ریحانةالادب، ۳۶۳/۱؛ صبح گلشن، ۹۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۳۶۸/۱؛ ۳۶۴۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۴/۱؛ ۴۶۱/۱۴، ۶۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۷، ۲۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکنو، ۱۳۳، ۴۹۷، ۵۹۶، ۵۹۷؛ مکارم‌الآثار، ۸۵۸/۳، ۹۵۹؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۱۵-۱۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۴۷/۶؛ نزهةالخواطر، ۵۱۳/۷ - ۵۱۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/993-994, 1013, 1027, 1043; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 544; *Mughals in India*, 332,366.

برزگر

ثاقب کشمیری (sā.qeb-e.kaš.mi.ri)، مرحمت‌خان، ــ پیش از ۱۲۲۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در کشمیر زاده شد و در دهلی اقامت داشت. نیای او که در خدمت شرکت هند شرقی انگلیس بود در دهلی پیشهٔ واقعه‌نگاری داشت. ثاقب با میرقدرت‌الله قادری، متخلص به قاسم، مؤلف مجموعهٔ نغز، آشنایی داشت. ثاقب داستان عشق خود را به‌زبان اردو به‌نظم کشیده است. وی در برخی از اشعار اردو واله تخلص می‌کرد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکره شعرای کشمیر، ۱۷۵۹/۴؛ سخن شعرا، ۵۴۰؛ طبقات شعرای هند، ۳۹۴؛ گلستان بی‌خزان، ۲۷۸؛ مجموعهٔ نغز، ۲۹۲/۲.

فتح‌نیا طبری

ثاقب مدراسی (sā.qeb-e.med.rā.si)، میرمهدی حسینی، مدراس ۱۲۲۳ق ــ، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادر بزرگ سید مرتضی بینش، مؤلف تذکرهٔ اشارات بینش بود. کتب متداول فارسی را نزد پدر خود و سید دین محمد کرمانی فراگرفت. همچنین از محضر استادانی چون مولوی میران محی‌الدین واقف و مولوی عبدالحمید بنگالی استفاده کرد و پس از آن خود به کار تدریس سرگرم شد. او در شعرگویی ابتدا از میرمبارک‌الله‌خان راغب و واقف اصلاح‌سخن می‌گرفت. چندین‌بار به حیدرآباد سفر کرد و در مجالس مشاعرهٔ آن‌جا شرکت جست و در میان شعرا شهرت فراوان یافت. ثاقب، افزون بر سرودن اشعار نیکو، در خوش‌نویسی و موسیقی نیز مهارت داشت. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در تذکرهٔ اشارات بینش آمده است.

منابع: اشارات بینش، ۶۴-۶۷؛ حدیقةالشعرا، ۳۵۸/۱-۳۵۹؛ الذریعه، ۱۸۳/۹؛ صبح گلشن، ۹۸؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۸-۱۳۹.

امیرهدائی

ثاقب هندی (sā.qeb-e.hen.di) / کلکته‌ای / کانپوری، مهاراجه شیوپردهان جی کوپال‌سنگه بهادر، ز۱۲۹۴ق، دولتمرد، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از بزرگان قوم کاتیهان سری باسیت بود و در بهدرس، حوالی کهاتم در کانپور به دنیا آمد. پدرش، منشی پنتی پرشاد، در دستگاه پادشاهان اوده شغل دیوانی عام داشت و ثاقب نیز خود پس از پدر در این شغل خدمت می‌کرد. پس از شکست واجدعلی‌شاه و خلع او به دست انگلیسی‌ها در ۱۲۷۱ق، ثاقب نیز همراه او به کلکته کوچید و در آن‌جا خطاب مهاراجگی و بهادری یافت و به خدمت فرزند واجدعلی‌شاه، شاهزاده صاحب عالم جنرل فریدون قدر میرزا هزبرعلی بهادر، مأمور شد. ثاقب، به نوشتهٔ علی‌حسن، تا سال تألیف تذکرهٔ صبح گلشن بر این خدمت بود. علی‌حسن چهار کتاب از او نام می‌برد که در فهرست‌ها از آن‌ها یادنشده است: ۱ــ دفتر ثابت در تاریخ؛ ۲ــ حقیقت تیموریه در تاریخ دهلی؛ ۳ــ مجموعهٔ نادرات‌الثاقب که شاید مجموعهٔ اشعار او باشد؛ ۴ــ مثنوی بحر همت. نمونه‌ای از شعر او است: «تا به کوی گلرخان شد مسکن و مأوای من ــ همچو مردم گشت در چشم خلایق جای من.»

منابع: حدیقةالشعرا، ۳۴۷/۱-۳۵۸؛ صبح گلشن، ۹۷-۹۸؛ نگارستان سخن، ۱۹-۲۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 544.

شریفی

ثانی تکلو (sā.ni-ye.te.kel.lu)، حسن‌بیگ ثانی فرزند ثانی تکلو، ــ ۱۰۶۷ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در خانواده‌ای فرهیخته از ایل تکلو برآمد. پدرش از شاعران بنام روزگار خود بود. ثانی در پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به‌هند رفت و همان‌جا نیز در جوانی درگذشت. محمدعلی ماهر مادهٔ تاریخ مرگ وی را چنین آورده است: «حیف ز ثانی پاکزاده شانی.» از سروده‌های ثانی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «چو آدمی

به جهان نیست، دل به مهرکه بندم ـ کسی ز صفحهٔ خالی چه انتخاب نماید؟»

منابع تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۱۷/۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۷۰؛ شمع انجمن، ۱۰۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۹۷، شمارهٔ ۴۱؛ کاروان هند، ۲۵۶ـ۲۵۷؛ همیشه‌بهار، ۵۱ـ۵۲.

جهان‌تاب

ثبات بهاری (sa.bât-e.be.hâ.ri)، شاه امین‌الدین احمد فردوسی پسر شاه امیرالدین فردوسی، ۱۲۴۸ـ ۱۳۲۱ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از خانوادهٔ فردوسیان ـ سلسله‌ای از خلفا و سجاده‌نشینان شیخ شرف‌الدین احمد منیری، از مشایخ بزرگ طریقت فردوسیه در بهار ـ است. امین‌الدین علوم متداول را از استادان روزگارش آموخت، در تصوف با سید شاه‌جمال علی بلخی، سجاده‌نشین فردوسیه شعبیه، بیعت کرد و در فراگیری علوم عرفانی سخت کوشید. در پزشکی نیز مهارت داشت و خطوط نسخ و نستعلیق را هم نیکو می‌نوشت. پس از مرگ پدرش شاه امیرالدین در ۱۲۸۷ق بر مسند ارشاد نشست و مردمان بسیاری از او بهره‌مند گشتند. از آثار فارسی وی هفت مثنوی به‌نام‌های شجرات طیبات، سلسلة‌اللآلی، گل فردوس، گل بهشتی، روضة‌النعیم، عبرت‌افزا و شهید و شیر است. مجموعه‌ای از رباعیات و دو رساله، یکی در نجوم و دیگری در رمل، نیز از او به‌جا مانده است.

منابع: شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، ۱۳۷ـ ۱۳۸؛ سید محمد طلحهٔ رضوی، «فیضان روح خواجهٔ حافظ به عارفان»، آشنا، سال ششم، شمارهٔ ۳۲، آذر و دی ۱۳۷۵ش، ص ۳۹.

برزگر

ثبات هندوستانی (sa.bât-e.hen.dus.tâ.ni)، میر عظیم فرزند محمد افضل شاه‌جهان‌آباد، ۱۱۱۲ـ ۱۱۶۱/۱۱۶۲ق شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان شاه نعمت الله ولی کرمانی بود. پدرش متخلص به ثابت* از شاعران بلند آوازهٔ روزگار خویش و از شیعیان پر شور هند به شمار می‌رفت. اشعار فراوان در مدح یا رثای اهل‌بیت(ع)، به‌ویژه شهیدان کربلا، سروده است. میر عظیم در زادگاهش شاه جهان‌آباد برآمد و در همان‌جا به‌تحصیل دانش‌های روزگار خود پرداخت. وی در انواع شعر دست داشت و دیوانی در ۴۰۰۰ بیت داشته است. به گفتهٔ محمود میرزا ثبات «در عادت اخلاق و رسوم وفاق در آن خطه طاق» بوده است، اما پیش از آن‌که در گویندگی به کمال رسد در جوانی درگذشت.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۸۵ـ۳۸۶؛ باغ معانی، ۳۹ـ۴۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۰؛ حدیقة‌الشعرا، ۳۵۹/۱؛ خزانهٔ عامره، ۱۷۶؛ الذریعه، ۱۸۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۴۳/۱ـ۱۴۴؛ سفینة‌المحمود، ۶۱۴/۲؛ شمع انجمن، ۱۰۴؛ صحف ابراهیم، ۴۴؛ مجمع‌الفصحا، ۲۰۴/۴؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۸/۱ـ۴۸۰؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۶ـ۱۳۷؛ نشتر عشق، ۳۱۵/۱ـ۳۱۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 523.

رسولی

ثلاثهٔ غساله (sa.lâ.se-ye.qas.sâ.le)، کتاب‌شناسی کتاب‌های نوشته به‌زبان‌های اردو، عربی و فارسی در بنگاله / بنگال از حبیب‌الرحمان*. در ۱۹۰۶م در کنفرانسی آموزشی که در داکا برگزار شد، حبیب‌الرحمان به شبلی نعمانی نگارندهٔ شعرالعجم و یکی از شرکت‌کنندگان در این کنفرانس پیشنهاد کرد که به‌پیروی از کشف‌الظنون حاجی خلیفه کتاب‌شناسی آثار شبه‌قاره نیز تدوین گردد. نعمانی این پیشنهاد را پسندید و تدوین کتاب‌شناسی ایالت بنگاله را به حبیب‌الرحمان واگذاشت. وی نیز با نگارش نامه‌ای سرگشاده که در سراسر بنگاله پخش شد، پس از یادآور شدن ارزش و اهمیت تدوین این کتاب‌شناسی، از مردم درخواست تا مشخصات کتاب‌های چاپ‌شده در بنگاله را برای وی بنویسند. حبیب‌الرحمان پس از آن به تدوین ثلاثهٔ غساله پرداخت که گمان می‌رود نام آن را با الهام از این شعر حافظ برگزیده است: «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود ـ وین بحث با ثلاثهٔ غساله می‌رود.» مآخذ عمدهٔ ثلاثهٔ غساله حدود سی‌صد جلد از کتاب‌های عربی، فارسی و اردو بود که وی آن‌ها را در کتابخانهٔ خود نگه‌داری می‌کرده است. افزون بر این کتاب‌ها، حبیب‌الرحمان فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های بانکیپور، اوده، بهار، انجمن آسیایی بنگال و ایندیا آفیس را نیز در دسترس داشته است. وی نگارش این اثر را که به زبان اردو است در ۱۹۴۶م به پایان برد، اما پیش از چاپ آن در ۱۹۴۷م درگذشت. برگه‌های پراگندهٔ دست‌نویس این اثر سی و دو سال پس از مرگ او در ۱۹۷۹م به کوشش عندلیب شادانی رئیس بخش زبان‌های فارسی و اردوی دانشگاه داکا گردآوری و به کتابخانهٔ دانشگاه داکا سپرده شد. بر اساس این مجموعهٔ دست‌نویس، عارف نوشاهی بخش‌های کتاب‌شناسی عربی و

فارسی آن‌را به‌فارسی برگردانیده و این برگردان در ۱۳۶۸ش به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده است. در دیباچهٔ نوشاهی بر این کتاب آمده است که وی در برگرداندن ثلاثهٔ غساله به ۲۰۴ عنوان کتاب اردو، ۱۱۷ عنوان کتاب فارسی و ۳۷ عنوان کتاب عربی که در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شده، دست‌رسی داشته است، اما به نوشتهٔ هم‌او گمان می‌رود که حجم ثلاثهٔ غساله بیش از آن بوده که اکنون در دست است، زیرا حبیب‌الرحمان در مواردی چند به مدخل‌های دیگر اشاره کرده است که اینک در ثلاثهٔ غساله دیده نمی‌شود. این کتاب‌شناسی تنها در بر دارندهٔ آثار نویسندگان بنگالی نیست، زیرا کتاب‌هایی نیز معرفی شده‌اند که نویسندگان غیربنگالی به‌هنگام اقامت در بنگال یا سفر بدین سرزمین به نگارش آن‌ها پرداخته‌اند. چون ثلاثهٔ غساله در بر دارندهٔ کتاب‌هایی است که در بنگال نوشته شده‌اند، بنابراین نمی‌توان آن را فهرستی از کتاب‌هایی دانست که در کتابخانه‌های بنگاله نگه‌داری می‌شود، زیرا ممکن است نسخه‌هایی از این کتاب‌ها در کتابخانه‌های دیگر کشورها نیز نگه‌داری شوند. دیگر آن‌که در ثلاثهٔ غساله بیشتر کتاب‌های سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری معرفی شده، حال آن‌که پیشینهٔ زبان‌های فارسی و عربی در بنگاله کهن‌تر از آن است. این اثر را نمی‌توان یک کتاب‌شناسی صرف دانست، بلکه منبعی ارزشمند در شناخت تاریخ فرهنگ بنگاله نیز به‌شمار می‌رود. برای نمونه در ثلاثهٔ غساله ده جلد کتاب در زمینهٔ آموزش زبان فارسی، ده جلد کتاب دستور زبان فارسی و شش جلد فرهنگ واژگان فارسی معرفی شده، که بیانگر رونق و تدریس زبان فارسی در مدارس این سرزمین است. در پایان ترجمه‌ای منظوم به‌فارسی از یک قصهٔ عاشقانهٔ قدیمی و محبوب مردم بنگالی زبان با نام مثنوی بداسندر چنین آمده است. «چون اکثر مردم به علت ندانستن زبان بنگالی، نمی‌توانند از این قصه لذت ببرند، این مثنوی برای تفریح طبع آنان به‌فارسی نوشته شده است. این عصر طلایی مسلمانان بنگال بود.» مترجم ثلاثهٔ غساله با افزودن بخش تعلیقات بر این کتاب، کوشیده است تا توضیحاتی بیشتر دربارهٔ آثار معرفی شده در متن، نویسندگان آن‌ها و دیگر آثارشان به‌دست دهد. وی همچنین بدون دست‌بردن به مطلب و شیوهٔ نگارش نگارنده، در ترجمهٔ خود نخست نام کتاب‌ها و سپس نسخه‌شناسی آن‌ها را آورده است، حال آن‌که در متن این ترتیب رعایت نشده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله؛ کلثوم ابوالبشر، «بنگال کی فارسی، اردو اور عربی تصانیف کی فهرست ثلاثهٔ غساله: ایک تعاریف»، دانش، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۶۴ش، صص۱۴۹ـ۱۵۸؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۵ش، ص۴۷.

نوش‌آبادی

ثمرات‌القدس من‌الشجرات‌الانس ← لعلی بدخشی

ثمرة‌الفؤاد ← میران بهیکهٔ چشتی صابری

ثمین بلگرامی (sa.min-e.bel.ge.rā.mi)، شیخ غلام‌حسن، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. خواهرزادهٔ قاضی‌احسان‌الله عثمانی بلگرامی بود. از شاگردان میرنوازش‌علی فقیر بلگرامی (ــ ۱۱۶۸ق) بود و از او اصلاح سخن می‌گرفت. از سروده‌های او تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۶۴؛ شمع انجمن، ۱۰۴؛ مآثرالکرام، ۳۵۰؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۷ ـ ۱۳۸؛ نشتر عشق، ۳۱۷/۱.

دانشنامه

ثناءالله پانی پتی (sa.nā.ol.lāh-e.pā.ni.pa.ti)، قاضی محمد ثناءالله، ــ پانی‌پت ۱۲۲۵ق، دانشمند دینی، عارف نقشبندی مجددی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان شیخ جلال‌الدین اولیای پانی‌پتی، از مشایخ طریقت چشتی صابری، بود و تبار خود را به خلیفهٔ سوم، عثمان بن عفان، می‌رسانید. در پانی‌پت، در نزدیکی دهلی، به‌دنیا آمد و پرورش یافت. در هفت‌سالگی قرآن را از بر کرد. علوم عربی را نزد استادان زادگاهش فراگرفت. سپس به دهلی رفت و فقه و حدیث را از شاه ولی‌الله دهلوی آموخت و در هجده‌سالگی علوم ظاهری را به انجام رساند. در طریقت نخست به شاه‌محمد عابد سنامی دست ارادت داد و چون او درگذشت به حلقهٔ مریدان میرزا مظهر جان‌جانان (ــ ۱۱۹۵ق) پیوست و از او خرقهٔ خلافت و لقب علم‌الهدی گرفت. شاه عبدالعزیز بن ولی‌الله دهلوی نیز او را بیهقی وقت می‌نامید. در تفسیر و فقه و کلام بسیار چیره‌دست بود و کتاب‌هایی در این زمینه‌ها و زمینه‌های دیگر نوشت که شمار آن‌ها را بیش از سی اثر گفته‌اند. وی از برجسته‌ترین عارفان

طریقهٔ مجددیه به‌شمار می‌آمد. از آثارش: ۱ـ ارشادالطالبین به فارسی (لکنو، ۱۸۹۳م و ۱۸۹۹م)؛ ۲ـ قیامت‌نامه یا احوال قیامت به فارسی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۸۳۳۳) که گزیده و اقتباسی است از البدورالسافرة فی امورالآخرة از جلال‌الدین سیوطی؛ ۳ـ رسالهٔ احقاق به فارسی در رد اعتراض‌ها و خرده‌گیری‌های شیخ عبدالحق محدث دهلوی بر مجدد الف ثانی؛ ۴ـ فایدهٔ جلیله به فارسی در رد فلسفه؛ ۵ـ تذکرةالموتی والقبور به فارسی (لاهور، ۱۲۸۸ و ۱۳۰۶ق) که اقتباسی از کتاب سیوطی است که ثناءالله از آن نام نمی‌برد؛ ۶ـ حقیقت‌الاسلام/ حقوق‌الاسلام به فارسی (هند، ۱۲۶۶ق و لکنو، ۱۲۶۰ق) در حق‌الله، حقوق‌العباد، حقوق سلطان و امیران و قضات، حقوق زن و شوهر، حقوق ذمی و رعیت بر سلطان و امیر و قاضی، حقوق همسایه و حقوق دیگر؛ ۷ـ تفسیر مظهری در هفت جلد؛ ۸ـ سیف‌المسلول یا شمشیر برهنه در رد شیعه؛ ۹ـ مالابدمنه به نظم فارسی (کانپور، ۱۲۸۵ و ۱۲۸۷ق و ۱۸۷۳و ۱۸۸۰و ۱۸۸۲م) در فقه؛ ۱۰ـ تذکرةالمعاد به فارسی (لکنو، ۱۲۸۰ و ۱۲۹۹ق) که ترجمهٔ اثر سیوطی است و شاید همان قیامت‌نامهٔ ثناءالله باشد؛ ۱۱ـ رساله در مسألهٔ غنا به فارسی (چاپ حیدرآباد دکن) که باید همان رساله در حرمت و اباحت سرود یاد شده در تذکرهٔ علمای هند باشد؛ ۱۲ـ حرمت متعه؛ ۱۳ـ رسالهٔ شهاب ثاقب؛ ۱۴ـ محبوب‌العارفین به فارسی (چاپ لاهور)؛ ۱۵ـ معرفت شیخ کامل به فارسی؛ ۱۶ـ فضایل نماز به فارسی؛ ۱۷ـ رساله در عشر و خراج؛ ۱۸ـ توضیحات (حواشی) بر المقالةالوضیة فی‌النصیحة والوصیة شاه ولی‌الله دهلوی به فارسی (حیدرآباد، ۱۳۸۴ق)؛ ۱۹ـ وصیت‌نامه به فارسی (حیدرآباد، ۱۳۸۴ق)

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۷/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۳۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۶، ۲۲، ۳۰، ۳۳، ۴۵، ۶۸، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۲۱؛ خزینةالاصفیا، ۶۸۹/۱ـ۶۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۳/۲، ۱۱۶۵، ۱۲۴۰؛ ۱۴۷۹/۳، ۱۷۲۳، ۱۷۴۶؛ ۲۲۷۴/۴، ۲۳۱۲؛ ۷۰۱/۱۴، ۸۴۵؛ مکارم‌الآثار، ۷۹۳/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۷۸/۲ـ ۲۷۹؛ نزهةالخواطر، ۱۱۵/۷ـ ۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,542.

برزگر

ثنای شاه‌جهان‌آبادی (sa.nā-ye.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، شیخ آیت‌الله، متخلص به ثنا، ـ لکنو ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. زادگاهش شاه‌جهان‌آباد بود و در همان‌جا نیز برآمد. در برخی منابع از وی به‌نام سخنوری کشمیری‌تبار یاد شده است. او بعدها زادگاهش را ترک گفت، در لکنو به ملازمان شجاع‌الدوله نواب اوده (۱۱۶۷ـ۱۱۸۹ق) پیوست و تا پایان زندگانی خود نیز همان‌جا بماند. زندگانی وی پس از مرگ خداوندگارش در انزوا گذشت. ثنا از شاگردان محمدعلی حزین لاهیجی بود و نزد هم‌او به بازنگری در شعرهایش می‌پرداخت. او تخلص شعری خود را نیز از حزین گرفته بود. ثنا شیفتهٔ شعرهای سخنوران بزرگ و پیوسته در خواندن دواوین آنان بود. از سروده‌های وی ابیاتی چند، در تذکره‌ها مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «تو کی در زندگی پرسیدی از شب‌های تار من ـ که بعد از مرگ شمعی برفروزی بر مزار من.»

منابع: باغ معانی، ۴۱ـ۴۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۷/۱ـ۱۷۸؛ الذریعه، ۱۸۵/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۴/۱؛ سفینهٔ هندی، ۴۶؛ صبح گلشن، ۹۹؛ صحف ابراهیم، ۴۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۸۰ـ۴۸۲؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۷؛ نشتر عشق، ۳۰۸/۱ـ۳۰۹.

نوش‌آبادی

ثنایی مشهدی (sa.nā.i-ye.maš.ha.di)، خواجه حسین فرزند غیاث‌الدین علی / محمد، ـ لاهور ۹۹۵/۹۹۶ق، شاعر ایرانی. پدرش در مشهد حرفهٔ بزازی داشت و او در این شهر به تحصیل پرداخت. پس از آنکه به شاعری روی آورد به درگاه سلطان ابراهیم میرزا صفوی (ـ ۹۸۴ق)، حکمران خراسان پیوست. وی قصاید فراوانی در مدح شاهزاده پرداخت و ساقی‌نامهٔ خود را نیز در ستایش او سرود. تقرب او پیش شاهزاده چندان بود که می‌توانست هرگاه که بخواهد به محضر او در آید. به گفتهٔ مؤلف تذکرهٔ خرابات «به یمن همت آن پادشاهزاده او را در شاعری چندان ترقی حاصل گشت که زیاده بر آن نتواند بود، چنان‌چه اکثر شعرای زمان خاقان جنت مکان [تهماسب یکم، ۹۳۰ـ۹۸۴ق] او را در شاعری مسلم داشتند، و در مضمار فصاحت و بلاغت او را مقدم خود دانستند.» ثنایی پس از قتل سلطان ابراهیم کوشید به دربار شاه اسماعیل دوم (ـ۹۸۵ق) راه جوید، اما چون از وی عنایتی ندید، رهسپار هند گردید و در سلک شاعران دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) در آمد و آن پادشاه و برخی از ارکان دولت او چون ابوالفتح

مسیح‌الدین گیلانی (ــ ۹۹۷ق) و میرزا عبدالرحیم خان خانان (ــ ۱۰۳۶ق) سپهسالار جلال‌الدین اکبر را مدح گفته است و از ایشان صلات فراوان یافته است. در دورهٔ اقامتش در هند با شاعرانی مانند غزالی مشهدی، فیضی ناگوری و عرفی شیرازی معاشر بود. چون درگذشت پیکرش را در لاهور به خاک سپردند، ولی چندی بعد پسرخاله‌اش میرزا باقر پسر میرعرب‌شاه مشهدی پیکر او را به مشهد برد و در آن‌جا به خاک سپرد. نظیری نیشابوری (ــ ۱۰۲۱ق) ترکیب‌بندی در رثای وی سروده است. دربارهٔ شیوه شاعری ثنایی گفته‌اند که وی «سرکردهٔ تازه‌گویان است و اول کسی است که موجد روش متأخرین گردیده، خط نسخ بر طرز قدما کشید.» دیوان ثنایی که ۴۵۰۰ بیت دارد دربردارندهٔ اشعاری از قصاید، غزلیات، مثنوی، رباعیات و مقطعات است. وی با این‌که غزل را نیکو سروده شاعری قصیده‌سرا است و در قصایدش، گذشته از شاهان و بزرگان روزگار خویش، معصومان شیعه، به‌ویژه امام علی(ع) و امام رضا(ع) را مدح گفته است. اشعاری که در منقبت سروده چندان است که پاره‌ای از تذکره‌نویسان او را مداح ائمهٔ شیعه(ع) خوانده‌اند. کوشش ثنایی «در ایجاد معانی مغلقه و ابداع مضامین عالیه» و تلاشی که در گرفتن راه نو و سبکی تازه می‌ورزید، سبب شده است که گه‌گاه ضعف‌های لفظی و معنوی در اشعار او راه یابد و معانی آن را دشواریاب سازد. با این‌همه ثنایی از تواناترین شعرای عهد خویش است و اعتبارش در میان معاصرانش چندان بود که برخی وی را «انوری زمان» می‌خواندند. نسخه‌هایی از دیوان ثنایی به شمارهٔ Or.4913 در موزهٔ بریتانیایی و به شمارهٔ ۲۳۹۰ در کتابخانهٔ مجلس در ۳۳۰۰ بیت (با ساقی‌نامه) نگه‌داری می‌شود؛ ساقی‌نامه در ۱۷۴ بیت در بحر متقارب که در تذکرهٔ میخانه چاپ شده است؛ نوروزنامه که گویا ساقی‌نامهٔ دیگری از او است؛منتخب حدیقه، نسخهٔ کتابخانهٔ ملک به شمارهٔ ۴۱۷۱/۳۰ در حدود ۴۹۰ بیت، مثنوی باغ ارم / اسکندرنامهٔ او که آن را به نام جلال‌الدین اکبر کرده گرچه به تقلید از اسکندرنامهٔ نظامی است، اما مضمون آن شباهتی به اسکندرنامهٔ نظامی ندارد و از محتوایی تقریباً مستقل برخوردار است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۴۶۳/۲ـ ۴۶۵؛ بزم تیموریه، ۳۳۱/۱ـ۳۳۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۷۲/۵ـ۷۸۸؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۹۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۷۷/۱ـ۴۷۹؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۴۱۶/۱؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۰۱ـ۲۰۵؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۸۱/۱ـ ۱۸۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۰؛ تذکرهٔ حسینی، ۸۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۵ـ ۱۰۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۴۴/۱ـ۱۴۵؛ سبک هندی و کلیم کاشانی، ۱۸، ۷۶؛ شام غریبان، ۶۴ـ ۶۵؛ شمع انجمن، ۱۰۲؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۹۰/۳ـ۹۱؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۱۰۰/۸؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ۵۷۵/۲ـ۵۷۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹۸/۷ـ۷۰۰؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۸۹، ۵۵۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۵۲، ۲۲۶۳، ۲۶۳۲، ۲۷۶۱، ۲۸۶۴؛ کاروان هند، ۲۵۷/۱ـ۲۶۸؛ لغت‌نامه، ذیل «ثنایی»؛ مآثر رحیمی، ۳۵۴/۳؛ مجمع‌الخواص، ۱۴۹ـ۱۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۶۵/۱ـ۴۷۰؛ مرآة‌العالم، ۵۶۲ـ۵۶۳؛ مطلع‌الشمس، ۴۲۷؛ منتخب‌الاشعار، ۴۴؛ منتخب‌التواریخ، ۲۰۸/۳ـ۲۱۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۲۶؛ میخانه، ۱۹۸ـ۲۱۴؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۳؛ نشتر عشق، ۳۰۶/۱ـ۳۰۸؛ نگاهی به تاریخ زبان فارسی در هند، ۴۲۰ـ۴۲۱؛ هفت اقلیم، ۲۶۹/۲ـ۲۷۳؛ همیشه بهار، ۵۰ـ۵۱؛ سخن، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۳، تیر ۱۳۴۰، ص ۳۰۱؛ غلام سرور، «شعرای ایرانی نژاد در شبه قاره»، هلال، جلددهم، شمارهٔ ۴، (شمارهٔ مسلسل ۴۲)، صص ۲۱ـ ۲۲.

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/57-60; *Dictionary of Indo persian Literature*, 542; *Mughals in India*, 431.

رسولی



جابر حیدرآبادی (jā.ber-e.hey.dar.ā.bā.di)، معروف به جابر ثانی، نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست جز آنکه گویا از عرب‌زادگان باشندهٔ حیدرآباد دکن بوده و درشمار «جمعداران» دستگاه حکومت آصف‌جاهی / نظام حیدرآباد خدمت می‌کرد. در سخنوری از ترک علی‌شاه (ز ۱۳۳۲ق)، نگارندهٔ سخنوران چشم‌دیده اصلاح سخن می‌گرفت. نسخه‌ای از دیوان وی که مجموعه‌ای از غزلیات و حکایت‌های منظوم است در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1964-397) نگه‌داری می‌شود.

منابع: سخنوران چشم‌دیده، ۳۳-۳۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۶/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۸۱-۴۸۲.

برزگر

جارت (jā.ret)، سرهنگ هنری سولیوان (Henry Sullivan Jarret) فرزند تامس جارت، ۱۷ ژوئیهٔ ۱۸۳۹ ــ پس از ۱۹۰۵م، سرباز و مترجم انگلیسی. در پرایر پارک (Prior Park) در شهر بات (Bath) جنوب غربی انگلستان درس خواند. در ۱۸۵۶م به سپاه هند پیوست و در جریان سرکوب شورش و انقلاب مردم هند بر ضد انگلیسیان (۱۸۵۷ــ۱۸۵۸م) شرکت داشت. در لشکرکشی ارتش انگلیس در هند بر ضد قبایل افغان نیز حاضر بود (۱۸۶۰م) و در لشکرکشی دوم بر ضد یوسفزاییان، آجودان سرنویل چمبرلین (Neville Chamberlain) بود. دبیر و عضو هیأت ممتحنان کالج فورت ویلیام در کلکته، و نیز دستیار دبیرِ بخش قانونگذاری حکومت هند بود (۱۸۷۰ــ۱۸۹۴م). در ۱۸۹۵م به دریافت نشان یار امپراتوری هند (Companion of the Indian Empire) مفتخر گردید. از آثارش: ۱ــ تاریخ خلفا (History of the Caliphs)؛ ۲ــ برگردان دفترها یا جلدهای دوم و سوم آیین اکبری به انگلیسی. جارت پس از مرگ بلوخمان (ژوئیهٔ ۱۸۷۸م) که دفتر اول آیین اکبری را ترجمه کرده بود در ۱۸۹۱م از سوی انجمن آسیایی بنگال مأمور ترجمهٔ دفاتر باقی ماندهٔ این کتاب شد. ترجمهٔ وی از دفاتر دوم و سوم در ۱۸۹۲ ــ ۱۸۹۴م/ ۱۳۰۹ ــ ۱۳۱۲ق در کلکته منتشر گردید. چاپ جدیدی از این ترجمه نیز، با تصحیحات و تعلیقات عالمانهٔ سرجادونات سرکار، همراه با ترجمهٔ بلوخمان از دفتر یکم، در یک مجلّد منتشر شد (کلکته، ۱۹۹۳م).

منابع: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲/۲۸۰؛

A'in-i Akbari; Dictionry of Indian Biography, 221.

برزگر

جاگاد دیپاک باسکار (jā.gād.di.pāk.bās.kār)، هفته‌نامه‌ای به پنج زبان فارسی، انگلیسی، هندی، بنگالی و اردو، که از یازدهم ژوئن ۱۸۴۶ / ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ق در کلکته انتشار یافت و در نوع خود بی‌نظیر بود. نام دیگر این هفته‌نامه، ایندیان سان کالکوتا و ناشر و مدیر آن مسلمانی هندی به‌نام مولوی نظیرالدین بود. هر یک از ستون‌های پنج‌گانهٔ هر صفحهٔ آن به یکی از زبان‌های یادشده، اختصاص داشت. شمار صفحات آن ده بود و دو صفحهٔ آن به‌فارسی اختصاص داشت. به‌نظر می‌رسد انتشار جاگاد دیپاک باسکار در همان سال نخست متوقف شده باشد.

منابع: روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۸۵؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۵۵.

مرتضوی

جالندهری، شاه‌بهلول برکی فرزند اوحدالدین میرزاخان بخاری ← بهلول جالندهری

جام جهان‌نما (jām-e.ja.hān.na.mā)، کتابی به‌فارسی در تاریخ جهان، به‌ویژه ایران و هند، از قدرت‌الله صدیقی شوقی گوپاموی سنبهلی (← پس از ۱۱۹۹ق). مؤلف آن را در ۱۱۹۱ شروع کرد و در ۱۱۹۹ق در یک مقدمه، سی و نه طبقه و یک خاتمه به پایان رساند: مقدمه در کمیت مرور دهور و ظهور مبدأ آفرینش است و طبقات سی‌ونه‌گانهٔ آن از این قرارند: ۱ــ پیدایش آدم و پیامبران، ۲ــ حکمای صاحب فطرت، ۳ــ سلاطین عجم در چهارمقاله، ۴ــ ملوک پیش از اسلام، ۵ــ پیامبر اسلام در پنج مقاله، ۶ــ امویان، ۷ــ عباسیان، ۸ــ سامانیان، ۹ــ غزنویان، ۱۰ــ دیلمیان، ۱۱ــ غوریان، ۱۲ــ سلجوقیان در هفت مقاله، ۱۳ــ اتابکان در سه مقاله، ۱۴ــ قراخطائیان، ۱۵ــ سلاطین خراسان، ۱۶ــ ایران، ۱۷ــ زیاریان، ۱۸ــ ملوک طبرستان، ۱۹ــ جبال، ۲۰ــ اسماعیلیان، ۲۱ــ عثمانیان، ۲۲ــ قیاصرهٔ روم، ۲۳ــ خانان ترک در سه مقاله، ۲۴ــ چنگیز در چهار مقاله، ۲۵ــ طوایف، ۲۶ــ تیمور و تیموریان، ۲۷ــ ازبکان، ۲۸ــ صفویان، ۲۹ــ جغرافیا در دو مقاله: یک) اقالیم سبعه، دو) استان‌های هندوستان، ۳۰ــ راجگان هند در یازده مقاله، ۳۱ــ شاهان مسلمان در هند در پنج‌مقاله، ۳۲ــ دکن، ۳۳ــ گجرات، ۳۴ــ تته، ۳۵ــ بنگاله، ۳۶ــ جونپور، ۳۷ــ مالوه، ۳۸ــ کشمیر، ۳۹ــ مولتان و خاتمه در شرح احوال صحابهٔ پیامبر، اولیاءالله، دانشمندان، ادبا، محدثان، مجتهدان، متأخران و انساب نگارنده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۵/۲ـ۶۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۵/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱/۱۰ـ۱۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۳۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۳ـ۶۰۴؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1051; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/142.

حجتی

جام جهان‌نما (jām-e.ja.hān.na.mā)، دایرةالمعارف‌گونه‌ای به‌فارسی در علوم و فنون کهن و جدید از ملا محمد خطای شوشتری (۱۱۷۵ق ←). این کتاب در یک مقدمه، هشت میخانه و یک خاتمه با تقسیمات فرعی فراوان تدوین یافته است. ملا محمد خطا این اثر را که مأخذ همهٔ اطلاعات دربارهٔ احوال و آثار خودش است، در لکنو به نام نواب غازی‌الدین حیدرخان (۱۲۲۹ ــ ۱۲۴۳ق) تألیف کرد. بیشترین ارزش آن از دیدگاه اطلاعات عصری است که یک قسمت مربوط به تاریخ ایران و قسمت دیگر دربارهٔ هندوستان و وقایع لشکرکشی و خرابکاری‌های فرمانروایان وهابی‌مذهب نجد در ۱۲۲۱ و ۱۲۶۱ق است. ارزش دیگر آن از نظر تاریخ علوم و مطالعهٔ نخستین برخوردهای مسلمانان با اروپا و علوم و معارف اروپایی است. از این کتاب دو نسخهٔ خطی موجود است که یکی به‌شمارهٔ ۲۱۲۷ / ۵۱۳۹ (ناقص‌الآخر) در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور و دیگری به‌شمارهٔ ۵ که آن نیز ناقص‌الآخر است در کتابخانهٔ خصوصی آقای خورشید احمدخان صاحب‌امتیاز روزنامهٔ مرکز اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تحقیقات اسلامی، نشریهٔ بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، سال چهارم، شمارهٔ ۱ و ۲، صص ۸۰ـ۸۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۶۵/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۴۶/۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۲/۱

حجتی

جام جهان‌نما (jām-e.ja.hān.na.mā)، دومین هفته‌نامهٔ فارسی در کلکته که از ۲۸ مارس ۱۸۲۲م/ ۱۲۳۷ق تا اوت ۱۸۶۷م/ ۱۲۹۳ق، یعنی پنجاه و چهار سال، روزهای چهارشنبه انتشار می‌یافت و ازاین‌رو پردوام‌ترین روزنامهٔ فارسی هند بوده است. تاریخ انتشار این هفته‌نامه، سه‌هفته مقدم بر مرآت‌الاخبار بود، ولی چون شروع انتشار جام‌جهان‌نما به زبان فارسی نبود، در تاریخ روزنامه‌نگاری فارسی، جام‌جهان‌نما پس از مرآت‌الاخبار قرار می‌گیرد. جام‌جهان‌نما، بدون تصویر و دو ستونی بود و خطی از میانه، دو ستون را از هم جدا می‌کرد. شمار صفحه‌های آن در آغاز انتشار، هشت و سپس شانزده و گاه چهارده و قطع آن ۲۸/۵×۲۱ سانتی‌متر بود. جام‌جهان‌نما را شرکت انگلیسی مرکانتیل هاوس منتشر می‌کرد و درواقع روزنامهٔ خبری شرکت هند شرقی انگلیس برای فارسی‌دانان بود. در ابتدا، شمارگان این مجله ۳۶ نسخه بود و سپس به ۲۵۰ یا ۲۶۰ نسخه افزایش

یافت. به نظر می‌رسد دلیل این کمی شمارگان، خشکی مطالب و وابستگی آن به حاکمان انگلیسی و بی‌اعتنایی مردم به آن بوده است. این هفته‌نامه، درواقع برای انگلیسی‌ها چاپ می‌شد و دولت انگلیس در پنج سال نخست انتشار به این هفته‌نامه کمک‌های مالی می‌کرد. به همین جهت نشان پادشاهی انگلیس در هر دو طرف صفحهٔ جام‌جهان‌نما به‌چاپ می‌رسید. در ۱۸۲۸م پایه‌گذاران جام‌جهان‌نما چاپخانه‌ای برای انتشار این هفته‌نامه خریدند و آن را چاپخانهٔ جهان‌نما نام نهادند. خرید چاپخانه زمانی بود که انگلیسی‌ها به این هفته‌نامه، هیچ کمک مالی نمی‌کردند. در نتیجه نشان پادشاهی دولت انگلیس از بالای صفحه برداشته شد و سردبیر آزادانه و به دل‌خواه خود برای آن سرمقاله می‌نوشت. سردبیر جام‌جهان‌نما هندویی به‌نام لالا سودا سوک (Lalla sodha sook)، از مردم میرزاپور هندوستان و مدیریت این هفته‌نامه به‌عهدهٔ هندویی دیگر به‌نام هوری هوردات (Huree Hor Dutt)، بود. مالک این مجله نیز ویلیام هاپلینس از کارگزاران انگلیس در هند بود. بسیاری از خبرهای جام‌جهان‌نما را از مطبوعات انگلیسی زبان ترجمه می‌کردند و هیچ‌گاه حاوی مطلب تازه‌ای نبود. درواقع، جام‌جهان‌نما را برای رویارویی با روزنامه‌های آزاد فارسی به‌راه انداخته بودند و حفظش می‌کردند. از همین رو، تا قطع حمایت دولت انگلیس از این هفته‌نامه، خبرها و مطالبش موجب انزجار و دلتنگی مردم می‌شد. میرزا اسدالله غالب در پنج آهنگ، در مورد جام جهان‌نما می‌نویسد: «... مردم این دیار بس‌که از نامعتمدی اخبار جام جهان‌نما ملولند، ذوقی درست به اخبار ندارند... کم اتفاق می‌افتد که صاحب جام جهان‌نما در این هفته خبری نگارد که در هفتهٔ دیگر مکذب آن نگردد. در یک هفته جنگ اهالی سرکار (رهبر سیک‌ها) با والی لاهور پیش از رسیدن موسم زمستان به سلک تحریر می‌کشد و بعد از دو هفته می‌نویسد که آن خبر دروغ بوده است...» اما پس از استقلال و خرید چاپخانه، از جملهٔ جرایدی شد که در آزادی هند و چاپ اخبار اعمال وحشیانهٔ انگلیس‌ها پیشرو بود. هفت شمارهٔ نخست این هفته‌نامه به زبان هندوستانی بود و در ۱۶ مه ۱۸۲۲م، یعنی از شمارهٔ هشتم، به دو زبان فارسی و هندوستانی و از شمارهٔ یازدهم تا پایان انتشار، هفته‌نامه‌ای سراسر فارسی بود و این نشانهٔ اهمیت واقعی زبان فارسی در جامعهٔ هندی آن دوره است. از اوایل ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۹م، پیوستی به زبان اردو، با جام‌جهان‌نما منتشر می‌شد که جداگانه نیز به فروش می‌رفت و این پیوست نخستین روزنامه به زبان اردو به‌شمار می‌رود. قیمت جام‌جهان‌نما دو روپیه بود که اگر این ضمیمه نیز به آن اضافه می‌شد، به سه روپیه افزایش می‌یافت. این هفته‌نامه، پاورقی داشت و از این جهت، در بین نشریه‌های همدورهٔ خود استثنا بود. در جام‌جهان‌نما، الف لیله و لیله (هزارویک‌شب) و شماری روایت‌های کوتاه طنزآمیز به‌چاپ می‌رسید. تنها در برخی از شماره‌ها، به‌ادبیات و شعر پرداخته شده، مانند شمارهٔ ۳۱۰، بیست و یکم می ۱۸۲۸م که غزلی با این مطلع به‌چاپ رسیده: «ای حسن روح‌افزای تو غیرت‌ده حور و پری / وی قامت رعنای تو سرو ریاض دلبری...» این هفته‌نامه، به‌ظاهر در اوت ۱۸۷۶ برای همیشه از انتشار باز ایستاده است. دوره‌های ناقص جام‌جهان‌نما و نیز قدیمی‌ترین شمارهٔ آن، که از تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۸۲۴م شروع می‌شود، در آرشیو ملی هند (دهلی) موجود است (به‌گفتهٔ شاهپور نریمانی، تمام شماره‌های آن به‌صورت بیست مجموعهٔ مجلد در آرشیو ملی هند نگه‌داری می‌شود). کتابخانهٔ ملی هند (کلکته) و کتابخانهٔ بریتانیایی (لندن) نیز دورهٔ ناقصی از جام جهان‌نما را در اختیار دارند.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۶۲/۲؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۴/۱، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۴، ۳۳۸؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ۳۱۷/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۴۲؛ مهدی خواجه پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۳۱-۴۳۲؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه قاره هند»، دانش، شمارهٔ ۱۷-۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، ص ۱۴۱؛ دکتر شاهپور نریمانی‌زاده، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۲، اردیبهشت ۱۳۵۳ش، صص ۱۵۲-۱۵۶.

مرتضوی

جامع‌البحور (jā.meɛ.ol.bo.hur)، منظومه‌ای در قالب مثنوی در زندگانی پیامبران از آدم تا پیامبر اسلام از سراینده‌ای ناشناس به روزگار محمداکبرگورکانی (۱۲۲۱-۱۲۵۳ق). سرایندهٔ این منظومه، در دیباچهٔ اثر خود، به‌روشنی از روزگاری که در آن به‌سر می‌برده سخن گفته است: «آن شاه شهان ظل‌الله ــ نور دو جهان اکبرشاه / او ثانی و، اول اکبر ــ واسط به میان هفت اختر.» او این منظومه را در ۱۲۲۵ق سروده و نام و تاریخ سرودن منظومهٔ خود را نیز در ابیاتی پس از به‌پایان بردن زندگانی

پیامبران و پیش از سرگذشت پیامبر اسلام آورده است: «نامه کابتدای خوش‌فالش ــ یافت ذکر پیامبران سالش / نام آن "جامع‌البحور" بود ــ سهل یا رب از آن عبور بود.» این مثنوی در بحرهای گوناگون و کمابیش در سه‌هزار و شش‌صد بیت است. سرگذشت هر یک از پیامبران در یک بحر ویژه و سربندهایی به‌نظم است. بخش‌های این مثنوی به ترتیب در نعت نبی، مدح شه جم تشریف (اکبر)، قصهٔ آدم (در بحر رمل)، نمرود، یوسف، ایوب، شعیب و... تا زایش و درگذشت پیامبر اسلام است. این بخش گسترده‌تر از دیگر بخش‌های این مثنوی است. بیت آغازین این منظومه چنین است: «شکر حق کاین نامی‌نامه ــ زیب نو بگرفت از خامه.» نسخه‌ای دست‌نویس از مثنوی جامع‌البحور به‌شمارهٔ ۸۴۸۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۱/۸؛ ۳۱۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، شمارهٔ ۸۴۷۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۰۲/۳.

نوش‌آبادی

جامع‌التمثیل (jā.meε.ot.tam.sil)، کتابی از میرزا محمدعلی حبله‌رودی (ــ پس از ۱۰۵۴ق) دربارهٔ مثل‌های زبان فارسی. این کتاب نخستین و کهن‌ترین اثر دربارهٔ مثل‌های فارسی است. از زندگی نویسنده آگاهی جز آن‌چه در دیباچهٔ کتاب آمده در دست نیست. وی در ۱۰۴۹ / ۱۰۵۱ق به حیدرآباد دکن رفت. چون در مجلس شیخ‌الاسلام ابوالمعالی ابن خاتون عاملی (ــ ۱۰۵۹ق) وزیر عبدالله قطب‌شاه دربارهٔ گردآوری امثال ترکی به دستور شاه‌عباس یکم (۹۹۶ــ۱۰۳۸ق) و گردآوری شدن امثال اعراب در سال‌های پیش از آن و نبودن چنین اثری در فارسی، گفت‌وگویی رفت، حبله‌رودی بر آن شد تا اثری در این زمینه بنگارد. در یکی از نسخ خطی این اثر آمده، وی نخستین‌بار در ۱۰۴۹ق دست به این تألیف زد و نام آن را جامع‌الامثال / مجمع‌الامثال گذاشت. کارشکنی‌های اطرافیانش چندی وی را از این کار بازداشت، تا آن که در ۱۰۵۴ق این اثر که به نام عبدالله قطبشاه (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۸ق) بود، به پایان رسید. گویا کتاب نخست وی از جامع‌التمثیل کوتاه‌تر بوده و نیز توضیحات تحریر دوم را نداشته است. شیوهٔ حبله‌رودی در گردآوری مثل‌ها از ادبیات شفاهی و عامیانه در هند بوده است. جامع‌التمثیل به‌ترتیب حروف تهجی در بیست‌وهشت باب تدوین شده و نزدیک به ۱۱۰۰ مثل و کنایه را در بر می‌گیرد. در پایان هر باب برخی آیات قرآن و حدیث و سخنان بزرگان و شرح و تفسیر آن‌ها، که با برخی مثل‌ها همخوانی داشت، آمده و آن‌گاه داستان یا داستان‌هایی دربارهٔ معنی چند مثل در آن باب یاد شده است. جامع‌التمثیل دو کاستی عمده دارد. نخست آن‌که کنایه‌ها و مثل‌ها را در هم آورده و آن‌ها را از هم جدا نکرده است. دوم آن‌که معنی مثل‌ها را جداگانه نیاورده است. در نتیجه، بسیاری از مثل‌ها که در این کتاب آمده، امروزه کاربرد ندارند و برای ما مبهم و نامفهومند. با این حال، کهن‌بودن کتاب و پیشگام بودن حبله‌رودی در این کار و نیز افزایش آگاهی‌های ما دربارهٔ مثل‌های فارسی تا سدهٔ یازدهم هجری که با جامع‌التمثیل حاصل می‌شود، این کتاب را اثری بس ارجمند می‌کند. از دیگر کاستی‌های این کتاب که ناخواسته می‌نماید محدود بودن زبان فارسی و طبعاً اندک‌بودن مثل‌های رایج این زبان در هند بوده است. بنابراین، بسیاری از مثل‌های فارسی رایج در ایران کنونی در جامع‌التمثیل نیامده است. این اثر تا سدهٔ سیزدهم هجری از پرخواننده‌ترین کتب فارسی در ایران بوده است. نسخه‌های فراوانی از جامع‌التمثیل در کتابخانه‌های ملک، مجلس، سپهسالار، وزیری یزد، مرکزی دانشگاه تهران و نیز در کتابخانه‌های هند و پاکستان نگه‌داری می‌شود که شامل هر دو تحریر یعنی جامع‌التمثیل و مجمع‌الامثال می‌شود. جامع‌التمثیل نخستین‌بار در ۱۲۹۶ق در تهران همراه با ۳۲ تصویر ارزنده چاپ سنگی شد. از چاپ‌های دیگر به چاپ علی‌اکبر علمی در ۱۳۴۶ش می‌توان اشاره کرد. مجمع‌الامثال نیز در ۱۳۴۳ش با ویرایش و تصحیح صادق‌کیا در تهران چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۹۷/۵ ـ ۱۴۹۶؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۷۳؛ داستان‌نامهٔ بهمنیاری، مقدمه؛ فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ۸/۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۸۸/۲ ـ ۱۴۸۹، ۴۵۳۰/۴؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۸۰،۶۳، ۵۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ وزیری یزد، ۷۰۴/۲؛ یادداشتهای قزوینی، ۱۳۷/۴؛ آینده، سال پنجم (۱۳۵۸)، شمارهٔ ۳ ـ ۱، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳.

ضیایی

جامع‌السلاسل (jā.me.os.sa.lā.sel)، کتابی به فارسی در شرح احوال مشایخ صوفیه از مجدالدین علی فرزند ظهیرالدین محمد فرزند شیخ خلیل‌الله بدخشانی. مؤلف از مردم بدخشان بود و

بیشتر عمرش را در آن سرزمین گذراند؛ اما گویا در اواخر عمر به هند کوچید. وی این اثر را در ۱۰۴۸ق در روزگار فرمانروایی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) به‌پایان برد. مجدالدین‌علی در دیباچهٔ کتاب می‌گوید چون نوشته‌های پیشینیان، مانند سیرالعارفین و رشحات، هر یک ویژهٔ گروهی از صوفیان بودند و هر گروهی از صوفیان به گردآوری احوال پیران خود پرداخته و به دیگران نپرداخته‌اند، ازاین‌رو وی بر آن شد تا شرح احوال پیران گروه‌ها یا سلسله‌های کهن و نو را از کتاب‌ها و رساله‌هایی چون کشف‌المحجوب هجویری، تذکرة‌الاولیای عطار، نفحات‌الانس جامی، مفتاح‌الطالبین شیخ محمود، جادة‌العاشقین شرف‌الدین خوارزمی و فواید‌الفؤاد بیرون کشیده، همه را در یک اثر جامع، که همانا جامع‌السلاسل باشد، گرد آورد. وی در این اثر زندگینامهٔ کوتاه تقریباً همهٔ پیران نامدار را آورده، ولی، با این‌همه، به سلسلهٔ خواجگان، یعنی صوفیان نقشبندی، که در سمرقند، بدخشان و دیگر بخش‌های آسیای میانه و نیز کشمیر نفوذ بیشتری داشتند، توجه بیشتری نشان داده است. پدرش شیخ خلیل‌الله خود یک صوفی و از خلفای شیخ حسین خوارزمی بود و ازاین‌رو بدیهی است که مجدالدین‌علی بخش بزرگی از کتاب خود را به سرگذشت شیخ حسین خوارزمی اختصاص دهد. وی ناصرخسرو، مبلغ و شاعر نامدار اسماعیلی را نیز درشمار صوفیان یاد کرده است، چراکه بسیاری از زهاد، مانند شیخ عطار، خواجه احمد یسوی و میرسیدعلی‌همدانی و دیگران فضایل او را ستوده‌اند و بر وجود ویژگی‌هایی مربوط به مشایخ و اولیا در او صحه گذاشته‌اند. جامع‌السلاسل در سه باب تدوین یافته است: باب یکم در فضیلت خلفای راشدین و امامان دوازده‌گانه؛ باب دوم در معرفت سلسلة‌الذهب در سه مجلس [۱ـ شیخ محمد رومی و سلاسلی که بدو منسوبند، ۲ـ ابوعلی رودباری و سلاسلی که بدو منسوبند در چهار انجمن (کبرویه، فردوسیه، سهروردیه، خواجگان یا قادریه) و ۳ـ شیخ شبلی و سلسله‌های منسوب بدو]؛ باب سوم در گروه‌هایی که به سلسلة‌الذهب نمی‌پیوندند، در چند طبقه [۱ـ سلسلة‌الفضیه و سلاسلی که بدو منسوبند (حسن بصری)، ۲ـ حبیبیه (حبیب عجمی)، ۳ـ ایاضیه، ۴ـ ادهمیه]. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان (به شمارهٔ ۱۰۶۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۹۲/۱۱ـ ۸۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۱۰۲/۴ـ ۲۱۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۹۵/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,336.

برزگر

جامع کشمیری (jā.meɛ-e.kaš.mi.ri) ، محمد مقصود، سدهٔ دوازدهم هجری. شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در کشمیر می‌زیست. از شاگردان میرزا عبدالغنی‌بیگ قبول کشمیری (ــ ۱۱۳۹ق) بود. از دانش نیز بهرهٔ کافی داشت. گویند وی جامع علوم معقول و منقول بود. اشعار او ساده، روان و شیوا است. ابیاتی از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: باغ معانی، ۴۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۸/۱ ـ ۱۷۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۳ ـ ۲۶۴؛ شمع انجمن، ۱۱۲؛ صحف ابراهیم، ۴۶؛ همیشه‌بهار، ۵۸؛ دکتر محمدظفرخان، «عبدالغنی‌بیگ قبول»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۴۲ش، ص ۶۰.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 28.

مژدهی

جامعی (jā.meɛ.i) ، شیخ معین‌الدین، ــ ۱۰۹۱ق، ادیب فارسی‌نویس شبه قاره. از ملازمان درگاه شاهزاده داراشکوه (ــ۱۰۶۹ق) و اسلام‌خان (ــ۱۰۸۷ق) و پسرش همت‌خان بود. از او اثری به‌نام خاص‌الانشاء (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان به شمارهٔ N.M.1968-108، کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور به شمارهٔ ۹، ۸۷۶ جام، و کتابخانهٔ سالارجنگ به شمارهٔ 835و 836 فهرست) به‌جا مانده است. این اثر مجموعهٔ نامه‌های جامعی از روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) است که پسرش (ضیاءالدین حسین؟) در ۱۰۷۴ق گرد آورده است. خاص‌الانشا/ انشاء خاص‌الخالص بیشتر شامل نامه‌هایی است که جامعی آن‌ها را از زبان امرا، به‌ویژه همت‌خان، به اورنگ‌زیب نوشته است.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۵۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۹/۵ـ ۱۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۹۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۹۱؛ هنر و مردم، شمارهٔ ۱۱۲-۱۱۳، بهمن و اسفند ۱۳۵۰ش، ص ۵۵؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 3/98; *Dictionary of Indo-Persian*

Literature,278.

برزگر

جام کیخسرو ← خداجوی پورنامدار امو‌ید خداجوی

جام نظام‌الدین ← نظام‌الدین شاه سندی

جام ننده ← نظام‌الدین شاه سندی

جامی (jā.mi)، محمدشاه، سدهٔ یازدهم هجری، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست. پدرش اهل دکن بود. محمدشاه نیز در حیدرآباد دکن به‌دنیا آمد. از ابیاتی از اشعار محمدشاه برمی‌آید که پدرش از ملازمان محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ـ ۱۰۲۰ق) بود. محمدشاه به زبان فارسی و سنسکریت تسلط کامل داشت و از دانشمندان روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ ۱۰۸۳ق) بود. وی به فرمان عبدالله قطب‌شاه، کتاب کوک‌شاستر را که در آموزش مسائل جنسی است از سنسکریت به نظم فارسی درآورد و لذت‌النسا نام کرد. از دیباچهٔ این ترجمه معلوم می‌شود که نویسندهٔ کتاب مرد دانشمندی به‌نام کوکاپندت بوده است. جامی در ترجمهٔ این کتاب از اطلاعات و دانستنی‌های جوکی‌ها و هندوهای خردمند و باتجربه نیز بهره گرفته است. اصل کتاب در ۳۴ باب بود. محمدشاه در ترجمهٔ خود دو باب بر آن افزود و آن را در ۳۶ باب در ۱۰۵۶ق به‌پایان رساند. در برخی منابع نام سرایندهٔ آن را محمدقلی، تاریخ سرایش آن را ۱۰۳۶ق و نیز روزگار وی را دورهٔ فرمانروایی محمدقلی قطب‌شاه یاد کرده‌اند که به گواهی این دو مصراع از این ترجمه «جهانبان است سلطان عبدالله» و «ز هجرت هزار و سی و بست و شش» صراحت اشتباه آن منابع روشن می‌گردد. یکی از نسخه‌های خطی آن به شمارهٔ 1849 در کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. سید میران حسینی (ـ۱۰۴۹ق) نیز کوک‌شاستر را با نام تحفة‌العاشقین به زبان دکنی ترجمه کرده است. گمان می‌رود که مترجم تا پایان عمر در زادگاه خود به‌سر برد. خاک‌جایش نیز در همان‌جا باقی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲۶/۲ـ ۷۲۷؛ تاریخ زبان اردو، ۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰۲/۱ـ ۷۰۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۱۴؛ کتابشناسی نسخ فارسی پزشکی ایران، ۲۵۱؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۵۸ـ ۱۵۹؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۸۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,2/685; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 5/122; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,280.

حجتی

جامی در شبه‌قاره (jā.mi.dar.šebh-e.qār.re)، نورالدین عبدالرحمان جامی شاعر، عارف، ادیب و نویسندهٔ ایرانی (۸۱۷ـ ۸۹۸ق) در میان شاعران فارسی‌گو و نویسندگان فارسی‌نویس شبه‌قاره چهره‌ای آشنا است. روشن است که با وجود رونق و رواج شعر و ادب فارسی در شبه‌قاره در روزگاری که در داخل مرزهای ایران، شعر و ادب دیگر آن فروغ گذشته را نداشت، مأخذ رویکردهای نوین در ادبیات فارسی شبه‌قاره، همچنان، ادبیات رایج در داخل مرزهای ایران باشد. بر این مبنا، جامی در مقام آخرین شاعر بزرگ سبک عراقی، در میان شاعران و ادیبان شبه‌قاره جایگاهی ویژه داشت. در گسترهٔ عرفان و تصوف نیز، جامی، که شارح اندیشه‌های ابن عربی و معتقد به نظریهٔ وحدت‌وجود بود، وزن و اعتبار فراوان داشت. عرفان در شبه‌قاره پیشینه‌ای بس طولانی داشت و یکی از راه‌های استیلا بر این سرزمین پهناور مجهز شدن به عرفان و تصوفی متفاوت با آن‌چه تا آن زمان در شبه‌قاره و در قالب مکاتب گوناگون هندویی و بودایی رواج داشت، بود. در این مقام، جامی، نزدیک‌ترین کس به دورهٔ استیلای کامل فرمانروایان مسلمان بر شبه‌قاره بود و می‌توانست همچون حلقه‌ای گذشتهٔ دور را به گذشتهٔ نزدیک پیوند دهد. از چشم‌اندازی دیگر، جامی فقیه و متشرع نیز در شبه‌قاره همواره یک مأخذ بود، چنان که در قیاس با منظومه‌ها و متون ادبی و عرفانی، متون دینی او نیز، همچون رساله در مناسک حج را فراوان می‌خواندند و تفسیر می‌کردند و حتی به پیروی از آن متون، عالمان و متشرعان هندی آثاری می‌آفریدند و عرضه می‌کردند. از سوی دیگر، جامی در مقام ادیب و ادبیات‌شناس نیز می‌توانست نظرهای بسیاری را به خود جلب کند. رواج و گسترش ادبیات فارسی در شبه‌قاره نیازمند پژوهش‌هایی نظاممند بود و جامی با رساله‌هایش دربارهٔ عروض و قافیه می‌توانست بخشی از نیازهای ادبیات رو به

جامی در شبه‌قاره

گسترش شبه‌قاره را برآورد. جز این‌ها، جامی بارها و بارها در آثارش از شاعری یاد کرده بود که در شبه‌قاره مقامی بس والا داشت: امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ ـ ۷۲۵ق). مثنوی‌های هفتگانهٔ جامی دو مأخذ عمده داشتند و یکی از این دو مأخذ، امیرخسرو دهلوی، تا امروز نیز بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره شمرده می‌شود. تقریباً در تمام تذکره‌های عمومی که در شبه‌قاره نوشته شده، از خاتم‌الشعرا، جامی، به نیکی یاد شده و جایگاه او در اذهان ادیبان و نویسندگان شبه‌قاره، با جایگاه فردوسی و حافظ و سعدی و مولانا برابری می‌کند. چنان‌که گفته شد، یکی از دلایل محبوبیت جامی در شبه‌قاره پیروی او از امیرخسرو، به‌ویژه در غزل و مثنوی، بود. جامی، به پیروی از امیرخسرو، دیوان خود را در سه بخش گردآورد و در جای‌جای این دیوان از خسرو به نیکی یاد کرده است: «دید چو جامی بلندپایهٔ خسرو ـ بیهده در معرض جواب درآمد.» □ «جامی از خسرو همی گیرد طریق سوز و درد ـ طور این نبود خیالات محال انگیختن.» او در بهارستان می‌نویسد: «خسرو دهلوی ـ رحمة‌الله تعالی ـ در شعر متفنن است، قصیده و غزل و مثنوی را ورزیده و همه را به کمال رسانیده، تتبع خاقانی می‌کند، هر چند در قصیده به وی نرسیده، اما غزل را از وی گذرانیده. غزل‌های وی به واسطهٔ معانی آشنا که ارباب عشق و محبت به حسب ذوق و وجدان خود آن را درمی‌یابند مقبول همه کس افتاده است. خمسهٔ نظامی را کسی به از وی جواب نکرده و ورای آن مثنوی‌های دیگر دارد همه مطبوع و مصنوع.» اظهارنظر جامی دربارهٔ قصاید خسرو مانع از آن نبود که در قصیده نیز به پیروی از او قصیده‌ای نسراید. در بند بعدی مطالبی که از بهارستان نقل شد، جامی، به دوست خسرو، یعنی حسن دهلوی، نیز اشاره می‌کند. کتاب جامی، شرح بیتی از دهلوی در میان ادیبان شبه‌قاره بسیار معروف است. این کتاب شرحی است بر این بیت خسرو: «ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر ـ تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش.» جز این، جامی، این بیت از خسرو را نیز شرح کرده است: «ماه نویی کاصل وی از سال ساخت ـ گشت یکی ماه به ده سال راست.» می‌گویند جامی در فهم این بیت درمانده بود و چون جمالی دهلوی از هند به دیدار او رفت مضمون آن را از وی پرسید. دیگر از دلایل شهرت و محبوبیت جامی در شبه‌قاره ـ دوستی او با خواجهٔ جهان محمود* گاوان است. مکاتبات این دو با هم و قصیده‌ای که جامی در مدح گاوان سرود، حکایت از عمق این رابطه دارد.

گویا، خواجهٔ جهان هر ساله مبلغی وجه و هدایا برای جامی می‌فرستاد و جامی نیز، در نامه‌هایش به او، می‌کوشید با دقت تمام نامه‌هایی کاملاً ادبی بنویسد. خواجهٔ جهان، خود در فن انشا از سرآمدان روزگار بود و تأثیر او در نثر جامی را نمی‌توان انکار کرد. جامی در یکی از نامه‌هایش که خطاب به پادشاه هند است از این که نمی‌تواند به سرزمین هند سفر کند پوزش می‌خواهد و در جایی از نامه‌ای که برای خواجهٔ جهان نوشته (و او را ملک‌التجار خطاب می‌کند) نیز این پوزش‌خواهی را تکرار می‌کند و در قطعه‌ای پرسوز و گداز از آرزوی دیدار خواجهٔ جهان می‌گوید. جز این، دیدارهای جامی با شاعران و ادیبان ایرانی کوچیده به هند و شاعران و ادیبان هندی‌تبار، دلیلی دیگر است بر آوازهٔ او که حتی در حیاتش نیز کاملاً ملموس بود. جمالی دهلوی / کنبوه، در راه سفر به مکه، به هرات رفت و در ۸۹۸ق، یعنی چند ماه پیش از مرگ جامی، با او دیدار کرد. شهیدی قمی و هاشمی کرمانی نیز از جمله شاعران به هند کوچیدهٔ ایرانی هستند که با جامی دیدار کرده‌اند. چنان که گفته شد، نام جامی در تذکره‌هایی که در هند نوشته شده بسامد بالایی دارد. از جمله می‌توان به این تذکره‌ها اشاره کرد: ۱ـ ریاض‌العارفین نوشتهٔ آفتاب‌رای لکنویی (۱/۱۴۶ـ۱۴۸)؛ ۲ـ مخزن‌الغرائب نوشتهٔ شیخ احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی (۱/۵۱۶ـ۵۷۱) که دربارهٔ او می‌گوید: «زبان فضلا از بیان توصیفش عاجز و قاصر است.»؛ ۳ـ نشتر عشق نوشتهٔ حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی (۱/۳۱۸ـ۳۳۳). عظیم‌آبادی که مادهٔ تاریخ درگذشت جامی را به نقل از غلامعلی آزاد بلگرامی چنین می‌آورد: «معدن فضل مولوی جامی ـ زین جهان آستین فشان رفته / سال تاریخ گفت ملهم غیب ـ مولوی جامی از جهان رفته.» به نوشتهٔ هم‌او، آرزو نیز زبان به تمجید جامی می‌گشاید و این دو بیت او را بی‌جواب می‌داند: «تو همایی و نیست ظل هما ـ جز دو زلف تو دام، ظلهما» □ «گاه در دل ساز و گه در دیده جا ـ هر دو جای تو است یا بدرالدجا»؛ ۴ـ (شمع انجمن، ۱۰۴ـ۱۰۶) نوشتهٔ مولوی محمد عبدالمجیدخان. عبدالمجیدخان در جاهای بسیار از جامی، چنان که خود می‌گوید از سر تیمن، یاد کرده است؛ ۵ـ (هفت آسمان، (۸۲ـ۸۸) نوشتهٔ مولوی احمدعلی احمد؛ ۶ـ (بهارستان سخن، ۳۷۷ ـ ۳۸۱) نوشتهٔ میر عبدالرزاق نواب صمصام‌الدوله؛ ۷ـ (هفت اقلیم، ۶۹۴ـ۷۰۰) نوشتهٔ امین احمد رازی. رازی در تذکرهٔ خود فراوان از نفحات‌الانس جامی بهره برده است؛ ۷ـ (میخانه، ۱۰۰ـ۱۱۱) نوشتهٔ ملا عبدالنبی فخرالزمانی

قزوینی؛ ۸ـ (مرآت‌الخیال، ۵۸ـ۶۰) نوشتهٔ شیرعلی‌خان لودی. در آثار عرفانی و ادبی فارسی که در شبه‌قاره نوشته شده نیز جامی همواره یک مأخذ بوده است. عبدالعلی بحرالعلوم لکنویی (ـ ۱۲۲۵ق) کتاب خود شرح مثنوی معنوی را با سخنی از جامی آغاز می‌کند. در کتابی با نام کشف‌الحقایق که نویسندهٔ آن ناشناس است نیز فراوان به آثار جامی استناد شده است. ختمی لاهوری در شرح عرفانی غزل‌های حافظ فراوان به آثار جامی، همچون مأخذی اساسی، استناد می‌کند. نویسنده‌ای با نام عبدالغفور در کتاب خود، حاشیهٔ کشف‌المحجوب، دست‌کم سه بار به نفحات‌الانس اشاره کرده است. در مقصودالمؤمنین و ذوق‌العارفین که نویسندهٔ آن ناشناس است نیز بارها به نفحات‌الانس استناد شده است. میر سلامت‌علی‌خان در کتاب خود حقایق و معارف‌القدر، فراوان از آثار جامی بهره برده است و عبدالقادر بدایونی نیز در کتاب خود منتخب‌التواریخ، در چند نوبت به آثار جامی اشاره می‌کند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در آثار خود، از جمله در مثمر، فراوان به جامی استناد می‌کند. ملا خدابخش مولتانی خیرپوری نیز در کتاب خود توفیقیه گفته‌هایی از پیران نامی وحدت‌وجود، از جمله جامی، نقل می‌کند. ایزدی یزدی، شاعر ایرانی کوچیده به شبه‌قاره که هم‌روزگار تقی اوحدی است، این رباعی را در مدح جامی سروده است: «ای ساقی بادهٔ محبت، جامی ــ وی قاصد غمزهٔ بتان، پیغامی / تا کی هدف تیر تغافل باشم ــ قهری، لطفی، تبسمی، پیغامی.» فخرالدوله نواب علاءالدین علایی (۱۲۴۸ ــ ۱۳۰۲ق) با این بیت جایگاه جامی را به روشنی مشخص می‌کند: «ز خسرو چو نوبت به جامی رسید ــ ز جامی سخن را تمامی رسید.» این بیت اشاره دارد به لقب خاتم‌الشعرایی جامی. با این‌همه، جامی به تمامی پذیرفته نبود و بودند شاعرانی که زبان به هجو او گشودند. از آن شمار، درویش دهکی، جامی را چنین هجو کرده است: «به زربفت سلاطین جامی از اشعار می‌لافد ــ چو درویش ار به جولاهی فتد دیگر چه می‌بافد.» هجو دهکی اشاره دارد به جایگاه جامی در میان شاهان و امرای روزگار خود که چندان نیز نادرست نیست و شاید بتوان یکی از دلایل آوازهٔ جامی را همین آراستگی به «زربفت سلاطین» دانست. نگاهی به فهرست کتابخانه‌های شبه‌قاره نشان می‌دهد که کمتر شاعر و نویسندهٔ ایرانی تا این اندازه در شبه‌قاره آوازه داشته است. از کتاب‌های جامی در شبه‌قاره بسیار نسخه برداشته‌اند. از برخی آثار او نسخه‌هایی فراوان در کتابخانه‌های هند و پاکستان نگه‌داری می‌شود. آثار جامی در کتابخانه‌های شبه‌قاره: ۱ـ هفت اورنگ. هفت نسخهٔ دست‌نویس از این کتاب در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن شمار است نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۶۸۹۷)؛ ۲ـ سلسلة‌الذهب که نخستین مثنوی از مثنوی‌های هفت اورنگ است و هفتاد و هشت نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-963)؛ ۳ـ سلامان وابسال که دومین مثنوی از همان مجموعه است و یازده نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۳۴۳۹)؛ ۴ـ تحفة‌الاحرار که سومین مثنوی از مجموعهٔ هفت اورنگ است و صد و نود و دو نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن شمار است نسخهٔ شمارهٔ N.M1978-24 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی؛ ۵ـ سبحة‌الابرار که چهارمین مثنوی از همان مجموعه است و هفتاد و یک نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۵۱۳۲/۲۱۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور؛ ۶ـ یوسف و زلیخا که پنجمین مثنوی از مجموعهٔ هفت اورنگ او است و دویست و نود و هفت نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن شمار است نسخهٔ شمارهٔ N.M.1972-139 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی؛ ۷ـ لیلی و مجنون که ششمین مثنوی از مجموعهٔ مثنویات پیش گفته است و هفده نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود؛ ۸ـ خردنامهٔ اسکندری که آخرین مثنوی از مجموعهٔ مثنوی‌های هفت‌اورنگ است و بیست نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ N.M.528-54 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی؛ ۹ـ دیوان جامی که هفتاد و نه نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخهٔ شمارهٔ ۳۹۳۴/۸۸/۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور؛ ۱۰ـ اعتقادنامه که بخشی از مثنوی سلسلة‌الذهب است و بیست و دو نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن‌شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۸۴۶ـ۴۸۶۶ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور؛ ۱۱ـ پنج گنج. جامی، خود، کتابی با این نام نساخته است، بلکه

دیگران هفت‌اورنگ او را گزیده‌اند و بدین نام خوانده‌اند. سه نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است که از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ N.M1957-1048 که در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۲ــ جلاءالروح که قصیده‌ای است در برابر قصیدهٔ خاقانی و سه نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۴۶۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد؛ ۱۳ــ خوابنامه که متنی منظوم و منسوب به جامی است. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ خلافت انجمن ربوهٔ سرگودها نگه‌داری می‌شود؛ ۱۴ـ شرح بیتی از دهلوی که هفت نسخهٔ دست نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار نسخهٔ شمارهٔ ۱۸۱۶ کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد؛ ۱۵ــ شرح رباعیات که جامی خود بر رباعیات خود نوشته و هجده نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخهٔ شمارهٔ N.M.1967-213.3 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی؛ ۱۶ــ شرح قصیدهٔ بردهٔ بوصیری که به جامی منسوب است و شش نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که از آن‌شمار است دو نسخه در کتابخانهٔ مولانا عبدالکریم قلعه‌داری در گجرات؛ ۱۷ــ لجة‌الاسرار که قصیده‌ای است در پاسخ قصیده‌ای از امیرخسرو دهلوی و دو نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود که یکی از آن‌ها نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۴۶۳ در کتابخانهٔ گنج بخش اسلام‌آباد است؛ ۱۸ــ مختصرالفقه که به جامی منسوب است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کالج اسلامیهٔ دانشگاه پیشاور (به‌شمارهٔ ۶۷۴ب) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۹ــ مخمس مناجات صدیق که منسوب است به ابوبکر صدیق و جامی آن را به نظم فارسی درآورده است. دو نسخهٔ دست‌نویس آن در شبه‌قاره به دست آمده است که از آن شمار است نسخه‌ای که در کتابخانهٔ چشتی سلیمانی فیصل‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ ۲۰ــ نی‌نامه که شرح دو بیت آغازین مثنوی معنوی مولوی است و بیست و دو نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است که از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۳۹۴۷ که در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲۱ــ آداب بحث که نظمی است منسوب به جامی و چهار نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است و از آن شمار نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۸۰۰۴ که در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲۲ــ دستور معما که چهارنسخه از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۱۲۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش؛ ۲۳ــ دستور معما/ معمای صغیر که سه نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۰۵۴/۲۰۴۲/۶ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۲۴ــ دستور معمای منظوم که هفت نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۹۶۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش؛ ۲۵ــ بهارستان که سیزده نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۰/۲۶۹ در کتابخانهٔ مولوی محمدشفیع نگه‌داری می‌شود؛ ۲۶ــ چهل حدیث / اربعین حدیث که سه‌نسخه از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۸-۲/۲ در کتابخانهٔ همدرد کراچی؛ ۲۷ــ رساله در مناسک حج که دو نسخهٔ دست‌نویس آن، یکی به‌شمارهٔ N.M.1971-289 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی و دیگری به‌شمارهٔ ۱۰۹۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲۸ــ پاس انفاس / سررشتهٔ طریق خواجگان که ده نسخه از آن در شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۳۷-۱۹۶۹ در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۹ــ شرح حدیث عما/ شرح حدیث اباذر که هفت نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۸۰۹۷ که در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۳۰ــ نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص که هفده نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۳۵۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۳۱ــ اشعة‌اللمعات / شرح لمعات که بیست و سه نسخه از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره یافت می‌شود و از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ N.M.1967-335 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی؛ ۳۲ــ لوایح که نود و شش نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۴۳۰/۲۱۱۸ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۳۳ــ مراتب سته که منسوب است به جامی و شش نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۷۱۶۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش؛ ۳۴ــ ملفوظات جامی که این نیز به جامی منسوب است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در مشرقیهٔ دارالعلوم اسلامیه (به‌شمارهٔ ۱۰۴۷) نگه‌داری می‌شود؛ ۳۵ــ نورعلی نور که به جامی منسوب است و نسخه‌ای

دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ الریاض لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۳۶ـ کنزالملوک که مؤلف فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، آن را از نویسنده‌ای ناشناس دانسته، اما در نسخهٔ دست‌نویس گنجینهٔ نظامیان حیدرآباد به‌نام جامی ثبت شده است؛ ۳۷ـ رقعات جامی / منشآت جامی که پنجاه نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.528/212 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۸ـ جام قیصر که گزیده‌ای است از تحفة‌الاحرار و یوسف و زلیخا و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ عالیهٔ علمیه در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود؛ ۳۹ـ شواهدالنبوة لتقویة اهل‌الفتوة که سی نسخهٔ دست‌نویس از آن در شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۸۳۱/۱۸۱۱ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۴۰ـ نفحات‌الانس من حضرات‌القدس که هشتاد و هفت نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۳۳۶۹/۳۲۰/۴ در کتابخانهٔ مولوی محمدشفیع؛ ۴۱ـ شرح کافیه که سه نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۸۵۸۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش؛ ۴۲ـ صرف‌اللسان / صرف فارسی منظوم و منثور که چهار نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار است نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۳۳۶۹/۳۶۵/۴ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور؛ ۴۳ـ شرح مایة عامل / عوامل منظوم که به جامی منسوب است و پنج نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود، از آن‌شمار، نسخه‌ای در مدرسهٔ مظهرالعلوم کهده در کراچی. نسخه‌ای دیگر از آن نیز در کتابخانهٔ مولانا محمدعلی در مکهد اتک نگه‌داری می‌شود که بایزید کبیر آن‌را گزارش کرده است؛ ۴۴ـ مختصر وافی به قواعد / در قواعد علم قوافی / الرسالة‌الوافیه فی علم‌القافیه که چهل و سه نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره یافت شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۳۶/۳۶۸ در کتابخانهٔ مولوی محمدشفیع نگه‌داری می‌شود؛ ۴۵ـ رساله در عروض / مجمع‌الاوزان که سیزده نسخهٔ دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود و از آن‌شمار نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۲-۵/۱ در کتابخانهٔ همدرد کراچی؛ ۴۶ـ رسالهٔ صغیر که بشیر حسین آن را از نظامی دانسته و یگانه نسخهٔ دست‌نویس آن در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۵۰۵۳/۲۰۴۱/۱) نگه‌داری می‌شود؛ ۴۷ـ حلیة‌الحلل که دو نسخهٔ دست‌نویس از آن در دست است و هر دو نسخه، یکی به شمارهٔ ۱۷۹۱/۳ و دیگری به‌شمارهٔ ۱۸۱۳ در کالج اسلامیهٔ دانشگاه پیشاور نگه‌داری می‌شود. در شبه‌قاره، فراوان، بر آثار جامی شرح و حاشیه نوشته‌اند. حاشیه‌نویسی، شرح‌نویسی و پیروی از شعرِ شاعران گذشته، ویژگی اصلی دورهٔ زوال و انحطاط است. فقدان قوهٔ انتقادی و وفور ارجاعات صرفاً نقلی از ویژگی‌های این دوره‌ها است. نگاهی به فهرست کتاب‌های جامی نشان می‌دهد که جامی خود نیز، چه در مقام شاعر، چه در مقام عارف و چه در مقام ادیب، بیش از آن که خالقِ اندیشه‌های نو باشد، بسط‌دهنده و شارح آرا و مضامین دیگران است. ویژگی دیگر چنین دوره‌هایی این است که شاعران، نه‌تنها دیگران را توضیح می‌دهند، بلکه بر آثار خود نیز شرح و حاشیه می‌نویسند و توضیح می‌دهند. گسترش قوهٔ نظری، آن هم به شیوهٔ نقلی، نشان از ناباسندگی کنش ناب ادبی دارد؛ ضمن این که فقدان قوهٔ خلاقهٔ فردی با فقدان وضوح در اثر ادبی همراه می‌شود و همین فقدان وضوح است که لزوم توضیح خود را افزایش می‌دهد. شرح‌ها و حاشیه‌ها بر آثار جامی در شبه‌قاره: ۱ـ ابجدالعشق نوشتهٔ محمد هروی لاهوری دهلوی که شرح رسالهٔ مراتب سته، منسوب به جامی است؛ ۲ـ روایح شرح لوایح نوشتهٔ عبدی قصوری خویشگی در شرح لوایح جامی؛ ۳ـ کتابی دیگر با همان نام در شرح همان متن از جامی، نوشتهٔ عبدالنبی شطاری؛ ۴ـ حاشیة‌العجیبة‌العامه فی حل بعض‌اللوایح نوشتهٔ محمد بن فضل‌الله در شرح همان متن از جامی؛ ۵ـ شرح دستور معما نوشتهٔ ثانی بن محمد تاشکندی؛ ۶ـ هدایة‌الاخبار نوشتهٔ محمدرضا بن اکرم مولتانی قادری در ۱۱۷۲ق، که شرحی است بر تحفة‌الاحرار و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1971-18) نگه‌داری می‌شود؛ ۷ـ شرح تحفة‌الاحرار نوشتهٔ محمد بن غلام‌محمد کلهوی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ حمدیهٔ سید عبدالرحمان‌شاه نگه‌داری می‌شود؛ ۸ـ شرح تحفة‌الاحرار نوشتهٔ شیخ احمد بن شیخ فتح محمد بن محمد یوسف قریشی هاشمی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ مولانا محمدعلی در مکهد اتک نگه‌داری می‌شود؛ ۹ـ محمدیه نوشتهٔ محمد بن غلام محمد کلهوی که شرحی است بر سبحة‌الابرار و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ

۹۲۶) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ محمد بن غلام محمد کلهوی؛ ۱۱ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ میرنورالله احراری دهلوی (ـ ۱۰۷۳ق) که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ مولانا محمدعلی در مکهد اتک نگه‌داری می‌شود؛ ۱۲ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ عبدالواسع هانسوی به روزگار اورنگ‌زیب گورکانی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۹۱۴-۳۹۶۶-۳/۴۵۶) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۳ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ محمد ساجد بن فیض محمد جهجهانوی که به دست یکی از ارادتمندانش با نام محمدشاه در ۱۱۵۷ق گردآوری شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 1277Pi/VI59E) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۴ـ تحفة‌الناظمین نوشتهٔ محمدسلطان، به روزگار تیمورشاه بن احمدشاه درانی (۱۱۸۶ ـ ۱۲۰۷ق) در شرح یوسف و زلیخا. محمد سلطان دو شرح بر یوسف و زلیخا دارد. یکی با همان نام و یکی با نام شرح یوسف و زلیخا که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۳۶۱۵) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۵ـ شرح یوسف و زلیخا از نویسنده‌ای با نام رضا در ۱۱۹۷ق که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۳۱۳۶/۳۱) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۶ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ حاجی بهادر صاحب نقشبندی کوهاتی در پایان سدهٔ دوازدهم هجری که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1957-687/90) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۷ـ محبت‌نامه نوشتهٔ محمد بن غلام محمد کلهوی که شاید شرحی دیگر باشد از او بر یوسف و زلیخا در ۱۲۰۴ق. نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1979-62) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۸ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ صاحب عالم بن محمد اکرم بن محمد اعظم در ۱۲۰۹ق که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در دارالعلوم‌الاسلامیه در هریپور هزاره نگه‌داری می‌شود؛ ۱۹ـ مفتاح‌المقاصد نوشتهٔ ولی ختکی که شرحی دیگر است بر یوسف و زلیخا و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ فیصل کالونی پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ ۲۰ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ مولوی نظام‌الدین راجپوت که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۱۴۳۸) نگه‌داری می‌شود؛ ۲۱ـ شرح یوسف و زلیخا نوشتهٔ فیروزالدین بن حافظ‌الدین در میانهٔ سدهٔ چهاردهم که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ فیروزالدین در نوشهرهٔ پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ ۲۲ـ شرح یوسف و زلیخا از نویسنده‌ای ناشناس که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۴۰۸۵) نگه‌داری می‌شود؛ ۲۳ـ شرح یوسف و زلیخای جامی، نوشتهٔ محمدافضل الٰه‌آبادی (۱۰۳۸ ـ ۱۱۲۴ق)؛ ۲۴ـ شرح یوسف و زلیخای جامی نوشتهٔ محمدرضای مولتانی لاهوری (ـ ۱۰۹۸ق)؛ ۲۵ـ فرهنگی از واژگان یوسف و زلیخا از نویسنده‌ای ناشناس، در دست است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۶۹۹۲) نگه‌داری می‌شود؛ ۲۶ـ حاشیهٔ نفحات‌الانس، نوشتهٔ محمد بن محمود دهدار (ـ ۱۰۱۶ق) که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ سعیدیهٔ میانوالی در کندیان نگه‌داری می‌شود؛ ۲۷ـ شرح کافیه نوشتهٔ محمدقاسم بن ابوالقاسم بخارایی. این کتاب شرحی است بر فواید ضیائیهٔ جامی که آن نیز خود شرحی است بر کافیهٔ ابن حاجب عربی؛ ۲۸ـ از فواید ضیائیه شرحی دیگر نیز در دست است که نویسندهٔ آن ناشناس است؛ ۲۹ـ کشف‌المواضع‌الخفیه من فوایدالضیائیه نوشتهٔ محمدگل بن شیخ امام محمدرضا زکوری نقشبندی مجددی که شرحی است بر فواید ضیائیهٔ جامی؛ ۳۰ـ شرح دستور معما نوشتهٔ سید اولاد حسین شادان بلگرامی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ سید اصغر علی شادان بلگرامی در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۱ـ خلاصة‌العقاید نوشتهٔ عبدالحق محمد مخدوم دستگیر سادی که شرحی است بر اعتقادنامهٔ جامی؛ ۳۰ـ شرحی بر لوایح نوشتهٔ شیخ عبدالنبی (ـ ۹۵۹ق) که شرحی دیگر است بر لوایح جامی. جز این، در کتابخانه‌های شبه‌قاره شروح و حواشی دیگر نیز نگه‌داری می‌شود که دانسته نیست در شبه‌قاره نوشته شده‌اند یا در جای دیگر. این تعدد و وفور شرح و حاشیه‌نویسی بر آثار جامی، نشان از آوازهٔ او در شبه‌قاره دارد. به پیروی از آثار جامی نیز، در شبه‌قاره، شاعران و نویسندگان، فراوان، قلم زده‌اند. نمونهٔ کامل این پیروی‌ها، شیخ یعقوب صرفی کشمیری است که از استاد خود شیخ حسین خوارزمی لقب جامی ثانی یافته بود. شیخ حسین خوارزمی از شاگردان جامی بود و یکی از مروجان فکر و شعر جامی در شبه‌قاره به‌شمار می‌آمد. پیروی از آثار جامی در شبه‌قاره: ۱ـ روایح، نوشتهٔ یعقوب صرفی* کشمیری، به‌نثر آمیخته به نظم که به پیروی از لوایح جامی نوشته شده است؛ ۲ـ شرح رباعیات یعقوب صرفی نوشتهٔ صرفی کشمیری که شرحی است بر رباعیات خود او، به پیروی از جامی که بر

رباعیات خود شرح نوشته است؛ ۳ـ مغازی‌النبی / النبوة، سرودهٔ یعقوب صرفی کشمیری که چهارمین مثنوی از مثنوی‌های پنج گنج او است، به‌پیروی از خردنامهٔ اسکندری جامی؛ ۴ـ مثنوی ذره و خورشید سرودهٔ زلالی خوانساری (ـ ۱۰۳۱ق) که در برابر سبحةالابرار سروده شده است؛ ۵ـ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس نوشتهٔ لعل‌بیگ بدخشی (۹۶۸ ـ ۱۰۲۲ق) در پیروی از نفحات‌الانس من ثمرات‌القدس. این کتاب به کوشش سید کمال حاج سید جوادی در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۷۶ش)؛ ۶ـ مثنوی کمند وحدت سرودهٔ میرزا مبارک‌الله واضح که در جواب سلسلةالذهب سروده شده است؛ ۷ـ مثنوی تاب زنار از هماوکه در جواب سبحةالابرار جامی سروده شده است؛ ۸ـ صادق اردوبادی نیز رباعی‌های خود را به پیروی از جامی شرح کرده است؛ ۹ـ معراج‌الآمال، سرودهٔ ضمیری اصفهانی که در برابر یکی از مثنوی‌های جامی سروده شده است؛ ۱۰ـ نی‌نامه نوشتهٔ یعقوب چرخی در شرح مثنوی معنوی مولوی که به پیروی از جامی نوشته شده است؛ ۱۱ـ یوسف و زلیخا سرودهٔ محمدصالح کنجاهی (۱۲۲۱ ـ ۱۲۷۰ق)؛ ۱۲ـ مثنوی دلریش سرودهٔ محمدعمران که دنبالهٔ یوسف و زلیخا است و در ۱۳۴۰ق سروده شده است؛ ۱۳ـ احسن‌المنظومه سرودهٔ شاعری با تخلص پیری که آن نیز ادامهٔ یوسف و زلیخا است؛ ۱۴ـ یوسف و زلیخا سرودهٔ فیضی به روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق)؛ ۱۵ـ یوسف و زلیخا سرودهٔ شاعری با تخلص حبیبی به روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق). جز این‌ها، بسیاری شاعران، به استقبال از غزل‌های جامی غزل گفته‌اند که از آن‌شمار شاهدی قمی، شاعر همروزگار جامی را می‌توان نام برد. عبدالرحیم خان‌خانان، رستم میرزا فدایی و پسر او مراد میرزا در استقبال از این غزل جامی طبع‌آزمایی کرده‌اند. مصرع آغازین غزل جامی چنین است: «بهر یک گل زحمت صد خار می‌باید کشید.» جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) نیز در پیروی از این غزل، غزلی سرود که مطلع آن چنین است: «ساغر می بر رخ گلزار می‌باید کشید ـ ابر بسیار است، می بسیار می‌باید کشید.» بسیاری از آثار جامی به زبان‌های محلی شبه‌قاره ترجمه شده‌اند. جالب این که در میان آثار جامی یوسف و زلیخا، بیشترین حجم ترجمه را به خود اختصاص داده است. این‌که چرا از میان آثار متعدد جامی، از این اثر او، چنین استقبالی شده است، قطعاً دلایلی دارد که باید بررسی شود. ترجمهٔ آثار جامی در شبه‌قاره: ۱ـ ترجمهٔ منظوم چهل حدیث / اربعین حدیث، به اردو، سرودهٔ ظهرعلی‌خان (لاهور، ۱۳۷۶ق)؛ ۲ـ ترجمهٔ اسرارالجلی فی ذکرالخفی، به اردو، از نویسنده‌ای ناشناس (لاهور، ؟)؛ ۳ـ مفاتیح‌الاعجاز، ترجمه و شرح رباعیات جامی به اردو، از شمس‌الدین قادری فاضلی؛ ۴ـ ترجمه و شرح سلامان و ابسال، به سندی، از غلام‌حسین جلبانی (حیدرآباد، ۱۳۸۲ق)؛ ۵ـ ترجمهٔ شواهدالنبوة لتقویة یقین اهل‌الفتوة، به اردو، از بشیر حسین ناظم (لاهور، ؟)؛ ۶ـ اعتقادنامه / عقاید جامی که بخشی از مثنوی سلسلةالذهب است، در شبه‌قاره چند ترجمه‌دارد: (۶ـ۱) ترجمه‌ای از محمدعلی میسوری. (۶ـ۲) ترجمه‌ای از نویسنده‌ای ناشناس. (۶ـ۳) ترجمه‌ای از جمال‌الدین محمد (مدراس، ۱۲۸۱ق). (۶ـ۴) با نام حمایت‌نامه / حمایت‌الاسلام که ترجمه‌ای منظوم است از مظفرالدین معلی حیدرآبادی (حیدرآباد، ۱۳۳۲ق). همهٔ این ترجمه‌ها به اردو هستند؛ ۷ـ از لوایح نیز ترجمه‌هایی چند در دست است که همهٔ آن‌ها به اردو هستند: (۷ـ۱) با نام تجلیات دل از لقمان‌الدولهٔ حیدرآبادی (حیدرآباد دکن، ۱۳۳۱ق). (۷ـ۲) ترجمه‌ای نیز از آن در دست است که در مجموعه‌ای به چاپ رسیده است. این مجموعه، جز لوایح، شرح رباعیات جامی، روایح یعقوب صرفی و رسالهٔ بت‌پرستی را نیز در بر می‌گیرد و مترجم آن ناشناس است (لاهور، ؟). (۷ـ۳) ترجمه‌ای از فیض‌الحسن فیضی جالندهری (لاهور، ۱۳۳۹ق). (۷ـ۴) ترجمه و شرحی از محمد عبدالرشید فاضل (کراچی، ؟)؛ ۸ـ نفحات‌الانس من حضرات‌القدس، به اردو، از شمس بریلوی که همراه است با مقدمه‌ای دربارهٔ جامی و روزگار و زندگانی او (کراچی، ۱۴۰۲ق). این کتاب دو ترجمهٔ دیگر نیز دارد. یکی با نام حیات صوفیه از حدادریس که ترجمه و تلخیصی به اردو است و ترجمه‌ای دیگر به قلم خواجه بدرالدین سرهندی (مرادآباد، ۱۳۱۶ق)؛ ۹ـ از یوسف و زلیخا ترجمه‌هایی فراوان در دست است: (۹ـ۱) ترجمه‌ای از عبدالقادرخان، به‌پشتو (قندهار، ۱۳۴۰ق). (۹ـ۲) با نام عشق‌نامه، به‌نظم اردو، از قادرعلی نگار عظیم‌آبادی در ۱۲۸۰ق. (۹ـ۳) ترجمه‌ای از ابوالحسن فریدآبادی به نثر اردو (لکنو، ۱۳۱۰ق). (۹ـ۴) ترجمه‌ای از امین مقیم گردهر به‌نظم اردو در ۱۱۰۹. (۹ـ۵) ترجمه‌ای از مجیب‌الله به نظم اردو در ۱۲۳۰ق. (۹ـ۶) ترجمه‌ای از تنندکشور به نظم اردو در ۱۲۸۸ق. (۹ـ۷) ترجمه‌ای از احمد علی به نظم اردو. (۹ـ۸) ترجمه‌ای از مترجمی ناشناس به اردو (کانپور، ؟). (۹ـ۹) ترجمه‌ای از مولوی سعید احمد به نثر اردو که همراه با متن فارسی به چاپ رسیده است (کانپور،

۱۳۲۴ق). (۹ـ۱۰) ترجمه‌ای از مترجمی با نام یا تخلص فقر به اردو (لکنو، ۱۳۲۷ق)؛ ۱۰ـ بهارستان جامی نیز در هند، به همت انجمن کاماشاسترا، به انگلیسی ترجمه شده است (۱۸۸۷م). از زمان پیدایش صنعت چاپ آثار جامی در شبه‌قاره بارها و بارها به چاپ رسیده‌اند. نگاهی به فهرست آثار چاپ شدهٔ جامی در شبه‌قاره، نشان می‌دهد که میان قدیمی‌ترین چاپ آثار جامی تا جدیدترین آن‌ها، دست‌کم، فاصله‌ای صد ساله هست و در این فاصله، آثار جامی بارها چاپ و منتشر شده‌اند. چاپ آثار جامی در شبه‌قاره: ۱ـ شرح بیتی از امیرخسرو دهلوی (دهلی، ۱۳۲۹ق)؛ ۲ـ هفت اورنگ (لکنو، ۱۳۲۹ق)؛ ۳ـ دو چاپ از سلسلة‌الذهب در دست است و هر دو چاپ آن در هامش نفحات‌الانس به‌چاپ رسیده است (هند، ۱۲۸۹ق و لکنو ۱۳۲۳ق)؛ ۴ـ از تحفة‌الاحرار سه چاپ در دست است (لکنو، ؟؛ بمبئی، ؟ و لکنو، ۱۸۶۹م)؛ ۵ـ از سبحة‌الابرار چهار چاپ در دست است (کلکته، ۱۸۱۱م، کلکته، ۱۸۱۸م، کلکته، ۱۸۴۸م و هند ۱۳۲۳ق)؛ ۶ـ نوزده چاپ از یوسف و زلیخا در دست است (کانپور، ۱۹۱۶م، بمبئی، ۱۳۴۷ق، لکنو، ۱۹۲۳، بمبئی ۱۲۴۹ و ۱۲۷۰ق، لکنو، ۱۲۹۶ق، بمبئی، ۱۸۲۹م، بمبئی، ۱۸۸۰م، بمبئی، ۱۸۷۵م، بمبئی، ۱۲۷۷ق، کانپور، ۱۸۷۷م، کانپور، ۱۲۹۶ق، کانپور، ۱۸۷۹م، کانپور، ۱۲۸۵ق، لاهور، ۱۳۲۷ق، لکنو، ۱۸۸۲م، لکنو، ۱۸۸۰م، لکنو، ۱۸۷۶م، لکنو، ۱۸۷۲م و لکنو، ۱۲۸۲ق)؛ ۷ـ از دیوان جامی سه چاپ در دست است (کانپور، ۱۸۸۳ و ۱۸۷۰م و لکنو، ۱۳۲۹ق)؛ ۸ـ چهار چاپ از بهارستان در دست است: روضهٔ هفتم آن، در احوال شاعران، جداگانه به چاپ رسیده است (۱۳۲۹ق، کانپور، ۱۸۸۳م، کانپور، ۱۸۷۰م، لکنو، ۱۳۲۹ق)؛ ۹ـ انشای جامی / رسالهٔ منشآت / رقعات که چهار چاپ از آن در دست است (کلکته، ۱۸۱۱ و ۱۲۷۰ق، لاهور، ۱۲۷۰ق و لکنو، ۱۲۸۶ق)؛ ۱۰ـ از لوایح / لوایح جامی در تصوف دو چاپ در دست است (لکنو، ۱۸۸۰ و ۱۹۳۶م)؛ ۱۱ـ نقدالفصوص فی شرح نقش‌النصوص (بمبئی ۱۳۰۶ق)؛ ۱۲ـ شرح زلیخا / محمدیه که شرح خود جامی است بر یوسف و زلیخا و چهار چاپ از آن در دست است (لاهور، ۱۹۰۰م، کانپور، ۱۸۷۷ و ۱۸۸۲م و کلکته، ۱۲۷۹ـ۱۲۸۳ق)؛ ۱۳ـ از شواهدالنبوة فی طریق اهل‌الفتوة پنج چاپ در دست است (بمبئی، ؟، لکنو، ؟، هند، ۱۲۷۹ق، لکنو، ۱۸۷۶ و ۱۸۸۲م)؛ ۱۴ـ رسالهٔ قافیه به اهتمام بلوخمان در کلکته به‌چاپ رسیده است (۱۸۶۷م)؛ ۱۵ـ از نفحات‌الانس من حضرات‌القدس چهار چاپ در دست است (کلکته، ۱۸۵۹م با مقدمهٔ ناسولیس، هند، ۱۲۸۹ق؛ به‌اهتمام قاضی ابراهیم و ملا نورالدین، کانپور، ۱۸۸۵م و لکنو، ۱۹۱۵م)؛ ۱۶ـ اعتقادنامه (بمبئی، ۱۳۰۴ق)؛ ۱۷ـ لوامع (دهلی، ۱۳۲۹ق)؛ ۱۸ـ شرح مائة عامل (دهلی، ۱۳۱۱ق)؛ ۱۹ـ دیوان جامی که دربردارندهٔ غزلیات، قطعات، مفردات، رباعیات، مناجات و مثنوی است (لاهور، ۱۳۲۷ق)؛ ۲۰ـ کتابی به نام صرف میر نیز در دست است که شاه‌ولی‌الله محدث دهلوی (ـ ۱۱۷۶ق) در مقدمهٔ آن نوشته که قواعد صرف جامی را عیناً آورده و تنها در مواردی آن را دستکاری کرده است (دیوبند، ۱۳۳۴ق). فهرست‌نویسان و نسخه‌شناسان شبه‌قاره در فهرست‌هایی که از کتاب‌های چاپی و خطی به دست داده‌اند، در مواردی، به اشتباه، آثاری را که نام نویسندگان آن‌ها دانسته نبوده به جامی نسبت داده‌اند. از آن شمار، کتابی با نام ارشادالمریدین در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۶۳۱۴) در دست است که به اشتباه از جامی دانسته شده است. نویسندهٔ این کتاب کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۰۶؛ بهارستان، ۱۴۹؛ بهارستان سخن، ۳۷۷ـ۳۸۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۰، ۲۳۰، ۵۶۵، ۵۶۶، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۲۹، ۸۶۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۵۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، در صفحات فراوان؛ تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیهٔ پنجاب پبلک لائبریری لاهور، ۱/۱۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۳، ۵۷۷؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس؛ جامی، علی‌اصغر حکمت، ۵۳؛ جامی، نجیب مایل هروی، ۳۰۱ـ۳۰۲؛ دود چراغ محفل، ۱۰۱؛ دیوان جامی، ۲/۱۲۴ـ۱۳۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۱۴۶ـ۱۴۸، ۱۶۸؛ شرح عرفانی غزلهای حافظ، در صفحات فراوان؛ شمع انجمن، ۱۰۴ـ۱۰۶؛ فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب، ۲۵۳، ۳۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، در صفحات فراوان؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، در صفحات فراوان؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، در صفحات فراوان؛ فهرست مخطوطات شفیع، در صفحات فراوان؛ فهرست مخطوطات شیرانی، در صفحات فراوان؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، در صفحات فراوان؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب لاهور گنجینهٔ آذر، ۴۷، ۵۰، ۱۷۱، ۱۲۳، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۹، ۳۱۳، ۳۱۶، ۴۳۸، ۴۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ

راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۱۴، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا، ۲۵، ۲۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی، ۱۲۰، ۱۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، در صفحات فراوان؛ کاروان هند، ۱/ سی‌وسه، ۱۳۸، ۶۶۲؛ ۱۵۳۸/۲؛ گنجینهٔ شوق، ۱۶، ۵۹، ۶۱، ۱۳۰، ۱۳۴؛ مخزن الغرائب، ۸۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۵۶، ۲۹۳؛ مخزن الغرائب، ۵۱۷-۵۱۶/۱؛ مرآت‌الخیال، ۵۸-۶۰؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۶۵/۴، ۲۶۳، ۲۷۱؛ مقامات جامی، ۲۱۵-۲۱۶؛ منتخب‌التواریخ، چاپ توفیق سبحانی، ۲۱، ۸۴، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۳؛ میخانه، ۱۰۰-۱۱۱؛ نامه‌ها و منشآت جامی، ۲۴۰-۲۴۵، ۲۷۴، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۳-۲۸۶؛ نثر عشق، ۳۱۸/۱-۳۲۳؛ نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۷، ۵۶۴؛ هفت‌آسمان، ۸۲-۸۸؛ هفت اقلیم، ۶۹۴/۲-۷۰۰؛ سید حسن عباس، «رساله در شرح بیت امیرخسرو دهلوی از جامی»، دانش، شمارهٔ ۳۴، تابستان ۱۳۷۲ش، صص ۵۵-۶۶؛ خان‌محمد عامر، «علل گسترش و رواج زبان و ادب فارسی در هند»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، زمستان ۱۳۷۸ش، ص ۴۸؛ سید کمال حاج سیدجوادی، «خیام و جامی در شبه‌قارهٔ هند»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۸۵-۸۹.

شریفی

جانان‌بیگم (jā.nān.bey.gom)، جانان بهارلو فرزند عبدالرحیم‌خان پور بیران، ملقب به خان‌خانان، ــ ۱۰۷۰ق، بانوی فاضل، مفسر، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر او عبدالرحیم‌خان (۹۶۴ــ ۱۰۳۶ق)، سپهسالار جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) پادشاه بابری هند بود. وی مردی ادیب و هنرپرور بود و از شعرا و حکمای ایرانی حمایت می‌کرد. جانان بیگم در دهلی به دنیا آمد، در آن‌جا بالید و در علوم و فنون آن روزگار مهارتی بسزا یافت. جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) که آوازهٔ حسن و کمال او را شنید او را به ازدواج فرزندش دانیال درآورد و حکومت ولایت گجرات را به او سپرد. پس از چندی دانیال در آن‌جا درگذشت و جانان بیگم مدت زیادی پس از او زیست. تا این‌که جهانگیر از او خواستگاری کرد. جانان بیگم خواهش سلطان را رد کرد و گویند دندان‌های خود را کشید، گیسوانش را برید و آن‌ها را نزد جهانگیر فرستاد. پادشاه که از این عمل شگفت زده شده بود، او را تحسین کرد و وی را زنی پاکدامن خواند. از آثار جانان بیگم تفسیری بر قرآن کریم به فارسی و دیوان شعر یاد کرده‌اند، اما هیچ‌یک از آن‌ها در دست نیست.

منابع: از رابعه تا پروین، ۹۰-۹۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۳۰/۲؛ تذکرة‌الخواتین، ۸۰؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۱۳۹/۳؛ حدیقهٔ عشرت، ۱۶؛ خیرات حسان، ۸۸/۱؛ روز روشن، ۱۶۳؛ زنان سخنور، ۱۵۰؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۱۵۹-۱۶۰؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۲/۵-۱۲۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۱۴؛ «پرده‌نشینان سخنگوی»؛ آریانا، سال دهم، شمارهٔ چهارم، ص ۵۲.

مژدهی

جانباز (jān.bāz)، حشمت‌رای، معروف به بالارام، فرزند صاحب‌رای فرزند رام‌کشن فرزند بهگونت رای فرزند کشن‌داس، ز ۱۲۴۵ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از قوم کایتهه بود و مانند اجدادش عامل یا مأمور گردآوری مالیات بود. با تخلص جانباز شعر می‌سرود. برای تعلیم پسرش، راجیشررای، دربارهٔ علم سیاق کتابی نوشت با نام کلید ادراک/ کلیدالادراک که در ۱۲۴۵ق کامل شد. این کتاب در یک مقدمه (در هفت فایده) و دو مقاله (در علم، در عمل) و هر مقاله در چند فصل و طریق و ضابطه نوشته شده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳/۱-۲۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۳-۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,280.

ربیعیان

جانشاه رضوی، سیدمیر جان‌محمد بهکری ← میربهکری

جان‌محمد (jān.mo.ham.mad)، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. منشی راجه دولتمندخان، از اشراف دورهٔ فرمانروایی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود. وی مجموعه‌ای از نامه‌ها، گزارش‌ها و فرمان‌های رسمی را در کتابی به‌نام انشای جان‌محمد گردآوری و تنظیم کرد، که بر تاریخ اجتماعی، خط مشی مذهبی و آداب آن دوره پرتو می‌افکند. نام دیگر این اثر انشای دولتمندخان است

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature, 281; *Mughals in India* ,228.

ربیعیان

جـــان‌محمد انـصاری (jān.mo.ham.mad-e.an.sā.ri)، مـلقب بـه صدیق، فرزند ابوسعید، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. به نوشتهٔ خـودش، پس از تـحصیلات رسمی حدود سی‌سال در جست‌وجوی مـردی جـامعِ عـلم و معرفت بود، تا این‌که به شیخ نجم‌الدین برخـورد و هـفده‌سال مرید وی شد. جان‌محمد پس از درگذشت مراد خود، نامه‌های عرفانی او را زیر عنوان کلمات طیبات گردآوری کرد. این کتاب دو قسمت دارد. در قسمت یکم نامه‌های شیخ به گـردآورنده آمـده است، در دو فصل : ۱ـ نامه‌هایی که پیش از مرگ صاحب‌زاده قیام‌الدین احمد (پسـر شـیخ نـجم‌الدیـن؟) صـادر شـده و ۲ـ نامه‌هایی که پس از مرگ صاحب‌زاده صادر شده؛ قسمت دوم نیز نامه‌های شـیخ را بـه دیگـران دربـرمی‌گیرد، در سـه فـصل: ۱ـ نامعلوم، ۲ـ چهار مکتوب به مسعود کلان، ۳ـ بیست‌وشش مکتوب به شیخ عبداللطیف. نسخه‌ای از کلمات طیبات به شمارهٔ N.M.1957-909/29 و تاریخ کتابت ۲۹ رمضان ۱۱۸۴ق در موزهٔ ملی پاکستان، کراچی نگه‌داری می‌شود. شرح قـصیدهٔ خـمریهٔ غوثیه (شرح قصیده‌ای عرفانی از عبدالقـادر گـیلانی) اثـر دیگـر جان‌محمد است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مولانا عبدالکریم قلعه‌داریِ گجرات، مربوط به سـدهٔ سـیزدهم هـجری نگـه‌داری می‌شود. مهم‌ترین اثر او تهذیب و ترجمهٔ تفسیر سورهٔ یوسف (ع) از امام محمد غزالی، با نام احسن‌القصص است که نسخه‌ای از آن به شـمارهٔ ۸۶۱۸ در کـتابخانهٔ گـنج‌بخشِ اسـلام‌آباد نگـه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکـستان، ۱۶۱۷/۳، ۱۸۰۶-۱۸۰۷؛ ۲۲۵/۵؛ ۱۰۳۴/۶؛ فهرست نـسخه‌های خـطی فـارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۲۵۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,281.

ربیعیان

جــــــان‌محمد ســــــیوستانی (jān.mo.ham.mad-e.si.ves.tā.ni)، ز۱۱۳۹ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ فرخ سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) عامل یا مأمور مالیاتیِ دیپالپورِ پنجاب بود. پس از فرخ‌سیر، عبدالصمدخان، حکمران آن ولایت مقامش را بالا برد. جان‌محمد مجموعه‌ای از نامه‌های خود را در کتابی با عنوان مکتوبات جان‌محمد (۱۱۳۹ق) گرد آورد. این اثر، عرضه داشت‌ها و گـزارش رخ‌دادهـای جـان‌محمد است در روزهـای خدمت خود که هفت نامه را دربرمی‌گیرد: ۱ـ عرضه‌داشت به فرخ‌سیر، ۲ـ پاسخ آن، ۳ـ به میرزا محمد عسکری جیو، ۴ـ پاسخ آن، ۵ـ مکتوب نواب زکریاخان به نواب عبدالصمدخان، ۶ـ پاسخ آن و ۷ـ عرضه‌داشت به عبدالصمدخان. نسخه‌ای از مکتوبات جان‌محمد، بدون تـاریخ و شـماره، در دانشگـاه سـندِ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پـاکستان، ۲۹۷/۵، ۵۰۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,282.

ربیعیان

جـان‌محمد لاهـوری (jān.mo.ham.mad-e.lā.hu.ri)، جـان‌محمد فرزند محمدغوث فرزند ولی‌الله سیالکوتی، ۱۱۹۳ـ لاهـور ۱۲۶۸ق، فقیه حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم سیالکوت بود، اما در لاهور سکنی داشت. نزد استادان روزگار خود دانش آموخت و سپس به تدریس و وعظ و تألیف روی آورد. وی از مشایخ و علمای بزرگ لاهور در روزگارش به‌شمار می‌آمد و خطیب مسجد نورمحمد ایمان‌والا در کشمیری‌بازار لاهور و سرپرست مـدرسهٔ آن بـود. از آثـارش: ۱ـ البیان فی قباحة‌الدخان به فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کـراچـی بـه شمارهٔ N.M.1958-572/1) در روا نبودن تنباکو؛ ۲ـ نورالابصار فی مناقب‌الصحابة‌الکبار به فارسی (نوشته در ۱۲۳۱ق) در سه فصل (۱ـ در اجوبهٔ بعضی مطاعن اهل سنت، ۲ـ در بعضی عـقاید شیعه که خلاف کتاب و سنت است و ۳ـ اندکی از احکام فقهیهٔ شـــیعه کـــه خـــلاف است)؛ ۴ـ زبـدة‌التـفاسیر والتـذکیر؛ تـذکرة‌المـذکرین /زادالمـذکرین بـه فـارسی (نسخهٔ مـوزهٔ مـلی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1973-133) که شاید هـمان اثـر پیش گفتهٔ وی باشد و شامل قصص و تفاسیر برخی سوره‌های قرآن و فضایل روزها و ماه‌ها و رویدادهای تـاریخی آن مـاه‌ها است؛ ۵ـ شرح قصیدهٔ برده؛ ۶ـ شرح بدء‌الامـالی؛ ۷ـ رسـالة فی‌العقاید در عقاید حنفیان؛ ۸ـ رساله در اثبات خلافت مـعاویه؛ ۹ـ قواعدالاحکام فی شعایرالاسلام؛ ۱۰ـ رسالة فی عدم فـرضیة صلاة‌الجمعه فی هذه‌البلاد که شاید هـمان رسـالهٔ قواعـدالاحـکام است؛ ۱۱ـ معراج‌نامه.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹۵/۵-۱۹۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۰؛ حدیقة‌الاولیا، ۲۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی

پاکستان، ۴۰۵/۱؛ ۱۲۰۰/۲؛ ۲۲۷۳/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۱۶۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۸/۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 281.

رسولی

جانم، شاه برهان‌الدین ← برهان‌الدین جانم چشتی

جان‌نثارخان، یادگار بیگ، مخاطب به لشکرخان، پسر زبردست‌خان ← لشکرخان

جانی بخاری (jā.ni-ye.bo.xā.ri) ، ــ ۹۵۶ق، شاعر وراروی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم بخارا بود و چون پدرش نگاهبان کاروان‌سرایی در بخارا بود، او را تیمباتی نیز گفته‌اند. او نیز نخست همان کار را پیشه کرد، اما وقتی به فراگیری دانش پرداخت از این کار دست شست و به سرایش شعر روی آورد. بخاری در دورهٔ ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۲ــ ۹۳۷ق) به کابل رفت و در دربار وی کارش بالا گرفت و با بزرگان آن‌جا آشنا شد. وی پس از بابر، به خدمت همایون (۹۳۷ــ ۹۶۳ق) درآمد. وی که از غزل‌سرایان بنام روزگار خود بود، هجویه‌ای دربارهٔ خود و خاندان شاپور، فرزند محمدشاه سرود که سبب خرسندی همایون گردید و بدو صلهٔ فراوان بخشید. وی سرانجام در ۹۵۶ق با زهری که غلامی در غذایش ریخت کشته شد. جانی شاعری صاحب‌دیوان بود، اما از سروده‌هایش تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده‌هاست.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۶۰/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۱؛ الذریعه، ۱۹۰/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۹/۱؛ شام غریبان، ۶۵ـ ۶۶؛ صبح گلشن، ۱۰۰؛ مذکر احباب، ۲۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۶۰۷ـ ۶۰۸؛ منتخب‌التواریخ، ۴۷۷/۱ـ ۴۸۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۴ـ ۲۹۵.

جهان‌تاب

جانی‌بیگ ترخان (jā.ni.beyg-e.tar.xān)، میرزا جانی‌بیگ پسر پاینده‌محمد پسر میرزا محمدباقی‌خان پسر میرزا عیسی پسر عبدالعلی پسر عبدالخالق، ــ ۲۷ رجب ۱۰۰۹ق، فرمانروای سند (۹۹۳ــ ۱۰۰۹ق). پدرش پاینده‌محمد/ پاینده‌بیگ پسر بزرگ میرزا محمدباقی‌ترخان، حاکم خونریز و سخت‌کُش سند، بود. پاینده‌محمد در حیات پدرش باقی‌خان به حکومت صوبهٔ سیوستان/ سیوان و دژ سیهوان/ سهوان از ولایت سند و رویارویی با تاخت‌وتازهای لشکریان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) که صوبهٔ بهکر/ بکر را گرفته و در آن‌جا مستقر شده بودند، گماشته شد. اما چون پاینده‌محمد خبط دماغ داشت و مشهور به دیوانگی بود، باقی‌خان مهمات امور را برعهدهٔ پسرش میرزا جانی‌بیگ گذاشت و شمس کشمیری را به وکالت او گماشت (تاریخ طاهری، ۱۵۲). میرزاجانی‌بیگ نیز «با وجود خوردسالی کار بزرگان کرده، آن حدود را چنان‌که باید نگاه‌داشت.» (تحفة‌الکرام، ۱۴۴) پس از مرگ میرزا محمدباقی، که در اواخر عمر دچار جنون شد و خود را به زخم خنجر و شمشیر بکشت (شوال ۹۹۳ق)، امرای سند در تته نخست می‌خواستند که از میان دو پسر به‌جا مانده‌اش، پاینده‌محمدخان و میرزا (محمد) مظفر، میرزا مظفر، حاکم «سرکار چاچکان [از] صوبهٔ بدین» را جانشین وی سازند، اما چون مادر میرزا مظفر از راجپوتان بود اندیشیدند که ممکن است با برآمدن میرزا مظفر، راجپوتان قدرت گیرند و سررشتهٔ کارها را به‌دست آورند و دست امرای قدیمی را از کارها کوتاه کنند و ریشهٔ آن‌ها را برکنند. بنابراین رأی بگردانیدند و پاینده‌محمدخان/ پاینده‌بیگ را به حکومت سند برگزیدند. با این‌همه، چون پاینده‌محمدخان را نیز مجذوب و دیوانه می‌دانستند قرار نهادند که پاینده محمدخان تنها به‌نام فرمانروای سند باشد و سررشتهٔ کارها را به‌دست پسرش جانی‌بیگ بسپارند. بدین‌قرار پیکی نزد جانی‌بیگ در سیوستان فرستادند و از او خواستند تا با پدرش به‌شتاب خود را به تته برساند. جانی‌بیگ پس از رسیدن به تته، در حالی‌که پدرش تنها به‌نام فرمانروای سند بود، سررشتهٔ کارها را به‌دست گرفت. وی، در آغاز کار، ظاهراً برای نشان دادن سیاست خود و افکندن رعب و ترس در میان مخالفان، چند تن از جمله ملک‌احمد، پسرخواندهٔ میرزامحمدباقی، را به تهمت دست داشتن در کشتن میرزا محمدباقی، به بدترین صورت بکشت. در این هنگام میرزا مظفر، پسر کوچک میرزا محمدباقی، که به دعوی فرمانروایی، با وکیل و مدارالمهام خود علی‌خان، از صوبهٔ بدین به‌سوی تته آمده، ولی امرای پایتخت سند وی را به درون شهر راه نداده بودند، بترسید و شتابان به بدین بازگشت و در آن‌جا در پی بسیج کردن سپاه برای یورش به تته برآمد. اما جانی‌بیگ بدو فرصت نداد و به سرعت به بدین لشکر برد و میرزا مظفر را بشکست و گریزاند و میرزامظفر به نزد خویش مادریش رای یاره‌جاریجه در کهچه پناه برد. بدین‌سان،

جانی‌بیگ بر حکومت سند در تته استقرار یافت. وی به‌خلاف نیای خود میرزا باقی، در برخورد با مردم سیاستی نرم و مداراجویانه پیش گرفت، دست تصرف در خزاین زر و گوهر که نیاکانش، به‌ویژه میرزامحمدباقی، در طی سالیان دراز گردآورده بودند، بگشود و به داد و دهش پرداخت. در نتیجه «در ولایت تته رونق تازه پدید آمده و سپاه و سایر رعایا که در عهد میرزا باقی شبی به آسایش نغنودند و روزی روی آرام ندیده بودند به طمأنیت قلب و اطمینان در بستر راحت پا دراز کردند.» (مقالات‌الشعرا، ۱۴۰) «در زمان او علما و فضلا از اطراف و جوانب سند رو نهادند و رعایت کلی ازو یافتند.» (مآثر رحیمی، ۳۴۴/۲) در این هنگام جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق)، نواب (محمد) صادق‌خان، از امرای بلندپایهٔ درگاه خود را به حکومت بهکر و تسخیر ولایت تته گماشت و با صدور فرمانی خطاب به جانی‌بیگ از او خواست تا نه‌تنها همچون پدرانش خطبه به‌نام پادشاه گورکانی بخواند، بلکه سکه نیز به‌نام وی زند و پیشکش درخور به‌درگاهش بفرستد و حتی خود برای اظهار فرمانبرداری به‌حضور آید. گفتنی است تا این هنگام، از ولایت سند، تنها بهکر به تصرف مستقیم جلال‌الدین اکبرگورکانی درآمده بود و بخش اعظم این ولایت، به مرکزیت تته، در دست ترخانیان بود که به‌رغم اطاعت ظاهری از پادشاه گورکانی، عملاً به استقلال فرمان می‌راندند. جلال‌الدین اکبر گورکانی مصمم بود به هر شکلی همهٔ آن ولایت را ضمیمهٔ قلمرو خود کند. به‌نوشتهٔ تاریخ معصومی، صادق‌خان در ۱۲ ربیع‌الاول ۹۹۴ق به بهکر رفت و در ذوالحجهٔ همان سال عازم سیوستان شد و دژ سیوستان/ سیهوان/ سهوان را در محاصره گرفت. جانی‌بیگ از یک سو ایلچیانی، که شیخ‌الاسلام تته میرجلال‌الدین بن امیر سید علی شیرازی، نیز در میان آن‌ها بود با پیشکشی درخور نزد جلال‌الدین اکبر فرستاد و از سوی دیگر خود رهسپار رویارویی با صادق‌خان در سیوستان شد. صادق‌خان نتوانست دژ سیهوان را بگشاید و در رویارویی با جانی‌بیگ هم کاری از پیش نبرد، بلکه تن به گریزی فضاحت‌بار داد و به بهکر عقب نشست و از آن‌جا به دربار جلال‌الدین اکبر رفت. جلال‌الدین اکبر، پس از آگاهی از شکست صادق‌خان، چاره‌ای جز این ندید که موقتاً به وضع موجود در سند، یعنی حکومت عملاً مستقل جانی‌بیگ با فرمانبرداری ظاهری او از حکومت گورکانی، رضایت دهد. ازاین‌رو ایلچیان جانی‌بیگ را که به دربارش رسیده بودند در ۲۵ ذوالقعدهٔ ۹۹۵ق (در طبقات اکبری، ۹۹۶ق) رخصت بازگشت داد و حکیم عین‌الملک دوایی گیلانی را نیز همراه آن‌ها، برای رساندن لطف و عنایتش به جانی‌بیگ، نزد او فرستاد و «آن ولایت [سند] را بر او [جانی‌بیگ] مقرر داشته فرمان منع تعرض به صادق‌خان صادر شد.» (منتخب‌التواریخ، بدایونی، ۳۵۸/۲) عین‌الملک در اول ربیع‌الثانی ۹۹۶ق [در طبقات اکبری: ۹۹۷ق] همراه ایلچیان تازهٔ جانی‌بیگ، به نزد جلال‌الدین اکبر بازگشت و «پیشکش جانی‌بیگ را با عرض داشت او گذرانید.» (طبقات اکبری، ۳۷۲) گفتنی است که به گفتهٔ برخی منابع، مانند تاریخ طاهری، جانی‌بیگ، پس از شکستن و گریزاندن صادق‌خان، پسر عم خود میرزا شاهرخ (پسر میرزا شاهرخ پسر میرزا محمدباقی) را با پیشکش درخور و عرض‌داشتی در اظهار بندگی و فرمانبرداری نزد جلال‌الدین اکبر فرستاد. چنین می‌نماید که میرزا شاهرخ در بازگشت عین‌الملک به دربار جلال‌الدین اکبر، همراه او نزد پادشاه گورکانی رفته باشد. جانی‌بیگ، پس از آن، خیالش از جانب دربار گورکانی آسوده شد و «به غفلت خاطر جمع کرده نشست» (تحفة‌الکرام، ۱۵۵) و «از اطوار شایسته و افعال پسندیدهٔ خود بازگشت و چنین چیزهای ناهموار و نالایق شیوه و شعار خویش ساخت، که علانیه با اغلام‌پیشه بی‌اندیشه گردیده، پسران خوب صورت را بهر بدسیرت نمودن گرفت.» (تاریخ طاهری، ۱۷۴) اما اکبرشاه هیچ‌گاه اندیشهٔ تسخیر سند را کنار نگذاشت. ازاین‌رو، در ۹۹۸ق خان‌خانان عبدالرحیم‌خان را به حکومت مولتان و بهکر و گشودن سند گماشت. عبدالرحیم‌خان به بهکر رفت (حدود صفر ۹۹۹ق) و از آن‌جا رو به سیوستان نهاد و دژ سهوان را در محاصره گرفت. اما چون دریافت که «جانی بیگ با لشکر گران سنگ از تته [بیرون] آمده متوجه جنگست.» (تاریخ معصومی) چند تن از امرا را به محاصرهٔ دژ سیوستان گماشت و خود به رویارویی با جانی‌بیگ، که در موضع بوهری از صوبهٔ نصرپور در کنار رود سند خندق و دژی پی‌افکنده و در آن‌جا نشسته، آمادهٔ نبرد بود، شتافت. عبدالرحیم‌خان سپاهی را که جانی‌بیگ به مقابله‌اش فرستاد بشکست (محرم ۱۰۰۰ق) و جانی‌بیگ را در دژش به محاصره درآورد. چون کار محاصره به درازا کشید و «سندیان از اطراف راه آمد و شد غله را بر لشکر خان‌خانان [عبدالرحیم‌خان] بستند و غله به حدی نایاب گشته که نان به جان ارزان بود» (ذخیرة‌الخوانین)، عبدالرحیم‌خان دریافت که در این هنگام دست یافتن به جانی‌بیگ، اگر نه ناممکن، بسیار دشوار است و بهتر

است سپاه خود را چند دسته کرده، به تصرف نقاط مختلف سند بپردازد. پس خود با بخشی از سپاهش روانهٔ تته شد و بخش‌های دیگر سپاهش را به سهوان، بدین، فتح باغ‌جون، دژ شاهگر و جز آن فرستاد. پس از رسیدن سپاه اعزامی عبدالرحیم‌خان به دژ سیهوان، کار بر مردم آن دژ سخت و تنگ شد و آنان از جانی‌بیگ یاری خواستند. جانی‌بیگ از دژ خود بیرون آمد و رهسپار آن‌جا شد. از سوی دیگر، عبدالرحیم‌خان، پس از آگاهی از عزیمت جانی‌بیگ به سوی سیهوان، گروهی از امرای خود، مانند محمدخان نیازی و بهادرخان‌ترین و دولت‌خان لودی را به رویارویی با جانی‌بیگ فرستاد. آنان در نزدیکی کوه لکی به جانی‌بیگ و سپاهش برخوردند و پس از سه چهار بار جنگ میان دو طرف، سرانجام جانی‌بیگ پای ثبات از دست بداد و بگریخت و در قصبهٔ انرپور باز خندق و دژکوچکی برپا داشت و در آن‌جا پناه گرفت. سپاهیان عبدالرحیم‌خان، که خود خان‌خانان پس از چند روز به آن‌ها پیوست، وی را به محاصره درآوردند و کار بر او سخت و دشوار گردید. جانی‌بیگ «چون کار خود را پریشان و ابتر یافت» از روی ناامیدی به پدرش که در تته بود نامه کرد و از او خواست تا ملازمان و متعلقان را از «بلدهٔ تهته برآورده، درکلاکوت یعنی تغزل‌آباد... درآیند و شهر تهته را از هر برزن و کوچه محل به محل آتش اندازند... ازین قسم در هر پرگنه و قصبه و دیه آبادی را خراب سازند. سه روز منادی می‌گردانند که همه کس آبادی گذاشته چون جغد ویران نشین شود و آن‌چه در بساط دارد آن را با خود بردارد والا تاراج خواهد شد.» (تاریخ طاهری، ۱۹۲) بدین‌سان شهر تته و بسیاری جاهای دیگر به آتش کشیده شد. با این‌همه، این اقدامات سودی نبخشید و اکثر صوبه‌ها و دژهای سند به تصرف سپاهیان عبدالرحیم‌خان درآمد. در این اثنا پدر و پسر جانی‌بیگ، یعنی میرزا پاینده‌محمد و میرزا ابوالفتح، نیز درگذشتند و کار «بر جانی‌بیگ به‌نوعی تنگ شد که مردم او هر روز اسب و شتر خود را کشته می‌خوردند، و هر روز از ضرب توپ و تفنگ خلق کثیر از ایشان هلاک می‌گشت.» (طبقات اکبری، ۳۷۷) وی ناگزیر، از روی ناتوانی، تن به صلح و تسلیم داد. بنابر پیمان صلحی که با عبدالرحیم‌خان بست قرار شد که سیوستان را با دژ سیهوان به گماشتگان عبدالرحیم‌خان بسپارد، دختر خود را به زنی (شاهنوازخان) ایرج پسر عبدالرحیم‌خان بدهد، و پس از پایان فصل باران، برای اظهار فرمانبرداری به درگاه جلال‌الدین اکبر برود. بنابراین، عبدالرحیم‌خان از محاصرهٔ انرپور دست برداشت و جانی‌بیگ به تته رفت. عبدالرحیم‌خان نیز فصل باران را در قصبهٔ سن در بیست کروهی سیهوان، گذراند و در ابتدای زمستان رو به تته نهاد. وی پس از دیدار با جانی‌بیگ در فتح باغ جون، وارد تته گردید و چندی بعد جانی‌بیگ را برداشت و روانهٔ درگاه جلال‌الدین اکبر شد. آن دو در بیست‌وچهارم جمادی‌الثانی ۱۰۰۱ق در لاهور به حضور پادشاه گورکانی رسیدند. جلال‌الدین اکبر، به وساطت عبدالرحیم‌خان، بار دیگر ولایت سند، مگر بهکر و سیوستان، را به جانی‌بیگ سپرد، اما بفرمود تا وی خود در درگاه شاهی بماند و گماشتگان و وکلای خود را، برای ادارهٔ کارها، به تته بفرستد. جانی‌بیگ از آن پس در ملازمت جلال‌الدین اکبر به‌سر می‌برد تا سرانجام، هنگامی که جلال‌الدین اکبر دژ آسیر در خاندیس را در محاصره داشت، در برهانپور به مرض سرسام درگذشت. پیکرش را به تته بردند و به خاک سپردند. دربارهٔ زمان مرگ جانی‌بیگ، مؤلف ذخیرة‌الخوانین می‌نویسد که «در وقت تسخیر قلعهٔ آسیر، میرزاجانی در رکاب سعادت عرش آشیانی [جلال‌الدین اکبر] همراه بود. چون بهادر آسیری فاروقی، به عهد و قول، خلیفهٔ الهی [جلال‌الدین اکبر] را آمده دید، از زبان میرزا جانی درآمد که اگر این قسم قلعه ما می‌داشتیم، صد سال افواج اکبری را سرگردان می‌ساختیم، بهادر بی‌غیرت بود که آمده دید! این حقیقت به سامع باریافتگان درگاه رسید. [جلال‌الدین اکبر] خواست که میرزا را به ادب‌خانه نگاه دارند. میرزا هم واقف بر بی‌عنایتی حضرت گشته ارادهٔ گریختن نمود. درین ضمن او را عارضه روی داد، طبیب پادشاهی علاج کرد مفید نیفتاد، در همان روز وفات یافت، نعش او را به سند بردند.» جانی‌بیگ در نتیجهٔ افراط در باده‌نوشی دچار رعشه و سرسام شد و در اثر همان درگذشت و جلال‌الدین اکبر حکومت تته را به پسرش میرزا غازی‌بیگ وقاری واگذارد. ابوالفضل علامی دربارهٔ جانی‌بیگ و چگونگی مرگ وی می‌نویسد که «از صوری دانش لختی آگهی داشت، در فارسی شعر و نظم، و موسیقی توانا دست... از خردی باز شیفتهٔ باده بود. شگرف آن‌که ازو ناهنجاری سر بر نزدی، و در کارکرد و گفت پاسبان خود بودی. به کنج خانه ساغرکشی از اندازه بیرون بردی، از نابودن اندرزسرا عنان برنگرفتی... آن صافی آب زلال زندگی برآلاید، آن عشرت مایهٔ جان کاستگی بردهد. از می‌فزونی رنجور شد و به رعشه و سرسام کشید.» (اکبرنامه، ۷۸۲/۳ـ ۷۸۳) ملا عبدالباقی نهاوندی نیز وی را می‌ستاید و می‌گوید که «میرزا [جانی‌بیگ] در کمال علم و فضل و حالت بوده و طبع نظم عالی نیز داشته و

حلمی تخلص می‌نموده و از مستعدان ایران هر کس به ولایت هند می‌آمدند اول در تته به خدمت ایشان مشرف شده رعایت کلی می‌یافته. بعد از آن اگر ارادهٔ ایشان باقی می‌بود به هند می‌آمدند، چنان‌که رعایت و انعامی که به ملاحزنی اصفهانی و ملاحیدری ایرانی نموده، اظهر من‌الشمس است.» (مآثر رحیمی، ۳۴۹/۲) غزلی از او بسیار آوازه داشته و قوالان آن را می‌خوانده‌اند؛ دو بیت اول این غزل چنین است: دلت گر مهربان بودی چه بودی ــ توانی ناتوان بودی چه بودی / لب لعل تو آب زندگانی ــ به کام عاشقان بودی چه بودی.»

منابع: تاریخ طاهری، ۱۵۲ـ ۲۰۹؛ تاریخ فرشته، ۳۲۲/۲ـ ۳۲۳؛ تحفة‌الکرام، ۱۴۴ـ۱۶۵، ۲۱۹ـ ۳۱۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی (نوخسان‌نامه)، ۶۵ـ ۸۳؛ ذخیرة‌الخوانین، ۳۵/۱ـ ۳۹، ۱۷۶ـ ۱۸۱؛ الذریعه، ۲۶۵/۹؛ طبقات اکبری، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶ـ۳۷۷، ۳۷۹؛ کاروان هند، ۵۸۶ـ۵۸۷، ۶۳۹ـ۶۴۰، ۹۵۳ـ۹۵۴، ۱۲۷۹؛ مآثرالامرا، ۶۹۸/۱؛ مآثر رحیمی، ۳۴۴/۲ـ ۳۴۹، ۳۵۷ـ ۳۷۷؛ مقالات‌الشعراء، ۱۴۰ـ۱۴۴؛ منتخب‌التواریخ بدایونی، ۳۵۸/۲، ۳۶۶، ۳۷۹ـ۳۸۰، ۳۸۶.

برزگر

جاویدان خرد ← تقی‌الدین محمد شوشتری

جاوید قزوینی (jā.vyd-e.qaz.vi.ni)، درویش جاوید ولی‌خانی، خارتان قزوین ۹۸۸ق ــ هند پس از ۱۰۲۸ق، شاعر و صوفی ایرانی. از نوجوانی به گروه صوفیان پیوست. سفرهای بسیار کرد و در هر جا با گوشه‌نشینان و درویشان به گفت‌وگو نشست. شعرهای صوفیانه می‌سرود. یکی از آموزگاران او در سخن و شاید در طریقت، میرزا ابراهیم همدانی (ملا نازکی) بود. در ۱۰۱۷ق به سیستان رفت و از آن‌جا به هندوستان سفر کرد. فخرالزمانی قزوینی که در ۱۰۱۸ق جاوید را در هند دیده بود می‌گوید که او بر شیوهٔ مثنوی مولوی، پانزده هزار بیت سروده بود و این دو بیت نخستین آن است: «نی که هر دم صد روایت می‌کند ــ از لب نایی روایت می‌کند / مشنو از نی بشنو از صاحب‌نفس ــ کز جمادی ناله نشنیده است کس.» پسان‌تر به مکه و مدینه سفر کرد و پس از گزاردن حج و زیارت اماکن مقدس و گشت‌وگذار در برخی نواحی دیگر باز به هند رفت. در ۱۰۲۷ق که جهانگیرشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، به گجرات آمد، جاوید در احمدآباد بود و به پایمردی اعتمادالدوله میرزا غیاث‌بیگ به‌حضور پادشاه گورکانی بار یافت و جهانگیر از سکه‌خانهٔ احمدآباد روزینه‌ای برای او مقرر کرد. اوحدی بلیانی نیز درویش جاوید را در اردوی جهانگیری در مندو از شهرهای مالوه و سپس در ۱۰۲۸ق در گجرات دیده که به سرودن مثنوی به شیوهٔ مولوی ادامه می‌داده است. او را تناسخی‌مذهب نیز دانسته‌اند. اشعار پراگنده‌ای از او در تذکره‌ها هست. در کتاب میودر، دیوانی به او نسبت داده شده است. در فهرست کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، از نسخه‌ای به‌نام دیوان جاوید، به‌شمارهٔ 2251 نام برده شده که از سراینده و زمانهٔ او آگاهی در دست نیست، اما ابیات آغازین و پایانی نسخه، سراینده را صوفی نشان می‌دهد.

منابع: روز روشن، ۱۸۵؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۲۹۱ـ۵۲؛ کاروان هند، ۲۶۹ ـ ۲۷۱؛ میخانه، ۹۱۹ـ۹۲۱؛ میودر، ۴۱۱/۲؛ ۹۱۹ ـ ۹۲۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/377-376; Dictionary of Indo-Persian Literature, 248.

ضیایی

جاوید منیر احمد (jā.vid.mo.nir.ah.mad)، فرزند بشیر احمد، چیچه وطنی ۱۹۵۲م ــ　　　، فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۹۷۶م از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادب فارسی گرفت. چندی در دانشگاه فردوسی مشهد به تدریس و پژوهش سرگرم بود. در زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی و انگلیسی ماهر است. از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۸م در ایران به‌سر برد. آثاری از وی به چاپ رسیده است. جاوید منیر احمد در دانشکدهٔ دولتی چیچه وطنی به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است.

منابع: گنج شایگان، ۳۱؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۶ـ۱۰۷.

رسولی

جاویدنامه (jā.vid.nā.me)، منظومه‌ای از سروده‌های فارسی اقبال لاهوری (۱۳۵۴ ــ ۱۳۱۷ش / ۱۸۷۷ ــ ۱۹۳۷م). این منظومه که آن را پس از اسرار خودی، مهم‌ترین اثر منظوم اقبال دانسته‌اند، روی‌هم رفته در قالب مثنوی در بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف، ولی آمیخته به قطعات، غزل‌ها، ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندها است و نزدیک دو هزار بیت دارد. جاویدنامه گونه‌ای سفرنامهٔ روحانی تخیلی یا معراج‌نامه است. در این اثر اقبال، که خود را در آن زنده‌رود می‌خواند، به‌شرح سفر خیالی خود، با

همراهی و راهنمایی پیر و مرشدش مولانا جلال‌الدین رومی، در آسمان‌ها و افلاک (قمر، عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل) و بهشت و دوزخ، و دیدار و گفت‌وگویش در ضمن سفر با ارواح رجال فکر و فرهنگ و تاریخ، مانند بودا، جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی)، سعید حلیم‌پاشا، فرعون، درویش (مهدی) سودانی، حلاج، غالب دهلوی، طاهرهٔ قرةالعین، سیدعلی همدانی، ملا طاهر غنی کشمیری، نادرشاه افشار، احمدشاه ابدالی، تیپو سلطان و ناصر خسرو می‌پردازد و در لابه‌لای گفت‌وگوها عصاره و چکیدهٔ اندیشه‌های عرفانی و فلسفی خود را بیان می‌کند. اقبال در این منظومه، هم چون چند تن از حکما و پیشوایان دینی، مانند ارداویراف ایرانی (در ارداویراف‌نامه)، سنایی غزنوی (در سیرالعباد الی‌المعاد)، اوحدی کرمانی، ابوالعلای معری (در رسالةالغفران)، محی‌الدین ابن عربی (در فتوحات‌المکیه) و دانتهٔ ایتالیایی (در کمدی الهی) با تخیل نیرومند خویش به معراجی شاعرانه می‌رود و معراج‌نامه‌اش را به نام پسر خود، جاوید اقبال، جاویدنامه می‌نامد و آن را با پندنامه‌ای خطاب به جوانان مسلمان (خطاب به جاوید یا سخنی به نژاد نو) پایان می‌دهد. احتمالاً معراج پیامبر(ص) و بی‌گمان کمدی الهی دانته الهام‌بخش اقبال در آفرینش این اثر بوده، چنان که اقبال در نامه‌ای به جاوید، جاویدنامه را گونه‌ای کمدی الهی خوانده است. با این که بسیاری جاویدنامه را عالی‌ترین اثر منظوم اقبال و حاوی دقیق‌ترین و لطیف‌ترین اندیشه‌های عرفانی و نظرات سیاسی و اجتماعی او می‌دانند، برخی پژوهشگران معتقدند که شعرهای اقبال در این کتاب سنگین است و لطف شاعرانهٔ جاویدنامه از کتاب‌های دیگر او کم‌تر است. جاویدنامه نخستین‌بار در ۱۹۳۲م در لاهور و پس از آن بارها به چاپ رسیده است. این منظومه به برخی زبان‌های دیگر نیز برگردانیده شده است که از آن میان می‌توان به این ترجمه‌ها اشاره کرد: به نظم اردو از غلام مصطفی تبسم (لاهور، آکادمی اقبال)، انعام‌الله‌خان ناصر و اصغر حسین‌خان نظیر (لاهور، ۱۹۶۶م)، و رفیق خاور (لاهور، ۱۹۷۶م)؛ به‌انگلیسی از دکتر آرتورجان آربری (لندن، ۱۹۶۶م)، صوفی ا.کیو.نیاز (لاهور، ۱۹۸۵م) و محمود احمد شیخ (لاهور، ۱۹۶۱م) با عنوان Pilgrimage of eternity؛ به ایتالیایی، از الساندرو بوسانی (گولنده، ۱۹۵۲م)؛ به فرانسه از مادام ایوامیرورووچ (پاریس، ۱۹۶۲م)؛ به پنجابی از شریف کنجاهی به‌نظم (۱۹۷۷م)؛ به سرائیکی، از دکتر محمدعبدالخالق به‌نظم (مولتان ۱۹۷۴م)؛ به‌ترکی از دکتر آن مری شیمل (آنکارا، ۱۹۵۸م)، به سندی، از لطف‌الله بدوی (لاهور، ۱۹۵۹م)؛ به پشتو از امیرحمزهٔ شنواری (لاهور، ۱۹۶۷م)؛ به عربی از دکتر محمدسعید جمال‌الدین (قاهره، ۱۹۷۴م).

منابع: اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، ۹، ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۲۷، ۴۲، ۴۵، ۱۰۶، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۱؛ جاویدنامه؛ جاویدان اقبال، دکتر جاویداقبال، ترجمهٔ دکتر شهیندخت کامران مقدم، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۴م، مقدمهٔ جلد اول؛ در شناخت اقبال، ۴۷۶؛ دیدن دگرآموز شنیدن دگرآموز، ۱۴۳-۱۴۹؛ کتاب‌شناسی اقبال، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، صص پنجاه و چهار - پنجاه و پنج، ۲۷۳-۳۸۷؛ نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری، تهران، ۱۳۷۱ش؛ نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی‌خودی، مقدمه، ص پنجاه و نه.

یوسفی اشکوری

جتهمل، معتبرخان ← هندوی سرهندی

جدایی تبریزی (jo.da.i-ye.tab.ri.zi)، میر علی فرزند میر منصور، ملقب به نادر الملک همایون‌شاهی و چاکرخان، — مکه پس از ۹۷۳ق، شاعر و نقاش ایرانی. نیاکانش از مردم ترمذ بودند و برخی از خویشان پدری او در بدخشان زندگی می‌کردند، اما برخی منابع وی را از مردم تبریز می‌دانند، و برخی نیز او را نوادهٔ امیر روح‌الله، معروف به میرک نقاش هراتی، کتابدار سلطان حسین بایقرا یاد می‌کنند. به‌هر تقدیر میر علی در ایران برآمد و یک چند در کنار پدرش در کتابخانهٔ بهرام میرزا و تهماسب یکم صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) به تصویر پردازی کتب می‌پرداخت. در ۹۵۰ق که نصیرالدین همایون، امپراتور مغولی هند (۹۳۷-۹۶۳ق) به ایران آمده بود یا در ۹۵۶ق که همایون در کابل به سر می‌برد میر علی به خدمت او پیوست و با وی رهسپار دربار دهلی گردید. وی در آن‌جا به تزیین و تصویر مجالس قصهٔ امیر حمزه می‌پرداخت و هر صفحهٔ این داستان را که یک ذرع در یک ذرع بود و در ۱۲ مجلد ۱۰۰ صفحه‌ای طرح‌ریزی شده بود به تصویر می‌آراست. میر علی در سفر حج درگذشت. او در شاعری نیز استادی داشت و انواع شعر از قصیده، قطعه، رباعی و غزل را نیکو می‌سرود. برخی منابع جدایی را متهم می‌کنند که وی اشعار میر اشکی قمی (-۹۷۱ق)

را که هنگام مرگ به دست او سپرده بود انتحال کرده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۵۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۶/۳-۳۸۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۱/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۲؛ دانشمندان آذربایجان، ۹۳؛ الذریعه، ۱۹۱/۹-۱۹۲؛ سفینهٔ خوشگو، زیر«جدایی»؛ شام غریبان، ۶۶-۶۷؛ شمع انجمن، ۱۰۸؛ صبح گلشن، ۱۰۰؛ کاروان هند، ۲۷۳/۱-۲۷۵؛ گلستان هنر، ۱۳۹؛ مرآة‌العالم، ۵۶۶/۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۱/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۷؛

Dictionary of Indo - Persian Literature ,285-286.

رسولی

جدایی مصور، میرعلی ← جدایی تبریزی

جذبی کُرد (jaz.bi-ye.kord)، پادشاه‌قلی فرزند شاه‌قلی سلطان، ـ۹۸۳ق، شاعر ایرانی. مدتی در قزوین بود. گویند در پروردن مضامین عجیب مهارت داشت و در شعر جذبی تخلص می‌کرد. به‌نوشتهٔ مؤلف کاروان هند به نقل از عرفات‌العاشقین جذبی از امیران شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) بود و چون به هند رفت در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به‌گرمی پذیرفته شد. از وی به‌عنوان مردی فهیم، پاک طینت و خوش‌طبع یاد کرده‌اند. می‌گویند که جذبی در ۹۸۳ق در جنگ کوار کشته آمد. از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها آمده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۵۱/۱؛ همان، چاپ شهیدی، ۱۲؛ آیین اکبری، ۲۵۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷۹/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۲/۱؛ شام غریبان، ۶۷؛ شمع انجمن، ۱۱۰؛ طبقات اکبری، ۵۰۳/۲؛ کاروان هند، ۲۷۵/۱-۲۷۶؛ مخزن‌الغرائب، ۵۸۰/۱-۵۸۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۱/۳-۲۱۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۷-۳۳۸؛ همیشه بهار، ۵۹.

جهان‌تاب

جرأت شاه‌جهان‌آبادی (jor.at-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میرمحمدجعفر/ سیدجعفر، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شاه‌جهان‌آباد بود. در جرگهٔ منصب‌داران محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) خدمت می‌کرد و به تصوف گرایش داشت. سرانجام از سپاهیگری پادشاه کناره گرفت و در زینت‌المساجد، اقامتگاه شاه‌گلشن در دهلی، به خدمت شیخ پرداخت و مریدش شد. مولف سفینهٔ خوشگو دربارهاش نوشته است: «بسیار پرتکلف و خوش‌خلق و عالی‌فهم به نظر آمد. شعرِ خوب، خوب می‌خواند.» دیوان جرأت در میان معاصرانش معروف بود. در تذکره‌ها، دو بیت از شعرهای وی به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۳؛ الذریعه، ۱۹۲/۱۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۰۶؛ صبح گلشن، ۱۰۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۹۱، شمارهٔ ۱۲۴؛ گل عجائب، ۲۷؛ نشتر عشق، ۳۵۵/۱-۳۵۶؛ همیشه بهار، ۵۵

Dictionary of Indo-Persian Literature ,287.

ربیعیان

جرأت گیلانی (jor.at-e.gi.lā.ni)، معزالدوله میرمحمد هاشم موسوی‌خان فرزند محمدشفیع فرزند سیدعلی گیلانی، اورنگ‌آباد دکن ۱۰۸۸-۱۱۷۵ق، دولتمرد، شاعر و دبیر فارسی‌نویس ایرانی‌تبار شبه قاره. نیای او سیدعلی از سادات موسوی و از مردم گیلان بود که به هند کوچید. پدرش میرمحمد شفیع هم که مردی صاحب فضل و کمال بود در اورنگ‌آباد نشیمن گزید. جرأت تحت تربیت پدر خود پرورش یافت و تحصیلات ضروری را به انجام رساند و چون شایستگی کار یافت به دستگاه امیرالامرا حسین‌علی‌خان بارهوی، که در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۸-۱۱۲۴ق) نایب‌الحکومهٔ عظیم‌آباد (پتنا) و در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ق) حاکم دکن بود، راه یافت و درشمار ملازمان او درآمد و به دژداری دژ دهارور از توابع اورنگ‌آباد منصوب گشت. در ۱۱۳۱ق که حسین‌علی‌خان به دهلی لشکر کشید و فرخ‌سیر را خلع کرد و کشت و شاهزاده رفیع‌الدرجات را به شاهی برداشت، جرأت نیز همراه او به دهلی رفت و محضر استادانی مانند میرزا عبدالقادر بیدل و میرعبدالجلیل واسطی بلگرامی را دریافت. پس از کشته شدن امیرالامرا حسین‌علی‌خان (۱۱۳۲ق)، به خدمت نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۸۲-۱۱۶۱ق)، بنیادگذار خاندان نظام حیدرآباد دکن، پیوست و از آن پس در دارالانشای آصف‌جاه و جانشینان او تا صلابت‌جنگ (۱۱۶۴-۱۱۷۵ق) به‌کار دبیری اشتغال داشت. در ۱۱۶۶ق دارای خطاب معزالدوله و منصب چهارهزاری بود و در اواخر عمر کار خود را به پسرش مستعدخان واگذاشت و خود گوشه گرفت تا درگذشت. گویند «شاعر پخته‌گو و صاحب طبع نیکو بود و فصاحت از کلامش

عیان است و بلاغت از اشعارش نمایان، و دیوان مختصری داشته است. از منشآت موسوی‌خان که مجموعهٔ منشات و نامه‌های او که بیشتر احکام و فرمان‌های رسمی مربوط به نظام‌های دکن است نسخه‌هایی در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی (به‌شماره‌های ۳ق‌ف ۵۷ و ۳ ق‌ف ۱۰۵ و ۳ ق‌ف ۵۸) و موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به شمارهٔ ۹۱۰ فهرست) نگه‌داری می‌شود. نمونه‌هایی از اشعار وی در برخی تذکره‌ها و از جمله ۷۷ بیت در تحفة‌الشعرا آمده است.

منابع: بهارستان سخن، ۶۶۹-۶۷۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۵۶-۵۷؛ تحفة‌الشعرا، ۹۵-۱۰۰؛ الذریعه، ۱۹۲/۹؛ سرو آزاد، ۲۳۶-۲۳۸؛ شمع انجمن، ۱۰۷-۱۰۸؛ صحف ابراهیم، ۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۳۲/۵-۳۳۳؛ مآثرالامرا، ۱۱۸/۳-۱۱۹؛ منتخب‌اللطایف، ۱۴۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۶۱-۱۶۳؛ نشتر عشق، ۳۵۶-۳۵۷؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 3/154; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,287.

برزگر

جرأت لکنویی (jor.at-e.lak.nu.i)، قلندر بخش محمد یحیی پسر حافظ امان، ـ لکنو ۱۲۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم دهلی بود. در ۱۲۱۵ق به لکنو رفت و به حمایت میرزا سلیمان شکوه، پسر شاه عالم، در آمد. در جوانی از دو چشم نابینا شد. یک چند در خدمت محمد جعفر حسرت شاگردی کرد و روزگاری نیز ملازم تجمل حسین‌خان پسر علامه تفضل حسین خان کشمیری (ـ۱۲۱۵ق) بود. جرأت به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود و در غزل دستی توانا داشت. مجلد یکم دیوان او در ۱۹۷۰م به چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ آزرده، ۳۲-۳۴؛ اعیان الشیعه، مستدرک یکم، ۲۱؛ تذکرهٔ فارسی‌گوی شعرای اردو، ۱۱۱-۱۱۲؛ تذکرهٔ هندی، ۶۲-۶۵؛ جایزهٔ مخطوطات اردو، ۷۳/۱؛ روز روشن، ۱۶۶-۱۶۷؛ سخن شعرا، ۱۰۲-۱۰۸؛ صحف ابراهیم، ۴۷؛ طبقات‌الشعرای هند، ۲۰۵-۲۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۳/۳؛ گلشن بی‌خار، ۱۲۰-۱۲۴؛ گل رعنا، ۲۰۸-۲۱۳؛ مجموعه نغز، ۱۵۵؛ نوادرات سخن، ۵۱-۵۲؛
Mughals in India , 236.

رسولی

جرأت مولتانی، سلطانی‌مل ← سلطانی‌مل مولتانی

جرج فانتوم ← تذکرهٔ شعرای رامپور

جرجیس رزم (Jer.jis.razm)، مثنوی دربارهٔ نخستین کارهای جنگی انگلیس در هند و تصرف آن سرزمین از صفدر علی‌شاه قادری، متخلص به منصف. بخش نخست این کتاب به جنگ تیپو سلطان، پادشاه میسور، از زمان به هم خوردن صلح (۱۷۹۹م) تا واگذاری کرناتک (۱۸۰۲م) می‌پردازد. بخش دوم شامل ثبت جنگ ماراته است. این بخش با تصرف پونه به دست هولکر و جنگ با جی‌رائو (۱۸۰۲م) آغاز می‌شود و با واگذاری سرزمین‌های فتح شده به هولکر و سیندیه (۱۸۰۳م) پایان می‌پذیرد. در ادامهٔ آن دو مثنوی نیز وجود دارد که یکی «تتمهٔ واقعهٔ هولکر» و دیگری «وقایع بهرتپور و تاختن جنرال لیک...» است. رویدادهای این کتاب در اواخر سدهٔ هجدهم و آغاز سدهٔ نوزدهم میلادی اتفاق می‌افتد.

منابع: حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۳۹/۴-۲۷۴۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۴۰؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/725-726; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,437; *Mughals in India*, 356; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/764-765.

دانشنامه

جریدهٔ عالمیهٔ سرکار عالی (ja.ri.de-ye.ā.la.mi.ye-ye. sar.kā.re.ā.li)، اولین هفته‌نامه به زبان فارسی که در حیدرآباد دکن با چاپ سنگی منتشر شده است. مدیریت این هفته‌نامه را منتشر می‌شد. جریدهٔ عالمیهٔ سرکار عالی ارگان رسمی حکومت نظام حیدرآباد بود و در دربارهای محلی توزیع می‌شد. دوره‌ای از این هفته‌نامه در بایگانی‌های دولتی ایالت آندراپرادش نگه‌داری می‌شود.

منبع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۶/۱-۸۸، ۳۰۲.

مرتضوی

جزایری (ja.zā.ye.ri)، سیدطیب فرزندمحمدعلی، لکنو

جزایری

۱۳۴۴ق ــ   ، عالم شیعی پاکستان. وی از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری (ــ۱۱۱۲ق) است. نیاکانشان از شوشتر به هند کوچیدند و در لکنو نشیمن گزیدند. پدرش محمدعلی (ــ۱۳۶۰ق) و نیای او مفتی محمدعباس (ــ۱۳۰۶ق) هر دو از علمای بزرگ شیعه در هند بودند. سیدطیب علوم عربی و فارسی را نزد پدر و عمویش فراگرفت. تعالیم دینی را در مدرسهٔ ناظمیهٔ لکنو به‌پایان رساند و در امتحانات مولوی عالم و قابل در مرکز الله‌آباد نیز پذیرفته شد. در ۱۹۴۷م که سرزمین هند به دو کشور هند و پاکستان تقسیم شد، برخی از اعضای خاندان جزایری هند از جمله سیدطیب به پاکستان کوچیدند. وی در ۱۳۶۷ق به عراق رفت. در نجف دروس سطح را نزد سید ابوالقاسم رشتی، شیخ محمد اردبیلی و سیدمحمد جزایری و دروس خارج را نزد سیدحسین حمامی، میرزا عبدالهادی شیرازی، سیدمحسن حکیم، سیدابوالقاسم خویی، سیدمحمود شاهرودی و سیدمحمدجواد تبریزی فراگرفت. در این سال‌ها کتابی به‌نام اللمعة الساطعة فی تحقیق صلاة الجمعة الجامعة به عربی نوشت (نجف، ۱۳۷۴ق). پس از آن‌که از علمایی چون شیخ آقا بزرگ تهرانی (ــ۱۳۴۸ق)، سید شهاب‌الدین مرعشی (ــ۱۳۶۹ش) و ابوالقاسم خویی (ــ۱۳۷۰ش) اجازه گرفت، به تدریس علوم سطح و خارج به طلاب ایرانی، عرب و پاکستانی پرداخت. در ۱۳۶۸ق به پاکستان بازگشت و در کراچی مدرسه‌ای به‌نام مدرسة‌الواعظین بنیادکرد و در آن‌جا به سمت مدرس اعلا رسید. سپس به لاهور کوچید و امام جمعهٔ مسجد جامع علامهٔ حائری در آن شهر شد. وی مؤسسات دیگری نیز مانند داعیان‌الخیر در کراچی و مؤسسهٔ علوم آل محمد در لاهور تأسیس کرد. پس از مدتی به ایران کوچید و در قم ساکن شد. وی به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و انگلیسی مسلط است و به هر چهار زبان تألیفاتی دارد. از دیگر آثارش که چاپ شده‌اند: خمس (لاهور، ۱۹۶۵م)؛ ابوتراب در نظر امیرالمؤمنین و اصحاب به اردو؛ ابوتراب بر مسند قضا و فصل خطاب به اردو؛ آفتاب شهادت به اردو؛ حق و باطل کاآخری معرکه در واقعات کربلا (لکنو، ۱۹۵۷م)؛ خطبهٔ معاویة بن یزید به عربی و اردو؛ زینت جانماز به عربی و اردو؛ میراث بیوه؛ تاریخ کربلا و نجف به اردو (لاهور، ۱۹۶۲م)؛ ترجمهٔ سوانح کربلا از بحارالانوار؛ ترجمهٔ سوانح شام از بحارالانوار؛ ترجمهٔ سوانح‌الزهراء از بحارالانوار به اردو؛ خدایی تلوار در حالات مختار (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ ترجمهٔ منتخب‌الرسایل به اردو؛ تحفة‌الاطفال به اردو؛ مقصد حسین (چاپ لاهور)؛ سفیر حسینی به اردو؛ وجوب اجتهاد به اردو؛ صحابیت کاصحیح به اردو؛ المقدمة والحواشی علی تفسیر قمی (علی‌بن ابراهیم، ــ ۱۳۷۱ق) به عربی. آثار چاپ نشدهٔ او عبارتند از دروس‌النهایة فی شرح‌الکفایة به عربی؛ عمدة‌المطالب فی شرح المکاسب به عربی؛ قانون اسلام به اردو؛ تفسیرالقرآن به عربی؛ تفسیرالقرآن به اردو؛ تفسیرالقرآن به فارسی؛ آداب اکل و شرب به اردو؛ حکمت کی موتی به اردو؛ شمس‌المشرقین در شهادت امام حسین(ع) به اردو؛ احسن‌المقالات به اردو؛ احکام شریعت به اردو؛ شهاب ثاقب در رد فرقهٔ قادیانی؛ کشکول به فارسی و عربی؛ علی بزرگ‌ترین داور جهان به انگلیسی.

منابع: کی امامیهٔ، ۴، ۲۹، ۱۴۵، ۱۶۸، ۲۰۰، ۳۰۷، ۶۱۴؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۱۴۵؛ الذریعه، ۳۵۲/۱۸؛ مستدرک اعیان‌الشیعه، ۱۸۸/۱؛ ۲۹۹/۲؛ نقباءالبشر، ۱۴۶۱/۴.

حجتی

جزایری (ja.zā.ye.ri)، سیدمحمد عباس، معروف به مفتی و میرعباس، فرزند علی‌اکبر فرزند محمدجعفر فرزند ابی‌طالب فرزند نورالدین فرزند نعمت‌الله موسوی جزایری شوشتری، لکنو ۱۲۲۴ــ همان‌جا ۱۳۰۶ق، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری (ــ۱۱۱۲ق) بود. نیای او محمدجعفر از زادبومش، شوشتر، به هند کوچید و در لکنو نشیمن گزید. محمدعباس در لکنو بالید. زبان فارسی را نزد پدرش و دروس مقدماتی را در مدرسهٔ مشارع‌الشرایع در لکنو گذراند. در کلام شاگرد سلطان‌العلما سید محمد بن دلدار علی صاحب الضربة‌الحیدریه و در فقه و حدیث شاگرد سیدالعلما سیدحسین بن دلدار علی بود. رسایل‌المختصر را نزد عبدالقوی حنفی و رسایل صرف و نحو را نزد مولانا عبدالقدوس حنفی لکنویی، کتب منطق، حکمت، حساب، هیئت و هندسه را نزد مولانا قدرت‌علی حنفی و کتب پزشکی را نزد میرزا غوث و حکیم میرزا علی‌خان لکنویی آموخت. چندی به عراق رفت و از محضر استادان آن دیار نیز بهره‌ها برد. سپس به لکنو بازگشت. در دوازده سالگی بنیاد اعتقاد در اصول و فروع و ضروریات دین به اردو و در چهارده‌سالگی مثنوی من و سلوی را به نظم کشید. وی در مجلسی که سیدالعلما به سبب کسالت نتوانسته بود در آن حضور یابد و سخنرانی کند، چنان خطابه‌ای ایراد کرد که همهٔ حاضران مجلس درشگفت شدند. وی همیشه به سبب تیزهوشی و حضور ذهنش مورد احترام استادان خود

بود، چندان‌که آنان وی را از فرزندان خود عزیزتر می‌داشتند. میرعباس از سیدحسین اجازهٔ روایت گرفت و با بهره‌گیری از آثار آقا بهبهانی، سیدمهدی بحرالعلوم، میرزا مهدی شهرستانی و مولی محمدمهدی فرزند هدایت‌الله خراسانی حدیث نقل می‌کرد. پس از مدتی از سید محمد اجازهٔ حدیث گرفت. پس از آن‌که اجازهٔ اجتهاد گرفت، به تألیف و تدریس رو آورد و در زادگاهش به خطبه‌خوانی و ارشاد مردم پرداخت. به سبب مدایح فراوانی که از دو استاد خود سیدمحمد و سیدحسین فرزندان دلدارعلی در دو اثر خود به‌نام‌های اوراق‌الذهب (در احوال استادش سیدمحمد لکنویی که به‌نام الوجیزالرائق نیز مشهور است) و دیوان عربی رطب‌العرب (لکنو، ۱۲۸۵ق) بیان کرده بود، آن دو عالم وسایل تقرب او را نزد امرا و سلاطین فراهم آوردند. سیدمحمد وی را به سمت مفتی لکنو نامزد کرد. وی در ۱۲۶۱ق از سوی امجدعلی‌شاه، پادشاه اوده در لکنو (۱۲۵۸–۱۲۶۳ق) در دیوان وزارت به قضاوت و افتا پرداخت و ملقب به تاج‌العلما و افتخارالفضلا شد. گویا مدت زیادی در این مقام نماند و سپس در مدرسهٔ سلطانیه در لکنو به مدت سه سال به تدریس پرداخت. هنگامی که امجدعلی‌شاه به دست انگلیسی‌ها به کلکته تبعید شد، به‌دستور امجدعلی به کلکته رفت و پس از درگذشت وی به لکنو بازگشت و به تدریس و تألیف روی آورد. در ۱۲۷۴ق با شورش عمومی هندوان برضد انگلیسی‌ها بسیاری از آثار وی در زمینه‌هایی چون هیئت، تاریخ، مناظره، رجال، حدیث، کلام، عقاید، انشا، مراسلات، حساب و منطق از میان رفتند. او نیز تا مدتی در شهرهای عظیم‌آباد، کلکته، کانپور و بنارس سرگردان بود. سپس با نگارش دوبارهٔ کتاب‌هایش به جبران آن خسارات پرداخت. پس از آن‌که درگذشت، پیکرش را در حسینیهٔ علامه سید دلدار علی به خاک سپردند. میرزا محمدهادی کتابی به‌نام التجلیات/ تاریخ عباسی به زبان اردو در احوال وی نوشته است. میرعباس انسانی درویش‌مسلک، دانش‌پژوه، ادیب و عابد بود. از کودکی شعر می‌سرود. در شعر فارسی و عربی دستی توانا داشت و سروده‌هایی فراوان از قصیده و مثنوی از او به‌یادگار مانده است. در زمینه‌های فقه، اصول و هیئت مهارت کامل داشت و در هر سه زبان فارسی، عربی و اردو تألیفات بسیار دارد. از دیگر آثارش: ۱– من و سلوی در زهد و تقوی به نظم؛ ۲– تفسیر سورهٔ الرحمان به عربی؛ ۳– تفسیر سورهٔ ق؛ ۴– تفسیر آیهٔ سیتجنبهاالتقی به عربی؛ ۵– انوار یوسفیه به فارسی؛ ۶– حواشی التفسیریه؛ ۷– تعلیقهٔ انیقه در حاشیهٔ شرح لمعه به عربی (چاپ لکنو)؛ ۸– الشریعةالغرا (چاپ عظیم‌آباد، دو جلد)؛ ۹– منابرالاسلام در موعظه و حدیث (لکنو، ۱۳۱۱ق، ۲ جلد)؛ ۱۰– لسان‌الصباح در بیان طلوع آفتاب و وقت نماز؛ ۱۱– الشعلةالجوالة که دربارهٔ قرآن‌سوزی عثمان است؛ ۱۲– مثنوی المرصع/ اجناس جناس که ملمعی به فارسی و عربی در آداب شریعت و اخلاق نیکو است (لکنو، ۱۳۰۷ق)؛ ۱۳– مثنوی بیت‌الحزن به فارسی که مؤلف در آن به برخی خرده‌هایی که به او گرفته بودند، پاسخ گفته است (امروهه، ۱۳۱۰ق)؛ ۱۴– مثنوی گوهر شاهوار در اخلاق به فارسی؛ ۱۵– منظومهٔ النور که در احوال امام زمان(عج) است؛ ۱۶– مثنوی نان و حلوا (چاپ لکنو)؛ ۱۷– ریاحین‌الانشا به فارسی (چاپ لکنو)؛ ۱۸– آداب‌التخاطب؛ ۱۹– البائیةالعلویة؛ ۲۰– القصیدةالعلویه به عربی در مدح حضرت علی(ع). مولف این قصیده را به اردو نیز ترجمه کرده و ترجمهٔ اردوی آن بارها در هند به‌چاپ رسیده است؛ ۲۱– بناءالاسلام فی‌الاحکام‌الصیام به فارسی که مؤلف آن را به اردو نیز برگردانده است؛ ۲۲– تحفةالادیب در ادبیات؛ ۲۳– التحفةالحسینیه؛ ۲۴– ترجمهٔ خطبهٔ شقشقیه به فارسی که آن را به درخواست سیدمحمدخان معتمدالدوله مختارالملک بهادرجنگ به انجام رساند (لکنو، ۱۲۸۷ق)؛ ۲۵– مثنوی تسکین مسکین به فارسی در ستایش فقر؛ ۲۶– مثنوی آب زلال در اخلاق به فارسی که در حاشیهٔ مثنوی گوهر شاهوار به‌چاپ رسیده است (لکنو، ۱۲۵۲ق)؛ ۲۷– آتش‌پاره که ترجمهٔ فارسی کتاب خودش الشعلةالجواله به عربی است (چاپ لکنو)؛ ۲۸– الجواهرالعبقریة به فارسی در رد مبحث غیبت التحفةالاثنی عشریة؛ ۲۹– مثنوی الخطاب‌الفاصل به فارسی که در آن منظومهٔ دفع‌الباطل از امام‌بخش دهلوی را که ردیه‌ای بر مذهب شیعه است، رد کرده است. نظم این کتاب در ۱۲۷۶ق پایان یافته و در ۱۲۸۶ق به‌چاپ رسیده است؛ ۳۰– دلیل قوی در حقانیت حضرت علی (ع) که با نام دلیل قوی بر حقیقت مرتضوی در ۱۲۸۵ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است؛ ۳۱– روائح‌القرآن فی فضائل امناءالرحمان به نظم که در آن ۱۳۱ آیه‌ای را که در قرآن در فضل امام‌علی (ع) و فرزندان ایشان آمده، گرد آورده است. سرودن این منظومه در ۱۲۷۱ق به پایان و در ۱۲۷۸ق به‌چاپ رسیده است؛ ۳۲– المنطق که رساله‌ای به فارسی در منطق است؛ ۳۳– شرح‌الصحیفه؛ ۳۴– مثنوی شمع و دمع به فارسی که با ترجمهٔ اردوی آن در هند به‌چاپ رسیده است؛ ۳۵– قبسةالعجلان فی فهرست روائح‌القرآن که به همراه روائح‌القرآن

جزایری

یک‌جا در لکنو چاپ شده است؛ ۳۶ـ الروض‌الاریض فی منجزات‌المریض که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۲۰۳۰ در کتابخانهٔ عمومی مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۷ـ الظل‌الممدود والطلح المنضود در مکاتیب علمای فارس و عرب در شش جلد با موضوع‌های جداگانه که عبارتند از مکاتیب و خطب به فارسی، اشعار عربی، اشعار فارسی، معمیات، ملمعات و فواید متفرقه. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۶۶۴۴ در کتابخانهٔ عمومی مرعشی نجفی موجود است؛ ۳۸ـ مثنوی محن‌الاوصیا، معروف به جوهر منظوم، به فارسی که مؤلف در آن به روایت پرسش یهودی از حضرت علی (ع) دربارهٔ امتحان اوصیا و پاسخ آن حضرت پرداخته است؛ ۳۹ـ معراج‌المؤمنین دربارهٔ طهارت و نماز که در هند چاپ شده است؛ ۴۰ـ المقام‌المحمود فی الرد علی الیهود که به‌نام نصرالمؤمنین فی تفضیل‌الرسول الامین نیز شناخته است. این اثر در ۱۲۶۵ق به‌پایان رسیده و در ۱۳۳۶ق در هند به‌چاپ رسیده است؛ ۴۱ـ صفحةالماس فی کیفیةالارتماس که مؤلف در آن پرسش شخصی را در این‌که آیا غسل ارتماسی به تدریج حاصل می‌شود، یا یک باره پاسخ داده است. این رساله در ۱۲۹۲ق به‌پایان رسیده و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۸۰۳ در کتابخانهٔ عمومی مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود؛ ۴۲ـ المعادن‌الذهبیه اللجینیة فی‌المحاسن الوهبیة‌الحسینیه به عربی که آن را در ۱۲۶۴ق به پایان رسانده و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۴۰۲ در کتابخانهٔ عمومی مرعشی نجفی موجود است؛ ۴۳ـ موجهٔ کوثری در شرح قصیدهٔ سید حمیری به فارسی؛ ۴۴ـ نورالابصار فی مسائل‌الاصول والاخبار؛ ۴۵ـ دیوان فارسی؛ ۴۶ـ ید بیضا فی معجزة ابی‌الرضا که قصیده‌ای بلند در مدح امام موسی کاظم(ع) است (چاپ لکنو)؛ ۴۷ـ مثنوی نان جو به فارسی؛ ۴۸ـ تبصرةالزائد در آداب زیارت؛ ۴۹ـ صحن چمن در معجزات؛ ۵۰ـ المطرقة فی‌الرد علی‌المتصوفه؛ ۵۱ـ سوانح عمری که زندگینامهٔ خودنوشت او است؛ ۵۲ـ السوانح‌الجدید هذه‌السبعة در ادامهٔ زندگینامهٔ خودنوشت او؛ ۵۳ـ جواهرالکلم / انهارالانوار که در آن آن‌چه را که کتاب کافی دربارهٔ اصول دین، معارف، اخلاق و مواعظ یافته، گردآورده است؛ ۵۴ـ الفقرات‌المسجدیه فی جواب الشبهة‌الامجدیة که حاشیه‌ای بر مبحث فور و تراخی معالم‌الاصول شهید ثانی است؛ ۵۵ـ الدرة‌البهیة فی اثبات حقیقةالتقیة در پاسخ به خرده‌گیری‌های برخی کسانی که تقیه را کاری نادرست می‌دانستند؛ ۵۶ـ منظومهٔ مونس‌الخلوة در اخلاق و مواعظ به فارسی؛ ۵۷ـ الرق‌المنشور فی سوانح زید فور؛ ۵۸ـ معیارالادب که در شرح اطواق‌الذهب زمخشری است؛ ۵۹ـ نسیم‌الصبا در شرح قصهٔ جزیرةالخضراء. این داستان دربارهٔ کسانی است که در غیبت کبرای امام‌زمان (عج) با آن حضرت دیدار کرده‌اند؛ ۶۰ـ الماءالمسکوب که کتابی همانند کشکول، در فواید متفرقه است؛ ۶۱ـ سوانح کلکته به اختصار؛ ۶۲ـ سوانح کلکته به تفصیل؛ ۶۳ـ حسنا غالیةالمهر در تفسیر سورهٔ دهر؛ ۶۴ـ حواشی بر شرح‌السلم فاضل حمدلله، ۶۵ـ تعلیقه بر شرح‌السلم فاضل حسن؛ ۶۶ـ سجع‌الحمامات در حل برخی معمیات، ۶۷ـ تشنیف‌السمع بشرح السجع در شرح سجع‌الحمامات؛ ۶۸ـ روح‌الامین /اربعین در شرح چهل حدیث در اصول دین؛ ۶۹ـ شمع مجالس که قصاید فارسی و عربی است (لکنو، ۱۸۹۲م)؛ ۷۰ـ المواعظ‌القرآنیه؛ ۷۱ـ مواعظ لقمانیه؛ ۷۲ـ موعظهٔ حسنه؛ ۷۳ـ موجزهٔ رابعه؛ ۷۴ـ رساله‌ای در عروض؛ ۷۵ـ رشحةالافکار فی تحدیدالاکرار.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۱۱/۷ـ ۴۱۳؛ امامیهٔ مصنفین، ۱۱۳/۱، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۴؛ ۳۳/۲؛ الذریعه، زیر عناوین کتاب‌ها؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۰/۶؛ ۱۳۰۱/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی، ۳/۲؛ ۱۸۸/۵؛ ۳۶/۶؛ ۲۱۱/۱۷؛ فوائدالرضویه، ۵۴۸، ۵۴۹؛ کشف‌الحجب، ۷۱، ۹۵، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۶۰، ۵۳۱، ۵۷۲، ۵۹۱؛ مستدرک اعیان‌الشیعه، ۲۹۸/۲؛ مصفی‌المقال، ۲۱۶؛ مطلع انوار، ۵۷۶ـ ۵۷۸؛ معجم‌المؤلفین، ۱۲۰/۱۰؛ مکارم‌الآثار، ۷۷۷/۳ـ ۷۷۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۶۳/۳ـ۶۶۴؛ نزهةالخواطر، ۲۰۹/۸ـ ۲۱۰؛ نقباءالبشر، ۱۰۱۰/۳ـ ۱۰۱۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 363-364.

حجتی

جزایری (ja.zā.ye.ri)، سید نعمت‌الله فرزند نورالدین فرزند نعمت‌الله، ـ پیشاور ۱۱۵۱ق، ریاضیدان، اختر شناس و شاعر ایرانی. سید نعمت‌الله در زادگاهش شوشتر برآمد و مقدمات علوم را در همان‌جا فراگرفت. در جوانی برای تکمیل معلومات خود به عراق و خراسان سفر کرد. سرانجام به هند کوچید و در دهلی به دربار محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) پیوست. در تنظیم زیج جدید محمد شاهی که به سرپرستی راجه جی سنگ سوایی انجام می‌گرفت دخالت داشت. این زیج که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های خصوصی و نیز کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار در دست است، در یکم ربیع‌الثانی ۱۱۴۰ق در

شاه جهان‌آباد به پایان رسیده است. مؤلف تحفة‌العالم ۱۲۲۰ق می‌گوید که دیوانی سه الی چهار هزار بیت از او به جا مانده است. اما از سروده‌های او چیزی به‌دست نمانده است.

منابع: اعیان الشیعه، ۲۲۷/۱۰؛ تحفة‌العالم،۱۱۱۷؛ الذریعه، ۴۰۱/۴؛ ۴۸۱/۹؛ ۹۸/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۶۲؛ نجوم السماء، ۲۵۸/۱-۲۵۹؛ نزهة الخواطر، ۳۸۷/۶-۳۸۸.

دانشنامه

جزایری، ابوالقاسم ← ابوالقاسم شوشتری

جزایری، سیدمحمدعلی پسر سیدحسین ← نالهٔ شوشتری

جسمی همدانی (jes.mi-ye.ha.ma.dā.ni)، کمال‌الدین، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم همدان و شاگرد میرزا ابراهیم هلاکی همدانی بود. در همدان دکان ابریشم‌فروشی داشت. اما سرمایه‌اش را از دست داد. در فن خط و موسیقی آگاهی داشت و علم سیاق و حساب را نیکو می‌دانست. در ۹۹۹ق که اوایل پادشاهی شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق) بود از همدان به اصفهان رفت و در صحبت فضلا و شعرای این شهر به اصلاح سخن پرداخت. به امرای صفوی نزدیک بود و گه‌گاه به کارهای دیوانی اشتغال می‌ورزید. پس از چندی رهسپار هند شد. اما پیش از آنکه از راه فارس از ایران بیرون رود یک‌چند در شیراز ماند. در ۱۰۱۹ق از راه بندر جرون (بندر عباس کنونی) به بندر سورت رفت تا به احمدآباد گجرات رسید. در آنجا با نظیری نیشابوری مباحثه و مناظرهٔ شاعرانه داشت. از احمدآباد نزد عبدالرحیم خان‌خانان (-۱۰۳۶ق) شتافت و به سبب عمارتی که در برهانپور برآورده بودند، قطعه‌ای در تاریخ بنای آن گفت. الفاظ و معانی او همه شاعرانه و استادانه است. پیش‌تر از آنکه به هند رود، دیوان خود را که ۵۰۰۰ بیت بود به هند فرستاد. در لاهور میرزا محمدنام همدانی در جامهٔ قلندران خود را جسمی معرفی کرد و اشعار جسمی را به‌نام خود می‌خواند. باقی نهاوندی در مآثر رحیمی ۳۳۹ و اوحدی بلیانی در عرفات‌العاشقین ۹۱ بیت از اشعار او را آورده است. مؤلف شمع انجمن گفته است که دیوان او را که سی‌هزار بیت داشته دیده است. یک نسخه از دیوان ده‌هزار بیتی جسمی که به دست فرزندش محمدمقیم به‌تاریخ سه‌شنبه بیست‌وچهارم ذیقعدهٔ ۱۰۴۸ق در کشمیر کتابت آن پایان یافته، در فهرست کتابخانهٔ کاخ گلستان معرفی شده است.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۶۰/۱؛ بزم تیموریه، ۳۴۸/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۴؛ الذریعه، ۱۹۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۳/۱؛ شام غریبان، ۶۸-۶۹؛ شمع انجمن، ۱۰۹؛ کاروان هند، ۲۷۷-۲۸۳؛ مآثر رحیمی، ۹۲۷/۲-۹۶۴؛ مجمع‌الخواص، ۳۰۵-۳۰۶؛ منتخب‌الاشعار، ۴۶؛ منتخب‌اللطایف، ۱۳۹-۱۴۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۷.

رسولی

جسونت رای (jas.vant.rāy) متخلص به منشی، فرزند بهگونت‌رای فرزند سندرداس رای، ز ۱۱۳۵ق، دبیر، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از خاندانی از منشیان از قوم کایستهٔ هندوان بود. پدرش از مردم لاهور بود و به سمت دبیری در خدمت پردل‌خان، از امرای دولت گورکانی هند، به‌سر می‌برد. جسونت‌رای در ۱۱۱۸ق به کرناتک/ آرکات در جنوب هند رفت و با سرودن قصیده‌ای در ستایش فرمانروای آنجا، سعادت‌الله‌خان (-۱۱۴۵ق)، به جرگهٔ ملازمان وی پیوست. کتابی به‌نام سعیدنامه در تاریخ سعادت‌الله‌خان، از زایش وی (۱۰۶۱ق) تا ۱۱۳۵ق، به سبکی تکلف‌آمیز نوشت که از آن نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1409) نگه‌داری می‌شود. از دیوان منشی نیز نسخه‌هایی در دست است که از آن میان نسخه‌ای به خط خود جسونت‌رای منشی است که در ۱۱۲۴ق در سرا در استان بیجاپور کتابت شده است. برخی پژوهشگران جسونت‌رای منشی را با اندرجیت منشی، سرایندهٔ منظومهٔ سسی پنون در ۱۱۴۰ق، یکی دانسته‌اند که درست نمی‌نماید. در فهرست‌ها از جسونت‌رای منشی دیگری یاد رفته که منشی راجه جواهر سینگه (-۱۱۸۲ق) پسر سورج مل، سرکردهٔ جات‌ها، بوده و مجموعهٔ منشآتی به‌نام بهار گلشن تألیف کرده است (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.19140) ولی بسیار بعید می‌نماید که وی همان مؤلف سعیدنامه باشد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۶، ۱۰۸، ۱۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۳۲/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۴۵، ۴۶۶۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۶/۲؛

A Catalogue of the Arabic,Persian, and Hindustany

Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/507-508; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/195, 1542; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 330-331, 987; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,287; *Mughals in India* , 229-230; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/778.

بـــــــرزگر

جــعفر احـــمدآبادی (ja£.far-e.ah.mad.ā.bā.di)، میرسیدجعفر بدرعالم، متخلص به صفا، پسر سیدجلال مقصود عالم، متخلص به رضا/ رضایی، پسر سید محمد مقبول عالم جلالی شاهی رضوی بخاری، ۱۲ شعبان ۱۰۲۳ــ ۹ ذیحجهٔ ۱۰۸۵ق، صوفی سهروردی، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکانش از صوفیان برجستهٔ گجرات و سجاده‌نشین خانقاه شاه‌عالم بخاری در احمدآباد گجرات بودند. نزد پدرش و دیگر استادان روزگار درس خواند و علوم ظاهری و باطنی را آموخت و چندان ترقی کرد که گویند در حدیث و تفسیر و تصوف و مانند آن‌ها حتی از پدر خود نیز پیش افتاد. در حیات پدرش سید جلال (۱۰۰۳ــ ۱۰۵۷ق)، پس از مرگ نیای خود جلالی (ــ۱۰۴۵ق)، بر مسند ارشاد نشست. در خوش‌نویسی هم ماهر بود و گویند کل قرآن را در پنجاه و چهار ساعت کتابت می‌کرد. پس از مرگ سیدجلال (۱۰۵۷ق) که صدرالصدور (رئیس اوقاف) هند بود، شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) به سید جعفر مقام صدرالصدوری را پیشنهاد کرد، ولی وی نپذیرفت و در نتیجه پادشاه تیموری پسر دوم سیدجلال، یعنی رضوی‌خان سیدعلی (ــ۱۰۹۱ق) را به این مقام گمارد. سیدجعفر در احمدآباد درگذشت و پیکرش را در کنار آرامگاه پدر و نیای او به خاک سپردند. وی همچون پدر و نیای خود به فارسی شعر می‌سرود و صفا تخلص می‌کرد: «راز ما در زمانه افتاده است ــ بزم‌ها را فسانه افتاده است/ می‌کند یار ما هر چه می‌خواهد ــ دور گردون بهانه افتاده است/ ای صفا در میان ماه‌رخان ــ شاهد ما یگانه افتاده است.» وی دست‌کم دو دیوان داشته است. اما اثر مهم او روضات شاهی، در ذکر پیران خاندان شاهی یعنی پدران و نیاکان سیدجعفر است که اگرچه ظاهراً نسخهٔ کاملی از آن به‌جا نمانده، ولی نسخه‌هایی از برخی بخش‌های آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند آرشیو ملی هند در دهلی نو و کتابخانهٔ دانشگاه همدرد کراچی در دست است. از میان دیگر آثار او از کتابی به‌نام صد حکایت یاد کرده‌اند که دارای آگاهی‌هایی ارزشمند دربارهٔ برخی پیران است. از دیگر آثارش: دین‌المبین فی شرح اصول‌الحدیث و بیان مشاهیر من‌المحدثین به فارسی؛ اعمال و اشغال شاهیه به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه به شمارهٔ ۱۴۲۶)؛ اعمال‌السّادات به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ درگاه پیر محمدشاه به شمارهٔ ۱۴۶۹/۳).

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۴؛ دیوان جلالی، ۳، ۹، ۱۳، ۴۶، ۴۷؛ عمل صالح، ۳۶۲/۳ـ ۳۶۳؛ فهرست توصیفی نسخه‌های خطی عربی، فارسی، اردوی کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه، ۱۷۵/۵، ۲۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۶/۳؛ مرآة‌العالم، ۴۱۵ـ ۴۱۶؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۵۶/۴ـ۱۵۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۷/۵ـ ۱۰۸؛ سید خضر نوشاهی، «محمدبن جلال شاهی در آئینهٔ کتاب خودش روضات شاهی»، دانش، شمارهٔ ۳۵ (پاییز ۱۳۷۲ش)، ص ۹۱ـ ۱۰۱؛

Persian Literature, C.A.Storey, 2/1137.

برزگر

جعفر بدخشی (ja£.far-e.ba.dax.ši)، نورالدین، ۷۴۰ــ۱۶ رمضان ۷۹۷ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس بدخشانی. زادگاهش رستاق بازار غرب بدخشان بود و ظاهراً در ۷۷۳ق به روستای علی‌شاهِ ختلان کوچید. در همین سال، در ختلان با میرسید علی همدانی، صوفی و عالم نامدار، که حوزهٔ فعالیت‌های تبلیغاتی و صوفیانه‌اش در کشمیر بود، دیدار کرد و پس از نشان دادن شایستگی‌های خود و تحمل ریاضت‌های فراوان، به جرگهٔ مریدان او پیوست. چندی بعد نیز درشمار خلیفه‌ها و مریدان خاص او درآمد. نوشته‌اند که میرسیدعلی، نورالدین جعفر را بسیار دوست می‌داشت و درباره‌اش گفته بود: «به نورالدین بیعت کردن اولی بود از بیعت کردن به من.» نورالدین هم به میرسیدعلی ارادت فراوان می‌ورزید و به اصطلاح صوفیان، «فنافی‌الشیخ» بوده است. وی در سفر و حضر همراه مرشد خویش بود و زمانی هم که میرسیدعلی بدون نورالدین مسافرت می‌کرد، او در نبودِ پیرِ خود کار درس و تدریس را عهده‌دار بود و میرسیدعلی نیز با نامه‌نگاری سفارش‌های لازم را به او می‌کرد. یک سال پس از درگذشت میرسیدعلی همدانی (ــ۷۸۶ق)، در اواخر صفر ۷۸۷ق نورالدین جعفر، بر پایهٔ دیده‌ها و شنیده‌های خود، نگارش کتابی را به‌نام خلاصة‌المناقب در شرح احوال و مناقب پیر خود آغاز کرد که تاریخ پایان نگارش

آن معلوم نیست. وی در این اثر، نخست به نسب‌نامه و سپس به سلسلهٔ طریقت میرسیدعلی همدانی می‌پردازد و بعد، احوال او را به صورت حکایت‌هایی اخلاقی آمیخته به نظم و گاه غزل‌هایی با تخلص علایی (تخلص میرسیدعلی همدانی در مجموعهٔ غزلیات چهل اسرار) می‌آورد. خلاصة‌المناقب در ۱۳۷۴ش/ ۱۹۹۵م در اسلام‌آباد پاکستان به تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر چاپ شده است. رسالهٔ اصطلاحات‌الصوفیه، اثر دیگر نورالدین جعفر، در جلد شانزدهم فرهنگ ایران‌زمین به تصحیح ایرج افشار به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثار وی می‌توان به احباب (که یادش در مجالس‌المؤمنین آمده) و شرح اوراد فتحیه اشاره داشت. نسخه‌ای از اثر اخیر در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانهٔ دارالعلوم اسلامیهٔ پیشاور نگه‌داری می‌شود. به‌نوشتهٔ یعقوب صرفی در مغازی‌النبی، مدفن نورالدین جعفر بدخشی در بدخشان است.

منابع: احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی، ۸۱-۸۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۵۴/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، بخش دوم، ۹۱۲؛ خلاصة‌المناقب، پیش‌گفتار؛ فرهنگ ایران‌زمین، ۳۲۶/۱۶-۳۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۰/۳، ۱۷۳۹؛ ۸۰۷/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۳۴/۲، ۱۱۳۹؛ مروج اسلام در ایران صغیر، ۶۰-۶۲، ۱۱۵-۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,271.

ربیعیان

جعفر بنارسی (jaɛ.far-e.ba.nā.re.si)، سیدجعفر حسینی موسوی بنارسی دهلوی، معروف به ابوعلی‌خان، - ۱۲۸۰ق/ ۱۸۶۳م، ادیب، تاریخ‌نگار، فقیه و متکلم شیعی شبه‌قاره. وی از مردم بنارس بود. اما از آن‌جا به دهلی کوچید. اعجازحسین کنتوری (-۱۲۸۶ق) وی را هم‌روزگار پدر خود سیدمحمدقلی (-۱۲۶۰ق) می‌داند. سید جعفر اخباری‌مسلک بود و به همین سبب به شنیدن حدیث علاقهٔ فراوانی می‌ورزید. وی از شاگردان میرزا محمدکامل مؤلف النزهة‌الاثنی عشریة (-۱۲۲۵ق) بوده است. از آثارش: ۱- تکسیرالضمین به فارسی که ردی است بر باب دهم التحفة‌الاثنی عشریه نوشتهٔ عبدالعزیز دهلوی و اثبات درستی مطاعن ابوبکر و عمر؛ ۲- شفاءالمسلمین در کلام به فارسی که در آن به رد مطالب تبصرة‌الایمان سلامت علی بنارسی پرداخته است؛ ۳- معین‌الصادقین به فارسی در رد رجوم‌الشیاطین که یکی از علمای اهل سنت آن را در پاسخ باب نهم النزهة‌الاثنی عشریه نوشته است؛ ۴- برهان‌الصادقین در امامت که در آن به مطالب باب نهم النزهة‌الاثنی عشریه پاسخ گفته است؛ ۵- مهجة‌البرهان که مختصر کتاب پیشین است؛ ۶- کشف‌الدین فی اثبات عزاءالحسین (ع) به فارسی که در هند به چاپ رسیده است.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۱۸۰/۴؛ الذریعه، ۹۷/۳؛ ۲۰۶/۱۴؛ ۳۷/۱۸؛ ۲۸۵/۱۲؛ ۲۸۸/۲۳؛ طبقات اعلام‌الشیعه، الکرام‌البررة، ۲۳۲/۱، ۲۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۷۰/۲؛ کشف‌الحجب والاستار، ۱۳۷؛ مطلع انوار، ۱۶۷-۱۶۸.

رسولی

جعفرخان رازی (jaɛ.far.xān-e.rā.zi)، عمدةالملک جعفرخان پسر صادق‌خان میربخشی پسر محمدطاهر وصلی پسر محمدشریف رازی، -۱۰۸۱ق، دولتمرد ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیای او محمدطاهر وصلی، برادرِ اعتمادالدوله غیاث‌بیگ، پدرزن و وزیراعظم جهانگیر، پادشاه هند (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق)، بود و همچون او به هند کوچید و (گویا به وساطت غیاث‌بیگ) به درگاه جهانگیر راه یافت و مدتی دیوانی لاهور را برعهده داشت. میرمحمدصادق، مخاطب به صادق‌خان (-۱۰۴۳ق) پسر وصلی و پدر جعفرخان، میربخشیِ جهانگیر و جانشین وی شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) بود و در ۱۰۳۲ق هم حکومت پنجاب یافت. جعفرخان که فرزانه‌بیگم، مشهور به بی‌بی جیو، دختر آصف‌خان ابوالحسن و خواهر ممتازمحل (همسر شاه‌جهان) را به زنی داشت، پس از مرگ پدرش، «به اضافهٔ هزاری ذات پانصد سوار، به منصب چهارهزاری دو هزارسوار سر برافراخت.» (مآثرالامرا، ۵۳۲/۱) در رجب ۱۰۴۳ق اجازهٔ داشتن و نواختن نقاره، و در شوال ۱۰۴۴ق منصب چهارهزاری (ذات) سه‌هزار سوار یافت. شاه‌جهان در سال دهم پادشاهی خود، جعفرخان را به منصب پنج‌هزاری ذات و سه‌هزار سوار ارتقا داد. با این همه، به‌نوشتهٔ عبدالحمید لاهوری در پادشاه‌نامه، در ۱۲ ذوالقعدهٔ ۱۰۵۰ق «چون از جعفرخان تقصیری به وقوع آمد او را به تغییر منصب و جاگیر تأدیب نموده چندی از دریافت سعادت کورنش که خوکردگان حضور را اصعب آلام و اشد محن است بازداشتند.» اما در ۲۷ ربیع‌الاول ۱۰۵۱ق «پادشاه مهربان [شاه‌جهان] عفو تقصیر جعفرخان نموده او را به منصب سابق سربلند گردانیدند.» جعفرخان تا ۱۰۵۶ق بیشتر از امرای ملازم حضور بود و هر از چندگاهی به مأموریت‌های مختلف اعزام می‌شد. در ۱۹ صفر ۱۰۵۶ق به صوبه‌داری

(استان‌داری) پنجاب گمارده شد. در سال بیستم پادشاهی شاه‌جهان، جای خلیل‌الله‌خان را در مقام میربخشی‌گری گرفت. در ذوالحجهٔ ۱۰۵۹ق، پس از مرگ مکرمت‌خان، به صوبه‌داری دهلی، و در ربیع‌الاول ۱۰۶۱ق، به‌جای سعیدخان، به صوبه‌داری تته (سند) گماشته شد. در ۱۰۶۴ق صوبه‌داری بهار را برعهده داشت. در ربیع‌الاول ۱۰۶۸ق «به خدمت وزارت کل [وزارت اعظمی] و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع... تارک افتخار برافراختند و مقرر شد که بر محاسبات دستخط رای‌رایان [رای رکناته] و بر پروانجات پایینِ مهرِخانِ مذکور، مهر او هم می‌شده باشد.» (عمل صالح، ۲۷۱/۳) در رمضان ۱۰۶۸ق که اورنگ‌زیب، پس از بشکستن داراشکوه، در باغ‌نور در نزدیکی اکبرآباد فرود آمد، جعفرخان به حضور وی رسید و نواخت یافت. پس از جلوس نخست اورنگ‌زیب (اول ذوالقعدهٔ ۱۰۶۸ق)، به صوبه‌داری مالوه منصوب گشت و «مقرر گردید که منصبش از اصل و اضافه ششهزاری [ذات] شش هزار سوار، از آن جمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه، باشد.» (مرآت‌العالم، ۷۴) در ۱۰ جمادی‌الآخری ۱۰۷۴ق، به‌جای فاضل‌خان ملا علاءالملک تونی که در ۲۷ ذوالقعدهٔ ۱۰۷۳ق درگذشته بود، بار دیگر مقام وزارت اعظمی یافت. در ۱۰۸۱ق در دهلی بیمار شد و درگذشت. «جعفرخان در امرای متأخرین به نیک‌نفسی و خیراندیشی شهرهٔ آفاق بود و به کرایم شمایل و شرایف خصایل اتصاف داشت. خوش وضعی و عالی دماغی او زبان‌زد خاص و عام است.» (مآثرالامرا، ۵۳۴/۱) جعفرخان، همچون بیشتر امرای گورکانیان هند، پشتیبان اهل فضل و ادب بود و سرایندگانی مانند ابراهیم اردوبادی، الفت خراسانی، صائب تبریزی، شکیب اصفهانی، صافی کازرونی، محمدحسین بیگ معلوم تبریزی و نسبت تبریزی ملازم او بوده یا از نواخت او بهره یافته‌اند.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۴۵؛ عمل صالح، ۴۷۰/۲؛ ۱۰۴/۳، ۱۲۰، ۱۸۱، ۲۷۱، ۴۵۱؛ کاروان هند، ۸، ۸۳، ۶۳۸، ۶۷۷، ۱۳۰۹، ۱۳۲۴ـ ۱۳۲۵، ۱۴۳۴، ۱۵۲۳؛ کلمات‌الشعرا، ۶۳؛ مآثرالامرا، ۵۳۱/۱ـ ۵۳۵؛ مرآت‌العالم، ۵۴، ۵۵، ۷۴، ۷۵، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۰، ۵۰۳.

برزگر

جعفر زتلی (jaɛ.far-e.za.tal.li)، میرزا محمدجعفر، معروف به جعفر زتلی، فرزند سیدعباس نارنولی، ــ ۱۱۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکان وی در روزگار همایون گورکانی (۹۳۷ ــ ۹۴۷ق و ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) به هندوستان کوچیدند و با زمین‌هایی که دربار به آنان داده بود، به کشاورزی می‌پرداختند، اما پدر جعفر به داد و ستد روی نهاد. جعفر در دهلی به‌دنیا آمد. پس از درگذشت ناگهانی پدر، عمویش سید سرور سرپرستی وی و برادر و خواهرهای کوچک‌ترش را بر عهده گرفت. جعفر در اواخر پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) جوانی بیش نبود. از همان جوانی به شعرگویی روی آورد. طبعی موزون و لطیف داشت. وی تمام دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) را درک کرد و ارادت فراوان به این پادشاه می‌ورزید. جعفر از ملازمان شاهزاده کام‌بخش فرزند اورنگ‌زیب و نزد شاهزاده اعظم، فرزند دیگر اورنگ‌زیب نیز عزیز و گران‌مایه بود. وی از این راه با امرا و درباریان آشنا و از چگونگی اعمال آنان آگاه می‌شد. اوضاع نابسامان دربار و اجتماع، طبع سخنگوی وی را به مزاح، هجو و هزل‌گویی کشاند. وی از آن رو که از مضامین مضحک و مهمل در سرایش اشعار هزل خود بهره می‌جسته به زتلی (به‌معنی لغو و بیهوده) معروف شد. او را در این مهم همپا و همتای جعفر زرکوب درشمار آورده‌اند. گویند هنگامی که جعفر کسی را مدح می‌گفت، پس از آن نیز هجوش می‌کرد و اگر خواسته‌اش برآورده نمی‌شد، آن هجو را منتشر می‌کرد. کار وی ساختن مورچل (= خندق و سنگر) بود. چون شاه را از کار خسته‌کنندهٔ خود آگاه کرد و وی بدان توجهی نشان نداد، با سرودن هجویه‌ای برای شاهزاده کام‌بخش، خدمت را رها کرد و به ناگزیر از آن‌جا نیز گریخت. وی پس از آن وضع مالی خوبی نداشت. شرح حال خود را در این هنگام در نظمی با نام «حسب خود گفته شد» سروده است. پس از آن خبری از او در دست نیست، اما دانسته است که هرگز تیزی زبانش کند نشد و دست از هجوگویی برنداشت، تا آن که در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) با هجو پادشاه، سر خود را به باد داد. وی استاد هزل‌گویی بود و اشعارش نمایانگر اوضاع آشفتهٔ اخلاقی و سیاسی روزگارش است. اهمیت جعفر زتلی در تاریخ ادبیات گذشته از هجوگویی او، در توانایی وی در ترکیب شعر دوزبانهٔ فارسی و اردو است. وی در آثارش الفاظ هندی، عربی و فارسی را به‌هم درآمیخته و کلماتی جدید ساخته است. اشعار وی به شهر آشوب می‌ماند. موضوع برخی از منظوماتش، چون ربِ یسّر، بی‌ثباتی دهر، کلرنامه و طوطی‌نامه در بی‌ثباتی دهر، جوانی و پیری و احساس فنا و با لحنی بسیار متأثرکننده و پرسوز و گداز

است. چون طوطی‌نامه در مجالس صوفیان خوانده می‌شد، برخی تذکره‌نویسان وی را شاعری صوفی‌مشرب شمرده‌اند. موضوع برخی دیگر از منظومه‌هایش، مانند اختلاف زمانه، دورنامه و دستورالعمل و نصیحت‌نامهٔ موافق زمانه در آشفتگی اوضـاع و شماری دیگر در هجو حکمرانان ظالم، وزرای بی‌ایمان، سپاهیان بزدل و قضات رشوه‌خوار است. وی سه منظومه و یک قطعه مادهٔ تاریخ در مرگ اورنگ‌زیب سروده است. یکی از آن‌ها مرثیه‌ای پرسوز در سوک درگذشت اورنگ‌زیب است که در آن از کارهای پسران وی شکایت کرده و دیگری در ستایش او در فتح دکن. از دیگر منظومه‌های وی فال‌نامهٔ منظوم در چهار فال‌نامه در طنز و شوخی است، به‌نام‌های فال‌نامهٔ زنان، فال‌نامهٔ مردان، فال‌نامهٔ لوطیان و بدکاران و فال‌نامهٔ ادویه و آن را به تقلید از عبید زاکانی نوشته است. از جمله شاعرانی که از سبک بیان وی تأثیر گرفتند، میرزا رفیع سودا، هجونویس بزرگ اردو و رنگین دهلوی هستند. چون در آن هنگام فارسی زبان اداری بود و عرضداشت‌ها، رقعه‌ها و وقایع دربار همه به‌فارسی نوشته می‌شدند، همگی آثار منثور وی نیز به‌فارسی است، اما بخش‌هایی از آن‌ها را که به داستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها آراسته و به‌زبان محاوره بیان کرده، به‌اردو نوشته است. وی برای آنکه زبانش در نهایت سنجیدگی و حرفش در نهایت تأثیرگذاری باشد، مطابق موضوع مورد سخنش، برای اشخاص نام‌های جدید ساخته، مانند میرزا غچ‌غچ‌بیگ، بچهوبیگ، مردم‌آزارخان، قاضی رشوت‌طلب‌خان و نفس‌پرورخان. آثار منثور جعفر را می‌توان به پنج بخش وقایع دربار معلی، عرضداشت، رقعه‌جات، شرح و وقایع چهره تقسیم کرد. مؤلف در وقایع دربار شیوه‌ای همانند یک وقایع‌نویس درباری به‌کار برده، بدین ترتیب که نخست به شکایت بردن مردم به عرض پادشاه پرداخته و سپس از زبان پادشاه در قالب ضرب‌المثل‌های طنزگونه، یا محاورهٔ اردو حکمی درخور صادر کرده است. شمار این وقایع ۱۷۵ است. چند واقعه از آن مربوط به دورهٔ عالمگیری است، اما چون اورنگ‌زیب بیشتر اوقات خود را در جنگ گذراند و کمتر در هند شمالی (پنجاب) حضور داشت، از این رو بیشتر وقایع آن مربوط به بهادرشاه اول است. عرضداشت نیز مربوط به درخواست‌هایی است که از پادشاه می‌شد. مؤلف در آن نیز از ضرب‌المثل‌های اردو بهره گرفته است. رقعه‌جات نامه‌هایی آگنده از طنز و تمسخر است. مؤلف شرح را دربارهٔ حقوق، دستمزد و نکاح‌نامه نوشته است. جعفر در وقایع چهره به‌چگونگی شخصیت‌های گوناگون به همراه خصوصیات روحی آنان پرداخته است. نسخه‌ای از منشآت جعفر زتلی / رقعات جعفر زتلی به شمارهٔ ۳۱۷۹/۱۷۴/۱ در دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای از دیوان جعفر زتلی / زتل‌نامه که شامل منشآت، فال‌نامهٔ منظوم، منظومات متفرق، قصیده در مدح اورنگ‌زیب، نکاح‌نامه، مدح کوتوال، تضمین بر کریما، مفردات و اختلافات وقت است، به‌شمارهٔ N.M.1963-207 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان نیز نسخه‌ای از کلیات جعفر زتلی به‌شمارهٔ ۸۰۳۲ نگه‌داری می‌شود که شامل زتل‌نامه، سلوک، جوین (جوانی‌نامه)، اختلاف زمان، مرثیهٔ عالمگیر، فخریهٔ زتلی، منشآت و قطعات است. در دانشگاه شیرانی لاهور، اثری از وی به‌نام جعفرنامه که مجموعهٔ کلام فارسی او است موجود است و به‌شماره ۳۱۷۹/۱۷۴/۲ در آن دانشگاه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۹۰/۲-۱۱۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰/۳؛ تین تذکری، ۱۹۷؛ داستان تاریخ اردو، ۲۹؛ روز روشن، ۱۶۸؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۴۲-۳۴۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۰۶/۱؛ ۳۶۳/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۸/۵ - ۲۷۹؛ ۳۱۰/۷ - ۳۱۱؛ ۱۰۱۶/۸؛ ۴۷/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۵۵/۳، ۲۳۴۰، ۲۷۴۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۷۲۷/۳ - ۱۷۲۸؛ مجموعهٔ نغز، ۱۶۷؛ مخزن نکات، ۳۰ - ۳۲؛ نکات شعرا، ۳۱/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۳ - ۵۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 272-273.

حجتی

جعفرعلی جارچوی (**ja£.far.a.li.y-e.jār.ča.vi**)، فرزند سید افضل‌علی، ۱۲۲۷ - ۱۳۱۴ق، قاری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. تحصیلات ابتدایی را در دهلی فراگرفت و بعد از آن در کالج دهلی و حیدرآباد دکن به تحصیل پرداخت. وی از محضر روحانیان سرشناس و بانفوذ لکنو از جمله سید محمد فرزند سید دلدارعلی غفران‌مآب بهره برد. فن قرائت و تجوید را در محضر قاری محمد اصفهانی تبریزی در لکنو آموخت. جعفرعلی در فن قرائت، تجوید و زیبایی صوت بلندآوازه بود. وی رساله‌ای در تجوید نوشت. در ۱۲۷۴ق / ۱۸۵۷م به دست

عوامل انگلیسی در بند افتاد. بعد از رهایی، به حیدرآباد رفت و به‌تدریس در مدرسهٔ اعتمادالدوله در دهلی پرداخت. مولانا جعفرعلی از محرکان و بانیان حرکت دینی در دهلی بود. وی در سن هشتاد و چهار سالگی در زادگاهش درگذشت.

منابع: تذکرهٔ امامیهٔ پاکستان، ۶۲؛ مطلع انوار، ۱۷۱-۱۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 270; *A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari shi' is in India*, 98, 102, 159.

فتح‌نیا طبری

جعفرعلی نقوی (jaɛ.far.a.li-ye.na.qa.vi)، فرزند سید قطب‌علی، ز۱۲۷۹ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. ساکن مجهوامیر ضلع بستی بود. وی کتابی به فارسی به نام تاریخ احمدیه / منظورة السعداء فی احوال الغزاة والشهداء تألیف کرده است. این اثر که در ۱۲۷۹ق نوشته شده دربارهٔ سرگذشت سیداحمد رای بریلوی دهلوی، سرکردهٔ اصلاح‌طلبان مسلمانان، است که در برابر اعمال بی‌رحمانهٔ سیک‌ها حکم جهاد داد و در ۱۲۴۲ق در جنگ با سپاه رنجیت‌سنگه در بالاکوتِ پنجاب جان سپرد. نسخه‌های از این کتاب در دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۴۳۵۹/۱۳۰۷) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۸/۱۱-۱۰۲۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۳۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,271.

ریمیان

جعفر قزوینی (jaɛ.far-e.qaz.vi.ni)، میرزا قوام‌الدین جعفر، معروف به میرزا جعفر آصف‌خان، فرزند بدیع‌الزمان فرزند آقاملای دوات‌دار قزوینی، قزوین ۹۵۸ ــ برهانپور ۱۰۲۱ق، دولتمرد، منشی و شاعر ایرانی. در قزوین به تحصیل ادب و دانش‌های عهد خود، به ویژه علم سیاق (حساب)، سرگرم شد. چون شاعری آغاز کرد به تتبع دیوان‌های استادان عصر خود، میرزا شرف‌جهان قزوینی (ــ ۹۶۸ق)، پرداخت. وی پس از آن که پدرش از سوی شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) وزارت کاشان یافت، به کاشان رفت. با شاعرانی چون میرزا سلمان حسابی و ضمیری اصفهانی (ــ ۹۷۳ق) معاشر بود. به سبب آشفتگی‌های سیاسی که پس از مرگ شاه‌تهماسب در ایران رخ داد، در ۹۸۵ق به هند رفت و با یاری عموی خود میرزا غیاث‌الدین علی (آصف‌خان دوم) که منصب بخشی‌گری داشت به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت. جلال‌الدین اکبر به او منصب بیستی داد، اما به سبب نارضایتی از این منصب، به ناحیهٔ بدآب و هوای بنگال فرستاده شد. در آن‌جا چون با معصوم کابلی و قاقشال یاغی همراه نشد، در بند افتاد و پس از خلاصی، در فتحپور سیکری به حضور شاه رسید. جلال‌الدین اکبر نیز وی را به منصب دو هزاری و خطاب آصف‌خان و سپس منصب میربخشی سرافراز کرد. در ۹۹۵ق، به تهانه‌داری دشتِ سواد تعیین شد. در ۱۰۰۰ق، برای از میان بردن عبدالله‌خان ازبک فرمانروای ورارود فرستاده شد. در ۱۰۰۶ق به حکومت کشمیر، در ۱۰۰۸ق به دیوانی کل (وزارت اعظم) و در ۱۰۱۳ق به صوبه‌داری بهار رسید. پس از درگذشت جلال‌الدین اکبر، به‌خدمت جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) درآمد و منصب پنج‌هزاری یافت. در ۱۰۲۰ق، ادب‌آموزی شاهزاده پرویز پسر جهانگیر به او سپرده شد. جهانگیر وی را مأمور تسخیر دکن کرد، اما در آن احوال به بیماری فلج درگذشت. پیکر وی را کنار مزار انیسی شاعر به خاک سپردند. جعفر در خط تعلیق دست داشت. وی از شعرای سبک وقوع است. از آثارش: دیوان اشعار در سه‌هزار بیت که از آن‌جمله دو هزار بیت مثنوی در برابر خسرو و شیرین نظامی به‌نام نورنامه است که آن را به‌نام نورالدین جهانگیر گفته است. نسخه‌ای از کلیاتش به‌شمارهٔ or.3174 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود که قسمت نخستین آن منظومه نورنامه و بخش دوم آن قصیده، غزل، ترجیع و رباعی است. شاعر بر دیوان خود مقدمه‌ای به نثر نوشته و در آن از سرگذشت خود و برخورداری‌هایش با جهانگیر سخن رانده است. مثنوی وی به نام‌های خسرو و شیرین و فرهاد و شیرین نیز در فهرست‌ها آمده است. وی همچنین در تألیف تاریخ الفی سهم مؤثر داشته است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۵۶/۳-۱۱۵۷؛ بهارستان سخن، ۴۳۹-۴۴۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۸۳/۵، ۹۱۹-۹۲۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۰۲/۱-۶۰۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۸۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۳-۵۵؛ الذریعه، ۱۹۸/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۴/۱-۱۵۵؛ شام غریبان، ۶۸؛ شمع انجمن، ۱۱۱؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۸۸۹/۱۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۴/۷-۷۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۸۵/۴؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران،

۵۵۴/۱؛ کاروان هند، ۲۸۳/۱-۲۸۹؛ مآثرالامراء، ۱۰۷/۱-۱۱۵؛ مجمع‌النفایس، ۳۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴/۱؛ مخزن‌الغرایب، ۵۸۴/۱-۵۹۲؛ مکتب وقوع، ۵(مقدمه)، ۱۵-۲۴؛ منتخب‌اللطایف، ۱۴۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۵۵-۱۵۶؛ نشتر عشق، ۳۴۷/۱-۳۵۰؛ هفت اقلیم، ۱۷۱/۳-۱۷۵؛ همیشه بهار، ۵۵-۵۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 4/200-201; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 272; *Mughals in India*, 213-214.

حسن‌حجتی

جعفری (ja'.fa.ri)، احمد حسین فرزند سید اصغر حسین، روستای چندن پتی از بخش دربنگه (در ایالت بیهار) ۱۹۴۰م - ، فارسی پژوه هندی. پس از اتمام دوره دبستان و دبیرستان در زادگاهش، در دانشگاه لکنو به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۵۲م از دانشگاه لکنو، مدرک فاضل ادب و در ۱۹۷۲م از دانشگاه پتنا، در بیهار دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۰م در دبیرستان راجاپرتوی چند در شهر پورینا، در ایالت بیهار به تدریس زبان فارسی پرداخت. با نوشتن پایان‌نامهٔ بررسی انتقادی احوال و آثار میرمحمد افضل (ثابت)، از دانشگاه پتنا، دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی آشنایی دارد. اثر دیگرش آیینهٔ فارسی نام دارد که کتاب درسی دبیرستان‌های ایالت بیهار است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۸/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۴.

رسولی

جعفری تالپور (ja'.fa.ri-e.tāl.pur)، میرمحمد نصیرخان پسر میرمرادعلی‌خان پسر میرصوبدارخان، حیدرآباد سند ۱۲۱۹-۱۲۶۱ق، فرمانروا و شاعر فارسی‌گوی سندی. پدرش فرمانروای حیدرآباد سند بود. نزد آخوند محمد بچل‌انور پسر آخوند محمدصالح متعلوی، درس خواند. پس از مرگ پدرش (۱۲۴۸ق)، در دورهٔ فرمانروایی برادر خود میر نورمحمدخان (۱۲۴۸-۱۲۵۵ق)، فرمانروای بخشی از مملکت حیدرآباد سند بود. پس از درگذشت میرنورمحمدخان (۱۲۵۵/ ۱۲۵۶ق) بر تخت شاهی حیدرآباد نشست. در ۱۲۵۹ق، با دیگر امیران تالپور سند، از انگلیسیان شکست خورد و به اسارت آنان درآمد. پس از آن مدتی، به ترتیب در بمبئی و کلکته، خانه‌بند و بازداشت بود. گویا انگلیسیان می‌خواستند باری دیگر میرنصیرخان را بر تخت فرمانروایی (حیدرآباد) سند بنشانند. اما وی ناگهان، ظاهراً بر اثر سکته از شدت اندوه دوری از وطن، درگذشت. پیکرش را به حیدرآباد بردند و در گورستان تالپوران، در کنار آرامگاه پدرش، به‌خاک سپردند. وی همانند بسیاری دیگر از فرمانروایان تالپور نه تنها خود شعر می‌سرود، بلکه شاعران فارسی‌گو را می‌نواخت و شاعران و دانشمندان بزرگ سند به دربارش راه داشتند. در سخاوت و بخشندگی سرآمد همهٔ تالپوران روزگار خود بود. به فارسی و اردو شعر می‌سرود اشعارش را ساده و روان و گاه غم‌آلود (به‌ویژه در دورهٔ تبعیدش) گفته‌اند. از آثارش: دیوان فارسی که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور (به شمارهٔ Pi/VI 283 1927) نگه‌داری می‌شود و دربرگیرندهٔ غزلیات او است؛ دیوان اردو (تدوین ۱۲۶۱ق) که دارای ۱۲۲ غزل، ۸ مسدس و ۳ مخمس است؛ سفرنامهٔ جعفری (۱۲۶۰ق) شامل دو مثنوی فارسی، که مثنوی نخست در ۸۵ بیت در شرح سفر از حیدرآباد تا بمبئی و پونه، و مثنوی دوم در ۲۰۱ بیت در شرح احوالش در کلکته است؛ مثنوی مختارنامه (۱۲۴۱ق) که گویند «به ضخامت قریب شاهنامه است»؛ مثنوی مرزا و صاحبه/ میرزا و صاحبان (۱۲۳۵ق) در ۱۲۲۴ بیت به فارسی؛ مکاتیب جعفری که مجموعهٔ نامه‌های او است و آن‌ها را میرحسن‌علی‌خان در حدود ۱۲۶۱ق گرد آورده است و بیشتر آن‌ها نامه‌های پرسوز و گدازی هستند که جعفری در روزهای اسارت خود در دمدمی/ دمدمه، در نزدیکی کلکته، به همسر و دیگر نزدیکان خود نوشته است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۶۱-۲۶۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۰۰/۳-۷۰۶؛ تاریخ سند، ۶۹۷/۲، ۶۹۹-۷۰۲، ۷۰۶-۷۱۳؛ تکملهٔ مقالات‌الشعراء، ۱۰۲-۱۱۱؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۰۳-۲۰۴؛ دایرةالمعارف تشیع، ۳۹۶/۵-۳۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۶/۵-۴۲۷؛ ۱۲۷۹/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۷۱/۳؛ لب تاریخ سند، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶؛ نوای معارک، ۲۸۰-۲۸۱، ۳۲۲، ۳۳۷، ۶۳۷، ۶۵۳-۶۶۹، ۶۷۴-۶۷۷؛ دکتر طاهرهٔ صدیقی، «داستان‌سرایی در شبه قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۲۶/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,273.

برزگر

جعفری لکنویی (jaʿ.fa.ri-ye.lak.nu.i)، حسن‌علی، ـ ۱۲۶۱ق، فقیه و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از بزرگان نامور اخباریان در لکنو بود. پیش از ۱۲۶۱ق به مکه رفت و از محضر علما و فضلای عرب و ایرانی بهره برد. وی به اردو و فارسی شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ـ تحفة‌العوام به اردو، در اعمال و فرایض که در ۱۲۶۰ق منتشر شده است؛ ۲ـ احکام‌الائمه در اوراد، وظایف، اخلاق و مواعظ که در ۱۲۶۱ق/ ۱۸۷۴م به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ تحفهٔ جعفری/ جعفریه که مثنوی بلندی به اردو دربارهٔ فضایل و اخلاق است و ۱۳۴۲ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. وی شعر نیز می‌گفت و جعفری تخلص می‌کرد.

منابع: امامیهٔ مصنفین، ۵۲۷/۲؛ مطلع انوار، ۲۰۹.

فتح‌نیا طبری

جعفری مرشدآبادی، سیدانشاءالله‌خان ← انشای مرشدآبادی

جغرافیانویسی فارسی در شبه‌قاره (joq.rā.fi.yā.ne.vi.si-ye. fār.si.dar.šeb.he.qār.re)، جغرافیا یا جغرافی، علمی است که به‌مطالعهٔ سطح زمین (سیماهای طبیعی آن، اقلیم، فرآورده‌ها، جمعیت و توزیع آن می‌پردازد. جغرافیا از کهن‌ترین رشته‌های دانش بشری است، چنان‌که آن را مادر علوم نیز خوانده‌اند، زیرا بی‌گمان انسان هیچ‌گاه نمی‌توانسته است با نادیده گرفتن امور و مفاهیمی مانند جهت‌یابی و جهت‌های چهارگانه، کیفیت آب‌وهوایی، سهولت و صعوبت راه‌ها و اقالیمی که با هر انگیزه‌ای بدان جاها سفر می‌کرد و... که امروزه آن‌ها را زیر نام جغرافیا و شاخه‌های گوناگون آن، مانند جغرافیای انسانی، ناحیه‌ای و... طبقه‌بندی و بررسی می‌کنیم، زندگی خود را به‌درستی اداره کند. بنابراین، می‌توان گفت آگاهی از ویژگی‌های جغرافیایی سرزمینی که در آن به‌سر می‌برد و نیز ویژگی‌های جغرافیایی سرزمین‌های همسایه یا جهان، همواره با زندگی انسان‌ها در پیوندی تنگاتنگ بوده است. به پیدایش و رشد علم جغرافیا در شبه‌قاره نیز می‌توان از همین چشم‌انداز نگریست. اما در زمینهٔ بررسی جغرافیانویسی فارسی در شبه‌قاره، باید سده‌ها از تدوین برخی کتاب‌های جغرافیایی و نجومی در این سرزمین مانند سویه سدانته و آریه بهتیه که به‌سنسکریت نوشته شده‌اند، پیش‌تر آمد و آن‌را در پیوندی تنگاتنگ با رشد زبان فارسی در شبه‌قاره بررسید. حتی میان تألیف مهم‌ترین و در عین حال قدیمی‌ترین کتاب فارسی شناخته در جغرافیای عمومی، مانند حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب از نویسنده‌ای ناشناس که در ۳۷۲ق نوشته شده تا تألیف نخستین کتاب‌های جغرافیایی فارسی در شبه‌قاره نیز دست‌کم چند سده فاصله است. گر چه جغرافیا یکی از علومی است که دانشمندان مسلمان سخت در تکامل آن کوشیده‌اند، چندان که گسترش پرشتاب تألیفات جغرافیایی در میان مسلمانان را از مهم‌ترین و ارزشمندترین یادگارهای فرهنگ اسلامی در سده‌های سوم و چهارم هجری دانسته‌اند، با این همه باید گفت که بیشتر آثار ارزشمند جغرافیایی این دو سده، مانند اخبارالبلدان، اشتقاق‌البلدان، البلدان کبیر، البلدان صغیر و تسمیة‌الارفین و... از هشام‌بن محمد کلبی (ـ ۲۰۶ق) نخستین مسلمان در جغرافیانویسی، صورة‌الارض محمدبن‌موسی خوارزمی (ـ ۲۳۶ق)، رسالة فی‌الربع‌المسکون الکندی، کتاب البلدان یعقوبی، المسالک والممالک ابن خردادبه (ـ ۳۰۰ق)، صورة‌الاقالیم ابوزید بلخی، احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم مقدسی، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر ابوالحسن مسعودی و... به‌زبان عربی نوشته شده‌اند. حتی آثار ارزشمند بیرونی، مانند تحقیق ماللهند و تحدید نهایات‌الاماکن نیز به زبان عربی است. پس از تألیف حدودالعالم، رفته‌رفته نویسندگانی چند به ترجمه یا نگارش کتاب‌هایی در جغرافیا به‌فارسی روی آوردند. همچنین بسیاری از تاریخ‌نگاران فارسی‌نویس نیز در بخش‌هایی از آثار خود به بررسی‌های جغرافیایی، به‌ویژه جغرافیای نواحی، پرداختند. از دیگر سو، در شبه‌قاره نیز با بنیاد گرفتن نخستین دولت اسلامی فارسی‌زبان در سدهٔ هفتم هجری، این زبان رفته‌رفته در آن‌جا گسترش یافت تا آن‌که در دورهٔ پادشاهان مغولی هند به اوج شکوفایی خود رسید. اما از سدهٔ هشتم هجری علم جغرافیا، مانند دیگر رشته‌های علوم طبیعی و ریاضی، در میان مسلمانان و ایرانیان رفته‌رفته رو به انحطاط رفت. تنها استثنا بر این قاعده همانا آثار چند جغرافیانویس شبه‌قاره و بیشتر نیز ایرانی‌تبار، همچون آیین اکبری از ابوالفضل علامی و هفت اقلیم از امین احمد رازی است. آیین اکبری / اکبرنامه، کتابی در شرح رسوم، آیین‌ها و مقررات درباری هند و دایرةالمعارف‌گونه‌ای دربارهٔ باورها، سنت‌ها و دانش مردم شبه‌قاره است. در این کتاب که از منابع ارزشمند پژوهش‌های تاریخی و جامعه‌شناختی مردم شبه‌قاره و برخی کشورهای همسایه در سدهٔ دهم هجری به‌شمار می‌رود، از تشکیلات اداری، اقتصادی، نظامی و دینی روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی

(۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) سخن رفته است. این کتاب همچنین دربردارندهٔ آگاهی‌های جغرافیایی گران‌بها و فراوان از سرزمین هند است. هفت اقلیم از امین احمد رازی گذشته از آن که تذکره‌ای ارزشمند است، از فرهنگ‌های جغرافیایی جامع به‌زبان فارسی نیز به‌شمار می‌آید. نویسندهٔ این کتاب خود از مردم ری بود، اما در هندوستان به‌نگارش این اثر پرداخت (۱۰۰۲/۱۰۲۸ق). او کتاب خود را به هفت بخش به‌مناسب هفت‌اقلیم زمین تقسیم کرده است. او شاعران را هم بر این اساس طبقه‌بندی کرده و زیر هر اقلیم اطلاعاتی جغرافیایی نیز آورده است. از مهم‌ترین ویژگی‌های جغرافیانویسی فارسی در شبه‌قاره، همانند ایران و آسیای مرکزی، درآمیختگی آن با دیگر رشته‌ها، مانند ادبیات، تاریخ و نجوم است. برای نمونه، نویسندگان کتاب‌های تاریخی، افزون بر زندگانی پادشاهان، به‌موضوع‌هایی مانند ایالات، محیط سیاسی و جغرافیایی می‌پرداختند و در بسیاری از کتاب‌های تاریخی عمومی یا محلی، بخش‌هایی دربارهٔ جغرافیا آمده است، چنان‌که حتی می‌توان آن‌ها را آثار تاریخی ـ جغرافیایی نامید. این گونه کتاب‌های جغرافیایی گذشته از اهمیتی که در به‌دست‌دادن اطلاعات جغرافیایی دارند، همچون کتاب‌های تاریخی در بررسی تطور نثر فارسی نیز از اهمیتی بسزا برخوردارند. همچنین در برخی از آن‌ها، زندگینامهٔ نویسندگان و شاعران در ضمن توصیف جاها آمده است و از این‌رو در تاریخ ادبیات فارسی بسیار ارزشمند است. در سفرنامه‌ها و مزارات هم آگاهی‌های ارزشمند جغرافیایی آمده است. برای نمونه مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین عبدالرزاق سمرقندی دربردارندهٔ گزارش‌های جالب از سفر مأموریتی نویسنده از سوی شاهرخ تیموری به هند و سفر فرستادهٔ شاهرخ به چین است یا مرآت‌الاحوال جهان‌نما که سفرنامهٔ احمدبن‌محمدعلی کرمانشاهی / بهبهانی به هند و... از مآخذ بسیار مهم در تاریخ و جغرافیای هند و قسمتی از ایران است و تراجم احوال و روحیات و صفات مردم ایران و هند در روزگار نویسنده نیز در آن آمده است. گه‌گاه برخی از آثار جغرافیایی به‌زبان شعر بیان شده است، مانند مثنوی گلستان خیال از خالص استرابادی که در وصف اورنگ‌آباد است. در آثار جغرافیایی شبه‌قاره، گه‌گاه کتاب‌هایی با نام عجایب و غرایب، مانند کتاب عجایب و غرایب / صفات کاینات از مل وارستهٔ سیالکوتی، دیده می‌شود که بی‌گمان گزینش چنین نام‌هایی، با توجه به‌ویژگی‌های شگفت‌آور سرزمین شبه‌قاره، چندان بی‌تناسب هم به‌نظر نمی‌آید. ویژگی‌های آب و هوایی گوناگون این سرزمین، شهرها و نواحی مهم آن، مذاهب گوناگون، آداب و رسوم، اعیاد، معابد، اعتقادات، شیوهٔ زندگی مردم، زندگی ریاضت‌کشان و جوکیان در این سرزمین به‌گونه‌ای است که به‌راستی آن را به سرزمین عجایب و غرایب همانند کرده است. برای آشنایی بیشتر با آثار جغرافیایی شبه‌قاره فهرستی از این آثار را به‌ترتیب الفبایی در این‌جا می‌آوریم: ۱ـ احوال سیالکوت از محمدتقی پیشاوری (ز۱۲۵۹ق) از شاگردان شیخ احمد پرسروری و وزیر راجه دلیپ‌سنگه که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ H.153 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲ـ احوال صوبه‌جات دکن از نویسنده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 40992 در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. ۳ـ الثور دسسیاق از نویسنده‌ای ناشناس، در طول و عرض و فاصله‌های میان کشورها و شهرهای ایران و هندوستان که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1525 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ امواج خیال از میرعبدالجلیل بلگرامی (ـ ۱۱۳۸ق) که مثنوی در توصیف بلگرام است. ۵ـ انشای ریاض‌الانبساط از خورم، معروف به سروپ‌رام که در ستایش نزهت‌آباد، عرف بلدهٔ نارنول است. این کتاب در چهار فصل تدوین شده است: (یک) در تعریف آبادی و شهر و بازار، (دو) در تعریف باغستان و جشن‌ها، (سه) در تعریف سرود و حسن و عشق و قصهٔ نادربانو طوایف و عشق طالب صادق، (چهار) در تعریف تذکرةالاحبا. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۹۵۴/۱۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو ـ دهلی‌نو نگه‌داری می‌شود. ۶ـ بدیعیات از نویسنده‌ای ناشناس که رساله‌ای کوتاه در عجایب و غرایب هند در سدهٔ یازدهم هجری است و به‌روزگار پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) و نخستین سال‌های سلطنت اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) رخ داده است. بسیاری از این حکایات همراه با تاریخ آمده و آخرین تاریخ‌های آن ۱۰۸۰ و ۱۰۸۵ق است. از القاب تجلیلی که همراه نام اورنگ‌زیب آمده، چنین برمی‌آید که این اثر به‌روزگار وی نوشته شده است. ۷ـ بستان‌السیاحه / سیاحت‌نامه از زین‌العابدین شیروانی از عالمان سدهٔ سیزدهم هجری. وی در این کتاب مفصل که آن‌را در ۱۲۴۷ق نوشته، موضوع‌های متنوعی در باب تاریخ، جغرافیا، رجال و ادیان گردآورده و اثرش حکم جُنگی را پیدا کرده است. مطالب این کتاب به‌ترتیب حروف الفبا مرتب

شده است و آن‌چه دربارهٔ فرق و مذاهب آسیا در این کتاب آمده است، اهمیت فراوان دارد و بیشتر مطالب آن از دیده‌های مؤلف در سفرهای فراوان وی است. بستان‌السیاحه نخستین‌بار در ۱۳۱۵ق در تهران و پس از آن در ۱۳۴۰ق باری دیگر در تهران از روی چاپ پیشین افست شده است. ۸ــ بهجة‌العالم از مهارت‌خان اصفهانی (ــ ۱۱۲۴ق) در جغرافیای دهلی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ or.1944 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۹ــ تاج‌محل / تاریخ روضهٔ تاج‌محل / عمارات اکبرآباد / احوال ممتازمحل از نویسنده‌ای ناشناس که نسخه‌های آن یکی نیست و در شرح زندگانی بانو تاج‌محل (۱۰۰۰ــ۱۰۴۰ق) دختر نواب آصف‌خان و همسر شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۷ق) و تاریخ خاکجای او است و امروزه با نام تاج‌محل در شهر آگره قرار دارد. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ H-119 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ تاریخ بنای تاج گنج و سکندر موتی مسجد و دیوان خاص (اندازه و هزینه‌ها) از نویسنده‌ای ناشناس. ۱۱ــ تاریخ بنای حیدرآباد از نویسنده‌ای ناشناس. ۱۲ــ تاریخ مختصر قطب‌شاهی از محمدقلی و قطب‌الدین در توصیف ساختمان‌ها و جز آنکه به روزگار قطب‌شاه در گلکنده و نظام در حیدرآباد و پیرامون آن بنا شده است. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ Ta118 در موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ تاریخ و جغرافیای پنجاب از نصرت‌علی. ۱۴ــ تاریخ و جغرافیای طبیعی کشمیر که چون برگ یکم آن افتاده، نام مؤلف نیز از میان رفته است، اما برخی به‌سبب این‌که در پایان کتاب آمده است «به‌موجب فرمایش ولیم‌مورکرافت صاحب بهادر، میرآخور دولت انگلیسیه و به‌اهتمام عزت‌اللـه‌خان» نویسنده را همان عزت‌اللـه‌خان دانسته‌اند. او در این اثر بیشتر به جغرافیای طبیعی بخش‌هایی از کشمیر پرداخته است. برای نمونه از لداخ، ملک اسکردو، ملک‌های متعلقهٔ اسکردو، تبت (بخشی از کشمیر)، زانسکر و سوات و... وی همچنین به فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی این سرزمین‌ها و ارزش آن‌ها، ارزش کار، مزد کشاورزان و کارگران و خدمات نیز اشاره کرده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۶۴۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ تحفة‌العالم از میر عبداللطیف‌خان شوشتری. وی این کتاب را به‌فرمان و به‌نام پسرعمویش میرعالم ابوالقاسم در تاریخ شوشتر، خوزستان و هند و دانشمندانی که دیده، ساخته است. تحفة‌العالم سفرنامه‌مانندی است از عتبات و هند و در آن از برتری انگلیسی‌ها و نکوهش فرانسویان سخن رفته است. این کتاب در ۱۳۶۳ق در تهران چاپ و منتشر شد. ۱۶ــ تحفة‌العجایب که برگردان جلد دوم آثارالبلاد زکریای قزوینی است. اته نام مؤلف آنرا علی طاهری اما ریو او را طایری و تاریخ ترجمهٔ اثر را در ۹۴۸ق آورده است. در نسخه‌ای از این کتاب که به‌شمارهٔ N.M.1957-947.7-1 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود، نام مؤلف علی طایری آمده و به‌نام ظهیرالدین بابر پادشاه (۹۳۲ــ۹۳۷ق) نوشته شده است. ۱۷ــ تحفة‌الهند از بهولاناتهٔ مولتانی (نوشته در ۱۲۶۶ق) در جغرافیای سیاسی، طبیعی و آمار هندوستان که در نه باب آمده است: (یک)در احوال آبادی و تختگاه فرمانروایان باستانی دهلی، از راجه‌بکرماجیت تا امروز، (دو) طول و عرض و مرزهای کشور هند و شمار دامی از مال و سایر محاصیل، مراکز فرمانروایی: شاه‌جهان‌آباد، اکبرآباد، محمدآباد بیدر، اجمیر، احمدآباد گجرات، مالوه، اله‌آبادی، پتنا، اوریسه، اورنگ‌آباد، کشمیر، مولتان و برار، (سه) کیفیت مشروطهٔ صوبه‌داری و فوجداری، تهانه‌داری و غیره در هندوستان، (چهار) منازل و فراسخ هر یک از صوبه‌ها با یکدیگر، (پنج) در بیان حاصلات ایران‌دیار به‌طرز اختصار، (شش) عجایب و غرایب عمارات مرتفع که سربه‌فلک کشیده‌اند: مسجد شاه‌جهان، خاک‌جای همایون، تاج‌محل، روضهٔ سکندره،...، (هفت) اقالیم سبعه و نام امصار و بلاد قدیم آن‌جا، (هشت) احوال جزایر و دریاها که در ربع مسکون آمده است، (نه) احوال جبال آن‌چه مشهور و معروفند. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ 231Apg3 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ ترجمهٔ عجایب‌المخلوقات نوشتهٔ زکریای قزوینی از مترجمی ناشناس که این اثر را در ۹۵۴ق و به‌نام ابوالمظفر ابراهیم عادل‌شاه (۹۴۱ــ۹۶۵ق) نوشته است. این ترجمه در چاپ نولکشور لکنو (۱۹۱۲م) با چهار مقدمه آغاز می‌شود و سپس فهرست ریز مقالت، فصل، نظر، قسم و نوع‌ها می‌آید. مقالت اول دربارهٔ علویات در چند نظر و هر نظر در چند فصل، مقالت دوم دربارهٔ سفلیات در چند نظر است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ N.M.1957-655/2 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۹ــ ترجمهٔ معجم‌البلدان نوشتهٔ یاقوت، از احمد تتوی و قاسم‌بیگ و شیخ منور که به روزگار جلال‌الدین اکبر برگردانده شده است. ۲۰ــ تعدادالنوادر از طغرای مشهدی (ــ ۱۱۰۰ق) در وصف کشمیر و هشت منزل و راه آن. ۲۱ــ تحریف‌الحرمین از محمود فرزند محمد کیجی از بیریل کاچر،

جغرافیانویسی فارسی در شبه‌قاره

متخلص به وارسته (ـ ۱۲۹۲ق). ۲۲ــ تعمیرنامه از حامدمحمد شمس‌الدین اوچی گیلانی، متخلص به سید (ـ ۱۳۰۳ق) که گزارش بنای ساختمان‌هایی در اوچ سند و پاکستان کنونی است که گویا هم‌او نیز در انجام این کار همکاری داشته است. ۲۳ــ تفریح‌العمارات / احوال عمارات مستقر دارالخلافه / تاریخ اکبرآباد از لاله‌سیل‌چند. این اثر دربارهٔ ساختمان‌های اکبرآباد / آگره، چگونگی ساختمان‌ها و تاریخ بنای آن‌ها، به‌ویژه آن‌ها که به‌روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و شاه‌جهان پادشاه (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) ساخته شده است و تاریخ شهر، تاریخ مسجدها، ساختمان‌ها و باغ‌ها، مسجد جامع، عمارت چهل‌ستون، خانهٔ نصرت‌جنگ، خاک‌جای سید جلال بخارایی، خانهٔ راجه‌مان سنگه، مبارک منزل و جاهای دیگر از جمله جاهایی هستند که وصف آن‌ها در کتاب آمده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۴۶۱۷/۱۵۶۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲۴ــ تفصیل صوبه‌جات هند و دکن از جک‌جیون‌راس حیدرآبادی که مجموعهٔ گزارش‌های آماری از استان‌های هند، به‌ویژه دکن، است. ۲۵ــ جام جهان‌نما از کرپال سنگه. ۲۶ــ جام جهان‌نما از مظفر حسین، مخاطب به مهارت‌خان، فرزند محمد هروی که یادداشت‌های گوناگون در تاریخ و جغرافیا و زندگینامه‌ها است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ 1762.33 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۲۷ــ جامع‌البر والبحر از محمودبن‌عبدالله، از ملازمان محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق). وی از مردم بخارا بود و کتابی از دیدنی‌های خود گردآورده بود، اما در آن عباراتی به‌کار برده بود که محمدقلی آن‌را نپسندید. پس در آن دست برد و از کتاب‌هایی مانند بساتین‌الانس تاج‌المعالی، جوامع‌الحکایات عوفی، بهارستان فکاری، نزهت‌القلوب مستوفی مطالبی برگزید و بر آن افزود و پیشکش درباری که نامش در نسخه سفید مانده و باید همان محمدقلی قطب‌شاه باشد، کرد. این کتاب در دوازده لمحه است: (یک) توبهٔ آدم و کوه سراندیب، (دو) کرامات پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)، (سه) پادشاهان دکن و غرایب آن بلاد در چهار مقاله، (چهار) بلاد ماچین و آجی و ختن و جزایر و عجایب آن‌دیار در سه مقاله، (۵) عادل‌شاهیه و عجایب بلاد او، (شش) قطب‌شاهیه و عجایب بلاد تلنگانه (عنوان‌های دیگر نوشته نشده است). نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۴۰۳۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۲۸ــ جذب‌القلوب الی دیارالمحبوب از شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ ــ ۱۰۵۲ق) در تاریخ و جغرافیای شهر مدینه و اماکن متبرک آن، از مسجد شریف نبوی، چاه‌ها، مقابر بقیع، اماکن میان مکه و مدینه و همچنین احکام زیارت قبور، توسل جستن و آداب نماز در هند. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۸۳۴ در کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد ــ دهلی‌نو نگه‌داری می‌شود. ۲۹ــ علم جغرافیا از رتن‌لال. ۳۰ــ جغرافیای بلاد هند و افغانستان از نویسنده‌ای ناشناس. ۳۱ــ جغرافیای عالم از نویسنده‌ای ناشناس در جغرافیای جهان، به‌ویژه ساختمان‌های اکبرآباد. ۳۲ــ جغرافیای کشمیر از نویسنده‌ای ناشناس که بخش یکم کتابی بزرگ‌تر است و دربارهٔ جغرافیای کشمیر است. در آن تاریخ ۱۳۱۳ق به چشم می‌خورد که گویا تاریخ نگارش این کتاب است. ۳۳ــ جغرافیای کلکته از غلام‌حسین زیدی جونپوری در شرح اوضاع کلکته. ۳۴ــ جغرافیای هندوستان از محمد نصیر فرصت شیرازی که در ۱۳۲۲ق در بمبئی چاپ و منتشر شد. ۳۵ــ جمع کامل از جگ‌جیون‌داس هندی، آمارگیری از صوبه‌جات هند و دکن. از این‌گونه کتاب‌های آمارگیری نمونه‌های دیگری در دست است که به‌نام نویسنده یا نویسندگان این آثار اشاره‌ای نرفته است، مانند ۳۶ــ جمع کامل صوبه‌جات دکن، ۳۷ــ صوبهٔ خاندیس، ۳۸ــ صوبهٔ بیجاپور، ۳۹ــ صوبهٔ محمدآباد بیدر، ۴۰ــ صوبهٔ خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد که به‌ترتیب با شماره‌های 184، 186، 227، 187، 345 در موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۴۱ــ چهارچمن از دولت‌رای که چمن دوم آن در جغرافیای هندوستان است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 277 در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۴۲ــ حالات حیدرآباد از لچهمی‌نراین شفیق اورنگ‌آبادی (۱۱۵۸ــ۱۲۲۳ق). وی این کتاب را در ۱۲۱۴ق در توصیف ساختمان‌های حیدرآباد نوشت. ۴۳ــ حدیقة‌الاقالیم از مرتضی حسین، معروف به اللهیار بلگرامی (۱۱۳۲ــ۱۲۰۸ق). وی در ۱۱۹۰ق دبیر و منشی کاپیتان جانتن‌اسکات شد و به‌سفارش هم‌او این کتاب را نوشت. این اثر در تاریخ و جغرافیای هفت‌اقلیم و زندگینامهٔ بزرگان آن است و در سال‌های ۱۱۹۲ــ۱۱۹۶ق نوشته شده است. بلگرامی آگاهی‌های بخش اروپایی آن را از ج.اسکات و زندگینامه‌ها را از هفت‌اقلیم محمدامین رازی گرفته است. از این اثر نسخه‌های متعددی بر جای مانده است که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1965-118 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. ۴۴ــ حقیقت‌های هندوستان از لچهمی‌نراین شفیق اورنگ‌آبادی. وی این کتاب را در ۱۲۰۴ق در چهار مقاله نوشته است: (یک) کلیاتی از بررسی

اوراق مالیاتی، (دو) گزارش صوبه‌های هندوستان به‌ترتیب دهلی، اکره، اله‌آباد، بهار، بنگال، اوریسه، مالوه، اجمیر، گجرات، تته، مولتان، لاهور، کشمیر و کابل، (سه) گزارش صوبه‌های دکن: خاندیس، برار، اورنگ‌آباد، بیدر، بیجاپور و حیدرآباد، (چهار) تاریخ پادشاهان مسلمان هندوستان از معزالدین محمد سام غوری تا عالی گوهر (شاه‌عالم دوم ۱۱۷۳ـ۱۲۰۲ق). نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۴۴ در انجمن ترقی کراچی نگه‌داری می‌شود. ۴۵ـ حیات‌القلوب از محمدهاشم تتوی (۱۱۳۵ق) در مسائل حج و ساختمان‌های مقدس آن دیار. ۴۶ـ خلاصهٔ احوال غور از شیام پرشاد، در تاریخ و جغرافیای دژگور در بنگال. ۴۷ـ خلاصهٔ احوال گرهه / آگره و جای دیگر از شیام پرشاد در تاریخ و نقشه‌نویسی جغرافیایی. ۴۸ـ خلاصة‌الاخبار فی ذکرالاخیار از اصغرعلی تونک آبرو (ز۱۳۲۹ق). وی که در دربار والیان تونک سرحد پاکستان کار می‌کرد، این کتاب را در گزارش شهرهای هند، مانند فتحپور، جیپور در سه فصل نوشته است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۶۲۹۱/۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۴۹ـ دستورالعمل شهنشاهی از تهاکرلال در صوبه‌جات هند و دکن. ۵۰ـ دهلی از خیرالله دیوان در توصیف دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد. ۵۱ـ دهلی از نویسنده‌ای ناشناس دربارهٔ مذهب و مکان‌های تاریخی و آیین‌های گروهی سرایندگان، موسیقی‌دانان و هنرمندان دهلی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 2 در موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۵۲ـ دهلی از نویسنده‌ای ناشناس دربارهٔ جمعیت و ساختمان‌های مهم و تاریخی آن شهر که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 348 در فهرست سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۵۳ـ رسالهٔ (جغرافیایی) ضلع ایکندل حیدرآباد از مالکشاه باپوچی که در ۱۲۸۹ق نوشته شده است. ۵۴ـ رسالهٔ عجایب و غرایب از نویسنده‌ای ناشناس که رساله‌ای کوتاه در شگفتی‌های عمارت های ایلوره و غارهای آن و دوربار و جاهایی از شیراز است و نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ 9 در موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۵۵ـ رسالهٔ عجیبه و تحفهٔ غریبه از حافظ محمداحسن دراز پیشاوری (ـ ۱۲۶۳ق). ۵۶ـ روضة‌الازهار از امرنات اکبری دربارهٔ باغ‌های لاهور. ۵۷ـ روضة‌الافراح از مهارت‌خان. ۵۸ـ زادالسفینه فی اسامی‌المدینه از محمدهاشم تتوی در چهار قسم و یک خاتمه. قسم یکم در شمه‌ای از خصایص مدینه در چهل خاصیت، دوم، نخستین سال‌های بنیادگذاری مدینه و نخستین کسانی که در آن‌جا سکنی گزیدند، سوم اسمای مدینه، چهارم در تفضیل میان مکه و مدینه است و در خاتمه قصیده‌ای در مناقب مدینه آمده است. نسخه‌ای از این کتاب در گنجینهٔ ضیاءالعلوم بدوملهی شیخوپوره نگه‌داری می‌شود. ۵۹ـ زبدة‌الاخبار از ابومحمدحسن قادری متخلص به شعری، با دیباچه‌ای در شرح احوال نگارنده از عبدالاحد موسی اندر ابی قادری، متخلص به زیرک. این کتاب در چهار باب تدوین شده است: (یک) افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج دوازده‌گانه و مساحت ارض، (دو) اسامی اکثر بلاد مشهوره به‌ترتیب اقلیم‌ها، (سه) مساحت و تقسیم اربعهٔ زمین، آسیا، یورپ، افریقا، امریکا، (چهار) بعضی عجایب بحور و جبال و وحوش و طیور جهان. این کتاب در ۱۲۸۲ق در کلکته چاپ و منتشر شده است. ۶۰ـ سیرالمنازل از سنگین‌بیگ که این کتاب را در ۱۲۳۶ق در شانزدهمین سال پادشاهی محمد اکبر (۱۲۲۱ـ ۱۲۵۲ق) نگاشته است و گزارشی دربارهٔ ساختمان‌ها و مسجدهای دهلی و سنگ‌نوشته‌ها و آگاهی‌هایی دربارهٔ شاهان و راجه‌ها، از راجه جدهشتر تا محمد اکبر است. این کتاب در ۱۴۰۲ق به‌اهتمام شریف قاسمی در دهلی به‌همراه ترجمهٔ اردوی آن چاپ و منتشر شد. ۶۱ـ شجاع حیدری / عجایب‌البلدان از محمدحیدر. وی این کتاب‌را به‌روزگار محمدشجاع حیدر (۱۰۶۸ـ۱۰۷۰ق) نوشته و در دیباچه آن چنین آورده است: «چون این نسخه به‌انجام رسیده به‌نظر... محمدسلطان‌شجاع حیدر بهادر گذرانیده... و این نسخه را شجاع حیدری نام نهادند و داخل کتابخانهٔ خاص فرمودند. این نسخه‌ای است بدیع عجایبات عالم ولایات که در تواریخ‌ها و سیرها مشخص معتبر نوشته‌اند مرقوم است.» نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ N.M.528.43 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. ۶۲ـ شرح اوضاع کلکته / جغرافیای کلکته از جونپوری. ۶۳ـ صحیفة‌الاعمال و مرآت‌الاحوال از عبدالعلی اسلام‌آبادی (۱۲۶۲قـ) که در جغرافیای اسلام‌آباد (چاتگام هند) و زندگینامهٔ بزرگان آن‌جا است، با سربندی‌های باب یکم احوال راقم، دوم بیان اسلام‌آباد معروف به چاتگام و تقسیم ساکنان به نه‌مزیق، سوم احوال ممالیک ماسوای اسلام‌آباد (جهان)، چهارم مواعظ و وصایا با نقشهٔ هندوستان، اسلام‌آباد و جهان. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۱۱۱۲۹/۱۱۱۳۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۶۴ـ صفات کاینات / عجایب و غرایب از مل وارستهٔ لاهوری سیالکوتی در آداب و رسوم هندوان. ۶۵ـ صفت کشمیر از نویسنده‌ای ناشناس. ۶۶ـ عجایب‌البلدان از

کلیان‌سنگه بهادر و مهاراجه شتاب‌رای که در ۱۲۱۱ق نوشته شده است. ۶۷ـ عجایب‌الطبقات از محمدطاهر بن ابوالقاسم. وی این کتاب را به‌فرمان نذرمحمد بهادرخان در عجایب اجرام علوی و غرایب اجرام سفلی نوشته و آن‌را از کتاب‌های مسالک و ممالک، جامع‌العجایب، نزهت‌القلوب، روضه‌الصفا، عجایب‌البلدان و غرایب‌الدنیا، تحفة‌الغرایب و مجمع‌العجایب در هفت طبقه گردآورده است: (یک) در آفرینش و عجایب و طبقات آسمان، زمین، عرش، ملائکه و معراج، (دو) تاریخ پیامبران و خلفای چهارگانه، (سه) کیفیت ارض و سما و اقالیم و عجایب آن، (چهار) بعضی از امور عجیبه که اهل حکمت اعتبار کرده‌اند، از تقاویم و رعد و برق، (پنج) در علوم غریبه و شعبده، (شش) بعضی از مسائل غریبهٔ شرعیه، (هفت) علامات قیامت و خروج مهدی. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۶۳۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۶۸ـ عجایب‌المخلوقات فی غرایب‌الحیوانات از محمدحمیدالله‌خان اسلام‌آبادی که نخستین‌بار در ۱۲۸۲ق در لکنو به چاپ رسید. ۶۹ـ عجایب‌الهند از بزرگ ناخدا رامهرمزی در جغرافیای هند که با ترجمهٔ فرانسوی مارسل دوویک در ۱۸۸۳م در لیدن چاپ و منتشر شد. ۷۰ـ عجایب‌الهند از سداسنگه، متخلص به نیاز. ۷۱ـ عمارات‌الاکبر از مل‌چهتر / چتر دربارهٔ ساختمان‌های اکبرآباد که در ۱۲۲۵ق نوشته شده است. ۷۲ـ فتح‌گره‌نامه از کالی‌رای دربارهٔ سرزمین فتح‌گره و آبادی‌ها و مردمانش که در ۱۲۶۰ق نوشته شده است. ۷۳ـ فواصل شهری‌های هند از محمد خلیل‌الدین که آن‌را در ۱۲۳۳ق نوشته است. جز سه‌برگ نخست آن، همهٔ کتاب جدول‌بندی شده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۹۴۷/۸۹۵/۳ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود. ۷۴ـ کجکول مرصع از نویسنده‌ای ناشناس در سدهٔ دوازدهم هجری، در جنگ تاریخ و جغرافیای شاه‌جهان‌آباد / دهلی‌نو. سربندهای این کتاب چنین است: تفصیل دروازه‌ها، دریچه‌ها، خانه‌ها، برج‌ها، مساجد، تکیه‌ها، دیوان‌ها، محل‌ها و... نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ H-61 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۷۵ـ کشاف علام از حکیم الهی، معروف به حکیم‌الهند (۱۲۶۰ق ـ) که در یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه است: مقدمه در بیان شکل زمین و تقسیم آن، مقالهٔ یکم در بیان شرق در چهار باب (یک) ملک‌های افریقیه در هشت فصل، (دو) ملک‌های فرنگ در شانزده فصل، (سه) ملک‌های افریقیه (؟) در هشت فصل، (چهار) ملک‌های اسطرل‌ایشیا در دو فصل؛ مقالهٔ دوم دربارهٔ ملک‌های غربی در دو باب (یکم) ملک‌های امریکهٔ شمالی در چهار فصل، (دو) ملک‌های امریکهٔ جنوبی در هشت فصل و خاتمه نیز در تقسیم ارض به انواع دیگر و بیان استخراجات حکیم‌الهند است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ H-146 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۷۶ـ کشمیر که در چهاربخش تدوین شده است. نام مؤلف این اثر گویا حسن‌شاه است و بخش نخست آن در جغرافیای کشمیر، کمیت و کیفیت و حالات متعلقه و متفرقهٔ آن سرزمین است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۷۳/۱۲۹ در گنجینهٔ شفیع کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۷۷ـ گلستان خیال از خالص استرابادی که مثنوی در وصف اورنگ‌آباد است. ۷۸ـ گلشن کشمیر از عبدالرشید رامپوری اسلام‌آبادی. وی این مثنوی را در ۱۲۸۱ق در توصیف کشمیر سروده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۴۱۷۰/۱۱۱۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۷۹ـ گیتی‌نما از نجیب‌الله در جغرافیای هفت‌اقلیم با بیان طول و عرض شهرها، احوال آن‌ها و فرآورده‌هایشان. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۲۹ در موزهٔ عجایب گوهر پیشاور نگه‌داری می‌شود. ۸۰ـ مثنوی در تعریف دهلی از امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق)؛ ۸۱ـ مختصر مفید / اوصاف‌الامصار از محمدمفیدبن محمد یزدی که تألیف آن‌را در ۱۰۸۷ق در دکن آغاز کرده و در ۱۰۹۱ق به‌نام شاه‌سلیمان صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵ق) به‌انجام رسانده است. ۸۲ـ مرآت‌الاقالیم از محمدخلیل‌الدین که در ۱۲۳۳ق نوشته شده است. ۸۳ـ مرآت‌البلاد از هاشم علی رضوی که در جغرافیای هند و رویدادهای آن تا روزگار تألیف کتاب (۱۲۳۵ق) است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ or.202 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۸۴ـ مرآت‌الجبال از محمدواعظ که در ۱۲۲۷ق آن‌را نوشته است. این کتاب دربارهٔ شانزده اثر در اوریسهٔ هند و مرزهای آن استان است. ۸۵ـ مسجد جامع شاهی دهلی از نویسنده‌ای ناشناس دربارهٔ ساختمان‌های مسجد جامع دهلی که در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) بنا گردیده است. وی در این اثر تاریخ بنای ساختمان‌ها و هزینهٔ به‌کار رفته و مانند آن‌ها را آورده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ محمداقبال مجددی در چاه میران لاهور نگه‌داری می‌شود. ۸۶ـ معلومات‌الآفاق از میر امین‌الدین‌خان حسین هروی عالمگیری تتوی (ـ ۱۱۲۷ق) که از کتاب‌های چند دانشی است، اما بیشتر

به‌جغرافیا پرداخته است. نخست تبرکاً به‌پیامبر و معجزات و فضیلت آن‌حضرت می‌پردازد؛ سپس جغرافیای شهرها به‌ترتیب حروف الفبا با نشان‌دادن طول و عرض جغرافیایی، جغرافیای طبیعی و فلکی، هفت‌اقلیم جهان، چین، هند، حبشه، روم، عراق و ایران، را می‌آورد و دو باب در پزشکی نیز دارد. در پایان حکومت تیموریان و نوزده صوبهٔ شبه‌قاره و ۴۴۴۰ پرگنه را نام برده و سازمان‌های مالی و اداری کشور را گزارش کرده است. این کتاب در ۱۲۸۷ق در لکنو چاپ و منتشر شد. ۸۷ــ مقطع‌الارض از رتن‌لال؛ ۸۸ــ مکانات قلعهٔ کوژه از شیام‌پرشاد منشی؛ ۸۹ــ ملکی‌نامه / بوستان بهار از میرعلی شیر (۱۱۴۰ــ۱۲۰۳ق) در توصیف کوه ملکی (نزدیک تته و سند) و ساختمان‌ها و مسجدها و آثار بزرگان و مزارات ایشان در آن کوه. این کتاب به‌نثر آمیخته به‌نظم است و در ۱۱۷۴ق درکراچی چاپ و منتشر شده است. ۹۰ــ مکه از محمدهاشم سرهندی که رساله‌ای در طول و عرض کعبه است. ۹۱ــ مکه از مبارک‌علی هندی دربارهٔ طول و عرض کعبه از نخستین بار تا بار دهم که در ۷۴ق حجاج‌بن یوسف به‌فرمان عبدالملک‌بن‌مروان آن را بازسازی کرد. همچنین وضعیت کنونی آن از درها و منارها و... را بررسی کرده است. نسخه‌ای از این کتاب در مدرسهٔ مظهرالعلوم کهدهٔ کراچی نگه‌داری می‌شود. ۹۲ــ ممرات از لکچهمی‌رای / لچهمی‌رای. این کتاب اثری ارزشمند در جغرافیا و تاریخ گذرگاه‌های لشکریان عرب که به هند یورش برده‌اند و گزارش ابزارها و شیوهٔ به‌کارگیری آن‌ها است. همچنین گزارش قصبه‌های بزرگ و گمنام سند نیز در آن آمده است. نسخه‌ای از این کتاب در گنجینهٔ نظامیان تندوقیصر حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۹۳ــ منازل هندوستان / مرات الاقالیم از محمد خلیل‌الدین که در ۱۲۳۳ق آن‌را نوشته است. ۹۴ــ وصف اکبرآباد که اثری منظوم از حکاک مشهدی است. ۹۵ــ وصف اکبرآباد که اثری منظوم از قدسی مشهدی است. ۹۶ــ وصف بنارس از شاعری ناشناس. ۹۷ــ وصف بنارس و دریای گنگ از محمدتقی نصرآبادی. ۹۸ــ وصف بنگاله از منیر لاهوری. ۹۹ــ وصف دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد از خیرالله دیوان سرکار رستم‌خان. ۱۰۰ــ وصف شاه‌جهان‌آباد از رفیع قزوینی. ۱۰۱ــ وصف صوبه‌های هند از شیخ ابوالفضل علامی. ۱۰۲ــ وصف عمارات اکبرآباد از کلیم کاشانی. ۱۰۳ــ وصف کشمیر از جویای تبریزی. ۱۰۴ــ وصف کشمیر از محمدقلی سلیم. ۱۰۵ــ وصف کشمیر از شاه‌محمد. ۱۰۶ــ وصف کشمیر از قدسی مشهدی. ۱۰۷ــ وصف کشمیر از ملاشاه بدخشانی. ۱۰۸ــ وصف کشمیر از ناطق. ۱۰۹ــ وصف کشمیر از نویسنده‌ای ناشناس. ۱۱۰ــ وصف صوبه‌های هند از شیخ ابوالفضل. ۱۱۱ــ وصف هندوستان از مسیح سعدالله پای‌پتی. ۱۱۲ــ وقایع هندوستان از محمود مترجم (کازرونی؟) که آن را در ۱۳۰۲ق نوشته است و بخش نخست آن جغرافیای طبیعی، تاریخی و اقتصادی هند و بخش دوم جغرافیای سیاسی هند و فرمانروایان آن است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۶۵۲ در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود. ۱۱۲ــ نجم‌الهدایه از میرزا محمدعلی نایب اول سفارت ایران در هند که کتابی در تاریخ و جغرافیای هند است. ۱۱۳ــ هندوستان از سید علی. وی که مدت ده سال در هند بوده، اطلاعات خود را در ۷۸ فصل به‌ترتیب ولایت‌ها ساخته است.

منابع: تاریخ فلسفه در اسلام، ۳۵۹/۳-۳۹۴؛ دانشنامهٔ ادب فارسی، ۴۶۳/۲-۴۶۸؛ علم و تمدن در اسلام، ۸۶-۹۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۳۷/۱-۸۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۰-۴۹؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۳۲۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۵۷/۳-۶۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۲۹/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو ـ دهلی‌نو، ۱۳۹-۱۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی‌نو، ۴۳۹-۴۴۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور گنجینهٔ آذر، ۳۸۳-۳۸۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۳۱/۴-۱۹۴۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/415-429; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar jung Museum and Library*, 2/255-279; *Catalogue of the Persian Turkish & Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 398-416; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 94-102.

جهان‌تاب

جگ‌جیون داس گجراتی (jag.ji.van.dās-e.go.ja.rā.ti)، فرزند منوهرداس، ــ ۱۱۳۹ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ۱۱۰۵ق به دستگاه دیوانی گورکانیان هند راه یافت و در شغلی که خود آن را هرکاره می‌نامد سرگرم کار شد. در ۱۱۱۹ق در

لاهور که دو سالی بود در آن‌جا در سمت ناظم پست یا سرپرست ادارهٔ اطلاعات کار می‌کرد به خدمت محمدمعظم شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـ ۱۱۲۴ق) رسید و از او خلعت یافت. در ۱۱۲۰ق به دستور شاه‌عالم کتابی به‌نام منتخب‌التواریخ نوشت (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شماره‌های Add.26253 و Add۷۶۵۸ ، موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد به شمارهٔ Hist.430، آصفیه به شماره‌های ۱۶۴۸ و ۱۹۱۱، انجمن ترقی اردو کراچی به شماره‌های ۴ق‌ف۶۲ و ۴ق‌ف۴۶). این کتاب تاریخ هند از سلطان معزالدین غوری (۵۹۹ـ ۶۰۲ق) تا شاه‌عالم، فرآورده‌های صوبه‌ها (استان‌ها) و شرح خاندان‌های محلی هند از دکن تا کشمیر است. چنین می‌نماید که به‌جز فصل مربوط به شاه‌عالم، دیگر بخش‌های منتخب‌التواریخ تحریری از لب‌التواریخ رای بندرابن است. نثر این کتاب پخته‌تر از آثار دیگر مورخان هندو، مگر چندربهان برهمن، است. جگ‌جیون‌داس همچنین چکیده‌ای از تاریخ بهادرشاهی نعمت‌خان عالی فراهم آورد. اثر دیگر او دستورالعمل نام دارد که کتابچهٔ راهنمایی برای منشیان و دبیران است و دارای اطلاعات اساسی دربارهٔ کار ادارات گوناگون دولتی است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۴؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۶-۴۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۹/۱۰-۴۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۱/۶-۴۷۰۲؛ فهرست نسخه‌های فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۹۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۶۳/۲، ۱۳۵۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/231-232; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/243; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,287; *Mughals in India*, 217; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/458.

برزگر

جگر کاظمی (je.gar-e.kā.ze.mi)، سید لعل‌شاه فرزند سید غازی‌شاه، محلهٔ گلاب‌خانه در پیشاور ۱۸۷۷ ـ همان‌جا ۱۹۷۲م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نسب وی به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. جد بزرگش سید عاقل‌شاه درویشی پارسا بود. پس از قتل نادرشاه (۱۱۶۰ق)، این درویش به احمد ابدالی که بعدها به نام احمدشاه ابدالی در افغانستان به‌فرمانروایی رسید (۱۱۶۰ ـ ۱۱۸۷ق) مژدهٔ پادشاهی داد. روزی پسر این درویش، به‌نام سید صابرشاه که او نیز چون پدر معتقد به برآمدن احمدشاه به پادشاهی بود، در لاهور در راهی نشسته، اسبی گلین ساخته و خیمه‌ای از تکه‌های پارچه برآورده و در عالم خلسه فرورفته بود که شاه‌نوازخان، حاکم لاهور به او رسید و از وی سبب این کار پرسید. وی در پاسخ شاه گفت که زمینهٔ پادشاهی احمدشاه را در لاهور فراهم می‌کند. حاکم که از این پاسخ بسیار رنجیده بود، فرمان به قتل وی داد. هنگامی که احمدشاه لاهور را گرفت، باقرشاه برادر صابرشاه را از قندهار به پیشاور خواست و برای مقیم ساختن او و همراهانش خانه‌ها ساخت. آن محله تاکنون به نام محلهٔ باقرشاه نامیده می‌شود. سیدلعل‌شاه جگر کاظمی فرزند غازی‌شاه فرزند غلام‌غوث‌شاه فرزند سید مهدی‌شاه فرزند همین باقرشاه است. پدرش بازرگانی معروف در پیشاور بود. وی یازده ساله بود که پدرش درگذشت (۱۸۸۸م) و تا آن‌هنگام پنج پاره از قرآن، گلستان سعدی، پنج‌گنج، یوسف و زلیخا و پندنامهٔ عطار را خوانده بود. سپس به‌همراه دایی‌اش، امیر احمدشاه برای ادامهٔ تحصیل به کلکته رفت. چون امیر احمدشاه در کلکته مقاطعه کار شرکت کشتی‌رانی بود، توانست وی را به مدرسهٔ عالیه کلکته بفرستد. جگر در آن مدرسه با ابوالکلام آزاد همدرس بود. شمس کلکتوی، شاعر بزرگ زبان اردو به منزل دایی وی آمد و شد داشت و جگر در بیشتر صحبت‌های وی حاضر می‌شد و از آن‌جا بود که به سرایش شعر علاقه‌مند شد. وی در ۱۸۹۶م مدرسه را رها کرد و به دهلی رفت. در دورهٔ اقامت کوتاهش در دهلی در محافل ادبی و شعر شرکت می‌کرد و غزل می‌خواند. از جمله در محفلی که به ریاست فصیح‌الملک داغ دهلوی، شاعر دربار رامپور و حیدرآباد و علامه اقبال لاهوری در محلهٔ لال کنوان در دهلی برگزار شده بود، غزلی خواند و داغ دهلوی او را تحسین و تقدیر کرد. در ۱۸۹۷م به پیشاور بازگشت. در آن‌جا نیز در مرکز شعرای پیشاور که در مغازهٔ غلام‌حسین مسگر بر پا می‌شد و شعرای فارسی، اردو و هندکو (زبان محلی پیشاور) مانند سائین احمدعلی، مسجدی شاه‌خادم، خان محمدخان عاصی، عبدالحمید مدبر، منشی غلام جیلانی، میرزا عباس، میرزا غلام‌حیدر و میرزا علی‌محمد در آن شرکت داشتند، حاضر می‌شد و شعر می‌خواند. در همین سال به کشمیر رفت، تحصیلات ادبیات فارسی و عربی خود را در آن سامان به پایان رساند و در ۱۹۰۰م به پیشاور بازگشت. نخست به تجارت پرداخت و پس از چندی به تدریس روی نهاد. در ۱۹۰۳م به کوشش او و سردار عبدالرب نشتر انجمنی در

پیشاور به نام بزم سخن تشکیل شد و نشتر به ریاست و جگر به معاونت آن انجمن رسید. وی با شرکت در این انجمن در پیشبرد شعر و ادبیات فارسی و اردو در پیشاور نقشی مهم داشت. جگر تا ۱۹۳۵م که چند شاعر نوجوان، مثل سید ضیاء جعفری، عبدالودود قمر، نذیر میرزا برلاس، سید فارغ بخاری، ابوالاخلاص خالص مکی، سید مبارک حسین عاجز و سید شاکر بغدادی انجمنی به‌نام دایرهٔ ادبیه تشکیل دادند، به بزم سخن وابستگی داشت، اما پس از آن به‌همراه دوستانش از بزم سخن به دایرهٔ ادبیه پیوست و تا هنگام مرگ سرپرست این انجمن بود. جگر برای روزنامه‌ها، مجله‌ها و رادیوی پاکستان مطلب می‌نوشت. در سال‌های پایانی زندگی‌اش از دولت پاکستان ماهانه صد روپیه کمک‌هزینه می‌گرفت. وی در محفل مشاعرهٔ خانهٔ فرهنگ ایران در پیشاور که به کوشش غلام‌حسین ریاحی بر پا شده بود، شرکت می‌کرد. روزی که از آن محفل برمی‌گشت، با اتومبیلی تصادف کرد و پس از شش ماه که بستری بود درگذشت. وی در سرودن غزل، قصیده، رباعی، قطعه، مرثیه، مادهٔ تاریخ و سلام مهارت داشت. شهرت وی بیشتر در قصیده‌سرایی است و آن‌ها را به سیاق اشعار انوری و خاقانی و سعدی سروده است. به‌سبب قصیده‌ای که برای مترچترال سرود، از او خطاب خاقانی سرحد یافت. در غزل پیرو حافظ، بیدل، نظیری و غالب دهلوی و در شعر اردو پیرو میرتقی‌میر و داغ دهلوی بود. جگر نخستین شعر خود را به‌زبان هندکو سرود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۴/۳؛ سبد گل، ۳۱-۳۳؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۳۴-۳۴۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۸۸-۳۹۵؛ گنج شایگان، ۳۱-۳۲؛ سبط حسن رضوی، ترجمهٔ مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، ص۱۰۵؛ سید مرتضی جعفری، «جگر پیشاوری پارسی‌سرای معاصر پاکستان»، هلال، جلد ۲۰، شماره مسلسل ۱۲۴ و ۱۲۵، خرداد و تیرماه ۱۳۵۱ش، صص۵۶-۵۹.

حجتی

جگن‌نات آزاد، فرزند لال تکوک ← آزاد پنجابی

جلال‌الدین احمدآبادی، مقصودعالم ← رضایی احمدآبادی

جلال‌الدین تهانیسری (ja.lā.lod.din-e.ta.ha.ni.sa.ri)، شیخ جلال فاروقی فرزند قاضی محمود، تهانیسر (شهر کنونی کوروکشیترا در ایالت هاریانای هند) ح ۸۹۴ـ همان‌جا ۹۸۹ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از مردم بلخ بودند. در هشت سالگی قرآن را از بر کرد و تا هفده سالگی از تحصیل علوم متداول فراغت یافت و به تدریس و افتا روی آورد. در میانهٔ عمر از علوم رسمی دست کشید و به شیخ عبدالقدوس گنگوهی، از مشایخ بزرگ شاخهٔ صابریهٔ طریقهٔ چشتیه (ـ۹۴۵ق)، دست ارادت داد و خلیفهٔ او شد و پس از وی بر مسند ارشاد نشست و زادگاه خود تهانیسر را به یکی از مراکز بزرگ چشتیان در شبه قاره مبدل کرد. بسیاری از بزرگان و امرای روزگار به دیدار جلال‌الدین می‌رفتند، از جمله جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) هنگامی که برای فرونشاندن شورش برادرش محمدحکیم رهسپار کابل بود به دیدار وی شتافت (محرم ۹۸۹ق) و جلال‌الدین برای موفقیت او دعا کرد. خلیفهٔ وی در مسند ارشاد برادرزاده و دامادش نظام‌الدین بن عبدالشکور تهانیسری بود. تعالیم شیخ جلال در تصوف بر ذکر و پاس انفاس استوار بود. به اعتقاد او سالکان این راه باید از مرشد کاملی پیروی کنند که دریافتی بی‌نقص از شریعت، طریقت و حقیقت داشته باشد. از وی آثاری به‌فارسی به‌جا مانده است که عبارتند از: ۱ـ رساله در بیع اراضی که نسخه‌ای از آن در علیگر نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ رسالهٔ تفسیر سورهٔ والتین که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ ارشادالطالبین (امرتسر ۱۳۲۷ق/ ۱۹۰۹م) در اخلاق صوفیانه و اعمال و اذکار ایشان در سی و پنج باب به نثر آمیخته به نظم، که برخی سرفصل‌های، آن چنین است: بدان‌که سرمایهٔ همهٔ مقاصد و مطالب معرفت ذات پاک است، بدان‌که این راه شریعت است، بدان‌که مرض دل سه‌چیز است، در بیان ارشاد و تلقین، در بیان ذکر نفی و اثبات، در بیان ذکر سه پایه، بدان‌که ذکر اسم ذات، نزول و عروج، طریق ذکر، شد و مد و تحت و فوق، پاس انفاس، شغل باطنی، مرشد کامل باید برحسب صلاحیت تلقین شود.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۹۱؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۷۲/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۲۴/۵ـ ۲۲۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۷/۲، ۶۳۵، ۶۴۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۵/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۰ـ ۴۱؛ تصوف برّصغیر مین، ۱۳۷ـ ۱۴۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۰۸۲ـ ۱۰۸۴؛ خزینة‌الاصفیا،

۴۳۹/۱ـ ۴۴۰؛ ذکر جمیع‌اولیای دهلی، ۲۶۶؛ طبقات اکبری، ۳۹۳ـ ۳۹۴؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۱/۳ـ ۱۲۴۳، ۱۸۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۲۲/۲؛ منتخب‌التواریخ بدایونی، ۳/۳ـ ۴؛ نزهة‌الخواطر، ۶۳/۴ـ ۶۴؛ هفت اقلیم، ۳۵۱/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,287; *History of Sufism in India*, 2/264-266; *Mughals in India* ,228.

برزگر

جلال‌الدین حسین بخاری ← مخدوم جهانیان جهانگشت

جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (ja.lā.lod.dīn.fī.rūz.šāh-e.xal.jī)، پسر یُغْرُش خلجی، ــ رمضان ۶۹۵ق، سلطان دهلی (۶۸۹ـ ۶۹۵ق) و بنیادگذار خاندان شاهی خلجیان در هند. خلجیان، به باور برخی پژوهشگران، قومی ترک‌تبار بوده‌اند که در ابتدا در دشت‌های آسیای میانه می‌زیستند و سپس به نواحی زابلستان و زمینداور (در غرب افغانستان کنونی) و جاهای دیگر کوچیدند و پسان‌تر زیر تأثیر روند همانندسازی با محیط اجتماعی ــ فرهنگی تازهٔ خود، در سر و وضع ظاهری و زبانی دستخوش تغییرات بزرگ شدند. حتی به اعتقاد برخی، قبایل پشتو زبان غلجایی/ غلزایی درواقع همان خلجیانند که در تطبیق با زیستگاه تازهٔ افغانی خود، ظاهر و زبان پیشین خود را از دست داده و به این قبایل متحول گردیده‌اند. با این‌همه، هنوز هم خلجیانی، به‌ویژه در حوالی ساوه و اراک در ایران، هستند که به ترکی ویژهٔ خلجی سخن می‌گویند. به هرحال، خلجیانی که در زمینداور و نواحی دیگر کشور کنونی افغانستان نشیمن گزیده بودند به خدمت شاهان غور و سپس سلاطین مملوک (غلامان ترک) دهلی درآمدند و بسیاری از آن‌ها به مناصب بلند رسیدند. در اواخر دورهٔ سلاطین مملوکِ دهلی، سلطان‌نشین دهلی دستخوش آشوب و آشفتگی شدید شده و قدرت حقیقی در دست سپه‌سالاران و جنگ‌سالارانی افتاده بود که شاهان نمی‌توانستند آن‌ها را زیر نظارت و فرمان خود درآورند و خود بازیچهٔ قدرت‌طلبی‌ها و رقابت‌های آن‌ها بودند. در این دوره، دستهٔ غلام ــ سرداران خلجی نیز همچون دستهٔ نیرومندی در مبارزهٔ قدرت برآمدند و در برابر ترکان که خود را صاحب واقعی سلطان‌نشین دهلی می‌دانستند سربرآوردند. جلال‌الدین فیروز نیز به خدمت غیاث‌الدین بلبن درآمد. بلبن هنگامی که پسرش بغراخان را، پس از سرکوبی شورش طغرل‌بیگ در ۶۷۸ق/ ۱۲۸۰م، به حکومت بنگاله گمارده بود، جلال‌الدین را در خدمت او گذاشت. هشت سال بعد، بغراخان وی را به خدمت پسر خود معزالدین کیقباد، که به‌جای نیایش بلبن بر تخت شاهی دهلی نشسته بود (۶۸۳ق)، فرستاد. جلال‌الدین فیروز در دورهٔ معزالدین کیقباد، حکومت سامانه و سپس برن یافت. در اواخر این دوره، که معزالدین بر اثر افراط در باده‌نوشی و زن‌بارگی سخت بیمار و ناتوان شده و تقریباً از پا درآمده بود، جلال‌الدین را به پایتخت فراخوانده و عارض ممالک کردند و لقب شایسته‌خان دادند. وی سرانجام رقبایش از دستهٔ ترکان، اتیمرکچن و اتیمر سرخه، و نیز خودِ سلطان معزالدین و پسر سه‌ساله‌اش شمس‌الدین کیومرث را از میان برداشت و در سوم جمادی‌الاخری ۶۸۹ق/ سیزدهم ژوئن ۱۲۹۰م یا ربیع‌الآخر ۶۸۹ق در هفتادسالگی بر تخت شاهی نشست. وی ملک چهجو، برادرزادهٔ غیاث‌الدین بلبن، راکه دعوی شاهی داشت، به حکومت ولایت کره‌مانکپور گماشت و بدان سوی فرستاد. چون در ابتدا مردم دهلی به پادشاهی جلال‌الدین راغب نبودند، وی به درون شهر نرفت و «در قصر کیلوکهری سکونت نمود و عمارات ناتمام معزی را به اتمام رسانید و باغ نو برکنار جون [جمنا] ساخته، حصاری از گچ و سنگ بنا کرد و امرا و معارف درگاه خود را در ساختن عمارت تأکید بلیغ فرموده مسجد و بازار طرح انداخت و آن شهر را به شهر نو موسوم ساخت. اما رفته‌رفته چون دهلی خراب شد شهرنو به دهلی‌نو مشهور گردید.... و چون حکایت خداپرستی و حلم و حیا و عدل پادشاه جلال‌الدین فیروزشاه خلجی منتشر گشت، اعیان و معارف دهلی که به شصت سال خدمت سلاطین اتراک کرده از خدمت خلجیه تنگ و عار می‌داشتند، دل بر سلطنت او نهاده به شهرنو آمدند و بیعت کردند و ملازمت اختیار نمودند. بعد از آنکه میان خاص و عام سکونتی و آرامی پدید آمد، پادشاه با کوکبه و دبدبهٔ پادشاهی و لشکر آراسته متوجه دهلی کهنه شد و چون به دولتخانه رسید دو رکعت نمازشکرانه گزارده بر تخت سلاطین ماضیه نشست.» (تاریخ فرشته، ۸۹/۱) فیروزشاه در آغاز پادشاهی به تغییرات و انتصابات گسترده‌ای در مقامات و مناصب دست زد و بیشتر مناصب بلند را به نزدیکان خویش واگذارد (تاریخ مبارکشاهی، ۶۲). وی پسر بزرگ خود را اختیارالدین خان‌خانان، پسر میانی را ارکلی‌خان و پسر کوچک را قدرخان لقب داد و هر یک را به حکومت ولایتی گماشت.

جلال‌الدین فیروزشاه خلجی

برادر خود (یا، به‌نوشتهٔ تاریخ مبارکشاهی، ملک خموش) را عارض ممالک کرد و خطاب یغرش‌خان بخشید. برادرزاده‌های خود علاءالدین گرشاسب و الغ‌خان الماس‌بیگ را، که پدرشان شهاب‌الدین مسعود نام داشت و هر دو داماد سلطان بودند، برکشید و اولی را در شمار امرای بزرگ درآورد و دومی را آخربیگ کرد. وزارت خود را نیز به خواجه خطیرالدین خواجهٔ جهان سپرد. در سال دوم پادشاهی او، ملک چهجو، حاکم کره مانکپور بشورید و خطبه و سکه به‌نام خود کرد و خود را سلطان مغیث‌الدین لقب داد و با لشکر بسیار رو به دهلی نهاد. سلطان جلال‌الدین خان‌خانان را به نیابت خود در دهلی گذاشت و رهسپار رویارویی با ملک چهجو شد و به بدایون رسید. مقدمهٔ سپاه سلطان به فرماندهی ارکلی‌خان از رود گنگ گذشت و بر سپاه شورشی تاخت و آن را به کلی درهم شکست. چهجو و بسیاری از بزرگان سپاهش به اسارت درآمدند، ولی سلطان با آن‌ها به‌نرمی رفتار کرد و چهجو را به مولتان که در اقطاع ارکلی‌خان بود فرستاد و فرمود «تا او را به حرمت مقام در خانه نگاه‌دارند و از اسباب عیش و طرب آن‌چه بخواهد همه‌وقت مهیا دارند.» (طبقات اکبری، ۵۹/۱) گرچه چهجو در میان راه درگذشت، رفتار نرم جلال‌الدین با دشمنان خود، اعتراض و مخالفت بسیاری از امرای او از جمله خواهرزاده‌اش ملک‌احمد حبیب را که مقام باربکی داشت، برانگیخت. جلال‌الدین پس از فرونشاندن شورش چهجو، از بدایون به دهلی بازگشت و حکومت کره را به برادرزاده‌اش علاءالدین داد. بردباری و نرمش سلطان با مخالفانش و حتی برهم‌زنندگان نظم و امنیت عمومی و دوری‌گزیدن وی از خونریزی چندان بود که یک بار که بیش از هزار راهزن را نزد سلطان آوردند، او از آنان یک تن را نکشت و فرمود تا همه را به کشتی سوار کنند و به لکنوتی (بنگاله) بفرستند. می‌گویند هنگامی که جلال‌الدین میرجامدار سلطان غیاث‌الدین بلبن بود و حکومت سمانه داشت، یکی از روستاهای سمانه را برای مدد معاش به مولانا سراج‌الدین ساوجی داده بودند. جلال‌الدین همانند دیگر اقطاع‌داران، خراج آن روستا را از سراج‌الدین طلبید. چون عمال جلال‌الدین بر سراج‌الدین سخت گرفتند، وی مدیحه‌ای در ستایش جلال‌الدین گفت و در آن از عمال وی بنالید. اما جلال‌الدین، ظاهراً به دلیل مشغلهٔ بسیار، به شکایت او ترتیب اثر نداد. آنگاه سراج‌الدین مثنوی دیگری، این بار در هجو جلال‌الدین، سرود و آن را خلجی‌نامه نامید، که حاوی دشنام‌های زشت بود. وی، سپس، از بیم آنکه مبادا جلال‌الدین در پی کین‌خواهی برآید، سمانه را ترک گفت و جایی دیگر نشیمن گزید. پس از رسیدن جلال‌الدین به شاهی، سراج‌الدین در جامهٔ گناهکاران به درگاه او رفت. اما سلطان وی را بنواخت و در شمار ملازمان خود درآورد. با این همه شگفت آنکه سلطان در برخورد با درویشی به‌نام سیدی موله از سیاست نرمش و مدارا چشم پوشید و اجازه داد تا وی را ددمنشانه به قتل برسانند. سیدی موله/ سیّد مُوَیْل/ سید مویله (مویل/ مویله را برخی تصغیر مولی و به معنی خواجهٔ خرد دانسته‌اند) که بعضی او را از سادات عرب گفته‌اند (ثمرات‌القدس، ۳۰۵)، به نوشتهٔ محمدقاسم فرشته، درویشی بود از مردم گرگان که پس از سفری به مغرب و بازگشت به زادگاهش، به هندوستان شتافت و در اجودهن به دیدار شیخ فریدالدین گنج‌شکر نایل آمد و چندگاه در مصاحبت او به‌سر برد؛ سپس، در روزگار غیاث‌الدین بلبن، به دهلی رفت (تاریخ فرشته، ۹۲/۱). وی «در اطعام و انفاق بر روی عالمیان گشاد و چون از هیچ‌کس چیزی نگرفتی و وظیفه و ادراری معین نداشت از کثرت اخراجات و بذل و ایثار او خلایق متحیر می‌شد و اکثر مردم می‌گفتند که او علم کیمیا و سیمیا [داند]... [وی] خانقاه عظیم بنا نموده مبلغ‌های کلی در وجه آن صرف کرد و اکثر مسافران بر و بحر آن‌جا نزول می‌کردند و هر روز دو نوبت مائدهٔ شیخ کشیده می‌شد... اکثر امرا و ملوک سلطان جلال‌الدین مرید و هواخواه او [شدند]. سید موله ریاضت بسیار کشیدی و از اطعمه به نان خشک و ترید اکتفا نمودی و زنی و کنیزی نداشت. اگرچه نماز می‌کرد، اما به نماز جمعه حاضر نمی‌شد و شرایط جماعت را چنان‌که از سلف معمول است به‌جای نمی‌آورد... وی خان‌خانان پسر بزرگ سلطان [جلال‌الدین] را مرید ساخت و او را پسر خواند و قاضی جلال‌الدین کاشانی را که از اکابر وقت بود محب و هواخواه خود گردانید و بعضی ملوک بلبنی که در زمان سلطان جلال‌الدین بی‌جاگیر مانده و بی‌نوا گشته بودند به واسطهٔ آنکه ایشان را از سیدی موله منافع می‌رسید دایم ملازم و مجاور خانقاه او بودند. مردم گمان بردند که سیدی موله به اتفاق وامداد این جماعت داعیهٔ ملک دارد.» (طبقات اکبری، ۶۱–۶۲) برخی به‌گوش سلطان جلال‌الدین رسانیدند که سیدی موله و امرای هوادارش نقشهٔ قتل او را کشیده‌اند. پس به دستور سلطان آنان را دستگیر کردند. چون اینان در انکار اتهام خود سخت پای‌فشردند، سلطان بفرمود تا در صحرای بهارپور آتش افروزند و متهمان را، برای تعیین درستی یا نادرستی اتهامات، در آتش

اندازند. اما علما با چنین آزمونی مخالفت کردند. سلطان ناگزیر از آزمون آتش درگذشت، اما قاضی جلال‌الدین کاشانی را به قضای بدایون فرستاد، یا به‌واقع به آن‌جا تبعید کرد. امرای بلبنی و دیگر متهمان را نیز از دهلی بیرون کرد. سید موله هم، به اشارهٔ سلطان، به‌دست شیخ ابوبکر طوسی، از مشایخ برجستهٔ قلندران حیدری، و درویشان همراهش زخمی شد و در آن اثنا فیلبان، به اشارهٔ ارکلی‌خان که با خان‌خانان دشمنی داشت، بر او فیل دوانید و کارش را تمام کرد. اکثر تاریخ‌نگاران سیدی موله را بی‌گناه و مظلوم دانسته‌اند، چنان‌که ضیاءالدین برنی که در آن ایام در دهلی به‌سر می‌برد می‌گوید که بعد از کشتن سیدی مولی (گویا از خشم خداوند) بادی سیاه برخاست که جهان تاریک گشت و کسی کسی را نمی‌دید و در آن سال (۶۹۰ق) خشک‌سالی و قحطی دهلی و پیرامون آن را فراگرفت و هندوان از گرسنگی گروه‌گروه خود را در رود جون/ جمنا می‌انداختند و خودکشی می‌کردند. به‌نظر برخی پژوهشگران، دور نیست که رویداد سیدی موله نمودی از رقابت دو پسر قدرتمند سلطان جلال‌الدین، یعنی خان‌خانان و ارکلی‌خان، باشد و این نظر رایج در میان عوام که سیدی موله سرمایهٔ لازم برای اطعام و انفاق گستردهٔ خود را از کیمیاگری یا از راه کرامات الاهی به‌دست می‌آورد، افسانه‌ای بیش نیست، بلکه خان‌خانان و برخی بازرگانان بیگانه چنین سرمایه‌ای را برایش تأمین می‌کردند و درواقع وی بازیچهٔ دست خان‌خانان برای رسیدن به قدرت شده بود. گفتنی است، ظاهراً اندکی پس از قتل سیدی موله، اختیارالدین خان‌خانان که ولی‌عهد جلال‌الدین بود و در میان امرا قدرت و نفوذ فراوان داشت، بیمار گردید و درگذشت. پس از مرگ وی، سلطان پسر دوم خود ارکلی‌خان را ولی‌عهد گردانید و چتر و لوازم شاهی داد؛ او را به نیابت خود در کیلوکهری گذاشت و به رنتهنبور لشکر کشید، ولی در گرفتن آن‌جا ناکام ماند و پس از گرفتن جهانی/ جهابن و به‌دست آوردن غنایم بسیار و شکستن بتخانه‌ها به تختگاه خود بازگشت. در ۶۹۱ق سپاه بزرگی از مغولان به فرماندهی یکی از نوادگان هلاگوخان به خاک هندوستان تاخت. جلال‌الدین برای دفع آن‌ها از دهلی بیرون آمد. در نزدیکی سنام با مغولان برخورد و بر مقدمهٔ سپاه آن‌ها شکستی سنگین وارد آورد. پس از آن مغولان از در صلح درآمدند. پس از ارسال هدایایی میان دو طرف، مغولان بازگشتند و «الغو نبیرهٔ چنگیزخان با چند امرا از مغول به سلطان پیوست و مسلمان شد و به دامادی سلطان شرف اختصاص یافت و در غیاث‌پور

مسکن ایشان تعیین شد و آن‌جا را مغولپور و مغولان را نومسلمان خواندند.» (طبقات اکبری، ۱/۶۳) در همان سال ۶۹۱ق/ ۱۲۹۲م، علاءالدین (محمد) علی گرشاسب، برادرزادهٔ سلطان جلال‌الدین و حاکم کره‌مانکپور، به مالوه تاخت و بهیلسه را بگرفت و آن نواحی را تاراج کرد و غنایم بسیار به خدمت پادشاه آورد. سلطان، به پاداش این خدمت، گذشته از کره، اوده را نیز به اقطاع وی داد. علاءالدین از مادرزن خود ملکهٔ جهان بسیار آزرده و از چیرگی وی بر احوال پادشاه بسیار ناخرسند بود. از این‌روی، در پی بهانه‌ای می‌گشت که از دهلی بیرون رود. وی در ۶۹۳ق، به بهانهٔ تاختن به حوالی چندیری و غارت خزاین راجگان آن‌جا، از جلال‌الدین اجازه گرفت و به جانب کره رفت. سپس آهنگ تسخیر دیوگره/ دیوگیر (دولت‌آباد آینده)، تختگاه ثروتمند رام چندره، در دکن کرد (۶۹۴ق). وی پس از بشکستن رام چندره و پسر بزرگش شنکر/ سنگهن دیو/ سینگه‌دیو، دیوگره را بگشود و غنایم بسیار گران برگرفت یا، به روایتی، رام‌چندره را ناگزیر به درخواست صلح کرد و از او باجی گران ستاند. در این هنگام سلطان جلال‌الدین برای سیر و سیاحت و شکار به گوالیار رفته (اوایل ۶۹۵ق) و چندگاهی در آن‌جا مانده و گنبدی بزرگ برآورده و فرموده بود تا این رباعی را که سرودهٔ خود وی بود بر پیشگاه گنبد بنویسند: «ما راکه قدم بر سر گردون ساید ــ از تودهٔ سنگ و گل چه قدر افزاید/ این سنگ شکسته زان نهادیم ز دست [/ درست] ــ باشد که شکسته‌ای درو آساید.» وی آنگاه «ملک سعد منطقی و راجاعلی را طلب فرمود و گفت درین رباعی هیچ عیبی نیست؟ به اتفاق گفتند هیچ عیبی نیست، به غایت پسندیده آمده است. سلطان فرمود شما از برای خاطر من می‌گویید، فاما عیب آن من درین دو بیت ظاهر کنم: «باشد که در این جا گذر کس باشد ــ کش خرقه و رای چرخ اطلس باشد/ باشد ز دم یا قدم معتبرش ــ یک ذره به ما رسد همان بس باشد.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۶۷ــ۶۸) چند روز پس از آن سلطان از تاخت و تاز علاءالدین به دیوگیر و حوالی آن و غنایم بسیاری که از آن‌جا به‌دست آورده بود خبر یافت. وی به‌رغم آنکه این لشکرکشی علاءالدین بی‌اجازهٔ او انجام گرفته بود، از این خبر خشنود گردید و زیادتی سامان او را موجب ازدیاد رفعت خود دانست. ولی برخی رایزنان وی مانند ملک‌احمد جیب / چپ، کارِ علاءالدین را گونه‌ای یاغی‌گری می‌شمردند و بر آن بودند که سلطان باید به شتاب راه چندیری پیش گیرد و پیش از رسیدن علاءالدین به کره، جلوی او درآید و

جلال‌الدین فیروزشاه خلجی

وی را ناگزیر سازد تا غنایم را از نظر سلطان بگذراند و سلطان آن‌چه از غنایم را که می‌تواند مایهٔ نیرومندی علاءالدین شود از او ستاند و بقیه را بدو واگذارد و آن‌گاه خودِ وی را، بسته به صلاح حکومت، اجازهٔ رفتن به کره دهد یا با خود به دهلی بیاورد. جلال‌الدین رأی آنان را نپسندید و به دهلی بازگشت و علاءالدین نیز با غنایم بی‌شمار به مقر خود کره بازگشت. علاءالدین پس از بازگشت به کره، به سلطان نامه نوشت و ضمن اظهار پشیمانی ظاهری از کردهٔ خود، خواستار آن شد که سلطان فرمانی در دل‌جویی وی و همراهانش صادر کند تا آن‌ها بی‌بیم و ترس به درگاه شاهی آیند و سلطان همچنین کرد. از سوی دیگر، علاءالدین با فرستادن نامه‌ای نزد برادر خود الغ‌خان الماس‌بیگ که در درگاه شاهی به‌سر می‌برد از او خواست تا به فریبکاری نزد سلطان فرانماید که علاءالدین سخت از سلطان بیمناک است و اگر سلطان به تن خود به کره نرود و از او دل‌جویی نکند ای بسا که وی خود را به زهر بکشد یا آوارهٔ کوه و بیابان شود. سلطان، که طمع در مال و غنایم علاءالدین کرده بود، الماس بیگ را پیش فرستاد و خود در پی او با کشتی رهسپار کره شد. در هفدهم رمضان که سلطان به کره رسید ملک علاءالدین نیز سپاه خود را آماده ساخته و از رود گنگ گذشته و میان کره و مانکپور فرود آمده بود. دراین‌جا، علاءالدین باز به فریبکاری دست زد و الماس‌بیگ را با مقداری جواهر، از غنایم دیوگیر، نزد جلال‌الدین فرستاد. چون سلطان خواستار آمدن علاءالدین به پیشگاه خود شد، الماس‌بیگ پاسخ داد که وی بسیار می‌ترسد و بهتر است سلطان بی‌لشکر نزدش برود و او را بیاورد. جلال‌الدین با وجود مخالفت شدید امرای سپاه، با تنی چند از ملازمان خود از رود گنگ گذشت و در جایگاهی در کنار رود فرود آمد. «علاءالدین با جمعیت انبوه درآمد و به پای سلطان پاک‌سیرت افتاد، و سلطان از غایت شفقت محاسن ملک علاءالدین گرفت و ببوسید [و] گفت که من ترا پدرم و چندین سال بهر این پروردم که از من هراس گیری؟» ملک علاءالدین دست سلطان بگرفت، محمود سالم سلاحدار [از گماشتگان علاءالدین] تیغ از نیام کشید و بر سلطان زد و [وی را] به یک زخم بکشت. سرِ مبارک او را بر نیزه کردند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۶۸ـ۶۹) پس از کشته شدن سلطان جلال‌الدین، مناسب‌ترین کس برای جانشینی او، پسرش ارکلی‌خان، حاکم مولتان بود. اما ملکهٔ جهان، که زنی بی‌خرد بود بی‌رایزنی با امرای بزرگ، شتاب کرد و پسر خرد خود قدرخان رکن‌الدین ابراهیم را بر تخت شاهی دهلی نشاند. ارکلی‌خان، آزرده از این کار، به دهلی نیامد و امرا و لشکریان هم بسیار آزرده و ناخشنود شدند. علاءالدین، پس از کشتن سلطان جلال‌الدین، در ابتدا در پی آن بود که یا قصد لکنوتی کند و بنگاله را بگیرد و یا آنکه در همان کره‌مانکپور بماند و در آن‌جا پرچم استقلال برافرازد. اما سپس رای بگردانید و آهنگ دهلی کرد و در میان راه، با بذل و بخشش و زرپاشی گسترده، اکثر مردمان و سپاهیان را به سوی خود کشاند. رکن‌الدین ابراهیم که در خود تاب درایستادن ندید دهلی را بگذاشت و نزد برادرش ارکلی‌خان در مولتان گریخت. علاءالدین به دهلی درآمد و در نوزدهم ذوالحجهٔ ۶۹۵ق بر تخت شاهی نشست. اما «جلال‌الدین فیروز خلجی پادشاهی بود حلیم و کریم؛ طبع موزون داشت و به صفت قدرشناسی و راستی موصوف بود. هر که را جاگیر دادی هرگز تغییر ندادی و جرایمی که از نزدیکان به وقوع آمدی هرگز ذلت نفرمودی... مکابره و تعذیب و تشدد و طمع در مال مردم که شعار جباران است هرگز در مدت پادشاهی به‌جا نیاورد و در مجالس شراب با اهل مجلس مصاحبانه و بی‌تکلف اختلاط کردی و نسبت مساوات مرعی داشتی و حریفان مجلس شراب سلطان ....[کسانی] بودند که ایشان در لطف طبع و حسن اختلاط و شجاعت و مردانگی در عصر خویش عدیل و نظیر نداشتند و تاج‌الدین عراقی و امیرخسرو و خواجه حسن و مؤید جاجرمی و مؤید دیوانه و امیر ارسلان کلامی و اختیارالدین بلخی و باقی خطیب در سلک ندما انتظام داشتند و هر یک در علم اشعار و تاریخ‌دانی ممتاز بودند و دایم مجلس پادشاه از غزل‌خوانان جان‌نواز... و از ساقیان دل‌ربا... و از مطربان بی‌بدل... آراسته و امیرخسرو هر روز در مجلس غزل‌های تازه آوردی و به انعام و التفات بهره‌مند شدی.» (تاریخ فرشته، ۸۹/۱ـ ۹۰) جلال‌الدین فیروزشاه پادشاهی پرشکیب و تا اندازه‌ای گشاده‌دست بود و هنرمندان و دانشوران و سرایندگان و نویسندگان از نواخت‌های وی بهره‌مند می‌شدند. بزرگ‌ترین سرایندهٔ فارسی‌گوی درگاه او بی‌گمان امیرخسرو دهلوی است که منظومهٔ مفتاح‌الفتوح/ فتحنامه/ فتح‌الفتوح را که نزدیک هشت‌صد بیت است در جمادی‌الثانی ۶۹۰ق در شرح پیروزی سلطان جلال‌الدین بر ملک چهجو سروده است. امیر حسینی هروی/ غوری (ـ ح۷۱۸ق)، عارف و سرایندهٔ نامی، نیز ظاهراً در هنگام اقامت طولانی‌اش در مولتان اشعاری در ستایش سلطان جلال‌الدین سروده است. امیر حسن دهلوی، دوست و همروزگار امیر خسرو و یکی از

بزرگ‌ترین سرایندگان فارسی‌گوی این دوره، هم بی‌گمان در جرگهٔ سرایندگان درگاه جلال‌الدین و ستایندهٔ او بوده است. در این دوره عرفای بزرگی چون نظام‌الدین اولیاء (ـ۷۲۵ق) و شیخ شرف‌الدین پانی‌پتی می‌زیستند که روابط سلطان با آن‌ها مگر در موردِ سیدی موله، کمابیش نیکو بود. سلطان جلال‌الدین خود طبع سرایندگی داشت و اشعاری از او نقل کرده‌اند که از جمله، گذشته از دو رباعی پیش گفته، این دوبیتی است: «آن زلف پریشانت ژولیده نمی‌خواهم ـ وان روی چون گلنارت تفسیده نمی‌خواهم/ بی‌پیرهنت خواهم یک شب به کنار آیی ـ هان بانگ بلند است این پوشیده نمی‌خواهم.»

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۴/۳، ۷۸۲، ۱۳۱۵، ۱۳۲۰؛ تاریخ صدر جهان، ۲۵-۳۴؛ تاریخ فرشته، ۸۸/۱-۱۰۱؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۶۱-۷۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۳۰۵-۳۰۶، ۳۶۸، ۹۰۹؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۶/۵؛ دربار ملی، ۹۲-۹۳؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۵۵-۵۷؛ شعرالعجم، ۸۵/۲؛ طبقات اکبری، ۵۶-۶۸؛ فتوح‌السلاطین، ۲۰۱-۲۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۶/۱-۱۸۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۹/۱-۱۵۰؛

Encyclopaedia of Islam, 4/920-921; *A History of Sufism in India*, 1/159, 170, 206, 308-309.

برزگر

جلالای طباطبایی (ja.lā.lā-ye.ta.bā.ta.bā.i)، میرزامحمد جلال‌الدین طباطبایی اصفهانی قهپایه‌ای زواره‌ای، معروف به میرزاجلالا، فرزند مظفر، ۱۰۳۳ـ پس از ۱۰۶۲ و پیش از ۱۰۸۳ق، کاتب و تاریخ‌نگار ایرانی. از سادات طباطبایی ناحیهٔ کوهپایهٔ اصفهان بود، اما برخی وی را اردستانی و یزدی نیز دانسته‌اند. در ۱۰۴۴ق از زادگاهش به هند کوچید و در دهلی به دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) پیوست. جلالا از منشیان زبردست روزگار خویش بود و در نوشتن نثر منشیانه و متکلف استادی داشت. از آثارش: پادشاهنامه/ شاه‌جهان‌نامه که از تواریخ رسمی عهد شاه‌جهان است و جلالا به دستور وی آن را در ۱۰۵۰ق به شیوهٔ سالنامه‌ها و نثر مصنوع نوشت. چون وی بر اثر دسیسه‌های حاسدان از منصب مورخ رسمی دربار برکنار شد، تنها توانست رویدادهای پنج سال پادشاهی وی را (۱۰۴۲ـ ۱۰۴۶ق) تحریر کند. جنبهٔ ادبی این اثر بر جنبهٔ تاریخی آن غلبه دارد. تاریخ‌نگاران بسیاری چون محمد صالح‌کنبوه مؤلف عمل صالح از سبک نگارش وی پیروی کرده‌اند؛ توقیعات کسری/ توقیعات کسروی/ دستورنامهٔ کسری/ توقیعات مطول در احکام و مقررات خسرو انوشیروان در باب سیاست عالی در مقابل درخواست‌های وزرا و رجال دربار که میرزا جلال‌الدین آن را در ۱۰۶۲ق برای شاهزاده مرادبخش از عربی به فارسی درآورد. این کتاب نخست از پهلوی به دری و سپس به عربی درآمد. یک بار نیز به‌قلم ویلیام یانگ به انگلیسی ترجمه شد. دستورنامهٔ کسروی به همت حاج حسین نخجوانی در ۱۳۳۴ش در تبریز به‌چاپ رسیده است؛ ظفرنامهٔ کانگره/ شش فتح کانگره در فتح دژ کانگره (در پنجاب شرقی) که از درخشان‌ترین فتوحات عهد جهانگیری (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) بوده و در ۱۰۲۷ق به‌دست راجه بکر ماجیت فرماندهٔ نظامی شاه‌جهان فتح شد. میرزا جلالا آن را به نثر متکلفانه و به زبانی ادبی در شش قسمت و هر قسمت به سبکی جداگانه نوشته است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ عمومی لاهور نگه‌داری می‌شود. یادگار منشی، به فرمان نظام‌الدین خواجه دست فصیح جونپوری، فتح‌نامهٔ قلعهٔ چتور را در تاریخ رویداد گشودن دژ چتور به پیروی از شش فتح کانگرهٔ جلالا سرود؛ رقعات جلالا در نامه‌ها و برخی منشآت وی که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۷۹۹۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ منشآت جلال/ ریاض‌فیض کلمات مشتمل بر شانزده جزو در رسایل متضمن مدح شاه‌جهان و برخی خطب دواوین، مثل دیوان اسیر، حکیم شفایی و ظفرخان احسن. نسخه‌ای از آن با عنوان کلیات جلالای طباطبایی اردستانی به شمارهٔ ۲۹۴۴ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود؛ سه نثر جلالا/ تتبع سه نثر در پیروی از سه نثر ظهوری در ستایش ابوشهامت ظفرخان که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۱۰۵/۲۲۱۳/۲ در گنجینه شیرانی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۹۱/۵-۱۴۹۲، ۱۷۵۹-۱۷۶۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۷۰-۲۷۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۲/۲، ۸۴، ۴۱۸، ۸۲۷؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۲۷-۳۳۰، ۳۷۳، ۳۷۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۰۲-۱۰۳؛ الذریعه، ۵۰۱/۴؛ ۱۹۸/۹؛ روز روشن، ۱۷۳؛ شام غریبان، ۶۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۸۲، شمارهٔ ۱۳؛ عمل صالح، ۴۳۵/۳-۴۳۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۵۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۸۷/۴-۲۲۸۹؛ ۱۴۱/۵-۱۴۲؛ ۴۳۱/۱۰-۴۳۲؛ ۵۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۵۵/۳؛ ۳۵۴۲/۵؛ ۴۰۷۱/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۳۴؛ کاروان

هند، ۱/۳۰۰-۳۰۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۶/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۴۱؛ نشتر عشق، ۳۳۸/۱؛ نامه‌ها و نوشته‌های محمد جلال‌الدین طباطبایی زواره‌ای اردستانی، دکتر قاسم صافی گلپایگانی؛ نگارستان سخن، ۲۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/258; 3/832-933; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 3/91; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 277; *Mughals in India*, 224-225.

حجتی

جلال حصاری (ja.lāl-e.he.sā.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. منشی و وقایع‌نگار درگاه سید مظفرخان ملقب به خان‌جهان بارهه (–۱۰۵۵ق) بود که به فرمان شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷–۱۰۶۸ق) از ۱۰۳۷ تا ۱۰۵۵ق حکومت ولایت گوالیار هند را داشت. از وی در موزهٔ بریتانیایی مجموعه‌ای به شمارهٔ Add.16859 شامل چند اثر نگه‌داری می‌شود که دربارهٔ خان‌جهان و جنگ‌های وی با راجگان شورشی هندو است. این آثار عبارتند از واقعهٔ جهوجهار سنگه در سرگذشت جهجهر سنگه که راجهٔ ایالت کوچک اورچه و فرزند بیرسنگه بندیله، قاتل ابوالفضل علامی بود، ودر نخستین سال پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ق) سر به شورش برداشت و شورش وی به درازا کشید تا سرانجام در ۱۰۴۴ق از لشکر اعزامی دربار گورکانی به فرماندهی سید مظفرخان خان‌جهان و سرداران دیگر شکسته و کشته شد؛ احوال جگت سنگه دربارهٔ لشکرکشی خان‌جهان به فرمان شاه‌جهان در ۱۰۵۱ق بر ضد جگت‌سنگه (–۱۰۵۵ق) فرزند راجه باسو و زمین‌دار مئو و پتهان در پنجاب؛ گوالیارنامه در تاریخ گوالیار از کهن‌ترین روزگار تا ۱۰۵۵ق بر اساس اثری به زبان سنسکریت از برهمنی به نام سیام. در آغاز این کتاب از بناهای مهم گوالیار و مشایخ ساکن در آن‌جا در طول تاریخ سخن رفته است. همچنین در مجموعهٔ شمارهٔ Add.16859 موزهٔ بریتانیایی نامه‌های سید مظفرخان خان‌جهان به شاه‌جهان، امرا و کسان دیگر آمده است و چنین می‌نماید نوشتن این نامه‌ها نیز کار جلال حصاری بوده که به گفتهٔ خودش عمری را با سمت منشی در خدمت خان‌جهان گذرانده است.

منابع: تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷۵،۳۷۷، ۳۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۸۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 837-838; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,276; *Mughals in India* ,224; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/737, 1330.

برزگر

جلال شیرازی (ja.lāl-e.ši.rā.zi)، شاه، – ۹۴۴ق، صوفی ایرانی. از مردم شیراز و مرید شیخ محمد نوربخش، بنیادگذار طریقهٔ نوربخشیه (–۸۶۹ق)، بود. در زمان سلطان سکندر لودی از مکه به دهلی رفت و در آن‌جا مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی را درس می‌گفت. وی تفسیری منثور بر رسالهٔ منظوم شیخ محمود شبستری، گلشن راز، نوشت که نام آن دانسته نیست. به‌نوشتهٔ مؤلف اخبارالاخیار، جلال شیرازی دخترش را به ازدواج شیخ مدثر بن شیخ حاجی عبدالوهاب درآورده بود. به‌نوشتهٔ هم‌او، شاه جلال درکنار آرامگاه حاجی عبدالوهاب به‌خاک سپرده شده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۲۵-۲۲۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۰۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,276.

ربیعیان

جلال نیشابوری (ja.lā.le.ney.šā.bu.ri)، مولانا جلال‌الدین حسن نیشابوری، مشهور به کاسه‌خرصاحب، ز ۱۰۲۴ق، شاعر ایرانی. نخست به فراگیری دانش‌های ادبی پرداخت. او بعدها از زادگاهش به هند کوچید. به‌نوشتهٔ روز روشن وی در پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴–۱۰۳۷ق) به ملک دکن رسید و در آن‌جا اقامت گزید. او بیست‌سال در ملازمت عبدالرحیم‌خان خانان (–۱۰۳۶ق) روزگار به‌سر برد و از ندیمان و مجلسیان وی بود. به‌نوشتهٔ مآثر رحیمی، جلال نیشابوری در ۱۰۲۴ق در سلک مجلسیان محمد امین قطب‌الدین (۱۰۲۰–۱۰۳۵ق) بوده است. در شعر و شاعری نیز طبعی کافی داشت و شعر را خوب می‌فهمید. از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: روز روشن، ۱۷۳-۱۷۴؛ کاروان هند، ۳۰۲/۱-۳۰۳؛ مآثر رحیمی، ۵۲/۳-۵۳؛ مخزن‌الغرائب، ۵۹۸/۱.

جهان‌تاب

جـلالی احـمدآبادی (ja.lā.li-ye.ah.mad.ā.bā.di)، نـظام‌الدیـن ابوالفتح سیدمحمد مـقبول عـالم‌شاهی رضـوی، مـتخلص بـه جلالی، فرزند سید ابومحمد جلال‌الدین حسـن مـاه‌عالم پسـر عبدالغفور مظهر عالم فرزند سید کبیرالدین احمدپناه‌عالم فرزند سید سراج‌الدین ابوالبرکات محمدشاه عالم فرزند برهان‌الدین عبدالله قطب‌عالم فرزند محمد فرزند سید جلال‌الدین بـخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت، ۱۴ رجب ۹۸۹ق ــ ۱۲ رجب ۱۰۴۵ق، صـــوفی ســهروردی و نـویسنده و شـاعر فارسی‌گوی شبه قاره. چنان‌که از زنجیرهٔ تبارش برمی‌آید. نسب او به سید جلال‌الدین بخاری (ــ۷۸۵ق) صوفی نـامدار کـه در رشد و گسترش سلسلهٔ سهروردیه در شبه قاره، به‌ویژه در اُچّ و مولتان تأثیر فراوان داشت، مـی‌رسد. بـرهان‌الدیـن عـبدالله قطب‌عالم (۷۹۰ــ ۸۵۷ق)، نوادهٔ سید جلال‌الدین و از نیاکـان سید محمد مـقبول عـالم، بـه گـجرات کـوچید و در نـزدیکی احمدآباد، پایتخت گجرات، رحـل اقـامت افـکند و بـه ارشـاد طالبان طریقت، بر اساس تعالیم سلسلهٔ سهروردیه، پرداخت و مریدان بسیار، از جمله در میان خاندان شاهی گجرات، یـافت. سیدمحمدشاه عالم، معروف به شاه منهجن (۹ ذوالقعدهٔ ۸۱۷ق ــ ۲۰ جمادی‌الثانی ۸۸۰ق)، پسر و خلیفهٔ برهان‌الدین عبدالله قطب‌عالم، از نامدارترین مشایخ هند و دانشمندی ماهر در عربی و فارسی و شاعری برجسته بود و آرامگاه و خانقاه باشکوه او در بخش رسول‌آباد احمدآباد هنوز هم هر سـاله هـزاران تـن را بـه سوی خود می‌کشاند. پس از مرگ شاه‌عالم، خانقاه او از مراکز مهم دانش دینی و تصوف در احمدآباد بوده و فرزندان و نوادگان او که سجاده‌نشین این خانقاه بودند به ارشـاد طـالبان طـریقت سرگرم بوده‌اند. سیدمحمد مقبول عالم جلالی، کـه در بـرخـی منابع پدرش ابومحمد سـید جـلال (۹۶۰ــ ۱۰۰۳ق) را پسـر سیدحسن،معروف به سیدخان، دانسته‌اند در احـمدآباد بـه‌دنیا آمد. بعدها خودش مادهٔ تاریخ تولدش را «من و دست و دامان آل رسول» یافت که به باور برخـی پـژوهشگران مـبین شـیعی بودنش است. چنان‌که گفته آمد، سیدمحمدشاه‌عالم صـوفی و دانشمندی برجسته و صاحب چندین اثر بوده است، اما دربارهٔ چهار نیای دیگر جـلالی، در زنـجیرهٔ تـبارش پس از شـاه‌عالم، آگاهی چندانی در دست نیست. چنین می‌نماید که نخستین بار از زمان سجاده‌نشینی سید جلال‌الدین محمدماه‌عالم، پدر جلالی، است که خاندان سیدمحمدشاه‌عالم در دربار پادشاهان گورکانی هـند، یـعنی جـلال‌الدیـن اکـبر گـورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) و شـاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق)، اعتبار و احترام بـیشتر و بـرجسته‌تری مـی‌یابند. جـلالی نـزد استادان روزگارش درس خواند. در تصوف به پدر خـود دست ارادت داد و پس از مـرگ وی(۱۰۰۳ق) سـجاده‌نشین خـانقاه شاه‌عالم گردید. وی همچون نیاکانش، در زهد و دانش آوازهٔ بلند یافت. جهانگیر در خاطراتش وی را به صراحت مـی‌ستاید. در اوایل ۱۰۲۷ق که جهانگیرشاه در بندر کهنبایت بود، جلالی و دیگر مشایخ احمدآباد به پیشباز وی رفتند و سپس همراه او رو به احمدآباد نهادند. جهانگیر پیش از ورود به شهر احمدآباد، به زیارت مزار شاه‌عالم رفت و چون مردم گجرات «از خاص و عام غریب اعتقادی» به شاه‌عالم داشتند و کرامات شگفتی، همچون زنده کردن مردگان، بدو نسبت می‌دادند از سجاده‌نشین او جلالی در این باره پرسید. جلالی پاسخ داد که «ما هم از پدر و جد خود همین طور شـنیده‌ام و بـه تـواتـر رسـیده، و العـلم عـندالله.» (جهانگیرنامه، ۲۴۱) در سفر دوم جهانگیر به احـمدآباد (شـوال ۱۰۲۸ق) نـیز جـلالی بـه خـدمت وی رسید. در ایـن دیـدار، جهانگیر بدو فرمود تا «هر چه خواسته دارد بی‌حجابانه التماس نماید» و او را به قرآن سوگند داد. جلالی نیز در پاسخ گفت که «چون به مصحف قسم می‌دهید التماس مصحفی می‌نمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب به حضرت برسد.» پس جهانگیر قرآنی «به خط یاقوت به قطع مطبوع مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود» و در پشت آن به خط خـود جـا و تاریخ اهدا را یاد کـرده بـود، بـه جـلالی بـخشید. جـهانگیر در خاطرات خود، پس از یاد کرد این رویداد، مـی‌گوید کـه «میر [جلالی] به غایت نیک‌نهاد و مغتنم است و با نجابت ذاتـی و فضایل کسبی به اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته، بسیار شگفته‌رو و گشاده‌پیشانی است.» پادشاه گورکانی، پس از اهدای قرآن به جلالی، از او خواست تا قرآن را ترجمه کند، به‌گونه‌ای که «به شرح و بسط و شأن نزول قرآن مقید نشده به غایت ریخته قرآن را لفظ باللفظ به فارسی ترجمه کند و یک حرف بر متنی تحت‌اللفظ نیفزاید و بعد از اتمام آن مصحف را مصحوب فرزند خویش سید جلال روانهٔ درگاه والا سازد.» (جهانگیرنامه، ۲۷۵) شاه‌جهان پسر و جانشین جهانگیر، نیز جلالی را بسیار بزرگ و محترم می‌شمرد و دست‌کم دوبار در احمدآباد با وی دیدار کرد؛ یک‌بار در روزگار شاهزادگی (گویا همراه پدرش جهانگیر در سفر

به‌گجرات) و بار دوم هنگامی که از اجمیر، از راه گجرات، به آگره /اکبرآباد می‌رفت تا رسماً بر تخت شاهی بنشیند. پس از جلوس شاه‌جهان، جلالی چون به دلیل ابتلا به بیماری تنگی‌نفس نمی‌توانست سفر کند پسر خود سید جلال را برای عرض تهنیت به دربار گورکانی فرستاد. چنین می‌نماید که شاه‌جهان نیز سخت تحت تأثیر دانش، زهد و اخلاق نیکوی جلالی و همچنین پسرش سیدجلال (مقصود عالم، متخلص به رضا) قرار گرفت تا آن‌جا که در نهم شعبان ۱۰۵۲ق سید جلال را به صدرالصدوری پادشاهی خود گماشت. جلالی سرانجام در احمدآباد درگذشت. خاک‌جای وی درگنبد متصل به دروازهٔ سمت غربی درگاه شاه‌عالم است. جلالی را عارفی وارسته و بی‌توجه به علایق صوری و معنوی، با وجود کمال جاه و جلال، گفته‌اند که «با وجود آن مایهٔ درآمد کلی و منافع و مداخل عظیمه از رهگذر انعامات و اقطاعات ابدی این دولتکدهٔ سرمدی و فتوحات و نذورات اصحاب ارادت از کل خطهٔ گجرات و اکثر اهل اقطار آفاق، همگی را بر ارباب استحقاق انفاق نموده... هر چه از راه می‌رسید بر ابنای سبیل سبیل می‌نمود و تا حبه که بدان دسترس داشت در دبه و زنبیل مسافر و مجاور می‌ریخت.» (عمل صالح، ۳۵۸/۳ـ ۳۵۹) جلالی مؤلف چند اثر به نثر و نظم است که برخی از آن‌ها از میان رفته‌اند یا تاکنون دست‌نویسی از آن‌ها به‌دست نیامده است. ملفوظات جلالی را شیخ فرید/ فریدالدین پسر ملک دولت‌شاه جلوانی با عنوان کنوز محمدی گرد آورده است. از آثار جلالی: ۱ـ چهل حکایت به فارسی شامل چهل حکایت در مناقب و کرامات شاه‌عالم و پدرش قطب عالم. از این اثر نسخه یا نسخه‌هایی در دست است؛ ۲ـ الاسئله و الاجوبه/ سؤال و جواب به فارسی (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ H-125) شامل شانزده پرسش، که امیر سید بهوهٔ بخاری دهلوی، مخاطب به دیندارخان (ـ ۱۰۴۵ق)، در ضمن نامه‌ای که به جلالی نوشت و در هفتم ذوالقعدهٔ ۱۰۴۲ق به دست او رسید از او کرد و پاسخ‌های جلالی به آن‌ها. برخی پرسش‌ها عبارتند از (یک) نام و تاریخ و تولد و مرگ سادات از حضرت علی تا ماه‌عالم، (دو) سید جلال‌الدین اعظم بخاری، معروف به سرخ، کدام سال به اوچ/اُچ (اکنون در بخش بهاولپور در پنجاب پاکستان) رسیده، (سه) سید جلال‌الدین اعظم چندگاه با مخدوم شیخ بهاءالحق والدین (زکریای مولتانی) بوده، (چهار) مخدوم جهانیان چندبار به مکه رفته، (پنج) مناقب قطبی در احوال جهانیان را نگاشته است... (ده) در

جامع‌العلوم دربارهٔ نارواییی که در جایی روا است سخن رفته، آن را روشن کنید...، (شانزده) احوال شیخ احمدسرهندی و سخنان دور از ادب ایشان؛ ۳ـ رسالهٔ سلطان محمدشاهی / استقامة‌الشرع علی منهاج‌الحقیقة (نسخهٔ دیوان هند) به فارسی آمیخته به عربی، در معاد؛ ۴ـ جمع‌الاقوال فی قول‌القوال (نسخهٔ کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۱۲۸۴ف) به فارسی، که جلالی در دیباچهٔ آن می‌گوید که «این رساله‌ای است در جمع مقالات فقها در باب شنیدن الحان و اختلاف مذاهب ایشان و مقاله‌ای است در تفصیل اولیا در سماع... و تنوع مشارب درویشان... از مشکوة کلمات علمای ملت و کبرای دین‌الآمرون بالمعروف و الناهون عن‌المنکر اقتباس کرده و از سخنان عرفای امت و عظمای اهل یقین... فراهم آورده شاید که به مطالعهٔ صاحبدلی برسد و همتی در کار این بی‌کار کند. وی سپس عقاید فقها و آرای آن‌ها را آورده و آن‌گاه اقوال صوفیان موافق و مخالف را به تفصیل یادکرده است. این اثر در ۱۰۲۸ق نوشته شده است؛ ۵ـ دین‌المریدین (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد به شمارهٔ ۹۲۴/۲) به فارسی بسیار شیوا، به نثر آمیخته به نظم، در آداب مریدی و پند و اندرزهای صوفیانه؛ ۶ـ احصاة‌الاسماء (نسخهٔ مؤسسهٔ تحقیقات عربی و فارسی مولانا ابوالکلام آزاد، تونک، راجستان) به فارسی که شرح مفصل اسماءالحسنی است؛ ۷ـ اذکارالاطهار فی مناقب مشایخ‌الشاهیه به فارسی در شرح احوال مشایخ صوفیه. در این اثر که نسخه‌هایی از آن در دست است جلالی به‌ویژه به ذکر نیاکان خود پرداخته و مطالبی از کتاب‌هایی مانند احیاءالعلوم، فصل‌الخطاب، تاریخ بخارا، جواهر مشهدیه، دستورالسالکین، جامع‌الطرق البرهانیه و مرغوب‌الطالبین نقل کرده و نیز اشعاری از ابن یمین (ـ۷۶۹ق) در مدح امام‌رضا(ع) آورده است؛ ۸ـ نسب‌نامهٔ شاه‌عالم؛ ۹ـ جمعات شاهی به فارسی، در گزارش مجالس شاه‌عالم در روزهای جمعه، گویا از ۸۷۱ق به بعد، که اثری دایرة‌المعارف‌گونه در موضوعات گوناگون، علمی و معمولی، است و گذشته از پرسش‌های گوناگون و پاسخ‌های شاه‌عالم دربارهٔ دیدگاه‌های مشایخ دربارهٔ نکات دینی و اخلاقی یا عرفانی و صوفیانه یا توضیحی دربارهٔ آن‌ها، آگاهی‌های گوناگون فراوانی دربردارد که در شناسایی و بررسی جامعه و تاریخ گجرات در دورهٔ شاه‌عالم و وجوه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی آن بسیار به‌کار می‌آید. از این اثر نیز نسخه‌هایی در دست است؛ ۱۰ـ لطایف شاهی (کراچی، ۱۹۷۶م) به فارسی، شامل اذکار، اوراد و ادعیه‌ای که مریدان باید برای اوقات یا

کارهای ویژه‌ای در شب و روز بخوانند؛ ۱۱ـ سیرت‌السادات (نسخهٔ کتابخانهٔ آرشیو ملی، دهلی نو) به فارسی در چندین بخش، هر بخش با عنوان عمومی سیرت، مانند وضو، شرایط و محسنات آن، نمازهای واجب، قرائت ثنا پس از تکبیر نماز، ادعیه مرجح برای قیام‌های طولانی یا سجده‌های زیاد، ادعیهٔ پیشنهادی برای خواندن پس از نمازهای فرادا... سجدهٔ شکر، فضایل نمازهای شب و روز جمعه، عید فطر، عید اضحی، دعای طلب باران، مسافرت، ضروریات کفن و دفن، خوراک و پوشاک، یعنی چه و چگونه خوردن و پوشیدن، و جز آن؛ ۱۲ـ ترجمهٔ قرآن به فارسی که، چنان‌که پیش از این گفته شد، جهانگیرشاه وی را به انجام آن امر کرد، اما دانسته نیست که آیا جلالی این کار را به انجام رسانیده، و در این صورت، دست‌نویسی از آن به‌جا مانده است یا خیر؛ ۱۳ـ دیوان جلالی، شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات، که به کوشش محی‌الدین بمبئی والا به‌چاپ رسیده است. (۱۹۹۵م).

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۴؛ تصوف بزّ صغیرمین، ۷۹/۲، ۸۰؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۸۴۰ـ ۸۴۱؛ جهانگیرنامه، ۲۳۸ـ ۲۴۰، ۲۷۴ـ ۲۷۵؛ حضرت پیرمحمدشاه درگاه شریف کتب‌خانهٔ عربی، فارسی، اردو مخطوطات، ۱۳۶/۵؛ عمل صالح، ۳۵۷/۳ـ ۳۵۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۶۳/۳، ۱۸۳۸؛ ۱۴۲۷/۸؛ ۸۳۳/۱۱، ۸۹۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۷۲/۳؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۳۴۴/۳ـ ۳۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۱۲/۲، ۲۱۰۷، ۲۱۸۱؛ مآثرالامرا، ۴۴۷/۳؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۱۵۷/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۷/۵ـ ۳۴۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,277.

برزگر

جلالی هندی (ja.lā.li-ye.hen.di) ، مولانا، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی جز آن‌که در دورهٔ همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) می‌زیسته هیچ آگاهی در دست نیست. تقی اوحدی او را نکوهش کرده که در جادهٔ شعر و شاعری پایهٔ مستحکم نداشته است. این که حق با اوحدی است یا نه، باید پس از مطالعهٔ دیوان او ارزیابی شود. نمونه‌هایی اندک از شعر جلالی در تذکره‌ها نقل شده است که نشان می‌دهد سراینده واقف به فنون شاعری بوده و از ذوق شاعری نیز بی‌بهره نبوده است. جلالی بیشتر غزل می‌گفته است. نمونه‌ای از شعر او است: «زاهد ز جام بادهٔ لعل تو مست شد ـ روی تو دید و عاشق آتش‌پرست شد.»

منابع: تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۷۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۰/۱؛ ریاض‌العارفین، ۱۶۲/۱؛ صبح گلشن، ۱۰۵؛ مخزن‌الغرائب، ۵۹۸/۱؛ نشتر عشق، ۳۳۷/۱ـ۳۳۸.

شریفی

جلیس دهلوی (ja.lis-e.deh.la.vi) ، حکیم میرزا محمدمهدی، ـ کلکته ۱۲۰۷ق، پزشک و شاعر شبه‌قاره. از احوال وی جز این آگاهی نداریم که از میرزا محمدفاخر مکین اصلاح سخن می‌گرفت. گاهی جلیس و گاه نیز مهدی تخلص می‌کرد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۶؛ حدیقة‌الشعرا، ۳۸۰/۱؛ روز روشن، ۱۷۷؛ صحف ابراهیم، ۴۵؛ مردم‌دیده، ۵۰.

فتح‌نیا طبری

جلیل لکنویی (ja.lil-e.lak.nu.i) ، حافظ جلیل‌حسن فرزند مولوی حافظ عبدالکریم، مانکپور اوده ۱۲۸۳ـ۱۳۶۶ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در حدود ده سالگی حافظ قرآن شد. علوم متداول را در لکنو فراگرفت و در عربی و فارسی مهارت کافی به‌دست آورد. از ابتدای جوانی به شعر و سخن علاقه داشت، چنان که در بیست سالگی به شاگردی امیر مینایی* درآمد. علم عروض و قافیه را از مینایی آموخت و از آن‌پس همیشه در کنار استادش بود. زمانی که در رامپور دفتر بزرگی جهت تدوین فرهنگ امیراللغات گشوده شد، جلیل سرپرستی این دفتر را به‌عهده گرفت. سپس در کنار امیر مینایی به بنارس و بهوپال و چند شهر دیگر سفر کرد و در دهم جمادی‌الاولی ۱۳۱۸ق به حیدرآباد دکن رفت و در آن‌جا از لطف و مهمان‌نوازی مهاراجه بهادرسر یمین‌السلطنه برخوردار شد. در همین ایام دو رساله به‌نام‌های محبوب‌الکلام و دبدبهٔ آصفی تدوین کرد و به چاپ رسانید. در ۱۳۳۶ق به تقاضای چند تن از دوستانش، کتاب جامعی به‌نام تذکیر و تانیث نوشت که در آن دربارهٔ مذکر یا مؤنث بودن حدود هفت‌هزار لغت بحث کرده است. مولانا عبدالحلیم شرر دیباچه‌ای بر این کتاب نوشته است. در ۱۳۲۷ق پس از درگذشت داغ*، میرمحبوب‌علی‌خان تاج‌دار دکن جلیل را به‌جای داغ به استادی خود برگزید و به او لقب جلیل‌القدر داد. جلیل اولین دیوان خود، تاج سخن را در همین

ایام گردآورد. این دیوان در ۱۳۲۸ق برای اولین‌بار به‌چاپ رسید. سپس چون میر عثمان‌علی‌خان به سلطنت دکن رسید، جلیل استاد او شد و از او لقب نواب فصاحت‌جنگ بهادر و امام‌الفن گرفت. بخش عمدهٔ زندگی جلیل در حیدرآباد دکن سپری شده و کلامش از دربار دکن تأثیر پذیرفته است. او علاوه بر غزل، اشعار فراوانی در نعت انبیا سروده است، چنان که دیوان دوم او یعنی، جان سخن، بیشتر حاوی اشعاری در نعت و منقبت رسول خدا است. او از مریدان خواجه معین‌الدین چشتی بود و چند غزل در مدح وی گفته است. جلیل به فارسی نیز شعر می‌سرود، ولی اشعار فارسی خود را گردآوری نکرده است و ما تنها به این دو بیت او در مادهٔ تاریخ که در تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده آمده است آگاهی داریم: «جلیل این دفتر اشعار رنگین ــ گلستان است یا دیوان ناظم / چو کردم فکر تاریخش به منقوط ــ ندا آمد خوشا دیوان ناظم.» جلیل علاوه بر چهار دیوان اردو، حدود بیست اثر دارد که معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از تعلیم‌الصلوة که رساله‌ای دربارهٔ مسائل مذهبی است، گل صدبرگ که مجموعهٔ رباعیات است، سوانح حضرت امیر مینایی که مؤلف در این کتاب علاوه بر شرح احوال مینایی و نمونهٔ اشعارش به محاسن اشعار او نیز اشاره کرده است و معیار اردو که مجموعهٔ محاورات زبان اردو است.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۸۹ـ۹۵؛ جدید غزل‌گو، ۱۰۷ـ۱۱۶؛ سخنوران چشم‌دیده، ۳۸ـ۳۹.

امیر هدائی

جلیل مانکپوری ← جلیل لکنویی

جلیل نقوی (ja.lil-e.na.qa.vi)، فرزند سید ممتاز حسن نقوی، بروالهٔ سیدان ضلع حصار (هند) ۱۹۳۴م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی ماهر است. وی استادی و ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ ایم.ای.او در لاهور را عهده‌دار است. از جلیل نقوی مقالاتی دربارهٔ سعدی به چاپ رسیده است.

منابع: گنج شایگان، ۳۲؛ گنجینهٔ دانش، ۱۰۷ـ۱۰۸.

رسولی

جم اصفهانی (jam-e.es.fa.hā.ni)، میرعبدالکریم معموری، ــ ۱۰۳۲ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان و از منصب‌داران و ملازمان جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) و داماد میرعبدالرزاق بدخشی بود. جم و میرعبدالرزاق هر دو نزد جهانگیر قرب و منزلت فراوان داشتند. میرعبدالرزاق از ۱۰۱۵ق عهده‌دار منصب بخشیگری بود. جم نیز سرپرستی امور ساختمانی و تعمیر و بازسازی بناهای کهن را برعهده داشت و خطاب معمورخانی یافته بود. شیوهٔ کاردانی او را بسیار ستوده‌اند. جم شعر نیز می‌سرود و از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: جهانگیرنامه، ۲۰۷، ۲۰۹ـ ۲۱۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۱۶۲؛ کاروان هند، ۱/۳۰۳ـ۳۰۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱/۶۰۴.

جهان‌تاب

جمال‌الدین ابوبکر سهروردی (ja.mā.lod.din-e.a.bu.bakr-e.soh.re.var.di)، فرزند شیخ ابوالفتح فرزند شیخ عبدالعزیز، سدهٔ دهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی برادر و خلیفهٔ شیخ عبدالجلیل حارثی (ــ ۹۱۰ق) بود و نزد شیخ خود به تحصیل علوم دینی و باطنی پرداخت. جمال‌الدین در ۹۵۷ق / ۱۵۴۰م کتابی به نام تذکرهٔ قطبیه نوشت. این اثر در شرح احوال، کرامات، ملفوظات و وجد و سماع شیخ است. وی در این تذکره از کسانی چون شیخ محمد راجو، شیخ جلال، شیخ یونس، شیخ زین‌العابدین که از محضر عبدالجلیل بهره برده‌اند، یاد کرده است. وی همچنین به مطالبی دربارهٔ سلسلهٔ سهروردیه، جنیدیه، چشتیه و مداریه پرداخته است. این اثر در ۱۹۵۲م در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۳۰۹ـ۳۱۱، ۳۲۳؛ پاکستان میں فارسی ادب، ۱/۳۳۹ـ۳۴۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 279.

فتح‌نیا طبری

جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو / اینجو ← حسین انجوی شیرازی

جمال‌الدین دهلوی (ja.mā.lod.din-e.deh.la.vi)، شیخ محمدجمال‌الدین‌خان فرزند وحیدالدین فرزند محی‌الدین فرزند شیخ حسام‌الدین صدیقی، ۱۲۱۶ ــ ۱۲۹۹ق، دولتمرد،

دانشمند دینی، ادیب و شاعر شبه‌قاره. تبارش به خلیفهٔ اول، ابوبکر می‌رسد. نیاکانش در اصل در شهر بور یا سهارنپور نشیمن داشتند. ملاجمال‌الدین، نیای شیخ حسام‌الدین صدیقی، در پی خیزش سیک‌ها زادگاه خود را ترک گفت و در قصبهٔ کوتانه در سی کروهی دهلی رحل اقامت افکند و از آن پس فرزندان و نوادگانش نیز در آن‌جا نشیمن داشتند. محمدجمال‌الدین در کوتانه به‌دنیا آمد. در نوجوانی به قصد دانش‌آموزی به دهلی رفت. ادب فارسی و عربی را نزد مولوی محمد مملوک‌علی نانوتوی و علوم دینی، مانند تفسیر و حدیث، را از دخترزادگان شاه عبدالعزیز دهلوی، مولوی محمداسحاق و مولوی محمد یعقوب (فرزندان افضل دهلوی)، آموخت. از محضر شاه عبدالعزیز دهلوی و برادرش شاه رفیع‌الدین و نیز شاه غلام‌علی دهلوی کسب فیض کرد و به‌ویژه در تصوف و عرفان از مجلس درس آن‌ها بهره برد. در تصوف مدتی مرید شیخ محمد آفاق نقشبندی بود و سپس از او برید و به شیخ محمدیعقوب بن افضل دهلوی دست ارادت داد. همچنین در دهلی و دکن و لکنو با سرایندگان برجسته‌ای چون مؤمن‌خان مؤمن، امام‌بخش صهبایی، محمدابراهیم ذوق دهلوی و دیگر ارباب فضل و ادب نشست و خاست و گفت‌وگو داشت. در سی‌سالگی به بهوپال رفت و به درگاه فرمانروایان آن سرزمین راه یافت. در بهوپال روزبه‌روز ترقی می‌کرد تا سرانجام با نواب سکندربیگم، رئیس بهوپال (۱۲۶۱ــ ۱۲۸۵ق)، که شوهر نخستش جهانگیر محمدخان در ۱۲۶۱ق درگذشت، ازدواج کرد و به مقام صدارت اعظمی و نیابت کبری رسید (۱۲۶۳ق) و گویا روزگاری دراز که شاید تا زمان مرگش ادامه یافت، در این سمت باقی ماند. جمال‌الدین امیری دین‌دار، سخاوتمند، سازنده، نیکوکار و ادب‌دوست بود. در بهوپال، بسیاری مساجد کهن را مرمت کرد و مساجد تازهٔ فراوان ساخت. به‌رغم مشغله‌های حکومتی، از تدریس علوم دینی کناره نگرفت و هزاران تن از درس‌هایش بهره بردند. به‌کوشش و هزینهٔ وی ترجمهٔ اردوی قرآن و نیز کتاب‌هایی مانند حجة‌الله‌البالغه و ازالة‌الخفا از شاه ولی‌الله دهلوی چاپ و منتشر گردید و قرآن به‌زبان‌های پشتو و ترکی برگردانیده و در افغانستان و ترکیه منتشر شد. در نظم و نثر فارسی دست داشت و «جودت ذهن و حدت طبع و بلندی فکرش در ایجاد مضامین رنگین و ایراد الفاظ دلنشین ضرب‌المثل مقتدران نظم و نثر اردو و دری» بود. در اوایل زندگی «هزاران اشعار سنجیده فارسی و ریخته» سروده است. اما پسان‌تر از شعرگویی عمدتاً دست کشید و «آن سفینهٔ دُرر خزینه را به آب داد» (روز روشن، ۶۹۵) و تنها گه‌گاه، آن‌هم در زمینهٔ توحید و تمحید، شعر می‌سرود و گمنام تخلص می‌کرد.

منابع: حدیقة‌الشعراء، ۲/ ۱۴۸۰ـ۱۴۸۲؛ روز روشن، ۶۹۳ـ۶۹۸؛ علماءالعرب فی شبه‌القارة‌الهندیه، ۵۸۰ـ۵۸۱؛ نزهة‌الخواطر، ۷/ ۱۲۴ـ۱۲۵.

برزگر

جمال‌الدین قادری (ja.mā.lod.din-e.qā.de.ri)، ز ۱۲۰۹ق، صوفی و مترجم شبه قاره. پیرو طریقهٔ قادریه و مرید شیخ عبدالنبی قادری بود. به درخواست محمدباقرشاه، الانسان‌الکامل اثر عبدالکریم بن ابراهیم جیلی قادری (۷۶۷ــ ۸۳۲ق) را از عربی به فارسی برگرداند و در یازدهم شوال ۱۲۰۹ق آن را به پایان برد. نسخه‌ای خطی از این کتاب به شمارهٔ N.M.1967-176 (از سدهٔ سیزدهم هجری) در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: کشف‌الظنون، ۱/ ۱۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/ ۱۲۸۹ـ ۱۲۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۲۰۲ـ ۲۰۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 279-280.

ربیعیان

جمال‌الدین هانسوی (ja.mā.lod.din-e.hān.sa.vi)، احمد فرزند محمد فرزند مظفر فرزند ابراهیم، ــ هانسی ۶۵۹ق، صوفی چشتی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم هانسی ــ شهری در پنجاب ــ بود. نسبش به ابوحنیفهٔ کوفی، پایه‌گذار فقه حنفی (ــ۱۵۰ق) می‌رسید. پیش از این‌که به حلقهٔ صوفیان شیخ فریدالدین گنج‌شکر بپیوندد، خطیب و مفتی شهر هانسوی بود. و چون پیوستن به جمع مریدان بابافرید به معنیِ ترک تعلقات مادی بود، وقتی جمال‌الدین کاملاً فقیر شد، به‌واسطهٔ نظام‌الدین اولیا، گنج‌شکر را از افلاس کامل خود باخبر ساخت. گنج‌شکر هم به او خرقهٔ خلافت بخشید. نوشته‌اند که شیخ فریدالدین به او ارادت بسیار داشت و درباره‌اش گفته بود: «جمال، جمال ماست.» از سوی دیگر، به هر کس خلافت می‌داد، او را نزد شیخ جمال‌الدین به هانسی می‌فرستاد و از پذیرش او روایی می‌یافت، و اگر جمال‌الدین نمی‌پذیرفت و خلافت‌نامه را پاره می‌کرد، گنج‌شکر به آن شخصِ پذیرش نیافته

می‌گفت: «پاره کردهٔ جمال، فرید نتواند بردوخت.» شیخ جمال‌الدین کتابی به عربی به‌نام ملهمات نوشته است که حاوی شطحیات صوفیانهٔ وی بوده است. نوشته‌اند که وی بنیادگذار شاخهٔ جمالیهٔ طریقت چشتیه بود که پس از مدتی، در شاخهٔ نظامیه (طریقهٔ نظام‌الدین اولیا) ادغام شد. وی با صوفیان بزرگی چون نظام‌الدین اولیا، حسام‌الدین پانی پتی، شیخ ابوبکر طوسی حیدری و خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی کاکی دوستی داشت. شیخ جمال‌الدین دایی شیخ برهان‌الدین غریب و نیای شیخ قطب‌الدین منورهانسی بود. او را شوخ و خوش‌طبع توصیف کرده‌اند و حکایت‌هایی از زندگی او در تذکره‌های عرفانی نقل شده است. شیخ جمال‌الدین، علاوه بر این‌که در آغاز دورهٔ فرمانروایی تغلق به صوفی بزرگ شهرت داشت، از شاعران دربار ممالیک نیز بود. وی سروده‌های فارسی خود را در دیوانی گرد آورد که این شعرها با عنوان دیوان جمال در ۱۸۸۹م در هند به‌چاپ سنگی رسید.

منابع: اخبارالاخیار، ۶۷ـ ۶۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۲ـ۴۳؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۸۴ـ ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۷۰، ۴۴۳، ۴۹۸؛ خزینة‌الاصفیاء، ۲۸۵/۱ـ ۲۸۶؛ روز روشن، ۱۷۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۶۴/۱؛ سیرالاولیاء، ۱۸۸ـ ۱۹۴؛ سیرالمتأخرین، ۲۳۳/۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۸۴، شمارهٔ ۲۷؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۶۱؛ مخزن‌الغرائب، ۵۰۱/۱ـ۵۰۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۸۸/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۹۳/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰، ۸۴، ۱۱۵، ۲۲۷، ۲۴۰؛ هفت اقلیم، ۳۴۹/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,279; *A History of Sufism in India*,1/149,153-154,157,178.

ربیعیان

جمال‌الله قادری (ja.mā.lol.lāh-e.qā.de.ri)، فرزند حافظ محمد برخوردار لاهوری، ۱۰۷۸ق ــ ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۱۴۲ق، نویسنده و صوفی شبه‌قاره. پدرش در زمرهٔ صوفیان بود و خود جمال‌الله نیز به طریقت قادری ــ نوشاهی وابستگی داشت. وی در رمضان ۱۱۱۳ق با شیخ‌شهاب‌الدین هامانی دیدار کرد و مرید او شد. در همان حدود ۱۱۱۳ق ملفوظات پیر خود را گردآورد و آن را رموزات خفیه نامید. این اثر در سلوک و طریقت، مقامات پیران و سالکان راه، حبس نفس، اسم ذات و مقام جبروت و لاهوت و ملکوت و ناسوت است. نسخه‌ای از رموزات خفیه به شمارهٔ ۳۴/۳۳۶ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر جمال‌الله قادری حقایق‌الآثار، دربارهٔ اوراد و اذکار صوفیانه است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهنپال گجرات نگه‌داری می‌شود. محمدحیات، صاحب تذکرهٔ نوشاهی، فرزند وی بود.

منابع: خزینة‌الاصفیا، ۱۹۹/۱؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۴/۳، ۱۵۲۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,280.

ربیعیان

جمال حسینی شیرازی تتوی ← ترخان‌نامه

جمال دکنی (ja.māl.da.ka.ni)، فرزند نصیر، نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و نیمهٔ یکم سدهٔ هفتم هجری، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از دبیران دربار غیاث‌الدین محمد بن سام غوری (حـ ۵۳۶ـ ۵۹۹ق) بود و چندی نیز وزارت او را برعهده داشت. عوفی در لباب‌الالباب، رسالهٔ مجلس‌آرای شهابی جمال‌الدین محمد را بسیار ستوده، و نوشته است که هر چند کم‌حجم است، کمالِ فضلِ مؤلف را نشان می‌دهد. جمال‌الدین محمد در شعر نیز دست داشت و به دو زبان فارسی و عربی شعر سروده است. در یکی از قصیده‌های خود به مدح سلطان شهاب‌الدین غوری، برادر سلطان غیاث‌الدین، پرداخته است. ظاهراً وقتی از شغل استیفا برکنار شد، به دربار سلطان قطب‌الدین ایبک (ـ۶۰۷ق) در دهلی (و بعد، لاهور) رفت و روزگار به عیش و عشرت گذراند. از جمال‌الدین محمد دیوانی به‌جا نمانده، ولی سروده‌هایی از او در لباب‌الالباب و روز روشن آمده است.

منابع: بزم مملوکیه، ۱۱ـ۱۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۹۱؛ روز روشن، ۱۷۸؛ شعرالعجم، ۶۸/۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۸۴، شمارهٔ ۲۶؛ لباب‌الالباب، ۱۱۷/۱ـ ۱۲۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۸ـ ۵۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,279.

ربیعیان

جمالی دهلوی (ja.mā.li-ye.deh.la.vi)، حامدبن فضل‌الله / فضل‌الله جمالی کنبوی دهلوی، ــ گجرات ۹۴۲ق، عارف، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در منابع وی را به نام‌های مختلف، چون درویش جمالی، مولانا جمالی، ملا جمالی، شیخ جمالی

کنبوهی، جمال‌خان، جلال‌خان، حاجی جلال‌خان و جمالی کنبوی دهلوی یاد کرده‌اند. اصلش از کنبوه است، اما در دهلی برآمد. در کودکی او پدرش درگذشت. استادان وی شناخته نیستند و شاید تحصیلاتش در نتیجهٔ کوشش‌های شخصی‌اش بوده است. نذیر احمد، عبدالله تلنبی (ـ ۹۲۲ق) را استاد وی دانسته است. اگر چند استادی عبدالله تلنبی بر جمالی به اثبات نرسیده، ولی جمالی رابطهٔ دوستانه‌ای با او داشته است. وی به شیخ‌سماءالدین (ـ ۹۰۱ق) دست ارادت داد و مدارج عرفانی را در خدمت او پیمود. سماءالدین در تحصیل علوم ظاهری نیز به او کمک می‌کرد و او بیشتر اوقات خود را در حضور استادش می‌گذراند. وی مردی خلوت‌گزین و درویش‌صفت بود. درویشی و خلوت‌گزینی وی خودخواسته و ارادی بود و قصایدی که در مدح بزرگان گفته برای تقرب جستن به آن‌ها یا دریافت صله نبوده است. دورهٔ چهل‌سالهٔ میان پادشاهی بهلول لودی و درگذشت اسکندر لودی (۸۹۴ـ ۹۲۳ق) دورهٔ واقعیِ تربیت فکریِ جمالی بود. وی با اسکندر لودی دوستی نزدیک داشت. شاید وقتی که سکندر نزد شیخ سماءالدین می‌رفته و جمالی نیز در حضور استاد خود بوده، به دیدار هم می‌رسیدند و این دیدارها مقدمهٔ دوستی آن‌ها شده بود. این دوستی تا آخر عمر اسکندر ادامه داشت. اسکندر خود شاعر و دوستدار شعر و ادب بود و اشعار خود را برای اصلاح نزد جمالی می‌برد. پس از درگذشت اسکندر، جمالی مرثیه‌ای در سوک او سرود. وی با سلطان‌ابراهیم لودی (۹۲۳ ـ ۹۳۲ق) میانهٔ چندان خوبی نداشت. از این رو، نه‌تنها مدح او را نگفت، در رثای او نیز شعری نسرود، بلکه شعری بلند در شکست او و پیروزی بابر گورکانی (۹۳۲ ـ ۹۳۷ق) سرود. وی چندین قصیده نیز در مدح بابر دارد. پس از بابر، به خدمت همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۴۷ق) درآمد. با همایون روابطی دوستانه‌تر از بابر داشت. در سفر و حضر مونس او بود. در ۹۴۲ق که همایون بر سر سلطان بهادر گجراتی (۹۳۲ ـ ۹۴۳ق) لشکر کشید، جمالی نیز همراه او بود. از آن‌جا که وی در هیچ‌کدام از آثارش تاریخ مسافرت‌هایش را یاد نکرده، بر اساس اشاره‌های کوتاهی که در آثارش شده، مسافرت‌هایش را بدین‌صورت بیان کرد: وی از دهلی به مولتان رفت و در آن‌جا با شیخ صدرالدین شهرالله (ـ ۹۲۰ق) دیدار کرد. با مولانا کمال‌الدین حسین که او نیز مانند جمالی احیاءالعلوم و عوارف‌المعارف را خوب می‌دانست، آشنا شد و با او در این باب بحث‌ها داشت. مخدوم بلال سندی، چند قسمت از عوارف را نزد وی آموخت. سپس به سند رفت. به هر جا که می‌رسید به خدمت مشایخ و بزرگان و به زیارت مشاهیر و اولیای آن‌جا می‌رفت و در خانقاه‌های آن‌جا دورهٔ وظایف و اوراد را به انجام می‌رساند. پس از آن به هرات رفت. در آن‌جا در منزل عبدالرحمان جامی (ـ ۸۹۸ق) فرود آمد و با بزرگانی چون شیخ صوفی از خلفای زین‌الدین خوافی (ـ ۸۳۸ق)، مسعود شیروانی (ـ ۹۰۵ق)، مولانا حسین واعظ و عبدالغفور لاری آشنا شد. از هرات وارد ایران شد و پس از سیاحت در بیشتر شهرهای آن، روانهٔ عراق شد. به مصر و دمشق نیز رفت. پس از گزاردن حج به اندلس رفت. یمن، بیت‌المقدس و بلاد روم را هم سیاحت کرد. پس از سال‌ها مسافرت از راه دریا به گجرات رسید و از آن‌جا به دهلی به دیدن مرشد خود رفت. احتمال می‌رود پس از درگذشت استاد خود یک‌بار دیگر نیز به حج رفته باشد. وی از صوفیان طریقهٔ سهروردیه بود. به شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی ارادت می‌ورزید. جمالی پس از سرایش مثنوی عشقی دولرانی و خضرخان امیرخسرو دهلوی، سکوتی را که در شبه‌قاره برای دویست سال بر ادب فارسی حاکم بود، با سرودن مثنوی مهر و ماه شکست. در ۹۳۵ق خانه و مسجدی در نزدیکی دهلی برآورد. پیکرش را پس از درگذشتش در همان خانه به خاک سپردند. از آثارش: مثنوی مرآة‌المعانی که در ۶۳۹ بیت به روش تمثیل، مسائل عرفانی را بیان کرده است. چون در آن به مدح استاد خود پرداخته است پس باید پیش از ۹۰۱ق آن را به پایان رسانده باشد. یکی از نسخه‌های خطی آن به شماره PIVI56A در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ دیوان در قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیع‌بند، رباعیات، مراثی و مثنوی‌هایی کوچک که از آن دو نسخهٔ خطی موجود است، یکی نسخهٔ حبیب گنج که ناقص‌الآخر است و دیگری نسخهٔ تقریباً کامل آن که متعلق به کتابخانهٔ دولتی رامپور است؛ مثنوی مهر و ماه* که آن را در ۹۰۵ق در داستان عشقی شاهزاده ماه و شاهدخت مهر سرود؛ تذکرهٔ سیرالعارفین* در احوال سیزده تن از مشایخ که آن را به نام همایون گورکانی نوشت. کتاب‌هایی نیز به اشتباه به او منسوب کرده‌اند که همگی از تألیفات جمالی اردستانی (ـ ۸۷۹ق) از صوفیان بزرگ شیعه است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۵۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۱۹/۵ ـ ۱۶۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۵/۱ ـ ۲۳۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۰۴/۱ـ۴۰۵؛ ۸۰۸/۲ـ۸۱۰؛ تذکرهٔ حسینی، ۸۳؛ تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۲۴۱ـ۲۴۲؛

ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۸۱۶-۸۱۹؛ خزانهٔ عامره، ۱۷۷-۱۷۹؛ خـزینة‌الاصـفیا، ۸۴/۲؛ الذریـعه، ۲۰۴/۹؛ روز روشـن، ۱۷۹-۱۸۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۶۴/۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۷۲؛ شمع انجمن، ۱۰۶-۱۰۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۸۴، شمارهٔ ۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۶/۷ - ۶۲۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۸۸-۲۱۸۹؛ فهرست نسخه‌های خـطی فـارسی، ۲۲۷۴/۳؛ فهرست مثنوی مهر و ماه؛ مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۹۹/۲؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگزیب، ۵۶۵/۲؛ نتایج‌الافکار، ۱۵۳-۱۵۵؛ نشتر عشق، ۳۴۰/۱ - ۳۴۴؛ هفت اقلیم، ۳۷۰/۱؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/263-295; Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal, 75; Dictionary of Indo-Persian Literature, 278-279; Mughals in India, 226.

حجتی

جمالی لاهیجی، جمال‌الدین ← تجلی گیلانی

جمشیدجی مانکجی (jam.šid.ji.mān.ke.ji)، اون‌والا فـرزند ارواد مـــانک‌جی رســـتم‌جی، ۱۸۸۸ ـــ ۱۹۶۱م، پـژوهشگر، باستان‌شناس و سکه‌شناس هندی. از پارسیان هند بود. از همان خردسالی نزد پدرش بـه یـادگیری آیـین زرتشتی و ادبـیات و زبان‌های ایرانی پرداخت. جمشیدجی مانکجی پس از بـه‌پایان بردن دورهٔ دبیرستان، از دانشکده سنت خاویر بمبئی دانشنامهٔ لیسانس گرفت. سپس به آلمان رفت و در دانشگاه هایدلبرگ زیر نظر بارتولومه (۱۸۵۵ــ۱۹۲۵م) در رشتهٔ زبان‌های قدیم ایران و هند و زبان‌های سامی درس خواند و در ۱۹۱۸م از این دانشگاه دانشـــنامهٔ دکـتری گـرفت. رسـالهٔ وی تـصحیح، گـردآوری، بازنویسی، ترجمه و شرح متن پهلوی خسروشاه و پسرش بـوده است. او همچنین سال‌ها در انگـلستان، فـرانسـه و آلـمان نـزد دانشوران و شرق‌شناسان بنام اروپـایی بـه‌تحقیق در زبـان‌های اوستایی و پهلوی پرداخت. جمشیدجی از سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱م به‌نمایندگی از دولت هند نخست در پاریس و پس از آن در دانشگاه کیمبریج به‌پژوهش در زبان فارسی باستان پرداخت و از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰م در مدرسهٔ لوور پاریس پس از به‌پایان بردن دوره‌های سکه‌شناسی و باستان‌شناسی مشرق‌زمین، دانشـنامهٔ Ancien Eleve de l'Ecole du Louvre دریافت کرد. جمشیدجی در ۱۹۱۸م دانشیار دانشگاه مـونیخ شـد و در رشتهٔ زبـان‌های ایرانی و سنسکریت درس گفت. در ۱۹۱۹م رئـیس تـحقیقات فرهنگی هند شد و از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۹م با هیأت باستان‌شناسان فرانسوی برای کاوش در آثار باستانی به ایران آمـد و زیـر نـظر رولان دومکـنم در مـنطقهٔ شـوش بـه کـار پـرداخت. او در خاک‌برداری تپهٔ گیان در نزدیک نهاوند دستیار ژورژ کنتنو بود. جمشیدجی در بسیاری از کنگره‌های شرق‌شناسی در کشورهای مختلف اروپایی شرکت کرد و در جشن هزارهٔ فردوسی در ایران نمایندهٔ پارسیان هند بود و در سـومین کـنگرهٔ جـهانی هـنر و معماری ایـران در لنـینگراد و مسکـو (۱۹۳۵م)، کـنگرهٔ اسـلو (۱۹۳۶م) و در کنگرهٔ باستان‌شناسی برلین (۱۹۳۹م) نیز شرکت کرده بود. جمشیدجی از اعضای کنفرانس شرقی هند بود و در آن سخنرانی‌های مفصلی دربارهٔ تحقیقاتش در ایران ایـراد کـرد. او چندین سال نیز نایب‌رئیس انیستیتوی شرقی خـورشید رسـتم کاما در بـمبئی بـود. در ۱۹۴۳م بـه‌ریاست بـخش فـارسی در هشتمین کـنفرانس شـرقی هـند در بـنارس انـتخاب گـردید. از ۱۹۴۵م ریـاست مـدرسهٔ سرجـمشیدجی‌جی‌بای زردشـتی و مـدرسهٔ مـلافیروز بـمبئی را بـرعهده داشت و افـزون بـر آن به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی و اوستا نـیز پـرداخت. او در همین سال در افغانستان با دکتر شـولوبرگ و مـدت‌ها نـیز بـا پروفسور آندره‌گودار در شوش به خاک‌برداری اماکن بـاستانی پـرداخت. در ۱۹۴۷ / ۱۹۴۸م بـه اسـتان فـارس سـفر کـرد تـا به‌بررسی کتیبه‌ای به پهلوی در سرمشهد، نزدیک کازرون بپردازد و مدتی نیز در تخت جمشید به سر برد. جمشیدجی در ۱۹۴۸م به‌ریاست بخش سکه‌شناسی در هشتمین کنفرانس شرقی هند در دهلی برگزیده شد. او استاد افتخاری و رئیس بخش زبـان‌های اوستایی و پهلوی و استاد زبان پهلوی دانشکدهٔ سـنت خـاویر بمبئی بود. جمشیدجی مانکجی با چندین زبان آشنایی داشت و زبان فارسی را نیز نیک می‌دانست. وی بسیاری از سکه‌ها و مهرهای نایاب قدیم ایران را در اختیار داشت و چـند رسـاله ارزشـمند دربـارهٔ سکـه‌شناسی نـوشته است. پـژوهش‌های ایران‌شناسی او بـرای جـهانیان بسیار سـودمند بـوده است. در ۱۹۶۰م به‌منظور شرکت در انجمن جهانی هنر و معماری ایران به امریکا سفر کرد، اما به‌سبب بیماری به‌هند بازگشت و پس از چـندی در آن‌جـا درگـذشت. از آثـارش: روایت داراب هـرمز (۱۹۲۲م)؛ گزیده‌هایی از اوستا و فارسی باستان (۱۹۲۴م)؛ برگردان

جمشید قطب‌شاه

سنسکریت هوم‌یشت (یسنای ۹ـ۱۱) از نریوسنگ با متن اصلی اوستا و برگردان پهلوی در ترجمه، یادداشت‌ها، و واژه‌نامه‌ها (۱۹۲۴م)؛ ملاحظاتی دربارهٔ مذهب پارت‌ها (۱۹۲۵م)؛ برگردان گزیده‌ای از مفاتیح‌العلوم، اثر خوارزمی (۱۹۲۸م)؛ باستان‌شناسی، علم اوزان و مقادیر و سکه‌شناسی شوشی (پاریس، ۱۹۳۴م)؛ سکه‌های طبرستانی و برخی سکه‌های ساسانی از شوش (بمبئی، ۱۹۴۰م)؛ مجموعهٔ ته‌صفحه‌های نسخ خطی حاوی مطالبی دربارهٔ آیین زرتشتی، موجود در برخی از کتابخانه‌های اروپا (بمبئی، ۱۹۴۰م)؛ برگردان دین یزیدی‌ها با مقدمه (۱۹۴۲م)؛ کتیبه‌های فارسی باستان داریوش اول و دیگر بلندپایگان هخامنشی یافت‌شده در شوش و کتیبه‌های پهلوی ساسانی شاپور اول در بیشاپور و حاجی‌آباد در فارس (با حرف‌نویسی و آوانویسی) (بمبئی، ۱۹۵۳م)؛ برگردان مسلمان پاک و آغاز روحانی اسلام ایرانی (بمبئی، ۱۹۶۵م)؛ برگردان گزیده‌ای از مجموعهٔ مطالعات تاریخ مذاهب. از جمشیدجی افزون بر این آثار مقالاتی چند نیز منتشر شده است.

منابع: تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۹۷ـ۱۹۸؛ فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه، ۱/۴۸۰ـ۴۸۶؛ حوزهٔ فردوسی، ۹۰ـ۹۵.

جهان‌تاب

جمشید قطب‌شاه (jam.šid-e.qotb.šāh)، جمشید قلی فرزند سلطان‌قلی فرزند اویس‌قلی فرزند پیرقلی قراقویونلو، ــ گلکنده ۹۵۷ق، دومین پادشاه قطب‌شاهی (۹۵۰ ــ ۹۵۷ق). چون دورهٔ پادشاهی سلطان‌قلی، نخستین پادشاه قطب‌شاهیان (۹۱۸ ــ ۹۵۰ق) به درازا کشید، پسرش جمشید که در آرزوی پادشاهی ریش سفید کرده و از عمر دراز پدر به تنگ آمده بود، غلامی را به کشتن پدر ترغیب کرد. پس از به‌قتل رساندن پدر، برای آن که رازش فاش نگردد، خود قاتل را کشت و فارغ‌بال بر تخت پادشاهی نشست. پادشاهان دکن نامه‌ها جهت تعزیت پدر و تهنیت جلوس به خدمت او فرستادند، از جمله برهان یکم نظام‌شاه (۹۱۴ ــ ۹۶۱ق) که شاه طاهر را به گلکنده، پایتخت قطب‌شاهیان فرستاد. شاه‌طاهر پس از به تقدیم رساندن مراسم اخلاص، از جمشیدشاه در باب موافقت و همسویی با برهان نظام‌شاه عهد و سوگند گرفت. چون جمشید قصد دفع برادرش، ابراهیم قطب‌شاه کرد، فرمان‌هایی به طلب وی که در دژ دیورکنده بود، فرستاد، اما ابراهیم با گروهی از مخلصان دولتخواهش از دژ بیرون آمد و نزد علی برید، حاکم بیدر (۹۴۵ ــ ۹۹۰ق) رفت. علی برید به بهانهٔ یاری دادن به شاهزاده ابراهیم راهی گرفتن ممالک تلنگانه شد و دژ گلکنده را محاصره کرد. چون شاه‌طاهر از این خبر آگاه شد، به برهان‌شاه پیغام فرستاد که علی‌برید داعیهٔ سلطنت مملکت دکن دارد، اگر قدرت یابد قدم در عرصهٔ عناد و فساد خواهد نهاد. برهان‌شاه نیز با سپاه خود برای یاری دادن به جمشیدشاه متوجه گلکنده شد. چون برید ممالک از حرکت برهان شاه خبر یافت، دست از محاصره کشید و به بیجاپور گریخت. جمشید برای قدردانی از برهان‌شاه که وی را از محاصرهٔ برید رهانید، با هدایای خسروانه به دیدار برهان‌شاه رفت. چون برهان‌شاه خواست وی را به خطاب قطب‌شاهی و چتر و آفتابگیرِ مخصوص پادشاهان سرافراز کند، وی نپذیرفت. مدت‌ها بود که میان برهان نظام و ابراهیم عادل‌شاه (۹۴۱ ــ ۹۶۵ق) بر سر گرفتن دژ شولاپور آتش جنگ بالا گرفته بود. برهان بار دیگر قصد آن دژ کرد و این‌بار جمشیدشاه و دریابن‌علاءالدین، حاکم برار (۹۳۶ ــ ۹۶۸ق) را برای جنگ با عادل‌شاه و علی‌برید طلبید. نخست در نزدیکی آن دژ و سپس در موضع خاصپوری میان آنان جنگ درگرفت که به شکست عادل‌شاه و علی‌برید انجامید (۹۵۰ق). اما در تاریخ فرشته از قضیهٔ توجه جمشیدشاه به گرفتن ممالک ابراهیم عادل شاه چنین یاد شده که در آن هنگام که برهان‌شاه اندیشهٔ گرفتن پرگنهٔ شولاپور را در سر داشت، میان عمادشاه و عادل شاه نیز کدورت بود. برهان این فرصت را مغتنم شمرد و جمشید شاه و رامراج را به حیله موافق خود گرداند. سپس به‌همراه علی‌برید و سپاه فراوان راهی سرحد عادل‌شاه و گرفتن شولاپور شد. جمشیدشاه به تحریک نظام‌شاه به ولایت ابراهیم عادل‌شاه لشکر کشید و در پرگنهٔ کاکنی دژی برآورد و تا ولایت گلبرگه را گرفت. سپس دژ اتگیر (؟) را محاصره کرد. رامراج نیز برادر خود دنیکتادری را برای گرفتن دژ رایچور فرستاد. ابراهیم که چنین دید، اسدخان لاری را از بلکوان خواست و با مشورت او با پرداخت پولی به برهان‌نظام و فرستادن هدایایی به رامراج با آن دو از در صلح درآمد و پس از آن به مدافعهٔ جمشید قطب‌شاه برآمد. جمشید وقتی از برهان جویای انگیزهٔ کار وی شد که او را به میدان نبرد کشانده و خود از آن معرکه کنار رفته بود. برهان سبب آن را اقتضای وقت دانست و او را به محافظت دژ کاکنی تشویق کرد. سپس گلبرگه، اتگیر و ساغر تا کنار آب بهیمنوره را در تعلق وی و شولاپور و تلدرک را از طرف دیگر رود، در تعلق خود دانست.

جمشیدشاه با آنکه می‌دانست برهان پادشاهی حیله‌گر است، باز فریب سخن وی را خورد و در حفظ دژ کاکنی و گرفتن دژ اتگیر کوشا شد. اسدخان نخست دژ کاکنی را گرفت و سپس متوجه اتگیر شد. جمشیدشاه به ولایت خویش گریخت. اسدخان در پی وی تاخت و دو بار سپاه قطب‌شاهی را شکست داد. بار سوم در نزدیکی گلکنده جنگ سختی میان آنان درگرفت. جمشیدشاه و اسدخان در برابر هم قرار گرفتند، در اثنای نبرد، زخمی بر صورت جمشیدشاه رسید و سر و بینی وی شکست و یک طرف صورت تا به گوشهٔ لب وی بریده شد، چنان‌که تا مدت‌ها برای خوردن و آشامیدن در زحمت بود. جمشیدشاه پس از این واقعه با عادل‌شاه صلح کرد و بسیاری از ولایت کجپتی را گشود. برید ممالک از ترس بالاگرفتن عظمت و شوکت جمشیدشاه لشکری فراهم آورد و متوجه گلکنده شد. چون جمشید از این جریان آگاه شد، به بیدر حمله کرد. ملک برید ناگزیر به بیدر بازگشت. در بازگشت میان آنان جنگ درگرفت، اما این جنگ به نتیجه‌ای نرسید. بار دیگر در نزدیکی قصبهٔ نارایِن کهیره میان آنان جنگ شد. در این جنگ، بسیاری از سپاهیان ملک برید کشته و زخمی شدند. چون جنگ به درازا کشید، بشیر عین‌الملک از سرداران بلندپایهٔ ملک برید، به سببی هراسان شد و با سپاه خود به لشکر جمشید شاه پیوست. چون جمشید برای دیدن دژی که دستور برآوردن آن را بر بالای کوه داده بود، رفت، ملک برید بر سپاه وی تاخت و به کشتار و غارت دست زد و سپس به بیدر شتافت. جمشیدشاه نیز ولایات کولاس، نارایِن، کهیره و حسن‌آباد را از تصرف ملک برید بیرون آورد و برای گرفتن دیگر ولایات ملک برید از برهان نظام‌شاه یاری خواست. برهان نیز به‌همراه عمادالملک راهی شد. جمشیدشاه دژ میدک و برهان نظام دژهای اوسه و اودگیر را گشودند. ملک برید که با شنیدن خبر سقوط این سه دژ، در خود تاب مقاومت ندید، از ابراهیم عادل‌شاه یاری خواست. ابراهیم، اخلاص‌خان حبشی را به یاری وی فرستاد. ملک برید به یاری اخلاص‌خان راهی دژ کولاس شد. اما در جنگی که در قصبهٔ کهیره میان آنان و جمشیدشاه در گرفت، جمشیدشاه پیروز شد. پس از آن برهان به عادل‌شاه نامه نوشت که ملک برید منشأ فساد و عناد است و از او خواست که در دفع وی بکوشد. سپس قرار نهادند که برهان ولایت قندهار را از تصرف ملک برید درآورد و عادل‌شاه نیز تا آن‌جا که بتواند در تصرف ولایت بیجانگر بکوشد. برهان قندهار را گشود. ملک برید پس از آنکه دژ بیدر را از سازوبرگ دژداری پر کرد، به خدمت عادل‌شاه شتافت. اما عادل‌شاه وی را در بند کرد و با سپاه خود راهی بیجانگر شد و بسیاری از ولایات و دژهای آن دیار را گشود. نظام شاه از شنیدن خبر پیروزی‌های عادل شاه، از وی هراسان شده، در مقام جنگ با وی برآمد و در ۹۵۴ق راهی گشودن دژ شولاپور شد. عادل‌شاه نیز با شنیدن این خبر از فکر گرفتن ولایت ملک برید روی برتافته، متوجه جنگ با نظام‌شاه شد. در این هنگام هر دو پادشاه از جمشیدشاه یاری خواستند. اما جمشیدشاه از عادل‌شاه خواست که ملک برید را از حبس بیرون آورد. عادل‌شاه از ترس یاری رساندن جمشید به برهان، ملک برید را از بند رهانید، اما جمشیدشاه هیچ‌کدام را یاری نکرد و ملک برید را به دیارش رساند. جمشیدشاه پس از هفت سال و کسری پادشاهی درگذشت. وی را پادشاهی بی‌باک و جنگ‌جو دانسته‌اند. جمشید از هنگام برآمدن به تخت شاهی، مانند پدر، در ترویج مذهب شیعه کوشا بود. پادشاهی شاعر و شعردوست بود؛ به فارسی شعر می‌سرود و جمشید تخلص می‌کرد. در بدیهه‌گویی معروف بود.

منابع: برهان مآثر، ۳۱۷-۳۱۴؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۱۱-۱۰؛ تاریخ فرشته، ۲/۱۶۸-۱۶۹؛ تشیع در هند، ۱۳۷؛ حدایق‌السلاطین، ۹۶-۹۴؛ حدیقة‌العالم، ۸۵-۱۱۰؛ کاروان هند، ۱/چهل؛ مآثر رحیمی، ۲/۴۱۰؛ منتخب‌اللباب، ۱۸۴-۱۸۵، ۳۱۲-۳۱۶، ۳۷۲-۳۷۶؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۱۳-۱۵؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۴۷، ۷۷؛

A Socio-Intellectual History of the Isna'Ashari Shi' is in India, 2/297.

حجتی

جمیل (ja.mil)، خواجه معین‌الدین فرزند محمد محبوب شریف، حیدرآباد دکن ۱۹۲۰م — ، شاعر و ادیب بنگالی. وی تحصیلات خود را در فلسفه تا درجهٔ فوق‌لیسانس، در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، پی گرفت. پس از آن به لندن رفت و در آن‌جا در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. سپس از دانشگاه سوربون، در پاریس، دانشنامهٔ دکتری دریافت کرد. رسالهٔ دکتری وی به‌نام فلسفهٔ نیچه و برگسن به‌چاپ رسیده است. جمیل در تفهیم و گسترش فلسفهٔ اسلامی همت می‌ورزید. پس از بازگشت از اروپا در دانشگاه کراچی به تدریس پرداخت. پس از چندی در دانشگاه راجشاهی در پاکستان، استخدام شد و ریاست بخش فلسفه را بر عهده گرفت. جمیل تا

تشکیل دولت بنگلادش در این دانشگاه تدریس می‌کرد؛ سپس برای تحقیق و مطالعهٔ بیشتر به امریکا سفر کرد و در زمان تشکیل دولت جدید بنگلادش به پاکستان بازگشت و در دانشگاه قائد اعظم، در اسلام‌آباد، به‌تدریس پرداخت. وی به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود و کتابی در رد فلسفهٔ خودی اقبال لاهوری با نام مثنوی سرالاسرار نوشت. این مثنوی در بحر مثنوی اسرار خودی اقبال سروده شده و در بر دارندهٔ یک دیباچه، یک مقدمه به اردو و سربندهایی گوناگون به‌فارسی و اردو است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۸۱-۳۸۳.

جمیل احمد رضوی (ja.mil.ah.mad-e.ra.za.vi)، فرزند سید بشیر احمد رضوی، دلیل‌پور در پنجاب شرقی ۱۹۴۱م – ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه دولتی فیصل‌آباد دانشنامهٔ کارشناسی در زبان و ادب فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، عربی، پنجابی و انگلیسی مهارت دارد. وی در کتابخانهٔ پنجاب لاهور به کار سرگرم است. از آثارش: ترجمهٔ شرح غررالحکم و دررالکلم به اردو (لاهور، ۱۹۸۰م)؛ ترجمهٔ هدایت‌الطالبین به اردو؛ پنجاب یونیورستی اور اقبال (لاهور، ۱۹۸۸م)؛ معجم مصادر اسلامی (لاهور، ۱۹۸۳م). مقالات: «مخطوطات تقویم و ستاره‌شناسی» به اردو و فارسی (لاهور، ۱۹۸۰م)؛ «پروفسور وزیرالحسن عابدی مرحوم» (لاهور، ۱۹۷۹م)؛ «فائز کی فارسی مرثیه‌گویی» (لاهور، ۱۹۸۰م)؛ ترجمهٔ «حضرت بهلول دانا» به اردو (لاهور، ۱۹۸۲م)؛ ترجمهٔ «معرفت نفس اور معرفت خدا» به اردو (لاهور، ۱۹۸۲م)؛ «جامعهٔ پنجاب اقبالیات پر مقالات» (لاهور، ۱۹۸۲م)؛ «فایز دهلوی کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام»؛ ترجمهٔ «علم باب‌العلم کی الفاظ مین» به اردو.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۷۶؛ گنج شایگان، ۶۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۲۳-۱۲۵.

رسولی

جمیل کالپی (ja.mil-e.kāl.pi)، فرزند شیخ جلال‌الدین واصل، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز آن آگاهی نداریم که از مردم کالپور و از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳–۱۰۱۴ق) بود. پدر او نیز از خلیفه‌های شیخ محمدغوث بود. جمیل کالپی سخنوری میان‌مایه بود و از سروده‌هایش نیز تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۲۰۵/۹؛ صبح گلشن، ۱۰۶-۱۰۷؛ مخزن الغرائب، ۵۹۲/۱-۵۹۳؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۳/۳-۲۱۵؛ نشتر عشق، ۳۵۴/۱-۳۵۵.

جهان‌تاب

جمیل کشمیری، جمیل‌بیگ ← علوی کشمیری

جمیلهٔ اصفهانی (ja.mi.le-ye.es.fa.hā.ni)، – پس از ۱۰۲۵ق، بانوی شاعر ایرانی. در روزگار شاه عباس صفوی (۹۹۶–۱۰۳۸ق) در اصفهان می‌زیست. صیغهٔ خواجه حبیب ترکه بود و برخی از اشعار خواجه حبیب را به او نسبت داده‌اند. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳–۱۰۱۴ق) به هند رفت و به تجارت پرداخت. اشعار خود را در دیوانی فراهم آورد که پیدا نیست. برخی از منابع وی را فصیحهٔ یزدی خوانده‌اند.

منابع: از رابعه تا پروین، ۹۱-۹۳؛ تذکرة‌الخواتین، ۸۰-۸۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۷؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۴۴/۱؛ حدیقة الشعرا، ۲۱۳۹/۳، ۲۱۸۷؛ خیرات حسان، ۱۵۲/۱؛ ۶۹/۲؛ روز روشن، ۶۲۸؛ زنان سخنور، ۱۵۲/۱-۱۵۳؛ شام غریبان، ۷۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۱۲-۱۱۳؛ صبح گلشن، ۱۰۷؛ کاروان هند، ۳۰۵-۳۰۶؛ آریانا، سال ۱۰، شمارهٔ ۳، ص ۵۳

دانشنامه

جناب اصفهانی (ja.nāb-e.es.fa.hā.ni)، میرزا فتح‌الله فرزند میرزا مهدی، – ۱۱۴۸ق، شاعر ایرانی. از مردم خوزان اصفهان بود و نسبش به امیرنجم‌الدین ثانی (– ۹۱۸ق) از امیران بنام روزگار شاه اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶–۹۳۰ق) می‌رسید. در برخی منابع از وی به تخلص حباب نیز یاد شده است. جناب که در علم سیاق و انشا مهارت داشت در جوانی به‌هندوستان رفت و گویند در خدمت تقرب‌خان از دیوانیان دربار فرخ‌سیر (۱۱۲۴–۱۱۳۱ق) به‌کار پرداخت. او پس از درگذشت تقرب‌خان با اندوخته‌ای کلان به زادبومش بازگشت و در آن‌جا بناهای زیبا بنیاد کرد. به‌روزگار شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵–۱۱۴۵ق) به‌منصب کلانتری اصفهان رسید. در ۱۱۳۷ق به مأموریت خراسان رفت و پس از گذشت یک دهه در ۱۱۴۸ق به‌فرمان نادرشاه (۱۱۴۸–۱۱۶۰ق) در میان راه ری به کاشان

کشته آمد. گویند جناب شاعری صاحب دیوان بود و دیوان وی چهارهزار بیت داشت. اما اکنون نشانی از آن در دست نیست. بیشتر سرودههای وی در قالب قصیده بود. او چندین شعر نیز در ستایش شاهتهماسب دوم سروده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۷۶-۳۷۷؛ تذکرةالشعراء، غنی، ۳۸؛ تذکرةالقبور، ۲۴۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۹، ۵۹۵؛ الذریعه، ۲۰۵/۹-۲۰۶، ۲۲۹؛ ریحانةالادب، ۴۳۰/۱؛ شعرای اصفهانی شبهقاره، ۱۱۵-۱۱۶؛ صبح گلشن، ۱۰۷-۱۰۸؛ صحف ابراهیم، ۴۸؛ گلزار جاویدان، ۳۳۴/۱؛ لغتنامه، زیر «جناب»؛ مخزنالغرائب، ۶۱۳/۱-۶۱۴؛ منتخباللطایف، ۱۴۳؛ نتایجالافکار، ۱۶۰-۱۶۱.

جهانتاب

جنون الهآبادی (jo.nun-e.e.lah.ā.bā.di)، شاه غلام مرتضی فرزند شاهتیمور، ز ۱۱۹۰ق، عارف و شاعر فارسیگوی شبهقاره. شاگرد محمدبرکت الهآبادی بود و در روزگار شاهعالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) و نواب وزیرالملک آصفالدوله نواب اوده میزیست و به فارسی و اردو شعر میسرود. از آثارش: تفسیر سورهٔ یوسف به فارسی (نسخهٔ گنجبخش به شمارهٔ ۸۸۶۴) به نظم که در ۱۱۹۰ق سروده شده است؛ تفسیر قرآن (اردو) به نظم.

منابع: ریاضالفصحا، ۸۱؛ سخن شعرا، ۱۱۲؛ طبقات شعرای هند، ۳۲۶؛ فهرست مشترک نسخههای خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۸/۸؛ فهرست نسخههای خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلما لکهنو، ۵-۶؛ گلستان بیخزان، ۶۳؛ گلشن بیخار، ۱۲۳؛ مجموعهٔ نغز، ۱۷۰؛ نزهةالخواطر، ۳۷۰/۷.

برزگر

جنون کشمیری (jo.nun-e.kaš.mi.ri)، خواجه ابوالفتحخان، پتنا / عظیمآباد ۱۱۲۴ق، شاعر فارسیگوی شبه قاره. از مردم کشمیر بود. در دورهٔ فرمانروایی اورنگزیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) سمتِ دیوانیِ گورکپور از توابع اوده را برعهده داشت و در دورهٔ فرمانروایی شاهعالم بهادرشاه یکم، جانشین اورنگزیب، نیز همان مقام را در لکنو و سپس در عظیمآباد عهدهدار بود. خواجه ابوالفتحخان در دورهٔ فرمانروایی فرخ سیّر، در عظیمآباد درگذشت. بنا به وصیت او پیکرش را از پتنا / عظیمآباد به گورکپور منتقل و آنجا دفن کردند. وی درویش مسلک بود و به شیخ محمدافضل الهآبادی ارادت داشت. در شعر نزد محمدطاهر غنی کشمیری شاگردی کرد و با تخلص جنون شعر میسرود. از شعرهای او یک بیت در تذکرهها به جا مانده است. محمدعاشق همت چندی نزد وی شعرآموزی کرد. خواجه عبدالعزیز، متخلص به بسمل، فرزند جنون کشمیری است.

منابع: باغ معانی، ۴۳؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلمخان، ۷۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۹/۱-۱۸۰؛ الذریعه، ۲۰۶/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۲، ۸۲-۸۳، ۲۹۶؛ صبح گلشن، ۱۰۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۹۱، شمارهٔ ۱۱۲؛ گلزار جاویدان، ۳۳۶/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,287.

ربیعیان

جنون کشمیری (jo.nun-e.kaš.mi.ri)، میرزا ارجمند فرزند میرزا عبدالغنی قبول، ــ ۱۱۳۴ق، شاعر فارسیگوی شبهقاره. پیش پدرش درس خواند. در اوایل سلطنت محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به دربار دهلی رفت و به نوابعلیاصغرخان توسل جست. نخست آزاد تخلص میکرد، اما پس از سرودن دلگشانامه پیرامون ۱۱۳۱ق که به خواهش فخرالدین محمدخان پسر عموی باذل مشهدی به دنبال کردن حملهٔ حیدری پرداخت و کار نیمه تمام باذل و ابوطالب فندرسکی اصفهانی را به پایان برد، تخلص خود را به جنون بگردانید و در ۱۱۲۳ق که میرزا رفیع باذل مشهدی درگذشت حماسهٔ دینی او به نام حملهٔ حیدری که دربارهٔ زندگی پیامبر(ص) و علی بن ابیطالب(ع) بود ناتمام ماند و جنون یکی از دو تنی بود که ادامهٔ این کتاب را به دست گرفتند و سرانجام آن را به پایان بردند. حملهٔ حیدری بارها در هند و ایران به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۴۳/۲؛ پاکستان میں فارسیادب، ۵۵۰/۳، ۵۷۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۵۵؛ تذکرهٔ خوشگو، ۱۴۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۹-۵۲؛ حماسهسرایی در ایران، ۳۸۰-۳۸۱؛ الذریعه، ۲۰۶/۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۲؛ صبح گلشن، ۱۰۹؛ صحف ابراهیم، ۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۸۲۲؛ فهرست نسخههای خطی کتابخانهٔ گنجبخش، ۱۵۳/۴-۱۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۴۸/۳، ۱۹۶۶؛ مجمعالنفایس، برگ ۳۵؛ دکتر محمدظفرخان، «عبدالغنی بیگ قبول»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۳، فروردین ۱۳۴۲، صص ۵۵-۶۱؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/218.

دانشنامه

جنونی (jo.nu.ni) / جنونی مسکین، ز ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاعران دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود، اما احوالش در تذکره‌ها نیامده است. وی در لشکرکشی اورنگ‌زیب به حسن ابدال، در سرحد هندشمالی، برای سرکوبی شورشیان، که دو سال به درازا کشید، شرکت داشت. مثنوی بلندی به‌نام لطیفهٔ شوق با بیش از شش هزار بیت، سرود و در آن، ضمن ستایش اورنگ‌زیب، خود را خانه‌زاد دربار او معرفی کرده است. در همان اثر آورده است که طبعش به سرایش شعر و غزل و رباعی مایل نیست و بیشتر دوست دارد کار مستقل انجام دهد. او برخی از لطایف را از دیگران شنیده و به نظم کشیده است. شعرهایش ساده و سست است. لطیفهٔ شوق در ۱۱۰۰ق تکمیل شد.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۶۳-۲۶۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,287; *Mughals in India* ,236.

ربیعیان

جنونی مسکین ← جنونی

جنیدیه (jo.ney.di.ye) / نسب‌نامهٔ سادات بلگرام و بارهه، کتابی در تبارشناسی سادات بلگرام و بارهه، نوشته در ۱۱۱۰ق از سید جنید بن محمد حاتم بلگرامی. از زمان پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) تا روزگار نویسنده.وی در این کتاب از کسانی یاد می‌کند که در نظامیگری شهرت داشتند یا در میان درباریانِ گورکانیان هند از عناوین و رتبه‌های بالا برخوردار بودند. دست‌آخر نیز به موقعیت قطب‌الملک سید عبدالله می‌پردازد که از برآمدن فرخ‌سیر به تخت پادشاهی حمایت کرد. بخش بعدی نیز به ساداتی اختصاص دارد که از آن‌ها با عنوان صاحبان قدرت پشت پرده، با لحنی طنزآمیز (نه ستایش‌آمیز) یاد رفته است. کوچ‌نشین‌های اصلی آنان مجموعهٔ دوازده روستا بود و به‌گفتهٔ نویسنده، از سوی همایون گورکانی به آنان واگذار شده بود. البته در فرمان همایون ناحیهٔ بزرگ‌تری در نظر گرفته شده است: از گنگ تا سنگ، یعنی از گنگ تا هیمالایا.

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,3/1021; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,124; *Mughals in India* ,236.

ربیعیان

جواب شافی (ja.vā.b-e.šā.fi) ، کتابی به‌فارسی از وارستهٔ* سیالکوتی / مل وارستهٔ سیالکوتی در رد حواشی سراج‌الدین علی‌خان آرزو* بر دیوان حاکم* لاهوری و پاسخ به انتقادات هم‌او بر کتاب کارنامه نوشتهٔ ابوالبرکات منیر* لاهوری. به‌نوشتهٔ مؤلف در عنوان کتاب: «در شهور سنهٔ هزار و صد و شصت و سه [۱۱۶۳ق] که خان سخن‌دان، حکیم بیگ‌خان حاکم‌تخلص از دهلی به لاهور تشریف فرمود، بندهٔ وارسته، به حکم دیرین محبت‌ها، به‌دیدن خان سر می‌کشیدم و از دیوانش چشم آب دادم، دیدم بر حواشی صفحات ایرادهایی وارد و غیر وارد مرقوم است و بر اکثر ابیات که از وصمت منقصت خط آزادی دارد، خط بیزاری کشیده؛ قطع نظر از جهات دیگر، از دری که معترض درآمده، راهِ درآمد ندارد.» از این سخن چنین برمی‌آید که حاکم، دیوانِ خود را به نظر آرزو رسانده و آرزو نیز بر بیشتر ابیات آن ایراداتی وارد آورده و در حاشیهٔ کتاب نوشته است. مؤلف در ادامه می‌افزاید که چون «به‌جامعیتِ کمال و کمال جامعیتِ آن سراج منیر شبستان گفت‌وگو اعتقاد جازم دارم، سخت استعجاب رو داد و تعجبی که از رسالهٔ مسمی به سراج منیر که در خاتمهٔ آن گرفتی چند بر اشعار و فقرات منیر لاهوری رقم شده داشتم به اضعاف مضاعف رسید.» گفتنی است منیر لاهوری در کتابی به نام کارنامه به نقد شعر کسانی چون عرفی* شیرازی پرداخته بود و آرزو نیز که به عرفی ارادتی تام داشت در پاسخ به این کتاب سراج منیر را به رشتهٔ تحریر درآورده بود. جواب شافی در واقع در رد حواشیِ دیوانِ حاکم و نقدِ سراج منیر است. در برخی منابع از کتابی به‌نام رجم‌الشیاطین یاد شده که برخی به‌اشتباه آن‌را با جواب شافی یکی پنداشته‌اند. مؤلفان دربارهٔ نویسندهٔ رجم‌الشیاطین نیز اختلاف کرده‌اند؛ برخی آن را نوشتهٔ حزین* لاهیجی می‌دانند و در رد اعتراضات آرزو، که در کتابی به نام تنبیه‌الغافلین به حزین تاخته بود. برخی نیز نویسندهٔ رجم‌الشیاطین را وارسته می‌دانند. به‌هر تقدیر، کاملاً روشن است که جواب شافی و رجم‌الشیاطین دو کتاب جدا، در دو موضوع جداگانه هستند. شاید این اختلاف‌ها از آن‌جا برخاسته که هر دو کتاب در رد نظریات آرزو نوشته شده‌اند. دربارهٔ نویسندهٔ رجم‌الشیاطین نیز سه احتمال وجود دارد: شاید حزین جواب‌هایش را به اعتراضات آرزو، برای وارسته املا کرده و

خود در نوشتن آن شرکت نداشته است؛ شاید هم حزین خود رجم‌الشیاطین را نوشته و برای دوری گزیدن از بحث مستقیم آن را به نام وارسته کرده است؛ اما احتمال سوم که به حقیقت نزدیک‌تر است این است که رجم‌الشیاطین نوشتهٔ وارسته است و هیچ دخلی به حزین ندارد. با استناد به جواب شافی و قدرت استدلال وارسته در این کتاب می‌توان دریافت که او توانایی نوشتن چنین کتابی را داشته است. به هر تقدیر، به‌نظر می‌رسد تنها راه کشف این که رجم‌الشیاطین نوشتهٔ وارسته است یا حزین، یا این که هر دو در نوشتنِ آن مشارکت داشته‌اند، سنجش رجم‌الشیاطین با دیگر آثار آن‌ها، بر اساس روشی تأویلی و متن‌شناسانه است. روش کار وارسته در جواب شافی چنین است که او ابتدا بیتی از حاکم را که آرزو بر آن ایراد کرده می‌آورد، سپس اصل ایراد آرزو را بیان می‌کند و در رد اعتراض آرزو دلیل اقامه می‌کند و برای دلایل خود از شعر شعرای بزرگ پیشین، مانند صائب، شاهد می‌آورد. از این‌رو جواب شافی پر از شاهد از شعرِ شعرای بزرگ است. در ادامه نیز با همان روش به ایرادهایی که آرزو بر کارنامهٔ منیر وارد می‌کند پاسخ می‌دهد. مؤلفِ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان که جواب شافی و رجم‌الشیاطین را یکی می‌داند به نسخه‌ای از این کتاب که در کتابخانهٔ شخصی مولانا اسرائیل کان‌الله‌له در پیشاور، نگه‌داری می‌شود، اشاره می‌کند که مشخص نیست با نام رجم‌الشیاطین است یا جواب شافی. گویا رجم‌الشیاطین به‌همت شعبهٔ اشاعت‌الاکرام مولتان به‌چاپ رسیده (۱۹۶۱م)، اما دانسته نیست که این چاپ به نام حزین است یا وارسته.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۳۱ـ۱۳۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۵۰، ۵۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۴۸؛ الذریعه، ۹/۱۲۴۸؛ شاعری در هجوم منتقدان، ۱۷؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۲۴۲۴ـ۲۲۲۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۹؛ کارنامه و سراج منیر، مقدمه، سی‌ونه ـ چهل؛ گل رعنا، ۱۶۹ـ۱۷۹.

شریفی

جوارحنامهٔ امامیه فی قوانین‌الصیاد ← داودخان عباسی

جواهرالاسمار (ja.vā.he.rol.as.mār) / طوطی‌نامه، مجموعهٔ هشتاد و شش داستان کوتاه و به‌هم پیوسته به فارسی که از زبان یک طوطی گفته شده است. این کتاب به عمادبن محمدالثغری (سدهٔ هشتم هجری) منسوب است. در درستی نام مؤلف تردید است. زیرا در کتاب‌های تاریخ ادبیات و رجال نام و نشانی از عماد بن محمد... نیامده است. با این همه، شمس‌آل‌احمد در مقدمه جواهرالاسمار می‌نویسد که عمادبن‌محمد در خاندانی دبیرپیشه به‌دنیا آمده، از کودکی به آموزش علوم پرداخته و به سیر آفاق و انفس روزگار سپری کرده بود. وی دانش وسیعی به‌دست آورد و به علوم قرآن و حدیث و ادبیات عرب آگاهی داشت، صاحب طبع و ذوق شاعرانه بود و از دانش نجوم برخوردار. اثرش کشکولی را می‌ماند لبریز از اخلاق، سیاست، تاریخ، موسیقی و مانند آن‌ها. مؤلف کتاب خود را جواهرالاسمار نام نهاده است و طوطی‌نامه عنوان برگزیدهٔ مصحح کتاب (شمس آل‌احمد) است. این کتاب در قالب طوطی‌نامهٔ ضیاء نخشبی (۷۳۰ق) که از سنسکریت به‌فارسی برگردانده شده بود، نوشته شده و می‌توان گفت که اصل سنسکریت هر دو کتاب جواهرالاسمار و طوطی‌نامهٔ نخشبی سوکه‌سپتاتی، به‌معنی هفتاد طوطی است. سوکه سپتاتی را می‌توان مجموعه‌ای از داستان‌های مربوط به زنان زیرک و فریبکار توصیف کرد که یکی از موضوعات متداول داستان‌های عامیانه است. در این کتاب طوطی سخن‌دان که متوجه می‌شود بانوی خانه گرایشی دارد تا در غیاب شوهر به دنبال مردان دیگر برود از زن می‌خواهد که اگر شهامت و خونسردی کافی دارد که از موانع مختلف رهایی یابد، برود. با این حیله کنجکاوی زن را برمی‌انگیزد و با داستان‌هایی که برای او می‌گوید می‌کوشد شوق زن را به شنیدن افسانه تا بازگشت شوهرش زنده نگه‌دارد. مؤلف جواهرالاسمار کتاب خود را به کتابخانهٔ علاءالدین محمدابوالمظفرشاه از سلاطین خلجی تقدیم کرده است. علاءالدین محمد بیست سال در دهلی سلطنت کرد (۶۹۵ ـ ۷۱۵ق). در اواخر سلطنت وی دوستانِ مؤلفِ جواهرالاسمار به او یادآوری می‌کنند که از سلطان روزگار خود غافل نباشد و کتابی به سلطان هدیه کند. بنابراین، می‌توان گفت که جواهرالاسمار تألیفی است متعلق به سال هجدهم سلطنت علاءالدین محمد. شیوهٔ تألیف کتاب از این قرار است که افسانهٔ هر شب قالب کوچک سه خانهٔ خویش را دارد. خانهٔ اول مدخل قصه است که با وصف شب شروع می‌شود، خانهٔ دوم متن قصه یا قصه‌ها است. مؤلف پس از چند سطر رشتهٔ کلام را به طوطی می‌سپارد و طوطی قصه را باز می‌کند. غالباً تا قصه باز می‌شود از درون آن قصهٔ دوم می‌شکفد و قصه‌ها تو در تو نقل می‌شوند. خانهٔ سوم گریزگاه قصه است، جایی که

قصه‌های تو در تو و شکفته بسط داده می‌شوند و قصه به‌انجام می‌رسد. کتابی به نام طوطی‌نامه در ۱۹۶۷م در انتشارات اسدی تهران به شیوهٔ افست چاپ شده که تألیف محمد قادری است و در اصل خلاصه‌ای از طوطی‌نامهٔ نخشبی است. مدخل این طوطی‌نامه شبیه مدخل جواهرالاسمار است و بیست‌وهفت حکایت از این کتاب در جواهرالاسمار هست. همچنین سیمین دانشور و جلال آل احمد شش قصه از طوطی‌نامه را از کتابی به‌نام The Wisdom of India در مجلهٔ یغما چاپ کردند که از این شش حکایت، داستان دوم، پنجم و ششم در جواهرالاسمار آمده است. جواهرالاسمار یا طوطی‌نامهٔ عمادبن‌محمد نیز به کوشش و تصحیح شمس آل‌احمد در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است (۱۳۵۲ش). شمس آل احمد حواشی و تعلیقات سودمندی به کتاب افزوده است. وی اساس کار خود را نسخهٔ خطی جواهرالاسمار موجود در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی یاد کرده است.

منابع: اساطیر ایران‌زمین، مقدمه، ۲۲؛ حکایات حیوانات در ادب فارسی، در صفحات فراوان؛ طوطی‌نامه، ضیاء نخشبی، به‌تصحیح و تعلیقات فتح‌الله مجتبایی و غلامعلی آریا؛ طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار، به‌اهتمام شمس آل‌احمد؛ محمد روشن، «طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار»، راهنمای کتاب، سال هفدهم، شماره‌ها ۱ و ۲ و ۳، فروردین، اردیبهشت، خرداد ۱۳۵۳ش، صص ۱۰۰-۱۱۰؛ رضا انزابی‌نژاد، «بحثی در ادبیات عامیانه - تحلیلی گذرا در طوطی‌نامه‌ها»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال بیست و هفتم، شمارهٔ ۱۱۵، پاییز ۱۳۵۴ش، صص ۳۸۵-۳۸۹.

سید عرب

جواهرالاولیا (ja.vā.he.rol.aw.li.yā)، رساله‌ای صوفیانه به‌فارسی در اوراد، ادعیهٔ اسلامی و شرح احوال عرفا و اولیای سادات بخاری از سید باقر بخاری (ز ۱۰۹۸ق). وی این تذکره را در روستای اوچ / اُچه بخاری (در بخش بهاولپور از استان پنجاب در پاکستان کنونی) نوشته و مطالب آن را از پدر خود و کتاب‌های معتبر و یا آن‌چه در چله‌نشینی و اعتکاف از بزرگان دیده و شنیده گردآورده است و از آن‌ها هر چه به عربی بوده به‌فارسی برگردانده است. وی نوشتن این اثر را در ۱۰۹۸ق / ۱۶۸۷م شروع کرده و در ۱۱۶۷ق / ۱۷۵۴م آن‌را در پنج فصل (جواهر) به‌پایان برده است. جواهر اول در فضیلت تمام سوره‌های قرآن و آیات آن است که از حضرت محمد(ص) و اولیای الله نقل شده است. جواهر دوم در فضیلت نود و نه نام باری تعالی با موکلات است که از بزرگان آمده است. جواهر سوم در فضیلت چهل اسما با موکلات و در فضیلت نود و نه نام حضرت محمد(ص) و نام‌های اجدادش تا حضرت آدم و حلیهٔ حضرت محمد و مهر نبوت است که از مشایخ آمده است. جواهر چهارم در فضیلت درود بر سرور کاینات و خرقهٔ خلافت پیران بخاری و قدم حضرت محمد(ص) به نقل از بزرگان است. جواهر پنجم در فضیلت مناجات و ادعیه و چهل و یک نام یونانی و عربی و نماز بر صورت قبر پیغمبر و ثواب خواندن خطبه در روز جمعه و خاصیت خطبهٔ نکاح حضرت آدم و حوا و ثواب نمازهای دیگر است که از مشایخ هند و سند روایت شده است. در جواهرالاولیا از سبک نثر ابوالفضل علامی (- ۱۰۱۱ق / ۱۶۰۲م) پیروی شده است. در این سبک جملات فارسی سره به کار برده شده است، چنان‌که در آن روزگار در نثر فارسی متداول نبوده است. باقر بخاری در این اثر از جملات فارسی به روش قدیم و ترکیبات و محاورات کمیاب و تمثیل، موازنه و سجع بهره برده است. جواهرالاولیا با تصحیح و تحشیه و مقدمهٔ غلام سرور در دو جلد (جلد یکم مقدمه و تحقیقات و جلد دوم متن) به‌چاپ رسیده است (اسلام‌آباد، ۱۳۵۵ش / ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م).

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۹۰/۳؛ مقدمهٔ جواهرالاولیا، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م؛ دانش، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، ویژه‌نامهٔ حافظ محمود شیرانی، صص ۱۹۷-۱۹۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 354.

رسولی

جواهرالتعبیر ← دیبی پرشام

الجواهرالخمس (al.ja.vā.he.rol.xams)/ جواهر خمسه در عرفان نوشتهٔ ابوالمؤید محمدبن خطیرالدین، معروف به محمدغوث گوالیاری (- ۹۷۰ق). وی این رساله را در ۹۵۶ق، در گجرات در پنج جوهر در افسون و چله‌نشینی و آداب رقص و جذبه ترتیب داده است: ۱- در عبادت عابدان و طریق آن؛ ۲- در زهد زاهدان و طریق آن؛ ۳- در دعوت داعیان و طریق آن؛ ۴- در اذکار و اشغال مشرب شطار و طریق آن؛ ۵- در رؤیت‌الحق محققان و طریق آن. الجواهرالخمس تاکنون به چاپ نرسیده است.

جواهرالعلوم همایونی

نسخه‌های خطی آن به شمارهٔ ۲۳۹۲ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به‌شمارهٔ ۱۵۹۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش و به‌شمارهٔ N.M.1967-175 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۲۲۵/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۸/۲؛ الذریعه، ۲۶۹/۵؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۳۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۹۴-۱۳۹۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۱۸/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۱۴-۲۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۹۳-۵۹۲/۲؛ کشف‌الظنون، ۶۱۴/۱.

حجتی

جواهرالعلوم همایونی (ja.vā.he.rol.o.lum-e.ho.mā.yu.ni)، کتابی چنددانشی به‌فارسی از محمدفاضل بن علی بن محمد مسکینی قاضی سمرقندی. مؤلف که از ملازمان همایون گورکانی (۹۳۰ــ ۹۶۳ق) بود، این اثر دایرةالمعارف‌گونهٔ مفصل را در ۹۳۴ق به‌انجام رسانیده و به همایون پیشکش کرده است. کتاب در یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه تدوین شده است: مقدمه در دو قسم است: ۱ــ در بیان شریف علوم و فضیلت علما، ۲ــ در بیان تعریف و تقسیم افراد علوم معقوله و توصیف تمامی انواع فنون منقوله؛ مقالهٔ یکم در دو قسم است: (یک) در باب‌هایی در علم خط، انشا، شعر، قافیه، عروض، معما و حل معمیات امیر حسین و بیان لغز، بدایع و صنایع شعری و اظهار مضمر، لطایف و مطایبات، صرف، نحو، معانی، بیان، مغالطات منقوله و معقوله، عقاید، معرفت الهیات، امور عامه، اعراض، حکمت، امثال و حکایت بر سبیل تشبیه و استعارات، لغت و بیان واضح آن، منطق، مناظره و آداب‌البحث به نظم. (دو) باب‌هایی در قصص‌الانبیا، معرفت تاریخ ملوک فرس که قبل از عهد سیدالمرسلین بوده‌اند، سیرالنبی و بیان معجزات و ذکر معراج، معرفت واقعات و غزوات نبوی و بیان اوصاف خانهٔ کعبه، معرفت اوصاف و احوال جمیع خلفا، معرفت تاریخ سلاطین که بعد از خلفا بوده‌اند تا عهد بندگان حضرت صاحبقران (یعنی همایون)، معرفت تاریخ بندگان حضرت صاحبقران و اولاد و احفاد بزرگوار ایشان، علم انساب، علم مقالات عالم، علم سیر و مقامات طبقهٔ اولی از اولیا، معرفت مراقبات و مقالات طبقهٔ ثانیه از مشایخ طریقت از خواجه‌های نقشبند و غیرهم و بیان مقابر و مزارات انبیا و اولیا و بیان طرح و وضع خانهٔ کعبه، بیان عجایب‌المخلوقات از امور اخروی و دنیوی؛ مقالهٔ دوم در دو قسم است: (یک) باب‌هایی در تهذیب اخلاق، علم تخلیهٔ نفس از اوصاف ذمیمه، علم معاش در معرفت حقوق والدین و اولاد، بیان معاملات با زوجات، معرفت آداب استخدام، معرفت حقوق ممالیک، معرفت جیران، علم مجالس و محاضر، علم آداب ملوک، بیان علم حقوق رعایا بر ملوک، بیان معرفت فرس‌نامه و بعضی از حیوانات، بیان معرفت قوش‌نامه، بیان معرفت بازنامه و غیره، علم تشریح اعضا، معرفت کلیات طبی، بیان اسباب ستهٔ ضروریه و مایتعلق بها، بیان علم نبض، بیان معالجات طبی، بیان حمیات، علم حقوق ملوک بر رعایا، بیان معرفت جواهرنامه، بیان علم قرابادین، یعنی معرفت ادویهٔ مفرده و مرکبه به ترتیب حروف تهجی، امراض عین. (دو) باب‌هایی در علم عبادات بر مذاهب اربعه، علم مناکحات و تحلیفات، علم معاملات، معرفت عقود و شهادات و مناسب بهذه‌المسطورات، علم عقوبات و جنایات، علم فرایض و قسمت مواریث و ایراد قواعد چند جهت نسبت و ضرب و قسمت و شبکه و حساب، علم آداب‌القاضی و متفرقات، علم صکوک و قبالجات، علم محاضر و دعاوی، علم سجلات، علم فتوی، علم اصول فقه، علم احتساب، علم صید و اصطیاد و حلت و حرمت اکثر حیوانات، علم سنن و احکام، علم آداب و طعام، علم معرفت امور مباحه، معرفت فواید متفرقه و لطایف مجتمعهٔ فقهیه، علم موعظه و نصایح؛ مقالهٔ سوم در دو قسم، (یک) باب‌هایی در علم تفسیر و حل الفاظ مشکلهٔ قرآنی، علم قرائت سبعه به نظم، علم خواص اوراد فتحیه و ترجمهٔ قصیدهٔ برده به نظم و حزب‌البحر سور و آیات، علم ادعیهٔ مأثوره و دعوات مشهوره، علم حدیث، علم اصول حدیث، معرفت قواعد و اصطلاحات صوفیه، علم سلوک، علم توحید و مراتب مکاشفات، معرفت مشاهدات، معرفت مقامات و مراتب آن، علم حقیقت. (دو) باب‌هایی در معرفت تقویم شمسی و قمری و اختیار ساعات، معرفت استخراج تقویم و شبکهٔ نجومی، معرفت احکام نجوم، علم هیئت، علم اصطرلاب و بیان صنعت، معرفت کرهٔ افلاک، معرفت اقالیم سبعه، علم صور کواکب، معرفت مسالک و ممالک عالم، علم تکسیر، علم اعداد وقف، علم حروف، علم جفر جامع، علم طلسمات، علم نیرنجات، علم کیمیا، علم سیمیا، علم دعوت اسما و شرایط آن، علم تسخیر کواکب، علم عزایم، علم حساب، علم مساحت و جراثقال و بیان مبصرات،

علم استیفا، علم قیامت، تعبیر خواب، معرفت اختلاجات و علم شانه و طالع مسله و معرفت تفأل و تطیر و امثال آن، معرفت طالع موالید و زایجهٔ طالع، معرفت اشکال اقلیدس، علم متوسطات، علم موسیقی، علم هم که حکمای هند درین علم کتب معتبره تصنیف نموده‌اند، علم شطرنج کبیر و حلت و حرمت آن‌ها به مذهبین و بیان ضمایر؛ خاتمه در علامات قیامت و احوال آخرت است. نثر کتاب روان و پخته و استوار و یک‌دست و بهره‌مند از صنایع بدیعی و معنوی، و آمیخته به نظم (مثنوی، قصیده، قطعه، رباعی، بیت، فرد، غزل) است. مؤلف از کتاب‌های گوناگون بهره برده، ولی بنیاد کارش نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون شمس‌الدین محمود آملی و کتاب ستینی یا حقایق‌الانوار فی حدائق‌الآثار امام فخر رازی بوده است. از جواهرالعلوم همایونی نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان (به شمارهٔ ۳۰۱) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۳۷۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۴/۱-۸۱۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش تسبیحی، ۱۳۲/۲-۱۳۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* , 491-492; *Mughals in India*,31.

برزگر

جواهر تاریخ ← طبقات سخن

جواهر رقم (ja.vā.her.ra.qam)، سیدعلی فرزند مقیم فرزند میرشاه‌میر، - شاه‌جهان‌آباد ۱۰۹۴ق، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. از سادات تبریز بود، اما در عباس‌آباد اصفهان روزگار به‌سر می‌برد. بعدها به همراه پدرش به هندوستان کوچید. برخی برآنند که جواهر رقم در نخستین سال‌های پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) به هندوستان کوچید، اما برخی دیگر می‌گویند که وی در روزگار شهریاری شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) بدان‌جا رسید و به آموزگاری عالمگیر گماشته شد و هم از او لقب جواهررقم گرفت. او در دربار عالمگیر آوازه یافت و از وی خطاب خان و منصب هزاری گرفت و به سمت خدمت‌نویسی و کتابداری خاصه نیز برگزیده شد. پشت صفحهٔ یکم نسخه‌ای از دیوان حافظ که پیش از این در کتابخانهٔ سلطنتی پادشاهان گورکانی هند نگه‌داری می‌شده دارای سجع مهر «مرید عالمگیر پادشاه سید علی‌الحسینی ۱۰۶۹ق سنهٔ احد» بوده است. آوازهٔ جواهر رقم به ایران نیز رسیده بود، زیرا نصرآبادی در تذکرهٔ خود می‌نویسد «گویند کتابدار است و نهایت اعتبار دارد.» جواهر رقم تا پایان زندگانی خود در ملازمت عالمگیر بود و در سفر به کشمیر و دکن و دیگر مسافرت‌ها از همراهان وی بوده است. گویند وی در پایان زندگانی خود به بیماری داءالضحک گرفتار آمد و گاه چندان سخت می‌خندید که از هوش می‌رفت. وقتی که عالمگیر در اورنگ‌آباد بود، جواهر رقم نیز در همان‌جا درگذشت. پیکرش را به شاه‌جهان‌آباد بردند و به‌خاک سپردند. او شعر هم می‌سرود و تخلص به‌نام می‌کرد. در خوش‌نویسی شاگرد پدرش بود که او خود شاگرد میرعماد بوده است. اما خط‌نوشته‌های وی نشان می‌دهد که از روی خط‌نوشته‌های میرعماد، بسیار مشق کرده و به شیوهٔ وی نیک آشنا بوده است. جواهررقم با رشیدای خوش‌نویس دوستی داشت. گویند روزی از قلم‌دان‌بردار جواهر رقم پرسیدند که خان از خط چه‌کس مشق می‌کند؟ گفت روزی از خط میرعماد و روزی از خط رشیدا. با همهٔ آوازه‌ای که جواهررقم داشته و در جای خود از استادان و بهترین خوش‌نویسان هندوستان بوده است، گفته‌اند که خط وی هم‌سنگ خط رشیدا و به اصطلاح غلام‌محمد، سرسبز نبوده است. اما همان‌گونه که در شاه‌جهان‌نامه آمده، ترکیب درست و اندام نیکو و تناسب حروف و کلمات قطعات مرغوب وی کم‌نظیر است. از معاینهٔ خطوط گوناگون جواهر رقم چنین برمی‌آید که کرسی و نمک خط او بر خط رشیدا می‌چربد. این سخن نویسندهٔ شاه‌جهان‌نامه که جواهررقم، در میان همروزگاران ایرانی و هندی خود، خوش‌نویسی بی‌مانند بوده است، گزافه می‌نماید، زیرا در آن دوره به پیروی از میرعماد و عنایتی که پادشاهان صفوی به خوش‌نویسی داشتند، این هنر روز به‌روز شکوفاتر می‌شد و نستعلیق‌نویسانی بسنام در آن دوره می‌زیسته‌اند. مهدی بیانی در شرح آثار وی می‌نویسد که از خطوط جواهر رقم کتابتی ندیده، اما از این قطعات که به خط وی به‌جا مانده است یاد می‌کند: پنج قطعه از مرقع‌های مختلف، به قلم‌های سه‌دانگ و دو دانگ و کتابت خفی خوش، با رقم‌ها و تاریخ: «جواهررقم» و «بندهٔ مهجور جواهر رقم سنهٔ ۱۰۸۳ق»، در کتابخانهٔ سلطنتی، تهران، یک قطعه از مرقع، به قلم دودانگ خوش، رقم: «کتبه‌العبد جواهررقم»، در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران؛ دو قطعه، به قلم‌های دودانگ و نیم و دودانگ و کتابت جلی عالی، با رقم‌ها و تاریخ‌های «جواهر رقم غفرله، سنهٔ ۱۰۸۰» و کتبه‌العبد سید علی‌الحسینی غفرله فی سنهٔ ۱۰۸۳»، در

مجموعهٔ عباس مزدا، تهران؛ یک قطعه، به قلم نیم دو دانگ عالی، با رقم و تاریخ «حرره العبد جواهر رقم سنهٔ ۱۰۸۱» در موزهٔ دولتی افغانستان، کابل؛ دو قطعه، به قلم سه‌دانگ، با رقم «جواهر رقم» کتابخانهٔ سرکاری، رامپور؛ یک صفحه از بیاض بختاورخان، به قلم کتابت خوش، با رقم «الفقیرالحقیر سیدعلی‌الحسینی» در موزهٔ باستان‌شناسی، دهلی؛ یک قطعه از مرقعی، به قلم دودانگ و نیم دو دانگ خوش، با رقم و تاریخ «کتبه العبد سید علی غفرله ۱۰۶۲» در موزهٔ آثار اسلامی و ترک، استانبول؛ دو قطعه، به قلم نیم دو دانگ عالی که مهرشاه‌جهان در پشت آن است، با رقم «جواهر رقم» در مجموعهٔ سلطان‌القرائی، تهران؛ پنج قطعه، به قلم‌های نیم‌دودانگ و کتابت خوش و عالی، با رقم‌ها و تاریخ‌های «کتبه‌العبد سید علی‌الحسینی» و «سیدعلی» و «کتبه‌العبد سیدعلی الحسینی غفرله فی سنهٔ ۱۰۸۶، در بلدهٔ فاخرهٔ اورنگ‌آباد مرقوم گشت» در مجموعهٔ مهدی بیانی.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۴۲۷/۲-۴۲۹؛ باغ معانی، ۸۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۰۳/۲-۶۰۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۸-۲۰۹؛ الذریعه، ۷۵۳/۹؛ صبح گلشن، ۲۱۳؛ عمل صالح، ۴۴۵/۳؛ کاروان هند، ۳۰۷/۱-۳۰۸؛ کلمات‌الشعرا، ۴۹؛ مرآة‌العالم، ۴۹۰-۴۹۱.

جهان‌تاب

جواهر عباسیه (ja.vā.her-e.ab.bā.si.ye)، کتابی به فارسی در تاریخ فرمانروایان عباسیهٔ بهاولپور از محمداعظم بهاولپوری. مؤلف تاریخ‌نویس دربار صادق‌خان دوم، فرمانروای بهاولپور بود و نگارش کتاب خود را در نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری به‌پایان برد. این کتاب به زبان رایج درباری، یعنی با جمله‌های مسجع و مقفی و عالمانه، نوشته شده است. از ترکیب‌ها و کلمه‌های عربی که مؤلف در کتاب به‌کار برده، معلوم می‌شود که به زبان عربی تسلط داشته است. وی از شعرای سدهٔ هفتم و هشتم هجری متأثر بوده و نیز در کتاب خود از اشعار فارسی و عربی شاعران این دو سده شاهد آورده است. گویند نثر آن در پیروی از نثر گلستان سعدی است و اشعار آن در تقلید از اشعار حافظ سروده شده‌اند. نسخهٔ خطی از آن در کتابخانهٔ گیلانیه در اچ‌شریف از استان بهاولپور نگه‌داری می‌شود. محمداعظم به فارسی شعر می‌سرود. نسخهٔ خطی دیوان اشعار وی با نام مجموعهٔ اعظم نگه‌داری می‌شود.

منبع: پاکستان میں فارسی ادب، ۳۳۲/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۴۵؛ محمداقبال شاهد، «معرفی نسخهٔ خطی جواهر عباسیه»، دانش، شمارهٔ ۴۱، تابستان ۱۳۷۴ش، صص ۷۴-۷۶؛ *Mughals in India*, 309; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/661.

حجتی

جواهر فریدی ← علی‌اصغر چشتی فتحپوری

جودت بدخشانی (jaw.dat-e.ba.dax.šā.ni)، محمد ایوب فرزند محمدسلیم، - ۱۱۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از مردم بدخشان بود، اما زادگاهش را ترک گفت و به هندوستان کوچید. جودت پس از آنکه نزد پدرش درس خواند، در جوانی به اردوی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) در دکن رفت و به منصب‌داران شاهی پیوست. در تذکره‌ها آمده است که جودت در ۱۱۱۴ق، «به‌خدمت امانت اخذ جزیه سرکار الوار از توابع میوات» رفت و کارها به نیکی گذراند. او چندی با ضیاءالله‌خان پسر عنایت‌الله‌خان در اکبرآباد بود. پس از آن به شاه‌جهان‌آباد بازگشت و در نخستین سال‌های پادشاهی محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ق) درگذشت. مادهٔ تاریخ مرگ وی چنین است: «ایوب بهشت کرد مسکن». گویند شمار ابیات شعرهای جودت بیست‌هزار بوده، اما چون او حافظه‌ای قوی داشته یا شاید از روی غرور، از گردآوری آن‌ها خودداری کرده است. از این رو از سروده‌های وی تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۴۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۳۹؛ الذریعه، ۲۰۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۶۶/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۶۷-۶۸؛ شام غریبان، ۷۰؛ شمع انجمن، ۱۱۲؛ صحف ابراهیم، ۴۶؛ کلمات‌الشعراء، ۳۰؛ مجمع‌النفایس، ۴۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۰۱/۱-۶۰۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۴۳-۱۴۴؛ همیشه بهار، ۵۹.

نوش‌آبادی

جودت صفی‌پوری (jaw.dat-e.sa.fi.pu.ri)، مولوی جوادالجواد پسر مولوی محمد نسیم، ۱۲۳۳ق - ، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در صفی‌آباد / پندوه در بخش هوگلی بنگال به‌دنیا آمد و شاگرد ملاغلام منصور پندوه‌ای بود و با شاعر معروف عبدالغفور نساخ نیز آشنایی داشت. زندگی او در درس و تدریس و شعرگویی و سخن‌سنجی گذشت و دیوان بزرگی از وی به‌جا

مانده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۳۶.

برزگر

جودت مولتانی (jaw.dat-e.mul.tā.ni)، لال فرزند راجه هیرالال، اواخر سدهٔ دوازدهم و اوایل سدهٔ سیزدهم هجری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از اشراف زادگان کایسته، از توابع اوده، بود. وی مؤلف کتابی به‌نام بهار فطرت است که حدود ۱۲۲۴ق به نثری متکلف نوشته شده است. این کتاب دربرگیرندهٔ نامه‌های خصوصی جودت است به دوستانش. جودت در برخی نامه‌ها، برای پسند دوستان خود، که همگی از چهره‌های ادبی بودند، غزل‌هایی از خود نقل کرده است. در کنار این نامه‌ها، وی در نگارش انشا نیز طبع‌آزمایی کرد و مقالاتی هم به سیاق مقامات دارد. در یکی از مقاله‌های خود، جودت عیش‌ونوش‌های هولی (Holi: جشن هندوها در فصل بهار، پیش از آغاز تابستان) را وصف می‌کند. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آبادِ کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۵۳/۵-۳۵۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال - دهلی، ۶۶/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,286.

ربیعیان

جوشش عظیم‌آبادی (jo.šeš-e.a.zim.ā.bā.di)، محمد روشن فرزند جسونت‌رای ناگر، ۱۱۵۰ – پس از ۱۲۱۶ق، شاعر شبه‌قاره. پدرش جسونت رای ناگر در دورهٔ علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ، نواب بنگال (۱۱۵۳ – ۱۱۶۹ق) و جانشین وی سراج‌الدوله (۱۱۶۹ – ۱۱۷۰ق) از امرای بلندپایهٔ هندوی عظیم‌آباد / پتنا بود و دست‌کم تا ۱۱۷۰ق زندگی می‌کرد. از جسونت‌رای سه پسر به نام بهگونت‌رای، محمدعابددل و محمد روشن جوشش به‌جا ماند. جوشش در عظیم‌آباد، گویا از مادری مسلمان، به‌دنیا آمد و پرورش یافت. گذشته از فنون ادبی، فن تیراندازی و نیز ستار (= سی‌تار)نوازی را به‌خوبی آموخت. در جوانی به همراه برادر عینی‌اش محمدعابد به دین اسلام درآمد. درویش‌خوی بود و وی را به خوش‌خویی و نیک‌اعتقادی ستوده‌اند. در جوانی شوق باده‌گساری داشت، ولی بعدها از آن دست کشید. گویا تا پایان زندگی در عظیم‌آباد به سر می‌برد و در همان‌جا درگذشت.

وی شاعری اردو سرا بود و در قالب‌های گوناگون شعر می‌سرود. دیوان جوشش تاکنون دست‌کم دوبار، یک‌بار به‌کوشش قاضی عبدالودود (دهلی، ۱۹۴۱م) و بار دیگر به‌کوشش کلیم‌الدین احمد (پتنا، ۱۹۷۶م)، به‌چاپ رسیده است و مجموعهٔ شش‌صد و شصت و نه غزل، چهل و یک رباعی، سه مخمس، چهار مثنوی، چهار قطعه، پنج قصیده و اشعار دیگر است. از قطعات او، دو قطعه در تاریخ مرگ میر وارث‌علی نالان (– ۱۱۹۹ق) و محمدقلی مشتاق (– ۱۲۱۶ق) است. جوشش هم‌چنین اثری در عروض و قافیه به نام رسالهٔ قافیه به‌فارسی دارد که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور نگه‌داری می‌شود. محمدعابددل، برادر بزرگ‌تر جوشش، نیز سراینده‌ای اردوسرا بود و گذشته از دیوان اردو که به‌کوشش محمد ظفیرالحسین به‌چاپ رسیده (کراچی، ۱۹۷۴م)، مؤلف رساله‌ای در عروض به‌فارسی به نام عروض‌الهندی است که در ۱۱۷۶ق نوشته شده و به‌کوشش سیدعلی حیدر چاپ شده است (عظیم‌آباد / پتنا، ۱۹۶۱م).

منابع: تاریخ ادب اردو، ۹۶۱/۲-۹۶۹؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۵۱-۵۲؛ تذکرهٔ هندی، ۶۸؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۵۰۱/۲؛ ریاض‌الفصحا، ۸۲؛ سخن شعرا، ۱۱۶-۱۱۷؛ طبقات شعرای هند، ۸۳، ۳۲۳، ۳۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۹۱/۱۳؛ گلستان بی‌خزان، ۶۳؛ گلشن بی‌خار، ۱۲۴-۱۳۰؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۰۷؛ گلشن هند، ۷۶-۸۱؛ مجموعهٔ نغز، ۳۸۰/۲؛ مرآت‌العلوم، ۲۲/۳؛

Persian Literature, C.A.Storey, 3/195-196.

برزگر

جوش ملیح‌آبادی (juš-e.ma.lih.ā.bā.di)، شبیر حسن خان فرزند نواب بشیر احمدخان فرزند نواب محمد احمد خان فرزند حسام‌الدوله، معروف به شاعر انقلاب، ملیح‌آباد (روستایی در لکنو) ۱۸۹۸–۱۹۸۲م، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکانش از بزرگان و شاعران دربار پادشاهان اوده بودند و از کابل به هند کوچیدند. نیای بزرگ وی از شعرای معروف روزگار خود بود و گویا تخلص می‌کرد. خانهٔ پدر جوش انجمن شاعران اردو زبان، مانند وحیدالدین سلیم پانی پتی و میرزا محمد هادی عزیز لکنویی بود. در این نشست و خاست ذوق شاعری جوش تقویت شد و به شاگردی محمد هادی عزیز لکنویی درآمد. تحصیلات ابتدایی را به سرپرستی پدر و نیای خود آموخت و تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان‌های سیتاپور و حسین‌آباد

لکنو به پایان رسانید. زمانی در دانشکده‌های سنت پیترز آگره و علیگر زبان وادبیات انگلیسی آموخت، اما آن رانیمه‌کاره رها کرد وبرای سرپرستی املاک پدری به زادگاهش رفت. در ۱۹۲۴م به حیدرآباد دکن کوچید و ده سال در دارالترجمهٔ نظام دانشگاه عثمانیه کار کرد. در ۱۹۳۵م به دهلی رفت و مجلهٔ کلیم را بنیاد نهاد.پس از آن مدیر کل مجلهٔ آجکل (امروز، فردا) شد. پس از تقسیم کشور هند، در ۱۹۵۵م از دهلی به پاکستان رفت. و لغت نامه و مجلهٔ اردو را تدوین کرد. مضامین اشعار جوش تازه و بدیع است و افکار جدید را در قالب‌های قدیم به‌خوبی در آمیخته و بیشتر منظومه‌های وی افکار سیاسی و ملی و انقلابی را باز می‌تابانند. تعداد اشعارش بیش از ۱۰۰۰۰۰ بیت است. شبابیات اشعار جوش که عبارت از ذکر شاهد و شباب و شراب است وی را به خیام می‌نمایاند و به رباعیات بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. جوش به اشعار سعدی، حافظ و خیام ارادت فراوان داشت. در غزل‌هایش اشعار حافظ بیش از همه تأثیر گذاشته است. در مرثیه‌سرایی از سبک نو بهره برده و در مراثی خود عزم و استقامت و صبر و سیرت امام حسین(ع) را به‌خوبی بیان می‌کند. جوش به فارسی هم اشعاری سروده است. وی در آغاز بشیر و پس از آن جوش تخلص می‌کرد. چون درگذشت پیکرش را درگورستان اسلام آباد به خاک سپردند. از آثار منظوم وی به اردو: روح ادب (دهلی، ۱۹۲۰م)؛ نقش ونگار (دهلی، ۱۹۳۶م)؛ شعله و شبنم (دهلی، ۱۹۳۶م)؛ فکر ونشاط (دهلی، ۱۹۳۷م)؛ جنون و حکمت (دهلی، ۱۹۳۷م)؛ حرف و حکایت (دهلی، ۱۹۳۸م)؛ آیات و نغمات (لاهور، ۱۹۴۱م)؛ عرش و فرش (بمبئی، ۱۹۳۷م)؛ رامش و رنگ (بمبئی، ۱۹۴۵م)؛ سنبل و سلاسل (بمبئی، ۱۹۴۷م)؛ سیف و سبو (بمبئی و لاهور، ۱۹۴۷م)؛ سرود و خروش (دهلی، ۱۹۵۳م)؛ سموم و صبا (۱۹۵۳م)؛ طلوع فکر (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ فن و حکمت. از آثار منثور وی : مقالات زرین (لکنو، ۱۹۲۱م)؛ اوراق سحر (لکنو، ۱۹۲۱م)؛ اشارات (لکنو، ۱۹۴۲م)؛ یادون کی برات زندگینامهٔ خودنوشت (کراچی، ۱۹۷۱م).

منابع: تذکرهٔ شعرا و شاعرات پاکستان، ۳۹۲-۳۹۳؛ جوش ملیح‌آبادی، تنقیدی جائزه؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/۴۷۳-۴۸۳؛ نوادرات سخن، ۵۵-۵۹؛ جمالیا برگزیدهٔ شعر پانزده تن از شاعران اردو زبان، ۵۱-۵۳؛ نجم‌الرشید، «شبیر حسن‌خان جوش ملیح‌آبادی»، دانش، شمارهٔ ۳۲، زمستان ۱۳۷۱ش، صص ۱۵۵-۱۶۴؛ سعادت علیخان، «یک شاعر هندی»، روزگار نو، جلد ۱، شمارهٔ ۳،زمستان ۱۹۴۱، صص ۳۴-۳۹؛ شهریار نقوی، «چنین گوید جوش»، هلال، جلد۱۴، شمارهٔ۱، اردیبهشت ۱۳۴۵ش، صص ۱۸-۲۰.
URDUNAZM, 247-275.

رسولی

جوگ باسشت (jug.bâ.sešt)، / جوگ بشست/ یوگه واسشته، منظومه‌ای به زبان سنسکریت در تصوف گنوستیک هندی بر پایهٔ مکتب فلسفی ویدانت. واژهٔ ویدانت/ ودانته مرکب از دو جزء ودا و انته (به معنی پایان) است و روی‌هم‌رفته به معنی پایان یا مقصد ودا است. مکتب ویدانت، که در میان مکاتب فلسفی شش‌گانهٔ هندویی، کامل‌ترین مکتب به‌شمار می‌آید، مبتنی بر بخش‌هایی از تعلیمات اوپانیشاد است که از وحدت وجود گفت‌وگو می‌کند. این مکتب می‌کوشد تا ثابت کند که همهٔ عبارات اوپانیشاد، هرگاه به درستی تفسیر و تأویل شود، در توجیه اصل وحدت وجود است. منظومهٔ جوگ باسشت در سدهٔ ششم یا، به‌گفتهٔ برخی پژوهشگران، در حدود سدهٔ هفتم یا هشتم میلادی در قالب گفت‌وگویی میان ریشی‌واسشته و رامچندره، همراه با حکایات و تمثیلات گوناگون، سروده شده است و سراینده در آن از مکتب فلسفی ودانته و طریقهٔ جوگ / یوگه پیروی کرده و همه‌چیز، مگر ذات الهی یعنی برهمن یا آتمن، را نمود بی‌بود دانسته است. جوگ باسشت منظومه‌ای حجیم در سی‌ودو هزار بیت (= اشلوک = Sloka) است. ازاین‌رو، در حدود سدهٔ نهم یا دهم میلادی یک پندت کشمیری به‌نام گودا ابیننده/ انندن آن را خلاصه و بخش‌های زاید و مکررش را حذف کرد و گزیده‌ای در شش‌هزار بیت، در شش باب (یا پرکرن Prakarana) فراهم آورد و این گزیده را لگهویوگه واسشته/ لگو جوگ بشست (= خلاصهٔ جوگ باسشت) نامید. در سدهٔ چهاردهم میلادی، ویدارنیه یا مدهوآچاریه متن سنسکریت را خلاصه‌تر کرد و گزیده‌ای در چهار هزار بیت از آن فراهم آورد که به‌نام یوگه واسشته ساره سنگره / جوگ بشست سارا سنگرها آوازه دارد. بعدها گزیدهٔ باز هم کوچک‌تری از جوگ باسشت فراهم آوردند که حدود دویست و بیست و پنج قطعه در دو هزار بیت (اشلوک) است و به‌نام یوگه واسشته ساره خوانده می‌شود. جوگ باسشت گرچه به عمق آثار حکمای پنج‌گانهٔ بعدی مکتب ودانته نبوده، ولی به دلیل آن‌که در آن مسائل فلسفی و عرفانی به زبانی کمابیش همه‌فهم، همراه با تمثیلات و حکایات، بیان گردید، میان هندوان رواج و محبوبیت فراوان یافته و به گویش‌ها و

زبان‌های مختلف درون و بیرون هند و از جمله به فارسی برگردانیده شده است. از جوگ باسشت، یا دقیق‌تر بگوییم خلاصهٔ آن، چند برگردان فارسی در دست است، از جمله: ۱ـ ترجمه‌ای که در ۱۰۰۶ق، در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) به دستور شاهزاده سلیم (جهانگیرشاه بعدی) و به‌دست گروهی مرکب از نظام (نظام‌الدین) پانی‌پتی و دو پندت (= فرزانه، دانشمند) هندوی سنسکریت‌دان به‌نام پتهان مسر جاجی پوری و چگنات مسر بنارسی انجام گرفت. این ترجمه بر پایهٔ لگهویوگه واسشته است و بدین‌سان انجام گرفت که دوپندت یاد شده مضامین و مفاهیم کتاب را به نظام املا می‌کردند و نظام آن مفاهیم را به قالب زبان فارسی درمی‌آورد. خود نظام در مقدمه‌اش می‌گوید: «حسب‌الامر عالی، کهترین بندگان درگاه، نظام پانی پاتی متصدی ترجمهٔ آن شده، مضمون و ماحصل آن را از زبان پتهان مسر جاجی پوری امیر جی‌پوری و چگنات مسربنارسی فراگرفته، بی‌شایبهٔ تصرف و تکلف ترجمهٔ فارسی ساده نمود و مقید به عبارات غرا و ایراد لغات مشکله نشد و طریق باستانی را تتبع نکرد.» ترجمهٔ نظام، همانند متن اصلی گودا آبینده/ انندن، به شش باب بخش می‌گردد: (یک) بیراک (Vairagya) در وحشت و نفرت از رسوم و عادات اهل عالم؛ (دو) مموچهه (Mumukshu) در تدبیر قطع تعلق از مراتب؛ (سه) اتپت (Utpatti) در آغاز نمود عالم؛ (چهار) استهت (Sthiti) در بقای نمود عالم؛ (پنج) در فنای نمود عالم؛ (شش) نربان (Nirvana) در رستگاری از تنزلات یا تولد و مرگ‌های پی‌درپی. این ترجمه به‌کوشش دکتر جلالی نایینی و دکتر شوکلا در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۶۰ش). ظاهراً پیش از این ترجمه، ترجمه‌های فارسی دیگری از جوگ باسشت به انجام رسیده بود، زیرا در پیش‌گفتار نسخهٔ شمارهٔ 5637 موزهٔ بریتانیایی از ترجمهٔ ملخص جوگ باسشت آمده است که مترجمان پیشین به‌رغم برگردان تحت‌اللفظی متن سنسکریت نتوانستند مضمون حقیقی آن را منتقل کنند و پس از آن‌که جلال‌الدین اکبر در ۱۰۰۶ق تمایل خود را برای فراهم آمدن ترجمه‌ای درست‌تر از این کتاب بر زبان آورد، این ترجمه فراهم گردید؛ ۲ـ ترجمه‌ای که در ۱۰۶۶ق زیر نظر شاهزاده داراشکوه فراهم آمد (نام مترجم را برخی منابع حبیب‌الله یاد کرده‌اند) و مختصرتر از ترجمهٔ نظام پانی‌پتی و به‌واقع متن بازنگریستهٔ همان ترجمه است. این ترجمه در ۱۸۷۷م در کانپور و به کوشش دکتر تاراچند و دکتر سید امیرحسین عابدی، در ۱۹۶۸م در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ ترجمهٔ ملخصی با نام تحفة‌المجالس / اطوار در حل اسرار (نولکشور، ۱۸۸۵م)، از صوفی شریف خوب‌جهانی، از دانشمندان روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) و گویا به‌نام او، به نثری بسیار روان و شورانگیز در ده طور: (یک) یافت و شناسایی حق، تجرید، (دو) در آن‌که عالم محض خیال است، (سه) در بیان آزادی، (چهار) در جمعیت دل، (پنج) در رفع خواهش جنگلی، (شش) در معرفت یقین، (هفت) در معرفت حق، (هشت) در دریافت خویش، (نه) در معرفت حال خود، (ده) در کمال معرفت حق؛ ۴ـ ترجمه‌ای با نام مفرح‌القلوب از مترجمی ناشناس (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1969-214)؛ ۵ـ ترجمه‌ای از فرملی (۱۵۵۶ـ ۱۶۰۶م) که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۵ـ ۲۹۴ جوک‌فر) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۶/۲، ۲۰۶، ۲۳۰، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۹۳؛ جوگ بشست؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۰۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۹/۴ـ ۲۱۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۴۴/۱؛ ۷۷۸/۲؛ هند در یک نگاه، ۷۱۵ـ ۷۱۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/61; 3/1034; *Mughals in India* , 75,128,148,267, 377.

برزگر

جوگل کشور (ju.gal.ke.šor)، ز ۱۱۹۵ق، تاریخ‌نگار شبه قاره. منشی دفتر ایلیجا ایمپی، نخستین قاضی کل شرکت هند شرقی انگلیس در کلکته، بود و برای استفادهٔ کارفرمای انگلیسی‌اش طرحی شتاب‌زده از تاریخ هند با نام احوال پادشاهان/ تاریخ جوگل کشور (حدود ۱۱۹۵ق) نوشت. این اثر تاریخ عمومی هند را از زمان همایون (۹۳۷ـ ۹۶۸ق) تا زمان تألیف اثر دربرمی‌گیرد و به‌نوشتهٔ الیوت در تاریخ هند ارزش چندانی ندارد.

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscirpts in the British Museum,3/1029; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,286; *Mughals in India*, 236.

ربیعیان

جولان سرهندی (jaw.lān-e.ser.hen.di)، میرسیدعلی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکانش در سُنام، نزدیک سرهند، قاضی بودند. میرسیدعلی در سُنام زاده شد، در شاه‌جهان‌آبادِ دهلی تحصیل کرد و همان‌جا زیست. وی همروزگار محمدشاه (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) بود. با تخلص جولان شعر می‌سرود و به بحث‌های ادبیِ میان شعرای دهلی علاقهٔ بسیاری داشت. خان‌آرزو و بندرابن خوش‌گو با جولان دوستی داشتند و شعرش را می‌ستودند. به‌نوشتهٔ برخی منابع، جولان در اواخر عمر به زادگاهش بازگشت. نمونه‌هایی از شعرهای جولان در تذکره‌ها آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۷۸؛ الذریعه، ۲۱۰/۹؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۵۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۰؛ صبح گلشن، ۱۰۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۹۱، شمارهٔ ۱۱۸؛ نشتر عشق، ۳۶۳/۱ـ ۳۶۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,284.

ربیعیان

جونز (jonz)، سرویلیام، معروف به جونز ایرانی، فرزند ویلیام جونز، لندن ۲۸ سپتامبر ۱۷۴۶ ـ کلکته ۲۷ آوریل ۱۷۹۴م، حقوقدان، خاورشناس، زبان‌شناس، منتقد، مترجم و شاعر انگلیسی. در خانواده‌ای ولزی برآمد. پسر دوم و فرزند سوم خانواده بود. پدرش ریاضی‌دان و دوست اسحاق نیوتن و شارح آثار او و نیز عضو و نایب رئیس انجمن شاهی بود. مادرش مری نیکسن دختر جورج نیکسن، مبل‌ساز معروف، بود. هنگامی که جونز سه‌ساله بود پدرش درگذشت و مسئولیت آموزش و پرورش وی بر دوش مادر شایسته و فرهیخته‌اش افتاد. جونز کودکی بسیار تیزهوش بود و از همان روزهای خردسالی نشانه‌های هوش و استعداد وافر در او پیدا بود. با کوشش و ترغیب مادرش، که در برابر پرسش‌های بی‌شمارش، وی را به هر چه بیشتر خواندن تشویق می‌کرد و به او می‌گفت «بخوان و خواهی دانست»، در چهار سالگی هر کتاب انگلیسی را به آسانی می‌خواند و به زودی با آثار شکسپیر و دیگر آثار پرآوازهٔ انگلیسی آشنا گردید و بسیاری از آن‌ها را از بر کرد. در شش سالگی با زبان‌های یونانی و لاتین آشنا شد. در هفت سالگی (۱۷۵۳م) وی را به مدرسهٔ هرو (Harrow) فرستادند. در هرو، به‌رغم عدم پیشرفت سریع اولیه به‌سبب ناتندرستی و تأثیر ناسازگار شیوهٔ کهن آموزش و پرورش مدرسه، به‌زودی هوش و استعداد فوق‌العاده‌اش نمایان گردید و آوازهٔ معلومات و اطلاعاتش در همه‌جا پیچید. در این مدرسه وی در رشتهٔ زبان و ادبیات کلاسیک درس خواند و بدین‌سان، زبان‌های یونانی و لاتین و نیز عبری را آموخت. در ۱۷۶۴م برای فراگیری حقوق وارد دانشسرای دانشگاه (University College) آکسفورد شد. در دورهٔ تحصیل در مدرسهٔ هرو و آکسفورد، از تعطیلات برای فراگیری مبادی زبان‌های فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی و همچنین ریاضیات بهره‌برد. با این‌که قصدش در تحصیل در آکسفورد آموختن علم حقوق بود و بعدها نیز تحصیلاتش را در آن رشته به‌پایان برد، در آن‌جا بیش از پیش به فراگیری زبان‌های خارجی روی آورد و با هزینهٔ خود زبان عربی را از یکی از مردم حلب و فارسی را از یک زرتشتی کرمانی ساکن لندن فراگرفت. در ۱۷۶۵م مربی لرد التروپ (Althrope، لرد اسپنسر بعدی) شد و مدتی همراه او به آلمان رفت و در آن‌جا زبان آلمانی را به خوبی آموخت. با بهره‌گیری از کتابخانهٔ عالی لرد اسپنسر به‌نوشتن شروح خود بر اشعار شرقی آغاز کرد. در ۱۷۶۶م عضو پیوستهٔ (Fellow) یونیورسیتی کالج شد. در ۱۷۷۳م در رشتهٔ علوم انسانی دانشنامهٔ کارشناسی ارشد گرفت. در ۱۷۶۸م، به درخواست کریستیان هفتم پادشاه دانمارک (۱۷۶۶ـ۱۸۰۸م) که به نسخه‌ای از درهٔ نادری یا جهانگشای نادری میرزا مهدی‌خان استرابادی دست یافته بود، جونز این اثر را به فرانسه برگردانید و ترجمهٔ او با عنوان Historie de Nader Chah در دو جلد در ۱۷۷۰م به چاپ رسید. بعدها این اثر را به انگلیسی نیز برگردانید. پادشاه دانمارک، به‌پاس این کار، جونز را به عضویت انجمن شاهی کپنهاک درآورد. ترجمهٔ جونز، به‌رغم پیچیدگی فوق‌العادهٔ متن اصلی، واضح و استادانه بوده است و ستایش همهٔ دانشمندان و خاورشناسان اروپایی را برانگیخت. وی همچنین بر ترجمهٔ تاریخ نادرشاه، دیباچه‌ای نوشت که دربرگیرندهٔ شرحی دربارهٔ تاریخ و اقوام و ویژگی‌های قارهٔ آسیا و خلاصهٔ تاریخ ایران از روزگار باستان تا آن روزگار به همراه مطالبی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی است. در این دیباچه، دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی می‌گوید: «زبان فارسی شیرین است و خوش‌آهنگ و دامنهٔ وسیع الفاظ آن با اخذ لغات عربی وسیع‌تر شده است. به‌کار بردن کلمات مرکب، یکی از محاسن شعر است و از این نظر فارسی بر عربی رجحان دارد چراکه اعراب از کلمات مرکب گریزانند و بر روی هم هیچ زبانی را در لطف و تنوع کلمات مرکب نمی‌توان با فارسی سنجید.» جونز از ۱۷۶۷م شروع به گردآوری قواعد زبان فارسی کرد و این کار را در

۱۷۶۹م به انجام رسانید. با این که پیش از او جان گریوز (John Grives) این کار را کرده بود (لندن، ۱۶۴۹م)، اما کتاب جونز، دستور زبان فارسی، (A Grammer of the Persian Language) که در ۱۷۷۱م انتشار یافت نخستین دستور جامع زبان فارسی به‌انگلیسی به‌شمار می‌آید و تا مدت‌ها دانشجویان انگلیسی در تحصیل زبان فارسی از آن بهره می‌گرفتند. وی همچنین در همین اوان یا بعدها سه‌اثر به نام فهرست ارزشمندترین کتاب‌های زبان فارسی (A Catalogue of the Most Valuabelé Books of the Persian Language)، راهنمای دستورزبان فارسی (Index to the Persian Grammar) و تاریخ زبان فارسی (History of the Persian Language) تألیف کرد. جونز در ۱۷۷۲م به عضویت انجمن شاهی لندن برگزیده شد. وی پس از سال‌ها پژوهش و بررسی شعر آسیا، که عمدتاً میان سال‌های ۱۷۶۶ و ۱۷۶۹م انجام گرفت، در ۱۷۷۲م اشعار، بیشتر ترجمه از زبان‌های آسیایی *(Poems, Consisting Chiefly Translation From Asiatic Languges)* و در ۱۷۷۴م کتاب مشهور خود، شرح و تفسیر شعر آسیا در شش کتاب *(Poems Asiacticae Commentariorum Libri Sex)* را منتشر ساخت. جونز در اثر اخیر زبان فارسی را شیرین و خوش‌آهنگ خواند و فردوسی را با هومر، سخن‌سرای نامدار یونانی و حافظ را با آناکرئون (ح۵۲۱ق‌م) و سافو (سدهٔ ۶ق‌م) بانوی غزل‌سرای یونانی سنجید. او در این کتاب نمونه‌هایی از شعر زبان‌های آسیایی ارائه داده و برای نمونه یک قصیدهٔ چینی را آورده و در بخشی از کتاب هم به شعر حبشی پرداخته است. اما بخش اصلی کتاب به علم عروض و قافیه در شعر عربی و فارسی اختصاص دارد و نمونه‌هایی که در کتاب آمده بیشتر از شعر عربی و فارسی و در موارد اندک از شعر ترکی است. از آن میان، جونز یک بند از شاهنامه را به‌سبک انه‌اید ویرژیل در وزن شش وتدی، غزلی از حافظ را در قالب اپود سیزدهم از اپودهای هوراس و دو شعر دیگر از حافظ را در قالب اشعار آناکرئون و تئوکریتوس برگردانیده است. چون این کتاب برای نخستین‌بار با نگرشی کلی به شعر دورهٔ اسلامی (عربی، فارسی و ترکی) می‌پرداخت، تأثیر زیادی در اروپا گذاشت. نمونه‌هایی از شاهنامه را برای نخستین‌بار در دسترس خوانندهٔ اروپایی می‌گذاشت، و اهمیت حافظ را نمایان می‌ساخت. جونز، پس از چند سال پژوهش و ترجمه، به دلایل مالی بار دیگر به تحصیل علم حقوق و قضا روی آورد (۱۷۷۰م) و در ۱۷۷۴م پروانهٔ قضاوت و وکالت گرفت. معلقات سبع (قصاید هفتگانهٔ مشهور برگزیده از اشعار عربی در دورهٔ پیش از اسلام) را از عربی به انگلیسی برگردانید که این ترجمه (شامل متن عربی معلّقات به خط لاتین همراه با ترجمهٔ انگلیسی و شرح مفصل آن) با عنوان *Moallakat or Seven Arabian Poems* در ۱۷۸۳م در لندن به چاپ رسید. در ۱۷۷۸م جونز نامزد یکی از مناصب خالی قضاوت در دادگاه عالی انگلیس در بنگال (کلکته) شد، اما تا چند سال، بیشتر به علت تمایلات جمهوری‌خواهانه و مخالفت آشکارش با جنگ دولت انگلیس با مهاجرنشین‌های امریکا، با انتصاب وی موافقت نشد. کتاب معروف حقوقی او به‌نام *Essays on the Law of Bailments* در ۱۷۸۱م انتشار یافت. سرانجام آوازهٔ مهارت جونز در حقوق و قانون‌دانی او چندان بالا گرفت که تحسین و ستایش اعضای مجلس انگلیس را برانگیخت و دولت انگلیس نتوانست آن را نادیده بگیرد. در مارس ۱۷۸۳م پادشاه انگلیس به او درجهٔ شهسواری (Knight hood) و لقب «سر» بخشید. او به منصب قضا در دادگاه عالی بنگال گماشته شد و بدان سوی روانه گردید. جونز در بنگال به فراگیری زبان سنسکریت پرداخت و یکی از نخستین دانشوران انگلیسی است که این زبان را آموخت و آثاری را از سنسکریت به انگلیسی برگرداند. هم‌زمان به پژوهش‌هایی در زبان و ادبیات فارسی نیز ادامه داد و برخی آثار کهن فارسی به کوشش او منتشر گردید. در ۱۷۸۴م، با همراهی و یاری چند تن دیگر از خاورشناسان انگلیسی، انجمن آسیایی بنگال را بنیاد نهاد و خود به ریاست آن انجمن برگزیده شد و تا پایان عمر در این مقام باقی ماند. این انجمن از معتبرترین و پرآوازه‌ترین انجمن‌های فرهنگی در جهان به‌شمار می‌آید و از بزرگ‌ترین انجمن‌های علمی و ادبی است که تاکنون در آسیا بنیاد شده است. کتابخانهٔ این انجمن دارای هزاران کتاب چاپی و خطی فارسی و عربی و اردو و هندی و سنسکریت است. بنیاد این انجمن و کتابخانهٔ آن و گردآوری و نگه‌داری آن‌همه دست‌نویس بسیار ارزشمند در واقع خدمت بزرگی به جهان دانش و فرهنگ و ادبیات خاور و پژوهش‌های خاورشناختی، از جمله در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، است. تأسیس انجمن آسیایی بنگال بزرگ‌ترین اقدام اصولی جونز برای ترویج ادبیات آسیایی، به‌ویژه ادبیات فارسی، در شبه‌قاره بوده است. این انجمن از همان آغاز برای نشر پژوهش‌های شرقی به انتشار نشریاتی دست زد. نخستین مقاله‌ای که در نشریهٔ انجمن به‌نام تحقیقات آسیایی (Asiatic Researches) به‌چاپ رسید با عنوان «درست‌نویسی واژگان

جونز

آسیایی به خط لاتین» (On the Orthography of Asiatic Words in Roman Letters) بود و نمونه‌هایی از متون بنگالی و سنسکریت و عربی و فارسی (بخشی از مثنوی لیلی و مجنون با مطلع «شیر مست سر پستان الم ــ پرورش یافتهٔ دامن غم» را دربرداشت. چاپ متنی فارسی در آن نشریه از جهت تاریخ چاپ فارسی بسیار اهمیت دارد. زیرا گرچه پیش از آن در کلکته یک کتاب کوچک فارسی (در ۱۷۸۱م) و جزوه‌ای حاوی برخی قوانین (در۱۷۸۲م) چاپ شده بود، اما این نخستین مطلب فارسی بود که در یک نشریهٔ بزرگ آسیایی به‌چاپ می‌رسید. از شمارهٔ دوم نشریهٔ انجمن، رشته مقالات دنباله‌دار و مفصل جونز دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ملل آسیا آغاز شد که شامل مطالبی دربارهٔ مقایسه خدایان روم و یونان با خدایان هندوان، تاریخ و گاه‌شماری هندیان، موسیقی شرقی، تقویم و نجوم، ادبیات سنسکریت هند، هنر، شطرنج و بسیاری چیزهای دیگر بود که از زبان‌های سنسکریت، بنگالی و فارسی به انگلیسی ترجمه می‌شد. جونز در حیوان‌شناسی و گیاه‌شناسی و پزشکی نیز پژوهش‌هایی کرد و حاصل کارش را به صورت مقالاتی در نشریهٔ انجمن به چاپ رسانید. سخنرانی‌های سالیانهٔ جونز در انجمن آسیایی بنگال، از ۱۷۸۵ تا ۱۷۹۴م، حاوی پژوهش‌هایی عمیق دربارهٔ ملل آسیا (هندوان، اعراب، تاتارها، ایرانیان، مردم چین، مرزنشینان و کوه‌نشینان) و فلسفهٔ آسیایی بود و در نشریهٔ انجمن چاپ و منتشر گردید. جونز نخستین کسی است که خویشاوندی میان زبان‌های اروپایی و هندی را اعلام داشت و وی را می‌توان از بنیادگذاران زبان‌شناسی تطبیقی شمرد. جونز قاضی دادگاه عالی کلکته بود و می‌دانست باید از قوانین دینی و عرفی هندیان، از هندو و مسلمان، آگاهی داشته باشد. از این رو، در پی ترجمهٔ قوانین هندوان و مسلمانان به انگلیسی برآمد. به‌فرمان او یکی از دبیران فارسی‌دان بنگالی مجموعهٔ قوانین هندویی به‌نام *Vivadar nava-setu* را به‌فارسی برگردانید و سپس یک‌تن انگلیسی به‌نام نتنیل‌پرسی Nathaniel Persy آن‌را از فارسی به انگلیسی ترجمه کرد. این مجموعهٔ قوانین در ۱۷۸۶م با عنوان *Code of gentoo* منتشر شد. وی که پیش‌تر بغیة‌الباحث عن جمیل‌الموارث موفق‌الدین‌بن‌ملقّن (ــ ۵۷۹ق)، در مبحث ارث بر اساس فقه شافعی، را به انگلیسی برگردانیده و به همراه متن عربی به‌چاپ رسانیده بود (لندن، ۱۷۸۲م). السراجیه فی علم‌الفرائض والمواریث‌الاسلامیه از سراج‌الدین سجاوندی را نیز به انگلیسی برگردانید که در ۱۷۹۲م در کلکته منتشر شد. ترجمهٔ شرایع‌الاسلام حلّی و تحریرالاحکام ابن مطهر نیز با نظارت او انجام گردید که با ترجمه و تعلیقات جان‌بیلی (Baillie) در چهار بخش به‌چاپ رسید (کلکته، ۱۸۰۵م). جونز در ۱۸۷۶م متن هتهوپدیس (*Hitipadesa*) از مجموعه داستان‌های کهن هندی از زبان پرندگان و وحوش)، در ۱۷۸۹م شکونتلا، شاهکار معروف کالیداس نمایشنامه‌نویس پرآوازهٔ هندی، و در ۱۷۹۴م مانوسمهیتا (*Manu Samhita*) را به انگلیسی برگردانید. از دیگر ترجمه‌های او از سنسکریت به انگلیسی، گیتاگویندم (*Gita Govindam*) از جی دیو (Jayadeva) در ۱۷۸۹م و ریتوسمهاره (*Ritusamhara*) از کالیداس در ۱۷۹۲م است. از این میان، مانوسمهیتا / مانواسمرتی (*Manu Smrti*) / مانوه دهرمه شاستره (*Manava dhrma-sastra*) معتبرترین مجموعهٔ قوانین هندویی باستان است و جونز با ترجمهٔ این مجموعهٔ قوانین و نیز برخی کتاب‌های حقوقی اسلام، زمینهٔ لازم را برای تطبیق قوانین بین‌المللی و پیدایش علم حقوق تطبیقی فراهم آورد. در زمینهٔ کتاب‌های فارسی، جونز در سخنرانی‌اش با عنوان «ششمین گفتار دربارهٔ ایرانیان» که در انجمن آسیایی بنگال ایراد کرد (۱۲۰۳ق / ۱۷۸۹م). برای نخستین‌بار اهمیت تاریخی کتاب دبستان مذاهب را شناساند، اما به‌اشتباه محسن فانی کشمیری (ــ ۱۰۸۱ق) را مؤلف آن دانست. وی متن فارسی لیلی و مجنون هاتفی را نیز در ۱۷۸۸م منتشر کرد. در میان نامه‌های وی هم طرح بیست و سه کار بزرگ علمی و ادبی به‌چشم می‌خورد که از آن میان، این طرح‌ها دربارهٔ ایران بوده است: تاریخ ایران از منابع سنسکریت، عربی، یونانی، ترکی و فارسی از کهن‌ترین زمان‌ها تاکنون؛ چاپ متن و ترجمهٔ خمسهٔ نظامی به‌نثر انگلیسی؛ تصحیح و چاپ یک فرهنگ فارسی مانند فرهنگ جهانگیری. جونز به انگلیسی شعر می‌گفت و سروده‌هایش به این زبان حجمی برابر یک کتاب بزرگ را در بر می‌گیرد. وی این اندیشه را در سر داشت که اثری بزرگ، مانند بهشت گمشدهٔ میلتن، با عنوان *Britain Discovered* در دوازده مجلد تدوین نماید. اما اجل مهلتش نداد و سرانجام کار زیاد و ناسازگاری آب و هوای بنگال وی را از پای درآورد. جونز به بیماری کبد درگذشت. به هنگام مرگ نزدیک به سی زبان می‌دانست. پیکرش را در کلکته به خاک سپردند. در دانشگاه آکسفورد نقش برجسته‌ای به یادگار وی ساختند که جونز را در حال آموزش هندوان نشان می‌دهد. نیمرخ وی نیز به عنوان علامت بر روی جلد همهٔ نشریات انجمن آسیایی بنگال نقش بست. مجموعهٔ آثار او، به‌زبان‌های گوناگون، را همسرش در

شش جلد مدوّن ساخت و در ۱۷۹۹م در لندن به‌چاپ رسانید. جونز را پدر خاورشناسی بریتانیا و شیخ‌المستشرقین بریتانیایی دانسته‌اند. وی در شناساندن مشرق‌زمینیان به غربیان باب تازه‌ای گشود و ذهن هموطنان خود را متوجه گنجینهٔ سرشار و پر از نفایس ادبیات آسیایی، به‌ویژه ادبیات فارسی، کرد. نوشته‌هایش و ترجمه‌های وی از حافظ و مولوی و فردوسی و نظامی و دیگر شعرای بزرگ ایران بر اندیشه و آثار شماری از شعرای نامدار انگلیسی، مانند بایرون (۱۷۸۸ـ۱۸۲۴م)، شلی (۱۷۹۲ـ۱۸۲۲م)، تنیسن (۱۸۰۹ـ۱۸۹۲م)، و تامس‌مور (۱۷۷۹ـ۱۸۵۲م) اثر نهاد. سبک وی در ترجمهٔ شعر فارسی نیز بعدها سرمشق ادوارد فیتزجرالد (۱۸۰۹ـ۱۸۸۳م) در ترجمهٔ رباعیات خیام شد. ترجمهٔ جونز از غزل معروف حافظ با مطلع «اگر آن ترک شیرازی به‌دست آرد دل ما را»، برگردانی بسیار شیوا و دل‌پسند به سبک سرایندگان سدهٔ هجدهم انگلستان و با عنوان «نغمهٔ فارسی» (A Persian Song) بوده است. علاقه‌مندی پرشور جونز به زبان و ادبیات فارسی و تلاش‌های گستردهٔ وی برای ترویج آن در میان انگلیسیان هند موجب گردید تا لرد هیستینگز، فرماندار کل انگلیسی هند، دانستن فارسی را از شرایط استخدام در دستگاه حکومتی انگلیس در هند قرار دهد. با تلاش و راهنمایی جونز و گروهی از دوستداران ادبیات فارسی بود که نخست در کلکته و سپس در بمبئی چاپ کتاب‌های فارسی به‌ویژه دیوان‌های شاعران رواج یافت، چنان که نخستین‌بار در ۱۷۹۱م دیوان حافظ در کلکته و سپس کلیات سعدی در چاپخانهٔ شرکت هند شرقی انگلیس به‌چاپ رسید.

منابع: الاعلام، ۱۲۳/۸؛ المستشرقون، ۴۷۳/۲؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۹۸ـ۱۰۰؛ دایرة‌المعارف فارسی، ۷۷۴/۱؛ دائرة‌المعارف مستشرقین، ۱۸۹ـ۱۹۳؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۳۴ـ۵۸؛ فرهنگ کامل خاورشناسان، ۱۰۹ـ۱۱۲؛ موسوعة‌المستشرقین، ۲۰۷ـ۲۰۹؛ مهدی غروی، «انجمن آسیایی بنگال»، راهنمای کتاب، سال نوزدهم، شمارهٔ ۴ـ۶، صص ۳۴۴ـ۳۶۰؛ ی.د، «سرویلیام جونز»، روزگار نو، جلد سوم، شمارهٔ ۱، صص ۲ـ۱۰؛ اچ.آربری، «جونز ایرانی»، روزگار نو، جلد چهارم، شمارهٔ ۱، صص ۳۵ـ۶۶؛ موقر بالیوزی، «جونز ایرانی»، یغما، شمارهٔ ۲۴ (۱۳۵۰ش)، صص ۱۰۲ـ۱۰۸؛

Britannica, 6/610; *Dictionary of Indian Biography*, 226; Dr. Satya Ranjan Banerjee, «Sir William Jones» *Indo-Iranica*, Volume 41, Numbers 1-4, pp.51-71; A.B.Abul Hasnat, «Some aspects of the impact of Sir William Jones's Persian Studies on English Romantic Poetry» *Indo-Iranica*, Volume 44, Numbers 1-4, March, June, Septambre and Decembre, 1991, pp.69-73; Ms. Arpita Bany Padhyay, «Sir William Jones: The Orientalist and his Persian Grammar» *Indo-Iranica*, Volume 49, Numbers 1-4, March, June, Septembre and Decembre 1996, pp.67-81; Jagadish Narayan «Sir William Jones: The Scholar and The Organizer» *Indo-Iranica*, Volume 41, Numbers 1-4, pp.24-33.

برزگر

جوهر (Jaw.har)، غلامحسین خان، ۱۱۶۸ـ پس از ۱۲۳۸ق، ادیب و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ۱۱۸۷ق به خدمت رکن‌الدوله میر موسی‌خان(سید لشکرخان)، که از ۱۱۷۷ق تا مرگش در ۱۱۸۹ق دیوانی نظام حیدرآباد دکن را داشت، پیوست. در ۱۱۹۰ق منشی اعظم الامرا غلام سید خان (ـ۱۲۱۹ق)، دیوان حیدرآباد دکن (۱۱۸۹ـ۱۲۱۹ق) شد و در لشکرکشی وی بر ضد تیپو سلطان همراه او بود. سپس مدتی از کار دیوانی کناره گرفت و چند سالی در محمدآباد (بیدر)نشیمن گزید و به کارهای ادبی پرداخت و مجموعه‌ای از اشعار و مکاتبات با عنوان عرض جوهر و نیز رساله‌هایی در اختر بینی و هندسه و پزشکی و کتابی بی‌نقطه به نام مهر و ماه نوشت. در ۱۲۲۵ق آوازهٔ راجه چندولال (ـ۱۸۴۵م/ ۱۲۶۱ق)، که پس از میر عالم در ۱۸۱۸م/ حـ ۱۲۳۳ق دیوان حیدر آباد شد و تا ۱۸۴۳م/ ۱۲۵۹ق در این مقام باقی ماند، جوهر را باردیگر به حیدرآباد کشاند و وی در آن‌جا به مجالس ادبی که در خانهٔ راجه تشکیل می‌شد راه یافت و به حضور چندابی‌بی، ملقب به ماه لقا بایی(۱۱۸۱ق ـ)، معرفی گشت. چندابی‌بی بانویی بسیار زیبا و موسیقیدان و شاعر بود و دیوان اشعار اردوی او به جا مانده است. جوهر در ۱۲۳۸ق در حیدرآباد به خواهش چندابی‌بی شروع به نوشتن کتابی در رویدادهای دکن به نام تاریخ دل افروز* / ماه‌نامه / تجلیات ماه‌لقا کرد. این کتاب که به گفتهٔ برخی منابع در ۱۲۲۵ـ۱۲۲۹ق نوشته شده است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شماره‌های Add.26260 و Add.24417) و موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد (به شمارهٔ 364 تاریخ) نگهداری می‌شود شامل وقایع دکن از آغاز

فـرمانروایـی نـظام‌المـلک آصـف جـاه(۱۰۸۲ــ۱۱۶۱ق) بـا مقدمه‌ای در نسب خاندان آصف جاه و یک خاتمه و چهارده لمعه است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۱/۱۰ـ ۵۵۲؛ ۱۸۶۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۴/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۸۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/325-326; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/450-457; *Dictionary of Indo -Persian Literature*,276; *Mughals in India* , 232; *Persian Literature*, C.A.storey, 1/754.

برزگر

جوهر آفتابه‌چی (jaw.har-e.āf.tā.be.či)، سدهٔ دهم هجری، نویسندهٔ فـارسی‌نویس شـبه قـاره. از دربـاریان هـمایون گـورکانی و آفتابه‌چی‌شاه بود ودر ۹۶۰ق در دربار مقامی بلند داشته است. او در ۹۶۲ق تـحصیلدار مـالیهٔ هـمتپور/ هـیبتپور و پس از آن خزانه‌چی پنجاب و مولتان شد. جوهر به فـرمان هـمایون بـه نگارش خاطرات خود در کتابی با نام تذکرةالواقعات یـا تـاریخ همایون‌شاهی و یا تاریخ همایون پـرداخت، امـا نـوشتن آن را در ۹۹۵ق پس از مرگ همایون به پایان برد. کتاب با عبارت‌هایی ساده نوشته شده و دارای اطلاعاتی ارزشمند از تاریخ آن دوره است. این کتاب را میجر چـارلز (major charls) بـه انگـلیسی برگردانید و سید معین‌الحق نیز آن را به اردو درآورد که به همت انجمن تاریخ پاکستان چاپ و منتشر شده است.

منابع: بزم تیموریه، ۸۸/۱ـ ۸۹؛ تاریخ نـظم و نثر در ایران، ۳۶۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹۴ـ ۹۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۷؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۴۳/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پـاکستان، ۳۹۶/۱۰ـ ۳۹۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فـارسی، ۱۲۱۵ـ۱۲۱۶؛ نگاهی بـه تـاریخ ادب فارسی در هند، ۲۸۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/927; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 283; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/536.

جهان‌تاب

جـوهرالتـرکیب (jaw.ha.rot.tar.kib)، قـصیده‌ای در دسـتور زبـان فـارسی از شـیوارام شـاه‌جهانپوری، مـتخلص بـه جـوهر. ایـن منظومه قصیده‌ای است میمی در سی‌صد و هفتاد و پنج بیت که در ۱۲۳۵ق ســروده شــده و در آن دســتورزبان فــارسی و اصطلاحات دستوری و صنایع ادبـی بـه نـظم درآمـده است. جوهرالترکیب به چندین بخش تقسیم شده و موضوعات آن‌هـا چنین است: تعریف کلمه و کلام و تقسیم آن به اقسام، مـعانی حروف معانی، حروف عطف و استثنا و استدراک و تشبیه و استفهام و شرط و علت و ندا، بـحث اسـما، ضـمایر، اسـمای اشاره، مرجع ضمیر، اسم مظهر ذاتی، مظهر وصفی، تـصغیر و جمع و اوزان مصدر و صفت مشبه، اوزان مصادر عـربی،اوزان صفت مشبه، اوزان جمع و مصادر مزید و غیره، مسـائل عـلم نحو شروع از مرکبات ناقصه، مرکب اضافی، ترکیب توصیفی و حال و بدل، ذکـر مستثنی و مستثنی مـنه، عـطف و اجـزای مقصورهٔ ضمه، اقسام مرکبات مـمتزجـات، فـعل و اقسـام آن، مصدر و حاصل مصدر، اسمای مشتقه، اقسام فاعل و مفعول، لازم و متعدی، جملهٔ فعلیه و اجزای اصلی آن، افـعال نـاقصه، تنبیه، معرفه و نکره،کلی و جزئی، خواص اسم ذاتی و وصفی، احکام جمله، فرق در جملهٔ اسمیه و فعلیه، زواید جمله، تقدیر اجزای جمله، ترتیب اجزا، جملهٔ خبریه و انشائیه، اقسام جملهٔ مرکب، اقسام عبارات. قیود شعری موجب شده است تا مؤلف نتواند موضوعات را چـنانکه بـاید تـوضیح و بسط دهـد. بـا این‌همه، جوهرالترکیب نخستین قصیده برای آموزش دستورزبان فارسی در شبه قاره بوده و ده‌ها سال در مدارس شبه قاره تدریس می‌شده است و تاکنون چندین بار، از جمله در ۱۸۶۸م در لاهور به‌چاپ رسیده است. جوهرالترکیب را حیدرعلی بن شجاع‌الدین محمد لطیف‌پوری در ۱۲۳۶ق در پـنج بـاب (۱ــ در بـحث حروف، ۲ــ بحث اسم، ۳ــ مرکبات ناقص، ۴ــ فعل و جـملهٔ بسیطه و ۵ــ جمله‌های مرکب و عبارات) شرح کرده است کـه این شرح نیز تاکنون دست‌کم نه بار چاپ شده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۴۲ـ ۵۴؛ دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۸۸ـ ۸۹؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۶۱۲/۲، ۱۶۲۰؛ ۳۲۴۴/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ‌ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۳۵ـ۳۳۶؛ فهرست مشـترک نسـخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۸۹/۱۳ـ ۲۴۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۹۳/۳.

برزگر

جوهر شاه‌جهانپوری (jaw.har-e.šāh.ja.hān.pu.ri)، شیوارام فرزند لکهن لال فرزند موهن لال، ز ۱۲۳۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایته بود. در بریلی و سپس شاه‌جهانپور می‌زیست. از آثارش: منظومهٔ جوهرالترکیب در ۳۷۵ بیت که دستور زبان فارسی در قالب قصیدهٔ میمی است (هند، ۱۲۷۱ق)؛ دلیل‌الترکیب؛ املای جوهری؛ جوهرالتعلیم؛ شواردالنحو (نسخهٔ دانشگاه پیشاور به شمارهٔ ۱۹۶) در نحو و جمله‌بندی فارسی به نثر.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۴۲؛ دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۸۹/۱۳ ۲۴۹۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۳۸۸/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 284.

برزگر

جوهر لکنویی (jaw.har-e.lak.nu.i)، منشی جواهرسنگه، متخلص به جوهر، فرزند بختاور سنگه، متخلص به راقم، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در فارسی شاگرد ناطق مکرانی* و در اردو شاگرد خواجه وزیر بود. او پس از درگذشت ناطق مکرانی، مجموعهٔ اشعار وی را گردآوری کرد و خود مقدمه‌ای به‌فارسی بر آن نوشت و نام کتاب را با توجه به تاریخ گردآوری آن (۱۲۶۴ق)، جوهر معظم نام نهاد. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در تذکره‌های روز روشن، نگارستان سخن و دود چراغ محفل آمده است. جوهر قطعه‌ای بلند در حمایت از مولوی احمدعلی نوشته است. او این قطعه را هنگامی سرود که مولوی احمدعلی مویدالبرهان را در ردّ قاطع برهان غالب نوشت و پس از آن‌که غالب در جواب او تیغ تیز را نوشت، مخالفان و موافقان غالب نیز قطعه‌هایی در جواب هم نوشتند. یکی از آن‌ها قطعهٔ جوهر لکنویی است که در جلد دوم هنگامهٔ دل‌آشوب چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۷۴/۳؛ دود چراغ محفل، ۳۴-۳۷؛ ۵۸-۶۵؛ روز روشن، ۱۸۵؛ نگارستان سخن، ۲۲.

امیرهدائی

جویای تبریزی، داراب‌بیگ ← جویای کشمیری

جویای سرهندی (ju.yā-ye.ser.hen.di)، شیخ محمدفاضل، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در پایان عمر از زادگاهش به دکن کوچید و به‌تعلیم کودکان هندی پرداخت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است. کامگارخان عالی اورنگ‌آبادی (ـ ۱۰۹۵ق) در مدح او ابیاتی سروده است.

منابع: بهارستان سخن، ۶۷۱-۶۷۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۵۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۰۹؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۵۵-۱۵۶؛ صبح گلشن، ۱۱۰؛ نشتر عشق، ۳۶۱/۱-۳۶۲.

فتح‌نیا طبری

جویای کشمیری (ju.yā-ye.kaš.mi.ri)، میرزا داراب بیگ (ـ ۱۱۱۸ق)، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیاکانش از مردم تبریز بودند، اما وی در کشمیر زاده شد و در همان‌جا برآمد. پدرش نیز شاعر بود و سامری تخلص می‌کرد. جویا با سالک قزوینی، طالب آملی، کلیم کاشانی و بیدل لاهوری هم‌روزگار بود و ملا ابوالحسن ساطع، قبول کشمیری و عبدالغنی سبزواری از شاگردان وی بودند. جویا و بیدل از شعر یکدیگر تأثیر می‌گرفتند و از طرز سخن یکدیگر تقلید می‌کردند. اما هر دو به صائب تبریزی ارادت می‌ورزیدند. دیوان جویا که نزدیک ۷۰۰۰ بیت شعر دارد و انواع شعر از قصیده، غزل، رباعی، مثنوی و مقطعات را دربرمی‌گیرد در ۱۳۳۷ش/ ۱۹۶۰م به اهتمام دکتر محمد باقر در لاهور به چاپ رسیده است. آوازهٔ جویا بیشتر در غزلسرایی است. جویا دو مثنوی به نام‌های حاتمیه و حسن معنی سروده که هردو در وصف زادبومش کشمیر است. برخی گفته‌اند که جویا بعد از ملا طاهر غنی بزرگ‌ترین شاعر کشمیر بوده است. برادرش گویا نیز شاعر بود.

منابع: برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۸۵-۹۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵(۲)/ ۱۳۵۳-۱۳۵۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۲۳-۱۳۳۸؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۰۱-۱۰۲؛ دیوان جویای کشمیری؛ الذریعه، ۲۱۲/۹؛ صبح گلشن، ۱۱۰-۱۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۸۳-۴۸۴؛ منتخب‌اللطایف، ۱۴۲؛ نتایج‌الافکار، ۵۴-۵۵؛ «نگاهی به اشعار هندی گوی بزرگ (جویا)»، کیهان، ۱۹مهر ۱۳۶۹، «کتاب‌های تازه»؛ سخن، سال ششم، شمارهٔ ۲، ص۱۷۹؛ محمد ظفرخان، «داراب‌بیگ جویا کشمیری»، هلال، جلد۱، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۱ش، صص ۳۹- ۴۹؛

Dictionary of Indo -Persian Literature ,288.

رسولی

جهان‌آرا بیگم (ja.hān.ā.rā.bey.gom)، مشهور به بیگم‌صاحب، پادشاه‌بیگم و فاطمةالزمان، فرزند شاه‌جهان (۱۰۲۷ ـ ۱۰۶۸ق)، ۱۰۲۳ ـ دهلی ۱۰۹۲ق، شاهدخت، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین دختر شاه‌جهان گورکانی بود. تجوید، عربی، ادبیات فارسی و تدبیر منزل را از ستی‌النسا (ـ ۱۰۵۶ق)، خواهر طالب آملی (ـ ۱۰۳۶ق)، فرا گرفت. پس از درگذشت مادرش ارجمندبیگم / ممتاز محل (ـ ۱۰۴۰ق) در خانواده نفوذ فراوان به‌دست آورد. مانند برادرش داراشکوه (۱۰۲۴ ـ ۱۰۶۹ق) به تعالیم صوفیه علاقهٔ فراوان داشت و هر دو از شاگردان ملاشاه بدخشی (ـ ۱۰۷۲ق) بودند. پیش از ۱۰۴۹ق پیرو سلسلهٔ چشتیه بود و پس از آن به تشویق و معرفی برادرش به‌طریقهٔ قادریه پیوست. داراشکوه وی را به‌نام‌های رابعهٔ عصر، مریم وقت، عابدهٔ عارفه، کاملهٔ واصله و همشیرهٔ بزرگ می‌نامید. زمانی که پدرش در دژ اگره دربند بود، وی با اخلاص در خدمت پدرش بود و پس از مرگ پدرش به دهلی بازگشت. جهان‌آرا بیگم بسیار شعردوست و بخشنده بود و گه‌گاه خود نیز شعر می‌سرود. در ۱۰۵۸ق مسجد جامعی برای شهر اگره برآورد. از دیگر کارهای وی مجموعهٔ سرا، حمام و باغ صاحب‌آباد در چاندی چوک، باغ جهان‌آرا در اگره، معروف به باغ زهرا، و چند مسجد در اگره است که با سنگ قرمز و مرمر سفید تزیین شده است. جهان‌آرا بیگم در صحن آرامگاه شیخ نظام‌الدین اولیا گوری برای خود برگزید و چون درگذشت در همان‌جا به خاکش سپردند. از آثارش: رسالهٔ صاحبیه دربارهٔ ملاشاه بدخشی (ـ ۱۰۷۲ق) و مریدان او و خود جهان‌آرابیگم (تألیف در ۱۰۵۱ق) که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر و رونوشتی از آن که ۳۵ صفحه است نزد جلال نایینی نگه‌داری می‌شود. این اثر دو ترجمه به اردو دارد که یکی از محمدابراهیم دار (لاهور، ۱۹۳۷م) و دیگری از محمداسلم (لاهور، ۱۳۹۹ق) است؛ مونس‌الارواح در اخبار و کرامات معین‌الدین سجزی (ـ ۶۳۳ق) و برخی پیروان او که تألیف آن در ۱۰۴۹ق به‌پایان رسید. جهان‌آرابیگم برای نوشتن مونس‌الارواح از سفینةالاولیای داراشکوه بهره جسته است. نسخه‌ای از این کتاب که در ۱۰۹۱ق کتابت شده در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. مونس‌الارواح چهار ترجمه به اردو دارد، از محمد فضل حق (لکنو، ۱۳۱۵ق)، ظهیر احمد ظهیری (لاهور، ۱۳۲۶ق)، ابوسراج که ترجمهٔ اردوی این اثر را انیس‌الاشباح نامید (لکنو، ۱۳۵۰ق) و ضیاءالدین برنی (کراچی، ۱۳۷۵ق). در جامع‌الانشاء که مجموعهٔ نامه‌های پادشاهان هند و ایران و برخی از امرا و کارگزاران دربار دهلی است، برخی نامه‌های جهان‌آرابیگم آمده که آن نامه‌ها را برای اورنگ‌زیب نوشته است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۵۴۵/۷ ـ ۵۴۶؛ از رابعه تا پروین، ۱۰۵؛ اوپانیشاد (سرّ اکبر)، مقدمه، ۱۴۲، ۱۵۹؛ پادشاهنامه، ۶۲۸/۳ـ ۶۲۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۲۸/۵، ۱۵۸۳؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۳۲۳؛ تذکرةالخواتین، ۸۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۲۶، ۴۱۰، ۴۲۹؛ عمل صالح، ۸۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۹۸/۱۱؛ کاروان هند، ۷۴۲؛ مقالات‌الشعرا، ۵۰۰؛ آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۴، صص ۵۲ـ ۵۳؛ دکتر سیده خورشید فاطمهٔ حسینی، «شخصیت جهان‌آرا دختر شاه‌جهان پادشاه تیموری»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۷، صص ۱۸۳ـ۱۹۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts In the British Museum, 3/984; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 274-275; *Mughals In India*, 218-219.

رسولی

جهان آزاد (ja.hā-ne.ā.zād)، ماهنامه / دوهفته‌نامهٔ سیاسی، اجتماعی، ادبی و خبری، به‌فارسی و گاه انگلیسی. نخستین شمارهٔ آن، در ۱۳۲۰ش، در دهلی، با صاحب امتیازی و مدیرمسئولی سید محمد سجادی (تمدن‌الملک) و سردبیری ع.جباری منتشر شد. انتشار این ماهنامه در ۱۳۳۲ش از انتشار باز ایستاد و مجلهٔ هلال درکراچی جای آن‌را گرفت. مجموعه‌ای از جهان آزاد در آرشیو طباطبایی نائینی، کتابخانهٔ مرکزی فارس و کتابخانهٔ آستان قدس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۸/۳ـ۶۲۹؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۷۴/۲.

مرتضوی

جهان‌شاه رضوی، سید میرجان محمد بهکری ← میر بهکری

جهانگیر گورکانی (ja.hān.gir-e.gur.kā.ni)، سلیم، ملقب به

جهانگیر گورکانی

نورالدین محمد، پسر جلال‌الدین اکبر گورکانی، ۱۷ ربیع‌الاول ۹۷۷ـ ۲۷ صفر ۱۰۳۷ق، پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق). در فتحپور سیکری نزدیک آگره در خانهٔ شیخ سلیم چشتی که ولادت وی را بشارت داده بود به‌دنیا آمد و ازاین‌رو او را سلیم نام نهادند، اما پدرش اکبر همیشه او را شیخوبابا خطاب می‌کرد. مادرش مریم‌الزمانی دختر راجه بهارامل راجپوت، حاکم جی‌پور، بود. سلیم در ۹۸۱ق به مکتب رفت و در خدمت استادانی مانند میرکلان محدث هروی، ملک‌الشعرا فیضی و عبدالرحیم‌خان خانان نه‌تنها فنون کشورداری و جنگاوری بلکه هیئت، طبیعیات، فن انشا و خوش‌نویسی را به‌خوبی فراگرفت و در زبان‌های فارسی، عربی و ترکی مهارت یافت. وی، همانند دو برادر کهتر خود، مراد (ـ ۱۰۰۷ق) و دانیال (۹۷۹ـ ۱۰۱۳ق)، از آغاز جوانی در دستگاه پدرش دارای مشاغل و مناصب دولتی بود. جلال‌الدین اکبر هنگامی که از آگره رهسپار دکن بود وی را به ولی‌عهدی خود برگزید و به حکومت اجمیر و جنگ با رانای اودیپور گماشت. اما اندکی بعد، سلیم که اکبر و سپاهیانش را درگیر جنگ‌های گوناگون دید بر آن شد تا در حیات پدر بر تخت نشیند. پس رو به آگره تختگاه اکبر نهاد و چون از گرفتن آن شهر درماند به اله‌آباد رفت و آن‌جا را بگرفت و خود را شاه خواند (۱۰۱۰ق). جلال‌الدین اکبر با شنیدن خبر شورش سلیم با شتاب به آگره بازگشت و رایزن اصلی‌اش ابوالفضل علامی را که در دکن بود نزد خود فراخواند، اما ابوالفضل در نزدیکی گوالیار به‌دست راجه نرسنگه دیو، از راجپوتان بندیله، کشته شد و نرسنگه سر او را برای سلیم فرستاد (۱۰۱۱ق). به وساطت سلیمه سلطان‌بیگم، بیوهٔ بیرم‌خان، جلال‌الدین اکبر و سلیم موقتاً آشتی کردند. سلیم به آگره رفت و نواخت یافت و به اله‌آباد بازگشت. با این همه، سلیم از آن پس نیز تا مرگ جلال‌الدین اکبر با پدر رفتاری سرکشانه و نابخردانه داشت، چندان‌که هنگامی که جلال‌الدین اکبر در بستر بیماری افتاد، برخی امرا، مانند راجه‌مان سنگه و خان‌اعظم، با توجه به این‌که دو پسر دیگر او مراد و دانیال درگذشته بودند بر آن شدند تا خسرو (۹۹۶ـ ۱۰۳۱ق)، پسر بزرگ سلیم، را به شاهی بنشانند، ولی چون جلال‌الدین اکبر سلیم را جانشین خود معرفی کرده بود نتوانستند کاری از پیش ببرند و سرانجام وی با پشتیبانی بیشتر درباریان پس از مرگ پدرش با لقب ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی در آگره برتخت شاهی نشست (۲۰ جمادی‌الثانی ۱۰۱۴ق).وی در آغاز فرمانروایی، شورش خسرو را که از آگره گریخته و لاهور را در محاصره گرفته بود فرونشاند و وی را دستگیر و زندانی کرد (۱۰۱۴ق) و شماری از پشتیبانان او، مانند گروارجُن، رهبر روحانی سیک‌ها، را بکشت. همچنین در آغاز پادشاهی، پسر دوم خود پرویز (ـ۱۰۳۶ق) را به جنگ راناامرسنگه حاکم اودیپور فرستاد، ولی تسخیر قلمرو رانا به‌زودی میسر نشد تا سرانجام شاهزاده خرم (شاه‌جهان آینده)، پسر دیگر جهانگیر، در ۱۰۲۳ق آن سرزمین را گشود و رانا به فرمانبرداری از جهانگیر گردن نهاد. جهانگیر در ۱۰۱۶ق که در کابل اردو زده بود، فرمان داد تا زنجیر از دست و پای خسرو بگشایند و بر آن شد تا از گناه وی درگذرد. ولی با کشف توطئه‌ای برای کشتن پادشاه که ظاهراً خسرو در پشت آن بود جهانگیر از تصمیم خود برگشت و خسرو را باردیگر زندانی کرد. جهانگیر که از دورهٔ شاهزادگی دل‌باختهٔ نورجهان‌بیگم (ـ۱۰۵۵ق) دختر زیبا و هنرمند اعتمادالدوله غیاث‌بیگ تهرانی بود برای تصاحب او شوهرش علی‌قلی استاجلو، مخاطب به شیرافکن‌خان، را که از زمان جلال‌الدین اکبر فرماندهٔ بردوان در بنگاله بود ناجوانمردانه به قتل آورد (۱۰۱۶ق). نورجهان تا چندی از زناشویی با جهانگیر تن زد، ولی سرانجام بدین کار رضایت داد (۱۰۲۰ق) و از آن پس رفته‌رفته چندان در امور کشور نفوذ یافت که نام وی را با نام جهانگیر بر سکه زدند. در ۱۰۲۱ق اسلام‌خان و شجاعت‌خان، سرداران جهانگیر، شورش عثمان‌خان افغان در بنگاله را فرونشاندند و وی را بکشتند و سراسر بنگاله را زیر فرمان گورکانیان درآوردند. در پی لشکرکشی شاهزاده خرم به دکن در جنوب هند (۱۰۲۵ق)، ملک عنبر حبشی سردار دولت نظام‌شاهیان احمدنگر که درواقع اختیار کارهای آن مملکت را در دست داشت و نیز شاهان بیجاپور و گلکنده به فرمانبرداری از جهانگیر تن دردادند و پیشکش‌های گران به درگاه او فرستادند (۱۰۲۶ق) و خرم به پاس این خدمات به لقب شاه‌جهان مخاطب گشت. از مهم‌ترین فتوحات دورهٔ جهانگیر تسخیر دژ کانگره / نگرکوت در پنجاب به دست خرم بود (۱۰۳۰ق). در ۱۰۳۱ق شاهزاده خسرو که خرم وی را همراه خود به دکن برده بود به مرگی مشکوک که گویند خرم در آن دست داشت درگذشت. در همان سال قندهار از تصرف گورکانیان هند بیرون رفت و به دست شاه عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق) افتاد. سال‌های پایانی زندگی جهانگیر مواجه با رقابت و کشمکش دسته‌بندی‌های نیرومند درباری به رهبری نورجهان از یک سو و برادرش ابوالحسن آصف‌خان

(ـ۱۰۵۱ق) از سوی دیگر بر سر جانشینی جهانگیر بود. نورجهان می‌خواست شهریار پسر کهتر جهانگیر را که دامادش (شوهر دختر نورجهان از شوهر اول خود) بود بر تخت بنشاند، در حالی‌که آصف‌خان از داماد خود خرم/ شاه‌جهان (شوهر دخترش ممتازمحل) هواداری می‌کرد. شاه‌جهان که می‌دید جهانگیر زیرنفوذ نورجهان به شهریار گرایش دارد در ۱۰۳۲ق بشورید. شورش خرم سراسر هند را دربرگرفت و بسیاری بدو پیوستند، ولی سرانجام این شورش با کاردانی و دلاوری مهابت‌خان کابلی شکسته شد. خرم از در پوزش‌خواهی درآمد و دو پسر خود داراشکوه و اورنگ‌زیب را به نوا نزد جهانگیر فرستاد (۱۰۳۴ق). اندکی بعد جهانگیر، ظاهراً در نتیجهٔ تلقینات نورجهان، به مهابت‌خان بدگمان شد و در پی دستگیری او برآمد. ولی مهابت‌خان پیش‌دستی کرده جهانگیر را غافلگیر و دستگیر کرد (۱۰۳۵ق) و نزدیک یک سال او را خانه‌بند نگه‌داشت. جهانگیر به یاری نورجهان از بند رهایی یافت و در پی آن، مهابت‌خان به دکن گریخت و به شاهزاده خرم پیوست. در این اثنا شاهزاده پرویز که از مدعیان بالقوهٔ تاج و تخت بود بر اثر افراط در باده‌نوشی درگذشت. نورجهان، خان‌جهان لودی را به فرماندهی سپاه شاهی برای سرکوبی خرم و مهابت‌خان گماشت، ولی پیش از آنکه بتواند به نقشه‌هایش جامهٔ عمل بپوشاند، جهانگیر که پس از آزادی به کشمیر رفته و در آن‌جا بیمار شده بود در راه بازگشت به لاهور درگذشت. پیکر او را به لاهور بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. در نبردهایی که پس از مرگ جهانگیر بر سر جانشینی او درگرفت شاهزاده خرم (شاه‌جهان) پیروز درآمد و بر تخت شاهی نشست. آرامگاه جهانگیر در شاهدرهٔ نزدیک لاهور از ساختمان‌های بسیار زیبا و باشکوه کنار رودخانهٔ راوی است و در نزدیکی آن آرامگاه نورجهان که هر دو بنا را خود برآورده بود نهاده است. جهانگیر فرمانروایی کتاب‌خوان، پشتیبان اهل ادب و هنر، و شناسندهٔ تیزبین آدم‌ها و چیزها بود و فرهیخته‌ترین و بافرهنگ‌ترین کس در میان تیموریان به‌شمار می‌آید. وی را فرمانروایی آگاه، مهربان، باگذشت و گشاده‌دست گفته‌اند. از ستمگری بیزار و شیفتهٔ دادگری بود؛ نخستین فرمان وی پس از برآمدن به تخت شاهی، آویختن زنجیر زرین عدل با شصت زنگ بر کنگرهٔ شاه‌برج دژ آگره بود تاستم‌رسیدگان بتوانند در هرگاه از شبانه‌روز با تکانیدن آن فریادخواهی خود را به گوش او برسانند. وی عاشق طبیعت بود. ازاین‌رو، گرچه آگره تختگاهش بود، از ۱۰۲۲ق غالباً در لاهور و کشمیر به‌سر می‌برد. خاطرات او (توزک جهانگیری/ جهانگیرنامه*) که به نثری ساده و روان نوشته شده پر از مطالب دل‌انگیز در وصف مناظر زیبای کشمیر و دیگر جاهای دلکش و زیبا و جانوران و گیاهان و مناطقی است که از آن‌ها دیدن کرده بود. جهانگیر نویسنده‌ای زبردست بود و خاطرات او هم‌ارز خاطرات بابر و شاید ارزشمندتر از آن است، هر چند در این یادداشت‌ها وی گاهی خود را همچون مردی خشن و بی‌توجه به اصول اخلاقی تصویر می‌نماید که گزارش کرده‌هایش بیزاری و خشم انسان را برمی‌انگیزد. با این‌همه، وی در سنجش با بابر در بیان کرده‌هایش صداقت و صراحت بیشتری دارد مگر در چند مورد که آگاهانه می‌کوشد بر حقیقت سرپوش گذارد (از جمله دربارهٔ کشتن شیرافکن‌خان). جهانگیر در باده‌نوشی و خوردن افیون افراط می‌کرد و همین زیاده‌روی ظاهراً در تضعیف قوای جسمانی او و پیش انداختن مرگش تأثیر داشت. گه‌گاه بسیار خشن و ستمگرانه رفتار می‌کرد، از جمله یک‌بار دستور داد تا لواط‌کاری را زنده پوست بکنند و دیگری را اخته سازند. «درواقع جهانگیر موجود عجیبی بود از طبایع آمیخته. او مردی بود که می‌توانست بایستد و پوست کندن زندهٔ انسانی را تماشاکند یا، چنان‌که خود می‌گوید، یکی را بکشد و پای دو نفر را ببرد، تنها برای آنکه بی‌موقع سر از پناهگاه بیرون آورده و شکار او را رمانده‌اند. با این وجود، او هنوز می‌توانست دوستدار عدالت باشد و نیز می‌توانست پنج‌شنبه شب هر هفته را به مباحثات عالمانه و عارفانه بنشیند و شعر فردوسی را در منع آزار حیوانات زمزمه کند: میازار موری که دانه‌کش است ـ که جان دارد و جان شیرین خوش است.» از جنبه‌های خوب شخصیت جهانگیر، لذت عمیقی بود که از طبیعت می‌برد، و عشقی بود که به گل‌ها می‌ورزید. در پادشاهی او، روی‌هم‌رفته مردم از آرامش و رفاه نسبی برخوردار شدند، صنعت و تجارت شکوفید، و معماری و نقاشی و ادبیات پیشرفت کرد. در دورهٔ جهانگیر، به‌رغم نفوذ گستردهٔ ایرانیان شیعه در دربارش، علمای متعصب اهل سنت، برخلاف دورهٔ جلال‌الدین اکبر، از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. ازاین‌رو هنگامی که معلوم شد قاضی نورالله شوشتری که در مقام قاضی‌القضات لاهور احکام خود را بر وفق فقه اهل سنت صادر می‌کرد تمایلات شیعی دارد جهانگیر حکم اعدام او را صادر کرد (۱۰۱۹ق). گفتنی است جهانگیر، شیخ احمد سرهندی، از علما و عرفای بزرگ اهل سنت هند را که دعوی

اصلاح‌گری داشت، مزوّر و شیاد می‌شمرد و وی را مدت یک سال در دژ گوالیار زندانی کرد. جهانگیر پادشاهی شاعر، انشاپرداز، تاریخ‌نگار و خوش‌نویس بود و در نقاشی نیز دست داشت. دورهٔ او را، به‌ویژه پس از ازدواج با نورجهان‌بیگم، می‌توان دورهٔ اقتدار ایرانیان در دربار تیموریان هند شمرد. زبان دربار و همهٔ نوشته‌های پادشاهی فارسی بود. وی در تشویق نویسندگان و سخنوران فارسی‌زبان و دیگر هنرمندان از همهٔ پیشروان و حتی از پدر خود جلال‌الدین اکبرگوی سبقت را ربود و بهترین مناصب و گران‌بهاترین نوازش‌های خود را بدانان اختصاص داد. طالب آملی ملک‌الشعرای دربارش بود. از دیگر شاعران درگاه او می‌توان از عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، حیاتی گیلانی، شکیبی اصفهانی، حسن‌بیگ خاکی شیرازی، حکیم رکنای کاشانی، فغفوری گیلانی، صوفی مازندرانی، فسونی یزدی، شاپور تهرانی و اسد قزوینی نام برد. خود نیز گاهی شعری در حد متوسط می‌سرود و شعرشناس خوبی بود. در زمان جهانگیر تاریخ‌نویسی فارسی رشد بسیار کرد و گذشته از جهانگیرنامه که با ارزش‌ترین اثر تاریخی روزگار او است، تاریخ‌های بسیاری به فارسی تألیف یافت که از آن جمله‌اند اقبالنامهٔ جهانگیری نوشتهٔ معتمدخان، روضة‌الطاهرین تألیف خواجه طاهر سبزواری، حالات اسدبیگ از اسد قزوینی، منتخب‌التواریخ از خاکی شیرازی، تاریخ خانجهانی نوشتهٔ نعمت‌الله هروی، مآثر رحیمی از عبدالباقی نهاوندی، بهارستان غائبی از غائبی اصفهانی، انفع‌الاخبار از امین بلخی، تاریخ کشمیر از حیدرملک کشمیری و تاریخ طاهری از طاهر محمد تتوی. از فرهنگ‌های فارسی فرهنگ جهانگیری تألیف میرجمال‌الدین حسن انجوشیرازی، چهار عنصر دانش از امان‌الله حسینی، و فرهنگ در دری از علی یوسفی شیروانی (۱۰۱۸ق) و نیز تذکره‌های مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی ملا قاطعی هروی، عرفات‌العاشقین تقی اوحدی و تذکرهٔ میخانهٔ عبدالنبی قزوینی در زمان او تألیف شده‌اند. جهانگیر هنرهای زیبا، مانند نقاشی و موسیقی و معماری را بسیار دوست می‌داشت و تشویق می‌کرد. در روزگار او نقاشان برجسته‌ای مانند آقارضا هروی و پسرش ابوالحسن نادرالزمان، محمدنادر سمرقندی، محمد مراد، بشن داس، گُوَردهن، و منوهر، و خوش‌نویسان نامداری همچون عبدالله مشکین قلم، محمدحسین زرین‌قلم و عبدالرحیم عنبرین قلم به‌سر می‌بردند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۴۵۸/۵ـ ۴۶۰؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳، ۱۹ـ ۳۰، ۸۰، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۹۶ـ ۱۹۸؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۵۳ـ ۲۹۵؛ تاریخ فرشته، ۲۵۸/۱، ۲۷۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۹ـ ۲۸۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۸۲ـ ۸۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۱۰ـ ۱۱۱؛ جهانگیرنامه؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۷۸ـ ۴۸۰؛ داستان ترکتازان هند، ۳۴۹/۲ـ ۳۶۳، ۳۸۰ـ ۴۶۰؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۱۸/۱ـ ۴۱۹، ۵۳۲ـ ۵۳۳؛ شمع انجمن، ۱۰۶؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۸۱ـ ۸۸، ۹۰ـ ۹۱؛ کاروان هند، در صفحات فراوان؛ کلمات‌الشعرا، ۲۲ـ ۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۶۰۵/۱ـ ۶۰۷؛ نتایج‌الافکار، ۱۵۶ـ ۱۵۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۰/۵ـ ۱۲۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۹ـ ۴۰۵؛ غلام‌سرور، «ادبیات فارسی در عهد نورالدین محمد جهانگیر»، هلال، سال یکم، شمارهٔ ۶، صص ۷، ۱۴، ۵۶؛ باستانی پاریزی، «یادداشتهای خصوصی روزانهٔ جهانگیر»، یغما، سال پنجم، صص ۱۲۴ـ ۱۳۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 274; *Encyclopaedia of Islam*, 2/379-381.

برزگر

جهانگیرنامه (ja.hān.gir.nā.me)/ توزک جهانگیری / واقعات جهانگیری / روزنامهٔ جهانگیری / مقالات جهانگیری، کتابی به‌فارسی در گزارش وقایع روزانه و رویدادهای پادشاهی جهانگیر از روز تاجگذاری (جمادی‌الثانی ۱۰۱۴ق) تا نیمه‌های سال هفدهم (۱۰۳۱ق)، از محمدسلیم ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق). به سبب بیماری جهانگیرشاه و به درخواست وی، معتمدخان صاحب اقبالنامهٔ جهانگیری، وقایع زندگی جهانگیر را از ۱۰۳۱ ــ ۱۰۳۳ق با نظارت خود او ادامه داد. پس از آن در زمان محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۰۳۷ق)، میرمحمد هادی، حوادث آخرین چهارسال دورهٔ پادشاهی جهانگیر (۱۰۳۳ ــ ۱۱۶۱ق) و دورهٔ شاهزادگی وی را با استفاده از اقبالنامهٔ جهانگیری و مآثر جهانگیری اثر کامگار حسینی، به رشتهٔ تحریر درآورد. جهانگیرشاه، در نوشتن جهانگیرنامه، به دیده‌ها و شنیده‌های خود متکی بود و در برخی موارد که خود شاهد و ناظر حوادث نبود، از گزارش‌های وقایع‌نگاران رسمی و اسناد و مدارک موجود در بایگانی دولتی استفاده کرد. یکی از امتیازهای این کتاب آن است که تاریخ پادشاهی جهانگیرشاه، به‌قلم خود او است، دیگر آن که شرط صداقت در آن رعایت شده و سوم آنکه

به اسباب و علل وقایع و نتیجه‌گیری آن‌ها نیز پرداخته است. نثر آن ساده و فصیح و بدون تکلف است. سبک نگارش آن یکسان نیست و با موضوع‌های مختلف، عوض می‌شود. جهانگیرنامه بدون مقدمه و خاتمه و به شیوهٔ سالنامه‌ای نوشته شده و گاهی حوادث آن بدون ترتیب تاریخی است. با این حال در داشتن ارزش و اعتبار تاریخی، تنوع مطالب، جامعیت موضوع، حسن انشا و صراحت لهجه از بزرگ‌ترین کتاب‌های تاریخی هند و نیز بازتابندهٔ جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، ادبی، فرهنگی، دینی و بیان‌کنندهٔ رفتار و کردار شاهزادگان و امیران آن عصر است. متن کامل جهانگیرنامه همراه با ذیل جهانگیری از معتمدخان و تکملهٔ محمدهادی، به اهتمام سیداحمدخان و با عنوان توزک جهانگیری در علیگر به چاپ رسید (۱۲۸۱ق) و در ۱۹۱۴م / ۱۳۳۲ق لکنو نیز تجدید چاپ شد. نسخه‌ای از جهانگیرنامه در کتابخانهٔ آستان قدس نگه‌داری می‌شود که با نسخهٔ لکنو تفاوت زیاد دارد و مطالبی در آن آمده که در این نسخه نیست. این کتاب به‌دست ناشناسی خلاصه شد و با عنوان منتخبات توزک جهانگیری به‌چاپ رسید (لاهور، ۱۸۸۴م). جهانگیرنامه، چندین‌بار به زبان اردو و انگلیسی ترجمه شده است، از جمله ترجمهٔ انگلیسی راجرز با نام توزک جهانگیری که در ۱۹۰۹م منتشر شد و ترجمهٔ اردوی آن از اعجازالحق قدوسی است که ۱۹۶۸م / ۱۳۸۸ق در لاهور چاپ شد. ترجمهٔ اردوی دیگری از این کتاب به قلم سید احمدعلی رامپوری در دست است که در ۱۲۹۱ق در کانپور به چاپ رسید. جمیل‌الدین احمد در این ترجمه بازنگری کرده و در ۱۳۸۵ق آن را در لاهور به چاپ رسانده است.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۴۷-۲۵۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۶؛ جهانگیرنامه، به‌کوشش محمدهاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۳۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۸/۱۰-۴۲۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای چاپی، ۱۲۳۷-۱۲۳۸؛ احمد گلچین معانی، «توزک جهانگیری»، وحید، دورهٔ چهاردهم، شمارهٔ ۱۹۰ و ۱۹۱، صص۸۴-۹۰؛ همان، «توزک جهانگیری نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی»، هنر و مردم، سال دوازدهم، شمارهٔ ۱۴۰ و ۱۴۱، صص۷۴-۸۴؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India office, 1/119-120; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/116-118; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic society of Bengal*, 14-15.

حجتی

جهانگیری، فرهنگ ← فرهنگ جهانگیری

جهان لاهوری (ja.hān-e.lā.hu.ri)، بینی‌نراین فرزند مهاراجه لکشمی‌نراین فرزند لاله لچهمی‌نراین، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر، نویسنده و مترجم شبه قاره. پدرش از بزرگان و امرای عصر بود. برادرش کهیم نراین، متخلص به رند، نیز مردی دانشور و شاعر بود و به اردو و بیشتر به فارسی شعر می‌گفت. بینی‌نراین از گردش روزگار، تباه و پریشان به کلکته افتاد و در آن‌جا، پس از گذراندن مدتی به پریشانی و بی‌کاری، به پایمردی حیدربخش حیدری به استخدام کالج فورت‌ویلیام درآمد. وی به اردو می‌سرود و می‌نوشت و ترجمه می‌کرد. از آثارش: ۱ـ چهار گلشن به‌اردو که قصه‌ای عشقی در داستان دلدادگی کیوان‌شاه است؛ ۲ـ نوبهار که برگردان اردوی داستان عشقی فارسی گل و صنوبر است و در ۱۲۴۰ق به انجام رسیده است. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ شخصی سید محمدتقی بلخی مقیم پتنا / عظیم‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ ترجمهٔ تنبیه‌الغافلین شاه رفیع‌الدین دهلوی (ـ ۱۲۳۳ق) به اردو که در ۱۲۴۵ق به انجام رسیده است. از این ترجمه ظاهراً چنین برمی‌آید که بینی‌نراین به دین اسلام درآمده بود؛ ۴ـ دیوان جهان (نوشته در ۱۲۲۹ق / ۱۸۱۴م) به‌اردو که تذکرهٔ شاعران اردو است و شرح احوال مختصر ۱۲۵ شاعر را در بر دارد. در کالج فورت ویلیام هر سال در ۲۵ ژوئیه جلسهٔ مشاعره‌ای با حضور شاعران درون و بیرون کالج تشکیل می‌شد و در این تذکره، غزل‌های یکی از این جلسات مشاعره پیوست است.

منابع: تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۱۴/۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۲، ۲۷۴؛ داستان تاریخ اردو، ۱۳۴-۱۳۷؛ سخن شعرا، ۱۹۲.

برزگر

جهان‌نامه ← فنایی

جهانی، فضل‌الله سمنانی ← فضل‌الله جهانی سمنانی

جهانیان جهانگشت، جلال‌الدین حسین بخاری فرزند سید احمد کبیر ← مخدوم جهانیان جهانگشت

جهتمل معتبرخان ← فضل‌الله جهانی سمنانی

جهتمل معتبرخان ← هندوی سرهندی

جی‌سنگه سوایی (joy.sen.ghe.se.vā.i)، دهیراج راجه جی‌سنگه (بجی سنگه) سوایی/ سیوایی فرزند بشن سنگه فرزند راجه‌رام سنگه فرزند میرزا راجه/ راجا جی‌سنگه، ـ۱۱۵۶ق/ ۱۱۷۴م، دولتمرد و اخترشناس فارسی‌نویس شبه قاره. از خاندان نامداری از راجپوتان کچهواهه بود. این خاندان بر شهر امبر/انبر/انبیر در اجمیر و پیرامون آن فرمان می‌راندند و خراجگزار گورکانیان هند بودند. نیای بزرگ او، میرزا راجه جی سنگه (ـ۱۰۷۷ق) از برجسته‌ترین سرداران درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) و پسرش اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) بود. بجی‌سنگه پس از مرگ پدر خود، در سال چهل و چهارم پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۱۱۱ق) به راجگی انبیر رسید و منصب هزار و پانصدی ذات هزار سوار و خطاب راجه‌جی‌سنگه یافت و به جایش برادر وی لقب بجی‌سنگه گرفت. در ۱۱۱۴ق همراه جمدةالملک اسدخان به تسخیر دژ کهلنا/ کهیلنا در دکن فرستاده شد. چون در تسخیر آن دژ دلاوری شایانی از خود نمایاند منصبش به دو هزاری ذات دو هزارسوار ارتقا یافت. در جنگ‌هایی که پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) بر سر جانشینی وی درگرفت از شاهزاده اعظم‌شاه (ـ۱۱۱۹ق) هواداری کرد. ازاین‌رو، شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـ ۱۱۲۴ق) انبیر را، که بجی‌سنگه برادر جی‌سنگه نیز مدعی آن بود، از دست جی‌سنگه بیرون آورد و سیدحسین‌خان بارهه را به فوج‌داری آن‌جا گماشت. اما جی‌سنگه به این وضع تن نداد و بارها با سیدحسین‌خان به جنگ پرداخت تا سیدحسین‌خان به قتل آمد. بهادرشاه قصد سرکوبی او را داشت، ولی در پی برافروخته شدن آتش شورش سیک‌ها در پنجاب، ناگزیر به‌گونه‌ای با او و دیگر سرکردگان راجپوت کنار آمد و مهمشان را به فرصتی مناسب واگذارد، که البته با مرگ بهادرشاه (۱۱۲۴ق) چنین فرصتی هم پیش نیامد. جی‌سنگه در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق) لقب دهیراج گرفت و در سال پنجم پادشاهی فرخ‌سیر به سرکوبی چورامن‌جات فرستاده شد. در اختلاف میان فرخ‌سیر و برادران سادات بارهوی (امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان و قطب‌الملک حسن‌علی‌خان) از فرخ‌سیر هواداری می‌کرد و ازاین‌رو پس از برکناری فرخ‌سیر ناچار به ترک دهلی و رفتن به انبیر شد. پس از شکست سادات، به حضور محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) رسید و نواخت یافت و بار دیگر سرکوبی چورامن‌جات را به او سپردند و وی نیز این مأموریت را با موفقیت به انجام رسانید. از ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۸ق ولایتدار مالوه بود. وی با تحکیم و گسترش قلمرو امیرنشین خودر فته‌رفته به صورت نیرومندترین امیر منطقهٔ خود درآمد. در ۱۱۴۰ق/ ۱۷۲۷م شهر جیپور/ جی‌نگر (مرکز ایالت کنونی راجستان در هند) را بنیاد نهاد و به جای انبیر تختگاه خود ساخت. جی‌سنگه در ریاضیات دست داشت و به‌ویژه در اخترشناسی ماهر بود و رصدخانهٔ بزرگی در دهلی ساخت. چون تقویم‌های رایج در هند را ناقص می‌دانست، در پی اصلاح آن‌ها برآمد. با حمایت محمدشاه، اخترشناسان هندو و مسلمان و اروپایی را فراخواند تا در رصدخانه‌هایی که در جیپور، دهلی، متهورا، بنارس و اوجین برپا شده بود، به ارصاد ستارگان و تهیهٔ جداول نجومی بر اساس آن بپردازند. گروهی را نیز برای آوردن جداول نجومی اروپا به آن‌جا فرستاد. سرانجام، پس از هفت سال تلاش، در ۱۱۴۰ق با یاری شماری از اخترشناسان کتابی به‌نام زیج جدید محمدشاهی/ زیج محمدشاهی به فارسی در سه مقاله (۱ـ معرفت تواریخ، ۲ـ در معرفت طالع وقت و ۳ـ در معرفت ستارگان و مواضع آن‌ها) تألیف کرد. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.14373) نگه‌داری می‌شود. از زیج محمدشاهی شرح و تلخیص‌هایی هم در دست است که از آن میان می‌توان از شرح زیج جدید محمدشاهی از خیرالله مهندس، تسهیل زیج محمدشاهی از مهارت‌خان عبدالله پسر عظیم‌الدین محمدخان، زیج مختصر محمدشاهی، و تسهیل‌الزیج (۱۲۰۶ق) از دوست‌محمدخان نام برد. در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی دست‌نویسی از مکاتبات جی‌سنگه (به شمارهٔ N.M.1975-97) نگه‌داری می‌شود که دربرگیرندهٔ نامه‌های او در سفر تته و بهکر به اورنگ‌زیب، نامه‌های او از دکن به اورنگ‌زیب، نامه‌هایش به فرمانروایان قطب‌شاهی و عادل‌شاهی و نیز به پسر خود است. این نامه را احمد منزوی در فهرست مشترک... از آنِ همین دهیراج جی‌سنگه (ـ۱۱۵۶ق) دانسته است، ولی چنین می‌نماید که

متعلق به نیای بزرگ او میرزا راجه جی‌سنگه (ـ۱۰۷۷ق) باشد. همچنین در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی دست‌نویسی از مناظرهٔ باده و بنگ (به شمارهٔ N.M.1961-1660) وجود دارد که گویا از جی‌سنگه باشد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۱۱۵، ۱۲۷؛ تاریخ ارادت‌خان، ۸۴، ۹۴-۹۵، ۱۹۷-۱۹۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۳۶۱-۳۶۲؛ تحفة‌العالم، ۳۷۴؛ الذریعه، ۴۰۱/۴؛ ۸۸/۱۲؛ عبرت‌نامه، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۶/۱-۲۷۷؛ ۳۲۲/۵-۳۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۳، ۳۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۷، ۴۱۴؛ مآثرالامراء، ۳۰۳/۱؛ ۸۱/۲-۸۳؛ ۵۶۸/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۸۱؛

Britannica, 6/474; 10/852;21/8; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museam*, 2/860-861; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,275; *Mughals in India* , 222-223.

برزگر

جیشی مروی (**jay.ši-ye.mar.vi**)، میرزا شجاع‌خان مروی ایرانی، امرتسر ۱۹۱۰ ـ ۱۹۳۰م شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اجدادش از ترکستان به ایران آمدند، سپس از آن‌جا به هند رفتند و در امرتسر ساکن شدند. وی تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند. از جوانی به سرودن شعر پرداخت و آن‌ها را برای اصلاح نزد استادش حکیم فیروزالدین طغرایی (۱۸۸۲م ـ) می‌برد. اشعارش به سبک عراقی است. در شعر فارسی جیشی و در شعر اردو شیون تخلص می‌کرد. وی مجموعهٔ شعری با نام یادگار شیون دارد که به چاپ رسیده است. بر مجموعهٔ شعر برادرش بیضاوی مروی که با عنوان ید بیضا انتشار یافت نیز دیباچه مختصری نوشته است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۲۵/۵-۱۲۶؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۱۴-۱۱۵؛ کلیات طغرایی، دیباچه؛ گنج شایگان، ۳۳.

حجتی

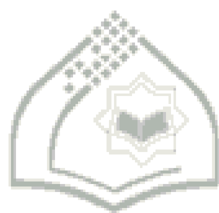
جیون، شیخ احمد صدیقی ← احمد امیتهوی

جیون‌مل (**ji.van.mal**)، ز ۱۱۵۶ق، مترجم فارسی‌نویس شبه قاره. برهمنی دانشمند بود و همیشه با دانشمندان هندی و فارسی‌دان نشست و خاست می‌کرد. در ۱۱۵۶ق به خواهش دوست خود مشرسنگه لعل، اسرار کوک راکه کتابی معروف در آداب آمیزش جنسی است از هندی به فارسی برگردانید. ترجمهٔ او در ده صحبت بدین ترتیب است: ۱ـ اقسام عورات و ماهیت ایشان، ۲ـ اقسام مردان و خاصیت ایشان، ۳ـ معرفت مجامعت و مراتب آن، ۴ـ انگیختن لذت شهوت زن و مراکز تحریک، ۵ـ مقدار جوع زن و مرد و اقسام زنان به اعتبار سن و نشانه‌های مهر و بی‌مهری، ۶ـ زنان اگمیه، یعنی متروک‌المباشرت، ۷ـ علامات صحبت گرفتن و ناگرفتن زنان و تدبیرات صحبت‌انگیزی، ۸ـ ادویهٔ مقوی باه و برای زیبایی زنان، ۹ـ مسخر و فریفته نمودن عورت، ۱۰ـ ترتیب بساط مباشرت و اشکال آن. از ترجمهٔ اسرار کوک نسخه‌ای در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1960-62/1) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی (به شمارهٔ ۴ ق ف) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,285.

برزگر


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی





چارچمن ← عشق میرتهی

چـارچـمن قـانون (čar.ča.man-e.qā.nun)، کتابی به‌فارسی در دستورزبان و بیان و بدیع از غلام محی‌الدین، متخلص به نحیف. این اثر که در ۱۲۵۸ق به انجام رسیده است در یک خیابان و چهار چمن بدین ترتیب تدوین شده است: **خیابان** در تعریف و موضوع علم صرف؛ **چمن یکم**، در بیان قواعد و ضوابط علم صرف، در هشت نهال: ۱ـ در تعریف کلمه، ۲ـ در بیان اسم، در هشت شاخ (مصدر، مشتق، جامد، ظروف، عدد، اشاره، ضمیر، کنایه)، ۳ـ در بیان فعل و اقسام آن، در سه شاخ (اقسام فعل، اشتقاق ماضی‌ها، اشتقاق مضارع و متعلقات آن) و ۴ـ در بیان حروف، در چهار شاخ (حروف تهجی، تبدیل حروف تهجی، معانی اسمای حروف، حروف مرکبه)؛ **چمن دوم**، در بیان قواعد و ضوابط علم نحو، در سه نهال: ۱ـ تعریف و موضوع علم نحو، ۲ـ در بیان مرکب غیر مفید، ۳ـ در بیان مرکب مفید، در دو شاخ (بیان جملیه اصلیه، جملیهٔ صفتیه)، ۴ـ در بیان قواعد و فواید متفرقه، در سی شاخ (۱ـ قواعد اعراب حروف آخر کلمه، ۱۰ـ در بیان لفظ عربی و هندی را مصدر ساختن، ۲۰ـ ترکیب یافتن دو کلمه بی‌اضافت به‌طور تشبیه و ۳۰ـ تعریف و موضوع و غایت علم انشا)؛ **چمن سوم**، در بیان علم بیان، در چهار نهال: ۱ـ در بیان تعریف و موضوع و غایت علم بیان، ۲ـ در بیان تشبیه، ۳ـ در بیان مجاز، در دو شاخ (بیان مرسل، بیان استعاره) و ۴ـ در بیان کنایه؛ **چمن چهارم**، در بیان علم بدیع، در چهار نهال: ۱ـ در بیان تعریف و موضوع و غایت علم بدیع و اقسام نثر، در سه شاخ (نثر مسجع، نثر موجز، نثر عاری)، ۲ـ در بیان حسن ذاتی سخن، در سه شاخ (فصاحت، بلاغت، متانت)، ۳ـ در بیان حسن عرضی سخن، در چهل‌ویک شاخ و ۴ـ در بیان عیوب کلام، در هشت شاخ. خاتمهٔ کتاب از شاگرد مؤلف، سیدعبداللطیف، متخلص به الطف (یا لطف)، است که می‌گوید به دستور استاد آن را پاک‌نویس کرده است. خاتمه دارای مادهٔ تاریخی است که ۱۲۶۰ق را نشان می‌دهد. چارچمن قانون در ۱۲۶۰ق و ۱۲۶۶ق به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۱۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۹۴/۱۳-۲۴۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۸۱-۸۲.

برزگر

چاند بی‌بی (čānd.bi.bi)، ۱۹۴۷ ـ ، بـانوی فـارسی‌پژوه

پاکستانی. از مردم پنجاب است. در سیزده سالگی در کلاس‌های فارسی خانهٔ فرهنگ ایران در راولپندی فارسی آموخت و پس از اتمام دورهٔ تحصیل در همان‌جا به کار سرگرم شد. همزمان با کار در دورهٔ فوق‌لیسانس زبان فارسی در دانشگاه پنجاب به تحصیل پرداخت. در ۱۳۷۰ش در دانشگاه تهران دورهٔ سه‌ماههٔ بازآموزی زبان فارسی را گذرانید و در همان سال در کنگرهٔ شاهنامه شرکت جست. پس از آن در خانهٔ فرهنگ به سمت مدرس و مترجم به کار سرگرم شد. در ۱۳۷۹ش با نوشتن پایان نامه‌ای با نام نقد و بررسی شرح مهم فارسی بر دیوان حافظ در شبه‌قاره از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. از وی مقاله‌ای به‌نام «ادبیات امروز ایران تحرک و آگاهی می‌دهد» در نامهٔ پارسی به‌چاپ رسیده است. وی در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، پنجابی، هنکو و پشتو مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۳۵؛ فارسی‌آموختگان، ۴۱۶؛ چاندبی‌بی نقوی، «ادبیات امروز ایران تحرک و آگاهی می‌دهد»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۷۷ش، صص ۱۵۱-۱۵۵.

رسولی

چترمل (čatar.mal)، فرزند منشی پران‌چند، متخلص به سرشار، سدهٔ سیزدهم هجری، منشی و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست جز آن‌که نوهٔ لاله تهوری مل، متخلص به تمکین، بود و در خانواده‌ای اهل ادب پرورش یافت. از آثارش: دیوان پسند در سیاق و حساب و قواعد گردآوری مالیات و عوارض و نظم و نسق زمین‌ها و جز آن در چهار دستور: ۱ـ در بیان درستی زمین‌های کشتار و تعیین جمع سرکاری و برخی حساب در پیداوری اجناس، ۲ـ سیاق و شمار در برخی انتظام مهمات، ۳ـ مزروعه در برخی دست و ۴ـ مالی و ملکی آویزات معامله. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۷۲۶ / ۳۷۵۹ در کتابخانهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود؛ عمارات‌الاکبر که مؤلف آنرا در ۱۲۲۵ق/۱۸۱۰م دربارهٔ بناهای تاریخی اکبرآباد نوشته است؛ ابواب معرفت به‌نظم و نثر که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۱۵۵۶ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. مؤلف، نامه‌های تمکین را که در ۱۱۳۹ق/۱۷۲۶م به‌نام گلدستهٔ فیض تدوین کرده بود به‌چاپ رسانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۹؛ ادبیات فارسی مبین هندوون کاحصه، ۲۴۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۳/۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۱۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۳/۱؛ ۱۲۲۶/۳؛ ۳۸۱/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۸۱/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/990; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 756; *Dictionary of Indo-Persian Literatuer*, 148; *Mughals in India*, 543.

فتح‌نیا طبری

چترمن (ca.tur.man)، رای چترمن، ملقب به رای زاده، - ۱۱۷۳ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم کایسته از قوم سکسینه بود. از آثارش: ۱ـ دستور العمل که دارای آگاهی‌هایی سودمند از بازرگانی و صنعت و پیشه‌ها و کان‌های هند است و چترمن پیش از به انجام رساندن آن درگذشت و سپس چندربهان منشی در ۱۱۷۹ق آن را به انجام رساند؛ ۲ـ چهار گلشن (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1791 و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.425 و غیره) که به نام‌های چترگلشن و اخبار النوادر نیز خوانده شده و پس از یورش احمد شاه ابدالی به دستور غازی‌الدین احمدخان در ۱۱۷۳ق نوشته شده است. چترمن اندکی پس از نوشتن این کتاب درگذشت و سپس نوهٔ پسری وی که نامش در منابع گوناگون به صورت‌های چندربهان، بهان و رای‌خان، معروف به رای‌زاده، آمده است آن را در ۱۲۰۴ق گرد آورد. چهار گلشن در تاریخ عمومی هند از آغاز تا ۱۱۷۳ق مشتمل بر چهارگلشن یا چمن بدین ترتیب است: یک) تاریخ و جغرافیا و صوفیان صوبه‌های هندوستان، دو) تاریخ و جغرافیا و صوفیان صوبه‌های دکن، سه) مسافت و منازل از دهلی به بخش‌های گوناگون هندوستان، و چهار) سلسله‌های فقرا و درویشان مسلمان و هندو. گفتنی است در کتابخانهٔ بادلیان نسخه‌ای از کتابی از چترمن به‌نام تاریخ نیک گلشن در تاریخ و جغرافیای هند وجود دارد که بعید نیست همین چهار گلشن باشد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۵/۱؛ ۵۰۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۴/۲، ۱۲۴۷.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum, 3/909-910; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/378-380; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,148; *Mughals in India*,122.

برزگر

چچ‌نامه (čač.nā.me)، نام ترجمهٔ فارسی نخستین کتابی که دربارهٔ فتح سند به‌دست مسلمانان نوشته شده است. این کتاب به‌نام منهاج‌المسالک به‌دست یا به‌دستور محمدبن‌قاسم ثقفی، فاتح سند، نوشته شد و سده‌ها پس از او در دست بازماندگان فاتحان از خاندان ثقفی به جا ماند و به ارث می‌رسید. مترجم فارسی این کتاب ابوبکر علی بن حامد کوفی است که در سده‌های ششم و هفتم هجری می‌زیست. وی سال‌های زیادی از زندگی خود را در زادگاهش کوفه گذرانید. در روزگار فرمانروایی ناصرالدین قباچه (ـ ۶۲۴ق) به اچه تختگاه حکومت ناصرالدین قباچه در سند رفت و در آن‌جا از یاری‌های شرف‌الملک رضی‌الدین اشعری و پسرش عین‌الملک فخرالدین حسین اشعری، وزیر قباچه بهره‌مند شد. در ۶۱۳ق از اچه به بهکر رفت و این کتاب را از قاضی اسماعیل بن علی‌الثقفی، قاضی بهکر گرفت و آن را پیش از ۶۲۴ق به‌دستور عین‌الملک به‌فارسی گردانید و ترجمه را به هم‌او تقدیم کرد. گذاردن نام چچ‌نامه بر این کتاب شاید به این سبب باشد که نخست از زندگی چچ بن سیلاج فرمانروای هند غربی که حملهٔ مسلمانان به هند در روزگار او اتفاق افتاد آغاز می‌شود. نام دیگر این کتاب فتحنامهٔ سند است. مترجم در دیباچهٔ آن از واژه‌های تازی بسیار سود جسته، اما در متن کتاب این بهره‌گیری به کمترین اندازه می‌رسد. استفاده از جملات ساده، کوتاه و همچنین به کار بردن واژگان فارسی بسیار در متن نه تنها این ترجمه را از آسیب دور شدن از زبان فارسی به خاطر اصل عربی آن، رهانیده، بلکه آن را نمونه‌ای از نثر شیوا به شیوهٔ فارسی‌نویسان ساده‌گوی سدهٔ ششم هجری ساخته است و ارزش ادبی آن را برتر کرده است. ارزش تاریخی این متن از آن‌جا است که نخستین تاریخ مکتوب سند است. چهار سده پس از آن، محمد معصوم بهکری کتابی دیگر به‌نام تاریخ معصومی بر پایهٔ همین کتاب، دربارهٔ تاریخ سند نوشت. چچ‌نامه نخستین‌بار در ۱۹۰۰م در کراچی چاپ سنگی شد. از دیگر چاپ‌های آن می‌توان از چاپ دهلی به‌همت عمر بن محمد داود پوتا نام برد (۱۳۵۸ق).

منابع: تاریخ ادبیات ایران، صفا،۱۱۶/۳ ـ ۱۱۶۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱۵۱/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۷، ۱۷۰؛ فتحنامهٔ سند، المعروف به چچ‌نامه، مقدمه؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۳۸/۲ـ۱۶۳۹؛ محمدسلیم‌مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص۱۱۳ـ۱۱۵؛

Iranica, 4/605 - 606.

ضیایی

چراغ دهلی (če.rāq-e.deh.li)، شیخ نصیرالدین محمود فرزند یحیی فرزند عبداللطیف حسینی یزدی خراسانی، اوده حـ ۶۷۵ ـ دهلی ۱۸ رمضان ۷۵۷ق، عارف چشتی شبه قاره. نیای او که از بازرگانان موفق پشم بود از خراسان به لاهور کوچید. پدر نصیرالدین محمود، در لاهور به‌دنیا آمد، اما بعدها به اوده رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. نصیرالدین در نه سالگی پدرش را از دست داد و مادرش پرورش وی را به‌دست گرفت. وی نزد استادانی مانند عبدالکریم شروانی، افتخارالدین محمد گیلانی، فخرالدین هانسوی، قاضی محی‌الدین کاشانی و شمس‌الدین محمد بن یحیی اودی درس خواند. در بیست‌وپنج سالگی ترک و تجرید گزید و در جنگل‌های پیرامون اوده به ریاضت و سیر و سلوک پرداخت. در چهل‌وسه سالگی به دهلی رفت و به نظام‌الدین اولیا، عارف بزرگ چشتی (ـ۷۲۵ق) دست ارادت داد. به‌واسطهٔ زهد و پارسایی‌اش نزد همتایان خود آوازه‌ای بلند یافت و نظام‌الدین اولیا او را «ابراهیم ادهم ما» می‌خواند. لقب چراغ دهلی را نیز ظاهراً نظام‌الدین اولیا به او داده بود. به‌روایتی نیز، چون مخدوم جهانیان جهان گشت جلال‌الدین بخاری از زبان شیخ عبدالله یافعی شنید که «مشایخ دهلی همه به جوار حق پیوستند، اکنون [تنها] شیخ نصیرالدین اودهی که چراغ دهلی است مانده است»، نصیرالدین محمود به لقب چراغ دهلی آوازه یافت. به هر روی، وی برجسته‌ترین خلیفه و قائم مقام نظام‌الدین اولیا بود و نظام‌الدین اولیا به هنگام مرگ همهٔ خلفای خود راگرد آورد و «هر یکی را خرقهٔ خلافت بخشید و به ناحیتی فرستاد و چراغ دهلی را خرقه و مصلا و تسبیح و کاسهٔ پیر خود التفات نمود و جانشین خود گردانید و رهنمونی اهل دهلی به وی حواله شد.» (کلمات‌الصادقین، ۵۷) بدین‌سان، شیخ نصیرالدین سجاده‌نشین سلسلهٔ چشتیان در دهلی شد و مرکز سلسله را در جایی بیرون دهلی که امروزه به‌نام چراغ دهلی

معروف است انتقال داد. طریقهٔ شیخ نصیرالدین بر اساس فقر و صبر و رضا و تسلیم بود و ازاین‌رو رنج و آزارهایی را که سلطان‌محمد تغلق (۷۲۵-۷۵۲ق) بر او و همتایانش وارد می‌آورد با بردباری تحمل می‌کرد. گویند محمد تغلق فرمان داد که درویشان هر یکی در خدمت او به کاری سرگرم شوند. از آن میان، شیخ نصیرالدین را در سفرهایش با خود می‌برد و او را با خود می‌گردانید و جامه‌دار خویش کرده بود، یا به‌روایتی، شیخ را «تکلیف جامه پوشانیدن نمود. شیخ قبول نکرد. کار به خشونت کشید، چنان‌که شیخ را قفا داده محبوس ساخت.» با این‌همه، نصیرالدین، به‌خلاف بسیاری از درویشان دیگر که ناگزیر به کوچ به دولت‌آباد/دیوگیر، تختگاه نوساز محمد تغلق، شده بودند، در دهلی ماند. روابط شیخ نصیرالدین با فیروزشاه تغلقی (۷۵۲ - ۷۹۰ق)، که نصیرالدین و دیگر مشایخ و بزرگان دهلی در به شاهی نشاندن او پس از مرگ محمد تغلق ظاهراً نقش برجسته‌ای داشتند، نیکو بود و فیروزشاه از دخالت در کارهای او می‌پرهیخت. روزی شیخ در جماعت‌خانه/ خانقاه خود سرگرم عبادت بود که قلندری به‌نام تراب بر او وارد شد و یازده زخم کارد بر او زد. اما شیخ از این حادثه جان به‌در برد و به اصرار او، خادمان خانقاه و کارگزاران دولتی از پی‌گردی و کیفر ضارب دست برداشتند. وی سه سال پس از آن درگذشت و بنابر وصیتش، سید محمد گیسودراز او را غسل داد و پیکرش را در خرقه‌ای که از نظام‌الدین اولیا بدو رسیده بود پیچاندند و با عصا و مصلای خاص در گور نهادند. گور او امروزه در بیرون دهلی کهنه در جایی به‌نام چراغ دهلی نهاده است و زیارتگاه مردم است. نصیرالدین محمد، به‌خلاف سایر مشایخ چشتیه، رغبتی به سماع نداشت و آن را خلاف سنت می‌شمرد. سید جلال‌الدین بخاری، معروف به مخدوم جهانیان جهان گشت (-۷۸۵ق)، سیدمحمد گیسودراز، قاضی عبدالمقتدر بن رکن‌الدین الشریحی کندی، مولانا احمد بن محمد تهانیسری و صدرالدین حکیم از مهم‌ترین مریدان او به‌شمار می‌آیند. ملفوظات شیخ نصیرالدین را یکی از مریدانش به‌نام حمید قلندر، که پیش از آن در خدمت برهان‌الدین هانسوی بوده و ملفوظات او را گرد آورده بود، در ۷۵۵- ۷۵۶ق در کتابی به‌نام خیرالمجالس گرد آورد. خیرالمجالس به نثر آمیخته به نظم، و مشتمل بر حکایات و مسائل عرفانی، در نودونه مجلس است که هر مجلس با عبارت «سعادت پابوس میسر شد» یا «سعادت پابوس به‌دست آمد» آغاز می‌گردد. این اثر به کوشش خلیق احمد نظامی با مقدمهٔ دکتر تاراچند به‌چاپ رسید است (علیگر، ۱۹۶۰م). در فهرست‌ها از مجموعه‌های دیگری از ملفوظات نصیرالدین محمود یاد رفته که باید دید آیا با خیرالمجالس یکی‌اند یا مطالبشان برگرفته از آن است یا اثر مستقل دیگری به‌شمار می‌آیند. از جملهٔ این مجموعه‌ها عبارتند از ۱ـ اوراد نصیریه در آداب وردها و نمازهای پنج‌گانه و تهجد و تسبیح و اشراق، استخاره، صلوات و توبه و غیره؛ ۲ـ ملفوظات نصیرالدین محمود (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۲، ۲۹۷ نصیر) در ده مجلس، در بیان پیر و مرید، توبه، مشغولی، فرض دایمی و ذکر و ماهیت آن، اوقات نماز و نوافل و اوراد، تلاوت قرآن، محبت و جز آن، سماع و جز آن، فضیلت طعام دادن، و ترک دنیا؛ ۳ـ نور وحدت؛ ۴ـ مناجات (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۲، ۲۹۷ نصیر) به نظم، که تخلص نصیرالدین در پایان آن آمده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۸۶- ۹۲؛ بزم صوفیه، ۳۰۱- ۳۳۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۱/۱- ۱۶۴؛ تاریخ فرشته، ۳۹۸/۲- ۴۰۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۵/۱؛ ۷۵۴/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۸؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۴۹۳- ۴۹۸؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۵۳/۱- ۳۵۷؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۴۴- ۴۵، ۲۰۳- ۲۰۴؛ سیرالاولیا، در صفحات فراوان؛ سیرالسنازل، ۹۲- ۹۳؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۳۴- ۱۳۸، ۲۱۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۶۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۸/۲، ۱۴۴۳- ۱۴۴۴، ۱۴۷۲، ۲۰۳۶، ۲۰۸۴؛ ۲۴۶۷/۴؛ ۴۱۶/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۰۹- ۶۱۰؛ کلمات‌الصادقین، ۵۵- ۶۲؛ مرقع دهلی، ۸؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۵/۲- ۱۵۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 453-454; *A History of Sufism in India*, 1/179, 184-189; *Iranica*, 5/262-263.

برزگر

چراغ هدایت (če.rāq-e.he.dā.yat)، فرهنگی فارسی از سراج‌الدین علی‌خان آرزو*. این کتاب تکمله یا دفتر دوم کتاب دیگر آرزو به نام سراج‌اللغات است و در ۱۱۴۷ق در روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ق) تألیف یافته است. چراغ هدایت شامل واژه‌های مفرد، مرکب و اصطلاحاتی است که شاعران دورهٔ صفوی به کار می‌بردند و هدف از تألیف آن کومک به شاعران فارسی‌گوی هند بوده است، چنان که مؤلف می‌گوید: «این نسخه مفید است فارسی‌گویان هند را نه زبان‌دانان ایران و

توران را، به‌خلاف لغات قدیمه که در اکثر آن‌ها زبان‌دان و غیرزبان‌دان مساوی است.» واژه‌های آورده در این اثر دو بخش است: بخش یکم واژه‌های دشواری که فارسی‌گویان هند به‌کار نمی‌بردند و بخش دوم واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در هند درست به کار نمی‌رفته و مؤلف با استشهاد به شعر شاعران مشهور آن‌روزگار شکل درست آن‌ها را بیان کرده و هر دو بخش را به‌ترتیب الفبایی منظم کرده است. این اثر سی و یک باب، برابر حروف الفبای فارسی و عربی، جز حرف «ژ»، دارد و در ترتیب واژه‌ها به حرف یکم و دوم توجه شده است. شمار ترکیبات آورده در این کتاب بیش از دوهزار است. چراغ هدایت نخستین‌بار در ۱۲۹۱ق در کانپور چاپ سنگی شده و در ۱۳۳۸ش نیز به کوشش محمد دبیر سیاقی به‌همراه غیاث‌اللغات در تهران به‌چاپ رسیده است. همچنین این اثر به خط سیریل در ۱۹۹۲م در دوشنبه چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۸۸/۵-۳۸۹؛ چراغ هدایت، (با غیاث‌اللغات، منتخب‌اللغات)، مقدمه؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۵/۱؛ زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی، ۲۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۱۴-۱۱۷؛ فرهنگهای فارسی، ۱۶۲-۱۶۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۴۶/۲-۱۶۴۷؛ محققین و مستندین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۶۷-۷۱؛ سخن، سال دهم، شمارهٔ ۹، ص۱۰۱۸.

دانشنامه

چشتیهٔ بهشتیه (čaš.ti.ye-ye.be.heš.ti.ye)/ فردوسیهٔ قدسیه، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال صوفیان چشتی تألیف علاءالدین چشتی برناوی، صوفی شبه‌قاره در سدهٔ یازدهم هجری. در منابع مختلف، نام مؤلف این اثر به صورت‌های علاءالدین محمد چشتی برنوی، علاءالدین بن محمد چشتی برناوی، بهاءالدین چشتی و علاءالدین تهانی یاد شده است. دربارهٔ مؤلف کتاب هیچ آگاهی در دست نیست. نام این کتاب در ضمن منابع سواطع‌الانوارِ براسوی که در ۱۱۴۲ق نوشته شده، آمده است. در فهرست مخطوطات شیرانی نیز از نسخه‌ای به خطِ مؤلف اثر و تاریخ کتابتِ ۱۰۶۶ق یاد شده است. چشتیهٔ بهشتیه در یک مقدمه و بیست و هشت ذِکر (در دو بخش) است. بخش نخست، بیست و یک ذِکر کوتاه را از پیران گذشته ـ از پیامبر اسلام تا نصیرالدین چراغ دهلی شامل می‌شود و در بخش دوم که مفصل‌تر است (ذِکر ۲۲ تا ۲۸)، احوال هفت تن از مشایخ برناوه و رپوه (هر دو در اوتارپرادش در شمال هند) شرح شده است. سپس خاتمه‌ای دربارهٔ پیران جانشین آنان آمده است و وصل‌الخاتمه نیز در سلسله مراتب مشایخ چشت است. در خور یادآوری است که چشتیهٔ بهشتیه ارتباطی با اثر همنامِ قاضی شیرمحمد پاک پتنی (دربارهٔ گنج‌شکر و خلفای او) ندارد.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۱۹/۱۱-۹۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۰۳-۲۱۰۴؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 80; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 125-126; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1007.

ربیعیان

چلاسی بابا ← غلام‌نصیر چلاسی

چمنستان شعرا (ča.ma.nes.tān-e.šo.a.rā)، تذکرهٔ شعرای اردو به‌زبان فارسی از لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی (۱۱۵۸ـ ۱۲۲۳ق / ۱۷۴۵ـ ۱۸۰۸م). مؤلف این تذکره را در ۱۱۷۵ق که هفده سال داشت نوشته و در آن احوال دویست و سیزده شاعر اردو را به ترتیب حروف الفبا یاد کرده است. تذکره با نام سراج‌الدین علی‌خان آرزو آغاز شده و با غلام‌سید غلام پایان یافته است. مؤلف گفته است که اسم کتاب را بر اساس مادهٔ تاریخ و با توجه به سال تألیف (۱۱۷۵ق / ۶۲ـ ۱۷۶۱م) چمنستان شعرا نامیده است. اکثر شعرایی که مؤلف در تذکره نام برده شعرای معروف فارسی‌گو بودند. البته شفیق به شاعران هندو توجه خاصی نشان داده است. وی اشعار را با نهایت احتیاط برگزیده تا هر شعر به صاحب اصلی آن منسوب شود و اشتباهات تذکره‌نویسان پیشین را در همان‌جا یاد کرده است. وی اشعاری را که دربارهٔ شعرای آن‌ها تردید داشته در پایان تذکره گردآورده است. او افزون بر نقدِ اشعار، آن‌ها را اصلاح نیز کرده و تبصره‌هایی به کلام شعرا نوشته است. چمنستان شعرا منبع مهمی دربارهٔ شعرای اردوسرای متقدم است. با توجه به مطالبی که مؤلف در دیباچهٔ کتاب نوشته مشخص می‌شود که وی از تذکره‌های میر و حسینی بهره برده است، اما نباید آن را اقتباس از نکات‌الشعرا و تذکرهٔ حسینی دانست. در این دو تذکره به‌ترتیب احوال صدوسه و نودوهشت شاعر یاد شده، در حالی که در

تذکرهٔ شفیق از دویست و سیزده شاعر نام رفته است و نمونهٔ کلام شعرا نیز در این تذکره با دو تذکرهٔ پیشین تفاوت دارد. یک نسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن موجود است که مولوی عبدالحق از روی این نسخه، چمنستان شعرا را مرتب کرده و مقدمهٔ سودمندی نیز بـه آن افـزوده و در ۱۹۲۸م در انجمن ترقی اردوی اورنگ‌آباد به چاپ رسانده است. از این کتاب نسخه‌های دیگری نیز در کتابخانه‌های بزرگ جهان یافت می‌شود. از دیگر تذکره‌های این مؤلف می‌توان به گل رعنا و شام غریبان اشاره کرد.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصّه، ۱۳۱ ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۸؛ اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۳۸ ـ ۱۴۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۷/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۲۲؛ شام غریبان، مقدمه؛ شعرای اردو کی تذکره، صص ۲۷۱ ـ ۲۹۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱/۱۰؛ ۷۶۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹۷/۳؛

Mughals in India, 435; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/867.

سپاهی

چـنابی (ča.nā.bi)، مـیتا / مسیتا فـرزند حکـیم درویش مـحمد امین‌آبادی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و پزشک شبه‌قاره. وی در یکی از شهرهای گجرانوالهٔ پنجاب بر کران رود چناب به‌دنیا آمد. پدرش نیز از پزشکان روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) بود و شاه‌جهان دهی را به پاداش درمان یکی از زنان دربارش به او بـخشید. چـنابی در روزگـار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) می‌زیست. وی نخستین شاعری بود که داستان هـیررانجها را بــه‌فارسی بــرگردانــد و آن را بــه نــام عشــقیهٔ پــنجاب در ۱۱۱۰ق/۱۶۹۸م در بحر هزج به‌پایان برد. ایـن اثـر در پـنجابی قصی فارسی‌زبان مین (لاهور، ۱۹۵۷م) به‌چاپ رسیده است.

منابع: پنجابی قصی فارسی زبان مین، ۱۰۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۳/۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۲/۱؛ شفیع عقیل، «داستان هیررانجهاها»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۰ش، ص۸

Dictionary of Indo-Persian Literature, 146.

فتح‌نیا طبری

چندراکرن (čand.rā.ke.ran) / چندرکرن / رانی چندراکرن، مثنوی عشقی از فـاضل‌الدیـن خـیرآبـادی (ـ ۱۲۴۵ق). سرایـنده در شاه‌جهان‌آباد زاده شد و نزد عبدالواحد خیرآبـادی بـه تـحصیل پرداخت. تاریخ سرودن این منظومه به درستی دانسته نیست و گویا در اواخر سدهٔ سیزدهم یا اوایـل سـدهٔ چـهاردهم هـجری نوشته شده باشد. از مضمون اشعار روشن می‌شود که سراینده مذهب شیعهٔ اثناعشری می‌ورزید و زبان عربی را نیز به‌خوبی می‌دانست. شاعر این افسانهٔ قدیمی هند را به خواهش یکی از دوستانش به‌نظم درآورده است. اساس این داستان بر عشق راجه چترمکت به رانی چندرکرن نهاده شـده است: روزی کـه راجـه فرمانروای اوجین (شهری در استان مدیاپرادش) به‌قصد شکار به جنگل رفته بود، غازی را که در دام افتاده بود از بند رها کرده به شهر خود برد. روزی غاز که بسیار شـیرین‌زبان بـود از زیـبایی بی‌همتای رانی چندراکرن سخن گفت. پادشاه با شنیدن سـخن غاز برای یافتن رانی لباس زاهدان به تن کرده به همراه غـاز بـه کشور رانی، یعنی سرزمین چندراکـرن رفت. غـاز نـزد رانـی از شوریدگی راجه و چگونگی دست کشیدن او از یـار و دیـارش سخن گفت. رانی‌چندراکرن و پدرش راضی شدند که راجه را به همسری رانی درآورند. پس از چندی که راجه و رانی به اوجین بازمی‌گشتند در میانهٔ راه گرفتار سیلی بزرگ شدند. این سیل آنان را از یکدیگر جدا کرد . دست سرنوشت هر یک را به سویی برد. راجه به کشوری رسید که پادشاه آن سرزمین از دنیا رفته بود و مطابق رسمی که در آن سرزمین رواج داشت او را به حکمرانی برگزیدند. رانی نیز نزد درویشی بـه‌سر مـی‌برد. پس از چـندی، مسافری که با رانی آشنا شده بود نزد راجه از او خبر داد و بدین ترتیب این دو دلداده به هـم رسـیدند و بـه سـرزمین خـویش بازگشتند. شاعر، داستان را به شیوهٔ شاعران کهن با حمد خداوند و مدح نواب ناظر داراب علی‌خان آغاز کرده است. شاعر چنان در سرودن این مثنوی هنرنمایی نشان داده کـه داسـتانی را کـه روایت می‌کند از صورت افسانه بیرون می‌آید و صورت حقیقی می‌گیرد. پند و اندرز از مضامین اصلی این داستان است و شاعر آن‌ها را از زبان غاز بیان کـرده است. سـرایـنده وصـف زیـبایی چندرکرن را با زبانی ساده و روان بیان کـرده و اشـعارش را بـه تشبیهات و استعارات زیبا آراسته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 277/API/VI86 در کتابخانهٔ دانشگـاه پـنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۶۲؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۵۳ـ۱۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۳/۸؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۳۳۹ـ۳۳۴؛ دکتر سید امیرحسن عابدی، «مثنوی‌های رانی چندرکرن» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال هجدهم، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۵۰ش، صص ۵۶ـ۷۷.

فتح‌نیا طبری

چندربهان برهمن ← **برهمن لاهوری**

چندرسین (čan.der.sin)، فرزند کاشی‌داس‌کاسته، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این آگاهی در دست نیست که در متهرا اقامت داشت و در ۱۰۹۶ق/۱۶۸۴م مهاپران را به‌نام بهگوات گیتا در روایت‌های دینی و عرفانی به‌فارسی ترجمه کرد. وی اثر خود را در دوازده باب و هر باب را در چند فصل در احوال کرشن‌جی، آفرینش آدم، فرایض انسانی و رستگاری آدمی تدوین کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1957-938/4 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳۹/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۳۱/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۹۰۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۶، ۴۲۱، ۴۸۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 147.

فتح‌نیا طبری

چندر شیکهر بهتناگر (can.dar.šik.har.bah.tā.nā.gar)، فرزند شوشنکرسهای، ایالت هاریانا / هریانه ۱۹۵۸م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در دانشکدهٔ دهلی به تحصیل زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. در ۱۹۸۲م استادیار، در ۱۹۸۷م استادیار ارشد و در ۱۹۹۵م دانشیار دانشگاه دهلی شد. در ۱۹۹۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان مثنویات امیرخسرو دهلوی دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. رسالهٔ وی از سوی بنیاد محوی در ژنو، دومین رسالهٔ برگزیدهٔ ادبیات فارسی شناخته شد و چهارهزاردلار جایزه دریافت کرد. وی پروژهٔ فرهنگ هندی و فارسی (وابسته به کمیسیون اعانهٔ دانشگاهی) را در دست مطالعهٔ پژوهش دارد. در کنگره‌های علمی، ادبی، ملی و بین‌المللی شرکت جسته و مقالات فراوانی از وی در مجله‌های گوناگون هند و خارج از کشورش چاپ شده است. از آثارش: ترجمه و حواشی و مقدمه بر مرقع دهلی درگاه قلی‌خان به انگلیسی (دهلی، ۱۹۸۸م)؛ راهنما و فهرست محققین و مؤسسه‌های فارسی در هند، (دهلی، ۱۹۹۴م). مقاله‌ها: «کتاب‌شناسی امیرخسرو دهلوی» به انگلیسی؛ «نگاهی به داستان صمد بهرنگی» در ششمین کنگرهٔ اساتید زبان فارسی (بمبئی، ۱۹۸۳م)؛ «اسفار امیرخسرو دهلوی»؛ «معرفی نسخهٔ خطی ممتازالامثال». وی به زبان‌های انگلیسی، هندی، پنجابی و عربی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۵/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۸ـ۲۹۹؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۶۱ـ۶۲.

رسولی

چندو لعل شادان (čan.du.laɛl-e.šā.dān)، چندولعل / چندولال پسر رای ترایین داس، ۱۱۷۵/۱۱۸۹م ـ ۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۱ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از شهر رای‌بریلی و از قوم کهتری (از کاست‌های هندوان) بود. به خدمت نظام‌ها/ آصف‌جاهیان حیدرآباد دکن درآمد. پس از چندی به سمت کارپردازی گمارده شد و لقب راجه‌بهادر یافت. فرماندهٔ سپاه نظام در لشکرکشی او به دژ سدت (بخش کریه) و برضد کونجی‌کوته بود و این لشکرکشی را با پیروزی به‌پایان رسانید. سکندرجاه، نظام حیدرآباد (۱۲۱۷ـ ۱۲۴۴ق) وی را به مقام پیشکاری سپاه گماشت و در ۱۲۳۵ق بدو لقب مهاراجه داد. منیرالملک، نخست‌وزیر حیدرآباد (۱۲۲۳ـ ۱۲۴۸ق)، نیز همهٔ امور مالی و قضایی دولت را به‌دست او سپرد. در ۱۲۳۷ق منصب هفت‌هزاری سوار یافت. از نواب ناصرالدوله فرخنده علی‌خان، نظام حیدرآباد (۱۲۴۴ـ ۱۲۷۳ق)، به لقب راجهٔ راجگان مخاطب و پس از مرگ منیرالملک (۱۲۴۸ق) به نخست‌وزیری حیدرآباد برگزیده شد و تا ۱۲۶۰ق در این مقام ماند. چندولعل دولتمردی ادب‌دوست و گشاده‌دست بود و سرای وی انجمن دانشمندان، شاعران و نویسندگان عصر بود. همسر زیبای وی، چندابی‌بی، ملقب به ماه‌لقا بایی، دختر بسالت‌خان و راج‌کنوربایی، که در موسیقی و ادب مهارت داشت نیز حامی اهل ادب و هنر بود. شادان خودبه فارسی و اردو شعر می‌سرود.

در فارسی از محمدعلی قتیل و محمدحافظ (- ۱۲۴۷ق) و در اردو از شاه نصیر (- ۱۲۵۴ق) اصلاح سخن می‌گرفت. اشعار وی را ساده و روان و دارای اندیشه‌های عالی گفته‌اند. کلیات فارسی شادان که نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ آصفیه (به شمارهٔ ۸۲۳ دیوان) و کتابخانهٔ سالارجنگ (به شماره‌های 2187 تا 2190) نگه‌داری می‌شود دربرگیرندهٔ این آثار است: ۱- عشرتکدهٔ آفاق در سه فصل: (یک) در احوال پدران خود و خاندان آصفیه به نثر، (دو) سروده‌های فارسی و اردوی وی، (سه) داستان‌ها و نکته‌ها به نثر. این اثر به‌چاپ رسیده است؛ ۲- یک مثنوی در ۴۰۲۵ بیت به‌شیوهٔ مثنوی مولوی؛ ۳- سه دیوان غزلیات: دیوان غزلیات اول (تدوین ۱۲۳۶ق)، دیوان غزلیات ثانی (تدوین ۱۲۳۸ق)، دیوان غزلیات ثالث؛ ۴- ۱۲۰ رباعی، نه قصیده، یک مثنوی کوتاه ۳۴ بیتی به سبک بوستان سعدی، و شماری مخمس، مستزاد، ترجیع‌بند، قطعه، فرد و مستزاد. از دیوان اردوی وی نیز نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی علیگر در دست است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۱، ۱۷۷، ۱۹۸؛ تاریخ ادب اردو، ۲۶۶، ۳۵۲، ۳۶۹، ۴۵۵-۴۵۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۴۲-۴۳؛ دکنی هندو اور اردو، ۴۷-۵۰؛ سخن شعرا، ۲۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۲۳/۱؛ ۱۲۵۲/۸-۱۲۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۷۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۱۴۱، ۵۰۰-۵۰۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۸۹، ۵۹۴، ۵۹۷؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۱۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/325-326; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 5/330-339; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 548; *Iranica*, 4/756-757; *Mughals in India* , 121-122.

برزگر

چنیسرنامه (ča.ni.sar.nā.me)، مثنوی عاشقانه از ادراکی بیگلاری* (- پس از ۱۰۳۴ق). این کتاب به دستور ابوالقاسم سلطان بیگلار (- ۱۰۳۹ق) از بزرگان سند در ۱۰۱۰ق بر پایهٔ یکی از داستان‌های باستانی سند در ۸۵۷ بیت سروده شده است. مؤلف پس از ستایش خدا، پیامبر و چهار خلیفهٔ اسلام، ستایش سید قاسم شاه (-۹۵۴ق) و پسرش ابوالقاسم سلطان (-۱۰۳۹ق)، به شرح داستان می‌پردازد. داستان ماجرای دلبستگی دختری زیباروی به نام کونرو به چنیسر، پادشاه دیول، است. کونرو از نامزدش می‌گریزد و با حیلهٔ مادرش به دربار چنیسر راه می‌یابد. چنیسر همسری به نام لیلا داشت که سخت به هم دلبسته بودند. شبی با توطئهٔ مادر و درخواست لیلا، کونرو به خوابگاه پادشاه می‌رود. پادشاه، لیلا را از خود می‌راند و به کونرو دل می‌بندد. لیلای رانده چاره‌ای می‌اندیشد و با چهره‌ای پوشیده، در جایی با پادشاه روبرو می‌شود. پادشاه از سخنان دلنشین و جانسوز زن به وجد می‌آید. لیلا از بی‌وفایی پادشاه می‌گوید و پرده از چهره برمی‌گیرد. پادشاه چون به شیفتگی و وفاداری لیلا به خود پی‌می‌برد، در دم جان می‌سپارد و لیلا نیز از اندوه مرگ شوهر می‌میرد. بدایونی در منتخب‌التواریخ این کتاب را از ابوالقاسم سلطان دانسته که این نسبت نادرست است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۱۵/۲-۵۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴/۲؛ تاریخ سند، ۲۵۸/۲؛ ۶۷۸/۵؛ تحفة‌الکرام، ۷۹، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۹۱، ۴۸۳، ۴۸۵؛ چنیسر نامه؛ دانشنامهٔ ایران واسلام، ۱۳۸۹/۱۱-۱۳۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۱/۷-۷۷۲؛ ۱۸۴۸/۱۲-۱۸۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۵۵؛ مقالات‌الشعرا، ۱۱، ۱۱۸.

جوادیان

چوپره (ču.pa.re)، هیرالال فرزند دولت‌رام، روستای قصور (بخش پنجاب غربی) ۱۹۰۶-کلکته ۱۹۹۴م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی هند. پدرش نیز به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود. در ۱۸۵۷م نیای وی در شرکت هند شرقی انگلیس در دهلی به کار سرگرم بود. چوپره پس از اوت ۱۹۴۷م به دهره‌دون از توابع اوتارپرادش و سپس به کلکته کوچید. وی نخست دانش‌های ابتدایی را فراگرفت. پس از آن، به آموختن زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی، انگلیسی و هندی را نیز همت گمارد. به‌سبب علاقهٔ فراوان به‌زبان و ادبیات فارسی به لاهور سفر کرد و در دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور به تحصیل سرگرم شد. از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان فارسی گرفت و چون در رشتهٔ خود رتبهٔ یکم را به‌دست آورد به دریافت نشان زرین نایل آمد. در لاهور از محضر علامه محمد اقبال بهره جست. از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۷م در دوره‌های لیسانس و فوق‌لیسانس دانشگاه پنجاب لاهور به تدریس زبان‌های اردو و فارسی سرگرم بود. در ۱۳۴۱ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام شریمدیاگوات گیتا

(صحیفهٔ مقدس هندوان فارسی، ترجمهٔ منظوم از ابوالفیض فیضی فیاض دکنی با تصحیح و مقدمه) از دانشگاه تهران به‌راهنمایی سعید نفیسی، دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. چندی نیز در دانشگاه معقول و منقول تهران به تدریس سرگرم بود. پس از بازگشت به کشورش، در دانشگاه کلکته، در بخش تاریخ و ثقافت اسلامی به تدریس پرداخت. وی پس از بیست و پنج سال خدمت، در دانشگاه کلکته بازنشسته شد. در ۱۹۸۴م به سبب خدمات ارزنده‌اش به‌زبان و ادبیات فارسی، از رئیس‌جمهوری هند، سند افتخار و تقدیرنامه دریافت کرد. مقاله‌هایی از وی به‌زبان‌های فارسی، انگلیسی، اردو، پنجابی و هندی در مجلات گوناگون به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثار ادبی وی، تاریخ زبان و ادبیات فارسی در زبان هندی و کتابی بر نقد شعر علامه اقبال در زبان هندی را می‌توان نام برد. کتاب نقد شعر اقبال برندهٔ جایزه از دولت اتراپرادش شد. چوپره در هنگام سکونت در لاهور پاکستان دیوان حالی و دیوان ذوق را به‌چاپ رسانید. مقاله‌ای از وی به نام باگوات‌گیتا در مجلهٔ هند نو چاپ شده است.

منابع: فارسی‌آموختگان، ۷۶-۷۷؛ محمدامین، «دکتر هیرالال چوپره»، مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد چهل و هفتم، ۱۹۹۴، شمارهٔ ۱-۴، صص ۱۴۵-۱۴۹؛ همان‌جا، جلد چهل و هشتم، ۱۹۹۵م، شمارهٔ ۱-۴، صص ۱-۲۰.

رسولی

چهارجوی (čā.hār.juy)، منظومه‌ای به‌فارسی در قالب مثنوی در آداب سلسله‌های چهارگانهٔ صوفیان از محمدصفی‌الله فاروقی سرهندی مجددی (-۱۲۱۲ق). او در این منظومه آداب چهار سلسلهٔ صوفیه، یعنی نقشبندیه، قادریه، چشتیه و سهروردیه را در چهار جوی به نظم کشیده است. سربندهای این منظومه بدین‌ترتیب است: نعت سیدالمرسلین و اشارت به کنزاً مخفیاً، مدح خلفای راشدین که مظهر اول آن نورند، اشارت به مظهر ثانی نور مقدسش، مظهر ثالث، مظهر رابع (حضرت علی)، منع اظهار اسرار، مودت و اتحاد خلفای اربعه، در اتصال طرق مشایخ به جناب نبوی، معاویه و ناخلف شدن یزید، خرابی که در دولت او پیش آمد، مراجعت به سلسلهٔ سلاسل اربعهٔ مشایخ، اشاره به جوی یکم [نقشبندیان]... و در بیان جوی ثانی [قادریان]... محمد حسن بلوچ براهوتی این مثنوی را در قالب مسدس تضمین کرده که در دیوان حسن آمده است. نسخه‌ای از منظومهٔ چهار جوی به‌شمارهٔ N.M.1976-43 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۹۱/۸-۱۱۹۲، ۱۲۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۶۲-۵۶۳.

جهان‌تاب

چهار باغ پنجاب (čā.hār.bāq-e.pan.gāb)/ رسالهٔ صاحب‌نما، کتابی به فارسی در تاریخ پنجاب از آغاز تا روزگار مؤلف، از منشی لاله گنیش داس بدهره. وی تألیف کتاب را از ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م آغاز کرد و در ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۹م به پایان رساند. مؤلف در دیباچه گفته است که خود نام کتاب را رسالهٔ صاحب‌نما گذاشته بود، اما بعضی از دوستانش که با توجه به فصول چهارگانهٔ کتاب مادهٔ تاریخ چهار باغ پنجاب را برای آن یافته بودند، این کتاب به‌نام چهارباغ پنجاب آوازه یافت. وی نخست به تاریخ اولیه، وجه تسمیه و ریشهٔ شهرهای لاهور و شلکوت پرداخته، سپس رویدادهای روزگار پتوهارها و گکهرها را شرح داده است. آنگاه به تاریخ مختصر پنجاب از دورهٔ غزنویان تا حملهٔ احمدشاه ابدالی پرداخته است. پس از بیان وجه تسمیهٔ افغانستان، به تفصیل دربارهٔ دورهٔ نخست حکومت سیک‌ها (۱۷۷۴ - ۱۸۱۵م) توضیح داده و اوضاع سیاسی پنجاب در آن روزگار را بیان کرده است. در این قسمت به ذکر مسائل تاریخی پایان داده و در ادامه آگاهی‌های باارزشی دربارهٔ جغرافیای پنجاب داده است. دربارهٔ رودها، زمین‌های بین رودها، شهرهای معروف، حکومت، جمعیت و اقوام ساکن این مناطق سخن گفته و دربارهٔ شهرهای بزرگ، مانند سیالکوت، وزیرآباد، برهمن‌آباد، امرتسر و شیخپوره توضیحات بیشتری داده است و دربارهٔ زادبوم خود گجرات بیش از همه توضیح داده است. همچنین در مورد نام روستاها و قصبه‌هایی که به نام پادشاهان منسوب شده‌اند، مثل شاه‌جهانپور، اورنگپور، عالمگیرپور و مانند آن‌ها توضیح داده است. آنگاه به تاریخ سیاسی پنجاب از ۱۲۲۹ق به‌بعد پرداخته و چگونگی تقسیم‌بندی مناطق را در حکومت‌های جدید بیان کرده است. بعد از بیان مختصر احوال رنجیت سنگه و جانشینان او، وقایع پنجاب را تا ۱۸۴۹م، یعنی زمان تصرف پنجاب به‌دست انگلیسی‌ها، یاد کرده است. از آن‌جا که مؤلف کارمندی فعال در کارهای مربوط به مالیات اراضی بوده، شاهد عینی بعضی از وقایع مندرج در کتاب بوده است و مطالب کتاب

می‌تواند قابل اعتماد و استناد باشد. آگاهی‌هایی که وی دربارهٔ شهرها و قصبه‌ها داده بسیار مفید است و نقشهٔ پنجاب را در آن‌زمان برای خواننده به تصویر می‌کشد. این کتاب در ۱۹۶۵م با پیش‌گفتار کرپال سنگه و به سرمایهٔ کالج امرتسر منتشر شده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰/۴ ـ ۳۱؛ فهرست مشترک نسخ خطی فارسی پاکستان، ۵۸۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۶/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب، ۴۰۲ ـ ۴۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۰/۲؛ شهریار نقوی، «خدمات سبک‌ها به زبان و ادبیات فارسی»، وحید، سال ۱۱، شماره ۴، تیر ۱۳۵۲ش، ص۴۳۲؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 2/8-9; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/673.

امیرهدائی

چهاربهار (čā.har.ba.hār)، مجموعهٔ سخنان عرفانی محمدشاه گنج‌بخش (۹۵۹ ـ ۱۰۶۴ق) گردآوردهٔ محمدهاشم نوشاهی (۱۱۴۸ ـ ۱۲۵۹ق). نوشاهی این ملفوظات را در ۱۲۰۹ق / ۱۷۵۹م گردآورد. این مجموعه در دو بخش است: بخش نخست، متن چهاربهار (با ضمایم) در چهار موضوع: ۱ـ شریعت، یعنی به‌جا آوردن امر و نهی، ۲ـ طریقت، یعنی شناختن راه راست، ۳ـ حقیقت که همه از او است و ۴ـ معرفت که همه او است؛ بخش دوم: ترجمهٔ چهاربهار به‌اردو با نام خزائن‌الاسرار از سید شرافت نوشاهی است. هر دو بخش پیش‌گفتارهای مستقل دارد. در بخش فارسی مطالب را به اختصار بیان کرده، اما در بخش اردو به شرح تفصیلی آن پرداخته است. این سخنان خطاب به سچیار در ۱۰۳۲ ـ ۱۰۶۴ق است. در این اثر به احوال چهار تن نیز پرداخته‌اند: ۱ـ حضرت نوشهٔ گنج‌بخش، گویندهٔ سخن، ۲ـ شیخ پیرمحمد سچیار (۱۰۱۳ ـ ۱۱۲۰ق) شنوندهٔ سخن، ۳ـ شیخ محمدهاشم، گردآورندهٔ سخن، ۴ـ سیدشرافت نوشاهی (۱۳۲۵ ـ ۱۴۰۳ق). از آن‌چه محمد نوشه دربارهٔ مصر و کشمیر در این اثر گفته، چنین برمی‌آید که وی به سرزمین‌های بسیار و از آن‌شمار به این دو سرزمین سفر کرده است. گفتنی است که محمد هاشم برخی گفتارهای محمدشاه نوشه را به اشعار فارسی نقل کرده است. این اثر در ۱۳۶۳ش در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۴۴/۴؛ چهاربهار؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۹۸/۳، ۱۸۰۷؛ ۱۲۶۰/۸.

فتح‌نیا طبری

چهارچمن (ča.har.ča.man)، کتابی تاریخی به‌فارسی از چندربهان برهمن (ـ۱۰۶۸ق) که در حدود ۱۰۵۷ق نوشته شده است. چهار چمن در چهار بخش تدوین شده است: ۱ـ جشن‌های گوناگون دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) و برخی اشعار برهمن که به مناسبت این جشن‌ها سروده شده است، ۲ـ شرح شکوه و جلال دربار، کارهای روزانهٔ شاه‌جهان، تختگاه تازهٔ وی شاه‌جهان‌آباد و شهرها و استان‌های اصلی پادشاهی گورکانی، ۳ـ زندگینامهٔ نویسنده و برخی منشآت وی، ۴ـ مطالب و افکار عرفانی و اخلاقی گوناگون مؤلف. نویسنده در نگارش این اثر سبک‌های رایج نثر فارسی، مانند نثر مرسل و نثر فنی و نثر مصنوع، به کار برده است. نثر چهار چمن روی‌هم‌رفته ساده و روان و از سلاست و شیوایی برخوردار است. این اثر نخستین بار در ۱۲۷۰ق در بمبئی چاپ سنگی شده و پس از آن‌چندین بار به چاپ رسیده است. محمد عبدالحمید فاروقی در ۱۹۶۷م کتابی به نام کتاب برهمن دربارهٔ چهار چمن و مؤلف آن نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، در صفحات فراوان؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۹۴/۲ـ۱۲۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۳۶/۵؛ ۱۷۷۶ـ۱۷۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۵/۲، ۳۶۸، ۵۲۲، ۵۶۷، ۸۲۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۳۱/۱ـ۶۳۵؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۶۳ـ۱۶۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۰۱ـ۳۰۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۸۲/۲، ۲۲۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷/۵؛ ۲۰۰۸/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۴۹/۳.

رسولی

چهار عنصر دانش (ča.hār.on.sor-e.dā.neš)، فرهنگ مشروحی از واژه‌های فارسی و عربی تألیف امان‌الله حسینی، متخلص به امانی* (ـ۱۰۴۶ق). در این فرهنگ گذشته از واژه‌های فارسی و عربی، شمار زیادی واژه‌های عربی که در زبان فارسی کاربردی ندارد نیز آمده است. چهار عنصر دانش در چهار بخش تدوین یافته که هر بخشی به نام «عنصر» خوانده می‌شود. عنصر اول شامل لغات عربی که از صراح اللغة، قاموس المحیط و کنز اللغة گرفته شده است. عنصر دوم در لغات فارسی، عنصر سوم در

استعارات و الفاظ زند و پازند و تعدادی لغات ترکی و هندی، عنصر چهارم در اصطلاحات طبی است. در مقدمهٔ عنصر دوم که مفصل‌تر است فهرست مآخذ کتاب و اطلاعاتی دربارهٔ زبان و دستور آمده است که تقریباً همهٔ آن را از مقدمهٔ فرهنگ جهانگیری برداشته است. واژه‌ها نیز به ترتیب حرف آخرشان در کتاب مرتب شده‌اند. امانی در دیباچهٔ فرهنگ با ستایش از جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) می‌گوید که چون شهنشاه علاقهٔ فراوانی به ترویج علوم، به ویژه ادبیات، دارد وی به تألیف فرهنگی که دارای واژه‌های مهم فارسی وعربی و حتی استعارات و اصطلاحات پزشکی است اهتمام ورزید ودر این کار از فرهنگ‌های گوناگونی که پیش‌تر تألیف یافته بود بهره جسته است. از چهار عنصر دانش نسخه‌هایی چند از جمله نسخه‌ای به شمارهٔ 5554 در موزهٔ بریتانیایی نگهداری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۸۹/۵-۳۹۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۴۸/۲، ۸۴۹؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹۰-۹۲؛ فرهنگهای فارسی، ۱۳۴-۱۳۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/509-510.

دانشنامه

چهار گلزار (ča.hār.gol.zār)، کتابی در دستورزبان فارسی و بلاغت از مولوی نثارعلی دهلوی، متخلص به نثاری. مؤلف این اثر را در دهۀ هزار و دویست واندی، به دستور یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی به‌نام گروزلی، که خواسته بود «برای معلومات قواعد کلیه و ترکیب عبارات فارسی از قبیل تعداد حروف و اسمای حرکات و سکنات وتقسیم حروف مفرده و مرکبه و... و اقسام صنایع و بدایع... و قوافی و عروض... [کتابی] به عبارت مختصر مرتب شود»، تألیف کرده و آن را چهار گلزار نامیده است. این کتاب، چنان‌که از نامش نیز برمی‌آید، در چهار گلزار تدوین شده است: گلزار یکم، در پنج گل: ۱- در بیان تقسیم اسمای حروف تهجی و تفصیل زبان فارسی، ۲- در اقسام افعال و اسامی و حرکات و سکنات، ۳- در تشریح انواع حروف مفرده و مرکبه و تغییر و تبدیل بعضی از حروف، ۴- در تقسیم اضافت و قاعدهٔ محمول بر قلب و ۵- در تفسیر اماله و ترخیم و قاعدهٔ متفرقات و غیره؛ گلزار دوم در دو گل: ۱- در صنایع لفظی و ۲- در صنایع معنوی؛ گلزار سوم در دو گل: ۱- در اقسام نظم و ابتدای شعر و ۲- در عروض؛ گلزار چهارم در سه گل: ۱- تشبیه، ۲- استعاره و ۳- قوافی. مؤلف در همهٔ بخش‌های کتاب دربارهٔ افعال و اسما گفت‌وگو می‌کند و شواهد منظوم و منثور از شاعران و ادیبان نامدار می‌آورد و در بحث دربارهٔ علوم ادبی، مانند عروض و بدیع و قافیه و تجنیسات و ترصیعات و تشبیهات و کنایات و استعارات هم، شواهد منظوم و منثور به‌دست می‌دهد. ارزش کتاب بیشتر برای بحث‌های بلاغی آن است. بحث‌های دستوری کتاب به شیوهٔ دستورنویسی عربی است. چهار گلزار تاکنون چندین بار از جمله در مطبع مصطفایی لاهور در جمادی‌الاولی ۱۲۶۸ق و مطبع نظامی کانپور در ۱۲۷۵ق به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۲۶-۲۷؛ دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۸۹؛ الذریعه، ۲۱۴/۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۸۷/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۳۷، ۱۱۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۲۹/۱۳، ۲۷۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۵۲/۳.

برزگر

چهار گلشن ← پران ناتهٔ مولتانی

چهل طوطی ← طوطی‌نامه